



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



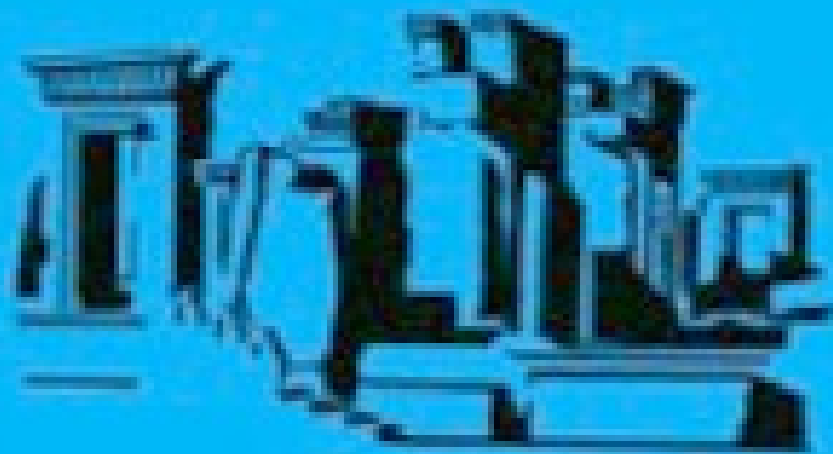
عمر الکرما
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

فارسنامه ماصری

تألیف
علی میرزا حسن ماصری

جلد دوم



تصحیح و
تکمیل
دکتر سید حسن حسینی
مطبع
کتابخانه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فارسنامه ناصری

نویسنده:

حسن بن حسن فسائی

ناشر چاپی:

امیر کبیر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	فارسنامه ناصری جلد ۲
۱۹	مشخصات کتاب
۱۹	[جلد دوم]
۱۹	[مقدمه]
۱۹	اشاره
۴۶	محلّه اول شیراز محلّه اسحق بگ
۵۳	محلّه دویم شیراز محلّه بازار مرغ
۸۵	محلّه سیم شیراز محلّه بالا کفت است
۹۶	محلّه چهارم شیراز محلّه درب شاهزاده است
۱۰۴	محلّه پنجم شیراز محلّه درب مسجد (نو) است
۱۰۷	محلّه ششم شیراز محلّه سرباغ «۱» است
۱۳۸	محلّه هفتم شیراز محلّه سردزک «۱» است
۱۷۷	محلّه نهم شیراز محلّه لب آب «۱» است
۱۸۶	محلّه دهم شیراز محلّه میدان شاه است
۲۲۳	محلّه یازدهم شیراز محلّه یهود است
۲۲۳	فهرست اسامی علماء
۲۲۳	فهرست اسامی وزراء
۲۲۳	فهرست اسامی شعراء
۲۲۴	سلسله علمای شیراز جنت طراز
۲۳۹	اما شعرای شیراز جنت طراز به ترتیب حروف الفباء نوشته شود:
۲۶۳	اما سلسله وزرائی که از شیراز برخاسته‌اند به ترتیب حروف نوشته شود:
۲۶۵	اما بقاع و تکایای امامزادگان و سادات و مشایخ و علمای شیراز (رضوان الله تعالی علیهم اجمعین)

در خاک پاک شیراز جنت طراز، چنان فراوان است که این فارسنامه گنجایش آنها را ندارد و آنچه مشهور و معروف است در این کتاب نوشته شود:

۲۶۶ بقعه مبارک حضرت سید علاء الدین حسین بن امام موسی کاظم (ع):

۲۷۵ مساجد مسلمانان شیراز بر این وجه است:

۲۸۰ مدرسه‌های شیراز بر این وجه است:

۲۸۳ اما کاروانسراهای شیراز - - - - -

۲۸۵ باغها و بساتین خارج و داخل دروازه‌های «۱» شیراز «۲» - - - - -

۲۹۱ و اما بلوکات فارس بر این نهج است: - - - - -

۲۹۱ اشاره - - - - -

۲۹۱ [۱]- بلوک آباده اقلید «۱» - - - - -

۲۹۵ [۲]- بلوک آباده طشک «۴» - - - - -

۲۹۶ [۳]- بلوک ابرج «۱» - - - - -

۲۹۷ [۴]- بلوک ابرقوه «۹» - - - - -

۲۹۹ [۵]- بلوک احمدی - - - - -

۲۹۹ [۶]- بلوک اربعه - - - - -

۳۰۱ [۷]- بلوک اردکان فارس - - - - -

۳۰۳ [۸]- بلوک ارسنجان - - - - -

۳۰۵ [استخر]: - - - - -

۳۰۵ [۹]- بلوک اسیر - - - - -

۳۰۵ اشاره - - - - -

۳۰۷ اصطخر: - - - - -

۳۰۷ [۱۰]- بلوک اصطهبانات - - - - -

۳۱۳ [۱۱]- بلوک افزر «۳» - - - - -

۳۱۴ [۱۲]- [جزیره بحرین] - - - - -

۳۱۴ اشاره - - - - -

- ۳۱۷ برازجان:
- ۳۱۷ [۱۳]- بلوک بشاگرد «۱»
- ۳۱۷ [۱۴]- بلوک بوانات
- ۳۱۹ [۱۵]- بلوک بیدشهر و جویم
- ۳۲۱ [۱۶]- بلوک بیضا
- ۳۲۱ اشاره
- ۳۲۶ تمیمی
- ۳۲۶ توج «۲»
- ۳۲۶ جانکی
- ۳۲۷ [۱۷]- بلوک جره «۳»
- ۳۲۸ [۱۸]- بلوک چهارم «۵»
- ۳۳۷ [۱۹]- بلوک حومه شیراز
- ۳۳۷ اشاره
- ۳۴۳ حیاط داود:
- ۳۴۳ خسو:
- ۳۴۳ [۲۰]- بلوک خشت «۲»
- ۳۴۶ [۲۱]- بلوک خفر «۵»
- ۳۴۶ اشاره
- ۳۴۹ بلوک خفرک
- ۳۵۰ [۲۲]- بلوک خنج «۱»
- ۳۵۲ [۲۳]- بلوک خواجه «۱»
- ۳۵۳ [۲۴]- بلوک خورموج «۱»
- ۳۵۳ [۲۵]- بلوک خیر
- ۳۵۳ [۲۶]- بلوک داراب «۲»

- ۳۶۰ [۲۷]- بلوک دالکی
- ۳۶۰ [۲۸]- بلوک دزکرد
- ۳۶۱ [۲۹]- بلوک دشتستان «۲»
- ۳۸۵ [۳۰]- بلوک رامجرد «۳»
- ۳۸۷ [۳۱]- بلوک رامهرمز «۱»
- ۳۹۰ [۳۲]- بلوک رودان «۴» و احمدی
- ۳۹۱ [۳۳]- بلوک سبعه
- ۳۹۷ [۳۴]- بلوک سرچاهان «۵»
- ۳۹۸ [۳۵]- بلوک سرحد چهار دانگه یا چهار ناحیه «۷»
- ۴۰۰ [۳۶]- بلوک سرحد شش ناحیه
- ۴۰۲ [۳۷]- بلوک سروستان «۴»
- ۴۰۶ [۳۸]- بلوک سیاخ
- ۴۰۷ [۳۹]- بلوک [شبانکاره
- ۴۰۸ [۴۰]- بلوک صیمکان «۲»
- ۴۱۰ [۴۱]- بلوک عباسی «۷»
- ۴۱۵ [۴۲]- بلوک علامرودشت «۳»
- ۴۱۶ [۴۳]- بلوک فامور «۳»
- ۴۱۸ [۴۴]- بلوک فراشبند «۳»
- ۴۱۹ [۴۵]- بلوک فسا «۱»
- ۴۴۰ [۴۶]- بلوک فلاحی
- ۴۴۳ [۴۷]- بلوک فیروز آباد «۵»
- ۴۴۸ [۴۸]- بلوک قونقری «۲»
- ۴۵۰ [۴۹]- بلوک قیر و کارزین
- ۴۵۳ [۵۰]- بلوک کارزین

- ۴۵۳ [۵۱]- بلوک کازرون «۱»
- ۴۶۹ [۵۲]- بلوک کام فیروز «۵»
- ۴۷۲ [۵۳]- بلوک کربال
- ۴۷۶ [۵۴]- بلوک گله‌دار
- ۴۷۹ [۵۵]- بلوک کمین «۲»
- ۴۸۰ [۵۶]- بلوک کنگان «۴»
- ۴۸۲ [۵۷]- بلوک کوار
- ۴۸۵ [۵۸]- بلوک کوه‌گیلویه
- ۵۱۶ [۵۹]- بلوک لارستان «۸»
- ۵۳۷ [۶۰]- بلوک مائین «۵»
- ۵۳۸ [۶۱]- بلوک مالکی
- ۵۳۹ [۶۲]- بلوک ماهور میلانی
- ۵۴۰ [۶۳]- بلوک مرودشت
- ۵۵۹ [۶۴]- بلوک مروست «۳»
- ۵۵۹ [۶۵]- بلوک مشهد ام‌النبی یا مشهد مادر سلیمان (ع) یا مشهد مرغاب
- ۵۶۰ [۶۶]- بلوک ممسنی
- ۵۶۵ [۶۷]- بلوک میمند
- ۵۶۶ [۶۸]- بلوک نیریز
- ۵۷۲ ایلات «۱» مملکت فارس به ترتیب حروف
- ۵۸۱ جزیره‌های دریای فارس
- ۵۸۵ چشمه‌های مشهور مملکت فارس
- ۵۹۱ دریای فارس و دریاچه‌های مملکت فارس
- ۵۹۲ رودخانه‌های مملکت فارس
- ۵۹۲ اشاره

- ۶۰۲ صحراهای مملکت فارس
- ۶۰۳ طوایف متفرقه مملکت فارس
- ۶۰۶ قلعه‌های کوهی مملکت فارس
- ۶۰۶ اشاره
- ۶۰۶ [۱]- قلعه استخر «۱»
- ۶۰۶ [۲]- قلعه اشکنوان «۲»
- ۶۰۷ [۳]- قلعه اصطرخ
- ۶۰۷ [۴]- قلعه ایج بلوک اصطهبانات
- ۶۰۷ [۵]- قلعه بختیاری
- ۶۰۷ [۶]- قلعه پرویز لارستان
- ۶۰۷ [۷]- قلعه بهده لارستان
- ۶۰۷ [۸]- قلعه پهن دز شیراز
- ۶۰۸ [۹]- قلعه تبر جهرم «۱»
- ۶۰۹ [۱۰]- قلعه دارالامان
- ۶۰۹ [۱۱]- قلعه دختر
- ۶۰۹ [۱۲]- قلعه دزآب
- ۶۱۰ [۱۳]- قلعه دز سلیمان
- ۶۱۰ [۱۴]- قلعه دز کوه
- ۶۱۰ [۱۵]- قلعه دیده‌بان لارستان
- ۶۱۰ [۱۶]- قلعه رنبه «۱»
- ۶۱۰ [۱۷]- قلعه ساره
- ۶۱۰ [۱۸]- قلعه سفید ممسنی «۲»
- ۶۱۱ [۱۹]- قلعه سیاه
- ۶۱۱ [۲۰]- قلعه شکسته «۱»

- ۶۱۱ [۲۱]- قلعه شهرک
- ۶۱۱ [۲۲]- قلعه شهریاری «۲»
- ۶۱۲ [۲۳]- قلعه طبر
- ۶۱۲ [۲۴]- قلعه طوس «۱»
- ۶۱۲ [۲۵]- قلعه عثمان لو
- ۶۱۲ [۲۶]- قلعه فهندز
- ۶۱۲ [۲۷]- قلعه قلات سرخ
- ۶۱۲ [۲۸]- قلعه کاحماد
- ۶۱۲ [۲۹]- قلعه گچ
- ۶۱۳ [۳۰]- قلعه گراش
- ۶۱۳ [۳۱]- قلعه گل کوه گیلویه «۲»
- ۶۱۳ [۳۲]- قلعه گلاب کوه گیلویه «۱»
- ۶۱۳ [۳۳]- قلعه کوه درختی بلوک فسا
- ۶۱۳ [۳۴]- قلعه لک لاش
- ۶۱۳ [۳۵]- قلعه مزایجان لارستان «۲»
- ۶۱۳ [۳۶]- قلعه مشتکو
- ۶۱۴ [۳۷]- قلعه میان قلعه
- ۶۱۴ [۳۸]- قلعه میمون لارستان
- ۶۱۴ [۳۹]- قلعه نرگسی جهرم «۱»
- ۶۱۴ [۴۰]- قلعه نوگل ممسنی
- ۶۱۴ کوههای مشهور مملکت فارس
- ۶۱۸ معدنهای مملکت فارس
- ۶۱۹ فهرست نام بلوکات و نواحی و دهات مملکت فارس
- ۶۱۹ اشاره

- ۶۲۰ فهرست اسامی بلوکات فارس که نام هریک در خانه‌ای از این شش جدول نوشته [شده است]
- ۶۲۰ فهرست اسامی نواحی بلوکات فارس
- ۶۲۰ فهرست دهات فارس
- ۶۲۱ فهرست نام کسان «۱» «۱» «۱»
- ۶۲۱ حرف «آ»
- ۶۲۷ حرف همزه «أ»
- ۶۹۱ حرف «پ»
- ۶۹۲ حرف «ت»
- ۶۹۷ حرف «ث»
- ۶۹۷ حرف «ج»
- ۷۰۸ حرف «چ»
- ۷۰۹ حرف «ح»
- ۷۲۹ حرف «خ»
- ۷۳۶ حرف «د»
- ۷۴۰ حرف «ذ»
- ۷۴۰ حرف «ر»
- ۷۴۶ حرف «ز»
- ۷۵۰ حرف «س»
- ۷۶۳ حرف «ش»
- ۷۷۷ حرف «ص»
- ۷۸۴ حرف «ض»
- ۷۸۴ حرف «ط»
- ۷۸۸ حرف «ظ»
- ۷۸۹ حرف «ع»

۸۳۰	حرف «غ»
۸۳۳	حرف «ف»
۸۴۲	حرف «ق»
۸۵۲	حرف «ک»
۸۶۰	حرف «ل»
۸۶۲	حرف «م»
۹۴۲	حرف «ن»
۹۵۶	حرف «و»
۹۵۹	حرف «ه»
۹۶۵	حرف «ی»
۹۷۰	اعلام کسان مقدمه
۹۷۰	حرف «آ»
۹۷۸	حرف «ب»
۹۸۰	حرف «پ»
۹۸۰	حرف «ت»
۹۸۱	حرف «ث»
۹۸۱	حرف «ج»
۹۸۲	حرف «چ»
۹۸۲	حرف «ح»
۹۸۸	حرف «خ»
۹۸۹	حرف «د»
۹۹۰	حرف «ذ»
۹۹۰	حرف «ر»
۹۹۱	حرف «ز»

۹۹۱	حرف «س»
۹۹۵	حرف «ش»
۹۹۹	حرف «ص»
۱۰۰۰	حرف «ض»
۱۰۰۰	حرف «ط»
۱۰۰۱	حرف «ع»
۱۰۰۶	حرف «غ»
۱۰۰۶	حرف «ف»
۱۰۰۸	حرف «ق»
۱۰۰۸	حرف «ک»
۱۰۰۹	حرف «گ»
۱۰۱۰	حرف «ل»
۱۰۱۰	حرف «م»
۱۰۲۵	حرف «ن»
۱۰۲۷	حرف «و»
۱۰۲۸	حرف «ه»
۱۰۲۸	حرف «ی»
۱۰۲۹	نام اشخاص خارجی
۱۰۲۹	فهرست نام جایها «*»
۱۰۲۹	آ
۱۰۴۰	ب
۱۰۵۶	پ
۱۰۵۹	ت
۱۰۶۳	ج

۱۰۶۷	چ
۱۰۷۲	ح
۱۰۷۴	خ
۱۰۷۹	د
۱۰۹۰	ذ
۱۰۹۰	ر
۱۰۹۸	ز
۱۱۰۰	ژ
۱۱۰۰	س
۱۱۰۸	ش
۱۱۱۴	ص
۱۱۱۷	ط
۱۱۱۹	ظ
۱۱۱۹	ع
۱۱۲۲	غ
۱۱۲۲	ف
۱۱۲۶	ق
۱۱۳۷	ک
۱۱۴۹	گ
۱۱۵۴	ل
۱۱۵۷	م
۱۱۷۰	ن
۱۱۷۳	و
۱۱۷۴	ه

۱۱۷۷	ی
۱۱۷۸	فهرست اشعار
۱۱۷۸	آ
۱۱۹۶	ب
۱۲۱۶	پ
۱۲۱۸	ت
۱۲۲۴	ث
۱۲۲۴	ج
۱۲۲۷	چ
۱۲۳۶	ح
۱۲۳۷	خ
۱۲۴۲	د
۱۲۵۳	ر
۱۲۵۶	ز
۱۲۶۳	س
۱۲۶۹	ش
۱۲۷۴	ص
۱۲۷۵	ط
۱۲۷۶	ظ
۱۲۷۶	ع
۱۲۷۹	غ
۱۲۸۰	ف
۱۲۸۲	ق
۱۲۸۴	ک

گ ۱۲۸۹

گاهی به پیش دشمن و گاهی به نزد دوست ۱۲۸۹

ل ۱۲۹۶

م ۱۲۹۶

ن ۱۳۰۳

و ۱۳۱۱

ه ۱۳۱۳

ی ۱۳۱۹

فهرست نام کتابها ۱۳۲۲

آ ۱۳۲۲

ا ۱۳۲۳

ب ۱۳۲۶

پ ۱۳۲۷

ت ۱۳۲۸

ج ۱۳۳۳

چ ۱۳۳۴

ح ۱۳۳۴

خ ۱۳۳۶

د ۱۳۳۷

ذ ۱۳۳۸

ر ۱۳۳۸

ز ۱۳۴۲

س ۱۳۴۳

ش ۱۳۴۴

۱۳۴۸ ض

۱۳۴۸ ط

۱۳۴۸ ظ

۱۳۴۸ ع

۱۳۴۹ غ

۱۳۴۹ ف

۱۳۵۱ ق

۱۳۵۲ گ

۱۳۵۲ ل

۱۳۵۳ م

۱۳۵۶ ن

۱۳۵۸ و

۱۳۵۸ ی

۱۳۵۸ تعلیقات (۱)

۱۳۶۱ تعلیقات (۲)

۱۳۶۴ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فارسنامه ناصری جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه: فسائی، حسن بن حسن، ۱۲۳۷-۱۳۱۶ق.

عنوان و نام پدید آور: فارسنامه ناصری / از میرزا حسن حسینی فسائی؛ تصحیح و تحشیه از منصور رستگارفسائی.

مشخصات نشر: تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.

مشخصات ظاهری: ۲ ج.: مصور، جدول، عکس.

شابک: ۷۸۰۰ ریال (دوره دو جلدی)؛ ۲۵۰۰۰۰ ریال (دوره، چاپ چهارم)؛ ۷۳۰۰۰ ریال: دوره: ۹۶۴-۰۰-۰۴۴۲-۱؛ ۱۱۰۰۰۰

ریال: ج. ۱: ۹۶۴-۰۰-۰۴۴۳-X؛ ج. ۱، چاپ چهارم: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۰۴۴۳-۲؛ ۱۱۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۲: ۹۶۴-۰۰-۰۴۴۵-۶؛

۷۳۰۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ دوم)

یادداشت: ج. ۱ و ۲ (چاپ دوم: ۱۳۷۸).

یادداشت: ج. ۱ و ۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۲).

یادداشت: ج. ۱ و ۲ (چاپ چهارم: ۱۳۸۸).

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: فارس -- تاریخ

موضوع: فارس -- اوضاع اجتماعی

موضوع: فارس -- اوضاع اقتصادی

شناسه افزوده: رستگار فسائی، منصور، ۱۳۱۷ -، مصحح

رده بندی کنگره: DSR۲۰۴۳ / الف ۴۵ ف ۵ ۱۳۶۷

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۶۳

شماره کتابشناسی ملی: م ۶۷-۱۴۷۸

[جلد دوم]

[مقدمه]

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم بعد از ستایش آفریننده آب و خاک و درود بی شمار بر خواجه لولاك لما خلقت الافلاك «۱» و دودمان آن برگزیده پاک، چنین گوید بنده گنهکار، امیدوار آموزش از آمرزنده آمرزگار، حاجی میرزا حسن شیرازی مشهور به فسائی ابن میرزا حسن بن میرزا محمد مجد الدین، ابن سید- علی خان شارح الصحیفه السجادیه، علی صاحبها الف السلام و التحیه، حسینی حسینی مدنی مکی شیرازی، غفر الله ذنوبهم و ستر عیوبهم «۲»:

که چون نگارش اول از گفتار فارسنامه ناصری را که در بیان حالات پادشاهان و فرمانروایان و بزرگان مملکت فارس از صدر دولت علیه اسلام دامت شوکتها، تا سال ۱۳۱۱ به توفیق ایزد متعال به انجام رسانیدم، شروع در نگاشتن گفتار دوم، در بیان صفحه زمین فارس و آنچه را خدای تعالی بر آن آفریده یا مردمان ساخته‌اند، نمودم، مانند شهر شیراز و محلات آن و اعیان هر محله و بقاع

و بساتین و بلوکات فارس و قصبات و عرض و طول و سمت قبله مسلمانان آنها و دهات و جهت و نسبت قصبات به شهر شیراز و جهت و نسبت دهات به قصبات، پس ایلات فارس و تیره‌های ایلات و جزائر و چشمه‌های مشهور و دریاچه و رودخانه‌ها و قلعه‌های خدا آفرین «۳» که بر فراز کوهها آفریده و پناهندگانش از ستم همگنان آسوده گشته‌اند نه در برابر بخت بلند پادشاهی که سخطش مرغ را از هوا و ماهی را از دریا به خاک خواری کشد، چنانکه سلطان صاحبقران، امیر تیمور گورکان، قلعه سفید فارس را در سال ۷۹۵ گشوده «۴»، پادشاه جم جاه اسلامی پناه اعلیحضرت صاحبقران زمان معدلت شعار ناصر الدین شاه قاجار ادام الله عمره و خلد ملکه در سال ۱۲۹۴ قلعه تبر «۵» فارس را گشودند و گشودن این دو قلعه

- (۱). حدیث نبوی که در شرح تعرف، ج ۲، ص ۴۶، بدین صورت آمده است: لولا-ک محمد ما خلقت الدنيا والاخره و لا- السموات و الارض و لا العرش و لا الكرسي ... احادیث مثنوی، ص ۱۷۲ و ۲۰۳: اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم.
- (۲). خداوند گناهان ایشان را بیامرزاد و عیبهاشان را ببوشاناد.
- (۳). آفریده خداوند.
- (۴). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار اول، وقایع سال ۷۹۵.
- (۵). درباره قلعه تبر، ر ک به: وقایع سال ۱۲۹۴، در گفتار اول و قلعه‌های کوهی مملکت فارس در گفتار دوم همین کتاب، و آثار العجم، ص ۳۴۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۷۲

جز به بخت بلند این دو شهریار گوشزد نگشته است.

پس، نام کوههای مشهور فارس، پس معدنهای فارس را به وضعی که در نقشه مملکت فارس به اختراع این بنده مرتسم گشته است به ترتیب حروف ایرانی با ملاحظه حرف دوم و سیم بلکه چهارم و پنجم تا جستن نام هر بلوکی و قصبه و قریه [ای] و همچنین در سایر چیزها، آسان گردد، مثلا اگر خواهیم بدانیم که نام بلوک «۱» کازرون و قریه «نودان» کازرون در کجای این فارسنامه است، اولاً- رجوع به فهرست دهات بلوکات در آخر این کتاب نموده، «نودان» را در ترتیب نون و واو و دال و الف و نون بجوئیم که از توابع کازرون است، پس ملاحظه عنوان کاف و الف و زای و راء یعنی کازرون نموده، در عنوان بلوکات جستجو کرده، کازرون را بیابیم، پس در ذیل کازرون در عنوان نون و واو و دال و الف و نون، «نودان» را خواهیم یافت و جهت و نسبت کازرون را به شیراز و جهت و نسبت «نودان» را به کازرون معلوم داریم.

و بیاید دانست که بعضی از بلوکات فارس را با قصبه آن به یک نام گفته‌اند مانند بلوک جهرم و داراب و کازرون که قصبه آنها را نیز جهرم و داراب و کازرون گویند و بعضی دیگر چنین نباشد مانند بلوک کربال و مرودشت و صیمکان که قصبه کربال، «گاوکان» «۲» و قصبه مرودشت، «فتح آباد» و قصبه صیمکان، «دوزه» «۳» است و نیز بیاید دانست که چون سردسیر و گرمسیر بعضی از بلوکات فارس چنان به هم نزدیک است که بعد از ساعتی می‌توان برف را از کوهستان و لیمو و خرما را از بوستان در یک سفره، حاضر نمود، مانند شهر داراب و کوه قریه برفدان «۴» یا کوه دیش «۵» بوریحان کازرون و جلگه فامور که میانه آنها دو فرسخ بیشتر نباشد و مانند این سردسیر و گرمسیر در مملکت فارس بسیار بود، پس لازم آمد که بیان مختصری از اسباب گرمی و سردی هوا شود تا این فارسنامه از این فایده، خالی نباشد.

پس گوئیم: هوای مجاور زمین، گرمی را از شعاع آفتاب گیرد و تأثیر شعاع اگر منوط به بلندی و پستی زمین و دوری و نزدیکی به کوه و پشته و دیوار نباشد، بر دو گونه بود: یکی آنکه خطهای شعاعی آفتاب که بر زمین افتد و منعکس شود اگر خط اصلی و خط انعکاسی چنان به هم پیوسته شوند که زاویه یعنی کنج در میانه آن دو خط نباشد «۶» گرمی آفتاب بیشتر و نورش روشن تر گردد که

گویا خطی مضاعف است و در این وقت برای بلندبهای راسب «۷» سایه نباشد و دیگر آنکه میانه این دو خط زاویه باشد پس هرچه آفتاب به سمت الرأس بلد، نزدیکتر گردد، این زاویه تنگتر و گرمی آفتاب بیشتر شود تا آنکه به سمت الرأس رسد و هیچ زاویه نماند و از این است که گرمی آفتاب تابستان بیشتر از زمستان است با آنکه آفتاب در زمستان به زمین نزدیکتر است از تابستان. و این تفاوت در گرمی از کمی و زیادی عرض بلد بود یعنی دوری

(۱). (بلوک: در لغت جائی را گویند که مشتمل است بر چندین قریه و ده). یادداشت مؤلف در حاشیه ص ۱، ج ۲.

ناحیه‌ای شامل چند قریه و ده و دهستان، ج بلوکات. (معین)

(۲). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، بلوک کربال.

(۳). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، بلوک صیمکان.

(۴). ر ک: فارسنامه ناصری: (داراب).

(۵). در میانه بلوک کازرون و کوه مره شکفت است. فارسنامه ناصری، گفتار دوم، کوههای فارس.

(۶). در متن: (نباشند).

(۷). ته‌نشین شونده، ته‌نشین گردیده.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۷۳

از خط استوا، چنانکه به این زودی می‌آید و تخیل خط شعاعی اصلی آفتاب و خط انعکاسی آن و زاویه میانه این دو خط و نبودن زاویه، به انداختن شعاع آفتاب بر صفحه آئینه با تبدیل اوضاع نگاه داشتن آن آسان گردد.

قسم دوم که گرمی آفتاب منوط به بلندی و پستی زمین و نزدیکی به کوه و پشته و دیوار است، بر این وجه باشد که زمین پست و گود، جمع می‌نماید خطهای شعاعی آفتاب را و زمین بلند مانند پشته آن خطها را پراکنده کند و از این است که تابستان بغداد و کاشان و قم و طهران، گرمتر از تابستان شیراز باشد برای آنکه زمین شیراز از صفحه دریا از آن شهرها بلندتر افتاده است یا آنکه عرض آنها یعنی دوری از خط استوا، بیشتر از عرض شیراز باشد و حکیم دانشور مهندس انگلیسی «۱»، ارتفاع زمین فارس را از سطح دریا تا ایزد خواست بلکه تا طهران و جاهای دیگر ایران را در نقشه ایران، تشخیص داده، نوشته است: ارتفاع کازرون ۲۷۵۰ فوت «۲» (مراد از فوت، فوت انگلیسی است که تقریباً معادل است با یک پای مرد متوسط القامه و تحقیقا مساوی است با چهار گره و بیست و چهار جزء از سیصد و بیست و پنج جزء یک گره از شانزده گره یک ذرع شاه متعارف در این زمان در بیشتر از ممالک محروسه ایران)، دشت ارجن ۶۵۰۰ فوت، شیراز ۵۰۰۰ فوت، تخت جمشید ۵۱۵۰، مرغاب ۶۱۰۰، ده بید ۷۷۰۰، آباد ۶۴۵۰، قمشه ۵۸۰۰، اصفهان ۵۱۰۰، قهرود ۸۷۵۰، کاشان ۳۷۰۰، قم ۳۳۰۰، طهران ۳۹۵۰.

پس زمین فارس گویا پشته‌ای است که یک جانب او دریای فارس و دیگر جانبش صحرای ایزد خواست آباد و آنچه در طول آن افتاده است و ده بید بر فراز آن پشته است و اگر کوه و دیوار در برابر آفتاب افتد، همه خطهای شعاعی و انعکاسی بر زمین مجاور آنها آمده آنجای را گرمتر کند و در مملکت فارس گرمسیری است که درخت نارچیل و تمرهندی و انبه را به نیکوئی پروراند مانند موغستان عباسی «۳» تا بندر نخیلو «۴» از کنار دریا و سردسیری است که در شبهای اواخر تابستان و اوایل پائیز آبهای کم ایستاده، یخ بندد مانند خسرو شیرین چهار-دانگه «۵» و در میانه جاهائی است که درخت سردسیری مانند شلیل و گیلاس و درخت گرمسیری مانند نخل و نارنج در یک باغ بخوبی به عمل آورند مانند بلوک فسا و خفر و فیروزآباد و انواع حبوبات که در تمام ممالک محروسه ایران یافت شود در مملکت فارس بیشتر و بهتر و بالیده «۶» تر گردد مگر نخود و عدس قزوین را که مکرر به فارس آورده، زرع نموده‌اند، پس از دو سه سال از بالیدگی قزوینی کوچکتر گشته، به اندازه نخود و عدس فارس شده است سبحان

الذی یفعل

- (۱). در صفحه ۱۵ متن، نقشه مملکت پارس را از کتاب (نقشه حکیم الکسندر کیث جونس تن) برداشته است و احتمالاً از حکیم دانشور مهندس انگلیسی نیز مقصود اوست.
- (۲). واحد طول در انگلستان و آن معادل است با ۳۰۴۸/۰ متر و برابر با ۱۲ اینچ. (معین)
- (۳). یکی از پنج ناحیه بلوک عباسی. ر ک: فارسنامه، بلوکات فارس (ع).
- (۴). همان بندر نخلو است. از بنادر کوچک جنوب ایران در کناره خلیج فارس مقابل جزیره شعیب. (معین)
- (۵). خسرو شیرین، از بلوکات سردسیر فارس است، که (در هفت فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب آسپاس است). همین کتاب.
- (۶). در متن: (بایده).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۷۴

فی ملکه ما یشاء «۱» اگر عنایت ملوکانه شاهنشاه مالک رقاب، سپهر قدر، قمر رکاب، خورشید روشن‌رای، جمشید ممالک آرای، آفتاب فلک اقتدار، سایه عطوفت آفریدگار، شهریار کامگار ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه «۲»، شامل حال اهالی فارس گردد، در کار زندگانی محتاج به خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی از مملکتهای دیگر نشوند که گندم و برنج و گوشت و روغن و شکر و عسل و میوه‌های سردسیری و گرمسیری و هیزم و زغال و پنبه و کتان و پشم و کرک فارس از بیشتر جایها بهتر است بلکه مانند خرما و جهرم و آبلیموی فارس در جاهای دیگر نباشد و آبلیموی فارس تا دو سال در شیشه مانده، فاسد نگردد و از این‌روست که لیموی مسقط و عمان را خشک نمایند و آبلیموی شوشتر را رب سازند.

و از سال ۱۲۸۵ عمل خشخاشکاری و تریاک‌گیری از نواحی یزد سرایت به نیریز فارس نمود [و] به وسیله همسایگی، آن عمل را بیاموختند و در سال ۱۲۹۳ که سال اول فرمانروائی حضرت اشرف والا حاجی فرهاد میرزا معتمد الدوله امام الله تعالی بقاء بود «۳» در مملکت فارس قدغن و تأکید به اهالی فارس در کشتن خشخاش نمود بلکه التزامنامه گرفت و در پنج سال ایالت نواب معزی الیه در بلوک اصطهبانات و آواده و بهبهان و جهرم و حومه شیراز و داراب و فسا و کازرون و جایهای دیگر زراعت خشخاش و تریاک گرفتن رواج گرفته، منافع کلی به عموم مردم عاید گردید و از سال ۹۸ [۱۲] که رجوع امور دیوانی مملکت فارس به جناب جلالتمآب صاحب‌دیوان میرزا فتح علی خان شیرازی گردید تأکید بلیغ در عمل تریاک فرمود و تاکنون رواج کلی یافته است.

و انواع جانوران در مملکت فارس فراوان است بعضی در همه جا و همه وقت یافت شود مانند کبک و تیهو و کبوتر و وشم «۴» که به ترکی بلدرچین گویند و چکاوک و گنجشک و مرغ انجیر و بلبل باغی و کوهی و قراقوش «۵» و چرخ «۶» و شاهین و هما و دمسیچه «۷» و کلاغ سیاه بزرگ و کوچک و زاغی و زغن و کرکس و مردارخوار و جغد و بوم که آنرا بوف نیز گویند و این دو جانور در شب تاریک، جانوران دیگر را از آشیانه گرفته، طعمه خود کنند و موش کور در بین الطلوعین و بین الغروبین، پشه را از هوا گرفته، قوت خود سازد و این جانور با اینکه پرنده است، بچه زاید و تخم نگذارد و علما گفته‌اند هر جانوری که پره گوش نداشته باشد،

(۱). منزه است آنکه در پادشاهی خود هرچه را می‌خواهد انجام می‌دهد.

(۲). خداوند پادشاهی او را جاودان دارد.

(۳). ر ک: وقایع سال ۱۲۹۳، در گفتار اول فارسنامه.

(۴). در متن: (کبوتر ورشم)، (وشم) به نامهایی دیگر چون: پودنه، سمانی، کراک، گرگ، بدبک نیز خوانده می‌شود (معین) ابو سلیک گفته است:

- در جنب علو همت چرخ مانده وشم پیش چرخ است. و واژه (وشمگیر) به معنی گیرنده (وشم) است.
 (۵). همان قراسنقر است که سنقر سیاه رنگ با نوک خمیده و پنجه‌های با قدرت است. (معین).
 (۶). پرنده‌ای شکاری از راسته عقابها. (معین).
 (۷). با اول مضموم به معنی صعوه است:

چو موسیجه همه سر بر هواکش چو دمیچه همه دم بر زمین زن خاقانی. (جهانگیری).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۷۵

تخم گذاشته، جوجه کند و مجرای بول و غایطش یکی باشد پس باید آن را کلیه و مثانه که دو عضو برای تمیز بول است، نباشد و مانند آهو و بز و پازن و میش و قوچ کوهی و خرگوش و شیر و پلنگ و یوز و کفتار و گرگ و سیاه گوش و شغال و خرس و روباه و گربه دشتی و خانگی و سگ و خوک و راسو که آنرا موش خرما گویند و سمور و خارپشت کوچک و بزرگ که به جای موی بر بدن آن خارها رسته که در وقت هجوم دشمن خود را جمع کرده، چون بوته خاری شده، خارهای خود را در پوز و روی آن دشمن زند و گاهی خاری را از خود جدا نموده، بر بدن دشمن فرو کند و کوچک آن به اندازه گربه بود و بزرگ آن از سگ بزرگتر است و خارهای آن تا به اندازه نیم ذرع شاه مانند تیری که بر سر آن پیکانی آهنین سخت و تیز و قبضه اول آن تیرها سیاه براق و دویمی آنها سفید تا به آخر رسد و خارپشت بزرگ را در فارس «چوله» و در جای دیگر «سیخول» گویند و از جانورانی که همیشه و همه‌جا باشند سنگ پشت است که آنرا لاک پشت نیز گویند و انواع سوسمار «۱» و چلباسه و بزمچه بزرگ و کوچک که پوستی خشن از سبزی و زردی و سرخی و سیاهی، آمیخته است دارد و گاهی بزمچه به بزرگی بزغاله دیده شده است و افعی و مارهای بزرگ و کوچک از شبری تا ده ذراع که از چهار ذرع شاه بیشتر است.

وقتی به مصاحبت نواب اشرف والا احتشام الدوله سلطان اویس میرزا یعنی معتمد الدوله ابن معتمد الدوله حاجی فرهاد میرزا دام اقباله از صحرای جخونه که در دامنه شمالی کوه نور کوه گیلویه است عبور می نمودم که افعی بزرگی از راه می گذشت و یکی از همراهان به گلوله تفنگ کمر او را شکست و این بنده از اسب پیاده گشته، چوبی را در دهان او فرو بردم چون دهان را باز نمود معلوم شد که کیسه‌ای پر از زهر سبز رنگی به سقف دهانش چسبیده که به اختیار و اندازه آن زهر را به جای دندان فرو برده خود در بدن حیوانات ریخته، باعث هلاک آنها گردد و چهار دندان نیش آن به اندازه ناخن باشه «۲» یعنی قرخی بر چهار عضو به اندازه سر انگشت طفلی روئیده بود و آن اعضاء و ناخنها مانند انگشت آدمی به اختیار پس رفته، پیش می آید.

و جانورانی که در همه‌جا و همه وقت نباشند مانند کلنگ و هوبره «۳» و مرغ سنگ‌خوار که آنرا به ترکی یاقریقره گویند و چاخرق «۴» و مرغابی و قاز «۵» و سار و سبزه‌قبا و هدهد و قمری، رحله الشتاء و الصیف کنند یعنی در تابستان به سردسیرات و زمستان به گرمسیرات آیند و لک‌لک

(۱). در حاشیه فارسنامه این بیت مولانا آمده است:

آن رخی که تاب او بد ماهوارشد به پیری همچو پشت سوسمار مثنوی مولوی، چاپ نیکلسن، ۵/۹۶۸.

(۲). (باشه) معرب (واشق) هم‌ریشه (باز) که به آن قرقی یا به اصطلاح مؤلف (قرخی) هم می گویند.

(۳). پرنده‌ای است که آنرا به عربی (حباری) و به ترکی (توغدری) گویند. در تحفه حکیم مؤمن این نام (هوبر) آمده است. (رک: برهان قاطع و حاشیه مرحوم دکتر معین بر آن).

(۴). در دهخدا: (چاخرق، چاخروق) در معین: قرقره، قطا، اسفرو، سنگ شکنک، سگ‌خواره، سنگ‌خور، سنگ‌خوار، اسفهرود: پرنده‌ای از راسته ماکیان که در لای بوته‌های گوناگون و خارها لانه می کند و از دانه‌های بذور مختلف تغذیه می کند.

(۵). منظور (غاز) است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۷۶

و پرستوی سیاه و ابابیل سیاه در نزدیکی ماه حمل از دریای فارس آمده در تمامی این مملکت پراکنده گشته، تخم و جوجه گذارند و در ماه عقرب از دریا گذشته یکی باقی نماند و در فارس قسمی از پرستو و ابابیل است که پر و بال آنها خاکستری مایل به سیاهی است و در تابستان در کوهستان سردسیر و زمستان در گرمسیرات و سواحل دریا باشند و باز و باشه در ماه میزان از جانب شمال به فارس آمده در کوهستان بلند تا ماه عقرب توقف کرده، از دریای فارس گذشته به جانب جنوب روند و در ماه حمل از دریا بازگشته، ماهی توقف کرده، عود به جانب شمال کنند و کلاغ ابلق و زاغی که دم بلندتر از اندازه دارد و سر و گردن و دمش در نهایت سیاهی است و سینه و پشت آن سفید روشن است و به آموزگاری آموخته گردد و این دو قسم کلاغ از سرما و هوای معتدل به جانب گرمسیرات نروند و مرغ دراج در گرمسیری است که رودخانه آب شیرین و نیزار و مرغزار داشته باشد و از موغستان عباسی تا بندر کنگان از سواحل دریای فارس و از جانب خشکی از بلوک بشاگرد و رودان احمدی و جهانگیریه و ناحیه بیخه احشام از نواحی لارستان و بلوک علامرودشت و اسیر و گله‌دار تا قریه جم که درازای این نواحی از صد فرسخ بگذرد و پهنای آن نزدیک به بیست فرسخ رسد، در تمام صحرا و دامنه کوه آنها مرغی است که آنرا کبکنجیر گویند و در نواحی دیگر فارس از گرمسیرات و سردسیرات این مرغ یافت نگشته است و نر آن در جثه و رنگ مانند ماده دراج است لیکن خالهای پر و بال این، مایل به سفیدی است و اطوار این مرغ از تخم و جوجه و روش و پرش و دانه و آب خوردن و با هم گله شدن مانند کبک باشد و گوشت آن از گوشت کبک و تیهو چرب‌تر و از گوشت دراج خشک‌تر است و این مرغ را «جیرفتی» نیز گویند برای آنکه در نواحی جیرفت کرمان که از گرمسیرات است فراوان باشد و در سال ۱۲۹۴ نواب اشرف والا احتشام الدوله، سلطان اویس میرزا دام اقباله ۵۷ مرغ کبکنجیر از نواحی گله‌دار گرفته، به صحرای بهباهان که هوایش مانند گله‌دار و رودخانه آب شیرین و مرغزارش بیشتر است آورده، رها فرمود و بعد از سالی اثری از آن مرغان دیده نگشت.

کبک دری، جثه آن به اندازه قاز و مرغ خانگی بزرگی است و مخصوص باشد به کوه دنا که بلندتر از همه کوههای فارس است و گاهی پراکنده شده، در زمستانهای پر برف تا کوهستان بلوک بیضا و کام فیروز بیابند لیکن تخم و جوجه نگذاشته عود به کوه دنا کنند و از غرائب شکارها، کبک کوهستان صالحان از ناحیه بویراحمد کوه گیلویه است که ذکر آن در عنوان «صالحان» (۱) در این فارسنامه ناصری بیاید و شکار کیسه‌بند بوشهر است که در عنوان «ریشهر» (۲) بیاید.

و گورخر در دشت نیریز و هرات فارس و مروست و آباد و ابرقوه بسیار باشد و گور در فارسی دشت هموار را گویند.

و چون در این فارسنامه ناصری ذکری از عرض و طول و سمت قبله مسلمانان بلاد فارس و رسم نقشه و مسافت و فرسخ و میل و ذرع می‌شود، لازم آمد که بیان بعضی از مقدمات آنها کرده، چنین گویم: که به هرچه اشارت توان نمود، اگر در هیچ جانب قبول قسمت نکند

(۱). ز توابع تل خسروی کوه گیلویه.

(۲). از مضافات بوشهر در دشتستان.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۷۷

نقطه باشد و اگر قبول قسمت در جانب درازی کند و بس خط بود و در درازی و پهنی و بس سطح و در درازی و پهنی و گودی جسم بود پس نقطه کناره خط است و خط کناره سطح و سطح کناره جسم. (۱)

و خط راست بود و گرد و جز این دو که از بسیاری به شماره در نیاید، و سطح، هموار باشد و گرد و جز این دو. و خط راست آن

بود که اگر در جانب بینائی چشم افتد جز نقطه سر آن خط دیده نشود، چنانکه در امتحان راستی و کجی چیزها چنین کنند و سطح هموار آن باشد که هر خط راستی بدان سطح اندازند همه اجزای آن خط بر آن سطح افتد و خط گرد که آنرا خط پرگاری نیز گویند آن است که در میانش فرض نقطه توان کرد که هرچه خط راست از آن نقطه بر این خط گرد کشند همه برابر باشند و سطح همواری که این خط گرد پرگاری او را فرا گرفته است، دایره باشد و گاهی همین خط پرگاری را دایره گویند و آن نقطه میان دایره را مرکز دایره و هریک از آن خطهای راست را نیمه قطر دایره گویند و خط راستی که از مرکز دایره گذشته و در دو جانب به کنار دایره رسیده آنرا قطر دایره گویند و البته دایره را به دو نیمه برابر کند و هر خط راستی که دایره را به دو پاره کند خواه برابر یا نه آنرا وتر دایره گویند و هرچه را وتر از خط پرگاری جدا کند، آن را قوس گویند و سطحی را که قوسی و وتری آنرا فرا گرفته قطعه دایره باشد و هر دایره خواه عظیمه و خواه صغیره به ۳۶۰ قسم برابر کرده هر یکی را درجه گویند و اختیار این عدد برای آن است که همه کسور تسعه را یعنی شکسته‌های نه گانه را مانند نیمه و سه یک و چار یک تا نه یک مگر هفت یک را دارد.

مشهور است که از حضرت امیر المؤمنین (ع) پرسیدند چه عددی است که همه کسور تسعه را دارد فرمودند: ضرب ایام سنتک فی ایام اسبوعک. «۲»

و هر درجه را به شصت قسم برابر کرده هر یکی را دقیقه و هر دقیقه را به شصت قسم برابر نموده هر یکی را ثانیه و هر ثانیه را به شصت قسم برابر کرده هر یکی را ثالثه گویند و همچنین تا هرچه حاجت افتد و اختیار این عدد برای آن است که دارای همه کسور جز هفت یک و هشت یک و نه یک باشد و نسبت قطر دایره به تمام محیط دایره مثل نسبت هفت است به بیست و دو. و اهل حساب برای سهولت عمل، قطر را ثلث دایره گفته‌اند و دو خط متوازی، خواه راست یا گرد باید دوری میان آن دو خط از جانب نزدیکتر در همه جا برابر باشد و دو سطح متوازی بر این قیاس بود.

(۱). در مقدمات علمیه کتاب جام جم ترجمه و تالیف فرهاد میرزا معتمد الدوله که در سال ۱۲۷۲ به طبع رسیده است این مطالب به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است و مؤلف بدین کتاب با نظری دقیق نگریسته و از آن سودها برده است.

(۲). معنی جمله آن است که: ایام سالت را در روزهای هفته ضرب کن.

در حاشیه آمده است: (و این معما را به این مناسبت به نام غیاث گفته‌اند:

تصحیف قطر دایره گردد قرین اوج گر ثور با مصحف جوزا شود قرین چون شماره دایره به حروف ابجدی دو بیست و بیست است که (دال) را چهار و (الف) یک تا آخر به همین قاعده شماریم و قطر این دایره به نسبت هفت به بیست و دو، (هفتاد) است که (عین) باشد و تصحیف (ع)، (غ) است و کلمه (اوج):

(ده) است و (ده) را (ی) گویند و نشانه برج (ثور) در تقویم (ا) نویسد و نشانه جوزا (ب) و تصحیف (ب)، (ث) باشد.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۷۸

زاویه: کنج را گویند و آن مسطحه باشد و مجسمه «۱»: پس اگر خطی بر خطی بود، کنج میانه آن دو خط، زاویه مسطحه باشد، پس اگر این دو خط را از هم بگذرانی چهار کنج پیدا شود پس اگر همه با یکدیگر برابرند هر کنجی را زاویه قائمه گویند و هریک از آن دو خط عمود بر یکدیگر باشند و اگر آن چهار کنج همه با یکدیگر برابر نباشند، فراخ را منفرجه و تنگ را حاده گویند و اگر به آن دو خط، خطی دیگر پیوندد، این خط را وتر زاویه و دو خط پیشین را دو ضلع زاویه گویند و اگر خواهیم خطی راست بر خطی راست عمود سازیم مقداری از این خط را به سه نقطه ا، ب، ج به دو قسم برابر کنیم، پس پایه پرگار را بر نقطه‌ای گذاشته به پایه دیگر بهره فتحه که خواهیم در جانب مقصود قوسی رسم کنیم، پس پایه پرگار را بر نقطه ج گذاشته به فتحه اول قوس دیگر در همان جانب رسم کنیم که با قوس اول تقاطع کند در نقطه د پس خطی که از نقطه ب به نقطه د رسد عمود بر خط مفروض باشد.

مثلث سطح همواری است که سه خط آنرا فرا گرفته باشد و آن خطوط را اضلاع مثلث و هر دو ضلعی را که بیشتر اختیار کنند دو ساق مثلث و سیمین را قاعده مثلث گویند.

مربع: سطح همواری است که چهار خط راست، همه برابر، او را فرا گیرند به شرطی که همه زوایای آن قائمه باشند.

مستطیل: سطح همواری است که چهار خط او را فرا گیرند به شرطی که دو خط برابر بلندتر از دو خط برابر دیگر باشد و باز، زوایا همه قائمه باشند و اگر هیچیک از اینها نباشد آنها را نامهای دیگر باشد.

و اگر وصل کنیم میانه نقطه و خط پرگاری را به خطی راست به شرطی که آن نقطه و خط در یک سطح نباشد پس آن نقطه را به جا گذاشته، آن خط را بر گرد خط پرگاری بگردانیم

(۱). ر ک: جام جم، ص ۵۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۷۹

تا دوره تمام شود، سطحی پیدا گردد که آن را مخروط گویند و آن نقطه را سر مخروط گویند و آن دایره را قاعده مخروط و خط واصل میان سر مخروط و مرکز قاعده آن سهم مخروط باشد.

و زاویه مجسمه کنجی بود که یک سطح آنرا فرا گرفته باشد مانند کنج سر مخروط و یا دو سطح مثل کنج قاعده مخروط یا بیشتر مانند کنجهای خانه.

اما سطح گرد، سطحی باشد که در میان آن فرض نقطه توان کرد که هر چه خط راست از این نقطه بر آن سطح کشیده شود همه برابر باشند پس جسمی را که این سطح گرد او را فرا گرفته است کره و آن نقطه را مرکز کره و هریک از آن خطها را نیمه قطر کره و خط راستی که از کناره کره به مرکز و کناره دیگرش گذرد قطر کره گویند و چون چندین نقطه بر سطح کره فرض کنیم و این کره را بر نفس خود بگردانیم بعد از تمامی دوره، همه آن نقطه‌ها حرکت کرده جز دو نقطه روبروی و از هر نقطه متحرک بر سطح آن کره خط پرگاری متوهم گردد و از هر خط پرگاری بر آن سطح دایره پس آن دایره که کره را به دو نیمه برابر کند آنرا دایره عظیمه و منطقه «۱» گویند و باقی از آن دایره موهمه همه صغیره «۲» و متوازیه و موازی با منطقه باشند و هریک از آن دو نقطه ساکن را قطب آن کره و قطب آن دایره نیز گویند و قطری که از آن دو نقطه بگذرد وسط محور باشد و سطح گرد بر چندین سطح دیگر گفته‌اند مانند سطح مخروط و غیره و این دایره که از حرکت کره متوهم گشته آنها را دایره طویل و مدارات یومیه گویند «۳» و وجه تسمیه آن به این زودی بیاید و اگر بر سطح کره دایره متوهم شوند که از دو قطب آن کره بگذرند آنها را دایره عرضیه گویند و لا محاله همه آنها عظیمه باشند پس اگر خواهیم دایره طویل و عرضیه کره را بر سطح همواری رسم کنیم اولاً به جای کره، دایره بر کشیم و به جای منطقه و یک دایره عرضیه دو قطر بر آن دایره رسم کنیم و البته در مرکز آن دایره زوایای قائمه پیدا شوند پس محیط دایره به این دو قطر چهار قوس برابر گردد پس در دو جانب قطری که به دو قطب پیوسته است آ، ج نویسیم و در دو جانب قطر دیگر ب، د.

پس هریک از این دو قطر را از دو جانب به وجه غیر مؤثر الی غیر نهایت اخراج کنیم، پس هریک از این چهار قوس را به هر شماره که خواهیم قسمت کنیم، پس خط آ، ج را از نقطه آ یا ج تا مرکز دایره به همان شماره قسمت کنیم پس بر مبادی اقسام محیطی و قطری نشانه‌ها گذاریم، پس نشانه‌های محیطی را به نشانه‌های قطری هریک به مناسبت شماره به خطهای راست غیر مؤثر وصل کنیم و از میان هر خطی عمودی اخراج کرده که از جانب آ یا ج در داخل دایره یا خارج خط آ، ج را تلاقی کند پس پایه پرگار را بر مواقع تلاقی گذاشته پایه دیگر را بر مبدأ خط راستی که عمود را از آن اخراج کرده، گذاریم، پس به همین فتحه پرگار قوسی که بر آن دایره رسم کنیم به منزله قوسی از دایره طولی از کره بود پس خط ب، د را از نقطه ب یا د تا مرکز دایره به هر شماره که

خواهیم قسمت کنیم و بر مبادی اقسام نشانه‌ها گذاریم، و هریک از این نشانه‌ها را به نقطه آ یا ج به خطهای راست غیر مؤثر وصل کنیم و از میان هریک از آن خطها عمودی اخراج کرده که از جانب ب یا د داخل دایره با خارج خط ب، د را تلاقی کند

(۱). ر ک: جام جم، ص ۵۳ و ۵۹، ر ک: غیث اللغات و دهخدا.

(۲). ر ک: جام جم، ص ۵۹.

(۳). ر ک: جام جم، ص ۶۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۸۰

پس پایه پرگار را بر موقع تلاقی گذاشته پایه دیگر را بر مبادی اقسام خط ب، د، پس به همین فتحه پرگار قوسی که بر این دایره رسم شود به منزله قوسی از دایره عرضیه آن کره باشد و بیاورد دانست که مربع را در علم حساب بر غیر از آنچه نگاشته شد گویند و آن بر این وجه است که هر عددی را در خودش ضرب کنند، آنچه را حاصل شود مربع و مجذور گویند و آن عدد را جذر گویند مانند ضرب ۴ در ۴ که حاصل از آن را یعنی ۱۶ مربع و مجذور گویند و ۴ جذر آن مجذور باشد.

و معنی ضرب عددی در عددی پیدا کردن عددی دیگر است که نسبت یکی از آن دو عدد به سوی آن دیگر مثل نسبت واحد باشد به دیگر از آن دو عدد. مانند ضرب ۳ در ۴ که ۱۲ پیدا می‌شود و نسبت ۳ به ۱۲ چون نسبت واحد است به چهار یا نسبت چهار به دوازده چون نسبت واحد است به سه.

و قسمت عددی هر عددی، پیدا کردن عددی دیگر است که نسبت آن دیگر به واحد مانند نسبت عدد اول باشد به دویم و آن دیگر را خارج قسمت گویند مثل قسمت ۱۲ بر ۴ که ۳ پیدا می‌شود و نسبت ۳ به واحد چون نسبت ۱۲ است به ۴ یا قسمت ۱۲ بر ۳ که ۴ پیدا می‌شود و نسبت ۴ به واحد چون نسبت ۱۲ است به ۳. پس قسمت عکس ضرب باشد.

اما مسافت: به اعتقاد بیشتر از مسلمانان اندازه ۸ فرسخ است و مسافت در لغت به معنی بعد است یعنی دوری دو نقطه بر سطحی از یکدیگر. پس کوتاهتر خطی که در میانه آن دو نقطه بر آن سطح افتد، مسافت میانه آن دو نقطه باشد.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۸۱

اما، میل «۱»: در پیش هر کس ۹۶۰۰۰ انگشت است که در پهنا به هم پیوندند و لیکن متقدمین هر میلی را ۳۰۰۰ ذراع و هر ذراعی را ۳۲ انگشت گرفته‌اند و متأخرین و اهل حدیث مسلمانی هر میلی را ۴۰۰۰ ذراع و هر ذراعی را ۲۴ انگشت گرفته‌اند و از این خلاف اختلافی در حقیقت معنی میل نشود چرا که چون ۹۶۰۰۰ را بر ۳۲ قسمت کنیم خارج قسمت ۳۰۰۰ شود و اگر بر ۲۴ قسمت کنیم خارج قسمت ۴۰۰۰ شود.

اما، ذراع: در کتاب قاموس از طرف مرفق تا سر انگشت میانی را فرموده و در کتابهای هیئت، هر ذراعی مقدار دو شبر و هر شبری را اندازه ۱۲ انگشت که در پهنا به هم پیوندند، دانسته‌اند و در مملکت فارس جز بهبهان قماش را به ذرع شاه اندازه کنند و آنرا از آهن یا چوب ساخته به ۱۶ قسم برابر کرده هر یکی را گره و هر گرهی را به دو قسم برابر نموده هر یکی را بهر گویند و هر بهری را برابر ده جو که در پهنا به هم پیوندند گرفته‌اند.

اما، فرسخ: نزد متقدمین و اهل حدیث ۳ میل است و در کتاب شرح لمعه دمشقی، فرسخ شرعی را ۳ میل و هر میلی را ۴۰۰۰ ذراع و هر ذراعی را ۲۴ انگشت فرموده است مانند متأخرین.

و بیاورد دانست که مراد از فرسخ و میلی که در کتابهای هیئت و جغرافیا نوشته‌اند فرسخ و میلی است که از روش ستارگان دریافت کرده‌اند و هیچ ملاحظه پستی و بلندی و کجی و راستی مسافت در او نشده است و متقدمین از آنها ۲۲ فرسخ و دو تسع فرسخ را در برابر یک درجه از دایره عظیمه آسمانی که به سیصد و شصت درجه قسمت شود قرار داده‌اند و اهل جغرافیا ۲۰ فرسخ تمام را و در

نقشه‌های انگلیس ۲۳ فرسخ تمام را و فرسخی دیگر است و آن مقدار روش اسبی میانه‌رو در یک ساعت از ۲۴ ساعت تمام یک شبانه روز است و آنرا فرسخ کاروانی گویند و این فرسخ به این قاعده باقی نمانده است و هرکسی به دلخواه خود جائی را سر فرسخ گفته است که گاهی مطابق با قاعده خود و مطابق با فرسخ اهل علم است مانند فرسخهای میانه شیراز و تخت جمشید که از نقشه نگارنده این فارسنامه ناصری دریافت می‌شود، ۱۰ فرسخ انگلیسی و نزدیک به ۱۰ فرسخ کاروانی است برای آنکه مسافت نزدیک به راستی و همواری است و اگر نه همیشه شماره فرسخهای کاروانی بیشتر از شماره فرسخهای اهل علم بود مانند فرسخهای میانه شیراز و بندر بوشهر که ۴۶ فرسخ کاروانی و ۳۸ فرسخ جغرافی است و فرسخی که در ذیل بلوکات فارس در این کتاب بیاید همان فرسخ کاروانی است که چشم داشت عموم مسافری است و فرسخهای جغرافی میانه قصبات فارس را اهل علم از قاعده مقرر که به این نزدیکی بیاید از اختلاف عرض و طول آنها استنباط نمود و چون شناختن عرض و طول بلاد و اقلیم آنها موقوف است بر دانستن چندین دایره عظیمه و صغیره که بر سطح کره زمین یا سطح فلک الافلاک تخیل گردد، پس گوئیم متقدمین از حکما و

(۱). (واحد مسافت معرب milia : هزار گام. میل در روم قدیم برابر ۱۶۲۰ یارد انگلیسی و معادل ۱۴۸۲ متر فرانسوی است: معادل چهار هزار ذراع و ثلث فرسخ است (رساله مقدریه). نزد قدمای اهل هیئت میل مساوی ۳۰۰۰ ذراع و در نزد متاخران معادل ۴۰۰۰ ذراع است و خلاف لفظی است زیرا آنان اتفاق دارند بر اینکه مقدار ۹۶۰۰۰ اصبع (: انگشت) است به حسب اختلاف ایشان در فرسخ که آیا ۹۰۰۰ ذراع قدماست یا ۱۲۰۰۰ ذراع متاخران). (معین).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۸۲

متأخرین و اهل اسلام به ۹ آسمان کلی قائل شده‌اند که هر یکی در جوف دیگری مانند پرده‌های پیاز باشد و آن که ۸ آسمان را فرا گرفته است فلک الافلاک است و این فلک الافلاک در هر شبانه روزی یک دوره و اندکی بیشتر از مشرق به مغرب تمام کند و این زیادتی برای حرکت خاصه آفتاب است در هر شبانه‌روزی از مغرب به جانب مشرق و آفتاب و ستارگان دیگر را از مشرق به مغرب رساند و حرکت سایر آسمانها از مغرب به جانب مشرق باشد که در اوقات مختلفه هر یک دوره خود را تمام کند و از همه سریعتر حرکت آسمان ماه باشد که در ۲۸ روز و چیزی یک دوره خود را به سر رساند و از نقطه‌های مفروضه بر سطح فلک الافلاک بعد از تمامی دوره چندین دایره بر آن سطح مرتسم گردد مگر از دو نقطه دو قطب آن فلک که همیشه ساکن باشند و عظیمه آن دوایر یعنی منطقه فلک الافلاک را دایره معدل النهار گویند «۱» برای آنکه چون آفتاب به حرکت خاصه خود به محاذات این منطقه رسد مقدار شب در بیشتر از روی زمین برابر مقدار روز آن شب گردد مانند زمان رسیدن آفتاب به اول برج حمل و اول برج میزان.

و دو نقطه ساکن بر سطح فلک الافلاک را دو قطب معدل النهار یکی شمالی و دیگری را جنوبی گویند و گویا هنگام گذاردن این دو نام وقت طلوع آفتاب بود که شخصی روبروی آفتاب ایستاده دست راست را به آفتاب دراز کرده، دست چپ را بیاویخت پس جانب دست چپ را شمال که به معنی چپ است گفتند و جانب پهلوئی را که دست را از آن برداشته به جانب آفتاب داشته بود جنوب گفتند و جنوب را از جنب به معنی پهلو گرفته‌اند و در کتاب لغت جنوب به معنی بادی که از جانب قطب جنوبی بیاید نیز گفته‌اند و از دوایر عظام منطقه زمین است که آنرا خط استوا گویند «۲» برای آنکه مقدار شب و مقدار روز در بلاد واقعه بر خط استوا در تمام سال مساوی است و معنی استوا نزدیک به معنی اعتدال است و خط استوا عظیمه‌ای بود متوهم بر سطح زمین داخل در سطح دایره معدل النهار. پس دو قطب آن محاذی دو قطب معدل النهار باشد و از دوایر عظام، دایره افق «۳» است و آن عظیمه‌ای باشد متوهم بر سطح فلک الافلاک که دو قطب آن بر دو جانب سر و پای آدمی بود لا محاله نیمه‌ای از آسمان را پیدا و نیمه‌ای را

پنهان دارد و البته دایره افق دایره معدل النهار و خط استوا را در دو نقطه تلاقی کند: آنکه در جانب مشرق باشد نقطه مشرق و مشرق اعتدال و آنکه در جانب مغرب، نقطه مغرب و مغرب اعتدال گویند و خطی که این دو نقطه را به هم پیوندد خط مغرب و مشرق باشد «۴» و از دوائر عظام دایره نصف النهار «۵» است و آن عظیمه‌ای باشد بر سطح فلک الافلاک که از دو قطب معدل النهار و دو قطب افق گذشته، نیمه‌ای از آسمان را مشرقی و نیمه‌ای را مغربی کند و البته دایره افق را در دو نقطه تلاقی کند: آنکه در جانب شمال باشد نقطه شمال و آنکه در جانب جنوب بود نقطه جنوب باشد و خطی که این دو نقطه را به هم پیوندد خط نصف النهار بود و دو قطب دایره نصف النهار، دو نقطه مشرق و مغرب باشد و از دوائر عظام

(۱). ر ک: جام جم، ص ۵۸ و ۵۹، دهخدا: (د- داعی صغیر).

(۲). ر ک: جام جم، ص ۶۰.

(۳). ر ک: جام جم، ص ۶۰ و ۶۴.

(۴). ر ک: جام جم، ص ۶۲ و ۶۷.

(۵). ر ک: کشف اصطلاحات الفنون، دهخدا، غیاث.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۸۳

دایره اول السموات است و آن عظیمه‌ای بود بر سطح فلک الافلاک که از دو قطب افق و دو قطب دایره نصف النهار گذشته، آسمان را به دو نیمه شمالی و جنوبی کند و دو قطب آن، دو نقطه شمال و جنوب است و آنرا اول السموات برای آن گویند که سمتهای بلاد را به این دایره تمیز توان داد و از دوائر عظام دایره عرضیه بر سطح زمین است و آن عظیمه‌ای بود بر سطح زمین، داخل در سطح دایره نصف النهار مانند دایره خط استوا که در سطح دایره معدل النهار است و دو قطب این دایره عرضیه همان دو نقطه مشرق و مغرب باشد و این دایره عرضیه و دایره اول السموات و دایره نصف النهار و دایره افق به اعتبار بیشتر شهرها متبدل شوند.

و از دوائر مشهوره دوائر طولیه است و آنها را مدارات یومیه نیز گویند «۱» و آنها دوایری باشند بر سطح فلک الافلاک که از نقطه‌های مفروضه بر آن فلک بعد از تمامی یک دوره، مرتسم شوند، آنکه از همه بزرگتر باشد همان معدل النهار است و باقی آنها دوائر صغاری باشند که همه با یکدیگر متوازی و موازی دایره معدل النهار باشند و آنها را دوائر طولیه برای آن گویند که قوسهای طول بلاد را از این دوائر معلوم کنند و مدارات یومیه، برای آنکه از حرکت یومیه فلک الافلاک مرتسم شده‌اند و از دوائر طولیه، دوائر طولیه بر سطح زمین است که هر یک داخل در سطح دایره طولیه بر فلک الافلاک است و آنها دوایری باشند بر سطح زمین، همه متوازی و موازی با خط استوا و عظیمه آنها همان خط استواست.

اما عرض بلد: قوسی است «۲» از دایره نصف النهار آن بلد میانه معدل النهار و قطب افق به شرطی که از ربع دایره زیاده نباشد یا قوسی است از همان نصف النهار میانه قطب معدل النهار و دایره افق باز به همان شرطی که از ربع زیاده نباشد و اگر گوئیم عرض بلد قوسی است از دایره عرضیه بر سطح زمین میانه خط استوا و بلد به همان شرط هم، شاید. پس اگر خواهیم عرض بلدی را مانند شیراز بدانیم در ظهري که آفتاب در اول برج حمل یا میزان باشد، ارتفاع او را با اسطرلاب یا چیز دیگر معلوم داریم. پس مقدار ارتفاع، را از شماره نود درجه کم کنیم آنچه باقی بماند عرض شیراز باشد، برای آنکه نود درجه از دایره نصف النهار همیشه میانه قطب افق و دایره افق است و ارتفاع آفتاب در آن روز همان ارتفاع دایره معدل النهار باشد.

اما طول بلد: کوتاه‌تر قوسی است «۳» از دایره معدل النهار میانه دایره نصف النهار بلد مفروض و نصف النهار موضعی معین مشرقی بلد مفروض یا مغربی آن و این دایره نصف النهار دویمی را مبدأ طول گویند و آن موضع را هر قومی جائی قرار داده‌اند، اهل یونان که بلادشان مغربی آبادی روی زمین است مبدأ طول را از جانب مغرب معموره گرفته گویند جزایر خالدات «۴» است و بعد از آنکه

آن جزایر را آب دریا فرا گرفت ساحل دریای آن جزائر را مبدأ طول دانستند، پس در کتابهای خود، گاهی گویند طول فلان بلد جزایری است و گاهی گویند ساحلی است و اهل چین و ترکستان که بلادشان مشرقی آبادی روی زمین است مبدأ طول را

(۱). ر ک: جام جم، ص ۶۱.

(۲). ر ک: جام جم، ص ۶۷.

(۳). ر ک: جام جم، ص ۶۸.

(۴). مجمع الجزایری است در اقیانوس اطلس در شمال غربی افریقا، وسعت آن ۷۲۷۳ کیلومتر مربع. (معین).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۸۴

دایره نصف النهار گنگ دژ که مشرقی آبادی روی زمین است گرفته‌اند و انگلیس‌ها، مبدأ طول را دایره نصف النهار گری نیچ «۱» که رصدخانه انگلستان است قرار داده‌اند و زیانی در این اختلاف نباشد و لانس فیما یعشقون مذاهب «۲» و مبادی طول بلاد فارس در این کتاب فارسنامه ناصری همان گری نیچ رصدخانه را برای اشتها آن قرار داد.

و بیاید دانست که طول بلد به حسب واقع، کوتاه‌تر قوسی است از دایره طولیه بر سطح فلک الافلاک میانه قطب افق بلد و دایره نصف النهار مبدأ طول از جانب اقرب یا کوتاه‌تر قوسی است از دایره طولیه بر سطح زمین میانه نقطه‌ای از آن بلد، محاذی قطب افق و دایره عرضیه ارضی داخل در دایره نصف النهار بلد مبدأ طول پس لا- محاله اندازه درجات دوائر طولیه بلاد مختلفه در عرض مختلف شود یعنی آنچه به دو قطب شمال و جنوب نزدیکتر گردد، کوتاه‌تر شود از آنچه درجات معدل النهار یا خط استواست به خلاف اندازه درجات دوائر عرضیه بلاد مختلفه از هر جانب که [باشد] همیشه به یک اندازه باشند چرا که همه دوائر عرضیه عظیمه‌اند مانند آنکه طول شهری در خط استوا، اگر ده درجه باشد، اندازه قوسی طولی آن در سطح کره زمین دو بیست و سی فرسخ است اگر مقدار یک درجه از دایره عظیمه فلکی را بر روی زمین بیست و سه فرسخ شماریم و شهری دیگر که عرض آن از خط استوا شصت درجه باشد و طول آن نیز ده درجه باشد، اندازه قوسی طولی آن صد و پانزده فرسخ خواهد بود و بیان این مطلب در این نزدیکی بیاید و از ملاحظه دایره آ، ب، ج، د سابقه که پاره‌ای از دوائر عرضیه و طولیه بر آن مرسم گشت ظاهر گردد و برای تعیین اندازه یک درجه از هر دایره طولی از معدل النهار یا خط استوا تا دایره طولی عرض هشتاد و نه درجه از سیصد و شصت درجه تمام دایره نصف النهار یا دایره عرضیه بر سطح زمین هر قومی جدولی را وضع کرده و در هر خانه از آن جدول، اندازه یک درجه از هر مداری را نوشته‌اند و قاعده دانستن این اختلاف را به برهان هندسی در کتابهای ریاضی مضبوط داشته‌اند و فاضل مدقق ملا عبد العلی بیرجندی خراسانی «۳» در کتاب حاشیه خود بر شرح چقمینی در بیان اقالیم مقدمه و قاعده فرموده است که این فارسنامه ناصری را مجال ذکر آن نیست و حضرت اشرف والا معتمد الدوله حاجی فرهاد میرزا قاجار ادام الله بقاءه در باب هیجدهم از کتاب جام جم خود تفاوت درجات دوائر طولیه را به میل انگلیسی که هر ۶۹ میل تمام به اندازه یک درجه از دایره خط استواست به نظم آورده، فرموده است «۴»:

(۱). ر ک: جام جم، ص ۶۹. گرینویچ Greenwich از شهرهای حومه لندن در کنار رود تایمز که رصدخانه بزرگی دارد و

نصف النهار مبدأ از این شهر می‌گذرد و کشورهای دیگر ساعات شبانه روز را نسبت به این شهر می‌سنجند.

(معین).

(۲).

و من مذهبی حب الدیار لاهلهاو للناس فیما یعشقون مذاهب امثال و حکم، ص ۱۸۹۵.

متاع کفر و دین بی مشتری نیست گروهی این گروهی آن پسندند (سنجر) امثال و حکم، ص ۱۳۹۸.

(۳). منجم ایرانی متوفی به سال ۹۳۴ ه. ق است از آثارش علاوه بر حاشیه بر شرح چغمینی قاضی زاده، بیست باب در معرفت تقویم و شرح تذکره خواجه نصیر الدین طوسی و شرح مجسطی است. ر ک: فهرست اعلام التفهیم و کشف الظنون.
(۴). ر ک: جام جم، ص ۶۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۸۵ در انگلند اهل ریاضی گرفته اند با میل یک درج را اندر حساب سط

از خط استوا چو «۱» روی سوی هر دو قطب در طول اختلاف کند این شمر فقط

در طول هر درج بشود کاسته ز میل گویم به راستی که نیفتی تو در غلط

در عرض ده تفاوت چندان نمی کنند در کاف سه شماری و در عرض لام نظ

در عرض میم «بخ» بود و «مح» به عرض نون در شصت نصف یک درج آمد بدین «۲» نمط

در عین ثلث شصت و نه آری تو در حساب ز آن پس مرو که کشته شوی از یخ و سقط «۳» و در خاتمه جام جم، جدولی مرقوم

فرموده که تفاوت میلها را به میل جغرافی از خط استوا تا عرض تسعین معلوم داشته است و همان جدول را برای میمنت نقل نمایم و

مخفی نماند که شصت میل جغرافی را در برابر یک درجه از دایره عظیمه فلکی دانسته اند و ۶۹ میل انگلیسی در برابر ۶۰ میل

جغرافی است «۴».

تفاوت ده درجه به ده درجه مدارات طولیه از خط استوا تا عرض ۷۰ درجه به اندازه میل انگلیسی مقدار یک درجه از خط استوا/

۶۹ میل ۲۳ فرسخ

مقدار یک درجه از دایره طولی عرض ۱۰ درجه/ تا ۱ درجه از خط استوا چندان تفاوتی نکند

مقدار یک درجه از دایره طولی عرض ۲۰ درجه/ ۶۵ میل ۲۱ فرسخ و ۲ میل

مقدار یک درجه از دایره طولی عرض ۳۰ درجه/ ۵۹ میل ۱۹ فرسخ و ۲ میل

مقدار یک درجه از دایره طولی عرض ۴۰ درجه/ ۵۳ میل ۱۷ فرسخ و ۲ میل

مقدار یک درجه از دایره طولی عرض ۵۰ درجه/ ۴۸ میل ۱۶ فرسخ

مقدار یک درجه از دایره طولی عرض ۶۰ درجه/ ۳۴ میل و نصف ۵/ ۱۱ فرسخ

مقدار یک درجه از دایره طولی عرض ۷۰ درجه/ ۲۳ میل ۷ فرسخ و ۲ میل

و اگر خواهیم طول بلدی را از جزایر خالادات یا گنگک دژ یا گری نیچ مانند شهر شیراز را بدانیم چون خسوفی یعنی ماه گرفتگی «۵»

فوق الاصل اتفاق افتد، ملاحظه کنیم که ابتدای خسوف یا ابتدای انجلا یعنی باز شدن ماه در چندم ساعت و چندم دقیقه از شب

شیراز گذشته،

(۱). در متن: (چه).

(۲). در متن: (برین).

(۳). ر ک: به جدول تفاوت ده درجه به ده درجه مدارات در زیر همین مبحث.

(۴). ر ک: ص ۶۷ و ۷۶، جام جم و ص ۵۸۸ تا ۶۲۱ همان کتاب.

(۵). در متن: (گرفتنی).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۸۶

مقدمات علمیه:

جدول تفاوت درجات طول به میل جغرافی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۸۷

اتفاق افتاد، پس این ساعت و دقیقه را مضبوط «۱» کنیم، پس رجوع به دفتر تقویم کرده که در فلان بلد معلوم الطول، در چه ساعت و چه دقیقه ابتدای خسوف یا انجلا بوده است، آنچه باشد نگاه داریم پس تفاوت میان ساعات و دقائق شیراز و ساعات و دقائق آن بلد را گرفته، هر ساعتی را ۱۵ درجه و هر ۴ دقیقه را یک درجه از دایره طولیه شمرد، آنچه باشد بر طول بلد معلوم الطول بیفزائیم اگر آن بلد میانه شیراز و مبدأ طول باشد و مجموع درجات، طول شیراز بود و الا کم کنیم و باقیمانده طول شیراز شود.

به وجهی آسان تر آنکه: ساعات و دقائق میانه ظهر مبدأ طول یا بلد معلوم الطول و بلد مفروض را به خبر تلگرافی معلوم داریم باز به همان قاعده ساعتی را ۱۵ درجه و ۴ دقیقه را [یک] درجه شماریم و به قاعده سابقه، طول بلد را معلوم نمائیم و هر ساعتی را ۱۵ درجه و هر ۴ دقیقه را [یک] درجه شمردن برای آن است که تمام دایره طولیه ۳۶۰ درجه است و تمام شب و روز ۲۴ ساعت و هر ساعتی ۶۰ دقیقه زمانی است و چون ۳۶۰ را بر ۲۴ قسمت کنیم همان شود که گفتیم و در این عمل فرقی میان بلاد قلیل العرض و کثیر العرض نباشد، برای آنکه همه دوائر طولیه متوازیند و انقسام یک دایره از این دوائر طولیه به دوائر نصف النهارهای بلاد مختلفه العرض به اقسام متساویه یا مختلفه مستلزم انقسام همه دوائر طولیه است به همان اقسام چنانکه واضح است و از این جا ظاهر گردد که چرا طول بلاد را قوسی از دایره معدل النهار گرفته‌اند با آنکه دوائر طولیه بلاد مختلفه العرض هریک غیر از دیگری بود.

اما معرفت سمت قبله مسلمانان یعنی نقطه‌ای از دایره افق که اگر نماز گزار «۲» روی خود را به آن نقطه بدارد، روی او به سمت مکه معظمه باشد و علما اتمام این عمل را به دایره هندیه کنند «۳» و وضع آن بر این وجه است که زمینی را به هر اندازه خواهند به گونای بنائی هموار سازند که اگر چیزی روان مانند زبوق و آب را در میان آن ریخته از جای خود به یک جانب نرود پس دو دایره به یک مرکز بر آن زمین رسم کنند چه آهنی یا چوب سنگینی را مخروطی ساخته که قاعده آن با دایره داخلی برابر شود پس قاعده مخروط را بر دایره داخلی منطبق کرده که سهم مخروط عمود بر سطح دایره باشد و امتحان آن بر این وجه است که از سه جانب از جوانب اربعه از محیط دایره تا سر مخروط را اندازه کنند. اگر در همه جا برابر بود آن سهم عمود بر این دایره باشد و گفته‌اند باید بلندی سهم مخروط چهار یک قطر دایره بزرگ باشد تا سایه مخروط به آسانی قبل از ظهر به کناره دایره بزرگ رسد و این مخروط را شاخص و «مقیاس ظل» نیز گویند که سایه را چنانکه بیاید به آن شناسند، پس در پیش از ظهر مواظب رسیدن سر سایه شاخص به محیط دایره بزرگ باید بود که بعد از وصول موضع تلاقی را نشان کنند و بعد از ظهر همین روز باز مواظب رسیدن سر سایه شاخص به کناره آن دایره شوند و بعد از وصول باز موضع تلاقی را نشان کنند پس قوس میان آن دو نشان را در جانب شمال یا جنوب به دو نیمه برابر کنند و از میان دو نیمه آن قوس، خطی راست به مرکز دایره کشند تا از کناره دیگرش بگذرد و این خط را خط نصف النهار گویند و همیشه در مملکت فارس در وقت

(۱). در متن: (مضبوط).

(۲). در متن: (نماز گذار).

(۳). دایره هندیه: صفحه‌ای که در روی آن تعیین ساعات نمایند. (معین).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۸۸

ظهر سایه شاخص، در جانب شمال با این خط منطبق باشند و دو سر این خط را نقطه شمال و نقطه جنوب گویند و این عمل در وقتی که آفتاب در اول برج سرطان بود به تحقیق نزدیکتر شود، برای آنکه آفتاب از وقت طلوع تا وقت غروب نزدیک است که از یک مدار یومی بیرون نرود چرا که آفتاب در این وقت به حرکت خاصه خود در نهایت کندی باشد و اگر این عمل را در روزی که

آفتاب در ظهر آن روز به اول برج سرطان رسد به انجام رسانند مطابق با واقع گردد، برای آنکه آفتاب در چنین روزی، تحقیقا در وقت طلوع و غروب بر یک مدار باشد، پس قوس میان دو نقطه شمال و جنوب را به دو نیمه برابر کنند و بر منتصف آن نشان گذارند، پس خط راستی را از این نشان از مرکز دایره گذرانیده تا به کناره دیگر دایره رسد و این خط به منزله خط مشرق و مغرب باشد و دو سر این خط را دو نقطه مشرق و مغرب گویند، پس آن دایره به این دو خط به چهار قسم برابر شود و هر یکی را به نود قسم برابر کنند و این دایره را «هندیه» برای آن گویند که مخترع آن حکمای هند بوده‌اند و مقصود از شناختن چهار نقطه شمال و جنوب و مشرق و مغرب از افق است و بعد از شناختن دایره هندیه برای معرفت سمت قبله گوئیم که عرض مکه از خط استوا ۲۱ درجه و ۳۶ دقیقه و طول مکه معظمه از گری نیچ رصدخانه انگلستان چهل درجه و پانزده دقیقه «۱» است پس عرض و طول بلدی که سمت قبله او را خواهیم یا بیشتر از مکه است یا کمتر یا عرضش برابر و طولش بیشتر یا کمتر یا عرضش کمتر [و] «۲» کمتر یا عرضش کمتر [و] «۲»

(۱). در جام جم: ص ۶۱۶، چهل درجه و ده دقیقه. ر ک: نزهة القلوب، ص ۱.

(۲). در جام جم، ص ۶۰۶: ۲۹ درجه و ۳۷ دقیقه عرض و ۵۲ درجه و ۴۰ دقیقه طول. در آثار العجم همانند جام جم است.

ر ک: ص ۴۲۴، مرحوم فرصت انحراف قبله شیراز را از نقطه جنوب به جانب مغرب ۵۳ درجه و ۱۸ دقیقه و اطول روزهای شیراز را از ۱۴ ساعت چند دقیقه کمتر می‌داند. (همانجا).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۸۹

طولش برابر یا بیشتر و از این هشت قسم بیشتر نباشد برای آنکه قسم نهم آن است که در عرض و طول با مکه برابر بود و این بلد همان مکه معظمه خواهد بود و برای سهولت تخیل گوئیم نسبت عرض مکه با بلدی از سه قسم بیش نباشد: برابر و بیشتر و کمتر و همچنین نسبت طول مکه با آن بلد. چون سه قسم عرض را ضرب در سه قسم طول کنند نه قسم حاصل شود که یکی را صورت خارجی نباشد پس به فرض اول مانند شهر شیراز حفت بالنصر و الافراز که عرض آن از خط استوا ۲۹ درجه و ۳۶ دقیقه و طول آن از گری نیچ ۵۲ درجه و ۴۳ دقیقه و چون زیادتی عرض شیراز بر عرض مکه معظمه ۸ درجه است، پس از نقطه مغرب دایره هندیه به جانب جنوب ۸ درجه را شمرده، بهر جا که رسد نشان گذاریم و از نقطه مشرق آن دایره به جانب جنوب به همان شماره به هر جا که رسد نشان گذاریم پس نشان مغربی را به نشان مشرقی به خط راستی وصل کنیم و چون زیادتی طول شیراز بر طول مکه معظمه ۱۲ درجه و ۲۸ دقیقه است پس از نقطه جنوب به جانب مغرب ۱۲ درجه و ۲۸ دقیقه شمرده به هر جا که رسد نشان کنیم پس از نقطه شمال به جانب مغرب باز ۱۲ درجه و ۲۸ دقیقه شمرده نشان کنیم و این دو نشان را به خطی راست وصل کنیم و خط مشرقی و مغربی و خط جنوبی و شمالی را در یک نقطه تقاطع کند، پس از مرکز دایره هندیه خطی راست به موضع تقاطع کشیده تا به کناره دایره منتهی گردد و این خط، خط سمت مکه معظمه باشد برای آنکه این دایره هندیه به منزله افق شیراز است و خط مشرق و مغرب آن به منزله فصل مشترک میان افق و دایره اول السموات و خط واصل میان دو نشان مشرقی و مغربی به منزله فصل مشترک میان دایره افق و دایره صغیره موازیه با اول السموات که دوری این صغیره از اول السموات به قدر تفاوت مابین عرض مکه معظمه و عرض شیراز است و خط شمال و جنوب در این دایره به منزله فصل مشترک میان افق و دایره نصف النهار است و خط واصل میانه دو نشان شمالی و جنوبی به منزله فصل مشترک میان افق و دایره صغیره موازیه با نصف النهار که دوری این صغیره از نصف النهار به قدر تفاوت میانه طول مکه معظمه و طول شیراز است و درجات قوسی که از دایره افق میانه نقطه جنوب و خط سمت مکه افتد انحراف قبله شیراز باشد از نقطه جنوب ۵۶ درجه و ۴۶ دقیقه «۱» و اگر عرض و طول بلد، کمتر از عرض و طول مکه معظمه باشد، معلوم است که سمت قبله آن شمالی و مشرقی بود مانند آنکه عرض آن بلد ۱۱ درجه و ۳۶ دقیقه باشد و طول آن ۳۰ درجه و ۴۵

دقیقه باشد پس میان عرض و طول هریک ۱۰ درجه است پس از نقطه مشرق به جانب شمال ۱۰ درجه شمرده، به هرجا رسد نشان کنیم پس از نقطه مغرب به جانب شمال ۱۰ درجه شمرده به هرجا رسید نشان کنیم و میان آن دو نشان را خطی راست برکشیم، پس از نقطه شمال به جانب مشرق ۱۰ درجه شمرده نشان کنیم و همچنین از نقطه جنوب به جانب مشرق، پس میان این دو نشان را به خطی راست وصل کنیم و لامحاله این دو خط راست تقاطع کنند پس از مرکز دایره، خطی به موضع تقاطع کشیده تا به کناره رسد و این خط، خط سمت مکه معظمه باشد و باقی اقسام هشتگانه، بر این دو فرض قیاس توانیم نمود.

اما بیان اقلیم: بر این وجه است که گوئیم اهل علم، آبادی روی زمین را از روزگارهای پیش به هفت بهره‌ری را اقلیمی گفته‌اند و اقلیم را از قلم گرفته به معنی جدا کردن

(۱). در نقشه مربوط به این قسمت در متن ۶۴ دقیقه نوشته شده است که غلط است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۹۰

است و تفاوت هر اقلیمی را با اقلیمی دیگر به زیادتی نیم ساعت بر درازترین روزی از سال آن دیگر قرار داده‌اند «۱» مثل آنکه: ابتدای اقلیم اول را جائی گرفته‌اند که درازترین روز آن در سال ۱۲ ساعت و ۴۵ دقیقه باشد و عرض آن ۱۲ درجه و ۴۰ دقیقه از خط استوا خواهد بود.

و ابتدای اقلیم دوم را جائی گرفته‌اند که درازترین روز آن در سال ۱۳ ساعت و ربع ساعت شود و عرضش ۲۰ درجه و ۲۷ دقیقه بود.

(۱). ر ک: جام جم، ص ۷۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۹۱

و ابتدای اقلیم سوم جائی است که درازی روزش به ۱۳ ساعت و ۴۵ دقیقه رسد و عرض آن ۲۷ درجه و ۳۰ دقیقه باشد.

و ابتدای اقلیم چهارم جائی است که درازی روز آن به ۱۴ ساعت و ۱۵ دقیقه رسد و عرضش ۳۳ درجه و ۳۷ دقیقه باشد.

و ابتدای اقلیم پنجم جائی باشد که درازترین روزش [به] ۱۴ ساعت و ۴۵ دقیقه برسد و عرضش ۳۸ درجه و ۵۴ دقیقه بود.

و ابتدای اقلیم ششم آنجاست که درازترین روزش به ۱۵ ساعت و ۱۵ دقیقه رسد و عرضش ۴۳ درجه و ۲۲ دقیقه باشد.

و ابتدای اقلیم هفتم جائی بود که درازی روزش به ۱۵ ساعت و ۴۵ دقیقه رسد و عرضش ۴۷ درجه و ۱۲ دقیقه باشد. «۱»

پس از خط استوا تا جائی که عرضش ۱۲ درجه و ۴۰ دقیقه است برای کمی آبادی از شدت گرمی هوا به سبب بودن آفتاب یا در سمت الرأس یا نزدیک به سمت الرأس از هفت اقلیم نشمرده‌اند و بعد از عرض ۴۷ درجه و ۱۲ دقیقه، برای کمی آبادی از شدت سردی هوا نسبت دوری آفتاب از سمت الرأس آنجا تا عرض تسعین که قطب شمالی در جانب سمت الرأس آن است همه را جزء اقلیم هفتم شمرده‌اند و وجه قسمت معموره از زمین را به هفت بهره، بعضی گفته‌اند: پادشاهی بود و هفت پسر داشته هر بهره‌ری را به پسری داد و بعضی گفته‌اند برای آنکه هر اقلیمی را ستاره‌ای از سبعة سیاره تربیت کند آن اقلیم را به آن ستاره نسبت دهند «۲»، چنانکه گفته‌اند:

اقلیم اول منسوب به زحل است و دویم مشتری و سیم مریخ و چهارم به آفتاب و پنجم به زهره و ششم به عطارد و هفتم به ماه. و حضرت اشرف والا، حاجی فرهاد میرزا قاجار، معتمد الدوله ادام الله بقاه در کتاب جام جم خود به کلک مشکین رقم فرموده است «۳» که در انگلستان روی زمین را به سی اقلیم قسمت کرده‌اند، ابتدای آنها را از عرض ۸ درجه و ۳۴ دقیقه گرفته‌اند و تا اقلیم بیست و چهارم که عرضش ۶۶ درجه و ۳۲ دقیقه است، تفاوت اقلیمی را با اقلیمی به زیادتی نیم ساعت بر درازترین روزهای آن دیگر

گرفته‌اند و بعد از عرض ۶۶ درجه و ۳۲ دقیقه تا آخر اقلیمها تفاوت را یکماه به یکماه گرفته‌اند و جدولی برای آسانی تصور این مراتب در کتاب جام جم مرقوم فرموده است و جدول این است «۴»:

(۱). در قدیم بنا بر آنچه در اوستا آمده است هفت اقلیم را عبارت می‌دانستند از: (۱) ارزهی یا ارزه: (کشوری در مغرب).
 (۲). سوهی یا (سوت): (کشوری در مشرق). (۳) فرددفش: (کشوری در جنوب شرقی). (۴) ویددفش: (کشور جنوب غربی). (۵) ووربرست: (کشور شمال غربی). (۶) وورجرست: (کشور شمال شرقی). (۷) خونیرس: فارسنامه ناصری ج ۲ ۸۹۱ مقدمه ص: ۸۷۱ (کشور مرکزی ایران). (معین).

(۲). ر ک: مقدمه راحة الصدور راوندی.

(۳). ر ک: جام جم، ص ۷۵.

(۴). ر ک: جام جم، ص ۷۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۹۲

و بعد از دانستن آنچه را گذشت، اگر خواهیم دوایر عرضیه و طولیه قطعه‌ای از زمین را مانند مملکت فارس بر صفحه نقشه رسم کنیم چون به اعانت پرگار دشوار است که آنها را به تسطیح دوایر درآوریم، پس قاعده‌ای اختراع کرده‌اند و مؤلف این فارسنامه ناصری کتابی بس غلط در این باب را به دست آورده به اعانت نواب اشرف والا، احتشام الدوله سلطان اویس میرزا «۱» ولد الصدق حضرت اشرف والا حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا قاجار دام اقبالهما در سال ۱۲۹۲ که مأمور به ایالت محال کوه گیلویه بود، در بندر دیلم به تجربه و قیاس استنباط این مطلب را از آن کتاب نمود که به اعانت مسطره و پرگار اگرچه کوچک باشد این عمل را به انجام رسانند و آن بر این وجه است که: اولاً مستطیل ا، ب، ج، د به گنجایش صفحه و مقصود رسم کنند پس خط ا، ب را مشرقی و خط ج، د را مغربی و خط ب، ج را جنوبی و ا، د را شمالی انگاریم، پس دو نقطه میان یا نزدیک به میان دو خط ا، د، ب، ج را به خط ه، ز

(۱). ر ک: وقایع سال ۱۲۹۲، در همین کتاب گفتار اول.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۹۳

که بر هریک عمود باشد وصل کنیم پس خط ه، ز را از نقطه ز که به منزله ابتدای جانب جنوبی مملکت فارس است به شماره درجات عرضیه فارس تا نقطه ه که آخر جانب شمالی فارس است به اقسام برابر قسمت کنند و بر مبادی آنها نشانه‌ها کرده از نشانه تا نشانه به منزله یک درجه از دایره عرضیه که معادل ۲۳ فرسخ است باشد، پس شماره فرسخ و میلیهای یک درجه از مدار طولی عرض ابتدای فارس را از جدول گذشته برداشته نسبت به ۲۳ فرسخ که مقدار یک درجه از خط استواست دهند و تفاوت را کم کنند پس فتحه پرگار را به اندازه شماره باقیمانده کنند و از نقطه ز به جانب ج خط ز، ج و از نقطه ز به جانب ب خط ز، ب را به این فتحه پرگار قسمت کنند و بر مبادی اقسام نشانه‌ها گذارند و از جانب ج بر نشانه اول شماره درجات دوری دایره عرضیه ابتدای مغربی فارس را از عرضیه جزیره خالدات یا گنگ دژ «۱» یا گری نیچ که مبادی طول بلادند نویسند و همچنین تا از نشانه آخری جانب ب بگذرد پس شماره فرسخ و میلیهای یک درجه از مدار طولی عرض آخر فارس را از جدول برداشته، نسبت به شماره فرسخ و میلیهای یک درجه از خط استوا داده، باقی عمل را بعینها تمام کنند پس مبادی اقسام خط ا، ه، د را به مبادی اقسام خط ب، ز، ج از نشانه به نشانه محاذی آن به خطهای راست وصل کنند و هریک از این خطها و خط ه، ز به منزله قوس از دایره عرضیه جایی باشد از مملکت فارس، پس بر سر هر خطی شماره دوری در جانب آن خط را از دایره عرضیه که بر جزایر خالدات یا گری نیچ گذشته،

بنویسند پس بر خط ه، ز از هر نشانه، عمودی برپا کرده تا در ۲ جانب به ۲ خط مجاور پیوند پس از هر عمودی، عمودی دیگر بر آن خط مجاور کشیده و همچنین تا از دو جانب صفحه به سر رسند و بعد از اتمام عمل از این عمودها و قوسها مشاهده گردد که هر یکی به منزله قوسی است از دایره طولی عرض بلدی. پس در کناره صفحه بر سر هر عمودی شماره درجه عرضیه آن را نویسند: بیانی روشن تر: اگر خواهیم قوسهای دواير عرضیه و طولیه مملکت فارس را که میانه عرض ۲۶ درجه و عرض ۳۲ درجه شمالی از خط استوا و میانه طول ۴۸ درجه و طول ۵۸ مشرقی از دایره عرضیه که داخل در سطح دایره نصف النهار گری نیچ، رصدخانه انگلستان افتاده است، بر صفحه رسم کنیم، اولاً: مستطیل گذشته را آورده خط ه، ز را به شش قسم برابر کنیم و هر یکی را ۶۰ میل جغرافی یا ۶۹ میل انگلیسی که اندازه یک درجه از دایره عرضیه بر سطح زمین است انگاریم پس شماره میلهای انگلیسی یک درجه از دایره طولی عرض ۲۶ درجه که ۶۲ میل و نصف و عشره میلی است، نسبت به ۶۹ میل داده تفاوت را که ۵ میل و نصف و نه عشر یک میل است از شصت و نه میل که اندازه فتحه پرگار بود، کم کرده، فتحه را بر آن قرار نمودیم، پس پایه پرگار را به این فتحه از نقطه ز به جانب ج بر خط ز، ج در ۵ جای از مستطیل گذاشته آنها را نشان کنیم پس در جانب ب بر خط ز، ب از نقطه ز به جانب ب باز پایه پرگار را به همان فتحه در ۵ جای از خط ز، ب گذاشته و بر هر جا نشانه بگذاریم پس

(۱). گنگ دز، گنگ دژ، گنگ هوخ، گنگ دژهوخت، گنگ دژهخت: بیت المقدس، اورشلیم: فردوسی راست:

چو بر پهلوانی زبان راندندهمی گنگ دژ هوختش خواندند

به تازی کنون خانه پاک خوان بر آورده ایوان ضحاک دان (نلد که) معتقد است که دژ هوخت، گنگ دژ است. (معین).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۹۴

شماره تمام میلهای یک درجه از دایره طولی عرض ۳۲ درجه که ۵۷ میل و چهار خمس است نسبت به ۶۹ داده تفاوت را که ۱۱ میل و خمس یک میل است از شصت و نه کم کرده فتحه پرگار را به این اندازه نموده، پس پایه آنرا از نقطه ه به جانب د بر خط ه، د در ۵ جای گذاشته و بر جای هر پایه نشانه گذاریم پس خطوط عرضیه و طولیه را چنانکه گذشت به انجام رسانیم و بلاد فارس را هر یک به مناسبت عرض و طول آن در میانه آن خطوط نوشته تا به انجام رسانیم و بیاید دانست که مقدار طول و عرض بلاد فارس که در این کتاب فارسنامه ناصری نوشته می شود از کتاب نقشه حکیم الکسندر کیث جونس تن انگلیس برداشته شد.

پس از آنچه دانسته شد اگر خواهیم مسافت میان دو شهر را از دواير عرضیه و طولیه که بر صفحه نقشه، نگاشته، معلوم کنیم چنین گوئیم که اگر عرض دو شهر برابر بود باید بر یک دایره طولی باشند پس شماره درجات زیادتی طول یکی را بر دیگری نگاه داشته شماره میلهای یک درجه از دایره طولی آن عرض را به میل انگلیسی که شصت و نه میل برابر یک درجه از خط استوا دانستیم از جدول سابق برداشته، آن نگاه داشته را، در شماره آن میلهای ضرب کرده حاصل ضرب مسافت میانه آن دو شهر بود مانند آنکه تخت جمشید و بندر دیلم در عرض سی درجه موافق اند و بر یک دایره طولی واقع لیکن طول تخت جمشید پنجاه و سه درجه و طول بندر دیلم پنجاه درجه و پانزده «۱» دقیقه از گری نیچ است پس زیادتی طول تخت جمشید دو درجه و سه ربع درجه که چهل و پنج دقیقه است و در جدول سابق به میل انگلیسی شماره میلهای یک درجه از دایره طولی عرض سی درجه را پنجاه و نه میل نوشته است و حاصل ضرب

(۱). در جام جم عرض بندر دیلم ۳۰ درجه و ۲ دقیقه و طول ۵۰ درجه و ۱۲ دقیقه است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۹۸

دو درجه و سه ربع در پنجاه و نه میل یکصد و [چهل و چهار و نیم و ...] «۱» است و این مسافت میان بندر دیلم و تخت جمشید

است به میل انگلیسی نه به فرسخ کاروانی و اگر عرض دو شهر مختلف باشد باید بر دو دایره طولی باشند پس شماره درجات زیادتی عرض یکی را بر دیگری در شصت و نه که شماره میلهای انگلیسی یک درجه از دایره عرضیه بر سطح زمین است ضرب کنیم و دقایق را هریک، یک میل و شش یک میلی تقریباً شمرده، حاصل را نگاه داریم پس اگر طول این دو شهر برابر باشد مسافت میانه آن دو شهر همان نگاه داشته بود مانند تخت جمشید و قصبه علامرودشت که در طول برابرند و عرض علامرودشت بیست و هفت درجه و ۴۲ دقیقه است پس زیادتی عرض تخت جمشید دو درجه و ۱۸ دقیقه است پس شماره ۲ درجه را که در ۶۹ ضرب کنیم و حاصل را نگاه داریم و هیجده دقیقه را ۲۱ میل انگاریم و این مجموع را که ۱۵۹ میل است مسافت میانه تخت جمشید و قصبه علامرودشت باشد و اگر شماره درجات دو دایره طولی آن دو شهر نیز مختلف باشد، شماره میلهای یک درجه از دایره طولی یکی از آن دو شهر را از جدول سابق برداشته در شماره درجات زیادتی ضرب کرده، حاصل ضرب را در خود ضرب نموده، حاصل این ضرب دویمی را نگاه داریم پس حاصل ضرب شماره زیادتی عرض یکی را بر دیگری که از پیش داشته‌ایم در خود ضرب کنیم و حاصل این ضرب را با حاصل - ضرب دویم که نگاه داشته‌ایم جمع کرده، جذر این مجموع شماره میلهای میانه آن دو شهر باشد و معنی جذر در مقدمه این کتاب گفته شد پس اگر خواهیم مسافت میانه تخت جمشید و ویس آباد فرشبند که ۲۹ درجه عرض و ۵۲ درجه طول دارد بدانیم، یک درجه زیادتی عرض تخت جمشید را در شصت و نه ضرب کرده، حاصل ضرب را که ۶۹ است در خود ضرب کرده ۴۷۶۱ را نگاه داریم پس شماره میلهای یک درجه زیادتی طول تخت جمشید را که از دایره طولی عرض ۳۰ درجه و ۵۹ میل است در خود ضرب کرده ۳۴۸۱ حاصل ضرب را ۴۷۶۱ سابق جمع کرده ۸۲۴۲ شود و جذر مجموع که ۹۱ است مگر قلیلی، مسافت میان تخت جمشید و ویس آباد باشد و این همه برای آن است که در شکل عروس کتاب تحریر اقلیدس «۲» ثابت شده است که مربع وتر زاویه قائمه برابر است با مجموع دو مربع دو ضلع دیگر آن زاویه قائمه و تساوی دو مربع یعنی دو مجذور، مستلزم تساوی دو جذر آن است و به عکس بیاید دانست که در واقع تقاطع مدارات طولیه با دوائر عرضیه در صفحه نقشه همه به زوایای غیر- قائمه باشد جز عظیمه‌ای از مدارات طولیه لیکن چون در صفحه نقشه هریک از آن زوایا یا قائمه یا نزدیک به قائمه در نظر آید احکام قائمه را بر آنها جاری کرده‌اند و این قدر از مقدمات برای این کتاب فارسنامه ناصری کافی است.

پس از خدای تعالی توفیق در انجامش خواسته، شروع در مقصود نموده که مملکت فارس را ملک سلیمان «۳» نیز گویند و این دو اسم برای این مملکت برای آن است که در کتاب

(۱). در متن اشتباها یکصد و شصت و دو میل و ربع میل است. عدد صحیح: ۵۵ ر ۱۴۴ میل خواهد بود.

(۲). اصول اقلیدس، تحریر خواجه نصیر الدین طوسی، کتابی است در هندسه که علامه قطب الدین شیرازی آنرا به فارسی برگردانده است.

(۳). حافظ می گوید:

دلیم از وحشت زندان سکندر (؛ یزد) بگرفت رخت بر بندم و تا (ملک سلیمان) بروم و ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۵: سعدی‌نامه، ص ۱۷۳؛ کلیات سعدی، مظاهر مصفا، ص ۶۹۲-۷۸۱، ۸۴۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۸۹۹

لغت نوشته‌اند چون شهر استخر را پارس پسر سام پسر نوح «۱» (ع) بساخت تمام این مملکت را پارس گویند و اعراب آن را فارس گفتند و ملک سلیمان برای آنکه تخت جمشید و جمشید در فارس بود و عامه مردم، جمشید را سلیمان دانند چنانکه شیخ رئیس ابو علی در کتاب قانون طب در عنوان ریحان سلیمان فرموده است.

در هر حال مملکت فارس یک قسمت بزرگ از ممالک جنوبی قسمتهای ایران است و کناره‌های آن در روزگارها به اختلاف گفته‌اند مثلاً اگر بلوک رامهرمز و ناحیه فلاحی را که در این نزدیکی از جمع فارس موضوع گشته است باز از توابع فارس شماریم درازای این مملکت از جاشک موغستان عباسی تا بندر محمره فلاحی ۲۳۳ فرسخ کاروانی و ۲۱۵ فرسخ جغرافی است و پهنای این مملکت از خیر آباد نیریز تا بندر بوشهر دشتستان ۹۸ فرسخ کاروانی و ۸۴ فرسخ جغرافی است «۲» و اگر رامهرمز و فلاحی را که در قدیم «دورق» می‌گفتند از فارس موضوع بداریم باید تفاوت میانه «غوله» «۳» از ناحیه زیدون کوه گیلویه و محمره را که ۳۱ فرسخ است از درازای فارس کم کنیم و باقیمانده درازای فارس بود «۴».

اما عرض و طول فارس یعنی دوری آن از خط استوا و گری‌نیچ رصدخانه انگلستان بر این وجه است که: عرض اوایل و مبادی جنوبی این مملکت مانند جاشک موغستان عباسی از خط استوا ۲۵ درجه و ۲۰ دقیقه است و عرض اواخر و منتهای فارس از جانب شمال مانند «گندمان» سر حد شش ناحیه ۳۱ درجه و ۴۳ دقیقه است. پس ابتدای فارس بر رأی متقدمین، از اقلیم دویم باشد و انتهای آن از اقلیم سیم است اما بر رأی انگلیسیها که آبادی زمین را به ۳۰ اقلیم گرفته‌اند چنانکه شرح آن گفته شد، گندمان در اقلیم چهارم باشد و طول مبادی فارس از جانب مشرق و جنوب ۵۷ درجه و ۴۸ دقیقه است و از جانب مغرب و شمال ۴۸ درجه و ۱۳ دقیقه است از گری‌نیچ.

و بیاید دانست که پیش از دولت علیه اسلام دامت شوکتها، پادشاهان ایران مملکت فارس را پنج بهر نموده، هر بهری را کوره یا خوره می‌گفتند و فارسین گفته‌اند کوره و خوره «۵» در اصل به معنی نوری است که از جانب خدای تعالی فیض بر بندگان می‌شود که بوسیله آن قادر بر ریاست و بزرگی شوند پس نام حصه‌ای از مملکت فارس گردید «۶»:

اول: کوره اردشیر است و پایتخت آن شهر جور بود که اکنون آنرا فیروزآباد گویند.

دویم: کوره استخر است و پایتخت آن شهر استخر بود که بعد از خرابی، جلگه‌ها مرودشت

(۱). در البلدان ابن فقیه: (فارس را به نام فارس بن طهمورث نام کرده‌اند و پارسین بدو منسوبند) ص ۸ و ر ک: فارسنامه ابن بلخی، ص ۴ و ۵ و ۸.

(۲). در فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۲۰، بسط پارس و اعمال آن صد و پنجاه فرسنگ طول در صد و پنجاه فرسنگ عرض است. در آثار العجم، ص ۱۰: طول ۱۶۰ فرسخ و عرض ۱۰۰ فرسخ.

(۳). غوله سفلی و غوله علیا در ناحیه زیدون کوه گیلویه جلد دوم همین کتاب.

(۴). در فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۲۱، حدود فارس عبارت بوده است از شمال: یزد خواست و ابرقو و سمیرم، جنوب:

دریا، غرب: خوزستان بر صوب بحر عمان، شرق: کرمان. در آثار العجم، ص ۹، حدود فارس را (از حد شمالی به قومه و جنوبی به بحر عمان و خلیج فارس و مشرقی به نیریز و مغربی به رامهرمز کوه گیلویه می‌داند).

(۵). (کوره) فارسی است و ظاهراً این نام در پارسی قدیم (خوره) بوده (برهان).

(۶). ر ک: نزهة القلوب، حمد الله مستوفی، ص ۱۱۳ و فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۲۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۰۰

گشته، تخت جمشید از او باقی است.

سیم: کوره دارابگرد است و پایتخت آن شهر داراب بود که اکنون ویرانه گشته و نزدیک به فرسخی شمالی آن شهری ساخته باز به همان داراب اشتهار یافته است.

چهارم: کوره شاپور است و پایتخت آن شهر شاپور بوده که اکنون ویرانه‌های آن در سه فرسخ شمالی قصبه کازرون است.

پنجم: کوره قباد است [و] پایتخت آن شهر ارگان که اعراب آنرا ارجان گفتند بود و بعد از خرابی آن قصبه بهبهان در نیم فرسخ جنوبی آن آباد گشته است. (۱)

و سالهای بسیار فارس را به این پنج بهر می‌نگاشتند و حدود هریک معلوم نشد تا نگاشته گردد «۲» و بعد از استیلای دولت اسلام بر ممالک عجم و مرور دهور، مملکت فارس را چهار حصه نموده [اند]:

اول: شبانکاره گفتند و درازی آن از قریه رونیز فسا تا آخر بلوک بشاگرد از ۸۰ فرسخ کاروانی بگذرد و پهنای آن از قریه بشنه نیریز تا دشت کورستان لار نزدیک ۴۰ فرسخ کاروانی است محدود از جانب مشرق و شمال به نواحی بلوچستان و بلوک جیرفت و سیرجان و شهر بابک کرمان و بلوک بوانات و از مغرب به سروستان و کربال و فسا و جهرم و از جنوب به لارستان و نواحی عباسی و اکنون بر چندین بلوک قسمت گشته مانند اصطهبانات و نیریز و داراب و رونیز و سبعه و رودان و احمدی و بشاگرد و پایتخت شبانکاره شهر «ایگ» که اعراب آنرا «ایج» گفتند بود و بعد از خرابی آن، قصبه اصطهبانات در چهار فرسخ میان مغرب و شمال آن آباد ساخته‌اند و پادزهر حیوانی که از شکم بز و پازن کوهی در آورند و مانند جواهرات به قیمت گزاف خرید و فروش کنند، مخصوص بز و پازنی است که در کوه توده ملک شبانکاره نشو و نما کنند و درازی این کوه از رونیز فسا تا کوه بخون «۳» فارغان سبعه ۴۴ فرسخ است و تا چهل پنجاه سال پیش از نگاشتن این فارسنامه ناصری در نوشتجات نام توابع این حصه از فارس را از اعمال شبانکاره فارس می‌نوشتند و اکنون این رسم منسوخ گشته و نام شبانکاره از زبانها و قلمها افتاده است و انشاء الله تعالی در عنوان شبانکاره در ذیل بلوکات بیاید.

حصه دویم فارس مشهور به فارس بوده است، درازی آن از امن آباد آباد تا بندر طاهری سیراف نزدیک به ۱۲۵ فرسخ کاروانی و پهنای آن از قریه چاهک بوانات تا بندر گناوه دشتستان نود و اند فرسخ است و پایتخت فارس شهر شیراز است. حصه سیم فارس کوه گیلویه است که ذکر درازا و پهنا و حدود آن در عنوان کوه گیلویه در عنوان بلوکات بیاید. حصه چهارم فارس: لارستان است و ذکر درازا و پهنا و حدود آن در عنوان لارستان بیاید. و بیاید دانست که پایتخت تمام مملکت فارس از قدیم شهر استخر که وجه تسمیه آن

(۱). ر ک: شیراز در گذشته و حال، ص ۲۴.

(۲). تنها در فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۲۲، آمده است: بسط کوره اصطخر ۵۰ فرسنگ در ۵۰ فرسنگ و حد این کوره از یزد تا هزار درخت در طول و از قهستان تا نیریز. ر ک: شیرازنامه، زرکوب شیرازی، ص ۱۵.

(۳). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم: بخو

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۰۱

به این نام بیاید بود و اکنون پایتخت کل این مملکت شهر شیراز است، چنانکه من بنده گفته‌ام:

فارس را شیراز چون شیرازه است وصف او بیحد و بی اندازه است

وصف او را من نتانم آورم هرچه آرم، باز، گویم قاصرم

در تموزش دمبدم باد شمال می‌وزد گرما شود زو پایمال

در زمستانش سراسر چون بهاریخ نبندد جز سه روزی یا چهار

برف اگر بارد نماند هیچگاه فر خورشیدی کند آنرا تباہ

چون در او سرما و گرما پا نهشت گشت مرداد و دیش اردی بهشت

درد و رنج مبرمی در او مبین پس بگو او را بهشت دویمین

سرخ‌رو یا زردرو از درد و رنج‌گر کسی باشد بود نار و ترنج
باشد ار کس داغ بر دل، لاله استور کسی لب را گرد تبخاله است
نیست کس گریان مگر ابر بهارور کسی افغان کند باشد هزار

گر بجوشد کس، بود خم شراب‌ور خروشد کس، بود چنگ و رباب «۱» در سال ۷۴ هجری محمد بن یوسف برادر حجاج بن یوسف ثقفی «۲» در نه فرسخ بیشتر، جنوبی شهر استخر در وقت طلوع برج سنبله، بنای شهر شیراز را گذاشت «۳» و روز به روز از رونق استخر، کاهیده، بر زینت شیراز می‌افزود تا آنکه بیشتر بزرگان و مردمان بازاری استخر، جلای وطن نموده، در شیراز متوطن گشتند «۴» و در سال ۳۶۳ شهر شیراز چنان آباد گردید که جای بر بازاری و لشکری تنگ آمد «۵» پس امیر فنا خسرو عضد الدوله دیلمی در این سال شهری دیگر در بیرون دروازه درب سلم «۶» از قبرستان بزرگ گذشته، بنا نهاد و لشکریان را در آن جای داد و نام آن شهر را به مناسبت اسم خود خسرو گرد فرمود و گرد به معنی شهر باشد و بازار آن را سوق الامیر گفتند و در کتاب شیرازنامه که در سال هفتصد و چهل و اند، تألیف شده، نوشته است که اثری از آن شهر باقی نمانده است «۷» تا زمان تألیف این فارسنامه چه باشد، لیکن دهات واقعه در جانب پائین آن را تاکنون دهات شیب بازار گویند.
و در سال ۴۳۶ امیر ابو کالنجار «۸» پسر ابو شجاع سلطان الدوله پسر ابو نصر بهاء الدوله

(۱). و ر ک: به شعر مرحوم دکتر صورتگر با مطلع:

هر باغبان که گل به سوی برزن آوردشیراز را دوباره به یاد من آورد

(۲). فارسنامه ابن بلخی ص ۱۳۲، ۱۶۹، ۱۷۰، حدود العالم، ص ۱۳۰، ۱۳۱، عیون الاخبار دینوری به نقل از شیراز، علی سامی.

(۳). در نزهة القلوب، ص ۱۱۴، بنای شیراز به شیراز بن طهمورث نسبت می‌دهد و در کشفیات باستان‌شناسی نام شیراز به صورت Shira -its -ish -ish آمده است که مربوط به سال ۵۱۷ پیش از میلاد است بنابراین نمی‌تواند بنای شیراز مربوط به بعد از اسلام باشد. ر ک: شیراز، ص ۴۰، آربری، و شیراز، ص ۱۳، علی سامی.

(۴). ر ک: شیراز در گذشته و حال، ص ۲۶ بعد و بافت قدیم شیراز، ص ۳۷ بعد.

(۵). فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۲.

(۶). شیرازنامه، زرکوب، ص ۲۸ و ۳۴.

(۷). شیرازنامه زرکوب، ص ۳۶، نزهة القلوب، ص ۱۱۴.

(۸). شیرازنامه، زرکوب، ص ۳۶ و ۳۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۰۲

پسر امیر فنا خسرو عضد الدوله دیلمی بازماندگان شهر استخر را به شیراز بیاورد و خرابه‌های آنرا هموار فرمود و در جای آن کشتکار نمود پس اثری از آن شهر جز تخت جمشید که شرح آن در عنوان مروذشت بیاید باقی نگذاشت و در همین سال ابو کالنجار دیلمی باروئی بر گرد شهر شیراز کشید و بعد از خرابی آن در سال ۵۷۵ اتابک تکه پادشاه فارس تجدید باروی شیراز را فرمود و در کتاب تاریخ و صاف فرموده است: در دولت غازان خان اهالی شیراز از درگاه خانی التماس باروئی کرده که پایتخت ملک سلیمان «۱» را محافظت کند و حکم خانی شرف نفاذ یافته، باروئی رفیع بساختند و بر گردش خندقی بکنند و پنج تومان زر به خرج آن برفت و پنج تومان در آن زمان از پنجاه هزار تومان بگذرد و صدور این حکم در سال ۷۰۱ گردید و انجامش در سال ۷۰۲ اتفاق افتاد و در سال ۷۲۵ که باروی شیراز از بی‌اهتمامی خراب شده بود به فرمان شاه محمود انجو والی فارس تجدید باروی شیراز را نمودند و بر سر هر برجی خانه‌ای از آجر ساخته، کوتوالی را در آن بنشانند و در سال ۷۶۷ برج و باروی شیراز را به فرمان

شاه شجاع آل مظفری تعمیری لایق نمودند و در سال ۸۶۴ میرزا پیر بداق والی فارس پسر امیر جهان‌شاه قراقویلو ترکمان برج و باروی شیراز را احداث فرمود و در سال ۱۱۶۲ که نواب صالح خان بیات از جانب نواب شاهرخ شاه نادری، والی مملکت فارس بود به دستور العمل میرزا محمد حسین شریفی صاحب اختیار شیرازی بسیاری از بقاع و مساجد و مدارس و مساکن شیراز را از شهر جدا نموده، باروئی مختصر بر گرد شیراز کشید پس در سال ۱۱۸۰ که نواب وکیل کریم خان زند شهر شیراز را پایتخت ممالک خود فرمود به جای باروی صالح‌خانی، حصاری از گچ و سنگ و آجر چون همت خود، رفیع و بنیانی مانند معدلت خود محکم و بدیع، بنا نهاد، برجها را مانند بروج فلکی برافراخت و خندقی چون اندیشه حکیمان عمیق بساخت «۲» و در سال ۱۲۰۷ به فرمان شهریار معدلت شعار اعلیحضرت آقا محمد شاه قاجار طاب ثراه به مصلحت ملکی، برج و باروی شیراز را خراب و خندقش را از خاک و خاشاک انباشتند پس نواب حسین قلی خان برادر اعلیحضرت خاقان صاحب قران فتح علی شاه قاجار طاب ثراه در سال ۱۲۱۲ بر بنیان باروی خراب، حصاری کشید و در سال ۱۲۱۸ نواب حسین علی میرزای قاجار فرمانفرمای مملکت فارس، آن حصار ناقابل حسین قلی خانی را خراب نمود و باروئی محکم از چینه و خشت خام بر بنیان و کیلی بساخت و در سال ۱۲۳۹ از صدمه زلزله از هم بریخت و تاکنون به خرابی باقی است و در کتابهای تاریخ برای بسیاری مرقد امامزادگان و مدفن اولیای حق و بزرگان و مقبره ارباب فضل و کمال، شیراز را «برج الاولیاء» «۳» گفته‌اند چنانکه شیخ سعدی (رحمة الله علیه) فرموده است:

(۱). تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۵.

(۲). عبد الرزاق سمرقندی که در سال ۱۷۸۶ میلادی برابر با ۱۲۰۱ هجری به شیراز آمده در کتاب مسافرت از ایران به هند و از بنگاله به ایران، می‌نویسد: (استحکام شهر شیراز عبارت بود از یک دیوار ساده به ارتفاع ۲۵ متر و به قطر ده پا از گل که ۸۰ برج به فاصله‌های ۸۰۰ متری در آن بنا شده بود به علاوه گرداگرد شهر خندقی به عمق ۶۰ و به عرض ۲۰ پا کنده شده بود که دسترسی به شهر را مشکل می‌ساخت). شیراز، ص ۹۱.

(۳). نزهة القلوب، ص ۱۱۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۰۳ هزار پیر و ولی بیش بینی اندر وی که کعبه بر سر ایشان همی کند پرواز «۱» خلقش درویش منش و پاک اعتقاد و به اندازه رتبه خود کریم و جواد. خدای تعالی را ستایش و پادشاه را به نیایش پرستند، غریب‌نواز و با آشنا و بیگانه مهربان و دمساز. علما و فضلا و شعرا و فصحا از این شهر برخاسته‌اند به این جهت او را «دار العلم» گویند.

چو پاکان شیراز خاکی نهادندیدم که رحمت بر آن خاک باد «۲» هوای چهار فصلش معتدل و نسیم صبا و شمالش راحت دل، آب تابستانه را به برف کوه دراک دو فرسخ مغربی شیراز سرد کنند، آب چاهش شیرین و ناگوار، درختان سردسیری و گرمسیری مانند شلیل و گیلاس و انار و انجیر و نخل و نارنج در خانه‌های شیراز به خوبی پرورش کند و زیانی از سرمای زمستان و گرمی تابستان نبینند و بازار شیراز در همه وقت پر از میوه‌های گوناگون است. درویش و مالدار در تناول میوه‌جاتش یکسانند، درخت کاج و چنار و سرو و بید و گردو و سفیددارش تنومند شوند و مانند خربوزه قصر خلیل حومه و سهل آباد وقفی را مجرد بر مدرسه منصوریه شیراز و سیوند مرودشت و هندوانه کوار شیراز، جز در اصفهان و خراسان دیده نگشته است و از روز اول برج سرطان «۳» تا نیمه جدی «۴» هر روزه انگور را از درخت چیده بر پشت بارگیر گذاشته، در کوچه و بازار به عجز و انکسار فروشند و نزدیک به ۵۰ سال است بتدریج در دامنه کوههای شمالی و مغربی از ربع فرسخ تا فرسخ و نیمی از شیراز، درخت انگور دیمی به عمل آمده، ثمری فراوان دهد.

آبهای شیراز همه از قنات است، جز آب چشمه جوشک «۵» که شرح آن در عنوان چشمه‌ها بیاید و گواراترین آنها، آب قنات زنگی است و رکنی، چنانکه خواجه حافظ (رحمة الله علیه) فرموده است:

زر کن آباد ما صد لوحش الله که عمر خضر می بخشد زلالش «۶» و قنات زنگی را در نیم فرسخ صبوی شیراز در سال ۵۶۰ هجری، اتابک مظفر الدین زنگی ابن اتابک مودود سلغری احداث نمود و به اصطلاح رعیتی یک بیل بیشتر آب ندارد. و قنات رکنی را در سال ۳۳۸ در فرسخ و نیمی از جانب صبوی که در میانه شمال و مشرق شیراز است رکن الدوله حسن دیلمی احداث فرمود و آبش از تنگ الله اکبر به اندازه یک میل صبوی شیراز در آمده صحرای مصلی و باغ جهان نما و باغ نو و تکیه هفت تنان و چهل تنان و تکیه خواجه حافظ (رحمة الله علیه) را آب دهد و پر آب ترین قنات شیراز قنات فهندز مشهور

(۱). مطلع قصیده کوتاهی که این بیت از آن است چنین است:

خوشا سپیده‌دمی باشد آنکه بینم بازرسیده بر سر الله اکبر شیراز

(۲). از سعدی است در دیباچه بوستان.

(۳). چهارمین برج از بروج دوازده گانه، خرچنگ.

(۴). برج دهم از بروج دوازده گانه، بز، بزغاله، آبام گاه.

(۵). رک: همین کتاب، گفتار دوم، چشمه‌های مملکت فارس، و آثار العجم، ص ۵۲۲.

(۶). در غزلی به مطلع:

خوشا شیراز و وضع بیمثالش خداوندا نگهدار از زوالش

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۰۴

به کت «۱» سعدی است، اندازه نیم فرسخ از مشرق شیراز، در دامنه کوه قلعه فهندز «۲» آمده، باغ دلگشا را آب داده، صحرای جبل زایجان را شرب کند و آن قنات را با آنکه مسافتی دارد چنان محکم نموده‌اند که محتاج به تعمیر نگردد و آب این قنات در اواخر پائیز و تمام زمستان، چنان گرم است که بعد از مسافتی در صحرای جبل زایجان از آن آب، بخار بلند گردد و در تابستان خنک و آب جاری در شهر شیراز از قنات خیرات قدیم و جدید «۳» است و این هردو قنات از جانب شمال شیراز، فرسخی بیشتر آید و قنات خیرات قدیم شیراز را میرزا «۴» معین الدین محمد- شیرازی، وزیر مملکت فارس در سال ۱۰۵۸ احداث نموده «۵»، وقف بر محلات شیراز فرمود و خیرات جدید نام اصلی آن، قنات لیمک است که سالها خراب و منطمس بود و در سال ۱۲۹۳ جناب میرزا علی محمد خان قوام الملک شیرازی، آنرا تعمیر نمود و نیمه آن را وقف بر محلات شیراز فرمود و تاکنون این دو خیرات جاریه از آن دو خیرمند باقی است و در وقت زمستان و بهار آبهای باران و برف کوهستان شمالی و مغربی نزدیک شیراز، دو رودخانه سیلاب شده از دو جانب شیراز گذشته به دریاچه نمک مهارلو، ریزد یکی نزدیک به صد و پنجاه ذرع شاه و دیگری فرسخی از شیراز دور است و در غیر این دو وقت، این دو رودخانه خشک رود شوند «۶».

و صحرای شیراز در تمام سال سبز و خرم است و بقولات و علف و چارپایان، همه وقت فراوان بود. در کتاب تاریخ و صاف رقم فرموده است که: در عهد اتابک سعید، سعد بن زنگی در اعمال این ملک، سلس و عشر و مساحت حزر «۷» با املاک ملاک معهود نبود و قلم مطالبه را مقطوع داشتندی و قدم در مزارع ملاک نگذاشتندی و منافع، مخصوص صاحبان املاک بودی، بعد از آن، اتابک ابو بکر پسر اتابک سعد با خواص دولت و امنای مملکت مشاورت کردند که توقعات خوانین و خواتین مغول زیاده از آن است که در حوصله محصولات این ملک، بگنجد و موجب لشکری و لوازم سلطنت که امری است ضروری، علاوه بر آن مصارف شود، پس رأی مصلحت بین شما چه اندیشد، پس عماد الدین میراثی «۸» که دین را به چنین

(۱). در متن: (مکت) ولی این کلمه باید (کت) باشد. رک: آثار العجم، ص ۴۲۵- تنگ سعدی.

در لغت‌نامه دهخدا لغت (کت) به معنی کاریز است چه (چاهجو و کاریز کن را) (کتکن) می‌گویند، (برهان) و در جهانگیری آمده است که (کت) کاریز آب را گویند و کت کن کاریز کن را خوانند بنابراین (کت سعدی) قنات یا کاریز سعدیه خواهد بود- اصطلاح (کت سعدی) در مورد (قنات قلات بندر) در نزهة القلوب هم بکار رفته است.
ص ۱۱۵.

(۲). ر ک: حواشی مفصل و مستدل مرحوم علامه قزوینی در ص ۲۷۵، شدالازار در مورد کلمه پهندر و فهندز.

(۳). ر ک: آثار العجم، ص ۵۲۳: مرحوم فرصت می‌نویسد: (قناتی دیگر هست که آنرا خیرات بزرگ نامند و آن نیز علی حده از مذکورات است و منبع آن تنگ قره پیری است و وقف عام است).

(۴). در متن: (امیرزا).

(۵). ر ک: وزراء فارس در همین گفتار دوم فارسنامه: او کسی است که در سال ۱۰۵۵ (بند رودخانه را مجرد را بست).

(۶). ر ک: آثار العجم، ص ۴۲۶، نزهة القلوب، ص ۱۱۵.

(۷). در متن: (خرص) اما این کلمه عربی است و به معنی (برآورد و تخمین زدن مقدار محصول زراعت. این ارزیابی برای گرفتن مالیات انجام می‌پذیرفت، همچنین حقی که حین تعیین مرز اراضی و برآورد مقدماتی محصول به سود مساح گرفته می‌شد). ر ک:

فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول، ص ۱۲۵، تلفظ این کلمه hazr می‌باشد و ر ک:

تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۵ و ۳۷۹.

(۸). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۰۵

عمادی احتیاج نبود و در خدمت ابو بکری منصب انشاء داشت و [از] مردم عراق بود، چنین تقریر کرد که از روی شرع مطهر اولوالامر را رواست که برای حفظ بیضه اسلام و رعایت امور نام، به هر وجه تواند از ارباب ثروت، استمداد جوید اگرچه به وجه عنف باشد، پس به مفاد

«راست آید کفش کج در پای کج»

این سخن ناپسند، پسندیده رأی ابو بکری افتاد و در نفس دار الملک شیراز و اعمال آن رسوم ناپسندیده عشور بر قماشات و دواب معین گردانید و املاک ربابی را از قنات و طوایحین و دوالیب و بساتین نسبت به اشخاص و مواضع خمس و سدس و عشر بالیسر و العسر آغاز نهاد «۱» و استخراج حقوق دیوانی از مزارع و اشجار پر مساحت و تقدیر و حزر «۲» و تقریر مبنی ساخت و در قری‌الاعالی شیراز که مصب نهر اعظم «۳» بود و عرصه آن نواحی از زلال کوثر مثال، غیرت باغ ارم، به فرموده‌اش در تقسیم مقاسم و ضبط مجاری و مشارب، تأکید بلیغ رفت و در این باب، زلال میاه، در مذاق ارباب استحقاق، منغص گشت و این مثل که اگر کسی را لقمه در گلو گیرد معالجه‌اش به جرعه آب شود و اگر آب در رهگذر گلو، گرفته شود وجه مداوا نتوان جست و دست از حیات باید شست، مثلی شد شایع و در صفحات روزگار این رسوم مشثوم از او به یادگار بماند و عماد الدین میراثی، میراث بدنامی را [ابد] الدهر ببرد.

خردمندان گفته‌اند: پنج چیز در پنج جا، ضایع افتد و بدی آن شایع گردد: چراغ در آفتاب و خضاب در شباب و تواضع با مستان و اسرار گفتن با زنان و تأسیس بدنامی در امور سلطان و چون قانون میراثی بلند آوا گشت علی التدریج املاک نفیسه و ضیاع و عقار بزرگان و سادات و علما و قضات به حیطة ضبط و سر رشته جمع دیوانیان آمدی و از خباثت احکام او این بود که حکام شرع را مأمور نمود که ملاحظه قبالات املاک ملاک را نمایند، هر ملکی را که پنجاه سال از او گذشته، در تصرف مالکی بود، حکم بر صحت آن کرده، تا وکلای دیوانی رقم بر ملکیت آن زنند و هرچه از آن مدت کمتر است به ضبط دیوان عمل نمایند.

روزی، مظلومی قباله ملک خود را به بارگاه ابو بکری برد و شمس الدین عمر منجم که از علمای عظام و ظرفای خوش کلام بود، در مجلس حضور داشت، اتابک ابو بکر اشاره به او فرمود که نوشته را مطالعه کرده، مضمونش را به عرض رساند، بعد از ملاحظه عرض نمود که یک سال دیگر ملکیت این مرد ثابت می‌شود، اتابک تعجب نمود و از معنی این عبارت، استفسار فرمود، شمس الدین در جواب گفت: حکم پادشاه بر آن است که انتقال پنجاه ساله معتبر باشد و تاریخ این حجت چهل و نه ساله است، اتابک خاموش شد و بعد از ساعتی حکم به ابطال این قاعده فرمود و آن بدنامی از میراثی و این نیک نامی از شمس الدین الی شمس الدین تاکنون، بمانده؛

(۱). اتابک ... فرمان داد تا بر خانه‌ها و آبها ... مالیاتی وضع کردند و بر هر سر اسب و شتر و خر و گاو ده یک معین کرد و برای همه خوردنیها جز جو و گندم عوارضی در نظر گرفت و املاک را از قناتها و آسیابها و دولابها و بستانها به نسبت اشخاص و حسب مواضع ربع و خمس و سدس و عشر حقوق دیوانی معین کرد ...) تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۵.

(۲). در متن: (خرص).

(۳). رک: آثار العجم، ص ۵۲۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۰۶ گر بماند نام نیک از آدمی به که ماند زو سرای زرنگار «۱» و این چند بیت از شعر سعدی نگاشته است:

شنیدم که در وقت نزع روان به هر مز چنین گفت نوشیروان «۲»
 که خاطر نگهدار درویش باش نه در بند آسایش خویش باش
 نیاساید اندر دیار تو کس چو آسایش خویش خواهی و بس
 نیاید به نزدیک دانا، پسندشبان، خفته و گرگ، در گوسفند
 برو، پاس درویش و محتاج دار که شاه از رعیت بود تاجدار
 رعیت چو بیخ است و سلطان درخت درخت ای پسر باشد از بیخ سخت

مکن تا توانی دل خلق ریش و گر می کنی، می کنی بیخ خویش و چنانکه گفته شد، عرض شهر شیراز از خط استوا ۲۹ درجه و ۳۶ دقیقه است «۳» و طول شیراز از گری نیچ، رصدخانه انگلستان ۵۲ درجه و ۴۳ دقیقه است و در کتاب جام جم، ۵۲ درجه و ۴۰ دقیقه قرار داده است «۴»، انحراف قبله شیراز از نقطه جنوب به جانب مغرب ۵۶ درجه و ۴۶ دقیقه به استخراج حکیم دانشور میرزا عبد الغفار اصفهانی، معلم و استاد علوم ریاضیه مدرسه رفیعه دار الفنون سلطانی دار الخلافه طهران است.

و بیاید دانست که شهر شیراز در زمان معموری ۱۲ دروازه «۵» و ۱۹ محله «۶» داشته است و دور باروی آن نزدیک به فرسخ و نیمی بود و نواب کریم خان زند، وکیل السلطنه طاب ثراه، شیراز را در ۶ دروازه و ۱۱ محله قسمت فرمود و دروازه بیضا و دروازه جباچی و دروازه سعادت آباد و دروازه فسا و دروازه گوسفند و دروازه خاتون را موقوف بداشت و دور بارو را فرسخی فرمود و محله باغ نو و محله باهلیه و محله درب کازرون و محله دشتک و محله سراجان و محله شاه چراغ (ع) و محله شیادان و محله موردستان را جزو محلات دیگر نمود. «۷»

دروازه اول شیراز، دروازه باغ شاه: در جانب شمال شیراز است.

دروازه دویم، دروازه اصفهان: که گذرگاه کاروان اصفهان است در میانه شمال و مشرق شیراز باشد و در قدیم آن را دروازه استخر می گفتند. «۸»

سیم: دروازه سعدی: که محاذی تکیه شیخ سعدی (رحمه الله علیه) در مشرق شیراز است

(۱). در قصیده‌ای به مطلع:

بس بگردید و بگردد روز گاردل به دنیا در نبندد هوشیار

(۲). حکایتی است از باب اول بوستان.

(۳). در جام جم، ص ۶۰۶، ۲۹ درجه و ۳۷ دقیقه.

(۴). در جام جم، ص ۶۰۶، ۵۲ درجه و ۴۰ دقیقه. امروزه جلگه شیراز در ۲۹ درجه و ۳۸ دقیقه عرض شمالی و ۵۲ درجه و ۴۰ دقیقه طول شرقی واقع شده. (شیراز در گذشته و حال، ص ۱).

(۵). مرحوم فرصت می‌نویسد: گویند شیراز سابق نه دروازه داشته ولی کنون آن را شش دروازه است. آثار العجم، ص ۴۳۲. در نزهة القلوب، ص ۱۱۴، آمده است که: (شهر شیراز ۱۷ محله است و نه دروازه دارد اصطخر و دراک، موسی، بیضا، کازرون، سلم، فسا، باب نو، دولت و سعادت؛ شهر در غایت خوشی است).

(۶). (در شیراز نامه‌ها، ۱۷ محله) آثار العجم، ص ۴۳۳.

(۷). در نزهة القلوب، ص ۱۱۵، از محله (خرگاه تراشان) هم نام برده می‌شود.

(۸). آثار العجم، ص ۴۳۳.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۰۷

نقشه هوایی شهر شیراز

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۰۸

و در قدیم آنرا دروازه «گازرگاه» گفته‌اند و از این است که نوشته‌اند، تکیه شیخ سعدی در گازرگاه شیراز است برای آنکه گازران در دهنه قنات فهندز «۱» که نزدیک به آن تکیه است، گازی نمایند.

چهارم: دروازه قصابخانه: که گوسفندان را در خارج آن کشته، به شهر آورند و تا اوایل سلطنت کریم خان زند، طاب ثراه آنرا دروازه فسا می‌گفتند که گذرگاه کاروان فسا است، در جنوبی شیراز است و مزرعه سختویه وقفی مدرسه منصوریه «۲» شیراز در خارج این دروازه، بلافاصله افتاده است و اکنون در تصرف مؤلف این فارسنامه ناصری است.

پنجم: دروازه شاه داعی: که در اصل شاه الداعی الی الله بود نام یکی از مشایخ طریقت است که تکیه آن در خارج این دروازه است و در قدیم آنرا درب سلم گفته‌اند و در کتاب مزارات شیراز نوشته است، ابو زکریا سلم بن عبد الله شیرازی «۳» از قدمای بزرگان مشایخ شیراز است و قبرستان درب سلم را به او نسبت دهند و این دروازه، میانه جنوب و مغرب شیراز باشد. «۴»

ششم: دروازه کازرون که گذرگاه کاروان کازرون است [و] در مغربی شیراز باشد.

اما یازده محله شیراز:

پنج محله آنرا حیدری خانه گویند مانند محله اسحق بیگ و بازار مرغ و بالا کفت و درب شاهزاده و میدان شاه. و پنج محله آنرا نعمتی خانه گویند مانند محله درب مسجد و سرباغ و سردزک «۵» و سنگ سیاه و لب آب. و محله یهودان از این هردو عنوان خارج است.

و گفته‌اند در زمان سلاطین صفویه طاب ثراه، برای اختلاف در میانه اهل محلات شهرهای ایران بلکه قصبات و دهات قرار داده‌اند که اهل نیمه مشرقی هر بلدی خود را حیدری «۶» گویند یعنی ما از پیروان سلطان حیدر که جد سلاطین صفویه و شیخ طریقه آنهاست می‌باشیم و اهل نیمه مغربی هر بلدی خود را نعمتی گویند یعنی ما از پیروان شاه نعمت الله که شیخ طریقه سلسله نعمت الهی است هستیم و باید مردم حیدری خانه با یکدیگر موافق گشته در اوقات معین با مردم نعمتی خانه، جنگ کنند و مردم

نعمتی خانه نیز چنین کنند و از دو جانب در این جنگ هرکس کشته شود، خونش هدر باشد و این رسم در شیراز باقی

(۱). مشهور به (کت سعدی). ر ک: نزهة القلوب، ص ۱۱۵.

(۲). در متن: (منصوره).

(۳). الشیخ سلم بن عبد الله الصوفی شیرازی. شد الازار، ص ۱۳۲، هزار مزار، ص ۶۳.

(۴). در شیراز نامه، نام محلات شیراز به شرح زیر آمده است: (۱) محله باغ قتلغ، (۲) محله بالا کفد، (۳) محله باغ نو، (۴) محله سراجان (: لب آب)، (۵) محله دشتک، (۶) محله پالانگران، (۷) محله دزک، (۸) محله بال رود، (۹) محله درب سلم، (۱۰) محله شیراز، (۱۱) محله مقاریضی، (۱۲) محله باغ، (۱۳) محله پیراسته، (۱۴) محله درب استخر، (۱۵) محله نامدار، (۱۶) محله گچ پزان. (بافت قدیمی شیراز، ص ۷۸).

(۵). در آثار العجم (محله دزک) ص ۴۳۳.

(۶). ر ک: مجله آینده، ص ۷۴۱، دی و بهمن ۱۳۶۳ مقاله حیدری و نعمتی از آقای حسین میر جعفری و منازعات نعمتی و حیدری در ایران، از همان نویسنده مجله دانشکده ادبیات اصفهان، شماره ۱، دوره دوم.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۱۰

بود و در هر سالی سه باره، چهار باره، مردم حیدری خانه با مردم نعمتی خانه، جنگ می نمودند و در هر بار چندین نفر کشته و چندین نفر از چشم و دست و پا، عاری می شدند و از اهتمام کار گزاران دولت علیه دامت شوکتها، نزدیک به چهل سال است که این رسم نادانی را از میانه حیدری و نعمتی برداشته [اند]. و خانه‌های یازده محله «۱» شیراز که در سال ۱۳۰۱ به شماره در آمد ۶۳۲۷ بود و شماره مردمان یازده محله ۲۵۲۸۴ نفر مرد و پسر و ۲۸۳۲۳ نفر زن و دختر بود و عموم خانه‌های محلات شیراز را از آجر و گل ساخته به چوب پوشیده، به گل اندوده‌اند و در سال ۱۲۹۹ جناب میرزا علی محمد خان قوام الملک شیرازی بر پشت بام پنج منزل خود، مانند فرنگستان تخته آهن انداخته است و جناب میرزا احمد خان مؤید الملک شیرازی بر پشت بام یک منزل و مقرب الخاقان حاجی میرزا آقا خان و کیل الملک شیرازی بر پشت بام یک منزل خود نیز، تخته آهن انداخته‌اند «۲» و امید از رعیت پروری پادشاه جم جاه اسلامیان پناه ناصر الدین شاه ادام الله - بقاء چنان است که به اندک از زمان پشت بام عموم خانه‌های شیراز به تخته آهن، اندود گردد.

(۱). حمد الله مستوفی می نویسد در دوره اتابکان طول حصار شیراز دوازده هزار و پانصد گام بوده است و در آن هنگام شیراز دارای ۱۷ محله بوده است. نزهة القلوب، ص ۱۱۴.

(۲). ر ک: سفرنامه حاجی پیرزاده، در خصوص ملاقات با مؤید الملک در سال ۱۳۰۳، ص ۳۱، انتشارات بابک، ج ۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۱۱

محله اول شیراز محله اسحق بگ

محله اول شیراز محله اسحق بگ است، محدود به محله درب شاهزاده و محله بالا کفت «۱» و محله لب آب و محله بازار مرغ و شماره خانه‌های آن در سال ۱۳۰۱، ۶۸۷ درب بود و مردمان آن ۲۷۲۰ نفر مرد و پسر و ۲۷۱۰ نفر زن و دختر و کدخدای این محله آقا [؟] است و چون به درجه رشد نرسیده است، مشهدی حسین را نایب او قرار داده‌اند. و از اجله علمای این محله است:

مولای انام، متبوع اهل اسلام، ناصب مناصب علما و ناهج مناهج فضلا، مجتهد الزمان شیخ محمد حسین محلاتی «۲» [که] در سال

۱۲۴۷ در بلده محلات عراق متولد شده و در حادث سن به شیراز آمده، در خدمت والد ماجد خود تحصیل مراتب علمیه نموده، پس به عتبات عالیات رفته، تکمیل علوم دینیه نموده، به زیور اجتهاد، زینت یافته، عود به شیراز نمود و در مسجد مولاها «۳»، به جای والد ماجد خود نشست، نعم الخلف آمده، هر روزه مقاصد کتب فقهیه و اصولیه را خاطر نشان طلاب علوم دینیه نماید و در ترویج شریعت غرا به اقصی درجه کوشد.

و والد ماجد آن جناب است: جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، مجتهد الزمان آخوند ملا محمد علی محلاتی «۴» [که] در سال ۱۲۶۰ از محلات عراق به شیراز آمده، چندین سال به نشر علوم دینیه، طلاب علوم را بهره‌مند می‌فرمود و در سال ۱۲۸۴ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست «۵» و اصل آن جناب از بلده شوشتر است و جد اعلای او، جناب مجتهد الزمان آخوند ملا محمد شوشتری، به قصبه محلات آمده، توطن فرمود و ولد الصدقش جناب مجتهد الزمان آخوند ملا احمد محلاتی سالها به هدایت بندگان خدای تعالی پرداخت.

و ولدان صدق جناب شیخ محمد حسین معزی الیه است، نورین نیرین، جامعان سعادت و

(۱). در آثار العجم، ص ۴۳۳ و ح ۱: (بال کفد) یا (بال کفت).

(۲). فرصت او را فرزند ارشد ملا محمد علی مجتهد می‌داند. آثار العجم، ص ۴۴۱.

(۳). در آثار العجم، ص ۴۴۱: (مولی): (مسجد مولی در محله درب شاهزاده: مسجدی است خوش‌بنا و وضع زیبا).

(۴). آثار العجم، ص ۴۴۱.

(۵). آثار العجم، ص ۴۴۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۱۲

حاویان نجابت شیخ محمد حسن و شیخ محمد جعفر که هر یک به زیور علم و حلیه صلاح آراسته‌اند و سال ولادت آنها ۱۲۷۹ و ۸۴ [۱۲] است و جناب مغفرت مآب آخوند ملا محمد علی معزی الیه را سه نفر پسر دیگر است:

اول آنها جناب مستطاب مقبول اولی الالباب، جامع فضایل و باسط شمایل، عالم ممجد شیخ عزالدین احمد است.

و پسر سیم جناب آخوند ملا محمد علی است: قدوه فضلا و اخیار، اسوه اهل علم و ابرار میرزا ابراهیم مدتهاست در اماکن مشرفه عراق به افاده و استفاده علوم دینیه اشتغال داشته، بر نور اجتهاد آراسته است.

پسر چهارم جناب آخوند ملا محمد علی محلاتی مجتهد است: فرید دهر، وحید عصر، عالم فاضل شیخ محسن [که] در فنون علمیه، یگانه و در کمالات فرزانه است.

حاجی آقا سید علی اکبر فال اسیری

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۱۳

اگر شاه بسازد و هزار مرتبه بسازند من خراب می‌کنم ...

به نقل از وقایع اتفاقیه - ص ۵۸۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۱۴

و از علمای این محله است جناب مستطاب سید جید و شریف‌اید، جلیل الاصل و جمیل الوصف، مجتهد الزمان حاجی سید علی اکبر فال اسیری «۱» [که] در سال ۱۲۵۶ در قصبه اسیر گرمسیر فارس متولد شده، در خدمت علام فهام، افضل علما شیخ محمد اسیری تحصیل کمالات علمیه نموده و در سال ۱۲۷۰ و اند به شیراز آمده، در خدمت علامه زمان، حجه الاسلام حاجی شیخ مهدی مجتهد کجوری «۲»، تکمیل مراتب فقهیه و اصولیه را نمود [و] به زیور اجتهاد محلی گردید و هر روز طلاب علوم را مستفیض

نماید.

و از اشراف این محله است، سلسله جلیله سادات حسینی دست غیب «۳» [که] اگرچه در نوشتجات قدیم، آنها را سادات حسینی حسینی نگاشته‌اند در هر صورت بزرگان این سلسله به زیور علم آراسته و به خطوط و امهار آنها سجلات قبالات قدیم زینت یافته است و از اجله سادات دست غیب است:

سید سند، فاضل امجد، عز الشریعه و الدین، ابو المحاسن امیر فضل الله بن محب الله حسینی حسینی دست غیب شیرازی [که] تحصیل کمالات علمیه را در خدمت جناب سید ماجد علامه - بحرینی، شیخ الاسلام شیراز نموده، به زیور اجتهاد محلی گردید [و] در حدود سال ۱۰۴۰ و اند، وفات یافت.

و از اجله سادات دست غیب است: اعلم علماء زمان امیر شرف الدین علی دست غیب.

مولانا محمد مؤمن شیرازی در کتاب طیف الخیال که در سال ۱۱۱۶ به انجام رسیده است نوشته:

علم فقه و طبیعی و حساب و نحو را در خدمت سید سادات، مصدر افعال حسنات، صاحب حسب ظاهر و نسب طاهر، عاری از هر عیب امیر شرف الدین علی دست غیب آموختم.

و از اجله سادات دست غیب است: زبده اولاد رسول (ص) و نقاوه احفاد بتول، مستنبط دقایق، مظهر حقایق، مجتهد الزمان میرزا هدایت الله [که] «۴» در سال ۱۲۴۰ و اند در شیراز متولد شده، تحصیل مراتب علمیه را در خدمت علمای اعلام شیراز نمود، پس به اماکن مشرفه عراق رفته، تکمیل فقاهت و علم اصول فقه نموده، عود به شیراز فرمود و هر روزه به نشر علوم اشتغال دارد.

و پسر عم ماجدش، جناب کمالات اکتساب، ادیب اریب، جامع اسالیب ادبیه، ناهج مناهج عربیه، فاضل ممتحن میرزا ابو الحسن «۵» در سال ۱۲۶۰ و اند در شیراز متولد شده و تولیت

(۱). حاجی پیرزاده در مورد اغتشاش و شورش شیراز در سال ۱۳۰۳ می‌نویسد: (مردم ... در آستانه حضرت شاه چراغ جمع شدند و جناب آقا سید علی اکبر فال اسیری که مردی فاضل و مقدس و صادق است و از ازدحام جمعیت به دور خود خوش دارد ایشان را به بست شاه چراغ آورده و هر روز جمعیت و ازدحام زیادتر می‌شود. و صداها بلند می‌کردند و دادها می‌زدند و غوغاها می‌نمودند که چرا نان گران است و جنس فراوان نیست ... ده نفر زخمی و ۶ نفر کشته شدند). ص ۳۷، ج ۱. در خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله هم آمده است که: (اول کسی که فضاحت آغازید آقای حاجی سید علی اکبر فال اسیری بود که آبروی حکومت را ریخت و مأمورین قوام الملک دست و پایش را بستند و به قاطری سوار کردند و به بوشهر بردند) ص ۱۴۹. و ر ک: وقایع اتفاقیه، به کوشش سعیدی سیرجانی ص ۷۴۷ در خصوص کارهای حاجی سید علی اکبر فال اسیری.

(۲). ر ک: آثار العجم، ص ۴۳۴: ایشان امام مسجد آقا بابا خان در محله درب شاهزاده شیراز بودند.

(۳). درباره وجه تسمیه سادات دستغیب، ر ک: آثار العجم، ج ۲، ص ۴۳۸.

(۴). ر ک: وقایع اتفاقیه، ص ۷۵۸. در خصوص کارها و نفوذ او. و آثار العجم، ص ۴۳۸.

(۵). ر ک: آثار العجم، ص ۴۵۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۱۵

بقعه مبارکه حضرت امامزاده لازم الاحترام معجد سید میر محمد بن امام موسی بن جعفر (ع) از قدیم زمان، در سلسله سادات دست غیب بوده و هست.

و از اعیان این سلسله است: مرحوم میرزا ابو الحسن دست غیب، «فردوسی» تخلص که در جوانی در سال ۱۲۳۰ و اند در فردوس برین منزل گزید و این چند شعر از او ثبت گردید:

بود پیچیده طومار دل از غم که هر حرفیش باشد دفتری چند

جفا کم کن به مرغان گرفتار چه می‌خواهی ز بی‌بال و پری چند

ای که منعم ز ناله فرمائی ناله فرماست عشق جانانم میرزا ابو الحسن دستغیب: «تمنا» تخلص، در زمان شاه سلطان حسین صفوی بود. این بیت از اوست:

حیات جاودان بخشد به عاشق چشم شهلایش ز رفتن باز دارد عمر را مژگان گیرایش

کیوتری به قفس بود و شب به ناله در آمد دل اسیر به یاد آدمم ببین چه کشیدم و از اجله علمای این محله است: کاشف حقایق امور، مصلح مصالح جمهور، مخلص انام بالسنة اقلام، مجتهد الزمان ذی الحسب الباهر حاجی شیخ محمد طاهر.

اصل آن جناب از جزایر عراق است، سالها در عتبات عالیات و نجف اشرف تحصیل علوم دینیه نمود [و] به مرتبه اجتهاد رسید و از ۲۵ سال بیشتر وارد شیراز گشته، به نشر مصالح فقهیه و امامت مسجد هاشمیه شیراز اشتغال دارد. ولادتش در نزدیکی سال ۱۲۴۳ اتفاق افتاده است.

و از اجله و اعیان، معدودین در شماره علمای این محله است: عالی جناب، مقدس القاب، فاضل انتساب حاجی شیخ حسین ناظم الشریعه مشهور، پسر شیخ علی احسائی یا قطیفی است.

اگر القاب آن جناب را به آنچه سزاوار است نویسم، به سبب ظلمی که بر من نمود و شمه‌ای از آن را در صفحه اول و دویم از گفتار اول این فارسنامه ناصری نگاشتم، ارباب مرض، اهل غرضم گویند و اگر به اوصاف متشرعین و اهل علمش نگارم متحمل الکذب رأس کل خطیئه شوم. همین بس است که او را تا به این لقب خواندند، مردمان بیدین به خط و مهرش اموال مسلمانان را به ستم و اشلتم بردند، همه را به گواهی اهل مملکتی نگاشتم که لا یجب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم. «۱»

و از اعیان این محله است: جناب قدسی خطاب، کمالات اکتساب، مجمع آداب، مقبول اولی الالباب: حاجی شیخ محمد علی بحرینی: [که] در سال ۱۲۴۷ در شیراز متولد شده است، و الد ماجدش جناب حاجی شیخ حسن در خدمت فرمانروایان و وزرای فارس احترامی تمام داشت و والد ماجدش جناب شیخ بهاء الدین که در مراتب علوم معقول و منقول سرآمد همگان بود، از جزیره بحرین به شیراز آمده و صاحب ضیاع و عقار گشته، متوطن گردید.

(۱). در وقایع اتفاقیه، ص ۲۲۸، آمده است که: (فوت او در شب دوشنبه بیست و دویم شهر ذیحجه ۱۳۰۱ اتفاق افتاد و او را در آستانه امامزاده سید علاء الدین حسین به امانت گذاشتند.)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۱۶

و از اعزه و اعیان این محله است: دودمان قدیمه سلسله جلیله خلف بیگیه جد اعلاى آنها، نواب خلیفه الخلفا، خلف بیگ طالش بیشتر و پیشتر از همه خدمتگزاران از سال ۹۰۶ و ما بعدها، در رکاب خاقان گیتی ستان شاه اسماعیل اول صفوی، جانفشانیها نمود و به مراتب عالیه رسیده، او را امیر کبیر ابو النصر خلیفه الخلفا گفتند و نواب امیر خلف بیگ ثانی، نبیره امیر غفران مسیر، خلیفه الخلفا در دولت اعلیحضرت شاه عباس اول صفوی طاب ثراه، اعتباری تمام یافت و از شدت اطمینان به راستی و درستکاری، به منصب جلیل سفره‌چی که در این زمان خوان سالار و ناظر گویند سرافراز گردید و در سال ۱۰۳۴ در وقت محاصره بغداد، مردانگی نمود که از قوه احدی نبود، چنانکه در گفتار اول این فارسنامه نگاشته شد «۱» و بعد از وفات نواب امیر خلف بیگ ثانی «۲» قبیله و عشیره او را سلسله خلف بیگیه گویند و نواب امام ویردی بیگ نواده امیر غفران مسیر خلف بیگ ثانی در عهد سلطنت شهریار معدلت شعار، شاه سلیمان صفوی طاب ثراه، به ایالت و فرمانروائی مملکت فارس سرافراز و برقرار گردید [و] در سال ۱۰۹۲ مسجد جامع عتیق شیراز را تعمیری لایق نمود چنانکه در ذیل عنوان مسجد جامع عتیق شیراز بیاید و در سال ۱۰۹۴ در محله سنگ سیاه شیراز،

چنانکه نگاشته شد، مدرسه‌ای بنا نهاد و نامش را مدرسه امامیه گفتند.

و از بزرگان سلسله خلف بیگیه است: قدوه عظمای زمان، اسوه ارباب دیوان، ملاذ طوایف، مظهر آثار عوطف، ممهّد قواعد رأی و تدبیر، به عقل کامل، مشید مبانی تقریر و تحریر، به فضل شامل، جناب فخامت نصاب مقرب الخاقان میرزا سلیمان خان رکن الملک «۳» خلف بیگی شیرازی [که] در سال ۱۲۵۴ در شیراز متولد شده، در مبادی عمر، علوم ادبیه و عربیه را به اندازه‌ای که لایق بزرگ زادگان است بیاموخت و در تحصیل خط نسخ تعلیق و شکسته، به اقصی غایت کوشیده، به اندک زمانی محسود اقران گردید و در سال ۱۲۷۷ از جانب امنای دولت جاوید عدت علیه ایران، قونسل و کارگزار جزیره بحرین که شرح حال آن در عنوان بلوکات بیاید، گردید و از عهده لوازم این منصب، به احسن وجوه برآمد و در سال ۱۲۸۱ سر به آستانه مبارک حضرت اسعد ارفع امجد والا، شاهنشاهزاده اعظم، ظل السلطان، سلطان مسعود میرزا قاجار، ادام الله بقاء، فرمانفرمای مملکت فارس فرود آورده، قرین مباحث آمد و به ملاحظه حسن تحریر و تقریر به منصب منشی باشی انشاء حکومت سرافراز گردید و بعد از آنکه حکمرانی ممالک محروسه اصفهان و یزد و عراق و کرمان شاهان و بروجرد و کردستان و عربستان و لرستان، ضمیمه فرمانفرمائی مملکت فارس گردید، حضرت اسعد والا، ادام الله شوکته، جناب معزی الیه را مرجع امورات کلیه فرموده و به جوهر ذاتی از عهده لوازم کارها برآمد، پس به منصب جلیل نایب الحکومه نواحی محروسه و توابع آنها، سرافراز و برقرار گردید و در این سال ۱۳۰۴ چون امنای دولت جاوید عدت، جناب معزی الیه را یکی از ارکان ممالک محروسه شمردند او را به لقب جلیل رکن الملکی سرافراز فرموده، بر مناصب و اعتبار سابقه‌اش افزودند و آن جناب گاهی برای تفنن و طبع آزمائی شعری گفته به مناسبت سمت خود «خلف» تخلص کند و این

(۱). ر ک: وقایع سال ۱۰۳۴ در همین کتاب، گفتار اول.

(۲). مقصود امام وردی بیگ خلف بیگی است. ر ک: وقایع سال ۱۰۹۲ در همین کتاب، گفتار اول.

(۳). ر ک: وقایع اتفاقیه، ص ۳۵۳.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۱۷

چند بیت از او نگاشته گردید:

دل غمین به وصال بتی ز نو، شاد است که رشک لعبت فرخار و شوخ نوشاد است

به هر کجا گذرد آن بهشت‌رو، گوئی خدا مگر در رحمت به خلق بگشاد است

به کوی خسرو شیرین ما، دلا بگذربین که تیشه به فرق هزار فرهاد است

ندیدم آدمی ز آن کمند زلف خلاص که خصم جان بنی آدم آن پری‌زاد است

به جان غلام در مرتضی علی است «خلف» که هر که بنده او، در دو کون آزاد است

تا چهره به خاک دوست سودم در عشق بر آبرو فزودم

ز آن آتش غم که در من افتاد سر سوی فلک کشید، دودم

امسال به یاد عاشقی رفت آن زهد و ورع که پار بودم

صد ره «ارنی» به طور عشقش گفتم همه حرف «لن» شنودم

چشم از همه روزگار بستم تا دیده به روی او گشودم

چونانکه «خلف» به مهر حیدر این نغز غزل همی سرودم

در مدحت پادشاه مردان گوی از همه شاعران ربودم و از اعیان اشراف این محله است: سلسله جلیله سادات رضویه که ابا عن جد به

زیور علم آراسته و به کمال و کیاست معروف شده، جامع مفاخر دنیوی و اخروی گشته‌اند و اجداد این سلسله از مشهد مقدس به

آباده فارس آمده در قریه ایزد خواست آباده توطن نمودند، پس در سال ۱۲۳۳ جناب مستطاب شرف آل عبد مناف عالم مجدد حاجی سید محمد معلم و برادران کهنترش جناب مستطاب زبده اعظم و قدوه افاحم، ادیب اریب نور حدقه سیادت و نور حدیقه سعادت حاجی آقا میر مؤمن و جناب مستطاب سلاله دودمان مصطفوی حاجی سید میرزا اخلاف مغفرت مآب میرزا ابو القاسم از قریه ایزد خواست آباده به شیراز آمده، تحصیل مراتب علمیه نموده، هریک سرآمد اقران گردیدند و در سال ۱۲۵۹ جناب حاجی آقا میر مؤمن از شیراز به طهران رفت و منظور نظر جناب جلالتمآب حاجی میرزا آقاسی ایروانی وزیر اعظم دولت علیه ایران گردید و به مصاحبت جناب حسین خان نظام الدوله مراغه‌ای والی فارس، عود به شیراز نمود و جناب نظام الدوله بی مشاورت و استیذان جناب معزی الیه، امورات دولتی و مهمات حکومتی را فیصل و قطع نمود و این بیت از اوست و تخلص «شاهد» است:

دل ز کف رفت و نیامد به کفم دامن دوست قیمت وصل ندانسته، خریدار شدم و این سه نفر برادر در سال ۱۲۶۱ و ۷۰ [۱۲] و ۷۵ [۱۲] وفات یافته، به رحمت ایزدی پیوستند.

و جناب کمالات اکتساب، مقبول اولی الالباب میرزا آقای رضوی خلف الصدق مغفور حاجی سید محمد معلم در سال ۱۲۵۱ در شیراز متولد شده و کمالات لایقه را آموخته، به احترامی تمام می‌گذراند و عالی جنابان کمالات اکتسابان، انوار حقیقت سیادت و ازهار حدیقه سعادت حاجی میرزا حسن و میرزا محمد حسین و میرزا محمد صادق و میرزا علی اخلاف صدق مغفرت توآمان حاجی آقا میر مؤمن در سال ۱۲۴۹ و ۵۲ [۱۲] و ۵۴ [۱۲] و

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۱۸

۵۸ [۱۲] در شیراز متولد شده، تحصیل کمالات نموده، معیشتی به احترام دارند.

و جناب مستطاب علام فهم، ادیب اریب، حسیب نسیب میرزا ابو طالب رضوی صدر دیوانخانه عدلیه شیراز خلف الصدق مرحوم حاجی سید میرزا در سال ۱۲۵۱ متولد شده، تحصیل کمالات علمیه را نموده، خط شکسته را درست آموخته، سالها در خدمت حجّه الاسلام حاجی شیخ مهدی مجتهد کجوری طاب ثراه، علوم شرعیه را اکتساب فرمود و در سال ۹۸ [۱۲] به درستی رفتار و راستی کردار محل و ثوق گشته به منصب جلیل صدارت دیوانخانه عدلیه شیراز برقرار گردید.

و از اعیان این محله است: مقرب الخاقان حاجی عبد الحسین خان نوری سرتیپ توپخانه مبارکه که شرح حالش در ذیل سلسله نوریه در محله درب شاهزاده مذکور شود.

و از اعیان این محله است: مقرب الخاقان میرزا حسن مستوفی [که] در سال ۱۲۳۰ متولد شده، تحصیل مراتب آدمی را نموده، خط و ربط دفتری را آموخته، سالهاست دست از خانه و ضیاع و عقار خود کشیده، منافع آنها را به اقوام خود بخشیده، در دار الخلافه طهران در خدمت جناب جلال مآب میرزا یوسف مستوفی الممالک تقرب یافته، در شدت و رخاء با آن جناب موافقت نموده است و پدر نیکو سیرتش مرحوم میرزا ابراهیم شیرازی مادام عمر به استیفای ایلات فارس و ضابطی بلوک فیروز آباد اشتغال داشت و دست توسل را در طریقه درویشی به دامان قطب اقطاب و قدوه اصحاب واقف مواقف شریعت و حقیقت میرزا ابو القاسم سکوت می‌داشت.

و از اعیان این محله است: فخر امثال و اقران، عمدۀ اعیان حاجی محمد صادق تاجر اصفهانی [که] در سال ۱۲۵۱ از اصفهان به شیراز آمده، رحل اقامت انداخته، بنیان تجارت گذاشته، صیت تجارتش به اقصی بلاد رسیده، مالک ضیاع و عقاری لایق گشته، در سالی چندین صد تومان در ابواب خیر انفاق کند و چندین پل بر رودخانه‌های بزرگ بسته و چندین کاروانسرا را تعمیر و احداث کرده است مانند: پل رودخانه گرگان و کاروانسرای احمدی بر سر راه دو منزلی بندر بوشهر سنگ و گچ را از یک منزلی و دو منزلی آورده، کاروانسرای وسیعی که ز حوصله تجارت بیرون است، ساخته است و چندین عمارت خیریه در اماکن مشرفه بنا نموده است.

و عالی‌جاه، خلاصه‌الاشباه میرزا محمد شفیع ولد الصدق حاجی محمد صادق در سال ۱۲۶۴ در شیراز متولد شد، به زیور کمالات آراسته، از علوم ادبیه بی‌بهره نمانده است، در فنون تجارت و زراعت گوی سبقت را از همگنان ربوده است. و از اعیان این محله است: قدوه اطبای زمان نقاوه حکمای اوآن، واقف اسرار امراض، رافع استار اعراض حاجی میرزا جعفر طیب حکیم باشی در سال ۱۲۳۴ متولد گشته، تحصیل کمالات علمیه طب و عملیه آن را در منزل مؤلف این فارسنامه ناصری نمود و مدتی در طهران در آموختن طب جدید زحمت کشیده است و ولد الصدق ارجمندش میرزا [؟] در مدرسه معلم خانه طهران مشغول تحصیل مراتب طبیه است.

و از اعیان این محله است: عالی‌جاه و خلاصه‌الاشباه حاجی میرزا کریم صراف [که] در سال ۱۲۵۰ در شیراز متولد گشته، تحصیل مراتب انسانیت کرده، جمع میانه عمل صرافیه و تجارت و زراعت نموده، ضیاع و عقاری لایق فراهم آورده، در مرتبه تعزیه‌داری بر خامس آل عبا، گوی سبقت را از همگنان ربوده، در سالی چندین صد تومان وجه نقد به مصرف طعام و فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۱۹ شربت در شبهای محرم و صفر رساند.

و جد ماجد حاجی میرزا کریم است: قطب ایام و مرشد انام، متمسک به ذیل قادر بی‌نیاز آقا بزرگ خباز که در زمان حیات به کرامات و خوارق عادات معروف بود، روزها را به روزه و شبها را به عبادت می‌گذرانید و جماعتی از بزرگان فارس، دست ارادت به دامنش زده، از باطن صافی طینتش استمداد جسته، دعوی وصول به مقصود می‌نمودند و عالی‌جاه خلاصه‌الاشباه میرزا محمد حسین ولد الصدق حاجی میرزا کریم صراف در سال ۱۲۷۲ در شیراز متولد شده، در تحصیل مراتب علمی و صرافیه و تجارت بر همگنان فائق آمده است.

و عالی‌جاه، خلاصه‌الاشباه حاجی محمد حسین صراف در سال ۱۲۵۴ متولد گشته است اگرچه خانه او در اواخر محله بازار مرغ افتاده است، لیکن به مناسبت قرب جوار و شغل صرافیه و خویشاوندی با حاجی میرزا کریم صراف که همان نسبت فرسا رهان و رضیعا لبان «۱» در میانه آنها بود، در ذیل محله اسحق بیگ نگاشته گردید.

و از اعیان این محله است: خلاصه‌الاعیان، نادره زمان، رونق محافل، مجمع فضائل حاجی یوسف تاجر مشهور به «چکمه‌دوز» [که] در سال ۱۲۴۸ متولد گشته، از جوهر ذاتی خود، فنون علمیه را آموخته، بر دقایق تجارت افزوده، مطالب علمیه را جمع نموده، در محفل علما به وجهی لایق به خرج دهد و اشعار فارسی و عربی را از هر باب در حفظ خود آورده، به موقع و مناسب، مجالس را زینت داده، خاطرها را مسرور دارد.

و والد ماجدش مرحوم حاجی علی «۲» تاجر مشهور به «چکمه‌دوز» در تجارت و درستکاری، عدیل نداشت و از خالصه مال خود، چندین هزار تومان خالصا لوجه الله، خرج کرده، مسجدی وسیع و رفیع، درب میدان علافها در این محله احداث نموده، به طاقهای بلند و ستونهای سنگی یک‌پارچه به ارتفاع سه ذرع شاه و سنگهای مربع یک ذرع و نیمی و یک ذرعی در بنیان و ازاره‌سرا و شبستان و عمارات زمستانه و تابستانه به کار برده، آن مسجد را رونقی تمام داده است و در سال ۱۲۸۰ و اند وفات یافت.

و از سکنه قدیم این محله است: طایفه بیات. اصل آنها از دشت قبچاق ترکستان است که در زمان قدیم با ایل قشقائی که شرح حال آن در عنوان ایلات فارس بیاید، به فارس آمده‌اند [و] دو قبیله گشته، یکی با ایل قشقائی موافقت نموده، صحرائشین شده است و دیگری در شهر شیراز توطن نموده‌اند و بیات فارس و بیات نیشابور خراسانی، در اصل از یک قبیله بوده‌اند و خانه‌های بیات شیرازی در یک گذار از محله اسحق بیگ افتاده و به محله بیاتها شهرت یافته است و اهل این محله جز به زبان ترکی تکلم نکنند و فارسی را فصیح نگویند و حرفتهای شهرستانی را ننگ خود شمارند و شغل عمومی آنها، اسب ایرانی خریدن و به هندوستان بردن و فروختن است و بعضی معامله روغن و گوسفند و پوست بره را دارند و امیران بزرگ مانند صالح خان بیات و هاشم خان بیات از

این قبیله برخاسته‌اند.

و چنانکه نگاشته شد در سال ۱۱۶۱ صالح خان بیات به ایالت مملکت فارس، پس به امارت سپاه مأمور فارس برقرار بود و هاشم خان بیات هم چندی به امارت سپاه و ایالت فارس،

(۱). همچون دو اسب مسابقه و دو شیرخوار از یک پستان.

(۲). او از احفاد شیخ علی خان زند است. (دکتر یوسف نیری)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۲۰

سرافراز بود تا آنکه در سال ۱۱۶۸ در روزی که کریم خان، فتح شیراز نمود، شیخ علی خان زند به چوب‌دستی خود هاشم خان را بکشت.

و از اعیان قبیله بیات آقا بزرگ «۱» شاعر «ذره» تخلص است. در وقتی که نواب شاهزاده عبد الباقی میرزا که در شاعری «عشرت» تخلص می‌فرمود و به حکمرانی بنادر و گرمسیرات فارس مأمور بود، «ذره» در مدح او قصیده گفته، تقاضا کرده بود که مرا در این زمستان عبائی است که تاروپودش از عنصر زمهریر است باید عنایتی فرمائی و عبای بوشهری به من دهی و نواب معزی الیه، انعامی نکرده به او فرمود که عبای زمهریری را که مناسب گرمسیرات است باید به من دهی، ذره این قطعه را بدیهدتا بفرمود:

سروش دوش به گوش دلم چنین می‌گفت اگر سلوک به بود و نبود خواهد «۲» کرد

به مدح «عشرت» اگر صفحه‌ای زیان کردی به‌ذم او ورقی نیز سود باید کرد

به جای خلعت اگر آن عبای من پوشد به این لباس به محشر نمود خواهد کرد «۳» و این رباعی را نیز او گفته است:

نراد دغل باز جهان روز و شبان در ششدر حیرت آورد پیر و جوان

تخته‌اش بود آسمان و مهره‌اش انجم خورشید و مهند کعبتینش تو بدان و از اشراف این محله است: عالی‌جاه، مقرب الحضرت میرزا سید احمد از سلسله سادات نسابه حسنی شیراز است و مرحوم والدش میرزا ابو الفتح، مادام عمر به مباشری محاسبات دیوانی بلوک کوار مشغول بود و این منصب تاکنون با پسر کهترش عالی‌جاه میرزا سید علی برقرار است و میرزا سید احمد سالهاست که با خطی خوش و ربطی کامل، محاسبات مخصوصه جناب جلالت مآب صاحب دیوان را مواظبت دارد.

(۱). فرصت می‌نویسد: (مرحوم آقا بزرگ با اینکه دارای سواد فارسی نبود شعر را بی‌غلط می‌سرود) آثار العجم، ص ۵۶ و غزلی از او نقل می‌کند به مطلع:

از چه ای ماه نمی‌پرسی از آه دل من ستم از حد چه ببری چیست گناه دل من

(۲). در متن به اشتباه: (خواهی).

(۳). ردیف در متن چنین است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۲۱

محله دویم شیراز محله بازار مرغ

محله دویم شیراز، محله بازار مرغ است که در اصل دو محله بود: یکی محله شاه چراغ و دیگری بازار مرغ و اکنون هردو را «بازار مرغ» گویند. محدود است به محله اسحق بیگ و محله لب آب و محله درب شاهزاده و محله میدان شاه و محله درب مسجد و محله سردزک و شماره خانه‌های آن در سال ۱۳۰۱، ۳۱۸ خانه و مردمان آن ۱۵۰۰ نفر ذکور و ۱۶۳۸ نفر اناث بود، کدخدای این محله،

عالی‌جاه آقا عبد الحسین است که به سبب حوادث سن او، آقا محمد حسن را که مردی کامل است، نایب از کدخدا قرار داده‌اند. و از اجله اعیان این محله است: سلسله جلیله شیخ الاسلامیه: [که] اصل آنها از قبیله تمامی احسا و قطیف است (۱) از اواخر سلطنت صفویه طاب ثراهم تاکنون که سال به ۱۳۰۴ رسیده است قبالجات شرعیه معتبره املاک و ضیاع و عقار و اسناد شرعیه اهالی مملکت فارس به خط و مهر بزرگان این سلسله زینت یافته است و از اهتمام و دقت فکر و تکرار نظر در عبارات قبالجات و احکام شرعیه از عهد قدیم تاکنون، خدشه و خللی، ناسخ و منسوخ، تدلیس و تدلیسی، در محکمه اسلامیه منتسبه به این سلسله دیده و شنیده، نگشته است و اول کسی که ذکر سامی او زینت کتب علمیه و تواریخ گشته:

جناب مستطاب صفوة محدثین و قدوه مدرسین: شیخ المشایخ السامی شیخ علی بن شیخ محمد تمامی امامی است. مولانا محمد مؤمن شیرازی صاحب کتاب طیف الخیال، در ذکر اساتید شیرازی خود، نوشته است: فرا گرفتم علم صرف و نحو و معانی و بیان و فقه را از علامه زمان و قدوه اقران، آخر امجاد بلکه اول بقیه اجواد، بلکه افضل رئیس محدثین و زبده مفسرین، مولای ادیب و اریب لیب، استاد اعلم و ملاذ اعظم، ذی الاصل السامی، شیخ علی بن محمد تمامی لا زال کاسمه علیا و ذکره فی الناس جلیا «۲»، شعر:

فانه الفاضل الحبر المکرم ذوالعلی علی علا علما علی الرؤسا
عین الامثال مفقود المماثل مقصود الافاضل فی تبین ما التبسا «۳»

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۵۱۰.

(۲). پیوسته همچون نامش بلندپایه و یادش در میان مردم رسا باد.

(۳). صورت این دو بیت که از لحاظ وزن و مصراع‌بندی (مضمن) است، منفصل و مشتبه بود و برای پرهیز از اشتباه،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۲۲

و کتاب طیف الخیال در سال ۱۱۱۶ به انجام رسیده است.

و خلف الصدق جناب شیخ علی بن محمد تمامی است، جناب مستطاب ناصب رایات شریعت غرا، ناصر آیات ملت بیضا، محقق قوانین مقرر براهین شیخ احمد بن علی بن محمد تمامی الامامی [که] در شهر شیراز مادام زندگانی، طلاب علوم دینی را از نتایج افکار ابکار خود بهره‌مند بساخت و در حدود سال ۱۱۳۰ وفات یافت.

و خلف الصدقش جناب مستطاب جامع ریاستین حکمیه و حکمیه، حاوی فضیلتین علمیه و عملیه شیخ محمد تمامی امامی در شیراز به‌جای پدر نشست و نوشتجات شرعیه را به خط و مهر خود مزین داشت و عبارت نقش مهرش در تصدیق‌نامه بر تولیت جناب میرزا مجد الدین محمد جد حقیقی مؤلف این فارسنامه بر موقوفات مدرسه منصوریه چنین است:

«فوضت امری الی الله الاحد الصمد و انا ابن احمد تمامی الامامی، محمد سنه ۱۱۳۰».

و در دولت نادر شاهی چون شیخ محمد امین، شیخ الاسلام مملکت فارس وفات یافت، منصب و لقب او را که قبائی دوخته به اندام جناب شیخ محمد تمامی امامی بود به او عنایت نمودند و در حدود سال ۱۱۷۰ و اند، وفات یافت.

و خلف الصدقش، جناب شیخ مشایخ زمان، قاضی قضات اوان، صاحب حسب ظاهر، وارث نسب باهر، شیخ محمد باقر تمامی شیخ الاسلام مملکت فارس، مانند والد ماجد خود به نشر علوم شرعیه مشغول بود و قبالجات را به خط و مهر خود زینت می‌داد و نقش مهرش در تصدیق‌نامه مذکور چنین بود: «فوضت امری الی الله الصمد تمامی الامامی باقر بن محمد سنه ۱۱۳۸» و نقش مهر دیگر را به این عبارت دیدم: «افوض امری الی الله الاحد الصمد محمد باقر- تمامی الامامی ابن احمد سنه ۱۱۶۱» و برای آنکه عبارت مهر را گاهی برخلاف ترتیب نقش کنند، معلوم این بنده نگشت که باقر بن محمد تمامی الامامی ابن احمد است که نقش کلمه «ابن» در کاغذ مهور ظاهر نگشته یا آنچه نگاشته گشت صحیح باشد یعنی شخص باقر، ابن محمد، غیر از محمد باقر ابن احمد

است و وفات آن جناب در حدود سال ۱۱۹۷ یا ۸ [۱۱۹] اتفاق افتاد.

و خلف الصدق آن جناب است شیخ مشایخ و طور شامخ، ناصر ملت، حافظ شریعت، فقیه نافذ الاحکام شیخ محمد حسین شیخ الاسلام، بعد از تحصیل مراتب علمیه و تکمیل مقامات یقینیه و سزاواری به احکام شرعیه، سالها در شیراز به فصل مشاجرات و قطع مرافعات بین العباد اقدام فرمود و در حدود سال ۱۲۲۵ یا ۶ [۱۲۲] وفات یافته، به رحمت ایزدی پیوست.

و برادر کهنتر والا گهرش شیخ انام و مبین احکام حلال و حرام شیخ محمد امین شیخ الاسلام به جای برادر خود بر مسند قضاوت و احکام نشست و در حدود سال ۱۲۴۸ و ۴۹ [۱۲] به مغفرت خدائی پیوست.

و جناب مستطاب، کاشف حقایق امور، مصلح مصالح جمهور، ملاذ انام و مرجع خاص

پیوسته ضبط شد. (معنی شعر): او دانشوری دانا و گرامی و بلند پایه است، ارجمندی است که به دانش بر سروران برتری یافته، چشم آنهاست که نکوترند، بی همال است و مقصد دانشوران در حل مسائل علمی.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۲۳

و عام، قاضی محکمه اسلام، فقیه نافذ الاحکام حاجی شیخ ابو القاسم شیخ الاسلام «۱» خلف الصدق غفران مآب، شیخ محمد حسین شیخ الاسلام در سال ۱۲۱۱ در شیراز متولد گشته، بعد از تحصیل مقاصد علمیه، در تکمیل مراتب علم فقه و حدیث و تفسیر کوشیده، سرآمد همگان گردید و بعد از وفات عم ماجد خود بر مسند حکومت شرعیه، در محکمه اسلامی نشست و مادام زندگانی به نشر علوم دینی و فتاوی و احکام شرعیه اشتغال نمود و در سال ۱۲۸۵ به مکه معظمه رفته، بعد از ادای مناسک حج، در مدینه طیبه به زیارت قبور مطهره خاتم انبیا و اولاد امجادش صلوات الله علیهم مشرف گشته، در شهر محرم سال ۱۲۸۶ در مدینه طیبه به مغفرت ایزدی پیوست و در پهلوی بقعه مبارکه ائمه بقیع مدفون گردید.

و خلف الصدق جناب شیخ مشایخ زمان، جامع مکارم اوان، سالک مسالک شریعت، واقف مواقف حقیقت، حافظ قوانین شرع، مؤسس قواعد اصل و فرع، علام فهم، ذو المجد و الاحترام نافذ الاحکام: حاجی شیخ محمد حسین شیخ الاسلام «۲» نعم الخلف آمده و در سال ۱۲۵۱ در شیراز متولد گردید و در مکتب خانه ادبیه کسب آداب و رسوم را نمود و بعد از تحصیل مقدمات علمیه در خدمت والد ماجد خود و جنابان مجتهدان حاجی شیخ مهدی کجوری که شرح حالش در ذکر محله درب شاهزاده بیاید و آخوند ملا محمد علی محلاتی که در ذیل محله اسحق بیگ نگاشته گردید، مطالب کتب فقهیه و اصولیه و تفسیر و حدیث را استفاضه نمود و با آنکه به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گشته بود، باز در خدمت والد ماجد خود عود به حرمین شریفین نمود، پس به اماکن مشرفه عراق آمده، بعد از حصول زیارت بازگشت به شیراز فرموده به ارث و استحقاق به لقب جلیل شیخ الاسلامی که جامع فضایل دنیوی و اخروی است مسرور و مبتهج گردید و تاکنون به نشر مسائل علمیه و احکام دینی و انجام مهمات جزئی و کلیه شرعیه و تدریس کتب تفسیر و فقهیه اشتغال دارد و آن جناب را پنج نفر پسر است:

اول آنهاست: جناب فایز القاب عالم فاضل، عنوان صحیفه کرم، قدوه صنایع امم، صاحب حسب ظاهر و نسب طاهر شیخ محمد باقر «۳» [که] در سال ۱۲۷۸ متولد شده است با آنکه در عنفوان جوانی است، زحمت تحصیل مقدمات علمیه و علوم دینی و مراتب یقینیه و کمالات لایقه را کشیده است و زمانی از تعلیم و تعلم باز نمانده، گوی سبقت را از همگان ربوده است. «۴»

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۵۱۰.

(۲). در آثار العجم، ص ۵۱۰، نیز ذکر او آمده است و در زمان تالیف آثار العجم به قضاوت مشغول بوده و باغ شیخ از املاک او به حساب می آمده است. و در شعر (صفا) تخلص می کرده است و این ابیات از اوست:

ای یار جفا پیشه وفا نیز گهی کن بر جانب دلسوختگان هم نگهی کن

ای ناله به آن شاه ز حال خبری ده‌وای آه به آن ماه بهر حیله رهی کن ر ک: آثار العجم، متن و حاشیه ۲، ص ۵۱۰، و همچنین ر ک: سفرنامه حاجی پیرزاده، ص ۲۳ و ۲۴ و ۲۵.

(۳). در آثار العجم، حاشیه ص ۵۱۰، آمده است که (وفا) تخلص می‌کند و این اشعار از اوست:

چشم من بر روی تو ای ماهرو فتاد در صولجان زلف تو دل همچو گو فتاد

تا دست من ز موی میان تو شد رهادل از غمت در آتش و هجران چو مو فتاد

تا شهره شد به عشق تو اندر جهان (وفا) بدنام خاص و عام شد، از آبرو فتاد

(۴). در زمان مرحوم فرصت او به نیابت از پدر گاهی بر مسند قضا می‌نشسته و (در محکمه ایشان تاکنون دیناری به رشوه اخذ نشده). آثار العجم، ص ۵۱۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۲۴

پسر دویم و سیم [و چهارم و پنجم] جناب حاجی شیخ الاسلام شیخ محمد علی و شیخ ابو القاسم و شیخ عبد الحسین و شیخ عبد العلی‌اند که در سن طفولیت به آموختن هنرهای کودکان پرداخته‌اند.

و از اعظم و اشراف این محله است: سلسله جلیله سادات حسینی مشهور به میرزایان فسائی [که] بعد از آنکه املاک محال بلوک فسا، ملک زرخرید این سلسله گردید، اشتهار به فسائی یافتند و اجداد این سلسله در محله دشتک شیراز که اکنون با محله سردزک یکی شده، همه را سردزک گویند، توطن داشتند و متون کتب علمیه و تواریخ از اسامی اجداد آنها که سادات دشتکی‌اند، مشحون است و شرح حال آنها بر سبیل اجمال و تفرق در گفتار اول این فارسنامه به مناسبت زمان، نگاشته گردید و تفصیل حال آنها در ذیل ذکر محله سردزک در شرح احوال این نگارنده فارسنامه ناصری بیاید.

و اول کسی که از این سلسله در محله بازار مرغ توطن نمود، ملک اعظم سادات، متحلی به اقسام سعادات، زبده اعظم، قدوه افاحم، ناصر آیات شریعت غرا، ناصب آیات ملت بیضا، صدر صدور زمان، میرزا سید علی خان صدر الدین الحسینی الحسنی المدنی «۱» مولد المکی، موطن الدکنی الهندی مسکنا الشیرازی اصلا دویمین جد نگارنده این فارسنامه ناصری است و شرح تنقلاط و کتابهای مؤلفه آن جناب را به مناسبت اجداد کرامش در ذیل ذکر سادات دشتکی در محله سردزک شیراز می‌نویسم. «۲»

و بر سبیل اختصار: در سال ۱۱۱۶ از مکه معظمه به شیراز آمد و در محله بازار مرغ خانه‌ای مشتمل بر چندین طرف عمارت بزرگ و کوچک و اصطبل و حمام و سایر لوازم، پاره‌ای را به آبادی خرید و پاره‌ای را احداث فرمود و در سال ۱۱۱۸ در شیراز وفات یافته، قرین رحمت الهی گشته، در بقعه مبارکه حضرت شاه چراغ (ع) در جوار مزار مغفرت مآب سید ماجد مجتهد بحرینی قاضی شیراز مدفون گردید و جناب محدث کامل و فقیه فاضل شیخ یوسف بحرینی آل عصفور در کتاب کشکول خود تاریخ وفات سید علی خان طاب ثراه را «سر مقرر شیراز» نگاشته است.

و خلف الصدق آن حضرت است جناب مستطاب، خلف اعظم اسلاف، شرف اشراف آل عبد مناف، مخدوم اهل علوم، ممهد قواعد حدود و رسوم، سید ممجد میرزا مجد الدین محمد جد حقیقی نگارنده این فارسنامه ناصری در سال ۱۱۰۵ در بلده حیدر آباد پایتخت مملکت دکن هندوستان متولد گردید و در سال ۱۱۱۱ در خدمت والد ماجد حضرت فضایل توأمان سید-علی خان طاب ثراه، از شهر حیدر آباد دکن به مکه معظمه و مدینه طیبه، پس به شیراز آمده،

(۱). ر ک: مقدمه ریاض السالکین فی شرح الصحیفه السجادیه، السید علی خان المدنی الشیرازی، ص ۱ و ۲، چاپ انتشارات رسالت، اصفهان. از آثار دیگر اوست: طراز اللغه، از عربی به عربی، و شرح فوائد صمدیه بنام الحدایق الندیة معروف به شرح کبیر و

بعدا شرح صغیر صمدیه را به نام الفرائد البهیة، نوشت. او دو کتاب دیگر به نام (موضح الرشاد) در شرح ارشاد و کتاب (الزهره) دارد. تاریخ ادبیات صفا، ج ۵، بخش اول، ص ۴۱۴، و ر ک: دانشمندان و ... فارس، ج ۳، ص ۲۱۳.

(۲). ر ک: مقالات الشعراء، میر علی شیر (قانع) تتوی، متوفی به سال ۱۲۰۳ که خود از این خاندان بود و در صفحات ۵۳۱ تا ۵۷۳ چاپ کراچی، سال ۱۹۵۷، و ر ک: ذریعه، ج ۱، ص ۱۰۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۲۵

متوطن گردید و بعد از فتنه افغانه در ایران در سال ۱۱۳۶ با اهل و عیال از شیراز به فسا رفته در قلعه قصر کرم وقفی اجدادی خود، توقف فرمود که خبر رسیدن لشکر افغان را به قصبه فسا آوردند و آن جناب از این خبر مضطرب و مضطر گشته از راه کوه توده به اصطهبانات که هفت فرسخی قصر کرم است رفته و مدت سالی توقف فرمود و از کوچکی منازل و بسیاری عیال و نوکر به تنگ آمده، در صحرای مزرعه دولت آباد رونیز بالا که ملک اربابی جناب فضیلت انتساب، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، آخوند ملا شاه محمد دارابی که پدرزن جناب میرزای معزی الیه بود، قطعه زمینی را که مبذر دویست من بذر گندم بود، انتخاب نمود و قلعه‌ای در کمال استحکام بنا فرمود و در داخل حصار آن قلعه، شصت هفتاد درب خانه و حمام و نارین قلعه احداث نمود. پس با عیال و نوکر از اصطهبانات وارد آن قلعه گردیده، در مدت برآمیختگی ممالک ایران در آن قلعه بیاسود و این قلعه تا سال ۱۲۴۵ به آبادی برقرار بود و رفته رفته از رونق آن کاسته، خرابه و ویرانه گردید و بعد از فتنه افغان که دهات معموره فارس خراب و بی رونق ماند و حضرت نادر شاه در تدارک آبادی آنها برآمد، جناب میرزا مجد الدین محمد، عموم دهات و مزارع بلوک فسا را که مالک بیشتر آنها، اهالی اصفهان بودند به قیمت نازلی خرید و بتدریج آباد و معمور نمود و در سال ۱۱۸۱ در قلعه رونیز فسا، احداثی خود، وفات نموده به رحمت ایزدی پیوست و در قریه رونیز در بقعه مشهوره به بقعه میرزا مدفون گردید و مزارش تاکنون زیارتگاه اهالی آن سامان است و از آن جناب هفت پسر که اخلاف صدق سبعة بودند باقی بماند:

اول آنها: جناب سیادت انتساب میرزا سید علی مشهور به میرزا بزرگ است [که] در سال ۱۱۲۶ در شیراز متولد گردید و به سبب شوریدگی و پراکندگی مردم شیراز از فتنه افغان و انقلاب زمان دولت نادر شاهی، تحصیل کمالات را به حد لایق ننمود و در سال ۱۱۸۵ وفات نمود و ذکر اعقابش در ذیل بلوک فسا گفته شود.

پسر دویم میرزا مجد الدین محمد، میرزا صدر الدین محمد مشهور به میرزا کوچک است [که] در سال ۱۱۲۸ در شیراز متولد گردید و بعد از سن طفولیت که اول زمان تربیت است به سبب غلبه افغان بر ممالک و درهم آمیختگی مردم ایران، او را مجال تحصیل مراتب علمیه به درجه کمال نبود اما به فطرت اصلیه و قابلیت ذاتیه خود را از مقاصد علوم عربیه و ادبیه بی بهره نداشت و در سال ۱۱۹۹ در قریه رونیز فسا، وفات یافت و در جوار مزار والد خود مدفون گردید و از مآثر او قنات و مزرعه صدرآباد و باغ صدر آباد واقعه در ناحیه نوبندگان فسا است و ذکر اولاد او در ذیل بلوک فسا بیاید.

پسر سیم میرزا مجد الدین محمد است: صاعد ذروه مناقب، عارج رتبه مفاخر میرزا محمد حسین مشهور به میرزا جانی فسایی «۱» [که] در سال ۱۱۳۶ در شیراز متولد گردید و به علو نسب و سمو حسب و ازدیاد جلال و کثرت مال و قدم دودمان و اصالت خاندان، از عموم اهالی مملکت فارس، امتیاز و برتری داشت و مکارم اخلاق و خصایل حمیده و وفور کرم و فضائل پسندیده، لوای اشتهار افراشته، کمالات صوری را بر محاسن معنوی بیفزود و

(۱). ر ک: روزنامه کلانتر، ص ۶۲، ۹۰، ۱۰۳، ۱۱۷، در موارد متعدد و مختلف.

و اوایل سلطنت کریم خان زند، طاب ثراه به منصب جلیل استیفای دیوانی رسید و جناب معالی انتساب، حاوی معقول و منقول حاجی اکبر نواب شیرازی در کتاب دلگشا که از مؤلفات اوست، در عنوان حرف یاء به قلم مشکین رقم نگاشته است:

«میرزا جانی اسم شریفش میرزا محمد حسین از اجله سادات حسینی شیراز و از احفاد میر صدر الدین محمد و میر غیاث الدین منصور و میرزا سید علی خان دشتکی است که ارکان حکمت و فضیلتند و لیکن میرزای معزی الیه با آنکه از علوم بی بهره نبود از طریقه اسلاف خود استعفا نموده به مشاغل دیوانی و ضبط بلوکات فارس مشغول گردید و چون از جمله بلوکات مفوضه به ایشان بلوک فسا بود، او را به فسائی اشتهار دادند و از اعیان و بزرگان خاک پاک شیراز است و در ثبات محبت با دوستان و دوام عداوت با دشمنان مشهور و در مراتب سخا و کرم محسود نزدیک و دور.

ترسلات را به شیوه خوش نوشتی و به دست تدبیر طینت حل و عقد امور ملکی را بر احسن وجوه سرشتی و برای مصلحت جوئی اهالی مملکت فارس، در انقراض دولت زندیه و تمکن سلطنت قاجاریه که امری بود مقدر به قدر مقدور سعی و اهتمام نمودی تا آنکه تدبیر موافق تقدیر آمد و با اسلاف حقیر یکجهت و یکدل بود و گاهی از روی تفنن شعری می فرمود و این دو بیت از او ثبت گردید:

یاد تو مرا از دل پر خون نرود و اندیشهات از خاطر محزون نرود

ویران شده خاک دل چو دامنگیر است هر غم که در او نشست، بیرون نرود و بعد از وفات کریم خان زند طاب ثراه، از شوریدگی سلسله زندیه، زحمتها کشید و در زمان جعفر خان زند، قلیل مدتی به حکمرانی دار السلطنه اصفهان برقرار گردید و از سوء تدبیر بزرگان قبیله زند که هر روزی کسی را به سلطنت برداشته، هنوز چشمی نگشوده که دیگری را برپا نموده، به جای او نشانندگی و به این وسیله خرابی در ملک و اهالی روز بروز زیاد گردید تا کار به جایی رسید که بزرگان شهری و سرکردگان لشکری خود را صاحب جان و مال و عیال نمی دانستند، پس ارباب حل و عقد امور ملکی در خانه میرزا جانی انجمنی نمودند و بعد از اتفاق آراء متفق الکلمه حضرت خاقان معدلت شعار آقا محمد شاه قاجار را که گویا دست قدرت ایزدی، قبای پادشاهی را بر اندام او دوخته و در صفحات مازندران و طهران و اصفهان رایات اقتدار افراشته بود، به دعوت سلطنت فارس و کرمان استدعای حضور مبارکش را نمودند و بعد از تشریف فرمائی به فارس و استقلال در سلطنت و بروز خدمتهای کلی از میرزا جانی، او را دعوت به ملازمت رکاب فرمود و میرزا جانی متمسک به کبر سن و ضعف پیری گشته، از ملازمت رکاب استعفا نموده، مقبول افتاد، پس مرجع امورات ملکی فارس گشته، به خدمتگزاری حضرت اقدس والا فتح علی خان جهانبانی مشهور به بابا خان فرمانفرمای مملکت فارس مأمور گردید و وزارت آن مملکت و رجوع محاسبات دیوانی به میرزا نصر الله علی آبادی مازندرانی قرار گرفت و چون حضرت اقدس والا، رایات جهانگیری و جهانداری را از شیراز به جانب طهران برافراشت و فرمانفرمائی فارس را به ولد ارجمند خود نواب اشرف والا محمد علی میرزا که کودکی بود نه ساله وا گذاشت و میرزا جانی و میرزا نصر الله را بر کارهای محوله مقرر بداشت و بعد از چند ماه

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۲۷

حکومت فارس به نواب حسین قلی خان برادر کهنتر اعلیحضرت شهریاری برقرار گردید و نواب معزی الیه در هوس تاج و تخت افتاده، ادعای سلطنت نمود و میرزا جانی و میرزا نصر الله و آقا محمد زمان کلانتر شیراز، هرچه او را به نصایح حکیمانه منع نمودند، به قاعده الانسان حریص علی ما منع سودمند نگشته، آن جماعت را مخل سلطنت خود، دانسته، همه را محبوس بداشت و میرزا جانی را در محبس مسموم نموده، در سال ۱۲۱۲ به رحمت ایزدی پیوست و تفصیل این وقایع در گفتار اول از این کتاب فارسنامه نگاشته گردید و او را چهار نفر پسر است:

اول آنهاست: عالیجاه مقرب خاقان، سید جلیل الاصل جمیل الوصف میرزا اسمعیل [که] به زیور کمالات آراسته و به وفور کیاست

محسود خویش و بیگانه بود [و] در سال ۱۲۰۸ که به فرمان پادشاه گیتی‌ستان آقا محمد شاه طاب ثراه به عنوان گروگان از شیراز عازم طهران بود، در اصفهان در وقت جوانی وفات یافت.

و خلف الصدقش، طره ناصیه سیادت و غره جبهه نجابت، مقرب خاقان میرزا اسمعیل خان، در کنف عم ماجد خود جناب وزارت مآب میرزا هادی تربیت یافته و سالها به سر کردگی هزار نفر تفنگچی بلوکی فارس برقرار بود و در سال ۱۲۶۸ در شیراز وفات نمود.

و نبیره او خلاصه‌الاشباه و سلاله‌السادات الانجاب، مقرب‌الحضرت‌الوالا میرزا علی اکبر «۱» تحصیل کمالات لایقه را نموده، خط شکسته و تحریر و سیاق را خوب نوشت [و] سالهاست مواظب انشاء رسائل و محاسبات جناب جلالتمآب معتمد‌السلطان، محمد رضا خان قوام‌الملک گشته، از درستکاری محسود اقران است و او را سه پسر است:

سیادت و نجابت اکتسابان میرزا اسمعیل خان و میرزا عبد‌الحسین و میرزا ابو‌الحسن، اولین آنها نزدیک به سن بلوغ است و دیگران در سن کودکی باقی‌اند.

و ذکر بازماندگان دیگر مرحوم میرزا اسمعیل در ذیل بلوک فسا بیاید.

پسر دویم مرحوم میرزا جانی است: مظهر انوار نامداری، مصدر آثار کامگاری، ثانی حاتم طائی میرزا محمد تقی فسائی «۲» که شرح حالش در ذیل بلوک فسا مذکور شود.

پسر سیم میرزا جانی است: خلاصه‌الاولاد رسول، نقاوه‌احفاد بتول، زینت‌عترت مصطفویه، جمال‌زمره مرتضویه، سید مجتهدین و رئیس محدثین، ملاذ اعظم علما، ملجأ اکارم فضلا، صاحب قواعد معقول و منقول، ناظم معاهد فروع و اصول حاجی میرزا ابراهیم مجتهد [که] در سال ۱۱۷۳ در شیراز متولد شد و در مبادی زندگانی که بالطبع از امور دیوانی اعراض داشت، در شیراز علوم عربیه و ادبیه را کسب فرموده، گوی مسابقت را از همگنان ربود [و] رتبه برتری بیافت، پس فنون ریاضی و علم کلام و حکمت را کما ینبغی آموخته، سرآمد اهل عصر خود گردید و بعد از وفات میرزا اسماعیل، برادر بزرگتر خود به فرمان خدیو زمان شهریار گیتی‌ستان آقا محمد شاه، سه سال تمام به عنوان گروگان در طهران توقف نموده، طلاب علوم را از نتایج افکار خود بهره‌مند می‌ساخت و در سال ۱۲۱۱ از طهران به عتبات عالیات مشرف شده، در خدمت

(۱). ر ک: وقایع اتفاقیه، ص ۳۳۹ و ۳۴۰. او مدتی هم نیابت داراب را داشت (وقایع اتفاقیه، ص ۳۵۳). (و رکن الدوله به سبب تحریک فسائیه می‌خواست او را (طناب بیندازد) ص ۴۶۱.

(۲). در ذیل بلوک فسا نام او: (میرزا تقی) آمده و متولد سال ۱۱۷۰ در شیراز است. او جد محمود خان نعمت شاعر فسائی است. ر ک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ص ۶۹۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۲۸

استاد علما و خاتم فقها، آقا میر سید علی طباطبائی «۱» صاحب کتاب ریاض مشهور به شرح کبیر مشغول تحصیل و استفاضه علم فقه و اصول شده، در اندک زمانی سررشته آن دو علم را یافته آن رشته‌ها را درهم بافته، به زیور اجتهاد مزین گردید و در سال ۱۲۱۶ که شیخ سعود وهابی چنانکه نگاشته شد کربلای معلی را غارت نمود و اهلش را بکشت جناب حاجی میرزا ابراهیم در کربلا مشغول تحصیل کمالات علمیه بود، پس عود به شیراز فرمود و در سال ۱۲۲۳ به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گردید و بعد از فراغت از اعمال واجبه و مستحبه عود به شیراز نمود و در سال ۱۲۵ [۱۲] به مصاحبت برادر مهتر خود میرزا تقی از طریق یزد و طبس به زیارت آستانه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه مشرف گشته عود به شیراز فرموده به نشر علوم دینی و مقاصد یقینیه پرداخت و به سبب مناقشتی که فیما بین آن جناب و برادرزاده خود میرزا محمد حسین و کیل‌الملک اتفاق افتاد و دیوانیان جانب و کیل را

منظور داشتند، مدت سه سال در قصبه اصطهبانات تشریف داشت و جماعتی از اهل علم و طلاب با او موافقت کرده به نشر علوم مشغول بودند، پس نواب اشرف والا حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس، جماعتی از ارکان شیراز را روانه داشته، آن جناب را از اصطهبانات عود به شیراز دادند و در ماه ربیع اول سال ۱۲۵۵ ندای کریمه یا *أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً* (۲) را به گوش هوش شنیده، داعی حق را لبیک اجابت گفته، از شیراز به روضه رضوان خرامید. و چون شرحی از حالات آن جناب نگاشته شد، لازم آمد که برخی از گزارش (۳) یومیه و لیلیه‌اش به تحریر درآید: که آن جناب از سن شانزده سال تا دو شب قبل از ارتحالش به غرفات جنان، نماز شب را به عمد ترک نفرمود و تمام نوافل را به جا می‌آورد و ذکر رکوع و سجود را به هفتاد مرتبه می‌رسانید و از کثرت قیام و رکوع و سجود، در مواضع هفتگانه‌اش پینه و ستبری بود و چون آفتاب غروب کردی، تجدید وضو نموده، بعد از حصول مغرب فریضه و نوافل مغرب و عشا را به جا آوردی و مخصوصاً نماز عشا را چنان طول می‌داد که نزدیک به دو ساعت می‌رسید پس شام شب را صرف کرده، استراحت می‌فرمود و میلش به روغن طعام بیشتر از گوشت بود به مفاد *لا تجعلوا بطونکم قبور الحیوانات*. (۴)

و در زمستان، بعد از پنج شش ساعت و در تابستان بعد از چهار پنج ساعت از شب گذشته، برخاسته، وضو ساخته تهجد را به عمل می‌آورد و چون صبح کاذب ظاهر و صبح صادق طالع شدی، نوافل و فریضه صبح را به جا می‌آورد و بعد از تعقیبات مأثوره تا طلوع آفتاب، تلاوت قرآن مجید می‌نمود، پس تجدید وضو کرده به مجلس درس می‌آمد و تا سه ساعت کتب مؤلفه خود را درس می‌فرمود، پس اقدام به فصل مرافعات بین الانام می‌نمود پس به خلوتخانه

(۱). سید علی بن محمد علی بن ابو المعالی اصفهانی، دانشمند بزرگ شیعه، متولد در سال ۱۱۶۱ در کاظمین متوفی به سال ۱۲۱۳ از شاگردان علامه بهبهانی بود. از آثار اوست: شرح بر مفاتیح که کتاب الصلوة آن از مسوده به میبضه نقل شده و در آن جمیع اقوال فقها را گردآورده، شرح بر نافع به نام (ریاض المسائل فی بیان احکام الشرع بالدلائل)، رساله‌ای مختصر در اصول پنجگانه شریعت. (معین)

(۲). آیه ۲۸، سوره فجر.

(۳). در متن: (گذارش).

(۴). شکمهایتان را مقبره حیوانات مسازید.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۲۹

رفته، بعد از صرف غذا، خواب قیلوله نموده، مقارن ظهر وضو ساخته، نوافل و فریضه و تعقیبات را به جا آورده، در کتابخانه مشغول تألیف می‌گشت و یک ساعت به غروب آفتاب مانده، احباب را ملاقات می‌فرمود و مکالمات حکمت آمیز و مطایبات فرح انگیز که موجب انبساط و مزیل انقباض بود می‌نمود.

و از مؤلفات آن جناب، کتاب بحر الحقایق در علم فقه که همه مسائل را به استدلال و ذکر اخبار وارده و اقوال متقدمین و متأخرین را در آن کتاب ذکر فرموده است و حاشیه مدونه بر کتاب معالم الاصول و حاشیه مدونه بر شرح لمعه است.

و آن جناب را پسری بود میرزا علی نام که در مراحل علم و عمل شباهتی به آن پدر نداشت چنانکه گفته‌اند:

عفت مساو «۱» تبدت منک و اضحه علی محاسن ابقاها ابوک لکا

لقد تقدمت ابناء الکرام به کما تقدم آباء اللئام بکا و در سال ۱۲۸۹ وفات یافت و او را اولاد ذکوری نبود.

پسر چهارم مغفرت مآب میرزا جانی است: صاحب مجد و کرم، کافل مصالح امم، قطب فلک نامداری، مرکز دایره بزرگواری: میرزا محمد هادی مشهور فسائی [که] در سال ۱۱۸۲ در شیراز متولد گردید و بعد از کسب کمالات لایقه، در زمان زندگانی والد

ماجد خود حکومت چندین بلوک را قبول نمود، پس به منصب استیفای دیوانی برقرار گردید و بعد از واقعه هایله پدر بزرگوار خود، چنانکه نگاشته شد، اعلیحضرت، خاقان گیتی‌ستان، فتح علی شاه قاجار طاب ثراه، جمیع مناصب و اعمال دیوانی والد ماجدش را به او عنایت فرمود و بی‌مشاورت از میرزا هادی، حکمی در کلیات امور فارس نفرمود و اختیار عزل و نصب حکام جزء مملکت فارس را در کف کفایت او، واگذاشت و در سلام عام مکرر می‌فرمود: «میرزا هادی رفیق قدیم شاه است.» و بعد از وفات والد ماجدش مادام زندگانی، تلخی عزل از مناصب را نچشید و از تمامی امرا و بزرگان فارس به مزید جاه و جلال و افزونی حشمت و مال و قدم دودمان رتبه برتری را داشت و هریک از اعیان فارس برای پیشرفت در کار خود، نوعی به او توسل جسته، سر از اطاعتش نیچید و مدت ۲۳ سال متوالی، در کمال عزت و جلال، بزرگی نمود و در سال ۱۲۳۰، صبیبه مرضیه جناب کمالات اکتساب، مقبول دولت سلطانی، منظور نظر خاقانی، جامع مناقب زکیه، حاوی مراتب سنیه، دستور اعظم، مدیر امور امم، انسان الساده، عین انسان السیاده، میرزا عبد الوهاب موسوی معتمد الدوله اصفهانی را، در عقد ازدواج ولد ارجمند خود میرزا محمد حسین وکیل الملک در آورد و منابعی خطیر در این عیش و عشرت صرف نموده، عروس را به احترامی تمام از دار الخلافه طهران به شیراز آوردند و در سال ۱۲۳۵، شاهزاده خانم صبیبه مرضیه نواب اشرف والا، حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس را در عقد

(۱). در متن: (مسیا) به قرینه محاسن در مصراع دوم، تصحیح قیاسی شد و (مساو) در اصل (مساوی) بوده است که جمع کلمه (مساءه) به معنی کار زشت است و معنی شعر چنین است: بدکاریهایی که از تو آشکارا سر زد، بر آن نیکوکاریها که پدر برایت باقی گذاشت، فزونی یافت. کارهای پدر سبب شد که تو بر بزرگزادگان پیشی‌گیری هم بدانگونه که رفتار تو موجب گشت تا پدرت از پدر فرومایگان سبقت گیرد. (دکتر جعفر مؤید شیرازی).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۳۰

ازدواج پسر دیگر خود میرزا ابو الحسن خان در آورد و به اندازه سزاواری این عروس، مبلغی خطیر بیشتر از عروسی میرزا محمد حسین وکیل در عیش و عشرت مخارج نمود و در سال ۱۲۳۶ [۱۲] در شیراز وفات یافته، به رحمت ایزدی پیوست. و از مآثر او کاروانسرای مهارلو و کاروانسرای باجگاه دو فرسخ شمالی شیراز و حمام میرزا هادی «۱» در این محله است که در همه شیراز بعد از حمام کریم خان زند، مانندش دیده نگشته است و او را چهار نفر پسر است:

اول آنهاست: مقرب خاقان، ملاذ طوایف، مظهر آثار عواطف، ثمره شجره سیادت و سعادت میرزا محمد حسین وکیل الملک [که] در سال ۱۲۱۲ در شیراز متولد گردید، پس کمالات لایقه را بیاموخت و خط شکسته را به وجهی درست نوشت که خط شناسان، رقعہ- جاتش را قطعه کرده، ضبط می‌نمودند و در سال ۱۲۳۸ علاوه بر منصب استیفای دیوانی، به لقب جلیل وکیل الملکی سرافراز گشته، مشهور به «وکیل» گردید و چون از عهده تمامت مشاغل متعلقه به والد ماجدش برنیامد به حکومت بلوک فسا که عموم املا-کش از بنی اعمام او بود قناعت نمود و گاهی معزول و گاهی منصوب بود و در سال ۱۲۷۳ در قصبه فسا به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش عالی‌جاه، مقرب الخاقان میرزا محمد علی در خلق و خلق و ربط و کمالات معنوی، اقتدا به والد ماجد خود نموده در سال ۱۲۵۳ در شیراز متولد شده، در قصبه فسا توطن نموده، به منفعت املاک موروثی و وظیفه دیوانی قناعت کرده، در خدمت فقرا و درویشان مساعی جمیله نماید.

پسر دویم مرحوم میرزا محمد هادی است: مهمهد قواعد رأی و تدبیر و مشید مبانی تقریر و تحریر، طره ناصیه سیادت، غره جبهه سعادت، امیر ممجد میرزا محمد مشهور فسائی «۲» در سال ۱۲۲۰ در شیراز متولد شده، در مبادی زندگانی کسب کمالات صوری و معنوی را نموده، مقدمات عربیه و ادبیه را به وجه احسن آموخته، تصرفات نیکو، در الفاظ و معانی اشعار فارسی و عربی می‌نمود و

اشعار را در محاورات و مکالمات به مناسبت می‌خواند.

در وقتی که دولت بهیه انگلیس در سال ۱۲۷۲ اخبار جنگ با دولت علیه ایران در بندر بوشهر دادند، نواب اشرف والا مؤید الدوله، طهماسب میرزای قاجار حکمران مملکت فارس، احمد خان تنگستانی را که مردی دلیر و طایفه‌ای جنگجو داشت، به شیراز خواسته، در وقت سلام عام برای تشییع خاطر احمد خان، بیانی از نیکوئی اندام و شجاعت او فرمود و او را ترغیب به جنگ می‌نمود، میرزا محمد این بیت را از گفته طغرایی بخواند:

و عادة النصل أن یزهی بجوهره و لیس یعمل الا فی یدی بطل «۳» حضرت مؤید الدوله یک ثوب شال ترمه کشمیری، به میرزا محمد عنایت فرمود و در سال

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۵۰۵.

(۲). وقایع اتفاقیه، ص ۵۸۰.

(۳). ر ک: زندگانی استاد مؤید الدین طغرایی اصفهانی، مجله دانشکده ادبیات طهران، امرداد ۱۳۴۴، تالیف دکتر مظفر بختیار، ص ۶۳. معنی شعر: شمشیر عاده به جوهری که در اوست گرامی است و با اینهمه، کاری از آن ساخته نیست مگر آنکه در دست دلاوری قرار گیرد.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۳۱

۱۲۳۸ حکومت داراب را قبول نمود و در سال ۴۱ [۱۲] به سبب بقایای دیوانی داراب، سفر خراسان نمود و نزدیک به سالی توقف فرمود و جناب آصف الدورانی میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله اصفهانی «۱»، امورات او را اصلاح فرموده، از خراسان عود به شیراز نمود و در سال ۱۲۴۲ ضابطی حومه شیراز را که به استحقاق و ارث از پدر و جد خود سزاوار بود، قبول نمود و در سال ۴۷ [۱۲] در خدمت نواب اشرف والا حسین علی میرزا از شیراز به کرمان رفته، خدمات لایقه نمود و در سال ۴۸ [۱۲] حکومت محال فسا را ضمیمه ضابطی حومه نمود و در سال ۱۲۵۱ جناب مقرب الخاقان منوچهر خان معتمد الدوله، پیشکار مملکت فارس، به مصلحت ملکی او را و محمد علی خان ایلخانی را، چند ماه در ارگ و کیلی شیراز محبوس داشت، پس آنها را روانه طهران فرمود و بعد از ورود به قصبه آباده، از جانب سنی الجوانب، اعلیحضرت شاهنشاه اعظم، محمد شاه قاجار طاب ثراه، فرمان مرخصی و خلعت مرحمتی برای آنها رسید و خلعت را زینت خود کرده، به طیب خاطر به دار الخلافه طهران رفتند و میرزا محمد به منصب جلیل استیفای دیوانی و هزار تومان مواجب سرافراز گردید و در سال پنجاه و [؟] که اعلیحضرت خاقان گیتی ستان برای تنبیه طوایف ترکمان گرگان، از طهران حرکت فرمود بر حسب الحکم، میرزا محمد حسین و کیل الملک شیرازی و میرزا محمد ملازم رکاب شدند و در سال ۱۲۵۲ از طهران عود به شیراز نمود و نواب اشرف والا فریدون میرزا فرمانفرمای مملکت فارس درباره او عنایتها فرمود و ضابطی حومه شیراز و بلوک فسا و محال داراب و اصطهبانات و نیریز را به او تفویض نمود و در سال ۶۳ و ۴ [۱۲۶] مقرب الخاقان حسین خان نظام الدوله، حکمران مملکت فارس، حکومت کازرون و دشتی و دشتستان و خشت و نواحی ممسنی و کوه گیلویه و بهبهان را به میرزا محمد وا گذاشت و اکثر اوقات به ضبط فسا و داراب و حومه اشتغال داشت و به حسن سلوک، رضای خالق را بر رضای مخلوق مقدم می‌داشت و گاهی از مال دنیا ذخیره نهاد، آنچه از هر جهت رسیدی به ایثار ارباب استحقاق و تحفه و هدیه دوستان رسانیدی [و] در سال ۱۲۷۷ در شیراز وفات یافته، به رحمت ایزدی پیوست و از او چهار نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست: مقدم ابنای زمان، مالک زمام بیان، ناظم امور، مرتب مصالح جمهور میرزا علی اکبر خان و کیل الملک مملکت فارس [که] در سال ۱۲۵۰ در شیراز متولد شده، کمالات علمیه و ادبیه را به وجهی نیکو بیاموخت و مسائل و مطالب حکمت و کلام را اندوخته، به معاشرت شیاطین آدمی صورت، با پدر محترم خود کاوش و بی‌احترامی نمود و به اعانت دیوانیان موجب خسران و زیان

او گردید و در سال ۸۲ و ۳ [۱۲۸] به حکومت نواحی داراب و فسا برقرار بگشت و در سال ۱۲۸۴ به سبب منافرتی که بالطبع میانه عمال و ضباط بلوکاتست، معادل دوازده هزار تومان بر اصل هشت هزار و صد و شصت تومان مالیات دیوانی بلوک فسا افزودند و میرزا علی اکبر خان به شکایت و دادخواهی به دار الخلافه طهران برفت و بعد از زحمت بسیار مبلغ ۸۰۰۰ تومان از ۲۰۱۶۰ تومان را از خدمت امنای دولت موقوف بداشت و جمع مالیات فسا را ۱۲۰۰۰ تومان برقرار داشته، در دفاتر دیوانی ثبت و ضبط گردید

(۱). شاعر نامدار دوره فتح علی قاجار که لقب منشی الممالکی داشت و در سال ۱۱۷۵ در اصفهان متولد شد و در سال پنجم ذی حجه سال ۱۲۴۴ در طهران درگذشت.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۳۲

و در همین سال به لقب جلیل و کیل الملکی فارس که لقب عم کامگار او میرزا محمد حسین و کیل بود، سرفراز گشته، او را میرزا علی اکبر خان و کیل الملک گفتند. پس عود به شیراز نمود و در سال ۱۲۸۷ به مرض شقاقولوس و سکت، زندگانی را بدرود نموده، به مغفرت الهی پیوست.

پسر دویم مرحوم میرزا محمد، میرزا اسمعیل است که از اوائل عمر به مرض مالیخولیا، مبتلا شده، سالها بماند و از غرایب اعمال او اینکه پیر زنی که در طفولیت او را پرستاری نمود [و] شاید برای تربیت، او را آزاری کرده بود، دشمنی آن زن را در دل داشت و بعد از چهار سال از دیوانگی، که او را در حبس و قید داشتند، صبح زود برخاسته به پرستاران خود بگفت در شب گذشته، جماعتی از اولیای حق در این منزل فرود آمده، دست مرحمتی بر سر و تن من کشیده، همه دیوانگی را از من بیرون نمودند و لله الحمد دیگر باکی ندارم، پس رخت حمام خود را خواسته به حمام برفت، پس خدمت اقوام و عشایر خود رسید و مطلب را به همان منوال بگفت و جز کلمات عاقلانه نگفت و تفتیش از ملک و مال خود نموده، در مقام محاسبه آنها برآمد و در چند روز به مهمانی برفت و هم مهمانی نمود، پس خواهش کرد که مادر سید محمد را یعنی همان پیره زنی که در اوائل حال مربی او بود بیاورید تا از آن آب گوشتی که در زمان طفولیت من می ساخت، بسازد و چون این خبر به مادر سید محمد رسید در کمال اضطراب گفت من از چشمهای میرزا اسمعیل می ترسم که مرا بکشد و چند روز دیگر بگذشت تا عاقلی میرزا اسمعیل به درجه شهرت رسید، مادر سید محمد به منزل میرزا اسمعیل آمده، آبگوشت را آماده کرده، بزودی عود به منزل خود نمود و چون چند بار آمد و شد کرد و نشان دیوانگی از او ندید، شبی توقف نمود و صبح آن روز هرکس آمد، درب خانه میرزا اسمعیل را بسته دید، پس همسایگان از بام به زیر آمده، مادر سید محمد را کشته، به چوبی آویخته، دیدند و میرزا اسمعیل کف زنان و رقص کنان، مکشوف العوره، می گوید: چند روز زحمت کشیدم و خود را به دیوانگی زدم تا آنکه قصاص زمان طفولیت خود را از این پیره زن بدبخت گرفتم، پس پرستاران میرزا اسمعیل را گرفته، در حبس و قید بداشتند و در سال ۹۹ [۱۲] وفات یافت.

پسر سیم مرحوم میرزا محمد است: ثمره شجره سیادت و نجابت، میرزا ابراهیم «۱» [که] در سال ۱۲۹۵ در شیراز متولد شد و به ذکاوت و کیاست معروف بگشت و چندی به حکومت نواحی کازرون برقرار گردید و مبالغی باقیکار دیوان، گشته، املاک موروثه خود را به قیمتی ارزان فروخته، در عوض باقی، بداد، پس مسافرت به دار الخلافه طهران کرده، سود و فایده نبرده، عود به شیراز نمود و در سال ۱۲۹۳ وفات یافت.

و ولد الصدق او، نور حدیقه سیادت و نور حدقه نجابت «۲» میرزا محمد در سال ۱۲۸۴ در شیراز متولد شد و بعد از وفات والد او جناب مستطاب ملجأ و مرجع انام، علام فهام حاجی شیخ محمد حسین شیخ الاسلام به مناسبت خواهرزادگی، او را تربیت می نماید. پسر چهارم مرحوم میرزا محمد است: جلیل الاصل و جمیل الوصف میرزا هادی [که] در سال ۱۲۶۸ در شیراز متولد شده، کمالات لایقه بزرگ‌زادگان را آموخت [و] با آنکه گاهی

(۱). بموجب وقایع اتفاقیه، ص ۹ و ۱۴ و ۲۵: او در ربیع الثانی سال ۱۲۹۱ به حکومت کازرون منصوب شد و در محرم ۱۲۹۲ در نتیجه شکایتی که از او شده بود معزول گشت و فرارا به شیراز بازگشت.

(۲). در متن: (تحابه).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۳۳

پیرامون ضابطی بلوکات نگاشته است، ۱۲ هزار تومان ملک ارثی خود را فروخت و قرضهای برادر را ادا نمود.

پسر سیم مرحوم میرزا محمد هادی مشهور فسائی است: جناب مستطاب مخدوم اهل علوم، مقنن قواعد حدود و رسوم، حلال مشکلات و کشاف معضلات، خلف اشراف و شرف اخلاف، مجتهد الزمان میرزا ابو الحسن خان. در سال ۱۲۲۱ در شیراز متولد گشته، حسن صورت را مزید محاسن سیرت داشت، جمال حالش به علو نسب و تصرف در معقول و منقول آراسته، طبع سلیمش، مدرک مخفیات مؤلفات متقدمین و ذهن مستقیمش مظهر مخزونات مصنفات متأخرین بود و چنانکه گذشت والد ماجدش در سال ۱۲۳۵ شاهزاده خانم دختر خجسته اختر نواب اشرف والا- حسین علی میرزای فرمانفرما را به ازدواج او درآورد پس حضرت فرمانفرما، میرزا ابو الحسن خان را چون پسران خود محترم می داشت و در ارقام و نوشتجات، او را، «فرزند مقام نواب میرزا ابو الحسن خان» می نگاشت.

و در اوایل مراحل زندگانی با آنکه به کثرت مال و عزت و جمال مرفه الحال و فارغ البال بود اگر به مقتضای جوانی و مصاحبت شاهزادگان در مقام هوی و هوس، قدمی می زد، باز وقت را غنیمت شمرده، به استفاده و استفاضه مقاصد علمیه می کوشید و در سال ۴۷ [۱۲] حکومت نواحی فسا را مباشرت نمود [و] با عیال به قصبه فسا برفت و در آخر این سال جماعتی از نوکرهای میرزا محمد حسین و کیل که در دستگاه و کیلی به فراغت بال، تحصیل مالی کرده، آبی بی لجام خورده بودند، بر میرزا ابو الحسن خان شوریده، قلعه فسا را که مقام حکومت بود، محاصره نمودند و از هر دو جانب سه چهار نفر کشته گشت، پس شاهزادگان مانند نواب والا، امام قلی میرزا، از سروستان و نواب جهانگیر میرزا، از داراب، با چندین نفر تفنگچی به جانبداری او به فسا آمده، جماعتی را که منشأ فساد بودند، به سیاست رسانیدند و آقا علی نام را که زبان به دشنام شاهزاده خانم، عیال میرزا ابو الحسن خان گشوده بود، از چشم و زبان بی بهره نمودند و آقا، برادر آقا علی را از یک چشم نابینا کردند.

و بعد از وفات فرمانفرما طاب ثراه، دست از جمیع اعمال کشیده، تمام اوقات خود را صرف تحصیل علوم کرده و در خدمت قطب فلک معقول و مرکز دایره منقول، عارف به اوضاع افلاک دایرات و واقف بر حرکات سیارات، حاجی میرزا جواد شیرازی که در هر فنی مانند مرد یک فن بود، تحصیل علوم مختلفه را نمود، پس در خدمت عم ماجد خود رئیس المجتهدین حاجی میرزا ابراهیم «۱»، در تکمیل علم فقه و اصول کوشیده و در خدمت عالم ربانی و حکیم صمدانی آخوند ملا محمد تقی خراسانی استفاضه مقاصد علوم حکمیه را نمود، پس به عتبات عالیات عراق رفته، علما را ملاقات نمود، پس به اصفهان آمده، اگر عقده‌ای داشت، گشوده گشت و همگی، اجتهادش را مسلم بداشتند، پس عود به شیراز فرموده، هر صبح و عصر، طلاب علوم را از نتایج افکار ثاقبه خود، بهره‌مند می نمود و بعد از وفات حضرت مغفرت مآب حاجی میرزا- ابراهیم طاب ثراه که نوبت تولیت موقوفات مدرسه منصوریه به جناب مستطاب میرزا سید محمد برادر بزرگ نگارنده این فارسنامه رسید، جناب میرزا ابو الحسن خان آن موقوفات را در مدتی

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۵۲۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۳۴

معین اجاره نموده، تصرف فرمود و آخوند ملا محمد رونیزی که عالمی بی عمل و فقیهی دغلكار بود، برای حصول معیشت خود به

جناب میرزا علی ولد حضرت مغفرت مآب، حاجی میرزا ابراهیم - طاب ثراه، بگفت موقوفاتی را که سالها در تصرف والد ماجد تو بود میرزا ابو الحسن خان تصرف نمود و درب ننگ و عار را بر تو گشود، اگر سخن مرا بشنوی، ترا به عتبات عالیات می‌برم و با آنکه از علم بهره‌ای نبرده‌ای، بزودی ترا در شماره مجتهدین می‌آورم و موقوفات را برای تو برمی‌گردانم، پس جناب میرزا علی و آخوند ملا- محمد رونیزی از شیراز به عتبات عالیات رفتند و به حيله و تزویر چند نفر از بیدینان که رئیس آنها، ملا محمد بود، خدمت علما رسیده، به شهادت دروغ، احکام تولید میرزا علی را صادر نمودند و آن احکام را برداشته، به دار الخلافه طهران بردند و بر طبق آنها فرمان شاهی شرف صدور یافت که املاک موقوفات را از جناب میرزا ابو الحسن خان گرفته، به تصرف میرزا علی بدهند و معادل ده هزار تومان در عوض اجرت المثل زمان تصرفی او بازیافت نموده، به میرزا علی رسانند و بعد از اطلاع میرزا ابو الحسن خان بر این واقعه، تکلیف خود را حرکت از شیراز به جانب اصطهبانات بدید و در ماه جمادی دویم سال ۱۲۶۳ وارد قصبه اصطهبانات گردید و در خانه شمس الدین - قصاب پنهان شد و در بین جناب حاجی میرزا بابای اصطهباناتی که از اجله علمای مملکت فارس بود و در خیرخواهی خلق معروف، در میان افتاد و قرار تصالحی فیما بین جناب میرزا ابو الحسن و میرزا علی، بداد که قریه قصر کرم وقفی فسا و مزرعه سختویه وقفی حومه، در شیراز در تصرف میرزا علی باشد و قریه سهل آباد وقفی را مجرد، در تصرف میرزا ابو الحسن خان و بر این، قرارداد نوشته، داد و ستد گردید و میرزا ابو الحسن خان در ماه شوال سال ۶۴ [۱۲] عود به شیراز نمود و در سال ۷۲ [۱۲] به اصرار نواب اشرف والا، طهماسب میرزا مؤید الدوله حکمران مملکت فارس مداخلتی در کار حکومت بلوک فسا نموده آن را به میرزا عبد الرزاق نام فاموری که نوکر میرزا ابو الحسن خان بود واگذاشت و در سال ۷۹ [۱۲] باز در امر حکومت بلوک فسا، مداخلت فرمود و در وقتی که نواب اشرف مؤید الدوله، به طهران رفته بود، میرزا علی اکبر خان و کیل از شیراز به فسا رفته، انواع بی‌احترامی را نسبت به عم ماجد خود نمود و میرزا ابو الحسن خان عود به شیراز کرده، در ماه ذی حجه سال ۱۲۷۹ به رحمت ایزدی پیوسته و از مآثر علمیه آن جناب حواشی بر شرح لمعه و حواشی بر شرح تجرید و شرح هدایه میبیدی که هیچیک در جلد در نیامد و آن جناب را پنج نفر پسر است:

اول آنهاست: خلاصه سلسله علیه علویه و ثمره شجره هاشمیه محمد مهدی میرزا [که] به مناسبت مادر او که شاهزاده خانم دختر نواب اشرف والا حسین علی میرزا، فرمانفرمای فارس است، کلمه «میرزا» را در آخر اسم او که خاصه شاهزادگان است گفتند و در سال ۱۲۳۸ در شیراز متولد شده، منشأ هیچ اثری نگردید و در سال ۹۴ [۱۲] بدرود زندگانی را نمود و او را چهار نفر پسر است: سید علی خان و میرزا محمود و میرزا عبد الحمید و میرزا عبد المجید، عمر خود را در بیهوده کاری می‌گذرانند.

پسر دویم جناب میرزا ابو الحسن خان مجتهد است: طره ناصیه سیادت و غره جبهه نجابت میرزا صدر الدین خان [که] در سال ۱۲۶۶ در شیراز متولد شده، جوانی است پاکیزه سیرت و فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۳۵

پاک سریرت، به خلاق حسنه موصوف و در اعراض از لوازم جوانی مشهور، بعد از وفات والد ماجدش، مجالی در تحصیل علوم به وجه کمال نداشت و به قاعده ما لا یدرک کله لا یتراک کله «۱» خود را بالکلیه معاف نگذاشت و در کمالات غیر علمی گوی سبقت را از همگنان ربوده است و او را یک نفر پسر است:

نور حدقه سیادت و سعادت میرزا محمد علی خان [که] در سال ۱۲۹۶ در شیراز متولد گشته است، امید چنان است که در کنف تربیت والد ماجدش، اعلی درجه کمالات صوری و معنوی را دریافت کند و مادر او دختر مرحوم حاجی میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک وزیر فارس است که او را جز میرزا محمد علی خان نبیره نیست.

پسر سیم میرزا ابو الحسن خان است: کریم الاصل، جمیل الوصف میرزا منصور خان [که] در سال ۱۲۶۸ متولد شده و از سال ۹۳ [۱۲] سر به آستانه مبارکه حضرت اسعد والا مظفر الدین میرزا، ولیعهد دولت علیه ایران دام اقباله فرود آورده، قرین عزت و

سرافرازی است.

پسر چهارم و پنجم جناب میرزا ابو الحسن خان مجتهد است: عالی جاهان، نجابت و اصالت اکتناهان، سلاله سادات: میرزا نظام الدین و میرزا جلال الدین [که] هر یک در عنفوان جوانیند.

پسر چهارم مرحوم میرزا محمد هادی مشهور فسائی است: عالی جاه، بلند جایگاه، سلاله سادات عالی درجات میرزا عبد الله خان سرهنگ [که] چندین سال به سرهنگی فوج سرباز شیراز برقرار بود و خط شش دانگ نسخ تعلیق را چون او کسی ننوشت و در سال ۱۲۲۳ متولد شده، در سال ۱۲۷۴ [۱۲] وفات یافت.

و ولد ارجمندش: میرزا مهدی خان در طهران متوطن گشته است و ذکر سه نفر پسر دیگر میرزا مجد الدین محمد طاب ثراه در ذیل بلوک فسا بیاید و پسر هفتمینش که والد ماجد نگارنده فارسنامه است، در ذیل ذکر محله سردزک شیراز در تعداد اعیان سادات عالی درجات دشتکی طاب ثراهم بیاید.

و از اجله و اعیان این محله بازار مرغ است: سلسله جلیله مدرسها [که] اصل این سلسله چنانکه افضل علمای زمان حاجی اکبر نواب «۲» طاب ثراه که مادام زندگانی رئیس این سلسله بود، در کتاب تذکره دلگشا در بیان نسب خود فرموده است: «اجداد امجاد این احقر عباد از خراسان و عراق عجم به اصفهان آمده، توطن نمودند و در زمان فتنه افغان از اصفهان به شیراز آمده، توطن نموده‌اند.» و آنچه دانسته می‌شود اول کسی که از این سلسله به شیراز آمده، جناب جامع فروع و اصول، حاوی معقول و منقول آقا خلیل مدرس است [که] بعد از ورود به شیراز در جوار مدرسه حکیم منزلی گرفته، مدرس آن مدرسه گردید.

و خلف الصدقش جناب افادت انتساب، کمالات اکتساب، آقا اسمعیل مدرس به جای پدر نشست و او را دو نفر پسر است: اول آنها وارث مواریث صدیقین، مجمع فضائل روحانین آقا بزرگ مدرس است [که] عمر خود را در عبادات و ریاضات شرعیه مصروف داشت و جماعتی از بزرگان، دست ارادت

(۱). رک: امثال و حکم دهخدا، ص ۱۳۹۰.

(۲). و همچنین رجوع شود به آثار العجم، ص ۲۴۳.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۳۶

به دامنش زدند و در استشفای مرضی، ادعیه مأثوره را می‌نوشت و خلقی را به شفا می‌رسانید و مادام زندگانی مرجع اعیان و حکمروایان مملکت فارس بود و به عزت و قناعت معیشت نمود و او را دو نفر پسر است:

یکی قدوه اخیار و اسوه اصحاب حاجی ابراهیم مدرس و او را سه نفر پسر بود:

اول آنهاست: جامع فضائل و باسط شمایل آقا حسن مدرس، جماعتی از بزرگان او را شرف العلماء گفتند.

و ولد الصدقش جناب مقدس القاب آقا نصر الله اشرف العلماء نعم الخلف آمده در سال ۱۲۵۰ متولد شده است.

پسر دویم حاجی ابراهیم است: حاوی مفاخر و مرجع اکابر: حاجی مهدی مدرس (که) جماعتی را به ارادت با خود داشت و استشفای مرضی را به ادعیه مأثوره می‌نمود و در سال ۱۲۶۴ [۱۲] به رحمت ایزدی پیوست و او را سه نفر پسر است:

اول آنهاست: عالی جناب مقدس القاب میرزا جواد مدرس: جماعتی استمداد همت از او خواهند و ادعیه مأثوره را در استشفای مرضی به مردم دهد و فایده‌ها بخشد.

پسر دویم حاجی مهدی است: عالی جناب کمالات اکتساب، فضایل انتساب میرزا فتح علی مدرس [که] سالها در تحصیل و تکمیل علوم کوشیده و مرتبه زهد و تقوی را یافته، گذرانی به قناعت نموده، شب و روز مشغول به عبادت است.

پسر سیمش: عالی جناب، مقدس القاب حاجی میرزا محب علی است [که] در سال ۱۲۶۰ متولد شده، بسزاواری خود کسب کمالی

نموده است.

پسر سیم حاجی ابراهیم مدرس است: جناب مستطاب حاوی فروع و اصول آقا اسد الله ملا باشی: در سال ۱۲۲۰ در شیراز متولد شده، پس تحصیل کمالات نموده، در خدمت جناب سید المجهدین حاجی میرزا ابراهیم مجتهد که شرح حالش در ذکر این محله گذشت، تکمیل مراتب فقه و اصول نمود و در سال ۵۱ [۱۲] به دار الخلافه طهران رفته، در خدمت نواب اشرف فریدون میرزا، تقریبی یافته، به لقب ملا باشی مسرور گردیده در خدمت نواب معزی الیه، عود به شیراز نمود و در سال ۸۷ [۱۲] به رحمت ایزدی پیوست و او را یک نفر پسر است:

عالی جناب، مقدس القاب، خلاصه صداقت و سلاله نجابت آقا شکر الله ملا باشی، بعد از وفات والد ماجدش به لقب ملا باشی ملقب گردید و مدتی ناگذشته که رنود در لباس اهل علم از جوانبش درآمده، بی آنکه او را به لهو و لعب اندازند در اندک زمانی اموال و املاک والد ماجدش را که از جمله چند پیت «۱» چوبی یعنی ظرفی که معادل سه چهارم من گندم را جا دهد پر از امپریال‌های روسی و اشرفی ایرانی که به چندین ده هزار تومان می‌رسید از وارث به حوادث دادند و آن مرد صادق را مدیون نمودند و از چندین قریه جز مزرعه مختصری برای او باقی نگذاشتند، پس هریک از دوستان دغلكار بعد از تهی شدن کاسه و کیسه آن جناب را در ششدر حیرت گذاشته، اظهار نفرت از او نموده، خداحافظ ناگفته، تا مرد صادقی دیگر به دام آورند، از پی کار خود رفتند.

(۱). در متن: (پیپ).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۳۷ مرد خردمند هنرپیشه راعمر دو بایست در این روزگار

تا به یکی تجربه آموختن با دیگری تجربه بردن به کار «۱» و ولد الصدقش عالی جناب مقدس القاب میرزا ناصر الشریعه در سال ۱۲۸۲ متولد شده، امید آنکه این نام از مقوله الاسماء تنزل من السماء باشد.

پسر دویم آقا بزرگ مدرس است: جناب مستطاب کاشف حقایق امور، مصلح مصالح جمهور، افضل اکمل اورع متفرد به منصب اعلی و محل ارفع حاجی محمد جعفر مدرس که در مرحله جود و سخا، گوی سبقت را از ابنای زمان ربود و در خیرخواهی و نصیحت بزرگان و حمایت مظلومان در خدمت فرمانروایان که سخنش را می‌پذیرفتند به قدرت طاقت خود می‌کوشید [و] در خدمت حکمرانان مملکت فارس وجهی و جیه و مکانتی تمام داشت و سنین عمرش از ۷۰ بگذشت و چندین قریه و مزرعه را در بلوک بیضا مالک بود و مداخل آنها را آنچه زائد از معیشت عیال بود، ایثار در راه خدا می‌نمود و در سال ۱۲۵۷ از شیراز به روضه رضوان خرامید و او را سه نفر پسر است:

اول آنها عالی جناب مقدس القاب حاجی حسین مدرس در سال ۶۶ [۱۲] وفات یافته، به رحمت ایزدی پیوست.

و ولد الصدقش عالی جناب مقدس القاب، قدوه اخیار و اسوه ابرار آقا علی اصغر مدرس در سال ۱۲۳۷ در شیراز متولد شده، تحصیل مراتب کمالیه را نموده، خط نسخ را خوش نویسد، مدتهاست درب آمد و شد را بر خلق بسته و انزوا و گوشه‌گیری را اختیار کرده، نه به دوستان آویزد و نه بر دشمنان ستیزد [و] به وظائف بندگی ایزد متعال پرداخته است و گویا در حق او فرموده‌اند: آنی که دلت به درگه حق پیوست وز زحمت آشنا و بیگانه برست پسر دویم حاجی محمد جعفر مدرس است: جناب مستطاب کمالات اکتساب، فضائل - انتساب، سلاله علماء محدثین، نقاوه اعظام مدرسین، کاشف مشکلات، فاتح معضلات حاجی هدایت الله مدرس [که] در سال ۱۲۴۷ متولد شده، کسب کمالات لایقه علما نموده، به عزتی تمام و احترامی ما لا کلام و معیشتی به اندازه می‌گذراند، نان سفره خود را از خویش و بیگانه مضایقه نکند.

ولد الصدقش عالیجناب مقدس القاب میرزا عباس مدرس در عنفوان جوانی در ظل تربیت والد ماجدش، به احترام تمام زندگانی

دارد.

پسر سیم حاجی محمد جعفر مدرس است: جناب سلاله الانجاب، نقاوه الاطیاب، کمالات اکتساب آقا محمد رحیم مدرس برادر کهنتر حاجی هدایت الله، به عزت و احترام معیشتی به اندازه نماید.

ولد الصدقش جناب مستطاب فخر الامائل آقا مرتضی مدرس در کنف تربیت والد ماجدش به سرپرستی املاک خود اشتغال دارد. پسر دویم جناب آقا اسمعیل مدرس است: سالک مسالک شریعت و طریقت، واقف مواقف

(۱). از سعدی است در گلستان.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۳۸

حقیقت آقا علی مدرس: عمرش را در خدمت فقرا و گوشه نشینان و اولیای حق صرف نمود و به احترام تمام بین الانام زندگانی فرمود و رتق و فتق تکایای خارج شهر شیراز جنت طراز، راجع به او بود و او را سه نفر پسر است:

اول آنهاست: جناب مستطاب مجتمع کمالات حسنه و مستجمع فضائل مستحسنه، جامع منقول و معقول حاوی فروع و اصول، زبده علما و نخبه فضلا، خواجه نصیر الدین زمان: حاجی اکبر نواب فضیلت توأمان: و آن جناب شرح حال خود را در کتاب تذکره دلگشا به این عبارت نگاشته است: «حقیر فقیر سراپا تقصیر مسمی به علی اکبر متخلص به «بسمل» در خاک پاک شیراز تولد یافته، در مدرسه حکیم شیراز که مدرس آن بعضی از گذشتگان این فقیر بودند، مسکن داشتم و از بخشایش خالق اکبر به قدر الحال به کسب کمالات و تحصیل علوم به متابعت اسلاف خویش خاطری گماشتم و مدتی عمر را صرف نحو نمودم و زمانی زبان به منطق گشودم، روزی چند گوی معانی بدیع را از میدان بیان ربودم [و] در فنون ریاضی، ریاضات کشیدم و گل‌های بی‌خار، از ریاض دفاتر استادان چیدم، از حکیمان دانشمند قواعد عقلی را به ادله و براهین شنیدم تا آنکه اشاراتم شفای دل دردمندان شد و درک مقاصد نجات جان مستمند، شوارق تجرید را به حکمت عین رسانیدم و هدایتم به مواقف مشاعر و مشارق انوار کشید، اسفارم مجلی مرآت عقل آمد و دلم پس از آن، جوایب مدارک نقل، مدارک مسالک شرایع را طالب گشتم و مفاتیح مجالس دروس را راغب، لمعه ارشاد را به مناهج کافی جستم و به وسائل بحار رسائل، زنگ شکوک از مرآت دل به نهجی وافی شستم تا منتهای معالم اصولم در تهذیب قوانین مسائل به کف کفایت رسید و از فحول استادان رجال، صحت و ضعف خبری چند شنیدم [و] با گوشه نشینان صوف پوش و دیوانگان عالم هوش، گاهی نشستم و در خلوت استفاده، در خودبینی را بر روی دل بستم تا آنکه از بخشایش بخشاینده بی‌منت به قدر مقسوم، از علوم بهره‌ور شدم و نخل مرادم به اثمار خوشگواری دانش و بینش مثمر آمد، گاهی از تعلیم و تعلم فارغ نبودم، در تمام عمر جز طریق کسب هنر نپیمودم، همیشه مجالستم با ارباب حال و صاحبان کمال بود و خاطرهم را از تضييع عمر گرامی ملال، فحمدا لله ثم حمدا لله.

ای دریغا که رفت عمر شریف نوبهار مرا رسید خریف

رو به پنجه نهاد عمر، ای وای ناید از کاروان صدای درای مؤلف این فارسنامه گوید: از این بیت دانسته می‌شود که تولد آن جناب در سال ۱۱۸۷ بود برای آنکه تاریخ تألیف کتاب دلگشا در سال ۱۲۳۷ است و این قصیده از آن جناب در مدح امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام نگاشته گردید:

شد از فیض بهاران باغ و صحرا روان بخشا چو انفاس مسیحا «۱»

میان آب عکس آتش گل فروزان چون دل قندیل ترسا

دم روح القدس شد باد و گلبن از آن لرزان که ان کنت تقیا

شد آبستن ز فیضش مریم شاخولی از تهمت یوسف، مبرا

نوی بلبلان از دل برد غم چو شعر من به مدح شاه والا

(۱). این قصیده بر وزن و قافیه قصیده ترسائیه خاقانی سروده شده است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۳۹ امیر المؤمنین حیدر که خیزدز دستش جود چون لؤلؤ ز دریا

مطیع حکم او درویش و سلطان شفاعت خواه از او احیاء و موتی

تو بودی علت غائی و گرنه ندیدی روی صورت را هیولی

به آن کت نور پاک از نور او بود به آن کت زنگ دل گشتی مجلی،

محمد مهبط لولاک کافتادز مولودش ز طاق کعبه بتهها،

به دربان درت یعنی به جبریل به شمع محفلت یعنی به زهرا،

به آن الفاظ جان بخشای احمد که در یوم الغدیرش کردانشا،

به آن حرفی که عیسی گفت در مهدبه آن اسمی که اکمه کرد بینا،

که بر حال دمی از لطف بنگریر این مسکین بی سامان بیخشای و از مآثر آن جناب است «۱»: شرح سی فصل «۲» خواجه نصیر الدین

طوسی علیه الرحمه در علم نجوم و کتاب تذکره دلگشا «۳» که حالات شعرا و اشعار آنها را در آن نگاشته است و رساله‌ای در اثبات

واجب تعالی و رساله‌ای در اثبات نبوت خاصه «۴» و حاشیه‌ای بر تفسیر قاضی بیضاوی و تفسیر فارسی بر قرآن مجید و تعلیقات بر

مدارک «۵» شرایع و کتاب سفینه النجات «۶» در [؟] مجلد، دو رساله اندرزنامه و مجلدات بحر اللثالی و حمام متصل به خانه آن

جناب مشهور به حمام نواب.

و در سال ۱۲۶۳ به رحمت ایزدی پیوسته، در جوار مزار امامزاده سید میر محمد (ع) مدفون گردید و تاریخ وفات او را جناب حاجی

میرزا عبد الرحیم عشرت تخلص، پسر عم نگارنده این فارسنامه فرموده است:

چون غم فوتش ز غمهای دگر افزون بدی عقل تاریخ وفاتش را «غم اکبر» گرفت و از آن جناب دو پسر باقی بماند:

اول آنهاست: جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، علام فهام، ملجأ الانام، جناب فضایل انتساب میرزا ابو طالب نواب «۷»:

[که] در سال ۱۲۳۱ در شیراز متولد گردید و والد ماجدش، نهایت بذل جهد را در تربیتش فرمود، آنچه را دید آموخت و آنچه را

شنید، اندوخت، خط تحریرش بین الامثال معروف، مضامین رسائل رقعہ جاتش مرغوب. در اواخر زندگانی والد ماجدش، مدت

شش سال تمام هر روزه در مجلس درس حجة الاسلام حاجی - شیخ مهدی که شرح حالش در محله درب شاهزاده بیاید، حاضر

شده، تکمیل علم فقه و اصول

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۲۴۴، که علاوه بر آنچه فوقاً گفته شد به رساله قبله و تحفه السفر در علم معانی و بیان و بدیع به فارسی

اشاره کرده است.

(۲). در علم نجوم.

(۳). تذکره شعراست. که نویسنده این حواشی آنرا مقابله و تصحیح کرده است و انشاء الله بزودی منتشر می‌شود.

(۴). این رساله به نام: (نور الهدایه فی اثبات الرساله) است.

(۵). حاشیه‌ای است بر شرایع از سید شمس الدین محمد از شاگردان ملا احمد اردبیلی. (ر ک: آثار العجم، حاشیه ص ۲۴۴).

(۶). نواب در سرلوحه مجموعه آثار خود که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است از کتاب ذخیره النجات فی میراث

الاموات نام می‌برد.

(۷). ر ک: آثار العجم، ص ۲۴۴.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۴۰

و ریاضی را نمود و بعد از وفات والد ماجدش، چندین کتاب را درس می‌گفت، پس در مجلس حکومتی حاضر شده، به قدر طاقت خود فریادرسی دادخواهان نمود و در خلوت و جلوت و سفر و حضر، محرم اسرار فرمانروایان و چندین سفر به دار الخلافه طهران رفته زحمتها کشید و در سال ۱۳۰۱ در شیراز قرین مغفرت الهی گردید و آن جناب را شش نفر پسر است:

اول و دوم آنها که رضیعا لبان و فرسا رهاناند جنابان مستطابان، جامعان فضائل و باسطن شمایلی، حاویان اسالیب عربیه و ناهجان مناهج ادبیه میرزا صدر الدین نواب «۱» و احمد میرزا «۲» که از جانب مادر نبیره نواب اشرف والا حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارسند در سال ۲ و ۱۲۵۱ متولد شده، در کنف تربیت والد ماجد خود، تحصیل مراتب علمیه از فنون عربیه و ادبیه و حکمت و کلام و فقه و اصول به قدری لایق نموده، محسود اماتل و اقران گشته‌اند و در سال ۳۰۲ [۱] از جانب سنی الجوانب، اعلیحضرت اقدس شهریاری ادام الله عمره و شوکته، خلعت آفتاب طلعت و فرمان لقب جلیل نوابی را برای میرزا صدر الدین آورده او را مخلص و ملقب نمودند.

و ولد الصدق جناب میرزا صدر الدین نواب است: نور حدقه نجابت و نور حدیقه سیادت شیخ جلال الدین [که] در سال ۱۲۸۶ در شیراز متولد شده، به قدر رتبه خود تحصیل کمالات نموده است.

پسر سیم و چهارم و پنجم و ششم جناب میرزا ابو طالب نواب است: عالی جهان، کمالات انتسابان، نجابت و اصالت اکتناهان: محمود میرزا «۳» و محمد صالح میرزا و داود میرزا و عنایت الله میرزا هریک به اندازه رتبت و استعداد، تحصیل کمالات نموده‌اند و تمام آنها برادر اعیانی جناب میرزا صدر الدین نوابند.

پسر دوم جناب حاجی علی اکبر نواب اول است: جناب مستطاب قدوه افاضل و زبده اماتل، سند اعالی و مسند ارباب معالی، جامع معقول و منقول، علام فهمام، نادره ایام میرزا علی صدر العلماء مملکت فارس که علاوه بر حلیه علم به زیور شاعری و خوشنویسی خط نسخ و شکسته زینت یافته است و در مبادی عمر «عالی» تخلص می‌نمود و مدتهاست «ناصری» تخلص فرماید. در کنف تربیت والد ماجدش تربیت یافته، در علوم عربیه و ادبیه و فنون حکمت و ریاضی و کلام و فقه و اصول، گوی سبقت را از همگنان ربوده است و ولادت با سعادتش در سال ۱۲۳۸ در شیراز اتفاق افتاده است، در سال ۶۶ [۱۲] به دار الخلافه طهران رفته، به لقب جلیل «صدر العلماء» ملقب گردید و در سال ۸۷ [۱۲] به عتبات عالیات مشرف گشته، عود به شیراز ناکرده، از طهران گذشته، مدت سه سال در شهر مشهد مقدس توقف نموده، عود به شیراز فرمود و در زاویه قناعت نشسته، گاهی به مطالعه کتب علمیه و گاهی به نوشتن حواشی بر فنون متفرقه اشتغال دارد و از حوادث سن با نگارنده این فارسنامه ناصری، رفیق و در شادی و غم شفیق است و این چند شعر از آن قدوه احباب به یادگار ثبت گردید:

(۱). در آثار العجم: صدر الدین میرزا، ص ۲۴۴.

(۲). ر ک: آثار العجم، ص ۲۴۴.

(۳). در آثار العجم، محمود میرزا ندیم باشی. (ص ۲۴۴).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۴۱

[مسمط]

ای سرو سهی مهر توأم تا به سر افتادجان و دل و دینم همگی در خطر افتاد
سوزی که ز هجر تو مرا در جگر افتادپنهان بدوانیدم [و] از «۱» پرده در افتاد

باز آ و بکش زارم کز کف سپر افتاد بیرون رود از معرکه آنکس که جبان است
 دور از تو نگارا فرح و سور نمانده از این دل غمدیده، الم دور نمانده
 ملک دلم از هجر تو معمور نمانده زین بیش دگر تاب به مهجور نمانده
 از گریه دگر چشم مرا نور نمانده از دوریت ای یار دلم در هیجان است
 عشاق مجازی همه را رو به حجاز است ما را خم ابروی تو محراب نماز است
 ز آنکه که مرا با تو سر عجز و نیاز است مهر من و تو قصه محمود و ایاز است
 این خسته ز هجران تو در سوز و گداز است رحم آر بر این زار که بی تاب و توان است ***
 بیا که از غم ایام نوش من نیش است چه زخمهای نهانم که بر دل ریش است
 چه سخت روز و شبی دارم از سیاه و سفید که آن سیاهی بخت و سفیدی ریش است

به کنج گنج قناعت نشسته را غم نیست از این که چرخ صدش تیر کینه در کیش است و جناب میرزا علی صدر العلما را سه نفر پسر است:

اول آنهاست: کاشف اسرار اطباء، مظهر رموز حکماء، جالینوس ثانی، مقرب حضرت خاقانی میرزا علی اکبر خان. در سال ۱۲۶۴ در شیراز متولد گشته، در خدمت والد ماجد خود تحصیل مراتب کمالیه را نمود و در سال ۸۷ [۱۲] به دار الخلافه طهران رفته، در تحصیل لغت فرانسه و طب جدید به اقصی غایت جهد کوشیده، ترقیات لایقه نمود و چند نفر از استادان این [فن] تصدیق بر مهارت او کرده، به نشان دولتی سرافراز گردید و تاکنون در طهران توقف دارد.

پسر دوم و سیم جناب صدر العلماء است: نور حدیقه نجابت محمد ولی میرزا مشهور به آقا شاهزاده و نور حدقه اصالت محمد علی میرزا مشهور به شاهزاده آقا. والده ماجده آنها صبیبه مرضیه نواب والا، شاهزاده آزاده نادر میرزا، خلف الصدق نواب اشرف والا حسین علی میرزا فرمانفرمای سابق مملکت فارس است، در سال ۱۲۷۹ و ۸۹ [۱۲] در شیراز متولد شده‌اند و تحصیل کمالات به اندازه مساعدت زمان نموده، در تکمیل فضل و دانشمندی ساعی و جاهد و در کف تربیت والد ماجد خود قائم و ثابتند.

پسر دوم آقا علی مدرس است: عالی جناب، مقدس القاب آقا علی اشرف مدرس «۲». جناب حاجی اکبر نواب در کتاب دلگشای خود او را در زمره شعرا شمرده و چنین فرموده است که: «اسمش آقا علی اشرف برادر کهنتر حقیر است، از دفاتر عرفا با خبر و از قواعد ارباب تصوف مستحضر، از زخارف دنیوی به قلیلی قانع از کثیر است و پیرو صوفیان صافی ضمیر. او را از علوم ظاهری نصیبی

(۱). در متن: (ز غم از).

(۲). متخلص به آگه.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۴۲

است و مونس هر بی کس غریبی، خط شکسته را خوب نویسد. و گاهی شعری گوید و این چند شعر از اوست:

من که روزم همه در آه و فغان می گذرد خود گرفتم که شبم را سحری خواهد بود

نشوی محرم اسرار سراپرده عشق تا ز هستی تو «آگه» اثری خواهد بود

ای دلبر عاشق کش دیرینه من هر چند گرفته‌ای به دل کینه من

راضی نشدم که با کسی شرح دهم آن درد که از تو بود بر سینه من پسر سیم جناب آقا علی مدرس است: مستجمع حقایق علوم و مستنبط دقایق حدود و رسوم، فتاح مشکلات و کشاف معضلات، مجتهد الزمان آقا لطف علی مدرس. بعد از تحصیل مقدمات

علمیه و تصرف در فنون علوم در خدمت جناب حجه الاسلام فی زمانه حاجی محمد حسن - مجتهد قزوینی که شرح حالش در ذیل ذکر محله میدان شاه بیاید، تکمیل علم فقه و اصول را نموده، به زیور اجتهاد زینت یافت و مادام زندگانی طلاب علوم را از نتایج افکار خود بهره‌مند نمودی و فتاوی و احکام شرعیه را بر خلق القا فرمودی و در سال ۱۲۶۶ در شیراز عالم فانی را بدرود نمود و جناب حاجی اکبر نواب در کتاب دلگشا، آن جناب را از خیل شعرا گفته و «فگار» تخلص داشته و چنین فرموده است: «فگار، اسمش آقا لطف علی، حقیر را برادر کهنتر و از «آگه» کوچکتر است، جوانی است در نهایت ذکا و استعداد کمالاتش در ترقی و ازدیاد و همواره به تحصیل علوم و اکتساب حدود و رسوم مشغول و اکثر اوقاتش مصروف فقه و اصول و در این دو فن با نصیبی وافی است و در فنون دیگر کافی. از مراتب عقلی باخبر و از قواعد حکما مستحضر، خط نسخ را خوش نویسد و به اقتضای طبع موزون شعر بسیاری گفته و می‌گوید و این چند شعر از اوست:

بربط مریضی پر محن رگه‌اش پیدا از بدن

در هر رگش مطرب به فن آهنگ دیگر یافته

خط چو «فگار» سرزند بر رخ همچو ماه اوفرق کند ز بلهوس، عاشق پاکباز را

گناه چشم نظرباز ماست هرچه رسد و گرنه غمزه شوخ ترا گناهی نیست

درد هرکس را چو می‌دانی و می‌بخشی دوا دردمندان غمت را حاجت اظهار نیست و از اجله اشراف این محله است: جناب قدوه افاضل و اسوه قبایل حاجی میرزا علی خلف الصدق غفران مآب حاجی میرزا رحیم حکیمباشی فخر الدوله که شرح حال او و ابناء کرامش به مناسبت در ذیل ذکر محله میدان شاه، در ذیل سلسله جلیله سادات موسوی ملاحظاتی بیاید.

و از اشراف و اعیان این محله است: سلسله جلیله سادات شریفی حسینی متولی آستانه مبارکه حضرت سید میر احمد مشهور به شاه چراغ (ع) و این سلسله از احفاد جناب میر سید شریف -

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۴۳

علامه جرجانی شیرازی «۱» که از غایت شهرت بی‌نیاز است از اوصاف، می‌باشند و چنانکه در گفتار اول این فارسنامه ناصری نگاشته گردید، در سال ۷۷۷ جناب میر سید شریف از دار الملک جرجان وارد فارس گردید و حضرت شاه شجاع مظفری، مقدم او را گرمی داشته، مدرس مدرسه دار الشفای شیرازش فرمود و در سال ۷۹۵ که اعلیحضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان، مملکت فارس را از آل مظفر بگرفت، جناب میر سید شریف و جماعتی از ارباب کمال و حرفه را که هریک در فن خود یگانه روزگار بودند، چنانکه عادت آن پادشاه بود، روانه دار الملک خود شهر سمرقند فرمود و کتاب شرح مواقف را در سمرقند به انجام رسانید چنانکه در خاتمه آن کتاب فرموده است: «قد وقع الفراغ من تألیفه فی اوائل شوال سنه سبع و ثمان مآه بمحروسه سمرقند» و بعد از وفات حضرت صاحبقران، جناب میر سید شریف عود به شیراز فرمود و بعد از گذشتن از هفتاد و شش مرحله زندگانی در سال ۸۱۶ در شیراز وفات یافت و اسامی تصانیف و مؤلفاتش مشهورتر از آن است که در این فارسنامه گفته شود و این قطعه را در تاریخ وفات او گفته‌اند:

سلطان جهان شریف ملت اندر ششم ربیع دویم

در هشتصد و شانزده ز هجرت زین دار فنا به چارشنبه

فرمود به دار خلد رحلت

و این سلسله جلیله شریفی تاکنون که سال به ۱۳۰۴ رسیده است، به عزت و احترام تمام در شیراز مقام داشته‌اند و بعضی به زیور علم آراسته و بعضی به مناصب دیوانی رسیده‌اند مانند:

جناب مستطاب قدوه ارباب دانش و اسوه صاحبان بینش، عالم فاضل میرزا حبیب الله شریفی شیرازی سالها به نشر علوم و مواعظ

اقدام داشت و در سال ۹۰۷ در مسجد جامع شیراز، بعد از ادای خطبه، نام ائمه اثنی عشر را بگفت و چون این خبر به شاه سلطان مراد آق قوینلوی ترکمان رسید، حکم فرمود، او را زجر نموده، خانه‌اش را غارت کردند و در سال ۹۰۹ که حضرت شاه اسمعیل صاحبقران به شیراز آمد و این واقعه را شنید، زیانهای او را تدارک فرمود و تولیت آستانه حضرت شاه چراغ را به او واگذار داشت و جناب میرزا حبیب الله، ضیاع و عقاری از خود، وقف آن آستانه نمود و مدرسه‌ای بساخت و نام آنرا حبیبیه گذاشت، پس تولیت آستانه را به شاه خلیل الله پسر بزرگ خود داد و تولیت مدرسه را به شاه ابو القاسم پسر دیگر خود واگذاشت و اوائل زمان افغانی، اولاد ذکور شاه خلیل الله به میرزا بدیع الزمان نام، تمام گشت و تولیت آستانه را میرزا محمد حسین صاحب اختیار شریفی که از اولاد ذکور شاه ابو القاسم بود

(۱). میر سید علی بن محمد جرجانی در سال ۷۴۰ در گرگان متولد شد و در سال ۸۱۶، در شیراز درگذشت. وی در حکمت و عرفان و علوم ادبی دست داشت. سعید الدین تفتازانی او را در سال ۷۷۹ در قصر زرد به شاه شجاع مظفری معرفی کرد و شاه او را با خود به شیراز برد و وی را مامور تدریس در مدرسه دار الشفا کرد پس از فتح شیراز بدست تیمور این پادشاه او را به سمرقند برد و وی پس از مرگ تیمور بار دیگر به شیراز آمد و در همان شهر به سن ۷۶ سالگی درگذشت. مقبره او اکنون در محله سردزک زیارتگاه است و وی با سعد الدین تفتازانی مناقشات علمی داشت از آثار اوست: رساله الکبری فی المنطق، رساله‌ای در مراتب وجود، حاشیه بر شرح مطالع، شرح مواقف عضد الدین ایجی. (معین).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۴۴

تصاحب نمود و تاکنون در میانه برادرزادگان اوست و از مدرسه حبیبیه هیچ خبری نیست. و از متأخرین این سلسله است، جناب امارت و حکومت دستگاه، داعی رعیت پناه، امیر- کامگار میرزا محمد حسین شریفی صاحب اختیار «۱» مملکت فارس، خلف اعلم اقدم احسب النسب میرزا محمد قاسم شریفی شیرازی. و از این سلسله جلیله است، صاحب عز و تمکین، معتمد سلاطین میرزا محمد کلانتر مملکت فارس «۲» خواهرزاده جناب صاحب اختیار و شرح حال این دو بزرگوار در گفتار اول این فارسنامه در ذیل وقایع سال ۱۱۴۲ تا سال ۱۲۰۰ هجری متدرجا به مناسبت هر سالی نگاشته گردید.

و خلف الصدق جناب میرزا محمد کلانتر است: شرف اولاد رسول و زبده احفاد بتول، قدوه زمره علویه، اسوه عترت نبویه، افصح بلغای عصر و ابلغ فصحای دهر، میرزا محمد حسین «۳» «عالی» تخلص [که] از افکار ابکار خود دیوانی ساخته و گلستانی پرداخته است و در سال ۱۲۴۰ و اند به روضه رضوان خرامید و این چند شعر از دیوان او تیمنا نگاشته گردید:

ای داده روی و موی تو از روز و شب نشان‌وی لاله‌ات ز سنبل تر کرده سایبان

خد تو ارغوان و قدت سرو، ای عجب هرگز نبود بار سهی سرو، ارغوان

گشته خجل ز نور جبین تو مشتری تا سوده‌ای به خاک در خسرو زمان

کسری نشان حسین علی میرزا که چرخ در آستان بار گهش گشته پاسبان

بینا ز فیض مکرمتش هر که را بصر گویا به ذکر محمدتش هر که را زبان

گردون به آستان رفیعش کند نظرزآن‌سان که از زمین نگرد کس به آسمان «۴»

عمر را خواهید اگر بر گردن افکندن کمندبا سهی قدان دلکش دست در گردن کنید

رسد چو تیر قضای خدا پناهی نیست اگرچه هست سرای جهان وسیع فضا

تو نیز باش رضا گر امان همی خواهی که نیست تیر قضا را سپر به غیر رضا

تا توانی «عالی» از بی‌دانشان دوری گزین ز آنکه جز بی‌حاصلی زیشان نگردد حاصلت
مشکلی را صحبت ایشان کجا آسان کند بلکه هر ساعت فزاید مشکلی بر مشکلات و جناب میرزا محمد حسین عالی را دو نفر پسر
بود:

اول آنهاست: جناب قدوه اخیار و زبده ابرار سید سادات و مجمع سعادات، نادره زمان، ناظم در و مرجان میرزا احمد «روشن»
تخلص، متولی آستانه مبارکه حضرت سید میر احمد مشهور به شاه چراغ (ع)، در سال ۱۲۱۵ در شیراز متولد گشته، کسب کمالات
نموده، در مراتب شاعری

(۱). ر ک: روزنامه کلانتر، ص ۶، ۵۳، ۹۴، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰.

(۲). ر ک: روزنامه کلانتر، ص (ب).

(۳). ر ک: آثار العجم، ص ۴۴۶.

(۴). این ابیات در نسخه خطی دیوان عالی متعلق به نگارنده این حواشی موجود است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۴۵

گوی سبقت را از همگنان ربود و در سال ۶۱ [۱۲] به رحمت ایزدی پیوست و او را پسری نبود و این چند شعر از او [به] یادگار ثبت
گردید:

«روشن» از یاران جدا و زنده‌ام گرچه بی‌جان زندگانی مشکل است

هر که شد سوخته عشق ننال ز فراق آنکه نالان بود از هجر تو خامی دارد

حلقه کعبه سر زلف تو گر نیست بر آن از چه خلقی پی حاجات در آویخته‌اند

عقده دل باز شد از گریه‌های زارزار طرفه سیلی بین کز او آباد شد ویرانه‌ام پسر دوم جناب میرزا حسین عالی است: صاحب حسب
ظاهر و نسب طاهر میرزا محمد- باقر [که] خط نسخ را خوش می‌نوشت و در سال ۱۲۷۰ و اند، وفات نمود.

و او را پسری است میرزا محمد حسین نام، در زمره سادات عالی درجات است.

و از این سلسله سادات شریفی است: عالی‌جاه حاجی میرزا سید حسن خان پسر میرزا نصر الله پسر میرزا جواد پسر میرزا جعفر پسر
مرحوم میرزا محمد کلانتر [که] سالی است که مشغول حساب دیوانی بلوک فسات و سی سال از عمر او گذشته است.

و از اجله سلسله سادات شریفی است، سلاله سادات علویه و نقاوه خاندان مرتضویه، سالک مسالک طریقت، واصل مراتب شریعت
و حقیقت، قطب فلک درویشی میرزا عبد النبی- شریفی حسینی خلف الصدق جناب میرزا ابو القاسم شریفی، برادر جناب میرزا
محمد حسین شریفی حسینی، صاحب اختیار فارس است و آن جناب را دو نفر پسر است:

اول آنهاست ناظم ابیات بدیعه، مستخرج لالی از اصداق قریحه، معتمد السلطان میرزا فضل الله شریفی حسینی «خاوری» «۱» تخلص
[که] در حدود سال ۱۱۹۰ و اند در شیراز متولد شده، بعد از کسب کمالات، ندیم مخصوص نواب اشرف والا حسین علی میرزا
فرمانفرمای فارس گردید، پس مسافرت به جانب طهران نمود و جناب حاجی اکبر نواب در کتاب «دلگشا» حالات او را چنین
نگاشته است که: «میرزا فضل الله خاوری، از شیراز، رخت به جانب طهران بست و در آنجا با بزرگان نشست و برخاست دست داد
و در خدمت میرزا شفیع مازندرانی که وزیری بود فلاطون ضمیر و پیری عطارد نظیر، راه و اعتباری یافته، محل اعتماد گردید و به
تحریر رسائل و تسطیر فرمایشات او مشغول گشت و رفته‌رفته معروف حضرت شاهنشاهی و منظور رأفت ظل الهی گردید و بعد از
فوت میرزا شفیع وزیر، بر حسب امر اقدس شهریاری به وزارت شاهزاده همایون میرزا، والی نواحی نهاوند برقرار گردید و از بدایت
عمر، اختر سخن را طبعش خاور و خاور فکرت را ضمیرش اختر صاحب دیوان است و در قصیده‌سرانی استاد.» این چند شعر از

دیوان او نگاشته آمد:

زهی رزاق انس و جان، زهی خلاق جان بخش خداوند خداوندان، جهانبان و جهان آرا
خمار از اوست در سرها، نشاط از اوست در دلها هم او مینا هم او ساغر، هم او ساقی هم او صهبا

(۱). ر ک: مجمع الفصحا، ص ۱۸۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۴۶ تقاضای نظام این شد که تلخی آید از حنظل تمنای قوام این شد که زردی آید از صفرا
همه خواهان یک مقصد همه جویای یک منزل یکی عارف یکی عامی یکی مؤمن یکی ترسا
یکی در گلستان ما عرفنا گشته دستان زن یکی در دعوی انی انا الله شد بلند آوا
معلق کرد بی بنیان سپهری مجمع ارکان مطبق ساخت بی آلت زمینی متصل اجزا
نخستین گوهری کامد، طفلبش عالم و آدم نخستین خلقتی کامد، مراد از آدم و حوا
بود ذات شریف شهریار خطه امکان بود نور وجود شهسوار عرصه لو لا
محمد زبده امکان، حبیب حضرت یزدان کفیل رزق انس و جان، وکیل خالق یکتا
الا ای باغ ملت را خوش الحان نغمه خوان بلبل الا ای قاف قدرت را همایون بالزن عنقا
عطائی از تو و گیتی همه پر گوهر احمر حدیثی از تو و عالم همه پر لؤلؤ لالا
به روزگار مرا روزگار میمون است که روزگارم در سایه همایون است
کجاست آنکه مرا گفت عیش ناباب است کجاست آنکه مرا گفت بخت و ارون است
کنون سرایان بختم، که چهره گلغام است کنون نوازان چنگم، که باده گلگون است
فرو شد جام مه آمد برون آئینه بیضا فلک طی کرد رسم جم گرفت آئین اسکندر
رسید این مشعل رخشان و شد افسرده صد مشعل رسید این لاله نعمان و شد پژمرده صد عبهر
عجب دارم که نبود بیضه‌ای را پروبال اما گرفت این بیضه بیضا، جهان در زیر بال و پر
بود نیلوفر اندر چشمه آب و شگفتی بین که اکنون چشمه آتش برون آمد ز نیلوفر
بر آمد پادشاه اختران بر منظر گردون و یا شد شاه انس و جان پی نظاره بر منظر
سپهرش تخت و مهرش تاج و دهرش ملک و جیش انجم زهی تخت «۱» و زهی تاج و زهی ملک و زهی لشکر و در تاریخ جلوس
اعلیحضرت، شاهنشاه اعظم محمد شاه غازی قاجار فرموده است:
محمد شاه را تاریخ دولت از این اخراج و ادخال است حاصل
چو شد فتح علی از تخت خارج محمد شاه دوم گشت داخل و تاریخی بهتر از این، در این باب نیز فرموده که در ذیل سال ۱۲۵۰ در
گفتار اول از این کتاب، نگاشته گردید و از مآثر او کتاب تاریخ قاجاریه مسمی به تاریخ ذو القرنین است. «۲»
پسر دوم جناب میرزا عبد النبی است: سید مرشد و شیخ موحد، قدوه اولی النفوس و اسوه

(۱). در متن: (بخت).

(۲). هدایت در مجمع الفصحا، ص ۱۸۲، می نویسد: (تالیفاتش بسیار است مانند نور الهدایه و شرح سی فصل خواجه نصیر و حاشیه
بر مدارک و حاشیه بر تفسیر قاضی بیضاوی و تذکره دلگشا مشتمل بر نظم و نثر). نگارنده این حواشی تصحیح تاریخ ذو القرنین را
در دست تحریر دارد.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۴۷

ذوی القلوب، ظاهر الاحساب، طاهر الانساب میرزا ابو القاسم شریفی حسینی «راز» تخلص، مشهور به میرزا بابای درویش ذهبی متولی آستانه مبارکه حضرت شاه چراغ و شیخ طریقه سلسله ذهبیه که از جانب مادر نبیره جناب شیخ مشایخ طریقت، پیشوای اهل حقیقت آقا هاشم درویش ذهبی «۱» است که روزگاری در شیراز در سلسله ذهبیه، مذهب اوراق قلوب و فیض خدمتش مرتاضان را مطلوب بود و جناب میرزا بابا از اول عنفوان جوانی پیرو اهل طریقت ذهبیه گردیده، ریاضات شاقه را که در این سلسله متعارف است، متحمل گشته، تحصیل علوم را به وجه کمال کرده، تعلیقاتی بر تفسیر امام حادی عشر صلوات الله علیه نوشته، مدون داشته است «۲» و در سال ۱۲۸۶ در وقت مراجعت از ارض اقدس و مشهد مقدس در منزل مورچه خورت میانه اصفهان و کاشان به رحمت ایزدی پیوست «۳» و برای تاریخ وفات آن جناب گفته‌اند: «همین بس است که تاریخ او غفور آمد» و این چند شعر از او نگاشته گردید «۴»:

دلا تا کی به حیرانی نمائی طی منزلها خدا را در جهان کم جو، بجو در کعبه دلها

دو عالم بر سر دریای دلها همچو خس پویان هر آن گم شد در این دریا نبیند روی ساحلها

به راه عقل سالک راست بر دل عقده بیحد که اندر عشق منحل گردد از حلال مشکلها

علی آن شمس وجه حق، عیان از اوج یکتائی که از نورش شده مکشوف راه حق ز باطلها

نه تنها خاکیان را از جمالش وجد مستیها به بزم قدسیان وصف کمالش زیب محفلها

ندانم کس نشانی یافت از آن بی‌نشان یا نه‌همی بینم در این ره بارها افتاده بر گلها

به بزم عشق آن شه مست و بیخود «راز» می‌گوید الا یا ایها الساقی ادر کأسا و ناولها و از جناب میرزا بابا، شش نفر پسر باقی مانده است:

اول آنهاست، جناب سیادت انتساب، جلیل الاصل، جمیل الوصف، نور حدقه نجابت و نور حدیقه اصالت، عارف دقایق جذبه و سلوک، مزیل اوهام و شکوک، سید موجد مجد الاشراف - میرزا جلال الدین محمد ذهبی «۵» متولی آستانه مبارکه سید میر احمد مشهور به شاه چراغ (ع) [که] در سال ۱۲۴۹ متولد گشته، در کنف تربیت والد ماجدش تحصیل علم حدیث و تفسیر نمود و در خدمت علمای متشرعه، علم فقه و اصول را بیاموخت و قدری لایق از مسائل علوم ریاضی را از این مؤلف فارسنامه ناصری اخذ نمود، پس در طریقت سلسله ذهبیه سیر و سلوک کرده، مدتی در مشهد مقدس مشغول ریاضات شرعی و تهذیب اخلاق گردید، پس به لقب جلیل مجد الاشراف شادمان و مسرور گشته، بر حسب وصیت والد ماجدش، مقتدای سلسله ذهبیه شده «۶»، بساط ارشاد را گسترده، جماعتی از سفره افادتش بهره برده‌اند و آن جناب همه

(۱). تاریخ حیات میرزا محمد هاشم قطب سلسله ذهبیه را راز شیرازی نوشته و در دو مجلد (کوثرنامه) چاپ تبریز آمده است. ر ک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ص ۵۵۹.

(۲). در کتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ص ۵۶۰، تالیفات وی را ۵۱ جلد نوشته است و از ۱۴ کتاب نام برده است.

(۳). (جسدش را به اصفهان بردند و در آنجا امانت گذاشتند و سال بعد به مشهد برده دفن کردند). کتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ص ۵۶۰.

(۴). نمونه‌های بیشتر از اشعار او را در صفحات ۵۶۱ تا ۵۶۵ دانشمندان ... فارس، بخوانید.

(۵). ر ک: آثار العجم، ص ۴۴۸. شرح حال ایشان را در اوصاف المقربین نوشته جناب وحید الاولیاء آقا میرزا احمد عبد الحی مرتضوی، شیراز، مطبوعه احمدی ۱۳۳۸ قمری بخوانید.

(۶). نص و تعیین رکن در سلسله ذهبیه معمول نیست و نوشته مؤلف احتمالا از منابع غیر ذهبی گرفته شده است.

(دکتر یوسف نیری).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۴۸

خطوط را خصوصا نسخ تعلیق را خوش نویسد.

پسر دوم و سیم و چهارم و پنجم و ششم میرزا بابای درویش ذهبی است: میرزا محمد رضا- نایب التولیه و میرزا هاشم «۱» «ادیب» تخلص و میرزا سید علی و میرزا ابو الفضل و میرزا فتح علی [که] هریک به قدر استعداد خود، تحصیل خط و کمال را نموده‌اند و این بیت از میرزا هاشم ادیب ثبت گردید:

یار هر روزه کند جلوه به صدگونه لباس نیست یک بنده در این ملک خداوندشناس و از اعیان سلسله شریفی است: سیادت انتساب، کمالات اکتساب میرزا علی رضای- خوشنویس [که] خط نسخ تعلیق را به وجه کمال نویسد.

و از اشراف این محله است سلسله سادات انجوی و انجوی کسی را گویند که مباشر و عامل املاک انجو، یعنی خالصه دیوانی باشد. جد اعلای آنها که از مکه معظمه به شیراز آمده است، طره ناصیه سیادت و غره جبهه سعادت ابو قتاده زید اسود بن ابراهیم بن محمد بن- قاسم بن ابراهیم طباطبا بن اسمعیل بن ابراهیم بن حسن مثنی بن امام السر و العن، ابی محمد الحسن بن- امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام و اولاد ابراهیم بن طباطبا را سادات طباطبائی گویند و در کتاب وقفنامه املاک موقوفه سادات انجوی شیراز نوشته است: «سالی که شاهنشاه فنا خسرو امیر عضد الدوله دیلمی، برای ادای حجه الاسلام، وارد مکه معظمه گردید ابو قتاده معروف به زید اسود را ملاقات فرمود و در برابر آن بزرگوار ایستاد و خدمت نمود، بعد از زمانی در میان محاورت زید اسود چنین فرمود که در فلان شب جد موجد خود حضرت رسالت- پناهی (ص) را در خواب دیدم که زنی را به فلان نشانه به من تزویج فرمود و چون شاهنشاه عضد الدوله آن نشانه را شنید، دانست که آن نشانه در خواهر خود اوست و از غرائب آنکه خواهر عضد الدوله، قبل از این سفر حج در خواب دیده بود که حضرت رسول (ص) او را در ازدواج سیدی به فلان نشانه، در آورد و این خواب را به تفصیل خدمت عضد الدوله گفته بودند و عضد الدوله آن نشانه‌ها را در زید بدید و فوراً «فاطمه خاتون» خواهر [خود] را در عقد ازدواج زید در آورده، او را به مصاحبت خود در سال ۳۵۲ از مکه معظمه به شیراز آورد و فاطمه خاتون، بقعه وسیعی و گنبد رفیعی بر قبر امامزاده علی بن حمزه بن امام موسی کاظم (ع) بنا نمود و بعد از مدتی وفات یافت پس عضد الدوله دختر خود، «شاهان دخت» را در ازدواج زید اسود در آورد و املاکی چند در مملکت فارس وقف نمود و تولیت آنها را به اولاد ذکور زید، نسلا بعد نسل واگذاشت و املاک این سادات طباطبائی در مملکت فارس بسیار گردید. و هم در آن کتاب نوشته است که بعد از استیلای سلاطین مغول در فارس، تمام املاک اولاد زید اسود طباطبائی را تصرف نمودند و آن املاک را «انجو» گفتند یعنی خالصه دیوان، پس سلطان العارفین، قطب المحققین سید ابو المیامن حسن طباطبائی حسنی برای استرداد املاک خود و عشیره خود، از شیراز به درگاه سلطان سلاطین زمان آباقا خان برفت و کمال احترام را از پادشاه

(۱). (میرزا هاشم ناظم التولیه متخلص به ادیب سیدی است اریب و از علم سلوک با بهره و نصیب این رباعی را از ایشان به خاطر دارم:

بگرفته بر اطراف رخت مشک سیاه یعنی در توبه را بیسته است گناه

مات است به رخساره نیکوی تو شاه ما شاء الله ثم ما شاء الله (آثار العجم، ص ۴۴۸)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۴۹

بدید و یرلیغ خانی برای ترخانی او صادر گردید و مدتی بماند و کاری از پیشش نرفت، پس در حضور امنای دولت خانی و اهالی

شرع نبوی نیمه آن املاک را به وجه شرعی در سال ۶۷۹ منتقل نمود به شاهزاده آزاده، ارغون خان و نیمه دیگر آن را بعد از حقوق طایفه خود به ولد ارجمند خود سید قطب الدین احمد منتقل فرمود و چون اباقا خان تخت سلطنت را بدرود نمود و پادشاهی به سلطان اعظم، احمد خان قرار گرفت، سید ابو المیامن حسن در ملازمت شاهزاده-ارغون خان در خراسان بماند و قدرت عود به شیراز را نداشت، باز تمامی املاک سادات طباطبائی شیراز را «انجو» یعنی خالصه شاهی نمودند تا آنکه سلطنت بر شاهزاده ارغون خان قرار گرفت و در سال ۶۸۶ یرلیغ شاهی صادر گردید که نصف آن املاک انجو باشد و نیمه دیگر را به سید قطب الدین احمد طباطبائی واگذارند و از زمانی که سید ابو المیامن حسن برای استخلاص املاک خود به درگاه اباقا خان و ارغون خان رفت تا مراجعت به شیراز، نزدیک به هفده سال رسید و چون خبر وفات سید ابو المیامن به حضرت ارغون خان رسید، حکم به صدور یرلیغ فرمود که نیمه املاک سادات طباطبائی شیراز را به ملکیت در تصرف سید قطب الدین احمد واگذارند و نیمه دیگر را که سید ابو المیامن حسن به حضرت شاهنشاه ارغون خان بخشیده بود، به عنوان انجو به تصرف سید قطب الدین احمد دهند و از آن زمان اولاد و احفاد سید قطب الدین احمد را انجوی گفتند.

در کتاب شیرازنامه نوشته است: سید قطب الدین احمد «۱» مرکز دایره سیادت و غصن شجره نبوت، صاحب امارت و ایالت مملکت فارس گردید و بی‌اذن او، هیچ امری متمشی نمی‌گشت و در سال ۶۹۵ درگذشت.

در کتاب دیگر نوشته‌اند: نور حدقه سیادت و سعادت میر فضل الله انجوی شیرازی از تلامذه ملا سعد الدین تفتازانی بود و از شیراز به هندوستان رفت و به سبب دانشی که داشت، صدر الممالک دولت سلطان محمود شاه بهمنی، پادشاه دکن گردید و در خدمت پادشاه، توصیفی از خواجه حافظ شیرازی نمود، چنانکه شرح آن در احوالات خواجه حافظ، در عنوان «۲» بقاع شیراز نگاشته شود و در سال ۸۲۰ میر فضل الله، در جنگ سلطان محمود شاه، با جماعت هنود، شجاعتی فوق العاده نمود و عاقبت به دست مرد هندوئی که سالها خدمتگزار میر بود به غدر، کشته گشت.

و از اعیان این سلسله است: جناب محامد اکتساب شاه حسن انجوی شیرازی که بعد از تحصیل کمالات علمیه، به هندوستان رفته، در مملکت گجرات توقف نمود و در سال ۹۲۸ برهان نظام الدین شاه هندی او را از گجرات به ولایت احمدتگر خواسته، مسائل و احکام مذهب اثنی عشریه را از او بیاموخت.

و از اجله این سلسله است: سید شاه فتح الله انجوی شیرازی، سیدی صحیح النسب و قاضی با علم و ادب بود، در شیراز به افادت و عبادت می‌گذرانید، پس به جانب هندوستان برفت و تا سال ۹۸۸ در قید زندگانی باقی بود.

و جناب کمالات اکتساب، علام فهام امیر ابو الولی انجوی شیرازی مدتی در دولت

(۱). ر ک: شیرازنامه، به اهتمام واعظ جوادی، ص ۹۷.

(۲). در متن: (عنقوان).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۵۰

اعلیحضرت شاه عباس ثانی جنت مکان صفوی به منصب صدارت برقرار بود و اکنون که زمان نگاشتن کتاب فارسنامه ناصری است از شأن و رتبه سلسله سادات انجوی شیراز کاسنه، بعضی را معیشت از املاک موروثه اجدادی است و جمعی در محکمه‌های شرعیه به نوشتن مستندات و قباله‌جات مشغولند و اگر ذکر هریک از آنها شود، سخن به درازا کشد.

و از اجله این سلسله است نور حدقه سیادت و نجابت میرزا ابو القاسم خوشنویس انجوی «۱» شیرازی که خط شکسته را چون او کسی درست نوشت و جناب حاجی اکبر نواب که از معاصرین او بود در کتاب دلگشای خود نوشته است: میرزا ابو القاسم از سادات عالیات انجوی شیراز است، در علو حسب و نسب از همگنان ممتاز، نسیم روح بخش اخلاقش راحت دل و از کلام غم

کاهش، نشاط روان حاصل، هرگز شیشه خاطری را به سنگ جفا نشکسته و رشته محبتی را نگسسته نه بر عیب کسانش کاری و نه بر خاطری از او غباری اباعن جد به منصب تولیت مسجد جامع عتیق شیراز، برقرار بود، به احترامی تمام معیشتی لایق داشت و از طبع موزون اشعاری چون لؤلؤ آبدار به رشته نظم کشیده است، و این چند بیت از او انتخاب شده، ثبت گردید:

بگذشت یار بر من و از پی برافتمش آری نمی‌توان ز پی عمر رفته، رفت

ترکی که دلم به دام او در بند است خاطر ز غم عشق ویم خرسند است

یک بوسه نمود وعده، شادم که «یکی» آن ترک به فارسی نداند چند است

گفتی که اساس عجب را برپا کن از بهر سرت عمامه‌ای پیدا کن

شیخا به سر تو این بلائی است عظیم چون من تو هم از سر این بلا را واکن

با فلان گفتم ای پسر، پدرت جز به تاریکی از چه نان نخورد

گفت ترسد ز روشنی که مباد سایه‌اش دست توی کاسه برد و در سال ۱۲۵۸ در شیراز، بعد از صد و ده سال زندگانی به بهشت جاودانی انتقال نمود.

و خلف الصدقش، عالی جناب، کمالات اکتساب، میرزا اسمعیل خوشنویس انجوی «۲» نعم الخلف آمده، خط شکسته را چنان خوب نویسد که کسی از ابناء زمانش، چون او ننویسد، در سال ۱۲۳۷ در شیراز متولد گشته و در خدمت والد ماجد خود کسب مراتب کمالیه را نموده، در گوشه خانه قناعت خود نشسته، در خانه را بر احباب گشوده، از حق تولیت مسجد جامع عتیق شیراز که به وراثت حق شرعی اوست به معیشتی ضنکاء «۳» گذرانی نماید.

و ولد الصدق عالی جناب میرزا اسمعیل خوشنویس انجوی شیرازی است: نور حدقه سیادت میرزا ابو القاسم انجوی [که] در سال ۱۲۷۲ متولد گشته و خط شکسته را خوب نویسد.

و از اعیان این سلسله است: صاحب کمالات میرزا صادق خوشنویس انجوی [که] خط

(۱). در اطلس خط، ص ۶۱۲، او از جمله مروجان و استادان خط شکسته دانسته شده است.

(۲). ر ک: اطلس خط، ص ۶۱۲، که در آنجا آمده است که تا سال ۱۲۶۹ می‌زیسته است.

(۳). به معنی معیشتی تنگ یا روزی اندک.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۵۱

شکسته را خوب نوشته است «۱» و در سال ۱۲۴۵ وفات نمود.

و خلف الصدقش میرزا علی نقی در عمل آبله کوبی اطفال، مهارتی تمام دارد و در هر سالی چندین صد نفر اطفال شهری و بلوکی فارس را از مرض کوری و زشتی آبله‌روئی برهاند.

و از اعیان این سلسله است: عالی جناب سیادت انتساب حاجی میرزا آقا انجوی خلف الصدق مرحمت‌پناه، حاجی میرزا محمد حسین انجوی [که] در خدمت علما و بزرگان به احترام می‌گذراند.

و از اعیان محله بازار مرغ است: عالی‌جاهان، خلاصه‌الاشباهان میرزا علی رضا خان و میرزا علی اکبر: ولادت آنها در سال ۱۲۲۷ و

۳۱ [۱۲] در شیراز اتفاق افتاده است و والد ماجد آنها: عالی‌جاه معلی جایگاه، میرزا اسمعیل مستوفی، خلف الصدق جناب مستطاب

عالم فاضل حاجی محمد سعید، شیخ الاسلام کوه گیلویه است که اباعن جد به این منصب جلیل برقرار بوده، در «ده دشت» که

قصبه کوه گیلویه است، توطن داشتند و بعد از خرابی «ده دشت» که شرح آن در ذیل عنوان کوه گیلویه بیاید، جناب حاجی محمد

سعید به بهبهان رفته، رحل اقامت بینداخت و در سالی که اعلیحضرت شاهنشاه فتح علی شاه قاجار، والی مملکت فارس بود و او را

جهانبانی می‌گفتند، تشریف‌فرمای بهبهان گشته، جناب حاجی محمد سعید را ملاقات فرمود و چون او را لایق مصاحبت خود دید، به منادمت خاصه خود برقرار نموده، او را به شیراز آورده، جا و منزل برای او معین فرمود و دختر سیادت انتساب میرزا ابراهیم مستوفی والد جناب میرزا محمد علی که بعد از چندین سال دیگر به لقب جلیل مشیر الملک و منصب وزارت مملکت فارس سرافراز گردید، در عقد ازدواج حاجی محمد سعید در آمد و بعد از چند سال، جناب حاجی برای تعلیم و ادب‌آموزی نواب اشرف والا حسین علی میرزا فرمانفرمای فارس، برقرار گردید و خلف الصدقش میرزا اسمعیل به مناسبت خلوی خود، میرزا محمد علی مشیر الملک، وزیر فارس از لباس اهل علم خارج شده، به منصب استیفای دیوانی سرافراز گردید و مدتها به احترام گذرانید و عالی‌جاه میرزا علی رضا خان را سه نفر پسر است:

عالی‌جاهان خلاصه‌الاشباهان: میرزا عبد الله خان و میرزا محمد علی خان و میرزا حسین خان و میرزا عبد الله خان چندین سال است سر به آستانه مبارکه حضرت اسعد، ظل السلطان، سلطان مسعود میرزا ادام الله بقائه فرود آورده، قرین افتخار است. و عالی‌جاه میرزا علی اکبر را دو نفر پسر است: عالی‌جاهان خلاصه‌الاشباهان: میرزا محمد و میرزا احمد هم در انتظار گشایش ایزدیند.

و از اعیان این محله است: سلسله حاجی اسد بیگ، جد اعلای آنهاست: عمده اعیان و زبده اقران، حاجی اسد بیگ تاجر شیرازی [که] در اواخر دولت صفویه اعتباری تمام داشته، در حدود سال ۱۱۰۰ و اند بازاری در این محله ساخته، به طاقهای بلند افزاشته، یک جانب او را کارخانه کاغذگری و دیگر جانبش را به بازار بزرگ حریم آستانه مبارک حضرت سید میر محمد (ع) رسانیده و در میانه چهار سوقی پهن به طاقی بلند بنا کرده است و تاکنون این بازار، باقی مانده و به «بازار حاجی» شهرت یافته است.

(۱). در اطلس خط فضائلی، ص ۶۱۲، آمده است که (سید محمد صادق انجوی شیرازی تا سال ۱۲۴۸ حیات داشته و از مروجان و استادان خط شکسته بوده است).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۵۲

و عالی‌جاه، خلاصه‌الاقران، مستکمل قوانین امور، مرجع امور جمهور آقا محمد اسمعیل، مشهور به استاد خلف الصدق مرحوم آقا محمد تاجر شیرازی پسر مرحوم حاجی عبد الغفور تاجر شیرازی، نبیره مرحوم حاجی اسد بیگ معزی الیه است و آقا محمد اسمعیل در بدایت حال به بزرگتری کل اصناف شیراز، اقدام نمود، او را استاد بزازان گفتند و چون برادر مادری او جناب میرزا ابو الحسن خان مشهور به ایلچی، به وزارت دول خارجه برقرار گردید، آقا محمد اسمعیل از شیراز به طهران رفته به منصب نیابت وزارت امور خارجه، سرافراز آمد و بعد از مدتی از نیابت وزارت استعفا نموده، وزیر وظائف و مستمریات مملکت فارس گشته، به مناسبت حب وطن عود به شیراز نمود، پس از وزارت وظائف گذشته، سالها به عزت و احترام گذرانیده، در سنه ۱۰۶۲ که ۸۲ سال زندگانی نموده بود، وفات یافت و او را دو نفر پسر است:

اول آنهاست: عالی‌جاه عزت اکتناه، اسوه اماجد و جامع مناقب حاجی میرزا اسد الله [که] در سال ۱۲۲۴ در شیراز متولد گشت، بعد از کسب کمالات به منصب وقایع‌نگاری مملکت فارس تا آخر عمر برقرار بماند و در سال ۱۲۸۰ و اند در شیراز وفات یافت و او را دو نفر پسر است:

اول آنهاست: عالی‌جاه، مقرب الخاقان، عمده‌الاعیان میرزا محمد خان کارگزار «۱»: در سال ۱۲۵۲ در شیراز متولد شده، در حدیث سن، علوم عربیه و ادبیه را بیاموخت و خطوط را خصوصاً نسخ تعلیق خوش نویسد و در سال ۱۲۸۷ [۱۲] کارگزار بندر بوشهر شده، به حسن سیرت و درستکاری امور محوله به خود را به احسن وجوه انجام داده، محسود امثال گردید و در سال ۱۲۸۹ [۱۲] که اخبار ساختن راه آهن در ایران شهرت گرفت، در بندر بوشهر در کناره دریا چندین خانه خراب و آباد را بخردید و چندین ذرع از زمین

دریا را خشک انداخته، مبلغی خطیر که شاید هفده یا هیجده هزار تومان شود از مال خود خرج نمود و سه طرف خانه وسیع عالی از سنگ و گچ بساخت و تاکنون بیفایده، به آبادی باقی است و در سال ۹۴ [۱۲] به منصب ریاست تجار شیراز سرافراز گردید و در سال ۳۰۱ [۱] به کارگزاری مملکت فارس و وزارت وظائف و مستمریات برقرار گردید.

و ولد الصدقش، عالی‌جاه میرزا اسمعیل خان که نزدیک به ۲۳ سال از عمرش گذشته است، در این سال ۳۰۱ [۱] کار گزار بندر عباس گردید.

پسر دویم مرحوم حاجی میرزا اسد الله است، عالی‌جاه، مقرب الخاقان، عمده الاعیان میرزا احمد وقایع‌نگار در سال ۱۲۵۳ متولد شده، در کمالات صوری و معنوی با برادر ارجمند خود میرزا محمد خان هم‌عنان و فرسا «۲» رهانند مگر آنکه طبعش از مناصب دیوانی خسته و قیود ابناء زمان را از خود گسسته، اوقات را در انتظام املاک موروثه و مکتسبه خود، صرف کند و بی‌معیشتی وسیع و آسایشی فسیح، محسود اقران گشته است.

و ولد ارجمندش میرزا آقا خان در سال ۱۲۸۲ متولد شده، مشغول تحصیل کمالات لایقه است.

پسر دویم آقا محمد اسمعیل است: دستور اکرم و آصف اعظم، مقرب الخاقان

(۱). در متن: (کارگذار).

(۲). در متن: (فرصا).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۵۳

میرزا محمد علی خان «۱» وزیر دول خارجه. در شیراز نشوونما نموده و خط نسخ تعلیق را به پایه میرزا محمد علیخان شیرازی که در خاندان میرزا ابراهیم کلانتر پرورش یافت و به نهایت وزارت امور خارجه در زمان عمش میرزا ابو الحسن خان ایلچی رسید.

(۱). در کتاب حقوق بگیران انگلیس، ص ۷۰ تا ۸۰، از او به عنوان: (رسواترین وزیر محمد شاه که در گرفتن رشوه و حقوق و مستمری از خارجیان پیشقدم دیگران بود) یاد شده است. میرزا محمد علی خان شیرازی همشیره‌زاده میرزا ابو الحسن خان ایلچی است. از بودجه حکومت هند مستمری می‌گرفت و ... سالی ۵۰ تومان مقرری به او پرداخت می‌شد و هروقت خبر مهمی به وزیر مختار انگلیس می‌داد مبلغی نیز از بودجه محرمانه سفارت دریافت می‌داشت ...

و روسها و انگلیسها هردو با انتصاب او به وزارت امور خارجه موافق بودند و در دوره وزارت، تمام اسرار وزارتخانه خود را در اختیار مکدونالد وزیر مختار انگلیس می‌گذاشت).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۵۴

استادان خوشنویس رسانید، پس به طهران رفته، نائب عم اکرم خود جناب میرزا ابو الحسن وزیر دول خارجه گردید و بعد از وفات عم ماجدش، امنای دولت علیه، لوازم وزارت خارجه را به او رجوع فرموده، در اواخر زندگانی او را وزیر دول خارجه گفتند و در سال ۱۲۶۸ در طهران وفات نمود.

و خلف الصدقش عالیجاه، مقرب الخاقان میرزا عبد الوهاب خان «۱» به لقب نائب الوزاره برقرار است.

و از اعیان این محله بازار مرغ است: جناب وزارت انتساب، اسوه اماجد آفاق، مستجمع مناقب علی الاطلاق، وزیر آصف مکان حاجی میرزا ابو الحسن خان ایلچی وزیر دول خارجه، برادر کهنتر مادری آقا محمد اسمعیل استاد که مادر این دو نفر خواهر اعیانی جناب جلالت مآب اجل اکرم افخم، حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی است و شرح نسب و حسب و تنقلات جناب حاجی میرزا ابو الحسن خان ایلچی در ذیل وقایع ۱۲۲۴ در گفتار اول این کتاب نگاشته گردید و در سال ۶۲ [۱۲] در طهران وفات نمود.

و از اعیان این محله است: افصح بلغای عصر در انشاء اشعار و ابلغ فصحای دهر در افشای اسرار، نادره اهالی، ناظم در و لآلی حاجی محمد مهدی «حجاب» تخلص، شاعر تاجر شیرازی، پسر مرحوم آقا محمد تقی تاجر، خلف الصدق مرحوم حاجی محمد صالح تاجر شیرازی، در سال ۱۲۲۴ در شیراز متولد شده، کسب کمالات نموده، پس مقدمات عربیه و ادبیه را بیاموخت و مسائل منطق و کلام و حکمت را اخذ نموده «۲»، بیندوخت و خط تعلیق را چون او کسی ننویسد، مدتها در بندر بمبای هندوستان برای تجارت رحل اقامت انداخت و قدری لایق از مال حلال اندوخته، عود به شیراز نموده از عمل تجارت، دست کشیده، به اندازه گلیم قناعت کاران، پا را دراز کند و بر سیل تفنن در خرید و فروش جواهرات قیمتی مداخلتی نماید، بیشتر اوقاتش را صرف بندگی ایزد متعال و صحبت اهل حال فرماید و این چند شعر را از آن صاحب صفا و وفا نگاشتم:

گران شد بار و ره دشوار و در پا خار و حیرانم که دست خسته می‌گیرد که دیگر رفت نتوانم
به پیری ز اشک خونین پای تا سرگشته پنهانم بدم یک خوشه مروارید و اینک شاخ مرجانم
ز یاد چشم او در چشم خلق از لاغری، شخصم چنان آمد که پندارند مردم موی مژگانم

(۱). حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۷۱.

(۲). در کتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۲، ص ۲۳۰، آمده است که: پی سپر عرفان شد و دست ارادت به میرزا ابو القاسم سکوت داد و به تزکیه نفس پرداخت و در سال ۱۳۰۴ در گذشت و در دار السلام مدفون گشت.
و پسرش سحاب تاریخ فوتش را چنین سروده است:

چو کرد عزم حریم وصال، گفت سحاب حجاب پرده برافکنند و بی حجاب برفت: (۱۳۰۴) (ص ۲۳۱) و از اشعار او در صفحات ۲۳۱، ۲۳۲، ج ۲ همین کتاب آمده است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۵۵ ز دل بریان و از خون باده دارم عیش پنهان بین که اندر کنج خلوت کرده تنها عشق مهمانم

ز گفت دلنشین با آنکه دارم چون کمان قامت «حجاب» از شست «۱» خوبان گوئی امشب راست پیکانم

جان به بر تو باختم بهتر از این نبرد کس زنده جاودان شدم، بهتر از این نمرد کس

زاد ز هجر و صبر و غم، وصل و مراد و خرمی شهد ز زهر جانگزا، بهتر از این نخورد کس

فتنه جوئی که به خون اینهمه مشتاق آید آه اگر در دلش اندیشه عشاق آید

تندخو، عربده جو، تیرفکن، خنجرزن کس ندیدم چو «۲» او مجمع اخلاق آید

طاق افتاده به پیرامن «۳» ابروی تو خال هر که ز آن جفت رهد، بسته این طاق آید

جز عتاب تو که جان سوزد و جان بخشد باز زهر قاتل نشنیدیم که تریاق آید

دفتر عشق ز هم ریخت «حجاب»، آه که نیست کس به شیراز که شیرازه اوراق آید

ای میر شکار افکن، دارم دل و دین و جان یک تیر نگاه انداز، این یک دو سه باهم زن و ولد الصدقش، نور حدقه نجابت و اصالت

آقا محمد تقی است «۴». لغت فارسی و عربی و انگلیسی را به وجه کمال آموخته، در یکی از مدرسه‌های بمبای، هر روزه جماعتی

را از دانسته‌های خود بهره‌مند سازد و در اوقات مخصوص به شغل و عمل تجارت پردازد و هنوز در عنفوان جوانی باقی است.

و از اهالی این محله است: ادیب اریب میرزا محمد طیب «۵» شاعر، «مشفق» تخلص مشهور به شفعنطوس برای آنکه کلمه

شفعنطوس را قافیه شعری کرده بود، در سال ۱۲۵۲ وفات یافت، این چند بیت از اوست:

چو «مشفق» کس غزل شیرین نگوید ندارد طعم شکر هر گیاهی

آرام و عافیت را گر کس نشانه جوید آن در دم نهنگ است، این در دهان اژدر و از اعیان این محله است: عالی‌جاه مقرب الخاقان:

سلیمان خان جهرمی و ولد الصدقش عالی‌جاه مقرب الخاقان: محمد حسن خان جهرمی که شرح حال آنها در ذکر بلوکات، در عنوان جهرم بیاید.

(۱). در متن: (شصت).

(۲). در متن: (چه).

(۳). در متن: (پیراهن).

(۴). او در شاعری (سحاب) تخلص می‌کرد. در کتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص ۶۲، آمده است که: او: (به هندوستان رفته و در بمبئی مدرسه‌ای تاسیس کرد و خود تدریس می‌کرده است، فرصت الدوله زبان انگلیسی را از او آموخت).

(۵). در کتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۴، ص ۴۳۹، نام او: (میرزا محمد علی طیب شیرازی) آمده است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۵۶

و از اعیان این محله است: مقرب الخاقان، جامع اشتات امور، عارف مراتب جمهور حاجی میرزا عبد الله خان کارگزار سواحل دریای فارس، در سال ۱۲۵۴ در بندر بوشهر متولد شده [و] والدش از اهل کنگان است، بعد از پریشانی آن سامان به بندر بوشهر آمده، توطن کرده، ولد ارجمند خود را به معلم عرب فارسی دان سپرد و در تعلیمش بسی کوشید و بعد از تحصیل خط و ربط، مداخلتی در امر تجارت نمود، پس مدتی در بندر بمبای توقف کرد، پس به شیراز آمده، تقاضای خدمت دیوانی نمود و چون زبان عربی و عجمی را، نیکو می‌دانست، امنای دولت علیه، او را کارگزار مسقط و بر عمان فرمودند و چون به احسن وجوه از عهده لوازم آن شغل برآمد، کارگزاری خارجه بندر عباس را قبول نمود و چون وارد گشت، مداخلتی در حکومت آن سامان نمود و روز بروز بر عزتش افزود و در سال ۹۹ [۱۲] کارگزاری عموم بنادر فارس را قبول نموده، متوقف بندر بوشهر گردید.

و از اشراف و اعیان این محله است: عالم فاضل و فاضل عالم، اکمل متورعین و اشرف متشرعین میرزا محمد حسین صالح حسینی خلف الصدق زاهد عابد متورع حاجی میرزا علی نقی صالح.

بعد از تحصیل مقدمات علمیه، مدت‌ها در تکمیل علم فقه و اصول، در خدمت حجه الاسلام حاجی شیخ مهدی مجتهد کجوری کوشیده، گوی مسابقت را از همگان ربود و مدتی است از قیود ارباب علوم ظاهره رسته، بختش مساعد آمده، از رنج تجارتنی، هر سالی در روزها و شبهای متبرک اطعام عام کند و مبلغی در این راه صرف نماید.

و برادر ماجدش، سلاله سادات حسینی حاجی میرزا اسد الله مصری، در قاهره مصر، چندین سال است به شغل تجارت مشغول است. و از اشراف و اعیان این محله است: فخر الاماثل، سلاله سادات حسینی حاجی میرزا محمد علی و حاجی میرزا بزرگ تاجر خلفان صدق مرحوم حاجی میرزا سید محمد تاجر شیرازی که پدر بر پدر مشغول تجارت بوده به درستکاری معروف گشته‌اند.

و ولد الصدق حاجی میرزا محمد علی است: سلاله سادات میرزا آقا تاجر، در این چند ساله که متاع تجارت، کاسد و بازار معاملات، فاسد گشته، از سرمایه خود «۱»، ضیاع و عقاری در بلوکات فارس، خریده‌اند و حصه دیگر را در معامله تجارت تریاک که نزدیک به ده سال است رواجی گرفته، انداخته‌اند و به این جهت این جماعت را، تاجر تریاکی گویند و حاجی میرزا محمد علی ساکن بندر هنگام چین گشته، تاجر ایرانی، عموم تریاک اصفهان و یزد و فارس را به حواله او روانه چین نمایند.

و از اعیان این محله است: مقرب الحضرت الوالا- حاجی علی اکبر تاجر شیرازی، خلف الصدق مرحوم حاجی لطف علی تاجر مشهور به سمسار: در کنف تربیت والد خود تحصیل مراتب انسانیت را نموده، در عمل تجارت، محسود اقران گردید و از سی سال پیشتر، ساکن دار الخلافه طهران گشته، به اعتبار و درستکاری معروف است و مرحوم حاجی لطف علی در زمان زندگانی خود، در

خدمت فرمانروایان فارس، اعتباری تمام داشت و علاوه بر مال التجاره، صاحب ضیاع و عقاری لایق گردید و بیشتر املاکش، در بلوک خفر بود و مدتها به احترام

(۱). در متن: (خود را).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۵۷

گذرانید و در اواخر زندگانی که عمرش نزدیک به هشتاد سال رسید و از معاشرت اعیان خسته گردید و از جانب دیوانیان که طمعکار املاکش بودند، زحمتها کشید و عاقبت آن املاک را از دست بداد.

و پسر دیگر مرحوم لطف علی است: زبده امثال آقا بزرگ. گاهی به تجارت و گاهی به زراعت اشتغال دارد.

و از اعیان این محله است: جمال مجامع فحول، کمال محافل اصحاب عقول، مقبول سلاطین حاجی درویش حسن نقیب و خلف الصدقش، جامع اشتات امور، عارف مراتب جمهور، ادیب ارباب حاجی میرزا احمد نقیب «۱». ولادتش در سال ۱۲۳۸ اتفاق افتاد و وفات حاجی درویش حسن در سال ۱۲۶۰ و وفات حاجی میرزا احمد در سال ۱۳۰۲ در اصفهان واقع گردید.

کسی مانند این پدر و پسر حکم مواظ را در لباس افسانه و اندرز و نصایح را در سخنان پراکنده نگفته است و حاجی میرزا احمد نقیب، تحصیل کمالات علمیه را نمود و از طبع موزون به حلیه شاعری زینت یافت «۲» و این چند شعر از او به یادگار ثبت گردید:

ای بسی در پای دل بر سر کشیدم ماجرامن قفای دلبران اینک، بلایم در قفا

همدم رنج و عنایم، محرم درد و تعب بسته بند بلایم، خسته خار جفا

با طیب خویش درد خویش پنهان چون کنم بعد از این دست من و دامان شاه اولیا

عید غدیر خم شد و هنگام خم راح ترویج روح کن به صبحی در این صباح

در این صباح مژده حی علی الصبح آمد قرین به دعوت حی علی الفلاح

داور بود هماره، غفور این سه روزه عمر در کودکی، جوانی و پیری بنوش راح و از حاجی میرزا احمد نقیب، دو نفر پسر باقی است:

میرزا مهدی «ناظم» تخلص «۳» و حاجی میرزا علی طیب و میرزا مهدی به لقب و منصب نقابت برقرار است و خطبه و قصیده عید و وقت سلام ایالت فارس را می خواند و این دو بیت از میرزا مهدی ناظم است:

ز آن لب شیرین مرا شوری به جان افکنده ای نی به جان من به جان انس و جان افکنده ای

از قیامت شور و غوغای قیامت شد به پاشورش از یک جلوه در پیر و جوان افکنده ای و از اعیان این محله است: جالینوس ثانی،

مستخرج قانون معانی میرزا محمد طیب (مشفق) خلف الصدق مرحوم آقا محمد باقر طیب خلف الصدق مرحوم آقا عبد الله طیب

خلف الصدق مرحوم آقا علی عسکر جراح شیرازی الاصل: ولادت میرزا محمد در سال ۱۲۷۲ اتفاق افتاده است.

(۱). در آثار العجم، ص ۲۶۲: (نقیب الممالک).

(۲). (از افاضل زمان خود بوده، علوم ادبیه و عربیه را به نهایت درجه کمال رسانیده و در فنون شعریه از امثال و اقران در گذرانیده،

نظم را به لسانی فصیح و بیانی بلیغ می فرموده و دیوانی مرتب ساخته و پرداخته در حدود یکهزار و - سیصد و اند وفات یافته در

مشهد مقدس مدفون است.) آثار العجم، ص ۲۶۲، (او را مثنوی است بنام (ده دفتر) و یک نسخه ناتمام از دیوان اشعارش در

کتابخانه مجلس موجود است، او از ندما ناصر الدین شاه قاجار بود ...) ر ک:

دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۴، ص ۷۱۰.

(۳). ر ک: آثار العجم، ص ۲۶۳. مرحوم فرصت قانونچه طب را در محضر او می خوانده است. از اشعار او در ص ۶۳۰ تا ۶۳۲،

دانشمندان و سخن‌سرایان فارس آمده است. او تا سال ۱۳۰۵ حیات داشته است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۵۸

این بیت از آقا عبد الله طیب است:

نکند حادثه دور فلک تأثیری در دیاری که در آن خانه خماری هست و از خانواده‌های قدیم محله بازار مرغ سلسله آتشیهاست. گویا وقتی در شیراز غوغا و آشوبی شده، مردم شهر بضاعت خود را در خانه حاجی عبد النبی آتشی که مردی دولتمند و محترم بود به امانت گذاشتند، اتفاقاً شبی حجره‌ای از خانه او را آتش فرو گرفت و اهل محله جمع شده، خاموش داشتند و اموال بسیاری از مال حاجی عبد النبی بسوخت و کسان حاجی به خیال افتاده که اموال امانتی را تصاحب کرده، به صاحبان مال بگویند: «اموال سوخته از شما بود». و بعد از اطلاع حاجی عبد النبی بر کنکاش کسان خود، در همان شب بر بام خانه رفته، فریاد برآورد که: «مسلمانان باز آتش گرفتم» و چون جماعتی حاضر شدند معلوم شد که آتشی نیست و حاجی عبد النبی واقعه را بیان نمود و از آن زمان که اواخر دولت صفویه بود اولاد حاجی عبد النبی را آتشی گویند و در این زمان بیشتر از این سلسله، مشغول تجارت و حرفتند و از اعیان این سلسله است:

جناب محامد انتساب، سلمان زمان و ابو ذر دوران حاجی محمد تقی آتشی تاجر شیرازی، پدر مادر نگارنده فارسنامه ناصری در سال ۱۲۴۴ بعد از طی هشتاد مرحله از زندگانی در قریه رونیز فسا به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش جناب مستطاب علام فهام آقا محمد کاظم مجتهد آتشی در سال ۱۲۰۸ متولد گشته، سالها تحصیل مراتب علمیه را نموده، به زیور اجتهاد زینت یافت و در سال ۴۵ [۱۲] از شیراز به جانب کرمان رفته، در شهر کرمان رحل اقامت را افکنده سالها به نشر علوم و امامت مسجد گنجعلی خان اقدام نمود و در سال ۸۹ [۱۲] به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش جناب مستطاب علام فهام، جامع فروع و اصول و حاوی معقول و منقول حاجی ملا عبد الله آتشی در سال ۱۲۴۸ در شیراز متولد شد و سالها در خدمت علماء، تحصیل مراتب علمیه را چنان نمود که در هر فنی مانند مرد یک فن گردید و سالها در شیراز اهل علم را از نتایج علمیه خود بهره‌مند نمود و در سال ۹۹ [۱۲] در عتبات عالیات به رحمت الهی واصل گردید.

و از اعیان این سلسله است: جناب فضائل مآب، علام فهام حاجی ملا عباس آتشی:

مدتی است در قصبه ارسنجان، باعث رونق مدرسه آن گشته، هر روزه جماعتی از اهل علم را از نتایج علمیه خود بهره‌مند نماید. و از مآثر سلسله آتشی در شهر شیراز مدرسه مقیمیه واقعه در محله لب آب و مسجد آتشیها در محله بازار مرغ و باز مسجد آتشیها در محله لب آب است «۱» و چندین قریه و مزرعه در حومه شیراز و مرودشت، از موقوفات این سلسله را در زمان نادر شاه خالصه دیوان نمودند و چون در این دولت خداداد، عموم خالصجات را به اربابی دادند، جماعتی که آن موقوفات را تصرف نمودند، چیزی از منافع آنها به اهل این سلسله می‌دهند.

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۴۳۴.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۵۹

محله سیم شیراز محله بالا کفت است

و کفت به کسر کاف عربی و سکون فاء و تاء دو نقطه، در لغت فارسی به معنی دوش و سردوش را گویند که به عربی کتف به تقدیم تا، بر، فا باشد و این محله را: بالا کت و بال کت و بال کد نیز گویند و از زمانی که پادشاه عصر کریم خان زند، حصار شیراز را کوچک نمود محله باغ نو و این محله را یک محله فرمود و همه را بالا کفت گفتند.

در کتاب مزارات شیراز که در سال ۸۰۰ و اند تألیف شده، نوشته است، مزار کثیر الانوار سید علاء الدین حسین بن امام معصوم موسی بن امام جعفر الصادق و مزار شیخ ابو محمد روزبهان فسائی بقلی «۲» و مزار شیخ ابو زرعه اردبیلی «۳» و مزار زاهده خاتون مشهور به خاتون قیامت، همه در محله باغ نو شیراز است و این بقاع اکنون در محله بالا کفت افتاده است و این محله میانه مشرق و جنوب شیراز، محدود است: به محله درب شاهزاده و باروی شهر و محله اسحق بیگ و محله لب آب. و شماره خانه‌های آن در سال ۱۳۰۱ به ۱۰۳۶ درب خانه رسیده و مردم آن در آن سال ۳۸۷۰ نفر ذکور و ۴۴۹۷ نفر زن و دختر بود و کدخدای آن، عالی‌جاه آقا محمد است.

و از اعیان علمای این محله است: عالم فاضل، علامه زمان ملا میرزا جان باغ نوی «۴».

نام شریفش حبیب الله. در کتاب سلم السماء نوشته است: جناب مولانا میرزا جان، شاگردی خواجه جمال الدین محمود شیرازی که افضل شاگردان استاد بشر، عقل حادی عشر، امیر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی بود، نمود و خواجه جمال الدین شاگردی جناب سید المدققین امیر صدر الدین محمد والد امیر غیاث الدین منصور نیز نموده بود

(۱). نام این محله در شیرازنامه (بالاکت) آمده است. ر ک: ص ۷۸ و ۱۷۵ و ۲۰۷، و در این محله مزار چند تن از اولیاء وجود داشته است. در آثار العجم، ص ۴۳۳، این محله به (بال کفد) و (بال کفت) خوانده شده است.

(۲). ر ک: شد الازار، ص ۲۳۸.

(۳). شد الازار، ص ۲۲۳، و ر ک: آثار العجم، ص ۴۶۳: ابو ذرعه.

(۴). ر ک: تاریخ ادبیات صفا، ج ۵، بخش ۱، ص ۳۰۵ و ۳۰۶. از آثار اوست: حاشیه بر اثبات واجب قدیم دوانی و حاشیه بر حاشیه قدیم دوانی بر شرح تجرید و حاشیه بر شرح میرک بخاری بر حکم العین نجم الدین دبیران. او متهم به انتحال آثار میر غیاث الدین منصور دشتکی است. روضات الجنات، ج ۷، ص ۱۷۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۶۰

و مولانا میرزا جان در سنه ۹۸۸ که از شیراز عازم هندوستان بود فرموده است در بلده لار بعضی از کتب ریاضی و تفسیر قاضی را بر ایشان گذرانیدم و آن جناب را تألیفات و تصنیفات بسیار است و در سنه ۹۹۵ در هندوستان وفات یافت.

در میان طلاب مشهور است که چون جناب مجتهد الزمان ملا میرزای شیروانی به درجه علیای علمی رسید، عالمی از فاضلی سؤال نمود که چه قدر تفاوت فضیلتی در میانه ملا میرزای شیروانی «۱» و ملا میرزا جان شیرازی است؟ آن مرد فاضل در جواب فرمود که همان تفاوت که در میانه زنده و مرده است یعنی اگر لفظ جان را از ملا میرزا جان بردارند ملا میرزا شود.

و از امرا و اعیان این محله، بلکه از امرا و اعیان مملکت فارس بلکه ممالک محروسه ایران؛ سلسله جلیله هاشمیه از نسل و نتیجه مقرب الحضرت حاجی هاشم خلف الصدق مغفرت توأمان حاجی محمود ولد حاجی محمد علی تاجر شیرازی، بانی و واقف مدرسه هاشمیه و مسجد هاشمیه که این دو عمارت را به نام ولد ارجمند خود حاجی هاشم در سال ۱۰۳۰ در این محله بساخت و املاکی چند، بر آن وقف نمود و بیشتر آنها از زمان پادشاه قهار نادر شاه افشار، خالصه دیوان گشت یا مردمان نامقید به وجه غضب در تصرف دارند و آنچه باقی مانده است بر این قرار است:

نیمه تمام مزرعه دولت آباد کوار و جمال آباد و عمرو آباد کربال و مراد آباد خفرک و قصر خواجه بیضاء و نیمه بازارچه واقعه در میانه مدرسه هاشمیه و مسجد هاشمیه. و آنچه از ارباب وقوف اهل شیراز شنیده شده، همیشه اجداد این سلسله در زمره بزرگان و مالداران شیراز بوده‌اند و نسب آنها را به جناب معتمد سلاطین، صاحب سریر عز و تمکین، مظهر انوار نامداری، مصدر آثار کامگاری، حاجی قوام الدین حسن شیرازی «۲» می‌رسانند که خواجه حافظ علیه الرحمه فرموده است:

به عهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد نخست پادشهی همچو او ولایت بخش که کام خلق روا کرد و داد عیش بداد دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین که قاضی به از او «۳» آسمان ندارد یاد دگر شهنشہ دانش عضد، که در تصنیف بنای کار «مواقف» به نام شاه نهاد دگر، بقیه ابدال شیخ امین الدین که یمن همت او کارهای بسته گشاد دگر قویم چو حاجی قوام دریا دل که نام نیک ببرد از جهان ز بخشش و داد نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذشتند خدای عز و جل جمله را بیامرزاد و اول کسی که از این سلسله، مایل خدمتی دیوانی گردید: مقرب الحضرت حاجی هاشم است که در اوائل دولت نادر شاهی منصب کدخداباشی پنج محله حیدری خانه شیراز را که نیمه کلانتری است قبول نمود، چنانکه شرح سلوک حضرت پادشاه با او، در ذیل وقایع سال ۱۱۶۰ در گفتار اول این کتاب، نگاشته گردید و از مرحوم حاجی هاشم شش نفر پسر باقی بماند:

- (۱). (حکیمی است از مردم شیروان معاصر شاه طهماسب صفوی). (دهخدا). فارسنامه ناصری ج ۲، ۹۶۰ محله سیم شیراز محله بالا کفت است ص: ۹۵۹
- (۲). متوفی به سال ۷۵۴.
- (۳). در متن: (آن).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۶۱

اول آنهاست: صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده حاجی طالب [که] در حیات پدر وفات یافت و او را سه نفر پسر بود: حاجی محمود و هادی خان و مهدی خان و از حاجی محمود، عالی‌جاه حاجی میرزا ابو طالب باقی بماند و از حاجی میرزا ابو طالب عالی‌جاه میرزا محمود و از میرزا محمود، عالی‌جاه میرزا علی مستوفی بازمانده، در سن چهل ساله است و این پدر و پسر، سالها در طهران بودند و مقرب الحضرت میرزا علی، عود به شیراز نموده به منصب استیفای دیوانی برقرار است و از هادی خان، عالی‌جاه ابو الفتح خان بماند و او را پسری نبود و عالی‌جاه مهدی خان مادام زندگانی به منصب کدخداباشی محلات حیدری خانه شیراز که ارث پدر و جد اوست برقرار بود و چون به رحمت ایزدی پیوست ولد الصدقش، عالی‌جاه، خلاصه‌الاشباه، کمالات اکتناه آقا محمد کدخداباشی مشهور به لله به جای پدر برقرار بماند و چون به وفور عقل موصوف و به محاسن کردار معروف گردید، نواب اشرف والا، حسین علی میرزا، فرمانفرمای فارس، او را به منصب پرستاری و تربیت نوباوه گلستان فرمانفرمائی، نواب شاهرخ میرزا، سرافراز بداشت و امر و نهی سکنه پنج محله حیدری خانه را کما فی السابق بر رأی او مقرر فرمود و آقا محمد لله به اقتضای طبع موزون، گاهی شعری گفته است و این شعر از او نگاشته گردید:

بوده از روز ازل، عشق بتان پیشه ماجز غم یار نبوده است در اندیشه ما
روزگار من دل داده پریشان نشدی گر مرا با سر زلف تو، سروکار نبود
با عاشقان دل شده، دست از جفا بدار ترسم شکایت از تو به داور کند کسی
افسوس که راه خوفناکی است به پیش نه زاد و نه راحله مرا از کم و بیش
در وادی گمراهی به حیرت مانده آیا به سرم چه آید از کرده خویش
آنم که مدام دیده بر رحمت تست رویم سیه از نکردن طاعت تست
هر چند سزای عاصیان سوختن است اما تو کریمی و کرم عادت تست و در سال ۱۲۵۵ وفات نمود.

پسر دوم حاجی هاشم است: ناظم امور عباد و کافل مهمام بلاد، مقرب خافان عبد الرحیم خان. بعد از غروب دولت زندیه و طلوع سلطنت ابدمدت قاجاریه، مرجع امورات دولتی گشته، گاهی به سرداری و گاهی به حکمرانی اشتغال داشت و تا سال ۱۲۱۵ که رشته زندگانش گسیخته نمودند، به ایالت دار السلطنه اصفهان برقرار بود.

و خلف الصدقش، افصح بلغای عصر و ابلغ فصحای دهر حسن خان طایر است، چون او را از حلیه بصر عاری نمودند، خود را به زیور بصیرت بیاراست، جناب حاجی اکبر نواب شیرازی در کتاب دلگشا فرموده است: «طایر» اسم شریفش حسن خان، از بزرگ زادگان دار العلم شیراز، خلف الصدق عبد الرحیم خان برادر اکبر حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله است چون به حکم اقدس شاهنشاهی در آخر سال ۱۲۱۵ کار این سلسله روی به تباهی نهاد، جمعی از فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۶۲

آنها را از مردمک دیده بینا، بی نصیب کرده، دیده را از دیدن بستند و برخی، به مداوای طیب طناب و تیغ از بستر حیات برخاسته، بر خاک هلاک نشستند و خان والا شأن هم از تماشای جهان، دیده پوشید، صاحب سلیقه مستقیم و ذهن سلیم است، چندی در اصفهان با عدم بصر به تحصیل کمالات نشست و در آموشد را بر ابنای زمان بست پس در حضرت شاهزاده جم جاه محمد علی میرزا «دولت» تخلص با دولت یار آمد و از وفور فراست در خدمتش به منصب منادمت خدمتگزار و در آن دیار با کمال اعتبار بود. شنیده‌ام که با عدم بصر، شطرنج را با صاحبان بصیرت آن فن، چنان بازد که همگی را مات سازد و پیل تنان را چنان به فرزین هوش از اسب فکرت پیاده ساخته بر خاک افکنده که واضع شطرنجش گویند و این چند شعر از دیوان او ثبت افتاد:

شده است شاخ شکوفه ز پای تا سر چشم‌چو عاشقی که نشیند به راه وعده یار

چه درد در دل کوه است اندر این موسم که چشمه‌هاست ز چشمش همی روان به کنار

آن شب که تیرگیش ز روزم نشانه‌ای راه سخن نبود به صد حیل به زبان

زنگی ز حور و حور ز زنگی نیافتی با صد هزار دیده اگر دیدی آسمان

راه دهان به دست نه تنها که گم شدی راه گلو به لقمه خائیده در دهان

آمد به میان چو قصه عشق هر قصه که بود از میان رفت

گرد هنر مگرد که بیداد روزگار بر اهل روزگار به قدر هنر رسد در حدود سال ۱۲۴۴ در بلده کرمانشاهان وفات یافت.

پسر سیم حاجی هاشم است: مقدم وزرای عالم وزیر اعظم، کافی مصالح امم، وزیر آصف نشان حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله. حالات تنقلات و تدرجات آن جناب را در ذیل وقایع سال ۱۲۰۰ که سال وفات جناب میرزا محمد کلانتر شیراز است و سال اول کلانتری آن جناب تا سال ۱۲۱۵ که رشته زندگانش بریده گشت، در گفتار اول این فارسنامه ناصری نگاشته گردید و آن جناب را پنج نفر پسر بود.

اول آنهاست: قدوه عظماء زمان، اسوه ارباب دیوان، والی دیار مجد و کرم، مالک زمام سیف و فلم، مقرب خاقان میرزا محمد خان بیگلربیگی مملکت فارس. سالها در دولت و اقبال پدر نامدار خود به ایالت نواحی قم و کاشان برقرار بود و از سال ۱۲۱۳ در مملکت فارس لوای اقتدار برافراشت تا سال ۱۵ [۱۲] که زمان زندگانش را در عین جوانی به آخر رسانیدند.

پسر دوم جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله است، جامع آیات افتخار، نادره دهور و اعصار، مرجع افاضل و جامع فضائل مقرب خاقان حاجی اسد الله خان در سال ۱۰۹۷ که نواب علی مراد خان زند، بزرگان فارس را با عیال به اصفهان برده بود، حاجی اسد الله خان در اصفهان متولد گردید و بعد از سن طفولیت در مراتب کمالیه، کوشید و لوازم بزرگی را بیاموخت و در سال ۱۲۱۲ به ایالت بلده قم و نواحی کاشان برقرار گردید و در سال ۱۴ [۱۲] حکمران بروجرد و لرستان و عربستان گردید و در قضیه هایله سلسله هاشمیه از سخط پادشاه جم جاه،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۶۳

طاب ثراه، از حلیه چشم عاری گشته، مانند مابقی بازماندگان این سلسله با اهل و عیال مأمور به توقف در اصفهان گردید و با محرومی از هردو چشم در تحصیل مراتب علمیه و علم انساب و تواریخ، کوشیده، سرآمد اهل زمان خود آمد و در سال ۱۲۲۶ که اعلیحضرت خاقان گیتیستان فتح علی شاه، مراحم گوناگون و اشفاق بی‌پایان درباره عموم سلسله هاشمیه مبذول فرمود که زخمهای ناسوری آن جماعت، به مراهم مهربانی التیام پذیرفت و هر یکی به منصبی سرافراز می‌گردیدند، جناب حاجی اسد الله خان در خدمت نواب والا- محمد تقی میرزا حسام السلطنه والی بروجرد و لرستان که شوهر خواهر حاجی اسد الله خان بود از اصفهان به بروجرد رفته، رحل اقامت انداخته، مدت‌ها به احترام زندگانی نمود و در سال ۴۷ [۱۲] با اهل و عیال از بروجرد عود به شیراز نمود و در اول سال ۱۲۸۰ به رحمت ایزدی پیوست و آن جناب اگرچه از نور چشم محروم بود اما به حلیه دانائی آراسته گردید و شاهد عدل در این باب رساله‌ای است که در احوالات خود از زمان ولادت تا سال ۶۲ [۱۲] تألیف فرموده و داد فصاحت و بلاغت را از اقتباس آیات قرآنی و احادیث نبوی و عبارات حکما و اشعار فارسی و عربی را داده، ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء*. و جناب حاجی اسد الله خان را پنج نفر پسر بود:

عالی جنابان: حاجی حسین علی خان و مصطفی قلی خان و هدایت الله خان مشهور به درویش خان که جز نامی از آنها باقی نیست. و پسر بزرگ آن جناب است: ادیب اریب، مقرب خاقان محمد اسمعیل خان. در سال ۱۲۱۷ در اصفهان متولد گردید و در شهر بروجرد، تحصیل کمالات لایقه را نمود و همه خطوط را خوب می‌نوشت و در تحریر رسائل و رقعجات عدیل نداشت، سالها در خدمت نواب محمد تقی میرزا به منصب خوانسالاری برقرار بود و در سال در ۴۷ [۱۲] در خدمت والد خود به شیراز آمده، مجاور مجلس حکمرانان مملکت فارس بود، از وفور فراست و کیاست به منصب منادمت و مصاحبت مخصوصش داشته، در سفر و حضر ملازم رکابش فرمودند و در سال ۱۲۸۰ رخت سفر به جانب آذربایجان بسته، مدتی در محفل مینو مشاکل حضرت اسعد ارفع والا ولیعهد دولت قوی شوکت سلطان مظفر الدین میرزا، ادام الله شوکت، ندیم مخصوص گردید و به این رهگذر سرمایه‌ای به هم بسته، کلمه العود احمد گفته، عود به شیراز نمود و در سال ۸۹ [۱۲] به رحمت ایزدی پیوست و او را دو نفر پسر بود که هریک نور حدقه فراست و نور حدیقه کیاست بودند: عبد الرحیم خان و محمد قلی خان کسب کمالات لایقه را نموده، در تحصیل مراتب علمیه کوشیده، هنوز حاصلی از مزرعه زندگانی نبرده، به رحمت ایزدی پیوستند و از عبد الرحیم خان سه نفر پسر باقی است که هریک گلی از گلستان نجابت و نهالی از بوستان سعادتند:

اول آنهاست: مقرب الخاقان خان بابا خان، دوم و سیم مقربا الحضرت حاجی حبیب الله خان و حاجی هدایت الله خان در سال ۱۲۷۴ و ۷۶ و ۸۲ متولد شده، در تحصیل کمالات لایقه کوشیده از مدخول املاک موروثه زندگانی به احترام دارند پسر دوم جناب حاجی اسد الله خان است قدوه بزرگان زمان، اسوه اکابر دوران، مقرب خاقان حاجی نصر الله خان در سال ۱۲۱۹ در اصفهان متولد گشته، مقدمات علمیه و ادبیه را آموخته، خط شکسته و نسخ تعلیق را خوش نویسد، رقعجاتش را ارباب کمال برای خوبی خط و ربط نگاه دارند و تا سال ۴۷ [۱۲] در بروجرد در خدمت نواب محمد تقی میرزا حسام-

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۶۴

السلطنه به مناصب جلیله سرافراز بود و چون به شیراز آمد به منصب میر آخوری حضرت حسین- علی میرزا فرمانفرما مفتخر گردید و در سال ۱۲۷۲ به وزارت نواب عبد الباقی میرزا والی لارستان و سال دیگر به ایالت لارستان برقرار بود و اکنون در زاویه انقطاع نشسته، امر معاش را به مواجب دیوانی و مداخل املاک موروثی می‌گذرانند و او را سه نفر نواده است:

الله قلی خان و مرتضی قلی خان و حسین قلی خان در سن ۳۱ سال و ۲۷ سال و ۲۲ سال در کنف تربیت جد ماجد خود باقی‌اند. پسر سیم جناب اعتماد الدوله است: ملاذ طوایف، مظهر آثار عواطف، قدوه عظماء زمان، اسوه ارباب دیوان، معتمد حضرت

سلطانی، مؤتمن در گاه خاقانی: حاجی میرزا علی رضا. در سال ۱۲۰۳ در شیراز متولد گردید و در سال ۱۵ [۱۲] از سخط اعلیحضرت شاهنشاهی از آلت تناسل عاری گشته، مدتی در اصفهان به تحصیل کمالات لایقه پرداخت و در سال ۲۶ [۱۲] مورد تفقدهات ملوکانه شده، امین اسرار شاهنشاهی و محرم حرمسرای پادشاهی گردیده، عمر خود را در دربار معدلت مدار به عزت و اقتدار گذرانید و املاک موروثه و مکتسبه خود را طلبا لمرضات الله در راه خیرات وقف نمود و قنات معروف به آب حاجی میرزا علی رضا در دار الخلافه طهران احداث نموده، وقف بر محلات آن بلده طیبه فرمود و تاکنون این خیرات جاریه به آبادی باقی است و در سال ۱۲۶۵ در طهران به رحمت ایزدی پیوست.

پسر چهارم جناب اعتماد الدوله است: قطب فلک نامداری، مرکز دایره بزرگوار، حامی رعیت پناه، راعی رعیت دستگاه حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک. در سال ۱۲۰۳ با جناب حاجی میرزا علی رضا توأمان تولد یافت و یازده سال در دار السلطنه اصفهان توقف نمود و در سال ۲۶ [۱۲] به منصب جلیل کلانتری مملکت فارس که ارثیه از پدر و عم او بود، سرافراز گردید و در سال ۴۵ [۱۲] به لقب جلیل قوام الملکی مفتخر آمد و در اواخر سال ۱۲۴۹ چند ماهی از عمل ملغی گشته، بزودی عود به ماکان نمود و در سال ۵۶ [۱۲] منصب کلانتری را به ضمیمه لقب بیگلربیگی مملکت فارس را به اذن و اجازه ابنای دولت جاوید عدت به ولد ارجمند خود میرزا محمد خان وا گذاشت و تا آخر زمان زندگانی از اعمال دیوانی اعراض کرد [و] تمامت شغل و عمل خود را به اولاد امجاد خود وا گذاشته، پنهانده دادخواهان و فریادرس ستمدیدگان گردید و از این رهگذر به آمدوشد دار الخلافه طهران، مکرر به زحمت افتاد و در آخر سال ۱۲۷۹ به منصب جلیل تولیت و خدمت آستانه مبارکه رضویه، علی صاحبها الف سلام و تحیه که جامع بزرگوار دنیا و آخرت است، سرافراز گردید و در سال ۱۲۸۲ در مشهد مقدس به روضه رضوان خرامید.

آنچه در این مائده خرگهی است کاسه آلوده و دست تهی است

هیچ نه در محمل و چندین جرس هیچ نه در کاسه و چندین مگس و از مآثر حاجی قوام الملک است: کاروانسرای میان کتل در راه کازرون و شیراز و آب- انبار بزرگ در بندر بوشهر و تعمیر بلکه احداث عمارات مسجد جامع جدید شیراز که از مرور دهور و زلزله‌های پی‌درپی از حلیه آبادی افتاده، خرابه باقی بود و حاجی قوام الملک از مال خالص خود، تمام عمارات آنرا احداث فرمود و مدرسه حسینیّه متصل به خانه آن جناب که در بنای هریک، مبالغی به خرج رفته و چندین ملک معمور وقف بر حسینیّه فرمود و مداخل آنها را

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۶۵

بعد از حق التولیه و وظیفه طلاب و مدرس در سفره تعزیت جناب سید الشهداء (ع) در هر هفته از ماه و سال در شب جمعه و دوشنبه و ایام عاشورا و ایام ماه صفر و مخارج تعزیت داری و حق ذاکر مصیبت خرج نمایند و تاکنون این خیرات برقرار است. و آن جناب را چهار نفر پسر است:

اول آنهاست: ملجأ رعایا و مرجع برایا میرزا محمد خان بیگلربیگی. کلانتر مملکت فارس در سال ۱۲۲۷ متولد شده، تحصیل مراتب آدمیت را نمود و مادام زندگانی به راستگویی و درستکاری معروف و مشهور بود اگر رعیت ضعیفی بر والد ماجد او ادعائی می نمود و در واقع حق با طرف رعیت بود، البته جانب او را مقدم داشتی و حتی المقدور در احقاق حقش کوشیدی تا به دیگران چه رسد رحم الله معشر الماضین «۱» و در سال ۶۹ [۱۲] به رحمت ایزدی پیوست و او را دو نفر پسر است اول آنهاست:

واسطه افاضه امن و امان، رابطه انتشار عدل و احسان میرزا علی خان بیگلربیگی و کلانتر مملکت فارس. در سال ۱۲۵۱ در شیراز متولد گشته، در کنف حمایت والد ماجد خود، تربیت یافته، در سال ۶۹ [۱۲] به منصب کلانتری و لقب جلیل بیگلربیگی سرافراز گردید و از عهده لوازم این شغل و لقب برآمده، رعیت و راعی را از خود، خوشنود بداشت و در عنفوان جوانی در سال ۸۴ [۱۲] دنیای فانی را بدرود «۲» کرده، به رحمت ایزدی پیوست و از او نسلی باقی نماند.

پسر دوم میرزا محمد خان بیگلریگی است: والی اقلیم مجد و کرم، خیرخواه طوایف امم میرزا احمد خان مؤید الملک. در سال ۱۲۵۳ متولد شده، در اوایل حال در مکتب‌خانه ادبیه مراتب آداب و رسوم و علوم ادبیه و عربیه و اشعار و قلیلی از نجوم و حساب را بیاموخت و در تحصیل خطوط خصوصاً خط نسخ تعلیق و سیاق دفتری سعی و کوشش کرده، بهره برده، محسود اقران گردید و در سال ۷۲ [۱۲] از شیراز به دار الخلافه طهران برفت و در کنف تربیت عم ماجد خود جناب میرزا فتح علی خان صاحب دیوان توقف نمود و به منصب استیفای دیوانی سرافراز گردید و بعد از وفات برادر ماجدش به شیراز آمده به منصب کلانتری و لقب بیگلریگی سرافراز آمد و در سال ۱۲۸۸ به طیب خاطر از منصب کلانتری استعفا نمود و از شیراز به آذربایجان رفته، به منصب «لشکرنویس باشی» آن مملکت و لزوم حضور حضرت اسعد اکرم ارفع اعظم ولیعهد دولت علیه ایران ادام الله شوکته سرافراز آمد و در سال ۹۸ [۱۲] عود به شیراز نموده به ریاست دفترخانه مبارکه مملکت فارس برقرار گردید و تاکنون بر این منصب باقی است و او را چهار نفر پسر است:

اول آنهاست: نور حدقه نجابت و اصالت میرزا محمد خان پیشخدمت اعلیحضرت، شاهنشاه جم جاه خلد الله ملکه. در سال ۱۲۸۴ «۳» در طهران متولد گشته با آنکه در اوائل سن رشد است به میراث از علوم عربیه بهره برده و از لغت فرانسه اندکی آموخته و خط نسخ تعلیق را نیکو می‌نویسد و سه نفر پسران دیگر جناب مؤید الملک که هریک نور عین نجابت و عین نور اصالت و اخوان-الصفای یکدیگرند:

محمد تقی خان و میرزا علی خان و میرزا هاشم خان. در سال ۱۲۹۱ و ۹۲ [۱۲] و ۹۵ [۱۲]

(۱). ر ک: امثال و حکم، دهخدا، ص ۸۶۵.

(۲). در متن: (بدر و).

(۳). در متن: (۱۰۸۴) که مسلماً غلط است و باید ۱۲۸۴ باشد.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۶۶

متولد شده‌اند «۱» و هر سه نفر در دبستان آموزگاری برقرارند.

پسر دوم حاجی قوام الملک است: امیر عالی‌رای و وزیر عالم‌آرای، وارث سریر وزارت از روی استحقاق، خلاصه وزرای آفاق، جناب جلالت مآب اجل اکرم، مرکز دایره علاء میرزا فتح علی خان صاحب دیوان اعلی، در سال ۱۲۳۶ در شیراز متولد گشته، تحصیل کمالات لایقه نمود و در سال ۵۶ [۱۲] از شیراز به دار الخلافه طهران رفته، به منصب جلیل استیفای دیوانی سرافراز گردید، پس محاسب ممالک همدان و نهاوند و قزوین و گلپایگان و وکیل حکمروایان آن بلاد گردید، پس مدتی حکومت بلوک خوار «۲» ورامین و ایلات متفرقه فارس را در اطراف طهران، ضمیمه مشاغل سابقه خود نمود، پس به لقب جلیل صاحب‌دیوانی که از القاب وزرای بزرگ است و توجیه بروات دفترخانه مبارکه شاهنشاهی، سرافراز و برقرار گردید و در سال ۷۶ [۱۲] به ایالت مملکت یزد و در سال ۷۸ [۱۲] به وزارت مملکت آذربایجان و پیشکاری حضرت اسعد ارفع امجد والا سلطان مظفر الدین میرزا ولیعهد دولت علیه، ادام الله شوکته، مفتخر و سرافراز آمد و در سال ۸۴ [۱۲] حکمران مملکت عربستان عجم و خوزستان گردید و در سال ۸۶ [۱۲] صاحب اختیار مملکت اصفهان شد و در سال ۹۲ [۱۲] در مرتبه دویم به وزارت و پیشکاری مملکت آذربایجان مفتخر گردید و در سال ۹۸ [۱۲] عامل و صاحب اختیار مملکت فارس و وزیر حضرت اشرف ارفع امجد اعظم، شاهنشاه‌زاده، سلطان حسین میرزا جلال الدوله، ادام الله شوکته گردید و تاکنون که سال به ۱۳۰۴ رسیده است، بر این دو منصب جلیل باقی و برقرار است.

و ولد الصدق آن جناب است: جامع مناقب، حاوی مراتب، مقرب خاقان: مؤتمن - الملک میرزا حسین خان: در دار الخلافه طهران متولد گشته و کمالات لایقه را تحصیل نموده، در زمان وزارت والد ماجدش در آذربایجان، به مناصب جلیله و حکومت محال

ساوجبلاغ مکرری و بلده مراغه سرافراز بود و در سال ۹۸ [۱۲] حکومت بلوکات تبریز و اصطهبانات و آباده و بوانات و قونقری فارس را قبول نمود و در سال ۱۳۰۰ حکمران نواحی بندر بوشهر و دشتستان و دشتی گردید و در سال ۳۰۱ [۱] به لقب جلیل «مؤمن الملک» سرافراز آمده، حکومت ناحیه کازرون را ضمیمه بلوکات سابقه نمود، و جناب مؤتمن الملک را، دو نفر پسر است: اول آنهاست: مقرب الخاقان، معتمد السلطان حسن خان، در دار الخلافه طهران متولد گشته، تحصیل کمالات لایقه را نموده، در خدمتگزاری حضرت اسعد ارفع والا، ولیعهد دولت جاوید عدت، ادام الله شوکته مشغول است.

و ولد الصدق دیگر جناب مؤتمن الملک است: نور حدیقه نجابت و اصالت میرزا علی اکبر خان مشهور به آقا بزرگ. در سال ۱۲۸۴ متولد شده، در تحصیل کمالات [ایزدی؟] «۳» و زبان فرانسه، کمال کوشش را به جا می آورد.

پسر سیم حاجی قوام الملک است: قدوه اعیان زمان، اسوه بزرگان دوران حاجی

(۱). در متن: (شدند).

(۲). در متن: (خار).

(۳). در متن: (ایزمی).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۶۷

نصیر الملک میرزا حسن علی خان. در سال ۱۲۳۷ در شیراز متولد گشته، در مبادی عمر، کمالات لایقه و محاسبات دفتری و خط تحریر و سیاق، بیاموخت. از مبادی عمر تاکنون، خانه نشین نگشته، تمام اوقات، به ایالت و حکمرانی نواحی فارس برقرار بوده و هست. اگر از ایالت لارستان منزل شده، به حکومت کوه گیلویه سرافراز بود و اگر از کوه گیلویه صرف نظر می نمود به حکمرانی بنادر و سواحل دریای فارس برقرار می شده و تاکنون اولاد ذکوری برای او نیست و از مآثر او مسجد حاجی نصیر الملک است که شرح آن در ذیل مساجد شیراز بیاید و خانه او در محله اسحق بیگ است، به مناسبت سلسله، او را در محله بالا کفت گفته ایم.

پسر چهارم حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک است: امیر اعظم، مؤسس مبانی مجد و کرم، جامع آیات افتخار، رافع آیات اقتدار: جناب جلالت مآب میرزا علی محمد خان قوام الملک.

در سال ۱۲۴۵ در شیراز متولد گشته، در ظل تربیت والد ماجد خود، تحصیل کمالات مراتب و مردماری را نمود و در سال ۱۲۶۸ به حکومت نواحی کازرون، مأمور گردید و در سال ۷۵ [۱۲] به ضابطی جهرم و بلوک بیدشهر و جویم ابی احمد «۱» برقرار آمد و در سال ۷۸ [۱۲] محال داراب را به ضمیمه حکومت ایلات خمسه اینالو و باصری و بهارلو و عرب و نفر، از امنای دولت جاوید عدت در مدت ده سال تمام، از قرار سالی به مبلغی به مقاطعه قبول نمود، پس در آبادی نواحی داراب و انتظام ایلات خمسه، نهایت کوشش را به عمل آورده، به اندک زمانی، شوریدگی ایلات را به انتظام و خرابی داراب را به آبادی، رسانید و به منصب سرتیپی اول نظام سرافراز گردید و در سال ۸۲ [۱۲] که سال وفات والد ماجدش بود، به لقب جلیل «قوام الملک» قرین افتخار آمد و در سال ۹۴ [۱۲] ایالت خطه لار و محال سبعه را ضمیمه حکومت داراب و ایلات خمسه نموده، در خدمت حضرت اشرف والا، حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا ادام الله بقاء، تعهد فتح قلعه تبر را که در نظرها از مقوله ممتنع بود، نمود و در شهر محرم سال ۱۲۹۴ از عهده تعهد خود برآمده، آن قلعه را مفتوح و قلعه گیان را به داربوار فرستاد و تفصیل این فتح در ذیل قلعه های فارس در آخر گفتار دویم این کتاب بیاید. و هم در این سال به لقب جلیل امیر تومانی سرافراز گردید و در ماه صفر سال ۱۳۰۱ در شیراز، زندگانی و مناصب را بدرود نمود و به رحمت ایزدی پیوست و در پهلوی حصار مغربی تکیه خواجه حافظ (رحمة الله علیه) مدفون گردید.

جهان داند «۲» بسی خرمن چنین سوخت مشعبد را نباید بازی آموخت

کدامین سرو را داد او بلندی که بازش خم نکرد از دردمندی

کدامین سرخ گل را کو پیروردندادش عاقبت رنگ گل زرد
 همه لقمه شکر نتوان فرو برد گهی صافی توان خوردن گهی درد
 در این صندل سرای آبنوسی گهی ماتم بود گاهی عروسی
 به جائی بانگ مطرب برکشد سازه جائی نوحه گر بردارد آواز
 تنوری سخت گرم است این علف خوار [تو] خواهی پر گلشن کن خواه «۳» پر خار

(۱). همان جویم بیدشهر است. ر ک: بلوکات فارس در همین کتاب.

(۲). در امثال و حکم، ص ۱۷۱۳: (تاند).

(۳). در متن: (خاه).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۶۸ جهان بر ابلقی توسن سوار است لگد خوردن خرد را در شمار است

فلک چون شیر جنگی تند و تیز است ز راهش عقل را جای گریز است و خلف الصدق میرزا علی محمد خان قوام الملک است: ناظم امور عباد، کافل مهام بلاد، نادره دهور، کافی امور جمهور، جناب جلالت مآب محمد رضا خان قوام الملک. در سال ۱۲۶۸ در شیراز متولد شده، در مبادی حال، در مکتب‌خانه ادبیه نشسته، آداب و رسوم رسمیه را بیاموخت، پس مشغول تحصیل مقدمات علمیه گشته، گوی سبقت را از همگنان ربود «۱» و در سال ۸۸ [۱۲] به منصب و لقب جلیل کلانتری و بیگلریگی مملکت فارس، سرافراز و برقرار گردید و در سال ۹۳ [۱۲] به حکومت و ضابطی حومه شیراز و ارسنجان و کوار، مأمور شد و در سال ۱۳۰۱ به لقب جلیل قوام الملکی و منصب امیر تومانی قرین افتخار آمده، ایالت خطه لار و محال سبعه و نواحی داراب و ایلات خمسه اینالو و باصری و بهارلو و عرب و نفر را ضمیمه ولایات سابقه نمود و آن جناب را دو نفر پسر است:

اول آنهاست: صاعد ذروه مناقب و عارج رتبه مناصب حبیب الله خان بیگلریگی کلانتر مملکت فارس. در سال ۱۲۸۶ در شیراز متولد گشته، بعد از سن صباوت تحصیل کمالات لایقه بزرگ‌زادگان را نموده، در سال ۱۳۰۱ به منصب و لقب جلیل کلانتری و بیگلریگی سرافراز گردیده، از عهده لوازم و انتظامش به احسن وجوه برآمد.

و ولد الصدق دیگر جناب قوام الملک است: سلاله انجباب میرزا محمد علی خان مشهور به بیوک خان در سال ۱۲۹۰ و اند، در شیراز متولد شده، در مکتب‌خانه عزت، در کنف تربیت والد ماجد خود، مشغول تحصیل کمالات لایقه است و در ۱۳۰۱ به منصب سرتیپی سواره عرب و بهارلوی فارس سرافراز گشته و برقرار است.

پسر پنجم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله است: جامع مرتبه عزت و کامگاری، حاوی رتبه سعادت و نامداری، مقرب خاقان فتح الله خان، در سال ۱۲۱۳ در دار الخلافه طهران متولد گشته، در سال ۱۲۲۶ به منصب سرکردگی تفنگچیان شیرازی سرافراز گردید و در سال ۴۲ [۱۲] که از شیراز به نیت زیارت عتبات عالیات حرکت نمود، در میانه بلده بهبهان و شهر شوشتر وفات یافته، به رحمت ایزدی پیوست و از او دو نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست: جناب مستطاب اکمل متورعین و اورع متشرعین، جامع فضایل، حاوی خصائل، قدوه اخیار، زبده ابرار، فرید زمان حاجی میرزا عبد الله خان. در سال ۱۲۳۰ در شیراز متولد شده، در اوائل حال بعد از تحصیل مراتب خط و ربط، چند سالی سرکرده تفنگچیان شیرازی بوده، پس به طیب خاطر، استعفا نموده، طبعش تقاضای تحمل امورات دیوانی را نکرد و از مداخل و منافع املاک موروثه و مکتسبه خود، سرمایه تحصیل نموده، معیشت و زندگانی را به وسعت و فراخی گذرانیده، آنچه زاید آید، در سفرهای پی‌درپی در اماکن مشرفه عتبات عالیات و مشهد مقدس صرف نماید و دو مرتبه حج بیت الله و التثام عتبه علیه حضرت ختمی مآب و ائمه بقیع صلوات الله علیهم را نموده و در زمان جوانی تاکنون که سنین عمرش از هفتاد گذشته است:

(۱). او از شاگردان حکیم میرزا عباس دارایی بود که همچون فرصت الدوله و میرزا صادق شیرازی از محضر آن استاد بزرگ استفاده کرده‌اند. (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس ج ۲، ص ۳۰۸).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۶۹

نوافل یومیه و نماز شب را به عمل آورده است و در سال ۱۲۸۰ به نیابت تولیت آستانه مبارکه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه سرافراز بود. پس خانه‌ای عالی در شهر کربلای معلی ساخته، رحل اقامتش را در آن انداخته، گاهی برای سرکشی املاک خود به شیراز آمده، باز، عود به کربلای معلی نماید و آن جناب را دو نفر پسر است:

اول آنهاست: قدوه اماجد، مستجمع مناقب: محمد صادق خان. در سال ۱۲۶۰ و اند در شیراز متولد گشته، کمالات لایقه بزرگان را تحصیل نموده، طریقه مردمی و مردماری را آموخته، به حسن سلوک معروف گشته، به ضابطی بلوک خفرک و مرو دشت برقرار است.

پسر دوم جناب حاجی میرزا عبد الله خان است: طره ناصیه نجابت و غره جبهه اصالت:

میرزا ابو القاسم خان مستوفی در سال ۱۲۷۴ در شیراز متولد گشته، در کنف تربیت والد ماجدش، تحصیل کمالات نموده، محاسبات دفتری را بیاموخت و در سال ۱۳۰۲ به منصب استیفای دیوانی سرافراز گردید.

پسر دوم فتح الله خان است: قدوه اعیان و اسوه اهل زمان حاجی میرزا مهدی خان در سال ۱۲۳۳ در شیراز متولد گشته، انواع کمالات را آموخته، خط نسخ تعلیق را به اعلی درجه خوش نوشت و مادام زندگانی پیرامون مناصب دیوانی نگردید و چون قناعت کاران از منافع ملکی و رنج تجارتنی گذرانی لایق نمود و در سال ۱۲۹۰ به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش، خلاصه اعیان زمان هدایت الله خان، هنوز از سن طفولیت نگذشته است.

پسر چهارم مرحوم حاجی هاشم که این سلسله هاشمیه را به او نسبت دهند: جامع مراتب کامگاری، حاوی مراحل نامداری آقا محمد زمان کلانتر شیراز است. در سال ۱۲۱۳ که نواب حسین قلی خان قاجار برادر اعلیحضرت شاهنشاهی، به هوس خام، در طلب سلطنت افتاده بود، چنانکه در گفتار اول این فارسنامه نگاشته گردید، به تسویلات نفسانی خود، جناب میرزا جانی فسائی کفیل مملکت فارس و آقا محمد زمان کلانتر را مخل در کار سلطنت خود دانسته، آقا محمد زمان را مکفوف البصر و جناب میرزا را مسموم و معدوم الاثر، نمود و به این سبب زمانی که تمام سلسله هاشمیه مورد سخط اعلیحضرت خاقان زمان شدند و آنها را در اصفهان توقف دادند و تمام املاک و خانه‌های آن سلسله را ضبط دیوان نمودند، آقا محمد زمان در شیراز بماند و املاک خاصه او را در تصرفش باقی گذاشتند و مواجب و مرسومات دیوانی او را کما فی السابق در حق او برقرار داشتند و مادام زندگانی معیشتی قرین عزت نمود و در سال ۱۲۴۷ به رحمت ایزدی پیوست و از او چهار نفر پسر باقی بماند:

محمد صالح خان و حاجی محمد صادق خان و حاجی محمد یوسف خان و آقا محمد نبی که هر یک گلی از گلستان نجابت و نهالی از بوستان سعادت بودند و وفات سه نفر پسر بزرگ او در سال ۱۲۵۳ و ۶۳ [۱۲] و ۶۶ [۱۲] اتفاق افتاد.

پسر پنجم حاجی هاشم است: عالی جاه بلند جایگاه محمد علی خان، برادر کهنتر اعتماد-السلطنه حاجی ابراهیم خان صدر اعظم است.

و امیر عالی‌رای، آصف عالم‌آرای، ضابط امور، مدیر جمهور حاجی حیدر علی خان ولد الصدق محمد علی خان در پیشگاه حضرت اقدس اسعد نایب السلطنه، عباس میرزا ولیعهد دولت علیه ایران

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۷۰

طاب ثراه، به خدمات شایسته، بلکه گاهی به وزارت خاصه آن حضرت اختصاص داشته، قرین عزت و مباحات بود و از او دو نفر

پسر باقی بماند.

اول آنهاست: قدوه بزرگان زمان، اسوه ارباب دیوان، ناظم امور عباد، کافل مهام بلاد میرزا محمد علی خان ناظم الملک. در سال ۱۲۲۰ متولد شده در ظل تربیت والد ماجدش، تحصیل کمالات را نموده، خط شکسته را خوب نوشت و مدتی در آذربایجان در خدمتگزاری حضرت اسعد والای نایب السلطنه، عباس میرزا ولیعهد طاب ثراه به منصب استیفای آذربایجان برقرار بود و در سال ۱۲۵۷ به لقب جلیل ناظم الملک سرافراز گردید و در سال ۷۱ [۱۲] برای ایصال و وصول مالیات مملکت فارس، از دار الخلافه طهران مأمور به شیراز گردید و از سال ۷۱ [۱۲] و ۲ [۱۲۷] و ۳ [۱۲۷] به حکمرانی بلوک داراب و جهرم و نواحی قیر و کارزین و جویم و بیدشهر برقرار گردید و مالیات دیوانی ملزومی اربابداران آن بلوکات را، از اول سال موقوف-المطالبه می داشت و از سرمایه خود قسطهای دیوانی را ماه به ماه می پرداخت و در آخر سال از اربابداران بازیافت می نمود و تاکنون که سالها گذشته است اهالی آن سامان او را به نیکنامی، یاد می کنند و از سال ۷۴ [۱۲] از اعمال دیوانی اعراض کرده، سالی به مشهد مقدس و سالی به عتبات عالیات مشرف می شد و در سال ۱۲۸۸ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و از او نسلی باقی نماند.

پسر دوم حاجی حیدر علی خان است: طره ناصیه نجابت، غر جبهه اصالت حاجی میرزا- مهدی خان. مادام زندگانی مگر چند روزی به حکومت بندر بوشهر، پیرامون امورات دیوانی نگشته به مداخل املاک موروثه و مواجب دیوانی قناعت کرده، گذرانی وسیع می نمود و در سالی که از مکه معظمه و مدینه طیبه از راه بغداد عود شیراز می نمود، نهال میوه پرتغال را، از بغداد آورده، در باغ آباد شاپور بلوک خفر غرس نمود و اکنون چندین هزار درخت پرتغال از آن یک نهال، در بلوکات گرمسیر فارس، عمل آورده، ثمری فراوان دهند و در سال ۱۲۷۱ در شیراز به رحمت خداوندی، واصل گردید و او را دو نفر پسر است که هریک نور حدقه نجابت و نور حدیقه اصالت و جامع محاسن و مستجمع خصائل حسنه‌اند:

یکی جناب حاجی میرزا آقا خان عز الملک و دیگری جناب حاجی فضل علی خان وکیل- الملک. در سال ۱۲۶۱ و ۶۴ [۱۲] در شیراز متولد شده‌اند و از سالی متجاوز است که جناب حاجی میرزا آقا خان عز الملک به منصب ریاست تجار و کارگزاری امور دول خارجه برقرار است.

و از اعیان این محله است: جناب مستطاب مجمع فضائل، مستجمع خصائل، قدوه اولی- النفوس، اسوه ذوی القلوب میرزا علی شیروانی، خلف الصدق، مقتدای اعظم ملوک، عارف دقیق جذبه و سلوک، قطب الاقطاب حاجی زین العابدین شیروانی «۱» که صیت سیر و سلوکش آفاق را فرو گرفته و سلسله مشایخ طایفه نعمت الهی به او منتهی گشته است و جناب میرزا علی در سال ۱۲۵۳ در شیراز متولد گشته، تحصیل کمالات لایقه را نموده، معیشتی درخور فروتنی،

(۱). ملقب به مست علی شاه، متوفی به سال ۱۲۵۳، که پس از مجذوب علی شاه به ارشاد درویشان پرداخت از تالیفات او (بستان السیاحه) (شامل اسامی شهرهای ایران و ممالک مجاور و رجال تاریخی و کسانی که وی ملاقات کرده) و حدائق السیاحه و ریاض السیاحه، که در این دو کتاب ذکر ممالک و ولایات و بزرگان هر شهر و ولایت شده است. (معین).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۷۱

به اندازه نماید و چشم بصیرت را از بوارق نور احدیت روشن دارد.

و از اعیان این محله است محمود شاعر که به اسم تخلّص داشت که از صاحب جمالان عهد خود بود در کتاب مجمع الفصحا نوشته است: «صیت حسنش به دار الخلافه طهران رسید، شاهنشاه فتح علی شاه قاجار، محمود را از شیراز بخواست، بعد از ورود، چندی در نظر خاقانی جلوه ایازی نمود که شاهنشاه می فرمود محمود من از ایاز خوشتر، عاقبت الامر، از بخت نامحمود گشته، مردود گردید

غزال چشمش که دل شیران را می‌برد به نیش گزلك قهر در خون کشیده، عود به شیراز نمود و این دو بیت از اوست:

نه پائی که گامی گذارم به صحرا نه دستی که بیرون کشم خاری از پا

تماشای گل خوش به مرغان گلشن که بستند ما را نظر از تماشا و از اشراف این محله است: سلاله السادات میرزا محمد علی وجدی. اوقات را در تحریر رسائل و نوشتجات دیوانیان صرف می‌نمود و در سال ۱۲۹۲ در شیراز وفات یافت و این چند شعر از او به یادگار ثبت گردید:

آنچه ای شیخ ترا در همه عالم رم از اوست چون نکو می‌نگرم زخم مرا مرهم «۱» از اوست

ساقی از باده عشقم قدحی چند بیار که جهان را همه بنیاد بقا محکم از اوست

خرم از عشق نه تنها دل من شد وجدی که دل هر که تو بینی به جهان خرم از اوست

(۱). در متن: (مرحم).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۷۲

محله چهارم شیراز محله درب شاهزاده است

که از زمان نواب کریم خان زند، محله شیادان و محله موردستان یک محله گشته است و موردستان اکنون نام‌گذاری از گذرهای درب شاهزاده است و این محله محدود است به محله بازار مرغ و محله میدان شاه و محله اسحق بیگ و محله بالا کفت و باروی میانه شمال و مشرق شیراز.

و شماره خانه‌های آن در سال ۱۳۰۱ معادل ۱۰۱۰ خانه بود و مردم آن ۳۴۸۹ نفر مرد و پسر و ۴۲۲۹ نفر زن و دختر بود و کدخدای این محله است: عالی‌جاه، خلاصه‌الاشباه آقا محمد کریم «۱». در سال ۱۲۷۵ متولد گشته، کمالاتی که لایق این منصب بود، تحصیل نموده است.

و والد ماجدش، خلاصه اعیان و زبده امثال و الاقران، ناظم ابیات لطیفه و صاحب کمالات بدیعه: حاجی محمد کاظم شاعر «آشفته» تخلص خلف الصدق آقا محمد جعفر کدخدا که اباعن جد از بزرگان شیراز می‌باشند، علاوه بر منصب کدخدائی به منصب کلانتری حومه شیراز برقرار بوده‌اند و از قدیم صاحب ضیاع و عقار و املاک «۲» در شهر و حومه شیراز هستند و حاجی - محمد کاظم در سال ۱۲۷۷ که نواب اشرف والا سلطان مراد میرزا حسام السلطنه، از فرمانفرمائی فارس گذشته، به ایالت مملکت خراسان برقرار گردید، نواب معزی‌الیه، حاجی محمد کاظم را از شیراز به خراسان برده، منصب کلانتری شهر مشهد مقدس را با امارت دیوانخانه عدلیه خراسان به او وا گذاشت و مدت چهار سال به لوازم این منصب پرداخته، به احسن وجوه از عهده برآمده، راعی و رعیت را از خود راضی و خشنود داشته، به خلعتهای فاخره دولتی مفتخر و سرافراز گردید و در اوایل مراحل زندگانی، تحصیل کمالات نموده، علوم عربیه و ادبیه را آموخته، در محاسبات دفتری گوی سبقت را ربود و از طبع نقاد و ذهن وقاد و قلم مشکین رقمش دیوان شعری

(۱). آثار العجم، ص ۴۳۳، توضیح بیشتری دارد: (جوانی است دانا، مقبول پیروبرنا، در ترفیه حال خاص و عام، سعی و اهتمامی تمام دارد و مشار الیه خلف مرحوم حاجی کاظم، متخلص به (آشفته) است.

(۲). در متن: (املاک و).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۷۳

پرداخته «۱» که بیشتر غزلهای آنرا ارباب طرب سروده، سروربخش خاطر غمزدگان و فرحبخش نجمن شادمانان گردد و در سال ۸۸ [۱۲] «۲» در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و این چند شعر از او به یادگار ثبت گردید:

ای خرد طفلی از دبستان عقل مدهوش چشم فتانت «۳»
 شیر، نخچیر آهوی نگهت پور دستان اسیر دستان
 خیز ای تیزهوش «۴» کاتش عشق شرر افکند در نیستان «۵»
 نار بستان اگر نجوئی به گر بود یار نار پستان
 آب آتش مزاج و «۶» آتش رنگ ببرد سردی زمستان «۷»
 خط سبزت به گرد لب سر زدطوطی آمد به شکرستان
 گفتی آشفته را چه «۸» اسم و چه رسم عند لیبی است از گلستان
 دستیم نمانده که به سر برزنم از هجر از بس که سرانگشت به حسرت بمکیدم
 کرد در پیرانه سر مجنونم این سودای من نیست زنجیر جنون جز طره لیلای من «۹»
 من به هر ربع و دمن پویا به سر چون گردباد در طلب فرسودم و نمود رخ سلمای من
 یاسمین رنگم، زریری، لاله سان داغم به دل رو به مسکینی نهاده نرگس شهلای من
 نه منم آن بلبل دستان زن باغ سخن رو سیه زاغی ز حیلت از چه بسته نای من
 من که بودم همچو سوسن صد زبان در این چمن غنچه‌وش چون بسته است این منطق گویای من
 موج خونین خیزدم از بس ز عمان دو چشم سرخ چون مرجان برآمد لؤلؤ لالای من
 یوسف آسا کردیم از حیلت اخوان به چاه تا به کی گردی تو ای گردون خلاف رای من
 گوهر من بشکنی خرمهره دشمن خری روز گارا غافل از قدرت مولای من
 آنکه ز ایزد نام جستش مصطفی، گفتا بخوان نام او نام علی عالی اعلائی من
 آنکه نتواند رسیدن بر حسیض وصف او تیز پر آن طایر فکر فلک پیمای من و از اعظم و اعیان و اشراف و علماء این محله، بلکه
 شیراز جنت طراز بلکه مملکت

(۱). دیوان شعر آشفته در اسفند ۱۳۴۹ در شیراز بوسیله کانون تربیت در ۷۸۸ به چاپ رسیده است.

(۲). در آثار العجم، ص ۴۳۳، وفات او در سال ۱۲۸۷ آمده است.

(۳). ر ک: دیوان آشفته شیرازی، ص ۵۷.

(۴). در دیوان آشفته: (شیر عقل).

(۵). بعد از این بیت در دیوان یک بیت اضافه دارد:

شاهد مست شب چو پرده فکند شمع بیرون کن از شبستان

(۶). در دیوان: (و) ندارد.

(۷). بعد از این بیت یک بیت حذف شده است.

(۸). در متن: (چو).

(۹). این غزل را در دیوان نیافتم.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۷۴

فارس، بلکه ممالک محروسه ایران، بلکه اعظم علما «۱» و اشراف و اعیان قاطبه مسلمانان عام و خاصه قاطنین «۲» کره زمین است، حضرت ستوده خصلت، ملک اعظم سادات، متحلی به اقسام سعادات، زین عترت مصطفویه، جمال زمره مرتضویه، خلف اعظم اسلاف، شرف اخلاف عبد مناف، ناصب رایات ملت بیضاء، ناصر آیات شریعت غرا، مکمل علوم اولین و آخرین، متمم مقاصد متقدمین و متأخرین، مروج دین متین، مقوی شرع مبین، کاشف حقایق امور، مصلح مصالح جمهور، مطاع سلاطین، متبوع خواقین، ظهیر الاسلام، معیر الانام، وارث مناصب اولیاء بالاستحقاق، حجه الاسلام علی الاطلاق، سید سند ممتحن حاجی میرزا محمد حسن مجتهد شیرازی، ظل الله ظلالة علی مفارق العباد و افاض میامن فضله علی كافة سکنه البلاد «۳» تجلونی بنفحات شرع محمد (ص) احکامه فی حله و حرامه.

ولادت با سعادت آن جناب در حدود سال ۱۲۳۰ در شیراز اتفاق افتاده، تحصیل کمالات علمیه را در شیراز فرمود و در سال ۴۸ [۱۲] از شیراز به اصفهان رفت [ه]، تکمیل علوم عقلیه و نقلیه را نموده، پس به عتبات عالیات، علی ساکنها السلام و التحیات، مشرف گشته، سالها در خدمت علما و مشایخ شرع مبین تعلم و طلاب علوم را تعلیم و بهره‌مند فرمود، و در سال ۸۸ [۱۲] از طریق برنجد به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گردید و چندین سال است در بلده طیبه سر من رآی توطن فرموده ملجأ فضلا و ملجأ علماء مذهب اثنی عشری علی صاحبها- الصلوٰة و التحیه گشته است متع الله المسلمین بفوائده. «۴»

والد ماجدش جناب مستطاب طره ناصیه سیادت، غره جمال سعادت، ظاهر الاحساب، طاهر الانساب، میرزا محمود حسینی شیرازی الاصل خوشنویس که کسی بعد از میر عماد نسخ- تعلیق‌نویس، این خط را چون او نوشت و شاهد این خط سنگ مزار مرحوم آقا هاشم در صحن تکیه خواجه حافظ است.

برادر والا گهر حضرت حجه الاسلامی: جناب مستطاب جالینوس زمان، بقراط اوان، دافع انواع آلام، شافی اصناف اسقام حاجی میرزا اسد الله طیب شیرازی طاب ثراه. سالها در عتبات عالیات توقف فرموده، مرجع و ملجأ عموم اهالی این سامان گردید و در عتبات عالیات به روضه رضوان خرامید.

و از اجله علمای این محله است: جناب مستطاب فخر افاضل، فارق میان حق و باطل، حلال مشکلات و کشاف معضلات، ناظم قوانین فروع و اصول، صاحب قواعد معقول و منقول حجه الاسلام فی زمانه حاجی شیخ مهدی مجتهد کجوری مازندرانی «۵». در سال ۱۲۵۷ از عتبات عالیات و نجف اشرف به شیراز آمده، در این محله توطن فرمود و مادام زندگانی در شیراز، هر روزه اهل علوم را از نتایج افکار ابکار خود بهره‌مند می‌فرمود و نگارنده این فارسنامه ناصری سالها از خدمتش مستفیض گشته، علوم شرعیه و مقاصد کتابهای ریاضیه مانند فارسی هیئت و شرح چقمینی و شرح بیست باب اسطرلاب ملا عبد العلی بیرجندی خراسانی و کتاب تحریر اقلیدس را

(۱). در متن: (علمای).

(۲). ساکنان و متوطنان.

(۳). خداوند سایه او را بر سر بندگان و فیض خجسته دانشش را بر همه ساکنان شهرها پایدار بدارد.

(۴). ر ک: آثار العجم، ص ۵۲۵ و ۵۲۶.

(۵). ر ک: آثار العجم، ص ۴۳۴ متن و حاشیه.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۷۵

از آن جناب بیاموختم و در سال ۱۲۹۳ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و در صحن تکیه خواجه حافظ مدفون گردید و قبرش زیارتگاه مسلمانان است «۱» و از مآثر آن جناب است حاشیه بر کتاب قوانین اصول و شرح نتایج اصول و حاشیه بر کتاب رسائل

استاد فقها و اصولیین حضرت شیخ مرتضی دزفولی علیه الرحمه است و آن جناب را پنج نفر پسر است:

اول آنها عالی جناب کمالات اکتساب شیخ محمد تقی که در عنفوان جوانی زندگانی را بدرود نمود، و از او سه نفر پسر باقی است:

عالی جنابان کمالات اکتسابان: شیخ مرتضی و شیخ حسین و شیخ جلال الدین در سال ۱۲۸۰ و ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲ [۱۲] متولد گشته، مشغول تحصیل مراتب علمیه‌اند.

پسر دویم مغفرت مآب حاجی شیخ مهدی است: جناب مستطاب شریعت انتساب عالم عامل، فاضل کامل، سلمان زمان و ابو ذر دوران حاجی شیخ جعفر «۲». در سال ۱۲۶۲ در شیراز متولد گشته و در حجر تربیت والد ماجدش، تحصیل کمالات علمیه را نمود، پس به عتبات عالیات رفته، مدتی توقف کرده، تکمیل مراتب علم و عمل را نموده، عود به شیراز فرمود [و] به نشر علوم و طاعات و عبادات و امامت مسجد آقا بابا خان اشتغال دارد.

پسر سیم مرحوم حاجی شیخ مهدی است: عالی جناب کمالات اکتساب، فضایل انتساب شیخ محمد رضا. در سال ۱۲۶۴ متولد شده، تحصیل مراتب علمیه را نموده، در مسجد شیخ- علی خان زند به امامت جماعت مسلمانان مشغول است.

و ولد الصدقش عالی جناب شیخ نور الدین ناظم الشریعه. در سال ۱۲۸۵ متولد گشته، بعد از وفات حاجی شیخ حسین ناظم الشریعه که شرح حال او در ذیل محله اسحق بیگ نگاشته شد و پدر مادر شیخ نور الدین بود، لقب آن را به او گذاشتند.

پسر چهارم و پنجم مرحوم حاجی شیخ مهدی است: عالی جنابان کمالات انتسابان شیخ- عبد الحمید «۳» و شیخ عبد المجید «۴». در عنفوان جوانی، مشغول تحصیل مراتب علمیه می‌باشند.

و از اجله اعیان و امراء این محله است: سلسله جلیله نوریه. اصل این سلسله از قصبه بلده که قصبه هیجده محال نور مازندران است و مقرب الخاقان معتمد السلطان، آقا بابا خان، جد امجد این سلسله است و در خدمت خاقان سعید، شاهنشاه شهید، طاب ثراه، به اعتباری لایق گذران کرده، محل وثوق و اعتماد گشته «۵»، مورد عنایتها گردید و او را چندین نفر پسر بوده، از معارف آنها که خود یا اولاد آنها علاقه‌ای در فارس داشته‌اند سه نفر است:

اول آنهاست: مقرب الخاقان، معتمد السلطان میرزا اسد الله لشکرنویس باشی و دویم و سیم

(۱). او سالها امام مسجد آقا بابا خان شیراز در محله درب شاهزاده بود. آثار العجم، ص ۴۳۴.

(۲). او سالها امام مسجد آقا بابا خان شیراز در محله درب شاهزاده بود. آثار العجم، ص ۴۳۴.

(۳). فرصت از او به عنوان عالمی متفقه یاد کرده است. آثار العجم، ص ۴۳۵.

(۴). فرصت تخلص او را (منظر) می‌داند و وی را حکیمی متاله معرفی می‌کند. آثار العجم، ص ۴۳۵، (لقب او (سراج- الشعراء) است، از علوم طبیعی نصیب برده و بقول شعاع گاهی تخم شعر در مزرع خیال کاشته و وفاتش در سال ۱۳۲۲ واقع شد. ر ک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۴، ص ۵۲۲، که علاوه بر شرح حال اشعاری نیز از او ذکر شده است.

(۵). در متن: (کشیده).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۷۶

آنهاست مقربان حضرت خاقان نصر الله خان و محمد زکی خان و مقرب الخاقان میرزا اسد الله خان لشکرنویس باشی ممالک محروسه ایران، در اول حال به شغل غلام‌نویسی مفتخر بود و بعد از بروز محاسن خدمتگزاری و درستکاری به منصب جلیل لشکرنویس باشی، سرافراز گردید و وجه آنکه سلسله نوریه را از اهل محله درب شاهزاده شیراز، شمرده‌اند و اغلب آنها در دار الخلافه طهران توطن دارند، آن است که:

در سال ۱۲۱۳ حکمرانی و فرمانروائی مملکت فارس به نواب اشرف والا حسین علی میرزا قاجار قرار گرفت، امنای دولت جاوید عدت به اعتماد [و] وثوق ۸۰۰ نفر تفنگچی جریده، از هیجده محال نور انتخاب کرده امیر الامرا نصر الله خان و محمد زکی خان پسران آقا بابا خان و امیر الامراء حاجی شکر الله خان ولد الصدق میرزا اسد الله خان لشکرنویس باشی و جماعتی از بنی اعمام و عشیرت آنها، که هر یک صاحب منصبی بودند، در رکاب نواب معزی الیه، از دار الخلافه طهران، وارد شیراز شدند و بعد از دو سال توقف در شیراز، اهل و عیال آن جماعت، از نواحی نور مازندران به شیراز آمده، در گذار موردستان که جزء این محله است و متصل به ارگ دیوانی، منزل نمودند و این موردستان در زمان سلطنت کریم خان زند طاب ثراه، مسکن طایفه عبد الملکی که از ایلات کرمانشاهان و لرستانند بود و بعد از آنکه جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله، ایلات را از شهر شیراز، اخراج نمود، این موردستان ویرانه گردید و این زمان جماعت نوری، هر یک خانه‌ای به اندازه رتبه خود ساخته‌اند [و] متوطن شد [ه] ند. و در سال ۱۲۱۵ نصر الله خان که به منصب سرداری جماعت نوری برقرار بود، به رحمت ایزدی پیوست.

و منصب امارت او را به شکر الله خان نوری که جوانی دوازده ساله بود، وا گذاشتند و مقرب الخاقان محمد زکی خان نوری را به نیابت او برقرار داشتند و محمد زکی خان از حسن کفایت و محاسن تدبیر، روزبه‌روز کارش بالا گرفت تا به منصب وزارت مملکت فارس در سال ۱۲۳۸ رسید و در سال ۱۲۴۱ [۱] به دامادی اعلیحضرت خاقان گیتی ستان شهریار نامدار، فتح علی شاه قاجار، قرین افتخار گردید و در ایام وزارت نهایت کفایت و حسن سلوک با عموم اهل این مملکت، رفتار نمود و تاکنون که مدت‌ها، از زمان او گذشته است، اهالی فارس، درست قولی او را به ضرب المثل گویند و در سال ۱۲۴۲ [۱۲] مقرب الخاقان شکر الله خان نوری به دامادی نواب اشرف والا حسین علی میرزا، فرمانفرمای فارس سرافراز گردید و بعد از این او را در ارقام، امیر الامراء نگاهشتند و در سال ۱۲۴۴ [۱۲] یا به حسد بدگویان یا از سوء سلوک صاحب منصبان نوری، خاطر فرمانفرمائی از عموم این جماعت رنجیده، حکم به اخراج تمامی طایفه نوری از امیر و مأمور، سرکرده و تابع، بزرگ و کوچک، زن و مرد، صادر گشته، از شیراز حرکت نمودند و چون به دار الخلافه رسیدند، جماعت خوانین و بزرگان آنها، توقف کرده، باقی آنها به جانب نور مازندران رفته، در اماکن اصلیه «۱» خود قرار گرفتند. و چون خاطر نواب فرمانفرما از امیر الامراء شکر الله خان نوری، چندان رنجشی نداشت، در سال ۱۲۴۸ عود به شیراز نموده، قرین اعزاز گردید و پیش از مسافرت به دار الخلافه طهران و بعد از مراجعت به ضبط و حکومت چندین بلوک فارس، مانند قیر و کارزین و جویم و بیدشهر و خنج و افزر و محال ممسنی و

(۱). در متن: (اصلیت).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۷۷

بلوک فیروز آباد و سروستان برقرار بود و در سال ۱۲۵۲ به امارت دیوانخانه عدلیه فارس، مأمور و مقرر گردید و در سال ۱۲۵۶ [۱۲] به ایالت محال کوه گیلویه و بهبهان مفتخر و سرافراز آمد و در سال ۱۲۶۰ [۱۲] به مکه معظمه و مدینه طیبه، مشرف شده، در مدینه طیبه به رحمت ایزدی پیوست و از او دو نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست: امیر با رأی و تدبیر، مقرب الخاقان حاجی محمد هاشم خان امیر دیوانخانه.

در سال ۱۲۲۷ در شیراز متولد شده و بعد از وفات والد ماجدش، به ملاحظه قابلیت و استعداد ذاتی، به این منصب و لقب جلیل، سرافراز و برقرار گشته و تاکنون که سال به ۱۳۰۴ رسیده است به امارت دیوانخانه عدلیه برقرار است اگر در بین تخریب شده، یعنی دیگری امارت را به عاریت برده، جناب حاجی امیر، العود احمد را خوانده، بر مسند عدالت رانی، جلوس کند و عمری را بر سر آن کار گذاشته است.

و ولد الصدقش مقرب الخاقان میرزا محمد خان در سال ۱۲۶۶ متولد شده، در کنف حمایت والد ماجدش، از کدورات دهریه،

مصون و محفوظ است.

پسر دویم مرحوم شکر الله خان است: امیر الامراء حاجی مهر علی خان شجاع الملک. در سال ۱۲۳۲ در شیراز متولد گردید و از اول جوانی تا وقت وفات، همیشه به مناصب عالیه دیوانی سرفراز بود، مدتی او را سرهنگ فوج سرباز شیرازی نمودند و بعد از آن والی نواحی کوه گیلویه و بهبهان گردید و پراکندگیهای آن سامان را منتظم نمود و چندین سال به سرداری افواج سپاه مأموری فارس و محصلی اقساط دیوانی و نظم امور آن مملکت برقرار بود و در سال ۱۲۸۷ در دار الخلافه طهران وفات یافت.

و خلف الصدقش، طره ناصیه نجابت میرزا احمد خان در سال ۱۲۷۴ در شیراز متولد شد و در شیراز توقف دارد و معیشتی از موجب دیوانی به قناعت نماید.

و مرحوم محمد زکی خان نوری وزیر مملکت فارس را چندین پسر بود و بیشتر آنها در دار الخلافه طهران به مناصب عالیه و القاب جلیله سرفراز بودند و دو نفر از پسرهای آن مرحوم در شیراز توطن داشتند:

و اول آنهاست: عالی‌جاه، مقرب الخاقان خیر الله خان. بعد از عزل والد ماجدش از وزارت فارس، چون از شیراز به عزم طهران به بلوک قونقری فارس رسید، در عنفوان جوانی به دست دزدهای شریر طایفه خلیج ساکن آن بلوک کشته گشت.

و خلف الصدقش: حاوی مناقب و جامع مراتب حاجی عبد الحسین خان سرتیپ در سال ۱۲۴۴ در شیراز متولد گردید و چون پدرش کشته گشت، در کنف حمایت حاجی قوام الملک طاب ثراه که جد مادری او بود «۱»، تربیت یافت و از سال ۱۲۹۱ تاکنون به منصب و لقب سرتیپ توپخانه مبارکه فارس برقرار است.

و ولد الصدقش مقرب الخاقان فرج الله خان در عنفوان جوانی به منصب سرهنگی توپخانه مبارکه فارس سرفراز است و خانه مقرب الخاقان حاجی عبد الحسین خان سرتیپ در محله

(۱). در وقایع اتفاقیه، ص ۱۳۰، همشیره‌زاده قوام است که در سال ۱۲۹۸ فرماندهی توپچیان ساخلو فارس را داشت.

بنا به آنچه در وقایع اتفاقیه، ص ۴۲۴، تا سال ۱۳۱۰ حیات داشت و در این سال مامور دستگیری حسین خان و رضا خان در داراب شده بود.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۷۸

اسحق بیگ است و به مناسبت سلسله نوریه در این محله، نگاشته گردید.

پسر دویم مرحمت پناه محمد زکی خان است: جامع مناقب سنیه، حاوی مراتب زکیه، محل الطاف سلطانی، منظور نظر حضرت خاقانی میرزا نعیم لشکرنویس باشی. در سال ۱۲۱۹ در شیراز متولد شده، کسب کمالات لایقه را نموده، محاسبات دفتری را به‌وجه احسن بیاموخت و در سال ۴۴ [۱۲] با طایفه نوری به طهران رفت و در سال ۵۱ [۱۲] عود به شیراز نمود و شغل او بیشتر اوقاتش، لشکرنویس باشی سپاه مأموره فارس بود و در سال ۷۴ [۱۲] و ۵ [۱۲۷] حکومت و ضابطی بلوکات نیریز و داراب و قیر و کارزین و جویم و بیدشهر و جهرم را قبول نمود و در سال ۱۲۹۲ در شیراز وفات یافت و از او دو نفر پسر باقی ماند:

اول آنهاست: مقرب الخاقان میرزا عبد الله خان نوری مستوفی. بعد از تحصیل کمالات از شیراز به طهران رفته، متوطن گردید و هم در آنجا وفات یافت و جماعتی از اولاد او در طهران توطن دارند و سه نفر پسر آن مرحوم در شیراز متوطن می‌باشند اول آنهاست:

مقرب الخاقان محمد حسن خان سرهنگ سواره‌نظام فارس، پسر دویم مرحوم میرزا عبد الله خان است: عالی‌جاه مقرب الخاقان میرزا محمد حسین خان در انشاء رسائل و تحریر مطالب محسود امثال و اقران است.

پسر سیم میرزا عبد الله خان نوری است: عالی‌جاه مقرب الخاقان زین العابدین خان سرهنگ سواره نظام است و این سه نفر برادر در عنفوان جوانی شایسته و سزاوار خدمات دیوانی می‌باشند.

پسر دویم مرحوم میرزا نعیم نوری است: مقرب الخاقان: میرزا علی محمد خان لشکرنویس - باشی. بعد از وفات والد ماجدش به منصب لشکرنویس باشی سپاه فارس برقرار گردید و در زمان زندگانی والد خود، چند سالی به ایالت خطه لار و سواحل دریای فارس مأمور بود و گاهی به حکومت نواحی گله‌دار و گاهی به ضابطی بلوک جهرم و قیر و کارزین برقرار بود و در سال ۱۲۹۵ در شیراز وفات یافت.

و خلف الصدقش مقرب الخاقان میرزا لطف علی خان لشکرنویس باشی در سال ۱۲۷۷ متولد گشته و تحصیل کمالات لایقه را نموده، بعد از وفات والد ماجدش به منصب لشکر - نویس باشی برقرار گردیده است.

و از اشراف و بزرگان این محله است: سلسله جلیله سادات موسوی مشهور به سادات مولی، اصل این سلسله از ناحیه حویزه خوزستان و شوشتر است. جد اعلای آنها نور حدقه سیادت و نور حدیقه سعادت سید عبد الرضا پسر سید مبارک پسر سید عبد المطلب پسر سید حیدر پسر سلطان - سید محسن ملک حویزه پسر سلطان سید محمد مشعشی موسوی که جناب قاضی نور الله شوشتری «۱»، شرح حال او را در جند شانزدهم از کتاب مجالس المؤمنین، نگاشته است و بر سبیل اجمال در گفتار اول فارسنامه ناصری در وقایع سال ۹۱۴ مسطور گردید و جناب سید عبد الرضا در حدود

(۱). قاضی نور الله شوشتری متولد ۹۵۶، مقتول در ۱۰۱۹ هجری؛ محدث، قاضی و فقیه مشهور شیعه که به شهید ثالث معروف است، او در هند اقامت داشت و پس از نوشتن کتاب (احقاق الحق) علمای سنت حکم به قتل وی کردند و به امر جهانگیر با ضربه تازیانه خاردار کشته شد و مزارش در آگره است و از آثار دیگرش مجالس المؤمنین و دلائل الشیعه و صوارم المهرقه است. (معین). ر ک تاریخ تذکره‌های فارسی ص ۷۵۷ تا ۷۶۶ جلد دوم.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۷۹

سال ۱۰۲۰ و اند از حویزه به شیراز آمده، به دامادی نواب صفی قلی خان ولد الصدق نواب امام - قلی خان بیگلربیگی و حکمران مملکت فارس که شرح حالش در گفتار اول این فارسنامه نوشته شد، برقرار گشته، توطن نمود و صاحب ضیاع و عقار و املاک فارس گردید و اولاد امجدش تاکنون در شهر شیراز به احترام باقی‌اند و از آن سلسله آنچه در حویزه توقف دارند، به امارت و ریاست آن نواحی برقرارند و چون خواهند نامی از آنها را بگویند لفظ مولی را بعد از نام او آورند مانند: مولی عبد الله خان و مولی جعفر خان.

و آنچه از این سلسله در شیراز توطن دارند چون نام آنها را گویند لفظ مولی را در آخر نام او آورند مانند حاجی سید حسن مولی و سید علی اکبر مولی و اهل این سلسله مولی همیشه در شهر شیراز به مناصب عالیه برقرار بوده‌اند.

و از اعیان این محله است: سلسله رؤسای شیادانی. و شیادان نام محله‌ای است از محلات شیراز، مولد خواجه حافظ (رحمة الله علیه) است و اکنون پاره‌ای از آن محله، جزء این محله گشته است و پاره‌ای از آن در خارج دروازه سعدی افتاده است و از قدیم این سلسله از بزرگان این محله بوده‌اند و جد اعلای آنها حاجی شکر الله شیادانی در دولت نادر شاهی در فتنه میرزا تقی خان شیرازی، میراب الاصل، که شرح آن در گفتار اول این کتاب نوشته شد، زحمتها کشیده و خسارتها دید.

و پسرش حاجی حسن خان رئیس شیادانی در دولت نواب کریم خان زند، خدمتها نمود و احترامها دید و از او دو نفر پسر باقی بماند:

حاجی محمد جعفر رئیس شیادانی و حاجی محمد باقر رئیس شیادانی. حاجی محمد جعفر مادام زندگانی، کلانتر حومه شیراز بود و در سال ۱۲۴۱ وفات یافت.

و پسرش حاجی محمد حسین رئیس شیادانی در سال ۱۲۲۱ متولد گشته و شغل خود را زراعت و رعیتی املاک موروثه و مکتسبه

خود قرار داده است و دیوانیان عظام تصدیق او را در تشخیص حدود مزارعات فارس معتبر دانند و در این سال ۳۰۴ [۱] در قید زندگانی باقی است و او را چهار نفر پسر است:

حاج رئیس آقا کوچک و رئیس محمد جعفر و حاجی میرزا عبد الله و میرزا اسد الله همه در عنفوان جوانی به امر زراعت و رعیتی پرداخته‌اند و حاجی محمد باقر رئیس شیادانی در سال ۱۱۸۰ متولد گشته، مادام زندگانی جز زراعتکاری «۱»، عملی نداشت و در سال ۱۲۷۱ وفات یافت و او را دو نفر پسر بود:

اول آنها حاجی رئیس علی شیادانی است در سال ۱۲۲۶ متولد شده، تمام عمر خود را صرف زراعت نمود و در سال ۱۲۷۹ [۱۲] وفات یافت و او را چهار نفر پسر بود:

حاجی محمد اسمعیل رئیس شیادانی و میرزا خلیل شیادانی و آقا عبد الحسین رئیس شیادانی و آقا بزرگ رئیس شیادانی. پسر دویم حاجی محمد باقر رئیس شیادانی است: حاجی رئیس نبی شیادانی. در سال ۱۲۹۲ بعضی از دیوانیان فارسی که طمعی در املاک او داشتند، ظاهراً برای مهمی او را به فراشی

(۱). در متن: (زراعتکاری و).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۸۰

سپردند و آن فراش به طمع منفعتی زجرش نمود تا در زمره شهدا محسوبش فرمود، نه کسی از عامل، مطالبتی و نه از آمر مؤاخذتی فرمود.

و از اعیان این محله است: سلسله تجار مشهور به صرافها و از اجله آنهاست:

حاجی محمد جعفر ناظم التجار و حاجی احمد صراف که هر یک در درستکاری و راستگوئی مشهور بودند و خلفان صدق حاجی محمد جعفر، میرزا محمد رحیم خان منشی وزارت دول خارجه و حاجی حسین علی تاجر است.

و از اعیان این محله است: عالی‌جاه، رفیع جایگاه، مقرب الحضرت الوالا حاجی میرزا فتح الله در سال ۱۲۲۷ متولد شده و پدر بر پدر به شغل تحریر رسائل وزراء مملکت فارس برقرار بودند و چندین سال است حاجی میرزا فتح الله، از شغل موروثی استعفا نموده، از اموال مکتسبه خود، گذران کرده، به وظائف عبادات و لوازم طاعات عمری را به پایان می‌رساند.

و ولد الصدق او میرزا محمد علی خان، چندین سال است سر به آستانه مبارکه حضرت اسعد ارفع امجد والا، ظل السلطان ادام الله شوکته فرود آورده به جوهر ذاتی و درستکاری، مواظب خدمات مرجوعه گشته، ترقی نموده، به منصب جلیل لشکرنویس باشی افواج مأموره به اصفهان و فارس و کرمانشاهان سرافراز و برقرار است.

و از اعیان این محله است: لسان زمان و سحبان اوان، صاحب کمالات علمیه، ناظم ایات بدیعه آقا محمد مهدی «آسوده» «۱» تخلص، شاعر شیرازی خلف الصدق مرحوم حاجی حیدر علی تاجر شیرازی، تحصیل کمالات علمیه و ادبیه را نموده، معیشت را از رنج مال التجاره موروثه از والد خود نماید و این چند شعر از او به یادگار ثبت گردید:

ز وصل روی تو ای رشک لعبت نوشاددم که بود به غم تو آمان، شد از نو، شاد

شیم ز روی تو بگرفت روشنائی روزتبارک الله از آن روی آفتاب نهاد

صبا عبیرفشان گشت و مشکیز مگر به طره تو گذر کرد وز او گره بگشاد

ز دست چشم تو آسوده زینهار بردبر آستانه فخر زمانه خواجه راد

آن ماده که رشک آفتاب است به جام شادی روان شیخ و شاب است مدام

چون پند پدر اگر چه تلخ است ولی شیرین به مثل که شهد ناب است به کام

(۱). مرحوم فرصت می‌نویسد: (سالهای دراز به تحصیل علوم عربیه و ادبیه اشتغال داشته، حکمت و ریاضی را نیز محصل بوده، ادیبی است دانشمند و حکیمی بی‌مانند، در علم عروض و قافیه و بدیع نیز کمال مهارت را دارد و چندی است پای در دامن عزت کشیده). آثار العجم، ص ۳۵۳. فرصت الدوله در همان صفحه قصیده‌ای از او را نقل می‌کند که در فتح قلعه تبر گفته است. فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۸۱

محلّه پنجم شیراز محلّه درب مسجد (نو) است

محدود به محلّه میدان شاه و محلّه سرباغ و محلّه بازار مرغ و شماره خانه‌های آن تا سال ۱۳۰۱، ۱۶۰ خانه بود و مردم آن ۴۳۸ نفر مرد و پسر و ۴۴۹ نفر زن و دختر است و کدخدای آن حاجی آقا جانی کدخدا پسر آقا عبد الرزاق کدخدا پسر غفار خان کدخداست و حاجی آقا جانی در سال ۱۲۱۴ متولد شده و تاکنون در قید حیات باقی است و او را دو نفر پسر است: اول آنهاست: آقا محمد هادی کدخدا، پسر دویم او آقا محمد رضاست.

و از اجله اشراف و اعیان این محلّه است: فخر السادات، جلیل الاصل، جمیل الوصف، صاحب نسب طاهر و مالک حسب ظاهر حاجی سید ابراهیم حسینی تاجر مشهور به اصفهانی. در سال ۱۲۴۰ و اند در شیراز متولد گشته و در کنف تربیت والد خود، تحصیل کمالات نموده، به قدر سزاواری از مقدمات علمیه آموخته، در عمل تجارت و درستکاری محسود امثال و اقران گردید و در سال ۱۲۸۴ به وکالت عالیّه دولت عثمانی برقرار گردید و والد ماجدش جناب سلاله السادات و الانجاب، افتخار امثال و اقران، عمده اعیان حاجی میر محمد تقی تاجر اصفهانی به شیراز آمده، رحل اقامت را برای تجارت انداخته، سالها توقف نمود و صیت تجارت و اعتبارش به اقصی بلاد رسیده، مرجع امور تجارتنی قریبه و بعیده گردید و در سال ۱۲۶۰ و اند در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و جناب حاجی سید ابراهیم را دو نفر پسر است:

اول آنهاست: سلاله السادات الانجاب میرزا سید محمد. مدتی کسب کمالات علمیه نمود.

پس مداخلتی در کارهای تجارتنی فرموده است.

پسر دویم آن جناب است: خلاصه اطياب زمان، مقرب الخاقان میرزا علی محمد خان. در سال ۱۲۸۰ و اند در شیراز متولد شده، کسب کمالات خط و ربط نموده، به جوهر ذاتی، لوازم علم انشاء را آموخته، به منصب منشی‌باشی حضرت اشرف والا، جلال الدوله فرمانفرمای مملکت فارس سرافراز و برقرار است.

و از اعیان این محلّه است: صحیفه اوراق وزارت و ریاض حدیقه امارت، دستور اعظم،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۸۲

مالک زمام مجد و کرم محمد نبی خان وزیر «۱». اصلش از خاک پاک شیراز است، خلف الصدق آقا کوچک تاجر شیرازی، در بدایت جوانی به شغل تجارت که ارثی او بود، اشتغال داشت، پس مسافرت به بصره و بغداد نموده، در سلک اعظام تجار منسلک گردید و در سال ۱۲۱۵ که حاجی خلیل خان کراوغلی ملک التجار قزوینی، شوهر خواهر جناب محمد نبی خان، از جانب سنی-الجوانب امنای دولت علیه ایران، مأمور به سفارت هندوستان گردید و در سال ۱۲۱۸ به گلوله تفنگ سرباز هندوئی کشته گشت و جناب محمد نبی خان تاجر شیرازی برادرزن حاجی خلیل خان که مردی با مکت و ثروت و صاحب کمال و معرفت بود، به جای او سفیر کبیر هندوستان گشته، به مصاحبت بالیوز بصره و صاحب منصبان انگلیس در آخر سال ۱۲۱۸ روانه بمبای گردید و بعد از ورود در منزلی ملوکانه فرود آمده و حکمران بندر بمبای، هر روزه بطرزی تازه عیشی مهنا برای او، آماده می‌داشت و مدت ۵ ماه در بمبای به عشرت گذرانید، پس به ولایت بنگاله و شهر کلکته برفت و نزدیک به سالی به عزت و عشرت کام دل را حاصل

نموده، عود نمود به بندر بمبای و مدتی به احترام تمام توقف داشت و در اواخر سال ۱۲۲۱ از هندوستان عود به شیراز کرده، روانه دار الخلافه طهران گردید و در سال ۲۳ [۱۲] جناب نصر الله خان قراگوزلو را از وزارت فارس معزول فرموده به جای او، جناب محمد نبی خان سفیر کبیر را وزیر نموده، روانه شیرازش داشتند و در آخر سال ۱۲۲۴ از وزارت فارس معزول گردید و جناب حاجی - محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی که با محمد نبی خان کدورتی در میان داشت از طهران به شیراز آمد و مبلغ ۱۰۰۰/۱۵۰ تومان از نقد و جنس و خانه و املاک، از محمد نبی خان و برادر او محمد جعفر خان حکمران بندر بوشهر و دشتی و دشتستان بازیافت نمود و بعد از ادای این وجه در آستانه مبارکه امامزاده سید میر محمد (ع) پناه برده، وفات یافت و در آنجا مدفون گردید و تمامی این مراتب، در گفتار اول این فارسنامه، در ضمن وقایع سالهای گذشته، مرقوم گردید و نظر به فطرت اصلی، اشعاری به رشته نظم در آورده و در مراتب حال «فطرت» تخلص می نمود و بعد از سفارت به هندوستان «سفیر» تخلص فرمود!! و این شعر از آن جناب ثبت گردید:

شعر آن چنان بگو که اگر خصم بشنود خود را ز آفرین نتواند نگاه داشت و خلف الصدقش، سلاله خوانین مکرم، نتیجه وزیر معظم: محمد باقر خان از شیراز به بندر بمبای رفته، سالها توقف نمود و به احترامی تمام و ثروتی فراوان و معیشتی وسیع گذران نمود و در حدود سال ۱۲۸۹ در بمبای به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش: عالی جاه، فخر الاکفاء، جامع مناقب، حاوی مراتب، نور حدقه نجابت و نور حدیقه اصالت محمد نبی خان در بندر بمبای متولد گشته، کسب کمالات لایقه را نموده، در مرحله جود و سخا گوی سبقت از اقران خود، ربوده، به عزت و احترام در بمبای توقف دارد.

و از اعیان این محله است: جناب مستطاب، خلاصه اولاد رسول ثقلین (ص) و نقاوه سادات خافقین، حاوی کمالات بقراط و جالینوس، مقوی ارواح و نفوس، عالم لیب میرزا احمد -

(۱). محمد نبی خان سفیر فوق العاده ایران در کلکته بود که بنا به گزارش کمیته محرمانه اداره امور سیاسی حکومت بمبئی:

با آنکه (از طرف کمپانی هند شرقی یکهزار رویه مقرر می گرفته، حق نعمت را نشناخته و نفوذ خود را به نفع فرانسویها در ایران بکار انداخته است) ر ک: حقوق بگیران انگلیس در ایران.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۸۳

طیب، نبیره مرحمت پناه، میرزا احمد حکیم باشی «۱» حسینی شیرازی است. از اول سن شباب مقدمات علمیه و ادبیه و علم هیئت و نجوم و کلیات و جزئیات علمیه و عملیه فنون طب و تشریح را از نگارنده این فارسنامه ناصری بیاموخت و چندین تجربیات و امتحانات خود را بر آنچه آموخته بود بیندوخت و تاکنون هر روز مجلس درسش غاص به طلاب علم طب و تشریح است و ولادت آن جناب در سال ۱۲۴۷ اتفاق افتاده است.

و ولد صدقش نور حدیقه سیادت میرزا مسیح هنوز در سن صباوت باقی است.

و از اعیان این محله است: عالی جناب، کمالات اکتساب، عمدۀ الاعیان و قدوة الزمان، مجمع آداب، مقبول قلوب اولی الالباب، واثق به فضل الله المبین حاجی نور الدین هندی اصل.

آن جناب از بلده مچولی بندر هندوستان است. در اواسط عمر خود به ایران آمده، مال التجاره خطیری آورده، چندین سال در اصفهان بماند و چندین سال در طهران رحل اقامت بینداخت، پس به شیراز آمده، مدتها توطن نمود و عمرش را قرین احترامی زائد الوصف به آخر رسانید و در سال ۱۲۸۱ به رحمت ایزدی پیوست و عمرش از صد متجاوز بود.

و خلف الصدقش، قدوه اخیار و زبده ابرار، فخر اعیان و افتخار امثال و اقران، سلاله اماجد و افاحم میرزا ابو القاسم هندی در سال

۱۲۶۲ متولد گشته و تحصیل کمالات لایقه را نموده، معیشتی به آسایش و زندگانی به احترام دارد.

و از اعیان این محله است: عالی جناب، کمالات اکتساب، کشف مشکلات امراض و حلال معضلات «۲» اسقام، جالینوس زمان، محمد بن زکریای «۳» دوران، حکیم ماهر، سلاله السادات حاجی میرزا باقر طیب حسینی در فنون علمیه و عملیه مقاصد علم طب، سرآمد اهل زمان خود بود و معالجات غریبه از او بروز نمود و در سال ۱۲۵۹ در شیراز وفات یافت و از او سه نفر پسر باقی بماند: اول آنهاست: مقتدای حکما و پیشوای اطباء، حاوی کمالات اعظام، سلاله سادات افاحم حاجی میرزا ابو القاسم طیب سالها در شیراز، مشغول معالجه مرضی بود و در سال ۱۲۷۸ وفات یافت.

و خلف الصدقش: عالی جناب کمالات اکتساب، دافع آلام و شافی اسقام میرزا غیاث طیب «۴» در سال ۱۲۷۰ تولد گشته، تحصیل مقاصد طیبیه نموده، مشغول به عمل طبابت است.

پسر دیگر مرحوم حاجی میرزا باقر طیب است: قدوه اطباء و اسوه حکما، جالینوس ثانی، مستخرج قانون معانی سلاله سادات، سید لیب حاجی میرزا سید علی طیب «۵». در سال ۱۲۴۹ متولد گشته، تحصیل کمالات علمیه و عملیه علم طب نمود و کتاب شرح اسباب را از مؤلف این فارسنامه ناصری شنید و [۱] کنون به معالجه مرضی اشتغال دارد.

و از اعیان این محله است: جناب مستطاب مجمع آداب، مقبول اولی الالباب، جامع

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۵۳۳.

(۲). در متن: (مفضلات).

(۳). در متن: (ذکریا).

(۴). ر ک: آثار العجم، ص ۵۳۳

(۵). ر ک: آثار العجم، ص ۵۳۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۸۴

کمالات، حاوی سعادات حاجی محمد رحیم صالح در سال ۱۲۴۹ در شیراز متولد گشته، کسب کمالات علمیه نموده، روزگار جوانی را صرف تحصیل مقاصد یقینیه نموده، عمرش را به وظائف طاعت و عبادت گذراند و والد ماجدش حاجی محمد علی مشهور به آقا، از اعظام تجار شیراز بود.

و از اعیان و بزرگان این محله است: صحیفه اوراق تجارت، ریاض حدیقه نجابت، دارای فضایل، زینت محافل، نتیجه ابرار حاجی زین العابدین امین التجار، مدتها در بندر بمبای برای تجارت، رحل اقامت بینداخت و صیت تجارتش به اقصی بلاد رسیده، رجوع معامله تجار ممالک را با خود بداشت و منشأ خیرات گشته، چندین مکتب‌خانه خیراتی در شیراز و اماکن مشرفه برپا کرده و مواجب و رخوت ایتمام مکتب‌خانه را می‌داد و در سال ۱۲۹۶ در بندر بمبای به رحمت ایزدی پیوست و حاجی زین العابدین امین التجار اول کسی است که جمعی را با خود شریک نموده، چندین کشتی آتشی را خرید و حمل و نقل مال التجاره هندوستان را به سواحل دریای فارس می‌رسانید و از منافع آنها تاکنون چند کشتی دیگر خریده‌اند و در خلیج فارس تردد می‌نمایند و حاجی زین العابدین امین التجار، خلف الصدق مرحوم حاجی آقا بزرگ تاجر شیرازی است.

و خلف الصدق مرحوم حاجی زین العابدین است: ملک اعظام تجار، زبده نتایج اختیار، قدوه اعیان و اسوه اقران آقا عبد الحسین امین التجار. در سال ۱۲۶۵ در شیراز متولد گشته، کمالات لایقه را کسب نموده و از شیراز به بمبای هندوستان رفته، در ظل حمایت والد ماجد خود تربیت یافته، امور تجارت و معامله را بیاموخت و بعد از وفات والد ماجدش به لقب جلیل امین التجاری مفتخر گردید و رجوعات تجارتی اماکن قریبه و بعیده را که با والد او بود، متصدی گردید و از عهده لوازمش برآمد و از راستگویی و

درست کرداری، کار تجارتش بالا گرفته است و نزدیک به سالی است عود به شیراز نموده است و زمان مسافرتش به هیجده سال رسید.

و از اعیان این محله است: سلاله اخیار و قدوه ابرار حاجی محمد حسن تاجر و برادر مکرمش، افتخار اماتل و اقران، عمده اعیان حاجی محمد ابراهیم تاجر شیرازی پسران حاجی - محمد حسین تاجر ولد اسمعیل بیک شیرازی. در سال ۱۲۳۶ و ۳۷ [۱۲] متولد شده‌اند و در اوایل حال، تحصیل مقدمات علمیه را نموده، در فنون ریاضی و علم فقه، گوی سبقت را از همگان خود ربودند، در کار تجارت سرآمد اهل زمان شدند و خمس و زکوة اموال خود را از امروز به فردا نینداخته، تمامی آنها به ارباب استحقاق می‌رسانیدند و حاجی محمد حسن در میانه بازار و کیل و دروازه اصفهان، مسجدی وسیع مشتمل بر شبستان و چندین طاق که به ستونهای سنگی یکپارچه، استوار داشته، به انجام رسانید و چندین هزار تومان در مخارج آن صرف نمود و در قدیم در این موضع مسجدی کوچک مشهور به مسجد حاجی غنی بود که تمامی طاق و رواق آن منهدم گشته، جز نامی و ویرانه‌ای باقی نبود و حاجی محمد حسن چندین خانه خریده، ضمیمه آن مسجد خراب نمود.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۸۵

محله ششم شیراز محله سرباغ «۱» است

و این محله، محدود است به محله میدان شاه و محله سنگ سیاه و محله سردزک و محله درب مسجد. شماره خانه‌های آن در سال ۱۳۰۱، ۲۲۳ درب خانه و مردم آن ۹۲۳ مرد و پسر و ۱۰۸۴ نفر زن و دختر است. و از اجله اعیان و علمای این محله است: سلسله جلیله امام جمعه:

جد اعلای این سلسله است: جناب مستطاب معلی القاب، مقتدای علما و پیشوای فضلا، علامه زمان، مههد قواعد و قوانین، ضیاء دنیا و دین شیخ حسین جزایری از جزایر عراق عرب به شیراز آمده، رحل اقامت را افکنده، مروج مذهب اثنی عشری گشته، احادیث و اخبار اهل بیت نبوت را گوشزد خاص و عام می‌نمود.

و خلف الصدقش، جناب مستطاب قدوه علما و زبده فضلا، علام فهمام، شیخ مشایخ زمان، مقتدای اهل ایمان شیخ محمد مشهور به شیخ مفید «۲». سالها در شیراز بیشتر علوم دینیه و مطالب یقینیه، طلاب علوم را بهره‌مند می‌نمود. ولادت آن جناب و وفاتش در شیراز اتفاق افتاد و از مآثر علمیه اوست: رساله دره نجفیه در اثبات امامت خاصه و رساله اربعین، باز در اثبات امامت خاصه که ذکر چهل سند در او نموده است.

و خلف الصدق جناب شیخ مفید است: مالک مسالک شریعت، واقف مواقف حقیقت، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، علامه اوان، مجتهد الزمان شیخ عبد النبی امام جمعه شیراز، اول کسی است از این سلسله که امامت نماز جمعه را اختیار نمود و مادام زندگانی به نشر علوم و فتاوی و امامت نماز جمعه و جماعت در شیراز، مشغول بود و از مآثر علمیه آن جناب است: تذکار المتعلمین فی شرح تبصره المتعلمین و رساله وجوب عینی نماز جمعه. و در سال ۱۱۹۱ در شیراز به روضه رضوان خرامید و آن جناب را هفت پسر بود:

اول آنهاست: شیخ انام، مقتدای طوایف اسلام، وارث موارث صدیقین، واجد مقاصد اهل یقین، منبع علوم رحمانیه، مجمع فیوض سبحانیه، ناصح ملوک و سلاطین، فرید وحید

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۴۳۳.

(۲). ر ک: آثار العجم، ص ۳۳۴.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۸۶

شیخ محمد مشهور به شیخ مفید امام جمعه و جماعت، ملقب به «زاهد» که از اوائل سن تکلیف جز لباس خشن نپوشید و لقمه چرب و شربت شیرین نوشید اگر مالی داشتی، بر فقرا و درویشان ایثار کردی و در سال ۱۲۲۹ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و آن جناب را چهار نفر پسر بود:

اول آنهاست: جناب مستطاب امام اقدم و همام اکرم، بقیه مشایخ و مشاهیر سلف، استاد جماهیر خلف، واسطه عقد موالی، رابطه استکمال اهالی، مبین مرموزات فقهاء عظام، مرجع اهل اسلام، شیخ مشایخ اولی الالباب شیخ ابو تراب «۱» امام جمعه و جماعت، عمرش را در تعلم و تعلیم و تدریس علوم مسلمانی و نصایح ملوک و فرمانروایان و شفاعت ستم رسیدگان از ستمکاران به سر رسانید و از این رهگذر زحمتها کشید و در سال ۱۲۵۶ برخلاف رضا، با جماعتی از علما و بنی اعمام به دار الخلافه طهران رفته، مدت سه سال توقف فرمود و از امنای دولت تقاضای هیچ مطلبی را نمود، پس اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه، محمد شاه، انار الله برهانه، جناب شیخ را ملاقات فرمود و خاطرش را مسرور داشته، به احترام تمام به مصاحبت امیر کبیر میرزا نبی خان والی مملکت فارس، عود به شیراز نمود و کما فی السابق به تدریس علوم دینی و نصایح بزرگان و اعیان اقدام فرموده، پناه هر پناهنده و شفاعت‌خواه هر ستم رسیده بود و در سال ۱۲۷۲ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و آن جناب را سه نفر پسر است:

اول آنهاست: جناب مستطاب، امام اقدم و همام اکرم، مستجمع حقایق علوم، مستنبط قواعد حدود و رسوم، حلال مشکلات، کشف معضلات «۲»، علام فهم حاجی شیخ یحیی «۳» امام جمعه و جماعت. در سال ۱۲۴۷ در شیراز متولد شده، بعد از سن طفولیت در اکتساب مقاصد علمیه کوشیده، به اندک زمانی، بر امثال و اقران خود فائق گردید و بعد از تکمیل علوم دینی هر روزه در محفل مینو مشاکل خود، تا یک ساعت و نیم از آفتاب برآمده، طلاب علوم را از نتایج افکار ابکار خود بهره‌مند سازد، پس در مسجد جامع جدید مشهور به مسجد نو بر منبر نشسته به جوامع تفسیر و مجامع تأویل، جماعت مسلمانان را مستفیض نماید، پس عود به منزل نموده، مشاجرات و مرافعات انام را به تصالح به اعانت مظلوم، قطع فرماید و ایام متبرکه و روزهای جمعه در مسجد جامع کریم خانی، مشهور به مسجد وکیل بعد از ادای فرایض به نصایح بلیغه جلیله و مواعظ جمیله، اهل فضل و بزرگان و اعیان را متذکر و متنبه سازد و در روزهای دوشنبه هر هفته از ماه و سال در باغهای موروثی و مکتسبی خود رفته، با دوستان شفیق و رفیقان صدیق، بعد از تفاکه و تفکه به مکالمات علمیه و مطایبات ادبیه، رفع انقباض از خاطر خود و حضار فرماید و نزدیک به سی سال است که با نگارنده این فارسنامه ناصری به طریق مواسات و شفقت، رفاقت و صداقت و مسامرت شبانه و مصاحبت روزانه، سلوک فرموده است و آن جناب را شش نفر پسر است:

اول آنهاست: جناب مستطاب مجمع آداب، مقبول قلوب اولی الالباب، عارف اسالیب ادبیه، واقف قوانین عربیه، زینت ارباب فضل و حکمت، غایص بحار معانی، به علو همت، فاضل امجد

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۳۲۴ و سفرنامه حاجی پیرزاده، ص ۶۱.

(۲). در متن: (مفضلات).

(۳). ر ک: سفرنامه حاجی پیرزاده، ص ۶۱، و وقایع اتفاقیه، ص ۷۵۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۸۷

حاجی شیخ احمد «۱». در سال ۱۲۶۵ در شیراز متولد گشته، در کنف حمایت والد ماجد خود تربیت یافته، پای در رتبه معارف نهاده، محسود امثال و اقران است.

پسر دویم جناب امام جمعه است: جناب مستطاب سلاله علمای امامیه و نقاوه فقهای اثنی عشریه، وحید ممهد، شیخ محمد «۲»

پسر سیم و چهارم آن جناب است: جنابان مستطابان، عالمان فاضلان، ادیبان اربیان، جامعان سعادت، حاویان نجابت و اصالت، مقبول قلوب اولی الالباب شیخ عبد اللطیف «۳» و شیخ ابو تراب مشهور به شیخ آقا «۴». در سال ۱۲۷۷ متولد شده‌اند و تحصیل کمالات علمیه و ادبیه را به وجهی لایق نموده، شهوات نفسانی را گذاشته، مستحسنان عقلیه و نقلیه را گرفته‌اند.

پسر پنجم و ششم آن جناب است: دو کوكب برج نجابت و دو اختر فلک سعادت شیخ - بهاء الدین «۵» و شیخ علی «۶». در سال ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ [۱۲] متولد شده‌اند، به اندازه رتبه خود تحصیل کمالات لایقه نموده، محسود اقران آمده‌اند.

پسر دویم مرحمت پناه، شیخ ابو تراب امام جمعه است: جناب مستطاب، سند اعالی و مسند ارباب معالی، متمسک به دین مبین حاجی شیخ مجد الدین. کسب کمالات لایقه را به وجه احسن کرده، معیشتی از املاک موروثه خود نموده، قیام به لوازم طاعات و عبادات لیالی و ایام شغل شاغل خود فرموده است.

پسر سیم مرحمت پناه شیخ ابو تراب امام جمعه است: جناب مستطاب، مستجمع علوم، مستنبط دقایق حدود و رسوم، خلف اسلاف و شرف اخلاف، عالم عامل، فاضل کامل، متمسک بحبل الله القوی شیخ عبد النبی. در سال ۱۲۶۶ متولد شده، تحصیل کمالات لایقه نموده، علوم عربیه و ادبیه را به وجهی نیکو آموخته، در تکمیل علم فقه و اصول کوشیده، گوی سبقت را از همگنان ربوده، مطالب علم انساب و تواریخ را بهتر از همه اندوخته است.

پسر دویم مرحمت پناه، شیخ محمد، مشهور به شیخ مفید زاهد است: قدوه اصحاب و اسوه احباب، متحلی به محاسن سنیه، متخلی از رذائل دنیه، جناب مستطاب حاجی شیخ هاشم. عمر شریفش را در وظائف طاعات و لوازم عبادات به سر رسانید و آن جناب را سه نفر پسر است که در لجه کمال و دری درجه افضالند مانند: حاجی میرزا داود و شیخ سلیمان و شیخ محمد باقر که در تحریر قبالات شرعیه، عدیل و نظیر «۷» ندارد و علم اخلاقش سرآمد همه کمالات است.

(۱). آثار العجم، ص ۳۲۴. پیرزاده درباره او می‌نویسد: (در علم حکمت فیلسوف وقت و شیخ الرئیس زمان است و دانا و عالم و با ذوق و با عشق و با اخلاق حسنه و در سواری و اسب تازی و شکار، گوی سبقت از شجاعان زمان برده، تیر او خطا نکند و هرگز بی‌شکار از صحرا به خانه بر نمی‌گردند و با درویش و فقیر و دوست و رفیق مجالس و معاشرند و از مصاحبت با فقرا خیلی خوش دارند). ص ۶۲.

(۲). ر ک: سفرنامه حاجی پیرزاده، ص ۶۲.

(۳). ر ک: آثار العجم، ص ۳۲۴، حاجی پیرزاده لقب او را (معین الشریعه) نوشته است. ص ۶۲.

(۴). ر ک: آثار العجم، ص ۳۲۴.

(۵). ر ک: آثار العجم، ص ۳۲۴. مادر او همشیره صاحب دیوان بود. سفرنامه پیرزاده، ص ۶۲.

(۶). (بسیار جوان معقول، با اخلاق و خوش فطرت می‌باشند). (سفرنامه پیرزاده، ص ۶۲). او داماد مؤید الملک بود و اولادی داشت به نام (ضیاء الدین). سفرنامه پیرزاده، ص ۶۲.

(۷). در متن: (نذیر).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۸۸

پسر سیم مرحمت پناه شیخ مفید زاهد است: قدوه اعیان و اسوه اقران شیخ محمد حسین. در زمان زندگانی با معیشتی وسیع و گذرانی فسیح از املاک موروثه و مکتسبه خود، محسود امائل و اقران بود و از آن جناب دو نفر پسر باقی ماند که هر یک نهالی از بوستان نجابت و شاخه‌ای از گلستان سعادت‌اند: شیخ محمد حسن و شیخ ابو القاسم. در عنفوان جوانی، به احترام تمام معیشتی به وسعت دارند.

پسر چهارم شیخ مفید زاهد است: قدوه اعظم و اسوه افاحم، افتخار اماجد و اعیان، مقتدای امثال و اقران، شیخ مشایخ زمان، متمسک بحبل الله المتین حاجی شیخ زین العابدین. در سال ۱۲۲۲ در شیراز متولد شده، کسب کمالات لایقه نموده، از علوم عربیه و فقه و تفسیر بهره یافت و چون والده ماجده‌اش از سلسله تجار بود، میل به شغل تجارت که بهترین کسبه‌است نمود و سرمایه‌ای بیندوخت، پس از شیراز به هندوستان رفت، سالی مکث نکرده، به جانب کشمیر شتافت و بعد از ورود رحل اقامت را بینداخت و از معامله شال کشمیری، ثروتی لایق بیافت و العود احمد را گفته بعد از چندین سال عود به شیراز نمود و چون بازار تجارت را کاسد و معاملات را فاسد بدید، چیزی از اندوخته خود را بداد و چندین قریه و مزرعه در بلوک بیضا و حومه شیراز در عوض گرفته، ضمیمه املاک موروثه خود نموده، مالک ضیاع و عقاری لایق گشته، سرپرستی املاک را شغل خود نمود و سرمایه تجارت را به اولاد امجادش داده، هر یکی را به اندازه رتبه، مشغول تجارت بداشت و بر این منوال زندگانی را به سر رسانید و در سال ۱۳۰۴ وفات یافته، به رحمت ایزدی پیوست و او را پنج نفر پسر است:

اول و دویم آنهاست: دو نور حدقه سعادت و دو [نور] حدیقه نجابت و اصالت: حاجی شیخ - محمد علی و شیخ ابو القاسم. کمالات [را] تحصیل نموده، خط و ربط محاسبات را آموخته، در عمل تجارت و درستکاری و راستگویی، گوی سبقت را از اقران خود ربوده‌اند.

پسر سیم و چهارم و پنجم حاجی شیخ زین العابدین است: محامد انتسابان، کمالات اکتسابان: شیخ عبد الرسول و شیخ عبد الرحمن و شیخ عبد العزیز، همه در اوائل جوانی با درست - حسابی و راستگویی، مشغول تجارت گشته، محسود امثال خود شده‌اند. پسر دویم مرحمت پناه، شیخ عبد النبی، اعلم فضلا و افضل علما، جامع فضایل، باسط شمایل، خادم دین مبین شیخ شرف الدین صدر مملکت فارس در اواخر دولت زندیه و اوائل دولت علیه قاجاریه او را به این لقب گفتند و احترامی زائد بر او گذاشتند. وقتی نواب - حسین علی میرزا فرمانفرما و چراغ علی خان نوائی وزیر و اعیان فارس را در مسجد نو بعنوان مهمانی بخواست و معادل هزار نفر را در چندین صفه از مسجد نشانیده، طعام بداد جز اشخاصی که قابل جلوس در مجلس نبودند و در سال ۱۲۲۰ به رحمت ایزدی پیوست و از او خلفی نماند.

پسر سیم شیخ عبد النبی امام جمعه سابق است: جناب مستطاب قدوه اخیار و اسوه ابرار، شیخ انام، مقبول اهل اسلام، خادم دین مبین شیخ ضیاء الدین «۱». مادام زندگانی به نشر علوم اشتغال داشت.

(۱). ر ک: سفرنامه پیرزاده، ص ۶۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۸۹

و خلف الصدق او کمالات اکتساب، فضائل انتساب، صاحب درایت، حاوی روایت، افتخار علما میرزا محمد رضاست، مادام حیات به نشر علوم اشتغال داشت.

و خلف الصدقش جناب حسنات الخصائل، حاوی اقسام فضایل میرزا شیخ علی تحصیل کمالات لایقه را نموده، در تحریر رسائل محسود اقران است.

پسر چهارم مرحمت پناه شیخ عبد النبی امام جمعه سابق است: جناب مستطاب فضائل و کمالات اکتساب، فخر الاطیاب شیخ بهاء الدین.

و خلف الصدقش قدوه اخیار و نتیجه ابرار حاجی شیخ اسماعیل است.

و خلفان صدقش، عالی جنابان، فضائل اکتسابان، ثمره شجره نجابت و اصالت، میرزا - فضل الله و میرزا حبیب به احترام تمام در زمره اهل علم مشغول تحصیل کمالات علمیه می‌باشند.

پسر پنجم مرحوم شیخ عبد النبی امام جمعه سابق، عالی جناب فضایل اکتساب میرزا- کاظم است.

و خلف الصدقش، کمالات انتساب میرزا نبی است. به احترام تمام زندگانی را به پایان رسانید.

و خلف الصدقش: جناب مستطاب فضایل اکتساب، مخدوم اهل علوم، مقنن قواعد حدود و رسوم، ناظم معاهد فروع و اصول، صاحب قوانین معقول و منقول، ادیب اریب شیخ- مفید «۱» [است]. در حدود سال ۱۲۵۰ متولد گشته، تحصیل کمالات علمیه را به وجهی لایق نموده، برای تحصیل مقاصد علمیه، سفرها کرده، از هر سفره‌ای توشه‌ای و از هر خرمنی خوشه‌ای بر گرفته، مدتی است عود به شیراز کرده، هر روزه درر و لآلی اندوخته خود را آویزه گوش اهل هوش نماید و به ادنی معیشتی کفایت کرده، در ازدیادش نکوشد و جز لباس کهنه و عبای خشن نپوشد و این چند بیت که از جناب شیخ مفید است، ثبت گردید:

به سر بازم هوای دیگرستی که در نایم نوای دیگرستی

به خلد کوثرم دیگر چه حاجت که رویت خلد و لعلت کوثرستی

گر شود ای صنم ترادر بر خویش «۲» آرما

سر بنهم به پای توجان به رهت سپارما پسر ششم شیخ عبد النبی، امام جمعه سابق، عالی جناب فضایل و کمالات اکتساب شیخ- محمد علی است. مادام حیات به احترام و عزتی تمام، معیشت نمود و از او سه نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست: مولای انام و مقتدای اهل اسلام، علام فهام، عالم فاضل به حق ناطق میرزا محمد صادق. زندگانی خود را در تعلم و تعلیم علوم دینی و امامت جماعت مسلمانان بسر برد.

(۱). درباره او و آثارش رجوع شود به آثار العجم، ص ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰. از اهم آثار اوست: منظومه در احکام عهد شرعی، شرحی بر حدیث کمیل، شرحی بر حدیث ام زرع، منظومه در فقه، نور الیقین، شرح قصیده امرؤ القیس، ضیاء- القلوب، عشره کامله، اصلاح الفاظ در تبیین الفاظ عربیه، گنج مراد و هزینه رشاد، جمع المسائل و اساس لکمال.

(۲). در متن: (خویشتن).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۹۰

پسر دویم و سیم شیخ محمد علی است: کمالات اکتسابان: علام فهام، قدوه اهل اسلام، عالم فاضل، شیخ حسن [و] قدوه اکابر، جامع اشتات امور، عارف به مصالح جمهور، شیخ مشایخ شیخ اسد الله. این دو نفر برادر به آسایش تمام زندگانی خود را صرف عبادت ملک علام نمودند و از مرحوم شیخ اسد الله دو نفر پسر باقی است:

اول آنهاست: فضایل اکتساب، مبادی آداب، کوکب فلک نجابت، اختر سپهر سعادت میرزا خلیل. شغل خود را تحصیل مقاصد علمیه و نظم املاک موروثه قرار داده است.

پسر دویم شیخ اسد الله: کمالات اکتساب، فضائل انتساب، فاضل عالم شیخ ابو القاسم است. در همه اطوار تاسی به برادر بزرگ خود نموده است.

پسر هفتم مرحوم شیخ عبد النبی است: عالی جناب خصایل اکتساب، قدوسی انتساب، امام اقدم و همام اکرم، مستجمع حقایق، مستنبط دقایق، علام فهام، مرجع اکابر ایام حاجی - میرزا هادی امام جمعه. بعد از وفات برادر ماجد خود شیخ مفید زاهد، متکفل امامت جمعه گشته، ایام جمعات در مسجد جامع و کیلی به وظائف نماز جمعه اقدام می فرمود و داد مظلومان را از ظلمه در خدمت فرمانروایان می خواست و در سال ۱۲۴۱ به روضه رضوان خرامید.

ولد الصدقش: حلال مشکلات قرآنی، کشاف معضلات فرقانی، جامع نکات اصلیه، حاوی قواعد شرعیه، راضی به قدر و قضا حاجی میرزا عبد الرضاست. مادام حیات جز طریق رضای خدای تعالی را نخواست و بیشتر اوقات خود را صرف مقاصد قرآنی نمود

و در اقوال مفسرین تتبعی کامل داشت و احوال صحابه و تابعین را نیکو می‌دانست و او را چهار نفر پسر است:

فضایل و کمالات اکتسابان، عالمان فاضلان، ادیبان اربیان حاجی میرزا سیف‌الله و میرزا- محمد باقر و میرزا علی محمد و میرزا عبد الرحمن و شغل مشاغل آنها تحصیل مراتب علمیه و مقاصد یقینیه و انتظام املاک موروثه است.

از اجله اعیان این محله است: سلسله جلیله و صالحیه که شیرازه کمالات شیراز را از گسیختگی به طراز آورده و علم و شعر و خط گذشتگان که عنکبوت نسیان بر آنها تنیده بود، نعم البدل نموده، به گوش و هوش شنوندگان و چشم بینندگان رسانیده‌اند و چون مؤلف این فارسنامه ناصری به اینجا رسید و خواست القاب و کمالات اهل این سلسله را نگارد به حقیقت از عهده نیامده، زحمت آنرا به جناب مستطاب، صاحب عنان فصاحت و مالک زمام بلاغت، مجمع آداب، مقبول اولی‌الالباب، حسان زمان و سحبان بیان، ناظم بدیعه، مستخرج لآلی از اصداف قریحه، مقله حدقه دوران، یاقوت معدن عرفان، محرر خطوط بر طبقات اوراق، مقرر نقوش بر صفحات اطباق میرزا ابوالقاسم فرهنگ که نهالی از آن بوستان و گلی از آن گلستان است، واگذاشت که صاحب البیت ادری بما فی البیت «۱» و آنچه را آن جناب به قلم مشکین رقم نوشت، همانرا در این جای نگاشت:

بسم الله الرحمن الرحيم: در بیان حال و ترجمه احوال پدر بزرگوار و استاد عالی مقدارم حضرت وصال سقی‌الله ثراه و جعل الجنة مثواه و شمه‌ای از حال پدران و فرزندان آن جناب به طریق اجمال.

(۱). کدخدا به کالا آگاه‌تر. (امثال و حکم، ص ۱۰۵۰).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۹۱

حضرت وصال شیرازی

کنیه شریفش ابو احمد و لقب مبارکش میرزا کوچک و نام فرخنده‌اش محمد شفیع «۱» و والد ماجدش محمد اسمعیل بن محمد شفیع بن محمد اسمعیل. از نیاکان پیش از اینم آگاهی نیست و آنچه از سالخوردگان سلسله خود شنیده شده، میرزا اسمعیل خان جد سیمین، از درگاه پادشاهان صفویه، عامل گرمسیرات فارس «۲» بود و پسرش میرزا شفیع در حضرت نادر شاهی سمت دبیری داشت و چون روزگار نادر شاه سپری شد و اختلال در حال عامه مردمان پدید آمد، میرزا شفیع نیز چندی به پریشانی زندگانی کرده، دعوت حق را اجابت نمود و بازماندگان او که چهار نفر پسر بودند: میرزا اسمعیل «۳» و میرزا ابراهیم و میرزا قاسم و میرزا محمد تقی، قطع علاقه را از اصفهان نموده، به شیراز آمدند و از اولاد میرزا محمد تقی خبری نیست و میرزا قاسم و میرزا ابراهیم راه رهبانیت اختیار کرده، مجرد زیستند و میرزا قاسم از مشایخ سلسله ذهبیه بود و میرزا اسمعیل در

(۱). گلشن وصال، ص ۲۲.

(۲). گلشن وصال، ص ۲۲.

(۳). گلشن وصال، ص ۲۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۹۲

نمونه خط ثلث مرحوم وصال از مجموعه استاد دکتر نورانی وصال استاد دانشگاه شیراز

فن استیفا بی نظیر و در خط رقوم و سیاق یگانه آفاق. در اوائل حال ترک خدمت سلطان و اعمال دیوان گفت و توبه و استغفار نمود. روزگاری در زمان پادشاه رضوان جایگاه، محمد کریم خان زند، زندگانی کرد و هم در آن اوان به عزم سیاحت به مملکت آذربایجان رفت و در آنجا زن خواست و از او دختری آمد، او را به بازرگانی داده، عود به شیراز نمود و در شیراز

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۹۳

دختر میرزا عبد الرحیم نام شاعر شیروانی «۱» را بگرفت و پدر بزرگوارم حضرت وصال در سال ۱۱۹۷ از آن دختر به عرصه وجود آمد و مدتی نگذشته که میرزا اسمعیل بدرود زندگانی را نمود و میرزا عبد الرحیم، حضرت وصال را که دخترزاده او بود تکفل نمود و بعد از دو سال وفات یافت، پس میرزا عبد الله نام، خالوی حضرت وصال که خطی وسط داشت و به نوشتن قرآن معیشتی می نمود، آن حضرت را تکفل فرمود و چون به سن تمیز رسید، طبعش به درویشی و فقر مایل گردید و پیوسته در طلب مردی کامل بود، پس به مصداق من طلب شیئا و جد وجد و من قرع بابا و لج و لج «۲»، مشیت ازلی و هدایت لم یزلی او را به فیض خدمت شیخ العارفین و قطب- السالکین، مظهر انوار الهی و مظهر اسرار خدائی، پیر روشن ضمیر، سید حسینی بزرگوار میرزا- ابو القاسم مشهور به «سکوت» «۳» رسیده، به سعادت صحبت و فیض خدمتش مستعد گردید. قدس- الله روحه. و پیوسته سلاطین و ابنای ملوک و بزرگان به صحبت حضرت وصال، راغب و منادمتش را طالب بودند و آن جناب به انحاء شتی معذرت می خواست، اگر کسی دیوان قصائد آن بزرگوار را ملاحظه کند، به ظاهر چنین داند، که مداح سلاطین بوده و شاعری را شعار خود فرموده است و در واقع چنین نیست بلکه محض آزمایش طبع بوده، برای آنکه بیشتر آنها به نظر «۴» ممدوح نرسیده است و آن جناب را همتی بلند و طبعی ارجمند بود، مدار معیشت عیال را از کتابت کلام الله مجید معین فرموده بود «۵» و قناعت و گوشه گیری را بهترین نعمتی و نیکوترین دولتی داشتی، همواره با فرزندان به طریق اندرز فرمودی که شعر نیکو صنعتی است و شاعری زشت حرفتی، چه آن بحری از دانش و فنی از حکمت است و این نوعی از سؤال و قسمی از کدیت، الا آنکه شاعران به نظم سؤال کنند و گدایان به نثر دریوزه نمایند، هرگز هجا و هزل نفرمود و مگر دو سه قطعه به طریق طیبیت که آنها را در دیوان خود ثبت نفرمود و از غایت شهرت در السنه و افواه بیفتاد. «۶»

در آموختن فنون شعر و انواع کمالات و تعلیم به هیچ وجه مضایقه نفرمود و شاگردان فقیر مفلوک را با ابناء ملوک فرق نهادی و فرزندان خویش را بر دوستان درویش ترجیح ندادی، دو روز از ایام هفته معین بود که اوقات شریف را بر تربیت و تعلیم کافه مردمان وقف فرمود، هر کس زودتر آمد، برتر نشست و بیشتر به کار او پرداخت. هیچگاه به امر معاش نپرداختی و خواهش نمودی، هر چه آماده گردید، تناول فرمودی و هر جامه که دوختندی

(۱). گلشن وصال، ص ۲۲.

(۲). در متن: (لج). ر ک: امثال و حکم دهخدا، ص ۱۱۸ و ۱۷۴۴ و ۱۷۴۶.

(۳). از عرفاء قرن سیزدهم که وصال در مرگ او که در سال ۱۲۳۸ اتفاق افتاد این ماده تاریخ را گفته است:

رفتی ز جهان ای تو جهان بین همه رای کرده خدانشناسی آئین همه را

غم دیده وصال سال تاریخ تو گفت (بر بست فلک دیده حق بین همه را) - ۱۲۳۸ و در همین کتاب ماده تاریخ فوت او (هو الذی لا یموت) است که ۱۲۳۹ می شود، اما وصال تاریخ مرگ او را به عربی سال ۱۲۳۹، آورده است.

(۴). در متن: (منظر).

(۵). گلشن وصال، ص ۲۴.

(۶). از آثار وصال است: کتابی در حکمت و کلام به نثر و نظم، کتابی در گفتار حکیم فارابی در علم موسیقی، کتابی در ادبیات و قوانین عروض، کتابی در تفسیر احادیث قدسی به نظم و نثر به نام سفینه، کتاب صبح وصال به شیوه گلستان، نظم قسمتی از خسرو شیرین وحشی بافقی، منتخبی از مقالات زمخشری، بزم وصال.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۹۴

پوشیدی، سختی و سستی روزگار و تنگی و فراخی معاش، در نزد او یکسان بود، هیچ مال را به ذخیره نگذاشت و یک بدست زمین

و یک درخت باغ تحصیل نفرمود، امروز در غم فردا نبود، هرچه از خزانه غیب رسیدی، صرف فرمودی و چون تمام گشتی وام نمودی، بر این نمونه خط وصال از مجموعه خطی استاد دکتر نورانی وصال استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۹۵

نهج عمری را به آسایش گذرانید و چون سن شریفش به شصت و چهار رسید، آبی در چشمش پدید گشت که یک سال نابینا بماند و در آن حال صابر و شاکر بود، پس از یک سال مرد کحالی از کرمانشاهان بیامد و چشمش را میل زده، معالجه نمود، شهری را خرم و شادان نمود و از غایت شوق به خواندن و نوشتن، هنوز ماده فساد دفع نگشته، چشم را به کار خواندن و نوشتن وا گذاشت، پس از چند روزی دیگر، باز مرض عود نمود و این نوبت امید علاج نبود و در ماه رجب سال ۱۲۶۲، طایر روحش از آخشیمان رسته، به شیدستان پیوست و در بقعه مبارکه حضرت سید میر احمد مشهور به شاه چراغ (ع) در جوار مزار پیر بزرگوار جناب میرزا ابو القاسم سکوت مدفون گردید سقی الله ثراه و جعل فی الجنة مثواه.

از اشعار آبدار حضرت وصال نزدیک به سی هزار بیت «۱» به یادگار بمانده است مشتمل بر قصائد و غزلیات و مراثی و ترجیعات و مثنویات و دیوان غزل آن جناب بر سه گونه است: آنچه در جواب غزلیات خواجه حافظ فرموده، دفتری جداگانه است و آنچه بر طرز شیخ سعدی گفته، دفتری علیحده است و آنچه متفرق گفته شده، دفتری دیگر است «۲» و مراثی نزدیک به ۲۰۰۰ بیت است در رثاء حضرت ابی عبد الله سید الشهداء علیه السلام فرموده، اکنون در تمامی ممالک اسلام مشهور و معروف است و کتاب فرهاد و شیرین «۳» مولانا وحشی را انجام داده، به اتمام رسانید و بزم وصال به طرز شاهنامه حکیم فردوسی (علیه الرحمه) فرموده است و از جمله مثنویات، کتابی است مسمی به سفینه بنیان. آن کتاب بر این نهج است که چهل حدیث از احادیث قدسیه را انتخاب فرموده، حدیثی را عنوان نموده، معنی آن حدیث و تحقیق آن مطلب و داستانی مناسب آن مقام فرموده، باز حدیثی دیگر را آغاز نماید و آن کتاب ناتمام بماند و این چند شعر از حضرت وصال، برای زیور فارسنامه ناصری نگاشته گردید و اگر نه اشعار و دیوانش مشهورتر از آن است که گفته شود:

در نعت خواجه کائنات فرموده است: «۴»

ماه فلک را کلف مگوی که لاف است کاین «۵» اثر آن بنان ماه شکاف است
 کاهکشان پهلوی دریده چرخ است ای که ترا خرق و التیام گزاف است
 ختر گردون که شد ز ریگ روان بیش شاهد تسبیح سنگ ریزه کفاف است
 دیده شبکور نفس اگر ز چه طبع شبر و افلاک را ندیده، معاف است
 مه چو شکافد کسی، فلک بشکافد این سخنان حکیم بیهده باف است
 طوف سموات کرد یک شب و عمری است هفت سموات گرد او به طواف است
 ره نزنند عرض صافنات جیادش کش به همه حال با خدا دل صاف است
 ز آنکه کسی با خدا شریک نسازد گر به صلوة است یا به صف مصاف است

(۱). (که دو هزار بیت آن در مرثیه آل عبا علیه السلام است). گلشن وصال، ص ۲۵.

(۲). گلشن وصال، ص ۲۶.

(۳). نمونه‌ای از قصائد، غزلیات، مراثی و آثار دیگر وصال را در صفحات ۴۲ تا ۱۰۹ گلشن وصال، از مرحوم روحانی وصال بخوانید.

(۴). ر ک: کلیات وصال شیرازی، ص ۸۷، به اهتمام محمد عباسی، فخر رازی، طهران.

(۵). در متن: (این).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۹۶ گر صلوات آری، آورم به تو نامش این خلف بی‌خلاف عبد مناف است
 قاعده مردمی، محمد مرسل کش ز خداوند عصمت است و عفاف است
 آن نبی السیف کز کمال جهادش تا به ابد تیغ انبیا به غلاف است
 اطلس گردون کجا و جامه قدش «۱» هیچ کفاف ار کند برای سجاف است
 شعر فصیحان ز وحی زیر گلیمش سر به سر افسانه‌های زیر لحاف است
 تا به عزیزی رسد به خواب زمانه هفت فلک در شمار سبع عجاف است ۱. در مرکز تمثال وصال است ۲. طرف راست وصال حاج
 میرزا جان برادر اوست ۳. طرف چپ وصال وقار میباشد ۴. پهلوی برادر وصال حکیم است ۵. پهلوی وقار داوری ۶. پهلوی حکیم
 فرهنگ ۷. پهلوی داوری توحید ۸. پهلوی فرهنگ یزدانی ۹. پیرمردی که در گوشه مجلس پهلوی وقار حاج نور محمد خالوی
 فرزندان وصال است.

(۱). در دیوان: (جامه قدرش).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۹۷ شد به ترازو شبی چو یوسف و این رال در هوشش در کف از مجره کلایف است
 بیهده از بهر مثل او که محال است هفت پدر را به چار مام زفاف است و از جناب وصال شش نفر پسر باز بماند:
 نخستین آنها که مهتر و بهتر اخوان بود نام شریفش میرزا احمد «۱» که وقار تخلص فرمودی، تمثال وقار شیرازی
 علاوه بر کمالات موروثی که بر همه کس واضح و همه جا مشهور است در علم و فضل گوی سبقت را از همگان بوده، در جمیع
 فنون، یک فن و در تمام علوم آزموده و ممتحن، خاصه در علوم ادبیه و اقسام حکمت.
 علاوه بر دیوان غزل و قصائد، چندین دفتر به طریق منشآت «۲» و مثنویات فرموده «۳» که هر یک از آنها با کتب مشهوره در آن فن،
 لاف همسری و دعوی برتری دارد. از نتایج طبع گهرزای آن جناب، آنچه تاکنون به جلوه ظهور و معرض شهود آمده، این است:
 قصائد قریب

(۱). در گلشن وصال، ص ۱۲۸، آمده است: (پدر قنداقه او را خدمت میرزا ابو القاسم سکوت برد که نام مولود را بگذارد) فرمود:
 احمد، محمود، محمد، ابو القاسم، و بدین اشارت او را احمد نامید و پسران بعد از احمد به همان ترتیب موسوم شدند.
 (۲). در متن: (منشاد است).

(۳). برای اطلاع بیشتر رجوع شود به پارسی نغز، علی اصغر حکمت، ص ۲۲۵ تا ۲۳۵- تهران، و گلشن وصال، ص ۱۲۷.
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۹۸

به ۲۰ / ۱۰۰۰ بیت، غزلیات مستطاب، قطعات، ترجیعات، کتاب انجمن دانش در نثر به طرز گلستان شیخ سعدی «۱» (علیه الرحمه)،
 کتاب بهرام و بهروز بر وزن خسرو و شیرین، تاریخ ملوک عجم نثر پارسی خالص که یک کلمه غیر فارسی در آن گفته نشده «۲» با
 ملاحظه فصاحت و بلاغت و دیگر داستان حضرت موسی و حضرت خضر علیهما السلام «۳» را بر وزن و طرز مثنوی مولوی (علیه-
 نمونه خط وقار

لرحمه) به رشته نظم آورده، نزدیک به ۶۰۰۰ بیت است و اشهد الله که پس از کتاب مثنوی این بحر را به این سبک هیچکس به آن
 خوبی نگفته، دیگر ترجمه کتاب افسانه از کتب اخوان الصفا، دیگر شرح و ترجمه نامه جناب مولی الموالی امیر المؤمنین (ع) که به
 مالک اشتر نخعی نگاشته،

(۱). این کتاب بوسیله استاد دکتر محمود طاووسی تصحیح شده و زیر چاپ است.

(۲). این کتاب به نام (روزمه خسروان پارسی) است و در سال ۱۳۵۷ بوسیله دانشمند محترم جناب آقای دکتر محمد علی صادقیان استاد ادبیات فارسی دانشگاه شیراز عالمانه توضیح و تصحیح شده و در سلسله انتشارات دانشگاه شیراز در ۵۰۶ صفحه متن و یک مقدمه و ۹۰ صفحه تعلیقات چاپ شده است.

(۳). این کتاب با همت استاد دانشمند، جناب آقای دکتر محمود طاووسی به سال ۱۳۶۰ در شیراز بوسیله انتشارات فروزنگه به چاپ رسید و حدود ۵ هزار بیت دارد. گلشن وصال، ص ۲۶۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۹۹۹

نمونه خط وقار

در آن هنگام که والی مصر بود، دیگر رساله ترجمه صد کلمه آن حضرت، دیگر تاریخ چهارده تن (ع) محتوی بر هشت علم و آن کتاب به طریق جداول تقویمی نوشته شده، در هر جدولی علمی است ترتیب رسمی که خوانده شود علم تاریخ است و از حروف و کلمات هر جدولی علمی دیگر بیرون آید در صرف و نحو و معانی و هیئت و نجوم و حکمت و منطق و عروض و قافیه و صفحه‌ای از آن کتاب در این فارسنامه ناصری تیمنا نگاشته شود، دیگر کتاب مقتل حضرت

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۰۰

سید الشهدا (ع) مبتنی بر ده مجلس عربی و عجمی نثر و نظم مسمی به عشره کامله «۱»، منظومه فارسی ترجمه منظومه عربی مرحوم حاجی ملا- هادی سبزواری، دیگر کتاب شرح رباعیات مرحوم ملا محتشم که در جلوس شاه عباس صفوی طاب ثراه گفته است و این رساله در روزگار ایالت و فرمانفرمائی نواب اشرف والا، حضرت حاجی فرهاد میرزا معتمد الدوله دام عمره، تصنیف گردید «۲»، دیگر رساله سیاحتنامه از شیراز تا بندر بوشهر به طریق نثر پارسی، دیگر اهمیه الادیب عربی، بر روش اوایل التحریر کتاب ریحانه الادب در ترجمه و شرح حدیث نبوی صلوات الله علیه و آله در حال نساء عرب و عجم «۳». در زمان ایالت نواب اشرف والا، مؤید الدوله طهماسب میرزا گفته شد، دیگر کتاب مجالس السنه و محافل الازمنه بر سبک کشکول شیخ بهاء الدین (علیه الرحمه) هر روزی از سال مطلبی تازه و حکایتی بدیع و مسئله‌ای مفید بیان شده، دیگر رساله در تفسیر آیه مبارکه لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ «۴». و رسائل دیگر که ناتمام بمانده است.

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماروی و جناب وقار بعد از وفات پدر بزرگوار به هوای سیاحت و میل مسافرت به هندوستان با برادر کهنتر خود جناب میرزا محمود حکیم به دار الملک بمبای رفته، سالی توقف فرمود و بهترین مشاغل را تصحیح کتاب مثنوی مولوی دانست و در مدت چهار ماه آن کتاب را تصحیح فرمود و حواشی مختصر و مفید بر آن نوشت با خطی مطبوع ناشی از قلم مشکین رقم خود به زیور طبع درآورد و هزار جلد از آن کتاب از مطبع درآمد و در اطراف ممالک ایران و هندوستان و روم و ترکستان منتشر گردید و تا آن زمان، نادر بودی که در شهری یک نسخه مثنوی صحیح یافت شود و در سال ۱۲۳۲ «۵» طایر روحش در قوس نزول از دایره هستی افتاد، پس بال ترقی افشانده، از قوس صعودی الی ماشاء الله، بالا- برفت و در شوال سال ۱۲۹۸ روان پاکش بدرود این خاکدان نموده، به شیدستان خرامید. جسد پاکش را به دخمه پدر بزرگوارش سپردند چنانکه این بنده در اشعار تاریخش اشعاری به این معنی نمودم «۶»:

ورد الوصال و یا له من مضجع بحران فیه تلاقیا و تحملا

(۱). این کتاب نیز با همت و کوشش دانشمند محترم جناب دکتر محمود طاووسی استاد و رئیس مؤسسه آسیائی دانشگاه شیراز در

۵۴۸ صفحه در سال ۱۳۶۰ بوسیله انتشارات فروزنگه در شیراز به چاپ رسید. این کتاب در حدود ده هزار بیت است.

(۲). در متن: (گردند).

(۳). برای اطلاع بیشتر از احوال و آثار وقار رجوع شود به دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۴، ص ۸۲۱ تا ۸۳۳.

(۴). قسمتی از آیه ۲ از سوره فتح.

(۵). وقار که در سال ۱۲۳۲ هجری قمری متولد شده بود در سال ۱۲۹۸ به بیماری استسقا دچار شد و در کنار تربت وصال و سکوت

پائین پای حضرت شاه چراغ مدفون گشت. (گلشن وصال، ص ۱۳۵).

(۶). در فارسنامه ثبت بیت مورد مثال مغلوط است بدین معنی که بیت به صورت:

و فد الوصال فباله من مضجع بحران فیه تلاقیاً فتحملاً آمده است حال آنکه این بیت در واقع دو مصراع از دو بیت است که ما بر

حسب آنچه در گلشن وصال آمده است ضبط کردیم. ر ک: گلشن وصال، ص ۱۳۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۰۱ ... وفد الوقار علی الجنان فیاله من وافد و مسافر لم تقفلا «۱» ایزد تعالی روح شریفش را با ارواح

مقدسه اولیاء کرام «۲» محشور دارد و این چند شعر از آن جناب تیمنا نگاشته گشته، زیور فارسنامه ناصری گردید:

ای که گوئی پای بست عشقم و سرمست یاریا دم مستی مزن یا نامی از هستی میار

برگ درویشی نسازی، لاف بیخویشی مزن تاب رسوائی نداری تخم مشتاقی مکار

کفر باشد یاد کردن نام خود با نام دوست زشت باشد برگزیدن کام خود بر کام یار

یا غم جانان مخور یا تن «۳» بنه در پیش تیغ یا هوای گل مکن یا تن بنه در پیش خار

گر به جان خود بلرزی پا منه بر دم شیرور ز خون خود بترسی لب مزن بر سم مار

یا به هنگام سبکباری در یاری مکوب یا به روز محنت و خواری «۴» پس گردن مخار

گر خدا را طالبی رو ترک خود یک سر بگویی با خدا جوئی نیاید خودپرستی سازگار

شمس چون طالع شود رو شمع را گردن بزغز چون فربی شود رو پوست را از بن «۵» بر آر

از خدا تا خود چه بینی یک الف خود بیش نیست ز آن نشان وحدت آمد این الف فرقت شمار

دل ز دانشها مصفا کن که گردد جای وحی طفل شوید لوح و آرد در بر آموزگار

یا قناعت کن به راحت یا شناعت بین به عشق گوهر اندر غوص بحر «۶» است و سلامت در کنار «۷»

(۱). فعل مناسب تر (یقفلا) است. معنی دو بیت چنین است: وقار بر وصال وارد شد، شگفتا از آرامگاهی که دو دریا در وی به هم

پیوستند و ایشان را برتافت، وقار به بهشت وارد گشت و شگفتا از وارد شونده و مسافری که باز نگشت.

(۲). در متن: (گرام).

(۳). در گلشن وصال، ص ۱۵۸: (جان).

(۴). در متن: (خاری).

(۵). در گلشن وصال، ص ۱۵۸: (از تن در آر).

(۶). در متن: (قعر بحر است) و ر ک: گلشن وصال، ص ۱۵۹.

(۷). شاعر معاصر او نعمت فسائی ماده تاریخ فوت او را چنین گفته است:

اکنون پی تاریخ آن زد خامه نعمت رقم (حشر وقار پاک بین با احمد مرسل بود).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۰۴ رنگ خود رنگ است چه گلگونه و چه نیلگون قید خود قید است چه چوبینه و چه زرنگار

این تعیین حاجب است ار «۱» دانش است ار ابلهی بار بار آمد چه خاک ره چه در شاهوار
 خاطر اندر کار واماند چو بسیار است قیداشتر اندر ره فرو افتد چو سنگین است بار
 تا فنا از خود نگریدی کی شوی باقی به دوست حبه تا فانی نگردد کی بر آرد برگ و بار
 عود حر نار خواهد تا از او خیزد بخوربحر تف مهر بیند تا از او خیزد بخار
 فدیت اسمعیل از آن یابد که سر بنهد به تیغ جنت ابراهیم از آن بیند که تن بدهد به نار
 گشت موسی حکمران قوم از آفات تیه رفت عیسی بر فراز چرخ از بالای دار
 اصل اخلاص است و بی اخلاص زشت آمد «۲» عمل چون نداری گوش چه زینت کنی از گوشوار
 چیست اخلاص آن خلاصی یافتن از فکر غیرصافی و خالص شدن از رنگهای مستعار
 ریشه‌ها باید کشید از خاک آنگه بذر کشت هرچه باشد باش گو آن ریشه از گل یا ز خار
 هر تعیین با تعیین در جدال است و نبرد چونکه مطلق گشت شد با هر تعیین سازگار
 دل بود چون کعبه و اصنام خواهشهای اوهان از این اصنام پیغمبر صفت برکش دمار
 کسر آن اصنام احمد کرد بر دست علی تا بدانی جز ز دست حق نیاید هیچ کار
 والی مطلق، شه بر حق، امیر المؤمنین نور بخش هفت و نه، زینت ده هشت و چهار
 والد سبطین و فیروزی ده بدر و حنین آن علی عالی اعلی، ولی کردگار
 ز آن پیمبر بو ترابش داد در گیتی لقب تا شود بر چرخ هر کو بر درش شد خاکسار

(۱). در متن: (از).

(۲). در گلشن وصال، ص ۱۵۹: (آید).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۰۵ فیض از انفاس پاکش کرد قسم اهل ذوق در سخن شاگرد روح القدس شد طبع وقار
 مدح او از من نیاید چون خدایش گفت مدح لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار «۱» تمثال حکیم شیرازی
 دویمین فرزند حضرت وصال جناب حکیم است. نام شریفش چون خلق لطیفش محمود، در شعر، طبع موزونش بیشتر به طریق
 حکیم ناصر خسرو علوی علیه الرحمه راغب بود «۲»، در خط نسخ تعلیق «۳» ید بیضا داشت، به تصدیق ارباب فهم و دانش تاکنون
 هیچکس این خط را

(۱). برای مطالعه نمونه آثار مختلف وقار رجوع شود به گلشن وصال، ص ۱۳۵ تا ۲۷۴.

(۲). او در سال ۱۲۳۴ هجری متولد شد و نخست (طوبی) تخلص می کرد و چون به آموختن حکمت الهی و طب یونانی پرداخت
 (حکیم) تخلص نمود. (گلشن وصال، ص ۲۷۵).

(۳). ر ک: اطلس خط، ص ۵۶۴.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۰۶

خاصه با قلمهای خفی به این پایه نرسانیده، علاوه بر کمالات دیگر، در علم طب، مهارتی تمام و سلیقه‌ای نیکو داشت در سال ۱۲۳۴
 در دایره هستی آمده و در عنفوان جوانی و بحبوحه زندگانی دست حوادث روزگار، نخل برومند قامتش را به داس اجل از پای
 برانداخت، در شهر محرم الحرام سال ۱۲۷۴ بدرود عالم فانی را نموده، به مرض وبا درگذشت و جناب وقار طاب ثراه نمونه خط
 نستعلیق مرحوم محمود حکیم فرزند وصال از آلبوم خطی استاد دکتر نورانی وصال استاد دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۰۷

در تاریخ وفاتش فرموده: «عاقبت محمود شد کار حکیم» (۱) و در پهلوی پدر بزرگوارش مدفون گشت اطاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه. و این چند بیت از اشعار آن جناب تیمنا و تبرکا نگاشته شد (۲):

ای معطی روح و خالق جانم آسایش خاطر پریشانم
 ای مایه هستی وجود من نی نی که تو هم وجود و هم جانم
 ای آنکه به امر تو همی جنبندز این گونه به نظم قلب و شریانم
 ای آنکه هر آنچه جد و جهد آرم و صفت نبود به حد امکانم
 ای آنکه هر آنچه بیشتر خواهم آثار تو یافت، بیش حیرانم
 ای یاد تو اصل راحت و سودم غفلت ز تو رنج [و درد] (۳) و خسرانم
 ای دیده من که با تو می بینم ای سینه من که با تو می خوانم
 هم گوش منی که با تو بنیوشم هم هوش منی که با تو می دانم
 تا کار به خود کنم، بسی دشوار تا با تو فتاد، گردد آسانم
 ای من همه نیستی و تو هستی من کیستم ای فغان ز هذیانم
 من کیستم، آن تویی که من گویم ز آن روی که سخت گول و نادانم
 این ننگ خودی به خویشتن بستم تا مایه رنج گشت و حرمانم
 تو بودی و از تو هر چه در من بودی بیهوده ترا، چگونه خود خوانم
 بر هستی خویش و نیستی من برهان بنما، ز رنج برهانم
 این مائی و من به رنج شد مایه رحمی کن و وارهان ز خذلانم
 چندان بر من ز من بدی آمد که صد یک از آن نکرد شیطانم
 مگذار مرا به خویش و دریابم ای خالق کردگار [و] سبحانم
 مگذار مرا که گر تو بگذاری بیچاره به کار خود فرو مانم
 یا رب بنگر که زشت کاریهای کباره گرفت چون گریبانم
 بنگر که خرابکاری و عصیان کرده است چسان خراب و ویرانم
 بنگر که شرور نفس چون کرده است در دست شرور غم گروگانم
 یا رب نظری ز مکرمت فرمای بر حالت خسته پریشانم
 بینائی و مهربان، به حال من آگاه بر آشکار و پنهانم
 بر خویش تو برنوشته‌ای احسان من گرچه نه مستحق احسانم ایضا این غزل را با این قافیه و ردیف مشکل، محض طبع آزمائی فرمود:

(۱). مطلع شعری که وقار در ماتم برادر خود سرود چنین است:

ای ز دنیا رفته تا خلد نعیم جایگاهی خوش گزیدی ای حکیم و مقطع شعر چنین است:
 بهر تاریخ تو می گوید وقار (عاقبت محمود شد کار حکیم) (گلشن وصال، ص ۲۷۹).

(۲). درباره احوال و آثار و اشعار حکیم رجوع شود به گلشن وصال، ص ۲۷۵ تا ۲۹۳.

(۳). از متن حذف شده بر حسب آنچه در گلشن وصال، ص ۲۸۲، آمده، کامل شد.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۰۸ بسکه از چشم ترم خون دل آید بیرون ارغوان از پس مرگم ز گل آید بیرون

خط و خال و سر و زلفت همگی راهزنند به سلامت کی از این راه دل آید بیرون

خواستم جان به رهن داد، ز بس مختصر است جانم از شرم ز تن، منفعل آید بیرون

عهد بستم که دگر دل به نکویان ندهم اگر از زلف تو پیمان گسل آید بیرون

این عجب بین که دلم بردی و باز از چشم همچنان پاره دل متصل آید بیرون

به تماشای چمن گر شوی ای سرو چمان از چمن سرو و صنوبر خجل آید بیرون سیمین فرزند حضرت وصال جناب میرزا محمد داوری «۱» است. چون جناب وقار به عرصه تمثال داوری

وجود آمد، پدر بزرگوارش از پیر عالی مقدار خود رحمهم الله مستدعی [گشت] که نام آن طفل را، آن جناب گذارد، مسؤولش، مقبول افتاده پیر روشن ضمیر فرمود او را به چه نام باید خواند عرض کردند احمد نیکو نامی است، آن جناب به زبان مبارک راند، احمد، محمود، محمد، ابو القاسم «۲».

و چنانکه فرموده بود، پسران دیگر را به همان ترتیب نام گذاشتند. الفصه مرحوم داوری در خط نسخ تعلیق استادی بود بزرگ، خط شکسته را به حد کمال رسانید و در صنعت نقاشی و پیکر-

(۱). درباره میرزا محمد داوری رجوع شود به گلشن وصال، ص ۲۹۴ تا ۳۰۰.

(۲). ر ک: گلشن وصال، ص ۱۲۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۰۹

نگاری از استادان سلف بگذرانید، در علوم ادبیه و حکمت، دستی تمام داشت، اشعار آبدارش، نمونه خط داوری

ز اندازه توصیف بیرون و دیوان اشعارش نزدیک به ۱۵/۰۰۰ بیت مدون است «۱»، از روی انصاف از آن زمان که آغاز شعر سرائی شده تاکنون، هیچ شاعری را چنین طبعی قادر و سخنی عذب و سلس نبوده است و به این سلاست و روانی و فصاحت، کس سخن نگفته، انواع شعر را همه نیکو فرموده، قصائد را به طرز هریک از استادان سلف گفته و بیشتر آنها را از استادان فن بهتر فرموده، غزلیات و قطعات و مراثی و منشآت و رسائل و مثنویات به هر وزن خاصه بر سبک شاهنامه حکیم فردوسی علیه الرحمه، همه را نیکو گفته «۲». در سال ۱۲۳۸ به عرصه وجود آمده و

(۱). دیوان داوری با مقدمه استاد معظم، ادیب اریب فاضل عالیمقدار جناب دکتر عبد الوهاب نورانی وصال فرزند مرحوم روحانی وصال فرزند یزدانی، ششمین فرزند وصال که بحق وارث کمالات برگزیدگان خاندان خویش است در سال ۱۳۳۰ در شیراز بوسیله کتابفروشی معرفت در ۶۸۶ صفحه به چاپ رسیده است.

(۲). ر ک: دیوان داوری، ص ۶۳۳، و گلشن وصال، ص ۳۷۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۱۰

در سال ۸۳ [۱۲] به مرض دق ترک جهان گفته «۱»، به فردوس جنان شتافت [و] در بقعه مبارکه سید میر احمد علیه السلام در پهلوی تربت پاک حضرت سکوت علیه الرحمه مدفون گشت، هر چند اشعارش متداول و دیوانش مشهور است لیکن این چند بیت از سخنان آن جناب را زینت این کتاب قرار داده، ثبت شد. «۲»

در این سر سال نو و این روتق فروردین روتق بفرزا بر عید از مدحت شاه دین

هر کس به در میران بنشسته طرب گیران ما مدحت اومان بس جشن سر فروردین

بسیار ثنا گفتیم درباره این و آن بی منت و بی پاداش بی خلعت و بی تحسین
این شاهی شاهان را یک روز بقا نبودشاهی ابد خواهیم، از همت شاه دین
آئین همه بر بستند بر حجره و دکانها نام علی سازیم بر دکه شعر، آئین
چون مجمره گردانان ما مدحت او در دست هر جا که فرو خوانیم آفاق شود مشکین
شیرینی عیدی را جز درد گلوئی نیست از مدحت مولا ساز کام دل و جان شیرین
گر باده ترا بایست از مهر علی شو مست آنرا همه درد دن وین را همه درد دین
ای تاج شهنشاهان وی هادی گم راهانوی مقصد آگاهان در ملت و در آئین
ای صورت تو مقصود از معنی کاف و نونوی معنی تو پنهان در صورت ماء و طین
در راه خدا تیغت صد ناصیه بدریده در خشم ندیده کس بر ناصیهات بر، چین
گر طاعت یکرورت خواهند نمودن ثبت یک نقطه نمااند «۳» جای در دفتر عیلم
در راه خدا جوئی ترک دو جهان گفتمی نه در پی ملک و مال نه طوبی و حور العین
خود گرسنه خفته شب وز خوان عطای توشب تا به سحر تخمه چه «۴» مهتر و چه مسکین
تو واسطه فیضی ز امکان به قدم ورنه کس بی مدد کشتی تا هند نرفت از چین
یک روز فرو مانده ز اشکستن نان خشک بشکسته به دیگر روز صفها به صف صفین
بر داوری از لطف هر روزه عنایت باداز ماست دعا گفتن، از روح قدس، آمین «۵» و له ایضا فی الغزل:

(۱). وقار ماده تاریخ فوت او را چنین سروده است:

از وقار خسته اندر پارسی جستند گفتا (نزد داور برد از مردم، محمد، داوری) (گلشن وصال، ص ۳۰۰).

(۲). نمونه آثار او را در گلشن وصال، ص ۳۰۱ تا ۳۹۹ بخوانید.

درباره داوری آنچه گفتنی است در مقدمه استاد دکتر وصال بر دیوان داوری و مقاله پدر ارجمندشان در گلشن وصال آمده است
که اختصارا بدان اشاره می شود: داوری هفت خط را بمانند پدر پیروی می کرد. نقاشی و چهره نگاری را خوب می دانست بر زبان
ترکی تسلط داشت و کتابی در معانی و بیان به ترکی نگاشت دیوان شعرش حدود ۱۵ هزار بیت است و داستان حمله مغول به ایران
را به بحر مقارب سرود، مثنوی مولوی و دیوان خاقانی را به خط شکسته و دو نسخه از دیوان حافظ را به خط برجسته نوشت و
شاهنامه فردوسی را با خط نسخ تعلیق بر کاغذی ممتاز نگاشت و پنجسال تمام در گوشه ای نشست و به انجام آن همت گماشت و
به نقش و نگارهای زیبا آراست.

(۳). در متن: (نماید).

(۴). در متن: (چو).

(۵). ر ک: دیوان داوری، ص ۳۵۸-۳۵۶، چاپ معرفت شیراز، ۱۳۸۳ ه. ق.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۱۱ هر سحری که بگذرد باد صبا به «۱» کوی تو عظم رمیم عاشقان زنده کند به بوی تو
صورت خود چو بنگری ناز تو بیشتر شود کاش نمی گذاشتند، آینه روبروی تو
این دل هرزه گرد اگر باز بدست من فندساخته ام برای او سلسله ها ز موی تو
روی نکو بدین خوشی موی چنین به دلکشی آه که طبع آتشی ترک نکرد خوی تو
از حرکات چشم او، ما همه مست و بیخودیم ساقی می کشان برو، آن می و آن سبوی تو

کشته ما ز کوی تو، راه بدر نمی‌بردی تن ماست خاک تو، یا سر ماست گوی تو
در بر میر، داوری، عرض هنر چه می‌کنی کاینه فاش می‌کند عیب تو روبروی تو «۲» چهارمین فرزند حضرت وصال به مصداق و
رابعهم کلبهم «۳»، مؤلف اخبار سلسله جلیله وصالیه شکر الله سعیم، بر سبیل ایجاز و اختصار بنده ضعیف میرزا ابو القاسم فرهنگ
«۴» است. در تمثال فرهنگ شیرازی

(۱). در دیوان داوری: (ز).

(۲). دیوان داوری، ص ۵۲۴ و ۵۲۵.

(۳). آیه ۲۲، سوره کهف.

(۴). رجوع شود به احوال فرهنگ در گلشن وصال، ص ۴۰۰ تا ۴۰۴: (فرهنگ علوم ادبی و فنون ریاضی را تکمیل نمود و علم جفر
و رمل را نیز بیاموخت زبان فرانسه را به تشویق قآنی یاد گرفت و در هفت خط پیرو پدر بود و جز خط نسخ تعلیق بقیه خطوط را
نیکو می‌نوشت مخصوصاً خط ثلث را، چند جلد قرآن مجید را تحریر کرد و شرحی بر حدائق-السحر به طرز چهار مقاله نظامی
عروضی بالغ بر ۱۵ هزار بیت، شرح و ترجمه کتاب بارع در نجوم در ۱۰ هزار بیت و واژه‌نامه‌ای به اسم (فرهنگ فرهنگ)، رساله
طب البله در مطایبه، رساله سکنجیه و دیوانش که حدود ۱۰ هزار بیت-

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۱۲

رمضان ۱۲۴۲ به عرصه وجود آمده، خط نسخ و شکسته و تعلیق و ثلث و رقاع را می‌نویسد، شعری هم می‌گوید. مؤلف فارسنامه
گوید: جناب میرزای فرهنگ در مرتبه خبر از خود چنین نگاشت تا از زمره خودستایان و از جمله خودبینان نگردد و اگر نه طبع
گوهرفشان و ذهن لطافت- نشانش مخزن اسرار الهی است و ضمیر منیر و خاطر الهام پذیرش مطلع انوار نامتناهی و انفاس شریفش
به فیض روح قدسی مقترن و اشعار لطیفش با لمعه نور قدوسی متصل و مقارن است و بدایع قلم زیبا رقم و لوايح خامه مشکین
شمامه‌اش نورفزای دیده اولی الابصار و زیور بخش صحایف ادوار لیل و نهار است.

نمونه خط فرهنگ

فارسی و عربی دارد و از ازدواج با دختر حاجی معصوم نعمت‌اللهی دو فرزند یافت به نام محمود که اورنگ تخلص داشت و دیگر
محمد که آهنگ تخلص می‌کرد. فرهنگ در سال ۱۳۰۹ درگذشت و در آرامگاه حضرت سید میر محمد به خاک سپرده شد و
نعمت فسائی ماده تاریخ او را چنین ساخت:

تاریخ وفات او کنون نعمت گفت (فرهنگ ادیب راست مسکن بجنان): ۱۳۰۹ و (رحمت) فرزند حکیم گفت:

فاز بقول المالک القديم ان الابرار لفی نعیم (گلشن وصال، ص ۴۰۴)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۱۳

و این چند بیت که نمونه‌ای است از آنچه گفته شد تیمنا نگاشته گردید:

[در ستایش حضرت مولی الموالی علیه السلام]

هله شمع بزم صفوت در برج لا فتائی گل گلشن ولایت مه برج هل اتائی

که وسیله نجاتی و صحیفه وجودی و خلیفه رسولی و لطیفه خدائی

همه خلعت و صفائی که خلیل را سلیلی همه رفعت و علائی که علی مرتضائی

به غلط نرفته آن کس که ترا خدای داند که خدا نئی ولی آینه خدا نمائی

هله بر فراز شاها، به فلک لوای دولت که خدا پس از پیمبر بتو داد کدخدائی
 بفراز چتر میری، بفروز تخت شاهی که به جز تو کس نزبید به بزرگی و کیائی
 بگذار شهر غربت، به در آ ز چاه عزلت بنشین به تخت عزت که عزیز مصر مائی
 تو شهاب دیو سوزی، بستان ز دیو خاتم‌مگذار تا نشیند به سریر پادشائی «۱»
 بشکن شکوه دیوان، بنشین به صدر ایوان بفراز چرخ کیوان بفراز چتر شائی «۲»
 ز فلک فرشته آید، به تو تهنیت بگوید که خجسته باد امیرا به تو منصب کیائی
 همه شب به چرخ ناهید سراید این ترانه که مبارک است تشریف جناب کبریائی
 ز زلال عمر بخش، قدحی به تشنگان دهنه رواست تشنه مردن که تو می کنی سقائی
 من اگر چه در نیام به شمار بندگانت به خدا که عار دارم ز شهی به این گدائی
 نه عجب بود که نسرین فلک شکار سازم چو کبوتر دلم شد به هوای تو هوائی
 نه ز موج بحر «۳» ترسم نه ز انقلاب دریابه سفینه‌ای نشستم که در او تو ناخدائی
 سگک پاسبان کویت چو برهنه پای دیدم به هزار کفش زرین، ندهم برهنه پائی
 چو ندای فقر فخری «۴»، بشنیدم از پیمبر ندهم به سلطنت دولت فقر و بینوائی
 ز سگان آستان تو گرفتم استخوانی که غذای روح بخشم به ملائک سمائی
 به همه دیار رفتم، ز همه نشان گرفتم نه کس از توأم نشان داد و نگفت از کجائی
 ز کست نشان چه جویم که تو در میان جانی ز دلت سراغ گیرم که تو با دل آشنائی
 مس کم بهای فرهنگ چگونه زر توان شدن کند اگر عیار قدم تو کیمیائی
 نوری از آستان تتق «۵»، بسته به بام خانه‌ام کیست درون حجره‌ام، چیست در آشیانه‌ام
 بانگ بلند می‌زنم، بر همه فاش می‌کنم یار بود به حجره‌ام دوست بود به خانه‌ام
 قصه نمی‌کنم به کس، تا که به خانه چیستم ترسم از آنکه رهنزی، حفره کند خراشه‌ام
 دزدم اگر غریب بد چاره او بکردمی خانگی است دزد [و] ره بسته ز هر کرانه‌ام
 خلقی از آه و ناله‌ام در تعبد روز و شب در تو نگیرد ای عجب، ناله عاشقانه‌ام
 دوش شراب خورده‌ام از کف سیم ساعدی حالی اگر به هس نیم، مست می شبانه‌ام

(۱). در متن: (پادشاهی).

(۲). در متن: (شاهی).

(۳). در متن: (بهر).

(۴). اشاره به حدیث الفقر فخری و به افتخر - سفینه البحار، چاپ نجف، ج ۲، ص ۳۷۸.

(۵). در متن: (تق).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۱۴ من که به چشم همتم ملک جهان نیامدی عشق تو کرد این چنین دستخوش زمانه‌ام

باز بلند همتم، کبک دری شکار من کس نکند چو ماکیان، سخره آب و دانه‌ام
 مفتی و شیخ و محتسب مست شراب روز و شب من که شراب می‌خورم در همه جا فسانه‌ام
 تا تو به زلف عنبرین شانه زدی و غالیه پیره غلام غالیه، حلقه به گوش شانیه‌ام

گر به قطار بندگان راه دهی، ستاده‌ام‌ور به کمان ابروان تیر زنی نشانه‌ام

فرهنگ از رموز عشق اینهمه داستان مزین ترسم از آنکه آتشت شعله کشد به خانه‌ام پنجمین فرزند حضرت وصال میرزا اسمعیل توحید «۱» است. در سال ۱۲۴۶ در دایره هستی تمثال توحید

(۱). شرح زندگی او را در ص ۴۳۲ تا ۴۳۵ گلشن وصال بخوانید. او هفت خط را نیکو می‌نگاشت و به قول داوری (خط نسخ از آن اوست، شکسته را درست کرده و نسخ تعلیق را آموخته و بعلاوه دیگر علوم شاعری نیکو می‌داند).

روحانی وصال می‌نویسد: قرآنهائی به روش پدر و برادر خویش فرهنگ نوشت که هر صفحه آن با چهار خط است. دو مثنوی مولوی نگاشت و بر یک دانه برنج گرد کرده، سوره توحید را با امضاء توحید می‌نگاشت و بزرگان آنرا نگین انگشتری و زینت بازوبند می‌کردند و فقط چشم‌های توانا و بدون ذره‌بین به قرائت آن خطوط قادر بود، او آوازی خوش داشت و پیش از آنکه همسر و فرزند بیابد در گذشت و در حرم حضرت شاه چراغ به خاک سپرده شد. دیوان او را روحانی وصال گردآوری کرده حدود ۱۱۷۵ بیت است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۱۵

آمد و در سال ۲۸۶ [۱] به مرض وبای عام بدرود جهان کرد. قصیده را نیکو سرودی و غزل را به طرز خواجه حافظ علیه الرحمه نیکو و با حالت گفتمی، جمیع خطوط، خوش نوشتی خاصه خط نسخ را که معتقد من بنده این است که از جمیع استادان سلف و معاصرین بهتر نوشت، خاصه قلم‌های بسیار خفی را که تاکنون کسی به آن خوشی ننوخته است، آواز دلکشش آتش به جان نمونه خط توحید

سوختگان افکندی و دود از نهاد مستمعان برآوردی و پهلوی برادر ارجمند خود مرحوم داوری مدفون است. رحمه الله علیهم. و این چند بیت از میرزا اسمعیل توحید نوشته شد:

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۱۶ ساقی می‌ده که وقت جشن سه عید است دوره شاه است و هر سه عید سعید است

جشن سه عید است و روز مطرب و سافی وقت سماع و طرب در این دو سه عید است

رو به چمن کن که پیش رای خردمندی نبرد ذوق عید آنکه قعید است

سال کهن رفت و روزگار کهن رفت سال جدید است و روزگار جدید است

باغ بهشت است و سرخ گل به سر شاخ حور جنان بر فراز قصر مشید است

تعبیه اندر گلوی بلبل شیدا قافیه رود کی و سجع رشید است

نرگس و سوری به سان عاشق و معشوق باد صبا در میان هر دو، برید است

مرغ غزلخوان به شاخسار تو گوئی راوی شعر فرزدق است و لبید است

قمری، با نکته‌های صاحب عبادطوطی، با بذله‌های ابن عمید است

هدهد دستار بسته بر زبر شاخ بر صفت واعظان به وعد و وعید است

بلبل در مدح شه چو مرد عروضی کارش سنجیدن بسیط و مدید است

خسرو فیروزبخت ناصر دین شاه کز همه شاهان روزگار فرید است

دشمنی و دوستی او به هر عقل تجربه مردم شقی و سعید است

شیر فلک را بر آستان رفیعش کلب صفت روی مسکنت به وصید است

ملت اسلام را، برنده حسامش در ره یاجوج کفر، سد سدید است

دشمن او تا بدیده، خنجر تیزش خون به وریدش فسرده همچو قدید است
 مکر بد حاسدش به خویش گراید کید کند شوم بخت و خویش بکید است
 با حکمش عقل صد حکیم سقیم است با سخنش فهم صد لبید بلید است
 پیش قضا هر چه حکم اوست، مطاع است نزد خرد هر چه امر اوست رشید است
 خنگ فلک گرچه بس گسسته لگام است امر مطاع ویش قلاده جید است
 بسکه به عهدش رسوم جور برافتاد مامن جدی و حمل به دامن سید است «۱»
 نخل سنانش از آن زمان که ببالید مزرعه دولت حسود حصید است
 شاعر ماهر مدیح او نتوان گفت ور به مثل در فنون شعر وحید است
 تا که ببالید نخل باسق جودش باغ امل پر شکوفه‌های نضید است
 حاسد او را اگر برند به فردوس هم حسدش در درون عذاب شدید است
 لطف و عتابش جوارشی بهم آمیخت کز پی سوء المزاج ملک مفید است
 تا چو دمدم سبزه زار فصل بهار است تا چو رسد نوبهار موسم عید است
 یار بود لطف کردگار مجیدش روی دلش چون به کردگار مجید است ششمین فرزند حضرت وصال میرزا عبد الوهاب یزدانی «۲»
 است. هر چند از سوگ برادران چنان افسرده است که حالت شعر و شاعری در وی نماند ولی طبعی روان و ذهنی سلیم و سلیقه‌ای
 مستقیم دارد، خط نسخ تعلیق را در غایت خوشی نویسد و امروز در این فن استاد عصر است.
 بسا وقت که خطوط او را، استادان فن از خطوط مرحوم میر عماد رحمه الله علیه فرق نهند و بر

(۱). نمونه‌ای از اشعار توحید را در صفحات ۴۳۶ تا ۴۷۲ گلشن وصال بخوانید.

(۲). درباره احوال و آثار او رجوع شود به گلشن وصال، ص ۴۷۳ تا ۴۷۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۱۷

تمثال یزدانی

ایشان مشته شود «۱». قریب به پنجاه سال از عمرش رفته است و این چند شعر از افکار ابکارش در فارسنامه ثبت شد:

بوی بهشت می‌وزد از سر خاک کوی تودست صبا مگر که زد شانه به تار موی تو

حور نباشد ای پری چون تو به حسن و دلبری‌مه نکند برابری پیش رخ نکوی تو

(۱). در گلشن وصال آمده است که: در سال ۱۲۵۲ هجری متولد شد و ده ساله بود که یتیم شد، در علوم ادبی و معانی و بدیع و ریاضیات جایگاهی ارجمند داشت و در هنرهای دستی مهارتی بسزا و در سخنوری استاد بود خط نسخ- تعلیق و شکسته را که نمونه‌هایی از آن موجود است چون میر عماد و درویش می‌نگاشت او در نقاشی از داوری برتر بود. بیشتر کتبه‌های رواق حضرت رضا و اطراف شاهچراغ و سید میر محمد خط اوست، او دو کتاب در موسیقی دارد که یکی در بحور الحان است، از آثار منظومش بیش از ۱۵۰۰ بیت باقی نیست، یزدانی به نظم قسمتی از تاریخ صفویه و نادر به همراه فرهنگ و توحید پرداخت ولی آنرا به اتمام نرسانید ولی با مرگ توحید از زندگی نومید شد، او به نگارش خسرو شیرین نیز کوشید ولی آنرا به اتمام نرسانید و سرانجام با درگذشت وقار و فرهنگ، چشمش از شدت گریه، از نوشتن عاجز شد و بالاخره در سال ۱۳۲۸ درگذشت و شوریده تاریخ مرگش را چنین سرود:

از پی تاریخش این مصرع ز مطلع باز گفت خواست (یزدانی) وصال حی وهاب و دود

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۱۸

نمونه خط و نقاشی یزدانی

برده غمت قرار من هم ز کف اختیار من تا چه کند به کار من این غم کینه جوی تو

نرگس مست ای پسر گشته ز ما خرابتر تا چه شراب بوده در شیشه و در سبوی تو

خواهی اگر هلاک من نیست ز مرگ باک من چون گذری به خاک من زنده شوم به بوی تو

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۱۹ گر بکشی به خواریم تیغ به سر بیاریم باز به عجز و زاریم روی بود به سوی تو

تیغ بکش چو قاتلم خیز و بکش چو بسلم تا نکند دگر دلم اینهمه آرزوی تو

ز آن سر زلف پر شکن فتنه جان مرد و زن خیز و به صولجان بزن کاین سرماست گوی تو

یزدانی مکن دگر در سر کوی او گذرتا که نریزد این قدر پیش من آبروی تو «۱» اما نبایر و نوادگان حضرت وصال تغمده الله

بغفرانه، آنچه از چنگ اجل جان برده و تاکنون در قید حیاتند از این قرار است:

جناب میرزا احمد وقار را دو نفر پسر است: اول آنها:

میرزا علاء الدین حسین همت «۲» است. در سال ۱۲۷۶ متولد شده در مقدمات عربیه و تمثال همت شیرازی

ادبیه و علوم ریاضیه ترقی تمام دارد، در خط نسخ اقتفا به سمی خود علاء الدین تبریزی کرده «۳»، در شعر خاصه در غزل سرائی

طبعی خوش دارد. این چند شعر از او ثبت شد:

رویش که روشن است رخ مهر و ماه از او این طرفه بین که روز من آمد سیاه از او

پروانه وار پیش رخس جان دهم اگر روشن کنم چو شمع شبی بزمگاه از او

گر تیر غمزه میزندم هیچ باک نیست چون برده ام به جوشن زلفش پناه از او

بیحاصل است ناله و افغان ما که یاراندر دلش اثر نکند آه، آه از او

چون غنچه عقده ها بگشاید مرا ز دل آرد نسیم نکهتی از صبحگاه از او

یک جلوه کرد روز ازل یار بی نقاب هم کعبه گشت خرم و هم خانقاه از او

یار ار مرا کشد به هزاران جفا و جور دل را جنایت است، نبینم گناه از او

(۱). نمونه اشعارش را در گلشن وصال، ص ۴۷۹ تا ۴۹۰، بخوانید.

(۲). شرح احوال و آثار او را در گلشن وصال ص ۵۰۵ و ۵۰۶، بخوانید.

(۳). او در آغاز زندگی یک چشمش را به بیماری آبله از دست داد و سخنوری را از فرهنگ عم خود آموخت و دیوانش به ۵ هزار

بیت می‌رسد و قرآنها و دعاهائی از او به یادگار مانده است، سالی چند بعدتر چشم دیگر او نیز نابینا شد و در سال ۱۳۳۶ هجری

درگذشت و از ازدواج با دختر عم خود (دختر فرهنگ) سه فرزند به نام، احمد، موسی اسماعیل یافت.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۲۰ از مال و جاه و منصب دنیا، گدای عشق مستغنی است رشک برد پادشاه از او

«همت» به دام حلقه آن زلف تابدار سخت اوفتاده است و برون نیست راه از او دویمین پسر جناب وقار سمی جد بزرگوار خود میرزا

محمد شفیع «۱» است. در سال ۹۲ [۱۲] تمثال عشرت شیرازی

متولد شده، با کمی سن، ذهنی سرشار و طبعی موزون دارد، هنوز شعری که قابل استنساخ باشد،

(۱). روحانی وصال در گلشن وصال، ص ۴۱، می‌نویسد: وقار دو پسر داشت به نامهای همت و عشرت (: میرزا محمد شفیع)، و همت سه پسر یافت به نامهای: ناصر، اسماعیل و موسی، از ناصر دو پسر به نامهای سیاوش و ایرج و از اسماعیل سه فرزند به نامهای عیسی و محمود و احمد به جهان آمدند از عشرت نیز پسری به نام منصور ماند و منصور دو پسر داشت به نامهای حسین و بهمن. از مرحوم حکیم، رحمت و از او دو فرزند به نامهای بهجت و یوسف ماند و از داوری فرزندی به نام جلال و از فرهنگ، اورنگ (۱۲۸۶ تا ۱۳۴۴)، و ر ک: مقدمه استاد دکتر نورانی بر نصاب- الرجال اورنگ) و آهنگ ماندند که از اورنگ دو فرزند به نامهای منوچهر و هوشنگ و از آهنگ دو پسر به نامهای جلال و جمال که از جمال، داریوش و کاوس و از جمال، پرویز و خسرو وصال ماندند، مرحوم توحید فرزندی نداشت و از مرحوم یزدانی شاعر و نویسنده توانا، روحانی وصال ماند که نامش علی بود و روحانی تخلص می‌کرد و گلشن- وصال از اوست در سال ۱۲۵۷ خورشیدی متولد شد و فنون ادبی و خط را فراگرفت و دیوان داوری را با مرکب چاپ نوشت و سفری به هند کرد و چون به شیراز بازگشت با دختر مرحوم میرزا محمد علی دستغیب ازدواج کرد و چهار پسر یافت به نامهای دکتر عبد الوهاب نورانی، مهندس عبد الرحیم وصال، دکتر عبد الکریم وصال و عبد العلی وصال. مرحوم روحانی در سال ۱۳۳۳ درگذشت.

جناب دکتر عبد الوهاب نورانی وصال فرزند مرحوم روحانی استاد دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز از فضلاء و ادباء معاصر فارس است که در سال ۱۳۰۲ در شیراز متولد شده و از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به دریافت درجه دکتری زبان و ادبیات فارسی توفیق یافته و در شعر مخصوصاً غزل و قصیده استادی توانا و در میان معاصران ممتاز است و مصیبت نامه عطار و هزار مزار را با دقتی استادانه تصحیح و چاپ نموده و نمونه اشعارش در کتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۴، ص ۷۳۷ تا ۷۴۴، آمده است. فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۲۱

نگفته و چند شعری که پدر بزرگوارش در ایام خردی از زبانش فرموده، نگاشته آمد:

نه عجب بود اگر من، دل هوشیار دارم که نجابت از وصال و نسب از وقار دارم
اگر کلام حکمت و گرم حدیث شیرین ز حکیم و داوری این همه یادگار دارم
خط دلربا ز توحید ندیده کام قسمت‌ادب و هنر ز فرهنگ بزرگوار دارم
چه بیان کنم ز یزدانی و مهربانی او که حساب او نیارم یکی از هزار دارم
بجز آستان رحمت بجز از پناه همت نه گریزگه ز مکتب نه ره فرار دارم
نه به دیگران بنام بخداست دیده‌بازم که هر آنچه دارم از حضرت کردگار دارم
بجز اوستاد درس ز کس دگر نترسم که چو شاه ناصر الدین شه کامگار دارم
ز دعای میر فرهاد خموش کی نشینم که هم از عنایتش عزت و هم وقار دارم
چو امیر را مطیع همه خلق را شفیع نه چو کودک ضعیفم که نه فکر کار دارم تمثال رحمت شیرازی
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۲۲

جناب میرزا محمود حکیم را یک نفر پسر است نامش میرزا عبد الله متخلص به رحمت. در سال ۱۲۷۲ متولد شده، رئیس طبقه ثانیه است و ارشد و اکبر نوادگان، کمالات موروثی را داراست.

تمتع ز هر گوشه‌ای یافته است ز هر خرمنی توشه‌ای یافته است «۱» اقسام علوم، خاصه ادبیات و بعضی از ریاضیات را از مهین عم بزرگوار، مرحوم میرزای وقار طاب ثراه نصیب یافته، علم طب را از پدر نامدار به میراث گرفته و دبیری و شاعری را از عم عالی مقدر میرزای داوری فرا گرفته، خط نسخ و خفی نویسیهای تنگ را در خدمت عم دیگر مرحوم میرزای توحید آموخته، فروتنی و صدق درویشی را از جد امی خود شیخ العرفا روحانی شیرازی

حاجی میرزا کوچک نایب الصدر طابت تربته، قسمت برده، اللهم احفظه و وفقه التکمیل ما اکتسب و تحصیل ما لم یکتسب، و این چند شعر از جناب رحمت ثبت گردید «۲»:

ساقیا خیز و بپیمای شراب تا کی تا مگر باده کند چاره این غمناکی
ز آتش باده برافروز چراغ دل ماتا به آبی بفروشیم وجود خاکی
پند واعظ مشنو، باده دیرینه بیار که بود پند وی از غایت بی ادراکی
جامه جان که به لوث غم دهر آلوده است بجز از باده تا کی نپذیرد پاکی
رشته زلف تو و سوزن مژگان خواهم تا مگر بخیه زخم سینه بدین صد چاکی
کی دل ایمن شود از چشم تو و زلف سیاه شب بدین تیرگی و دزد بدین چالاکی

(۱). اصل شعر از سعدی است.

(۲). درباره احوال و آثار رحمت رجوع شود به ص ۴۹۱ تا ۵۰۵، گلشن وصال.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۲۳

نمونه خط و نقاشی روحانی

چشم خونخوار تو خون همه مسکینان ریخت ترک مخمور ندیدیم بدین سفاکی

دولت وصل تو و رحمت مسکین هیئات مرد خاکی چه کند با ملک افلاکی «۱» و از اعیان این محله سرباغ است: سلسله سادات حمزویه: سلاله طاهره، امامزاده واجب-التعظیم، حضرت میر علی بن حمزه ابن امام هفتم، حضرت موسی الکاظم (ع) «۲» و از قدیم سادات حمزوی، متولی املاک موقوفه و بقعه مبارکه جد خود بوده، بعضی به منصب استیفاء دیوانی رسیده‌اند و جماعتی از آن سلسله در شیراز باقی هستند که جد آنها میر فتح الله حمزوی شیرازی است و خلف الصدقش میر محمد محسن حمزوی است. و آنچه از نوشته وقفنامه قدیم معین شد میر محمد محسن حمزوی در سال ۱۰۸۷ ملکی وقف نموده است و میر محمد مؤمن حمزوی و میر-علاء الدین حمزوی ابناء میر محمد جعفر حمزوی‌اند و میر محمد جعفر یا پسر میر محمد محسن است یا نبیره او و میرزا جعفر حمزوی و میرزا محمد علی حمزوی و میرزا علی نقی حمزوی نبایر میر محمد جعفر حمزوی‌اند و خلف الصدق میرزا جعفر حمزوی است. میرزا مؤمن حمزوی و خلف الصدق میرزا مؤمن:

(۱). در گلشن وصال آمده است که: سال تولد او ۱۲۷۰ است و یکسال و نیم از عمرش گذشته بود که یتیم شد و وقار او را پرورد و در دانشهای مختلف استاد شد و در پزشکی و ادب و ریاضی سرآمد گشت و در وبای سال ۱۳۲۱ با فداکاری فراوان به معالجه بیماران پرداخت و چون در سال ۱۳۴۴ خبر مرگ برادرش اورنگ را شنید به فاصله ۲۴ ساعت به او پیوست از فرزندان اویند مصطفی، متخلص به بهجت و یوسف وصال. (ص ۴۹۳) آرامگاه او در بقعه شیخ ابو الوفاست و شوریده ماده تاریخش را چنین ساخته است:

سال فوتش از مطلع باز گفت شوریده (بهجتی به رحمت بین با وصال یزدانی): (۱۳۴۴)

(۲). رک: شد الازار، ص ۳۶۶ و ۳۶۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۲۴

قدوه اعظام میرزا عابد حمزوی مستوفی. سالها به منصب استیفاء دیوانی برقرار بوده، در فنون حساب نویسی و خط سیاق دفتری، شهره آفاق گردید، فردهای حساب او را مانند قطعات خط میرزا احمد نسخ نویس نیریزی و میر عماد نسخ تعلیق نویس، اهل دفتر

برداشته، سرمشق مستوفیان گشته و هرکسی به مفاخرت، شیوه فرد حساب خود را نسبت به میرزا عابد دهد. در سال ۱۲۵۹ وفات یافت و او را سه نفر پسر است:

سلاله دودمان مرتضوی میرزا فتح الله مستوفی که مانند والد ماجدش، در کمالات استیفا، سرآمد اقران خود گردید و مدتها در این عمل باقی بود [و] ولد ارجمندش میرزا محمد حسین به جای پدر به منصب استیفای دیوانی سرافراز و برقرار است. پسر دویم میرزا عابد: سلاله السادات میرزا نصر الله است. در طلب مناصب دیوانی نبود به منفعت املاک موروثی قناعت کرده، گذرانی داشت.

ولد صدقش میرزا لطف الله به قدر لایق، تحصیل کمالات کرده، به موافقت و مخالفت بخت روزگاری را می گذراند. پسر سیم میرزا عابد است: ممهد قوانین دوانین، راقم رقوم بر دفاتر عز و تمکین، سلاله اطیاب میرزا محمد رضا حمزوی وزیر و سررشته دار مملکت فارس. چندین سال در زمان وزارت حاجی میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک طاب ثراه به منصب سررشته داری مملکت فارس سرافراز و برقرار بود و از سال ۱۲۹۳ تا سال ۹۷ [۱۲] که زمان حکمرانی حضرت اشرف ارفع امجد والا، حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا ادام الله بقاءه بود وزارت مستقله مملکت فارس به میرزای معزی الیه مفوض و مرجوع گردید و به احسن وجوه از عهده لوازم شغل وزارت که تحمل سنگینی بار حکومت است برآمده و اهل مملکت فارس را به چربی زبان و نرمی قلم و مساهله در حوالات اقساط دیوانی و رسانیدن وظائف و تخفیفات از خود خوشنود و خدای تعالی را راضی داشته، نیکنامی پایدار را گرفت و منصب بی ثبات را گذاشت، پس به شغل استیفا، قناعت کرده، متمسک به حدیث صحیح کن بین الناس و لا تکن من الناس گشته، به طاعات و عبادات و اذکار و اوراد و تلاوت قرآن، عمری را به پایان رسانید و در سال ۳۰۲ [۱] به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدق میرزا محمد علی حمزوی است: میرزا آقا میر حمزوی. اول کسی است که در فارس منصب و کالت دولت بهیه انگلیس را قبول نمود و مادام حیات به لوازم آن پرداخت و از او دو تن پسر باقی بماند:

اول آنهاست: میرزا محمد رضا حمزوی، در حوادث سن، بعد از تحصیل کمالات لایقه، به هندوستان رفته، سالها به عاملی و حکومت در بعضی از بلاد هندوستان اشتغال داشته، اموال لایقی جمع نموده، قدری را به عنوان قرض به دولت بهیه انگلیس سپرد و قدری را سرمایه تجارت کرده، در سال ۶۱ [۱۲] عود به شیراز نمود و به معیشتی وسیع و گذرانی فسیح، عمری را به سر رسانید و در سال ۸۴ [۱۲] وفات نمود و او را دو نفر پسر بود:

خلاصه الاشباهان میرزا آقا میر و حاجی میرزا علی اکبر هردو در عنفوان جوانی، به فراغت بال زندگانی نمایند و پسر دویم میرزا آقا میر، سلاله السادات میرزا علی اکبر بعد از وفات پدر به وکالت دولت بهیه انگلیس در شیراز برقرار شد و او را یک نفر پسر است:

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۲۵

افصح شعرا و اشعر بلغا میرزا محمود حمزوی متخلص به «خرم» «۱». بعد از وفات پدر به شغل وکالت برقرار شد [و] در لوازم آن شغل مسامحه و مساهله چنانکه رسم شعراست نموده، از شغل وکالت منزل گردید و این چند بیت از او نگاشته شد:

ساقی چه به دور آورد آن جام جمی راخامی ز جوانان برد از پیر، خمی را
چون سرو شو آزاد به سرسبزی جاویدروزی دو چو نسرین چه ثمر پردرمی را
غیر کار عشقبازی هرچه کردم خام بود یافتم اکنون که صبح زندگانی شام بود
دوستی تا به تو ای لعبت خندان کردم دشمنی بود به تحقیق که با جان کردم
جز حدیث گل روی تو نگویم «خرم» هرچه من گوش بر این مرغ خوش الحان کردم
من اگر دیوانه ام، گیرید و در بندم کنیدور خردمندم زبان کوتاه از پندم کنید

سر کوی تو بهشت است و به تحقیق تو حورزاهد افسوس که افتاده از این مسئله دور و خلف الصدقش میرزا علی محمد، کمالات لایقه را تحصیل نموده، تا مساعدت بختش چه آورد.

و از اعیان این محله است: مجمع آداب و مقبول اولی الالباب میرزا حسین خان «۲». اگرچه اصل آن عالی‌جاه از خاندان اصیل بلوک کوار است و اباعن جد به ضابطی بلکه مالکی آن بلوک سرافراز و برقرار بوده چنانکه در ذیل بلوک کوار بیاید و لیکن چون والده عقیقه‌اش از منتسبان سلسله سادات حمزوی است و خود در زمان والدش در این محله توطن نموده، به مناسبت در این موقع ثبت گردید. کسب کمالات نموده، خط نستعلیق و شکسته را خوب نوشته، پاره‌ای از مقدمات علمیه خوانده، سالهاست در خدمتگزاری جناب جلالت مآب، قوام-الملک، به تحریر رسائل و واریسی محاسبات به راستی و درستی برقرار است. ذکر آباء و اجدادش در بلوک کوار بیاید.

و از اشراف این محله است: سلسله سادات بهشتی حسینی. نور حدقه نجابت و سعادت حاجی میرزا نصیر بهشتی. مادام زندگانی به شغل تجارت و زراعت، معیشتی به وسعت می نمود.

و خلف الصدقش سلمان الزمانی حاجی میرزا سید محمد بهشتی حسینی معیشتش از زراعت و شغلش عبادت خدای تعالی است. و خلف الصدقش، خلاصه نجابت و اصالت میرزا مصطفی در عنفوان جوانی است. و از اعیان این سلسله است: سلاله السادات میرزا زین العابدین بهشتی خلف صدق حاجی- سید مهدی بهشتی. چندین سال است در طهران مشغول تجارت است و ولد صدقش سلاله سادات

(۱). چند سالی منشی حاج نصیر الملک بود ولی حاجی قدر او را ندانست و او را رنجیده کرد و خرم او را هجو گفت و در سال ۱۳۰۶ در گذشت و در آستانه شاه چراغ مدفون گشت. (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۲، ص ۴۳۹).

(۲). رک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، بلوک کوار.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۲۶

میرزا مرتضی در عنفوان جوانی است.

و از اجله اعیان و بزرگان این محله است: سلسله میرابی که پدر بر پدر تقسیم آب جدولهای خندق نهر اعظم قصر قمشه که شرح آن در ذیل ذکر چشمه جوشک «۱» بیاید، به اختیار و صوابدید این سلسله بر بساتین «۲» و مزارع حومه شیراز قسمت می‌شود، جد اعلامی این سلسله حاجی محمد علی میراب و مستوفی در اوایل حال صاحب منصب میرابی که موروثی پدر و اجدادش بود گردید، پس ترقی نموده پایه مرتبه را بالا برده، در اواخر سلطنت سلاطین صفویه طاب ثراهم به منصب جلیل استیفای دیوانی سرافراز گردید و در فتنه افغان در شیراز او را کشتند و خانه‌اش را آتش زدند «۳» و او را سه نفر پسر بود:

اول آنهاست: مالک زمام ایالت، صاحب عنان امارت، جامع مناقب، حاوی مراتب، منظور نظر سلطان، مقرب در گاه خاقان محمد تقی خان بیگلربیگی «۴» والی و حکمران مملکت فارس.

در سال ۱۱۴۶ که پادشاه قهار نادر شاه افشار از بغداد از راه شوشتر و بهبهان به شولستان آمد و محمد خان بلوچ را که سر به طغیان افراشته بود شکست داد، در ماه شعبان آن سال وارد شیراز گردید و میرزا تقی شیرازی را که به جای پدر به منصب استیفای دیوانی برقرار بود به عنوان نایب-الحکومه، به حکمرانی مملکت فارس سرافراز گردید و در سال ۱۱۴۸ که آن پادشاه قهار در جلگه مغان آذربایجان، تمام اعیان ممالک ایران را که به شماره از صد هزار نفر افزون بود، احضار نمود و بعد از حصول متمنیات نادری هریک از اهالی ممالک ایران به شغل و منصبی که شایسته بود، برقرار فرمود و میرزا تقی شیرازی را به ایالت مملکت فارس، سرافراز نموده، او را محمد تقی خان بیگلربیگی گفتند و سالها رایت اقتدار برافراشت تا در سال ۱۱۵۷ مورد سخط و غضب نادرشاهی گردید،

چنانکه تفصیل این حادثه در ذیل حوادث این سال در جزو اول از نگارش این فارسنامه نگاشته گردید «۵» و از محمد تقی خان پسر ی باقی نماند.

پسر دویم حاجی محمد علی مستوفی میراب الاصل است: میرزا اسماعیل در زمان ایالت و فرمانروائی محمد تقی خان شیرازی به نیابت حکومت و رجوع معاملات دیوانی مملکت فارس، سرافراز بود و در سال ۱۱۵۷ چنانکه گفته شد به سیاست نادری کشته گشت. «۶»

و خلف الصدق میرزا اسماعیل آقا خداداد میراب است که به قاعده کل شیء یرجع الی اصله در زمان سلطنت کریم خان زند، طاب ثراه، باز به منصب میرابی شیراز سرافراز گردید و بعد از وفات او، پسرش حاجی تقی میراب منصب میرابی را تصاحب نمود و بعد از وفات او، پسرش آقا هادی مباشر حومه، دفترداری و مباشری حومه شیراز را ضمیمه منصب میرابی نمود و او را چندین پسر بود ارشد آنهاست:

حاجی میرزا محمد میراب که جز منصب میرابی، تقاضای شغلی دیگر نمود و در ۱۲۹۹

(۱). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، چشمه‌های فارس.

(۲). در متن: (بساطین).

(۳). ر ک: روزنامه کلانتر، ص ۶، ۱۵، ۱۰۲، ۱۰۵.

(۴). ر ک: روزنامه کلانتر، ص ۱۴، ۱۸، ۲۱، ۲۲ ...

(۵). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار اول، وقایع سال ۱۱۵۷.

(۶). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار اول، وقایع سال ۱۱۵۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۲۷

وفات یافت.

و پسرش میرزا فضل الله میراب بعد از وفات والد ماجد خود به منصب میرابی برقرار است.

و از اجله اعیان این محله سرباغ است: سلسله جلیله خوانین بیضاوی. چون از برآمیختگی سلسله سلاطین زندیه، چندین بلوک از فارس، از حلیه آبادی بیفتاد، از جمله بلوک بیضا بود و اعلیحضرت اقدس شهریار شاهنشاه تاجدار آقا محمد خان قاجار طاب ثراه، سلاله الانجاب میرزا ابراهیم پسر میرزا محمد علی کدخدا باشی محلات نعمتی خانه شیراز را مأمور به آبادی و انتظام بلوک بیضا که چندین قریه و مزارع آن، ملک سلسله کدخدا باشی بود، فرمود و بعد از آبادی و نظم و ضابطی و حکومت آن بلوک، این سلسله را بیضائی گفتند همچنانکه سلسله میرزایان فسائی را که در ذیل محله بازار مرغ گذشت و این دو سلسله از قدیم زمان از خاک پاک شیراز بوده‌اند و جد اعلای این سلسله زبده الاکفاء و قدوه الاشبه میرزا محمد علی کدخدا باشی در زمان سلاطین زندیه، کدخدا باشی پنج محله نعمتی خانه شیراز که نیمه کلانتری است بود و محل وثوق و اعتماد جناب میرزا محمد کلانتر که شرح حالش در ذیل محله بازار مرغ گذشت، گشته، در حل و عقد امورات کلانتری، مداخلتی می نمود و کارهای پنج محله نعمتی خانه در کف کفایت او بود و در حدود سال ۱۲۰۱ وفات یافت.

ولد صدقش قدوه اعظم و اسوه افخم حاجی میرزا ابراهیم کلانتر شیرازی در سال ۱۲۱۶ که اعمال دیوانی و فرمانروائی را از سلسله جلیله هاشمیه باز گرفتند چنانکه تفصیل آن در ذیل محله بالا کفت گذشت، منصب کلانتری شیراز را به میرزا ابراهیم واگذاشتند و تا سال ۱۲۲۶ بی منازعه به لوازم امور کلانتری پرداخت و چون از منصب کلانتری معزول گردید، از کارهای دیوانی اعراض نموده، در خانه عافیت خود بنشست و در سال [۱۲] ۴۶ وفات یافت و از او پنج نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست قدوه اعیان هادی خان بیضائی. در کنف تربیت والد ماجدش به کمالات لایقه رسیده، مباشر امور دیوانی گشته، حکومت و ضابطی بلوک بیضا را از اول سن طفولیت تا وقت وفات، مواظب و مباشر بود و پاره‌ای اوقات حکومت قیر و کارزین را نمود و مدتی به عاملی گله‌دار و اسیر و علامرودشت پرداخت و در سال ۱۲۴۹ چند ماه به منصب جلیل [کلانتری] شیراز سرافراز گردید و در سال ۱۲۶۰ سالی تمام، باز به منصب کلانتری شیراز قرین افتخار آمد و در سال ۱۲۶۹ [۱۲] از صدمه زلزله وفات یافت و از او پسری باقی نماند.

پسر دویم حاجی میرزا ابراهیم کلانتر است: مجمع آداب میرزا نصر الله مستوفی بیضائی. خط نسخ تعلیق و شکسته را خوش نوشتی که به خط استادان این دو خط مشتبه شدی و گاهی در تقاضای ضبط ناحیه و حکومت بلوکی نشدی و به منافع املاک موروثه و مواجب دیوانی قناعت می‌نمود در سال ۱۲۸۰ به رحمت ایزدی پیوست.

و نواده او عالی‌جاه میرزا نصر الله خان بیضائی که در اول سن رشد و تمیز است از او باقی مانده است. پسر سیم حاجی میرزا ابراهیم کلانتر است: سلاله انجابه حاجی فتح الله خان یاور بیضائی، تا افواج سربازان فارسی برقرار بود خان مشار الیه در فوج شیرازی یاور اول بلکه مباشر عمل سرهنگی بود [و] در سال ۱۲۹۰ وفات یافت و او را سه نفر پسر است: فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۲۸

اول آنهاست خلاصه‌الاشباه محمد قاسم خان بیضائی. آنچه را لایق بزرگ‌زادگان است آموخته و رموز مردم داری را دانسته، در حفظ مراتب خود کوشیده، در اوایل حال به ضابطی بلوک بیضا که موروثی این سلسله است پرداخت و در سال ۱۲۹۲ به حکمرانی محال کازرون سرافراز گردید و بعد از سه سال اهالی کازرون چنانکه سنت سنیه آنهاست شکایت محمد قاسم خان را به حکومت فارس نموده، معزولش داشتند و او را دو نفر پسر است:

نجابت اکتناهان محمد باقر خان و هادی خان در تحصیل کمالات لایقه ساعی و جاهدند.

پسر دویم حاجی فتح الله خان است: قدوه زمان و اسوه عباد حاجی میرزا عباس خان بیضائی.

مدتی در فوج سرباز شیرازی به منصب سلطانی برقرار بود و بعد از دو سه سال از این منصب اعراض نموده، آنچه را مالک بود به رد مظالم به ارباب استحقاق رسانید و شغل خود را تلاوت قرآن و عبادت ملک سبحان مقرر داشته، به قناعت گذرانی نماید.

پسر سیم حاجی فتح الله خان است: زبده اماتل و اقران محمد حسین خان بیضائی. در اوائل حال به نیابت از جانب محمد قاسم خان، برادر بزرگ خود متکفل امور دیوانی بلوک بیضا بود و چند سال است ضابط بالاستقلال گردیده است.

پسر چهارم حاجی میرزا ابراهیم کلانتر است: عمده‌الاعیان میرزا عبد الله خان بیضائی. مادام زندگانی، تقاضای منصب دیوانی نمود، معیشت خود را از املاک موروثه می‌نمود و در سال ۱۲۹۶ در دار الخلافه طهران وفات یافت و او را پنج نفر پسر است:

میرزا هدایت الله خان و حسین علی خان و حبیب الله خان و نعمت الله خان و میرزا جعفر خان همه در عنفوان جوانی، در انتظار فرج و گشایش آسمانی زندگانی دارند.

پسر پنجم حاجی میرزا ابراهیم کلانتر است: عمده‌الاعیان میرزا ابو تراب خان بیضائی. بیشتر اوقات خود را به آسایش گذرانیده، از املاک موروثه خود معیشتی می‌نمود و گاهی که طبعش از سوء سلوک برادرزادگان خود منجر می‌گشت، ضابطی بیضا را از دست آنها انتزاع می‌فرمود و چندی مباشر امر ضابطی گشته، باز به آنها وا می‌گذاشت و در سال ۱۲۹۹ وفات یافت و از او دو نفر پسر باز بماند که هریک گلی از گلستان نجابت و نهالی از بوستان اصالت‌اند: میرزا-علی خان و میرزا مرتضی خان در تلگرافخانه دولتی به منصب یاوری سرافراز و برقرارند.

و از منتسبین سلسله خوانین بیضاست: سلاله اطمیاب و نقاوه انجابه میرزا عبد الکریم و میرزا کرملی خلفان صدق، قطب فلک هدایت، مرکز دایره سعادت، اعلم علماء ایام، مرجع خواص و عوام، مجمع فیوض سبحانی، مرشد و مقتدای صمدانی آقا ملا احمد

ارسنجانی و آن جناب بعد از وصول به مرتبه اجتهاد، پشت پائی بر عوالم قیود زده، علایق را بینداخت و سر به صحرا گذاشت، از هر جانب تا آخر بلاد مسلمانان برفت، از هر خرمنی خوشه‌ای و از هر سفره‌ای توشه‌ای بر گرفت و بعد از چندین سال عود نموده، گاهی در قصبه ارسنجان و گاهی در شیراز توقف نمود [و] به ارشاد و هدایت بندگان خدا می‌پرداخت و دخترزاده مرحوم حاجی میرزا-ابراهیم کلانتر را در ازدواج خود در آورده، در این محله سرباغ توقف داشت و در سال ۱۲۷۶ به رحمت ایزدی پیوست.

و از اعیان این محله سلسله تجار حاجی عبدالحسینی است. اصل آنها از تجار قدیم شیراز است و عمده‌الاعیان و نخبه‌الاقربان حاجی محسن تاجر شیرازی پسر حاجی عبدالحسین تاجر، از

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۲۹

شیراز به بندر بوشهر رفته، خانه و کاروانسرائی ساخته، رحل اقامت انداخته، مشغول تجارت گشته، محسود اقران گردید و بعد از چندین سال طایفه جواسم که قومی از اعرابند بر بندر بوشهر هجوم آورده، خسارت زیاد رسانیدند و حاجی محسن تاجر از بوشهر به شیراز آمده، در سال ۱۲۲۵ وفات یافت و او را دو نفر پسر بود:

اول آنهاست: خلاصه اعیان و زبده اقران حاجی عبدالحسین تاجر و پسر دیگرش سلاله دودمان نجابت و نقاوت خاندان اصالت: حاجی محمد خلیل در سال ۱۲۱۸، در بندر بوشهر متولد شده‌اند، پس به شیراز آمده، تحصیل کمالات نموده، حاجی محمد خلیل خط نسخ تعلیق را به پایه اعلی رسانید و حاجی عبدالحسین خط شکسته را خوب نوشت و از مراتب علمیه بهره‌مند گردید و این دو برادر بساط تجارت را از اقصی بلاد هندوستان تا انتهای فرنگستان پهن نمودند و سفره بخشش گسترده، جماعتی را غریق احسان خود داشتند وصیت تجارت آنها به اطراف معموره رسید و چندین باغ و قریه و مزارع را مالک شدند و حاجی محمد خلیل در سال ۱۲۷۵ در شیراز وفات یافت و حاجی عبدالحسین در سال ۱۲۸۶ به رحمت ایزدی پیوست و از حاجی-میرزا عبدالحسین، پنج نفر پسر نواده بازمانده است:

میرزا هدایت الله و میرزا محمد رضا و میرزا ابو الفتح پسران میرزا ابراهیم تاجر و زبده‌الاقربان آقا محمد صادق و آقا علی خلفان صدق مرحوم حاجی محمود تاجر که سالها در بندر بوشهر، رحل تجارت انداخته بود، و در سال ۹۸ [۱۲] به رحمت ایزدی پیوست و تمامت آنها در اوائل سن تمیز و رشدند و پسرهای حاجی محمد خلیل شش نفر است:

اول آنها عمده‌الاعیان میرزا محمد حسن است، چون متاع تجارت را کاسد دید، سرمایه خود را داده املاکی را در بیضا خرید و از منافع آنها به معیشتی که از حوصله تجارت بیرون است، گذران کند و سرمایه به ولد سعادت‌مند خود میرزا خلیل مشهور به میرزا آقا که در اول سن تمیز و رشد است داده، او را به شغل تجارت گذاشته است.

پسر دویم و سیم حاجی محمد خلیل است: زبده‌الاقربان حاجی محمد جواد و حاجی-محمد حسین اول آنها در کشمیر به معامله شال کشمیری مشغول است و حاجی محمد حسین در بغداد و اماکن مشرفه به تجارت و زیارت اقدام دارد، پسر چهارم و پنجم و ششم حاجی محمد خلیل است: عمده‌الاعیانان و قدوة‌الاقربان حاجی میرزا ابو القاسم و حاجی میرزا زین العابدین و حاجی میرزا محمد تقی همه مشغول تجارت و داد و ستدند و حاجی میرزا ابو القاسم چندین سال در بندر هنگانگ چین (۱)، رحل اقامت افکنده و باعث رواج معامله و تجارت تریاک ایرانی گردید و عمارتی مخصوص برای فروش تریاک در آن بندر ساخته، به جفیس تریاکی مشهور شده و نزدیک به سه سال است از چین عود به شیراز نموده، مشغول تجارت تریاک است و پسران مرحوم حاجی محمد خلیل تاجر بعد از وفات والد ماجد خود از اموال مختلفه او در نیم فرسخ کمتر مشرقی بندر بوشهر، کاروانسرای وسیعی از گچ و سنگ ساخته، در چهار جانب آن، عمارات لایقه برداخته، کاروانان را از آفتاب تابستان و باران زمستان آسوده داشته‌اند و قبل از بنای این کاروانسرا آنچه اشتر و استر و الاغ بارگیر از جوانب وارد بوشهر می‌گردید در تابستان از

(۱). بندر هنگ کنگ.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۳۰

آفتاب و در زمستان از باران آزار می کشید.

و از اجله منتسبین این سلسله است: قدوه اخیار و اسوه ابرار حاجی میرزا محمد تاجر شیرازی در زمان زندگانش جز صیت «۱» سوداگری او را کسی نشنید و جز کاروان تجارت او را کسی ندید. عامل و گماشتگانش از حدود چین تا اقصی بلاد فرنگستان پراکنده بودند و در هر سالی دو بار چندین بار قماش و متاع هندوستان و فرنگستان به فقرا و درویشان احسان می نمود و از مآثر او در شیراز مسجد حاجی میرزا محمد است که در پهلوی خانه خود ساخته و چندین هزار تومان در آن خرج نموده است و در جانب شمالی آن، آب انباری مانند فکر حکیمان عمیق و چون همت بزرگان وسیع، به انجام رسانیده است و صفة تابستانه مسجد را پشت بام آن قرار داده است و در سال ۱۲۵۶ به رحمت ایزدی پیوست و او را دو نفر پسر است:

اول آنها صفة حکما و قدوه علما، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول راضی به قدر و قضا حاجی میرزا محمد رضا حکیم الهی چندین سال در شیراز جنت طراز جز او کسی علوم عقلیه را نگفتی و در ولالی مقالات کمالیه و کلامیه و حکمت را نسفتی در سال ۱۲۹۵ در عالم فانی بدرود زندگانی را نموده، به روضه رضوان خرامید و او را پنج نفر پسر است:

اول و دویم: کمالات اکتسابان، عالمان فاضلان موجد میرزا محمد حسین و حاجی - میرزا محمد مشغله خود را تحصیل علوم قرار داده‌اند.

پسر سیم و چهارم و پنجم مرحوم حاجی میرزا محمد رضا است: عالیجاهان خلاصه الاشباهان میرزا مصطفی و میرزا زین العابدین و میرزا محمد علی همه در دار الخلافه طهران متوقفند و اولین آنها مشغول تجارت است و دویمین در سفارتخانه دولت بهیه انگلیس منشی رسائل و دفتردار گشته و سیمین آنها، مواظب صناعت طبابت است.

پسر دویم مرحوم حاجی میرزا محمد تاجر شیرازی است: عمده الاعیان حاجی میرزا - محمد باقر تاجر. دست از عمل تجارت موروثی باز نداشته است.

و از منتسبین این سلسله تجار است: ملک اعظم کتاب، مقبول اولی الالباب میرزا محمد حسین کاتب السلطان «۲» خلف الصدق حاجی محمد علی تاجر شیرازی. خط نسخ تعلیقش با خط میر عماد استاد این خط برابری دارد و اخلاق حسنه‌اش بر اقران و امثال برتری دارد، والده عقیقه‌اش دختر حاجی میرزا محمد تاجر شیرازی است و چندین سال می گذرد که در طهران به منصب جلیل کاتب السلطانی سرفراز است و از منتسبین این سلسله تجار است:

ناظم ابیات بدیعه، مستخرج لالی از اصداف قریحه میرزا مهدی نوائی تخلص منشی

(۱). در متن: (سیط).

(۲). او مختصری از گزارش زندگی خود را در پایان یک نسخه مثنوی مولانا که به خط کم نظیر خود کتابت کرده چنین آورده است که: (در تهران با اصناف مردم محشور شدم تا روزی به یکی از خاصان دربار ناصر الدین شاه برخورددم و او متعهد شد که اوراق مثنوی را به عرض شاه برساند پس به پیشگاه شاه شرفیاب شدم و از خط من تمجید کرد و به تکمیل مثنوی مامورم کرد و در قلیل مدت استکتاب نسخه را به پایان رساندم و این در تاریخ ۱۲۷۹ بود میر محمد - حسین یقینا یکی از چیره دست ترین خوشنویسان است و در ردیف یکی از ده تن کاتب خوش نویس نستعلیق درجه - اول قرار دارد که تاکنون کاتب خوشنویس زبردستی چون وی نیامده است ... نستعلیق را از شش دانگ جلی تا کتابت خفی و غبار کمتر کسی چون وی نوشته است پس از قتل ناصر الدین شاه در دربار مظفر الدین شاه به خدمت پرداخت و آثاری به نام مظفر الدین شاه، از او باقی است او تا سال ۱۳۱۶ زنده بود. (اطلس

خط، ص ۵۷۰).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۳۱

شیرازی، خلف الصدق حاجی ملا آقا بابا، تاجر شیرازی. در سال ۱۲۷۰ و اند در شیراز متولد گشته، کسب کمالات لایقه نموده در سال ۹۶ [۱۲] از شیراز به طهران رفته، در خدمت جناب جلالت- مآب اجل اکرم آصف الدوله: میرزا عبد الوهاب خان شیرازی والی مملکت خراسان و سیستان مشغول انشاء رسائل جناب معزی الیه است. و این چند بیت از طبع نقاد او در این «۱» کتاب به یادگار ثبت گردید «۲»:

مرد عاقل غم روزی نخورد ز آنکه بودجان او در طلب رزق مقدر به گرو
ترک کن اگر ت شور محبت به سر است ورنه بی منت زحمت سر خود گیر و برو
خواهی ار عمر به باطل نرود عشق بورز سخن آن است و جز این نیست، نصیحت بشنو
مگر از خرمن پاکان طلبی بهره که هیچ حاصل طاعت صد ساله نیرزد به دو جو
دوش این نکته «۳» چه خوش گفت سروشم در گوش کای نوائی بطلب زحمت و نومید مشو
ما مست شراب وحدتیم ای ساقی سرخوش ز می محبتیم ای ساقی

امروز برین مستی اگر جان بدهیم فردا همه ز اهل رحمتیم ای ساقی و از اعیان این محله است: جناب مستطاب فضائل اکتساب، قدوه فضلاء، جالینوس زمان، بقراط اوان، ادیب لیب، حسیب «۴» نسیب حاجی میرزا علی اکبر طیب. ید بیضایش در علاج علل، مظهر معجز مسیحا بود و در فنون علمی و عملی طب، مهارتی تمام داشت و آن جناب را چهار نفر پسر است: اول آنها:

جناب مستطاب حاجی میرزا محمد حکیم باشی [است] که شرح حالش در ذیل محله میدان شاه بیاید.
پسر دویم «۵» مرحوم حاجی میرزا علی اکبر طیب است: حاوی مراتب فنون علمیه و عملیه علم طب حاجی میرزا ابو القاسم ناظم الاطبا:

خجسته طیب مسیحا نفس «۶» که جان آورد از عدم بازپس پسر سیم و چهارم مرحوم حاجی میرزا علی اکبر است: جنابان کمالات اکتسابان، جالینوس زمان حاجی میرزا محمد تقی طیب و بقراط اوان حاجی میرزا محمود طیب، هریک در فنون طیبیه سرآمد اهل عصر خود هستند.

سلسله دویم تجار شیراز که ساکن این محله‌اند: سلسله تجار ده‌دشتی است. اصل آنها از قصبه «ده‌دشت» «۷» کوه گیلویه است که هنگام آمیختگی دولت علیه سلاطین صفویه، الوار چهار بنیجه کوه گیلویه که شرح آنها در ذیل بلوکات بیاید، ازدحام نموده، قصبه ده‌دشت را

(۱). در متن: (آن).

(۲). (سال فوتش معلوم نشد. در سال ۱۳۱۳ زنده بوده است) دانشمندان و سخن‌سرایان فارس.

(۳). در متن: (چو).

(۴). در متن: (حبیب).

(۵). در متن: (دویم و سیم).

(۶). در متن: (مسیحا دم نفس).

(۷). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، بلوک کوه گیلویه.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۳۲

به قهر و غلبه گرفته، اموال اهلش را به غارت بردند و مردمش را در جوانب و نواحی پراکنده داشتند، از جمله جماعتی از تجار دهدشت، به شیراز آمده، رحل اقامت انداخته، متوطن شدند و اول کسی که از آنها وارد شیراز گشته، توطن جسته، بساط تجارت افکنده است:

خواجه محمد زکی تاجر دهدشتی است. در سال ۱۱۹۳ در شیراز وفات یافت و او را دو نفر پسر است: حاجی محمد باقر تاجر دهدشتی و او را دو نفر پسر است: اول آنها حاجی آقا بابا تاجر دهدشتی. مادام زندگانی جز به شغل تجارت نپرداخت و از او دو نفر پسر باقی بماند:

اول آنها حاجی عبد الکریم تاجر دهدشتی است که به امانت‌داری و دیانتکاری مشهور بود و در سال ۱۲۷۷ وفات یافت و او را چهار نفر پسر است:

اول آنها عمده‌الاعیان: حاجی آقا محمد تاجر ده دشتی. مادام حیات در میانه تجار به درستکاری معروف بود، در سال ۱۲۸۰ وفات یافت.

و خلف الصدقش آقا محمد کاظم دهدشتی در تلگرافخانه مبارکه دولتی صاحب منصب شده است.

پسر دویم و سیم و چهارم مرحوم حاجی عبد الکریم تاجر ده دشتی است: عمده‌الاعیان آقا محمد حسین و آقا لطف علی و آقا محمد ابراهیم تاجر دهدشتی. ولادت آنها در سال ۱۲۵۴ و ۱۲۵۷ [۱۲] و ۶۰ [۱۲] اتفاق افتاده است و هر یک در امانت و دیانت تجارتی معروف و مشهورند.

پسر دویم حاجی آقا بابا تاجر ده دشتی عالی جناب کمالات اکتساب میرزا محمد رضا تاجر دهدشتی که فنون علمیه را ضمیمه شغل تجارت نموده است.

پسر دویم حاجی محمد باقر آقا علی بابا تاجر دهدشتی است که به درستکاری، بین‌الانام مشهور بود و اخلاف آن مرحوم عمده‌الاعیان: آقا محمد علی و آقا محمد رحیم و آقا ابو القاسم و آقا عبد اللطیف همه مشغول عمل تجارت و معامله‌اند.

و ولد الصدق حاجی محمد تقی است: عمده‌الاعیان: حاجی محمد حسن و حاجی محمد تقی تاجران دهدشتی است که هر یک در عمل و شغل تجارت عدیل نداشتند و اخلاف حاجی محمد حسن دشتی است عمده‌الاعیان آقا محمد مهدی مشغول تجارت است.

پسر دویم مرحوم خواجه محمد زکی ده دشتی آقا محمد ابراهیم تاجر دهدشتی است و خلف صدق او حاجی محسن تاجر دهدشتی است و او را دو نفر پسر است: عمده‌الاعیان، زبده- الاقران حاجی میرزا زین العابدین و حاجی میرزا عبد الحسین تاجران دهدشتی و خلف صدق حاجی میرزا زین العابدین: عالی جناب کمالات اکتساب میرزا محمد حسین است که علاوه بر شغل تجارت به زیور علم آراسته است.

و از اعیان تجار ده دشت ساکن شیراز است: عمده‌الاعیان حاجی محمد رضا تاجر دهدشتی.

مادام زندگانی، منزل خود را تعزیه‌خانه جناب سید الشهدا کرده، شبهای جمعه تمام سال را تا صبح مشغول تعزیه داری بود و جماعتی را حاضر داشته، بیدار نشسته، به خواندن دعا و زیارات مشغول می‌شدند و او را چهار نفر پسر بود:

آقا محمد و آقا محمد جواد و آقا اسد الله و حاجی محمد باقر تاجر دهدشتی، همه مشغول تجارت و درستکاری‌اند.

و از اعیان تجار دهدشتی است: عمده‌الاعیان و زبده‌الامثال و الاقران حاجی محمد رحیم تاجر دهدشتی برادر اعیانی حاجی محمد رضا، سالها در طهران توقف بلکه توطن داشت و در

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۳۳

درستکاری و اعتبار مشهور و معروف بود و به ریاست و احترام تمام، عمری را به پایان رسانید و در سال ۱۲۷۴ در طهران وفات

یافت.

و از اعیان تجار ده‌دشت ساکن شیراز، افتخار تجار حاجی علی رضا تاجر ده‌دشتی مشهور به کشمیری است سالها در کشمیر توقف داشته، معامله شال کشمیری نموده، معروف اطراف گردید و او را سه نفر پسر است: فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۰۳۳ محله ششم شیراز محله سرباغ است ص: ۹۸۵

ده‌العیان حاجی میرزا جواد و حاجی محمد مهدی و آقا محمد صالح تاجران ده‌دشتی مشهور به کشمیری هریک در تجارت و درستکاری و امامتداری، مشهور بلاد نزدیک و دور شده‌اند. ولادت آنها در سال ۱۲۴۰ و [۱۲] ۵۰ و [۱۲] ۶۲ اتفاق افتاده است و ولد الصدق حاجی محمد مهدی است:

افتخار امثال میرزا محمد صادق مشهور به آقا، در اول سن شباب مشغول به عمل تجارت و درستکاری است.

و از اعیان تجار مشهور به ده‌دشتی اگرچه در اصل شیرازی بود برای مواصلت با ده‌دشتیان مشهور به ده‌دشتی گشته‌اند، عمده‌العیان حاجی محمد باقر است و او را دو نفر پسر است: حاجی محمد علی تاجر و او را دو نفر پسر است اول آنها:

حاجی زین العابدین تاجر، پسر دویم حاجی محمد باقر تاجر حاجی علی اکبر تاجر شیرازی مشهور به ده‌دشتی است. سالها در اصفهان توقف داشته، به ریاست تجار و نهایت اعتبار و احترام بود و در سال ۱۲۸۶ وفات یافت.

و از اجله این محله است: جناب مستطاب، قدوه علما و زبده فضلا، علام فهام، زین مدرسین و زین محدثین، مجتهد الزمان: حاجی شیخ عبد الجبار. اصل آن جناب از تجار قصبه جهرم است. والد ماجد او از جهرم قطع علاقه را نموده، در اماکن مشرفه عراق عرب رحل اقامت افکنده، بساط تجارت را گسترانید و جناب معزی الیه به مناسبت مکانی و مقارنات زمانی و ذوق سلیم و ذهن مستقیم به تحصیل علوم مایل گردید و به اندک زمانی، سرآمد اقران گشته، در خدمت مجتهدین کسب مراتب علم فقه و اصول به وجه اکمل نموده، به زیور اجتهاد زینت یافت و از آنجا که گفته‌اند:

فلک را عادت دیرینه این است که با آزادگان دائم به کین است «۱» طریق معاش را تنگ دیده، لابد از اماکن مشرفه، مهاجرت به شیراز نمود و در محله سرباغ رحل اقامت بیفکنند و امامت مسجد مرحوم حاجی میرزا محمد تاجر را قبول نمود، پس به خواهش جناب جلالت مآب صاحب دیوان میرزا فتح علی خان شیرازی مدرس مدرسه حسینییه مرحوم حاجی قوام الملک گردید و هر روزه از جانب صبح در آن مدرسه، طلاب علوم را از افکار خود بهره‌مند سازد.

و از اجله اعیان این محله است: خلاصه انجاب و نتیجه اطیاب، نادره دهور و اعصار حاجی میرزا جعفر حقایق نگار اصل او از ناحیه خورموج دشتستان است اباعن جد به ضابطی آن ناحیه برقرار بوده‌اند و جد او میرزا علی بیگ خورموجی به کلانتری تمام نواحی دشتستان سرافراز

(۱). بیت از میرزا نصر اصفهانی است. (امثال و حکم، ص ۱۱۴۸).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۳۴

بود و حاجی میرزا جعفر خان در مبادی عمر به ضابطی ناحیه خورموج برقرار گردید و در سال ۱۲۵۸ حاجی خان، حاکم نواحی دشتی به قهر و غلبه قلعه خورموج را تصرف نمود و حاجی - میرزا جعفر خان فرار کرده، مدتی در ناحیه تنگستان بماند، پس به شیراز آمده، توقف نمود و با بزرگان مراوده کرده، در زمره آنها محسوب گردید و در سال ۱۲۶۲ [۱۲] به امارت دیوانخانه عدلیه سرافراز آمد و با اهل کمال مجالست نموده، از کمالات رسمیه بهره وافر دید و در کتب سیر و تواریخ ممارست «۱» کرده، اطلاعی کامل بیافت و تاریخ آثار جعفری را نگاشته به نظر اولیای دولت علیه رسانیده به لقب حقایق نگاری مفتخر گردید پس تاریخی مفصل نوشته نامش را نزهة الاخبار گذاشت و در سال ۱۳۰۱ در عراق عرب به رحمت ایزدی پیوست.

و اخلاف صدقش میرزا علی خان حقایق نگار و میرزا ابو الحسن خان و میرزا محمود خان و میرزا محمد خان همه در مبادی زندگانی و عنفوان جوانی به کمالات لایقه آراسته‌اند و میرزا- علی خان در علم تاریخ سرآمد اقران است و میرزا ابو الحسن خان به علاوه کمالات ایرانی، زبان انگلیسی را آموخته، محسود امثال گشته است.

و از اعیان این محله است: قدوه اخیار و زبده ابرار حاجی علی رضای تاجر شیرازی در مبادی عمر خود تحصیل مقدمات علمیه را نموده، مسائل فرضیه را آموخته، در تجارت و درستکاری، گوی سبقت را از همگان ربوده، مشهور هند و روم گشته، امین جناب حجه الاسلام حاجی میرزا- محمد حسن مجتهد شیرازی ادام الله عمره شده اخماس بنی هاشم و حق مظالم را به وکالت آن جناب از ارباب ثروت تحویل گرفته، در وجه و حواله‌جات حجه الاسلامی کارسازی دارد.

و از اعیان این محله است: حاجی میرزا عباس جراح: مهارتش «۲» در فنون جراحی و دستکاری معروف و حذاقتش بین الاقران مشهور، چشم آب آورده را چون او کسی میل نزنند و اوجاع مفاصل و بثورات غریبه را مانند او کسی معالجه نکند، حق علاج را از فقرا و مساکین نخواهد، بلکه گاهی دوا و غذا را از خود دهد.

(۱). در متن: (ممارت).

(۲). در متن: (محارت).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۳۵

محله هفتم شیراز محله سردزک «۱» است

از زمانی که حصار شیراز را کوچک نموده‌اند، محله دشتک و محله سردزک را یک محله کرده، همه را سردزک گفتند بلکه قدری از محله دشتک را جزء محله لب آب قرار دادند چنانکه در وقفنامه مدرسه منصوریه نوشته‌اند ده هزار ذرع زمین را از محله دشتک شیراز خریدند و مدرسه منصوریه را در آن ساختند و اکنون مدرسه منصوریه جزء محله لب آب است و سادات دشتکی شیرازی که متون کتابهای علمیه و تواریخ از اسامی آنها زینت یافته است و شرح حال آنها در این محله سردزک بیاید، از محله دشتک بوده‌اند و این محله محدود به محله بازار مرغ و محله سرباغ و محله سنگ سیاه و حصار جنوبی شهر و محله لب آب و شماره خانه‌های آن در سال ۱۳۰۱، ۷۹۸ درب خانه بود و مردمان آن ۳۴۴۸ نفر مرد و پسر و ۴۵۰۰ نفر زن و دختر است و کدخدای آن آقا علی محمد کدخداست.

و از اشراف و اعیان این محله سلسله سادات دشتکی شیرازی است و حضرت علامی، ملک اعظم علما و سادات متحلی به اقسام سعادات، اعلم علماء مشارق و مغارب، مجتهد باسحقاق در جمیع مذاهب میرزا سید علی خان حسینی حسنی مدنی مکی شیرازی که گلی است از گلستان و نهالی است از بوستان سلسله سادات دشتکی طاب ثراهم. جد دویم مؤلف این فارسنامه ناصری در کتاب شرح صحیفه سجادیه و سلوة الغریب، نسب شریف خود را چنین بیان فرموده است:

انا علی صدر الدین (۱) ابن احمد نظام الدین (۲) ابن محمد معصوم (۳) ابن احمد نظام الدین (۴) ابن ابراهیم (۵) ابن سلام الله (۶) ابن مسعود عماد الدین (۷) ابن محمد صدر الدین (۸) ابن منصور غیاث الدین (۹) ابن محمد صدر الدین (۱۰) ابن ابراهیم شرف المله (۱۱) ابن محمد صدر الدین (۱۲) ابن اسحق عز الدین (۱۳) ابن علی ضیاء الدین (۱۴) ابن عرب شاه فخر الدین (۱۵) ابن امیر- انبه عز الدین ابی المکارم (۱۶) ابن امیری خطیر الدین (۱۷) ابن الحسن شرف الدین ابی علی (۱۸) ابن الحسین ابی جعفر العزیزی (۱۹) ابن علی ابی سعید النصیبینی (۲۰) ابن زید الاعثم ابی ابراهیم (۲۱) ابن علی ابی شجاع الزاهد (۲۲) ابن محمد ابی جعفر (۲۳) ابن علی ابی الحسن (۲۴) ابن جعفر

(۱). (دزک به کسر دال مهمله و فتح زاء معجمه در آخر کاف عربی)، رک: آثار العجم، ص ۴۳۳.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۳۶

ابی عبد الله (۲۵) ابن احمد نصیر الدین السکین النقیب (۲۶) ابن جعفر ابی عبد الله الشاعر (۲۷) ابن محمد ابی جعفر (۲۸) ابن محمد (۲۹) ابن زید الشهید (۳۰) ابن علی زین العابدین (۳۱) ابن الحسین ابی عبد الله (ع) سید الشهداء (۳۲) ابن علی ابی الحسن امیر المؤمنین (۳۳) ابن ابی - طالب (۳۴) علیهم السلام اولئک آبائی فجئنی بمثلهم او اجتمعنا یا جریر المجمع.
اما حالات و تنقلات اشخاص این سلسله علیه مذکوره از حضرت زید بن علی (ع) تا آخر آنها آنچه را در کتب متعدده یافتیم در این فارسنامه می‌نگارم و چنین گویم که:

جناب علامی سید علی خان در کتاب سلوة الغریب در ذیل بیان نسب خود چنین فرموده است که در زمان هشام ابن عبد الملک که ایالت مدینه طیبه با خالد بن عبد الملک ابن - الحکم بود میانه زید بن علی و عبد الله بن حسن مثنی در باب صدقات امیر المؤمنین علی (ع) مشاجرتی شده، در حضور خالد و جماعتی از اهل مدینه، سخنهاى سخت به یکدیگر بگفتند و خالد وعده داد که فردا این رشته مشاجرت را قطع کنم و چون روز دیگر شد خالد و جماعتی در مسجد حاضر گشتند و زید چون دانست که میل خاطر خالد بر غلظت این مشاجرت است روی به جانب عبد الله نموده، فرمود همه اموال من در راه خدا باشد اگر با تو مشاجرت کنم و پس از این آنچه را گوئی و کنی می‌پذیرم و هرگز از تو مخاصمه را به خالد نبرم، پس روی به جانب خالد کرده بفرمود: ذریه رسول خدا را بر مطلبی جمع کرده که خلفاء راشدین چنین نکردند، خالد به جماعت بگفت کسی جواب زید را بگوید پس یکی از اولاد انصار سخنی ناشایست به زید بگفت و زید در جوابش فرمود ترا نرسد که با مانند من چنین گوئی و شخص انصاری گفت چرا نگویم و حال آنکه مادرم و پدرم بهتر از مادر و پدر تو باشند زید بخندید و فرمود ای بازماندگان قریش، دین که از میان رفت، حسب و نسب هم رفته است، پس عبد الله ابن - واقد بن عبد الله بن عمر ابن الخطاب به مرد انصاری بفرمود که بدگفتی و البته زید و پدر و مادر زید در همه چیز بهتر از تو و پدر و مادر تو هستند ترا و بالاتر از ترا به این سخنان نرسد، پس مشت خود را پر از سنگریزه کرده، بر زمین پاشیده، بگفت پس از این ما را طاقت و صبر نباشد و از جای برخاست و زید هم برخاست و بزودی به جانب شام نزد هشام عبد الملک برفت و چند روزی اذن ملاقات را نیافت و بعد از ملاقات سخنان ناگوار بشنید پس هشام زید را با جماعتی از لشکریان به جانب مدینه انفاذ داشت و چون از سامان شام در گذشتند، زید جماعت را گذاشته به جانب عراق برفت و چون به کوفه رسید بیشتر از مردمانش با او بیعت نمودند و در آن وقت حاکم کوفه یوسف بن عمر ثقفی بود و در میانه آتش جنگ زبانه کشید و چنان که عادت اهل کوفه بود الکوفی لا - یوفی «۱»، شده، زید تنهائی شمشیر می‌زد که تیری بر پیشانی او رسید و چون تیر را کشیدند به رحمت ایزدی واصل گردید و او را دفن نمودند و بعد از دو روز یوسف قبر او را جست، سر مبارکش را برای هشام فرستاد، هشام به یوسف نوشت که جسد زید را برهنه بر دار کن و این واقعه در سال ۱۲۱ اتفاق افتاد و تا پنج سال جنازه زید در کوفه برهنه بر دار بماند و کسی عورت او را ندید پس جسد مبارکش را بسوختند و خاکسترش را بر باد بدادند و از حضرت زید چندین نفر پسر باز بماند و کوچکتر از همه، محمد بن زید است و حضرت میرزا سید علی خان طاب ثراه در شرح صحیفه سجادیه فرموده است:

(۱). کوفی وفا نمی‌کند.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۳۷

محمد بن زید افضل و اکرم اهل زمان خود بود و از کرم و فضل اوست که روزی هارون الرشید در مکه معظمه گوهری را دید و

بشناخت و گفت از محمد بن هشام ابن عبد الملک است و به ربیع خادم بفرمود چون نماز را به جماعت بگزارم همه درهای مسجد الحرام را جز یک در بر بند و هر کس عبور کند باید بشناسی تا پسر هشام پسر عبد الملک را دریابی و چون محمد بن هشام درها را بسته دید، دانست که او را می‌خواهند و پریشانه در گوشه‌ای نشست و محمد بن زید چون پریشانی او را بدید از او پرسید کیستی و چرا پریشانی گفت به سوگند آرامم کن تا بگویم و محمد بن زید به سوگند او را آرام نمود [و] گفت محمد بن هشام بن عبد الملک هستم و این درها را برای گرفتاری من بسته‌اند، اگر توانی نجاتم ده و محمد بن زید نجات او را بر ذمه گرفت پس محمد بن هشام نام او را پرسید، بفرمود، محمد بن زید بن علی بن الحسین، و محمد بن هشام بس ترسیده، برآشفت و گفت، خود را به خدا سپردم یعنی به ملاحظه سوء سلوک هشام با زید بن علی (ع)، شاید محمد بن زید، تلافی کند و محمد بن زید فرمود نه تو قاتل زیدی و نه روز خونخواهی من. پس عبائی بر سر محمد بن هشام کشید و او را دشنام داده، نزد ربیع - خادم برد که این مرد شترهای خود را به من کرایه داده، پول گرفته و گریخته و امروزش یافتم چند نفر معین کن که کرایه را از او بازستانند «۱» و ربیع خادم اطاعت نمود و چند نفر را برای اتمام این کار و عمل با محمد بن زید روانه داشت و چون محمد بن هشام را به تجاها از مسجد - الحرام بیرون کشیدند و چند گامی برفتند، محمد بن زید به محمد بن هشام بفرمود با من چه «۲» خواهی نمود محمد بن هشام گفت آنچه را از تو گرفته‌ام واپس دهم و محمد بن زید به گماشتگان ربیع خادم بفرمود که این مکاری آنچه را از من گرفته است، می‌دهد، حاجت به زحمت شما نیست و چون گماشتگان برفتند محمد بن هشام دانه گوهری گرانبها به محمد بن زید نیاز نمود، محمد بن زید برآشفت که اهل بیت من بزرگ‌منشی را در برابر طمع ندارند و گوهر را قبول نفرموده، محمد بن هشام را وداع نمود. و خلف الصدق محمد بن زید محمد بن محمد است در کتاب عمده الطالب نوشته است:

که در سال ۲۰۲ از هجرت به امر مأمون، خلیفه عباسی در مرو، محمد بن محمد بن محمد بن زید را، سم خورانیده، مسمومش نمود، به رحمت ایزدی پیوست و صاحب کتاب ریاض العلماء در ذیل ترجمه حضرت علامی میرزا سید علی خان شارح صحیفه سجادیه به تقریب نسبت آن حضرت به جناب احمد نصیر الدین السکین النقیب ابن جعفر بن محمد بن محمد بن زید الشهید عبارتی فرموده است که ترجمه‌اش به فارسی چنین است:

بدان که احمد سکین از مقربان نزدیک حضرت امام رضا (ع) است و آن حضرت کتاب فقه الرضا را برای احمد به خط شریف خود نوشته است و آن کتاب بعینه در طایف مکه معظمه در کتابخانه جناب میرزا سید علی خان موجود است و حضرت امام رضا (ع) آن کتاب را به خط کوفی مرقوم فرموده است و تاریخ اتمام آن سال ۲۰۰ از هجرت است و در حواشی آن کتاب اجازات علما و خطوط آنها، مرقوم گشته است و حضرت امیر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی که از اجداد امجد جناب میرزا سید علی خان و از احفاد حضرت احمد نصیر الدین السکین است

(۱). در متن: (ستاند).

(۲). در متن: (چو).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۳۸

به خط خود، آن کتاب فقه الرضا را نسخه فرموده و در حاشیه آن اجازه‌نامه نوشته است و این کتاب نیز از جمله کتب جناب میرزا سید علی خان موجود است و جناب علامی میرزا سید علی خان در کتاب سلوة الغریب نوشته است:

اول کسی که از اجداد من به شیراز محروسه آمده، رحل توطن افکنده علی ابو سعید نصیبینی است.

در کتاب قاموس است که نصیبین شهری است پایتخت دیار ربیعه «۱» و نسبت به آن نصیبی و نصیبینی است و جناب علی ابن سعید در حدود سال ۴۰۰ و اند وارد شیراز جنت طراز گشته، در محله دشتک، رحل اقامت افکند و توطن نمود و بعد از وفات آن جناب،

اولاد و نبایش را سادات دشتکی شیرازی گفتند.

در کتاب شیرازنامه «۲» که در سال ۷۸۴ تألیف یافته، نوشته است: سید متفرد سید ضیاء الدین و المله علی بن فخر الدین ابن امیر عربشاه بن عز الدین ابی المکارم امیر انبه «۳» طاب ثراهم، در فنون شرعیات بی نظیر بود و با وجود کمال فضل در شیوه تفرید و بیان توحید، فراستی عظیم داشت و مجلس احکام قضای مملکت فارس، مدتی بر رأی او قائم بود و در آخر عهد خود، عزلت گزیده، از مردم دنیا، کناره کشید و در سال ۶۸۵ «۴» در شیراز وفات یافته، به رحمت ایزدی واصل گشته، در قبرستان درب سلم مدفون گردید.

و در کتاب مزارات شیراز نوشته است: مرتضی اعظم امیر عز الدین اسحق بن امیر - ضیاء الدین علی بن امیر فخر الدین عربشاه «۵» از اجله سادات کبار و عباد شیراز است، تلاوت قرآن را ورد خود ساخته و دائما به ذکر اوراد پرداخته، تکلفات ظاهری را از خود انداخته، در بلاها صبور و در نعمت و آلاء شکور، حامی مسلمین و ناصح ملوک و سلاطین بود و در نصایح کتابی نوشته، نامش را مفتاح الدجی گذاشته است و در احادیث اسنادی معتبر داشت و در سال ۷۱۷ به روضه رضوان خرامید.

در کتاب مزارات شیراز نوشته است «۶»: تاج تارک علما و سادات زمان، امیر صدر الدین - محمد بن امیر عز الدین اسحق ابن امیر ضیاء الدین علی بن امیر عربشاه در زمان خود امامی بود فاضل و عالمی کامل، از اعیان نقبا و وجوه سادات و بزرگان قوم، در دینداری سخت و در اوامر و نواهی با جد و جهد، مشفق بر فقرا و متفقد احبا، متخلق به اخلاق اولیا، در عیادت مرضی و تشییع جنازیه، حتی المقدور می کوشید و در اعانت مضطربین اغماض نمی فرمود و در سال ۷۶۷ به روضه رضوان خرامید و بقعه‌ای عالیه بر مقبره آبا و اجداد خود، در قبرستان مسجد جامع عتیق

(۱). (نصیبین نهری بوده است در بین النهرین سر راه موصل به شام و میان این شهر و سنجان نه فرسخ و میان آن تا موصل شش روز راه بوده است). (معین)

(۲). ر ک: شیراز نامه، چاپ واعظ جوادی، ص ۲۰۴.

(۳). در یکی از نسخه‌های شیراز نامه، ص ۲۰۴، این نام به این صورت آمده است: المتفرد فی الحق والدین علی بن عربشاه - ابن امیر انبه، و در خود متن (علی بن) عربشاه بن امیر انبه الحسینی.

(۴). در شیراز نامه، ص ۲۰۴، خمس عشر و ستمائه - ۶۱۵؛ بنابراین سال متن غلط است.

(۵). هزار مزار، ص ۱۹. این کتاب در سال ۱۳۶۵ بوسیله استاد دکتر نورانی تصحیح و به وسیله کتابخانه احمدی منتشر گشت.

(۶). هزار مزار، ترجمه عیسی بن جنید، ص ۱۹، کتابفروشی احمدی، شیراز، ۱۳۲۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۳۹

شیراز بنا فرمود که کیفیت حال آن در ذیل بقاع شیراز بیاید.

و باز در کتاب مزارات شیراز نوشته است: مرتضی اعظم امیر شرف الدین ابراهیم بن امیر صدر الدین محمد بن امیر عز الدین اسحق، سیدی است فاضل نیکو کردار و عالمی است کامل خوش گفتار، به اخلاق نبویه و اوصاف مرتضویه، منصبش عالی و جاهش متعالی، با والد ماجد خود سفرها کرده، بزرگان را خدمت نموده، کتاب مشارق الانوار «۱» را در خدمت شیخ صدر الدین ابی المجمع و شیخ علاء الدوله سمنانی «۲» خوانده، در مدرسه رضویه با کلماتی مستطاب و دعواتی مستجاب، خلق را وعظ و ملوک را نصیحت نمودی، روزی در خدمتش برای طلب باران به صحرا شدیم و آن جناب نماز را به جماعت گذاشتند، روی به مردم نموده، فرمود: ای برادران صفا و ای دوستان باوفا، ظلم را بگذارید و حق را بردارید و پیرو سیرت مصطفی و اخلاق مرتضی گردید، کم کم دنیای فانی را گذاشتید و بر کناره عقبای باقی رسیدید و چون سخن آن جناب به اینجا رسید، رقتی در خلق شد و همه آغاز گریه

نموده، آثار ابری پیدا گشت و هنوز به منزلها باز نارسیده بودیم که باران رحمت الهی بر بندگان نازل گردید «۳» و آن جناب در ماه صفر سال ۷۸۸ به رحمت ایزدی پیوست و این دو بیتی را از لفظ او در خاطر دارم:

زر من هویت و ان شطت بک الدارو حال من دونه حجب و استار

لا- تترکن علی بعد زیارتان المحب لمن یهواه زوار «۴» و در محله دشتک شیراز مدفون گردید و پسر زاده آن جناب امیر غیاث الدین منصور، بقعه‌ای عالی بر قبر او، بساخت و او را بقعه دشتک گفتند و نگارنده این فارسنامه ناصری گوید، در نوشته‌هایی که در نزد این بنده است، این بقعه دشتک، موقوفاتی داشته است که تا زمان دولت نادر شاهی آن بقعه و آن موقوفات، باقی بودند و بعد از آن لاعین رأی و لا اذن سمعت.

و خلف الصدق غفران مآب امیر شرف الدین ابراهیم است: مرتضی اعظم اقدم: امیر صدر الدین محمد «۵»: در وقفنامه مدرسه منصوریه شیراز، القاب آن جناب را چنین نوشته است:

«عالی جناب، سیادت مآب، نقابت انتساب، قدس منزلت، معالی مرتبت، مولی و مرتضی اعظم اقدم اکرم سعید، افتخار اعظم النقباء و الساده فی زمانه، وارث علوم الانبیاء و المرسلین، ناصح- الملوک و السلاطین، السید الاجل الممجّد، صدر الحقیقه و الساده و الشریعه و الدین: محمد...» و وفات آن جناب در سال ۸۲۸ اتفاق افتاده، در بقعه دشتک شیراز، در جوار آباء و اجداد خود مدفون گردید.

و خلف الصدق آن جناب است: مرتضی اعظم امیر غیاث الدین منصور. در وقفنامه مدرسه منصوریه شیراز القاب آن جناب را چنین نگاشته است: «حضرت سیادت پناه، افادت دستگاه، مولی

(۱). هزار مزار، ص ۲۰.

(۲). هزار مزار، ص ۲۰.

(۳). هزار مزار، ص ۲۰.

(۴). از او که دوستش داری دیدار کن گرچه از او دور افتی و محبوب را پرده‌ها و حجابها مانع شود، با وجود دوری هرگز دیدارش را از دست منه زیرا عاشق معشوق را فراوان دیدار کند.

(۵). نسب‌نامه او را در الذریعه، ج ۱، ص ۱۰۸ بخوانید. و رک: حبیب السیر، جزء چهارم، از جلد سوم، ص ۱۱۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۴۰

و مرتضی اعظم اقدم اکرم اعلم، احسب انصب، اعلم علماء المشرعین «۱»، مفخر اولاد سید المرسلین، ناصح الملوک و السلاطین و افتخار المحدثین و ملاذ المفسرین، السید الهمام، الزائر بیت الله- الحرام، الامیر الحاج، غیاث الحق و الافاده و النقابه و الدین: منصور» و وفات آن جناب در حدود سال ۸۷۰ و اند اتفاق افتاد [و] در بقعه دشتک شیراز مدفون گردید.

و خلف الصدق آن جناب است: حضرت سید الحکما المدققین الحاج امیر صدر الدین محمد دشتکی شیرازی و القاب شریف آن جناب در فرمانی که پادشاه ذی جاه، سلطان یعقوب خلف- الصدق پادشاه دین پناه: امیر سلطان حسن بیگ ترکمان آق‌قوینلو برای حضرت امیر صدر الدین محمد دشتکی شیرازی، فرستاد و املا-ک موقوفه مدرسه منصوریه شیراز را از مالیات و عوارض و صادرات معاف داشته است چنین مرقوم گشته است: مرتضی ممالک الاسلام، مقتدی علماء الاعلام، افتخار السادات العلماء و النقباء فی الایام، اعتضاد الائمة المتبحرین فی الآفاق، قدوة- الحکما [ء] المتألهین بالاستحقاق، علامه علماء الزمان، استاد ارباب الحکم و المعارف فی الاوان، الموفق من عند الله الصمد، صدر الملة و الافاده و السیاده و الافاضة و الدین: محمد، ابد الله تعالی سیادته و شیدت قوانین افاضته و سناده. و صورت فرمان اعلیحضرت سلطان یعقوب پادشاه در ذیل وقایع سال ۸۹۳ در گفتار اول فارسنامه

ناصری نگاشته گردید و در کتاب مجالس المؤمنین نوشته است: کنیت آن جناب ابو المعالی و لقب شریفش به لسان اهل فضل و کمال صدر العلما و صدر الحقیقه است و اجداد امجدش تا حضرات ائمه معصومین (ع) همگی حافظ احادیث و حامل علوم شرعیه بوده‌اند و اول کسی که از این سلسله علیه از مطالعه کتب احادیث مشحونه از موضوعه و ضعیفه اجتناب فرمود و متوجه علوم کلامیه و حکمیه گشته به مرتبه اعظم حکما و متکلمین رسید، حضرت سید المدققین امیر صدر الدین محمد است «۲» و از مآثر نفس قدسی شعار آن بزرگوار آنکه جمع نموده، میانه تصنیف و تألیف و افاده علوم و عمارت و زراعت و نظم مناظم دنیوی و اخروی و ذکر اسامی کتب علمیه آن جناب دفاتر علوم را مشحون داشته است و ولادت «۳» با سعادت آن جناب در سال ۸۲۸ اتفاق افتاده و در سال ۹۰۳ در شهر رمضان «۴» در دست ظلمه طایفه ترکمان بایندری، شهید گشته، در صفا شمالی مسجد سر پوشیده مدرسه منصوریه «۵» که مخصوص قبور خود و اولادش قرار داده، مدفون گردید و تاکنون آن مسجد و گنبد آن، باقی است و زیارتگاه خواص و عوام است و از مآثر آن جناب «۶»، عمارت مدرسه منصوریه

(۱). در متن: (مشرین).

(۲). ر ک: حیب السیر، جزء چهارم، از جلد سوم، ص ۱۱۰، چاپ هند.

(۳). ولادت او در صبح سه شنبه دوم شعبان ۸۲۸ بوده و شهادتش در صبح جمعه ۱۲ رمضان ۹۰۳. ر ک: مجالس - المؤمنین، ص

۳۳۹، و ر ک: ذریعه، ج ۱، ص ۱۰۸، که روز تولد او را بجای سه شنبه، دوشنبه گفته است، مقالات - الشعراء، ص ۵۵۶.

(۴). آثار العجم، ص ۴۵۹.

(۵). در مورد مدرسه منصوریه، ر ک: مجله یغما، شماره دهم، سال نهم.

(۶). (حاشیه قدیم و جدید) بر (شرح جدید تجرید) دیگر (حاشیه قدیم و جدید) بر (شرح مطالع و حواشی شریفه شریفیه) و این دو

حاشیه قدیم او بر (تجرید) و (شرح مطالع) مقدم است بر تألیف حواشی قدیمه علامه دوانی، دیگر (حاشیه شرح شمسیه و حواشی

شریفه شریفیه). ر ک: مقالات الشعراء، ص ۵۵۷. دیگر (حاشیه) بر اوائل (شرح مختصر

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۴۱

شیراز است که در سال ۸۹۳ به انجام رسیده است و چندین ملک وقف بر آن فرمود و اغلب آنها در دست اهل جور و عدوان افتاده

است، جز قریه قصر کرم بلوک فسا و مزرعه سختویه مشهور به سختان واقعه در خلف دروازه قصابخانه شیراز که مدت سی سال به

عنوانی باطل، در تصرف حاجی میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک بود و بعد از وفات او، ورثه آن مرحوم بالطوع و الرغبه آن مزرعه

را به تصرف متولی شرعی آن که مؤلف این فارسنامه ناصری است، بی‌زحمت مشاجرت و مخاصمت بدادند شکر الله مساعیهم.

و از موقوفات قدیمی آن مدرسه قریه سهل آباد رامجرد است که سالها در تصرف متولیان آن بود و در سال ۱۲۸۳ میرزا علی پسر

حضرت مغفرت مآب حاجی میرزا ابراهیم مجتهد طاب ثراه که شرح حال او در محله بازار مرغ در ذیل سلسله میرزایان مشهور به

فسائی گذشت به تجویز حاجی شیخ حسین عرب مشهور [و] ملقب به ناظم الشریعه که شرح حالش در ذیل محله اسحق بیگ

گذشت، این قریه سهل آباد رامجرد را به نواب اشرف والا، حسام السلطنه حاجی - سلطان مراد میرزا والی مملکت فارس بفروخت و

چون نواب معزی الیه از قضیه وقفیه مطلع گردید این سهل آباد وقفی را رد فرمود و وجه ثمن او را واپس گرفت، پس ناظم الشریعه

حیلتی نمود که میرزا علی، خدمت جناب حاجی شیخ مهدی مجتهد اقرار کند که این سهل آباد متصرفی من و آباء و اجداد من به

عنوان مجهول المالک است، پس سهل آباد را از آن جناب بخرید و به قیمتی ارزان به ناظم الشریعه بفروخت و در سال ۱۲۹۵

حضرت اشرف والا حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا دام عزه تفحصی تمام در امر سهل آباد فرمود و رجوع به قبالاته وقفیه و

احکام شرعیه و ارقام عرفیه بر وقفیت آن نمود و از تصرف ناظم الشریعه گرفته به دست مؤلف این فارسنامه ناصری که به نص

واقف خیر موافق متولی این موقوفه هستم بداد و در سال ۱۲۹۹ باز ناظم الشریعه حیلتی دیگر انگیخت و سهل آباد را از تصرف وقف باز کشید و این بنده به تصدیق علمای دار الخلافه طهران در دربار معدلت مدار اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه عارض گشتم و فرمان استرداد سهل آباد وقفی را صادر نمودم ولی هیچ فایده نبخشید تا سخط پادشاهی که نمونه‌ای از غضب خدائی جل شأنه «۱» است با او که اطاعت فرمان را نکرد چه کند و رعیت - پروری و عدالت گستری حضرت اسعد امجد ارفع والا، ظل السلطان ادام الله شوکته، با متمردين چه معامله فرماید.

و جناب سید المدققین امیر صدر الدین محمد را دو نفر پسر است: اول آنها چنانکه در کتاب مجالس المؤمنین نوشته است: خاتم الحکماء و غوث العلماء الامیر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی است «۲» قدس سره، کسی است که ارسطو و افلاطون بلکه حکماء دهور و قرون اگر در

اصول ابن حاجب) دیگر (حاشیه بر کشف) دیگر (رساله در حل مغالطه مشهور به جذر اصم) و (رساله در علم فلاحت) و رساله فارسی (معرفت قوس و قزح) و تعلیقات بر تیسیر فقه شافعی. (مقالات الشعراء، ص ۵۵۸ و ۵۵۹)، و رک: آثار العجم، ص ۴۵۸. (۱). در متن: (جل و شانه).

(۲). تولد او در سال ۹۰۰ اتفاق افتاد و از مصنفات اوست: کتاب (حجۀ الکلام)، کتاب محکمت، شرح بر کتاب هیاکل - انوار، شرح بر رساله اثبات واجب پدرش، (رک: الذریعه، ج ۱، ص ۱۰۸)، کتاب تعدیل المیزان، (الذریعه، ج ۴، ص فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۴۲

زمان آن قبله اهل ایمان بودندی مفاخرت و مباهات به انخراط در سلک مستفیدان و ملازمان مجلس عایش نمودندی. در خدمت والد ماجد خود تحصیل علوم دینی و مراتب معارف یقینی نموده در بیست سالگی از ضبط علوم فارغ گردید و صیت فضیلتش عالمگیر شد و در سال ۹۳۶ چنانکه در گفتار اول این فارسنامه نگاشته گردید به منصب و لقب صدارت عظمی منصوب و ملقب گردید و قصه مباحثه آن جناب در باب تغییر قبله بلاد ایران با جناب شیخ علی عبد العالی نیز در سال ۳۸ [۹] نوشته آمد و در سال ۹۴۸ وفات یافته به رحمت ایزدی پیوست و در جوار مزار کثیر الانوار پدر بزرگوار خود در صدفه شمالی مسجد شبستانه مدرسه منصوریه مدفون گردید.

پسر دویم حضرت مغفرت مآب سید المدققین امیر صدر الدین محمد قدس سره است: قدوه عظماء زمان و اسوه علمای دوران، خلف اعظام اسلاف و شرف اخلاف اشراف آل عبد مناف، متمسک به الطاف رب ودود امیر عماد الدین مسعود شیرازی. مادام زندگانی به نشر علوم و مواعظ حسنه و نصایح ملوک و سلاطین اشتغال داشت و در حدود سال ۹۵۵ وفات یافت [و] قرین رحمت الهی گردید.

و خلف الصدقش: جناب مستطاب قدوه اماجد نعباء و اسوه اعظام نجبا، ناظم معاهد فروع و اصول، مالک قواعد معقول و منقول، صاحب شرف علم و عزت جاه امیر سلام الله. بعد از وفات والد ماجدش مانند اجداد گرام خود بر مسند تدریس نشسته هر روزه طلاب علوم را از نتایج افکار ابکار خود بهره مند می نمود و در حدود سال ۹۷۵ قرین رحمت الهی گردید.

و خلف الصدقش مقتدای اعظام امم، افتخار عرب و عجم، اعلم علما و افضل فضلا، مستجمع حقایق علوم و مستنبط دقایق حدود و رسوم متمسک به الطاف ربه الکریم میرزا ابراهیم قدس سره. مادام زندگانی مشغول افادت و افاضت مسائل دینی و مقاصد یقینی و مواعظ و نصایح بود و در خدمت سلاطین احترامی فوق العاده داشت چنانکه در گفتار اول این فارسنامه ناصری نگاشته گردید در سال ۹۷۱ دختر خجسته اختر نواب سلطان ابراهیم میرزا، نواده حضرت صاحبقران شاه اسمعیل صفوی در عقد ازدواج جناب میرزا ابراهیم دشتکی شیرازی در آمده، در سال ۹۹۰ و اند در شیراز وفات یافت و آن جناب را از شاهزاده خانم مسطوره دو نفر پسر است

دویمین آنها حضرت افادت پناه میرزا نصیر الدین حسین [است]. حضرت علامی میرزا سید علی خان طاب ثراه در کتاب سلوة الغریب فرموده است: امیر حسین نصیر الدین مجتهدی بود فاضل و در فنون عربیه و ادبیه کامل و غالب بر آن جناب زهد و صلاح بود، مادام زندگانی از روی ورع و تقوی دستش به دینار و درهم نرسید چون از شیراز به مکه معظمه شتافت رحل اقامت و توطن انداخت و مادام بقیه عمر تعرضی به نوکران خود نفرمود و خدمتکاران را نیاززد و سیئات آنها را به آب عفو و اغماض بشتی و در سال ۱۰۲۳ در طایف به رحمت ایزدی پیوست و جنازه او را به مکه معظمه آورده، دفن نمودند و از مآثر آن جناب قریه نصیر آباد و حسین آباد شیب کوه فسا است.

(۲۱۱)، معیار الافکار، خلاصه تعدیل المیزان، لوامع و معارج، تجرید در حکمت (الذریعه، ج ۳، ص ۳۵)، رساله در معرفت قبله، رساله معالم الشفاء در طب، حاشیه بر الهیات شفا، شرح اشارات ... و بسیاری از آثار دیگر که تفصیل آن در صفحات ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶، مقالات الشعراء آمده است. و رک: آثار العجم، ص ۴۵۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۴۳

پسر اول مغفرت مآب میرزا ابراهیم دشتکی شیرازی، حضرت سیادت و نقابت و افادت و افاضت منقبت، سلطان الحکما و سید العلماء، میرزا نظام الدین احمد علامه است. حضرت افادت مستعاری میرزا سید علی خان در کتاب سلافة العصر فرموده است: از اعظم فضلا و علما و بزرگان عجم است. جد من امیر احمد نظام الدین علامه پسر ابراهیم پسر سلام الله بن عماد الدین مسعود پسر صدر الدین محمد، پسر غیاث الدین منصور ملقب به لقب سلطان الحکما و سید العلماء بود و چندین کتاب تألیف فرمود و از مصنفات جلیله سلطان الحکما، کتاب اثبات واجب الوجود است و آن را سه نسخه فرمود: کبیر و وسیط و صغیر. [و] در سال ۱۰۱۵ وفات یافت و آن جناب را دو نفر پسر است:

اول آنهاست: سیادت پناه، جلالت و افادت دستگاه میرزا معز الدین محمد دشتکی شیرازی، در شیراز به نشر علوم مشغول بود و در اواخر عمر در قصبه فسا توطن نمود و در سال ۱۰۶۵ وفات یافت.

پسر دویم مغفرت مآب سلطان الحکما امیر نظام الدین احمد علامه است: قره باصره سیادت و غره ناصیه سعادت، ملک اعظم و افاحم سادات، متحلی به اقسام سعادت، نبوی المآثر، علوی المفاخر میرزا محمد معصوم دشتکی شیرازی. چون عم بزرگوارش میرزا نصیر الدین حسین در مکه معظمه توطن نمود، خود در اوائل زندگانی قطع علاقه را از شیراز فرموده، در مکه معظمه توطن جسته، چندین سال در مسجد الحرام کتابهای فقه پنج مذهب مسلمانی را علاوه بر کتب تفسیر و کلام، درس گفته، طلاب علوم را از نتایج افکار ابکار خود بهره‌مند فرمودی و به این وسیله در میانه اهل سنت و جماعت حجاز و اهل مذهب جعفری صلاح و وفاق انداخت و طریقه خصومت و مشاجرت را برداشت و تاکنون این صلاح و وفاق در مکه معظمه در میانه این دو طایفه باقی است. و سه طرف خانه عالی و چندین دکان در شهر مکه معظمه و چندین قطعه اراضی و بساتین و خانه‌ها در طایف که شرح آنها به این نزدیکی بیاید به ارث و اکتساب در تصرف داشت.

تابستانها را در طایف و زمستانها را در مکه معظمه گذرانید و به این منوال عمری را به پایان رسانید و در سال ۱۰۳۲ به روضه رضوان خرامید.

و خلف صدقش امیر عظماء و اعظم امرا قطب فلک جاه و جلال، مرکز دایره عز و اقبال، مظهر انوار نامداری، مصدر آثار کامگاری، صاعد ذروه مناقب، عارج رتبه مفاخر و مناصب، طره ناصیه سیادت و غره جبهه سعادت، ظاهر الاحساب و طاهر الانساب، قدوه محدثین و اسوه مفسرین، افضل علماء و اعلم فضلا، حاوی فروع و اصول، جامع معقول و منقول، امیر ممجد نواب میرزا- نظام الدین احمد مکی شیرازی. در سال ۱۰۲۷ در طایف متولد شده، در مکه معظمه نشو و نما کرده، تحصیل کمالات علمیه نمود وصیت

فضلش به اقصی بلاد رسیده، سلطان اسلام، ظل الله بر مفارق انام، عامر بلاد، ناصر عباد، ناصب رایت فتح و ظفر، رافع لوای عدل در زمره بشر، معتضد بالله، شاه سلطان عبد الله قطب شاه ابن سلطان محمد قطب شاه، ملک سریر ممالک دکن هندوستان طاب ثراه که اباعن جد از اخلاص مندان آباء و اجداد نواب مجتهد الزمانی میرزا- احمد نظام الدین بود، شائق ملاقات گشته به رسل و رسائل پی در پی در سال ۱۰۵۵ از شهر مکه هجرت فرمود و شهر حیدر آباد دکن را به قدوم میمنت لزوم خود زینت داد و بعد از استعلام فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۴۴

و استکشاف پادشاهی از حالات خیریت دلالات، نواب معزی الیه آثار بزرگی دنیوی و اخروی را مشاهده فرمود و چون حضرت پادشاه را پسری نبود آن جناب را در رتبه فرزندی آورده، دختر نیک اختر خود را به ازدواجش درآورد، پس امارت و وزارت و احکام مملکتی را در کف کفایتش گذاشت و نواب میرزائی، مرجع و ملجأ علما و مشایخ و سادات و بزرگان و حاجتمندان اکناف بلاد مسلمانی گشته، هر یک را به اندازه مرتبه از نتایج افکار ابقار علمیه خود بهره‌مند و از خواسته خاصه بی‌نیاز می‌فرمود و خط نسخ بر محاسن صاحب ابن عباد و خصائل معن بن زائده کشید و نواب معزی الیه علاوه بر مفاخر دنیوی و اخروی به حلیه شاعری محلی بود و صاحب دیوان عربی است و چندین قصیده و قطعه و تغزل و دوبیتی او را حضرت مغفرت مآب میرزا سید علی خان در کتاب سلافه العصر و سلوة الغریب نقل فرموده است و چون به لغت عرب بود جز این سه فرد نگاشته نگردید:

خلت خال الخد فی و جنتها نقطه العنبر فی جمر الغضا

دامت الافراح لی مذ ابصرت مقلتی صبح محیا قداضا

هامت العین بها لما رأته حسن وجه حین کنا بالاضا «۱» و در سال ۱۰۸۵ مطابق با «حزن عظیم» در شهر حیدر آباد دکن به روضه رضوان خرامید و مزار فیض آثارش، زیارتگاه اهل آن دیار است.

و خلف الصدق نواب غفران مآبی است: مرتضی ممالک اسلام، مقتدای اکابر علمای عظام، علامه هدی، نسابه‌وری، شرف ابناء رساله، زبده ابیات جلاله، قدوه زمره علویه، اسوه عترت نبویه، طره ناصیه سیادت، غره جبهه سعادت، امام بن امام و همام بن همام، سلطان افاضل، فارق حق و باطل، اعلم علماء مشارق و مغارب، مجتهد بالاستحقاق در جمیع مذاهب، صدر امت باهره، بدر ملت زاهره، حاوی اصول و فروع، حافظ حدود معقول و مشروع، استاد مفسرین، شیخ محدثین میرزا سید علی خان صدر الدین حسینی حسنی مدنی مکی شیرازی.

سلطان اهل علم و امام هدی که هست ارباب فضل را به جناب وی التجا

هو البدر فضلا و الکرام کواکب فشتان ما بین الکواکب و البدر «۲» در سال ۱۰۵۲ در مدینه طیه متولد گردید و لفظ «بی‌غم» را تاریخ ولادت آن بزرگوار شمرده‌اند و مدت ۱۴ سال در مکه معظمه نشو و نما یافت، آنچه را لایق بود تحصیل فرمود و در سال ۱۰۶۶ از مکه معظمه به حیدر آباد دکن برفت و در خدمت پدر بزرگوار خود و جماعتی از علماء و مجتهدین و محدثین و حکماء ریاضیین و شعرا و ادبا و لغویین که در خدمت والد ماجدش در مهد آسایش غنوده بودند، مراتب کمالیه را از هر فنی آموخته، به اندک زمانی سرآمد فضلالی عصر خود گردید، پس عمر گرامی را در حل مسائل و کشف قوانین غوامض علمیه صرف نموده، در انواع علوم و کمالات به اعلی درجه رسید و شاهد این مقام کتب مصنفه

(۱). خال گونه‌اش را بر چهره، نقطه‌ای از عنبر پنداشتم بر اخگری فروزان از چوب غضا (غضا چوبی است که آتش آن پر دوام و طبعاً بسیار فروزان باشد) از آنگاه که چشمم دمیدن بامداد رویش را دید، شادی‌هایم پایا گشت، چون در (اضا) بودیم، دیدگانم حسن رویش را دریافت و روی سرگردان ماند.

(۲). در فضیلت او ماه تمام است و بزرگان به اختران مانند، شگرف فاصله‌ای است میان ماه تمام و اختران.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۴۵

و مؤلفه آن جناب است و مادام توقف در هندوستان که نزدیک به ۴۸ سال رسید، علاوه بر مطالعه کتب علمیه و تدریس انواع علوم و تصنیف کتابهای نفیس، مداخلتی تمام در امور دولت و مملکت می‌داشت و در سال ۱۱۱۳ هجری از هندوستان عود به مکه معظمه نموده، ضیاع و عقار موروثی خود را در مکه معظمه و طایف تعمیر و آباد فرمود و تمام آنها را وقف بر اولاد نموده، تولیت آنها را با ارشد از طبقه اول اولاد ذکور خود برقرار نمود و تفصیل آنها بر وجه اجمال به موجب قباله‌ای که نزد مؤلف این فارسنامه ناصری است بر این قرار است:

آنچه واقع در بلد الحرام، شهر مکه معظمه است البیت الکبیر المقابل لبازان، بیت المدرسه مشرقی بیت الکبیر، و این دو خانه واقع در نزدیکی باب العمرة از ابواب مسجد الحرام است.

البیت الذی بسویقه المعروف به بیت شدقم، این خانه در حوالی باب الزیاده است الحوش و العربیة الخربه بیت الرباط جنب بیت القهوه، بیت فوق القهوه، بیت القهوه الدکاکین اربعه القرن «۱».

اما آنچه در طایف است: الاراضی المزدراعات «۲» التي بقریة السلامه، منها: البرک «۳» و منها البستان المسمى بالجرین و منها البستان المسمى بالحکیم و الجمیع سقیا من قرار عین السلامة الفایضة بفیض الله عز و جل و جبتین و نصف وجبة «۴» هذه الاراضی و البساتین بقریة السلامه و منها الاملاک الواقعة بقریة المثنا، فمنها الموضع المسمى بالجره و منها القرین و منها الجنینة و منها الشریعة الصغیره و بما لذلك من السقیا من قرار عین المثنا الفایضة بفیض الله عز و جل و قدره و جبتین و نصف وجبة و خمسة قراریط «۵» و اکنون که سال به ۱۳۰۴ رسیده است تمام مذکورات به حکم تولیت در تصرف این مؤلف فارسنامه ناصری است که هر ساله وجه اجاره آنها را بازیافت کنم و حق التولیت آنها را واقف خیر مواقع در هر سالی سیصد تومان و اند، رواج این زمان مقرر فرموده است.

و حضرت میرزا سید علی خان از مکه معظمه در سال ۱۱۱۶ بر حسب خواهش پادشاه اسلامیان پناه، شاه سلطان حسین صفوی طاب ثراه از طریق برنجد به اماکن مشرفه عراق عرب علی ساکنها الف تحیه و سلام بیامد و بعد از ادای زیارات از اصفهان گذشته به مشهد مقدس رضوی علی صاحبها السلام مشرف گشته، قصد توطن فرمود و برای مدد معاش خود املاکی در نواحی نیشابور خرید و بر طبق اوقاف مکه و طایف خود، وقف بر اولاد نمود و اسامی آنها این است:

اله آباد مزرعه ده نو، مزرعه رباط ترکمان، مزرعه ریچندن، مزرعه زیکار. و از زمانی که پادشاه قهار، نادر شاه افشار، املاک موقوفه ممالک ایران را، خالصه دیوان فرمود، این املاک در تصرف مباشرین امور دیوانی است.

و چون هوای مشهد مقدس به مزاج حضرت میرزا سید علی خان موافق «۶» نگشت بنای توقف

(۱). نوعی تنور.

(۲). زراعی.

(۳). آبدانها.

(۴). یک دلو.

(۵). جمع قیراط، واحد وزن در مکه، ربع سدس دینار. و به معنی دانه تمر هندی، گویند جائی است (و کان بعد ذلک یرعی) (رسول الله) غنما لاهل مکه علی قراریط. (دهخدا).

(۶). در متن: (مواقف).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۴۶

را در اصفهان گذاشت و بعد از ورود هوای اصفهان هم ناسازگار آمد، پس تشریف فرمای شیراز جنت طراز که موطن اصلی اجداد جنات مه‌اد آن جناب بود گردید و در محله بازار مرغ شیراز، خانه‌ای که لایق آن بزرگوار بود خریده، چندان توقفی نفرمود که ندای یا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً «۱» را به گوش هوش شنیده، داعی حق را لیبیک اجابت گفته در شهر ذی حجه سال ۱۱۱۸ به روضه رضوان خرامید و جسد پاکش را در بقعه حضرت سید میر احمد مشهور به شاه چراغ علیه السلام مدفون نموده‌اند و تاریخ وفاتش را «سر مقرر شیراز» گفتند و اسامی کتابهای مؤلفه و مصنفه آن جناب، قدس سره بر این وجه است:

شرح صحیفه سجادیه: مشهور به ریاض السالکین و کتاب طراز اللغه و کتاب شرح صمدیه در علم نحو، صغیر و وسیط و کبیر و کتاب شرح ارشاد و کتاب درجات رفیعه در طبقات شیعه و کتاب انوار الربیع و کتاب سلافه العصر در محاسن اهل عصر و کتاب زهره در علم نحو و کتاب تذکره و دیوان شعر عربی حاصل از ذهن نقاد و طبع وقاد آن جناب قدس سره و نظم کتاب کافیه و کتاب احوال صحابه و تابعین رضوان الله علیهم کتاب سلوة الغریب که در مسافرت خود از مکه معظمه به هندوستان نوشته است و رسائل متفرقه و غنیة الاغانی در معاشرت اخوان و چند شعر از این کتاب را تیمنا و تبرکا نگاشته آمد تا شنوندگان را در گوش و نیوشندگان را مزید هوش گردد:

بسم الله الرحمن الرحيم

يقول راجی الصمد علی بن احمد «۲»

حمدا لمن هدانی بالنطق و الیان

و اشرف الصلوة من واهب الصلوات

علی النبی الهادی و آله الامجاد

و بعد فالکلام لحسنه اقسام

(۱). آیات ۲۷ و ۲۸ سوره مبارکه الفجر: ای نفس قدسی مطمئن و دل آرام (به یاد خدا) امروز به حضور پروردگارت باز آی که تو خشنود و او راضی از تست.

(۲). چنین گوید امیدوار به رحمت خداوند؛ علی فرزند احمد، سپاس خدائی را که مرا به نطق و بیان رهنمون گشت و گرامی‌ترین درودها از خداوند عطا بخش بر پیامبر راهنما و خاندان بزرگوارش. اما بعد، زیباییهای سخن را گونه‌هائست.

گفتار را شیوه‌هائست در جد و هزل. روایت شعر ادیب برهنه را زیور بخشد و فرد پست را برافرازد و پایمردان را گرامی دارد. غم را بزداید و یاران را شادمان کند، بد دلان را به اقدام انگیزد و خشمگینان را مهربان سازد. این ارجوزه (شعری که در بحر رجز باشد و عموماً کوتاه وزن) که در نوع خود کوتاه است، واژگانی تازه دارد و از بر-کنندگان را آسان باشد. ابیات آن کوتاه است گرچه کوتاهی درخور آن ابیات نباشد. در سوره دوستان معانی فراوانی را در آن در پیوستم.

محاسن ادب را بر خردمندان باز گو کند. زیرا خوش چیزست که ده نفر بر آن دست ندارند که بیشتر یاران در این روزگار و زمان همنشینی‌شان دورویی است و از زیور همدلی برهنه. ظاهر آن برآراسته و نهاد آن آلوده. بلی چنین است همنشینی اینان که در این روزگار بینی. پس هرگز بر هیچ دوستی اعتماد مکن و اگر سر مصاحبت داشتی ابزار آن بساز و اگر دانش آن و حدود و رسوم آن را خواهی آن را از این شعر تازه و کوتاه من بگیر. که آن تو را بسنده است و شرحی بارور دارد. آنرا برای دستیابی به معانی مورد نظر تفصیلی شایسته دادم. چون یاران از نظم آن شگفتی نموده به طرب آمدند، آنرا در محفل دوستان غنیة الاغانی (بی‌نیاز کننده از الحان) نامیدم.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۴۷ و القول ذو فنون فی الجد و المجون

روایه الأشعار تکسو الادیب العاری
و ترفع الوضیعاو تکرّم الشفیعا
و تذهب الاحزانو تطرب الاخوانا
و تقدم الجبانو تعطف الغضبانا
و هذه الارجوزة فی فنها و جیزه
بدیعه الالفاظتسهل للحفاظ
ایباتها قصورما شأنها قصور
ضمنتها المعانی فی عشرة الاخوان
تشرح للالباب محاسن الآداب
فان حسن العشرة ما حاز قوم عشره
و اكثر الاخوان فی العصر و الاوان
صحبتهم نفاق ما زانها و فاق
بظاهر مموه و باطن مشوه
فهذه صحبه من تراه فی هذا الزمن
فلا تكن معتمدا علی صديق ابدا
فان قصدت الصحبه فخذ لها الابه
و ان اردت علمها و حدها و رسمها
فاستمله من رجزی هذا البدیع الموجز «۱»
فانه کفیل بشرحه خصیل
فصلته فصولا تقرب الوصولا
سميته - اذ طربا بنظمه و اغربا -
بغنیة الاغانی فی عشرة الاخوان فی تعریف الصدق و الصداقه
قالوا الصديق من صدق فی حبه و ما مذق «۲»

(۱). در متن: (موجزی).

(۲). گفته‌اند دوست آنست که در دوستی صادق باشد و ناراستی نکند.

و گفته‌اند دوست آنست که در گفتارش (تو و من) نکند.

و نیز گفته‌اند واژه‌ایست که معنایش را در این مردم نبینی.

و آن را به دوستی خورند توان، تفسیر کرده‌اند.

چون همنشینی کنی با نژادگان و نیکان می‌کن.

که آراستگی و پرهیزگاری بسیار او را از ناشایستگی‌ها باز دارد.

کسی باشد که نیرنگ و ترفند و فریب او را فرو گذاشته باشد.

پاکیزه‌خوئی باشد که بیدار دوستان به طرب آید.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۴۸ و قیل من لم یعطنا «۱» فی قوله انت انا
و قیل لفظ لا یری معناه فی هذا الوری
و فسروا الصداقه بالحب حسب الطاقه
اذا صحبت فاصحب ذا حسب و نسب
رب صلاح و تقی ینهاه عما یتقی
من خیبه «۲» غدرو خدعه و مکر
مهذب الاخلاق تطرب للتلاقی
یحفظ حق غیبتک یصون ما فی غیبتک
یظهر منک الحسناء یدکر ماستحسناء
یسره ما سرکاو لا یدیع سرکا
تلقاه بالامان من حادث الزمان
صداقه الاخوان الخالص الاعوان
لها شروط عدة علی الرخا و الشده
الرفق و التطف و الود و التعطف
و کثرت التعهد لهم لکل معهد
البر بالاحباب من اعظم الاسباب
النصح للاخوان من اعظم الاحسان
دع خدع الموده لا وجه مسوده
فالمحض فی الاخلاص «۳» کالذهب الخلاص

از تو حفظ غیبت کند و از آنچه در حرز تست نگهداری کند.
نیکوئیهایت را آشکار کند و خوبیهایت را بر زبان راند.
آنچه تو را شاد سازد موجب شادمانیش شود و رازت را فاش نسازد.
با او در امن و آسایش از حوادث روزگار بنشین.
دوستی دوستانان و یاران یکدله را در آسایش و سختی شرطهایی است فراوان
نرمش و مهرورزی و دوستداری و مهربانی.
و بسیار پایبند دوستان بودن در هر محفل.
نیکوئی با دوستان از بزرگترین وسیله‌هاست.
و خیر اندیشی برای برادران برترین نکوکاریست.
نیرنگ در دوستی را به رو سیاهان واگذار.
زیرا دوستی بی آرایش زر بی غش است.
بر سر پیمان وفاداری بودن سزاوار دوستان یکرنگ است.
حقیقت دوست در سختی‌ها شناخته شود.

چون روزگار کجرفتاری کند حقیقت دوستان آشکار شود.

در آن دوستی که بهنگام خوشی باشد هیچ خیری نیست

(۱). در متن: (یطعنا).

(۲). در متن: (غیبه و).

(۳). در متن: (خلاصی).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۴۹ حفظ العهود و الوفاق لخواص الصفا

حقیقه الصدیق تعرف عند الضیق

یختبر «۱» الاخوان اذا جفا «۲» الزمان

لا خیر فی اخاء یكون فی الرخاء «۳» و تمام کتاب از این مقوله است و چنانکه در ذکر سلسله جلیله سادات حسینی مشهور به فسائی در ذکر اعیان محله بازار مرغ گذشت خلف الصدیق حضرت مغفرت مآب سید علی خان قدس سره است:

جناب مستطاب خلف اعظم اسلاف، شرف اشراف آل عبد مناف، مخدوم اهل علوم، محیی قواعد حدود و رسوم سید ممجد میرزا مجد الدین محمد در سال ۱۱۰۵ در شهر حیدر آباد دکن هندوستان متولد شده در سال ۱۳ [۱۱] در خدمت والد ماجدش به مکه معظمه آمده، در سال ۱۷ [۱۱] وارد شیراز گشت و در سال ۸۱ [۱۱] در قریه رونیز فسا به رحمت ایزدی پیوست، او را دفن نمودند و بقعه وسیعی بر قبرش ساختند و تاکنون زیارتگاه اهل آن سامان است و از آن جناب هفت نفر پسر باز بماند، ذکر سه نفر آنها در محله بازار مرغ، در ذیل سلسله سادات حسینی، مشهور به میرزایان فسائی نگاشته گردید و ذکر سه نفر دیگر از آنها در ذیل اهالی بلوک فسا نوشته شود.

پسر هفتمین مرحمت پناه میرزا مجد الدین محمد طاب ثراه: نور حدقه سیادت و نور حدیقه سعادت، خلاصه اولاد رسول، نقاوه احفاد بتول، قدوه سادات، مجمع سعادات میرزا حسن احسن الله - الیه فی السر و العلن، والد ماجد نگارنده این فارسنامه ناصری است. در سال ۱۱۸۰ متولد شده، بعد از یک سال والد ماجدش به رحمت ایزدی پیوست و در حمایت برادر بزرگوارش قدوه اعظم و اسوه افخم میرزا جانی طاب ثراه که شرح حالش در ذکر محله بازار مرغ گذشت، تربیت شده، کمالات لایقه را آموخته، خط نسخ تعلیق را خوش می‌نوشت و از املاک موروثه خود، زندگانی کرده، عموم عمر خود را در محال بلوک فسا بسر رسانید و در سال ۱۲۳۷ به رحمت ایزدی پیوست و در قبر والد ماجدش در بقعه مشهوره به بقعه میرزا واقعه در قریه رونیز علیای فسا مدفون گشت و از او سه نفر پسر باقی ماند:

اول آنهاست: سلاله دودمان مصطفوی و نقاوه خاندان مرتضوی، جامع معقول و منقول و مقبول ذوی العقول، فاضل ممجد میرزا سید محمد برادر اعیانی نگارنده فارسنامه ناصری. در سال ۱۲۳۰ متولد شد، مدتها در خدمت پسر عم ماجد خود میرزا ابو الحسن خان مجتهد که شرح حالش در ذکر محله بازار مرغ در سلسله سادات حسینی فسائی گذشت استفاده علوم عقلیه و نقلیه نموده، در همه فنون علمیه، خصوص عقلیات سرآمد اقران خود گردید و از حوادث ده‌ریه از شیراز مسافرت کرده، چندی در شهر رشت اقامت داشت و طلاب علوم را بهره‌مند ساخته از رشت به قزوین آمد و چند سال در قزوین توقف نمود و به اندک معیشتی گذران نموده، جز افاده

(۱). در متن: (و یخبر).

(۲). در متن: (جفی).

(۳). در متن: (رخا).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۵۰

نشسته از راست به چپ، حاج میرزا ابو القاسم منصور، حاج میرزا سید محمد. حاج میرزا سید احمد (فرزندان حاج میرزا حسن حسینی فسائی)

ایستاده از راست به چپ: سید علوی، حاج میرزا سید رضا، آقای علی اکبر، مهدی آتشی، عکس در سال ۱۳۱۸ قمری گرفته شده که اصل آن در بقعه مدرسه منصوریه است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۵۱

علوم و تدریس کتب، مشغله‌ای نخواست و در سال ۱۲۸۹ در دار الخلافه طهران به رحمت ایزدی پیوست و او را اولادی نبود. پسر دویم مرحمت پناه میرزا حسن است: سلاله السادات عالیجاه، افتخار اشباه، زبده اکفا، مقرب الحضرت الوالا، سلاله السادات حاجی میرزا باقر برادر اعیانی نگارنده فارسنامه ناصری. در سال ۱۲۳۲ در قریه رونیز فسا متولد شد به وفور کرم و سخاوت معروف، به مهمانداری و حسن معاشرت موصوف، افعال حسنه‌اش پسندیده خویش و بیگانه و مکارم اخلاقش مقبول خاصه و عامه، همتش بلند و بخشش سودمند، درم و دینار در نظرش با خاک برابر و متاع دنیا در پیش همتش چون خاکستر و او را اولاد ذکور نباشد. پسر سیم مرحوم میرزا حسن: بنده ذلیل خدای جلیل حسن حسینی حسنی مؤلف این فارسنامه ناصری است: والده ماجده ام صفوه مسلمات زمان و زبده عابدات اوان، صبیبه مرضیه سلمان عهد و ابو ذر عصر: حاجی محمد تقی تاجر شیرازی مشهور به آتشی که شرح حالش در محله بازار مرغ در ذیل سلسله آتشی‌ها گذشت و چون حاجی مشار الیه، آثار فوز و صلاح در این دختر بدید کتب ادعیه و رسائل شرعیه‌اش بیاموخت برادر ماجد آن دختر که طلبه علوم بود آنچه را از نحو و صرف و فقه از استاد می‌آموخت در خانه به خواهر القا می‌نمود و عاقبت کار برادر ماجدش به اجتهاد رسید و او را آقا کاظم مجتهد گفتند و چون حاجی معزی الیه میل آن دختر را علاوه بر تحصیل علوم به خطنویسی دانست، اسباب چیزنویسی را برای او فراهم آورده تا در مدت زمانی در زمره خوشنویسان خط نسخ و ثلث محسوب آمد و چندین کلام اللّٰه مجید و زاد المعاد بنوشت که هدیه هر یکی از صد تومان می‌گذشت.

و شرح تنقلات این بنده بر این وجه است که گفته‌ام:

ز هجرت هزار [و] دو صد رفته بود پس از هفت و سی، کامدم در وجود

خجسته شبی گشت میلاد من که فرمود مادر به من ای حسن

برفت از برم آنکه بودت پدر به جایی که واپس نیاید دگر

سه ماهست بابت شد اندر بهشت غم داد و بی‌غمگسارم بهشت

ترا چون حسن بود نام پدر به یادش حسن گفتمت ای پسر

حسن نام بود و پسندیده کار به نامش بمانی از او یادگار

چو مادر مرا مهر بر دل نشاند برفت از برم، مادرش باز ماند

توجه نمود او مرا مو به مو چو ده سال بگذشت هم رفت او

پس از مرگش آمد برادر مرا پرورد و فرمودیم لایری

چو ده سال دیگر درازا کشید که سببت بروئید و لحتیت رسید

برادر به من گفت ای نور چشم مرا بر تو نبود دگر مهر و خشم

به هر کار خواهی قدم پیش نه دو پا را به چشم بداندیش نه

ز هر کار، دانش شدم اختیار که دانش ز یزدان بود استوار

ز دانشوران دانش آموختم به خاطر همه دانش اندوختم
 به شصت و سه عمرم کنون در رسید طبیعت ز تدبیر دم در کشید
 ز اندام من گردش هور و ماه نمودند نیروی اعضا، تباہ
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۵۲ نه نوشیدنی نوش جانم شونده از خوردنیها، توانم شود
 اگر خوردنی گرم و تر باشدم ز اورام «۱» نقرس حذر بایدم
 به روز ار بود گرم و خشکم غذا به حمای غب «۲» شب شوم مبتلا
 دو روزم غذا گر بود سر و ترز لیثرغس «۳» و فالجم در خطر
 اگر سرد و خشک آورم بر زبان شقاق و جرب آیدم ناگهان
 شفتن چو از گوش و هوشم بشد طین و دوی میخ گوشم بشد
 دو چشم از بلور است و دندان ز سنگ مرا درد نقرس نموده است لنگ
 برومندی سینه ز افیون بودنشاط دل و جان ز معجون بود
 نفس سرد و اندام گشته چو یخ نشینم پس زانوان چون ملخ
 بود زور زانو مرا از عصانهوض کمر شد ز برش «۴» عشا
 دما میل «۵» من چون بواسیر شد بواسیر خواهد نواصیر «۶» شد
 دو کف و مفاصل ز سر تا به پی بلرزد چو عریان به شبهای دی
 چو بیخ گیاهی بر آرم ز جابه قوز و به قیله «۷» شوم مبتلا
 ز اندام من زور بگریخته چو بگریخته سستی انگیخته
 پس از آنچه دوران ز من برده است یک انبان پر استخوان مانده است
 چه سود ار کنم بر جوانی فسوس که شد روز عا جم شب آبنوس
 بود توشه ام کم، سفر بس دراز همه راه پر از نشیب و فراز
 ز هر سو در چاره را بسته ام در خانه توبه بنشسته ام
 من استغفر الله گویم به روز به شبها اتوب الیهم فروز
 خدایا گر این توبه نالایق است تو هم رحمت بر غضب فائق است
 بسوزانیم ور بهشتم بری نرسد کست، کز همه برتری
 به آمرزش در رجا و ائتم به دوزخ بسوزانیم لایقم
 تو خود را به غفار بستوده ای دگر بار قهار فرموده ای
 دو نام گرامی به خود داده ای ندانم کدامش پسندیده ای
 امید گنهکار، غفاریت همه ترس زاهد ز قهاریت

(۱). در متن: (اودام). اورام، جمع ورم: آماسها.

(۲). غب به کسر اول به معنی تب نوبه‌ای که یک روز در میان عارض شود. رک: چهار مقاله عروضی، ص ۶۹، چاپ معین و فرهنگ معین.

(۳). لیثرغس معرب واژه یونانی le arYos: عارضه‌ای که با خواب ممتد و بسیار عمیق و فقد حرکات عضلانی و هوش و حواس

همراه است، موت کاذب، سبات. (معین).

(۴). برش: به فتح اول معجونی مکیف و مقوی که از افیون و اجزاء چند دیگر کنند به قوام عسل و سطرتر و ادویه‌ای که به پیران تجویز می‌کنند. (دهخدا).

(۵). جمع دمل.

(۶). نواسیر یا نواصیر جمع ناسور یا ناصور: مجرای خروج مواد چرکی در پوست و مخاط سطحی بدن. (معین).

(۷). قبله: فتق.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۵۳ به میزان برآمد همین اعتقاد بر این اعتقاد بود اعتماد سالها در شیراز، در خدمت مجتهد الزمانی میرزا ابو الحسن خان مجتهد پسر عم خود، علوم متداوله «۱» مقدماتیه را استفاده نموده، مطالب شرح هدایت میدی و شرح تجرید و معالم الاصول [را] به انتها رسانیدم و در خدمت فاضل کامل میرزا محمد علی مشهور به «واحد العین» مسائل کتاب مفاتیح فقه مرحوم ملا محسن فیض را استدراک نمودم و برای تکمیل آنچه را دریافت کرده بودم به اصفهان رفته، چندی توقف کرده، عود به شیراز نمودم و از خدمت جناب حجة الاسلامی حاجی شیخ مهدی مجتهد کجوری مقاصد کتب ریاضیه مانند: خلاصه حساب و فارسی هیئت و شرح چقمینی «۲» و شرح ملا عبد العلی بیرجندی بر بیست باب اسطرلاب و کتاب تحریر اقلیدس [را] به انتها رسانیدم. باز شروع در تکمیل فقه و اصول نمودم و در خدمت جناب افادت- انتساب میرزا سید علی «نیاز» «۳» تخلص، مطالب کتب متداوله علم طب مانند شرح نفیس «۴» و شرح اسباب و شرح تشریح قرشی «۵» بر تشریح قانون و کلیات و جزئیات و معالجات کتاب قانون شیخ ابو علی به اندازه طاقت استفاده نموده، مدتها در خدمت جالینوس زمان حاجی میرزا بابا حکیم باشی اصفهانی طریق صواب در معالجات امراض جزئیه و شخصیه را بیاموختم، پس محکمه طبابتم در شیراز رواج گرفته، محسود امثال شدم و در عصر هر روزه دانسته‌های خود را خاطر نشان طلاب علوم می‌نمودم و در سال ۱۲۷۹ به طهران رفته، سالی توقف نموده در سال ۸۰ [۱۲] به التثام عتبه علیه رضویه علی صاحبها الف السلام و تحیه مشرف گشته از طریق یزد عود به شیراز نموده، مشغول به معالجه مرضی و تدریس شدم و در ماه شعبان سال ۱۲۸۳ در بلده بهبهان از ملا علی اصغر خوشنویس خواهش نوشتن کلام الله مجید نموده، شروع در نوشتن فرمود پس کتاب تفسیر مجمع البیان و تفسیر بیضاوی و تفسیر صافی و تفسیر وجیز که معروفترین تفاسیرند، حاضر داشت، عبارت آنها را مختصر کرده، با یکدیگر الفت داده در غره رمضان این سال متعلقات تفسیریه سوره مبارکه الحمد را در حاشیه صفحه آن نگاشتم و تفصیل آن مؤلفات بر این وجه است که مشکلات اعرابی و صرفی و اشتقاقی و اختلاف قراءات و سند اختلاف میان هفت نفر قاری که هر یک مرضی خاطر عموم مسلمانانند ابن کثیر مکی و نافع مدنی و عاصم کوفی و حمزه کوفی و کسائی کوفی و ابو عمرو بصری و ابن عامر شامی و بعد اختلاف قرائت بیان صنایع معانی و بیانی و بدیعی و بعد حل مشکلات کلامیه ردا علی الاشاعره و المعتزله و بعد نزول آیات در شأن اهل بیت طاهرین (ع) به اجماع مسلمانان و چنانکه نگاشتم در روز غره رمضان شروع در نوشتن حواشی بر کلام الله مجید شده در روز هشتم ربیع دوم سنه ۱۲۸۴ به توفیق ایزد متعال به انجام رسانیدم و هیچ روزی را در سفر و حضر، تعطیل ناکرده. اگرچه

(۱). در متن: (متدواله).

(۲). قانونچه: تالیف محمود بن محمد بن عمر چغمینی که شامل زبده‌ای از مطالب لازم علم پزشکی است و در شیراز بوسیله دانشگاه این شهر توسط آقای دکتر محمد تقی میر استاد جراحی دانشگاه شیراز ترجمه و تحشیه شده است.

(۳). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، شرح حال او در بزرگان محله میدان شاه.

(۴). شرحی که نفیس بن عوض بن حکیم کرمانی بر موجز قرشی نوشته است. (پزشکان نامی پارس، ص ۴۴).

(۵). شرحی است که علاء الدین ابی الحزم القرشی بر قسمت تشریح کلیات قانون نوشته است. (پزشکان نامی پارس، ص ۴۴).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۵۴

دو سه سطر نوشته شد و در سال ۸۶ [۱۲] از طریق بهبهان و شوشتر و کرمانشاهان به عتبات عالیات مشرف گشته از طریق کرمانشاهان و اصفهان عود به شیراز نمودم و در سال ۸۷ [۱۲] از طریق دریا به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف شده لوازم حج و عمره و زیارت آستانه خاتم انبیا (ص) و ائمه بقیع به عمل آورده، از طریق دریا عود به شیراز نمودم. و در شهر ربیع اول سال ۸۹ [۱۲] آقا میرزا علی، خلف غفران مآب حاجی میرزا ابراهیم مجتهد طاب ثراه وفات یافت و از سوء تدابیر نالایقه او، این بنده را به زحمات فوق العاده بینداخت و تفصیل آن این است که:

تولیت موقوفه مدرسه منصوریه شیراز به نص واقف خیر موافق با ارشد از طبقه اول اولاد ذکور واقف است و در این جزء زمان جز این بنده کسی مدعی بر تولیت نبود و مرحوم میرزا علی که متصرف موقوفه بود، سهل آباد را مجرد را به حاجی شیخ حسین عرب مشهور به ناظم الشریعه به عنوانهای تزویری فروخته بود و مزرعه سختویه مشهور به سختان حومه شیراز را به حاجی میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک وزیر سی ساله فارس داده بود و این سهل آباد و سختویه از موقوفات مشهوره مدرسه منصوریه است و بعد از وفات آقا میرزا علی، مشیر الملک و ناظم الشریعه، خواهش تصدیق عدم وقفیت سهل آباد و سختویه را از این بنده نمودند، چون انکار کردم جمعی از بنی اعمام مرا برانگیختند تا مدعی ملکیت بعضی از املاک موقوفه دیگر مدرسه منصوریه شدند و مدتی به مشاجره و مدافعه شرعی و عرفی با آنها گرفتار بودم تا آنکه به فضل الهی شرعا و عرفا بر آن جماعت فائق آمدم و موقوفات باقی مانده را جز سهل آباد و سختان «۱» تصرف نمودم و مبلغی از خالص مال خود که از حوصله این بنده زیاد بود و به اندازه قیمت آن املاک می‌رسید به مصارف ضرورت رسانیدم و دعوی سهل آباد را اظهار داشتم اگرچه دیوانیان که به خط و مهر حاجی شیخ حسین ناظم الشریعه حاجتمند بودند، گوش به سخنانم نداشتند و در بین حاجی شیخ - حسین، فکری نموده، حیلتي برانگیخت و روزی مجلسی ساخته جماعتی را حاضر بداشت و به حکم دیوانیان این بنده را حاضر نمودند، چون وضع مجلس و چندین کتاب بزرگ و کوچک در نزد حاجی شیخ حسین بدیدم، دانستم که در انعقاد این مجلس و حضور کتابها، باید حیلتي باشد کلمه «یا قاهر العدو یا والی الولی» را حرز خود نمودم، پس ناظم الشریعه روی را به من آورده پرسید که فلانی چرا دعوی تولیت موقوفات منصوریه را داری؟ در جواب گفتم بر حسب نص واقف خیر موافق. پس فرمود شرط تولیت عدالت است و شما را اعتنائی به تقلید مجتهدین نیست، می‌خواهم از شما چند مسأله از نماز بپرسم، از این سخن دانستم که این کتابها، رسائل مجتهدین است، اگر جوابی گویم موافق قول مجتهدی شود شاید مخالف قول دیگری باشد و ناظم الشریعه آن رساله مخالف را ابراز داده، بگوید به موجب این رساله فلانی مسأله نماز را ندانست، تا بخواهم ثابت کنم که این جواب را بر فتوای فلان مجتهد گفتم، اهل مجلس گوش به سخنم ندارند «۲» و آنچه را گفته‌ام کتابش را حاضر ندارم، پس جناب شیخ پرسید ای فلانی در فلان شک از نماز چه می‌کنی گفتم در فروع دین تقلید از جناب آقا سید حسین مجتهد نمایم و هر روزه رساله آن جناب را برای اهل خانه خود درس می‌گویم و کنیزکی هوشمند دارم که تمام مسائل نماز را آموخته است اگر اهل مجلس اذن دهند او را حاضر کنم تا با شما جواب و سؤال علمی

(۱). در متن: (سختان را).

(۲). در متن: (ندادند).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۵۵

نماید و معلوم گردد که علم دین کنیز من از شما بیشتر است و اهل مجلس خندیده، مجلس را بر هم زده، بیرون آمدم و سهل آباد و سختان به عنوان غصب در تصرف غاصب بماند و در سال ۱۲۹۳ که ایالت مملکت فارس به حضرت اشرف والا، حاجی معتمد

الدوله، فرهاد میرزا دام عمره و عزه مرجوع گردید، مراتب را به عرض او رسانیدم، در جواب فرمود که نوشتجات وقفیه سهل آباد را انفاذ عتبات عالیات و دار الخلافه طهران بدار تا علما بر طبق مراد یا برخلاف بر او حکم کنند «۱» و آن احکام را مجری بدارم، پس به فرموده عمل نمودم اولاً- کتابی را شیرازه نمودم و نزدیک به هشتاد نفر از علما و بزرگان شیراز به خط خود احکام شرعی و شهادت بر وقف سهل آباد بر منصوریه نوشته، مهر نمودند و آن کتاب [را] با اسناد قدیمه به وکیل خود سپرده، روانه عتبات عالیات داشتم و پس از اندک زمانی، بیشتر از علمای نجف و کربلا، حکم بر وقفیت سهل آباد رامجرد و تولیت این بنده، نمودند و چون آن احکام به شیراز رسید باز اسناد وقفیه و آن احکام را انفاذ دار الخلافه طهران داشتم و بعد از رسیدن آنها جناب حجه الاسلام آقای حاجی- ملا علی و جناب سیدالمجتهدین آقا سید صادق مجتهد و جناب آقا میرزا حسن مجتهد آشتیانی دامت برکاتهم، بعد از ملاحظه اسناد قدیمه و احکام جدیده، حکم بر وقفیت سهل آباد رامجرد، فرموده، ناظم الشریعه را در متن احکام تویخ و سرزنش نمودند و بر طبق این احکام فرمان قضا جریان شرف صدور یافت و بعد از رسیدن فرمان مبارک و احکام علما، حضرت اشرف والا دام عمره مجلسی منعقد ساخته تمامی علما و اعیان و ناظم الشریعه را حاضر ساخته، عبارت احکام را بخواندند و از حضار مجلس تصدیق بخواستند، همگی گفتند باید به مضمون احکام و فرمان مبارک معمول دارید و سهل آباد را در ماه رجب سال ۱۲۹۵ به تصرف این بنده بدادند و در سال ۱۲۹۹ ناظم الشریعه حیلتی دیگر انگیخت و باز سهل آباد را به عنوان غصب متصرف گردید و در این مدت، سخنی از «سختان» برای احترام مشیر الملک نتوانستم گفت و تاکنون که سال ۱۳۰۴ رسیده است، «سهل آباد» در تصرف ورثه ناظم الشریعه باقی است و «سختان» را بعد از وفات مشیر الملک به وقفیت متصرف شدم. و در سال ۱۲۹۹ دو طرف خانه که در محله میدان شاه داشتم فروختم و در عوض دو طرف خانه در محله دشتک که اکنون جزء محله سردزک گشته در مبلغ ۱۷۰۰ تومان به نام فرزندان خود حاجی میرزا سید علی و میرزا جواد حفظهما الله تعالی، خریده به آنها بخشیدم و چون در سالهای گذشته نواحی و جوانب فارس را سیاحت کرده، نقشه آنها را پراکنده نگاشته بودم، در سال ۹۵ [۱۲] آن پراکنده‌ها را جمع نمود [ه] صفحه بزرگی که گنجایش تمام آنها را داشته باشد، ساخته، نقشه تمام مملکت فارس را به وجه کمال کشیده، انفاذ پیشگاه اعلیحضرت همایونی اطال الله عمره داشتم و تمام علمای جغرافی فرنگی و ایرانی، تصدیق بر صحت خطوط طولیه و عرضیه درجات و دقائق و سایر اجزاء نموده، از لحاظ انور اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه گذشته، مورد تحسین ملوکانه گشتم و اکنون که سال به ۳۰۴ [۱] رسیده، خاطر فاترم از اشتغال آنچه را دانسته بودم، رنجیده، مدت‌هاست گنج قناعت، در کنج خانه دیده آسایشی دارم. «۲»

(۱). در متن: (کنید).

(۲). میرزا حسن گفتار اول فارسنامه را تا سال ۱۳۱۲ به انجام رسانیده که قسمتی مفقود شده، و فارسنامه به وضع کنونی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۵۶

و نگارنده این فارسنامه ناصری را چهار نفر پسر است: اول و دویم آنهاست:

جنابان مستطابان، عالمان فاضلان، حاجی میرزا سید علی و میرزا جواد حفظهما الله تعالی. در سال ۱۲۷۰ و ۷۳ [۱۲] در شیراز متولد شده‌اند از اول عمر تاکنون جز تحصیل کمالات علمیه شغلی را اختیار نکرده‌اند و بر اقران خود فائق آمده‌اند و در سال ۱۲۹۴ و ۵ [۱۲۹] از شیراز به بلده بهبهان رفته، در خدمت جناب مستطاب، علامه زمان و بطلمیوس اوان، استاد علوم ریاضیه، میرزا محمد علی اصفهانی مشهور به قائی «۱» تحصیل مراتب علوم هیئت و هندسه و نجوم و حساب نموده، سرآمد جماعت طلبه فارسی شدند و میرزا سید علی در سال ۹۶ [۱۲] به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گشته لوازم حج و عمره و التثام آستانه مبارکه نبویه و ائمه بقیع صلوات الله علیهم را به عمل آورده از طریق دریا برفت و از راه برنجد به عراق عرب آمده، عتبات عالیات را التثام نمود. و در همین سال میرزا جواد به اشتیاق زیارت ائمه (ع) و ملاقات برادر والا گهر خود از شیراز و بندر بوشهر، به عتبات عالیات مشرف گردید و

بعد از لوازم اعمال در خدمت برادر، از راه بوشهر در ماه جمادی اول سال ۱۲۹۷ وارد شیراز گشته باز کما فی السابق مشغول افاده و افاضه، استفاده و استفاضه شدند و حاجی میرزا سید علی در سال ۱۳۰۱ از شیراز به مشهد مقدس رفته، پس از ادای زیارت از مشهد مقدس وارد طهران گردید و سالی تمام توقف نموده، تکمیل مراتب علمیه نمود و در سال ۱۳۰۳ [۱] عود به شیراز نموده، کما فی السابق مشغول افاده و استفاده است.

و جناب میرزا جواد در ماه ربیع دوم سال ۱۳۰۳ از شیراز از طریق بوشهر و بصره به عتبات عالیات رفته، مشغول زیارت ائمه اطهار و تکمیل علوم فقه و اصول و حدیث گشته، در نجف اشرف توقف دارد و مادر حاجی میرزا سید علی و میرزا جواد، دختر نیک سیر جناب علامی، میر سید- علی نیاز تخلص است که شرح حالشن در محله میدان شاه در ذیل سلسله حاجی آقاسی بیاید.

پسر سیم و چهارم مؤلف این فارسنامه ناصری است: میرزا سید محمد و میرزا احمد «۲». در ماه ربیع دوم و جمادی اول سال ۱۲۹۶ و ۱۳۰۱ در شیراز متولد گشته، یکی در مکتب‌خانه نشسته و دیگری تازه لب از شیر مادر شسته است و مادر این دو نفر صبیبه مرضیه مرحوم حاجی- ملا آقا بابا تاجر شیرازی است اللهم احفظهم و بلغ مناهم و وفقهم لما تحب و ترضاه بجاه محمد و

در سال ۱۳۱۳ به چاپ رسید و وفاتش در سال ۱۳۱۶ در سن ۷۹ سالگی اتفاق افتاد و در مدرسه منصوریه در جوار قبر جدش مدفون گشت. این نسخه از فارسنامه هنوز در کتابخانه سلطنتی سابق موجود است.

(۱). در متن: (قائتی).

(۲). او همان مرحوم حاج سید احمد مهذب ملقب به مهذب الدوله است که از فضلاء معاصر بود در مدرسه منصوریه تحصیل کمالات کرد و مدرس همان مدرسه شد و در راه تاسیس مشروطیت کوشش فراوان کرد و تعلیم و تربیت زنان را در حدود احکام اسلام لازم می‌دانست در سال ۱۳۱۶ به نمایندگی مجلس از شیراز انتخاب شد و در طهران در دانشکده معقول و منقول به تدریس پرداخت و گویا متممی بر همین فارسنامه که اثر پدرش بود نگاهت که اثری از آن بدست نیامد انشاء الله که در نزد خاندان او محفوظ باشد، او تالیفاتی تحت عنوان: امروز مسلمین، زن جدید، زن و آزادی، داشت و در سال ۱۳۳۶ در گذشت و او را در تهران به خاک سپردند و فرزندان او جز محمد و ابراهیم که در جوانی در گذشتند، آقایان: محمد حسن مهذب، مصطفی، دکتر محمود، دکتر رضا و دکتر جواد مهذب هستند.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۵۷

آله الاتقیاء (ص) «۱».

در کتاب مجالس المؤمنین نوشته است: از اجله سادات محله دشتک شیراز است امیر- اصیل الدین عبد الله حسینی «۲» دشتکی شیرازی صاحب درج الدرر فی احوال سید البشر پسر عم جناب- سید المدققین امیر صدر الدین محمد دشتکی شیرازی. در تمام علوم سرآمد اهل عصر خود بود و صیت فضلش عالمگیر گردید و خاقان سعید شاه گورکان خواهش ملاقاتش فرموده، از شیراز به دار السلطنه هرات برفت و در مدرسه مهد علیا گوهر شاد آغا، به تکمیل علوم و نصیحت خلاق می‌پرداخت و در سال ۸۴۰ و اند به روضه رضوان خرامید. «۳»

و امیر جمال الدین عطاء الله حسینی دشتکی شیرازی «۴» صاحب کتاب روضه الاحباب فی سیرت- النبی و الآل و الاصحاب، مانند عم ماجد خود امیر اصیل الدین به تکمیل علوم و نصیحت خلاق می‌پرداخت.

و امیر نسیم الدین محمد مشهور به میرک شاه حسینی دشتکی شیرازی خلف الصدق امیر- جمال الدین عطا الله «۵»، در فنون علمیه یگانه روزگار خود بود و در گنبدی که بر قبر پادشاه سعید شاه رخ ساخته‌اند به موعظه خلاق اشتغال داشت و در مدرسه شریفه سلطانیه هرات به درس و افاده می‌پرداخت.

و از این سلسله است:

نور حدقه سیادت و نور حدیقه سعادت میرزا ابراهیم صفا تخلص. در تذکره آتشکده آذر نوشته است: «صفا» اسمش میرزا ابراهیم از اعظم دارالعلم شیراز و از سلسله سادات دشتکی، از اولاد میر غیاث الدین منصور. علو نسبش مشهور به مضمون ولد الفقیه نصف الفقیه، خالی از فضیلت نبود، حریفی خوش و خندان و ظریفی نکته‌دان مکرر صحبتش اتفاق افتاد، الحق حضرتش در کمال فطانت و کیاست و طبعش در نهایت شکفتگی و سلاست بود «۶»، این چند شعر از اوست:

کیم من طایر صیادجوئی قفس حسرت کشی، دام آرزوئی

(۱). پروردگارا نگهدار ایشان باش و بر آرزوها کامرانشان گردان و بر آنچه دوست داری توفیق ده.

(۲). این نقل قول از مجالس المؤمنین که بعینه نقل از حبیب السیر است دقیقاً چنین است: السید الجلیل امیر اصیل الدین عبد الله بن عبد الرحمن بن سید عبد اللطیف بن سید جلال الدین محمد یحیی الحسینی الدشتکی الشیرازی) نویسنده کتاب (درج الدرر و درج الغرر فی بیان میلاد سید البشر) مختصر کتاب دیگری است به نام (مجتبی فی سیره المصطفی).

(۳). در کشف الظنون وفات او سال ۸۸۴؛ در حبیب السیر، سال ۸۸۳، در مجالس المؤمنین، ۸۰۳؛ آورده است. ر ک: حاشیه ۶، ص ۵۳۶، مقالات الشعراء.

(۴). در ریحانه الادب: ملقب به جمال حسینی و معروف به امیر جمال الدین یا جلال الدین (جلد دوم، ص ۴۲۶) و مقالات- الشعراء، ص ۵۳۷.

(۵). نویسنده کتاب مقالات الشعراء، میر علی شیر قانع تنوی که احوال ۷۱۹ نفر شعرای فارسی گوی سند را در سال ۱۹۵۷ در کراچی نوشته است و در شعر (قانع) تخلص دارد خود را فرزندزاده (میر میرک شاه ابن امیر جمال الدین عطاء الله المحدث بن فضل الله الحسینی الدشتکی الشیرازی) می‌داند. ص ۵۳۲، در مورد امیر نسیم الدین محمد رجوع شود به مقالات الشعراء، ص ۵۴۷ و ۵۴۸ و حواشی این دو صفحه.

(۶). صاحب نتایج الافکار می‌نویسد: او از عمائد دارالعلم شیراز و مردی رنگین صحبت و لطیف طبع بود و در سال ۱۱۶۰ درگذشت. (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص ۴۵۵).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۵۸ که گر صیاد بینم در بر خویش نمی‌گنجم ز شادی در پر خویش

و گر صیادم از دست افکند خوار به دامانش در آویزم به منقار

مرا این حال و صیاد جفا کیش بهر زاغ و زغن لطفش به من بیش

بود چون بال تدبیرم شکسته‌رهم دشوار و پایم بند بسته

به درگاهی فرستم قاصد آه که باشد ربط دل با دل از آن راه

که ای شاهین عشقت لامکان سیر گهی نخجیر گاهت کعبه گه دیر

دل صیاد را کن با صفا رام‌میندازش ز چشم حلقه دام

ز تشویش رهائی رسته‌اش کن قفس را خانه درسته‌اش کن «۱» و از اجله این سادات دشتکی شیرازی است: سلسله میرزایان دشتکی که از قدیم تاکنون در محله دشتک شیراز که جزء محله سردزک گشته، متوطن بوده و می‌باشد و آنها را در این زمان نیز سادات دشتکی گویند و جد اعلاى آنهاست:

مغفرت مآب میرزا عبد الباقي دشتکی شیرازی که دخترزاده میرزا بدیع الزمان شریفی متولی آستانه مبارکه امام‌زاده حضرت شاه چراغ است.

و خلف الصدق میرزا عبد الباقی حسینی دشتکی است: سیادت و نجابت اکتناه میرزا- عبد الحسین دشتکی.

و خلف الصدق میرزا عبد الحسین است: اصالت و سعادت پناه میرزا سید حسین دشتکی و او را دو نفر پسر بود:

اول آنهاست سیادت و نجابت اکتناه میرزا بدیع الزمان دشتکی مستوفی دیوان اعلی و میرزای معزی الیه اول کسی است از این سلسله که در زمان دولت زندیه به منصب استیفای دیوانی برقرار گردید و او [را] سه نفر پسر بود:

و اول آنهاست: سیادت و اصالت اکتناه میرزا عبد الحسین مشهور میرزا بابای دشتکی مستوفی شیرازی. مادام زندگانی به لوازم شغل استیفا کوشیده، سرآمد اقران گشته، دفتر دیوانی را منقح بداشت و در سال ۱۲۵۰ به رحمت ایزدی پیوست و او را دو نفر پسر بود:

اول آنهاست: طره سیادت و غره سعادت میرزا بدیع الزمان دشتکی مستوفی شیرازی مشهور به میرزا بزرگ مستوفی. مادام عمر در عمل استیفا سرآمد اقران خود بود، اگرچه منصبش به ظاهر از وزارت کوتاه‌تر بود لیکن اغلب اوقات لوازم وزارت را انجام می‌داد و

در سال ۱۲۷۷ به رحمت ایزدی پیوست و او را چهار نفر پسر است:

اول آنها: سلاله السادات میرزا هدایت مستوفی شیرازی، در اول سن شباب در شب مهتاب، دزدی به خانه‌اش آمده، بیدار گشته، دزد گریخته از دنبالش برفت و گفت ای فلانی ترا شناختم، دزد برگشت و او را بکشت و از میرزا هدایت پسری باقی مانده است:

خلاصه- الاشباه میرزا حیدر خان. در اول سن شباب است.

پسر دویم میرزا بزرگ مستوفی است: سیادت و سعادت اکتناه میرزا عبد الحسین مشهور به میرزا آقا مستوفی دشتکی شیرازی.

تحصیل کمالات لایقه را نموده، در خطوط تحریر و سیاق

(۱). نمونه‌هایی دیگر از اشعارش را در صفحات ۴۵۵ و ۴۵۶، جلد سوم دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، بخوانید.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۵۹

دفتری سرآمد اهل عصر خود گشته، به منصب استیفای دیوانی برقرار است. ولادتش در سال ۱۲۶۱ اتفاق افتاد.

پسر سیم و چهارم میرزا بزرگ مستوفی است: خلاصه الاشباهان حاجی میرزا سید حسن و میرزا محمد کاظم هر یک تحصیل مراتب خط و ربط نموده، اول آنها مستوفی و محاسب بهبهان است.

پسر دویم مرحوم میرزا بابای مستوفی است: قدوه اخیار و زبده ابرار حاجی میرزا احمد مستوفی دشتکی شیرازی تا آنکه به منصب استیفای دیوانی برقرار بود اقدامی در لوازم آن نمود و عمر خود را در طاعات و عبادات ایزد متعال گذرانید و در سال ۱۳۰۰ به

رحمت ایزدی پیوست و او را سه نفر پسر است:

نجابت توأمانان میرزا محمد جعفر و میرزا اسد الله و میرزا محمد حسین. همه در عنفوان جوانی، مترصد فرج آسمانی‌اند.

پسر دویم میرزا بدیع الزمان اول است: سلاله السادات میرزا سید علی. مادام زندگانی مداخلتی در کارهای دیوانی نکرده، معیشتی به قناعت از ملک موروثی خود نمود و او را سه نفر پسر است:

سلاله السادات میرزا علی عموم عمر خود را در ضابطی بلوک کربال گذرانید و به این وسیله املاکی در کربال تحصیل نمود و بعد از وفاتش دوامی نمود و در سال ۱۲۷۰ و اند وفات یافت.

و خلف الصدقش میرزا نصر الله مستوفی در کمالات خطوط دفتری و سیاق و محاسبات دیوانی سرآمد اهل عصر خود بود لیکن به تقاضای زمانه مساعدتی ندید و او را سه نفر پسر است:

سلاله سادات میرزا محمد باقر و میرزا محمد صادق و میرزا محمد تقی همه با کمالات لایقه در اول عمر و شباب‌اند.

پسر سیم میرزا سید علی اول است: میرزا فضل الله در حسن سلوک و کوچک دلی و مهمان- نوازی سرآمد اقران است.

و خلف الصدقش: سلاله سادات میرزا ابو الحسن است. در اول جوانی منتظر فرج آسمانی است.

پسر سیم میرزا بدیع الزمان اول است سلاله سادات میرزا رفیع خان به عزت و جلال در خدمت حکمرانان مملکت فارس عمری را به پایان رسانید.

و خلف الصدقش سلاله سادات میرزا محمد است. در کمالات لایقه سرآمد امثال و اقران است.

پسر دویم میرزا سید حسین دشتکی شیرازی است سلاله اطیاب و انجابه میرزا ابو طالب دشتکی شیرازی است. مانند والد ماجد خود عمری را به احترام گذرانید.

و خلف الصدقش میرزا عابد مستوفی مباشر و نایب ضابط حومه شیراز است که با عموم ملاک «۱» حومه معاشرتی خوب و سلوکی مرغوب داشت.

(۱). در متن: (تلاک).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۶۰

و خلف الصدقش: خلاصه الاشباه میرزا عباس مستوفی مباشری و نیابت حومه را به ارث مواظبت دارد و به حسن سلوک معروف است.

و از سلسله سادات دشتکی شیرازی جماعتی دیگرند که از تفصیل نسب آنها اطلاعی نیست و از اجله این محله است.

عمده الاعیان و زبده الاقران بدر خان جبادارباشی شیرازی در سال ۱۲۰۶ که شاهنشاه قهار آقا محمد شاه قاجار طاب ثراه بعد از غلبه بر نواب لطف علی خان وارد شیراز گردید و برای هریک از اعیان فارس منصبی مقرر فرمود خان معزی الیه را به منصب جبادارباشی سرافراز نمود [و] جباخانه شیراز را به او سپردند و تا سال وفاتش برقرار بود و او را سه نفر پسر است:

اول آنهاست: مقرب الخاقان، معتمد السلطان حاجی محمد حسین خان جبادارباشی شیرازی.

بعد از وفات والد ماجدش، جباخانه دولتی شیراز را تصاحب فرمود و از افکار ابکار خود بر صنعت جباداران بیفزود و چون جناب جلالت مآب اجل اکرم افخم میرزا تقی خان امیر اتابک اعظم بر وقوف و کفایت او مطلع گردید در سال ۱۲۶۶ حاجی معزی الیه را از شیراز خواسته جباخانه دولتی دار الخلافه طهران را به او سپرد و در اندک زمانی تصرفات تازه در ساختن آلات جنگ نموده، مورد عنایات شاهنشاهی گشته، مشهور آفاق گردید و در حدود سال ۱۲۷۰ و اند در طهران به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش جناب جلالت مآب، فخامت نصاب، مهاد قواعد رأی و تدبیر و مشید مبانی تحریر و تقریر، منشی ممالک سلطانی، منشأ عواطف خاقانی، مقرب الخاقان، معتمد- السلطان: میرزا نصر الله خان دبیر الملک شیرازی. در سال ۱۲۵۲ در شیراز متولد گشته، کسب کمالات لایقه نموده، علوم رسمیه را بیاموخت و خط نسخ تعلیق را خوب نوشت. در خدمت والد ماجدش از شیراز به طهران برفت و بعد از وفات او اعتنائی به جباخانه نفرموده، به جانب عتبات عالیات، مسافرت نمود، پس عود به طهران نمود منشی دارالوزاره امور خارجه گردید و در زمان صدرات جناب جلالت مآب، اجل اکرم افخم، میرزا حسین خان صدر اعظم، منشأ خدمات لایقه گردیده، روز بروز بر اعتبارش بیفزود و چون جناب معزی الیه از صدارت عظمی، استعفا نموده به ایالت مملکت خراسان برقرار گردید، جناب میرزا نصر الله خان با او موافقت نموده، مدتی در مشهد مقدس توقف نمود و بعد از وفات میرزا حسین خان جناب معزی الیه عود به طهران نموده به منصب دبیر الملکی سرافراز گشته، باقی و برقرار است.

پسر دویم مغفرت مآب بدر خان جبادارباشی است: عالی جاه، فخامت اکتناه، مقرب- الخاقان حاجی محمد کاظم خان جبادارباشی اصفهان در زمان فرمانروائی نواب اشرف والا- حسین علی میرزا، فرمانفرمای مملکت فارس از خواص محرمان و از زمره مقربان آن دستگاه بود و سالها در شیراز به عزت و احترام، گذران کرده، از منافع املاک موروثه و مکتسبه خود معیشتی وسیع و آسایشی فسیح نمود و در سال ۱۲۶۶ برحسب فرموده جناب جلالت مآب اجل اکرم- افخم، میرزا تقی خان امیر اتابک اعظم از شیراز به دار السلطنه

اصفهان برفت و جباخانه اصفهان را تصاحب نمود و بعد از چند سال، وفات یافته، به رحمت ایزدی پیوست و از مآثر او در شیراز، بازار نزدیک به آستانه مبارکه حضرت شاه چراغ (ع) مشهور به بازار حاجی محمد کاظم خان، مشتمل بر چندین دکان و دو باب کاروانسراست.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۶۱

پسر سیم مرحوم بدر خان جبادارباشی شیرازی است: عالی‌جاه فخامت اکتناه، مقرب- الخاقان محمد جعفر خان. مادام زندگانی با برادر مکرم خود حاجی محمد کاظم خان در همه حال و همه‌طور رضیعا لبان بود و در زمره بزرگان محترم و خوانین مکرم از ضیاع و عقار خود گذرانی لایق نموده، معیشتی به آسایش داشت و پیش از برادران خود وفات یافته، به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش جناب جلالت مآب اجل اکرم، مقتدای اعظم امم، مدبر امور مملکت سلطانی، مرتب مهام ولایات خاقانی، رافع اعلام عدالت، جامع اقسام ایالت، ناظم امور عباد، کافل مهام بلاد، امین درگاه خاقان، مقرب حضرت سلطان: آصف الدوله میرزا عبد الوهاب خان شیرازی والی ممالک خراسان و حکمران خطه سیستان و متولی‌باشی آستانه مبارکه رضویه، علی صاحبها الف سلام و تحیه، سروی است از جویبار نبالت و ماهی است در آسمان جلالت، طینتش به دانش سرشته، نهال مردمی از نهادش رسته، به کمال عقل و کیاست معروف و به ذکاء «۱» و فراست موصوف. در سال ۱۲۴۲ در شیراز متولد گشته، تحصیل مقدمات علمیه عربیه و ادبیه نمود و در خدمت عم ماجد خود: مقرب الخاقان حاجی محمد حسین خان جبادارباشی از شیراز به طهران رفته، تکمیل مراتب کمالیه را از هر جهت نموده، از ارباب حال، کسب کمال فرمود و از هر خرمنی خوشه‌ای و از هر مائده، توشه‌ای بیندوخت و در علم و عمل محسود اماجد اقران گردید. محاسب قلم اندر حساب اوصافش، مقصر آمده چون حاسبان زجذراصم. و چون آن جناب به میل خاطر و آزمایش طبع، گاهگاهی شعری فرموده است، این چند بیت را که در مدح حضرت اشرف صدر اعظم دولت ایران، میرزا آقا خان نوری فرموده، نگاشته گردید:

از رای تو ای صدر فلک قدر ملک خوشد ملک شه آراسته چون روضه مینو

از تیغ شه و کلک تو شد کار جهان راست تیغی همه جادو کش و کلکی همه جادو

با خصم ملک آنچه تو کردی به یکی رای هرگز نتوانند که صد فوج ز نیرو

شاهان جهان تاج به کف باج به گردن بر در گهش آیند به ناچار ز هر سو

روزی که ز تدبیر تو در خطه خوارزم شه خیمه زند بر طرف رود قراسو

خنکش به کجا شیبه کشد؟ بر در خوارزم فوجش به کجا موج زند؟ بر لب آمو

آرند غلامانش، هر روزه غنیمت ترکان سیه چشم و سیه خال و سیه مو

گر داشت چو تو صدری، دانا و قوی رای کی فخر همی کرد سکندر به ارسطو

ایدون که ملک یافته مانند تو دستورزید که به تو فخر کند شاه جهان جو

از تربیت باز شود صعوه لاغروز تقویتت شیر شود بچه راسو

امر تو چو مهمیز و فلک همچو یکی خنگ حکم تو چو چوگان و زمین همچو یکی گو

شیر فلک ار سر کشد از حکم تو، گردون بر گردنش از امر تو چون گاو نهد جو «۲»

هر کس که ز دل نقش وفاق تو فرو شست گوید فلکش خیز و ز جان دست فرو شو

عدل تو و احجاف چو چنگیز و بخاراجود تو و افلاس چو بغداد و هلاکو

(۱). در متن: (زکان).

(۲). جو: مخفف جوغ: یوغ، جوه: چوبی که به وقت شیار کردن زمین بر گردن گاو گذارند.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۶۲ جز ظلم، تنی نیست ز قهر تو به ماتم جز فتنه سری نیست به عهد تو به زانو در ملک تو حاجت به ترازو نبود هیچ زیرا که بود عدل تو در ملک ترازو ز آن روز که بر خلق در عدل تو شد باز نبود عجب ار باز کشد ناز ز تیهو بوئی اگر از خلق تو در چین ببرد بادخون مشک شود یکسره در نافه آهو خون گردد و از چشم چکد زهر ز خاقان روزی که ترا چین فتد از چشم بر ابرو هر روز یکی ملک بگیری و ببخشی بخشی تو به یرلیغ و نگیری تو به یرغو هنگام کرم، بخشی صد پشته گوهرهنگام سخن پاشی صد رشته لولو تا خلق بیاسایند، بر بستر راحت بر بستر راحت نهدی هیچ تو پهلو قدر تو نکاهد که ندانند ترا قدر این قدر تو بالاتر از این گنبد مینو الحمد که هر شاخ برومند تو در ملک سروی است قوی پایه و پرسایه و دلجو ویژه چو نظام الملک آن گوهر عالی کش بخت قرین باد بهر کار و به هر رو صدر ملک و گوهر صدر و شرف ملک کس را نبود این شرف و فضل بجز او با کین تو هر رحمت و طاعت شده باطل با مهر تو هر جرم و خیانت شده معفو پر سرو کند باغ خرامد چو به بستان پر مشک کند بزم نشیند چو به مشکو در دیده من طلعت او آینه و مهر در چشم عدو قامت او سرو و لب جو فرد است در اخلاق و صفت همچو مهین صدرمانند وی امروز در این عهد کجا؟ کو؟ نوباوه دیگر که مرا خواجه والاست به زانکه در این چامه نگویم سخنی زو مخصوص یکی چامه نگارم به مدیحتش کاحسنت سراید ملک از گنبد نه تو امید که صد سال ورا مدح سراید این طبع فزاینده و این خاطر نیکو این شعر نو آئین شنود، شیوه شیواکاین سان نسروده است سخن هیچ سخنگو و کس نکند باور، بر گو که بیندها دفتر خاقانی و ها نسخه خواجه آنان که سخن را به دو صد شوی فرستند گویا نبود بکر دلاویز نکورو این بکر سخن را که بدین غنچ و دلال است تا حال به غیر از تو ندیده است دگر شو گفتند مرا، شعر بکاهد شرف مرد گفتم بفزایم شرف از مرحمت او با فر سلیمانی و با دانش آصف من بنده به مدح تو همان مرغک پوپو بر درگه تو روی نهادم ز سر صدق تا جاه و شرف یابم از فضل تو ارجو بس کن که گزاف است بر صدر جهان لاف با خاطر صادق ز ثنا، سوی دعا، پو خصم تو بود روز و شبان راست چو جولاه در آمدوشد جاننش، همواره چو ماکو

هم چهر نکو خواه تو چون خون کبوترهم روی بداندیش تو چون پر پرستو و از اشراف این محله است: سلسله سادات نسابه حسنی حسینی شیرازی. و این سلسله ز زمان قدیم نسب سادات عالی درجات مملکت فارس را نگاه داشته، کتابی در این باب نگاشته‌اند و اسامی اشخاص هر طبقه از سادات را در آن کتاب به وضعی مخصوص مندرج ساخته به این وسیله دعی عنید را از سید فرید شناخته، نه خارجی را داخل نسب داشته و نه داخلی را از نسب خارج گذاشته و از احسان و انعام سلاطین عظام طاب تراهم معیشتی

لایق داشتند و نزدیک به پنجاه و شصت سال است که این رسم را منسوخ داشته، آن کتاب در این خانواده

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۶۳

عاطل و باطل مانده و چندین نفر بغیر حق در زمره سادات آمده بر عدد آنها افزوده از مرتبتشان کاسته که هرچه کمتر است عزیزتر است و هرچه بسیار است خوار است. گوهر قیمتی اگر فراوان شدی، ریگ بیابان بودی. و از این سلسله نسابه مردمان بزرگ برخاسته «۱» است مانند:

جناب افضل المتأخرین امیر سید تقی الدین محمد حسنی حسینی نسابه شیرازی. در علوم عقلیه و نقلیه سرآمد فضلالی عهد خود بود و در زمان سلطان محمد صفوی طاب ثراه، احترامی تمام داشت و در حدود سال ۹۹۰ و اند وفات یافت.

و از اعیان این سلسله است: جناب مستطاب، مقتدی الانام میرزا مهدی نسابه حسنی حسینی شیرازی، شیخ الاسلام مملکت فارس. سالها به احترام تمام زندگانی نمود و چنانکه در گفتار اول فارسنامه، در ذیل وقایع سال ۱۱۳۰ و اند، نگاشته گردید، جناب میرزا، شربت شهادت را چشید.

و جناب میرزا مؤمن نسابه در زمان سلطان عادل، کریم خان زند، طاب ثراه، مواظبتی در حفظ نسب سلسله سادات فارس داشت و بعد از وفات او، این شغل و عمل ملغی گشته، دیگری متحمل نگردید و چون مردمان این سلسله، شغل و عمل خود را دزدیدند، دیوانیان عظام وظیفه و مرسوم آن جماعت را بریدند که گفته‌اند: به دزدی ز خدمت بیرم ز نعمت. و مرحوم میرزا مؤمن نسابه را دو نفر پسر بود:

اول آنهاست: سلاله السادات میرزا عبد الله نسابه حسنی حسینی. در فنون انشاء و تحریر و محاسبات دفتری، سرآمد اقران بود و خلف الصدقش میرزا ابو الحسن نسابه که در کمالات لایقه، گوی سبقت از اقران ربود و در فنون انشاء و تحریر رسائل و محاسبات دیوانی، عدیم المثال بود و او را دو نفر پسر است:

میرزا محمد جعفر و میرزا محمد رحیم نسابه. و میرزا محمد جعفر دارای همه چیز است مگر مساعدت بخت. ولادت آنها در سال ۱۲۴۸ و ۵۰ [۱۲] اتفاق افتاده است و دختر خجسته سیر مرحوم میرزا عبد الله نسابه است:

نادره عصر و خلاصه دهر، مالکه رقاب کمالات، ملکه انواع سعادات، محجوبه عصمت - شعار، «عفت» تخلص، عفت دثار، شاعره مکرمه عالمه محترمه سکینه بیگم نسابه «عفت» تخلص.

در سال ۱۱۹۰ در شیراز متولد گشته، تحصیل کمالات لایقه را نموده، عذرا آمده، باکره رفته است. به ذهن وقاد و طبع نقاد اشعاری بلند پایه فرموده است و در سال ۱۲۵۰ و اند وفات یافت و این چند بیت از او ثبت گردید:

«عفت» فراغ بال از این بوستان مخواه پیوسته جور خار، کش و رنج باغبان

ترک پریچهره‌ای عشوه‌گری کرد سازتاخت سوی ملک دل هرطرف از خیل ناز

پیشه او خسروی، شیوه ما بندگی او همه ناز و غرور، ما همه عجز و نیاز

«عفت» اگر طالبی هستی جاوید رابر قدم او گذار، روی به خاک نیاز

ساقی ماهرو به کف، ساغر لعل فام دواز کف و لعل او ستان، بوسه یکی [و] جام دو

(۱). در متن: (خواسته).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۶۴ حال من و نگار من جسم دواست و جان یکی هست فسانه‌ای عجب شخص یکی و نام دو

این دل و جان خسته را همزه نامه کرده‌ام قاصد نیک پی بیر، نامه یکی پیام دو

گوشه چشم او نگر، خال سیاه مشکبونا فیه به دشت چین یکی، آهوی خوشخرام دو

زلف تو بهر مرغ دل دام فکنده از دو سوی آه که مشکل آمده، صید یکی و دام دو محتسب است و شیخ و من صحبت عشق در میان از چه دهم جوابشان پخته یکی و خام دو (۱)

ای پری پیکر چه زیبا دلبری کز نگاهی دل به یغما می‌بری

خیل نازت شد به شهرستان دل‌ملک ویران چون کند با لشکری

ای که به عرصه جهان شد به تو ختم، سروری جانب خستگان غم، نیست روا که ننگری

خواجه خواجگان توئی، بنده بندگان منم شکر چرا نمی‌کنی، بنده چرا نمی‌خری

روز و شب است نام تو ورد زبانم ای صنم هیچ اگر چه از کرم، نام مرا نمی‌بری

باز سپاه ناز را، تاخت به شهر بند دل‌ملک خراب چون کند با سپه ستمگری

از مژه بهر قتل من بسته ز هر کناره صف این دل خسته چون کند، مانده میان لشکری

از پی بزم شد کنون در کف ساقیان نگر جام چو مجمر و در آن راح نموده اخگری

فتح علی شه زمان، کوست به جسم ملک، جان چرخ جهان سلطنت مهر سپهر و سروری

«عفت» خسته را بود ورد زبان دعای اوباد مطیع چنبرش گردش چرخ چنبری پسر دویم میرزا مؤمن نسابه است: میرزا باقر نسابه. در

فنون انشاء و تحریر رسائل فرید دهر و وحید عصر خود بود.

و خلف الصدقش میرزا معصوم نسابه در سال ۱۲۴۵ متولد شده، معیشتی از قلیل زراعت موروثی خود دارد و کتاب نسب نامه

سادات مملکت فارس در نزد میرزا معصوم محبوس، چون به خانه زندیق، مصحف است، برای آنکه نه او را به عاریت دهد و نه در

خانه خود به کسی بنماید و صورت صفحات اوراق آن کتاب بر این وضع است که در هر صفحه صورت درختی را کشیده است

مثلاً بر کنده آن درخت نام یکی از پسران میرزا مجد الدین محمد جد نگارنده این فارسنامه را نوشته و هفت شاخه بر این کنده

کشیده و بر هر شاخه، نام یکی از پسران میرزا مجد الدین محمد نوشته و بر شاخه هفتمین نام مرحوم میرزا حسن والد ماجدم را

نگاشته است و از این شاخه هفتمین سه شاخه کشیده و بر دو شاخه آن نام دو نفر برادرم و بر شاخه سیم نام مرا نوشته است و از

شاخه سیمین این سه شاخه چهار شاخه رسته بر هر یکی نام نفری از پسران مرا نوشته است و به این سبب آن کتاب را شجره‌نامه نیز

گویند.

و از اجله اعیان این محله است سلسله میرزبان جابری انصاری. اصل این سلسله از طایفه جابری انصاری اصفهانی است. جد اعلای

آنها که از اصفهان به شیراز آمده است وزیر عادل و آصف باذل، میرزا شاه جابری انصاری و پسر میرزا شاه جابری انصاری

است.

و آصف اعظم میرزا نظام الملک و الدوله علی جابری انصاری در سال ۹۲۰ به فرمان شاهنشاه

(۱). (بهائیان این بیت را به ام السلمه ملقب به قره العین نسبت می‌دهند و این صحیح نیست). (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳،

ص ۶۴۸).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۶۵

گیتی‌ستان شاه اسمعیل اول صفوی به وزارت مملکت فارس برقرار گردید (۱) و در سال ۹۳۲ تعمیری لایق به آستانه مبارکه امامزاده

سید علاء الدین حسین (ع) بفرمود و چندین ملک وقف بر آن آستانه نمود و آنچه تاکنون به عنوان وقفیت در تصرف میرزا نظام

الدین جابری که از احفاد اوست باقیمانده است: مزرعه خلف، طاحونه در مانک خفرک، مزرعه مقصود آباد مرودشت و قریه ده

قانون و قوام آباد و صغاد کربال و مزرعه محمود آباد حومه شیراز است.

و از این سلسله جابری انصاری شیرازی اصفهانی الاصل است: خلاصه وزرای آفاق، میرزا سلمان جابری انصاری شیرازی اصفهانی الاصل نبیره آصف الدورانی میرزا نظام الملک علی جابری وزیر سابق فارس، به وزارت شاهزاده عالمیان سلطان محمد میرزای صفوی در سال ۹۷۹ برقرار گردید و چون شاهزاده معزی الیه پای بر تخت سلطنت گذاشت او را به لقب اعتماد الدوله سرافراز فرمود و وزارت تمامی مملکت ایران را در کف او گذاشت و چنانکه در گفتار اول این فارسنامه نگاشته گردید در سال ۹۹۱ در خارج شهر هرات او را بکشتند. (۲)

و خلفان صدقش میرزا عبد الله و میرزا نظام الملک جابری انصاری شیرازی عود به شیراز نمودند. و در سال ۱۰۲۱ وزارت مملکت فارس به آصف دوران میرزا محمد سلمان جابری انصاری خلف الصدق میرزا عبد الله مسطور، ارزانی گردید. (۳)

و در سال ۱۰۲۰ وزارت فارس به وزیر باذل میرزا حسین بیگ جابری برادر میرزا- محمد سلمان جابری انصاری مرجوع گردید. و در سال ۱۰۶۸ وزارت مملکت فارس به وزیر آصف جاه میرزا نظام الملک جابری انصاری خلف الصدق مغفرت مآب میرزا حسین بیگ جابری وزیر سابق برقرار گردید و در سال ۱۰۷۵ میرزا نظام الملک مزبور «۴»، مدرسه نظامیه را در جانب شمالی آستانه مبارکه حضرت سید علاء الدین حسین بساخت و املاکی بر آن وقف نمود و اکنون از آن املاک اسمی و رسمی باقی نیست و این مدرسه نظامیه به آبادی که سبب آن در ذیل بقاع شیراز بیاید باقی است و بعد از میرزا- نظام الملک از شأن و رتبه سلسله جابری انصاری شیرازی اصفهانی الاصل کاسته و نام آنها از فرامین شاهی افتاده.

در بعضی از نوشتجات است که عالی‌جاه نجابت و اصالت اکتناه میرزا یحیی جابری انصاری و متولی موقوفه آستانه مبارکه سید علاء الدین حسین (ع) قریه ده قانون کربال را در سال ۱۱۷۰ به اجاره فلان کدخدا بداد و خلف الصدقش میرزا محمد جابری انصاری و خلف الصدقش میرزا- عبد الکریم جابری اصفهانی و خلف الصدق میرزا عبد الکریم جابری است. عالی‌جاه، خلاصه الاکفاء میرزا نظام الدین جابری انصاری. از شصت سال بیشتر از عمرش گذشته و تاکنون در قید زندگانی باقی است و او را اولاد ذکوری نیست، در کنج قناعت خزیده، معیشتی از حق تولیت املاک موقوفه اجدادی خود نماید و سال‌به‌سال از خانه بیرون نیاید.

(۱). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار اول، وقایع سال ۹۲۰.

(۲). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار اول، وقایع سال ۹۹۱.

(۳). تقدم تاریخ ۱۰۲۱ بر ۱۰۲۰ در سطر بعد مورد تامل است.

(۴). در متن: (مذبور).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۶۶

و از اعیان این محله است سلسله آقا فضل الله شیرازی. جد اعلاي آنها خلاصه الاشباه حاجی محمد سردزکی در زمره اعیان و بزرگان این محله بود.

و خلف الصدقش آقا فضل الله مستوفی سردزکی در زمان سلطنت حضرت کریم خان زند، علاوه بر منصب استیفای دیوانی به وزارت نور حدقه سلطنت محمد رحیم خان اختصاص داشت و چون محمد رحیم خان در حیات کریم خان طاب ثراه وفات یافت آقا فضل الله از مشایعت جنازه او برنگشت و مدتها مجاور قبر محمد رحیم خان گردید و هر چند حضرت کریم خان احضارش فرموده، تلطف و مهربانی نمود که از سر مقبره برخاسته، به خانه خود رود قبول نکرده و به عرض رسانید که تا زنده‌ام از قبر ولی نعمت خود جدا نگردم و این مدت رنگ و حنا و لباس فاخر نخواست تا آنکه والده محمد رحیم خان او را به حمام فرستاد و

لباس فاخر پوشانید و حضرت کریم خان در برابر این حسن وفا، هفت قریه از املاک او را به قید لعنت معاف و مسلم از وجوهات دیوانی فرمود مانند قریه برشنه و باباکیان و قلعه آقا محمد تقی و قریه باسکان در بلوک اردکان فارس و قریه کوتاهی و کوشک میدان و برکان در حومه شیراز و در حدود سال ۱۰۹۸ به رحمت ایزدی پیوست و او را دو نفر پسر بود.

اول آنها آقا محمد اسماعیل مستوفی سردزکی است مادام زندگانی به احترام تمام به منصب استیفا باقی بود و در سال ۱۲۴۰ به رحمت ایزدی پیوست و از او اولاد ذکوری باقی نیست.

پسر دویم آقا فضل الله «۱»: خلاصه الاشباه آقا ابو تراب است. مادام زندگانی به سرپرستی املاک موروثه خود اشتغال داشت و از او دو نفر پسر باقی بود:

اول آنها احمد خان سردزکی است. در فوج تفنگچیان شیرازی به منصب یاوری برقرار بود.

و خلف الصدقش حاجی میرزا نصر الله سردزکی مادام حیات به سرپرستی املاک موروثه خود می پرداخت و در سال ۱۲۹۴ به حکومت کازرون و کوهمره برقرار گردید و در سال ۹۶ [۱۲] در نزدیکی قریه خان زینان کوه مره، شبی در چادر خوابیده بود، او را به گلوله تفنگ بکشتند و تاکنون از قاتلش خبری نیست. حاجی میرزا نصر الله را سه نفر پسر است:

خلاصه الاشباهان میرزا لطف علی خان و میرزا حسین خان و میرزا احمد خان سردزکی، همه در اول مرحله زندگانی اند.

پسر دویم آقا ابو تراب سردزکی عبد الوهاب خان سردزکی در فوج تفنگچیان شیرازی به منصب یاوری برقرار بود.

و خلف الصدقش محمد علی خان سردزکی از سرپرستی املاک خود معیشتی دارد.

و از اعیان این سلسله است: عالی‌جاه مؤمن خان سردزکی و خلف الصدقش آقا نصیر سردزکی. در بزرگی جنه و تناسب اعضا و جمال صورت و قوت بازو و زور پنجه و دلاوری و زور آزمائی عدیل نداشته و در هنگام جنگ حیدری و نعمتی شیراز که جز به شمشیر و سپر و چماق نبود و شرح آن در اول محلات شیراز گفته شد یک نفر او را برابر صد نفر شمرده‌اند، شنیده‌ام اندام او با خوبی چهره و تناسب اعضا به اندازه اندام یک نفر و نیم مرد میانه اندام بود و با این

(۱). در متن: (ضلل الله).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۶۷

بنیه و زور، خوئی خوش و طبعی شکسته داشت که در وقت جنگ تا دستی برای او بلند نمی شد کسی را زبانی نمی رسانید و در آخر جنگ فریاد می نمود که هر که خواهد در این جنگ لافی بیافد و لاف خود را به سوگند یاد کند بیاید و هر چه خواهد چماق خود را بر سپر من زند. در سال ۱۲۵۰ وفات یافت.

و از اشراف این محله است سلاله السادات میرزا عابد بنیچه و بنیچه در لغت، جمعی را گویند که بر اصناف حرفت بندند و این کلمه در اینجا در اصل «بنیچه‌دار» بوده چون وقت بنیچه کسبه شیراز از قدیم در دست آبا و اجداد میرزا عابد بوده، آنها را بنیچه گویند و مدت کلانتری غفران مآب آقا محمد زمان که شرح حالش در ذیل سلسله هاشمیه در محله بالا کفت گذشت، میرزای معزی الیه مشغول محاسبات دیوانی اصناف شیراز بود و چون کلانتری شیراز را به میرزا- ابراهیم که شرح حالش در محله سرباغ گذشت دادند میرزا عابد از شغل خود استعفا نموده، مدتی دفتردار جناب میرزا محمد هادی فسائی که شرح حالش در محله بازار مرغ در ذیل ذکر سلسله میرزایان فسائی گذشت، گردید و چون نوبت کلانتری شیراز به جناب حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک برادرزاده آقا محمد زمان کلانتر سابق رسید، میرزا عابد از خدمت جناب میرزا محمد- هادی رجوع به خدمت سابقه بنیچه‌داری خود نموده، بقیه عمر را در خدمت جناب حاجی قوام- الملک گذرانیده وفات یافت.

و خلف الصدقش، سلاله السادات میرزا محمد حسین بنیچه به جای پدر نشست و عمر خود را در بنیچه‌داری و خدمتگزاری «۱»

حاجی قوام الملک بسر رسانید و او را دو نفر پسر است:

خلاصه‌الاشباهان میرزا زین العابدین بنیچه و میرزا شکر الله محتسب. ولادت آنها در سال ۱۲۴۵ و ۵۰ [۱۲] اتفاق افتاد و مدتی است که میرزا زین العابدین از عمل بنیچه‌داری برکناره است و میرزا شکر الله بر منصب احتساب باقی است و ولد الصدق میرزا زین العابدین، سلاله-السادات میرزا محمد جعفر است که در عنفوان جوانی است و تحصیل خط و ربط نموده در انتظار فرج آسمانی است.

و از اعیان این محله است: خلاصه‌الاشباه میرزا محمد علی مشهور به صیمکانی خلف الصدق آقا محمد صادق، خلف الصدق آقا محمد رضا خلف الصدق حاجی آقاسی بیک افشار ارومی که شرح حالش در ذیل محله میدان شاه بیاید. مادام زندگانی به ضابطی بلوک صیمکان که چندین قریه و مزرعه آن ملک موروثی او بود اشتغال داشت.

و خلف الصدقش خلاصه‌الاشباه حاجی میرزا محمد قلی در سال ۱۲۵۰ در شیراز متولد گشته، اقتدا به والد خود نمود و سالها به ضابطی بلوک صیمکان می‌پرداخت و چند سال است از کارهای دیوانی اعراض نموده به وظائف عبادت قیام دارد و او را دو نفر پسر است:

سلاله‌الانجاب حاجی میرزا عبد الله خان و حاجی میرزا جعفر خان. هر دو در عنفوان جوانی، یکی به ضابطی بلوک صیمکان برقرار است و دیگری در خدمتگزاری حضرت اشرف والا جلال-الدوله ادام الله عمره سرافراز.

و از اعیان این محله است: فخامت اکتهاان میرزا ابو الفتح خان مشهور به میرزا خانی

(۱). در متن: (خدمتگذاری).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۶۸

مستوفی و میرزا مهدی خان مستوفی. چون اباعنجد از اهل محله سنگ سیاه بوده‌اند، در ذیل اعیان آن محله در سلسله مشهوره به مستوفیان نگاشته شوند.

و از اعیان این محله است: سلاله‌السادات، مجتهد الزمانی حاجی سید علی اکبر یزدی، از شهر یزد به اماکن مشرفه رفته، تحصیل کمالات علمیه نموده، به زیور اجتهاد زینت یافته، به شیراز آمده، رحل اقامت انداخته، مدرس مدرسه رفیعه منصوریه گشته، هر روزه طلاب علوم را از افکار ابکار خود بهره‌مند دارد.

و از اعیان این محله است: سیادت و سعادت انتساب، فضایل و کمالات اکتساب:

حاجی میرزا ابو الحسن تاجر کازرونی. خلف الصدق مغفرت مآب حاجی میرزا عبد الباکی تاجر کازرونی.

والد ماجدش از قصبه کازرون برای تجارت به شیراز آمده، رحل اقامت انداخت و سرآمد اقران خود گردید و جناب حاجی میرزا ابو الحسن در سال ۱۲۳۰ و اند متولد گشته، در مبادی عمر تحصیل مراتب علمیه نمود، پس مشغول عمل تجارت گردید و از راستگویی و درستکاری مرجع بازرگانان بلاد بعیده گشته، در این باب شهرتی به جا و اشتهاری بسزا نموده است و او را دو نفر پسر است:

سلاله‌السادات میرزا سید مهدی و حاجی میرزا احمد. در همه کار اقتدا به والد ماجد خود نموده، محسود اقران و امثال شده‌اند.

و از اعیان این محله است: عمده‌الاعیان حاجی جمشید تاجر کازرونی. سالهاست در شیراز به درستکاری و امانت و دیانت معروف است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۶۹

محله هشتم شیراز محله سنگ سیاه «۱» است

از زمان سلطنت کریم خان زند طاب ثراه، محله درب کازرون را که محله علیحده‌ای بود جزء این محله کردند و تمام آن را «محله سنگ سیاه» گفتند و این محله محدود است به محله میدان شاه و سرباغ و سردزک و باروی مغربی شهر و شماره خانه‌های این محله در سال ۱۳۰۱، شمرده‌اند ۴۶۵ خانه است و شماره اهل آن ۲۰۸۲ نفر ذکور و ۲۲۰۷ نفر اناث است و کدخدای آن، عالی‌جاه، سلاله السادات: میرزا یوسف کدخداباشی محلات نعمتی خانه شیراز، خلف الصدق میرزا حسن علی کدخداباشی، خلف الصدق میرزا علی اکبر کدخداباشی، خلف الصدق میرزا علی نقی کدخداباشی.

چون میرزا ابراهیم در سال ۱۲۱۶ به منصب کلانتری شیراز رسید، منصب کدخداباشی را به داماد خود میرزا علی نقی خلف الصدق حاجی سید محمد فیروز آبادی که از اجله سادات بود، واگذاشت و تاکنون در اولاد او باقی است.

و از اعیان و اشراف این محله است: قطب فلک نامداری، مرکز دایره بزرگوار، قدوه وزراء و اسوه امراء، سلاله السادات حسینی، مقرب سلاطین و معتمد خواقین میرزا محمد علی - مشیر الملک خلف الصدق میرزا ابراهیم مستوفی. در سال ۱۱۷۷ متولد شده، در ایام جوانی تحصیل کمالات نموده، مقدمات علمیه را آموخته در نوشتن خطوط شکسته و تحریر و سیاق دفتری، محسود اقران بود، رسائل را چنان نوشتی که دست به دست گشتی. در سال ۱۲۰۶ تعلیقه‌جات وزیر آصف‌نشان، اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی را که در آن زمان به منصب بیگلریگی مملکت فارس سرافراز بود می‌نگاشت و بعد از وصول جناب بیگلریگی به رتبه و پایه وزارت کبری، میرزا محمد علی وزیر مقرب الخاقان اسد الله خان پسر دویم جناب اعتماد الدوله که حکمران نواحی بروجرد و لرستان و عربستان بود، گردید و بعد از عزل اسد الله خان که شرح حال او در محله بالا- کفت گذشت، عود به شیراز نمود و مداخلتی در دفتر - خانه دیوانی نموده، جانب مشاورت وزراء و پیشکاران فارس گردید و از حسن کفایت رئیس

(۱). همان محله مقاریضی است که بین دروازه کازرون و مقبره باهلیه قرار داشته و در جنوب غربی شیراز کنونی واقع است. (بافت قدیمی شیراز، ص ۷۹).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۷۰

دفتر و سررشته‌دار گردید و در سال ۱۲۴۰ و اند به لقب جلیل مشیر الملکی مفتخر گردید و در سال ۴۰ و اند بزرگان فارس در عزل جناب وزارت مآب، متفق الکلمه گشته او را معزول داشته، راضی به توقف آن جناب در فارس نشدند و او را با اهل و عیال از طریق ممسنی و فهلیان «۱» و بهبهان و شوشتر روانه کربلائی معلی داشتند و چون وارد شوشتر گردید، فسخ عزیمت را از عتبات عالیات نموده، از طریق بختیاری به اصفهان رفته، چندی توقف نمود و به رسل و رسائل خاطر فارسیان را از خود راضی داشته، به احترام تمام عود به شیراز نمود [و] بر مسند وزارت متمکن گردید و در سال ۵۰ و ۵۱ که وزارت فارس با جناب منوچهر خان معتمد الدوله بود در امورات وزارتی مداخلتی می‌نمود و از سال ۵۳ و ۵۶ از مداخلت امور دیوانی کوتاه گشته، خانه‌نشین شده، به تنگی گذرانی می‌نمود تا در سال ۱۲۶۰ که عموم بزرگان فارس حتی کلانتران بلوکات و کدخدایان محلات شیراز از سوء سلوک پیشکاران جناب جلالت مآب میرزا نبی خان امیر دیوان والی مملکت فارس، شاکی گشته، به دار الخلافه طهران رفتند و مدتی حکم به توقف آنها صادر گردید و بعد از عزل جناب معزی الیه، حکومت فارس را به مقرب السلطان حسین خان نظام الدوله آذربایجانی واگذاشت، آمده، باز جماعت فارسیان مأمور به توقف طهران گشتند و چون نظام الدوله وارد شیراز گردید از بزرگان فارس جز جناب مشیر الملک خانه‌نشین را ندید از خانه‌اش در آورده، بر مسند وزارتش نشانید و حل و عقد امور ملکی را در کف کفایتش واگذاشت و در سال ۶۲ به رحمت ایزدی پیوسته، در قبرستان درب سلم مدفون گردید و عمارتی لایق بر مقبره‌اش بساختند و آن جناب را دو نفر پسر است:

اول آنهاست جناب جلالت مآب، جامع مناقب، حاوی مراتب، مالک زمام مجد و جلال، ماسک عنان وزارت و جلال حاجی میرزا

ابو الحسن خان مشیر الملک. در سال ۱۲۲۶ در شیراز متولد شده، در کنف تربیت والد ماجدش کسب کمالات لایقه نموده، در محاسبات دیوانی و دفتری یگانه روزگار گردید و در سال ۴۰ و اند در خدمت والد خود از طریق بهبهان و شوشتر و بختیاری به اصفهان رفته، باز در خدمت پدر بزرگوار عود به شیراز نمود و در سال ۵۲ و ۵۳ و ۵۴، ضابطی بلوک خفر و صیمکان و رامجرد را قبول نمود و مبلغی باقی کار دیوان گردید، لابد گشته به مضمون:

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی فسا فر فی الاسفار خمس فواید

تفرج هم و اکتساب معیشت و علم و آداب و صحبه ماجد «۲» عمل نموده، از شیراز به کرمانشاهان رفته، مدتی در خدمت جناب معتمد الدوله منوچهر خان والی کرمانشاهان توقف نمود و از طهران مأموری برای اخذ وجه باقی بلوکات از معزی الیه به کرمانشاهان برفت چون قوت توقف را در خود ندید، نیمه شبی به جانب عتبات عالیات شتافت و مدتی توقف داشت، پس عود به شیراز نمود و در سال ۶۲ بعد از وفات والد ماجد خود به منصب جلیل پیشکاری و وزارت و لقب مشیر الملکی برقرار گردید، پس بر مسند وزارت

(۱). در متن: (فهلبان).

(۲). در جستجوی بزرگی از خانمان دوری گزین، سفر کن که سفر را پنج سود و فایده است: اندوه‌زدائی، روزی اندوزی، دانش پژوهی، ادب آموزی و همنشینی بزرگان.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۷۱

متمکن شد و تا سال ۱۲۹۳ بی‌تخلل غیر در کمال قدرت بزرگی و ریاست و وزارت بسر برد که به ضرورت به دار الخلافه طهران می‌رفت نایب و کارگزارش دفتر دیوانی و حواله‌جات سلطانی را می‌گذرانید و در مدت وزارتش آنچه را می‌گفت حکمران مملکت فارس طوعا او کرها می‌شنفت، هر عاملی را نخواستی بی‌تأمل معزولش داشتی، هر که را پسندید بر اوج رفعتش نشانید و نهال دوستی هرکسی را در دل کاشت مادام حیات اگر چندین خلاف دیدی، «دوست را کس به صد خطا نفروخت» خواندی. همتش بلند و طبعش ارجمند، پایه شرم حضورش عالی و مرتبه بردباریش متعالی، به ادنی مردمی ناسزا نگفتی، اگر ناملایمی شنفی در سینه‌اش، نهفتی و شکایتش را به حکومت گفتی و کيفرش را ده‌چندان گرفتی، رویش بر دوست و دشمن باز، با بیگانه و خویش دمساز، قبل از طلوع صبح صادق برخاسته «۱»، تهجد و نماز را به جا آورده، تلاوت کلام الله مجید را نموده، به منزل بیرونی خود آمده، مردم با کار و بیکار به منزلش آمده، به قدر وسع و طاقت، انجام کار آنها را دادی، پس با مستوفیان، محاسبات دیوانی را پرداخته، بعد از سه ساعت از روز به عمارت حکومتی رفته، رتق و فتق و حل و عقد امورات ملکی را کرده، عود به منزل می‌نمود و با دوستان یک‌جهت بسر برده، دو ساعت به غروب آفتاب، باز به منزل بیرونی نشسته، درآمد و شد را بر خلق باز می‌داشت و بر این منوال سی سال گذرانید، پس به فرموده بزرگان: اذ انتهی الامر الی الکمال صار الی الزوال «۲»، یا به سعایت اضرار یا حسد حساد بلکه به خواست ایزد متعال، مزاج مبارک اعلیحضرت اقدس همایونی، اطال الله عمره از او گشته، حکم به عزل و خذلانش صادر گردید و در شهر رمضان ۱۲۹۳ حضرت اشرف ارفع والا، حاجی معتمد الدوله ادام الله عمره او را از وزارت معزول ساخت و چند ماهی در عمارت دیوانی محبوسش بداشت و بعد از مرخصی به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گشته به اماکن مشرفه عراق آمده، الشام عتبات عالیات را کرده، عود به شیراز نمود و در کمال عزت و احترام و آسایش به سرپرستی املاک موروثه و مکتسبه خود پرداخت و بقیه عمر را در عبادت ایزد متعال به پایان رسانیدند. و آن جناب را فرزند ذکوری نبود و در شهر صفر سال ۱۳۰۳ وفات یافت برحمت ایزدی پیوست و جنازه‌اش را به عتبات عالیات رسانیدند.

و آن جناب اگرچه به تفتین و تشطین «۳» حاجی شیخ حسین ناظم الشریعه با نگارنده این فارسنامه ناصری کج‌تابی فرمود و دشمنانم

را پناهیده، دعاوی باطله آنها را در خدمت دیوانیان در لباس حق جلوه داد و اسناد شرعی را عاقل و باطل گذاشت و به این وسیله زیان دنیائی دیدم و باعث گردید که سهل آباد وقفی را مجرد که حق شرعی این بنده بود به وجه غضب در تصرف ناظم الشریعه بگذاشت و اگر در آن باب گناهی نمود، امید که بر گردن ناظم الشریعه باشد که بر گردن او دین چنین بسیار است و الدال علی الشیء کفاعله (۴).

(۱). در متن: (برخواسته).

(۲). در امثال و حکم دهخدا این مثل به صورت: (اذ انتهى الامر الی الکیال عاد الی الزوال، نقل از العراضه و مشابه، اذ تم امر، دنی نقصه توقع زوالا اذا قیل تم: چو گشتی تمام آیدت کاستی (ص ۹۱).

(۳). شیطنت و کارهای شیطانی.

(۴). حدیث- امثال و حکم دهخدا، ص ۲۴۶: نیک آموزی چون نیکوکاری است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۷۲ چنین است کردار گردان «۱» سپهر گهش زهر قهر است گه نوش مهر «۲»

به ناز از کسی پرورد در کنار به خاک افکند آخرش خوار «۳» و زار و از آثار خیریت شعارش، مسجد مشیر الملک «۴» در شهر شیراز [است] که بعد از بنای مسجد جامع و کیلی چون آن، بنائی در شیراز نیست و کاروانسرای مشیری که می توان او را اول کاروانسراهای شیراز شمرده و کاروانسرای برازجان که مانند کاروانسرای شاه عباس در مهیار اصفهان ساخته، مگر آنکه این از گچ و سنگ تراشیده است و آن از آجر و گچ و دیگر کاروانسرای مشیری در خان زنیان که بعد از کاروانسرای برازجان است و پل بر رودخانه دالکی که چندین هزار تومان، شاید شصت هزار تومان یا بیشتر به خرج آن رفته است و پل رودخانه خان زنیان و چندین پل دیگر بر رودخانه ها ساخته است و به این وسیله امید که زاد سفر آخرت را پرداخته باشد. «۵»

پسر دویم مرحوم میرزا محمد علی مشیر الملک است، زبده سادات حاجی میرزا قاسم خان. در سال ۱۲۳۰ متولد گشته، بعد از تحصیل کمالات، عمر خود را در مسافرت به اماکن مشرفه به پایان رسانید.

و خلف الصدقش حاجی میرزا احمد خان ضیاء الملک، مدتی به نیابت از عم ماجد خود در دار الخلافه طهران توقف نمود و به منصب جلیل استیفای دیوانی، سرافراز گردید، پس عود به شیراز نموده، مداخلتی در کارهای عم ماجد خود داشت و بعد از وفات او، معیشتی به اندازه خود نماید.

و از اعیان این محله است: سلسله جلیله مستوفیان دروازه کازرون. بر لوحه قبر جد اعلای آنها نوشته است: عالی حضرت الافخم ال-اکرم المتعالی، ذو المجد و المفاجر و المعالی، دستور اعظم الوزراء مخدوم الافاخم الامراء، المشرف به زیارت الحرمین حاجی محمد مؤمن، ابن- حاجی ابراهیم فی شهر صفر من شهر مائة «۶» واحد عشر بعد الالف من الهجرة. و قبرش در بقعه حضرت شاهزاده محمد (ع) در خلف دروازه کازرون است.

و بر لوحه خلف الصدقش که در آن بقعه است، نوشته است: دستور الوزراء، عمدة العظام، المتمسک به ولایت وصی النبی العلی، والده المرحوم و هو حاج محمد مؤمن مسمی به محمد علی طاب ثراهما، فی شهر محرم سنه سبع و خمسين و مائة بعد الالف من الهجرة.

و بر قبر خلف الصدقش آقا ابو الحسن که در همان بقعه مبارک است بعد القابه نوشته است: آقا ابو الحسن ابن المرحوم میرزا محمد علی فی شهر ذی الحجه سنه سبع و ثمانین و مائة بعد-

(۱). در متن: (گردون).

(۲). شعر از فردوسی است و مصراع دوم در شاهنامه چنین است:

گهی جنگ و زهر است و گه نوش و مهر.

ر ک:

شاهنامه، ج ۲، ص ۸۲۶، چاپ دبیر سیاقی.

(۳). در متن: (خار).

(۴). در محله سرباغ نزدیک حسینیه مشیر- خطوط عالی ثلث با تاریخ ۱۲۷۰ و خط نسخ با تاریخ ۱۲۸۹ به قلم علی عسکر

ارسنجانی. ر ک: بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز، ص ۲۱۰ تا ۲۱۳. و ر ک: آثار العجم، ص ۴۳۶.

(۵). او در سال ۱۳۰۳ در شیراز در گذشت. (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۴، ص ۴۴۱).

(۶). در متن: (ماء).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۷۳

الالف و از این عبارت معلوم می‌شود که حاجی محمد مؤمن و میرزا محمد علی و آقا ابو الحسن یا به وزارت مملکت فارس یا به وزارت خاصه فرمانروایان این مملکت، برقرار بوده‌اند.

و خلف الصدق آقا ابو الحسن است: مستشار ملوک عالی مقدار، مؤتمن سلاطین روزگار آقا هاشم مهرداد که سلطان زمان کریم

خان طاب ثراه به وثوق و اعتماد، مهر سلطنتی را به او سپرده، ثبت فرامین و احکام را به او واگذاشته بود و او را دو نفر پسر است:

اول آنها نور حدقه نجابت و نور حدیقه سعادت و اصالت، مقرب الخاقان میرزا ابراهیم مستوفی. مادام زندگانی به لوازم این شغل پرداخت و او را سه نفر پسر بود:

اول آنها: قدوة الاشباه، خلاصه زمان، افتخار اماجد و اقران میرزا کوچک مستوفی است.

سالها در آذربایجان به منصب جلیل استیفاء، در خدمتگزاری حضرت اسعد اقدس والا، عباس میرزا نایب السلطنه، طاب ثراه سرافراز

بود و در سال ۱۲۵۰ عود به شیراز نمود و در سال ۱۲۶۷ به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش، زبده اعظام زمان، افتخار اماجد و اعیان میرزا یوسف مستوفی است.

سالها به این منصب و لقب، در دار الخلافه طهران و شیراز توقف نمود و مورد مرحمتهای ملوکانه گردید و به توسط او وظیفه و

مستمری برای چندین نفر از ارباب استحقاق برقرار گردید و در سال ۱۲۸۹ در طهران به رحمت ایزدی پیوست و او را سه نفر پسر

بود:

اول آنها: مجمع آداب مقبول اولی الالباب، معتمد السلطان حاجی میرزا مهدی مستوفی در سال ۱۲۵۳ متولد گشته، تحصیل کمالات

نموده، از مقدمات علمیه بهره برده، خط نسخ- تعلیق را نیکو نوشته، در زمره خوشنویسان محسوب گشته است، چند سال است ضبط

قبوضات و توجیه بروات و محاسبات دیوانی فارس در کف کفایت اوست و از حسن سلوک اهل مملکتی را از خود خشنود داشته

است.

و ولد الصدقش، قدوه اشباه میرزا علی مستوفی در سال ۱۲۸۱ متولد گشته، تحصیل کمالات نموده، در خط و ربط محسود اقران

است.

پسر دویم مرحوم میرزا یوسف مستوفی است: قدوه اقران و اسوه اعیان حاجی میرزا آقا مستوفی، نام اصلیش میرزا هاشم است با برادر

ماجدش «رضیعا لبان و فرسا رهان» است، در تواضع و فروتنی ضرب المثل است نه کف پا را از او دردی و نه پشت پا را از او

گردی. چندین بار حساب خرج مملکت فارس را ساخته به دار الخلافه طهران برده، پرداخته، مورد عنایت گشته، عود به شیراز نموده

است.

پسر سیم مرحوم میرزا یوسف مستوفی است: قدوه اصحاب و اسوه احباب میرزا داود مستوفی. در کمالات لایقه اقتدا به برادران خود دارد.

پسر دویم مرحمت پناه میرزا ابراهیم مستوفی است: صاعد رتبه اقبال میرزا ابو الفتح خان.

در سال ۱۲۴۵ وقتی در خدمت شاهزادگان در صحرای شکارگاه، بعد از تاخت و تاز بسیار با سیدی هندی مطایبه را از حد گذرانید، آن سید تفنگی را برداشته به جانب میرزا ابو الفتح خان خالی نمود و گلوله تفنگ بر سینه او آمده، از پشتش در گذشت و فوراً به رحمت ایزدی پیوست و ورثه او تقاضائی با سید هندی نکرده، او را رها نمودند. و خلف صدقش: قدوه اعیان و اسوه اقران میرزا ابو الفتح خان ثانی مشهور به میرزا خانی- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۷۴

مستوفی در سال ۱۲۴۴ متولد شده، تحصیل کمالات لایقه نموده، در خط تحریر و سیاق، محسود اقران است و چندین سفر به دار الخلافه طهران رفته، محاسبات دیوانی فارس را پرداخته، عود به شیراز نموده است و در سال ۱۳۰۳ [۱] نایب الحکومه نواحی بهبهان و کوه گیلویه و ممسنی گردیده، مردمانی را از حسن سلوک خود راضی داشته است.

و ولد الصدقش: خلاصه الاشباه میرزا عنایت الله در کنف تربیت والد ماجدش مشغول تکمیل لوازم عمل استیفاست.

پسر دویم آقا هاشم مهرداد است: قدوه اقران و اعیان، مقرب الخاقان میرزا محمد لشکر- نویسنده. مادام زندگانی به این منصب برقرار بود و در سال ۱۲۲۰ به رحمت ایزدی پیوست و او را سه نفر پسر بود:

اول آنها جناب عمده اعیان و زبده اقران میرزا اشرف مستوفی است. مادام حیات به لوازم استیفا پرداخت و در سال ۱۲۵۰ و اند به رحمت ایزدی پیوست و او را دو نفر پسر بود:

اول آنها جناب فخامت نصاب حاجی میرزا شفیع مستوفی در سال ۱۲۳۰ در شیراز متولد گشته، تحصیل مراتب خط و ربط را به احسن وجوه، نموده در سال ۱۲۶۵ از شیراز به دار الخلافه طهران رفت و رحل اقامت افکند و سالها محرر رسائل و تعلیقه‌جات جناب جلالت مآب میرزا- آقا خان نوری صدر اعظم گردید، در درستکاری منفعتها دید و صاحب ضیاع و عقار و مواجب دیوانی و تیول گشته، بزرگیها نمود و بعد از وفات صدر اعظم در زمره مستوفیان عظام دار الخلافه طهران منسلک گردید و در سال ۱۳۰۱ در مشهد مقدس به رحمت ایزدی پیوست.

پسر دویم میرزا اشرف مستوفی، قدوه اهل زمان و اسوه امثال و اقران حاجی میرزا آقا- مستوفی است. سالها به وزارت وظائف و مستمریات مملکت فارس سرفراز بود و در سال ۱۲۸۰ و اند به منصب کارپردازی امور خارجه مملکت فارس برقرار گردید و در سال ۱۲۹۰ به رحمت ایزدی پیوست و او را سه نفر پسر است:

اول آنها، رافع رایات حسب و نسب حاجی میرزا اشرف مستوفی است. در سال ۱۲۵۶ متولد گشته، صاحب خط و ربط و پاره‌ای از مقدمات علمیه گردید پس به دار الخلافه طهران برفت و سالها در کنف حمایت عم ماجد خود تکمیل مراتب کمال نموده، به منصب جلیل استیفا سرفراز گردید، پس عود به شیراز نمود و سالها وزیر وظائف و مستمریات مملکت فارس بود و به محاسن اخلاق، ارباب وظائف را خشنود می‌داشت و بعد از وفات مرحوم حاجی میرزا- شفیع مستوفی، به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گشته به اماکن مشرفه عراق عرب آمده، از طریق کرمانشاهان به دار الخلافه طهران رفته، رحل اقامت افکنده، در زمره مستوفیان عظام برقرار است.

پسر دویم حاجی میرزا آقا مستوفی، زبده امثال و اعیان میرزا عباس مستوفی است. در سال ۱۲۶۰ متولد گشته، تحصیل مراتب کمالیه نموده، به لوازم عمل استیفا اشتغال دارد.

پسر سیم مرحوم میرزا آقای مستوفی، عمده اقران میرزا هاشم خان مستوفی است. در سال ۱۲۶۴ متولد شده، در کمالات ظاهره،

گوی سبقت را از همگنان ربوده است.

پسر دویم میرزا محمد لشکر نویس، فخر امائل و اقران میرزا حسن علی منشی است. مادام زندگانی، ارقام حکومتی مملکت فارس را می‌نگاشت.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۷۵

و خلف الصدقش، خلاصه‌الاشباه میرزا جواد، همه کمالات را آموخته، جز مساعدت بخت را که نیافته است.

پسر سیم میرزا محمد لشکر نویس، ناظم امور، مرجع جمهور، کافی مهم، ملجأ انام میرزا- محمد علی خان و کیل الدوله است. در مبادی عمر، تحصیل کمالات را به وجهی لایق نمود و در سال ۱۲۶۵ از شیراز به دار الخلافه طهران رفته در دستگاه وزارت امور خارجه داخل گشته، به خوبی کردار و حسن رفتار، مرجع امورات گردید، پس به منصب کارگزاری امور خارجه گیلان، مأمور و برقرار آمد و چندین سال در شهر رشت به کارگزاری باقی بماند، پس از رشت به طهران آمده به کارگزاری امور خارجه مملکت فارس برقرار گشته، وارد شیراز گردید و به حسن سلوک و کاردانی، تبعه دول خارجه و داخله را از خود ممنون نمود و مورد عنایت امنای دولت علیه گردید و در سال ۱۲۸۸ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش، زبده اماجد و اقران میرزا مهدی خان است. در سال ۱۲۷۲ در شیراز متولد شده، به جوهر ذاتی و قابلیت اصلی، در تحصیل کمالات علمی و خطی، محسود اعیان اقران گشته، مقدمات عربیه و ادبیه را به وجهی نیکو آموخته است و در تواریخ و اشعار عربی و فارسی، مهارتی تمام حاصل داشته، سرآمد ابناء زمان خود شده، از ضیاع و عقار و مواجب دیوانی موروثه، معیشتی به آسایش دارد و خانه عالی‌جاهان میرزا خانی و میرزا مهدی خان در محله سردزک است و به مناسبت سلسله آنها در این محله سنگ سیاه نگاشته شدند.

و از علمای این محله است: جناب کمالات اکتساب، نجابت و اصالت انتساب شیخ علی پیش نماز خلف الصدق مرحمت‌پناه، شیخ محمد علی خلف مرحوم شیخ موسی فسائی مشهور به بحرینی، پسرزاده غفران مآب، علامه زمان، شیخ یوسف بحرینی که شرح حال او در ذیل بلوک فسا گفته شود.

و از اعیان این محله است: عالی‌جاهان کمالات اکتسابان، فضائل انتسابان: حاجی- ملا آقا بزرگ اردکانی «۱» و ملا نصر الله، خلفان مرحمت‌پناه آخوند ملا عبد الوهاب اردکانی.

جناب حاجی ملا آقا بزرگ، اوقات خود را در رفع مشاجر و تشاح «۲» مسلمانان و امامت مسجد سیاوشان صرف نماید. و جناب ملا نصر الله، برای طلاب افاده علوم نماید.

و از اشراف و اعیان این محله است: خلاصه اولاد رسول، نقاوه احفاد بتول، مقرب- الخاقان: میرزا محمد علی مستوفی حسینی. از بدایت حال تا زمان وفات، نزدیک به چهل سال، رتق و فتق امورات دفتری مملکت فارس در کف کفایت او بود و مرتبه‌اش از وزارت فروتر و از سایر مستوفیان بالاتر است و از او سه نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست: عالی‌جاه، خلاصه‌الاشباه میرزا حسن علی مستوفی است «۳». مادام زندگانی به لوازم عمل استیفا و سرپرستی املاک خود مشغول بود.

(۱). در متن: (ارده‌کانی).

(۲). با همدیگر حریفی کردن بر کاری تا فوت نشود. (آندراج).

(۳). در متن جمله مکرر است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۷۶

پسر دویم میرزا محمد علی مستوفی است: زبده‌الاشباه میرزا هدایت الله مستوفی «۱». در مراتب خط و ربط، نادره زمان است، با آنکه در زمره مستوفیان عظام محسوب است، بختش مساعدتی نکرده و از عمل استیفا جز موجب دیوانی بهره‌ای نبرده است و ۶۰ سال از عمرش گذشته است.

و ولد الصدقش، خلاصه‌الاشباه میرزا محمد مستوفی در دار الخلافه طهران بعضی از امورات دیوانی را مواظبت دارد.

پسر سیم میرزا محمد علی مستوفی است: زبده‌الاشباه، کمالات اکتناه، زبان زمان، فرید اوان، افتخار اهالی، ناظم در و لالی، نادره عصر، مالک زمام نظم و نثر میرزا سید رضی مستوفی.

«بلند اقبال» تخلص. در سال ۱۲۴۵ متولد شده، تحصیل مراتب کمالیه، نموده، مقدمات علمیه را آموخته، خط نسخ و تعلیق و تحریر و سیاق و محاسبات دفتری را نیکو نوشت «۲» و در فنون اشعار فارسی، گوی مسابقت را از همگان ربود و از هرگونه اشعاری، گفته، دیوانی پرداخته است و این چند شعر از او به یادگار ثبت گردید:

تا توانی تخم نیکوئی فشان تا که نیکو گرددت حاصل از آن

گر ستیزد با تو کس خاموش باش هرچه او گردد زبان تو گوش باش

تا نپرسندت سخن چیزی مگوتا به جا ماند برایت آبرو

هر که پندت نشود، پندش مدهرنجش از صفر است گلقدش مده

مشورت را عیب و عار خود بدان لیک شرطش گشته است از دوستان

شهره کن در راستگوئی خویش راراست گو و از دل ببر تشویش را

راستی هم گر دروغ آسا «۳» شود کس نمی‌باید به او گویا شود

چیزی از دانی که با دین عوام متفق نبود، مگو، از آن، کلام

در عوام الناس غوغا می‌شود زحمت از بهر تو پیدا می‌شود

خواهی از مردم ز تو گوید نکوهم تو از مردم، نکو، دائم بگو

آن را که خدا مهر علی در دل هشت او را چه غم از دوزخ و شادی ز بهشت

با مهر علی «بلند اقبال» چه غم هست از عملت قبیح و افعال زشت

گر مرده به می‌شسته شود زنده شود دور زنده خورد، به دهر پاینده شود

گر موش خورد، گربه لافنده شود دور گربه خورد پلنگ درنده شود

به فارس معتمد الدوله حکمران آمد هزار شکر که ما را به جسم، جان آمد

امین دولت و دین شاهزاده فرهاد است به خسروان جهان، زو خط امان آمد

به وصف رفعت و جاه و جلال او این بس که عم اعظم شاهنشاه جهان آمد

(۱). در متن: (مستوفی است).

(۲). (در علوم غریبه رمل و اسطرلاب مهارتی بسزا داشت و مردی روشن بین بود که آینده را پیشگوئی می‌کرد و اغلب پیشگوئیهایش به حقیقت می‌پیوست). (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ۴۵۸).

(۳). در متن: (آن‌سا).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۷۷ نسیم روضه شیراز مشکبو گردیدمگر ز تبت تاتار کاروان آمد

اگرچه فصل خزان است و رفته است بهار هر بهار مرا خوشتر این خزان آمد

چه فتنه‌ها که ز هرسو به پای بود به فارس چو سحر و غمزه به چشم بتان نهران آمد
 سزد که موش، پلنگی کند به شادی از آنک «۱» که حکمرانی تو سال سیچقان آمد
 سزد به عهد تو در مهد راحت ارغنونیم که سر رحمت حق از تو ترجمان آمد
 دی بگفت آن شوخ دارم چند مشکل ده جواب گفتم این هم امتحان احتشام الدوله است
 گفت ماه این سان سریع السیر آمد از چه رو گفتم از بیک دوان احتشام الدوله است
 گفت می‌باشد عطارد را چه منصب؟ گفتمش منشی تاریخ دان احتشام الدوله است
 گفت آگاهی ز حال زهره‌ام ده، گفتمش چنگی و آوازه‌خوان احتشام الدوله است
 گفت گو از مشتری، گفتم «بلند اقبال» سان‌نامه بر کف مدح خوان احتشام الدوله است
 ما عاشقان مست دل از دست داده‌ایم از دست رفته‌ایم وز پا افتاده‌ایم
 چشم از جهان و هرچه در او هست بسته‌ایم بر روی خویشتن در دولت گشاده‌ایم
 اقبال ما بلند ز عشق است و ارجمند ما را مبین که پست تر از خاک جاده‌ایم
 شاد بی‌یار نگردد دل غم‌پرور من خرم آن دم که نشیند بت من در بر من
 زلف دلدار مرا خاصیت پرهماست پادشاهی کنم از سایه زند بر سر من
 بسکه از مرحمت دوست «بلند اقبال» نه عجب سر «۲» نهد از چرخ به خاک در من
 به امید وصال در فراق شاد و مسرورم تشویش فراق، در وصال زار و غمگینم
 کفن درم ز تن خیزم ز جا گیرم حیات از سرچو در قبرم گذارند از شود نام تو تلقینم
 چشمه حیوان من، شد لب جانان من شد لب جانان من، چشمه حیوان من
 سنبل و ریحان من گشت خط و زلف تو گشت خط و زلف تو سنبل و ریحان من
 برد دل و جان من از نگهی چشم تواز نگهی چشم تو برد دل و جان من
 خراب کرد فراق رخ تو بنیادم‌روا بود که کنی از وصال آبادم
 شد وقت آن کز بیخودی وصفی ز دلداری کنم وز طور و طرز دلبری کو دارد اظهاری کنم
 دور افکنم این خرقة را، از کف دهم این سبجه رادر بر نمایم طیلسان بر دوش زناری کنم
 فصل گل است و وقت می، در خانه مانم تا به کی از شهر باید شد برون تا سیر گلزاری «۳» کنم
 آسوده سازم حال را بینم بلند، اقبال راجان چون «بلند اقبال» اگر قربانی یاری کنم «۴»

(۱). در متن: (آنکه).

(۲). در متن خوانا نیست.

(۳). در متن: (گلزاری).

(۴). (دیوان اشعاری شامل هجده هزار بیت دارد.) (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ص ۴۵۸)، نمونه اشعار وی را در صفحات ۴۵۸ و ۴۵۹ همان کتاب بخوانید.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۷۸

و از اعیان این محله است: سلسله رئیسان دروازه کازرون. از قدیم املاک جانب مغربی صحرای شیراز را مالک بوده‌اند و از اعیان آنهاست:

عالی‌جاه، خلاصه‌الاشباه حاجی یوسف زارع خلف مرحوم حاجی محمد اسماعیل زارع خلف مرحوم حاجی عباس زارع، خلف مرحوم رئیس اسماعیل زارع. مادام زندگانی معیشتی به اندازه داشت و در راستگویی، پیش‌عامه و خاصه مردم مقبول‌القول گشته، در حدود و سامان املاک حومه و بلوکات، هرچه را تصدیق می‌نمود، علما و فرمانروایان حکم بر صحت آن می‌فرمودند. و خلف‌الصدق حاجی محمد اسماعیل زارع در اطوار و اخلاق تأسی به والد خود نموده است.

و از اعیان این سلسله است: عالی‌جاه، خلاصه‌الاشباه حاجی محمد اسماعیل زارع خلف مرحوم حاجی عبد‌النبی زارع، در افعال و اعمال و حسب و نسب مانند حاجی یوسف زارع است.

و از اعیان آنها، عالی‌جاه آقا زین‌العابدین زارع خلف مرحوم حاجی محمد صادق زارع است.

و از اعیان این محله است: مجمع آداب، مقبول‌اولی‌الالباب، لسان‌زمان و سبحان‌بیان، فرید‌عصر، مالک‌زمان نظم و نثر، نادره اهالی، ناظم در و لآلی، مخترع بدایع، محبوب طبایع، زین‌محافل و زینت‌مجامع: حاجی محمد تقی «شوریده» «۱» تخلص. طینتش از صدق و صفا سرشته و در مزرع خاطرش جز تخم وفا نکشته، با کمی عمر به بسیاری هوش معروف و با نداشتن بصر به نور بصیرت موصوف. اگرچه چشمش از جهانیان بسته است، فکرش از نه سپهر جسته، تا پای در دایره شاعری گذاشته، روح حکیم رودکی و شیخ ابو‌العلای معری را شاد داشته، در انشاء قطعات و قصائد طرحی خوش انداخته است و صورت تنقالات خود را به آن عبارت برای نگارنده این فارسنامه، نگاشته، فرستاد:

«در سال ۱۲۷۴ زحمت‌افزای این سرای سپنجی شدم و در هفت سالگی هردو جهان بینم را آبله پوشید، آنچه کسانم در معالجه کوشیدند، بیفایده افتاد، از هشت سالگی مشغول تحصیل مراتب کمالیه گشتم و در سال ۸۵ [۱۲] والد ماجدم، طومار زندگانی را نوشته، در گذشت و گاهی چند شعری گفته است و به نام خود که عباس بود تخلص می‌نمود. از او شنیدم که از پدرش می‌گفت در نسب نامه دیدم که نسبم به «اهلی» شاعر شیرازی منتهی می‌شد و در سال ۸۸ [۱۲] با خال ستوده‌حال خودم به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف شدم.» و این چند شعر از شوریده نوشته شد:

(۱). مرحوم شوریده ملقب به فصیح‌الملک بنابر آنچه آقای حسن فصیحی شیرازی فرزند وی در مقدمه چاپ دوم غزلیات او که در سال ۱۳۳۷ انجام شده نوشته است: در سال ۱۳۰۹ قمری به طهران مسافرت کرده و متجاوز از سه سال در طهران بود و در این مدت به حضور ناصر‌الدین شاه بار یافته و مورد اعزاز و اکرام وی قرار گرفت و نخست به لقب مجد‌الشعرا و سپس به لقب فصیح‌الملکی ملقب شد، در سال ۱۳۲۲ متاهل شد و از وی ۶ فرزند بوجود آمد. شوریده در شب ششم ربیع‌الثانی ۱۳۴۵ قمری مطابق با ۲۰ مهر ۱۳۰۵ شمسی در سن هفتاد و یک سالگی در شیراز درگذشت و در مقبره‌ای که خود قبلاً در جوار مزار شیخ سعدی تهیه دید مدفون گشت. از آثار اوست کلیات در حدود ۱۵ هزار بیت قصائد، غزلیات، مسمطات، رباعیات و تواریخ و نامه روشندان در شرح ادبا و شعرای نابینا و کشف‌المواد. و رک: آثار العجم، ص ۲۶۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۷۹ ساقی می‌پاک ده که پاکم ببرد این درد ز جان دردناکم ببرد
برخیز و به آبی آتشم را بنشان ز آن پیش که باد خاکم ببرد

رویت به نیم جلوه در عشق باز کرد چشمت به یک کرشمه مرا عشقباز کرد
چون چشم باز دیده ز دیدن بدو ختم‌زیرا که هرچه کرد به من، چشم باز کرد
عنقای قاف عالم نظم، ولی غمت با من همان کند که به گنجشک، باز کرد
دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زن موی برهم زن و کار دو جهان برهم زن
برفکن پرده ز روی و بفروز آتش حسن شعله بر خرمن هستی بنی آدم زن

ترک هستی کن و می درکش و سرمستی کن جام بر دست نه و پای به ملک جم زن
تا همه تن نشوی جان همه جانان نشوی شو چو منصور پس آنگه به انا الحق دم زن
گرچه «شوریده» زنی غوطه به جیحون سرشک گوهرت باید، جیحون چه کنی در یم «۱» زن
گوهر اشک نیم، گوهر بحر هنرم الله ای آصف دوران مفکن از نظرم
گر سلیمان کندم بخت، همان مور توأمور به گردون «۲» بردم باد، همان خاک درم
من نه شوریده اعمایم کاندرا این عصر بو العالی دگر و ابن عباد دگرم
لیک چندی است که بی سیم و زرم گرچه مدام بچکد اشک چو سیماب به روی چو زرم
نیستم پسته که گر خندم خوشدل باشم غنچه ام، غنچه که می خندم و خونین جگرم
راستی گوئی سرورم که به بستان کمال بجز از بار تهیدستی نبود ثمرم
ها محرم شد و من سوک زده خواهم شد زحلی کسوت تا آخر ماه صفرم
گر غلام سیهی داشتم [ی] کشتمی اش پوستش کندمی و کردمی آنگه به برم
یا شوم دزد و کنم رخت شب و در پوشم گر به ناگه برسد از پی شحنه، سحرم
جامه چون موی سیاوش به تن در پوشم به سفیدی بزیم چند مگر زال زرم
ور سیه جامه شوم تا که بدانند که من چشمه آب حیاتم که به ظلمات درم
می بخوام شدن اندر سلب عباسی گرچه بی شک حسنی کیش و حسینی سیرم
الا که چون تو لثیمی ندیده در گیتی فلک بر اهل زمین تا که آسمانی کرد
چهار عنصر شش دانگ وجود تراخدای خلق همین محض قلتبانی کرد
خدنگ هجو من ایدون همی کند با تو که تیر رستم بن زال باکشانی کرد

(۱). در متن: (بم).

(۲). در متن: (گردان).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۸۰

محلّه نهم شیراز محلّه لب آب «۱» است

در زمان سلطنت کریم خان زند، طاب ثراه که شهر شیراز را کوچک نمود، محلّه سراجان را جزء محلّه لب آب فرمود و این محلّه محدود است: به محلّه بالا- کفت و محلّه اسحق بیک و محلّه سردزک و باروی جنوبی شهر و شماره خانه‌های آن در سال ۱۳۰۱، ۹۲۰ درب خانه بود و شماره مردمان آن ۳۹۱۴ مرد و پسر و ۴۰۰۰ نفر زن و دختر بود.

کدخدای این محلّه عالی‌جاه آقا محمد حسین خلف آقا محمد جعفر کدخداست. نزدیک پنجاه سال از عمرش گذشته است. و از اجله اعیان و اشراف این محلّه است: سلسله سادات شریفی حسینی مشهور به کلانتران سابق. جد اعلای این سلسله از شهر استرآباد [به] شیراز آمده، دختری از نواده‌های میر سید شریف علامه جرجانی [را] که جد اعلای سلسله سادات شریفی حسینی [است]، که شرح حال آنها در محلّه بازار مرغ گذشت، در ازدواج خود درآورد و در شیراز متوطن گردید.

و نواده او جناب سلاله السادات عظام و نقاوه اشراف کرام، مقبول دولت سلطان، منظور نظر حضرت خاقان، صدر معالی پناه، عالی‌جاه امارت دستگاه میر سید شریف صدر اعظم ممالک ایران، خلف الصدق مغفرت مآب میر تاج الدین علی خلف الصدق میر

مرتضی، خلف الصدق میر تاج الدین علی حسنی حسینی شیرازی استرآبادی در سال ۹۰۹ در رکاب ظفر انتساب اعلیحضرت شاه اسماعیل صفوی از شیراز برفت و در سال ۹۱۵ به منصب صدارت عظمی رسید و در سال ۹۲۰ در جنگ چالدران، چنانکه در گفتار اول این فارسنامه نگاشته گشت، شهید گردید. «۲»

و خلف الصدقش عارج رتبه مفاخر و مناصب میرزا اسماعیل کلانتر در سال ۹۲۹ به منصب

(۱). از این محله در ذکر محلات قدیمی شیراز سخن نرفته است اما امروزه دو محله سراجان (قسمتی از محله لب آب امروزی و در سمت قبله مسجد جمعه) و محله دشتک (قسمتی از محله لب آب امروزی و در سوی غرب و جنوب محله سراجان که امروزه قسمتی از آن داخل محله سردزک و قسمتی جزو محله لب آب است) این محل را تشکیل می‌دهد. (رک: تاریخ بافت قدیمی شیراز، ص ۷۸).

(۲). رک: فارسنامه ناصری، گفتار اول، وقایع سال ۹۲۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۸۱

کلانتری شیراز برقرار گردید.

و خلف الصدقش امین سلاطین میر شاه حیدر کلانتر در سال ۹۷۰ کلانتر شیراز گردید.

و خلف الصدقش: سلاله السادات حسنی حسینی: میر سلطان ابراهیم کلانتر در سال ۹۹۴ به ارث و استحقاق منصب جلیل کلانتری را تصاحب نموده.

و سلاله سادات میرزا شرف جهان کلانتر خلف الصدق میر شاه حیدر کلانتر در سال ۱۰۴۹ به منصب جلیل کلانتری سرافراز گردید.

و خلف الصدقش، افتخار اشراف و اعیان میرزا ابو طالب کلانتر «۱» در سال ۱۰۸۱ کلانتر شیراز جنت طراز گردید.

و معتمد السلطان میرزا مؤمن کلانتر، دخترزاده میرزا جهان شاه کلانتر در سال ۱۱۱۵ به کلانتری شیراز قرین افتخار آمد.

و نور حدقه سیادت و نور حدیقه سعادت میرزا شرف جهان ثانی خلف الصدق مرحوم میرزا- ابو طالب کلانتر در سال ۱۱۲۵ به منصب کلانتری شیراز برقرار گردید.

و خلف الصدقش میرزا ابو طالب ثانی «۲» در سال ۱۱۳۰ و اند، کلانتر دار العلم شیراز گردید و در زمان سلطنت افغان که کارها به هرج و مرج می‌گذشت، میرزا ابو طالب کلانتر که با سادات شریفی، ابناء میر سید شریف علامه جرجانی از جانب مادر نسبتی داشت، اشتلمی نمود و موقوفات آستانه حضرت شاه چراغ را از دست سادات شریفی حسینی بگرفت و مدتی در تصرف داشت و اعلیحضرت نادر شاه در سال ۱۱۴۲ از میرزا ابو طالب باز گرفته به میرزا محمد حسین شریفی حسینی واگذاشت.

و خلف الصدق میرزا ابو طالب کلانتر است: سلاله سادات عظام میرزا اسماعیل کلانتر. در سال ۱۱۴۲ به منصب کلانتری شیراز برقرار گردید «۳» و در سال ۱۱۶۰ چنانکه در گفتار اول این فارسنامه نگاشته گردید، اعلیحضرت نادر شاه بر اهل فارس غضب نمود و چندین نفر آنها را در خارج شهر کرمان بکشت از جمله میرزا اسماعیل کلانتر بود که بعد از کور گشتن او را بکشتند و کلانتری از خاندان او بیرون رفت و زمان کلانتری این سلسله نزدیک به ۲۳۰ سال رسید و نباید دانست که سلسله سادات شریفی شیراز دو طایفه‌اند چنانکه از عنوان آنها دانسته می‌شود: یک طایفه که از نسل میر سید شریف علامه جرجانی‌اند، آنها را سادات شریفی حسینی گویند و جماعتی که از اولاد میر سید شریف شیرازی استرآبادی الاصل‌اند، آنها را شریفی حسینی گویند و برای مشارکت اسمی گاهی بر یکدیگر اشتلمی نموده‌اند.

خلف الصدق میرزا ابو طالب کلانتر حاجی میرزا صادق و حاجی میرزا صادق را دو نفر پسر است:

اول آنها، صاحب کمالات نظم و نثر میرزا مهدی [است]. جناب مغفرت مآب حاجی اکبر نواب در کتاب دلگشا نوشته است: میرزا مهدی از کلانترزادگان شیراز است و این چند شعر

(۱). ر ک: روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

(۲). ر ک: روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۰۴ و ۱۰۵: چون او مزاحم میرزا محمد حسین شریفی تولیت حضرت شاه چراغ شده بود نادر در شیراز او را به چوب بست و خسارات میرزا محمد حسین را جبران نمود.

(۳). ر ک: روزنامه کلانتر، ص ۱۰۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۸۲

را به او نسبت داده است:

شمع از تف آهم اگر افروختن آموخت پروانه هم از سوختنم، سوختن آموخت

دوش گفتم با خودم امروز کیست «۱» کو به اهل فضل و دانش سرور است

هم به شهر جود و احسان پادشاست هم به چرخ علم رخشان اختر است

رشحه مهرش به کام دوستان از لطافت رشک آب کوثر است

آتش قهرش به جان دشمنان اخگر است و سخت سوزان اخگر است

گفت آنرا کو همی جوئی ز من در جهان امروز حاجی اکبر است

ای که در ملک سخن از نظم توانوری را در دل از غم آذر است

مهربانا، آوخ از این زال دهرکش به هر ساعت هزاران شوهر است

روز و شب در کنج غم از جور او دیده‌ام پر آب و دل پر آذر است

آه سوزانم انیس و همدم است اشک گلگونم به جای زیور است

بر تنم هر موی همچون خنجر است هر مژه در دیده‌ام چون نشتر است

حفظ و زهرم فرو ریزد بکام پس بگوید: نوش کن کاین شکر است پسر دویم حاجی میرزا صادق، عالی‌جاه، خلاصه‌الاشباه میرزا کاظم است. مادام زندگانی به عزت و احترام گذرانید.

و خلف الصدق میرزا کاظم، سلاله السادات حاجی میرزا اسماعیل نزدیک به ۸۰ سال از عمر او گذشته است.

و ولد الصدق خلاصه‌الاشباه میرزا محمد حسین در عنفوان جوانی باقی است.

و نوبت تولیت موقوفات آب خیرات میرزا معین الدین شیرازی، امروز با حاجی میرزا اسماعیل است که جد اعلای او، دخترزاده، واقف خیر موافق است.

و از اعیان این محله است: سلسله جلیله مشایخ مسجد جامع عتیق شیراز. جد اعلای آنها جناب مستطاب علام فهام، ناظم عقود فروع و اصول، جامع معقول و المنقول شیخ عز الدین جزائری اسدی. از جزائر عراق به شیراز آمده، مدت‌ها به نشر علوم و امامت مسجد جامع عتیق شیراز اشتغال داشت و از او دو نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست جناب مستطاب ناصب رایات ملت بیضا و ناصر آیات شریعت غرا، علام فهام شیخ مؤمن پیش نماز. در زمان سلاطین زند، احترامی داشته، بر اقوال و احکام او اعتبار می‌گذاشتند و مدرسه امام قلی خان مشهور به مدرسه خان «۲» در محله اسحق بیک که از زمان پادشاه قهار نادر شاه افشار، لشکر نشین گشته بود، به توسط جناب شیخ مؤمن از تصرف سپاهی درآمده، منزل طلاب علوم گردید [و] تاکنون منزل اهل علم است و به این واسطه از آن زمان اختیار نظم آن مدرسه در دست این مشایخ است.

و خلف الصدق جناب شیخ مؤمن است: جناب مستطاب علام فهمام، صاحب مجد و احترام،

(۱). این اشعار در مدح خود حاجی اکبر نواب است. (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۴، ص ۵۸۳).

(۲). ر ک: آثار العجم، ص ۴۹۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۸۳

حاوی فروع و اصول، جامع معقول و منقول: حاجی شیخ محمد پیش نماز «۱» که علاوه بر فضائل علمیه به زیور شاعری زینت یافته بود و «ساغر» تخلص می‌فرمود و مرحوم حاجی اکبر نواب در کتاب دلگشا او را به این عبارت فرموده: «ساغر اسم شریفش حاجی شیخ محمد، والد ماجدش مرحوم شیخ مؤمن پسر عمه این احقر عباد، اصلش از اعزّه اعراب خزاعی است، عالمی است خجسته صفات و آدمی است محمّدات آیات، سرمست شراب دانش و جرعه‌نوش ساغر بینش، مخمور صهبای تقوی و صلاح، پیمان‌کش مصطبه زهد و فلاح و مدهوش ساغر هوش و از جام علم و عمل باده‌نوش، از علمای عظام و فضلالی کرام است، شاعری است فصیح و اشعارش ملیح. در مسجد جامع عتیق شیراز امام و در مدرسه خان، مدرس و محبوب قلوب خاص و عام است. نظر به اقتضای طبع گاهی شعری گوید و این اشعار از اوست:

ای دل اقبال و سعادت نه به سعی و طلب است به جهان کامروائی نه به فضل و ادب است
روز و شب را به کف اهل هنر نیست زمام‌ورنه دیدی گه شب روز و گه روز شب است
خود کرا رتبه هم‌سنگی من در گهر است یا که را جامه هم‌پایگی من سلب است
گرچه زبید که کنم دعوی و دارم برهان که به فرزند چو من دهر عقیم و عزب است
بنگر که رفته‌رفته کران تا کران گرفت دور زمانه را سپه بی کران برف
داریم داستان نمایان بسی به پیش‌باشد اگر حیات پس از داستان برف
ترسم به جان اهل جهان آتش افکند آهم، اگر نمی‌زدم آتش به جان برف
بنیاد خانه را برسانند تا به آب‌از خانه چون برفت برون میهمان برف
«ساغر» ترا چه شکوه ز طغیان فصل دی‌میخواره را چه کار به این و به آن برف
با می کشان تپاول سرما چه می‌کندی که ساغر و هزار فلان در فلان برف
شد چون خراب از ستمش خانمان ماما را خراب چون دل ما خانمان برف
سخن از خلد و کوثر تا کی ای شیخ کنی تا زیر بار آری خری چند
بیا یک روز با ما در خرابات ببین هر گوشه خلد و کوثری چند
ریا همین بر عشاق نیست ورنه فقیه‌امام شهر نگردهد اگر ریا نکند
گر بر بت به صدق دل، عرضه کنی نیاز رابه که به زرق در حرم جلوه دهی نماز را
گرچه برای بندگی، ساکن مسجد ولی‌بندگی خدای کو، بنده حرص و آز را
ای سوی کعبه ره‌سپر بین به کجاست روی دل‌شاد مشو که هم‌رهی قافله حجاز را

(۱). آثار العجم، ص ۴۹۵: مشهور به میرزا آقا بزرگ، نواب در رساله دلگشا، ضمن ستایش از زهد و پرهیزکاری او، وی را پسر عمه خود می‌گوید. در کتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، از آقای محمد حسین رکن زاده آدمیت، سال وفات او ۱۲۴۵ ذکر شده و اشعاری از وی علاوه بر آنچه فوقاً آمده است ضبط گردیده است. ر ک: ص ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ جلد سوم. و ر ک: مجمع

الفصحا، بخش اول، ج ۲، ص ۴۰۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۸۴ «ساغر» غم هجر [یار] «۱» بهر من و تست این محنت و انتظار بهر من و تست عالم همه سرخوشند از باده وصل این در دسر و خمار بهر من و تست چون در لوحه مزار مرحوم شیخ صالح پسر شیخ عزالدین مزبور «۲» نوشته‌اند: «الاسدی-الجزایری» این سلسله را اسدی جزایری نگاشتم و مرحوم حاجی اکبر نواب این سلسله را خزاعی دانسته است و العلم عند الله. و جناب شیخ محمد در سال ۱۲۴۵ به رحمت ایزدی پیوست و او را چهار نفر پسر است:

اول آنها: جناب مستطاب جامع علوم دینیه حاوی مقاصد یقینیه، علام فهام شیخ عبد العلی پیش نماز است. مادام زندگانی جز استفاده و افاده علوم شغلی نخواست و بعد از وفات والد- ماجدش در مسجد جامع عتیق به امامت استدامت نمود. در علوم دینیه و فنون ریاضیه، فرید عصر خود بود، با دیوانیان معاشرت نکرد و از آداب و رسوم بزرگان بهره نبرد.

گویند: وقتی منوچهر خان معتمد الدوله وزیر مملکت فارس که از آلت مردی عاری بود به منزل جناب شیخ عبد العلی برفت و بعد از نشستن، هنوز مکالماتی نشده، آن جناب به معتمد الدوله فرمود کدام بیرحم شما را محبوب «۳» الذکر و مقطوع الانین نمود، معتمد الدوله سکوت کرده، مکثی نمود و بی تکلم، کفش را خواسته، خداحافظ گفته از منزل شیخ برفت.

بازماندگان در مجلس شیخ را توییح نموده، گفتند که چه سؤال بیموقعی بود در جواب فرمود خواستم راه گفت و شنودی را باز کنم و در سال ۱۲۶۶ [۱] به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش جناب مستطاب، فضائل اکتساب، عالم عامل شیخ جعفر پیش نماز نعم الخلف آمده به جای والد ماجدش در مسجد جامع به امامت مسلمانان اشتغال دارد و صفوف جماعتش بر صفوف جماعت سائر ائمه مساجد از نسبت ضعفی بگذرد.

پسر دویم مرحوم حاجی شیخ محمد، شیخ مؤمن است. مادام حیات به سرپرستی املاک خود و برادران بسر برد و برادرانش را از رهگذر معیشت آسوده بداشت و در سال ۱۲۵۹ وفات یافت و او را دو نفر پسر است:

اول آنها مقبول اولی الالباب حاجی شیخ عبد الوهاب. سالهاست در بندر بمبای «۴» هندوستان رحل اقامت افکنده، در بدو حال خط نسخ را خوب نوشت و چندین بار کلام الله مجید و کتابهای دیگر را به حلیه طبع در آورده سرمایه زندگانی را جمع کرده، در کار تجارت انداخته، تاکنون در هندوستان توقف دارد.

پسر دویم مرحوم شیخ مؤمن، سعادت انتساب شیخ شرف الدین است در سال ۱۲۵۷ متولد گشته مانند والد ماجدش به سرپرستی املاک خود و بنی اعمامش اشتغال دارد.

پسر سیم مرحوم حاجی شیخ محمد است: عالی جناب فضائل انتساب شیخ محمد علی. مادام حیات در ظل حمایت برادران معیشتی نمود.

و خلف الصدقش، فضائل آداب شیخ شجاع الدین مانند والد ماجدش عمری به پایان

(۱). در متن افتادگی دارد از ص ۴۰۱ مجمع الفصحا، بخش اول، ج ۲، برداشته شد و ضبط گردید.

(۲). در متن: (مذبور).

(۳). خصی کرده.

(۴). در متن: (بنبای).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۸۵

می‌رسانید.

پسر چهارم شیخ محمد، حاوی معقول و منقول، جامع فروع و اصول، عالم ممتحن شیخ- حسن پیش نماز است. بعد از وفات برادر

ماجدش شیخ عبد العلی، به امامت مسجد جامع پرداخت و در سال ۱۲۷۵ به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش: سلاله انجابه و نقاوه اطیاب شیخ صدر الدین در مبادی عمر تحصیل مراتب علمی نموده، خاطرش از گفت و شنود رنجیده، در سال ۱۲۹۳ از شیراز به ارض اقدس مشرف گشته، خط تحریر و سیاق و دفتری را آموخته، تاسی به جد مادری خود میرزا عباس مستوفی بگدلی نموده، در دستگاه ایالت خراسان گاهی به انشاء رسائل و گاهی به محاسبات دفتری اشتغال دارد.

پسر دویم عز الدین جزائری است: قدوه علماء و اسوه فضلا حاجی شیخ صالح پیش نماز.

مادام حیات به نشر علوم دینی و امامت مسجد جامع عتیق اشتغال داشت، با آنکه در مراتب فضل و زهد و تقوی سرآمد اهل زمان بود و در بذله «۱» گوئی و مطایبات ضرب المثل بود.

و ولد ارجمندش، سلاله الاطیاب: شیخ مهدی ملقب به «جناب» کتابی را از مطایبات آن جناب مشحون داشته، مدون کرده است و تاکنون آن کتاب به نظر این بنده نرسیده است.

و خلف الصدق جناب شیخ صالح پیش نماز است: مصدر مناظرات، مظهر محاضرات شیخ- مهدی مشهور به جناب نعم الخلف آمده چنانکه والد ماجدش نعم السلف است در سال ۱۲۶۰ و اند وفات یافت و او را دو نفر پسر است:

اول آنها مجمع آداب، مقبول اولی الالباب میرزا حسام الدین مشهور به جناب بن جناب در سال ۱۲۵۰ متولد گشته، تحصیل مراتب کمالیه را نموده، مقدمات علمیه و موجزات عقلیه را آموخته است. در بیشتر اوقات با فرمانروایانش رابطه و در خدمت دیوانیان برای ستم رسیدگان نعم الواسطه، در مراحل صدق و صفا فرید و در ثبات دوستی وحید. مدتی است در آمدوشد با ارباب دولت را بر روی دل بسته، در زاویه گوشه گیران نشسته، نه با ابنای جنشش جدالی و نه خاطری را از او ملالی.

پسر دویم شیخ مهدی جناب است: عالم فاضل میرزا قوام الدین واعظ در سال ۱۲۵۴ متولد گشته، کسب فضائل نموده در مراحل مواعظه و مناصحه یدی طولی دارد، چندی است نور از بصرش پریده و خاطرش از قیل و قال رمیده، در سایه عزلت به آسایش خزیده است.

و از اعیان و اشراف این محله است: سلسله سادات مستوفی موسوی. آنچه از مکتوبه در ظهر اوراق کتاب دعوات به خط میرزا سید محمد مستوفی جد آنها نوشته است نسب او به سید- مبارک مشعشی هویزه «۲» می رسد.

و اول کسی که از این سلسله منصب جلیل استیفای دیوانی را قبول نمود، سلاله السادات انجابه میرزا سید فرج الله است.

و خلف الصدقش میرزا سید محمد مستوفی موسوی مادام زندگانی به لوازم این منصب پرداخت و در سال ۱۲۲۱ به رحمت ایزدی پیوست و او را دو نفر پسر بود:

(۱). در متن: (بزله).

(۲). در متن: (حویزه).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۸۶

اول آنها: فخر الاکفاء میرزا لطف الله مستوفی شیرازی، مدتها در دار الخلافة طهران به شغل استیفاء دیوانی، در دفترخانه مبارکه اشتغال داشت، پس عود به شیراز نموده، محاسبات دفتری مملکت فارس را متکفل گردید و چندین سال متوالی به حکومت محال سبعه فارس برقرار بود و در سال ۱۲۷۳ به رحمت ایزدی پیوست.

پسر دویم میرزا سید محمد مستوفی است: سیادت و سعادت اکتناه حاجی میرزا فتح الله لشکر- نویس موسوی. در فنون کمالیه و خط و ربط سرآمد امثال و اقران بود و در عنفوان جوانی به مکه معظمه مشرف گردید و بعد از ادای مناسک به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش، اصالت و نجابت اکتناه، طره ناصیه سیادت و غره جبهه سعادت میرزا عبد الله معز الملک موسوی کفیل مملکت فارس در سال ۱۲۵۳ متولد گشته در حجر تربیت عم ماجد خود تحصیل کمالات لایقه نموده و مقدمات علمیه را بیاموخت و در معنی اشعار فارسی و عربی تصرفی تمام و در حفظ اشعار قدرتی ما لا کلام دارد و در تکمیل خطوط و تحریر سیاق، آنچه را سزاوار است کوشیده و در فنون محاسبات دیوانی به اعلی درجه رسید، از عهد صباوت تا سن شباب در سفر و حضر از خدمت عم ماجد خود جدا نگردید و رموز مردماری و محاسن اخلاق را از او بیاموخت و بعد از وفات معزی الیه از سال ۱۲۷۵ مشغول محاسبات و معاملات دیوانی جناب مستطاب جلالت مآب میرزا علی محمد خان قوام الملک گردید و به اندک وقتی مرجع تمام کارهای شخصی و دیوانی و حکومتی جناب معزی الیه گشته، از مواظبت و درستکاری آن جناب را آسوده بداشت و در مراتب عزت و ذلت و غم و شادی با آن جناب شریک و انباز گردید و در سال ۱۲۹۹ به منصب جلیل استیفای دیوانی که موروثی اجدادی او بود، سرفراز آمد و در سال ۱۳۰۱ مباشر امور دفترخانه مبارکه و محاسبات مملکت فارس برقرار گردید و در سال ۱۳۰۲ [۱] وصول و ایصال مالیات دیوانی این مملکت را بر ذمه خود گذاشته، کفیل وجوه دیوانی گشته، جناب جلالت مآب میرزا فتح علی خان صاحب دیوان عامل و صاحب اختیار فارس را آسوده بداشت و در سال ۱۳۳۰ به لقب جلیل معز الملکی قرین افتخار گردید «۱» و او را دو نفر پسر است:

- سلاله سادات میرزا یوسف و میرزا منصور.

- و از اشراف این محله است: جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول حاجی سید ابراهیم مجتهد بهبهانی.

در سال ۱۲۳۴ در بلده بهبهان متولد گشته، در مبادی زندگانی با والد ماجدش به شیراز آمده، رحل اقامت انداخت و کسب کمالات علمیه نموده در خدمت علما استفاده و طلاب علوم را افاده نموده و چندین سال در عتبات عالیات تکمیل مراتب فقه و اصول فرموده، به حلیه اجتهاد زینت یافته، عود به شیراز نمود و در مسجد طبالیان «۲» به امامت جماعت مسلمانان اشتغال دارد.

- و از اعیان و اشراف این محله است: عالی جناب، فضائل و کمالات اکتساب و فواضل -

(۱). او تا جمادی الاول سال ۱۳۰۴ حیات داشت. (وقایع اتفاقیه، ص ۲۸۲).

(۲). در آثار العجم، ص ۴۳۹: مسجد طبالیان در محله بازار مرغ در جوار مسجد جامع عتیق.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۸۷

انتساب، مجمع سعادات و آداب، جالینوس زمان، سید مکرم مبارک الوجه و القدم، ذوی المحامد و المعالی حاجی میرزا سید حسن طیب ملقب به رئیس الاطباء «۱»، خلف الصدق مرحمت پناه حاجی میرزا عبد الله فسائی، خلف الصدق مرحمت پناه میرزا جواد فسائی پسر عم حقیقی نگارنده این فارسنامه ناصری، در ۱۲۶۰ متولد شده در قریه زاهدان فسا که ملک اربابی پدر و جد اوست نشوونما نمود و بعد از وفات والدش به شیراز آمده، تحصیل مقدمات علمیه نموده، در خدمت جناب مستطاب فرید دهر و وحید عصر میرزا احمد طیب که شرح حالش در محله درب مسجد گذشت کسب مراتب علم طب نمود [و] گوی سبقت را از همگان ربود پس در مقام عملیات این علم آمده شهرتی بی اندازه یافته، از اطباء مشهور شیراز گشته است.

و از اعیان این محله است: نیری شاعر «۲». نام او میرزا طاهر پسر قدیم خان از ایلات سکنه شیراز است. در جوانی کسب کمال نموده، از شیراز به حیدر آباد دکن رفته مداح چند و لعل هند و وزیر دکن گشته اشعار بسیاری گفته است. وقتی از هند به شیراز آمده و برگشته است این قطعه را برای چند و لعل فرستاده است: «۳»

برید باد صبا دوشم از ره شبگیرهمی رساند پیامی ز بارگاه وزیر

که ای ز تربیت خاطرت به جاده نظم چنان بشد که سبق برد از جریر و ظهیر

قلمت آنکه ز تحریر نقطه بد عاجز به عون مدحت من نکته گیر شد بر تیر
سفر گزیدی و کردی بهانه حب وطن تو چون بهانه گزیدی شدم بهانه پذیر
شنیدم آنکه به ایوان شاه بردی راه که آستانش فلک را بود مشار و مشیر
یکی قصیده که بد بارنامه شعرا به شاه خواندی و وز شه نیافتی توقیر

به جمله این سخن از من به عرض شاه رسان به نرمی که نداریش آنچه گوش ضمیر «۴»

که نیری یکی از دست پختگان من است بلند رتبه بود گر بود به جثه قصیر و از اعیان این محله است: هادی مرشد و مهدی موحد،
فرد افراد و قطب اوتاد آقا محمد هادی مرشد در سال ۱۲۴۸ متولد گشته کسب مراتب کمالیه نمود [ه] با فقرا و گوشه- نشینان
مصاحبت داشته، اخلاق حسنه را دریافته، خصائل ذمیمه را در تافت و آفتاب تربیت بزرگان بر ساحت وجودش تافته، در مراتب
تهذیب اخلاق کوشیده، نصیبی کافی و بهره‌ای وافی بیافت، سالها آزاری نمود تا کارش به نیاززدن کشید، درویشی است دیندار،
فقیری است شب‌زنده‌دار، در خط تعلیق و سخنگویی اقتدا به پسر عم ماجد خود محمد مهدی حجاب که شرح حالش در محله بازار
مرغ گذشت نموده، گاهی شعری می‌گوید و این شعر از او به یادگار ثبت گردید:

(۱). ر ک: آثار العجم، متن و حاشیه ص ۵۳۲، که می‌نویسد: (گاهی بر سیل تفتن شعری می‌فرماید و (کثیب) تخلص می‌نماید) و
چند بیتی نیز از او به شاهد می‌آورد.

(۲). ر ک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۴، ص ۷۵۹ و ۷۶۰: این (نیری) شاعر از خاندان نیری شیرازی الاصل که هم‌اینک در
شیراز زندگی می‌کنند نیست. (نقل قول از آقای دکتر یوسف نیری، استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز که خود فرزند محمد
هادی، فرزند حاج غلامعلی فرزند حاج محمد تقی فرزند حاج اسماعیل می‌باشد).

(۳). در سال ۱۲۸۶ در شیراز وفات یافت.

(۴). معنی واضح نیست.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۸۸ مرغ دلم صیحه مردانه ز دسر زده چون برق به میخانه زد

دید که پیر از سر دانشوری گفت هلا چند معلق پری

چشم از این دانه دنیا پوش پس قدحی از می معنی بنوش

خدمت خلق است صراط سوی «۱» راه همین است اگر رهروی

عزت پیغمبری از این بود خلعت نام‌آوری از این بود

غم مخور از بیش و کمی جهان ز آنکه گذشته است بسی کاروان در ظهر قرآنی که هر روز تلاوت می‌نمود این چند شعر را از خود
نوشته بود:

چند از این آیت پیغمبری نامه دستور ایمان پروری

آفتابی جلوه‌گر اندر حروف همچو بحر بی‌سروبن در ظروف

مرحبا ای برق منشور عجاب نور حق مطلق و فصل الخطاب

ریسمان محکم و آویخته‌قید و بند پای هر بگریخته

عروة الوثقی هر مستحکمی عرصه جولان هر صاحب تکی «۲» و از اعیان این محله است: سلسله میرزایان لشکر نویس. جد آنها

حاجی میرزا مهدی لشکر نویس سالها در لوازم این شغل کوشید و در سنه ۱۲۰۰ و اند وفات یافت و او را دو نفر پسر است:

اول آنها خلاصه الاکفاء حاجی میرزا ابراهیم لشکر دار را چهار نفر پسر است همه مقربان دولت جاوید مدت:

اول آنها خلاصه‌الاکفاء میرزا اسماعیل لشکرنویس.

دویم: عمده‌الاعیان حاجی میرزا حسین لشکرنویس مادام زندگانی به شغل لشکرنویسی پرداختند.

سیم: نجابت اکتناه میرزا اسد الله مدتها دفتر محاسبات آقا میرزا محمد فسائی را مواظبت داشت و بعد از وفات او محاسبات املاک جناب ملجأ انام حاجی شیخ محمد حسین شیخ الاسلام [را] متکفل گردید [ه و] به لوازم آن پرداخته است.

چهارم: نجابت اکتناه میرزا محمد علی همه چیز را دانسته و بخت و اقبال را نشناخته است.

و خلاصه‌الاشباه میرزا مصطفی، خلف میرزا اسماعیل، بعد از وفات پدر، لشکرنویس مملکت فارس است، از عهده لوازم آن برآمده است.

و برادر کهترش میرزا مرتضی به نیابت از برادر اشتغال دارد.

و عمده‌الاعیان میرزا محمد تقی ولد الصدق حاجی میرزا حسین، مواظب محاسبات دیوانی حاجی میرزا احمد خان ضیاء الملک است.

و سلاله الانجاب میرزا علی محمد ولد الصدق میرزا اسد الله، در محاسبات جناب حاجی شیخ-الاسلام، شریک و نائب والد ماجد خود است.

(۱). راه مستقیم و راست.

(۲). سال وفاتش، حدود سال ۱۲۹۰ بوده است. (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۴، ص ۴۱۳).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۸۹

پسر دویم حاجی میرزا مهدی لشکرنویس است: فخر الاماثل میرزا رفیع، سالها در کرمانشاهان و عربستان به وزارت و پیشکاری جلالت مآب منوچهر خان معتمد الدوله والی آن سامان به سر برده، در سال ۱۲۶۵ عود به شیراز نمود [و] در سال ۱۲۷۹ [و] وفات یافت.

و خلف الصدقش: عمده‌الاشباه میرزا لطف الله در شیراز به منصب جلیل استیفای دیوانی برقرار است.

ولد ارجمندش میرزا عبدالحسین در کار خدمات والد ماجد پرداخته، به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش: عالی‌جاه، مقرب الخاقان میرزا عبدالحسین مستوفی در سال ۱۲۸۰ متولد گردید و بعد از وفات والد ماجدش، مواجب دیوانی و منصب استیفا در حقیقت مبذول گشته، به لوازم آن پرداخته است. اگرچه خانه میرزا لطف الله و میرزا عبدالحسین مستوفی در محله اسحق بیگ است، لیکن به مناسبت سلسله و خانه اجدادی در محله لب آب نگاشته گردید.

و از اعیان سلسله لشکرنویسان است: عالی‌جاهان، رفیع جایگاهان، عمده‌الاقربان میرزا-محمد رحیم و میرزا ابو طالب خلفان صدق مغفرت مآب میرزا آقا. سالها در طهران و آذربایجان مشغول تحریر و محاسبات دیوانی بودند و میرزا محمد رحیم چندین سال منشی دیوان‌خانه عدلیه بود و میرزا ابو طالب به نیابت از جناب جلالت مآب مؤید الملک، محاسبات دفتری مملکت فارس را مداخلتی می‌نماید.

و از اعیان این محله است: سیادت اکتناه میرزا لطف الله. سالها «۱» تحریر رسائل و محاسبات دیوانی و املاکی مرحمت‌پناه حاجی قوام را متکفل بود و از عهده لوازمش برآمد و در سال ۱۲۷۵ وفات یافت و او را دو نفر پسر است:

اول آنها: عالی‌جاه، سیادت اکتناه، مقرب الحضرت الوالا-میرزا اسد الله سالهاست نایب بلوک داراب گشته، از عهده لوازمش برآمده، ایلات بهارلو و اینالو را با رعایای داراب الفت داده، به آسایش می‌گذرانند.

پسر دویم مرحوم میرزا لطف الله است: سیادت‌پناه میرزا آقا. چندین سال است بنیچه اصناف و ارباب حرفت و کسبه شیراز

جنت‌طراز را مواظبت نموده، از عهده لوازم آن برآمده است.

و از اهل این محله است: طایفه مشهوره به آغ اوغلی نزدیک به هفتاد هشتاد خانوار می‌باشند در اصل از اهل ترکستانند که با طایفه بیات و قشقائی به مملکت فارس آمده، در شهر شیراز توطن نموده‌اند و تاکنون زبان آنها به ترکی باقی است و مانند طایفه بیات که شرح حال آنها در محله اسحق بیگ گذشت، کسب حرفت بازاریان را ننگ خود شمارند و به معاملات روغن فروشی و پوست بره‌فروشی، معیشتی دارند و دولت‌مندان این طایفه، اسب ایرانی را خریده به هندوستان برده، فروخته، تنخواه هند را به ایران آورند و بیشتر اوقات عالمی متشرع در این طایفه بوده است مانند غفران مآبان حاجی محمد صادق آغ اوغلی و آخوند ملا فتح علی آغ اوغلی که هریک در زمان خود عالمی مشهور و فاضلی معروف بوده‌اند [جناب حاجی ملا- محمد صادق مجتهد از این طایفه برخاسته است].

و از علمای این طایفه است: عالی جنابان، فضائل اکتسابان، زبده اخیار و اسوه ابرار

(۱). در متن: (سالها در).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۹۰

حاجی ملا عباس آغ اوغلی و فرید زمان و وحید دوران آخوند ملا محمد رضا خلف الصدق مرحوم ملا فتح علی آغ اوغلی. هریک در فنون عربیه و ادبیه و مراتب فقه و اصول و زهد و تقوی سرآمد اهل زمان و یگانه دوران‌اند.

و از اجله این محله است: میرزا محمد علی متخلص به «هما». اصلش از ایلات سکنه شیراز است. در بدو زندگانی در فوج سرباز شیرازی منصب «سلطانی» داشت، اعراض از منصب نموده، مشغول تحصیل کمالات گردیده مسافرت نموده، در طهران و اصفهان عمر خود را به پایان رسانید. ذهنی بلند و طبعی ارجمند داشت، این چند بیت از اوست:

طوطیان نغمه سنج گلشن رازیم ما اندر این کنج قفس چندی هم آوازیم ما

همدم زاغان زشت آوای این گلخن نه‌ایم همزبان عندلیبان خوش آوازیم ما

همچو کرکس پای‌بند جیفه دنیا نه‌ایم همچو باز دست سلطان چشم و دل بازیم ما

چون سرافرازان کوی دوست سربازی کننداندر آن میدان سربازی سرافرازیم ما

در طلب هر سو کمند همتی افکنده‌ایم تا مگر مشکین غزالی صید خودسازیم ما

ای بهشتی رو خدا را مژده وصلی بده تا به کی در دوزخ هجر تو بگدازیم ما

پر شد از بیداد عالم، تیغ داد شه کجاست کاین رسوم جور از عالم براندازیم ما

سایه‌ای بر ما اگر سلطان بیندازد «هما» رخس دولت بر فراز آسمان تازیم ما

دولتش پاینده یا رب باد کز انعام اوسالها باشد که اندر نعمت و نازیم ما باز فرموده است:

زلف برافکن که شام هجر سرآید در دل شب نور آفتاب برآید

نی اثر از لات ماند و نه ز عزیزی دست خدا چون ز آستین بدر آید

مرد هنرور «هما» به عیب نکوشد عیب کسان جوید آنکه بی‌هنر آید باز گفته است:

تا به دامان تو ما دست تولا زده‌ایم به تولای تو بر هر دو جهان پا زده‌ایم

درخور مستی ما رطل و خم و ساغر نیست ما از آن باده کشانیم که دریا زده‌ایم

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۹۱

محدود است به محله درب شاهزاده و حصار شمال شیراز و محله سنگ سیاه و محله سرباغ و محله بازار مرغ و محله درب مسجد و محله یهود. و شماره خانه‌های آن ۴۸۸ درب خانه است و شماره مردمان آن ۲۰۰۰ و اندی مرد و پسر و ۲۳۷۸ نفر زن و دختر است و کدخدای آن خلاصه‌الاشباه میرزا محمد رضا خلف الصدق آقا جانی کدخدا خلف الصدق آقا محمد علی کدخدا. پدر بر پدر کدخدای این محله بوده‌اند در سال ۱۲۶۰ و اند متولد گشته، به حسن رفتار، مردم این محله را از خود خوشنود داشته است.

و از بزرگان این محله است: سلسله جلیله شاهزادگان شیرازی که سالها اهل مملکت فارس از پرتو همت بلند آباء و اجداد آنها، بزرگیها کرده، آسایشها دیده، به مناصب بلند، رسیده‌اند. جد اعلای آنهاست:

عمده ابناء خوافین و زبده اولاد سلاطین، شاهزاده انام، اعتضاد ملوک و حکام، نور حدقه سلطنت باهره، نور حدیقه معدلت زاهره، نواب اشرف ارفع امجد والا، فرمانروای معدلت- شعار حسین علی میرزا «۱» قاجار فرمانفرمای مملکت فارس که شرح حال خجسته افعالش و ذکر وزراء و مقربان در گاهش، در سال ۱۲۱۳ تا سال ۲۵۰ [۱] در طی وقایع سالها در گفتار اول این فارسنامه ناصری نگاشته گردید و مرحمت پناه حاجی اکبر نواب در کتاب دلگشای خود، در احوالات حضرت فرمانفرما مرقوم داشته است که اگرچه طبع شریفش موزون بود، لیکن از انتظام ولایات به نظم عبارات نمی پرداخت و بر سبیل اتفاق شعری از بحر خاطر مبارکش چون در شاهوار آشکار می شد و این چند بیت از آن حضرت ثبت گردید:

در بر اهل نظر روی ترا نیست نظیر فردی از دفتر خوبی است ولی منتخب است

یار اگر بر سر کین است چه سود از دگران؟ دوست گر بر سر مهر است چه بیم از دشمن

دشمن تست اگر دوست چه هجران چه وصال باز اگر با تو بود یار چه گلخن چه چمن

ای شیر خدا تو آگهی از دل ماکز روز ازل هم تو سرشتی گل ما

(۱). حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۱۴۸ ببعده.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۹۲

پسران فرمانفرما.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۹۳ با مهر خود آمیخته‌ای آب و گلم مهر تو کجا برون رود از دل ما و مدت سی و هشت سال پی در پی به حکمرانی و ایالت مملکت فارس پرداخت و در سال ۱۲۵۰ در دار الخلافه طهران به رحمت ایزدی پیوست و حضرت فرمانفرما را ۱۹ نفر پسر بود:

اول آنهاست: نور دیده سلطنت کبری و چراغ دوده دولت عظمی: نواب والا رضا قلی میرزا «۱» نایب الایاله. در سال ۱۲۲۰ در شیراز از بطن دختر نیک اختر محمد قلی خان افشار بیگلربیگی ناحیه ارومی آذربایجان متولد گردید. در زمان پدر بزرگوار خود در امورات ملکی مداخلتی تمام می نمود و در روز پیش از گرفتاری نواب فرمانفرما با عیال خود و والده ماجده اش «۲» آنچه را توانستند از نقد و جواهر که مدت حکمرانی در ذخیره داشتند برداشته، از شیراز به بغداد و از بغداد به لندن رفته، قرین اعزاز گشته، مواجهی به وجه مشاخره از دولت بهیه انگلیس در حقیق جاری گردید «۳» و عود به بغداد نموده، خانه عالی به اندازه همت بزرگان ساخته، رحل اقامت بینداخت و سالها به احترام باقی بماند.

و خلف الصدقش نواب والا- شاهزاده نوذر میرزا در سال ۱۲۴۸ در شیراز متولد گشته، سالها در بغداد تحصیل کمالات نموده، در سال ۱۲۶۵ از بغداد به طهران آمده، منظور نظر اعلیحضرت اقدس شهریاری خلد الله ملکه گشته مواجهی لایق در حقیق مجری شد و در سال ۶۶ [۱۲] عود به شیراز نمود و املاک مکتسبه والد ماجد خود را در فارس که به عقد هبه مخصوص او گشته بود،

تصاحب نمود و در سال ۱۲۷۶ حکمران نواحی گله‌دار و اسیر و علا- مرودشت گردید و در آخر سال ۷۷ [۱۲] در خدمت نواب اشرف والا حسام السلطنه سلطان مراد- میرزا، از شیراز به خراسان رفت و منشأ خدمات کلیه گردید و چندین مرتبه با طایفه ترکمان جدال نموده به فتح و فیروزی فاتح گردید و مورد عنایات شاهنشاهی گشته به لقب جلیل سپهسالاری خراسان سرافراز گردید و در سال ۸۲ [۱۲] در خدمت نواب معزی الیه عود به شیراز کرده، امارت دیوانخانه و عدلیه فارس را تصاحب نمود و در سال ۱۳۰۰ حکومت گله‌دار را قبول نمود و نظمی لایق بداد و در سال ۳۰۱ [۱] ضابط بلوک قیر و کارزین شد و از عهده لوازمش برآمد و او را سه نفر پسر است:

همه طره ناصیه نجابت و غره جبهه اصالت: شاهزاده عبد العلی میرزا و شاهزاده- عبد الحسین میرزا و شاهزاده عبد المحمد میرزا. در حمایت تربیت والد ماجد خود مشغول تحصیل کمالات هستند.

پسر دویم مرحمت پناه فرمانفرماست: خلاصه اولاد ملوک، نواب شاهزاده امام قلی میرزا.

در سال ۱۲۲۱ متولد گردید و چون بروز دلاوری و زور آزمائی از او بروز نمود «۴» او را «تهمتن» گفتند. در زمان حیات والد ماجدش به حکمرانی نواحی سبعة برقرار بود و در سال ۱۲۷۰ و اند به رحمت ایزدی پیوست.

پسر سیم مرحوم فرمانفرماست: قره باصره کامگاری و غره ناصیه بختیاری

(۱). حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، ص ۱۴۸ ببعده.

(۲). در متن: (ماجده‌اش و).

(۳). ر ک: حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

(۴). جمله در متن چنین است شاید در اصل چنین بوده باشد که: (چون به روز دلاوری، زور آزمائی از او بروز نمود).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۹۴

شاهزاده نجف قلی میرزا والی. در سال ۱۲۲۲ متولد گردید و در سال ۱۲۳۷ حضرت فرمانفرما دختر خجسته سیر سلاله السادات میرزا منصور خان بهبهانی را که اباعن جد والی و حکمران نواحی کوه گیلویه و بهبهان بود، در عقد ازدواج نواب معزی الیه درآورد و او را به عنوان فرزندی به میرزا منصور خان سپرده، روانه بهبهانش داشت و بعد از سالی او را به لقب «والی» مقرر فرمود «۱» و در سال ۴۴ [۱۲] شیاطین انسی، محبت شاهزاده را و میرزا منصور خان را به عداوت رسانیدند و با یکدیگر جنگها نمودند تا در سال ۱۲۴۰ و اند، فتح از جانب میرزا منصور خان آمده، والی، عود به شیراز نمود و در سال ۵۰ [۱۲] در همه‌جا با برادر مکرم خود نواب نایب الایاله موافقت نمود و صاحب مواجب از دولت انگلیس گشته، متوطن عراق عرب گردید و عمری را به پایان رسانید.

پسر چهارم مرحوم فرمانفرماست: نقاوه اولاد سلاطین جهان شاهزاده نصر الله میرزا. خط نسخ تعلیق و شکسته را خوش می‌نوشت و سالها به حکومت شولستان ممسنی برقرار بود و بلوک اردکان فارس [را] برای معیشت خود در تیول داشت.

پسر پنجم مرحوم فرمانفرماست: خلاصه ابناء خواقین زمان شاهزاده تیمور میرزا حسام- الدوله. در فنون سواری و شکارافکنی، نادره زمان بود و در خدمت برادران خود از شیراز به بغداد و از بغداد به لندن برفت «۲» و سالها در عراق عرب توقف نمود، پس به دار الخلافه طهران آمده، مورد عنایت ملوکانه گردید و هم در آنجا به رحمت ایزدی پیوست.

پسر ششم مرحوم فرمانفرماست: گوهر صدف شهریاری، در درج کامگاری شاهزاده شاهرخ میرزا. کمالات لایقه شاهزادگان به‌وجه احسن بیاموخت و سالها در تحصیل مراتب علمیه کوشیده، بهره وافیه برده، در مراحل حکمت و کلام، فاضلی ماهر گردید و در سال ۱۲۶۵ و ۶ [۱۲۶] به حکمرانی خطه کاشان برقرار بود، پس خود را از کارهای دیوانی برکنار بداشت و جز مباحثه علمی و معاشرت اهل فضل و کمال کاری نداشت و در سال ۱۲۹۰ در شیراز [به] رحمت ایزدی پیوست. فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۰۹۴ محله

دهم شیراز محله میدان شاه است ص : ۱۰۹۱

خلف الصدقش نواب والا شاهزاده جلال الدین میرزا در سال ۱۲۶۱ متولد گشته، سالهاست سر به آستان مبارکه حضرت اسعد ارفع امجد والا، ظل السلطان ادام الله شوکته فرود آورده، قرین مباحات گشته است.

پسر هفتم غفران مآب فرمانفرماست: نور حدیقه سلاطین، شاهزاده جهانگیر میرزا صاحب- اختیار. در اواخر زندگانی مرحوم فرمانفرما به حکومت ناحیه داراب برقرار گردیده او را صاحب- اختیار گفتند.

پسر هشتم مرحوم فرمانفرماست: نور حدقه خواقین شاهزاده اکبر میرزا. خط نسخ تعلیق جلی را خوش نوشت در جوانی بدرود زندگانی را نمود.

پسر نهم مرحوم فرمانفرماست: خلاصه اولاد ملوک نامدار و نقاوه ابناء سلاطین کامگار شاهزاده کیخسرو میرزا سپهسالار. شاهزاده‌ای بود رئوف و ملکزاده‌ای عطف، بعد از وفات

(۱). ر ک: حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، ص ۱۵۰.

(۲). ر ک: حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، ص ۱۵۰ تا ۱۵۵ و ص ۱۷۷ و ۳۳۷ و ۴۱۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۹۵

والد ماجدش گوشه انزوا را اختیار داشت و به سود و زیان دنیا نپرداخت و بندگی ایزد متعال را شعار خود ساخت و در سال ۱۲۷۰ و اند در مشهد مقدس به رحمت ایزدی پیوست و والده محترمه‌اش صبیبه مرضیه امیرگونه خان کرد زعفرانلو، ایلخانی مملکت خراسان بود.

و خلف صدقش نواب والا- شاهزاده جمال الدین میرزا از بطن مخدره شاهزاده خانم دختر نواب اشرف والا شجاع السلطنه متولد شده، کسب کمالات نموده، میلی تمام به حفظ اشعار متقدمین دارد و چندین قصیده و قطعه و غزل و رباعی را در خاطر خود جمع آورده است. در سال ۱۲۸۰ به حکمرانی بلوک کازرون برقرار گردید و در سال ۹۰ [۱۲] به ایالت خطه لار و نواحی سبعه، خاطر خود را شاد بداشت و از عهده لوازمش برآمد و چون جلالت مآب حاجی- محمد ناصر خان ظهیر الدوله که خالوی والده ماجده نواب معزی الیه بود، از پیشکاری فارس معزول گردید، ارباب حقد و غرض، اسباب ضرر او را فراهم آوردند و علاجی در کار خود جز مسافرت به دار الخلافه ندید، در نیمه شبی آیه شریفه فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ «۱» را بخواند و به جانب طهران شتافت و در خدمت امنای دولت، محاسبات دیوانی خود را به عدل و انصاف پرداخت. پس عود به شیراز نمود، اقتدا به والد ماجد خود نموده، در کنج قناعت نشسته به مواجب دیوانی و منافع ملکی معیشتی به اندازه دارد.

پسر دهم مرحوم فرمانفرماست: گوهر صدف شهریاری شاهزاده اسکندر میرزا برادر اعیانی نواب نایب الایاله رضا قلی میرزا. در فنون سواری و شکارافکنی، اقتدا به برادر اعیانی خود نواب- تیمور میرزا حسام الدوله نمود، لیکن بختش مساعدتی نکرد و چندین سال در کرمان بماند و هم در آنجا به رحمت ایزدی پیوست و او را دو نفر پسر است:

هریک طره ناصیه بزرگواری و غره جبهه نامداری شاهزاده جهان نوش میرزا و شاهزاده- اصغر میرزا.

پسر یازدهم مرحوم فرمانفرماست: نور حدیقه سلاطین نامدار، نواب والا شاهزاده- نادر میرزا. در سال ۱۲۳۳ متولد گشته، در مبادی عمر به سرتیپی فوج خاصه شیراز برقرار گردید و بعد از وفات والد ماجدش مداخلتی در کارهای دیوانی ننمود و به مواجب دیوانی و منافع ملکی گذرانی به اندازه دارد.

و ولد الصدقش نواب شاهزاده محمود میرزا جوانی است خلیق و با خویش و بیگانه شفیق.

و نواب شاهزاده اسد الله میرزا نواده نواب والا- نادر میرزا جوانی است مؤدب و به قدر قوت خود تحصیل کمالات نموده، محسود

اقران است.

پسر دوازدهم مرحوم فرمانفرماست: نواب محمد کاظم میرزا. سالها در طهران توقف نموده تا به رحمت ایزدی پیوست.

پسر سیزدهم مرحوم فرمانفرماست: نواب محمد میرزا. سالها در عراق عرب توطن داشت تا به رحمت ایزدی پیوست.

پسر چهاردهم و پانزدهم مرحوم فرمانفرماست: نواب کامران میرزا و سلطان ابراهیم میرزا،

(۱). آیه ۲۱ از سوره قصص: پس بیرون رفت (موسی) با ترس و نگرانی (از دشمن) و گفت خداوندا مرا از شر این قوم ستمکار نجات بده.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۹۶

از یک بطن تولد یافته‌اند.

پسر شانزدهم و هفدهم و هیجدهم مرحوم فرمانفرماست: نواب داراب میرزا و نواب منوچهر میرزا و نواب ایرج میرزا.

و خلف الصدق نواب داراب میرزا شاهزاده کاوس میرزاست.

و خلف الصدق نواب ایرج میرزاست: شاهزاده سیاوش میرزا. تحصیل کمالات لایقه شاهزادگان را نموده تاکنون بختش مساعدت نکرده است.

پسر نوزدهم مرحوم فرمانفرماست: نواب طهماسب میرزا، مدتی در توپخانه مبارکه شیراز صاحب‌منصب بود و در سال ۱۲۷۰ و اند به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش نواب محمد حسین میرزا در عنفوان جوانی به قلیل مواجب دیوانی معیشتی دارد و تمام نوادگان حضرت فرمانفرما حسین علی میرزا طاب ثراه، لوازم بزرگی را آموخته، هر یک به اندازه رتبه خود کمالی را اندوخته، قابل انواع خدمات دیوانی گشته ولی هنوز مساعدت بخت را نیافته‌اند.

و از اعیان و اشراف این محله است: سلسله سادات موسوی مشهور به طایفه ملاباشی. جد اعلا این سلسله است: ملک ملوک اطباء زمان و حاوی کمالات حکمای یونان، سلاله سادات عالی درجات، جالینوس وقت و بقراط عهد حکیم سلمان موسوی «۱» نسب عیسوی حسب. اصل آن جناب از قصبه جهرم فارس است، بعد از تحصیل کمالات، مسافرتها نموده، خدمت بزرگان حکما و اطباء رسیده، در فنون طبابت علمیه و عملیه مشهور آفاق گردید و اعلیحضرت شاهنشاه زمان شاه عباس اول، شهرت او را شنیده، از قصبه جهرم احضارش به دار السلطنه اصفهان فرمود و بعد از ورود معالجات غریبه عجیبه نموده، معتمد علیه امنای آن دولت گردید و به لقب جلیل حکیم‌باشی ممالک سرافراز آمده،

خلف الصدقش، سید جلیل مکرم، ملک اطبای عالم میرزا احمد حکیم‌باشی بعد از وفات والد ماجدش به شغل و منصب او برقرار گردید.

و خلف الصدقش: حاوی کمالات بقراط، میرزا محمد رضا حکیم‌باشی مانند والد ماجدش نعم الخلف آمده، در دار السلطنه اصفهان به منصب و لقب ارثی خود برقرار آمد.

و خلف الصدقش طیب لیب میرزا محمد علی حکیم‌باشی بعد از وفات والد خود در دار- السلطنه اصفهان به لقب و منصب ارثی خود برقرار گردید.

و خلف الصدقش: افضل ارباب فضل و حکمت میرزا محمد حسین حکیم‌باشی «۲» مانند والد ماجد خود ادراک شغل و عمل و لقب موروثی را نمود و بعد از فتنه افغان و شوریدگی اصفهان، جلای وطن از موطن چندین ساله آباء و اجداد خود نموده وارد شیراز گردید و نواب محمد تقی خان شیرازی بیگلربیگی مملکت فارس مقدم او را گرامی داشت. به قصد توطن رحل اقامت را

بینداخت و مدتی را به عزت و احترام بگذرانید.

و بعد از وفات او، خلف الصدقش: حاوی کمالات بقراط و جالینوس، مزیل اسقام و امراض نفوس: میرزا سید محمد حکیم‌باشی در زمان نواب کریم خان زند طاب ثراه به احترامی تمام معیشت

(۱). پزشکان نامی پارس، ص ۵۹.

(۲). پزشکان نامی پارس، ص ۵۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۹۷

نمود و صاحب ضیاع و عقار گردید پس، مدتی ملازم رکاب اعلیحضرت قوی شوکت، خاقان گیتی‌ستان آقا محمد شاه طاب ثراه گردید و در سال ۱۲۱۵ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و او را سه نفر پسر بود:

اول آنهاست: خلف اعظام اسلاف، شرف آل عبد مناف، حاوی فروع و اصول، جامع معقول و منقول، سالک مسالک شریعت و طریقت و حقیقت حاجی میرزا محمد باقر ملباشی. اگرچه آباء و اجداد او به حذاقت در طبابت معروف بودند و مواظبت مزاج سلاطین و امرا می‌فرمودند ولی خاطر جناب او از عمل طبابت ریمده اوقات را اشرف از آن دید پس در خدمت محققین از حکما و مدققین از فضلا استفاده نمود و مجموعه فضل و دانش گردید و چندین کتاب در فنون مختلفه تألیف فرمود مانند: شرح صحیفه سجادیه که در برابر شرح صحیفه سجادیه حضرت مغفرت مآب میرزا سید علی خان چون ستاره سها در برابر آفتاب عالمتاب افتاد و کتاب بحر الجواهر در علم کلام و انوار الحقایق و مقاصد الصالحین و انوار القلوب و مدتها به لقب و منصب ملباشی نواب اشرف والا فرمانفرما حسین علی میرزا برقرار بود:

بحر علوم و گنج فضائل که ذات اوست مجموعه حقایق و دیباچه حکم در سال ۱۲۴۰ به روضه رضوان خرامید و در تکیه خواجه حافظ (علیه الرحمه) مدفون گردید.

و ولد الصدقش: جناب مستطاب، قدوه ابرار و زبده اخیار، جامع فضائل، باسط شمایل، در لجه کمال و دری درجه افضال، سید موجد حاجی میرزا سید محمد ملباشی. مادام حیات، جز رضای حضرت حق را نخواست و جز بندگی او کاری نداشت، مدتها در عتبات عالیات مجاورت نمود و در سال ۱۲۹۷ به رحمت ایزدی پیوست و او را دو نفر پسر است که هر یک نور حدقه سیادت و نور حدیقه سعادت‌اند:

اول آنهاست جناب مستطاب کمالات اکتساب، قدسی انتساب، مجمع فضائل، باسط شمایل، متمسک به لطف ربه القاهر حاجی میرزا محمد باقر ملباشی در سال ۱۲۵۳ متولد گشته، تحصیل مراتب علمیه نموده، در هر حال اقتدا به والد ماجد خود نموده، عمرش را در طی فرایض و نوافل و سرپرستی املاک موروثه خود صرف دارد.

و ولد صدقش جناب محامد انتساب، کمالات اکتساب، فضائل مآب میرزا عبد الباقی در سال ۱۲۷۸ متولد گشته، به قدر رتبه خود تحصیل مراتب علمیه را نمود [ه] محسود اقران گشته است، ذهنش صاف و ذاتش غنی الاوصاف است.

پسر دویم مرحمت پناه حاجی میرزا سید محمد ملباشی است: جناب مستطاب کمالات- اکتساب، قدوه اخیار، زبده احرار، متمسک به لطف ربه الولی میرزا علی. در سال ۱۲۷۰ متولد گشته، سالهاست در عتبات عالیات و نجف اشرف توطن نموده است.

پسر دویم مرحوم میرزا سید محمد حکیم‌باشی است: جناب مستطاب افضل اهل زمان و اورع اهالی اوان، حاوی خصائل حسنه و جامع اوصاف مستحسنه، عالم فاضل: حاجی میرزا- محمد حسین مشهور به حاجی آقا ملباشی. بعد از وفات برادر ماجدش، به لقب جلیل ملباشی ملقب گردید و گاهی بر سیل تفنن مباحثه کتب طب و ریاضی را می‌فرمود و در سال ۱۲۶۵ به رحمت ایزدی پیوست و او را دو نفر پسر است:

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۹۸

اول آنها عالی جناب، کمالات اکتساب میرزا سید علی، مادام زندگانی به لوازم عبادت پرداخت و در سال ۱۲۶۷ وفات نموده و او را دو نفر پسر است:

اول آنهاست: کمالات اکتساب حاجی میرزا زین العابدین در سال ۱۲۵۱ متولد گشته، به قناعت و گوشه‌نشینی و عبادت پرداخته است. وقتی در راه استرآباد اسیر ترکمان گردید، مدتی را گذرانید تا آنکه مبلغی معین برده او را از طایفه ترکمان خریده، نجات دادند.

پسر دویم مرحوم میرزا سید علی است: سلاله السادات میرزا علی محمد. مدتهاست در دار الخلافه طهران و دیگر بلاد در تلگرافخانه مبارکه به مناصب جلیله برقرار است.

پسر دویم حاجی آقااست: کمالات اکتساب حاجی میرزا جعفر، مادام زندگانی به سرپرستی املاک والد ماجد خود مشغول بود و در سال ۱۲۷۳ به رحمت ایزدی پیوست و او را دو نفر پسر است که هر یک نور حدقه سیادت و نور حدیقه نجابت‌اند: میرزا حسن علی و میرزا محمد علی. و مدتی است در دار الخلافه طهران توقف دارند.

پسر سیم میرزا سید محمد حکیم‌باشی است: قدوه اعظام، اسوه افاحم، ملک اطبای زمان، بقراط دوران، منبع آداب، مقبول اولی الالباب، مالک زمام نظم و نثر، افصح شعرای عصر حاجی - میرزا رحیم حکیم‌باشی فخر الدوله «۱»، «بیدل» تخلص شاعر. در مراتب حکمت و طب سرآمد عقلای زمان و در مراحل ادب و شاعری مقدم شعرای دوران. در فضل و طبابت مشهور به «حکیم‌باشی» و در شعر و شاعری متخلص به «بیدل» و در القاب و اوصاف مشهور به «فخر الدوله». در اوائل حال در خدمت علامه وقت میرزا حسن علی طیب که شرح حالش بعد از این بیاید، تحصیل مراتب حکمت و طب نمود و از شیراز به دار الخلافه طهران برفت و مشغول معالجه مرضی گردید و در اندک زمانی امنای دولت علیه، معالجات او را پسندیده، معروف خدمت شاهنشاه خاقان گیتی پناه گشته، مأمور به معالجه مرضی حرم‌سرای شاهی گردید و مخصوصاً طیب خاصه نواب خورشید احتجاج، شاهزاده فخرجهان خانم، ملقب به فخر الدوله دختر ششم از چهل و هشت نفر دختران خجسته اختران شاهنشاه زمان، خاقان کشورستان، شهریار معدلت شعار، فتح علی شاه قاجار انار الله برهانه، گشته او را حکیم‌باشی فخر الدوله گفتند و هر روزه با حکیم‌باشیان شاهی در سلام عام سلطنتی حاضر می‌گشت و چون نسبت نسبی با جناب جلالت مآب اجل اکرم، سلاله سادات میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله منشی الممالک داشت، به نیابت از آن جناب تحریر رسائل و فرامین دولتی را نمود و چندی در غیبت آن جناب او را «منشی الممالک» گفتند و در حدود سال ۱۲۴۵ عود به شیراز نمود و در سال ۱۲۵۸ در شهر قم به رحمت ایزدی پیوست و مرحوم حاجی اکبر نواب شیرازی در کتاب دلگشا فرموده است «۲»: «بیدل» اسم شریفش میرزا رحیم، از سادات عالی - درجات موسوی است و اصل اجداد ایشان از جهرم فارس و از اطبای حق‌شناس است. در دولت صفویه به اصفهان رفت و در خدمت سلاطین شغل طبابت را کفیل گردید، والد ماجدش در زمان کریم خان زند به شیراز آمده توطن نمود و مدتی در حضرت خسرو جنت مکان قاجار به خدمت طبابت شتافت باز عود به شیراز نمود و میرزای معزی الیه سیدی است والا نسب و دانشوری است کریم حسب. از علوم رسمی خصوصاً علم طب با بهره کامل و در اکثر خطوطش نصیبی

(۱). رک: آثار العجم، ص ۵۲۷.

(۲). رساله دلگشا توسط نگارنده این حواشی، تصحیح شده و آماده چاپ است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۰۹۹

وافر، حاصل ابیاتش صاف و روان و اشعارش مقبول هنرمندان. این چند بیت از او ثبت گردید «۱»:

از عشق جانفرسای خود وز حسن روزافزون او «بیدل» توانی یافتن ز آغاز کار انجام را
 بیابانی است عشق ای دل که پیدا نیست پایش به منزل کی رسی تا گم نگردی در بیابانش
 چون سپهرم دشمن، از یاران چه آید جز فسوس چون طیبیم خصم، از درمان چه خیزد غیر درد
 درد خود را چون کند «بیدل» نهان از مردمان اشک سرخش آشکارا می رود بر روی زرد
 خسرو «بیدل» به ملک فارس بیجان تا به کی تنگدل، بی دوست، اندر کنج زندان تا به کی
 دیوساری چند در ملک تو عامل گشته اند دیو در ملک تو عامل ای سلیمان تا به کی
 گاو دفترخای اندر صید دفتر تا به چندموش انبان خوار اندر جوف انبان تا به کی
 خار بر دوشان صحراگرد مسکینان کوی صاحب تاج و کلاه و تخت و ایوان تا به کی
 فارس ویران شد به شاهنشاه ترک از من بگوی آخر این ملک سلیمان بی سلیمان تا به کی
 روز ظلم ناکسان تا چند باشد آشکار آفتاب عدل شاهنشاه پنهان تا به کی

شرم بادت ز آنچه می گوئی که باشد جای شرم شکوه در دوران شه «بیدل» ز دوران تا به کی خلف الصدقش: طره ناصیه سیادت و
 غره جبهه سعادت، عالم عابد و فاضل زاهد حاجی - میرزا علی «۲» در سال ۱۲۳۰ متولد گشته، کسب کمالات علمیه را به احسن
 وجوه نموده، سرآمد اقران خود شده، مدتهاست در مشهد مقدس به آستان بوسی حضرت ثامن ائمه اثنی عشر صلوات الله - علیهم
 مشغول گشته، عبادت ایزد متعال را وجهه همت خود ساخته، به هیچ کاری نپرداخته است و گاهی بر سبیل تفنن شعری گوید و
 تخلص خود را «فخر» گذاشته است و این چند بیت از اوست:

بگو به ساقی اگر با منت سر یاری است بیا که مستی این دوره به ز هشیاری است
 از آن زمان که نهفت ارغوان چهره خویش عذار زرد من از اشک سرخ، گلناری است
 جمال صورت اگر با کمال معنی نیست مباد نقد دل آنجا که از زیانکاری است
 بسته پای دل و دست جور بگشاده است بتی که شیوه اش عاشق کشی و عیاری است
 وصال دوست دهد دست کی به آسانی مرا که بر سر کویش گذر به دشواری است

تمام به نشود زخمهای سینه «فخر» نشان تیغ تو ماند که زخم آن کاری است و او را شش نفر پسر است:

اول آنهاست: قدوه بزرگان و اسوه ارباب دیوان حاجی میرزا سید رضی «۳» تحصیل مقدمات علمیه نموده، در علوم ادبیه و عربیه و
 خطوط، خصوصا نسخ تعلیق سرآمد اقران خود گردید و

(۱). نسخه دیوان بیدل در سال ۱۳۳۷ در اختیار آقای اصغر رستگار فرزند مرحوم سید محمد و نواده بیدل بوده و مؤلف کتاب
 دانشمندان و سخن سرايان فارس از آن استفاده کرده، دیوان را در حدود ۵ هزار بیت دانسته است. (ج ۱، ص ۵۰۷)

۲ و ۳. ر ک: آثار العجم، ص ۵۲۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۰۰

در سال ۱۲۷۸ از شیراز به طهران رفته در امور وزارت دول خارجه مداخلتی نمود و از درستکاری به مناصب عالی رسیده است و
 گاهی برای آزمایش طبع شعری می گوید و این چند شعر از او ثبت گردید:
 از لاله خودرو چو شود دشت بهشتی از لاله رخی بادهستان در لب کشتی
 دریاب بهشت چمن و کوثر و طوبی از قد و لب نوش لبی حور سرشتی
 من قدر وصال تو شناسم پس از این هجر چون دوزخنی را که ببخشند بهشتی

قلبی است زراندود جهان تا نفریبی با جلوه گر از کسوت زیبا شده زشتی

بر باد مکن تکیه که این بالش زردوزروزی دو بدل سازدش ایام به خشتی پسر دویم و سیم جناب حاجی میرزا علی است: اصالت و نجابت و سعادت و سیادت- اکتناهان میرزا حسین «۱» و فخر الاماثل حاجی میرزا حسن «۲». به زیور کمالات لایقه و فضیلت علمی آراسته‌اند.

پسر چهارم و پنجم و ششم عالی جناب حاجی میرزا علی است: مصطفوی نسبان، مرتضوی- حسابان: میرزا محمد علی «۳». و میرزا محمد و میرزا عبد الرضا به اندازه رتبه خود تحصیل کمالات نموده‌اند.

و از اجله امرا و اعیان و بزرگان این محله است بلکه مملکت فارس بلکه ممالک ایران سلسله جلیله خوانین قشقائی «۴» و قشقائی نام طایفه‌ای از ایلات فارس است که شرح حال آنها در ذیل ذکر ایلات بیاید. جد اعلائی آنها که در این محله خانه ساخته است معتمد السلطان، حسن خان قشقائی پسر جانی آقا پسر نامدار آقا پسر بیک محمد آقا پسر صفر علی آقا پسر جانی آقا پسر قاضی آقا پسر امیر قاضی شاهلو قشقائی و حسن خان در دولت زندیه اعتباری داشته، در خدمت پادشاه عادل حضرت کریم خان زند، محل مشاوره بود و برادر ماجد حسن خان قشقائی معتمد السلطان اسماعیل خان قشقائی است. مانند برادر خود در خدمت سلاطین زند محل مشاوره گردید و در اواخر سلطنت زندیه یا به تهمت یا به بخت و اتفاق دست حسن خان را بریدند و هر دو چشم اسماعیل- خان را درآوردند.

و خلف الصدق مرحوم اسماعیل خان، مجدت و نجدت اکتناه، معتمد السلطان جانی خان- ایلخانی قشقائی، بعد از وفات والد خود علاوه بر حکومت موروثی ایل قشقائی به لقب ایل بیگی سرافراز گردید و در سال ۱۲۳۴ به لقب جلیل ایلخانی سرافراز آمد و در سال ۱۲۳۹ وفات

(۱). در آثار العجم، آمده است: (میرزا محمد حسین دارای علم و عمل است و در زهد و تقوی بی‌بدل در بی‌همدمی شعری می‌سراید و (همدم) تخلص می‌نماید و این شعر از اوست:

ای زلف تو به گردن مه کرده سلسله‌وز آتش رخ تو خور افروخت مشعله
سر می‌نهم به خار مغیلان به جای پای گر وصل تست از پس هفتاد مرحله
گر نفی جزء لا یتجزی حکیم کرد آن لب کند تبسمت اثبات مساله

(۲). گاهی شعری می‌گوید و با اسم تخلص می‌نماید). آثار العجم، ص ۵۲۸.

(۳). ر ک: آثار العجم، ص ۵۲۸.

(۴). در متن: (قشقائی است).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۰۱

یافت و او را پنج نفر پسر بود:

اول آنها اصالت و نجابت اکتناه حاجی حسین قلی خان بعد از وفات والد ماجدش از عهده لوازم منصب ایلخانی برنیامد و در بلوک کام فیروز توطن نمود.

و خلف الصدقش اسماعیل خان مانند والد خود در کام فیروز متوطن بود و او را سه نفر پسر است:

عباس خان و علی اکبر خان و باقر خان. در بلوک کام فیروز توطن دارند.

پسر دویم جانی خان، عالی‌جاه اصالت و نبالت اکتناه، حاوی مناصب، جامع مناقب، معتمد حضرت سلطانی، مقرب در گاه خاقانی محمد علی خان ایلخانی است. در سال ۱۲۰۸ متولد گردید و بعد از وفات والد ماجدش به لقب جلیل ایلخانی سرافراز شد و در سال

۱۲۴۰ و اند به مصاهرت و دامادی نواب والا حضرت فرمانفرما سرافراز گردید و در سال ۴۷ [۱۲] از نواب والا حضرت معزی الیه رنجیده با تمامت ایلات فارس به نواحی کرمان برفت و در سال ۱۲۵۱ جناب منوچهر خان معتمد الدوله وزیر مملکت فارس او را و آقا میرزا محمد فسائی را به کره خاطر روانه دار الخلافه طهران بداشت و سالها به احترام تمام توقف نمود و در سال ۱۲۶۵ عود به شیراز نموده، راتق و فاتق امور مملکتی گردید و در سال ۶۸ [۱۲] در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و جنازه او را در تکیه شیخ عبد الله اقطع مشهور به پیر بناب دو فرسخ در جانب قبله شیراز مدفون گردید و او را سه پسر است:

اول آنهاست افتخار الاکفاء جهانگیر خان ایل بیگی در ۱۲۳۰ متولد گشته، آنچه لایق بزرگزادگان است، تحصیل نموده، به شرف مصاهرت پادشاه جم جاه اسلامیان پناه، محمد شاه غازی انار الله برهانه قرین مباحات گشته، همشیره مخدره مکرمه شاهنشاهی دامت عفتها در عقد ازدواجش درآمد و به منصب سرتیپی فوج سرباز قشقائی سرافراز گردید و تا سال ۶۵ [۱۲] با فوج سرباز در دار الخلافه توقف داشت، پس عود به شیراز نمود و مدت دو سال به حکومت ناحیه داراب برقرار گردید و در سال شصت و هشت و نه، حاکم بلوک کازرون گردید و بعد از وفات والد ماجدش به لقب «ایل بیگی» سرافراز آمد و در سال ۱۲۸۸ وفات نمود.

و خلف الصدقش محمد حسن خان سرهنگ، کمالات لایقه را آموخته به لقب جلیل «سرهنگی» سرافراز [آمده و] به سرپرستی املاک موروثه خود پرداخته، به ضابطی بلوک آباده طشک خود قناعت نموده است. به فطرت اصلی بیشتر اوقات خود را صرف نماز و دعا و تلاوت قرآن مجید کند و به این جهت حضرت اشرف والا حاجی معتمد الدوله ادام الله بقاءه که خال ماجد اوست او را مؤمن قشقائی می‌فرمود.

پسر دویم محمد علی ایلخانی است: مجدت و نجدت اکتناه لطف علی خان سرتیپ. بعد از وفات والد ماجدش به منصب سرتیپی فوج سرباز قشقائی برقرار گردید و به احسن وجوه از عهده لوازم آن برآمد و چندین بار به خطه لارستان و بنادر و کوه گیلویه رفته، آن سامان را منتظم نمود و در سال ۱۲۷۰ و اند وفات یافت و او را یک نفر پسر است:

عالی جاه، خلاصه الاشباه مقرب الحضرت حاجی محمد صادق خان. چون مادر او از کلانتر- زادگان بلوک آباده اقلید است به مناسبت در قصبه آباده متوطن گشته است.

پسر سیم محمد علی خان ایلخانی است: افتخار الاکفاء مجدت و نجدت و فخامت اکتناه،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۰۲

نور حدقه اصالت و نجابت حاجی نصر الله خان ایل بیگی در سال ۱۲۵۶ متولد گشته، لوازم مردمی و مردم‌داری را آموخته، چندین سال به لقب جلیل «سرتیپی» سرافراز بود و در سال ۱۲۹۵ حکومت ایلات قشقائی را متکفل گردید و به لقب جلیل «ایل بیگی» قرین مباحات آمد و از عنفوان جوانی تاکنون ضابطی محال سرحد چهاردانگه فارس و بلوک کامفیروز را که بیشتر املاکش موروثی و مکتسبی اوست متحمل است.

و ولد الصدقش، فخر الاشباه سلطان ابراهیم خان سرهنگ در سال ۱۲۸۷ متولد گشته، کمالات بزرگزادگان را آموخته در سواری و شکارافکنی، گوی سبقت را از همگان ربوده است.

پسر سیم مرحوم جانی خان ایلخانی است: فخامت نصاب، مناعت و نجابت انتساب مرتضی قلی خان ایل بیگی. از بدایت جوانی به این لقب سرافراز بود و مدت زندگانی نظم ایلات را به احسن وجوه نمود و چندین بار طوایف بختیاری را گوشمال لایقی داده، خوانین آنها را در اطاعت آورد و در سال ۴۹ [۱۲] که روی توجه حضرت فرمانفرما حسین علی میرزا طاب ثراه از سلسله قشقائی گشته، آقا بابا خان فراشبندی را با جماعتی برای گرفتن او روانه فرمود و در قلعه پرکان قیر و کارزین او را گرفتند و به شیراز آوردند و از زخمی که برکناره بیضه او رسیده بود، در شیراز وفات یافت چنانکه تفصیل این واقعه در گفتار اول این فارسنامه در ذیل گفتار وقایع ۱۲۴۹ نگاشته گردید «۱» و او را دو نفر پسر است:

اول آنهاست: مجدت و نجدت اکتناه علی قلی خان ایل بیگی در سال ۱۲۳۰ متولد گشته، سالها به نیابت از عم ماجد خود محمد قلی خان ایل بیگی انتظام امور و وصول مالیات دیوانی ایلات قشقائی را متکفل بود و از عهده این کار به احسن وجوه برآمد و در سال ۶۶ [۱۲] با فساد شیاطین رجوع کار از او گشته، مدتها به فراغت گذرانید و در سال ۱۲۸۸ رجوع معاملات دیوانی ایلات قشقائی با او گردید و به لقب جلیل «ایل بیگی» سرافراز آمد و از حوادث عمر ضابطی بلوک جره را داشته و او را چهار نفر پسر است:

الله قلی خان و کهن دل خان و امان الله خان و حبیب الله خان و هریک در مرحله سواری و دلاوری و حسن کفایت سرآمد اقران گشته، محسود امثال آمده‌اند.

پسر دویم مرتضی قلی خان ایل بیگی است: عمده‌الاعیان قباد خان. عمر خود را در آسایش گذرانید.

و خلف الصدقش امام قلی خان در راستگویی و درستکاری در معاملات دیوانی و تجارتی ضرب المثل گشته، نوشته و برات او را معامله کاران به منت قبول نمایند.

پسر چهارم جانی خان ایلخانی است: مجدت و نجدت اکتناه مصطفی قلی خان سردار. در سواری و تیراندازی و دلاوری و هیئت بشره و تنومندی و خوبی اندام، یگانه اهل زمان خود بود و در سال ۱۲۴۷ که حضرت فرمانفرما قلعه کرمان را در محاصره داشت، مصطفی قلی خان سردار چون یورش به جانب قلعه برد، گلوله‌ای از قلعه‌گیان به او رسیده «۲» به رحمت ایزدی پیوست و او را دو نفر پسر است.

اول آنهاست: مجدت و نجدت اکتناه سهراب خان. در اواخر عمر، ارباب غرض او را

(۱). ر ک: ص ۷۵۷ همین کتاب.

(۲). در متن: (ترسیده).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۰۳

به نافرمانی نسبت دادند و عاقبت به سخط قهرمان زمان، شاهنشاه جهان ادام الله عمره و شوکته گرفتار شده در سال ۱۲۹۱ به سیاست رسید.

و خلف الصدقش: خلاصه‌الاشباه بهادر خان در اول سن جوانی در حمایت عم ماجد خود برقرار است.

پسر دویم مصطفی قلی خان سردار است: مجدت و نجدت و فخامت اکتناه داراب خان ایل بیگی در سال ۱۲۴۵ متولد گشته، آنچه لازمه سواری و دلاوری است آموخته، سالها به آسایش گذرانید و در سال ۱۲۹۳ به لقب جلیل «ایل بیگی» سرافراز گردید و به فرمایش حضرت اشرف والا حاجی معتمد الدوله، چنان نظمی به ایلات بداد که نام دزد و دزدی را فراموش نمودند و او را سه نفر پسر است:

خلاصه‌الاشباهان: عبد الله خان و احمد خان و اسمعیل خان. همه در اوائل مراحل زندگانی‌اند.

پسر پنجم جانی خان ایلخانی است: ملاذ طوایف، مظهر عواطف، قدوه بزرگان زمان، زبده اعیان دوران، صاحب ذیل اقتدار، نادره دهور و اعصار، امیر الامراء محمد قلی خان ایلخانی که مادر دهر ماندش نزیاید و ابناء زمان برای خدمتش نشاید. در درستکاری رایت افراشت و در راستگویی مانند نداشت، تا در قید حیات بود، نام دزدی را کسی در فارس نشنید و طریقه ناهنجاری از ایلات، کسی ندید. خطوط استادان خط را بهتر از خوشنویسان شناختی و محاسن شعر را از شعرا بهتر دانستی. در هر حرفه و صنعت بصیرتی خاص داشتی. در سال ۱۲۲۴ متولد شده، در سال ۱۲۵۰ به لقب «ایل بیگی» سرافراز گردید و از عهده لوازم آن به احسن وجوه برآمد و در سال ۱۲۶۸ به لقب و منصب ایلخانی مملکت فارس، قرین مباهات گردید.

همتی بلند و طبعی ارجمند داشت و در سال ۱۲۸۴ به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف صدقش: نور حدقه نجابت و نور حدیقه اصالت سلطان محمد خان ایلخانی تحصیل کمالات لایقه را نموده، در لوازم بزرگی بر همه اقران برتری دارد. در سال ۱۲۸۴ به لقب جلیل «ایل خانی» سرافراز گردید و در سال ۱۲۸۸ که بالای قحط در ممالک ایران نازل گردید و شوریدگی و خرابی و پریشانی و پراکندگی در ایلات فارس افتاد به مصلحت وقت، از ضابطی و عاملی ایلات استعفا نمود و به حکومت بلوک فیروز آباد و فراشند قناعت نموده به آسایش می‌گذراند.

و از اجله اعیان این محله است: سلسله حاجی آقاسی. اصل آنها از آذربایجان است. جد آنها امیر بارای و تدبیر، جامع آیات افتخار حاجی آقاسی بیگ افشار آذربایجانی، در اردوی نادر شاهی لوای افتخار افزاشته، سرکرده چندین نفر سوار بود و با سلطان عادل حضرت کریم خان مصاحبت و مؤانست داشت و بعد از انتقال سلطنت به نواب کریم خان که شیراز جنت طراز را پایتخت خود نمود، به ملاحظه:

ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکروا من کان یألفهم فی المنزل الخشن «۱» حق صحبت او را منظور داشته، او را از آذربایجان بخواست و آن عالی‌جاه از طریق شام

(۱). بزرگواران چون به همواری رسند از همراهان درشتیها و ناهمواریها یاد کنند. (امثال و حکم، ص ۲۸۸).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۰۴

به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گشته، به عتبات عالیات آمده، از طریق بصره وارد شیراز گردید و نواب کریم خان او را پذیرائی بسزا فرمود، خانه‌ای وسیع و منزلی رفیع در محله میدان- شاه برای او بساخت و مایحتاج او را پرداخت و حاجی معزی الیه به انواع کمالات آراسته بود، خصوصا خط نسخ تعلیق را خوش می‌نوشت و خط سنگ مرمر قبر خواجه حافظ علیه الرحمه خط اوست و «تکیه حاجی آقاسی» در این محله که در این چند سال به «تکیه نواب هندی» شهرت یافته است، از بناهای اوست و او را دو نفر پسر بود:

اول آنها نجابت اکتناه آقا محمد رضا جد اعلائی عالی‌جاه حاجی میرزا محمد قلی است که شرح حال او در محله سردزک گذشت. این بیت از آقا محمد صادق، «کوکب» تخلص «۱» پسر آقا محمد رضاست:

جان برافشانم ترا چون از برابر بگذری رخ بپوشانی مرا چون از مقابل بگذرم پسر دویم مرحوم حاجی آقاسی بگ «۲» است: جناب مستطاب فضیلت شعار، حکمت دثار، اعلم فضلا و افضل علما میرزا حسن علی، طیب، فقیه، حکیم. صیت فضائلش به اقصی بلاد رسید و جماعتی از بلاد بعیده شدرحال نموده، به شیراز آمده، از خدمتش مستفیض شدند و در حلقه درسش جماعتی از فضلا حاضر گشته، کسب مراتب علمیه را نمودند و مرحوم حاجی اکبر نواب در کتاب دلگشا فرموده است: کتب حکمای مشاء را از خدمت آن استاد بزرگوار استفاده نمودم و جناب میرزای معزی الیه در سال ۱۲۲۵ به رحمت ایزدی پیوست و از مآثر او کتاب حاشیه بر شرح علامه علی الاطلاق مولانا قطب الدین شیرازی بر قانون طب حضرت شیخ- رئیس ابو علی سینا و حاشیه دیگر بر شرح قرشی که تشریح قانون و فضیلت خود را در آن دو حاشیه ظاهر ساخته است.

و خلف الصدقش جناب مستطاب علامه زمان و نادره اوان، مکمل کمالات، متمم فضائل و سعادات، مخزن جواهر اصناف حکم، رابط مراتب حدود به قدم، ادیب اریب، مسیح ثانی، مستخرج قانون معانی، بقراط دوران، جالینوس زمان، ناظم ابیات لطیفه، میدع معانی بدیعه، افصح بلغا، ابلغ فصحا، مقله حدقه زمان، یاقوت معدن عرفان، محرر خطوط بر طبقات اوراق، مقرر نقوش بر صفحات اطباق، متمسک به لطف ربه الولی میرزا سید علی حکمت دثار، فقاهت- شعار، طبابت آثار شاعر «نیاز» تخلص مشهور به «خوشنویس» «۳». حکمتش ارسطو را شاد داشته، فقهش علامه حلی را یاد آورده، طبش روان جالینوس را تازه کرده، صیت شعرش

از شعری گذشته، خط شکسته را در درستی، خط نسخ بر خطوط خوشنویسان کشیده، در اخلاق حسنه اقتدا به اولیاء نموده در سال ۱۱۹۷ متولد گردید و مادر محترمه‌اش دختر میرزا جانی عم حقیقی

(۱). نواب در تذکره دلگشا می‌نویسد: خط شکسته و نستعلیق را خوش نوشتی و در نظر همتش سیم و زر چون خاک و خشتی بودی، بعد از انقضای دولت زندیه به سفر هندوستان رفت و اعتباری کامل یافته بر مسند عدالت صدارت فرماندهان فرنگ نشست مثنوی هفت پیکر به نظم نظامی منظوم و مثنویات دیگر گفته. (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۴، ص ۲۵۲).

(۲). در متن: (یک).

(۳). ر ک: آثار العجم، ص ۵۴۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۰۵

نگارنده این فارسنامه ناصری است که شرح حالش در محله بازار مرغ گذشت. در خدمت والد ماجد خود کسب مراتب حکمت و طب نمود و از خالوی بزرگوار خود سید المجتهدین حاجی - میرزا ابراهیم مطالب کتب فقه و اصول را آموخت و مرتبه شاعری را از طبع نقاد و ذهن وقاد خود دریافت و رموز خوشنویسی را از مرحوم خواجه ابو الحسن خوشنویس فسائی که شاگرد بلاواسطه مرحوم درویش عبد المجید شکسته‌نویس است بیاموخت و در سال ۱۲۳۰ و اند به سیاحت هندوستان رفته، بعد از دو سال عود به شیراز نمود و از آنجا که فلک را عادت دیرینه این است که با آزادگان دائم به کین است، امر معاشش مختل شده، خانه نشیمن و تکیه جد ماجدش مرحوم حاجی آقاسی بیک در این محله و ضیاع و عقار خود را در شیراز فروخت و دیون خود را ادا نموده، مدتی برای سرپرستی املاک موروثه خود در قریه نوبندگان فسا توقف فرمود، پس عود به شیراز نمود و در سال ۱۲۶۳ از ناخوشی وبا به رحمت ایزدی پیوست و از مآثر آن جناب کتاب مثنوی در قصه فیروز و نسرین خیالیه است و اصناف حکم و مواعظ را در آن درج نموده و نزدیک به دو هزار و پانصد بیت است و دیوان غزلیات او نزدیک به پنجهزار بیت رسیده است و چند نسخه کتاب دیوان خواجه حافظ و خسرو شیرین وحشی و خمسه نظامی و شاهنامه حکیم فردوسی را به قلم مشکین رقم خود نگاشته است و این چند بیت از آن جناب ثبت گردید:

در سبب نظم کتاب فیروز و نسرین فرموده است:

نپنداری مرا میل فسانه است که از افسانه‌ام، مطلب، بهانه است

بداند هر که او را هوش باشد که افسانه به سر، سرپوش باشد

به محفل شاهدی شیرین چو آید نخستش پرده‌ای بر چهره باید

از آن تا چشم بدخواهان شود دورباید بودنش در پرده مستور

که گر بی پرده گردد حسن بی باک نباشد هر گز ایمن از هوسناک

چه گر از پرده حسنی بی مدارا شود هر گاه و بیگه آشکارا

ز عشاق هوسناک زمانه نیابد کس تفاوت در میانه

بود اسرار عشق آن شوخ شیرین که آید پرده‌اش فیروز و نسرین

چو سر عشق می‌زد از درون جوش نمودم بر وی این افسانه سرپوش

در آن اسرار حکمت درج کردم نهانش همچو گوهر خرج کردم

که تا هرگونه مطلب هست آگاه از لفظش سوی معنی آورد راه

هر آن کش نیست هم زاینگونه هوشی سوی افسانه دارد تیزگوشی

چو از افسانه‌ام بیرون شمار است مرا بر صدق و کذب او چه کار است
نگویم قصه شیرین و خسروز تشریف کهن بر خلعت نو
که آن عقد گهرهای گرامی گرفته نظم از نظم «نظامی»
نه هم از داستان حسن یوسف سخن رانم نه زان دارم تأسف
که یزدان در نبی کرده بیانش به احسن وجه و «جامی» ترجمانش
نه از عذرا و وامق هم فسانه دلم خواهد که آرم در میانه
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۰۶ که آن افسانه را کرده است نامی به نام نامی خویش تمامی
نه از فرهاد و شیرینم روایت کنم، چون کرد از آن «وحشی» حکایت
اگرچه آن عروس حجله فکردرون حجله باشد همچنان بکر
ولی چندی است تا اکنون «وصالش» در آورده در آغوش خیالش
به کابینش گهرها سفت خواهد در اتمامش سخنها گفت خواهد
«نیاز» اکنون به دستاویز خامه بیان کن سر این سر بسته نامه
در اظهار حقیقت تا توان کوش ولی ز افسانه‌اش در پرده بنیوش
خداوندا به پیران طریقت به آن شاهان اقلیم شریعت
به تخصیص آن ابو القاسم محمد که آمد نوری از اسرار سرمد
که گشت از علت اولی چو ظاهر جهان را علت غائی در آخر
که این نظم گهر داده تمامی که گردد نامه فرخنده نامی
ز گردون پایه‌اش را بر فرازی به گوش اهل معنی جاش سازی
ز لطف خود همیشه داریش دورز تصریفات کج طبعان دل کور
ز نام کس نبخشیدم در او زیب که مدح دیگرانم هست بس عیب
ز مدح خسروانیم عار باشد کز آنم کردنی تر کار باشد
به نام خویش کردم سرفرازش که خواندم نامه راز نیازش
سخندان اوستاد نغمه پرداز که تار این حکایت کرد بر ساز
به مزمار بیان از پرده راز بدین قانون خوش در داد آواز
که بر تخت کیان از تخم جمشیدشهی بد ذره پرور همچو خورشید
همه خلق جهان ز او شاد و خرسند خدا را بنده، بر گیتی خداوند
جهان سرتاسر از عدل وی آباد سپاهی و رعیت خرم و شاد
گوزن و شیر با هم رام کرده پدر نام ورا بهرام کرده
به عهدش بر کسی از کس نه باری به دورش با کسی، کس را نه کاری
ز جودش آنچنان اقلیم آباد که اسم فافه از دوران برافتاد
ز عدلش باز و تیهو رام باهم ز پاسش گرگ و میش آرام باهم
پسر بودش یکی فرزانه فرزند که از گیتی بدان می بود خرسند
به تخت شهریاری، تاجداری به ملک تاجداری شهریاری

ز کان حسن، لعلی بود رخشان به بحر نیکوئی، دری درخشان
 خط سبزش بگرد لب دمیده چو خضر از چشمه حیوان چشیده
 پریشان طره‌اش بر روی چون گل چو بر گل از صبا افتاده سنبل
 ز بهر چشم بد ز آن روی دلکش سپندی سوختی خالش در آتش
 به بزم اندر چو شمعی محفل افروز به رزم اندر چو شیری کینه‌اندوز
 همه روز پدر ز آن روز نوروز نهاده نام او شهزاده فیروز
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۰۷

و این چند بیت از دیوان غزلیات آن جناب تیمنا نگاشته گردید:
 ای ز شوق در دل من خارهای ز لطفت خارها، گلزارها «۱»
 گر امید وصل باشد عاقبت سهل باشد در رهت دشوارها
 بر سرم بگذر که دارم در نظر غیر جان دادن به راهت کارها
 در میان ما و شادی جهان روزگار از غم کشد دیوارها
 می کشد بهر تو ای گلرخ «نیاز» از رقیبان اینهمه آزارها
 تا نگیرد لشکر غم سربسر ملک جهان ره نیابد در دل این رندان عشرت پیشه را
 هر دلی را کانداز او غم ریشه محکم کرده است جز می از جا برنیارد کند هیچ این ریشه را
 کی به عشق افسانه گشت از چاره پردازی «نیاز» گر نمی زد عاقبت فرهاد بر سر تیشه را
 افغان که چون نهال امیدم به بر رسید جانم رسید بر لب و عمرم به سر رسید
 سیلاب اشک سد رهم شد به کوی دوست بنگر چها که بر من از این چشم تر رسید
 ای مرغ دل ز بی پری آسوده‌ای کنون پروانه را نگر که چه از بال و پر رسید
 رهن من زلف یار، رهبر من بوی اوست بتکده ام کوی دوست، قبله من روی اوست
 زاهد و طوف حرم، برهن و سومنات سجده گه عاشقان، طاق دو ابروی اوست
 روضه دار السلام گر نبود میکده چشمه کوثر روان بهر چه از جوی اوست
 دام دل هوشمند، دانه خال وی است گردن جان را کمند، سلسله موی اوست
 یار ندارد «نیاز» میل به خشم و به نازبا تو اگر شد چنین از تو نه از خوی اوست
 امروز که یار، یار ما نیست جز مرگ علاج کار ما نیست
 در وادی عشق خوب رویان جز کشته شدن شعار ما نیست
 برق ارچه بسوزد عالمی راهم چون دل پر شرار ما نیست
 با لاله رخان وفا نبوده است یا بوده به روزگار ما نیست
 با خسته دلان تفقد و لطف رسم است که در دیار ما نیست
 صیدی چو «نیاز» لاغر و زار شایسته شهسوار ما نیست
 اکنون که گل نشست بر اورنگ خسروی می خور به روی یار به آهنگ پهلوی «۲»
 ساقی بیار باده که هر دم نسیم باغ خوش می کند حکایت انفاس عیسوی
 پر کن قدح ز باده که شاید دمی مباحشد فراغتم ز املهای دنیوی

ای دل ز فکر تفرقه خاطر نگاه دارخواهی ملول گشت که این نکته بشنوی

(۱). در متن: (گلزار).

(۲). به استقبال از غزل خواجه شیراز است به مطلع:

بلبل ز شاخ سرو به آهنگ پهلوی می خواند دوش درس مقامات معنوی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۰۸ غافل مشو ز پنجه شاهین روزگارای کبک خوشخرام که سرمست می روی

آزاد از غم دو جهان گشت آنکه اواز جان و دل به پیر مغان کرد پیروی

آن تخم دوستی که فشانندی به دل «نیاز» جز غم نداده حاصلی اکنون که بدروی و خلف الصدق مرحمت پناه میرزا سید علی نیاز است: جناب مستطاب کمالات اکتساب، عالم فاضل، طیب لیب، کشاف مشکلات، مفتاح معضلات، مکمل نفوس، حاوی کمالات بقراط و جالینوس، حسان زمان و سبحان اوان، ناظم عقود جواهر ایات، صراف نقود زواهر کلمات، ادیب اریب حاجی میرزا بزرگ طیب «۱» «وفا» تخلص. نام اصلی آن جناب میرزا حسن علی است در سال ۱۲۲۴ متولد گشته در خدمت والد ماجد خود کسب کمالات علمیه نموده، سرآمد اهل عصر گردید و در فنون طب و تشریح، گوی سبقت را از همگنان ربود و خط نسخ تعلیق را خوب نوشت، در رتبه شاعری ترقی نمود و صاحب دیوان گردید و در سال ۵۴ [۱۲] از شیراز به بندر بمبای هندوستان برفت، پس از سالی به مکه معظمه و مدینه طیب مشرف گشته، از طریق مصر و اسکندریه برای تکمیل طب به فرنگستان رفته، مدتی در شهر پاریس و لندن توقف نمود، پس عود به هندوستان کرد، سالها در شهر کلکته رحل اقامت افکنده به احترام و عزت تمام به تدریس و طبابت گذران نمود پس به نیت التمام عتبه علیه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه در سال ۱۲۷۶ از کلکته به بمبای آمده، مریض گشته، به رحمت ایزدی پیوست و او را اولادی نبود و این چند بیت از آن جناب ثبت گردید:

در سالی که نواب محمد علی پاشای مصری به عزم حج وارد مکه معظمه گردید جناب حاجی - میرزا بزرگ: «وفا» این قصیده را در مدح او گفته فرستاد و چهارصد اشرفی رومی به هدیه گرفت:

روز حج و طواف شد ای که به طوف درخوری طوف سرای دل نما، تا ز طواف برخوردار
سعی صفای حج نشد، سعی صفای دل نماگر نکنی صفای دل، با شتری برابری
جمره زنند حاجیان خوش به مناره در منی جمره ز سبحة کن تو وز آه منار دیگری
لمس حجر به طاق نه، ترک سیه دلی بگو کاین حجر از سیه دلان گشته سیاه در بری
عور و ضعیف و بینوا، محرم کعبه وفا ذکر به دل ز لب دعا قانع خشکی و تری
حلقه ماتم من از، حلقه کعبه خوبترخیز و به حلقه اندر آ چند چو حلقه بر دری
طوف نسا و حاجیان، ما و طواف مرد حق زن بر مرد کی سزد لاف زند ز همسری

(۱). در کتاب دانشمندان و سخن سرایان فارس ج ۴، ص ۸۱۵، نام او میرزا حسن علی طیب شیرازی آمده است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۰۹ عمره و شوط «۱» می برم من به طواف قبله ای گو به مناسک حجم، خضر شود به رهبری

خاصه امیر پردلی پر فکری توانگری آنکه به چنبر آورد گردن چرخ چنبری

نام محمد و علی یک شد و گشت نام او یعنی از این دو نیستش با کس دیگری سری

در بر خلق او خجل، نافه مشک تبتی پیش قیام او دو تا قامت سرو کشمیری

هر که فروغ رأی او راه کند به خاطرش تا به ابد ز چشم او می بشود نهان پری

یک سر موی هر که را هشت به دل خلاف اوهر سر موی او کند بر رگ جاننش نشتری
 ای بر رأی تو خجل آینه سکندری آینه کیست تا کند رأی ترا برابری
 عید خوش است و روز خوش خوش گذران و خوش بزی کز تو به پاست کشوری از تو رضاست لشکری
 در همه عمر خویشتن راه کرم سپرده‌ای به که بجز ره کرم باقی عمر نسپری
 نام در این جهان بمان خیر در آن جهان فرست تا ز صراط زودتر از همه کس تو بگذری
 زنده نمانده تاکنون هیچ تو دانی از کجاست ذکر خوش سبکتکین «۲» نام نکوی سنجری
 مانده اثر ز سنجر از مدح معزی و بود نام سبکتکین به جا از سخنان عنصری
 ز آن دوسخی، دو مدح خوان، عهد تو است [و] دور من من به سخن فزونترم تو به سخا فزونتری
 تا سپرند اختران راه بر اوج آسمان پشت نه آسمان چنان خم به درت به چاکری
 عید چنین مبارکت، ظل خدا تبارکت در گهر بلارکت خصم ترا توانگری و تمام این قصیده، شصت و پنج بیت است.
 از دور آسمان وز «۳» تقدیر داد گریایم چسان خلاص و نمایم چسان حذر

(۱). شوط به معنی طواف کردن، گرد گشتن.

(۲). مقصود پسر سبکتکین محمود است.

(۳). در متن: (در).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۱۰ هر جا که دل گرفت مرا گفت هین وطن هر جا که دل شکفت مرا گفت هین سفر
 آنم که گفتمی که یکی مرد یک فم در هر فنی که خلق بر اویند مفتخر
 گفتم ز ابن مقله «۱» برد خطم آبرونظم به جان عنصری اندر زند شرر
 سقراط و جاثلیق «۲» ز دار الشفای من بر ضعف دل برند به در یوزه گلشکر
 بر طب شریک «۳» من نبیدی کس و گر بدی یک تن مسیح بود و به اعجاز داد گر
 اقبال چون نبود از این نقشها چه سودهم جهل به ز دانش و هم عیب از هنر
 هر کس به هند آمد، اندوخت گنج و مال من واهواه می برم از این سفر، ثمر
 تحسین مرا نه وجه خوراک است و نه لباس تحسین نه گاه اسب شود نه شعیر خر
 آنرا که سر فراختم از مدح بر فلک خواهد همی به چاه مذلت مرا مفر
 رویش ندیدم آنکه ز من به شدش مرض نامم نبرد آنکه ز من گشت نامور
 آنم که بود درگه من مفخر شهان‌نی از هنر ز دولت آبای نامور
 ای رفیقان ز روز خوش فریاد کار من با شب فراق افتاد
 گشت اقبالم از جهان ادبار شد رواجم ز دور چرخ کساد
 اخترم از زمانه کرد غروب دولتم از ستاره رفت به باد
 مادر روزگار پنداری مر مرا از برای محنت زاد
 روز عیش و خوشی مبدل شد به شب هجر و ناله و فریاد
 سیمرخ قاف را به سنان «۴» گر کنم شکار مقهور آسمانم و مجبور روزگار
 صدبار همچو بیژن گشتم اسیر چاه صدبار همچو بهمن رفتم به کام مار

گاهی به هفتواد زده اردشیر سان گاهی به هفتخوان شده اسفندیاروار
 فرزین شود سوار چو شد هفت خانه سر هفتاد ملک گشتم و شخصم نشد سوار
 اختر چو دشمن است چه سقسین «۵» چه کاشغر گردون چو ریمن است چه روم و چه زنگبار
 هر که دل داد چو من شاهد بازاری را گو قرین شو همه شب تا به سحر، زاری را
 تاری از چین سر و زلف تو گر دست دهد طبله بر باد دهم نافه تاتاری را
 هر چه در دست توان داشت ز بیگانه نهان غیر این درد جگر [خواره] «۶» گرفتاری را
 غیر عاشق که نهد بار گران بر سر بارهر که دیدم همه جویند سبکباری را
 جز «وفا» کو به سر کوی تو از جان بگذشت کس ندانم که به سر برد وفاداری را

(۱). ابو علی محمد بن مقله وزیر متولد ۲۷۲ هجری قمری، متوفی دهم شوال ۳۲۸ مبتدع و مخترع رسم خط بدیع است و پیشوای
 خطاطان که بر دست او و برادرش خط کوفی به شکل معروف زمان ما درآمده است. (اطلس خط، ص ۲۹۶)

(۲). در متن: (جاسلیق).

(۳). در متن: (حشریک).

(۴). در متن: (بستان).

(۵). نام ولایتی از ترکستان:

گویند که در سقسین ترکی دو کمان دارد گر زین دو یکی گم شد ما را چه زیان دارد (مولوی)

(۶). در متن: کاره، خار.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۱۱ ترا تا چهره نغز و دلفریب است مرا، دل ریش و خاطر ناشکیب است

مگر دادی به زلفت ره صبا را که امروز این چنینش بوی طیب است

دل اندر زلفش ار گم شد عجب نیست شب تار است [و] آن مسکین غریب است

دریغ از دور گل و این مدت عمر که پای هر دو یکسان در رکیب است

«وفا» آن نغمه کز دل غم زداید ره عشاق و بانگ عندلیب است

ارباب نظر غیر رخ یار نخواهندوز یار بجز جلوه دیدار نخواهند

پویان و دوان از پی یارند به هر سووین قافله گمشده سالار نخواهند

مستسقی و عطشان وصالند و لیکن جز جام شهادت به سر دار نخواهند

گر تیر بلا بارد و گر بیلک بیداداز سینه سپر ساخته زنهار نخواهند

ما عاشق دامیم ولی حیف که خوبان لاغر چو «وفا» صید گرفتار نخواهند

کوی مغان کجاست که رو سوی وی کنم تا شستشوی خرقة مگر ز آب می کنم

زاهد به وعظ و نی به فغان است و زین میان بر وعظ گوش یا که به افغان نی کنم

بر چنگ کش بریشم و جام شراب ده تا قصه‌ها ز جام جم و تاج کی کنم

مست است یار و خلوت، بی مدعی «وفا» امروز حاصل ار نکنم کام «۱» کی کنم

ما نه تیغی نه سپاهی نه سنانی داریم هم نترسیم ز کس تا که زبانی داریم

گو ملامتگر ما رو ز ملامت بس کن ز آنکه ما نیز زبانی و بیانی داریم

از پی دفع گزند از قد خم گشته و آهراست انداز خدنگی و کمانی داریم
 ور در این دهکده از نام و نشان می نازی هست شهری که در او نام و نشانی داریم
 ما ز کس باک نداریم که صید حریموز شهنشاه ازل خط امانی داریم
 از غلامی در خواجه آفاق علی گرچه پیریم «وفا» بخت جوانی داریم
 منم دلداده انده خریده به گیتی رنگ خرسندی ندیده
 منم آن کودکی کم دایه ز آغاز به مقراض وفا نافم بریده
 بجای شیر از پستان مادر همه زهر پشیمانی مکیده
 منم آن کو به یاد چشم مستی هزاران جامه تقوی دریده
 مسلسل سنبلی، خم بر خم ساخت بنفشه وار با قدی خمیده
 دلی دارم چو مرغی نیم بسمل ز تیر غمزه ای در خون طپیده
 «وفا» جان رفت و جسمت ماند باقی قفس بر جای و مرغ او پریده
 ز مرغی دوش دور از آشیانه به گوشم آمد آن دلکش ترانه
 که آن غافل نهد بر عیش بنیاد که آگه نیست از جور زمانه

(۱). در متن: (کار).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۱۲ کمان ابروی ما پروا ندارد که تیر آهی آید بر نشانه
 کجا ای دل شوی آسوده خاطر نگیری تا کنار از این میانه
 کجا مطرب که تا شعر «وفا» راسراید با دف و چنگ و چغانه
 ای خداوندی که عالی در گهت کرده «۱» بس حاجت ز محتاجان روا
 خاکی ار آید برون از دست تو در شرافت به بود از کیمیا
 دو زبان هر خامه را دانی ز چیست کز یکی مدح آرد و از یک هجا
 خدمت را تا کنون کلک «وفا» یک زبان بود از سر صدق و صفا
 آن زمان خواهم به دستوری تو تا به گرلک بر شکافم خامه را
 گر فرع فزون ندیدی از اصل در بزم غذای آن فلان بود
 یک سفره و صد هزار وصله یک کاسه و صد هزار کنکو «۲»
 زین ستمکار دل آزار سپهر چون «وفا» دیگری آزرده نگشت
 ما گذشتیم ز دنیا و دریغ کس ندانست که بر ما چه گذشت
 دریغ از آن لب شیرین تر از نوش که ناگه از سخن گردید خاموش
 دریغ بایدهش بر خاک سودن رخی کز برگ گل بودش بنا گوش
 بر آن آغوش و سر، آخر دریغ کفن بستند بر جای سر آغوش
 الا ای نخل امیدم کجائی چرائی از من دل خسته روپوش
 چه شد آن خواب نوشین تو با ما کنون تو خفته ما با خواب خرگوش
 مرا تنها گذاری؟ یاری این است؟ کشم آنکه گلیم خویش بر دوش

مرا همراه بر، یا خویش باز آی که بی تو میزند خونین دلم جوش
 چو تنها بستی از این خاکدان رخت مرا کردی به صد محنت هم آغوش
 «وفا» بنوشت تاریخ وفات «عزیزان را چرا سازی فراموش»: (۱۲۵۲)
 گشتیم بسی بیهده از شهر به شهر گه صلح به «این» مان و گه با «آن» قهر
 دوران به مراد ما نشد تا آخر دهر از سر ما گذشت و ما از سر دهر
 از خلق نهنگ رو، پشیزی مطلب وز چرخ پلنگ خو، مویزی مطلب
 با پست «۳» جوین پرسبوست خوش باش وز این در و آن در، آرد بیزی مطلب و دیوان کلیات قصائد و غزلیات و قطعات و رباعیات
 جناب حاجی میرزا بزرگ «وفا» تخلص نزدیک به پانزده هزار بیت است.

(۱). در متن: کرچه

(۲). و کذا فی الاصل. شاید (صد هزار کان بود) باشد.

(۳). (به کسر یا فتح اول): هر نوع آرد، بوداده.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۱۳

و از منتسبین سلسله حاجی آقاسی است: فخامت و مناعت اکتناه، ملجأ ارباب ملل، مرجع اصحاب دول، مظهر انوار نامداری، مصدر
 آثار کامگاری جعفر علی خان نواب هندی. پدر بر پدر به حکومت و ایالت «صوبه» [مچلی] بندر هندوستان برقرار بودند و جد
 اعلای آنها نواب- محمد رضا خان مازندرانی است [که] در سال ۹۵۲ «۱» به سرداری فوجی از سپاه ایران برای اعانت همایون شاه
 به فرمایش شاهنشاه زمان شاه طهماسب به هندوستان برفت و بعد از تمکن همایون- شاه، نواب محمد رضا خان در هندوستان توقف
 نمود و اولاد او به ایالت صوبه مچلی بندر سرفراز شدند و چون صوبه مچلی بندر، به مصالحه در تصرف دولت بهیه انگلیس
 درآمد، نام ایالت و حکومت را در اولاد نواب محمد رضا خان باقی گذاشته، رئیس آنها را به حکومت نامیده، مبلغی وجه نقد در
 هر ماهی برای حاکم و بنی اعمامش برقرار بداشتند و از جمله نواب جعفر علی خان چندی در افواج هندوستان صاحب منصب
 گردید بعد از چند سال استعفا نموده «۲» به کربلای معلی بیامد و از اتفاقات در همان سال جناب میرزا حسن علی طیب خلف
 الصدق مرحوم حاجی- آقاسی بیگ با اهل و عیال به کربلای معلی رفته، صبیبه مرضیه اش را در عقد ازدواج نواب- جعفر علی خان
 هندی در آورد و نواب معزی الیه به مصاحبت جناب میرزا، وارد شیراز گردید و چندین طرف خانه در این محله میدان شاه در جوار
 تکیه حاجی آقاسی خریده، توطن نمود و در هر ماهی سیصد و شصت تومان ایرانی به وجه مشاهرت، مواجب و وظیفه و حق املاک
 هندوستان از دولت بهیه انگلیس دریافت نموده، گذرانی به احترام می نمود «۳» و خط نسخ را خوش نوشت و چندین قرآن به خط
 خود نوشته، به یادگار بگذاشت و در سال ۱۲۳۴ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش: قدوه اشباه و افتخار اکفاء، نور حدقه نجابت و نور حدیقه اصالت میرزا- محمد علی خان نواب هندی در سال
 ۱۲۲۴ در شیراز متولد گردید، کسب کمالات نمود و خط نسخ تعلیق را خوش نوشت و بعد از وفات والد او، دولت بهیه انگلیس
 نیمه‌ای از مشاهره او را مقطوع نموده، نیمه دیگر را در حق ورثه او برقرار داشتند و میرزا محمد علی خان نواب به نیمه آن مشاهره
 قناعت کرده، سالها به احترام تمام در شیراز از پانصد تومان مواجب ایرانی و ماهانه انگلیس، معیشت نمود و در سال ۱۲۷۶ در شیراز
 وفات یافت «۴» و از او پنج نفر پسر باقی بماند:

ارشد از همه، افتخار اشباه مجددت و نجدت اکتناه محمد حسن خان نواب هندی در سال

- (۱). در کتاب حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، ص ۳۱۰ آمده است که: جعفر علی خان از فاصله سال ۹۵۲ تا ۹۵۸ هجری برابر با ۱۵۵۱ تا ۱۵۴۵ در مچلی بندر اقامت داشت.
- (۲). در کتاب حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، ص ۳۱۰ آمده است که: (جعفر علی خان تا مقام ژنرالی ارتقاء یافت و در سرکوبی مسلمانان و هندیهای شورشی با قساوت و بیرحمی رفتار کرد و در یکی از شورشها که او سمت فرماندهی فوج اعزامی را داشت ۱۴ هزار مسلمان و هندی حتی اطفال شیرخوار و پیرمردان و ریش‌سفیدان کشته شدند بعد از این حادثه جعفر علی خان از خدمت ارتش هند استعفا کرد و برای استغفار و طلب بخشایش به بین‌النهرین رفت و در کربلای معلی مجاورت گزید ... هر روز به ضریح مقدس حضرت سید الشهداء علیه السلام پناهنده می‌شد و ساعتها با گریه و زاری از خدای متعال و امام شهید طلب بخشایش می‌کرد (...).
- (۳). ر ک: حقوق‌بگیران انگلیس در ایران: (خانواده نواب) ص ۳۰۹ تا ۳۲۲.
- (۴). (محمد علی خان پس از اینکه به سن ۲۰ سالگی رسید نماینده دولت انگلیس شد و به سمت (وکیل الدوله) تعیین گردید، از این پس دولت مذکور ماهانه پانصد تومان مقرری به او می‌پرداخت. (همان کتاب، ص ۳۱۰).
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۱۴
- ۱۲۴۲ متولد گشته «۱»، کسب کمالات لایقه را نمود، خط شکسته را خوب نوشت و مدتی در شیراز به وکالت دولت بهیه انگلیس برقرار بود و در سال ۱۲۸۳ از شیراز به دار الخلافه طهران برفت و در دستگاه وزیر مختار دولت بهیه انگلیس منشی اول سفارتخانه گردید و در سال ۱۳۰۳ در طهران وفات یافت. «۲»
- و خلف الصدقش: نجابت و اصالت اکتناه غلامعلی خان نواب هندی، در حوادث عمر باقی است.
- پسر دویم میرزا محمد علی خان نواب هندی است: خلاصه‌الاشباه، فخر الاکفاء جعفر قلی خان نواب هندی. در سال ۱۲۴۴ متولد شده، به اخلاق حمیده و صفات پسندیده معروف، چند سال به منصب وکالت دولت علیه انگلیس در شیراز سرافراز بود و در سال ۱۲۸۶ وفات یافت و او را دو نفر پسر است:
- مجدت پناهان، خلاصه‌الاشباهان عباسقلی خان «۳» و حسین قلی خان «۴» در اوائل زندگانی باقی‌اند و دو سه سال در شهر لندن برای تحصیل زبان‌دانی توقف نموده، سالی بیشتر است که عباسقلی خان از لندن به طهران آمده، توقف دارد.
- پسر سیم مرحوم میرزا محمد علی خان، مجدت و نجدت پناه، فخامت و نجابت اکتناه، مقرب-الخاقان، میرزا حسن علی خان نواب هندی است. در سال ۷۴ [۱۲] عود به شیراز نمود و از سال ۸۶ [۱۲] تا سال ۹۶ [۱۲] به وکالت دولت بهیه انگلیس در شیراز برقرار بود، پس با صاحب-منصبان آن دولت به اطراف کره زمین مسافرتها نموده و صاحب‌منصب و موجب گردیده است. «۵»
- پسر چهارم میرزا محمد علی خان نواب هندی: اصالت اکتناه، فخامت پناه حیدر علی خان-نواب هندی مدتی در بندر بوشهر به سرهنگی تلگرافخانه مبارکه ایرانی سرافراز بود و از سال ۹۶ [۱۲] تاکنون بوکالت دولت بهیه انگلیس در شیراز برقرار است.
- پسر پنجم میرزا محمد علی خان نواب است: اصالت و نجابت پناه میرزا عیسی خان نواب هندی.
- تحصیل کمالات لایقه را نمود، پس به شهر لندن رفته، مدت سه چهار سال توقف نمود و خط و زبان انگلیس را آموخته، از لندن به طهران آمده، توقف دارد.
- از منتسبین این سلسله است: عالی‌جاه، خلاصه‌الاشباه حاجی محمد حسین مشهور به حاجی دائی.

(۱). برابر با ۱۷۲۹ میلادی.

(۲). (از ۲۵ سالگی به سمت وکیل الدوله انگلیس در شیراز تعیین گردید و از بابت این سمت و شغل ماهیانه چهارصد- تومان

مقرری می‌گرفت محمد حسن در دوران اقامتش در شیراز همه گزارشات و اخبار فارس و بنادر را برای حکومت هندوستان می‌فرستاد). (همان کتاب، ص ۳۱۱).

(۳). این دو نفر به خرج سازمان لوانت سرویس انگلستان، برای تحصیل به لندن فرستاده شده بودند (همان کتاب، ص ۳۱۲) عباسقلی خان بعداً منشی مخصوص سفارت انگلیس شد و گزارشهایی برای سفیر انگلیس تهیه می‌کرد و در هنگام ملاقات سفیر با صدر اعظم و وزراء ایرانی به حدی مورد اعتماد بود که صورت جلسات را می‌نوشت). (همان کتاب، ص ۳۱۳).

(۴). (حسین قلی خان به خدمت وزارت خارجه ایران درآمد و این دو برادر در حوادث انقلاب مشروطیت و برقراری مشروطیت و خلع محمد علی شاه نقش اساسی و مهمی در سیاست ایران داشتند). همان کتاب، ص ۳۱۳.

(۵). (او واسطه کارهای سفارت با رجال قاجاریه بود و در انعقاد قراردادهای رویترو بانک شاهی و امتیاز انحصار دخانیات همکاری نزدیک با امین السلطان داشت و از این راه مبالغ هنگفتی عایدش شد). (همان ماخذ، ص ۳۱۲).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۱۵

چون خالوی عالی جنابان میرزا حسن علی خان و حیدر علی خان نواب هندی است او را حاجی دانی گویند. املا-کی در قریه نوبندگان فسا خریده، معیشت و زندگانی را از سرپرستی املاک مکتسبه خود نماید، مردی است راست گفتار و درست کردار، نه از کسی ستمی کشد و نه بر کسی ایشتمی کند. در سال ۱۲۴۹ تولد یافته است.

و از اجله اعیان این محله است: سلسله جلیله حاجی محمد حسن مجتهد قزوینی. جد اعلای آنها مرحوم حاجی معصوم تاجر قزوینی به عتبات عالیات رفته، رحل اقامت بینداخت.

و خلف الصدقش جناب مستطاب مخدوم اهل علوم علی الاطلاق، وارث مناصب فضلا باستحقاق، سلطان افاضل، فارق حق از باطل، متمسک به الطاف ذی المنن حاجی محمد حسن مجتهد،

آنکه چرخ، اعلم زمانش خوانده‌هر، علامه جهانش خواند

هرچه در دهر نقش دانائی است دل او را بر آن توانائی است در عتبات عالیات در خدمت عالم سبحانی، محقق صمدانی، آقا باقر بهبهانی تکمیل مراتب علمیه را نموده به زیور اجتهاد زینت یافت و سالها به افاده و تدریس گذرانید و بعد از وفات والد ماجدش سرمایه تجارت او را که دراهمش از شماره ایام و شهور و دنائرش از الف و کروور گذشته بود به وکلا و عمال وا گذاشت و از ایام هفته روزی را برای تفریق محاسبات قرار داده، مابقی ایام را به نشر علوم مشغول گردید و در سالی که شیخ سعود وهابی، کربلای معلای را غارت نمود، آن جناب از کربلا- به شیراز جنت‌طراز آمده، هر روزه جواهر و لآلی مسائل علمیه را آویزه گوش هوش دانشمندان می‌فرمود و نماز یومیه و لیلیه را در مسجد جامع جدید مشهور به مسجد نو به امامت جماعت گزاشته «۱»، به نصایح بلیغه جلیله و مواعظ نجیعه «۲» جمیله، ارباب فضل و بزرگان را متذکر می‌فرمود و چون از مجلس درس فارغ می‌گردید به قطع مشاجرات بین الانام به احکام شرعیه اقدام می‌نمود و به اینحالت بساط تجارتش در اطراف مبسوط بود و در سال ۱۲۴۰ در شیراز وفات نموده به روضه رضوان خرامید و از مآثر علمیه آن جناب کتاب ریاض الشهدا در ذکر مصائب ائمه اطهار (ع) و کتاب شرح هدایه شیخ حر عاملی در علم فقه و کتاب کشف الغطا در اصول و شرح کتاب تلخیص الفوائد آقا باقر بهبهانی و کتاب نور العیون مختصر از کتاب ریاض و آن جناب را سه نفر [پسر] بود:

اول آنهاست: جناب مستطاب، مخیر احادیث نویه، وارث موارث مصطفویه، ضیاء مشارق علوم حاجی محمد معصوم. با آنکه در مراتب علمیه سرآمد اهل فضل و کمال بود و شغل خود را به عبادت و امامت جماعت و نشر احادیث می‌گذرانید باز از طریق تجارت خارج نگشته، صیت تجارتش به اطراف بلاد رسید و چندین نفر وکیل و عامل در کار خود گماشت و مدتی برای تجارت در بندر بوشهر توقف فرمود و در سال ۱۲۶۳ به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش: جامع عوالی، حایز مکارم متعالی، مقتدای اعظم ملوک، عارف دقایق جذب و سلوک، ضابط احکام شرعیه حاوی نکات اصلیه و فرعیه حاجی میرزا کوچک نایب الصدر.
نام اصلیش آقا زین العابدین و لقبش در طریقت رحمت علی شاه. اگر تمام سلسله نعمت الهی بلکه جمیع سلسله عرفانی به وجود آن جناب افتخار کنند، سزاوار است، به حلیه علم و زهد و تقوی

(۱). در متن: (گذاشته).

(۲). سودمند و گوارا.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۱۶

زینت داشت و اهالی روزگار از باطن آن جناب استمداد همت می نمودند و در اواخر مراحل زندگانی جناب مستطاب علامی، مجتهد الزمانی حاجی آقا محمد، عم ماجد خود را که شرح حالش به این نزدیکی بیاید وصی و نایب خود در سلسله نعمت الهی قرار داد فرمود و در سال ۱۲۷۷ در شیراز وفات یافت [و] به رحمت ایزدی پیوست و در صفا تربت قبرستان درب سلم شیراز مدفون گردید.

و خلف الصدقش جناب مستطاب قدوه السالکین و زبده الموحدین، عالم فاضل میرزا آقا- نایب الصدر نام اصلیش آقا محمد معصوم در سال ۱۲۷۹ متولد گشته، تحصیل مراتب علمیه و کمالیه نموده، سفرها کرده، خدمت علما و عرفا رسیده، مسائل اصول و فروع و ریاضیه را آموخته، سرآمد اقران خود گشته است.

و مرحوم حاجی میرزا کوچک را دو نفر پسر دیگر بود: عالی جاهان، مستطابان میرزا- محمد حسین و میرزا علی اکبر. هر دو در عنفوان جوانی بدرود زندگانی را نمودند و دو نفر پسر از آنها باقی است:

اصالت و نجابت اکتناهان میرزا آقا کوچک و میرزا محمد حسین در سال ۱۲۸۵ و ۹۰ [۱۲] متولد شده مشغول تحصیل کمالات می باشند.

پسر دیگر مرحوم حاجی محمد معصوم است: عالی جناب جلیل الاصل، جمیل الوصف، ناظم فروع و اصول، صاحب قواعد معقول و منقول، وحید عصر و فرید دهر آقا محمود ادیب. علوم عربیه و شرعیه را آموخته، در مراتب ادبیه، گوی سبقت را از همگان ربوده است.

پسر دوم مغفرت مآب حاجی محمد حسن مجتهد است: جناب مستطاب، کاشف اسرار ملک و ملکوت «۱» ناظر انوار قدس در مناظر جبروت، منبع علوم رحمانی، مجمع فیوض سبحانی، حاوی منقبتین حاجی محمد حسین. تحصیل مراتب علمیه را در خدمت والد ماجد خود کرده، مدتها تدریس می فرمود و به جای والد ماجد خود امامت جماعت می نمود، پس برای تفتیش و معرفت اهل حال سفرها کرده، خدمت بزرگان رسیده، کسب معارف یقینیه نمود، پس عود به شیراز نموده، مشغول امامت جماعت و وعظ و نصیحت خلائیق گشته، بر گرد منبرش هزاران عالم و عامی و عارف و جاهل و موافق و مخالف نشست، هریک به اندازه خود مستفیض می شدند «۲» و آن جناب علاوه بر فضائل علمیه و مقاصد یقینیه به زیور شاعری آراسته، تخلص خود را «حسینی» می فرمود.

کتاب خمسه اش «۳» گواهی است صادق و شاهدی است ناطق که در بیان مراتب توحید و وجود و قدیم و حادث، ماندش کتابی نیست و کتاب اول از آن خمسه، کتاب وامق و عذراست، دویم کتاب مهر و ماه، سیم کتاب [۱] شترنامه، چهارم کتاب الهی نامه، پنجم وصف الحال و از

(۱). در متن: (ملکوب).

(۲). (وی شاعری توانا و عارفی بینا بود و دست ارادت به عارف ربانی حاج میرزا ابو القاسم سکوت داده و خود نیز اهل طریقت را پیشوا بود). (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۲، ص ۲۶۵).

(۳). خمسه حسینی در حدود ۴۰ هزار بیت می‌باشد و به گفته آقای ابن یوسف نسخه کامل و نفیس آن در کتابخانه ملی ملک در طهران موجود است و یک نسخه خطی اشترنامه و دو نسخه الهی‌نامه او در کتابخانه مجلس شورای ملی (سابق) موجود است. کتاب دیگر او شرحی است بر دفاتر ششگانه مثنوی مولوی که به همراه اشترنامه و الهی‌نامه و مهر و ماه در شیراز در سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۸ به چاپ رسیده است و دیوان قصائد و غزلیات او مفقود شده است. (همان ماخذ).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۱۷

هریک برای تبرک چند بیتی نگاشته گردید:

در افتتاح کتاب وامق و عذراست:

ای به نامت افتتاح نامه‌هاوی به یادت گرمی هنگامه‌ها

نام تو دیباچه دیوان عشقیاد تو سرمایه دکان عشق

کار زاهد ذکر و ذکرش نام توجان عاشق مست و مست جام تو

از شعاع ماه مهرفروز تووز فروغ مهر ظلمت‌سوز تو

پرتو پیرایه مه‌پیکران‌ذره بی‌مایه خوش‌منظران

داشت باغی وامق آن سرو گزین‌رشک جنت، غیرت خلد برین

وہ چه باغی نرگشش چون چشم مست‌میگسار و می فروش و می پرست

وہ چه باغی سنبلش چون زلف یارمشکفام و مشک‌سای و مشک‌بار در کتاب مهر و ماه فرموده است:

محمد گوهر دریای بینش در یکتا و فخر آفرینش

ضیاء دیده ارباب ادراک‌فروغ مشعل ایوان افلاک

شمیم گل ز جیب او نسیمی نسیم جان ز زلف او شمیمی

نخستین نقش آن کلک گهرپاش که زد بر لوح هستی نقش، نقاش

چو کرد آغاز، ایجاد جهان یارجهاندار و خداوند جهاندار

نخست از مثقب هستی دری سفت که از نور جمال او برآشفت

فرو ماند از فروغ نقش، نقاش‌نگار قدرت کلک گهرپاش

بیا ساقی که عشق کینه بنیادز راه کینه خاکم داد بر باد

به خاک من که بادش پرده بر دربه جای آب می ریز آتش تر در افتتاح [۱] شترنامه فرموده است:

تا که نشان از دل و از دلبر است نام خدا زینت هر دفتر است

اول دفتر چو کنی شکر دوست شکر آن شکر ز انعام اوست

خیز شتربان به هوای عراق نغمه‌سرا شو به نوای عراق

خیز که این اشتر صحرانوردخاک عراقش طرب‌انگیز کرد

خیز و مهار شتر مست گیردل شده‌ای را ز وفا دست گیر

کاین شتر مست گسسته مهارمی‌فکند در گلم از کینه، بار در افتتاح الهی‌نامه فرموده است:

به نام خداوند بالا و پست که مخمور اویند هشیار و مست

جز او کیست تا خودنمائی کند به کام دل خود، خدائی کند
بلندی ده طارم نه سپهر ضیابخش رخساره ماه و مهر در افتتاح کتاب وصف الحال فرموده است:

ای ز نام تو نامه پر زیوروی ز شکر تو خامه پر شکر
خامه من که چنگ خوش سخن است چنگ نه طوطی شکر شکن است
چون به شکر تو گشت شکر بار چکد آب حیاتش از منقار
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۱۸ ای میرا ز چندی و چونی نه کمی باشدت نه افزونی
کم و بیش از تو نام هستی جست سربلندی و زبردستی جست
هر چه، هر چیز را بود در خورد تو نهادی در او چه صاف و چه درد
هر چه در حیطه وجود آمداز تو در معرض وجود آمد
هفت بحر از تو درج گوهر شدند سپهر از تو برج اختر شد
تو خداوندی و همه بنده عاجز و خسته و سرافکنده
گر نوازی، زهی عطا بخشی جرم بخشائی و خطا بخشی
در گذاری سزای آن باشم گر همه مفخر جهان باشم
دامت گر به دست ما آید «۱» لطف تو دستگیر ما شاید
گر وفادار و گر جفا کارم به درت چشم بر عطا دارم

چون «حسینی» در این مقام بود که مردود خاص و عام بود و آن جناب در سال ۱۲۴۳ «۲» به رحمت ایزدی پیوست.
و نبیره او: کمالات اکتساب شیخ محمد علی، شغل شاغل خود را تحصیل مراتب علمیه قرار داده است.

پسر سیم مرحمت پناه حاجی محمد حسن مجتهد است: جناب مستطاب، محقق قوانین، مقرر براهین، سالک مسالک شریعت و
طریقت، واقف مواقف معرفت و حقیقت، مخیر احادیث نبوی، وارث موارث مرتضوی، عالم مجدد حاجی آقا محمد مجتهد. در
سال ۱۲۲۴ متولد شده، کسب کمالات علمیه نموده، به زیور اجتهاد زینت یافت، پس به نشر علوم دینی و مقاصد یقینیه کوشید و
صیت فضیلتش گوشزد خاص و عام گردید و بر حسب نص صریح غفران مآب حاجی میرزا کوچک نایب الصدر مرجع و مقتدای
سالکین طریقت واضحه نعمت الهی است و از اقصی بلاد روی توجه جماعتی به جانبش شده، از باطن صافی طینتش استمداد همت
جسته، اذکار و اوراد شرعیه مأثوره ائمه هدی (ع) را از او می‌خواستند و در سال ۱۳۰۱ به رحمت ایزدی پیوست و آن جناب را دو
نفر پسر است:

اول آنهاست: جناب مستطاب کاشف مشکلات، فاتح معضلات، عالم عابد آقا علی آقا.

تحصیل مراتب علمیه را از والد ماجد خود نمود و در خدمت جناب میرزا محمد علی مجتهد که شرح حالش به این نزدیکی بیاید،
مشغول تکمیل مقاصد فقه و اصول است.

و ولد الصدقش عالی جناب میرزا عبد الحسین در اواخر سن طفولیت است.

پسر دویم مرحوم حاجی آقا محمد است: عالی جناب، قدسی خطاب، سلاله انجابه آقا- عبد العلی به قدر رتبه، تحصیل کمالات
نموده، خدمت اهل الله رسیده، لوازم کوچک دلی و فروتنی را آموخته است و او را دو نفر پسر است:

عالی جنابان میرزا محمد رضا و میرزا علی رضا در مکتب‌خانه ادبیه مشغول آموزگاری‌اند.

(۱). در متن: (مانند).

(۲). در کتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۲، ص ۲۶۵، تاریخ تولد او سال ۱۱۸۴ و وفات او سال ۱۱۴۹ دانسته شده است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۱۹

و از منتسبین این سلسله است: عالی جنابان، کمالات اکتسابان، اصالت و نجابت- انتسابان میرزا ابو الحسن و حاجی میرزا علی اکبر دخترزادگان غفران توأمان حاجی محمد حسن مجتهد قزوینی خلفان صدق مرحوم میرزا آقا شیرازی خلف الصدق مرحمت پناه آخوند ملا علی رضای خراسانی. به احترام تمام از ضیاع و عقار موروثه و مکتسبه خود زندگانی دارند.

و از اعظام اعیان این محله بلکه این شهر، بلکه این مملکت بلکه ممالک محروسه ایران است: امیر اعظم، مصلح امم، مخزن اسرار سلاطین، مقرب خواقین، جامع اشتات امور، عارف مراتب جمهور، ممهّد قواعد به عقل کامل، مشید مبانی به فضل شامل، لسان زمان، سبحان بیان، صاحب کمالات نجیعه، ناظم ایات بدیعه، افصح بلغا، ابلغ فصحا: جناب جلالت- مآب، فضائل اکتساب رضا قلی خان متخلص به «هدایت» ملقب به «امیر الشعراء» (۱)

کاشعار دلفریب لطیفش کشیده است در گوش روزگار بسی در شاهوار گرچه اصل آن جناب از دار المرز طبرستان است، لیکن چون از سن صباوت تا آخر سن شباب که اول سن وقوف است، در دار العلم شیراز جنت طراز توطن نموده، چنانکه خود فرموده است:

به گاه خردی کاغاز عهد خاقان بودمرا ولادت در مرز ری به طهران بود

به فارس برد مرا سائق قضا و قدر همه حطام و فطامم در آن شبستان بود

به ملک فارس مرا نزد خسروان یک قرن اگر نبود فزونی، کمی نه ز اقران بود

پس از دو پانزده سال آمدم به ری، وقتی که خود محمد شه پادشاه ایران بود آن جناب را با اولاد امجدش که مولد و منشأ ایشان شیراز مینوطراز است برای زینت فارسنامه از اهل این شهر شمردم و حالات خجسته آیات آن جناب را که خود در آخر کتاب مجمع الفصحا فرموده، خلاصه کرده، نگاشتم: هدایت طبرستانی، ولادت مؤلف فقیر «رضا قلی» متخلص به «هدایت» (۲) ابن محمد هادی در پانزدهم محرم الحرام سنه ۱۲۱۵ در شهر طهران حدوث یافته، والد را مسقط الرأس «چارده کلاته» از ملک «هزار جریب» بوده و نسب آباء و اجداد او به شیخ کمال خجندی پیوسته، در اسامی طایفه‌اش «کمال» الحاق می‌شده، چنانکه جد فقیر را «اسمعیل کمال» می‌نامیدند علی الجمله پدرم به ملازمت جعفر قلی خان بن- محمد حسن خان قاجار مواظبت داشت بعد از حادثه او، خاقان کبیر آقا محمد شاه وی را ریش سفید عمله خلوت (۳) و صندوقدار جنسی خود نموده، در سال شهادت خاقان کبیر به زیارت عتبات عالیات رفته، در آغاز جلوس خاقان صاحبقران فتح علی شاه به خدمتی آمده، در سفر خراسان که خبر تولد فقیر را شنید بدین نامم موسوم فرموده، بعد از سالی دو، به تحویل داری و صاحب جمعی کل متوجهات دیوانی فارس مأمور به خدمت نواب شاهزاده حسین علی میرزا فرمانفرمای فارس مشغول بود و در سنه ۱۲۱۸ درگذشت و جسدش را به نجف اشرف نقل کردند و فقیر و والده و پیوستگان

(۱). معروف به (لله باشی).

(۲). هدایت ابتدا (چاکر) تخلص می‌کرد و بعد به هدایت متخلص شد. (مجمع الفصحا، چاپ مظاهر مصفا، ص غ).

(۳). مجمع الفصحا، چاپ دکتر مظاهر مصفا، ج ۱، ص غ.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۲۰

به طهران آمده به مناسبت جمعی از اقارب امی در «بارفروش» (۱) مازندران متوطن شدیم و والده قصد مکه معظمه کرده، به فارس بازگشتیم، او به مکه رفته وفات یافت و فقیر به حکم انتساب در خدمت ابوی مقام محمد مهدی خان متخلص به «شحنه» (۲) متوقف بودم و تحصیل نمودم چون زمان خردسالی درگذشت به ملازمت شاهزاده فرمانفرما و فرزندانش به سر می‌رفت و معزز و مکرم

زیستم و مناصب مناسب داشتم و چون از بدو شباب طبع موزون، به ظهور پیوست به منظومات پرداخته به «هدایت» متخلص شدم و زمانی که خاقان صاحبقران کبیر نور الله مضجعه به شیراز آمد «۳» به شرف حضور مشرف شدم و چون نسبم را شناخت، به الطافم بنواخت [و] لقب «خانی» و «امیر الشعرا» نیم بخشود و بعد از رحلت خاقان مغفور چون نواب فیروز میرزا به ایالت فارس وارد شیراز گردید، فقیر را به منادمت خود اختیار فرمود، پس از سالی دو، نواب شاهزاده فریدون- میرزا به فرمانمائی فارس تشریف فرمای شیراز گشته، فقیر را برای منادمت دعوت فرمود و التفاتها نمود تا در سنه ۱۲۵۴ که پادشاه جم جاه، قطب السلاطین، محمد شاه از یورش بلاد شرقی رجوع به دار الخلافه طهران فرمود، فقیر از جانب فرمانفرمای فارس، مأمور به طهران شدم [و] در خانه جناب فاضل معظم حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم منزل یافته به حضور اقدس همایون شاهنشاهی مشرف گشته به توقف جناب و التزام رکاب و تربیت نواب شاهزاده عباس میرزا مخصوص گشته، روز بروز بر مراتب مرحمت و مکرمت شاهانه می افزود چنانکه محرم خلوت و مقرب حضرت شدم و در سفر و حضر در رکاب همی بودم تا در سنه ۱۲۶۴ که پادشاه جم جاه جهان را بدرود فرمود و سلطان سلاطین، شاهنشاه ابو النصر ناصر الدین شاه، خلد الله ملکه به حکم استحقاق و وراثت بر تخت سلطنت و جهاننداری برنشست و این فقیر به سببی چند مدتی در کنج عزلت افتادم و چون زمانی گذشت اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله سلطنته مرا بخواند و به سفارت خوارزم مأمورم «۴» فرمود و در جمادی دویم سنه ۱۲۶۷ از مازندران و استرآباد گذشته به منزل مقصود رسید و خدمت مأموره را به احسن وجوه انجام داده، بعد از مراجعت به ریاست و انتظام مدرسه دار الفنون که مجمع علما و حکمای فرنگستان و مدرس مستعدین ایران است، مفتخر گشته به اتمام تاریخ روضه الصفا «۵» فرمایش شد، از طلوع دولت صفویه الی الآن «۶»، ۶۰ هزار بیت در سه جلد بر آن تاریخ افزوده، یک هزار جلد باسمه «۷» نمودم و چون این تذکره را روزگاری بود در دست داشتم به اتمام آن کوشیدم از آنجا که رسم اهل این فن است که در خاتمه شرحی از خود نگارند، پاره‌ای از اشعار خود را نگاشتم. اگرچه منظومات فقیر بیش از آن است که در این تذکره گنجد، لیکن از هر باب چیزی برای نمونه نویسم و اسامی تألیفات فقیر چنین است:

(۱). مجمع الفصحا، ج ۱، ص ف.

(۲). مجمع الفصحا، ج ۱، ص ف.

(۳). در متن: (آمده).

(۴). تفصیل این سفر را هدایت در کتاب سفارتنامه خوارزم نوشته است که بوسیله آقای دکتر علی حسوری به چاپ رسیده است.

(۵). تالیف میر خواند.

(۶). مقصود تا دوره ناصر الدین شاه است.

(۷). چاپ، طبع، چاپ روی پارچه.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۲۱

مثنویات سته ضروریه: انوار الولایه «۱»، گلستان ارم «۲»، بحر الحقایق «۳»، انیس العاشقین، خرم- بهشت «۴»، هدایت نامه «۵» و منهج الهدایه، مدارج البلاغه، مظاهر الانوار، مفتاح الکنوز «۶»، لطایف- المعارف، فهرست تواریخ، تذکره ریاض العارفین «۷» و رسائل دیگر «۸» و از قصائد و غزلیات زیاده از سی هزار بیت مجموع است که رد و قبول آنها [را] به صاحبان سلیقه مستقیم و طبع سلیم موکول می دارم «۹»، و جناب معظم علیه طاب ثراه در طهران در سنه ۱۲۸۸ به رحمت ایزدی پیوست.

در تحمید و توحید ایزد تعالی و نعت جناب رسالت مآب (ص) است:

این هفت توی گنبد و این ششدری سراز شیب و از فراز فرو دیدم و فرا

در ذره ذره «۱۰»، صنعت صانع از او پدیددر پایه پایه، حکمت خالق ازین به پا

موجی ز بحر جودش و صد بحر پر گهرتابی ز مهر رویش و صد مهر پر ضیا
 تاج ستاره، اینکه به درگاه او فقیرشاه زمانه، هر که به دربار او گدا
 ما را به دوست فخر و خود از غیر اوست ننگ دارد اگرچه ننگ ز ما فخر انبیا
 سلطان ملک کثرت و وحدت که می‌سزدخاک درش به دیده اقطاب توتیا در ورود جنود برف فرموده:
 هوا کافور بیزستی، سما سیماب ریزستی شمر پر تیغ تیزستی، شجر پر بیضه بیضا
 دمنها چون چمن یکسر، چمنها پرسمن یکسرفلک پر نسترن یکسر، جهان پر لؤلؤ لالا در مدحت شاهزاده نواب فریدون میرزا
 فرمانفرمای فارس فرموده:

بپرورد خواهی اگر داد و دین رایکی پرور ای دهر میر گزین را
 ملکزاده راد فرخ فریدون کز او فخر مرزاده آبتین را
 شرف یابد از آفرین، نام هرکس شرف زاید از نام او آفرین را
 جهان آفرین گاه او آفریدم‌زهی فضل و منت جهان آفرین را
 خهی شهریاری که خلد است و دوزخ بهرجا مجسم کنی مهر و کین را
 ز تو کامگاری ز تو نامداری سمند و کمند [و] کمان و کمین را در نکوهش گیتی فرموده:
 به دانش کوش ای نادان و بینش جوی ای دانا که دانش سروری ذیشان و بینش خسروی والا
 جهان شیرین نمودت در نظر، آوخ نمیدانی که چون فرهاد کش پیری است این فرتوت چهر آرا

(۱). بر وزن مخزن الاسرار نظامی.

(۲). مشهور به بکتاش‌نامه.

(۳). بر وزن حدیقه سنائی.

(۴). به بحر متقارب در هشت باب که نسخه آن در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است و در سال ۱۲۷۷ نظم آن به پایان رسیده است.

(۵). به بحر رمل.

(۶). در شرح شعرهای دشوار خاقانی.

(۷). مشتمل بر ۶ گلبن و دو روضه و یک فردوس و یک خلد.

(۸). در متن: (دیگر است).

(۹). آثار دیگر هدایت عبارت است از: اجمل التواریخ، فرهنگ انجمن آرای ناصری، اصول الفصول فی حصول الوصول در تصوف، نژادنامه، (ر ک: مجمع الفصحا، ج ۱، چاپ دکتر مصفا، ص ق، ک، گ). خدمت دیگر او به فرهنگ، ناسیس چاپخانه‌ای است که بسیاری از کتب ادبی در عصر قاجاریه در آن به چاپ رسید. (معین).

(۱۰). در متن: (زره).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۲۲ چه «۱» بندی دل بدان دلبر که هر دم با کس دیگرچه جوئی وصل آن شاهد که هر ساعت به
 دیگر جا

مشو خرم ممان غمگین گرت عزت ورت ذلت مگو تلخ و مجو شیرین گرت حنظل ورت حلوا باز فرموده است:
 هژیر بخرد داند که دهر دار فناست هر آن بنا که فناست جمله رنج و عناست

بخواب ماند گیتی به صورت و به صفت بدین حدیث که راندیم عقل و شرح گواست چنانکه شب همه خواب و صباح بیداری است حیات قوم همه نوم و مرگ اصل بقاست اگر جهان ز سپنج است، پس کجا شده اند همان شهان که از ایشان به غیر نام هباست کجا شدند بزرگان دانش و عادل «۲» که اسمشان همه سیمرخ و جسمشان عنقااست حدیث من همه از حکمت است و معرفت است نه کذب و فریه «۳» که آن شیوه شیمه شعراست مرا به شعر ستودن ز بعد پنجه و پنج نه از قواعد انصاف نز طریق صفاست مرا «هدایت» در جمله کشور خوارزم یکی رفیق دل آسای و آن نسیم صباست فرستمش عجب ار سوی ری ز بهر پیام نکرده ترک رفیقی هر آنکه او تنهاست در موعظه و مدح حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) فرموده:

عمر برفی رفیق را ماند که بر او آفتاب با حور «۴» است
 مرد عاقل اگر به کار جهان نکند التفات معذور است
 کاین جهان دیوخانه‌ای است کز او جم غمین است و دیو مسرور است
 حاجت شرح نیست مکرش رامکرهای زمانه مشهور است
 گور اگر در کمند بهرامی است باز بهرام نیز در گور است
 بیشتر از لعاب کرمی نیست گرچه این اطلس است و سیفور است
 آنکه آن را عسل همی خوانی فضلات لعاب زنبور است
 هر که دیدار جو است همچو کلیم دل او را تجلی طور است
 چون مصور شود عبادت تو آن یکی خلد و آن دگر حور است
 گر بجز حق مؤثری بینی دیده بینش تو رنجور است
 جهد کن جهد تا که دریابی کاین جهان گنج و عشق گنجور است
 عشق نامرد را نماید مرد بر عنن چاره خود شفقور است
 عشق نور ولایت علوی است جای آن کی قلوب دیجور است

(۱). در متن: (چو).

(۲). در متن: (عدل).

(۳). فریه: دروغ، بهتان، افترا:

منگر سوی آن کسی که زبانش جز خرافات و فریه ندراید ناصر خسرو و به معنی نفرین و لعنت: بهره تو آفرین باشد ز سعد مشتری قسم من از نحس کیوان فریه و نفرین بود مولوی. (معین)
 (۴). روزهای گرم، بسیاری سختی گرما، گرمای سخت، تموز.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۲۳

در صفت بهار و مدح سلطان فرموده:

آن سوده الماس چه شد از بر کهسارو آن توده کافور که برد از سر دیوار
 از تیشه که بشکست دگر آنهمه مرمر روز ریشه که بر کند دگر آنهمه اشجار

آن طلق کجا شد که دمن داشت به خرمن و آن سیم کجا شد که چمن داشت به خروار
 بر راغ که پاشید دگر توده شنگرف در باغ که پوشید ز نو جامه زنگار
 مدغم بود اندر نفس ساری، طنبورمضممر بود اندر گلوی قمری، مزمار
 هر جلوه‌ای از باد، دو صد خرمن نافه هر ذره‌ای از خاک، دو صد طبله عطار
 ها خیز و سپند آر و فرو ریز به مجمر کامد مه فروردین بگذشت سپندار
 نوروز بزرگ آمد و امروز به ایوان زد تکیه شهنشاه جهانگیر جهاندار
 لشکرکش و اقلیم‌ستان ناصر دین شاه‌خاقان جوانبخت نکوروی و نکوکار
 چون ذره که پیدا شود از پرتو خورشید پیدا است بر نور ضمیرش همه اسرار در غزل فرموده:
 بر روی تو تا زلف پریشان تو دیدم شادم که به عشقت ز من آشفته‌تری هست
 با هر که نشینی و شوی بیخبر از خویش زنه‌ار خبر باش که آنجا خبری هست و باز فرموده است:
 آنکس که ملول از تو به بیداد بمیرد چون زندگی من نگرد شاد بمیرد
 در طرف چمن مردم و حسرت به دلم ماند ز آن صید که در خانه صیاد بمیرد باز فرموده است:
 بر ما که بیدلانیم فرمان کس روا نیست جز عشق ما نداریم فرمانروای دیگر باز فرموده:
 روشن «۱» بنمودیم یکی شمع و نداریم راهی به تو از کثرت پروانه در این شهر
 تا چند خورم سنگ و کنم جنگ بهر کوی صد کودک و یک بنده دیوانه در این شهر
 هر آن مرغی که دارد الفتی با دام صیادش بتر باشد ز کشتن گر کنند از دام آزادش
 دلی دارم چنان ویران که نتوان کرد آبادش فکن ای سیل مرگ این خانه را یک ره ز بنیادش
 نخواهم رفتن از کویش ولی هر کس ز من پرسد بگویم میروم فردا که تا خاطر کنم شادش
 بسی ممنونم از دشمن که پیش دوست هر ساعت بدم می گوید و می آردم هر لحظه در یادش و آن جناب در سنه ۱۲۸۸ در شهر
 طهران وفات یافته به روضه رضوان خرامیده، در تکیه هدایت مدفون گردید و آن مغفرت مآب را دو نفر پسر است:
 اول آنهاست: قطب فلک نامداری، مرکز دایره بزرگوار، واسطه وصول امن و امان، رابطه انتشار آثار عدل و احسان، مالک زمام
 مجدد و کرم، کافل مصالح امم، مرجع صنایع عرب و عجم، صاحب تدابیر وافی، مالک افکار صایبه، خلاصه وزراء، ملجأ امراء،
 ناظم امور دولتی، مرتب مصالح جمهور ملتی، قدوه عظمای زمان، اسوه ارباب دیوان جناب جلالت مآب اعز اکرم امجد علی قلی
 خان وزیر علوم و فوائد معدنیات ممالک محروسه: «مخبر الدوله» رئیس

(۱). در متن: (دوش).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۲۴

تلگراف خانه‌های مبارکه ایران و مدیر مدرسه علمیه دار الفنون دولتی.

آنکه فیض سحاب خامه او بر جهان رحمتی است رحمانی اطال الله تعالی عمره و عزه و اقباله. در سنه ۱۲۴۵ در شهر شیراز
 جنت طراز، از عالم غیب به عرصه وجود آمده، در حجر والد ماجدش تحصیل کمالات لایقه فرمود [و] در سنه ۱۲۵۵ از شیراز به دار
 الخلافه طهران آمد و شرح مدارج تنقالات جناب معظم الیه، از قراری که در روزنامه مبارکه شرف به فلم مشکین رقم مرقوم گشته،
 بر این وجه است: جناب علی قلی خان مخبر الدوله که در افتتاح مدرسه مبارکه دار الفنون از متعلمین آن مدرسه بودند، بعد از آنکه
 شروع به امتداد سیم تلگراف از طهران به سلطانیه شد، ریاست مأمورین بر عهده ایشان مفوض گردید و چون سیم تلگراف این خط

امتداد یافت، در سلطانیه در سنه ۱۲۷۷ به سرهنگی اول نایل و بعد از امتداد سیم گیلان در سنه ۱۲۷۹ به منصب سرتیپی سیم و در سنه ۱۲۸۲ به سرتیپی اول و نشان و حمایل آن مباهی گردیدند و بنا بر وفور استعداد و کفایتی که پیوسته از ایشان در انجام خدمات جلیله دولت به ظهور رسید، در سنه ۱۲۸۶ به لقب مخبر الدوله ملقب و در سنه ۱۲۹۴ به لقب جنابی که از القاب وزراء است و وزارت کل تلگرافهای ممالک محروسه فایز و در سنه ۱۲۹۵ به اعطای حمایل سبز و نشان شیر و خورشید از درجه اول سرافراز و در سنه ۱۲۹۷ به وزارت علوم و ادارات مدرسه مبارکه دار الفنون و مریضخانه دولتی مفتخر و در سنه ۱۲۹۹ به وزارت معادن منصوب و همواره طرف اعتماد و مورد عواطف خاصه شاهنشاهی بوده و هستند. (انتهی) و در سنه ۱۳۰۶ از دار الخلافه طهران تا انگلستان ملتزم رکاب شاهنشاهی ادام الله عمره و دولته «۱» گشته از آنجا اجازه تحصیل نموده به مملکت فرانسه برفت و از آنجا به ایتالیا، پس به اسکندریه مصر و بندر سویس «۲» [و] از جده گذشته در سنه [؟] به مکه معظمه مشرف شده، جامع سعادت دنیوی و اخروی گشته که:

سعادت دو جهان روز و شب قرینش بادخدای عز و جل ناصر [و] معینش باد و آنجناب را چهار نفر پسر است «۳» که هریک سروری است از بوستان سعادت و گلی است از گلستان نبالت، همه در کنف حمایت والد ماجد خود به اعلی درجه کمال تربیت یافته‌اند و چون مولد و منشأ ایشان دار الخلافه طهران است، ذکر اوصاف محموده و خصائل ممدوحه آنها که در سایه اقبال جناب جلالت مآب اعز اکرم وزیر علوم به اعلی درجه مراتب مرغوبه، عروج کنند خارج از وضع فارسنامه است. پسر دویم غفران مآب، امیر الشعراء رضا قلی خان هدایت تخلص طاب ثراه است: جناب جلالت مآب، فخامت نصاب، صاحب تدابیر وافیه و افکار صائبه، ملاذ طوایف، مظهر عواطف جعفر قلی خان نیر الملک که گویا درباره او گفته‌اند: کند مطالعه روزنامه فرداضمیر او ز سواد خط شب تاری در سنه ۱۲۴۶ در شیراز مینو طراز متولد گشته، در ظل تربیت والد ماجد خود تربیت

(۱). در متن: (دوله).

(۲). همان بندر سوئز است.

(۳). در حاشیه آمده است: جناب جلالتمآب حسین قلی خان مخبر الملک و جناب جلالت نصاب مرتضی قلی خان صنیع الدوله و جناب معتمد السلطان خان خانان مهدی قلی خان و معتمد السلطان محمد قلی خان.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۲۵

یافته، در سنه ۱۲۵۵ از شیراز به دار الخلافه طهران آمده، در مدرسه معلم خانه دار الفنون دولتی سالها تحصیل هر گونه علم و کمالی از علوم ایرانی و فرنگستانی و تعلم لغات خصوصا لغت فرانسه فرموده، در سایه اقبال اعلیحضرت اقدس همایونی خلد الله ملکه و اطال عمره و دامت شوکته به مناصب عالیه و القاب فاخره سرافراز گشته نایب الوزاره علوم شده، به احترام تمام می گذرانند. و از اجله و اعیان این محله است: مولای انام، افضل فضلالی ایام، اکمل مدققین، کاشف اسرار محققین، مقتدای اعیان امم، مطاع حکمای عرب و عجم، حکیم موجد حاجی میرزا محمد حکیم باشی؛

فی لفظه الحلو قانون الشفاء انماو فی ذخیره عین الاشارات «۱» در خدمت والد ماجد خود، بقراط زمان حاجی میرزا علی اکبر طبیب که شرح حالش در محله سرباغ شیراز گذشت، تحصیل مراتب علمیه و قانون معالجات عملیه نموده، به حسن معالجه و مبارک قدمی معروف و مشهور است و آنجناب را سه نفر پسر است:

اول آنهاست: جناب فخامت نصاب، ملک اعظام اطباء، حاوی کمالات الباء «۲»، جالینوس زمان، بقراط اوان میرزا حسام الدین مسیح الملک؛

لو کان بقراط حیا کان متخذامن نور تدبیره فی الطب مصابحا «۳» و الد ماجدش در تربیت و تعلیم علوم و تهذیب اخلاق او به اقصی الغایه کوشیده، در سن صباوت محسود اقران گردید پس به طیب خاطر به دار الخلافه طهران رفته تکمیل مراتب علوم خصوصاً علم طب و تشریح نموده و زبان فرانسه را به وجه کمال آموخته، کتب طب جدید را کرارا از حذاق اطباء استفاده و استعمال نمود، مدتها کتب طب قدیم و جدید را به افاده بر معلمان القا فرموده، طبیبی حاذق و حکیمی ناطق گشته، رتبه خود را از طبابت بالا برده به اعتقاد مردمان خردمند عاقبت اندیش، انشاء الله تعالی یکی از رجال خدمتگزار دولت علیه شده، خدمات بزرگ از او به ظهور خواهد رسید و اکنون که سنین عمرش از سی و اند بگذشته در خدمت اولیای دولت قاهره، اعتباری تمام و احترامی مالا کلام بهم رسانیده، منظور نظر اعلیحضرت شاهنشاهی اطال الله تعالی عمره گشته، در دار الخلافه طهران خانه عالی و عمارات متعالی و باغ وسیع فرح انگیز مشتمل بر چندین طرف عمارت فراهم آورده، محل مشاوره اعیان رجال دولت ابد مدت است.

پسر دویم جناب حاجی میرزا محمد حکیم باشی: جناب فخامت نصاب، سلاله اطیاب، نقاوه انجاب، مقرب خاقان، معتمد السلطان میرزا احمد علی مستوفی خاصه دیوان عالی، در کنف تربیت والد ماجدش، تحصیل کمالات لایقه [کرده]، خطوط دفتری و محاسبات دیوانی را به وجه کمال آموخته، بعد از آزمایش و امتحان به منصب و لقب استیفای دیوانی سرافراز و برقرار است. پسر سیم جناب حاجی میرزا حکیم باشی: جناب مستطاب کمالات اکتساب میرزا ابراهیم

(۱). در کلام شیرینش ما را قانون شفاست و در (ذخیره) او عین اشارات است.

(۲). جمع لیب: خردمندان.

(۳). اگر بقراط زنده می بود از پرتو اندیشه اش در پزشکی چراغ دانش می افروخت.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۲۶

معروف به مجتهد که تفلاً از مقوله الاسماء تنزل من السماء «۱» به درجه اجتهاد برسد [و] تاکنون جز تحصیل علوم رسمیه شغلی را اختیار نکرده است.

از اجله اعیان این محله است: افصح بلغای عصر، ابلغ فصحای دهر، نادره زمان، منبع بیان میرزا محمد علی «گلشن» تخلص. مرحوم حاجی اکبر نواب در کتاب دلگشا فرموده است:

اصلش از طایفه زنگنه کرمانشاهان است در شیراز جنت طراز متولد گشته، نشو و نما یافته، شاعری است سخندان، دیوانش گلستانی است «۲» مالا مال از گلهای الوان، از علوم رسمی با بهره، در فنون عروض و قوافی شهره، قواعد شعر را نیکو دانستی و در ریاضیات بذل و جهدش چندانکه توانستی. اکثر با اهل معرفت نشست، منظورش آنکه از قید هستی رستی. در مدایح ائمه طاهرین (ع) قصائد رنگین گفته، در مصائب سید الشهداء درهای گران بها سفته، دوازده بند بر نظم و قوافی و ردیف محتشم کاشی، از گلشن طبعش شکفته و صاحب دیوان است و این چند شعر از دیوان او برداشته، نگاشته گردید:

آید از باغ فغانی که کند خون در دل گوئی آنجا خبر مرغ گرفتاری هست

«گلشن» به کف ساقی در جام تماشا کن از عارض و زلف او عکس گل و ریحانها بر سبیل مطایبه فرموده است:

اوستاد جماعت کفاش نام استا رجبعلی دارد

قد کوتاه او و ریش تنک دو نشان از سه پشکلی دارد و او را سه نفر پسر بود:

اول آنهاست: جناب مستطاب ذو المحامد و المعالی، ذخر الایام «۳» و اللیالی، قدوه ابرار، مقتدای اخیار، اکمل متورعین، اتقای متشرعین، متمسک به لطف ربه الولی حاجی میرزا محب علی واعظ شیرازی. مادام عمر جز به هدایت مردمان نپرداخت، بیشتر اوقات خود را در اماکن مشرفه به وعظ و نصیحت خلائق گذرانید و در عتبات عالیات به رحمت ایزدی پیوست و آن جناب را دو

نفر پسر است:

اول آنهاست: جناب مستطاب، ناصب ریایات ملت بیضا، ناصر آیات شریعت غرا، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، علام فهام میرزا محمد علی مجتهد شیرازی در عتبات عالیات خدمت علما و مجتهدین کسب مطالب علمیه نموده به زیور اجتهاد زینت یافته، عود به شیراز نمود [و] به نشر علوم دینیه و مقاصد یقینیه و امامت مسجد جامع جدید اتابکی مشهور به مسجد نو

(۱). (نام هرکس و هر چیز از آسمان فرود آید). (امثال و حکم، ص ۲۳۳).

(۲). او پدر حکیم قآنی است. (آثار العجم، ص ۴۳۰) و (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۴، ص ۲۶۷)، (و رک: تذکره انجمن آرا، تالیف احمد اخترگرگی مذکور در حاشیه ص ۲۶۷، ج ۴، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس): (...)

مرثیه به طریق مولانا محتشم در شهادت سید الشهداء گفته، الحق بد نگفته ... از شیراز وارد اصفهان و قصیده‌ای در مدح نظام الدوله (گفته) در مجلس گذرانید و معظم الیه انگشتر الماسی که سیصد تومان قیمت داشت به رسم جایزه بر دهن مولانا گذاشت). (۳). در متن: (زخر).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۲۷

اشتغال دارد.

پسر دویم غفران مآب حاجی میرزا محب علی است: جناب مستطاب فضائل و کمالات - اکتساب، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، ناصر شریعت غرا، ناصب ریایات ملت بیضا، نور حدقه سعادت، نور حدیقه فضیلت میرزا محمد تقی مجتهد شیرازی. تاکنون در بلده سر من - رأی به استفاده و افادت علوم دینیه اشتغال دارد.

پسر دویم مرحوم میرزا محمد علی گلشن است: مجمع آداب، مقبول قلوب اولی الالباب، عارف اسالیب ادبیه، واقف قوانین عربیه، اکمل مدققین، کاشف اسرار محققین، افضل ارباب حکمت، غائص بحار معانی به علو همت، صاحب کمالات نجیعه، ناظم ابیات بدیعه: حکیم قآنی شیرازی؛

چه «۱» ساحری است که داری تو در سخن گفتن حلال باد ترا سحر چون سخندانی نام شریفش «میرزا حبیب» در تمامت کمالات بر تمامی ارباب کمال فایق بود اگرچه شهرت دیوان شعرش از شعری گذشته و چندین بار به طبع باسمه رسیده، هزاران جلد از آن در ممالک موجود است، اما برای تیمن و تبرک چند بیتی از آن در این فارسنامه نگاشته گردید و در دار الخلافه طهران به رحمت ایزدی پیوست «۲»: فرموده است:

خازن میر معظم راوی اشعار من آنکه می گوید: «بلا، مفتون بالای من است»

راوی شعر من است اما چو نیکو بنگری راوی اشعار نبود دزد کالای من است

شعر شیرین مرا برده است چون جویم دلیل گویدم کاین خنده لعل شکرخای من است

حالت بخت مرا در چشم خود داده است جای گویدم کاین خواب چشم نرگس آسای من است

بر پریشانی که من یک عمر در دل داشتم در کله جاداده کاین زلف چلیپای من است

دزد کالای امیر است او نه تنها دزد من میر را آگه کنم زیرا که مولای من است

(۱). در متن: (جو).

(۲). معلوم نیست چرا میرزا حسن در باب قآنی کم لطفی کرده و بدین مختصر بسنده نموده است. برای اطلاع بیشتر رک:

آثار العجم، ص ۴۳۰ - میرزا حبیب در روز ۲۹ شعبان سال ۱۲۲۳ ه. ق در شیراز متولد شد در یازده سالگی پدرش را از دست داد،

در مدرسه باهلیه (: بابله) شیراز درس خواند و به شاعری پرداخت و بقول خودش با منظر زشت در نظر همه زیبا شد پس از چندی به اصفهان رفت و ریاضیات و معارف اسلامی را آموخت و به شیراز برگشت و به تدریس عروض و شرح دیوان خاقانی پرداخت و به تدریس شجاع السلطنه فرزند فتح علی شاه پرداخت (در سال ۱۲۳۹) و با او به خراسان رفت و تخلص خود را از حبیب به قآنی برگرداند و در همانجا به رفاه و آرامش رسید و بسیاری از کتب ادبی و غیرادبی را جمع آوری کرد و در دربار فتح علی شاه به لقب مجتهد الشعرائی رسید و در دربار محمد شاه به لقب (حسان العجم) ملقب شد. در سال ۱۲۵۶ در تهران ازدواج کرد که بدفرجام بود، در سال ۱۲۵۹ به شیراز بازگشت که گرچه خوش آغاز بود اما در آخر به تهران رفت و شاعر رسمی دربار ناصر الدین شاه شد و در سال ۱۲۷۰ به مرض مالیخولیا و پریشان گوئی مبتلا شد و در روز چهارشنبه پنجم شعبان همان سال درگذشت. دیوان او به کرات در تهران و تبریز و هندوستان چاپ شده است که دارای ۲۱ تا ۲۲ هزار بیت است. از حضور ذهن و روانی طبع وی سخنها گفته‌اند. زبانی غنی و شیوا و تسلطی بی نظیر بر الفاظ داشت کلمات را فخیم و فاخر انتخاب می‌کند و در نشانیدن هر کلمه به جای خود توانائی و چیره دستی عجیبی نشان می‌دهد و در این کار یعنی ربودن و بکار بستن کلمات هیچ شاعر فارسی زبان به او نمی‌رسد قآنی در پریشان خود از گلستان تقلید کرده است. (از صبا تا نیما، ص ۹۳ تا ۱۰۴).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۲۸

حکیم قآنی شیرازی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۲۹ تیرها دزدیده است از ترکش میر جهان گوید این مژگان خونریز جگرخای من است

نرم نرمک هشته درع میر را زیر کلاه و آشکارا گوید این زلف سمن سای من است

لیک او با اینهمه دزدی امین حضرت است بنده میر و امیر [و] حکم فرمای من است

چه غم ز بی کلهی کاسمان کلاه من است زمین بساط و درو دشت بارگاه من است

گدای عشقم و سلطان وقت خویشتم به ناز و مسکنت و عجز و غم سپاه من است

زند طعنه که اندر جهان پناهت نیست به جان دوست همان نیستی پناه من است

به روز حشر که اعمال خویش عرضه دهم سواد زلف بتان نامه سیاه من است

قلندرانه گنه می‌کنم ندارم باک از آنکه رحمت حق عاشق گناه من است

مرا که تکیه بر ایام نیست «قآنی» ولای خواجه ایام تکیه گاه من است

امیر کشور جم صاحب اختیار عجم که در شاداید ایام دادخواه من است پسر سیم مرحوم میرزا گلشن است: سبحان زمان، حسان

اوان، نادره عصر، مالک زمام نظم و نثر میرزا اکبر «ندیم» تخلص:

اشعار دلفریب لطیفش کشیده است در گوش روزگار بسی در شاهوار اشعار آبدار خود را جمع بساخت و دیوانی پرداخت و این

چند بیت از او به یادگار ثبت گردید:

خاطرت از قید غم آزاده کن وجه می‌خلری آماده کن

ساغر بلور، پر از باده کن شیر غمان را همه قلاده کن

خویش رفیق بتکی ساده کن ماهرخ سروقد و گل عذار

خیز و تماشا به لب جوی کن چشم سوی لاله خودروی کن

روی ازین سوی به آن سوی کن باده بخور های کن و هوی کن

ها، همه با آن بت دلجوی کن کاخر مستی بنیینی خمار

ساربانان به شتاب از چه بری محمل رامی نبینی مگر آن خسته پا در گل را

کاروان بار سفر بست و از آن می ترسم که کنم گریه و سیلاب برد محمل را
ای که گفتم ز رخس دیده بگیرم، گیرم برگرفتم ز رخس دیده، چه سازم دل را
شیخ منعم نتواند کند از شیدائی زانکه دیوانه چه سان پند دهد عاقل را
نگذارم که کند جز تو کسی جا به دلم زآنکه بهر تو صفا داده ام این منزل را بر سیل مطایبه فرموده است:
صاحباً بنده در اوائل عمر کارهای خلاف می کردم

مثلاً شب کلاه پوستی را از ... بزسجاف می کردم و از اجله و اعیان این محله است: جناب فخامت نصاب، صاعد ذروه مناقب، عارج
رتبه مناصب، مقرب آستان خاقان، معتمد ارکان حضرت اسعد والا: ظل السلطان میرزا رضا بنان الملک خلف الصدق مرحمت پناه
حاجی محمد اسماعیل تاجر شیرازی مشهور به «میناکار». نزدیک

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۳۰

به پنجاه سال از عمرش گذشته، جز به این درگاه عالی سر فرود نیاورده، از درستکاری و راستگویی روز بروز از اقران خود گذشته،
محرم اسرار حضرت اسعد والا ادام الله شوکته گشته، کسی جز او رسائل محرمانه را ننویسد و احکام سرایر ملکی را ننگارد. در سال
۱۳۰۲ به لقب جلیل «بنان-الملکی» که مناسب با منصب نبیل اوست سرافراز گردیده است.

و از اجله اعیان این محله است: عالی جاه، افتخار اکفاء و اقران، عمده الاعیان، اصالت و نجات توأمان، مقرب الخاقان حاجی میرزا
احمد ایشک آقاسی باشی خلف الصدق غفران مآب، آقا ابو الحسن تاجر شیرازی. در سال ۱۲۴۱ در شیراز متولد گشته، در اوایل
مراحل زندگانی به مناسبت «۱» شغل اجدادی مشغول تجارت گردیده، مدتی در یزد توقف کرده، عود به شیراز نمود و چون
عالی جاه و خلاصه الاشباه، آقا محمد علی، کدخدای این محله میدان شاه که جد مادری حاجی میرزا احمد بود از پسر خود رنجش
خاطر داشت، منصب کدخدائی را به حاجی میرزا احمد وا گذاشت و سالها بر این منوال گذشت و در سال ۱۲۷۷ حاجی میرزا احمد
منصب کدخدائی را به خالوی خود عالی جاه آفاجانی وا گذاشت و خود در رکاب نواب اشرف والا: حسام السلطنه سلطان مراد میرزا
قاجار از شیراز به خراسان رفت و منصب ایشک آقاسی باشی را تصاحب نمود و در سال ۱۲۸۲ [۱۲] در رکاب نواب معزی الیه عود به
شیراز نمود و در سال ۱۲۸۶ [۱۲] باز در رکاب نواب معزی الیه از شیراز به طهران و از طهران به منصب امیر دیوانی به شهر یزد برفت و
در سال ۱۲۹۱ [۱۲] باز در رکاب نواب معزی الیه به منصب ایشک آقاسی باشی عود به شیراز نمود و در سال ۱۲۹۲ [۱۲] باز در رکاب
نواب معزی الیه از شیراز به طهران و از طهران به کرمانشاهان برفت و در سال ۱۲۹۸ [۱۲] بعد از وفات نواب حسام السلطنه عود به
شیراز نموده، در کنج قناعت گنج راحت را یافته، گذرانی دارد و از مآثر او کتاب حقیقه الشعرا و تاریخ یزد و کتابی در مصائب
اهل بیت نبوت است و این چند شعر از اوست:

ای سخنور که نزد اهل خردمدحت فرقی از هجا نکند

ز آنکه از مدح و هجو هرچه بود کس به گفتارت اعتنا نکند

با چنین پایه شعر، خوشتر آنک شعر گفتن کس ادعا نکند

گرچه گوئی که چون تو ممدوحی شعر از این بهتر اقتضا نکند

با چنین شعر پس به مدحت من به که شاعر طمع عطا نکند

باز فی الجمله هدیه ای دادم گرچه خرج ترا وفا نکند ولد الصدقش: عالی جاه، خلاصه الاشباه میرزا خلیل در عنفوان جوانی به
سرپرستی مزرعه ملکی خود اشتغال دارد.

و از اعیان این محله است: قدوه امثال و اقران، نادره زمان، ناظم ایات بدیعه، مستخرج معانی لطیفه: آقا مهدی «صابر» «۲» تخلص
شیرازی. به اصناف کمالات آراسته بود [و] در سال

(۱). در متن: (به مناسبه).

(۲). آثار العجم، ص ۵۶۰: مرحوم فرصت می‌نویسد: (دارای کمالات عدیده بود و خط نستعلیقش پسندیده) و این دو بیت را از او نقل می‌کند:

آنکه دل برده ز من آفت جان خواهد شد آفت جان من این جان جهان خواهد شد
گر بهاری شود از گلشن رویش بینی لاله‌سان داغ دل خلق عیان خواهد شد .
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۳۱

۱۲۸۰ و اند به رحمت ایزدی پیوست و این چند بیت از او ثبت گردید:

آنکه دل برده ز من آفت جان خواهد شد آفت جان من این جان جهان خواهد شد
گر بهاری شود از گلشن رویش بینی لاله‌سان داغ دل خلق عیان خواهد شد
این زمستان فراقش نه بیاید چندان بر آزار وفا قطره‌فشان خواهد شد

پیل ابر از کجک برق چو آمد به خروش سبزه بیدار از آن خواب گران خواهد شد
کوه از سر کشد این خرقة قاقم به مروردشت از لاله چو گل گشت چنان خواهد شد
نرگس ار دیده فرو دوخت بر آن گل خندید بلبل از خنده گل هم به فغان خواهد شد
بید مشک است بشیری ز بر یوسف گل چشم یعقوب چمن هم نگران خواهد شد

عنقریب است که از فیض دم عیسی صبح در تن مرده اشجار، روان خواهد شد
باغ را راستگهی «۱» خرم و خندان پس از این همچو خاک در قطب دو جهان خواهد شد
شاه اورنگ ولایت، علی آن مظهر کل که به مدحش دل و جان هر دو زبان خواهد شد

دست کوتاه مکن از ذیل ولایت «صابر» جز از آن راه کسی کی به جنان خواهد شد و از اعیان این محله است: جناب فصاحت
انتساب، بلاغت اکتساب، مجمع معانی، ناظم در و لالی، حاوی کمالات، جامع سعادات آقا محمد ابراهیم «منعم» تخلص «۲». خط
نسخ تعلیق را به اعلی درجه خوش نوشت و معیشت خود را از نگاشتن کتاب می‌داشت، مادام حیات جز طریقه فقر و انزوا را نپیمود
و از زحمت دنیا دمی نیاسود و این چند شعر از او به یادگار نوشته شد:

به تو خواهم گله از تندی خوی تو کنم بکنم یا نکنم شرم ز روی تو کنم
بر سر کوی توأم دائم و از بی‌خبری هر که از راه رسد پرسش کوی تو کنم
گفتمش دل ز تو دارد گله‌ای گفت خموش گوش تا کی به دل بیهده گوی تو کنم
طعنه بر مستی «منعم» زدن انصاف نبودز آنکه من اینهمه مستی ز سبوی تو کنم
با سر زلف تو سودا چه کنم گر نکنم یک‌سر و اینهمه سودا چه کنم گر نکنم
من مریض غم عشقم تو مسیحای زمان درد دل پیش مسیحا چه کنم گر نکنم
طوطی خوش سخنم پرورشم از شکر است طلب لعل شکرخا چه کنم گر نکنم
ناز معشوق فزاید ز نیاز عاشق دانم این مسئله آیا چه کنم گر نکنم

(۱). در متن: (راستگی).

(۲). در آثار العجم، ص ۵۶۸، این دو بیت از او آورده شده است:

بجز لطفی که او با ما ندارد کدامین لطف سر تا پا ندارد

نصیب جان هر کس نیست ورنه بلائی نیست کان بالا ندارد. مرحوم فرصت در حاشیه همان صفحه از کتاب خود می‌نویسد: (در سنه ۱۲۹۷ این فقیر در صحن بی‌بی دختران عبور می‌نمود وی را دیدم بر سر قبری نشسته، در حالی که حفر آن قبر را حفر می‌کرد پس از اظهار مهربانی فرمود این قبر را بجهت خود آماده می‌نمایم و تاریخ فوت خود را (یا غفور) دیده‌ام پس از این مطلب چند روز دیگر از جهان فانی به سوی دار باقی رخت برکشید و در آن قبر مزبور مدفون شد).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۳۲ حسن را ناز تقاضا چه کند گر نکند عشق را عجز تمنا چه کنم گر نکنم

تا نبندم به سر زلف تو آش، زو نرهم دیو را سلسله در پا چه کنم گر نکنم

«منعم» بود فقیر و غنی وین عجب مدار هر کس که یافت گنج قناعت توانگر است و از اعیان این محله است: افتخار الاشباه، نجابت اکتناه: میرزا علی ناظر، «هشیار» تخلص.

خلف الصدق مرحوم میرزا حسن خان هزارجریبی مازندرانی ناظر کارهای غفران مآب فرمانفرما طاب ثراه. در سال ۱۲۲۴ متولد گشته است. انواع کمالات را بیاموخت، در سال ۱۲۸۹ [۱۲] در دار الخلافه طهران وفات یافت و این چند بیت از او ثبت گردید:

رسم ما مهر [و] وفا، شیوه خوبان کین است آری از یار سزا آن بود از ما این است

علم الله که از اهل نظر نیست اگر عاشق روی تو را چشم به حور العین است

عارضت منظر یک شهر نظرباز چراست گر نه منظور تو آزار من مسکین است

داد «هشیار» تو تا دامت ای دوست ز دست هر شبی دامنش از اشک پر از پروین است و خلف الصدقش: عالی جاه، افتخار اشباه، مقرب الحضرت والا حاجی میرزا حسن خان در سال ۱۲۹۵ به ضابطی ناحیه «خشت» برقرار گردید و شورید گیهای آن سامان را به حسن کفایت آرمانید. پس از آن در کنج قناعت به احترام تمام معیشتی از املاک موروثه و مکتسبه خود دارد.

و [از] اعیان و اشراف این محله است: سلاله السادات، فدوه اصحاب، عمده اعیان حاجی - میرزا ابو القاسم تاجر شیرازی خلف غفران مآب حاجی میرزا علی تاجر شیرازی، در سال ۱۲۲۶ متولد گشته، عمل تجارت اجدادی [را] اختیار نمود و در هر جائی، عاملی برای تجارت فرستاد و مدتی امور تجارته را به اولاد خود وا گذاشته و در خانه عافیت نشسته است و او را چهار نفر پسر است:

اصالت و نجابت و امانت اکتناهان آقا سید حسین و میرزا ابو الحسن و میرزا محمود و میرزا - ابراهیم. با آنکه در عنفوان جوانی اند به درستکاری و درستگویی مشهور گشته، مایه رواج تجارت تریاک ایران به جانب ممالک چین شده‌اند.

و از اعیان این محله است: سلسله تجار نمازی. شاید یکی از اجداد آنها از بسیاری اشتغال به نمازهای نافله و یومیه مشهور به نمازی شده، اولاد او را تاجران نمازی گویند و از اعیان آنهاست: عالی جاه افتخار الاشباه، عمده اعیان حاجی محمد هاشم خان تاجر نمازی شیرازی.

سالها در بندر بمبای مشغول تجارت بود و در بیشتر از بلاد هندوستان و ایران عامل و وکیل برای رواج تجارت خود می‌داشت و سالها به ریاست تجار ایرانی ساکن بمبای برقرار بود و بعد از گذراندن هفتاد و اند مرحله از زندگانی در سال ۱۲۸۸ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش: عالی جاه، افتخار الاشباه، اصالت و امانت اکتناه حاجی عباس علی خان - تاجر نمازی سالها در خدمت والد ماجد خود در بندر بمبای به شغل تجارت مشغول بود و چندین سال است در دار الملک قاهره مصر رحل اقامت انداخته، بساط تجارت را گسترده، نزدیک به شصت سال از عمرش گذشته است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۳۳

و ولدان صدقش نجابت انتسابان آقا محمد رضا و آقا محمد کاظم در اوایل عنفوان جوانی اشتغال به تجارت دارند.

و از اعیان این سلسله تجار نمازی است: اصالت و امانت اکتناه حاجی محمد علی تاجر- نمازی شیرازی برادر کهنتر حاجی محمد هاشم خان تاجر نمازی. سالها به شغل تجارت پرداخت چون سرمایه خود را افزون دید چندین قریه در بلوک فارس خرید و جز خسران بهره‌ای ندید، پس آنها را فروخته، العود احمد را گفته، باز بر سر عمل تجارت آمده در سال ۱۳۰۲ در شیراز وفات یافت و او را دو نفر پسر است:

عالی جهان آقا محمد حسن و آقا محمد حسین تاجران نمازی در عنفوان جوانی مشغول عمل تجارتند.

و از اعیان این محله است: عمده‌الاعیان، امانت توأمان حاجی محمد مهدی تاجر کازرونی عمرش از پنجاه سال گذشته و در عمل تجارت بر درستکاری معروف گشته است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۳۴

محله یازدهم شیراز محله یهود است

برحسب شماره که در سال ۱۳۰۱ شد، دویست [و] بیست و دو درب خانه به شماره آمده مردمان از ۹۳۰ نفر پسر و مرد و ۱۰۴۰ نفر زن و دختر است. اصل آن جماعت یهود از بلاد شام است که بخت النصر عامل کیکاوس آنها را به اطراف عالم پراکنده نمود. تتمه: در ذکر اعظام اعیان شهر شیراز که شهرت آفاق یافته، آنان که در ذیل محلات شیراز نوشته شد در اینجا حواله به آن داده شود و آن جماعت بر سه سلسله قسمت گردید: علماء و شعراء و وزراء و عنوان هریک را به آنچه شهرت یافته به ترتیب حروف ا، ب، ت، ث، ج (الی آخر) نگاشته شود و این تتمه به منزله تذکره خواهد بود و فهرست اسامی هریک از آنها بر این وجه است:

فهرست اسامی علماء

ابراهیم، ابو اسحق، ابو تراب، ابو الحسن، ابو طالب، ابو العباس، ابو القاسم، ابو القاسم، احمد، احمد، احمد، اصیل الدین، اکبر، جعفر، جلال الدین، جمال الدین، حسین، سکوت، شریف، شمس الدین، صدر الدین، صدر الدین، صدر الدین، عبد الجبار، عبد الله، عبد الله، عبد النبی، عضد الدین، عطاء الله، علی، علی خان، علی نقی، غیاث الدین، غیاث الدین، فضل الله، قطب-الدین، لطف علی، ماجد، محمد، محمد، محمد، محمد باقر، محمد تقی، محمد حسن حجه-الاسلام، محمد حسن، محمد حسین، محمد حسین، محمد حسین، محمد رضا، محمد صادق، محمد-طاهر، محمد علی، محمد علی، محمود، مخدوم، معصوم، مفید، مفید، منصور، مهدی، میرزا جان، هدایت، یحیی.

فهرست اسامی وزراء

ابراهیم، ابن مقله، ابو دارسب، ابو الحسن، ابو الفتح، ابو الفضل، ابو القاسم، ابو منصور، افضل، تاج الدین، حسن علی، حسین، زکی، سلمان، شاپور، شاه جابر، شاه نواز، عبد الحمید، عماد الدین، عمید الدین، فتح علی، قوام الدین، قوام الدین، لطف الله، مجد الدین، محمد رضا،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۳۵

محمد سلمان، محمد علی، محمد نبی، مسعود، معین الدین، منصور، نصر الله، نظام الدین، نظام الدین، نظام الملک، نظام الملک، نظام الملک.

فهرست اسامی شعراء

آسوده، آگه، ابو سعید، ابو القاسم، اثر، ادیب، امری، انوری، اهلی، پرتوی، بسحاق، بسمل، بلند اقبال، بهجت، بیدل، بی کسی، تمکین، تمنا، توحید، میرزا جانی، جلال، حاجت، حافظ، حجاب، حسینی، حکیم، خاکی، خاوری، خرم، خرم، خلف، داعی، داوری، ذره، راز، رحمت، رضا، روزبهان، روشن، زکی، زمان، ساغر، سعدی، سفیر، شرف، شریف، شطاح، شفیعا، شکوه، شکیب، شمس، شوریده، شیخ کبیر، صابر، صدر، صفا، طایر، طیب، عالی، عرفی، عفت، علی، غیاث، غیرتی، فارغی، فتح الله، فخر، فردوس، فرهنگ، فغانی، فگار، قآنی، قیدی، کافری، گلشن، کلوعلی، کوهی، لسانی «۱»، لطفی، مانی، مجد همگر، محرم، محمد صادق، محمد، محمود، مرزبان، مرشد، مرشد، مشتاق، مشفق، معین الدین، مقیم، مکتبی، منصف، منظور، منعم، ناصری، ناظم، نسیمی، نصیر الدین، نظام الدین، نعیم، نقیب، نوائی، نویدی، نیاز، وجدی، وصال، وقار، هاشم، هدایت، هشیار، هما، همت، همدم.

(۱). در متن: نسائی.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۳۶

سلسله علمای شیراز جنت طراز

از معارف آنهاست:

قدوه سادات ذوی العلوم حاجی میرزا ابراهیم مجتهد. شرح حالات آن جناب در محله بازار مرغ گذشت.

و از معارف علماء است: شیخ اعلم اقدم شیخ ابو اسحق «۱» فقیه شافعی مشهور به شیرازی.

چون اصل آن جناب از شهر فیروز آباد فارس است در عنوان فیروز آباد نگاشته شود.

و از اعظام فقهاست: جناب اعلم العلمائی شیخ ابو تراب. شرح حالش در محله سرباغ نوشته شد.

و از اعظام علماءست: طره ناصیه سیادت، جناب میرزا ابو الحسن خان مجتهد که شرح حالش در ذکر محله بازار مرغ گذشت.

و جناب فضیلت مآب میرزا ابو طالب نواب شرح حالش در محله بازار مرغ است.

و از مشاهیر علمای شیراز است: قاضی محکمه اسلام، نافذ الفتاوی و الاحکام، مقرر قواعد شرع، مدیر معاهد اصل و فرع، جامع علوم

عقلیه، حاوی اخبار نقلیه ابو العباس ابن سریق فقیه شیرازی «۲» مشهور به «بازاشهب». مدتها در شیراز قضاوت مسلمانان نمود و شریح

پدر او هیچ لغت عرب را نمی دانست و راز خود را به درگاه حضرت بی نیاز، به فارسی عرضه می داشت، شبی در خواب دید که

هاتف غیبی به او فرمود: «هرچه می خواهی بگو»، در جواب گفت ای خدا «سربه سر» «۳» یعنی چیزی مخواه و چیزی مده و این کلمه

تاکنون در مملکت فارس ضرب المثل است به اندک تفاوت که «رحمن سربه سر». و شیخ ابو العباس قاضی در سال ۳۵۹ در بغداد

وفات یافت.

و از مشاهیر علماءست: جناب ملجأ الانام فی زمانه شیخ ابو القاسم شیخ الاسلام که در

(۱). خوانندگان محترم توجه می فرمایند که در ذکر اسامی ترتیب الفبائی رعایت شده است نه تقدم تاریخی.

(۲). در متن: (شریح). اما در روضات الجنات، ج ۱، ص ۳۳۹، نام او را ابو العباس احمد فرزند عمر بن سریق فارسی شیرازی، شافعی

مذهب، می نویسد که بیش از چهارصد مجلد اثر دارد. و ر ک: ابن خلکان، ج ۱، ص ۲۱.

(۳). ر ک: روضات الجنات، ج ۱، ص ۳۴۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۳۷

محله بازار مرغ نوشته شد.

و از مشاهیر عرفا و علمای شیراز چنان که قآنی فرموده است «۱»: شمس الموحدین میرزا- ابو القاسم شیرازی مشهور به میرزای سکوت (رحمة الله علیه) سر حلقه خاموشان «۲» و مقصد خرقه- پوشان، جمعی او را مسلمان و گروهی نامسلمان گفتند، برخی بر آن بودند که در یمن ایمان، عمال سهیل دارد و در چمن ایقان، کمال کمیل، بهرحال پیری پارسی و میری پارسا که فکر جهانی در پایه قدرش نارسا، همواره زبانش از گفتن خاموش و از یاد خویشتن فراموش، با اینهمه خاموشی زبان همه و با آن همه فراموشی شبان رمه، وقتی عوام کالانعام با آنکه جز خاموشی سخنی باطل از او نشنیده و جز سفیدی موی، آیه سیاه‌دلی از وی ندیده بودند، قتلش را صلاح و خونس را مباح دانستند و به اندیشه این معنی مریدانش که هریک والی کشوری و قائد لشکری بودند، تدارک آلات حرب و ضرب نموده، پای پیش نهادند، چندان که مریدان به التماس مدافعه کوشیدند، حضرتش ممانعت فرمود، چون گروه بدخواه آمده، درب سرای او را مفتوح دیده، موجب فتوح شمرند، غافل از آنکه عادت درویش رفع بواب و فتح ابواب است با زبانهای لاعن و سنانهای طاعن داخل سرا گشته، پیری را در کنج عزلت نشسته و لب از تکلم بسته دیدند، خواستند زبان را به لعن و سنان را به طعن دراز کنند، آن جناب تبسم فرموده، بگفت باعث ازدحام چیست؟ یکی گفت آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است، پس فرمود هرگز جز راه شرع نرفته‌ام در جوابش گفتند چنین است اما برخی از محرمان تو از محرمات نپرهیزند، فرمود برادر را به جای برادر نکشند، گفتند بر جمعی که با دل سیاه بر دلبر ساده جوشند و ساغر باده نوشند، در را گشائی، فرمود ای عجب بر شما که برای کشتن من آمدید در را نبستم، چرا بر کسانی که به ارادت آیند، در بندم، از سخنان آن جناب است «۳»: «راحت نفس در دو چیز است: «نمی‌دانم» و «نمی‌خواهم» چنان در «نمی‌دانم» مستغرغم که «نمی‌خواهم» را فراموش دارم.» در سال ۱۲۳۹ در شیراز وفات یافت [و] در آستانه حضرت شاهچراغ مدفون گردید و تاریخ سال وفاتش مطابق با شماره کریمه «هو الذی لا یموت» است. «۴»

و از مشاهیر علما و سادات عالی درجات شیراز است: حضرت سیادت و نقابت و افادت و افاضت منقبت، سلطان الحکما و سید العلماء میرزا احمد نظام الدین علامه. شرح حال آن جناب در ذیل محله سردزک نگاشته گردید. و از اعظام علما و سادات و اعیان شیراز است: قطب فلک جاه و جلال، مرکز دایره عزت و اقبال، امیر موجد، مقبول سلاطین، نواب میرزا احمد نظام الدین دویم، نواده میرزا احمد نظام الدین اول. شرح حال آن جناب در ذیل محله سردزک گفته شد. و از علمای مشهور شیراز است: جناب شیخ احمد تمامی [که] شرح حالش در ذیل محله بازار مرغ است.

(۱). ر ک: پریشان قآنی، ص ۴۹ و ۵۰ و ۵۱، چاپ تاجر شیرازی، سال ۱۲۷۳: کلیات دیوان.

(۲). اگرچه در پریشان قآنی این کلمه (خاموش) است اما خطاط فارسنامه آنرا (خواموش) نوشته است.

(۳). این گفته را قآنی در (پریشان) روایت کرده است.

(۴). تفصیل احوال او را در جلد سوم، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ص ۱۶۷ تا ۱۷۱ و گلشن وصال، حاشیه صفحات ۲۲ و ۲۴ و ۲۵ تا ۲۸، بخوانید.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۳۸

و از اعظام علما و اعیان سادات عالی درجات شیراز است: مولا الانام، متبوع اهل اسلام، ذو المحامد و المعالی، ذخر الایام «۱» و اللیالی امیر اصیل الدین دشتکی شیرازی. و شرح حال آن جناب در ذیل محله سردزک شیراز گفته شد. «۲» و از اجله علماست: جناب مستطاب حاجی اکبر نواب شرح حالش در ذکر محله بازار مرغ گذشت.

در کتاب مزارات شیراز نوشته است «۳»: طیب فاضل و ادیب کامل، مقرب ملوک زمان و محبوب قلوب اعیان، مولانا جلال الدین احمد ابن یوسف ابن الیاس حکیم، طیب شیرازی علاوه بر کمالات علمیه، او را دیوان شعری است که جمع نموده، در آن اشعار

فارسی و عربی خود را.

و این چند بیت از آن دیوان نوشته شد:

و انت طیب فی الحقیقه ام انا تحیرت حتی لست ادری معینا «۴»

خیالک فی عینی اذا كنت نائما و فی القلب عند الانتباه توطنا

فتحسد عینی القلب، عند انتباهه و یغبط قلبی العین، حین توسنا در سال ۷۴۴ در شیراز وفات یافت.

و از اعظام علما و سادات شیراز است: خلاصه اولاد رسول و نقاوه احفاد بتول، سید فاضل محدث امیر جمال الدین عطاء الله

دشتکی شیرازی که شرح حالش در ذیل محله سردزک شیراز نگاشته گردید. «۵»

و از زمره علما جناب مستطاب شیخ حسین جزائری در ذیل محله سرباغ نوشته شد.

میرزای سکوت. همان جناب میرزا ابو القاسم سکوت است.

و از اعظام علمای جهان و اکابر فضلاء زمان است حضرت علامه العلامی میر سید- شریف الدین علی بن محمد بن علی حسینی

جرجانی شیرازی «۶». اگرچه اصل آن جناب از بلده جرجان خراسان است، لیکن چنانکه در گفتار اول این کتاب فارسنامه ناصری

نگاشته گردید در سال ۷۷۷ از دار الملک جرجان به شیراز جنت طراز آمده، رحل اقامت افکنده، توطن فرموده، سالها توقف نمود و

سلسله جلیله سادات شریفی که شرح حال آنها در ذیل محله بازار مرغ شیراز نگاشته گردید، از احفاد آن جناب می باشد، او را در

زمره علماء شیراز نگاشتم.

در کتاب روضات الجنان نوشته است: سید شریف الدین علی بن محمد بن علی حسینی - الجرجانی الحنفی المشهور بمیرسید

شریف، کان متکلما بارعا عجیب التصرف، کثیر التحقیق، صاحب فهم عمیق و نظر دقیق، ماهر فی فنون الحکمه باسرها و فی علوم

العربیة بجمیعها و له مصنفات طریفه و مؤلفات ظریفه و معلقات لطیفه منها: شرحه الکبیر علی کتاب المواقف. للقاضی

(۱). در متن: الانام.

(۲). روضات الجنات، ج ۶، ص ۹۸ و ۴۳۳، چاپ اسلامیة.

(۳). مزارات شیراز: هزار مزار، به تصحیح استاد نورانی وصال، کتابخانه احمدی، شیراز، ص ۳۲۲.

(۴). بیت اول در کتاب مزارات شیراز چنین معنی شده است: در حقیقت بندانم تو طیبی یا من، من تحیر به قیاس آورم و ظن به

خیال (۳۲۲). خیال تو در چشم است چون می خسبم و در دل است. چون بیدار می شوم. حسد می برد چشمم بر دل چون بیدار

می شود و غبطه می خورد دل بر چشم چون می خسبد.

(۵). ر ک: مجالس المؤمنین، چاپ اسلامیة، ج ۱، ص ۵۲۷.

(۶). ر ک: روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۲۰، چاپ اسلامیة.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۳۹

عضد الدین الایجی فی العلم المعرفة و الکلام نذکر فی مبحث الامامة منه، ان «الجفر» و «الجامعة» کتابان لعلی امیر المؤمنین (ع) قد

ذکر فیها علی طریقه علم الحروف الحوادث الی انقراض العالم و کان الائمة من اولاده یعرفونها و من جملتها شرحه علی فنون البلاغه

بالخصوص من کتاب «مفتاح العلوم» مع حواش منه علیه و منها کتاب له فی تعریفات العلوم و تحدیدات الرسوم» و کتاب له سماه

«بالترجمان فی لغة القرآن» و کتاب کبیر له فی فن المعمی و تصاریفه و اعماله و له شرح فارسی علی کافیه ابن الحاجب یسمونه

کیپائی و حواش له علی کتاب المتوسط فی شرح «الکافیه» و اخری علی شرح المحقق الرضی ایضا علی «الکافیه» و حواش «۱» له علی

شرح- الاصفهانی علی «التجريد» و حواش له علی کتاب المطول و شرح له علی شرح المختصر العضدی و حاشیه علی شرح الشمسیة

القطبی و علی شرح القطبی علی «المطالع» و علی کتاب «حکمه-العین» للکاتبی القزوینی و المختصر الفارسی المتداول بایدی الناس المعروف «بصرف میر» و رسالتاه المشهورتان «بالکبری» و «الصغری» فی المنطق. و این قطعه را در وفات آنجناب گفته‌اند:

استاد بشر حیات عالم سلطان جهان شریف ملت
اندر ششم ربیع دویم در هشتصد و شانزده ز هجرت
زین دار فنا به چارشنبه فرمود به دار خلد رحلت و خلف الصدقش؛ عالم فاضل کامل میر سید شمس الدین محمد شیرازی. حاشیه
والد ماجد خود را بر شرح کتاب متوسط که ناتمام بود به انجام رسانید. شیخ ابو القاسم بن نصر البیان کازرونی در کتاب سلم
السموات نوشته است: چون حضرت میر سید شریف را زمان وفات در رسید، میر سید-شمس الدین محمد استدعای وصیت از او
نموده، در جواب فرمود: «بابا به حال خود باش» و میر شمس الدین محمد، این مضمون را به نظم آورد:

(۱). در ترجمه روضات الجنات، ج ۶، ص ۲۴۲، ترجمه این بخش چنین آمده است: (در علم کلام استادی بنام بود و در این رشته
تصرفات عجیب و منحصر بفرد داشت و تحقیقات فراوان و دقت نظرهای خاص از او به ظهور می‌رسید و دانشمندی هوشمند و با
کمال بود، همه فنون حکمت را بخوبی می‌دانست و از قواعد علوم عربی کمال خبرویت و مهارت را دارا بود. آثار ارزنده‌ای از او به
ظهور رسیده و تعلیقات شایسته و حواشی مفیدی از او یادگار است از جمله آثار مهم و بنام او شرح مواقف قاضی عضد ایجی است
نامبرده کتاب او را که در فن کلام بود شرح کرده و در مبحث امامت آن می‌نویسد: (جفر) و (جامعه) نام دو کتاب از علی (ع)
است که در آن مطابق با قانون علم حروف به پیش آمده‌های جهان تا انقراض عالم اشاره کرده است و ائمه طاهرین که از اولاد او
می‌باشند و معروفند از حقایق مطالب او با خبر بوده‌اند. دیگر (از تالیفات او) شرح بر فنون بلاغه مفتاح العلوم به انضمام حواشی و
دیگری (تحدیدات الرسوم) و (الترجمان) در لغات قرآن (این کتاب بطور مستقل بوسیله استاد دکتر سید محمد دبیر سیاقی با دقت و
وسعت نظر خاص ایشان تحت عنوان ترجمان القرآن در مرداد ۱۳۳۳ و سپس در فروردین ۱۳۶۰ به چاپ رسیده است.) و کتاب
بزرگی در معنی و طریقه ترتیب آن و شرح کافی ابن حاجب موسوم به گیائی و حواشی بر شرح کافی به نام متوسط حواشی شرح
رضی و دیگر حواشی شرح اصفهانی بر تجرید و (حواشی بر مطول و شرح بر آن) و شرح بر مختصر عضدی و حاشیه بر شرح
شمسیه و شرح مطالع قطب الدین (بر مطالع) و حاشیه بر کتاب حکمت العین کاتبی قزوینی و مختصر فارسی که همواره مورد توجه
محصلان مقدماتی علم عربی است به نام صرف میر و رساله کبری و صغری در منطق ...)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۴۰ مرا سید شریف آن بحر ز خار که رحمت بر روان پاک او باد
وصیت کرد و گفت ار آنکه خواهی که باشد در قیامت جان تو شاد

چنان مستغرق احوال خود باش که از حال کسی ناید ترا یاد و از احفاد میر شمس الدین محمد پسر میر سید شریف است: ادیب
اریب میرزا محمد علی مشهور به میرزا مخدوم شریفی سنی حنفی شیرازی صاحب کتاب نواقص الروافض که شرح حال او «۱» در
ذیل زمان سلطنت شاه اسماعیل دویم صفوی در سال ۹۸۵ نگاشته گردید.

جناب شیخ عبد الجبار مجتهد در محله سر باغ مذکور است.

جناب مستطاب شیخ عبد النبی امام جمعه. ذکر آن جناب در محله سر باغ است.

جناب آقا لطف علی مجتهد. شرح حالش در محله بازار مرغ است.

و از علمای مشهور فی الآفاق حجه الاسلام بالاستحقاق حاج میرزا محمد حسن شرح حال آن جناب در ذیل محله درب شاهزاده
است. «۲»

و از اعظام علمای عالم است امام اقدم، همام اعظم، مولای فاضل امم، ناصب رایات ملت بیضا، ناصر «۳» آیات شریعت غرا، ملک اعظام سادات، متحلی به اقسام سعادات، زبده اولاد سبطین، قدوه امجاد خافقین، سید جید ممجد الحاج امیر صدر الدین محمد دشتکی شیرازی «۴» جد اعلائی نگارنده این فارسنامه ناصری که شرح حالش بر سبیل اجمال در ذیل محله سردزک شیراز نگاشته گردید.

در کتاب روضات الجنان و کتاب سلم السموات نوشته است که در مجلس مشحون از علما و اکابر، امیر غیاث الدین منصور، ولد الصدق حضرت امیر صدر الدین معظم الیه که سن شریفش به هیجده سال رسیده بود، جناب محقق صمدانی، مولانا جلال الدین دوانی را مخاطب ساخته مطلب علمی را به عنوان مشاجرت سؤال نمود و جناب مولانا اعراض از جواب نمود، پس رنگ چهره حضرت امیر صدر الدین از این اعراض متغیر گشته، به جناب مولانا فرمود: بنده زاده با شما چنین می گوید، مولانا در جواب گفت شما خود بفرمائید تا ببینم چه می فرمائید.

در کتاب مجالس المؤمنین نگاشته است «۵» که: سید الحكماء المدققین امیر صدر الدین محمد دشتکی، اسکنه الله فی صدر الجنان، کنیت عالیش ابو المعالی و لقب شریفش به لسان ارباب فضل و کمال، صدر العلما و صدر الحقیقه است و چنانکه سابقا در احوال سید جلیل محدث امیر اصیل الدین که از بنی اعمام اوست مذکور شد آبا و اجداد امجاد او تا حضرات ائمه معصومین (ع) حافظ احادیث و حامل علوم شرعی بوده‌اند و اول کسی از این سلسله جلیله که از مطالعه کتب حدیث عامه و اسوخته، متوجه علوم حکمیه رسمیه گردید و به مرتبه اعظام حکما رسید، حضرت میر بود که استفاده کثیری از شریعات را از والد ماجد خود میر غیاث الدین منصور پسر عم خود میر نظام الدین احمد نمود و شطری از علوم عربیه و فنون ادبیه را بر پسر عم خود میر حبیب الله

(۱). در متن: (او را).

(۲). مذکور در حاشیه کتاب.

(۳). در متن: (ناظر).

(۴). روضات الجنات، ج ۶، ص ۹۸ تا ۱۰۳.

(۵). مجالس المؤمنین، چاپ اسلامی، ج ۲، ص ۲۲۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۴۱

که وحید زمان بود قرائت فرمود و علوم عقلیه را از حکمت و کلام و ریاضیات را از سید مسلم فارسی و جمعی دیگر بیاموخت و مولد شریفش صباح سه شنبه دویم شعبان سنه ثمان و عشرين و ثمانمائه بود و در صباح جمعه دوازدهم رمضان سنه ثلث و تسعمائه در دست فسقه فجره ظلمه یعنی طایفه ترکمان بایندریه، شهید گردیده «۱» در صدر جنان منزل گزید و از مآثر آن جناب مدرسه رفیعیه منصوریه شیراز است و کتاب حاشیه قدیم و جدید بر شرح تجرید ملا علی قوشچی و دیگر حاشیه قدیم و جدید بر شرح مطالع و حواشی شریفه شریفیه و آن دو حاشیه قدیم مقدم است بر حاشیه قدیم مولانا جلال الدین دوانی «۲» و دیگر حاشیه بر شرح شمسیه منطوق «۳» و دیگر حاشیه بر شرح مختصر اصول «۴» ابن حاجب «۵»، دیگر حاشیه بر کتاب کشاف، دیگر رساله در مبحث فیاض شرح مطالع، دیگر رساله در حل مغلطه به جذر اصم، دیگر رساله در علم فلاح، دیگر رساله فارسی در معرفت جواهر و خواص و قیمت آن، دیگر رساله فارسی در بیان کیفیت حدوث قوس قزح که به فارسی کمان رستم گویند و صاحب کتاب روضات الجنان فرموده است که هرچه اشخاص این سلاله فاخره، نزول تناسلی فرموده‌اند به ظاهر و باطن از کتب حدیث عامه اعراض فرموده، مراسم حقه را اظهار نموده‌اند الی انتهى الامر الی قره باصرتها المرهء «۶» و غره ناصیتها الباهره البهاء، مفخر اسلافه الاشراف و شرف آل عبد مناف اعنی السید علی خان الحسینی الحسنی المدنی الشیرازی، الشارح للصحیفه الکامله السجاده شکر

اللّه مساعیه الجمیله فی امثال هذه المعامله، فانه قد بلغ الدرجه العلیا من ریاسته الشیعۀ الامامیه و خدمۀ مآثرهم الجلیله و بیض وجوه اسلافه المکرمین و برد عیون اجداده المحترمین الی قیام یوم الدین.

و از اعظم علما و افاحم فضلاى عالم است: صدر بدر ملت، طره ناصیه سیادت، غره جبهه سعادت، نبوی المآثر، علوی المفاجر، اعلم علماء مشارق و مغارب، مجتهد به استحقاق در جمیع مذاهب، مطاع سلاطین، متبوع خواقین، مجموعه معانی امیر صدر الدین محمد مشهور بالصدر الثانی، خلف الصدق حضرت مغفرت مآب، جنت ایاب، استاد بشر، عقل حادی عشر امیر غیاث الدین منصور، خلف صدق المستغرق فی بحار رحمۀ اللّٰه الاحد الصمد، سید امیر صدر الدین - محمد دشتکی شیرازی، نور اللّٰه مضجعه جد اعلاى نگارنده فارسنامه ناصری. در کتاب روضات - الجنان نوشته است: حضرت استاد البشر و العقل حادی عشر، امیر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی را دو نفر پسر بود: کوچکتر آنها امیر صدر الدین محمد ثانی است و برادر بزرگتر امیر شرف - الدین علی معروف به ورع و زهد و تقوی بود و حضرت غیاث الدین امیر صدر الدین را از برای زیادتى فضل و کیاست و فهم ترجیح و تفضیل می داد بر امیر شرف الدین علی، چنانکه نوشته اند

(۱). مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۳۰.

(۲). در متن: (دوالی).

(۳). مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۳۰.

(۴). منظور کتاب مختصر المنتهی است.

(۵). در متن: (این حاجت). ابن حاجب نحوی معروف متولد به سال ۵۷۰، متوفی به سال ۶۴۶. اصلا از کردان ایرانی بود که در مصر متولد شد و در قاهره تحصیل علوم ادبی و فقه کرد و در دمشق تدریس نمود و از تالیفات او: کافیه در نحو، شافیه در صرف، مختصر المنتهی (ملخص کتاب دیگر خود او به نام منتهی السؤل و الامل) و امالی. (معین).

(۶). سپید گشته، (صفت چشم).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۴۲

چون حضرت غیاث الدین شنید که سلطان مظفر منصور اعلیحضرت شاهنشاه طهماسب اول صفوی انار اللّٰه برهانه امیر شرف الدین را مخصوص عنایات شاهی و ملاطفات شاهنشاهی ساخته و او را در اردوی اعلی به احترامی فوق العاده محترم داشته، حضرت امیر غیاث الدین را خوش نیامد و فرمود شرف الدین حماری است بلامشاکل و غیر قابل برای این مراحل و این بیت را بخواند:

هر کجا بی هنری هست به او می بخشند بیشتر ز آنچه ز ایام تمنا دارد «۱» و از لطایف حضرت امیر غیاث الدین آنکه چون روزی امیر شرف الدین در خدمت او شروع در تشنیع و بدگوئی از برادر خود امیر صدر الدین محمد ثانی نمود و قبایح اعمال او را می شمرد از جمله آنکه خمهای خمر در حجره جوار قبر جد خود امیر صدر الدین کبیر گذاشته و با دوستان خود در پرده می آشامد و شما را خبری نیست و چون امیر غیاث الدین، سخنان او را معلل به غرض می دانست بر سبیل تعرض فرمود هرچه برادرت می کند تو هم بکن و هرچه می آشامد تو هم بیاشام، پس امیر صدر الدین را در مقام خلوتی بخواست و بر سبیل نصیحت و موعظه فرمود:

بابا، مردمان کلام اللّٰه مجید و کتاب دعا بر قبور پدران خود گذارند، چرا شرم نکرده آنچه را برادرت می گوید گذاشته [ای] و این نصیحت و موعظه پدرانۀ مؤثر افتاده، سبب حصول توبه نصوح و ترک صحبت و صبح امیر صدر الدین گردید به اندازه ای که لم یعهد من احد من الآحاد توبه الی اللّٰه تعالی بمثل توبه هذا. المؤید من عند رب العباد و لا اثرا «۲» من قبول التوبه بالنسبه الی احد من التائبین مثل ما ظهر بالنسبه الی هذا المستبصر بنور اللّٰه المبین. فانه قد بلغ الامر فی ذلک حیث لا یبلغه ایدی الابدال و الابطال فشم عن ساق الجهد و الجد لا - علی سبیل الهزل بل علی سبیل الحقیقه و الجد فی تدارک ما سلف من تفریطاته بالتدارک فی طریق

ریاضاته و مجاهداته الی ان رجع فی قلیل من الازمنه الی اصله الاصلیل و عرج الی معارج آباءه الکابیرین بتحصلیه مراتب العالیه علی سبیل التفصیل فصار صدرا ثانیاً، یفتخر بقرب منزلته فی هذا الباب ذلك الصدر الاول «۳» و بدره باهیا فی سلسله المشایخ الانجاب یكون علیه منهم المرجع و المعول و لقد رأیت من ثمرات عمره المبرور بعد تنبیئه المزبور بتوفیق المالك الامور، اجازة فاخرة لبعض فضلاء دار العبادة فیها من الفضل و الزیادة ما لم یتفق مثله الی الآن لاحد من العلماء و السادة و رساله طریقه «۴» فی التشدید علی مذمه الخمر الخبیث و التهذیب علی شاربه الخنیث بالعقل و الاجماع من جمیع ارباب الشرایع بعد القرآن و الحدیث و فیها من الفوائد الشریفه ما لا تحصی و من - العواید المنیفة مثل عدد الرمل و الحصى «۵» فاما «۶» الاجازة الممتازة المفصلة المذكورة فهی بعد الفراغ من الحمد و الصلوة منها ما هو بهذه الصورة، كانت «۷» لی اشیاخ منهم اولای و شیخی و

(۱). مجالس المؤمنین، چاپ اسلامی، ج ۲، ص ۲۳۳.

(۲). چنین است در متن.

(۳). در متن: (اقل).

(۴). در متن: (طریقه).

(۵). در متن: (الحصا).

(۶). در متن: (فاتا).

(۷). در متن: (قلت).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۴۳

هو من اشاع غوامض العلوم و الحكم و نشر بحیث لقب استاذ البشر و العقل الحادی عشر امام - الحكمة، ناصر الشریعة منصور قدس سره و هو یروی العلوم الشرعیة كلها و المنقولات المرویه جلها عن ابيه الصدر الشهيد عن عمه السيد الايد نظام الحق و الدين، سلطان المحدثین و المفسرین، برهان الوعاظ و المذکرین، احمد بن اسحق بن ابراهیم بن محمد و عن ابيه مطیع الله و مطاع السلاطین، غیاث الاسلام و الدين، منصور عن ابيه محمد عن ابيه ابراهیم عن ابيه اسحق عن ابيه علی عن ابيه عربشاه عن ابيه امیر ابنه عن ابيه امیری عن ابيه الحسن عن ابيه الحسين عن ابيه علی عن ابيه زید عن ابيه علی عن ابيه محمد عن ابيه علی عن ابيه جعفر عن ابيه احمد السکین عن ابيه جعفر الشاعر عن ابيه محمد عن ابيه محمد عن ابيه زید عن ابيه علی عن ابيه حسین سید الشهداء عن ابيه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم - السلام عن رسول الله صلوات الله علیه و آله الطاهرین و انا اروی بهذا الاسناد علوما و احادیث كثيرة اولها مسلسلا به انه قال علی علیه السلام كان لرسول الله (ص) سر قلما عشر علیه ثم ان احمد السکین جدی صحب الامام الرضا علیه السلام من لدن كان بالمدينة الی ان اشخص تلقاء خراسان عشر سنین فأخذ منه العلم و اجازته علیه السلام عندي فاحمد یروی عن الامام الرضا (ع) عن آباءه عن رسول الله (ص) و هذا الاسناد ایضا مما انفرد به لا یشرکنی فیہ احد و قد خصنی الله تعالی بذلك و الحمد له ثم انی اروی عن ابی عن جدی عن ابيه عن ابيه عن ابيه خمس مرات عن الشیخ الممجد المتهجذ العلامة ابی منصور الحسن بن یوسف بن علی بن المظهر الحلی قدس سرهم عن ابيه عن ابی الفرج النبلی عن الشیخ المفید ابی جعفر محمد بن الحسن بن محمد بن - علی الطوسی عن الغضائری عن التلعکبری عن ابن همام عن ابن زکریا البصری عن صهیب عباد عن ابيه «۱» العباد عن مولانا الانام الصادق صلوات الله علیه الی آخر ما ذکره فی تلك الاجازة و لم یهمنا ذکره و حکایتیه و قد ذکره ایضا الفاضل المحدث المعتمد الامین الشیخ محمد بن محمد زمان بن الحسن محمد رضا بن الشیخ حسام الدین فی اجازته الکبیره الی کتبها للشیخ غالب من مشایخ عصرنا هذا آقا محمد باقر الهزار جریبی المازندرانی والد مولانا آقا محمد علی النجفی الفقیه قدس سرهم فقال بعد عدة جملة من المسلسلات فی السند و من مسلسل الحدیث ما نقله - السيد الامجد الافخم صدر الدین علی المشهور

بالسید علی خان «۲» ابن المیرزا احمد نظام الدین ابن - محمد معصوم ابن احمد نظام الدین ابن ابراهیم بن سلام الله ابن مسعود بن محمد صدر الدین و الحقیقه ابن غیاث الدین منصور قال حدثنی والدی «۳» السید الاجل احمد نظام الدین عن والده - السید الجلیل محمد معصوم عن شیخه المحقق المولی محمد امین الاستر آبادی عن شیخه طراز - المحدثین المیرزا محمد الاستر آبادی عن السید ابی محمد محسن قال حدثنی ابی علی شرف الدین و الأبأ «۴» عن ابیه منصور غیاث الدین عن ابیه صدر الحقیقه و الدین الی ان وصل عن ابیه الحسین - الشهید (ع) عن ابیه امیر المؤمنین علی (ع) انه قال كان لرسول الله (ص) سر قلما عشر علیه و فایده -

(۱). در متن: (ابید).

(۲). ر ک: روضات الجنات، ترجمه فارسی، ج ۵، ص ۲۰۰، چاپ اسلامی.

(۳). در متن: (و الذی).

(۴). چنین است در متن.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۴۴

الخبار بذلك تحدته بما انعم الله تعالى عليه به من اختصاصه (ع) برسول الله (ص) و اطلاعه على سره دون غيره و السند المذكور متصلًا الى زيد الشهيد انه قال سمعت اخي الباقر (ع) يقول سمعت ابی زین العابدین (ع) يقول سمعت ابی الحسین الشهید (ع) يقول سمعت ابی علی بن - ابی طالب (ع) يقول سمعت رسول الله (ص) يقول: نحن بنو عبد «۱» المطلب ما عادانا بيت الا و قد - خرب و لا عادانا كلب الا و قد جرب و من لم يصدق فليجرب «۲» ثم قال السید الافخم الاكرم «۳» السید علی خان صدر الدین ابن احمد نظام الدین الحديث المسلسل بالاباء السبعة و عشرين ابا قلما يتفق في اخبار الخاصة و صاحب كتاب روضات الجنان رساله ای كه فاضل محقق مير صدر الدین محمد ثانی در حرمت خمر و بنگ عقلا و شرعا مرقوم فرموده است بعینها در آن کتاب درج نموده و چون از سبک فارسنامه ناصری خارج بود به ایراد آن پرداخت و اسم آن رساله «الذکری» است و از اتفاقات آنکه عدد این کلمه مطابق با شماره سال تألیف آن که در سنه ۹۶۱ [است] اتفاق افتاده است.

و از اجله اعیان علمای شیراز بهشت نشان، بلکه اعلم علمای جهان است: حضرت مولی الانام، متبوع اهل اسلام، اعرف مجامع کمالات بشر، افضل جوامع اهل نظر، مخبر احادیث نبویه، وارث موارث آثار مرتضویه، سلطان مفسرین، برهان اهل یقین، مقرر براهین، مقنن قوانین، بحر فواصل و فضایل، فخر اواخر و اوائل، شارح رموز اخبار به مصابیح انظار، فاتح کنوز اسرار به مفاتیح افکار، قدوه محققین، عمده موحدین، نور حدقه سالکین، نور حدیقه عارفین مولانا صدر الدین محمد معروف به صدر المتألهین مشهور به آخوند ملا - صدرا خلف الصدق مولا - ابراهیم قوامی شیرازی خورشید آسمان معانی که آفتاب با رأی او چو ذره [ح] قیر است و مختصر، عقل مجرد آمده در حیز وجود روح مصور آمده در صورت بشر. در شیراز ولادت یافت «۴» [و] نشو و نما نمود و بعد از تکمیل مراتب لایقه به اصفهان رفته، در خدمت شیخ جلیل نبیل:

شیخ بهاء الدین عاملی «۵» قدس سره پاره‌ای از منقولات و معقولات را بیاموخت، پس حاضر مجلس سید سند بارع باهر میر محمد باقر مشهور به میرداماد قدس سره گشته، مدتی بماند و آنچه را باید بیابد، دریافت فرمود، پس از اصفهان به نواحی قم رفته در دهی توقف نموده به ریاضات شرعیه و مجاهدات نفسانیه پرداخت فصفی ذهنه و صح تمیزه و قوی قواه، فصعد الی مارقاه، پس شروع در تألیف و تصنیف فرموده اساس حکمت اشراق را به دلایل محکمه برپا نموده، ابواب فضیحت را بر مشائین باز فرمود و کتابهای آن جناب در ممالک مسلمانی مشهور و معروف است از جمله آنها کتاب اسفار است و شرح هدایه و حاشیه بر الهیات کتاب شفای شیخ الرئیس ابی علی قدس سره العزیز و شرح کتاب حکمة الاشراق شیخ شهاب الدین سهروردی و کتاب واردات قلبیه و رساله در حدوث عالم و کتاب مسائل قدسیه و قواعد ملکوتیه و رساله در تحقیق

- (۱). در متن: (علیه).
- (۲). در متن: (فلیجرت).
- (۳). در متن (اکرم).
- (۴). ر ک: سلافة العصر، چاپ المكتبة المرتضوية، ص ۴۹۱، تهران. تاریخ تولد او را اواخر قرن دهم هجری و وفاتش را در سال ۱۰۵۰ در بصره نوشته‌اند. (معین).
- (۵). ر ک: روضات الجنات، چاپ اسلامیه، ج ۴، ص ۲۴۰.
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۴۵

تشخص و رساله در تحقیق «اتصاف ماهیت به وجود» و «رساله در جواب مسائلی که از حضرت محقق خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره سؤال و جوابی صادر نگشته بود» و کتاب اسرار-الآیات، تفسیر سوره مبارکه جمعه، تفسیر سوره الطارق، تفسیر سوره الواقعة، تفسیر آیه نور، تفسیر آیه الکرسی و کتاب حکمة عرشیه و کتاب مشاعر و رساله اکسیر العارفين فی معرفة الحق والیقین و رساله کسر اصنام جاهلیه و رساله اتحاد عاقل و معقول و کتاب شرح اصول کافی و در آخر کتاب عقل و جهل، این شرح فرموده است: و کتبه المؤلف بیده الجانیه فی شهر اربع و اربعین بعد الالف حامدا لله تعالی مصلیا للنبی و آله مستغفرا محمد بن ابراهیم المشتهر بالصدر الشیرازی اوتی کتابهما بیمنهما بمحمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و حضرت سید علی خان قدس سره در کتاب سلافة العصر فرموده است «۱»: مولا صدر الدین محمد بن ابراهیم شیرازی مشهور به ملا صدرا در بصره زمان توجه او برای حج در عشر خامس از مائه حادی عشر وفات یافت، رحمه الله علیه و جناب ملا صدرا را قوامی برای آن گویند که گویا از سلاله وزیر بی نظیر حاجی قوام الدین حسن شیرازی که خواجه حافظ (علیه الرحمه) فرموده است:

دریای اخضر و فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما این رباعی را به آن جناب نسبت داده‌اند:

آنان که ره دوست گزیدند همه در کوی شهادت آرمیدند همه «۲»

در معرکه دو کون فتح از عشق است هر چند سپاه او شهیدند همه و از مشاهیر علما و فضلا و فصحای شیراز جنت طراز است: قطب فلک علوم، مرکز دایره حدود و رسوم، واضع بنای فصاحت، رافع لوای بلاغت، استاد فصحا و شیخ ادبا مولانا- عبد الله پسر مولانا فضل الله شیرازی که زبان از تقریر کمالاتش قاصر است در حدود سال ۷۳۰ و اند در شیراز وفات یافت و کتاب تاریخ و صاف را به یادگار گذاشت و قبرش در میانه تکیه چهل تنان و تکیه خواجه حافظ (علیه الرحمه) معروف است «۳». این رباعی از حضرت و صاف است:

ترکان که چو شیر دروغا بخروشد که در صف رزم همچو خنجر نیشند

در صلح به عشرت و مدارا کوشند که در کف بزم همچو ساغر نوشند و از مشاهیر علمای شیراز است: مولانا عبد الله قوام الدین زاهد شیرازی از علمای یگانه و فضیلائی زمانه است حضرت شاه شجاع آل مظفر را نسبت به آن جناب اعتمادی و ارادتی بود و آنجناب گربه‌ای داشت که در نماز با او موافقت نمودی و خواجه حافظ (علیه الرحمه) این غزل را

- (۱). ر ک: روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۴۰.
- (۲). این رباعی در حاشیه متن آمده است و یکبار هم که از ملا صدرا در زمره شعرای شیراز سخن رفته است باز تکرار شده است.
- (۳). و صاف الحضرة متخلص به (شرف) و مشهور به (وصاف) متولد در حدود سال ۶۶۳ در شیراز نام اصلی کتاب او (تجزیه- الامصار و تجزیه الاعصار) است که در ذکر وقایع تاریخ ایلخانان ایران و تاریخ ملوک و امرای اطراف از سال ۶۵۶ تا ۷۲۸ است و از

سال ۷۰۲ تا ۷۱۲ تألیف شده است. ر ک: تاریخ ادبیات صفا، ج ۳، بخش دوم، ص ۱۲۵۹ تا ۱۲۶۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۴۶

برای او فرموده است: «۱»

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه‌زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

ای دل بیا [که] تا به پناه خدا رویم از آنچه آستین کوتاه و دست دراز کرد

ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست‌غره مشو که گربه عابد نماز کرد

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدیدش‌رمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

حافظ مکن ملامت رندان که در ازل ما را خدا ز زهد ریا بی‌نیاز کرد و از اعظم علمای متوطنین شیراز است: مولانا اعظم، ملاذ

افاضل امم، کاشف مشکلات عقلیه، فاتح معضلات نقلیه، جامع فروع و اصول، حاوی معقول و منقول قاضی القضاة- عضد الدین

عبد الرحمن احمد ایجی. اصل آن جناب از بلده ایج اصطهبانات است در زمان سلطنت آل مظفر و پیشتر. در شهر شیراز سالها به

منصب قاضی قضاات برقرار بود و کتاب مواقف در علم کلام و کتاب شرح مختصر اصول ابن حاجب که مانند آن دو کتاب شنیده

نشده از مصنفات و مؤلفات اوست و در سال ۷۶۰ وفات یافت «۲» و خواجه حافظ (علیه الرحمه) او را در این قطعه ستوده است:

به عهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد

نخست پادشهی همچو او ولایت بخش که کار خلق روا کرد و داد عیش بداد

دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین که قاضی به از [او] «۳» آسمان ندارد یاد

دگر شهنشہ دانش، عضد که در تصنیف بنای کار «مواقف» به نام شاه نهاد

دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین که یمن همت او کارهای بسته گشاد

دگر قویم چو «۴» حاجی قوام دریا دل که نام نیک ببرد از جهان به بخشش و داد

نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذشتند خدای عز و جل جمله را بیامرزاد «۵» و از اعظم علما و اعیان شیراز جنت طراز است حضرت

مصطفوی نسب، مرتضوی حسب، علامه هدی، نسابه‌وری، اسوه عترت نبویه، قدوه زهره علویه، سید سادات، مجمع سعادات، امام

اقدام، مربی افاضل امم، ناصب رایات ملت بیضا، ناصر آیات شریعت غرا سید علی خان- صدر الدین الحسینی الحسنی المدنی

المکی شیرازی قدس سره العزیز، جد اعلای نگارنده این

(۱). این داستان را در حبیب السیر و تذکره عرفات به غلط به خواجه عماد فقیه کرمانی نسبت داده‌اند که از حکایات و افسانه‌هایی

است که ساخته و پرداخته ذهن افسانه‌سازان قرن نهم است و نسبت این داستان به مولانا عبد الله قوام الدین زاهد شیرازی نیز در

طرائق الحقایق حاشیه ص ۳۰۵ از جلد دوم آمده است. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به تاریخ ادبیات صفا، بخش دوم، ج ۳، ص

۹۸۵ تا ۹۸۷.

(۲). تاریخ وفات او را ۷۵۶ هجری و ولادتش را در ۷۰۱ نوشته‌اند. ر ک: معین، و تاریخ ادبیات صفا، ج ۳، ص ۲۹۵، و ر ک:

روضات الجنات، ترجمه فارسی، ج ۵، ص ۲۶۶.

(۳). در متن: (آن).

(۴). در متن: (چه).

(۵). از آثار اوست: مواقف در علم کلام، فوائد غیائیه، شرح مختصر ابن حاجب. (معین).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۴۷

فارسنامه ناصری، اگرچه شرح حال اجمالی آن جناب را در ذیل محله سردزک شیراز نگاشته، به قاعده هو المسک ما کررته يتضوع «۱» اعاده گردید در کتاب روضات الجنان نوشته است: سید نجیب و جوهر عجیب و فاضل ادیب و وافر نصیب، صدر الدین علی بن میرزا نظام الدین احمد بن - میرزا محمد معصوم بن میرزا نظام الدین احمد بن میرزا ابراهیم بن امیر سلام الله بن امیر عماد الدین - مسعود بن امیر صدر الدین محمد بن امیر غیاث الدین منصور بن امیر صدر الدین محمد دشتکی شیرازی مشهور به سید علی خان از اعظام علماء بارعین و افاحم فضلاى راسخین صاحب علوم ادبیه و ماهر در لغت عربیه، ناقد احادیث امامیه و مقدم در مراتب سیاسات مدنیه و ریاسات دنیویه و دینیه و منتهی می گردد «۲» نسب شریفش به حضرت زید بن علی بن الحسین (ع) به بیست و نه نفر و ولادت با سعادت او در مدینه طیبه در سال ۱۰۵۲ مطابق با کلمه «بی غم» است. پس مجاور مکه معظمه گشته در سال ۱۰۶۶ به فرمایش والد ماجدش مسافرت به هندوستان فرموده در شهر حیدر آباد دکن رحل اقامت بینداخت و در کنف تربیت والدش تکمیل کمالات فرمود و او را مداخلت تمام در امور ملکی و لشکری بداد و کتاب انوار الربیع به نام آن پادشاه نمود و در سال ۱۱۱۳ از هندوستان عود به مکه معظمه فرمود، پس بر حسب خواهش شاهنشاه ایران شاه سلطان حسین صفوی طاب ثراه از طریق بر نجد به عراق عرب آمده، بعد از زیارت ائمه عراق سلام الله علیهم وارد اصفهان [پس] وارد شیراز گشته در سال ۱۱۱۸ به روضه رضوان خرامید و در حرم شاه چراغ مدفون گردید رحمه الله علیه و اسامی کتابهای مصنفه و مؤلفه آنجناب در ذیل محله سردزک نگاشته گردید.

و از جمله بزرگان علمای شیراز است: قاضی قضات، ضابط احکام شرعیه، جامع نکات اصلیه و فرعیه مولانا علی نقی قاضی شیرازی. اصل آن جناب از بلده کمره عراق عجم است چون مقرب در گاه سلطنت: امام قلی خان والی مملکت فارس، صیت فضیلت او را شنید به وسائط رسل و رسائل او را وارد شیراز ساخته، قضاوت کلیه مملکت فارس به او تفویض نمود و سالها باقی بود و در سال ۱۰۶۰ وفات یافت.

و السید المتأله المشهور و الايد المتفقه المشکور امیر غیاث الدین منصور بن السید الامیر الکبیر صدر الدین محمد الحسینی الدشتکی الشیرازی قدس سره، جد اعلاى نگارنده فارسنامه ناصری اگرچه شرح حال این جناب در ذیل محله سردزک نگاشته گردید، لیکن خواستم حال او را از کتاب روضات الجنان نویسم که فرموده است: جناب امیر غیاث الدین منصور اوحدی عصر خود بود در حکمت و کلام بلکه المعی زمان در علم به شرایع اسلام و از این است که ملوک و سلاطین القاب آن جناب را در فرامین و ارقام نوشته اند جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، اکمل اهل نظر، استاد بشر، عقل حادی عشر و نقش خاتمش «ناصر الشریعه منصور» بود. در کتاب مجالس المؤمنین نوشته است «۳»: که حضرت امیر غیاث الدین منصور بر حسب مرتبه بالاتر است از جمیع حکماء راسخین و نبلاء باذخین «۴»، فارغ گردید از ضبط علوم چون بیست سال از سن

(۱). او همانند مشک است که چون آنرا بسائی بویائی کند.

(۲). ر ک: روضات الجنات، ج ۵، ص ۲۰۰ بعد.

(۳). مجالس المؤمنین، چاپ اسلامیه، ج ۲، ص ۲۳۰.

(۴). باذخ: بلند و گردن افراز.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۴۸

شریفش گذشت و مدتی پیش از رسیدن به این مرحله در مجالس متعدده، داعیه مباحثه و مجادله در مطالب علمیه با حضرت علامه دوانی میداشت و مدتی در دستگاه اعلیحضرت شاه طهماسب اول صفوی به منصب صدارت عظمی برقرار بود تا آنکه جناب قدوة

المجتهدین، شیخ علی محقق کرکی، در مجلس شاهی با حضرت میر غیاث الدین در بعضی از مطالب علمی مباحثه نموده، کار به خشونت کشیده و اعلیحضرت شاهی جانب قدوة المجتهدین را ترجیح بداد و حضرت میر از مجلس برخاسته، با کدورت خاطر از منصب صدارت استعفا کرده، عود به شیراز نمود [و] باقی ماند «۱» تا در سال ۹۴۸ به روضه رضوان خرامید و او را چندین کتاب از مصنفات خود است مانند: حجة الکلام که در چندین موضع از آن تشنیع بر مقالات حجة الاسلام غزالی فرموده و کتاب محاکمات میانه حواشی و الد ماجدش امیر صدر الدین بزرگ و حواشی علامه - دوانی بر شرح تجرید ملا علی قوشچی و کتاب محاکمات میانه حواشی آن دو بزرگوار بر شرح مطالع و کتاب محاکمات میانه تعلیقات آنها بر شرح قاضی عضد الدین ایچی بر مختصر اصول و کتاب شرح هیاکل الانوار و شرح رساله والد ماجدش در اثبات واجب و کتاب تعدیل المیزان در علم منطق و کتاب لوامع و معارج در علم هیئت و این کتاب را در سن هیجده ساله تألیف فرمود و کتاب تجرید در علم حکمت که جمیع مسائل حکمت طبیعی و الهی را به عبارت مختصر و مفید ذکر فرموده «و رساله در معرفت قبله «و کتاب» معالم الشفاء در علم طب و کتاب مختصر معالم الشفاء و کتاب سفیر در علم هیئت و حاشیه بر الهیات کتاب شفاء شیخ رئیس (رحمة الله علیه) و حاشیه بر شرح اشارات و حاشیه بر شرح حکمت العین؛ و «رساله» در باب خلافت فرزند ارجمند ارشد خود میر صدر الدین محمد ثانی و کتاب خلاصه تلخیص که اختصار کتاب معانی بیان است و کتاب رد بر حاشیه شمسیه علامه دوانی و کتاب رد بر حاشیه تهذیب مشار الیه و رساله رد بر انموذج «۲» العلوم مشار الیه و رساله رد بر رساله زوراء مشار الیه و رساله در تحقیق جهات و رساله مشارق در اثبات واجب و کتاب اخلاق منصوری و حاشیه بر اوائل کشاف و رساله تفسیر سوره انسان و کتاب مقالات العارفین و کتاب در تصوف و اخلاق که به اسم فرزند دیگر خود میر شرف الدین علی نوشته و رساله قانون السلطنه و شاید غیر از آنچه نگاشته گردیده، رسائل داشته باشد. «۳» و از فضیلتی دار العلم شیراز است: صاحب عنان فصاحت، مالک زمام بلاغت مولانا - فضل الله شیرازی والد مولانا عبد الله و صاف. شاهد بر کمالاتش کتاب تاریخ معجم در بیان حالات پادشاهان عجم، کفایت است. در ماه ذی قعدة سال ۶۹۸ به مرض سرخجه که آنرا در کتاب طب، حصبه نویسند در گذشت.

و از مشاهیر علمای شیراز بلکه عالم است: علامه علی الاطلاق، اعلم علماء زمان بالاتفاق مولانا قطب الدین محمود، علامه شیرازی «۴» پسر مولانا ضیاء الدین مسعود پسر مولانا -

(۱). در متن: (مانده).

(۲). در متن: (انموذج).

(۳). مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۳۲.

(۴). ر ک: کتاب شرح حال و آثار علامه قطب الدین محمود بن مسعود شیراز (۶۳۴ - ۷۱۰)، تألیف دکتر محمد تقی میر، استاد جراحی دانشکده پزشکی دانشگاه شیراز، از انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۵۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۴۹

مصلح کازرونی. و آن جناب حالات تنقلات خود را در اول کتاب شرح کلیات قانون شیخ رئیس ابی علی بن سینا «۱» (رحمة الله علیه) چنین نگاشته و ترجمه اش این است: چون از خانواده مشهور به صناعت طب بودم «۲» اگرچه پدر و اجدادم را بضاعت و سرمایه بهتر از این صناعت نیز می بود، در حوادث سن از روی شوق و شغف تحصیل مراتب طب را کرده کتب مختصره آن را در خاطر محفوظ داشتم و در معالجات متداوله حاضر گشتم و هرچه را تعلق به طبابت بود از اعمال یدی خصوصاً عمل قدح یعنی آب را از چشم آب آورده گرفتن که خاصه خانواده من بود، در خدمت والد ماجدم بیاموختم و چون سنین عمرم به چهارده رسید، والدینم وفات یافت و مدت ده سال در مارستان مظفری شیراز مشغول معالجه مرضی گشتم، پس شوقی در خود یافتم که آنچه را دارم

بر او بیفزایم، پس در خدمت عم خود سلطان-الحکما کمال الدین ابو الخیر بن مصلح کازرونی شروع در قرائت کلیات قانون نمودم پس در خدمت شمس الدین محمد کیشی، پس در خدمت شرف الدین زکی بوشکانی باز شروع در کلیات قانون نمودم اگرچه تدریس این کتاب خاصه آنان بود لیکن آن کتاب چون اصعب کتب مصنفه در طب است به حسب مدرک و تنگ‌تر از همه به حسب مسلک، به حیرت انداخته ذهن ابناء زمان را در ادراکش، و خسته کرده نیروی آنها را وصول به افلاکش. و کسی را نیافتم که از عهده آن کما یلیق برآید. پس شروع در مطالعه شروحو که فضلا بر آن کتاب نوشته‌اند نمودم باز نادانسته‌ام، از دانسته افزونی داشت، پس روی خود را به جانب مدینه علم و شطر کعبه حکمیه، حضرت بهیه قدسیه و سده زکیه فیلسوفیه استادیه: خواجه نصیر المله و الدین محمد طوسی قدس الله نفسه آوردم، پس بعضی از مسائل آن کتاب منحل گشته، بعضی بر اغلاق باقی بماند. برای آنکه در معرفت آن احاطه به قواعد حکمیه را کافی نیست بلکه ممارست به قانون علاج در تعدیل مزاج، شرط آن است، پس مسافرت به خراسان نمودم، پس به عراق عجم شدم، پس به بغداد شتافتم، پس به بلاد روم رفتم و در همه جا از حکما و اطبا، سؤال از مسائل مشکله آن کتاب نمودم و از هر خرمنی خوشه‌ای گرفتم و خود را از همه کس افزون و برتر دیدم و در سال ۶۸۱ به مصر رسیدم و سه شرح تمام بر کتاب قانون از فضلالی حکما را دیدم پس جامع گشتم در حل مشکلات آن کتاب، مطالبی را که باقی نگذاشت مسئله مغلقی را، پس شروع در نگاشتن شرح قانون نمودم. و نگارنده این فارسنامه ناصری گوید:

حضرت علامه شرح کلیات را تمام فرموده، متعرض شرح تشریح اعضاء مفرده از کلیات «۳» قانون نگاشته است برای آنکه شنیده بود شیخ علاء الدین ابو الحسن علی بن ابی الحزم قرشی، شرحی مبسوط مخصوصا بر تشریح اعضاء مفرده و مرکبه از کتاب قانون، تصنیف فرموده و حضرت علامی آن شرح را نداشت و آن را از مصر بخواست و قبل از رسیدن به شرح قرشی در سال ۷۱۰ هجری در شهر تبریز وفات یافت و در جوار قبر محقق بیضاوی مدفون گردید و ولادت

(۱). نام اصلی کتاب (التحفة السعدیه) است.

(۲). قطب الدین علامه در ماه صفر سال ۶۳۴ هجری در شیراز و به روایت ضعیفی در دو تنگ کازرون متولد شده است (آثار العجم، ص ۳۲۸) شرح حال علامه ... ص ۴، تاریخ علمای بغداد، ص ۲۱۶، چاپ عراق. و رک: روضات الجنات، ترجمه فارسی ج ۶، ص ۳۸۱.

(۳). در متن: (کلمات).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۵۰

با سعادتش، در شیراز اتفاق افتاده و نزدیک به ۹۰ سال زندگانی نمود و در وفات او گفته‌اند:

بازایی کرد چرخ کجرفتاردر مه روزه آه از آن بازی

ذال و یا رفته از گه هجرت رفت در پرده قطب شیرازی و از مصنفات اوست: شرح کتاب مختصر اصول ابن حاجب و کتاب «شرح مفتاح-العلوم سکاکی؛ و شرح کتاب حکمة الاشراق و شرح کلیات قانون و کتاب تحفه شاهی در علم هیئت. در کتاب روضات الجنان نوشته است: مولانا قطب الدین علامه شیرازی، لباس خود را از زی صوفیه بیرون نکرد، فقها و مجتهدین را خاشع و خاضع بود، همیشه نماز یومیه را به جماعت گزارش وقتی که تصنیف و تألیف کتابی می‌نمود، شبها را بیدار و روزها را روزه داشتی و از ازکیاء عالم بودی و مذهب امام شافعی را داشت و در بازی شطرنج بر همه کس فائق بود و در خصلت ظرافت و مزاح عدیل نداشت. وقتی که پادشاه زمان، اتابک سعد بن-زنگی مسجد جامع جدید شیراز را می‌ساخت مولانا علامه و شیخ سعدی در خدمت شاهزاده ابو بکر که هنوز ماه رخسارش به تکلف ریش مبتلا نبود برای تماشای بنائی مسجد حاضر شدند و خرده «۱» گلی از دست بنا جسته بر چهره شاهزاده نشست، حضرت علامی فرمود: یا لیتنی کنتُ تُراباً «۲»، شاهزاده از شیخ سعدی تفسیر عبارت را پرسید،

شیخ در جواب گفت: يقول الكافر یا لیتنی كنت ترابا، در مجمعی از اهالی شیعه و سنی سؤال از افضلیت امیر المؤمنین علی (ع) یا خلیفه اول ابو بکر از او نمودند. این دو بیت را در جواب فرمود:

خير الوری بعد النبی - من بنته فی بینه من فی دجی لیل العمی - ضوء الهدی فی زیته «۳» در کتاب روضات الجنان نوشته است: این چند شعر را به علامه شیرازی نسبت داده‌اند:

ایا رب تخلق ما تخلق و تنهی عبادک ان یعشقا «۴»

خلقت الملاح لنا فتنه و قلت اعدوا ربکم و اتقوا

اذا كنت انت خلقت الملاح فقل للملاح بنا یرفقوا و باز به آن جناب نسبت داده‌اند:

یک چند پی زمرد سوده شدیم یک چند به یاقوت تر آلوده شدیم «۵»

آلودگیی بود و لیکن تن راشستیم به آب توبه، آسوده شدیم

(۱). در متن: (خورده).

(۲). قسمتی از آیه ۴۰، سوره النبأ.

(۳). بهترین مردمان پس از رسول (ص) کسی است که دختر رسول در خانه اوست، کسی که در تاریکی شب کوری و جهل نور هدایت در روغن چراغ وجود اوست.

(۴). خدایا می‌آفرینی آنچه را از زیباییها می‌آفرینی و بندگانت را از عاشق شدن نهی می‌کنی، چهره‌های زیبا را فتنه دل‌های ما ساختی و گفتی که خدا را بپرستید و پرهیزگار باشید. چون تو خود زیباییان را آفریده‌ای آنان را بگو که با ما خوشخوئی و مهربانی کنند.

(۵). این بیت را به شاه طهماسب صفوی هم نسبت داده‌اند. رک: وقایع سال ۹۳۹ در همین کتاب.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۵۱

و از اعظام علمای اثنی عشری است: سید جید و شریف‌اید، انسان عین الساده و عین - السیاده، اعلم علمای مشارق و مغارب، مجتهد به استحقاق در جمیع مذاهب، مولی الانام، شیخنا و شیخ الاسلام، محقق قواعد بدلائل لایحه، مقرر قوانین براهین واضحه، ناظم معاهد ابو علی - سید ماجد بن سید هاشم حسینی بحرانی، شیخ الاسلام شیرازی «۱»، حضرت سید علی خان طاب ثراه در کتاب سلافه العصر فرموده است: «و من مناقبه الفاخره، الشاهد بفضلہ فی الدنیا و الآخره [انه] کان قد اصابتہ فی صغره عین ذہبت من حواسه الشریفه بعین. فرأی ولده «۲» النبی (ص) فی منامه فقال (ص) له ان اخذ بصره فقد اعطی بصیرته و لقد صدق (ص) فانه نشأ بالبحرین فکان لهما «۳» ثالثا و اصبح للفضل و العلم حارثا «۴» وارثا و ولی بها القضاء فشرّف بالحکم و الامضاء ثم انتقل منها الی شیراز و تقلد بها الامامه و الخطابه و القضاء «۵» و لم یزل «۶» بها حتی اتاه یقین و انتقل الی جنّه عزّوها السّماوات و الأرض أعدت للمتّقین «۷» فتوفی سنه ثمان و عشرين و الف (رحمة الله علیه)».

در کتاب روضات الجنان نوشته است: چون محقق کاشانی و محدث صمدانی مولانا محسن فیض اراده مسافرت به شیراز فرمود تا در خدمت سید ماجد بحرانی، شیخ الاسلام شیراز کسب علم حدیث کند «۸» اولاً - تفأل به کلام الله [تعالی] نموده، در اول صفحه کریمه فلّو لا نفر من کل فرقه منهم طائفة لیتنفقوا فی الدین «۹» [الی آخره] ملاحظه نمود پس تفأل به دیوان حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود در اول صفحه آمد:

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی فسافر ففی الاسفار خمس فوائد

تفرج هم و اکتساب معیشه و علم و آداب و صحبه ماجد و از اعظام علمای شیراز است: مخدوم اهل علوم علی الاطلاق، وارث

مناصب فضلاء بالاستحقاق، جامع فروع و اصول، حاوی معقول و منقول، علامه ممتحن حاجی محمد حسن - مجتهد. شرح حال آن جناب در ذیل محله میدان شاه شیراز نگاشته گردید.

و از اجله علماء شیراز بلکه آفاق، حضرت حجه الاسلام علی الاطلاق میرزا محمد حسن - حجه الاسلام، شرح حالش در ذیل محله درب شاهزاده است.

و از مشاهیر علمای شیراز است ملک ملوک اطبا، حاوی کمالات فصحا و ادبا، جالینوس زمان، بقراط عهد و اوان، واقف اسرار امراض، رافع استار اعراض، دافع انواع آلام، شافی اصناف اسقام، استاد حکماء محققین، مولانا نجم الدین محمود بن شیخ الربانی الامام الصمدانی صابین الدین

(۱). سلافة العصر، ص ۴۹۲، چاپ المكتبة المرتضوية، طهران.

(۲). در متن: (والده). ر ك: سلافة العصر، ص ۴۹۲.

(۳). در سلافة العصر: (لها).

(۴). در متن: (جارثا).

(۵). در سلافة العصر ندارد.

(۶). در متن: (لم ينزل).

(۷). قسمتی از آیه ۱۳۳، سوره آل عمران.

(۸). ر ك: روضات الجنات، ترجمه فارسی، ج ۷، ص ۱۱.

(۹). قسمتی از آیه ۱۲۲، سوره التوبه: (بلکه چرا از هر طایفه‌ای جمعی برای جنگ و گروهی نزد رسول برای آموختن علم مهیا نباشند تا آنچه آموخته‌اند به قوم خود بیاموزند).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۵۲

الیاس شیرازی مصنف کتاب حاوی صغیر در علم طب که بعد از کتاب قانون شیخ رئیس ابو علی سینا (علیه الرحمه) و کتاب کامل الصناعه و کتاب حاوی کبیر محمد بن زکریای رازی، ماندش کتابی در این صنعت نیست.

در کتاب مزارات شیراز نوشته است: نجم الدین محمود شیرازی طبیبی بود، مقبول الروایه و فقیهی کثیر الدرایه از علماء زمان و فضلی اوان، ماهر در علم ادیان و ابدان، کتاب اسرار - النکاح و حاوی صغیر از اوست. و این دو «۱» بیت را فرموده است:

تردد انفس المحب دلائل علی کنه ما اخفاء من الم الحب

اذا خطرات الحب خامون قلبه تنفس حتی ظل منصدع القلب «۲» در حدود سال ۶۹۰ و اند، در شیراز وفات یافت.

شیخ فقیه فاضل منصور بن سمة الله شیرازی مشهور به شیخ راستگوی شارح کتاب تهذیب اصول امام الائمه علامه حلی طاب ثراه، در کتاب روضات الجنان نوشته است: شیخ منصور راستگوی شیرازی در اول کتاب شرح تهذیب الاصول بعد از شرح دیباچه فرموده است: اقول و انا المنصور الشهير براستگو شرح هذا الكتاب شرحا مقتصدا ممزوجا عن حل الغویضات بمتین - المباحثات، مسلوکا فيه طراز التوسط و طور الاعتدال عدولا عما علیه اکثر الشروح.

نگارنده این فارسنامه ناصری گوید خط و مهر این فاضل راستگو که در حاشیه استشهادی که امیر صدر الدین محمد ثانی ولد الصدق استاد البشر امیر غیاث الدین منصور خلف الصدق - حضرت استاد الكل امیر صدر الدین محمد اول شیرازی که جد اعلای این بنده است برای تزویر و تدلیس که میر ابو تراب نام دشتکی شیرازی در مزرعه قصر کرم و سووید «۳» و فقی مدرس منصوریه شیراز واقعه در بلوک فسا نموده است، خطی نوشته مورخه سند نهصد و شصت و - هشت و در آخر خط نوشته است: نمقه «۴»

منصور راستگو، در نزد این حقیر تاکنون محفوظ و مخزون است. اللهم احرسه بعینک التي لا تنام.

و از علمای شیراز است مولای انام، امام همام افتخار افاضل علما و اختیار اماجد فضلا، جامع و مجمع آداب، ناشر علوم و قدوه اصحاب مولانا محمد شیرازی صاحب کتاب طیف الخيال في مناظره العلم و المال ولد حاجی قاسم جزائری الاصل از شیراز مسافرت به هندوستان نمود و چون ساغرش از نوال بزرگان آن سامان تهی بماند، به معیشتی ضنکاء قناعت کرده برای تسلی خاطر شروع در تألیف کتاب طیف الخيال نموده و در سال ۱۱۱۶ به انجام رسانید و در آخر آن کتاب نوشته است سنین عمرم میانه ثلثین و اربعین است.

از مشاهیر علماء جناب حاجی شیخ مهدی حجة الاسلام مجتهد، شرح حالش در ذیل محله

(۱). در متن: (سه).

(۲). آه کشیدنهای عاشق نشانه‌هائیسست از چگونگی درد عشق که پنهان داشته است. چون احساسات عشق بر دلش عارض شود چنان آه می‌کشد که قلبش پاره شود.

(۳). اگرچه میرزا حسن مکررا از (سهل آباد وقفی) و (سختویه) سخن گفته است اما از این نام در زمره دهات فارس و در جاهای دیگر سخن نرانده است.

(۴). آراست آن را.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۵۳

درب شاهزاده است.

و از اجله علماء، جناب مستطاب حاجی شیخ یحیی امام جمعه [است]. شرح حالش در ذیل محله سرباغ است.

و از مشاهیر علمای شیراز است: علامه زمان، مولانا میرزا جان باغ نوی شیرازی که شرح حالش در ذیل محله بالا کفت شیراز نگاشته گردید و در کتاب روضات الجنان نوشته است:

ملا میرزا جان باغ نوی شیرازی شافعی اشعری اصولی منطقی، له کتاب الردود و النقود علی شرح کتاب مختصر الاصول.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۵۴

اما شعرای شیراز جنت طراز به ترتیب حروف الفباء نوشته شود:

آسوده: نامش آقا محمد مهدی شرح حالش در محله درب شاهزاده نوشته شد.

آگه: نامش آقا علی اشرف. شرح حالش در ذیل محله بازار مرغ نوشته شد.

ابو سعید بزغش «۱»: طایفه بزغشیه جماعتی از مشایخ عرفاء شیرازند و رئیس آنها شیخ-نجیب الدین علی بزغشی است و این رباعی از ابو سعید است:

ای دوست ز جمله نیک و بد بگذشتم کافر بودم کنون مسلمان گشتم

هر چیز که آن خلاف رأی تو بود گر خود همه دین است از او بگذشتم شیخ کبیر ابو عبد الله محمد بن خفیف شیرازی. در کتاب مزارات شیراز نوشته است «۲»:

ابو عبد الله محمد بن خفیف شیرازی الاصل، مقبول الاوائل، متبوع الاواخر، چندین کتاب تألیف و تصنیف نموده. استاد ابو القاسم الفشری از ابو عبد الله بن باکویه گوید از شیخ کبیر که گفت گاهی در یک رکعت از نماز ده هزار مرتبه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را خواندم و مدت صد و ده سال زندگانی نمود و در سنه ۳۷۰ به رحمت ایزدی پیوست و این بیت را به آن جناب نسبت داده‌اند:

هر کسی را کار خویشش بار خویش صیرفی بهتر شناسد قیمت دینار خویش میرزا ابو القاسم خوش نویس شیرازی: در محله بازار مرغ گفته شد.

«اثر» مشهور به شفیعا اعمی شیرازی «۳» در طفولیت از حلیه هردو چشم عاری گردید، در اصل از قریه پراشگفت از دهات کوه مره شکفت از بلوکات فارس، در شیراز نشو و نما نمود، در زمان

(۱). در متن: (برغش) و (برغشی). در مزارات شیراز، ص ۱۴۹ ح و ۳۷۲: (بزغش). در شد الازار، ص ۳۳۴ هم (بزغش). ر ک: مجمع الفصحا، چاپ دکتر مصفا، ج ۱، ص ۱۳۹.

(۲). ص ۳۱، و شد الازار، ص ۳۸، و مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۱۴۴.

(۳). حزین در تذکره خود می نویسد: در ۹ سالگی نابینا شد و از مشاهیر شعرای عصر شد و با حزین معاصر بود. (ص ۷۴، چاپ تایید، اصفهان).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۵۵

حضرت شاه سلطان حسین صفوی بود و این شعر از اوست:

ظاهر هر کس که سنجیدم به میزان نظر داشت با باطن همان نسبت که رو با آستر این قطعه را در مسافرت به قریه پراشگفت «۱» گفته است:

شبی چون بخت عشاق از سیاهی به معنی صورت قهر الهی
چنان بود آن شب احوالم پریشان که سوداگر به کشتی روز طوفان
دلم را از وطن شوق جدائی ملول از شهر همچون روستائی
جنونم عاقبت کرد از غم آزادنوید عشرتم از سیزده داد
به رفتن چون مهیا گشت کارم شد از خیل اجل اسبی دچارم
چو مرغی کز قفس چشمش هویدا است دلش از رخنه پهلوش پیدا است
چو ریگ وقت ساعت آن سبک پی بهر ساعت کند یک گام را طی
غرض کز صبح تا شام آن معطل تردد می کند در گام اول
به دست و پا زدن مانند جولاهه به این مرکب بریدم رشته راه
رسیدم در دهی کز خوش هوائی کند در دیده خاکش توتیائی
بهشتی از طراوت سبز و خرم همه چیزش فراوان غیر آدم
در آن ده داشتم چون پیر کنعان به یاد آشنا حالی پریشان
ز تنهائی دریدم جامه بر تن نهادم همچو آتش رو به گلخن
به این نیت چو در دل بستم احرام غلط کردم ره گلخن به حمام
نباشد احتیاج ستر عورت که دارد جامه داری همچو ظلمت
در این ظلمت سرا نتوان به پا تاخت ره گور است باید سر قدم ساخت
چو دهلیز تفنگ از راه بینه رهی باریک تا پای خزینه
ز روزن بس نشسته روی آن گرد به آب وی تیمم می توان کرد
پی غسل آنکه روی آرد به این در کند بعد از جنابت خاک بر سر

در او میل نشستن هر که فرمودنشیند تا کمر چون دیگ در دود
 در او نتوان ز تاریکی نشستن کنی گر شعله خورشید روشن
 بود زین کهنه بنیاد زمانه‌دری باز از فراز نوره خانه
 نوشته بر درش استاد این فن ببايد كندن و بر باد دادن
 ز قحط سنگ پا باید در آن طاق چو وقت نزع سودن ساق بر ساق
 معاذ الله از آن دلاک ناشی که سربازی است پیشش سر تراشی
 چو گوش آن کس که دلاک آیدش پیش بهردو دست چسبد بر سر خویش
 شکافد فرق را با تیغ گلگون که آرد موی را از ریشه بیرون
 نیاید از کف او قبضه بیرون بهم چسبیده دست و تیغش از خون
 به زخمش پنبه می‌باید فراوان در آن سودا نه سر ماند نه سامان

(۱). ر ک: فارسنامه ناصری، بلوک کوه مره شکفت.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۵۶ به خارج بود نهر با صفائی چو نهر آینه گیتی نمائی
 که هر کس جان برد بیرون ز حمام ز غسل توبه‌اش شویند اندام ادیب شیرازی «۱»: نامش میرزا جعفر، از شیراز به طهران آمده، توطن
 نمود و در سال ۱۲۶۰ و اند وفات یافت. از اوست:

عندلیبان چو خطیبان همه بر منبر شاخ مدح خوانند شهنش را هر سوی هزار
 ظل یزدان، شه اسلام، محمد شاه آنک چون جم و قیصر و خاقانش، بسی خدمتکار
 خسرو عرش سریر و ملک چرخ مسیرشه خورشید ضمیر و فلک عدل مدار
 مرکز دایره رحمت رحمن و رحیم مظهر جامعه لطف غفور غفار امری شیرازی: نامش قاسم است، به علوم غریبه شهرت داشته، علماء
 شیراز او را تکفیر نمودند، به فرمان شاه طهماسب اول صفوی هردو چشمش را میل کشیده، کورش نمودند و در سال ۹۳۲ عوام
 الناس شیراز هجوم آورده، او را کشتند «۲» و در وقت هجوم این بیت به محمود دهدار که استاد علم اعداد است فرستاد «۳»:

چون به فضل ایزد بیچون به حق بینا شدم آگه از کنه رموز علم الاسما شدم
 کاملان بحر محیطند و سگان جهانند کی شود بحر محیط از دهن کلب پلید انور شیرازی: ولد الصدق سلطان عادل، نواب وکیل
 کریم خان زند، طاب ثراه، نامش ابراهیم خان، بعد از آنکه بنی اعمامش او را از حلیه بصر عاری نمودند به عتبات عالیات رفته، در
 سال ۱۲۱۶ وفات یافت، این چند بیت از اوست:

ای باد صبا بگو فلان را کای «۴» نظم خوشت چو لولوی تر

ای از فصحای عصر افصح‌وای از شعرای شهر اشهر

گفتی تو [؟] قصیده‌ای رامانند عروس پر ز زیور

(۱). مرحوم فرصت الدوله از ادیب دیگری نام می‌برد: جناب ادیب میرزا رضا قلی نیز نستعلیق می‌نگارد و گاه شعر می‌گوید.

این رباعی از اوست:

اوصاف علی است کانتهاش نبودمداح علی بجز خدایش نبود

تا حشر ادیب گرز وصفش خوانی یک حرف ز دفتر ثنائش نبود (آثار العجم، ص ۵۴۵).

(۲). در ریاض العارفین، ص ۲۸۴، و کتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ۳۲۳، آمده است که: در سال ۹۳۲ او را کور و خانه‌نشین کردند، پس از کوری منزوی شد تا در سال ۹۹۹ که عوام الناس بدو هجوم بردند و او را شهید کردند. رساله‌ای در اعداد و اسرار نقطه نوشته و رساله دیگر در ذکر و فکر و جواب مرآة الصفا تصنیف کرده است.

(۳). در سخن‌سرایان فارس، این بیت چنین است: فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۱۵۶ اما شعرای شیراز جنت طراز به ترتیب حروف الفباء نوشته شود: ص: ۱۱۵۴

نقص اگر دید ابو جهل نبود آن ز نبی عکس خود بود که در آینه احمد دید (همانجا).
(۴). در متن: (کی).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۵۷ آن باکره در نکاح من بود عقدش بستی به جای دیگر در مذهب هیچکس روا نیست یک زن به حباله دو شوهر مولانا اهلی شیرازی: در اوائل مائه تاسعه زبان اعجاز ترجمان، به نظم قصائد و غزلیات گشود و در فنون شعر، گوی سبق را از شعرا ربود و در سن پیری وفات یافت. در وفاتش گفته‌اند: سال فوتش ز خرد پرسیدم گفت شاه شعرا بود اهلی [ملما میرک] یعنی ۹۳۵ و قبرش در صحن تکیه خواجه حافظ (علیه الرحمه) معروف است. این مثنوی را به دو بحر و دو قافیه به صنعت تعجیس فرموده، نامش را «سحر حلال» گذاشت «۱»:

ساقی از این «۲» شیشه منصور دم در رگ و در ریشه من صور دم

آتشی از می «۳» فکن اندر روان تا شود این نکته چون زر، روان

یک نفس ای مونس من گوش دار گوهری از مجلس من گوش دار

مرتبه دان همه شی دانش است وین سخن اندر دل شیدا نشست

پیشتر از مرگ خود ای خواجه میرتا شوی از مرگ خود ای خواجه میر

خواجه در ابریشم و ما در گلیم عاقبت ای دل همه یکسر گلیم

یا من نا صبور را نزد خود از وفا طلب یا تو که پاک دامنی صبر من از خدا طلب

باورم ناید که شد در پوست مجنون بهر دوست عاشقی اندر پوست کی گنجد چو بیند روی دوست

بی تو چو شمع کرده‌ام خنده و گریه کار خود خنده به عهد سست تو گریه به روزگار خود بدر الدین فارسی «۴»: زمان و مکانش

معلوم نشد در عهد کی و در کجای فارس بوده، این سه بیت بی نظیر در صفت شمشیر فرموده است:

مار را مانی که بر تو نقطه‌های گوهر است وای عجب کز پوست هر ساعت برون آئی چو مار

حافظ عمری و هستی بی وفا مانند عمر دشمن جانی و جان آسا همی آئی به کار

در هوای معرکه چون ابر و برقی در صفت گر بگرئی، ابرسانی ور بخندی، برق وار پرتوی شیرازی «۵»:

مرا به جور چو کشتی وفا چه فایده دارد کنون که جان به لب آمد جفا چه فایده دارد

(۱). رجوع شود به دیوان اهلی، به کوشش حامد ربانی، ص ۱ تا ۸۴- این مثنوی دارای ۵۲۰ بیت است و سه صنعت، ذوقافیتین،

ذوبحرین و انواع جناس در آن به کار رفته است و موضوع آن داستان جم و گل است. و ر ک: تاریخ ادبیات صفا، ج ۴، ص ۴۴۷.

(۲). در دیوان اهلی ص ۶۲۶، (آن) است.

(۳). در متن: (نی).

(۴). در تذکره هفت اقلیم از او نام برده شده است. ر ک: مجمع الفصحاح، ج ۱، ص ۴۳۵.

(۵). ر ک: تحفه سامی، ص ۱۲۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۵۸

بسحاق شیرازی مشهور به شیخ اطعمه: نام اصلی او شیخ ابو اسحق، معاصر داعی الی الله سید نظام الدین محمود بود، چون همت را بر صحن حلوا گماشت و رایت نصرت را در جنگ مزعفر و بغرا افراشت او را شیخ اطعمه گفتند، معاشر و مجالس میرزا اسکندر تیموری است، سخنانش در طعامها به وجه مطایبه است، مصارع اشعار خواجه حافظ (علیه الرحمه) [را] تضمین نموده است. دست ارادت به دامن جناب شاه نعمت الله کرمانی انداخت و این شعر را بگفت:

حکایت عدس و سفره خلیل الهی ز من بپرس که مداح نعمت اللهم و چون این بیت را شنید که جناب شاه نعمت الله فرموده است: گوهر بحر بیکران مائیم گاه موجیم و گاه دریائیم در جواب بگفت:

رشته لا-ک معرفت مائیم گاه خمیریم و گاه بغرائیم «رشته» آش معروفی است و «لاک» به معنی تگار و کاسه چوبین بزرگ است و چون جناب شاه نعمت الله شیخ اطعمه را بدید به او فرمود لاک معرفت شمائید؟ شیخ در جواب گفت چون نمی توانم از الله بگویم از «نعمت الله» گفتم و قبر شیخ اطعمه در تکیه چهل تنان شیراز است «۱»: فرموده:

کیاپزان سحر چو سر کله وا کنند آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند

چون از درون خربزه واقف نشد کسی هر کس حکایتی به تصور چرا کنند

روزه داری و قناعت هوسم هست ولی چشمکی میزند آن بره بریان که میپرس

کس به بالای مزعفر نکند آش ترش که چنانم من از این کرده پشیمان که میپرس

خور در رواق ازرق چون رو نهد به زردی یاد آیدم مزعفر بر صحن لاجوردی

مطبخی باز پیاز از جهت قیمه خریدتا دگر آب ز چشم که روان خواهد بود

پس از سی چله بر من کشف شد این راز پنهانی که بورانی است بادنجان و بادنجان است بورانی

(۱). تاریخ وفاتش را به سال ۸۲۷ نوشته‌اند. ر ک: دیوان شیخ اطعمه، که مکررا در شیراز و تهران و اسلامبول چاپ شده نسخه اسلامبول را میرزا حبیب اصفهانی در ۱۳۰۳ و نسخه شیراز را کتابفروشی معرفت به چاپ رسانیده‌اند. بهترین تحقیق درباره ابو اسحاق اطعمه بوسیله عبد الغنی میرزایف انجام گرفته که بوسیله نشریات دانش در سال ۱۹۷۱ در دوشنبه تاجیکستان منتشر شده است. و همچنین درباره او مراجعه شود به: از سعدی تا جامی، از ادوارد براون، ص ۳۶۹، هرمان‌اته، تاریخ ادبیات، ص ۱۸۸، شعر فارسی در عهد شاهرخ، ص ۸۰، تاریخ نظم و نثر، سعید نفیسی ص ۲۹۶ و ۲۹۷، دولت‌شاه، تذکره الشعراء، ص ۴۰۸-۴۱۷، مجمع الفصحا، ج ۴، ص ۱۵، محمد علی مدرس، ریحانه-الادب، ص ۱۷۰، دیوان مولانا ابو اسحاق، به تصحیح حبیب اصفهانی، ص ۳ تا ۵، طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۲۳، و ر ک: تاریخ ادبیات صفا، ج ۴، ص ۲۴۴.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۵۹

باز فرموده است:

مشنو ای جان که بجز دنبه مرا یاری هست یا بجز مالش چنگال مرا کاری هست

چه عجب آنکه اگر همنفس بریان شده‌ام دانند که در صحبت گل خاری هست

شرح نان تنک آن نیست که پنهان مانند داستانی است که در هر سر بازاری هست بسمل شیرازی «۱»: نام شریفش حاجی اکبر نواب، شرح حالش [را] در ذیل محله بازار مرغ شیراز نگاشتم.

بلند اقبال: نامش میرزا سید رضی، در ذکر محله سنگ سیاه شیراز گفته شد.

بهجت «۲»: نامش میرزا عبد الحمید ولد ملا عبد الغفار شیرازی، خط نستعلیق خوش می‌نوشت و معیشت می‌نمود، در حدود سال

۱۲۵۰ و اند وفات یافت و این چند بیت از اوست:

رندی به راه عشق سبکبار می‌رود کاول قدم به خانه خمار می‌رود

اسرار خرابات و رموز دل عشاق گفتن بر بیگانه سزاوار نباشد

چه عشوه کرد ندانم نگار عشوه گرم که هر که را نگریم روی اوست در نظرم بیدل: نام شریفش حاجی میرزا رحیم فخر الدوله در محله میدان شاه گفته شد. «۳»

بیکسی «۴»: زمانی که غزالی مشهدی به شیراز آمد، برای آزمایش شعرا، غزلی را طرح فرمود و خود در گفتن غزل مسامحه نموده، متعذر به درد دندان گردید، «بیکسی» این قطعه را گفته به او فرستاد:

غزالی آن غزل پرداز کاندل شاعری خود را چنان داند که شاگرد خاقانی و سلمانش

به شیراز آمد و ناگاه شعری در میان افتاد به رسم امتحان تکلیف می‌کردند یارانش

بهانه درد دندان کرد و درمانش بود کندن اگر خواهی که گوید شعر باید کند دندانش

(۱). ر ک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ۴۵۲ تا ۴۵۶، و مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۱۸۲. در همین کتاب از (بسمل) دیگری که او هم شیرازی است و نامش حاج محمد تقی فرزند حاج مؤمن شیرازی دامغانی الاصل است سخن رفته است. ر ک: ص ۴۵۶ همان کتاب که نقل از سفینه خوشگوست. او در قرن دوازدهم می‌زیسته است.

(۲). ر ک: ریاض العارفین، ص ۴۲۵، و دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ۴۸۵. در همین کتاب از دو بهجت شیرازی دیگر نیز نام برده شده است که نخستین میرزا محمد جعفر شیرازی فرزند میرزا کاظم مستوفی متخلص به (شرف) فرزند میرزا محمد نصیر الدین جهرمی است، متوفی به سال ۱۲۹۶ (ج ۱، ص ۴۸۵)، و دومین، دکتر مصطفی شیرازی متخلص به بهجت فرزند رحمت فرزند حکیم فرزند میرزا محمد شفیق وصال است. (ج ۱، ص ۴۸۸).

(۳). ر ک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ۵۰۶ تا ۵۱۴، و آثار العجم، ص ۵۲۶، و مجمع الفصحا، ج ۴، ص ۱۸۳ و ریاض العارفین، ص ۴۲۵.

(۴). (چون با غزالی مشهدی معاصر بوده و غزالی در قرن دهم هجری می‌زیسته و در سال ۹۸۰ وفات یافته، لهذا معلوم است که (بیکسی) هم در آن قرن می‌زیسته و عین ترجمه فوق در آتشکده آذر هم آمده و معلوم می‌شود که فارسنامه از آذر نقل کرده است). دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ۵۱۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۶۰

بیمار شیرازی «۱»: اسمش حسین، شغلش جراحی:

رشکم کشد هر جا که او در محفلی ساغر زنده‌مست است و ترسم از جفا بر دیگری خنجر زند

فریاد گوناگون زخم از ذوق زخم پی ز پی چون از جفا بر سینه‌ام خنجر پی خنجر زند تمکین: نام شریفش حاجی زین العابدین، خلف الصدق ملا اسکندر شیروانی، چون جناب ایشان مدتها در شیراز رحل اقامت انداخت، چندین دست خانه و حمام پرداخت، او را در ذیل شعرای شیراز نگاشتم، در تذکره ریاض العارفین فرموده است: والدش از شیروان به عتبات عالیات رفته، متوطن گردیده، وفات یافت و جناب حاجی زین العابدین مشغول تحصیل علوم رسمیه بود و دلش به جانب فقرا و اهل حال مایل و از تأثیر نفس مشایخ معاصرین پای سیاحت گشود و بیشتر از مساحت معموره زمین را پیموده با طوایف و ملل مختلفه معاشرت فرموده، جمعی مقرر و منکر اطرافش را گرفته، هر کس سخنی به دلخواه خود می‌گفت، مردی آگاه و با خبر و فاضلی دیده‌ور بود، کتابی در بیان اقالیم و ادیان و تاریخ ملوک باستان نوشته، نامش را ریاض السیاحه گذاشته «۲»، گاه گاهی شعری گفته‌اند:

آنکه در دور جهان در طلبش گردیدم از ازل همزه من بود، چو نیکو دیدم
 شمس چون جلوه کند، ذره شود سرگردان منم آن ذره که سرگشته آن خورشیدم
 نیستم معتقد تقوی خود در ره دوست‌لیک بر لطف ویم هست بسی امیدم
 اندر پی انسان همه آفاق بگشتم بسیار بدیدم من و بسیار ندیدم
 «تمکین» به که گویم غم دل را که به گیتی جز یار ندیدم من و آن یار ندیدم
 گفتم که جهان و همه اوضاع جهان چیست پیر خردم گفت که خوابی و خیالی
 بس راه سپردیم و کمال همه کس را دیدیم و بجز عشق ندیدیم کمالی
 «تمکین» دیدی که جمله دیدی و گذشت رفتی و رساندی و رسیدی و گذشت
 غمناک مشو که زاهدت کافر خواند پندار که این نیز شنیدی و گذشت
 در فقر بدیده‌ایم ما شاهی را و اندر غم عشق راه آگاهی را
 هر سلسله و طریقه دیدیم ولی جستیم طریق نعمت الهی را

(۱). ر ک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ۵۱۹: که این شعر را به نقل از کتاب بیان محمود از او ضبط کرده است.

کشید تیغ و نکشت آن ستم شعار مرا از آنکه خواست کشد درد انتظار مرا و ر ک: مجمع الفصحاح، ج ۲، ص ۱۸۱.

(۲). در مجمع الفصحاح، به تصحیح دکتر مظاهر مصفا، ج ۲، ص ۱۸۴، آمده است که: (بعد از گردشهای کثیر در شیراز توطن کرده و تاهل گزیده، علما او را غالباً تکفیر می‌نموده‌اند ... در سال ۱۲۵۳ در راه مکه در گذشت، کتاب بستان السیاحه و حدیقه و ریاض از تصانیف اوست).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۶۱

تسلی شیرازی «۱»: نامش رجبعلی، شغلش مذهبی، یعنی تذهیب اوراق می‌نمود:

«تسلی» گر دمی خواهی به کام خویش دوران راترا افلاک دیگر باید و سیاره دیگر تمنا شیرازی «۲»: نامش میرزا ابو الحسن دست‌غیب، شرح حالش در محله اسحق بیگ گذشت.

توحید شیرازی «۳»: نام شریفش میرزا اسماعیل، در محله سرباغ گفته شد.

توحید شیرازی

میرزا جانی: عم حقیقی نگارنده فارسنامه ناصری، در محله بازار مرغ گفته شد.

میرزا جلال طیب «۴»: معاصر شاه شجاع مظفری بود:

(۱). از نظر ترتیب این نام می‌باید پیش از (تمکین) ذکر می‌شد. هدایت در مجمع الفصحاح، ج ۲، ص ۱۸۴، مطالب فوق را به اضافه بیت زیر از او آورده است:

ترک جان گفتم و فارغ شدم از زاری دل‌نشد آسان‌تر از این چاره بیماری دل و رجوع شود به تذکره نصر آبادی، ص ۲۵۸، که از (تسلی) دیگری که شیرازی بود و نامش ابراهیم و قمچی بافی می‌کرد سخن رفته است.

(۲). ر ک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۲، ص ۴۸.

(۳). ر ک: آثار العجم، ص ۳۶۰.

(۴). ر ک: آتشکده آذر، ص ۲۲۴.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۶۲ بده ساقی شراب لایزالی بدست عاشقان لا ابالی

به چشم خفته شب کوته نمایدسلوا عن مقلتی طول اللیالی حاجت شیرازی «۱»: نامش «یادگار» شغلش عطاری بود، این رباعی «۲» را در مدح درویش عبدالمجید خوشنویس گفته است:

ای گشته مثل به خوشنویسی ز نخست مفتاح خزائن هنر، خامه تست

ما را همه روزه یار و محرم، غم تست هم صحبت و هم نشین و همدم غم تست

تا کرده خدا لوح و قلم را ایجادنوشته شکسته را کسی چون تو درست

بی غم نبود دمی اگر دل دل ماست بی ما نبود دمی اگر غم، غم تست «۳» خواجه حافظ: شمس الدین محمد شیرازی (علیه الرحمه)

نظر به کمالات معنوی آن جناب، شاعری، دون مرتبه اوست در کتاب سلم السموات نوشته است: در محله شیادان شیراز، نشو و نما

یافته، زمان سلطنت شاه شیخ ابو اسحق، پسر شاه محمود انجوی و پادشاهی امیر مبارز الدین - محمد آل مظفر و شاه شجاع پسر امیر

مبارز الدین و شاه منصور پسر شاه محمود پسر امیر مبارز الدین و سلطنت امیر تیمور گورکان را دریافت و در قضیه قتل شاه شیخ ابو

اسحق، این غزل را انشاء فرمود:

یاد باد آنکه سر کوی توأم منزل بود دیده را روشنی از نور رخت حاصل بود

در دلم بود که بی دوست نباشم، لیکن چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود

راستی خاتم فیروزه بو اسحق خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

دیدید آن قهقهه کبک خرامان «حافظ» که ز سر پنجه شاهین قضا، غافل بود و در سال ۷۸۰ و اند، سلطان محمود شاه بهمنی، پادشاه

مملکت دکن هندوستان از خواجه حافظ (علیه الرحمه) خواهش مسافرت به هندوستان فرمود «۴» و نقد و جنس فراوان برای خواجه

فرستاد، خواجه قروض خود را ادا کرده، تدارک سفر را دیده، روانه مقصد گردید و چون به جزیره هرموز که در جوار بندر عباس

است، رسید، بر کشتی نشست و هنوز راهی نرفته، موجی برخاست «۵» و خواجه وحشت نمود و به همراهان گفت، بعضی از نفایس

من در جزیره بماند، باید بروم و آنها را بیاورم، چون عود به جزیره نمود، راه شیراز را پیمود و این غزل را فرمود:

(۱). ر ک: مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۲۰۷: (از معاصرین صاحب آتشکده بوده و او نوشته که به ۷۰ سال عمر تاهل اختیار ننموده بعد

از رجوع از مکه در سنه ۱۱۸۵ در گذشته، دیوانش را دیده‌ام).

(۲). منظور رباعی هاست.

(۳). در متن: (ماست).

(۴). درباره زندگی و شعر حافظ رجوع شود به مجموعه فراهم آمده بوسیله دکتر منصور رستگار فسائی تحت عنوان (مقالاتی

درباره زندگی و شعر حافظ) از انتشارات دانشگاه شیراز، و تاریخ ادبیات صفا، ج ۳، بخش دوم، ص ۱۰۶۴ تا ۱۰۸۹، و فهرست

موجود در مقدمه واژه‌نامه غزلهای حافظ، از حسین خدیو جم، ص ۱۸ و ۱۹ و بحث در افکار و آثار و احوال حافظ، تالیف دکتر

قاسم غنی.

(۵). در متن: (خواست).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۶۳ دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی‌ارزده می بفروش دلق ما کز این بهتر نمی‌ارزد

شکوه تاج سلطانی که بیم جان در او درج است کلاهی دلکش است اما به دردسر نمی‌ارزد

ترا آن به که روی خود ز مشتاقان بیوشانی که شادی جهاننداری غم لشکر نمی‌ارزد

دیار یار مردم را مقید می کند لیکن چه جای فارس کاین محنت جهان یکسر نمی‌ارزد

بسی «۱» آسان نمود اول غم دریا به بوی سودغلط گفتم که هر موجش به صد گوهر نمی‌ارزد
 برو گنج قناعت جوی و کنج عافیت بنشین که یک‌دم تنگدل بودن به بحر و بر نمی‌ارزد
 چو «حافظ» در قناعت کوش و از دنیای دون بگذر که یک جو منت دو نان به صد من زر نمی‌ارزد و بعد از مدتی از شیراز به شهر
 یزد برفت و والی را مدح گفته، خیری ندید، این غزل را فرموده، عود به شیراز نمود:

خرم آن روز کز این منزل ویران بروم راحت جان طلبم وز پی جانان بروم
 گرچه دانم که به جایی نبرد راه غریب من به بوی خوش آن زلف پریشان بروم
 چون صبا با دل بیمار و دل بیطاقت به هواداری آن سرو خرامان بروم
 دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم
 در ره او چو قلم گر به سرم باید رفت با دل دردکش و دیده گریان بروم
 نذر کردم که گر این غم بسر آید روزی تا در میکده شادان و غزل خوان بروم
 به هواداری او ذره صفت، رقص کنان تا لب چشمه خورشید درخشان بروم
 ناز کان را چون غم حال گرفتاران نیست ساربانای مددی تا خوش و آسان بروم

ور چو «حافظ» نبرم ره ز بیابان بیرون همزه کوبه آصف دوران بروم در کتاب لغت، «یزد» را «زندان سکندر» و فارس را «ملک
 سلیمان» گفته‌اند و چون سلطان جزیره هرموز از سوء سلوک والی یزد با حافظ مطلع گردید، مبلغی نقد و مقداری جنس برای
 خواجه فرستاد چنانکه فرموده است:

شاه هرموزم ندید و بی سخن صد لطف کرد «۲» شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد
 کار شاهان این چنین باشد تو ای «حافظ» مرنج داور روزی رسان توفیق نصرت شان دهاد و خواجه حافظ (علیه الرحمه) مسافرتی جز
 به جزیره هرموز و شهر یزد نفرمود و در شیراز

(۱). در متن: (بس)، در چاپ قزوینی، چه آسان می‌نمود.

(۲). این غزل در نسخ معتبر دیوان حافظ نیامده است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۶۴

وفات یافت «۱» و قبرش زیارتگاه است و در تاریخ وفاتش گفته‌اند:

چراغ اهل معنی خواجه حافظ که شمعی بود از نور تجلی

چو در خاک مصلی یافت منزل بجو تاریخش از «خاک مصلی» حجاب شیرازی «۲»: نام شریفش حاجی محمد مهدی، شرح حالش
 در محله بازار مرغ است.

حسینی شیرازی: نام شریفش حاجی محمد حسین، خلف الصدق غفران مآب، حاجی محمد- حسن مجتهد قزوینی الاصل شیرازی
 الموطن. اگرچه شرح حال آن جناب را در ذیل محله میدان شاه نگاشتم، لیکن به قاعده هو المسک ما کررته یتضوع «۳» در کتاب
 ریاض العارفین در شرح حال آن جناب فرموده است «۴»: فخر العارفین و زین الواصلین، کھف الحاج حاجی محمد حسین خلف
 الصدق جناب مجتهد الزمان حاجی محمد حسن قزوینی است، در ایام شباب از علوم معقول و منقول کامیاب و به حکم ذوق فطری
 از طلب عز و جاه دنیوی گذشته، طالب صحبت عارفان بالله گشته، به خدمت جمعی از اکابر طریق و اماجد تحقیق رسیده، کامش
 حاصل نگشته، مدتها به مسافرت و ریاضت راضی و به سیر اطوار قلبیه، دل خوش کرده بود تا عاقبت الامر به خدمت حضرت قطب
 الموحدین حاجی میرزا ابو القاسم شیرازی مستفیض گشته، دست ارادت به دامان تولایش زده، اقتباس انوار ذوق و حال و اکتساب

اطوار کمال از مشکوه جمعیت حضور موفور السرور آن جناب نمود و چشم سیرت بر مشاهده شواهد حقایق و معارف توحید وجودی و شهودی گشوده، از اضطراب و انقلاب آرام گرفته از موانع و علائق روی دل تافته، سالی چند پریشان و در ایران و هندوستان مصاحب درویشان بود، پس به شیراز عود نموده، باز به خدمت آن جناب مستفیض می‌بود تا آنکه آن جناب رحلت فرمود و بعد از وفات جناب حاجی محمد حسن - مجتهد والد جناب حسینی که امام جماعت بود به استدعای احبا و دوستان به اقامت و وعظ و افاده کمالات پرداخت و اکنون اهل ظاهر و باطن هردو را مراد و از غایت کمال اخلاق با همه‌اش و داد.

بهار عالم حسنش دل و جان زنده می‌دارد به رنگ، اصحاب صورت را به بو، ارباب معنی را و آن جناب را در فن شعر پایه عالی است و به غیر از قصائد، پنج مثنوی در سلک نظم کشیده، غرض، وجود شریفش مربی اصحاب و ذات خجسته‌اش مفرح احباب، فقیر را خدمتش مکرر دست داده است:

در نعت حضرت سید المرسلین

احمد مرسل آفتاب ازل مه و خورشید برج علم و عمل

(۱). به سال ۷۹۱ هجری.

(۲). فرصت الدوله از (حجاب شیرازی) دیگری هم نام می‌برد که نامش آقا فتح علی شیرازی بود و فرزند آقا محمد جعفر و خط نستعلیق را نیکو می‌نوشت. آثار العجم، ص ۵۴۴.

(۳). در متن: (یتروع): او چون مشک است که چون بسایند بویا شود.

(۴). ریاض العارفین، چاپ مهدیه، ص ۴۲۸، طهران.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۶۵ در یکتای بحر بیرنگی گوهر آرای رومی و زنگی

غرض از خلقت مکان و مکین آن امان زمان، امین زمین

اول اصفیا به نیر ذات آخر انبیا به نور صفات

بنده او چه ماه و چه برجیس واله او چه نوح و چه ادریس

ز او بلندی بلند و پستی پست نیستی نیست بلکه هستی هست

اولیا ز انبیا مدد یابند که رهائی ز نیک و بد یابند

علی عالی آن ستوده حق که به بینش ز خلق برده سبق

مرده او نه خضر، آب حیات تشنه او نه نوح لجه ذات

کف موسی کفی ز دریایش دم عیسی دمی ز دمه‌ایش

یک دم جانفزای او آدم یک دم دلگشای او عالم

ای میرا ز پاک و ناپاکی وای معری ز باک و ناباکی

پاک و ناپاکی از تو گشت پدید باک و بی‌باکی از تو گشت پدید

برده بردار و خودنمائی کن فاش تر، دعوی خدائی کن

هر نبی را طریقتی دیگر گرچه نبود حقیقتی دیگر

اولیا نیز بر همین منوال متحد اصل و مختلف احوال

همه از نور حق، سرشته به گل رشک مهر و مه و فرشته به دل

خاصه «۱» خورشید آسمان صفاماه تابنده سپهر وفا

قطب اقطاب دهر ابو القاسم آن ز خود فانی و به حق قائم
 او ز هستی نه هستی از او زاد او ز مستی نه مستی از وی شاد
 مطرب نغمه‌های بی‌چه و چون که ز هر نغمه‌ای به شور فزون
 فارغ است از تمیز ساعد و دوش. دوش او امشب است و امشب دوش
 نه به خود بنگرد نه جانب کس که به چشمش یکی است پیل و مگس
 ای خوش آن دل که بی‌خیال بودفارغ از ذوق وجد و حال بود حکیم شیرازی نام شریفش میرزا محمود، شرح حالش در محله سرباغ
 است.

خاکی شیرازی «۲»: اسمش میرزا امین، مادام زندگانی در کنج قناعت آرمید، مدت‌ها در تکیه هفت‌تنان شیراز توقف داشته، جمعی را
 به او ارادتی بود، در حدود سال ۱۲۵۰ وفات یافت:

ای دل اگر دمی ز خودی با خدا شوی از پای تا به سر همه نور و ضیا شوی
 گفتی کز اختلاف جهان نیستم خلاص هستت خلاص گر به خلافش رضا شوی
 یابی فراغتی ز ستمهای نفس اگر با سالکان راه خدا، آشنا شوی
 چندی پی علم و مذهب و کیش شدم یک چند دگر طالب درویش شدم

(۱). در متن: (خواصه).

(۲). ر ک: ریاض العارفين، ص ۴۴۸: (در ایام شباب سیاحت فارس و عراق و عراق عجم نموده مدت‌ها در عتبات عالیات زائر بوده و
 در وادی اخلاص و ارادت جناب محب علی شاه چشتی شتافته).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۶۶ دیدم که دل است مبدأ هر فیضی برگشتم و طالب [دل] خویش شدم «۱» خرم شیرازی «۲»: نامش
 نجف علی از یساولان اعلیحضرت شاهنشاه مغفور فتح علی شاه- طاب ثراه بود، غزلی می‌پرداخت و نواله‌ای از پیشگاه خاقانی
 می‌گرفت. این چند شعر از اوست:

بنگر به زخمهای دل بقرار ماکز ناوک تو مانده همی یادگار ما

بر سر کوی بتان خواهم دل دیوانه‌ای تا کنم آنجا بنا از سنگ طفلان خانه‌ای

گر حصار دل به هر فن کرده‌ای «خرم» ز آهن عاقبت گردد خراب از دست طفل نی سواری خاوری شیرازی: نام شریفش میرزا فضل
 الله، در ذیل محله بازار مرغ گذشت.

ایضا خرم شیرازی: در محله سرباغ نگاشته گردید.

خلف شیرازی: نام شریفش میرزا سلیمان خان خلف بیگی، شرح حالش در محله اسحق بیگ گفته شد.

داعی شیرازی «۳»: نام شریفش سید نظام الدین محمود واعظ است، لقب آن جناب و اجدادش «الداعی الی الله» بود، از سادات
 حسینی شیراز است با شیخ بسحق اطعمه معاصر و معاشر بود، مردی فاضل و عارفی کامل است از شیراز به کرمان رفته، دست ارادت
 به دامن جناب شاه نعمت الله کرمانی انداخت چنانکه فرموده است:

شدم به خطه کرمان و جانم آگه شد که مرشد دل من شاه نعمت الله شد در سال ۸۶۰ و اند در شیراز وفات یافت و قبرش در خارج
 دروازه درب سلم که اکنون به دروازه شاه داعی شهرت یافته است، زیارتگاه است و آن جناب را چندین رساله نظم و نثر در علم و
 عرفان است و این چند بیت از اوست:

عشق دردی است به نزدیک طیبیان لیکن دردمندان همه دانند که آن درمان است

سبزه به تلخی نفسی می‌زند و آن نفس از بهر کسی می‌زند
کو دل یک قطره که بی ذوق اوست گردن یک ذره که بی طوق اوست
آه که هر ذره رقیب من است در طلب مهر طیب من است
چند طلب باشد و مطلوب نه جور رقیب و رخ محبوب نه

(۱). اشعار کلا از ریاض العارفين گرفته شده است. ر ک: ص ۴۴۹.

(۲). مرحوم فرصت از (خرم شیرازی) دیگری به نام مرحوم میرزا محمود خمروی که در انشاء نظم و نثر مسلم بود سخن گفته است.
آثار العجم، ص ۵۵۵.

(۳). ریاض العارفين، ص ۱۱۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۶۷

داوری شیرازی «۱»: نام شریفش میرزا محمد، شرح حالش در ذیل محله سرباغ گذشت.

ذره شیرازی: نامش آقا بزرگ، شرح حالش در ذیل محله اسحق بیگ گفته شد.

راز شیرازی «۲»: نام شریفش میرزا ابو القاسم مشهور به: میرزا بابا، شرح حالش در ذیل محله بازار مرغ نوشته شد.

رحمت شیرازی: نام شریفش میرزا عبد الله، شرح حالش در ذیل محله سرباغ گفته شد.

رضای شیرازی «۳»: نامش حکیم شاه رضا، از فضلا و حکما بود، سفر هندوستان نموده، خدمت اکبر شاه هندی رسیده، وفات یافت:

سلطان، به جهان، پرده سرائی زد و رفت درویش به دهر، پشت پائی زد و رفت

القصة به هردو روز در گلشن عمرمرغی به سر شاخ نوائی زد و رفت روزبهان شیرازی «۴»: نام شریفش ابو محمد مشهور به شیخ

شطاح پسر ابو نصر بقلی فسائی است، در بلده فسا متولد گشته، در شیراز تربیت یافت، جامع علوم ظاهری و باطنی گردید، شیخ

روزبهان

(۱). ر ک: مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۲۹۳.

(۲). ریاض العارفين، ص ۴۴۹: (او از جانب پدر نسبش به میر سید شریف جرجانی می‌رسید و دخترزاده آقا محمد هاشم شیرازی و
نواده قطب الدین نیریزی است).

(۳). ریاض العارفين، ص ۳۳۲.

(۴). درباره زندگی و آثار او رجوع شود به روزبهان نامه، تألیف محمد تقی دانش‌پژوه، از انتشارات انجمن آثار ملی، سال تولد او

را ۵۲۲ نوشته‌اند- تاریخ ادبیات صفا، ج ۲، ص ۲۵۷. ر ک: شد الازار، ص ۲۴۳، شیراز نامه، ص ۱۵۹، چاپ دکتر واعظ جوادی.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۶۸

پیشانی سنگ قبر شیخ روزبهان اول (ابی النصر السائر البقلی)

در جمیع علوم رسمی، مرتبه عالی داشت، چندین کتاب و رساله تصنیف و تألیف فرمود: تفسیر عرایس و کتاب الانوار فی کشف

الاسرار و شطحیات فارسی و عربی مرقوم فرموده است، مدتی در مکه معظمه مجاورت نمود و غالباً طواف را بر بام کعبه می‌نمود و

در سنه ۶۰۶ در شیراز وفات یافته، در خانقاه خود مدفون گردید.

اگر آهی کشم صحرا بسوزد جهان را جمله سرتاپا بسوزد

بسوزم عالم ار کارم نسازی چه فرمائی؟ بسازی یا بسوزد «۱»

تمثال رخ ترا به چین بردستند آنجا که مصوران چابک دستند
در پیش مثال روی تو بنشستند انگشت گزیدند و قلم بشکستند
آنچه ندیده است دو چشم زمان آنچه نیوشیده دو گوش زمین
در گل ما رنگ نموده است آنخیز و بیا در گل ما آن بین
دل داغ تو دارد ارنه بفروختمی در دیده توئی و گرنه بر دوختمی
جان منزل تست ارنه روزی صد باردر پیش تو چون سپند بر سوختمی

(۱). در متن: بسوزم یا بسازی.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۶۹

و شطاح به معنی [گستاخ، جری، بی شرم و کسی که شطاحیات گوید.] «۱»

روشن شیرازی: نام شریفش میرزا احمد، شرح حالش در محله بازار مرغ گذشت.

زکی شیرازی «۲»: نام شریفش شیخ عبد الله پسر ابو تراب پسر بهرام پسر زکی پسر عبد الله بی خبر است. از فحول فضلائی او ان و عدول علمای زمان خود بود، قاضی ناصر الدین بیضاوی و قطب الدین علامه شیرازی، تحصیل فضائل در خدمت او نموده، در کتاب رساله الابرار فی اخبار الاخیار آمده که وی معلم و استاد جمیع فضلائی آن زمان بود و قاضی بیضاوی از کرامت او نقل نموده که وی بعد از وفات زنده شد و مسائل علمای مصر را جواب گفته، ثانیاً وفات نمود و او را «ذو الموتین» گفتند و این واقعه در سنه سبع و سبعین و ستمائه (: ۶۷۷) اتفاق افتاد و العهده علی الراوی. همچنین در کتاب ریاض العارفین مرقوم است و این رباعی از اوست:

در عالم بی وفا، دویدیم بسی بیچاره تر از خویش ندیدیم کسی

تازانه روزگار خوردیم به دهر از دست دل خویش نه از دست کسی حاجی زمان شیرازی «۳»: در اوائل حال از کفشدوزی معیشت می نمود:

جام بلور از خم شراب در آمد ماه فرو رفت و آفتاب بر آمد ساغر شیرازی: نام شریفش شیخ محمد، شرح حالش در محله لب آب گذشت.

سامانی شیرازی: نامش میرزا حسن ولد الصدق حضرت قاآنی، در ذیل محله میدان شاه نوشته شد.

شیخ سعدی «۴»: مصلح الدین یا مشرف الدین مصلح شیرازی. در کتاب مزارات شیراز، نام آن جناب را شیخ مشرف الدین مصلح بن عبد الله شیرازی، نوشته است، پدر و مادرش از نژاد علما بودند چنانکه خود فرموده است:
همه قبیله من عالمان دین بودند مرا معلم عشق تو، شاعری آموخت در کتاب سلم السموات نوشته است: مولانا مسعود کازرونی والد علامه شیرازی جد

(۱). (کلمه‌ای است که بوی خود پسندی و ادعا از آن استشمام شود و آن در بین محققین نادر دیده شده است.

(ابن عربی) جرجانی در تعریفات می گوید: شطح از زلات محققین است زیرا دعوی به حق است که عارف بدون اذن الهی تصریح می کند و نیز رجوع شود به کتاب اللمع فی التصوف، کتاب تفسیر الشطحات، ص ۳۷۵، چاپ لیدن، و ص ۶۴۸ و ۶۴۹ بحث در افکار و احوال حافظ.

(۲). منقول از ریاض العارفین، ص ۳۳۲.

(۳). تذکره نصر آبادی، ص ۳۸۲: (مردی دردمند بود چنانچه یاران عزیز مثل میرزا ابراهیم ملاصدرا و ملا محمد تقی اکثر به در دکان او نشسته، صحبت می‌داشتند و در خطشناسی و قوفش به مرتبه‌ای بود که شرح نتوان داد و در ترتیب نظم هم طبعش خالی از لطفی نیست).

(۴). برای اطلاع بیشتر رجوع شود به سعدی نامه، مجموعه مقالات درباره زندگی و شعر سعدی به اهتمام دکتر منصور رستگار فسائی، مکتب سعدی از کیخسرو هخامنشی، قلمرو سعدی از علی دشتی، تاریخ ادبیات صفا، ج ۳، بخش اول، ص ۵۸۴ تا ۶۲۲، و از سعدی تا جامی، ادوارد براون، و دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص ۱۰۲ تا ۱۵۹. فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۷۰

[اعلای] شیخ سعدی بود و چون شیخ سعدی تولد یافت نام والد خود را که شیخ مصلح بود به او گذاشت و شیخ سعدی بعد از تکمیل علوم رسمیه، داعیه محبت و نایره مودت او را بر نظم اشعار باعث آمد، چندانکه در فن غزل سرآمد اهالی اعصار و مسلم مردمان زمان و روزگار گردید و بعد از مسافرتها و سیر آفاق و انفس عود به شیراز فرموده، در نزدیکی گازرگاه شیراز که اکنون مرقد اوست، مجاور گردیده تا وفات آن جناب در رسید و چون پادشاه زمان اتابک - سعد بن زنگی نسبت به او مهربانی می‌فرمود، تخلص خود را «سعدی» نمود و این چند بیت برای زینت فارسنامه تیمنا نگاشته گردید:

ماه فرو ماند از جمال محمدسرو نوید به اعتدال محمد

وعده دیدار هر کسی به قیامت‌لیله الاسری شب وصال محمد

آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی آمده مجموع در ظلال محمد

قدر فلک را کمال و منزلتی نیست در نظر قدر با کمال محمد

عرصه دنیا مجال همت او نیست روز قیامت نگر مجال محمد

شمس و قمر در زمین حشر نتابدنور نتابد مگر جمال محمد

آن همه پیرایه بسته جنت فردوس بو که قبولش کند هلال محمد

همچو زمین خواهد آسمان که بیفتد تا بدهد بوسه بر نعال محمد

چشم مرا تا به خواب دید جمالش خواب نمی‌گیرد از خیال محمد «۱»

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمد بس است و آل محمد

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله

حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله «۲» در تاریخ وفات آن جناب گفته‌اند:

شب آدینه بود و ماه شوال ز تاریخ عرب «خاص» «۳» آمد آن سال «۴»

همای روح پاک شیخ سعدی سوی جنت برآوردی پر و بال سفیر شیرازی: نام شریفش محمد نبی خان، شرح حالش در محله درب مسجد گذشت.

شریف شیرازی: همان سید شریف الدین جرجانی است «۵» که شرح حالش در محله بازار مرغ گذشت، این رباعی از اوست:

(۱). در متن: (خواب نگیرد مگر جمال محمد).

(۲). (حضرت پیغمبر) با کمال خود به عالی‌ترین درجه بزرگی رسید، تیرگی را با جمال خود برطرف ساخت، همه خصلتهای او پسندیده است بر او و خاندانش درود فرستید.

(۳). برابر با ۶۹۱.

(۴). در بعضی متون بجای بیت فوق چنین آمده است:

مه ذو الحجه از مه کاف و زا روزیفشاند از غبار تن پروبال (یعنی ۲۷ ذی الحجه).

رک: تاریخ ادبیات صفا، ج ۳، بخش اول، ص ۵۹۸.

(۵). رک: ریاض العارفین، ص ۳۶۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۷۱ ای حسن ترا به هر مقامی نامی وی از تو به هر [] دل پیغامی

کس نیست که نیست بهره‌ور از تو و لیک‌اندر خور خود به جرعه‌ای یا جامی شرف شیرازی «۱»: نامش شرف الدین عبد الله است، این چند بیت از اوست:

پیچیده چون طنابم زین سایبان معلم [یا] کوفته چو میخم زین خیمه ملون

از کارگاه گردون کس رشته‌ای نتابتا بر دلش نیاید زخم هزار سوزن

گردون چه جرم دارد کانهم در آن میانه بیچاره است و حیران سرگشته است و کودن

نقاب زلف به یکسو بنه ز روی چو ماه که ماه را نبود بر عذار زلف سیاه

مجال دم زدنم نیست پیش چهره تو که دانم آینه زنگار گیرد از دم آه شیخ شطاح: همان روزبهان است که گفته شد.

شفیعا اعمی: همان شاعر «اثر» تخلص شیرازی است.

شکیب شیرازی «۲»: نامش مولانا محمد علی، چون پدرش کاردگر بود او را سکاکی گفتند، در خدمت علامه زمان آخوند مسیحا

فسائی، کسب علوم معقول و منقول نموده، سرآمد علما گردیده، طریقه سلسله ذهبیه را گرفت و در فتنه افغانی در سال ۱۱۳۰ و اند

در شیراز به دست افغانیان شهید گردید و این دو بیت از اوست:

دو عالم را جزای قاتل من ده خدای من که بس باشد همین ذوق شهادت خونبهای من

بدن مصر و هوا فرعون و هامان نفس و من موسی خیال و وهم سحر آمد دلیل من عصای من شمس شیرازی «۳»: نامش شمس الدین

عبد الله، عالمی کامل و حکیمی فاضل بود، خواجه- حافظ (علیه الرحمه) در خدمت او تحصیل کمال نمود. این رباعی از اوست:

در دولت و نعمت جهان هست زوال در صاف تو گر درد درافکند منال

خوش باش و زمان به کام یاران گذران زیرا که نماند این جهان بر یک حال شکوه شیرازی: نامش شمس الدین حسن، عمرش را در

طهران به پایان رسانید، این چند بیت از اوست:

غرابی است گوئی دو زلف سیاهت که شد بر لب شکرین تو راغب

شنیدم که طوطی شکر دوست دارد غراب شکر دوست هست از غراب

به گرد لب آن دو زلف چو عقرب چو دو عندلیند بر گل مواظب

در آمیخت گوئی به کیش تناسخ روان عنادل به چشم عقارب

(۱). مرحوم فرصت او را (شرف الدین عبد الله بن فضل الله شیرازی) می‌خواند که مزارش میان تکیه حافظیه و چهل تنان است که

کتاب تاریخ و صاف، از مصنفات اوست. آثار العجم، ص ۴۷۵.

(۲). ریاض العارفین، ص ۱۶۲: (مثنوی در فتوحات شاه سلطان حسین صفوی منظوم کرده، شصت سال عمر یافته).

(۳). ریاض العارفین، ص ۳۶۵: (... خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی و شیخ علی کلا و قوام الدین اسحق از تلامذه او و در

خدمتش اکتساب علوم نموده‌اند ... وفاتش در سنه ۷۷۲ اتفاق افتاد ...).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۷۲

شوریده اعمی شیرازی «۱»: نام شریفش حاجی محمد تقی مجد الشعرا، در ذیل محله سنگ سیاه، شرح حالش گفته شد و این چند بیت در این سنه اودئیل ۱۳۰۶ گفته بود، در اینجا ثبت گردید:

شوریده - فصیح الملک

اندر این دیر سپنجی پیشه کن این چار چیزتا بماند رخت قدت در جهان کهنه نو
تا نخواهندت مخواه و تا نبخشندت مگیرتا نپرسندت مگو و تا نخوانندت مرو
گل برشکفت و لاله برآمد ز شاخسارشد وقت آنکه ناله برآرد ز شاخ، سار
یاران غم بهشت، بهشتند، زآنکه بازاردی بهشت کرد جهان را بهشت وار
شد ابر همچو دیده عشاق اشکبارشد باده همچو طره معشوق مشکبار
آهنگ زیر رود برآرد ز زیر رود آوای مرغ زار برآمد ز مرغزار
هم رعد شاهدانه زند خنده قاه قاه «۲» هم ابر عاشقانه کند گریه زارزار

(۱). رجوع شود به: از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۱۸، مقدمه غزلیات شوریده شیرازی، به اهتمام و خط حسن احسان فصیحی، پسر شوریده، چاپ سنائی، تهران، ۱۳۳۷، و دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۳، از ص ۳۲۳ تا ۳۶۲.
(۲). در متن: (هم رعد خنده زند شاهدانه قاه قاه).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۷۳ کبکان چمان به کوه گروه از پی گروه ماغان پران به راغ قطار از پی قطار

آورد باد بر شه دی نیم شب خبر کایدون رسید موکب اجلال نوبهار

شد سخت و سست بخت و بزد لخت و کند تخت بر بست رخت و خواست ز بستان کند فرار

گامی نرفته یک دو سه افزون، که موکبش با موکب بهار به ناچار شد دچار

شاه بهار با شه دی کرد ساز جنگ آزارش پیش و از پی، نیشان، ز پس ایار

مغلوب شد سفندار، از تیر فرودین چونانکه از خدنگ تهمتن سفندیار

تیغ شه بهار فرو ریخت خون دی ز آن سان که خون دشمن و این تیغ شهریار

سلطان اویس معتمد الدوله کآسمان در پاسبانی در او، دارد افتخار این چند بیت [را]، برای نگارنده این فارسنامه ناصری فرستاد:

حسن خصال، حسن نام ای حکیم علیم که عقل معترف آید برت به نادانی

مجردی تو عیان در شمایل بشری فرشته‌ای تو نهران در لباس انسانی

به پاک آینه ماند وجود انور تو که ظاهر است ز شخصیت صفای پنهانی

به بزم معتمد الدوله ام ستودی توریسید پایگه بندهات به سلطانی

زهی ستوده حکیمی که بو علی سینابه دانشی که تویی نیست مر ترا ثانی

جهان به پاکی شخص تو دارد ایدون فخرچنانکه جسم به پاکی نفس روحانی

منم که کشت امید من از تو سرسبز است بدان مثابه که بستان ز ابر نیسانی

اگرچه پیشه شوریده خودستائی نیست ولی رواست کنون، ویژه، در سخنرانی

منم که فارس بنازد به نام من امروزچنانکه شروان «۱» نازد به نام خاقانی

به دانش این تن عریان من گواه من است که تیغ را نشناسند جز به عریانی

مرا به سایه تیمار لطف خویش بدارو گرنه ملک دلم رو نهد به ویرانی صابر شیرازی «۲»: نامش آقا مهدی، شرح حالش در ذیل

محلّه میدان شاه گفته شد.

صدر شیرازی «۳»: همان جناب صدر المتألّهین، آخوند ملا صدراست. این رباعی را فرموده است:

آنان که ره دوست گزیدند همه در کوی شهادت آرمیدند همه

در معرکه دو کون فتح از عشق است هر چند سپاه او شهیدند همه صفا شیرازی: نام شریفش میرزا ابراهیم، شرح حالش در محلّه سردزک مذکور گردید.

طایر شیرازی: نام شریفش حسن خان، در ذیل محلّه بالا گفت نوشته شد.

طیب شیرازی «۴»: نام شریفش آقا عبد الله طیب که اگرچه شرح حالش بر سیل اختصار

(۱). در متن: (شیروان).

(۲). ر ک: آثار العجم، ص ۵۶۱. در دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص ۴۰۸، آمده است که: از شعرای قرن سیزدهم است و در حدود سال ۱۲۸۰ فوت شده.

(۳). ر ک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص ۴۳۷ تا ۴۴۴، و ریاض العارفین، ص ۳۷۵.

(۴). ریاض العارفین، ص ۴۶۶: (والدش حاج علی عسکر... و در خدمت ملا-احمد یزدی تلمیذی کرد و حکمت طبیعی را در خدمت حاج میرزا سید رضی اقتباس فرمود). هدایت می نویسد: (فقیر را به خدمتش کمال اخلاص است).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۷۴

در محلّه بازار مرغ گفته شد ولی شعری از او نوشته نشد و این ابیات از اوست:

خوش گفت پیر عقم دوش از سر کرامت عشق بتان ندارد حاصل بجز ندامت

از حادثات گیتی، ایمن شوی و فارغ در کوی میفروشان‌سازی اگر اقامت

بر هرچه نظر می‌کنم، از وی اثری هست اندر دل هر قطره بحرش گهری هست

بیهوده مرو در پی هر زاهد واعظکز آن خبری نیست که با او خبری هست

غیر از گل حسرت از گل من «۱» سر بر نزنند گیاه دیگر

نکند حادثه دور فلک تأثیری در دیاری که در آن خانه خماری هست

ای آنکه ز هر ذره نمایان شده‌ای از هر طرفی چو مهر تابان شده‌ای

در کعبه و دیر، جمله را روی به تست تو مقصد کافر و مسلمان شده‌ای عالی شیرازی: نام شریفش میرزا محمد حسین، در محلّه بازار مرغ شرح حالش گفته شد.

عرفی شیرازی «۲»: نام شریفش سید محمد، در مراتب علم و عرفان از معاصرین خود برتری داشت، در سال ۹۸۹ «۳» از شیراز به هندوستان برفت و هم در آنجا وفات یافت و این اشعار از اوست:

این بارگاه کیست که گویند بی‌هراس کای اوج عرش سطح حسیض ترا مماس

گفت آسمان مرا که بگو آن چه منظر است کز رفعتش نه وهم نشان داد و نه قیاس

گفتم که عرش نیست، ز جا جست و لب گزید گفتا نعوذ بالله از این طبع دون اساس

شرمی بکن چه عرش چه کرسی که بارها گفتم به صرفه حرف زن ای پایه ناشناس

این بارگاه واسطه آفرینش است یعنی علی جهان معانی امام ناس

از نقش و نگار درو دیوار شکسته آثار پدید است صنایع عجم را

جهان بگشتم و در او به هیچ شهر و دیار نیافتم که فروشند بخت در بازار
کفن بیاور و تابوت و جامه نیلی کن که روزگار طیب است و عافیت بیمار
ز منجیق فلک سنگ فتنه می بارد من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار
دلم چو عشق زلیخا نشسته در خلوت غم چو تهمت یوسف دویده در بازار

(۱). در متن: (غیر از گل حسرت آخر گل من). در دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص ۵۲۱، آمده است که تا سال ۱۳۰۵
حیات داشته است.

(۲). ر ک: کلیات اشعار مولانا عرفی شیرازی به کوشش جواهری (وجدی) از انتشارات کتابخانه سنائی، تاریخ ادبیات، براون،
ادبیات معاصر، ص ۱۶۱.

(۳). براون تاریخ درگذشت او را ۹۹۹ هجری برابر ۱۵۹۰ میلادی می‌داند و در کتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص
۶۰۶، تاریخ تولد او ۹۶۳، دانسته شده است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۷۵ از در دوست چه گویم به چه عنوان رفتم همه شوق آمده بودم همه حرمان رفتم

منم آن یوسف آواره که نارفته به مصر تا برون آدمم از چاه، به زندان رفتم

ز میر قافله گاهی تغافل شرط است که بی نصیب نماند قاطعان طریق

چون زخم تازه دوخته از خون لبالبم ای وای اگر به شکوه شود آشنا لبم

عمری گذشت و گفت و شنو با تو رو نداد ای بی نصیب گوشم و ای بینوا لبم

عادت عشاق چیست؟ مجلس غم داشتن حلقه ماتم زدن، شیون هم داشتن

چمنی دید و هوایی «۱» خوش و پروازی کرد کبک مسکین چه خبر داشت که شهبازی هست عفت شیرازی «۲»: نام او سکینه بیگم،
شرح حالش را در محله سردزک گفته شد.

شیخ علی زین الدین شیرازی: معاصر خواجه حافظ (علیه الرحمه) است:

از سر عشق بی خبری، حال ما مپرس ما غرقه گشته‌ایم و تو دریا ندیده‌ای غیاث حلوائی شیرازی «۳»:

دیدم به خواب خوش که به من داد ساغری تعبیر قتل ماست که پیمانہ پر شده است غیرتی شیرازی «۴»:

به چه اندیشه‌ام از خاطر ناشاد روی چه به خاطر گذرانم که تو از یاد روی فارغی شیرازی «۵»: از سادات است. مادام عمر ندیم
سلطان بود.

ای چشم جهان بین مرا نور از تو ایام مرا ساخته رنجور از تو

دوری تو کرده است بیمار مرا نزدیک به مردن شده‌ام دور از تو فتح الله شیرازی «۶»: اسمش حکیم شاه فتح الله، در حکمت یگانه
بود، در هندوستان بمرد.

می از خم معرفت چشیدن مشکل وز هستی خویشتن بریدن مشکل

تحقیق نکات اهل عرفان آسان‌اما به حقیقتش رسیدن مشکل

(۱). در متن: (هوای).

(۲). ر ک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص ۶۴۷.

(۳). مشهور به (غیاثا) فرزند صافی از شعرا و عرفاء قرن ۱۱ هجری است در سال ۱۰۳۰ از شیراز به اصفهان رفت و با شعرا و ادباء آن

شهر مانوس شد و در دار الشفاء شهر که قرب قیصریه بوده حجره‌ای در طبقه فوقانی گرفته، متوطن شد و در اواخر عمر به مرض آبله مبتلی و کور شد و شبی از بام بیفتاد و دار فانی را بدرود گفت، محتملاً در حدود سال ۱۰۴۰. ر ک: نصر آبادی، ص ۲۳۸.

(۴). ر ک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۴، ص ۱۸، که مطالبی درباره او از هفت اقلیم و تذکره خیر البیان نقل می‌کند.

(۵). ر ک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۴، ص ۴۶.

(۶). (مجالس اکبر شاه و فیضی دکنی با او از دوستان) ص ۳۹۱ ریاض العارفین.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۷۶

فخر شیرازی «۱»: اسم شریفش حاجی میرزا علی، شرح حالش در میدان شاه گذشت.

فردوس شیرازی: نامش میرزا ابو الحسن دستغیب، شرح حالش در محله اسحق بیگ گذشت.

فرهنگ شیرازی: نام شریفش میرزا ابو القاسم، شرح حالش در محله سرباغ گفته شد.

فغانی شیرازی «۲»: مشهور به بابا فغانی، در تذکره ریاض العارفین مرقوم است: وقتی امنای آستانه مبارکه حضرت رضا علیه السلام خواستند مهری به نام آن حضرت بسازند و در نقش آن متحیر بودند یکی از آنها در خواب دید که آن حضرت فرمودند فردا ژولیده‌ای پابره‌نه می‌آید قصیده‌ای برای ما گفته است، مطلع آن را نقش‌نگین کنید چون روز شد چنان یافتند که در خواب دیده بود و مطلع این است:

گلی که یک ورقش آبروی نه چمن است نشان خاتم سلطان دین ابو الحسن است و این چند بیت نیز از اوست:

گلرخان بر سر خاکم چمنی ساخته‌اند چمنی بر سر خونین کفنی ساخته‌اند

یک چراغ است در این خانه و از پرتو آن هر کجا می‌نگرم انجمنی ساخته‌اند

نخل قدش که از چمن جان برآمده شاخ گلی به صورت انسان برآمده

مست از می شبانه مه من ز خواب نازبا آفتاب دست گریبان برآمده

در هر چمن که گفته فغانی سرود عشق‌افغان ز بلبلان خوش الحان برآمده

آنکه این نامه سر بسته نوشته است نخست گرهی سخت به سر رشته مضمون زده است

اصل این ذره سرگشته هم از خورشید است هم به آن اصل محال است که راجع نشود

آن رهروان که رو به در دل نهاده‌اند بی‌رنج راه، رخت به منزل نهاده‌اند

درمانده صلاح و فسادیم الحذر این رسمها که مردم عاقل نهاده‌اند فکار شیرازی «۳»: نام شریفش آقا لطف علی مجتهد است، شرح حالش در محله بازار مرغ است.

قآنی شیرازی: نام شریفش میرزا حبیب، در محله میدان شاه، شرح حالش گفته شد.

قیدی شیرازی «۴»: در سال ۹۸۴ این رباعی را در قزوین گفت:

تا دشمن جان، نرگس جادوی تو شد تا آفت دل چشم سخنگوی تو شد

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۵۲۷.

(۲). ر ک: ریاض العارفین، ص ۲۰۳. ر ک: دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، به اهتمام سهیلی خوانساری، ص هشت تا سی و پنج.

(۳). آثار العجم، ص ۵۶۶.

(۴). تذکره نصر آبادی، ص ۲۶۲: شاگرد ملا غیرتی است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۷۷ تن دادم به کشتن اما کشدم این رشک که بیگنه کشی خوی تو شد

ز بیم دشمنیم ای رقیب فارغ باش که مهر او به دلم جای کین کس نگذاشت کافری شیرازی: در تذکره ریاض العارفین مرقوم است «۱» نام کافری، میرزا محمود است.

گویند مؤمنی خوش اعتقاد و فرزانه نهاد بود، در سال ۱۱۱۰ وفات یافت:

از چهره عاشقانه‌ام زر باردوز چشم ترم همیشه آذر «۲» بارد

در آتش عشق تو چنان سوخته‌ام کز ابر سرشک من سمندر بارد گلشن شیرازی: نامش میرزا محمد علی، شرح حالش در محله میدان شاه است.

کلو علی شیرازی:

بر سینه‌ات ای کاش نهم سینه خود راتا دل به تو گوید غم دیرینه خود را کوهی شیرازی «۳»: در تذکره ریاض العارفین نوشته است: نام شریف آن جناب شیخ محمد و شیخ علی نیز گفته‌اند از مشایخ قدماست. صاحب تاریخ گزیده او را از مریدان شیخ عبد الله خفیف شیرازی دانسته. گویند سبب هدایت او آن شد که به دختر پادشاه عاشق گردید و چون وصالش ممکن نبود از روی مصلحت در کوه خارج شهر مشغول عبادت گردید و صیت عبادتش به سلطان رسیده، معتقد وی گشته او را به مصاهرت خود تکلیف نمود و چون چاشنی عبادت را شیرین یافته بود، تقلیدش به تحقیق بدل شده از دامادی شاه امتناع نمود تا جذبه محبت آن عاشق محبوب صوری خود را به جانب خود کشید. گفته‌اند حبیب و محبوب در آن کوه به عبادت مشغول بوده تا رحلت نمودند و به مجاورت آن کوه به بابای کوهی معروف گردید، شیخ سعدی در بوستان «۴» فرموده:

شنیدی که بابای کوهی چه گفت [به مردی که ناموس را شب نخفت] و اکنون مزارش در کوه شمالی شیراز است:

یکی را گر به صد ره برشماری یکی باشد عددها بشمار است

هر که را زلف چو زنجیر تو دیوانه کندز آشنایان جهانش همه بیگانه کند

عاقبت سیل سرشکی ببرد بنیادش هر که بر گریه ارباب نظر می‌خندد

کشف شد سر ازل تا به ابد چون یکدم بر من از عالم اسرار گشودند دری لسانی شیرازی «۵»: به فصاحت زبان و عذوبت بیان معروف است:

(۱). ریاض العارفین، ص ۳۹۴.

(۲). در متن: (آزر).

(۳). ر ک: ریاض العارفین، ص ۲۱۲.

(۴). در متن: (بستان).

(۵). ر ک: مکتب وقوع در شعر فارسی، احمد گلچین معانی، ص ۳۸۹ تا ۳۹۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۷۸ یک روز گلی نشکفت از روی کسی ما رایک شب گرهی نگشود از بوی کسی ما را

چشم و دل ما هر جا انگشت نما گردید هر روز به رسوائی در کوی کسی ما را

به دستی عاشق از سنگ ملامت خانه می‌سازد به دیگر دست تا بر سر زند، ویرانه می‌سازد

جز ناله انیس دل بیمار کسی نیست آنهم نفسی هست ز ضعف و نفسی نیست لطفی شیرازی «۱»: از سیاحان زمان خود بود، در هندوستان بمرد:

شد عارف و عامی همه را عار از من بدنامی بت پرست و دیندار از من

بیقدری سبجه، ننگ ز نار از من هفتاد و دو ملت همه بیزار از من مانی شیرازی: در اواخر مائه تاسعه بود و این چند بیت از اوست:

آنکه بی‌یادش دمی از غم نیاساید منم آنچه در عالم به یاد او نمی‌آید منم

شب عیش و شادمانی بگذشت و روزها شد چه شبی تو ای شب غم که ترا سحر نباشد مجد همگر شیرازی «۲»: «همگر» جولاه و بافنده را گویند. معاصر شیخ سعدی است، ندیم مجلس سلطان و ملک الشعراء بود این چند بیت از اوست:

اکنون که یافت دهر کهن خلعت نوی نو گشت باغ و راغ ز تمثال مانوی

بلبل نوای باربدی برکشید و باز بر کف نهاد لاله می از جام خسروی

وقتی چنین که مرده گل را حیات «۳» دادباد صبا ز معجز دمه‌های عیسوی

از عدل شاه و رحمت صاحب نه درخور است در کنج انزوا من «۴» مظلوم منزوی

مهر تو باد در دل خلق جهان چنانک عشق ایاز در دل محمود غزنوی

خردش دیدم آنکه بزرگی دادت شاگردم بود آنکه بود استادت

صد بار کمابیش منش گادستم آن کس که هزار بار افزون گادت

تا کی عمرت به خودپرستی گذرد یا در غم نیستی و هستی گذرد

آن عمر که مرگ باشد اندر پی او آن به که به خواب یا به مستی گذرد محرم شیرازی «۵»: نامش میرزا علی محمد، پسر ملا نور الدین محمد کواری است، در شیراز نشوونما نموده، تحصیل کمالات فرمود و اغلب خطوط را خوش می‌نوشت، در حدود ۱۲۶۰ و اند

(۱). ر ک: ریاض العارفين، ص ۳۹۸.

(۲). آتشکده آذر، ص ۱۳۲ تا ۱۳۶.

(۳). در متن: (حیوة).

(۴). در متن: (من و).

(۵). ریاض العارفين، ص ۴۹۲ و ۴۹۳: (صلبا از اولاد احفاد شاهرخ و بطنا از سلسله علیه صفویه و هم مشرب طایفه جلیله ذهبیه است ... (از دسترنج نویسندگی معاش می‌نموده، مولد والدش در کوار است. چندی به جهت حقیر (رضا- قلی خان هدایت) کتابت می‌نمود و ناسخ اول ریاض العارفين بود).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۷۹

وفات نمود:

گر نیست عنایتی، عتابی چندانکه نشاند التهابی آقا محمد صادق تسبیح‌ساز شیرازی: از اهل محله سنگ سیاه شیراز است، در فنون کمالات صوری، مهارتی تمام داشت، این بیت از اوست:

نیم نانم نی و بدنم «سنان» پر زیان دیدم ز ملک «پرزیان» «سنان» و «پرزیان» نام دو مزرعه است در بلوک فسا، در سال ۱۲۵۰ و اند وفات یافت.

آقا محمد لله: شرح حالش در ذیل محله بالا کفت «۱» گفته شد.

محمود شیرازی: در محله بالا کفت گفته شد.

مرزبان فارسی: مداح سلاطین سلجوقی است:

هر روز خیزم از هوس عشق سوی دوست همچون شرر ز آتش و همچون بخار از آب

گر بانک بر زمانه زند درهم اوفتد چون زلف روی یار شب و روز از شتاب

چون دی شود ز بیم وی امروز در عدم و امشب ز بس نهییش چون دوش در حجاب
این شور نگر که در جهان افتاده است خلق از پی سود در زیان افتاده است
به ز آن نبود که ما کناری گیریم ای وای بر آنکه در میان افتاده است مرشد شیرازی: شرح حالش در محله لب آب شیراز گذشت.
مرشد شیرازی مشهور به خواجه مرشد بود. این شعر از اوست:
پهلوی سگ تو جاست ما راجائی به از این کجاست ما را مشتاق شیرازی:
هر لحظه ز من روایتی می شنوی وز قصه من حکایتی می شنوی
سوز دل من فسانه‌ای پنداری من مردم [و] تو شکایتی می شنوی مشفق شیرازی: در محله بازار مرغ است.
معین الدین شیرازی: این [دو] بیت از اوست:
ایام بقا چو باد نورو ز گذشت روز و شب ما به ماتم و سوز گذشت
تا چشم نهادیم به هم صبح دمید تا چشم گشودیم ز هم روز گذشت مقیم شیرازی: این بیت را در نشستن زلیخا به سر راه یوسف
گفته است:
به راهش خانه‌ای از نی بنا کرد در آن نی [ها] به سان ناله جا کرد مکتبی شیرازی: گویند در قریه مسجد بردی «۲»، فرسخی میانه
مغرب و شمال شیراز، در

(۱). در متن: (بالا گفت).

(۲). در قصر الدشت کنونی.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۸۰

مکتب‌خانه به تعلیم اطفال می پرداخت «۱»، این چند بیت از کتاب لیلی و مجنون «۲» اوست:

ای بر احدیت ز آغاز خلق ازل و ابد هم آواز
ای بر تر از آنچه دیده جوید یا کلک زبان بریده گوید
نی از گنه منت زیان بودنی باشدت از عذاب من سود
خاکم تو سرشته‌ای و شاید کز دست تو هیچ بد نیاید
ما را به امان برات کل بخش مهر از کف خاتم رسل بخش
شاهنشاه انبیا محمد ماه افسر و آفتاب مسند
پهلوی قبیله بود کوهی مه کنگره‌ای فلک شکوهی «۳»
بر قله آن فلک حصاری در دامن آن زمین غباری
بر پشت وی آسمان نمودی چون بر شتری جل کبودی منصف شیرازی «۴»:

در سینه دلم گم شده تهمت به که بندم غیر از تو کسی راه در این خانه ندارد منظور شیرازی «۵»: نامش آقا محمد ابراهیم، از ندمای
خلوت سلطان صاحب‌قران فتح علی - شاه قاجار، طاب ثراه بود و حکایات کتاب رموز حمزه با اشعار مناسبه در وقت خواب حضرت
سلطانی می سرود:

وقت آن رند لاابالی خوش که بجز دوست نیستش هوسی

نیست هرگز برهنه پایان راغمی از شحنه، بیمی از عسسی

یا رب به کمند عشق پابستم کن از دامن غیر خود تهی دستم کن

یک‌باره ز اندیشه عقلم برهان‌وز باده صاف عشق سرمستم کن منعم: اسمش آقا محمد ابراهیم، شرح حالش در ذیل محله میدان شاه گذشت.

ناصری شیرازی: اسم شریفش میرزا علی، شرح حالش در محله بازار مرغ گذشت.

ناظم: نامش میرزا مهدی، در محله بازار مرغ، شرح حالش گفته شد.

نسیمی شیرازی «۶»: نام شریفش سید عماد الدین، از سادات عالی درجات شیراز و از محققین

(۱). در مورد تولد او اطلاعی در دست نیست. در شاهد صادق وفات او را به سال ۹۱۶ نوشته است. (ر ک: مقدمه لیلی و مجنون،

مکتبی، ص ۷) و تاریخ ادبیات، صفا، ج ۴، ص ۳۸۷، و تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۳۱۲.

(۲). منظومه‌ای که مکتبی به تقلید از نظامی پرداخت، دارای ۲۱۶۰ بیت است و در خطه پارس به تاریخ (کتاب مکتبی ۱۸۹۵) به پایان

رسانیده است. (تاریخ ادبیات، صفا، ج ۴، ص ۳۹۰) لیلی و مجنون مکتبی به اهتمام و تصحیح اسماعیل اشرف در سال ۱۳۴۳ بوسیله

کتابفروشی محمدی شیراز به چاپ رسیده است.

(۳). ر ک: لیلی و مجنون مکتبی، ص ۳۲، به تصحیح و تحشیه اسماعیل اشرف دبیر انجمن ادب شیراز- از انتشارات کتابفروشی

محمدی شیراز.

(۴). در تذکره نصر آبادی، ص ۲۵۱، آمده است که: (پدرش شمس‌نام داشته و در علم سیاق خوش طبیعت بودند).

(۵). در ریاض العارفین، ص ۵۴۷، آمده است که: (در سنه ۱۲۴۵ وفات یافت).

(۶). ر ک: ریاض العارفین، ص ۴۰۶ و ۴۰۷. مقاله‌هایی پیرامون زندگی و خلاقیت عماد الدین نسیمی، رضا باغبان، تبریز،

کتابفروشی نوبل، ۱۳۵۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۸۱

زمان خود بود. گفته‌اند در سال ۸۴۰ و اند مانند حسین منصور پا بر دار شهادت گذاشته، شربت شهادت چشید، مرقد شریفش در

خارج قریه زرقان حومه شیراز، زیارتگاه است، این چند بیت از اوست:

کی تواند شدن از سر انا الحق واقف هر که او را غم آن است که بر دار کنند

دردمندان ز تو هر لحظه دلی می‌طلبند تا به درد غم عشق تو گرفتار کنند

حق بین نظری باید تا روی ترا بیند چشمی که بود خود بین کی نور خدا بیند

از مشرق دیدارش آنرا که بود دیده‌انوار تجلی را پیوسته چو ما بیند

ای چشم «نسیمی» را از روی تو بینائی آنرا که تو منظوری غیر از تو کرا بیند

من گنج لامکانم اندر مکان ننگجم برتر ز جسم و جانم در جسم و جان ننگجم

وهم و خیال انسان، رو سوی من ندارد در وهم از این نیایم در عقل از آن ننگجم «۱»

در دایره وجود موجود علی است اندر دو جهان مقصد و مقصود علی است

گر خانه اعتقاد ویران نشدی من فاش بگفتمی که معبود علی است

خواهی که شوی کسی ز هستی کم کن ناخورده شراب وصل مستی کم کن

با زلف بتان درازدستی کم کن بت را چه گنه تو بت پرستی کم کن نظام الدین شیرازی: از سلسله سادات دست‌غیب شیراز است. این

ابیات از اوست:

گر فلک با من هم آغوشش نماید دور نیست باغبان بر چوب بندد گلبن نوخیز را

عندلیبش نفس خوش نسراید هرگز گلستانی که در او راه تماشائی نیست نعیمای شیرازی: در خدمت امام قلی خان، والی فارس احترامی داشت و از اوست:

گله هجر ز امروز کنم سر، که مبادین حکایت همه، در روز جزا نتوان کرد نقیب شیرازی: نامش میرزا احمد، شرح حالش «۲» در محله بازار مرغ گذشت.

نوائی شیرازی: نامش میرزا مهدی، شرح حالش در محله سرباغ است.

نویدی شیرازی: از بزرگ‌رگان است و اسمش «عبدی بیک»، این شعر از اوست:

سپیده‌دم که از آن باز آتشین منقارکشد غراب زراندود خویش را به کنار نیاز شیرازی «۳»: نام شریفش میرزا سید علی [و] شرح حالش در محله میدان شاه است.

نیری شیرازی: نامش میرزا طاهر، در ذیل محله لب آب نوشته شد.

(۱). در متن: (در وهم از آن نیام در عقل از این نگنجم) که قافیه غلط است.

(۲). در متن: (حاکش). درباره نقیب رجوع شود به آثار العجم، ص ۲۶۲: (در حدود ۱۳۰۰ و اند وفات یافته).

(۳). ر ک: ریاض العارفين، ص ۵۹۷، و آثار العجم، ص ۵۴۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۸۲

وجدی شیرازی: نامش میرزا محمد علی در محله بالا کفت نوشته شد.

وصال شیرازی: نام شریفش میرزا محمد شفیع، مشهور به میرزا کوچک، شرح حالش در محله سرباغ است.

وفا شیرازی «۱»: نام شریفش میرزا حسن علی، مشهور به میرزا بزرگ، شرح حالش در محله میدان شاه است.

وقار شیرازی: نام شریفش میرزا احمد، شرح حالش در محله سرباغ نوشته شد.

آقا هاشم شیرازی: در کتاب تذکره ریاض العارفين «۲» نوشته است: قدوة العارفين، شیخ- المتأخرین، آقا محمد هاشم بن میرزا اسماعیل، در عنفوان جوانی نویسنده‌گی سلطان عهد را می‌نمود و در اواسط حال از منصب استیفا، استعفا فرموده، سر ارادت بر پای جناب عارف فاضل و سید کامل، سید قطب الدین نیریزی که از مشایخ سلسله ذهبیه بود، نهاد و در خدمت آن حضرت به درجات عالی، فایض گشته، شرف مصاهرت و خلافت آن جناب را دریافت نموده، او را کرامات عظیمه روی می‌نمود و پیوسته به عبادات و مجاهدات قلبیه و قالبیه مبادرت می‌فرمود، آستانش مرجع طالبان طریقت و صومعه‌اش مجمع عالمان شریعت، نفسش مرده و دلش زنده، جسمش افسرده و روانش پاینده، عمری طولانی داشت و در سال ۱۲۰۰ و اند به جنت اعلی شتافت [و] مرقدش در خارج شیراز، در تکیه خواجه حافظ (علیه الرحمه) زیارتگاه است.

هشیار شیرازی: نامش میرزا علی، شرح حالش در ذیل محله میدان شاه گذشت.

همت شیرازی «۳»: نام شریفش میرزا علاء الدین، شرح حالش در محله سرباغ گفته شد.

همای شیرازی: در محله لب آب نوشته شد.

همدم شیرازی «۴»: نامش آقا نجف علی، برادر کهتر «منظور» است، در بدایت حال در حضرت فرمانفرمای فارس، نواب اشرف حسین علی میرزا قاجار، افسانه‌گوی بود:

ناکامی از کام جهان شد باعث هر کام مابدنامی از عشق بتان آمد به عالم نام ما

در زهد عمرم شد به سر وز وی ندیدم حاصلی در عشق خوبان بعد از این مصروف به ایام ما «۵»

- (۱). ر ک: آثار العجم، ص ۵۱۰.
- (۲). ص ۶۲۴.
- (۳). ر ک: آثار العجم، ص ۳۶۲.
- (۴). ر ک: ریاض العارفين، ص ۶۲۶، و آثار العجم، ص ۵۷۷.
- (۵). برای اطلاع بیشتر درباره شاعران شیراز، رجوع شود به کتاب نفیس دانشمندان و سخن‌سرایان فارس در چهار جلد از محمد حسین رکن‌زاده آدمیت، شیراز در گذشته و حال، از استاد علی سامی که تالیفات گرامی ایشان در زمینه پارس و آثار باستانی آن از مراجع و منابع مهم شناخت فارس است، آثار العجم، فرصت الدوله شیرازی، تذکره‌ها و کتب تاریخ ادبیات ... فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۸۳

اما سلسله وزرائی که از شیراز برخاسته‌اند به ترتیب حروف نوشته شود:

- حاجی ابراهیم خان شیرازی: شرح حالش در ذیل محله بالا کفت گفته شد.
- ابن مقله علی بن محمد بن مقله شیرازی «۱»: واضع خط نسخ است، وزارت سه نفر از خلفای عباسی را نمود و سیمین آنها الراضی بالله عباسی، دستش را بریده، حبسش فرمود و در سال ۶۲۷ در محبس بمرد.
- ابو دارسپ ابن فخر الدوله شیرازی: در حدود سال [] الی ما شاء الله به وزارت القاهر بالله عباسی قائم بود و در آسایش عباد و بلاد شغفی تمام داشت. «۲»
- حاجی میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک: شرح حالش در محله سنگ سیاه است.
- خواجه ابو الفتح منصور شیرازی «۳»: در حدود سال [] به وزارت القائم بالله عباسی [رسید] عمری را در خدمت بندگان خدا گذرانید.
- خواجه ابو الفضل عباس بن حسین شیرازی «۴»: در حدود سال [] به وزارت سلطان عز الدوله بختیار بن معز الدوله دیلمی فائز گردید و چند سال دیگر در بغداد به وزارت [؟] عباسی رسید.
- خواجه ابو منصور احمد بن محمد بن عبد الصمد شیرازی: در حدود سال [] به وزارت التونتاش خوارزمشاه برقرار بود، پس به وزارت سلطان مسعود پسر سلطان محمود غزنوی و سلطان مودود بن سلطان مسعود قائم گردید.
- افضل خان شیرازی: از شیراز به هندوستان رفته، سلطان شاه جهان پادشاه هندوستان او را به وزارت خود اختیار فرمود، در تاریخ سال وزارتش گفته‌اند: «شد ارسطو وزیر اسکندر».

- (۱). ر ک: تجارب السلف، هندو شاه نخجوانی، عباس اقبال، طهوری، ص ۲۰۸ تا ۲۱۱.
- (۲). در تجارب السلف، فقط از دو وزیر برای القاهر نام برده شده که ابن مقله و محمد بن قاسم بن عبید الله بن سلیمان بن- وهب است. ص ۲۱۴.
- (۳). ر ک: تجارب السلف، ص ۲۶۰.
- (۴). ر ک: تجارب السلف، ص ۲۳۷ و ۲۳۸.
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۸۴
- تاج الدین ابو طالب «۱»: وزیر سلطان محمود شاه پسر سلطان ملک‌شاه سلجوقی گردید و در سال ۵۶۰ و اند وفات یافت.
- میرزا حسن علی خان نصر الملک: در محله بالا کفت نوشته شد.

زکی خان نوری شیرازی: شرح حالش در محله درب شاهزاده گذشت.

خواجه سعد الدین عنایت الله مشهور به شاه نواز خان شیرازی: مردی فاضل و هنرمندی کامل بود، سالها از ناحیه دکن هندوستان به وزارت ابراهیم عادل شاه پادشاه دکن برقرار بود و همتش [را] بر آبادی و آسایش عباد می گماشت، در حدود سال ۹۹۰ و اند که حادثه زلزله در شیراز اتفاق افتاد و مسجد جامع اتابکی مشهور به مسجد نو منهدم گردید، چندین هزار تومان از هندوستان فرستاده، آن مسجد وسیع را تعمیری لایق نمودند و قرآنی بزرگ به خط نسخ خوشنویس وقف بر آن مسجد فرمود و تاکنون آن قرآن باقی است و در حواشی و سر سوره‌های «۲» آن قرآن این شعر را نوشته‌اند:

آن مصحفی که عقل کلش گشته جزو خوان کرده است وقف مسجد نو، شهنواز خان و تا سال ۱۰۰۳ در قید حیات باقی بود.

شاپور پسر اردشیر شیرازی: در حدود سال ۴۰۰ و اند به منصب وزارت بهاء الدوله پسر امیر عضد الدوله فنا خسرو دیلمی برقرار بود و در سال ۴۱۶ وفات یافت.

عبد الحمید بن احمد بن عبد الصمد شیرازی: وزیر سلطان ابراهیم غزنوی و بهرام شاه غزنوی بود تا وفات یافت.

سید عماد الدین شیرازی «۳»: قصه وزارت و عاقبت کار او در ذیل حوادث ۶۸۳ در گفتار اول این فارسنامه است.

میرزا فتح علی خان صاحب‌دیوان شیرازی: شرح حالش در محله بالا کفت است.

حاجی قوام الدین حسن شیرازی: در حدود سال ۷۳۰ و اند به وزارت شاه محمود انجو و شاه شیخ ابو اسحق پسر شاه محمود انجو برقرار بود و در سال ۷۵۰ وفات یافت.

حاجی قوام الدین شیرازی: در حدود سال ۷۷۰ و اند به وزارت شاه شجاع آل مظفر قیام داشت و چنانکه در گفتار اول این فارسنامه ناصری در ذیل حوادث سال ۷۸۰ گفته شد، از سوء تدبیر خود به فرمان حضرت شاه شجاع کشته گشت.

میرزا لطف الله شیرازی: در حدود سال [] چهار سال تمام به وزارت شاهزاده حمزه میرزا پسر شاه سلطان محمد صفوی برقرار بود و در زمان سلطنت شاه سلطان محمد صفوی و اوائل سلطنت شاه عباس اول صفوی به وزارت عظمی سرافراز و برقرار گشته، او را اعتماد الدوله گفتند.

امیر مجد الدین اسماعیل شیرازی: که ماهی بود بر آسمان جلالت در سال هشتصد و [].

به وزارت میرزا پیر بداق پسر سلطان میرزا جهان شاه قراقویونلو ترکمان برقرار گشته تا عمرش تمام شد.

(۱). ر ک: شیراز نامه، زرکوب، ص ۶۶، چاپ بنیاد فرهنگ ایران.

(۲). در متن: (سورهای).

(۳). ر ک: شیراز نامه، زرکوب، ص ۹۲ و ۹۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۸۵

میرزا محمد رضا حمزوی شیرازی: از سال ۱۲۹۳ تا سال ۱۲۹۷ [۱۲] به وزارت حضرت اشرف والا، حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا قاجار والی مملکت فارس برقرار بود.

میرزا محمد علی مشیر الملک شیرازی: شرح حالش در ذیل محله سنگ سیاه شیراز نگاشته گردید.

محمد نبی خان شیرازی: شرح حالش در ذیل محله درب مسجد گفته شد.

میرزا معین الدین: مدتها وزارت فارس نمود و در سال ۱۰۵۵ بند رودخانه رامجرد را بیست.

خواجه منصور شیرازی: به وزارت اکبر شاه هندی در حدود سال ۹۸۰ و اند برقرار بود و بعد از مدتها، جماعتی از دشمنان او نوشته مجعولی را از او به نظر پادشاه رسانیدند، پادشاه بی تأمل حکم به کشتن او فرموده، بعد از کشتن جنازه‌اش را به دار آویختند و بعد از

چند روز چون واضح و معلوم گردید که نوشته به تهمت و دروغ بود، حضرت پادشاه حکم به قتل آن جماعت فرموده، همه را بکشتند و به اندک مسامحه و بی‌مبالاتی جماعتی از اعوان خود را تلف نمود.

نصر الله عبد الحمید شیرازی: در سلک وزرای خسرو ملک‌شاه منتظم بود و گوی سبقت را از همگان ربود و از نامساعدی بخت محبوس گشته در حبس این رباعی را گفته به سلطان فرستاد، مفید نیفتاده به قتل رسید:

ای شاه مکن آنچه پیرسند از توروژی که بدانی که نترسند از تو

خرسند نئی به ملک و دولت ز خدای من چون باشم به قید خرسند از تو

طبعم که ز لشکر هنر دارد خیل یاقوت به من بخشد و بیجاده به کیل

در سختم که جان به او دارد میل پرورده دریاست نه آورده سیل حاجی نصیر الملک شیرازی: شرح حالش در محله بالا کفت نوشته شد.

خواجه نظام الدین احمد شیرازی: در حدود سال ۸۲۰ و اند به وزارت میرزا شاهرخ شاه- تیموری برقرار بود و به علو قدر و شرف دودمان از بیشتر اقران برتری داشت و در سال ۸۴۰ وفات یافت.

خواجه نظام الدین ابو بکر حوایجی شیرازی: در زمان طفولیت حوائج مطبخ ابو بکر بن- سعد بن زنگی را میرسانید پس رتبه‌اش بالا رفته و به امارت، پس به وزارت رسیده، مطبوع برنا و پیر گردید و در سال ۶۸۵ وفات یافت.

خواجه نظام الدین علی شیرازی: در اوایل، مستوفی نواحی کوه گیلویه و کازرون بود، پس کارش به وزارت مملکت فارس کشید و این شعر از اوست:

هر که دردی بر دل از یاری ندارد مرد نیست زن به از مردی که از یاران صاحب درد نیست در کتاب سلم السموات در وفات او فرموده است:

بجو تاریخش از تاریخ بیدل که از فوتش دل تاریخ خون شد یعنی حرف «را»، را از کلمه تاریخ بینداز و باقی را تاریخ بدان که ۱۰۱۱ است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۸۶

اما بقاع و تکایای امامزادگان و سادات و مشایخ و علمای شیراز (رضوان الله تعالی علیهم اجمعین)

در خاک پاک شیراز جنت طراز، چنان فراوان است که این فارسنامه گنجایش آنها را ندارد و آنچه مشهور و معروف است در این کتاب نوشته شود:

بقعه مبارکه حضرت سید امیر احمد مشهور به شاه چراغ ابن امام موسی کاظم علیهما السلام:

در محله بازار مرغ است «۱» بعد از حضرت امام رضا (ع) از همه برادران خود برتری داشت، در کتاب شیراز نامه و کتاب مزارات شیراز نوشته است بعد از وفات والد ماجدش وارد شیراز گشته به روضه رضوان خرامید «۲» و اثری از قبر مبارکش باقی نماند تا آنکه امیر مقرب الدین پسر مسعود پسر بدر که از خواص سلطان اتابک ابو بکر بن اتابک بن سعد بن زنگی بود در حدود سال [] شالده برای عمارتی حفر می نمود قبری ظاهر شد «۳» و شخصی تمام اندام، بسلامتی اعضا در آن خوابیده، نقش خاتم او «العزّه لله احمد بن موسی» بود و چون واقعه را به اتابک رسانیدند، عمارتی لایق بر آن قبر بساخت «۴» که بقعه‌اش از کره گذشت و بعد از سالها روی بخرابی نهاد و پس از سالها ملکه دوران تاش «۵» خاتون «۶» والده مکرمه پادشاه زمان شاه شیخ ابو اسحق پسر شاه محمود انجوی در سال ۷۵۰ هجری تجدید عمارتش فرموده «۷» مدرسه‌ای در پهلویش ساخت و چند قریه و مزرعه از ناحیه میمند فارس وقف بر آن بقعه و آستانه و مدرسه فرمود و در سال ۹۹۰ و اند از حادثه زلزله خراب گشته، از مداخل موقوفه خود تعمیرش

نمودند و

(۱). اینک در کنار فلکه‌ای در وسط خیابان احمدی شیراز واقع شده است.

(۲). (در زمان خلافت مامون عباسی در شیراز به درجه شهادت رسیده است.) آثار العجم، ص ۴۴۵ و مزارات شیراز، ص ۱۰ و شد الازار، ص ۲۸۹.

(۳). مزارات شیراز، هزار مزار، به تصحیح دکتر نورانی وصال، ص ۳۳۵.

(۴). در سال ۷۴۴، شیراز در گذشته و حال، ص ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳.

(۵). در مزارات شیراز، ص ۱۰ (تاشی) آثار العجم، ص ۴۴۵: (تاشی).

(۶). در متن: (خواتون).

(۷). در مزارات شیراز، ص ۱۰، آمده است که: (تاشی خاتون در سال ۷۵۰ در گذشت). و رک: آثار العجم، ص ۴۴۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۸۷

داخل حرم و ضریح حضرت شاه چراغ علیه السلام

در سال ۱۲۳۹ از صدمه زلزله، گنبد و عمارتش خراب شده، نواب والا حسین علی میرزا قاجار، فرمانفرمای فارس، تجدید عمارتش فرمود و در سال ۱۲۶۹ باز گنبدش شکست و جناب محمد ناصر خان قاجار، ظهیر الدوله، تجدید گنبد نمود و تاکنون به آبادی باقی است. «۱»

بقعه مبارکه حضرت سید میر محمد بن امام موسی کاظم (علیهما السلام): در محله بازار مرغ «۲»

(۱). تفصیل بناهای مربوط به حضرت شاه چراغ را در آثار العجم، ص ۴۴۴ تا ۴۴۸ و شیراز در گذشته و حال، ص ۱۴۱، و بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز، ص ۱۶۸ تا ۱۷۴ ... بخوانید.

(۲). به فاصله دویست متری مشرق بقعه شاه چراغ واقع است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۸۸

به مسافت کمی در جهت مشرقی بقعه شاه چراغ (ع) است.

ایوان و گنبد حضرت سید میر محمد علیه السلام

در کتاب مزارات شیراز «۱» نوشته است: قبر سید میر محمد (ع) مزار مبارکی است که سادات ابرار و مشایخ اختیار از آن قبر تبرک جویند و چندین بار تجدید عمارت یافته و در سال ۱۲۹۶ نواب اشرف والا، سلطان اویس میرزا احتشام الدوله، ولد الصدق حضرت اشرف والا حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا قاجار ادام الله بقائهما بر تمام عمارت بر قبر مبارکش آینه نصب فرمود.

بقعه مبارک حضرت سید علاء الدین حسین بن امام موسی کاظم (ع):

در کتاب مزارات شیراز نوشته است «۲»: در این موضع باغی بود از امیر قتلغ والی فارس و باغبانش چندین بار مشاهده نوری از موضع آن قبر می نمود و بعد از تفتیش قبری پیدا شد که جسد صاحبش تازه بود و در یک دستش قرآنی و در دست دیگرش شمشیری و از نشانه‌ها دانستند که جسد مبارک آن حضرت است، پس گنبدی رفیع بر آن ساختند و آن گنبد و قبر را

(۱). ص ۱۰، شد الازار، ص ۲۹۲، آثار العجم، ص ۴۴۸، شیراز در گذشته و حال، ص ۱۴۳، بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه

شیراز، ص ۱۷۴، هزار مزار، تصحیح دکتر نورانی وصال، ص ۳۳۷.

(۲). ص ۱۱۷، آثار العجم، ص ۴۵۳، شیراز در گذشته و حال، ص ۱۴۴، بناهای تاریخی ...، ص ۱۷۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۸۹

بقعه سید علاء الدین حسین (ع)

در قبرستان محله باغ نو شیراز نوشته‌اند و اکنون اسم محله باغ نو از زبانها افتاده، این محله را بالا کفت گفتند.

بقعه مبارکه حضرت سید امیر علی بن حمزه بن موسی کاظم (ع): در خارج دروازه اصفهان شیراز است «۱». در کتاب مزارات شیراز

«۲» نوشته است: خلفای عباسی همت بر دفع و استیصال سادات علویین گماشتند و علی بن حمزه با چند نفر از اقارب خود در سال

۲۲۰ هجری به جانب شیراز آمدند و در غاری از کوه شیراز منزل نمودند و حضرت علی بن حمزه با همراهان خود برای معیشت،

خار از کوه صبوی به شیراز آورده، فروخته، گذران می نمودند و چون جاسوسان بنی عباس آن حضرت را بدیدند و آثار بزرگی

[را] از ناصیه‌اش دانستند، خبر او را به خواجه سرائی که مأمور به گرفتن و کشتن علویین بود رسانیدند و آن خواجه سرا با سواران

خود به نزدیکی آن

(۱). نزدیک به پل رودخانه خشک نزدیک به دروازه اصفهان فعلی است.

(۲). ص ۱۲۶، هزار مزار، ص ۳۹۳ آثار العجم، ص ۴۵۵، شیراز در گذشته و حال، ص ۱۴۵، بناهای تاریخی و آثار ...، ص ۱۷۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۹۰

نقاشی بقعه حضرت سید علاء الدین حسین از مرحوم فرصت الدوله در آثار العجم

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۹۱

غار برفت و چون از آن بزرگوار پرسید نام تو چیست؟ فرمود: علی، پس پرسید پسر کی؟ فرمود:

حمزه، پس پرسید پسر کی؟ فرمود: موسی و چون خالی بر پیشانی مبارکش بدید، گمان او بیفزود و با شمشیر سر آن بزرگوار را

جدا نمود پس آن شهید مظلوم سر خود را برگرفته به جانب شیراز شتافت تا به این موضع رسیده، بیفتاد و در همین جا مدفون

گردید و چون نوبت بقعه حضرت شاه میر حمزه (ع)

فرمانروائی و دارائی مملکت فارس به امیر عضد الدوله دیلمی رسید، بقعه وسیع و گنبد رفیعی بر آن قبر مبارک بساخت و این

عمارت ناتمام که اکنون بر قبر آن بزرگوار است از بناهای غفران مآب حسین علی میرزا فرمانفرماست که بعد از زلزله سال ۱۲۳۹ از

دیفینه‌ای که در قریه کت گنبد سروستان یافتند به خرج آن بنا فرمود و غاری که آن بزرگوار در وقت ورود به جلگه شیراز منزل

نمود، بعد از چندین سال با کوهه در آن منزوی گشته، آن را عبادت‌خانه خود نمود [و] به نام او شهرت یافته، او را غار بابا کوهی

گویند. «۱»

(۱). ر ک: مزارات، ص ۱۳۱، شد الازار، ص ۳۸۰ و ۵۵۱، هزار مزار، تصحیح دکتر نورانی وصال، ص ۳۹۴.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۹۲

در کتاب مزارات شیراز «۱» نوشته است: شیخ ابو عبد الله محمد معروف به باکوهه، مستجمع خصائل حمیده، متبحر در علوم بود و

شیخ کبیر ابو عبد الله محمد بن خفیف را در ایام جوانی ملاقات نمود، پس مسافرت نمود، خدمت شیخ ابو سعید ابو الخیر مهنه‌ای

خراسانی رسید، پس عود به شیراز نموده، در مغاره‌ای از کوه صبوی شیراز منزوی گشته، عبادت کرده، در سال ۴۴۲ وفات یافت [و]

در همان جای مدفون گردید.

بقعه مبارکه امام‌زاده ابراهیم (ع) ۲: مرحوم حاجی اکبر نواب شیرازی در کتاب دلگشا فرموده است: مردمان آن حضرت را از صلب امام موسی کاظم (ع) داند و آنچه از قول ارباب رجال مشخص گشته، ابراهیم بن موسی در عهد مأمون عباسی در اطراف یمن بوده است، القصه مرحوم زکی خان نوری وزیر فارس در سال ۱۲۴۰ و اند بقعه‌ای رفیع و عمارتی وسیع بر قبر آن بزرگوار بساخت و بعد از حادثه زلزله سال ۱۲۶۹ مرحوم میرزا نعیم لشکر نویس باشی، پسر مرحوم زکی خان نوری تجدید عمارتش نمود و تاکنون به آبادی باقی است و این مزار و عمارت، در نزدیکی حصار شیراز قریب به دروازه درب سلم است.

بقعه حضرت سید عبد الله: در ملتقای محله اسحق بیگ و محله بازار مرغ است. عمارتی لایق بر مزار آن جناب ساخته‌اند و تاکنون نسب آن جناب معلوم نیست.

بقعه بی بی دختران: در محله میدان شاه است. در کتاب مزارات شیراز (۳) نوشته است:

سیده حسینی، ام عبد الله، قبرش به تنهایی نزدیک دروازه بیضای شیراز است و بعد از چند سال از وفات آن سیده، زنی مستحق به رجم بود، به طیب خاطر توبه از معاصی نموده، به رغبت تمام راضی به حکم شرع مطهر گشته، او را رجم نموده، در جوار مزار این سیده بزرگوار مدفون گردید، پس جماعتی از فقرا برکتی در این موضع یافته، مجاورت نمودند، پس اهل خیر، گنبد و عمارتی بر آن ساختند و تاکنون به آبادی باقی است. (۴)

بقعه خاتون قیامت: در خارج حصار شیراز، نزدیک دروازه قصاب‌خانه که سابقاً به دروازه فسا معروف بود، افتاده است. در کتاب مزارات شیراز نوشته است «۵»: زاهده خاتون، صالحه عابده، در ازدواج اتابک بزابه بود، سالی که سلطان الب ارسلان سلجوقی بر مملکت فارس مسلط گردید، اتابک بزابه را والی فارس فرمود و در سال ۵۴۳ که سلسله سلغریه، غلبه بر فارس نمودند، اتابک بزابه را به اصفهان برده، بکشتند و بعد از مدتی زاهده خاتون جماعتی را به اصفهان فرستاده، استخوانهای اتابک را به شیراز آورده، دفن کرده، قبه‌ای رفیع و مدرسه‌ای وسیع بر مدفن او بساخت و آنچه را از ضیاع و عقار مالک بود وقف بر آن قبه و مدرسه نمود و این

(۱). (در این بقعه دو اثر هنری ارزنده وجود دارد یکی محجر چوبی خاتم کاری بسیار عالی بر روی قبر که شاهکار صنعت به شمار می‌رود دوم سنگی بطول قریب ۳ متر و عرض ۸۰ سانتیمتر که بر بالای در ورودی به صحن نصب است و ابراهیم سلطان فرزند شاهرخ تیموری با قلمی درشت و خط ثلث نوشته است). بناهای تاریخی و آثار ...، ص ۱۸۰.

(۲). (در محله لب آب نزدیک به گورستان دار السلام). ر ک: فرصت الدوله، آثار العجم، ص ۴۵۵، بناهای تاریخی و آثار ...، ص ۱۸۱.

(۳). ص ۵۷.

(۴). ر ک: آثار العجم، ص ۴۵۷.

(۵). ص ۱۲۴، آثار العجم، ص ۴۵۸، شد الازار، ص ۲۸۱، در اقلیم پارس، ص ۶۸: (آبش خاتون).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۹۳

قبه و مدرسه را در قبرستان باغ نو شیراز نوشته است. «۱»

بقعه ابش خاتون (خاتون قیامت)

بقعه سیده ام کلثوم: دختر سید اسحق کوبی، ابن محمد بن زید بن حسن بن علی علیهم السلام را در قبرستان ام کلثوم و شیرویه، در کتاب مزارات شیراز نوشته است «۲» و در این زمان معلوم نیست که در کجای از شیراز بوده است و حاجی میرزا جعفر خان حقایق‌نگار در کتاب نزهة الاخبار نوشته است: اتابک منکوبرس در فارس رایت اقتدار افراشت و در جوار قبر ام کلثوم که حال به خاتون قیامت معروف است، مدرسه‌ای بنا نمود و مدفن خود را در آنجا قرار داد و حرم او که زاهده خاتون «۳» نام داشت و زنی

عابده بود، بر مزار ام کلثوم بقعه‌ای عالی بساخت و الله اعلم.

و چون زمان صاحب کتاب مزارات در حدود سال ۸۰۰ هجری است و زمان صاحب کتاب نزهة الاخبار در حدود سال ۱۲۹۰ است، البته قول صاحب کتاب مزارات مقرون به حقیقت است و آنچه را که اکنون بقعه خاتون قیامت گویند از زمانی که سلطان کریم خان طاب ثراه حصار شیراز را کوچک نمود از داخل شیراز در خارج دروازه قصاب‌خانه از جانب دروازه درب سلم است. بقعه امیر اصیل الدین عبد الله علوی «۴»: طاق کوچکی و رواق مختصری که تمام عمارتش به اندازه حجره‌ای، باقی مانده، در محله لب آب در جانب صبوی باغچه مدرسه منصوریه است در کتاب مزارات شیراز وفات او را در سال ۶۸۵ نوشته است. «۵»

(۱ و ۲). ص ۷۶، آثار العجم، ص ۴۵۸، شد الازار، ص ۱۶۱.

(۳). در متن: (خواتون).

(۴). ص ۶۱ و ۱۷ و شد الازار، ص ۳۲۵، شیراز نامه، ص ۱۵۶.

(۵). تاریخ وفات او را در مجمل فصیحی خوافی در حوادث سنه ۶۹۰ می‌خوانیم، ر ک: شد الازار، ص ۳۲۵، حاشیه ۳.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۹۴

بقعه امیر عز الدین اسحق بن امیر ضیاء الدین علی بن امیر عرب شاه حسینی حسنی دشتکی شیرازی:

جد اعلای نگارنده این فارسنامه ناصری است. در کتاب مزارات شیراز نوشته است «۱»:

از سادات کبار و عباد ابرار است، صابر بر بلا و شاکر در آلاء، واعظ مسلمین و ناصح ملوک و سلاطین بود و کتابی در علم تصوف نوشته نامش را مصباح الدجی گذاشت و آن بزرگوار علم و زهد را جمع فرمود و در احادیث نبویه، او را چندین سند بود و در سال ۷۱۷ به رحمت ایزدی پیوست و در قبرستان مسجد جامع عتیق شیراز مدفون گردید.

و خلف الصدقش، امام فاضل کامل، مرتضی اکرم، مجتبی اعظم، سید سادات ممجد امیر صدر الدین محمد جد اعلای نگارنده این فارسنامه ناصری. در کتاب مزارات شیراز نوشته است «۲» آن جناب از اعیان نقبا و محترمترین سادات عظام و بزرگان کرام قوم و متعصب در دین و امر به معروف و نهی از منکر و مشفق و مهربان و متخلق به اخلاق اولیاء الله، کریم الطبع کثیر البر وافر الاحسان بود، با گشاده‌روئی مطایبات نیکو می‌فرمود و در ایام جوانی مسافرتها نموده، خدمت مشایخ و علما رسیده، تحصیل مراتب کمالیه فرموده، عود به شیراز نمود و در سال ۷۶۷ وفات یافت [و] در بقعه عالیه که بر مقابر اجداد خود ساخته بود، مدفون گردید و در این زمان نگاهستن فارسنامه ناصری از آن بقعه، جز حجره کوچکی در محله لب آب که مشهور است به بقعه امامزاده سید عز الدین در جانب شرقی مسجد جامع عتیق شیراز نزدیک به حمام قاضی، چیزی باقی نمانده است.

و خلف الصدقش امیر شرف الدین ابراهیم حسینی حسنی دشتکی شیرازی: جد اعلای نگارنده فارسنامه ناصری. در کتاب مزارات شیراز نوشته است «۳»: آن جناب بزرگواری بود افضل اهالی اعصار و عالمی نیکو گفتار، کامل العقل، خوش رفتار، مقبول القول در پیش خواص و عوام، از اموال موروثه از عشیره خود، چندان به او رسید که کمتر مالداری به آن اندازه اموال داشتی و مدت پنجاه سال در مدرسه رضویه شیراز و بقعه شیخ کبیر و مسجد جامع عتیق شیراز، وعظ و نصیحت به ملوک و سلاطین و عامه مسلمین فرمود و فرمانروایان در مجلس وعظش حاضر می‌شدند.

و نیز در آن کتاب نوشته است: کان ذا اخلاق نبویه و اوصاف مرتضویه و کلمات مستطابه و دعوات مستجاب، روزی با آن بزرگوار برای دعا و نماز باران به صحرا شدیم، پس آن جناب نماز را به جماعت به امامت گذاشت و همت بر دعا گماشت «۴»، پس روی به ما نموده، فرمود: ای برادران باصفا و ای دوستان باوفا، دور شوید از ظلم و جفا و اقتدا کنید به رفتار حضرت مصطفی (ص) که سزاوار پیروی است و بگذارید دنیا را در پشت سر، برای آنکه او را در کناره‌اید، پس به خدا قسم این کلمات چنان اثری در دلها

نمود که چشمه‌ها، از چشم مردم جاری گردید، پس آن بزرگوار دستها را به جانب آسمان بلند داشته، طلب باران نمود و مردمان با او موافقت نمودند، پس از صحرا به جانب شهر آمدیم، هنوز وارد منازل خود نگشته، که سیل رحمت الهی نزول نمود و آن جناب در ۲۲ ماه صفر سال ۷۸۸ در شیراز به رحمت ایزدی

(۱ و ۲ و ۳). ص ۱۹.

(۴). ص ۲۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۹۵

پیوست و در جوار قبر والد ماجد خود مدفون گردید. غفر الله له.

بقعه سید حسن کیا: در کتاب مزارات شیراز نوشته است «۱» از بزرگوارگان و بزرگان سادات قزوین است. محض عبادت خدای تعالی به شیراز آمده، مجاور مزار شیخ کبیر ابو عبد الله محمد بن خفیف گردید و در حدود سال ۶۰۰ وفات نمود و اکنون بقعه و مزارش در میانه بازار وکیل و مسجد جامع و کیلی معروف است و این بقعه را مرحوم کریم خان وکیل بنا نمود.

بقعه و خانقاه شیخ شمس الدین محمد شیرازی، ابن «۲» یحیی ابن علی لاهیجی گیلانی نوربخشی، «فدائی» تخلص: افضل و اکمل خلفای سید محمد نوربخش است در حدود سال ۸۴۰ در شیراز ولادت یافت و بعد از تکمیل مراتب کمالات نفسانیه در شهر شیراز رحل اقامت انداخته، مروج طریقه سلسله نوربخشیه گردید و شرح کتاب گلشن راز که در میانه اصحاب حقیقت و طریقت شهرتی تمام دارد، از اوست و چون آن شرح به حضرت عبد الرحمن جامی رسید، این رباعی را برای شیخ شمس الدین محمد فرستاد:

ای فقر تو نوربخش ارباب نیاز خرم ز بهار خاطر گلشن راز

یک ره نظری بر مس قلبم انداز شاید که برم ره به حقیقت ز مجاز در کتاب سلم السموات این رباعی را از شیخ نوربخش نوشته است:

در موسم نوروز زبان شد همه بیدوز آمدنت به گلستان داد نوید

گشتند درختان شکوفه همه چشم و اندر ره انتظار گردید سفید وقتی شاهنشاه زمان شاه اسماعیل صفوی، طاب ثراه در شیراز از آن جناب پرسید چرا لباس دائمی خود را سیاه و پیروانت را به سیاه‌پوشی داشته‌ای، در جواب گفت برای مصیبت جناب سید الشهداء امام مظلوم حسین، پس شاهنشاه فرمود در ایام عاشورا کفایت است در جواب گفت: در تمام عمر هم کم است. بقعه و خانقاه آن جناب در محله لب آب از محلات شیراز در میانه شمال و مشرق دروازه درب سلم، قریب به انهدام است، در تاریخ وفات او گفته‌اند:

شمس عالم، نوربخش کائنات آنکه شد مفتوح از او ابواب فقر

عارف ما بعد بود و قطب وقت مقتدا و هادی اصحاب فقر

حسب حالش گشت تاریخ وفات قطب عالم سید ارباب فقر (: ۹۲۱) بر سنگ سماق بزرگی در بقعه شیخ شمس الدین محمد نوربخش نوشته است: احمد بن - محمد اللاهیجی فی ذیحجه سنه ۹۲۱.

بقعه و خانقاه شیخ ابو محمد روزبهان مشهور به شطاح ابن ابی نصر بقلی فسائی: در کتاب مزارات شیراز نوشته است «۳»: سلطان عرفا و برهان اولیاء و علماء و قدوه عشاق و اسوه ابدال، شیخ ابو محمد روزبهان در سال ۶۰۶ وفات یافت و در جنب رباط خود در قبرستان محله باغ نو شیراز مدفون گردید و مدت پنجاه سال در مسجد جامع عتیق شیراز وعظ و نصیحت مسلمانان

(۱). ص ۴۶، شد الازار، ص ۸۱. هزار مزار، ص ۱۲۴.

(۲). در متن: (این).

(۳). ص ۱۱۰، شد الازار، ص ۲۴۳. هزار مزار، ص ۲۸۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۹۶

می فرمود.

مؤلف فارسنامه ناصری می گوید: اکنون بقعه و خانقاه و رباط شیخ روزبهان در محله بالا کفت شیراز، قریب به انهدام است و عوام الناس شیراز، حسن عقیدتی در حق آن جناب ندارند و به دزدی و پنهانی سنگ و آجر عماراتش را می برند.

بقعه شیخ ابو زرعه، عبد الوهاب بن محمد [بن ایوب] اردبیلی: در کتاب مزارات شیراز نوشته است «۱»: از بزرگان پیشانیان است و بعضی گفته اند از صحابه حضرت ختمی مآب (ص) است و صحیح نیست و شاید از تابعین صحابه باشد، بقعه و قبر آن جناب در قبرستان محله باغ نو شیراز است و در زمان تألیف این فارسنامه در کناره خندق شرقی شهر در خارج حصار شیراز، متصل به محله لب آب است.

قبر شیخ ابو زرعه

بقعه شاه منذر: در کتاب مزارات شیراز «۲» در ذیل قبرستان محله باهلیه شیراز نوشته است، شاه منذر شاهزاده‌ای بود، از دنیا اعراض فرموده، به شیراز آمده، عبادت خدای تعالی را شعار خود ساخت و چون وفات یافت در این موضع مدفون گردید و قبه‌ای بر قبرش بساختند. در

(۱). ص ۱۰۲، شد الازار، ص ۲۲۳. هزار مزار، ص ۲۷۲.

(۲). ص ۱۰۲. هزار مزار، ص ۱۵۴.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۹۷

عکس یکی از لوحهای موجوده در بقعه شیخ ابو زرعه

شیراز مشهور است هر کس سوگند دروغ در این بقعه یاد کند بزودی رسوا گردد و زمان تألیف فارسنامه آن موضع مشهور به سر بابل که در اصل باهلیه بوده، جزء محله سردزک است.

بقعه و عمارت بابا کوهی: متخلص به کوهی، شرح حالش در عنوان کوهی، در ذیل شعرا نوشته شد و در کتاب مزارات شیراز نوشته است «۱»: شیخ ابو عبد الله محمد معروف به باکویه مستجمع خصائل حمیده بود، مسافرتها نموده، خدمت علما و مشایخ رسیده، در اواخر عمر به شیراز آمده، در مغاره‌ای از کوه صبوی شیراز منزوی گردیده، عمر خود را در عبادت خدای- تعالی به پایان رسانیده در سال ۴۴۲ وفات یافت و در همان مغاره مدفون گردید و آنچه در

(۱). ص ۱۳۱، شد الازار، ص ۳۸۰. هزار مزار، ص ۴۰۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۹۸

زمان نگاشتن این فارسنامه باقی مانده، همان مغاره است و قبری در آن ظاهر نیست و در بلندی این مغاره چشمه آبی است و چندین حجره و ایوانی بر سر آن چشمه ساخته‌اند و در بلندی آن چشمه و عمارت، قبری است مشهور به بابا کوهی و حضرت شاهزاده مؤید الدوله طهماسب میرزا- قاجار والی مملکت فارس در سال ۱۲۷۵ گنبد و حجره‌ای بر این قبر بساخت و تاکنون به آبادی باقی است.

آرامگاه بابا کوهی در قسمت بالای کوه صبوی

بقعه و تکیه هفت‌تنان: در کتاب مزارات شیراز نوشته است «۱»: اسامی آنها را نیافتم لیکن روایت است که مرد دینداری درب

دروازه استخر که اکنون دروازه اصفهان است مشغول تغسیل مردگان بود و اهل شیراز او را از اولیا می‌شمردند، گفته است، شبی در منزل خود بعد از گذشتن ثلث از شب، کسی درب خانه‌ام را کوبید، گفتم کیستی؟ گفت مردی از ما نزدیک به مردن است بیا او را غسل بده، گفتم در این وقت؟ گفت بلی، پس از خانه در آمدم، جوانی که بر پیشانی او اثر عبادت بود، دیدم، سلام کردم و گفتم تنها نتوانم غسل دهم گفت دیگری هم هست، پس او برفت و من از پی او تا به دروازه‌ای رسیدیم چون دستش به در رسید، بی‌کلید باز شد، با خود گفتم البته درب باز بود و برگشتم، احتیاط نمودم در را

(۱). ص ۱۴۰، آثار العجم، ص ۴۷۶، شیراز در گذشته و حال، ص ۱۷۱، بناهای تاریخی و آثار ...، ص ۲۶۳.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۱۹۹

ایوان بزرگ و عمارت هفت تن شیراز

بسته دیدم، تعجب نمودم، با او برفتم تا به مصلی رسیدیم، محوطه‌ای را دیدم گفت به من بمان، ساعتی بماندم و چون گفت: الله، داخل شدم، دیدم همان جوان روی به قبله خوابیده، نیم خشتی در زیر سر گذاشته و مرده است. متحیر شدم ناگاه شش نفر حاضر گردیده، کفن و حنوط آورده، در غسل شریک شدند و بعد از غسل دفن کرده، بیرون رفتند و چون لباس خود را پوشیده بیرون آمدم، نه حجایی دیدم و نه عمارتی و چون صبح شد مزار تازه را یافتم که آب بر آن پاشیده بودند و چون بعد از چند روزی دیگر قبر تازه در پهلوئی آن قبر یافتم که آب بر آن پاشیده بودند و بعد از چند روز دیگر قبری دیگر را، همچنین تا هفت قبر را دیدم و گفته‌اند این هفت تن از اولیاء بوده‌اند و مردم در طلب باران و استجاب دعا در این مکان روند. در دامنه کوه میانه شمال و مشرق شیراز به مسافت ربع فرسخی افتاده است و پادشاه زمان حضرت کریم خان زند، عمارتی که لایق سلاطین است در آنجا ساخته است و ایوانی که

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۰۰

یک جانب سقف آن بر دو ستون سنگی یک‌پاره «۱» به ارتفاع پنج ذرع و بیشتر گذاشته و ازاره این ایوان را به سنگهای مرمر که با ارابه آورده‌اند، قرار داده‌اند و دو کفش کن وسیع و دو گوشوار بر کفش کن و دو عمارت عالی در دو جانب کفش کن و گوشوار ساخته و پرداخته است که از حادثه چند زلزله آسیبی ندیده است و هفت قطعه سنگ هر یک به درازای دو ذرع و نیم و سه چهارم یک پهنا، در صحن این عمارت انداخته که نشانه هفت قبر است.

بقعه و خانقاه شیخ کبیر ابو عبد الله محمد بن خفیف شیرازی: شرح حال شیخ کبیر در اوائل شعرای شیراز نگاشته گردید. و این شیخ بزرگوار در حال حیات، خانقاهی عالی داشته که مردمان بزرگ از دور و نزدیک در این خانقاه آمدوشد داشتند و بعد از وفات شیخ بزرگوار، بزرگان بر عمارتش افزوده، املا-کی وقف بر آن خانقاه نمودند و جماعتی برای عبادت و تزکیه نفس، از شهرهای دور و نزدیک آمده، به فراغت بال می‌گذرانیدند و از ابتدای سلطنت سلاطین صفویه، این خانقاه از رونق افتاد و حضرت کریم خان زند، صحن خانقاه و رباط و قبرستان حوالی آن را مسطح نموده، میدانی وسیع گشته و در جوانب این میدان چندین حجره برای مسکن نوکر دیوانی بساخت و بر قبر شیخ کبیر، حجره مختصری بنا نمود و این حجره در کناره صوبی این میدان است و اکنون این میدان را میدان نعلبندان گویند، متصل به بازار و کیلی است.

بقعه علمدار: در کتاب مزارات شیراز نوشته است که گفته‌اند: شیخ عبد الله علمدار از امراء بود در عهد محمد بن یوسف ثقفی والی فارس، به مصلحتی به شیراز آمد و وفات یافت و قبرش در نزدیکی دروازه استخر است که در این زمان دروازه اصفهان گویند و در محله سردزک بقعه و عمارتی است که آنرا بقعه علمدار گویند و العلم عند الله تبارک و تعالی. «۲»

بقعه پادشاه عادل ابو الفوارس جلال الدین شاه شجاع: پسر شاه امیر مبارز الدین آل مظفر.

در کتاب مزارات شیراز نوشته است «۳» در سال ۷۸۶ در شیراز وفات یافت و برحسب وصیت او، در جوار قبر شیخ قطب الدین محمد، مدفون گردید و در این زمان فارسنامه نویسی، قبر شاه شجاع در خارج مغربی تکیه هفت تنان است و حضرت کریم خان زند، سنگی شاهانه بر آن قبر انداخته است.

بقعه و تکیه و خانقاه شیخ مصلح الدین سعدی (علیه الرحمه): در کتاب مزارات شیراز لقب و نام آن جناب را شیخ مشرف الدین مصلح سعدی شیرازی نوشته «۴» و فرموده است: شیخ- سعدی نصیبی وافر از رسوم دینیه و حظی متکثیر از علوم یقینیه داشت و خدای تعالی ابواب معرفت را بر او گشود و تکلم در اوصاف متفرقه فرمود و از ظاهر کلامش حظی برای عوام و از باطن کلماتش نصیبی [برای] صاحبان افهام است. چندین بار، پیاده، به مکه معظمه شتافت و مسافرت به بلاد بعیده نمود، آفاق و انفس را سیر فرموده، عود به شیراز نمود فاستقامت له الاحوال ما لا یدرکه الامثال، جاهش رفیع و منزلتش وسیع گردید و خانقاهی در پهلوی قنات

(۱). در متن: (باره).

(۲). ر ک: آثار العجم، ص ۴۵۶. هزار مزار، ص ۱۰۲.

(۳). ص ۱۵۶، شد الازار، ص ۴۶۵. هزار مزار، ص ۴۷۳.

(۴). ص ۱۵۷، شد الازار، ص ۴۶۱، آثار العجم، ص ۴۶۷ و ۴۶۸، شیراز در گذشته و حال، ص ۱۵۰ تا ۱۶۵، بناهای تاریخی و آثار هنری ...، ص ۲۵۹. هزار مزار. ص ۴۷۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۰۱

منظره بنای آرامگاه سعدی از طرف جنوب غربی

گازرگاه بساخت و درش را بر دوست و دشمن باز داشت، در سال ۶۹۱ به جوار رحمت الهی رسیده، در همین خانقاه مدفون گردید و حضرت کریم خان زند در حدود سال ۱۱۸۰ و اند، عمارتی ملوکانه از آجر و گچ بر جای خانقاه شیخ سعدی بساخت و تاکنون به آبادی باقی است و در سنه ۱۳۰۳ جناب صاحب‌دیوان میرزا فتح علی خان شیرازی، این عمارت را فی الجمله مرمتی فرموده، تولیت آن با عالی جناب آخوند ملا زین العابدین شیرازی که مهارتی در علوم رسمیه و اطلاعی بر طریقه فقرا دارد، واگذار نموده، معادل پنجاه تومان وظیفه دیوانی برای حق التولیت او مجری و برقرار فرمود و از آن جهت بر زینت تکیه افزوده است. بقعه و تکیه خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی: که اشعار آبدارش در مشرق و مغرب عالم مشهور و ذکر اوصافش در هر انجمن مذکور:

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است به آب و رنگ و خال و خط، چه حاجت روی زیبا را ایوانش مشتهر آفاق است «۱»، در حدود سال ۱۱۸۰ و اند حضرت پادشاه زمان کریم خان زند، عمارتی ملوکانه در جوار قبر خواجه ساخته، سقف ایوان آن را بر چهار ستون سنگ یک- پارچه به ارتفاع پنج ذرع گذاشته و از دو جانب ایوان هشت حجره وسیع از آجر و گچ ساخته،

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۴۶۹، شیراز در گذشته و حال، ص ۱۶۶ تا ۱۷۱، بناهای تاریخی و آثار ...، ص ۲۵۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۰۲

صحنی بزرگ به سه دیوار حصار و طاق‌نمای آجری برای آن عمارت گرفته و بر قبر و مزار خواجه (علیه الرحمه) سنگ مرمری به دو ذرع و چارکی درازا، و سه چهار یک، پهنا، انداخته است و این قبر در میان صحن عمارت افتاده و در اطراف قبور علما و مشایخ و بزرگان است و به فرموده حضرت حاجی معتمد الدوله شاهزاده فرهاد میرزا در سال ۱۲۹۵ معجری «۱» از آهن، بر قبر خواجه

گذاشته‌اند.

بقعه و تکیه چهل تنان (۲): معارف اهل شیراز گفته‌اند، چهل تن درویش در این تکیه سنگهای قبر بر مزار عرفای مدفون در چهل تنان شیراز مدفونند و حضرت کریم خان زند، طاب ثراه، عمارت و سه دیوار حصار، از آجر و گچ در کمال

(۱). در متن: (معجزی).

(۲). ر ک: آثار العجم، ص ۴۷۳، شیراز در گذشته و حال، ص ۱۷۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۰۳

استحکام در دوره این چهل قبر بساخت و تاکنون به آبادی تمام باقی است و حضرت اشرف والا، معتمد الدوله حاجی فرهاد میرزا قاجار والی مملکت فارس، دام مجده، در سال ۱۲۵۷، چهل سنگ هریک به درازا، از دو ذرع کمتر و پهنا، از سه چهارک کمتر تراشید و بر این چهل قبر بیندخت و این تکیه در میانه تکیه خواجه حافظ و تکیه هفت تنان افتاده است.

بقعه و تکیه امام زاده سید حاجی غریب (۱): ملاصق و چسبیده به درب دروازه کازرون شیراز است و در این زمان عموم مردم شیراز، کمال احترام را بر قبر این سید بزرگوار گذارند و به تجربه معلوم داشته‌اند که هر کس سوگند دروغ در این بقعه یاد کند عمرش در آن سال تمام شود و سندی در نسب و سال وفاتش بدست نیامد.

بقعه و تکیه شاهزاده محمد: در خارج دروازه کازرون شیراز، عمارتی مختصر بر قبرش ساخته و باغچه‌ای پر از درخت در جوار آن بقعه پرداخته‌اند و تاکنون به آبادی باقی است.

بقعه و تکیه شاهزاده حسین: در خارج دروازه اصفهان شیراز به صد و پنجاه ذرع بیش در جوار پل بر رودخانه خشک، بقعه خراب مختصری به این نام باقی بود و در سال ۱۲۷۸ نواب والا میرزاده عبد الباقی میرزا، ولد الصدق حضرت اشرف والا مؤید الدوله قاجار، والی مملکت فارس، عمارتی مشتمل بر چندین حجره کوچک و گنبدی مختصر بر قبر این امامزاده بساخت و تاکنون به آبادی باقی است.

بقعه عبد الله و صاف بن فضل الله شیرازی (۲): که بیان القابش از بنان این بنده خارج از انصاف است، در میانه تکیه خواجه حافظ و تکیه چهل تنان افتاده و بقعه آن منهدم و قبری که سنگی مختصر بر آن انداخته‌اند باقی است و شرح حالش در ذیل اسامی علماء شیراز، نگاشته گردید.

بقعه و تکیه شاه الداعی الی الله (۳): نام شریفش سید نظام الدین محمود، از بزرگان اصحاب حقیقت و پیروان شریعت و طریقت است، حضرت کریم خان زند طاب ثراه، عمارت و قبه‌ای بر قبر او بساخت و در سال ۱۲۹۹ حاجی میرزا کریم صراف تعمیرش نمود.

بقعه و تکیه پیر بناب (۴): چون چشمه‌ای که چندین قریه و مزرعه را آب دهد از زیر این عمارت درآید، او را پیر بناب گویند. در شیراز مشهور است که شیخ اقطع که قصه آن در کتاب مثنوی قطب العارفین مولوی رومی مرقوم است همین پیر بناب است، در جانب قبله شهر شیراز به مسافت دو فرسخ افتاده است.

(۱). فرصت الدوله او را (سید تاج الدین غریب و اسم مبارکش را جعفر بن فضل بن جعفر بن علی بن ایطالب می‌داند که او را دو لقب است: یکی تاج الدین و دیگر غریب و عوام الناس به غلط مشهور سید حاجی غریب می‌خوانند و آنرا دو نفر می‌دانند در آن بقعه دو قبر است یکی از سید است دیگر از حاجی غریب بعضی دیگر گویند یکی سید حاجی است و دیگری غریب به هر دو

صورت سهو و اشتباه است و حق همان بود که گفتیم (...). ص ۴۵۶.

(۲). ر ک: آثار العجم، ص ۴۷۵.

(۳). ر ک: آثار العجم، ص ۴۸۵.

(۴). ر ک: آثار العجم، ص ۴۸۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۰۴

بقعه سبزپوشان: در کمر کوه جنوبی شیراز به مسافت سه فرسخ در شکافی از کوه، نشانه مزاری است. گفته‌اند نام شریفش سید ابو اسحق «۱» است، آب این مکان از کوه ایوان ماندی چکیده در سنگابها جمع شود، نسب و حال آن جناب بدست نیامد. عکس آرامگاه شیخ روزبهان فسائی

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۴۷۴.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۰۵

مساجد مسلمانان شیراز بر این وجه است:

از همه قدیم تر:

مسجد جامع عتیق مشهور به مسجد جمعه «۱» است. شیخ سعدی فرموده است:

ش ۵۸- یکی از سنگابهای مسجد جامع عتیق شیراز که در مدخل موزه پارس نگهداری میشود

(۱). برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب: (تاریخچه ساختمان و شرح آثار تاریخی و هنری مسجد جامع عتیق شیراز)، نگارش مرحوم علی نقی بهروزی، از انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر استان فارس، آبان ماه ۱۳۴۹، و آثار العجم، ص ۴۳۵، و بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز، ص ۱۹۳ تا ۲۰۵، از مرحوم بهروزی، و فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۳. فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۰۶ تا نشنوی ز مسجد آدینه بانگ صبح یا از در سرای اتابک غریو کوس و آدینه در فارسی نام روز جمعه باشد، ناصرالدین بیضاوی در نظام التواریخ نوشته است:

بانی مسجد جامع عتیق شیراز، عمرو بن لیث صفار اول ملوک صفاریه است در سال ۲۸۱ هجری بنای مسجد جامع عتیق شیراز را گذاشت. به عرض او رسانیدند که چندین چوب کلفت سخت هموار که سزاوار این عمارت باشد در قریه سروستان در باغ پیره زالی، زاهده است، پس بفرمود تا قیمت چوبها را داده قطع کرده، بیاورند و پیره زال بعد از اطلاع بر واقعه، بی مضایقه چوبها را بداد و اخذ قیمت را به وقت دیگر انداخت، خود به شیراز آمد و به کارگزاران سلطانی گفت: عمله و بنا را بی کار مگذارید و این چوبها را در عمارت مسجد به کار برید و هرچه را به قیمت دهید مضایقه نکنیم و چون چوبها را به کار بردند، پیره زال از گرفتن قیمت انکار نموده، گفت می‌خواهم در مسجد شریک باشم و پادشاه در غضب شده، پیره زال به عرض رسانید چرا پادشاه این مسجد را بساخت؛ حضرت سلطان فرمود برای خدای تعالی، پیره زال گفت: از من نیز چنین باشد، پس پادشاه پیره زال را ستایش فرمود. «۱» در شیراز، از قدیم تاکنون مشهور است که در میانه محراب و منبر مسجد جمعه، دعا مستجاب شود و هم مشهور است که این مسجد هرگز از اولیا خالی نباشد، از جناب حاجی - محراب مسجد جامع عتیق شیراز

(۱). نام این زن در آثار عجم عتقه است، آثار عجم، امیر کبیر، ج ۲، ص ۷۲۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۰۷

شیخ صالح پیش نماز این مسجد پرسیدند این مسأله حقیقت دارد یا نه؟ به مطایبه فرمود تا ما در درب شمالی مسجد جامع عتیق شیراز

مسجد باشیم چنین است و در میان صحن این مسجد عمارتی از سنگهای تراشیده مرغوب و گچ خالص ساخته، دوره آنرا به ستونهای سنگی، چهار ایوان ساخته‌اند و در میان ایوانها حجره و بر دیوارهای داخلی آن حجره و پیشانی داخلی ایوانها، آیات قرآنی و احادیث نبوی به خط خوش نویسان نگاشته‌اند. و در پیشانی خارجی ایوانها، سنگهای دو ذرعی بیشتر و کمتر

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۰۸

قسمتی از کتیبه و کاشیکاری سر درب دوازده امام

طاقنمای مروارید

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۰۹

کاشیکاری سقف طاق مروارید

نمای ضلع شمالی خدایخانه

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۱۰

ضلع شرقی خدایخانه- دو ستون مدور برج مانند و کتیبه معروف آن

منظره خدایخانه و قسمتی از مسجد جامع عتیق

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۱۱

کتیبه کرده، در صفحه آنها، نقاری نموده، سوره‌های «۱» قرآنی را گنجانیده‌اند و فرجهای آن را به کاشی سبز پر کرده‌اند و نام این عمارت بیت المصحف است که چندین قرآن در آن گذاشته، هر روزه، صبحها جماعتی از مسلمانان حاضر گشته، مجمعی ساخته هر یک قدری از آن را خوانده، باز قرآن آنها [را] در بیت المصحف می‌گذاشتند و بانی این عمارت بیت المصحف، پادشاه زمان شاه شیخ- ابو اسحق پسر شاه محمود انجوی، پادشاه مملکت فارس است. در سال ۷۵۲ به اتمام رسانید و در سال ۱۰۹۲ نواب امام وردی بیک، خلف بیگی، والی مملکت فارس این مسجد را تعمیری لایق فرمود، برای تاریخ این تعمیر در پهلوی چپ منبر چهل پله چوبی آن مسجد بر سنگی نوشته‌اند:

فروغ اختر همت امام وردی بیک که اقتباس کند مهر از ضمیرش نور

به فهم و رأی و فراست در انجمن قانون به عقل و دانش و فرهنگ در جهان دستور

همان که بسته به معموری جهان همت به هر اراده که باشد شود ز حق منصور

ز فیض ساخته تا مسجد عتیق آباد شده است ورد ملک ان سعیکم مشکور

زهی بنا که در او میرسد ز غیب به گوش مدام زمزمه ان ربنا لغفور

دلم ز غنچه نهان خواست سال تعمیرش چو گل به خنده خرد گفت با نشاط و سرور

بگو به یاری توفیق ذو الجلال ودود «اساس کعبه دین شد به سعی او معمور» «۲» قسمتی از کتیبه معرق ثلث سردر ورودی غربی

مسجد جامع عتیق

(۱). در متن: (سورها).

(۲). برابر با (۱۰۹۲) هجری.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۱۲

و اکنون تمام این مسجد وسیع رفیع رو به خرابی است و این مسجد در میانه محله بازار مرغ و محله سردزک و محله لب آب است. مسجد جامع جدید مشهور به مسجد نو «۱»: پادشاه زمان اتابک سعد بن زنگی در سال ۵۹۰ و اند آن را بساخت، صحنش، چون خیال شعرا وسیع و عماراتش، مانند همت فقرا رفیع، خاکش مشک بیز، هوایش نشاطانگیز، در هریک هفته دو روز آب خیرات معین الدینی از میانش می گذرد و در کنار جویش درختان چنان تنومند رسته [و] چنان به هم پیوسته که صحن مسجد را دو نیمه ساخته است، صفهای شمالی این درختان در پائیز و تابستان آفتاب را نبینند و ارباب سلیقه پیش از ظهر تا غروب آفتاب در سایه درختان، عبادت خدای تعالی کنند.

جبهه شمالی مسجد نو

برومند باد آن همایون درخت که در سایه آن توان برد، رخت

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۴۴۱، و آثار تاریخی و هنری ...، ص ۲۰۶ تا ۲۱۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۱۳

مسجد نو

چندین بار این مسجد تعمیر یافته، از جمله در سال ۹۹۰ و اند، خواجه سعد الدین شیرازی مشهور به شاه نواز خان وزیر صوبه دکن هندوستان تعمیرش فرمود بلکه تجدید عمارتش نمود و در سال ۱۱۸۰ و اند بعد از حادثه زلزله، نواب صادق خان برادر حضرت کریم خان زند، باز تجدید عمارتش نمود و در سال ۱۲۶۹ از صدمه زلزله خراب گشته، جز طاق بزرگ رو به مغرب و کریاس متصل به آن و شبستان پشت به قبله مشهور به شبستان تاریک که از بقایای عمارت شاه نواز خان و نواب صادق خان است، به آبادی باقی بماند و جناب جلالت مآب حاجی - میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی در سال ۱۲۷۱ و [۱۲۷] ۲ و [۱۲۷] ۳ باز تجدید عمارتش نمود و شبستان معروف به مقصوریه، در این زمستان سال ۱۰۳۱ خراب شد و جناب جلالت مآب صاحب دیوان میرزا فتح علی خان پسر حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی تجدید عمارتش نمود. در السنه اهل شیراز است که اتابک ابو بکر بن سعد بن زنگی که هنوز آفتاب عارضش به درجه خسوف و ماه رخسارش در محاق و کسوف نیفتاده بود به اتفاق علما مانند شیخ سعدی و مولانا قطب الدین علامه شیرازی بر سر بنایان این مسجد برفتند و ریزه گلی از دست بنا جسته، بر چهره اتابک نشست و مولانا قطب الدین فرمود: یا لیتنی کنتُ تُراباً، اتابک از شیخ سعدی پرسید که مولانا چه گفت؟ شیخ فرمود: يقول الکافر یا لیتنی کنت تراباً.

و این مسجد در میانه محله بازار مرغ و محله سرباغ و محله درب مسجد افتاده است.

مسجد جامع و کیلی «۱»: از بناهای پادشاه ارجمند کریم خان زند است که خود را و کیل

(۱). رجوع شود به (تاریخچه و شرح آثار معماری و هنری مسجد جامع سلطانی و کیل)، نگارش مرحوم علی نقی بهروزی، از انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر استان فارس، آبانماه ۱۳۵۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۱۴

شبستان بزرگ مسجد و کیل و ستونهای سنگی یک پارچه آن

دولت علیه ایران می گفت در سال ۱۱۸۰ و اند این مسجد را بنا فرمود گفته‌اند شالده و بنیان آن را به آب رسانید و از سنگ و خاک و آهک آنرا انباشته، دیوار و طاقها را با آجر و گچ بساخت، ستون «۱» یک پارچه به ارتفاع [] «۲» ذرع شاه و قطر هریک []

ذرع در عمارت

(۱). چهل و هشت ستون، (تاریخچه ... مسجد جامع سلطانی و کیل، ص ۲۶).

(۲). قریب پنج ذرع، (آثار العجم، ص ۴۴۳).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۱۵

مشهور به چهل ستون افراشته [] و طاقهای مرتفع بر این ستونها گذاشته است و سنگهای دو ذرعی، سه ذرعی به درازا و پهنای [] درازاره‌ها به کار برده است و سنگهای مرمر که جز با ارابه نتوان آورد از یزد و آذربایجان آورده، در ازاره طاقهای بزرگ رو به قبله و پشت به قبله گذاشته‌اند و منبری یک پارچه از سنگ مرمر به درازای [] «۱» ذرع شاه و [...] ذرع پهنای که [...] پایه دارد در عمارت چهل ستون به دیوار ملاصق محراب نصب نموده‌اند و دریاچه‌ای در درازای مسجد ساخته که سنگهای لب آن [...] ذرع درازا و [...] ذرع پهنای [...] ذرع ارتفاع و [...] ذرع کلفتی آنهاست. و تمام صحن این مسجد را از سنگهای دو ذرعی و سه ذرعی فرش نموده‌اند و شبستان وسیعی در جانب شرقی این مسجد ساخته‌اند و این مسجد در جانب غربی بازار و کیل است.

یکی از شاهکارهای هنری مسجد و کیل، حجاری چهل و هشت ستون آن است که سقف شبستان وسیع مسجد را نگهداشته است. حجاری این ستونهای یکپارچه بقدری ماهرانه و استادانه صورت گرفته که سرسوزنی با هم اختلاف ندارند.

(۱). این منبر دارای ۱۴ پله است طول آن ۶/۵ متر و عرض آن ۱/۲۶ و قطر آن ۰/۵۵ متر می‌باشد. (تاریخچه ... مسجد جامع سلطانی و کیل، ص ۵۴).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۱۶

در این عکس منبر معروف چهارده پله که از سنگ مرمر یکپارچه حجاری شده دیده میشود. طرفین منبر کاشیکاری شده و یکی از دیوارهای دو طرف محراب و قسمتی از محراب نیز مشاهده میگردد سردر ورودی به شبستان بزرگ مسجد و کیل که قرینه طاق مروارید است، از شاهکارهای معماری است. کاشیکاری پیشانی و زیر سقف و بدنه طاق و دو جرز آن و همچنین خط کتیبه آن شاهکار هنر کاشی‌سازی و نقاشی و خطاطی است فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۱۷

عکس دیگری از طاق مروارید است که نقوش و خطوط آن را بهتر نشان میدهد

مسجد حاجی مشیر الملک «۱»: از بناهای جناب جلالت مآب حاجی میرزا ابو الحسن خان

(۱). آثار تاریخی و هنری جلگه شیراز، ص ۲۱۰ تا ۲۱۳. فرصت الدوله می‌نویسد: عرصه مسجد قریب ۴۵ قدم طول و ۳۰ گام عرض دارد ... ساعتی فرانسوی بسیار بزرگ (دارد) که زنگ آن متجاوز از شصت من است، فراز طاق بزرگ

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۱۸

مشیر الملک وزیر مملکت فارس. از سال ۱۲۶۵ تا ۱۲۷۴ [۱۲] به اتمام رسانید و بعد از مسجد جامع و کیلی بر حسب استحکام و ترتیب و دریاچه و ستونهای سنگی و شبستان و سنگ ازاره، مانندش مسجدی در شیراز نیست و علاوه بر عمارات مسجد، چندین حجره فوقانی در آن ساخته، مسکن طلاب دینیه قرار داده است و تاکنون که چند سال از وفات حاجی مشیر الملک گذشته است، معلوم نیست که موقوفاتی برای این مسجد و حجرات معین کرده باشد. و این مسجد در محله سنگ سیاه، در جوار خانه حاجی مشیر الملک است و مرحوم حاجی اسد الله خان شیرازی در تاریخ بنای این مسجد فرموده است:

در فارس ابو الحسن مشیر الملک است در بحر سیادت و سعادت فلک است

تاریخ بنای مسجدش گفت خردآبادی مسجد از مشیر الملک است: (۱۲۶۵) مسجد حاجی نصیر الملک «۱»: از بناهای جناب جلالت مآب حاجی میرزا حسن علی خان نصیر الملک پسر غفران مآب حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک است. در استحکام بنیان و سنگ ازاره و ستونهای سنگی و شبستان و دریاچه و صحن مانند مسجد مشیر الملک بلکه اندکی بزرگتر و بعضی تصرفات تازه در آن فرموده که بر محاسن آن افزوده است. و این مسجد در جوار خانه حاجی نصیر الملک در محله اسحق بیگ است.

مسجد حاجی قوام «۲»: بانی و واقف آن غفران مآب حاجی محمود تاجر شیرازی، جد اعلای مغفرت توأمان حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک است که شرح حال او در ذیل محله بالا گفت شیراز در گفتار دویم این فارسنامه ناصری گفته شد.

مسجد حاجی علی چکمه‌دوز شیرازی: که خیر الحاج، حاجی علی تاجر مشهور به چکمه‌دوز، در سال ۱۲۸۰ و اند به انجام رسانیده، کمال سعی و اهتمام در استحکام بنا و مرغوبی عمارت و ستونهای سنگی یک پارچه و سنگ ازاره و شبستان و دریاچه به جا آورده، او را ششمین مساجد شیراز شمرده‌اند.

مسجد آقا بابا خان «۳»: در سال ۱۲۸۷ به انجام رسید و در وسعت صحن از بیشتر مساجد شیراز امتیاز دارد در محله اسحق بیگ است و شرح حال مرحوم آقا بابا خان در ذیل وقایع سال ۱۲۴۰ و اند در گفتار اول این فارسنامه گفته شد.

مسجد حاجی باقر تاجر شیرازی «۴»: در محله سردزک در سال ۱۲۷۶ ساخته شد و در استحکام بنا و ستونهای سنگ و ازاره و شبستان و وسعت صحن، بعد از مساجد سابقه است.

مسجد حاجی میرزا محمد تاجر شیرازی «۵»: در محله سرباغ در سال ۱۲۴۰ و اند بنا شد و

روبه جنوب قرار داده‌اند. و نقدا متحمل شکست و بست و مواظب آن ساعت ... حاجی میرزا محمد علی ابن حاجی سید اسماعیل خوشنویس شیرازی است (...). ص ۴۳۷، آثار العجم.

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۴۳۸، آثار تاریخی و هنری جلگه شیراز، ص ۲۱۴.

(۲). آثار العجم، ص ۴۴۰: (این مسجد را مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی، جد قوام الملک حالیه ساخته).

(۳). ر ک: آثار العجم، ص ۴۳۴.

(۴). ر ک: آثار العجم، ص ۴۳۶.

(۵). ر ک: آثار العجم، ص ۴۳۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۱۹

آب‌انباری بزرگ در زیر صفه رو به قبله آن، شبستان در جانب قبله و دریاچه از وجه حلال تجارتی ساخته و پرداخته است.

مسجد طبالیان «۱»: در وسعت صحن از بیشتر مساجد برتری دارد و بحسب عمارت از عموم مساجد کمتر، در جوار مسجد جمعه افتاده است.

مسجد حاجی غنی «۲»: در سال ۱۳۰۰، حاجی محمد حسن اسماعیل بیگ تاجر شیرازی بعد از خرابی آن مسجد، عمارتی بیشتر و بهتر از اصل آن بنا نموده به انجام رسانید، در میانه بازار و کیل و دروازه اصفهان افتاده است.

مسجد ایلخانی «۳»: مرحوم جانی خان، ایلخان قشقائی در جوار خانه خود در میدان شاه در سال ۱۲۲۰ و اند ساخته است.

مسجد شکر الله خان نوری «۴»: در محله درب شاهزاده است.

مسجد مولاها «۵»: حاجی محمد صادق تاجر اصفهانی، آنرا تعمیر نموده، در محله درب شاهزاده است.

مسجد سردزک: در جوار حضرت شاه چراغ در محله سردزک است.

مسجد آقا احمد «۶»: در محله میدان شاه نزدیک به باروی شهر است.

مسجد آقا لر «۷»: در محله سردزک نزدیک مدرسه منصوریه است.

مسجد آدینه خان «۸»: در محله اسحق بیگ، حاجی میرزا کریم صراف، آن را تعمیری لایق نموده، مشهور به مسجد حاجی میرزا کریم شده است.

مسجد جناوه «۹»: در محله سنگ سیاه.

مسجد آقا قاسم: در محله سردزک است.

(۱). در آثار العجم، ص ۴۳۹: مسجد (طبالبان).

(۲). ر ک: آثار العجم، ص ۴۳۶.

(۳). ر ک: آثار العجم، ص ۴۳۵.

(۴). ر ک: آثار العجم، ص ۴۳۹.

(۵). ر ک: آثار العجم، ص ۴۴۱.

(۶). ر ک: آثار العجم، ص ۴۳۴.

(۷). ر ک: آثار العجم، ص ۴۳۵.

(۸). ر ک: آثار العجم، ص ۴۳۴.

(۹). چنین است در متن، ولی مرحوم فرصت الدوله که نام بسیاری از مساجد دیگر را هم آورده است از مسجدی سخن می گوید در محله دزک که آنرا (جمازه) می خوانند و در شیراز نامه‌ها (جنباز) است. ص ۴۳۶، متن و حاشیه.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۲۰

مدرسه‌های شیراز بر این وجه است:

مدرسه منصوریه «۱»: از بناهای حضرت سلطان المحققین، سید المدققین، امیر صدر الدین محمد دشتکی شیرازی جد اعلای نگارنده این فارسنامه ناصری است در سال ۸۸۳ در محله دشتک شیراز که اکنون جزء محله سردزک و محله لب آب گشته، بنا فرمود و به مناسبت اسم ولد ارجمند خود، حضرت اکمل اهل نظر، استاد بشر، عقل حادی عشر، امیر غیاث الدین منصور، آن را مدرسه منصوریه فرمود، تولیت آن را با ارشد ابناء بنین و ابناء بنین خود با تقدم بطن اول مقرر نمود و چندین قریه و مزرعه تمام، وقف بر آن مدرسه فرمود و بسیاری از آنها از زمان سلطنت پادشاه قهار نادر شاه افشار، خالصه دیوان اعلی گشته و بعضی در دست غاصبین باقی مانده است جز قریه قصر کرم مشهور به کوشک قاضی واقعه در بالا کوه بلوک فسا و مزرعه سختویه مشهور به سختان واقعه در حومه شیراز در خارج دروازه قصاب‌خانه شیراز و قریه سهل آباد واقعه در بلوک رامجرد که سالها به وقفیت در دست متولیان مدرسه منصوریه باقی بود تا در سال ۱۲۸۴ حاجی شیخ حسین عرب مشهور به شیخ حسین طایفه ملقب به ناظم الشریعه به وجه اشتلم به عنوان مجهول المالک غضب نموده و در سال ۱۲۹۵ حضرت اشرف ارفع والا، حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا، ادام الله بقاه، والی مملکت فارس در شیراز مجلسی آراسته، علماء و بزرگان را حاضر ساخته، ناظم الشریعه و نگارنده این فارسنامه را که متولی این موقوفه بودم، خواسته، احکام وقفیه را ملاحظه فرموده مضمون آنها را بر علماء و بزرگان القاء فرمود و تمام آن جماعت تصدیق بر حقیقت و صحت آن احکام فرموده، ادای شهادت خود را در وقفیت سهل آباد رامجرد نمودند، پس قریه سهل آباد را از او گرفته به متولی مظلوم سپرده در سال ۹۹ [۱۲] باز ناظم الشریعه به اشتلمی تازه سهل آباد وقفی را باز گرفته.

و این مدرسه تاکنون به آبادی باقی است و تمام حجرات آن مسکن طلاب علوم دینی است و معیشت آنها از منافع املاک موقوفه بر آن است که به‌وجه احسن گذران می‌نمایند و چون حجرات آن از زلزله‌ها و مرور دهور شکسته و درهم ریخته بود، مؤلف این فارسنامه در سال

(۱). درباره این مدرسه مراجعه شود به بناهای تاریخی جلگه شیراز، ص ۲۲۹ و ۲۳۰، و آثار العجم، ص ۴۹۷. فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۲۲۱ مدرسه‌های شیراز بر این وجه است: ص: ۱۲۲۰

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۲۱

۱۳۰۷ «۱» و ۸ [۱۳۰] تمام عمارات مدرسه را برداشته از آجر و گچ در نهایت استحکام بساخت.

مدرسه خان «۲»: از بناهای نواب امام قلی خان والی فارس است، در سال [۳] «۳» در میانه کاشیکاری معرق سقف دهلیز ورودی مدرسه خان

محلّه بازار مرغ و محلّه اسحق بیگ، بنائی وسیع و عمارتی رفیع مشتمل بر یکصد حجره تحتانی و فوقانی و چهار طاق به ارتفاع شانزده ذرع، در کمال استحکام بساخت و تاکنون طبقه زیرین این مدرسه، بعد از گذراندن چندین زلزله به آبادی و بنای اصلی خود باقی است، طبقه فوقانی این مدرسه را بعد از خرابی از زلزله سال ۱۲۳۹، حاجی لطف علی تاجر شیرازی، تعمیر، بلکه احداث عمارتش را نمود و بر کاشی‌های رنگین که بر دیوارها و طاقها به کار برده است، آیات قرآنی نوشته‌اند و در سال ۱۲۴۹ به انجام رسید و در سال ۱۲۶۹، حجرات فوقانی این مدرسه باز منهدم گردید و مرحوم حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی در سال ۴ و ۷۳ [۱۲] آنها را تعمیر نموده، تاکنون بر آبادی باقی است و تمام املاک موقوفه بر این مدرسه از زمان

(۱). در متن: (۱۶۰۷).

(۲ و ۳). (امام قلی خان آنرا در سال ۱۰۲۴ به اتمام رسانید). بناها و آثار تاریخی شیراز، ص ۲۲۵، و رک: آثار العجم، ص ۴۹۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۲۲

نادر شاه، خالصه دیوان گشته است.

جبهه داخلی سردر مدرسه خان- بالاخانه‌ای که بر فراز سردر دیده میشود مدرس ملا صدرا هم بوده است

مدرسه حسینیّه حاجی قوام الملک شیرازی «۱»: از بناهای مرحوم حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک در محلّه بالا- کفت در سال ۱۲۷۰ و اند مسکون گردید و سقف ایوان این مدرسه را بر دو ستون سنگی یکپارچه به ارتفاع پنج ذرع شاه گذاشته و حجرات و عمارتش را به وضعی خاص ساخته‌اند و املاکی وقف بر آن مدرسه حسینیّه نموده که بعضی از مداخل آنها در ایام عاشورا، صرف تعزیه‌داری جناب خامس آل عبا نمایند و مابقی را به حق تولیت و ارتزاق عشایر واقف و وظیفه طلاب دهند و تاکنون به آبادی باقی است.

مدرسه آقا بابا خان «۲»: در محلّه درب شاهزاده در جنب بازار وکیل و مسجد جامع و کیلی افتاده، شالده و بنیان آن از حضرت مغفرت مآب کریم خان زند است و مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی شروع در اتمامش فرمود که از شیراز به دار الخلافه طهران برفت و مدرسه ناتمام بماند و مرحوم آقا بابا خان بارفروشی مازندرانی که در خدمت غفران مآب حضرت

(۱). (همان مدرسه قوام است بواسطه تعزیه‌داری در آن حسینیّه‌اش هم خوانند). آثار العجم، ص ۴۹۹.

(۲). آثار العجم، ص ۴۹۴.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۲۳

حسین علی میرزا، فرمانفرمای مملکت فارس تقریبی داشت و به منصب فراش‌باشی و لله‌باشی و سرداری سرافراز بود، در حدود سال ۱۲۴۰ و اند بنای مدرسه را تمام فرموده ملک مزيجان «۱» بوانات را وقف آن نمود.

مدرسه سید علاء حسین: در محله بالا کفت در جنب مغربی عمارت و بقعه حضرت سید علاء الدین حسین (ع) افتاده است «۲» و نام اصلی آن مدرسه نظامیه «۳» است. در سال ۱۰۷۵ میرزا نظام الملک ثانی پسر میرزا حسین بیگ جابری انصاری وزیر فارس، ساخته است و از مرور زمان و صدمه چندین زلزله ویرانه گشته، نزدیک به سی سال محل خاکروبه‌ریزی محله گردید و در سال ۱۲۹۴ محمود خان مرودشتی که مردی دولتمند و معامله نقدبه‌نقد کار بود مبلغی معتد از یکی از بزرگان شیراز یعنی جناب میرزا علی محمد خان قوام الملک طلبکار شده، به عرض حضور حضرت اشرف ارفع حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا ادام الله بقاه رسانیدند، بدهکار را خواسته، ماجری را دانسته که این مبلغ وجه نقد از سود و مرابحه چندین معامله باقی مانده است، اندکی تأمل فرموده، به مرد بدهکار فرمایش نمود که چون خود این سود را مقرر داشته، سند سپرده، باید از عهده آن برآئی و به محمود خان فرمود: چون بنای این معامله برخلاف شریعت مطهره است این مبلغ وجه نقد را بگیر و به رضای طرفین در مخارج تعمیر مدرسه حضرت سید علاء الدین (ع) صرف کنید، پس هر دو قبول فرموده را نموده، نزدیک به سالی در تعمیر آن کوشیده، آن مدرسه را احیا بلکه احداث نمودند و تاکنون بر آبادی باقی است.

مدرسه هاشمیه «۴»: در محله بالا کفت، در جوار مدرسه حسینیه حاجی قوام افتاده است مرحوم حاجی محمود تاجر شیرازی در سال ۱۰۳۹ آنرا بساخت و به مناسبت والد اکبر خود حاجی هاشم جد سلسله هاشمیه، آنرا مدرسه هاشمیه بگفت و چندین ملک را وقف بر آن نمود و از جمله نصف بازارچه حاجی هاشمی و جمال آباد و عمرو آباد کربال و نصف دولت آباد کوار و نصف مراد آباد خفرک و قصر خواجه بیضا، باقی مانده است و مداخل آنها را بعد از مصارف دیگر به طلاب این مدرسه می‌رسانند.

مدرسه حکیم «۵»: در محله بازار مرغ شیراز در جنب صبوی عمارت و بقعه امامزاده حضرت سید میر محمد افتاده است و بانی «۶» آن در زمان سلطنت [] سلاطین صفویه [] «۷» دست‌غیب شیرازی است و در سال ۱۲۷۲ «۸» مرحوم حاجی مهر علی شجاع الملک نوری بعد از خرابی از صدمه زلزله آنرا تعمیری لایق نمود و تاکنون به آبادی باقی است.

(۱). در دهات بوانات: (مزایجان) است.

(۲). در متن: (افتادست). این مدرسه امروز به نام مدرسه محمودیه مشهور است.

(۳). ر ک: آثار العجم، ص ۴۹۸.

(۴). ر ک: آثار العجم، ص ۴۹۸.

(۵). ر ک: آثار العجم، ص ۴۹۴.

(۶). در متن: (باقی).

(۷). گویند آنرا میر نظام الدین دستغیب بنا نهاده و حاجی شجاع الملک مهر علی خان نوری در سنه ۱۰۷۲ مرمتش فرموده، آثار العجم، ص ۴۹۵.

(۸). در آثار العجم، ص ۴۹۵: (۱۰۷۲).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۲۴

مدرسه میرزا علی اکبر «۱»: نام اصلی آن مدرسه محبیه است که میرزا محب الله حسینی حسینی دست‌غیب در سال ۱۰۰۱ در جنب قبله بقعه حضرت سید میر محمد (ع) بساخت و بعد از چندین سال میرزا علی اکبر آن را تعمیر نموده به نام او شهرت یافته و بعد از

خرابی از زلزله مرحوم حاجی میرزا قاسم خان «۲» ولد غفران مآب میرزا محمد علی مشیر الملک آنرا در سال ۱۲۷۹ تعمیر نمود. مدرسه مقیمیه «۳»: بانی آن مرحوم حاجی محمد مقیم نام، از سلسله آتشیهای محله بازار مرغ در اواخر سلاطین صفویه آنرا بساخت و در جنب قبلی مسجد جامع عتیق افتاده است و از صدمه زلزله سال ۱۲۶۹ خراب شده، ویرانه است.

مدرسه بابله «۴»: در اصل مدرسه باهلیه است، در محله سردزک در جنب صبوی بقعه شاه منذر افتاده و اکنون با مدرسه مقیمیه فرسا رهان و رضیعا لبان گشته است.

مدرسه صالحیه: مشهور به مدرسه دختر، بانی و تاریخ بنای آن معلوم نیست و از زمان سلطنت کریم خان زند، آنرا قورخانه نموده‌اند و مدتی است قورخانه را جای دیگر برده‌اند و حجرات آن باقی است، بعضی شکسته، بعضی درست غیر مسکون، بلکه مسکن گاو و گوسفند همسایگان گشته و این مدرسه در محله بالا کفت نزدیک دروازه قصاب‌خانه است.

و در شهر شیراز چندین مدرسه دیگر بود که اکنون از آنها اسمی نمانده. در کتاب طیف الخیال که در سال ۱۱۱۶ تألیف شده، اسامی مدرسه‌های شیراز جز آنچه نگاشته گردید نوشته است:

مدرسه امامیه، مدرسه ایمانیه، مدرسه تقویه، مدرسه خنجیه، مدرسه دشتکیه، مدرسه زینبیه، مدرسه شریفیه، مدرسه صالحیه، مدرسه مؤمنیه، مدرسه محسنیه، مدرسه محمدیه.

عکس مدرسه حکیم

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۴۹۸.

(۲). (برادر حاجی مشیر الملک در سال ۱۲۷۹ آبادش ساخته). (آثار العجم، ص ۴۹۸).

(۳). ر ک: آثار العجم، ص ۴۹۷.

(۴). (مدرسه بابله در محله سرباغ). آثار العجم، ص ۴۹۴.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۲۵

اما کاروانسراهای شیراز

کاروانسرای آقا بابا خان: در محله اسحق بیگ، نزدیک بازار وکیل افتاده، مسکن اهل حرفت و کسبه است [و] از موقوفات مسجد آقا بابا خان است.

کاروانسرای چراغ علی خان «۱»: در محله بازار مرغ، در اصل از بناهای غفران مآب امام ویردی بیگ، خلف بیگی والی مملکت فارس در سال ۱۰۹۰ و اند، آنرا ساخته، وقف بر مدرسه امامیه فرموده و بعد از خرابی آن در سال ۱۲۱۶ مرحوم چراغ علی خان نوائی وزیر مملکت فارس آنرا تعمیر نموده به اسم او شهرت یافته و اکنون به عنوان وقفیت و تولیت در تصرف جناب میرزا- سلیمان خان رکن الملک، نایب الحکومه دار السلطنه اصفهان است که نواده مرحوم امام ویردی بیگ خلف بیگی است، [در] بعضی از حجراتش، تجار غریبه و [در] بعضی ارباب حرفت مسکن نموده‌اند.

کاروانسرای حاجی محمد کاظم خان جبه‌دارباشی: در محله سردزک است در جنب کاروانسرای حضرت شاه چراغ است، غربا و ارباب حرفت در آن مسکن دارند.

کاروانسرای دقاقها «۲»: در بازار مرغ است بعضی از حجراتش تاجر و بعضی را غربا نشسته‌اند و آنرا به این اسم برای آن گویند که جماعت دقاق یعنی مردمانی که ابرهای قبا را کوبیده صاف و راست کنند [در آن بوده‌اند] و دق به معنی کوبیدن است.

کاروانسرای روغنی «۳»: در محله درب شاهزاده در جنب مشرقی بازار وکیل است، وسعت صحنش از همه کاروانسراهای شیراز

بیشتر است، از بناهای حضرت کریم خان زند است، حجراتش مسکن تجار معتبر است.
 کاروانسرای زال بیگ «۴»: در محله بازار مرغ، مسکن غرباست.
 کاروانسرای شاه چراغ «۵»: در جنب قبلی عمارت و صحن حضرت شاه چراغ است.

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۵۰۳.

(۲). ر ک: آثار العجم، ص ۵۰۳.

(۳). ر ک: آثار العجم، ص ۵۰۱.

(۴). ر ک: آثار العجم، ص ۵۰۳.

(۵). مرحوم فرصت می‌نویسد: اراضیش را مردم به غضب برده بودند در سال ۱۳۰۴ قدری از آنرا به تقویت حکومت بدست آورده دو ضلع از آن ساختند، هنوز دو ضلع دیگرش مانده. آثار العجم، ص ۵۰۴.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۲۶

در سال ۱۳۰۴ که منافع موقوفات حضرت شاه چراغ از دهات میمند وقفی، بیشتر از مخارج و مصارف متولی و ارباب ارتزاق و خدمه و روشنائی بقعه مبارکه، گردید، به فکر صائب جناب جلالت- مآب صاحب‌دیوان میرزا فتح علی خان شیرازی وزیر مملکت فارس، میدان مخروبه در جنب صحن مبارک را که از خاک و نخاله انباشته بود، پاک کرده، از وجه زیادتی منافع موقوفه، بنای کاروانسرائی گذاشتند و در سال ۱۳۰۷ به اهتمام و فرمایش حضرت اشرف امجد والا معتمد الدوله سلطان اویس میرزا قاجار فرمانفرمای مملکت فارس آن را تمام نموده، مسکون گردیده، مبلغی از مستغل آن بر منافع موقوفه افزود.

کاروانسرای شیخ نصر «۱»: از بناهای شیخ عبد الرسول خان والد شیخ نصر خان والی بندر بوشهر است. در سال ۱۲۴۰ آنرا ساخته‌اند، در محله بازار مرغ مسکن غرباست.

کاروانسرای فیل «۲»: در جنب شرقی مسجد جامع وکیل داخل بازار وکیل است، از بناهای حضرت کریم خان زند است، مسکن تجار معتبر است در سال ۱۱۸۰ و اند ساخته شد.

کاروانسرای گمرک «۳»: در محله درب شاهزاده، از بناهای حضرت کریم خان زند است، گمرک جانی را گویند که مال تجارت را عشور کنند این کاروانسرا و کاروانسرای روغنی و کاروانسرای فیل صدمه چندین زلزله را دیده، هیچ خللی در بنیان خود ندیده و محتاج تعمیر نگشته‌اند، تجار معتبر در حجرات فوقانی و تحتانی آن مسکن دارند.

کاروانسرای مشیر الملک «۴»: مرحوم حاجی میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک آنرا بساخت، در جنب جنوبی بازار وکیل است در سال ۱۲۷۰ و اند تا ۸۰ [۱۲] به اتمام رسید، در نظافت و خوش‌وضعی، اول کاروانسرای شیراز است، حجرات تحتانی همه تودرتو و فوقانی همه یکتو، دریاچه بزرگی در صحن اوست.

کاروانسرای وکیلی مشهور به کاروانسرای شاه میر علی ابن حمزه: از بناهای حضرت کریم خان زند است در خارج دروازه اصفهان در جانب مغربی عمارت و بقعه امامزاده حضرت شاه میر علی بن حمزه (ع) افتاده است، منزل گاه قوافل است.
 در شهر شیراز کاروانسراهای دیگر است که منزل غربا و قوافل دهات است.

(۱). آثار العجم، ص ۵۰۳: (در بعضی حجراتش یراق‌باف و پيله‌ور نیز هست و در حجره‌ای از آن، جناب حاجی میرزا احمد منجم‌باشی ... مسکن دارد و همه‌ساله استخراج تقویمی می‌نماید.) (و در سال ۱۲۴۰ ساخته شده) (حاشیه).

(۲). آثار العجم، ص ۵۰۲.

- (۳). (در بازار وکیل یعنی در بازار کلاه‌دوزان) است. آثار العجم، ص ۵۰۱.
- (۴). آنرا کاروانسرای گلشن هم می‌گویند. آثار العجم، ص ۵۰۲: در سال ۱۲۸۰ و اند ساخته شده. (حاشیه).
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۲۷

باغها و بساتین خارج و داخل دروازه‌های «۱» شیراز «۲»

باغ ارم «۳»: در میانه مغرب و شمال شیراز به مسافت یک میل بیشتر مبذر دو بیست و نود من بذر گندم است، عمارتی مرغوب دارد، از بناهای مرحوم جانی خان ایلخانی قشقائی است «۴»، حصار و دیوارش از چینه گل ساخته و پرداخته‌اند. باغ بهجت آباد: در پشت باروی شهر در میانه دروازه کازرون و دروازه شاه است. ز گل میانه باغ و ز لاله دامن باغ پر از چراغ و پر از مشعل است بی‌روغن چو پشت عاشق و زلف شکسته جانان بنفشه طبری را نگر به طرف چمن «۵» جناب صاحب‌دیوان میرزا فتح علی خان شیرازی در گرد مبذر ۲۲۵ من بذر گندم، حصار و دیواری از چینه گل برکشید و داخل آن را انواع درختان غرس نمود و قهوه‌خانه وسیعی چون اخلاق کریمان در کناره آن ساخت و صحن آن را از ریاحین و گل‌های رنگین زینت بداد و در جنب آن طویله و کاروانسرائی بنا فرمود و در سال ۱۳۰۱ به انجام رسید.

باغ بیگلربیگی «۶»: از بناهای مرحوم میرزا محمد خان بیگلربیگی، خلف الصدق غفران مآب حاجی قوام الملک میرزا علی اکبر شیرازی است، مبذر ۳۰۰ من بذر گندم می‌شود، دیوارش از چینه گل ساخته‌اند و عمارتی مرغوب دارد، انواع درختهای میوه‌دار و گل‌های رنگین را دارد و در سال ۱۲۶۰ و اند در داخل حصار و باروی شیراز در جانب جنوبی محلات معموره شیراز بنا شده و تمام گشته.

(۱). در متن: (دروازه‌های).

(۲). تفصیل باغهای دیگر شیراز را در آثار العجم، ص ۵۰۶ تا ۵۲۱، و کتاب بافت قدیمی شیراز، ص ۳۰۶ و ۳۰۷ بخوانید.

(۳). ر ک: آثار العجم، ص ۵۱۱.

(۴). (بنای اول آن را محمد قلی خان ایلخانی نهاده، سپس مرحوم حاجی نصیر الملک خریده و حکم به بنیاد عمارات مذکوره داده حاجی محمد حسین معمار که در فن بنائی بی‌نظیر است آن بنا را برآورده ...). آثار العجم، ص ۵۱۲.

(۵). جای دو مصراع در متن جابجا شده است.

(۶). آثار العجم، ص ۵۰۸: (در سمت جنوب شهر در محله بال کفت).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۲۸

منظره‌ای از درختان سرو باغ ارم- درخت سرو ناز معروف هم تقریباً در وسط عکس نمایان است

روضه عشرت است و بیضه لهو موقوف رامش است [و] موضع سور

آب او آب زمزم و کوثر خاک او خاک عنبر [و] کافور باغ تخت قاجاریه «۱»: در جانب شمال شیراز، به مسافت یک میل کمتر، حصاری از چینه گل،

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۵۱۳ و بافت قدیمی شیراز، ص ۸۴ و ۸۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۲۹

عمارت قدیم باغ تخت در زمان ناصر الدین شاه از سفرنامه مادام دیولافوآ

تصویری از باغ تخت و عمارت آن مربوط به اوائل دوره قاجاریه

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۳۰

بر مبذر ۱۰۰۰ من بذر گندم کشیده، انواع درختها را در آن کاشته‌اند و اکنون بیشتر آنها خشکیده، قطع شده، در جای آنها زراعت کنند.

بخفت قمری و ناله نمی‌کند به سحربرفت بلبل و دستان نمی‌زند به صفیر

همان درخت که بودی چو قبه میناهمان زمین که نمودی چو سبز رنگ حریر

نمانده هیچ از آن وصفها ز کم و ز بیش نمانده هیچ از آن حله‌ها قلیل و کثیر و حصارش بی‌تعمیر باقی است، در جنب صبوی این باغ، پارچه کوهی به بلندی سی ذرع بیشتر [و] به درازای صد و پنجاه ذرع [و] به پهنای صد ذرع [و] به مسافت صد گام از کوه جدا شده، در سال ۴۸۰ اتابک قراچه والی مملکت فارس، بر پشته این پارچه کوه، عمارتی ملوکانه ساخته، نامش را تخت قراچه گذاشت و جدولی از نهر اعظم شیراز جدا کرده، از دامنه کوه شمالی شیراز در برابر این پشته رسانیده، شتر گلویی را از زیرزمین گذرانیده، داخل این عمارت نموده، حوض و باغچه آن را آب داد و بعد از سالها خراب گشته جز نامی از آن باقی نبود و در سال ۱۲۰۸ به فرمان خدیو زمان، شاهنشاه قهار، حضرت آقا محمد خان قاجار طاب ثراه، بقایای عمارت باغ تخت در حال حاضر

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۳۱

اساسی محکم و بنائی مستحکم در جای عمارت تخت قراچه گذاشته، تخت قاجارش فرمود و در سال ۱۲۶۱ به فرموده سلطان سپهر بارگاه، شاهنشاه، حضرت ظل الله محمد شاه قاجار انار الله برهانه، دامنه قبلی این عمارت را به چند مرتبه پرداخته، طاق‌نماها ساخته، صحن مرتبه را درختان نارنج کاشته، مرتبه دیگر حوضهای کشکولی مرتب نموده، به این ترتیب به آخر رسانیدند و در دامنه مرتبه آخرین آنها، دریاچه وسیعی در جای دریاچه پیشینش بساختند و از خیانت کار کن یا کارفرما، آب را زیاده از هفته نگاه ندارد و در سه جانب این دریاچه، درختهای سرو و کاج کاشته‌اند و در برابر عمارت، درخت کاج تنومندی است که خاقان مغفور معظم شاهنشاه اعظم فتح علی شاه قاجار طاب ثراه در زمان جهانبانی خود در مملکت فارس، آنرا به دست مبارک خود کاشته و تاکنون مردمان شیراز آنرا به چشم احترام می‌بینند و عمارت تخت قاجار از زیور جوانی عاری، روی به پیری گذاشته چنانکه خدای تعالی فرموده: «وَمَنْ تُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ». (۱)

باغ جنت (۲): از بناهای مرحوم حاجی میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک است. در سال ۱۲۶۰ و اند در صحرای کشن، فرسخی مغربی شهر شیراز، حصاری از چینه کشید و انواع درختها را در آن کاشته، عمارتی لایق در کنار آن ساخت.

باغ جهان‌نما (۳): در جانب صبوی شهر شیراز به مسافت میلی کمتر، حضرت کریم خان زند، در سال ۱۱۸۰ و اند حصاری از آجر و گچ در نهایت استحکام ساخته که از صدمه چندین زلزله آسیبی به حصار و عمارت آن نرسیده است و در داخل باغ، چهار خیابان از سروهای آزاد ساخته و تاکنون که نزدیک بر صد و بیست سال از کاشتن آنها گذشته، به خرمی و تنومندی باقی است:

چنان سر بر فلک سوده است سروش که باشد نسر طایریک تدروش و در جلو قبلی این باغ، به ده ذرع فاصله، باغی دیگر، کوچک از آن، به حصار گچ و آجر ساخت و چون سطح داخلی این باغ به اندازه چهار ذرع از سطح زمین آن باغ نشیب داشته، سر دیوار آن مساوی با سطح زمین آن و این دو باغ در دو مرتبه افتاده‌اند. (۴)

باغ حوض (۵): از بناهای مرحوم حاجی میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک است و در پشت باروی شهر شیراز، میانه دروازه کازرون و باغ بهجت آباد، حصاری از چینه گل بر مبذر ۸۰۰ من بذر گندم برکشید و انواع درختهای میوه‌دار و گلها را در آن بکاشت و خیابانهای سفیددار و چنار در آن بینداخت،

خیابان در خیابان سوبه سوبیش گلستان در گلستان کوبه کویش

- (۱). آیه ۶۸ از سوره یس.
- (۲). ر ک: آثار العجم، ص ۵۱۹.
- (۳). ر ک: آثار العجم، ص ۵۱۷.
- (۴). در آثار العجم، آن را جهان‌نمای پائین می‌گویند. در کتاب بافت قدیمی شیراز، ص ۱۵۵، احتمال داده شده که این باغ در زمان صفویه ایجاد شده باشد.
- (۵). (آن را باغ نو مشیری نیز می‌گویند در سمت غربی مایل به شمال، اراضیش قرب یکصد پیمان است) آثار العجم، ص ۵۲۰.
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۳۲

و دریاچه حلقه مانند بر گرد عمارتی مرغوب ساخته است و این باغ و عمارت و دریاچه نزهتگاه اهل شیراز است. باغ دلگشا «۱»: در جانب مشرقی شیراز به مسافت نیم فرسخ کمتر در دامنه کوه فهندز باغ دلگشا و کوشک واقع در آن

- (۱). ر ک: آثار العجم، ص ۵۱۷، بافت قدیمی شیراز، ص ۲۸۵، سفرنامه پیرزاده، ج ۱، ص ۳۴ و ۳۵.
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۳۳

افتاده و آب قنات فهندز که در قدیم به آب گازرون «۱» مشهور بود و اکنون به آب سعدی شهرت یافته است، از میان این باغ جاری است،

میان سبزه سیراب جوی پنداری ز رود نیل گذشته است موسی عمران و نام قدیمی این باغ همین «دلگشا» است، در فتنه محاصره تقی خان شیرازی در سال ۱۱۵۰ چنانکه در گفتار اول این فارسنامه ناصری گذشت، از حلیه آبادی بیفتاد و حصار و عماراتش منهدم گشته، صحرا گردید و مرحوم میرزا باقر مکتب‌دار شیرازی که مردی نود ساله بود، در چهل و پنج سال پیش از این می‌فرمود که هر ساله سه چهار روز پیش از تیر ماه جلالی، کسبه شیراز در این صحرا، بازاری از چوب و چادر ساخته، هرگونه متاعی را آورده، روز اول تیر ماه عموم اهالی شیراز، هر روزه از شهر درآمده تا یک هفته در آب سعدی رفته، تن شوئی نموده، از متاع بازار معاملت می‌نمودند و از غرائب آنکه روزی مرد مارگیری حلقه گرفت و ماری بزرگ را در حلقه رها نموده، مار به حرکت درآمد و مارگیر، دستش را در دهان مار برده، بیرون آورد، پس یک پا را تا زانو در دهان مار برده بیرون آورد، پس چون هردو پا را در دهان مار برد، مار او را فرو کشیده، بعد از یأس از خلاصی، التماس و التجا به مردم حلقه نمود کسی به نزدیکش نرفت و مار تمام مرد را فرو برد و سرزده، حلقه مردم را شکسته، روی به کوه، گذاشت و در سنگلاخها و مغاکها پنهان شد و در سال ۱۲۰۰ و اند مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی، این باغ را تعمیر بلکه احداث نمود و چون کار او و قبیله او از اوج بزرگی به درجه هبوط رسید، باز این باغ دلگشا روی به خرابی نهاد و در سال ۱۲۳۶ نواب شاهزاده، رضا قلی میرزا، نایب الایاله قاجار این باغ را از ملاک آن خریده، تعمیر فرموده، عمارتی در میان آن بساخت و نامش را فین و کلاه فرنگی گذاشت. نگارنده این فارسنامه را در خاطر است که عمارت کلاه فرنگی و فین این باغ از رونق و زینت بیفتاد و آنچه چوب و در و پنجره داشت همه را دزدیدند و پنج شش درخت نارنج در دوره کلاه فرنگی باقی نماند و تمام زمین باغ ساده گشته، زراعت می‌نمودند و در سال ۱۲۶۰ و اند مرحوم حاجی قوام الملک میرزا علی اکبر شیرازی این باغ را خریده، حصاری از چینه گل در گرد آن کشیده، عمارتش را تعمیر نموده، ایوانی که بر دو ستون سنگی یک پارچه به بلندی پنج ذرع بیشتر، بر کلاه فرنگی بیفزود و چندین درخت نارنج در این باغ بکاشت و به ولد ارجمند خود جناب جلالت مآب صاحب‌دیوان میرزا-فتح علی خان بخشید و صاحب‌دیوان در کناره داخلی مشرقی

این باغ، حمامی ساخته که گوئیا جمال الدین عبد الرزاق اصفهانی این لغز را برای او فرموده است «۲»:
 چه گوئی چیست آن شکل مدور که دارد خیمه با گردون برابر
 چو ایوانی کشیده بر سر آب چو خرگاهی زده بر روی آذر
 چو عقل عاقلان هم پاک و هم خوش چو طبع زندگان هم گرم و هم تر
 ز آبش رشک برده، آب حیوانز حوضش شرم کرده حوض کوثر

(۱). همان (گازران) است به معنی رخت شویان.

(۲). دیوان استاد جمال الدین، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، ص ۱۹۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۳۴ برهنه گشته در وی همچو در حشر بزرگ و خرد و درویش و توانگر
 بهشت است او از این معنی که هرگز نه سرما اندر او بینی و نه حر
 به دوزخ نیز می ماند از آن روکز آتش می شود کارش مقرر
 همه آلودگان آیند در وی برون آیند از او پاک و منور
 یکی لعبت در او از بهر خدمت دو روی و ده زبان و زرد و لاغر «۱»
 به شکل جدول تقویم در وی بسی خطهای بی پرگار و مسطر

کند ریش وزیر و زلف خاتون ضعیفی دیده کس ز این سان ستمگر؟ و خاصه این باغ است که به مجاورت کوه و گرمی آب قنات
 سعدی که در زمستان به آسایش می توان تن شوئی در آن نمود، درخت نارنج از آسیب سرمای زمستان سالم بماند، در سالی که
 نارنجهای داخل خانه‌های شیراز از سرما، زیان بیند، درختهای نارنج این باغ به سلامت بماند، ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء. «۲»
 درازای این باغ ۳۵۰ ذرع، پهنای آن ۱۵۰ ذرع، درختهای نارنج این باغ که ثمر دهد در این سال ۱۳۰۲ معادل ۱۳۰۰ درخت است و
 درختهای نارنج تازه این باغ که هنوز به حد ثمر نرسیده است در باغ کهنه دلگشا ۳۵۰۰ درخت است و در باغ احدائی جناب
 صاحب‌دیوان در جنب مغربی دلگشا ۵۰۰ درخت است و جناب معزی الیه اهتمام در تعمیر و مرمت عمارت و حمام و کاشتن انواع
 درختان با ثمر و بی ثمر نمود و چند اصله فسیله خرماي شاهانی از بلده جهرم آورده، غرس نمودند، انواع ریاحین و گل‌های رنگین از
 بلاد بعیده آورده، در صحن این باغ بکاشتند، گویا حضرت نظامی این باغ را دیده و این ابیات را فرموده است:

سوسن از بهر تاج نرگس مست شوشه زرنهاده بر کف دست
 کاتب الوحی گل به آب حیات بر شقایق به خون نوشته برات
 داده خیری به شرط هم جهدی یاسمن را خط ولیعهدی
 سرخی گل به سبز میدانی پنج نوبت زنان به سلطانی

بلبل آواز بر کشیده چو کوس همه شب تا به وقت بانگ خروس گویا مانند این باغ دلگشا، باغی دیگر کمتر باشد که اگر چهار
 خیابان نارنجش در گرمسیرات یافت شود، هوای چون بهار دائمش از کجا و اگر نهر آب چون سلسیلش دیده شود گل‌های
 رنگارنگ همیشه بهارش از چه جا، خریف و زمستانش در طبع بهار، هوای تابستانش ملایم و سازگار، در هیچ فصلی از فواکه
 مرغوبه خالی نماند که چون گیلاس و توت سفیدش رود، آلوی گرچه و شلیلش آید و چون انگور و انارش گذرد که چنانکه
 منوچهری فرموده است «۳»:

آن نارها بین ده رده بریار «۴» من گرد آمده چون حاجیان درهم شده در روزگار ترویه «۵»

- (۱). مقصود (شانه) است.
- (۲). آیه ۵۴، سوره مائده.
- (۳). ر ک: دیوان منوچهری، ص ۹۱.
- (۴). در متن دیوان منوچهری: (برنارون).
- (۵). ترویبه به معنی سیراب کردن اما در اینجا مقصود یوم الترویبه است که روز هشتم از ماه ذی حجه می‌باشد.
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۳۵ گردی بر آبی بیخته نور «۱» از ترنج انگیخته خوشه ز تاک آویخته مانند سعد الاخیبه «۲» نارنگی و لیموی شیرین و بتاوی و نارنجش آمده، به گیلاس و توت رسد، باز هم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء.
- باغ رشک بهشت «۳»: از بناهای مرحوم میرزا نعیم لشکر نوین‌بانی نوری است، در حدود سال ۱۲۴۰ و اند، حصاری از چینه گل کشید، چندین خیابان تودرتو از چنار و عرعر و سفیددار و کبوده و بید ساخته، از درخت معمور داشته است و چندین جدول آب دائمی از میان این باغ جاری است، عمارتی مختصر دارد، یک میل بیشتر شمالی شیراز است، باغ تفرج است و بس میوه نمی‌دهد به کس باغ عقیف آباد «۴»:
- آن هوای معتدل دارد که هستی جاودان چون بهشت ایمن ز سردی دی و گرمای تیر آن را باغ گلشن نیز گویند به مسافت نیم فرسخ در جانب مغربی شیراز است؛
- ناربن رشک بت فرخار است خاک چون غالیه تاتار است
سبزه آزرده زنگار است سوسنش همچو منهیان گویا
نرگسش همچو عاشقان بیدار رستنیهاش چون نبات بهشت
ایمن از گردش خزان و بهار «۵»
- درازای آن از مشرق به مغرب نزدیک به ۵۰۰ ذرع، پهنای آن نزدیک به ۲۵۰ ذرع شاه، این بنده را در خاطر است که این باغ صحرائی بود مسطح، بی حصار، خالی از عمارت و درخت، جز چند درخت سرو که در خیابان باقی بود و حوضی که لبه و پاشویه‌های آن از شش پارچه ساخته بودند و در سال ۱۲۸۰ و اند مرحوم میرزا علی محمد خان قوام الملک شیرازی این باغ را به ضمیمه قنات مشهور به لیمک واقع در صحرای قصر قمشه، شمالی شیراز به مسافت دو فرسخ و نیم از ملاک آن خرید و قنات را تنقیه کرده، مبادی آن را چندین شاخه نمود و بیشتر این شاخه‌ها را سنگ بست کرده، از چندین جا شتر گلو ساخته، آب قنات را گذرانیده به بیرون دروازه کازرون شیراز رسانید و نصف تمام مجاری آب این را فی سبیل الله وقف به محلات سردزک و لب آب و بالا- کفت کرده، در هر هفته سه روز و نیم این خیرات جاریه در این محلات، ساری و جاری است و دور این باغ را حصاری از چینه گل کشید و انواع درختان میوه‌دار جز درخت نارنج و خرما را در آن بکاشت و خیابانهایی از سرو و صنوبر و چنار و بید و

(۱). در دیوان منوچهری: (زر).

- (۲). منزل ۲۵ از منازل قمر. (سعد الاخیبه چهار ستاره است بر دست راست آبریز همچون پای بط سه از آن بر کردار مثلث و چهارم که سعد است میان او و این مثلث (خباش) ای (خانه‌اش) التفهیم ص ۱۱۲. و ر ک: دیوان منوچهری، ص ۴۲۳.
- (۳). ر ک: آثار العجم، ص ۵۱۲.
- (۴). ر ک: بافت قدیمی شیراز، ص ۱۲۴، آثار العجم، ص ۵۱۹.
- (۵). شعر در متن چنین است.
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۳۶

عرعر بساخت و به درازی باغ آبشارها انداخته است و در دو جانب آبشارها ریشه مرغ «۱» و چمن کاشت، سر به هم داده، نه کف پا را از آن دردی، نه پشت پا را از آن گردی است و عمارتی ظریف در میان باغ به وضعی خوب و طرحی تازه و مرغوب بنا نموده حوض قدیمی باغ را در صحن این عمارت انداخته است:

یکی قصر محکم در این باغ دلکش یکی حوض دلکش در آن قصر محکم
به زینت چو گردون به رفعت چو کیوان به صافی چو کوثر به پاکی چو زمزم
هست باغی نه باغ بلکه بهشت به ز باغ ارم به طبع و سرشت
روضه گاهی چو صد نگار در اوسرو و شمشاد بی شمار در او
میوه دارانش از برومندی کرده با خاک سجده پیوندی
سیب چون لعل جامهای رحیق نار بر شکل درجهای عقیق
به چو گوئی پر، آکنیده به مشک پسته با خنده تر از لب خشک
شهد انجیر و مغز بادامش صحن پالوده کرده در کامش
تا ک انگور کج نهاده کلاه دیده در حکم خود سفید و سیاه

سرو کز سایه بادبانه زده جعد شمشاد را به شانه زده باغ گلشن: همین باغ عقیق آباد است.

باغ ناری «۲»: از بناهای مرحوم زکی خان نوری وزیر سابق فارس است در میانه باغ تخت و باغ ارم افتاده است، عمارتی داشته رو به خرابی گذاشته است، درختهای این باغ از طراوت افتاده است، مبذر ۲۰۰ من بذر گندم است.

باغ نو «۳»: از بناهای نواب والا- حسین علی میرزا فرمان فرمای سابق فارس است، در جنب مغربی باغ جهان نما است «۴»، در سال ۱۲۲۵ بنا فرمود و محمد علی چرخ که شاعری یاهوسرا بود در تاریخ بنای آن گفته است:

شعرا از جانشان رفت رمغ تا که تاریخ باغ شد هکرغ: (۱۲۲۵) و آقا محمد جعفر ادیب تخلص تاریخ اتمام آن را «فترم ذا»: (۱۲۲۸) فرمود، بعد از شهرت این تاریخ، او را آقا محمد جعفر «فترم ذا» گفتند و این تاریخ، لقب آن شاعر گردید، حصاری از چینه گل بر مبذر ۲۵۰ من بذر گندم کشیده، عمارتی ملوکانه دو رویه آبشارها از سنگ تراش ساخته‌اند از صدمه زلزله سال ۶۹ [۱۲] عمارتش رو به خرابی گذاشته است و دریاچه در پیش روی این عمارت پرداخته‌اند و در کنارهای این دریاچه یک ردیف درختان نارنج و ردیف دیگر درختان سرو آزاد کاشته‌اند و اکنون طراوتی برای باغ و درختها نمانده

(۱). به فتح اول گیاهی است علفی و پایا، چمن وحشی، سبزه. (معین)

(۲). ر ک: آثار العجم، ص ۵۱۳.

(۳). ر ک: آثار العجم، ص ۵۱۵.

(۴). در شمال شرقی شیراز، دو میدانی دور از شهر، جنب مصلی (آثار العجم، ص ۵۱۵).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۳۷

است، جز فرموده خواجه حافظ (علیه الرحمه)

میان جعفر آباد و مصلی عبیر آمیز می آید شمالش جعفر آباد نام قدیمی باغ جهان نماست که در جانب مشرقی آن باغ افتاده و مصلی نام صحرائی است در مغربی آن که مردم شیراز آمده، در آنجا نماز حاجت گزارند «۱» و حضرت والا- حاجی فرهاد میرزا معتمد الدوله در سال ۱۲۹۶ در آن صحرا عمارتی مسجد مانند بساخت و آنرا نیز مصلی گویند و در جنب صبوی عمارت باغ نو حضرت اشرف والا، حاجی فرهاد میرزا معتمد الدوله در سال ۱۲۵۷ عمارتی بساخت و صحن آنرا جز درخت نارنج و گل‌های رنگین چیزی

نکاشت و آن را «فرهادیه» نام گذاشت.

باغهای دیگر شیراز: که برای جلب منفعت ساخته‌اند، در ناحیه قریه مسجد بردی و توابع آن که فرسخی میانه شمال و مغرب شیراز است، آنچه را در سال ۱۳۰۱ شمردند ۴۴۰ و اند درب باغ به شماره درآمد و تمام این باغستان نزدیک به فرسخی درازا و نیم فرسخ بیشتر پهنا دارد و شرب تابعه مرتبه بر آنها از آب نهر اعظم و چشمه جوشک و قنات حاجی شمس و قنات [های] دیگر است. باغهای دیمی شیراز: که از منت میراب ظالم آسوده است، از سال ۱۲۵۰ در دامنه کوه دراک مغربی شیراز به مسافت دو فرسخ، تاک دیمی کاشته‌اند و سال به سال افزوده‌اند و از سال ۱۲۶۰ و اند در دامنه کوه شمالی شیراز، از نیم فرسخ تا فرسخ و نیمی از شیراز به درازا و هزار- ذرع کمتر پهنا، باز درخت انگور کاشته‌اند و تمامی این تاکهای دیمی انگورهای رنگارنگ بار آورد.

انگور تاک او نگر و وصف او شنووصف تمام گفت، ز من بایدت شنید «۲»

آن خوشه فتاده بر او برگهای سبزه دیدنش خجسته و هم خوردنش لذیذ

دیدم سیاه روی عروسان سبز موی کز غم دلم ز دیدن ایشان نیارمید

گفتی که شاه زنگ یکی سبز چادری بر دختران خویش بعمدا بگسترید «۳» بحمد الله تعالی به تاریخ بیست و ششم جمادی الاولی سنه ۱۳۰۴ هجری از نگاشتن اوضاع شهر شیراز و اهالی و بقاع و تکایا و مساجد و مدارس و بساتین آن، فارغ گشتم، از ایزد متعال توفیق خواسته، شروع در احوال بلوکات و ایلات و جزایر و چشمه و رودخانه و صحرا و طوایف و معادن می‌نمایم. انشاء الله تعالی ز من فارسنامه که شد یادگار پس از من بماند بسی روزگار

(۱). در متن: (گذارند).

(۲). در متن: (شنود).

(۳). شعر از بشار مرغزی است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۳۸

و اما بلوکات فارس بر این نهج است:

اشاره

بباید دانست که در مملکت فارس هر ناحیتی را که دارای چندین قریه و مزارع باشد، آنرا بلوک بر وزن سلوک گویند و این مملکت بر طبق نقشه فارس به اختراع نگارنده این فارسنامه بر شصت و سه بلوک قسمت گشته و هر یکی را نامی مخصوص گذاشته، حاکم و کلانتری را برای آن معین نموده، هریک را با دیگری مداخلتی نبوده است و اکنون رشته آن نظم گسیخته و هفت بلوک از فارس موضوع گشته، مانند بلوک ابرقوه و بحرین و بشاگرد و بختیاری جانکی و رامهرمز و فلاحی و بلوک هرات و مروست و شاید دو بلوک سه بلوک را به یک نفر حاکم یا یک نفر کلانتر دهند و اسامی بلوکات را به ترتیب حروف نوشتم:

[۱]- بلوک آباده اقلید «۱»

اقلید در لغت عرب به معنی کلید است که آنرا مفتاح گویند، یعنی آن بلوک کلید گشودن مملکت فارس است، هر که آنرا فتح نمود گویا فارس را فتح نموده است، این بلوک در جانب شمالی شیراز، محدود است از جانب مشرق به بلوک ابرقوه و از جانب شمال به توابع اصفهان و از جانب مغرب به بلوک سرحد چهاردانگه و سرحد شش ناحیه و از جانب جنوب به بلوک قونقری، هوای

این بلوک مایل به سردی است، آبش از قنوات، شکار دشتی آن آهو و گورخر و خرگوش [و] کبوتر و در تابستان مرغ هوبره و چاخرق «۲» و شکار کوهی آن بز و پازن و قوچ

(۱). (اقلید به کسر اول و سکون ثانی، اسم شهری است در فارس از کوره استخر که دارای ولایت و مزارعی است) معجم البلدان. (اقلید شهر کوچک است و حصاری دارد و هوایش معتدل است و آب روان دارد و در او از همه نوعی میوه هست و غله بوم). نزهة القلوب، ص ۱۲۲، چاپ لسترانج.

(اقلید شهرکی کوچک است و حصاری دارد و جامع و منبر دارد و هوای آن در سردسیر معتدل است و درست و آب آن خوش است و روان و میوه باشد از هر نوعی و غله بوم است و از آنجا جنسی دیگر نخیزد و آبادان است).

فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۲۴، چاپ نیکلسن و لسترانج. و رک: فرهنگ جغرافیائی، ج ۷.

(۲). چاخروق یا چاخروق: قسمی از پرندگان (دهخدا).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۳۹

و میش کوهی و کبک و تیهو، زراعتش گندم و جو و خشخاش و پنبه و کنجد و کرچک و شلغم و تریزه «۱» و چغندر و گزر «۲» و خیار بالنک و خربزه و هندوانه، درخت باغستانش بیشتر تاک انگور و به و آلو و گلابی و بادام و شفتالو و هلو و درختان دیگر سردسیری،

در موسم بهار ز طنازی، شکوفه لب گشاده ز غمازی، زبان بسته است سوسن و در موسم خریف طبق بر سر نهاده هر درختی، پر از حلوی دوشاب و روغن، مردمش رعیت پیشه و سازگار، حرفه مردمش قاشق سازی و قلمدان و جعبه از چوب امرود و گلابی است، درازای این بلوک از اقلید تا امن آباد بیست فرسخ، پهنای آن از کشکان تا قریه چنار دو فرسخ و نیم و نام قصبه این بلوک نیز آباده است و اقلید از توابع اوست و قاشق شربت خوری چوبی بزرگ و کوچک و جعبه چوبی آباده در خوبی، در روی زمین مشهور است و این قصبه نزدیک به ۴۴ فرسخ شمالی شیراز است و عرض آن یعنی دوری از خط استوا ۳۱ درجه و ۱۲ «۳» دقیقه است و طول آن یعنی دوری آن از گری نیچ رصدخانه انگلستان ۵۲ درجه و ۱۸ دقیقه است و انحراف قبله مسلمانی آن از نقطه جنوب به جانب مغرب پنجاه و [] درجه و [] دقیقه است و عموم خانه های آن از خشت خام و گل و چوب ساخته اند و شماره آنها به ۶۰۰ و اند درب خانه میرسد. و جناب مجتهد الزمان حاجی محمد جعفر آباده ای، از قریه صغاد آباده برخاسته «۴» است و شرح حال آن جناب در ذیل صغاد بیاید و کلانتر این بلوک میرزا حسین خان پسر عباس خان کلانتر پسر عبد الکریم - خان کلانتر است و این بلوک مشتمل است بر ۳۳ قریه آباد «۵»:

ارگمان: پنج فرسخ جنوبی آباده است.

اسحق آباد: دو فرسخ میانه شمال و مغرب آباده است.

اسد آباد: یک فرسخ میانه شمال و مشرق آباده است. «۶»

اقلید: پنج فرسخ جنوبی آباده است، در دامنه کوهی افتاده است، رودخانه از میان آن جاری است در دو جانب این رودخانه، باغهای پر از درختان سردسیری است، مکانی باصفا و نزهتگاهی دلگشا است،

باغ مزین چو بارگاه سلیمان مرغ سحر بر کشیده نغمه داود در کتاب مزارات شیراز نوشته است:

شیخ عبد العزیز اقلیدی: امامی متبحر در فنون علمیه، خصوصاً علم فقه و حدیث و تفسیر و اول کسی که بساط علم را در شیراز مبسوط فرموده اوست و در خانه او ورقی از هیچ علمی

- (۱). همان (ترب) یا (تریچه) است.
- (۲). هویج.
- (۳). در جام جم، ص ۵۸۹: ۳۱ و ۱۰ دقیقه و ۵۲ درجه و ۴۵ دقیقه.
- (۴). در متن: (برخواستہ).
- (۵). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۰، اسفند ۱۳۲۹، تعداد دهات دهستان حومه: (آباده اقلید) ۵۲ ده بوده است.
- (۶). رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۰، اسفند ۱۳۲۹، از انتشارات وزارت کشور، اداره کل آمار و ثبت احوال.
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۴۰
- نبرد بلکه تمامت معلومات خود را در خاطر حاضر داشت، در ماه جمادی اولی از سال ۶۱۰ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و در قبرستان باهلیه شیراز مدفون گردید.
- امن آباد: نام قدیمی آن برک، بر وزن فلک بود وقتی از حلیه آبادی بیفتاد و بیابانی خوفناک گردید و بعد از امنیت او را امن آباد بگفتند، پانزده فرسخ میانه شمال و مغرب آباده است.
- امیر آباد: سه فرسخ جنوبی آباده است. «۱»
- ایزد خواست: یازده فرسخ میانه شمال و مغرب آباده است. «۲»
- بیدک: دو فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق آباده است. «۳»
- تخت رود: چهار فرسخ میانه جنوب و مشرق آباده است. «۴»
- چالیان: چهار فرسخ میانه جنوب و مشرق آباده است. «۵»
- جرمودق: ربع فرسخی میانه جنوب و مشرق آباده است. «۶»
- چغاد: یک فرسخ و نیم میانه مغرب و شمال آباده است. «۷»
- چنار: سه فرسخ میانه جنوب و مغرب آباده است. «۸»
- حسین آباد: دو فرسخ جنوبی آباده است. «۹»
- حسین آباد بهمنی: دو فرسخ میانه شمال و مغرب آباده است.
- خرم آباد: یک فرسخ کمتر شمالی آباده است.
- دقد «۱۰»: یک فرسخ جنوبی آباده است.
- دشت بیضا: سه فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق آباده است. «۱۱»
- سورمق «۱۲»: سه فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق آباده است، گویند اصل سورمق، سورمه است و چون در آن صحرا، گنبد سیاه از هفت گنبدان شاه بهرام بود که هر یکی به مناسبت ستاره، رنگی داشت تمامی آن دشت را به مناسبت سورمه گفتند و شیخ نظامی فرموده است «۱۳»:
- چونکه بهرام کیقباد کلاه تاج کیخسروی رساند به ماه

(۱). رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۰.

(۲). رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۰.

(۳). رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۱.

(۴). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱: (تحت رود).

(۵). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱.

(۶). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱.

(۷). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱: (صغاد).

(۸). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱.

(۹). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱.

(۱۰). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱: (دهدق).

(۱۱). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱.

(۱۲). (سرمق: شهر کی کوچک است همه احوال آن همچنان اقلید است اما زردآلوس آنجا که در همه جهان مانند آن نباشد) فارسنامه ابن بلخی ص ۱۲۴ و نزهة القلوب ص ۱۲۲.

(۱۳). ر ک: هفت پیکر نظامی، ص ۱۴۵، چاپ وحید دستگردی.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۴ بی ستونی ز باد کلک انگیخت کانچه فرهاد کرد از او بگریخت

در چنان بیستون هفت ستون هفت گنبد کشید بر گردون

رنگ هر گنبدی ستاره شناس بر مزاج ستاره کرد قیاس «۱»

گنبدی کو ز قسم کیوان بود در سیاهی چو «۲» مشک پنهان بود و از فرموده شیخ نظامی (علیه الرحمه) برمی آید که هفت گنبد در یک دشت بود و آنچه اهل فارس گویند، در هفت دشت از فارس بود چنانکه کوشک زرد سرحد چهاردانگه را گویند:

گنبد آفتاب است چنانکه قصر سورمه گنبد کیوان یعنی ستاره زحل است.

شولکستان «۳»: پنج فرسخ میانه شمال و مغرب آباده است.

صغاد: آن را چغاد نیز گویند یک فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب آباده است و جناب مستطاب کاشف حقایق امور، مصلح مصالح جمهور، ظهیر اسلام، ملجأ انام، رئیس مجتهدین، اکمل متورعین، بنده خدای اکبر حاجی محمد جعفر آباده‌ای از صغاد برخاسته است، در دار السلطنه اصفهان متوطن گشته، صیت فضیلت و اجتهادش عالم گیر گردید و در سال ۱۲۸۰ و اند در اصفهان به رحمت ایزدی پیوست و سنین عمرش از نود سال گذشته بود.

عبدل آباد «۴»: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق آباده است.

فیروزی: دو فرسخ میانه جنوب و مغرب آباده است. «۵»

فیض آباد: چهار فرسخ میانه جنوب و مشرق آباده است. «۶»

کت سنگ: چهار فرسخ میانه جنوب و مغرب آباده است.

کت نو: چهار فرسخ جنوبی آباده است.

کشکان: سه فرسخ میانه جنوب و مشرق آباده است.

کلید: همان اقلید است.

کوشکک: سه چارک فرسخ میانه مغرب و شمال آباده است. «۷»

مبارکه: دو فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب آباده است. «۸»

مختصر: سه فرسخ میانه جنوب و مغرب آباده است.

مزرعه خان: فرسخی میانه شمال و مغرب آباده است. «۹»

(۱). (مطابق علم نجوم قدیم برای هریک از هفت اختر سیار، رنگ مخصوصی مناسب و معین است و بهمین مناسبت قدما رنگها را هفت گونه قائل شده‌اند). ح ۶ همان صفحه.

(۲). در متن (چه).

(۳). ر ک: نزهة القلوب، ح ۴، ص ۱۲۴. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱: (شورجستان).

(۴). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱: (عبد الله آباد).

(۵). ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱.

(۶). ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱.

(۷). ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱.

(۸). ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱.

(۹). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱: (مزرعه).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۴۲

وزیر آباد: فرسخی میانه جنوب و مشرق آباده است. «۱»

همت آباد: فرسخی میانه جنوب و مغرب آباده است. «۲»

یعقوب آباد: دو فرسخ میانه جنوب و مغرب آباده است. «۳»

[۲] - بلوک آباده طشک «۴»

محدود است از جانب مشرق به بلوک نیریز و بوانات و از جانب شمال به بلوک سرچاهان و قونقری و از سمت مغرب به بلوک کربال و از طرف جنوب به دریاچه بختگان، هوای این بلوک به مجاورت دریاچه نمک بختگان، مایل به اعتدال است، گوئی حکیم قطران شاعر، بهار این بلوک را دیده و فرموده است: «لاله شکفته سرخ و سیاهیش در میان» و درخت نارنج را نیکو پروراند، شکار دشتی آن، آهو و گورخر و کوهی آن، بز و پازن و قوچ و میش و کبک و تیهو و کیوتر است. ایش از قنوات و چشمه، زراعتش نخود و گندم و جو و خشخاش و پنبه و کنجد و کرچک است، درخت بساتینش، بادام و انار و انگور است که گفته‌اند:

فراز تاک در، آن خوشه‌ها سفید و سیاه‌چو زنگ و روم بهم برشده معاشر و یار انارش در چاشنی و حلاوت از عموم انارهای فارس بهتر است، متاع تجارت آن تریاک و بادام و رب انار است، درازی این بلوک از حسین آباد تا قریه طشک، دوازده فرسخ، پهنای آن از دریای بختگان «۵» مشهور به بیجه کان «۶» تا خواجه جمالی، دو فرسخ و نیم است و نام قصبه آن بلوک نیز آباده است و طشک نام دهی است از توابع آن و این قصبه در جانب مشرقی شیراز به مسافت ۲۳ فرسخ است و خانه‌های آن را از خشت خام و گل و چوب ساخته‌اند و شماره آنها نزدیک به ۲۵۰ درب خانه است و کلاتر آن «۷»، ملا آقا محمد است که کلاتری بر ایل نشینی نیز دارد. و این بلوک مشتمل است بر ۸ قریه آباد «۸»:

چاه دراز: هفت فرسخ میانه جنوب و مشرق آباده است.

حسین آباد: ده فرسخ میانه جنوب و مشرق آباده است.

خواجه جمالی: دو فرسخ مشرقی آباده است.

خواجه مالی: همان خواجه جمالی است.

- (۱). ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱.
- (۲). ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱.
- (۳). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۷۱، برای دهستان حومه آباده اقلید ۵۲ ده نام برده شده است.
- (۴). ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۳۳۷.
- (۵). رجوع شود به کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۳۴، نزهة القلوب، ص ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۴۰.
- (۶). در حدود العالم، ص ۱۵ و ۴۵: (دریای بجکان)، در فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۲۸، ۱۵۲، ۱۵۳: (بختیگان).
- (۷). در متن: (این).
- (۸). دارای ۱۵ قریه است که ۳ قریه آن کوهستانی و ۱۲ قریه بقیه در جلگه واقع و هوایش در ۵ قریه معتدل، بقیه کمی سرد) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۳۳۷.
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۴۳
- ده مورد: چهار فرسخ مشرقی آباده است.
- دهودشتک: نام دو قریه است: یکی حسین آباد که نوشته شد و دیگری «علیا» که گفته شود.
- طشک: دو فرسخ کمتر، مغربی آباده است.
- علیا: ده فرسخ میانه جنوب و مشرق آباده است.
- کوشکک: ده فرسخ میانه جنوب و مشرق آباده است.

[۳] - بلوک ابرج «۱»

ابرج در اصل، «بره» به فتح اول و ثانی بود، پس الف کمالی را به قاعده زبان دری بر او افزوده، «ابره» گردید پس تصرف عربی در او شده، ابرج گفتند مانند فیروزه و فیروزج و بنفشه و بنفسج، و «بره» در لغت فارسی هر چیز خوب و نیک و آراسته را گویند و برای خوبی آب و هوا و میوه‌های گوناگون او را به این نام گفتند:

همه میانش لاله همه میانش گل همه هواش نسیم و همه زمینش نگار
بنفشه سر زده سر، جای جای در سبزه چو جای جای پراکنده نیل بر زنگار

نشانه باد شکوفه ز شاخ بر لاله چو در عقیق نشانیده لؤلؤ شهور بلوکی است شمالی شیراز، درازی آن از «حسام آباد» تا دشتک دو فرسخ و نیم، پهنای آن از «گل میان» تا قریه حصار دو فرسخ. محدود است از جانب مشرق به بلوک مائین و از جانب شمال به بلوک سرحد چهاردانگه و از طرف مغرب و جنوب به کام فیروز، هوای این بلوک مایل به سردی است، آبش از چشمه و رودخانه کام فیروز است، شکار آن بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو است، زراعتش گندم و جو و شلتوک و پنبه و نخود و کنجد است. قصبه این بلوک دشتک است، شمالی شیراز به مسافت چهارده فرسخ، در کوه بلندی افتاده و کوه دیگری بر گردش کشیده است:

کوهی از گرد او زمرد رنگ پشته‌ای هست سبز و شاخ خدنگ

چشمه‌ای، کاین حصار فیروزه کرده ز او آب و رنگ، در یوزه سرمای زمستانش مشهور و زمینش مدت دو ماه در زیر برف مستور، هر باغش چون عروسی آراسته از خس و خار آزار پیراسته است،

بانگک بلبل هر سحرگاهی به سان بانگک نای بانگک صلصل هر «۲» شبانگاهی به سان بانگک چنگک

(۱). (از شهر کهائی ... با نعمت میان پارس و اسپهان). حدود العالم، ص ۱۳۶- (دیهی بزرگ است در پایان کوهی افتاده و این کوه پناه ایشان است و سراسر خانه‌ها در آن کوه کنده‌اند و آبی از سر کوه درمی‌افتد بسیار، و آب آن ناحیت از آن است). فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۲۵، و رک: نزهة القلوب، ص ۱۲۱، و کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۴۵.

(۲). در متن: (بر).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۴۴

شماره خانه‌های آن نزدیک به ۴۰۰ درب خانه است و عموم آنها از سنگ و گل و چوب ساخته‌اند. درخت باغستانش انگور و کلانتر آن آقا علی خلف آقا هادی کلانتر است و علمای بزرگ از آن قصبه برخاسته «۱» است و از متأخرین علمای آن است: جناب مستطاب اکمل متورعین و اورع متشرعین، مجتهد زمان، فقیه اوان آقا حسین دشتکی، سالها به نشر علوم و فتاوی اشتغال داشت و در سال ۱۲۸۳ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش: کمالات اکتساب میرزا علی دشتکی، جوانی است عالم، مشغول استفاده و افاده مطالب علمیه و از علمای دشتک است:

کمالات اکتسابان: آقا عبد الله و آقا علی دشتکی برادرزادگان «۲» غفران مآب آقا حسین مجتهد دشتکی.

و از اعیان دشتک است: سلسله سادات حسینی مانند سیادت پناهان: سید محمد علی قاضی و سید مصطفی و سید احمد دشتکی.

و این بلوک را شش قریه آباد است «۳»:

حسام آباد: دو فرسخ و نیم جنوب دشتک است از بناهای غفران مآب سلطان مراد میرزا حسام السلطنه در سال ۱۲۸۳ احداث قلعه آن فرمود.

حصار «۴»: نیم فرسخ میانه جنوب و مغرب دشتک است.

دشتک «۵»: همان قصبه ابرج است.

شهرک «۶»: یک فرسخ و نیم جنوبی دشتک است.

قصر خلیل «۷»: فرسخی کمتر میانه جنوب و مغرب دشتک است.

گل میان «۸»: دو فرسخ میانه جنوب و مشرق دشتک است.

[۴]- بلوک ابرقوه «۹»

در اصل: «بر کوه» بود یعنی سفید کوه، الفی بر او افزودند «ابر کوه» گردید، پس تصرف

(۱). در متن: (برخواست).

(۲). در متن: (برادرزاده گان).

(۳). (دهستان ابرج دارای ۲۰ قریه است). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۴۵.

(۴). رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۵۴.

(۵). رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۵۴.

(۶). رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۵۴.

(۷). رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۵۴.

(۸). رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۲۵۴.

(۹). در فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۲۴: (ابرقویه): شهرکی کوچک است و نواحی دراز و هوای آن معتدل است و پاره‌ای از هوای یزد خنک‌تر باشد و آب آن هم آب روان باشد و هم آب کاریز و غله بوم است و میوه بسیار باشد و جانی خوش است و هوا و آب درست و هیچ جنسی از آنجا برنخیزد و آبادان است و جامع و منبر دارد. (مغرب ابر کوه- برکوه). (معین). تا زمان ناصرالدین شاه جزء استان فارس بود و بعد جزو اصفهان گردید و اینک یکی از بخشهای یزد است. رک: اقلیم پارس، ص ۳۲۷ تا ۳۳۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۴۵

عربی در او نمودند، «ابرقوه» گفتند. بلوکی است میانه شمال و مشرق شیراز، چندین سال است از جمع فارس موضوع شده، از توابع اصفهان گشته است، درازی آن از «اسفن آباد» تا «صادق-آباد» نه فرسخ، پهنای آن از «شمس آباد» تا «بداف» پنج فرسخ، محدود [است] از جانب مشرق و شمالش به کویر یزد و از جانب مغرب به بلوک آبداه اقلید و از جانب جنوب به بلوک بوانات و قونقری، هوایش مایل به سردی است و شکارش گورخر و آهو، آبش از کاریزهای دورودراز، کشت عمومی آن گندم و جو و پنبه و رویناس و گل رنگ که تخم آنرا «خسک دانه» گویند و خشخاش و چغندر و گزرش در گندگی ضرب المثل است و باران و برف در این بلوک بسیار کم آید، مشهور است اگر جل الاغ ابرقو از باران تر شود تمام فارس را آب گیرد و نام قصبه این بلوک نیز ابرقوه میانه شمال و مشرق شیراز به مسافت ۳۶ فرسخ است عرض آن ۳۱ درجه و ۱۷ دقیقه است «۱» طول آن از گری نیچ ۵۳ درجه و ۲۶ دقیقه، انحراف قبله مسلمانی آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است و عموم خانه‌های آن از خشت خام و گل و چوب است و شماره آنها نزدیک به ۳۰۰۰ در خانه است و چندین مسجد و مدرسه و کاروانسرا دارد، در نزدیکی شهر ابرقوه تل خاکستری است که به اعتقاد اهالی آن سامان خاکستر آتش نمرود است که برای سوختن حضرت خلیل افروخت. و به عقیده مجوس، خاکستر آتش کیکاوس است که برای برائت ذمه سیاوش در تهمت سودابه افروخت. و مردمان بزرگ از ابرقوه برخاسته‌اند مانند:

ابو القاسم علی بن احمد ابرقوئی: وزیر بهاء الدوله پسر امیر عضد الدوله دیلمی طاب ثراهما.

و از سادات عالی درجات ابرقوه امیر برهان «۲» شاعر است و این بیت از اوست:

نشان خاک نهشتم ز گریه در عالم که حسرت تو مبادا کسی به خاک برد ضابط این بلوک از قدیم در سلسله تقی خان والی یزد بود و اکنون خلاصه‌الاشباه حسین خان خلف مرتضی قلی خان ابرقوئی پسر حسن خان ابرقوئی، نواده تقی خان یزدی است. و از علمای این بلد است:

علام فهم، مرجع الانام ملا آقا علی امام جمعه و جماعت ابرقوه.

و این بلوک مشتمل است بر ۲۲ قریه آباد:

اردی: جنوبی ابرقوه به مسافت سه فرسخ.

اسد آباد سفلی: جنوبی ابرقوه به مسافت دو فرسخ.

اسد آباد علیا: یک فرسخ و نیم جنوبی ابرقوه.

اسفن آباد: چهار فرسخ میانه جنوب و مشرق ابرقوه.

(۱). در جام جم، ص ۵۸۹، عرض آن ۳۱ درجه و طول آن ۵۴ درجه و ۲۶ دقیقه.

(۲). نصر آبادی می‌نویسد: از سادات ابرقوست خیلی تازگی در کلامش هست، مذاق تصوفی داشته، از مریدان قاضی اسد کاشی است. از اوست:

در حق سرتراش این حمام‌سخن راست بنده می‌گویم
می‌کند پوست از سر مردم‌سخن پوست کنده می‌گویم (رک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، جلد اول، ص ۴۴۶).
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۴۶
باوک: یک فرسخ مغربی ابرقوه.
بداف: چهار فرسخ جنوبی ابرقوه. «۱»
خرم آباد: سه فرسخ میانه جنوب و مشرق ابرقوه.
شمس آباد: فرسخی شمال ابرقوه است.
شهر آباد: فرسخی میانه جنوب و مشرق ابرقوه است.
صفی آباد: نیم فرسخ شمالی ابرقوه.
عبدل آباد: سه فرسخ میانه جنوب و مشرق ابرقوه.
عز آباد: نیم فرسخ جنوبی ابرقوه.
فیروز آباد: نیم فرسخ مغرب ابرقوه.
فیض آباد: نیم فرسخ میانه شمال و مشرق ابرقوه.
مدد: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق ابرقوه.
مزرعه حکیم: فرسخی شمالی ابرقوه.
مهدی آباد: نیم فرسخ مشرقی ابرقوه.
مهر آباد: دو فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق ابرقوه.
میم: نیم فرسخ میانه جنوب و مغرب ابرقوه.
نصرت آباد: یک فرسخ و نیم جنوبی ابرقوه.
هارونیه: چهار فرسخ میانه جنوب و مشرق ابرقوه.
هرک: نیم فرسخ میانه جنوب و مغرب ابرقوه.

[۵] - بلوک احمدی

در ذیل رودان و احمدی گفته شود.

[۶] - بلوک اربعه

نام چهار ناحیه است: ده رم، ده رود، هنگام، رودبال، در جانب جنوبی شیراز به مسافت ۲۶ فرسخ. درازی این بلوک از «دشت دال» تا «امام‌زاده شهید» ۱۱ فرسخ، پهنای آن از «پنج شیر» تا «احمد آباد» ۴ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به بلوک قیرو کارزین و از سمت شمال به فیروز آباد و از طرف مغرب به نواحی بلوک دشتی و از جانب جنوب به بلوک خنج و بلوک گله‌دار و از گرمسیرات فارس است. هوای دو ماه آخر زمستان و دو ماه اول بهار در کمال اعتدال، گویا منوچهری شاعر، صحرای این بلوک را دیده و این ابیات را فرموده است:

زمین محراب داود است از بس سبزه، پنداری گشاده مرغکان بر شاخ چون داود حنجرها

(۱). در متن: (ابرقو).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۴۷ دیرانند پنداری به باغ اندر درختان بر «۱» نهاده بر طبقها بر، زر ساو، ساغرها «۲» بهاری بس بدیع است این گرش با ما وفا «۳» بودی و لیکن مندرس گردد به آبانها و آذرها آبش از رودخانه فیروز آباد و چشمه، شکارش آهو و بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو و دراج و در زمستان هوبره و چاخرق. درخت کوهستان و صحرای این بلوک عموماً کنار شیرین و ترش، بساتین آن نخل و نارنج و لیمو و نارنگی، کشتش: تنباکو و کنجد و پنبه و شلتوک و گندم و جو را بیشتر دیمی زراعت کنند و در سال خوش باران، بذری سی و چهل بذر دهد.

قصبه آن دهرم است و عموم خانه‌های آن از خشت خام و گل و چوب است. شماره خانه‌های آن نزدیک به ۳۰۰ خانه‌وار است و این بلوک مشتمل است بر ۱۹ قریه آباد:

آب شیخ ابو علی: میانه جنوب و مشرق «دهرم» به مسافت دو فرسخ.

احمد آباد: فرسخی مشرق «دهرم».

امامزاده شهید: سه فرسخ میانه شمال و مغرب «دهرم».

بابا نجم: شش فرسخ شرقی «دهرم».

برازجان: هشت فرسخ میانه شمال و مشرق.

پنج شیر: پنج فرسخ میانه شمال و مشرق «دهرم».

تنگ کیش: چهار فرسخ میانه جنوب و مشرق دهرم.

حاجی آباد: هفت فرسخ شرقی «دهرم» است.

خویس: پنج فرسخ شرقی «دهرم».

دشت دال: هشت فرسخ شرقی «دهرم».

دهرم: همان قصبه اربعه.

ده رود: سه فرسخ میانه شمال و مشرق «دهرم» است.

ده گاه: فرسخی مغربی «دهرم» «۴».

ده گاید: هشت فرسخ میانه جنوب و مشرق «دهرم».

رودبار: هفت فرسخ میانه شمال و مشرق «دهرم».

ذاخور: هفت فرسخ میانه جنوب و مشرق «دهرم».

سرتل: هفت فرسخ میانه شمال و مشرق «دهرم».

هادی آباد: دو فرسخ مغربی «دهرم».

هنجام: شش فرسخ میانه جنوب و مشرق «دهرم» است. نارنگی باغ هنجام به اندازه

(۱). در متن به جای (بر)، (را) آمده است در ثبت اشتباه شده و مصرع دوم در متن عبارت است از: (ورقها پر ز صورتها قلمها پر ز زیورها) (ص ۳ دیوان).

(۲). در ثبت اشتباه است و در واقع مصرع اول بیتی که این مصرع بخش دوم آن است، در متن دیوان منوچهری چنین است: چو حورانند نرگسها همه سیمین طبق بر سر ... (ص ۳).

(۳). در متن دیوان منوچهری: (بقا).

(۴). در متن: (دهدم).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۴۸

نارنجهای بزرگ دیده‌ام.

هنگام: همان هنگام است.

[۷] - بلوک اردکان فارس

اردکان در لغت نوعی از جداول و اشکال نجومی باشد، چون قصبه آن در میان دو کوه نزدیک به هم که گویا با قصبه‌ای که به درازا افتاده، سر جدول نجومی است، یا آنکه «ارد» به معنی قهر و غضب است و «کان» معدن را گویند چون اهالی آن فتنه‌دوست و جنگجو بودند، چنانکه اکنون چنین‌اند. درازی آن از «ده علی» تا قصبه اردکان پنج فرسخ، پهنای آن از «باسکان» تا «شهدا» یک فرسخ است و محدود است از جانب مشرق به بلوک کام فیروز و بیضا و از سمت شمال و مغرب و جنوب به نواحی ممسنی. از سردسیرات فارس است، هوای تابستانش چون ماه ثور شیراز باشد و بر این قیاس شکارش بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو و در تابستان چاخرق و هوبره، درخت بساتینش سیب و گلابی و آلو و انگور است درخت کبوده و عرعرش چهار ساله تنومند شود که در جای دیگر هشت ساله و شش [ساله]. دو ماه پر از برف و یخ است:

گرد کافور است گوئی بیخته بر کوهسار تیغ پولاد است گوئی ریخته بر جویبار

کوه زیر برف همچون قار پوشیده به سیم‌برف زیر زاغ همچون سیم آلوده به قار برف کوهستانش، محتاج به محافظت نباشد، اهلس در تابستان از ایوان بیرون نخسپند، آبش از رودخانه شش پیر و رودخانه اردکان است، زراعتش گندم و جو و نخود و عدس و لوبیای قرمز و ذرت «۱» مکه است که به عربی خنه روس و در شهرها گندمک و ذرتک «۲» گویند و مال معامله آن بلوک لوبیای قرمز است و روغن که از کوه گیلویه خریده به شیراز آورند.

و نام قصبه این بلوک نیز اردکان است. در دره کوهی افتاده و رودخانه پر آب بسیار خنک و شیرین از میان آن قصبه دائما بگذرد و درختان تنومند از دو جانب فرسخی از بالا و فرسخی از زیر رسته بیکدیگر پیوسته است که در دو فرسخ راه، آفتاب کمتر دیده شود.

بساطی سبز چون جان خردمند هوائی معتدل چون مهر فرزند

پرنده مرغکان گستاخ گستاخ حمایل بر حمایل، شاخ بر شاخ

به هر گوشه دو مرغک گوش بر گوش زده بر گل صلائی نوش بر نوش به مسافت ۱۶ فرسخ میانه شمال و مغرب شیراز است، عموم خانه‌های آن از خشت خام و گل و چوب است و شماره آنها از ۱۰۰۰ درب خانه بگذرد و کلانتر آن حاجی بابا خان پسر حاجی علی کلانتر پسر نیاز یاسیجی است و «یاسیج» نام قریه‌ای است از توابع تل خسروی کوه- گیلویه و این قصبه را چهار محله است: محله بال، محله ساقی، محله کلباری، محله ملا.

(۱). در متن: (زرت).

(۲). در متن: (زرتک).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۴۹

و از علمای اردکان است: جناب مستطاب افضل علماء میرزا علی رضا، «تجلی» «۱» تخلص و کتاب حاشیه میرزا علی رضا بر کتاب حاشیه ملا عبد الله یزدی در علم منطق در میانه طلاب علم مشهور است و در اواخر سلطنت سلاطین صفویه وفات یافته است «۲» و

این چند بیت از او ثبت گردید:

یاد زلفش سوخت خون در پیکرم بوی سنبل می دهد خاکسترم

گردش چشمش چو دور روزگار صد هزاران فتنه اش در هر کنار

زلف و کاکل سنبل گلزار «۳» طورساق و ساعد ماهی دریای نور و از علمای قصبه اردکان «۴» است: کمالات اکتساب میرزا محمد

فگار. در سال ۱۲۳۷ وفات یافته است و این چند بیت از او ثبت گردید:

ای سکندر در و دارافر و جمشید نگین ای بلند اختر و لشکرشکن و قلعه گشای

بنده حلقه به گوش تو «فگاری» که شده دیده اش روزوشب از جور فلک خون پالا [ی]

بسکه زرد است رخس از غم اطفال و عیال زردروئی رخس وام کند کاهربا [ی] و از اجله علما و عمدۀ فضلا «۵»، علامه زمان و

وحید اولیا، مجتهد دوران آقا میرزا علی اردکانی است، سالها در شیراز به نشر «۶» علوم و فتاوی و امامت مسجد حاجی میرزا محمد

مشغول بود و در سال ۱۲۵۹ در شیراز وفات یافت. و از علمای آن بلده است:

عالی جناب، مجتهد الزمان سید علی اکبر اردکانی «۷» و عالی جاهان حاجی ملا آقا بزرگ و ملا نصر الله اردکانی که شرح حال

آنها در ذیل محله سنگ سیاه شیراز گذشت.

و از علمای آن قصبه است:

جناب فضایل و کمالات اکتساب، علام فهم میرزا بابای طیب اردکانی خلف حاجی میرزا زین العابدین طیب اردکانی، خلف میرزا

شرف طیب اردکانی خلف ملا صادق طیب

(۱). (فرزند کمال الدین حسین از فضلاء و شعراء قرن یازدهم هجری است. صاحب (روز روشن) می نویسد: از زمره علماء کرام ...

بود و در زمان عالمگیر پادشاه هندوستان به هندوستان رسیده تمتع وافی برداشت پس عود به وطن احمد انگاشت و از حضور شاه

عباس ثانی محال اردکان را به سیورغال یافت و به فراغت مصروف تدریس و تالیف گشت ...

در جلد نهم (الذریعه) به نقل از ریاض العلماء و کتب رجال دیگر آمده است که در اصفهان در محضر آقا حسین خوانساری تحصیل

علم کرده است و کتاب (سفینه النجاه) را در امامت تالیف کرده و منظومه ای به نام (معراج الخیال) دارد که در سال ۱۳۱۳ در بمبئی

چاپ شده. (دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۲، ص ۱۲).

(۲). (بین سالهای ۱۰۹۰ و ۱۰۹۵) دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۲، ص ۱۲.

(۳). در متن: (گلزار).

(۴). در متن: (ارده کان).

(۵). در متن: (فضلائی).

(۶). در متن: (بیشتر).

(۷). در متن: (ارده کان).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۵۰

اردکانی، آن جماعت به زیور علم و حذاقت آراسته بوده اند.

و ولد جناب میرزا بابای مذکور است: میرزا زین العابدین، در عنفوان جوانی مشغول تحصیل مراتب کمالیه است. و این بلوک

مشمول است بر ۱۰ قریه آباد:

باباکیان: سه فرسخ میانه جنوب و مشرق اردکان است.

باسکان: دو فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق اردکان است.
 برشنه: یک فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق اردکان است.
 برغان: فرسخی میانه جنوب و مشرق اردکان.
 خوش مکان: فرسخی بیشتر جنوبی اردکان.
 دالی: در چهار فرسخ و نیم میانه مشرق و جنوب اردکان.
 ده پاگاه: چهار فرسخ میانه جنوب و مشرق اردکان است.
 ده بید: چهار فرسخ میانه جنوب و مشرق اردکان.
 ده علی: همان دالی است.
 شهدا «۲»: جنوبی اردکان است به مسافت دو فرسخ و نیم.
 قلعه آقا محمد تقی: سه فرسخ و نیم میانه مشرق و جنوب اردکان «۱».

[۸]- بلوک ارسنجان

برای خوشی آب و هوا آنرا «ارسن کان» گفتند یعنی شایسته و سزاوار محفل برای آنکه «ارسن» محفل و مجلس است و کان یعنی سزاوار و بعد از تصرف عربی، ارسنجان گفتند. «۳»

بلوک ارسنجان: بلوکی است میانه مشرق و شمال شیراز، محدود از جانب مشرق به آباده طشک و از سمت شمال به بلوک کمین و از طرف مغرب به نواحی مرودشت و از جنوب به بلوک کربال، درازی آن از «نجف آباد» تا قصبه ارسنجان، پنج فرسخ، پهنای آن از «قلات خار» «۴» تا «جلودر» سه فرسخ، هوای آن بلوک از سردی مایل به اعتدال، باغستان خوبی دارد و کوهستان و صحرائی مرغوب، جویش پر از صنوبر و کوهش پر از سمن، راغش پر از بنفشه، باغش پر از بهار، انار و انجیر را نیکو پروراند، در فارس انار ارسنجان و رب انارش در لطافت و چاشنی ضرب-المثل است، شکارش آهو و بز و پازن و قوچ و میش کوهی، کبک و تیهو و کبوتر است، آبش

(۱). ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.

(۲). در متن: (مشهدا).

(۳). (قصبه‌ای است در طرف شرقی شیراز به مسافت ۱۸ فرسنگ تقریباً دور از آن، مشتمل بر توابعی چند و آن سرزمین سردسیر است، آبش از چشمه سارها و قنوات، حاصلش غله و برنج و میوه جات، خاصه انارش در غایت خوبی و نهایت مطلوبی است ربی که از انار آنجا سازند منحصر است در فارس و در خود قصبه تخمیناً ۸۰۰ درج خانه است مساجد بزرگ و باصفا دارد و مدرسه‌ای باشکوه و زیبا که در زمان شاه سلطان حسین صفوی بنا شده، قبرستانی بسیار وسیع و دلگشا در میان باغستانش واقع شده و در آن قبرستان لوح مزاری که خیلی بزرگ است نام طهماسب بر آن نقش است و می‌گویند این شخص شاهی بوده) آثار العجم، ص ۲۴۱.

(۴). آثار العجم، ص ۲۴۳: (گویند چون خارستان است و خار بسیار دارد لهذا قلات خار نامیده شده اینکه بعضی (قلاتخوار) نویسند ظاهراً غلط باشد).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۵۱

از کاریز و چشمه شیرخان، زراعت آن گندم و جو، پنبه و شلتوک و کنجد و خشخاش است.

و قصبه این بلوک را نیز ارسنجان گویند به مسافت ۱۶ فرسخ از شیراز است، عموم خانه‌های آن از خشت خام و گل و چوب است و شماره آنها نزدیک به ۱۰۰۰ درب خانه است و گرداگرد این قصبه را باغستان فرا گرفته، بیشتر درختش انار است و در سال ۱۰۸۰ حاجی سعید ارسنجانی، مدرسه‌ای در این قصبه از آجر و گچ ساخته و نصف از مزرعه صالح آباد و ربع از حسین آباد و ثلث از جمال آباد و نصف از علی آباد، واقعات در این بلوک و حصه معینی از آب و زمین خارج قصبه را وقف بر آن مدرسه نموده و تاکنون به وقفیت در تصرف متولی آن باقی است و معیشت مدرس و طلبه و تعمیر مدرسه را به وجهی لایق می‌رساند و مدرس آن در این جزء از زمان، جامع فضایل ملا عباس آتشی شیرازی است و هر روزه چندین نفر طلبه علوم را از نتایج افکار خود بهره‌مند ساخته است و اعیان قصبه ارسنجان، سلسله سادات موسوی است مانند:

نور حدیقه سیادت و نور حدقه سعادت سید مرتضی و سید محمد حسن و میرزا محمد ابراهیم ارسنجانی که هر یک بر نور صلاح و تقوی آراسته‌اند.

و جناب مستطاب حلال مشکلات و کشاف معضلات، ناهج مناہج شریعت و سالک مسالک طریقت، عالم سبجانی ملا احمد ارسنجانی «۱» از اهل این قصبه است.

و یاقوت معدن عرفان و مقله حدقه زمان، عارف صمدانی ملا علی عسکر خوشنویس ارسنجانی «۲» از این قصبه برخاسته است و کسب اخلاق حمیده و صفات پسندیده را از جناب ملا احمد نمود و بعد از وفات آن جناب مسالکش را حذو الحذو پیمود و کتاب کلام الله مجید و هدایت عباد الله را شعار خود فرمود و خط نسخش، خط نسخی بر خطوط استادان نسخ‌نویس برکشید و در سال ۱۳۰۲ بعد از طی ۸۲ مرحله از زندگانی به رحمت ایزدی پیوست.

خلفان صدقش، کمالات اکتسابان: حاجی ملا محمد شفیع «۳» و ملا محمد حسین «۴» خوش‌نویسان ارسنجانی، نعم الخلف آمده، در خوش نوشتن خط نسخ مشهور گشته‌اند.

و از کلانتران و حکام زادگان ارسنجان است: خلاصه‌الاشباه آقا فرج الله و آقا محمد حسن ارسنجانی خلفان حاجی مصطفی پسر حاجی حسین ارسنجانی پسر آقا نصیر ارسنجانی پسر آقا محمد ابراهیم تبریزی است، در اواخر دولت صفویه آقا محمد ابراهیم از دار السلطنه تبریز به اصفهان آمده، به حکومت ناحیه ارسنجان برقرار گردید و اولادش گاهی به حکومت و گاهی به نیابت و گاهی به کلاتری مباشر امور دیوانی بلوک ارسنجان بوده‌اند.

و این بلوک مشتمل است بر ۲۵ قریه آباد «۵»:

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۲۴۸.

(۲). ر ک: آثار العجم، ص ۲۴۸. نواده اوست خطاط مشهور معاصر، مرحوم محمد علی اشرف الکتاب (۱۳۰۷-۱۴۰۳ ه. ق) که بسیاری از کتیبه‌های مساجد شیراز به خط اوست.

(۳). (شهد الله که پس از مرحوم میرزا احمد نیریزی خط نسخ را احدی به پایه مشار الیه ننوشته است. آثار العجم، ص ۲۴۹.

(۴). آثار العجم، ص ۲۴۹: و از همین خاندان است استاد دکتر محمد حسین اسکندری استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه شیراز و رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی که در علوم ادبی و معارف اسلامی استاد و در خطابت و سخنوری کم‌مانند است.

(۵). در کتاب جغرافیا و اسامی شهرها و دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۵، تعداد توابع ۴۳ ده است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۵۲

خط نسخ خوشنویس معروف محمد حسین ارسنجانی از مجموعه استاد دکتر نورانی وصال

نمونه خط مرحوم محمد علی اشرف الکتاب نواده ملا علی عسکر ارسنجانی

- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۵۳
- احمد آباد: چهار فرسخ جنوبی ارسنجان است.
- توابع ارسنجان: نام ناحیه جنوبی ارسنجان.
- جلودر «۱»: سه فرسخ میانه جنوب و مغرب ارسنجان.
- جمال آباد «۲»: فرسخی میانه جنوب و مشرق ارسنجان.
- حسین آباد «۳»: فرسخی میانه جنوب ارسنجان.
- خبریز «۴»: سه فرسخ میانه جنوب و مغرب ارسنجان.
- ده بید «۵»: میانه جنوب و مغرب ارسنجان است.
- دهک «۶»: سه فرسخ جنوبی ارسنجان.
- رفیع آباد «۷»: نیم فرسخ جنوبی ارسنجان.
- زیاد آباد «۸»: یک فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب ارسنجان.
- شوراب «۹»: سه فرسخ جنوبی ارسنجان.
- صالح آباد «۱۰»: یک فرسخ و نیم جنوبی ارسنجان.
- علی آباد «۱۱»: سه فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب ارسنجان.
- فشار «۱۲»: سه فرسخ در جنوب ارسنجان.
- فیجان «۱۳»: یک فرسخ مغربی ارسنجان.
- قصر جمال «۱۴»: سه فرسخ جنوبی ارسنجان.
- قلات خار «۱۵»: فرسخی میانه جنوب و مشرق ارسنجان.
- کتک «۱۶»: سه فرسخ جنوبی ارسنجان.
- کفر «۱۷»: چهار فرسخ جنوب ارسنجان.
- کمال آباد «۱۸»: فرسخی جنوب ارسنجان.
- کوشک تیماران «۱۹»: سه فرسخ و نیم جنوب ارسنجان.
- مقبل آباد «۲۰»: چهار فرسخ جنوب ارسنجان است.
- نجف آباد «۲۱»: چهار فرسخ بیشتر جنوب ارسنجان.
- نظام آباد «۲۲»: سه فرسخ جنوب ارسنجان.
- همام الدین: فرسخی میانه جنوب و مشرق ارسنجان.

[استخر:]

در فارس نام شهری است که در زمان پادشاهان کیان نخستین شهرهای روی زمین بود و شرح حال آن در عنوان مرودشت بیاید.

[۹] - بلوک اسیر

اشاره

چون دو کوه که عبور از آنها دشوار است، در دو جانب آن بلوک افتاده، شمالی آن را گردنه کافری و جنوبی را ظالمی گویند. در میانه مردم مشهور است میان کافر و ظالم، اسیر است و این بلوک از گرمسیرات فارس است. در جانب جنوب شیراز، درازی آن از قریه «وردوان» تا «داد المیزان» هشت فرسخ، پهنای آن از قریه «بلبلی» تا «غزبانه» چهار فرسخ، محدود است از

(۱ تا ۲۲). کتاب جغرافیا و اسامی شهرها و دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۵ و ۲۵۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۵۴

جانب مشرق به بلوک خنج و علامرودشت و از مغرب و جنوب به نواحی گلهدار و شکار آن بلوک: آهو و بز و پازن و قوچ و میش کوهی بسیار و تیهو و کبک انجیر و در بعضی جایها دراج است و در زمستان هوبره و چاخرق و زراعت آن گندم و جو دیمی و تنباکو است، در قدیم نخلستانها داشته است و حاکم این بلوک در حدود سال ۱۲۰۰، عابدین خان اسیری [بود که] او را از خوانین مملکت فارس شمرده‌اند و تا سال ۱۲۷۵ حکومت اسیر با فتح الله خان اسیری نواده عابدین خان برقرار بود و چندین سال است حکومت از خانواده او بیرون رفته است و از آن سلسله ابراهیم خان اسیری پسر فضل الله خان پسر اسماعیل خان پسر عابدین خان اسیری باقی مانده است و گاهی او را نایب و کلانتر می‌دارند.

و قصبه این بلوک را نیز اسیر گویند «۱»، نزدیک به ۶۰ فرسخ در جانب جنوب شیراز افتاده است، خانه‌های آن از خشت خام و گل و چوب نخل بوده و شماره آنها تا پنجاه و شصت سال پیش از این از ۱۰۰۰ درب خانه بیشتر بود و اکنون به صد خانه خراب نمی‌رسد و آب خوردن این قصبه از آب‌انبار بارانی است. و از علمای این قصبه است:

قدوه علما و زبده فضلا: شیخ محمد اسیری. سالها در شیراز به نشر علوم اشتغال داشت و در سال ۱۲۶۸ از شیراز عود به اسیر نمود و در سال ۷۸ [۱۲] در قصبه اسیر به رحمت ایزدی پیوست.

و جناب مستطاب علام فهم، فقیه ایام، سلاله حضرت خیر الانام، مجتهد الزمان حاجی سید علی اکبر که شرح حالش در ذیل محله اسحق بیگ از محلات شیراز در این کتاب فارسنامه ناصری گفته شد، از قصبه اسیر برخاسته «۲» است و این بلوک مشتمل است بر ۱۰ قریه آباد «۳»:

اسیر: همان قصبه این بلوک است.

بلبلی: سه فرسخ شمال اسیر است.

بهرستان: فرسخی مشرق اسیر افتاده است.

داد المیزان «۴»: شش فرسخ میانه شمال و مغرب اسیر.

سرگاه «۵»: فرسخی مغربی اسیر است.

شلدان «۶»: نیم فرسخ مغربی اسیر است.

غزبانه: چهار فرسخ میانه شمال و مغرب اسیر است.

نوزان: نیم فرسخ مشرقی اسیر است.

وردوان: سه فرسخ میانه شمال و مشرق اسیر است.

هرج «۷»: به اندک مسافت، مشرقی اسیر است.

(۱). در قریه (اسیر) مسجدی است که تاریخ بنای آن را به زمان عمر بن عبد العزیز نسبت می‌دهند و در قبرستان قریه مذکور سنگ تاریخی دیده شده که تاریخ آن رمضان ۷۴ هجری می‌باشد. (کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۵۷).

(۲). در متن: (برخواسته) - در مورد او مراجعه شود به وقایع اتفاقیه، ص ۷۴۷.

(۳). ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۶۰.

(۴). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۶۰: نام این روستا: (دار المیزان) است.

(۵ و ۶ و ۷). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۶۰ و ۳۶۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۵۵

اصطخر:

همان شهر استخر است.

[۱۰] - بلوک اصطهبانات

در اصل استهبانات است و «استه» انگور «۱» است و «بان» نگاهدارنده و فارسیان «ات» را در آخر کلمه درآوردند تا افاده معنی جمع کند مانند گرمسیرات و بلوکات و «الف» در اول برای زینت است و بعد از استیلای عرب «سین» را به «صاد» و «تا» را به «طا» مبدل نموده و برای بسیاری باغهای انگور دیمی و فاریابی در کوه و دشت این قصبه آنرا به این نام گفتند «۲» که گویا مردم آن همه باغبانان انگوری‌اند و این بلوک میانه جنوب و مشرق شیراز و درازی آن از قریه ایج تا خان کت سیزده فرسخ، پهنای آن از قریه سجل آباد خیر تا قریه میمون خیر یک فرسخ و نیم محدود است از جانب مشرق به بلوک نیریز و از طرف مغرب و جنوب به بلوک فسا و از جانب شمال به دریاچه نمک بختکان مشهور به پیچکان است، هوای این بلوک در کمال اعتدال است، نارنج و انار و انجیر و میوه‌های «۳» سردسیری را به‌وجه خوبی پروراند. کشت آن گندم و جو و پنبه و خشخاش و نخود و عدس و کنجد و زعفران است، آب آن از چشمه است، شکار آن، بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو است و پازهر مشهور شبانکاره از شکم بز و پازن کوهستان جنوبی آن درآوردند و به قیمت جواهرهای قیمتی خرید و فروش کنند، بزرگ آن به اندازه خیار بالنگی دیده شده است.

و قصبه این بلوک از زمان قدیم تا عهد سلطنت سلاطین آل مظفر شهر ایج بود و در سال ۷۵۶ این شهر را غارت کرده، خراب نمودند و شرح حال شهر ایج و ملوک شبانکاره و اعیان و بزرگان و علمای شبانکاره در ذیل بلوکات از عنوان شبانکاره بیاید.

و مدتهاست قصبه این بلوک را اصطهبانات گویند به مسافت ۲۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق از شیراز، دور افتاده است، عرض آن از خط استوا ۲۹ درجه و ۸ دقیقه «۴»، طول آن از گری نیچ رصدخانه انگلیس ۵۴ درجه و سه دقیقه است، انحراف قبله مسلمانی آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است و عموم خانه‌های آن از خشت خام و گل و چوب ساخته‌اند و شماره آنها نزدیک به ۲۰۰۰ درب خانه است، آب بساتین و زراعت قصبه اصطهبانات از چشمه «قهری» و «پازهری» است:

گشاده چشمه‌ای از قله کوه گل سنبل به گرد چشمه انبوه

زمینش در نقاب گل نهفته گل و سبزه است کاندرهم شکفته این دو چشمه از جانب قبله، همه‌جا در زیر درختان باثمر و بی‌ثمر می‌آید و نزدیک به فرسخی

(۱). در متن: (دسته انگور).

(۲). ر ک: حدود العالم، ص ۱۳۵، فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۶۵. در نزهة القلوب، ص ۱۳۸: (اصطهبانات): (شهرکی پر درخت است، هوایی معتدل دارد در او از همه نوع میوه بود و آب روان بسیار دارد و در آن حدود قلعه‌ای محکم است به وقت نزاع سلاجقه با

شبانکاریان اتابک چاولی آنرا خراب کرد و بعد از آن معمور کردند).

(۳). در متن: (میوه‌های).

(۴). در جام جم، ص ۵۹۱، ۲۹ درجه و ۱۵ دقیقه و ۵۴ درجه و ۲۰ دقیقه).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۵۶

در بیشتر جایهای آن آفتاب دیده نشود و در بهار نزدیک به ده سنگ آسیاگردان آب دهد و در سالهای خشک، گاهی آتش چنان کم شود که به اندازه معاش اهل بلد نباشد و به این اندیشه از سالهای قدیم آب‌انبارهای بسیار در این قصبه ساخته‌اند که کفایت اهلس در سالی بیشتر نماید، در سال ۱۲۸۸ آب چشمه‌های قصبه اصطهبانات به اندازه‌ای کم شد که باغستانش بخشکید و زمین ساده گردید و پیش از این سال میوه‌های گوناگون اصطهبانات به اندازه‌ای ارزان و فراوان بود که در جای دیگر از فارس نبود.

در اوایل این قصبه درخت چناری است که در بلندی قد و کلفتی و راستی کننده و خرمی شاخه، مانندش دیده نگشته است، ارتفاعش نزدیک ۲۰ ذرع شاه است و دایره بیخ کنده آن بیشتر از دو ذرع است «۱» و این قصبه را چهار محله است: اول محله اهر، دویم و سیم تیرمنجان «۲» و کازمان «۳» چهارم محله میری است و در هر محله مساجد و آب‌انبارهای متعدد بود و بر هر مسجدی چندین درخت گردکان «۴» و انجیر وقف است که در شبهای تمام سال هر کسی به مسجد آمده، نماز گزارد، چند دانه گردکان و انجیر به او دهند و به این وسیله اهل اصطهبانات نمازی شوند.

در این قصبه مسجد جامع وسیع قدیمی و دو مدرسه است که بی‌رونی مانده‌اند و حکومت و ضابطی این بلوک سالها در سلسله خواجه‌ها بود و این دو سه ساله از اختیار آنها بیرون رفته است و اصل این سلسله از اهل بلده جهرم است و با خوانین جهرمی از طایفه ذو القدرند که سالها به ایالت مملکت فارس و حکومت بلوکات برقرار بودند.

و محمد علی بیگ ذو القدر جهرمی در زمان سلطنت کریم خان زند، طاب ثراه، به اصطهبانات آمده، رحل اقامت افکنده، به حکومت آن برقرار گردید «۵» و او را دو نفر پسر بود:

اول آنها: آقا علی اصطهباناتی است، در اوائل سلطنت زندیه به حکومت بلوک اصطهبانات برقرار بود و او را چهار نفر پسر است:

اول آنها: حاجی آقا محمد اصطهباناتی است. مادام عمر مشغول زراعت املاک خود بود و او را دو نفر پسر است:

اول آنها: علام فهمام، ملجاً انام و مرجع خواص و عوام حاجی میرزا بابا اصطهباناتی، در مبادی عمر کسب مطالب علمیه را نمود، پس به هوای نفس یا سوء سلوک مباشرین امور دیوانی، تقاضای حکومت اصطهبانات را نمود و بر عم خود حاجی میرزا صادق ضابط، مدعی گشته، حکومت را از او بگرفت و مبالغی بی‌وجه به اذن امنای فرمانروایان از او دریافت نمود و میرزا [۱] عبد الله خان پسر حاجی میرزا صادق پیشکشی لایق به دیوانخانه بداد و جناب حاجی میرزا بابا را گرفته حبس کرده و مبلغی به اسم جریمه از او دریافت نمود، پس بار دیگر جناب حاجی میرزا بابا به تعارفات دیوانی بر میرزا عبد الله خان غالب گردید و آنچه را توانست

(۱). (در آنجا چناری است که ۴۵ ذرع ارتفاع و ۱۱ ذرع قطر دارد) آثار العجم، ص ۴۱۲.

(۲). امروزه در اصطهبانات آنرا (تیرونجان) می‌گویند.

(۳). امروزه آنرا (کازمان) kazaman (می‌گویند).

(۴). در متن: (گرده‌کان).

(۵). درباره اعتراض مردم اصطهبانات به زیادی مالیات و حق الضابطی رجوع شود به وقایع اتفاقیه، ص ۲۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۵۷

از او به جریمه بگرفت و از این عزل و نصبها تمامی سلسله خواجه‌ها چنان بی‌بضاعت شدند که دیگری برای طبخ در خانه آنها باقی

نماند و ضابطی را از این سلسله بگرفتند و حاجی میرزا بابا خدمت میرزا محمد علی خان ناظم الملک را اختیار نمود و میرزا عبد الله خان خدمت حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک را متقبل گردید و جناب حاجی به نیابت بلوک فیروز آباد برقرار و از عهده لوازم آن نیامده، از شیراز به اصفهان و از اصفهان به عتبات عالیات برفت و در زی اهل علم آمده، مدتی در خدمت علما، تحصیل علم نمود و سرآمد اقران خود گشته، عود به اصفهان فرمود و در خدمت جناب حجه الاسلام حاجی سید محمد باقر طاب ثراه، اعتباری لایق بهم رسانیده و کیل امور زراعت‌های جناب حجه الاسلام در فارس گشته، به شیراز آمد پس به وکالت، املاک جناب حجه الاسلام را بفروخت و از حق الوکاله مبلغی دریافت نموده، به اصطهبانات رفت و اهالی آنرا بخواست و نزدیک به ۱۰۰۰ تومان بلکه بیشتر به اهالی آن، بعضی را بعینه و بعضی را به ورثه اشخاصی که در وقت ضابطی وجهی از آنها گرفته بود بداد و ذمه خود را از وجوه حکومتی بری فرمود و در خدمت فرمانفرمایان فارس صاحب اعتبار و احترامی لایق گشته، مالک ضیاع و عقار گردید و از پرتو زندگانی او تمامی سلسله خواجه‌ها، دولتمند شدند و در سال ۱۲۸۲ در سن ۸۲ سال به رحمت ایزدی پیوست.

پسر دویم مرحوم حاجی آقا محمد، عالی جناب حاجی عبد الصمد است، مادام زندگانی جز عبادت باری تعالی و شغل زراعت طریقی را نیمود.

و خلف الصدق او، عالم زاهد حاجی میرزا محمد اصطهباناتی مادام زندگانی به زیور علوم و زهد و صلاح آراسته بود.

و خلف الصدقش، کمالات اکتساب: میرزا عبد الغنی جز مباحثه علمیه کاری ندارد.

پسر دویم مرحوم آقا علی اصطهباناتی است: عالی‌جاه، خلاصه الاشباه: حاجی میرزا صادق «۱».

بعد از وفات والد خود مقلد حکومت این بلوک گردید و سالها باقی بماند، به اندازه‌ای صاحب مال گردید که در دولتمندی مشهور گشت و به اندک زمانی برای مخالفت با حاجی میرزا بابا چنانکه گفته شد تمامی آن اموال در کیسه دیوانیان برفت و در سال ۱۲۵۶ وفات یافت و او را سه نفر پسر است:

اول آنها میرزا عبد الله خان سالها در مخالفت با حاجی میرزا بابا چنانکه گفته شد زحمتها کشید و خسارها دید و مدتها در خدمتگزاری جناب حاجی قوام الملک گذران نمود و در سال ۱۲۶۱ وفات یافت.

و خلف الصدقش آقا بزرگ اصطهباناتی «۲» چند سال متوالی به حکومت اصطهبانات برقرار بود و در سال ۱۲۹۹ در عنفوان جوانی وفات یافت.

و خلف الصدقش میرزا عبد الله خان در اوائل سن رشد و تمیز است.

پسر دیگر حاجی میرزا صادق است: جناب مجتهد الزمان حاجی میرزا حسین اعمی. اگر از حلیه بصر عاری بود به زیور بصیرت آراسته گردید.

و خلف الصدقش، عابد زاهد حاجی میرزا موسی مشغول عبادت ایزد متعال است.

(۱). در متن: حاج میرزا صادق است.

(۲). ر ک: وقایع اتفاقیه، ص ۱۷ و ۷۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۵۸

پسر سیم حاجی میرزا صادق، حاجی میرزا محمد علی است. گاهی به ضابطی و گاهی به نیابت اصطهبانات برقرار می‌شود.

پسر دیگر آقا علی، میرزا تقی اصطهباناتی است. مادام عمر برای پیشکاری از برادر خود حاجی میرزا صادق در شیراز توقف داشت و او را دو نفر پسر معروف است:

حاجی میرزا جواد و حاجی میرزا نصر الله، عمر هریک از هفتاد گذشته است.

و ولد الصدق حاجی میرزا جواد میرزا عبد الحسین و میرزا حسن علی، در اول سن شباب مشغول زراعت می‌باشند.

پسر دیگر محمد علی بیک ذو القدر، ضابط اصطهبانات است: حاجی ابو طالب

و ولد الصدقش حاجی معصوم

و خلف الصدقش، جناب محامد انتساب، سلمان اوان، ابا ذر دوران، مجتهد الزمان: حاجی لطف الله در سال ۱۲۷۷ بعد از نود و اند زندگانی به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش، کمالات اکتساب حاجی میرزا محمد علی است.

و نواده مرحوم حاجی لطف الله است: علام فهام میرزا حسین، در سال ۶۲ [۱۲] متولد شده است.

و از اعیان قصبه اصطهبانات است سلسله سادات حسینی. جد اعلاى آنها: سلاله السادات میر حسین، در حدود سال ۱۱۲۰ و اند در قریه حسین آباد مموی فسا، در دامنه خرمن کوه وفات یافت و بر قبرش گنبدی بساختند و اکنون مشهور به امامزاده حسین است و در فتنه افغان اهل قریه حسین آباد فرار نمودند و میر علی اکبر نام ولد میر حسین به اصطهبانات آمده، متوطن گردید و بعد از چندین سال وفات نمود.

و خلف الصدقش میر معز الدین کسب کمالات کرده به احترامی لایق گذران نمود و در سال ۱۱۹۸ وفات یافت.

و خلف الصدقش حاجی میرزا علی اکبر حسینی کسب کمالات نمود و به عزت معیشت فرمود و در سال ۱۲۵۵ «۱» وفات نمود.

و خلف الصدقش، علامی حاجی میرزا بابا جامع مجامع دنیا و آخرت گشته، مراتب علمیه و عبادت را به اقصی درجه رسانید و عمل تجارت و معامله را به نهایت آورد و در سال ۱۲۹۴ وفات نمود.

و خلف الصدقش، علامی حاجی میرزا صادق حسینی نعم الخلف آمده، صاحب ضیاع و عقار و مال التجاره گشته، ریاست علمیه را ضمیمه احترامات دنیوی فرموده است و ولادت آن جناب در سال ۱۲۴۴ اتفاق افتاد و او را سه نفر پسر است:

سلاله‌های سیادت و سعادت: حاجی میرزا علی و حاجی میرزا سلیمان و حاجی میرزا داود، همه در عنفوان جوانی، اقتدا به والد ماجد خود نموده‌اند.

و از اعیان اصطهبانات است سلسله واعظها. جد آنها حاجی محمد علی اخباری واعظ، از جهرم آمده، در اصطهبانات متوطن گردیده، بعد از وفات او خلف الصدقش ملا محمد باقر واعظ «۲»

(۱). در متن: (۱۰۵۵).

(۲). ر ک: وقایع اتفاقیه، ص ۲۳۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۵۹

به‌جای پدر به وعظ و نصیحت خلاق پرداخت و او را سه نفر پسر بود که هریک در مواعظ و نصایح خلق، نادره عصر خود بودند:

عالی جنابان حاجی ملا علی واعظ و ملا عبد الغنی واعظ و ملا عبد المولی واعظ، در مراتب علمیه نیز سرآمد اقران بودند.

و خلفان صدق ملا عبد الغنی عالیجناب: ملا یحیی صدر و عالی جناب، کمالات اکتساب:

حاجی ملا-امین واعظ، در مبادی حال، آوازه آوازش بر منابر گوشزد خاص و عام گردیده هزاران مستمع در گرد منبر وعظش مجتمع می‌شدند و چند سال است به مرض بعه الصوت «۱» مبتلا گشته، ساکن دار الخلافه طهران است و خلف الصدق مرحوم ملا عبد المولی است:

عالی جناب، فضایل و کمالات اکتساب، وحید زمان و فرید اوان، ناصح‌پذیرندگان «۲» به مواعظ جمیله و واعظ شنوندگان به نصایح جلیله حاجی میرزا محمد باقر واعظ در سال ۱۲۵۳ متولد شده، کسب کمالات علمیه نموده، شهره «۳» آفاق گشته است.

و از اعیان این قصبه است سلسله ملا علی شاه ابا عن جد به امامت مسجد جامع برقرار بوده‌اند. جز ملا حسین اصطهباناتی «۴» که طبعش از امامت و نماز رمیده، در پی امور دیوانی افتاده، هرگز سودی نبرده است، بلکه گاهی مردم را گرفتار کند و گاهی گرفتار مردم شود و خلف الصدقش:

عالی جناب میرزا هدایت تآسی به پدر خود نموده [است].

و از اعیان این قصبه است: سلسله قاضی‌ها، جد آنها عالی جناب قاضی محسن است که به زیور علم و فتوی زینت داشته است.

و خلف الصدقش قاضی حسین بعد از پدر خود به قضاوت و حکم شرعی در میانه مردم برقرار بود.

و خلف الصدقش جناب مستطاب اعلم افضل اهل زمان قاضی عبد الصمد سالها رنج مسافرت برده، تحصیل کمالات علمیه نمود و پیرامون «۵» عمل قضاوت نگردید و در سال ۱۲۹۱ وفات یافت.

و خلف الصدقش: عالی جناب قاضی حسین در اول عنفوان جوانی است.

و از اعظام علمای این قصبه، بلکه اعظم علمای عالم است: علامه علی الاطلاق، وارث مناصب فضلا به استحقاق، اعلم علما بالاتفاق،

فاضل موجد محمد بن محمد مشهور به ملا شاه محمد اصطهباناتی. مولانا محمد مؤمن شیرازی در کتاب طیف الخیال نوشته است:

فرا- گرفتم بسیاری از احادیث و تفاسیر و اصناف علوم حکمت طبیعی و الهی و ریاضی از هیئت و نجوم و مجسطی و موسیقی و

اکرات و متوسطات، در مدت مدیده از نمونه حکما و خاتمه فضلا، ثقة الاسلام، علامه اوحد، مولانا شاه محمد اصطهباناتی. سالها

در شیراز به نشر علوم اشتغال

(۱). بحه الصوت: گرفتگی آواز، از حدود الامراض (آندراج). فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۲۵۹ [۱۰] - بلوک اصطهبانات ص :

۱۲۵۵

(۲). در متن: (پزیرندگان).

(۳). در متن: (شهرت).

(۴). در متن (اصطهبانی)- و ر ک: وقایع اتفاقیه، ص ۱۷۰ و ۲۱۶ و ۲۶۱.

(۵). در متن: (پیرامان).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۶۰

داشت و چنانکه رسم بزرگان دین است طبعش از خادم «۱» ظاهری رمیده، سالها در اصطهبانات در زاویه خاموشی نشست و بعد از

صد و اند سال زندگانی در حدود سال ۱۱۴۰ و اند در قصبه اصطهبانات وفات یافت. و جد مادری سلسله میرزایان فسائی است و از

اجله علمای این قصبه بلکه آفاق:

جناب مستطاب صدر امت، بدر ملت، طره ناصیه سیادت، غره جبهه سعادت، نبوی المآثر، علوی المفاخر، ناصب رایات ملت بیضا،

ناصر آیات شریعت غرا، سالک مسالک شریعت و طریقت، واقف حقیقت، وارث موارث صدیقین، واجد مواجد اهل کشف و

یقین، منبع اسرار فرقان، مطلع انوار قرآن، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، علامه اکبر: آقا سید جعفر مشهور [به] کشفی،

والد ماجدش از داراب به اصطهبانات آمده متوطن گردید و جناب معزی الیه در حدود سال ۱۱۸۰ و اند در این قصبه متولد گشته،

نشوونما نمود و در اوایل سن تمیز وارد نجف اشرف گشته، مدتها به ریاضات شاقه، مشغول گردید و ابواب مکاشفات را بر خود باز

دید پس شروع در تألیف و تصنیف نمود و در هر علمی کتابی مرغوب نگاشت و شهره آفاق گردید و نسخه تألیفاتش بین الانام

مشهور است و موطن خود را در چهار جای قرار داد که در هر چند سال در یکی از آنها، دو سال توقف می نمود: اول شهر بروجرد،

دوم شهر اصفهان، سیم شهر یزد، چهارم قصبه اصطهبانات و چون وارد یکی از آن اماکن می گردید جماعتی از اهل علم برای

استفاده و استفاضه مجتمع می‌شدند و به حسب ظاهر برگ کتابی نه در خانه نه در کتابخانه و نه در نزد خود نداشت و آنچه را می‌گفت از حفظ خاطر بود و بیشتر اوقات آیه‌ای از کلام الله مجید را عنوان می‌فرمود و آنچه متعلق به آن آیه بود به استدلالات عقلیه و نقلیه بیان می‌نمود، در حدود سال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات یافت و «غاب نجم العلم» تاریخ اوست.

و خلف الصدقش، عالی جناب، قدسی انتساب، زاهد عابد، سلاله سادات سید مصطفی با کمال ورع و تقوی به عبادت خالق متعال مشغول است.

و از اجله علماء این قصبه است: جناب فضایل و کمالات اکتساب، علام فهم، ناظم مناظم فروع و اصول، صاحب قواعد معقول و منقول، عارف به اوضاع افلاک دایرات، واقف بر حرکات سیارات، فاضل ممتحن حاجی میرزا ابو الحسن والده ماجده اش دختر جناب آقا سید جعفر کشفی است [و] والد ماجدش حاجی اسماعیل تاجر لاری است که در اصطهبانات توطن کرده، تجارت می‌نمود و جناب معزی الیه در اصطهبانات در حدود سال ۱۲۵۰ و اند متولد گشته، کسب کمالات کرده، در شهر یزد و مشهد مقدس تکمیل علوم نمود و در ریاضیات و فقه و اصول سرآمد اهل عصر گردید و شرحی مفصل بر کتاب تشریح الافلاک نوشته است.

و از علمای این قصبه است: جناب کمالات اکتساب، کاشف رموزات، فاتح مرموزات، جامع فروع و اصول، حاوی معقول و منقول: شیخ محمد باقر ولد الصدق عابد متهجد ملا محسن اصطهباناتی، در اوائل حال، دست توسل به دامن خالوی خود جناب فاضل موجد قاضی عبد الصمد اصطهباناتی زده، در خدمت آن جناب مسافرتها نمود، پس مدتی در شیراز و مدتی دیگر در اصفهان و چندی در دار الخلافه طهران، خدمت علما رسید و از هر خرمنی خوشه‌ای و از

(۱). در متن خوانا نیست شاید (عوالم) یا (علوم) بوده باشد.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۶۱

هر سفره‌ای توشه‌ای برگرفت و هفت هشت سال است در شیراز توقف دارد.

و از علمای اصطهبانات، ادیب اریب ملا حاجی محمد است.

و این بلوک مشتمل است بر دوازده قریه آباد:

ایج «۱»: در اصل ایگ بود، بعد از تصرف عربی او را ایج گفتند، در قدیم شهری معتبر بوده، چندین صد سال پا [ی] تخت ملوک شبانکاره که شرح حال آنها و علما و وزراء و بزرگان ایجی در عنوان شبانکاره این کتاب بیاید، گردید، میانه مشرق و جنوب اصطهبانات به مسافت چهار فرسخ است، هوایی در کمال اعتدال دارد که میوه‌های «۲» گرمسیری مانند نخل و نارنج و سردسیری مانند شلیل و گیلاس را به نیکوئی پروراند، انار ایج از تمام انارهای فارس بلکه انارهای ممالک ایران بهتر است، آبش از چشمه و قنات است.

بارگ: به سکون راء. چهار فرسخ میانه شمال و مغرب اصطهبانات.

بنوان: چهار فرسخ شمالی اصطهبانات است.

خان کت: نه فرسخ میانه شمال و مغرب اصطهبانات است. تنباکوی این قریه در خوبی مشهور است.

خیر: نام ناحیه شمالی اصطهبانات است که دهات شمالی اصطهبانات در او افتاده است.

دستجرد: شمالی اصطهبانات به مسافت چهار فرسخ است.

سجل آباد: چهار فرسخ شمال اصطهبانات است.

سعادت آباد: چهار فرسخ میانه شمال و مغرب اصطهبانات است.

صادق آباد: چهار فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب اصطهبانات است.

گشنه کان: فرسخی مغربی اصطهبانات است.

ماه فرخان: چهار فرسخ میانه مغرب و شمال اصطهبانات است.

مبارک آباد: شمالی اصطهبانات است به مسافت سه فرسخ و نیم است.

میمون: سه فرسخ و نیم شمال و مغرب اصطهبانات است.

«۱۱»- بلوک افزر «۳»

وجه تسمیه، آن است که «افزر» مخفف «افزار» که آلاست پیشه‌وران [است] عموماً یا جولاهگان خصوصاً، شاید افزار آنها را در این بلوک می‌ساختند یا آنکه طایفه‌ای از عرب بنی افزر در آن توطن داشتند و صحرای این بلوک در اواخر زمستان و اوائل بهار قطعه‌ای از بهشت، در نظر آید چنانکه گفته‌اند:

تاج بنهاده چو کی، نرگس شهلا بر سر جام بگرفته چو جم، لاله حمرا در چنگ

(۱). در فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۱، (ایگ) است: (این ایگ به روزگار متقدم دیهی بود و حسویه آن را به شهری کرده است هواء آن معتدل است اما آب ناگوار دارد و میوه بسیار باشد خاصه انگور و جامع و منبر دارد).

(۲). در متن: (میوه‌های).

(۳). ر ک: شد الازار، حواشی مرحوم قزوینی در صفحات ۲۱۵ و ۲۱۶ در مورد ابزر و افزر، فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۵ و ۱۵۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۶۲ گل برافروخته رخ، سرو برافراخته قدسار، سر کرده نوا، فاخته بنواخته چنگ

تازه گلها شده در باغ شکفته ز صباهمگی لون به لون و همگی رنگ به رنگ

همه خندان، همه چابک، همه چست همه رعنا، همه زیبا، همه شوخ و همه شنگ «افزر» از گرمسیرات فارس در جانب جنوبی شیراز افتاده است، درازی آن از «نیم ده» تا «تنگ گله» چهار فرسخ و نیم، پهنای آن از «منگنو» تا «کردل» دو فرسخ و نیم. نخل و لیمو و نارنگی و نارنج را به نیکوئی پروراند. آب زراعت بیشتر این بلوک از رودخانه «کارزین» است. زراعت آن گندم و جو و پنبه و شلتوک و تنباکو است، مدتهاست این بلوک از آبادی، افتاده است و ایلات قشقایی، زراعت مختصری کنند و منفعت کمی برند. نخلستانش بی نخل و بساتینش بی درخت. محدود است از جانب مشرق به بلوک جویم و بنارو از سمت شمال به بلوک قیر و کارزین و از مغرب به محال اربعه و از طرف جنوب به بلوک خنج و قصبه آن بلوک قریه «نیم ده» است. به مسافت سی و پنج فرسخ از شیراز دور افتاده است. و در زمان قدیم علما و بزرگان از افزر برخاسته «۱» است:

شیخ علی بن محمد بن عبد الله طیب افزری: که تاکنون شرح تصریف افزری در میانه اهل علوم مشهور است.

و مانند عمید الدین اسعد افزری «۲»: عالمی فاضل و ادیبی کامل در فنون علمیه و اشعار عربی و فارسی استاد بود و مدتی به وزارت اتابک سعد بن زنگی اشتغال داشت و بعد از وفات اتابک سعد در اول سلطنت اتابک ابو بکر بن اتابک سعد، چندی به وزارت او اقدام نمود و حضرت اتابکی برای وحشتی که از او در خاطر داشت او را و تاج الدین محمد پسر او را در قلعه اشکنوان ابرج که شرح حالش در ذیل عنوان قلعه‌ها بیاید، محبوس فرمود و قصیده حبسیه که در کتب ادبیه مندرج و مطلعش این است:

من یبلغن حمامات ببطحاء ممتعات بسلسال و خضراء «۳» بفرمود و چون قلم و دواتی حاضر نداشت تاج الدین محمد تمام قصیده را بر دیوار محبس نگاشت و این دو بیت فارسی، گفته به حضرت اتابکی بفرستاد و فایده نداد:

ای وارث تاج و ملکت و افسر سعدبخشای خدای را به جان و سر سعد

بر من که چو نام خویشتن تا هستم همچون الف ایستاده‌ام بر سر سعد «۴» در سال ۶۲۴ در قلعه اشکنوان به رحمت ایزدی پیوست.
و این بلوک مشتمل است بر دوازده قریه:
آب گرم: نیم فرسخ مغربی «نیم ده» است.

- (۱). در متن: (برخواست).
(۲). رک: آثار العجم، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.
(۳). در حاشیه ص ۲۲۴، آثار العجم، این بیت چنین معنی شده است: که می‌رساند کبوتران بطحاء را که برخوردارند به آب خوشگوار و گیاه سبز.
(۴). رک: آثار العجم، ص ۲۲۴.
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۶۳
انزو: فرسخی مغرب «نیم ده» است.
تنگ گله: چهار فرسخ و نیم مغرب «نیم ده» است.
دشت شور: دو فرسخ مغرب «نیم ده» است.
سرقل آباد: چهار فرسخ مغربی «نیم ده» است.
شاه آباد: سه فرسخ مغرب «نیم ده» است.
شاهپوران: دو فرسخ میانه مغرب و جنوب «نیم ده» است.
کردل «۱»: چهار فرسخ میانه مغرب و جنوب «نیم ده» است.
کرکو: فرسخی کمتر مغربی «نیم ده» است.
مرند: دو فرسخ و نیم مغرب «نیم ده» است.
منگنو «۲»: سه فرسخ و نیم میانه مغرب و شمال «نیم ده» است.
نیم ده: همان قصبه افزر است.
چندین باغ نخلی و مزرعه در قریه «نیم ده» افزر را در وقفنامه مدرسه منصوریه شیراز، از موقوفات آن نوشته‌اند.
انگالی: ناحیه‌ای است از توابع دشتستان و قصبه آن «هفت جوش» است، در عنوان دشتستان گفته شود.

[۱۲]- [جزیره بحرین]

اشاره

اوال «۳» و هجر «۴»: نام قدیمی جزیره بحرین است. بحرین بعد از جزیره قشم بزرگترین جزائر فارس است و می‌بایست در ذیل عنوان جزائر نوشته شود اما برای وسعت زمین و فراوانی آب و بسیاری دهات در بلوکات فارس نگاشته گردید و این جزیره بزرگ، میانه جنوب و مغرب شیراز به مسافت ۱۶ زام دریائی که هر «زامی» چهار فرسخ است از بندر بوشهر دور افتاده است «۵» و از بندر بوشهر تا شیراز چهل و پنج فرسخ است.

و اول کسی که از اهل بحرین به شرف اسلام رسید، چنانکه در گفتار اول این فارسنامه گفته شد جارود بن عمرو عبد القیس نصرانی بحرینی بود و سالها اهالی بحرین از اطاعت فرمانروایان فارس بیرون شدند و در سال ۶۳۳، اتابک ابو بکر بن سعد، جزیره

بحرین را تصاحب نمود پس تا اواخر دولت سلاطین مغول در اطاعت فرماندهان فارس برقرار بودند، پس در اطاعت والیان جزیره هرمز شدند و در عهد شاه عباس ماضی صفوی انار الله برهانه، خواجه معین الدین فالی، بحرین را در اطاعت الله ویردی خان حاکم فارس در آورد و تا اواخر دولت صفویه حکومت

(۱). (کردیل) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۴.

(۲). (منگویه) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۴.

(۳). این مجمع الجزایر را (اوال) یا بحرین و در قدیم (تیلوس) می خواندند. آثار شهرهای باستانی خلیج فارس، ص ۸۷۷ و ۸۹۱
تالیف احمد اقتداری و کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۴ تا ۳۴۷.

(۴). (در دوره ساسانی این ناحیه را به چند ولایت یا حکومت نشین تقسیم کرده بودند که به نامهای (هگر) یا (هجر) و ... خوانده می شد) آثار شهرهای باستانی خلیج فارس، ص ۸۸۷.

(۵). فاصله لنگرگاه بحرین تا بوشهر ۳۶۱ کیلومتر است: آثار شهرهای باستانی خلیج فارس، ص ۸۷۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۶۴

بحرین با شیخ جباره عرب لارستانی بود و چون فتنه افغان برپا گردید، شیخ جباره، خود را مالک بحرین پنداشت و در عهد سلطنت پادشاه قهار نادر شاه افشار، محمد تقی خان شیرازی، بحرین را تصرف نمود و تا اواخر دولت زندیه در تصرف شیخ نصر خان بوشهری بماند و در سال ۱۲۱۰، چهار هزار خانوار از طایفه بنی عتبه که اکنون آنها را «عتوب» می گویند از بر نجد عربستان وارد بحرین گردید و شیخ نصر خان با تفنگچی دشتستانی از بحرین به بوشهر آمد و شیخ احمد رئیس طایفه عتوب تمامی بحرین را تصاحب نمود و مادام زندگانی خود را ملک بحرین می دانست و بعد از وفات او خلف الصدقش شیخ عبد الله به جای پدر نشست و در سال ۱۲۶۰ و اند شیخ محمد و شیخ علی، پسران شیخ خلیفه پسر شیخ سلمان پسر شیخ احمد عتوبی بر عم ماجد خود خروج کرده، بحرین را تصاحب نمودند. (۱)

درازی جزیره بحرین، میانه شمال و جنوب از قریه «زلاق» تا قریه «بلده» ده فرسخ، پهنای آن از «فارسیه» تا «دمستان» سه فرسخ و نیم است. هوای آن جزیره بسیار گرم و تر است میوه‌های گرمسیری مانند نخل و نارنج و لیمو و ترنج و تمر هندی و انبه و موز و بادام زنگی را به نیکوئی پروراند و بادام زندگی نام میوه‌ای است به اندازه شفتالو و مغز هسته او را به غلط «چلغوزه» گویند برای آنکه چلغوزه را در کتاب طب حب الصنوبر نویسند و صنوبر درخت کاج را گویند.

و آبهای شیرین گوارا، از چشمه‌ها جاری است و مروارید بحرینی را از جایی از دریا در آورند که ۱۵ فرسخ از بحرین، دور است و آن جای را «خورفشت» (۲) گویند و علما و شعرا و زهاد و عباد، به اندازه‌ای از خاک پاک بحرین برخاسته است که این فارسنامه را گنجایش نباشد.

و قصبه بحرین منامه است. عرض آن از خط استوا ۲۶ درجه [] دقیقه و طول آن از گری نیچ رصد خانه انگلیس است ۵۰ درجه و [۴۰] دقیقه است (۳) و انحراف قبله آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است.

و جزیره بحرین مشتمل است بر ۳۱ ده آباد (۴):

بلاد: فرسخی میانه جنوب و مغرب «منامه» است. (۵)

بلد: دو فرسخ میانه جنوب و مغرب «منامه» است.

بوری: دو فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «منامه» است.

توبلی: یک فرسخ و نیم جنوب و مغرب «منامه» است.

جد حفص: یک فرسخ و نیم مغربی «منامه» است.

جو: هفت فرسخ جنوب «منامه» است.

حیان: شش فرسخ جنوب «منامه» است.

دار کلیب: هفت فرسخ و نیم جنوبی «منامه» است.

(۱). برای اطلاع بیشتر رجوع شود به آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس، ص ۸۷۷ تا ۹۶۸ و مقاله بسیار فاضلانه استاد محیط طباطبائی تحت عنوان (سرزمین بحرین) در سمینار خلیج فارس.

(۲). با واو معدوله- آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس، ص ۸۷۷.

(۳). ر ک: جام جم، ص ۵۹۳.

(۴). ر ک: جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۸ و ۳۴۹: که از ۳۴ جزیره سخن گفته است.

(۵). رجوع شود به کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷ و ۳۴۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۶۵

دراز: دو فرسخ و نیم جنوبی «منامه» است.

دمستان: پنج فرسخ میانه جنوب و مغرب «منامه» است.

رفاع الاول: سه فرسخ جنوبی «منامه» است.

زلاق: هشت فرسخ جنوبی «منامه» است.

ستره: یک فرسخ و نیم جنوب «منامه» است.

سدد: شش فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «منامه» است.

سقیه: نیم فرسخ مغربی «منامه» است.

شاخور: دو فرسخ میانه جنوب و مغرب «منامه» است.

عالی: دو فرسخ میانه جنوب و مغرب «منامه» است.

عسکر: چهار فرسخ میانه جنوب و مغرب «منامه» است.

فارسیه: سه فرسخ جنوبی «منامه» است.

کرانه: دو فرسخ و نیم مغرب «منامه» است.

کرب: دو فرسخ و نیم مغربی «منامه» است.

گزرکان: پنج فرسخ میانه جنوب و مغرب «منامه» است.

ماحوز: فرسخی میانه جنوب و مغرب «منامه» است.

محرق: فرسخی کمتر میانه شمال و مغرب «منامه» است.

مرخ: سه فرسخ میانه جنوب و مغرب «منامه» است.

مروزان: فرسخی در مغرب «منامه» است.

مصلی: یک فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «منامه» است.

معامیر: دو فرسخ و نیم جنوبی «منامه» است.

منامه: همان قصبه بحرین است.

نویدرات: سه فرسخ و نیم جنوبی «منامه» است.
همله: چهار فرسخ میانه جنوب و مغرب منامه است.

برازجان:

نام ناحیتی از دشتستان است. در ذیل دشتستان گفته شود.

[۱۳] - بلوک بشاگرد «۱»

[بشاگرد در اصل بشکرد بود یعنی شکارگاه، برای بسیاری کوهستان و شکار کوهی آن] «۲» نام محالی از گرمسیرات فارس، میانه جنوب و مشرق شیراز است، درازی آن از «بارز» تا «منوجان» نزدیک به ۳۰ فرسخ، پهنای آن از «منوجان» تا «کوه شهری» ۱۰ فرسخ. محدود است از جانب مشرق و شمال به گرمسیرات کرمان و بلوچستان و از سمت مغرب به بلوک رودان و احمدی و نواحی بندر عباس و از جنوب باز به بلوچستان.

و این بلوک با این وسعت عرض و طول، آبادی آن بسیار کم است، برای آنکه تمامی

(۱). در متن: (بشاگرد).

(۲). مذکور در حاشیه کتاب.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۶۶

این بلوک کوهستان بی آب است شکار آن بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو و مرغ کبک انجیر است، نخلستان و مرکبات فراوانی دارد و کشت و زراعتی چندان ندارند.

و قصبه این بلوک بارز است. دوری آن از شیراز [از] ۱۳۰ فرسخ می گذرد، عرض آن از خط استوا، ۲۶ درجه، طول آن از [گری نیچ رصدخانه انگلیس] ۵۸ / ۵ درجه است و این بلوک مشتمل است بر ۵ ده آباد:

انگوران: نزدیک به ۲۰ فرسخ شمال «بارز» است.

بارز: همان قصبه بشاگرد است.

دلایمیر: نزدیک به ۱۳ فرسخ شمال «بارز» است.

کوه شهری: نزدیک به ۲۷ فرسخ شمالی «بارز» است.

منوجان: در جانب شمال «بارز» به مسافت ۳۰ فرسخ است.

[۱۴] - بلوک بوانات

بوانات در اصل «بونات» است یعنی بهره‌ها «۱»، برای آنکه «بون» بهره و حصه باشد و «آت» نشانه جمع است. میانه شمال و مشرق شیراز و درازی آن از «بنگ» تا «جوب سفید» ۲۳ فرسخ، پهنای آن، در همه جا از فرسخی بیش نیست، محدود است از جانب مشرق به نواحی شهر بابک کرمان و بلوک هرات و مروست و از سمت شمال به کویر نواحی ابرقوه و یزد و از طرف مغرب به بلوک آباده طشک و سرچاهان و از جانب جنوب به نواحی قونقری از بلوکات سردسیر فارس است.

شکارش: گورخر و بز و پازن و آهو و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو، زراعت آن، گندم و جو و خشخاش و پنبه، آبش از چشمه و رودخانه است. بساتین این بلوک هم از درختان سردسیری است:

سراسر ناف آهو، بید مشکش چکان می بر زمین، از تاک خشکش

ز آب و سبزه، سنبل رفته در تاب به بوی گل بنفشه جسته از خواب

هوا ساقی و خار و گل قدح نوش چکاوک نغمه زن دیوار و در، گوش کشمش و آلوی بخارائی و گردو و جوز قند شفتالو و گلابی

آن را به هندوستان برند و قاشق بواناتی که از چوب گلابی و امرود سازند، در کمال امتیاز و فراوانی است.

ضابط و حاکم این بلوک از سال ۱۲۰۰ و اند آقا ابو علی بواناتی بود و بعد از وفات او خلف الصدقش آقا بابا خان بواناتی ضابط

این بلوک گردید و سالها بر حکومت باقی بود و کمتری از اوقات که آقا بابا خان معزول از ضابطی گشته، عمل او را به میرزا قاسم

خان خلج قونقری میدادند و از سال ۱۲۷۰ و اند حکومت و ضابطی آن از هردو خانواده بیرون رفته است.

قصبه این بلوک سوریان است. نزدیک به ۳۵ فرسخ از شیراز دور افتاده است و

(۱). در متن: (بهرها).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۶۷

این بلوک مشتمل است بر ۲۳ قریه آباد «۱»:

بزم «۲»: ۳ فرسخ مشرقی «سوریان» است.

بنگ: ۲۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «سوریان» است.

چاهک: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «سوریان» است.

جشنیان «۳»: ۲ فرسخ مغرب «سوریان» است.

جوب سفید «۴»: ۳ فرسخ مغرب «سوریان» است.

جیان «۵»: فرسخی مغرب «سوریان» است.

چیر «۶»: ۴ فرسخ مشرقی «سوریان» است.

خسروان: فرسخی مغرب «سوریان» است.

ریزه کان «۷»: ۴ فرسخ مغرب «سوریان» است.

زیراب: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «سوریان» است.

سروستان «۸»: ۳ فرسخ مشرق «سوریان» است.

سوریان «۹»: همان قصبه بوانات است.

سونج «۱۰»: ۳ فرسخ مشرقی «سوریان» است.

شهیدان «۱۱»: ۲ فرسخ و نیم مشرق «سوریان» است.

طوطکان «۱۲»: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «سوریان» است.

فخر آباد «۱۳»: فرسخی مشرق «سوریان» است.

قاضی آباد «۱۴»: ۲ فرسخ مشرق «سوریان» است.

قدمگاه: ۴ فرسخ مشرقی «سوریان» است.

مرشدی: ۴ فرسخ و نیم مشرقی «سوریان» است.

مریجان «۱۵»: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «سوریان» است.

منج «۱۶»: ۴ فرسخ و نیم مشرق «سوریان» است.

مهدی آباد «۱۷»: نیم فرسخ مشرقی «سوریان» است.

هراورجان «۱۸»: ۱۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «سوریان» است.

(۱). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۶: (دارای ۴۱ قریه است که ۳۵ ده آن در جلگه و سردسیر و ۶ قریه آن کوهستانی و سردسیر است).

(۲ تا ۶). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۶.

(۷). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور: (ریزکان)، ج ۲، ص ۲۶۹.

(۸ تا ۱۰). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۹.

(۱۱). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور: (شیدان).

(۱۲). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور: (طوطک).

(۱۳ تا ۱۴). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۹.

(۱۵). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور: (مزایجان)، ج ۲، ص ۲۶۹.

(۱۶ تا ۱۷). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۹.

(۱۸). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور: (هراورجان)، ج ۲، ص ۲۶۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۶۸

و آقا محمد حسن «مفتون» «۱» تخلص بواناتی در سال ۱۲۴۰ وفات یافت و این چند بیت از اوست:

گر من کنم گناه و نبخشد گناه من زاهد بگو که معنی آمرزگار چیست؟

لازم طبع سلیم است محبت چه کند زاهد شهر نباشد اگرش طبع سلیم

ماندیم در بدایت و دردا که راه عشق دارد بدایتی و ندارد نهایتی

[۱۵]- بلوک بیدشهر و جویم

«بید» در لغت موش و کرمکی که جامه پشمین را بخورد و درختی باشد معروف و «بیدشهر» معنی «شهر موش» یا شهر آن کرمک یا شهر آن درخت.

در قدیم بلوکی علیحده «۲» بود و اکنون با بلوک «جویم ابو احمد» «۳» یک بلوک شمرده‌اند، از گرمسیرات فارس است، نخلستان‌ها داشته و باغهای مرکبات و انار در جایی که آب جاری دارد، بود و اکنون جز چند درخت نخل کهنه باقی نمانده است و این دو بلوک در جانب میانه جنوب و مشرق شیراز است. درازی آن از قریه «چاه تیر» تا «کلات» ۱۳ فرسخ، پهنای آن از قصبه «جویم» تا قریه «سرگاه» ۱۰ فرسخ است.

شکارش کبک و تیهو و کبوتر و آهو و بز و پازن و قوچ و میش کوهی است، زراعت عمومی آن دو بلوک گندم و جو دیمی است و تنباکوی بلوک بیدشهر بیشترش از «گاوچاه» و تنباکوی بلوک جویم بیشترش از قنات و چشمه است و بلوک جویم مشرقی بلوک بید شهر است و این دو بلوک محدود است از سمت مشرق و جنوب به نواحی لارستان و از جانب مغرب به بلوک خنج و از طرف شمال به بلوک جهرم و قصبه این دو بلوک «بیدشهر» و «جویم» است، در فصل بهار بروموش از لاله و سبزه‌تر، تو گوئی که یاقوت رست از زبرجد. و در جویم عمارات ویرانه بسیاری است که دلالت بر آبادانی زیادی دارد و مردمان بزرگ از جویم ابو احمد برخاسته است.

در کتاب مزارات شیراز نوشته است: شیخ حیدر جویمی از ارباب صدق و اصحاب احوال بود، از قصبه جویم وارد شیراز گشته، علما و بزرگان را ملاقات نمود و در ظاهر و باطن ترقی کرده، صاحب مقامات گردید و بیشتر اوقات در قبرستان دار السلام و باهلیه توقف می نمود، از او پرسیدند چرا در خانه و مدرسه و خانقاه منزلی ندارید، جواب گفت، مجاورت کسانی را دارم که چون وارد گردم آزاری نبینم و چون برادران گذشته را فراموش کنم همه را به یاد آورم و چون باز گردم غیبتم نمایند و معیشت خود را از نوشتن کلام الله مجید می نمود، در

(۱). صاحب (بیان محمود) نام او را میرزا محمد نبی ضبط کرده (دانشمندان و سخن‌سرایان، ج ۴، ص ۵۰۰).

(۲). در متن: (علاحده).

(۳). (جویم ابی احمد از جمله ایراهستان است اما با این کوره (اردشیر خوره) رود و حومه است از آن نواحی و گرمسیر است و آب کاریز و چاه باشد و از آنجا خرما و کرباس و غله خیزد و قلعه است آنجا قلعه (سمیران) گویند و جامع و منبر هست آنجا و مردم آن جمله ایراهستان سلاحور باشند و پیاده‌رو و دزد و راهزن!!) فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۲ و نزهة القلوب، ص ۱۲۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۶۹

سال ۶۰۰ و اند «۱» در شیراز وفات یافت.

و دیگری از علمای قدیم جویم ابو احمد است: شیخ یوسف جویمی «۲»: در کتاب مزارات شیراز نوشته است: شیخ معزی الیه از بزرگان اهل حال بود و جماعتی از راستگویان شیراز کرامات و خارق عادات از او نقل می نمایند و مدت عمر خود، تکلم به کلامی که برخلاف شرع انور باشد نفرمود و در سال ۷۸۰ و اند در شیراز وفات یافت و در کوچه سختویه در بقعه‌ای که خود تعمیر فرموده بود، مدفون گردید. «۳»

و از قصبه جویم تا شهر شیراز ۴۲ فرسخ است و از قصبه بیدشهر تا شیراز ۴۵ فرسخ است و در زمان قدیم حاکم بلوک جویم را آقایان جویمی می گفتند و اکنون از آنها خبری نیست و حکومت این دو بلوک از سال ۱۲۰۰ و اند [با] کریم خان بیدشهری بود و در سال ۱۲۵۶ وفات یافت و خلف الصدقش: اسماعیل خان بیدشهری به جای پدر مدتی به ضابطی برقرار بود و خلف الصدقش لطف علی خان بیدشهری گاهی به کلانتری و گاهی به فراغت‌بال گذرانیده است.

و از اعیان بلوک بیدشهر است: آقا باقر مارمهی: در حدود سال ۱۲۶۰ و اند به ضابطی این دو بلوک سرافراز بود، پس به کلانتری برقرار گردید و اخلاف صدقش به احترام گذرانی دارند و این بلوک مشتمل است بر ۲۳ قریه آباد:

احمد محمود: ۴ فرسخ شمالی «بیدشهر» است.

بلغان: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «بیدشهر» است.

بهرود: ۶ فرسخ میانه و شمال و مشرق «بیدشهر» است.

بیدشهر: همان قصبه این دو بلوک است.

چاه تیر: ۱۴ فرسخ میانه شمال و مشرق «بیدشهر» است.

جغان: ۴ فرسخ شمال «بیدشهر» است.

جویم: ۶ فرسخ میانه شمال و مشرق «بیدشهر» است.

ده پیش: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «بیدشهر» است.

ده دنبه: ۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «بیدشهر» است.

ده فیش: همان «ده پیش» است.

- رزک: ۱۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «بیدشهر» است.
 سرگاه: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «بیدشهر» است.
 سیاه منصور: ۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «بیدشهر» است.
 شمس آباد: ۵ فرسخ شمالی «بیدشهر» است.
 قلعه گلی: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «بیدشهر» است.
 کاریان: ۶ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «بیدشهر» است.
 کلات: ۲ فرسخ جنوبی «بیدشهر» است.

- (۱). در مزارات شیراز، (۶۰۶) ص ۵۳ و ۵۴ و ر ک هزار مزار به تصحیح دکتر نورانی وصال ص ۱۴۶.
 (۲). ر ک: مزارات شیراز، ص ۶۲، هزار مزار، ص ۱۷۱.
 (۳). در متن: (کردند).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۷۰

- کلار: ۱ فرسخ و نیم جنوب «بیدشهر» است.
 کلون: ۱۰ فرسخ میانه شمال و مشرق «بیدشهر» است.
 کورده: نیم فرسخ جنوب «بیدشهر» است.
 مارمه: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «بیدشهر» است.
 هرم: ۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «بیدشهر» است.
 هود: ۱ فرسخ مغرب «بیدشهر» است.
 هیرم: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق بیدشهر است.

[۱۶]- بلوک بیضا

اشاره

میانه شمال و مغرب شیراز است. درازی آن از «بورنجان» تا «کوشک» ۸ فرسخ، پهنای آن از قریه «چنچکلو» تا قریه «تنگ خیاره» از سه فرسخ بیشتر، محدود است از جانب مشرق به بلوک رامجرد و از سمت شمال باز به رامجرد و کام فیروز و از جانب مغرب به اردکان «۱» و از طرف جنوب به حومه شیراز و این بلوک را برای این بیضا گویند که لشکر عرب چون سپاه عجم را شکست داد بر کوهی که مشرف به این بلوک بود برفتند و قلعه و دهات آن را سفید بدیدند برای آنکه خاک این صحرا مایل به سفیدی است «۲»، آنرا بیضا گفتند و تاکنون به این نام باقی است.

از بلوکات سردسیر فارس است. هوای آن از سردی مایل به اعتدال است، شکار آن بز و پازن و قوچ و میش کوهی، کبک و تیهو و در زمستان مرغابی است و عموم کشت آن گندم و جو و شلتوک و پنبه و کنجد و کرچک، در بعضی از دهات آن، زراعت خشخاش دارند، آبش از چشمه و بعضی از قنات و در جانب جنوب و مشرق این بلوک، مرغزاری است «۳» مشهور به «قرق بیضا» به مسافت سه فرسخ درازا و نزدیک به فرسخی پهن، چراگاه شش ماه از سال اسبهای دیوانی و توپخانه شیراز است، چمن و مرغ آن از زانو بگذرد و در بعضی نوشته‌ها گفته‌اند نام قدیمی این بلوک «نسایک» بود و نام قصبه آن شهر، «ملیون» که اکنون جای آن شهر را

جز اهل بیضا ندانند و در آن جای آجر پاره‌ها «۴» که نشان آبادی و عمارات عالیه بود فراوان ریخته است و تاکنون در بعضی از جایهای آن آثار باروی آن شهر باقی است و داخل این شهر خراب را زراعت کنند و قریه‌ای که پهلوی این شهر است «ملیان» گویند و قصبه حالیه این بلوک تل بیضاست «۵» به مسافت شش فرسخ از شیراز دور افتاده است. و از نواحی بیضا، علما و مشایخ برخاسته است مانند:

(۱). در متن: (ارده‌کان).

(۲). (تربت سفید دارد بدان سبب بیضا خوانند، گشتاسف بن لهراسب کیانی ساخت). نزهة القلوب، ص ۱۲۲ و فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۲۸.

(۳). (مرغزار شیدان) و (مرغزار بیضا) نزهة القلوب، ص ۱۳۵.

(۴). در متن: (پارها).

(۵). ر ک: آثار العجم، ص ۳۳۶ و ر ک: فرهنگ جغرافیائی، ج ۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۷۱

سیبویه «۱»: استاد علمای علم نحو و لغت عرب، در کتاب ابن خلکان نوشته است: کسی مانند سیبویه کتابی در علم نحو، نوشته است و تمام کتابهای علمای نحو، عیال کتاب اویند، قصه مباحثه سیبویه و کسائی نحوی در مجلس محمد امین پسر هارون الرشید خلیفه عباسی در مسئله زبوریه در کتابهای نحو و تواریخ، مشهور است و کنیه سیبویه، ابو بشر است و نامش عمرو بن عثمان بن قنبر و سیبویه به معنی سیب کوچک است که در اصل «سیبو» بود و «یه» را بر او افزودند و در فارس در آخر هر کلمه که او ساکن باشد لفظ «یه» را بیفزایند چنانکه بندر «عسلو» را «عسلویه» و «حسنو» را «حسنویه» گویند در کتاب مزارات شیراز نوشته است: قبرش در قبرستان باهلیه شیراز است.

و مانند ابو مغیث حسین بن منصور حلاج بیضاوی «۲»: در کتاب ابن خلکان نوشته است:

حسین بن منصور حلاج از اهل بیضای فارس است، در عراق عرب نشوونما کرده، بزرگان را ملاقات نموده، منشأ امور غریبه گردید و مسلمانان در سر او متحیرند، بعضی او را تکفیر کرده، مرتدش دانند و جماعتی او را بزرگ دانسته، از موحدین حقش شمارند و ابو حامد غزالی در کتاب مشکوه الانوار، فصل طویلی در حال او نوشته و الفاظی را که او گفته و گوش مسلمانان از شنیدن آن انکار داشته، تأویل نموده، اعتذار فرموده است و به وجه حسنه پرداخته است، در اول حال اظهار زهد و کرامت می نمود و میوه‌های زمستانه را در تابستان و میوه‌های تابستانه را در زمستان به مردم می داد و دو دست را در هوا برده، پر از دراهم شده، بر هر درهمی «قُلْ هُوَ اللَّهُ» نوشته اظهار می نمود و مردمان را خیر از آنچه در خانه «۳» خود خوردند و کردند می داد و ما فی الضمیر مردم را می گفت و خلقی بسیار بر او مفتون شدند و اختلاف در او مانند اختلاف در حضرت مسیح (ع) در میانه مردم پدید آمد و بسیاری از فقها، فتوی قتل او را نوشتند و در وقت فتوی به فقها می گفت خون مرا مباح بدانید که اعتقاد جز اعتقاد مسلمانان نیست، کسی گوش به سخنانش نکرده، صورت فتوی را به مقتدر خلیفه عباسی رسانیدند در جواب نوشت آنچه را فقها، فتوی داده‌اند معمول دارید، پس او را هزار تازیانه زدند، پس چهار دست و پای او را بریده، جسدش را بسوختند و خاکسترش را در دجله بغداد بریختند و سرش را بر جسر گذاشتند و این جمله در سال ۳۰۶ از هجرت اتفاق افتاد.

و نیز در کتاب ابن خلکان نوشته است او را برای آن حلاج گفتند که روزی بر دکان حلاجی نشست و دکان‌دار را فرمانی بداد و دکاندار متعذر «۴» به شغل خود گردید حسین بن منصور به او گفت تا به فرمان من میروی و بازمی گردی شغل خود را به من ده که از حلاجی اطلاعی دارم و دکان‌دار از پی کار او برفت و چون باز گشت تمام پنبه‌های «۵» دکان خود را

- (۱). درباره زندگی و آثار او مراجعه شود به کتاب (۲۵ مقاله تحقیقی فارسی درباره سیبویه) به اهتمام استاد محترم دکتر محمد حسین اسکندری استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۵۴.
- (۲). آثار العجم، ص ۳۳۷ درباره حلاج رجوع شود به قوس زندگی منصور حلاج از لویی ماسینیون ترجمه دکتر روان فرهادی، حلاج، علی میر فطروس، بلوغ دروغ، مهدی چهل تنی.
- (۳). در متن: (خوانه).
- (۴). در متن: (مصعذر).
- (۵). در متن: (پنهای).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۷۲

وازده و حلیج گشته دید و از آن روز او را حلاج گفتند و این بیت [ها] از حلاج نقل شده است:

و الله ما طلعت شمس و لا غربت الا و ذکرک مقرون بانفاسی

و لا جلست الی قوم احدثهم الا و انت حدیث بین جلاس

و لا هممت بشرب الماء من عطش الا رأیت خیالا منک فی الکاس (۱) و از علمائی که از بلوک بیضا برخاسته‌اند: قاضی قضاات امام الدین ابو القاسم قاضی عمر بن علی بیضاوی است. سالها، قاضی قضاة مملکت فارس بود و در سال ۶۷۳ وفات یافت.

و خلف الصدقش قاضی ناصر الدین ابو سعید عبد الله بن عمر بن علی مشهور به قاضی بیضاوی (۲) است. زمانش قبل از قاضی عضد الدین ایچی است. به صحبت حضرت محقق طوسی خواجه نصیر (علیه الرحمه) رسیده و بعد از پدر خود برای تحصیل منصب قاضی قضاتی، از شیراز به شهر تبریز رفت و از خدمت پادشاه ارغون خان چنگیزی مطالبه مقصود نموده، حاصلی ندید، پس متمسک به خواجه محمد نام که حضرت شاه را به او ارادتی بود گردید و چون پادشاه به خانقاه خواجه درآمد خواجه به پادشاه بگفت که مرد عالم فارسی قطعه‌ای از زمین دوزخ را از حضرت شاه التماس می‌نماید ارغون خان پرسید مقصود چیست، خواجه عرض نمود که قاضی ناصر الدین تقاضای قضاوت فارس را دارد پادشاه فرمود ارزانی داشتیم و چون قاضی ناصر الدین این ماجری را شنید انتباهی حاصل نمود و از مطلب خود در گذشت، پس مدتی به طریق اصحاب ارادت، صحبت خواجه محمد را دریافت، پس شروع در نوشتن تفسیری که اکنون به تفسیر قاضی بیضاوی مشهور است نمود و این تفسیر را از تفسیر کشاف علامه زمخشری اخذ فرموده، در هرجا خللی یافت، اصلاح نمود و هرجا اطنابی دید، ایجاز نمود و صاحب کشاف در ذیل آیه شریفه:

«وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنِي» (۳) در سوره و الضحی نوشته است: به مال التجاره او الغنائم و قاضی در کتاب خود لفظ «غنایم» را انداخته است برای آنکه این سوره مکی است و قبل از وصول غنائم است و از مؤلفات قاضی ناصر الدین کتاب تاریخ «نظام التواریخ» است و در علوم عقلیه کتاب «طوالع» در علم کلام است و «شرح کافیه» [در] نحو و «مصباح» و «منهاج» و در سال ۶۹۵ در دار السلطنه تبریز وفات یافت و در قبرستان «چرنداب» مدفون گردید.

و ضابطی این بلوک از قدیم با سلسله میرزا ابراهیم کلانتر شیراز که شرح حال آنها در ذیل محله سر باغ شیراز گذشت بوده و هست چنانکه در این سالها با میرزا محمد حسین خان نواده میرزا ابراهیم است.

و این بلوک مشتمل است بر ۵۵ ده آباد (۴):

- (۱). به خدا سوگند که خورشید ندمید و غروب نکرد مگر آنکه یاد تو همدم من بود و به گفتگو نشستیم در میان گروهی مگر آنکه ذکر تو نقل مجلسیان بود و به نوشیدن آب از تشنگی پرداختم مگر آنکه عکس روی ترا در جام دیدم.

- (۲). رک: آثار العجم، ص ۳۳۸.
- (۳). آیه ۸ سوره الضحی.
- (۴). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴، نام ۶۸ ده از توابع بیضا آمده است.
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۷۳
- ابراهیم آباد: فرسخی شمالی «تل بیضا» است.
- اسماعیل آباد: یک فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «تل بیضا» است.
- ایاسجان «۱»: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «تل بیضا» است.
- بابلبام: نیم فرسخ میانه شمال و مغرب «تل بیضا» است.
- بانس: ۳ فرسخ شمالی «تل بیضا» است.
- برکه: فرسخی میانه جنوب و مشرق «تل بیضا» است.
- بسارجان: فرسخی میانه جنوب و مشرق «تل بیضا» است.
- پشت باغ: فرسخی بیشتر میانه شمال و مغرب «تل بیضا» است.
- بشکان: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «تل بیضا» است.
- پلک: ۲ فرسخ بیشتر شمالی «تل بیضا» است.
- بهمئی «۲»: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «تل بیضا» است.
- تخته سنگ «۳»: ۳ فرسخ بیشتر شمالی «تل بیضا» است.
- تل بیضا: همان قصبه بلوک بیضا است.
- تنگ خیاره: یک فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «تل بیضا» است.
- جاری آباد: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «تل بیضا» است.
- جعفر آباد: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «تل بیضا» است.
- چنچکلو: ۳ فرسخ و نیم شمالی «تل بیضا» است و «چنچکلو» نام طایفه‌ای از ایل ذو القدر است که بزرگ آنها در سال ۹۲۶ والی مملکت فارس بود و بعضی از این طایفه در این جای توقف کرده، یا آباد نموده بعد از آن این قریه را چنچکلو گفتند.
- جیان: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «تل بیضا» است.
- حاجی آباد: یک فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «تل بیضا» است.
- حسین آباد: مغرب «تل بیضا» است به مسافت کمی.
- خفریان: فرسخی شمالی «تل بیضا» است و قبر عارف محقق حسین بن احمد بیضاوی که از بزرگان مشایخ است در اینجا است. پادشاه زمان امیر عضد الدوله دیلمی او را گرامی میداشت و اغلب به خدمتش میرسید و طلب و عطا و نصیحت از او می‌فرمود.
- خیر آباد: فرسخی میانه شمال و مشرق «تل بیضا» است.
- دشمن زیاری: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «تل بیضا» است.
- دنجان «۴»: نیم فرسخ مشرقی «تل بیضا» است.
- ریچان «۵»: یک فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «تل بیضا» است.
- زیاد آباد: فرسخی شمالی «تل بیضا» است در سال ۳۹ هجری در زمان خلافت حضرت

- (۱). (ایاس جان) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.
- (۲). (بهمه) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.
- (۳). (تخت سنگ) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.
- (۴). ر ک: آثار العجم، ص ۳۳۶.
- (۵). (ریجان) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۷۴
- امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) زیاد بن ابیه پدر عبید الله ابن زیاد، این قلعه را به نام خود بساخت.
- سقوان: ۲ فرسخ و نیم شمالی «تل بیضا» ست.
- سوه سوه «۱»: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «تل بیضا» است.
- سسنیان «۲»: یک فرسخ شمالی «تل بیضا» ست.
- شاه قطب الدین: به مسافت کمی جنوبی «تل بیضا» ست و مدفن یکی از مشایخ طریقت است.
- شمس آباد «۳»: نیم فرسخ شمالی «تل بیضا» ست.
- صادق آباد: یک فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «تل بیضا» ست.
- علی آباد شیخ: دو فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «تل بیضا» ست.
- علی آباد قرق: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «تل بیضا» ست.
- فخر آباد: فرسخی شمالی «تل بیضا» ست.
- قصر ملا: فرسخی بیشتر شمالی «تل بیضا» ست.
- قلعه نو: نیم فرسخ مشرق «تل بیضا» ست.
- قواله «۴»: ۲ فرسخ و نیم بیشتر شمالی «تل بیضا» ست.
- قوامچه: فرسخی کمتر مشرقی «تل بیضا» ست.
- کره دان: یک فرسخ و نیم شمال «تل بیضا» ست. [در آثار عجم: غوره دان]
- گزک: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «تل بیضا» ست.
- کمال آباد: فرسخی کمتر جنوبی «تل بیضا» ست.
- کوشک: ۳ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «تل بیضا» ست.
- مبارکه: به مسافت کمی مغربی «تل بیضا» ست.
- محمد آباد: ۲ فرسخ شمالی «تل بیضا» ست.
- مرجانک: فرسخی شمال «تل بیضا» ست.
- مقصود آباد: به مسافت کمی مشرق «تل بیضا» ست.
- ملوسجان: دو فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «تل بیضا» ست.
- ملیان «۵»: به مسافت کمی میانه شمال و مشرق «تل بیضا» ست در قدیم شهری بود و اکنون آثار خرابی آن باقی است.
- مؤمن آباد: فرسخی میانه شمال و مشرق «تل بیضا» ست.
- هرابال: فرسخی بیشتر شمالی و مغرب «تل بیضا» ست.
- هزار: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «تل بیضا» ست.

(۱). (سوه) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.

(۲). (سیسینان) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.

(۳). (شمس آباد قرق) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.

(۴). (قباله) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.

(۵). با آنکه در متن فارسنامه به فتح اول ضبط شده است، در آثار العجم، حاشیه ص ۳۳۶، به کسر اول آمده است، و درباره آن نوشته شده: به مسافتی دور از تل بیضاست.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۷۵

هفتخوان: ۲ فرسخ شمالی «تل بیضا» ست.

هفتجان «۱»: ۲ فرسخ و نیم شمالی «تل بیضا» ست.

یحیی آباد: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «تل بیضا» ست.

تنگستان: ناحیه‌ای از دشتستان است که بیان آن ییاید.

تمیمی

نام طایفه‌ای از عرب است که مسکن آنها بلوک مالکی است و در عنوان «میم» و «الف» نگاشته گردد.

توج «۲»

نام شهری است در فارس میانه بلوک کازرون و شولستان ممسنی و بلوک خشت و در کتابهای لغت و تاریخ نوشته است: توج: به فتح تاء و تشدید واو و فتحه، شهری است در فارس، نزدیک کازرون چون در گودی واقع شده، هوای بسیار گرمی دارد، نخلستان بسیار دارد، خانه‌های آن از خشت خام است و دوری آن از شیراز ۳۲ فرسخ است و این شهر را توج به تشدید و فتح واو و توج به ضم تاء و سکون واو نیز گفته‌اند و جامه لطیف خوشرنگ ریسمانی را در این شهر می‌بافند و آنرا «توزی» گویند چنانکه حکیم انوری فرموده است:

در بلاد ری یکی دیوانه بودروز و شب کردی حدود دشت گشت

گفتی ای آنان که تان آماده است گاه قرب و بعد از این زرینه طشت

قائم و سنجاب در سرما، سه چارتوزی [و] کتان به گرما هفت و هشت

گر شما را بانوائی بد چه شد گرچه ما را بی نوائی شد، چه گشت

راحت هستی و رنج نیستی از شما بگذشت و از ما هم گذشت و جنگهایی که در صدر دولت اسلام در این شهر اتفاق افتاد، در گفتار اول این فارسنامه نگاشته گردید و اکنون از این شهر اسمی و رسمی باقی نمانده است.

جانکی

در نواحی کوه گیلویه نوشته گردد.

[۱۷] - بلوک جره «۳»

«جره» در اصل «گره» بود چنانکه گفته‌اند:

(۱). (هفتیجان) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۵.

(۲). ر ک: حدود العالم، ص ۴۴. در فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۱۴، آمده است: این توج از کوره اردشیر خوره است (به قدیم شهرکی بزرگ بودست مقام عرب را شاید کی گرمسیر عظیم است و در بیابان افتاده است و اکنون خود خراب است ...). ص ۱۳۵ و ر ک: ص ۱۶۳، و نزهة القلوب، ص ۱۱۶ و ۲۲۵، و ر ک: المسالك و الممالک، ص ۴۴ و ۴۵، و آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس، ص ۹۱ ببعد.

(۳). ر ک: فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۱۵ و ۱۴۲: (جره) به پارسی (گره) گویند شهرکی کوچک است و هوای آن گرمسیر است، آب آن از رود است که خود رود گره گویند و منبع این رود از (ماصرم) است و از این شهر جز رز خراجی و خرما و غله هیچ نخیزد و مردم آنجا بیشتر سلاح‌ور باشند و جامع و منبر دارد و (مورجره) هم از اعمال آن است.

و در نزهة القلوب، ص ۱۲۷، آمده است: (در زیر شیراز است و بندامیر که از عمارات عالیه جهان است در بالای شیراز).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۷۶ برو از خطه شیراز و گشایش مطلبز آنکه از زیر گره دارد و از بالابند «۱» مراد از «گره زیر» جره است که در جانب شیب شیراز است و مراد از «بند بالا» بند امیر است که بر رودخانه کربال بسته است و این بلوک از گرمسیرات فارس، میانه جنوب و مغرب شیراز است. درازی آن از قریه «شیب تنگ» تا «رباطک»، ۷ فرسخ، پهنای آن از «سریزه گان» تا «سر مشهد» نزدیک به ۶ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به بلوک کوه مره و از سمت شمال به فامور و نواحی کازرون و از مغرب باز به نواحی کازرون و از جنوب به فراشبند.

شکار آن بلوک، بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو و دراج و کبوتر و باقری قره و در زمستان هوبره است و خوک در این بلوک فراوان بود، هوایش نخل و نارنج و سایر مرکبات را نیکو پروراند محصولش گندم و جو و پنبه و کنجد و شلتوک است و آبش از رودخانه جره و چشمه است و ضابطی این بلوک سالهاست با خوانین قشقائی است و قصبه این بلوک «اشفایقان» است. نزدیک به ۱۴ فرسخ از شیراز دور است و خانه‌های آن از خشت و گل است و این بلوک مشتمل است بر ۲۳ قریه آباد «۲»:

اشفایقان: همان قصبه جره است.

املاک: ۲ فرسخ شمالی «اشفایقان» است.

باغ دشت: به مسافت کمی جنوبی «اشفایقان» است و مزرعه نصیر آباد حریم باغ دشت از موقوفات مدرسه منصوریه شیراز است.

بالاده: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

بلبلک: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

تل گاو: فرسخی میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

جتون: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

جعلقان «۳»: یک فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

حسن آباد: پهلوی جعلقان است در جانب مغرب.

حسین آباد: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «اشفایقان» است.

خره‌زا «۴»: فرسخی بیشتر میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

داین سفلی «۵»: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

داین علیا «۶»: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

ده نو: فرسخی بیشتر شمال «اشفایقان» است.

رباطک: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

(۱). ر ک: نزهة القلوب، ص ۱۲۷.

(۲). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۳- از ۳۹ ده نام برده شده است.

(۳). (جوالیقان). همانجا

(۴). (خرم‌زار)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۳.

(۵ و ۶). (دادین)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۳.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۷۷

زرین کوه «۱»: یک فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

سیس «۲»: یک فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

سریزغان «۳»: فرسخ و نیم، میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

سرمشهد: ۴ فرسخ مغربی «اشفایقان» است.

شیب تنگ: ۲ فرسخ میانه شمال جنوب و مشرق «۴» [!؟] «اشفایقان» است.

قصر علی: فرسخی میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

کوری: فرسخی میانه جنوب و مشرق «اشفایقان» است.

میده کان: فرسخی شمال «اشفایقان» است.

نرگسی: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «اشفایقان» است.

بلوک جور: بلوک فیروز آباد است که بیاید.

بلوک جویم: در قدیم آنرا جویم ابو احمد می گفتند در ذیل بلوک بید شهر گذشت و نام دهی از حومه شیراز نیز باشد.

«۱۸»- بلوک جهرم «۵»

از گرمسیرات فارس است، میانه جنوب و مشرق شیراز، درازی آن از کوشک سعادت آباد، تا «سیستان سفلی»، ۱۲ فرسخ، پهنای آن از سه فرسخ بیشتر نباشد. محدود است از جانب مشرق به بلوک داراب و از شمال به فسا و خفر و از جانب مغرب به صیمکان و قیر و کارزین و از جانب جنوب به بلوک بید شهر.

شکارش، بز و پازن و قوچ و میش کوهی و آهو و کبک و تیهو و دراج و کبوتر و زراعتش گندم و جو دیمی و فاریابی و خشخاش و پنبه و کنجد و تنباکو. آب این بلوک از چشمه و قنات است، هوای آن از گرمی مایل به اعتدال است، انواع میوه‌های سردسیری و گرمسیری در بساتین آن فراوان، نخل این بلوک از عموم نخلهای گرمسیرات فارس و بصره و

(۱). (زرین کویه)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۳.

(۲). (سه بیس)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۳.

(۳). (سریزجان)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۳.

(۴). چنین است در متن.

(۵). این نام در متن پهلوی کارنامه اردشیر بابکان، ص ۶۳، به صورت: (زرهم) آمده است. از انتشارات دانشگاه تهران، بهرام فره‌وشی. در حدود العالم، ص ۱۳۵، آمده است که: (شهری است خرم و از وی زیلو و مصلی نماز نیکو خیزد).

در فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۱، گفته شده است که: (جهرم شهرکی است نه بزرگ و نه کوچک و غله بوم است و پنبه بسیار خیزد و برد و کرباس آرند از آنجا و زیلوها جهرمی بافند و هواء آنجا گرمسیر است و آب روان و کاریز دارد و قلعه‌ای است آنجا (خرشه) گویند و استوار است). در شاهنامه فردوسی نیز مکررا از این شهر نام برده شده است. ر ک: ج ۶، ص ۳۹۲، بیت ۱۹۱، و ج ۷، ص ۱۴۶ تا ۱۴۹ و ۱۶۹، چاپ مسکو. در نزهة القلوب، ص ۱۲۵، آمده است: (جهرم شهری وسط است، بهمن بن اسفندیار ساخت و مواضع بسیار از توابع آنجاست هوای گرم دارد و در آن ولایت غله و میوه و پنبه بود و آب روان و کاریز دارد و در آن حدود قلعه محکم (خورسه) خوانند). حصیر جهرم را به عربی (جهرمیه) گویند، آثار العجم، ص ۱۰۴. مرحوم کسروی معنی کلمه جهرم را (جایگاه و مکان گرم) گرفته است. (نام شهرها و دیه‌های ایران، ج ۱). و ر ک: (شهرستان جهرم)، جلال طوفان، آذر ۱۳۵۱ - شیراز.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۷۸

بغداد و حجاز و مسقط و بحرین، تنومندتر و بارآورتر است، شاید خرما می یک درخت نخل قصبه جهرم به صد و هشتاد من به وزن یک من ۷۲۰ مثقال شود و عموم نخلهای بلده جهرم «شاهانی» است که لطافت و شیرینی آن بهتر از همه خرماهای روی زمین باشد، شیرینی آن از سنخ شیرینی شکر و قند است نه چون شیرینی عسل و دوشاب انگوری و این خرما چنان روشن است که هسته آن از میانش نمایان است و در باغهای جهرم به جای درخت چنار و سفیددار، درخت شاه گز نشانند که چون درخت سفیددار دراز و مانند درخت چنار تنومند و چوبش جوهردار باشد.

و قصبه این بلوک را نیز جهرم گویند به مسافت سی فرسخ از شیراز دور افتاده، عرض آن از خط استوا ۲۸ درجه و ۳۲ دقیقه، طول آن از گری نیچ رصدخانه انگلستان ۵۳ درجه و ۳۴ دقیقه است و انحراف قبله مسلمانی آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است. شماره خانه‌های بلده جهرم ۴۱۸۰ درب خانه است از خشت خام و چوب. هوای این بلده سالم و سازگار و در میان هر خانه از یک درخت نخل تا بیست و در میانه گذرهای محلات آن باغچه‌های نخلی است از چهل درخت تا دویست درخت نخل و در میانه نخلها، زراعت کنند و گویا بلده جهرم باغی است پر از درخت نخل یا نخلستانی است پر از خانه و در بلده جهرم آب جاری نباشد و گذران مردم و نخلستان بلده، از آب چاه شیرین گواراست که در هر خانه چاهی و در هر باغچه گاوچاهی است.

و محلات بلده جهرم «۱» بر این وجه است: محله اسفریز «۲»، دشت آب، سنان، صحرا، گازران کلوان در سال ۱۲۵۰ و اند حاجی محمد حسن خان حاکم جهرم از چینه گل حصارگری گرداگرد این شش محله کشید و چندین برج و دروازه بر آن گذاشت و ۴ محله دیگر جهرم که همه را محله نوشتان گویند خارج نموده، بی حصار گذاشت و چهار محله نوشتان بر این وجه است:

محله جبه‌زر، محله علی پهلوان، محله کوشکک، محله مصلی: شاعر دانشور، حکیم قسانی قصیده تاریخیه برای این حصار فرموده است «۳»:

در دور دارای زمین، در عهد خاقان زمان کشور گشای راستین، کیهان خدای راستان
غازی محمد شاه یل، عین دول عون ملل غیث و عطا، غوث امل، ماه زمین، شاه زمان
خان جهان حاجی حسن، صدر زمین، بدر زمن بختش جوان، رایش کهن عزمش سبک حزمش گران
در جهرم از رای رزین افکند حصنی بس حصین با رفعتش گردون زمین، در ساختش گیتی نهان

(۱). درباره محلات جهرم رجوع شود به کتاب (شهرستان جهرم، ص ۲۰). در کتاب شهرستان جهرم، ص ۲۳، از ۱۱ محله برای جهرم نام برده شده است.

(۲). Asferiz.

(۳). ر ک: دیوان قآنی، ص ۶۴۶، چاپ امیر کبیر.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۷۹ حصنی که گیتی «۱» یکسره، هستش نهان در چنبره چون نقطه‌ای در دایره، در چنبرش هفت آسمان

هم کرد در جهرم بنا نیکو رباطی دلگشاصحنش همه شادی‌فزا، خاکش همه عنبر فشان
 ز آن رو پس از اتمام او فرمود «گلشن» نام او کز خاک عنبر فام او، آید شمیم گلستان
 هم در کنار راغها، افکند بنیان باغها کز شرم هریک داغها، دارد به دل باغ جنان
 از آن بساتین سر به سر دانی کدامین خوبتر «گلشن» که در مد نظر آید به از مدهامتان «۲»
 جهرم بهشتی شد نکو از بهر نیل آرزواهل امانی سوی او، پویان ز هر سو شادمان
 هم چون به دشت از دیرگه بد سست بنیادی تبه تا خلق را در نیم ره در هر زمان بخشد امان
 فرمود بر جایش بنا، فرخ رباطی دلگشاکز کید دزدان دغا باشد پناه کاروان
 نامش چو ز اول بد محک آن نام را نمود حک اینک به نام مشترک خوانند او را رهروان
 هم برکه‌ای افکند بن، کش وصف ناید در سخن تا هست کیهان کهن، مانا کزو ماند نشان
 عشر بخوسات «۳» بلد چندانکه بود از چار حد کرد از کرم وقف ابد تا سود یابد زین زیان
 هر سو پی تاریخ او قآنی آمد راز جو با هر ادیبی راز جو با هر لبیبی رازدان
 برداشت سریکنن ز جا فرمود این مصراع را «دار الامانی فارس را باد از بلا دار الامان» (چون از شماره مصراع که ۱۲۵۶ است، یکی
 را برداریم سال تاریخ ۱۲۵۵ است).

حکومت و ضابطی ناحیه جهرم «۴» از سال ۹۰۹ که حضرت صاحبقران زمان شاه اسماعیل

(۱). در متن دیوان قآنی: (گیهان).

(۲). (مدهامتان) به ضم اول و سکون دوم و مد الف و تشدید میم: دو سیاهی که از شدت سبزی به سیاهی گریند و بیشتر برگ
 درخت را به آن توصیف کنند. (قرآن کریم، سوره ۵۵، آیه ۶۴)، (ح ۱، ص ۶۴۵، دیوان قآنی).

(۳). بخوسات: جمع بخش، به فتح اول به معنی زمین دیم.

(۴). (این جهرم در جمله مواجب ولی عهد نهاده بودند چنانکه هر که ولیعهد شدی جهرم او را بودی) فارسنامه ابن بلخی ص ۱۳۱.
 برای اطلاع بیشتر درباره حکومتها و سوابق تاریخی جهرم رجوع شود به (شهرستان جهرم، صفحات ۶۲ تا ۷۳).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۸۰

صفوی طاب ثراه تشریف فرمای شیراز گردید تا سال ۱۲۶۷ در طایفه ذو القدر بماند و ۱۷ نفر از این طایفه به ایالت تمامی مملکت
 فارس برقرار بودند و اصل آنها، از ایلات مملکت روم بودند و شماره آنها از ۸۰۰۰۰ خانوار می گذشت و چهار نفر از آنها در
 نواحی روم پادشاهی نمودند مانند ملک سلمان ذو القدر و ملک اصلان ذو القدر و ملک ناصر الدین و علاء الدوله ذو القدر.

و اول کسی که از این طایفه به ایالت تمامی مملکت فارس برقرار گردید: (۱) در سال ۹۰۹، الیاس بیگ ذو القدر است. و (۲) در
 سال ۹۱۵ خلیل سلطان ذو القدر و (۳) در سال ۹۲۶ علی سلطان چنچکلوی ذو القدر و (۴) در سال ۹۳۰ مراد سلطان چنچکلوی ذو

القدر و (۵) در سال ۹۳۱ حمزه بیگ جامشروی ذوالقدر و (۶) در سال ۹۳۴ غازی خان ذوالقدر و (۷) در سال ۹۴۷، ابراهیم خان پسر کچل بیگ حاجیلوی ذوالقدر و در ۹۶۲ بی‌سبب میرشهریار جهرمی که از اعیان اهل جهرم بود کور نمود و امنای دولت او را معزول داشته، ایالت تمامی مملکت فارس را به (۸) علی سلطان تاتی اوغلی ذوالقدر عنایت نمودند و در سال ۹۶۶، (۹) شاه ولی-سلطان تاتی اوغلی ذوالقدر والی فارس گردید و در سال ۹۷۳، (۱۰) محمد خان بیگ ذوالقدر و در سال ۹۷۸ (۱۱) ولی سلطان قلخانچی اوغلی ذوالقدر و در سال ۹۸۵ (۱۴) علی خان ذوالقدر و در سال ۹۸۹ (۱۳) امت خان سار و شیخ ذوالقدر و در سال ۹۹۴، باز علی خان ذوالقدر والی مملکت فارس گردید و در سال ۹۹۵ مهدی قلی خان پسر شادی بیگ سار و شیخ ذوالقدر و در سال ۹۹۶ یعقوب خان پسر ابراهیم خان حاجی لوی ذوالقدر و در سال ۹۹۸ ایالت مملکت فارس به (۱۷) امیر بنیاد خان ذوالقدر عنایت گردید و بعد از بنیاد خان حکومت مملکت فارس از آقایان ذوالقدر در گذشت و بازماندگان آنها به حکومت جهرم و بلوکات نزدیک آن قناعت نمودند.

و حاجی قنبر بیگ جهرمی ذوالقدر در زمان سلطنت سلاطین صفویه به حکومت خطه لارستان و جهرم و فسا و سروستان برقرار بود و بعد از وفات او حکومت جهرم و فسا و سروستان در اولاد او باقی بماند. و تا اوائل دولت زندیه احمد خان جهرمی ذوالقدر به حکومت جهرم و فسا برقرار بود. و بعد از وفات او حکومت جهرم به حاجی سلیمان بیگ جهرمی ذوالقدر پسر عموی احمد خان عنایت گردید و چندین عمارت خیریه در جهرم بساخت چنانکه حکیم قآنی فرموده است «۱»:

حاجی سلیمان بک کز او، دنیا و دین را آبرو هم نیک‌رو هم نیک‌خو هم پاک دل هم پاک‌جان

فرمود در جهرم بنا چندان بنای دلگشایان باغ خلدش در جزا، بخشد خدای انس و جان

هم مدرسی افکنده‌پی، یونان به رشک از خاک وی در وی اساس جهل طی، چون در جنان هون و هوان

هم مسجدی افکنده بن عالی‌تر از کاخ سخن در نصرت رای کهن از یاری بخت جوان و سالها به حکومت جهرم باقی بماند و او را چهار نفر پسر بود: حاجی آقا محمد و حاجی-

(۱). ر ک: دیوان قآنی، ص ۶۴۵، چاپ امیر کبیر.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۸۱

محمد رضا خان و حاجی محمد صادق خان و حاجی محمد طاهر خان.

و بعد از وفات حاجی سلیمان بیگ، حکومت جهرم به ارث و استحقاق به حاجی آقا محمد عاید گردید و در حدود سال ۱۲۵۰ و اند وفات یافت و او را سه نفر پسر است:

اول آنها: حاجی محمد حسن خان جهرمی [است] والد ماجدش در زمان زندگانی خود حکومت جهرم را به او وا گذاشت و خان معزی الیه در مرحله عقل و کیاست و درستکاری میانه تجارت و زراعت و حکومت را جمع نموده، صاحب اموال تجارتنی و مالک ضیاع و عقاری وافر گردید و بازار جهرم که شبیه بازار وکیل شیراز است و کاروانسرای گلشن و باغ گلشن جهرم، از بناهای اوست و در سال ۱۲۵۶ وفات یافت.

و خلف الصدقش: سلیمان خان جهرمی نعم الخلف آمده، مدتی به حکومت جهرم سرافراز بود، پس به قاعده:

فلک را عادت دیرینه این است که با آزادگان دائم به کین است اهالی جهرم بر او شوریده، به حرب و ضرب و خرج بیش از دخل، املاک و مال التجاره موروثی را در راه حکومت جهرم بداد و عاقبت مدعیانش پیشرفت بیشتر کرده، او را معزول بداشتند و در سال ۱۳۰۰ به حکومت جهرم سرافراز گشته، برقرار است.

و ولد الصدقش: محمد حسن خان نعم الولد آمده، پاره‌ای از مقدمات علمیه را آموخته است و در سال ۱۳۰۱ ناظم بلوک فسا و ضابط قصبه آن گردید و در آخر سال استعفا نمود [و] به سرپرستی پاره‌ای املاک والده ماجده خود که صبیبه مرضیه آقا میرزا محمد فسائی است اشتغال دارد.

پسر دویم حاجی آقا محمد، میرزا هادی خان جهرمی است در زمان زندگانی حاجی محمد حسن خان نایب حکومت جهرم بود و بعد از وفات او چند سال حاکم به استقلال گردید و چند سال دیگر به حکومت نواحی لارستان سرافراز بود و در سال ۱۲۸۵ وفات یافت. و او را چندین نفر پسر است:

حیدر قلی خان: چند سال از جانب حاجی نصیر الملک نایب حکومت خطه کوه گیلویه و بهبهان بود و اکنون، باز، از جانب معزی الیه نایب حکومت بندر بوشهر است و در سالهای پیش باز مدتی از جانب معزی الیه، نایب حکومت بندر عباس بود و به حسن سلوک، مردمی را از خود راضی داشته است. پسران دیگر مرحوم میرزا هادی خان: محمد قلی خان و اسد قلی خان و نجف قلی خان [می‌باشند].

پسر سیم مرحوم حاجی آقا محمد، حاجی علی نقی خان است. مدتی به حکومت جهرم و بلوک قیر و کارزین برقرار بود. و از اعیان بنی اعمام خوانین ذو القدر جهرم است: حاجی محمد علی بیگ جهرمی که جامع ریاست و تجارت و زراعت نواحی جهرم بود و سالها به احترام گذرانید.

و خلف الصدقش حاجی آقا رضا جهرمی در حدود سال ۱۲۲۴ متولد گشته، سالهاست که اهالی جهرم او را بزرگتر خود دانسته، صلاح و سداد خود را به دست او، وا گذاشته‌اند، اعمالش

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۸۲

پسندیده خاص و عام، اقوالش مقبول بین الانام است، با آنکه گاهی مداخلتی در کار ضابطی جهرم نداشته است، دیوانیان عظام او را خیرخواه دانسته به مشاورت او، امور حکومتی جهرم را پرداخته‌اند.

و پسرش حاجی آقا کوچک نعم الخلف آمده، کارهای والد خود را می‌گذراند.

و از علمای محله اسفریز جهرم است: عالی جناب حاجی میرزا علی شیخ الاسلام خلف الصدق حاجی میرزا حسین شیخ الاسلام. و از علماء محله سنان جهرم است: جناب مستطاب علام فهم، مرجع الانام حاجی میرزا- محمد علی حسینی در مراتب فضل و کمال سرآمد اقران است، عمری را در فیصل مرافعات شرعیه جهرم گذرانیده، سنین زندگانش از هفتاد گذشته است.

و از مشاهیر علمای محله مصلی بلکه از مشاهیر فضلالی مملکت فارس است: جناب مستطاب، علامه زمان، نادره دوران، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، کشاف معضلات، مفتاح مشکلات، وحید عصر به افاضه علوم، فرید دهر به افاده حدود و رسوم، مجمع آداب، مقبول اولی الالباب، ارسطوی ثانی، مستخرج قانون معانی، جالینوس وقت، بقراط عهد، صاحب کمالات، ناظم اییات، افصح بلغا و ابلغ فصحا، فقیه حکیم، شاعر ممتحن: حاجی شیخ ابو الحسن «هنر» تخلص، عالم طیب، شاعر جهرمی، سالها به افاضه علوم و معالجه مرضی در شهر شیراز و بلده جهرم اشتغال داشت و شهره آفاق گردید. سنین عمرش از نود سال گذشت و در سال ۱۲۶۷ به رحمت ایزدی پیوست، قصیده‌ای در مدح حضرت رسول (ص) گفته، او را «جام جم» خوانده است و قصیده این است:

چو بود از خاک پای خضر دوشم کحل بینائی خرد می‌خواست از من توتیای چشم دانائی

که ای دردانه دانشمند قعر لجه دانش که اکیل خرد را از سر شایستگی شائی

ندانم گرچه هر دم رنگی از خم عیسی گردون‌پدید آرد چو سنمار سدیر از دیر مینائی

گهی در چار سوی باغ دی را دکه صرافی گهی از پرنیان کارگاه شاخ دیبائی

زمان از کیست پابرجای با این دست افشانی‌زمین از چیست چابکدست با این پای هر جائی

که بر سر صفحه سوسن کند تحریر آزادی که بر عنوان برگ گل نگارد خط رعنائی
چرا چار آخشیج و نه سپهر و هفت اختر راسه فرزند است و هریک را دو رخ زشتی و زیبائی
چرا دارد کلاه زر به سر بر، خسرو خاور کرا جوزا کمر بندد به خدمت در، به مولائی
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۸۳ چرا تبدیل صورت جوهر جسم جمادی را کشد در سلک عقل و نفس ز اغراض هیولائی
چرا در قرب و بعد مهر کاهد ماه و افزایش چو اندر مصر عصمت یوسف، از کید زلیخائی
چه جوهر بودش اندر سر مه آیا دیده مجنون که دید از ماه تا ماهی همه لیلی و لیلائی
چه نقشی بود نرد عشق زد بر تخته وامق که دست خویش از ششدر شد اول داو عذرائی
چه بودش در صلیب زلف و بر چهر آن بت ترساکه شد ز نار بست و سوخت مصحف پیر صنعائی
چه حشو اندوخت شاپور از قلم در دفتر خسرو که ترقین «۱» کرد شیرین بارز «۲» مهر سمیرائی «۳»
که کردی طعمه ماران و موران لاشه آنان که خز بر تن بیچیدی چو کرمان در تن آسائی
ز بیدادی که جفغان راست در ایوان نوشروان ز لانه «۴» حلقه‌ها درهم چو زنجیر انوشائی «۵»
چرا ناید «۶» به گوش از طاقدیس دخمه، خسرو رانه لحن بارید نی نغمه چنگ نکیسائی
بود که سخره انگشت دیوی را نگین جم نهد بر تخت جم ضحاک، پای مسند آرائی
بهر دوری مئی در جام ریزد آفرینش را چه مقصود است ساقی را از این پیمان پیمائی
خرد تن زد ز پرسش، زد دم یا لیت کز پاسخ تو زنگ جهلم از آئینه ادراک بزدائی
مرا تعلیم گر شد خضر و گفتا با خرد بر گو که این اطوار از عشق است و تو با عشق بر نائی
ندارد پشه خود پای سکون با جنبش صرصرنه بر سر مرغ شب با چشمه خور چشم حربائی

(۱). در حاشیه آمده است که: ترقین خط باطل.

(۲). در حاشیه آمده است که: بارز مقابل حشو است.

(۳). در حاشیه آمده است که: سمیرا، عمه شیرین بود.

(۴). در بالای کلمه نوشته شده است: آشیانه.

(۵). در بالای کلمه نوشته شده است مخفف انوشیروان.

(۶). در متن: (تاید).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۸۴ قصب خود عمر فرساید به گل خورشید انداید کند گر با ذراع بود و تون مهتاب پیمائی
بلی گر بر جناب در که جم التجا آری در دل بر رخ هر عقده و اشکال بگشائی
مگر جام جم از یک قطره یعنی چشمه حیوان چو من برهاندت جاوید از ظلمات دروائی
به دست آری کماهی نسخه ماهیت اشیاء گرت با حد جام جم فتد روزی شناسائی
بیاموزندت آدم وار درس علم الاسماء شوی گر جام جم را در دبستان الفبائی
شفای جهل جو، گو از که از قانون جام جم اگر قسطای بن لوقائی و گر پور سینائی
کنم یک داستان از باستان گو از که هم از جم که از آن داستان چون باستان بر هرید اقرائی
به شرط آنکه چون مردان به گوش هوش بنیوشی و گرنه خود چو زندیقان ره الحاد پویائی
که جام جم به گاهنبار «۱» کرد اشکرف کیهان رابه کیش زند و آن جم کرد زردشتی و استائی

سه قرقف از سه خط جام خواندی صاحب صابی که انگلیان دل بودش به اقنوم نصرائی
به مدین شید جم بر طور سینا تافت موسی راز نار وادی ایمن ز نور طور سینائی
که می برد آب و تاب آفتاب عالم آرا را گهی اشراق خورشیدی ید و بیضای موسائی
سخن کز وحی یعنی از سروش جام جم خیزد چه نص من رآنی «۲» چه حدیث یا حمیرائی «۳»
نه ایسا «۴» بود و نه زرهون «۵» نه عیسی و نه انگلیان که جم می خواند بر کیهان ز جام استای «۶» یاسائی «۷»

(۱). در متن: (کاهینار).

(۲). در حاشیه نوشته شده است: من رآنی فقد رای الله.

(۳). در حاشیه نوشته شده است: حمیرائی یعنی کلمینی یا حمیرا.

(۴). در بالای کلمه نوشته شده است: کتاب ابراهیم.

(۵). در بالای کلمه نوشته شده است: نام ابراهیم.

(۶). در بالای کلمه نوشته شده است: ستایش.

(۷). در بالای کلمه نوشته شده است: قانون.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۸۵ رسید از تابش خورشید جم بر کان اخشیجان در این گنجینه کیهان گوهر گلشه «۱» به والائی

فریدون را ز جام جم نشد گر دایه بر مانون که دیدی گاو را در گاو بیشه پیشه دادائی

شد این یرلیغ هم از جام جم کز کلک خایسکین به توقیع درفش کاویان با «۲» خط طغرائی

سیاوخش ارنه حرز جام جم بودش خلیل آسابه آذر در نرفتی چون به گلشن در، تماشائی

مراد از جام و از جم کیست جز محمود ابو القاسم محمد کافرینش را شد از خود علت غائی

در این غایت بغایت دقتی دارم که بر بایدز دقتهای اشراقی و صحبتهای مشائی

ولی چون دم نیارد زد از این معنی درین دوران که نتوان گفتن از دریا و دریائی به صحرائی

«هنر» زد نوبت ختمی و شد تاریخ این انشا بود امن جهان از مسند فتح علی شائی و از شعرای قصبه جهرم است: عیانی جهرمی «۳»:

نام او احمد خان، از سلسله خوانین ذو القدر که اباعن جد به حکومت جهرم برقرار بوده‌اند و این چند شعر از او ثبت گردید:

تو معجون نیستی تا حسن لیلی جلوه گر بینی برو وامق شو و آنکه نظر کن روی عذرا را

زمانی گوش و جان بگشا که در تسبیح حق یابی چو حجاج حرم آواز ناقوس کلیسا را

جز یکی بیش میدان ناظر و منظور و نظر باش یک بین و فرو بند دو چشم حولی

آشکارا و نهان همچو «عیانی» شب و روز تا نفس هست علی گوی و علی گوی و علی و از شعرای جهرم است: محرم جهرمی «۴»:

نامش آقا حسین علی، بواسطه حسن صورت و نغمه داودی از ملازمان اعلیحضرت خاقان مغفور فتح علی شاه بود، این بیت از

اوست:

آنکه دلها ز خیالش خون است از خیال همه کس بیرون است و از علما و از شعرای بلده جهرم است: ادیب اریب و فاضل لیب

ممجد شیخ محمد «قانع» تخلص جهرمی، والد ماجدش از علمای بحرین و والده محترمه‌اش خواهر غفران مآب میرزای گلشن «۵»

شاعر که شرح حالش در ذیل محله میدان شاه شیراز گذشت، در جهرم متولد

(۱). در بالای کلمه نوشته شده است: کیومرث.

(۲). در متن: (یا).

(۳). ر ک: آثار العجم، ص ۱۰۷.

(۴). ر ک: شهرستان جهرم، ص ۱۶۴.

(۵). پدر قاآنی.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۸۶

گشته، در شیراز تحصیل کمالات نموده، سرآمد اقران گردید و در حدود سال ۱۲۵۶ در شیراز وفات یافت و این چند بیت از او به یادگار ثبت فارسنامه ناصری گردید:

باشد به سرم شوق خرابات که عمری است حاصل نشد از مدرسه ام غیر ندامت

حاصل عشق بجز خواری و بی‌قدری نیست ورنه زین پیش مرا قدری و مقداری بود

ندانم از لب لعلت چه بشنید که با چندین زبان گردید خاموش

تا به دام آورمش دانه‌ای از اشک فشانم فکر وصلش مگر از دیده نمناک کنم

من از وضع جهان آگه نیم لیک آنقدر دانم جهان یک‌سر بود نیش ار توانی نوش کن باده و از علمای «۱» بلده جهرم بلکه شهر

شیراز است: جناب مستطاب کمالات اکتساب، کشاف مغلفات و حلال معضلات، افضل ارباب حکمت، میرزا آقا طبیب حکیم الهی

«۲»، خلف الصدق آقا مهدی طبیب جهرمی، خلف الصدق ملا کاظم طبیب جهرمی، نزدیک به ۵۰ سال از عمرش گذشته، سالها در

شیراز و دار الخلافه طهران تحصیل مراتب علمیه نموده، در شیراز به افاده و افاضه مقاصد یقینیه اشتغال دارد.

و از اشراف و اعیان بلده جهرم است: سیادت و سعادت انتساب، زاهد عابد حاجی سید- مرتضی «طایر» «۳» تخلص جهرمی. سالها

در جهرم به فناعت گذران نمود و جز زهد و عبادت و کناره‌گیری از خلق، کسی از او چیزی ندید و این چند شعر از اوست:

باز شد مهر جهانگیر به اورنگ حمل‌چنگ ناهید به هم زد دگر اوضاع زحل

دایه ابر به تزئین عروسان نبات‌حجله باغ بیاراست به صد گونه حلل

نوبهار از پس دی باز چنان باغ آراست که ارم آیتی از وی بود و خلد مثل

شد برون نرگس شهلا ز پس پرده خاک هم‌چنان مردمک دیده ز جلباب سبل

شوره‌زاران که به هر گوشه ز گودال و تلال بود گفتی به نظر دیده کور و سرکل

پیکر کوه ندانم ز شقایق شده سرخ یا خم باده فلک ریخته بر فرق جبل آقا حسین علی «محروم» تخلص جهرمی، از اعیان بلده جهرم

است و این چند شعر از اوست:

به روی دیده افشاند سر زلف‌نقاب فتنه می‌سازد بلا را

آسمان از چشم ما تا سیل خون جاری نکرد کس نبود ایمن دمی از آه آتش بار ما

(۱). درباره علما و شعرا و بزرگان شهر جهرم رجوع شود به کتاب (شهرستان جهرم، ص ۱۵۰ تا ۲۱۹).

(۲). ر ک: سفرنامه حاجی پیرزاده، ص ۳۹، و آثار العجم، ص ۱۰۷، و شهرستان جهرم، ص ۱۶۵.

(۳). ر ک: شهرستان جهرم، ص ۱۶۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۸۷

و از اعیان جهرم، سلاله سادات حاجی میرزا جواد تاجر است. عمرش از هفتاد گذشته، جز شغل تجارت، کاری نداشته.

و خلف الصدقش سیادت اکتناه حاجی میرزا ابراهیم تاجر و کیل رعایای جهرم است.

و از اعیان بلده جهرم، حاجی میرزا ابو القاسم تاجر جهرمی و کیل عجم، ساکن بندر جدّه است.

و از اعیان تجار جهرم، حاجی میرزا احمد تاجر جهرمی، ساکن شیراز است.

و از اعیان تجار جهرم، حاجی علی محمد تاجر تنباکوست.

و این بلوک جهرم مشتمل است بر ۳۳ قریه آباد «۱»:

ابدالان: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

اکبر آباد: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

بابا عرب: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

باغ عوض: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «جهرم» است.

باغ گلشن: فرسخی میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

تنگ آب: ۶ فرسخ مشرقی «جهرم» است.

تی چنگ: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

چار طاق: ۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

جدید: فرسخی میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

جمغان «۲»: فرسخی میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

جون: فرسخی میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

جهرم: همان قصبه «جهرم» است.

حاجی آباد: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

صحیدر آباد: ۱ فرسخ و نیم مشرقی «جهرم» است.

خرم آباد: ۵ فرسخ مشرقی «جهرم» است.

دنیان: ۴ فرسخ مشرقی «جهرم» است.

دولت آباد: فرسخی شمال «جهرم» است.

ده «۳»: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «جهرم» است.

صزهرشیر: ۵ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

سیستان سفلی: ۴ فرسخ مغرب «جهرم» است.

سیستان علیا: ۳ فرسخ مغرب «جهرم» است.

شمس آباد: ۲ فرسخ شمالی «جهرم» است.

قطب آباد: ۴ فرسخ میانه شمال و مشرق «جهرم» است.

قلات: ۴ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «جهرم» است.

(۱). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۸، از ۷۳ ده و ۳ دهستان در جهرم سخن رفته است.

(۲). (جامغان). همان ماخذ، در کتاب (شهرستان جهرم، ص ۲۵۳): jamqan.

(۳). شاید مقصود: (ده زیر) باشد، یا (دهکده)، ر ک: همان ماخذ.

قلعه گل دنبه: ۳ فرسخ کمتر شمالی «جهرم» است.
کناردان: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «جهرم» است.
کوشک سعادت آباد: ۶ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
محمد آباد: فرسخی میانه شمال و مغرب «جهرم» است.
موردک: ۵ فرسخ و نیم مشرقی «جهرم» است.
مؤمن آباد: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
مه کرد: ۶ فرسخ میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
هرموج «۱»: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
هکان «۲»: اسم عمومی ده و قلات و کناردان است که نوشته گشت «۳».
حومه را در فارس بر دو ناحیه گفته‌اند، یکی حومه بهبهان که در ذیل عنوان کوه گیلویه بیاید و دیگری حومه شیراز.

[۱۹] - بلوک حومه شیراز

اشاره

حومه شیراز: نام محالی است که پیرامون شهر شیراز را فرا گرفته است. درازی آن از «مهارلو» تا «خلار» هفده فرسخ، پهنای آن از «زرقان» تا «شاه بورجان» هفت فرسخ و محدود است از جانب مشرق به بلوک کربال و از سمت شمال به بلوک مرودشت و رامجرد و از طرف مغرب به بلوک کوه مره و از جانب جنوب به بلوک سیاخ و کوار. هوای حومه شیراز مایل به اعتدال، انواع میوه‌های سردسیری و انار و انجیر را نیکو پروراند، کشت و زرع آن، گندم و جو و نخود و عدس و کنجد و پنبه و کرچک و خشخاش و شلتوک و فالیز، خربوزه و هندوانه و خیار و کدو و بادنجان و انواع بقولات است. شکار آن آهو و پازن و بز و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو و کبوتر و بافری قرا و بلدربچین و مرغ دراج که حضرت اشرف والا معتمد الدوله سلطان اویس میرزا از گرمسیرات آورده، در سال ۱۳۰۷ در بیشه قره باغ فرسخی جنوبی شیراز رها نموده، جوجه کرده‌اند و در زمستان مرغابی و قاز «۴» و کلنگ و در تابستان لک لک و قمری و پرستو و ابابیل است.

و حکومت این بلوک در زمان سلطنت نواب کریم خان زند طاب ثراه با زبده اعظام زمان میرزا جانی شیرازی مشهور به فسائی عم حقیقی نگارنده این فارسنامه بود، پس به ارث و استحقاق به خلف الصدقش میرزا هادی فسائی پس به خلف الصدقش میرزا محمد فسائی بود و در سال ۱۲۶۰ و اند از او گذشته در اولاد حاجی قوام الملک باقی مانده است و مباشر این بلوک میرزا ابو طالب مباشر و بعد از او به ولد او میرزا سید محمد مباشر و بعد از او به ولدش میرزا عابد مباشر و بعد

(۱). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۸: از دو هرموج علیا و سفلی سخن رفته است. و رک شهرستان جهرم، ص ۲۶۵.

(۲). رک: (شهرستان جهرم، ص ۲۵۳).

(۳). درباره آثار باستانی جهرم رجوع شود به (اقلیم پارس)، ص ۹۲ ببعد.

(۴). همان (غاز) است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۸۹

از او به ولدش میرزا عباس مباشر باقی است.

و ضابط نشین این بلوک شهر شیراز است و از همه دهات آن بزرگتر قریه زرقان است که او را «ازرقان» گفته‌اند. و ذکر اعیان آن قریه در ذیل عنوان زرقان بیاید و دهات حومه شیراز «۱» بر این وجه است:

آجوار: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.

احمد آباد: نیم فرسخ بیشتر مغربی شیراز است.

ارزنان: فرسخ و نیمی میانه مشرق و جنوب «شیراز» است.

ازرقان: در کتاب مزارات شیراز نوشته است: شیخ عبد الله ازرقانی «۲» از معارف علمای زمان خود بود و شیخ کبیر ابو عبد الله محمد بن خفیف شیرازی از او روایت حدیث کند و در جانبی از اطراف شیراز منزل داشت و به برکت آن جناب، قریه‌ای معمور گردید و در سال ۳۴۰ هجری وفات یافت و این قریه پنج فرسخ میانه شمال و مشرق شیراز است. شماره خانه‌های آن از هزار بگذرد و عموم این خانه‌ها از خشت خام و چوب است. چندین حمام و مسجد و کاروانسرا دارد و معیشت اهالی آن از زراعت و پیلهوری و معامله کاری و کاروان‌کشی با خر و اسب و استر است «۳». و از علمای زرقان: حاجی میرزا محمد علی مشهور به حاجی آخوند است.

و از اعیان این قریه است: سلسله ابراهیم خان کدخدای این قریه و چندین سال است قاعده‌ای در کدخدائی این قریه باقی نمانده «۴»، هر وقتی به کسی داده می‌شود.

هر دو سه روز و پاره‌ای از اثر ستاره‌ای چرخ فلک همی زند بر در کس نقاره‌ای امیری: فرسخی جنوبی «شیراز» است.

انجیره: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

ایزد خواست: ۸ فرسخ میانه مشرقی «شیراز» است.

بابونک: ۳ فرسخ مشرقی «شیراز» است.

برم دلک: ۲ فرسخ مشرقی شیراز در سینه کوهی چهار صورت بر سنگ نقش کرده‌اند دو صورت در طاقچه‌ای، دو صورت دیگر هم در طاقچه‌ای دیگر و در دامنه این کوه نیزار و چشمه آب و چندین درخت بید است و تمثال آن چهار صورت در برگ آینه این کتاب نوشته شود.

برم شور: ۴ فرسخ میانه مشرق و جنوب «شیراز» است.

(۱). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۶: دهستان حومه را (قره باغ) خوانده‌اند، این دهستان دارای ۱۳۹ قریه است که ۳۲ قریه آن کوهستانی و سردسیر و ۱۰۷ قریه بقیه در جلگه و دشت واقع است (قصر ابو نصر) در این حومه است و نقوش و حجاریهای عصر هخامنشی نظیر تخت جمشید در آن دیده می‌شود. ر ک: آثار العجم، ص ۱۳۰ حدود العالم، ص ۱۳۴، فارسنامه ابن بلخی ۱۶۰ و ۱۶۴ و ر ک: فرهنگ جغرافیایی، ج ۷.

(۲). ر ک: مزارات شیراز، ص ۵۷: هزار مزار ص ۳۱: عبد الله بن جعفر و شیراز نامه زرکوب، ص ۱۳۴.

(۳). (درخت رزش بسیار است مردمان آن اکثر صاحب مالند و کارخانه‌های جولائی (کرباس بافی) متعدد دارد.) آثار العجم، ص ۱۳۰.

(۴). در متن: (بمانده).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۹۰

بیشه برم دلک

تمثال برم دلک

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۹۱

تمائیل قصر ابو نصر

صورت عمارت خرابه کیانی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۹۲

بزین: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

پس کوهک: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

پل برنجی: ۴ فرسخ جنوب «شیراز» است.

پودنک: فرسخی مشرقی «شیراز» است.

بید زرد «۱»: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.

تبدان: ۴ فرسخ جنوبی «شیراز» است.

ترکان: فرسخی میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.

تفیهان: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.

تل خداهش: فرسخی کمتر مغربی «شیراز» است.

جعفر آباد: فرسخی میانه جنوب و مشرق «شیراز» است. فارسنامه ناصری ج ۲ [۱۲۹۲] ۱۹ - بلوک حومه شیراز ص: ۱۲۸۸

اد: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.

جواچی: ۳ فرسخ جنوبی «شیراز» است.

جویم: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

حسین آباد: ۲ فرسخ کمتر میانه شمال و جنوب (۴) «شیراز» است.

خاتونک: ۱ فرسخ و نیم جنوبی «شیراز» است.

خرچول: ۳ فرسخ کمتر مشرقی «شیراز» است.

خلار: ۹ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است. انگور دیمی خلار را ارامنه و یهود شیراز به چهار چندان قیمت انگور شیراز

خریده، شراب ساخته، حمل فرنگستان کرده به قیمتهای گزاف می‌فروشد.

داریان: ۷ فرسخ مشرقی «شیراز» است.

دایجان برهان آباد: ربع فرسخی میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.

دست خضر: فرسخی بیشتر مشرقی «شیراز» است.

دشت چنار: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.

دودمان: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق شیراز است، مظفر بن یاقوت در سال ۳۰۰ هجری از جانب المقتدر بالله عباسی

فرمانروای لشکر فارس بود، قریه دودمان را احداث فرمود.

دوده «۲»: ۸ فرسخ مشرقی «شیراز» است.

دوده زرقان «۳»: ۴ فرسخ میانه شمال و مشرق «شیراز» است.

دو کوهک: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

ده پیاله: نیم فرسخ جنوبی «شیراز» است.

ده شیخ: ۴ فرسخ مغربی «شیراز» است.

دهک: ۵ فرسخ جنوبی «شیراز» است.

ده کره: فرسخی میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

(۱). (بید زرد علیا و سفلی) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۶.

(۲ و ۳). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۶: (دودج) و (دودج زرقان).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۹۳

ده نو: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.

دینکان «۱»: ۱ فرسخ [و] نیم میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

زرقان: همان ازرقان است.

سختویه: مشهور به سختان در خارج دروازه قصابخانه شیراز که سابقا دروازه فسا، می گفتند، پهلوی باروی شیراز، میانه جنوب و مشرق شیراز، از موقوفات مدرسه منصوریه شیراز است که شرح آن در ذیل بقاع شیراز گذشت و تاکنون به عنوان وقفیت در تصرف نگارنده این فارسنامه است.

سعدیه: نیم فرسخ بیشتر مشرقی «شیراز» و خانقاه شیخ سعدی شیرازی در آنجاست.

سلطان آباد: فرسخی بیشتر جنوب «شیراز» است.

سنگانک: ۳ فرسخ جنوب «شیراز» است.

سهل آباد: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.

شاه پورجان: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.

شاه قلی بکی «۲»: فرسخی بیشتر مغربی «شیراز» است.

شاهیجان: چارک فرسخی مشرق «شیراز» است.

شریف آباد: نیم فرسخ مشرقی «شیراز» است.

شمس آباد سفلی: فرسخ و نیم مشرقی «شیراز» است.

شمس آباد علیا: یک فرسخ و نیم بیشتر مشرقی «شیراز» است.

شورغان: یک فرسخ و نیم میانه مشرق و جنوب «شیراز» است.

شول: ۹ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

شیب بازار: دهاتی میانه جنوب و مشرق شیراز است از نواحی حومه، آنها را، شیب بازار و قری الاسافل گویند برای آنکه امیر عضد الدوله دیلمی شهری دیگر مشتمل بر چندین بازار در خارج شیراز بساخت و از آن روز تاکنون که اثری از شهر نیست، دهات واقعه در زیر آن شهر را «شیب بازار» گویند.

شیخ بود: ۵ فرسخ شمالی «شیراز» است.

شیخ علی چوپان «۳»: فرسخی جنوبی «شیراز» است.

صغاد: همان «چغاد» است که نوشته شد.

ظفر آباد: ۴ فرسخ جنوبی «شیراز» است.

ظهورک: ۳ فرسخ مشرقی «شیراز» است.

عادل آباد «۴»: فرسخی میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.

عائلی: یک فرسخ و نیم جنوبی «شیراز» است.

(۱). در متن (دینه کان).

(۲). (شاقل بیگی) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۶.

(۳). رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۶، جزو دهات دهستان حومه: (قره باغ) که دارای ۱۳۹ ده است.

(۴). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۹۴

علی آباد «۱»: ۲ فرسخ و نیم مشرقی «شیراز» است.

علی آباد شیب بازار: دو فرسخ جنوب «شیراز» است.

فیروزان: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.

قبال آباد: ۲ فرسخ مشرقی «شیراز» است.

قبله: نیم فرسخ کمتر مغربی «شیراز» است.

قره باغ: نام ناحیه‌ای است میانه جنوب و مغرب «شیراز» به مسافت فرسخی بیشتر.

قصر ابو نصر «۲»: فرسخی بیشتر مشرقی «شیراز» است بر کوه شمال. قصر ابو نصر چهار درگاه هر یکی از سه سنگ که دو بازوی

هریک از سه ذرع شاه گذشته و پهنای هر یک ذرع و نیمی بیشتر است و در هر دو بازوی آنها از جانب داخل دو صورت آدمی از

سنگ تراشیده و این چهار درگاه بر چهار جانب عمارتی بوده که درازی هر ضلعی از آن نزدیک به دوازده ذرع است و اکنون از

آن عمارت جز آن چهار درگاه، چیزی باقی نیست و بر سنگهائی که دیوار آن عمارت بود، افتاده است، صورت آدمی و جانوران

بسیار تراشیده‌اند و رنگ تمام این سنگها سیاه و تمثال آنها در برگ گذشته این کتاب است و در داخل دره‌ای از این کوه جایی

است که آن را مسجد حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام، گویند.

قصر الدشت «۳»: فرسخی میانه مغرب و شمال «شیراز» است و تمام باغستان شیراز در دوره قصر الدشت است.

قصر شهریار «۴»: فرسخی میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.

قلات: ۵ فرسخ میانه مغرب و شمال «شیراز» است.

قمشه: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

کاظم آباد «۵»: ۶ فرسخ مشرقی «شیراز» است.

کت اسپست «۶»: فرسخی میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.

کچل آباد «۷»: فرسخی میانه جنوب و مغرب شیراز است و این قریه را «کچل بیک ذو القدر» در سال ۹۰۹، احداث کرده، آنرا کچل

آباد گفتند یا آنکه مصطفی خان کچل افشار که مدتی در فارس فرمانروا بود و حضرت شاه عباس در سال ۹۹۸ در شیراز او را

بکشت، آن ده را ساخته است.

کچل احمدی: ۱۲ فرسخ مشرقی «شیراز» است.

کچی «۸»: یک فرسخ و نیم جنوبی «شیراز» است.

گردخون «۹»: یک فرسخ بیشتر جنوب و مشرق «شیراز» است.

- (۱). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
- (۲). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
- (۳). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
- (۴). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
- (۵). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
- (۶). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷: به صورت (کتس پس).
- (۷). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
- (۸). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
- (۹). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۹۵

گرسکان: فرسخی بیشتر جنوب «شیراز» است.

کرونی «۱»: یک فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.

کشن «۲»: فرسخی مغرب «شیراز» است.

گشنکان «۳»: ۵ فرسخ مشرقی شیراز است، محصول شتوی آن دیمی است و صیفی آن از آب چاه اندک شور و تنباکوی آن شهرتی دارد.

کفر «۴»: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.

کفتراک «۵»: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.

کلستان «۶»: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

کندشلو سرچشمه: ۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

کندشلو کوسه: ۷ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

کوتاهی «۷»: نیم فرسخ کمتر جنوبی «شیراز» است.

کوشک بی بی خدیجه «۸»: یک فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

کوشک بیدک «۹»: ۴ فرسخ جنوب «شیراز» است.

کوشک مولا «۱۰»: ۵ فرسخ و نیم مشرقی شیراز است.

کوشک میدان «۱۱»: نیم فرسخ جنوبی «شیراز» است.

گویم «۱۲»: همان «جویم» است.

کهن آباد: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.

لابیشه: ۶ فرسخ مشرقی «شیراز» است.

لپوئی «۱۳»: ۵ فرسخ شمالی «شیراز» است.

محمود آباد «۱۴»: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «شیراز» است.

مرغان: ۲ فرسخ مشرقی «شیراز» است.

مسجد بردی: همان قصر الدشت است.

- (۱). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷: (کرانی).
- (۲). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
- (۳). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷، در متن: (گشنه کان).
- (۴). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷: (کفری).
- (۵). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
- (۶). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
- (۷). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
- (۸). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷: کوشک بی بی چه.
- (۹). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
- (۱۰). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
- (۱۱). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
- (۱۲). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
- (۱۳). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷.
- (۱۴). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۹۶

معز آباد «۱»: فرسخی جنوبی شیراز است. ملک زرخید مؤلف این فارسنامه ناصری بود که به دو نفر پسر خود میرزا سید محمد و میرزا احمد بخشیده است و اکنون ملک آنهاست. مهارلو: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است. مهر آباد: ۱۳ فرسخ مشرقی «شیراز» است. نصر آباد: یک فرسخ و نیم مشرقی «شیراز» است. وزیر آباد: یک فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.

حیاط داود:

نام ناحیه‌ای از نواحی دشتستان است که در ذیل دشتستان نوشته شود.

خسو:

ناحیه جنوبی بلوک داراب است که نوشته شود.

[۲۰] - بلوک خشت «۲»

[خشت در لغت قسمی از حلوا باشد که آنرا در ظرفی ریخته تا یک پارچه و قرص شود و چون خرمای این بلوک را که شیرین تر از حلواست در جلد کرده، یک پارچه شده، حمل اطراف کنند، این بلوک را خشت گفته‌اند.] «۳»
میانه مغرب و جنوب شیراز است، از گرمسیرات فارس است، نخلستان بسیار دارد، محصول شتوی آن، گندم و جو دیمی و فاریابی و

خشخاش و صیفی آن پنبه و کنجد و تنباکو و هندوانه و شلتوک، شکار آن بز و پازن و قوچ و میش کوهی و آهو و کبک و دراج و تیهو و کبوتر و بلدرچین و در زمستان چاخرق و هوبره و کلنگ [می‌باشد].

و درازی آن از: «جمیله» تا «بیکرزی» ۸ فرسخ، پهنای آن از «رودک» تا «سیاه منصور» باز ۸ فرسخ «۴»، آبش از رودخانه شاپور کازرون، بساتین آن بیشتر نخلستان و انار و مرکبات و این بلوک محدود است از جانب مشرق به نواحی کازرون و از شمال به ماهور میلانی و از مغرب به ناحیه شبانکاره دشتستان و از جنوب به ناحیه دالکی دشتستان و قصبه این بلوک را نیز خشت «۵» گویند ۲۷ فرسخ از شیراز دور افتاده است. بیشتر خانه‌های خشت، از کنده و شاخه و برگ نخل است و چند خانه اعیان آن از خشت خام و گل و چوب نخل است و شماره آنها نزدیک به ۵۰۰ خانه است و ضابط و حاکم این بلوک سلسله زال خان خشتی است، جد اعلای آنها، حاجی نعمت‌الله جهرمی است به وسیله‌ای از بلوک جره با عیال وارد قصبه خشت گشته، رحل اقامت انداخته، از سرمایه خود، ضیاع و عقاری خرید، یکی از ارکان بلوک خشت گردید و سالها باقی بماند.

و ولد الصدقش مزارع محمد علی نعم الخلف آمده، به جای پدر برقرار گردید و چون

(۱). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۸.

(۲). المسالك و الممالک، ص ۴۴ و ۴۵.

(۳). این بخش در هامش کتاب آمده است.

(۴). در جام جم، ص ۶۰۱ واقع در ۲۹ درجه و ۳۰ دقیقه عرض و ۵۱ درجه و ۱۴ دقیقه طول جغرافیائی است.

(۵). فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۴۳: (خشت و کمارج دو شهر کند) و ر ک: فرهنگ جغرافیایی، ج ۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۹۷

اهالی بلوک خشت بر ضابطی که در تحت اقتدار خوانین افشار کازرونی بود، بشوریدند، مزارع - محمد علی [را] که شجاعتی قرین کیاست داشت، به ضابطی خود برداشته، دیوانیان عظام او را به لقب خانی سرافراز فرموده، محمد علی خان گردید.

و بعد از او پسرش رستم سلطان به جای پدر نشست و چون وفات یافت، پسرش زال خان خشتی به جای او برقرار گردید و بعد از او، ولد الصدقش محمد حسین خان خشتی به جای پدر حکومت نمود و بعد از وفاتش، خلف الصدق او حاجی محمد هاشم خان خشتی به جای او نشسته و در سال ۱۲۷۰ و اند در سر پل آبگینه کازرون به دست محمد حسین خان برادرزاده خود کشته گشت.

و پسرش حسن علی خان به حکومت خشت برقرار گردید و در سال ۱۲۹۲ به وسیله نارضامندی پیشکاران فارس، حسین قلی خان قورت بیگلو، میرینج، مأمور به گرفتن حسن علی خان گشته، بعد از ورود به خشت به نرمی و ملایمت بلکه به سوگند قرآن مجید او را به نزد خود طلبید، بعد از ملاقات حکم به گرفتن او نمود مدافعه کرده، تیر تفنگی بر ران حسن علی خان آمده، او را گرفتند و اموال او را بردند و او را در میانه خشت و کازران، خبه نموده، گفتند از زخم گلوله بمرد و در سال دیگر در همان روز در طهران برادرهای حسین قلی خان قورت بگلو، او را در سر میراث پدر کشتند.

هر بد که می‌کنی تو مپندار کان بدی گیتی فرو گذارد و گردون رها کند

وامی است کرده‌های بدت پیش روزگارد هر کدام دور که خواهد ادا کند و بعد از وفات حسن علی خان ضابطی را به محمد قلی خان پسر عموی او دادند.

و از علمای قصبه خشت است: جناب سید محمد تقی خشتی شرحی بر زبده اصول شیخ بهاء الدین عاملی، طاب ثراهما نوشته است و در سال ۱۲۲۰ وفات یافت.

و از علمای حالیه این قصبه است: جناب حاجی شیخ محمد هاشم خشتی خلف الصدق مرحوم شیخ کرم ولد الصدق شیخ محمد

هاشم عرب خزاعی.

جعفر خان شاعر خشتی از اعیان قصبه خشت است. زمانی که حاجی خلیل خان کراوغلی - قزوینی، سفیر هندوستان بود، در صحرای خشت، خیمه و خرگاه زده بود، جعفر خان فرموده است:

چرخ نهمین گفت به خورشید منیر در رفعت و نور ما دو بودیم شهیر

انور ز تو ارفع ز خودی بینم چیست خور گفت بود قبه و خرگاه سفیر و بلوک خشت مشتمل است بر ۲۵ ده آباد:
بزین: فرسخی مغربی «خشت» است.

بورکی سفلی: فرسخی جنوب «خشت» است.

بورکی علیا: فرسخی میانه جنوب و مغرب «خشت» است.

بیکرزی: فرسخی مغربی «خشت» است.

چغاسنی: ... «خشت» است «۱».

جمیله: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «خشت» است.

حاجی غلامی: همان بورکی علیاست.

(۱). چنین است در اصل.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۹۸

خشت: همان قصبه خشت است.

خشم چروم «۱»: اصل خشم، خشم به حاء بی نقطه است که ایل و طایفه باشد، جماعتی از ایل چروم کوه گیلویه آمده، در این جای توطن نموده‌اند، به نام آنها مشهور گردید، ۲ فرسخ کمتر میانه شمال و مشرق خشت است.

خشم جتی «۲»: فرسخی کمتر، مشرقی «خشت» است.

خواجه جمالی: به مسافت کمی جنوبی «خشت» است.

داغانی: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مغرب «خشت» است.

دشت کور سفلی: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خشت» است.

دشت کور علیا: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «خشت» است.

رودک: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «خشت».

سیاه منصور «۳»: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خشت» است.

شهناز خانی: فرسخی شمالی «خشت» است.

کان سرخ: ۳ فرسخ کمتر میانه جنوب و مغرب «خشت» است.

گروگاه: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق «خشت» است.

کمارج: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «خشت» است.

کنار تخته «۴»: فرسخی میانه جنوب و مشرق «خشت» است.

محل دین: مسافت کمی شرقی «خشت» است.

مزارعی: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خشت» است.

میلک: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خشت» است.

هیکانی: نیم فرسخ شمالی «خشت» است.

[۲۱]- بلوک خفر «۵»

اشاره

خفر در اصل «خبر» به بای ابجد است یعنی محکم و استوار و پیچیده، میانه جنوب و مشرق شیراز است. درازای آن از «تادوان» تا «اشکوری» ۹ فرسخ، پهنای آن از «خانه کهدان» تا «باغ کبیر» ۴ فرسخ محدود است از جانب مشرق به بلوک فسا و از سمت شمال به بلوک سروستان و از مغرب به بلوک خواجه و میمند و از جنوب به بلوک صیمکان، هوای خفر از

(۱). در فهرست دهات فارس در آخر همین کتاب: (خشم چرام).

(۲). در فهرست دهات فارس در آخر همین کتاب: (خشم جت).

(۳). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۲: سیاه منصور سفلی و سیاه منصور علیا جزو دهات دهگانه دهستان مزارعی است.

(۴). رک: آثار العجم، ص ۳۶۵.

(۵). (خبر، شهری وسط است بزرگتر از کوار، هوای معتدل دارد و در آن حدود از آن بهتر هوا نیست و آبش گوارنده است و زمینش غله بوم و میوه‌های سردسیری و گرمسیری همه در او باشد و نیکو بود و قلعه محکم دارد و آن را (تیر خدا) خوانند و در او نخجیر کوهی و دشتی، فراوان بود.) نزهة القلوب، ص ۱۱۶- آثار العجم، ص ۱۷. و رک: اقلیم پارس، سید محمد تقی مصطفوی ص ۸۶ و ۳۵۷ و (شهرستان جهرم) ص ۲۲۰ بعد.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۲۹۹

گرمی مایل به اعتدال، درختان سردسیری و گرمسیری در هر باغش فراوان، خرما و شلیل بهتر از انبه هند و گیلاس آذربایجان، به و نارنجش خوبتر از ترنج بغداد و سیب خراسان،

حدائقش زده پهلو به هشت باغ بهشت‌ز گونه گونه فواکه ز گونه گونه ثمار فصل خریف و زمستان و بهارش ضرب المثل است. شیخ نظامی (رحمة الله علیه) فرموده است:

شمال انگیخته هر سو خروشی زده بر گاو چشمش پیل گوشی

زمین نطع شقایق پوش گشته چمن پر مهد مرزنگوش گشته

سهی سرو از چمن فامت کشیده ز عشقش لاله پیراهن دریده

بنفشه تاب زلف افکنده بر دوش گشاده باد نسرین را بناگوش

هوا بر سبزه گوهرها گسسته زمررد را به مروارید بسته

ز هر شاخی شکفته نوبهاری گرفته هر گلی بر کف نثاری

نوای بلبل و آواز دراج شکیب عاشقان را کرده تاراج شکار این بلوک، بز و پازن، قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو و دراج و بلدرچین و در فصل پائیز هوبره و چاخرق و برای آنکه جلگای آن تنگ و سنگلاخ است، آهو یافت نشود، زراعتش بیشتر شلتوک، آبش از رودخانه کوار و چشمه‌سار است، هیچ قریه‌ای، بی باغ از درختان سردسیری و گرمسیری نباشد، بازار زمستانه شیراز، گرم از میوه‌های گوناگون خفر است و مردمان بزرگ از خفر برخاسته «۱» است مانند:

اعلم علماء زمان: مولانا شمس الدین محمد علامه خفری، همت را بر افاده علوم گماشت و به اندک زمانی سرآمد فضلا گردید، در کتاب روضات الجنان نوشته است: جناب مولانا از اعظم تلامذه سید المدققین، صدر الحکماء المحققین، امیر صدر الدین محمد دشتکی شیرازی بود، چون اعلیحضرت شاهنشاه مصطفوی نسب، صفوی حسب؛ شاه اسماعیل اول، طاب ثراه، ممالک ایران را از خار و خس بیگانگان پیراست، حکم فرمود که خطبه خوانان بر منابر مسلمانان تولی به آل پیغمبر (ص) و تبراً از خلفای ناحق و تابعین آنها را بخوانند و چون خطیب در مسجد جامع عتیق شیراز، خطبه را به آن منوال بخواند، داماد علامه خفری که متعصب در مذهب خود بود با کمال فزع از مسجد درآمده، خدمت مولانا رسیده، واقعه را بگفت و جناب مولانا در جواب او فرمود این جماعت از اجلاف عرب بودند اگر تو هم تبری کنی دور نباشد.

باز در این کتاب نوشته است: به فرمان شاه اسماعیل، علمای سنت و جماعت را از فتوا و مسئله گوئی باز داشته، در هر بلدی عالمی اثنی عشری گماشتند و علامه خفری که مذهب اثنی عشری را تازه قبول کرده بود و از مسائل اثنی عشری اطلاعی نداشت، در شهر کاشان رحل اقامت انداخت و مردمان کاشان مسائل مذهبی را از او پرسیده، جوابی بر طبق سلیقه و عقل سلیم خود می داد و چون جناب مجتهد الزمانی شیخ علی کرکی جبل عاملی، به کاشان رسید،

(۱). در متن: (برخواسته).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۰۰

از مسائل و جوابهای مولانا مطلع گشته، همه را یا مطابق با فتاوی علماء شیعه یا جانب اقوی از مواضع خلاف یافت و مولانا را تحسین فرمود و این مقالات اقوی دلیلی است بر صحت قاعده حسن و قبح عقلین.

و از مصنفات علامه خفری کتاب منتهی الادراک [است] که در برابر کتاب نهیة- الادراک علامه شیرازی، تصنیف فرموده و کتاب شرح تذکره خاتم الحکما خواجه نصیر الدین- طوسی (علیه الرحمه) و نام آن شرح را «تکمله» فرموده و رساله در حل ما لا ینحل و حاشیه بر اوایل شرح تجرید ملا علی و بر الهیات آن شرح و حاشیه بر اوایل شرح حکمة العین، و در سال ۹۳۰ و اند وفات یافت. و از آثار قدیمه در این بلوک «۱»: بقعه قبر حضرت جاماسب حکیم است در پهلوی مشرقی قریه «کراده» یک فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر خفر، عمارتی چار گوشه، بی روزنه و درگاه از سنگ تراش و گچ به ارتفاع ۵ ذرع یا کمتر و درازی هر ضلعی از آن ۶ ذرع یا بیشتر بر قبر جاماسب ساخته‌اند و معلوم می شود که این عمارت بی رخنه و درگاه در زمان مسلمانان بر آن قبر ساخته‌اند و بر سنگها در دوره بالای آن عمارت به خطی که میانه ثلث و کوفی است نوشته‌اند «۲»:

استعمر طلبا لجزیر الثواب و اتقن آمنة من الیم العقاب فی زمن الملک العادل: المجد لملوک الاسلام، الفخر لسلطین العجم، صاحب السیف و القلم، غیاث الحق و الدنیا و الدین کیخسرو زیدت «۳» معدلته حسام الملک حسن الدمانندی تقبل الله منه الحسنات و یعفو «۴» عنه السیئات، العمارة التي كانت منسوبة الى الحکیم قدیم الحکماء المحققین الخسروانین الواقعة فی قریة خاو من ولایة خفر. زیاده بر این ناخوانده «۵» بماند.

در فارس مشهور است هر فرمانروائی از برابر این قبر بگذرد و از اسب پیاده نگرود در آن سال از فرمانروائی معزول گردد و حضرت اشرف والا حاجی فرهاد میرزا معتمد الدوله فرمودند من این تجربه را کرده، پیاده نگشته، در سال ۱۲۵۸ از آنجا گذشتم و در همان نزدیکی از ایالت فارس معزول شدم.

و ضابطی این بلوک از زمان قدیم با سلسله سادات حسینی خفری بود، برای نفاقی که فیما بین آنها افتاد، املاک خود را فروخته در راه دشمنی با یکدیگر و تمنای حکومت، خرج نموده، پس از دست تنگی، حکومت را بدرود کرده، به کدخدائی دهات راضی شدند و پس از اندکی از کدخدائی افتاده به رعیتی راضی شده‌اند و از آنها میرزا فضل الله باب ناری باقیمانده است:

ستیزه به جائی رساند سخن که ویران کند خانه‌های کهن

(۱). ر ک: اقلیم پارس، ص ۸۶، آثار العجم، ص ۱۹.

(۲). ر ک: اقلیم پارس ص ۳۵۸ بعد در مورد بنای تاریخی معروف به بقعه خلیفه در خفر.

(۳). در متن: (زید).

(۴). در متن: (یعف).

(۵). در متن: (ناخوانده).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۰۱

و قصبه این بلوک را نیز «خفر» گویند، ۱۸ فرسخ از شیراز دور است و عموم خانه‌های آن از خشت خام و گل و چوب است و شماره خانه‌های آن نزدیک به ۱۰۰ خانه است و کلانتر آن بلوک ملا عابد خانه کهدانی پسر ملا محمد علی است و «خانه کهدان» ۵ برابر بلکه بیشتر از شهر خفر بزرگتر است و تمام املاک بلوک خفر، ملک اهالی شیراز گشته است جز «خانه کهدان». و دهات خفر بر این وجه است «۱»:

آب سرد: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر خفر است.

آباد شاپور: به مسافت کمی مغربی شهر خفر است.

آسمان گرد: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

اسماعیل آباد: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب شهر خفر است.

اشکوری: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر خفر است.

باب نار «۲»: به مسافت کمی مشرقی شهر خفر است.

بادامچه: ۳ فرسخ مشرقی شهر خفر است.

بادگان: ۶ فرسخ و نیم جنوبی شهر خفر است.

باروس: ۷ فرسخ جنوبی شهر خفر است.

باغ کبیر: ۶ فرسخ جنوبی شهر خفر است.

بالا شهر: فرسخی مغربی شهر خفر است.

برایجان: ۳ فرسخ مغربی شهر خفر است.

بیر: یک فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

تادوان «۳»: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

چرک: ۳ فرسخ مشرقی شهر خفر است.

جزه «۴»: نیم فرسخ کمتر، جنوبی شهر خفر است.

جلال آباد: ۳ فرسخ بیشتر مشرقی شهر خفر است.

خافت: ۴ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

خانه کهدان یا خانه کادان: یک فرسخ و نیم مشرقی شهر خفر است.

راهکان: ۶ فرسخ [و] نیم جنوبی شهر خفر است.

زرجان: یک فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

(۱). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۸: ۵۱ ده را جزو خفر ضبط کرده است.

(۲). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۸: (آب انار).

(۳). (به مسافت سه فرسنگی (خفر) واقع می‌باشد در آنجا تنگی است میان دو کوه که چندان بهم فاصله ندارد و در آن تنگ از دو طرف به ردیف خانه‌های بزرگ و غرفه‌ها در سنگ نقر شده از پائین که به بالا نظر افکنند محل تماشاست و چون در آن غرف پا نهند مقام حیرت، تمام دخمه بوده که اموات را در آن می‌گذارده‌اند و خطوطی در آنها دیده نمی‌شود یکی از دخمه‌ها بسیار وسیع و گشاده است و مثل بازار طولانی، جز به مدد چراغ در آن نتوان گردش نمود و بعضی بر آنند که انتهایش دیده نشده است، زیرا بسی هولناک و بیم هلاک است می‌نماید که آن دخمه‌ها قبور سلاطین باشد) آثار العجم، ص ۴۱۳.

(۴). جزه: (گزه) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۵۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۰۲

زیتون: یک فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

شرقی: ۲ فرسخ کمتر، میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

شهر خفر: همان قصبه این بلوک است.

صغاد: یک فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

طاحونه: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

عابد آباد: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر خفر است.

علی آباد: ۲ فرسخ مغربی شهر خفر است.

غربی: یک فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

فشان: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

قالینی: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

قلعه گوکان: ۶ فرسخ کمتر، جنوبی شهر خفر است.

کته: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

کراده: فرسخی میانه جنوب و مغرب شهر خفر است.

کرفت: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر خفر است.

گل برنجی: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

گنگ: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر خفر است.

گوکان: نام ناحیه جنوبی خفر است و ۵ ده در اوست: باروس، باغ کبیر، بادگان، راهکان، قلعه گوکان.

محمود آباد: ۳ فرسخ بیشتر مغربی شهر خفر است.

مزرعه مورد: یک فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق شهر خفر است.

نعمت آباد: ۲ فرسخ مغربی شهر خفر است.

بلوک خفر

اکنون جزء بلوک مرودشت است.

[۲۲] - بلوک خنج «۱»

از گرمسیرات فارس است، در جانب جنوبی شیراز، درازی آن از قریه «بگرد» تا «کورده» ۱۵ فرسخ، پهنای آن از «تنگ باد» تا «چاه مینا» ۹ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به لارستان و نواحی بلوک بیدشهر و از سمت شمال باز به نواحی بیدشهر و بلوک افزر و نواحی بلوک اربعه و از مغرب به بلوک گله‌دار و از جنوب به بلوک اسیر و علا مرو دشت.

شکارش بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو و بلدرچین و در یک ناحیه این بلوک که «جرمشت» گویند مرغ دراج فراوان است. کشت این بلوک گندم و جو دیمی و فاریابی و تنباکو و پنبه و کنجد و در ناحیه «جرمشت»، شلتوک و در سال افغانی برای اتحاد مذاهب اهالی این بلوک با افغانان در خرابی شهر شیراز کوششها نمودند و بعد از استیلای نادر شاه

(۱). ر ک: نزهة القلوب، ص ۱۸۶. آثار العجم، ص ۴۱۵. جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۰. و (لارستان کهن) تالیف احمد اقتداری، ص ۱۲۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۰۳

به سزای خود رسیدند و در زمان قدیم شهری معمور و دهاتی آباد و نخلستانها و باغها داشته و اکنون بی‌رونق و خراب افتاده است و ضابطی این بلوک سالهاست با خوانین ایل قشقائی است. آب این بلوک در ناحیه «جرمشت» از رودخانه افزر است و در سایر نواحی آن از گاوچاه و باران. و نام قصبه این بلوک در اصل «خنک» به ضم خاء و سکون نون و کاف فارسی بوده یعنی گوشه بیغوله و بعد از تصرف عربی، کاف مبدل به جیم گشته آنرا «خنج» گویند، نزدیک به ۶۰ فرسخ از شیراز دور است. در قدیم نزدیک به ۶۰۰۰ خانه داشت و لوازم شهری از مساجد و بازار و کاروانسرا و مدرسه و حمام و عمارات خیریه در او فراوان بوده که آثار آنها پیداست، صحن مسجد جامعش وسیع، طاقهای اطراف و شبستانش را از سنگ تراش و گچ ساخته، هنوز بر نیمه آبادی باقی است و دو مناره بسیار بلند در دو جانبش مانده، شاید پنجاه هزار تومان نقد این زمان به خرج این مسجد رفته است. چندین مناره دیگر از آجر و گچ در کناره سایر مساجد و مدارس باقی است. آب خوردن این شهر از آب‌انبارها که از آب باران پر شود و شماره خانه‌های شهر خنج در این زمان به ۳۰۰۰۰ درج خانه نمی‌رسد. عرض آن از خط استوا ۲۷ درجه و ۵۷ دقیقه، طول آن از رصدخانه انگلستان ۵۳ درجه و ۳۰ دقیقه، انحراف قبله آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است.

و چندین نفر از علما و مشایخ از شهر خنج برخاسته‌اند مانند:

علامه زمان و نادره دوران حکیم افضل الدین محمد بن نامار «۱» بن عبد الملک خنجی شرحی که بر کتاب قانون شیخ الرئیس ابو علی سینا (علیه الرحمه) نوشته است، تاکنون در میانه حکما و فضلائی اطبا مشهور و باقی است و در حدود سال ۵۰۰ و اند، زمان تألیف شرح خنجی بر قانون است. و مانند:

قاضی زین الدین علی بن روزبهان خنجی: در کتاب مزارات شیراز در شرح حال او نوشته است: قدوه ارباب علم و تقوی و اسوه اصحاب درس و فتوی، قاضی زین الدین علی بن روزبهان خنجی، جمع نمود میانه مشروع و منقول و تصنیف نمود در فروع و اصول و از تصنیفات اوست:

کتاب معتبر در شرح مختصر اصول ابن «۲» حاجب و کتابهای دیگر و در سال ۷۰۷ در شیراز وفات یافت و در مدرسه شاهی مدفون گردید. و مانند:

شیخ اویس بن عبد الله خنجی: در کتاب مزارات شیراز، نوشته است «۳»، قدوه عباد و اسوه زهاد بود در ایام ریاضت خود ۴۰ روز هیچ نخورد و نیاشامید و به خواب نرفت و محتاج به وضو نشد و در سال ۷۹۰ در شیراز بمرد. «۴» و دهات توابع خنج بر این وجه

است: «۵»

آب: ۶ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «خنج» است.

آشنا: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خنج» است.

(۱). در متن: (تامار) ر ک: (لارستان کهن) ص ۱۳۷: (نامور) و ص ۱۵۶ همان کتاب.

(۲). در متن: (این).

(۳). ر ک: مزارات شیراز، ص ۱۲۱، هزار مزار ص ۳۱۶.

(۴). برای اطلاع بیشتر از بزرگان خنج رجوع شود به (لارستان کهن) ص ۱۳۵ تا ۲۰۵.

(۵). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۰: آمده است که خنج دارای ۴۳ قریه است که ۱۲ قریه آن کوهستانی و

بقیه در جلگه واقع شده.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۰۴

امین آباد: ۱۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «خنج» است.

باغان: ۷ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خنج» است.

باغ بیشه: ۱۰ فرسخ میانه شمال و جنوب «خنج» است.

پدو: ۱۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «خنج» است.

بگرد «۱»: ۲ فرسخ و نیم مشرقی «خنج» است.

بیخو «۲»: ۱ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «خنج» است.

تخته: ۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «خنج» است.

تنگ باد: ۷ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «خنج» است.

چاه طوس «۳»: ۴ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «خنج» است.

چاه مینا: ۶ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خنج» است.

جرمشت «۴»: نام ناحیه‌ای است میانه شمال و مغرب «خنج» مشتمل بر امین آباد و پدو و فرح آباد و کورده.

چم کبکاب «۵»: ۲ فرسخ و نیم میانه خنج است!

جهله: ۶ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «خنج» است.

حمامی: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «خنج» است.

خنج: همان قصبه «خنج» است.

ده نو: ۱ فرسخ مشرق «خنج» است.

سه ده: نیم فرسخ میانه شمال و مشرق «خنج» است.

شهرستان: ۳ فرسخ کمتر، مشرقی «خنج» است.

فرح آباد: ۱۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «خنج» است.

کورده: ۱۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «خنج» است.

کهنو: ۳ فرسخ مغرب «خنج» است.

لاغر: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «خنج» است.

مز: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «خنج» است.
 مکو «۶»: ۶ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «خنج» است.
 نعلو: ۲ فرسخ و نیم مغرب «خنج» است.
 هفتوان: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «خنج» است.

- (۱). (بیقرد): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۳.
 - (۲). (بیخوبه): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۳.
 - (۳). (چاطوس): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۳.
 - (۴). (گرمشت): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۳.
 - (۵). چنین است در متن، ضمنا در فرهنگ جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۴ (چم ککو).
 - (۶). (مکویه): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۳ ..
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۰۵

«۲۳» - بلوک خواجه «۱»

بلوک کوچکی است در جانب جنوب شیراز، درازی آن از «مراد آباد» تا «دارنجان لر» ۴ فرسخ بیشتر، پهنای آن از «موک» تا قریه «سریزه کان» ۴ فرسخ.

محدود است از جانب مشرق به بلوک خفر و از سمت شمال به بلوک کوار و سیاخ و از طرف مغرب به بلوک کوه مره شکفت و از جنوب به فیروز آباد و میمند.

شکار آن بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو و گاهی دراج یافت شود، هوایی در کمال اعتدال دارد. زراعتش: گندم و جو و شلتوک و پنبه و کنجد، آبش از رودخانه هنیفان، از میان این بلوک گذشته به فیروز آباد، رود.

قصبه این بلوک «زنجیران» است. نزدیک به ۱۰۰ درخ خانه است و ۱۴ فرسخ از شیراز دور افتاده با آنکه انواع درختان سردسیری و انار و انجیر در این بلوک به خوبی به عمل آید، از بی‌اهتمامی اهل آن، باغی که قابل نوشتن باشد، ندارد و این بلوک مشتمل است بر پانزده ده آباد: «۲»

ابراهیم آباد: یک فرسخ در جانب جنوب «زنجیران» است.

اسماعیل آباد: فرسخی جنوبی «زنجیران» است.

باوربان «۳»: نیم فرسخ بیشتر میانه مغرب و جنوب «زنجیران» است.

برزگان: ۲ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «زنجیران» است.

جوه کان «۴»: نیم فرسخ بیشتر میانه مشرق و جنوب «زنجیران» است.

دارنجان لر «۵»: ۲ فرسخ بیشتر میانه مغرب و شمال «زنجیران» است.

زنجیران: همان قصبه خواجه است.

سریزه کان «۶»: ۲ فرسخ بیشتر جنوب «زنجیران» است.

سفیدرو «۷»: به مسافت کمی میانه جنوب و مغرب «زنجیران» است.

کنده رود: فرسخی مشرقی «زنجیران» است.

کوشک قاسم: نیم فرسخ جنوب «زنجیران» است.
 مراد آباد: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «زنجیران» است.
 موک: یک فرسخ و نیم بیشتر شمالی «زنجیران» است.
 مهکو «۸»: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «زنجیران» است.
 هنیفقان: فرسخی میانه جنوب و مغرب «زنجیران» است.

- (۱). آثار العجم، ص ۱۲۵: (دوازده فرسنگ و نیم از شیراز دور مایل به سمت جنوب، آبش از رودخانه).
 - (۲). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور از ۱۶ ده نام برده شده.
 - (۳). (باوریان): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۳.
 - (۴). (جوکان): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۵.
 - (۵). (دارنجان): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۵.
 - (۶). (سرینگان): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۵.
 - (۷). (سفیدویه): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۵.
 - (۸). (مهکویه سفلی، مهکویه علیا): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۵.
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۰۶

۲۴- بلوک خورموج «۱»

ناحیه‌ای از دشتستان است.

۲۵- بلوک خیر

ناحیه‌ای از اصطهبانات است.

۲۶- بلوک داراب «۲»

کلمه «دار» در لغت عجم به معنی «پرورنده» است، پس داراب یعنی پرورنده آب «۳» و این بلوک را به این نام گفته‌اند برای فراوانی چشمه‌های آب گوارا و رودخانه‌های بسیار و این بلوک را دارابجرد که در اصل داراب گرد است نیز گویند برای آنکه در شاهنامه فرموده است این شهر را داراب کیانی پسر بهمن که هم مادرش دختر بهمن بود، بساخت و گرد به معنی «شهر» باشد و «جرد» معرب آن است و چون همای دختر بهمن داراب را بزاد در صندوقش گذاشت [و] بر روی آب فرات روانه‌اش داشت و به این جهت او را داراب گفتند و این بلوک از گرمسیرات فارس است میانه مشرق و جنوب شیراز، درازی آن از «لای زنگو» تا «دبران» ۱۷ فرسخ، پهنای آن از «علی آباد بختاجرد» تا «گرم آباد خسو» ۸ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به بلوک سبعة و از شمال به بلوک نیریز و اصطهبانات و از مغرب به بلوک فسا و نواحی جهرم و از جانب جنوب به نواحی لارستان.

شکار داراب، بز و پازن پازهری و قوچ و میش کوهی و آهو و خوک داراب بیشتر از جاهای دیگر فارس باشد و کبک و تیهو و دراج و قمری و بلدرچین و در زمستان هوبره و چاخرق و مرغابی.

کشت و زرعش، گندم و جو و باقلا و خشخاش و شلتوک و پنبه و کنجد و ذرت و تنباکو و نخود و ماش، آب این بلوک از چهار

رودخانه کوچک است که هر یکی را آب رودی گویند و هر یک چندین ده و مزرعه را آب دهد و آب همه آب رودها، شیرین و گواراست:

اول: آب رود «رودبار» است که چشمه آن از «ایج» اصطهبانات برخاسته، از «تنگ شهباز» گذشته داخل جلگه داراب گردد.

(۱). رک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۲۱۰.

(۲). در حدود العالم، ص ۱۳۴: (داراگرد): (شهری است خرم و آبادان و بسیار خواسته و هوایی بد و از وی مومیائی خیزد که به همه جهان جائی دیگر نبود و اندر نواحی وی کوههاست از نمک سپید و سرخ و زرد و هر رنگی و از او خوانها کنند ...) در شاهنامه فردوسی، ج ۶، ص ۳۷۴، چاپ مسکو، بنای این شهر به داراب نسبت داده شده است.

و چنین است در بلعمی، (ص ۸۲، چاپ مشکور)، و مجمل التواریخ و القصص، ص ۲۹، و غرر اخبار ملوک الفرس، ترجمه هدایت، ص ۱۸۴، فارسنامه ابن بلخی، ص ۵۵، و نزهة القلوب، ص ۱۲۴ و ۱۳۹.

(۳). مرحوم بهار درباره این وجه تسمیه می‌نویسد: (شهرت دارابجرد که تصور شده است از لفظ (دارآب) و (گرد) مشتق است ناصواب است چه آن نام در اصل (دارابادگرد) است که بعدها (دارابگرد) و (دارابجرد) شده است. (بهار و ادب فارسی، ص ۲۲۴).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۰۷

دویم: آب رود شاه‌یجان است که از چشمه شاه‌یجان و چشمه گلابی داراب برخاسته است.

سیم: آب [رود] فسا رود مارود «۱» است، از چندین چشمه در حوالی ماده وان داراب برخاسته است.

چهارم: آب رود هشی است، از چشمه نقش رستم برخاسته است.

و این چهار آب رود، نواحی داراب را آب داده، در تنگ خسو یکجا گشته، آنرا آبرود خسو گویند که ناحیه خسوی داراب را آب دهد، هوای تابستان و آخر بهارش با آنکه گرم است، درختان سردسیری جز درخت گردو را نیکو پروراند نخل و نارنج و لیمو و ترنج و انار ملس و انگور و انجیر سفیدش، در خوبی ضرب المثل است، بساتینش در خزان و زمستان و بهار:

پراز میوه و سبزه و آب و گل برآورده آواز مرغان دهل

هوا در لطافت در او مشک بیزمین از نداوت در او چشمه خیز منوچهری «۲»:

بنگر به ترنج ای عجبی دار «۳» که چون است پستانی سخت است و دراز است و نگون است

زرد است و سپید است و سپیدش فزون است زردیش برون است و سپیدش درون است

چون سیم درون است و چو دینار برون است آکنده در آن سیم همه لؤلؤ شهوار

نارنج چو دو کفه سیمین [ترازو] هر دو زر سرخ طلی کرده برونسو

آکنده به کافور و گلاب خوش لؤلؤ و آنگاه یکی زر گرک زیرک جادو

با زر بهم باز نهاده لب هر دو رویش به سر سوزن بر آژده «۴» هموار در جلگه داراب، مرغزار و چمنهای نیکو باشد که در زمستان و تابستان سبز و خرم بماند، گله و رمه این بلوک همیشه بر سبزه چریده و چمیده‌اند، زمین کشتش نمناک است، خصوصاً در سالهای تر، و ازین است که بزرگان فارس گفته‌اند عمل داراب برخلاف همه فارس است که در سال تر محصولش از نمناکی زمین، ضایع شود و در خشک سال بخوبی پروراند.

و از غرائب داراب آنکه، ۲ فرسخی مشرقی شهر داراب، سینه کوه پهنه را به بلندی پنج شش ذرع از زمین تراشیده و چندین صورت آدمی را از سنگ در آورده‌اند که از تناسب اعضاء و خوبی حجاری آن عقل حیران است و چشمه‌ای که نزدیک به ده سنگ آسیاب گردان

(۱). در متن: (مارود)، که این نام نباید بدین صورت درست باشد و مسلماً کاتب در ثبت آن اشتباه کرده است زیرا وقتی میرزا حسن در ذکر رودخانه‌های فارس سخن می‌راند این چهار رود را چنین برمی‌شمارد: (رودخانه رودبال یا رودبار داراب، آب رود شاه‌یجان داراب و آب رود فسا رود داراب و آب رود هشی داراب).

(۲). ر ک: دیوان منوچهری، چاپ دبیر سیاقی، ص ۱۴۸.

(۳). در متن: (وار).

(۴). در پائین کلمه معنی بر آژده آمده است: (یعنی آجوده).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۰۸

صورت مسجد سنگی داراب

صورت‌های کیانی مشهور به نقش رستم در دامنه کوه پهنه داراب

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۰۹

نقشه مسجد جامع داراب ترمیم آقای سامی از کتاب اقلیم پارس

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۱۰

آب دهد از زیر پای این صورتها، جاری است «۱». و دیگر از غرائب داراب، خانه‌ای است سر پوشیده «۲»، ۲ فرسخ کمتر مشرقی شهر داراب. سینه کوهی را چسبیده به زمین تراشیده و درگاه بزرگی فلکی و خانه که درازی داخلی آن نزدیک به ده دوازده ذرع درازا و به این اندازه پهن و شش هفت ذرع بلندی، از این کوه در آورده و چندین ستون سنگی که سر آنها به سقف خانه و پای آنها به صحن خانه چسبیده، در آورده و میان سقف این خانه را برای روشنائی سوراخ دهانه طرف شمال غربی ایوان جانب جنوب غربی مسجد جامع داراب

کرده‌اند و این خانه پیش از مسلمانی اهل فارس، یا بتکده یا عبادت خانه مجوس بود و بعد از

(۱). (این نقوش در ۱۲ کیلومتری شمال شرقی داراب ... در کوه پهنه به ارتفاع ۵ متر از زمین در سنگ منقور و به نام نقش شاهپور در محل مشهور و از آثار برجسته دوره ساسانی است و در این نقش پیروزی شاپور اول ساسانی بر و الرین امپراطور روم نشان داده می‌شود و در زیر آن دریاچه کوچکی است که سرچشمه آبهای دهستان هشیوار می‌باشد). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۹، و اقلیم پارس، ص ۹۱.

(۲). مشهور به مسجد سنگی در ۶ کیلومتری مشرق داراب ۱۲ متر طول و عرض و ۷ متر ارتفاع دارد. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۱۱

استیلای دولت اسلام، این خانه را مسجد مسلمانی نمودند و محرابی روی به قبله برای آن، باز از سنگ در آوردند و در کناره محراب به خط ثلث نوشته: به فرمان پادشاه زمان، اتابک ابو المظفر ابو بکر بن اتابک سعد بن زنگی سلغری در ماه رمضان سال ۶۵۲ این محراب ساخته و این خط، پرداخته گردید.

دو طرف ضلع جنوب غربی مسجد جامع داراب که مشتمل بر ایوان سراسری با سقف کوتاهتر از سقف شبستان است- (مناره گوشه جنوبی مسجد- طرف راست- در حدود صد سال پیش از نو ساخته شده جنبه هنری آن محفوظ نمانده است، مناره گوشه غربی- جانب چپ- بوضع اصلی پایدار و پدیدار است).

در کتاب تاریخ نوشته‌اند: داراب پسر بهمن پسر اسفندیار، پسر گشتاسب، شاهنشاه ممالک ایران در میان جلگه بلوک داراب، دایره‌ای که دوره آن نزدیک به فرسخی بود پرگار بر کشید و بر آن دایره، باروئی نهاده، شهری به نام خود ساخته، آنرا داراب گرد نام نهاد: چنانکه حکیم فردوسی علیه الرحمه فرموده است:

چو دیوار شهر اندر آورد گردورا نام کردند «داراب گرد» (۱)

ز هر پیشه‌ای کارگر خواستند همه شهر از ایشان بیاراستند و خندقی بر گرد این شهر کنده‌اند [و] تاکنون که سال به ۱۳۰۴ رسیده، بیشتر «۲» این خندق باقی و پر از آب است و در کناره مغربی این خندق مزار حضرت دحیه کلبی «۳» (رض) است که

(۱). ر ک: شاهنامه فردوسی، ج ۶، ص ۳۷۴، بیت ۲۲ بعد، چاپ مسکو.

(۲). در متن: (بیشتر و).

(۳). متولد در حدود ۴۵ هجری برابر با ۶۶۵ میلادی از صحابه حضرت رسول که به فرستادگی نزد قیصر روم رفت و تاجری توانگر بود و در نبردهای یرموک و شام فرماندهی و مقامی شایسته داشت. (المنجد-اعلام). درباره قلعه دحیه، رجوع شود به اقلیم پارس، ص ۹۱. در محل به (دحیا) مشهور است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۱۲

مسجد جامع داراب، نقاشی از فرصت شیرازی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۱۳

نقش شاپور داراب، نقاشی از فرصت شیرازی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۱۴

از بزرگان صحابه حضرت خاتم انبیاء صلوات الله علیه و آله بود و گنبدی بر این مزار ساخته‌اند و تاکنون زیارتگاه آن سامان است. در زبانها مشهور است که جناب دحیه از جانب حضرت امام- حسن بن علی بن ابیطالب (ع) حاکم نواحی داراب بود و در کتاب روضه الصفا نوشته است که بعد از قرار مصالحه حضرت امام حسن با معاویه بن ابی سفیان، به معاویه گفتند باید در سالی ۵۰،۰۰۰ دینار از بیت المال و خراج داراب و فسا را به حضرت امام حسن دهی تا عقد بیعت با تو محکم گردد، معاویه قبول نمود و بعد از حصول بیعت با معاویه، حضرت امام حسن خراج داراب و فسا را نخواست و مداخلتی در امور دارابجرد نفرمود و نگارنده فارسنامه ناصری گوید:

شاید حکومت جناب دحیه از جانب حضرت امام حسن بعد از رحلت حضرت امیر المؤمنین و قبل از مصالحه با معاویه باشد.

و این شهر داراب تا زمان استیلای ملوک شبانکاره که شرح حال آنها در ذیل عنوان شبانکاره بیاید آباد بود و کم کم در جنگهای پی در پی ویرانه گشت، پس به مسافت فرسخی شمالی این شهر در نزدیک کوه جنوبی، شهری دیگر بنا نهادند و آنرا نیز شهر داراب گفتند که اکنون قصبه این بلوک است و نزدیک به چهل فرسخ از شیراز دور افتاده است، و خانه‌های آن از خشت خام و گل و چوب ساخته‌اند و شماره آنها نزدیک [۴] درب خانه است. عرض آن از خط استوا ۲۸ درجه و ۴۵ دقیقه است، طول آن از گری نیچ، رصدخانه انگلستان ۵۴ درجه و ۳۰ دقیقه است انحراف قبله مسلمانی آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است. و در حدود سال ۱۲۵۰ و اند، آقا میرزا محمد فسائی، قناتی از میانه مغرب و شمال داراب احداث نمود و آب آنرا در هفته‌ای یک شبانه روز وقف بر محلات داراب فرمود و به این وسیله در تمام خانه‌های این بلاد، درخت نارنج و لیمو و ترنج و انار و سیب فراوان است که تمام این قصبه باغی از مرکبات به نظر می‌آید و در صحن خانه‌ها انواع گل و ریاحین کاشته‌اند؛ صد هزاران گل شکفته در اوسبزه بیدار و آب خفته در او

هر گلی گونه گونه از رنگی بوی هر گل رسیده فرسنگی و حکومت این ناحیه را در سال ۱۲۰۸، خاقان سعید آقا محمد شاه شهید، طاب ثراه به عالی جاه، فخامت اکتناه، مقرب الخاقان، سلاله سادات، میرزا جانی شیرازی مشهور به فسائی، عم حقیقی نگارنده این فارسنامه عنایت فرمود و بعد از وفات او به خلف الصدقش میرزا هادی منتقل گردید و مادام زندگانی نایب و ضابط بر او می گماشت و بعد از او به ولد ارجمندش آقا میرزا محمد مشهور به فسائی عنایت گردید و تا سال ۱۲۶۸ در تصرف او باقی بود و در سال ۱۲۷۰ و اند حکومت نواحی داراب و ایلات خمسه فارس که شرح حال آنها در ذیل عنوان ایلات بیاید به میرزا علی محمد خان قوام الملک عنایت گردید و آن جناب در نزدیکی جانب شمالی شهر داراب قلعه‌ای ساخته و چندین برج و بارویی محکم بر آن کشیده و داخل آن را به ایوان و تالار و دیوانخانه و اندرون پرداخته، به باغچه‌های پر درخت و گل‌های رنگین زینت داده است و در سال ۱۲۸۱ به انجام رسید و در ناحیه فسا رود داراب، احداث قناتی نمود و قلعه‌ای برای آن بنا نموده آنرا «فیض آباد» گفتند و بعد از وفات او حکومت داراب به ارث و استحقاق به خلف الصدقش محمد رضا خان قوام الملک منتقل گردید و تاکنون به حکومت آن باقی است و در سال ۱۳۰۱ احداث قناتی نزدیک شهر داراب جانب شمالی فرموده نام آنرا «خیرآباد»

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۱۵

گذاشته است و آب او را به ۲ فرسخ مشرقی شهر داراب برده است و در قدیم دو آسیاب بر روی یکدیگر که جدول و تنوره خانه هریک را از سنگ در آورده‌اند در پهلوی مسجد سنگی که شرح آن گذشت عطل و باطل افتاده بود و جدول اولی آنها از سطح پشت‌بام آن مسجد بلندتر است، این آب خیر آباد آن دو آسیاب را گردانیده، اراضی دامنه و حوالی مسجد را زراعت نماید. و از اعیان داراب سلسله جعفر خان دارابی است که در زمان سلاطین زندیه به حکومت نواحی داراب برقرار و صاحب ضیاع و عقار بودند و بازماندگان این سلسله حاجی علی محمد و ناصر خان و محمد حسن خان و حسین خان و میرزا احمد، نیره‌زادگان جعفر خان دارابی‌اند.

و کلانتر داراب زین العابدین خان است و از بزرگان داراب، سلسله سادات حسینی اولاد- زادگان میرزا فتح علی دارابی که صاحب ضیاع و عقاری لایق بوده، به عزت و احترام معیشت می نمودند و باقی ماندگان این سلسله میرزا اسماعیل و میرزا علی نواده‌زادگان میرزا فتح علی دارابی‌اند.

و از اعیان داراب، سلسله شیخ الاسلامی است مانند جناب مستطاب ادیب اریب میرزا محمد علی شیخ الاسلام شاعر «بهار» تخلص، خلف الصدق غفران مآب ملا اسحق شیخ الاسلام داراب که در بهار جوانی از داراب به شیراز آمده، کسب کمالات نموده «۱» از فواکه حدایق علوم جیب و دامنی پر کرده در فنون نظم و نثر قدرت یافته، تخلص خود را «بهار» گفت و در حدود سال ۱۲۵۰ و اند وفات یافت و این چند بیت از او ثبت گردید:

خال به کنج لب یکی طره مشکفام دووای به حال مرغ دل دانه یکی و دام دو

جز رخ ماه طلعتان زیر کمند گیسوان کس نشنیده در جهان صبح یکی و شام دو

پس از عمری به دستم گرمی دیرینه می آیدز ضعف طالع آنهم در شب آدینه می آید

خوش بودی آتش غم او گر نمی زدی سیل سرشک هر نفس آبی بر آتشم «۲»

دانم که عشق او کشدم این عجب که باز دل می کشد به الفت آن شوخ دلکشم و از شعرای متقدمین داراب: مولانا عالمی دارابی است و این چند شعر از اوست:

شرح سوز خود که عمری از تو پنهان داشتم گر نگویم دل و گر گویم زبان می سوزدم

داری هوس که غیر برای تو جان دهد آه این چه آرزوست مگر مرده‌ایم ما و از اجله علمای داراب است: جناب مستطاب، علام فهام شیخ محمد صادق دارابی. سالها در شیراز به نشر علوم و فتاوی مشغول بود و در سال ۱۲۵۰ و اند، در داراب وفات یافت.

(۱). (از مریدان حاج محمد حسین شیخ زین الدین اصفهانی). دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ۴۷۶.

(۲). و از اوست:

پنداشتم کز آمدنش غم رود ز دل همراه غیر آمد و دردم فزود و رفت (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱، ص ۴۷۶).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۱۶

و از اجله علمای داراب است: جناب سالک مسالک شریعت، واقف مواقف حقیقت، مستجمع فضائل روحانین، وارث مواریث صدیقین، واجد مراتب اهالی کشف و یقین، مطلع انوار، مخزن اسرار، کاشف حقایق آخوند ملا صادق دارابی. مادام زندگانی چرب و شیرین دنیا را نچشیده، جز لباس خشن را نپوشید معیشتی از چند درخت لیمو و انار و گندم و جو دیمی که به دست خود کشتی، اگر هدیه‌ای برای او بردند، حواله‌اش به فقرا فرمودی، قائم اللیل و صائم - الدهر بودی، اهالی آن سامان، خوارق عادات را از او گویند، در سال ۱۲۹۰ و اند با یک یک از اهالی شهر داراب وداع نموده، خبر مرگ خود را به آنها بداد و به جانب مکه معظمه شتافته، بعد از ادای مناسک حج، در مدینه طیبه، به رحمت ایزدی پیوست.

و این بلوک مشتمل است بر ۶۲ ده آباد: «۱»

ارم: ۶ فرسخ مشرق شهر داراب است.

بانوج: ۲ فرسخ جنوبی شهر داراب است.

بختاجرد: فرسخی مغربی شهر داراب است.

برسکان: ۴ فرسخ مغربی شهر داراب است.

برفدان: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق شهر داراب است و برف تابستانه شهر داراب را از این ده آورند.

بهاء الدینی: ۲ فرسخ مغربی شهر داراب است.

بهادران: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.

بیاده: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.

بیزدان: ۳ فرسخ مغربی شهر داراب است.

تاج آباد: ۶ فرسخ جنوبی شهر داراب است.

تیز آب: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.

چاه سبز: ۸ فرسخ جنوبی شهر داراب است.

جمسی: فرسخی میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.

جوزجان: ۲ فرسخ کمتر میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.

جونان: ۳ فرسخ جنوبی شهر داراب است.

حسن آباد: ۴ فرسخ مغربی شهر داراب است.

خسو «۲»: نام ناحیه‌ای است جنوبی شهر داراب که ده بزرگ آن را نیز «خسو» گویند، ۵ فرسخ از شهر داراب دور است.

خفر گنبد: ۴ فرسخ مشرقی شهر داراب است.

خلیل آباد: ۶ فرسخ جنوبی شهر داراب است.

خنک آب: ۲ فرسخ جنوب و مغرب شهر داراب است.

خیر آباد: ۲ فرسخ مشرقی شهر داراب است و در سال ۱۳۰۰ جناب جلالت مآب محمد رضا خان قوام الملک احداث نمود.

- (۱). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲: ۱۴۴ ده، نام برده شده است.
- (۲). (خسویه)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲.
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۱۷
- داراب: همان شهر داراب است.
- دبران: ۸ فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
- دیران: یک فرسخ و نیم جنوب شهر داراب است.
- دنگان: فرسخی جنوب شهر داراب است.
- دوبان: به مسافت کمی مغرب شهر داراب است.
- دولت آباد: ۴ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
- ده خیر: ۳ فرسخ مشرقی شهر داراب است.
- ده کستان: ۳ فرسخ و نیم مغربی شهر داراب است.
- رحیم آباد: ۷ فرسخ بیشتر جنوبی شهر داراب است.
- زرگران: فرسخی بیشتر جنوب شهر داراب است.
- زیراب: ۷ فرسخ بیشتر جنوبی شهر داراب است.
- ساجان «۱»: ۷ فرسخ جنوبی شهر داراب است.
- سیاهان: یک فرسخ و نیم مشرقی شهر داراب است.
- شاه علم دار: ۸ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
- شاهیعجان: ۳ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
- شمس آباد: ۲ فرسخ و نیم مغربی شهر داراب است.
- شهنان: نیم فرسخ کمتر میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
- علی آباد خسو: ۶ فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
- علی آباد دیران: یک فرسخ و نیم جنوبی شهر داراب است.
- غیائی: نیم فرسخ مغربی شهر داراب است.
- فتح آباد: ۴ فرسخ مشرقی شهر داراب است.
- فسا رود: نام ناحیه مغربی شهر داراب است و ده بزرگ آن «ماده‌وان» است.
- فیض آباد: ۵ فرسخ مغربی شهر داراب است.
- قلعه بیابان: ۶ فرسخ مشرقی شهر داراب است.
- قلعه نو: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق شهر داراب است.
- کاظم آباد: فرسخی کمتر جنوبی شهر داراب است.
- کدو «۲»: ۶ فرسخ جنوبی شهر داراب است.
- گرسکان «۳»: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.
- کرم آباد: ۸ فرسخ جنوبی [شهر] داراب است.

کوجرد (۴): ۳ فرسخ مغربی شهر داراب است.

- (۱). (ساچون)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲.
- (۲). (کدویه)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲.
- (۳). (گرشکان)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲.
- (۴). در متن: (جرد، خرد).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۱۸

لای زنگو «۱»: ۱۱ فرسخ میانه شمال و مشرق شهر داراب است.

ماده‌وان: ۴ فرسخ مغربی شهر داراب است.

مبارزی: ۴ فرسخ مغربی شهر داراب است.

مبارک آباد: ۳ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.

مروویه «۲»: ۴ فرسخ مغربی شهر داراب است.

معادن داراب دهاتی باشد که در کوهستان داراب افتاده است و همه آنها سردسیری و در زمستان برف نشین است و ناحیه آن معادن در جانب شرقی شهر داراب افتاده مانند معدن ارم و معدن برفدان و معدن خفر و گنبد و معدن لای زنگو و معدن نوایگان که هر یک به جای خود نوشته گردید و معیشت اهالی این معادن همه از میوه‌های تر و خشک سردسیری و مویز و غنچه خشک گل سرخ که حمل هندوستان کنند.

میان ده: ۵ فرسخ و نیم جنوبی شهر داراب است.

نصروان: ۳ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب شهر داراب است.

نقلان: ۲ فرسخ و نیم مشرقی شهر داراب است.

نوایگان: ۷ فرسخ مشرقی شهر داراب است.

هربدان: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر داراب است، «هربد» به نام داماد یزدجرد آخر پادشاهان ایران است و هربد در صدر دولت اسلام حاکم مملکت فارس بود.

[۲۷] - بلوک دالکی

ناحیه‌ای از نواحی دشتستان است.

[۲۸] - بلوک دزگرد

بلوک کوچکی است از سردسیرات فارس میانه شمال و مغرب شیراز، درازی آن از قریه «بوکر» تا قریه «چرکس» ۲ فرسخ، پهنای آن از قریه «کوفته» تا قریه «رئیشان» مسافت کمی است و محدود است از جانب مشرق و شمال به سرحد چهاردانگه و از سمت مغرب به نواحی کوه گیلویه و بلوک ممسنی و از طرف جنوب باز به نواحی ممسنی، در تابستان هوای سرد دارد و از اواخر تابستان و اوائل پائیز در بیشتر از شبها آبهای کم ایستاده، یخ بندد و در سه ماه از سال زمینش از برف پوشیده است و آب این بلوک از رودخانه است، کشت این بلوک، گندم و جو و عدس و نخود است و از بی‌اهتمامی اهالی آن باغستانی ندارد و قصبه این بلوک را «چرکس» گویند و «چرکس» نام ابلی از بلاد شمالی آذربایجان است و گویا اهل این قریه را از ایل چرکس که اکنون از توابع ممالک روم

است آورده در این ده توطن داده‌اند و اهالی آن هنوز با چشم کیود و موی زرد و سفیدی بدن باقی هستند و قریه چرکس به مسافت ۲۷ فرسخ از شیراز دور افتاده است.

(۱). (لای زنگان)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲.

(۲). (مربویه)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۱۹

و ضابطی این بلوک از قدیم تاکنون با خوانین قشقائی بود و هست و توابع آن بر این «۱» وجه است:

بوکر: فرسخی بیشتر جنوبی «چرکس» است.

چرکس: همان قصبه دز کرد است.

ده حاجی بهروز: فرسخی جنوبی «چرکس» است.

رئیسان: فرسخی میانه مغرب و جنوب «چرکس» است.

شرفی: فرسخی کمتر جنوب «چرکس» است.

کوفته: نیم فرسخ جنوب «چرکس» است.

«۲۹»- بلوک دشتستان «۲»

ناحیه وسیعی است از گرمسیرات فارس میانه جنوب و مغرب شیراز. درازی آن از قریه «کلر» «۳» اول ناحیه گناوه تا قریه «منقل» آخر ناحیه خرموج، ۳۷ فرسخ، پهنای آن از قریه «رود فاریاب» کوه کیسگان ناحیه برازجان تا قریه شیف «۴» ناحیه مضافات بوشهر، ۱۸ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به نواحی دشتی و از سمت شمال به بلوک خشت و ماهور میلانی و از جانب مغرب و جنوب به ناحیه لیرای کوه گیلویه و دریای فارس و شکار دشتستان در تلهای سنگلاخی، قوچ و میش کوهی و در جلگه و کنار دریا آهوست که شکار دیگری جز آهو، آب دریا را نخورد و از ناحیه دالکی تا ناحیه رود حله که رودخانه آب شیرین جاری است، دراج فراوان باشد و تیهو و کبک و کبوتر و بلدرچین و در زمستان هوبره و چاخرق است و وضع شکار کیسه «۵» در ذیل مضافات بندر بوشهر بیاید. هوای دشتستان از ماه نوز تا آخر میزان گرم است و در پنج ماه دیگر در کمال اعتدال، کشت آن، گندم و جو و عدس دیمی است اگر از ماه قوس تا ماه حوت در هر ماهی یک بار باران بیاید هر یک من تخم گندم و جو پنجاه من بلکه بیشتر گردد و باران نوروزی را نخواهند که غله‌اش رسیده باشد و عموم نخلستان دشتستان دیمی است که به آب باران زمستانه قناعت کند و چندین نخلستان هم از آب رودخانه دالکی و خشت فاریابی در کناره این رودخانه باشد و دشتستان را چندین ناحیه است که هر یک را

(۱). در متن: (آن).

(۲). رجوع شود به کتاب تاریخ و جغرافیای برازجان، ج ۱ و ۲، علی مراد فراشبندی، ۱۳۳۶، شیراز. و آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۸۹ تا ۲۵۲.

(۳). فاضل ارجمند مجید زنگویی معتقد است که باید (کلل) باشد. ر ک: کلل، جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۹.

(۴). ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷.

(۵).: (و آن بر این وجه است که ... جماعتی با طبل و شیپور به جانب جنوبی که بیابان است حرکت کنند و از ازدحام آنها، جانوران

این مسافت همه روی به جنوب شوند و هرچه بیشتر روند مسافت باریک‌تر گردد تا به دویست و صد ذرع رسد و تمام جانوران با هم مجتمع گشته حیران بمانند پس مردمان آنچه را خواهند از آهو و شغال و روباه و غیرها شکار کنند... (مضافات بوشهر در همین کتاب).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۲۰

کلانتر و ضابطی علیحده «۱» است و هیچیک در اطاعت دیگری نباشند و رعیت هر ناحیه جز بزرگ و بزرگزادگان خود را به بزرگی نخواهند و غریب را بر خود نگمارند و همه بزرگان نواحی دشتستان در اطاعت حاکم بندر بوشهر باشند و سالهاست که بندر بوشهر «۲» قصبه حاکم نشین نواحی دشتستان گشته است، عرض آن از خط استوا ۲۹ درجه و ۲۰ دقیقه، طول آن از گری نیچ رصدخانه انگلستان ۵۰ درجه و ۵۵ دقیقه، انحراف قبله مسلمانی آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است. چهل و پنج فرسخ کاروانی از شیراز دور افتاده است و او را چهار محله است: محله بهبهانی، محله ده‌دشتی، محله شنبیدی، محله کازرونی «۳» و شماره خانه‌های آن از ۱۰۰۰ بگذرد، هوای تابستانش گرم و بسیار تر، که در شبها، برای فراوانی شبنم با گرمی هوا، جز در زیر سقف عریش نتوان خوابید و در این بلده تا نیم فرسخ آب خوردن نه برای آدمی و نه برای دواب، جز آب برکه قوامی که کفایت خوراک یک ماه مردمان بیش نکند، یافت نگردد و طعم آب چاه بوشهر همان آب دریاست و در یک فرسخی بوشهر آبهای شیرین گوارا از چاههای بهمنی فراوان باشد و آب چاههای نیم فرسخی، خاصه حیوانات و مطبخ طعام و خوراک مردمان فرومایه است و جز چند درخت نخل در بندر بوشهر یافت نشود مگر آنکه مردمان صاحب مایه، زمین صحن خانه خود را کنده، خاک شیرین را از خارج آورده، آن گود را پر نموده، به آب شیرین نیم فرسخی، چند درخت نارنج و انار به عمل آورند و چندین مسجد و حمام و کاروانسراهای معتبر در بندر بوشهر ساخته‌اند و صحن عموم خانه‌های بوشهر و کوچه‌ها و بازارها و کاروانسراها بسیار تنگ [است] جز صحن ارگ و چهار برج دیوانی و خانه حاجی عبدالنبی و حاجی بابا صاحب. و عمارات بوشهر از سنگ تراشیده و گچ و مردمان فرومایه به جای گچ، گل را در کار عمارت برند و وضع سنگ تراشی آن به این وجه است که زمین ربع فرسخی بوشهر به اندازه ذرعی یا بیشتر کنده، تخته سنگی که از جلد حیوانات صدفی دریائی که آنرا به عربی ودع و در فارسی گوش ماهی گویند و در چندین هزار سال پیش از این متحجر گشته، که گویا چندین هزاران هزار گوش ماهی را با گل خمیر کرده، پهن نموده، چندین پرده روی پرده گذاشته، تخته سنگهای چندین فرسخی ساخته‌اند و کلفتی هر پرده‌ای نیم ذرع بیشتر یا کمتر است و جماعت سنگتراش با متیل «۴» و کلند پارچه‌های نیم ذرع درازا، یک چارک پهن و یک چارک کلفتی را به آسانی جدا کنند و هر یکی از این سنگها به جای ۱۲ آجر رسمی به کار عمارت رود و گاهی آن پارچه سنگها را از این اندازه بیشتر یا کمتر کنند و سه جانب مشرقی و شمالی و مغربی بوشهر را آب دریا فرا گرفته است و جانب جنوبی او را در سال ۱۲۵۶ و [۱۲۵] و [۱۲۵] ۸ به فرمان اولیای دولت علیه ایران دامت شوکتها به جای باروی قدیم آن که خراب شده بود، باروئی از چینه و گل بساختند و چندین برج و یک دروازه برای او قرار دادند و اکنون تمام آنها نزدیک به انهدام است.

(۱). در متن: (علاحد).

(۲). ر ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۱۳۹ بیعد، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۸۱.

(۳). فاضل محترم آقای مجید زنگویی نوشته‌اند: این نام درست نیست و درست آن (محله کوتی) است.

(۴). دیلم: میله‌ای است آهنی که برای کندن زمین در بنائی بکار میرود. (واژه‌ها و مثلثای شیرازی و کازرونی، گردآورده مرحوم علی نقی بهروزی، ص ۵۷۹).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۲۱

و بیاید دانست که بندر بوشهر از شهرهای نو و تازه بلاد فارس است. شیخ ناصر خان ناخداباشی کشتیهای نادر شاهی در دریای فارس، پسر شیخ مذکور ابو مهیری از اعراب برنجد، طرح شهر بوشهر [را] ریخته، در جانب جنوبی، حصاری کشید و سه جانب دیگرش را دریا قرار داد و در سال ۱۱۵۰ و اند آبادی ریشهر را که شرح آن به این نزدیکی بیاید، نقل به بندر بوشهر نمود و شرح غارت بندر بوشهر به دست خوانین دشتستان در سال ۱۲۴۶ و هجوم سپاه دولت بهیه انگلیس در سال ۱۲۵۴ و در سال ۱۲۷۳ در بندر بوشهر، در وقایع این سه سال در گفتار اول این فارسنامه ناصری نگاشته گردید. و بعد از وفات شیخ ناصر خان بانی بندر بوشهر خلف الصدقش شیخ نصر خان بوشهری بندر بوشهر و مضافات آن و جزیره بحرین را متصرف گردید و سالها باقی بماند و چنانکه در شرح بحرین نگاشته گردید، در سال ۱۲۱۰ طایفه بنی عتبه، جزیره بحرین را از تصرفش گرفتند و در حدود سال ۱۲۱۵ وفات یافت و او را سه نفر پسر بود:

شیخ عبد الرسول خان: بعد از وفات والد ماجدش به حکومت بوشهر و مضافات و ناحیه اهرم دشتستان برقرار گردید و در سال ۱۲۲۰ و اند، معزول گشته، مدتی در مدرسه حکیم شیراز، منزوی گردید و حکومت بوشهر به محمد جعفر خان برادر محمد نبی خان وزیر فارسی عنایت شد و بعد از گرفتاری محمد نبی خان، باز حکومت بوشهر به شیخ عبد الرسول خان شفقت گردید و چنانکه در گفتار اول نگاشته شد در سال ۱۲۴۰ در وقت مراجعت از شیراز در منزل دانکی خوانین دشتستانی او را کشتند. و بعد از او خلف الصدقش شیخ نصر خان به جای پدر نشست و گاهی معزول گشته گاهی به حکومت باقی بود و در سال ۱۲۷۰ وفات یافت و حکومت بندر بوشهر از دودمان مشایخ درگذشت.

پسر دویم شیخ نصر خان اول است: شیخ حسین بوشهری، مادام حیات شیخ عبد الرسول راتق و فاتق امور دیوانی بوشهر بود و از او خلفی باقی نماند.

پسر سوم شیخ نصر خان اول است: عالی‌جاه، خلاصه‌الاشباه شیخ عبد الله بوشهری بیشتر اوقات در قصبه کازرون توقف داشت. و شیخ محمد خان و شیخ احمد خان مانند پدر خود در قصبه کازرون توقف دارند و شیخ-محمد خان در مراتب شاعری «ایزدی» تخلص نماید و این چند بیت از او ثبت گردید:

گر با وجود عشقت معدوم شد وجودم هشیار باش کاخر مست از عدم برآید

از بسکه خورده‌ام خون در حسرت لبانت از خاک من پس از مرگ شاخ بقم برآید

در کویت ایزدی را نبود بجز گدائی تا ز آستین حسنت دست کرم برآید «۱» و از اعیان بندر بوشهر سلسله مشایخ آل عصفور است. اصل این طایفه از قریه درازی بحرین است.

و جناب مستطاب، صفوت محدثین و قدوه مدرسین، عارف دقایق صحیحه و حسن، ناهج مناهج احادیث و سنن، علامه ممتحن شیخ حسن بوشهری آل عصفور مادام حیات در بندر بوشهر به نشر احادیث و احکام شرعی مشغول بود و در سال ۱۲۶۰ و اند به رحمت ایزدی پیوست.

(۱). رجوع شود به شعر دشتی و دشتستان، از عبدالمجید زنگوئی، انتشارات امیر کبیر، تهران.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۲۲

و از اعیان این سلسله آل عصفور است: جناب مستطاب علامه زمان، نادره دوران، افتخار سلف، شیخ خلف بوشهری. مادام حیات به نشر احادیث و فتاوی اشتغال داشت در سال ۱۲۷۳ در قریه دالکی به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش، جناب مستطاب علامه اوان، فرید زمان، شیخ عبد العلی بوشهری آل-عصفور به جای پدر نشست، به نشر احادیث و امامت جمعه و جماعت بوشهر، اشتغال دارد، نزدیک به ۸۰ سال از عمرش گذشته است.

و از اعیان این سلسله است: عالی جناب، کمالات اکتساب، فرید زمان و وحید اوان، علام فهام، حاجی شیخ احمد بوشهری آل عصفور به نشر احادیث نبوی و فتاوی مرتضوی اشتغال دارد.

و از اعیان بندر بوشهر است: عالی جناب، قدسی انتساب، وحید عصر و فرید دهر، حاوی فروع و اصول، سلاله السادات مصطفوی حاجی سید مهدی موسوی. خلف الصدق غفران مآب سید عبد الله، اصل آن جناب از بلده بهبهان است، جد او به بوشهر آمده، رحل اقامت افکنده است.

و از اعیان مشهور بوشهر است: سلسله حاجی محمد علی صفر، جد اعلائی آنها از شهر همدان به بوشهر آمده، توطن نموده، مشغول معاملات تجارته گردید و حاجی محمد علی از درستکاری و راستگوئی و امانتداری، در تجارت عربستان و ایران و هندوستان مشهور آفاق گشته، مرجع اکابر گردید و سالها در بندر «مخا» و «حدیده» و «جده» و «بمبای» رایت تجارت افراشته، تا اقصی بلاد چین و فرنگستان، معاملات کلی می نمود و در حدود سال ۱۲۵۰ و اند وفات یافت و او را چهار نفر پسر است:

حاجی عبد النبی تاجر بوشهری به کمالات ظاهری و باطنی آراسته، سفره ضیافتش پهن و کیسه احسانش فراخ، خانه اش منزل غربا و منزلش خانه فقرا بودی، چندین منزل برای مهمان فراهم آورده، هر روزه و شبه، چاشت و شام را به وجه لایق می رسانید و بیشتر اوقات خود را صرف کتابهای احادیث و ادب می نمود و از اشعار عرب و ایام عرب اطلاعی کامل داشت و در سال ۱۲۷۷ که نگارنده این فارسنامه در بندر بوشهر بودم او را در تجارت، شخص اول بوشهر می گفتند و در سال ۱۲۹۹ به رحمت ایزدی پیوست و اولاد امجادش:

آقا محمد رحیم و آقا جان و آقا محمد صادق در بندر بوشهر مشغول عمل تجارت می باشند.

پسر دویم حاجی محمد علی تاجر بوشهری است: حاجی عبد الرسول، بیشتر اوقات به ریاست تجار بنادر «مخا» و «حدیده» و «جده» اشتغال داشت.

پسر سیم حاجی محمد علی تاجر بوشهری است: حاجی محمد حسین تاجر بوشهری، سالها در بندر بمبای رحل اقامت افکنده، صیت تجارتش به اقصی بلاد می رسید.

پسر چهارم حاجی محمد علی است: حاجی محمد جعفر تاجر بوشهری که در درستکاری و امانتداری، گوی سبقت را از همگان ربوده، به عزت و احترام در بندر بوشهر مشغول تجارت است و چندین خانه و کاروانسرا در بوشهر و چندین باغ و عمارات عالیه، در صحرای ریشهر، فرسخی جنوبی بوشهر در تحت ملکیت خود دارد.

و از اعیان بندر بوشهر است: سلسله ملک التجار، جد اعلائی آنها حاجی علی اکبر تاجر

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۲۳

کازرونی در حدود سال ۱۲۱۰، از کازرون وارد بندر بوشهر گشته، رحل اقامت افکنده، مشغول تجارت گردید و به اندک زمان گوی سبقت را از همگان ربود و او را دو نفر پسر بود:

اول آنها حاجی غلامحسین تاجر کازرونی است. در کار تجارت و معامله سرآمد اهل عصر خود بود و در حدود سال ۱۲۳۰ و اند وفات یافت و او را سه نفر پسر بود:

اول آنها مقرب الخاقان حاجی عبدالمحمد ملک التجار است. در سال ۱۲۶۰ به لقب جلیل ملک التجاری سرافراز و برقرار گردید و سرمایه تجارت را افزوده، مال التجارتش به اقصی بلاد رسیده، محسود امائل و اقران گردید و در سال ۱۲۶۹ وفات یافت.

پسر دویم مرحوم حاجی غلامحسین تاجر: حاجی بابا صاحب تاجر بوشهری است. در مبادی زندگانی از بوشهر شد رحال نموده، برای تجارت در شهر کلکته رحل اقامت انداخت و به اندک زمانی صاحب اموال تجارته و ضیاع و عقاری لایق گشته، مدت سی و چهار سال توقف کرده، عود به بوشهر نمود و در سال ۱۳۰۰ در بندر بوشهر وفات یافت.

و نبیره‌اش حاجی محمد مهدی ملک التجار در سال ۱۲۷۷ در شهر کلکته هندوستان متولد گشته، در کنف حمایت جد ماجد خود تربیت یافته، در خدمت او، وارد بوشهر گردید و در سال ۱۳۰۱ به لقب ملک التجاری که ارثیه دو نفر عم ماجد خود بود، سرافراز گردید.

پسر سیم مرحوم حاجی غلامحسین تاجر کازرونی آقا محمد علی ملک التجار بوشهری است.

بعد از وفات برادر ماجد خود حاجی عبدالمحمد ملک التجار، به ارث و استحقاق به لقب جلیل ملک التجاری سرافراز گردید و کار تجارتش به جایی رسید که در میانه زمرة تجار ایران، از وفور مال التجاره، اگر شخص اول نبود، لا محاله در شماره شخص دویم محسوب بود و در سال ۱۲۹۵ در بندر بوشهر وفات یافت.

پسر دویم حاجی علی اکبر تاجر کازرونی است: حاجی محمد شفیع تاجر کازرونی. سالها در بندر بوشهر توطن داشت و در تجارت مشهور آفاق گردید و او را دو نفر پسر است:

حاجی علی اکبر تاجر و حاجی ابو القاسم تاجر بوشهری به راست روی و راستگوئی و راستکرداری و امانتداری، معروف و مشهور گشته، مرجع رجوعات کلیه تجارتی بلاد قریبه و بعیده و جهازات دول خارجه و داخله شده‌اند. و بیاید دانست که نواحی دشتستان در قدیم، هر ناحیه‌ای بلوکی بود و مدتهاست همه را یکجا کرده، آنها را دشتستان گفته، توابع بندر بوشهر قرار داده‌اند و بنابراین یک یک آن نواحی را به ترتیب حروف نوشته، نسبت قصبه هر ناحیه را به شیراز و بندر بوشهر و نسبت دهات آن ناحیه را به آن قصبه نویسم تا جستن نام هر ناحیه و هر ده، از ناحیه آسان گردد و بالله التوفیق:

ناحیه انگالی دشتستان «۱»: شمالی بوشهر است، درازی آن از «سرمل» تا «هفت جوش» ۹ فرسخ کمتر، پهنای آن از «جیمه» تا «هفت جوش» فرسخی.

محدود است از جانب مشرق به ناحیه برازجان و از شمال و مغرب به ناحیه شبانکاره و رود حله و از طرف جنوب به دریای فارس و کلانتر و ضابط این ناحیه حسین قلی خان انگالی و قصبه آن «هفت جوش» است. نزدیک به ۶ فرسخ از بوشهر و ۳۹ فرسخ از شیراز دور افتاده و

(۱). ر ک: جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۲۴

این ناحیه مشتمل است بر ۱۰ ده آباد «۱»:

جیمه: یک فرسخ مشرقی «هفت جوش» است.

حیدری: به مسافت کمی مغربی «هفت جوش» است.

سرمل: سه فرسخ جنوبی «هفت جوش» است.

سهیلی: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «هفت جوش» است.

قلعه سوخته: یک فرسخ و نیم مغربی «هفت جوش» است.

کره‌بند: یک فرسخ بیشتر مغربی «هفت جوش» است. فارسنامه ناصری ج ۲ [۲۹] - بلوک دشتستان ص: ۱۳۱۹

مد شاهی: ربع فرسخ مغربی «هفت جوش» است.

نو کارگری: دو فرسخ جنوب «هفت جوش» است.

نو کارمخی «۲»: دو فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «هفت جوش» است.

هفت جوش: همان قصبه انگالی است.

ناحیه اهرم «۳»: مشرقی بندر بوشهر است، درازی آن از «کشی خاویز» تا «محمود آباد» نزدیک به ۶ فرسخ، پهنای آن به فرسخی نرسد. محدود است از جانب مشرق به نواحی دشتی و از طرف شمال به محال برازجان و از جانب مغرب به ناحیه تنگستان و از جنوب به ناحیه خورموج و ضابط و کلانتر آن ناحیه حیدر خان تنگستانی است و محصول آن گندم و جو دیمی و فاریابی و پنبه و کنجد و نخلستانش نیز، فاریابی است، آب آن از چشمه و قنات است و قصبه آن ناحیه را نیز «اهرم» گویند. نزدیک به ۴۲ فرسخ از شیراز و ۸ فرسخ از بوشهر، دور افتاده، قریب به ۳۰۰ درب خانه دارد و این ناحیه مشتمل است بر ۵ ده آباد:

اهرم: همان قصبه اهرم است.

بنیان: چهار فرسخ مشرقی «اهرم» است.

تل گرگوئی: چهار فرسخ بیشتر مشرقی «اهرم» است.

خاویز: نام ناحیه کوچکی است مشتمل بر «بنیان» و «تل گرگوئی» و «کشی» و تمام این ناحیه کوچک که فرسخی درازی آن است، بساتین مرکبات و نخلستان است و نارنگی خاویز در خوبی مشهور است و باغستان بوشهر، این ناحیه است، در دامنه شمالی کوه «بیرمی» افتاده و چندین چشمه پر آب گوارا دارد.

کشی: نزدیک به پنج فرسخ مشرقی «اهرم» است.

محمودآباد: دو فرسخ شمالی «اهرم» است.

ناحیه برازجان «۴»: دشتستان میانه شمال و مشرق بوشهر است، درازی آن از «رود فاریاب» تا قریه «زیارت» ۱۰ فرسخ، پهنای آن از «خشم جت» تا «بویره» ۶ فرسخ. محدود است از مشرق به نواحی دشتی و از شمال به ناحیه دالکی و از مغرب به ناحیه شبانکاره و دشتستان و از جانب جنوب به ناحیه

(۱). در ماخذ فوق الذکر، ۱۲ ده.

(۲). (نوکار نخلی)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.

(۳). ر ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۲۰۶ ببعد.

(۴). ر ک: تاریخ و جغرافیای برازجان، ج ۱ و ۲، و کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۴.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۲۵

اهرم و تنگستان، ضابط و کلانتر این ناحیه پدر بر پدر میرزا حسین خان برازجانی است و اقوام و عشیره او را سلسله سالم خان برازجانی گویند و قصبه این ناحیه، نیز «برازجان» است ۱۰ فرسخ از بوشهر و ۳۵ فرسخ از شیراز دور افتاده است و ۷۵۰ درب خانه دارد و همه از خشت و گل.

و از علمای آن است «۱»: جناب کمالات اکتساب، علام فهمام، سلاله سادات گرام، حاوی فروع و اصول سید محمد حسن برازجانی و جناب مستطاب علام فهمام، نتیجه الانجاب شیخ نجف برازجانی.

حاجی میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک وزیر مملکت فارس در سال ۱۲۸۸، کاروانسرائی در پهلوی برازجان ساخته که نزدیک ۴۰/۰۰۰ تومان رواج به خرج او رفته است و ماندش در بسیاری عمارت و استحکام بنیان کاروانسرائی در فارس نباشد. و کشت و زراعت ناحیه برازجان، گندم و جو دیمی و نخلستان دیمی و بقولات گاو چاهی است و کاهوی برازجان در بزرگی بنه و نازکی و شیرینی، ضرب المثل است و آب خوراک مردمش از چاه است و این ناحیه مشتمل است بر ۱۹ ده آباد:

احشام جت «۲»: دو فرسخ شمالی «برازجان» است.

انارستان: پنج فرسخ مشرقی «برازجان» است.

- بارگاهی: فرسخی بیشتر شمالی «برازجان» است.
- باغ تاج: پنج فرسخ مشرقی «برازجان» است.
- برازجان: همان قصبه برازجان است.
- بنار سلیمانی: دو فرسخ مغربی «برازجان» است.
- بنداروز: فرسخی کمتر میانه جنوب و مشرق «برازجان» است.
- تل بهی: یک فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «برازجان» است.
- چاه خانی: یک فرسخ بیشتر جنوبی «برازجان» است.
- خشاب: فرسخی میانه جنوب و مغرب «برازجان» است.
- خشم جت: همان «احشام جت» است.
- خشوگان: نیم فرسخ میانه جنوب و مغرب «برازجان» است.
- خوش آب: همان «خشاب» است.
- خوش مکان: همان «خشوگان» است.
- ده کاید «۳»: یک فرسخ مغربی «برازجان» است.
- ده نو: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مغرب «برازجان» است.
- رود فاریاب: هشت فرسخ مشرقی «برازجان» است.
- زیارت: دو فرسخ مغربی «برازجان» است.
- سر کره «۴»: یک فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «برازجان» است و هندوانه دیمی «سرکوه»

(۱). ر ک: تاریخ و جغرافیای برازجان، ج ۱، ص ۱۳۵ تا ۱۶۵.

(۲). (احشام حسن)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.

(۳). (ده قاید)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.

(۴). (سرخره)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۲۶

در بزرگی و شیرینی و فراوانی مشهور است. در اوائل بهار، تخم آن را در ریگستان و رمل کاشته، بروید و سه چهار برگی تا اوائل سنبله بماند پس شاخه کشیده در اواخر سنبله و میزان و عقرب ثمر دهد، یک هندوانه آن به پنج من به وزن عباسی برسد و هزاران هزار من حمل بوشهر شود.

عیسی وندی: دو فرسخ میانه جنوب و مغرب «برازجان» است.

گچی دلی: شش فرسخ مشرقی قصبه «برازجان» در «کوه کیسگان» است.

ناحیه تنگستان دشتستان: میانه جنوب و مشرق بوشهر، درازی آن از «چغادک» تا «خورشهاب» ۱۱ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ نگذرد. محدود است از جانب مشرق به نواحی اهرم و خورموج و از شمال به نواحی برازجان و از سمت مغرب و جنوب به دریای فارس. کشت کار آن ناحیه، گندم و جو دیمی و نخلستان دیمی و هندوانه فراوانی از گاو چاه عمل آورند و هندوانه دیمی مانند هندوانه «سرکره» برازجان نیز، عمل بیاورند و مردم این ناحیه، در جنگجویی و دلاوری ضرب المثل اند و ضابط و کلاتر این ناحیه پدر بر پدر سلسله احمد شاه خان تنگستانی است و در این زمان حیدر خان و علی خان نوادگان باقر خان تنگستانی، به ضابطی

تنگستان و اهرم بالا شتراک برقرارند.

و قصبه این ناحیه را نیز «تنگستان» گویند. نزدیک به ۲۰۰ درب خانه است، ۵ فرسخ از بوشهر و ۴۳ فرسخ از شهر شیراز، دور افتاده است و اهالی دشتستان، مردم ناحیه تنگستان را «تنگسیر» گویند و این ناحیه مشتمل است بر ۳۱ ده آباد «۱»:

بارگی «۲»: نام ناحیه کوچکی است از تنگستان مشتمل بر قریه «بو الخیر» و «خورشهاب» و «عامری» و «عاموئی» و «گاوئی».

باشی: چهار فرسخ جنوبی «تنگستان» است.

باغچه: دو فرسخ میانه جنوب و مشرق «تنگستان» است.

باغک: دو فرسخ مشرقی «تنگستان» است.

بتلی: دو فرسخ میانه شمال و مشرق «تنگستان» است.

بنه گز: فرسخی بیشتر میانه مشرق و شمال «تنگستان» است.

بو الخیر: نه فرسخ جنوبی «تنگستان» است.

تل سیاه: دو فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «تنگستان» است.

تنگستان: همان قصبه تنگستان است.

چارک: هشت فرسخ میانه جنوب و مشرق «تنگستان» است.

چاوشکی: هفت فرسخ میانه جنوب و مشرق «تنگستان» است.

چاه تلخ: نیم فرسخ جنوبی «تنگستان» است.

چغادک: دو فرسخ شمال «تنگستان» است.

جهله: هفت فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «تنگستان» است.

(۱). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸: ۳۸ ده.

(۲). در متن: (باره گی).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۲۷

حیدری: نه فرسخ میانه جنوب و مشرق «تنگستان» است.

خورشهاب: ده فرسخ جنوبی «تنگستان» است.

خیاری: چهار فرسخ میانه جنوب و مشرق «تنگستان» است.

درازی: هفت فرسخ میانه شمال و مشرق «تنگستان» است.

دل باز «۱»: دو فرسخ و نیم جنوبی «تنگستان» است.

سماعیل احمدی: پنج فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «تنگستان» است.

شورکی «۲»: سه فرسخ میانه جنوب و مشرق «تنگستان» است.

عامری: نه فرسخ و نیم جنوبی «تنگستان» است.

عاموئی: هشت فرسخ جنوبی «تنگستان» است.

علی چنگی: یک فرسخ و نیم شمالی «تنگستان» است.

قبا گلکی: دو فرسخ بیشتر مشرق «تنگستان» است.

گاوئی «۳»: هشت فرسخ [و] نیم جنوبی «تنگستان» است.

گاوینک: دو فرسخ جنوبی «تنگستان» است.

گلکی: دو فرسخ و نیم مشرقی «تنگستان» است.

کلل: هفت فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «تنگستان» است.

گورک: فرسخی شمالی «تنگستان» است.

میان خره: هشت فرسخ و نیم، میانه جنوب و مشرق «تنگستان» است.

ناحیه حیاط «۴» داود دشتستان: شمالی بندر بوشهر، درازی آن ناحیه از «مال محمود» تا «جزیره» ۵ فرسخ، پهنای آن از قریه «رود شور» تا «پوزه گاه» فرسخی بیشتر، محدود است از جانب جنوب و مشرق به ناحیه شبانکاره دشتستان و از شمال به ناحیه گناوه و از سمت مغرب به دریای فارس.

محصول آن، گندم و جو دیمی و نخلستان است. قصبه این ناحیه «بندر ریگ» است که پیش از آبادی بندر بوشهر تاجرنشین دریای فارس بود که کشتیهای بزرگ پر از مال التجاره هندوستان را در جزیره خارک که نزدیک به ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق بندر ریگ است خالی نموده، بتدریج با کشتیهای کوچک وارد بندر ریگ می نمودند و اکنون از رونق تجارتی افتاده است، نزدیک به ۲۰۰ درب خانه دارد، ۴۳ فرسخ از شیراز و ۱۰ فرسخ بیشتر از بوشهر از راه صحرا دور افتاده است. ضابط و کلانتر این ناحیه خان علی خان حیاط داودی است که شرح حال او در عنوان ناحیه گناوه دشتستان بیاید و توابع بندر ریگ بر این وجه است «۵»:

ارش: فرسخی شمالی «بندر ریگ» است.

بندر ریگ: همان قصبه حیاط داود است.

(۱). (دلوار)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.

(۲). (شورکی)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.

(۳). (گاهی)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.

(۴). در بعضی متون: (حیات داود)، ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷.

(۵). (از ۴۱ ده و ۲ جزیره). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۲۸

پوزه گاه: دو فرسخ شمالی «بندر ریگ» است.

چاربرج «۱»: دو فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «بندر ریگ» است.

چار روستا «۲»: سه فرسخ میانه شمال و مشرق «بندر ریگ» است.

جزیره: نام دهی است یک فرسخ جنوبی «بندر ریگ».

رود شور: نام دهی است دو فرسخ میانه شمال و مشرق «بندر ریگ».

گاو سفید «۳»: [دو]؟ فرسخ بیشتر شمالی «بندر ریگ» است.

مال محمود: چهار فرسخ میانه مشرق و شمال «بندر ریگ» است.

ناحیه خورموج دشتستان: میانه جنوب و مشرق بندر بوشهر، درازی آن از قریه «منقل» تا قریه «عربی» سه فرسخ بیشتر، پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد. کشت آن گندم و جو دیمی و فاریابی و پنبه و کنجد و تنباکوست و چندین قنات دارد و نخلستان مختصری. ضابط و کلانتر آن تا سال ۱۲۵۰ و اند حاجی میرزا جعفر خان حقایق نگار خورموجی، که شرح حال او در ذیل محله سرباغ شیراز گذشت، بود و نسب خود را چنین نگاشته:

میرزا جعفر خان پسر میرزا محمد خان خورموجی، پسر میرزا ابو الحسن خان خورموجی پسر میرزا محمد بیگ خورموجی پسر میرزا علی بیگ خورموجی پسر حاجی میرزا حسین خورموجی پسر حاجی میرزا علی خورموجی پسر حاجی میرزا حسین خورموجی است که تمامی این اشخاص متوطن قریه خورموج بوده، به ضابطی و کلانتری این ناحیه برقرار بودند و از سال ۱۲۵۰ و اند، حاجی - خان دشتی به قهر و غلبه این ناحیه را متصرف گردید و تاکنون در تصرف اولاد او باقی است و مالیات دیوانی این از نواحی دشتستان برداشته، ضمیمه مالیات بلوک دشتی، گشته است.

و قصبه این ناحیه را نیز «خورموج» گویند. از ۴۰ فرسخ کمتر از شیراز و ۱۲ فرسخ از بندر بوشهر دور افتاده است و نزدیک به ۲۰۰ درب خانه دارد و محمد خان دشتی، خانه ملوکانه و حمامی شایسته در قریه خورموج در سال ۱۲۷۰ و اند، ساخته و پرداخته است. و این ناحیه مشتمل است بر ۵ ده آباد «۴»:

خورموج: همان قصبه این ناحیه است.

عربی: فرسخی شمالی «خورموج» است.

محمد آباد: به مسافت کمی جنوبی «خورموج» است.

مل گادو: فرسخی بیشتر جنوبی «خورموج» است.

منقل: دو فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «خورموج» است.

ناحیه دالکی دشتستان: میانه شمال و مشرق بوشهر، درازی آن از «بیور» تا «بنه لعلی» سه فرسخ، پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد. محدود است از جانب مشرق و شمال به نواحی بلوک خشت و از

(۱). (چهار برج)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷.

(۲). (چهار روستائی)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷.

(۳). در متن روشن نیست که آیا: (گاو سفیده دو فرسخ) یا (گاو سفید ۵ فرسخ) است. ولی در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، نام این روستا (گاو سفید) آمده است.

(۴). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۹، ۳۲ ده جزو دهستان خورموج است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۲۹

مغرب به ناحیه «زیراه» و شبانکاره و از جنوب به برازجان.

و معیشت اهالی آن و مالیات دیوانی، از نخلستان فاریابی از رودخانه دالکی است و قصبه این ناحیه را نیز «دالکی» گویند سی و یک فرسخ از شیراز و چهارده فرسخ از بوشهر دور افتاده است و نزدیک به ۳۵۰ درب خانه دارد و این ناحیه مشتمل است بر ۷ ده «۱»:

بنه حماد: فرسخ کمتر مغربی «دالکی» است.

بنه لعلی: دو فرسخ میانه جنوب مغرب «دالکی» است.

بیور: فرسخی شمالی «دالکی» است.

تل لاری: یک فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «دالکی» است.

دالکی: همان قصبه این ناحیه است.

سرقنات: نیم فرسخ شمالی «دالکی» است.

سرکوردان: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مغرب «دالکی» است.

ناحیه رود حله: شمالی بوشهر، درازی آن از «قلعه سوخته» تا «رستمی» ۴ فرسخ، پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد، محدود است از

جانب مشرق به ناحیه انگالی و از شمال به ناحیه شبانکاره و از سمت جنوب به دریای فارس. کشت این ناحیه، گندم و جو دیمی است، با آنکه در کناره رودخانه بنی تمیم افتاده، از آب رودخانه جز به گاو چاه منفعتی ندارند و نخلستان دیمی نیز دارند. ضابط و کلانتر این ناحیه محمد خان رود حله‌ای است که پدر بر پدر کلانتر آن ناحیه بودند و قصبه آن «قلعه - سوخته» است. نزدیک به ۴ فرسخ از بوشهر و ۴۱ فرسخ از شیراز دور افتاده است و شکار آن ناحیه جز آهو و در زمستان هوبره نیست و این ناحیه مشتمل است بر ۱۰ قریه آباد:

احشام نخل: سه فرسخ مغربی قصبه «قلعه سوخته» است.

چم خلیفه: فرسخی مغربی «قلعه سوخته» است و چم کناره رودخانه را گویند.

خشم نخل: همان احشام نخل است.

رستمی: سه فرسخ مغربی «قلعه سوخته» است.

سرحان: فرسخی بیشتر مغربی «قلعه سوخته» است.

عسکری: نیم فرسخ مغربی «قلعه سوخته» است.

فراکه: دو فرسخ مغربی «قلعه سوخته» است.

گوامین: دو فرسخ کمتر مغربی «قلعه سوخته» است.

محمدی: یک فرسخ و نیم مغربی «قلعه سوخته» است.

مهرزی: فرسخی مغربی «قلعه سوخته» است.

ناحیه زنگنه دشتستان: مشرقی بوشهر است. در زمان دولت سلاطین صفویه طاب ثراهم، طایفه زنگنه از ایلات کرمانشاهان به فارس آمده، در این ناحیه توطن نمودند. درازی آن از «بو الفریس» تا «آباد» نزدیک به سه فرسخ و پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد، محصول آن گندم و جو دیمی است و

(۱). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰، ۲ ده جزو دهستان خورموج است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۳۰

هندوانه دیمی نیز دارند و از گاو چاه، هندوانه و خیار چنبر به عمل بیاورند و شکار این ناحیه آهوست و قصبه آن قریه «سمل» است، نزدیک به ۱۵۰ درب خانه دارد ۷ فرسخ از بوشهر و ۳۸ فرسخ از شیراز دور افتاده است و این ناحیه مشتمل است بر چهار قریه آباد: آباد: فرسخی بیشتر جنوبی «سمل» است.

بو الفریس: یک فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «سمل» است.

سمل: همان قصبه ناحیه زنگنه است.

گندم ریز: فرسخی کمتر میانه شمال و مغرب «سمل» است.

ناحیه زیره «۱» دشتستان: اصل زیره، «زیر آب» بوده است برای آنکه در زیر رودخانه دالکی افتاده است میانه مشرق و شمال بوشهر است، درازی آن از «تل قاتل» تا «دو رودگاه» از فرسخی بیشتر، پهنای آن از چارک فرسخی نگذرد، محدود است از مشرق و جنوب به جانبی از ناحیه برازجان و از شمال و مغرب به نواحی شبانکاره و دشتستان و قصبه این ناحیه «زیره» است ۱۱ فرسخ از بوشهر و ۳۵ فرسخ از شیراز دور افتاده است زراعتش گندم و جو و پنبه و کنجد، چندین باغ نخلی دارد، آبش از رودخانه دالکی است، شکارش جز دراج نیست و ضابط و کلانتر آن پدر بر پدر عالی‌جاه علی محمد خان زیراهی است و شماره خانه‌های قریه زیره از ۳۰۰ درب خانه بیشتر است.

در تذکره مجمع الفصحا نوشته است «۲»: تاج الدین فارسی: مردم زیراه است، در هندوستان دبیر سلطان شمس الدین دهلوی بود و این چند بیت از اوست:

چو شمشیرش بخندد، خصم گریدبلی از خنده برق است باران

کند مهرش بنات النعش را جمع چنان قهرش، ثریا را پریشان

هر آنکو برخلافش دم بر آردنفس گردد به مغز اندرش پیکان و این ناحیه مشتمل است بر شش ده آباد:

تل قاتل: به مسافت کمی مشرقی «زیراه» است.

دورودگاه: میانه دو رودخانه دالکی و خشت افتاده، فرسخی جنوبی «زیراه» است.

زیراه: قصبه این ناحیه است.

عموئی: فرسخی میانه جنوب و مشرق «زیراه» است.

محمد آباد: فرسخی بیشتر مغربی «زیراه» است.

نظر آقائی: به مسافت کمی میانه جنوب و مشرق «زیراه» است.

ناحیه شبانکاره دشتستان «۳»: شمالی بوشهر است. درازی آن از «شاه فیروزی» تا «مکابری» ۷ فرسخ، پهنای آن از «ده کهنه» تا «بیدو»

چهار فرسخ. محدود است از جانب مشرق به نواحی زیراه و دالکی و از شمال و مغرب به ناحیه ماهور میلانی و حیاط داود و از

جانب جنوب به ناحیه انگالی و رود حله. کشت و زرع آن، گندم و جو دیمی و نخلستان دیمی است و شکار آن آهو و قوچ و میش

کوهی و کبک و تیهو و دراج، این ناحیه در کنار رودخانه بنی تمیم است و قصبه این ناحیه را «ده کهنه» گویند، ۱۰ فرسخ از بوشهر

و ۳۶ فرسخ از شیراز دور افتاده

(۱). (زیراه)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰.

(۲). ر ک: مجمع الفصحا، به اهتمام مظاهر مصفا، ج ۱، ص ۴۶۴.

(۳). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۳۱

است، کلانتر و ضابط این ناحیه سهراب خان پسر رستم خان شبانکاره‌ای است که پدر بر پدر کلانتر و ضابط این ناحیه بوده‌اند و

این ناحیه مشتمل است بر ۲۷ ده آباد «۱»:

انجیره: سه فرسخ و نیم مغربی «ده کهنه» است.

بصری: چهار فرسخ جنوبی «ده کهنه» است.

بنار جلال الدین: چهار فرسخ جنوب «ده کهنه» است.

بنار سلیمانی: چهار فرسخ بیشتر جنوب «ده کهنه» است.

بند: یک فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «ده کهنه» است.

بویری: فرسخی میانه جنوب و مشرق «ده کهنه» است.

بهرام آباد: دو فرسخ و نیم بیشتر جنوب «ده کهنه» است.

بیدو: چهار فرسخ میانه جنوب و مغرب «ده کهنه» است.

ترککی: دو فرسخ و نیم کمتر، جنوب «ده کهنه» است.

چاه‌دول: فرسخی مغربی «ده کهنه» است.

- چل گزی عجم «۲»: سه فرسخ میانه شمال و مغرب «ده کهنه» است.
- چل گزی عرب «۳»: دو فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «ده کهنه» است.
- چم تنگان «۴»: چهار فرسخ بیشتر جنوبی «ده کهنه» است.
- خلیفه: دو فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «ده کهنه» است.
- خیارزار: دو فرسخ شمال «ده کهنه» است.
- دروه چار برج: دروه عبد الله خان: سه فرسخ کمتر جنوبی «ده کهنه» است.
- دشتی: چهار فرسخ بیشتر جنوب «ده کهنه» است.
- ده داران «۵»: فرسخی میانه شمال و مغرب «ده کهنه» است.
- ده کهنه: همان قصبه شبانکاره است.
- زکریائی «۶»: به مسافت کمی میانه شمال و مغرب «ده کهنه» است.
- سمیه «۷»: سه فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «ده کهنه» است.
- شاه فیروزی «۸»: دو فرسخ و نیم شمالی «ده کهنه» است.
- عطیه «۹»: دو فرسخ میانه شمال و مغرب «ده کهنه» است.
- قلائی: دو فرسخ و نیم کمتر جنوب «ده کهنه» است.
- گناوگان: دو فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «ده کهنه» است.

(۱). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰: (۳۷ ده).

(۲). (چهل ذرعی عجم): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰.

(۳). (چهل ذرعی عرب): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰.

(۴). (چم تنگ): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰.

(۵). (ده دارون): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰.

(۶). (ذکریا): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰.

(۷). (سمیعی): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰.

(۸). (شافیروز): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰.

(۹). (عطیه): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۳۲

محمد جمالی: فرسخی شمال «ده کهنه» است.

مکابری: پنج فرسخ جنوبی «ده کهنه» است.

ناحیه گناوه «۱» دشتستان: در کتاب قاموس نوشته است: جنابه «۲» به فتح جیم و تشدید نون و الف و فتح باء یک نقطه، شهری است محاذی خارک و طایفه قرامطه از آن است و خارک جزیره‌ای است در دریای فارس و شهر گناوه از شهرهای قدیم فارس است و چنانکه در گفتار اول این فارسنامه ناصری گفته شد، فتح این شهر در سال هیجدهم هجری به دست عثمان بن-ابی العاص ثقفی اتفاق افتاد و مؤلف این فارسنامه گوید در سال ۱۲۹۵ به مصاحبت نواب والا احتشام الدوله سلطان اویس میرزا قاجار دام عمره، وارد شهر گناوه خراب و ویرانه گشتم، آثار خرابی نزدیک به نیم فرسخ در کنار دریای فارس دیدم که آجر پاره و سنگ و گچ بر روی

هم ریخته و بعضی آجرهای ناشکسته بود که یک وجب درازا و یک وجب پهنا داشت و چندین چاه آجر کاری و سنگ کاری آباد و حوض کوچکی در پهلوئی آن و معلوم می‌شد که هریک چاه خانه بوده و آب آنها همه شیرین و اهل آن نواحی می‌گفتند که چون دریا مد کند یعنی پر شود، آب این چاهها نزدیک به دو ذرع و بیشتر بالا آید و چون جزر کند یعنی آب دریا واپس رود، آب این چاهها فرو کشد و صحن خانه‌ها از یکدیگر برای بقای بنیان دیوارها، ممتاز بود و در کناره شرقی این شهر خراب، دره پهن عمیقی است که از دریا آمده و نیمه بیشتر دایره شهر را فرا گرفته است که در وقت مد، دریا پر از آب شده، مال التجاره و بار کشتیهای بزرگ را در کشتیهای کوچک گذاشته، از داخل این دره به دروازه‌های شهر می‌رسانیده‌اند و ناحیه گناوه شمالی بوشهر است، درازی آن از قریه «کلر» تا «مال امام» هفت فرسخ، پهنای آن نزدیک به ۲ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به ناحیه ماهور میلانی و از شمال به ناحیه لیراوی کوه گیلویه و از سمت مغرب به دریای فارس و از جنوب به ناحیه حیاط داود.

کشت این ناحیه، گندم و جو دیمی و نخلستان دیمی است، شکار آن آهو و قوچ و میش کوهی است و در زمستان هوبره و چاخرق. ضابط و کلاتر این ناحیه همان خان علی خان حیاط داودی است.

قونسل دولت بهیه ولندیز و هولند، متوقف بندر بوشهر می‌گفت در زمانی که سواحل دریای فارس پیش از زمان سلاطین صفویه طاب تراهم در تصرف دولت ولندیز بود، چندین خانه‌وار از بلاد ولندیز و هولند در سامان حیاط داود و گناوه توطن داشتند و بعد از رفتن سپاه هولند و ولندیز از خاک فارس این خانوارها که مسلمان شده بودند در جای خود بماندند و با آنکه هوای این نواحی بسیار گرم است، باز هنوز کبودی چشم و زردی موی و سفیدی بدن را دارند.

(۱). ر ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۲۷ ببعده.

(۲). یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۲۳-۱۲۲ (نام این بندر در کتب قدیم به صورت گنابا، گنغه، گناوه، جنابه، جناباد، جنغه و جنابا هم آمده است یاقوت بنای این شهر را به نام جنابه بن طهمورث پادشاه خوانده و ابو سعید حسن الجنابی - القرمطی را از این شهر خوانده است) آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۳۱ و ر ک: نهضت ابو سعید گناوه‌ای، از دکتر سید جعفر حمیدی، ص ۱۹ و ص ۵۱۵ اقلیم پارس (ایرانیان بندر گناوه را کنگه یا آب گنده می‌نامند زیرا آب آنجا چرکین است). سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۹۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۳۳

و قصبه ناحیه گناوه، «شول گپ» گویند و «گپ» به معنی بزرگ باشد، ۱۹ فرسخ از بوشهر و ۴۷ فرسخ از شیراز دور افتاده است و ۲۰۰ درب خانه دارد و این ناحیه مشتمل است بر ۱۲ قریه آباد «۱»:

بهمنیاری «۲»: دو فرسخ و نیم جنوبی «شول گپ» است.

شول گپ: همان قصبه گناوه است.

عباسی: شش فرسخ جنوب «شول گپ» است.

قلعه بردی: پنج فرسخ جنوبی «شول گپ» است.

قلعه کاحیدر «۳»: شش فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «شول گپ» است و «کا» مخفف «کاید» به معنی «قاید» یعنی بزرگ طایفه.

قلعه کاید: شش فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «شول گپ» است.

کلر: فرسخی بیشتر شمالی «شول گپ» است.

گمارون «۴»: پنج فرسخ کمتر جنوب «شول گپ» است.

کمالی: نیم فرسخ شمالی «شول گپ» است.

مال امام: هفت فرسخ میانه جنوب و مغرب «شول گپ» است.

مال خلیفه: هفت فرسخ میانه جنوب و مغرب «شول گپ» است.

مال محمد صالح «۵»: شش فرسخ جنوب «شول گپ» است.

ناحیه مضافات بوشهر: به منزله حومه شیراز است و صحرائی که بوشهر در یک جانب او افتاده است جوانب آن را آب دریا فرا گرفته، مگر نزدیک به فرسخی از جانب مشرقی آن که زمینش اندکی از صفحه دریا در وقت جزر بلندتر است و در وقت مد دریا، آب آن را فراگیرد و به اندازه نیم ذرع عمق آن شود و راه کاروانی بوشهر از اینجاست و آن را «مسيله» گویند، پس صحرای بوشهر که سه فرسخ و نیم درازا دارد، در وقت مد دریا جزیره شود و در وقت جزر دریا شبیه جزیره باشد و در واقع دهاتی که در این صحراست و نهایت دوری آنها از بوشهر سه فرسخ و نیم است، مضافات بوشهر باشد لیکن چند قریه دیگر خارج از این صحرا را ضمیمه مضافات نموده‌اند و از غرایب در این صحرا شکار کیسه است و آن بر این وجه است که صورت این صحرا به شکل هلیله است که سری به جانب شمال و سری به جانب جنوب بود و هرگاه خواهند در آن شکار کنند، جماعتی با طبل و شیپور به جانب جنوبی که بیابان است حرکت کنند و از ازدحام آنها، جانوران این مسافت همه روی به جنوب شوند و هرچه بیشتر روند مسافت باریکتر گردد تا به ۲۰۰ و ۱۰۰ ذرع رسد و تمام جانوران با هم مجتمع گشته، حیران بمانند، پس مردمان آنچه را خواهند از آهو و شغال و روباه «۶» و غیرها شکار کنند و اگر جانوری به دریا

(۱). ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷ که از ۴۱ ده و ۲ جزیره نام برده است.

(۲). (بهبیاری): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷.

(۳). (قائد حیدری): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷.

(۴). (گماران): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷.

(۵). (محمد صالحی): کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷.

(۶). در متن: (روبا).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۳۴

رود او را از دریا به آسانی در آورند.

و مضافات بوشهر مشتمل است بر ۲۰ قریه «۱»:

احمدی: شش فرسخ کاروانی مشرقی «بوشهر» است.

باغ شکری: فرسخی مشرقی «بوشهر» است.

بندرگاه: سه فرسخ و نیم جنوب «بوشهر» است.

بید شهر «۲»: سه فرسخ جنوب «بوشهر» است.

تنگک: یک فرسخ و نیم جنوبی «بوشهر» است.

چاه کوتاه: شش فرسخ مشرق «بوشهر» است.

چاه ملا «۳»: فرسخی جنوب «بوشهر» است.

جغره «۴»: فرسخی جنوبی «بوشهر» است.

حسینکی: شش فرسخ کاروانی میانه شمال و مشرق «بوشهر» است.

دواس: فرسخی جنوبی «بوشهر» است.

دویره: شش فرسخ کاروانی مشرقی «بوشهر» است.

روائی: فرسخی میانه جنوب و مشرق «بوشهر» است.

ریشهر «۵»: یک فرسخ و نیم جنوب «بوشهر» است. از شهرهای قدیم فارس است و چنانکه در گفتار اول این فارسنامه ناصری گفته شد، فتح این شهر در سال هجدهم هجری به دست عثمان بن ابی العاص ثقفی اتفاق افتاد و تاکنون خندقی که از دریا در گرد قلعه کوچکی که در یک جانب شهر است کشیده‌اند و باروی آن که خراب گشته، بر روی هم ریخته، نزدیک به چهار ذرع بلندی آن است، باقی است و یک جانب آن شهر، دریاست و در سال ۱۲۹۳ حکیم اندراس پروسی آلمانی، زمین جانب مشرقی این شهر خراب را شکافت، شالده و بنیان عمارتی را دید و آجرهایی که در این عمارت به خرج رفته بود، بعضی را بر صفحه و بعضی را بر کناره خط قدیم نوشته بودند و در نزدیکی آن عمارت چندین خمره بزرگ و کوچک از خزف که سرپوش آنها هم خزف بود و در بعضی استخوان پوسیده و در بعضی خاک بود، از زیر زمین درآورد و می‌گفت در ۲ هزار سال، ۳ هزار سال، مردم این نواحی مرده‌های «۶» خود را در این خمره‌ها کرده، دفن می‌نمودند و بر حاشیه هر خمره خطی نوشته بودند و می‌گفت این خط نام

(۱). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، از ۷ دهستان و ۱۴۵ ده در استان بوشهر سخن می‌گوید.

(۲). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، چنین نامی نیست، آقای مجید زنگویی احتمال می‌دهند که اشتباه باشد.

ر ک: توابع لارستان، اسامی جغرافیائی و دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۲.

(۳). آقای زنگویی اظهار عقیده کرده‌اند که (چاه‌ملا) غلط است و باید (باغ‌ملا) باشد که هم‌اکنون در باند فرودگاه کشوری بوشهر قرار گرفته و دیگر ساختمان و سکنه‌ای در آن نیست.

(۴). آقای مجید زنگویی در نامه خود به مصحح می‌نویسند: (جغره) شامل دو ناحیه است: (جغره ماهینی) و (جغره علی باش) که سه چهار کیلومتر از هم فاصله دارند و هر دو در کنار دریا هستند و (جغره ماهینی) به شهر نزدیک‌تر است.

(۵). ر ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۱۴۰ تا ۲۰۱، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۹۲.

معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۸۷، آثار العجم، ص ۳۷۰، فارسنامه ابن بلخی، ص ۲۰۴ (چاپ شیراز).

(۶). در متن: (مرده‌های).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۳۵

مرده و تاریخ مردن اوست، الله اعلم.

سرتل: یک فرسخ و نیم مشرقی «بوشهر» است.

سرمل: شش فرسخ کاروانی میانه مشرق و شمال «بوشهر» است.

شیخ ابول: فرسخی جنوبی «بوشهر» است.

شیف: یک فرسخ و نیم بیشتر میانه شمال و مشرق بوشهر است و دریا در میانه است و در قدیم شیف بندر معتبری بوده و اکنون چند خانه‌وار در او توطن دارند.

قلعه بهمنی: نام همان قلعه کوچک شهر ریشهر است.

مقام: فرسخی بیشتر جنوبی «بوشهر» است.

هلبله: سه فرسخ جنوب «بوشهر» است.

بلوک دشتی: ناحیه وسیعی است از گرمسیرات فارس در میانه جنوب و مغرب شیراز، درازای آن از «بندر دیر» ناحیه بردستان تا «ننگ رم» ناحیه بلوک، ۳۶ فرسخ، پهنای آن از «سرگاه» ناحیه طسوج تا «کلات» ناحیه ماندستان، ۱۸ فرسخ، محدود است از جانب

مشرق به نواحی بلوک گله‌دار و از سمت شمال به بلوک فراشبند و جره و کازرون و خشت و از مغرب و جنوب به نواحی دشتستان و دریای فارس.

کشت و زرع عمومی آن و شکارش مانند دشتستان، گندم و جو و نخلستان دیمی است و برای فراوانی کوه و ماهور، بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو، فراوان باشد و در زمستان هوبره و چاخرق بسیار شود و باز ترلان در حواشی دریای دشتی در روی زمین به دام می‌گیرند و در نواحی دشتی، شکار آهو یا چرغ و بحری که دو مرغ شکاری‌اند نمایند، مردمان فرومایه پیاده و مردمان بزرگ سواره شکار کنند و در اوائل بهار جوجه چرغ و بحری را از آشیانه گرفته، هر روزه طعمه او را بر کله آهو یا گوسفند دهند و بعد از چند روز بر سر گاو یا گوسفند زنده و بعد از آموزگاری آن را بدست گرفته به جانب صحرا روند و چون چرغ از روی دست گردن دراز کند، معلوم شود که آهو را از راه دور دیده است، پس چرغ را رها کنند و از عقب او بروند که بر سر آهوئی نشسته، بال در چشم و صورت آن همی زند یا سواره یا پیاده با سگ تازی یا بی‌سگ رسیده، آهو را صید کنند. و بلوک دشتی را چندین ناحیه است که کلانتر و ضابط هر یک در تحت طاعت دیگری نیستند و همه در اطاعت حاکم کل دشتی باشند.

ناحیه «ماندستان» دشتی که شرحش بیاید، جای توطن طایفه شیخیان و حاجیان بود و در زمان استیلای افغان بر ممالک ایران رئیس جمال حاجیانی بر عشیره خود سروری یافت و همه در تحت طاعتش درآمدند، مجلسی منعقد نمود و چندین نفر از بزرگان شیخیان و حاجیان را به عنوان ضیافت حاضر داشته، هر یک نفر شیخیان را در پهلوی یک نفر حاجیانی جای داد و قرار داده بود که بعد از اشاره او هر حاجیانی خنجری بر شکم هر شیخیانی زند و بعد از انعقاد مجلس چنانکه گفته بود واقع گردید و بازماندگان طایفه شیخیان طوعا او کرها در اطاعت رئیس جمال حاجیانی درآمدند و تمامی ناحیه ماندستان را تصاحب نمود و مدتها برقرار بود. و بعد از وفات او، پسرش رئیس حسین خان به جای پدر مالک ناحیه ماندستان گردید و به کیاست و کاردانی ناحیه سنا و ناحیه طسوج و ناحیه بلوک را که شرح حال هر یک بیاید،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۳۶

تصاحب نمود.

و بعد از وفات رئیس حسین خان، پسرش جمال خان دشتی به جای پدر نشست و نواحی را منتظم داشت.

و بعد از وفات او، پسرش حاجی خان دشتی به جای پدر نشست و نواحی را مضبوط داشت و دختر حاجی حیدر خان بردستانی را در عقد ازدواج خود درآورد و بعد از وفات حاجی حیدر خان ناحیه بردستان را ضمیمه نواحی دشتی نمود و در سال ۱۲۷۸ وفات یافت، او را چندین پسر بود؛

بزرگتر از همه حسین خان دشتی بعد از وفات حاجی خان به ضابطی تمام نواحی دشتی سرافراز گردید و در سال ۱۲۸۰ و اند، در قریه خورموج او را در رخت خواب کشتند و بعد از مدتی قاتل او را گرفتند و چون رعیت بی‌رتبه بود، او را نکشته، رها نمودند. و خلف الصدق حسین خان دشتی جمال خان دشتی است که به شراکت پسر عم خود جمال خان خلف الصدق حیدر خان دشتی به حکومت و ضابطی نواحی بلوک دشتی برقرار است.

پسر دویم حاجی خان، حیدر خان دشتی است. بعد از وفات حسین خان به حکومت نواحی دشتی سرافراز گردید و مدتها برقرار بود و در سال ۱۲۹۵ در شیراز وفات یافت و او را دو نفر پسر است: اول آنهاست: جمال خان مزبور «۱»، در سال ۷۰ [۲] ۱ «۲» متولد گشته است.

پسر دویم حیدر خان دشتی محمد حسن خان دشتی است، در سال ۱۲۷۵ متولد گشته و رتق و فتق بعضی از نواحی دشتی را مواظبت دارد.

پسر سیم حاجی خان دشتی است: زبان زمان، سبحان اوان، صاحب کمالات، ناظم ایات، ادیب ارباب: محمد خان، «دشتی» تخلص اوست به مناسبت توطن در نواحی دشتی؛ تخلص خود «دشتی» فرمود و بعد از وفات حیدر خان به حکومت نواحی دشتی برقرار گردید و در سال ۱۲۹۹ در بندر بوشهر وفات نمود «۳» و این چند بیت از او ثبت گردید:

بیار باده که در بزم چرخ شکل هلال چو ساغریت [نماید ز باده مالامال] «۴»
خوش است باده بهر حال و خوشتر است کنون که آخر رمضان است و اول شوال
وداع روزه ملال و صداع افزوده بیار باده، ز خاطر بیر صداع و ملال
چنان هلال ز سی روزه روز گشته ضعیف که گاه گاه به چشم آیدم چو شکل خیال
کند اشاره هلا، ز ابروی هلال سپهر که می خورید بهر روزه، هفته و مه و سال «۵»

(۱). در متن: (مذبور).

(۲). در متن: ۱۰۷۰.

(۳). در کتاب دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۲، ص ۵۳۸، آمده است که: (صاحب فارسنامه سال فوتش را ۱۲۹۹ نوشته است ولی تاریخ صحیح آن سال ۱۲۹۸ است چنانکه مرحوم میرزا محمد حسین اهرمی تنگستانی ماده تاریخ فوتش را صریحا گفته است: دو سنه از هزار و سیصد کم کرد دشتی وداع این عالم (دشتی به دستور نصیر الملک حکمران بوشهر و مضافات برای تادیه مالیات عقب افتاده دشتی که در حدود ۰۰۰، ۱۰ تومان بود به زندان افتاد و نه ماه در حبس بود و در همانجا مریض شد و بمرد.) همانجا، ج ۲، ص ۵۴۲.

(۴). مصراع دوم در متن نیست.

(۵). رک: شعر دشتی و دشتستان. عبدالمجید زنگوئی، ص ۱۹ تا ۱۸۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۳۷ فلک به خسرو جمشید فر، نمود، دلیرکمان رستم و شمشیر سام و ابروی زال
برای رؤیت روی هلال ماه رخان به بامها شده چون آفتاب بر اقلان
در آن میان مه من در خیال شکلی دیدبه من نمود مه ناقص آفتاب کمال
همی به جهد بر آن شکل دوختم دیده بدان مثابه که بر قرعه بنگرد رمال
و یا مهندس بر خطهای اقلیدس و یا منجم بر شکلهای سعد و وبال
بگفتمش که مها این نموده، واقع نیست بدین دلیل که هر دم پذیرد «۱» استبدال
چرا تو فرق نیاری یقین را ز گمان چرا تو باز ندانی خیال را ز هلال
هلال نیست یکی نعل پاره شاه است که رفته رفته مهی می شود به عز و جلال
معین ملت اسلام شاه ناصر دین که نصرت و ظفرش توأمند با اقبال
ز شیر رایتش از بیم حمله شیر فلک به سر گریوه گردون خزد مثال شغال
ایا شهی که ز دست تو می بیالد جودبه حالتی که ز جود تو می بنالد مال
ز طبع انوری این بیت شاهد است مرابه وصف جود تو ای پادشاه عز و جلال
ترازویی که در او بار بر تو سنجندسپهر کفه میزان سزد زمین مثقال
شهنشها، ملکا، ای که در مدایح توزبان ناطقه هر فصیح باشد لال
قصیده ای که من آورده ام به مدحت تورووان و روشن و شیرین و تر چو آب زلال

کسی نگفت و نگوید، سپس نخواهد گفت ز عهد او تا این زمان و بعد الحال
فلک ندیده چو ما هر دو مادح و ممدوح مثال نیست مرا چون ترا که نیست همال
ولی به مملکت فارس سخت بی‌قدرم چنان علی که به عمان و چون عمر به او «۲»
عجب نباشد اگر مردمی است در دشتی رسول گفت به معنی که فی القراء رجال
روایح سختم فی المثل در این صحرا حدیث عنبر و گاو است و نقل مشک و غزال
ولی سپهر به من گشته گربه در انبان از آن نموده شب و روز با سگم به جوال
به غیر مهر تو بیرون نیایم ز عروق اگر که نشتر قهرم زنند بر قیفال
همیشه تا که ملال است منتهای فراق همیشه تا که نشاط است مقتضای وصال

مدام حاصل عمر تو در وصال و نشاط هماره حاسد جاه تو در فراق و ملال و این بیت نیز از محمد خان است:

مگر لاله ز خون کشتگان عشق می‌روید که سر تا پا شده خون آلوده داغی بر جگر دارد و از علمای نواحی دشتی است: جناب
مستطاب علام فهام، قدوه انام حاج شیخ عبد النبی، اصل آن جناب از جزیره بحرین است، در قریه بردخان دشتی توقف دارد و
چندین نفر طلبه علم در آن قریه مجتمع گشته، هر روزه کسب کمالات علمیه را در خدمت آن جناب می‌نمایند.
باید دانست که بلوک دشتی در اصل ۵ بلوک بود: اول بردستان، دوم بلوک، سیم سنا، چهارم طسوج، پنجم ماندستان، پس هر
بلوکی را ناحیه‌ای گفته، بعضی را ضمیمه بعضی نموده، همه را دشتی گویند و حاکم نشین و قصبه نواحی دشتی قریه «کاکلی» است.
نزدیک

(۱). در متن: (پزیرد).

(۲). در حاشیه آمده است: (اوایل) نام قدیم بحرین است. ر ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۸۷۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۳۸

به ۳۰۰ درب خانه دارد، بیشترش از چوب و برگ نخل ساخته، آنرا «کومه» گویند.

عرض آن از خط استوا ۲۸ درجه، طول آن از گری نیچ، رصدخانه انگلستان ۵۱ درجه و ۳۵ دقیقه، انحراف قبله مسلمانی آن [] درجه
و [] دقیقه است. نزدیک ۵۰ فرسخ از شیراز دور افتاده است و هر ناحیه از نواحی دشتی را قصبه و کلانتر نشین علی حده «۱» باشد و
نسبت قصبه هر ناحیه را به کاکلی و نسبت دهات هریک را به قصبه آن نویسیم تا هر کس هر قصبه و هر دهی از هر ناحیه‌ای را
بخواهد، به آسانی بیاید و تفصیل آنها بر این وجه است:

ناحیه بردستان دشتی «۲»: میانه جنوب و مشرق «کاکلی» است، درازی آن از قریه «ریز» تا «نودر» از ۹ فرسخ بیشتر، پهنای آن از بندر
«دیر» تا قریه «آبدان» ۷ فرسخ و کوه بزرگی در میان این ناحیه افتاده است. محدود است از جانب مشرق به نواحی گله‌دار و از شمال
به ناحیه «سنا» و از مغرب و جنوب به دریای فارس، در قدیم قصبه این ناحیه قریه بردستان بود، چند سال است که قصبه و
حاکم نشین آن بندر دیر است، ۱۳ فرسخ از کاکلی دور افتاده است و ۲۰۰ درب خانه که بیشتر آن از چوب نخل و برگ نخل است
دارد: این ناحیه مشتمل است بر ۲۸ ده آباد:

آبدان: ۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «دیر» است.

بتانه: در کنار دریا، ۲ فرسخ مغربی «دیر» است.

بردستان: نیم فرسخ شمالی «دیر» است.

بندر دیر: همان قصبه این ناحیه است.

- بندر عالی: در کنار دریا، فرسخی مغربی «دیر» است.
- بیدو: ۷ فرسخ شمالی «دیر» است.
- تنگ‌مان: ۶ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «دیر» است.
- چاه پهن: در کنار دریا، ۴ فرسخ مغربی «دیر» است.
- جمرک: ۳ فرسخ جانب شمالی «دیر» است.
- درک: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «دیر» است.
- دروک: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «دیر» است.
- دمه‌گز: در کنار دریا، ۲ فرسخ و نیم، مغربی «دیر» است.
- دوراهک: همان «درک» است.
- دناجی: همان بندر عالی است.
- ریز: ۷ فرسخ میانه شمال و مشرق «دیر» است.
- سرمستان: ۵ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «دیر» است.
- سهول: ۴ فرسخ و نیم، میانه شمال و مغرب «دیر» است.
- غرگانه: ۴ فرسخ و نیم بیشتر میانه شمال و مغرب «دیر» است.
- فاریاب: ۲ فرسخ بیشتر شمالی «دیر» است.
- گزرخان: در کنار دریا، ۶ فرسخ و نیم میانه مغرب و شمال «دیر» است.

(۱). در متن: (علاحده).

(۲). آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۲۵۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۳۹

- گله‌زنی: ۴ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «دیر» است.
- کنارترشان: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «دیر» است.
- گندم‌زار: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «دیر» است.
- گنوی «۱»: ۳ فرسخ و نیم شمالی «دیر» است.
- کورو: ۵ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «دیر» است.
- مادان: ۵ فرسخ و نیم شمالی «دیر» است.
- موردک: ۵ فرسخ و نیم شمالی «دیر» است.
- موردی: ۷ فرسخ شمالی «دیر» است.
- نودراز: در کنار دریا، ۵ فرسخ، مغربی «دیر» است.
- نارستان: ۷ فرسخ میانه شمال و مشرق «دیر» است.

ناحیه بلوک: این ناحیه را بلوک گویند، شمالی «کاکلی» است، درازی آن از «پشت پر» تا «تنگ رود» ۱۲ فرسخ، پهنای آن از «راه بانو» تا «طلحه» نیز ۱۲ فرسخ، در همه جا کوهستان، در میانه افتاده، محدود است از جانب مشرق به بلوک فراشبند و از شمال به نواحی جره و کازرون و خشت و از مغرب به نواحی دشتستان و از سمت جنوب به ناحیه طسوج دشتی، زراعت این ناحیه فاریاب

است و هوای آن از عموم دشتی و دشتستان به اعتدال نزدیکتر است، شکار آن از هر نوعی یافت شود و دراجش فراوان است. قصبه آن «بشکان» (۲) است، ۱۵ فرسخ شمالی «کاک» است و این ناحیه مشتمل است بر ۱۸ قریه آباد: پرگانک: ۹ فرسخ شمالی «بشکان» است. پشت پر: ۱۱ فرسخ میانه شمال و مشرق «بشکان» است. بشکان: همان قصبه بلوک است. تنگ رم (۳): ۱۰ فرسخ بیشتر شمالی «بشکان» است. تنگ رود (۴): ۲ فرسخ و نیم، جنوب «بشکان» است. چاه وک: ۸ فرسخ شمالی «بشکان» است. زمانی که سواحل دریای فارس در تصرف دولت پرتگال و ولندیز بود چندین مرغ و خروس خانگی از فرنگستان آورده، مابین دهات قسمت نمودند و تاکنون نتیجه آن مرغها در چاه وک باقی است در شکل و رنگ مانند مرغهای خانگی ایران باشند لیکن جثه هر مرغی و خروسی به اندازه دو مرغ و دو خروس بلکه بیشتر است. چمنو: ۷ فرسخ و نیم شمالی «بشکان» است. چنبر: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «بشکان» است. خون: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «بشکان» است. خین (۵): همان «خون» است.

(۱). آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۲۵۶.

(۲). (بوشکان)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.

(۳). (تنگ ارم)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.

(۴). (تنگ زرد)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.

(۵). (خون)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۴۰

دهرود: ۶ فرسخ میانه شمال و مشرق «بشکان» است.

راه بانو: ۷ فرسخ مشرقی «بشکان» است.

سوک: ۸ فرسخ کمتر، میانه شمال و مغرب «بشکان» است.

طلحه: ۴ فرسخ مغرب «بشکان» است.

فاریاب: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «بشکان» است.

کلمه: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «بشکان» است.

کنار بستانک: ۴ فرسخ مشرقی «بشکان» است.

گندقاضی: ۶ فرسخ مشرقی «بشکان» است.

مورد خیر: ۹ فرسخ میانه شمال و مشرق «بشکان» است.

ناحیه سنا و شنبه (۱): میانه شمال و مشرقی کاک است. درازی آن از «لاور» تا «باغان» ۱۳ فرسخ، پهنای آن از فرسخی نگذرد. محدود است از جانب مشرق و شمال به ناحیه طسوج دشتی و از طرف مغرب و جنوب به ناحیه ماندستان دشتی، زراعت این ناحیه دیمی است، نخلستان فاریابی دارد و رودخانه فیروز آباد و رودخانه دز گاه و رودخانه طسوج و رودخانه ریز، یکجا گشته، از میان

این ناحیه می‌گذرد و هیچ فایده نمی‌بخشد، در زمان قدیم نزدیک قریه درویشی این ناحیه، بندی بر این رودخانه بسته بود و دو نهر بزرگ از دو جانب آن برخاسته، این ناحیه و ناحیه ماندستان دشتی را آب می‌داد و سالهاست شکسته و اهالی این دو ناحیه را از آب محروم داشته است. شکار این ناحیه، بز و پازن و قوچ و میش کوهی و آهو و کبک و تیهو و دراج و در زمستان هوبره و چاخرق است و قصبه آن «شنبه» است. ۶ فرسخ مشرقی «کاکای» است. و این ناحیه، مشتمل است بر ۱۵ قریه آباد:

آب نیلو: ۲ فرسخ و نیم مشرقی «شنبه» است.

باغان: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شنبه» است.

بی کسان: جنوبی «شنبه» است.

چاه‌گاه: فرسخی مشرقی «شنبه» است.

حموئی: ۳ فرسخ مغربی «شنبه» است.

حیدر آباد: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شنبه» است.

درکو «۲»: ۳ فرسخ کمتر مغربی «شنبه» است.

درویشی: ۲ فرسخ و نیم بیشتر میانه جنوب و مشرق «شنبه» است.

سماعیل محمودی: فرسخی بیشتر میانه شمال و مغرب «شنبه» است.

سنا: ۴ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «شنبه» است.

شنبه: همان قصبه این ناحیه است.

کاردنه: ۶ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «شنبه» است.

کردلان: ۳ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «شنبه» است.

(۱). (سنا و شنبه)، آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۲۰۷.

(۲). (درگو)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۱، در شعر دشتی و دشتستان درگوی شمالی و جنوبی.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۴۱

گشتو: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «شنبه» است.

لاور: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «شنبه» است.

ناحیه طسوج: میانه شمال و مشرق «کاکای» است. درازی آن از «سیرگاه» تا قریه «درنگ» ۱۱ فرسخ، پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد.

کشت کار این ناحیه، دیمی است با آنکه هوایی گرم دارد و رودخانه از آن می‌گذرد، هیچ درختی جز «کنار» یافت نشود و در

کناره رودخانه آن، دراج فراوان باشد. محدود است از جانب مشرق به بلوک اربعه و فراشبند و از جانب شمال به ناحیه بلوک و از

مغرب و جنوب به ناحیه سنا و شنبه و قصبه ناحیه طسوج «تنگ باغ» است. ۱۲ فرسخ در جانب مشرق «کاکای» است و این ناحیه

مشتمل بر ۱۱ قریه آباد [است] «۱».

بن بید: فرسخی میانه جنوب و مغرب «تنگ باغ» است.

تنگ باغ: همان قصبه طسوج است.

حناشور: ۲ فرسخ مغربی «تنگ باغ» است.

درنگ: ۱۱ فرسخ میانه شمال و مغرب «تنگ باغ» است.

دهوک: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «تنگ باغ» است.

سرمک: ۳ فرسخ مغربی «تنگ باغ» است.
 سیرگاه: فرسخی مشرقی «تنگ باغ» است.
 سهو: ۷ فرسخ میانه جنوب و مغرب «تنگ باغ» است.
 فهنج: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «تنگ باغ» است.
 گرزویی: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «تنگ باغ» است.
 کنارمندیک «۲»: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «تنگ باغ» است.
 ناحیه ماندستان «۳»: در حقیقت شالده و بنیان بلوک دشتی است و «ماندستان» برای آن گویند که رودخانه از میان این ناحیه بگذرد و هیچ فایده نبخشد و وجه تسمیه آن در عنوان رودخانه‌ها بیاید. درازی این ناحیه از قریه «دومنالو» تا «شیب برم» ۱۰ فرسخ، پهنای آن از «کاکلی» تا «هدکو» ۵ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به ناحیه «سنا» و «شنبه» و از شمال به نواحی دشتستان و از مغرب و جنوب به دریای فارس. انواع شکارها در این ناحیه یافت شود، هوایی گرم و تر دارد، محصولش همه دیمی است، چون در زمستان آب رودخانه «ماند» طغیان کند و در بهار فرو نشیند، اهالی این ناحیه در کناره آن تخم هندوانه و خربوزه و خیار چنبر کاشته، در اواخر بهار و اوائل تابستان هر روزه صد خروار از محصولش بار کرده، به دهات برده، صرف کنند و قیمتی برای آن نباشد هر کس هرچه را برد، مؤاخذتی ندارد.
 و قصبه این ناحیه، بلکه حاکم‌نشین نواحی دشتی، «کاکلی» است «۴» و این ناحیه مشتمل

(۱). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۱، ۵ ده.

(۲). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۱: (کنار بندک).

(۳). (کوه موند و دامنه جنوبی آن که قسمتی از جلگه دشتی را در بر گرفته به روزگار پیشین به نام (ماندستان) و (موندستان) معروف بوده است.) رود موند از آبادی قنطره می‌گذرد، آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۲۵۶.

(۴). امروزه به نام دهستان کاکلی است. رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۴۲

است بر ۴۰ ده آباد:

آب سبز: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «کاکلی» است.

بادوله «۱»: فرسخی شمالی «کاکلی» است.

بالنگستان: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «کاکلی» است.

بامنیر: ۲ فرسخ شمالی «کاکلی» است.

برده خان کهنه: ۷ فرسخ جنوب «کاکلی» است.

برده خان: ۷ فرسخ کمتر جنوبی «کاکلی» است.

برم صادر «۲»: ۳ فرسخ جنوب «کاکلی» است.

جاشک: ۴ فرسخ بیشتر جنوبی «کاکلی» است.

چاه حسین جمال: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «کاکلی» است.

چغاپور: در اصل «شغادپور» بود یعنی پسر شغاد که نام کسی است، ۲ فرسخ بیشتر شمالی «کاکلی» است.

چم کور: ۲ فرسخ بیشتر مغربی «کاکلی» است.

- دومنالو: ۳ فرسخ بیشتر شمالی «کاکی» است.
- ریزگ: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «کاکی» است.
- زیارت: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «کاکی» است.
- زیر رود (۳): ۵ فرسخ جنوبی «کاکی» است.
- شهری (۴): ۲ فرسخ کمتر جنوبی «کاکی» است.
- شهنا: ۵ فرسخ جنوب «کاکی» است.
- شیب برم: ۹ فرسخ جنوب «کاکی» است.
- شیخیان: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «کاکی» است.
- طوی دراز: «طوی» به معنی چاه است. ۳ فرسخ مغربی «کاکی» است.
- فقیه همدان: ۴ فرسخ مغربی «کاکی» است.
- فقیه حسنان: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «کاکی» است.
- کاکي: همان قصبه ماندستان است.
- کبکان (۵): بندری است ۵ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «کاکي» است.
- کردوان: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب «کاکي» است.
- کزی: ۶ فرسخ مغربی «کاکي» است.
- گذر دراز: ۳ فرسخ، مغرب «کاکي» است.
- گزك: فرسخی مغربی «کاکي» است.

- (۱). (باردولی)، ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۱.
- (۲). (برم ساد)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۱.
- (۳). (زیر راه)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۱.
- (۴). (شعری)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۱.
- (۵). (کبگان)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۴۳

- کلات: ۵ فرسخ بیشتر مغرب «کاکي» است.
- گلپش: یک فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «کاکي» است.
- گلیبا: ۳ فرسخ و نیم جنوبی «کاکي» است.
- کناری: ۴ فرسخ جنوبی «کاکي» است.
- گنخک: ۲ فرسخ و نیم، میانه جنوب و مغرب «کاکي» است.
- کوسه: ۲ فرسخ مغربی «کاکي» است.
- لاور (۱): ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «کاکي» است.
- مخدان: ۴ فرسخ جنوب «کاکي» است.
- هدکو (۲): ۶ فرسخ مغربی «کاکي» است.

هلالی: فرسخی میانه جنوب و مغرب «کاکی» است.

بلوک دورغ: در ذیل عنوان فلاحی بیاید.

[۳۰] - بلوک رامجرد «۳»

در اصل «رام گرد» یعنی شهر شاد و خرم یا شهر خدای بزرگ یا شهر فرشته، برای آنکه «رام» به معنی شاد و خرم و خدای بزرگ و نام فرشته‌ای نیز باشد «۴» و «گرد» به معنی شهر است.

از سردسیرات فارس در جانب شمال شیراز است، درازی آن از «حسن آباد» تا قریه «بیزدان» ۸ فرسخ، پهنای آن از «اسفدران» تا «نگارستان» ۴ فرسخ.

محدود است از جانب مشرق به بلوک مرودشت و از شمال به بلوک مائین و ابرج و از مغرب به بلوک کام فیروز و بیضا و از سمت جنوب به حومه شیراز، هوای این بلوک از سردی مایل به اعتدال، کشت و زرعش، گندم و جو دیمی و فاریابی و برنج و پنبه و کنجد، آبش از رودخانه کام فیروز است که چون از این بلوک بگذرد آنرا رودخانه «کر» گویند، در زمان قدیم در جانب سرگاه این بلوک بندی بر این رودخانه بسته بودند، بعد از خرابی آن امیر جلال الدین اتابک چاولی که از امرای دولت سلطان الب ارسلان سلجوقی است در حدود سال ۵۰۰ و اند، این بند را تعمیر لایق نمود و در زمان سلاطین آل مظفر باز تعمیر گردید و در زمان سلاطین صفویه در سال ۱۰۵۵، باز این بند را تعمیر نمودند چنانکه در جزو اول از گفتار اول این فارسنامه نوشته شد و اکنون شالده و بنیان آن باقی است و دیوارها افتاده و بنیانش بیفایده مانده است.

و ضابط این بلوک هر ساله وجهی از ملاک و چندین هزار نفر عمه از رعایای رامجرد

(۱). (لاور ساحلی)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۱.

(۲). (هدکان)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۱.

(۳). (رامجرد ناحیتی است بر کنار آب کر و بندی بر آن آب بسته بودند تا دیهها را آب می‌دادند چون خرابی به حال بند راه یافت، آن ولایت مستاصل گشت اتابک چاولی آن بند را عمارت کرد و آن ولایت باز معمور شد.) نزهة القلوب، ص ۱۲۳.

(۴). و بیست و یکم از هر ماه شمسی (به نام ایزد مزبور)، (معین) در برهان آمده است که: (به هندی نام خدای بزرگ است).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۴۴

گرفته، در اول بهار آب رودخانه را به پایه‌های چوبی که آن را خرپایه گویند در نهر اعظم و از نهر اعظم به جدولهای دهات قسمت کنند و در بیشتر سالها در فصل تابستان و گاهی در میان بهار این خرپایه‌ها، از بی‌استحکامی یا تقلب مباشر، شکسته، آب از نهر اعظم بریده، تمام محصول شتوی و صیفی این بلوک ضایع گردد و به این سبب در این بلوک بساتین نباشد و در سال ۱۳۰۸، حضرت والا معتمد الدوله ثانی سلطان اویس میرزا، بند رامجرد را مانند بند امیر کربال، استوار فرموده، بلوک رامجرد را زنده فرمود و قصبه و ضابط نشین این بلوک در وقتی که ضابطی در سلسله محمود خان رامجردی بود قریه «زرگران» را قصبه رامجرد می‌گفتند و چون ضابطی به سلسله حاجی صفر خان رامجردی رسید، قریه «آباد» رامجرد را قصبه می‌گفتند که خانه این دو سلسله در این دو قریه بود و چند سال است که ضابطی از اهل رامجرد بیرون رفته است قریه «جشنیان» را ضابط نشین این بلوک قرار دادند و نزدیک به ۱۴ فرسخ شمالی شیراز است:

آباد «۱»: ۵ فرسخ جنوبی «جشنیان» است.

آونجان: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

ابراهیم آباد: ۵ فرسخ جنوبی «جشنیان».

اسفدران «۲»: ۵ فرسخ میانه مشرق و جنوب «جشنیان» است.

اسماعیل آباد: یک فرسخ جنوبی «جشنیان» است.

بارز آباد: ۴ فرسخ جنوبی «جشنیان» است.

پالونک: ۶ فرسخ جنوبی «جشنیان» است.

بیزجان: نیم فرسخ مغرب «جشنیان» است.

جانکی: ۳ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

جشنیان: همان قصبه بلوک رامجرد است.

چمنی «۳»: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

جهان آباد: به مسافت کمی جنوبی «جشنیان» است.

حسن آباد: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

دورودزن: یک فرسخ شمالی «جشنیان» است.

رامجردی: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

رزمجان: ۳ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

زراره «۴»: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

زرگران: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

زکیان: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

سهل آباد: وقفی مدرسه منصوریه شیراز؛ ۵ فرسخ جنوبی «جشنیان» است، سالها

(۱). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۹: (آباده سفلی و علیا).

(۲). (اسفندران)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۹.

(۳). (چمن بورکی)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۹.

(۴). (زراره سفلی و علیا)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۴۵

به عنوان وقفیت در تصرف آباء و اجداد نگارنده این فارسنامه ناصری بود، در سال ۱۲۸۴ حاجی شیخ حسین ناظم الشریعه عرب مشهور که شرح حالش در ذیل محله اسحق بیگ شیراز گذشت به حيله و اشتلم به عنوان مجهول المالک به شهادت خود، از مجتهدی خرید و متصرف گردید و بعد از مراجعت این بنده از عتبات عالیات در خدمت مجتهدین دار الخلافه طهران و عتبات عالیات و دار العلم شیراز به شهادت شهود و وقفنامه و ارقام فرمانروایان فارس، ثابت نمودم که از موقوفه مدرسه منصوریه است و بیع و شرای آن حرام است و هریک از مجتهدین ثبوت و قفیه و غصب حاجی شیخ حسین ناظم الشریعه را به خط خود نوشته به مهر خود مزین داشتند و این احکام را تقدیم حضور مبارک شاهنشاه جم جاه معدلت شعار، ناصر الدین شاه قاجار ادام الله عمره و دولته و شوکته، داشتم و فرمان مهر لمعان بر طبق احکام مجتهدین شرف صدور یافت و حضرت اشرف ارفع والا، حاجی فرهاد میرزا معتمد الدوله دام عمره و عزه به مضمون فرمان مبارک رفتار نموده، در سال ۱۲۹۵ سهل آباد وقفی را به تصرف این بنده بداد و در سال ۱۲۹۹ حاجی شیخ حسین باز حیلتي فرمود و اشتلمی تازه نمود و سهل آباد را بی رجوع به حاکم شرع به رشوه دیوانی از تصرفم

بگرفت و تاکنون به وجه غضب در تصرفش باقی است و امیدوارم که به غضب خداوندی و سخط پادشاهی گرفتار شود.
شیب کوه: نام ناحیه جنوبی بلوک رامجرد است که از ناحیه دیگر به کوه کوچکی جدا گشته است.
عزآباد: ۴ فرسخ و نیم جنوبی «جشنیان» است.

فتوح آباد: نیم فرسخ مشرقی «جشنیان» است.
فخر آباد: ۵ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.
قاسم آباد: ۶ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.
قلعه پل: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.
گروازجان: ۵ فرسخ و نیم جنوبی «جشنیان» است.
کمرزد: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.
کوشکک: ۴ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.
کوهک: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.
ماده بانان: ۴ فرسخ و نیم جنوبی «جشنیان» است.
محمد آباد: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.
مقبل آباد: ۴ فرسخ بیشتر جنوبی «جشنیان» است.
ملک آباد: ۵ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

منصور آباد: ۶ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است. در تواریخ نوشته‌اند در سال ۳۹ هجری زیاد ابن ابیه والی فارس در نزدیکی شهر استخر قلعه‌ای بساخت و نامش را «زیاد آباد» گذاشت و بعد از مدتی منصور یشگری در آن قلعه متحصن گردید و به نام او آن قلعه را منصور آباد گفتند.

نصر آباد: ۳ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.
نگارستان: ۵ فرسخ بیشتر، جنوبی «جشنیان» است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۴۶

نوسنجان: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «جشنیان» است.

[۳۱]- بلوک رامهرمز «۱»

معنی «رام» در عنوان رامجرد گفته شد و «هرمز» به ضم ها و سکون را و ضم میم، نام روز اول از هر ماه فارسیان است و نام فرشته‌ای که مصالح آن روز در دست اوست و نام ستاره مشتری و نام پسر انوشیروان و نام رب الارباب نیز باشد و معنی «رام هرمز» «شاد و خرم باد هرمز».

از گرمسیرات فارس در میانه شمال و مغرب شیراز افتاده است، درازی آن از معدن «نقط سفید» تا قریه «جولکی» ۲۱ فرسخ، پهنای آن از «شاردین» تا «قلعه شیخ» ۷ فرسخ.

محدود است از جانب مشرق به نواحی کوه گیلویه و از سمت شمال به نواحی جانکی بختیاری و از جانب مغرب و جنوب به نواحی بلوک فلاحی. هوای تابستانش گرم، درختان سردسیری را جز درخت گردو به خرمی پروراند، خرما و نارنج [و] لیمو و ترنج و سایر درختانش در کلفتی و بلندی، ضرب المثل است و در بیشتر احوال با بلوک داراب شباهتی تمام دارد، بیشتر درخت صحرا و دامنه کوهستان رامهرمز، درخت کنار است، کشت و زراعتش، گندم و جو و برنج و پنبه و کنجد و نخود و عدس و ماشک و لوبیای

سفید است، آبش از چندین رودخانه است که همه از میانه بلوک رامهرمز [می] گذرد (۲) و زمینش چنان شیب دارد که یک نفر بیلدار در همه جا می‌تواند آب را از رودخانه جدا کند و چون آب رودخانه را به جدول آورند چنان به سرعت می‌رود که گل و لای در جدول نماند و هر ساله این جدولها محتاج به تنقیه نباشد و شکار صحرای رامهرمز آهو و دراج است که گویا تخم این دو جانور را پاشیده، کهره آهو و جوجه دراج روئیده است، مرغ دراج رامهرمز با گنجشک جای دیگر، برابری دارد، برف تابستانه کوهستانش بی‌محافظة تا [؟] (۳) سال دیگر بماند. در زمان قدیم آبادی بی‌اندازه داشته و اکنون از حسن سلوک قبائل عرب و بختیاری ده یک بلکه نیمه ده یک از آبادی آن باقی نیست، قبیله عرب رامهرمز را آل خمیس گویند، نزدیک به ۱۰،۰۰۰ خانوار بودند و اکنون به ۳،۰۰۰ خانه نمی‌رسد و شیخ آن قبیله شیخ بیاره پسر شیخ سلطان پسر شیخ مسلط است که پدر بر پدر کلانتر و رئیس آل خمیس بود و تمامی قبیله آل خمیس در تابستان و زمستان در چادرهای سیاه از صحرای رامهرمز خارج نشوند و اندیشه گرما را ندارند.

و ابو محمد رام هرمزی: وزیر سلطان الدوله دیلمی، حصارى بر گرد کربلاى معلی کشید و در سال ۴۶۰ هجری به رحمت ایزدی پیوست و در ازمنه سابقه حکومت رامهرمز با میرزا-

(۱). در فارسنامه ابن بلخی، ص ۶۴، بنای این شهر به هرمز بن شاپور بن اردشیر نسبت داده شده است. در کتاب حدود العالم ص ۱۳۸، (رام اورمزد: شهری است بزرگ و خرم و آبادان و با نعمت بسیار و جای بازرگانان بر حد میان پارس و خوزستان)، و ر ک: ص ۴۶ همان کتاب. در نزهة القلوب، ص ۱۱۱ (رامز) یا (رام هرموز). اورمزد بن شاپور بن - اردشیر بابکان ساخت و (رام هرموز) خوانند به مرور (رامز) شد، شهری وسط است و هوای گرم دارد حاصلش غله و پنبه و نیشکر فراوان دارد.

(۲). در متن: (گذرد است).

(۳). در متن بر بالای کلمه سال، کلمه‌ای نوشته شده است که واضح نیست شاید (سه) باشد.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۴۷

سلطان محمد خان بهبهانی بود و بعد از وفاتش به خلف الصدق او میرزا منصور خان بهبهانی منتقل گردید و اکنون کلانتر آن، خواجه احمد پسر خواجه طاهر رامهرمزی است.

و قصبه این بلوک را نیز «رام هرمز» گویند (۱)، عرض آن از خط استوا ۳۱ درجه و ۱۰ دقیقه، طول آن از گری نیچ رصدخانه انگلستان ۴۹ درجه و ۴۸ دقیقه، انحراف قبله آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است. نزدیک به ۶۵ فرسخ از شیراز دور افتاده است و این بلوک مشتمل است بر ۳۸ ده آباد:

امام سفید: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «رام هرمز» است.

بابل: ۲ فرسخ بیشتر جنوب «رام هرمز» است.

باستین (۲): فرسخی جنوبی «رام هرمز» است.

پلین (۳): فرسخی جنوب «رام هرمز» است.

بوائی (۴): ۴ فرسخ و نیم جنوبی «رام هرمز» است.

جایزان کهنه (۵): ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «رام هرمز» است.

جایزان نو: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «رام هرمز» است.

چشمه زرین: ۲ فرسخ مغربی «رام هرمز» است.

جمعه (۶): ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «رام هرمز» است.

چم لیشان: ۳ فرسخ شمال «رام هرمز» است.
 چم ملا: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «رام هرمز» است.
 چم هاشم: ۲ فرسخ و نیم جنوبی «رام هرمز» است.
 جولکی (۷): ۹ فرسخ و نیم جنوب و مشرق «رام هرمز» است.
 حمود: ۸ فرسخ و نیم جنوب «رام هرمز» است.
 دره بید: ۷ فرسخ میانه جنوب و مغرب «رام هرمز» است.
 دو کوهک: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «رام هرمز» است.
 ده اوریا: نیم فرسخ مشرقی «رام هرمز» است. مشهور است که قبر حضرت اوریا (۸) (ع) در این قریه است، در کتابهای تفسیر قرآن و تواریخ، قصه حضرت اوریا (ع) و حضرت داود مسطور است و نگارنده این فارسنامه ناصری در ماه جوزای سال ۱۲۹۳ به مصاحبت نواب والا

(۱). این بلوک سالهاست که از فارس منتزع شده و اینک جزو استان ششم، (خوزستان) است.
 (۲). (باستی) از دهستان رستم آباد. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۲.
 (۳). (پلیم) از دهستان پلیم. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۰.
 (۴). (بونی) از دهستان شهریار، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۲.
 (۵). از دهستان حایزان، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۰.
 (۶). چنین نامی در زمره دهات رامهرمز کنونی نیست. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۰ و ۲۱۳.
 (۷). (جولکی علیا و جولکی سفلی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۳.
 (۸). در قاموس کتاب مقدس، ص ۱۳۵، معنی این کلمه (شعله خدا) دانسته شده است. در برهان آمده است که (اوریا) بر وزن بوریا نام شخصی است که داود علیه السلام او را به جنگ فرستاد و او در جنگ کشته شد و داود زن او را خواست، سلیمان از آن زن بهم رسید، و بعضی گویند جد مادری سلیمان است و جمعی گویند برادر داود است.
 مرحوم معین نیز در حاشیه افزوده‌اند: (عور یا uriah): شعله خدا، (برهان).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۴۸

احتشام الدوله سلطان اویس میرزا قاجار دام عمره، ۱۲ روز در کنار قریه «ده اوریا» توقف داشتیم و مکرر به زیارت قبر حضرت اوریا مشرف شدم.

دیور: همان «ده اوریا» ست.

رام هرمز: همان قصبه «رام هرمز» است. فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۳۴۸ [۳۱] - بلوک رامهرمز ص: ۱۳۴۶

تم آباد «۱»: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «رام هرمز» است.

سرآسیاب: ۸ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «رام هرمز» است.

سرتا: نیم فرسخ شمالی «رام هرمز» است.

سلطان آباد: ۴ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «رام هرمز» است.

سلمانی «۲»: ۳ فرسخ و نیم جنوبی «رام هرمز» است.

شاردین: ۳ فرسخ و نیم شمال «رام هرمز» است.

- علی آباد: ۵ فرسخ و نیم، میانه جنوب و مشرق «رام هرمز» است.
- قارن: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «رام هرمز» است.
- قلعه خانی: فرسخی مغرب «رام هرمز» است.
- قلعه شیخ: ۳ فرسخ جنوبی «رام هرمز» است.
- قلعه نو: ۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «رام هرمز» است.
- کرفنج: ۶ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «رام هرمز» است.
- کندک: ۴ فرسخ و نیم، میانه جنوب و مشرق «رام هرمز» است.
- کهله: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «رام هرمز» است.
- کیمه: ۱ فرسخ و نیم، مغرب «رام هرمز» است.
- مرادبگی: ۲ فرسخ بیشتر میانه مغرب و جنوب «رام هرمز» است.
- مره‌چی «۳»: ۳ فرسخ مغرب «رام هرمز» است.
- مموئی: نیم فرسخ بیشتر شمالی «رام هرمز» است.

[۳۲] - بلوک رودان «۴» و احمدی

از گرمسیرات فارس است، در اصل دو بلوک بود و سالهاست در تحت کلاتری و ضابطی یک نفر برقرار گشته است. میانه جنوب و مشرق شیراز افتاده است، درازی آن از قریه «احمدی» تا قریه «سندر» از ۳۰ فرسخ بگذرد و پهنای آن از فرسخی بیش نباشد، محدود است از جانب مشرق به بلوک بشاکرد و از شمال به نواحی جیرفت کرمان و از جانب مغرب به نواحی سبعه و

(۱). (رستم)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۲.

(۲). (سلمانوند علیا و سلمانوند سفلی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۲.

(۳). (مربچه) از توابع دهستان یوسف آباد، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۲.

(۴). (و این رودان از اعمال پارس است اما چون با کالیجار کناره شد عامل آنجا یکی بود وزیر ابو العلاء نام و با هزار اسب یکی شد و ارجان بدو داد و چون هزار اسب خوزستان ضمان می کرد به ابتداء این دولت قاهره در جمله آن اعمال گرفت.) فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۲۱، (راه رودان از شیراز تا رودان هفتاد و پنج فرسنگ). (فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۶۱).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۴۹

از سمت جنوب به نواحی بندر عباس، هوای تابستانش گرم است، نخل و نارنج و نارنگی را بسیار نیک پروراند، محصولش، گندم و جو و قلیلی برنج است. در نواحی رودان «نیل» را از گیاه و سمه به عمل آورند و از «نیل» هندی کم بهاتر است. آبش، از رودخانه، بیشتر این نواحی کوهستان است و دو جلگاه مختصری دارد، انواع شکارها در این دو بلوک خصوصا دراج فراوان است و قصبه آن را «ده بارز» گویند «۱» و عموم خانه‌های این دو بلوک از چوب و شاخه و برگ نخل است و کلاتر آن تا ۲۵ سال پیش از این، رئیس غلام رضا و پیش از او عبد الله خان و پیش از او ابراهیم خان پدر عبد الله خان احمدی بود و این بلوک مشتمل است بر ۲۱ ده آباد:

احمدی: ۱۹ فرسخ میانه شمال و مغرب «ده بارز» است.

باغ نرگس: ۱۰ فرسخ میانه شمال و مغرب «ده بارز» است.

- بیکا «۲»: ۲ فرسخ جنوبی «ده بارز» است.
- تنگ گوران: هفده «۳» فرسخ میانه شمال و مغرب «ده بارز» است.
- چغدر «۴»: ۱۹ فرسخ میانه شمال و مغرب «ده بارز» است.
- چغین: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «ده بارز» است.
- خراجی: ۲ فرسخ بیشتر مشرق «ده بارز» است.
- ده بارز: همان قصبه رودان و احمدی است.
- رودخانه دزدان: ۹ فرسخ میانه شمال و مغرب «ده بارز» است «۵».
- زمینان: ۹ فرسخ شمالی «ده بارز» است.
- سرنی: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «ده بارز» است.
- سندر: ۱۰ فرسخ جنوبی «ده بارز» است.
- فاریاب: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «ده بارز» است.
- قلعه کمیز: ۲ فرسخ مشرقی «ده بارز» است.
- گذار انجیر: ۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «ده بارز» است.
- گشو «۶»: فرسخی میانه جنوب و مشرق «ده بارز» است.
- کندر: ۷ فرسخ شمال «ده بارز» است.
- کوچندر: ۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «ده بارز» است.
- کهن بالا: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «ده بارز» است.
- مزآباد «۷»: نیم فرسخ شمال «ده بارز» است.
- یرنتی «۸»: ۴ فرسخ جنوبی «ده بارز» است.

- (۱). جزو بلوک بندر عباس. ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۱.
- (۲). (بیگاه)، ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۱.
- (۳). در متن: (هفته).
- (۴). (چغدر)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۱.
- (۵). چهار نام آخر در متن دو بار تکرار شده است.
- (۶). (گشویه)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۱.
- (۷). (معز آباد)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۱.
- (۸). (برنطین)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۱.
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۵۰

[۲۳] - بلوک سابعه

ناحیه وسیعی است از گرمسیرات فارس، میانه جنوب و مغرب شیراز افتاده، درازی آن از قریه «پدمی» از ناحیه فرگ تا «رضوان» ناحیه فین ۳۲ فرسخ، پهنای آن از قریه «فارغان» ناحیه فارغان تا قریه «رودر» ناحیه فین، ۱۶ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به

بلوک رودان و احمدی و نواحی جیرفت کرمان و از شمال به ناحیه سیرجان کرمان و نواحی نیریز و از سمت مغرب به بلوک داراب و نواحی لارستان و از طرف جنوب باز به نواحی لارستان.

بلوک سبعة در اصل ۷ بلوک بود و هریک را ضابطی علیحده «۱» و نام آنها بر این وجه است: (۱) بلوک ایسین و تازیان (۲) بلوک بیونج (۳) بلوک خشن آباد (۴) بلوک طارم (۵) بلوک فارغان (۶) بلوک فین (۷) بلوک گله گاه «۲».

و در اواخر سلطنت نادر شاه و اوایل دولت کریم خان زند، طاب ثراه، نصیر خان لاری این ۷ بلوک را تصاحب نمود و همه را سبعة گفتند و ضمیمه لارستان گردید. پس بلوک ایسین و تازیان را از سبعة جدا کرده، ضمیمه نواحی بندر عباس گردید و در عوض بلوک فرگ را که ضابط و کلانتری علیحده داشت، ضمیمه شش بلوک باقیمانده گشته همه را، باز، سبعة گفتند و هر بلوکی را ناحیه‌ای شمردند، هوای پنج ناحیه از سبعة، گرم‌تر از داراب است و نخلستانهای خوب و بساتین مرغوب دارد، آبش از چشمه و رودخانه است، زراعت آن گندم و جو و شلتوک و ذرت «۳» و پنبه و کنجد و نخود و ماش و لوبیاست و دو ناحیه خشن آباد و فارغان از سردسیرات فارس است، هوای تابستانش در نهایت اعتدال و زمستانش بسیار سرد و این دو بلوک در کوهستان افتاده و دهاتی از این دو بلوک که نزدیک به دامنه کوه است از گرمسیرات شمرده می‌شود، نخلستانی فراوان دارد و معیشت اهالی آن از مویز و غنچه گل سرخ دیمی است که هر ساله هزاران خروار از کوهستان به عمل آورده، حمل هندوستان کنند و برف زمستان این دو ناحیه تا اواخر تابستان بماند و به گرمسیرات نزدیک می‌رسانند و چشمه‌های گوارا در این دو ناحیه باشد و حکومت بلوک سبعة از اواخر سلطنت نادرشاهی تا سال ۱۲۶۴ که از ۱۰۰ سال می‌گذرد، با سلسله خوانین لاری بود و بعد از خرابی کار آنها در هر چند سالی با حاکمی است و ضابطنشین همه نواحی سبعة را قصبه فرگ «۴» قرار داده‌اند، نزدیک به ۶۰۰ درب خانه از خشت خام و گل و چوب دارد، عمارت‌های ملوکانه در این قصبه و باغهای پر درخت و پر عمارت و آبشارها و حوضها، از بناهای خوانین لاری در خارج فرگ بود و چندین سال است از حلیه آبادی افتاده، بلکه ویرانه گشته است و چون هر ناحیه از سبعة را در قدیم قصبه‌ای بود و اکنون همه را از توابع فرگ شمرده، پس لازم آمد که قصبه فرگ را به شیراز نسبت دهیم، پس هر قصبه از هر ناحیه را به شیراز و فرگ هر دو نسبت دهیم پس دهات هر ناحیه را به قصبه آن.

(۱). در متن: (علاحده).

(۲). ر ک: (بندر عباس)، در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۰۸.

(۳). در متن: (زرت).

(۴). (برک: فرگ) و تارم دو شهرک‌اند و برک بزرگتر است و قلعه محکم دارد و به سرحد کرمان است حاصلش غله و خرما فراوان بود. نزهة القلوب، ص ۱۳۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۵۱

پس گوئیم قصبه فرگ در میانه جنوب و مشرق شیراز به مسافت ۵۵ فرسخ از شیراز دور افتاده است، عرض آن از خط استوا ۲۸ درجه و ۲۴ دقیقه، طول آن از گری‌نیچ رصدخانه انگلستان پنجاه و [؟] درجه و [؟] دقیقه است و نواحی سبعة بر این وجه است: ناحیه بیونج «۱»: در جانب جنوبی قصبه فرگ، درازی آن از «کهن» تا «بیخو» ۶ فرسخ، پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد، محدود است از جانب مشرق به ناحیه طارم و از شمال به ناحیه فرگ و از مغرب و جنوب به نواحی لارستان.

محصول این ناحیه گندم و جو دیمی است، آب جاری ندارد، هوای آن از همه نواحی سبعة گرمتر است و جوانب آن کوهستان و قصبه آنرا «درز» گویند. نزدیک به ۶۵ فرسخ از شیراز و ده فرسخ از فرگ دور افتاده است و این ناحیه مشتمل بر ۱۴ ده آباد [است]. بیخو: ۴ فرسخ مغربی «درز» است.

درز: همان قصبه «بیونج» است.

سایان: ۱ فرسخ بیشتر مشرقی «درز» است.

کهن: ۲ فرسخ مشرقی «درز» است.

ناحیه خشن آباد «۲»: «۲»: میانه شمال و مشرق فرگ، از سردسیرات فارس است هوای تابستانه‌اش مانند هوای زمستان ناحیه درز است، با آنکه ۱۲ فرسخ بیشتر شمالی ناحیه درز نیست.

و تمام این ناحیه کوهستان است و در زمستان برف نشین است، درازی آن از «گشکو» تا قریه «دراگاه» ۶ فرسخ، پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد و آبهای آن جاری گوارا و چشمه‌های خنک دارد.

محصول گندم و جو و مویز و غنچه گل دیمی است و قریه درگاه، نخلستانی فاریابی دارد، محدود است از جانب شمال به نواحی نیریز و از مغرب به ناحیه فرگ و از جنوب به ناحیه طارم و از جانب مشرق به ناحیه فارغان، قصبه این ناحیه را نیز «خشن آباد» گویند، ۷ فرسخ مشرقی قصبه فرگ است و نزدیک به ۶۰ فرسخ از شیراز دور افتاده است و این ناحیه مشتمل است بر ۷ قریه آباد: بیونج: ۲ فرسخ مشرقی «خشن آباد» است.

تنگ دهو «۳»: ۳ فرسخ شمال و مشرق «خشن آباد» است.

خشن آباد: همان قصبه این ناحیه است.

دراگاه: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «خشن آباد» است.

دهستان: فرسخی بیشتر مشرقی «خشن آباد» است.

علی آباد: ۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «خشن آباد» است.

گشکو «۴»: ۵ فرسخ کمتر میانه شمال و مشرق «خشن آباد» است.

ناحیه طارم «۵»: میانه مشرق و جنوب «فرگ»، درازی آن از قریه «سرچاهان» تا قریه

(۱). (بای نوج) از دهستان درگاه بندر عباس، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۰.

(۲). (خوشن آباد). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۰.

(۳). (تنگ دهبویه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۰.

(۴). (کشکوئی) همان ماخذ.

(۵). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۵۲

«تاشکت» ۱۲ فرسخ، پهنای آن از ۳ فرسخ نگذرد، محدود است از جانب مشرق به ناحیه فارغان و از شمال به ناحیه «خشن آباد» و از سمت مغرب به ناحیه «فرگ». هوا و آبش بسی گرم و ناگوار، محصولش گندم و جو و شلتوک و پنبه و کنجد، آبش از رودخانه و چشمه و قنات.

نخلستان بسیاری داشته، اکنون از بسیاری کاسته است، هرکس از آبهای جاری این ناحیه بیاشامد به اندک زمانی مستسقی گردد و گذران اهلش از آب برکه بارانی است و انواع شکارها، در این ناحیه باشد و مرغ دراج از همه چیز بیشتر است.

و قصبه این ناحیه را نیز «طارم» گویند. ۶۷ فرسخ از شیراز و ۱۲ فرسخ مشرقی «فرگ» است و نزدیک به ۴۰۰ درب خانه از خشت خام و گل و چوب نخل دارد، در زمان پیش حصاری محکم از گل و چینه داشته است و اکنون شالده و بنیان آن باقی است و این ناحیه مشتمل است بر ۱۵ قریه آباد:

پلنگان: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «طارم» است.

تاشکت سفلا «۱»: ۶ فرسخ در مغربی «طارم» است.

تاشکت علیا: ۶ فرسخ در مغرب «طارم» است.

تزرگ «۲»: ۲ فرسخ در شمال «طارم» است.

حاجی آباد: ۳ فرسخ بیشتر میانه شمالی و مشرق «طارم» است.

رفیع آباد: به مسافت کمی در جنوب «طارم» است.

سرچاهان: ۵ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «طارم» است.

سعادت آباد: ۳ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «طارم» است.

طارم: همان قصبه این ناحیه است.

گراهو: فرسخی مشرقی «طارم» است.

گرگران: ۲ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «طارم» است.

گل دان: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «طارم» است.

کھکو «۳»: فرسخی کمتر مشرق «طارم» است.

معدنو «۴»: ۲ فرسخ و نیم شمالی «طارم» است.

نصیر آباد: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «طارم» است.

ناحیه فارغان «۵»: در جانب مشرق «فرگ»، درازی آن از «فرخورج» تا «شمیل»، ۱۲ فرسخ، پهنای آن از فرسخی نگذرد، محدود است از جانب مشرق به نواحی رودان و احمدی و از سمت شمال به نواحی بلوک سیرجان کرمان و از جانب مغرب به ناحیه طارم و از طرف جنوب به ناحیه فین. در آب و هوا از هر جهت ضد ناحیه طارم است که آبش چون چشمه سلسبیل گوارا و هوایش طرب انگیز و نشاط افزا. و کوهستانش در زمستان از برف پوشیده گردد و معیشت

(۱). (طاشکویه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۲.

(۲). (تزرگ). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۲.

(۳). (کھکان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۲.

(۴). (معدنویه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۲.

(۵). ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۳.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۵۳

اهلش از باغستان دیمی و فاریابی باشد، انواع درختان سردسیری به نیکوئی یافت شود و در قریه «سیاهو» و «فرخورج» نخلستان و درخت مرکبات فراوان باشد و نارنگی این دو قریه، در بزرگی و خوش طعمی از همه نارنگیهای جای دیگر، بهتر باشد و هریک نارنگی به اندازه نارنج دوتائی و به وزن از ۷۰ و ۸۰ مثقال بگذرد.

و قصبه این ناحیه را نیز «فارغان» گویند، از ۸۰ فرسخ بیشتر از شیراز و ۲۶ فرسخ در جانب مشرق «فرگ» افتاده است و نزدیک به ۳۰۰ درب خانه دارد، همه را از خشت خام و گل و چوب ساخته‌اند و این ناحیه را ۱۳ ده آباد باشد:

آشکار: ۴ فرسخ در جانب مغرب «فارغان» است.

بخون «۱»: فرسخی جنوبی «فارغان» است.

چاین «۲»: ۵ فرسخ مغرب «فارغان» است.
 زره‌کان: ۶ فرسخ مغربی «فارغان» است.
 سیاهو «۳»: ۴ فرسخ بیشتر در جنوب «فارغان» است.
 سیرمند: ۶ فرسخ میانه جنوب و مغرب «فارغان» است.
 سیرو «۴»: ۶ فرسخ مغربی «فارغان» است.
 شمیل: ۶ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «فارغان» است.
 فارغان: همان قصبه این ناحیه است.
 فرخورج: ۶ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «فارغان» است.
 ماشاری: ۷ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «فارغان» است.
 نسا: ۲ فرسخ مغربی «فارغان» است.

ناحیه فرگ «۵»: درازی آن از قریه «همت» تا قریه «نصیر آباد» نزدیک به ۱۲ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ بیشتر. محدود است از جانب مشرق به ناحیه «خشن آباد» و ناحیه طارم و از جانب شمال به نواحی نیریز و از جانب مغرب به نواحی داراب و از جانب جنوب به نواحی لارستان، هوای این ناحیه از داراب گرمتر و از بیشتر نواحی سبعة ملائیم تر است، درخت نخل جانب جنوبی این ناحیه، سه ساله و چهار ساله ثمر دهد مانند نخلستان قریه «مرز» و قریه «پدمی».
 کشت و زرع آن ناحیه همه فاریابی است، شتوی آن گندم و جو و صیفی شلتوک و ذرت و پنبه و کنجد است. چند درب باغ رعیتی در حوالی قصبه فرگ باقی مانده، بیشتر درخت آن، لیموست و هریک درخت لیمو، ۱۵۰ من به وزن شیراز ثمر دهد. شکار صحرای ناحیه فرگ، آهو و دراج و کوهستان آن، بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهوست. و این ناحیه را ۱۸

(۱). (بخوان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۳.

(۲). (جائین). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۳.

(۳). (سیاهک). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۳.

(۴). (سیروئیه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۳.

(۵). از دهستانهای داراب. ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور ج ۲، ص ۲۹۳: دهستان فرگ دارای ۷ قریه است که دو قریه آن کوهستانی و ۵ قریه دیگر در جلگه. از اینیه قدیمی آن است: قلعه خرابه‌ای است به نام قلعه شاپور از دوره ساسانیان، امامزاده‌ای به نام چهل تن و قلعه بهمن ... کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۹۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۵۴

قریه آباد باشد:

پدمی: ۴ فرسخ جنوبی «فرگ» است.

بکر: ۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «فرگ» است.

بنیان: فرسخی میانه جنوب و مغرب «فرگ» است.

چاه گونو: ۴ فرسخ و نیم مشرقی «فرگ» است.

راه پهن: به مسافت کمی در مشرق «فرگ» است.

رستاق: ۴ فرسخ کمتر شمالی «فرگ» است.

علی آباد: ۴ فرسخ جنوبی «فرگ» است.

فرگ: همان قصبه این ناحیه است.

قلاتو: ۴ فرسخ بیشتر در جنوب «فرگ» است.

گستو: فرسخی کمتر میانه شمال و مغرب «فرگ» است، نصف بیشتر قریه و مزرعه گستو از موقوفات مدرسه منصوریه شیراز است در وقفنامه‌ها و فرامین سلاطین، آن را «جستویه فرگ» از اعمال شبانکاره فارس نوشته‌اند.

کهن: فرسخی کمتر در جنوب «فرگ» است.

گیس: ۶ فرسخ مشرق «فرگ» است.

مرز: ۴ فرسخ جنوبی «فرگ» است.

مظفر آباد: فرسخی میانه جنوب و مشرق «فرگ» است.

نصیر آباد فرگ: فرسخ [ی] جنوبی «فرگ» است.

نصیر آباد مرز: ۵ فرسخ مشرقی «فرگ» است.

نی تلخ: ۷ فرسخ و نیم مشرقی «فرگ» است.

همت: ۵ فرسخ شمالی «فرگ» است.

ناحیه فین و گهره «۱»: میانه جنوب و مشرق فرگ، درازی آن از قریه «لاور» تا قریه «آب ماه»، ۱۱ فرسخ پهنای آن از قریه «فین» تا «رودر» ۱۰ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به ناحیه رودان و احمدی و از سمت شمال به ناحیه فارغان و از طرف مغرب به نواحی لارستان و از جانب جنوب به نواحی عباسی، از همه گرمسیرات فارس، گرمتر است، آبش از چشمه‌های شیرین گواراست، معیشت این ناحیه و خراج دیوانی آن از خرما، نخلستان و حناست، غله به اندازه خوردن اهلیش از دیمی و فاریابی به عمل نیاید، خانه عموم این ناحیه از چوب و شاخه و برگ نخل است، در همه ناحیه فین ۲۰ خانه به هم پیوسته نباشد، بلکه سه خانه چهار خانه در نخلستانها پراکنده است و خانه‌ها را حصاری نیست و در این ناحیه به علاوه نخل و نارنج و لیمو و ترنج، درخت انبه و چلقوزه به خرما و تنومندی فراوان است و قصبه این ناحیه را «فین» «۲» گویند نزدیک به ۹۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق شیراز است قلعه مختصری بر سر تل کوچکی، خانه کلانتر این ناحیه است و این ناحیه مشتمل است بر ۱۳ قریه آباد:

(۱). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۱ و ۴۱۳، شماره ۱۹۷.

(۲). دهستان فین دارای ۱۹ قریه است که ۱۲ قریه آن در کوهستان و ۷ قریه دیگر ... از اینیه قدیمی در فین قلعه خرابه‌ای است که گویا از آثار دوره صفویه است). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۳.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۵۵

آب ماه «۱»: ۱۰ فرسخ مغربی «فین» است.

آوین: ۱۰ فرسخ شمالی «فین» است.

باغستان: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «فین» است.

پشت تنگ: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «فین» است.

رضوان: ۴ فرسخ مشرقی «فین» است.

رودر: ۱۰ فرسخ مغرب «فین» است.

زرتو: ۷ فرسخ شمال «فین» است و به فرسخ جغرافی ۴ فرسخ است.

فین: همان قصبه این ناحیه است.

گهره «۲»: ۸ فرسخ کاروانی، شمالی «فین» است.

گیشان «۳»: ۶ فرسخ میانه شمال و مشرق «فین» است.

لاور: ۲ فرسخ بیشتر در جانب جنوب «فین» است.

مارم: فرسخی میانه شمال و مغرب «فین» است.

مزرعه کونیز «۴»: پنج فرسخ در جانب مغرب «فین» است.

ناحیه گله‌گاه خراب: میانه جنوب و مشرق «فرگ» است، درازی آن از «تنگ رود» تا محاذی «تاشکت» طارم ۸ فرسخ، پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد، محدود است از جانب مشرق و شمال به ناحیه طارم و از مغرب به ناحیه فرگ و از جانب جنوب به ناحیه بیونج. در زمان قدیم آبادی و نخلستان‌ها و دهات داشت و چندین سال است از حلیه آبادی افتاده و بیابان گشته است و آب رودخانه مرز در همه‌جای این ناحیه جاری و به آسانی در جدول و نهر افتاده، زراعت می‌شده و سرگاه [؟] این ناحیه ۷ فرسخ از قصبه فرگ دور افتاده است.

۳۴- بلوک سرچاهان «۵»

از سردسیرات فارس میانه مشرق و شمال شیراز است، درازی آن از «حسن آباد» تا «کلخنگان «۶»» ۶ فرسخ، پهنای آن از «چنار ناز» تا «حسامی» ۴ فرسخ. محدود است از جانب مشرق و شمال به بلوک بوانات و از سمت مغرب به بلوک کمین و قونقری و از طرف جنوب به بلوک آباد طشک. هوای این بلوک در تابستان در کمال اعتدال، انواع درختان سردسیری را به خوبی پروراند، محصولش گندم و جو و خشخاش و پنبه و کنجد و نخود، آبش از رودخانه حسامی و چشمه است، قصبه این بلوک را «کلخنگان» گویند و اکنون از آبادی آن کاسته، چهل پنجاه درب خانه بیش ندارد و آبادی را به قریه «زیارت» انداخته‌اند که نزدیک

(۱). (از دهستان سیاهو). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۱.

(۲). (از دهستان سیاهو). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۱، شماره ۱۹۷.

(۳). (از دهستان سیاهو). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۱، شماره ۱۹۸.

(۴). (گلونیز). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۳، شماره ۳۰۰.

(۵). از دهستانهای نیریز و اصطهبانات، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۹: (سرچهان).

(۶). (گرخنگان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۵۶

به ۲۰۰ درب خانه دارد، کلانتر این بلوک حاجی محمد جعفر سرچاهانی پسر ملا محسن سرچاهانی است که پدر بر پدر، کلانتر و ضابط این بلوک بودند و این بلوک را ۱۱ قریه آباد باشد. «۱»

برازجان: ۵ فرسخ جنوبی «کلخنگان» است.

بیدنو «۲»: ۴ فرسخ بیشتر جنوبی «کلخنگان» است.

بی‌بلان: ۴ فرسخ جنوب «کلخنگان» است.

چنارناز: فرسخی میانه جنوب و مشرق «کلخنگان» است.

حسامی: ۴ فرسخ کمتر جنوبی «کلخنگان» است.

حسن آباد «۳»: ۶ فرسخ جنوبی «کلخنگان» است.
حفر: همان «کلخنگان» است.
خونسار: ۵ فرسخ بیشتر جنوبی «کلخنگان» است.
زیارت «۴»: ۵ فرسخ جنوبی «کلخنگان» است.
گره «۵»: نیم فرسخ جنوب «کلخنگان» است.
کلخنگان «۶»: همان قصبه این بلوک است.
محمود آباد: ۵ فرسخ جنوبی «کلخنگان» است.

[۳۵] - بلوک سرحد چهار دانگه یا چهار ناحیه «۷»

از بلوکات سردسیر فارس است. زمین جلگه‌ای این بلوک تا چند روز بعد از عید نوروز در زیر برف بماند و در چند شب از اواخر تابستان آبهای کم و ایستاده، یخ بندد و جانب شمالی شیراز است، درازی این بلوک از قریه «دردانه» تا «قراول خانه» ۲۴ فرسخ، پهنای آن از «بازچه» تا «سرده» ۶ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به بلوک قونقری و از سمت شمال به بلوک آباده اقلید و از جانب مغرب به بلوک سرحد شش ناحیه و بلوک دزگرد و از طرف جنوب به بلوک مائین و بلوک کام فیروز، محصولش گندم و جو و نخود و عدس و گندم بهاره و جو ترش، آبش از چشمه و رودخانه است و شکارش آهو و بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو و بلدرچین و در وقت تابستان هوبره و چاخرق است و این بلوک را چهار ناحیه است:
ناحیه دشت اوجان و ناحیه دشت خسرو شیرین و ناحیه دشت خون گشت و ناحیه دشت کوشک زرد و همه را سرحد چهاردنگه و چهار ناحیه گویند و حکومت و ضابطی این بلوک از

(۱). دارای ۳۳ ده است. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۹.

(۲). (بند نو). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۹.

(۳). (حسن آباد خوانسار). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۰.

(۴). (ده زیارت). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۰.

(۵). (کره). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۰.

(۶). (گرخنگان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۰.

(۷). (از شمال محدود است به دهستان حومه آباده از جنوب به دهستانهای مائین و کامفیروز تابع شیراز، از مشرق به قونقری و از مغرب به دهستان شش ناحیه دارای ۸۸ قریه است که بیشتر آن کوهستانی و سردسیر است). ر ک جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۵۷

قدیم تاکنون در سلسله خوانین قشقائی بود و اکنون حاکم آن حاجی نصر الله خان سرتیب قشقائی است که از سال ۱۳۰۹ به لقب و منصب جلیل ایلخانی سرافراز است و قصبه این بلوک قریه «آسپاس» است به مسافت ۲۴ فرسخ از شیراز دور افتاده و این بلوک را ۳۱ ده آباد باشد:

آب باریک: ۲ فرسخ بیشتر در مشرق «آسپاس» است.

آزادگان: ۳ فرسخ و نیم شمالی «آسپاس» است.

آسپاس: همان قصبه این بلوک است.
 احمد آباد: ۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «آسپاس» است.
 اوجان: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «آسپاس» است.
 باده کی «۱»: ۶ فرسخ در جانب شمال «آسپاس» است.
 بازیچه: ۵ فرسخ و نیم شمال «آسپاس» است.
 پهلوانی: فرسخی جنوبی «آسپاس» است.
 حاجی آباد: ۲ فرسخ جنوب و مغرب «آسپاس» است.
 حسن آباد: ۲ فرسخ بیشتر جنوبی «آسپاس» است.
 خسرو شیرین: ۷ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «آسپاس» است.
 خوانگشت «۲»: ۴ فرسخ مشرقی «آسپاس» است.
 دردانه: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «آسپاس» است.
 ده گردو: ۱۲ فرسخ شمالی «آسپاس» است.
 رضا آباد: ۵ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «آسپاس» است.
 سه ده: ۳ فرسخ و نیم در مغرب «آسپاس» است.
 شاد کام: ۷ فرسخ بیشتر شمالی «آسپاس» است.
 شکفت خان: ۳ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «آسپاس» است.
 شهر میان: ۵ فرسخ و نیم شمال و مشرق «آسپاس» است.
 علی آباد: ۳ فرسخ بیشتر شمالی «آسپاس» است.
 قراول خانه: ۱۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «آسپاس» است.
 قشلاق: ۱۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «آسپاس» است.
 کافت: ۶ فرسخ مشرقی «آسپاس» است.
 کردشول: ۴ فرسخ و نیم در مشرق «آسپاس» است.

کوشک زرد «۳»: ۵ فرسخ میانه مغرب و شمال «آسپاس» است در میان اهل فارس مشهور است که گنبد زرد از هفت گنبدان شاه بهرام در کوشک زرد بود چنانکه شیخ نظامی (علیه الرحمه) فرموده است. اگرچه در ذیل بلوک آباده اقلید در عنوان سورمق چند بیت از فرموده نظامی (ع) [را] نگاشتم و بیت مناسب با کوشک زرد، به جا گذاشتم و برای آنکه گفته‌اند

(۱). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۹: (باد کی).

(۲). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۹: (خونگشت).

(۳). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۰: (کوشک زد).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۵۸ «چو تکرارش کنی هر دم جهان را بوی خوش گیرد»

باز همان بیتها را در این جای نوشتم:

چونکه بهرام کیقباد کلاه «۱» تاج کیخسروی رساند به ماه

در چنان بی سکون هفت ستون هفت گنبد کشید بر گردون

رنگ هر گنبدی ستاره شناس بر مزاج ستاره کرده قیاس
 گنبدی کو ز قسم کیوان بود در سیاهی چو مشک پنهان بود
 آنکه از آفتاب داشت خبر زرد بود از چه از حمایل زر کولار «۲»: ۱۱ فرسخ شمالی «آسپاس» است.
 لاله گون: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «آسپاس» است.
 مهجان: ۲ فرسخ در جانب جنوب «آسپاس» است.
 مهدی آباد: ۶ فرسخ شمالی «آسپاس» است.
 نظام آباد: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «آسپاس» است.

[۳۶]- بلوک سرحد شش ناحیه

از سردسیرات فارس، در میانه شمال و مغرب شیراز افتاده است، در همه چیز مانند سرحد چهار دانگه است، درازی آن از قریه «کیفته» تا «گندمان» ۲۱ فرسخ، پهنای آن از «اسفدران» تا قریه «میمند فلارد» ۱۱ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به سرحد چهار دانگه و بلوک آباء اقلید و از سمت شمال به نواحی اصفهان و از طرف مغرب و جنوب به نواحی بختیاری و کوه گیلویه. در قدیم به شش بلوک قسمت بوده، همه را یکی نموده، در تحت یک حکومت قرار داده‌اند و از قدیم تاکنون همیشه حکومت و ضابطی این بلوک با خوانین قشقائی بود و تاکنون در تصرف داراب خان، ایل بیگی قشقائی باقی است. و این شش ناحیه از این قرار است:

- ۱- ناحیه پادنا: قصبه آن «خور» است.
 - ۲- ناحیه حنا: قصبه آن را نیز «حنا» گویند.
 - ۳- ناحیه سمیرم: قصبه آن را نیز «سمیرم» [گویند].
 - ۴- ناحیه فلارد: قصبه آن نیز «فلارد» است.
 - ۵- ناحیه وردشت: قصبه آن «گرم آباد» است.
 - ۶- ناحیه ونک: قصبه آن را نیز «ونک» گویند.
- تمیز و تشخیص هریک از این نواحی از دیگری بدست نیامد که نگاشته گردد و اکنون قصبه تمام سرحد شش ناحیه، قصبه «سمیرم» است. عرضش از خط استوا ۳۱ درجه و ۲۶ دقیقه است، طول آن از گری نیچ رصدخانه انگلستان پنجاه و [] درجه و [] دقیقه است. انحراف قبله مسلمانی آن از نقطه جنوب به جانب مغرب پنجاه و [] درجه و [] دقیقه است.

(۱). هفت پیکر نظامی، وحید دستگردی، ص ۱۴۵.

(۲). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۰: (قولار).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۵۹

به مسافت ۴۵ فرسخ از شیراز دور افتاده، جماعتی از اعیان از سمیرم برخاسته‌اند مانند وزیر بی نظیر عبد الرحمن سمیرمی «۱» وزیر شاه سلطان برکیارق پسر سلطان ملکشاه سلجوقی [که] در سال ۴۹۰ به دست ملاحده اسماعیلیه کشته گشت و مانند کمال الدین ابو طالب علی سمیرمی «۲» [که] مدتها به وزارت شاه سلطان محمود پسر شاه سلطان محمد پسر شاه سلطان ملکشاه سلجوقی برقرار بود و ابو اسماعیل حسین مؤید الدین بن علی اصفهانی مشهور به طغرانی صاحب قصیده لامیه العجم که در اکناف عالم شهرتی تمام دارد [و] وزیر شاه سلطان مسعود برادر شاه سلطان محمود بود «۳». در نزدیک شهر همدان میان این دو برادر جنگ اتفاق افتاد و سلطان محمود غالب گشته، طغرانی اسیر گردید و کمال الدین علی سمیرمی که دشمنی دیرینه با طغرانی داشت، در خدمت سلطان

محمود بدگوئی از طغرایی نمود که سلطان او را بکشت و در سال ۵۱۶ هجری به خونخواهی طغرایی غلام سیاهی، کمال الدین علی سمیرمی را در بازار بغداد بکشت و طغرایی کسی را گویند که در صدر فرامین سلاطین خطی به طلا نگارد. و دهات این بلوک بر این قرار است «۴»:

آب ملخ: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «سمیرم» «۵» است در میانه اهل فارس مشهور است که آب چشمه این قریه را در ظرفی کرده به جائی که ملخ دریائی آمده باشد برسانند به شرطی که از سرچشمه آب ملخ تا جائی که مقصود باشد بر زمین نگذارد بلکه در هر منزلی آن ظرف پر آب را بیاویزند و شخص حامل آن آب از سرچشمه تا جای مقصود در پس پشت خود نگاه نکند و روی خود را به جانب چشمه آب ملخ نیندازد و چون چنین کند چندین هزار مرغ ملخ خوار از دنبال آن آب بیاید و هر مرغی در هر روزی چندین هزار ملخ را کشته، بعضی را خورده، باقی را دور اندازد و این مرغ قسمی از سار و هزارستان است، در جثه و شکل همان سار است و در رنگ مانند کلاغ ابلق باشد.

اسفدران «۶»: ۴ فرسخ شمالی «سمیرم» است.

امام غیث: ۱۰ فرسخ میانه شمال و مغرب «سمیرم» است.

پادنا: نام ناحیه‌ای از شش ناحیه است و قصبه آن «خور» است.

جرکان: ۴ فرسخ مشرقی «سمیرم» است.

حنا: چهار فرسخ جنوبی «سمیرم» است.

خان میرزا: ۹ فرسخ میانه شمال و مغرب «سمیرم» است.

خور: ۷ فرسخ جنوبی «سمیرم» است.

خینه: ۶ فرسخ جنوبی «سمیرم» است.

سمیرم: همان قصبه سرحد شش ناحیه است.

(۱). در سلجوقنامه ظهیر الدین، ص ۳۹، در زمره وزراء بر کیارق به نام او اشاره نشده است.

(۲). ر ک: سلجوقنامه ظهیر الدین نیشابوری، ص ۵۴ و ۷۵.

(۳). رجوع شود به (زندگانی استاد مؤید الدین طغرایی اصفهانی، دکتر مظفر بختیار، ضمیمه سال دوازدهم مجله دانشکده ادبیات دانشگاه طهران، ص ۱ تا ۲۴).

(۴). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۱: ۱۱۶ ده از این بلوک نام برده شده است.

(۵). در متن: (سمیرمی).

(۶). (اسفندیار آباد)؟ ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۶۰

سیور: ۶ فرسخ جنوبی «سمیرم» است.

عقدک: ۳ فرسخ شمالی «سمیرم» است.

فلارد: ۵ فرسخ مغربی «سمیرم» است.

قنات آریالچه: ۶ فرسخ جنوبی «سمیرم» است.

گرد بیشه: ۹ فرسخ میانه شمال و مغرب «سمیرم» است.

گرم آباد: ۷ فرسخ شمالی «سمیرم» است.

کمبه «۱»: ۷ فرسخ جنوبی «سمیرم» است.
 گنجگان: ۱۰ فرسخ جنوبی «سمیرم» است.
 گندمان: ۱۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «سمیرم» است.
 کیفیت «۲»: ۱۰ فرسخ جنوبی «سمیرم» است.
 له دراز: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «سمیرم» است.
 ماندگان «۳»: ۶ فرسخ جنوبی «سمیرم» است.
 مورک: ۷ فرسخ جنوب «سمیرم» است.
 میمند: ۶ فرسخ مغربی «سمیرم» است.
 نخودزار: ۱ فرسخ و نیم شمالی «سمیرم» است.
 وردشت: نام ناحیه‌ای از شش ناحیه است. قصبه آن «گرم آباد» است.
 ونک: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «سمیرم» است.

۳۷- بلوک سروستان «۴»

میانه سردسیرات و گرمسیرات فارس افتاده، هوای چار فصلش در کمال اعتدال و میانه جنوب و مشرق شیراز به مسافت ۱۵ فرسخ است. درازی آن از «بکت» تا «نظر آباد» ۷ فرسخ، پهنای آن از «تزننگ» تا قریه «شورجه» ۳ فرسخ و نیم. محدود است از جانب مشرق به بلوک فسا و از طرف شمال به بلوک کربال و حومه شیراز و از سمت مغرب به بلوک کوار و از جانب جنوب به بلوک خفر.

شکار این بلوک، آهو و بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو است. درخت نخل و نارنج در قصبه این بلوک یافت می‌شود، انار سروستان مانند انار ارسنجان است و بیشتر انار آن را به شیراز بیاورند، محصولش گندم و جو و خشخاش و تنباکو و پنبه است. گندم آن بهتر از گندمهای دیگر فارس است. آبش از قنات جز قریه تزننگ که از چشمه است. و در نزدیکی قریه «ایلان» فرسخی جنوبی قصبه سروستان عمارتی است مشتمل بر چندین خانه تو بر تو نزدیک

(۱). (کمه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۲.

(۲). (قنات کیفیت). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۲.

(۳). (ماندگان، ماندگان سفلی) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۳.

(۴). برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب (فرهنگ مردم سروستان، ص ۱۷ تا ۲۰)، گردآورده و تالیف صادق همایونی، از انتشارات دفتر مرکزی فرهنگ مردم، ۱۳۴۸ تهران.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۶۱

کاخ سروستان در زمان بهرام گور.

صورت گنبد و چهار طاقی سروستان

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۶۲

کاخ معروف به ایوان کرخه که در زمان ساسانیان با قوسهای گهواره‌ای شکل عرضی ساخته شده، در کلیسای تعزریوس در مشرق فرانسه در قرن ۱۰ میلادی از این اطاقها (طاقهای کاخ سروستان) تقلید شده.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۶۳

داخل کاخ بهرام گور در سروستان این کتیبه شباخت، فوق العاده به گنبد نظام الملک در مسجد جامع اصفهان دارد.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۶۴

داخل کاخ بهرام گور در سروستان

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۶۵

ده دوازده ذرع بلندی، همه را از سنگ و گچ و آجر ساخته، مشهور به چهار طاقی «۱» گویا خانقاهی بوده که ارباب سیر و سلوک و ذکر و فکر در آن جا می گرفته‌اند و نقشه آن در پشت این برگ نگاشته شد و قصبه این بلوک را نیز «سروستان» گویند. عرضش از خط استوا، ۲۹ درجه و ۲۰ دقیقه، طولش از گری نیچ، رصدخانه انگلستان ۵۳ درجه و ۲۵ دقیقه است، انحراف قبله آن از نقطه جنوب به جانب مغرب ۵۰ و [] درجه و [] دقیقه است، ۱۵ فرسخ از شیراز دور است. شماره خانه‌های آن از ۹۰۰ خانه نگذرد و عموم آنها از خشت خام و گل و چوب است و در این قصبه عمارت عالی است از آجر و سنگ و گچ که دو رویه دیوارهای آن را از سنگ تراشیده، ساخته و طاقهای آن را از آجر زده‌اند و کریاس و سر در این عمارت را با کاشی معرق، آیات قرآنی را در دوره آنها به خط ثلث خوش نوشته‌اند و دوازده ستون از سنگ خوب تراشیده، در میان آن به کار برده‌اند که چندین طاق بلند را بر این ستونها گذاشته‌اند و چندین لوح قبر از سنگ به درازی دو ذرع شاه و چارک و پهنای سه چارک بیشتر است و بر لوح قبری نوشته‌اند:

«توفی الشیخ یوسف بن یعقوب السروستانی، سنه اثین و ثمانین بعد ستمائه». و بر لوح دیگری: «توفی محمد بن الحسن بن علی البیضاوی، سنه ست عشر و سبعمائیه» و بر لوح دیگری:

«توفی عمر بن علی البیضاوی سنه سبع و خمسمائیه» در کتاب مزارت شیراز «۲» نوشته است: شیخ ابو القاسم سروستانی سالها در شیراز تدریس نمود و جماعتها را از نتایج فکر خود بهره‌مند فرمود، هرگز فرمانی به کس نداد و خود خدمت خود را می نمود در مدرسه خرابی منزل داشت که جز او کسی نبود «۳» و چون پادشاه زمان به زیارت آن بزرگوار رفتی، از جای برنخاستی و او را به مواعظ حسنه متنبه داشتی و صد سال تمام زندگانی نمود و در حدود سال ۳۰۰ و اند وفات نمود و از اشراف سروستان سلسله سادات حسینی است، جد آنها از قریه حسین آباد مموم، بعد از فتنه افغان به سروستان آمده، توقف نمود و از اعیان آنهاست:

سیادت انتساب سید عبد الکریم سروستانی به زیور صلاح و سداد آراسته، سال به سال از منزل خود که باغ اکتسابی اوست بیرون نیاید، جز برای سرکشی ضیاع و عقار مکتسبی خود، نه کسی را با او مخاصمتی و نه او را با کسی مجادلتی است.

و از اعیان آنهاست: جناب فضائل اکتساب، واعظ شنوندگان به مواعظ جمیله و ناصح پذیرندگان به نصایح جلیله، واصف مراتب خاندان نبوت، ذاکر مصائب اهل بیت ولایت (ع)، متمسک به حول الله حاجی سید فضل الله سروستانی، سالهاست در شیراز به نشر احادیث و ذکر مصیبت اهل بیت رسالت اشتغال دارد.

و از علمای سروستان است: سلسله حاجی ملا طهماسب که به زیور علم و حلیه صلاح و

(۱). برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب فرهنگ مردم سروستان، ص ۷۸، و تاریخ تمدن ساسانی، علی سامی، ص ۲۰۴، ۲۲۱،

۲۳۱، ج ۲. این بنای رفیع از دوران ساسانی باقیمانده و کاخی از کاخهای با عظمت و معروف آن زمان است.

(۲). ص ۷۲. هزار مزار به تصحیح و تحشیه دکتر نورانی وصال، ص ۱۹۵.

(۳). (گویند، در خانه‌ای باز و سفره‌ای گسترده داشته، چنانکه بر سر در ورودی آن نقش کرده بود: (الباب مفتوح لمن دخل و الخبز مباح لمن اکل): در به روی هر کس که درآید گشوده و نان برای هر کس که بخواهد مباح است).

(فرهنگ مردم سروستان، ص ۸۹).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۶۶

مقبره شیخ یوسف

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۶۷

سه در شیخ یوسف و نمای گنبد گلی آن

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۶۸

قضاوت و امامت آراسته و این قصبه را زینت داده‌اند و اصل آنها از نسل ملا خلف زیدونی کوه‌گیلویه‌ای است و جناب ملا خلف، در زمان فتنه افغان از ناحیه زیدون به شیراز آمد و تحصیل علوم نمود، سرآمد فضلا گشته، مشهور به زهد و ورع گردید و اهالی سروستان آن جناب را برای ترویج دین مبین از شیراز به سروستان بردند و زنی را از اعیان، در ازدواجش در آوردند و او را دو نفر پسر بود:

عالمان فاضلان حاجی ملا نعمت الله و حاجی ملا طهماسب سروستانی. مادام زندگانی به نشر علوم و ترویج دین و امامت جماعت در قصبه سروستان مشغول بودند و حاجی ملا نعمت الله را پسری نبود و حاجی ملا طهماسب را سه نفر پسر بود:

اول آنهاست: جناب مستطاب علام فهم، فرید دهر و وحید عصر، ملا علی محمد سروستانی.

در سال ۱۱۸۵ در قصبه سروستان متولد گردیده، به شیراز آمده، تحصیل مراتب کمالیه را نمود و در فنون علمیه خصوصا در حکمت طبیعی و الهی و کلام و علم اصول فقه، سرآمد فضلالی شیراز گردید و در اواخر عمر به قصبه سروستان که مسقط الرأس و وطن مألوفش بود، آمده، رحل اقامت بینداخت و در حفظ مراتب دینداری به اقصی الغایت کوشید و در سال ۱۲۶۰ در قصبه سروستان وفات یافت و از آن جناب دو نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست: جناب مستطاب فرید زمان و وحید اوان ملا محمد علی سروستانی. در سال ۱۲۳۰ در سروستان متولد گشته، در شیراز تحصیل کمالات نمود و در خدمت والد ماجد خود تکمیل مراتب علمیه را فرمود و سالها در سروستان به منصب شیخ الاسلامی و ترویج شریعت غرا مشغول بود و در سال ۱۳۰۲ وفات یافت.

و خلف الصدقش، عالی جناب، کمالات اکتساب، عالم فاضل ملا علی محمد مشهور به ملا آقا بزرگ شیخ الاسلام سروستانی در سال ۱۲۶۱ متولد گشته. در خدمت والد ماجد خود تحصیل کمالات علمیه نمود پس از سروستان به شیراز آمده، در خدمت علما و فضلا، تکمیل مراتب علم و فضل را نمود و بعد از وفات والدش به لقب شیخ الاسلامی برقرار گشته، مشغول ترویج دین مبین است. پسر دیگر ملا علی محمد سروستانی است: ملا باقر سروستانی، طبعش از تحصیل علم رمید و چندی در پی کارهای دیوانی دوید، از کسب علم بازماند و به عمل دیوانیان نرسید و اکنون در تحیر شبی را به روز میرساند.

پسر دویم ملا طهماسب سروستانی است: ملا نعمت الله سروستانی، خط نسخ تعلیق را خوش نوشت و به وسیله خوش نویسی معیشتی لایق نمود و بعد از هشتاد سال زندگانی در سال ۱۰۸۹ وفات یافت و او را دو نفر پسر بود:

اول آنها، عالی جناب، کمالات اکتساب، عالم فاضل ملا هاشم، مادام زندگانی جز رضای خدا را نخواست و جز تحصیل علم و عبادت، کاری نداشت و در سال ۱۲۹۸ وفات یافت.

و خلف الصدقش، عالی جناب، کمالات اکتساب ملا نصر الله در سال ۱۲۷۰ متولد شده و مشغول تحصیل کمالات است.

پسر دویم ملا نعمت الله خوشنویس سروستانی است: عالی جناب، کمالات اکتساب ملا شفیع

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۶۹

صدر سروستانی خط شکسته را از شکسته نویسان درست تر نویسد و در این فن شهرت یافته است.

و از اعیان سروستان است: سلسله حاجی نظر سروستانی که پدر بر پدر ضابط و کلانتر این بلوک بوده‌اند. و سلسله آقا سعدی سروستانی است. و این بلوک را ۲۳ ده آباد است «۱»:

احمد آباد: ۳ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «سروستان» است.

احمدبکی: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «سروستان» است.

ایلان: ۲ فرسخ در جانب جنوب «سروستان» [است].

برزین: نام محله بزرگ «سروستان» است.

بکت: ۵ فرسخ مغربی «سروستان» است.

بیت الهی: ۴ فرسخ بیشتر میانه مغرب و جنوب «سروستان» است.

ترنگ: نام محله کوچک «سروستان» است.

حسین آباد: ۱ فرسخ و نیم مغربی «سروستان» است.

خسرو آباد: ۳ فرسخ کمتر مغربی «سروستان» است.

خیر آباد: ۳ فرسخ مغربی «سروستان» است.

ده نو: ۱ فرسخ کمتر جنوب «سروستان» است.

رباط: به مسافت کمی میانه شمال و مغرب «سروستان» است. در خارج شمالی این قریه عمارتی بسیار عالی، همه دیوار و سقف و طاقهای آن از سنگ تراش و گچ ساخته‌اند و کریاس و دالان و حجرات متعدد داشته و اکنون تمام آن عمارت جز کریاس آن خراب و ویرانه گشته، بر روی هم ریخته است و آنرا خانقاه ملاقطب گویند از اسم و رسم آن چیزی معلوم نگشت.

سعادت آباد: ۲ فرسخ بیشتر، مغربی «سروستان» است.

شورجه «۲»: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «سروستان» است.

صدر آباد: ۱ فرسخ کمتر جنوبی «سروستان» است.

طالب آباد: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «سروستان» است.

فیض آباد: ۲ فرسخ جنوبی «سروستان» است.

قلخانچی: ۳ فرسخ کمتر جنوبی «سروستان» است و این قریه را ولی سلطان قلخانچی اوغلی ذو القدر والی مملکت فارس در سال ۹۸۰ و اند احداث نمود.

کت گنبد: فرسخی بیشتر مغربی «سروستان» است.

کنو: ۲ فرسخ مغربی «سروستان» است.

کوهنجان: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب «سروستان» است.

مرادبگی: ۱ فرسخ جنوبی «سروستان» است.

نظر آباد: ۲ فرسخ جنوبی «سروستان» است.

(۱). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۰: از ۳۱ ده نام برده شده است.

(۲). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۰: (شوریجه).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۷۰

[۳۸] - بلوک سیاخ

با آنکه ۵ فرسخ در جانب جنوب شیراز افتاده، برای بلندی زمین آن از جلگه شیراز در تابستان هوایی سرد دارد، درازی آن از قریه «دهداری» تا «ایور» ۳ فرسخ و پهنای آن از «محمد آباد» تا «بدایجان» یک فرسخ و نیم. محدود است از جانب شمال به حومه شیراز و از جانب مغرب به بلوک کوه مره شکفت و از سمت جنوب به بلوک خواجه و از طرف مشرق به بلوک کوار و جز درختان سردسیری در این بلوک یافت نشود، کشت و ذرع آن، جو و گندم و خشخاش و ارزن و گندم بهاره و جو ترش است و خربوزه این بلوک در شیرینی و لطافت بی‌عدیل است و آب این بلوک از چشمه و رودخانه قره‌اغاج است و قصبه آن «دارنجان خواجه» ۷ فرسخ از شیراز دور افتاده است و این بلوک مشتمل است بر ۱۳ قریه آباد «۱»:

ایور: ۲ فرسخ بیشتر شمالی «دارنجان» است.

بابا ایور: ۲ فرسخ شمالی «دارنجان» است.

برابجان «۲»: به مسافت کمی میانه جنوب و مشرق «دارنجان» است.

خارگان «۳»: فرسخی بیشتر شمالی «دارنجان» است.

دارنجان خواجه «۴»: همان قصبه سیاخ است.

دره: ۲ فرسخ شمالی «دارنجان» است.

ده بال: فرسخی کمتر شمالی «دارنجان» است.

دهداری: ۳ فرسخ مشرقی «دارنجان» است.

ده شیب: ۱ فرسخ و نیم شمالی «دارنجان» است.

فورجان: ۱ فرسخ و نیم شمالی «دارنجان» است.

قنات: ۳ فرسخ مشرقی «دارنجان» است.

کدنچ: نام ناحیه‌ای است مشتمل بر «خارگان» و «ده شیب» و «ده بال» و «فورجان».

محمد آباد: ۱ فرسخ و نیم بیشتر مشرقی «دارنجان» است.

میشوان: فرسخی بیشتر مشرقی «دارنجان» است.

سیراف «۵» نام شهری بود در کنار دریای فارس در جانب جنوبی شیراز، به مسافت ۶۸ فرسخ از شیراز دور افتاده و سالهاست خراب گشته، جز یک محله از آن شهر به آبادی باقی نمانده است و این محله را بندر «طاهری» گویند و اکنون از توابع بندر کنگان است و در ذیل عنوان «کاف» نوشته شود. و ابو سعید حسن بن عبد الله بن مرزبان سیرافی نحوی «۶»، که داناترین

(۱). ر ک: جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۴۸: که از ۱۴ قریه سخن رفته است که چهار قریه آن کوهستانی و بقیه در جلگه واقع شده است.

(۲). (بدایجان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۰.

(۳). در متن: (خاره کان). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۰: (خارکان).

(۴). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۰: (دارنجان).

(۵). برای اطلاع بیشتر رجوع شود به آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۳۲۸ تا ۴۳۹.

(۶). او (در عمان فقه آموخت و به بغداد متولی قضا گشت و همانجا در سال ۳۶۸ درگذشت. او معتزلی بود و با مزد نویسندگی

زندگی می‌گذرانید، او راست: (اخبار النحویین البصریین) و (صنعة الشعر) و (البلاغه) و (شرح المقصوره) و (شرح کتاب سیبویه). (دهخدا).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۷۱

نقشه موقع سیراف در ساحل خلیج فارس

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۷۲

نقشه محل خرابه‌های سیراف در بندر طاهری

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۷۳

مردمان به علم نحو بود از این شهر برخاسته است و نام والدش «بهباد» بود و چون از مذهب مجوسی گذشت و به شرف اسلام رسید، نامش را عبد الله گذاشتند و این دو بیت از ابو سعید سیرافی نوشته شد:

اسکن الی سکن تسر به ذهب الزمان و انت منفرد

ترجو غدا و غدا کحامله فی الحی لا یدرون ما تلد «۱» و در سال ۳۶۲، در بغداد وفات یافت.

و ولد الصدقش ابو محمد یوسف سیرافی از مشاهیر علمای نحو است.

۳۹- بلوک] شبانکاره

دو ولایت را در فارس «شبانکاره ۲» گویند یکی ناحیه شبانکاره دشتستان که شرح آن در ذیل بلوک دشتستان نگاشته گردید و دیگری یک حصه بزرگ در جانب میانه جنوب و مشرق شیراز از چهار حصه مملکت فارس چنانکه درازا و پهنا و حدود و تقسیم آن بر بلوکات، در اول گفتار دویم این فارسنامه ناصری نگاشته گردید و ایالت نشین شبانکاره شهر «ایج» است که در سال ۷۴۶ به فرمان امیر مبارز الدین آل مظفر آن شهر را خراب کردند و قصبه اصطهبانات را ساختند و وجه آنکه این حصه از فارس را شبانکاره گفتند آن است که در تواریخ نوشته‌اند:

نسب شاهان شبانکاره به اردشیر بابک می‌رسد و پیش از استیلای دولت اسلام بر مملکت عجم، اسلاف شبانکاره‌ها را اسپهبدان فارس می‌گفتند و گله و رمه پادشاه را چوپان و ستوربان بودند و صحرای رون کوه گیلویه و حوالی آن را که سردسیرترین نواحی فارس است، ییلاق یعنی تابستانه و گرمسیرات کوه گیلویه و شولستان را قشلاق یعنی زمستانه نموده بودند و بعد از غلبه عرب بر عجم در اطاعت مسلمانان درآمدند چنانکه حالات و تنقلات بزرگان شبانکاره‌ها در جزو اول از گفتار اول فارسنامه نوشته شد.

و از شهر «ایج» که در فارسی او را «ایگ» «۳» گویند، مردمان بزرگ برخاسته‌اند مانند:

مولای اعظم، ملاذ افاضل امم، کاشف مشکلات عقلیه، ناسخ معضلات نقلیه قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن احمد ایجی شارح کتاب مختصر اصول و صاحب کتاب مواقف که مانند این دو کتاب در علم اصول و کلام نوشته نگشته است، سالها در شیراز به لقب افضل القضاة باقی بود و در سال ۷۶۰ وفات یافت و خواجه حافظ (ع) فرموده است:

(۱). با دلارامی که به او دلشادی، آرام باش که زمان گذشت و تو همچنان تنهائی، تو به فردا امید بسته‌ای و فردا چون زن بارداری است در قبیله که کسی نمی‌داند چه می‌زاید.

(۲). به روزگار قدیم شبانکاره را در پارس ذکری نبود که ایشان قومی بودند که پیشه ایشان شبانی و هیزم‌کشی و مزدوری بود و به آخر روزگار دیلم در فتور، چون فضلویه فراخاست ایشان را شوکتی پدید آمد و به روزگار زیادت می‌گشت تا همگان سپاهی و سلاح‌ور و اقطاع‌خوار شدند و از جمله ایشان اسمعیلیان اصیل‌اند و نسب و حال شبانکارگان این است ... رک: فارسنامه ابن بلخی،

ص ۱۶۴ بعد، چاپ لسترانج.

(۳). این (ایگ) به روزگار متقدم دیهی بود و حسوبه آنرا به شهری کرده است، هوای آن معتدل است اما آب ناگوار دارد و میوه بسیار باشد خاصه انگور و جامع و منبر دارد. فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۷۴ به عهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد

نخست پادشهی همچو او ولایت بخش که کام خلق روا کرد و داد عیش بداد

دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین که فاضیئی به از او آسمان ندارد یاد

دگر شهنشہ دانش عضد که در تصنیف بنای کار موافق به نام شاه نهاد

دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین که یمن همت او کارهای بسته گشاد

دگر قویم چو حاجی قوام دریا دل که نام نیک برد از جهان به بخشش و داد و مانند: شیخ مشایخ زمان، قدوه اهل علم و عرفان: شیخ قطب الدین محمد ایجی.

در کتاب مزارات شیراز نوشته است: عالم عارف، کثیر الخیر، دائم الذکر، صاحب قلب سلیم و طریق مستقیم بود و در سال ۷۸۵ در شیراز وفات یافت «۱».

و مانند: مقتدای اکابر امم، برهان حکماء عرب و عجم ملا صفی الدین ایجی. سالها به نشر علوم حکمت و کلام و ریاضیات اشتغال داشت و استاد فضلا و علما ملا جلال الدین دوانی، بر سیبل افتخار او را استاد خود شمرده است و در حدود سال ۸۶۰ و اند وفات یافت.

و مانند: خواجه سیف الدین مظفر ایجی شبانکاره [ای]. سالها وزیر سلطان معظم و خاقان مکرم، شاه سلطان حسین بایقرا گورکانی بود و به حسد حساد و سعایت اضرار در سال ۸۹۱ کشته گردید.

بلوک شولستان: را در این زمان بلوک ممسنی گویند و در عنوان بلوک ممسنی نگاشته شود و «شول» به معنی طایفه است مانند لر و کرد.

شیب کوه: در فارسی این نام را بر چندین ناحیه گویند که هریک از توابع بلوکی است مانند شیب کوه رامجرد و شیب کوه فسا و شیب کوه گیلویه و شیب کوه لارستان و هریک در جای خود نوشته شود.

[۴۰] - بلوک صیمکان «۲»

در اصل «سی مکان» بود «سین» را بدل به «صاد» نموده‌اند، از گرمسیرات فارس است. در جانب جنوبی شیراز، درازی آن از «مانیان» تا «کوشک سر تنگ» ۸ فرسخ، پهنای آن از «اسفیان» تا «شلدان» ۵ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به بلوک جهرم و از شمال به بلوک خفر و میمند و از مغرب به نواحی بلوک اربعه و از جانب جنوب به بلوک قیر و کارزین، هوای تابستانه اش گرم و زمستانش در کمال اعتدال، کشت و زرعش شلتوک است، گندم و جو آن در

(۱). ر ک: مزارات شیراز، ص ۱۲۰، هزار مزار، به تصحیح دکتر نورانی وصال ص ۴۶۹.

(۲). (این صمکان شهر کی است خوش و از عجایب دنیاست از بهر آنکه در میان این شهر رودی می‌رود و پلی بر آن رود است یک نیمه شهر که از این جانب رود است بر کوه نهاده است و سردسیر است و رز انگور باشد، بی‌اندازه، چنانکه قیمتی نگیرد و آنرا بعضی عصیر سازند و به علاقه کنند و بعضی به دوشاب پزند و دیگر بجوشند و به سنگی کنند و سنگی عظیم باشد چنانکه یکی را دو یا سه چندان آب بر باید نهادن تا توان خورد و سخت ارزان باشد و دیگر نیمه که آن جانب رود است گرمسیر است و درختان

خرما و ترنج و لیمو و مانند این باشد.) فارسنامه ابن بلخی ص ۱۳۹، چاپ لسترنج.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۷۵

سالی که خوب شود کفایت اهل خود را نکند، بساتین گرمسیری فراوان دارد، بیشتر درختش لیمو و نارنگی است بازار زمستانه شیراز را از فواکه خود آباد کند و بیشتر آبلیموی فارس که حمل اطراف شود از این بلوک است.

آبش از چشمه و رودخانه. جلگه این بلوک بسیار تنگ و مانند دره‌ای پر از تل و ماهور است، دراج در این بلوک بسیار فراوان باشد و ضابطی این بلوک از هفتاد هشتاد سال پیش از این با میرزا محمد علی بود و بعد از وفات او، خلف الصدقش حاجی میرزا محمد قلی و ولد الصدقش حاجی میرزا عبد الله خان که شرح حال آنها در ذیل محله سردزک شیراز گذشت «۱» متکفل امور ضابطی صیمکان هستند و القاب کدخدایان دهات این بلوک را «دهدار» گویند مانند دهدار محمد حسن و دهدار محبعلی.

و قصبه این بلوک «دوزه» است به مسافت ۲۴ فرسخ از شیراز دور افتاده است و این بلوک مشتمل است بر ۳۸ قریه آباد «۲»:

آب شیخ: فرسخی بیشتر در جنوب «دوزه» است.

آرجو «۳»: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «دوزه» است.

اسفل: فرسخی کمتر شمالی «دوزه» است.

اسفیان «۴»: ۲ فرسخ شمالی «دوزه» است.

آغان: ۲ فرسخ مشرقی «دوزه» است.

براق «۵»: ۳ فرسخ مشرقی «دوزه» است.

تیرکان «۶»: ۱ فرسخ و نیم شمالی «دوزه» است.

جرمشت: ۲ فرسخ بیشتر شمال و مشرق «دوزه» است.

چشوان: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.

دشت دال: ۲ فرسخ مشرقی «دوزه» است.

خرابه «۷»: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.

دوزه: همان قصبه این بلوک است.

ده قانون: ۲ فرسخ مشرقی «دوزه» است.

ریکان: ۲ فرسخ کمتر جنوب «دوزه» است.

زاغ: ۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.

زیغان «۸»: فرسخی جنوب «دوزه» است.

(۱). در متن: (گذاشت).

(۲). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، صیمکان از توابع فیروز آباد به حساب آمده و ۴۱ ده از آن دهستان نام برد شده است،

ج ۲، ص ۳۱۲.

(۳). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲: (ارجویه).

(۴). (اسفنجان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

(۵). (براک). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

(۶). (تیرافجان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

(۷). (خره). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

(۸). (ذیقون). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۷۶

سار: نیم فرسخ مشرقی «دوزه» است.

سرقل آباد: ۳ فرسخ مشرقی «دوزه» است.

شاغان: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.

شلدان: ۲ فرسخ بیشتر جنوب «دوزه» است.

قبه: ۴ فرسخ مشرق «دوزه» است.

قلاتان: فرسخی کمتر مغربی «دوزه» است.

قم آباد: ۲ فرسخ مشرقی «دوزه» است.

کاکان «۱»: ۱ فرسخ میانه شمال و مغرب «دوزه» است.

کراته «۲»: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «دوزه» است.

کشکو: نیم فرسخ مشرقی «دوزه» است.

گلاکلی: ۱ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.

گنبد ترمه «۳»: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «دوزه» است.

کنگان «۴»: فرسخی بیشتر مشرقی «دوزه» است.

گودزاغ: فرسخی کمتر مشرقی «دوزه» است.

کوشک سرتنگ: ۲ فرسخ و نیم مغربی «دوزه» است.

کوه مره صیمکان را «کوه نارو» گویند: چهار فرسخ مغربی «دوزه» «۵» است، باغهای انگور دیمی در این کوه معمور و آباد است.

مانیان: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.

ماهیتا «۶»: ۱ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.

مدخون: ملک زرخید مؤلف فارسنامه است.

مزگان: نیم فرسخ میانه شمال و مغرب «دوزه» است.

نوداد: به مسافت کمی مشرق «دوزه» است.

همنده: به مسافت کمی جنوب «دوزه» است.

یرگ: ۳ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «دوزه» است.

«۴۱» - بلوک عباسی «۷»

ناحیه وسیعی از گرمسیرات فارس، میانه جنوب و مشرق شیراز است و هوای آن از همه بلوکات فارس گرمتر است. درخت انبه و موز و چلغوزه و تمر هندی و نخل و لیمو و نارنج و

(۱). (کاکون). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

(۲). (کراده). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

(۳). (ترمه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

(۴). (کندنجان؟). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

(۵). در متن: (دوز).

(۶). (محیطات، محیط). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

(۷). برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب آثار شهرهای خلیج فارس، اقتداری، ص ۵۳۶ تا ۵۷۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۷۷

نارنگی را به نیکوئی پروراند، درخت نارگیل در این بلوک تنومند گردد و لیکن بار و ثمرش نارسیده بماند. کشت و زرع ناحیه میناب عباسی از آب رودخانه است و باقی توابعش از آب باران باشد. درازی این بلوک از «بندر خمیر» تا «جاشک موغستان» ۶۲ فرسخ، پهنای آن از «تخت سرده» تا قریه «شغو» ۶ فرسخ.

محدود است از جانب مشرق به نواحی بلوچستان و بلوک بشاگرد و از سمت شمال به بلوک رودان و احمدی و نواحی سبعه و از مغرب به نواحی لارستان و از جنوب به دریای فارس و قصبه این بلوک «بندر عباسی» است عرض آن از خط استوا ۲۷ درجه و ۱۴ دقیقه طول آن از گری نیچ رصدخانه انگلستان ۵۴ درجه و ۳۰ دقیقه است و انحراف قبله آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است. به مسافت ۹۷ فرسخ از شیراز دور افتاده است و بندر عباس را امام قلی خان والی و فرمانروای فارس، خلف الصدق نواب مغفرت توأمان الله ویردی خان فرمانفرمای سابق مملکت فارس، در سال ۱۰۳۲ در کنار دریای فارس، احداث فرمود و به مناسبت شاهنشاه زمان شاه عباس ماضی صفوی طاب ثراه، آن را بندر عباس بگفت و بندر سابق که بندر جرون یا کمپران می گفتند از آبادی بیفتاد و مردمانش آمده در بندر عباس متوطن شدند و واقعه فتح بندر جرون و جزیره هرمز و اخراج جماعت پرتگال که نزدیک به ۱۰۰ سال در بندر جرون و جزیره هرمز، فرمانروائی داشتند و احداث بندر عباس، در ذیل وقایع سال ۱۰۳۲ در گفتار اول این کتاب فارسنامه ناصری نگاشته گردید و نواحی عباسی سالها در تصرف امام مسقط بود و ضابط و مستحفظ از اعراب مسقط و عمان بر این نواحی می گماشت و در هر سالی مبلغی وجه نقد به اسم مالیات به حاکم فارس می رسانیدند و در سال ۱۲۷۲ نواب اشرف والا طهماسب میرزا مؤید الدوله فرمانفرمای فارس ولد الصدق خود نواب امیرزاده عبد الباقی میرزا را مأمور به تسخیر بندر عباس و اخراج اعراب مسقط از آن نواحی فرمود و پنج فوج سرباز و هشت ارابه توپ با او روانه داشت و بعد از ورود و جنگ، اعراب [را] دور نموده، بندر عباس را تصرف فرمود و تاکنون اعراب مسقط را مداخلتی در آن نواحی نیست و بلوک عباسی را به ۵ ناحیه قسمت کرده‌اند. (۱)

۱- ناحیه ایسین و تازیان (۲)

۲- ناحیه شمیل

۳- ناحیه مضافات

۴- ناحیه موغستان

۵- ناحیه میناب

[۱]- ناحیه ایسین (۳) و تازیان: در قدیم این ناحیه یکی از ۷ نواحی بلوک سبعه بود چنانکه در ذیل عنوان بلوک سبعه گذشت، درازی آن ناحیه از «تابند» تا قریه «سرخان» پنج فرسخ و نیم،

(۱). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۴: از ۱۴ دهستان با ۳۶۷ ده بعلاوه قشم و سایر جزائر بعنوان پانزدهمین ناحیه بندر عباس ذکر شده است که مجموعا دارای ۴۰۲ ده می‌باشد.

(۲). اعداد کنار اسامی، در متن در بالای این کلمات گذاشته شده است.

(۳). (دارای ۲۳ قریه است که ۵ قریه آن در کوهستان و ۱۸ قریه در جلگه واقع است.) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۰۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۷۸

نقشه جغرافیائی گمبرون و سورو

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۷۹

پهنای آن از یک فرسخ بیشتر نباشد، محدود است از مشرق به ناحیه شمیل و از شمال به ناحیه فین سبعة و از مغرب و جنوب به ناحیه عباسی و قصبه آنرا «ایسین» گویند ۳ فرسخ شمالی بندر-عباس است و این ناحیه مشتمل است بر ۶ قریه آباد: ایسین: همان قصبه این ناحیه است.

تازیان: ۱ فرسخ در جانب شمال «ایسین» است.

سرخان «۱»: ۱ فرسخ و نیم مشرقی «ایسین» است.

نارک «۲»: ۴ فرسخ و نیم مغربی «ایسین» است.

قلات «۳»: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «ایسین» است.

نابند: ۴ فرسخ مغربی «ایسین» است در سینه کوه «گنو» افتاده.

[۲] ناحیه شمیل «۴»: میانه شمال و مشرق بندر عباس است، درازی آن از «تخت» تا «چوچ» ۶ فرسخ بیشتر، پهنای آن از «گهرمند» تا «ننک» ۶ فرسخ.

محدود است از جانب مشرق به ناحیه میناب عباسی و از شمال به بلوک رودان و احمدی و از مغرب به ناحیه ایسین و از جنوب به دریای فارس و قصبه آن را «شمیل» گویند. ۷ فرسخ میانه شمال و مشرق بندر عباسی است و این ناحیه مشتمل است بر ۱۸ قریه آباد «۵»:

باغان: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شمیل» است.

تخت: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «شمیل» است.

چاه خرک: فرسخی مشرقی «شمیل» است.

چاه فعله: ۳ فرسخ جنوبی «شمیل» است.

جلابی: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «شمیل» است.

چوچ: ۴ فرسخ بیشتر جنوب «شمیل» است.

حسن لنگی: سه فرسخ میانه جنوب و مشرق «شمیل» است.

دروز: ۴ فرسخ جنوب «شمیل» است.

سرخان: ۴ فرسخ در جانب مغرب «شمیل» است.

سردره: ۴ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «شمیل» است.

شغو: ۶ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شمیل» است.

شمیل: همان قصبه این ناحیه است.

گشکو: ۲ فرسخ مغربی «شمیل» است.

کل قاضی «۶»: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شمیل» است.

گودو: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «شمیل» است.

(۱). (سرخون). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۰۲.

(۲). (نانگک؟). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۰۲.

(۳). (قلات پائین) و (قلات بالا). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۰۲.

(۴). رک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۵۷۰-۵۹۸، و کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۲.

(۵). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۲: از ۲۹ ده در این دهستان نام برده شده است.

(۶). (قلعه قاضی؟). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۸۰

گهرمند: ۳ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «شمیل» است.

ننک: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شمیل» است.

نور کو: چهار فرسخ میانه شمال و مشرق «شمیل» است.

[۳]- ناحیه مضافات عباسی: درازی آن از «نخل ناخدا» تا «بندر خمیر» ۱۴ فرسخ، پهنای آن از قریه «کشار» تا «خان سرخ» ۳ فرسخ،

محدود است از جانب مشرق به ناحیه شمیل و از سمت شمال به ناحیه ایسین و ناحیه فین سبعة و از مغرب به نواحی لارستان و از

جانب جنوب به دریای فارس. قصبه این ناحیه «بندر عباس» است و این ناحیه مشتمل است بر ۱۴ قریه آباد «۱»:

انگوران: ۷ فرسخ مغربی «عباسی» است.

بندر خمیر: ۱۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «عباسی» است.

بستانه «۲»: ۷ فرسخ مغربی «عباسی» است.

بندر عباس: همان «عباسی» است.

بند علی: ۳ فرسخ مغربی «عباسی» است.

چاه بلغار: ۸ فرسخ مغربی «عباسی» است.

چستانه: ۶ فرسخ مغربی «عباسی» است. فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۳۸۰ [۴۱] - بلوک عباسی ص: ۱۳۷۶

خمیر: همان بندر خمیر است.

ده پل: ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مغرب «عباسی» است. جزیره قشم در جانب جنوب «ده پل» به اندازه‌ای است که بانگ اذان از «ده

پل» به کناره این جزیره به خوبی میرسد و شاید در زمان قدیم جبری در میانه داشته‌اند و «جسر» به معنی «پل» است.

سورو: میانه جنوب و مغرب عباسی به مسافت فرسخی است. مشهور است که ملخ دریائی که گاهی زیان به محصولات فارس رساند

در صحرای سورو متکون شود.

عباسی: همان قصبه این ناحیه است.

قلات: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «عباسی» است.

گچی «۳»: ۶ فرسخ مغربی «عباسی» است.

کشار «۴»: ۵ فرسخ مغربی «عباسی» است.

لاتی دان: ۹ فرسخ مشرقی «عباسی» است.

نخل ناخدا: ۲ فرسخ مشرقی «عباسی» است.

[۴]- ناحیه موغستان: «موغ» «۵» در لغت به معنی آتش‌پرست است و «ستان» به معنی «جای بسیاری و انبوهی چیزها باشد» مانند گلستان و سروستان و هندوستان و این ناحیه در قدیم جای

(۱). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۰: بعضی از این قراء جزو دهستان خمیر که دارای ۲۴ ده است ذکر شده است و برخی جزو ایسین.

(۲). (بستانو). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۰.

(۳). (گچین سفلی و گچین علیا). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۰.

(۴). (کشار سفلی و کشار علیا). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۰.

(۵). (موغ) به معنی درخت خرماست، (معین). بنابراین موغستان معنی نخلستان یا خرماستان را می‌دهد و مؤلف آنرا با (مغ) یکی گرفته است. و ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۸۱

آتش‌پرستان بود و این ناحیه گرمتر از همه نواحی عباسی است. میانه جنوب و مشرق بندر عباسی است. درازی آن از «جاشک» تا قریه «زیارت موغستان» نزدیک به ۳۰ فرسخ، پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد.

محدود [است] از جانب مشرق به کوهستان بلوچستان و از سمت شمال به ناحیه «میناب» و از مغرب و جنوب به دریای فارس، محصول این ناحیه دیمی است و آبش از چاه و قصبه آن را «زیارت» گویند، ۲۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق بندر عباسی است و این ناحیه مشتمل است بر ۱۰ قریه آباد:

باشکر: ۱۳ فرسخ جنوبی «زیارت» است.

بنه داران «۱»: ۳ فرسخ جنوبی «زیارت» است.

جاشک «۲»: ۳۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق «زیارت» است.

زیارت: همان قصبه این ناحیه است.

سریک «۳»: ۸ فرسخ جنوبی «زیارت» است.

سیگائی «۴»: ۱۱ فرسخ جنوبی «زیارت» است.

طاهرونی: ۷ فرسخ جنوبی «زیارت» است.

کناری: ۱۶ فرسخ جنوبی «زیارت» است.

گرو: ۵ فرسخ جنوبی «زیارت» است.

گرو: ۱۴ فرسخ جنوبی «زیارت» است.

[۵]- ناحیه میناب عباسی «۵»: در جانب مشرقی بندر عباس است، درازی آن از «کربان» تا «کلامی» ۸ فرسخ، پهنای آن از «راونک» تا «حکمی» ۴ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به بلوک بشاگرد و از شمال به بلوک رودان و احمدی و از مغرب به ناحیه شمیل عباسی و از جانب جنوب به دریای فارس و موغستان.

محصول این ناحیه هم فاریابی است. انواع درختهای گرمسیری در بساتین آن ناحیه باشد و درخت گل رازقی در باغهای میناب فراوان است و زراعتش همه فاریاب. نخلستانهای آباد دارد و در سواحل دریای فارس هیچ رودخانه آب شیرین نباشد مگر رودخانه ماندستان دشتی و رودخانه مینابی.

قصبه این را نیز «میناب» گویند. ۱۵ فرسخ در جانب مشرق بندر عباسی است و این ناحیه مشتمل است بر ۲۳ قریه آباد «۶»:

پائین شهر: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «میناب» است.

بازیاری: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «میناب» است.

(۱). (بانداران). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۹.

(۲). (جاسک).

(۳). (سیریک). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۹، و آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۵۸۰.

(۴). (سیکوئی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۱۹.

(۵). ر ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۵۷۰ بیعد.

(۶). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۰۳: این ناحیه دارای ۶۱ ده می‌باشد.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۸۲

باغ جمال: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «میناب» است.

باغ شیخ سیسی: ۲ فرسخ شمال «میناب» است.

بالا شهر: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «میناب» است.

پلنگی: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «میناب» است.

بهمنی: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «میناب» است.

تنبک «۱»: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «میناب» است.

حکمی: ۲ فرسخ و نیم مغربی «میناب» است.

خاتونی: ۳ فرسخ مغربی «میناب» است.

دلیکی: ۳ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «میناب» است.

ده وسطی: فرسخی مغرب «میناب» است.

ذهوک: ۲ فرسخ کمتر مغربی «میناب» است.

راونک: ۲ فرسخ جنوبی «میناب» است.

شهور: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «میناب» است.

کرباسی: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «میناب» است.

کریان: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «میناب» است.

کلامی: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب «میناب» است.

کلیبی: ۲ فرسخ و نیم بیشتر مغربی «میناب» است.

کوهستک: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «میناب» است.

میان شهر: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «میناب» است.

میناب: همان قصبه این ناحیه است.

نصیره «۲»: فرسخی میانه جنوب و مغرب «میناب» است.

از گرمسیرات فارس، جنوبی شیراز است و درازی آن از قریه «خلیلی» تا «کهنوی علیا» ۷ فرسخ، پهنای آن از «خشتی» تا «کلائی» یک فرسخ و نیم. محدود است از جانب مشرق به نواحی لارستان و از شمال به بلوک خنج و از مغرب به بلوک اسیر و از جنوب به نواحی بلوک گله‌دار.

محصولش گندم و جو دیمی و تنباکو که از آب چاه به عمل آورند. در زمان سابق بلوکی آباد و معمور بود و نخلستانهای دیمی فراوان داشت. هر درخت نخلی بیفتاد به جایش نخلی نکاشتند.

(۱). (تمبانو؟). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۰۳.

(۲). (نصیرائی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۴۰۳.

(۳). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۵۶: آنرا جزو بندر کنگان ضبط کرده است که دارای ۱۸ قریه است که بیشتر در جلگه و یک قسمت آن در دامنه کوه واقع شده است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۸۳

در اوائل دولت قاجاریه دامت شوکتها، علی رضا خان علامرودشتی ضابط و حاکم این بلوک بود و اکنون کسی از او باقی نیست و کلانتر این بلوک حاجی حسین است و قصبه این بلوک را «سبزپوشان» گویند، ۵۲ فرسخ از شیراز دور افتاده است و دویست درب خانه از خشت و گل و چوب دارد و این بلوک را ۱۶ قریه آباد باشد:

بهنا: فرسخی بیشتر مشرقی «سبزپوشان» است.

چاه عینی: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق «سبزپوشان» است.

چاه کور سفلی «۱»: ۳ فرسخ و نیم مشرقی «سبزپوشان» است.

چاه کور علیا: ۳ فرسخ بیشتر مشرقی «سبزپوشان» است.

خشتی: ۲ فرسخ و نیم مشرقی «سبزپوشان» است.

خلیلی: ۵ فرسخ مشرق «سبزپوشان» است.

ده نو: ۱ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «سبزپوشان» است.

روگی پاسلار «۲»: ۴ فرسخ مشرقی «سبزپوشان» است.

روگی حسنی: ۴ فرسخ و نیم مشرقی «سبزپوشان» است.

زنگو: ۱ فرسخ و نیم شمال «سبزپوشان» است.

سبزپوشان: همان قصبه علامرودشت است.

کلائی: ۲ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «سبزپوشان» است.

کمالی: ۳ فرسخ و نیم مشرقی «سبزپوشان» است.

کهنوی سفلی: فرسخی بیشتر مغربی «سبزپوشان» است.

کهنوی علیا: فرسخی مغربی «سبزپوشان» است.

مهمله: فرسخی بیشتر شمال «سبزپوشان» است.

بلوک فال: در اصل «پال» به بای فارسی است. شهری بوده و توابعی داشته و اکنون همه از توابع گله‌دار گشته‌اند که در عنوان حرف «کاف» بیاید و از شهر فال علما و بزرگان برخاسته‌اند، که شرح حال آنها در ذیل عنوان گله‌دار بیاید.

«پامور» به بای فارسی است برای کوچکی این بلوک آنرا پامور گفتند. در اول گرمسیرات فارس در جانب مغرب شیراز است. درازی آن از قریه «الک» تا «باغ نارنجی» یک فرسخ و نیم، پهنای آن از نیم فرسخ کمتر. محدود است از جانب مشرق و شمال و مغرب به نواحی کازرون و از جانب جنوب به بلوک جره. محصولش گندم و جو و پنبه و تنباکو و کنجد و برنج. آبش از

(۱). (چاه کوری). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۶۰.

(۲). (روگیر) و (روگیر مشهدی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۶۰.

(۳). از دهستانهای کازرون. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۶، (دهستان فامور از سه سمت شمال و مشرق و مغرب محدود است به حومه کازرون و از جنوب به دهستان جره ... یک قسمت از اهالی در دهات نزدیک ساحل دریاچه فامور سکونت دارند). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۸۴

چشمه‌های پر آب شیرین گواراست. ذکر دریاچه فامور در ذیل دریاچه‌های فارس بیاید و شکار این بلوک مرغ دراج است که گویا تخم آنرا پاشیده‌اند، در اوائل دولت سلاطین زندیه جناب مستطاب فرید دهر و وحید عصر، مجتهد الزمان حاجی سید یوسف موسوی فاموری سرآمد فضلالی عصر خود از سال ۱۱۸۰ و اند تا آخر ایام زندگانی، مدرس مدرسه منصوریه شیراز بود و صبیبه مرضیه جناب مستطاب سلاله اطیاب و نقاوه فضلالی ذوی الاحساب، قدوه اخیار و زبده ابرار، میرزا مجد الدین محمد، متولی مدرسه مزبور که در مرتبه اول از اجداد نگارنده این فارسنامه ناصری است، در عقد ازدواج خود داشت و او را سه نفر پسر بود، همه دخترزادگان جناب میرزا مجد الدین محمد:

اول آنها: جناب مستطاب فرید زمان، وحید اوان، جامع فضائل و باسط شمایل، افضل ارباب حکمت و کلام، افتخار فضلالی عظام، حکیم الهی، میرزا مؤمن فاموری. سالها در مدرسه منصوریه شیراز به نشر علوم حکمت و کلام و فقه و حدیث و تفسیر اشتغال داشت و در سال ۱۲۲۵ در مکه معظمه به رحمت ایزدی پیوست.

پسر دویم مرحوم حاجی سید یوسف فاموری است: جناب مستطاب علام فهام، ذی العز و الاحترام، نادره اوان، مجتهد الزمان میرزا سید حسن. در کربلای معلی توطن نمود و دختر سعادت اختر جناب مستطاب، استاد فقها و مجتهدین، آقا سید علی طباطبائی صاحب کتاب ریاض مشهور به شرح کبیر را در عقد ازدواج خود درآورد و سالها به نشر علوم دینیه اشتغال داشت و او را دو نفر پسر است:

اول آنها: جناب مستطاب، فضایل اکتساب، علام فهام، ذی المجد و الاحترام، مرجع - الانام، فقیه اوان و مجتهد الزمان آقا میرزا سید صالح مجتهد کربلایی مشهور به عرب، در حدود سال ۱۲۲۰ و اند در کربلای معلی متولد گشته، در کنف تربیت والد ماجدش تحصیل مراتب علمیه نمود و در خدمت خال ماجد خود جناب مستطاب قدوسی انتساب، علامه زمان و مجتهد دوران آقا سید مهدی طباطبائی تکمیل مراتب فقه و اصول فرموده، به زیور اجتهاد زینت یافت و از سال ۱۲۶۶ در دار الخلافه طهران توطن فرموده به افاده علوم دینیه و مقاصد یقینیه اشتغال دارد.

پسر سیم مرحوم حاجی سید یوسف فاموری است: عالی جاه، معلی جایگاه، مقرب خاقان میرزا باقر مستوفی. سالها به ریاست دفترخانه مملکت فارس برقرار بود و ضابطی چندین بلوک که یکی از آنها کازرون است فرمود و در سال ۱۲۲۹ میر شمس الدین نودانی کازرونی که سمت رعیتی به میرزا باقر داشت و فتنه‌جویان کازرونی او را از میرزای معزی الیه در وحشت انداخته بودند، در صحرای فامور وقتی که میرزا باقر و دو سه نفر از خواص خود، تفرج می‌نمود و میر شمس الدین از نودان وارد گردید و چون

فرستی بدید میرزا باقر را به گلوله تفنگ کشته، فرار نمود و بعد از مدتی کدخدای فامور، میر شمس الدین را بکشت و بعد از چندی غلام سیاه میر شمس الدین او را در مسجد نو شیراز بکشت و در همان روز غلام سیاه را بکشتند و این همه در مدت شش ماه اتفاق افتاد.

و خلف الصدق مرحوم میرزا باقر [مستوفی] فاموری، میرزا محسن فاموری، مدتی در دفترخانه دیوانی، در زمره مستوفیان فارس برقرار بود و در سال ۱۲۶۸ وفات یافت و سالها بلوک فامور در تحت ملکیت سلسله سادات فاموری باقی بود و نزدیک به ۳۰ سال است که از

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۸۵

کف آنها بیرون رفته است و جز آنکه بازماندگان این سلسله را سادات فاموری گویند بهره و نصیبی از فامور ندارند. و قصبه این بلوک را «ده پاگاه» گویند، ۱۸ فرسخ از شیراز دور افتاده است و شصت هفتاد درب خانه دارد و توابع آن بر این وجه است (۱):
الک (۲): فرسخی کمتر مغربی «ده پاگاه» است.
باغ نارنجی: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق «ده پاگاه» است.
ده پاگاه: همان قصبه این بلوک است.

۴۴- بلوک فراشبند «۳»

از گرمسیرات فارس، میانه جنوب و مغرب شیراز است، درازی آن از «ویس آباد» تا قریه «شیرین» ۱۱ فرسخ، پهنای آن از «جانی آباد» تا قریه «فراشبند» ۳ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به بلوک فیروز آباد و از سمت شمال به بلوک کوه مره شکفت و جره و از طرف مغرب به نواحی دشتی. محصولش گندم و جو دیمی، آبش از چاه شیرین گواراست، از بی‌اهتمامی اهالی آن، باغستان نخل دیمی برای نمونه یافت نشود و شکارش آهو و بز و پازن و قوچ و میش کوهی است. قصبه این بلوک را نیز «فراشبند» گویند نزدیک به ۲۰۰ درب خانه دارد به مسافت ۲۴ فرسخ از شیراز دور افتاده است و ضابطی آن از صد سال پیشتر با خوانین قشقائی بوده و هست و این بلوک را ۱۴ قریه آباد است (۴):
اسماعیل آباد: نیم فرسخ شمالی «فراشبند» است.
باچون: ۴ فرسخ مشرقی «فراشبند» است.
جانی آباد: ۲ فرسخ و نیم شمالی «فراشبند» است.
خانیک: ۳ فرسخ شمال «فراشبند» است.
خرمایک: فرسخی میانه جنوب و مشرق «فراشبند» است.
دره سیاه: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «فراشبند» است.
شیرین آخر: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فراشبند» است.
فراشبند: همان قصبه این بلوک است.
قنات باغ: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «فراشبند» است.
گز بلند: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «فراشبند» است.
گنبد: فرسخی بیشتر شمالی «فراشبند» است.
نارک: ۴ فرسخ مشرقی «فراشبند» است.
نوجین: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «فراشبند» است.

- (۱). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۶: ۷ دهه از توابع این دهستان نام برده شده است.
- (۲). (هلک؟) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۶.
- (۳). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲: جزو دهستانهای فیروز آباد ضبط شده.
- (۴). (دارای ۲۴ قریه است که ۱۶ قریه آن کوهستانی و بقیه در جلگه واقع و هوایش در ۶ قریه معتدل و در ۱۸ قریه گرمسیر است).
- کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۰.
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۸۶
- ویس آباد: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «فراشبنده» است.

[۴۵]- بلوک فسا «۱»

آخر سردسیرات و اول گرمسیرات فارس است. میانه جنوب و مشرق شیراز. هوای منظره‌ای از باغ ملی شهرستان فسا زمستانش از زمستان شیراز و اصفهان گرمتر و تابستانش از تابستان این دو شهر خنک‌تر. درازی

- (۱). ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۳ تا ۳۰۵. درباره فسا رجوع شود به حدود العالم، ص ۱۳۴، فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۰، چاپ لسترنج، تاریخ الرسل و الملوك منقول در تاریخ بلعمی، حاشیه ۵، ص ۴۰۵ و ۴۰۶، شاهنامه ثعالبی، ترجمه هدایت، ص ۱۱۸، البلدان ابن فقیه، ص ۸ و ۱۶، نزهة القلوب، ص ۱۲۵، مجمل التواریخ و القصص، ص ۵۲، مقاله آقای فریدون توللی تحت عنوان شهرستان باستانی فسا و کاوشهای باستانشناسی در آن، مجله باستان‌شناسی، بهار و تابستان ۱۳۳۸، کتاب آتشکده، از انتشارات انجمن ادب دبیرستان حکمت فسا، اردی- بهشت ۱۳۴۳ با مقالاتی از منصور رستگار، علی اکبر حکمت، علی اکبر معزی، فریدون توللی درباره فسا، و ر ک:

مجله یغما، شماره ۵ مرداد ۱۳۵۳، مقاله دکتر منصور رستگار درباره ارسال بساسیری، آثار العجم، ص ۸۳.

منابع مورد مطالعه برای آگاهی از تاریخ، جغرافیا و رجال فسا: جز آنچه فوقا اشاره شد:

- ۱- تاریخ سیستان، ص ۲۲۸. ۲- مسالک و ممالک اصطخری، چاپ لیدن، ص ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۴. ۳- معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۱۲ و ۲۶۱ و ۲۶۰، چاپ بیروت، ۱۳۷۴ (: ۱۹۵۵).
- ۴- الانساب سمعانی ذیل فسا، ص ۴۲۸. ۵- فتوح البلدان، بلاذری، ص ۳۹۶ تا ۳۹۸.
- ۶- مرآت البلدان، فسا. ۷- کامل التواریخ، ابن اثیر، حوادث سال ۴۴۲، ص ۸۳-۵۱.
- ۸- صورة الارض ابن حوقل، ص ۲۶۴ تا ۲۷۳. ۹- سنی ملوک الارض و الانبیاء، ص ۲۷.
- ۱۰- تجارب السلف، هندوشاه نخجوانی، ص ۲۵۶-۲۵۳. ۱۱- راحة الصدور راوندی.
- ۱۲- العراضه فی الحکایة السلجوقیه. ۱۳- ذیل جامع التواریخ رشیدی، ص ۱۱۶ تا ۱۲۹.
- ۱۴- تاریخ گزیده. ۱۵- شد الازار. ۱۶- تقویم البلدان، عماد الدین اسماعیل، ص ۳۳۱.
- ۱۷- مزارات شیراز. ۱۸- ایران در زمان ساسانیان. ۱۹- روزبهان نامه، محمد تقی دانش‌پژوه.
- ص ۱۱۲-۱۱۰. ۲۰- دائرة المعارف شیعه امامیه، ص ۱۹۹. ۲۱- شیراز در گذشته و حال علی سامی. ۲۲- بیان الادیان، ص ۱۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۸۷

این بلوک از «رونیز علیا» تا «نصیر آباد» شیب کوه ۱۱ فرسخ، پهنای آن از «واصل آباد» تا «ده دسته» ۴ فرسخ.

محدود است از جانب مشرق به بلوک داراب و از شمال به بلوک اصطهبانات و کربال و از مغرب به بلوک خفر و از جنوب به بلوک جهرم.

نقشه شهرستان فسا

کشت و زراعتش: گندم و جو و خشخاش و پنبه و ذرت «۱» خوشه و کنجد و نخود و هندوانه و خربوزه «۲». هر حاصلی در هر جای فارس خوب شود در این بلوک بهتر گردد، آبش از کاریزهای شیرین گوارا، جز ناحیه نوبندگان که آبش از چشمه نهر حسن است و صحرای تنگ کرم که آبش از قنب آتشکده و چهل چشمه است و صیفی این دو جا بیشتر شلتوک باشد، باغهای نیکو در این بلوک ساخته‌اند و در هر باغی درخت نخل و گردو، اترج و زرد آلو، گیلاس و نارنج و شلیل و ترنج و انجیر و انار و انگور و سیب و به و امرو، بارور و تنومند شود، چون کسی به باغی رود تفسیر کل ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ «۳» را بداند.

حداثتش زده پهلو به هشت باغ بهشت ز گونه گونه فواکه، ز گونه گونه ثمار

ز هر نهال برومندش آشکار ترنج‌بسان گوی زنج بر فراز قامت یار

نهال، گوی زرآورده بار، از نارنج حدیقه، کرده روان جوی سیم، از انهار

نسیم او، همه دلکش تر از نسیم بهشت‌هوای او، همه خرم تر از هوای بهار

ز لاله هر دمن اوست کوهی از یاقوت ز سبزه هر چمن اوست کانی از زنگار

ز بسکه زمزمه سار خیزد از هامون، ز بسکه قهقهه کبک آید از کهسار،

(۱). در متن: (زرت).

(۲). رک: آتشکده، مقاله آقای علی اکبر حکمت (کشاورزی حوزه فسا)، ص ۱۸.

(۳). زخرف، آیه ۷۱: ... آنچه نفوس را بر آن میل و شهوت است و چشمها را شوق و لذت.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۸۸ فضای دشت پر از صوتهای موسیقی هوای کوه پر از لحنهای موسیقار منوچهری فرموده است:

نرگس میان باغ تو گوئی درم‌زنی است اوراق عشرهای مجلد کند همی

بر لاله‌زار، لاله نعمان سرخ او خالی ز مشک و غالیه، بر خد کند همی

و آن بر گهای بید تو گوئی کسی به قصد پیکانهای پهن زبرجد کند همی

و آن نسترن چون ناف بلورین دلبری کوناف را میانه پر از ند کند همی انواع شکارها در این بلوک فراوان است و در کنار رودخانه

نوبندگان و نصیر آباد مرغ دراج یافت شود و قصبه این بلوک را با آنکه قریه‌ای است «شهر فسا» گویند به مسافت ۲۵ فرسخ از شیراز

دور است، عرض آن از خط استوا ۲۸ درجه و ۵۸ دقیقه، طول آن از گری نیچ رصدخانه انگلستان ۵۳ درجه و ۴۵ دقیقه و انحراف

قبله مسلمانی آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است.

و نام فسا در اصل «بسا» به باء یک نقطه بود و بعد از تصرف عربی «باء» را به «فاء» تبدیل نمودند و «بسا» در لغت به معنی «بس»

است یعنی: «کفایت کرد» یا به معنی «بسیار» است، وجه تسمیه، آنکه شاید وقتی این ناحیه را آباد کردند بعد از ملاحظه گفتند: «این

آبادی برای اینجا، بس است»، یا آنکه «این آبادی بسیار شد.» «۱»

در کتاب نزهة القلوب نوشته است «۲»: بنای قصبه فسا، از طهمورث کیانی است پس گشتاسپ پسر لهراسپ تجدید عمارتش فرمود،

پس بهمن پسر اسفندیار به تمامیش پرداخت، شکلش مثلث بود، آزادمرد ضابط این بلوک، در صدر دولت اسلام در سال ۷۰ و اند

هجری به فرمان محمد بن یوسف ثقفی والی فارس باروی این شهر را که مثلث بود، خراب نموده، باروی گردی بر دوره‌اش کشید

و در سال ۴۵۰ و ۶۰ [۴] چنانکه در ذیل حوادث این سال در گفتار اول این فارسنامه ناصری نوشته شد، فضلیه محمویه شبانکاره،

شهر فسا را ویرانه نمود و اتابک جلال الدین چاولی «۳» که از جانب الب ارسلان شاه، حکومت مملکت فارس را داشت، بهتر از اول معمورش نمود، شهری بزرگ بود، قلعه‌ای در میان داشته و خندقی عمیق بر گرد آن قلعه بود و در میان آن قلعه شاه برجی از خشت خام و گل ساخته بودند و بعد از خرابی چندین ساله که شماره‌اش را خدا داند، از آن شاه برج، تل بزرگی باقی مانده است که اکنون به اندازه پانزده ذرع از ارتفاع واقعی آن باقی است «۴» و از دامنه آن تل تا سر آن از

(۱). این وجه تسمیه‌سازی عامیانه‌ای است اما پروفیسور هارولد بیلی می‌نویسد که این نام ممکن است به معنی جای سکونت یا اردوگاه باشد، در الواح گلی تخت جمشید نام این شهر در زمان هخامنشیان به صورت *Ba, A, she, Ja* ثبت شده است. مرحوم فرصت الدوله لفظ فسا را در اصل (پسا) می‌داند که مخفف (پارساگرد) است!! (ص ۸۳). و ر ک: آتشکده، ص ۷ تا ۱۰، مقاله منصور رستگار درباره (فسا) و مقدمه مقاله ارسلان بساسیری در یغما، از همین نویسندگان.

(۲). ص ۱۲۵، چاپ لسترنج.

(۳). ر ک: فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۰.

(۴). ر ک: مقاله مرحوم فریدون توللی تحت عنوان (شهر باستانی فسا) مجله باستان‌شناسی بهار و تابستان ۱۳۳۸، و کتاب آتشکده، صفحات ۳۶ تا ۵۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۸۹

سی و پنج ذرع بیشتر است و خندق گرد آن شهر باقی است و در سالهای تر تا نیمه آن، پر از آب شود و در میان این قلعه و شهر زراعت کنند. «۱»

امامزاده حسن فسا

و جماعتی از علما و بزرگان از این شهر برخاسته‌اند:

در کتاب ابن خلکان نوشته است «۲»: ابو علی حسن بن احمد بن عبد الغفار بن سلیمان بن ابان فارسی فسوی در علم نحو و عربیه، امام زمان بود و در خدمت سلاطین منزلتی بلند داشت، مدتی در حلب در خدمت سیف الدوله بن حمدان پادشاه حلب به احترام گذرانید، پس عود به فارس نمود و عضد الدوله دیلمی او را احترام تمام فرمود روزی از او پرسید، چرا می‌گوئید قام القوم الازیدا به نصب زیدا؟ در جواب گفت: «نصب به تقدیر استثنی است» عضد الدوله فرمود زید را رفع می‌دادند به تقدیر امتنع و ابو علی در این جواب کتابی نوشت و عضد الدوله می‌فرمود: من غلامی از ابو علی فسوی در علم نحو می‌باشم. وقتی عضد الدوله برای جنگ با پسر عم خود تدارک می‌نمود، به ابو علی فرمود: ما رأیک فی صحبتنا، فقال: انا من رجال الدعاء لا من رجال اللقاء و این

(۱). در معجم البلدان یاقوت، ج ۴، ص ۲۶۰ و ۲۶۱، آمده است که: (قال الاصطخری: ... فسا و هی مدینه مفترشه البناء، واسعة الشوارع، تقارب فی الکبر شیراز و هی اصح هواء من شیراز و اوسع ابنیه).

(۲). وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۶۱، چاپ مصر.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۹۰

عکسی از (سرو دریمی) واقع در دریمی فسا که فوق العاده تناور است

چند بیت از ابو علی ثبت گردید:

خضبت الشیب لما کان عیباو خضب الشیب اولی ان یعابا

و لم اخضب مخافه هجر خل و لا عیبا خشیت و لا عتابا

و لکن المشیب بدا ذمیما فصیرت الخضاب له عقابا «۱» در سال ۳۷۷ وفات یافت «۲» و او را چندین کتاب است مانند کتاب تذکره و کتاب مقصور و ممدود و غیرهما، در روضات الجنان نوشته، در کتاب علماء، گاهی «فارسی» می‌گویند.

و شیخ ابو الحسین محمد بن حسین بن عبد الوارث نحوی فسوی را می‌خواهند و شیخ ابو الحسین خواهرزاده ابو علی فسوی است و مدتی در ری، مصاحب وزیر بی نظیر صاحب بن - عباد بود و در کمال احترام معیشت می‌نمود پس به خراسان رفته، در نیشابور چندی بماند،

(۱). - موی سپیدم را از آنجا که عیب بود، خضاب کردم در حالیکه خضاب کردن مو برای عیب کردن سزاوارتر است، - موی خود را از بیم هجر یاری خضاب نکردم و نه از آن رو که از سرزنش و عتاب ترسان باشم، - بلکه پیری به گونه‌ای نکوهیده، ظاهر گشت و من نیز خضاب را مجازات وی قرار دادم.

(۲). ولادت او را در سال ۳۰۷ نوشته‌اند. او از شاگردان سیرافی است و برخلاف روش او که مبتنی بر حفظ بود، روش ابو علی مبتنی بر قیاس بود او و شاگردش ابن جنی، ابواب جدیدی در نحو و تصریف عربی ابتکار کرده‌اند - او در نزد سیف الدوله حمدان در حلب به سر می‌برد و در آنجا با متنبی مناظراتی داشت و سپس به فارس آمد و با عضد الدوله مصاحب شد و کتاب الایضاح و التکمله را برای او تدوین کرد. (معین).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۹۱

پس به غزنین رفته، امیر اسمعیل بن سبکتکین او را معزز بداشت و وزارت خود را به او وا گذاشت پس، از غزنین به مکه معظمه رفته، مدتی بماند، پس عود به غزنین نمود، پس به نیشابور آمد پس در شهر جرجان متوطن گشته تا در سال ۴۲۱ وفات یافت و شیخ عبد القاهر جرجانی صاحب رساله عوامل شاگرد اوست. «۱»

و در کتاب روضات الجنان نوشته است «۲»: شیخ نحوی لغوی زید بن علی بن عبد الله فارسی فسوی، عالمی بود فاضل، در بیشتر علوم سرآمد فضلالی زمان خود است، در شهر دمشق شام مدتی مانده، تدریس علوم می‌نمود و در طرابلس شام در سال ۴۶۷ وفات یافت.

و در کتاب مزارات شیراز نوشته است: شیخ احمد بن محمد فسوی عالم متبحر، در علوم کثیر و مدت سی سال تمام در مسجد جامع عتیق شیراز، انواع علوم را به طلاب می‌آموخت و در سال ۶۰۱ در شیراز وفات یافت. در کتاب ابن خلکان نوشته است: ارسلان بساسیری «۳»، ترکی که بزرگ اتراک بود، در نزد القائم بامر الله خلیفه عباسی منزلتی تمام داشت که بر منبرها بعد از نام خلیفه نام او را می‌خواندند در سال ۴۹۹ در بغداد بر قائم بامر الله خروج کرده، خلیفه را از بغداد بیرون نمود و خلیفه پناه به امیر عرب برده او را جای داد، پس به سوار و شمشیر حمایتش نموده، ارسلان بساسیری را منهزم ساخته، او را بکشتند و سرش را در بغداد بگردانیدند و ارسلان غلام یکی از بزرگان فسا بود و اهل فارس، مردمان فسا را «بساسیری» گویند به مناسبت آنکه فسا در اصل «بسا» ست و «سیر» به معنی «زمین» است مانند گرمسیر و در کتابهای عربی مردمان فسا را «فسوی» گویند. و از بزرگان فسا است:

ابو منصور حسن بن علی فسوی، در سال ۴۱۵ چنانکه در ذیل این سال در گفتار اول فارسنامه گفته شد وزیر ابو الفوارس پسر ابو نصر بهاء الدوله پسر امیر عضد الدوله دیلمی بود.

در کتاب مزارات شیراز نوشته است «۴»: سلطان عرفا و برهان اولیاء و قدوه عشاق و اسوه ابدال: شیخ ابو محمد روزبهان بن ابو نصر بقلی فسوی است و شرح حال او «۵»، در ذیل تکایای شیراز گفته شد.

در کتاب ابن خلکان نوشته است: ابو محمد عبد الله بن جعفر بن درستویه مرزبان فسوی عالمی فاضل است، کسب فنون ادبیه را در خدمت مبرد نحوی در بغداد نمود و سرآمد فضلالی

(۱). ر ک: روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۱۶، ترجمه فارسی.

(۲). ج ۴، ص ۱۱۵، ترجمه فارسی: (صاحب بغیه می‌نویسد ابن عساگر در تاریخ دمشق و ابن عدیم در تاریخ حلب نوشته‌اند: نامبرده فاضلی عالم و در فن لغت و نحو مهارت داشت و از علوم بسیاری برخوردار بود (ایضاح) ابو علی فارسی و حماسه ابو تمام را شرح کرده و در حلب به تدریس نحو می‌پرداخته و همانجا ایضاح را از ابو الحسین پسر خواهر ابو علی فارسی از دائیش ابو علی روایت کرده و حدیث را از ابن نعیم هروی و امثال او روایت کرده ... و در ماه ذی حجه یا ذی قعدة سال ۴۶۷ هجری (توز) در طرابلس وفات یافته.

(۳). ر ک: مقاله دکتر منصور رستگار فسائی در مجله یغما شماره ۵ مرداد ۱۳۵۳ تحت عنوان: (ارسالان بساسیری)، وفیات-الاعیان ج ۱، ص ۱۷۲، چاپ مصر.

(۴). ر ک: مزارات شیراز، ص ۱۱۰، و روزبهان نامه به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه، از انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۷ و کتاب شیخ شطاح از غلامحسین ندیمی و هزار مزار، ص ۲۸۹.

(۵). در متن: (شرح حال او را).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۹۲

عصر خود گردید. ولادتش در سال ۲۵۸، وفاتش در سنه ۳۴۷ اتفاق افتاد «۱».

و از اعیان بلده فسا است: دستور اعظم، مقدم وزرای عالم: خواجه ضیاء الملک فسوی «۲».

سالها به وزارت سلطان جلال الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه برقرار بود و در وقت فرار سلطان جلال الدین از چنگیز خان، خواجه با او به هندوستان رفت.

خواجه رکن الدین صائن فسوی: از نبره‌های خواجه ضیاء الملک است سالها به وزارت سلطان ابو سعید بهادر خان چنگیزی برقرار بود و در سال ۷۲۷ او را در خراسان کشتند «۳».

و از اعظام بلوک فسا است: فاضل ادیب مولانا محمد مسیح مشهور به آخوند مسیحا بن - مولانا اسماعیل فدشکوئی فسوی «۴» از اکابر فضلاء اعلام و ادباء ذوی الاحترام است، خدمت قدوه انام آقا حسین خوانساری کسب کمالات نموده، به زیور اجتهاد رسید و سالها به منصب شیخ الاسلامی مملکت فارس در شیراز برقرار بود و در سال ۱۱۲۷ در قریه فدشکو که موطن اصلی او بود، وفات یافت «۵» و نزدیک به ۹۰ سال زندگانی نمود و قصیده طنانه در مدح مولای متقیان فرموده است و چند بیت از آنرا ثبت نمودم. «۶»

فضلی و مجدی و اتقانی و معرفتی باتوا باجمعهم اسباب حرمانی

لو قلب الدهر اوراقی لصادفها آیات لقمان فی اشعار سبحان

دنایای قد ثکلتنی فهی باکیه نجومها الدمع و العینان عینانی

و قوست الفی کالتون من نصب فکاد ینقلب الایرا بنیران «۷»

من لی بعاصف شمالل یبلغنی الی الغری «۸» فیلقینی و ینسانی

لا و الذی «۹» فرض الرحمن طاعته علی البریه من جن و الانسان

علی المرتضی الحاوی مدائحہ اسفار توریه بل آیات قرآن

(۱). رجوع شود به مقاله (ابن درستویه یک چهره درخشان ایرانی در نحو عربی) از محمد مهدی پورگل در شماره یازدهم، تابستان ۱۳۵۳، مجله دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد.

- (۲). رک: ذیل جامع التواریخ رشیدی، ص ۱۱۶، و حبیب السیر، ج ۳، ص ۷۱، او جد اعلائی رکن الدین صاین است.
- (۳). درباره رکن الدین صاین رجوع شود به ذیل جامع التواریخ، ص ۱۱۶ تا ۱۲۳، حبیب السیر، چاپ خیام، ج ۳، ص ۲۰۸ و ۲۰۹، تاریخ عصر حافظ ج ۱، ص ۳۸۲، تاریخ ادبی، ادوارد براون، ج ۳، ص ۶۰ و ۶۱، دستور الوزراء، ص ۳۲۳ و ۳۲۴.
- (۴). رک: آرام نامه، ص ۱۱۲ تا ۱۵۳، مقاله ممتع آقای عبد الله نورانی تحت عنوان (اثبات واجب میرزا مسیحای فسائی)، و تذکره حزین، ص ۱۳.
- (۵). در تذکره نصر آبادی، ص ۱۷۴، سال فوت او ۱۱۱۵ است. و حزین را در فوت او قصیده‌ای است. رک: تذکره حزین ص ۱۳.
- (۶). او در شعر (معنی) تخلص می‌کرد- تاریخ ادبیات صفا، ج ۵، بخش ۱، ص ۳۱۶، تذکره نصر آبادی ص ۱۷۴، تذکره حزین، ص ۱۳.
- (۷). در متن: (الایران بالنیران) بود که مسلما غلط است با توجه به مضمون‌سازی شاعر و بازی او با الفاظ، تصحیح قیاسی صورت گرفت، اما ظاهرا توفیق شاعر در صنعت پردازی به حد کمال نرسیده است.
- (۸). در متن: (العزی)، به معنی (نجف).
- (۹). در متن: (والدی).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۹۳ ما استعین بشمال و لا قدم من ترب ساحتہ طوبی لاجفانی

الدین منتظم و الشمل ملتئم و الکفر منهدم من سیفه القانی
 قد اقتدی برسول الله فی ظلم و الناس طرا عکوف عند او ثان
 و هل تظن «تعالوا ندع انفسنا» «۱» فی غیره نزلت عن ذاک حاشانی
 ما کان ربا و لکن لیس من بشراذ لیس یشغله شأن عن الشان
 هو الذی کان بیت الله مولده فطهر البیت من رجس «۲» و او ثان
 هو الذی من رسول الله کان له مقام هارون من موسی بن عمران «۳»
 اقدامه مسحت ظهرا به مسحت ید الاله لتبرید و احسان
 یا واضعا قدمیه حیثما وضعت ید الاله علیه عز من شان
 من کان نص رسول الله عینه لامره الشرع تبلیغا و اعلان
 بین الجاهیر فی بیداء قد ملئت لکل من کان فی اعقاب عدنان
 و قال صحب رسول الله قاطبه بیخ لذاک و کان الاول الثانی «۴»

(۱). اشاره به آیه ۶۱، آل عمران.

(۲). در متن: (ارجاس).

(۳). اشاره به آیه ۳۵، الفرقان.

(۴). معنی ابیات به تفکیک:

- برتری و سیادت و استواری و آگاهی من، همگی موجب حرمان من گردیدند.

- اگر روزگار دفترهایم را ورق زند، آنرا چون آیات لقمان در اشعار سبحان یابد.

- دنیایم مرا داغدار ساخته و خود گریان است، ستارگانش اشکها و دیدگانش، دیدگان من است.

- دنیا، اندام قامت خدنگ مرا که چون الف بود از درد چون (نون) کماندار ساخت و بسی نماند که شرارافروزی عشق، به آتش

بدل گردد.

- کیست که مرا به مرکبی بادپای و خوشرفتار و بلند ساق یاری دهد که مرا به نجف (: الغری) فرود آورد و فراموشم سازد.
- نه، سوگند به آنکه خداوند طاعتش را بر مخلوقات از جن و انس واجب داشته است که مرا به علی مرتضی برساند که دفترهای تورات و حتی آیات قرآن ستایش وی را دربر دارد.

- نه، از بادپای خوشرفتار بلند ساق و نیز از گامهای خود، یاری نمی‌گیرم که از عزت خاک آستانش، این راه‌پیمائی بر مژگانم گوارا باد.

- از شمشیر خونین او، دین نظام یافته و امت مجموع و کفر ویران شده است.

- از رسول خدا در تاریکیهای جهل پیروی کرد در آن حال که مردم همگی کمر به عبادت بتان بسته بودند.

- گمان داری آیه: (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ ... وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ (: مباحله) در شان جزوی نازل گشته است؟ دور باد این گمان از من.

- او خدا نبود اما بشر هم نبود زیرا او را شانی از شان دیگر مشغول نمی‌داشت.

- او همان است که خانه خدا زادگاهش بود و از این رو بود که آن خانه را از آلودگیها و بتان پاک ساخت.

- او همان است که از سوی رسول خدا مقام هارون را نسبت به موسی بن عمران داشت.

- گامهایش آن پستی را لمس کرد که دست خدا به نوازش و احسان آن را لمس کرده بود.

- بنازم بر آن گامهایی که آنجا نهادی که خداوند بلندپایه دست بر آن نهاده بود.

- آنکه نص گفتار رسول خدا او را به عمارت دین بر گماشت تا آنرا تبلیغ و آشکار کند.

- در میان توده مردم در آن صحرا که از زادگان عدنان (اعراب) پر بود.

- و یاران رسول همگی وی را گفتند که این خلافت بر تو مبارک باد و نخستین آنان، خلیفه دوم بود.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۹۴

و از اعظام علماء این بلوک است: جناب مستطاب، علامه زمان میرزا کمال الدین محمد بن - معین الدین فدشکوئی فسائی مشهور به میرزا کمالا «۱». داماد حضرت مغفرت مآب ملا محمد تقی مجلسی بود، شرح میرزا کمالا بر کتاب شافیه صرف در میانه طلاب علم مشهور است و همچنین شرح او بر قصیده دعبل خزاعی. و در حدود سال ۱۱۰۰ و اند وفات یافت.

و از علماء این بلوک است: اسوه عترت علویه، جامع فروع و اصول، حاوی معقول و منقول میرزا اسماعیل فدشکوئی فسائی. سالها در شیراز در خدمت جناب مجتهد الزمان، حاجی میرزا ابراهیم که شرح حالش در ذیل محله بازار مرغ گذشت، تحصیل مراتب علمیه را نمود و در سال ۱۲۵۰ در قریه فدشکویه وفات یافت.

و از علمای این بلوک است «۲»: مولی الموالی، مجمع المعالی، قدوه مدرسین، مخبر احادیث

(۱). ر ک: تذکره نصر آبادی، ص ۲۰۱ و ۲۰۲، که می‌نویسد: فرزند ملا محمد حسین، اصل ایشان از فسا است اما در شیراز توطن دارد و در کمال زهد و سازگاری است. شعرش این است:

سربلندی، خاکساری با هنرور کردن است آبرو را حفظ کردن، سنگ، گوهر کردن است

با قد خم گشته بی‌طاعت کشیدن آه سردتکیه بر پشت کمان و تیر بی‌پر کردن است

جان خود سازم فدای مصرع صائب (کمال)(جان نثار یار کردن، خاک را زر کردن است) و ر ک: تذکره حزین، ص ۳۰.

(۲). از علما و شعرای فسائی که در این کتاب نامشان نیامده است اشخاص زیر قابل ذکرند: زرادشت فسائی بنیان‌گذار دربیست

دین، (رک: آتشکده، ص ۵۲)، شیخ شهریار (آتشکده، ص ۶۵)، سلطان الواعظین یا سید الواعظین سید محمد رضوانی فرزند سید ابو القاسم فسائی، ملقب به فصیح الزمان، متوفی به سال ۱۳۲۴، زندخت، (آثار العجم و آتشکده، ص ۷۳)، محمد علی شایق زاهدانی فسائی (آتشکده، ص ۷۵)، عرفانی فسائی، (بیدل): (اعتماد العرفاء)، (آتشکده، ص ۷۴)، میرزا کریم اقلیدس، (آتشکده، ص ۷۶ و ۷۷)، حاج سید احمد مهذب (آتشکده، ص ۷۸)، محمد- کریم حامد (آتشکده، ص ۷۸) مرحوم جعفر فاخری، فرزند فخر الاشراف، فرزند ملامبازی شیخ الاسلام از فضلا و شعراء و خوش نویسان معاصر است. که در سال ۱۲۹۰ شمسی متولد شد و در سال ۱۳۴۹ در فسا درگذشت و تحصیلات خود را در مدرسه منصوریه شیراز به انجام رسانید و در محضر مرحوم شیخ یوسف حدائق تلمذ می کرد، خط نسخ- تعلیق را نیکو می نوشت و شعری نیکو داشت و در مثنوی سرائی، مرثیه گوئی و ماده تاریخ مهارت داشت از آثار اوست: (چهل قطعه) در شرح کلمات سید جمال الدین اسد آبادی، و (شیخ و شاهد) که هر دو در شیراز به چاپ رسیده است و مثنوی بلندی که به همت آقای محمد صادق رفیعی به وسیله انتشارات نوید در سال ۱۳۶۴ به نام (مرآت المحبوب) یا آئینه یوسفی در شیراز به چاپ رسیده است.

همیشه مرده پرست اهل خاک ایران است همی ستایش از مرده کار ایشان است

هر آنچه دیده شود هست نزد ایشان خرد بزرگ می شمرد آنچه را که پنهان است

به پیش ما نبود آفتاب را قدری جز آزمان که پس ابر در زمستان است ... از مشایخ فسائی که شیخ کبیر ابو عبد الله شیرازی (متوفی ۳۷۱)، بر ایشان سماع کرده عبارتند از: احمد بن یحیی معروف به جور، علی بن الحسین بن معدان و محمد بن اسمعیل (رک: دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۱، ص ۱۴۴)، احمد بن محمد بن ابی مختار شریف علوی نوبندگانی از شعراء بزرگ قرن ششم است که در سال ۵۳۷ درگذشت، (شذرات الذهب، چاپ مصر، ج ۴) - رکن الدین محمود حمیری فسائی از شعراء و روحانیون فاضل معاصر، متولد سال ۱۳۱۶. محمد ستایش رونیزی، متولد ۱۳۱۰ از شعرا و خوشنویسان معاصر، مرحوم امیر مختار کریم پور فسائی، از شعراء معاصر که به (شورش) مشهور بود، در سال ۱۳۲۹ روزنامه شورش را منتشر کرد و مقالات آتشین او در انتقاد از دولت و دربار به شهرت فراوان رسید و در جریان ملی شدن نفت از مبارزان بود و بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در زندان سوزانیده شد. از اشعار اوست:.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۹۵

سید المرسلین حاجی ملا محمد تقی فدشکوئی فسائی، سالهاست در شیراز، عمر شریف را صرف مراتب علمیه نموده و می نماید. و شهر قدیمی فسا، خراب گشته، صحرا شده و اکنون در میانه خرابه و صحرا زراعت می نمایند و در نیم فرسخ شمالی آن قصبه ای ساختند و باز آن را شهر فسا گفتند، نزدیک به ۸۰۰ درب خانه از خشت خام و گل و چوب دارد. و سلاله سادات حاجی میرزا سید حسین خان که از بنی اعمام نگارنده این فارسنامه است در سال ۱۲۹۸ در جانب شمال این قصبه، احداث قناتی نمود که دم کت آن در ابتدای قصبه است و مجری و جدول آن از میان قصبه می گذرد و آبش شیرین و گوارا و در تابستان چنان سرد است که بیشتر اهالی قصبه را از خریدن برف، آسوده داشته است و برف تابستانه بلوک فسا از کوه خرمن کوه، ۴ فرسخ شمالی قصبه فسا بیاورند و از جدول این قنات برای هر خانه مجرای آب ساخته و آب را بی مضایقه و عوض، به خانه ها برده به اندازه گنجایش، درخت و سبزه کاشته اند و این قنات خیرات جاریه ای است که منافع آخرتی را عاید صاحبش سازد و حضرت کریم خان زند طاب ثراه، در اوائل سلطنت خود حکومت این بلوک را به سلاله سادات اطیاب و عمده اعیان انجاب، میرزا محمد حسین شیرازی مشهور به میرزا جانی فسائی عم حقیقی نگارنده این فارسنامه عنایت فرمود و بعد از وفات او در سال ۱۲۱۳ به برادر کهنتر ماجدش میرزا کاظم منتقل گردید و بعد از چند سال میرزا کاظم به حکومت بلوک داراب برقرار گردید و حکومت فسا به سلاله سادات میرزا تقی خلف الصدق میرزا جانی طاب ثراه، قرار گرفت و چون در سال ۱۲۳۱ که مطابق با کلمه «وای دریغ» است وفات یافت، ضبط و حکومت

این بلوک به نقاوه اشرف میرزا محمد- حسین و کیل الملک خلف الصدق میرزا هادی برادر میرزا تقی، عنایت گردید و در سال ۱۲۴۷ حکومت فسا را از میرزا محمد حسین و کیل الملک، گرفته، به نواب میرزا ابو الحسن خان برادر کهنتر میرزا محمد حسین و کیل الملک که نسبت دامادی به نواب اشرف والا، حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس داشت، ارزانی گردید و در سال ۱۲۴۹ حکومت بلوک فسا به سلاله- السادات آقا میرزا محمد برادر اعیانی میرزا محمد حسین و کیل و میرزا ابو الحسن خان برقرار آمد و در سال ۱۲۵۲ حکومت این بلوک را به میرزا عبد الله خان سرهنگ و فوج سرباز شیرازی، برادر دیگر میرزا محمد حسین و کیل دادند و در سال ۱۲۵۳، باز حکومت به میرزا محمد حسین و کیل برقرار آمد و در سال ۱۲۷۶ بی‌تخلخل غیر، حکومت این بلوک، باز، با آقا میرزا محمد قرار گرفت و بعد از وفات او خلف الصدقش میرزا علی اکبر خان و کیل الملک به جای پدر خود به حکومت برقرار آمد و در سال ۱۲۷۹ [۱۲] میرزا محمد علی جابری انصاری اصفهانی، ضابط این بلوک گردید، سالی نگذشته، باز حکومت به میرزا علی اکبر خان و کیل الملک عود نمود و در سال ۱۲۸۴ حکومت این بلوک به میرزا علی محمد خان قوام الملک منتقل گردید و در همین سال، سلاله سادات میرزا عبد الله معز الملک شیرازی از جانب جناب معزی الیه، ضابط بلوک فسا گردید و بعد از سالی، باز حکومت به میرزا علی اکبر خان و کیل الملک عود نمود و چون در سال ۱۲۸۷

_____ ساز کن مردانه ای مطرب، نوای انقلاب تا که افتد بر سر مردان هوای

انقلاب

انجمن در مجلس شورا ندارد حاصلی انجمن بایست کردن در سرای انقلاب
 داروی صبر و شکیبائی نمی‌بخشد اثر درد ما را نیست درمان جز دوی انقلاب
 کاخ این خونخوارگان را واژگون بایست کرد ریختن باید ز نو از خون بنای انقلاب

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۹۶

نمونه شعر و خط نعمت فسائی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۹۷

وفات یافت حکومت این بلوک را میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک وزیر مملکت فارس قبول نمود و تا سال ۹۳ [۱۲] برقرار بود و در همین سال حضرت اشرف والا حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا، دام عمره و عزه العالی، به مصلحت ملکی، بلوک فسا را در پنج ناحیه قسمت فرمود و هر یکی را به یکی از اعیان این بلوک عنایت نمود و کسی را در اختیار دیگری نگذاشت و در سال ۹۸ [۱۲] حکومت فسا را به محمد رضا خان قوام الملک مقرر داشتند و در سال ۱۳۰۲ ضابطی را به سلاله سادات حاجی میرزا سید حسین خان عنایت نمودند و در سال ایت ثیل ۱۳۰۳، ضابطی بلوک فسا به سلاله سادات میرزا ابو القاسم برقرار گردید و شرح حال حاجی میرزا سید حسین خان و میرزا ابو القاسم بعد از این گفته شود.

و از اعیان و اشرف بلوک فسا، بلکه از اجله بزرگان مملکت فارس سلسله میرزایان فسائی است. بیان اصل و نسب این سلسله در ذیل اعیان محله بازار مرغ شیراز و در ذیل اعیان محله سردزک در ذیل عنوان سادات دشتکی نگاشته گردید و برحسب وعده‌ای که در عنوان بازار مرغ داده شد که شرح حال اولاد میرزا سید علی مشهور به میرزا بزرگ و میر سید محمد مشهور به میرزا صدر الدین، پسران غفران مآب میرزا مجد الدین و شرح حال میرزا تقی خلف مرحوم میرزا جانی و شرح حال پسر چهارم و پنجم و ششم مرحوم میرزا مجد الدین محمد در عنوان بلوک فسا بیاید، شروع در مقصود نمود که میرزا سید علی مشهور به میرزا بزرگ پسر اول میرزا مجد الدین محمد را دو نفر پسر بود:

اول آنها: حاجی میرزا معصوم است. در سال ۱۲۲۴ وفات یافت و از او پسری نماند.

پسر دویم میرزا بزرگ است: سلاله السادات میرزا علی اکبر مادام زندگانی به سرپرستی املاک موروثه خود در قریه تنگ کرم

اشتغال داشت و در سال ۱۲۳۰ وفات یافت.

و خلف الصدقش: میرزا معصوم مانند والد خود در قریه تنگ کرم، عمری را تا سال ۱۳۰۱ به پایان رسانید.

و خلف الصدقش میرزا علی محمد خان اقتدا به جد و پدر خود نموده است.

و میرزا سید محمد مشهور به میرزا کوچک ملقب به میرزا صدر الدین را دو نفر پسر بود:

اول آنها میرزا محمد علی در زمان زندگانی خود، از جانب میرزا جانی، عم ماجد خود، به ضابطی بلوک فسا برقرار بود.

و خلف الصدقش: میرزا ابو طالب نعم الخلف آمد و زندگانی به احترام نمود و چند سال به حکومت بلوک خفر برقرار بود.

و خلف الصدقش میرزا محمد علی نعم الخلف آمد و زندگانی به آسایش و احترام نمود و در سال ۱۲۹۰ در قصبه فسا وفات یافت و او را پسری نبود.

پسر دویم میرزا صدر الدین است: میرزا مهدی، در انواع کمالات سرآمد اهل عصر خود بود، همت بر هر کاری می‌گماشت به انجامش می‌رسانید و چون میرزا جانی و برادران او، املاک ناحیه ششده را که از حلیه آبادی، افتاده بود، خریده، تصاحب نمودند، آن ناحیه را به میرزا- مهدی سپردند پس جد و جهدی وافر در آبادی آن نموده، به زیور معموری رسانید و در سال ۱۲۲۶ در قریه ششده فسا، وفات یافت و از مآثر او مزرعه مزد بالاشهر ششده است که اکنون به اکبر آباد شهرت یافته است، در حدود سال ۱۲۱۵ آب چشمه «مز» (۱) که نزدیک به هفت آسیاب-

(۱). چنین است در اصل.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۹۸

گردان آب دارد از ۴ فرسخ و نیم بیشتر، جدولی که گنجایش این آب را داشت از کناره کوه، در میانه پستی و بلندیها از سنگ و ساروج بساخت و در هر جا دره‌ای بود به اصطلاح اهل فارس «سواره» بست یعنی طاق زده، جدول را از روی طاق گذرانید و هر جا بلندی بود سوراخ کرده، جدول را عبور بداد و به این وضع آب را به صحرای قره بلاغ ناحیه ششده رسانید و چهل جفت گاو از این آب و زمین، زراعت نمود و از میرزا مهدی دو نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست: جناب مستطاب علام فهمام، فرید زمان و وحید اوان و نادره دوران، حسان عصر و سبحان دهر: حاجی میرزا عبد الرحیم، عشرت تخلص.

حاجی اکبر نواب در کتاب دلگشا (۱)، تخلص آن جناب را «دانش» نوشته است و شاید در اوائل عمر، «دانش» تخلص می‌فرمود، پس تغییر تخلص داده، «عشرت» را تخلص نمود و آن جناب در محاورات علمیه در میانه اقران مشهور و در مناظرات نظریه به ایراد براهین قطعی منصور بود، عالمی است که عقده‌های شعر و شاعری را گشوده و شاعری است که در مراتب علمیه گوی سبقت را از همگان ربوده، در سال ۱۲۱۰ در قریه ششده فسا متولد گردید و در شیراز کسب کمالات نمود و در هر فنی از فنون بر افران فائق بود و در کار معیشت از املاک موروثه، گذرانی به آسایش داشت و زمان زندگانی جز رضای باری تعالی را نخواست و سالها نفس خود را به ریاضات شرعی، مرتاض بداشت و حالات غریبه را از خود بدید. وقتی با نگارنده این فارسنامه صحبتی از ریاضت و صفای نفس در میان بود، بفرمود زمانی چهل روزه پرهیزی داشتم و در آخر ایام در قلعه چمن ششده بر متکائی تکیه نمودم، دیدم که برادرم حاجی میرزا- عبد الصمد، در صحرای مهارلو که نزدیک ۲۱ فرسخ از من دور بود، بر اسب سفیدی سوار است و سه نفر نوکر هریک بر اسبی نشسته‌اند و بعد از ملاحظه متنبه شدم و تاریخ واقعه را نوشتم و بعد از چند روز برادرم و همراهانش به همان نشانه وارد قلعه چمن شدند و چون سؤال از زمان صحرای مهارلو نمودم، معلوم گردید که در همان وقت از همان روز، در صحرای مهارلو بودند و جناب معزی الیه از سن بیست و پنج سال تا آخر عمر به اختیار تارک نوافل و تهجد نگشت تا به واجبات چه رسد و

در سال ۱۲۶۳ به رحمت ایزدی پیوست و از او پسری نیست و این چند بیت از آن جناب تیمنا ثبت گردید:

این نقش خیال تو که بر چشم پر آب است پاینده چرا ماند اگر نقش بر آب است

گرفتم آنکه نهادم به یکدگر مژگان به خس چگونه ره سیل می‌توان بستن و این قطعه را از آن جناب در کنار قاب آینه‌ای که از فرنگستان برای حضرت ظل السلطان علی شاه آورده بودند نوشتند:

ای آینه بیال که هرگز به روزگار جز تو نکرده با رخ خوبان برابری

نور و ضیا ز رای کسی کسب کرده‌ای کش خاک در گه است به از مهر خاوری

(۱). در نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مورخ ۱۲۴۸ آمده است: از سادات دشتکی شیراز است ... که به طرز لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی غزل سراید- او فرزند میرزا مهدی فرزند میرزا صدر الدین میرزا سید محمد است. ر ک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص ۶۴۰ تا ۶۴۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۳۹۹ صافی ضمیر عهد، علی شاه آنکه هست آینه‌اش به دست، دلیل سکندری و این قطعه را در تاریخ وفات حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر (ره) اصفهانی فرموده است:

کهف عالم حجة الاسلام عهد باقر علم و امام خاص و عام

هم افاضت را مفیضی در حدیث هم افادت را مفیدی در کلام

شخص دانش، معنی خلق کریم کف جودش صورت کاس کرام

گر نه ممکن، سخت واجب آمدی در تمامی گفتمش فوق التمام

قاب قوسین «۱» وجودش کرده جمع هم سعادت هم سیادت و السلام

طاقدیس عالم تقدیس بود از علایق خواستی تجرید تام

بود من خاف مقام ربه «۲» جنت المأوی از آتش شد مقام

سال تاریخ وفاتش خواستم گفت «عشرت» «حجت دین شد تمام» و این قطعه دیگر را در تاریخ وفات فیلسوف زمان، حاجی علی اکبر نواب فرموده است:

جای اندر ظل عرش خالق اکبر گرفت عالم اکبر چو روح او ز عالم پر گرفت

خواجه ارباب دولت، فیلسوف معرفت آنکه دانش در وفاتش از فنا ساغر گرفت

حاجی اکبر، نام نامیش لقب نواب و صدر حکم از او نوبت زن آمد امر از او مصدر گرفت

نظم موزونش که گفتی رشته در و گوهر است در منثورش شنیدی گوش در زیور گرفت

آسمانها سلم عرشند و بام قدر او تا چه باشد سلمش چون قدر بالاتر گرفت

جامع معقول بود و حاوی منقول گشت شرع و حکمت را قرین فرمود و بحروبر گرفت

ظلمت بحرش نیاوردی به رخ رنگ ظلام از ضمیرش گری یکی آئینه اسکندر گرفت

مقطع و مبدای دانش خواندمش نبود عجب دایره پایان او را می‌توانی سر گرفت

وسعت خلق ورا دیده است و آن کوچک دلی آنکه در جرم صغیری عالم اکبر گرفت

تا ز مرگ او همی خاک سیه بر سر کند مهر انور جای اندر تل خاکستر گرفت

چون غم فوتش ز غمهای دگر افزون بدی عقل تاریخ وفاتش را «غم اکبر» گرفت پسر دیگر میرزا مهدی است: جناب مستطاب میرزا عبد الصمد، در اخلاق حمیده و صفات پسندیده، اقتدا به برادر مهتر خود داشت و او را پسری نبود و این دو بیت، در خطاب به

میرزا محمد حسین و کیل الملک فرموده است:

نالم ز عطایت ار جهان ما حصل است بآلم ز عطای غیر گر یک بصل است

زیرا که ز ابر، دجله در تحت رجاست زیرا که ز خاک، قطره فوق امل است پسر سیم غفران مآب، جنت ایاب، میرزا مجید الدین، چنانکه در ذیل محله بازار مرغ

(۱). اشاره به آیه ۹، سوره النجم.

(۲). اشاره به آیه ۴۶، سوره الرحمن و نازعات ۴۰ و ۴۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۰۰

گذشت میرزا جانی «۱» است که او را چهار پسر بود «۲»:

دویمین آنها میرزا تقی است. در سال ۱۱۷۰ در شیراز متولد گشته به سمو حسب و علو نسب و قدم دودمان موصوف و به حسن خلق و وفور کرم معروف، در زمان والد ماجدش بعد از تحصیل کمالات لایقه در خدمت عم خود میرزا کاظم مشغول انجام امور دیوانی بلوکات فسا و داراب و جویم بود و بعد از وفات والدش مدت ۱۷ سال ضابط و حاکم بلوک فسا بود و در زمان حکومتش اهالی این بلوک در مهد آسایش غنودند و ارباب حاجت از نزدیک و دور از کف احسانش متمتع شدند، از علو همتش نزدیک به ۵۰۰ نفر از علما و سادات و منسوبان و نوکر و کدخدایان بلوک فسا و جمعی از معارف داراب و اصطهبانات و جهرم را دعوت به سفر زیارت آستانه مبارکه رضویه، علی صاحبها الف ثناء و تحیه، فرمود و مایحتاج هریک را به قدر رتبه از مال خالص خود، آماده و مهیا داشت و در سال ۱۲۲۴ از قصبه فسا به عزم خراسان حرکت نمود و از طریق یزد عبور فرمود و بعد از ورود به ریاض اقدس و مشهد مقدس و فراغت از لوازم زیارت، باز از راه یزد، عود به فسا نمود و در سال ۱۰۳۱ که مطابق با کلمه «وای دریغ» است در قصبه فسا وفات یافت و از مآثر او باغ «تقی آباد» و باغ «رحمت آباد» قصبه فسا است.

خلف الصدقش میرزا فضل الله، در سال ۱۲۱۹ در قریه نوبندگان فسا متولد گردید و مادام زندگانی، پیرامن امور دیوانی نرفت و تخم دینداری و خیرخواهی بندگان خدا را در دل کشته، بقدر امکان، ظلم ظالم را از مظلوم باز داشت و معیشتی به اندازه از املاک موروثه خود نمود و در سال ۱۲۷۵ وفات یافت و از مآثر او باغ «قاسم آباد»، به مسافت ربع فرسخ جنوبی قصبه فسا است و او را دو نفر پسر است.

اول آنها میرزا ابو القاسم، در سال ۱۲۵۲ در قصبه فسا، متولد گشته در کنف حمایت والد ماجدش، تربیت یافته، به اخلاق حمیده موصوف و به حسن سیرت معروف، طبعش از مباشرت امور دیوانی کاره است و به ضرورت در سال ایت ثیل ۱۳۰۳ ضابطی بلوک فسا را قبول نمود و خلقی را آسوده فرمود و او را دو نفر پسر است:

میرزا فضل الله و میرزا فتح الله هر دو در مکتب‌خانه ادبیه مشغول تحصیل کمالات لایقه‌اند.

پسر دویم میرزا فضل الله است: حاجی میرزا محمد تقی، در سال ۱۲۵۴ متولد گردید، تحصیل کمالات نمود، به اندازه اقتضای وقت، مقدمات علمیه را بیاموخت و در سال ۱۲۸۲ از جانب میرزا علی اکبر خان و کیل نایب و ضابط بلوک فسا گردید و بعد از وفات او که ضبط این بلوک به حاجی مشیر الملک راجع گردید، باز نیابت و ضابطی آن بلوک به حاجی میرزا محمد تقی برقرار آمد و پیوسته، بندگان خدای را از خود رضامند می‌داشت و در سال ۱۲۹۹ وفات یافت و او را چهار نفر پسر است همه ازهار حدیقه سیادت و نجابت: میرزا حسن خان و میرزا محمد حسین و میرزا محمد و میرزا ابو الحسن.

پسر دیگر میرزا تقی، سلاله سادات میرزا زین العابدین است. در سال ۱۲۲۰ در قریه نوبندگان فسا متولد گردید، کسب کمالات علمیه نمود، از علوم ریاضی بهره وافر بیافت و در

(۱). ر ک: مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۲۰۶.

(۲). یکی دیگر از فرزندان میرزا جانی، حاج ابراهیم مجتهد فسائی است که در سال ۱۱۷۳ متولد و در ۱۲۵۴ یا ۱۲۵۵ درگذشت و از آثار اوست: (بحر الحقایق) در فقه، (حاشیه بر معالم الاصول) و (حاشیه بر شرح لمعه)، ر ک: همین کتاب و (دانشمندان و سخن سرایان فارس).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۰۱

اشعار فارسی و عربی و تواریخ، تسلطی تمام داشت و مادام عمر در کارهای دیوانی مداخلتی نمود و به آسایش و احترام تمام معیشتی به وسعت نمود و هر روزه و شبه، سفره طعامش برای صادر و وارد گسترده، جماعتی را اطعام می نمود و بر این منوال بساط زندگانی را برچید و در سال ۱۲۸۸ وفات یافت و از مآثر او باغ «محمود آباد» در جانب جنوبی قصبه فسا است و او را سه نفر پسر است:

اول آنها، سلاله سادات میرزا یوسف، در سال ۱۲۶۶ متولد شده، معیشتی لایق از املاک موروثه خود دارد.

پسر دویم و سیم مغفرت مآب میرزا زین العابدین، سلاله سادات میرزا محمود خان «۱» و میرزا قاسم خان در سال ۱۲۷۲ و ۷۳ [۱۲] متولد شده‌اند. میرزا محمود خان علاوه بر محاسن اخلاق به زیور شاعری آراسته است و در اشعار «نعمت» تخلص دارد و این چند بیت از اوست:

مرا زین بیش بودی سخت انکار که سرو آرد گل و سنبل، همی بار
و لکن باورم گشت و مسلم چو دیدم قامت و زلف و رخ یار
چه سان تاب آورم در هجر دلبرشکیبا چون شوم بی روی دلدار
نیابد نوش کس بی آفت نیش نچیند گل کسی بی زحمت خار
اگر بودی به دوران یوسف مصر به جان و دل ترا گشتی خریدار
ترا با نیکوان نسبت نباشد که فرق از جان بود تا نقش دیوار
به غیر از چشم و ابرویت که دیده است کمانداری کند پیوسته بیمار
مرا باری است بر دل از غم توبیا و از دلم این بار بردار

دلت را از دل «نعمت» خبر نیست بود آزاد فارغ از گرفتار [و] این رباعیات از اوست:

از فر بهار شد جهان رشک بهشت وز گریه ابر گشت خندان لب گشت
کام دل خود از می و معشوقه بگیرز آن پیش که برزند از خاک تو خشت

(۱). میرزای نعمت از شاعران مشهور قرن سیزدهم هجری ایران است و بیشتر تذکره نویسان و مورخین این زمان از او نام برده و شاعری او را ستوده‌اند علاوه بر آنچه در فارسنامه ناصری آمده است، فرصت الدوله در آثار العجم از او یاد می کند و در فسا شبی را در خانه او می گذراند و او را شخصی خوش اخلاق، کثیر الوفاق، صاحب مقامات عالیه و دارای کمالات صوریه می داند و تغزل و قطعه‌ای از او در کتاب خویش می آورد. او ایام شباب را در شیراز گذرانید و با خانواده وصال دوستی بسیار داشت، او سفرهائی به خارج از ایران کرد: نخست به بمبئی رفت و سفرش از ۴ جمادی الثانی ۱۳۰۹ آغاز شد، سفر دیگر او به عشق آباد، بخارا و سمرقند بود که از ۲۱ ربیع الاول ۱۳۱۲ آغاز شد.

اشعار نعمت در دیوان غزلیات و چند دفتر دیگر فراهم آمده است که همه نسخه خط شاعر است، غزلیات در روی کاغذ آبی رنگ

فرنگی تحریر شده و در اختیار استاد معظم جناب دکتر عبد الوهاب نورانی وصال است، دوم دفتر مطایبات است که به نام مکاتبات محمودی نامیده شده است، سوم جنگی است در مطایبات، و چهارم دفتری است مشتمل بر چند مثنوی در حسب حال که متعلق به جناب دکتر نورانی وصال است. مثنوی گنج زر هم در سال ۱۳۳۰ به حلیه طبع آراسته شده و مرحوم ابو الحسن فروغی بر آن مقدمه‌ای نوشته است و آنرا دارای ارزشی بیش از دریا و گوهر کان دانسته است و موضوع آن درباره اتوننی و کلیاتره است (با استفاده از یادداشتهای استاد معظم جناب دکتر نورانی وصال). و رک: آثار العجم، ص ۸۷، و دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۴، ص ۶۹۱ تا ۷۰۳. دیوان نعمت را مصحح این کتاب، تصحیح کرده و دست‌اندرکار انتشار آن است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۰۲

میرزا محمود خان نعمت

چون حاصل از این زمانه معشوق و می است ساقی قدحی که دفتر عمر طی است

یک جرعه می به نزد ارباب خردصدبار به از تخت جم و تاج کی است

از بیش و کم زمانه دل تنگ مشوخوش باش که این جهان نیرزد به دو جو

یک جام شراب از کف شیرین دهنی بهتر بود از تاج و نگین خسرو

صحرا همه گشت لاله‌زار ای ساقی‌هان لاله گلرنگ بیار، ای ساقی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۰۳ کاین چرخ همانست که همچون بهرام کرده است به گور صد هزار ای ساقی پسر چهارم میرزا مجد الدین محمد است: سلاله سادات و مجموع سعادات حاجی میرزا غیاث الدین، در سال ۱۱۴۵ در شیراز متولد گردید، در شیراز تحصیل کمالات علمیه را نمود و گوی سبقت را از همگنان ربود و در وقت زراعت و جمع‌آوری محصول از شیراز به «شیب کوه» فسا می‌رفت و در اوقات دیگر در شیراز توقف داشت و در سال ۱۱۹۰ و اند وفات یافته، به رحمت «۱» ایزدی پیوست و او را سه نفر پسر است:

اول آنهاست: میرزا ابو القاسم، بعد از تحصیل کمالات علمیه، به نظم املاک موروثه و مکتسبه خود و برادرانش پرداخت و در ناحیه «شیب کوه» فسا، چندین قنات و مزرعه احداث نمود و در سال ۱۲۴۱ در شیراز به مرض وبا در گذشت و او را دو نفر پسر است: اول آنهاست: سلاله سادات میرزا داود، در عنفوان جوانی بدرود زندگانی نمود.

و خلف الصدقش، ادیب اریب حاجی میرزا مهدی متخلص به «ناصری» در سال ۱۲۴۵ متولد گردید و مادام زندگانی در «شیب کوه» فسا به سرپرستی املاک خود مشغول بود و در سال ۱۲۹۹ در کربلای معلی وفات یافت و این چند بیت از اوست:

آن پری‌زاده که دیوانه بنی آدم از اوست سخت بر پای دلم سلسله محکم از اوست

بیشتر زین نتوان گفت که این دل چه کند با غم فرقت ای دوست که عالم کم از اوست

راستی شکوه ز ابروی تو از کج فهمی است گو بزنی زخم که بر زخم دلم مرهم از اوست

نه همین است غمم کو ز غم بی‌خبر است کشته این غم که رقیب از غم من خرم از اوست

باز کن لب به سخن گر همه دشنام دهی در دم آخرم ای دوست غنیمت دم از اوست

چشم دل خیره ز خورشید رخس بود و ندید راه از چاه و بیفتاد به چاه ذقنش و حاجی میرزا مهدی را پنج نفر پسر است:

سیادت و سعادت انتسابان: حاجی میرزا داود و میرزا فضل‌الله و میرزا محمد باقر و میرزا محمد صادق و میرزا محمود همه در عنفوان جوانی به سرپرستی املاک خود اشتغال دارند.

پسر دویم میرزا ابو القاسم است: جناب مستطاب سلمان زمان و ابو ذر اوان، قدوه اخیار و زبده ابرار حاجی میرزا علی اکبر، در سال ۱۲۲۸ در شیراز متولد گردید و تحصیل مراتب کمالیه نمود و از علوم دینی و مقاصد یقینیه بهره‌افر حاصل فرمود و از سن ۲۵

سالگی تاکنون در روزهای پنجشنبه ایام سال را به ضمیمه سه ماه و ده روز از ماههای مبارک را صائم و از نیمه شبهای تمام سال در عبادت حی قیوم، قائم است. با بسیاری املاک با لباسهای کرباس خشن و غذاهای درشت زندگانی کند و زیادتی از معیشت را در راه خدا دهد و سالها در قریه زاهدان فسا، توطن فرمود و در سال ۱۲۸۶ از وطن مألوف قطع علاقه فرمود و املاک موروثه و مکتسبه خود را بر اولاد ذکور و اناث خود قسمت نمود و ملکی را برای معیشت خود نگذاشت و از قریه زاهدان حرکت فرموده، در کربلای معلی منزل نمود و خانه‌ای برای نشیمن خود خریده، توطن جسته است.

و ولد الصدقش حاجی میرزا ابو القاسم مشهور به حاجی میرزا آقا در سال ۱۲۵۶ در قریه

(۱). در متن: (رحمتی).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۰۴

نمونه‌ای از خط مرحوم میرزا سید علی فسائی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۰۵

زاهدان فسا متولد گردید و کمالات لایقه بزرگ‌زادگان را بیاموخت و به سرپرستی املاک خود قیام و اقدام نموده، معیشتی وسیع می‌نماید و دست احسانش به جانب ارباب حاجت باز است و در ماه ربیع دویم این سال ۱۳۰۴ در قریه زاهدان به مرض سکتته بدرود زندگانی نمود و از او سه نفر پسر که همه شکوفه بوستان نجابت و سعادتند، باقی مانده است:

میرزا محمد رضا و میرزا محمد حسین و میرزا محمد حسن، هیچیک از سن طفولیت نگذشته‌اند.

پسر دویم میرزا غیاث الدین است: جناب مستطاب، فضایل اکتساب، علام فهام، وحید اوان، مجتهد الزمان حاجی میرزا جعفر در سال ۱۱۷۳ متولد گردید و کسب کمالات علمیه نموده به زیور اجتهاد زینت یافت و در محله میدان شاه شیراز، خانه‌ای عالی بساخت و به نشر علوم دینیه اشتغال نمود و در اواخر عمر قطع علائق دنیوی نموده، از شیراز به قریه زاهدان فسا برفت و شغل خود را عبادت و بندگی ایزد متعال قرار داد و در سال ۱۲۵۲ در قریه زاهدان به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش میرزا سید محمد، عمر خود را صرف نماز و روزه و تلاوت قرآن نماید.

و ولد الصدقش میرزا محمد تقی در سال ۱۲۷۵ متولد گشته، تحصیل خط و ربطی نموده، چندی است سر به آستانه مبارک حضرت اسعد امجد والاطل السلطان ادام الله شوکته فرود آورده، قرین افتخار آمده است:

و مرحوم حاجی میرزا جعفر را چندین نفر دیگر نواده است مانند:

حاجی میرزا محمد و میرزا ابراهیم و میرزا جعفر که هر یک معیشت خود را از املاک موروثه قرار داده‌اند.

پسر سیم حاجی میرزا غیاث الدین است: میرزا جواد. در سال ۱۲۸۰ در شیراز متولد گردید و در کنف حمایت عم ماجد خود میرزا کاظم تربیت یافت. رموز ضابطی و عاملی را بیاموخت و در سال ۱۲۳۱ ضابط محال داراب گردید و تا سال ۱۲۳۷ [۱۲] برقرار بود و در محله بازار مرغ شیراز خانه وسیعی مشتمل بر چهار باب عمارت بساخت و بعد از استعفاء از ضابطی داراب، زمستان را در قریه زاهدان فسا که عموم املاک خاصه او و برادرانش بود به سر می‌برد و تابستان را در شیراز. و در سال ۱۲۴۵ در قریه زاهدان فسا، وفات یافت و از مآثر او باغ «جواد-آباد» واقعه در قریه خرنجان فسا است و او را ۱۲ نفر پسر بود:

حاجی میرزا عبد الباقی، حاجی میرزا عبد الله، میرزا نصر الله، میرزا عبد الحمید، میرزا عبد الرزاق، میرزا هاشم، میرزا عبد الرحیم خان، میرزا اسد الله، حاجی میرزا حسین، میرزا حسن علی، سید علی خان، میرزا محمد خان و هر یک را پسران و نبایری باشد که اگر به شماره آنها پردازم، کار این فارسنامه به درازا کشد و از اجله آنهاست:

سلاله سادات: حاجی میرزا سید حسین خان خلف الصدق حاجی میرزا عبد الله، در سال ۱۲۵۲ در قصبه فسا متولد گردید و تحصیل

کمالات لایقه بزرگ‌زادگان را نمود و پایه خط شکسته را بالا-برده، در زمره خوشنویسان محسوب گردید در فنون سواری و شکاراندازی، گوی سبقت را از بزرگان این شغل ربود، سالهاست سر به آستانه مبارکه حضرت اسعد امجد والا، ظل السلطان ادام الله بقائه فرود آورده، قرین احترام و عزت است و در سال ۱۳۰۲ به ضابطی بلوک فسا برقرار گردید.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۰۶

ولد الصدقش میرزا محمد علی خان در مکتب‌خانه ادبیه نشسته است.

پسر دیگر مرحوم حاجی میرزا عبد الله است: میرزا سلیمان. همه چیز را جز بخت، تحصیل نمود و بسیار از دنبال بخت دوید و چون به او نرسید می‌گوید:

بس در طلبش کوشش بیفایده کردم چون طفل دوان از پی گنجشک پریده و پسر دیگر حاجی میرزا عبد الله است: جناب محامد اکتساب، فضائل مآب، حاوی کمالات، جامع سعادات، جالینوس زمان، افلاطون اوان حاجی میرزا سید حسن طیب رئیس اطباء که شرح حالش در ذیل اعیان محله لب آب گذشت.

و از اجله پسران مرحوم میرزا جواد، سلاله السادات، مقرب الحضرت حاجی میرزا حسین است.

در سال ۱۲۳۰ در فریه زاهدان فسا متولد گشته، تحصیل مراتب کمالیه نمود و در سال ۱۲۹۴ به ضابطی بلوک فسا برقرار گردید و در سال ۹۷ [۱۲] وفات یافت.

و خلف الصدقش حاجی میرزا هاشم و برادر ماجدش میرزا محمد در عنفوان جوانی به سرپرستی املاک موروثه خود اشتغال دارند و از اجله پسران میرزا جواد است:

سلاله سادات: میرزا عبد الرحیم خان. خط نسخ تعلیق را خوش می‌نوشت و چون والده ماجده‌اش خواهر نصیر خان و علی خان لاری بود، بیشتر اوقات را در صفحات لارستان به سر می‌برد و در سال ۱۲۷۳ در شیراز وفات یافت و او را سه نفر پسر است: عالی جناب، فضائل مآب میرزا هدایت الله و میرزا حیدر علی خان و میرزا منصور خان و باقی نبایر مرحوم میرزا جواد در قریه زاهدان فسا توطن دارند.

پسر پنجم میرزا مجد الدین، میرزا احمد است. در زمان حیات والد ماجدش و بعد از وفات او، مباشر و عامل املاک موقوفه مدرسه منصوریه بود و از او چندین نبیره و نبیره‌زاده باقی است مانند میرزا محمد رضا و میرزا محمد صادق خلفان صدق میرزا نصر الله خلف میرزا صادق، خلف میرزا احمد و مانند سید علی خان خلف میرزا محمد شفیع خلف میرزا سید علی ولد میرزا احمد، هر یک معیشتی از املاک موروثه خود دارند.

پسر ششم میرزا مجد الدین محمد، عالی‌جاه، معلی جایگاه، مقرب الخاقان میرزا کاظم است، از ابتدای شباب به ضابطی و عاملی بلوک فسا و داراب از جانب برادر ماجد خود میرزا جانی پرداخت و بعد از وفات او سالها حاکم بلوک داراب گردید و در سال ۱۲۳۶ وفات یافت.

پسر هفتمین میرزا مجد الدین محمد، میرزا حسن والد نگارنده فارسنامه، شرح حال او در ذکر محله سردزک شیراز نوشته شد.

و از اعیان بلوک فسا سلسله مشایخ بحرینی [است] جد اعلای آنهاست: جناب مستطاب، ملک اعظم اخبارین، محلی به حلیه صدیقین، مکمل علوم اولین، متمم مقاصد آخرین، شیخ مشایخ و طود شامخ، محدث مشهور شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرینی آل عصفور و جناب معزی الیه در کتاب لؤلؤتین خود نوشته است: تولد من در سال ۱۱۰۷ اتفاق افتاد و بعد از سن طفولیت با آنکه جزیره بحرین از هجوم طایفه عتوب و خوارج، شوریده و بیشتر اهلس پراکنده بود، باز به‌قدر وسع و طاقت در امر تحصیل علوم، ساعی بودم و چندین کتاب ادب و فقه و حدیث و کلام را خواندم و در بین به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گشتم تا آنکه طایفه افغان بر پادشاه زمان، شاه سلطان حسین، غلبه کرده، دولت عجم را تصاحب نمودند و

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۰۷

دست عجم از جزیره بحرین بریده گردید و راه زندگانی بر من تنگ آمد، پس از بحرین فرار کرده، داخل بلاد عجم شدم و مدتی در کرمان توقف کردم پس عود به شیراز نمودم و حاکم شیراز میرزا محمد تقی بود که بعد از ترقیات، در مراتب دیوانی او را تقی خان گفتند، درب احسان و انعام را بر من باز بداشت و به انعام و احسانش مدتی در مهد آسایش غنودم و چندین رساله تصنیف و تألیف نمودم که سخط و غضب سلطان یعنی نادر شاه به تقی خان و اهالی شیراز رسید و تروخشک را بسوخت و اهلش را کشتند و اموالش را بردند و زنانش را اسیر نمودند، پس به دهشت و تحیر به قصبه فسا رفتم و میرزا محمد علی حاکم آن قصبه، محبتها فرمود و محل زراعت به دستم داد و به آسایش مشغول زراعت گشتم و شروع در تصنیف و تألیف کتاب حدائق ناصره نمودم و تا باب اغسال [را] نوشتم که بلیه بر بلوک فسا وارد آمده، اهلش را متفرق نمودند و میرزا محمد علی حاکم فسا را کشتند، لابد از فسا به قصبه اصطهبانات رفتم و مصمم سفر عتبات عالیات گشتم پس به توفیقات خالق، از اصطهبانات حرکت کرده، وارد کربلای معلی شدم و رحل اقامت را انداختم پس مشغول تدریس و تألیف و تصنیف شدم و لله الحمد کتاب حدائق و چندین کتاب دیگر را تمام کرده به یادگار گذاشتم و وفات جناب شیخ یوسف در سال ۱۱۸۷ در کربلای معلی از مرض طاعون اتفاق افتاد، چنانکه گفته‌اند:

مدغبت عن عین الانام فکلنا یعقوب حزن غاب عنه یوسف

فقضیت واحد ذی الزمان فأرخوا: «قرحت قلب الدین بعدک یوسف» «۱» و خلف الصدقش جناب مستطاب علام فهام، قدوه فضلالی انام و عمدہ علماء، ادیب موجد شیخ محمد بحرینی، چون والدهاش از اهل فسا بود، بعد از هجرت والد ماجدش در ناحیه ششده فسا متوطن گردید و میرزا جانی عم حقیقی نگارنده این فارسنامه در حق جناب شیخ محمد، احسان فرمود و مزرع چهار جفت گاو از مزرعه «کت نو ششده» و مزرعه موردی و ده شیب نوبندگان و دولت آباد غیاث آباد از املاک خاصه خود و برادرانش به جناب شیخ محمد بخشید و رجوع معاملات شرعیه نواحی داراب و فسا را با او بداشت و سالها به نشر علوم دینیه مشغول بود و از مآثر آن جناب کتاب منیة الطالب در علم نحو، در سال ۱۱۵۷ تصنیف کرده است و در سال ۱۱۹۰ و اند وفات یافت.

و خلفان صدقش، جنابان مستطابان فریدان وحیدان، غنیان از تعریف، مستغنیان از توصیف، مخبران احادیث نبویه، وارثان مواریث علویه، افضلان اعلمان، متوسلان بلطف ربهما- الولی حاجی شیخ موسی و شیخ عبد العلی در قریه ششده فسا، در خدمت والد ماجد خود تحصیل مراتب علمیه را نمودند، پس از فسا شد رحال به جانب بحرین که وطن اجدادی آنها بود، فرموده، مدتها در خدمت علماء، تکمیل علوم نمودند و به زیور اجتهاد آراسته گشته، عود به قصبه فسا نمودند، پس جناب حاج شیخ موسی به شیراز رفته، لوای فضیلت را برافراشته، مرجع فضلا و علماء

(۱).- از آنگاه که از چشم مردم پنهان گشتی، ما همگی به سان یعقوب اندوهگین هستیم که یوسف از او پنهان گشته است.

- تو درگذشتی چون یکی از ابناء روزگار و مردمان تاریخ این ماجرا را چنین گفته‌اند: (ای یوسف تو پس از خود قلب دین را زخمناک ساختی).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۰۸

گردید و خانه خرید و تا آخر زمان زندگانی در مسجد جامع جدید شیراز مشهور به مسجد نو به امامت و تدریس و فتاوی مشغول بود و در سال ۱۲۴۰ و اند به رحمت ایزدی پیوست.

و خلفان صدق مرحوم حاجی شیخ موسی، فضائل اکتسابان، تقوی دثاران شیخ سلیمان و شیخ محمد علی در قصبه فسا، نشوونما نموده، پس به شیراز برفتند و به حسب قابلیت و استحقاق هریک بعد از دیگری به امامت جماعت در مسجد مرحوم حاجی هاشم مشهور به مسجد حاجی قوام مشغول بودند.

و خلف الصدق شیخ محمد علی جناب شیخ علی است، در شیراز توطن دارد.

پسر دیگر مغفرت مآب حاجی شیخ موسی حاجی شیخ ابراهیم است. از اول زندگانی تا سال وفات، همیشه در قصبه فسا متوطن بود و امامت مسجد جامع فسا را می نمود.

و خلف الصدقش شیخ موسی مشهور به شیخ آقا بزرگ نعم الخلف آمده، در قصبه فسا توطن دارد.

و جناب مستطاب مجتهد الزمان، حاج شیخ عبد العلی بعد از مراجعت از بحرین در قصبه فسا توطن نموده، مادام عمر به ترویج شریعت و نشر فتاوی و قطع مرافعات شرعیه پرداخت و در سال ۱۲۶۰ و اند به رحمت ایزدی پیوست.

و نبیره آن جناب، فضائل و کمالات اکتساب شیخ محمد رضاست. در عنفوان جوانی، گوی فضیلت را از همگان ربوده است.

و از اجله سلسله مشایخ بحرینی است: جناب مستطاب، علامه زمان و فرید اوان، قدوه محدثین، صفوة مدرسین شیخ حسین بن شیخ محمد برادر اعیانی غفران مآب، شیخ یوسف آل عصفور و جناب شیخ یوسف کتاب لؤلؤتین را برای اجازه جناب شیخ حسین و برادر اعیانی او جناب مجتهد الزمان شیخ [] نوشته است و جناب شیخ حسین در خدمت عم ماجد خود و سایر علمای بحرین تحصیل کمالات علمیه نموده، سرآمد فضلالی عصر خود گردید و مدتها در قصبه فسا توقف داشت پس به قصبه اصطهبانات رفته، رحل اقامت را بپیداخت و در سال ۱۱۹۰ هم در آنجا وفات یافت و قبرش زیارتگاه آن سامان است و جناب مستطاب نادره زمان و علامه اوان آقا سید جعفر کشفی اصطهباناتی مشهور به «دارابی» که شرح حالش در ذیل بلوک اصطهبانات گفته شد دخترزاده جناب شیخ حسین بحرینی است و از مآثر آن جناب رساله تحفه التجار [است] که به خواهش آقا عبد الحسین تاجر شیرازی جد امی والده ماجده نگارنده این فارسنامه نوشته است.

و خلف الصدق شیخ حسین، جناب مستطاب قدسی انتساب، صاحب درایت، جامع روایت، عالم کامل و زاهد فاضل، مجتهد الزمان شیخ ابو الحسن است. در سال ۱۲۲۰ در قصبه فسا به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش جناب مستطاب جامع ریاستین علمیه و عملیه، حاوی فضیلتین عقلیه و نقلیه عین الانسان و انسان العین حاجی شیخ حسین، مادام عمر جز رضای الهی را نخواست و قدمی در غیر شاهراه بندگی نگذاشت، مدتها در شیراز و اصفهان تحصیل کمالات نفسانیه نمود و گوی سبقت را از همگان ربود، پس عود به قصبه فسا فرمود و به لوازم عبادت ایزد متعال پرداخته به معیشتی ضنکاء گذران نمود و در سال ۱۲۷۵ به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش جناب مستطاب، فضائل و کمالات اکتساب، زاهد عادل و عالم فاضل

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۰۹

حاجی شیخ موسی در مراتب زهد و تقوی سرآمد زهاد و عباد است. در سال ۱۲۵۳ در قصبه فسا متولد گشته و هم توطن نمود. عمری را در وظائف طاعات و عبادات به پایان می رساند، اللهم متعه فیما یتمانه.

و از سلسله های قدیمی فسا، سلسله مشهوره به طایفه آخوندی است. جد اعلائی آنها آخوند ملا امین و خلف الصدقش آخوند حاجی ملا محمد به لقب شیخ الاسلامی بلوک فسا ملقب بود.

و خلف الصدقش آقا اسد الله مشهور به ملاباشی به لقب شیخ الاسلامی بلوک فسا به ارث و استحقاق ملقب بود و مادام زندگانی قطع رشته تشاجر و ترافع بین الانام را می نمود و در سال ۱۲۹۹ وفات یافت و او را سه نفر پسر است:

شیخ محمد ملاباشی و میرزا سلیمان ناظم العلما و میرزا محمد جعفر نقیب همه در عنفوان جوانی باقیند. «۱»

و از سلسله علمای فسا طایفه قاضیه است. جد اعلائی آنها جناب قدوه علما و زبده فضلا میرزا حسین قاضی جهرمی است. در حدود سال ۱۲۸۵ از قصبه جهرم به قصبه فسا آمده، رحل اقامت افکنده به قاضی فسا مشهور گردید.

و خلف الصدقش فضائل اکتساب، فرید زمان میرزا احمد قاضی نعم الخلف آمده، به جای پدر نشست و سالها قضاوت نمود و در

سال ۱۲۸۲ «۲» به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش میرزا علی صدر به کمالات صوری آراسته و گاهی از روی تفنن شعری گفته است و این چند بیت از او ثبت گردید:

نترسد از ملامت آنکه مست عشق جانان است غریق بحر عمان را چه پروائی ز باران است

به جان تو که گری تو به صحن گلستان باشم گلستان گلخنم در چشم و گل خار مگیلان است و ولد الصدق میرزا علی صدر میرزا محمد است. در عنفوان جوانی در شیراز مشغول تحصیل مراتب علمیه است.

و از علمای بلوک فسا است: عالی جناب فضائل و کمالات اکتساب، باحث دلائل، مجمع فضائل، مرجع خواص و عوام میرزا جواد شیخ الاسلام خلف الصدق عالی جناب، تقوی دثار و عبادت شعار، آخوند ملا محمد صادق نوبندگانی. سالها در شیراز تحصیل مراتب علمیه نمود پس به اجازه غفران مآب حاجی شیخ مهدی مجتهد کجوری برای قطع تشاجر دعاوی شرعیه به قصبه فسا برفت و به لقب شیخ الاسلامی برقرار گردید.

و برادر فرخنده گهرش میرزا حسن خان کتابدارباشی خط شکسته را از خوشنویسان درست تر

(۱). مرحوم حجة الاسلام محمد جعفر فاخری (۱۲۹۰ تا ۱۳۴۹) در پایان کتاب منظوم خود به نام مرآة المحبوب یا آئینه یوسفی (ص ۲۷۱) می نویسد: (میرزا محمد جعفر نقیب، لقب دیگرش شیخ الاسلام بود و از او یک فرزند به جا مانده که میرزا اسد الله فخر الاشراف فاخر، متوفی در سال ۱۳۶۰ قمریه می باشد و این مرحوم والد این بنده کمترین میرزا محمد جعفر فاخری فسوی است).

(۲). این تاریخ مورد تردید است زیرا پدر وی در سال ۱۲۸۵ به فسا آمده و میرزا احمد به جای پدر نشسته و قضاوت کرده و طبعا نباید در ۱۲۸۲ در گذشته باشد.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۱۰

نوشته به کمالات صوری و معنوی آراسته است، سالهاست سر به آستانه مبارکه حضرت اسعد والا، ظل السلطان ادام الله شوکت فرود آورده، قرین افتخار و مباهات است.

و از اعیان بلوک فسا سلسله حاجی محمد حسین صحرارودی است که ابا عن جد مالک املاک قریه صحرای رود فسا بوده و هستند، حاجی محمد حسین را چهار پسر بود اول آنها حاجی علیرضا صحرارودی است و خلف الصدقش حاجی میرزا فتح الله خلف الصدقش میرزا علی رضا، والده مرحومه اش دختر آقا میرزا محمد حاکم بلوک فسا است. وفات مرحوم حاجی علی رضا در سال ۱۲۵۴ است و وفات مرحوم حاجی میرزا فتح الله در سال ۱۲۶۰ و اند.

پسر دویم و سیم و چهارم حاجی محمد حسین حاجی علی نقی و حاجی عبد الجواد و حاجی عبد الکریم است. مادام زندگانی جز رضای خدا را نخواستند و در بندگی ایزد متعال عمری را به پایان رسانیدند.

و خلف الصدق مرحوم حاجی علی نقی است آقا محمد. سالهاست در عتبات عالیات مجاور گشته به عبادت خدای تعالی عمری را به سر می رساند.

و و ولد الصدقش حاجی میرزا سید علی است و چون والده اش دختر غفران مآب، سلاله سادات آقا میرزا محمد است، او را حاجی میرزا سید علی گفتند.

و خلف الصدق حاجی عبد الجواد، عالی جاه، خلاصه الاشباه حاجی میرزا محمد تقی صحرارودی است. به احترام و عزت از املاک موروثه خود معیشتی می نماید.

و از اعیان بلوک فسا آقا علی خلف آقا شجاع است از بدایت عمر در قصبه فسا متوطن گردید و از احسان و انعام میرزا تقی فسائی،

معیشتی به آسایش نمود و گاهی شعری گفته است و این دو بیت از او نوشته گردید:

از رفتنت ای نوگل نورفته به خاک شادند جهانی و جهانی غمناک

غمگین ز تو بازماندگان تو به دهرشادان ز تو پیش رفتگان تو به خاک و این بلوک مشتمل است بر ۴۰ قریه «۱»:

اکبر آباد ششده: ۶ فرسخ و نیم در مشرق شهر فسا است.

(۱). در تقسیمات مربوط به سال ۱۳۲۹ فسا از ۸ دهستان تشکیل شده بود که: (۱) دهستان حومه شامل ۱۴ ده بوده است به اسامی: آب گرم، آب نارک، اکبر آباد، بانیان، تیتگان، چشمه آب گرم، خیر آباد، دشت احمد، صغاد، فیروزاد-مرد، کوشک قاضی، کوشک بانیان، کهنکویه. (۲) دهستان رونیز شامل ۱۳ ده به اسامی: بدور، تاج آباد، تنگ کرم، حسن آباد، دهویه، رونیز علیا، رونیز سفلی، شهرستان، شمس آباد، علی آباد، عباس آباد، کچویه، نشر. (۳) دهستان جنگل شامل ۱۱ ده به اسامی: بقابری، پانعل، حسین آباد، خیر آباد، زیاد آباد، سلب گر، علی آباد، کمال آباد، معین-آباد، وکیل آباد، هاشم آباد. (۴) دهستان صحرا رود شامل ۷ ده به اسامی: دستجه، سعد آباد، شصتکان، شورجه، صحرارود، قنات نو، محمد آباد. (۵) دهستان شیب کوه شامل ۲۰ ده به اسامی: احمد آباد، بیشه زرد، بومه زاهدان، حسین آباد، خرنجان، رحیم آباد، زاهدان، سنان، سه ده، سراوان، فدشکویه، قاسم آباد، کنکان، کمال آباد، کوشک زاهدان، میانده، ملک محمد رضا، نصیر آباد، نظر آباد، هارون سکز. (۶) دهستان نوبندگان شامل ۱۰ ده: باقر آباد، بابا شیخ علی، پانعل، توچنگ، جعفر آباد، جلیان، ده شیب، دولت آباد، دودج آباد، صدر آباد، غیاث آباد، مهدی آباد، موردی، نوبندگان، واصل آباد. (۷) دهستان ششده شامل ۱۲ ده به اسامی: اکبر آباد، بومه ششده، تنگ مجد، حسین آباد، دولت آباد، ششده، شورابه، علی آباد، فیض آباد، قادر آباد، نظام آباد، وکیل آباد. (۸) دهستان قره بلاغ شامل ۹ ده به اسامی: امیر حاجیلو، چرغه، دیندارلو، داراکوبه، دوگان، زنگنه، غلباش، قاسم آباد، کبک آباد، جمعا ۱۰۱ ده.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۱۱

اکبر آباد شهر: فرسخی در شمال شهر فسا است.

بالا کوه: نام جلگائی است که شهر فسا در آن افتاده است.

بانیان: به مسافت کمی میانه شمال و مشرق شهر فسا است.

بقابری: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر فسا است.

بیدک: ۷ فرسخ میانه شمال و مغرب شهر فسا است.

تنگ کرم: ۳ فرسخ شمال شهر فسا است.

چغاد: نیم فرسخ میانه جنوب و مغرب شهر فسا است.

جلیان: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.

جنگل ممو: صحرائی است که بقابری و حسین آباد و بیدک در آن افتاده است.

حسین آباد ششده: ۶ فرسخ کمتر مشرقی شهر فسا است.

حسین آباد ممو: ۵ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب شهر فسا است.

خیرآباد: نیم فرسخ جنوبی شهر فسا است.

درا کوه: ۱۰ فرسخ مشرقی شهر فسا است.

دریمی: نام محله‌ای است از شهر فسا.

دستجه: نیم فرسخ در جنوب شهر فسا است.

ده پائین: ۵ فرسخ شمالی شهر فسا است.
 ده بالا: ۶ فرسخ شمالی شهر فسا است.
 ده دسته: همان «دستجه» است.
 دهو «۱»: ۵ فرسخ و نیم شمالی شهر فسا است.
 رونیز پایین: همان «ده پائین» است.
 رونیز بالا: همان «ده بالا» است.
 زاهدان: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.
 سعد آباد: ۱ فرسخ و نیم جنوبی شهر فسا است.
 سنان: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.
 شستکان «۲»: فرسخی کمتر میانه مشرق و جنوب شهر فسا است.
 ششده: ۶ فرسخ کمتر مشرق شهر فسا است.
 شیب کوه: ناحیه‌ای است میانه جنوب و مشرق شهر فسا.
 صحرا رود: فرسخی بیشتر در جنوب شهر فسا است.
 صحرای قره بلاغ: ۴ فرسخ مشرقی شهر فسا است و قصبه آن «ششده» است.
 صحرای گربایگان: میانه جنوب و مشرق شهر فسا است و قصبه آن «زاهدان» است.
 صغاد: همان «چغاد» است.

علی آباد ده شیب: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است در سال ۱۲۹۶ احداث گردید، ملک میرزا سید علی و میرزا جواد پسران نگارنده این فارسنامه است.

(۱). (دهویه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۶.

(۲). (شصتکان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۱۲

علی آباد ممو: ۶ فرسخ بیشتر شمالی شهر فسا است.

غیاث آباد: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.

فدشکویه «۱»: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.

فسا: همان قصبه «فسا» است که شهر فسا گویند.

فیروز آزاد مرد: به مسافت کمی جنوبی شهر فسا است و آزاد مرد نام کسی است که در زمان فرمانروائی محمد بن یوسف ثقفی، بر خطه فارس، حاکم بلوک فسا بود چنانکه در گفتار اول این فارسنامه گذشت و فیروز کسی را گویند که حاجاتش برآمده و مظفر و منصور باشد و در زبان فارسی لقب و صفت گاهی بر اسم مقدم می‌دارند مانند بلند آسمان و سیاه کوه.

قره بلاغ: همان صحرای قره بلاغ است.

قصر کرم: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق فسا است و از موقوفات مدرسه منصوریه شیراز است و تاکنون به وقفیت و تولیت آن برقرار داد واقف در تصرف نگارنده این فارسنامه ناصری است. در سال ۹۸۰ این ملک در تحت وقفیت درآمده است.

کچو «۲»: ۳ فرسخ کمتر شمالی شهر فسا است.

گربایگان: همان صحرای گربایگان است.
 کنگان: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.
 کوشک بنیان «۳»: به مسافت کمی مشرقی شهر فسا است.
 کوشک قاضی: همان «قصر کرم» است.
 کهنکان «۴»: ربع فرسخ مشرقی شهر فسا است.
 محمد آباد: ۲ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.
 ممو: همان جنگل مموست.
 موردی: ۴ فرسخ مشرقی شهر فسا است در جانب مشرقی موردی دره کوهی است که از دو جانب آن، چندین شبستان مانند، به درازای و پهنای چهل ذرع از کوه را خالی کرده و ستونهای سنگی که سر آنها به سقف شبستان و پایه آنها بر کف شبستان چسبیده از سنگ در آورده‌اند و معلوم نمی‌شود که بتکده یا دخمه مجوس بوده است.
 میان ده: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.
 نصیر آباد: ۵ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.
 واصل آباد: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.
 نوبندگان: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.
 هارم: ۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا است.

- (۱). از این روستاست حاجی ملا محمد تقی فدشکوئی که در دوره تالیف آثار العجم در مدرسه خان مدرس بود و در فنون ادبیه و فقه و اصول صاحب مقامات. آثار العجم، ص ۱۰۴.
 (۲). (کچویه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۶.
 (۳). (کوشک بانیان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۶.
 (۴). (کهنکویه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۰۶.
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۱۳

[۴۶] - بلوک فلاحی

نام قدیمی آن «دورق» است ناحیه وسیعی از گرمسیرات فارس میانه شمال و مغرب شیراز است. برای مجاورت دریا، هوایی گرم و بسیار تر دارد و درازی این بلوک از قریه «شاه عبد الله» که در قدیم شهر ماه‌رویان «۱» بود تا «محره» ۳۵ فرسخ، پهنای آن از «چم صابی» تا «بندر معشور» ۹ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به نواحی کوه گیلویه و از سمت شمال به نواحی اهواز عربستان «۲» و از طرف مغرب به نواحی بصره و از جانب جنوب به دریای فارس، در زمان قدیم بیشتر این نواحی از رودخانه زیدون و رودخانه جراحی که شرح هر یک در عنوان رودخانه‌ها بیاید، کشت و زرع می‌شد و اکنون بندهای این دو رودخانه شکسته و کشت و زرع این بلوک دیمی گشته، جز حومه قصبه فلاحی که هر ساله بر رودخانه جراحی بندی از خاک و خاشاک بسته، هزاران هزار من برنج به عمل آورند و بیشتر اهل این بلوک اعراب بنی کعبند که در میان عوام به «جعب» شهرت یافته‌اند. شیخ سلمان، رئیس طایفه بنی کعب، از والی بغداد رنجیده در سال ۱۱۷۰ با تمام طایفه بنی کعب که از ۲۰۰۰ خانوار بیشتر بودند، از حوالی بغداد خارج گشته، در نواحی دورق فارس توقف نمودند و محمد آقا سلام آقاسی از جانب عمر پاشا والی بغداد خدمت حضرت کریم خان

وکیل «۳» طاب ثراه آمد و از تطاول و دست‌اندازی بنی کعب در اطراف بصره، شکایت نمود و حضرت وکیل وعده داد که آنها را یا تنبیه می‌کنم یا روانه خاک روم می‌دارم و چون حضرت معزی الیه زمان مراجعت از لرستان فیلی به شهر شوشتر رسید، طایفه بنی کعب خائف گشته، در زورقها نشسته، در دریا پراکنده شدند و عریضه خدمت کریم خان فرستادند و بعضی تعهدات نمودند و برای اتحاد مذهبی مسؤول آنها مقبول گردیده، عود نموده، در نواحی دورق رحل اقامت افکندند و تاکنون تمام آن نواحی را در تصرف دارند و این طایفه جز اولاد شیخ سلمان مسطونه را به ریاست و بزرگی خود نخواهند و هر کس از نسل شیخ سلمان حاکم آن نواحی شود او را شیخ المشایخ گویند و در این زمان منصب شیخ المشایخی طایفه بنی کعب و حکومت نواحی فلاحی، شیخ جعفر خان خلف الصدق شیخ فارس خان شیخ المشایخ خلف الصدق شیخ غیث خان شیخ المشایخ برادر شیخ سامر خان شیخ المشایخ نواده شیخ سلمان شیخ المشایخ طایفه بنی کعب است و برای عادت قدیمی این طایفه به صحرانشینی تاکنون، بساتین و نخلستانی درست ندارند و در زمان سابق قصبه این بلوک را «دورق» می‌گفتند و چون طایفه بنی کعب در حوالی این قصبه بنای کشت و زرع را گذاشتند نام آن تغییر یافته، «فلاحی» گفتند که مأخوذ از فلاحت به معنی زراعت است و جماعت بنی کعب آنچه از اعیان و مشایخاند در قصبه فلاحی در خانه‌های از گل و چوب مسکن دارند و هر که رعیت و پیشه‌ور زراعتکار است، به عادت قدیمی خود در زمستان و تابستان در چادرهای سیاه به سر برده، معیشت نمایند.

و جناب مستطاب علامه دوران و مجتهد زمان شیخ محمد تقی دورقی نجفی از این بلوک

(۱). در متن: (ماه‌رویان) - ر ک: آثار شهرهای باستانی سواحل و جزائر خلیج فارس و دریای عمان، ص ۱ تا ۱۲.

(۲). منظور سرزمین‌های عرب‌نشین ایران در ناحیه خوزستان است.

(۳). ر ک: فارسنامه ناصری، ج ۱: حوادث سال ۱۱۷۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۱۴

برخاسته است و وطن خود را نجف اشرف قرار داد و صاحب کتاب تکمله امل الامل آورده است که شیخ محمد تقی دورقی از اعلام فضلا و افراد علماست، جامع علوم عقلیه و نقلیه و صاحب تحقیق رائق و ذهن فائق بود، آوازه علم و فضل او در عراق عرب اشتها تمام داشت و علمای امصار، از آن جناب اخذ علوم می‌نمودند و علامه دهر، آقا سید مهدی طباطبائی بحر العلوم [در] خدمت شیخ محمد تقی کسب مراتب علمیه را نموده است و در حدود سال ۱۱۰۰ و اند وفات یافت. و عرض قصبه فلاحی یعنی دورق، از خط استوا ۳۰ درجه و ۳۵ دقیقه، طول آن از گری نیچ رصدخانه انگلستان ۴۸ درجه و ۴۵ دقیقه است و انحراف قبله آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است و نزدیک به ۷۷ فرسخ از شیراز دور افتاده است و این بلوک مشتمل است بر ۴۵ ده آباد:

بحریه «۱»: ۲۰ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

بزی «۲»: فرسخی میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

بغدادی: ۱۸ فرسخ مشرق «فلاحی» است.

بندر معشور: ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

بندر هندیان: ۲۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

بودیان: ۱۱ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

بهمن شیر: در دهنه دریای فارس ۸ فرسخ جنوبی «فلاحی» است.

تکیه «۳»: ۲۲ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

جراحی: ناحیه‌ای است در جانب مشرقی «فلاحی» که رودخانه جراحی از میان آن می‌گذرد و قصبه آن «خلف آباد» است.
 چم تنگ «۴»: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.
 چم خلف عیسی: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.
 چم صابی «۵»: ۱۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «فلاحی» است.
 چم مراد: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.
 چهل منی: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.
 جیری «۶»: ۱۹ فرسخ میانه مشرق و جنوب «فلاحی» است.
 حدامه «۷»: ۱۱ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.
 خلف آباد: ۱۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «فلاحی» است.
 داب المیزان: ۶ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

- (۱). از توابع دهستان هندیجان، ر ک: جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۹.
- (۲). (بوزی). از توابع دهستان بوزی. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۶.
- (۳). (تچیه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۹.
- (۴). (چم تنگو). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۹.
- (۵). (چم صبی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۸.
- (۶). (جیری علیا و جیری سفلی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۹.
- (۷). (هدامه علیا و هدامه سفلی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۱۵

دامن رود: ۲۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.
 دریهک: ۱۹ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.
 دورق: همان بلوک و قصبه «فلاحی» است.
 ده مطلب: ۱۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «فلاحی» است.
 ده ملا «۱»: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.
 ریحانه: ۱۱ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.
 زبید: ۵ فرسخ مشرقی فلاحی است.
 سبله: ۸ فرسخ مغربی «فلاحی» است.
 سحاب: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.
 سر آسیاب: ۲۰ فرسخ مشرق «فلاحی» است.
 سرحانی: ۲۲ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.
 سرخره سفلی: ۲۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.
 سرخره علیا: ۲۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.
 سلمانی: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب «فلاحی» است.

سه دیره: ۱۰ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

شاه عبد الله: نام مشهد امامزاده شاه عبد الله است که در شهر ماهرویان ویرانه افتاده است و چند خانوار از خدمه در آن سکنی دارند. شهر ماهرویان: در روزگارهای پیش، شهری بود در کنار دریای فارس، به مسافت ۱۲ فرسخ در جانب جنوبی بهبهان و ۲۸ فرسخ در جانب میانه جنوب و مشرق فلاحی، سالهاست ویرانه گشته، جز بلندی و پستی در آن باقی نمانده است «۲»، آنچه را ازین شهر دریا فرا گرفته در وقت جزر دریا یعنی بازگشتن آب از ساحل، شالده‌های مسجد و بازارها که از سنگ و ساروج ساخته‌اند، نمایان گشته، شناخته شود و شهری را از رودخانه زیدون کوه گیلویه، جدا کرده‌اند و چون به کوه و ماهور رسیده‌اند، قنات فراخی که گنجایش ده سنگ آسیاب گردان آب داشته، کنده، آب را گذرانیده، وارد صحرا و داخل این شهر نموده‌اند و اکنون شهرش منظمس و قناتش انباشته است.

عباد الله: ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

فلاحی: همان قصبه این بلوک است.

قصبه: ۱۴ فرسخ جنوبی «فلاحی» است.

قلعه سید رمضان: ۱۲ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

قلعه عطیه: ۱۱ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

قلعه نو: ۱۹ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

قلندری: ۲۱ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

(۱). (ده ملا بزرگ و ده ملا کوچک). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۱۹.

(۲). در حاشیه آمده است: (ذکر مسافرت حکیم ناصر خسرو علوی به شهر ماهرویان در ذیل بلوک کوه گیلویه بیاید).

و ر ک: آثار شهرهای باستانی خلیج فارس و ... ص ۱ تا ۱۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۱۶

کره «۱»: ۱۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

کوت محنی «۲»: ۱۹ فرسخ مشرقی «فلاحی» است.

گوراب: ۲۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فلاحی» است.

ماهرویان «۳»: همان شهر ماهرویان است.

محرره: ۹ فرسخ مغربی «فلاحی» و ۷ فرسخ مشرقی شهر بصره است.

معشور: همان بندر معشور است.

ناصر آباد: ۱۹ فرسخ میانه مشرق و جنوب «فلاحی» است.

هندیان «۴»: همان بندر هندیان است.

بلوک فومستان: نام ناحیه‌ای است از نواحی لارستان که گفته شود و قصبه این ناحیه «گاو بندی» است.

[۴۷] - بلوک فیروز آباد «۵»

جنوبی شیراز افتاده، آخر سردسیرات و اول گرمسیرات فارس است، هوایی در کمال اعتدال و آبی در نهایت گوارائی دارد، گل‌های بهاری این بلوک ضرب المثل است؛

ز بس گل‌های گوناگون، چمن چون صحف انگلیون «۶» تو گوئی فرش سقلاطون، صبا، گسترده در مرعی
 ز بس لاله ز بس نسرين، دمن رنگین چمن مشکین ز بوی آن ز رنگ این، هوا دلکش، زمین زیبا
 چه در هامون چه در بستان، صف اندر صف گل و ریحان ز یک سو لاله نعمان، ز یک سو نرگس شهلا درازی این بلوک از قریه
 «جادشت» تا «خرقه رسول» ۴ فرسخ، پهنای آن از «کوشک» تا «ده بیم» ۲ فرسخ کمتر. محدود است از جانب مشرق به بلوک میمند
 و از سمت شمال به بلوک خواجه و از طرف مغرب به بلوک فراشبند و از جانب جنوب به بلوک اربعه. در باغهای فیروز آباد،

(۱). (کره پا)؟ جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۲۰.

(۲). (کوت مهنا). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۲۰.

(۳). صورت درست این نام (مهروبان). ر ک: آثار شهرهای باستانی، ص ۱ تا ۱۲.

(۴). (هندیجان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۲۰.

(۵). در مجمل التواریخ، ص ۶۱: (فیروز آباد). حمزه در سنی ملوک الارض می نویسد: همان اردشیر خوره (: کوره) است که

(گور) نیز خوانده می شده است ص ۳۴، چاپ برلین. اما ابن بلخی، ص ۶۰، چاپ کمبریج: فیروز آباد را از توابع اردشیر خوره
 می داند. فردوسی بنای این شهر را به اردشیر بابکان نسبت می دهد و می گوید اردشیر آنرا (گور) نامید.

شاهنامه، ج ۷، ص ۴۴۵، بیت ۴۴۵. ر ک: نزهة القلوب، ص ۱۱۸، چاپ لسترانج: همان (جور) است. و ر ک: آثار-العجم، ص
 ۱۱۱. و مقدمه همین کتاب شهرستانهای فارس در شاهنامه فردوسی.

(۶). شکل مانوی کلمه که ماخوذ از یونانی است به معنی انجیل و نام کتابی از مانویان که ظاهراً باید همان (انجیل حی) باشد که
 آنرا از مانی می دانند.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۱۷

صورت‌های اول تنگ فیروز آباد

صورت‌های میان تنگ فیروز آباد

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۱۸

درخت سردسیری و گرمسیری بسیار تنومند و بارور و خوش ثمر و مرغهای خوش آواز باشد:

همی نشاط کند بلبل اندر او گوئی چغانه دارد در کام و در گلو مزمار

درخت نارنج از خامه گوئیا شنگرف بریخته است کسی، مشت مشت در زنگار

بسان مجمر میناست کز مشبک اوبخور مشک بر آید همی ز شعله نار فواکه ربیعی و اثمار خریفیش در طعم و لطافت و گوارائی
 ضرب المثل است؛

سیب را هر طرفی داده طبیعت رنگی هم بر آن گونه که گلگونه کند روی نگار «۱»

تا نه تاریک شود سایه انبوه درخت زیر هر شاخ چراغی بنهد از گلنار

عقل عاجز شود از خوشه رنگین عنب فهم قاصر شده از حقه یاقوت انار

گو نظر باز کن و خلقت نارنج ببین ای که باور نکنی فی الشجر الاخضر نار «۲» گل سرخ این بلوک را در رنگ و بو، ستایش کرده،
 گفته اند:

روی و بوی یار من گوئی گل جوری است آن رنگش ندارد هیچ گل، بویش ندارد هیچ مل «جور» معرب «گور» نام قدیمی فیروز
 آباد است و در این بلوک شکار سردسیری و گرمسیری جز آهو و مرغ کبک انجیر فراوان است، زراعتش از همه جای فارس بهتر

شود، شلتوکش از هریک من تخم، صد من و کمتر از شصت من محصول نهد، آبش از رودخانه خواجه و آب «قنب آتشکده» است که این بلوک را آب داده، از تنگ کوهی که در آخر آن است بیرون رود، در کتاب تاریخ نوشته‌اند: اسکندر رومی چون از عهده گشودن شهر این بلوک برنیامد، بعد آزمایش، در جانب جنوبی این بلوک دره‌ای در میان دو کوه دیدند که آب رودخانه خواجه و رودخانه‌های زمستانه از آن دره بگذرد، پس به فرمان اسکندر کوه دو جانب این دره را شکسته آنرا انباشتند و چون راه آب بسته شد، آبها برگشته، جلگا و شهر را که در میان چهار کوه افتاده است فرا گرفته، در اندک زمانی دریا گردید و مدت‌ها بماند، پس اردشیر بابکان بفرمود تا راه آب را گشوده، دریا را صحرا نمودند، پس دایره وسیعی در میان جلگا برکشید و خندق عمیق بر گردش کننده، باروئی پهن و بلند از سنگ و آهک و گچ و آجر بر آن دایره بساخت و نام آنرا شهر گور گذاشت برای آنکه دریا را صحرا نمود و گور به معنی دشت باشد و اعراب «گور» را «جور» گفتند و چهار دروازه برای آن قرار داد و نام دروازه مشرقی را «مهر» گذاشت و شمالی را «هرمز» و مغربی را «بهرام» و جنوبی را «اردشیر». پس در میان این شهر مناره‌ای پهن و بلند بنا نهاد و بر سر آن مناره قصری بساخت و نام آن را «ایران» یا «ایوان» گذاشت و به مسافت فرسخی در زیر زمین شتر گلوئی ساخته آب را به قصر بیاورد، پس توابعی از بلوکات همسایه برای این شهر قرار داد و نام آنرا «خوره» یا «کوره اردشیر» گذاشت، پس در نیم فرسخ شمالی این شهر آتشکده‌ای بنا نهاد و سالها مردمان مجوس، آتش در آن افروختند و به آتشکده فارس

(۱). از سعدی است در قصیده‌ای به مطلع:

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهارخوش بود دامن صحرا و تماشای بهار .

(۲). اشاره به آیه ۸۰، سوره یس.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۱۹

مشهور گردید و خواجه حافظ (ره) فرموده است:

سینه گو شعله آتشکده فارس، بکش دیده گو آب رخ دجله بغداد، بیر و در شب ولادت باسعادت جناب خاتم انبیاء (ص) از این آتشکده، چشمه آب شیرین گوارا، جوشیده، نزدیک به ۲۰ سنگ آسیاگردان آب، بداد و آنرا «قنب آتشکده» گفتند و «قنب» «۱» گودال آب را گویند، پس از مدتی شاه فیروز ساسانی، نام این بلوک را فیروز آباد گذاشت و «گور» نام آن شهر باقی بماند. مشهور است که امیر عضد الدوله دیلمی در سال چندین بار از شیراز به شهر گور می‌رفت، ظرفای شیراز گفتند هر آدمی یک بار به گور رفته بر نمی‌گردد و پادشاه ما در سالی چندین بار به گور رفته، زنده باز گردد و این سخن برای این است که گور به معنی قبر هم باشد و عضد الدوله فرمود هر کس بعد از این، این شهر و بلوک را گور بگوید به مؤاخذه خواهد رسید باید شهر و بلوک را «فیروز آباد» گویند و تاکنون فیروز آباد گویند. در میانه بلوک خواجه و فیروز آباد، دره کوهی است، که آب رودخانه خواجه، از این دره درآمده، جلگه‌ای فیروز آباد را آب دهد و بر سر کوه این دره، قلعه‌ای از گچ ساخته، آنرا «قلعه دختر» گویند و تاکنون طاقهای شکسته آن باقی است و در جانب رو به آفتاب این دره کمر کوه را به فرمان پادشاهان پیش از اسلام تراشیده و چندین صورت آدمی به اوضاع مختلفه از سنگ در آورده‌اند و در اول این دره، از جلگه‌ای فیروز آباد «قنب آتشکده» است، چندین عمارت از سنگ و گچ ساخته‌اند که تاکنون نیمه‌ای از آن باقی است و بعد از خرابی شهر فیروز آباد که تاکنون خرابه‌های ویرانه و خندق عمیق آن، باقی است قصبه‌ای به مسافت فرسخی ساخته، آنرا «کوشک» گویند و نشیمن گاه حاکم و اعیان است به مسافت ۲۱ فرسخ از شیراز دور افتاده است. عرض آن از خط استوا ۲۸ درجه و ۵۵ دقیقه، طول آن از گری نیچ ۵۲ درجه و ۴۵ دقیقه، انحراف قبله آن از نقطه جنوب [] درجه و [] دقیقه [است]. و مردمان بزرگ از فیروز آباد برخاسته‌اند مانند:

اعلم علماء علی الاطلاق، معلم اهالی علم بالاستحقاق، شیخ جمال الدین ابو اسحق ابراهیم بن علی بن یوسف فیروز آبادی در

خدمت خواجه نظام الملک طوسی منزلی تمام داشت، در سال ۴۵۹ مدرسه نظامیه بغداد گردید و در سال ۳۹۳ در فیروز آباد متولد شد و در سال ۴۷۶ بمرد.

و مانند امام اقدم، مربی افاضل امم، مظهر علو همم، علامه متبحر، شیخ مجد الدین ابو طاهر محمد بن یعقوب بن محمد ابراهیم بن عمر بن ابی بکر فیروز آبادی مؤلف کتاب قاموس - اللغه که مانندش کتابی در علم لغت نوشته و تألیف نگشته است. در کتاب روضات الجنان، نوشته است که ابن حجر عسقلانی «۲» گفته است: شیخ مجد الدین نسبت خود را به شیخ ابو اسحق فیروز آبادی شیرازی می‌داد و مردمان بر او طعن می‌زدند که از شیخ ابو اسحق نسلی باقی نماند، پس چون مرتبه‌اش بالا رفت خود را به ابی بکر صدیق نسبت داد. القصه شیخ مجد الدین در قصبه کارزین از بلوک قیر و کارزین به نص خودش در کتاب قاموس، متولد گشته، تحصیل کمالات در این بلاد کرده، ماهر در علوم شده، مسافرت به شام نموده پس به قاهره مصر رفته،

(۱). در واقع همان (خنب) و (خم) است.

(۲). ابو الفضل شهاب الدین احمد بن علی عسقلانی (۷۷۳-۸۵۲) محدث و فقیه و مورخ مصری که بیش از ۱۵۰ تالیف داشت. (دهخدا)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۲۰

پس داخل ممالک روم گشته، از سلطان بایزید ایلدرم پادشاه روم مکرمتها دیده، پس پادشاه امیر تیمور را ملاقات کرده، جایزه‌ها گرفت، پس به بلاد یمن رفته، از ملک اشرف اسمعیل پادشاه یمن عنایتها دیده، قاضی قضاء یمن گردیده در «زبید» که شهری از یمن است توقف کرده تا وفات یافت. فرموده است شبی را نخسیدم مگر دویست سطر عبارت در خاطر خود گذاشتم و مسافرت نکردم مگر آنکه چندبار کتاب با خود داشتم و در بیشتر از منازل آنها را باز کرده، مطالعه نمودم. ولادت باسعادتش در سال ۷۲۹ و وفاتش در شهر زبید سال ۸۱۷ بود.

در کتاب مزارات شیراز «۱» نوشته است: شیخ سراج الدین یعقوب بن محمد فیروز آبادی، مردی عالم ربانی بود بعد از ادای مناسک حج وارد شیراز گشته، چنان مواعظ حسنه و نصایح مستحسنه را به قوت بیان و فصاحت زبان می‌فرمود که فصحا و بلغا را متحیر می‌داشت و در سال ۷۴۲ بمرد.

و مانند شیخ ابو بکر محمد بن ابراهیم فیروز آبادی. فاضل ماهری است که مصنفاتش در علم انساب و تفسیر قرآن عدیل ندارد و در سال ۳۵۹ بمرد.

و از علمای این زمان فیروز آباد است: صاحب درایت، حاوی روایت، قدوه اولی النفوس، اسوه ذوی القلوب، حاجی میرزا فضل الله فیروز آبادی.

و سیادت پناه: حاجی سید حسن نواب فیروز آبادی. والدش از بهبهان آمده، در فیروز آباد توطن نموده و حاجی سید حسن نواب در سال ۱۲۵۵ در فیروز آباد متولد گشته، از درستکاری و راستگوئی، صاحب ضیاع و عقاری شد، به احترام معیشتی می‌نماید.

و ضابطی این بلوک در سلسله لطف علی خان فیروز آبادی بود و از آنها کسی که شأن و رتبه‌ای داشته باشد، باقی نیست مگر میرزا عبد الحمید شاعر «شکوه» تخلص پسر علی محمد خان فیروز آبادی که از سلسله خوانین فیروز آباد است، جلای وطن نمود، مدت‌ها در آذربایجان و طهران به مداحی خاقان زمان، محمد شاه قاجار می‌گذرانید و این چند بیت از اوست:

زد ابری از دل دریا چو گردون خیمه بر دنیا گهر آمیر و گوهر ریز و گوهر خیز و گوهرزا

بپوید نرم بر گردون، بگرید زار در هامون بنالد زفت بی‌انده، بغرد سخت بی‌پروا

همه تاری از او گردون همه تیره از او هامون همه زرین از او بستان همه سیمین از او صحرا

ز آتش خیزد و خیزد همی از طبع او آتش ز دریا زاید و زاید همی از چشم او دریا
چو طبع مردم شیدا همی کف آورد بر سرچو بر جوشد بهر ساعت چو طبع مردم شیدا
جهان بنگاه دیوان است و بر کژی است بنیانش الا ای راهرو بهراس از این بنگاه و دیوانش
تو گر زالی و گر نیرم مده خاطر به نیرنگش تو گر سامی و گر دستان مشو ایمن ز دستانش

(۱). هزار مزار، به تصحیح دکتر نورانی وصال، شیراز، کتابخانه احمدی، ۱۳۶۴، ص ۱۸۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۲۱

عمارات آتشکده فیروز آباد فارس

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۲۲

آتشکده فیروز آباد، نقاشی از فرصت شیرازی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۲۳ چه پائی اندر آن بنگه که غول آمد هماوردش چه خسیبی اندر آن خانه که دزد آمد نگهبانش
ز عیسی ره یکی جویم که بر چرخ است خرگاهش ز قارون دم یکی رانم که در خاک است ایوانش و حکومت آن چندین سال
است با خوانین قشقائی است و اکنون با سلطان محمد خان ایلخانی است، و دهات این بلوک بر این قرار است:

احمد آباد: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «کوشک» است. «۱»

باغ شاه: به مسافت کمی مغرب «کوشک» است. فارسنامه ناصری ج ۲ [۴۷] - بلوک فیروز آباد ص: ۱۴۱۶

جادشت «۲»: فرسخی میانه جنوب و مشرق «کوشک» است.

جور: همان شهر فیروز آباد خراب است.

خرقه رسول: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «کوشک» است.

خویجان «۳»: فرسخی بیشتر جنوبی «کوشک» است.

خوید: نیم فرسخ شمال «کوشک» است.

دولت آباد: ۱ فرسخ و نیم مغربی «کوشک» است.

ده نرم: فرسخی بیشتر میانه شمال و مغرب «کوشک» است.

ده بیم «۴»: ۲ فرسخ کمتر میانه جنوب و مغرب «کوشک» است.

ده خلوت: نیم فرسخ جنوبی «کوشک» است.

ده نو: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «کوشک» است.

سر میدان: به مسافت کمی شمال «کوشک» است.

شاه مرد: به مسافت کمی جنوب «کوشک» است.

شهر جور: همان شهر فیروز آباد خراب است.

شهر فیروز آباد: همان ویرانه‌های شهر فیروز آباد است به مسافت فرسخی میانه شمال و مغرب «کوشک» است.

کتک: فرسخی جنوبی «کوشک» است.

کوشک: همان قصبه فیروز آباد است.

گلیسیان «۵»: فرسخی کمتر میانه شمال و مغرب «کوشک» است.

گیلک: فرسخی میانه شمال و مغرب «کوشک» است.

لهراسب: ۱ فرسخ و نیم جنوب «کوشک» است.

محمد آباد: نیم فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «کوشک» است.

(۱). چهار نام اول بطور مکرر در صفحات ۲۴۱ و ۲۴۴ متن آمده است.

(۲). (جای دشت). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

(۳). (خویدجان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

(۴). (ده بین). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

(۵). (کلسیان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۲۴

نودوران «۱»: ۱ فرسخ و نیم بیشتر مغرب «کوشک» است.

هارونی: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «کوشک» است.

۴۸- بلوک قونقری «۲»

میانه شمال و مشرق شیراز، از سردسیرات فارس است، درازی آن از قریه «شاه ابو القاسم» تا قریه «شاه آباد» ۱۶ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ تا ۴ فرسخ. محدود است «۳» از جانب مشرق به بلوک سرچاهان و بوانات و از سمت شمال باز به بلوک بوانات و ابرقوه و از طرف مغرب به نواحی سرحد چهاردانگه و از جانب جنوب به بلوک مشهد مرغاب و کمین.

انواع شکارها جز دراج، در این بلوک فراوان است، کشت و زرعش از آب رودخانه قونقری و چشمه سار است، اهالی این بلوک طایفه «خلج» است که در اصل ترک بوده، در دهات این بلوک توطن کرده، املاک آنرا تصاحب نموده‌اند و تاکنون زبان آنها به ترکی باقی است و از صد سال پیشتر، گروهی از این طایفه خلج در اطاعت حاجی علی قلی بیگ خلج درآمده، او را بزرگتر و کلانتر خود نمودند و گروهی دیگر مهدی بیگ خلج را رئیس خود قرار دادند و بعد از وفات مهدی بیگ، خلف الصدقش میرزا قاسم خان خلج به جای پدر نشست و کلانتر نیمه‌ای از طایفه خلج گشت و کارش رونقی گرفت و داماد جانی‌خان ایلخان قشقائی گردید و به این وسیله نیمه‌ای از بلوک بوانات و نیمه‌ای از املاک قونقری را تصاحب نموده، ضابط این دو نیمه گردید و چنانکه در گفتار اول این فارسنامه گفته شد در سال ۱۲۴۰ و اند به فرمایش نواب اشرف والا حسین علی میرزا، از حلیه بینائی عاری گردید و چندین سال در کوری، بزرگیها نمود و در سال ۱۲۸۰ و اند وفات یافت و پسرش حاج عباس قلی خان گاهی به ضابطی تمام بلوک قونقری و گاهی به کلانتری نیمه این بلوک اشتغال دارد و او را چندین نفر پسر است:

حاجی محمد علی خان و حسین خان و مرتضی قلی خان و امیر قلی خان و علی قلی خان خلج، همه در عنفوان جوانی باقیند و نواده میرزا قاسم خان خلج محمد هادی خان پسر محمد جعفر خان پسر میرزا قاسم خان در قریه سوریان بوانات توطن کرده، از املاک موروثه خود معیشتی می‌نماید و بعد از وفات حاجی علی قلی بیگ خلج که کلانتری نیمه طایفه خلج را داشت، پسرش موسی بیگ به جای پدر، مادام زندگانی به کلانتری نیمه‌ای از این طایفه برقرار بود و بعد از وفات او پسرش حاجی اسمعیل بیگ به جای پدر برقرار است و مدتهاست که دو قصبه برای این بلوک قرار داده‌اند: اول آنها قریه «عباس آباد» است که خانه و منزل حاجی عباس قلی خان ضابط و کلانتر قونقری و دیگری «قاضیان» است که جای نشیمن حاجی اسمعیل بیگ است و چون قریه «قاضیان» در کناره راه شیراز به اصفهان افتاده و از «عباس آباد» مشهورتر گشته، آنرا قصبه قونقری قرار دادیم و این قصبه نزدیک به ۳۰ فرسخ از شیراز دور افتاده است و این بلوک

(۱). (نودران). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۲.

(۲). (قن قری). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۳. دهخدا: قونقوری.

(۳). (محدود است از شمال به آباد، از جنوب به دهستان آباد طشک، و از مشرق به بوانات، از مغرب به دهستان چهار- دانگه و

کمین و مرغاب). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۲۵

مشمول است بر چندین قریه «۱»:

باغ سیاه: ۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قاضیان» است.

پاکت قونقوری: پایان بلوک قونقوری است.

جلیل: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «قاضیان» است.

حاجی کمالی: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «قاضیان» است.

حسین آباد بیگ: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قاضیان» است.

حسین آباد قاضیان: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «قاضیان» است.

خان کرگان: ۱ فرسخ و نیم مشرقی «قاضیان» است.

خرم آباد: ۶ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «قاضیان» است.

خرمی: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «قاضیان» است.

خورجان: ۵ فرسخ مشرقی «قاضیان» است.

دلو نظر: ۵ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «قاضیان» است.

ده بید: ۲ فرسخ شمال «قاضیان» است.

سرکت قونقوری: سرگاه این بلوک است.

شاه آباد: ۵ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «قاضیان» است.

شاه ابو القاسم: ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قاضیان» است.

شاه رستم: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قاضیان» است.

شهر آباد: ۲ فرسخ شمال «قاضیان» است.

صیمکان: ۶ فرسخ مشرق «قاضیان» است.

عباس آباد: ۴ فرسخ مشرقی «قاضیان» است.

فیروزی: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «قاضیان» است.

قاضیان: همان قصبه قونقوری است.

قشلاق: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «قاضیان» است.

قصر جدید: به مسافت کمی، مغربی «قاضیان» است.

قصر یعقوب: ۱ فرسخ بیشتر [میانه] شمال و مغرب «قاضیان» است.

قلعه بیگ: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قاضیان» است.

قلعه ده دار: ۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قاضیان» است.

- گرداب: ۳ فرسخ شمالی «قاضیان» است.
- گله‌دار کویان: ۱۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قاضیان» است.
- گوشتی: ۴ فرسخ و نیم شمالی «قاضیان» است.
- کوشک: ۲ فرسخ و نیم شمالی «قاضیان» است.
- مشکان: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «قاضیان» است.

(۱). این دهستان دارای ۷۳ قریه است که ۱۵ قریه آن کوهستانی و سردسیر و بقیه در جلگه واقع است. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۲۶

[۴۹] - بلوک قیر و کارزین

میانه جنوب و مشرق شیراز، از گرمسیرات فارس. درازی آن از «مبارک آباد» تا «باغ پاسلار» ۱۰ فرسخ، پهنای آن از قریه «کیفر کان» تا «گندمان» دو فرسخ و نیم. محدود است «۱» از جانب مشرق به بلوک جهرم و از سمت شمال به بلوک «صیمکان» و از طرف مغرب به بلوک اربعه و از جانب جنوب به بلوک افزر. انواع درختان سردسیری و گرمسیری، جز درخت گردو و چنار را به خرمی پروراند، درخت نخل و نارنج و لیمو و نارنگی و لیموی شیرین و ترنجش، بسیار تنومند و بارور شود، لیکن آنچه از قدیم بود، کهنه گشته و افتاده و کسی به جای آن، درختی نکاشته، باغها و نخلستان خراب، فراوان دارد تا هفتاد هشتاد سال پیش از این، از عموم بلوکات فارسی آبادتر و پر منفعت تر بود، محصولش گندم و جو و برنج و پنبه و کنجد و سایر حبوبات است. در اصل «قیر»، بلوکی و «کارزین»، بلوکی دیگر بود و سالهاست این دو بلوک در تحت حکومت و ضابطی یک نفر است و آب بلوک قیر از چشمه سار و آب «کارزین» از رودخانه صیمکان است و نام قصبه بلوک قیر، باز همان «قیر» است و نام قصبه بلوک کارزین باز «کارزین» است نزدیک به ۴۰ و اند فرسخ از شهر شیراز دور افتاده است و شیخ مجد الدین محمد بن یعقوب فیروز آبادی، در قصبه کارزین ولادت یافته است چنانکه خود در کتاب قاموس در ذیل لغت «کرز» فرموده است: «کارزین» بلدی است در فارس که ولادت من در او اتفاق افتاد.

حکومت این دو بلوک از عهد کریم خان زند با محمد تقی خان قیری بود و بعد از وفات او، خلف الصدقش عبد الله خان قیری ضابط این بلوک گردید و چندین سال برقرار بود و بعد از وفات او، خلفان صدقش محمد تقی خان و آقا محمد سعید مشهور به آقا جانی قیری شاعر «سائل» تخلص، سالها به اشتراک و برادری، ضابط این دو بلوک بودند و آقا جانی در شیراز و محمد تقی خان در بلوک توقف داشت و سالها بر این منوال گذرانیدند و بزرگیها نمودند و در احسان و انعام را بر روی همه کس باز داشتند تا سال ۱۲۱۵ که چراغ علی خان نوائی وزیر فارس بود، محمد تقی - خان و آقا جانی قیری را از ضابطی قیر و کارزین معزول داشت و دیگری را ضابط نمود و همین معامله را در بیشتر از بلوکات فارس مجری نمود و جماعتی که معزول از ضابطی بودند برای شکایت از چراغ علی خان به دار الخلافه طهران رفتند و چون حاجی میرزا رضا قلی نوائی، پسر عم چراغ علی خان از وزرای دربار بود، نمی گذاشت که استدعای فارسیان، در خاکپای پادشاهی، قرین اجابت گردد و بر این منوال چندین سال بگذشت و طاقت فارسیان در طهران تمام شد که در بین از جانب سنی الجوانب امنای دولت جاوید عدت، فرمان دستور العمل برای تعیین لباس اهالی ممالک محروسه ایران، صادر گردید که لباس هر طایفه از مردم چه چیز و چه وضع باشد و در دار الخلافه برای هر طایفه یک دست لباس برای نمونه دوخته به اطراف ممالک فرستادند و از این کار فکری غریب و خیالی عجیب برای آقا جانی قیری رسید که آنچه اهل

(۱). (محدود است از شمال به دهستان صیمکان از جنوب به خنج از مشرق به جهرم از مغرب به دهستان اربعه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۲۷

فارس در طهران حاضر بود از عمال معزول و تجار و کسبه و مترددین، تمام را در منزل خود بخواست و از آنها خواهش نمود که «سه چهار ساعت از فلان روز آنچه را بگویم قبول کنید، بلکه شر چراغ علی خان را از فارس دور کنیم، در جواب گفتند آنچه را بگوئی به جا آوریم و سوگندها برای این مطلب یاد نمودند و صبح روز موعود نزدیک به ۲۰۰ نفر فارسی در منزل آقا جانی قیری حاضر گشته به دستور العمل او تمام مردم لباس خود را جز کلاه و کفش را بینداختند و عبائی بر دوش گرفتند و به جانب دربار معدلت شعار شتافتند و به ازدحام تمام وارد دیوانخانه سلطنتی شدند و خاقان جم پاسبان، فتح علی شاه صاحبقران، فرمود چه اتفاق افتاد که فارسیها به این ازدحام آمدند، آقا جانی عرض نمود که چراغ علی خان وزیر لباسی برای اهل فارس معین کرده که به فرمان شاهی باید بپوشند و دویست دست از آن لباس را از فارس برای ما به نمونه فرستاده‌اند که به نظر امنای دولت برسانیم، پس تمام فارسیها، عباها را از دوش انداختند و اعلیحضرت خاقان، به حاجی میرزا رضاقلی نوائی فرمود: چراغ علی خان را از وزارت فارس معزول داشتیم باید بزودی بیاید و آقا جانی در رتبه شاعری، نادره زمان خود بود و شعر بسیاری گفته، دیوانش از میان رفته است و این چند بیت از او ثبت گردید:

هست آن سمند تیزرو، هنگام جستن گاه دوچون یوز آهو در جلو، چون آهوی یوز از قفا

در جلوه شوخی پری، اندر روش کبک دری در که پلنگ بربری، در دشت آهوی خطا

از ساکنان میکده، کی سرزند کین کسی صاف است دل با عالمی، رندان درد آشام را

چون غیر دشمنی بر دیگر نمی‌دهی ای نخل دوستی به چه امید کارمت؟

اگر باری کشی باری «۱» ز یاری وگر نازی کشی از نازینی

ندانم در رهت زین پس چه بازمنه دنیائی دگر دارم نه دینی

جمعی پی دینند و گروهی پی دنیا بیچاره تو «سائل» که نه اینی و نه آنی

نه پای رفتنم اکنون نه بال پرواز است از این چه سود که بر من در قفس باز است

نخواستم که شود راز عشق پنهان فاش ولی چه چاره کنم آب دیده غماز است

کسی که سوی تو آرد پیامی از من نیست مگر صبا ولی آنهم نه محرم راز است

مران ز باغ سر کوی خویش «سائل» را که گلستان ترا بلبل خوش آواز است

به غیری، مهربان، با ما به کینی چرا با او چنان با ما چینی؟

فتد در خرمن عمر من آتش چو بینم خرمن را خوشه چینی

به کویت «سائل» مسکین چه باشد غریبی، بی کسی، زاری، حزینی در سال ۱۲۲۲ وفات یافت «۲».

(۱). در متن: (یاری).

(۲). ر ک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص ۱ و ۲ و ۳: که از قول مجمع الفصحاء می‌نویسد: (استماع رفته که.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۲۸

و از اهالی این قصبه است: درویش قیری شاعر «خادم» تخلص. از غلام زادگان خوانین قیر است، با جوانی «عسکر» نام سری خوش

داشت و این بیت را از گفته خود می‌خواند:

عسکر من در میان دلبران همچو شاهی در میان لشکری است روزی شاهنشاه زمان، فتح علی شاه صاحبقران، طاب ثراه، از او پرسید، اهل کجائی، بدیهه عرض نمود:

شاه از سیاه بختی من پیداست که از دیار قیرم و این چند بیت نیز از اوست:

عاشقی گرز این سر و گرز آن سر است عاقبت ما را بر آن سر رهبر است «۱»

تا خط سبز تو دیدم به لب، آن دم گفتم باید از خضر ره چشمه حیوان طلبید

چند گردی ز پی نقش نگینی آخرباید ای اهرمن انگشت سلیمان طلبید

منم آن طایر برگشته اقبال که اندر عین آزادی اسیرم

جوادم من ولی هجران طفلی بدین سان در نظرها کرده پیرم و از علمای این بلوک است: جناب شریعت انتساب، علامی حاجی ملا محمد قیری خلف الصدق زاهد عابد ملا اسمعیل قیری. سالها این پدر و پسر در شیراز به نشر علوم و فتاوی اشتغال داشتند و حاجی ملا محمد قیری در سال ۱۲۷۹ در شیراز وفات یافت.

و از اشراف این بلوک سلسله سادات موسوی بحرینی است. سید علوی نام، موسوی نسب با کمال فضیلت از قریه «شاخور» بحرین وارد قصبه قیر گشته، محمد تقی خان قیری، مقدم او را مبارک دانسته، او را نگاهداری نمود و از آن سید شریف، پسر فاضل عالم با کمال زهد و ورع بازماند و سالها در سامان قیر و کارزین به احترام تمام به ترویج شریعت سید الانام مشغول بود و از آن جناب دو نفر پسر باقی است:

جناب مستطاب، کمالات اکتساب، صاحب عنان فصاحت، مالک زمام بلاغت، مخبر احادیث سید المرسلین (ص) ناصح ملوک و سلاطین، سید علوی موسوی نسب، سالهاست در دار السلطنه تبریز توطن جسته، اهالی آن را به مواعظ جمیله و نصایح جلیله هدایت نماید و برادرش سلاله سادات سید رضا در قصبه قیر توطن دارد و به احترام معیشتی نماید.

و کلانتری «قیر و کارزین» سالهاست در عهده ملا حسین نام از اهل قیر [است] که در این دو سه ساله به ضابطی سرافراز و برقرار است و این بلوک مشتمل است بر ۲۳ قریه آباد:

پاسلار: نیم فرسخ مغرب «قیر» است.

باغ پاسلار: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «قیر» است.

خادم نامی قیری از ملازمانش، دیوان وی را به تصرف گرفته، غزلیات او را به نام خود در انجمن اعظم خواندی و بر مخدوم خود دامن استغنا برفشاندی).

(۱). این بیت از مثنوی معنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی است. ر ک: مثنوی چاپ نیکلسون، بیت ۱۱۱، دفتر اول.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۲۹

پدم: ۱ فرسخ کمتر مشرقی «قیر» است.

پرگان: به مسافت کمی مشرقی «قیر» است و آن را قلعه پرگان نیز گویند و چنانکه در گفتار اول فارسنامه نگاشته گردید در سال ۱۲۴۹ عالی جاه آقا بابا خان الله باشی مازندرانی در این قلعه پرگان عالیجاه مرتضی قلی خان ایل بیگی را مأخوذ داشت.

بهمن: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «قیر» است.

خمار: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «قیر» است.

ده به: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «قیر» است.

- سگدوان «۱»: نیم فرسخ مشرقی «قیر» است.
- شیخ نو: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قیر» است.
- علمدار: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «قیر» است.
- علی آباد: ۲ فرسخ بیشتر مشرقی «قیر» است.
- قلات: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قیر» است.
- قیر: همان قصبه «قیر» است.
- کارزین: ۱ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «قیر» است در قدیم شهری بود و اکنون قریه گشته است.
- گاوکی: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قیر» است.
- کردشول: نیم فرسخ میانه شمال و مشرق «قیر» است.
- کرد شیخ: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «قیر» است.
- گندمان: نیم فرسخ میانه مغرب و جنوب «قیر» است.
- کیفر کان «۲»: ۱ فرسخ و نیم مشرقی «قیر» است.
- مبارک آباد: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «قیر» است.
- منال: ۱ فرسخ مشرقی «قیر» است.
- منصوره: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «قیر» است.
- وخشک «۳»: ۱ فرسخ و نیم مشرق «قیر» است.

[۵۰]- بلوک کارزین

همان بلوک قیر و کارزین است. شیخ مجد الدین ابو طاهر محمد بن یعقوب فیروز آبادی در کتاب قاموس در ذیل لغت «کرز» فرموده است: کارزین شهری است در فارس و از این شهر جماعتی از علماء و محدثین برخاسته «۴» است و از آنهاست: محمد بن حسین مقری حرم کارزینی و نیز فرموده است: ولادت من در این شهر اتفاق افتاد.

- (۱). (سکه روان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۳.
- (۲). (لیفرجان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۳.
- (۳). (وخشک). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۳.
- (۴). در متن: (برخواست).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۳۰

[۵۱]- بلوک کازرون «۱»

در جانب مغرب شیراز است و از این بلوک آنچه در جلگه است از گرمسیرات و آنچه در کوهستان افتاده، از سردسیرات فارس است، درازی آن از قریه «موده خواجه» تا «بوشکان» نزدیک به ۱۴ فرسخ، پهنای آن از قریه «دوسیران» تا قریه «الیف» نزدیک به ۱۰ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به بلوک کوه مره شکفت و از جانب شمال به بلوک ممسنی و از طرف مغرب به بلوک خشت و ماهور میلانی و از سمت جنوب به بلوک جره و بلوک دشتی و بلوک خشت و بیشتر بلوک کازرون کوهستان است در زمستان پر

از برف گشته تا اواخر بهار بی‌محافظت بماند و دهاتی که در کوهستان افتاده است، آنها را کوه مره گویند و آنها را سه قسمت نموده‌اند: یکی کوه مره پشتکوه است و در نوشتجات آنرا فشقویه نویسند و قصبه آن «نودان» است و دیگری را کوه مره جروق گویند و قصبه آن «سرتابه» است و دیگری کوه مره شکان «۲» و قصبه آن «بورنجان» است و گذران مردم کوه مره و مالیات دیوانی آنها از انجیر خشک و گردو و بادام و دوشاب و مویز و انار و آلوی خشک و بادام کوهی که آنرا «الوک» و «بخرک» نیز گویند باشد که کاروانها، این متاع را بار کرده به اطراف عربستان و هندوستان می‌برند و عموم درختهای کوه مره‌جات، درخت بلوط است که هزاران هزار در دامنه و کمر و قله کوهها، روئیده و مردم ثمر آنرا مانند حبوبات، آرد کرده، نان نموده، با نان خورش و بی‌نان خورش صرف کنند و چون بلوط را آرد کنند آنرا «کلگ» بر وزن «مرگ» گویند و درختهای جلگه کازرون درخت کنار است که اگر در هر مزرعه چهار سال ریشه آنرا بیرون نیاورند، صحرای کازرون جنگلی پر از درخت کنار گردد که عبور از آن دشوار شود و انواع شکارها در این بلوک فراوان باشد، خصوصاً مرغ دراج در ناحیه شاپور که گویا تخم آن را کاشته‌اند و گنجشک در صحرای کازرون از هر جای دیگر فارس بیشتر است و باعث آن، فراوانی آب و چینه و بسیاری درخت کنار که برای انبوهی شاخه‌های پر خار چون آشیانه سازد از شر هر دشمنی آسوده باشد و از خصایص کازرون شکار گنجشک است به این وضع که دامی مشبک که چون او را پر از کاه یا چیز دیگر کنند به شکل صنوبری شود که دهان آن فراخ و به تدریج تنگ شود در پهلوی درخت کناری گسترده شود و دو ریسمان بر دو جانب دام ببندند و دو نفر سر این دو ریسمان را گرفته به اندازه ۱۵ ذرع تا ۲۰ ذرع هر یکی در جانی بنشینند و هریک چندین سنگ سفید یا گچینه در پیش خود گذاشته، منتظر آمدن گنجشکها شوند و چندین نی به اندازه ۳ ذرع که به شکل مثلث که زاویه آن بیخ شبکه باشد به این وضع نصب کنند که دو شاخه نی نزدیک به سی چهل ذرع دور از شبکه در دو جانب نصب کنند و دو شاخه نی دیگر به دوری شصت هفتاد ذرع از دو شاخه

(۱). (به نزدیک دریای یون است. شهری است بزرگ و آبادان و با خواسته بسیار و اندروی دو آتشکده است که آنرا بزرگ دارند.) حدود العالم، ص ۱۳۲، (اصل کازرون نودر و دریست و راهبان است بنیاد آن هم طهمورث کرده است ...) فارسنامه ابن بلخی ص ۱۴۵، چاپ لسترنج، و ر ک: نزهة القلوب، ص ۱۲۶، چاپ لسترانج و آثار العجم، ص ۲۷۹ بعد که (نودر) را (نورد) ضبط کرده است.

(۲). مقصود کوه مره فشقوه است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۳۱

نی اول و نزدیک به ۱۰۰ ذرع از یکدیگر و همچنین تا به مسافت یک میدان اسب رسد، پس چندین شاخه نی ۳ ذرعی بر سر هر شاخه لباس کهنه به درازای نیم ذرع بسته هر یکی را به دست کودکی دهند و این کودکان در دو جانب نیهای نصب شده از جانب خارج در صحرا پراکنده شوند و چون گلگه گنجشک بخواهند از جانی دیگر روند این کودکان نیها را حرکت داده، تمام گنجشکها در میانه نیهای اول شده به جانب شبکه روند و چون نزدیک شوند یکی از آن دو مرد که سر ریسمان دام را داشت، برخاسته «۱»، گچینه را به هوا انداخته، آواز باشه دهد و تمام گنجشکها از هوا میل به زمین کرده به جانب درخت کنار روند، پس آن دو مرد به چالاکی دو ریسمان دام را حرکت داده، دهان دام باز شده تمام گنجشکها داخل دام شوند، صورت درخت و دام و نیها:

و محصول جلگه کازرون گندم و جو و برنج و تنباکو و کنجد و ماش و لویاست و گندم و جو دیمی در این جلگه در سالهای تر، هریک من بذر، گاه باشد صد من ریع دهد، هوای جلگه کازرون در تابستان گرم است و در نه ماه دیگر در کمال اعتدال. بقولات کازرون از بیشتر جاهای فارس بهتر شود و هندوانه آن از سالی به سالی بماند و بسیار دیده شده که هندوانه سال پیش را برای امتحان با هندوانه سال دیگر بیاوردند و هندوانه نو را از کهنه نشناختند و در باغهای کازرون انواع درختها، حتی درخت گردو به

خوبی و خرمی پرورش کند:

درختهای بارور چو اشتران باربر «۲» همی ز پشت یکدگر کشیده صف قطارها

مهار کش شمالشان سحابها رحالشان اصولشان عقالشان فروعشان مهارها باد بهارش را از هوای روضه خلد گرفته‌اند و خاکش را از زمین بهشت آورده‌اند، بساط سبزه‌اش به گل‌های رنگین آکنده‌اند، گوئی که کوه از شقایق رنگین آراسته گوهر بدخشان را.

و آن نرگسکان که همچو طننازان بگشوده به ناز چشم فتان را

بر سر هر نرگسی ماهی تمام‌شش ستاره در کنار هر مهی

هر کجا پوئی ز مینا خرمی است هر کجا جوئی ز دیبا خرگهی است

نرگس تازه میان مرغزار همچو در سیمین زرخ زرین چهی

بر سر هر شاخساری مرغکی است بر زبان هر یکی بسم اللهی

بوستان افروز پیش ضمیران چون نزاری پیش روی فربهی

(۱). در متن: (برخواسته).

(۲). در متن: (بازبر).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۳۲

و قصبه قدیم این بلوک «شهر شاپور» (۱) بود. در تواریخ نوشته‌اند که طهمورث شهر شاپور صحنه پیروزی شاپور اول بر والرین، در وسط نقش برجسته بزرگ جانب شرقی تنگ چوگان

را بساخت و چون اسکندر رومی به فارس آمد، خرابش نمود، پس شاپور پسر اردشیر بابکان تجدید عمارتش نمود و توابعی برای آن قرار داد و آنها را «کوره» یا «خوره» شاپور بگفت و یکی از پنجگانه‌های مملکت فارس گردید تا آنکه ابو سعید شبانکاره که شرح حال سلسله او در عنوان شبانکاره نگاشته گردید، در سال [] بر این شهر غلبه کرد و چنان خرابش نمود که هیچکس را در او باقی نگذاشت و اتابک جلال الدین چاولی که از جانب سلطان الب ارسلان سلجوقی حکمران مملکت فارس بود بر ابو سعید غلبه نمود و تاکنون این شهر شاپور خراب و ویرانه افتاده و شالده‌های بعضی از عماراتش باقی است و این شهر خراب در پیش روی تنگ چوگان است که صورتهای کیانی در کمر کوه این تنگ از سنگ در آورده‌اند و مشهور به نقش شاپور است و چون نواب اشرف ارفع والا، حضرت معتمد الدوله حاجی فرهاد میرزا قاجار ادام الله تعالی ایام سعادت و افادته، در کتاب جام جم شرح و بسط نقش شاپور را به خوش‌ترین عبارتی و راست‌ترین حکایتی مرقوم کلک در رسلک خود، فرموده بودند، همان عبارت و حکایت

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۲۸۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۳۳

را در این کتاب فارسنامه ناصری نگاشتم (۱):

نقش برجسته بزرگ مشتمل بر صحنه پیروزی شاپور اول بر والرین در جانب شرقی تنگ چوگان

«و از آثار دیگر، نقش شاپور است که در سه فرسخی شهر کازرون در تنگ چوگان واقع است که از آن تنگ، رودخانه می‌گذرد و طرفین او را در کوه حجاری و نقاری کرده‌اند و در دامنه کوهی که رو به شمال است دو مکان را از کوه تراشیده، نقوشی کشیده‌اند.»

«نقش اول: دو سوار روبروی یکدیگر ایستاده که یکی به کلی از صدمه باران و آفتاب و سیل، منهدم شده که همان دست‌وپای

اسب باقی مانده و در زیر پای اسب، آدمی تنومند به رو خوابانیده که دست زیر سر گذاشته و یکی دیگر روبروی آن سوار، زانو بر زمین زده، دست پیش برده، اظهار عجز می‌نماید و از سوار دیگر، همان صورت اسب باقی مانده، شکل انسان را باران به کلی خراب کرده است و سوار اول گویا شکل شاپور است که یکی از سلاطین را به زیر پای اسب انداخته است.»

«نقش دیگر: چون از کوه تراشیده‌اند که کوه طره مانند پیش آمده، از آنجهت اندکی محفوظ مانده، شکل شاپور است سوار اسب و زلفهای پیچ‌پیچ پشت سر و کلاه کیانی بر فرق و آدمی زیر دست‌وپای خوابانیده که یک جانب صورت او پیداست که به پهلو خوابیده و دست به زیر گذاشته است و شخصی دیگر روبروی اسب شاپور زانو به زمین زده، دست پیش برده،

(۱). ر ک: جام جم، ص ۴۷۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۳۴

بزرگترین نقش برجسته عهد ساسانی مشتمل بر صحنه پیروزی شاپور اول بر والرین که در جانب غربی تنگ چوگان واقع است. عجز می‌کند و یکی دیگر بالای سر آن شخص جاثی مذکور ایستاده، دست در بغل کرده، گردن کج نموده، نگاه می‌کند و یکی دیگر نیز پشت سر او دو دست بهم جفت نموده، دراز کرده است و به حیرت و انکسار نگاه می‌کند و پشت سر شاپور، پهلوی اسب، یکی ایستاده که دست او میان دست شاپور است و روبروی شاپور بالای سرش شکل ملانکه‌ای است و در دستش چیزی پیچ‌پیچ است که دهنش مثل دهن کرناست. الله اعلم، شکل اسرافیل و صور است یا چیز دیگر از آن منظور و در جنبین آن اشکال صورت سه ایوان است دو مرتبه که در میان هر یکی سه نفر آدم ایستاده و در دست بعضی «۱» نیزه و گرز و برخی شمشیر است و پشت سر، نیز صفت‌های است دو مرتبه که هر یکی شش شکل آدمی است که به حیرت به شاپور نگاه می‌کنند و به انگشت

(۱). ر ک: جام جم، ص ۴۷۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۳۵

مجسمه بزرگ شاپور اول در شکفت شاپور در بالای جانب غربی تنگ چوگان اشاره می‌نمایند گویا شاپور با آن هیئت مذکور در میان میدان ایستاده و از اطراف از صفت‌ها، اهل لشکر یا کشور، تماشا می‌نمایند و العلم عند الله، و در کوهی که رو به جنوب است چند جای از کوه را تراشیده و چند موضع به اختلاف شکل کشیده‌اند.»
نقش اول: شکل شاپور را کشیده‌اند که سلام عام است، شاپور در وسط مستقبل نشسته و دو زانوی خود را از یکدیگر که پنجه هردو پا بر زمین به یکدیگر ملصق است و شمشیری چون

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۳۶

شمشیر نظام فرنگی به دست دارد که تکیه کرده که ته غلاف شمشیر میان هردو پنجه پای اوست و از جانب یمین صفت دو مرتبه‌ای است که مرتبه بالا، چند نفر ایستاده، کتابت می‌کنند و چیز می‌نگارند، و مرتبه پائین اسبی با زین و لگام که یکی عنان را گرفته به حضور می‌برد که پیشکش نماید، دور اسب نیز چند نفر ایستاده که به حضور می‌روند و چند نفر دیگر شمشیر نظام در دست دارند که بر زمین تکیه کرده، ایستاده‌اند و از جانب یسار مرتبه بالا، یکی چترمانندی بر سر شاپور گرفته که اکنون به واسطه باران و ریزش سنگ ضایع شده و پشت سر او یکی را دست-بسته به حضور می‌برند که سری خم کرده، گویا اظهار عجز می‌کند و یکی نیز پشت سر او شخص بغل بسته‌ای است و در مرتبه ثانی، یکی دو سر بریده در هردو دست دارد که به نظر شاپور می‌رساند و یک طفلی پشت سر او ایستاده و گویا دامن آن جلاد را از پشت گرفته و یک نفر دیگر باز بغل بسته ایستاده است و چند نفر دیگر حربه در دست گرفته در پیش او ایستاده‌اند و انتظار حکم را دارند.»

«نقش دیگر: گویا نقش شاپور است با دو پهلوان دیگر است که اسب عظیم جثه کشیده و مکمل و مسلح روبروی هم ایستاده، حلقه بزرگی که دور آن از یک ذرع زیادتر است در دست یکی است و آن دیگری دست دراز کرده که بگیرد و در حجاری اسب صنعتی کرده که فرهاد انگشت تحیر به دندان است و هر یکی از صورتها چون شال گوش پیچ کشمیری این زمان که بر دور کلاه خود پیچند از پشت سر کلاه خود دارند که باد پراکنده است و این دو صورت در همه چیز مشابهت دارند الا کلاه سر که یکی را در سر کلاه شاهی و دیگری را سپاهی است که در آن زمان متداول بوده است.

«نقش دیگر: شکل دو شتر است که چند نفر همراه اوست و چند کله آدمی حمل آن دو شتر است و این طرف شکل شتر، آدمی است که به شکل شاپور می ماند و لیکن نیم تنه است که هم باران ضایع کرده و هم از زیر اشکال جدول آبی از کوه تراشیده‌اند و به آن واسطه خراب شده است و این جدول از رودخانه برداشته‌اند که تخمیناً رودخانه چهل پنجاه ذرع از زیر آن اشکال جاری است و از بالا- از رود جدا کرده‌اند و یک طرف را که به سمت رودخانه است از آهک و سنگ بالا آورده‌اند، تاکنون آباد و به حال خود باقی است و بعضی جا، سنگ را تراشیده ممر آب قرار داده‌اند، حال اگر کسی بخواهد تا به پای آن اشکال رفته، تماشا کند از همان ممر آب باید رفت که اکنون خشک است و از آنجائیکه از سنگ تراشیده‌اند باید خم شده، عبور کرد و این جدول قریب به یک فرسخ می شود که مدخل آن به عمارات واقعه در دامنه کوه از جانب یمین بوده و از آنجا به صحرا می ریخته، باز در شهر جاری بوده است.»

«نقش دیگر: گویا شکل محفل عیش یا محل سلام و طیش است و شکل شاپور در میان بوده که از شدت باران و اختلاف شهرو و ازمان ضایع گشته و اکنون از شکاف سنگ، علف روئیده است و چهار مرتبه است: از طرف یمین کل شکل سوار است که کشیده‌اند، چنان می نماید که به چهار نعل در حرکت آمده‌اند و در هر مرتبه ۱۶ شکل سوار است و طرف دیگر پیاده است که صف کشیده و در زیر شکل شاپور در مرتبه ثالث شکل سواری است که یک نفر آدم زیر پای اسب انداخته و سایر پیادگان هر یکی چیزی در دست دارند که به حضور می برند یکی شتر می کشد و یکی فیل میراند و یکی اسب با اربه در حرکت آورده و بعضی نیزه و بعضی شمشیر در دست دارند که کلا به نظر سلطان رسانیده، می گذرانند:

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۳۷ از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنایع عجم را کانهم یقولون «۱»

ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الاثار «۲» چون از نقوش شاپور اکثری خبر نداشتند، لهذا او را به تفصیل نوشتیم.

و اکنون قصبه بلوک کازرون را نیز «کازرون» گویند. به مسافت ۴ فرسخ بیشتر در میانه جنوب و مشرق شهر شاپور خراب است. در کتابهای تاریخ نوشته‌اند «۳» چون شاپور شهر شاپور را بساخت کازرون را از توابع آن قرار داد، پس فیروز پسر بهرام آن را شهری نمود، پس قباد بر آن بیفزود و شهری بزرگ گردید و عرض آن از خط استوا ۲۹ درجه و ۳۵ دقیقه و طول آن از گری نیچ ۵۱ درجه و ۴۵ دقیقه و انحراف قبله آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است. به مسافت ۲۱ فرسخ کاروانی از شیراز دور افتاده است.

نزدیک به ۲۰۰۰ درب خانه دارد و عموم خانه‌های آن از گچ و سنگ ساخته‌اند، حصار و باروئی نداشته و ندارد و او را ۴ محله است:

محله بازار، محله بالا، محله گنبد، محله مصلی و این محلات از یکدیگر جدا و دور افتاده‌اند و در میانه جنوب و مغرب این قصبه «باغ نظر» «۴» است که حاجی علی قلی خان در حدود سال ۱۱۸۰ و اند ساخته و چهار خیابان آن را درخت نارنج کاشته و درازی دو خیابان آن نزدیک به ۲۰۰ ذرع و دو خیابان دیگرش از ۱۳۰ ذرع بیشتر است و درختهای نارنج باغ نظر همان است که حاجی علی قلی خان کشته است و هنوز به خرمی و تنومندی باقی است.

و از قصبه کازرون علما و سادات و مشایخ و بزرگان و شعرا برخاسته‌اند «۵» که نام آنها زینت متون کتب علمیه و تواریخ گشته

است مانند:

سلطان محققین، خاتم صدیقین، کاشف اسرار، مقتدای مهاجر و انصار، مظهر انوار قدسی حضرت سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه. اگرچه آن حضرت از قریه «دشت ارجن» که اکنون از توابع کوه مره شکفت است، بود لیکن از قدیم دشت ارجن «۶» از توابع کازرون بود و حضرت سلمان در قصبه و بلوک کازرون، قبیله و عشیره داشته و آنها را «سلمانی» می گفتند و تاکنون قبرستان سلمانیها در قصبه کازرون باقی است و زیارتگاه اهالی آن نواحی است.

در بعضی از کتابها نوشته‌اند که جناب خاتم انبیاء (ص) در اواخر زندگانی به صحابه فرمود و خطی نوشتند و مزین به مهر مبارک داشتند که چون نواحی کازرون به دست مسلمانان مفتوح گردد، قبیله سلمان را از جزیه معاف دارند و سالها آن قبیله در مهد آسایش بودند و این خبر از آینده را بر سیل خرق عادت فرمود.

و از اعیان این قبیله سلمانی است: شیخ حقانی، مرشد صمدانی شیخ ابو اسحق ابراهیم بن شهریار بن مهریار «۷» کازرونی. مادام زندگانی، صدقات حضرت سلمان را از بیت المال که در دست

(۱). ر ک: جام جم، ص ۴۷۷.

(۲). پایان نقل قول از جام جم: آثار ما بر ما دلیل است پس، بعد از ما به آثارمان بنگرید.

(۳). ر ک: نزهة القلوب، ص ۱۲۶.

(۴). ر ک: آثار العجم، ص ۲۷۹.

(۵). در متن: (برخواسته‌اند).

(۶). در آثار العجم، ص ۲۷۵: (دشت ارژنه): ارژن درخت بادام کوهی است و معروف است چون در آن دشت از آن درخت بسیار است لهذا مسمی به این اسم شده است. (حاشیه همان صفحه).

(۷). ر ک: آثار العجم، ص ۳۲۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۳۸

خلفاء بنی عباس بود، می گرفت و بر قبیله سلمانی قسمت می نمود و شیخ ابو اسحق را در کازرون خانقاهی بود که همیشه درش را بر دوست و دشمن باز می نمود و می فرمود: «بابنا مفتوح لمن دخل و خبزنا لمن اكل». در سال ۴۲۴ «۱» وفات یافت و از بزرگان علما و عرفای ناحیه کازرون است:

عالم صمدانی، مرکز دایره ربانی شیخ اوحد الدین عبد الله بلیانی «۲» ابن شیخ ضیاء الدین مسعود.

مادام زندگانی مرجع علما و مشایخ و امرا و سلاطین بود و جز مواعظ و نصایح به آنها نفرمود و در سال ۶۸۰ و اند، لوای سفر آخرت افراشت و در قریه بلیان «۳» در خانقاه خود مدفون گردید و تاکنون آن خانقاه باقی است و این بیت از اوست:

الله جز خدا موجود نیست واقف این سر بجز معبود نیست

عاشقان دوست بسیارند و لیک کس چو عبد الله بن مسعود نیست باز فرموده است:

تا حق به دو چشم سر نینم هر گراز پای طلب می نشینم هر گز

گویند که حق به چشم سر نتوان دید آن ایشانند و من چنینم هر گز و از علما و اعیان کازرون است: مولانا الاعظم، ملاذ افاضل الامم، کاشف مشکلات عقلیه، فاتح معضلات نقلیه شیخ ابو القاسم ابو حامد «۴» ابن شیخ نصر البیان انصاری کازرونی. صاحب کتاب سلم السموات در ذیل ترجمه خود نوشته: در آن کتاب نوشته است: «كنت تلميذا للمولى وجيه الدين سليمان القارى الفارسى الذى هو من تلاميذ حضرت استاد البشر و العقل الحادى عشر الامير غياث الدين منصور بن سيد المدققين الامير الكبير صدر الدين محمد

الدشتکی شیرازی (ره) و کتاب سلم السموات کتابی است که جمع نموده در آن مشاهیر علما و مشایخ سادات را. شیخ امین الدین محمد بن ضیاء الدین مسعود بلیانی کازرونی، خود و اجدادش از علمای دین و عرفای یقین بودند و در سال ۷۴۰ وفات یافت «۵»، این رباعی از اوست:

ای دل پس زنجیر چو دیوانه نشین در دامن درد خویش مردانه نشین

ز آمد شدن بیهده خود را پی کن معشوق چو خانگی است در خانه نشین و باز فرموده است:

یک قدم بر هر دو عالم نه که گامی بیش نیست از تو تا مقصود چندان منزلی در پیش نیست

معنی درویشی ار خواهی، کمال نیستی است هر که را هستی او باقی است او درویش نیست مولانا جلال الدین حسن پوشکانی کازرونی: در کتاب مزارات شیراز نوشته است: عالمی است عابد زاهد، بعد از اداء مناسک حج علما و مشایخ را ملاقات کرده، در سال ۷۵۵ در شیراز وفات یافت.

(۱). در آثار العجم، ص ۳۲۶.

(۲). در آثار العجم، ص ۳۲۶، آمده است: (اوحد الدین عبد الله بن ضیاء الدین مسعود بلیانی از فرزندانگان شیخ ابو علی دقاق)، و مزارات شیراز، ص ۳۹.

(۳). ر ک: آثار العجم، ص ۳۲۵.

(۴). ر ک: آثار العجم، ص ۳۲۷.

(۵). در آثار العجم، ص ۳۲۷، وفات او را در سال ۷۴۵ نوشته است. و ر ک: مزارات شیراز، ص ۳۹: که از مولانا سعید-الدین کازرونی متوفی به سال ۷۵۸ سخن گفته است. مرحوم غنی می نویسد «اشتباه ۷۴۰ نوشته، رقم ۵ را صفر خوانده ...» ص ۱۷۶ یادداشتهای غنی در حواشی دیوان حافظ ۶. ص ۷۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۳۹

ناظر کازرونی «۱»: نامش میرزا عبد الحسین، در شیراز سکونت داشت، از مشایخ سلسله نوربخشیه است این چند بیت از اوست:

من ندانستم از اول که چنین کاری هست پای رفتن نه و بر دوش گران باری هست

یک چند چو ممسکان فشردم ره حلق یک چند چو مفلسان زدم وصله به دل

نگشود ز کار دل به اینها گرهی بستم کمر تنگ پی خدمت خلق شیخ عبد السلام کازرونی: استاد فقها و ادبای زمان بود و این چند بیت را از او نوشته است:

یا من بوجوده فنائی ما بال هواک فی الثناء

هجرانک و الممات عندی سیان و حرمة الوفاء

قد امرضنی و لست ارجوالا بوصاله دوائی «۲» در سال ۶۲۶ در شیراز وفات یافت.

و از افاضل علماء است: سید محمد کازرونی. در علوم هیئت و هندسه و حساب، اعلم علماء زمان خود بود، به هندوستان برفت و در خدمت فیروز شاه، منجم باشی گردید و در سال ۸۱۰ بنای رصد بستن را داشت که حرکات کواکب را ثبت و ضبط نماید و این کار به انجام نرسیده، وفات یافت.

و از اکابر علما و اعظام فضلاست: مسیح ثانی، مستخرج قانون معانی، امام همام:

ضیاء الدین مسعود طبیب بن مصلح کازرونی والد ماجد استاد للکل فی الکل مولانا قطب الدین محمود علامه شیرازی.

و از بزرگان علما و از حکماء کازرون است: سلطان حکما و مقتدای فضلا: کمال الدین ابو الخیر طبیب کازرونی. برادر ضیاء الدین

مسعود. در حدود سال ۶۳۰ و ۶۵۰ در بیمارستان مظفری شیراز، هریک بعد از دیگری مشغول تدریس علم طب و معالجه مرضی بودند.

و از اعظام علما و اکابر فضلاء نواحی کازرون است: حضرت مولانا جلال الدین محمد علامه دوانی «۳» که قوه بنان و قلم بیان از تحریر اوصاف و کمالات و ذکر تصنیف و مؤلفات آن جناب عاجز است. سالها مسافرتها نمود و در خدمت امرا و سلاطین قراقوینلو و آق قوینلوی ترکمان، احترامی تمام داشت و در ایام شوریدگی مملکت فارس از جنگ حضرت خاقان گیتی - ستان شاه اسماعیل صفوی طاب ثراه و سلاطین آق قوینلو، جناب مولانا مدتی در نواحی لارستان و بندر جرون که نزدیک بندر عباس است توقف نمود، پس عود به شیراز فرموده، صلاح خود را در توقف

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۳۲۹.

(۲). - ای که فنای من به وجود تست، مهر تو چرا از من روی برتافته است،

- به وفایت سوگند که هجرانت با مرگ در نزد من یکسان است،

- معشوق مرا بیمار ساخت و امید دوائی جز به وصالش ندارم.

(۳). ر ک: آثار العجم، ص ۳۰۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۴۰

ندیدم، لابد گشته متوجه کازرون گردید و در نزدیکی «پل آبگینه» دو فرسخ مشرقی بلده کازرون وارد اردوی امیر ابو الفتح بیگ برادرزاده حاجی بیگ بایندری ترکمان گردید و نهایت احترام را دید و بعد از چند روزی ناخوش گشته، وفات یافت و جنازه او را به عزت تمام از اردو، به قریه «دوان» که مولد و موطن اصلی آن جناب بود، برده، در جوار قبر شیخ علی دوانی که یکی از مشایخ مشهور است، دفن نمودند و این واقعه در سال ۹۰۶ هجری اتفاق افتاد و این چند بیت از علامه دوانی زینت فارسنامه گردید:

آن شوخ که نور چشم تاریک من است هجران و وصال او، بد و نیک من است

در چشم من است و غایب از چشم من است من دورم از او، ز بسکه نزدیک من است

به نور فطرت خود می‌رویم در ره عشق چراغ خاطر دون همتان چه نور دهد و از مشایخ مشهور نواحی کازرون است: مولانا عماد الدین محمود کازرونی. سالها در کازرون و شیراز به تدریس و تعلیم علوم اشتغال داشت الی دوانی. در کتاب مزارات شیراز نوشته است «۱»: آن جناب شیخی ناسک و عابدی سالک بود و در سال ۷۷۰ و اند وفات یافت.

و از علمای کازرون ابو الفضل خطیب کازرونی است. سالها در کازرون و شیراز به تدریس و تعلیم علوم اشتغال داشت و در علوم عقلیه، خدمت علامه دوانی، تحصیل نمود و در سال ۹۳۰ وفات یافت.

و از اشراف علماء کازرون است: سلاله سادات عالی درجات، سید میر حسن طباطبائی کازرونی. حاشیه‌ای بر کتاب شرح لمعه نوشته است، در سال ۱۱۵۰ و اند وفات یافت.

و از بزرگان پیشین کازرون است: خواجه امین الدین ابو الحسن بن خواجه بی‌خبر کازرونی.

وزیر پادشاه زمان تکلّه بن زنگی سلغری، سالها وزارت نمود و مملکتی را از درستکاری بیاسود و در سال ۵۴۸ در شیراز وفات یافت.

و دیگری خواجه امین الدین کازرونی وزیر سلطان مسعود بن سلطان محمود و سلطان مودود بن مسعود بن سلطان محمود غزنوی است.

و دیگر خواجه مطهر الدین عبد الله کازرونی وزیر عضد الدوله فنا خسرو دیلمی است که فتح بر عمان و بلده مسقط را فرمود.

و از سلسله‌های قدیم این بلوک است: سلسله خوانین کازرون که چندین سال به حکومت این بلوک برقرار بودند و بزرگیها نمودند، اصل آنها از ایل افشار خراسان است که در اوائل دولت سلاطین صفویه طاب ثراهم به حکومت کازرون مأمور گشتند و اول کسی که از این سلسله به عنوان حکومت وارد کازرون گشته، خواجه پیر بداق افشار است. در حدود سال ۱۰۰۰ و اند شاهنشاه زمان، اعلیحضرت شاه عباس ماضی جنت مکان او را به ایالت کازرون سرفراز فرمود و بعد از وفات او خلف الصدقش، خواجه پیر ولی، نعم الخلف آمده و به جای پدر قرار گرفت و بعد از وفات او خواجه حسن علی مباشر امور حکومتی کازرون گردید و بعد از وفات او خواجه حسین علی افشار ضابطی این بلوک را تصاحب نمود و او را دو نفر پسر بود:

(۱). ر ک: مزارات شیراز، ص ۲۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۴۱

اول آنها خواجه حسام الدین، بعد از وفات پدر به حکومت کازرون برقرار گردید.

پسر دویم خواجه حسین علی است: خواجه حسین علی دویم. برای آنکه در زمان وفات والدش در حمل بود بعد از ولادت او را خواجه حسین علی گفتند و چون به رتبه رشد و تمیز رسید، خواجه حسام الدین او را نایب خود و ضابط کازرون نموده به اصفهان رفت و توقف نمود و سالها بر این منوال بگذشت تا آنکه اشرار محله بازار کازرون او را به ضیافت عروسی بخواستند و چون وارد خانه داماد گردید، ملاحظه نمود از مردمان با کار و بی کار حلقه بسته گشته و جماعتی در میان حلقه، چنانکه تاکنون رسم الوار است با شمشیرهای برهنه مشغول شمشیر-بازیند و چون حلقه مردم را برای عبور خواجه شکستند و خواجه داخل حلقه گردید جماعت شمشیرباز او را به شمشیر پاره نمودند چون این خبر به اصفهان رسید، خواجه حسام الدین افشار کازرونی با چندین سوار دیوانی بیامدند و آنچه توانستند به اهالی محله بازار نمودند یعنی للذهب ما جمعوا للقتل ما ولدوا للحرق ما زرعوا و چون مدتی بر این منوال بگذشت، خواجه حسام الدین از کرده پشیمان گردید، در خیال تدارک خسران و ضرر اهالی محله بازار افتاده، آنچه را توانست از نقد و جنس به بازماندگان آن محله بداد و چندین مزرعه را وقف نمود که مداخل آنها را به چند قاری کلام الله مجید داده، ثواب آن را برای مردمان محله بازار که از آسیب خواجه حسام الدین مرده بودند قرار دهند و تاکنون بعضی از آن موقوفات به همین نهج باقی است، پس مدرسه رفیعی در کازرون بساخت و چندین هزار جلد کتاب و چندین قریه و مزرعه را وقف بر آن مدرسه نمود و آب قنات خیرات که از میان بلده کازرون می‌گذرد و دو آسیاب در آن بلده از آب گردش می‌کند. از آثار خیریه خواجه حسام الدین است، پس خواجه معزی الیه حکومت کازرون را به برادرزاده خود خواجه محمد رضا افشار کازرونی پسر خواجه حسین علی مقتول واگذاشت و به جانب مکه معظمه شتافت و در زمان طغیان محمد خان بلوچ در نواحی کوه گیلویه و شولستان، خواجه محمد رضای کازرونی با محمد خان بلوچ موافقت نمود و با تفنگچی کازرونی به اردوی محمد خان پیوست و چنانکه در گفتار اول این فارسنامه نگاشته شد در سال ۱۱۴۶ حضرت نادر شاه که در آن زمان او را طهماسب قلی خان می‌گفتند برای تنبیه محمد خان بلوچ از بغداد به شوشتر و بهبهان آمد و محمد خان در نزدیکی صحرای سراب سیاه ممسنی، سنگری بست و در جلو سپاه نادر شاه نشست و به اندک زمانی لشکر محمد خان بشکست، جمعی کشته گشت و جمعی فرار نموده و از جمله مقتولین خواجه محمد-رضای افشار کازرونی بود، پس حضرت نادر شاه خواجه ابو الحسن افشار کازرونی خواهرزاده خواجه محمد رضا را کور نمود و آنچه توانست از اهالی کازرون، جریمه گرفت و حکومت را به خواجه ابو الحسن کور عنایت فرمود و خواجه علی قلی پسر بزرگ خواجه محمد رضا را ملازم اردو نمود و در سال ۱۱۴۹ به لقب جلیل خانی سرفراز گشته، او را علی قلی خان گفتند و به حکومت کازرون مأمور شده، وارد گردید و سالها به حکومت کازرون باقی بود و در سفر نواب کریم خان وکیل در آذربایجان، خدمتها نمود و چنانکه در گفتار اول این فارسنامه نگاشته گردید، در سال ۱۲۰۳ نواب جعفر خان زند، حاجی

علی قلی خان کازرونی و جماعتی از خوانین زندیه را در ارگ شیراز محبوس بداشت و جماعت محبوس رها گشته، جعفر خان را بکشند و از قید حبس برستند و حاجی علی قلی خان را اولاد ذکوری نبود و خواجه محمد رضا جز حاجی علی قلی خان، دو نفر فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۴۲

پسر دیگر داشت: حسن علی خان و حسین علی خان کازرونی و بعد از وفات حاجی علی قلی خان رضا قلی خان پسر حسن علی خان، حکومت کازرون را تصاحب نمود و چنانکه در گفتار اول این فارسنامه گفته شد، در سال ۱۲۰۶ که لطف علی خان زند، از دشتستان عود به شیراز می نمود، بلده کازرون را به قهر و غلبه بگرفت و رضا قلی خان و علی نقی خان پسر رضا قلی خان را کور نمود و بعد از وفات رضا قلی خان پسر دیگرش، محمد قلی خان افشاری کازرونی ده سال تمام به حکومت کازرون برقرار بود و از او پسری نماند و بعد از وفات او کلب علی خان کازرونی پسر سیم رضا قلی خان، مدت چهارده سال حکومت کازرون را داشت و در سال ۱۲۴۰ و اند، نواب اشرف والا، حسین علی میرزا فرمانفرما، مالیات دیوانی کازرون را در عوض موجب و مخارج حرم محترم خود، نواب حاجیه، والده محترمه نواب والا- نایب الایاله رضا قلی میرزا برقرار فرمود و در سال ۱۲۵۰ که رشته ایالت نواب فرمانفرما از مملکت فارس، گسیخته گردید، حکومت کازرون، به عباس قلی خان افشار کازرونی پسر علی نقی خان کور پسر رضا قلی خان کور کازرونی، ارزانی گردید و تا سال ۱۲۶۰ و اند برقرار بود و بعد از آن حکومت کازرون از سلسله خوانین افشار که نزدیک به ۲۵۰ سال رسیده بود بیرون رفت و چند نفری از آنها که باقی مانده و گرفتار فقر و فاقه گشته‌اند.

و از سلسله‌های قدیم کازرون سلسله سادات شیخ الاسلامی سلامی است. جد اعلای آنها جناب مستطاب سلاله سادات انجباب، افضل علمای زمان امیر سلام الله حسینی شیرازی از تلامذه جناب مولانا جلال الدین علامه دوانی بود و بعد از تکمیل مراتب علمیه به جانب هندوستان رفت و کتاب شرح هیاکل النور که از مؤلفات علامه دوانی است به ارمغان خدمت پادشاه هندوستان رسانید و مورد احسان و انعام شاهانه گردید، پس عود به فارس نمود و چون به بلده کازرون رسید اهالی کازرون مقدم او را گرامی داشتند و تکلیف توقفش نمودند و جناب معزی الیه قبول نموده در حدود سال ۹۲۰ رحل اقامت را در کازرون بینداخت و به منصب شیخ الاسلامی برقرار گردید و بعد از وفات او، خلف الصدقش میرزا علاء الدین شیخ الاسلام و بعد از وفات او خلف- الصدقش میرزا سید رضی شیخ الاسلام و بعد از وفات او خلف الصدقش میرزا محمد حسین شیخ- الاسلام کازرونی نعم الخلف آمده مادام زندگانی رفع مرافعات و قطع مشاجرات بین الانام را نمود و بعد از وفات او، خلف الصدقش حاجی میرزا احمد شیخ الاسلام به لوازم منصب شیخ الاسلامی پرداخت و در سال ۱۲۷۸ وفات یافت و بعد از او خلف الصدقش میرزا محمد حسین، شیخ الاسلام بلده کازرون گردید و در سال ۱۲۹۴ وفات یافت و خلف الصدقش میرزا احمد شیخ الاسلام کازرونی به منصب شیخ الاسلامی برقرار است.

و از اعیان این سلسله سادات سلامی است: حاجی میرزا رفیع سلامی کازرونی، خلف الصدق حاجی میرزا نبی، خلف الصدق حاجی میرزا رفیع، خلف الصدق میر سید رضی سلامی کازرونی.

و از اعیان بلده کازرون است: سلسله سادات طباطبائی. اصل آنها از جبل عامل شامات وارد نیشابور خراسان گشته، مدتی توقف نمودند و بعد از مدتها یک نفر از آنها وارد بلده کازرون شده، به احترام تمام معیشت نمود و چندین نفر از اولاد و اولادزاده او در کازرون باقی بماندند و از جمله آنهاست:

جناب مستطاب سلاله سادات انجباب، علام فهمام، مرجع انام، حاوی فروع و اصول، جامع معقول و منقول، مجتهد الزمان حاجی میر سید حسن مجتهد طباطبائی کازرونی معاصر علامه ربانی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۴۳

آقا باقر بهبهانی بود و او را دو نفر پسر بود:

عالمان زاهدان: سید عبد الله و سید محمد تقی و غفران مآب سید عبد الله را دو نفر پسر است: عالمان فاضلان حاجی سید حسن و سید محمود و خلف الصدق حاجی سید حسن است:

عالم زاهد حاجی سید عباس. در سن کهولت در قید زندگی باقی است و خلف الصدق سید محمود، کمالات اکتساب حاجی سید محمود «۱» است که زمان موت پدر در رحم مادر بود و در اوائل سن کهولت در قید زندگانی باقی است و معیشتی به احترام می‌گذراند و خلف الصدق سید محمد تقی، عالم زاهد حاجی سید ابو طالب است. در زمان حیات عزتی تمام و احترامی ما لا کلام داشت، مقالاتش مقبول خاص و عام بود و او را دو نفر پسر است: کمالات اکتسابان حاجی سید مهدی و حاجی سید محمود طباطبائی در اوائل سن کهولت در قید حیات باقی و گذرانی قرین احترام دارند.

و از اعیان سادات عالی درجات بلده کازرون است: سلسله سادات طباطبائی کازرونی فهلیانی، حاجی سید عباس فهلیانی و سید مصطفی طباطبائی که هریک پسر عم دیگری بودند از قصبه فهلیان ممسنی فارس وارد کازرون گشته، رحل اقامت انداختند و سالها به احترام گذرانیدند. پسر حاجی سید عباس، حاجی سید حسین کازرونی است که افضل فضلالی عصر خود بود و شعر عربی را بسیار خوب می‌گفت و معیشتی به اندازه از زراعت و تجارت می‌نمود و در سال ۱۲۹۰ وفات یافت و پسر حاجی سید حسین، جناب فضائل اکتساب، حاوی معقول و منقول، جامع فروع و اصول حاجی سید عباس مجتهد کازرونی طباطبائی است. در سال ۱۲۳۸ در بلده کازرون متولد گردید و در کازرون تحصیل مقدمات علمیه را نموده، وارد شیراز گردید و سالها با این مؤلف فارسنامه، محب رفیق و همدرس شفیق بود و در خدمت غفران مآب میرزا ابو الحسن خان مجتهد مشهور به فسائی کتاب مطول را با هم آموختیم و در سال ۱۲۶۰ و اند از شیراز به نجف اشرف رفته، در خدمت غفران مآبان شیخ محمد حسن نجفی و حاجی شیخ مرتضی دزفولی طاب ثراهما، تحصیل مراتب فقه و اصول نمود و به زیور اجتهاد زینت یافته، عود به کازرون نمود و چندین سال به نشر علوم و فتاوی مشغول بود و ده روز یا بیشتر، پیش از وفات والد ماجدش در شیراز به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش: کمالات اکتساب سید علی «۲» در عنفوان جوانی مشغول تحصیل مراتب علمیه است.

و از اجله سادات طباطبائی کازرونی فهلیانی است: جناب مستطاب، مجمع آداب، مقبول اولی الالباب، جامع معقول و منقول، قدوه مدرسین، زبده مفسرین، طره ناصیه سیادت، غره جبهه سعادت حاجی سید محمد علی «۳». سالهاست در شیراز کسب فضائل علمیه و مقاصد یقینیه نموده، طلاب علوم را از افکار خود بهره‌مند سازد و معیشتی به‌وجه تجارت نماید و سید طباطبائی کسی را گویند که از نسل جناب ابراهیم طباطبا ابن اسمعیل بن ابراهیم بن حسن مثنی بن امام حسن بن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) باشد. در کتاب ابن خلکان نوشته است: طباطبا به فتح دو

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۳۲۹.

(۲). ر ک: آثار العجم، ص ۳۳۰.

(۳). ر ک: آثار العجم، ص ۳۳۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۴۴

«طاء» بی نقطه و دو «باء» یک نقطه و دو «الف»، لقب ابراهیم بن اسمعیل حسنی است و او را برای آن طباطبا گفتند که روزی از غلام خود جامه بخواست و غلام گفت دراعه بیاورم، ابراهیم که زبانش لکتی داشت و «قاف» را «طا» می‌گفت فرمود طباطبا، طباطبا یعنی قبا، قبا، و طبای دوم تأکید طبای اول است. «۱»

و از سلسله‌های کازرون: سلسله مشایخ است جد اعلای آنها جناب علامی، مجتهد الزمانی شیخ محمد بحرینی وقتی در جزیره بحرین به عنوان نهی از منکر، یک نفر از کلاترهای دیوانی بحرینی را آزار نمود و شکایت جناب شیخ را در اصفهان به حضرت

شاه عباس ثانی، طاب ثراه رسانیدند و آن جناب را احضار به اصفهان فرمود و چون وارد کازرون گردید که عالم مجتهدی نداشتند، اهالی کازرون از دربار شاهی التماس عفو و اغماض در حق جناب شیخ محمد نموده، قبول گردید و شیخ معزی الیه رحل اقامت را در بلده کازرون بینداخت و اکنون سلسله‌ای از اولاد او در بلده کازرون توطن دارند مانند:

جناب حاجی شیخ یوسف مجتهد کازرونی «۲» که سالها در شیراز و اماکن مشرفه تحصیل علوم دینیه نمود و به حلیه اجتهاد زیور یافت و سن شریفش نزدیک به هفتاد سال رسیده است.

و ولد الصدقش شیخ حسین در عنفوان جوانی مشغول تحصیل مراتب علمیه است و چندین نفر از علما و مجتهدین از این سلسله مشایخ در خاک پاک کازرون غنوده‌اند مانند حاجی شیخ عیسی، عالم زاهد که مادام حیات پناهنده ستم‌رسیدگان بود و بعد از نود سال زندگانی در سال ۱۲۸۲ وفات یافت و مانند والد ماجدش شیخ محمد مجتهد اخباری کازرونی و مانند غفران مآبان شیخ حسین بن شیخ عبد الله بن شیخ یوسف بن شیخ علی پدر و اجداد جناب حاجی شیخ یوسف مذکور که هریک در زمان خود، صاحب مقامات عالیه بودند و جماعتی دیگر در قید حیات باقی‌اند که این فارسنامه گنجایش نام و لقب آنها را ندارد.

و از اعیان بلده کازرون سلسله موالی است که هریک به زیور علم و حلیه زهد و تقوی آراسته بودند و جماعتی از آنها زندگانی را بدرود نموده، بعضی در قید حیات باقی‌اند و این سلسله مادام توقف در کازرون به احترام گذرانیده، صاحب عقار و ضیاعی لایق بودند.

و از اعیان آنهاست: عالم فاضل آخوند ملا علی کازرونی. در سال ۱۲۴۸ در کازرون متولد گردید و مقدمات علمیه را در خدمت والد ماجد خود بیاموخت و چند سالی در محافظت املاک موروثه خود پرداخت، از عهده اجحاف و تعدیات اهل بلد بر نیامد به مفاد آیه شریفه فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ «۳» وارد شیراز گردید و در خدمت علما و مجتهدین تکمیل مراتب علمیه و مقاصد یقینیه نمود و در هر فنی مانند مرد یک فن گردید، در تاریخ احوالات سلاطین روی زمین الاحیاء منهم و الغابین و علم انساب قبایل و ایام عرب مهارتی تمام دارد و بیشتر اوقات خود را در انزوا و مطالعه می‌گذراند و تاکنون

(۱). طباطبا: کسی که پدر و مادرش هردو سید باشند، کریم الطرفین.

(۲). ر ک: آثار العجم، ص ۳۲۹.

(۳). آیه ۲۱ سوره قصص: موسی از شهر مصر با حال ترس و نگرانی از دشمن به جانب شهر مدین بیرون رفت و گفت بار الهها مرا از شر این قوم ستمکار نجات ده.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۴۵

از املاک موروثه خود در کازرون بی‌بهره مانده، شهر شیراز را وطن نموده است.

اما شعرای کازرون که هریک در زمان خود حسان اوان بودند، به ترتیب حروف عربی نگاشته می‌شوند:

از جمله شعرای کازرون ارشد «۱» شاعر است. در کتاب تذکره آتشکده نوشته است: به کمالات صوری و معنوی آراسته بود و این دو شعر را از او نوشته است:

ز هجر تلخ‌تر آبی نداشت جام سپهر و گرنه دست قضا در گلوی ما می‌ریخت

آن مه اگرچه هرگز تنها نمی‌نشیند طالع نگر که یک‌ره با ما نمی‌نشیند اوحدی کازرونی: نام شریفش تقی الدین از قریه بلیان کازرون است. این دو بیت از اوست:

گر ناز کشی ز یار سهل است چون یار اهل است کار سهل است

گر هست به روز گار اهلی‌نا اهلی روز گار سهل است بهاری کازرونی: از نجبای آن دیار است، نامش نوروز شاه، مدتی به نیابت

جزیره هرمز و بندر جرون که اکنون بندر عباسی است برقرار بود. در دلاوری و شجاعت ضرب المثل است و این بیت از اوست:
 نه چو من کند به هر کس که رسد شکایت از من که کسی ز زخم نالد نکند حکایت از من جمالای کازرونی: افضل شعرا بود و این
 چند بیت از اوست:

من واپس و کاروان پیش از من رفتند برادران و خویشانم
 گر از غم صد چو ماه کنعانم بودمی گفتم من که پیر کنعانم
 آن کس که بدین جهان فرستادم نهاد جوی خوشی در انبانم
 گوئی همه شیر درد و غم دادم مادر که به لب نهاد پستانم
 یا رب تو به فضل خویشتن باری زین ورطه هولناک برهانم «۲» خرسندی کازرونی: مشهور به شیرازی، نامش اسماعیل، در طفولیت
 با روی چون ماه و موی سیاه و نغمه داودی از کازرون به شیراز آمد، خدمت محمد علی خان نواب هندی که شرح حالش در ذیل
 محله میدان شاه شیراز نوشته شد، اختیار نمود چون سبلتش دمید و لحتیش رسید به دار الخلافه طهران رفته شاهنامه خوان «۳» مجلس
 سلطان سلاطین محمد شاه طاب ثراه گردید،

(۱). در آثار العجم، ص ۳۳۱: از ایزدی شاعر کازرونی سراینده مثنوی حسن نامه نام برده می‌شود که فرصت درباره او می‌نویسد:
 فقیر کمتر شاعری به شعور و شور آن جناب دیده‌ام).

(۲). بعد از این قسمت از (رشید کازرونی) و (شهره کازرونی) سخن رفته است که چون ترتیب الفبائی نداشته مجددا در جای خود
 تکرار کرده است که در متن، آن مکررات حذف شد. ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، ص ۲۵۳.

(۳). در متن: (شاه نامه خان).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۴۶

سالی نگذشته که آن شاهنشاه بدرود زندگانی فرمود، در سال ۱۲۶۶ میرزا اسماعیل خان گشته، وقایع نگار کرمان شد، پس از سالی
 وکیل وظائف اهل اصفهان گردید، در آخر عمر، کور گشته، وفات یافت. این چند شعر از اوست:

ای ترک جفا پیشه خونریز ستمکار دارم دلی از جور تو پیوسته در آزار

زلفین تو چون تیره شب و روی تو خورشید این طرفه که خور در دل شب گشته پدیدار رامش بورنجانی کازرونی: مشهور به
 شیرازی، نامش سید رضا، از بورنجان «۱» به شیراز آمده، تحصیل کمالات نمود، طبعی موزون داشت، اعیان شیراز را مدیحه‌سرای
 بود، این چند بیت از اوست:

گر نشیدی که سیم ناب شود زرفندق سیمینت بین نهفته به حنا

ورنه چو مرغابی است مردم چشمم از چه نگیرد همی کناره ز دریا رشید کازرونی: این بیت [ها] را فرموده است:

ز فریاد سگت شبها مرا خون در جگر باشد مبادا بر سر کوی تو غیری در گذر باشد

وقت رفتن دست چون برطرف دامن می‌زند دامن می‌باشد که آن بر آتش من می‌زند شهره کازرونی: نامش محمد علی، مداح نواب
 حسام السلطنه حاجی سلطان مراد میرزای قاجار است. در سال ۱۲۹۰ وفات یافت، این چند بیت از اوست:

بهار و دی، شب و روز، این چهار آمده جمع به چهره مه من بالعی و الابکار

کسی که منکر این نکته، گو بیا بنگرز طره شام زمستان ز چهره روز بهار

به غیر چهره و زلفش ندیده‌ام که کسی کند به صفحه خورشید مشک تر انبار

دو چشم او بود آهو ولی به گاه نظربه یک کرشمه کند صد هزار شیر شکار ضیائی کازرونی: نام شریفش سید محمد شفیع، از

علمای آن دیار است این شعر از اوست:

آرزوی دلی اما ز تو دل را چه نشاطکه در آئی چو ز در، دل برود جای دگر عارف کازرونی: نام شریفش شیخ عابد، عالمی فاضل و فاضلی کامل، درجه عرفانش به کمال رسید و کمالش را اهل حال پسندید، سالها در تحصیل مراتب علم و عرفان کوشید و عمری را در افادت علوم از هشتاد گذرانید و در سال ۱۲۵۸ در شیراز وفات یافت و این چند شعر از اوست:

گفته بودی که کشم تیغ و کشم «عارف» راترسم از یاد رود وعده بیداد ترا
از دل «عارف» غمگین مرو ای غم بیرون که ترا در دو جهان خوشتر ازین منزل نیست

(۱). (بورنجان)، از توابع کازرون. ر ک: توابع کازرون در همین کتاب.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۴۷ جسم چو کاه مرا باد برد و این عجب کانچه مرا در دل است کوه نیارد کشید

به سر تربت من گر گذرد اهل دلی بوی داغ دل من می شنود از گل من

این رسم قدیم است که در میکده عشق جز خون دل خویش به ساغر نکنند

خورد فریب عمل زاهد و نمی داندندامت است ز ناکرده اش ز کرده ندامت

بشنو ز من این نصیحت بی خم و پیچ کردن ز قضا، سر از قدر هیچ میبچ

تسلیم و رضا شعار کن چون «عارف» هیچی تو و از هیچ نمی آید هیچ مولانا غریبی بلیانی کازرونی: در کتاب سلم السموات نوشته است: پسر اوحد الدین عبد الله، صاحب رساله دایره که از علوم غریبه، خصوصا جفر مهارتی تمام داشت و این چند بیت از اوست:

نوبهار است همانا همه ساغر گیریم لاله سان دور جوانی همه از سر گیریم

چهره زرد به کاهی نخرد پیر مغان بهتر آن است که ما باده احمر گیریم

ای «غریبی» مکن اندیشه که در روز جزا همه عفو است چو ما دامن حیدر گیریم قاسمی کازرونی: در کتاب آتشکده نوشته است: نام شریفش شیخ ابو القاسم، خلف شیخ ابو حامد کازرونی است. در خدمت ملا میرزا جان باغ نوی شیرازی، تحصیل مراتب علمیه نمود و این چند بیت از او نوشته شد:

تو قاصد ار نفرستی و نامه نویسی از این طرف که منم راه کاروان باز است

ز جور کردی با من آنچه خواست دلت هنوز بر سر کینی چه بیوفاست دلت

چو اجزای «۱» وجودم هر یکی درد دگر دارد طیب دردمند از من کدامین درد بردارد مولانا کفشگر کازرونی:

هیچ کس چون من نقاب از روی معنی بر نداشت آنچه من دانستم از من هیچکس باور نداشت

هیچ روز از سوی مشرق بر نیامد آفتاب کز جواهرهای طبعم در میان زیور نداشت

بگرید کوه در مرگ جوانان چنان کش آب چشم آید به دامان

اگر عالم همه گلزار باشد پس از مرگ جوانان، خار باشد و مولانا کفشگر معاصر امیر مبارز الدین آل مظفر است.

و از علمای راسخ و فضلالی شامخ و شعرای فائق و اطباء حاذق است: ادیب اریب، حسیب نسیب، طیب لیب حاجی میرزا ابراهیم نادری کازرونی. از بزرگ زادگان است. در اوائل عمر به شیراز آمده، تحصیل کمالات علمیه را نمود و از علوم عقلیه و نقلیه و فنون طب و

(۱). در متن: (آخر ای).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۴۸

هیأت و حساب و هندسه بهره وافر و نصیبی متکاثر برده، عالمی معروف، طبیعی مشهور گردید و از طبع نقاد و ذهن وقاد، جو [هر] معانی را سفته، در رشته نظم کشید و در سال ۱۲۱۸ به مصاحبت سفیر کبیر، وزیر بی نظیر، محمد نبی خان شیرازی که شرح حالش در ذیل محله درب مسجد شیراز گذشت به هندوستان رفت و اموالی فراوان از نقد و جنس اندوخته، عود به وطن مألوف نمود و صاحب عقار و ضیاعی لایق گردید و از ۸۰ سال بیشتر زندگانی نمود و در سال ۱۲۶۰ رخت را به عالم آخرت بریست و این چند شعر از او نوشته شد:

ز اورنگ شهی تا پادشاه عالم آرا شدز عدل پورپورش روزگار پیر برنا شد

ز دنیا شاه دین پرور شد و والا ولیعهدش به شوکت حامی دین آمد و دارای دنیا شد

نفوس ناقصین را تا پیراید ز آرایش جمال عقل اول بار دیگر آشکارا شد

بین ای ملک جم زین وجد و جام جم به دور آور که شاه جم خدم را باز بر اورنگ جم، جا شد

ز بس گنجور جودش بذل سیم و سام «۱» و گوهر کردتمین لعل بدخشان خوار، چون ریگ بخارا شد

به تاریخ جلوس این به تخت و نقل آن در خلدبه دخل و خرج طبع نادری اینگونه گویا شد

ابر تخت شهان بافر قاآن سایه یزدان محمد شاه شد فتح علی شه از جهان تا شد

محمد ملک دین را داد از فتح علی رونق کنون فتح علی را این محمد رونق افرا شد و سلسله تجار کازرون به اندازه‌ای است که این فارسنامه را گنجایش نیست و از مشاهیر آنها سلسله ملک التجار است که شرح حال آنها در ذیل عنوان دشتستان در بیان بندر بوشهر گذشت.

و این بلوک مشتمل است بر ۴۶ قریه آباد «۲»:

آب کناران: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کازرون» است.

ابو علی: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کازرون» است.

الیف: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «کازرون» است.

پاپونی «۳»: ۴ فرسخ و نیم شمالی «کازرون» است.

پاره: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «کازرون» است.

پاوسکان «۴»: ۳ فرسخ کمتر جنوبی «کازرون» است.

پریشان: ۲ فرسخ و نیم مشرق «کازرون» است.

بلیان «۵»: ۱ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «کازرون» است و از این قریه چندین نفر از علما و مشایخ برخاسته‌اند مانند مرکز دایره ربانی سید عبد الله بلیانی و مانند سلطان فقهاء صمدانی مولانا سعد الدین بلیانی که ذکر آنها در اوایل عنوان کازرون گذشت.

بناف «۶»: ۳ فرسخ مغربی «کازرون» است.

(۱). به معنی سبیکه زروسیم، شمش.

(۲). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۱ تا ۳۲۷: نام ۴۵۶ روستا از توابع کازرون آمده است.

(۳). از توابع کوه مره، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۶.

(۴). (پوسکان). از توابع کمارج، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۵.

(۵). از دهستان حومه کازرون، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۴.

(۶). از توابع دهستان کمارج، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۴۹

بورنجان «۱»: ۵ فرسخ مشرقی «کازرون» است و از این قریه جماعتی از علما و سادات برخاسته‌اند مانند عالی جناب کمالات اکتساب، قدوه مدرسین حاجی صدر الدین بورنجانی. در شیراز توطن داشت، جز تدریس و عبادت ایزد متعال کاری نداشت و در سال ۱۲۹۹ وفات یافت و مانند جناب مستطاب فخامت نصاب، صاحب زمام فصاحت، مالک عنان بلاغت، ادیب اریب میرزا علی محمد ملاباشی. در شیراز تحصیل کمالات علمیه را نمود و چندین سال در اصفهان توقف فرمود، پس به منصب معلمی نواب اشرف ارفع والا سلطان حسین میرزا فرمانفرمای فارس جلال الدوله، ادام الله تعالی عمره و شوکته، و ملاباشی مملکت فارس برقرار است.

بوشکان «۲»: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «کازرون» است.

بو الحیات: ۶ فرسخ شمالی «کازرون» است.

تل گاوک «۳»: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «کازرون» است.

جدس «۴»: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «کازرون» است.

چنار شاه‌یجان: ۵ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «کازرون» است.

چوکک «۵»: ۵ فرسخ و نیم شمال «کازرون» است.

حسین آباد: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «کازرون» است.

خدا آباد: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «کازرون» است.

دریس «۶»: ۲ فرسخ میانه مغرب و شمال «کازرون» است.

دوان: ۲ فرسخ و نیم شمالی «کازرون» است و از این قریه علما و مشایخ برخاسته‌اند:

مانند مولانا جلال الدین علامه دوانی که شرح حال او در اوائل عنوان کازرون نوشته گردید.

دوسیران «۷»: ۷ فرسخ بیشتر شمالی «کازرون» است.

ده دشت: ۴ فرسخ مشرقی «کازرون» است.

دیکانک: ۴ فرسخ شمالی «کازرون» است.

سرتابه: ۶ فرسخ مشرقی «کازرون» است.

سرحد کلانی: ۷ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «کازرون» است.

سعد آباد: ۳ فرسخ و نیم میانه مغرب و شمال «کازرون» است.

سمغان: ۷ فرسخ شمالی «کازرون» است.

سید نصیری: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «کازرون» است.

سیف آباد: ۱ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «کازرون» است.

(۱). از توابع دهستان حومه، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۴.

(۲). از توابع دهستان شاپور، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۵.

(۳). (تل گوک). از توابع دهستان شاپور. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۵.

(۴). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۵.

(۵). (چککک). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۶.

- (۶). از توابع دهستان حومه، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۴.
- (۷). (دوسران). از توابع دهستان کوه مره. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۶.
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۵۰
- شاپور: ناحیه‌ای است میانه شمال و مغرب «کازرون» و قصبه آن «عموئی» است.
- عبدوئی: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «کازرون» است.
- عموئی: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «کازرون» است.
- قلعه سید: فرسخی مغرب «کازرون» است.
- کازرون: همان قصبه این بلوک است.
- کاسه کان «۱»: به مسافت کمی مغربی «کازرون» است.
- گاو کشک «۲»: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «کازرون» است.
- گرگی دان «۳»: ۵ فرسخ شمالی «کازرون» است.
- کلانی: ۳ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «کازرون» است.
- کمان کشی: به مسافت فرسخی کمتر میانه جنوب و مشرق «کازرون» است.
- کنده نظری: ۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «کازرون» است.
- کوه مره پشت کوه: ناحیه شمالی «کازرون» است و قصبه آن «نودان» است.
- کوه مره جروق: ناحیه مشرقی «کازرون» است، قصبه آن «سرتابه» است.
- کوه مره شکان: ناحیه مشرقی «کازرون» و قصبه آن «بورنجان» است.
- کوه مره فشقویه: همان کوه مره پشت کوه است.
- مشتان: ۱ فرسخ بیشتر جنوب «کازرون» است.
- مله اره «۴»: ۳ فرسخ مشرقی «کازرون» است.
- موده خواجه: ۷ فرسخ مشرقی «کازرون» است.
- موردک: ۴ فرسخ و نیم شمالی «کازرون» است.
- مهرنجان: ۱ فرسخ و نیم جنوبی «کازرون» است.
- میبدی: ۶ فرسخ کمتر مشرقی «کازرون» است.
- نودان: ۵ فرسخ شمالی «کازرون» است.
- وارک: ۴ فرسخ و نیم مشرقی «کازرون» است.
- وهله: همان «بناف» است.

۵۲- بلوک کام فیروز «۵»

در فارسی «کام» به معنی «مراد» است، بلوکی است از سردسیرات فارس، هوایش از

(۱). (کاسکان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۴.

(۲). از توابع دهستان کوه مره. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۶.

(۳). (گرگدان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۶.

(۴). (ملای اره). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۵.

(۵). (کامفیروز ناحیتی است بر کنار (رود کر) و بیشه‌ای عظیم است همه درختان بلوط و زعرور و بید و معدن شیران است چنانکه هیچ جای مانند آن شیران نباشد به شرزگی و چیرگی و هواء آن سردسیر است به اعتدال و آب از رود است آبی خوش و گوارا و حومه آن (تیرمایجان) است و بیشترین دیهه‌ها آن خراب است). فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۲۴ و ۱۲۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۵۱

سردی مایل به اعتدال در جانب شمالی شیراز است و درازی آن از «جوزک ممو» تا قریه «گرمه» ۹ فرسخ، پهنای آن از قریه «پالنگری» تا «دل خون» ۵ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به بلوک رامجرد و ابرج و از سمت شمال به بلوک سرحد چهاردانگه و از طرف مغرب به نواحی ممسنی و از جانب جنوب به بلوک بیضا، محصولش گندم و جو و برنج و نخود، آبش از رودخانه سرحد و دزکرد و چشمه و قصبه این بلوک «پالنگری» است که نام امیری از امراء پادشاهان سلجوقی است و حالت خاص بیگک پسر پالنگری در حوادث سال ۵۴۷ در گفتار اول این فارسنامه ناصری نگاشته گردید و قریه پالنگری به مسافت ۱۶ فرسخ از شیراز دور افتاده است و ضابطی این بلوک با خوانین کام فیروز است و جد اعلاى آنها محمد حسین بیگ چارده چریک است و «چارده چریک» نام تیره‌ای از ایلات قشقائی است. در اواخر دولت صفویه و فتنه افغانی، محمد حسین بیگ به ضابطی این بلوک برقرار گردید و بعد از وفات او، پسرش:

حاجی یوسف علی بیگ کام فیروزی به جای پدر نشست و بعد از وفات او پسرش حاجی محمد- حسین بیگ کام فیروزی به ضابطی این بلوک مأمور گردید و بعد از وفات او پسرش حاجی- احمد خان کام فیروزی مباشر امر ضابطی گردید و بعد از وفات او، حاجی اسد الله خان کام فیروزی ضابطی این بلوک را قبول نمود و او را دو نفر پسر است: جان محمد خان کام فیروزی چندی به عاملی کام فیروز برقرار و در عنفوان جوانی بدرود زندگانی را نمود و خلف الصدقش یوسف خان چون والده او، دختر هادی «۱» خان کلانتر شیرازی مشهور به بیضائی است در کنف تربیت اعمام مادری خود تربیت یافته، در شیراز متوطن گشته است و پسر دیگر حاجی اسد الله خان کام فیروزی عالی‌جاه حاجی نصر الله خان کام فیروزی است. چند سال است املاک موروثه خود را از دست داده، در بلوک بوانات مسکن گرفته است و بعد از وفات جان محمد خان ضابطی از خانواده خوانین کام فیروز، بیرون رفته و سالهاست این بلوک را ضمیمه بلوکات سرحد چهاردانگه کرده، حکومت آن با حاجی نصر الله خان سرتیب، ایل بیگی قشقائی است و این بلوک مشتمل است بر ۳۴ قریه آباد «۲»:

ابنو: ۵ فرسخ و نیم در جانب جنوبی «پالنگری» است. محصول این قریه مخصوصا انگور دیمی است که دوشابش در سفیدی و لطافت و حلاوت و گوارائی مانند دوشاب ملایر عراق عجم است.

باغ نو: فرسخی در جانب جنوب «پالنگری» است.

پالنگری: همان قصبه این بلوک است.

بزی: ۴ فرسخ و نیم مغربی «پالنگری» است.

بکیان: فرسخی کمتر میانه شمال و مغرب «پالنگری» است.

پلنگی: ۳ فرسخ بیشتر مغربی «پالنگری» است.

بیلو: ۲ فرسخ مغربی «پالنگری» است.

(۱). در متن: (هامی).

- (۲). (دارای ۴۵ قریه است که ۱۵ قریه آن کوهستانی سردسیر و بقیه در جلگه واقع و معتدل است.) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۴۸.
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۵۲
- تل سرخ: فرسخی بیشتر جنوبی «پالنگری» است.
- تنگ آب: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «پالنگری» است.
- چم ریز: ۳ فرسخ جنوبی «پالنگری» است.
- چم شیر: ۳ فرسخ کمتر جنوبی «پالنگری» است.
- جورک: ناحیه‌ای است که ۵ قریه در او افتاده است مانند:
- جورک سرتنگ: ۴ فرسخ مغربی «پالنگری» است.
- جورک کاصادق: ۴ فرسخ جنوبی «پالنگری» است.
- جورک کت کت: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب «پالنگری» است.
- جورک ممو: ۴ فرسخ و نیم جنوبی «پالنگری» است.
- جورک منصور: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب «پالنگری» است.
- خانی من: ۱ فرسخ و نیم شمالی «پالنگری» است.
- خره و کان «۱»: ۱ فرسخ و نیم مغربی «پالنگری» است.
- خواجه: ۲ فرسخ و نیم جنوبی «پالنگری» است.
- دلخون «۲»: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «پالنگری» است.
- سارون «۳»: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «پالنگری» است.
- شول «۴»: ۴ فرسخ مغربی «پالنگری» است.
- صغاد: ۱ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «پالنگری» است.
- علی آباد: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «پالنگری» است.
- کرپاچ: فرسخی جنوب «پالنگری» است.
- گره: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «پالنگری» است.
- کره: ۳ فرسخ و نیم مغرب «پالنگری» است.
- گل زردک: ۳ فرسخ مغربی «پالنگری» است.
- کودین «۵»: ۳ فرسخ و نیم مغربی «پالنگری» است.
- کهمین: فرسخی کمتر جنوبی «پالنگری» است.
- لیرمنگان «۶»: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «پالنگری» است.
- مشهد: ۲ فرسخ کمتر مغرب «پالنگری» است.
- منصور: فرسخی میانه جنوب و مغرب «پالنگری» است.
- مهجن آباد: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «پالنگری» است.

(۱). (خرم مکان؟). ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۱.

- (۲). (دلخان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۱.
- (۳). (ساران). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۱.
- (۴). (شور). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۱.
- (۵). (کودئین). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۱.
- (۶). (لیرمنجان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۱.
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۵۳

[۵۳] - بلوک کربال

«کر» نام رودخانه است و چون از دو جانب این رودخانه دهات و مزارع افتاده است هر جانبی را «بال» «۱» گویند [و] در آخر سردسیرات فارس در جانب مشرقی شیراز است. درازی این بلوک از «پل تلخ» تا «بندامیر» ۱۳ فرسخ، پهنای آن از خرم آباد تا خیر آباد، ۲ فرسخ و نیم.

محدود است از جانب مشرق به دریاچه بختگان که آنرا پیچکان نیز گویند و از طرف شمال به بلوک ارسنجان و نواحی مرودشت و از سمت مغرب به حومه شیراز و از جانب جنوب به بلوک سروستان. شکار این بلوک مرغابی و قاز و ماهی است هوای تابستانش از گرمی مایل به اعتدال، لیکن از غوغای پشه و هجوم کیک و ازدحام مگس، مردمش از خواب شب و آسایش روز، بی بهره‌اند و باعث آن فراوانی برنجزار و نیزار و بسیاری نهر و جدول و نمناکی زمین است و کشت و زرع عمومی این بلوک، شلتوک است و آبش از رودخانه کر و در بسیاری از زمستانها آب رودخانه، دشت کربال را فراگیرد و به این سبب گندم و جو به عمل نیاید و رودخانه کر از میان این بلوک گذشته به دریاچه پیچکان که بختگان گویند بریزد و این رودخانه چنان می‌گذرد که دو جانب خود را آب دهد و مجرای رودخانه بلندتر از دو جانب اوست و در این بلوک در شش جای این رودخانه از قدیم در هر دو فرسخ سدی از سنگ و ساروج ساخته‌اند تا آب بلند شده، دو جانب را زراعت کنند و در این چند ساله که خشکسال بود، آب رودخانه کر، چنان کم گردید که از داخل رودخانه عبور می‌نمودند و از عجایب بناهای فارس، «بندامیر» «۲» است که پادشاه زمان امیر عضد الدوله فنا خسرو دیلمی در حدود سال ۳۶۵ بر این رودخانه سدی از سنگ و ساروج بسته است که قلم از تحریر و زبان از تقریر پهنای و درازا و بلندی و استواری آن عاجز است «۳». با آنکه چندین صد سال از زمان بنای آن گذشته است، هنوز رخنه و شکستگی در اصل بند نشده و گاهی از کناره این بند رخنه شود و مبالغی وجه نقد و چندین هزار عمه از دهات جمع نموده تا این رخنه را سد کنند و از پهنای این بند است که خانه نشیمن کلانتر و جمعی دیگر بر این بند ساخته‌اند.

و جماعتی از علماء از بلوک کربال برخاسته‌اند مانند:

- (۱). در این مورد (بال) صورت دیگری است از (بار) به معنی ساحل و کنار، کناره، ناحیه، منطقه، جای، حوالی، مملکت و مطلق زمین مانند اروند بار به معنی ساحل اروند یا دجله و چنین است ترکیبات دریابار، رودبار، زندبار، (ظاهرا ساحل زاینده رود): (دهخدا) بنابراین کربال به معنی سرزمینهای ساحل رود کر می‌باشد.
- (۲). ر ک: فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۵۱، چاپ لسترنج.

(۳). (عضد الدوله ... صانعان را بیاورد و مالها بسیار بذل کرد تا مصرفه آب بساختند از چپ و راست رود کر پس شادروانی عظیم کرد از سنگ و صهروج در پیش و پس بند و آنکه این بند برآورد از معجون صهروج و ریگریزه، چنانکه آهن بر آن کار نکند و هرگز آنرا خللی نرسد و نواحی سربند چندان است که دو سوار بر آن برود ... این رود در بحیره بختیگان می‌افتد). فارسنامه

ابن بلخی، ص ۱۵۱ و ۱۵۲. (کربال علیا و سفلی هر دو از رود کر آب می‌خورند، علیا از بند امیر که عضد الدوله دیلمی ساخت و سفلی از بند قصار که اتابک چاولی تجدید عمارتش کرد). نزهة-القلوب، ص ۱۲۴.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۵۴

مقتدای اکابر امم، برهان حکماء عرب و عجم مولانا قوام الدین کربالی که حضرت افادت و افاضت منزلت، سید المدققین میر صدر الدین محمد دشتکی شیرازی، جد مؤلف این فارسنامه ناصری و علامه دوانی، در خدمت آن جناب استفاده و استفاضه علوم را نموده‌اند. و مانند:

مولای انام و افضل علماء ایام، اکمل حکماء راسخین مولانا هماد الدین کربالی که معاصر سلاطین قره «۱» قوینلو و آق قوینلو ترکمان بودند.

و از اعیان کربال است: عالی‌جاه مطلب خان گاو کانی پسر رئیس شمس الدین کربالی که در سال ۱۱۶۷ جماعتی از رعایای بلوک کربال را جمع نمود و در تخت جمشید مرو دشت، شیخون به اردوی آزاد خان افغان زده، شکست فاحش یافته، عود به کربال نمود. و از سادات عالی درجات این بلوک است: سلسله سادات حسینی بنجیری کربالی که ذکر اسامی آنها در این فارسنامه نگنجد.

قصبه این بلوک «گاو کان» است به مسافت ۱۰ فرسخ بیشتر از شیراز دور است و این بلوک مشتمل است بر ۶۷ «۲» قریه آباد:

آباد خره: «آباد خره» به معنی شهر است، ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.

اتابک: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.

اسمعیل آباد سفلی: ۳ فرسخ مشرقی «گاو کان» است.

اسمعیل آباد لاهیجی: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.

اکراد: ۵ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.

امر آباد: ۲ فرسخ و نیم مشرقی «گاو کان» است.

پشتقه: ۳ فرسخ کمتر مشرقی «گاو کان» است.

پشنگان: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.

بلغان: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «گاو کان» است و این قریه از مآثر امیر بولغون است که امیری از طایفه مغول است و در سال ۶۸۰ والی مملکت فارس بود.

بنجیر: ۳ فرسخ بیشتر مشرقی «گاو کان» است.

بند امیر «۳»: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.

بند پیرمست: ۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گاو کان» است.

بند تیلکان: فرسخی شمالی «گاو کان» است.

بند جهان آباد: ۵ فرسخ بیشتر مشرقی «گاو کان» است.

بند حسن آباد: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گاو کان» است.

بند خشکک: همان بند حسن آباد است.

(۱). در متن: (قری).

(۲). دارای ۸۱ قریه است که ۴ قریه آن کوهستانی و ۷۷ قریه در جلگه واقع است. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص

۲۴۸.

(۳). رک: اقلیم پارس، ص ۴۸.
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۵۵
 منظره شرقی بندامیر از آثار عضد الدوله دیلمی
 بند فیض آباد: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.
 بند قصار «۱»: همان بند فیض آباد است که امیر اتابک جلال الدین چاولی که از امرای دولت سلطان محمد بن سلطان ملک‌شاه سلجوقی است در حدود سال ۵۰۶ ساخته است.
 بندموان: همان بند پیرمست است.
 بند میمون: همان بند تیلکان است. بیاید دانست که این بندها، ده نباشد جز بند امیر.
 جدوان: ۲ فرسخ و نیم مغربی «گاو کان» است.
 چنار: ۴ فرسخ مشرقی «گاو کان» است.
 جیان: ۲ فرسخ کمتر شمالی «گاو کان» است.
 حارث آباد: ۳ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.
 حسین آباد: ۳ فرسخ مشرقی «گاو کان» است.
 خارستان: ۵ فرسخ بیشتر مشرقی «گاو کان» است.
 خرامه: ۳ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «گاو کان» است.
 خرم آباد: فرسخی بیشتر میانه شمال و مشرق «گاو کان» است.
 خیر آباد گاو کان: نیم فرسخ جنوبی «گاو کان» است.
 خیر آباد لاهیجی: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.
 درمیان: ۲ فرسخ مشرقی «گاو کان» است.

(۱). (بند قصار بر کربال زیرین ساخته‌اند و مختل شده بود و اتابک چاولی عمارت آن کرد.) فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۵۳، چاپ لسترانج، و نزهة القلوب، ص ۱۲۴.
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۵۶
 دز آباد: ۵ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.
 ده قانون «۱»: نیم فرسخ میانه شمال و مشرق «گاو کان» است.
 ده نو: ۲ فرسخ کمتر شمالی «گاو کان» است.
 دیودان: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گاو کان» است.
 رحمت آباد: ۳ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.
 رفتک: ۳ فرسخ مشرقی «گاو کان» است.
 روبهقان: فرسخی کمتر شمالی «گاو کان» است.
 زیروان: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.
 زین آباد: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.
 سالبهی: ۴ فرسخ مشرقی «گاو کان» است.

سجل آباد: ۳ فرسخ و نیم کمتر میانه جنوب و مشرق «گاو کان» است.
 سفلی: ۳ فرسخ بیشتر مشرقی «گاو کان» است.
 سلامت آباد: ۳ فرسخ مشرقی «گاو کان» است.
 سلطان آباد: ۱ فرسخ بیشتر مشرقی «گاو کان» است.
 سه برده: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.
 سیاه زار: ۵ فرسخ کمتر مشرقی «گاو کان» است.
 شول: ۵ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.
 شهر خواست: ۵ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.
 صدر آباد: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.
 طاق میان: ۴ فرسخ مشرقی «گاو کان» است.

عبد الکریمی: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «گاو کان» است. این قریه از مآثر ملک شیخ جلال الدین عبد الکریم پسر ملک الاسلام شیخ جمال الدین ابراهیم شیخ الاسلام است که سالها به حکومت و ایالت صحرا و دریای مملکت فارس برقرار بود و این قریه را در حدود سال ۶۸۰ احداث فرمود.

غیاث آباد: ۴ فرسخ و نیم مشرقی «گاو کان» است.
 فشتقه: همان «پشتقه» است.

فیروزی: ۴ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.
 قشلاق: ۳ فرسخ مشرقی «گاو کان» است.
 قم آباد: نیم فرسخ بیشتر مغربی «گاو کان» است.
 قوام آباد: ۳ فرسخ و نیم مشرق «گاو کان» است.
 گاو کان: همان قصبه کربال است.

گرادان «۲»: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.

(۱). (دهقانان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۲.

(۲). (گروان)؟ کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۵۷

گرمناجان: ۱ فرسخ مشرقی «گاو کان» است.

کلاه سیاه: ۵ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.

کم جان: فرسخی بیشتر شمالی «گاو کان» است.

کورکی: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.

گورگیر: ۲ فرسخ و نیم مشرقی «گاو کان» است.

کوشک: ۴ فرسخ کمتر مشرقی «گاو کان» است.

کوهک: ۵ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.

لاهیجی: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.

محمود آباد: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.
 مقرب: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.
 ملک آباد: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.
 موان: ۲ فرسخ بیشتر مشرقی «گاو کان» است.
 مهران: ۳ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.
 میمون آباد: ۳ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.
 نصرت: ۲ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.
 نفعجان: فرسخی میانه شمال و مغرب «گاو کان» است.
 هاشم آباد: ۲ فرسخ بیشتر شمالی «گاو کان» است.
 هلال آباد: ۵ فرسخ مشرقی «گاو کان» است.

[۵۴] - بلوک گله‌دار

در قدیم آن را بلوک «فال» (۱) می‌گفتند، از گرمسیرات فارس، در جنوبی شیراز است، درازی آن از «ده شیخ» تا قریه «پس رودک» ۳۴ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ و نیم نگذرد، محدود است (۲) از جانب مشرق و شمال به نواحی لارستان و بلوک علامرودشت و بلوک اسیر و از طرف مغرب به نواحی دشتی و بلوک کنگان و از سمت جنوب به بلوک مالکی.
 بیشتر کشت و زرع و نخلستان این بلوک، دیمی است و بعضی از دهات آن از آب چشمه و قنات زراعت کنند. محصولش گندم و جو و تنباکوی این بلوک بعد از تنباکوی لارستان از همه‌جای فارس بهتر است و بیشتر آن را از آب گاو چاه به عمل آورند و آبهای جاری و آب چاه این بلوک، اندک شور و ناگوار است و معیشت اهالی آن از آب باران که در برکه‌ها جمع شود، باشد و مردمان فرومایه به آب چاه و جاری گذران کنند و شکار این بلوک بز و پازن و آهو و کبک و تیهو و مرغ کبک انجیر و کبوتر و بلدرچین و دراج و در زمستان هوبره و چاخرق

(۱). (دهی است از دهستان گله‌دار، بخش کنگان شهرستان بوشهر در ۷۱ کیلومتری جنوب شرقی کنگان و کنار راه فرعی لار به گله‌دار). (معین).

(۲). (محدود است از شمال به دهستان علامرودشت، از مشرق به وراوی، از جنوب به دهستان ثلاث، از مغرب به دهستان جم).
 کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۵۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۵۸

است. از نواحی گله‌دار تا دریای فارس از ۵ فرسخ نگذرد و در قدیم نام این نواحی، بلوک فال بود که در اصل «پال» است و قصبه آنرا نیز «فال» می‌گفتند و اکنون از آن قصبه، دهی در میانه خرابه‌ها باقی است و آنرا نیز «فال» گویند.

و علما و بزرگان، از این قصبه برخاسته‌اند مانند علامه زمان مولانا مجد الدین اسمعیل فالی نزدیک به ۴۰ سال در مملکت فارس قاضی القضاة و نافذ الاحکام بود و در سال ۶۶۶ وفات یافت.

و مانند عالم فاضل، نادره زمان و فرید اوان: مولانا رکن الدین ابو محمد فالی. سالها در شیراز قاضی قضاة بود و در سال ۶۸۰ وفات یافت.

و مانند مقتدای اعظم امم مالک مجد و کرم، جامع مناقب، دارای مناصب، اسوه فضلاء زمان احمد بن غسان فالی، مشهور به فضل

و احسان، در سال ۶۹۸ در بلده فال وفات یافت.

و مانند ناظم امور عباد، کافل مهمام بلاد، خواجه معین الدین فالی، چنانکه در گفتار اول این فارسنامه نگاشته شد در سال ۱۰۱۱، خواجه معزی الیه جزیره بحرین را تصرف نموده، ضمیمه ممالک محروسه اعلیحضرت شاه عباس ماضی جنت مکان فرمود.

و در این زمان، قصبه این بلوک را «گله‌دار» گویند در وجه آبادی این قصبه، چنین مشهور است که در زمان دولت سلاطین صفویه ملا فریدون لر با هزار خانوار از ایلات کوه گیلویه در حدود سال ۱۰۷۰ هجری در نواحی فال آمد [ه] و مانند ایلات دیگر در صحرا و کوه، نشیمن نمودند و به مناسبت گله و رمه و مواشی که از لوازم ایلات است، قبیله ملا فریدون را «گله‌دار» گفتند و بزرگان آنها، برای حفظ از باران زمستانه و گرمی تابستانه، هریک خانه‌ای از خشت و گل ساختند و بتدریج خانه‌ها زیاد گردید و بر شوکت گله‌دارها بیفزود و تمنای ریاست و حکومت نمودند و به‌زور و زر، نواحی فال را تصرف کرده، برای دفع دشمن و بروز شوکت، خانه‌های عالی با برج و بارو ساختند و سایر این طایفه هریک خانه‌ای بنا نهاد و از صحراگردی گذشته، خانه‌نشین شدند و بنای کشت و زرع و تجارت نمودند و این خانه‌ها را «گله‌دار» گفتند و روزبروز از رونق فال کاهید و بر آبادی «گله‌دار» افزود و قصبه بلکه شهر کوچکی گردید و شماره خانه‌های آن نزدیک به ۳۰۰۰ درب خانه رسید و اکنون نزدیک به ۸۰۰ درب خانه باقی مانده است و به مسافت ۶۰ فرسخ از شیراز دور است و عرض آن از خط استوا ۲۷ درجه و ۴۲ دقیقه و طول آن از گری نیچ، رصدخانه انگلستان ۵۲ درجه و ۴۵ دقیقه [و] انحراف قبله آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است.

و اهالی گله‌دار، سالها بر مذهب اثنی عشری باقی بودند و از همسایگی و معاشرت با اعراب بنادر کنگان و طاهری و عسلو و نابند که مذهب اهل سنت و جماعت را داشتند از مذهب امامیه گذشته، پیروی علمای سنت نمودند و شافعی مذهب شدند.

و بعد از فوت ملا فریدون، پسرش ملا شکر الله گله‌داری، رئیس و بزرگ گله‌دارها گردید و سالها گذران نمود. و بعد از وفات او عبد الکریم خان گله‌داری در حدود سال ۱۱۴۰ به حکومت و ضابطی این بلوک برقرار گردید و بعد از وفات او پسرش فریدون خان گله‌داری به جای پدر به ضابطی باقی بماند.

و بعد از وفات او در حدود سال ۱۱۷۰ و اند دو نفر پسر از او باقی بماند: باقر خان و

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۵۹

ملا- عبد الله و ریاست و ضابطی گله‌دار به باقر خان عنایت گردید و بعد از وفات او پسرش محمد خان گله‌داری حکومت این بلوک را قبول نمود و مذهب شافعی را گذاشت و مذهب اثنی عشری را برداشت و در حدود سال ۱۲۳۰ و اند وفات یافت و چون اولاد ذکور او به سن رشد و تمیز نرسیده بودند حسن خان گله‌داری پسر ملا عبد الله برادر محمد خان را حاکم و ضابط این بلوک نمودند و در سال ۱۲۵۰ و اند حسن خان گله‌داری با اهالی گاوبندی ناحیه فومستان لارستان جنگ کرده، شکست یافت و او را کشتند، پس ضابطی گله‌دار به حسن علی خان گله‌داری ولد محمد خان ضابط سابق برقرار گردید و در سال ۱۲۶۸ اقوام و عشیره‌اش از او رنجیده، اطراف خانه‌اش را محاصره نمودند و چند روز آب و نان را از او باز گرفتند و چون بر او غالب شدند، او را کشتند. پس حکومت گله‌دار با باقر خان گله‌داری برادر حسن علی خان گرفت و در سال ۱۲۸۲ در شیراز وفات یافت، پس چند سالی حکومت گله‌دار را به شکر الله خان برادر دیگر حسن علی خان عنایت نمودند و در سال ۱۲۸۶ وفات یافت پس محمد طاهر خان گله‌داری پسر حسن خان به ضابطی این بلوک برقرار گردید و بنای خودسری و آزار رعیت و همسایگان را گذاشت و در سال ۱۲۹۴ به فرمایش حضرت اشرف والا حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا ادام الله بقاء، او را در بندر کنگان گرفته، به شیراز آورده، به سیاست رسید پس حکومت گله‌دار را به میرزا حسن علی خان گله‌داری پسر باقر خان ضابط سابق ارزانی داشتند و در سال ۱۲۹۶ به دست اقوام و عشیره خود کشته گشت و در این چند ساله حکومت گله‌دار به احمد خان- گله‌داری پسر حاجی حسین خان برادر حسن خان ضابط سابق گله‌دار قرار گرفته است.

و از اعیان نواحی گله‌دار: سلسله سادات حسینی است که جد اعلاى آنها از مدینه طیبه آمده، خدمت سلاطین صفویه رسیده قریه «مهر» را به عنوان سیورغال به او عنایت فرمودند و اولاد او در این قریه توطن دارند.

و از اعیان این نواحی است: سلاله السادات میر محمد صادق فالی سالها به نشر علوم و فتاوی اشتغال داشت.

و از اعیان این بلوک است: عالی جناب، فضائل اکتساب آخوند ملا محمد رضای فالی.

چند سال در شیراز تحصیل مراتب علمیه را نمود، پس عود به وطن اصلی خود فرمود و سالهاست مرجع خواص و عوام گردیده، به احترامی تمام مشغول ترویج شریعت مطهره است.

و این بلوک مشتمل است بر ۴۳ قریه آباد:

آقاها: ۷ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

باریکو: ۱۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

پال: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است، در قدیم قصبه این بلوک بود.

برده کوه «۱»: ۴ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

پس رودک: ۱۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «گله‌دار» است.

بلندو: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

بید: ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

(۱). (برده). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۶۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۶۰

بیدخوار: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «گله‌دار» است.

ترمان زنگنه «۱»: ۱۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

ترمان سفلی: ۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

ترمان علیا: ۵ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

چاه پهن: ۱ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

چاه شرف: ۱۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

جم «۲»: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «گله‌دار» است. در سابق ایام، صحرای جم نزهتگاه و بیلاق اهالی شهر سیراف که بندر طاهری

از او باقیمانده است بود و ۴ فرسخ شمالی بندر طاهری است و آبهای جاری و چشمه‌های شیرین گوارا دارد و انواع فواکه در این

صحرا به خوبی به عمل می‌آید و چون بر فراز کوه بلندی افتاده است [هوائی «۳»] قرین اعتدال دارد.

خالد آباد: ۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

ختیمی «۴»: ۱۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است. فارسنامه ناصری ج ۲، ۱۴۶۰ [۵۴] - بلوک گله‌دار ص: ۱۴۵۷

خلیفه‌ها: ۱۱ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

خندق: ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

خوزی: ۷ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

دزگاه: نام ناحیه «پس رودک» و «گبری» است.

دولت آباد: ۱۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «گله‌دار» است.

ده شیخ: ۱۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.
 زنگنه: ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.
 زیغان: ۲ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.
 سناسیر: ۱۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.
 شول: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.
 شهر خواست: ۱۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «گله‌دار» است.
 صادره: ۵ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.
 فاریاب: ۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.
 فال: همان «پال» است که قصبه قدیم این بلوک بود.
 قلعه کاید ملک: ۶ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.
 گبری: ۱۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «گله‌دار» است.
 گله‌دار: همان قصبه این بلوک است.

(۱). (ترمان). دهستان تراکمه کنگان. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۵۸.

(۲). (دهستان جم). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۵۹.

(۳). در متن: (مالی؟) به قیاس تصحیح شد.

(۴). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۵۸، در ذکر توابع دهستان تراکمه، (خطیبی).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۶۱

گودرزی: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

گوردان: ۱۱ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

کوه چر «۱»: ۱۱ فرسخ میانه شمال و مغرب «گله‌دار» است.

لامرد: ۱۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

لاور: ۳ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «گله‌دار» است.

لشکان: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

محمد تقی: ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

ملو: ۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

مهر: ۴ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

میر ملکی: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

وراوی: ۷ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

[۵۵] - بلوک کمین «۲»

از سردسیرات فارس، میانه شمال و مشرق شیراز است، درازی آن از ابتدای صحرای «سرپنیران» تا «قوام آباد» ۱۰ فرسخ، پهنای آن از «اکبر آباد» تا «دولت آباد» ۲ فرسخ و نیم.

محدود است (۳) از جانب مشرق به بلوک قونقری و از طرف شمال به بلوک مشهد مرغاب و از سمت مغرب به بلوک مائین و نواحی مرودشت و از جانب جنوب به نواحی ارسنجان و مرودشت.

هوای بهار و تابستان و پاییزش، در نهایت سازگاری و اعتدال، کشت و زرع آن گندم و جو و پنبه و کنجد، آبش از رودخانه مشهد مرغاب، میوه‌های بساتین کمین از بیشتر بلوکات فارس، بهتر، انگورش در خوبی و لطافت ضرب المثل است، انواع شکارها جز مرغ دراج و مرغ کبک انجیر در این بلوک فراوان است. از اوایل دولت جاوید عدت قاجاریه دامت شوکتها، ضابطی این بلوک به عنوان تیول و سیورغال به سلاله السادات، میرزا جانی فسائی عم حقیقی نگارنده این فارسنامه عنایت گردید و بعد از وفات او کماکان به خلف الصدقش میرزا هادی واگذار گردید و بعد از وفات او در میانه اولاد او منقسم بود و در سال ۱۲۵۸ که زمان تصرفی آقا میرزا محمد خلف الصدق میرزا هادی بود، حکومت این بلوک باز به عنوان تیول و سیورغال در حق جناب صاحب‌دیوان میرزا فتح علی خان شیرازی برقرار گردید و تاکنون که نزدیک به ۴۶ سال گذشته باقی و برقرار است و کلانتری این بلوک سالها با عزیز الله خان کمینی بود و بعد از وفات او پسرش حاجی جانی خان کمینی کلانتر این بلوک بود و بعد از وفات حاجی جانی خان، پسرش محمد باقر خان کمینی چند سالی به کلانتری برقرار گردید و مدتی است که از عاملی بیکار گشته است و برای هر دهی کدخدائی گذاشته‌اند که هریک راتق و فاتق کارهای آن

(۱). ر ک: شاهنامه‌شناسی، مقاله شاهنامه در جنوب ایران، ص ۲۱، از احمد اقتداری که این نام را کوهچهر می‌داند.

(۲). ر ک: آثار العجم، ص ۲۲۷، نزهة القلوب، ص ۱۲۴، ۱۳۶ و ۱۸۸.

(۳). (از شمال محدود است به مشهد مرغاب و از جنوب به مرودشت و توابع، از مشرق به نیریز و از مغرب به ابرج). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۴۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۶۲

قریه است. و قصبه این بلوک «کلیک» است، به مسافت ۱۶ فرسخ از شیراز دور است.

و این بلوک مشتمل است بر ۱۱ قریه آباد «۱»:

اکبر آباد: فرسخی بیشتر میانه شمال و مغرب «کلیک» است.

بکان: فرسخی بیشتر مغربی «کلیک» است.

جلدک: ۲ فرسخ کمتر مشرقی «کلیک» است.

دز: فرسخی بیشتر میانه شمال و مغرب «کلیک» است.

دولت آباد: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «کلیک» است.

ده بالا: نیم فرسخ بیشتر شمالی «کلیک» است.

رحمت آباد: ۲ فرسخ و نیم مغربی «کلیک» است.

سرج آباد: فرسخی کمتر میانه شمال و مغرب «کلیک» است.

صحرای سرپنیران: نام دشتی مشرقی «کلیک» است.

علی آباد: به مسافت کمی در جانب شمال «کلیک» است.

قصر الدشت «۲»: ۲ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «کلیک» است.

قوام آباد «۳»: ۳ فرسخ مغربی «کلیک» است.

از گرمسیرات فارس، در جانب جنوبی شیراز است، درازی آن از «نخل تقی» تا قریه «نیک» ۱۳ فرسخ، پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد، محدود است از جانب مشرق و شمال به بلوک گله‌دار و از طرف مغرب و جنوب به دریای فارس. هوای این بلوک از ماه ثور تا میزان، گرم و بسیار تر، شکار آن کبک و تیهو و مرغ کبک انجیر است. در قدیم این بلوک را «سیراف» (۵) می‌گفتند و قصبه آن را نیز «سیراف» و آن بلد خراب گشته و محله‌ای از آن باقی مانده است و آن را بندر طاهری گویند و سالهاست قصبه این بلوک را «کنگان» قرار داده‌اند به مسافت ۶۰ و اند فرسخ از شیراز دور افتاده، کشت و زرع این بلوک و نخلستانش همه، دیمی است و از آب گاو چاه، سبزی و بقولات به عمل آورند و آب چاه بیشتر این بلوک، اگرچه صد قدم از دریا دور است، شیرین و گواراست و گذران اهلش بیشتر از مسافرت در دریا و تجارت است.

(۱). (دارای ۱۵ قریه است که در جلگه واقع شده). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۴۹.

(۲). آثار العجم ص ۲۲۷، می‌نویسد: (آنجا نیز دهی است و کاروان‌سرای بسیار ممتاز و بنیانش محکم و آنرا قوام الملک محمد رضا خان ساخته).

(۳). آثار العجم، ص ۲۲۷، می‌نویسد: (این ده تعلق دارد به جناب مؤتمن الملک میرزا حسین خان ولد ارشد صاحب‌دیوان نجف قلی بیگ).

(۴). ر ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۲۱۳، ۲۵۵، ۲۶۶، ۳۲۲، ۳۲۳، ۸۸۴. و کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۳۵۵ و ۳۵۶.

(۵). ر ک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۵ تا ۴۳۹، و فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۷ تا ۱۷۲. نزهة- القلوب، ص ۲۱۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۶۳

و علما و بزرگان از شهر سیراف برخاسته‌اند «۱» مانند:

علامه زمان حسن بن عبد الله سیرافی که کتاب نحو سیبویه نحوی را شرح فرموده و پدر حسن سیرافی، مردی مجوس بود و خود مسلمان گشته، سرآمد فضلالی زمان گردید.

و خلف الصدقش فرید عصر خود ابو محمد یوسف بن حسن بن عبد الله سیرافی چندین کتاب تصنیف فرمود مانند شرح ابیات کتاب سیبویه و در سال ۳۸۵ وفات یافت.

و از قدیم ضابط و حاکم این بلوک مشایخ آل نسور عرب بوده‌اند و تاکنون حکومت در این سلسله باقی است. جد اعلای آنها شیخ محمد آل نسور است. به‌زور و زر این بلوک را تصاحب نمود و خرابیها را آباد فرمود و بعد از وفات او پسرش شیخ حاتم خان به حکومت این بلوک برقرار گردید و بعد از وفات او، پسرش، شیخ جباره خان، ضابط گردید و بعد از وفات او پسرش شیخ حسن خان کنگانی به حکومت رسید و ناحیه گاو‌بندی از نواحی لارستان را ضمیمه بلوک کنگان نمود و مدتی بر این منوال بگذشت و چون بلوک مالکی که قصبه آن، بندر عسلویه است در میانه ناحیه گاو‌بندی و نواحی کنگان افتاده و اهالی عسلویه اعراب آل حرمند و از قدیم رشته دشمنی میانه آل نسور و آل حرم استوار بود و از دو جانب خونریزیها داشتند در سال ۱۲۸۳ شیخ حسن خان از بندر طاهری به عزم گاو‌بندی حرکت نمود و در وقت غروب آفتاب در کناره بندر عسلویه برای ادای نماز پیاده گشت و اسب او گریخته و نوکرها برای گرفتن اسب پراکنده شدند و یک نفر از اهل عسلویه این واقعه را به شیخ ابراهیم خان آل حرم که حاکم بندر عسلویه بود، رسانید و شیخ ابراهیم خان، جمعی را فرستاد و شیخ حسن خان را گرفتند [و] به عسلویه بردند و او را کشتند، پس

ضابطی بلوک کنگان و ناحیه گاوبندی به شیخ مذکور خان کنگانی برادر کهنتر شیخ حسن خان قرار گرفت و در سال ۱۲۸۴ شیخ مذکور خان با چریک کنگان و گله‌دار و گاوبندی و سرباز و توپ دولتی، بندر عسلویه را محاصره نمود و بعد از فتح آن، شیخ ابراهیم-خان و شیخ سیف خان و شیخ محمد خان پسران عموی شیخ ابراهیم خان و تمام مردهای قبیله آل حرم را کشتند و بندر عسلویه را ویرانه نمودند و چون مدتی بگذشت شیخ مذکور خان غروری دید که اعتنائی به احکام دیوانی نداشت و کار گزاران «۲» مملکت فارس هم اعتباری به او نگذاشتند تا حکمرانی و فرمانفرمائی این مملکت در کف کفایت نواب اشرف والا، حضرت معتمد الدوله حاجی فرهاد میرزا ادام الله عزه و عمره، قرار گرفت. در سال ۱۲۹۴ شیخ مذکور خان را اسیر نموده به شیراز آوردند و به توسل و توسط متعهد خدمتگزاری «۳» گردیده، عود به مقر ضابطی خود نمود و سالی را گذرانید و به قاعده آنکه ملکات رذیله از کسی زایل نگردد، به عده رجال و عدت اموال مستظهر گشته، قلعه قلات سرخ را که شرح آن در ذیل عنوان قلعه‌های فارس بیاید، تعمیری لایق نمود و اموال خود را روانه بحرین داشت و در قلعه سرخ محصور گردید و در سال ۱۲۹۶ محمد ابراهیم خان که از نوکرهای قدیمی حضرت معتمد الدوله بود با چریک بلوکی و سرباز دیوانی، قلعه قلات سرخ را به قهر و غلبه گشود و شیخ مذکور خان را به شیراز آورده، به سیاست رسید و از او دو نفر پسر باقی است:

(۱). در متن: (برخواسته‌اند).

(۲). در متن: (کار گزاران).

(۳). در متن: (خدمتگزاری).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۶۴

شیخ ابراهیم خان و شیخ حسن خان کنگانی، به اشتراک به ضابطی بلوک کنگان برقرارند.

و این بلوک مشتمل است بر ۱۲ قریه آباد:

اختر: ۴ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «کنگان» است.

پرک: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کنگان» است.

بندر طاهری: ۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کنگان» است.

بندر کنگان: همان قصبه این بلوک است.

بنک: ۱ فرسخ میانه شمال و مغرب «کنگان» است.

تنبک «۱»: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کنگان» است.

چاه کور: ۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کنگان» است.

سیخ «۲»: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کنگان» است.

سیراف: همان بندر طاهری است.

طاهری «۳»: همان بندر طاهری است.

گوده: نیم فرسخ میانه شمال و مغرب «کنگان» است.

نخل تقی: ۱۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کنگان» است.

نخل غانم: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «کنگان» است.

تمام این دهات در کنار دریاست.

«کوار» سبدی را گویند که میوه‌ها در او کرده، بار نموده، از جایی به جایی برند و برای بسیاری فواکه و حمل آنها از این بلوک، او را «کوار» گفتند. (۴)

با آنکه در جانب جنوبی شیراز است برای بلندی زمین، از سردسیرات فارس است، هوای آخر بهار و تابستان و اوائل پاییزش در کمال اعتدال و زمستانش از شیراز به نهایت سردتر، انواع حیوانها جز دراج و مرغ کبک انجیر در این بلوک فراوان است و هرگونه میوه جز خرما و نارنج بخوبی به عمل می‌آید.

درازی این بلوک از قریه «دشته» تا «باغان» ۵ فرسخ، پهنای آن از «مظفری» تا «باغ انار» ۲ فرسخ است. محصول این بلوک گندم و جو و ذرت «۵» و شلتوک و پنبه و کنجد و نخود [و] هندوانه، بلوک کوار «۶» در خوبی و لطافت و شیرینی و فراوانی ضرب المثل است. آب این بلوک از رودخانه «سیاخ» است که شاه بهمن پسر شاه اسفندیار کیانی، بندی بر این رودخانه بسته آب را بر تمام دهات این بلوک جز ناحیه فرمشکان سوار کرده است و تاکنون این بند را

(۱). (تمبک). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۵۹.

(۲). (سبخی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۵۹.

(۳). ر ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۱۱۲۴: (طاهری).

(۴). منقول از حاشیه کتاب فارسنامه ناصری.

(۵). در متن: (زرت).

(۶). ر ک: فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۳.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۶۵

بند بهمن گویند و آب این رودخانه شیرین و گواراست و قصبه این بلوک را نیز «کوار» گویند، ۹ فرسخ از شیراز دور افتاده است و ضابطی و کلاتری این بلوک از عهد صفویه تاکنون در سلسله ملا ماندگار کواری بوده است. در شیراز مشهور است که به حضرت معدلت خصلت کریم خان زند طاب ثراه، عرض کردند که بذل و بخشش ملا ماندگار کواری از اندازه و گنجایش مداخل بلوک کوار گذشته است، باید گنجی جسته باشد، حضرت کریم خان او را احضار نموده سؤال فرمود، در جواب گفت: فردا از زر و جواهر گنج خود، مشتی برای نمونه به حضور مبارک می‌رسانم و روز دیگر در وقت سلام عام چندین خوانچه به حضور رسانید، چون روپوش را از آنها برداشتند همه را گندم و جو و ذرت و کنجد و نخود و مویز و بادام دیدند و ملا ماندگار عرض نمود که زراعت گنج است که حاصل آنرا می‌دهم زر و جواهر می‌گیرم چنانکه گفته‌اند: «زرع ثلثینش زر است و ثلث دیگر هم زر است» یعنی لفظ «زا» و «را» که دو ثلث کلمه زرع است:

«زر» است و ثلث دیگر این کلمه «ع» است و «عین» در لغت عرب به معنی «زر» باشد و اسب نواب لطف علی خان زند مشهور به قران که مانندش شنیده و دیده نگشته است از رمه ملا ماندگار کواری بود و بعد از وفات ملا ماندگار، ضابطی این بلوک که بیشتر املاکش ملک موروث و مکتسب ملا ماندگار بود به خلف الصدقش محمد کاظم خان عنایت گردید و بعد از وفات او پسرش عبد الرضا خان به ضابطی و کلاتری این بلوک برقرار گردید و بعد از وفات او پسرش نظر علی خان کلاتر گردید و بعد از وفات او کلاتری را به پسرش آقا غلامرضا کواری شفقت نمودند و او را سه نفر پسر است:

اول آنها: عالی‌جاه، خلاصه‌الاشباه میرزا حسین خان است. چون والده او از سلسله سادات حمزوی شیراز بود، آقا غلامرضا، خانه و مسکن خود را در محله سرباغ شیراز قرار داد و میرزا حسین خان در شیراز تربیت یافت و به اندازه خود تحصیل مقدمات علمیه و

کمالات رسمیه را نمود و خط نسخ تعلیق را به وجه خوبی نوشت و چون به سن شباب رسید، خدمت نویسندگی جناب محمد رضا خان قوام الملک را اختیار نمود و چون از عهده لوازم این خدمت برآمد بر مرتبه‌اش افزود و در سال ۱۳۰۲ به تفتین شیاطین، بعضی از مقالات غیر واقعه را در حقش گفتند و نزدیک به سالی در خانه عافیت خود نشست و چون جناب معزی الیه ساحت او را از لوٹ خیانت پاک دید، او را دلجوئی و نوازش فرمود و بیشتر از پیشتر مصدر خدماتش نمود.

و پسر دویم آقا غلامرضا: عالی‌جاه حسن خان کواری است. بعد از وفات آقا غلامرضا به کلانتری این بلوک برقرار است.

پسر سیم آقا غلامرضا: عالی‌جاه میرزا قاسم خان، در اوایل سن شباب است.

و این بلوک مشتمل است بر ۲۶ قریه آباد «۱»:

آباده: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کوار» است.

اکبر آباد: فرسخی بیشتر مشرقی «کوار» است.

باغ انار: نیم فرسخ مغربی «کوار» است.

(۱). (از ۳۱ قریه تشکیل شده که ۵ قریه آن کوهستانی و سرد و ۲۶ قریه بقیه در جلگه واقع شده). کتاب جغرافیا و اسامی دهات

کشور، ج ۲، ص ۲۴۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۶۶

باغان: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «کوار» است.

بورکی سفلی: ۲ فرسخ کمتر میانه شمال و مشرق «کوار» است.

بورکی علیا: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «کوار» است.

دشتک: به مسافت کمی شمال «کوار» است.

دشته: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کوار» است.

دولت آباد: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «کوار» است.

زیگرد «۱»: نیم فرسخ مشرقی «کوار» است.

سفلا: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «کوار» است.

شاه بهرامی: نیم فرسخ بیشتر مغرب «کوار» است.

صغاد: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «کوار» است.

علیا: متصل به «سفلا» است.

فتح آباد: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «کوار» است.

فرمشکان: ناحیه‌ای است جنوبی کوار، مشتمل بر چندین قریه مانند: «دشته» و «دولت آباد» و «سفلا» و «علیا» و «کدو» و «هرمائی» و

«هکوان» و آب ناحیه فرمشکان از چشمه سار است و میانه ناحیه فرمشکان و نواحی دیگر کوار را رودخانه سیاخ جدا کرده است.

فرود: فرسخی کمتر میانه شمال و مشرق «کوار» است.

قصر احمر «۲»: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «کوار» است.

قصیره «۳»: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کوار» است.

قلعه میرزا: نیم فرسخ کمتر شمالی «کوار» است.

کدو: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «کوار» است.

کوار: همان قصبه «کوار» است.

مظفری: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «کوار» است.

نوروزان: به مسافت کمی مشرق «کوار» است.

هکوان: ۲ فرسخ و نیم، میانه جنوب و مشرق «کوار» است.

هرمائی: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «کوار» است.

کورستان: نام ناحیه‌ای است از گرمسیرات فارس که در زمان قدیم آخر نواحی شبانکاره بود و چندین سال است ضمیمه نواحی لارستان گشته است و شرح آن در ذیل عنوان لارستان بیاید.

[۵۸] - بلوک کوه‌گیلویه

این اسم را بر این بلوک برای آن گذاشته‌اند که اگر کوهستان آنرا نسبت به صحرای آن

(۱). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۲: (زیچرد).

(۲). (قصر احمد). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.

(۳). (قصیرا). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۶۷

دهند از نیمه ده یک بلکه چاریک ده یک، باز کمتر باشد و «گیلو» به کسر کاف تازی و سکون یاء دو نقطه و ضم لام و سکون واو، نام میوه‌ای است در کوهستان که در فارسی آنرا «کیالک» و در اصفهان کویج «۱» و در طهران زال زالک گویند و درخت کیالک در کوهستان این بلوک بیشتر از همه‌جای مملکت فارس باشد و اگر آخر کلمه‌ای واو ساکن، باشد لفظ «یه» را بر او بیفزایند مانند بندر عسلو و مزرعه طغو و قریه دهو و فضلوشبانکاره که آنها را عسلویه و طغویه و دهویه و فضلویه گویند. «۲»

و این بلوک کوه‌گیلویه، ناحیه وسیعی است مشتمل بر نواحی سردسیر که در شبهای اواخر تابستان، آبهای کم ایستاده، یخ بندد مانند صحرای «رون» و گرمسیر که در چهار ماه از سال هر روزه باد گرم وزد و نخل و لیمو و نارنج و کنار را به نیکوئی پروراند و این بلوک در میانه شمال و مغرب شیراز است. درازی آن از قریه «نارمه» تل خسروی، از ناحیه بویر احمد تا قریه «شیرونک»، از ناحیه لیرای دشت، ۸۴ فرسخ، پهنای آن از قریه «انا» ناحیه باوی تا قریه «ابو الفارس» ناحیه حومه بهبهان ۳۶ فرسخ.

محدود است از جانب مشرق به نواحی ممسنی و بلوک دزکرد و نواحی سرحدشش ناحیه و از طرف شمال به نواحی بختیاری و از طرف مغرب به بلوک رامهرمز و نواحی فلاحی و از سمت جنوب به دریای فارس و نواحی دشتستان و ماهور میلانی و انواع شکارها که در تمام ممالک محروسه ایران باشد، خواه سردسیری و خواه گرمسیری، در سردسیرات و گرمسیرات کوه-گیلویه فراوان است جز گورخر و گوزن و مرغ کبک انجیر و تذر که قرقاول گویند و کیفیت شکار کبک در عنوان «صالحان» در ذیل عنوان ناحیه بویر احمد بیاید و نیمه محصول گرمسیرات کوه‌گیلویه دیمی است و نیمه دیگر آن فاریابی و آتش از رودخانه «خیر آباد» و «کردستان» و چشمه‌سار است. انواع حبوبات بخوبی به عمل می‌آید، بذر گندم سردسیراتش باید در ماه سنبله و میزان زرع کرده، آب دهند و الا از دوام برف ریشه آن فاسد گردد.

و در ناحیه حومه بهبهان، به مسافت نه فرسخ شمالی بهبهان دره کوهی است مشهور به «تنگ سروک» به مسافت ربع فرسخی و چون از آن بگذرند، چندین مگاکهای پست و پشته‌های بلند به مسافت نیم فرسخ در سه ربع فرسخ است که درختهای سرو آزاد خود روئیده دیمی از نیم ذرع تا ۱۵ ذرعی فراوان مانند جنگل در پشته و مگاکها روئیده است. و اهل بهبهان از این سروها ستون و پوشش

عمارت کنند و سه پارچه سنگ که درازی هریک هفت هشت ذرع و بلندی و پهنای آنها پنج شش ذرع و صورت مردمانی بسیار به اوضاع مختلفه بر درازا و پهنای این سنگها حجاری نموده و در خوبی مانند صورتهای تخت جمشیدی است (۳) و در جانب هریک چند سطر به خط کیانی نگاشته‌اند و مؤلف این فارسنامه به صحابت نواب اشرف والا، احتشام الدوله سلطان اویس میرزا، دام عمره، چندین بار این «تنگ سروک» را دیده‌ام و سواد آن خطها و صورتهای را که نواب معظم نوشته بودند در صفحه بعد در این فارسنامه نگاشته گردید.

(۱). همان کوهج، کویژ- کوهیک (: کوهی) به معنی آلودی کوهی، زعرور، (معین).

(۲). (میوه وحشی زالزالک را در این ناحیه (گیلویه) گویند و بدین مناسبت آن منطقه را (که گیلویه) نامیده‌اند.) (معین).

(۳). ر ک: آثار العجم، ص ۴۱۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۶۸

خطوط سروک بهبهانی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۶۹

و در جانب مغربی بهبهان در اواخر ناحیه زیدون بر تل بلندی در میانه تلهای بلند و کوتاه دیگر قبری و گنبدی است که آنرا «زاهد سوخته» گویند و در نزدیکی آن گنبد چندین شکاف در زمین است و همیشه دودی که بوی گوگرد دهد از این شکافها بیرون می‌آید و در شبها روشنائی دهد.

و باید دانست که نواحی کوه گیلویه را بر دو قسمت نموده‌اند، قسمت مشرقی و شمالی آن را که وسیع‌تر و بیشتر آن کوهستان است «کوه گیلویه» و «پشتکوه» گویند و قسمت جنوبی و مغربی آن را «زیر کوه» و «بهبهان». و «پشتکوه» در اصل سه ناحیه بود: ناحیه بلاد شاپور، ناحیه تل خسروی، ناحیه رون. و «زیر کوه» ۵ ناحیه بود:

۱- ناحیه باشت

۲- ناحیه حومه ارجان

۳- ناحیه زیدون

۴- ناحیه کوه مره

۵- ناحیه لیراوی

و بیشتر از خانه‌های دهات سه ناحیه «پشتکوه» را نه ساکن داری و نه نافخ ناری است و چون بنای بنیان و سقف دیوار آنها از گچ و سنگ است بر پایستاده، زمستان نشین ایلات گشته‌اند و دهات زیر کوه، بر آبادی باقی است و هوای تابستان زیر کوه چنان گرم است که گاهی از باد سمومش جماعتی هلاک شوند و هوای دو ناحیه «تل خسروی» و «رون» از پشتکوه چنان سرد است که برفش از سالی به سالی بی‌محافظة بماند و هوای ناحیه بلاد شاپور در کمال اعتدال است که درخت گردو و گیلاس را به خوبی پروراند و در همه نواحی «پشتکوه» و «زیر کوه» این بلوک جز ناحیه لیراوی، هیچ مسافری محتاج به ظرف آب و سفره نان نگردد که در نیم فرسخ و فرسخی رودخانه یا چشمه آب گوارائی باشد و در همه‌جا از درخت بلوط و بن و بادام کوهی جنگلها و در سردسیرات علاوه بر آن درختها، درخت کیالک و درخت انچو کک که امروز کوهی است، فراوان باشد و از ثمر آنها توشه بگیرند و انواع سبزیهای خوردنی در زمین کوه گیلویه فراوان است و معیشت مردم «پشتکوه» از ثمر بلوط باشد.

و در ناحیه «رون» درخت حب‌المحلب «۱» که از بادام کوهی خردتر و ریزه‌تر و مغزی خوشبو دارد فراوان است و از آن خروارها بار هندوستان کنند و در کوهستان پشتکوه، عموماً و در بعضی از کوهستان زیر کوه، بساتین انگور و انجیر دیمی فراوان بوده و اکنون

جز دیوارهای سنگی، آثاری باقی نمانده است. و نگارنده این فارسنامه ناصری در سال ۱۲۹۳ به مصاحبت نواب اشرف والا، احتشام الدوله سلطان اویس میرزا دام عمره، به سمت صحرای مال میر بختیاری که آنرا در کتابها شهر ایدج نوشته‌اند، در دامنه کوه سروک از محاذات قریه امامزاده بابا احمد تا هفت هشت فرسخ از میانه دو دیوار سنگی که در دو جانب راه بود گذشتیم و معلوم شد که در تمام این مسافت باغهای انگوری و انجیری دیمی بوده است و در بعضی از این باغها، چاه آب‌دار یافت می‌شد.

(۱). ر ک: مخزن الادویه، چاپ ۱۲۷۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۷۰

و قصبه بلوک کوه گیلویه در قدیم «شهر ارجان» به تشدید «راء» و به تخفیف بود و اهل این بلوک او را شهر «ارگان» به کاف فارسی و «ارغان» نیز گویند و در سفرنامه حکیم ناصر خسرو علوی نوشته است «۱» در سال ۴۴۳ از شهر ماه رویان به شهر ارغان رفتم، شهری بزرگ بر جانب مشرقی رودی آب است چه از کوه درآید به جانب شمال رود، چهار جوی بزرگ از او بریده، از میان شهر گذشته، باغهای نخل و نارنج و زیتون را آب دهند و شهر چنان است که چندانکه بر روی زمین ساخته‌اند در زیر زمین هم چندان دیگر باشد و از همه جا در زیر زمین و سردابها، آب می‌گذرد و تابستان مردم شهر در آن سردابها، استراحت کنند و در تواریخ نوشته‌اند:

شاه قباد پسر شاه فیروز ساسانی آن را بنا نمود و توابعی از خوزستان و فارس برای آن گذاشت و این مجموع را کوره قباد گفت و یکی از پنج گانه‌های مملکت فارس گردید و این شهر را در کنار جنوبی رودخانه «طاب» یا «تاب» که اکنون به رودخانه «کردستان» شهرت یافته، ساخته‌اند و بر این رودخانه از دروازه شهر ارجان، بندی بسته و بر روی بند پلی ساخته‌اند و آنرا پل «بکان» که نام محله‌ای از ارجان است گویند و تاکنون قوائم آن بند و پل باقی است و از شهر ارجان جز تلال و وهاد و شبستان وسیعی از مسجد جامع بکان، باقی نیست و طاقهای این شبستان را از سنگ تراش و گچ ساخته‌اند و در دوره محراب آن، آیات قرآنی و تاریخ بنای مسجد را به خط کوفی، چندین سطر از سنگ درآورده‌اند و به مسافت فرسخی میانه شمال و مشرق ارجان، قناتی که عموم چاهها و مجاری داخلی و خارجی آن را از سنگ خالص بریده‌اند و به رودخانه کردستان رسانیده، آب رودخانه را در قنات انداخته، داخل کوچه و بازار ارجان نموده‌اند و این قنات سالها از خاک و خاشاک انباشته بود و در سال ۱۲۳۰ سلاله السادات میرزا منصور خان بهبهانی والی کوه گیلویه آن قنات را تنقیه نمود و آب آن را در شهر خراب ارجان آورده، زراعت فرمود و نام این مزرعه را منصوریه گذاشت و اعلیحضرت صاحبقران خاقان مغفور فتح علی شاه قاجار، البسه الله حلال النور، مزرعه منصوریه را از مال و منال دیوانی و صوادر و عوارض سلطانی به قید ابدی معاف فرمود و میرزا منصور خان آن را وقف بر اولاد امجاد خود نمود و تاکنون به آبادی و معافی و مرفوع القلمی باقی است.

و از شهر ارجان علما و بزرگان برخاسته‌اند مانند:

قاضی قضاة ابو بکر احمد ناصح الدین ارجانی، ابن محمد بن حسین ارجانی. در کتاب ابن خلکان نوشته است: در عنفوان جوانی در مدرسه نظامیه اصفهان تربیت یافت و سالها در شهر تستر که اکنون «شوشتر» است، قضاوت نمود و مولد و منشأ او بلاد عجم است و اسلاف قدیمش از عرب انصار است و خود از ابناء فارس آنچنانی است که لو كان العلم معلقا بالثریا لنالوه، فقیهی بود شاعر و شاعری فقیه چنانکه خود فرموده است:

انا اشعر الفقهاء غیر مدافع فی العصر أو انا افقه الشعراء «۲» و از ابیات اوست:

شاوور سواک اذا نابتک نائبة خرما و ان کنت من اهل المشورات

(۱). سفرنامه حکیم ناصر خسرو قبادیانی به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، زوار، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۶۴.

(۲). بی‌تردید من شاعرترین فقیهان یا فقیه‌ترین شاعران روزگارم. بیت دوم این شعر چنین است:

شعری اذا ما قلت، دونه الوری بالطبع لا بتكلف الالقاء .

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۷۱ العین تبصر منها ما دنی و نأی و لا تری نفسها الا بمرآت «۱» در صنعت قلب فرموده است:

احب المرء ظاهره جميل و باطنه لصاحبه سليم

مودته تدوم لكل هول و هل كل مودته تدوم «۲» چنانکه از میم تدوم در آخر مصراع چهارم تا میم مودته در اول مصراع سیم به ترتیب حروف، وارونه خوانده شود باز همان شود که بود. در سال ۴۶۰ متولد گشته، در سال ۵۴۴ در شهر شوشتر وفات یافت و خرابی شهر ارجان از زمان استیلای جماعت ملاحده اسماعیلی بود و در کوه تنگ تکاب، یک فرسخ میانه شمال و مشرق ارجان معدن مومیائی است و کیفیت آن بر این وجه است که کوه بلندی در جانب مشرقی قریه تنگ تکاب است و در کمر این کوه به مسافت چهل پنجاه ذرع از زمین و سی چهل ذرع از سر کوه، سوراخی است و در جوف آن سوراخ معدن مومیائی است و در فصل بهار هر سال آدم امینی از جانب والی بهبهان می‌آید و ریسمانی را بر کمر مردی بسته، از سر کوه تا محاذی سوراخ رسانند و آن مرد آنچه را تواند از مومیائی درآورد و در هر سالی به اندازه نارنجی یا بیشتر یا کمتر شود و بیان باقی معدنهای مومیائی این بلوک در عنوان معدنهای فارس بیاید و اگرچه بیشتر از ۸ ناحیه «پشتکوه» و «زیر کوه» این بلوک که در قدیم از توابع شهر ارجان قرار داده‌اند و اکنون به اسامی و حدود قدیمه خود باقی نمانده است، لیکن برای اطلاع ارباب بصیرت آنچه را از نوشتجات قدیمه دریافت نمودم، در این فارسنامه ناصری به ترتیب حروف نگاشتم:

اول: ناحیه باشت «۳»: در جانب مشرقی بلده بهبهان است که در قدیم شهر ارجان بود، درازی این ناحیه از قریه «انا» تا «لیشتر» ۱۴ فرسخ، پهنای آن از «پیچاب» تا «خان حماد» ۶ فرسخ.

محدود است از جانب مشرق به نواحی ممسنی و از طرف شمال به ناحیه «رون» و «بلاد شاپور» و «کوه مره» و از مغرب به حومه بهبهان و از جنوب به «ماه‌ور میلانی» و جانب جنوبی و مغربی این ناحیه گرمسیر است که نارنج و لیمو و نخل را بخوبی پروراند و از بی‌اهتمامی اهالی آن، نخل و نارنجی برای نمونه یافت نشود و جانب شمالش سردسیری است که برف را از سالی به سالی بی‌محافظت، نگاه دارد و قصبه این ناحیه از قدیم تاکنون قریه «باشت» است و ۲۱ فرسخ از بلده بهبهان دور افتاده است.

دوم: ناحیه بلاد شاپور: میانه مشرق و شمال بهبهان است. درازی آن از «شاه بهرامی» تا قریه «منجی» ۱۶ فرسخ، پهنای آن از «دیشموک» تا قریه «آرو» ۱۴ فرسخ. محدود است از جانب مشرق و شمال به ناحیه «رون» و از مغرب به ناحیه حومه ارجان و از طرف جنوب

(۱). آنگاه که ترا مشکلی پیش آید از سر خود با دیگری رایزنی کن اگرچه خود طرف مشورت دیگران باشی چشم به خود آنچه را دور و نزدیک است می‌بیند اما خود را جز در آئینه نبیند.

(۲). دوست داشتنی‌ترین مردمان آن است که ظاهری زیبا داشته باشد و دوستش از باطن وی در امان باشد.

و دوستی او در هر خطری ادامه می‌یابد و آیا دوستی همه کس ادامه می‌یابد؟

(۳). از توابع بهبهان، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۷۲

به نواحی «باشت» و جانب جنوبی و [سراسر؟] جوانب دیگر آن ناحیه تا چهار پنج فرسخ، گرمسیر است و از بی‌اهتمامی اهالی آن، نخل و نارنج دیده نشود و قصبه این ناحیه قریه «ده دشت» است به مسافت ۸ فرسخ از بهبهان دور افتاده است و در کوهستان شمالی

این ناحیه برف از سالی به سالی بماند.

کشت و زرع گرمسیری این ناحیه گندم و جو دیمی و فاریابی و پنبه و شلتوک و کنجد و نخود است و سردسیری آن گندم و جو، آبش از رودخانه و چشمه است و ناحیه بلاد شاپور در میانه طوایف الوار قسمت گشته، هر طایفه، قسمتی را تصرف نموده‌اند و تفصیل آن در ذیل عنوان الوار بیاید.

سیم: ناحیه تل خسروی: که آنرا «بلوک رودخانه» نیز گویند میانه شمال و مشرق بهبهان افتاده، از سردسیرات کوه گیلویه است، درازی آن از «سراب تابه» تا قریه «نارمه» ۱۷ فرسخ، پهنای آن از فرسخی نگذرد. در دو جانب مشرقی و مغربی رودخانه سراب تابه است.

جنوبی این ناحیه را «سر رود» گویند که ابتدای رودخانه است و جانب شمالی آن را «دم رود» که آخر رودخانه است، جریان این رودخانه از جنوب به شمال است و میانه رامیان رود.

و این ناحیه محدود است از جانب مشرق به بلوک دز کرد و سرحد شش ناحیه و از شمال به نواحی بختیاری و از مغرب به ناحیه «رون» و از جانب جنوب به نواحی ممسنی و در سررود این ناحیه با بسیاری آب برای سردی هوا، برنج و پنبه و کنجد به عمل نیاید و در میانه «سر رود» و «دم رود» انواع حبوبات به خوبی به عمل بیاورند. و قصبه این ناحیه را «گنجه» گویند.

به مسافت ۲۴ فرسخ از بهبهان دور افتاده است و این ناحیه را «تل خسروی» برای آن گویند که در میانه اهالی کوه گیلویه مشهور است که شاه کیخسرو کیانی بر تل بلندی در این صحرا بنشست و اهالی ایران را بخواست و شاه لهراسب را ولیعهد سلطنت خود فرمود و در شمال گنجه به مسافت ۲ فرسخ چشمه‌ای است که آن را چشمه بشو گویند و این کلمه فعل امر از شستن باشد یعنی از جانب خدای تعالی وحی به کیخسرو رسید که در این چشمه تن شوئی و غسل را به عمل بیاور.

و در میانه شمال و مشرق گنجه به مسافت ۲ فرسخ، کتلی است یعنی گردنه و عقبه‌ای که آنرا به زبان اهل کوه گیلویه مله بیژن گویند و در این کتل بیژن و همراهان کیخسرو از باد و برف هلاک شده‌اند، حضرت فردوسی فرموده است:

جهاندار کیخسرو دادگرنشست از بر تخت با تاج زر

به بیژن بفرمود تا با کلاه بیاورد لهراسب را نزد شاه «۱»

چو دیدش جهاندار، بر پای جست بر او آفرین کرد و بگشاد دست

فرود آمد آن شاه از تخت عاجز سر بر گرفت آن دل افروز تاج

به لهراسب بسپرد و کرد آفرین همه پادشاهی ایران زمین

چو از کار لهراسب پرداخت شاه از این پس نگه کرد کار سپاه

وز آن جایگه، تنگ بسته میان بگردید بر گرد ایرانیان

(۱). شاهنامه فردوسی، ج ۵، ص ۴۰۶، چاپ مسکو.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۷۳ کز ایدر به ایوان خرامید زودمدارید بر ما ز دل داغ و دود

جهان یادگار است و ما رفتنی به مردم نماند بجز مردمی

به لهراسب فرمود تا باز گشت بدو گفت روز من اندر گذشت

تو شو تخت شاهی به آئین بدار به گیتی جز از تخم نیکی مکار

بدان مهتران گفت از این کوهسار همه باز گردید بی شهریار «۱»

سه گرد گرانمایه، گردن فرازشنیدند گفتار و گشتند باز

نگشتند از او باز چون طوس و گیوفریرز با بیژن گرد نیو
 برفتند یک روز و یک شب بهم شدند از بیابان و خشکی دژم
 به ره بر یکی چشمه آمد پدید جهانجوی کیخسرو آنجا رسید
 بر آب روشن فرود آمدند بخوردند چیزی و دم بر زدند
 بر آن مرزبانان چنین گفت شاه که امشب برانیم از این جایگاه
 چو بهره ز تیره شب اندر چمید کی نامور پیش یزدان خمید
 به آن آب روشن سر و تن بشست همی خواند اندر نهان زند و است
 چنین گفت با نامور بخردان که باشید بدرود تا جاودان
 کنون چون بر آرد سپهر آفتاب نبینید از این پس مرا جز به خواب
 شما نیز فردا در این ریگ خشک مباشد گر بارد از ابر مشک
 ز کوه اندر آید یکی باد سخت کز او بگسلد شاخ و برگ درخت
 بیارد یکی برف ز ابر سیاه شما سوی ایران بتاید راه
 چو از کوه خورشید سر بر کشیدز چشم مهان شاه شد ناپدید
 هم آنگه بر آمد یکی باد و ابر هوا گشت بر سان «۲» چرم هژبر
 چو برف از زمین بادبان بر کشیدند نیزه نامداران پدید

یکایک به برف اندرون ماندند نام بدانجای چون ماندند و تاکنون در این «مله بیژن» برفهای بی اندازه می بارد و بادهای سخت
 می وزد و گاهی خر و آدم را از بلندی به زیر انداخته و کشته است و تفصیل دهات ناحیه تل خسروی در ذیل عنوان نواحی الوار
 کوه گیلویه بیاید.

چهارم: ناحیه حومه ارجان است. تاکنون به وضع قدیم باقی است مگر آنکه به مناسبت بلده بهبهان او را حومه بهبهان گویند. ذکر
 درازا و پهنا و حدود آن بعد از این بیاید.

پنجم: ناحیه رون است که در دولت سلاطین عجم تا اوایل دولت اسلام دامت شوکتها بیلاق یعنی تابستان نشین طایفه شبانکاره [بود]
 که شرح حال آنها در عنوان شبانکاره گذشت. سردسیرترین سردسیرات کوه گیلویه بلکه فارس است در میانه شمال و مشرق بهبهان
 افتاده است. درازی آن از صحرای «دشت روم» تا «قلعه اعلی» که او را «قلعه الله» گویند ۳۲ فرسخ، پهنای آن از قریه «چاین» تا
 «طسوج» که آنرا «تسی» نیز گویند ۱۷ فرسخ.

(۱). شاهنامه فردوسی، ج ۵، ص ۴۱۲، چاپ مسکو.

(۲). در متن: (سام).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۷۴

محدود است از جانب مشرق به ناحیه «تل خسروی» و از طرف شمال و مغرب به نواحی «بختیاری» و از جنوب به ناحیه «بلاد شاپور»
 و در این ناحیه مرغزارها و چشمه و رودخانه‌های گوارا [است] که مرتع چندین هزار اسب و گاو میش و گاو و گوسفند تواند بود.
 و قصبه این ناحیه را «رون» گفته‌اند به مسافت ۲۳ فرسخ از بهبهان دور است و این ناحیه در میانه طوایف الوار کوه گیلویه قسمت
 گشته، هر طایفه قسمتی از آنرا تصاحب نموده است و شرح تصرفی هرکسی به این نزدیکی بیاید.
 ششم: ناحیه زیدون است که تاکنون به این اسم و وضع باقی است و شرح آن به این زودی بیاید.

هفتم: ناحیه کوه مره است. مشرقی بهبهان، هوای معتدل دارد، درازی آن از قریه «دیل» تا «نارک» ۷ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ نگذرد.

محدود است از جنوب و مشرق به ناحیه «باشت» و از شمال به ناحیه بلاد شاپور و از مغرب به حومه بهبهان و معیشت اهل این ناحیه از مویز و دوشاب و انجیر خشک و بلوط و جفت «۱» شود و این ناحیه به همین اسم و وضع ضمیمه ناحیه «باشت» گشته است.

هشتم: ناحیه لیراوی است که تاکنون به این اسم و وضع باقی است و شرح آن در این نزدیکی بیاید. و باید دانست که بعد از خرابی شهر ارجان در جانب میانه شمال و مشرق آن به مسافت نیم فرسخ شهری دیگر بر پا شده، مشهور به بهبهان گردید و چون بعد از خرابی شهر ارجان اهالی آن مانند ایلات در چادرهای ایلاتی منزل نمودند و اهل کوه گیلویه چادر سیاه را «بهان» گویند و در زمستان از باران و تابستان از آفتاب آزار می‌کشیدند، در این جای چند خانه از خشت و گل ساخته خود را آسوده داشتند و جمعی دیگر که هنوز در چادرها توقف داشتند، از خانه‌های خشتی جو یا شدند در جواب گفتند: به از بهان است پس به بهبهان شهرت یافت. عرض بهبهان از خط استوا ۳۰ درجه و ۵ دقیقه، طول آن از گری نیچ رصدخانه انگلستان ۵۰ درجه و ۲۸ دقیقه «۲»، انحراف قبله مسلمانی آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است. به مسافت ۴۶ فرسخ کاروانی از شیراز دور افتاده است و قصبه بهبهان را دو قسمت کرده، مجرای سیلاب زمستانه در میان آن دو قسمت گذاشته‌اند، آنچه در جانب شمال است آن را محله قنوت گویند و جنوبی را محله بهبهان و هریک از این دو محله را محلات دیگر باشد و شماره خانه‌های این دو محله از ۲۰۰۰ درب خانه بیشتر است و خانه حکومتی در محله بهبهان است و میانه اهالی این دو محل، رشته دشمنی استوار است.

مشهور است که یک نفر بهبهانی با جماعتی از اهل محله قنوت در سفر بصره بر یک کشتی بودند و در میانه بنای طوفان دریا گردید، اهل قنوت می‌گفتند یا علی غرقش کن یعنی یک نفر بهبهانی را. کسی پرسید که غرق آن یک نفر و غرق اهل قنوت با هم خواهد بود در جواب گفتند ماها خواهشمند هلاک بهبهانی هستیم اگرچه با او هلاک شویم.

و کلانتری و حکومت نواحی زیر کوه و پشتکوه این بلوک از سال ۱۰۹۰ و اند تا سال

(۱). جفت، ماده‌ای که در گیاهان سبز فراوان است و بخصوص در پوست ساقه گیاه، از جمله بلوط وجود دارد. (معین)

(۲). در جام جم، ص ۵۹۵: (عرض بهبهان ۳۰ درجه و ۳۰ دقیقه و طول آن ۵۰ درجه و ۳۰ دقیقه).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۷۵

۱۲۸۰ و اند در سلسله سادات طباطبائی بود و جد اعلائی آنها حضرت سید فقیه است و قبر آن جناب در بلده بهبهان زیارتگاه مردمان آن سامان است و اول کسی که از این سلسله در دایره امورات دیوانی درآمد: سلاله سادات میرزا حبیب الله طباطبائی است. در حدود سال ۱۰۹۰ و اند که حسین علی خان زنگنه والی و حکمران نواحی کوه گیلویه بود، کلانتری بهبهان و ضابطی حومه آن را به میرزا حبیب الله وا گذاشت و بعد از وفات او، خلف الصدقش میرزا قوام الدین بهبهانی در جای پدر قرار گرفت و در سال ۱۱۳۶ و ۷ [۱۱۳] چنانکه در گفتار اول این فارسنامه نگاشته گردید چندین بار سپاه افغان آمده، بهبهان را محاصره نموده، از اهتمام میرزا قوام الدین و مردانگی او کاری نکرده، باز گشتند و در همان زمان افغانی، باروئی محکم و بروجی بلند بر گرد بلده بهبهان کشید و چون محمد خان بلوچ به ایالت الکاء کوه گیلویه برقرار آمد و بعد از مدتی اعتنائی به احکام نادر شاه که در آن زمان او را طهماسب قلی خان نایب السلطنه می‌گفتند، نداشت و قاسم بیگ حاکم شوشتر را گرفته، حبس نمود و ابو الفتح خان نامی را از جانب خود والی شوشتر نمود و شیخ فارس آل کثیر عرب را به ایالت نواحی کوه گیلویه مقرر داشت و میرزا قوام الدین کلانتر به مآل اندیشی خود را از کارهای محمد خان بلوچ و شیخ فارس معاف بداشت، بلکه بنای مخالفت را با آنها گذاشت و حضرت پادشاه قهار نادر شاه افشار از بغداد به عزم تنبیه محمد خان به شوشتر آمد و ابو الفتح خان نایب محمد خان را بکشت و شهر شوشتر

را به تاراج حوادث داد و محمد خان از شوشتر و بهبهان جمعیتی را که داشت به شولستان ممسنی آورد و در نزدیکی «سرآب سیاه» شولستان در میانه دو کوه که معبر کاروان و مترددین است، سنگری بست و در پس سنگر نشست و حضرت نادر شاه از شوشتر به بهبهان آمد و کمال احترام را نسبت به میرزا قوام الدین به جا آورد و بر مناصبش بیفزود و او را در همه کارهای دیوانی کوه گیلویه مداخلتی تمام بداد و چون لشکر نادری به شولستان ممسنی رسید، محمد خان بلوچ قوت برابری را در خود ندیده، سنگر را گذاشته، فرار نمود و تاکنون دیوارهای آن سنگر به جاست و به سنگر نادری مشهور گشته است و بعد از وفات میرزا قوام الدین پسرش میرزا علی رضای بهبهانی به جای پدر نشست و چون نوبت سلطنت به حضرت کریم خان زند رسید، میرزا علی رضا از خدمات مرجوعه تقاعد نمود و همیشه چشم به راه اخبار فتح و فیروزی از جانب نواب شوکت دثار حضرت محمد حسن خان قاجار طاب ثراه داشت و چون از الطاف نواب کریم-خان مایوس بود به برج و باروی بهبهان مستظهر گردید و در سال ۱۱۷۰ نواب معزی الیه به عزم تسخیر بهبهان از شیراز حرکت فرمود و میرزا علی رضا والی کوه گیلویه در حصار بلده بهبهان متحصن گردید و چنانکه در گفتار اول این فارسنامه نگاشته شد رئیس علی رضای قنواتی که امین میرزا علی رضا بود، خیانت نمود، سه چهار برج سپرده خود را خالی نمود و لشکر کریم خان را راه بداد و بعد از فتح بهبهان حضرت کریم خان رئیس علی رضا را به لقب خانی سرافراز فرموده، او را حاکم زیر کوه از نواحی کوه گیلویه نمود و میرزا علی رضا را با عیال از بهبهان روانه شیراز داشت و مدتها توقف نمودند و میرزا علی رضا وفات یافت و علی رضا خان قنواتی در حکومت متمکن گردید و بعد از وفات او پسرش جعفر خان قنواتی به جای پدر نشست و سالها گذشت تا آنکه ابول خان کلانتر ایل طیبی کوه گیلویه به هواخواهی میرزا سلطان محمد خان پسر میرزا علی رضای بهبهانی چهار نفر تفنگچی روانه خدمت جعفر خان نمود و عریضه‌ای بدست

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۷۶

آنها داد و چون این چهار نفر عریضه را به جعفر خان دادند و شروع در خواندن آن نمود او را بکشتند و از پی کار خود رفتند و این خبر را در سال ۱۲۰۰ در شیراز به میرزا سلطان محمد خان رسانیدند و میرزای معزی الیه از شیراز وارد بهبهان گشته به حکومت نواحی پرداخت و در حدود سال ۱۲۱۳ حکومت کوه گیلویه به محمد حسین خان برادر کهنتر اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی وزیر اعظم برقرار گردید و بعد از ورود به بهبهان تمام امور حکومتی نواحی کوه گیلویه را به میرزا سلطان محمد خان وا گذاشت و به استراحت به عیش و عشرت پرداخت و در ماه ذی حجه سال ۱۲۱۵ که رشته بزرگی و ریاست از سلسله هاشمیه گسیخته گردید علی خان آقای قاجار از دارالخلافه طهران برای سیاست محمد حسین خان به بهبهان آمد و محمد حسین خان و میرزا سلطان محمد خان برای تنبیه اعراب شریفات در ناحیه زیدون توقف داشتند و علی خان آقا چون وارد زیدون گردید و داخل مجلس محمد حسین خان شد، فرمان مأموری خود را به میرزا سلطان محمد خان بداد و بی مهلت و درنگ، تمور آقاسی قاجار داماد علی خان آقا، از پشت سر با گلوله قره‌مینا، محمد حسین خان را بکشت و در بقعه امامزاده در قریه گاو کده زیدون مدفون گردید و قبرش تاکنون معروف است. پس تمام کارهای دیوانی کوه گیلویه به میرزا سلطان محمد خان قرار گرفت و در سال ۱۲۱۷ ایالت کوه گیلویه و بهبهان به صادق خان آقای قاجار قرار گرفت و صادق خان آقا، عاملی و پیشکاری خود را به میرزا سلطان محمد خان وا گذاشت و بعد از سالی، صادق خان آقا، بی‌اذن اولیای دولت قاهره، در قصبه ده دشت کوه گیلویه، میرزا سلطان محمد خان والی و میرزا اسمعیل خان برادرش و محمد طاهر خان، کلانتر طایفه بویر احمدی و شریف خان، کلانتر طایفه باوی را از حلیه بصر عاری نمود و بعد از اطلاع حضرت خاقان جم‌نشان، فتح علی شاه قاجار طاب ثراه بر این عمل ناشایسته، صادق خان آقا را از ایالت کوه گیلویه معزول فرمود و موجب و رسوم او را قطع نمود و ایالت کوه گیلویه را بتمامه به میرزا سلطان محمد خان ارزانی داشت و صادق خان آقا، بعد از این معامله روی خوش را ندید و در بقیه عمر به تنگی و سختی گذران نمود و در بیشتر سالها نقاب بیشرمی رازده به بهبهان آمده، در طی عذر خواهی، از احسان میرزا سلطان محمد خان بهره‌مند می گردید و بعد از وفات میرزا سلطان محمد

خان، خلف الصدقش میرزا منصور خان به جای پدر برقرار گردید و جمیع امور ولایتی را به برادر کهنتر خود میرزا قواما وا گذاشت و سالها بر این منوال گذشت و در سال ۱۲۳۷ نواب والا، حسین علی - میرزا فرمانفرما، ایالت کوه گیلویه را به نام فرزند ارجمند خود نجف قلی میرزا فرمود و او را ملقب به والی نمود و دختر نیک اختر میرزا منصور خان را در عقد ازدواجش در آورد و کلیه اختیار امورات نواب والی را در کف کفایت میرزا منصور خان وا گذاشت و بعد از چند سال نواب والی به هوای نفس بنای کاوش با میرزا منصور خان گذاشت و دست او را از کارها کوتاه نمود و میرزا منصور خان با عیال به شیراز آمده، توقف نمود و نواب فرمانفرما، مالیات دیوانی بلوک جره را برای مدد معاش او قرار داد و در سال ۱۲۴۹، باز ایالت کوه گیلویه به میرزا منصور خان قرار گرفت و در سال ۱۲۵۵ در بهبهان وفات یافت و خلف الصدقش میرزا سلطان محمد خان به جای پدر نشست و کارها را کما فی السابق در عهده عم ماجد خود میرزا قواما قرار داد و زمانی نگذشته که شیاطین انسی دوستی آنها را به دشمنی رسانیده، جنگها نمودند و مالیات دیوانی را در عهده تعویق انداختند و در سال ۱۲۶۵ عباس قلی خان لاریجانی وارد بهبهان گردید و فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۷۷

میرزا قواما را روانه طهران داشت و دست میرزا سلطان محمد خان را از کارها دور نمود و میرزا قواما در طهران وفات یافت و میرزا سلطان محمد خان، گاهی به ایالت و گاهی به نیابت از حاکم کوه گیلویه و گاهی به بیکاری، عمری را به سر رسانید و در سال ۱۲۸۷ در شیراز وفات یافت و از او سه نفر پسر باقی است:

میرزا مهدی خان و میرزا مصطفی خان و میرزا علی رضا خان. همه در عنفوان جوانی از کارهای دیوانی، برکناره‌اند و از نبره‌های میرزا منصور خان است: میرزا نصر الله خان و میرزا محمد حسن خان کلانتر. سالها به کلانتری قصبه بهبهان برقرار بود و از عهده لوازمش برمی آمد و از میرزا قوام الدین مشهور به میرزا قواما، برادر میرزا منصور خان دو نفر پسر باقی است: میرزا محمد رضا خان و میرزا ابو الحسن خان بهبهانی، میرزا محمد رضا خان چندی به عاملی و مدتی به پیشکاری کوه گیلویه برقرار بود و چندین سال است در شیراز به آسایش نشسته، از هر کاری برکناره است و او را دو نفر پسر است: میرزا آقا خان و میرزا ابو القاسم خان، در اوائل عمر باقیند و میرزا ابو الحسن خان را یک نفر پسر است: میرزا فتح الله خان، در اول سن تمیز و رشد است. اما سلسله علمای بهبهان: دامت برکاتهم، بر این وجه است:

اول آنهاست: امام اقدم و همام اعظم، ناصب ریات ملت بیضا، ناصر شریعت غرا، اعلم علماء مشارق و مغارب، مجتهد به استحقاق در جمیع مذاهب، حاوی اسالیب اصول [و] فروع، حافظ حدود معقول و مشروع، حامی بیضه دین، راعی حوزه شرع مبین: حجت اسلام و مسلمین، عالم سبحانی آقا باقر بهبهانی ابن عالم فاضل محقق مولانا اکمل الدین محمد اصفهانی، استاد علماء اصولیین این زمان است. در سال ۱۱۱۷ در اصفهان متولد گردید، پس مدتها در بلده بهبهان متوطن بود، پس به عتبات عالیات رفته، رونق بازار علماء اخباریین را شکسته، قواعد علم اصول فقه را محکم نموده، ترویج کلی فرمود که از زمان او تاکنون هر عالم اصولی خود را به نحوی به آن جناب انتساب دهد و در سال ۱۲۰۸ از کربلای معلی به جنت اعلی برفت و عمرش از نود سال بگذشت و اسامی کتب علمیه آن جناب [را] از یت شهرت، حاجت به نگارش نیست.

و از علمای بهبهان است: شمس مشارق معالی، تاج مفارق اعالی، مروج دین و مقوی شرع مبین، عالم صمدانی آخوند ملا محمد کاظم بهبهانی، در نشر علوم دینیه و فتاوی شرعیه، عمری را به پایان رسانید.

و خلف الصدقش: فاضل کامل ربانی حاجی آقا باقر بهبهانی به جای پدر والا گهر خود، در نشر علوم و فتاوی اشتغال دارد. و از اجله علمای بهبهان است: فرید زمان و وحید اوان، علامه دوران، فضائل شعار، اجتهاد دثار، نور حدقه سیادت و نور حدیقه سعادت: آقا سید اسمعیل بهبهانی. جد اعلاهی آن جناب، زاهد عابد سید عبد الله موسوی بحرینی، در زمان سلطنت نواب کریم خان زند، از بحرین به بهبهان آمده، رحل اقامت را افکنده، متوطن گردید و جماعتی از نسل او در بلده بهبهان باقی مانده‌اند و جناب آقا

سید اسمعیل، سالها متوقف در بهبهان بود پس به دار الخلافه طهران برفت و سالها متوطن گردید و در حدود سال ۱۲۹۰ و اند در طهران وفات یافت.

و خلف الصدقش: جناب مستطاب کمالات اکتساب، فرید زمان و وحید اوان، عالم

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۷۸

سبحانی سید عبد الله مجتهد بهبهانی در دار الخلافه طهران به افاده و افاضه علوم اشتغال دارد.

و از اجله علمای بهبهان است: جناب مستطاب، زیده اماجد سادات و قدوه اشراف عالی درجات، طره ناصیه سیادت، غره جبهه سعادت، اعلم علماء و افضل فضلاء، مجتهد الزمانی حاجی میر محمد صالح طباطبائی بهبهانی. در اصل از بنی اعمام میرزا سلطان محمد خان بهبهانی است. در مبادی زندگانی در خدمت جناب ملا محمد کاظم بهبهانی، تحصیل مراتب فقه و اصول نمود و در اماکن مشرفه، آن دو علم را تکمیل فرموده، به حلیه اجتهاد زیور یافت و سالهاست در بلده بهبهان به نشر علوم و فتاوی مشغول است. نزدیک به ۷۵ سال از سن شریفش گذشته است.

و ولد الصدقش: عالی جناب، کمالات اکتساب سید حسین در اوایل مراحل زندگانی است.

و از اشراف علمای بهبهان است: جناب مستطاب، علام فهام، مجتهد الزمانی آقا میر عبد الله حسنی حسینی بهبهانی و ولدان صدقش: عالی جنابان، فضایل اکتسابان: ید محمد حسن و سید اکبر. هر یک به زیور علم و فضل زینت یافته‌اند.

و سلسله موالی بهبهانی: ز قدیم تاکنون جماعتی بودند که به زیور علم و صلاح و کمالات و فلاح آراسته بودند از جمله آنهاست:

جناب کمالات اکتساب آخوند ملا علیرضا بهبهانی، تمام خطوط، خصوصا نسخ تعلیق را خوب می‌نوشت و در علم نجوم مهارتی تمام داشت و در تحریر و انشاء سرآمد اهل زمان خود بود و در سال ۱۲۸۷ وفات یافت.

و خلف الصدقش جناب فضیلت اکتساب: آخوند ملا آقا بابا نعم الخلف آمده، در تمامی کمالات، خصوصا در خط تحریر و علم انشاء و نجوم، اقتدا به والد خود نموده است و از جمله شعرای آنهاست:

آخوند ملا حامد بهبهانی. از متقدمین است و این شعر از اوست:

ما عذر آنکه بی تو چرا زنده مانده ایم خواهیم خواست از تو اگر مرگ امان دهد و دیگری ملا فاخر بهبهانی است و این شعر از اوست:

باز از شراب غیر برافروختی چراما را به آتش دگری سوختی چرا و میرزا قواما که شرح حالش گذشت گاهی شعری انشاء نموده است و این دو بیت از اوست:

تا عشق یار در سر و دل در هوای یارراه خیال غیر، دل از هر طرف بیست

امشب که سنگ فتنه سر محتسب شکست ساقی بیار باده که شد روز می پرست و از شعرای بهبهان، ملا ساکت بهبهانی است. در منادمت میرزا قواما بود و این بیت از اوست:

آشنا با جان شدن بیگانه از جانان، خطاست هر که از جان گشت بیگانه، به جانان آشناست و میرزا محمد رضا خلف الصدق میرزا قوامای بهبهانی، گاهی شعری می‌گوید و از اوست:

جفا برون مبر از حد و جور کمتر کن که آه خسته دلان بی گمان اثر دارد

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۷۹

و چنانکه نگاشته گردید، در زمان آبادی شهر ارجان توابع آنرا یعنی تمامی کوه گیلویه بر ۸ ناحیه قسمت بود و بعد از خرابی آن و آبادی بلده بهبهان، ایلات الوار کوه گیلویه، اسامی و حدود قدیمی آنها را بر هم زده، هر طایفه به اندازه زور بازوی خود، مسافتی از دشت و کوهستان را تصاحب کرده، نامی تازه بر آنها گذاشته‌اند، پس لازم آمد که اسامی ایلات کوه گیلویه را شمرده، پس محال

متصرفی آنها و نام قصبه هر محلی نگاشته شود و تفصیل مراتب بر این وجه است که:

«الوار» جمع «لر» به ضم لام و سکون راء مخففه است و جماعت صحرا نشین کوه گرد فارسی زبان را «لر» گویند و «لر» در مملکت فارس بر دو قسم است: یکی لر ممسنی که شرح حال آنها بیاید و دیگری لر کوه گیلویه که بر ۳ ایل قسمت شده‌اند و مردم هر طایفه مانند مردمان دشتستان جز کلاتر و بزرگ خود را نخواهند و در اطاعت دیگری در نیایند:

اول: ایل آقاجری است و آنها را از چندین طایفه ترک و تاجیک و لر انتخاب کرده، همه را آقا جری گویند و شماره خانه‌های آنها در قدیم از سه چهار پنج هزار می‌گذشت و اکنون نزدیک به ۸۰۰ خانوار می‌شوند و بر چندین تیره قسمت شده، هر یکی را نامی علیحده است، مانند: افشار و بگدلی و تیلکو و جامه بزرگی و جغتائی و داودی و شعری و قره‌باغی و گشتیل و لر زبان و تمامی آقا جری در تابستان و زمستان از اکناف حومه بهبهان که گرمسیری سخت است بیرون نروند. در زمستان در چادرهای سیاه بیابانی توقف کنند و در تابستان در کناره‌های رودخانه کردستان بهبهان رودخانه خیر آباد بهبهان، خانه‌ها را از شاخ و برگ بید ساخته، منزل نمایند و مال دیوان خود را از مواشی گاو و گوسفند و گاو میش دهند و در کناره ماهور و تلال حومه، زراعت دیمی نمایند و چون تصرفی در دهات حومه بهبهان ندارند ناحیه را به اسم ایل آقا جری نگفته‌اند.

دویم: از سه ایل، الوار کوه گیلویه را ایل باوی گویند، اصل آنها از عرب باوی اهواز است که به ناحیه «باشت» و ناحیه «کوه مره» کوه گیلویه آمده، این دو ناحیه را تصاحب نموده هر دو را ناحیه باوی گویند و شماره خانه‌های باوی که صحرا نشینند از ۱۵۰۰ بگذرد و در زمستان در چادرهای سیاه و در تابستان در خانه‌های خاشاکی در بیابانها توقف کنند و بر چندین تیره قسمت شده‌اند مانند: تیره علی شاهی و گشین و موسائی و بر آفتابی و قلعه‌ای که آنرا «عمله» نیز گویند و زبان این تیره‌ها همه مانند زبان سایر الوار باشد و آنچه از بومی قدیم ناحیه باشت کوه و کوه مره باقی مانده‌اند در دهات این ناحیه که شرح آنها بیاید توقف دارند.

سیم: از ایلات الوار کوه گیلویه ایل جاکلی است و این ایل دو قسمت گشته: یکی را چهار بنیچه و دیگری را لیراوی گویند و «بنیچه» جمعی را گویند که بر املاک و مردمان پیشه کار بندند و چهار بنیچه چهار ایل باشند: بویر احمد و چرام و دشمن زیاری و نوئی، و هریک از این چهار ایل چندین محل از کوه گیلویه را تصاحب نموده، هریک ناحیه‌ای به اسم آن ایل شهرت یافته است که شرح هر ناحیه‌ای به این نزدیکی بیاید.

اما لیراوی بر دو قسم شده یکی را لیراوی دشت که در دهات ناحیه لیراوی مسکن دارند و شرح آن بیاید و دیگری لیراوی کوه که بر چهار ایل قسمت گشته است: بهمنی و شیر علی و طیبی و یوسفی و ایل «شهرئی» شاخه‌ای از ایل شیر علی است و هریک از این

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۸۰

ایلات که ناحیه‌ای به اسم او شهرت یافته یا ناحیه‌ای را در تصرف ندارد، اسامی آنها به ترتیب حروف، پس قصبه آن ناحیه و نسبت آن قصبه به بهبهان و دهات آن ناحیه و نسبت آن دهات به قصبه آن ناحیه نگاشته شود:

ناحیه باوی: همان ناحیه «باشت» است به ضمیمه ناحیه کوه مره که ذکر درازا و پهنا و حدود و نسبت آن به بهبهان در ذیل شرح ۸ ناحیه قدیم کوه گیلویه نگاشته گردید و در سال ۱۱۷۳ حضرت کریم خان زند، حکومت نواحی تمام چهار بنیچه و طیبی و بهمنی و یوسفی را به هیبت الله خان باوی پسر مسیح خان باوی، عنایت فرمود و بعد از وفات هیبت الله خان، پسرش محمد تقی خان باوی کلاتر ناحیه باوی و باشت گردید و بعد از وفات او پسرش شریف خان باوی به جای پدر نشست و در سال ۱۲۱۷ صادق خان آقای قاجار، او را کور نمود و بعد از وفات شریف خان، پسرش الله کرم خان باوی به کلاتری ناحیه باوی برقرار گردید و در سال ۱۲۷۳ خدا کرم خان بویر احمدی که شرح حالش بیاید، به اجازه دیوانیان حیلتی برانگیخت و به ظاهر با الله کرم خان باوی، طرح دوستی بریخت و درآمد و شد را که سالها بسته داشتند، باز نمودند و خدا کرم به خانه الله کرم خان آمد و به موافقت با او به عزم بهبهان حرکت نمودند و در میانه راه که سواره می‌رفتند و الله کرم بی‌خبر بود، چهار نفر از طایفه بویر احمد از پشت سر درآمد، الله کرم

خان و محمد علی خان پسر او را به گلوله تفنگ بکشتند و تمام طایفه باوی را غارت نمودند و خدا کرم با نیل مقصود عود به منزل خود نمود و بعد از این واقعه، کلانتری باوی، به شهباز خان باوی پسر الله کرم خان قرار گرفت و بعد از وفات شهباز خان، حسین قلی خان باوی پسر محمد علی خان پسر الله کرم خان به کلانتری باوی برقرار گشته، تاکنون برقرار است و ناحیه باشت و باوی مشتمل است بر ۳۸ قریه خراب و آباد «۱»:

- امیر شیخ: فرسخی کمتر شمالی «باشت» است.
 انا: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «باشت» است.
 باشت: همان قصبه این ناحیه است.
 پریرزه: ۴ فرسخ و نیم مغرب «باشت» است.
 قریه پشت کوه: ۲ فرسخ و نیم جنوبی «باشت» است.
 پیچاب: ۵ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «باشت» است.
 بیدک: ۴ فرسخ شمالی «باشت» است.
 تکیه: ۲ فرسخ بیشتر شمال «باشت» است.
 چار راه «۲»: فرسخی بیشتر شمالی «باشت» است.
 چال موره: ۲ فرسخ مشرقی «باشت» است.
 خان حماد: ۲ فرسخ مغربی «باشت» است.
 دمیه: ۲ فرسخ بیشتر شمال «باشت» است.
 دو گنبدان: ۸ فرسخ مغربی «باشت» است.
 دولیاری: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «باشت» است.

(۱). (مشتمل بر ۴۲ قریه که ۱۶ قریه در جلگه و بقیه در کوهستان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۶

(۲). (چهار راه گشین). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۸۱

ده بزرگ: ۳ فرسخ و نیم شمال «باشت» است. از سال ۱۲۳۵ اهل قریه ده بزرگ دو خانوار سه خانوار، بتدریج از کوه گیلویه به شیراز آمده، در خارج دروازه اصفهان هریک خانه محقری از گل و چینه ساخته، متوطن گشتند و بازماندگان آنها به پیشانیان پیوستند و نزدیک به ۱۵۰ خانوار شدند و اکنون قریه معتبری گشته، محله‌ای از شیراز شده و آن را به مناسبت، باز، ده بزرگ گویند.
 ده بید: ده فرسخ میانه شمال و مغرب «باشت» است.

دیل: قصبه کوه مره است، ۱۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «باشت» است.

شاه بهرامی «۱»: ۸ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «باشت» است.

شمس الدین عرب: ۱۲ فرسخ مغربی «باشت» است.

شوش «۲»: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «باشت» است.

شیاس: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «باشت» است.

شیخ جلیل: ۵ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «باشت» است.

شیخ خواجه: ۵ فرسخ مغرب «باشت» است.

فتح: ۷ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «باشت» است.

کازمان: فرسخی کمتر شمالی «باشت» است.

گشین: ۲ فرسخ شمالی «باشت» است.

گناوه: ۸ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «باشت» است.

گنجگان: ۵ فرسخ مغربی «باشت» است.

گوهر کان: ۴ فرسخ و نیم شمال «باشت» است.

کهکو: ۷ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «باشت» است.

لاز: ۷ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «باشت» است.

لیرستان: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «باشت» است.

لیشتر «۳»: ۱۳ فرسخ مغربی «باشت» است.

مارین «۴»: ۱۱ فرسخ میانه شمال و مغرب «باشت» است.

نارستان: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «باشت» است.

نارک: ۴ فرسخ مغرب «باشت» است.

نما: ۶ فرسخ و نیم مغربی «باشت» است.

نیم دور: ۹ فرسخ میانه شمال و مغرب «باشت» است.

ناحیه بویر احمد از چهار بنیچه: از طایفه جاکلی کوه گیلویه. طایفه بویر احمد، ناحیه تل خسروی و چند محل از ناحیه بلاد شاپور و ناحیه «رون» را متصرف شده، تمامی آنها به ناحیه بویر احمد مشهور گشته است و این ناحیه میانه شمال و مشرق بهبهان است و درازی

(۱). (شاه بهرام). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۸.

(۲). (شوش). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۸.

(۳). از توابع بویر احمد گرمسیر، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۸.

(۴). از توابع بویر احمد گرمسیر، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۸۲

محالی را که از بلاد شاپور که از گرمسیرات «پشتکوه» است برای قشلاق زمستانه گرفته‌اند از قریه «آرو» تا «ور کوهک» ۶ فرسخ، پهنای آن از «خرکده» تا «سوزگان»، ۳ فرسخ، قصبه این محال قریه «آرو» است، ۸ فرسخ از بلده بهبهان دور افتاده است و درازی محالی را که از ناحیه تل خسروی و ناحیه «رون» تصاحب نموده و بیلاق تابستانه خود قرار داده‌اند از قریه «بابکان» تا قریه «شیخ سرکه»، ۱۲ فرسخ، پهنای آن از «گنجه» تا قریه «سادات»، ۸ فرسخ است و قصبه این محال قریه «دراهان» است، ۲۲ فرسخ از بلده بهبهان دور افتاده است و تمام این محال بیلاق سردسیر است و کوهستان و اگر زراعتی کنند باید تخم آنرا در ماه سنبله زرع نمایند و در ماه اسد سال دیگر درو کنند و میانه محال بیلاقی بویر احمد و قشلاقی آنها، ۹ فرسخ است که در تصرف طایفه چرام است و طایفه بویر احمد نزدیک به ۲۰۰۰ خانوار [دارد] و تیره‌های «۱» آن بر این قرار است: آقائی، اردشیری «۲»، اولاد میرزا علی، بابا ملکی، باده لونی، باتولی، برآفتابی، تاس احمدی، تامرادی، جلیل خلیلی، سر کوهک، شیخ مموم، عباسی، گودرزی، نگین تاجی، مشهدی. کلاتر و بزرگ بویر احمد از تیره اردشیری است، در زمان سلاطین زند هادی خان بویر احمدی به کلاتر این ناحیه و

چندی به ضابطی طوائف چهار بنیچه برقرار بود و بعد از وفات او پسرش محمد طاهر خان به جای پدر نشست و چنانکه نگاشته گردید، در سال ۱۲۱۷، صادق خان آقای قاجار، او را کور نمود و سالها در کوری زندگانی داشت و در زندگی خود، ناحیه بوی احمد را دو قسمت نمود آنچه را از بلاد شاپور [در] تصاحب داشت به علی محمد خان پسر بزرگتر خود وا گذاشت و به این اندازه از تیره‌های بوی احمد، ضمیمه این محال نمود و آنچه را از ناحیه تل خسروی و ناحیه رون متصرف بود به عبد الله خان و خدا کرم خان پسران کوچکتر خود سپرد و به این اندازه از تیره‌های بوی احمد ضمیمه نمود و شرط فرمود که هیچیک از این پسرها، در تصرفی دیگری مداخلت ننمایند، پس ابواب جمعی علی محمد خان را بوی احمد گرمسیری و متصرفی عبد الله خان و خدا کرم را بوی احمد سرحدی گفت و تاکنون تیره‌های بوی احمدی بر این قرار باقی‌اند و بعد از وفات علی محمد خان، حسین خان بوی احمدی به جای پدر برقرار است و شرح متصرفی او از بلاد شاپور به این نزدیکی بیاید و بعد از وفات عبد الله خان، برادر کهرش خدا کرم خان بوی احمدی به جای او نشست و سالها به کلانتری باقی بود و در سال ۱۲۸۹ محمد حسین خان و ولی خان پسران خدا کرم بر پدر خود شوریده، او را آواره بلاد و محتاج عباد نمودند و محمد حسین خان خیری از زندگانی ندید [و] در میانه بوشهر و برازجان با اسب سواری خود غلطید و از گلوله تفنگ خود کشته گشت و تاکنون ولی خان به کلانتری باقی است. و محالی که از بلاد شاپور در تصرف طایفه بوی احمد گرمسیری آمده و قصبه آنرا «آرو» قرار داده‌اند ۲۰ قریه [است] که بیشتر آنها خراب است:

آب شیرین «۳»: ۲ فرسخ شمالی «آرو» است.

(۱). در متن: (تیرها).

(۲). در متن: (ارده شیری).

(۳). (آب چیرک؟). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۸۳

آرو: همان قصبه این محال است.

برهان: ۳ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «آرو» است.

بلزبیشه: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «آرو» است.

بویری: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «آرو» است.

بی منجگان: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «آرو» است.

جاک: ۱ فرسخ و نیم بیشتر میانه جنوب و مغرب «آرو» است.

خرکده: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «آرو» است.

دره شور: ۲ فرسخ و نیم شمالی «آرو» است.

سناگون: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «آرو» است.

سوزگان: فرسخی مغربی «آرو» است.

سولک «۱»: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «آرو» است.

فیل‌گاه: ۴ فرسخ و نیم شمال و مغرب «آرو» است.

قلعه دز: ۱ فرسخ بیشتر میانه شمال «آرو» است.

گرده: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «آرو» است.

کلپان: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «آرو» است.
 گلگه پهن: ۱ فرسخ شمالی «آرو» است.
 کمبوس: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «آرو» است.
 نازکان: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «آرو» است.
 ور کوهک: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «آرو» است.
 و محالی که از ناحیه «تل خسروی» و «رون» در تصرف طایفه بویر احمدی سرحدی درآمده، قصبه آنرا «دراهان» «۲» گفته‌اند ۴۲
 قریه «۳» [است] که بیشتر آنها خرابست:
 آب گرمان «۴»: فرسخی جنوبی «دراهان» است.
 بابکان: ۴ فرسخ جنوب «دراهان» است.
 باغ ملک: ۲ فرسخ و نیم جنوبی «دراهان» است.
 پدوان: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «دراهان» است.
 پراشکفت: ۳ فرسخ جنوبی «دراهان» است.
 براق: ۴ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «دراهان» است.
 بلوط کاران: ۲ فرسخ جنوبی «دراهان» است.
 چنار: ۲ فرسخ و نیم مغربی «دراهان» است.
 جوزار: ۲ فرسخ بیشتر میانه مغرب و جنوب «دراهان» است.
 جوکار: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «دراهان» است.

(۱). (صولک). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۹.

(۲). (دروهان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۰.

(۳). دارای ۱۱۳ ده است. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۰.

(۴). (آب گرمک). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۸۴

چیتو «۱»: نیم فرسخ جنوبی «دراهان» است.

دراهان: همان قصبه این محال است. در ملتقای دو رودخانه چنار و صالحان افتاده است.

دلی گردو «۲»: ۷ فرسخ شمالی «دراهان» است.

دورود: ۸ فرسخ شمالی «دراهان». در ملتقای رودخانه تل خسروی و رودخانه فلارد افتاده است.

ده براهیم: ۴ فرسخ شمالی «دراهان» است.

ده ملا غلام: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دراهان» است.

دیلکان: ۳ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «دراهان» است.

رودشتی: ۷ فرسخ شمالی «دراهان» است.

سادات «۳»: ۴ فرسخ و نیم مغربی «دراهان» است.

سراب تابه: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دراهان» است و از این سرآب بیشتر از ۲۰ سنگ آسیاب گردان آب دارد.

سفیددار: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دراهان» است.

سقاوه: ۳ فرسخ مغربی «دراهان» است.

شاه قاسم: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دراهان» است.

شرف آباد: ۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دراهان» است.

شیخ سرکه: ۷ فرسخ و نیم، میانه شمال و مغرب «دراهان» است.

صالحان: ۲ فرسخ جنوبی «دراهان» است. نگارنده این فارسنامه ناصری به شهادت نواب اشرف والا، احتشام الدوله، سلطان اویس میرزا دام اقباله به کرات از عموم اهالی این محال شنیده است که اگر سگی بر کبکهای کوهستان صالحان و بلوط کاران و فیروز آباد که ۳ قریه متجاورند، حمله کند، کبکها از زمین بر درخت نشینند و به آشفستگی و تحیر به جانب آن سگ نگاه کنند و تا سگ ایستاده است، از صدای تفنگ، رم نکنند و باشد که چهار پنج کبک به گلوله تفنگ از درخت بیفتند و باقی همچنان نشسته باشند. با آنکه کبک جای دیگر بر درخت نشینند و از صدای تفنگ رم کنند، سبحان من تحیر فی خلقه العقول.

فیروز آباد: ۲ فرسخ و نیم جنوبی «دراهان» است.

قریه سادات: همان سادات است.

گرگک: فرسخی مشرقی «دراهان» است.

کره: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «دراهان» است.

گنجه: قصبه قدیم ناحیه «تل خسروی» است. ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دراهان» است.

(۱). (چیتاب). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۰.

(۲). دلی گرد و علیا و سفلی. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۰.

(۳). (ساران). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۸۵

گیسار: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «دراهان» است.

لب آب: ۶ فرسخ مغربی «دراهان» است.

لما: ۵ فرسخ شمالی «دراهان» است.

لواب: همان «لب آب» است.

مارگان «۱»: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «دراهان» است.

محمد قلی: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «دراهان» است.

محمود آباد: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دراهان» است.

ملا غلام: همان ده ملا غلام است.

منج: ۹ فرسخ شمالی «دراهان» است.

منگر «۲»: ۲ فرسخ شمالی «دراهان» است.

مهریان: ۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دراهان» است.

نارمه: ۹ فرسخ بیشتر شمال «دراهان» است.

نرم آب: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «دراهان» است.

یاسیج: ۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دراهان» است.

ناحیه چرام از چهار بنیچه از طایفه جاکی کوه گیلویه. این طایفه، چندین محل از ناحیه بلاد شاپور و ناحیه «رون» کوه گیلویه را تصاحب نموده و این محال به ناحیه چرام مشهور گشته، میانه شمال و مشرق بهبهان افتاده است و درازی آن از قریه «بابا یاری» تا قریه «تل گرد» ۸ فرسخ، پهنای آن از کوه «ساورز» تا «باغستان گشتاسپ» ۳ فرسخ است. قصبه آن ناحیه «تل گرد» است، ۱۰ فرسخ از بهبهان دور افتاده است و این محال آنچه از ناحیه «رون» است همه سردسیر و آنچه از ناحیه بلاد شاپور است همه گرمسیر [است] و اسامی تیره‌های طایفه چرام بر این وجه است:

بگلر، بناری، پروخوری، تارمونی، حسام بهاء الدینی، دیلگون، شیخ گلبار، گشتاسپ، کمان کشی، مسیح شاهی.

و شماره خانوارهای طایفه چرام به ۶۰۰، ۷۰۰ نرسد و کلانتر و بزرگ چرام از تیره بگلر است و این ناحیه مشتمل است بر ۱۵ قریه و بیشتر آنها خراب است «۳»:

آرند: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «تل گرد» است.

الغ چین سفلی «۴»: به مسافت کمی مغربی «تل گرد» است.

الغ چین علیا: به مسافت کمی میانه شمال و مغرب «تل گرد» است.

بابا یاری: ۸ فرسخ مشرقی «تل گرد» است.

باغستان گشتاسپ: ۸ فرسخ مشرقی «تل گرد» است.

(۱). (مارجان). جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۲.

(۲). (موگر). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۲.

(۳). (دارای ۲۳ قریه است که ۱۳ قریه آن در جلگه و ۱۰ قریه آن در کوهستان واقع است). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۶.

(۴). (الفتحین سفلی و علیا). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۸۶

بلوک نشینان: فرسخی جنوب «تل گرد» «۱» است، در قدیم بساتین اهالی قصبه «ده دشت» بود به مسافت ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «ده دشت» است. در دامنه کوهی افتاده، چندین چشمه آب شیرین گوارا در میانه این بساتین جاری است و به این سبب درختهای تنومند خرم میوه‌دار و بی‌میوه فراوان دارد لیکن میوه‌های آنها لطافتی ندارد و بسیار کوچک است. بعد از خرابی ده دشت به مرور دهور، درختهای اصلی این بساتین تمام شد و از هسته میوه‌های آنها درختی بر پا گشت و مشهور است که ثمر درخت از هسته روئیده نانجیب افتد و این بساتین از بسیاری درخت و نیزار جنگلی گشته که از همه‌جای آن عبور ممکن نشود و درازا و پهنای آن نزدیک به نیم فرسخ در نیم فرسخ می‌شود.

بیشه نشینان: همان بلوک فشیان است.

بتسی: ۷ فرسخ و نیم مشرق «تل گرد» است.

تنبی «۲»: ۱ فرسخ میانه شمال و مغرب «تل گرد» است.

دولت آباد: ۸ فرسخ مشرق «تل گرد» است. در سال ۱۲۹۱ نواب اشرف والا، احتشام الدوله، سلطان اویس میرزا قاجار، برای نشیمن تابستانه خود، خانه وسیعی از گچ و سنگ بساخت و از چوب چنارهای تنومند خدا آفرین که در کناره رودخانه طسوج روئیده، آنها را پوشش فرمود و حمامی در کمال تنقیح و حوض بزرگ و باغچه‌های پر از گل و ریاحین در آن عمارت، احداث نمود و نامش را

«دولت آباد» گذاشت. پس هریک از همراهان نواب معزی الیه در گرد آن خانه عمارتی بساخت و صورت آبادی بهمرسانید و از اول ماه جوزا تا آخر ماه میزان در آن عمارتها منزل می نمودند و به این وسیله شوریدگیهای پشتکوه و الوار را آرام می فرمود و تاکنون به آرامی باقی است و «دولت آباد» به مسافت ۲۰۰ ذرع میانه شمال و مغرب «شیخ گلبار» است که به این زودی نگاشته گردد.

ریمان‌دان: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «تل گرد» است.

شمال: نیم فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «تل گرد» است.

شیخ حسین: نیم فرسخ کمتر شمال «تل گرد» است. مزار یکی از مشایخ در این قریه است.

شیخ گلبار: ۸ فرسخ مشرق «تل گرد» است. قبر یکی از مشایخ است. مشهور است که چون این شیخ بزرگوار، وارد این محله گردید و بنای هدایت اهالی آن را گذاشت مردمان طلب کرامتی از او نموده، با آنکه در فصل زمستان بود یک خرمن گل از هوا بر شیخ و همراهان او بارید و از آن روز او را «شیخ گلبار» گفتند.

طسوج: همان «تسی» است.

گلبار: همان «شیخ گلبار» است.

مونجر: فرسخی شمال «تل گرد» است.

مونگر: همان «مونجر» است.

(۱). از دهات دهستان چرام. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۶.

(۲). (تمبی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۸۷

نرم آب: ۲ فرسخ کمتر میانه جنوب و مغرب «تل گرد» است.

ناحیه دشمن زیاری از چهار بنیچه از طایفه جاکلی کوه گیلویه: طایفه دشمن زیاری، چندین محل از ناحیه بلاد شاپور و ناحیه «رون» کوه گیلویه را تصاحب کرده، آنها را ناحیه دشمن زیاری گفتند و این ناحیه میانه شمال و مشرق بهبهان است. درازی آن از «مورزد» تا «قلعه گل» ۸ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ، ۳ فرسخ نگذرد و قصبه این ناحیه «قلعه گل» است. ۱۲ فرسخ از بلده بهبهان و ۴ فرسخ از قصبه ده دشت، دور افتاده است و طایفه دشمن زیاری نام دو طایفه است آنچه که در نواحی شولستان ممسنی توقف دارند آنها را دشمن زیاری ممسنی گویند و شرح حال آنها در عنوان ممسنی بیاید و آنچه در کوه گیلویه توقف دارند آنها را دشمن زیاری کوه گیلویه گویند و دشمن زیاری کوه گیلویه دو قسمت شده: یکی را الیاسی و دیگری را گشتاسی گویند و هریک چندین تیره گشته‌اند مانند باور دیناری، بویری، سلطانی، سودیناری، شیر محمدی، قلندری. این ۶ تیره از الیاسی است و میر احمدی، از گشتاسی است و کلانتری دشمن زیاری، در قدیم از تیره شیر محمدی بود و شماره تمام این تیره‌های دشمن زیاری از ۴۰۰ خانوار نگذرد و در دولت نادر شاهی محمد خان گشتاسی دشمن زیاری کلانتر این ناحیه و ضابط تمام چهار بنیچه جاکلی کوه گیلویه بود و خانه‌ای عالی در قصبه ده دشت بساخت و سالها به بزرگی گذرانید و تاکنون آن خانه و توابع آن برای استحکامی آن از گچ و سنگ، باقی است و بعد از وفات محمد خان گشتاسی، کلانتری این ناحیه به فریدون خان الیاسی قرار گرفت و بعد از وفات او پسرش جمشید خان به جای پدر نشست و بعد از وفات او پسرش رستم خان دشمن زیاری به کلانتری برقرار گردید و تاکنون باقی است.

و این ناحیه مشتمل است بر ۱۰ قریه:

آب ریز «۱»: ۲ فرسخ بیشتر میانه مشرق و شمال «قلعه گل» است.

چار راه: ۳ فرسخ مشرقی «قلعه گل» است.

دلی کما: ۶ فرسخ میانه شمال و مشرق «قلعه گل» است.

سبزه میر: ۷ فرسخ میانه شمال و مشرق «قلعه گل» است.

شیخ عباس: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «قلعه گل» است.

قلعه گل: همان قصبه ناحیه دشمن زیاری است.

قلعه کلات: فرسخی مغربی «قلعه گل» است.

گچی: ۱ فرسخ بیشتر، شمالی «قلعه گل» است.

کلات: همان قلعه کلات است.

گل اسفید: ۶ فرسخ کمتر میانه شمال و مشرق «قلعه گل» است.

مورزد: ۱۰ فرسخ میانه شمال و مشرق «قلعه گل» است.

ناحیه ده دشت: در قدیم این ناحیه را بلاد شاپور می گفتند و چون الوار کوه گیلویه، توابع بلاد شاپور را در میانه خود قسمت نمودند، چند قریه را باقی گذاشتند و اکنون آنها را ناحیه «ده دشت» گویند میانه شمال و مشرق بلده بهبهان، درازی آن از «دزک» تا «سرمور»

(۱). (آب ریزک). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۸۸

۳ فرسخ بیشتر، پهنای آن از «آزادگان» تا قریه «بوا» ۲ فرسخ است. هوای این ناحیه مانند داراب و کازرون است و نخل و نارنج را به خوبی پروراند و چند درخت نخل کهنه باقی مانده است و صحرای ده دشت آکنده از درخت کنار است. کشت و زرع این ناحیه دیمی است و قصبه آن را نیز «ده دشت» گویند، ۸ فرسخ از بهبهان دور است، نزدیک به ۲۰۰۰ درب خانه دارد که سالها بی اهل بود و چون تمام عمارات ده دشت را از گچ و سنگ ساخته اند، تمام خانه‌های آن ایستاده است و آب خوردن تمام اهالی ده دشت از گاوچاه مشهور به «دلاور» است و تاکنون آن گاوچاه باقی است و آبی شیرین و گوارا دارد و آب چاه خانه‌ها تلخ و شور و ناگوار است و در قصبه ده دشت مانند شهرهای بزرگ، مسجد جامع و چندین مسجد دیگر و حمام بزرگ و کوچک و بازارها و کاروانسراهای مرغوب تاجرنشین بود و تاکنون خالی از اهل باقی است و بیشتر عماراتش محتاج به تعمیر نیست و در جانب مشرقی آن مدرسه وسیعی بود که اکنون بیشتر حجراتش خراب است و برای آنکه این قصبه در میانه سه شهر شیراز و اصفهان و شوشتر افتاده و قرب جوار به دریای فارس دارد، کاروانها، متاع هندوستان و فرنگستان را وارد ده دشت کرده، برای تجارت حمل اطراف می نمودند و دوری ده دشت از شیراز ۴۵ فرسخ و از اصفهان نزدیک به ۵۰ فرسخ و از شوشتر، باز نزدیک به ۵۰ فرسخ و از بندر دیلم ۱۸ فرسخ است و در زمان آشفستگی سلسله سلاطین زندیه، الوار چهار بنیچه کوه- گیلویه، این قصبه معمور را غارت کرده، اهالی آن را متفرق نمودند و برای آنکه در شهرها معامله داد و ستد داشتند، هر کس به مناسبتی در شهری قرار گرفت و در کمتر شهری است از ایران که جماعتی از تجار ده دشت متوطن نباشند چنانکه ذکر طایفه‌ای از آنها در ذیل عنوان محله سرباغ شیراز گذشت و در سال ۱۲۸۱ که ایالت کوه گیلویه به نواب اشرف والا احتشام الدوله سلطان اویس میرزا قاجار قرار گرفت، در تمام قصبه ده دشت ساکن داری و نافخ ناری نبود و از اهتمام نواب معزی الیه تا سال ۱۲۸۵ نزدیک به ۵۰۰ خانوار در ده دشت مسکن نموده، بنای تجارت را گذاشتند و چندین کاروان متاع هندوستان را به اصفهان رسانیدند و در سال ۱۲۹۱ که باز عود به ایالت

فرمود این قصبه را ویرانه دید، پس به اهتمام تمام تا سال ۱۲۹۸ باز صورت آبادی گرفت و بعد از آن خبری نیست. و ناحیه ده دشت مشتمل است بر ۱۴ قریه که بیشتر آنها خراب است «۱»:

ازرکان «۲»: فرسخی میانه جنوب و مشرق «ده دشت» است.

پشت پر: نیم فرسخ جنوبی «ده دشت» است.

بوا: فرسخی بیشتر مغربی «ده دشت» است.

چارمه: فرسخی مغرب «ده دشت» است. آب این قریه از چشمه شیرین و بسیار گواراست.

چاه بردی: فرسخی جنوبی «ده دشت» است.

چنگلوا: ۱ فرسخ و نیم شمال «ده دشت» است.

دزک: ۲ فرسخ شمال «ده دشت» است.

(۱). (دارای ۳۷ قریه است که ۱۸ قریه در جلگه و گرمسیر و ۱۹ قریه کوهستانی و معتدل). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۷.

(۲). (آدرکان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۸۹

دست خضر: نیم فرسخ میانه شمال و مشرق «ده دشت» است.

ده دشت: همان قصبه این ناحیه است.

راک: ۲ فرسخ شمالی «ده دشت» است.

روشن آباد: ۱ فرسخ و نیم مغربی «ده دشت» است.

سرپر: به مسافت کمی جنوبی «ده دشت» است.

سرمور: ۲ فرسخ مغربی «ده دشت» است.

سنقر آباد: همان «چنگل وا» است.

صنقر آباد: باز همان «چنگل وا» است.

لوادر: فرسخی کمتر شمال «ده دشت» است.

ناحیه نوئی از چهار بنیچه از طایفه جاکلی کوه گیلویه: این طایفه مانند طوایف دیگر جاکلی، چند محل از ناحیه «رون» و چند محل از ناحیه بلاد شاپور [را] تصرف نموده‌اند و این محال به ناحیه «نوئی» شهرت یافته است و این ناحیه میانه شمال و مشرق بهبهان است. درازی آن از صحرای «جوخانه» تا قریه «تولیان» ۷ فرسخ و پهنای آن از قریه «سرفاریاب» تا قریه «گوشه» ۳ فرسخ است و ۵ قریه دیگر در کنار رودخانه خرسان در تصرف ایل نوئی است و درازی آنها ۴ فرسخ و پهنای آنها از نیم فرسخ نگذرد و اسامی [آنها] بر این وجه است:

پوله و چاین و ده‌زیرنا و ده‌ماشمی و رندقلندری و این ۵ قریه هوائی در کمال اعتدال دارد و محال دشمن زیاری، میانه ناحیه نوئی و این ۵ قریه افتاده است و اسامی تیره‌های ایل نوئی از این قرار است:

پایی، جلاله، دره‌موردی، دلاوری، زنگنه، زیلوئی که مسکن آنها در ۵ قریه کنار رودخانه خرسان است شیخ تیراوغان، شیخ هابیل، محمود شاهی، مهوینی و قصبه و کلانتر نشین این ناحیه «پلی» است. ۹ فرسخ از بهبهان و یک فرسخ از ده‌دشت دور است و کلانتر آن در اواخر سلاطین زندیه هادی خان نوئی از تیره محمود شاهی بود و بعد از وفات او پسرش محمد شفیع خان نوئی به جای پدر

نشست و در حدود سال ۱۲۴۰ تا ۴۸ [۱۲] ضابطی طوایف چهار بنیچه جاک، به محمد شفیع خان نوئی برقرار بود و بعد از وفات او کلانتری نوئی در میانه اولادش باقی است و اکنون عباس خان نوئی پسر محمد شفیع خان کلانتر ناحیه «نوئی» است. و ناحیه نوئی مشتمل است بر ۱۷ قریه آباد:

پلی: همان قصبه این ناحیه است.

پوله: ۱۴ فرسخ میانه شمال و مشرق «پلی» است.

پیرزا: نیم فرسخ مشرق «پلی» است.

تولیان: به مسافت کمی میانه شمال و مغرب «پلی» است.

چاین: ۱۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «پلی» است.

چغل: فرسخی بیشتر شمال «پلی» است.

دوریزکان: فرسخ شمالی «پلی» است.

ده زیرنا: ۱۴ فرسخ میانه شمال و مشرق «پلی» است.

ده ماشمی: ۱۴ فرسخ شمالی «پلی» است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۹۰

رندقلندری: ۱۳ فرسخ شمال «پلی» است.

سراج: ۴ فرسخ مشرق «پلی» است.

سرفاریاب: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «پلی» است.

سمغان: فرسخی جنوبی «پلی» است.

شیخ هاییل: ۳ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «پلی» است.

قلعه پلی: همان «پلی» است.

گوشه: ۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «پلی» است.

لگین: ۱ فرسخ و نیم شمالی «پلی» است.

ماندان: ۵ فرسخ مشرقی «پلی» است.

و چنانکه گفته شد، ایل جاک کوه گیلویه بر دو قسمت بود: یکی ایلات چهار بنیچه که تفصیل آنها نگاشته گردید و دیگری لیراوی که باز بر دو قسمت است: لیراوی دشت و لیراوی کوه یعنی جماعتی که در دشت و صحرا، خانه گلین ساخته، توطن نموده‌اند یا در کوهستان سردسیر و صحرای گرمسیر رحله الشتاء و الصیف کنند و اگرچه به ملاحظه ترتیب حروفی باید لیراوی دشت را بر لیراوی کوه مقدم نگاشت، لیکن به مناسبت آنکه مانند چهار بنیچه بیلاق و قشلاق کنند به عکس ترتیب حروف نوشته شد و شرح حال آنها بر این وجه است که لیراوی کوه بر چهار ایل قسمت گشته‌اند: بهمئی، شیر علی، طیبی، یوسفی. و اما ایل بهمئی بر دو قسمت شده: احمدی و محمدی به ضم میم و سکون حاء و فتح میم دویم و کسر دال و سکون یاء.

و خوانین بهمئی از محمدی است و این دو قسمت از بهمئی بر چندین تیره گشته‌اند:

بو العباسی، بناری، بیژنی، جلیلی، خلیلی، رود تلخی، علاء الدینی، عمله، کلاه کج، کماهی، محمد میسا، نرمیسا و شماره آنها از ۳۰۰۰ خانوار بگذرد و کلانتر آنها از تیره نرمیسا است و ایل بهمئی چندین محل از ناحیه رون را که در جانب شمالی بهبهان است تصاحب کرده به ناحیه بهمئی شهرت یافته است. درازی این ناحیه از کوه «غاران» تا کوه «انجیره» ۱۴ فرسخ، پهنای آن از قلعه «اعلی» مشهور به «قلعه الله» تا قریه «فارتک» ۹ فرسخ و تمام ناحیه بهمئی کوهستان سردسیر پر چشمه و رودخانه‌های شیرین

گواراست و محل کشت و زرع ندارند و عموم این کوهستان در قدیم باغستان انگور و انجیر دیمی بود و اکنون آثار آنها باقی است و فصل زمستان در نواحی بختیاری و صحرای رام هرمز، قشلاق کنند و معیشت و زندگانی آنها از بلوط و بن و بادام کوهی و گوشت شکار است و مالیات دیوانی را از نتاج اسب و خر و گاو میش و گوسفند و گاو ادا کنند، مردمانش ساده لوح و وحشی و دلیر که ده نفر تفنگچی آنها را با صد نفر تفنگچی بختیاری، برابر گرفته‌اند و در وقت جنگ برهنه باشند که چون پاره جامه با گلوله تفنگ در بدن فرو رود البته ناصور «۱» کند و گلوله سرب سالها در بدن بماند و آسیبی نرساند و آنها را قریه و قلعه‌ای جز آنچه نگاشته شود، نباشد و کلانتر این طایفه بهمئی ملاقیصر بهمئی بود و بعد از وفات او پسرش ملا علی شیر بهمئی به جای پدر نشست و بعد از وفات او پسرش خلیل خان بهمئی به منصب کلانتری رسید و بعد از وفات او پسرش جعفر خان کلانتر این ناحیه

(۱). ناصور: ناصور: ریش یا زخم کهنه.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۹۱

گشته، تاکنون باقی است و این ناحیه وسیع را ۴ قریه آباد بیشتر نباشد «۱»:

دیشموک: ۱۴ فرسخ میانه شمال و مشرق «بهبهان» است.

فارتک: ۱۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «بهبهان» است.

قلعه اعلی: ۱۷ فرسخ شمال «بهبهان» است.

قلعه الله: همان «قلعه اعلی» است.

منبی «۲»: ۸ فرسخ شمالی «بهبهان» است.

ایل شیر علی از لیراوی کوه: در زمان قدیم از ۱۰۰۰ خانوار بیشتر بودند و شهروئی تیره‌ای از شیر علی است. بعد از وفات میرزا منصور خان والی بهبهان، در حدود سال ۱۲۵۶ تمام طایفه شیر علی و شهروئی از نواحی بهبهان به جانب رامهرمز و عربستان و شوشتر فرار نمودند و در سال ۱۲۸۲ نواب اشرف والا- احتشام الدوله سلطان اویس میرزا، دام عمره، تیره‌های شیر علی را اطمینان داده، به کوه گیلویه باز گردانید و در محل بو الفریس از محال حومه بهبهان منزل داد و مدتی بماندند و بعد از عزل نواب معزی الیه، باز، پراکنده اطراف شدند.

ناحیه ایل طیبی از ایلات لیراوی کوه. و این ایل در شماره نزدیک به ۲۰۰۰ خانوار باشند و بر چندین تیره قسمت شده‌اند: اولاد تاج طیب، تا حسین شاهی، تا رضائی، تاغین علی، تاماولی، تا مرادی، تاویسی چارگاهی، خواجه دزکی، سل شهر و سماعلی، عالی طیب قنبری، کرائی، گیوه چرمی، ناصر طیب و این جماعت چندین محل از بلاد شاپور و ناحیه «رون» را تصرف کرده به نام ناحیه طیبی شهرت یافته است و این ناحیه طیبی میانه شمال و مشرق بهبهان است. درازی آن از «سه گنبدان» است تا «قلعه رئیس» ۸ فرسخ پهنای آن از قریه «ترو» تا «المان» ۶ فرسخ و قشلاق زمستانه ایل طیبی در محال بلاد شاپور است و بیلاق آنها از محال «رون» است. کشت و زرع آنها در بلاد شاپور، گندم و جو و پنبه و برنج و کنجد و آبش از رودخانه و چشمه است و قصبه این ناحیه «لنده» «۳» است، ۱۰ فرسخ از بلده بهبهان و ۵ فرسخ از قصبه «دهدشت» دور است. کلانتر این ناحیه در زمان غفران توأمان، کریم خان زند، رشید خان طیبی بود و بعد از وفات او پسرش ابول خان به جای پدر برقرار گردید و بعد از وفات او پسرش محمد خان طیبی به منصب کلانتری رسید و بعد از وفات او حسن علی خان کلانتر طیبی گشته تاکنون باقی و برقرار است.

و این ناحیه مشتمل است بر ۲۰ قریه خراب و آباد:

اروه: ۲ فرسخ مغربی «لنده» است.

الوند: ۳ فرسخ جنوبی «لنده» است.

ایدنک: فرسخی مشرقی «لنده» است.

ترو: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «لنده» است.

تلخ آب: ۲ فرسخ مشرقی «لنده» است.

(۱). دارای ۵۷ ده است. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۸.

(۲). (ممبی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۸.

(۳). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۹۲

چارروسا: ۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «لنده» است.

جاورده: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «لنده» است.

چاین: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «لنده» است.

دالان: ۹ فرسخ میانه شمال و مشرق «لنده» است.

رئییسی: همان «چارروسا» است.

رون: همان قصبه ناحیه قدیمی «رون» است، ۹ فرسخ میانه شمال و مشرق «لنده» است.

زنگل شاه: ۴ فرسخ میانه شمال و مشرق «لنده» است.

سوق: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «لنده» است.

سه گنبدان: ۴ فرسخ جنوبی «لنده» است.

عاجم: ۷ فرسخ میانه شمال و مشرق «لنده» است.

قلعه رئییسی: همان «رئییسی» است.

کلات: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «لنده» است.

لنده: همان قصبه ناحیه طیبی است.

لیر کک: ۳ فرسخ مشرق «لنده» است.

مال ملا: فرسخی مغربی «لنده» است.

موگرمان «۱»: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «لنده» است.

مونگرد: ۲ فرسخ جنوبی «لنده» است.

ناحیه ایل یوسفی از لیراوی کوه: از قدیم تا سال ۱۲۵۶ که میرزا منصور خان والی بهبهان وفات یافت، نزدیک به ۷۰۰ خانه بودند و در حوالی «تنگ سروک» و «تنگ ماغر» که ۱۲ فرسخ میانه مغرب و شمال بهبهان است، قشلاق و در نزدیک برم المان یعنی دریاچه المان که در اصل از ناحیه «رون» است، ییلاق داشتند و چندین سال است، پراکنده اکناف بصره و عربستان گشته‌اند و ۷۰، ۸۰ خانوار دیگر از آنها باقی است و کلانتر آن ایل جعفر خان یوسفی پسر علی مراد خان یوسفی است و این ناحیه مشتمل است بر ۴ قریه خراب:

المان: ۴ فرسخ مشرقی «تنگ سروک» است.

اوسل: ۳ فرسخ مشرقی «تنگ سروک» است.

قلات: ۶ فرسخ مشرقی «تنگ سروک» است.

کوف: ۵ فرسخ مشرقی «تنگ سروک» است.

ناحیه لیراوی دشت: به مناسبت آنکه شاخه‌ای از الوار کوه گیلویه است، چنانکه نگاشته گردید، باید در ذیل عنوان لیراوی کوه نوشته شود و به مناسبت آنکه در اول عنوان کوه گیلویه گفته شد که این بلوک بر ۲ قسمت است یکی «پشتکوه» و دیگری «زیر کوه» و آنچه تاکنون نگاشته گردید، از نواحی پشتکوه بود و ناحیه لیراوی دشت از اقسام نواحی زیر کوه است اگرچه اهالی آن در اصل با الوار پشت کوه از یک طایفه‌اند، پس به مناسبت وضع طبیعی ناحیه لیراوی-

(۱). (موگرمون). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۹۳

دشت، در ذیل نواحی زیر کوه نوشته می‌شود و ناحیه زیر کوه بر ۳ قسمت است:

ناحیه حومه بهبهان،

ناحیه زیدون،

ناحیه لیراوی،

ناحیه حومه بهبهان از نواحی زیر کوه این بلوک، درازی آن از «مدرسه خیر آباد» تا قریه «ابو الفارس» ۱۸ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ نگذرد، هوای این ناحیه از ماه ثور تا آخر ماه میزان گرم است و در ۴ ماه، باد گرم که گاهی نزدیک به سموم است می‌وزد و از ماه عقرب تا آخر حمل، این ناحیه را بهشت شش ماهه گویند و زراعت توابع این ناحیه، آنچه در جانب شمال و میانه شمال و مغرب است، که عموم این ناحیه است: گندم و جو و برنج و کنجد و بذر کتان است که از رودخانه تاب یا طاب که اکنون مشهور به رودخانه کردستان است و چندین چشمه دیگر شرب می‌شود و آنچه سوای این است، گندم و جو دیمی است و در حومه بهبهان، باغستان نخلی و نارنجی و انار و انگور و لیموی شیرین و ترش فراوان بوده، از بی‌نظمی ولایت، همه ویرانه گردید و از سال ۱۲۸۳ نواب اشرف والا، احتشام الدوله سلطان اویس میرزا دام عمره، صاحبان بساتین حومه را بخواست و مقرر داشت که آنچه درخت نخل در این بساتین غرس کنند، بعد از آمدن ثمر از قرار نخلی هزار دینار رواج که معادل یک مثقال نقره است به عنوان خراج به ضابط حومه کارسازی کنند و آنچه درخت لیمو و نارنج و انار و انجیر و انگور غرس کنند، ثمر آنها را معاف و مسلم، بی‌تعرض دیوانیان خاصه ملاک آنها باشد و این قرار تا سال ۱۲۹۷ برقرار بود و به این وسیله چندین باغ، آباد و معمور گردید و اهالی بهبهان از میوه‌های گوناگون آن متمتع و بهره‌مند گشته، به دعای دولت ابد مدت اعلیحضرت شاهنشاه معدلت شعار، ناصر الدین شاه قاجار، ادام الله عمره و دولته و شوکته، قیام و اقدام نمودند و بعد از آبادی این بساتین، بازار زمستانه و تابستانه بهبهان پر از فواکه شتوی و صیفی گردید و از خواص خاک این ناحیه است که چون شاخه تاکی را غرس کنند، در همان سال اول خوشه انگور کوچکی و در سال دیگر بزرگتر و درخت انار آن در سال سیم، ثمر دهد و درخت لیموی ترش و شیرین در سال چهارم و درخت نارنج در سال پنجم و درخت خرما در سال هفتم.

سبحان الذی یفعل فی ملکه ما یشاء.

و چون در عنوان درازی حومه بهبهان مبدأ آن را «مدرسه خیر آباد» گفتم، شرحی از آن می‌نگارم که در ۴ فرسخ مشرقی بهبهان در سال ۱۰۸۹ حسین علی خان زنگنه والی کوه-گیلویه، در کناره رودخانه خیر آباد و دور از آبادی، مدرسه وسیع مرتفعی به استحکام تمام از گچ و آجر مشتمل بر طاقهای بلند و کوتاه و مسجد و مدرس و حجرات مرغوب و مطبخ و بیت الخلا و کریاس و حمام و بازارچه در خارج این مدرسه برای قضاء حوائج طلاب بنا فرمود و قریه خیر آباد که در نزدیکی آن مدرسه بود وقف بر آن نمود و چند بیت شعر برای تاریخ بنای مدرسه بر پیشانی طاق کریاس آن، نگاشته‌اند و مصراع تاریخ را «منزل علم و دانش است و

ادب» گفته‌اند و حسین علی خان به علاوه ایالت کوه گیلویه، به زیور علم و دانش آراسته بود و نگارنده این فارسنامه در سال ۱۲۸۳ در بلده بهبهان، کتاب مسالک و کتاب مدارک فقه امامیه را زیارت نمودم که در حواشی آن به خط حسین علی خان، تحقیقات و تدقیقات شده بود و در آخر

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۹۴

هر حاشیه چنانکه رسم است، حسین علی زنگنه رقم فرموده بود. و این ناحیه مشتمل است بر ۳۳ قریه آباد «۱»:

ابو الفارس: ۱۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.

امام زاده بابا احمد: ۱۰ فرسخ میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.

بابا احمد: همان امام زاده بابا احمد است.

بدلی: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.

پشکر: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «بهبهان» است.

بنه باشت: ۱ فرسخ جنوبی «بهبهان» است.

بو الفریس: همان ابو الفارس است.

ترتو: ۱۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.

تشان: ۵ فرسخ شمالی «بهبهان» است.

تنگ تکاب: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق بهبهان در میانه تلال و وهاد، چندین باغ نارنج و لیموی ترش و شیرین و بید خونی و انار و انجیر و نخل، همه تنومند و پر ثمر است و در هر باغی چشمه آبی شیرین و گواراست و فواکه آن در زمستان و تابستان در بازار بهبهان به نرخ ارزان می‌فروشند.

تیلکان: فرسخی بیشتر میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.

جرمشت: ۲ فرسخ جنوبی «بهبهان» است.

چم سیاه: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.

چم مناف: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.

چم نظامی: ۵ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «بهبهان» است. فارسنامه ناصری ج ۲ [۵۸] - بلوک کوه گیلویه ص: ۱۴۶۶

حسین آباد: فرسخی میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.

خاویز: ۲ فرسخ مشرق «بهبهان» است.

خیر آباد: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «بهبهان» است.

دودانگه: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.

دولت آباد: ۲ فرسخ بیشتر جنوبی «بهبهان» است.

روشن مهر: فرسخی مشرقی «بهبهان» است.

قالند: ۱ فرسخ و نیم شمالی «بهبهان» است.

قلعه ابو الفارس: همان ابو الفارس است.

قلعه رئیس تقی: فرسخی کمتر شمال «بهبهان» است.

قلعه گل: نیم فرسخ مغربی «بهبهان» است.

کت: ۱۰ فرسخ میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.

کربردی: ۳ فرسخ مشرقی «بهبهان» است.

کردستان: فرسخی بیشتر میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.

(۱). دارای ۲۴ قریه. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۹۵

کل احمدی: ۱۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.

کوتک: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.

کیکاوس: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.

لاسپید: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.

منصوریه: فرسخی میانه شمال و مشرق «بهبهان» است.

و دهات حومه بهبهان در زمان پیش از ایالت نواب اشرف والا سلطان اویس میرزا- احتشام الدوله، خراب و ویرانه بود و از اهتمام نواب معزی الیه، آباد و معمور گردید.

ناحیه زیدون: قسمت دوم از سه ناحیه زیرکوه این بلوک است، هوای این ناحیه از حومه بهبهان بمراتب گرم‌تر است و در جانب جنوب و میانه جنوب و مغرب بهبهان است.

درازی آن از «سیاه پوش» تا «غوله علیا» ۱۲ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ نگذرد. آبادی و دهات این ناحیه، در دو جانب رودخانه زیدون است. کشت و زرعش: گندم و جو و برنج و پنبه و کنجد و شرب این ناحیه از رودخانه زیدون است. مردمان این ناحیه در سال ۱۲۴۵ از مرض طاعون عام بدرود زندگانی را نمودند و بعد از آن آبادی درستی نیافت. در سال ۱۲۸۳ از حسن سلوک نواب اشرف والا احتشام الدوله، سلطان اویس میرزا، مردمان دور و نزدیک در دهات خرابه این ناحیه، جمع گشته، بنای آبادی را گذاشتند و در ظرف سه چهار سال چنان معمور گردید که جایی برای زراعت مردمان دیگر نبود و اکنون خبری از خرابی و آبادی این ناحیه نیست و این ناحیه را کلانتر و بزرگی از خود نیست، اختیار کلانتری آن به دست حاکم بهبهان است و قصبه قدیم این ناحیه شهر زیدون بود که اکنون جز تلال و وهاد خرابه‌های آن چیزی باقی نیست و اکنون ضابطنشین آن را «چم لطف علی بیک» گویند. به مسافت ۵ فرسخ از بلده بهبهان دور است و این ناحیه مشتمل است بر ۲۹ قریه آباد «۱»:

برج حاجی قنبر: به مسافت کمی میانه مشرق و جنوب «چم لطف علی بیک» است.

چارکناران: ۵ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیک» است.

چشمه شیخ: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیک» است.

چشمه مراد: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیک» است.

چم امیر خان: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیک» است.

چم کرته: ۶ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیک» است.

چم لطف علی بیک: همان قصبه ناحیه زیدون است.

دورونک: ۳ فرسخ میانه مغرب و شمال «چم لطف علی بیک» است.

ده بیشه «۲»: نیم فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیک» است.

سردشت: نیم فرسخ مشرقی «چم لطف علی بیک» است.

سعادت آباد: فرسخی میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیک» است.

سیاه پوش: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «چم لطف علی بیگ» است.

(۱). دارای ۳۳ قریه. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۳.

(۲). ده بیشه سفلی و علیا. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۳.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۹۶

شهر زیدون: به پهنای رودخانه مغربی از چم لطف علی بیگ دور است. چند خانه‌وار در کناره خرابه‌های آن توقف دارند.

صالحک: ۷ فرسخ میانه مغرب و شمال «چم لطف علی بیگ» است.

عسکری: فرسخی میانه جنوب و مشرق «چم لطف علی بیگ» است.

غوله سفلی: ۱۰ فرسخ میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیگ» است.

غوله علیا: ۱۰ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیگ» است.

قلعه تمیم: ۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیگ» است.

قلعه چعبی «۱»: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیگ» است.

قلعه گل: ۴ فرسخ مشرقی «چم لطف علی بیگ» است.

قلعه گلاب: ۴ فرسخ مشرقی «چم لطف علی بیگ» است. خدای تعالی برج ماندی را از کوه، به اندازه ۴۰۰ ذرع یا کمتر آفریده و

جز یک راه که به مشقت بر فراز آن توان رفت، ندارد و نزدیک به ۱۰۰ خانوار از قدیم تاکنون، در این قلعه توطن دارند و آب

شیرین خوردن آنها از سقف غاری سنگی فرو ریزد و در حوضی که در صحن آن غار است جمع گشته، معیشت اهالی قلعه را کافی

است. در سال ۱۲۸۵ مؤلف این فارسنامه ناصری در خدمت نواب والا احتشام-الدوله دام مجده، بر فراز این قلعه رفته پنج شش

ساعت توقف نمودیم.

قلعه کوچکو: ۲ فرسخ مغربی «چم لطف علی بیگ» است.

گاو کده «۲»: ۳ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیگ» است.

گرگری سفلی: ۸ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیگ» است.

گرگری علیا: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیگ» است.

لنجیر سفلی «۳»: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیگ» است.

لنجیر علیا: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیگ» است.

محسنیه: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیگ» است.

محمود آباد: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیگ» است.

مقداد: ۸ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیگ» است.

ناحیه لیراوی دشت «۴»: قسمت سیم از سه ناحیه زیر کوه بلوک کوه گیلویه است. در قدیم شهر ماه رویان، در شمالی این ناحیه

بوده، شرح آن به این نزدیکی بیاید.

هوای این ناحیه به مراتب از حومه بهبهان و ناحیه زیدون گرم‌تر است و جز آب چاه در تمامی این ناحیه یافت نشود، در جانب

جنوب بهبهان است. درازی آن از قریه «شیرونک» تا قریه «کنار کو» ۸ فرسخ، پهنای آن از قریه «گره» تا «بویرات» ۵ فرسخ. محدود

است از جانب مشرق به ماهور میلالتی و از طرف شمال به ناحیه زیدون و از سمت مغرب به دریای

(۱). (قلعه کعبی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۳.

(۲). (گاه کده). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۳.

(۳). (لنگیر سفلی و لنگیر علیا). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۳.

(۴). از توابع بوشهر. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۹۷

فارس و از جنوب به دریا و نواحی دشتستان، در جلگه‌های خالی از تلال و وهادی افتاده، کشت و زرع آن، گندم و جو دیمی است در قدیم نخلستانهای دیمی فراوان داشته، اکنون برای نمونه یافت نشود و چنانکه در گفتار اول این فارسنامه نگاشته گردید، در سال ۱۱۷۸ نواب کریم خان زند در وقت عبور از شوشتر و فلاحی چون به ناحیه زیدون رسید، اهالی ناحیه لیراوی سر از اطاعت کشیده در ماهور میلادی متفرق شدند و نواب کریم خان جماعتی را برای تنبیه آنها، مأمور فرموده، جماعتی را کشتند و جماعتی را به اسیری در کنار رودخانه خیر آباد، ۴ فرسخ مشرقی بهبهان وارد اردو ساختند و نواب معزی الیه، حکم به قتل آنها نمود و کله مناره از سرهای جماعت لیراوی بر پا کردند.

و قصبه این ناحیه به قاعده باید بندر دیلم را قرار دهند که در کناره این جلگا افتاده و دهات لیراوی در اطراف نزدیک اوست لیکن چون چندین سال بندر دیلم را از توابع بندر بوشهر قرار داده بودند، با آنکه ۲۵ فرسخ دریا میانه این دو بندر است، در آن زمان قصبه لیراوی را قریه «احمد حسین» نمودند و در سال ۱۲۸۲ که بندر دیلم از مضافات بندر بوشهر مفروز گشته، ضمیمه کوه گیلویه گردید، باز به قاعده سابق کلانتر لیراوی در قریه احمد حسین و کلانتر بندر دیلم، در دیلم قرار گرفتند و در جلگه‌های لیراوی آهو بیشتر از جاهای دیگر فارس یافت شود و در فصل تابستان و پائیز، حیوانات دیگر وحشی در این ناحیه برای نبودن آب شیرین یافت نشود و آب دریا را جز آهو نتواند خورد و در فصل زمستان هوبره و باقری قرا «۱» فراوان بیابند.

و کلانتر این ناحیه قاید حسن پسر قاید شاه قلی لیراوی است و این ناحیه مشتمل است بر ۳۳ قریه آباد:

ابو الفتح: فرسخی میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.

احمد حسین: قصبه این ناحیه، ۱۸ فرسخ از بهبهان دور افتاده است.

اسفندیار: ۲ فرسخ بیشتر شمالی «احمد حسین» است.

امام حسن: ۳ فرسخ و نیم بیشتر میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.

بابا حسنی سفلی: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.

بابا حسنی علیا: ۴ فرسخ و نیم کمتر میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.

بازیدی: ۳ فرسخ شمالی «احمد حسین» است.

بس انبار: ۴ فرسخ و نیم شمال «احمد حسین» است.

بندر دیلم: ۹ فرسخ جنوبی بهبهان و نه فرسخ شمالی «احمد حسین» افتاده، بندر آبادی است، خانه‌ها از خشت خام و چوب ساخته، مردمش سوداگرانند.

بنه احمد: ۵ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.

بنه خاطر: ۸ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.

بنه سماعیل: ۷ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.

بنه سنان: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.

(۱). باقری قرا: مرغی است وحشی و صحرائی و بیشتر در خارزارها به سر برد. سیه سینه، سبری، باقرقره، باقریقره (دهخدا). باقریقره: (اسم ترکی).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۹۸

بویرات «۱»: ۶ فرسخ میانه جنوب و مغرب «احمد حسین» است.

بی بی حکیمه: بقعه امامزاده‌ای است، چند درب خانه در کنار آن بقعه از خدمتکاران آن امام زاده است.

تنوب: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.

چاه تلخ: ۲ فرسخ و نیم مغربی «احمد حسین» است.

چاه شیرین: ۴ فرسخ کمتر شمالی «احمد حسین» است.

حصار: همان «امام حسن» است.

خواجه گیر: ۶ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.

داودی: ۸ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.

رو: ۶ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.

سیاهکان سفلی «۲»: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.

قریه شاه عبد الله: ده کوچکی در یک فرسخی شمال بندر دیلم، در گرد تکیه حضرت امامزاده شاه عبد الله در کنار شهر ماه رویان است.

شهر ماه رویان: فرسخی شمالی بندر دیلم است در سال ۱۲۹۵ به مصاحبت نواب والا- شاهزاده سلطان اویس میرزا قاجار، معتمد الدوله برای اعتبار خرابه‌های شهر ماه رویان را گشته، مسجد جامعی و بازاری داشته که اکنون پای بندهای آنها بجاست چون آنها را با ساروج و سنگ ساخته‌اند در وقت مد دریا پنهان شوند و در جزر پیدا. در سفرنامه حکیم ناصر خسرو علوی نوشته است در سال ۴۴۳ از بصره به شهر ماه رویان آمدم، شهری بزرگ است بر لب مشرقی دریا، بازاری بزرگ و جامعی نیکو دارد، آب چاهش شور، آب حوضها و آبیگرهای او از باران است. سه کاروانسرای بزرگ دارد که هر یک را حصار محکم است و در مسجد آدینه آن بر کنار منبر نام یعقوب لیث نوشته‌اند و در این تاریخ این شهر به دست پسران ابو کالنجار ملک پارس است و چون از آنجا به جانب مشرق روند ناحیه توه و کازرون است. حکیم ناصر خسرو فرموده است:

بگذشت ز هجرت پس سیصد، نود و اندبگذاشت مرا مام بر این توده اغبر در دیوانش دیدم نوشته است:

به سال سیصد و پنجاه و هفتم به ذی القعدة مرا بگذاشت مادر سیاهکان علیا: ۶ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.

شهر ویران: ۲ فرسخ و نیم شمال «احمد حسین» است.

شیرونک: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «احمد حسین» است.

گاودار: ۲ فرسخ و نیم مغرب «احمد حسین» است.

گره: ۴ فرسخ کمتر شمال «احمد حسین» است.

کره «۳»: ۳ فرسخ شمال «احمد حسین» است.

(۱). (بویرات). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۸.

(۲). (سیامکان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۸.

(۳). (گره). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۴۹۹

گزلوری «۱»: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.

کنار کو «۲»: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.

گورنهر: فرسخی کمتر میانه جنوب و مغرب «احمد حسین» است.

گه زرد «۳»: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.

لیلتین «۴»: ۳ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.

مال شهاب: همان «رو» است.

مظفری «۵»: ۴ فرسخ میانه مغرب و شمال «احمد حسین» است.

کوه مره: در مملکت فارس ۶ محال را «کوه مره» گویند مانند کوه مره پشتکوه و کوه مره جروق و کوه مره شکان. این ۳ محال از توابع کازرون است و کوه مره صیمکان و کوه مره کوه-گیلویه و این ۵ کوه مره در ذیل عنوان صیمکان و کازرون و کوه گیلویه نگاشته گردید، ششم آنها کوه مره شکفت است:

بلوک کوه مره شکفت: از سردسیرات فارس، میانه مغرب و جنوب شیراز است. درازی آن از قریه «چنار سوخته» تا «کودیان» ۱۷ فرسخ، پهنای آن از «خانه خویش» تا «کوزرک» ۵ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به بلوک خواجه و بلوک سیاخ و نواحی حومه شیراز و از طرف شمال، باز به نواحی شیراز و بلوک اردکان و نواحی ممسنی و از سمت مغرب به نواحی کازرون و بلوک جره و از جانب جنوب به بلوک فراشبند و باز به نواحی جره. تمام این بلوک در کوهستان برف‌نشین افتاده است. چشمه‌های شیرین و رودخانه‌های گوارا دارد، اگرچه بیشتر این بلوک در جانب جنوبی شیراز است و باید هوای آن به اسباب آسمانی گرمتر از شیراز باشد، لیکن به سبب بلندی نواحی آن از صحرای شیراز، هوای آن از شیراز به چندین مرتبه سردتر است و در نزدیکی قریه سرداب این بلوک، دره کوهی است و آبی که از چشمه آن دره جاری می‌شود در روزهای ماه اسد تا نیمه سنبله، یخ می‌بندد و شکار این بلوک بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهوست و زمین کشت کار این بلوک کم است و در کنار رودخانه‌ها برنج و گندمی می‌کارند و کوهستان کوه‌مره، جنگلها از درخت بلوط و بن و بادام کوهی دارد و هیزم و زغال شهر شیراز را از کوه مره می‌آورند و معیشت اهالی آن از مویز و دوشاب انگوری و انجیر خشک شود که در بساتین دیمی به عمل آورده، خوارها حمل اطراف کنند و حکومت این بلوک از قدیم در سلسله خوانین کوه مره بود مانند: رئیس قاسم خان و پسرش رئیس محمود شاه و پسرش رئیس ابو تراب و پسرش ابو الحسن خان و پسرش محمد باقر خان و سلسله دیگر مانند:

احمد شاه خان و فضل الله خان و صدر الله خان و میرزا احمد خان و اسد الله خان ولد نصر الله خان از حکومت منسلخ گشته و اکنون از خط و ربط و انشاء، معیشتی دارد، چند سال است از آن خاندان بیرون رفته است و اکنون ضابط کوه مره شکفت ملا برفی کوه مره‌ای است.

(۱). (کزلوری). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۸.

(۲). (کنار کوه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۸.

(۳). (گازرد). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۸.

(۴). (لی لیتین). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۸.

(۵). (مظفری شمالی و مظفری جنوبی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۰۰

و قصبه این بلوک قریه «شکفت» است «۱». ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مغرب شیراز است و جناب مستطاب اعلم فضلا و افضل علما مولانا شرف الدین علی شکفتی که عالمی ماهر بود در تذکره علما، نام او را به نیکوئی ثبت نمودند، از قریه شکفت برخاسته است و در خدمت علامه زمان، مولانا قوام الدین کربالی، تحصیل مراتب علمیه نمود و در مراتب فضیلت گسترگی از همگان فرید الدهر حضرت سید المدققین میر صدر الدین محمد دشتکی شیرازی و علامه دوانی ملا جلال الدین گردید و در حدود سال ۹۰۰ و اند وفات یافت.

و این بلوک مشتمل است بر ۴۱ قریه آباد:

آب سرد: فرسخی بیشتر مشرقی «شکفت» است.

پراشکفت بگدانه: نیم فرسخ جنوبی «شکفت» است.

بندویه: ۶ فرسخ شمالی «شکفت» است.

بنستان: ۵ فرسخ مشرقی «شکفت» است.

بهاره: ۲ فرسخ و نیم شمالی «شکفت» است.

چارمکان: ۱۲ فرسخ شمالی «شکفت» است.

جمالی: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «شکفت» است.

چنار سوخته: ۳ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «شکفت» است.

چنار فاریاب: ۶ فرسخ شمالی «شکفت» است.

چنار مروک: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «شکفت» است.

خانه خویس «۲»: ۶ فرسخ میانه شمال و مشرق «شکفت» است.

خیره: ۳ فرسخ کمتر جنوبی «شکفت» است.

خرگ: ۱۳ فرسخ شمالی «شکفت» است.

دادنجان: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شکفت» است.

دریاهک: به مسافت کمی جنوبی «شکفت» است.

دشت ارجن «۳»: ۱۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «شکفت» است. در بعضی از کتابها نوشته‌اند حضرت سلمان فارسی رضی الله تعالی

عنه، از اهل این قریه بود و در ذیل عنوان کازرون نگاشته گردید.

دشت ارژن: همان دشت ارجن است.

دودویه: ۳ فرسخ و نیم شمالی «شکفت» است.

ده سرخی: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «شکفت» است.

ده سرو «۴»: ۷ فرسخ بیشتر شمالی «شکفت» است.

ده لری: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال الی فرسخی بیشتر جنوب و مغرب «شکفت» است.

(۱). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۴۹.

(۲). (خانه خبیص). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.

(۳). (دشت ارژنه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.

(۴). (ده سرم). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۰۱

ده مسغان «۱»: فرسخی میانه جنوب و مشرق «شکفت» است.

ده نمک: ۳ فرسخ و نیم شمالی «شکفت» است.

رچی: ۵ فرسخ شمالی «شکفت» است.

رمغان «۲»: ۱ فرسخ و نیم شمال «شکفت» است.

ریگستانه «۳»: ۲ فرسخ و نیم شمال «شکفت» است.

زنیان: ۱۱ فرسخ شمالی «شکفت» است.

سیوک: ۲ فرسخ و نیم شمالی «شکفت» است.

سرخ: اهل ده سرخی را «سرخ» می گویند.

سرداب: ۹ فرسخ شمالی «شکفت» است.

شکفت: همان قصبه این بلوک است.

شوراب: ۲ فرسخ مغرب «شکفت» است.

قلعه مشیر: ۳ فرسخ و نیم مشرقی «شکفت» است.

قلعه مشیری: ۱۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «شکفت» است و یک فرسخ به دشت ارجن.

کراچ: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «شکفت» است.

کرگاو «۴»:؟

کمیلی: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شکفت» است.

کودیان: ۱۴ فرسخ شمالی «شکفت» است.

کوزرک «۵»: ۶ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «شکفت» است.

ماسرم «۶»: ۸ فرسخ شمالی «شکفت» است.

مله گاو «۷»: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «شکفت» است.

مورجان: ۳ فرسخ کمتر جنوبی «شکفت» است.

میگلی: ۲ فرسخ مشرقی «شکفت» است.

۵۹- بلوک لارستان «۸»

از گرمسیرات فارس، وسیع‌ترین بلوکات است میانه مشرق و جنوب شیراز افتاده، درازی آن از قلعه فاریاب ناحیه کورستان تا قریه عموئی سفلی، ۵۷ فرسخ، پهنای آن از «حاجی» -

(۱). (مسقان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.

(۲). (رمقان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.

(۳). (ریگستان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.

(۴). (کره گاو). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.

(۵). (کودرک). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.

(۶). (مصرم سفلی و علیا). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.

(۷). (مله گاله). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.

(۸). ر ک: کتاب لارستان کهن، تالیف احمد اقتداری، آذر ۱۳۳۴، تهران، و منابع مطالعه در تاریخ لارستان، ص ۲۰ تا ۲۶ همان کتاب.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۰۲

آباد» ناحیه مزایجان تا «بندر چارک»، ۴۵ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به نواحی عباسی و نواحی سبعه و از طرف شمال، باز، به نواحی سبعه و بلوک داراب و جویم و خنج و گله‌دار و از طرف مغرب، باز، به نواحی خنج و علامرودشت و نواحی گله‌دار و بلوک مالکی و از جنوب به دریای فارس. و هوای لارستان بعد از نواحی عباسی گرمتر از همه بلوکات فارس است.

هوای جلگه‌ها و کوهستانش تفاوتی چندان ندارد و گاهی در بعضی از کوههای شمالی اگر برف آید، چند ساعتی بیش نماند و گاهی در زمستان شهر لار، دو سه شبی آبهای کم، یخ بندد و کوهستان لار بعد از کوه گیلویه بیش از بلوکات دیگر است و چشمه آب شیرین که جاری باشد، کم یافت شود و در بعضی از نواحی چشمه‌های شور، گوگردی باشد که در کار زراعت نرود تا چه جای خوردن در لارستان. اگر مسافر سفره نان و کوزه‌ای آب نداشته باشد، خواهد مرد و عجب از بز و پازن و قوچ و میش کوهی آن و کبک و تیهو که در این کوهستان، زمستان و تابستان توقف دارند و درخت کوهستانش کنار و کلخنگ که نوعی از درخت بن است و صحرا درخت گز آزاد که شاه گز گویند، چون تربیت کنند، با آنکه جز آب باران را نیند مانند درخت سفیددار بلند و چون چنار چوبش سخت و جوهردار. پوشش خانه‌های بزرگان لار و درب خانه و پنجره از چوب شاه گز است و چون درخت آن را ببرند و ستاره پروین فوق الارض باشد خواه زمستان و خواه تابستان، چون چوب آنرا پوشش خانه کنند در همان سال اول، جانوری که آن را رشمیز و موربانه و در عربی ارضه گویند، چوب را خورده، تمام کند و اگر تحت الارض باشد آن چوب، سالها سالم بماند و گویند چون شاخه گز را از جانب کلفتی که متعارف است در زمین کنند، درخت شاه گز، بلند قامت شود و اگر از جانب باریکی شاخه در زمین کنند یعنی منکوسا، درختی پهن پر شاخه مانند درخت زرد آلو گشته، ثمری دهد گرانها که آنرا گز باز گویند و زراعت نواحی لارستان جز رکن آباد و ناحیه بنا رویه، دیمی است که در سالهای تر، یک من گندم و جو، صد من گندم و صد من جو، دهد و تنباکوی خوب فارس از لارستان است که به مدد گاو از آب چاه شور، زراعت شود و گذران عموم اهالی لارستان، از آب برکه و تالابها که از باران جمع کنند، در تمام سال صرف می‌کنند و در هر دهی چندین آب‌انبار بزرگ و کوچک باشد و گودی آنها تا ۱۲ قامت یا بیشتر کنند و بر هر یک گنبدی ساخته‌اند، هرچه بلندتر باشد آب را خنک‌تر نماید و در تابستان آبهای برکه‌ها چنان سرد است که گویا با یخ آمیخته‌اند کوزه‌ها را به ریسمان بسته که تا به پایان آب‌انبار رسد، در آب‌انبارها انداخته، در وقت ضرورت آورده، آبی در کمال سردی و گوارائی بنوشند و در تمام نواحی لارستان نخلستانهای دیمی فراوان است و در بیشتر سالها در تابستان دو بار یا بیشتر یا کمتر باران بیاید و نخلها را سیراب کند، و بیاید دانست که در ممالک ایران، میانه بلوکات ری که شهر طهران قصبه آنهاست و مازندران، چندین دشت و کوه و پشته و دره، بر فراز کوه البرز افتاده که آنها را «لار» ری، گویند چنانکه این «لار» را «لار» فارس. و آب‌وهوای این دو «لار» ضد یکدیگرند و به افسانه - گوئی در مردم شهرتی دارد که بومیهای لاری از سرما و برف و آب فراوان به ستوه آمده، شکایت به شاهنشاه برده، تمنای بلوکی را نمودند که نامی از سرما و برف و آب جاری نشوند و شاهنشاه بیش از آنچه خواستند، از گرمسیرات فارس به آنها بداد، پس «لار» ری را گذاشته به فارس آمده، آنجاها را آباد کرده «لارستان» گفتند و این مؤلف فارسنامه ناصری در ماه محرم سال ۱۳۱۰

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۰۳

لوی‌ئیل که آفتاب در برج اسد بود، به مصاحبت حضرت اشرف والا سلطان اویس میرزا، معتمد الدوله قاجار، مدتی در «لار» ری

بماندم و این افسانه را به نظم گفتم:

بدیدیم لاری بسی باشکوه چه از پشته و گو چه از دشت و کوه
 همه دشت و کوه و وهاد و تلال چو یک پاره فیروزه اندر خیال
 به هر گوشه‌ای چشمه و جوی بودمگو چشمه و جو «۱»، بگو آب رود
 ز هر پشته و دشت رودی روان همه رودها رو به مازندران
 هوا آنچنان خوش که در فرودین به شیراز و کابل نباشد چنین
 در آن شب که مرداد مه در رسیدسه پله به یخ ترمومتر «۲» آرمید
 سه پله به یخ مانده‌ای ذووداد بگفتم به تقسیم سانتی گراد
 همین شب بیارید برفی به کوه که سرما بیاوردمان در ستوه
 سپس چون سه شب [ترمومتر] آرمیدبه پنج و شش و هفت پله رسید
 شکارش بز و پازن و قوچ و میش بود کبک و ماهی ز اندازه بیش
 همه ماهی او قزلاله «۳» بود که خار و زهومت در آنها نبود
 بجز آنچه گفتم در او هیچ نه مگر ایل و احشام و گله رمه
 ندیده در او هیچ دیوار کس که در سایه او نشیند مگس
 ندیدیم در دشت و کوهش درخت نه در آبها نی ز سرمای سخت
 ندیدیم کشتی نه کهنه نه نونه برگی ز گندم نه شاخی ز جو
 نه ارزن نه ماش و ذرت «۴» نی عدس ندیده در او لوبیا هیچ کس
 نه شلغم نه ترب و چغندر، گزرنه از یونجه «۵» و اسپرستش خبر
 نه سیب زمینی، خیار و کدونه از باقلا بود برگی در او
 نماند در او ایل جز در سه گاه ز خرداد مه تا به مرداد ماه
 بگویند این لار را لار ری که ویران شد از گاه کاوس کی
 شده مردمش در همان روز گاربه جائی که در فارس گویند لار
 از آنکه نمانده است در لار ری نه دیواری از گل نه سقفی ز نی
 ز ویرانیش گفتگوها کنند که افسانه آید بر هوشمند
 ولی آنچه این بنده مستمند شنیدستم از مردم ارجمند
 خصوصاً وزیر و وظائف که اونماید در این چیزها جستجو
 وزیر و وظائف که او را بوددلی پاک بیغش سری پر خرد
 چو در مهد و دامان مام آرمیدز پستان همه شیر دانش مکید

(۱). در متن: (جوی).

(۲). منظور termometr است که همان میزان الحرارة می‌باشد. (معین).

(۳). همان قزل‌آلاست که به معنی سرخ سرخ است.

(۴). در متن: (زرت).

(۵). در متن: (پنجه).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۰۴ سرشتش شد از زشتکاران جدا بیفزایدش عمر و عزت خدا
 شهنشه چو بر رتبه او فرودبه درگاه خود مجد ملکش نمود
 بدش نام میرزا تقی خان رادز یزدان تن و جانش آباد باد
 چو از مهر با من بگفت و شفت چنین قصه لاری را بگفت
 که بشنیدم از مردمان کهن به افسانه گفتند با من سخن
 که این لار بود از بسی روزگار پر از کشت و باغ و ده بی شمار
 هوا شد چنان ز آسمان کبود که هر ساله بر سردیش می فرود
 یخ و برف هر سال از سال پیش فزونی همی جست و گردید پیش
 چنان برف بارید بر کوه و دشت که برف از سر نیزه‌ها «۱» در گذشت
 بسا سالها، برفها شد پدید که ده ماه چشمی زمین را ندید
 دو ماه دگر جای خشکی نبود زمین را ز بس برف و یخ گل نمود
 هم از دشت برگ و هم از کوه شخ تبه گشت هر ساله از برف و یخ
 ز آذار «۲» مه تا به اردی بهشت هر آنکس در آنجا بشد جان بهشت
 ز رفتار اختر در این چرخ پیر همه سردسیری شود گرمسیر
 بشد مردم لاری در ستوه سرما و برف و یخ دشت و کوه
 پراکنده شد مردم لاری شکایت کنان تا به درگاه کی
 بگفتند ما را به جایی بیر که از برف و سرما نباشد خبر
 نه از چشمه و جو، نه از آب رود که هرگز از اینها نبردیم سود
 شهنشه به فرمان گزاران بگفت خرد را به دانش بیارید جفت
 چنین جا که خواهند این مردمان در ایران اگر هست بدیدشان
 بگفتند در کشور فارس هست چنین جا که دل خواه این مردم است
 همانجاست کز تابش آفتاب شود جانور در تموزش کباب
 همانجاست کاندز زمستان مجودر او آب سردی مگر آرزو
 در او آب جاری ندیده است کس مگر ز آسمان آب باران و بس
 در آن جای شبها به هنگام دی چو روز تموز است در لاری
 ز خرداد مه تا سر مهر ماه باد سمومش شود جان تباه
 جوانی پس آید در او پنج گاه ز آبان مه تا به اسفند ماه
 ز هر گوشه‌ای لاله و ضیمران به هر شاخه‌ای مرغکی نغمه خوان
 در این پنج ماهه بود چون بهشت که سرما و گرما در او پانهدشت
 سه ماه دگر باشدش در میان که اعراف گویندش این مردمان
 در آنجا بسی کوه و صحرا بودز یک جانبش آب دریا بود
 بجز کشت دیمی در او کشت نیست ز یک تخم صد میدهد تا به بیست

(۱). در متن: (نیزها).

(۲). در متن: (آزار): آزار: ماه ششم از ماههای سریانی، ماه اول بهار.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۰۵ درختش کنار و گز است و کهور بود شصت فرسخ ز استخر دور

چو فرسخ شمردیم و بردیم رنج ز پهنا بدیدیم چهل بود و پنج

درازای آن را چو دیدیم، بود که از پنجه و هشت فرسخ فزود

درازا و پهنا چو درهم ز نیم ده و ششصد و دو هزار آوریم

شهنشه بفرمود کاین جای رادهیدش به این مردم بینوا

نمودند این مردمش اختیار همان روز نامش نهادند لار

شد آباد از مردم آن جایگاه به فرمانروانش بگفتند شاه

ز مردم دلیلی نمودار شد که این لار نامش از آن لار شد

بگویند جائی است در لار ری که نامش بود بستک از گاه کی

در این لار جائی است پهن و دراز که بستک مر او را بگویند باز

از آنها دلیلی اگر در رسید که این نام از آن نام آمد پدید

که در لار ری چون «بلارو» بود در این لار جائی «بنارو» بود

«بنارو» «بلارو» تفاوت نداشت مگر آنکه نون جای لامی گذاشت

از این گونه تصحیف بسیار هست ز دانشوران جو ترا گر شک است

دلیل دگر شخص لاری بگفت که این لار و آن لار هستند جفت

نیامد و با هیچگه در دو لارز گاه کیان تا در این روزگار مع القصه، نان خورش اهالی خطه لار، از درویش و مالدار، نیازمند و

بی نیاز «ماهی آبه» است که مساکین در هر شب و روز آن را خالص نان خورش کنند و دولت‌مندان روغن گرم کرده و آب لیمو

مخلوط کرده، صرف نمایند و اگر چندین قسم پختنی و طعام دیگر در سفره باشد، جزء اعظم آن سفره «ماهی آبه» باید شود و آنرا

در کتاب طب «صحنا» گویند و برای آن منافی نویسند و طریق ساختن آن چنین است که یک من ماهی «متو» از سر و دم پاک

کرده، کوبیده، با یک من و نیم آب و نیم من نمک، آمیخته یک ماه یا بیشتر یا کمتر بر آفتاب گذارند، پس آن را به دست مالیده،

با پارچه صاف کرده نیم من «۱» خردل بریان کرده، کوبیده و هفتاد مثقال ریشه جوز و به این اندازه زردچوبه و اگر بخواهند ادویه

خوشبو مانند زیره و رازیانه و سیاه دانه و میخک، از هر یک هفتاد مثقال بر آنها افزوده، چند روز دیگر بر آفتاب گذارند، پس به

اندازه خواهش نان خورش کنند و ماهی «متو» به ضم میم و تاء و سکون واو، نوعی ماهی دریائی است که هر یکی به اندازه دو بند

از انگشت آدمی باشد و در سواحل دریای فارس، از بندر عباس تا بندر کنگان فراوان است، در هر دامی کوررها گرفته، به آفتاب

خشک کرده به اطراف لارستان تا گله دار و جهرم و داراب برده، «ماهی آبه» سازند و زراعت خردل جز در نواحی لار جای دیگر از

فارس نباشد.

و قصبه لارستان را «لار» گویند، در کتاب برهان قاطع نوشته است در قدیم «لاد» نام شهر لار بود که در این زمان «دال» به «راء»

تبدیل گردیده، «لار» گویند «۲» و این بیت را نسبت

(۱). در متن: (نیمن).

(۲). ر ک: کتاب شاهنامه شناسی، مقاله‌های احمد اقتداری، ص ۲۱، درباره (الار)، (گولار) ...

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۰۶

به فردوسی دهند:

صفاهان به گودرز کشواد دادبه گرگین میلاد هم لاد داد «۱» یعنی کیخسرو، وقتی که ممالک ایران را قسمت بر بزرگان نمود، لارستان را به گرگین بخشید و این شهر نزدیک به پنجاه و هفت فرسخ کاروانی از شیراز دور افتاده است، عرضش ۲۷ درجه و ۲۵ دقیقه از خط استوا، در کتاب جام جم ۲۷ درجه و ۳۶ دقیقه از نقشه «۲» و طول آن یعنی دوری از گری نیچ، ۵۴ درجه و ۱۴ دقیقه از جام جم و ۵۴ درجه و ۱۰ دقیقه از نقشه ...

و شهر لار در قدیم نزدیک به ۷، ۸ هزار خانه داشته و اکنون به ۲ هزار باب خانه نرسد و آن را چندین محله است مانند محله پیر غیب و محله جدید و محله کوریچان و محله کهو و چنانکه در گفتار اول این فارسنامه ناصری گفته شد ایالت خطه لارستان از زمان شاه کیخسرو تا سال ۱۰۱۱ در دودمان گرگین میلاد باقی بماند و آخرین اولاد او میرزا علاء الملک مشهور به شاه-ابراهیم خان «۳» پسر نور الله خان لاری است که نواب الله ویردی خان والی فارس او را به قهر و غلبه گرفته، در وقتی که شاهنشاه ایران، شاه عباس ماضی صفوی در نزدیکی شهر بلخ توقف داشت، الله ویردی خان و شاه ابراهیم خان لاری وارد ارد و شدند و بعد از چند روزی شاه ابراهیم خان وفات یافت و حکومت لارستان را به قاضی ابو القاسم لاری داد و این بیت را به شاه ابراهیم لاری نسبت داده‌اند:

ما پی تحصیل یار و یار در دل بوده است حاصل تحصیل ما، تحصیل حاصل بوده است و از جمله چیزهایی که از شاه ابراهیم خان، به نواب الله ویردی خان رسید تاج شاه کیخسرو بود که به رسم بخشش به گرگین داده، برای مفاخرت آن تاج در این دودمان باقی بود، در تواریخ نوشته‌اند: وقتی که گرگین به ایالت لارستان برقرار گردید از منجم لاری ساعت سعدی را بخواست، آن منجم بعد از ملاحظه گفت چون ۷ سال بگذرد، ساعتی آید که اگر در آن ساعت وارد شهر لار شوی چند هزار سال ایالت لار در دودمان تو بماند و گرگین مدت ۷ سال در خارج شهر لار توقف نمود و در آن ساعت وارد شهر لار گردید و اکنون از آثار ملوک گرگینی در شهر لار، مسجد جامع و چار بازار مشهور به «قیصریه» است که دیوار و طاقهای داخلی و خارجی آنها را از گچ خالص و سنگ تراشیده، منبت و مقرنس ساخته‌اند و چندین مرتبه آنرا تعمیر نموده‌اند و در سال ۱۰۱۵ حاجی قنبر علی بیگ ذو القدر جهرمی وزیر خطه لار، قیصریه را تعمیری لایق نمود، چنانکه در پیشانی طاق بزرگ چهار سوق قیصریه این قطعه را نگاشته و تاکنون باقی است:

(۱). این بیت فقط در چاپ وللس وجود دارد و در چاپهای دیگر شاهنامه نیست. ر ک: لارستان کهن، ص ۳۶: ترجمه مقاله مینورسکی در مورد لار. لسترانج در سرزمینهای خلافت شرقی، عرض جغرافیائی لار را ۲۷ درجه و ۴۳ دقیقه و طول آن را ۵۴ درجه و ۲۴ دقیقه دانسته است. لارستان کهن، ص ۱۲۷.

(۲). در آغاز گفتار دوم فارسنامه از نقشه حکیم دانشور مهندس انگلیسی سخن رفته است و در ص ۱۴ و ۱۵ گفتار اول از نقشه حکیم الکسندر جونس تن انگلیسی سخن گفته است.

(۳). ر ک: لارستان کهن، ص ۱۳۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۰۷ شکر خدا که باز به تأیید کردگارد عهد پادشاه جهان سایه خدای

عباس شاه آنکه ز خاک درش مدام کسب سعادت ابدی می کند همای

ویرانسرای لار به سعی وزیر دهر دستور بحر خاطر و دارای مهر رای

قنبر علی بیگ آنکه ز آئینه دلش در غیرت ابد شده جام جهان نمای

معمور شد چنانکه نمانده است جغد رادر وی ز بهر ساختن آشیانه جای از قیصریه‌ای که هوای فضای او «۱» گویا نسیم باغ بهشت است غم زدای تاریخش از خرد طلبیدم جواب گفت: «دار الامان لار شد احیا از این بنای»: (۱۱۲۴)

و بعد از استیلای افغان و شوریدگی ممالک ایران، دو نفر برادر یکی نصیر خان و دیگری حاجی خان که در اوایل حال آنها را میر شکار نصیری و میر شکار حاجی می‌گفتند از قریه «کل» که در اصل «کال» است از ناحیه بیخه فال لارستان برخاسته «۲»، پای جلادت در میدان مردانگی گذاشتند و جمعی را با خود یار کرده در قلعه «مشتکوی» سبعه که کوهی خدا آفرین است و شرح عنوان آن در ذیل قلعه‌های فارس بیاید منزل نموده، بنای تاخت و تاز را گذاشتند و بر نواحی سبعه مسلط گشتند، پس از سالها، از جانب پادشاه قهار نادر شاه افشار به لقب جلیل خانی و حکومت محال سبعه سرافراز شدند و در بین، اهل شهر لار حاکم خود را کشتند، ورثه مقتول پناه به نصیر خان آوردند و او را به حکومت لارستان دعوت نمودند و نصیر خان به لارستان رفته، تمکن یافت و دختر حاکم مقتول را به عقد ازدواج خود درآورد و حکومت لارستان را ضمیمه محال سبعه نمود و بعد از وفات نصیر خان پسرش عبد الله خان لاری به جای پدر به حکومت خطه لار و محال سبعه برقرار گشته، به لقب جلیل بیگلریگی لارستان سرافراز گردید و مدتها به حکومت باقی بود و در حدود سال ۱۲۵۰ و اند «۳» وفات یافت و پسرش نصیر خان ثانی لاری به حکومت لارستان و سبعه و لقب بیگلریگی سرافراز گشته، سالها برقرار بود و در سال ۱۲۵۵ وفات یافت پس برادر ماجدش علی خان لاری به جای برادر مقرر گردید و در سال ۱۲۵۶ به دار الخلافه طهران رفته، خطه لارستان و محال سبعه را از بلوکات فارس مفروز داشت و در سال ۱۲۵۰ و [۴] به فرمان خدیو زمان با ۲۰۰۰ تنگچی لاری به عزم فتح بمپور قصبه بلوچستان مأمور گشته، به مصاحبت حبیب الله خان امیر توپخانه مبارکه، بلده بمپور و مضافات او را مسخر داشتند و از اتفاقات آنکه در اواخر همین سنه علی خان لاری و حبیب الله خان شاهسون امیر توپخانه وفات نمودند پس حکومت لارستان و سبعه به پسرش نصر الله خان لاری مشهور به «آتش پاره» عنایت گردید و محمد علی خان لاری عم نصر الله خان به ظاهر به نیابت نصر الله خان مداخله در امور ملکی لارستان و سبعه نمود و نصر الله خان برای تفریح محاسبات دیوانی به دار الخلافه طهران برفت و محمد علی خان چون فتح علی خان و علی نقی خان برادر زادگان خود را مخمل کار خود دانست، آنها را حبس نمود و علی نقی خان را از حلیه چشم عاری فرمود و بعد از مدتی

(۱). در متن: (اوست).

(۲). در متن: (برخواسته).

(۳). در متن: (پنجاه و سی و اند).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۰۸

فتح علی خان و علی [نقی] خان فرصت یافته محمد علی خان را بکشتند و به خودسری، به حکومت لارستان پرداختند و چون نصر الله خان از طهران عود به لارستان نمود، با فتح علی خان و علی نقی خان موافقتی کرده، کارها را به آنها واگذاشت و خود مشغول به عیش و عشرت گردید و مبالغه از وجوه دیوانی تلف نمودند و لارستان و سبعه، باز، ضمیمه بلوکات فارس گردید و حسین خان نظام-الدوله مراغه‌ای والی مملکت فارس در سال ۱۲۶۲، آقا میرزا محمد فسائی را با چند فوج سرباز، روانه لارستان و سبعه داشت و نصر الله خان و فتح علی خان و علی نقی خان را گرفته به شیراز آوردند، پس از آن دیگری از دودمان نصیر خان لاری حاکم لارستان و سبعه نگردید و حکومت لار و سبعه در هر سالی به کسی دادند و در هر حال کلانتری لارستان و ضابطی بیشتر نواحی آن با کربلائی علی رضاگراشی لاری مقرر بود و در سال ۱۲۷۹ بعد از ۱۱۸ سال زندگانی وفات یافت و پسرش فتح علی خان گراشی لاری گاهی به حکومت و بیشتر اوقات به نیابت نواحی لارستان برقرار است و از عهده نظم ولایتی و وصول مالیات دیوانی به احسن

وجوه درآمده، رعیت را آسوده و حاکم را خشنود داشته است.

و از شهر لار، علما و شعرا برخاسته‌اند مانند:

علامه زمان مولانا عبد الغفور لاری، صاحب کتاب حاشیه غفور بر کتاب شرح جامی در علم نحو.

و مانند: فرید عصر و وحید دهر صاحب کتاب هفت اقلیم که شرح حال ملوک گرگینی و اسامی آنها را تا سال ۱۰۰۷ که اواخر حکومت شاه ابراهیم خان لاری است، نگاشته است (۱).

و مانند: علامه اوان میرزا شریف قاضی لار و برادر ماجدش میرزا علی رضا لاری.

و مانند جناب مستطاب علام فهم، قدوه انام، مرجع خواص و عوام، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول آخوند ملا محمد باقر لاری. اصل آن جناب از قصبه جویم ابی احمد است، والد ماجدش به شهر لار آمده توطن نمود و جناب ملا محمد باقر، سفرها کرد، خدمت علما و مشایخ رسیده، به زیور اجتهاد زینت یافت و سالها به نشر علوم مشغول بود و در سال ۱۲۸۸ وفات یافت.

و از مشاهیر علما و شعرای متقدمین و متأخرین است: جناب مستطاب، قدوه مدرسین و صفوه محدثین، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، زبده علمای تفسیر و اسوه فضلا به حسن تقریر، مجتهد زمان و حسان دوران، رابطه نظم بدایع، واسطه عقد مجامع، فاضل کامل و شاعر ماهر آخوند ملا محمد باقر، «صحبت» تخلص «۲». اصل آن جناب از خیمه‌نشینان قریه «بیرم» لارستان است، قبیله او را «دشتی» گویند. بعضی در ده بیرم و بعضی در کوه و صحرای بیرم توقف دارند، چنانکه خود فرموده است:

خود از دشتیم لیک اگر واثقی نه از فاس خندی نه از عاشقی

(۱). (هفت اقلیم از امین احمد رازی است که مربوط به لارستان و سلاطین میلادی محلی لار نیست و مؤلفش هم لاری نیست اگر میرزا حسن اشتباه نکرده باشد شاید یکی از مؤلفین لاری کتابی به نام هفت اقلیم در احوال ملوک محلی لار نوشته باشد که به نظر مؤلف فارسنامه رسیده است ولی فعلا در دسترس نیست). لارستان کهن، حاشیه ۱، ص ۱۱۷.

(۲). رک: مقدمه دیوان صحبت لاری، چاپ معرفت شیراز، سال ۱۳۵۴، ص یک تا نوزده.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۰۹ قبیله به «بیرم» گروه‌ها گروه‌وطن کرده در ویه و صحرا و کوه به دشت و که آنان که جا ساخته‌همه خیمه در خیمه افراخته

به صحبت چو بسیار رغبت کنم تخلص هر آئینه «صحبت» کنم در اوائل عمر، مدتی در مدرسه قریه رونیز فسا، تحصیل مراتب علمیه نمود و گوی سبقت را از همگان ربود و این قطعه را فرمود:

«رونیز» چه «رونیز» ارم خانه فاش طراحی خلد کرده در وی، نقاش

گر نغمه مرغان بهشت هوس است رو نغمه مرغکان «مرغک» را باش و «مرغک» نام نزهتگاهی در دره کوه جنوبی رونیز علیاست. پس، از رونیز به شیراز آمده، در اندک مدتی کوس فضیلت و شاعری را کویید و حاجی علی اکبر نواب در کتاب دلگشا فرموده است: ملا محمد باقر «صحبت» تخلص لاری، به شیراز آمد و به سعی تمام در تحصیل علوم شتافت و به جودت ذهن و کثرت حافظه و استقامت سلیقه، بر اقران برتری یافت و در دانشمندی مرتبه بلند و پایه ارجمند جسته، گل مراد از حدیقه خاطرش رسته، طومار تعلم و تعلیم را درنوردیده، به وطن مألوف برگردید و در لارستان صفوف جماعت را امام و مقتدای اشراف کرام است، در تواریخ سلف اطلاعی تمام و در حل مسائل مشکله، قدرتی ما لا کلام دارد و در لغات عربی و پارسی و دری در نهایت استحضار و در فنون عربیه و ادبیه در کمال اقتدار است و در اواخر عمر از حلیه بصر عاری گشته، به زیور بصیرت، آراسته بود و در سال ۱۲۵۱ به رحمت ایزدی پیوست و این چند بیت از او ثبت گردید. دیوان شعرش از ۳۰ / ۱۰۰۰ بیت گذشته است:

الا یا ایها الساقی تو دانی درد این دلها که جز می نیست در مانش ادر کأسا و ناولها

سقی الله بزمگاه می، که خندد جام و نالد، نی سر زنجیر زلف وی، دهد بانگ جلاجلها
جهان کشتی و جان کشتی نشین، جانانه کشتیان محبت بحر بی پایان و دل جوایای ساحلها
معمم شیخ سرگردان، چه داند عقده وا کردن دم پیر مغان نازم که زد بر حل مشکلها
خמוש ای ناصح نامی چه می خواهی ز بد نامی ترا غوغای هر عامی، من و مستی محفلها
خوش آمد دوشم از «صحبت» که خوردی باده و گفתי الا یا ایها الساقی ادر کأسا و ناولها
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۱۰
باز فرموده است:

بر خویش بندم چند و چند این زهد بد فرجام را «۱» وقت است تا آتش زخم این دلق ازرق فام را
قلاش و رند و عاشقم، عذرا رخی را وامقم من کان صنم را شایقم، چون نشکنم اصنام را
کو زخمه تا رودی زخم، رود می آلودی زخم گلبانگ بدرودی زخم این عام کالانعام را
«صحبت» از آن شیرین زبان چه حرف سود و چه زیانز آن لعل، کردن کی توان فرق از دعا دشنام را باز فرموده است:
نه هراس دوزخ و نی هوس بهشت ما راشود آخر آنچه [اول] «۲» شده سرنوشت ما را
ثمر درخت امکان همه حسرت است و خسران عجیب عجب که دهقان ز چه تخم کشت ما را
بد و نیک کار دوران چو به ما نشد حوالت عبث از چه خورد باید غم زشت و خوب ما را باز فرموده است:
برخاستی و ز خلق برخاست غوغای قیامت از قیامت
خود صید اجل رسیده مائیم پرواز کنان به گرد بامت
خنجر بکشیدی و نکشتی من کشته لطف ناتمامت
در دیگ بلا بجوش «صحبت» تا پخته شود وجود خامت باز فرموده است:
ز زیر بار امانت به در شدند حریفان گرفت شحنة عشقت دل مرا به غرامت
سرشک سرخ و رخ زرد و ناله دل پر درد گواه دعوی عاشق بس است این سه علامت
چه دلنشین سر کوئی است کوی یار تو «صحبت» که هر که رفت، در آنجا فکند رحل اقامت باز فرموده است:
به یک جامم ز ننگ و نام کردند نمیدانم چه می در جام کردند
کسی را کام دل دادند کاولز کام این جهان ناکام کردند
برای نقل مستان ز آن لب و چشم مهیا شکر و بادام کردند باز فرموده است:
به تار رشته طول امل مشو پیوند که این دو روزه به نیم آرزو وفا نکند
متاع عمر گرانمایه را تلف منمای که چرخ پیر جوانی کس قضا نکند
خدا سفینه ما را مگر کشد به کنار و گرنه چاره این ورطه ناخدا نکند باز فرموده است:
ز آسمان طمع مهر گستری مکنید که او همین حرکات ستمگری داند

(۱). مطلع این غزل چنین است:

تا چند همدرسی کنم ناپختگان خام را آن به که شویم از ورق این جهل دانش نام را .
(۲). در متن: آن.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۱۱

باز فرموده است:

مبر گمان سلامت روی ز قافله‌ای که ناله دل مظلومی از قفا دارد
خیز که بلقیس گل، تخت سلیمان گرفت گشت ز داود مرغ رمز زبور آشکار
فاخته بر شاخ سرو، سرو به کام تذر و بلبل دل چند چند ناله کنی زار زار
زیر گل و ارغوان، گفته «صحبت» بخوان تا کندت این و آن، مشک و قرنفل نثار باز فرموده است:
با ما که نهنگ بحر صبریم‌ای لجه غم مجوش و مخروش
عمامه زرق «صحبت» از فرق بردار به نیم جرعه بفروش باز فرموده است:
اگر ز صحبت دردی کشان کنم اعراض چه سان کشم قدح فیض از کف فیاض
حدیث واعظ منبر نمی کند تأثیر که یک افاده آن نیست خالی از اغراض
ستردم از ورق فلسفی به گز لک عشق نقوش وهم و خطوط جواهر و اغراض
برای خاطر «صحبت» بنال زار ای چنگ چنانکه مریم حبلی به بامداد مخاض باز فرموده است:
چشمی به مال خواجه که برچیده شد بساطبشکست نای شادی و مینای انبساط
این شوی کش عجزه که دنیاست نام او با هیچکس نبرده به سر عقد ارتباط
هر دم عبور قافله ممکنات بین با رحلهای سود و زیان زین کهن رباط
این عمر چیست برق یمانی، مدار چشمز آغازش استقامت و ز انجامش انضباط
شیب و شباب هردو یکی دان که هم‌رند پیران سالخورد و جوانان با نشاط
فردا شود مگر سر زلف تو دستگیرورنه چه حد عاصی و بگذشتن از صراط
بی‌رهنما و بدرقه «صحبت» مکن سفر کاین وادی مخوف بود جای احتیاط باز فرموده است:
من کیم سوخته‌ای با غم دل ساخته‌ای مایه در باخته‌ای، خانه برانداخته‌ای
گل نه‌ای سرو نه‌ای لیک به طرز گل و سرو خویش را سرخ رخ و سبز قبا ساخته‌ای
ظن بد در حق من، می‌بری این مزد وفاست دشمن از دوست ز هم، حیف که نشناخته‌ای باز فرموده است:
لمعات و جهک اشرف و شعاع طلعتک اعتلی ز چه رو الست بر بکم، نرنی بزنی که بلا بلا
به جواب طبل الست او ز ولا چو کوس بلا زدم همه خیمه زد به در دلم سپه غم و حشم بلا
پی خوان دعوت عشق او همه شب ز خیل کرویان رسد این صفیر مهیمنی که گروه غمزده الصلا
من و مهر آن مه خو برو که چو زد صلا ی بلا بر او به نشاط و قهقهه شد فرو که انا الشهد به کربلا
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۱۲ تو که فلس ماهی حیرتی، چه زنی ز بحر وجود دم‌بنشین چو «صحبت» و دمبدم بشنو خروش
نهنگ لا باز فرموده است:

سروی به قد، گلی به رخ و نرگسی به چشم چشم بد از تو دور که از جمله برتری

در باغ رو که داغ نهی بر دل سمن بی‌پرده شو که پرده خورشید بر دری

پیرایه بسته غیرت هر هشت روزه‌ای هر هفت کرده شهره هر هفت کشوری باز فرموده است:

ای به ولای تو تولای من از خود و اغیار تبرای من

بود تو پیدائی پیدای من گر بشکافند سر و پای من

جز تو نیابند در اعضای «۱» من سر تبه افکنده من از غم خموش

هیکل من بلبله وش در خروش نغمه عشق است نه ذکر سروش
 زمزمه در زمزمه آید به گوش کیست در این قالب اعضای من
 نه کره را گرم تک و دو کنی بر مه و خور حکم روا رو کنی
 خسته شیرین دل خسرو کنی جلوه پی جلوه که نونو کنی
 صورت دیگر ز هیولای من دیده نظر باز تو بیجا نشد
 دل به غلط واله و شیدا نشد این غزل از من عبث انشا نشد
 تا تو چو گل وا نشدی وا نشد ناطقه بلبل گویای من
 صورت اشیا بنگاری به خودسوی وجود از عدم آری به خود
 ای که نفسها بشماری به خودیک نفسم گر بگذاری به خود
 وای من و وای من و وای من صادر بی واسطه، عقل نخست
 آمد و پیش از همه قرب تو جست عشق من آن روز ترا شد درست
 مست تو و محو تو و مات تست عقل من و هوش من و رای من
 بتکده و دیر و برهمن ز تو مزدلف و وادی ایمن ز تو
 لعبت چین و بت ارمن ز تو گر تو تویی من کیم ای من ز تو
 من شده تو آمده بر جای من من به زمین ناله من عرش گیر
 سدره به دم در کشم از یک نفیر آوخ از آن دم که بر آرم صغیر
 شهیر جبریل فشانند عبیر بر دم روح القدس آسای من
 ای تو بزرگ و همه عالم حقیرورد زبان چیست مرا، یا مجیر
 چون تو مجیری و منت مستجیر پنجه ببر آمد و چنگال شیر
 پیشکش آهوی صحرای من

(۱). (اجزاء) که در نسخه بدل آمده است متناسب تر است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۱۳ کون و مکان آینه ذات توسینه افروخته مشکوه تو
 زاری من صیقل مرآت تو تا نشد از نفی من اثبات تو
 سر نزد از لای من الای من سایه عشق ار به کلیسا فتد
 ولوله در مسجد اقصی فتد زلزله در طاق سکوبا «۱» فتد
 بس نه ترا لرزه در اعضا فتد بر سر منبر رسد ار پای من
 طینت «صحبت» ز چه می شد عجین از می رضوان و بهشت برین
 چند در این غمکده باشی مکین «صحبت» از این حجره در آ و بین
 عرش برین منزل و مأوای من
 باز فرموده است:

طعمه از سر پنجه خوردن خصلت شیر است و من قطع و فصل حق و باطل کار شمشیر است و من
 بس شکار معنی افکندم به دشت از بهر غیر صید خود را بذل کردن همت شیر است و من
 میر عالم گیر و شاه حسن، خورشید است و تو صاحب دیوان و دارای قلم تیر است و من

در دی و بهمن کهن، اندر بهاران نوجوان نو شدن هر ساله رسم عالم پیر است و من «صحبت» اقلیم بلاغت تختگاه فکرت استلیکک صاحب‌دل بر این تخت مهی میر است و من در مدح مولای متقیان عرض نموده است:

هی هی گل است این کلین چنین، سرخوش به بازار آمده یا سرخ رو ترکی ز چین، با فر فرخار آمده گل بسته از هر سو رده، گلزار شد آتشکده گلبانگ نار موصده «۲»، بر گنبد نار آمده فصل بهاران شد هلا، ای عندلیب مبتلایینک عروست بر ملا، خندان به گلزار آمده با آنکه گل بر کام او، بدریده لب بگشوده رواین مرغک بیهوده گو، با ناله زار آمده غنچه تبسم ناک بین گل را گریبان چاک بین صنع خدای پاک بین کاینجا پدیدار آمده بر فرق نسرين و سمن، چتر شقایق شقه زن جعد بنفشه پر شکن، چون زلف دلدار آمده شمشاد و سرو آخته قامت به ناز افراخته مسکین تذرو و فاخته، هردو گرفتار آمده

(۱). (سکوبا نام عابد نصرانی است که دیری بساخت و به نام او شهرت یافت). برهان.

(۲). اشاره به آیه ۲۰، سوره البلد.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۱۴ سوری به سور اندر شده، سوسن زبان آور شده گل صاحب افسر شده، بلبل به گفتار آمده مرغوله زن مرغ سحر، گه ساز زیر و گه زبروز بیخودی طاووس نر، هم نغمه با سار آمده بلبل ز یک سو از شعف، دارد نوای چنگ و دف لحن چکاوک یک طرف، با صوت مزار آمده صوفی که افکند از صفا، سجاده بر روی هوا با پاره ابری پر نوا، بالای کهسار آمده چون زاهد خشک ابرتر، بر جای خود گه مستقر گه چون قلندر در بدر، سیاح و سیار آمده آواز رعد دست این چنان، زهره شکاف و جانستان یا شیر حق نعره زنان در رزم کفار آمده آن ناوک شست خدا، شیر زبر دست خدا ساقی سرمست خدا، کش ماسوا عار آمده شاهنشاه عالم علی، بخشنده خاتم علی فخر بنی آدم علی، کز بدو سالار آمده رایت فراز و تیغ زن، مرحب کش حارث فکن خندق جه و خبیر شکن، کش نعت، کرار آمده جولان گر دشت احد، خونریز عمرو عبدود بس جان کشید از کالبد، تا غیر فرار آمده سلمان مسلمان از دمش، بوذر یکی رشح از یمش قربان خاک مقدمش، مقداد و عمار آمده شیر فلک در چنگ او، چنگ پلنگ آونگ او بر بیان ز آهنگ او، مسکین به زنهار آمده غر محجل را سره، گمراه را هادی رهوز عدل او گرگ و بره، با هم دو غمخوار آمده هر ساعت اندر محضری، بگشوده از دانش دری نابرده بر زانو سری، کشاف اسرار آمده گاه سخن گوهر فشان، وز خم غیبی می کشان نهج البلاغه یک نشان، ز آن لعل دربار آمده آسوده در خاک نجف، فخر سلف ذخر خلف کش با صد انعام و تحف، فرمان جبار آمده در مدح شاه دادگر، ریزد ز طبعم نیشکر طوطی ز خوزستان مگر، شکر به منقار آمده نی نی هنرور شاعری، فاضل حکیمی ماهری گاه تکلم ساحری، از خطه لار آمده فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۱۵ از قابلیت عاریم، اما به مدحش جاریم در نعت او پنداریم، روح القدس یار آمده باز فرموده است: شکستی با من آن عهدی که بستی چنان بستی که تا بستی شکستی

شکستی عهد و پیمان را و ترسم به کارت زین شکست آید شکستی

بیابانی به پیش اندر که در وی نه بر گره نه سامان نشستی

اگر جوئی طریق رستگاری ببر دام علائق را که رستی

ندانم خود که ای «صحبت» در این بزم نه مخمور و نه هشیار و نه مستی باز فرموده است:

دانی از کف کی نهم پیمانه پیمان دوست ساعتی کاین دور گردون بشکند پیمانه‌ام و از شعرای متأخرین لارستان است:

نادره اهالی، ناظمه در و لالی، عفت دثار «صنعت» تخلص، شاعره لاری، دختر کدخدای قریه فداغ که شرح آن در عنوان مضافات

لار و عنوان «فداغ» بیاید و شعر بسیاری بگفت و در سال ۱۲۶۴ وفات یافت و چون در صنایع زنانه مهارتی تمام داشت، تخلص خود

را «صنعت» نمود و این چند شعر که از او شنیده شده بود، ثبت گردید:

هر کس که دید جلوه و طور و ادای تو گر خود ملک بود بشود «۱» مبتلای تو

جز سجده بتان نکند تا به روز حشر ز نار زلف هر که بدید از قفای تو

گفتی سر تو در سر این کار می رود ای خاک بر سری که نگرده فدای تو

بر لوح تربتم نویسد غیر از این رفت و نرفت از سرش آخر هوای تو

داروی [درد] چشم تو «صنعت» حکیم گفت خاک منازلی که بود نقش پای تو و از شعرای قدیم لار مولانا صدر الدین کلامی است،

این شعر از اوست:

دل را به روز وصلش یاد آورم شب و روزتا گریه‌های شادی راه نظر نبندد و از شعرای خطه لار خضری شاعر است، در خدمت امام

قلی خان والی فارس بود و این بیت از اوست:

بختم آورده به صد خون جگر تا در دوست مژه بر هم مزین ای دیده که آبم نبرد محبی لاری:

دوست جای دیگر و من مانده‌ام در کوی دوست کز در و دیوار کوی دوست آید بوی دوست

من کیم از برای دل، خانه به باد داده‌ای از سر خود گذشته‌ای، از پی دل فتنده‌ای

دل ز کفم ربود و رفت از پی جان دیگری طرف کله شکسته‌ای، بند قبا گشاده‌ای

(۱). در متن: (که شود).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۱۶

و از اشراف و اعیان لارستان است: سلسله جلیله سادات موسویه بیرمی. جد اعلای آنهاست:

زبده اولاد سبطین، قدوه امجد خافقین سید عابد شاه زندان بیرمی. شاید آن جناب مدتی در زندان اهل جور مبتلا بوده، او را به این

لقب خواندند. در کتاب تذکره ریاض العارفین نام آن جناب را «شاه زین العباد» مشهور به شاه زنده فرموده و او را از زمره علماء و

عرفا شمرده، کرامات از او نقل نموده و صاحب دیوان شعر فارسی است و در قریه بیرم از ناحیه بیخه احشام لارستان قبه و بارگاهی

رفیع و عمارتی وسیع دارد و در ایام متبرکه اهالی لارستان از دور و نزدیک به زیارت آمده، چند روزی در آن عمارت توقف کنند

و این چند بیت از آن جناب ثبت گردید:

من آن روز بودم که اسما نبودنشان از وجود مسمی نبود

نظر کردم از منظر شاهدان بجز زلف و رویش هویدا نبود

با شاخه‌ها اخضر شدم با لاله‌ها احمر شدم

با باغبانان در چمن من سالها گل چیده‌ام

با باد دوران کرده‌ام در دهر سیران کرده‌ام

با ابر باران گشته‌ام در کوهها باریده‌ام

من قمری اعلایم از قاف بپریده دوری به سوی نخجیر در دهر بگردیده

از خویش برون رفتم، با خویش درون گشتم بیرون و درون خویش جز خویش ننگنجد

آستین برمی‌فشاندم در سماع دست یار آمد به دستم یللی و از نسل آن جناب، سلسله سادات موسوی بیرمی باقی مانده‌اند و در بیشتر

اوقات علما و فضلا از این سلسله بوده‌اند و از جمله آنهاست:

جناب مستطاب، خلف اسلاف، شرف اشراف آل عبد مناف، ملاذ سادات، مجمع سعادات، عالم زاهد و فاضل عابد حاجی سید

مصطفی موسوی بیرمی. مادام زندگانی احترامی ما لا- کلام داشت و به مواعظ و نصایح مشفقانه، حکمرانان خطه لارستان را به

حسن سلوک هدایت می‌فرمود و عموم اهالی لارستان از صلاح و صوابدید آن جناب تجاوز نمی‌نمودند و به این وسیله همیشه میانه

حاکم و رعیت آن خطه به آسایش می‌گذشت و در حدود سال ۱۲۷۷ به رحمت ایزدی پیوست.

و از اعیان این سلسله جلیله است: سلاله اطیاب و نقاوه سادات میرزا سید مصطفی مستوفی دیوان اعلی. در اوایل سن شباب از قریه

بیرم به شیراز آمده، قدری لایق، تحصیل کمالات علمیه نمود. پس از شیراز به دار الخلافه طهران رفت و تکمیل بعضی از مراتب را

نمود و مدتی نایب تولیت آستانه منوره رضویه علی صاحبها الف سلام و تحیه، بود و چند سال است به منصب جلیل استیفای دیوانی

برقرار گشته در دار الخلافه طهران متوطن شده ملقب به لقب صدر الملک گشته به احترام تمام می‌گذراند.

و نواحی لارستان بر این وجه است:

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۱۷

ناحیه بیخه احشام: «بیخه» صحرای درازی را گویند که در میانه دو کوه افتاده باشد و این ناحیه در جانب مغربی شهر لار است.

درازی آن از قریه «بیرم» تا «ملائتی» ۶ فرسخ، پهنای آن از فرسخ و نیم نگذرد. کشت این ناحیه مانند باقی نواحی لارستان دیمی

است و تنباکو را از آب گاوچاه به عمل آورند و مرغ کبک انجیر، در صحرای این ناحیه فراوان است و قصبه آن «بیرم» است.

تزدیک ۲۰ فرسخ از شهر لار دور است و عالم ماهر و فاضل شاعر ملا محمد باقر «صحبت» تخلص در این قریه متولد گشته است.

و این ناحیه مشتمل است بر ۱۱ قریه آباد: «۱»

احشام قاید: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «بیرم» است.

بیرم: همان قصبه ناحیه بیخه احشام است.

چارطاق: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «بیرم» است.

چاه برد: فرسخی کمتر مغربی «بیرم» است.

خرکو: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «بیرم» است.

ده نو: فرسخی میانه شمال و مغرب «بیرم» است.

شیخ عامر: ۲ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «بیرم» است.

شیرینو: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «بیرم» است.

کتک: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «بیرم» است.

لاورستان: به مسافت کمی مغربی «بیرم» است.

ملائتی: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «بیرم» است.

ناحیه بیخه فال «۲»: برای آنکه با قصبه فال بلوک گله‌دار در یک بیخه افتاده است آنرا «بیخه فال» گویند. میانه جنوب و مغرب لار

است. درازی آن از قریه «کل» تا «چاه نو» ۷ فرسخ و نیم، پهنای آن از ۲ فرسخ نگذرد، قصبه آن «اشکنان» است به مسافت ۲۲ فرسخ، از شهر لار دور است و کلانتر این ناحیه رئیس علی خان اشکنانی است و این ناحیه مشتمل است بر ۱۰ قریه آباد: اشکنان: همان قصبه این ناحیه است. اهل: فرسخی مشرقی «اشکنان» است. یاقلات: فرسخی بیشتر میانه شمال و مشرق «اشکنان» است. یزوند (۳): ۳ فرسخ مشرقی «اشکنان» است. پنگرو: ۳ فرسخ و نیم مغربی «اشکنان» است. تراکمه جنوبی: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «اشکنان» است. تراکمه شمالی: ۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «اشکنان» است. رکن آباد: ۳ فرسخ مغربی «اشکنان» است. در این بیخه فال کشت و زرع «رکن آباد» از شتوی و صیفی، همه فاریابی است. در قدیم نخلستان فراوانی داشته است.

- (۱). در کتاب لارستان کهن، ص ۱۷، و کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۲، از ۶ روستا نام برده شده است.
- (۲). بقول نویسنده لارستان کهن ص ۱۹: (نواحی فال و گله‌دار بدون هیچگونه تناسب و دلیلی از لارستان مجزا شده است).
- (۳). (بریو؟) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۲: (بریو؟) لارستان کهن، ص ۱۸.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۱۸

سه تنبک: ۴ فرسخ مغربی «اشکنان» است.

کال: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «اشکنان» است.

کل: همان کال است.

ناحیه جهانگیریه «۱»: در میانه جنوب و مشرق شهر لار است. درازی آن از قریه «کوشک» تا قریه «کمشک» ۳۸ فرسخ، پهنای آن از «جناح» تا «فاریاب» ۸ فرسخ و قصبه این ناحیه را «بستک» گویند. نزدیک ۲۱ فرسخ از شهر لار دور است با آنکه اگر کوهستان سخت در میانه نبود، از هفت فرسخ کمتر بود و کلانتر و ضابط این ناحیه از قدیم سلسله مشایخ بستکی است و بزرگ این سلسله به لقب خانی سرافراز است مانند: احمد خان بستکی که در سال ۱۲۴۵ به حکومت تمامی خطه لارستان برقرار گردید و پسرش مصطفی خان بستکی سالها به ضابطی این ناحیه باقی بود و در سال ۱۲۸۰ و اند وفات یافت و پسرش احمد خان بستکی به جای پدر نشسته است.

و در تمام این ناحیه، قطره‌ای آب شیرین جز آب باران در برکه‌ها یافت نشود و تمام زراعت و نخلستان آن دیمی است و این ناحیه مشتمل است، بر ۳۳ قریه آباد:

انزره: ۱۵ فرسخ مشرقی «بستک» است.

انوه: ۴ فرسخ مغربی «بستک» است.

ایلو: ۷ فرسخ مشرقی «بستک» است.

پتو: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «بستک» است. [امروزه: فتو]

براش: ۵ فرسخ مغربی «بستک» است. [امروزه: براشت]

بریده: ۴ فرسخ مشرق «بستک» است. [امروزه: برده، بلده]

بستک: همان قصبه این ناحیه است.
 بودل: ۱۹ فرسخ مشرقی «بستک» است. [تلفظ محلی آن: پدل]
 توردان: ۹ فرسخ مشرقی «بستک» است. [امروزه: تدره]
 چاه بنار «۲»: ۵ فرسخ مشرق «بستک» است.
 چاه دزدان: ۱۰ فرسخ مشرقی «بستک» است.
 جناح: ۶ فرسخ جنوبی «بستک» است.
 خلص: ۵ فرسخ جنوب «بستک» است.
 خیس: ۱۲ فرسخ مشرقی «بستک» است.
 داربس: ۷ فرسخ میانه جنوب و مغرب «بستک» است.
 دژگون «۳»: ۲۶ فرسخ مشرقی «بستک» است.
 ده تل: ۹ فرسخ مشرقی «بستک» است.
 ده هنگ: ۸ فرسخ مشرقی «بستک» است.
 ده هنگی: ۹ فرسخ میانه جنوب و مغرب «بستک» است.

(۱). همان ناحیه بستک است که امروزه بیش از ۱۵۰ روستا دارد. (احمد حبیبی).

(۲). (چابنار). لارستان کهن، ص ۱۳.

(۳). (دژگان). لارستان کهن، ص ۱۳ امروزه جزو بندر لنگه است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۱۹

فاریاب انوه: ۴ فرسخ مغربی «بستک» است.

فاریاب بستک: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «بستک» است.

گچی «۱»: ۸ فرسخ میانه جنوب و مغرب «بستک» است.

کمشک: ۱۰ فرسخ میانه جنوب و مغرب «بستک» است.

کوخرد: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «بستک» است.

کوشک: ۲۹ فرسخ مشرقی «بستک» است.

کوه تو «۲»: ۶ فرسخ میانه جنوب و مغرب «بستک» است.

کوهنج «۳»: ۳ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «بستک» است.

گیلو: ۸ فرسخ میانه شمال و مشرق «بستک» است. [امروزه: گلو، گلویه]

لردبسان: ۱۲ فرسخ مشرقی «بستک» است.

لمزان: ۱۸ فرسخ مشرقی «بستک» است.

میستان: ۷ فرسخ مغرب «بستک» است.

هرمزخان: ۱۴ فرسخ میانه شمال و مشرق «بستک» است.

هرنگ: ۴ فرسخ کمتر، میانه جنوب و مشرق «بستک» است.

ناحیه شیب کوه لارستان: در جانب جنوبی شهر لار افتاده و طرف جنوبی این ناحیه را دریای فارس فرا گرفته است. درازی آن از

«کهنفر خان مغو» تا «مقام نخیلو»، ۲۵ فرسخ، پهنای آن از «بو العسکر» تا «چيرو»، ۷ فرسخ. قصبه این ناحیه «بندر چارک» است به مسافت ۲۵ فرسخ از شهر لار دور افتاده است، کلانتر و بزرگ ناحیه شیب کوه، گاهی از طایفه حمادی و طایفه عبیدلی [است] که مسکن این دو طایفه در جوانب مغربی این ناحیه است و گاهی از اهل بندر چارک است و عموم اهالی این ناحیه از اعراب است و بزرگ آنها را «شیخ» می‌گویند مانند شیخ حسن چارکی و شیخ سلطان مغویی و شیخ عبد الله حمادی.

و این ناحیه مشتمل است بر چندین قریه آباد:

ارمک: ۴ فرسخ میانه شمال و مشرق «چارک» است.

اشنیز: ۱۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «چارک» است.

پاقلعه: ۴ فرسخ کمتر میانه شمال و مشرق «چارک» است.

باوردان «۴»: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «چارک» است.

بوچیر «۵»: ۱۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «چارک» است.

بندر چارک: همان قصبه این ناحیه است.

بندر مغو: ۷ فرسخ مشرقی «چارک» است.

بندر نخیلو: ۱۵ فرسخ مغربی «چارک» است.

(۱). (گچو). لارستان کهن، ص ۱۳. (کچویه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۵.

(۲). (گتاو). لارستان کهن، ص ۱۲. (کتهویه). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۵.

(۳). (کوهج). لارستان کهن، ص ۱۲.

(۴). (باوردن). لارستان کهن، ص ۱۶.

(۵). (بوچیر). لارستان کهن، ص ۱۴.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۲۰

بو جبرئیل «۱»: ۱۶ فرسخ مغربی «چارک» است.

بو العسکر: ۱۱ فرسخ میانه شمال و مغرب «چارک» است.

تاوونه: فرسخی مغربی «چارک» است.

چارک: همان بندر چارک است.

چاه مسلم: ۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «چارک» است.

جزه: ۱۴ فرسخ مغربی «چارک» است.

چيرو: ۱۰ فرسخ مغربی «چارک» است.

حسینه: ۵ فرسخ مشرقی «چارک» است.

حفره طیور: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «چارک» است.

حمیران «۲»: ۱۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «چارک» است.

خلفانی: ۱۱ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «چارک» است.

رستاق: ۱۱ فرسخ میانه شمال و مغرب «چارک» است.

رستمی: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «چارک» است.

- روان: ۹ فرسخ مشرقی «چارک» است.
- سه چاه: ۱۰ فرسخ میانه شمال و مغرب «چارک» است.
- شکرو: ۱۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «چارک» است.
- غدیر سفنی: ۸ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «چارک» است.
- غدیر علیا: ۸ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «چارک» است.
- قلات: ۶ فرسخ و نیم مغربی «چارک» است.
- گزره: ۶ فرسخ مغربی «چارک» است.
- گریشه «۳»: ۱۱ فرسخ میانه شمال و مغرب «چارک» است.
- گزو «۴»: ۹ فرسخ کمتر، میانه شمال و مغرب «چارک» است.
- گل سرخ: ۹ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «چارک» است.
- گلشن: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «چارک» است.
- کندران: همان پاقلعه است.
- کھفر خان «۵»: ۸ فرسخ مشرقی «چارک» است.
- مچاهیل «۶»: ۱۳ فرسخ مغربی «چارک» است.
- مراغ: ۳ فرسخ شمالی «چارک» است.
- مرباغ: ۱۰ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «چارک» است.

(۱). (بو جبرائیل). لارستان کهن، ص ۱۷.

(۲). (حمیرون). لارستان کهن، ص ۱۶.

(۳). (گرشه). لارستان کهن، ص ۱۷.

(۴). (گزدون)؟ لارستان کهن، ص ۱۷.

(۵). (کافرغون). لارستان کهن، ص ۱۶.

(۶). (مچاهیر). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۵۴.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۲۱

مغو: همان بندر مغو است.

مقام: ۱۶ فرسخ بیشتر مغربی «چارک» است.

نخل میر: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «چارک» است.

نخیلو: همان بندر نخیلو است.

ناحیه فومستان از لارستان: «فوم» در زبان فارسی «گندم» را گویند و «ستان» به معنی «جای انبوهی و بسیاری چیزها» باشد مانند گلستان و نخلستان و این ناحیه در میانه جنوب و مغرب شهر لار است و جانب جنوبی آن را دریای فارس فرا گرفته است، درازی آن از «بهده» تا «عموئی سفلی»، ۹ فرسخ، پهنای آن از «بردول» تا «بندر تبن» از نیم فرسخ تا سه فرسخ.

قصبه این ناحیه «گاوبندی» است به مسافت ۳۵ فرسخ بیشتر از شهر لار دور است و کشت این ناحیه حتی نخلستانش، دیمی است و مرغ کبک انجیر فراوان باشد و هوایی بسیار گرم و تر دارد و این ناحیه مشتمل است بر ۱۳ قریه آباد:

احشام: مسافت کمی مشرقی «گاوبندی» است.
 بردول: به مسافت کمی شمالی «گاوبندی» است.
 بندر تبین: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب «گاوبندی» است.
 بندر شیو: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «گاوبندی» است.
 بهده: ۶ فرسخ میانه جنوب و مغرب «گاوبندی» است.
 تبین: همان بندر تبین است.

دشتی: فرسخی کمتر جنوبی «گاوبندی» است.
 سه تلو: فرسخی بیشتر جنوبی «گاوبندی» است.
 شیو: همان بندر شیو است.
 عموئی سفلی: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «گاوبندی» است.
 عموئی علیا: فرسخی بیشتر میانه شمال و مغرب «گاوبندی» است.
 فومستان: نیم فرسخ میانه شمال و مغرب «گاوبندی» است.
 گاوبندی «۱»: همان قصبه فومستان است.
 کناردان: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گاوبندی» است.
 میلکی: فرسخی کمتر میانه شمال و مغرب «گاوبندی» است.
 ناحیه گاوبندی: همان ناحیه فومستان است.

ناحیه کورستان «۲»: در زمان قدیم از توابع ملک شبانکاره فارس بود، مدتهاست از توابع خطه لار گشته است در جانب مشرقی لار افتاده، درازی آن از «قلعه فاریاب» تا «دالان» ۱۱ فرسخ، پهنای آن از فرسخی بیشتر است. دهات این ناحیه، خراب و ویرانه گشته، چهار قریه آباد دارد:
 کشی: به مسافت ۳۰ فرسخ از شهر لار دور است.

(۱). (گوبندی). لارستان کهن، ص ۱۴.

(۲). ر ک: سفرنامه ابن بطوطه، به نقل از لارستان کهن، ص ۶۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۲۲

جیهون: ۳ فرسخ مغربی «کشی» است.

دالان: ۴ فرسخ مغربی «کشی» است.

قلعه فاریاب: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کشی» است.

کشی: همان قصبه ناحیه کورستان لارستان است.

ناحیه لنگه از نواحی لارستان: میانه مشرق و جنوب شهر لار افتاده، درازی آن از «امیران» تا «کوبستانه»، ۱۴ فرسخ، پهنای آن از «چمپه» تا «بندر لنگه» ۶ فرسخ و جانب جنوبی این ناحیه را آب دریا فرو گرفته است و قصبه این ناحیه «بندر لنگه» است به مسافت ۴۵ فرسخ از شهر لار دور افتاده است و قصبه قدیم این ناحیه بندر کنگ بود و اکنون ده کوچکی به جای آن باقی است و شماره خانه‌های بندر لنگه از ۲۰۰۰ درب خانه بیشتر است و از همه بنادر دریای فارس بزرگتر و آبادتر است و اهالی بندر لنگه در اصل از اعراب جواسم‌اند که از بر عمان از دریای فارس گذشته، در این سامان توطن نموده‌اند و اول کسی که از بلده رأس الخیمه قصبه

دشت عمان، رخت به ساحل دریای فارس کشید، در اواخر سلطنت خوانین زند، شیخ صالح از طایفه بنی جاشم است که جمع آن را جواشم گویند و عوام الناس «جواسم» گفتند با ۱۰۰۰ خانوار جواسم بیامد و کلانتری این سامان را از ضابط ناحیه جهانگیریه درخواست، تصاحب نمود و بعد از وفات او کلانتری را به شیخ قزیب، داماد او بدادند و بعد از او شیخ محمد پسر قزیب و بعد از او شیخ سعید برادر شیخ محمد و بعد از او شیخ خلیفه پسر سعید و در سال ۱۲۹۱ بمرد و شیخ علی پسر او ضابط گردید و شیخ یوسف کارگزارش، او را کشته، ضابط گردید و این واقعه در قریه «مهرکان» در سال ۱۲۹۵ اتفاق افتاد و در سال ۱۳۰۲ شیخ قزیب پسر راشد به قصاص پسر عم خود، شیخ یوسف را بکشت و به حکومت نائل گشته، باقی است. و این ناحیه مشتمل است بر ۱۱ قریه آباد:

امیران: ۱۱ فرسخ میانه شمال و مشرق «لنگه» است.

برکه سفلین: ۵ فرسخ مشرق «لنگه» است.

برکه علی: ۴ فرسخ شمالی «لنگه» است.

بندر کنگ: فرسخی مشرقی «لنگه» است. در قدیم در تصرف دولت ولندیز بود و تاکنون عمارات خرابه آنها باقی است و آب چاه بندر کنگ شیرین و گواراست.

بندر لنگه: همان قصبه این ناحیه است.

چمپه: ۶ فرسخ شمالی «لنگه» است.

جنگل: همان برکه علی است.

شیاس «۱»: فرسخی مغرب «لنگه» است.

گزیر: ۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «لنگه» است.

کشه «۲»: نیم فرسخ مغرب «لنگه» است.

کنگ: همان بندر کنگ است.

(۱). (شناس). لارستان کهن، ص ۱۶، و کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۵۳.

(۲). (گشه). لارستان کهن، ص ۱۶.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۲۳

کوبستانه «۱»: ۳ فرسخ مغربی «لنگه» است.

لنگه: همان بندر لنگه است.

مهرکان «۲»: ۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «لنگه» است.

ناحیه مزایجان: شمالی شهر لار و جنوبی شهر داراب است. درازی آن از «چاه نر» تا «حاجی آباد» ۱۲ فرسخ، پهنای آن از نیم فرسخ تا ۳ فرسخ. قصبه آن «مزایجان» است، ۱۵ فرسخ از شهر لار دور افتاده و محصول آن دیمی است و این ناحیه مشتمل است بر ۶ قریه آباد:

ایزد خواست: صحرای وسیعی است مغربی «مزایجان» به مسافت ۳ فرسخ و نشیمن گاه ایل بهارلوست.

چاه نر: ۵ فرسخ مشرقی «مزایجان» است.

حاجی آباد: ۷ فرسخ و نیم شمالی «مزایجان» است.

کنبل: ۳ فرسخ مشرقی «مزایجان» است.

محمد آباد: ۷ فرسخ شمالی «مزایجان» است.

مزایجان: همان قصبه این ناحیه است.

ناحیه مضافات شهر لار: در جوانب آن افتاده، قصبه این ناحیه «شهر لار» است و این ناحیه مشتمل است بر چندین قریه آباد:

ارد: ۱۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «شهر لار» است. کشت و زرع قریه ارد از آب قنات است و تنباکوی اردی در خوبی مشهور است.

اناج «۳»: ۲ فرسخ مغربی «شهر لار» است.

باغ: ۷ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شهر لار» است.

باین: نیم فرسخ میانه جنوب و مغرب «شهر لار» است.

پدز: فرسخی کمتر میانه جنوب و مشرق «شهر لار» است.

براق «۴»: ۱ فرسخ و نیم مشرقی «شهر لار» است.

بریز: ۶ فرسخ شمالی «شهر لار» است.

پس هشه: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شهر لار» است.

پشور: ۱۲ فرسخ مغربی «شهر لار» است.

بنارو: ۱۲ فرسخ شمالی «شهر لار» است. کشت و زرع این قریه از آب جاری است تنباکوی بناروئی در خوبی مشهور است.

تنگنو: ۲ فرسخ بیشتر مشرقی «شهر لار» است.

خور: نیم فرسخ بیشتر جنوبی «شهر لار» است.

دشتی: ۶ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «شهر لار» است.

(۱). (گارستونه)؟ لارستان کهن، ص ۱۶، (گارستانه)؟ کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۵۳.

(۲). (مهر کون)؟ لارستان کهن، ص ۱۶.

(۳). (اناخ). لارستان کهن، ص ۱۵، از دهستان حومه لار: (کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۳).

(۴). (براک). لارستان کهن، ص ۱۵، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۳.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۲۴

دنگ: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «شهر لار» است.

دهکو: ۴ فرسخ شمالی «شهر لار» است.

دیده بان: ۱۲ فرسخ مغربی «شهر لار» است.

رئسی: ۸ فرسخ شمالی «شهر لار» است.

سردشت: ۶ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شهر لار» است.

سه نخود: ۲ فرسخ و نیم جنوب «شهر لار» است.

شرفی: ۱۰ فرسخ شمالی «شهر لار» است.

صحرای باغ: نام محلی است که قریه باغ در آن افتاده است.

علی آباد: ۶ فرسخ بیشتر مشرقی «شهر لار» است.

عماده ده: ۹ فرسخ مغربی «شهر لار» است.

- عوض «۱»: ۶ فرسخ مغربی «شهر لار» است.
- فداغ: ۱۵ فرسخ مغرب «شهر لار» است.
- کاسه‌دار: ۲ فرسخ شمالی «شهر لار» است.
- گراش: ۳ فرسخ مغربی «شهر لار» است.
- کرمسته «۲»: ۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شهر لار» است.
- گردان: ۱۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «شهر لار» است.
- کورده «۳»: ۳ فرسخ شمالی «شهر لار» است.
- کهنه علی آباد: ۷ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «شهر لار» است.
- کهنه مربوط: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «شهر لار» است.
- لطیفی: نیم فرسخ مشرق «شهر لار» است.
- مربوت: ۷ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «شهر لار» است.
- نیمه: ۳ فرسخ جنوبی «شهر لار» است.
- هرمز «۴»: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «شهر لار» است.
- لیراوی: ناحیه‌ای از بلوک کوه گیلویه است.

[۶۰] - بلوک مائین «۵»

از سردسیرات فارس است، هوای آن از سردی مایل به اعتدال، در جانب شمالی شیراز افتاده است، درازی آن از «گره کان» تا قریه «امامزاده اسمعیل»، ۴ فرسخ و نیم، پهنای آن از فرسخ نگذرد، محدود است از جانب مشرق به «بلوک کمین» و مرودشت و از جانب شمال به بلوک سرحد چهار دانگه و از طرف مغرب به بلوک «ابرج» و از سمت جنوب به بلوک

- (۱). (اوز). لارستان کهن، ص ۱۵، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۳.
- (۲). (کرمسه). لارستان کهن، ص ۱۵، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۳ (کرمستج).
- (۳). (کوره). لارستان کهن، ص ۱۵، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۳.
- (۴). (هرمور مرخو)؟ لارستان کهن، ص ۱۵، (هرمود مهرخو) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۳.
- (۵). ر.ک. بلوک ابرج که دارای ۲۰ ده است، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۲۵

رامجرد و قصبه آن را نیز «مائین» گویند، کشت و زرع این بلوک، گندم و جو و برنج و پنبه و کنجد و نخود، آبش از رودخانه و چشمه است و این بلوک مشتمل است بر ۸ قریه آباد:

- امامزاده اسماعیل: ۳ فرسخ شمالی «مائین» است.
- بیدگل: فرسخی کمتر جنوبی «مائین» است.
- سعادت آباد: فرسخی بیشتر جنوبی «مائین» است.
- سهل آباد: نیم فرسخ بیشتر جنوبی «مائین» است.
- قریه امامزاده اسماعیل: همان امامزاده اسماعیل است.

گره کان «۱»: ۱ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «مائین» است.
کردان: نیم فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب «مائین» است.
کندازی: فرسخی بیشتر شمال «مائین» است.

[۶۱]- بلوک مالکی

و آنرا تمیمی نیز گویند و تمیمی و مالکی نام دو طایفه از اعراب بر نجد است که از عربستان آمده، در این بلوک توطن نموده‌اند و این بلوک در جانب جنوب شیراز است. درازی آن از «قصر کنار» تا «بندر عسلویه» ۷ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ، نگذرد. محدود است از جانب مشرق به نواحی فومستان لارستان و بلوک گله‌دار و از طرف شمال، باز، به بلوک گله‌دار و از سمت مغرب و جنوب به دریای فارس و قصبه این بلوک «بندر عسلویه» است. نزدیک به ۶۷ فرسخ از شیراز دور است. در قدیم قصبه این بلوک بندر نابند بود، پس طایفه آل حرم از عربستان آمده، بندر عسلویه را تصاحب نمودند و آبادی را از بندر نابند، نقل به عسلویه کردند و در قدیم «نابند»، تجارتخانه و جای معامله مروارید بود که صدفهای درست را از دریا آورده، شکسته، مرواریدها را به تجار می‌فروختند و صدفها را در کنار گمرک‌خانه «نابند» می‌ریختند، در سال ۱۲۷۵ نگارنده این فارسنامه ناصری به مصاحبت نواب والا، عبد الباقی میرزا، والی اردستان به بندر نابند رفته و چندین تل بزرگ و کوچک را از صدف دیدم و در این چند سال اهالی این سامان تلهای صدف را به انگلیسها فروختند و تمامی آنها را حمل جهازات کرده بردند و حاکم این بلوک در خانواده مشایخ آل حرم است. در سال ۱۲۰۰ و اند، شیخ خلفان خان آل حرم حاکم این بلوک گردید و بعد از وفات او، پسرش شیخ عبد الله خان به جای پدر نشست و بعد از وفات او، حکومت این بلوک به شیخ احمد خان پسر دیگر شیخ خلفان خان رسید و بعد از وفات او پسرش: شیخ ابراهیم خان عسلویه آل حرم به جای پدر برقرار گردید و در سال ۱۲۸۴ چنانکه در ذیل عنوان بلوک کنگان گفته شد، شیخ مذکور خان کنگانی، لشکری آورد و به قهر و غلبه بندر عسلویه را بگرفت و شیخ ابراهیم خان و بنی اعمام و قبیله او را، جز چند نفر که از دریا فرار نمودند، بکشت و خانه‌های بندر عسلویه را خراب و ویران نمود و در سال ۱۲۹۶ که شیخ مذکور خان به سزای اعمال خود رسید، شیخ احمد خان عسلویه آل حرم پسر شیخ سیف از بنی اعمام شیخ ابراهیم خان، متفرقه‌های آل حرم را جمع نمود و در بندر عسلو، بنای آبادی را

(۱). (گل مکان)؟، جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۲۶

گذاشت و ضابط آن بلوک گردید.

کشت و زرع «۱» و نخلستان این بلوک همه، دیمی است و از گاو چاه، فالیز به عمل بیاورند، در تمام سواحل دریای فارس، آب جاری شیرین گوارا یافت نشود مگر چشمه آب بیدخون که از کوهستان گله‌دار، از بلندی کوه در دره ریخته، به مسافت نیم فرسخ از دره درآید و باغستان لیمو و انار و نخلستان بیدخون را آب داده، آنچه بماند بعد از باغستان، زراعت گندم و جو و پنبه کنند.

و این بلوک مشتمل است بر ۲۵ قریه آباد:

اخذ: ۳ فرسخ مشرقی «عسلویه» است.

اکابر: ۶ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «عسلویه» است.

برکه دکان: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «عسلویه» است.

بزیاد: ۱ فرسخ و نیم مشرق «عسلویه» است.

- بساتین: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «عسلویه» است.
- بستانو: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «عسلویه» است.
- بندر بیدخون: نیم فرسخ مشرق «عسلویه» است. آب جاری شیرین گوارا و باغستان پر از فواکه دارد.
- بندر عسلویه: همان قصبه بلوک مالکی است. فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۵۲۶ [۶۱] - بلوک مالکی ص: ۱۵۲۵
- بندر نابند: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «عسلویه» است.
- بیدخون: همان بندر بیدخون است.
- تنبو: ۶ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «عسلویه» است.
- چاه مبارک: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «عسلویه» است.
- خره: ۵ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «عسلویه» است.
- خیارو: ۳ فرسخ و نیم مشرقی «عسلویه» است.
- ده نو سفلی: ۲ فرسخ مشرقی «عسلویه» است.
- ده نو علیا: ۲ فرسخ بیشتر مشرقی «عسلویه» است.
- زیاره: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «عسلویه» است.
- سهمو سفلی: ۵ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «عسلویه» است.
- سهمو علیا: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «عسلویه» است.
- صفیه: ۳ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «عسلویه» است.
- صوروباش: ۶ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «عسلویه» است.
- عسکری: ۳ فرسخ مشرقی «عسلویه» است.
- عسلویه: همان بندر عسلویه است.
- فوارس: ۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «عسلویه» است.
- قصر کنار: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «عسلویه» است.

(۱). در متن: (ذرع).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۲۷

- کنار خیمه: ۴ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «عسلویه» است.
- نابند: همان بندر نابند است.
- نخل هاشی: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «عسلویه» است.

[۶۲] - بلوک ماهور میلانی

ناحیه‌ای است میانه مغرب و شمال شیراز، از گرمسیرات فارس است. درازی آن از «کوه پری کده» مشرقی تا نهایت مغربی آن که ابتدای ناحیه لیرای دشت کوه گیلویه است، ۲۰ فرسخ، پهنای آن از جانب شمال تا نهایت جنوبی آن، ۱۶ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به نواحی بلوک کازرون و بلوک ممسنی و از طرف شمال و مغرب به نواحی کوه-گیلویه و از سمت جنوب به نواحی بلوک خشت و دشتستان. جلگه این ناحیه، بیست یک، بلکه، سی چهل یک، از کوهستان است. گویا ناحیه ماهور میلانی را از

دره‌های عمیق و پشته‌های بلند از گچ و سنگستان ساخته‌اند و در مملکت فارس ماهور جایی را گویند که پشته‌های بلند و دره‌های گود سنگلاخی باشد و در این ماهور، چشمه‌های نطف سیاه و آبهای بدبو و گوگردی فراوان است و اگر کسی تفتیش کند البته معدن سنگ زغال را خواهد یافت و هوای تابستانش بسیار گرم و ناسازگار [و] قشلاق زمستانه ایلات قشقائی است که بعد از آمدن باران و فراوانی آب در گودالها بیابند و مدت زمستان را توقف کرده، نزدیک به عید نوروز، از بسیاری مگس و پشه، فرار کنند. جای کشت و زرع دیمی و فاریابی ندارد مگر در «شش محل» که آب کمی و زمین تنگی دارد و قصبه این ناحیه یعنی قلعه‌ای که زمستان، بزرگ ایلات در آن توقف کنند «بابا منیر» است به مسافت ۳۸ فرسخ از شیراز دور افتاده و این بلوک مشتمل است بر ۵ قریه:

بابا منیر: همان قصبه این ماهور است.

بیکرد «۱»: ۵ فرسخ مغربی «بابا منیر» است.

توج: به فتح تاء دو نقطه و واو مفتوحه مشدده و جیم که آن را «توز» با زاء نقطه‌دار و «توز» به ضم تاء و سکون واو و زاء و «توف میلانی» و «توه» نیز گویند نام شهری بود در ماهور میلاتی، ۲ فرسخ شمالی قریه «جمال گرد» «۲»، ۱۲ فرسخ مغربی شهر کازرون است و چنانکه در گفتار اول این فارسنامه نوشتیم، در سال هیجدهم هجری سپاه مسلمانان این شهر را به قهر و غلبه، تصرف نمودند و سالهاست خراب گشته و نامی از این شهر جز در کتابها و اشعار باقی نمانده است و اهل این شهر جامه را از پنبه می‌ساختند که آنرا «توزی» می‌گفتند چنانکه حکیم انوری فرموده است:

در حدود ری یکی دیوانه بودروز و شب کردی حدود دشت، گشت

در بهار و در تموز و در خزان جانب شهر آمدی از سوی دشت

گفتی: ای آنان که تان آماده بودگاه قرب و بعد این زرینه طشت

قائم و سنجاب در سرما «۳»، سه چارتوزی و کتان به گرما، هفت و هشت

(۱). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۶: (بی کسر).

(۲). در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۶: (جمال کر).

(۳). در متن: (مرما).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۲۸ گر شما را با نوائی بد، چه شدورچه ما را بی نوائی شد، چه گشت

راحت هستی و رنج نیستی از شما بگذشت و از ما هم گذشت

[۶۳] - بلوک مرو دشت

از سردسیرات فارس، هوایش از سردی مایل به اعتدال است، میانه مشرق و شمال شیراز، درازی آن از «جلوگیر» تا «جلودار»، ۱۲ فرسخ، پهنای آن از قریه «فاروق» تا «عمال آباد» ۶ فرسخ و نیم. محدود است از جانب مشرق به بلوک ارسنجان و از طرف شمال به بلوک کمین و مائین و از سمت مغرب به بلوک رامجرد و از جانب جنوب به نواحی حومه شیراز و بلوک کربال. هوایش سازگار و آبش گوارا، کشت و زراعت این بلوک، گندم و جو و برنج و خشخاش و کنجد و ذرت «۱» و پنبه است و رودخانه پرواب از میان این بلوک بگذرد و تمام دهات او را آب دهد جز ناحیه خفرک علیا را که آبش از قنات است.

و شهر استخر که آنرا اصطخر نیز گویند و در نقشه‌های قدیم و جدید فرنگی، پرس پلیس «۲» نگارند، پایتخت پادشاهان کیان بود، در این بلوک است و «استخر» تالاب بزرگ و آبگیر بزرگ را گویند، چون در این شهر کوهی است که آنرا دز استخر و قلعه استخر

گویند و بر سر آن کوه تالاب بزرگی است، این شهر را به نام آن تالاب استخر گفتند و وسعت درازا و پهنای شهر استخر در فارس مشهور است که یک دروازه آن «جلودر» است و دیگری «جلوگیر» و دروازه دیگر «تنگ فاروق» و دیگری در ملتقای رودخانه پرواب و رودخانه رامجرد که اکنون مشهور به «پل خان» است، بود و اگر این خبر حقیقت داشته باشد همان درازا و پهنای این بلوک مرودشت محوطه شهر استخر است و این شهر هزاران سال (۳) بزرگتر و آبادتر از همه شهرهای روی زمین بود و اسکندر یونانی بعد از فتح این شهر استخر، خانه جمشید و پادشاهان کیانی را که تخت جمشید گویند، بسوزانید و آنچه عمارت از چوب ساخته بودند، بسوخت.

در کتاب مرآت البلدان ناصری که کتابی چون او به راستی کم نوشته شده، نگاشته است که دیودور (۴) مورخ یونانی که عهد او نزدیک به زمان فتوحات اسکندر است در کتاب خود نوشته است: چون اسکندر نزدیک به پایتخت ایران که شهر استخر بود رسید، ۸۰۰ نفر یا کمتر مردم یونان را دید که با لباس دریوزگان او را استقبال نمودند، بعد از تفتیش معلوم شد که پادشاهان ایران زمانی که بر یونان تاخته بودند، این بیچاره‌ها را اسیر کرده به ایران آورده‌اند، بعضی را گوش و بینی بریده، بعضی را دست. اسکندر و سردارهای یونانی از دیدن آنان پریشان‌خاطر گشته، بر حال آنها گریستند، پس، اسکندر به مشورت از امرا، حکم فرمود که تدارک سفر آنها را دیده به جانب یونان روند چون آن مردمان حکم اسکندر را دانستند به عجز و لابه انکار از سفر یونان نمودند که به این حالت روی وطن را نداریم بعلاوه

(۱). در متن: (زرت).

(۲). یونانیان تخت جمشید را Persepolis گویند. (معین)

(۳). در متن: (سالها).

(۴). (دیودوروس سیسیلی مورخ یونانی عهد اگوست متولد در آگیرون، مؤلف کتاب بسیار گرانبهای (کتابخانه تاریخی) که تاریخی است عمومی از ازمینه قدیم تا ۶۰ ق. م). (معین).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۲۹

هریک از ما مردم دیار دیگر هستیم که در این شهر با یکدیگر انس گرفته‌ایم و مفارقت را نتوانیم، پس اسکندر به هر یک از آنها ۲۷۰ تومان نقد و ۵ دست لباس به مناسبت مرد و زن و هر نفری را ۲ جفت گاو و ۵۰ گوسفند داده، در محلی مناسب سکنی نمودند و پریشانی آن جماعت چنان بر اسکندر اثر کرده بود که در روز ورود به شهر استخر فرمود، احکام یورش ایرانیان بر یونان و قتل و نهب و اسیری مردم در این شهر صادر می‌شد، پس باید [به] قصاص تمام شهر را جز ارگ سلطنت غارت کرده، از کشتن مردمش هر چه تواند فرو نگذارند و شهر استخر در آن زمان از همه شهرهای روی زمین بزرگتر و آبادتر و مردمش بیشتر و دولت‌مندتر بودند و چون سپاه یونان حکم اسکندر را دانستند، با شمشیرهای کشیده، وارد شهر گشته، بسیاری از مردمانش را کشتند و آنچه را یافتند بردند و طلا و نقره از حساب خارج، گرفتند و لباسهای حریر و زربافت را از تن زنان کشیدند و این معامله در روزی و دو روز نبود بلکه امتدادی داشت پس بر سر تقسیم این اموال وافر، در میانه یونانیان جنگ شده بسیاری از یکدیگر را بکشتند. دیودور نوشته است: چون در وقت غارت دست‌بندی را از زنی می‌گرفتند با آنکه آن زن بی‌اغماض می‌داد باز دست زن را برای دست‌بند می‌بردند و اسکندر وارد عمارات پادشاهی شد، وجه نقد مسکوک که ذخیره پادشاهان ایران از زمان کیخسرو تا آن روز بود، تصرف فرمود و معادل یکصد و سی و دو کرور پول این زمان و یک صد و بیست هزار تالان پول آن وقت بود و عمارات سلطنتی شهر استخر که بهترین عمارات و بنای آن زمان است همه مفروش و دارای مخلفات بود و اسکندر خواست در آن عمارات جشنی برپا سازد که شکرانه جلوس او بر تخت پادشاهان کیان باشد، پس قربانی زیاد در راه خدا فرمود و در یکی از شبهای نشاط،

اسکندر و خواص او از باده ناب چنان مست شدند که مستی آنها از جنون برگذشت و زنی رامشگر که نامش طاوس «۱» بود قصیده‌ای در مدح اسکندر و فتوحات او بخواند و شرحی از ستمکاری ایرانیان بر یونانیان می‌شمرد، درخواست نمود که اسکندر و سرداران از بزم عیش برخاسته در عمارات عالیه سلطنتی رفته، او را اجازه دهند که به دست خود خانه و نشیمن پادشاهان را آتش زند که این ننگ در دودمان سلاطین کیان همیشه بماند که زنی رامشگر یونانی، بنیان سلطنت و اساس شوکت آنها را بسوخت، جوانی از سرداران که مست لا- یعقل بود از جای برخاست و گفت چگونه انتقام از ایرانیان می‌تواند کشید که هر وقت لشکر به یونان کشیدند، معابد رب النوع‌ها را آتش زده، نابود می‌نموده و اسکندر از این سخن به هیجان آمده، برخاست «۲» و مشعلی به دست گرفت و هریک از همراهان مشعلی را گرفته برخاستند، و طاوس رامشگر و دسته‌ای از مطربان با مشعلها جلو افتاده، قصیده و اشعار در مدح اسکندر و ذم ایرانیان و صدمات که از آنها به یونانیان رسیده بود، رقص کنان، ساز زنان، نزدیک به ارگ سلطنتی

(۱). **tais** - تائیس - طائیس: روسی مشهور یونانی (قرن چهارم پیش از میلاد) معشوقه اسکندر مقدونی و سپس بطلمیوس اول. اسکندر پس از ورود به تخت جمشید جشن فتوحات خود را گرفت روسپیان هم در این جشن حضور داشتند در این هنگام یکی از زنان مزبور که طائیس نام داشت گفت یکی از مهمترین کارهای اسکندر در آسیا این بود که با من و رفقایم به راه افتد و قصر را آتش زند این سخن باعث شد اسکندر مشعلی در دست گرفته و به راهنمایی طائیس قصر را در آتش کشیدند. (معین). (۲). در متن: (برخواست).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۳۰

رسیدند، اسکندر از فرط مستی و غرور که از تمجیدات زمانه یافته بود، اول به دست خود، آتش به عمارت سلاطین کیان رسانید و همراهان چنین کردند و به اندک زمانی، ارگ و عمارات پادشاهی بسوخت و این بدنامی را از مستی، تاکنون برای خود به یادگار گذاشت.

و نیز کاری دیگر که سزاوار از مثل اسکندر نبود، آن است که وقتی از هندوستان به راه کرمان به قصد شهر شوش که «شوشتر» گویند می‌آمد چون به شهر بازار کات «۱» که اکنون شهر فسا «۲» گویند رسید، «ارسین» نام، از شاهزادگان ایران که از نژاد کیان [و] به تمول و مکنت و سروری معروف بود، ایالت آن شهر را داشت و از عهد کیخسرو تا آن وقت، نسلا بعد نسل، ایالت آن سامان را داشتند، چون اسکندر به حوالی او رسید، استقبالش نمود و هدایای فوق العاده برای اسکندر و تمام همراهان او از امرا فرستاد و اسبهای راهوار با زین و لگام مرصع و ارابه‌ها که در عوض آهن جامه، پارچه‌های طلا- داشت و جواهر ثمینه و قدحهای طلا- و لباسهای نفیس و وجهی نقد که بیشتر از دو کرور حالیه ایران باشد به رسم تعارف بداد و آن همه باعث هلاکت او گردید برای آنکه «ارسین» با اردوی اسکندر تا شهر شوش همراهی نمود و به اسکندر و عموم همراهان او از نقد و جنس بخشش نمود جز به «باکواز» «۳» که از خلوتیان خاص اسکندر بود و نهایت صباحت منظر داشت و اسکندر را با او میلی فوق العاده بود و «ارسین» به او بخششی نمود، چون سبب را پرسیدند گفت چون اسکندر با او همان کند که با زنان کنند، بارها دوستان به «ارسین» گفتند باید چیزی به «باکواز» بدهی که از خواص اسکندر و منظور نظر اوست «ارسین» گفت به رجال اردوی اسکندر همه چیز داده‌ام اما به کسی که خود را هم- سیرت زنان کند، شایسته نباشد. [ما] شاهزادگان ایران چنین مردم را از زن کمتر دانسته از دایره انسانیت خارج دانیم. چون این سخنان به «باکواز» رسید گفت «ارسین» را به تیغ اسکندر خواهم کشت، روزی جماعتی را به دروغین روانه خدمت اسکندر داشت که ما مردم فسائیم از ظلم «ارسین» به شکایت آمده‌ایم و هر روزه آنها را به دادخواهی می‌فرستاد و در خلوت مخصوص به اسکندر می‌گفت «ارسین» مرد ظالمی است و طمع در پادشاهی تو دارد و روزی اسکندر به زیارت دخمه کیخسرو برفت چون دخمه را گشودند جز سپری و دو کمان و شمشیری پوسیده، ندیدند، اسکندر تاج طلای خود را از سر برداشته و بر

جنازه کیخسرو گذاشت و با خواص خود گفت، تعجب است که چنین پادشاه بزرگی به این حقارت مدفون شود «باکواز» به اسکندر گفت «ارسین» و امثال او مقبره سلاطین را غارت کرده، خانه‌های خود را آباد و پر از اشیاء نفیسه کنند و من از خواجه‌سرایان دارا شنیدم که در پهلوی جنازه کیخسرو چندین کرور وجه نقد و جواهر گذاشته بود و تمام آنها را «ارسین» دزدیده، قسمتی از آن را به شما و همراهان شما داد، فتنه «باکواز» در کار «ارسین» هر روزه به وضعی بود تا مزاج اسکندر رنجیده حکم

(۱). همان پارساگاد، پاسارگاد، بازارگاد یا پارسه گد یا پارس گده است که به معنی شهر یا اردوی پارسیان است و نام قدیم شهر مرغاب در فارس است. (معین). همچنین پاسارگاد به مشهد مادر سلیمان، مشهد ام النبی و مشهد مرغاب خوانده شده است. پارس کده، علی سامی، ص ۲۸.

(۲). به نظر می‌رسد که این تلقی با توجه به توضیح قبلی درست نباشد.

(۳). دیودور می‌نویسد: (به باکوس (: خداوند شراب به عقیده یونانیان) وعده کردند که به شکرانه ظفریابی رقصی برای او بکنند). ایران باستان، ص ۱۴۲۴.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۳۱

به قتل او فرمود، چون او را برای کشتن می‌بردند «باکواز» رسیده، سیلی بر روی «ارسین» زده بگفت [به] خاطر داری چه درباره من گفتمی، «ارسین» او را دید، فرمود، در آسیا گاهی نسوان سلطنت کرده‌اند اما تازه آن است که سلطنت ایران را مخنثی که نه زن است و نه مرد، می‌نماید و آن مخنث تو هستی و آن شاهزاده نجیب غیور دیگر چیزی نگفت و او را کشتند.

مؤلف کتاب مرآت البلدان در ذیل واقعه سوختن تخت جمشید به اغواء زنی رامشگر فرموده است به‌طور شهود و یقین و تجربه، دارای جهان از دریچه غیب و نهان، پیوسته بر افراط و تفریط اعمال جهانیان ناظر و از روی عدل و انصاف هر بد کننده را جزا می‌دهد و خلفی در مکافات نیست و شاهد بر این مدعا همین سوختن عمارات سلطنتی پادشاهان کیان است چه اگر اگزرسس «۱» که به اصطلاح یونانیان نام یکی از پادشاهان کیان و جد «دارا» ست وقتی که یونان را مسخر و شهر آتن را فتح نمود، آن شهر را آتش نمی‌زد «۲» و ویرانه نمی‌ساخت، طاوس رامشگر یونانی که از اهل شهر آتن بود، دست بر سوختن عمارات سلطنتی اگزرسس و اسلاف و اخلاف او نمی‌یافت تا منتقم حقیقی چه وقت مکافات این عمل را نیز به طاوس رامشگر یا اولاد او رساند، فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ،

چنین گفت دانای آموزگارمکن بد که بدبینی از روزگار قطعه مسطحی که تخت و قصر را بر او ساخته‌اند، پهنای آن از مشرق به مغرب ۲۸۶ ذرع و درازای آن از شمال به جانب جنوب ۴۷۳ ذرع و سطح این مسطح وسیع به یک میزان نیست قطعات بلند و پست دارد و هر یکی از آن عمارات را بر یکی از این قطعات ساخته‌اند و آخرین پادشاهی که در این تخت و قصر منزل داشت «دارا» بود و از این قصر به جنگ اسکندر رفت و به چنگ یکی از صاحب‌منصبان جنایتکار خود کشته گشت اگرچه در این زمان از آن بنای رفیع و بنیان منبع، جز آثاری باقی نمانده است ولی هم اکنون بقیه ناچیز آن، بزرگتر اسباب حیرت اهل نظر و عبرت اولی النهی و الفکر است و پیدا است که مردم آن عصر تا چه پایه در صنعت و علم ماهر و به چه مایه در هر فنی با حذاقت و قادر بوده‌اند و چگونه عمارات مستحکم عالی بنا نموده‌اند که بعد از ۲۲۰۰ سال که در معرض چندین هزار گونه انقلاب و اختلال بوده باز، ارکان آن برقرار و محل توجه دانشمندان هر دیار است و این شهر استخر از سال ۱۸ هجری چنانکه در عنوان شیراز در اول گفتار دویم این فارسنامه نگاشته گردید تا سال ۴۳۶ روز بروز بر خرابی آن افزود تا جای آن شهر را زراعت نمودند و عمارت تخت جمشید که زبان و قلم از تقریر و تحریرش عاجز است در دامنه جنوبی کوه کوچکی که در میان شهر استخر است، افتاده و نزدیک به ۹ فرسخ کاروانی از شیراز دور است و حضرت ارفع امجد والا معتمد الدوله حاجی فرهاد میرزا قاجار ادام الله ایام سعادت شرح این بنا را در

کتاب جام جم (۳) به این عبارت فرموده است:

(۱). Xerxes: خشایارشا.

(۲). خشایارشا به انتقام اینکه یونانیان در زمان داریوش (سارد) را آتش زده بودند پس از فتح آتن، ارگ و معبد آتنه را آتش زد.

(معین و ایران باستان، ص ۱۴۲۴).

(۳). رک: جام جم، ص ۴۷۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۳۲

اما آثار قدیمه در فارس یکی تخت جمشید است که بیان و بنان از توصیف او عاجز است نقوش برجسته نمایندگان گیلیکیه (سیلیسی - جنوب آسیای صغیر) و هدایای ایشان بر دیوار پلکان شرقی کاخ ابدانه

و صورت جمشید را به اختلاف حالات در در و دیوار نقش نموده‌اند چنانکه بعضی جا بالای کرسی نشسته و بعضی جا به یکدست شاخ کرگدن گرفته و به دست دیگر خنجر به شکم او فرو برده و در اطراف صدف بزرگ صورت آدمی و حیوان است چنانکه یکی شتر را به قطار می کشد و یکی گاو می برد و یکی، ارابه به اسب «۱» بسته، می راند و بعضی در دست، نارنج دارند و بعضی کاسه گرفته‌اند و اکنون ۱۳ مناره سنگی برپاست که قطر هریک تخمیناً ۷ چارک و طول هریک ۱۶ ذرع و چارک است و بالای سر مناره‌ها بعضی جا، شکل شتر و بعضی جا کرگدن بوده است و این مناره‌ها هر کدام سه پاره، چهار پاره سنگ است و بر سر هر پاره‌ای از آن ستونها، سرب ریخته، پاره دیگر را بر او گذاشته، چنان وصل شده که هر درزی به ریسمانی ماند و روی ستونها را به اندازه‌ای نرم تراشیده‌اند که چوب را نتوان تراشید و از صدف بزرگ که داخل می شوی دو شکل فیل از سنگ در آورده‌اند که روی آنها به صحراست و مقابل این دو شکل فیل، جانور

(۱). در متن: (ارابه به آب). در جام جم: (یکی عراده به اسب بسته می راند). همانجا.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۳۴

غریبی است که روی او به جانب کوه است و در میان آن چهار صورت، دو مناره سنگی است و در کوه ۲ صدف از سنگ تراشیده‌اند و شکل آفتاب و منقل آتشی است که جمشید روبروی آفتاب، ایستاده در یک دست کمان و به دیگری اشاره به آفتاب می کند و بالای سر جمشید شکل غریبی است که از دو طرف پر دارد و پای غریبی دارد و در بالای آن شکل باز صورت جمشید را کوچک تراشیده‌اند. القصه گر نویسم شرح آن بیحد شود و سنگی که ۷ ذرع طول و ۱ ذرع و نیم عرض و ۱ ذرع قطر داشته باشد، فراوان بکار برده‌اند «۱».

نقوش برجسته نمایندگان فنیقیه (لبنان) و هدایای ایشان بر دیوار پلکان شرقی کاخ ابدانه - نقل از کتاب تخت جمشید، تألیف دکتر ا. اشمیت، ورقه مصور شماره ۳۲

و در جانب مغربی تخت جمشید سینه کوهی را تراشیده، چهار ایوان از کوه در آورده و در گاهی در میان هر ایوان به حجره‌ای از سنگ تراشیده رسیده و در هریک از آن حجره‌ها، نقوش برجسته نمایندگان کاپادوکیه (قسمت شرقی آسیای صغیر) و هدایای ایشان بر دیوار پلکان شرقی کاخ ابدانه - نقل از کتاب تخت جمشید. تألیف دکتر ا. اشمیت ورقه مصور شماره ۳۵

(۱). پایان نقل قول از جام جم، ص ۴۷۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۳۵

صفه‌ای به ارتفاع ذرعی ساخته و میان آنها را خالی کرده هریک صندوقی شده، هر صندوقی را قبر کسی نموده و سنگی به اندازه، بر دهن صندوق گذاشته‌اند و آنها را دخمه‌های کیانی گویند و روی یکی از نقوش برجسته نمایندگان یونانیان سارد (در انتهای غربی آسیای صغیر) و هدایای ایشان بر دیوار پلکان شرقی کاخ ایدانه

آنها که جانب جنوب است، نزدیک ۲۳ ذرع از زمین بلند است و در دوره هر درگاهی که در ایوانهاست خطوطی چند نوشته و صورت مردمانی را از سنگ درآورده‌اند و در دهنه زیرین آن ایوانها، صورت چند سوار که اندام هریک ۲ برابر بیشتر از یک نفر سوار این زمان است از نقوش برجسته نمایندگان هند و هدایای ایشان بر دیوار پلکان شرقی کاخ ایدانه فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۳۶

سنگ درآورده‌اند و در پیش روی آن دخمه‌ها بر زمین، خانه‌ای است که دیوارها و سقف آن از دورنمای تخت جمشید از جانب جنوب شرقی که از سینه کوه رحمت دیده میشود

سنگهای دراز پهن بلند به ارتفاع نزدیک به ۸ ذرع ۹ ذرع ساخته، بنیان آن را از زمین نزدیک به ۲ ذرع بلکه بیشتر بلند نموده، درگاهی برای رفتن و آمدن در آن خانه ساخته‌اند و آن خانه معروف به کعبه زردشت است. و چون بعضی از پادشاهان بعد از اعتبار عبارتی برای یادبود بر دیوارهای عمارات تخت جمشید نگاشته‌اند این چند فقره در این فارسنامه مزیدا للاعتبار نوشته شد:

بسم الله حضره الامیر الجلیل عضد الدوله فنا خسرو بعده من الجیش سنه اربع و اربعین و ثلثمائه فی منصرفه مظفرا من فتح اصفهان و اخضر من قرء له ما فی هذه الاثار من الكتابه و قرأه علی بن - السری الکاتب الکردی و مار سعید المؤید الکاژرونی.

بسم الله نزل بهاء الدوله و ضیاء المله ابو نصر بن عضد الدوله و تاج المله حدس الله ایامه و ادام سلطنته هذا الموضع و معه امیر الامراء ابو منصور بن بهاء الدوله و ضیاء المله اطال الله سنیهما سنه اثین و تسعین و ثلثمائه.

بسم الله لامیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام «۱»:

(۱). ر ک به تعلیقات همین جلد.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۳۷ این الملوک التي كانت مسلطه حتی سقاها بكأس الموت ساقیها

کم من مدائن فی الآفاق قد بنت امست خرابا و زار الموت «۱» بانیها «۲» حرره علی بن سلطان خلیل بن سلطان حسن سنه تسع و ستین و ثمانمائه.

و در سال ۱۲۹۰ و اند هجری نوشته‌هایی که بر دیوارها و درگاههای عمارات تخت جمشید به خط میخی به زبان فارسی قدیم نوشته‌اند آنها را حکیم دانشور اندراس آلمانی ترجمه به زبان آلمان نموده، در کتاب خود نوشته، به حلیه طبع درآورده است و جناب جلالت مآب اجل اکرم مهدی قلی خان مشهور به خان خانان، ولد الصدق جناب جلالت مآب اجل اکرم افخم وزیر علوم علی قلی خان مخیر الدوله ادام الله عمرهما که خط و زبان آلمانی را به کمال آموخته است، عبارتهای آلمانی کتاب اندراس را به فارسی ترجمه کرده برای مؤلف فارسنامه ناصری فرستاده است و حکیم اندراس در کتاب خود برای فقرات مرقومه چندین نمره جبهه خارج آرامگاه داریوش اول در نقش رستم - عکس از آقای حسین سنگی

(۱). در متن: (دار الموت).

(۲). - آن پادشاهان که پیش از آنکه ساقی مرگ از جام خود بدیشان بنوشاند، بر (سرزمینها) چیره بودند کجایند؟

- بسا شهرها که در آفاق ساخته شد و ویرانه گشت و مرگ بنیان گذارانش را دریافت.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۳۸

یعنی شماره قرار داده است و در کتاب خود آنچه در این باب نوشته، ترجمه‌اش به فارسی چنین است:

باید دانست که تخت جمشید بر سکویی واقع است که از دماغه کوه در آورده‌اند و چند مرتبه دارد از طرف مغرب نزدیک به ضلع شمالی پله است که به مرتبه اول می‌رود بالای سرپله از دالانی که بوده است دیوار طرفین باقی است، روی آن دیوارها، ترجمه نمره (۱۰) متعلق به اسفندیار، مکرر نقش شده است، همه‌جا به یک مضمون. از این دالان به طرف جنوب می‌روند نقش برجسته نرسی

هفتمین پادشاه سلسله ساسانی (فرزند شاپور اول) در نقش رستم که شعار شهریاری را از مظهر ناهید می‌گیرد

از برای رسیدن به پله‌ای که به مرتبه دوم می‌رود پهلوی این پله ایضا به اسم اسفندیار (نمره ۱۱) نقش شده است. در این مرتبه دوم چند فقره عمارت است در یکی از آنها چند فقره به اسم دارای اول نقش شده است، در درگاههای پنجره‌های آن عمارت مکرر نمره ۴ در اطراف دری که بالاسر صورت پادشاه واقع است (نمره ۳) کشیده شده است با صورت پادشاه صورت یک نفر چترچی و یک نفر مگس پرانچی، نقش شده است. در کنج جنوب غربی آن عمارت، کنده‌ای به اسم اسفندیار است ترجمه آن نمره ۱۲ است. همین کنده عینا در جبهه جنوبی اعاده شده (نمره ۱۳)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۳۹

در مرتبه سوم بر دیوار شمالی یک عمارت کنده به اسم اردشیر سوم است (نمره ۱۴) و در عمارت دیگر چند فقره به اسم اسفندیار است، یک نفر بالاسر صورت پادشاه (نمره ۱۵) یک فقره بر جرز زاویه جنوبی (نمره ۱۶) و فقره‌ای پهلوی پله غربی (نمره ۱۷) بر دیوار جنوبی اصل سکو به قسمی که از روی زمین می‌توان خواند، چهار فقره کنده است، دو فقره آنها فارسی است (نمره ۱ و ۲) صورت عمارات تخت جمشید

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۴۰

دو فقره دیگر به ترکی و اسیری «۱» است اما نه ترجمه دو فقره اول.

ترجمه خطوط میخی تخت جمشید متعلق به دارا: (نمره ۱): بزرگ هر مزد که بزرگترین خداست، داریوش را پادشاه کرده و مملکت بدو باز گذاشته و از توفیق اوست که داریوش پادشاه است «۲».

چنین گوید پادشاه داریوش. این ملک فارس که هر مز به من عطا کرده، نیکو و بسیار آب و پرجمعیت است، به لطف هر مزد من که داریوش هستم از هیچ مملکتی باک ندارم «۳».

چنین گوید داریوش پادشاه، هر مزد و خداهای کلان به من مدد کنند و این مملکت را هر مزد از تاخت و آفت حاصل و دروغ محفوظ بدارد و دشمنی به این سو نیاید همچنان قشون و آفت و دروغ. این عنایت را من درخواست می‌کنم از هر مزد خدای بزرگ، باشد هر مزد و خداهای بزرگ این آرزو را قبول کنند «۴».

(نمره ۲): منم داریوش، پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان، پادشاه این زمین پرجمعیت پسر و پشتاسپ آکمیندی، چنین گوید پادشاه داریوش، به تفضل اورمزد است که من پادشاه این ممالک و لشکر فارسم که از من می‌ترسند و به من باج می‌دهند یعنی اهل شوش و اهل میدیا و اهل بابل و اعراب و اسیریان و مصریان و آرامنه و اهل کاپادوس، اسپاردا و یونان و جزایر یونان و این ممالک در مشرق اهل ساگادتی، اهل خراسان زارانکاز اهل آریا و باختر و سغد و خوارزم و ساتاگید (: افغانستان) و اراخور و هند و کاندرا و سگاز و مکاز «۵». چنین گوید داریوش پادشاه: اگر می‌خواهی (از هیچ کسی نمی‌خواهم بلرزم) پس حفظ کن این لشکر پارس را اگر لشکر پارس در حفظ باشد، اقبال از برای دیرتر وقتی (ظ) دوام خواهد یافت و بر این کلان توجه خواهد کرد ای خدا «۶»،

(۱). خطوط به عیلامی و بابلی است. در متن (اسیری) را به جای (آشوری) بکار برده است.

(۲). رلف نورمن شارپ این متن را چنین ترجمه کرده است: (اهورامزدای بزرگ، بزرگترین خدایان، او داریوش را شاه آفرید، او به

وی شاهی را ارزانی فرمود و به خواست او داریوش شاه است). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۷۵.

(۳). در ترجمه رلف نورمن شارپ چنین است: (داریوش شاه گوید: این کشور پارس که اهورامزدا به من ارزانی فرمود، زیبا، دارای اسبان خوب، دارای مردان خوب است. بخواست اهورامزدا و به خواست من داریوش شاه، (این کشور) از دیگری نمی‌ترسد). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۷۵.

(۴). (داریوش شاه گوید: اهورامزدا مرا یاری کناد با خدایان خاندان سلطنتی و این کشور را اهورامزدا از دشمن، خشکسالی و از دروغ محفوظ دارد به این کشور نیاید نه دشمن نه خشکسالی نه دروغ. این را (چون) برکتی من از اهورامزدا با خدایان خاندان سلطنتی درخواست می‌کنم. این را به من (چون) برکتی اهورامزدا با خدایان خاندان سلطنتی بدهاد. فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۷۵.

(۵). (من داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای بسیار، پسر ویشتاسپ هخامنشی (هستم)، داریوش شاه گوید بخواست اهورامزدا این (است) کشورهایی که من با این مردم پارسی از آن خود کردم که از من ترسیدند، به من باج دادند: خوزستان، ماد، بابل، عربستان، آشور، مصر، ارمنستان، کپدوکیه، سارد، یونانیها آنهاییکه (ساکن) خشکی و آنهاییکه (ساکن) دریا (هستند) و کشورهای ماورای دریا اسگرت، پرتو، زرک، هرات، بلخ، سغد، خوارزم، ت ت گوش، رخج، هند، گدار، سکائیه، مک). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۷۷.

(۶). (داریوش شاه گوید اگر چنین فکر کنی که از دیگری نترسم، این مردم پارسی را محفوظ دار، اگر مردم پارسی محفوظ باشند از این پس تا دیرترین (زمان) شادی ناگسستنی این، از اهورا بر این خاندان سلطنتی فرو خواهد رسید). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۷۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۴۱

کتیبه داریوش

۱ داری ووش: خشای ثی ی: وزرک: خشای ثی ی: خشای ثی یا نام: خشای ثی ی

۲ دهیوونام: ویشتاسپ ه یا: پثر

۳ هخامنیشی ی: تاتی: داری وو

۴ ش: خشای ثی ی: ئیم: خش ثرم: تی: ادم: داری

۵ آمی: هچا: سک ئیبیش: تی ئی: پر

۶: سو گدم: امت: یاتا: آ: کوشا:

۷ هچا: هیدوو: امت: یاتا: آ: سپ

۸ ردا: تی م ئی: اورمزدا: فرابر

۹: ه ی: مئیش: بگانام: مام: او

۱۰ رمزدا: پاتوو: اتام ئی: ویشم

داریوش شاه بزرگ شاه شاهان شاه کشورها پسر ویشتاسپ هخامنشی. داریوش شاه گوید: این (است) شهریاری که من دارم از (سکاها) که آنها آنطرف (سغد) (هستند) از آنجا تا به حبشه: از هند از آنجا تا به سارد که آنها اهورامزدا که بزرگترین خدایان (است) بمن ارزانی فرمود. اهورامزدا مرا و خانواده شاهی مرا بیاید

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۴۲

کتیبه داریوش

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۴۳

۱ اورمزدا: وزرک: ه ی: مئیش: بگ

۲ آنام: ه وو: داری ووم: خشای ئی

۳ یم: اددا: ه وش ئیی: خش ثرم: فراب

۴ ر: وشنا: اورمزداها: داری وو

۵ ش: خشای ئی ی: ثاتی: داری ووش:

۶ خشای ئی ی: ئی یم: دهیاوش: یار

۷ س: ت یام: منا: اورمزدا: فراب

۸ ر: ه ی: ن ئیبا: اووسپا: اورمتی

۹ یا: وشنا: اورمزداها: منچ

۱۰ آ: داری ووش: خشای ئی ی هی

۱۱ آ: هچا انی نا: ن ئیی: ترست

۱۲ ئیی: ثاتی: داری ووش: خشای

۱۳ ئی ی: منا اورمزدا: اوپستام:

۱۴ برتوو: هدا: وی ث ئییش: بگ ئی

۱۵ یش: اتا: ئیمام: دهیاوم: اور

۱۶ مزدا: پاتوو: هچا: ه ئینای

۱۷ آ: هچا: دوشی یارا: هچا: در

۱۸ اوگا: اییی: ئیمام: دهیاوم: ما

۱۹ اجمی یا: ما: ه ئینا: ما: دوش

۲۰ ئی یارم: ما: دروگ: اثیتا: ادم:

۲۱ یانم: جدی یامیی: اورمزد

۲۲ آم: هدا: وی ث ئییش: بگ ئییش: ا

۲۳ ئیتم ئی: یانم: اورمزدا: ددات

۲۴ اوو: هدا: وی ث ئییش: بگ ئییش:

بند ۱- اهورمزدای بزرگ، بزرگترین خدایان، او داریوش شاه را آفرید. او به وی شاهی را ارزانی فرمود.

بخواست اهورمزد داریوش شاه (است).

بند ۲- داریوش شاه گوید: این کشور پارس که اهورمزد بمن ارزانی فرمود زیبا، دارای اسبان خوب، دارای مردان خوب (است).

بخواست اهورمزد و (بخواست) من داریوش شاه (این کشور) از دیگری نمی ترسد.

بند ۳- داریوش شاه گوید: اهورمزد مرا یاری کناد با خدایان خاندان سلطنتی و این کشور را اهورمزد از دشمن از خشکسالی از

دروغ محفوظ دارد. باین کشور نباید نه دشمن نه خشکسالی نه دروغ.

اینرا (چون) برکتی من از اهورمزد با خدایان خاندان سلطنتی درخواست میکنم. اینرا بمن (چون) برکتی اهورمزد با خدایان خاندان

سلطنتی بدهاد.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۴۴

کتیبه داریوش

(م یوخ: کاسک ئین: داری و هوش: خشای ئی ی ه یا: وی ئی یا: کرت)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۴۵

۱ ادم: داری ووش: خشای ئی ی: وز

۲ رک: خشای ئی ی: خشای ئی یانا

۳ م: خشای ئی ی: دهیونام: تی ئی

۴ شام: پرونام: ویشتاسپ هیا:

۵ پثر: هخامنشی ی: ثاتی: دار

۶ ی ووش: خشای ئی ی: وشنا: اورم

۷ زداها: ئیما: دهیاو: تی یا: ادم

۸ ادرشی: هدا: انا: پارسا: کا

۹ را: تی یا: هچام: اترس: منا باج

۱۰ ئیم: ابر: اووج: ماد: بایرو

۱۱ ش: ارای: اثورا: مودرای

۱۲ آ: ارمین: کت پتوک: سپرد: ی

۱۳ اونا: تی ئی: اشک هیا: انا: تی

۱۴ ئی: دری هیا: اتا: دهیاو: ت

۱۵ یا: پر: دری: اس گرت: پرتو: زر

۱۶ ک: هرئو: باختریش: سوگد: اوو

۱۷ آرمی: ثت گوش: هر ویش: ه

۱۸ ئیدوس: گدار: سکا: مک: ثاتی

۱۹: داری ووش: خشای ئی ی: یدئی

۲۰ اوئا: منی یا هی: هچا: انی ی

۲۱ نا: ما: ترسم: ئیما: پارسم: کارم: پادی

۲۲ ی: یدئی: کار: پارس: پات: اهتی: هیا:

۲۳ دوویشتم: شیاتیش: اخشتا: هووچی

۲۴ ی: اورا: نی رساتی: انی: ئیما: ویشم

بند ۱- من داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای بسیار، پسر ویشتاسپ هخامنشی (هستم)

بند ۲- داریوش شاه گوید: بخواست اهورمزدا این (است) کشورهای که من با این مردم پارسی از آن خود کردم که از من ترسیدند، بمن باج دادند.

خوزستان ماد بابل عربستان آشور مصر ارمنستان کپدوکیه سارد یونانیها، آنهائیکه (ساکن) خشکی و آنهائیکه (ساکن) دریا (هستند) و کشورهای ماورای دریا اسگرت پرتو زرک هرات بلخ سغد خوارزم ثت گوش رخج هند گدار سکائیه مک.

بند ۳- داریوش شاه گوید: اگر چنین فکر کنی که از دیگری نترسم این مردم پارسی را محفوظ دار. اگر مردم پارسی محفوظ باشند از این پس تا دیرترین (زمان) شادی ناگسستنی این از اهور بر این خاندان سلطنتی فرو خواهد رسید.
 سطر ۸ (ادرشی‌ی)- از آن خود کردم- تصرف نمودم.

اول شخص زمان ماضی فعل وسطی. صفحه ۱۳ رجوع شود سطر ۲۲ (ه یا)- از حالا

سطر ۲۳ (دوویثتم)- تا دیرترین زمان صفتی است در حالت اعلا که در اینجا حکم قید دارد

سطر ۲۳ (احشتا)- ناگسستنی صفتی است در حالت فاعلی مؤنث که با (شی یاتیش)- شادی مطابقت میکند. منفی در اینجا بکار برده شده. نمونه‌های دیگر استعمال منفی از این قبیل است (اخش‌ئر)- غیر شفاف که حالت سنگ فیروزه است. (اناهیتا)- بی شائبه که معنی اسم ربه النوع ناهید است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۴۶

کتابخانه داریوش

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۴۷

۱ بگ: وزرک: اورمزدا: ه ی: ئیم

۲ آم: بومیم: ادا: ه ی: اوم: اسم

۳ آنم: ادا: ه ی: مرتی‌یم: ادا: ه

۴ ی: شی یاتیم: ادا: مرتی‌ی ه یا

۵: ه ی: داری‌ووم: خشای‌ئی‌یم: اک

۶ اون‌وش: ائیوم: پروونام: خشایث

۷ ئی‌یم: ائیوم: پروونام: فرماتا

۸ رم: ادم: داری‌ووش: خشای‌ئی‌ی: و

۹ زرک: خشای‌ئی‌ی: خشای‌ئی‌ی‌انام

۱۰: خشای‌ئی‌ی: دهیو نام: ویس پزنا

۱۱ نام: خشای‌ئی‌ی: اهیا: بومی

۱۲ یا: وزرک‌ایا: دورئی‌ایی: ویشتاس

۱۳ په‌یا: پثر: هخامن‌ئی‌ی: پارس: پ

۱۴ آرس ه یا: پثر: آرئی‌ی: آرئی‌ی: چی

۱۵ ثر: ثاتی‌ی: داری‌ووش: خشای

۱۶ ئی‌ی: وشنا: اورمزداها: ئیما:

۱۷ دهیاو: ت‌یا: ادم: اگر‌بایم:

۱۸ اپ‌ترم: هچا: پارسا: ادم‌شام:

۱۹ پتی یخش‌ئی‌ی: منا: باجیم: ابر

۲۰ ه: ت‌ی‌شام: هچام: ائهی: او: ا

۲۱ کون‌و: داتم: ت‌ی: منا: اودیش:

۲۲ ادارئی‌ی: ماد: اووج: پرتو: هرئی

۲۳ و: باختیش: سوگود: اووارزم

۲۴ یش: زرک: هرووتیش: ثت گوش: گگ

۲۵ دار: هیدوش: سکا: هوم ورگا: س

۲۶ کا: تیگرخ ودا: بابیروش: آ

۲۷ ثورا: اربای: مودرای: ارمین

۲۸ کت پتوک: سپرد: یون: سکا: تی ئی: پ

۲۹ ردی: سکودر: یونا، تک برا: پوتای

۳۰ آ: کوشی یا: مچی یا: کرکا: ثاتی: د

بند ۱- خدای بزرگ (است) اهورمزدا که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که شادی مردم را آفرید، که داریوش را شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرماندار از بسیاری.

بند ۲- من داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای شامل همه گونه مردم، شاه در این زمین بزرگ دور و دراز، پسر ویشتاسپ هخامنشی پارسی پسر آریائی دارای نژاد آریائی

بند ۳- داریوش شاه گوید: بخواست اهورمزدا این (است) کشورهایی که من جدا از پارس گرفتم. بر آنها حکمرانی کردم. بمن باج دادند. آنچه از طرف من بآنها گفته شد آنرا کردند. قانون من آن (است که) ایشانرا نگاهداشت. ماد خوزستان پارت هرات بلخ سغد خوارزم زرننگ رخج ثت گوش گنادر هند سکائیهای هوم نوش سکائیهای تیز خود بابل آشور عربستان مصر ارمنستان کپدوکیه سارد یونان سکائیهای ماورای دریا سکودر یونانیهای سپر روی سر لیبیا حبشیا اهالی مک کارئیا.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۴۸

کتیبه داریوش

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۴۹

(نمره ۳): داریوش پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان، پادشاه این ممالک، پسر ویشتاسپ آکمندی این معبد را ساخت «۱».

(نمره ۴): این عمارت را از سنگ، یکی از امرای داریوش به اتمام رسانید.

(نمره ۵): خدای بزرگی است هرمزد که این زمین را بیافرید که آن آسمان را بیافرید که انسان را خلق کرد که لذایت از برای مردم پدید کرد، داریوش را پادشاه کرد، یگانه پادشاه طوایف بسیار، یکان مالک رقاب خلق کثیر «۲».

منم داریوش، پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان، پادشاه ممالک کل طوایف، پادشاه این زمین بزرگ تا دورجای پسر ویشتاسپ آکمندی، پارسی پسر یکی از پارسیان، آری، آری نژاد «۳».

چنین گوید داریوش پادشاه به عنایت هرمزد است [که] این ممالک را به تصرف درآوردم و بر آنها سلطنت می کردم، به من باج می دادند و مرا اطاعت می کردند، حکم من مجری بود، اهل مدیا و شوش و پادینیا (خراسان) و آریا و باختر و سغد و خوارزم و زرنکا و اوخوزیا و ساتاگید (: افغانستان) و کاندار و هند و ساکازهما و دکا و ساکاریتگرا خدا و بابل و اسیری و عربستان و مصر و ارمنستان و کاپاروسی و اسبادا و یونان و اتراک و رای دریا و اسکودرا و یونی های صاحب تاج و بوتبا و کوسیا و ماسبا و کرکر «۴».

چنین گوید داریوش پادشاه، چون هرمزد این زمین را دید (در آشوب و فتنه)، آن را به من وا گذاشت، مرا پادشاه کرد، من پادشاهم به عنایت هرمزد، من آنرا منتظم کردم، آنچه من به آنها گفتم اطاعت کردند، چنانکه من می خواستم، اگر اندیشه می کنی چه بسیار بوده است ممالکی [که] پادشاه داریوش بر آنها سلطنت داشت، این صورت را بنگر، تخت من در آن پیداست برای اینکه بشناسی پس خواهی دانست که نیزه مرد ایرانی تا دور جای می رسیده، پس خواهی دانست که مرد ایرانی دور از ایران جنگها کرده است

«۵»

(۱). (داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، پسر ویشتاسپ هخامنشی که این (تچر) را ساخت). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۷۲.

(۲). (خدای بزرگ (است) اهورمزدا که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید که داریوش را شاه کرد یک شاه از بسیاری، یک فرماندار از بسیاری). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۷۹.

(۳). (من داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای شامل همه گونه مردم، شاه در این زمین دورودراز، پسر ویشتاسپ هخامنشی، پارسی، پسر پارسی، آریائی دارای نژاد آریائی). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۷۹.

(۴). (داریوش شاه گوید بخواست اهورامزدا این (است) کشورهایی که من جدا از پارس گرفتم، بر آنها حکمرانی کردم، به من باج دادند آنچه از طرف من به آنها گفته شد آنرا کردند، قانون من آن (است) که ایشان را نگاه داشت: ماد، خوزستان، پارت، هرات، بلخ، سغد، خوارزم، زرننگ، رخج، ثت گوش، گندار، هند، سکائیهای هوم نوش، سکائیهای تیز خود، بابل، آشور، عربستان، مصر، ارمنستان، کپدوکیه، سارد، یونان، سکائیهای ماورای دریا، سکودر، یونانیهای سپر روی سر، لیبی ها، حبشی ها، اهالی مک کارثیها). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۷۹.

(۵). (داریوش شاه گوید: اهورمزدا چون این زمین را آشفته دید، پس آن را به من ارزانی فرمود، مرا شاه کرد، من شاه هستم بخواست اهورمزدا من آنرا در جای خودش نشاندم آنچه من به آنها گفتم چنانکه میل من بود آنرا کردند، اگر فکر کنی که چند بود آن کشورهاییکه داریوش شاه داشت پیکرها را ببین که تخت را می‌برند آنگاه خواهی دانست، آنگاه به تو معلوم می‌شود (که) نیزه مرد پارسی دور رفته، آنگاه به تو معلوم می‌شود که مرد پارسی خیلی دور از پارس جنگ کرده است). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۸۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۵۰

نقوش نمایندگان خوزیان (مردم قدیم خوزستان) و هدایای ایشان بر دیوار پلکان شرقی ایدانه
نقوش برجسته نمایندگان استانهای مختلف ایران هخامنشی بر دیوار پلکان شرقی کاخ ایدانه

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۵۱

چنین گوید دارا پادشاه، آنچه من کرده‌ام، تمام را به عنایت هرمزد کرده‌ام، هرمزد مرا مدد کرد تا کار را به انجام رسانیدم، هرمزد مرا حفظ کناد و از ... و کلان مرا و این جایگاه را، این را از هرمزد درخواست می‌کنم که هرمزد به من ارزانی دارد. ای انسان امر هرمزد مبادا برخلاف میل تو باشد راه راست را نگذار، گناه نکن» «۱».

(نمره ۶): خواننده نشده است.

(نمره ۷): کو برو و اصدق دار داریوش.

(نمره ۸): اسپاکانا ملازم پادشاه داریوش. (: جلودار)

(نمره ۹): آنها «ماسیا» هستند متعلق به اسفندیار (اگررسس) و اردشیر سوم.

(نمره ۱۰): «خدای بزرگی است هرمزد که زمین را بیافرید، که آسمان را بیافرید که مردم را خلق کرد که لذائد از برای مردم پدید آورد. اگررسس «۲» را پادشاه کرد، یگانه پادشاه طوایف بسیار، یکان مالک رقاب امم» «۳». «منم اگررسس پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان، پادشاه این ممالک که شامل طوایف است، پادشاه این زمین بزرگ، پسر داریوش آکمندی» (: کیانی) «۴»

«چنین گوید اسفندیار «۵»، پادشاه بزرگ که به تفضل هرمزد این دروازه را من ساختم که همه طوایف را نشان می‌دهد و ابنیه

بزرگ دیگر در پارس بسیار هست که من و پدرم ساخته‌ایم هر یک از این ابنیه که بدین نیکوئی است ما به استعانت هرمزد ساخته‌ایم» (۶).

چنین گوید اگزرسس پادشاه، هرمزد مرا حفظ کناد و مملکت مرا و آنچه [را] من ساخته‌ام و آنچه پدرم ساخته است آنرا هرمزد حفظ کناد (۷).

(نمره ۱۱): هرمزد خدای بزرگی است که زمین را، خلق را، که آسمان را بیافرید، که مردم را پدید آورد که لذایذ را از برای مردم پیدا کرد، اگزرسس را پادشاهی داد، یگانه پادشاه امم، یکان مالک رقاب خلق بسیار. منم اگزرسس پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان،

(۱). (داریوش شاه گوید: این که کرده شده آن همه را به خواست اهورمزدا کردم، اهورمزدا مرا یاری کرد تا هنگامی که کار را بکردم. اهورمزدا من و خاندان سلطنتی‌ام و این کشور را از زیان محفوظ دارد، این را من از اهورمزدا درخواست می‌کنم این را اهورمزدا به من بدهد، ای مرد! فرمان اهورمزدا، آن به نظر تو ناپسند نیاید، راه راست را ترک منما، شورش مکن). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۸۱.

(۲). از کتیبه خشایارشا که بر بدنه دیوار پلکان شرقی و شمالی کاخ آپادانا بین نقوش نمایندگان ملل و صفوف پارسی و مادی واقع است.

(۳). (خدای بزرگی (است) اهورامزدا که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید که شادی برای مردم آفرید که خشایارشا را شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرماندار از بسیاری). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۱۰۳.

(۴). من خشایارشا (هستم) شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای دارای همه گونه مردم، شاه در این زمین بزرگ دورودراز، پسر داریوش شاه هخامنشی). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۱۰۳.

(۵). منظور خشایارشاست.

(۶). خشایارشا گوید بخواست اهورمزدا این دالان همه کشورها را من ساختم، بسیار چیزهای زیبای دیگر، در این پارس کرده شد که من کردم و پدر من کرد. هر کاری که به دیده زیباست آن همه را بخواست اهورمزدا کردیم. فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۱۰۳.

(۷). (خشایارشا گوید: اهورمزدا مرا و شهریاری مرا بپایاد و آنچه بوسیله من کرده شده و آنچه بوسیله پدرم کرده شده، آن را اهورمزدا بپایاد). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۱۰۳.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۵۲

پادشاه ممالک که دارای طوایف بسیارند، پادشاه این زمین بزرگ تا دورجای، پسر پادشاه داریوش آکمندی.

چنین گوید اگزرسس پادشاه بزرگ این که من اینجا ساختم و آنچه غیر از این ساخته‌ام این همه را به استعانت هرمزد ساخته‌ام، هرمزد و خداها مرا و ملک مرا و آنچه ساخته‌ام، حفظ کناد (۱).

(نمره ۱۲): هرمزد خدای بزرگی است که زمین را خلق کرد که آسمان را خلق کرد که مردم را بیافرید که لذایذ از برای مردم پدید آورد، اگزرسس را پادشاه کرد یگانه پادشاه کثیری یگانه مالک رقاب بسیاری. منم اگزرسس پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان، پادشاه این ممالک که دارای طوایف کثیر هستند، پادشاه این زمین بزرگ تا دورجای، پسر پادشاه داریوش آکمندی.

چنین گوید اگزرسس پادشاه بزرگ، به استعانت هرمزد این بنا را پادشاه داریوش برپا کرد که پدر من است هرمزد و خدایان مرا حفظ کنند و این بنای مرا و بنای پدر مرا پادشاه داریوش این را هم هرمزد حفظ کند با خدایان» (۲).

(نمره ۱۳): همین نمره ۱۲ است.

(نمره ۱۴): «خدای بزرگی است هر مزد که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید که مردم را آفرید که لذائذ را آفرید از برای مردم که مرا اردشیر، پادشاه کرد، یگانه پادشاه بسیاری، یگانه فرمانده بسیاری.

چنین گوید اردشیر (آرتا اگزرسس) پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان، پادشاه ممالک، پادشاه این زمین، منم پسر پادشاه اردشیر، اردشیر پسر پادشاه داریوش، داریوش پسر اردشیر، اردشیر پسر اگزرسس، اگزرسس پسر داریوش، داریوش پسر ویشتاسپ، ویشتاسپ پسر مردی نامش ارشید آکمندی.

چنین گوید اردشیر این بنای سنگی را من از برای خودم ساختم. چنین گوید اردشیر: مرا هر مزد و خداوند میترا حفظ کناد هم این مملکت را هم آنچه من ساخته‌ام» (۳).

(نمره ۱۵): اسفندیار پادشاه پسر دارای کیانی «۴».

(نمره ۱۶): خدای بزرگی است هر مزد که زمین را خلق کرد که آسمان را خلق کرده که مردم را بیافرید که لذائذ از برای مردم پدید آورد و اگزرسس را پادشاه کرد، یگانه

(۱). ر ک: فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۱۰۳. و حاشیه ۶ صفحه قبل در توضیح (نمره ۱۰).

(۲). ر ک: فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۱۰۳. و حاشیه ۶ صفحه قبل در توضیح (نمره ۱۰).

(۳). (خدای بزرگی است اهورمزدا که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید که مردم را آفرید که شادی را برای مردم آفرید که اردشیر را شاه کرد، یگانه شاه شاهان بسیار، یگانه فرمانروای فرمانروایان بسیار.

– اردشیر شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای دارای ملل بسیار، شاه در این زمین گوید: من پسر اردشیر شاه (هستم) اردشیر پسر داریوش شاه (بود) داریوش پسر اردشیر شاه (بود) اردشیر پسر خشایارشا (بود) خشایارشا پسر داریوش شاه (بود) داریوش پسر ویشتاسپ نام (بود) ویشتاسپ پسر ارشام نام (بود) هخامنشی.

– اردشیر شاه گوید: این پلکان بوسیله من تحت (دستور) من، بنا شد. اردشیر شاه گوید: اهورمزدا و میترا خدای، مرا و این کشور را و آنچه را بوسیله من کرده شده پیاید. (کتیبه اردشیر سوم در دیوار شمالی صفا کاخ اردشیر – همان ماخذ، ص ۱۲۵).

(۴). مقصود خشایارشا پسر داریوش هخامنشی است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۵۳

پادشاه کثیری، یگانه مالک رقاب بسیاری.

منم اگزرسس پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان، پادشاه ممالکی که شامل طوایف بسیاریند، پادشاه این زمین بزرگ تا دورجای پسر پادشاه داریوش آکمندی.

چنین گوید اگزرسس به تفضل هر مزد این عمارت را من ساختم هر مزد حفظ کناد با خدایان مملکت مرا و آنچه من ساخته‌ام «۱».

(نمره ۱۷): درست خوانده نشده است.

و شهر استخر بعد از آبادی شیراز، مدتها باقی بود و علمای اسلامی از آن شهر برخاسته‌اند:

ابو سعید استخری صاحب کتاب اقالیم که ذکر نواحی معموره و بلاد و قری و مسافت میانه آنها را نموده است.

و حسن بن احمد بن یزید استخری عالمی فاضل و فاضلی کامل بود و مدتها در شهر قم و سیستان قاضی بود و در سال ۳۲۸ وفات یافت.

و ضابطی این بلوک از اوایل دولت علیه قاجاریه دامت شوکتها، در سال ۱۲۰۶ با ربیع خان مرودشتی قرار گرفت و چون از حلیه

بصر عاری گردید، حکومت مرو دشت و خفرک به ولد الصدق خود محمد رفیع خان مرو دشتی شاعر «طرب» تخلص وا گذاشت و ربیع خان در سال ۱۲۵۰ وفات یافت و محمد رفیع خان مرو دشتی، مادام زندگانی به حکومت باقی بود و در سال ۱۲۶۲ وفات یافت و این چند بیت از اوست:

ای مهتری که مهتر ایام نقل ترخنگ ترا به توبره ریزد به جای کاه

دارای ملک جم که به گاه عطا و جودسیم و زرش به چشم ندارد بهای کاه

از مرو دشت حیف وز خفرک دریغ و درد از نیستی غله و قحط و غلای کاه

که گشته کیمیا و ز حسرت گداختم در سر مراست چون هوس کیمیای کاه

گاهی به پیش دشمن و گاهی به نزد دوست رخساره‌ام چو کاه‌با از برای کاه

خشکیده باد و بال و پرشن که هیچگاه در ملک فارس کس نشنیدی گدای کاه «۲» وقتی والی کازرون، شاهزاده تیمور میرزا پسر نواب والا- شاهزاده حسین علی میرزا فرمانفرمای فارس، محمد رفیع خان را مأمور به ممیزی و جمع‌پردازی املاک کازرون فرمود، رستم خان کازرونی، عرض کرده بود این مأمور اطلاعی از جمع‌پردازی ندارد، باید مرا مأمور دارند و محمد رفیع خان این کلمات مخصوصه به زبان کازرونی را در قطعه شعری مندرج کرده به شاهزاده فرستاد:

تیمور شاه زاده شه کز طفیل توفخر جهانیان شده مملوک کازرون

گویا که می‌سزد به فلک برتری کند با پایه جلال تو مفلوک کازرون

از یمن التفات تو گردیده یک بصل نه پرده سپهر به تنبوک کازرون

(۱). رک: همان ماخذ، ص ۱۰۵.

(۲). این بیت در دانشمندان و سخن‌سرایان فارس چنین آمده است:

خشکیده باد بال‌وپرش را که هیچگاه در ملک فارس کس نشنیدی گدای کاه (ج ۳، ص ۵۲۷)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۵۴ شاها به کازرون چو شدم از پی تمیزسورم سراسر آمده چون سوک کازرون

بنگر که با نهنگ درآمد ز ابلهی در معرض معارضه خود غوک کازرون

دارد سر تمیز و تمیزش نهشته فرق از بعیر به اخلوک «۱» کازرون

از بیضه دجاج نداند زجاج نیز حلوی تخم کبک ز خاگوک کازرون

گفت ار کسی شلیل جواب از شتک شنیداز «به» چو گفت، گفت ز بهروک کازرون

جنباند او سری به سخن شد مگر سخن لگجی کوه مره و بدروک کازرون

آش مجک طعام للک روغن نبک ریچال و کلگ و لوچک و لالوک کازرون

از گوش بره گوید از شاخ بز همه از ترب گاو و توله و تهلوک کازرون

گیلاس و گرجه را چه شناسد، شناسد او کلبنده و کروکک و دلکوک کازرون

از هر که جستم از نسبش، در جواب گفت بی‌مأخذ است، قیمت شلتوک کازرون

خود تاروپود خرقة سالوس را سزد پشمینه‌ای که رشته شد از دوک کازرون

من رستم به رسم و او رستم به اسم من شیر مرو دشتم، او خوک کازرون

دارم چه غم که شاه شناسد ز یکدیگر در ثمین «۲» و جوزقه پوک کازرون

یا رب به روزگار سر دشمنت مدام بادا به زیر سنگ چو اهلوک کازرون مردم بدبخت را مفلوک گویند بصل پیاز است تنبوک

دامنه زین است «۳» سور جشن عروسی و سوک ماتم و غم را گویند غوک و زق است که قریاقه باشد بعبره بعیر پشک شتر است. اخلوک «۴»: زرد آلودی نارسیده باشد. خاکگوک: ثمر درخت کبر است. شتک: انگور شب- مانده باشد. بهروک: آلودی زرد کوهی را گویند. لگجی «۵»: نام ثمر کبر است که رسیده و شیرین باشد. بدروک: رستنی کوهی باشد که در وقت بهار ساقه آنرا به خامی و پخته خورند، در شیراز آب اندول گویند. مجک: بادام تلخ کوهی باشد که بعد از کوبیدن در آتش ریخته، شیرین گردد. للک: طعامی است که به جای برنج، گندم کرده با روغن و گوشت، پلو کنند. بنک: بن باشد. یعنی ثمر درخت سقز. ویچال کشک تر آمیخته به موسیر است. کلگک: آرد ثمر درخت بلوط است که نان سازند. لوچک نان بلوط است. لالوک: معلوم نشد. گوش بره: برگ بار تنگ است.

شاخ بز: ثمر درختی است در کازرون به شکل شاخ بز، شیرین با عفو صت از جنس خرنوب است مرض اسهال را مفید است. ترب گاو: خردل صحرائی است. توله «۶»: برگ خبازی باشد به فارسی پنیرک است. تهلوک «۷»: گیاهی است در کازرون، پخته کرده، فقرا می‌خورند. کلبنده: خیار چنبر رسیده بزرگ را گویند. کروکک: هندوانه کوچک است. دلکوک: هندوانه فاسد است. شلتوک: را در کازرون به طرح به مردمان داده، چیزی علاوه بر نرخ گرفته قیمت شلتوک می‌گفتند بعد از

(۱). در متن: اخکوک.

(۲). در متن: سمین.

(۳). به معنی برگه زین اسب.

(۴). در متن: (اخکوک). ر ک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ص ۵۲۵، به معنی اهلوک و بخورک.

(۵). بوته کبر هم می‌باشد.

(۶). سبزی و علفی است که آنرا پخته می‌خورند.

(۷). آنرا کنجره گویند.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۵۵

موقوفی طرح شلتوک به مردم ناداده، دیوانیان وجهی می‌گیرند. دوک: چوب باریکی است در چرخه که ریسمان را بر او گروه کنند.

پسر دیگر ربیع خان عبد الحسین خان مرودشتی مدتی به حکومت مرودشت برقرار بود و در سال ۱۲۷۵ وفات یافت. پسرش علی محمد خان مرودشتی گاهی پیرامون ضابطی مرودشت نگشت و در سال ۱۳۰۳ مطابق تخاقوی نیل به وزارت وظایف و مستمریات فارس برقرار گردید و به حسن سلوک و وظیفه- خوران را خشنود نمود و در این سنه ایت نیل مباشر غله انبار دیوانی فارس گشته، ارباب‌داران را از اجحاف و جوری که از لوازم این عمل است، آسوده داشته. و از علمای مرودشت است:

جناب فضایل اکتساب، محامد انتساب آقا ابو تراب قاضی مرودشت. خلف الصدق آقا محمد تقی قاضی خلف الصدق حاجی آقا محمد قاضی مرودشت ابا عن جد منصب قضاوت و اجرای احکام شرع مطاع در این بلوک با این سلسله بوده و هست.

و قصبه مرودشت در این زمان قریه «فتح آباد» است. نزدیک به ۲۵۰ درب خانه از خشت خام و گل و چوب دارد، ۹ فرسخ از شیراز دور است و بلوک مرودشت را بر ۳ ناحیه قسمت نموده‌اند: ناحیه خفرک سفلی و ناحیه خفرک علیا و ناحیه مرودشت:

ناحیه خفرک سفلی: درازی آن از «هشتایجان» «۱» تا «جلوگیر» ۶ فرسخ و نیم، پهنای آن از «دشت دال» تا «عماد آباد» نزدیک به ۴ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به ناحیه مرودشت و از شمال به بلوک مائین و از طرف مغرب به بلوک رامجرد و از سمت جنوب باز به ناحیه مرودشت و حومه شیراز و این ناحیه مشتمل است بر ۱۴ قریه آباد:

جرمایق: ۲ فرسخ شمالی «فتح آباد» است.
 جلوگیر: ۴ فرسخ و نیم، میانه شمال و مغرب «فتح آباد» است.
 حاجی آباد: ۱ فرسخ و نیم میانه مشرق و شمال «فتح آباد» است.
 حسین آباد: ۱ فرسخ شمالی «فتح آباد» است.
 خالد آباد: ۱ فرسخ شمالی «فتح آباد» است.
 دشت دال «۲»: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «فتح آباد» است.
 زنگی آباد: فرسخی کمتر میانه شمال و مشرق «فتح آباد» است.
 شمس آباد برزو «۳»: فرسخی کمتر میانه شمال و مشرق «فتح آباد» است.
 شول: ۱ فرسخ بیشتر شمالی «فتح آباد» است.
 عماد آباد: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مغرب «فتح آباد» است.
 فتح آباد: همان قصبه بلوک مرو دشت است.
 میان قلعه: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «فتح آباد» است.
 هاشم آباد: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «فتح آباد» است.
 هشتایجان: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «فتح آباد» است.

(۱). در جغرافیا و اسامی دهات کشور: ج ۲، ص ۲۵۹: (هشتیجان).

(۲). در جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۹: (دشتبال).

(۳). در جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۴: شمس آباد برزو از توابع مرو دشت است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۵۶

ناحیه خفرک علیا: درازی آن از «میج» تا «سیوند» ۷ فرسخ و نیم، پهنای آن به ۲ فرسخ نرسد، محدود است از جانب مشرق و شمال به بلوک ارسنجان و کمین و از جانب مغرب به ناحیه خفرک سفلی و از طرف جنوب به ناحیه مرو دشت و این ناحیه مشتمل است بر ۱۶ قریه آباد:

آب انار: ۳ فرسخ و نیم میانه مشرق و شمال «فتح آباد» است.

انجیره: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «فتح آباد» است.

پارو: ۴ فرسخ میانه مشرق و شمال «فتح آباد» است.

بزمیان: ۳ فرسخ میانه مشرق و شمال «فتح آباد» است.

راهنو «۱»: ۴ فرسخ مشرقی «فتح آباد» است.

سیدان: ۳ فرسخ کمتر میانه شمال و مشرق «فتح آباد» است.

سیوند: ۵ فرسخ شمالی «فتح آباد» است.

صادق آباد: ۴ فرسخ میانه شمال و مشرق «فتح آباد» است.

عباس آباد: ۴ فرسخ شمالی «فتح آباد» است.

فاروق: همان «پارو» است.

قصر تاوان: ۴ فرسخ مشرقی «فتح آباد» است.

کنه: ۳ فرسخ و نیم مشرقی «فتح آباد» است.
 کرائی: ۵ فرسخ و نیم مشرقی «فتح آباد» است.
 کره تاوی: همان «قصر تاوان» است.
 گوکی: ۳ فرسخ میانه مشرق و شمال «فتح آباد» است.
 مراد آباد: ۵ فرسخ مشرقی «فتح آباد» است.
 میج: ۶ فرسخ مشرقی «فتح آباد» است.
 ناحیه مروودشت: محدود است از جانب مشرق به ناحیه خفرک علیا و نواحی ارسنجان و از جانب شمال و مغرب، باز، به ناحیه خفرک علیا و ناحیه خفرک سفلی و از سمت جنوب به نواحی کربال و این ناحیه مشتمل است بر ۲۲ قریه آباد:
 اسماعیل آباد: ۴ فرسخ مشرقی «فتح آباد» است.
 امر آباد: ۱ فرسخ و نیم جنوبی «فتح آباد» است.
 بریانک: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.
 پهونده: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.
 تاج آباد: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.
 تخت جمشید: خانه شاهنشاه جهان، جمشید است یک فرسخ و نیم بیشتر مشرقی «فتح آباد» است.
 تخت طاوس: ۱ فرسخ و نیم بیشتر مشرقی «فتح آباد» است.
 جلیان: فرسخی بیشتر مشرقی «فتح آباد» است.

(۱). (داهنویه) جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۵۷

حسن آباد: ۲ فرسخ بیشتر مشرقی «فتح آباد» است.
 دولت آباد: ۲ فرسخ بیشتر جنوبی «فتح آباد» است.
 ده بید: به مسافت کمی جنوبی «فتح آباد» است.
 ده چاشت: ۳ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.
 رج آباد «۱»: ۲ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.
 رشمایجان «۲»: ۱ فرسخ بیشتر جنوبی «فتح آباد» است.
 سلطان ولایت: ۴ فرسخ مشرقی «فتح آباد» است.
 سهل آباد: ۲ فرسخ جنوبی «فتح آباد» است.
 شمس آباد تخت: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.
 عز آباد: ۳ فرسخ بیشتر مشرقی «فتح آباد» است.
 فهونده: همان «پهونده» است.
 فیروزی: فرسخی کمتر میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.
 قربان لنگ: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.
 گشک: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.

کناره: ۱ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.

کوشک: فرسخی میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.

[۶۴] - بلوک مروست «۳»

میانه شمال و مشرق شیراز، درازی آن از «تاج آباد» تا «مزرعه صحاف» ۱۴ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ نگذرد. محدود است از جانب مشرق و شمال به بلوک شهر بابک کرمان و از طرف مغرب به بلوک بوانات و از جانب جنوب به بلوک نیریز. از سردسیرات فارس است.

شکار آن گورخر است و زراعتش گندم و جو و پنبه و خشخاش، آبش از قنات است و قصبه آن را نیز «مروست» گویند و در اصل «مرو» بود پس برای تمیز از مرو خراسان آنرا «مرو شاذان» گفتند چنانچه مرو خراسان را «مرو شاه‌یجان» و نزدیک به ۴۵ فرسخ از شیراز دور است و این بلوک مشتمل است بر ۱۴ قریه آباد: ادره کان: به مسافت کمی شمال «مروست» است.

پده بید: فرسخی مشرقی «مروست» است.

تاج آباد: ۱۱ فرسخ جنوب «مروست» است.

حسین آباد: ۱۰ فرسخ جنوب «مروست» است.

(۱). (رجا آباد) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۴.

(۲). (رشمیجان) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۴.

(۳). (مروست با آن (بوان) رود و میوه بوم است چنانکه درختان آن مانند بیشه است و به اعمال کرمان نزدیک است و هواء آن معتدل است و آبهاء روان دارد و آبادان است). فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۲۵ (مروست دیهی است بزرگ) نزهة القلوب، ص ۱۲۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۵۸

سعید آباد: فرسخی مشرقی «مروست» است.

فتح آباد: ۱۰ فرسخ جنوبی «مروست» است.

کرم آباد: فرسخی میانه شمال و مشرق «مروست» است.

گلستانه: فرسخی بیشتر شمالی «مروست» است.

کوشک: فرسخی مشرقی «مروست» است.

مروست: همان قصبه این بلوک است.

مزرعه صحاف: ۲ فرسخ و نیم شمالی «مروست» است.

هاشم آباد مروست: فرسخی مشرقی «مروست» است.

هاشم آباد هرات: ۱۰ فرسخ و نیم جنوبی «مروست» است.

[۶۵] - بلوک مشهد ام النبی یا مشهد مادر سلیمان (ع) یا مشهد مرغاب

«مشهد» محل شهادت و قبر انبیاء و اولیاء و بزرگان دین را گویند و چون قبر مادر جمشید در این بلوک است و به اعتقاد قدیمی عجم، جمشید پیغمبر بود، بعد از استیلای عرب بر عجم، این بلوک را مشهد ام النبی گفتند و چون عجم حضرت سلیمان (ع) و

جمشید را یک نفر دانسته‌اند، آن را مشهد مادر سلیمان نیز گفتند و «مرغاب» نام دو رودخانه است: یکی از کنار شهر مرو شاه‌هیجان خراسان می‌گذرد و دیگری نام رودخانه‌ای که از میان این بلوک جاری است و «مرغاب» نیز نام قریه‌ای است از این بلوک که در کنار این رودخانه افتاده است و این بلوک از سردسیرات فارس، میانه شمال و مشرق شیراز است. درازی آن از «قادر آباد» تا قلعه «ابو الوردی» ۵ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ نگذرد.

محدود است از سمت مشرق و شمال به بلوک قونقروی و از جانب مغرب به بلوک سرحد چهار دانگه و از طرف جنوب به بلوک کمین. کشت و زرع این بلوک گندم و جو و عدس و نخود است. آبش از رودخانه مرغاب، هوای تابستانش خنک و سازگار، آبش شیرین و گوارا و قصبه این بلوک را «مرغاب» گویند. نزدیک ۲۲ فرسخ از شیراز دور است و کلاتر این بلوک حاجی محمد نبی خان مشهدی پسر حاجی عباس کلاتر مشهد پسر کربلائی نبی کلاتر است.

و این بلوک مشتمل است بر ۶ قریه آباد:

ده نو: فرسخی مغربی «مرغاب» است.

قادر آباد: فرسخی میانه شمال و مشرق «مرغاب» است.

قلعه ابو الوردی: ۴ فرسخ مغربی «مرغاب» است.

کردشول: ۱ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «مرغاب» است.

مرغاب: همان قصبه این بلوک است.

مشهد ام النبی: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «مرغاب» است و در این مقام صدفه مربعی است ۱۵ ذرع یا کمتر یا بیشتر از سنگهای ۴ ذرع درازا و ۲ ذرع پهنا و ۳ چارک کلفتی به میله‌های آهنین پیوسته است و صدفه دیگر به این وضع به ذرعی کوچکتر بر روی آن صدفه گذاشته، پس صدفه دیگری تا پنج شش طبقه گشته پس بر صدفه بالائی حجره از ۵ پارچه سنگ بنایش یک طبقه به ارتفاع ۲ ذرع و نیم و به جای سقف آن حجره، یکپارچه سنگ گذاشته‌اند

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۵۹

مشهد ام النبی

نقاشی مشهد ام النبی از مرحوم فرصت شیرازی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۶۰

و بر پشت آن سقف ۲ سنگ به درازای حجره سر به هم داده است و مشهور است که قبر مادر جمشید در روی سقف حجره میانه آن دو سنگ سر به هم آورده است و در نزدیکی این خانه، جائی دیگر است که چند ستون سنگی به ۱۵ ذرع ارتفاع مانند ستونهای تخت جمشید و دیوارها از سنگهای بزرگ تاکنون باقی است و بعضی از آنها افتاده و بعضی ایستاده است. مشهد مادر سلیمان (ع): همان مشهد ام النبی است.

[۶۶] - بلوک ممسنی

جانب جنوبی آن گرمسیری است که نخل و نارنج را بخوبی پروراند و از بی‌اهتمامی اهالی آن، دو سه درخت در نواحی آن برای نمونه یافت می‌شود و طرف شمالی آن سردسیری است که برف را از سالی به سالی نگاه دارد. در میانه شمال و مغرب شیراز افتاده است. درازی آن از «توکل آباد علیا» ی ناحیه دشمن زیاری ممسنی تا «ده توت» ناحیه رستم ممسنی ۲۶ فرسخ، پهنای آن از «اسفیان» ناحیه رستم تا «چم گل» ناحیه بکش ۱۶ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به بلوک اردکان و کام فیروز و از طرف شمال به بلوک دزکرد و نواحی کوه-گیلویه و از سمت جنوب به بلوک کازرون و کوه مره شکفت و در قدیم این بلوک را

شولستان می‌گفتند و قصبه آن را «نوبندگان». در حدود سال ۴۰۰ و اند ابو سعید کازرونی شهر نوبندگان را چنان خراب نمود که جای دد و دام گردید، پس اتابک جلال الدین چاولی که از امرای دولت الب ارسلان سلجوقی بود، در حدود سال ۴۶۰ و اند، تجدید عمارتش فرمود و قصبه معموری گردید و در این زمان اثری از شهر نوبندگان باقی نیست و «نوبندگان» دیگری در بلوک فسات و بر بعضی از مورخین مشتبه گشته، نوبندگان فسا را نوبندگان شولستان دانسته و به این جهت قلعه تبر جهرم که قرب جواری با نوبندگان فسا دارد، در حوالی قلعه سفید و شعب بوان که این هردو در بلوک ممسنی است، نگاشته است و این اشتباهی بزرگ است برای آنکه از نوبندگان فسا تا نوبندگان شولستان نزدیک به ۵۰ فرسخ است.

شعب بوان «۱»: بر وزن علم شداد که بیان آن به این نزدیکی بیاید، یکی از جنات اربعه عالم است که آنها را چهار بهشت گیتی نیز گویند و سه بهشت دیگر را یکی: ابله بصره به ضم الف و باء و فتح و تشدید لام و ها و دیگری را: سغد سمرقند و دیگری را: غوطه دمشق گویند و در کوهستان این بلوک از درخت بلوط و انچوکک و کیالک و بن و ارجن و بادام کوهی جنگلها باشد و محصول جانب جنوبی آن گندم و جو و برنج و پنبه و کنجد و نخود است و از خواص این بلوک است که برنج را در سالی دو بار زرع کنند، آبش از رودخانه‌ها و چشمه‌های شیرین گوارا باشد و شکار جلگه آن مرغ دراج است و در کوهستان انواع حیوانات سردسیری فراوان است و در قدیم در جانب شمالی این بلوک باغهای دیمی از انگور و انجیر بسیار بود و اکنون همه خراب گشته، جز آثار آن چیزی باقی نیست و بر سرچشمه مشهور «سراب بهرام» نزدیک به ۸ ذرع ارتفاع، سینه کوهی را تراشیده، صورت شاه بهرام کیانی را نقش کرده‌اند اگرچه نگارنده این فارسنامه ناصری نقش بهرام را دیده‌ام باز شرح آن را از کتاب جام جم که به احسن

(۱). ر ک: اقلیم پارس، ص ۳۹۶ و ۳۹۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۶۱

عبارات بیان گشته، نقل نمودم: در میان صحرای شاپور کازرون و صحرای نور آباد شولستان چشمه‌ای است مسمی به «سراب بهرام» و در بالای آن چشمه که از زیر کوه جاری است گویند شکل بهرام است و در آنجا نقش کرده‌اند که مردی مستقبل نشسته و زانو از هم گشاده و سر پنجه پا را بر زمین گذاشته و شمشیر راستی چون شمشیر نظام، در دست دارد که به میان دو پنجه پا گذاشته است و لیکن کلاه او طوری غریب است و از دو طرف زلفهای پیچ‌پیچ و دو طرف کلاه چون پر مرغ که پرواز کند پری است و بالای آن چون عمامه مدور است و در آن عمامه شکل ماری کشیده‌اند و دو نفر جانب یمین شکل ایستاده که یکی چیز می‌نگارد و دو نفر در یسار که یکی گویا چیزی بر کتف دارد و چون از صدمه باران خراب شده، بدرستی معلوم نگشت و در میانه صحرای فهلیان و نور آباد که نزدیک ۲ فرسخ است نرگس زاری است که چشم از دیدن آن خیره می‌شود و بعد از خرابی شهر نوبندگان قریه «فهلیان» را قصبه شولستان قرار داده‌اند و آنچه از لوازم آبادی بود مانند حمامها و مسجدها و مدرسه و کاروانسرا و بازار در این قصبه ساختند و نزدیک به ۲۱ فرسخ از شیراز و ۱۴ فرسخ از کازرون دور است و در نقطه شمال کازرون است و اکنون از رونق افتاده و ده کوچکی باقی مانده است و هوای فهلیان مانند هوای کازرون گرم است و در قدیم نخلستانها و باغهای نارنجی داشته است که اکنون برای نمونه درختی باقی نیست و از قصبه فهلیان سادات عظام و علمای کرام و شعرای فصیح - کلام برخاسته‌اند مانند:

عالم فاضل، نور حدقه سیادت و سعادت سید میر محمود شولستانی در زمانی که ایالت مملکت فارس بر شاهزاده سلطان محمد میرزا صفوی قرار گرفته بود، جناب معزی الیه را به احترامی تمام معیشت می‌نمود.

و جناب مجتهد الزمان، سلاله سادات اطیاب امیر شرف الدین علی بن حجه الله حسنی حسینی طباطبائی شولستانی، از قصبه فهلیان

برخاسته است و در خدمت جناب میرزا محمد آستر آبادی صاحب کتاب رجال، تحصیل مراتب علمیه را نموده، سرآمد فضلالی عصر خود گردید و در حدود سال ۱۰۵۰ و اند وفات یافت. در کتاب روضات الجنان نوشته است: «امیر شرف الدین علی بن حجه الله بن شرف الدین علی بن عبد الله بن حسین بن محمد بن عبد الملک الطباطبائی المعروف به امیر شرف الدین الشولستانی، کان فاضلا عالما فقیها متکلما مدققا ورعا، عابدا زاهدا زکیا و مؤلفاته و مصنفاته کثیره و مات بالنجف سنه الف و ستین» و در اواخر سلاطین صفویه که الوار ممسنی بر نواحی شولستان استیلا یافتند نام شولستان را منسوخ کرده آنرا بلوک ممسنی گفتند و بر ۶ ناحیه قسمت نمودند و چون الوار ممسنی ۴ طایفه بودند ۴ ناحیه از این بلوک را به نام خود نمودند و مانند الوار کوه گیلویه آنها را چهار بنیچه گفتند و هیچیک از این طوایف جز در اطاعت کلانتر خود نباشند و غیره را بر خود نگمارند و نام طوایف ممسنی بر این قرار است:

طایفه بکش، طایفه جاویدی یا جاوی، طایفه دشمنزیاری، طایفه رستم و دو ناحیه دیگر یکی را ناحیه حومه فهلیان گویند که تاکنون کلانتر آن در قریه فهلیان توطن دارد و دیگری را ناحیه کاکان که طایفه کشکولی قشقائی آنرا تصاحب نموده‌اند و بیان این شش ناحیه و دهات آن و نسبت دهات به قصبه «فهلیان» بر این وجه است:

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۶۲

ناحیه بکش: بیشتر این ناحیه گرمسیر است و هوای بعضی از آن در کمال اعتدال و کلانتر این ناحیه شریف خان پسر ولی خان بکش ممسنی، که شرح حال او در ذیل وقایع سال ۱۲۵۱ در گفتار اول این فارسنامه ناصری نگاشته گردید و «ولی خان» پسر خویبار خان - ممسنی، کلانتر طایفه بکش است و این طایفه بر چندین تیره قسمت شده‌اند مانند آل امیر که آنها را آل میر نیز گویند و بابا سالار و تیره علی وند که آنها را عالی وند نیز گویند و تیره کرائی و این ناحیه مشتمل است بر ۸ قریه آباد:

امامزاده دراهنی: ۲ فرسخ جنوبی «فهلیان» است.

بردنگان «۱»: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «فهلیان» است.

چم گل: ۲ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «فهلیان» است.

سراب بهرام: ۴ فرسخ جنوبی «فهلیان» است.

شعب بوان: ۲ فرسخ مشرقی «فهلیان» یکی از چهار بهشت گیتی است در دره کوهی پر از چشمه‌های سرد گوارا افتاده نزدیک به فرسخی درازی این دره است گفته‌اند وقتی چنان آباد بود که در این مسافت از انبوهی درختان سردسیری و گرمسیری پرتو آفتاب بر زمین نمی افتاد.

شهر نوبندگان خراب: ۱ فرسخ مشرقی «فهلیان» است.

قلعه نور آباد: ۱ فرسخ و نیم جنوبی «فهلیان» است.

قهره سفلی: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «فهلیان» است.

قهره علیا: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «فهلیان» است.

گلگان: ۷ فرسخ جنوبی «فهلیان» است.

نوبندگان: همان شهر نوبندگان خراب است.

نور آباد: همان قلعه نور آباد است.

ناحیه جاویدی: مشهور به «جاوی». تمام این ناحیه سردسیر است و کوهستان و مردمانش بر چندین تیره قسمت گشته‌اند مانند: (۱) - احمد هارونی (۲) - جوی جان (۳) - حلقه هارون (۴) - ده شیخ (۵) - رود خورجی (۶) - سلاری (۷) - گنجا (۸) - کواری سرکوهی (۹) - ملولی عربی (۱۰) - میر حسن عبد الله (۱۱) - میر سن؛ کلانتر این ناحیه محمد علی خان جاویدی ممسنی است پسر فتح الله

خان پسر خلیل خان پسر باقر خان جاویدی که پدر بر پدر کلانتر این ناحیه بوده‌اند و این ناحیه مشتمل است بر ۸ قریه آباد: پراشکفت «۲»: ۳ فرسخ مشرقی «فهلین» است.
 چوگان: ۴ فرسخ مشرقی «فهلین» است.
 ده شیخ: ۳ فرسخ مشرقی «فهلین» است.
 رودکی: ۳ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «فهلین» است.
 ریگان: ۷ فرسخ میانه شمال و مشرق «فهلین» است.
 زیر فاریاب: ۲ فرسخ مشرقی «فهلین» است.
 گوسنگان: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فهلین» است.

(۱). از دهات دهستان رستم ممسنی، جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۳.

(۲). (پرشکفت) جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۶۳

مهرنجان یا «مهرنگان»: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «فهلین» است.

ناحیه حومه فهلین: تمام این ناحیه گرمسیر است و کلانتری آن از قدیم در سلسله سادات فهلینی است و این ناحیه مشتمل است بر ۷ قریه آباد «۱»:

باغ نارنجی: ۲ فرسخ و نیم شمالی «فهلین» است.

جنجان: به مسافت کمی شمالی «فهلین» است.

خفرک: ۳ فرسخ شمالی «فهلین» است.

زیررود: ۱ فرسخ و نیم شمالی «فهلین» است.

شاه حسنی: فرسخی بیشتر میانه شمال و مشرق «فهلین» است.

فهلین: همان [قصبه] ممسنی و شولستان است.

منگورز: ۲ فرسخ شمالی «فهلین» است.

ناحیه دشمن زیاری: تمام این ناحیه ماهور و کوهستان و سردسیر است و کلانتر این ناحیه مراد قلی خان ولد آقا خان ولد محمد رضا

خان دشمن زیاری است و تیره‌های این طایفه بر این وجه است و این ناحیه مشتمل است بر ۱۶ قریه خراب و آباد:

پل مورد: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فهلین» است.

تنگ رودیان: ۹ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «فهلین» است.

توکل آباد سفلی: ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فهلین» است.

توکل آباد علیا: ۱۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فهلین» است.

توکل آباد وسطی: ۱۱ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «فهلین» است.

تیر مردان: ۱۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فهلین» است.

تی کل پائین: همان «توکل آباد سفلی» است.

تی کل بالا: همان «توکل آباد علیا» است.

تی کل میانه: همان «توکل آباد وسطی» است.

ده بوا: ۱۱ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.

ده گپ: ۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.

راشکی: ۵ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.

رود بال: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.

سالاری: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.

علی آباد: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.

هرجان «۲»: ۱۰ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.

ناحیه رستم ممسنی: بعضی از این ناحیه سردسیر است و بعضی گرمسیر که نخل و نارنج و لیمو را به خوبی پروراند و برای نمونه یافت می‌شود و کلانتر آنها علی قلی خان ولد خان علی خان ولد قائد گرجی است و این ناحیه مشتمل است بر ۲۶ قریه خراب و آباد:

انجیره: ۴ فرسخ شمالی «فهلیان» است.

(۱). دهستان رستم ممسنی که فهلیان جزو آن است دارای ۵۸ ده است. جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۲.

(۲). (هرایجان) جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۲.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۶۴

پرین: ۶ فرسخ و نیم شمالی «فهلیان» است.

بهمن یاری: ۴ فرسخ شمالی «فهلیان» است.

تیراز جان: ۶ فرسخ و نیم شمالی «فهلیان» است.

چوگک بال: ۹ فرسخ شمالی «فهلیان» است.

چوگک زیر: ۹ فرسخ و نیم شمالی «فهلیان» است.

خنک: ۵ فرسخ شمالی «فهلیان» است.

دشت: ۱۰ فرسخ شمالی «فهلیان» است.

دشت روم: ۱۲ فرسخ بیشتر شمالی «فهلیان» است.

ده توت: ۱۰ فرسخ بیشتر شمالی «فهلیان» است.

ده تی: همان «ده توت» است.

ده نو: ۴ فرسخ و نیم شمالی «فهلیان» است.

دیمه سرنه: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «فهلیان» است.

سماک بیمکی: ۸ فرسخ شمالی «فهلیان» است.

فاریاب: ۹ فرسخ شمالی «فهلیان» است.

فاریاب: همان فاریاب است.

قلعه مورد: ۸ فرسخ و نیم شمالی «فهلیان» است.

قلعه نوگک: ۷ فرسخ و نیم شمالی «فهلیان» است.

گلپاکان «۱»: ۶ فرسخ و نیم شمال «فهلیان» است.

گنجگان: ۶ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «فهلین» است.

کنگان: ۷ فرسخ شمالی «فهلین» است.

گوپان: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «فهلین» است.

کوشک: ۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «فهلین» است.

مال قاید: ۷ فرسخ بیشتر شمالی «فهلین» است.

مرازجان: ۶ فرسخ شمالی «فهلین» است.

مرزه بانی: ۶ فرسخ و نیم شمالی «فهلین» است.

مودگان: ۱۰ فرسخ و نیم شمالی «فهلین» است.

میل فرز: ۵ فرسخ و نیم شمالی «فهلین» است.

نوگک: همان قلعه نوگک است.

ناحیه کاکان: هوای این ناحیه در نهایت سردی است، در اواخر سنبله و اوایل میزان آبهای ایستاده، یخ می‌بندد، چشمه‌های سرد گوارا فراوان دارد چندین سال است قاسم خان کشکولی قشقائی، این ناحیه را خریده، تصاحب نموده است و اکنون در تصرف وارث اوست و این ناحیه مشتمل است بر ۵ قریه آباد: اسفیان: ۱۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «فهلین» است.

(۱). (گلپاکون) جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۳.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۶۵

جوب خهله: ۱۱ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «فهلین» است.

کاکان: ۱۰ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «فهلین» است.

کمه: ۹ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «فهلین» است.

مارگان: ۱۱ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «فهلین» است.

موغستان: نام ناحیه‌ای است از بلوک عباسی که در عنوان عباسی نگاشته گردید.

[۶۷] - بلوک میمند

در جانب جنوبی شیراز در آخر سردسیرات و اول گرمسیرات فارس است. آبی گوارا از قنات و هوایی معتدل و سازگار دارد. انواع درختان سردسیری را به نیکوئی پروراند، نخل و نارنج به دشواری باقی بماند:

درهم تنیده شاخ گل و یاس و ارغوان چون اطلس فرنگ به دیبای ارمنی

بر رسته لاله از وسط سبزه در چمن چون از میان زمرد، یاقوت معدنی

ماند به دم روبه‌کی شاخ بید مشک کش توبه تو به ناه آهو بیاگنی

و آن لاله همچو غالیه دانی ز بسد است چون یک دو پاره مشک درونش پراگنی بیشتر منافع این بلوک، از بساتین پر از گل سرخ و بادام است. در فصل بهار چندین کارخانه گلاب‌گیری در این بلوک برپا می‌شود و خروارها گل، حمل هندوستان و شیراز می‌گردد.

تمام این بلوک از موقوفات بقعه متبرکه حضرت امام‌زاده واجب‌التعظیم: سید میر احمد مشهور به شاه چراغ است که در حدود سال

۷۵۰ هجری، بانوی زمان و زبیده عصر و اوان، سهیل یمن نامداری، زهره فلک شهریاری، مخدره معززه محترمه تاش خاتون والده مکرمه قطب فلک بختیاری، مرکز دایره جهاننداری شاه شیخ ابو اسحق انجوی، خلف الصدق حضرت سکندر جاه سلطنت پناه، شاه محمود انجوی پادشاه مملکت فارس و کرمان، بقعه مبارکه حضرت شاه چراغ را تعمیری لایق فرمود و مدرسه‌ای در قرب جوار آن بقعه بنا نمود و بیشتر املاک بلوک میمند را که ملک زرخرید آن مخدره بود خالصا لوجه الله، وقف بر آن بقعه و مدرسه فرمود و در حدود سال ۹۰۹ طره ناصیه سیادت و غره جبهه سعادت میر حبیب الله شریفی حسینی که شرح حال او در ذیل عنوان محله بازار مرغ از محلات شیراز در عنوان سلسله سادات شریفی شیرازی نگاشته گردید، باقی املاک بلوک میمند را خرید و محضا لله وقف بر آستانه مبارکه حضرت شاه چراغ نمود و ضمیمه املاک تاش خاتونی فرمود و بر حسب فرمان شاهنشاه زمان، پادشاه مصطفوی اعلیحضرت شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه، تمامی املاک موقوفه میمند و خدمت آستانه مبارکه احمدیه شاه چراغ را تصاحب نمود و تولیت آن را به اولاد امجاد خود مقرر فرمود و تاکنون در دست اولاد او باقی است. درازی بلوک میمند از قریه «صحرا سفید» تا قریه «شبانکاره» ۱ فرسخ و نیم کمتر و پهنای آن به فرسخ نرسد. محدود است از جانب مشرق به بلوک خفر و از طرف شمال به بلوک خواجه و از سمت مغرب به بلوک فیروز آباد و از جانب جنوب به بلوک صیمکان و قصبه این بلوک را نیز «میمند» گویند، ۱۹ فرسخ از شیراز دور است و این

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۶۶

بلوک مشتمل است بر ۴ قریه آباد «۱»:

ده بالا: نیم فرسخ کمتر مغربی «میمند» است.

شبانکاره: فرسخی میانه شمال و مغرب «میمند» است.

صحرای سفید: نیم فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «میمند» است.

میمند: همان قصبه این بلوک است.

میناب: ناحیه‌ای از بلوک عباسی است که در ذیل عنوان آن بلوک نگاشته گردید.

نوئی: ناحیه‌ای از بلوک کوه گیلویه است در عنوان کوه گیلویه نگاشته گردید.

[۶۸]- بلوک نیریز

در میانه جنوب و مشرق شیراز، هوایی معتدل دارد. درازی آن از «خیر آباد» تا «حاجی آباد» ۲۲ فرسخ، پهنای آن از «سرگذار» تا قریه «بشنه» ۱۸ فرسخ. محدود است از جانب مشرق و شمال به بلوک سیرجان کرمان و بلوک شهر بابک کرمان و بوانات و از طرف مغرب به بلوک اصطهبانات و بلوک آباده طشک و از سمت جنوب به بلوک داراب و نواحی سبعة و هرگونه شکاری در فارس باشد جز مرغ دراج و مرغ کبک انجیر در این بلوک نیز یافت شود، بعلاوه، گورخر و آهو در صحرای نیریز فراوان است.

سطح هامون از ریاحین همچو سقف آسمان سقف گردون از کواکب همچو سطح مرغزار

از غزالان بر دمن پیدا گروه اندر گروه‌وز نهالان در چمن برپا قطار اندر قطار زراعتش گندم و جو و خشخاش و پنبه و کنجد و خربوزه و هندوانه است. آبش از قنات است، شیرین و گوارا، بساتین فاریابیش پر از فواکه سردسیری و انار و باغستان دیمی آن که همه در کوهستان افتاده است، از درخت انگور و انجیر و گل سرخ انباشته، خروارها مویز و دوشاب و انجیر خشک و غنچه گل سرخ آنرا حمل اطراف کنند و در فصل زمستان بلوک فسا و جهرم و کربال از انار و هندوانه نیریز بهره‌مند شوند و اهالی نیریز به تجربه دانسته‌اند که دانه بادامی که از بیخ شاخه‌های کلفت درخت بادام درآید چون آن را بکارند درختی کم-برگ و بسیار ثمر شود که به اندازه سه برابر درختان بادام دیگر ثمر دهد و چنانکه دهات بلوک داراب آنچه در کوهستان افتاده بود آنها را معادن و

هریک را معدن می‌گفتند در بلوک نیریز هم چنین گویند و حکومت این بلوک از اواخر سلطنت نواب کریم خان زند به میر حسام الدین عرب که از طایفه شیبانی ایل عرب فارس است که شرح حال آنها به این زودی بیاید واگذار گردید و بعد از وفات او خلف الصدقش محمد حسین خان نیریزی به جای پدر نشست و سالها به احترام گذرانید و به حسن سلوک معروف گردید و در حدود سال ۱۲۴۰ و اند وفات یافت و خلف الصدقش حاجی زین العابدین خان نیریزی به جای پدر نشست و سالها والی مملکت فارس و رعیت نیریز را آسوده داشت و در سال ۱۲۶۹ در حمام نیریز مرد دلاکی که مشغول خدمت او بود با تیغ دلاکی شکم او را درید، چون دلاک را گرفتند معلوم گردید که این دلاک با جماعتی

(۱). دهستان میمند دارای ۹ ده است. جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۴.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۶۷

دیگر در مذهب میرزا علی محمد باب بود، پس دلاک بدبخت را بکشتند و بعد از دو روز حاجی زین العابدین خان به رحمت ایزدی پیوست. پس بلوک نیریز به جناب فرخ خان امین الدوله کاشانی به عنوان تیول ارزانی گردید و مدتها باقی بود و چون فتح علی خان نیریزی خلف الصدق حاجی زین العابدین خان، به سن رشد و تمیز رسید، امنای دولت جاوید عدت به حکم ارث و استحقاق حکومت نیریز را به او عنایت فرمودند و بعد از مدتی به فساد شیاطین نیریزی منغلز گردید و مدتی است که باز به حکومت سرافراز گشته، برقرار است به خوبی سیرت و نیکوئی سریرت، اهالی نیریزی را از حوادث دهریه آسوده داشته است و ولد الصدقش محمد حسن خان نیریزی در اول سن رشد و تمیز، در کنف تربیت والد ماجد خود به آسایش می‌گذراند و قصه حادثه سید یحیی در نیریز در گفتار اول این فارسنامه ناصری نگاشته گردید و قصبه این بلوک را نیز «نیریز» گویند ۳۵ فرسخ از شیراز دور است «۱» عرض آن از خط استوا ۲۹ درجه و ۸ دقیقه، طول آن از گری نیچ ۵۴ درجه و ۳ دقیقه، انحراف قبله آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است. و خانه‌های آن که نزدیک به ۲۰۰۰ درب خانه است از خشت خام و گل و چوب ساخته‌اند و آنرا ۴ محله است:

محله آباد زردشت، محله بازار، محله چنار سوخته، محله کوچه بالا.

در قدیم محله بازار را محله «سهادخانه» می‌گفتند و اهل نیریز «سهاد» را به معنی «فولاد» دانند برای آنکه در کناره این محله کارخانه فولادسازی بود که سنگ فولاد را آورده، فولاد را از سنگ جدا می‌نمودند و فولاد نیریزی تاکنون در فارس شهرتی دارد و محله چنار- سوخته را در قدیم چنار شاهی می‌گفتند و از بناهای عالی قصبه نیریز مدرسه غیاثیه [است] که در سال ۱۱۰۰ در محله «سهادخانه» ساخته‌اند و موقوفاتی داشته که بعضی از آنها باقی است و مدرسه خان است که محمد حسین خان حاکم نیریز در محله بازار در سال ۱۲۳۰ و اند ساخته و مزارع و بساتین را وقف بر آن نموده است و مسجد جامع است که در محله بازار است.

و از قصبه نیریز، علما و سادات و مشایخ و شعراء برخاسته‌اند مانند عالم فاضل شیخ ارشد الدین محمد بن علی نیریزی. در کتاب مزارات شیراز نوشته است: عالم محقق و فاضل مدقق شیخ ارشد الدین نیریزی، جامع علوم شرعیه، مدتها در مسجد جامع عتیق شیراز امامت نمود و ۷۰ سال فتوی داد و کتاب مجمع البحرین در تفسیر قرآن در ۱۰ جلد از او مشهور است و در سال ۶۰۴ در شیراز وفات یافت و این چند بیت را به او نسبت داده است:

ندمائی عللونی و انظرواما بقلبی طول ایامی یان

قد تصدی لی بنجد شادن طرفه ازعج قلبی المطمئن

سلب القلب و ولی قائلافتاکم مستهام قلت ان

ان تصل احیی و ان تصرم امت قال لا وصل و ان مت و ان «۲»

(۱). (فاصله آن تا شیراز ۲۲۸ کیلومتر) است. جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۶.

(۲). ای همنشینان مرا درمان کنید و ببینید دلم را چه می‌شود که در درازنای روزگار می‌نالد. در نجد آهو بره‌ای بر من راه گرفت که چشمانش دل استوارم را پریشان ساخت، دلم را ربود و از من روی گرداند در حالیکه می‌گفت جوانمرد فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۶۸

«*» و از اعیان قصبه نیریز بلکه از مشاهیر آفاق است مولی الاکرم، عدیم المثل فی العالم، سلطان اعظم الکتاب، برهان الزمان باتفاق اولی الالباب؛

لورای خطه ابن مقله یوماکان یزداد مقلته ضیاء الالمعی الاوحد، المیرزا احمد خوشنویس نیریزی «۱» که خط نسخش قلم نسخ بر جمیع نسخ‌نویسان کشید و از اول دوره خطنویسان تا وقتی دو دستش به قلم آشنا شد کسی دایره دونی یا کشش سینی را چون او نوشت و تاکنون که از عهدش ۲۰۰ سال بیشتر گذشته، کسی دعوی همسری با او نداشته، تمام نسخ‌نویسان خوشه‌چین خرمن اویند. در اواخر سلطنت صفویه طلوع کرده، عمری طولانی داشت و چندین قرآن و دعوات نوشته به یادگار در صفحه روزگار گذاشته است، مایه افتخار هر کتابخانه‌ای گشته است.

و مانند: علامه زمان شیخ ابو الفضل بن مظفر بن ابی الخیر نیریزی چندین مرتبه حج نمود و در مدرسه زاهدیه شیراز مدرس بود و سالها فتاوی شرعیه می‌داد و در سال ۶۲۱ وفات یافت.

و از اشراف و علمای قصبه نیریز است: علامه زمان و نادره اوان، سلاله سادات سید قطب الدین محمد نیریزی. در کتاب ریاض العارفین گفته [است که] نسبت آن جناب به ۲۹ واسطه به حضرت سید سجاد علیه السلام می‌رسد. در سنه ۱۱۷۳ وفات یافت و چندین رساله در حکمت و عرفان تألیف فرموده و اشعار بسیاری به فارسی و عربی در مراتب توحید فرموده و این چند بیت از آن جناب ثبت گردید:

هوی غنی صمد لم یلدواحد لم یولد بی مثل و ند
چون در حصن ازلی را گشودشعشعه زد لمعه خود از وجود
امر وی از قله قاف قدم کرد به یک لمحه دو عالم رقم
از قلم انوار قدم گشت فاش لوح عدم یافت از آن انتقاش
کون و مکان پرتوی از بود اوجان جهان رشحه‌ای از جود او ...
هستی او واجب و باقی به ذات واجب باقی است به او ممکنات
لم یزلی اوست که بی‌ابتداست چون که به خود آمده است او، خداست
واجب بالذات جز آن ذات نیست هیچ در این، حاجت اثبات نیست

شما شیدا گشته است گفتم اگر به من پیوندی خواهم ماند و اگر از من ببری خواهم مرد گفت هیچ پیوندی در میان نیست اگر بمیری و اگر ...

*. منقول از حاشیه ص ۳۰۶ متن.

(۱). (در جوانی از نیریز به اصفهان مهاجرت کرده و در حدود ۱۱۰۰ در این شهر مسکن گزیده است و در دربار شاه-سلطان حسین صفوی و نزد امرا و فضلا و هنرمندان عصر به احترام زیسته، در مدت عمر شصت هزار تومان صفوی از نتیجه هنر خود درآمد داشته ولی در عین حال به مبلغی اندک قناعت کرده و بقیه را انفاق می‌نموده است در اواخر عمر به زیارت عتبات عالیات رفت و با وجود

کبر سن نسخه‌ای از دعای کمیل را نوشت. نیریزی (سلطانی) رقم می‌کرد و از مهمترین آثار وی پنج نسخه قرآن مجید است که بعضی از آنها عالیترین درجه خوشنویسی را دارد.
(اطلس خط). و رک. تذکره سازگار، ص ۲۳۱.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۶۹ هوی حقیقی است که بالذات هوست بود خودش حجه و اثبات اوست نیست در آن واهمه ریب و شک واجب و حق است افی الله شک و نتایج این جناب در قصبه نیریز توطن دارند از جمله: جناب مستطاب سید ابو طالب خوشنویس که قلم مشکین رقمش خط نسخ بر خطوط نسخ نویسان کشیده است. و جناب مستطاب علام فهام، نادره لیالی و ایام قطب، فلک فضیلت و نجابت میر شهاب الدین نیریزی در دار الخلافه طهران توطن جسته، سر افتخار بر فضلالی ایام از فلک دوار گذرانیده، نزدیک به ۵۰ سال از عمرش گذشته است. فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۵۶۹ [۶۸] - بلوک نیریز ص: ۱۵۶۶

و از شعرای این قصبه است: مولانا مایلی «۱» شاعر نیریزی. در کتاب آتشکده نوشته است:
مایلی نیریزی به اکثری از مراتب کمال مربوط بود، سیما در علم سیاق و در عهد شاه طهماسب صفوی طاب ثراه در زمانی که میرزا احمد اصفهانی متصدی خالصه‌جات فارس گردید و اهل فارس را از خود رنجانید، مولانا مایلی قصیده‌ای که حاکی از این مطلب بود بگفت و در مجلس شاهی بخواند و بسیار مستحسن افتاد، پس فرمان صادر گردید که آنچه مولانا در حق میرزا احمد ثابت کند از او باز ستانند و این چند بیت از مولانا ثبت گردید:

ای کار جهانی شده از کار «۲» تو مشکل مشکل که رود نقش ستمهای تو از دل
هستند ز بیداد تو ملکی همه در دادتا چند به بیداد بود طبع تو مایل
معمول نگردد بجز از قاعده ظلم هر جا که شود شحنة فرمان تو عامل
حاصل نشد از سعی تو جز نام تفاوت‌ای جمع تفاوت همه چون خرج تو باطل
دانی چه کسانند که در دور تو جمعند جمعی همه تردامن و قومی همه جاهل
از «خای» خیانت همه گردیده گرانباروز «تای» تصرف چو زن حامله حامل
وز طور تو جور تو نمایان و تو در خوابوز خرج تو جمع تو هویدا و تو غافل
هر چند که مشکل بود الزام تو لیکن آسان بود از مرحمت خسرو عادل
دارای فریدون‌فر و یوسف رخ و جم جاه‌خاقان ملک قدر فلک چتر هماطل
در ملک جهان سایه الطاف عمیمش چون پر تو خورشید به حال همه شامل
شاهها ز ستمکاری عمال ستمکارشد ملک شبانکاره بسی ضایع و باطل
سی و دو وزیرند که در خدمت میرند در دزدی و تقصیر و خیانت همه کامل
از حاصل املاک تو این سی و دو نااهل در مال رعایای تو این سی و دو جاهل
شاهها من بیچاره در این عرضه که دارم ثابت قدم و یک دلم و حاضر و قائل
اعیان درت لیک نیارند ترحم بر حال من خسته افتاده بی دل

(۱). (امین احمد رازی در ترجمه‌اش می‌نویسد: (علم سیاق را نیک می‌دانست ... و در حالیکه میرزا احمد کفرائی متصدی خالصجات فارس شد اهل آن دیار به درگاه رفته از وی شکایت کردند و پیشوای آن گروه مولانا مائلی بود و در باب وی قصیده‌ای خواند و مستحسن افتاد و حکم شد که میرزا احمد سی تومان به مولانا داد و مبلغی به رسم مصادره، جواب گفت). دانشمندان و

سخن سرایان فارس، ج ۴، ص ۲۹۵.

(۲). در دانشمندان و سخن سرایان فارس: (جور).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۷۰ در مجلس خود کس ندهد راهم از افلاس‌وز رشوه او پر شده هر مجلس و محفل

او را زر و زور است و مرا دست توصل «۱» بر دامن الطاف تو ای خسرو عادل

باشد غرضم آنکه ستانم زر خود را از قاسم و قنبر علی آن مردک جاهل «۲»

ابواب من بیدل و تصدیق رعایا فرمان همایون تو و چوب محصل و از علما و شعرای نیریز است: صاحب عنان فصاحت، قدوه

اصحاب بلاغت میرزا اسحق شمس المعالی نیریزی «۳». در بدایت حال به شیراز آمده، کسب کمالات علمیه نمود و فنون شاعری و

خوشنویسی را به اعلی درجه بیاموخت و گوی سبقت را از همگان ربود و همه خطوط را خصوصاً خط نسخ را خوش نوشت، بسی

مسافرتها نمود و در سال ۱۲۸۰ از شیراز به جانب شوشتر برفت و داعی حق را لیبیک اجابت گفته، وفات یافت و این چند شعر در

مدح نواب طهماسب میرزا مؤید الدوله والی مملکت فارس گفته است:

ای بهار دین و دولت روزگارت بی‌خزان بادا به گیتی نوبهارت

عقل والا بنده منت پذیرت چرخ اعلی چاکر و خدمتگزارت

ذروه کیوان حریم بارگاہت توسن گردون سمند راهوارت

بر تن اجرام، بیم از کر و فرت در دل بهرام هول از گیر و دارت

تا به گردون فسحت میدان رخشت تا به کیوان رفعت ایوان بارت

داغ طاعت بر جبین مهر و ماهت خوان همت بر کف لیل و نهارت

امر و طاعت بر وضع و بر شریفتم حکم و فرمان بر صغار و بر کبارت

ظلم لاغر، از چه؟ از گرز سمینت ملک فربه، از چه؟ از کلک نزارت

نیکخواهت سرنگون اما به بزم بدسگالت سرفراز اما به دارت

ز اختیارت نیست بیرون هرچه بینم جز سخا کان نیست اندر اختیارت

عقد نحر حور لفظ در فشانت کحل چشم چرخ خاک رهگذارت

ربقه آفاق اندر قید باست گردن ایام اندر زیر بارت

بر دو پای توسن گردون، عقالت بر دهان بختی گیتی مهارت

هر کجا لشکر کشی بر عزم هیجافتح و نصرت از یمین و از یسارت

نعل اسبت گوشوار گوش گردون گر بود گردون سزای گوشوارت

آیت موسی نماید صانها الله کلک سحار و سنان خصم خوارت

معجز عیسی پدید آرد سقی الله نوش لطف و شهد عفو خوشگوارت

گر سلیمان نیستی چون شد به فرمان جن و انس و وحش و طیر و مور و مارت

ور سکندر نیستی چون شد مسخر عرصه گیتی و روی روزگارت

چرخ رامت، بخت کامت، دهر یارت زر ذلیلت، گنج خوارت

جز به گرد مرکز جاهت مبادای بلند ایوان مینائی مدارت

(۱). (دست امید) دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۴، ص ۲۹۷.

(۲). (میرم محیل) دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۴، ص ۲۹۷.

(۳). دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص ۳۱۷.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۷۱ زینهار ای آز بیرون شو ز گیتی‌ورنه جود او برون آرد دمارت

لاجرم ای بخل رو سوی عدم کن‌ورنه از بیخ آورد بیرون تبارت

عبر آگین باد و عطرافشان هماره مجلس از آرایش عود قمارت

نوعروس مملکت پیوسته باداندر آغوش از سر بوس و کنارت و از علمای این زمان نیریز است: سلاله سادات و نادره دوران، مرجع انام سید نعیم شیخ الاسلام بلوک نیریز، خلف الصدق سید عقیفا شیخ الاسلام خلف الصدق میر نعیم شیخ الاسلام نیریزی خلف الصدق مغفرت توأمان میر محمد صالح دارابی از قصبه داراب، جلای وطن نموده، وارد نیریز گردید و بساط فضل گستری را گسترانیده، متوطن گردید و از نسل او سلسله‌ای در نیریز برپا گشته، بیشتر آنها اهل کمال و ثروت و مال گشته، به احترام تمام زندگانی دارند و این فارسنامه ناصری گنجایش ذکر اسامی اشخاص آن سلسله که هریک نور حدیقه سیادت و نجابت و سعادتند، ندارد.

و این بلوک مشتمل است بر ۲۴ قریه آباد:

بالا شهر: ۸ فرسخ شمالی «نیریز» است.

برنجزار: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «نیریز» است.

بشنه: ۱۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «نیریز» است.

پلنگان: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «نیریز» است.

حاجی آباد: ۳ فرسخ مغربی «نیریز» است.

خیر آباد: ۱۹ فرسخ مشرقی «نیریز» است.

ده چاه: ۴ فرسخ شمالی «نیریز» است.

دهو «۱»: ۹ فرسخ شمالی «نیریز» است.

رستاق: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «نیریز» است.

رودخور: ۱۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «نیریز» است.

سرگذار: ۱۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «نیریز» است.

سیف آباد: به مسافت کمی میانه شمال و مشرق «نیریز» است.

شکرو: ۱۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «نیریز» است.

صدر آباد: ۸ فرسخ و نیم مشرقی «نیریز» است.

غوری: ۷ فرسخ و نیم شمالی «نیریز» است.

فخر آباد: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «نیریز» است.

قطرو «۲»: ۹ فرسخ مشرقی «نیریز» است.

کدرو: همان قطروست.

لای گردو: ۱۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «نیریز» است.

(۱). (دهویه) جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۹: جایی که شاعر نامدار معاصر فارس مرحوم استاد فریدون توللی بسیاری

از اشعار خویش را در آنجا سروده است.

(۲). (قطروئیه) جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۹.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۷۲

مروارید: ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «نیریز» است.

مشکون: ۸ فرسخ شمالی «نیریز» است.

معدن سرگذار: همان سرگذار است.

معدن شکرو: همان شکرو است.

معدن لای گردو: همان لای گردو است.

معدن مروارید: همان مروارید است.

نصیر آباد: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «نیریز» است.

نیریز: همان قصبه این بلوک است.

وزیره: ۱۵ فرسخ مشرقی «نیریز» است.

هرجان «۱»: ۳ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «نیریز» است.

هرات مروست: در عنوان بلوک مروست نگاشته گردید.

لمؤلفه

همان مردمی را که گفتم به نام در اوراق این فارسنامه، تمام

نکوکار بودند و نیکو خصال نکوئی نبیند به گیتی زوال

اگر زنده‌اند و اگر مرده‌اند در این نامه، جاوید، پاینده‌اند

بود مرده آنکس که نامش بمردنکونام را زنده باید شمرد

بجز نام نیکو نماند ز کس در اندرز ناصح همین است و بس

در این نامه من مردگان را تمام‌همه زنده کردم و لیکن به نام

(۱). (هرگان) جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۷۳

ایلات «۱» مملکت فارس به ترتیب حروف

بسم الله تعالی شانہ چون بحمد الله و المنہ، صبح روز دو شنبه غره ماه شعبان سال ۱۳۰۴ هجری، پنجم ماه ثور سنه تنگوزئیل خیریت

دلیل در شهر شیراز حفت بالنصر و الاعزاز شرح بلوکات فارس نگاشته گردید، برحسب وعده‌ای که در اول این فارسنامه گفته شد

از خدای تعالی توفیق جسته، شروع در نگاشتن شرح ایلات و جزایر و چشمه‌ها و دریاچه‌ها و رودخانه‌ها و طوایف و قلعه‌های خدا

آفرین و کوههای بزرگ و معدنهای مملکت فارس نمود:

ایل: مردمانی را گویند که در تمام سال در بیابانها، در چادرهای سیاه زندگانی کنند و از گرمسیرات به سردسیرات رَحَلَةَ الشَّتَاءِ وَ

الصَّيْفِ نمایند و تفصیل ایلات فارس بر این وجه است:

ایل آقاجری: شرح حال آن در ذیل عنوان بلوک کوه گیلویه نگاشته گردید.

ایل اینالو: اصل این ایل از ایلات ترکستان است که در زمان سلاطین مغول به فارس آمده، توقف نموده‌اند و در بیشتر اوقات چندین هزار نفر لشکر سواره و پیاده از ایل اینالو در رکاب سلاطین خدمت نموده‌اند. قشلاق ایل اینالو یعنی جای زمستانه آنها بلوک خفر و داراب و فساست و بیلاق آنها بلوک رامجرد و مرودشت است. حکومت و ضابطی این جماعت از زمان سلاطین صفویه در سلسله خوانین ابو الوردی بوده، جد اعلائی آنها محمد صالح - آقا ابو الوردی در اواخر سلطنت صفویه به ضابطی و حکومت ایل اینالو برقرار بود و بعد از وفات او پسرش عربشاه خان ابو الوردی به جای پدر برقرار گردید و از اوایل دولت نادری تا اوایل سلطنت کریم خان به حکومت ایل اینالو می‌پرداخت و بعد از وفات او پسرش حاجی قهرمان خان به جای پدر نشست و در خدمت نواب کریم خان زند، احترامی داشت و چندین عمارت و خانه و حمام، در محله اسحق بیگ شیراز احداث نمود و تاکنون حمام حاجی قهرمان خان، به آبادی باقی است و بعد از وفات او پسرش عبد الرحیم خان به ضابطی ایل اینالو برقرار گردید و در حدود سال ۱۲۳۰ و اندک وفات یافت و ضابطی ایل اینالو چند سالی به پسرش مهر علی خان واگذار گردید و بعد از او ضابطی ایل اینالو از این خانواده بیرون رفت، بهرام خان پسر عبد الرحیم خان چند سال به یآوری توپخانه مبارکه سرافراز بود و مصطفی قلی خان نواده حاجی قهرمان خان

(۱). برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به ایرانشهر ج اول، ص ۱۴۴ به بعد.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۷۴

نقشه پراکندگی ایلات و عشایر ایران

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۷۶

ابو الوردی در توپخانه مبارکه، به منصب سرهنگی سرافراز است و کلانتری اینالو در هر وقتی در طایفه‌ای بود مانند آنکه سالها رحیم خان قورت به کلانتری اینالو برقرار بود و مدتی پسرش معصوم خان قورت کلانتر اینالو گردید و مدتی دیگر کلب علی بیگ سرکلو به کلانتری سرافراز بود و چندین سال عالی‌جاه عباس قلی خان ولد شاه نظر خان ولد رحیم خان قورت به کلانتری برقرار بود و از سال ۱۲۹۳ عالی‌جاه باقر خان بلاغی تاکنون به کلانتری ایل اینالو برقرار است و باقر خان ابا عن جد، مباشر و مستوفی ایل اینالو بود. در خاطر نگارنده این فارسنامه ناصری است که از ۴۵ سال پیش تاکنون که سال به ۱۳۰۴ رسیده است معیشت و زندگانی طوایف اینالو از دزدی و راهزنی و غارت در صفحات فارس و کرمان و یزد بود و گاهی که از جانب حکومت فارس مؤاخذه و بازخواستی بود، به دزدی و غارت نواحی کرمان و یزد قناعت می‌نمودند و از سال ۱۲۹۳ به عزم و حزم جزم حضرت اشرف والا معتمد الدوله حاجی فرهاد میرزا ادام الله عمره و اهتمام جناب میرزا علی محمد خان قوام الملک شیرازی، حال آنها به درستکاری کشید و متمدین آنها به سیاست رسیدند و بازماندگان طوعا و کرها بر سر فرمانبری آمدند و بیشتر آنها در صحرای قره بلاغ فسا که برای کشت و زرع دیمی و زراعت تنباکو و خشخاش و پنبه از آب گاو چاه، از بیشتر جاهای فارس، بهتر است توقف کرده مشغول کشت و زراعت شده‌اند و در زمستان و بهار و تابستان و پاییز از آن صحرا تجاوز نکنند و سال به سال بر زراعت کاری آنها افزوده است به جای جوقهای غارت‌گر و راهزن جماعت زوار عتبات عالیات و مشهد مقدس بلکه مکه معظمه و مدینه طیبه روانه مقصد شوند و در عوض فوجهای سرباز و چریک که هر ساله بر سر آنها برای تاخت و تاز و استرداد اموال دزدی مأمور بودند، کاروانهای سوداگران در میان آنها به امنیت و اطمینان تردد کنند، قدر نعمت را دانسته از خیالات فاسد گذشته‌اند و ایل اینالو بر چند تیره قسمت شده‌اند مانند:

- (۱) - ابو الوردی (۲) - اسلام لو (۳) - افشار اوشاغی (۴) - امیر حاجیلو (۵) - ایرانشاهی (۶) - بلاغی (۷) - بیات (۸) - چهارده چریک
- (۹) - چیان (۱۰) - دادبگلو (۱۱) - دهو (۱۲) - دیندارلو (۱۳) - رئیس بگلو (۱۴) - زرنند قلی (۱۵) - زنگنه (۱۶) - سرکلو (۱۷) - سکر
- (۱۸) - قورت (۱۹) - قورت بگلو (۲۰) - قره قره (۲۱) - چغنی لو (۲۲) - کرائی (۲۳) - گوک پر؛

غلام حسین خان شاهیسون، سرتیپ توپخانه مبارکه، ولد الصدق حسین خان شهاب الملک می‌گفت: در زمان شاه عباس که بعضی از ایلات شاهیسون شدند، اجداد من با طایفه خود از ایل گوک پر، برخاسته شاهیسون شدند یعنی شاهدوست.

(۲۴) - محمود بگلو (۲۵) - باغم لو.

ایل باصری «۱» قشلاق آنها بلوک سروستان و کربال و کوار و بیلاق آنها بلوک ارسنجان و کمین است، از زمان دولت صفویه حکومت و ضابطی این ایل، ضمیمه حکومت ایل عرب بود و چون نوبت ضابطی به میر مهدی خان عرب شیبانی رسید، او را دو نفر پسر بود حکومت ایل عرب را به میر سلیم خان که پسر بزرگ او بود وا گذاشت و ضابطی ایل باصری را به میر شفیع خان

(۱). برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ایرانشهر ج ۱، ص ۱۵۳.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۷۷

پسر دیگر خود سپرد و بعد از وفات او پسرش میر رفیع خان باصری به جای پدر نشست و بعد از وفات او پسرش محمد تقی خان باصری ضابط این ایل گردید و او را چهار نفر پسر بود: احمد خان باصری، علی خان باصری، محمد خان باصری، محمود خان باصری و ضابطی این ایل به محمود خان قرار گرفت و سالها گذرانید و در سال ۱۲۷۹ وفات یافت و بعد از او ضابطی باصری از خانواده خوانین باصری و عرب بیرون رفت و محمود خان را سه نفر پسر بود: محمد صادق خان باصری در فوج سرباز عرب به منصب یآوری برقرار بود و چنان فراستی داشت که در برابر هر نویسنده می‌ایستاد به مسافتی که چشم ادراک خط آن نویسنده را نکند، از حرکت قلم و انگشت نویسنده، مطلب نوشته را از اول صفحه تا آخر درک می‌نمود و به کرات شاهزادگان و بزرگان او را آزمایش نمودند. پسر دویم و سیم محمود خان باصری است: محمد قلی خان و خان بابا خان باصری که از کارهای دیوانی عاقل و باطل مانده‌اند و نام تیره‌های باصری بر این قرار است «۱»:

تربر چاربنیچه شکاری، علی قنبری، علی میرزائی، ویسی.

زبان تیره‌های باصری فارسی است جز چاربنیچه که ترک زبانند.

ایل باوی: در ذیل عنوان بلوک کوه گیلویه نگاشته گردید.

ایل بکش: در عنوان بلوک ممسنی گفته شد.

ایل بویر احمد: در عنوان بلوک کوه گیلویه نوشته گردید.

ایل بهارلو: چون زبان همه تیره‌های آن ترکی است باید اصل آنها، از ایلات ترکستان باشد که در زمان سلاطین سلجوقی و سلاطین مغول به ایران آمده، در فارس توقف نموده‌اند چنانکه تاکنون یک طایفه از ایلات ترکمان دشت خوارزم را «بهارلو» گویند. قشلاق این ایل صحرای ایزدخواست لارستان و جلگه داراب و بیلاق آن نواحی رامجرد و مرودشت و کمین بود چندین سال است از نواحی داراب حرکت نکرده، در زمستان و تابستان در چادرهای سیاه در کنار رودخانه‌های داراب منزل دارند و حکومت و ضابطی این ایل از زمان نادر شاه با حاجی حسین خان نفر بود و بعد از وفات او به خلف الصدقش محمد تقی خان قرار گرفت و بعد از وفات او پسرش علی اکبر خان نفر شاعر «انجم» تخلص، مباحث ضابطی گردید و در سال ۱۲۶۷ ملا احمد بهارلو از تیره احمدلو در قید علی اکبر خان نفر محبوس بود و علی اکبر خان ملا احمد را از شیراز با قید و زنجیر و صد نفر سرباز برداشته، به جانب داراب روانه گردید و چون به منزل سروستان رسیدند، چندین نفر سوار از قبیله ملا احمد آمدند و در نیمه شبی ملا احمد را از قید نجات دادند و رفتند و در سال ۱۲۶۸ تمام تیره‌های بهارلو با ملا احمد موافقت کردند و از جانب دیوانیان خلعت ضابطی بهارلو و لقب خانی برای ملا احمد برده، او را احمد خان حاکم بهارلو گفتند و چند سال به استقلال تمام با دوستان مهربانی و دشمنان خود را فانی نمود و در سنه ۱۲۷۵ وفات یافت و به اندک وقتی تیره‌های بهارلو بر یکدیگر شوریده، جنگها کردند و خصومتها نمودند به

اندازه‌ای که از کشتن و غارت و اسیر کردن از یکدیگر اغماض نداشتند و نزدیک به ۵۰۰ نفر از تیره‌های بهارلو خواه به دست یکدیگر و خواه به لشکر دیوانی کشته

(۱). در کتاب ایرانشهر طوایف باصری عبارتند از: عبدلی، علی قلی، لبو موسی، علی قنبری، ظهر الی، جکمه‌ای، جوچین، علی شاه قلی، حنایی، نفر، ج ۱، ص ۱۵۳ تا ۱۵۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۷۸

گشت تا آنکه در سال ۱۲۷۹ چراغ علی بیگ پسر شاه رضا بیگ از تیره تلکه بهارلو که سمت مباشری ایل بهارلو [را] داشت به زور بازو و نصیحت زبان و درستکاری، بیشتر از تیره‌های بهارلو را با هم الفت داد که در چنبر اطاعت او درآمدند و او را به مناسبت مباشری که اهل قلم بود میرزا چراغ علی گفتند و چندین سال به اقتدار تمام ضابط و کلانتر ایل بهارلو و در سال ۱۲۹۰ و اند پسرهای نصر الله خان بهارلو از تیره احمدلو او را کشتند و بعد از او ضابطی و کلانتری بهارلو با حسین خان بهارلو ولد الصدق [] از تیره [] که ربیب و تربیت یافته از میرزا چراغ علی بود به ضابطی تمام ایل بهارلو قرار گرفته است و تاکنون ایل بهارلو را در کمال نظم و آرامی پرستاری کرده، نام دزدی و غارت را منسوخ داشته است و تیره‌های ایل بهارلو بر این وجه است:

(۱) - ابراهیم خانی (۲) - احمدلو (۳) - اسمعیل خانی (۴) - بربر (۵) - تلکه (۶) - جامه بزرگی (۷) - جرغه (۸) - جوچه (۹) - حاجی تارلو (۱۰) - حاجی عطارلو همان حاجی تارلوست. (۱۱) - حیدرلو (۱۲) - رسول خانی (۱۳) - سکر (۱۴) - صفی خانی (۱۵) - عیسی بک‌لو (۱۶) - کریم لو (۱۷) - کلاه پوستی (۱۸) - مشهد لو (۱۹) - نظر بک‌لو (۲۰) - ورثه.

ایل بهمئی: در ذیل عنوان بلوک کوه گیلویه نگاشته گردید.

ایل جاویدی: در ذیل عنوان بلوک ممسنی گفته شد.

ایل خمسه: ایل اینالو و ایل باصری، ایل بهارلو، ایل عرب، ایل نفر را ایلات خمسه گویند.

ایل دشمن زیاری کوه گیلویه: در ذیل بلوک کوه گیلویه نوشته گردید.

ایل دشمن زیاری ممسنی: در ذیل بلوک ممسنی گفته شد.

ایل رستم: در ذیل بلوک ممسنی گفته شد.

ایل شیر علی و شهروئی: در ذیل عنوان بلوک کوه گیلویه نوشته شد.

ایل طیبی: در ذیل عنوان کوه گیلویه گفته شد.

ایل عرب: بیاید دانست که ایل عرب فارسی، جماعتی از اعراب بادیه نجد و عمان و یمامه عربستانند که در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباسی، بلکه از صدر دولت علیه اسلام دامت شوکتها، برای تسخیر مملکت فارس و نظم نواحی آن با عیال و مواشی آمده، به عادت خود در چادرهای سیاه زمستانه و تابستانه در دشت و کوهستان آمدوشد کنند، آنچه از ایلات عرب در نواحی رامهرمز و جراحی و دورق توقف دارند، آنها را بیلاق و قشلاقی نیست بلکه تابستان را در کنار رودخانه و زمستان در دامنه تلال یک ناحیه زندگانی کنند و آنها را طوایف گویند که شرح حال آنها در ذیل عنوان طوایف بیاید و لهجه و زبان این طوایف از عرب به فصاحت اصلی باقی است و آنچه از ایلات عرب در نواحی دیگر فارس آمده‌اند قشلاق آنها نواحی بلوک سبعه و رودان و احمدی است و بیلاق آنها در سردسیرات مانند بلوک بوانات و قونقری و سرچاهان باشد و مسافت میانه بیلاق و قشلاق آنها نزدیک به ۱۰۰ فرسخ است و زبان این گروه برای زیادتی تحریف و تصحیف کلمات، از عربی بیرون رفته و به فارسی و ترکی و لری نرسیده و جز لهجه عربی برای آنها باقی نمانده است و این ایل عرب در اصل دو ایل می‌باشند: یکی عرب جباره و دیگری عرب شیبانی و عرب جباره را عرب کوچی نیز

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۷۹

گویند و هریک از این دو ایل بر چندین تیره قسمت شده‌اند و حکومت ایل عرب از زمان قدیم در خانواده خوانین عرب شیبانی است و جد اعلای آنها میر اسماعیل خان عرب شیبانی در دولت صفویه احترامی تمام داشت و پسرش میر مهدی خان به جای پدر به حکومت ایل عرب و باصری برقرار گردید و در اواخر دولت صفویه و اوایل نادر شاهی احترامی تمام داشت و چندین نفر سوار و پیاده، ضمیمه لشکر فارس نمود و او را دو نفر پسر بود، حکومت ایل عرب را به میر سلیم خان عرب پسر بزرگ خود واگذاشت و ضابطی ایل باصری را به پسر دیگر خود میر شفیع خان عرب داد و میر سلیم خان عرب نسبت به نواب کریم خان زند، خدمتها نمود و احترامها دید و بعد از وفات میر سلیم خان پسرش آقا خان عرب شیبانی به حکومت ایل عرب برقرار گردید و خدمت اعلیحضرت شاهنشاه آقا محمد خان قاجار اعتباری داشت و در سال ۱۲۳۰ وفات یافت و او را دو نفر پسر بود:

اول آنها عباس خان عرب سالها به حکومت ایل عرب برقرار بود و در حدود سال [۱۲۵۰] «۱» و اند وفات یافت و پسرش علی قلی خان عرب نعم الخلف آمده، به جای پدر برقرار گردید و از حسن کفایت خود ایل عرب را از بیلاق به قشلاق که نزدیک به ۱۰۰ فرسخ جدائی داشت می‌رسانید نه از کسی اجحافی می‌دید و نه بر کسی جوری می‌نمود و در سال ۱۲۸۵ که سالی خشک و تنگ بود و مواسی ایلات تلف شدند، جماعتی از ایل عرب بر سر ایل قشقائی رفتند و چند سر مادیان را به دزدی آوردند و داراب خان ایل بیگی قشقائی با ۱۰۰ نفر سوار در عقب دزدهای عرب آمد و در صحرای داراب که جای نشیمن علی قلی خان بود، به دزدها رسید و بعد از اطلاع علی قلی خان بر واقعه، قدغن نمود که مادیانها را به ایل بیگی رد کنند و اعراب خشونت کرده، پناه به کوهستان بردند و ایل بیگی برای استرداد مادیانها از جانبی و علی قلی خان برای تنبیه دزدها از جانبی دیگر در عقب دزدها رفتند و در میانه گلوله تفنگی به علی قلی خان رسیده، وفات یافت و ایل بیگی مادیانها را گرفته، عود نمود و علی قلی خان را اولادی نبود.

پسر دیگر آقا خان، رضا قلی خان سرتیپ عرب فوج سرباز بهارلو و عرب است، سالها در گرمسیرات فارس خدمتها به دیوان اعلی نمود و متمردین را در اطاعت آورد و قلعه‌های آنها را خراب نمود و در سال ۱۲۸۰ که امنای دولت جاوید عدت به مصلحت ملکی، فوجهای سرباز فارس را از نوکری اخراج نمودند رضا قلی خان، خانه‌نشین گردید و بعد از وفات علی قلی خان به حکومت ایل عرب برقرار گردید و در سال ۱۲۹۸ وفات یافت و حکومت ایل عرب از خانواده خوانین عرب بیرون رفت و رضا قلی خان را یک نفر پسر بود محمد حسین خان سرهنگ فوج عرب در جوانی بدرود زندگانی نمود و او را دو نفر پسر است آقا خان و میر سلیم خان که هریک نزدیک به ۲۰ سال زندگانی نموده‌اند و در بلوک قونقروی در خانه عباسقلی خان خلیج که جد مادری آنهاست توقف دارند و به مواج دیوانی گذرانی نموده‌اند و اسامی تیره‌های عرب ایل جباره و شیبانی بر این وجه است:

(۱) - آل سعیدی جباره (۲) - ابو الحاجی شیبانی (۳) - ابو الحسنی شیبانی (۴) - ابو الحسینی جباره (۵) - ابو الشرف جباره (۶) - ابو الغنی جباره (۷) - ابو المحمدی جباره (۸) - اربز جباره (۹) - اردال شیبانی (۱۰) - الوانی شیبانی (۱۱) - پاپتی شیبانی (۱۲) - بربر

(۱). در متن ۱۰۵۰ و اند.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۸۰

چهار بنیچه جباره (۱۳) - بن سرخی چهار بنیچه جباره (۱۴) - پلنگی شیبانی (۱۵) - بنی عبد اللهی شیبانی (۱۶) - پیر اسلامی جباره (۱۷) - بهلولی جباره (۱۸) - تاتی جباره (۱۹) - تربر جباره (۲۰) - تغلبه شیبانی (۲۱) - تکریتی شیبانی (۲۲) - جابری جباره. چار بنیچه جباره چهار تیره‌اند: بربر، بز سرخی، جلو داری، لر، مسکن این چهار تیره در زمستان و تابستان بلوک کربال است.

(۲۳) - جاهکی جباره (۲۴) - جلوداری چار بنیچه جباره (۲۵) - حمالی شیبانی (۲۶) - حسانی شیبانی (۲۷) - حنائی جباره (۲۸) - حیاتی شیبانی (۲۹) - خوشنامی شیبانی (۳۰) - درازی جباره (۳۱) - سادات حسینی جباره (۳۲) - سنوده شیبانی (۳۳) - شاهسواری

شیبانی (۳۴) - شاهیسون جباره (۳۵) - شعبانی جباره (۳۶) - شیری جباره (۳۷) - صباحی شیبانی (۳۸) - صفری جباره (۳۹) - صنعانی شیبانی (۴۰) - عبد الیوسفی شیبانی کتی (۴۱) - عزیزی جباره (۴۲) - عمادی شیبانی (۴۳) - عیسائی جباره (۴۴) - غلام شاهی شیبانی (۴۵) - فارسی شیبانی کتی (۴۶) - قرائی جباره (۴۷) - قره غانی جباره (۴۸) - قنبری جباره (۴۹) - کتی شیبانی سه تیره است: فارسی، عبد الیوسفی، ولی شاهی (۵۰) - گریچه‌ای شیبانی (۵۱) - کله ریشی (۵۲) - لن جباره چار بنیچه (۵۳) - لواردان جباره (۵۴) - فریدی جباره (۵۵) - مهاری شیبانی (۵۶) - نقد علی جباره (۵۷) - ولی شاهی کتی.

و مردمان عالم با عمل، از این طایفه سادات عرب برخاسته‌اند مانند عالم زاهد آقا سید محمد پیش نماز مسجد نو شیراز، و فاضل کامل آقا سید عبد اللطیف که در فنون ریاضی عدیم المثال بود، و مانند آقا سید احمد که عمر خود را در نشر مسائل دینی گذرانیده، و برادر فاضلش آقا سید محمد حسین سالها در طهران توقف داشت،

و مانند عالم زاهد حاجی سید محمد باقر و ولد الصدقش جناب مستطاب فاضل کامل، جامع علوم حاجی سید محمد حسن در قید حیات باقی‌اند و این طایفه از عرب، از وجوهات دیوانی مرفوع القلم می‌باشند و در سال چیزی برای بنی اعمام خود که در شیراز توقف دارند به رسم نیاز و هدیه می‌فرستند.

ایل غربال بند: گروهی از فرومایگان ایلات است که از کناره دریای فارس تا نهایت سردسیرات فارس تردد نمایند، مواشی بیشتر آنها به اندازه حمل و نقل پلاس و چادر سیاه نشیمن است و دولت‌مند آنها را چند سر ماده گاو و ماده خر و بز و گوسفند باشد و شغل عمومی مردهای آنها، آهنگری و عموم زنها، غربال‌بندی است.

ایل قشقائی: چون ایل خلیج از اراضی ممالک روم به خاک عراق آمدند، گروهی از آنها فرار کرده، در مملکت فارس توقف نمودند و مردمان خلیج این گروه را «قاج قائی» گفتند، یعنی گریخته و بعد از تغییرات لفظی «قشقائی» شد، پس پاره‌ای از آنها که در بلوک قونقری مسکن نموده، ده‌نشین شدند و تاکنون زبان آنها به ترکی باقی است، آنها را «خلج» گویند و آنچه از آنها به قانون ایلات از گرمسیر به سردسیر رَحْمَةُ الشَّاءِ وَالصَّیْفِ کنند این گروه را بر دو قسم کرده، یکی را باز «خلج» گویند و دیگری را «قشقائی» گفتند، و هریک بر چندین تیره شدند و اکنون تمام این

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۸۱

تیره‌ها را «قشقائی» گویند و سلسله خوانین قشقائی از طایفه شاهی لو، و برای هر تیره کدخدا و کلانتری است و مردمان تیره‌های قشقائی جز در اطاعت کدخدا و کلانتر خود نشوند و حاکم ایل قشقائی و نایب و ضابط آن را که باید از سلسله خوانین قشقائی باشد یکی را «ایلخانی» و دیگری را «ایل بیگی» گویند و کلانتران و کدخدایان جز فرمانبری ایلخانی و ایل بیگی را را ندانند و شرح حال خوانین قشقائی در ذیل عنوان محله میدان شاه از این فارسنامه ناصری نگاشته گردید و قشلاق زمستانه ایل قشقائی در گرمسیرات فارس مانند بلوک اربعه و بلوک افزر و بلوک جره و بلوک خشت و بلوک خنج و بلوک دشتی و بلوک دشتستان و بلوک فراش‌بند و ماهور میلاتی و بیلاق تابستانه آنها، بلوک دزکرد و بلوک سرحد چهار دانگه و بلوک سرحد شش ناحیه و بلوک کام فیروز و ناحیه کاکان و کمهر از نواحی ممسنی است و از بزرگ‌زادگان ایل قشقائی است:

زیده ارباب فضل و بلاغت، قدوه اصحاب مجد و فصاحت، وحید عصر و فرید دهر، کاشف مشکلات، فاتح معضلات، مخزن نفایس فروع و اصول، مظهر حقایق معقول و منقول، جامع نکات اصلیه، حاوی احکام فرعیه، نادره زمان: جهانگیر خان قشقائی از تیره دره شوری، از اوائل عمر، طبعش از معاشرت اقران رمیده، کربت غربت را بر آسایش اختیار کرده، رخت سفر را به جانب اصفهان کشید، تحصیل علوم را بر کمالات دیگر، ترجیح داد و در اندک مدتی گوی سبقت را از همگان ربود و اکنون در شهر اصفهان مرجع فضلا و معتمد علماست، با آنکه در مراتب علمیه سرآمد ارباب عمایم است از لباس بزرگان ایلات از سر تا پا بیرون نرفته،

مانند ایلات، کلاه و زلف دارد.

و از دانشمندان ایل قشقائی است: مجمع آداب و مقبول قلوب اولی الالباب، ادیب اریب میرزا محمد شاعر «نثار» تخلص قشقائی ولد الصدق مقتدای اصحاب، زینت مسجد و محراب، ملا علی بابا، ولد ملا حسین علی، خلف ملا صید علی از تیره چتر، از ایل قشقائی است، ملا علی بابا، از ایل درآمده، در شهر شیراز در محله لب آب توطن کرده به اندازه رتبه خود تحصیل کمالات علمیه نمود و در سال ۱۲۶۲ میرزا محمد نثار در شیراز متولد گردید و تحصیل کمالات نمود، چندین سال است که رخت سفر به جانب هندوستان بست و در خطه رامپور، خدمت نواب کلب علی خان، حکمران آن خطه رسید [و] به منصب مداحی نواب معزی الیه برقرار گردید و سالی در میانه از «رامپور» به شیراز می آمد و اندوخته‌ها را صرف کرده باز عود به «رامپور» نمود و این چند بیت از او ثبت گردید:

خرم آن کس که در ایام گل و فصل بهار باده ناب خورد با پسری باده گسار

من بر آنم که به فردوس میسر نشود آن طربناکی و عشرت که در ایام بهار

باده ناب همی نوش که در مذهب مابتهتر از باده گساری به جهان نبود کار

چون به هوش آئی با بانگک دف و نغمه رود در ثنای ملک هند بخوانی اشعار

ملک پیل توان و ملک شیرشکن ملک پاک روان و ملک نیک شاعر

افتخار ملکان کلب علی خان که از اوست ملک را فرهی و دولت دین را مقدار

تیغ او را نبود طعمه بجز مغز عدوتیر او را نبود مسته بجز چشم سوار

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۸۲ تیغ او روز دغا برق بود بر آذر دست او گاه سخا ابر بود در آذار «۱»

پری رخان چو به عشاق خویش ناز کنند نخست از سخن وصل احتراز کنند

به جان دوست که خوش دولتی است آنکه دو دوست به هم نشسته گهی ناز و گه نیاز کنند

حذر کن از خم گیسوش ای کبوتر دل که آن دو زاغ سیه صید شاهباز کنند

دل در زخم زلفکان چون عنبر اوست جان شیفته دو چشم افسونگر اوست

از بوسه لبش حیات بخشد گوئی کاب خضر اندر لب جان پرور اوست و اسامی تیره‌های قشقائی بر این قرار است «۲»:

(۱) - آردکیان (۲) - ابو الحسنی (۳) - اخچلو (۴) - اخچه پول (۵) - اردشیری «۳» (۶) - اصلانی (۷) - افشار کرمانی (۸) - امیرلو (۹) -

اوریات (۱۰) - ایرک لو (۱۱) - ایگدر (۱۲) - اینقلو (۱۳) - ایوب لو (۱۴) - پاپتی (۱۵) - بارانی کردلو (۱۶) - بلو (۱۷) - بلبله‌وند

(۱۸) - پاگیر (۱۹) - بیات (۲۰) - توللی (۲۱) - چارده چریک (۲۲) - جامه بزرگی (۲۳) - چتر (۲۴) - جرکانی (۲۵) - جعفر بیک لو

(۲۶) - جعفر بگی (۲۷) - چگنی (۲۸) - خلیج (۲۹) - دده که‌ای (۳۰) - دره شوری (۳۱) - رحیمی (۳۲) - زنگنه (۳۳) - ساروئی (۳۴) -

سهم دینی (۳۵) - شاهی لو (۳۶) - شش بلوکی (۳۷) - صفی‌خانی (۳۸) - طیبی (۳۹) - علی بگ لو، علی بکلو:

همان علی بک لوست (۴۰) - علی کردلو (۴۱) - عمله (۴۲) - فارسی‌مدان (۴۳) - فیلی (۴۴) - قراچه (۴۵) - قبادلو (۴۶) - قره چلو

(۴۷) - قره غانلو (۴۸) - قره غانی (۴۹) - قوتولو (۵۰) - قوچه بگ‌لو (۵۱) - کئی (۵۲) - کرائی (۵۳) - کرمان لو (۵۴) - کشکولی

(۵۵) - گله زن (۵۶) - کهکو (۵۷) - کهوا (۵۸) - مال احمدی (۵۹) - محمد زمان لو (۶۰) - مرک ماری

قریه‌ای از بلوک بیدشهر را نیز «مرک ماری» گویند. (۶۱) - مغانلو (۶۲) - مغانی (۶۳) - موصولو (۶۴) - نمدی (۶۵) - وندا (۶۶) - یلمه

ایل گاوباز: گروهی از فرومایگان ایلات است آنها را «پاپی» نیز گویند و نواب اشرف والا، حاجی معتمد الدوله، فرهاد میرزا در

کتاب جام جم فرموده است: گویا این گروه در اصل از هندوستان پراکنده اکناف گشته‌اند برای آنکه در هر جا از این گروه دیده

شد، آب را «پانی» گویند چنانکه زبان اهل هندوستان است و آنچه در مملکت فارس پراکنده‌اند، جمعی از آنها به معامله گاو

معیشت کنند یعنی گاوه‌های لاغر را به ارزانی می‌خرند و بعد از فربهی به قیمت

(۱). در متن: آزار.

(۲). طوائف قشقائی عبارتند از: دره شوری، کشکولی بزرگ، شش بلوکی، کشکولی کوچک، قراچه، صفی خانی، رحیمی، فارسیمدان، عمله، ایرانشهر، ج ۱، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

(۳). در متن: (ارده شیری).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۸۳

گران می‌فروشد و جماعتی لباس سیادت پوشیده، تکدی شیئی للهی را شعار خود دارند و پاره‌ای مدعی علم شانه گوسفند گشته، به فراست تمام و مناسبت مقام، عوام کالانعام را فریب داده، به دعوی علم غیب وجهی بر سیبیل نیاز می‌ستانند و ایل گاو باز در تیول و سیورغال نقیب قلندران و درویشان مملکت فارس است.

ایل نفر: چون زبان آنها ترکی است باید در اصل از ایلات ترکستان باشند و چنانکه در گفتار اول این فارسنامه ناصری گفته شد حاجی حسین خان نفر در زمان دولت نادر شاهی و سلطنت نواب کریم خان اعتباری تمام در مملکت فارس داشت، راتق و فاتق امور دیوانی بود و حکومت ایل بهارلو و نفر در کف کفایتش به اقتدار می‌گذشت و بعد از وفات او خلف الصدقش محمد تقی خان نفر به جای پدر برقرار گردید و بعد از وفات او خلف الصدقش:

مجمع آداب و رسوم، مالک رقاب منثور و منظوم، قدوه بزرگان و زبده خوانین زمان، صاحب کمالات، ناظم ابیات، نادره زمان: علی اکبر خان نفر شاعر «انجم» تخلص، بعد از وفات پدر به حکومت بهارلو و نفر برقرار گردید و در ایام جوانی چند سال در اصفهان توقف کرده، فنون عروض و قافیه را بیاموخت و در خدمت جناب حاجی محمد حسین خان صدر، والی اصفهان، محرم راز و مخزن اسرار گردید و بعد از وفات والد خود به شیراز آمده، به حکومت بهارلو و نفر برقرار گردید و در زمان فرمانروائی نواب اشرف والا، فریدون میرزا، فرمانفرمای مملکت فارس در سال ۱۲۵۳ و ۴ [۱۲۵] و ۵ [۱۲۵] به منصب ایشک آقاسی باشی سرافراز گردید و در سال ۱۲۶۹ وفات یافت و پسرش محمد حسن خان بعد از وفات پدر از شغل و منصب آباء و اجدادی چندین ساله درگذشت و کنج قناعت را بر گنج حکومت اختیار نموده، در خانه عافیت نشسته به قلیل مواجب دیوانی، زندگانی کند و این چند بیت از علی اکبر خان انجم ثبت گردید:

شبی سرخرو از می کامران فتادم به درگاه صدر جهان

به بزمی چو فردوس آراسته مهیا در او هرچه دل خواسته

بر آن شد که تا آزمایش مرا پس از آزمودن ستاید مرا

بفرمود کانجم یکی داستان ز سهراب و رستم به نظم آر و خوان

چو فرمان او شد در گوش من ز سر رفت یکبارگی هوش من

بلی گرچه باشد گران کوه پیل نیارد گذشتن ز دریای نیل

چو فردوسی اندر جهان شعر کس نگفت و نگوید ازین پیش و پس

روانش ز یزدان فروزنده بادبر او آفرین ز آفریننده باد

ز فرمان او چون نبودم گزیرشدم خسته، ناچار فرمان پذیر

به نام خداوند دانای پاک که از آب و آتش ز باد و ز خاک

جهانی به این خوبی آراسته به پاداش او بندگی خواسته

شناسا نباشد به ذات تو کس تو خود خویشتن را شناسی و بس

چو رستم به شهر سمنگان فتادسمنگان شهش دختر خویش داد
 یکی ماه نو دید دلشاد و خوش ز رستم شد آبتن آن ماه‌وش
 بدو گفت رستم که شد دیرگه که من دور ماندم ز درگاه شه
 ز رفتن به ایران ندارم گزیرز من این گرانمایه گوهر بگیر
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۸۴ پسر گر تو زائی ایا نوشخندز من این نشان را به بازوش بند
 بگفت این و رو سوی ایران نهادپسر از پس چند مه چون بزاد
 ورا نام سهراب کردش نیامارید بر وی پرستارها
 چو سالش فزون آمد از هفت و هشت به تنها گرفتی ره کوه و دشت
 نمودی بسی کارهای سترگ گهی گور کشتی گه آهو و گرگ
 گو زنان و شیران به نخچیر اوبه یکسان بدی دربر تیر او
 به ده سالگی شد یکی پهلوان خداوند شمشیر و گرز گران
 پدر را از او داشت مادر نهان که تا او نگردد به ایران روان
 شبی گفت با مادر خویشتن که ای تیره چون زلف تو روز من
 ز نام پدر گر نسازی خوشم به ایزد ترا یا که خود را کشم
 چو سهراب را مام دل خسته دیدچو در نام رستم به گوشش رسید
 ز مادر چو نام پدر را شنیدهم آورد خود در جهان کس ندید
 به افراسیاب آگهی چون رسید که سهراب را سر به کیوان رسید
 به پیران بفرمود افراسیاب که در پیش سهراب شو باشتاب
 سزاوار لشکرکشی هرچه هست ز اسبان تازی و از پیل مست
 ز خرگاه دیبا و از تخت زرهم از گوهرین تاج و زرین کمر
 به هومان «۱» و گرسیوز نامداربده ترک شمشیرزن صد هزار
 روان کن به همراه سهراب زودز جیحونشان بگذران همچو رود
 که تا رو به استخر ایران نهندبه آسایش تن دمی نغوند
 به کاوس و رستم شکست آوردندسر تخت ایران به دست آوردند
 روان گشت هومان به فرمان شه‌ببرد آنچه بایست با خود سپه
 چو پیران به شهر سمنگان رسیدفزون ز آنچه بشنیده، سهراب دید
 نخستین زبان بر درودش گشودپس آنگاه بخشایش شه نمود
 نشانید سهراب پیران به پیش نوازش ورا کرد ز اندازه بیش
 بدو گفت سهراب کای نامجوسران سپه را به من نام گو
 چنین داد پاسخ سپهدار تورز سهراب یل چشم بد باد دور
 که گرسیوز آن گرد نام آور است که شه را برادر، ترا، رهبر است
 دگر دان که هومان بود آن جوان برادر مرا و ترا پاسبان
 روان گشت سهراب یل سویشان بسی بوسه زد بر سر و رویشان

همی دست گرسیوز او را به دست نشاندش زبر، خود فروتر نشست
بفرمود تا میگساران خویش می و رودشان آوریدند پیش
به پیران چنین گفت سهراب گرد که کار شهان خرد «۲» نتوان شمرد
به این گونه بخشش شه افراسیاب چه پاداش خواهد به من گو جواب

(۱). همه جا در این شعر هامان.

(۲). در متن: (خورد).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۸۵ چنین گفت پیران که ای دادخواه ترا داد شه تاج و تخت و سپاه

همی تا به مردی ببندی میان به دست آوری تاج و تخت کیان

ز گیتی کنی گم تو کاوس راسر از تن بری رستم و طوس را

بدو گفت سهراب فرمانبرم ز فرمانش «۱» ار سر دهم، نگذرم ...

و برای علی اکبر خان نفر، دیوانی است که اکنون خبری از او نیست.

و اسامی تیره‌های ایل نفر بر این قرار است:

(۱) - باده کی (۲) - تاتم لو (۳) - چنگری (۴) - دولو خان لو (۵) - زمان خان لو:

سلسله خوانین نفر از این تیره می‌باشند. (۶) - ستارلو (۷) - سنجرلو (۸) - شولی (۹) - طاطم همان تاتم لوست. (۱۰) - طایفه جن

(۱۱) - عراقی (۱۲) - قادللو (۱۳) - قباد خانلو (۱۴) - قره باجغلو (۱۵) - قیدرلو (۱۶) - لر

ایل نوئی: در ذیل عنوان بلوک کوه گیلویه گفته شد.

ایل یوسفی: در ذیل عنوان بلوک کوه گیلویه نوشته شد.

(۱). در متن: فرمایش.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۸۶

جزیره‌های دریای فارس

بسم الله الرحمن الرحيم «جزیره» را در فارس «آداک» گویند و آن جایی است در دریا که آب پیرامون یعنی گرداگرد آن را فراگیرد.

جزیره اوایل: همان بلوک بحرین است که در ذیل بلوکات فارس گفته شد.

جزیره بحرین: همان بلوک بحرین است.

جزیره بصرم: در دریاچه بختگان نیریز مشهور به بیچکان، نزدیک به سه فرسخ میانه شمال و مغرب نیریز است، درازی آن ۳ فرسخ، پهنای آن از نیم فرسخ بیشتر است. آب چاه آن شیرین است «۱».

جزیره بو شعیب: میانه جنوب و مغرب بندر نخیلوی شیب کوه لارستان به مسافت سه فرسخ، درازی آن ۴ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ نگذرد و آب گوارای آن از چاه و برکه است، چند خانه در او هست.

جزیره تنب «۲»: میانه جنوب و مشرق بندر لنگه به مسافت ۱۰ فرسخ درازا و پهنای آن از ۲ فرسخ نگذرد.

جزیره خارگ «۳»: به سکون «را» و «گاف» فارسی، در جانب مغربی بندر بوشهر به مسافت ۱۱ فرسخ، درازی آن نزدیک به ۲

فرسخ، په‌نای آن از نیم فرسخ بیشتر است. آب‌های گوارای شیرین، از کاریزها و چشمه و چاه دارد و شرح این جزیره و گنبد و عمارت و بقعه معروفه به آستانه حضرت محمد بن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب مشهور به محمد بن حنفیه، در گفتار اول این فارسنامه در ذیل سال ۱۲۹۷ نگاشته گردید.

جزیره خارگو «۴»: به مسافت فرسخی بیشتر شمالی جزیره خارگ است از نیم فرسخ بیشتر درازا و از نیم فرسخ کمتر، په‌نا دارد و آب شیرین در این جزیره، جز آب برکه بارانی یافت

(۱). ر ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۹۰۴ تا ۹۰۹.

(۲). ر ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۸۲۵.

(۳). ر ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۸۳۱ تا ۸۳۷.

(۴). ر ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۸۱۳، ۸۴۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۸۷

نشود و در میانه جزیره خارگ و خارگو صدف مروارید فراوان است.

جزیره درا: جزیره کوچکی است در جنوبی بندر معشور فلاحی.

جزیره دراز «۱»: بزرگترین جزایر دریای فارس در میانه جنوب و مغرب بندر عباس به مسافت ۵ فرسخ کمتر است، درازی آن از قریه قشم تا قریه باسعیدو، از ۲۱ فرسخ بیشتر، په‌نای آن در بعضی جاها نزدیک به ۷ فرسخ باشد. کشت و زرع و نخلستان این جزیره، دیمی است. گذران اهالی آن از آب‌انبارهای بارانی است، قلیل زراعتی از آب چاه دارند، چند قلعه شاه عباسی و قریه در این جزیره افتاده است مانند قریه «باسعیدو» و «بند حاجی علی» و «پی پشت» و «تول» و «تولا» و «در کو» و «در کهان» و «دیرستان» و «رامکان» و «زیرنگ» و «زینبی» و «سوزا» و «سهیلی» و «قشم» و «گربه‌دان» و «کنار سیاه» و «کوردان» و «کور سیاه» و «گیسو» و «گوی» و «لافت» و «ماه فون» و «هکر».

و از سال ۱۲۱۷ به اذن اولیای دولت علیه ایران، دامت شوکتها قریه باسعیدو، در تصرف دولت بهیه انگلیس درآمده، تعمیر نموده، قلعه‌ای برای مخزن جهازات دولتی خود ساخته، چندین نفر سرباز و چندین ارابه توپ برای محافظت در آن قلعه گذاشته‌اند.

جزیره شیخ شعیب: همان جزیره بو شعیب است.

جزیره طویل: همان جزیره دراز است.

جزیره علی یوسف «۲»: در دریاچه بختگان مشهور به «بیچگان» نیز، نزدیک به ۲ فرسخ در سمت جنوب قریه آباده طشک افتاده است. درازی آن نزدیک به ۶ فرسخ، په‌نای آن از ۳ فرسخ بیشتر است. آب شیرین آن از چاه و جای قشلاق طایفه چارراهی است.

جزیره قشم «۳»: همان جزیره دراز است.

جزیره قیس «۴»: میانه جنوب و مغرب بندر چارک به مسافت ۶ فرسخ بیشتر افتاده، درازی آن نزدیک به ۴ فرسخ، په‌نای آن نزدیک به ۲ فرسخ، زراعت و نخلستان این جزیره، دیمی است و از آب چاه، زراعتی می‌نمایند و در قدیم چندین رشته قنات داشته و اکنون تمام آنها از خاک و خاشاک انباشته است و این جزیره را در قدیم جزیره کیش می‌گفتند و از غرائب اتفاقات، قصه ملوک بنی قیس است. در کتاب وصاف «۵» نوشته است که: ... قیصر نام، ناخدای سیرافی وفات یافت و او را سه نفر پسر و زوجه بود پسر بزرگش را «قیس» می‌گفتند، با برادران موافقت کرده، اموال بازمانده از پدر را به تراج حوادث داده، پریشانی رو آورده، روی از وطن تافته، در جزیره کیش که خالی از آبادی بود، سایه‌بانی از خاشاک ساخته، توقف کرده، از ماهیگیری گذرانی داشتند و رسم ناخدایان بندر سیراف چنین بود که هر گاه کشتی از بندر سیراف روانه بلاد بعیده می‌شد برای سلامتی کشتی از دعای اهل سیراف از هر خانه مال

التجاره اگرچه یک من ریسمان بود می‌خواستند، پس ناخدائی تدارک سفر هندوستان دیده، به قاعده، درب خانه قیصر آمده، از زوجه او که پیره زالی بود، مطالبه مال التجاره کرده، پیره زال بیچاره گریان شده گفت

(۱). ر ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۷۴۹ تا ۷۵۲، ۷۶۱.

(۲). ر ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۱۱۲۶.

(۳). ر ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۵۷۱، ۵۷۳، ۸۴۲.

(۴). ر ک: جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۳۴.

(۵). تاریخ و صاف، چاپ بمبئی، ص ۱۷۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۸۸

که پسران قیصر ناخلف گشته، اموال او را تلف کرده، در جزیره کیش به سختی و بدبختی می‌گذرانند، ناخدا اصرار نمود که هرچه باشد بیاور پیره زال گفت جز گربه‌ای چیزی در خانه ندارم، ناخدا همان گربه را بخواست، پیره زال به احتمال استهزاء، برنجید و ناخدا او را استمالت کرده، گربه را گرفته در کشتی گذاشت و روانه مقصد گردید و بعد از چند روز کشتی در دریا طوفانی شد و بعد از مدتی به جزیره‌ای رسیدند که از اکناف عالم دور افتاده، بر سیل اتفاق کشتی وارد آن جزیره می‌گشت و ناخدا برای تدارک کار از کشتی پیاده گشته، وارد جزیره گردید و چندین چیز خوب که داشت به توسط ترجمان به عنوان تحفه برای پادشاه جزیره برد، در بین، سفره طعام پادشاهی را انداختند و چندین نفر با چوبهای باریک پرشاخه ایستادند و چون طبقهای طعام را گذاشتند، چندین موش از سوراخها بیرون دویده، خود را در سفره انداختند و جماعت چوبدار، چون موشها را از جانبی دوانیده، از طرف دیگر در سفره می‌آمدند و ناخدا چون ملاحظه نمود با خود گفت گربه زن قیصر در این دستگاه مرغوب و مطلوب خواهد بود و روز دیگر گربه را در قفس کرده، در موقع طعام پادشاه از قفس درآورد و چون چشم گربه بر موشها بیفتاد به دو سه حمله چندین موش را بکشت و باقی فرار نموده، هر یکی به سوراخی گریخت و پادشاه و اتباعش از هنر گربه تعجب نمودند و آن روز طعام را به استراحت خوردند و مال التجاره کشتی سیراف را از عشور معاف داشته، خلعتی به ناخدا دادند و ناخدا قصه زن قیصر و پسران او را بگفت و پادشاه جزیره ترحم کرده، کشتی پر از متاع آن جزیره، برای زن قیصر و پسرانش به انعام بخشید و چون کشتی عود به سیراف نمود، اهل بندر سیراف برای اخذ مال خود، در کناره بیامدند و ناخدا در اول ورود، زن قیصر را بخواست و واقعه را به او گفت و کشتی پر از متاع را تسلیم نمود، پس زن قیصر کسی را از پی پسران خود به جزیره کیش فرستاد و بعد از حضور، کشتی و تمامی متاع را به آنها تسلیم نمود و قیس به برادران خود بگفت که جزیره کیش برای ما میمنت نموده، باید آنرا وطن خود بسازیم، پس آنچه از لوازم آبادی بود، از سیراف خریده، حمل جزیره کیش نمودند و به اندک زمانی کیش را آباد داشتند و روز بروز بر آبادیش بیفزود و جزیره کیش را به مناسبت قیس پسر قیصر سیرافی، جزیره قیس نیز گفتند و کار پسران قیصر بالا گرفت تا آنکه اولاد قیس خود را ملوک بنی قیس گفتند و سواحل دریای فارس را در تصرف آوردند و سالها بر این منوال گذشت تا نوبت به ملک سلطان بنی قیس رسید، در سال ۶۲۶ اتابک ابو بکر پسر اتابک سعد پسر زنگی سلغری، جزیره قیس را مسخر نموده، ملک سلطان به قتل رسید و دولت ۶۰۰ ساله بنی قیس سپری گردید:

تو قصر قیصرش انگار و دار دارا گیرچه سود چون نکند هیچ اقتضای بقا پس اتابک ابو بکر سلغری، خزانه خود را روانه جزیره قیس فرموده، آن را «دولت خانه» نام نهاد و سالهای بسیار عشور کشتیهای وارده از هندوستان و بصره و بغداد، در جزیره قیس می‌نمودند و چنانکه در گفتار اول این فارسنامه نگاشته گردید از سال ۶۹۲ تا چندین سال دولت خانه کیش در تصرف شیخ الاسلام شیخ ابراهیم طیبی و اولاد او بود.

و مردمان بزرگ از جزیره کیش برخاسته‌اند «۱»:

(۱). در متن: (برخواسته‌اند).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۸۹

در کتاب مزارات شیراز «۱» نوشته است: مولانا شمس الدین محمد بن احمد کیشی از افاضل علما و عرفا بود و عمری را در ممارست علوم و درس فروع و اصول و تصنیف کتب معقول و منقول به سر برد و در حدود سال ۶۶۰ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و در خانه خود در محله دزک مدفون گردید و علامه علی الاطلاق مولانا قطب الدین شیرازی در شرح کلیات قانون شیخ الرئیس ابو علی خود را از تلامذه مولانا شمس الدین کیشی شمرده است و در سال ۱۲۹۶ جزیره قیس یا کیش در سیورغال و تیول جناب میرزا علی محمد خان قوام الملک شیرازی درآمد و در خیال آبادی او افتاد ولی به انجام نرسانید.

جزیره کاریبا: جزیره کوچکی است در جنوبی قصبه بلوک فلاحی و این جزیره در میان آب شیرین که در دهانه دریای فارس از آبهای شیرین شوستر و کوه گیلویه است، افتاده است.

جزیره کیش: همان جزیره قیس است.

جزیره لارک «۲»: نزدیک به ۷ فرسخ جنوبی بندر عباس است. درازی آن از ۲ فرسخ بیشتر است، پهنای آن از ۲ فرسخ کمتر است، آب شیرین این جزیره از برکه است.

جزیره منک: در دریاچه بختگان مشهور به پیچکان نیریز افتاده، درازی آن نزدیک به ۵ فرسخ پهنای آن نزدیک به ۲ فرسخ آب شیرین آن از چاه است، نزدیک به فرسخی مشرقی قریه «خانه کت» اصطهبانات است.

جزیره هرموز «۳»: ۳ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق بندر عباس، درازا و پهنای آن از فرسخی بیشتر است، زمین شوره‌زاری که قابل هیچ زراعتی نیست و آب شیرین جز در آب‌انبار بارانی، ندارد، سالها نشیمنگاه ملوک هرموز بود و آنها را به لقب شاهی می‌گفتند، چنانکه خواجه حافظ شیرازی، علیه الرحمه فرموده است:

شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم ندادشاه هرموزم ندید و بی‌سخن صد لطف کرد «۴» در تواریخ نوشته‌اند: در اوایل دولت سلاطین سلجوقی، قاورد برادر سلطان الب ارسلان پسر سلطان چغر بیک سلجوقی، فرمانروای کرمان گردید و دست تصرف به جزیره هرموز رسانید و صاحب جزیره در اطاعت درآمد و بعد از چندی عیسی نام صاحب هرموز از جانب قاورد، فتح بر عمان نمود و در دولت اتابک مظفر الدین ابو بکر بن سعد بن زنگی، شاه محمود والی جزیره هرموز به قاعده مقرر، وجوه دیوانی خود را به حکومت کرمان می‌داد و چون محمود وفات یافت، شاه نصرت به‌جای پدر نشست و رکن الدین مسعود برادر نصرت، فرصت یافته، نصرت را بکشت و به‌جای او نشست و بهاء الدین ایاز از غلامان نصرت به حمایت ولی نعمت برخاست و سپاه مسعود را شکسته، هرموز را تصرف نمود و مسعود فرار کرده به کرمان برفت و از حاکم مدد خواسته، عود به هرموز نمود و لشکر ایاز را بشکست و ایاز، استمداد از شیخ جمال الدین - ابراهیم طیبی حاکم جزیره قیس خواسته، مددش نمود و ایاز، باز، شاه مسعود را از هرموز اخراج نمود و تا سنه ۷۱۵ ایام حکومتش امتداد یافت و بعد از وفاتش جزیره هرموز و توابع آن در تصرف ملک کردان شاه درآمد که خود را از نسل حضرت هود پیغمبر (ع) می‌دانست و

(۱). هزار مزار، ص ۱۵۲.

(۲). ر ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۴۸۰، ۴۸۱، ۱۱۲۹.

(۳). ر ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۱۱۳۲.

(۴). این بیت منسوب به حافظ است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۹۰

اولاد ملک کردن شاه هریک بعد از دیگری حکومت و ایالت هرموز را داشتند و در سال ۹۱۳ که نوبت ایالت هرموز به بایسنقر شاه شهاب الدین رسید، جهازات دولتی پورتگال به اسم تجارت آمده، جمعی پیاده گشتند و در جزیره هرموز کوتی یعنی خانه نشیمنی ساختند و رفته رفته دعوی ملکیت کرده، از جزیره تجاوز نموده، در نزدیکی بندر جرون که اکنون بندر عباس گشته است، قلعه‌ای ساختند و مداخلت تمام در سواحل دریای فارس نمودند و در سال ۱۰۳۱ که اسم ایالت هرموز به فیروز شاه هرموزی بود و رسمش با جماعت پورتگال، امام قلی خان پسر الله ویردی خان، والی مملکت فارس، قلعه پورتگال را گرفته، جماعت پورتگال را اخراج نمود و به جای بندر جرون، بندر عباس [را] بنا نمود.

جزیره هجر: همان جزیره بحرین است.

جزیره هندرانی: جزیره کوچکی [است که] به مسافت کمی در برابر جنوبی بندر چیرود مچاهیل شیب کوه لارستان افتاده است.

جزیره هنگام «۱»: جزیره کوچکی [است که] در جنوبی جزیره دراز، به مسافت کمی افتاده.

(۱). ر ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۱۱۳۳.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۹۱

چشمه‌های مشهور مملکت فارس

بسم الله الرحمن الرحيم آبی که از زمین درآید، اگر از بلندی به نشیب ریزد، یا چون از زمین درآید بر سطح هموار، جاری گردد، آن را چشمه گویند و اگر از زمین گود درآید و بعد از مسافتی بر زمین هموار جاری شود آنرا به زبان اهل فارس، اگر بزرگ است «برم» و اگر کوچک است آن را «قنب» بر وزن «دنب» گویند و «برم» در لغت به معنی استخر و تالاب است و چون شماره برمها و قنبهای فارس کم بود آنرا به عنوان چشمه برم و چشمه قنب، نگاشتم.

چشمه آب سرد اردکان: نیم فرسخ شمالی قصبه اردکان است.

چشمه آب سرد کوه مره شکفت: نزدیک به نیم فرسخ جنوبی قریه آب سرد، از مفاکی درآید و در اواخر برج اسد و اوایل سنبله در جاهای نثار نزدیک به سرچشمه، یخ بندد.

چشمه آب گرم اهرم: نیم فرسخ میانه شمال و مغرب قریه اهرم از ناحیه اهرم دشتستان درآید، طعمی بد و بوئی ناخوش دارد و قابل زراعت و درخت هم نیست.

چشمه آب گرم رکن آباد: از ناحیه بیخه فال لارستان، فرسخی بیشتر شمالی قریه رکن آباد است، طعمی زشت و بوئی بد دارد و قابل درخت و زراعت نیست و چون تخم مرغ را در این چشمه اندازند به چند دقیقه پخته شود و تا مسافتی نگذرد کسی داخل آن نشود.

چشمه آب گوگردی انوه لارستان: از ناحیه جهانگیریه لارستان به مسافت کمی نزدیک قریه انوه است و در جانب بلندی آن چشمه، شکفتی است که عرق گوگرد از سقف آن چکیده، در ظرفهای سوفالی جمع شود، پس در شیشه کرده به هدیه دهند.

چشمه آتشگاه بلوک صیمکان: به مسافت کمی میانه شمال و مغرب «کوشک سرتنگ» است، چندین سنگ آسیاب گردان، آب شیرین گوارا دارد.

چشمه آوین: از ناحیه فین بلوک سبعه به مسافت کمی مغربی قریه آوین است.

چشمه اسری: از ناحیه رستم ممسنی، فرسخی بیشتر شمالی قریه «مرزبانی» است.

چشمه امامزاده بابا احمد: از ناحیه حومه بهبهان بلوک کوه گیلویه، از نزدیکی بقعه امامزاده است.

چشمه اوسل: از ناحیه یوسفی کوه گیلویه، ۲ فرسخ شمالی قریه «المان» است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۹۲

چشمه بابکان: از ناحیه بویر احمدی از چار بنیچه کوه گیلویه، از نزدیکی قریه بابکان برخاسته است.

چشمه باروس: از بلوک خفر به مسافت کمی شمالی قریه باروس است.

چشمه پازهری: به مسافت کمی جنوبی قصبه اصطهبانات است.

چشمه باغ نرگس: از بلوک رودان و احمدی به مسافت کمی شمالی قریه باغ نرگس است.

چشمه پاکت: از بلوک قونقری، ۲ فرسخ بیشتر جنوبی «شاه ابو القاسم» است.

چشمه بالنگان: از بلوک سرحد چهار دانگه، فرسخی بیشتر مشرقی «سه ده» است.

چشمه بخو: به مسافت کمی جنوبی قصبه اصطهبانات است.

چشمه براق: از ناحیه رستم از بلوک ممسنی، فرسخی بیشتر جنوبی قریه ریکان است.

چشمه برم المان: از ناحیه یوسفی کوه گیلویه، فرسخی شمالی قریه المان است.

چشمه برم مشهدی: از بلوک گله‌دار، ۳ فرسخ مغربی قریه جم است.

چشمه برم هیر: از ناحیه دشمن زیاری از بلوک کوه گیلویه، نیم فرسخ مغربی «مورزرد» است.

چشمه بشو: از ناحیه تل خسروی کوه گیلویه، نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق قریه کره است. الوار می گویند شاه کیخسرو در این

چشمه تن شوئی کرد چنانکه در عنوان ناحیه تل خسروی گفته شد.

چشمه پل آبگینه: از بلوک کازرون، ۲ فرسخ مشرقی قصبه کازرون است.

چشمه بو الفریس: از ناحیه حومه بهبهان از بلوک کوه گیلویه است. از قریه بو الفریس است.

چشمه به: از بلوک قونقری به مسافت کمی مشرقی «خورجان» است.

چشمه بیدخون: از بلوک مالکی، نیم فرسخ شمالی قریه بیدخون از کوه درروک میانه بلوک گله‌دار و بلوک مالکی برخاسته به

مسافت ۱۰۰ ذرع بیشتر از کوه به دره ریخته که نزدیک نیم فرسخ درازی آن و ۱۰۰ ذرع بلکه کمتر پهنای آن است و چون از دره

کوه بیرون رود، در حوالی قریه بیدخون، بساتین و زراعت را آب دهد و در تمامی سواحل دریای فارس چشمه آب شیرین گوارا،

جز این چشمه، یافت نشود.

چشمه پیر بناب: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مغرب شهر شیراز است.

چشمه بی‌بی حکیمه: از ناحیه لیراوی از بلوک کوه گیلویه از نزدیکی بقعه امامزاده بی‌بی حکیمه، جاری است.

چشمه پیر کدو: از بلوک بوانات به مسافت کمی مشرقی «مزيجان» است.

چشمه تاسک: از ناحیه دشمن زیاری از بلوک ممسنی، فرسخی جنوبی «ده بوا» است.

چشمه تررک: از ناحیه طارم از بلوک سبعة، نزدیک به ۳ فرسخی شمالی قصبه طارم است.

چشمه ترنگک: از بلوک سروستان، ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «سروستان» است.

چشمه تشان: از ناحیه حومه بهبهان از بلوک کوه گیلویه به مسافت کمی شمالی «تشان» است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۹۳

چشمه جوشک واقع در مغرب شهر شیراز

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۹۴

چشمه تنگ آب سرد: همان چشمه آب سرد اردکان است.

چشمه تنگ سروک: از ناحیه حومه بهبهان از کوه گیلویه نیم فرسخ شمالی قریه کت است.

چشمه تنگ غوره‌دان: از بلوک بیضا، فرسخی شمالی «ایاسبجان» است.

چشمه تنگ گلالی: ۲ فرسخ بیشتر مشرقی کوشک سعادت آباد جهرم است.

چشمه تنگ نالی: از ناحیه نوئی کوه گیلویه، فرسخی مشرقی «سرفاریاب» است.

چشمه تولیان: از ناحیه نوئی کوه گیلویه به مسافت کمی جنوبی «تولیان» است.

چشمه چاه عبد الرحمن: در بلوک آبداده طشک، به مسافت یک فرسخ و نیم شمالی قریه خواجه جمالی، در دامنه کوه خم چاهی است از سنگ سجیلی که در شیراز سنگ کرشکی گویند و معلوم نیست که خدا آفریده است یا تراشیده‌اند، نزدیک ۵ ذرع درازا و ۴ ذرع پهنا و نزدیک به ۱۴ ذرع گودی آن است، در نزدیکی نوروز در سالهای خشک به اندازه ۵ سنگ آسیاب گردان آب از دهن این چاه درآید و در سالهای تر، گاهی آب این چاه به اندازه پنج شش ذرع جستن کند، آب آن، آنچه از زراعت زیاد آید به دریاچه بختگان رود.

چشمه چری: از ناحیه بهمی از کوه گیلویه، ۳ فرسخ شمالی «منبی» است.

چشمه چکچک: از بلوک اسیر، فرسخی شمالی «سرگاه» است.

چشمه جن: از ناحیه طیبی از کوه گیلویه، از نزدیکی «موگرمان» برخاسته است.

چشمه چنار: از بلوک کازرون، نزدیک «حسین آباد» است.

چشمه چغا: از ناحیه چرام کوه گیلویه از قریه سماک برخاسته است.

چشمه چوزک: از ناحیه نوئی کوه گیلویه، ۲ فرسخ و نیم مشرقی «سرفاریاب» است و «چوز» در زبان فارسی «فرج زنان» را گویند، چنانکه یغمای جندقی فرموده است:

گر زنی چوزش نهی چیزش بده‌بشنو این از من که کار افتاده‌ام

گادن مفتی نمی‌ارزد به هیچ‌من زن مفتی مکرر گاده‌ام و «مفتی» به معنی «بلاعوض» است و این چشمه از درز سنگی درآید که مانند فرج زنان است.

چشمه جوشک: از حومه شیراز، ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب شهر شیراز است، بساتین مسجد بردی و زراعت‌های حوالی شهر از این چشمه شرب شوند.

چشمه جولانی: از بلوک بوانات، نیم فرسخ مغربی «جوب سفید» است.

چشمه چهل چشمه فسا: نیم فرسخ مغربی قریه تنگ کرم است.

چشمه چهل چشمه کوه مره شکفت: از نزدیکی قریه خرک، برخاسته است.

چشمه حاجت: از بلوک ممسنی از قریه انجیره، برخاسته است.

چشمه حسامی: از «پاکت» قونقری است.

چشمه دردانه: از بلوک سرحد چهاردانگه از قریه دردانه، برخاسته است.

چشمه دشت خضر: از بلوک اصطهبانات است به مسافت کمی جنوبی قریه میمون است.

چشمه دلوار: از بلوک اسیر از قریه غربانه است.

چشمه دلی گردو: از ناحیه بویر احمد کوه گیلویه، از نزدیکی «دلی گردو» برخاسته است.

چشمه دو گنبدان: از ناحیه باوی کوه گیلویه از قریه دو گنبدان برخاسته است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۹۵

چشمه دیشموک: از ناحیه بهمئی کوه گیلویه از نیم فرسخی دیشموک است.

چشمه دیلگان: از ناحیه بویر احمد کوه گیلویه در نزدیکی «دیلگان» است.

چشمه رئیس: از ناحیه طیبی کوه گیلویه، نیم فرسخ مغربی «رئسی» است.

چشمه رودبار: از بلوک اصطهبانات، ۲ فرسخ مشرقی «ایج» است.

چشمه رودر: از ناحیه فین از بلوک سبعة نزدیک «رودر» است.

چشمه ریجان: از بلوک کازرون به مسافت کمی جنوبی «نودان» است.

چشمه زرد خانی: از ناحیه رستم ممسنی نزدیک «کاکان» است.

چشمه زنجیران: از بلوک خواجه به مسافت کمی مشرقی «زنجیران» است.

چشمه زنگبار: از ناحیه بویر احمد کوه گیلویه، جنوبی «چنار» است.

چشمه سادات: از ناحیه بویر احمد کوه گیلویه از قریه سادات برخاسته است.

چشمه سراب بهرام: از ناحیه بکش ممسنی سه فرسخ جنوبی «نور آباد» است.

چشمه سراب تابه: از ناحیه تل خسروی کوه گیلویه، فرسخی جنوبی «محمود آباد» است.

چشمه سراب دختران: از بلوک کازرون فرسخی شمالی «دوان» است.

چشمه سراب سیاه: از ناحیه رستم ممسنی، نزدیک «ده نو» است.

چشمه سراب شیر: از بلوک کازرون، نیم فرسخ شمالی «چنار شاهيجان» است.

چشمه سر چنار: از ناحیه بویر احمد کوه گیلویه از قریه «خار» برخاسته است.

چشمه سر خان: از بلوک کوه مره شکفت از «ماسرم» برخاسته است.

چشمه سرخرک: از بلوک کوه مره شکفت از «خرک» برخاسته است.

چشمه سرداب: از بلوک قونقوری نیم فرسخ جنوبی «خورجان» است.

چشمه سر قدم: از بلوک کام فیروز، نیم فرسخ شمال «دلخون» است.

چشمه سر کرته: از ناحیه چرام کوه گیلویه از قریه «طسوج» است.

چشمه سر میدان: بلوک دزکرد، نیم فرسخ شمالی «چرکس» است.

چشمه سرمیدان: بلوک قونقوری، نیم فرسخ شمالی «خرم آباد» است.

چشمه سفیددار: از ناحیه بویر احمد کوه گیلویه نزدیک «سفیددار» است.

چشمه سنقر آباد: از ناحیه ده دشت کوه گیلویه از قریه سنقر آباد است.

چشمه سیاه رود: از بلوک کازرون به مسافت کمی مغربی «حسین آباد» است.

چشمه سیدان: از ناحیه حومه بهبهان از قریه «کل احمدی» است.

چشمه سید جعفر: از ناحیه باوی کوه گیلویه از شمس الدین عرب است.

چشمه شاه سلمان: بلوک کوه مره از قریه دشت ارجن است.

چشمه شاهيجان: از بلوک داراب، از نزدیکی «علی آباد» است.

چشمه شش پیر: از بلوک اردکان، فرسخی بیشتر مشرقی قصبه اردکان است، نزدیک به ۲۵ سنگ آسیاب گردان، آب شیرین گوارا،

دارد، در قدیم در جلو آب این چشمه، بندی بسته و در دامنه کوه تا نزدیک به «خلار» حومه شیراز نزدیک به ۳ فرسخ جدولی وسیع که گنجایش این آبرو داشته، ساخته‌اند و این آب را تا حوالی «خلار» آورده‌اند، پس در صحرای «خلار» که زمینی بلند است، قنات کنده از نیم فرسخ بیشتر گذرانیده، این آب را در قنات انداخته

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۹۶

در تنگ خلار باز آب در جدول افتاده، از صحرای گلستان و گویم حومه شیراز گذشته در نهر اعظم شیراز با آب چشمه جوشک و آبهای قناتهای قصر قمسه آمیخته، وارد جلگه شیراز گشته، بساتین و زراعت نزدیک شهر شیراز را سیراب می‌داشت و سالها این قنات و این جدول از خاک و خاشاک انباشته بود و در سال ۱۲۶۳ و ۴ [۱۲۶] به فرمان پادشاه اسلامیان پناه، محمد شاه قاجار طاب تراه و جناب حسین خان نظام الدوله مراغه‌ای والی مملکت فارس، جداول را پاک و قنات را تنقیه فرمود و آب شش پیر را وارد شهر شیراز نمود و سالی نگذشت که شاهنشاه ایران به روضه رضوان خرامید، پس از آن کسی اعتنائی به این آب که خیرات جاریه بود نکرده، عود به ما کان نمود.

چشمه شمس الدین: از بلوک سرحد شش ناحیه، نیم فرسخ مغربی «خان میرزا» است.

چشمه شهیدان: از بلوک دزکردی به مسافت کمی شمال قریه چرخس است.

چشمه شیر خان: از بلوک ارسنجان، نزدیک قریه خبریز برخاسته است.

چشمه شیرین: از بلوک سرحد چهار دانگه نزدیک «خسرو شیرین» است.

چشمه صفا: از بلوک کوه مره شکفت نزدیک «کودیان» برخاسته است.

چشمه غوره‌دان: از بلوک بیضا مغربی «ایا سبحان» است.

چشمه فین: از ناحیه فین بلوک سبعة از نزدیکی قریه فین برخاسته است، آبش شیرین و گوارا و گرم و بر سر این چشمه حجره ساخته و مانند بینه حمام، کریاسی دارد که مردمان آن سامان در زمستان و تابستان تن شوئی کنند.

چشمه قنبر آتشکده فسا: نیم فرسخ مغربی قریه تنگ کرم است. در پیرامون این قنبر خانه‌ها و ایوانها و کریاسها داشته که اکنون جز پشته‌های بر هم ریخته از سنگهای تراشیده، و نیم تراش باقی نمانده است و آبی شیرین و گوارا نزدیک به پنج شش آسیاب گردان دارد.

چشمه قنبر آتشکده فیروز آباد: از نزدیکی قریه گیلک برخاسته و در پیرامون آن چندین دست عمارت عالی است، تمام آنها از سنگ و گچ خالص ساخته‌اند فمناها قائم و حصید یعنی بعضی از آنها تاکنون بر پا و ایستاده و بعضی افتاده است و معنی «قنبر» در اول عنوان چشمه‌ها گفته شد.

چشمه قنبر قلات خار ارسنجان: میانه قریه قلات خار و قصبه ارسنجان است.

چشمه قهری: بلوک اصطهبانات به مسافت کمی جنوبی قصبه اصطهبانات است.

چشمه قیری: از ناحیه حومه بهبهان بلوک کوه گیلویه از نزدیکی قریه کیکاوس برخاسته، چندین سنگ آسیاب گردان آب ناگوار شیرین دارد و نزدیک به دو قامت گودی آن است و در سال چندین خروار قیر از پایان این چشمه در آورند که مردی زورمند با منتیلی گران غوص کرده، منتیل را به سختی بر تخته قیر که در پایان چشمه است زده، در هر غوصی نزدیک به باری قیر شکسته بر روی آب آید.

چشمه کان زرد: از ناحیه دشمن زیاری بلوک ممسنی، از ۲ فرسخ جنوبی «ده بوا» برخاسته است.

چشمه گچینه: از ناحیه رستم بلوک ممسنی از «دشت روم» برخاسته است.

چشمه کراچ: از بلوک کوه مره شکفت از قریه «کراچ» برخاسته است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۹۷

جنب آتشکده فسا، نقاشی از فرصت شیرازی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۹۸

چشمه گستو: از ناحیه فرگ سبعة شمالی قصبه فرگ است، سه دانگ آن از موقوفات مدرسه منصوریه شیراز است.

چشمه کل: از ناحیه جاوی از بلوک ممسنی، نیم فرسخ شمالی «چوگان» است.

چشمه گلایی: از بلوک داراب از نزدیکی قریه «کوجرد» برخاسته.

چشمه گلالی: از بلوک جهرم، ۲ فرسخ میانه مشرقی کوشک سعادت آباد است.

چشمه کمر دوغ: از ناحیه طیبی بلوک کوه گیلویه فرسخی مغربی «عاجم» است.

چشمه کمهر: از ناحیه کاکان بلوک ممسنی از قریه کمهر برخاسته.

چشمه گنجگان: از ناحیه رستم بلوک ممسنی از قریه گنجگان برخاسته است.

چشمه گور بهرام: از بلوک سرحد چهار دانگه «۱» به مسافت کمی جنوبی «آسپاس» است.

چشمه کوزرک: از بلوک کوه مره شکفت از نزدیکی قریه کوزرک برخاسته است.

چشمه لوادر: از ناحیه ده دشت بلوک کوه گیلویه از قریه لوادر برخاسته است.

چشمه مائین: از بلوک مائین از نزدیک قریه کندازی برخاسته است.

چشمه مادوان: از بلوک داراب از نزدیکی «مادوان» برخاسته است.

چشمه ماربر: فرسخی مشرقی «گنجگان» بلوک سرحد شش ناحیه است.

چشمه مارگان: از ناحیه بویر احمد بلوک کوه گیلویه از «مارگان» برخاسته است.

چشمه مشک آویز: از بلوک اسیر، ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب قصبه «اسیر» است.

چشمه منبی: از ناحیه بهمنی بلوک کوه گیلویه از قریه منبی برخاسته است «۲».

چشمه موده خواجه: از بلوک کازرون از نزدیکی «موده خواجه» برخاسته است.

چشمه مودگان «۳»: از ناحیه رستم ممسنی نزدیک به «مودگان» است.

چشمه مورد: از بلوک خواجه، نیم فرسخ جنوبی قریه دارنجان لر است.

چشمه موک: از بلوک خواجه از قریه موک برخاسته است.

چشمه میر احمد: از ناحیه بلوک از نواحی دشتی، فرسخی مشرقی «موردخیر» است.

چشمه میل اژدها: از ناحیه بکش از بلوک ممسنی، فرسخی مغربی «نورآباد» است.

چشمه نخودزار: از بلوک قونقوری، فرسخی شمالی «شاه آباد» است.

چشمه نرگسی: از بلوک اسیر، فرسخی بیشتر جنوبی «مشک آویز» است.

چشمه نقش رستم: از بلوک داراب، فرسخی مشرقی شهر داراب است.

چشمه نمک: از ناحیه بویر احمد کوه گیلویه، نیم فرسخ جنوبی «دیلگان» است نزدیک ۳ سنگ آسیاب گردان، آب دارد و چون

یک من آب آن را بجوشانند نزدیک به صد مثقال نمک طعام شود.

چشمه نهر حسن: از بلوک فسا، فرسخی کمتر شمالی جلیان برخاسته است. ۸۰ جفت گاو از آب این چشمه زراعت کند، تاکنون ۱۱

جفت از آن ملک اختصاصی حاجی میرزا سید علی و میرزا جواد ولدان نگارنده این فارسنامه است.

(۱). در متن: (دنگه).

(۲). در متن: (برخواست).

(۳). در متن: (موده گان).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۵۹۹

چشمه هفت چاه: از بلوک گله‌دار، از نیم فرسخ جنوبی قریه جم برخاسته است.

چشمه هفت خوان: از بلوک بیضا نزدیک به قریه هفت خوان است.

چشمه یرگهدگی: از بلوک سرحد شش ناحیه، ۲ فرسخ بیشتر مشرقی قریه قنات «آرپالمچه» برخاسته است.

چشمه یوزخان: از ناحیه دشمن زیاری ممسنی، فرسخی شمالی «ده کت» است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۰۰

دریای فارس و دریاچه‌های مملکت فارس

اما «دریای فارس» که در کتابها «بحر فارس» و «خلیج فارس» گویند شاخه‌ای از دریای عمان و دریای هندوستان است که مملکت فارس را از عربستان جدا کرده است، از جانب میانه مشرق و جنوب و جهت جنوب و میانه جنوب و مغرب، فارس را فرا گرفته است درازی آن از «جاشک» موغستان عباسی تا «بهن شیر» فلاحی ۲۲۵ فرسخ، پهنای آن از بوشهر تا قطیف عربستان ۵۰ فرسخ و پهنای جاهای دیگر این دریا بیشتر از این است.

دریاچه: گود پر از آبی را گویند که درازای آن از نزدیک به ۱۰۰۰ ذرع و پهنای آن از نزدیک به ۳۰۰ ذرع کمتر نباشد و الا آن را گودالی گویند و دریاچه‌ها بر این قرار است:

دریاچه برم المان: در ناحیه یوسفی کوه گیلویه، به مسافت کمی شمالی المان است.

درازای آن نزدیک به ۲۰۰۰ ذرع، پهنای آن ۳۰۰، ۴۰۰ ذرع، آبش شیرین و گوارا، از آب چشمه منبی و چشمه اوسل است.

دریاچه بختگان «۱»: در میانه بلوک کربال و بلوک ارسنجان و بلوک آباده طشک و بلوک نیریز و ناحیه خیر اصطهبانات افتاده، درازای آن از «رستاق» نیریز تا «نظام آباد» ارسنجان نزدیک به ۲۱ فرسخ و منتهای پهنای آن از «کوشک» آباده طشک تا «خانه کت» اصطهبانات، ۷ فرسخ و آب این دریاچه نمک طعام است و هیچ حیوانی ندارد و گاهی تا ربع فرسخی، در کناره‌های آن نمک خشک باشد. آبش از رودخانه کربال و رودخانه توابع ارسنجان است.

دریاچه برم مورزرد: در ناحیه دشمن زیاری از بلوک کوه گیلویه، درازی آن نزدیک به نیم فرسخ و پهنای آن هفتصد، هشتصد ذرع، آبش شیرین و گواراست.

دریاچه پریشان: در میانه بلوک کازرون و بلوک فامور افتاده، آبش شیرین و ناگوار از

(۱). در فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۲۸، ۱۵۲، ۱۵۳: (بحیره بختیگان). نزهة القلوب، ص ۲۴۰. و رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲: ص ۲۳۴، (این دریاچه ۱۵۵۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و طول آن قریب ۱۰۰ کیلومتر و عرضش ۳۰ کیلومتر و بوسیله دو تنگه به دریاچه دیگری به نام نرگس یا طشت متصل می‌شود و جزیره آن علی یوسف است).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۰۱

چشمه‌های فامورو و چشمه پل آبگینه است. درازی آن گاهی از یک فرسخ و نیم بگذرد و پهنای آن نزدیک نیم فرسخ است و از غرایب آنکه در چند سال خشک قبل از این، بیشتر این دریاچه خشک گردید و به جای آن گیاه سیاه دانه فراوان روئید و نزدیک به

قریه پریشان کازرون، شکفتی در کنار این دریاچه است که تا نصف آن و گاهی تا سقف آن شکفت را آب دریاچه فراگیرد و برای آنکه چشمه در این شکفت است در زمستان ماهیهای این دریاچه برای گرمی آب بیایند و سوراخی به اندازه دهن چاهی در سقف این شکفت است و اهل قریه پریشان روزها و شبها را در میانه خود قسمت کرده، هر کس نوبتی دارد که در روز نوبت بر سر این شکفت آمده، منتظر نشسته است و چون قافله برای خریدن ماهی بیاید بزودی دلوی پنجره مانند به ریسمان بسته، از دهنه چاه در آب شکفت اندازد و چون بیرون آرد پر از ماهی کوچک و بزرگ باشد و به قیمت ارزانی بفروشند و در این دریاچه ماهیهای بزرگ سرخ رنگ از دو من تا ده من تبریزی فراوان است و اهالی آن سامان از این ماهی روغن گیرند.

دریاچه فامور: همان دریاچه پریشان است.

دریاچه پیچگان: همان دریاچه بختگان است.

دریاچه کافت: در بلوک سرحد چهار دانگه افتاده، آبش شیرین، درازی آن گاهی از چهار فرسخ بگذرد و پهنای آن از فرسخی بیشتر است و قریه «کافت» و «کردشول» و «آب باریک» و «نظام آباد» و «خون گشت» در کنارهای این دریاچه افتاده است و در زمستان آب این دریاچه یخ بندد که گاهی قافله از روی آن عبور کند و آب چشمه برگهدگی «۱» به این دریاچه فرو ریزد و در سال ۱۲۹۹ مقرب الخاقان، حاجی نصر الله خان ایل بیگی قشقائی که اکنون ایلخانی است از جانب شرقی این دریاچه نهری از کوه و ماهور برید و آب دریاچه را از نهر به بلوک قونقری رسانید که اراضی اطراف دریاچه را زراعت نماید.

دریاچه مهارلو: به مسافت ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق شیراز است، آبش به اندازه‌ای شور است که یک من آب آن یک چاریک، نمک طعام دارد، درازی آن گاهی از ۸ فرسخ بگذرد، پهنای آن گاهی از ۲ فرسخ نگذرد، از آب چشمه پیر بناب و آب دو رودخانه بهاره از دو جانب شهر شیراز است.

دریاچه نمک: همان دریاچه مهارلوست.

دریاچه نیریز: همان دریاچه بختگان است.

دریاچه هیر: آن را «برم هیر» نیز گویند. در ناحیه دشمن زیاری بلوک کوه گیلویه به مسافت کمی مغربی مورزرد است. آبش شیرین و گوارا و درازی آن ربع فرسخی، پهنای آن هزار ذرع.

(۱). در متن: (برگهده گی).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۰۲

رودخانه‌های مملکت فارس

اشاره

مجرای سیلاب را «رودخانه» گویند اگر در تابستان و پائیز خشک افتد، آنرا «خشک-رود» گویند و مراد از رودخانه در این کتاب فارسنامه ناصری چیزی است که مبدأ آن چشمه‌سار و نهایت آن دریا و دریاچه یا در خشکی فرو رود و نباید دانست که یک رودخانه را مبدأ تا منتهی به چندین نام گفته‌اند و هر نامی به مناسبت ترتیبی در این کتاب گفته شود:

رودخانه آب شیرین کوه گیلویه: رودخانه نازکان در قریه سوزگان ناحیه بویر احمد کوه- گیلویه به آب چشمه لوادر و چشمه سنقر آباد پیوسته رودخانه آب شیرین گشته از صحرای خیر آباد حومه بهبهان به مسافت سه فرسخ مشرقی بلده بهبهان گذشته، در قریه سیاه پوشان ناحیه زیدون کوه گیلویه به رودخانه کمبل ملحق گردد پس در قریه عسکری ناحیه زیدون به رودخانه زهره پیوسته

رودخانه زیدون شود.

رودخانه ارسنجان: آبش شیرین از چشمه شیر خان برخاسته، توابع ارسنجان را آب داده، زیاده به دریاچه بختگان فرو ریزد.

رودخانه ارمش بلوک رامهرمز: آبش شیرین و گواراست، آب چشمه تنگ سروک و چشمه امامزاده بابا احمد به هم پیوسته، رودخانه ارمش گشته در جایزانه کهنه رامهرمز به رودخانه کردستان ملحق شده، رودخانه جایزانه شود.

رودخانه اسیر: آبش شور و ناگوار از چشمه چکچک و چشمه مشک آویز برخاسته از بلوک اسیر گذشته رودخانه گله‌دار شود.

رودخانه اعلی: کوه گیلویه. آبش شیرین و گواراست و از آب چشمه دیشموک برخاسته، چند فرسخ از کوهستان ناحیه بهمئی کوه گیلویه گذشته در قریه شاردین رامهرمز به رودخانه زرد بختیاری پیوسته، پس به مسافت فرسخی در چم‌لیشان رامهرمز به رودخانه تلخ ملحق گشته رودخانه دیور شود.

رودخانه افزر: آبش مایل به شوری است. رودخانه کارزین چون از بلوک کارزین درآید از پل عروس گذشته، داخل بلوک افزر گشته، رودخانه افزر شود و چون به چم کبکان بلوک خنج رسد، رودخانه «باز» شود.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۰۳

رودخانه الله: همان رودخانه اعلی است.

رودخانه اوجان: سرحد چهار دانگه، آبش شیرین و گواراست، از چشمه دردانه برخاسته، در صحرای اوجان چندین قریه را آب داده به آب چشمه گور بهرام و چشمه بالنگان پیوسته در تنگ براق در میانه بلوک دزکرد و بلوک کام فیروز به رودخانه دزکرد و رودخانه خسرو شیرین پیوسته، رودخانه کام فیروز گردد.

رودخانه بابل خواجه: آبش شیرین و گوارا، از چشمه مورد برخاسته در کوشک قاسم بلوک خواجه به آب چشمه زنجیران خواجه پیوسته رودخانه هنیفکان شود. پس از تنگ فیروز آباد گذشته، رودخانه فیروز آباد شود.

رودخانه پادنا سرحد شش ناحیه: آبش شیرین و گوارا از چشمه ماربر برخاسته، ناحیه پادنا بلوک سرحد شش ناحیه را آب داده به ناحیه فلارد سرحد شش ناحیه رفته، رودخانه فلارد شود.

رودخانه باز بلوک خنج: آبش مایل به شوری است، همان رودخانه افزر است که از سه جانب قلعه شهریاری گذشته به چم کبکاب خنج رسیده رودخانه «باز» شود و چندین فرسخ در بلوک خنج تردد نموده، به قریه دزگاه گله‌دار رسیده، به رودخانه داد المیزان اسیر پیوسته، بعد از ۲ فرسخ به رودخانه دهرم رسیده، رودخانه دزگاه شود.

رودخانه پرواب بلوک مرودشت: آبش شیرین و گواراست. رودخانه کمین چون به قریه سیوند مرودشت رسید، رودخانه پرواب گشته، در زیر قریه عماده ده ناحیه خفرک سفلی از بلوک مرودشت به رودخانه رامجرد پیوسته رودخانه کربال گردد.

رودخانه پریاب ناحیه رستم: از بلوک ممسنی، از چشمه مودگان ناحیه رستم برخاسته از کنار قلعه طوس گذشته به آب چشمه اسری و آب چشمه حاجت پیوسته، رودخانه چال موره گشته در قریه پشتکوه ناحیه باوی کوه گیلویه به رودخانه فهلیان رسیده، رودخانه زهره شود.

رودخانه بشار: از ناحیه رستم ممسنی، آبش شیرین و گواراست. آب چشمه گنجگان و چشمه براق و چشمه کمهر به هم پیوسته، در قریه یاسیج ناحیه تل خسروی کوه گیلویه به آب چشمه سرتابه پیوسته، رودخانه تل خسروی شود.

رودخانه پل فسا، حومه شیراز: آبش شیرین و بسیار ناگوار، از چشمه پیرناب برخاسته، از صحرای قره‌باغ حومه شیراز و پل فسا گذشته به دریاچه مهارلو فرو ریزد.

رودخانه پل مورد: ناحیه جاویدی ممسنی، آبش شیرین و گواراست. رودخانه شش پیر به آب چشمه تاسک و چشمه کل پیوسته در پل مورد آنرا رودخانه پل مورد گویند پس از دامنه قلعه سفید گذشته، رودخانه فهلیان شود.

رودخانه بنی تمیم: آبش مایل به شوری است رودخانه زیره «۱» چون در قریه دورودگاه به رودخانه خشت رسد و از میانه نواحی انگالی و رود حله و شبانکاره دشتستان بگذرد تا داخل دریای فارس شود. آن را در قباله‌جات قدیم رود بنی تمیم، نگاشته‌اند: رودخانه بوانات: آبش شیرین و گواراست. از چشمه جولانی برخاسته، رودخانه بوانات

(۱). در متن: (زیرا).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۰۴

گشته، دهات بلوک بوانات را آب داده، در نزدیکی قدمگاه بوانات به آب چشمه پیر کدو، پیوسته، چند ده دیگر، از بوانات را آب داده، به بلوک مروست رسیده، دهات آن را آب داده در کویر مروست فرو رود.

رودخانه پیچاب کوه گیلویه: آبش شیرین اندکی مایل به شوری است. آب چشمه دیلگان و چشمه نمک و چشمه سرکرته به هم پیوسته، از پیچاب ناحیه باوی کوه گیلویه گذشته رودخانه پیچاب شود و در نزدیکی نازکان ناحیه بویر احمد کوه گیلویه، به رودخانه سرفاریاب ملحق شده رودخانه نازکان شود.

رودخانه تاب «۱» کوه گیلویه: آبش شیرین، گویند از آب دجله بغداد گواراتر است، آب چشمه منبی و آب اوسل در رود قلات ناحیه یوسفی کوه گیلویه بهم پیوسته، در دامنه قلعه دز کوه به رودخانه کلات آمیخته رودخانه تاب شده، از تنگ تکاب ناحیه حومه بهبهان می‌گذرد در قدیم در کناره شهر ارجان، بندی بر این رودخانه بسته، دهات حومه بهبهان را آب می‌داد و اکنون آن بند شکسته است و یک جانب رودخانه دیمی مانده است و دهات جانب دیگر را آب دهد، پس آب چشمه قیر و چشمه‌های تشان حومه بهبهان به این رودخانه آمیخته، بعد از چندین فرسخ که از چم نظامی بگذرد [و] در «جایزان» رامهرمز چون به رودخانه ارمش آمیزد، رودخانه جایزان شود.

رودخانه تلخ کوه گیلویه: آبش شیرین، مایل به تلخی است، از آب چشمه چری برخاسته، بعد از چندین فرسخ در چم لیسان رامهرمز به رودخانه اعلی و رودخانه زرد پیوسته، رودخانه دیور شود.

رودخانه تلخسروی کوه گیلویه: آبش شیرین و گواراست در قریه یاسیج ناحیه تلخسروی کوه گیلویه، آب چشمه سراب تابه و رودخانه بشار به هم پیوسته، رودخانه تلخسروی شود، پس در قریه دراهان ناحیه بویر احمدی کوه گیلویه به رودخانه صالحان آمیخته در قریه دو رود تلخسروی کوه گیلویه به رودخانه فلارد پیوسته رودخانه خرسان شود.

رودخانه تنگ کرم فسا: آبش شیرین و گواراست، از چشمه چهل چشمه تنگ کرم بلوک فسا برخاسته، رودخانه تنگ کرم شود و در عموم سالها، بعد از فرسخی خشک گردد و اگر چند سال پی در پی ترسال شود آب این رودخانه دهات بلوک فسا را آب داده به رودخانه شور جهرم آمیزد و در خاطر این نگارنده فارسنامه ناصری است که در سال ۱۲۴۸ تا ۱۲۵۵ [۱۲] آب این رودخانه ناحیه بالا کوه و شیب کوه فسا را آب داده زیادی به بلوک جهرم می‌رفت، پس این رودخانه خشک رود گردید و در سال ۱۳۰۲ و ۳ [۱۳۰] باز آب این رودخانه طغیان نمود و کما فی السابق، دهات را آب می‌داد و اکنون که نیمه ثور است از سال ۱۳۰۴ باز آب رودخانه کم گشته و شیبکوه بی‌آب مانده است و اهالی بلوک فسا نام این رودخانه را «فسا خراب کن» گذاشته‌اند برای آنکه در طغیان آب تمام کاریزهای این بلوک منهدم گردد و بعد از خشکی آب، مدتی باید زحمت کشید تا کاریزی از نو، احداث کنند.

(۱). (رود طاب از کوه جیلورود که به حدود سپاهان است و به حد میان خوزستان و پارس بگذرد و به دریای اعظم افتد و شهر ماهی روبان اندر میان این آب است بین دریا). حدود العالم، ص ۴۵ و ۱۳۰.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۰۵

رودخانه چال مورِه کوه گیلویه: آبش شیرین و گواراست، رودخانه پرتاب چون به «چال مورِه» رسد آن را رودخانه چال مورِه گویند و چون در قریه پشتکوه ناحیه باوی کوه- گیلویه به رودخانه فهلیان آمیزد، رودخانه زهره شود.

رودخانه جایزان رامهرمز: آبش شیرین و گواراست، رودخانه ارمش و رودخانه تاب در نزدیکی جایزان کهنه به هم پیوسته، رودخانه جایزان شود و چون در قریه سلطان آباد رامهرمز به رودخانه «می» آمیزد آنرا رودخانه سلطان آباد گویند.

رودخانه جراحی فلاحی: آبش شیرین و گواراست. در زمستان و بهار عبور از آن ممکن نشود. چون رودخانه دیور و رودخانه سلطان آباد رامهرمز در نزدیکی قلعه شیخ رام هرمز به هم آمیزد، رودخانه جراحی شود. در قدیم بندی بر این رودخانه بود، دهات ناحیه جراحی را آب می داد، سالهاست که بند شکسته و زراعت جراحی دیمی گشته است و این رودخانه به مسافت کمی از جنوب قصبه فلاحی گذشته در قریه سلمانی فلاحی با شط کاران شوستر آمیخته، در نزدیکی محمره به شط العرب بصره ملحق شده، به دریای فارس فرو ریزد.

رودخانه جره: آبش مایل به شوری است. رودخانه کوه مره شکفت در بلوک جره به رودخانه شور جره پیوسته رودخانه جره گشته، دهات آن را آب دهد و چون به «جمیله» خشت رسد، آنرا رودخانه جمیله گویند.

رودخانه جمیله خشت: همان رودخانه جره است. چون از «داین سفلی» و «داین علیا» ی جره گذشته به جمیله رسد، رودخانه جمیله شود پس به رودخانه رود فاریاب پیوسته، رودخانه دالکی گردد.

رودخانه چنبر دشتی: آبش شیرین و گوارا از چشمه میر احمد برخاسته، از صحرای ناحیه طسوج دشتی گذشته، در نزدیکی قریه باغان ناحیه سنا و شنبه دشتی به رودخانه دز گاه پیوسته رودخانه شنبه شود و بعد از چند فرسخ که از ناحیه سنا بگذرد، چون به قریه دو منالو ناحیه ماندستان آید، آنرا رودخانه مند گویند.

رودخانه جورک کامفیروز: آبش شیرین و گوارا، از چشمه جورک سر تنگ برخاسته، داخل بلوک بیضا گشته تمام این رودخانه در صحرای دشمن زیاری بیضا، به کار زراعت رود.

رودخانه خرسان کوه گیلویه: عبور از آن جز به تدبیر ممکن نشود، آبش شیرین و گواراست. رودخانه پادنا به ناحیه فلارد سرحد شش ناحیه آمده، رودخانه فلارد شده در قریه دو رود ناحیه تل خسروی به رودخانه تل خسروی پیوسته رودخانه خرسان شود و بعد از چندین فرسخ، در قریه شاه غالب به آب چشمه برم هپر، آمیخته در قریه «شوا» از توابع جانکی بختیاری به رودخانه رودبار بختیاری پیوسته رودخانه اندکاء بختیاری شود پس از چندین فرسخ دیگر به رودخانه هلابگان بختیاری پیوسته، رودخانه شوستر شده، از کنار شهر شوستر گذشته بعد از چندین فرسخ دیگر در نزدیکی «بند قیر» به رودخانه دز فول پیوسته آنرا شط کاران گویند پس از میان قریه کاران و قریه عمیره بگذرد و در نزدیکی محمره به شط العرب بصره آمیخته، به دریای فارس فرو ریزد.

رودخانه خسرو شیرین سرحد چهار دانگه: آبش شیرین و گوارا، از چشمه شیرین برخاسته، در تنگ براق میانه دز کرد و کام فیروز به رودخانه اوجان و رودخانه دز کرد پیوسته، رودخانه

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۰۶

کام فیروز شود.

رودخانه خسوی داراب: آبش شیرین و گواراست، آب رودخانه رودبال یا رودبار داراب و آب رود شاهيجان داراب و آب رود فسا رود داراب و آب رود هشی داراب در نزدیکی قریه بیزدان داراب به هم پیوسته، رودخانه خسو معروف به آب رود خسو گشته، از تنگ چرخي ناحیه فرگ بلوک سبعة گذشته رودخانه مرز سبعة شود.

رودخانه خشت: آبش گوارا و مایل به شوری است. آب رودخانه شاپور کازرون چون به قریه رودک بلوک خشت رسد آنرا رودخانه خشت گویند پس دهات خشت را آب داده، در قریه درود گاه ناحیه زیره دشتستان به رودخانه دالکی آمیخته، رودخانه

زیرا شود و در نوشتجات قدیم دشتستان که به ملاحظه نگارنده فارسنامه ناصری رسید، رودخانه زیره را تا به دریای فارس رسد، آنرا رودخانه بنی تمیم نوشته‌اند.

رودخانه خفر: آبش شیرین و گواراست رودخانه کوار چون داخل بلوک خفر شود آنرا رودخانه خفر گویند پس دهات خفر را آب داده بعد از چندین فرسخ در قریه سرقل آباد بلوک صیمکان به رودخانه شور جهرم و رودخانه صیمکان پیوسته از تنگ کارزین گذشته رودخانه کارزین شود.

رودخانه خواجه: رودخانه هنیفقان است که بیاید.

رودخانه خیر آباد کوه گیلویه: همان رودخانه آب شیرین کوه گیلویه است.

رودخانه داد المیزان بلوک اسیر: آبش شور و ناگوار، رودخانه علامرودشت از چندین فرسخ آمده نزدیک به داد المیزان بلوک اسیر به آب چشمه دلوار پیوسته رودخانه داد المیزان گشته، در قریه گبری ناحیه دزگاه بلوک گله‌دار به رودخانه دزگاه پیوسته شود.

رودخانه دالکی بلوک دشتستان: آبش مایل به شوری است. رودخانه جمیله و رودخانه رود فاریاب در کوهستان پنج شش فرسخ مشرقی دالکی بهم پیوسته رودخانه دالکی شود و در زمستان و اوایل بهار عبور کاروان از این رودخانه دشوار است و مرحوم حاجی میرزا- ابو الحسن خان مشیر الملک شیرازی طاب ثراه که سی سال تمام بی مداخلت غیر، وزیر مملکت فارس بود، در سال ۱۲۸۶ پل معتبری از گچ خالص و سنگ و آجر که چندین طاق بزرگ و کوچک بر یکدیگر پیوسته بساخت و چندین هزار تومان وجه رواج این زمان که شاید از سی هزار تومان بگذرد، خرج این پل نموده، خیرات جاریه برای خود به یادگار گذاشت:

رحم الله معشر الماضین که به مردی قدم فشردندی و این رودخانه در قریه دورودگاه ناحیه زیره دشتستان به رودخانه خشت پیوسته رودخانه زیره شود و چون به ناحیه رود حله دشتستان رسد، او را رودخانه رود حله و رودخانه سفید گویند، به دریای فارس فرو ریزد.

رودخانه دزگاه گله‌دار: آبش شیرین مایل به شوری است، رودخانه داد المیزان در قریه گبری دزگاه، به رودخانه «باز» پیوسته، بعد از دو سه فرسخ در جانب مغربی گبری به رودخانه دهرم آمیخته، رودخانه دزگاه شده به رودخانه چنبر دشتی رسد [و] آن را رودخانه شنبه گویند و چون به قریه دومنالو ناحیه ماندستان دشتی رسد آنرا رودخانه مند گویند.

رودخانه دز کرد: آبش شیرین و گوارا از چشمه شهیدان برخاسته، دهات بلوک دز کرد

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۰۷

را آب داده، در تنگ براق میانه دز کرد و کام فیروز به رودخانه اوجان و رودخانه خسرو شیرین آمیخته، رودخانه کام فیروز شود. رودخانه دهرم بلوک اربعه: آبش شیرین مایل به شوری گواراست. رودخانه فیروز آباد چون به نواحی بلوک اربعه رسد آنرا رودخانه دهرم گویند، پس چون به رودخانه «باز» و رودخانه داد المیزان پیوسته، رودخانه دزگاه شود.

رودخانه دیور رامهرمز: آبش شیرین و گواراست. رودخانه اعلی که او را رودخانه الله نیز گویند و رودخانه زرد و رودخانه تلخ، در نزدیکی معدن نطف سیاه و قیر، دو فرسخ بیشتر شمالی قریه دیور بهم پیوسته رودخانه دیور شود و چون در قلعه شیخ رامهرمز به رودخانه سلطان آباد رامهرمز پیوندد آنرا رودخانه جراحی گویند.

رودخانه رامجرد: آبش شیرین و گواراست. آب رودخانه کام فیروز و آب رودخانه شول کام فیروز در قریه صغاد کام فیروز به هم پیوسته رودخانه رامجرد شود و در نزدیکی چم شیر کام فیروز، بندی بر این رودخانه بسته، آبش بلند شده، دهات رامجرد را آب دهد و زیادتی آن بعد از چند فرسخ نزدیک قریه عماد آباد مرودشت، به رودخانه پرواب مرودشت پیوسته رودخانه کربال شود و بند رامجرد از زمان نادر شاهی و افغان شکسته است و ضابط بلوک رامجرد به آبادی و تعمیر این بند، رضا ندهد برای آنکه در اول هر سالی وجه نقدی از ملاک دهات رامجرد دریافت کرده، صرف معیشت خود کند و چندین هزار نفر عمه از رعایای رامجرد را

گرفته، بندی از خاشاک و چوب و گل چون عهد منافق، بر این وضع می‌بندد که چوبهای سه چهار ذرعی به چوبهای دو ذرعی به این شکل وصل کنند، پس پایه کوتاه را در پیش استقامت و پایه دیگر را در دنبال اندکی در زمین رودخانه فرو برند و دوری هریک از دیگری به اندازه ذرعی قرار دهند و آنها را خریایه گویند پس خار و خاشاک بر سینه آنها گذارند، پس خاک بر خاشاک ریخته استوار دارند پس چون آب رودخانه به این تدبیر بلند شود در نهر اعظم ریزد، پس به نهرهای کوچک میانه دهات قسمت شود و بیشتر از سالها در اواخر بهار که موقع آبیاری شتوی و کشت صیفی است، این بند چون عهد منافق شکسته و زراعت بلوک رامجرد ضایع گردد و باز بر منوال اول سال وجهی نقد از ملاک و چندین هزار نفر عمله از دهات گرفته بعد از چهل پنجاه روز دوباره بند را استوار دارند و در هر شکست و بستی سودی برای ضابط و زیانی برای ملاک عاید گردد که گفته‌اند:

تغاری بشکند ماستی بریزد جهان گردد به کام کاسه لیسان رودخانه رودبار داراب: آبش شیرین و گوارا از چشمه رودبال ایج اصطهبانات است که آنرا چشمه رودبار نیز گویند، در قریه دهکستان داراب به رودخانه شاهبجان آمیخته، رودخانه خسو گردد. رودخانه رود حله دشتستان: آبش مایل به شوری است. چون رودخانه زیره به ناحیه رود حله رسد آن را رودخانه رود حله و رود سفید گویند به فرسخی جنوبی قریه رستمی ناحیه، رود حله در جایی که آنرا سر شط گویند، داخل دریای فارس گردد. رودخانه ریزدشتی: آبش شیرین و گواراست. آب چشمه هفت چاه قریه جم گله‌دار به آب چشمه برم مشهدی ناحیه بردستان دشتی پیوسته چون به قریه ریز از ناحیه بردستان رسد رودخانه

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۰۸

ریز شود پس در نزدیکی قریه باغان ناحیه سنا و شنبه به رودخانه دزگاه پیوسته رودخانه شنبه گشته در ناحیه ماندستان رودخانه ماند گردد.

رودخانه زرد بختیاری جانکی: چون عبورش از رامهرمز است به مناسبت نوشته گردید و برای آنکه ریگهای این رودخانه زرد است، او را به این نام گفتند، آبش شیرین و گوارا، از چشمه فونی جانکی برخاسته، چندین سنگ آسیاب گردان از سوراخ کمر کوهی فرسخی شمالی قریه مال آقا به بلندی ده ذرع بلکه بیشتر به چندین ذرع ریخته، رودخانه مال آقا شود پس در قریه باغ ملک جانکی به رودخانه گلال که از قریه قلعه تل برخاسته، آمیخته آنرا رودخانه زرد گویند، پس در قریه شاردین بلوک رامهرمز به رودخانه الله پیوسته در نزدیکی معدن نطف سیاه و قیرچم لیشان رامهرمز به رودخانه تلخ پیوسته، رودخانه دیور شود.

رودخانه زهره کوه گیلویه «۱»: آبش شیرین مایل به شوری است در زمستان و بهار عبور کاروان از آن جز به تدبیر ممکن نشود، رودخانه فهلیان و رودخانه نور آباد ممسنی و رودخانه سراب سیاه ممسنی و رودخانه چال موره کوه گیلویه در قریه پشتکوه ناحیه باوی کوه گیلویه به هم پیوسته، رودخانه زهره گردد پس نزدیک به ۲۱ فرسخ در ماهور و کوهستان رفته در قریه عسکری ناحیه زیدون کوه گیلویه به رودخانه خیر آباد و رودخانه کمبل پیوسته رودخانه زیدون گردد.

رودخانه زیدون کوه گیلویه: آبش شیرین مایل به شوری است. در زمستان و بهار عبور کاروان از آن جز به تدبیر ممکن نشود. رودخانه کمبل در قریه سیاه پوشان ناحیه زیدون به رودخانه خیر آباد پیوسته، بعد از دو فرسخ در قریه عسکری ناحیه زیدون به رودخانه زهره آمیخته، رودخانه زیدون شود، پس دهات زیدون را آب دهد، پس از نواحی ده ملا و بندر هندیان بلوک فلاحی گذشته، هیچ دهی را آب نداده در نزدیکی قریه دامن رود فلاحی به دریای فارس فرو ریزد.

رودخانه زیره دشتستان: رودخانه دالکی و رودخانه خشت در قریه دورودگاه ناحیه زیره دشتستان به هم آمیخته، رودخانه زیره گردد و چون به ناحیه رود حله دشتستان رسد رودخانه رود حله گردد و در نزدیک قریه رستمی ناحیه رود حله به دریای فارس فرو ریزد. چنانکه نگاشته گردید این رودخانه زیره را در نوشتجات قدیمه رودخانه بنی تمیم نوشته‌اند.

رودخانه ساسان کازرون: آبش شیرین و گوارا از چشمه ریجان برخاسته از تنگ چکان گذشته در قریه حسین آباد کازرون به آب

چشمه سراب شیر و چشمه سیاه رود آمیخته، رودخانه شاپور شود پس در قریه بوشکان کازرون به آب چشمه سراب دختران پیوسته، چون به قریه رودک خشت رسد آنرا رودخانه خشت گویند.

رودخانه سراب سیاه ممسنی: آبش شیرین و گوارا از چشمه سراب سیاه ناحیه رستم ممسنی برخاسته، در قریه دیمه سرنه این ناحیه به رودخانه چال موره کوه گیلویه پیوسته در قریه پشتکوه ناحیه باوی کوه گیلویه به رودخانه فهلیان و نور آباد ممسنی آمیخته آنرا رودخانه زهره گویند.

رودخانه سرچاهان: آبش شیرین و گوارا، از چشمه پاکت قونقری برخاسته، دهات سرچاهان را آب داده در صحرای کویر فرو رود.

(۱). یکی از سه شعبه رود طاب: (جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۳۲).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۰۹

رودخانه سرفاریاب کوه گیلویه: آبش شیرین و گوارا، آب چشمه چوزگ و چشمه تنگ نالی در نزدیکی قریه سرفاریاب ناحیه نوئی کوه گیلویه به هم آمیخته، رودخانه سرفاریاب گشته از تنگ پیرزا بیرون رفته به آب چشمه چغا پیوسته، در نزدیکی قریه کلیان ناحیه چرام کوه گیلویه به آب چشمه لولیان پیوسته، در قریه نازکان ناحیه بویر احمد کوه گیلویه به رودخانه پیچاب آمیخته رودخانه نازکان شود.

رودخانه سفید دشتستان: همان رودخانه حله است.

رودخانه سلطان آباد رامهرمز: آبش شیرین و گوارا در نزدیکی سلطان آباد رودخانه «می» به رودخانه جایزان آمیخته رودخانه سلطان آباد شود و در قریه ده شیخ رام هرمز به رودخانه دیور پیوسته، رودخانه جراحی گردد.

رودخانه سیاخ: آبش شیرین و گوارا، رودخانه قره آغاج از بلوک کوه مره شکفت، گذشته، داخل بلوک سیاخ گشته آن را رودخانه سیاخ گویند، پس دهات سیاخ را آب داده، چون به بلوک کوار رسد آن را رودخانه کوار و رودخانه صیمکان گویند.

رودخانه شاپور کازرون: آبش شیرین و گوارا، رودخانه ساسان کازرون چون به آب چشمه سیاه رود آمیخته شود، رودخانه شاپور گشته، دهات شاپور را آب دهد چون به قریه رودک خشت رسد، رودخانه خشت گردد.

رودخانه شاد کام سرحد چهاردانگه: آبش شیرین و گوارا، از چشمه یرگهدگی برخاسته، رودخانه شاد کام شده به مسافت ۱۷، ۱۸ فرسخ به دریاچه کافترو فرو ریزد.

رودخانه شاهیمان داراب: آبش شیرین، از چشمه شاهیمان و چشمه گلابی برخاسته، نزدیک قریه دهکستان به رودخانه فسا رود آمیزد و چون در تنگ خسو به رودخانه هشی پیوندد آن را رودخانه خسو گویند.

رودخانه شش پیر اردکان: آبش شیرین و گوارا، آب چشمه شش پیر و آب چشمه تنگاب آب سرد، در نزدیکی قریه شهداء اردکان به هم پیوسته رودخانه شش پیر گشته، در پل دوزخ ناحیه دشمنزیاری ممسنی به آب رودخانه شیر پیوسته بعد از فرسخی بیشتر به آب چشمه تاسک آمیخته، بعد از ۴ فرسخ در قریه چوگان ناحیه جاوی ممسنی به آب چشمه کل پیوسته رودخانه پل مورد شود.

رودخانه شنبه دشتی: آبش شیرین مایل به شوری است. آب رودخانه چنین از چندین فرسخ عبور کرده در نزدیکی «باغان» ناحیه سنا و شنبه به رودخانه دز گاه آمیخته، رودخانه شنبه گردد و بعد از ۴ فرسخ در نزدیکی قریه دو منالو ناحیه ماندستان، رودخانه ماندستان شود.

رودخانه شورجره: از چشمه چنار کوه مره شکفت برخاسته، از دامنه کوه نمک جره گذشته، رودخانه شورجره گردد، پس به رودخانه شیرین کوه مره پیوسته، رودخانه جره شود.

رودخانه شور جهرم: آبش از شوری در کار زراعت نرود. از چشمه گلابی برخاسته، از میانه دهات جهرم گذشته، در قریه سرقل

آباد صیمکان با رودخانه خفر و صیمکان به هم آمیخته، از تنگ کارزین گذشته، رودخانه کارزین گردد.

رودخانه شور گله‌دار: آبش از شوری در کار زراعت نرود. رودخانه اسیر چون به صحرای گله‌دار رسد آن را رودخانه شور گله‌دار گویند، پس از بلوک گله‌دار گذشته به آب چشمه آب گرم

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۱۰

رکن آباد ناحیه بیخه فال لارستان پیوسته، ۱۰ فرسخ روی به مشرق رفته، چون به قریه کمشک ناحیه جهانگیریه لارستان رسد آنرا رودخانه کمشک گویند و چون ۱۰ فرسخ دیگر بلکه بیشتر به جانب مشرق رود، به قریه هرنگ جهانگیریه رسد آن را رودخانه شورهرنگ گویند و باز چون ۱۰ فرسخ بیشتر روی به مشرق رود به قریه لمزان جهانگیریه رسد او را رودخانه لمزان گویند و چون ۱۰ فرسخ دیگر به جانب جنوب رود، در یک فرسخی مشرقی بندر کنگ از توابع بندر لنگه داخل دریای فارس گردد.

رودخانه شول کام فیروز: آبش شیرین و گوارا، از آب چشمه سرقدم برخاسته، چندین ده کام فیروز را آب داده، در نزدیکی صغاد کام فیروز به رودخانه کام فیروز بیامیزد.

رودخانه شیر ممسنی: آبش شیرین و گوارا، از چشمه یوزجان برخاسته در پل دوزخ ناحیه دشمن زیاری ممسنی به رودخانه شش پیر پیوسته، چون به پل مورد رسد رودخانه پل مورد گردد.

رودخانه صالحان کوه‌گیلویه: آبش شیرین و گوارا، آب چشمه بابکان و چشمه سفیددار و چشمه گچینه در قریه پراشکفت ناحیه بویر احمد به هم پیوسته رودخانه صالحان شده، در قریه دراهان ناحیه بویر احمد به آب چشمه سرچنار و رودخانه تل خسروی پیوندد.

رودخانه صیخکان: آبش شیرین و گوارا، رودخانه سیاخ چون به نیم فرسخ شمالی قریه شاه بهرامی کوار، رسد آنرا رودخانه صیخکان و رودخانه کوار گویند. در قدیم بندی بر این رودخانه بسته، مشهور به بند بهمن است. آب از بند بلند گشته آب را در چند چاه از قنات وسیعی انداخته بعد از مسافتی بر زمین سوار شده، دهات کوار را آب دهد و آنچه از قنات زیاد شود از بند بهمن به رودخانه ریخته چون به قریه اسماعیل آباد خفر رسد آن را رودخانه خفر گویند.

رودخانه صیمکان: آبش شیرین و گوارا از آب چشمه آتشگاه برخاسته چندین ده را آب داده در قریه سرقل آباد صیمکان به رودخانه شور جهرم و رودخانه خفر آمیخته، از تنگ کارزین گذشته، رودخانه کارزین گردد.

رودخانه طاب: همان رودخانه تاب کوه گیلویه است.

رودخانه عباس آباد قونقری: آبش شیرین و گوارا، آب چشمه به و چشمه سرداب و چشمه سر میدان به هم پیوسته رودخانه عباس آباد شود و در قادر آباد مشهد مرغاب به رودخانه کزگان پیوسته، رودخانه مشهد مرغاب گردد.

رودخانه علامرودشت: آبش شور و ناگوار به کار زراعت نرود از نزدیکی قریه چارطاق ناحیه بیخه احشام لارستان نشر آبی پیدا شده، کم کم زیاد گشته تا نزدیکی قصبه علامرودشت، رودخانه علامرودشت شود پس چون به قریه داد المیزان اسیر رسد آن را رودخانه داد المیزان گویند و در دز گاه به رودخانه دز گاه بیامیزد.

رودخانه فاریاب دشتستان: آبش شیرین از چشمه‌سار قریه رود فاریاب ناحیه برازجان دشتستان برخاسته بعد از چندین فرسخ به رودخانه جمیله خشت پیوسته، رودخانه دالکی شود.

رودخانه فرواب: همان رودخانه پرواب مروودشت است.

رودخانه فریاب: همان رودخانه پریاب ممسنی است.

رودخانه فسا رود داراب: آبش شیرین، از چشمه‌سار فسارود داراب برخاسته، در نزدیکی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۱۱

قریه دهکستان به رودخانه شاه‌یجان پیوندد.

رودخانه فلاگرد سرحد شش ناحیه: آبش شیرین و گوارا، آب رودخانه پادنا چون به فلاگرد رسد، رودخانه فلاگرد گردد و چون رودخانه فلاگرد در قریه دو رود ناحیه تل خسروی کوه گیلویه به رودخانه تل خسروی پیوندد، رودخانه خرسان شود.

رودخانه فهلیان ممسنی: آبش شیرین و گوارا، آب چشمه تاسک به رودخانه شش پیر و رودخانه شیر پیوسته، رودخانه پل مورد گشته، از کناره قلعه سفید ممسنی گذشته، رودخانه فهلیان شود و چون از کناره قصبه فهلیان بگذرد و به رودخانه نور آباد ممسنی پیوسته، در قریه پشتکوه ناحیه باوی کوه گیلویه آن را رودخانه زهره گویند.

رودخانه فیروز آباد: آبش شیرین و گواراست. رود هنیفقان چون از تنگ فیروز آباد بگذرد و به آب چشمه قنبر آتشکده فیروز آباد بیامیزد. آنرا رودخانه فیروز آباد گویند، پس دهات فیروز آباد را آب داده از تنگ برازجان و تنگ اغر بلوک اربعه بیرون رفته رودخانه دهرم شود.

رودخانه قره آغاج کوه مره شکفت: آبش شیرین و گوارا، در مملکت فارس رودخانه‌ای به این درازا نباشد، ابتدای آن را قره آغاج و انتهای آن که به دریای فارس می‌ریزد رودخانه مند گویند و در میانه هر جایی را بمناسبت، نامی گذاشته‌اند. آب چشمه کان زرد و آب چشمه چهل چشمه کوه مره و چشمه سرخرک در قریه زنیان کوه مره شکفت به هم پیوسته رودخانه قره آغاج شود پس نزدیک به ۱۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق رفته، از نواحی کوه مره شکفت گذشته به قریه دیور سیاخ رسیده، رودخانه سیاخ شود. رودخانه کارزین: آبش شیرین مایل به شوری است. آب رودخانه شور جهرم و آب رودخانه خفر و آب رودخانه صیمکان در قریه سرقل آباد صیمکان به هم پیوسته، چون از تنگ کارزین بگذرد آنرا رودخانه کارزین گویند و بلوک قیر و کارزین را آب داده چون به نیم فرسخی «نیم ده» بلوک افزر رسد آن را رودخانه افزر گویند.

رودخانه کام فیروز: آبش شیرین و گوارا، رودخانه اوجان و رودخانه دزکرد و رودخانه خسرو شیرین در تنگ براق، میانه دزکرد و کام فیروز به هم پیوسته، وارد بلوک کام فیروز شود، پس در قریه گزیه کام فیروز به آب چشمه زردخانی آمیخته، رودخانه کام فیروز شود و در نزدیکی قریه چم شیر کام فیروز به بند رامجرد رسیده آنرا رودخانه رامجرد گویند.

رودخانه کبک و روباه کوه گیلویه: آبش تلخ و شور و بی‌فایده است، از چشمه بی‌بی حکیمه برخاسته، از میان ناحیه لیراوی کوه گیلویه گذشته، در نزدیکی قریه بویرات ناحیه لیراوی به دریای فارس، فرو می‌ریزد.

رودخانه کر «۱»: از بلوک کربال آبش شیرین و گوارا، رودخانه پرواب مرودشت و رودخانه رامجرد در نزدیک قریه عماد آباد از ناحیه خفرک سفلی از نواحی مرودشت به هم پیوسته رودخانه کر شده در شش جای این رودخانه بند بسته است. آب بلند گشته، دهات بلوک کربال را آب داده، زیادتی به دریاچه بختکان رود.

(۱). (از حد ازد از روستا کروان رود از پارس و روی به مشرق نهد و همی تا به اصطخر بگذرد بر جنوب وی و به دریای بچگان):

پیچگان (افتد). حدود العالم، ص ۴۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۱۲

رودخانه کربال: همان رود کر است.

رودخانه کردستان کوه گیلویه: همان رودخانه تاب است.

رودخانه کزگان قونقری: آبش شیرین و گوارا، آب چشمه نخودزار و زیادتی آب دریاچه کافر به هم آمیخته، رودخانه کزگان شود و در قادر آباد مشهد مرغاب به رودخانه عباس آباد پیوسته رودخانه مشهد مرغاب شود.

رودخانه کشار عباسی: آبش از شوری در کار زراعت نرود. رودخانه گله‌گاه سبوعه از تنگ رودر گله‌گاه گذشته به آب چشمه

آوین و چشمه رودر پیوسته، رودخانه کشار شود و چون به قریه لاتی‌دان عباسی رسد آنرا رودخانه کل گویند و بعد از چند فرسخ در قریه ده پل عباسی به دریای فارس فرو ریزد.

رودخانه کلات کوه گیلویه: آبش شیرین و گوارا، آب چشمه جن و چشمه رئیس در قریه کلات ناحیه دشمن زیاری کوه گیلویه، به آب چشمه کمر دوغ و رودخانه لب آب پیوسته، رودخانه کلات شود و بعد از چندین فرسخ در دامنه قلعه دز کوه به آب چشمه منبی و چشمه اوسل پیوسته، رودخانه کردستان شود.

رودخانه گله‌گاه سبعة: آبش شیرین مایل به شوری است. رودخانه مرز، چندین ده را آب دهد و چون به ناحیه گله‌گاه رسد رودخانه گله‌گاه شده، از تنگ رودر گله‌گاه بیرون رفته، به آب چشمه آوین و چشمه رودر پیوسته رودخانه کشار شود.

رودخانه کمبل کوه گیلویه: آبش شیرین، آب چشمه دو گنبدان کوه گیلویه و آب چشمه سید جعفر در جانب جنوبی لیشر ناحیه باوی کوه گیلویه به هم پیوسته، رودخانه کمبل شود، پس در قریه سیاه پوشان ناحیه زیدون کوه گیلویه به رودخانه خیر آباد پیوسته، پس در قریه عسکری ناحیه زیدون به رودخانه زهره آمیخته، رودخانه زیدون شود.

رودخانه کمشک لارستان: در عنوان رودخانه شور گله‌دار نگاشته گردید.

رودخانه کمین: آبش شیرین و گوارا، رودخانه عباس آباد قونقری و رودخانه کرگان در قریه قادر آباد مشهد مرغاب به هم آمیخته، رودخانه مشهد مرغاب شود پس به قصر الدشت آمده، رودخانه کمین گردد و چون به قریه سیوند خفرک علیای بلوک مرو دشت رسد، آن را رودخانه پرواب مرو دشت گویند.

رودخانه کوار: همان رودخانه صیمکان است.

رودخانه کوه مره شکفت: آبش شیرین و گوارا، آب چشمه موده خواجه و چشمه کوزرک و چشمه سرخان و چشمه بهاره و چشمه کراچ و چشمه چنار به هم پیوسته، رودخانه کوه مره شکفت شود، پس به بلوک جره آمده، آن را رودخانه جره گویند.

رودخانه لای سیاه: فاضل آب چشمه‌های بلوک بیضا جمع شده، رودخانه گشته، از میان بلوک بیضا و رامجرد گذشته در صحرای آهوچرزرقان حومه شیراز، نایاب شود و در بعضی از سالها نزدیک بند امیر به رودخانه کربال پیوندد.

رودخانه لب آب کوه گیلویه: آبش شیرین و گوارا، آب چشمه دلی گردو و چشمه مارگان و چشمه زنگبار و چشمه سادات، در قریه لب آب ناحیه بویر احمد کوه گیلویه به هم پیوسته، رودخانه لب آب شود و چون به قریه کلات ناحیه دشمن زیاری کوه گیلویه رفته، به آب چشمه

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۱۳

کمر دوغ و چشمه جن و چشمه رئیس آمیخته، رودخانه کلات شود.

رودخانه لمزان لارستان: در عنوان رودخانه شور گله‌دار نوشته شد.

رودخانه لواب: همان رودخانه لب آب کوه گیلویه است.

رودخانه مرز سبعة: آبش شیرین مایل به شوری است. رودخانه خسوی داراب، از تنگ چرخنی ناحیه فرگ سبعة بیرون آمده از میانه قریه مرز و قریه پدمی ناحیه فرگ گذشته، رودخانه مرز شود، پس چند ده را آب داده به ناحیه گله‌گاه سبعة رسیده، رودخانه گله‌گاه شود.

رودخانه مرو دشت: همان رودخانه پرواب است.

رودخانه مشهد مرغاب: آبش شیرین و گوارا، رودخانه عباس آباد قونقری و رودخانه کرگان در قادر آباد مشهد مرغاب به هم آمیخته، رودخانه مشهد مرغاب گردد، پس دهات مشهد را آب داده چون به قصر الدشت کمین رسد، رودخانه کمین گردد.

رودخانه مند «۱» دشتی: آبش شیرین مایل به شوری است، رودخانه دز گاه در نزدیکی «باغان» ناحیه سنا و شنبه به رودخانه ریز

پیوسته، رودخانه شنبه شود و چون به نزدیکی قریه دومنالو ناحیه مندرستان دشتی رسد، رودخانه مند گردد پس از نواحی مندرستان برای همواری زمین بیفایده گشته، در نزدیکی قریه زیارت ناحیه مندرستان، به دریای فارس فرو ریزد و چون زمین آن رودخانه به اندازه‌ای هموار است که جریان آب رودخانه محسوس نگردد او را رودخانه مند گویند: یعنی وامانده و نمی‌رود.

رودخانه می رام هرمز: آبش شیرین و گوارا مایل به شوری است. آب چشمه بو الفریس و چشمه سیدان به هم پیوسته رودخانه «می» شود و چون در قریه سلطان آباد رامهرمز به رودخانه جایزان بیامیزد رودخانه سلطان آباد گردد.

رودخانه نازکان کوه گیلویه: آبش شیرین و گوارا مایل به شوری است. آب رودخانه سرفاریاب و رودخانه پیچاب در قریه نازکان ناحیه بویر احمد کوه گیلویه به هم پیوندد، رودخانه نازکان شود، پس از چند فرسخ در قریه سوزگان بویر احمد به آب چشمه لوادر و سنقر آباد رسیده، آن را رودخانه آب شیرین مشهور به خیر آباد گویند.

رودخانه نور آباد ممسنی: آبش شیرین و گوارا، مایل به شوری است. آب چشمه سراب بهرام و چشمه میل ازدها به هم پیوسته، رودخانه نور آباد شود پس در قریه بردنگان ناحیه بکش ممسنی به رودخانه فهلیان پیوسته در قریه پشتکوه ناحیه باوی کوه گیلویه رودخانه زهره گردد.

رودخانه نهر حسن فسا: آبش شیرین و گوارا، از چشمه نهر حسن برخاسته، چندین مزرعه را آب دهد و چیزی از مزارع زیاد نیاید.

رودخانه هرنگ لارستان: در عنوان رودخانه شور گله‌دار نگاشته گردید.

رودخانه هشی داراب: از چشمه نقش رستم برخاسته، چندین ده را آب داده، به رودخانه خسوی داراب بیامیزد.

رودخانه هنیفان خواجه: آبش شیرین و گوارا از آب چشمه مورد رودخانه بابل برخاسته، در کوشک قاسم بلوک خواجه به آب چشمه زنجیران پیوسته رودخانه هنیفان گشته، بلوک خواجه را آب داده رودخانه خواجه شده، از تنگ فیروز آباد گذشته، به آب چشمه قنبر آتشکده فیروز آباد آمیخته، رودخانه فیروز آباد شود.

(۱). (دارای دو شعبه است یکی به نام قره آقاج که از کوه‌های واقع در شمال غربی شیراز جاری شده و دیگری از کوه بزیار سرچشمه گرفته در محل موسوم به پی رودک به هم متصل گردد). جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۳۳.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۱۴

صحراهای مملکت فارس

در این مملکت، صحرا نسبت به کوهستان نمودی ندارد و آنچه به صحرا مشهور گشته، بر این قرار است:

صحرای آهوچر: دشت کوچکی است شمالی قریه زرقان حومه شیراز، خاکش شیرین و محصولش دیمی است.

صحرای ابدالان: دشت کوچکی است از توابع ناحیه باوی کوه گیلویه، میانه قریه باشت و بلده بهبهان. جای زراعت دیمی است.

صحرای ابرقوه: آنرا کفه ابرقوه می‌گویند، دشت وسیعی رمل‌زار است میانه بلوک ابرقوه و کوهستان یزد. قابل زراعت نیست.

صحرای یزد خواست: دشتی است از مضافات شهر لار، ۲ فرسخ مغربی قریه مزایجان، جای زراعت دیمی و نشیمن ایلات بهارلوست.

صحرای باغ: دشت وسیعی است از مضافات شهر لار، چندین قریه در آن افتاده است مانند هرمز و باغ و سردشت و عماده ده، جای زراعت دیمی است.

صحرای بکان: دشت کوچکی است میانه کام فیروز و سرحد چهاردانگه.

صحرای دشت پلنگ: دشت کوچکی است مشرق ناحیه طسوج دشتی.

صحرای دشتک سیاه: دشت کوچکی است از بلوک فراشند.

صحرای رون: در ناحیه بویر احمد کوه گیلویه است.

صحرای سرپنیران: دشت کوچکی است از بلوک کمین.

صحرای قره آغاج: دشت کوچکی از توابع بلوک خنج است.

صحرای قره بلاغ: ۳ فرسخ در ۲ فرسخ، از توابع قریه ششده بلوک فسا است برای زراعت از گاوچاه و خشخاش کاری، بهتر از همه جاست.

صحرای قره پیری: دشت کوچکی است، ۲ فرسخ شمالی شهر شیراز.

صحرای گربایگان: دشت وسیعی میانه جهرم و فسا برای قشلاق ایلات عرب است.

صحرای گل دنبه: دشت کوچکی، ۴ فرسخ شمالی قصبه جهرم است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۱۵

صحرای گل دامچه: همان صحرای گل دنبه است.

صحرای کنار سیاه: دشت کوچکی از بلوک فراشند است.

صحرای لیراوی: همان ناحیه لیراوی کوه گیلویه است.

صحرای مهارلو: آنرا کفه مهارلو نیز گویند، دشت شورزاری است میانه بلوک سروستان و مهارلو حومه شیراز.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۱۶

طوایف متفرقه مملکت فارس

طایفه، قبیله‌ای را گویند که از تیره‌های ایلات نباشند و در یک بلوک توقف نمایند، خواه در چادر سیاه و خواه در دهات زندگانی کنند:

(۱) - طایفه آل حرم: طایفه‌ای از عربند که در زمان قدیم از بر عمان به سواحل دریای فارس آمده در حوالی بندر بید خون از توابع بلوک مالکی توقف نمودند و بندر عسلو را آباد کردند و حکومت این بلوک از قدیم تاکنون با مشایخ این طایفه بوده و هست و شرح حال تنقلات آنها در عنوان بلوک مالکی نگاشته گردید و زبان آل حرم به عربی باقی است.

(۲) - طایفه آل خمیس: قبیله‌ای از عربند که از بر نجد آمده، در نواحی بلوک رامهرمز توقف نموده، در زمستان و تابستان در چادرهای سیاه، زندگانی کنند و از صحرای رامهرمز با شدت گرمی هوا، خارج نشوند و معیشت آنها از گوسفند و مادیان و شتر و زراعت است و زبان آنها به عربی باقی است.

(۳) - طایفه آل نسور: گروهی از عربند که از بر عمان، در زمان قدیم به سواحل دریای فارس آمده، در نواحی بلوک سیراف مسکن نموده، بندر کنگان را آباد کردند و حکومت این بلوک را تصاحب نمودند و تاکنون به حکومت آن نواحی و زبان عربی باقی است.

(۴) - طایفه پاسلاوی: بیلاق آنها در کوه نارو، میانه بلوک میمند و فیروز آباد و صیمکان و قشلاق زمستانه آنها در جلگه صیمکان و میمند است، زندگانی آنها از گوسفند و بز و گاو و خر است.

(۵) - طایفه بککی: بیلاق آنها، کوه مره شکفت و قشلاق زمستانه آنها بلوک جره است، معیشت آنها از گوسفند و بز و هیمه و زغال‌کشی، برای شیراز است و شرح حال شهباز خان بککی در ذیل وقایع سال ۱۱۷۵ در گفتار اول این فارسنامه ناصری نگاشته گردید.

(۶) - طایفه بنی کعب: طایفه‌ای از اعراب عراق عربند در سال ۱۱۷۸ شیخ سلمان با طایفه بنی کعب به نواحی بلوک فلاحی آمده، بزرگان آنها در قصبه فلاحی، مسکن کرده، حکومت این بلوک را تصاحب نمودند و حاکم خود را شیخ المشایخ گویند و زبان آنها به عربی باقی است و زندگانی را [از] زراعت و نخلستان دارند.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۱۷

(۷) - طایفه بهاء الدینی: بیلاق تابستانه آنها در کوه مره صیمکان و قشلاق زمستانه در جلگه صیمکان است. معیشت آنها از گوسفند و باغستان انگور دیمی است.

(۸) - طایفه تمیمی و مالکی: دو طایفه از عرب بر عمان به سواحل دریای فارس آمده، در بلوک مالکی توقف نموده‌اند همه آنها دهنشین شده‌اند و این دو طایفه به هم آمیخته‌اند و جز ارباب خبره، تمیز آنها را ندهد و معیشت آنها از نخلستان و زراعت دیمی است و زبان آنها عربی است.

(۹) - طایفه چارراهی: اصل آنها از خلیج بلوک قونقری است، همه چادرنشین، بیلاق آنها در پاکت قونقری و قشلاق آنها در جزیره علی یوسف، از دریاچه بختگان [است]. معیشت آنها از گوسفند و بز است.

(۱۰) - طایفه چرکس: اصل آنها از ایل چرکس روم است. در زمان سلاطین صفویه به فارس آمده، در دهات بلوک دزکرد منزل نموده، معیشت آنها از زراعت است.

(۱۱) - طایفه جشنی: اصل آنها از خلیج قونقری است و همه چادر نشینند، بیلاق آنها در سرچاهان و پاکت قونقری و قشلاق زمستانه آنها در جزیره منگ دریاچه بختگان است و معیشت آنها از گوسفند و بز و گاو و خر است.

(۱۲) - طایفه چعب: الوار کوه گیلویه طایفه بنی کعب را چعب گویند.

(۱۳) - طایفه حمادی: قبیله‌ای از عرب بر عمانند، در ناحیه شیب کوه لارستان منزل نموده، همه دهنشین شده‌اند. مسکن آنها قریه مریاغ و رستاق شیب کوه است. معیشت آنها از زراعت دیمی و نخلستان و زبان آنها عربی است.

(۱۴) - طایفه دموخ: قبیله‌ای از اعراب بر نجدند همه دهنشین، مسکن آنها قریه چاه کوتاه و توابع آن از مضافات بندر بوشهر و زبان آنها عربی است.

(۱۵) - طایفه سادات رضا توفیقی: قبیله‌ای از سادات بنی هاشم‌اند و می‌گویند رضا توفیقی به معنی رضوی و تقوی و نقوی است همه چادرنشین و در بیشتر اوقات عالمی ماهر از میانه آنها برخاسته است و مانند ایلات بیلاق را در ناحیه طیبی کوه گیلویه و قشلاق را در جلگه ناحیه دشت کوه گیلویه کنند و جناب مستطاب علامی آقا میر علی صالح که در مرحله زهد و تقوی و فضیلت مشهور است و جناب آقا سید حسین از این قبیله‌اند و چندین نفر طلبه علم دارند که هنگام رَحْمَةُ الشَّاءِ وَالصَّيْفِ باز مشغول مطالعه و مباحث کتب علمیه‌اند و اغلب مردان این طایفه مسائل دینی را آموخته‌اند، حتی چوپانان آنها و بیشتر اطفال آنها الفیه ابن مالک را از حفظ نمایند و نسب این طایفه به تحقیق دانسته نشد، همین قدر در میانه الوار محترم و معزز و از تکالیف رعیتی و دیوانی معاف و مرفوع القلم آسایش دارند و معیشت آنها از گوسفند و بز و گاو و خر و مادیان است و زراعتی ندارند.

(۱۶) - طایفه سادات میر سالار: قبیله‌ای از بنی هاشمند، در ناحیه بهمئی کوه گیلویه مانند ایلات بیلاق و قشلاق کنند و معیشت آنها از گاو و گوسفند و بز و مادیان و خر باشد.

(۱۷) - طایفه سرخی: جای تابستانه آنها کوهستان کوه مره شکفت و زمستانه آنها قریه سرخی کوه مره شکفت است. معیشت آنها از بساتین انجیری و انگوری دیمی است.

(۱۸) - طایفه سقلمه‌چی: بیلاق آنها در کوهستان کوه مره شکفت و قشلاق آنها در

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۱۸

جلگه بلوک جره و معیشت آنها از گوسفند و بز و هیمه و زغال کشی برای شیراز است.

(۱۹) - طایفه شبانکاره: بیلاق آنها کوهستان میانه میمند و فیروز آباد و صیمکان و قشلاق آنها در جلگه صیمکان، معیشت آنها از گوسفند و بز و گاو است.

(۲۰) - طایفه شریفیات: قبیله‌ای از اعراب برنج‌دند که در نواحی بندر هندیان در کنار رودخانه زیدون در زمستان و تابستان در چادرهای سیاه زندگانی کنند و در خانه گلین نشستن را عار دانند و حکومت این نواحی بندر هندیان و مضافات آن را تصاحب نموده‌اند و معیشت آنها از زراعت دیمی و گوسفند و مادیان و اسب و گاو میش باشد و زبان آنها عربی است.

(۲۱) - طایفه شیریه: قبیله‌ای از اعراب بر عمانند در قریه قلات کرزن و توابع آن از ناحیه شیب کوه لارستان توقف دارند، معیشت آنها از زراعت دیمی و نخلستان و گوسفند و زبان آنها عربی است. فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۶۱۸ طوایف متفرقه مملکت فارس ص: ۱۶۱۶

(۲۲) - طایفه عیبدلی: قبیله‌ای از اعراب بر عمانند، همه ده‌نشین در قریه حمیران و مضافات آن از ناحیه شیب کوه لارستان منزل دارند، معیشت آنها از زراعت دیمی و نخلستان، زبان آنها عربی است.

(۲۳) - طایفه علی شاه محمدی: همه چادرنشین، بیلاق آنها کوه نارو میانه صیمکان و فیروز آباد و قشلاق آنها، جلگه صیمکان است. معیشت آنها از گوسفند است.

(۲۴) - طایفه فرامرزی: مسکن آنها کوهستان مغربی ناحیه جهانگیریه لارستان است.

معیشت آنها از بز داری و شکار کوهی است. مشهور است که هر بزی در یکسال سه مرتبه زائیده، بزغاله آورد.

(۲۵) - طایفه فرهادی: بیلاق تابستانه آنها کوه مره صیمکان و قشلاق زمستانه آنها، جلگه و صحرا صیمکان است. معیشت آنها از گوسفند و بز و بساتین انگور دیمی است.

(۲۶) - طایفه کرزا: گروهی وحشی چادرنشین مسکن آنها کوهستان میانه بیخه احشام و بیخه فال لارستان در زمستان و تابستان است. معیشت آنها از شکار کوه و بز داری است.

گویند بزهای کرزا مانند بزهای فرامرزی در سالی سه بار بزاید.

(۲۷) - طایفه گونکی: بیلاق آنها کوه خرمن کوه صیمکان قشلاق آنها، نواحی بلوک میمند، معیشت آنها از گوسفند است.

(۲۸) - طایفه کوهکی جهرم: همه چادرنشین، مسکن آنها کوهستان میانه بلوک جهرم و بلوک بیدشهر است معیشت آنها از هیمه کشی برای جهرم و گوسفند است.

(۲۹) - طایفه لآوری: مردمان وحشی کوه‌نشین‌اند، مسکن آنها در کوهستان مشرقی ناحیه جهانگیریه لارستان، معیشت آنها از شکار کوه و بز داری است و بزهای این طایفه مانند بزهای فرامرزی و بزهای کرزا، در سال سه بار بزغاله بیاورد.

(۳۰) - طایفه لشنی: بعضی در دهات خفرک و مرودشت ده‌نشین گشته، زراعت کنند و گروهی از آنها چادرنشین شده‌اند، بیلاق و قشلاق آنها بلوک آباده طشک است، معیشت این جماعت از زراعت است.

(۳۱) - طایفه ماسلاری: همه چادرنشین، بیلاق آنها کوه سفیددار و بلوک خفر و قشلاق آنها جلگه قریه گوکان بلوک خفر و معیشت آنها از گوسفند و بز داری است و روغن

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۱۹

و پنیر گوسفند ماسلاری مشهور است.

(۳۲) - طایفه مرزوقی مالکی: طایفه‌ای است که با طایفه تمیمی آموخته است، در بلوک مالکی مسکن دارند.

(۳۳) - طایفه مرزوقی: از اعراب بر عمانند، همه ده‌نشین، مسکن آنها بندر مغو و توابع آن از نواحی شیب کوه لارستان و زبان آنها به

عربی باقی است، معیشت آنها از زراعت دیمی و سفر دریاست.

(۳۴) - طایفه نوترگی: قبیله‌ای از بختیاری چهار لنگ است که غفران مآب کریم خان وکیل، چون ایل چهار لنگ را از نواحی بختیاری آورده، در بلوک فسا جا داده و بعد از وفات او عموم آنها عود به بختیاری نمودند و این قبیله نوترگی در صحرای تنگ کرم فسا به جا ماندند، همه چادر نشین، بیلاق و قشلاق آنها، همان صحراست و معیشت آنها از زراعت و گوسفند و کرایه کشی است و زبان آنها بختیاری است.

(۳۵) - طایفه هشوش: همه چادر نشین قبیله‌ای از عرب بر نجدند. مسکن آنها نواحی بندر هندیان از بلوک فلاحی است. معیشت آنها از گوسفند و مادیان و شتر و زراعت دیمی، زبان آنها عربی است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۲۰

قلعه‌های کوهی مملکت فارس

اشاره

قلعه کوهی، قلعه کوهی را گویند که از دامنه آن بر فرازش، جز از دروازه‌اش نتوان رفت.

[۱] - قلعه استخر «۱»

مشهورترین قلعه‌های فارس است. کوهی در جلگه ناحیه خفرک سفلاهی مرو دشت به مسافتی از کوهستان بریده، شمالی قریه فتح آباد مرو دشت افتاده است و این قلعه را جز یک راه نباشد و سر این کوه چندین هزار درب خانه را جا باشد، به ده بیست نفر مستحفظ، چندین فوج دشمن را دفع کند و استخر به معنی تالاب و آب‌انبار بزرگ است و چون در سر این قلعه تالاب بزرگی است آنرا به این نام گفتند و امیر کبیر عضد الدوله فنا خسرو دیلمی در حدود سال ۳۶۰ آب‌انباری بر فراز این کوه بساخت و ۴۰ پایه در آن قرار داد و بر این پایه‌ها سقفی بست تا آبش از تابش آفتاب فاسد نگردد و از این است که در کتابها نوشته‌اند عضد الدوله دریائی بر کوه و کوهی بر دریا گذاشت یعنی تالاب قلعه استخر و بند امیر بر رودخانه کربال. و نوشته‌اند اگر ۱۰۰۰ نفر در یک سال از یک پایه آن تالاب آب بیاشامند، کفایت است و آب این تالاب از باران است و بلندی آن قلعه از ۱۰۰۰ ذرع بیشتر است.

[۲] - قلعه اشکنوان «۲»

کوهی است در بلوک ابرج از کوهستان بریده، فرسخی میانه جنوب و مشرق قصبه دشتک بلوک ابرج است، آبش از [] قصه حبس عمید الدین افزری در قلعه اشکنوان در عنوان بلوک افزر گفته شد و بلندی کوه اشکنوان از کوه استخر بیشتر و احتیاج قلعه استخر به

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۲۲۱، فارسنامه ابن بلخی، ص ۳۲، ۵۱، ۱۲۶، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۶، اقلیم پارس، ص ۴۷، نزهة القلوب، ص ۱۳۲.

(۲). ر ک: آثار العجم، ص ۲۲۲، فارسنامه ابن بلخی، ص ۳۲، ۱۲۶، ۱۵۶، نزهة القلوب، ص ۱۳۲: (شکنوان).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۲۱

قلعه اشکنون، نقاشی از فرصت شیرازی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۲۲

مستحفظ کمتر است.

[۳] - قلعه اصطخر

همان قلعه استخر است که بعد از تصرف عربی «سین» به «ص» و «تاء» به «طاء» تبدیل گشته است.

[۴] - قلعه ایج بلوک اصطهبانات

کوه کوچکی به قریه ایگ که آنرا «ایج» گویند پیوسته، در حدود سال ۴۷۰ و اند، نظام الدین محمود شبانکاره که او را به زبان شبانکاره «محمویه» گویند، آب را از کوههای دور و نزدیک بیاورد و در این کوه جاری نمود، پس حصار بر گرد آن کوه کشید و نام آن را دارالامان گذاشت، چنانکه شرح آن در عنوان بلوک اصطهبانات نوشته گردید.

[۵] - قلعه بختیاری

فرسخی بیشتر مغربی قریه بنا رو از ناحیه مضافات شهر لار است، آبش از آب انبار بارانی، به ده نفر تفنگچی محفوظ بماند.

[۶] - قلعه پرویز لارستان

فرسخی بیشتر جنوبی قریه مزبوت از ناحیه مضافات شهر لار، کوه کوچکی افتاده، آنرا قلعه پرویز و «پرویزن» گویند به ده نفر مستحفظ محفوظ بماند، آبش از آب انبار بارانی و چاهی عمیق دارد، آبش شور است.

[۷] - قلعه بهده لارستان

کوه کوچکی به قریه بهده از ناحیه فومستان لارستان، پیوسته، آبش از آب انبار بارانی به ده نفر محفوظ بماند.

[۸] - قلعه پهن دز شیراز

بر تیغه کوه مشرقی شهر شیراز به مسافت نیم فرسخ، چسبیده به باغ دلگشا به بلندی سیصد ذرع یا کمتر، حصار از گچ و سنگ کشیده، چندین برج ساخته و چاهی که قطر آن نزدیک به ۴ ذرع از کوه تراشیده تا از پایان کوه گذشته، به آب رسیده است و اکنون از حصار و برجا جز پای بندی باقی نمانده است.

در کتاب شیرازنامه نوشته است: قلعه پهن دز، پیش از بنای شهر شیراز ملوک عجم آنرا معمور می داشتند و چون شیرویه پدر خود پرویز را با ۱۷ تن از برادر و برادرزادگان در یک روز

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۲۳

بکشت و شاهزاده یزدجرد چهار ساله بود، دایه، یزدجرد را از شهر مدائن برگرفته به فارس گریخت و دو سال و نیم در قلعه پهن دز تربیتش نمود و چون نوبت شاهی به یزدجرد رسید، تاج انوشیروان و ائانه شاهی خود را به قلعه پهن دز شیراز فرستاد. جماعتی گفته اند آن تاج و ائانه شاهی در آن قلعه پنهان بود و آخر الامر به دست عضد الدوله دیلمی درآمد و چون لشکر عرب بر فارس استیلا یافتند قلعه پهن دز را به قهر و غلبه گرفته، حصار و بروجش را خراب نمودند پس عماد الدوله دیلمی در سال ۳۲۷ آنرا تعمیری لایق فرمود و سالها بر آبادی باقی بماند.

[۹]- قلعه تبر جهرم «۱»

در بلوک جهرم، ۸ فرسخ مشرقی قصبه جهرم است، کوهی برج مانند از سیصد چهارصد تا پنجاه شصت ذرع بلندی و به فرسخی گرداگرد آن بر فراز پشته گذاشته، و سر این کوه را «رگ اول» گویند و از دامنه آن پشته تا پای این کوه نزدیک به نیم فرسخ است و در جانب مغربی آن پشته، در پای آن کوه، چشمه آب دل سیاهان است که در خشک سال دو سه نفر را آب دهد و از پای چشمه نزدیک پانصد ششصد گام راهی است پیچ در پیچ که باید به دست و پا به مشقت عبور کنند پس برجی از گچ و سنگ ساخته آنرا دروازه گویند که به دو نفر تفنگچی چندین نفر را دفع کنند و در جانب مشرقی چشمه دل سیاهان به مسافت ربع فرسخی کمتر در پای کوه دروازه چندین پله‌ای از کوه تراشیده، آنرا دروازه مشرقی و راه دالان گویند «۲» و در جانب جنوبی رگ اول، کوهی به مسافت پانصد ششصد گام افتاده و سر این کوه از رگ اول بلندتر است و این کوه را قلعه ده مرده گویند و در برابر ده مرده به رگ اول سنگری بسته مشهور به سنگر اسکندری است که اگر این سنگر نباشد از کوه ده مرده به رگ اول می‌توان رفت و برای رگ اول جز این سه راه که آدمی تواند رفت راهی دیگر نیست و بر سر رگ اول کوه برج مانندی دیگر، کوچکتر از اول است به بلندی از ۳۰۰ ذرع تخمینی تا پنجاه، شصت ذرع و این کوه را «رگ دویم» و سر آن را «نارنج قلعه» گویند و از پای رگ دویم تا کناره سر رگ اول، پنجاه شصت ذرع مسافت همواری است که بر گرداگرد رگ دویم کشیده است و در این مسافت هموار ۱۶ آب‌انبار از سنگ تراشیده به ساروج جامه و آستر نموده، از آب باران پر گردد و از پای رگ دویم از جانب دروازه از نشیب به فراز به گنجایش جثه آدمی به اندازه پانزده شانزده ذرع از رگ اول را سوراخ کرده که گویا چاهی وارون و واژگونه کنده‌اند و بعد از عبور از این چاه وارونه که جز به ریسمان نشود مگر از برای بعضی از مردمان کوه گرد، نزدیک به ۱۰۰ ذرع راهی سخت است که به دست و پا باید گذشت و بر فراز رگ دویم که نارنج قلعه است رسید و در نارنج قلعه یعنی سر رگ دویم، آب‌انباری به درازی ۳۰ ذرع یا کمتر و پهنای ۱۵ ذرع یا کمتر و گودی سه چهار ذرع ساخته‌اند که از آب باران پر می‌شود و در نزدیکی این آب‌انبار چشمه کوچکی است که در اواخر تابستان و پائیز در شب و روزی دو من سه من

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۳۴۶.

(۲). در نزهة القلوب، ص ۱۳۳، ۱۳۴، از قلعه دز ابرج، قلعه تبر، قلعه خورشه، نزدیک جهرم، قلعه خوادان در ولایت فسا، قلعه خوار، قلعه دم زوان، قلعه سهاره، قلعه سمیران در فارس سخن رفته است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۲۴

قلعه تبر، نقاشی از فرصت شیرازی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۲۵

آب شیرین دهد و در ایام زمستان و بهار بیشتر و نارنج قلعه را جز آب چاه وارونه راهی دیگر نباشد و در نارنج قلعه نزدیک به چاه وارونه سه چشمه کوچک نزدیک هم است، آب یکی شور و دو دیگر شیرین و این سه چشمه نیز خاصه اهل نارنج قلعه باشد.

در تواریخ نوشته‌اند در سال ۷۳ هجری خورشید نام حاکم جهرم از محمد بن یوسف - ثقفی والی مملکت فارس برادر حجاج بن یوسف، طاغی گشته، به قلعه تبر پناه برده، ایمنی یافت و در سال ۴۵۸ فضلویه شبانکاره که شرح حال او در ذیل عنوان شبانکاره گذشت، از شاه سلطان الب ارسلان سلجوقی رمیده، پناه به قلعه تبر برد و خواجه نظام الملک وزیر به فارس آمده او را محاصره نمود و او را به دست آورده، در قلعه استخر محبوسش داشت چنانکه در گفتار اول این فارسنامه ناصری در ذیل وقایع سال مذکور نگاهشته گردید و در سال ۱۲۷۵ که اول بنای شوریدگی ایل بهار لوی فارس بود، فضل علی نام که نسبتی بآنها داشت با عیال و سه

چهار نفر از بنی اعمام خود، پناه به قلعه تبر برده از چاه وارونه گذشته در نارنج قلعه که سر رگ دویم است، رحل اقامت انداخت و اندک اندک گروهی اوباش پیروی فضل علی کرده، در حمایت او درآمده در رگ اول در دامنه رگ دویم منزل نمودند، پس بنای دزدی و راهزنی را در دهات نزدیک گذاشتند، پس با همسایگان بنای مهربانی را نموده، تعرضی به آنها نمی‌رسانید و به تحفه و هدیه از آنها قناعت داشت و راهزنی را در نواحی بندر عباس و کرمان و لارستان و بلاد دیگر انداخت و چندین مرتبه از جانب حکومت فارس، جمعی برای تنبیه او مأمور گشته، هیچ فایده نمود، بلکه بر جسارتش افزود و اتباعش از ۵۰۰ نفر گذشت و در نارنج قلعه جز خود و بنی اعمامش را راهی نبود و در سال ۱۲۹۳ حضرت اشرف ارفع والا، شاهزاده معتمد الدوله حاجی فرهاد میرزا دام عمره و عزه، همت بر دفع او گماشته اردوی سواره و پیاده نظام و چریک و توپخانه و قورخانه و سیورسات سالانه به سرداری جناب میرزا علی محمد خان قوام الملک شیرازی روانه فرمود، قلعه تبر را محاصره نمودند و چهار ماه گذشته، کاری از پیش نرفت چنانکه پیشینیان کاری نکردند پس حضرت والا به قوام الملک مرقوم فرمود که یا اعتراف به عجز کرده، اردو را گذاشته عود کند تا دیگری به جای او مأمور گردد یا به قید التزام دو ماهه، فتح قلعه یا دادن جان به گلوله تفنگ فضل علی یا طناب میرغضب را تقبل کند، پس در دهه اول ماه محرم سال ۱۲۹۴ به خواست ایزد متعال و بخت بلند شاهنشاه جم جاه اسلامیان پناه، ناصر الدین شاه ادام الله تعالی عمره و دولته و عزم جزم حضرت معتمد الدوله دام اقباله، قوام الملک در نیمه شبی با پای پیاده با آنکه از یک پا، عاجز بود، جان خود را بر دست گذاشته از همه پیش افتاد و توپ کوچک و قورخانه و چریک عرب و بهارلو که همه داوطلب از جان گذشته بودند، در عقب انداخت و توپ را با طناب گذرانیده و به سر کوه ده مرده رسیدند و فوراً سنگری در برابر سنگر اسکندری بستند و بعد از روشنی صبح چند تیر توپ انداختند و فضل علی که گمان نداشت توپ به سر «ده مرده» رسد از نارنج قلعه از راه چاه به رگ اول آمده، تفحص سنگر و جماعت خود را کرده، به دروازه آمد که باز چند تیر توپ به دروازه انداختند و قدری از برج دروازه، خراب گردید و سه چهار نفر از گلوله توپ کشته شدند و از اتفاقات آنکه فضل علی یکی از آن سه چهار نفر بود، پس اهل سنگر اسکندری هم از گلوله توپ شکستند و چریک از «ده- مرده» به سنگر اسکندری در رگ اول درآمدند و چون جنازه فضل علی را دیدند، سرش را بریده،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۲۶

سه روزه به شیراز رسانیدند و عیال فضل علی و پسرش و پنج شش نفر از بنی اعمام او، بعد از اطلاع بر واقعه، از جناب قوام الملک، استیمان جستند، از فراز قلعه نارنج به زیر آمده، مطمئن گشتند و از آن زمان تاکنون که سال به ۱۳۰۴ رسیده است، صد نفر سرباز برای کوتوالی قلعه تبر برقرار است.

[۱۰]- قلعه دارالامان

همان قلعه ایچ اصطهبانات است.

[۱۱]- قلعه دختر

بر فراز کوه مشرقی تنگ میانه فیروز آباد و بلوک خواجه، باروئی و چندین برج از گچ و سنگ ساخته، آن را قلعه دختر گویند، آبش از چشمه است و سالهاست این بارو و برجها شکسته، خرابه‌های آن برقرار است.

بقایای بنای باستانی بنام قلعه دختر نزدیک اصطهبانات- نقل از گزارش سر اورل استین مندرج در مجله عراق- جلد سوم- شماره ۲

[۱۲]- قلعه دزآب

کوه کوچکی است، ۳ فرسخ جنوبی شمس الدین عرب ناحیه باوی کوه گیلویه، آبش از چشمه است.

[۱۳] - قلعه دز سلیمان

کوه کوچکی به مسافت کمی مشرقی شمس الدین عرب باوی کوه گیلویه است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۲۷

بند امیر. نقاشی از فرصت شیرازی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۲۸

[۱۴] - قلعه دز کوه

۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب قصبه ده دشت کوه گیلویه است. وسعت سر این کوه از نیم فرسخ بگذرد به پنجاه شصت نفر تفنگچی چندین هزار دشمن را دفع کند، به اندازه نیم سنگ آسیاب گردان آب از چشمه شیرین و گوارا دارد و جنگلی از درخت بلوط بر فراز این قلعه است.

[۱۵] - قلعه دیده بان لارستان

قریه دیده بان ناحیه مضافات شهر لار، در دامنه این کوه افتاده است، آبش از آب انبار بارانی است و این بیت را به حضرت فردوسی نسبت دهند:

به جایت برم، کت نباشد نشان به میمون دز و قلعه دیده بان

[۱۶] - قلعه رنبه «۱»

۴ فرسخ مشرقی شهر داراب افتاده، ابتدای آن تنگ کوهی است چون از او بگذرد جلگائی شود وسیع که از جوانب آن کوهها سر بر افلاک کشیده، آبش از قنات کوچکی است، فتح این قلعه به دشواری ممکن شود.

[۱۷] - قلعه ساره

میانه بلوک فیروز آباد و خواجه افتاده و آبش از چشمه است.

[۱۸] - قلعه سفید ممسنی «۲»

آن را «دز سپید» نیز گویند، چنانکه:

گویند دز سپید کوهی است مه کنگره‌ای، فلک شکوهی است

بر قله او فلک، حصاری در دامن او، زمین، غباری

در پشت وی آسمان، نمودی چون بر شتری جل کبودی

پیرامن او سه چار فرسنگ با قله او زحل هم آهنگ فرسخی بیشتر مشرقی شهر فهلیان است، حضرت اشرف والا معتمد الدوله حاجی فرهاد میرزا ادام الله بقاه، در کتاب جام جم به کلک در رسلک چنین مرقوم فرموده است: «قلعه سفید کوهی است منقطع از جبال و هیچ کوهی بر او مشرف نیست و دور دامنه آن تخمیناً ۴ فرسخ است و چهار راه مشهور دارد که به بالای آن توان رفت. نام راه

جنوبی آن «سیاه شیر» است که پیاده‌رو بوده و اکنون مسدود است ولی خان ممسنی در وقتی که در آن قلعه متحصن شد از سنگ و گچ، دیواری کشیده، آنرا مسدود کرد و نام راه مشرقی آن «زرین کلاه» است که در سر راه

(۱). ر ک: فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۵۹.

(۲). ر ک: آثار العجم، ص ۳۰۲، فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۴۷، در نزهة القلوب، ص ۱۳۱: (اسفید دز)، و اقلیم پارس، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۲۹

شیراز است و این راه نیز پیاده‌رو است و نام راه شمالی آن «گلستان» است که از فهلیان سواره تا فراز کوه قلعه سفید توان رفت و نام راه مغربی آن «شتر خواب» است که در جانب نور آباد است و از این راه بر بالای کوه سواره توان رفت و ارتفاع کوه قلعه سفید، نزدیک به نیم فرسخ است و بالای قلعه زمین هموار است که کشت و زرع توان نمود و جنگل فراوان و درخت بلوط و انجیر و بادام کوهی و زیتون و انار و انگور دارد و در زمستان برف این کوه را فراگیرد ولی دوامی نکند و علف و شکار کوهی بسیار دارد و در این کوه پنج چشمه است که سه چشمه آن در تابستان خشک شود و بالای قلعه چندین چاه داشته که انباشته گشته و در پای هریک چشمه حوضی از سنگ تراشیده که آب در آنها جمع شود و در عهد سلاطین عجم در دوره این قلعه سنگهای بزرگ جثه ترتیب داده، چنان تعبیه کرده بودند که به اندک حرکتی آن سنگ از جای کنده، از آن کوه فلک شکوه سرازیر می‌شده و به حرکت آن صخره صما، چندین حجر و مدر با آن تا پائین می‌آمده و دشمن را مجال یورش نبود و به مرور دهور در محاصره محصورین انداخته‌اند و باز در بعضی جاها برای نمونه باقی است و به غیر آن چهار راه، چند راه پیاده‌رو دیگر هست که به زحمت به فراز کوه توان رفت و در دامنه این کوه چشمه‌های بسیار است و این بنده در ذی حجه الحرام سال ۱۲۵۷ در وقتی که به تنبیه و تأدیب الوار مصمم بودم به تفصیل این قلعه را ملاحظه کردم» و جز شاهنشاه صاحبقران حضرت امیر تیمور گورکان معلوم نیست که این قلعه را به قهر و غلبه گرفته باشد و شرح فتح آن در ذیل وقایع سال [۹۵] ۷ در گفتار اول این فارسنامه ناصری نگاشته گردید.

[۱۹] - قلعه سیاه

کوهی است ۲ فرسخ بیشتر شمالی فهلیان ممسنی است. آبش از چشمه و اعتباری برای این قلعه نباشد.

[۲۰] - قلعه شکسته «۱»

قلعه میان قلعه است.

[۲۱] - قلعه شهرک

همان قلعه اشکنوان است.

[۲۲] - قلعه شهریاری «۲»

کوهی است فرسخی بیشتر مغربی قریه مکوی بلوک خنج افتاده است. سه جانب آن را رودخانه «باز» فرا گرفته و چاهی که قطر آن از ۴ ذرع بیشتر است و گودی آن از ۱۰۰ ذرع متجاوز از سر این قلعه کنده تا به آب رودخانه رسیده است و به بیست نفر تفنگچی چندین هزار دشمن را دفع کند.

(۱). ر ك: آثار العجم، ص ۲۲۱، فارسنامه ابن بلخی، ص ۳۲، ۱۲۶، ۱۵۶، نزهة القلوب، ص ۱۳۲.

(۲). ر ك: آثار العجم، ص ۴۱۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۳۰

[۲۳] - قلعه طبر

همان قلعه تبر است که بعد از تصرف عربی «تاء» را به «طاء» تبدیل کرده‌اند.

[۲۴] - قلعه طوس «۱»

فرسخی شمالی قریه مال قاید از ناحیه رستم بلوک ممسنی و حضرت اشرف والا حاجی معتمد الدوله دام اقباله در کتاب جام جم مرقوم فرموده که: «قلعه طوس بالای کوهی بنا نهاده‌اند که از سه جانب آن رودخانه فریاب جاری است و یک جانب او، اتصال به کوه دارد و در دامنه کوه نزدیک به صد گام چشمه‌ای است که از میان قلعه تا سر آن چشمه نقبی کنده‌اند که قاطر و راویه به آسانی از آن نقب عبور می‌کند و بالای چشمه برجی ساخته‌اند که قلعگیان در مقام ضرورت از آن نقب بر سرچشمه آمده، آب بردارند.»

[۲۵] - قلعه عثمان لو

کوهی است، فرسخی بیشتر شمالی قریه بنا رو از مضافات شهر لار، آبش از آب‌انبار بارانی، به ده پانزده نفر تفنگچی محفوظ بماند.

[۲۶] - قلعه فهندز

همان قلعه پهن دز است.

[۲۷] - قلعه قلات سرخ

کوهی است دو فرسخ جنوبی قریه گاوبندی ناحیه فومستان لارستان آبش از آب‌انبار بارانی است به پنجاه، شصت نفر تفنگچی محفوظ بماند. در سال ۱۲۹۶ شیخ مذکور خان آل نسور کنگانی از احکام دیوانی روی گردان گردیده، پناه به قطعه قلات سرخ برد و به حکم حضرت والا، معتمد الدوله حاجی فرهاد میرزا دام عمره، محصورش داشته، دستگیر شده به سیاست رسید.

[۲۸] - قلعه کاحماد

کوهی است، ۳ فرسخ بیشتر جنوبی شمس الدین عرب ناحیه باوی کوه گیلویه، آبش از آب‌انبار بارانی است.

[۲۹] - قلعه گچ

۵ فرسخ جنوبی بلده میناب ناحیه میناب عباسی، گویند وسعت سرقله به نیم فرسخ رسد، آبش از چاهی است که ۱۰۰ ذرع گودی آن است و به ده نفر تفنگچی، هزار نفر دشمن را دفع کند.

[۳۰] - قلعه گراش

کوه کوچکی است به قریه گراش ناحیه مضافات شهر لار پیوسته، آبش از آب‌انبار بارانی است به ده نفر تفنگچی پنجهزار نفر دشمن را دفع کند.

[۳۱] - قلعه گل کوه گیلویه «۲»

کوهی است از همه‌جا بریده، ۲ فرسخ مشرقی قریه عسکری ناحیه زیدون کوه گیلویه

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۴۱۹.

(۲). ر ک: آثار العجم، ص ۴۱۱: (قلعه گل و گلاب).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۳۱

است، آبش از چشمه، چندین راه دارد و هیچیک استحکامی ندارد.

[۳۲] - قلعه گلاب کوه گیلویه «۱»

نزدیک به ۱۰۰۰ ذرع مغربی قلعه گل است ۶ فرسخ جنوبی قصبه بهبهان کوه گیلویه، کوهی است از همه‌جا بریده، وسعت سر کوه ۱۰۰۰ خانوار را جا دهد و اکنون نزدیک به ۳۰۰ خانوار آباد در آن مسکن دارند و این قلعه را جز یک راه نباشد و آن هم به دو نفر محافظت شود، بلندی این کوه از ۱۰۰۰ ذرع بیشتر است، آبش از چشمه است شکفتی در این قلعه است و حوضی از سنگ در صحن آن شکفت کنده‌اند و در هر دقیقه چندین صد قطره از چندین صد جا از سقف این شکفت ریخته، در آن حوض جمع شده، اهل قلعه را آب دهد و در سال ۱۲۸۴ نگارنده این فارسنامه ناصری به مصاحبت نواب اشرف والا احتشام الدوله سلطان اویس میرزا به فراز این قلعه رفتیم.

[۳۳] - قلعه کوه درختی بلوک فسا

در سینه کوه درختی میانه بلوک فسا و بلوک داراب، حصاری از گچ و سنگ و چندین برج ساخته و چاهی برای آب کنده‌اند و اکنون آن چاه انباشته و بارو خراب گشته است.

[۳۴] - قلعه لک لاش

کوهی است فرسخی بیشتر مغربی قریه زاخورد بلوک اربعه، آبش از چشمه است.

[۳۵] - قلعه مزایجان لارستان «۲»

کوه کوچکی است به قریه مزایجان مضافات شهر لار پیوسته آبش از آب‌انبار بارانی، او را یک راه پیاده‌رو بیشتر نباشد و به پنج نفر محفوظ باشد.

[۳۶] - قلعه مشتکو

کوهی است در جوار قریه گهره ناحیه فین سبعة، بلندی آن نزدیک به ربع فرسخی و وسعت سر آن نیز ربع فرسخ، آبش از چشمه، به ده نفر تفنگچی محفوظ شود.

[۳۷] - قلعه میان قلعه

که آنرا قلعه شکسته نیز گویند، ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب فتح آباد، در جلگه بلوک مرو دشت افتاده، او را سه چهار راه است آبش از آب انبار بارانی و این قلعه در میانه قلعه استخر و قلعه اشکنوان است.

(۱). ر ک: آثار العجم، ص ۴۱۱: (قلعه گل و گلاب).

(۲). ر ک: آثار العجم، ص ۴۱۵.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۳۲

[۳۸] - قلعه میمون لارستان

کوهی است، فرسخی بیشتر مشرقی قریه فداغ ناحیه مضافات شهر لار آبش از آب انبار بارانی.

[۳۹] - قلعه نرگسی جهرم «۱»

کوهی است ۳ فرسخ جنوبی بلده جهرم آبش از آب انبار بارانی است به ۱۰۰ نفر محفوظ شود.

[۴۰] - قلعه نوگل ممسنی

به قریه نوگک ناحیه رستم ممسنی پیوسته بر پارچه سنگ بزرگی حصار و چندین برج ساخته‌اند و پناه اهل قریه نوگک است. «۲»

(۱). ر ک: اقلیم پارس، ص ۴۲۳ و ۴۲۴.

(۲). در جهانگشای نادری، ص ۲۳۰، از قلعه کمشک فارس سخن رفته است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۳۳

کوههای مشهور مملکت فارس

بباید دانست که اگر زمین کوهستان و سنگلاخ مملکت فارس را از دشت هموار فارس جدا کنند شاید از ده یک هم کمتر از کوهستان شود:

کوه اشکر: کوه گیلویه، کوه بزرگی است میانه قریه طسوج ناحیه چرام و قریه پیچاب ناحیه باوی کوه گیلویه.

کوه اغر: کوه بزرگی است میانه فیروز آباد و بلوک اربعه.

کوه الهر: به مسافت کمی جنوبی شهر جهرم است با آنکه دامنه شمالی و دامنه جنوبی این کوه گرمسیر است در زمستان برف بر سر این کوه بارد و هوای تابستانش خنک و برف تابستانه جهرم از این کوه است.

کوه انجیره: در ناحیه بهمئی کوه گیلویه است.

کوه بارکی: جنوبی ناحیه تنگستان دشتستان است. هوایی گرم دارد.

کوه بجشک: جانب مشرقی کوه گشتاسب در میانه بلوک سروستان و خفر افتاده است.

کوه بجیر: جانب شمالی کوه بارکی تنگستان دشتستان است.

کوه بخو: فرسخی جنوبی فارغان ناحیه فارغان بلوک سبعه است با آنکه دامنه این کوه گرم‌سیر است هوای تابستانش خنک و در زمستان برف بر این کوه می‌بارد و به محافظت تا اواخر تابستان می‌ماند و گاهی حمل بندر عباس کند.

کوه بدیل: شمالی ناحیه حومه بهبهان کوه گیلویه است.

کوه بر آفتاب: میانه نواحی دشتی و نواحی گله‌دار است.

کوه برفکان: در ناحیه بهمئی کوه گیلویه است.

کوه پری کده: میانه ناحیه بکش ممسنی و ماهور میلانی است.

کوه بمو: فرسخی میانه شمال و مشرق شیراز است هوای تابستانش خنک.

کوه بنک: میانه ناحیه لیرای کوه گیلویه و ناحیه گناوه دشتستان است.

کوه بورکی: میانه بلوک کوار و مهارلو و حومه شیراز است.

کوه پهنو: فرسخی میانه جنوب و مشرق شهر داراب است از هر جانب آن قناتی کنده‌اند،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۳۴

رودخانه‌ای آب داده است. گویا این کوه را بر دریا گذاشته‌اند.

کوه بیرمی: میانه خاویز دشتستان و خورموج دشتستان است.

کوه بیل: میانه بلوک کازرون و بلوک کوه مره شکفت است.

کوه بیل باغلی: میانه بلوک فراشبند و نواحی بلوک دشتی است.

کوه تاسک: میانه بلوک ممسنی و بلوک کوه مره شکفت است.

کوه توده: میانه رونیز بلوک فسا و بالا کوه فسا است انگور دیمی بسیاری بر این کوه کشته‌اند، هوای تابستانش خنک [است].

کوه جبل عالی: میانه قریه جم بلوک گله‌دار و بلوک سیراف است.

کوه چرم دالان: میانه بلوک خنج و بلوک اربعه است.

کوه چمپه: در جانب مشرقی ناحیه جهانگیریه لارستان است.

کوه جهانو: در بلوک اربعه است.

کوه خاکی: شمال ناحیه خورموج دشتستان است.

کوه خام: میانه بلوک ارسنجان و بلوک آباده طشک است.

کوه خامی: کوه بزرگ بلندی است در ناحیه باوی کوه گیلویه، هوای دامنه آن در نهایت گرمی است و برف در بلندی این کوه از سالی به سالی بی‌محافظت بماند و برف بلده بهبهان از این کوه بیاورند.

کوه خرمن کوه صیمکان: کوه بزرگی است مانند خرمن که جانبش از جانبی فرق نکند میانه بلوک صیمکان و بلوک میمند و بلوک خفر است.

کوه خرمن کوه فسا: کوه بزرگی مانند خرمن است ۳ فرسخ شمالی قصبه فسا، برف تابستانه بلوک فسا را از این کوه بیاورند.

کوه دالان: میانه بلوک فراشبند و نواحی بلوک دشتی است.

کوه درا: جانب مشرقی ماهور میلانی است.

کوه دراک: کوه بزرگی، ۲ فرسخ مغربی شهر شیراز، برف تابستانه شیراز را از این کوه آورند و در دامنه این کوه انگور دیمی بسیار

کشته و ثمری فراوان دهد.

کوه درختی: کوه بزرگی است میانه ششده بلوک فسا و نواحی داراب و ایج اصطهبانات.

کوه درروک: میانه بلوک مالکی و بلوک گله‌دار است.

کوه درنگ: جانب جنوبی نواحی دشتی، متصل به دریاست.

کوه دنا: میانه ناحیه تل خسروی کوه گیلویه و بلوک سرحد شش ناحیه افتاده، قله‌های این کوه در تمام سال از برف سفید است و

کبک دری در مملکت فارس جز در این کوه، جای دیگر توالد و تناسل نکند، گاهی در زمستانهای پر برف به جای دیگر رفته، در

بهار عود کنند و ارتفاع این کوه را از صفحه دریا [۱] «۱» پا گفته‌اند.

کوه دوچنگ: فرسخی مشرقی قریه بشکان ناحیه بلوک دشتی است.

کوه دیش: میانه بلوک کازرون و کوه مره شکفت است.

کوه دیل: ۸ فرسخ مشرقی بلده بهبهان، جنوبی قریه آرو ناحیه بویر احمد کوه گیلویه

(۱). ارتفاع آن حدود ۵۰۰۰ متر و پس از دماوند مرتفع‌ترین قله ایران است. (معین).

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۳۵

است بساتین انگور و انجیر دیمی در این کوه فراوان است از تابستان تا پاییز در بهبهان انگور جز از «دیل» نیاورند.

کوه دین: جنوبی شمس الدین عرب ناحیه باوی کوه گیلویه است.

کوه روشنو: میانه بلوک فیروز آباد و صیمکان و اربعه است.

کوه زرد: میانه کوشک زرد بلوک سرحد چهار دانگه و بلوک دزگرد است.

کوه ساورز: میانه طسوج ناحیه چرام کوه گیلویه و دیلگان ناحیه بویر احمد کوه گیلویه است.

کوه سادول: میانه نواحی گله‌دار و ناحیه فومستان لارستان و بلوک مالکی است.

کوه سبزپوشان: کوه بزرگی است ۳ فرسخ جنوبی شهر شیراز.

کوه سرخ: شمالی شمس الدین عرب ناحیه باوی کوه گیلویه است.

کوه سرمه: در بلوک اربعه است.

کوه سفیددار: در میانه بلوک خفر، جانب جنوبی شهر خفر و جانب شمالی گوکان خفر است. برفش تا آخر بهار می‌ماند.

کوه سفید: در ناحیه بهمئی کوه گیلویه است تا اواخر بهار نیمه بلندی این کوه پر از برف است.

کوه سلامتی: جنوبی ده سرخی کوه مره شکفت است.

کوه سلو: میانه بلوک فسا و بلوک خفر افتاده است.

کوه سیاه: جانب شمالی کوه سفید ناحیه بهمئی کوه گیلویه است.

کوه شاه‌نشین گله‌دار: میانه دولت آباد گله‌دار و بلوک دشتی است.

کوه شاه‌نشین کوه گیلویه: در ناحیه بهمئی است.

کوه ظالمی: بلوک اسیر و بلوک گله‌دار در جانب جنوب این کوه است و بلوک علامرودشت در جانب شمال. برای دشواری عبور

کاروان این کوه را ضرب المثل کرده‌اند.

کوه غاران: از ناحیه بهمئی کوه گیلویه گذشته به ناحیه مال میر بختیاری رسیده است.

کوه کافری: کوه بزرگی است در جانب جنوبی گله‌دار و شمالی بندر طاهری بلوک سیراف.

کوه گاوبس: میانه قریه کال (: کل) ناحیه بیخه فال لارستان و قریه عمادده ناحیه مضافات شهر لار افتاده است و این کوه از بسیاری مار ضرب المثل است.

کوه گردان: میانه ناحیه طسوج دشتی و بلوک اربعه است.

کوه گرم: کوه بزرگی میانه جنوب و مغرب قریه اشفایقان جره افتاده است.

کوه گرم جهرم: کوه بزرگی است میانه بلوک جهرم و بلوک خفر.

کوه گرم فراشبند: میانه بلوک فراشبند و جره است.

کوه کرمسته: کوه بلندی است به مسافت سه چهار فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر لار است و گاهی برف بر این کوه بیارد.

کوه گرو: میانه رونیز فسا و دریاچه بختگان است.

کوه گشتاسب: میانه بلوک سروستان و بلوک خفر است.

کوه کلاته: جانب شمالی کوه بجیر تنگستان دشتستان است.

کوه گله تنگ: میانه بلوک خواجه و فیروز آباد است.

کوه گنو: جانب شمالی بندر عباس است از سر کوه تا دامنه آن از ۳ فرسخ بیشتر است

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۳۶

و از دامنه آن تا بندر عباس نزدیک به ۳ فرسخ، هوای بلندی آن در تابستان مانند بلوک خفر و فسا است. آبهای شیرین و گوارا از

چشمه‌سار دارد و در سر این کوه درختان سردسیری مانند سیب و به و زرد آلو و در سینه این کوه درخت نارنج و نارنگی و لیمو و

نخل و در دامنه آن درخت انبه و نارجیل و تمر هندی فراوان است و چندین ده آباد بر این کوه افتاده مانند «نارک» و «نابند» و غیره.

کوه گود قلات: کوه بزرگی است به مسافت کمی جنوبی قصبه اصطهبانات و شمالی قریه ششده بلوک فسا، برفش از سال به سال

بماند و در جانب جنوبی و شمالی این کوه بساتین انگور و انجیر دیمی فراوان است.

کوه کوزه‌دان: میانه قریه فدشکویه فسا و قطب آباد جهرم است.

کوه گوهردان: میانه بلوک ارسنجان و بلوک کمین است.

کوه کویز: کوه درازی است که نواحی فارس را از بلوک سیرجان و شهر بابک کرمان جدا کرده و جانب مغربی آن، بلوک نیریز

است.

کوه کیسه کان: کوه بزرگی مشرقی قصبه برازجان و دشتستان به مسافت ۳ فرسخ افتاده، هوای تابستان سر این کوه مانند هوای

تابستان بلوک خفر و فسا است.

کوه کیلاغ: کوه بزرگی در بلوک اربعه است.

کوه لیلی مند: میانه بلوک دزکرد و سرحد چهاردانگه است.

کوه مال میر: کوه شمالی قریه بانس بلوک بیضا است.

کوه مبارک: کوه بزرگی است در جانب جنوبی ناحیه موغستان بلوک عباسی و جانب جنوبی این کوه به دریای فارس پیوسته است.

کوه مزدک: میانه بلوک جره و کوه مره شکفت است.

کوه نار: میانه ناحیه دشمن زیاری ممسنی و بلوک کوه مره شکفت است.

کوه نارو: میانه بلوک صیمکان و بلوک اربعه فیروز آباد است. باغستان انگور و انجیر دیمی در این کوه فراوان است.

کوه نمک اغر: پاره‌ای از کوه اغر است. در تابستان از بسیاری نمک گویا برف سر این کوه باریده است.

کوه نمک جره: میانه بلوک جره و بلوک فراشبند است.

کوه نمک خفر: میانه بلوک خفر و بلوک صیمکان است.

کوه نمک دشتی: در جانب جنوبی ناحیه سنا و شنبه است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۳۷

معدنهای مملکت فارس

در لغت جای تکون طلا و نقره و مانند آنرا «معدن» گویند، پس شایع گشته که در هر جائی چیزهای غیر روئیدنی تکون یابد، آن را «معدن» گویند و بیشتر معدنهای مملکت فارس گمنام گشته و آنچه باقی است بر این وجه است:

معدن زاج بلوک سبعة: در تنگ زاج میانه ناحیه طارم سبعة و ناحیه فین است.

معدن زاج بلوک عباسی: فرسخی شمالی ده پل ناحیه مضافات بندر عباسی است.

معدن زاج لارستان: در کوه چمپه ناحیه جهانگیریه است.

معدن سرب نیریز: ۳ فرسخ مشرقی قریه بشنه بلوک نیریز است. ممکن است در هر سالی هزار خروار سرب بلکه بیشتر از آن به عمل بیاورند و اکنون عاطل و باطل افتاده است.

معدن سنباده: در نواحی نیریز است.

معدن سنگ زغال: در کوه کیسه کان، ۴ فرسخ بیشتر شمالی برازجان دشتستان است.

معدن عرق گوگرد لارستان: شرح آن در عنوان چشمه آب گوگردی انوه لارستان نگاشته گردید.

معدن فولاد نیریز: در زمان قدیم سنگ فولاد را از کوهستان، چهار پنج فرسخی قصبه نیریز می آوردند و در محله سهادخانه که اهل نیریز گویند سهاد به معنی فولاد است، کارخانه‌ها بود و فولاد می ساختند و از ریم آنها اکنون تلها باقی است و فولاد نیریزی در جوهر و بریدن از همه فولادها برتری داشته، اگر پارچه‌ای از آن یافت شود، شمشیرگران آن را به قیمت گران می‌خرند.

معدن فیروزه بلوک فسا: در کوه گرو میانه رونیز فسا و دریاچه بختگان، گودها و نقبهائی است که آنها را تاکنون کان فیروزه می‌گویند و خرده‌های فیروزه که بزرگ آنها به اندازه دانه ارزنی است در خاک گودها و نقبه‌ها یافت می‌شود.

معدن قیر بلوک رام هرمز: نزدیک قریه چم لیشان، چشمه‌ای است که قیر و نفت سیاه به هم آمیخته از آن چشمه بیرون آید و در پیش آن چشمه، حوضی ساخته، آنچه از چشمه درآید در حوض بماند پس شعله آتش به حوض رسانند تا آنچه نفت است، بسوزد، پس سوراخی را که در پایان

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۳۸

حوض گذاشته‌اند گشوده آنچه قیر است و به آتش گذاخته گشته، از سوراخ درآمده، داخل آب رودخانه که به حوض پیوسته است گردد و از این است که پاره‌های قیر این چشمه مانند کنده‌های درخت است. مؤلف این فارسنامه در سال ۱۲۹۳ این چشمه را ملاحظه نمودم.

معدن قیر کوه گیلویه: شرح آن در عنوان چشمه قیری گذشت.

معدن گل سرشوی بلوک اردکان: گل معروفی است که از ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب قصبه اردکان از گریوه کوه درآورند و خروارها بار اطراف کنند برای پاک کردن موی آدمی از چربی و چرک و نرمی مشهور است. این معدن از زمان قدیم منافع آن در تیول مرحوم آقا میرزا علی مجتهد اردکانی بود و تاکنون در دست ورثه او، باقی است.

معدن گوگرد انوه لارستان: در نزدیکی قریه انوه ناحیه جهانگیریه لارستان است.

معدن گوگرد اهرم دشتستان: فرسخی شمالی قریه اهرم ناحیه اهرم دشتستان است.

معدن گوگرد بلوری لارستان: در نزدیکی قریه کرمسته، از ناحیه مضافات شهر لار است، پاره‌های این گوگرد مانند پاره‌های بلور زرد روشن و شفاف است و گوگرد لاری که در کتابها می‌نویسند همین گوگرد کرمسته است.

معدن گوگرد تنگ چویل کوه گیلویه: در تنگ چویل ناحیه بهمئی کوه گیلویه است و از نزدیک آن، پیوسته دودی از شکافهای زمین درمی‌آید.

معدن گوگرد چشمه بوشکان کازرون: آنچه از آب این چشمه ته‌نشین شود گوگرد خالص است.

معدن مس بوانات: ۲ فرسخ جنوبی قریه بزم بوانات است.

معدن مس بلوک فسا: در کوه سلو میانه بلوک فسا و خفر است.

معدن مس بلوک فسا: در کوه گرو، سه چهار فرسخ شمالی قریه رونیز بلوک فسا است و از این ۳ معدن جز نامی باقی نمانده است.

معدن مومیائی تنگ تکاب: از ناحیه حومه بهبهان کوه گیلویه در جانب مشرقی به قریه تنگ تکاب پیوسته و در کمر آن کوه به بلندی شصت هفتاد ذرع سوراخی که مومیائی در آن جمع می‌شود و از سر کوه تا آن سوراخ، نزدیک به سی چهل ذرع یا بیشتر است، مردی خود را به طناب آویخته، از سر کوه تا به سوراخ رسد پس صد مثقال یا بیشتر یا کمتر مومیائی در آورد و گویند مومیائی تنگ تکابی با مومیائی دارابی برابر در خاصیت است.

معدن مومیائی خورموج دشتستان: در کوه بیرمی، شمالی قریه خورموج است، در سال ۱۰۰ مثقال یا بیشتر دهد.

معدن مومیائی داراب: دو فرسخ بیشتر مغربی قریه غیائی و دولت آباد بلوک داراب از شکاف کوهی در هر سالی به اندازه نارنجی یا بیشتر به تفاوت سال خشک و تر عاید گردد و در کتاب طب، مومیایی دارابی را بر همه ترجیح دهند.

معدن مومیائی مون گرد کوه گیلویه: در نزدیکی قلعه دز کوه ناحیه ده دشت، در سالی ۵ من، ۶ من بلکه بیشتر مومیائی دهد و منفعت درستی ندارد.

معدن مومیائی نازکان کوه گیلویه: فرسخی شمالی قریه دیل ناحیه بویر احمد کوه گیلویه است در سالی بیشتر از خرواری دهد و مانند مومیائی مون گرد است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۳۹

معدن نطف سیاه دالکی دشتستان: در جانب جنوبی قریه دالکی به مسافت کمی چندین چاه که عمق هر یک به ذرع و نیمی، رسد پر از آب و نطف است، بعد از دور کردن آب، در خیک ریخته به اطراف برند.

معدن نطف سیاه ماهور میلانی: ۱ فرسخ شمالی قریه جمال کر است.

معدن نمک هفت رنگ داراب: در نزدیکی چشمه شاه‌یجان و قریه علی آباد، کوه کوچکی است که به چندین رنگ، نمک بلوری دهد.

به تاریخ پنجشنبه دهم ماه شعبان معظم سنه ۱۳۰۴ سال تنگوزیل خیریت دلیل در قریه قصر کرم بلوک فسا از تألیف و نگاشتن گفتار دویم از فارسنامه ناصری صانها الله تعالی عن الحوادث به دست مؤلف ذلیل آرزومند رحمت از فضل رب جلیل، حاجی میرزا حسن طبیب شیرازی ختم گردید و در روز یکشنبه دوازدهم شهر ذی قعدة الحرام سنه ۱۳۱۲ به ید بنده ائیم عبد الرحیم بن محمد علی فیروز کوهی سمت تحریر یافت.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۴۰

فهرست نام بلوکات و نواحی و دهات مملکت فارس

اشاره

چون اسامی بلوکات مملکت فارس را به ترتیب حروف تهجی با ملاحظه حرف دویم و سیم در اوراق فارسنامه نگاشتم و نام هر ناحیتی از نواحی هر بلوکی را به ترتیب در ذیل آن بلوک و نام هر دهی از دهات هر ناحیه و هر بلوکی را باز به ترتیب در ذیل آنها نوشتم، لازم آمد که برای تسهیل یافتن هریک از بلوکات و نواحی و دهات فهرستی بترتیب حروف نوشته شود:

فهرست اسامی بلوکات فارس که نام هریک در خانه‌ای از این شش جدول نوشته [شده است]

بباید دانست که «ناحیه» جائی را گویند که دارای چندین ده و مزرعه باشد و در قدیم هر ناحیتی بلوکی علی حده بود به مناسبت هر یکی را جزء بلوک دیگر کرده این جزء را ناحیه گویند مثلاً خسو بلوکی بود چون آنرا جزء بلوک داراب نمودند گفتند ناحیه خسوی داراب و برای آسان یافتن هر ناحیتی ذیل این صفحه را چهار ستون و هر ستونی را دو جدول و هر جدولی را ۲۳ خانه در جانب راست و ۲۳ خانه در جانب چپ و در خانه‌های جانب راست نام نواحی و در جانب چپ نام بلوکات را نوشتم.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۴۱

فهرست اسامی نواحی بلوکات فارس

صفحه بعد ازین را بر دو ستون بزرگ قسمت نموده هر ستونی را بر سه جدول در جدول اول از ستون اول نام دهاتست جدول دویم از ستون اول نام نواحی جدول سیم از ستون اول نام بلوکات و اگر بلوکی را ناحیتی نباشد خانه میانی را خالی گذاریم و بر این قرار ستون دویم قسمت شود.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۴۲

فهرست دهات فارس

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۷۵ شکر یزدان را که از فضل و کرم‌وز عنایت کرد یاری، دمبدم تا که بردم رنج در هر بام و شام فارسنامه ناصری کردم تمام فارس را در دفتری بنگاشتم «فارسنامه» نام او بگذاشتم فارسنامه، فارس را دربر گرفت زین سخن عاقل نیاید در شگفت هرچه را در دفتری بنگاشتی تاروپودش را در او انباشتی کوه و صحرا، چشمه و رود و جهات طول و عرض و فرسخ و شهر و دهات سربه‌سر در فارسنامه گفتمی آنچه باید در معنی سفتمی فارسنامه تاروپود از فارس شد تاروپود از ریسمان کرباس شد تاروپود فارس چون درهم دوید «فارسنامه ناصری» آمد پدید فارسنامه گر بخوانی سربه‌سرفارس را بینی تو بی رنج سفر فارسنامه ناصری چون شد تمام در هزار و سیصد و چارای همام آفرین گفتند بر من مهر و ماه تا چه گوید همت والای شاه فارس را بی کسر و کم آورده‌ام پیش در گاه شهشه برده‌ام شاه ما در فارس نامد هیچگاه فارس را آورده‌ام در پیش شاه مدح شاهنشہ نتانم آورم ز آنکه امکانش نیامد باورم

بحر را گنجاند از کس در سبوشاید آید مدح شاهنشاه از او
 چون که بحر اندر سبو گنجا نبود بر دعا و بر ثنا باید فزود
 خاطرش خرم، دلش مسرور باد از وجودش انده و غم دور باد
 چون نیاوردی تو بحر اندر سبو وصف حالی از وزیر شه بگو
 کو امین شاه و صدر اعظم است و وصف حالش گر هزار آری کم است
 وصف او این بس که در گیتی دوبار آمده گاهی نهران گه آشکار
 هر چه پنهانی شدش آموخته در خزانه خاطرش اندوخته
 آشکارا آورد چون مهر و ماه در حضور معدلت دستور شاه
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۷۶ طول عمرش را ز ایزد خواهی طول عمرش خیر مردم دانمی
 خاتم پیغمبران فرموده است خیر خواه مردمان پاینده است
 عزتش را ای خدا کن مستدام شوکت و آسایشش آور مدام
 بارها در فارسنامه گفته‌ام گفته خود را چو دری سفته‌ام
 طول و عرض فارس باشد ای کیابیش از هر ملک شاهنشاه ما
 گرمی هند است در «میناب» اوسردی مسکو ز «ده بید» ش بجو
 این چنین ملکی که دارد شاه ماشاه دیگر را نباشد ای کیا
 غیر من باشد کسی اندر جهان برده باشد فارس را پیش شهان
 ای بلند اقبال شاه داد گر خیر خواست هر که از جنس بشر
 فارس را آباد یا ویران کنی فارس ملک تست این یا آن کنی
 ملک داری را شهان آگه ترند مالک تاج و نگین و افسرند
 شه ز رمز ملک بهتر آگه است رای رای عالم آرای شه است
 پادشاهها چون رعیت پروری دانا از عمر و دولت برخوردار
 تا بگردد ماه بر گرد زمین تا بود هر روز را صبح و پسین
 کوکب بخت ترا نبود وبال باد عمرت لا یزال و بی‌زوال
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۷۹

فهرست نام کسان «۱» «*»

حرف «آ»

آباقا خان ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۳

آبتین ۱۱۲۱

آبش ۲۷۷ ح ۲- ابش خاتون

آبش (اتابک) ۲۷۶ ح ۹، ۲۸۹- ابش خاتون (اتابک)

آبش خاتون ۱۱۹۲ ح ۵- زاهده خاتون

آبش خاتون (اتابک) ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷

آبش خاتون (خاتون قیامت) ۱۱۹۳

آبش خاتون (دختر اتابک سعد بن اتابک ابو بکر سلغری) ۲۶۹

آتشی ۹۵۸

آتشی ۱۰۵۱- محمد تقی تاجر شیرازی (حاجی)

آخوند (حاجی) ۲۸۹- محمد علی (حاجی میرزا)

آخوند حاجی ملا محمد ۱۴۰۹- محمد (آخوند حاجی ملا)

آخوند ملا رضای خوئی آذربایجانی ۷۲۸- رضا خوئی آذربایجانی (آخوند ملا)

آخوند ملا عبد الصمد همدانی ۷۶۷- عبد الصمد همدانی (آخوند ملا)

آدم (پیامبر) ۹۱۷، ۱۱۷۰

آذر ۳۰۷

آرتا اگزرسس ۱۵۵۲- اردشیر

آرتق ۶۱۲ ح ۱

آزاد خان ۵۹۴، ۶۰۰، ۶۰۵، ۶۰۹- آزاد خان افغان

آزاد خان (نواب) ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷- آزاد خان افغان

آزاد خان افغان ۵۹۳، ۵۹۸، ۶۰۱، ۶۰۵، ۶۲۱، ۶۳۲، ۱۴۵۴

آزر ۳۰۷ ح ۲

آسوده ۹۸۰، ۱۱۳۵، ۱۱۵۴- محمد مهدی (آقا)

آشتو ۲۸۹ ح ۱، ۷- آشتو (امیر)

(۱). این فهرست توسط آقای عبد الرسول چمن خواه فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز تهیه گردیده است.
 (*). به خاطر نوع نامهای موجود در کتاب، این فهرست برحسب نام اول اشخاص، القاب، کنیه‌ها و نام خانوادگی تنظیم شده است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۸۰

آشفته ۹۷۲ ح ۱، ۹۷۳ ح ۱، ۴- محمد کاظم (حاجی، پدر محمد کریم)

آصف ۳۰۳ ح ۲

آصف (آصف بن برخیا) ۱۰۷۹

آصف الدوله ۷۳۱، ۷۳۳- الله یار خان

آصف الدوله ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱ ح ۶، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۶۱، ۷۷۱- الله یار خان (آصف الدوله)

آصف الدوله ۷۲۷، ۷۳۶، ۷۳۷- الله یار خان قاجار دولو

آصف الدوله ۱۰۶۱- عبد الوهاب خان شیرازی (آصف الدوله میرزا، فرزند محمد جعفر خان)

آصف الدوله ۱۰۳۱- عبد الوهاب خان شیرازی (میرزا)

آصف الدوله ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۸- محمد قلی خان آصف الدوله قاجار (حاجی)

آصف ثانی ۳۱۹ ح ۳- توران (شاه)

- آصف دوران ۳۱۹ ح ۳- توران (شاه)
 آصف دوران (آصف بن برخیا) ۱۱۶۳
 آصف زمان (میرزا سلطان) ۴۱۸
 آصف عهد ۳۱۹- توران (شاه)
 آغا کمال ۵۶۶ ح ۳- کمال (آغا)
 آقا ۱۰۳۲-۱۰۳۳، فرزند محمد مهدی؟؟؟
 آقا ۹۸۴-؟؟؟ علی (پدر محمد رحیم صالح)
 آقا (حاجی میرزا، فرزند علی اکبر) ۱۴۰۳
 آقا (شیخ) ۹۸۷- ابو تراب (شیخ، فرزند عبد النبی امام جمعه)
 آقا (میرزا) ۱۰۲۹- خلیل (میرزا، فرزند محمد خلیل)
 آقا (میرزا، پدر ابو طالب و محمد رحیم) ۱۰۸۹
 آقا (میرزا، فرزند لطف الله) ۱۰۸۹
 آقا احمد ۱۲۱۹- احمد (آقا)
 آقا انجوی (حاجی میرزا، فرزند محمد حسین انجوی) ۹۵۱
 آقا بابا (آخوند ملا) ۱۴۷۸
 آقا بابا تاجر شیرازی (حاجی ملا) ۱۰۳۱
 آقا بابا خان ۷۵۷، ۹۴۸، ۹۴۹
 آقا بابا خان ۱۲۱۸- بابا خان (آقا)
 آقا بابا خان ۱۲۲۲، ۱۲۲۵- بابا خان بار فروشی مازندرانی (آقا)
 آقا بابا خان بارفروشی مازندرانی ۷۴۱- بابا خان بارفروشی مازندرانی (آقا)
 آقا بابا خان سردار ۷۴۹- بابا خان سردار (آقا)
 آقا بابا خان سردار مازندرانی ۷۴۶- بابا خان سردار مازندرانی (آقا)
 آقا باقر خراسگانی ۶۲۱- باقر خراسگانی (آقا)
 آقا بزرگ ۹۲۰ و ح ۱
 آقا بزرگ ۱۱۶۷- ذره شیرازی
 آقا بزرگ ۹۶۶- علی اکبر خان (میرزا، فرزند مؤتمن الملک)
 آقا بزرگ (حاجی ملا) ۸۵۹
 آقا بزرگ (حاجی ملا) ۱۲۴۹- بزرگ (حاجی ملا آقا)
 آقا بزرگ (شیخ) ۱۴۰۸- موسی (شیخ فرزند ابراهیم)
 آقا بزرگ (فرزند لطف علی تاجر) ۹۵۷
 آقا بزرگ (میرزا) ۱۰۸۳ ح ۱
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۸۱
 آقا بزرگ اردکانی (ملا) ۱۰۷۵- بزرگ اردکانی (ملا آقا)

- آقا بزرگ اصطهباناتی (فرزند عبد الله خان) ۱۲۵۷- بزرگ اصطهباناتی (آقا، فرزند عبد الله خان)
- آقا بزرگ تاجر شیرازی (حاجی) ۹۸۴
- آقا بزرگ خباز ۹۱۹
- آقا بزرگ رئیس شیادانی (فرزند علی شیادانی) ۹۷۹
- آقا بزرگ شیخ الاسلام سروستانی (ملا) ۱۳۶۸
- آقا تاجر (میرزا) ۹۵۶
- آقا جانی (حاجی) ۹۸۱
- آقا جانی (خالوی احمد ایشک آقاسی باشی) ۱۱۳۰- جانی (آقا، خالوی احمد ایشک آقاسی باشی)
- آقا جانی قیری ۱۴۲۷
- آقا جانی قیری ۶۹۱ و ح ۶- جانی قیری (آقا)
- آقا جانی قیری ۱۴۲۶- محمد سعید (آقا، فرزند عبد الله خان قیری)
- آقا جانی کدخدا (فرزند آقا محمد علی کدخدا) ۱۰۹۱
- آقا جوهر خواجه باشی (حاجی) ۷۶۶- جوهر خواجه باشی (حاجی آقا)
- آقا حسین مجتهد خوانساری (مولانا) ۴۸۶- حسین مجتهد خوانساری
- آقا خان ۵۰۱
- آقا خان (صدر اعظم، میرزا) ۸۰۵
- آقا خان (ضابط ایل عرب) ۷۵۵
- آقا خان (فرزند محمد حسین خان) ۱۵۷۹
- آقا خان (فرزند محمد رضا خان دشمن زیاری) ۱۵۶۳
- آقا خان (میرزا، فرزند احمد وقایع‌نگار) ۹۵۳
- آقا خان (میرزا، فرزند محمد رضا خان) ۱۴۷۷
- آقا خان (میرزا، وکیل الملک شیرازی) ۹۱۰
- آقا خان بیگدلی ۵۳۸
- آقا خان صدر اعظم نوری (میرزا) ۶۹۲ ح ۶
- آقا خان عرب شیبانی (فرزند میر سلیم خان عرب) ۱۵۷۹- خان عرب شیبانی (آقا، فرزند میر سلیم خان عرب)
- آقا خان عز الملک (حاجی میرزا، فرزند مهدی خان) ۹۷۰
- آقا خان نوری (اعتماد الدوله، میرزا) ۷۹۸
- آقا خان نوری صدر اعظم ۱۰۷۴
- آقا رستم ۳۸۰
- آقاسی (حاجی) ۱۱۰۴، ۱۱۱۳- آقاسی بیگ افشار آذربایجانی (حاجی)
- آقاسی (حاجی میرزا) ۷۸۲
- آقاسی (حاجی میرزا) ۷۶۷، ۷۷۱- منوچهر خان ایچ آقاسی
- آقاسی ایروانی (حاجی میرزا) ۷۸۲، ۷۷۹، ۹۱۷

آقاسی بیگ (حاجی) ۱۱۰۵، ۱۱۱۳- آقاسی بیگ افشار آذربایجانی (حاجی)

آقاسی بیگ (حاجی)، فرزند آقاسی بیگ افشار آذربایجانی (۱۱۰۴)

آقاسی بیگ افشار ارومی ۱۰۶۷

آقاسی بیگ افشار آذربایجانی (حاجی) ۱۱۰۳

آقاسی خان ۶۲۳

آقا سید علی طباطبائی ۶۹۹- علی طباطبائی (آقا سید)

آقا سید علی مجتهد اصفهانی ۷۲۸- علی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۸۲

مجتهد اصفهانی (آقا سید)

آقا سید محمد ۷۲۸، ۷۳۲- محمد (مجتهد الزمان، آقا)

آقا سید محمد مجتهد ۷۳۲- محمد مجتهد (آقا سید)

آقا سید نصر الله استر آبادی ۷۲۸- نصر الله استر آبادی (آقا سید)

آقاسی صدر اعظم (حاجی میرزا) ۱۱۲۰

آقا شاهزاده ۹۴۱- محمد ولی (میرزا، فرزند علی صدر العلما)

آقا شیرازی (میرزا، فرزند ملا علی رضای خراسانی) ۱۱۱۹

آقا صادق فیروز آبادی ۵۹۰

آقا علی ۹۳۳- علی (آقا)

آقا علی (فرزند آقا هادی کلانتر) ۱۲۴۴- علی (آقا، فرزند آقا هادی کلانتر)

آقا علی (ملا) ۱۲۴۵- علی (ملا آقا)

آقا علی بقی بیگ منشی ۵۷۷ ح ۱۰

آقا علی نقی مخصّص ۵۷۴

آقا علی نقی منشی ۵۶۵، ۵۷۷، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۲- علی نقی منشی (آقا)

آقا فضل الله مستوفیان شیرازی ۶۰۳، ۶۰۵- فضل الله مستوفیان شیرازی

آقا فضل الله مستوفی شیرازی ۶۰۲

آقا قاسم- قاسم (آقا) ۱۲۱۹

آقا کمال ۵۶۶

آقا کوچک (میرزا) ۱۱۱۶

آقا کوچک تاجر شیرازی ۹۸۱

آقا کوچک تاجر شیرازی ۷۰۲- کوچک تاجر شیرازی (آقا)

آقا لر- لر (آقا) ۱۲۱۹

آقا لطف علی شیرازی (مجتهد الزمان) ۸۸۳- لطف علی شیرازی (مجتهد الزمان آقا)

آقا مبارک ۴۸۵

آقا محسن ۶۷۱

- آقا محسن یزدی - محسن یزدی (آقا)
- آقا محمد (حاجی، فرزند سلیمان بیگ جهرمی ذو القدر) ۱۲۸۰، ۱۲۸۱
- آقا محمد (شاه) ۶۶۴ ح ۲، ۶۶۵، ۶۶۸، ۶۷۴، ۶۹۶، ۷۱۹، ۷۶۷، ۸۰۷ - محمد شاه (آقا)
- آقا محمد (شاه قاجار) ۹۰۲، ۹۲۶، ۹۲۷ - محمد (شاه قاجار، آقا)
- آقا محمد (مجتهد الزمان) ۷۲۸ - محمد (مجتهد الزمان آقا)
- آقا محمد (ملا) ۱۲۴۲ - محمد (ملا آقا)
- آقا محمد سعید ۶۹۱ ح ۶ - جانی قیری (آقا)
- آقا محمد باقر کاشانی ۷۱۴، ۷۱۸ - محمد باقر کاشانی (آقا)
- آقا محمد خان ۶۱۶، ۶۳۹، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۸ ح ۶، ۶۶۴ - محمد خان (آقا)
- آقا محمد خان ۶۳۶
- آقا محمد خان (فرزند محمد حسن خان قاجار) ۶۱۰ - محمد خان (فرزند محمد حسن خان قاجار)
- آقا محمد خان (نواب) ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۳۳، ۱۰۲۷ - آقا محمد خان قاجار
- آقا محمد خان قاجار ۶۱۶ ح ۳، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۷، ۶۳۵، ۶۴۳، ۶۵۱، ۶۸۰
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۸۳
- ۱۵۷۹ - محمد خان قاجار (آقا)
- آقا محمد خان قاجار قوینلو ۶۱۷ - محمد خان قاجار قوینلو (آقا)
- آقا محمد زمان ۶۸۰ - محمد زمان (آقا)
- آقا محمد زمان کلانتر ۶۷۱ - محمد زمان کلانتر (آقا)
- آقا محمد والی (حاجی) ۶۰۲ - محمد والی (حاجی آقا)
- آقا مستوفی (حاجی میرزا، فرزند اشرف مستوفی) ۱۰۷۴
- آقا مستوفی (حاجی میرزا، فرزند یوسف مستوفی) ۱۰۷۳ - هاشم (میرزا، فرزند یوسف مستوفی)
- آقا مستوفی دشتکی شیرازی (میرزا) ۱۰۵۸ - عبد الحسین (میرزا، فرزند بزرگ مستوفی)
- آقا معصوم خفری ۶۷۱ - معصوم خفری (آقا)
- آقا ملا احمد ارسنجانی ۱۰۲۸ - احمد ارسنجانی (آقا ملا)
- آقا میر (میرزا، فرزند محمد رضا حمزوی) ۱۰۲۴
- آقا میر حمزوی (میرزا، فرزند محمد علی حمزوی) ۱۰۲۴
- آقا میرزا ۵۵۷ ح ۱۱
- آقا میرزا (فرزند دلاور تایمنی) ۵۵۷
- آقا میر مؤمن رضوی ۷۸۳ - مؤتمن رضوی (آقا میر)
- آقا نایب الصدر (میرزا، فرزند کوچک نایب الصدر) ۱۱۱۶
- آقا هادی کلانتر ۱۲۴۴ - هادی کلانتر (آقا)
- آقا هاشم سمسار (کدخدای حیدری خانه) ۵۹۲ ح ۳ - حاجی هاشم
- آقا جان جویمی ۱۲۶۹

- آقای رضوی (میرزا، فرزند محمد معلم) ۹۱۷
 آقبوق (امیر) ۳۲۵
 آقبوقا ۳۲۵ ح ۵- آقبوق (امیر)
 آق بوقا (امیر) ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۲
 آق قوینلو ۳۵۷ ح ۸، ۹
 آق قوینلو ترکمان ۱۴۵۴
 آگه ۱۱۳۵، ۱۱۵۴- علی اشرف (آقا)
 آگه ۹۴۱ ح ۲، ۹۴۲- علی اشرف مدرس (آقا، فرزند علی مدرس)
 آلب ارسلان ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳ ح ۲، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۱
 آلب ارسلان (سلطان) ۱۵۸۹
 آلب ارسلان سلجوقی (سلطان) ۱۳۴۳
 آلب ارسلان سلجوقی (شاه سلطان) ۱۶۲۵
 آلب ارسلان سلغری ۲۴۹
 آلب حرم ۱۵۲۵
 آل عبا (علیهما السلام) ۹۹۵ ح ۱- محمد (ص)، علی (ع)، فاطمه (س)، حسن (ع)، و حسین (ع)
 آمنه ۱۷۱ ح ۶
 آمیرزا ۹۰۴ ح ۴- محمد شیرازی
 آهنگ ۱۰۱۲ ح ۴- محمد (فرزند ابو القاسم فرهنگ)
 آهنگ (فرزند فرهنگ) ۱۰۲۰ ح ۱
 آیه ۳۵۷ ح ۳- آیه سلطان نوئین
 آیه سلطان ۳۵۵ ح ۴- آیه سلطان نوئین
 آی تیمور ۳۰۲ ح ۳- تیمور (امیر)
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۸۴

حرف همزه «أ»

- ائمه بقیع- حسن (ع)، علی بن الحسین (ع)، محمد باقر (ع) و جعفر صادق (ع)
 ۱. اشمیت (دکتر) ۱۵۳۴
 ابا ذر الغفاری ۲۱۸
 ابا شجاع ۲۲۷ ح ۲- فنا خسرو (عضد الدوله)
 ابا شجاع ۲۲۷ ح ۲- ابو نصر بهاء الدوله (فرزند ابی شجاع)
 ابا قا خان ۱۸۲، ۲۶۹، ۲۸۷، ۲۸۹
 ابا قا خان (ایلخان) ۲۶۸
 ابا قا خان (فرزند هلاکو) ۲۷۵

- ابا قا خان (میرزا) ۷۴۴
- ابا عبد الله الحسین (ع) (حضرت خامس آل عبا) ۸۶۱- حسین (ع) (امام)
- ابان (فرزند ولید) ۱۹۴
- ابان (فارسی فسوی) ۱۳۸۹
- ابای ترکمان ۴۰۶ ح ۲- اوخال
- ابراهیم ۱۲۸۴ ح ۴، ۵
- ابراهیم (ع) ۱۹۵ ح ۱، ۴۹۲، ۷۰۷، ۱۰۰۴
- ابراهیم ۱۹۸- ابراهیم (امام، فرزند محمد بن علی)
- ابراهیم ۱۱۳۴، ۱۱۸۳- ابراهیم خان شیرازی (حاجی)
- ابراهیم ۲۳۸- ابراهیم دارابی
- ابراهیم ۱۱۳۴- ابراهیم مجتهد (حاجی میرزا)
- ابراهیم ۱۱۶۱ ح ۱- تسلی (۲)
- ابراهیم ۲۳۸- میر ابراهیم دارابی
- ابراهیم (امام زاده، فرزند امام موسی کاظم (ع)) ۱۱۹۲
- ابراهیم (امام، فرزند محمد بن علی) ۱۹۸
- ابراهیم (پدر اسماعیل) ۲۱۴
- ابراهیم (پدر بزرگ ابراهیم طباطبا) ۹۴۸
- ابراهیم (پدر زید اسود) ۹۴۸
- ابراهیم (پدر محمد) ۲۰۵، ۱۱۴۳
- ابراهیم (پدر نظام الدین علامه) ۴۸۱ ح ۱
- ابراهیم (حاجی) ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷ ح ۲- حاجی ابراهیم کلانتر شیراز
- ابراهیم (حاجی شیخ فرزند موسی) ۱۴۰۸
- ابراهیم (حاجی کلانتر شیراز) ۶۴۱، ۶۴۵، ۷۸۳
- ابراهیم (حاجی، کلانتر فارس) ۶۳۸
- ابراهیم (حاجی میرزا، رئیس المجتهدین) ۹۳۳
- ابراهیم (حاجی میرزا، سید مجتهدین) ۷۴۲، ۱۱۰۵
- ابراهیم (حاجی میرزا، فرزند میرزا حاجی) ۹۲۸
- ابراهیم (حاجی، فرزند حاجی هاشم) ۶۳۳
- ابراهیم (حاجی، فرزند محمد مؤمن) ۱۰۷۲
- ابراهیم (سلطان) ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷
- ابراهیم (سلطان، فرزند سلطان حیدر) ۳۶۴
- ابراهیم (سلطان، میرزا) ۴۱۴، ۴۱۵
- ابراهیم (سلطان میرزا، فرزند بهرام میرزا) ۴۰۵، ۴۰۸

- ابراهیم (سلطان میرزا، فرزند میرزا شاهرخ) ۴۳۳
- ابراهیم (سلطان، میرزا نواب فرمانفرما) ۷۶۶
- ابراهیم (سید) ۲۶۷
- ابراهیم (سید، امیر) ۲۶۶
- ابراهیم (سید، پدر سید حسن) ۳۶۱
- ابراهیم (شیخ) ۳۶۲
- ابراهیم (شیخ ابو اسحق فرزند شهریار) ۱۳۴۷
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۸۵
- ابراهیم (شیخ جمال الدین ابو اسحق، فرزند علی) ۱۴۱۹
- ابراهیم (شیخ، فرزند شروانشاه) ۳۶۶ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۶۸۵ حرف همزه «أ» ص: ۱۶۸۴
- ابراهیم (غلام میر حسین) ۵۱۳
- ابراهیم (فرزند اسمعیل حسینی) ۱۴۴۴
- ابراهیم (فرزند حسن مثنی) ۱۴۴۳
- ابراهیم (فرزند شیخ محمد طیبی عرب) ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۰
- ابراهیم (صاحب سعید ظهیر الدین) ۲۹۶
- ابراهیم (ظهیر الدین) ۲۹۸
- ابراهیم (فرزند سلام الله) ۱۰۳۵، ۱۱۴۳
- ابراهیم (فرزند شهریار بن زادن فرخ، ابو اسحق) ۳۳۷ ح ۵
- ابراهیم (فرزند محمد) ۱۱۴۳
- ابراهیم (فرزند محمد بن علی) ۱۹۷، ۱۹۸
- ابراهیم (فرزند محمد طیبی، ملک الاسلام) ۲۸۴، ۲۸۸
- ابراهیم (فرزند محضرب الدوله) ۱۰۵۶ ح ۲
- ابراهیم (فرزند مصعب) ۲۰۵، ۲۰۷
- ابراهیم (فرزند مقتدر، خلیفه) ۲۱۷
- ابراهیم (فرزند ولید بن عبد الملک) ۱۹۵
- ابراهیم (کلانتر شیراز) ۷۵۵- حاجی ابراهیم کلانتر شیراز
- ابراهیم (میرزا) ۴۰۸ ح ۴، ۴۸۶، ۱۲۷۲
- ابراهیم (میرزا) ۴۱۴ ح ۱- ابراهیم (سلطان، میرزا)
- ابراهیم (میرزا) ۱۰۶۷، ۱۰۶۹- ابراهیم کلانتر (میرزا)
- ابراهیم (میرزا) ۱۷۳- صفای شیرازی
- ابراهیم (میرزا، برادر میرزا اسماعیل) ۶۵۵
- ابراهیم (میرزا، سلطان فرزند حسین میرزا فرمانفرما) ۱۰۹۵
- ابراهیم (میرزا، فرزند ابو القاسم تاجر شیرازی) ۱۱۳۲

- ابراهیم (میرزا، فرزند سلام الله) ۱۰۴۲، ۱۱۴۷
- ابراهیم (میرزا، فرزند شفیع) ۹۹۱
- ابراهیم (میرزا، فرزند محمد علی کدخدا باشی) ۱۰۲۷
- ابراهیم (میرزا، فرزند محمد حکیم باشی) ۱۱۲۵، ۱۱۲۶
- ابراهیم (میرزا، فرزند ملا محمد علی) ۹۱۲
- ابراهیم (میرزا، فرزند میرزا محمد) ۹۳۲
- ابراهیم (میرزا، کلانتر شیراز) ۷۰۸، ۷۴۰
- ابراهیم (میرزا، نواب سلطان) ۱۰۴۲
- ابراهیم (میرزا، نواده جعفر) ۱۴۰۵
- ابراهیم الممتقی بالله (خلیفه عباسی) ۲۱۹
- ابراهیم بحرینی آل عصفور ۱۴۰۶
- ابراهیم بغیری خراسانی ۶۰۴ ح ۱
- ابراهیم بیک توچی باشی ۳۹۵
- ابراهیم تمیمی فارسی ۲۱۰
- ابراهیم پاشا ۷۲۱ و ح ۴
- ابراهیم پولاد ۳۴۵ ح ۱
- ابراهیم تاجر (حاجی میرزا، فرزند جواد) ۱۲۸۷
- ابراهیم تبریزی (میرزا) ۷۷۲
- ابراهیم جمال الدین شیخ الاسلامی طیبی (ملک-الاسلام) ۲۸۳
- ابراهیم جمال الدین محمد طیبی (ملک الاسلام) ۲۸۲- ابراهیم جمال الدین شیخ الاسلامی طیبی (ملک الاسلام)
- ابراهیم حسنی حسینی (میر سلطان) ۴۵۷
- ابراهیم حسنی حسینی دشتکی شیرازی (امیر)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۸۶
- شرف الدین، فرزند صدر الدین محمد) ۱۱۹۴
- ابراهیم حسنی حسینی شیرازی (میر سلطان) ۴۶۱
- ابراهیم حسینی تاجر (حاجی سید) ۹۸۱
- ابراهیم خان ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۳۴، ۵۸۰، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۸۹
- ابراهیم خان ۴۰۵- ابراهیم خان ذو القدر
- ابراهیم خان (برادر علی عادل شاه) ۵۸۳
- ابراهیم خان (پدر عبد الله خان احمدی) ۱۳۴۹
- ابراهیم خان (پدر علی عادل شاه) ۵۸۳
- ابراهیم خان (پدر نور الدهر خان، فرزند انوشیروان) ۴۴۵
- ابراهیم خان (حاجی) ۶۸۰

- ابراهیم خان (حاجی) ۶۴۶، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۸۰، ۶۸۱- حاجی ابراهیم کلانتر شیراز
- ابراهیم خان (سلطان قیصر روم) ۴۷۷
- ابراهیم خان (شاه) ۱۵۰۶
- ابراهیم خان (شاه) ۴۲۵ ح ۷- علاء الملک ابراهیم خان (شیخ، فرزند مذکور خان کنگانی) ۱۴۶۴
- ابراهیم خان (فرزند اسماعیل خان زند) ۶۴۰
- ابراهیم خان (فرزند کچل بیک حاجیلوی ذو القدر) ۱۲۸۰
- ابراهیم خان (فرزند کریم خان زند) ۶۱۸ و ح ۴- انور شیرازی
- ابراهیم خان (فرزند نواب وکیل) ۶۲۶- ابراهیم خان (فرزند کریم خان زند)
- ابراهیم خان (والی عراق) ۵۸۴
- ابراهیم خان (والی لارستان) ۴۱۳
- ابراهیم خان آل حرم (شیخ) ۱۴۶۳
- ابراهیم خان اسیری ۱۲۵۴
- ابراهیم خان اشرفی مازندرانی ۶۵۲
- ابراهیم خان اعتماد الدوله ۹۷۶
- ابراهیم خان اعتماد الدوله (حاجی) ۶۷۷، ۷۰۰ و ح ۱- ابراهیم کلانتر شیرازی (حاجی)
- ابراهیم خان اعتماد الدوله (حاجی، فرزند حاجی هاشم) ۹۶۲
- ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی ۶۷۵، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۷۰۶، ۷۰۸، ۷۲۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۹۵۴، ۱۲۱۸ ح ۱، ۱۲۳۳- ابراهیم کلانتر شیراز (حاجی)
- ابراهیم خان بغایری ۵۹۹، ۶۰۴
- ابراهیم خان بیگلربیگی (حاجی) ۶۵۱- ابراهیم کلانتر شیراز (حاجی)
- ابراهیم خان ترکمان ۳۸۹
- ابراهیم خان ثانی ۴۴۵- علاء الملک میرزا (فرزند نور الدهر خان)
- ابراهیم خان حاجی لوی ذو القدر ۱۲۸۰
- ابراهیم خان ذو القدر ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۲۹، ۴۳۳
- ابراهیم خان سرهنگ (سلطان، فرزند نصر الله خان ایل بیگی) ۱۱۰۲
- ابراهیم خان شیرازی (حاجی) ۱۱۸۳
- ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله (حاجی) ۶۶۲، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۸، ۹۶۱، ۱۰۶۹، ۱۴۷۶
- ابراهیم کلانتر شیراز (حاجی)
- ابراهیم خان شیرازی بیگلربیگی (حاجی) ۶۶۰
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۸۷
- ابراهیم کلانتر شیراز (حاجی)
- ابراهیم خان صدر اعظم (حاجی) ۹۶۹
- ابراهیم خان ظهیر الدوله ۵۵۶

- ابراهیم خان عسلویه آل حرم ۱۵۲۵
- ابراهیم خان قاجار جوینی خراسانی ۸۲۰
- ابراهیم خان کدخدای ۱۲۸۹
- ابراهیم خان لاری ۴۴۶- ابراهیم ثانی
- ابراهیم خان لاری (شاه) ۱۵۰۸
- ابراهیم خان مازندرانی ۶۵۲
- ابراهیم خان نادری ۵۸۸
- ابراهیم خان ناظر (فرزند محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی) ۷۴۲
- ابراهیم خان نوبری ۶۰۴ ح ۱
- ابراهیم خانی ۵۹۳
- ابراهیم خلیل خان (امیر) ۶۶۵
- ابراهیم خلیل خان ۶۶۱- ابراهیم خلیل خان جوانشیر
- ابراهیم خلیل خان جوانشیر ۶۶۰، ۶۶۹، ۷۰۶
- ابراهیم دارابی (امیر) ۲۳۸
- ابراهیم دشتکی شیرازی (میرزا) ۴۰۸، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳
- ابراهیم سلطان (امیرزاده) ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸
- ابراهیم سلطان (فرزند شاهرخ تیموری) ۱۱۹۲
- ابراهیم شرف المله (فرزند محمد صدر الدین) ۱۰۳۵
- ابراهیم شیخ الاسلام (جمال الدین) ۱۴۵۶
- ابراهیم شیخ الاسلام طیبی (جمال الدین) ۲۸۷
- ابراهیم شیرازی (میرزا) ۹۱۸
- ابراهیم شیرازی (میرزا، فرزند محمد علی کدخداباشی) ۶۸۱
- ابراهیم صفار (میرزا) ۱۰۵۷
- ابراهیم طباطبا ۹۴۸
- ابراهیم طباطبا (فرزند اسماعیل) ۱۴۴۳
- ابراهیم طیبی (شیخ جمال الدین) ۱۵۸۹- ابراهیم شیخ الاسلام طیبی (جمال الدین)
- ابراهیم عادل شاه (پادشاه دکن) ۱۱۸۴
- ابراهیم غزنوی ۱۱۸۴
- ابراهیم فیروز آبادی ۱۴۲۰
- ابراهیم قوامی شیرازی (مولا) ۱۱۴۴
- ابراهیم کلانتر (حاج) ۶۸۰ ح ۳- حاجی ابراهیم کلانتر شیراز
- ابراهیم کلانتر (حاجی) ۶۴۳
- ابراهیم کلانتر (حاجی میرزا) ۱۰۲۸- ابراهیم کلانتر شیرازی (حاجی میرزا)

ابراهیم کلانتر (میرزا) ۵۷۵

ابراهیم کلانتر (میرزا) ۷۵۷- ابراهیم کلانتر شیراز (حاجی)

ابراهیم کلانتر (میر سلطان فرزند شاه صدر کلانتر) ۱۰۸۱

ابراهیم کلانتر شیرازی (حاجی میرزا، فرزند محمد کلانتر) ۱۰۲۷

ابراهیم لشکر دار (حاجی میرزا، فرزند مهدی لشکر نویس) ۱۰۸۸

ابراهیم متقی ۲۱۷- المتقی بالله

ابراهیم مجتهد بهبهانی (حاجی سید) ۱۰۸۶

ابراهیم مجتهد (حاجی میرزا) ۹۲۷، ۱۰۵۴

ابراهیم مجتهد (میرزا، پدر علی) ۱۰۴۱

ابراهیم مجتهد شیرازی ۶۹۹

ابراهیم مجتهد فسایی (حاج) ۱۴۰۰ ح ۱

ابراهیم مدرس (حاجی، فرزند بزرگ مدرس) ۹۳۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۸۸

ابراهیم مستوفی شیرازی (میرزا) ۷۳۹

ابراهیم مستوفی میرزا، پدر محمد علی مشیر الملک) ۱۰۶۹

ابراهیم مستوفی (میرزا، فرزند هاشم مهرداد) ۱۰۷۳

ابراهیم مسمعی ۲۱۵ ح ۱- ابراهیم مسمعی (پدر عبد الله)

ابراهیم مسمعی (پدر عبد الله) ۲۱۴

ابراهیم نادر کازرونی (حاجی میرزا) ۱۴۴۷

ابراهیم ینال ۲۳۲ ح ۶

ابشپختر ۶۸۶ ح ۷- ایشپخدر

ابن ابی العاص ۱۷۴ ح ۴

ابن اثیر ۱۷۱ ح ۸، ۱۷۳ ح ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۷۴ ح ۴، ۸، ۱۷۹، ۱۸۰ ح ۷، ۱۸۱ ح ۱، ۵، ۶، ۱۸۲ ح ۲، ۶، ۱۸۳ ح ۳، ۱۸۵ ح ۳، ۴، ۱۰،

۱۸۶ ح ۱، ۳، ۱۹۱ ح ۳، ۱۹۴ ح ۶، ۵، ۱۹۵ ح ۲، ۵، ۱۹۷ ح ۲، ۴، ۱۹۸ ح ۳، ۴، ۶، ۱۹۹ ح ۱، ۲۰۱ ح ۴، ۶، ۸، ۲۰۳ ح ۱، ۲ و

۳، ۴، ۵، ۲۰۵ ح ۱، ۲۰۶ ح ۳، ۲۰۷ ح ۴، ۲۱۱ ح ۷، ۸، ۲۱۲ ح ۲، ۲۱۶ ح ۸، ۲۱۷ ح ۷، ۲۲۱ ح ۳، ۲۳۵ ح ۶، ۲۳۶، ۲۳۸ ح ۳، ۲۴۰،

۲، ۲۴۴، ۲۴۷، ۱۳۸۶ ح ۷

ابن اشعث ۱۹۰ ح ۱- محمد (فرزند اشعث)

ابن الحاجب ۱۱۳۹- ابن حاجب

ابن بلخی ۱۷۲ ح ۶، ۱۷۴ ح ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷۵ ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷۷ ح ۲، ۳ و ۴، ۵، ۷، ۹، ۱۷۸ ح ۳، ۱۸۰ ح ۱، ۴، ۵،

۱۸۱ ح ۱۱، ۱۸۸ ح ۴، ۱۹۷ ح ۲، ۲۱۹ ح ۹، ۲۲۳ ح ۴، ۵، ۲۲۴ ح ۵، ۲۲۵ ح ۶، ۲۳۷ ح ۴ و ۲۳۸ ح ۳، ۲۳۹ ح ۱، ۲۴۲ ح ۱، ۲۵۳ ح

۱۰ و ۱۱، ۲۵۴ ح ۳، ۲۵۶ ح ۶، ۸۹۹ ح ۱، ۲، ۴، ۶، ۹۰۰ ح ۲، ۹۰۱ ح ۲، ۵، ۱۲۰۵ ح ۱، ۱۲۳۸ ح ۱، ۱۲۴۰ ح ۱۲، ۱۲۴۲ ح ۶،

۱۲۴۳ ح ۱، ۱۲۴۴ ح ۹، ۱۲۶۱ ح ۱، ۳، ۱۲۶۸ ح ۱، ۱۲۶۹ ح ۲، ۱۲۷۵ ح ۲، ۱۲۷۷ ح ۵، ۱۲۷۹ ح ۴، ۱۲۷۹ ح ۱، ۱۲۹۶ ح ۵، ۱۳۰۶

ح ۲، ۱۳۳۴ ح ۵، ۱۳۴۶ ح ۱، ۱۳۴۸ ح ۴، ۱۳۷۳ ح ۲، ۳، ۱۳۷۴ ح ۲، ۱۳۸۶ ح ۱، ۱۳۸۸ ح ۳، ۱۴۱۶ ح ۵، ۱۴۳۰ ح ۱، ۱۴۵۰ ح ۵،

- ۱۴۵۳ ح ۲، ۱۴۵۵ ح ۱، ۱۴۶۲ ح ۵، ۱۴۶۴، ۱۵۵۷، ۱۶۰۰ ح ۱، ۱۶۲۰ ح ۱، ۱۶۲۸ ح ۲، ۱۶۲۹ ح ۱
- ابن حاجب ۲۹۹، ۱۰۴۰ ح ۶، ۱۱۴۶ ح ۵، ۱۱۵۰
- ابن حجر عسقلانی ۱۴۱۹- علی عسقلانی
- ابن خلکان ۱۹۴ ح ۴، ۲۰۳، ۲۲۳، ۱۲۷۱، ۱۳۸۹، ۱۴۴۳، ۱۴۷۰
- ابن زبیر ۱۸۵ ح ۶، ۱۸۸ ح ۱- عبد الله (فرزند زبیر)
- ابن زکریا البصری ۱۱۴۳
- ابن عباد ۱۰۷۹- صاحب (فرزند عباد)
- ابن عمید ۱۰۱۶
- ابن فرات محمد (فرزند جعفر فریابی) ۲۱۴
- ابن فقیه ۸۹۹ ح ۱، ۱۳۸۶ ح ۱
- ابن مالک ۱۶۱۷
- ابن محنف ۱۸۹ ح ۱
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۸۹
- ابن مقله ۱۱۱۰
- ابن مقله ۱۱۳۴، ۱۱۸۳ ح ۲- ابن مقله علی (فرزند محمد)
- ابن میثم ۲۰۸ ح ۵- علی (فرزند میثم بحرینی)
- ابن همام ۱۱۴۳
- ابن یوسف ۱۱۱۶ ح ۳
- ابو ابراهیم موسی الکاظم ۳۶۱- موسی- الکاظم (ابو ابراهیم)
- ابو ابراهیم موسی (ع) ۳۷۴- موسی (ع) (ابو ابراهیم)
- ابو احمد ۹۹۱- وصال
- ابو احمد (قاضی القضاة) ۲۲۱
- ابو احمد حسین موسوی ۲۲۳
- ابو احمد عبد الله (المستعصم بالله) ۲۶۲
- ابو احمد موسوی (نقیب شریف) ۲۲۶
- ابو احمد نقیب ۲۲۶- ابو احمد موسوی
- ابو اسحق ۱۱۳۴، ۱۱۳۶- ابو اسحق (شیخ)
- ابو اسحق ۲۰۴- محمد (فرزند هارون الرشید)
- ابو اسحق (امیر جمال الدین شاه) ۲۹۰
- ابو اسحق (سلطان، فرزند سلطان اویس) ۳۲۳
- ابو اسحق (شاه شیخ) ۳۰۱، ۹۶۰، ۱۱۴۶، ۱۱۸۴
- ابو اسحق (شاه شیخ، فرزند محمود انجوی) ۱۱۶۲، ۱۱۸۶، ۱۲۱۱
- ابو اسحق (شیخ) ۳۰۰، ۳۰۶، ۱۱۳۶

- ابو اسحق (شیخ) ۱۴۳۸- ابراهیم (شیخ ابو اسحق فرزند شهریار)
- ابو اسحق (شیخ) ۳۰۲- ابو اسحق (شاه شیخ)
- ابو اسحق (شیخ) ۳۰۴ و ح ۲- ابو اسحق (ملکشاه شیخ)
- ابو اسحق (شیخ)- بسحاق شیرازی
- ابو اسحق (شیخ، قطب السالکین) ۳۳۷
- ابو اسحق (شیخ مرشد) ۲۶۶
- ابو اسحق (ملک شاه، شیخ) ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۲
- ابو اسحق (ملک جمال الدین) ۲۹۶
- ابو اسحق (میر) ۳۹۵
- ابو اسحق ابراهیم (شیخ جمال الدین فرزند علی) ۱۴۱۹- ابراهیم (شیخ جمال الدین ابو اسحق، فرزند علی)
- ابو اسحق ابراهیم (فرزند شهریار بن زادن فرخ، شیخ مرشد) ۳۳۷ ح ۵
- ابو اسحق ابراهیم (شیخ، فرزند شهریار) ۱۴۳۷
- ابو اسحق اردبیلی (شیخ صفی الدین) ۴۸۳
- ابو اسحق اطعمه ۱۱۵۸ ح ۱- بسحاق شیرازی
- ابو اسحق شاه (امیر شیخ) ۲۹۲
- ابو اسحق اینجوی (ملکشاه شیخ) ۳۰۹
- ابو اسحق شره چی ۳۷۳
- ابو اسماعیل حسین (مؤید الدین) ۱۳۵۹- حسین (ابو اسماعیل مؤید الدین)
- ابو الحسن ۱۱۳۴- ابو الحسن خان مجتهد (میرزا)
- ابو الحسن ۱۱۳۴- ابو الحسن خان مشیر- الملک (حاجی میرزا)
- ابو الحسن ۳۰۲- رضا (ع) (امام)
- ابو الحسن (آقا) ۱۰۷۳
- ابو الحسن (آقا، فرزند محمد علی) ۱۰۷۲
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۹۰
- ابو الحسن (آقا، کلانتر بهبهان) ۸۴۵
- ابو الحسن (خواجه امین الدین فرزند بی‌خبر کازرونی) ۱۴۴۰
- ابو الحسن (شیخ، فرزند حسین) ۱۴۰۸
- ابو الحسن (میرزا) ۹۱۴
- ابو الحسن (میرزا) ۹۵۴- ابو الحسن خان (میرزا)
- ابو الحسن (میرزا، فرزند آقا شیرازی) ۱۱۱۹
- ابو الحسن (میرزا، فرزند ابو القاسم تاجر شیرازی) ۱۱۳۲
- ابو الحسن (میرزا، فرزند فضل الله) ۱۰۵۹
- ابو الحسن (میرزا، فرزند محمد تقی) ۱۴۰۰

- ابو الحسن (میرزا، نبیره میرزا جانی فسایی) ۹۲۷
- ابو الحسن افشار کازرونی (خواجه) ۱۴۴۱
- ابو الحسن بیگلریگی (میرزا) ۶۴۴ ح ۴- ابو الحسن خان کهکی
- ابو الحسن تاجر شیرازی (حاجی میرزا، پدر احمد ایشک آقاسی باشی) ۱۲۹۹
- ابو الحسن تاجر کازرونی (حاجی میرزا) ۱۰۶۸
- ابو الحسن خان ۵۸۴- ابو الحسن شیرازی (میرزا)
- ابو الحسن خان (حاجی میرزا) ۷۱۴، ۷۲۷، ۷۲۹، ۷۵۹، ۷۶۰
- ابو الحسن خان (حاجی میرزا) ۷۰۰، ۷۰۶- ابو الحسن شیرازی (حاجی میرزا)
- ابو الحسن خان (فرزند ابو تراب) ۱۴۹۹
- ابو الحسن خان (میرزا) ۷۴۲، ۷۴۹، ۷۶۸، ۷۸۴، ۹۳۰، ۹۳۴، ۹۵۲
- ابو الحسن خان (میرزا) ۷۱۸- ابو الحسن خان شیرازی (میرزا)
- ابو الحسن خان (میرزا) برادر محمد حسین وکیل، (میرزا) ۷۴۸، ۱۳۹۵
- ابو الحسن خان (میرزا، فرزند مشیر الملک) ۷۵۵
- ابو الحسن خان (میرزا، مجتهد الزمان) ۹۳۳
- ابو الحسن خان (میرزا مشیر الملک) ۸۴۷
- ابو الحسن خان (نواب میرزا) ۷۵۳، ۷۶۷
- ابو الحسن خان ایلچی ۹۵۳ ح ۱، ۹۵۴- ابو الحسن خان (میرزا)
- ابو الحسن خان بهبهانی (میرزا، فرزند قوام الدین) ۱۴۷۷
- ابو الحسن خان حقایق نگار (میرزا، فرزند جعفر حقایق نگار) ۱۰۳۴
- ابو الحسن خان خورموجی (میرزا) ۱۳۲۸
- ابو الحسن خان شیرازی ۵۹۱
- ابو الحسن خان شیرازی (حاجی میرزا) ۷۰۵، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۲۱، ۷۳۵
- ابو الحسن خان شیرازی (میرزا، مشیر الملک) ۸۲۶
- ابو الحسن خان کهکی (سید، والی کرمان) ۶۴۴
- ابو الحسن خان مجتهد (میرزا) ۱۰۴۹، ۱۰۵۳، ۱۱۳۶، ۱۴۴۳
- ابو الحسن خان مشیر الملک (میرزا) ۷۹۴، ۸۰۸، ۸۲۴، ۹۳۵، ۱۰۲۴، ۱۰۴۱، ۱۰۵۴، ۱۰۷۰، ۱۲۲۶، ۱۲۳۱
- ابو الحسن خوشنویس فسایی (خواجه) ۱۱۰۵
- ابو الحسن دست غیب (میرزا) ۹۱۵، ۱۱۶۱
- ابو الحسن شیرازی (حاجی میرزا) ۷۰۰، ۷۰۳- ابو الحسن خان (حاجی میرزا)
- ابو الحسن شیرازی (میرزا) ۵۸۴
- ابو الحسن علی (علاء الدین فرزند ابی الحزم قرشی) ۱۱۴۹
- ابو الحسن فروغی ۱۴۰۱ ح ۱
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۹۱

- ابو الحسن کور ۵۹۱ ح ۶- ابو الحسن خان شیرازی (حاکم)
- ابو الحسن سنابه (میرزا، فرزند عبد الله نسابه حسنی حسینی) ۱۰۶۳
- ابو الحسن هنر (حاجی شیخ) ۱۲۸۲
- ابو الحسن محمد (شیخ، فرزند حسین بن - عبد الوارث نحوی فسوی) ۱۳۹۰
- ابو الحسن خان (فرزند عم حسن فسایی) ۱۶۷ ح ۲
- ابو الخیر ۶۱۵ ح ۲
- ابو الخیر (امیر شیخ محب الدین) ۳۳۹، ۳۴۰
- ابو الخیر (سلطان الحكماء کمال الدین، فرزند مصلح کازرونی) ۱۱۴۹
- ابو الخیر (شیخ) ۳۳۸- ابو الخیر (امیر شیخ محب الدین)
- ابو الخیر اورنگ ۳۷۷
- ابو الخیر خان اورنگ ۳۴۶
- ابو الخیر طیب کازرونی (کمال الدین) ۱۴۳۹
- ابو العاج ۱۹۴ ح ۸- کثیر (فرزند عبد الله - السلمي)
- ابو العباس ۱۱۳۴- ابو العباس (فرزند سريح فقيه شیرازی)
- ابو العباس ۲۱۲- احمد المعتمد علی الله
- ابو العباس ۲۱۲- احمد (فرزند ابی احمد - طلحه الموفق بن جعفر متوکل)
- ابو العباس - احمد (فرزند اسحق بن مقتدر)
- ابو العباس ۲۴۲- احمد (فرزند المقتدی بامر الله)
- ابو العباس ۲۱۰- احمد (فرزند جعفر متوکل عباسی)
- ابو العباس - احمد (فرزند عبد الله مقتدی)
- ابو العباس ۲۰۷- احمد (فرزند محمد معتصم بن هارون الرشید)
- ابو العباس ۲۴۰ ح ۲، ۵، ۲۴۱ ح ۴، ۲۴۲ ح ۱، ۲۴۳ ح ۴- زرکوب شیرازی
- ابو العباس ۲۶۲ سفاح (ابو العباس)
- ابو العباس ۱۹۸- عبد الله سفاح
- ابو العباس ۱۹۸، ح ۲، ۱۹۹- عبد الله سفاح (ابو العباس)
- ابو العباس ۲۱۷- محمد (فرزند مقتدر)
- ابو العباس (پدر ابو منصور فضل) ۲۴۲
- ابو العباس (فرزند سريح فقيه شیرازی) ۱۱۳۶
- ابو العباس (کنیه ولید بن عبد الملك) ۱۹۱ ح ۴
- ابو العباس احمد (فرزند عمر بن سريح فارسی شیرازی) ۱۱۳۶ ح ۲- ابو العباس (فرزند سريح فقيه شیرازی)
- ابو العباس سفاح ۲۶۲
- ابو العباس سفاح ۱۹۸ و ح ۲، ۱۹۹- عبد الله سفاح (ابو العباس)
- ابو العباس ۱۳۴۸ ح ۴

- ابو العلاء معری (شیخ) ۱۰۷۸
- ابو العلی (سید عماد الدین) ۲۷۲
- ابو الفتح ۱۱۳۴- ابو الفتح منصور شیرازی (خواجه)
- ابو الفتح (میرزا) ۹۲۰
- ابو الفتح (میرزا، فرزند ابراهیم تاجر) ۱۰۲۹
- ابو الفتح بیک ۴۳۹
- ابو الفتح بیک بایندر (امیر) ۳۶۹
- ابو الفتح خان ۵۹۱، ۶۱۵ ح ۳، ۱۴۷۵
- ابو الفتح خان ۶۲۱- ابو الفتح خان (فرزند کریم خان زند)
- ابو الفتح خان (حاکم سابق شوشتر) ۵۲۶
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۹۲
- ابو الفتح خان (فرزند کریم خان زند) ۶۱۸ ح ۴، ۶۲۰، ۷۶۵
- ابو الفتح خان (فرزند نواب وکیل) ۶۲۶
- ابو الفتح خان (فرزند هادی خان) ۹۶۱
- ابو الفتح خان (میرزا) ۱۰۶۷- میرزا خانی مستوفی
- ابو الفتح خان (میرزا، فرزند ابراهیم مستوفی) ۱۰۷۳
- ابو الفتح خان (نایب) ۵۲۷
- ابو الفتح خان (نواب) ۶۱۹- ابو الفتح خان (فرزند کریم خان زند)
- ابو الفتح خان (ولد قاسم خان) ۵۲۰ ح ۷
- ابو الفتح خان بختیاری ۵۸۹
- ابو الفتح خان ثانی (میرزا، فرزند ابو الفتح خان) ۱۰۷۳
- ابو الفتح خان صارم الدوله ۸۳۴
- ابو الفتح منصور شیرازی (خواجه) ۱۱۸۳
- ابو الفضل ۱۱۳۴، ۱۱۸۳- ابو الفضل عباس بن حسین شیرازی
- ابو الفضل ۲۰۵ ح ۲- جعفر (فرزند معتصم)
- ابو الفضل (شیخ، فرزند مظفر ابن ابی الخیر نیریزی) ۱۵۶۸
- ابو الفضل (میرزا، فرزند بابای درویش ذهبی) ۹۴۸
- ابو الفضل خطیب کازرونی ۱۴۴۰
- ابو الفضل عباس (خواجه فرزند حسین شیرازی) ۱۱۸۳
- ابو الفوارس ۳۱۰
- ابو الفوارس ۱۲۰۰- شاه شجاع
- ابو الفوارس ۲۲۸- ابو الفوارس ابو منصور حسن بن علی فسوی
- ابو الفوارس ۲۲۷- ابو الفوارس شیر دل

- ابو الفوارس (فرزند بهاء الدوله) ۲۲۹
- ابو الفوارس ابو منصور حسن بن علی فسوی ۲۲۸
- ابو الفوارس شرف الدوله ۲۲۴- ابو الفوارس شیر دل (فرزند عضد الدوله)
- ابو الفوارس شیر دل ۲۲۳
- ابو الفوارس شیر دل (فرزند عضد الدوله) ۲۲۴
- ابو الفیض خان ۵۴۲، ۵۵۴، ۵۵۵
- ابو الفیض خان (پادشاه ترکستان) ۵۴۱، ۵۵۳، ۵۵۶
- ابو القاسم ۹۹۷ ح ۱، ۱۱۳۴
- ابو القاسم ۲۲۶- ابو القاسم فرزند عز الدوله بختیار
- ابو القاسم ۱۱۳۵، ۱۱۵۴- ابو القاسم خوشنویس شیرازی
- ابو القاسم ۱۱۶۵- ابو القاسم سکوت (میرزا)
- ابو القاسم ۱۱۳۴، ۱۱۳۶- ابو القاسم شیخ الاسلام (شیخ)
- ابو القاسم ۱۱۳۴- ابو القاسم شیرازی (سکوت)
- ابو القاسم ابو حامد (شیخ) ۱۴۳۸
- ابو القاسم (آقا، فرزند علی بابا تاجر ده دشتی) ۱۰۳۲
- ابو القاسم ابو حامد (شیخ) ۱۴۳۸
- ابو القاسم انجوی (میرزا، فرزند اسمعیل خوشنویس انجوی)
- ابو القاسم (حاجی میرزا، فرزند علی اکبر) ۱۰۴۳
- ابو القاسم (حاجی میرزا، فرزند محمد خلیل) ۱۰۲۹
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۹۳
- ابو القاسم (شاه، فرزند حبیب الله شریفی شیرازی) ۹۴۳
- ابو القاسم (شیخ) ۱۴۴۷- قاسمی کازرونی
- ابو القاسم (شیخ فرزند اسد الله) ۹۹۰
- ابو القاسم (شیخ، فرزند زین العابدین) ۹۸۸
- ابو القاسم (شیخ، فرزند محمد حسین) ۹۸۸
- ابو القاسم (شیخ، فرزند نصر البیان کازرونی) ۱۱۳۹
- ابو القاسم (فرزند حسین بن روح) ۲۱۴
- ابو القاسم (فرزند عز الدوله بختیار) ۲۲۵
- ابو القاسم (فرزند وصال) ۱۰۰۸
- ابو القاسم ۱۷۱ ح ۶- محمد (ص) (پیامبر)
- ابو القاسم (میرزا) ۷۸۷، ۱۳۹۷
- ابو القاسم (میرزا) ۱۱۷۶- ابو القاسم فرهنگ (میرزا)
- ابو القاسم (میرزا)- راز شیرازی

- ابو القاسم (میرزا) ۹۹۳- سکوت
- ابو القاسم (میرزا، پدر سید میرزا) ۹۱۷
- ابو القاسم (میرزا، فرزند عیسی فراهانی) ۷۲۳
- ابو القاسم (میرزا، فرزند غیاث الدین) ۱۴۰۳
- ابو القاسم (میرزا، فرزند فضل الله) ۱۴۰۰
- ابو القاسم اعرابی (فرزند حمزه) ۴۳۴
- ابو القاسم بیک فارسی مدان ۴۳۴
- ابو القاسم پاینده ۲۱۳ ح ۲، ۲۱۹ ح ۴
- ابو القاسم تاجر بوشهری (حاجی) ۱۳۲۳
- ابو القاسم تاجر جهرمی (حاجی میرزا) ۱۲۸۷
- ابو القاسم تاجر شیرازی (حاجی میرزا، فرزند علی تاجر شیرازی) ۱۱۳۲
- ابو القاسم تفریسی (میرزا) ۷۹۴
- ابو القاسم جعفر (فرزند حسن نجم الدین) ۶۱۶- محقق حلی
- ابو القاسم خان ۸۰۱
- ابو القاسم خان ۵۹۹- ابو القاسم خان نسقچی باشی
- ابو القاسم خان (میرزا، فرزند عبد الله خان) ۹۶۹
- ابو القاسم خان (میرزا، فرزند محمد رضا خان) ۱۴۷۷
- ابو القاسم خان نسقچی باشی ۵۹۸، ۵۹۹ ح ۳
- ابو القاسم خوشنویس انجوی (میرزا) ۹۵۰
- ابو القاسم خوشنویس شیرازی (میرزا) ۱۱۵۴
- ابو القاسم ذو الریاستین (میرزا) ۷۶۵
- ابو القاسم ذو الریاستین همدانی (میرزا) ۷۶۳، ۷۶۴
- ابو القاسم سروستانی ۱۳۶۵
- ابو القاسم سکوت (میرزا) ۹۱۸، ۹۵۴ ح ۲، ۹۵۵، ۹۷۷ ح ۱، ۱۱۱۶ ح ۲، ۱۱۳۸
- ابو القاسم شریفی (میرزا، برادر محمد حسین شریفی حسینی) ۹۴۵
- ابو القاسم شریفی حسینی (میرزا) ۹۴۷
- ابو القاسم شیخ الاسلام (حاجی شیخ) ۹۲۳، ۹۲۴، ۱۱۳۶
- ابو القاسم شیرازی (حاجی) ۱۱۶۴- ابو القاسم سکوت (حاجی میرزا)
- ابو القاسم شیرازی (سکوت) ۱۱۳۷
- ابو القاسم صدر کاشانی (میرزا) ۵۳۸
- ابو القاسم طیب (حاجی میرزا، فرزند باقر طیب حسینی) ۹۸۳
- ابو القاسم علی (فرزند احمد ابرقویی) ۱۲۴۵
- ابو القاسم فرهنگ (میرزا) ۹۹۰

- ابو القاسم فرهنگ (میرزا، فرزند وصال) ۱۰۱۱
- ابو القاسم فسائی (سید) ۱۳۹۴
- ابو القاسم فشری ۱۱۵۴
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۹۴
- ابو القاسم قائم مقام (میرزا) ۷۲۴، ۷۳۴، ۷۶۱، ۷۶۶
- ابو القاسم قائم مقام فراهانی (میرزا) ۷۵۵، ۷۶۹
- ابو القاسم قاضی عمر (فرزند علی بیضاوی) ۲۷۲- عمر (ابو القاسم قاضی، فرزند علی بیضاوی)
- ابو القاسم گیلانی (میرزا) ۶۹۹
- ابو القاسم لاری (قاضی) ۱۵۰۶، ۴۴۵، ۱۵۰۶- قاضی ابو القاسم لاری
- ابو القاسم محمد (ص) ۱۱۰۶- محمد (ص) (پیامبر)
- ابو القاسم منصوری (حاجی میرزا، فرزند حسن حسینی فسایی) ۱۰۵۰
- ابو القاسم ناظم الاطبا (حاجی میرزا، فرزند علی اکبر طیب) ۱۰۳۱
- ابو القاسم همدانی (میرزا) ۶۹۲
- ابو القاسم هندی (میرزا، فرزند نور الدین هندی اصل) ۹۸۳
- ابو المحمد انجو (میر) ۴۳۳
- ابو المحمد خان ۴۵۹
- ابو المعالی ۱۱۴۰- صدر الدین محمود دشتکی شیرازی (امیر)
- ابو المعالی اصفهانی ۹۲۸ ح ۱
- ابو المنصور ۳۷۵- خادم بیگ تالش
- ابو المیامن ۹۴۸، ۹۴۹- حسن طباطبایی هنی
- ابو المیشم (فرزند النصرانیه) ۱۹۴ ح ۲
- ابو النصر ۹۱۶- اسماعیل اول (شاه صفوی)
- ابو النصر ۳۷۵ ح ۵- خادم بیگ
- ابو النصر (حکیم) ۴۱۱
- ابو النصر حسن بیگ ترکمان (امیر) ۳۸۳- حسن بیگ ترکمان (ابو النصر امیر)
- ابو النصر خلفا بیگ ۳۸۲- خلفا بیگ (ابو النصر)
- ابو الوفا (شیخ) ۱۰۲۳ ح ۱
- ابو الولی انجوی شیرازی (امیر) ۹۴۹
- ابو بشر ۲۰۲ ح ۲- عمر (فرزند عثمان بن قنبر فارسی بیضاوی)
- ابو بشر ۱۲۷۱- سیویه
- ابو بکر ۱۷۲ ح ۱، ۴، ۱۸۸، ۹۰۵
- ابو بکر (ابو المظفر، فرزند سعد) ۱۳۱۱
- ابو بکر (اتابک) ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۹، ۹۰۵

- ابو بکر (اتابک فرزند سعد) ۱۵۸۸، ۱۵۸۹- ابو بکر سلغری
- ابو بکر (المعتضد بالله) ۳۰۳
- ابو بکر (المعتضد بالله معتصمی) ۳۰۳ ح ۵- ابو بکر (المعتضد)
- ابو بکر (برادرزاده امیر مظفر) ۳۰۶
- ابو بکر (پدر سعد) ۲۶۳، ۲۷۷
- ابو بکر (خلیفه اول) ۱۷۱ ح ۹، ۱۱۵۰
- ابو بکر (خواجه نظام الدین) ۲۶۳، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹
- ابو بکر (سلطان، فرزند سعد) ۱۱۸۶، ۱۳۱۲
- ابو بکر (شاهزاده، اتابک) ۱۱۵۰
- ابو بکر (فخر الدین) ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۳
- ابو بکر (فرزند خوافی، غیاث الدین حاجی) ۳۰۵ ح ۸
- ابو بکر (فرزند سعد، اتابک) ۲۵۶، ۲۶۲ ح ۱۰، ۹۰۴
- ابو بکر (فرزند سعد بن زنگی) ۱۱۸۵-
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۹۵
- ابو بکر (فرزند سعد بن زنگی، اتابک)
- ابو بکر (فرزند سعد بن زنگی، اتابک) ۲۵۷، ۲۶۳ ح ۱
- ابو بکر (فرزند مظفر الدین سعد بن زنگی) ۲۵۴- ابو بکر (فرزند سعد بن زنگی، اتابک)
- ابو بکر احمد ناصح الدین ارجانی ۱۴۷۰
- ابو بکر (تایبادی) (مولا زین الدین) ۳۱۸
- ابو بکر حوایجی شیرازی (خواجه نظام الدین) ۱۱۸۵
- ابو بکر سلغری ۱۵۸۸- ابو بکر سلغری (پدر سعد)
- ابو بکر سلغری (اتابک) ۲۸۱- ابو بکر سلغری (پدر سعد)
- ابو بکر سلغری (پدر سعد) ۲۶۶، ۲۶۹
- ابو بکر صدیق (ملا) ۵۱۳ ح ۳- میا صدیق
- ابو بکر عبد الله (فرزند ابی قحافه تیمی قرشی) ۱۷۲
- ابو بکر محمد (شیخ، فرزند ابراهیم فیروز آبادی) ۱۴۲۰- محمد (شیخ ابو بکر فرزند ابراهیم فیروز آبادی)
- ابو بکره ۱۸۳
- ابو بلال مرداسی ۲۱۰ و ح ۴، ۲۱۱
- ابو بلال مرداسی به ادیه ۲۱۰ ح ۴
- ابو تراب ۱۱۳۴- ابو تراب (شیخ)
- ابو تراب (آقا فرزند فضل الله مستوفی سردزکی) ۱۰۶۶- ابو تراب سردزکی
- ابو تراب رئیس ۱۴۹۹
- ابو تراب (شیخ) ۱۱۳۶

- ابو تراب (شیخ، امام جمعه شیراز) ۱۶۹ ح ۳
- ابو تراب (شیخ، فرزند عبد النبی امام جمعه) ۹۸۷
- ابو تراب (فرزند بهرام) ۱۱۶۹
- ابو تراب (میرزا، فرزند میرزا مرتضی صدر- الممالک) ۵۸۹
- ابو تراب امام جمعه (شیخ، فرزند راهبر) ۹۸۶
- ابو تراب امام جمعه (شیخ، فرزند محمد) ۹۸۷
- ابو تراب خان بیضایی (میرزا، فرزند ابراهیم کلانتر) ۱۰۲۸
- ابو تراب دشتکی شیرازی (میر) ۱۱۵۲
- ابو تراب قاضی (آقا) ۱۵۵۵
- ابو تغلب ۲۲۱- ابی تغلب (فرزند حمدان)
- ابو جعفر ۱۹۴- محمد الباقر (ع) (فرزند زین العابدین (ع))
- ابو جعفر ۲۶۲- منصور (ابو جعفر خلیفه)
- ابو جعفر ۱۹۶- منصور (فرزند محمد) ۱
- ابو جعفر (فرزند محمد بن عثمان عسکری) ۲۱۴
- ابو جعفر محمد الباقر (فرزند زین العابدین) ۱۹۴- محمد الباقر زین العابدین (ابو جعفر)
- ابو جعفر محمد جواد (امام) ۳۷۴- محمد جواد (ع) (ابو جعفر)
- ابو جعفر منصور ۱۹۹، ح ۴، ۶
- ابو جعفر منصور (المستنصر بالله) ۲۵۵
- ابو جعفر منصور (خلیفه) ۲۶۲
- ابو جعفر هاشمی ۲۳۵
- ابو جهل ۱۱۵۶ ح ۳
- ابو حامد غزالی ۱۲۷۱
- ابو حامد کازرونی ۱۴۴۷
- ابو حفص (کنیه عمر بن خطاب) ۱۷۲، ح ۵
- ابو حنیفه ۱۹۹، ح ۸، ۲۰۰، ۵۶۲، ۵۶۴، ۸۳۶- ابو حنیفه نعمان (فرزند ثابت)
- ابو حنیفه نعمان (فرزند ثابت) ۴۶۷- نعمان (فرزند ثابت، ابو حنیفه)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۹۶
- ابو خالد ۴۱۹۳- یزید (فرزند عبد الملک)
- ابو داراسب (فرزند فخر الدوله شیرازی) ۱۱۳۴، ۱۱۸۳
- ابو دلف (امیر) ۷۱۲
- ابو ذر ۹۷۵
- ابو ذر غفاری ۲۱۸ ح ۶- ابا ذر الغفاری
- ابو زرعه (شیخ) ۱۱۹۶- عبد الوهاب (فرزند محمد بن یعقوب اردبیلی)

ابو زرعه اردبیلی (شیخ) ۹۵۹- عبد الوهاب (فرزند محمد بن یعقوب اردبیلی)

ابو سعد کازرونی ۱۷۵ ح ۹

ابو سعید ۲۳۰، ۲۳۱

ابو سعید ۱۱۳۵، ۱۱۵۴- ابو سعید بزغش

ابو سعید ۲۹۶ ح ۱- ابو سعید (فرزند اولجایتو)

ابو سعید ۲۳۸- محمد (فرزند بابای شبانکاره)

ابو سعید- محمد اماما

ابو سعید (سلطان) ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۶۱ ح ۳، ۳۴۹ ح ۷

ابو سعید (سلطان) ۲۴۹- ابو سعید بهادر خان

ابو سعید (فرزند اوبی تیو سلطان) ۲۹۱

ابو سعید (میرزا) ۳۴۶

ابو سعید (میرزا سلطان) ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۶۴

ابو سعید استخری ۱۵۵۳

ابو سعید اوبی تیو (سلطان) ۳۰۶- اوبی تیو (سلطان ابو سعید)

ابو سعید بهادر خان (سلطان) ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۶

ابو سعید سیرافی ۱۳۷۰- حسن (فرزند عبد الله بن مرزبان سیرافی نحوی)

ابو سعید شبانکاره ۲۴۰، ۱۴۳۲

ابو سعید طبسی خراسانی ۳۲۵- طبسی خراسانی (ابو سعید)

ابو سعید عبد الله (فرزند عمر بن علی) ۱۲۷۲- قاضی بیضاوی

ابو سعید کازرونی ۱۵۶۰

ابو سعید گناوه‌ای ۱۳۳۲ ح ۲

ابو سعید گورکانی (میرزا سلطان) ۳۴۶

ابو سعید محمد (فرزند بابای شبانکاره) ۲۳۸

ابو سفیان ۲۱۸ ح ۶

ابو سایک ۸۷۴ ح ۴

ابو شجاع ۲۲۸ ح ۱- ابو نصر بهاء الدوله (فرزند ابی شجاع)

ابو شجاع (سلطان الدوله) ۲۲۷، ۹۰۱- ابو نصر بهاء الدوله (فرزند ابی شجاع)

ابو شجاع سعد- تكله (فرزند اتابك زنگی)

ابو طالب ۱۱۳۴- ابو طالب نواب (میرزا)

ابو طالب ۲۱۶- ابو طالب زید (فرزند علی نوبندگانی)

ابو طالب (حاجی سید، فرزند محمد تقی) ۱۴۴۳

ابو طالب (حاجی، فرزند محمد علی بیك ذو القدر) ۱۲۵۸

ابو طالب (حاجی میرزا، فرزند حاجی محمود) ۹۶۱

- ابو طالب (عموی پیامبر اکرم) ۱۷۱ ح ۶
- ابو طالب (میرزا) ۴۵۶، ۴۸۷، ۴۹۱، ۵۱۳ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۶۹۶ حرف همزه «أ» ص: ۱۶۸۴
- ابو طالب (میرزا، برادر عباس میرزا) ۴۲۷، ۴۲۸
- ابو طالب (میرزا، فرزند آقا) ۱۰۸۹
- ابو طالب (میرزا، فرزند محمد علی) ۱۳۹۷
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۹۷
- ابو طالب (میرزا، کلانتر) ۵۸۸- ابو طالب کلانتر (میرزا)
- ابو طالب ثانی (میرزا) ۵۱۱
- ابو طالب ثانی (میرزا، فرزند شرف جهان ثانی) ۱۰۸۱
- ابو طالب خان اعتماد الدوله (میرزا) ۴۷۵، ۴۷۶
- ابو طالب خوشنویس (سید) ۱۵۶۹
- ابو طالب دشتکی شیرازی (میرزا، فرزند حسین دشتکی شیرازی) ۱۰۵۹
- ابو طالب رضوی (میرزا، فرزند سید میرزا) ۹۱۸
- ابو طالب علی سمیرمی (کمال الدین) ۱۳۵۹- علی سمیرمی (کمال الدین ابو طالب) ۱۳۵۹
- ابو طالب کلانتر (میرزا) ۵۲۸، ۵۸۵
- ابو طالب کلانتر (میرزا، فرزند شرف جهان کلانتر) ۱۰۸۱
- ابو طالب مباشر (میرزا) ۱۲۸۸
- ابو طالب نواب (میرزا) ۴۸۵، ۱۱۳۶
- ابو طالب نواب (میرزا، فرزند اکبر نواب) ۹۳۹
- ابو طاهر (جلال الدوله) ۲۲۷
- ابو طاهر عبد الله (قاضی) ۲۳۹
- ابو طاهر محمد (شیخ مجد الدین) ۱۴۱۹
- ابو طاهر محمد (شیخ مجد الدین، فرزند یعقوب فیروز آبادی) ۱۴۲۹- محمد شفیع مجد الدین ابو طاهر، فرزند یعقوب فیروز آبادی)
- ابو عاصم (فرزند سرجان بن محمد بن عمرو بن- شبان) ۲۶۲
- ابو عبد الله ۲۲۱
- ابو عبد الله (فرزند باکویه) ۱۱۵۴
- ابو عبد الله (کنیه عثمان) ۱۷۹ ح ۸
- ابو عبد الله (کنیه نصر فرزند حرب بن عبد الله) ۲۰۰ ح ۳
- ابو عبد الله الحسین (سید الشهداء) ۳۷۴- حسین (ع) (امام)
- ابو عبد الله شیرازی (شیخ کبیر) ۱۳۹۴ ح ۲
- ابو عبد الله محمد (شیخ) ۱۱۹۲- باکوهه
- ابو عبد الله محمد (شیخ کبیر فرزند خفیف) ۱۱۹۵- محمد (شیخ کبیر ابو عبد الله، فرزند خفیف شیرازی)
- ابو عبد الله محمد (شیخ کبیر فرزند خفیف شیرازی) ۱۱۹۲، ۱۲۰۰- محمد (شیخ کبیر ابو عبد الله، فرزند خفیف شیرازی)

ابو عبد الله محمد (فرزند خفیف شیرازی) ۱۲۸۹- محمد (ابو عبد الله، فرزند خفیف شیرازی)

ابو عبیده جراح ۲۷۲

ابو علی ۲۲۴

ابو علی ۱۳۹۰- حسن (ابو علی، فرزند احمد)

ابو علی ۲۲۶- ابو علی (فرزند اسماعیل)

ابو علی ۲۲۵- ابو علی (فرزند شرف الدوله) ۲۲

ابو علی (شیخ) ۱۰۵۳- ابو علی سینا

ابو علی (فرزند شرف الدوله) ۲۲۴

ابو علی بواناتی (آقا) ۱۲۶۶

ابو علی حسن (فرزند احمد) ۱۳۸۹- حسن (ابو علی، فرزند احمد)

ابو علی دقاق ۱۴۳۸ ح ۲

ابو علی سینا (شیخ رئیس) ۱۱۰۴، ۱۳۰۳

ابو علی فسوی ۱۳۹۰- حسن (ابو علی،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۹۸

فرزند احمد)

ابو عمر ۱۸۸ ح ۱

ابو عمرو (کنیه عثمان) ۱۷۹ ح ۸

ابو قتاده زید اسود ۹۴۸- زید اسود (ابو قتاده)

ابو قحافه (فرزند عامر) ۱۷۲ ح ۱

ابو کالنجار ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹- ابو کالنجار مرزبان

ابو کالنجار (عز الملوک) ۲۴۱

ابو کالنجار (ملک پارس) ۱۴۹۸

ابو کالنجار (امیر، پدر شجاع) ۹۰۱

ابو کالنجار دیلمی ۹۰۲- ابو کالنجار (پدر شجاع)

ابو کالنجار محی الدین ۲۲۹- ابو کالنجار

ابو کالنجار مرزبان (پدر ابو علی کیخسرو) ۲۳۱

ابو کالنجار مرزبان (صمصام الدوله) ۲۲۴

ابو لؤلؤ ۱۷۹

ابو لؤلؤ ۱۷۹، ح ۱، ۴- فیروز (ایرانی)

ابول خان (فرزند رشید خان طیبی) ۱۴۹۱

ابو لهب ۱۹۷

ابو محمد (فرزند ابو نصر تعبى فسایى) ۱۱۶۷

ابو محمد الصادق ۱۹۳ ح ۱

- ابو محمد حسن المستضیء بامر الله ۲۵۵
- ابو محمد حسن المستنجد بالله ۲۵۰- حسن (المستنجد بالله، ابو محمد)
- ابو محمد رام هرمزی ۱۳۴۶
- ابو محمد روزبهان (شیخ) ۱۱۹۵
- ابو محمد فالی (مولانا رکن الدین) ۱۴۵۸
- ابو محمد قاسم (فرزند ابو القاسم اعرابی) ۳۶۱
- ابو محمد یحیی (رکن الدین) ۲۷۱
- ابو محمد یوسف سیرافی ۱۳۷۳- محمد سیرافی (فرزند حسن)
- ابو مسلم ۱۹۷ ح ۴، ۷- ابو مسلم خراسانی
- ابو مسلم خراسانی ۱۹۷
- ابو مسلم مروزی ۱۹۸، ۱۹۹- ابو مسلم خراسانی
- ابو مغیث حسین (فرزند منصور حلاج بیضاوی) ۱۲۷۱
- ابو منصور ۲۳۱، ح ۱- ابو منصور فولادستون
- ابو منصور ۱۱۳۴- احمد (خواجه ابو منصور، نوه عبد الصمد شیرازی)
- ابو منصور ۳۷۵- خادم بیک
- ابو منصور (فرزند صالحان) ۲۲۴
- ابو منصور احمد (خواجه، نوه عبد الصمد شیرازی) ۱۱۸۳
- ابو منصور المیدی ۲۴۲ و ح ۵
- ابو موسی اشعری ۱۷۲ ح ۵، ۱۸۰ ح ۱
- ابو نصر ۱۲۸۹ ح ۱، ۱۲۹۱
- ابو نصر ۲۲۶- ابو نصر (فرزند بختیار)
- ابو نصر (بهاء الدوله) ۲۲۴
- ابو نصر (بهاء الدوله، پدر ابو شجاع) ۹۰۱
- ابو نصر (بهاء الدوله، فرزند ابی شجاع فنا خسرو) ۲۲۷
- ابو نصر (بهاء الدوله، فرزند عضد الدوله) ۲۲۶، ۱۵۳۶
- ابو نصر (سیف الدین) ۲۶۱- ابو نصر علی (فرزند کیقباد)
- ابو نصر (فرزند بختیار) ۲۲۵، ۲۳۰
- ابو نصر اسعد ابزاری (خواجه عمید الدین) ۲۵۲
- ابو نصر اسعد ابزاری (عمید الدین) ۲۵۲ و ح ۳
- ابو نصر حوائجی ۲۵۷، ۲۶۳
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۶۹۹
- ابو نصر علی (فرزند کیقباد، سیف الدین) ۲۶۰
- ابو نصر لالا ۲۴۴

- ابو نصر محمد (الظاهر بامر الله) ۲۵۵
- ابو هاشم (فرزند عبد الله بن محمد حنفیه) ۱۹۳، ۱۹۷
- ابو هاشم (فرزند عقبه) ۱۸۵ ح ۴
- ابو هاشم عبید الله (فرزند محمد) ۱۹۳ ح ۲
- ابهری (صفی الدین) ۲۷۸ ح ۱
- ابی الحزم قرشی ۱۱۴۹
- ابی الحسن الشهید ۱۱۴۴ - حسین (ع) (امام)
- ابی الخیر نیریزی ۱۵۶۸
- ابی العاص ۱۷۲ ح ۶، ۱۷۴ ح ۴ و ۶
- ابی العاص (عثمان بن ابی العاص) ۱۷۵ ح ۱
- ابی العاص (فرزند امیه) ۱۷۹ ح ۸
- ابی العاص ثقفی ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۳۳۲، ۱۳۳۴
- ابی العاص ثقفی (عثمان فرزند ابی العاص) ۱۷۶
- ابی العاص زرکوب ۲۴۰ ح ۲
- ابی النصر السائلی البقلی ۱۱۶۸ - ابو نصر بقلی فسایی
- ابی بکر (پدر محمد القاهر بالله) ۲۱۱
- ابی بکر صدیق ۵۶۳
- ابی بکر فیروز آبادی ۱۴۱۹
- ابی بکره ۱۸۹ ح ۴
- ابی بکره (پدر عبد الرحمن)
- ابی تغلب ۲۲۰، ۲۲۱ - ابی تغلب (فرزند حمدان)
- ابی زین العابدین ۱۱۴۴ - زین العابدین
- ابی سفیان ۱۸۲، ح ۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۱۸، ۱۳۱۴
- ابی شجاع فنا خسرو - فنا خسرو
- ابی صفره ۱۸۷
- ابی صفره ازدی ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۱
- ابیطالب (پدر حضرت علی (ع)) ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷ و ۲۰۶ ح ۱۱، ۲۲۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۳، ۵۵۹، ۹۳۸، ۹۴۸، ۱۰۳۶، ۱۱۲۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۲۰۳ ح ۱، ۱۲۷۴، ۱۳۱۴، ۱۵۳۶، ۱۵۸۶
- ابی عبد الله (سید الشهداء) ۹۹۵ - حسین (ع) (امام)
- ابی عقیل ۱۸۸ ح ۴، ۱۹۱
- ابی علی سینا (شیخ الرئیس) ۱۱۴۹
- ابی قحافه تیمی قرشی ۱۷۲
- ابی کبشه ۱۹۱ و ح ۵، ۱۹۲

ایبکدوز ۴۰۹ ح ۳- خواجه میرزا ملک

ابی مختار شریف علوی نوبندگانی ۱۳۹۴ ح ۲- شریف علوی نوبندگانی (ابی مختار)

ابی مسلم ۱۹۱ ح ۵، ۱۹۲

ابی نصر ۲۲۵- ابو نصر (فرزند بختیار)

ابی نصر بهاء الدوله ۲۲۸- ابو نصر (بهاء الدوله فرزند ابی شجاع)

ابی نصر تعبی فسائی ۱۱۹۵

ابی وقاص ۱۷۲، ۱۷۹

ایبه (امیر سلطان) ۳۵۸، ۳۶۰- ایبه سلطان نوئین (امیر)

ایبه (پدر زیاد) ۱۸۳

ایبه (پدر عبد الله) ۱۲۷۴

ایبه (سلطان) ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸ ح ۴، ۳۵۹- ایبه سلطان نوئین (امیر)

ایبه سلطان نوئین (امیر) ۳۵۵

ابی هشام (فرزند عتبه) ۱۸۵ ح ۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۰۰

ایبه طائفی ۱۸۲

اتابک ۲۵۸

اتابک ۲۷۶ ح ۲، ۲۷۷ ح ۱، ۲- آبخش خاتون

اتابک ۲۵۵- اتابک سعد

اتابک ۲۴۸، ح ۳- ایلدگز (اتابک)

اتابک ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹- جلال الدین چاولی خوانسالار

اتابک ۲۵۴، ح ۴- مظفر الدین سعد (اتابک)

اتابک ۲۵۲ ح ۶- مظفر الدین سعد زنگی

اتابک (امیر) ۷۹۰- تقی خان (میرزا)

اتابک (امیر) ۷۹۶- عباسقلی خان (امیر اتابک)

اتابک (امیر) ۷۹۸- محمد تقی خان فراهانی

اتابک ابو بکر (فرزند اتابک سعد بن اتابک زنگی) ۲۷۸

اتابک قراچه ۲۴۴

اتابک قراچه (امیر) ۶۷۴

اتابک مظفر الدین ابو شجاع سعد بن اتابک زنگی

اتابک منکوبرس ۲۴۴

اترم ۸۰۹

اترم (سردار انگلیس) ۵۴۴ ح ۸، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۵

اتیمور ۳۰۲ ح ۳- تیمور (امیر)

اثر ۱۱۷۱- شفیعا اعمی شیرازی

اثر ۱۱۳۵، ۱۱۵۴- شفیعا اعمی شیرازی اجه سلطان ۳۷۳ ح ۲

احتشام الدوله ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۴۶، ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۷۵، ۸۷۶، ۱۰۷۶، ۱۱۸۸، ۱۳۳۲،

۱۳۴۸، ۱۴۶۷، ۱۴۶۹، ۱۴۸۴، ۱۴۸۶، ۱۴۸۸، ۱۴۹۱، ۱۴۹۳، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۶۳۰- اویس میرزا قاجار، (احتشام الدوله، سلطان) احتشام

الدوله سلطان اویس میرزا قاجار ۴۸۸- اویس میرزا قاجار (احتشام الدوله سلطان)

احتشام الدوله ۷۹۵- خانلر (میرزا احتشام- الدوله)

احتشام السلطنه ۸۲۵- اویس (میرزا، احتشام السلطنه)

احتشام السلطنه ۸۹۲- اویس (میرزا، سلطان فرزند فرهاد میرزا آقا جان)

احسان فصیحی (فرزند شوریده) ۱۱۷۳ ح ۱

*** احمد ۱۱۳۴

احمد ۹۹۷ ح ۱- احمد (میرزا، فرزند وصال)

*** احمد ۱۱۳۴- احمد (شیخ)

احمد- احمد پاشا (والی بغداد)

احمد ۱۱۳۴- احمد نظام الدین دوم (میرزا)

احمد ۱۱۳۴- احمد نظام الدین علامه (میرزا)

احمد (ص) ۱۰۰۴، ۱۱۵۶- محمد (ص) (پیامبر اکرم)

احمد (آقا) ۱۲۱۹

احمد (آقا سید) ۱۵۸۰

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۰۱

احمد (ابو العباس) ۲۱۲

احمد (ابو العباس، الناصر لدین الله) ۲۵۰

احمد (ابو الفضل شهاب الدین، فرزند علی عسقلانی) ۱۴۱۹ ح ۲

احمد (برادر علی بیگ) ۳۸۹ ح ۶

احمد (پادشاه) ۳۵۸، ۳۶۰

احمد (پدر سعید) ۸۰۷

احمد (پدر علی) ۱۰۴۶ ح ۲

احمد (جلال الدین، فرزند یوسف) ۱۱۳۸- جلال الدین احمد (فرزند یوسف)

احمد (حاج میرزا سید، فرزند حسن حسینی فسایی) ۱۰۵۰

احمد (حاجی شیخ، فرزند یحیی امام جمعه) ۹۸۷

احمد (حاجی میرزا) ۱۰۶۸

احمد (حاجی میرزا، کدخدای میدان شاه شیراز) ۸۲۳

احمد (خواجه) ۳۷۸

احمد (خواجه ابو منصور، نوه صمد شیرازی) ۱۱۸۳

- احمد (خواجه، فرزند طاهر رامهریزی) ۱۳۴۷
- احمد (سلطان) ۲۷۳، ۲۷۴ ح ۵، ۲۷۵
- احمد (سلطان، فرزند امیر مبارز الدین محمد) ۳۰۸ ح ۶، ۳۰۹
- احمد (سلطان، فرزند سلطان اویس) ۳۱۶
- احمد (سلطان، فرزند سیدی احمد، امیرزاده) ۳۲۸
- احمد (سلطان، فرزند شاه اویس) ۳۲۰، ۳۲۱
- احمد (سلطان، میرزا) ۴۱۲، ۴۱۳
- احمد (سید میر) ۷۸۲، ۹۴۲، ۹۴۴، ۹۴۷، ۹۵۵، ۱۰۱۰، ۱۰۴۶، ۱۱۸۶، ۱۵۶۵
- احمد (سیدی، امیرزاده) ۳۲۸
- احمد (شاه خان، برادر رئیس حسن تنگستانی) ۷۴۷
- احمد (شاه سلطان، فرزند امیر مبارز الدین محمد) ۳۲۴ ح ۴
- احمد (شیخ) ۱۲۶۴
- احمد (فرزند ابراهیم بحرینی آل عصفور) ۱۴۰۶
- احمد (فرزند ابو محمد حسن المستضی بامر الله، ابو العباس) ۲۵۵
- احمد (فرزند ابی احمد طلحه الموفق بن جعفر - المتوکل، ابو العباس) ۲۱۲
- احمد (فرزند اسحق) ۱۱۴۳
- احمد (فرزند اسحق بن مقتدر بالله، ابو العباس) ۲۴۲
- احمد (فرزند بویه، فخر الدوله) ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱
- احمد (فرزند بویه دیلمی) ۲۲۶
- احمد (فرزند جعفر متوکل عباسی، ابو العباس) ۲۱۰
- احمد (فرزند حنبل شیبانی) ۲۰۶
- احمد (فرزند عبد الصمد شیرازی) ۱۱۸۴
- احمد (فرزند عبد الغفار) ۱۳۸۹
- احمد (فرزند عبد الله مقتدی، ابو العباس) ۲۳۵
- احمد (فرزند علاء الدین تبریزی) ۱۰۱۹ ح ۳
- احمد (فرزند علی بن محمد تمامی امامی) ۹۲۲
- احمد (فرزند غسان خالی) ۱۴۵۸
- احمد (فرزند لاهیجی) ۱۱۹۵
- احمد (فرزند لیث کرد فارسی) ۲۱۰
- احمد (فرزند محمد بن ابی مختار شریف علوی نوبندگانی) ۱۳۹۴ ح ۲
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۰۲
- احمد (فرزند محمد معتصم بن هرون الرشید، ابو العباس) ۲۰۷
- احمد (فرزند موسی، العزّه لله) ۱۱۸۶

- احمد (فرزند وصال) ۹۹۷ ح ۱
- احمد فرزند یحیی بن سعد تفتازانی، شیخ سیف الدین) ۳۸۰
- احمد (فرزند یزید استخری) ۱۵۵۳
- احمد (قاضی) ۳۶۷، ۳۶۹
- احمد (مؤلف خلاصه التواریخ) ۳۷۴- احمد (قاضی)
- احمد (معز الدوله) ۲۱۸
- احمد (ملا) ۱۲۵۲- احمد ارسنجانی (ملا)
- احمد (میرزا) ۶۸۱ ح ۷، ۱۴۰۹ ح ۲
- احمد (میرزا) ۱۱۸۱- نقیب شیرازی
- احمد (میرزا) ۱۱۸۲- وقار شیرازی
- احمد (میرزا، پدر صادق) ۱۴۰۶
- احمد (میرزا، پدر علی) ۱۴۰۶
- احمد (میرزا، فرزند ابو طالب نواب) ۹۴۰
- احمد (میرزا، فرزند حسن حسینی فسایی) ۱۲۹۶
- احمد (میرزا، فرزند حسن میرزا) ۱۰۵۶
- احمد (میرزا، فرزند مجد الدین) ۱۴۰۶
- احمد (میرزا، فرزند محمد حسین) ۹۴۴
- احمد (میرزا، فرزند میرزا علی اکبر) ۹۵۱
- احمد (میرزا، فرزند وصال) ۹۹۷، ۱۰۰۸- احمد (فرزند وصال)
- احمد (میرزا، نبیره‌زاده جعفر خان دارابی) ۱۳۱۵
- احمد آقا ۲۷۵
- احمد آقا (شیخ) ۴۵۰- احمد آقا (شیخ امیر الامراء، میر غضبان)
- احمد آقا قلعه بیگی ۴۹۹
- احمد ابرقویی ۱۲۴۵
- احمد احرب فروز ۲۲۱
- احمد اختر گرمی ۱۱۲۶ ح ۲
- احمد اردبیلی (ملا) ۹۳۹ ح ۵
- احمد ارسنجانی (آقا ملا) ۱۰۲۸
- احمد ارسنجانی (ملا) ۱۲۵۱
- احمد اصفهانی (میرزا) ۱۵۶۹
- احمد اعرابی (فرزند ابو محمد قاسم) ۳۶۱
- احمد افندی ۵۷۰
- احمد اقتداری ۱۲۶۳ ح ۳، ۱۳۰۲، ۱۴۶۱ ح ۱، ۱۵۰۱ ح ۸، ۱۵۰۵ ح ۲

- احمد السکین (پدر جعفر) ۱۱۴۳
- احمد المعتضد بالله (ابو العباس) ۲۱۳
- احمد المعتضد علی الله (ابو العباس، خلیفه) ۲۱۲ - احمد المعتضد بالله (ابو العباس)
- احمد ایجی (پدر عبد الرحمن) ۱۳۷۳
- احمد ایشک آقاسی باشی (حاجی میرزا، فرزند ابو الحسن تاجر شیرازی) ۱۱۲۹
- احمد بوشهری آل عصفور (حاجی شیخ) ۱۳۲۲
- احمد بهارلو (ملا) ۱۵۷۷
- احمد به جور (فرزند یحیی) ۱۳۹۴ ح ۲
- احمد بیضاوی ۱۲۷۳
- احمد پاشا ۵۰۳ ح ۵، ۵۰۹، ۵۲۱، ۵۲۲ ح ۷، ۵۳۵، ۵۶۱، ۵۶۲
- احمد پاشا (والی بغداد) ۵۰۳، ۵۰۸، ۵۱۷، ۵۱۸ ح ۱، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۷، ۵۳۴، ۵۶۰
- احمد تاجر جهرمی (حاجی میرزا) ۱۲۸۷
- احمد تمامی (شیخ) ۱۱۳۷
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۰۳
- احمد حبیبی ۱۵۱۸ ح ۱
- احمد حسینی (قاضی) ۴۱۳
- احمد حسینی حسنی مکی شیرازی (میرزا نظام الدین) ۴۸۷
- احمد حکیم باشی (میرزا، فرزند سلمان موسوی نسبت عیسوی حسب) ۱۰۹۶
- احمد حکیم باشی حسینی شیرازی (میرزا) ۹۸۳
- احمد خان ۹۴۹، ۶۷۱
- احمد خان ۸۱۱ - احمد خان تنگستانی
- احمد خان (حاجی) ۸۳۳، ۸۳۴
- احمد خان (حاجی، فرزند محمد علی تاجر کیانی) ۸۲۳
- احمد خان (حاجی فرزند محمد علی کیانی) ۸۴۰
- احمد خان (حاکم بهارلو) ۱۵۷۷ - احمد بهارلو (ملا)
- احمد خان (سلطان) ۲۷۵، ۴۸۸
- احمد خان (سلطان، قیصر روم) ۴۵۸، ۵۱۶
- احمد خان (شیخ) ۱۳۲۱
- احمد خان (شیخ، فرزند عبد الله خان) ۱۵۲۵
- احمد خان (فرزند آزاد خان افغان) ۶۳۲
- احمد خان (فرزند داراب خان ایل بیگی) ۱۱۰۲
- احمد خان (کلانتر طوائف بهارلو) ۸۲۱
- احمد خان (میرزا) ۷۷۲، ۷۷۸، ۱۴۹۹

- احمد خان (میرزا، فرزند مهر علی خان شجاع- الملک) ۹۷۷
- احمد خان (والی طوایف بختیاری) ۵۲۰
- احمد خان افغان ۶۳۴
- احمد خان افغان (فرزند آزاد خان افغان) ۶۳۲
- احمد خان افغان ابدالی ۵۸۱
- احمد خان اوسمی حیلهور ۵۳۵ ح ۵
- احمد خان باصری ۱۵۷۶
- احمد خان بستکی ۷۴۸، ۷۴۹، ۱۵۱۸- احمد خان بستکی (فرزند مصطفی)
- احمد خان بستکی (فرزند مصطفی) ۱۵۱۸
- احمد خان تبریزی (میرزا) ۷۷۷
- احمد خان تفنگچی آقاسی ۵۰۵
- احمد خان تنگستانی ۸۱۰، ۹۳۰
- احمد خان جهرمی ذو القدر ۱۲۸۵، ۱۲۸۰
- احمد خان ذو القدر ۵۹۰
- احمد خان سردزکی (فرزند ابو تراب) ۱۰۶۶
- احمد خان سردزکی (میرزا، فرزند نصر الله سردزکی) ۱۰۶۶
- احمد خان صندوقدار (میرزا) ۷۷۲
- احمد خان ضیاء الملک (حاجی میرزا، فرزند قاسم خان) ۱۰۷۲
- احمد خان عسلویه آل حرم ۱۵۲۵
- احمد خان عمید الملک نوائی ۸۱۸، ۸۲۵
- احمد خان کام فیروزی ۱۴۵۱
- احمد خان گلہ داری ۱۴۵۹
- احمد خان مسقطی (حاجی) ۸۲۴
- احمد خان مؤید الملک (میرزا، فرزند محمد خان بیگلریگی) ۹۶۵
- احمد خان مؤید الملک شیرازی ۹۱۰
- احمد خان نوائی ۷۹۰
- احمد خان نوائی (عمید الملک) ۸۲۴
- احمد خوشنویس نیریزی ۱۵۶۸
- احمد دشتکی (سید) ۱۲۴۴
- احمد دشتکی (میر نظام الدین) ۴۸۲
- احمد سامانی (پدر اسماعیل) ۲۱۲
- احمد سلطان ۳۷۸، ۷۸۳
- احمد سلطان (فرزند حاجی عبد الحسین یاور)

- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۰۴
- فوج سرباز شیرازی) ۷۷۸
- احمد سلطان استاجلو ۳۸۸- استاجلو
- احمد سلطان شاملو ۳۹۸
- احمد سلطان کهرلوی مروی ۵۲۴ ح ۴- احمد سلطان مروی
- احمد سلطان مروی ۵۲۴- احمد سلطان کهرلوی مروی
- احمد سلطان مروی (نایب فارس) ۵۲۶، ۵۲۸
- احمد شاه تنگستانی (رئیس) ۵۹۵
- احمد شاه خان ۸۴۸، ۱۴۹۹
- احمد شاه خان (کلانتر میناب) ۸۰۴، ۸۰۷
- احمد شاه خان تنگستانی ۷۴۹، ۱۳۲۶
- احمد شاه خان مینایی ۸۴۰
- احمد شرف الدین حسین (قاضی) ۴۱۲ ح ۱- قاضی احمد قمی
- احمد شیخ الاسلام (حاجی میرزا) ۱۴۴۲
- احمد شیرازی (خواجه نظام الدین) ۱۱۸۵
- احمد شیرازی (شیخ) ۵۳۶ ح ۷
- احمد شیرازی (میرزا) ۸۳۱
- احمد صراف (حاجی) ۹۸۰
- احمد طبسی (فخر الدین) ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳
- احمد طیب (میرزا) ۹۸۲، ۹۸۳، ۱۰۸۷
- احمد طیبیان اصفهانی (میرزا) ۶۵۱
- احمد عبد الحی مرتضوی (آقا میرزا) ۹۴۷ ح ۵- و صید الاولیاء
- احمد عتوبی (شیخ) ۱۲۶۴
- احمد علی مستوفی خاصه (میرزا، معتمد السلطان، فرزند محمد حکیم‌باشی)
- احمد غفاری (قاضی) ۳۹۸ ح ۶- قاضی احمد غفاری
- احمد قاضی (میرزا، فرزند حسین) ۱۴۰۹
- احمد قمی (قاضی) ۳۶۹ ح ۳، ۴۱۲- احمد شرف الدین حسین (قاضی)
- احمد قمی حسینی (میر قاضی) ۳۹۶
- احمد کفرائی (میرزا) ۱۵۶۹ ح ۱
- احمد کیشی ۱۵۸۹
- احمد گلچین معانی ۱۱۷۷ ح ۵
- احمد لر ۳۳۷
- احمد محلاتی (آخوند ملا) ۹۱۱

- احمد مدنی (شیخ) ۵۲۶ ح ۹، ۵۲۹، ۵۳۰
- احمد مدنی عرضی لاری (شیخ) ۵۲۶
- احمد مرسل ۱۰۰۱ ح ۷ و ۱۱۶۴- محمد (ص) (پیامبر اکرم)
- احمد مستعین (فرزند معتصم) ۲۰۸
- احمد مستوفی دشتکی شیرازی (حاجی میرزا، فرزند نوبابای دشتکی مستوفی شیرازی) ۱۰۵۹
- احمد مکی شیرازی (میر نظام الدین) ۱۰۴۳
- احمد منجم‌باشی (حاجی میرزا) ۱۲۲۶ ح ۱
- احمد منشی (قاضی) ۴۳۵
- احمد مهذب (حاج سید) ۱۳۹۴ ح ۲
- احمد میر منشی قمی (قاضی) ۳۸۹- قاضی احمد میر منشی قمی ۳۸۹
- احمد نراقی (ملا) ۶۹۹- ملا احمد نراقی
- احمد نراقی (ملا) ۶۹۹- ملا احمد نراقی
- احمد نراقی کاشانی (ملا) ۷۲۹
- احمد نسخ‌نویس نیریزی (میرزا) ۱۰۲۴
- احمد نصیر الدین السکین النقیب (فرزند جعفر) ۱۰۳۷- احمد نصیر الدین السکین النقیب (فرزند جعفر ابی عبد الله الشاعر)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۰۵
- احمد نصیر الدین السکین النقیب (فرزند جعفر ابی عبد الله الشاعر) ۱۰۳۶
- احمد نظام الدین ۳۴۹، ۱۱۴۴
- احمد نظام الدین (سید) ۳۴۰
- احمد نظام الدین (فرزند ابراهیم) ۱۰۳۵، ۱۱۴۷
- احمد نظام الدین (فرزند محمد معصوم) ۱۰۳۵، ۱۱۴۳، ۱۱۴۷
- احمد نظام الدین (میرزا) ۴۸۱، ۴۸۲
- احمد نظام الدین (نواب میرزا) ۴۰۸
- احمد نظام الدین (ثانی) (فرزند ابراهیم) ۱۱۴۳
- احمد نظام الدین دوم (میرزا، نوه احمد نظام- الدین اول) ۱۱۳۷
- احمد نظام الدین علامه (میرزا) ۱۱۳۷- احمد نظام الدین (نواب میرزا)
- احمد نقیب (حاجی میرزا، فرزند درویش حسن نقیب) ۹۵۷
- احمد نکودار (سلطان) ۲۷۵- نکودار
- احمد نیریزی (میرزا) ۱۲۵۱ ح ۳
- احمد وقار (میرزا) ۱۰۹۱
- احمد وقایع‌نگار (میرزا، فرزند حاجی میرزا اسد الله) ۹۵۲
- احمدی ۱۰۳۸ ح ۵
- احمد یزدی (ملا) ۱۱۷۳ ح ۴

- احنف (فرزند قیس) ۱۱۷۲ و ح ۶
 اختر باحلی ۲۶۷
 اختیار الدین ۳۱۷- حسن (اختیار الدین)
 اختیار الدین ۳۱۷ ح ۹- حسن قورچی
 اخی بیک ۳۷۶ ح ۵
 ادیس (ع) (پیامبر) ۱۱۶۵
 ادیس شافعی (پدر محمد) ۲۰۳
 ادوارد براون ۱۱۵۸ ح ۱، ۱۳۹۲ ح ۳
 ادیب ۱۱۳۵، ۱۱۵۶- جعفر (میرزا)
 ادیب ۱۲۳۶- محمد جعفر ادیب (آقا)
 ادیب ۹۴۸- هاشم (میرزا، فرزند بابای درویش ذهبی)
 ادیب سیدی ۹۴۸- هاشم (ناظم التولیه، میرزا)
 ادیب شیرازی ۱۱۵۶- جعفر (میرزا)
 ادیه (پدر ابو بلال مرداس) ۲۱۰ ح ۴
 ارپا خان ۲۹۱، ۲۹۳
 ارپاگان ۲۹۱ ح ۷- ارپا خان
 اردشیر ۱۷۴، ح ۱۰، ۱۱۱۰، ۱۵۵۲
 اردشیر (پدر شاپور) ۱۲۴۶ ح ۱
 اردشیر (۱) (فرزند اردشیر (۲)) ۱۵۵۲ و ح ۳
 اردشیر (۳) (پدر داریوش) ۱۵۵۲
 اردشیر (فرزند خشایارشا) ۱۵۵۲ ح ۳
 اردشیر (۲) (فرزند داریوش) ۱۵۵۲ و ح ۳
 اردشیر (ملک) ۳۰۲
 اردشیر بابکان ۱۷۵ ح ۲، ۱۳۴۶ ح ۱، ۱۲۷۷ ح ۵، ۱۴۱۶ ح ۵، ۱۴۳۲
 اردشیر سوم ۱۵۳۹- اردشیر (۳) (پدر داریوش)
 اردشیر شیرازی ۱۱۸۴
 ارس خان ۶۸۸
 ارسطو (معلم اول) ۴۱۶، ۱۰۴۱، ۱۱۰۴، ۱۱۸۳، ۱۲۸۲
 ارسلان (شاه) ۲۳۸، ۲۳۹
 ارسلان (شاه، پدر طغرل سیم) ۲۵۰
 ارسلان (شاه، فرزند طغرل شاه بن سلطان محمد بن ملکشاه) ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰
 ارسلان (فرزند بلنکری) ۲۴۶ ح ۵
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۰۶

- ارسلان بساسیری ۲۳۰ ح ۵، ۱۳۸۶ ح ۱، ۱۳۸۸
- ارسلان ترکمانی (پدر یعقوب) ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹
- ارشام (پدر ویشتاب) ۱۵۵۲
- ارشاد ۱۴۴۵
- ارشاد (سعد الدین، خواجه) ۲۶۰
- ارشاد الدین ۱۵۶۷- محمد (شیخ ارشد الدین فرزند علی نیریزی)
- ارشاد اکمندی (پدر ویشتاب) ۱۵۵۲
- ارشاد الدین محمد (شیخ، فرزند علی نیریزی) ۱۵۶۷
- ارطات ۱۸۲، ۱۸۳
- ارطات (پدر عدی) ۱۹۲
- ارغون ۳۲۷ ح ۵- ارغون خان
- ارغون ۲۸۲
- ارغون ۳۲۷- ارغون خان
- ارغون (ایلخان) ۲۷۸- ارغون خان
- ارغون (شاه) ۲۷۵، ۳۲۵
- ارغون (شاهزاده) ۲۷۳، ۲۷۴
- ارغون (میرزا) ۷۴۴
- ارغون (میرزا، فرزند حسن علی میرزا شجاع- السلطنه) ۷۵۲، ۷۵۳
- ارغون (نوکر قطب الدین صدر) ۳۲۷
- ارغون خان ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۹، ۶۳۴، ۹۴۹
- ارغون خان ۲۷۳، ۲۷۵- ارغون (شاهزاده)
- ارغون خان (ایلخان) ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۹۳، ۳۰۵
- ارغون خان چنگیزی ۷۰۷، ۱۲۷۲- ارغون خان
- ارقان (جلال الدین) ۲۷۷
- ارقان (فرزند ملک خان بن محمد بن زیدون بن زنگی بن مودود سلغری، جلال الدین) ۲۷۵
- ارگلی خان ۶۰۶ ح ۲
- ارگلی خان (والی تفلیس) ۶۶۱
- ارمانوس ۲۲۴
- اریس ۱۵۳۰
- ازد ۱۷۴ ح ۵
- استاجلو ۳۶۶ ح ۶
- استاجلو ۳۸۶- کیک سلطان استاجلو
- استاد ۹۵۲- محمد اسمعیل (آقا، فرزند محمد تاجر شیرازی)

استظهار الدوله ۶۰۹ ح ۴- صادق خان (بیگریگی فارس)

استیانوف ۶۹۴ ح ۴

اسحاق ۲۰۸ ح ۱

اسحق (امیر عز الدین، فرزند امیر ضیاء الدین علی) ۱۱۹۴

اسحق (پدر محمد) ۱۱۴۳

اسحق (فرزند ابراهیم) ۱۱۴۳

اسحق (فرزند ابراهیم بن مصعب) ۲۰۷، ۲۰۵

اسحق (فرزند مقتدر) ۲۲۵، ۲۲۹

اسحق (قوام الدین) ۱۱۷۱ ح ۳

اسحق اردبیلی (شیخ صفی الدین) ۴۸۳- ابو اسحق اردبیلی (شیخ صفی الدین)

اسحق بگک ۹۱۱

اسحق بیگک ۱۶۸ ح ۱۱، ۷۸۳، ۹۰۸، ۹۱۹، ۹۲۱، ۹۲۳، ۹۵۵، ۹۶۷، ۹۷۵، ۱۰۴۱، ۱۰۸۰، ۱۰۸۲، ۱۰۸۹، ۱۱۶۱، ۱۱۶۶، ۱۱۷۶، ۱۱۹۲،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۰۷

۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۳۴۵

اسحق پاشا (والی تفلیس) ۵۳۴

اسحق خان (حاکم تربت حیدری) ۶۶۳

اسحق شمس المعانی نیریزی ۱۵۷۰

اسحق شوریده ۲۰۷

اسحق شیخ الاسلام (ملا) ۱۳۱۵

اسحق عز الدین (فرزند علی ضیاء الدین) ۱۰۳۵

اسحق کوبی (سید، فرزند محمد) ۱۱۹۳

اسحق موسوی (شیخ صفی الدین) ۳۵۴

اسد الله ۵۵۹- علی (ع) (فرزند ابیطالب)

اسد الله (آقا فرزند محمد) ۱۴۰۹

اسد الله (آقا فرزند محمد رضا تاجر ده دشتی) ۱۰۳۲

اسد الله (حاجی میرزا، فرزند آقا محمد اسماعیل) ۹۵۲

اسد الله (شیخ، فرزند محمد علی) ۹۹۰

اسد الله (میرزا) ۸۲۱

اسد الله (میرزا، پدر علی محمد) ۱۰۸۸

اسد الله (میرزا، شاهزاده نوه نادر میرزا) ۱۰۹۵

اسد الله (میرزا، فرزند ابراهیم لشکر دار) ۱۰۸۸

اسد الله (میرزا، فرزند احمد مستوفی دشتکی شیرازی) ۱۰۵۹

اسد الله (میرزا، فرزند جواد) ۱۴۰۵

- اسد الله (میرزا، فرزند لطف الله) ۱۰۸۹
- اسد الله (میرزا، فرزند محمد حسین رئیس شیادانی) ۹۷۹
- اسد الله (میرزا، نایب الایاله) ۸۳۳، ۸۲۷، ۸۲۲
- اسد الله اصفهانی (حاجی سید) ۱۶۹
- اسد الله خان ۶۸۰، ۶۸۱
- اسد الله خان (حاجی، فرزند ابراهیم خان اعتماد-الدوله) ۹۶۳، ۹۶۲
- اسد الله خان (فرزند ابراهیم خان شیرازی) ۱۰۶۹
- اسد الله خان (فرزند حاجی ابراهیم کلانتر شیراز) ۶۶۲، ۶۵۵
- اسد الله خان (فرزند نصر الله خان) ۱۴۹۹
- اسد الله خان (میرزا، لشکرنویس باشی) ۶۷۶
- اسد الله خان افغان ابدالی ۴۹۵
- اسد الله خان شیرازی ۱۲۱۸
- اسد الله خان قاینی ۷۷۳
- اسد الله خان کام فیروزی (حاجی) ۱۴۵۱
- اسد الله خان لشکرنویس باشی (میرزا) ۹۷۶
- اسد الله خان نوری (میرزا) ۷۴۰
- اسد الله فخر الاشراف فاخر (میرزا) ۱۴۰۹ ح ۱
- اسد الله لشکرنویس باشی (میرزا) ۹۷۵
- اسد الله مصری (حاجی میرزا) ۹۵۶
- اسد الله ملاباشی (آقا، فرزند ابراهیم مدرس) ۹۳۶
- اسد الله نوری (میرزا) ۶۹۲ ح ۶ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۷۰۷ حرف همزه «أ» ص: ۱۶۸۴
- اسد بیگ (حاجی) ۹۵۱، ۹۵۲- اسد بیگ تاجر شیرازی
- اسد بیگ تاجر شیرازی (حاجی) ۹۵۱
- اسد خان سرتیپ ۸۲۵
- اسد شمشیرگر (حاجی) ۷۷۸
- اسد قلی خان (فرزند هادی) ۱۲۸۱
- اسد کاشی (قاضی) ۱۲۴۵ ح ۲
- اسدی جزائری ۱۰۸۴
- اسرائیل (فرزند سلجوق) ۲۳۲ ح ۲
- اسعد افزری (عمید الدین) ۱۲۶۲، ۲۵۶، ۲۵۵
- اسفندیار ۲۰۷، ۶۵۸ ح ۸، ۷۵۶، ۱۱۱۰،
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۰۸
- ۱۵۳۸، ۱۵۳۹، ۱۵۵۱

- اسفندیار (پدر بهمن) ۱۲۷۷ ح ۵، ۱۳۸۸
- اسفندیار (فرزند دارای کیانی) ۱۵۵۲
- اسفندیار (فرزند گشتاسب) ۱۳۱۱
- اسفندیار کیانی (شاه) ۱۴۶۴
- اسکندر ۳۴۳، ۳۴۸، ۷۵۵، ۷۶۲، ۱۵۲۸، ۱۵۲۹ ح ۱، ۱۵۳۰، ۱۵۳۱
- اسکندر (اسکندر مقدونی) ۱۱۸۳
- اسکندر (امیرزاده) ۳۲۴، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷- اسکندر (امیر)
- اسکندر (میرزا، شاهزاده، فرزند حسین میرزا فرمانفرما) ۱۰۹۵
- اسکندر (میرزا، نواب، فرزند فرمانفرما)
- اسکندر بیک ترکمان ۳۵۷ ح ۴
- اسکندر بیک قورچی شاملو ۴۱۷
- اسکندر پاشا بیگلربیگی ۴۱۱
- اسکندر تیموری (میرزا) ۱۱۵۸
- اسکندر خان (برادر کریم خان زند) ۵۹۴، ۶۰۳
- اسکندر خان اوزبک ۴۰۹
- اسکندر خان قاجار قوینلو ۶۳۵
- اسکندر رومی ۴۱۶، ۱۴۳۲
- اسکندر شیروانی ۱۱۱۶۰
- اسماء (دختر ابو بکر) ۱۸۸
- اسماء ذات النطاقین (دختر ابو بکر) ۱۸۸ ح ۱
- اسماعیل ۲۴۱
- اسماعیل ۱۴۴۵- خرسند کازرونی
- اسماعیل (پدر ابو علی) ۲۲۶
- اسماعیل (حاج، پدر محمد تقی) ۱۰۸۷
- اسماعیل (حاج شیخ، فرزند بهاء الدین) ۹۸۹
- اسماعیل (حاج میرزا، فرزند کاظم) ۱۰۸۲
- اسماعیل (سلطان) ۳۵۶
- اسماعیل (شاه) ۳۶۱، ۳۷۲ ح ۶، ۳۷۳ ح ۲، ۴۶۷
- اسماعیل (شاه) ۵۸۹- ابو تراب (میرزا)
- اسماعیل (شاه) ۶۱۷- اسماعیل دوم (شاه)
- اسماعیل (شاه) ۶۶۱- اسماعیل صفوی (شاه)
- اسماعیل (شاه) ۵۹۱- مرتضی صدر- الممالک (میرزا)
- اسماعیل (عماد الدین) ۱۳۸۶ ح ۱۶

- اسماعیل (فرزند ابراهیم) ۲۱۴
- اسماعیل (فرزند ابراهیم بن مصعب) ۲۰۵
- اسماعیل (فرزند ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام) ۷۰۷
- اسماعیل (فرزند احمد سامانی) ۲۱۲
- اسماعیل (فرزند حیدر) ۳۶۸
- اسماعیل (فرزند عباد طالقانی، صاحب کافی) ۲۴۱
- اسماعیل (فرزند علاء الدین تبریزی) ۱۰۲۰ ح ۱- اسماعیل (فرزند علاء الدین حسین همت)
- اسماعیل (فرزند محمد بن خداداد (قاضی، مجد الدین) ۳۰۵ ح ۱- مجد الدین (شیخ)
- اسماعیل (فرزند مهتر جعفر بن محمد الصادق (ع)) ۱۹۹ ح ۷
- اسماعیل (میرزا) ۱۱۶۱- توحید
- اسماعیل (میرزا، پدر مصطفی) ۱۰۸۸
- اسماعیل (میرزا، پدر هاشم شیرازی) ۱۱۸۱
- اسماعیل (میرزا، فرزند شفیع) ۹۹۳
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۰۹
- اسماعیل (میرزا، فرزند محمد علی مستوفی میراب الاصل) ۱۰۲۶
- اسماعیل (میرزا، کلانتر شیراز) ۵۷۴
- اسماعیل (میرزا، نواده زاده فتح علی دارابی) ۱۳۱۵
- اسماعیل اشرف ۱۱۸۰ ح ۲
- اسماعیل اول (شاه) ۱۲۹۹
- اسماعیل اول (شاه صفوی) ۹۱۶
- اسماعیل ایما ۵۸۰ ح ۸
- اسماعیل بهادر خان (السلطان ابو المظفر شاه) ۲۸۳
- اسماعیل بهادر سیور (امیر ابو المظفر) ۳۶۸
- اسماعیل بیگ ۷۷۸
- اسماعیل تاجر لاری ۱۲۶۰
- اسماعیل خان (فرزند حسین قلی) ۱۱۰۱
- اسماعیل خان (میرزا) ۴۴۶
- اسماعیل خان (میرزا، برادر محمد خان) ۱۴۷۶
- اسماعیل خان (والی لرستان فعلی) ۶۱۷
- اسماعیل خان (والی همدان) ۶۳۶
- اسماعیل خان بیدشهری ۱۶۶۹
- اسماعیل خان دامغانی ۶۹۸ ح ۱
- اسماعیل خان زند ۶۴۰

- اسماعیل خان عرب شیانی ۱۵۷۹
- اسماعیل خان قراچلو ۷۷۱
- اسماعیل خان قشقایی (برادر حسن خان) ۱۱۰۰
- اسماعیل خان کور قشقایی ۵۹۴
- اسماعیل خوشنویس شیرازی (سید) ۱۲۱۸ ح ۱
- اسماعیل زارع (پدر عباس زارع) ۱۰۷۸
- اسماعیل سیم (شاه) ۵۹۲
- اسماعیل شبانکاره ۱۸۰
- اسماعیل شیرازی (امیر مجد الدین) ۱۱۸۴
- اسماعیل صفوی (شاه) ۳۶۱، ۳۸۱، ۳۸۵، ۴۰۸، ۴۱۷، ۱۰۸۰، ۱۱۹۵، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۵۶۵
- اسماعیل فالی (مجد الدین، قاضی القضاة) ۲۵۹
- اسماعیل فدشکوئی فسائی (میرزا) ۱۳۹۴- اسماعیل فدشکوئی فسائی (میرزا)
- اسماعیل فدشکوئی فسوی (مولانا) ۱۳۹۲ اسماعیل کلانتر (میرزا، فرزند ابو طالب کلانتر) ۱۰۸۱
- اسماعیل کلانتر (میرزا، فرزند شریف صدر اعظم) ۱۰۸۰
- اسماعیل لشکر نویس (میرزا، فرزند ابراهیم لشکر دار) ۱۰۸۸
- اسماعیل ملک (بهاء الدین) ۲۷۴، ۲۷۹
- اسماعیل وزیر (حاجی میرزا) ۸۴۹
- اسمعیل (ع) ۱۰۰۴- اسماعیل (ع) (پیامبر)
- اسمعیل (پدر ابراهیم طباطبا) ۹۴۸
- اسمعیل (پدر محمد) ۱۳۹۴ ح ۲
- اسمعیل (پیامبر) ۱۰۰۴
- اسمعیل (سلطان) ۲۵۴، ۳۵۷، ۳۶۶
- اسمعیل (سلطان فرزند سلطان حیدر) ۳۶۴، ۳۶۵
- اسمعیل (سید، پدر سید محمد) ۳۶۱
- اسمعیل (شاه) ۳۶۶ ح ۹، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۸۷، ۵۳۷، ۶۰۰، ۹۴۳- اسمعیل ثانی
- اسمعیل (شاه) ۳۸۶- اسمعیل صفوی (شاه)
- اسمعیل (شاه) ۶۱۶- (احتمالا شاه اسماعیل دوم)
- اسمعیل (شاه، فرزند سلطان صدر) ۳۶۵ ح ۲
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۱۰
- اسمعیل (فرزند ابراهیم بن حسن مثنی) ۱۴۴۳
- اسمعیل (فرزند ابراهیم بن مصعب) ۲۰۷
- اسمعیل (میرزا) ۴۰۵، ۴۱۲، ۵۶۶، ۵۷۰، ۶۵۵، ۷۲۹، ۷۵۴
- اسمعیل (میرزا) ۴۱۳- اسمعیل (سلطان، میرزا)

- اسمعیل (میرزا، فرزند سلطان حمزه میرزا) ۴۲۸
- اسمعیل (میرزا، فرزند شریف حسنی حسینی شیرازی) ۳۸۵
- اسمعیل (میرزا، فرزند شفیع) ۹۹۱
- اسمعیل (میرزا، فرزند میرزا جانی فسایی) ۹۲۷
- اسمعیل (میرزا، فرزند میرزا محمد) ۹۳۲
- اسمعیل (میرزا، کلانتر فارس) ۵۳۶
- اسمعیل (میرزا، کوتوال شیراز) ۶۷۱
- اسمعیل اشرف ۱۱۸۰ ح ۳
- اسمعیل اول (شاه) ۵۳۸
- اسمعیل اول صفوی (شاه) ۱۰۶۵
- اسمعیل بهادر خان (شاه) ۴۶۶
- اسمعیل بهبهانی (آقا سید) ۱۴۷۷
- اسمعیل بیگ (حاجی، فرزند موسی بیگ) ۱۴۲۴
- اسمعیل بیگ شیرازی ۹۸۴
- اسمعیل توحید (میرزا، فرزند وصال) ۱۰۱۴، ۱۰۱۵
- اسمعیل ثانی (شاه) ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷
- اسمعیل حسنی ۱۴۴۴
- اسمعیل حسنی حسینی شیرازی (میر) ۴۰۸
- اسمعیل خان (فرزند داراب خان ایل بیگی) ۱۱۰۲
- اسمعیل خان (میرزا) ۹۲۷
- اسمعیل خان (میرزا، جد سیمین) ۹۹۱
- اسمعیل خان (میرزا، فرزند محمد خان کارگزار) ۹۵۲
- اسمعیل خان افشار ۴۳۸
- اسمعیل خان خزیمه ۵۲۶، ۵۲۷
- اسمعیل خان دامغانی ۶۹۷
- اسمعیل خان سردار دامغانی ۷۰۵
- اسمعیل خان قراچلو ۷۷۰
- اسمعیل خوشنویس انجوی (میرزا، فرزند ابو القاسم خوشنویس انجوی) ۹۵۰
- اسمعیل دوم (شاه) ۵۳۸
- اسمعیل صفوی (شاه) ۵۵۹، ۵۷۱، ۱۰۴۲
- اسمعیل فالی (مولانا مجد الدین) ۱۴۵۸
- اسمعیل قیری (ملا) ۱۴۲۸
- اسمعیل کلانتر (میرزا) ۵۷۳

- اسمعیل کمال (جد رضا قلیخان هدایت) ۱۱۱۹
- اسمعیل مدرس (آقا) ۹۳۵
- اسمعیل مستوفی (میرزا) ۹۵۱
- اسیا ۱۲۸۴- ابراهیم (ع) (پیامبر)
- اسید (پدر عبد الله) ۱۸۷ ح ۳ و ۴
- اشتر (ملک، فرزند تیمور تاش) ۲۹۳
- اشتو ۲۸۹ و ح ۱ و ۷- اشنو (امیر)
- اشرف ۵۱۴ ح ۶، ۶۰۰
- اشرف ۵۰۴ ح ۴- اشرف (میر)
- اشرف (میر) ۲۹۵
- اشرف (امیر معین الدین) ۳۱۴
- اشرف (سلطان) ۵۰۲
- اشرف (سلطان) ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳- اشرف (امیر)
- اشرف (شاه افغان) ۵۵۶
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۱۱
- اشرف اسمعیل (ملک) ۱۴۲۰
- اشرف افغان ۶۸۰
- اشرف افغان ۵۱۵، ۵۱۶- اشرف (میر)
- اشرف الکتاب ۱۲۵۲- محمد علی (نواده ملا علی عسکر ارسنجانی)
- اشرف الکتاب ۱۲۵۱ ح ۱- محمد علی اشرف الکتاب
- اشرف سلطان افغان ۵۲۴- اشرف (امیر)
- اشرف سلطان غلیژائی ۵۴۱- اشرف (امیر)
- اشرف سلطان کوه مره‌ای ۵۹۲
- اشرف مستوفی (حاجی میرزا، فرزند آقا مستوفی) ۱۰۷۴
- اشرف مستوفی (میرزا، فرزند محمد لشکرنویس) ۱۰۷۴
- اشرف (ملک) ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۶، ح ۶
- اشرف (ملک فرزند تیمور تاش) ۲۹۳
- اشرف (میر فرزند میر عبد الله) ۵۰۳، ۵۰۴
- اشعث ۱۹۶، ۱۹۷
- اشعث (پدر محمد) ۱۸۹ ح ۷، ۱۹۰ ح ۱
- اشعث (فرزند قیس) ۱۸۹
- اشعث (فرزند قیس گندی) ۱۸۳ ح ۶
- اشمعیل (خاقان شاه) ۳۶۸

- اشهی (صدر الدین، مولانا) ۲۵۶ ح ۴
- اصطخری ۱۷۷ ح ۹، ۱۹۷ ح ۲، ۵۵۴ ح ۶، ۱۳۸۶ ح ۲، ۱۳۸۹
- اصطهباناتی ۷۹۲- جعفر دارابی الاصل (آقا سید)
- اصغر رستگار ۱۰۹۹ ح ۱- رستگار
- اصغر میرزا (شاهزاد، فرزند اسکندر میرزا) ۱۰۹۵
- اصفہانی ۹۸۱- ابراهیم حسینی تاجر (حاجی سید)
- اصفہانی (شارح تجرید) ۱۱۳۹ و ح ۱
- اصلان خان (امیر) ۷۹۰
- اصلان خان قوللر آقاسی ۵۱۵
- اصیل الدین ۱۱۳۴- اصیل الدین دشتکی شیرازی (امیر)
- اصیل الدین ۱۰۵۷- عبد الله (اصیل الدین)
- اصیل الدین ۱۱۹۳- عبد الله علوی (امیر اصیل الدین)
- اصیل الدین ۱۰۵۷- عبد الله حسنی دشتکی شیرازی (امیر اصیل الدین)
- اصیل الدین (دشتکی شیرازی، امیر) ۱۱۳۸
- اطعمه (شیخ) ۱۱۵۸ و ح ۱- بسحاق شیرازی
- اعتضاد السلطنه ۷۸۴ ح ۵، ۷۹۹ ح ۶
- اعتضاد السلطنه ۸۱۹- علی قلی میرزا (اعتضاد السلطنه)
- اعتماد الدوله ۴۸۰، ۴۹۵
- اعتماد الدوله ۷۹۸- آقا خان نوری (اعتماد- الدوله، میرزا)
- اعتماد الدوله ۹۶۸، ۹۷۶- ابراهیم خان (اعتماد الدوله)
- اعتماد الدوله ۹۶۴- ابراهیم خان (حاجی اعتماد الدوله)
- اعتماد الدوله ۱۲۱۸- ابراهیم خان (اعتماد الدوله شیرازی)
- اعتماد الدوله ۹۵۴، ۹۶۱، ۱۰۶۹، ۱۲۳۳، ۱۴۷۶- ابراهیم خان شیرازی (حاجی اعتماد الدوله)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۱۲
- اعتماد الدوله ۹۶۲- ابراهیم خان اعتماد- الدوله (حاجی فرزند حاجی هاشم)
- اعتماد الدوله ۴۲۱- اعتماد الدوله میرزا سلطان
- اعتماد الدوله ۴۹۱- اعتماد الدوله شیخ علی خان زنگنه
- اعتماد الدوله ۴۳۵- حاتم بیک اردوبادی
- اعتماد الدوله ۴۳۸- حاتم بیک اردوبادی- حاتم بیک (اعتماد الدوله)
- اعتماد الدوله ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۸، ۶۷۹، ۷۰۰ و ح ۱، ۷۰۶، ۷۰۸، ۷۲۱، ۷۴۲- حاجی ابراهیم کلانتر
- شیراز
- اعتماد الدوله- خلیفه سلطان- خلیفه سلطان (اعتماد الدوله)
- اعتماد الدوله ۱۰۶۵- سلمان جابری انصاری شیرازی اصفہانی الاصل

- اعتماد الدوله ۴۶۸، ۴۶۹- علاء الدوله- و الدین میرزا حسین
- اعتماد الدوله ۴۳۴- لطف الله (میرزا، اعتماد الدوله)
- اعتماد الدوله ۴۳۱، ۱۱۸۴ لطف الله شیرازی (میرزا)
- اعتماد الدوله ۴۹۶- محمد قلی خان شاملو
- اعتماد الدوله ۴۸۴- مهدی صدر الممالک (میرزا)
- اعتماد الدوله حاتم بیگ ۴۵۵، ۴۵۶- حاتم بیگ (اعتماد الدوله)
- اعتماد الدوله خلیفه سلطان ۴۷۲
- اعتماد الدوله سلمان جابری اصفهانی (میرزا) ۴۱۹، ۴۲۱- سلمان جابری اصفهانی (اعتماد الدوله میرزا)
- اعتماد الدوله شیخ علی خان زنگنه ۴۸۹
- اعتماد الدوله میرزا سلطان ۴۲۱، ۴۲۹- سلیمان (اعتماد الدوله میرزا)
- اعتماد الدوله میرزا سلمان ۴۲۹
- اعتماد الدوله میرزا سلمان جابری اصفهانی ۴۲۰
- اعتماد السلطنه ۱۷۷ ح ۸، ۶۸۰ ح ۱
- اعتماد السلطنه ۹۶۹- ابراهیم خان صدر اعظم (حاجی)
- اعتماد السلطنه ۶۸۱ ح ۷- محمد شفیع بندپئی مازندرانی (میرزا)
- اعتماد السلطنه ۷۹۴- مصطفی قلی خان اعتماد السلطنه قراگوزلو (سرتیب)
- اعتماد السلطنه ۸۱۳- مصطفی قلی خان میر پنج
- اعتماد العرفا ۱۳۹۴ ح ۲
- اعظم خان افغان ۶۵۶
- اعل بک ۲۶۵ ح ۳- اغل بیگ
- اعور ۱۸۱- اعور الحارثی
- اعور الحارثی ۱۸۱ ح ۶
- اغل بیگ ۲۶۵
- اغلی ۶۰۶ ح ۱- زیاد اوغلی
- اغلی ۳۶۶ ح ۶
- اغورلو خان ۴۷۴
- اغور لو محمد ۳۵۸
- افراسیاب ۶۴۲، ۷۵۶، ۱۵۸۴
- افزری (عمید الدین) ۱۶۲۰
- افشار ۸۱۷- رضا قلیخان افشار سرتیب
- افشین ۲۱۴ ح ۳
- افضل ۱۱۳۴- افضل خان شیرازی
- افضل الدین محمد (فرزند نامار) ۱۳۰۳-

- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۱۳
 محمد (افضل الدین، فرزند نامار)
 افضل خان شیرازی ۱۱۸۳
 افلاطون ۱۰۴۱، ۱۴۰۶
 اقبال ۲۳۴ ح ۴، ۲۹۰ ح ۳، ۳۰۶ ح ۲، ۳۶۱ ح ۳، ۵۷۳ ح ۲
 اقطع (شیخ) ۱۲۰۳
 اقلیدس ۲۰۳، ۱۰۵۳، ۱۳۳۷
 اکبر ۱۱۳۴- اکبر (نواب حاجی) ۱۱۳۴
 اکبر (حاجی) ۱۰۸۲- اکبر نواب (حاجی)
 اکبر (سلطان) ۴۸۶
 اکبر (سید، فرزند عبد الله حسنی حسینی بهبهانی) ۱۴۷۸
 اکبر (فرزند حسین بن مؤمن خان سردزکی) ۷۷۸
 اکبر (کدخداباشی نعمه اللهی خانه) ۵۹۷
 اکبر (میرزا، شاهزاده، فرزند حسین میرزا فرمانفرما) ۱۰۹۴
 اکبر (میرزا، نواب، فرزند فرمانفرما) ۱۰۹۴
 اکبر خان ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶- اکبر خان (فرزند زکی خان)
 اکبر خان (فرزند زکی خان) ۶۲۲
 اکبر شاه ۱۱۷۵ ح ۶
 اکبر شاه هندی ۱۱۶۷، ۱۱۸۵
 اکبر ندیم (میرزا، فرزند محمد علی گلشن) ۱۱۲۹
 اکبر نواب (حاجی) ۹۳۵، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۵، ۹۵۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۹۱، ۱۱۲۶، ۱۱۳۸، ۱۱۵۹
 اکبر نواب (حاجی اکبر) ۱۳۹۸
 اکبر نواب (حاجی فرزند علی مدرس) ۹۳۸
 اکبر نواب شیرازی (حاجی) ۷۴۲، ۹۲۶، ۹۶۱، ۱۰۹۸، ۱۱۹۲
 اکبر نواب شیرازی (حاجی) ۷۲۳- نصیر (خواجه)
 اکیلل ۲۶۷
 اکمل الدین ۱۴۷۷- محمد اصفهانی (مولانا اکمل الدین)
 اکمل الدین محمد اصفهانی (مولانا) ۱۴۷۷- محمد اصفهانی (مولانا اکمل الدین)
 اگزرسس ۱۵۳۱، ۱۵۵۱، ۱۵۵۲، ۱۵۵۳
 اگزرسس (پدر اردشیر (۳)) ۱۵۵۲
 اگوست ۱۵۲۸ ح ۴
 التاجو ۲۶۵، ۲۶۶
 التاقجو ۲۶۵ ح ۳- التاجو

- التوتاش خوارزمشاه ۱۱۸۳
- الجایتو ۲۸۷، ۲۸۸- محمد خدا بنده (سلطان)
- الجایتو (پادشاه اسلام)- محمد خدا بنده (سلطان)
- الحسن (فرزند منصور سیرافی، ابا غالب) ۲۲۷ ح ۹ حسن (فرزند منصور سیرافی)
- الداعی الی الله ۱۶۶- محمود واعظ (سید نظام الدین)
- الراشد بالله ۲۴۴- ابو جعفر منصور
- الراضی بالله ۲۱۷
- الرشید ۲۰۲- هارون الرشید
- الرضا من آل محمد (نقیب حضرت رضا (ع)) ۲۰۳ ح ۱
- السری الکاتب الکردی ۱۵۳۶
- الظاهر ذو المناقب- احمد حسین موسوی
- الطایع لله ۲۱۹- عبد الکریم (فرزند مطیع الله)
- الطایع لله (خلیفه) ۲۲۱- عبد الکریم
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۱۴
- (فرزند مطیع الله)
- الظاهر بامر الله (خلیفه) ۲۵۵- ابو نصر محمد
- العمری ۲۱۴ ح ۱۰- سمان
- الغ بیگ ۳۴۳ و ح ۳، ۳۴۴ ح ۵، ۶، ۳۴۵ ح ۱- محمد طراغانی
- الغ بیگ (فرزند خاقان سعید شاهرخ گورکانی، میرزا) ۳۴۳
- الغ بیگ (میرزا) ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶- محمد طراغانی
- القائم بالله عباسی ۱۱۸۳
- القائم بامر الله ۲۲۹- عبد الله (فرزند القادر بالله ابو جعفر)
- القائم بامر الله (خلیفه) ۲۳۱
- القادر بالله ۲۲۵ و ح ۲، ۲۲۹- احمد (فرزند اسحق بن مقتدر، ابو العباس)
- القادر بالله (پدر ابو جعفر عبد الله) ۲۲۹
- القاس ۳۹۹، ۴۰۰ و ح ۸-
- القاص (میرزا)
- القاص (میرزا) ۳۹۹، ۴۰۰
- القاص (میرزا، برادر شاه طهماسب) ۴۰۱
- القاص (میرزا، فرزند ایلدرم خان) ۵۰۱
- القاص (میرزا، فرزند شاه اسمعیل) ۴۰۲
- القاص (میرزا، فرزند شاه اسمعیل صفوی) ۳۸۶
- القاهر ۱۱۸۳ ح ۲

- القاهر ۲۱۵ ح ۴- القاهر بالله
القاهر بالله ۲۱۵ و ۲۱۷- محمد (فرزند معتضد)
القاهر بالله عباسی قائم ۱۱۸۳
الکانی ۲۹۳ ح ۸- ایلکانی
الکسندر (امپراطور ممالک روسیه) ۸۴۲
الکسندر (ایمپراطور) ۶۹۴
الکسندر پاولیچ ۷۱۳ ح ۶
الکسندر جونسن تن ۱۵۰۶ ح ۲
الکسندر خان ۴۴۸
الکسندر سرگوییچ گریبایدوف ۷۳۶ ح ۷- گریبایدوف
الکسندر کیث جونسن تن ۸۷۳ ح ۱، ۸۹۴- مهندس انگلیسی
الکسندر یرملوف ۷۱۳، ۷۱۴- ایلچی- مختار ایران
الله داد (امیر) ۳۲۶
الله قلی خان ۹۶۴
الله قلی خان (فرزند علی قلی خان ایل بیگی) ۱۱۰۲
الله قلی سلطان ۴۰۰
الله کرم خان باوی ۱۴۸۰
الله مراد خان ۶۱۹ ح ۶
الله وردی آقای زنگنه ۵۹۲
الله وردی خان ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۶۱- الله وردی خان بیگلربیگی
الله وردی خان (رکن الدوله) ۴۴۴
الله وردی خان (نواب) ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۰- الله وردی خان بیگلربیگی (نواب)
الله وردی خان بیگلربیگی ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۴۸
الله وردی خان قوللر آقاسی بیگلربیگی (مؤتمن- السلطان) ۴۴۰
الله ویردی آقای زنگنه ۵۸۳، ۵۹۶
الله ویردی بیک زرگرباشی ۴۳۰
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۱۵
الله ویردی خان ۴۳۹، ۴۴۱- الله ویردی خان بیگلربیگی
الله ویردی خان (حاکم فارس) ۱۲۶۳
الله ویردی خان (مؤتمن الدوله) ۴۴۰
الله ویردی خان (نواب) ۱۵۰۶
الله ویردی خان (والی فارس) ۱۵۹۰
الله ویردی خان بیگلربیگی ۴۷۴

- الله ویردی خان قولر آقاسی ۴۳۹
- الله ویردی سلطان ۴۸۴
- الله یار خان (آصف الدوله) ۷۷۱، ۷۶۱، ۷۲۹
- الله یار خان افغان ابدالی ۵۱۰
- الله یار خان سبزواری ۶۷۷
- الله یار خان قاجار دولو (آصف الدوله) ۷۳۷، ۷۳۶، ۷۲۶
- الله یار خان قلیچی ۶۷۷ ح ۶- الله یار خان سبزواری
- الله یار گرایلی ۵۲۵
- المتقی لله ۲۱۷- ابراهیم (فرزند مقتدر)
- المتوکل علی الله ۲۰۵- جعفر (فرزند محمد معتصم)
- المسترشد بالله ۲۴۲- فضل (فرزند ابو العباس، ابو منصور)
- المستضیء بنور الله ۲۴۹، ۲۵۰- حسن (ابو محمد، المستضیء بنور الله)
- المستظهر بالله ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۴۷- احمد (فرزند عبد الله مقتدی، ابو العباس)
- المستظهر بالله (پدر المسترشد بالله) ۲۴۴
- المستظهر بالله (پدر یوسف) ۲۴۹
- المستعصم بالله (خلیفه) ۲۶۲- ابو احمد عبد الله
- المستعین بالله ۲۰۷- احمد (فرزند محمد معتصم بن هرون الرشید)
- المستکفی بالله ۲۱۷- عبد الله (فرزند علی مکتفی)
- المستنجد بالله ۲۴۸، ۲۵۰- ابو محمد حسن
- المستنجد بالله ۲۴۷، ۲۴۹- یوسف (فرزند ابو عبد الله محمد المقتضی لامر الله بن المستظهر بالله)
- المستنصر ۲۱۲ ح ۴
- المستنصر (خلیفه) ۲۱۲ ح ۴- المستنصر بالله (خلیفه)
- المستنصر (خلیفه) ۲۶۲ ح ۵، ۲۵۵
- المستنطی ۲۴۹ ح ۵- المستضیء بنور الله
- المطیع لله (خلیفه) ۲۱۸- المطیع لله (خلیفه عباسی)
- المطیع لله (خلیفه عباسی) ۲۱۹
- المطیع لله ۲۱۷- فضل (فرزند جعفر مقتدر عباسی)
- المعتز ۲۱۲ ح ۴- المعتز بالله
- المعتز (خلیفه) ۲۱۲ ح ۴- المعتز بالله
- المعتز بالله ۲۰۸، ۲۰۹
- المعتز بالله- محمد (فرزند جعفر متوکل عباسی)
- المعتصم بالله ۲۰۴
- المعتضد بالله ۲۱۲- احمد (فرزند ابی احمد طلحه الموفق بن جعفر المتوکل، ابو العباس)

- المعتضد بالله (خلیفه) ۳۰۳ ح ۵- ابو بکر (المعتضد)
- المعتمد علی الله ۲۱۲ ح ۴- ابو العباس احمد (المعتمد علی الله)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۱۶
- المعتمد علی الله ۲۱۰- احمد (فرزند جعفر متوکل عباسی)
- المعلی (غلام مهر) ۲۰۰ ح ۶- معلی
- المقتدر بالله ۲۱۳- جعفر (فرزند معتضد عباسی)
- المقتدر بالله عباسی ۱۲۹۲
- المقتدر بالله ۲۳۵- عبد الله (فرزند محمد بن القائم بالله، ابو القاسم)
- المقتدی بامر الله ۲۴۲
- المقتدی لامر الله ۲۴۴- محمد (فرزند المستظهر بالله، ابو عبد الله)
- المکتفی بالله ۲۱۲ ح ۴، ۲۱۳- علی (فرزند احمد معتضد)
- المکتفی بالله علی (فرزند احمد معتضد) ۲۱۳
- الموفق ۲۱۲ ح ۴
- الناصر لدين الله ۲۵۰، ۲۵۳- احمد (ابو العباس)
- الناصر لدين الله ۲۵۵- احمد (فرزند ابو محمد حسن المستضیء بامر الله، ابو العباس)
- النعمان ۲۰۰ ح ۶- نعمان (غلام خاصه مهدی خلیفه)
- الواثق بالله ۲۰۴- هارون (فرزند محمد معتصم)
- الوند (میرزا) ۳۶۰، ۳۶۸
- الوند (میرزا، پادشاه) ۳۶۷
- الوند ابو ۴۴۲
- الوند سلطان ۳۹۰
- الوند سلطان افشار ۳۹۳
- الیاس ایفور ۳۶۶ ح ۶
- الیاس بیگ ۳۷۰
- الیاس بیگ ذو القدر ۳۷۲، ۱۲۸۰
- الیاس حکیم طیب شیرازی ۱۱۳۸
- الیاس شیرازی (صاین الدین) ۱۱۵۱، ۱۱۵۲
- الیس (سر) ۷۷۴ ح ۱
- امام المتقین ۱۸۲- علی (ع) (فرزند ابیطالب)
- امام ثامن (ع) ۴۷۸- رضا (ع) (امام)
- امام جمعه ۹۸۵
- امام حادی عشر ۹۴۷- حسن عسکری (ع) (امام)
- امام حسن (ع) ۲۱۸ ح ۶- حسن (ع) (امام)

- امام زاده ابراهیم ۱۱۹۲- ابراهیم (امام زاده)
- امام زاده زید (ع) ۶۵۹- زید (فرزند زین العابدین (ع))
- امام قلی (میرزا) ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۷۳ ح ۳، ۷۵۷، ۹۳۳
- امام قلی (میرزا غضنفر الدوله) ۷۴۸، ۷۴۹
- امام قلی (میرزا، غضنفر الدوله، فرزند فرمانفرما) ۷۶۶
- امام قلی خان ۴۵۴، ۸۰۳، ۱۰۸۲
- امام قلی خان ۴۶۱، ۴۶۹، ۴۷۲
- امام قلی خان (پادشاه ترکستان) ۴۷۶، ۴۷۷
- امام قلی خان (فرزند الله ویردی خان) ۱۵۹۰
- امام قلی خان (فرزند الله وردی خان بیگلربیگی) ۴۷۴- امامقلی خان بیگلربیگی
- امام قلی خان (فرزند قباد خان) ۱۱۰۲
- امام قلی خان (نواب) ۴۶۶- امامقلی خان بیگلربیگی (نواب)
- امام قلی خان (والی فارس) ۱۱۴۷، ۱۱۸۱، ۱۲۲۱ ح ۲ و ۳، ۱۵۱۵
- امام قلی خان بیگلربیگی ۴۷۳، ۹۷۹
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۱۷
- امام قلی خان بیگلربیگی (نواب) ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۸
- امام قلی خان شاملو ۵۰۱، ۵۰۳
- امام مسقط ۸۳۳- صید سالم
- امام وردی بیگ ۱۲۱۱
- امام وردی بیگ خلف بیگی ۹۱۶ ح ۲- وردی بیگ خلف بیگی
- امام ویردی بیگ ۴۸۹
- امام ویردی بیگ (نواب) ۴۸۸، ۹۱۶- ویردی بیگ (امام)
- امام ویردی بیگ خلف بیگی ۶۹۲
- امام ویردی بیگ خلف بیگی (والی فارس) ۱۲۲۵- ویردی بیگ خلف بیگی (امام، والی فارس)
- امام ویردی بیگ خلف بیگی (نواب) ۴۸۷، ۴۹۰
- امام هشتم (ع)- رضا (ع) (امام)
- امامین همامین (ع) (امام موسی کاظم (ع) و امام محمد جواد (ع))- کاظمین (ع) ۸۳۶
- امان الله خان ۴۹۸
- امان الله خان (فرزند علی قلی خان ایل بیگی) ۱۱۰۲
- ام سلمه ۱۰۶۴- قره العین
- ام الفضل ۲۰۳- ام الفضل (دختر مأمون)
- ام الفضل (دختر مأمون) ۲۰۳ ح ۲
- ام النبی (مادر سلیمان) ۴۳۳، ۸۳۱، ۸۳۲، ۱۵۳۰ ح ۱، ۱۵۵۸

امت بیگ ۴۲۷، ۴۳۰ ح ۸- امت بیگ (برادر علی خان ذو القدر)

امت بیگ ذو القدر ۴۳۴

امت بیگ سارو شیخ ذو القدر یوزباشی ۴۱۹

امت بیگ سارو شیخ لو ۳۷۲

امت خان ۴۲۶- ام امت خان ذو القدر

امت خان ذو القدر ۴۲۴، ۴۲۵

امت خان سارو شیخ ذو القدر ۱۲۸۰

ام حبیب (دختر مأمون) ۲۰۳ ح ۲

امرؤ القیس ۹۸۹ ح ۱

امری ۲۱۳۵- قاسم امری شیرازی

امری شیرازی ۱۱۵۶- قاسم

ام زرع ۹۸۹ ح ۱

ام عبد الله ۱۱۹۲

ام کلثوم ۲۴۴

ام کلثوم (سیده، دختر اسحق کواکبی) ۱۱۹۳

ام موسی ۲۰۰ ح ۳

امیدی (مولانا) ۳۸۶ ح ۳

امیر الامرا (لقب علی بن بویه) ۲۲۰

امیر الشعرا ۱۱۱۹- رضا قلی خان (فرزند محمد هادی)

امیر الشعرا ۱۱۲۰، ۱۱۲۴- رضا قلی خان هدایت

امیر الشعرا رضا قلی خان ۵۳۸- رضا قلی خان هدایت

امیر المؤمنین ۱۸۱ ح ۱۱، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۵۴ ح ۵، ۳۷۵، ۳۸۳، ۴۰۲، ۴۴۳، ۵۶۳، ۶۲۶، ۸۰۵، ۸۳۵ ح ۴، ۸۵۵، ۸۵۶

۸۷۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۸، ۹۹۸، ۱۰۳۶، ۱۱۲۲، ۱۱۳۹، ۱۱۴۳، ۱۱۵۰، ۱۲۷۴، ۱۳۱۴، ۱۴۴۳، ۱۵۳۶، ۱۵۸۶- علی (ع) (فرزند ایطالب)

امیر المؤمنین ۱۷۲- عمر (فرزند خطاب عدی قرشی، ابو حفص)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۱۸

امیر المؤمنین ۸۵۶- محمد (فرزند امیر المؤمنین علی (ع))

امیر المؤمنین ۱۰۳۸ ح ۲- معاویه (فرزند ابی سفیان)

امیر انبه ۱۰۳۸ ح ۲

امیر انبه (پدر عربشاه) ۱۱۴۳

امیر انبه الحسینی ۱۰۳۸ ح ۲- امیر انبه

امیر انبه عز الدین ابی المکارم (فرزند امیری خطیر الدین) ۱۰۳۵

امیر بیگ موصلو ۳۷۳

امیر بیگ موصلو ۳۷۹- بیگ موصلو (امیر)

- امیر پنج ۸۱۸- محمد قلی خان ایلخانی قشقای
- امیر تومانی ۹۶۷- علی محمد خان قوام- الملک (میرزا، فرزند علی اکبر قوام الملک)
- امیر تیمور (پادشاه) ۱۴۲۰- تیمور (پادشاه، امیر)
- امیر حسین افغان (پادشاه افغانستان) ۵۵۶
- امیر حسین گورگان ۲۹۲
- امیر خان ۳۷۳
- امیر خان افشار ۴۳۹
- امیر خان بیگ (نایب فارس) ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵ ح ۲
- امیر خان بیگ قرقلو ۵۲۳
- امیر خان بیگ قرقلو افشار (نایب فارس) ۵۲۲
- امیر خان بیگ قرقلوی افشار ۵۲۰
- امیر خان سردار ۷۳۱- امیر خان قاجار سردار
- امیر خان قاجار دولو ۷۶۳
- امیر خان قاجار سردار (فرزند فتح علی خان قاجار) ۷۳۰- خان قاجار سردار (امیر)
- امیر خان قورچی‌باشی ۴۷۶
- امیر خان موصلو ۳۸۳
- امیر سید ۲۶۷- سید ابراهیم (امیر) ۲۶۷
- امیر عربشاه ۱۰۳۸
- امیر عربشاه (فرزند عز الدین ابی المکارم امیر انبه) ۱۰۳۸
- امیر قاضی شاه لو قشقای ۱۱۰۰
- امیر قلی خان (فرزند عباس قلی خان) ۱۴۲۴
- امیر کبیر ۱۲۷۸ ح ۳، ۱۲۸۰ ح ۱
- امیر کبیر ۹۱۶- اسماعیل اول (شاه صفوی)
- امیر کبیر ۸۳۴- بابا خان سردار (امیر کبیر)
- امیر کبیر ۷۴۴- سلیمان خان نظام الدوله
- امیر کبیر ۷۲۱- سلیمان خان نظام الدوله قاجار قوینلو (امیر کبیر)
- امیر کبیر ۷۲۱، ۷۴۴- محمد قاسم خان (امیر کبیر)
- امیر کبیر ۷۷۹- نبی خان (میرزا، امیر کبیر)
- امیر کبیر ۹۸۶- نبی خان (میرزا، والی مملکت فارس)
- امیر کبیر ۸۴۷- نبی خان قزوینی (میرزا، امیر کبیر)
- امیر کبیر سلیمان خان ۶۳۵- سلیمان خان (امیر کبیر)
- امیر گونه خان ۵۹۷ ح ۹- امیر گونه خان (خان افشار ایرلو)
- امیر گونه خان ۷۱۸- گونه خان

امیر گونه خان ۶۲۵- امیر گونه خان افشار طارمی

امیر گونه خان (خان افشار ایرلو) ۵۹۷

امیر گونه خان افشار ۶۱۰- گونه خان افشار

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۱۹

(امیر)

امیر گونه خان افشار ایرلوی طارمی ۶۰۶ ح ۲- امیر گونه خان افشار

امیر گونه خان افشار طارمی ۶۲۴ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۷۱۹ حرف همزه «أ» ص: ۱۶۸۴

امیر گونه خان کرد زعفرانلو ۶۷۶- گونه خان کرد زعفرانلو

امیر گونه خان کرد زعفرانلوی خراسانی ۷۴۵- گونه خان کرد زعفرانلوی خراسانی (امیر)

امیر مؤمنان ۲۰۶، ۶۲۷، ۸۳۷- علی (ع) (فرزند ابیطالب)

امیر مبارز الدین آل مظفر ۱۴۴۷

امیر مختار کریم پور فسایی ۱۳۹۴ ح ۲

امیر موسی ۲۳۹- موسی (امیر)

امیرویه مسعودی ۲۴۱

امیری (پدر امیر انبه) ۱۱۴۳

امیری خطیر الدین (فرزند حسن شریف الدین ابی علی) ۱۰۳۵

امین ۲۰۲ ح ۵

امین احمد رازی ۱۵۰۸ ح ۱، ۱۵۶۹ ح ۱

امین الدوله ۷۴۴، ۸۴۵ ح ۳، ۱۶۷۴

امین الدوله ۳۶۱- جبرئیل (شیخ امین الدین)

امین الدوله ۷۲۱، ۷۲۶ ح ۷، ۷۲۸، ۷۳۲، ۷۳۶، ۷۴۴، ۷۵۹، ۷۶۱- عبد الله خان (امین الدوله اصفهانی)

امین الدوله ۷۲۳، ۷۲۴- عبد الله خان (فرزند محمد حسن صدر اعظم اصفهانی)

امین الدوله ۸۳۲، ۱۵۶۷- فرخ خان امین الدوله کاشانی

امین الدوله ۱۴۳۸- محمد (شیخ امین الدین، فرزند ضیاء الدین مسعود بلیانی کازرونی)

امین الدوله- محمد حسین خان (حاجی)

امین الدوله ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۶، ۷۰۸- محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی (حاجی)

امین الدوله ۷۰۱، ۷۰۹- محمد حسین خان امین الدوله مستوفی الممالک اصفهانی (حاجی)

امین الدین ۲۵۰- محمد کازرونی (خواجه امین الدین)

امین الدین (شیخ) ۳۰۵، ۱۱۴۶، ۱۳۷۴

امین الدین ابو الحسن (خواجه، فرزند بی خبر کازرونی) ۱۴۴۰- ابو الحسن (خواجه امین الدین فرزند بی خبر کازرونی)

امین الدین محمد (شیخ) ۱۴۳۸- محمد (شیخ امین الدین، فرزند ضیاء الدین مسعود بلیانی کازرونی)

امین السلطان ۱۱۱۴ ح ۵

امین العداله ۱۶۷۴

امین الملک ۸۱۷- فرخ خان امین الملک کاشانی

امین واعظ (حاجی ملا، فرزند یحیی صدر) ۱۲۵۹

امیه ۱۸۴، ۱۹۴، ۱۹۶، ۷۲۷، ۱۵۷۸

امیه (فرزند عبد شمس) ۱۷۹ ح ۷

امیه سلطان ۳۵۵ ح ۴- ایبه سلطان نوئین

انجلو چاوش ۴۶۰ و ح ۴- مصطفی پاشا

انجم ۱۵۷۷، ۱۵۸۳- علی اکبر خان نفر (فرزند محمد تقی خان نفر)

انجوی ۳۳۷ ح ۴، ۹۴۸

اندراس ۱۵۳۷

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۲۰

اندراس پروشی آلمانی (حکیم) ۱۳۳۴

انز ۲۳۵ ح ۷

انزو ۲۳۵ ح ۷

انزو (امیر) ۲۳۶

انزو (امیر سلجوقی) ۲۳۵

انس (فرزند، لک) ۲۰۱

انس الاصبیحی ۲۰۱ ح ۵

انکیاتو ۲۶۸ ح ۳- انکیانو

انکیانو ۲۶۸

انکیانو (امیر) ۲۶۷

انور شیرازی (فرزند کریم خان زند) ۱۱۵۶

انوری ۲۵۱ ح ۱، ۵۵۴ ح ۸، ۱۳۳۷

انوری ۱۱۳۵- انور شیرازی

انوری (حکیم) ۱۲۷۵، ۱۵۲۷

انوشائی ۱۲۸۳- نوشیروانی

انوشتکین (پدر محمد) ۲۳۶

انوشیروان ۴۴۵، ۱۳۴۶

انوشیروان (سلطان) ۵۷۴

انوشیروان (کسری) ۱۷۶ ح ۱

انوشیروان عادل ۳۰۶

انوشیروان عادل (شاه) ۲۹۸- نوشیروان

اوحد الدین عبد الله ۱۴۴۷- غریبی بلیانی کازرونی (مولانا)

اوحد الدین عبد الله (فرزند ضیاء الدین مسعود بلیانی) ۱۴۳۸ ح ۲- عبد الله (اوحد الدین فرزند ضیاء الدین مسعود بلیانی)

اوحد الدین عبد الله بلیانی (شیخ) ۱۴۳۸ - عبد الله بلیانی (شیخ اوحد الدین) ۱۴۳۸

اوحد الدین کازرونی ۱۴۴۵

اوخال ۴۰۶

اورل (سر) ۱۶۲۶

اورمز (فرزند شاپور) ۱۳۴۶ ح ۱

اورنگ ۱۰۲۳ ح ۱

اورنگ ۱۰۱۲ ح ۴ - محمود (فرزند ابو القاسم فرهنگ)

اورنگ (فرزند فرهنگ) ۱۰۲۰ ح ۱

اورنگ زیب ۴۷۹

اورنگ زیب (شاهزاده) ۴۸۳

اوریا (حضرت) ۱۳۴۷، ح ۸، ۱۳۴۸

اوزبک (فرزند اتابک پهلوان محمد بن اتابک ایلدگر، اتابک) ۲۵۲

اوزن احمد ۴۴۸

اوزن حسن ۱۳۴۸ - حسن بیک آق قوینلو

اوکتای قآن (میرزا) ۷۴۴

اولجایتو ۲۸۱ ح ۵، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۶۱ ح ۳ - محمد خدا بنده (سلطان)

اولجایتو (پدر ابو سعید) ۲۹۱

اولجایتو (سلطان) ۳۰۵

اولجایتو (سلطان ابو سعید) ۳۰۶

اویس (سلطان) ۳۱۰ ح ۷، ۳۱۴ ح ۴

اویس (سلطان، فرزند شاه شجاع) ۳۱۴، ۳۲۳

اویس (سلطان، فرزند شیخ حسن ایلکانی) ۳۱۶

اویس (شیخ) ۲۸۰ ح ۱

اویس (شیخ) ۶۲۸ ح ۵ - شیخ ویس

اویس (شیخ، فرزند عبد الله حجتی) ۱۳۰۳

اویس (معمد الدوله، سلطان) ۱۱۷۳

اویس (میرزا، احتشام الدوله) ۸۲۵، ۸۲۷

اویس (میرزا، احتشام الدوله، سلطان) ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۴۶، ۱۱۸۸، ۱۳۴۸، ۱۴۶۷، ۱۴۶۹، ۱۴۸۴، ۱۴۸۶، ۱۴۸۸، ۱۴۹۱، ۱۴۹۵، ۱۴۹۸،

۱۵۰۳

اویس (میرزا، سلطان) ۱۶۳۰

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۲۱

اویس (میرزا سلطان) ۸۷۵، ۸۷۶

اویس (میرزا، سلطان، فرزند فرهاد میرزا قاجار) ۸۹۲

- اویس (میرزا سلطان، معتمد الدوله) ۱۲۸۸
- اویس (میرزا، قاجار، احتشام الدوله، سلطان) ۴۸۸، ۱۳۳۲
- اویس (میرزا قاجار، سلطان) ۱۲۲۶
- اویس (میرزا، معتمد الدوله ثانی) ۱۳۴۴
- اویس ایلکانی ۳۱۶- اویس (سلطان)
- اویس ایلکانی (سلطان) ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۱۷، ۳۱۲
- اهلی ۳۵۲ ح ۲، ۳۵۷ ح ۹، ۳۷۶ ح ۷، ۳۹۳ ح ۱۰، ۱۰۷۸
- اهلی ۱۱۳۵، ۱۱۵۷، ح ۱ و ۲- اهلی شیرازی (مولانا)
- اهلی شیرازی (مولانا) ۱۱۵۷
- ایاز ۹۴۱، ۹۷۱، ۱۱۷۸
- ایاز (بهاء الدین)
- ایاز (شهاب الدین) ۴۶۶
- ایاز (غلام سلطان محمود غزنوی) ۵۶۶
- ایاز هرمزی- ایاز (بهاء الدین)
- ایاز هرمزی (بهاء الدین) ۲۸۳، ۲۸۶
- ایای اوخلو ۴۰۶ ح ۲- اوخال
- ایجی (عضد الدین) ۹۴۳ ح ۱
- ایجی (قاضی عضد الدین) ۳۰۵ ح ۳، ۳۱۱
- ایداگو (امیر) ۳۳۰
- ایران شاه ۲۳۶- ایران شاه (فرزند قاورد)
- ایران شاه (فرزند قاورد) ۲۳۶
- ایرج ۲۵۳ ح ۱۰، ۷۵۶
- ایرج (فرزند ناصر) ۱۰۲۰ ح ۱
- ایرج (ملک) ۴۴۶- جلال الدین
- ایرج (میرزا) ۱۰۹۶
- ایرج (میرزا، فرزند حسین میرزا فرمانفرما) ۱۰۹۶
- ایرج (میرزا، نواب فرزند فرمانفرما) ۷۶۶
- ایرنجین ۲۸۰ ح ۴- ایرنجین تورجی
- ایرنجین تورجی ۲۸۰
- ایزدی ۱۳۲۱- محمد خان (شیخ)
- ایزدی ۱۴۴۵ ح ۱
- ایشپخدر ۶۸۶ ح ۷، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱ ح ۲، ۶۹۴- سلیسیانوف
- ایشک آقاسی ۶۴۷، ۶۵۵، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۹۴، ۸۵۷- دوداغ

- ایشک آقاسی ۴۷۴ ح ۴- کلب علی بیک ایشک آقاسی
 ایشک آقاسی باشی ۸۳۱
 ایشک آقاسی باشی (نایب) ۷۹۰
 ایلبارس ۵۵۴
 ایلبارس ۵۵۵- ایلبارس ثانی
 ایلبارس (پادشاه خوارزم) ۵۵۶
 ایلبارس ثانی ۵۵۴ ح ۷- ایلبارس
 ایل بیگی ۷۱۹
 ایل بیگی ۷۵۸- محمد قلی خان (برادر محمد قلی خان ایلیخانی)
 ایل بیگی ۷۸۹- محمد قلی خان ایل بیگی
 ایل بیگی ۱۱۰۰، ۱۱۰۳- محمد قلی خان ایلیخانی (فرزند جانی خان ایلیخانی)
 ایلچی ۹۵۲- ابو الحسن خان (میرزا)
 ایلچی بزرگ ۷۱۳، ۷۱۶، ۷۱۸، ۷۲۱- ابو الحسن خان شیرازی (میرزا)
 ایلچی بزرگ ۷۱۱- گوراوزلی بارونت
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۲۲
 ایلچی رومی ۳۸۲
 ایلچی کبیر ۷۰۰ ح ۱- ابو الحسن شیرازی (حاجی میرزا)
 ایلچی کوچک ۷۱۱- موریه (مستر)
 ایلچی مختار ایران ۷۱۳- الکسندر یرملوف
 ایلیخان ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۸ ح ۱، ۲۸۴
 ایلیخان ۲۷۵- احمد (سلطان)
 ایلیخان ۲۷۷ ح ۱ و ۲- ارغون خان
 ایلیخان ۲۸۱- بایدو خان
 ایلیخان ۲۸۳- غازان خان
 ایلیخان ۲۸۷- غازان خان (ایلیخان)
 ایلیخانی ۱۱۰۰
 ایلیخانی ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷- محمد علی خان ایلیخانی
 ایلدرم بایزید ۳۷۲
 ایلدرم خان ۵۰۱
 ایلدگز ۲۴۸ ح ۳- اتابک ایلدگز
 ایلدگز (اتابک) ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲
 ایلیکانی ۲۹۳- حسن بزرگ (امیر شیخ)
 ایمانی بیگ (نواب) ۴۹۰، ۴۹۱

ایمانی خان ۷۱۲

ایمانی خان فراهانی ۶۸۰

ایناق ۵۸۸

اینجو ۳۰۱ ح ۳

اینجوی ۲۹۰- محمد (ملک شرف الدین شاه)

ایوان واسیلویچ گداویچ ۶۹۴ ح ۲- غراف گداویچ

ایوان فدرویچ پاسکویچ ۷۳۱ ح ۱، ۷۳۳ ح ۴- بسقاویچ

حرف «ب»

بابا (حاجی میرزا) ۱۲۵۷- بابا اصطهباناتی (حاجی میرزا)

بابا (حاجی میرزا، فرزند علی اکبر حسینی) ۱۲۵۸

بابا (میرزا) ۱۱۶۷- راز شیرازی

بابا اصطهباناتی (حاجی میرزا) ۱۲۵۶

بابا احمد (امامزاده) ۱۴۶۹

بابا اصفهانی (حاجی) ۷۱۱ ح ۲- حاجی بابا اصفهانی

بابای اصطهباناتی (حاجی میرزا) ۹۳۴

بابا تاجر ده دشتی (حاجی آقا، فرزند محمد زکی تاجر ده دشتی) ۱۰۳۲

بابا تاجر شیرازی (ملا آقا) ۸۵۵، ۱۰۵۶

بابا حسین ۳۴۵ ح ۷

بابا حکیم‌باشی اصفهانی (حاجی میرزا) ۱۰۵۳

بابا خان ۱۲۲، ۶۳۶، ۶۶۵، ۶۷۰- فتح علی خان (نواب)

بابا خان ۹۲۶- فتح علی خان جهانبانی

بابا خان (آقا) ۹۱۴ ح ۲، ۹۷۵ ح ۱ و ۲، ۹۷۶، ۱۲۱۸

بابا خان ۷۶۲- فتح علی شاه

بابا خان (آقا) ۱۲۲۰، ۱۲۲۲- بابا خان بارفروشی مازندرانی (آقا)

بابا خان (حاجی) ۵۹۱

بابا خان (حاجی، فرزند علی کلانتر) ۱۲۴۸

بابا خان بارفروشی مازندرانی (آقا) ۷۴۱، ۱۳۲۲

بابا خان بختیاری (حاجی) ۵۸۹

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۲۳

بابا خان بواناتی (آقا، فرزند ابو علی) ۱۲۶۶

بابا خان چاپوشلو ۵۲۰ ح ۹

بابا خان چاپوشلو بیگلربیگی ۵۲۵

بابا خان سردار (آقا) ۷۴۹

بابا خان سردار (امیر کبیر) ۸۳۴

بابا خان سردار مازندرانی (آقا) ۷۴۶

بابا خان لله باشی مازندرانی (آقا) ۱۴۲۹

بابا خیر الله ۳۶۰

بابا صاحب (حاجی) ۱۳۲۰

بابا صاحب تاجر بوشهری (حاجی) ۱۳۲۳

بابا علی بیک کوسه احمد لو افشار ۵۰۷

بابا فغان ۱۱۷۶- فغانی شیرازی

بابا فغانی شیرازی ۱۱۷۶ ح ۲- بابا فغانی

بابا کوهی ۱۱۹۱، ۱۱۹۷- باکوهه

بابای درویش ذهبی (میرزا) ۹۴۷- ابو القاسم شریعتی حسینی (میرزا)

بابای دشتکی مستوفی شیرازی (میرزا، فرزند بدیع الزمان دشتکی) ۱۰۵۸

بابای شبانکاره (پدر ابو سعید محمد) ۲۳۵

بابای طیب اردکانی (میرزا) ۱۲۴۹

بابای مستوفی (میرزا) ۱۰۵۹- بابای دشتکی مستوفی شیرازی (میرزا)

بابا یوسف شاطر ۶۶۷

بابر ۳۴۰ ح ۵- بابر (میرزا)

بابر (میرزا) ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳

بابر خان (میرزا) ۳۴۱

بارو خان افغان ۵۰۶

باریک ۳۷۴ ح ۱- باریک پرناک (امیر)

باریک (امیر) ۳۷۴- باریک پرناک (امیر)

باریک پرناک (امیر) ۳۷۳

بازاشهب ۱۱۳۶- ابو العباس (فرزند سربح فقیه شیرازی)

باز علی خان ذو القدر ۱۲۸۰

باستی ۲۹۷ ح ۲- یاغی باستی

باسطو ۲۶۷

باسقاق ۲۶۷- باسطو

باشلیغ ۳۸۸ ح ۸

باشلیق ۳۸۸ ح ۸- باشلیغ

باغر ۳۰۷ ح ۲

باغر ترکی ۲۰۷

باقر (ع) ۱۱۴- باقر (ع) (حضرت)

باقر (حاجی میرزا، فرزند حسن حسینی فسایی) ۱۰۵۱

باقر (فرزند حسین فرزند مؤمن خان سردزکی) ۷۷۸

باقر (میرزا، کلانتر لارستان) ۵۲۲

باقر بهبهانی (آقا) ۱۱۱۵، ۱۴۴۳، ۱۴۷۷

باقر بهبهانی (حاجی آقا فرزند محمد کاظم بهبهانی) ۱۴۷۷

باقر بیکک ایشک آقاسی باشی ۴۹۱

باقر تاجر شیرازی (حاجی باقر) ۱۲۱۸

باقر خان ۶۴۰، ۷۷۰

باقر خان (فرزند احمد شاه خان) ۷۴۷

باقر خان (فرزند احمد شاه خان تنگستانی) ۷۴۹

باقر خان (فرزند اسماعیل خان) ۱۱۰۱

باقر خان (فرزند ولی خان ممسنی) ۷۷۱

باقر خان (فرزند فریدون خان گله‌داری) ۱۴۵۸، ۱۴۵۹

باقر خان بلاغی ۱۵۷۶

باقر خان بیگلربیگی ۶۳۰

باقر خان تنگستانی ۷۷۶، ۷۹۱، ۸۰۴، ۸۱۰، ۸۱۴، ۸۱۷، ۱۳۲۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۲۴

باقر خان جاویدی ۱۵۶۲

باقر خان خراسکانی ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۲۱، ۸۳۴

باقر خان گله‌داری ۶۵۰، ۸۲۰

باقر خان گله‌داری (برادر حسن خان گله‌داری) ۱۴۵۹

باقر سروستانی (ملا) ۱۳۶۸

باقر سلطان ۷۷۸

باقر سلماس (حاجی ملا) ۶۹۸

باقر طیب حسینی (حاجی میرزا) ۹۸۳

باقر مارمهی (آقا) ۱۲۶۹

باقر مستوفی (میرزا، فرزند یوسف ناموری) ۱۳۸۴

باقر مکتب‌دار شیرازی (حاجی میرزا) ۱۲۳۳

باقر ناموری (میرزا) ۷۱۱

باقر نسابه (میرزا، فرزند مؤمن نسابه) ۱۰۶۴

باقر وزیر (میرزا) ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵

باقی خان اوزبک ۴۴۴

باکواز ۱۵۳۰، ۱۵۳۱

باکوهه ۱۱۹۱، ۱۱۹۲- ابو عبد الله محمد (شیخ)

باکویه ۱۱۵۴

بالیوز ۷۷۶، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳

بالیوز بصره ۶۸۶ و ح ۱

باید واغول (شاهزاده) ۲۸۰

بایدو خان ۲۸۲، ۲۹۳

بایدو خان (فرزند طرقای) ۲۸۱

بایزید ۴۰۷ ح ۲- بایزید (سلطان)

بایزید (امیر) ۳۰۷

بایزید (سلطان) ۳۷۲، ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۰۷، ۴۰۸

بایزید (سلطان، فرزند امیر مبارز الدین محمد) ۳۰۸ ح ۶، ۳۰۹، ۳۱۶

بایزید ایلدرم (سلطان، پادشاه روم) ۱۴۲۰

بایزید ثانی ۳۶۶ ح ۹

بایسنقر ۳۵۵ ح ۶- بایسنقر (میرزا)

بایسنقر (امیرزاده) ۳۳۹- بایسنقر (امیرزاده غیاث الدین) ۳۳۶

بایسنقر (شاه شهاب الدین) ۱۵۹۰

بایسنقر (میرزا) ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۵۵، ۳۵۶ و ح ۵، ۳۵۸

بایسنقر (امیرزاده) ۳۳۵

بایقرا (امیرزاده) ۳۲۴، ۳۳۶، ۳۳۷

بایندر ۳۴۸

بحرانی ۲۰۸ ح ۵- علی (فرزند میثم بحرینی)

بحرینی ۱۰۷۵- موسی فسائی (شیخ)

بخت النصر ۵۶۶

بخترشه ۵۶۶ ح ۵- بخت النصر

بخت نرسی ۵۶۶ ح ۵- بخت النصر

بخت نصر ۴۹۲

بختیار ۲۲۱، ح ۱- بختیار (فرزند معز الدوله)

بختیار ۲۲۵ ح ۵- عز الدوله بختیار

بختیار (عز الدوله، فرزند معز الدوله دیلمی) ۱۱۸۳

بختیار (فرزند احمد بن بویه) ۲۱۹

بختیار (فرزند معز الدوله) ۲۲۰، ۲۲۱

بختیار (فرزند معز الدوله احمد بن بویه دیلمی، عز الدوله) ۲۲۶

بدر (پدر محمد) ۲۱۴

- بدر (پدر مسعود) ۱۱۸۶
- بدر (غلام معتضد) ۲۱۳
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۲۵
- بدر (غلام معتضد خلیفه) ۲۱۳
- بدر (فرزند عبد الله حمامی) ۲۱۴
- بدر الدین - فضل الله (بدر الدین، فرزند ابراهیم بن محمد حلیمی)
- بدر الدین فارسی ۱۱۵۷
- بدر المعتضدی ۲۱۴ ح ۱۲ - محمد (فرزند بدر)
- بدر خان ۶۰۳ ح ۴، ۵، ۶، ۶۰۴ ح ۴
- بدر خان ۵۹۷ ح ۱ - بدر خان زند
- بدر خان جبادارباشی شیرازی ۱۰۶۰، ۱۰۶۱
- بدیع الزمان (میرزا) ۴۱۵، ۵۱۲، ۹۴۳
- بدیع الزمان اول (میرزا) ۱۰۵۹ - بدیع الزمان دشتکی (میرزا، فرزند سید حسین دشتی)
- بدیع الزمان دشتکی (میرزا، فرزند سید حسین دشتی) ۱۰۵۸
- بدیع الزمان دشتکی مستوفی شیرازی ۱۰۵۸ - میرزا (فرزند بابای دشتکی مستوفی شیرازی)
- بدیع الزمان شریفی (میرزا) ۱۰۵۸
- بrazگانی ۸۱۱ - محمد حسن خان Brazجانی
- براق خان قاجار ۳۹۴، ۳۹۸
- براق سلطان ۳۷۷
- براون ۱۱۷۴ ح ۳ - ادوارد براون
- برخوردار خان ۶۴۷ - برخوردار خان زند
- برخوردار خان زند ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۶
- بردی خان ۷۵۲
- برغش ۱۱۵۴ ح ۱ - ابو سعید بزغش
- برغشی ۱۱۵۴ ح ۱ - ابو سعید بزغش
- برفی کوه مره‌ای (ملا) ۱۴۹۹
- برکیارق ۲۳۶
- برکیارق ۱۳۵۹ ح ۱ - برکیارق (شاه سلطان)
- برکیارق (شاه سلطان) ۱۳۵۹
- برمک ۲۰۲
- برمک (پدر خالد) ۲۰۰
- برهان (امیر) ۱۲۴۵
- برهان الملک سعادت خان ۵۴۶ - سعادت - خان (برهان الملک)

- برهان نظام الدین (شاه هندی) ۹۴۹
- بریگاد میر جنرال پارदान ۶۹۴ ح ۷- جنرال غاردان
- بریل ۱۷۷ ح ۱
- بزابه (اتابک) ۱۱۹۲
- بزرگ (حاجی ملا آقا) ۱۲۴۹
- بزرگ (حاجی میرزا) ۱۱۱۲- بزرگ طیب (حاجی میرزا، فرزند علی نیاز)
- بزرگ (میرزا) ۹۲۵- علی (میرزا سید)
- بزرگ (میرزا) ۶۹۸، ۷۰۱، ۷۲۲- عیسی فراهانی (میرزا)
- بزرگ (میرزا) ۶۹۹- میرزا بزرگ
- بزرگ (میرزا) ۱۱۸۲- وفا شیرازی
- بزرگ اردکانی (ملا آقا) ۱۰۷۵
- بزرگ اصطهباناتی (آقا، فرزند عبد الله خان) ۱۲۵۷
- بزرگ تاجر (حاجی میرزا، فرزند محمد تاجر شیرازی) ۹۵۶
- بزرگ شیخ الاسلام سروستانی (ملا آقا) ۱۳۶۸
- بزرگ طیب (حاجی میرزا، فرزند علی نیاز) ۱۱۰۸
- بزرگ فراهانی (میرزا) ۶۷۴- عیسی (میرزا)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۲۶
- بزرگ قائم مقام (میرزا) ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۰۲- عیسی فراهانی (میرزا)
- بزرگ مدرس (آقا، فرزند اسمعیل مدرس) ۹۳۵
- بزرگ مستوفی (میرزا) ۸۰۴
- بزرگ مستوفی (میرزا) ۱۰۵۸، ۱۰۵۹- بدیع الزمان دشتکی شیرازی (میرزا، فرزند بابای دشتکی مستوفی شیرازی)
- بزرگ مستوفی دشتکی شیرازی (میرزا) ۸۰۱
- بستاویج ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸
- بستی ۲۹۷ ح ۲- یاغی باستی
- بسحاق ۱۱۳۵- بسحاق شیرازی
- بسحق اطعمه ۱۱۶۶- بسحاق اطعمه
- بسحاق اطعمه
- بسحاق شیرازی ۱۱۵۸
- بسر (فرزند ارطاط) ۱۸۲، ۱۸۳
- بسطام ۳۴۱
- بسطام خان ۶۰۹
- بسمل ۱۱۵۹، ۱۲۳۵- اکبر نواب (حاجی)
- بسمل (۲) ۱۱۵۹ ح ۱- محمد تقی (حاج، فرزند مؤمن شیرازی دامغانی الاصل)

بسمل شیرازی ۱۵۹- اکبر نواب (حاجی)

بشارت (سید) ۵۷۷ و ۵۸۳

بشارت مولای شیرازی (سید) ۵۷۸، ۵۸۲

بشر ۱۸۷ ح ۸- بشر (فرزند مردان)

بشر (فرزند مردان) ۱۸۷، ۱۹۳

بطلمیوس ۱۰۵۶

بطلمیوس اول ۱۵۲۹ ح ۱

بطلمیوس ثانی ۳۴۳- جمشید کاشی (غیاث الدین)

بغا (پدر موسی) ۲۱۰

بغایری ۵۹۹ ح ۱۱- ابراهیم خان بغایری

بغداد ۴۴۸

بغداد خاتون ۲۹۲، ۲۹۳

بقرات ۹۸۲، ۱۰۳۱، ۱۰۹۶، ۱۱۰۴، ۱۱۰۸، ۱۱۲۵، ۱۱۵۱، ۱۲۸۲

بکر (فرزند وائل) ۱۷۱

بکتاش ۱۱۲۱ ح ۲

بکتاش خان ۴۳۱

بکتاش خان افشار ۴۳۲

بلاذری ۱۷۷ ح ۹، ۱۹۹ ح ۶

بلاش (فرزند فیروز) ۴۴۶ ح ۴

بلخی ۱۲۷۵ ح ۲، ۱۲۷۷ ح ۵، ۱۲۷۹ ح ۴، ۱۲۸۹ ح ۱، ۱۲۹۶ ح ۵، ۱۳۳۴ ح ۵، ۱۳۴۶ ح ۱، ۱۳۴۸ ح ۴، ۱۳۷۳ ح ۲ و ۳، ۱۳۷۴ ح ۲

۱۳۸۶ ح ۱، ۱۳۸۸ ح ۳، ۱۴۱۶ ح ۵، ۱۴۳۰ ح ۱، ۱۴۵۰ ح ۵، ۱۴۵۳ ح ۲، ۱۴۵۵ ح ۱، ۱۴۶۲ ح ۵، ۱۴۶۴، ۱۵۵۷، ۱۶۰۰ ح ۱،

۱۶۲۰ ح ۱، ۱۶۲۸ ح ۲، ۱۶۲۹ ح ۱

بلاچی (امیر) ۲۳۷

بلعمی ۱۳۰۶ ح ۲، ۱۳۸۶ ح ۱

بلقیس ۱۵۱۱

بلند اقبال ۱۰۷۶، ح ۲- رضی مستوفی (میرزا سید، فرزند محمد علی مستوفی)

بلند اقبال ۱۱۳۵، ۱۱۵۹- سید رضی (میرزا)

بناکتی ۲۰۶ ح ۶

بنان الملک ۱۱۲۹، ۱۱۳۰- رضا بنان-

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۲۷

الملک (میرزا، فرزند محمد اسماعیل تاجر شیرازی)

بند امیری (مجد الدین) ۳۰۰

بند علی افشار ۵۲۱

بند علی بیگ ۵۲۱- بند علی افشار

بنو کد نصر ۵۶۶ ح ۵

بنیاد خان ۴۳۶، ۴۳۷

بنیاد خان ۴۳۴ ح ۴، ۴۳۵- بنیاد خان تواچی باشی

بنیاد خان تواچی باشی ذو القدر ۴۳۴

بنیاد خان ذو القدر (امیر) ۱۲۸۰

بنی خالد (شیخ) ۵۱۴

بنی قیس (ملک سلطان) ۱۵۸۸

بنی کاوان ۱۷۴ ح ۵

بو اسحق ۳۰۴- ابو اسحق (شیخ شاه)

بو العلا ۱۰۷۹ ابو العلا معری

بو تراب ۳۱۷

بو تراب ۱۰۰۴- علی (ع) (حضرت)

بو حنیفه اسکافی ۶۴۵ ح ۲

بوداق ۵۸۸

بوران (دختر حسن بن سهل) ۲۰۳ ح ۲

بوزابه (امیر) ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۵

بوقا ۲۷۲

بوقا (امیر) ۲۷۵

بولغان ۲۷۰ ح ۷- بولوغان

بولوغان ۲۶۸ ح ۹، ۲۷۰ ح ۷، ۲۷۵ ح ۱

بولوغان (امیر) ۲۷۳، ۲۷۴

بویه ۲۲۱

بویه (پدر احمد) ۲۱۷

بویه (پدر علی) ۲۱۶، ۲۱۸

بویه دیلمی (پدر علی) ۲۱۵

بهاء الحق ۳۱۱ ح ۳- عثمان کوه کیلویی (بهاء الدین)

بهاء الدوله ۲۲۹- ابو نصر (بهاء الدوله)

بهاء الدوله ۹۰۱- ابو نصر (بهاء الدوله، پدر ابو شجاع)

بهاء الدوله ۲۲۶- ابو نصر (فرزند بختیار)

بهاء الدوله ۲۲۶، ۱۵۳۶- ابو نصر (فرزند عضد الدوله، بهاء الدوله ضیاء المله)

بهاء الدوله ۲۲۷- ابو نصر (فرزند مختار بن احمد معز الدوله)

بهاء الدوله ۲۲۸- ابو نصر بهاء الدوله (فرزند ابی شجاع)

- بهاء الدوله (فرزند عضد الدوله دیلمی) ۱۳۴۵
- بهاء الدوله (فرزند فنا خسرو) ۱۱۸۴
- بهاء الدین ۱۵۸۹-ایاز (بهاء الدین)
- بهاء الدین (شیخ، فرزند عبد النبی امام جمعه) ۹۸۷، ۹۸۹
- بهاء الدین (شیخ مصنف کشکول) ۱۰۰۰
- بهاء الدین اسماعیل (ملک) ۲۷۴ و ۲۷۹
- بهاء الدین ایاز ۲۸۱، ۲۸۲، ۱۵۸۹
- بهاء الدین ایاز هرمزی ۲۸۳، ۲۸۶
- بهاء الدین جامی (مولانا) ۳۲۹ ح ۶- حاجی (مولانا بهاء الدین)
- بهاء الدین عاملی ۱۲۹۷
- بهاء الدین عاملی (شیخ) ۴۸۳، ۸۶۱، ۱۱۴۴
- بهاء الدین عثمانی کوه گیلوئی ۳۱۱
- بهاء الدین محمد جبل عاملی (شیخ) ۴۷۵
- بهاء الدین محمد عاملی (شیخ) ۴۷۰- محمد عاملی (شیخ بهاء الدین)
- بهاء المله و الدین العاملی ۳۶۹
- بهادر خان ۳۶۱
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۲۸
- بهادر خان (سلطان ابو سعید) ۳۰۶
- بهادر خان (فرزند سهراب خان) ۱۱۰۲
- بهادر شاه ۵۴۳ ح ۸- محمد شاه خاقان
- بهار ۱۳۰۶ ح ۳
- بهار ۱۳۱۵- محمد علی شیخ الاسلام
- بهار (محمد تقی بهار) ۱۹۷ ح ۵
- بهاری کازرونی ۱۴۴۵
- بهپانی (علامه) ۹۲۸ ح ۱
- بهبود بیک ۴۶۲
- بهبود خان ۴۷۱
- بهبودی ۶۸۴ ح ۶، ۶۸۵ ح ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۶۸۶ ح ۲، ۳، ۶۸۹ ح ۸، ۶۹۰ ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۶۹۲ ح ۱، ۲، ۶۹۴ ح ۲، ۶۹۶ ح ۲، ۳، ۴، ۶۹۷ ح ۱
- بهجت ۱۱۳۵، ۱۱۵۹- عبد الحمید (میرزا، فرزند عبد الغفار شیرازی)
- بهجت ۱۱۵۹ ح ۲- محمد جعفر شیرازی (میرزا، فرزند کاظم مستوفی)
- بهجت ۱۰۲۳ ح ۱- مصطفی (فرزند اورنگ)
- بهجت ۱۱۵۹ ح ۲- مصطفی شیرازی (دکتر)

- بہجت (فرزند رحمت) ۱۰۲۰ ح ۱
- بہشتی حسینی ۱۰۲۵
- بہرام ۷۴۲، ۸۰۸ ح ۳، ۹۹۸، ۱۱۰۶، ۱۴۳۷، ۱۵۷۰
- بہرام (فرزند زکی) ۱۱۶۹
- بہرام (میرزا) ۴۱۳، ۴۱۵
- بہرام (میرزا، فرزند شاه اسماعیل صفوی) ۳۸۶، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۵
- بہرام (میرزا، معز الدوله) ۷۹۰، ۷۹۲
- بہرام (میرزا، معز الدوله نواب) ۷۹۵
- بہرام خان (فرزند عبد الرحیم خان) ۱۵۷۳
- بہرام شاه غزنوی ۱۱۸۴
- بہرام شیرازی (ابو منصور) ۲۳۱
- بہرام فرہوشی ۱۲۷۷ ح ۵
- بہرام کیقباد ۱۳۵۸
- بہرام گور ۲۱۵، ۱۳۶۱، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴
- بہروز ۱۹۸ ح ۵، ۹۹۸
- بہروزی ۷۶۶ ح ۷
- بہزاد (پدر حسن بن عبد الله بن مرزبان سیرافی نحوی) ۱۳۷۳
- بہمن ۲۰۷، ۱۱۱۰
- بہمن (پدر داراب کیانی) ۱۳۰۶
- بہمن (شاه، فرزند اسفندیار کیانی) ۱۴۶۴
- بہمن (فرزند اسفندیار) ۱۲۷۷ ح ۵، ۱۳۸۸
- بہمن (فرزند منصور) ۱۰۲۰ ح ۱، ۱۳۱۱
- بہیاری ۱۳۳۲ ح ۲
- بی اتالیق (حکیم) ۵۵۳ ح ۹، ۵۵۵
- بیارہ (شیخ) ۱۳۴۶
- بی بی دختران ۱۱۹۲
- بی بی شروان ۷۷۲
- بی تالیق (حکیم) ۵۵۳
- بیتکچی ۲۶۷ ح ۱۰- شادی بیتکچی
- بی خبر کازرونی (خواجہ) ۱۴۴۰
- بید گلی کاشانی ۷۶۲- سلیمان بیگ صباحی تخلص (بید گلی کاشانی، حاجی)
- بیدل ۱۱۸۵، ۱۲۹۴ ح ۲
- بیدل ۱۰۹۹ ح ۱- رحیم حکیم باشی فخر الدوله

بیدل ۱۰۹۸- رحیم حکیم‌باشی فخر الدوله (میرزا، فرزند محمد

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۲۹

(حکیم‌باشی)

بیدل ۱۱۳۵، ۱۱۵۹- رحیم فخر الدوله (حاجی میرزا)

بیژن ۱۱۱۰، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳

بیضاوی ۱۰۲۷

بیضاوی (قاضی) ۱۱۶۹

بیضایی ۱۴۵۱- هادی خان کلانتر شیراز

بیک (خواجه میرزا) ۴۰۹- خواجه میرزا- بیک

بیک بایندری ترکمان (حاجی) ۱۴۴۰

بیکسی ۱۱۵۹، ح ۴، ۱۱۳۵

بیک طالش ۳۷۵- خادم بیک طالش

بیک لمبیک ۲۶۶ ح ۱، ۲- بیک لیگ

بیک محمد آقا (فرزند صفر علی آقا) ۱۱۰۰

بیک منشی جنابندی (میرزا) ۴۴۶

بیک موصلو (امیر) ۳۴۹ ح ۸، ۳۷۹- عمر بیک موصلو (امیر)

بیک لیگ ۲۶۶

بیگلریگی ۸۲۶ ۸۴۴

بیگلریگی ۴۶۱- امامقلی بیگلریگی (نواب)

بیگلریگی ۸۲۷، ۸۲۹، ۸۴۰- علی خان بیگلریگی (میرزا)

بیگلریگی ۹۶۸- محمد رضا خان قوام- الملک (فرزند علی محمد خان قوام الملک)

بیمار شیرازی- حسین ۱۱۶۰

بیوک خان ۹۶۸- محمد علی خان (میرزا، فرزند محمد رضا خان قوام الملک)

بیهقی ۱۸۸ ح ۲، ۲۰۲ ح ۳

حرف «پ»

پلی صاحب (بالوز دولت انگلیس) ۸۳۳ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۷۲۹ حرف «پ» ص: ۱۷۲۹

پناه خوان جوانشیر ۵، ۶

پنج علی بیگ ۸۶۴

پور سینایی ۱۲۸۴

پهلوان محمد ۲۴۸

پهلوان محمد (اتابک) ۲۵۰، ۲۵۲- پهلوان محمد (فرزند اتابک ایلدگز)

پهلوان محمد (فرزند اتابک ایلدگز) ۲۴۹، ۲۵۰

- پیرام بیگ قرمانلو ۳۷۲
 پیرانوند ۶۸۲ ح ۲
 پیر بdaq (امیر) ۳۴۷
 پیر بdaq (میرزا) ۳۴۲، ۳۴۶
 پیر بdaq (میرزا، فرزند جهان شاه قراقویونلو ترکمان) ۱۱۸۴
 پیر بdaq (میرزا، والی فارس) ۹۲۰
 پیر بdaq افشار (خواجه) ۱۴۴۰
 پیر بdaq بیگ (میرزا) ۳۷۴
 پیر بناب ۱۲۰۳
 پیر بناب ۱۱۰۱- عبد الله اقطع (شیخ)
 پیر حسین (امیر) ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶
 پیرزاده ۱۲۳۲ ح ۱
 پیرزاده ۹۸۷ ح ۵، ۹۸۸ ح ۱- پیرزاده (حاجی)
 پیرزاده (حاجی) ۹۱۴، ۹۲۳ ح ۲، ۹۸۶ ح ۱، ۹۸۷ ح ۲، ۱۲۸۶ ح ۲
 پیر علی (امیر) ۳۱۵
 پیر قلی خان ۶۸۸
 پیر قلی خان شامپیاتی ۶۸۸ ح ۲
 پیر محمد (امیرزاده) ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۳۰
 ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲
 پیر ولی (خواجه، فرزند پیر بdaq افشار) ۱۴۴۰
 پیرویسکه ۶۱۶- آقا محمد خان قاجار
 پیرویسکه ۶۱۶- آقا محمد خان قاجار
 پیره زال ۱۲۰۶
 پیری بیگ (امیر) ۳۶۸
 پیغمبر (ص) ۱۷۱ ح ۵، ۱۷۲ ح ۵، ۱۸۴ ح ۲، ۴۷۶، ۱۱۷۰ ح ۵- محمد (ص) (پیامبر)

حرف «ت»

- تائیس ۱۵۲۹ ح ۱- طاوس
 تاج الدوله ۲۲۳- نصر (فرزند هارون نصرانی)
 تاج الدوله اصفهانیه (والده محمد سلطان، میرزا) ۷۲۶
 تاج الدین ۱۱۸۴- ابو طالب (تاج الدین)
 تاج الدین ۱۱۳۴ و ۱۱۸۴- تاج الدین ابو طالب

- تاج الدین ۳۷۶ ح ۷- تاج الدین علی (امیر)
- تاج الدین ۱۰۸۰- علی (میر تاج الدین فرزند مرتضی)
- تاج الدین- علی استرآبادی (امیر تاج الدین)
- تاج الدین ۱۰۸۰- علی حسینی حسینی شیرازی استرآبادی (امیر تاج الدین)
- تاج الدین- محمد (فرزند اسعد افزاری)
- تاج الدین ۱۲۶۲- محمد (تاج الدین)
- تاج الدین ابو طالب ۱۱۸۴
- تاج الدین جعفر (میرزا) ۴۰۳
- تاج الدین جعفر حسینی حسینی شیرازی (میرزا) ۴۱۰- جعفر حسینی حسینی شیرازی (میرزا تاج الدین)
- تاج الدین علی (میر) ۳۷۶- علی استرآبادی (امیر تاج الدین)
- تاج الدین علی (میر، فرزند مرتضی) ۱۰۸۰
- تاج الدین علی استرآبادی (میر) ۳۷۶
- تاج الدین غریب (سید) ۱۲۰۳- ح ۱- حاجی غربت (امامزاده سید)
- تاج الدین فارسی ۱۳۳۰
- تاج الدین محمد ۱۲۶۲
- تاج الدین واعظ (سید) ۳۰۱ ح ۹- واعظ (سید تاج الدین)
- تاجر شوشتی ۸۳۶
- تاجر کیانی ۸۰۵- محمد علی (حاجی)
- تاجلو بیگم ۳۹۶
- تار خان گرجی ۴۷۸
- تاش خاتون (مادر ابو اسحق انجوی) ۱۵۶۵
- تاش خاتون (مادر شاه شیخ ابو اسحق) ۱۱۸۶
- تاشی ۱۱۸۶ ح ۵- تاش خاتون (مادر شاه شیخ ابو اسحاق)
- تاشی خاتون ۱۱۸۶ ح ۷- تاش خاتون (مادر شاه شیخ ابو اسحق)
- تاشی (امیر) ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳
- تجار ده دشتی ۱۰۳۱
- تجلی ۱۲۴۹- علی رضا (میرزا)
- ترخان (حاجی) ۷۰۷ ح ۷
- ترکان خاتون ۲۳۵، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶
- ترکان اوخلو ۴۰۶ ح ۲- اوخال
- تسلی (۲) ۱۱۶۱ ح ۱- ابراهیم
- تسلی ۱۱۶۱- تسلی شیرازی
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۳۱

تسلی شیرازی ۱۱۶۱- رجب علی

تغلب ۲۲۱ ح ۳

تقی (میرزا) ۴۷۵

تقی (میرزا) ۹۲۷ ح ۲، ۹۲۸- محمد تقی فسائی (میرزا)

تقی (میرزا، فرزند میرزا خانی) ۱۴۰۰- تقی (میرزا، فرزند میرزا خانی فسائی)

تقی (میرزا فرزند میرزا خانی فسائی) ۱۳۹۵، ۱۳۹۷

تقی اصطهباناتی (میرزا، فرزند علی اصطهباناتی) ۱۲۸۵

تقی اعتماد الدوله مازندرانی (میرزا) ۴۷۸

تقی الدین محمد حسنی حسینی شیرازی (امیر سید) ۱۰۶۳

تقی حاجی محمد علی مستوفی شیرازی (میرزا) ۵۲۸

تقی خان ۶۳۸، ۶۳۹

تقی خان ۵۸۶- تقی خان بغایری

تقی خان ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۳- تقی خان شیرازی

تقی خان ۵۹۰- تقی خان والی

تقی خان ۱۴۰۷- محمد تقی (میرزا)

تقی خان (حاکم یزد) ۶۰۸، ۶۵۵- محمد تقی خان

تقی خان (صادق خان) ۶۲۶

تقی خان (فرزند صادق خان) ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۲۵

تقی خان (میرزا) ۱۵۰۴

تقی خان (میرزا) ۷۸۸- اتابک

تقی خان (میرزا، امیر اتابک اعظم) ۱۰۶۰

تقی خان (والی یزد) ۶۳۷، ۱۲۴۵

تقی خان بغایری ۵۸۵

تقی خان بیگلریگی ۵۶۹

تقی خان درانی ۶۰۹

تقی خان شیرازی ۵۷۸، ۱۲۳۳

تقی خان شیرازی بیگلریگی ۵۸۸

تقی خان شیرازی میراب الاصل (میرزا) ۹۷۹

تقی خان صفائی ۵۶۶

تقی خان فراهانی (میرزا) ۷۸۷

تقی خان میراب الاصل شیرازی بیگلریگی ۵۶۵

تقی خان نایب الایاله ۵۳۶ ح ۶

تقی خان یزدی ۶۵۷، ۱۲۴۵

تقی درانی ۶۰۸ و ۶۰۹- تقی خان درانی

تقی شیرازی (میرزا) ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۸، ۱۰۲۶- محمد تقی خان بیگلربیگی

تقی فسائی (میرزا) ۱۴۱۰

تقی کدخداباشی نعمتی خانه (خواجه) ۵۷۳

تقی مازندرانی (میرزا) ۴۷۶

تقی مستوفی شیرازی (میرزا) ۵۲۶

تقی میراب (حاجی، فرزند خداداد و میراب) ۱۰۲۶

تقی وزیر مازندرانی (میرزا) ۴۷۲

تکش خوارزمشاه (سلطان) ۲۵۳

تکش خوارزمشاه (علاء الدین) ۲۵۱

تکله ۲۵۰- تکله (فرزند اتابک زنگی)

تکله ۲۴۷ ح ۳- تکله (فرزند زنگی سلغری)

تکله ۲۵۳ ح ۲- عز الدین سعد (فرزند دکلا، اتابک)

تکله (اتابک) ۹۰۲

تکله (اتابک) ۲۵۰- تکله (فرزند اتابک)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۳۲

زنگی سلغری)

تکله (اتابک مظفر الدین) ۲۵۰- تکله (فرزند اتابک زنگی سلغری)

تکله (فرزند اتابک زنگی) ۲۴۹

تکله (فرزند اتابک زنگی سلغری، اتابک) ۲۵۱

تکله (فرزند زنگی سلغری) ۱۴۴۰

تکله (فرزند زنگی سلغری، امیر) ۲۴۷

تکودار ۲۷۵ ح ۵- نکودار

تلعبیری ۱۱۴۳

تمکین ۱۱۳۵، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱ ح ۱- زین العابدین (حاجی، فرزند اسکندر شیروانی)

تمنا ۹۱۵، ۹۱۵، ۱۱۳۵، ۱۱۶۱- ابو الحسن دست غیب (میرزا)

تمنای شیرازی ۱۱۶۱- ابو الحسن دست- غیب (میرزا)

تمو ۲۶۵

تمور آقاسی قاجار ۱۴۷۶

تمور ملک ۳۳۰

تمیم ۱۷۱ ح ۹، ۱۷۴ ح ۵، ۱۳۳۰

تنبکوز ۴۰۹ ح ۳- خواجه میرزا بیگ

توا ۲۸۵

- توپال ۵۲۲ ح ۹، ۵۳۳- توپال عثمان پاشا
توپال عثمان پاشا ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۵
توحید ۹۹۶ ح ۷
توحید ۱۱۳۵، ۱۱۶۱- اسماعیل (میرزا)
توحید ۱۰۱۵، ۱۰۱۶ ح ۱، ۱۰۱۷ ح ۱، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۱۳۵، ۱۱۶۱- اسماعیل توحید (میرزا، فرزند وصال)
توران (خواجه جلال الدین شاه) ۳۱۴
توران (شاه) ۲۳۵، ۲۳۶، ۳۱۲ ح ۳، ۳۱۹ ح ۳
توران (شاه، خواجه) ۳۱۳، ۳۱۹
توران (شاه، فرزند سنقر شاه) ۴۴۴
توران (شهاب الدین، شاه) ۴۶۶
توران شاه ۳۱۴ ح ۲، ۲۳۵- توران شاه
توره پستی (شهاب الدین، امام) ۲۵۶ ح ۵
توغاچی ۳۸۴ ح ۶
توغتمش خان ۳۲۰
توکل بهادر ۳۲۴
توکی (امیر شیخزاده) ۳۳۲
تولی خان ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳
تولی خان (فرزند چنگیز) ۲۶۷
تولی خان (فرزند چنگیز خان) ۲۶۲
تونتاق (پدر حبشی) ۲۳۶
تونیاق ۲۶۸ ح ۹، ۲۷۰ ح ۴
تهمتن (برادر ابو بکر بن سعد بن زنگی) ۲۵۷
تیم (فرزند مره بن کعب) ۱۷۲ ح ۱
تیمور ۲۶۵، ۲۶۷- تمو
تیمور ۹۴۳ ح ۱- تیمور گورکانی (امیر)
تیمور (امیر) ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۲۲، ۳۴۳ ح ۳، ۳۴۴، ۵۵۸
تیمور (امیر، خواجه) ۳۲۵
تیمور (پادشاه امیر) ۱۴۲۰
تیمور (میرزا، حسام الدوله) ۷۴۵، ۷۴۶
تیمور (میرزا، حسام الدوله، نواب، فرزند فرمانفرما) ۷۶۶
تیمور (میرزا، حسام السلطنه) ۱۰۹۵
تیمور (میرزا، فرزند حسین علی میرزا فرمانفرما) ۱۵۵۳
تیمور (میرزا، فرزند فرمانفرما) ۷۶۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۳۳

تیمور (نواب، میرزا) ۷۴۶

تیمور (نوکر التاجو) ۲۶۶

تیمور پاشا ۵۳۲

تیمور پاشای ملی ۵۳۲ ح ۵

تیمورتاش (امیر) ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۶

تیمور تاش (پدر اشرف) ۲۹۳

تیمور تاش ثانی (فرزند جانی بیگ) ۳۰۶ ح ۶

تیمور خواجه ۳۳۱، ۳۳۲

تیمور شاه افغان ۶۵۶

تیمور گورکان (امیر) ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۹۷، ۴۱۶، ۴۳۳، ۴۵۴، ۴۷۴،

۹۴۳، ۱۶۲۹

تیمور میرزای حسام الدوله ۷۶۸

حرف «ث»

ثالث (میرزا نظام الدین) ۴۸۴

ثالث (نظام الدین) ۴۸۴ ح ۵

ثانی جابری (میرزا نظام الملک) ۴۶۶

ثانی عباس دوس ۶۲۶

ثعالبی ۱۳۸۶ ح ۱

ثویشی ۸۰۰ ح ۴- صید سویی

حرف «ج»

جابر (میرزا) ۴۲۱ ح ۳- اعتماد الدوله میرزا سلمان جابری اصفهانی

جابر (میرزا شاه) ۳۷۰، ۳۸۳

جابری (میرزا نظام الدین) ۱۰۶۵- علی جابری انصاری (میرزا نظام الملک و الدوله)

جابری (میرزا نظام الملک) ۴۸۶

جابری اصفهانی (میرزا نظام الملک) ۴۲۷

جابری انصاری اصفهانی ۱۰۶۴

جائلیق ۱۱۱۰

جارود ۱۸۸ ح ۶

جارود ۱۷۲- جارود (فرزند عمرو)

جارود (پدر منذر) ۱۸۷ ح ۵

- جارود (فرزند عمرو) ۱۷۱ ح ۸
- جارود (فرزند عمرو عبد القیس نصرانی) ۱۷۱
- جارود (فرزند عمرو عبد القیس نصرانی بحرینی) ۱۲۶۳
- جارود (فرزند معلی) ۱۷۱، ح ۸، ۱۷۳- جارود (فرزند عمرو)
- جالوقا میرزا ۳۷۸ ح ۷- جان وفا میرزا
- جالینوس ۹۸۲، ۱۰۳۱، ۱۰۵۳، ۱۰۸۷، ۱۰۹۶، ۱۱۰۴، ۱۱۰۸، ۱۱۲۵، ۱۱۵۱، ۱۲۸۲، ۱۴۰۶
- جالینوس ثانی ۹۸۳
- جالینوس ثانی ۹۴۱- علی اکبر خان (میرزا فرزند علی صدر العلما)
- جام (شیخ) ۷۷۲
- جاماسب حکیم ۱۳۰۰
- جامع نیشابوری ۲۳۴ ح ۲
- جامی ۳۵۴ ح ۳، ۴۱۱، ۱۱۰۵، ۱۱۵۸ ح ۱، ۱۵۰۸
- جامی ۳۲۹ و ح ۶- جامی (مولانا بهاء الدین)
- جامی (تخلص ابراهیم، سلطان، میرزا) ۴۱۵
- جان (آقا، فرزند عبد النبی تاجر بوشهری) ۱۳۲۲
- جان (حاج میرزا، برادر وصال) ۹۹۶ ح ۲
- جان (میرزا مستوفی هرات) ۷۷۳
- جانکی بختیاری ۶۳۷
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۳۴
- جان محمد خان ۶۵۱، ۶۷۱- جان محمد خان قاجار
- جان محمد خان قاجار ۶۵۵، ۶۶۹
- جان محمد خان کام فیروزی ۱۴۵۱
- جان مک دونالد ۷۳۵ ح ۲
- جان مک دونالد کیتز ۷۳۰ ح ۶
- جان مک نیل (سر) ۷۷۴ ح ۱- مک نیل (مستر)
- جان نثار خان ۴۷۷
- جان والتر ۷۵۲ ح ۶
- جان وفا میرزا، ۳۷۸، ۳۷۸
- جانی (آقا، خالوی احمد ایشک آقاسی باشی) ۱۱۳۰
- جانی (میرزا) ۶۵۵
- جانی آقا (فرزند قاضی آقا) ۱۱۰۰
- جانی آقا (فرزند نامدار آقا) ۱۱۰۰
- جانی خان ۱۱۰۱

- جانی خان ایلخانی ۱۱۰۲
 جانی خان ایلخانی قشقائی ۱۲۱۹، ۱۲۲۷، ۱۴۲۴
 جانی خان ایلخانی قشقائی (فرزند اسماعیل خان) ۱۱۰۰
 جانی خان قشقائی ۷۱۹
 جانی خان قشقائی ایلخانی ۷۲۰
 جانی بیگ ۳۰۶ ح ۶
 جانی بیگ خان (پادشاه اوزبک) ۳۰۶
 جانی خان کمینی (حاجی) ۱۴۶۱
 جانی شیرازی (میرزا)
 جانی فسایی (میرزا) ۶۵۵ و ح ۲، ۶۶۰، ۶۶۸، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۸۰ و ح ۶
 جانی قیری (آقا) ۶۹۱ - محمد سعید (آقا)
 جبار (شیخ) ۵۲۶ ح ۹
 جباره خان (شیخ) ۱۴۶۳
 جباره خان کنگانی (شیخ) ۷۸۰
 جباره عرب لارستانی (شیخ) ۱۲۶۴
 جباره کنگانی (شیخ) ۵۲۶
 جبرئیل (شیخ امین الدین) ۳۶۱
 جبریل ۹۳۹
 جرجانی شیرازی ۱۱۳۸ - محمد (فرزند علی حسینی جرجانی شیرازی)
 جریر (شاعر) ۸۶۶
 جعدی (لقب مروان حمار) ۱۹۸ ح ۵ - مروان حمار
 جعفر ۱۱۳۴
 جعفر (ع) ۲۰۴ ح ۳، ۲۸۸، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۹۱۵ - جعفر صادق (ع) (امام)
 جعفر (آقا سید) ۷۹۴، ۱۳۶۰ - کشفی
 جعفر (تاج الدین میرزا) ۴۰۳ - تاج الدین جعفر (میرزا)
 جعفر (پدر احمد نصیر الدین السکین النقیب) ۱۰۳۷
 جعفر (پدر عبد الله) ۱۹۷ ح ۷
 جعفر (پدر علی) ۱۱۴۳
 جعفر (حاجی شیخ، فرزند مهدی مجتهد کجوری مازندرانی) ۹۷۵
 جعفر (حاجی میرزا، فرزند آقا) ۱۰۹۸
 جعفر (حاجی میرزا، فرزند غیاث الدین) ۱۴۰۵
 جعفر (سید، پدر سید ابراهیم) ۳۶۱
 جعفر (شیخ) ۵۷۰ ح ۳

- جعفر (فرزند سلیمان) ۲۰۱ ح ۴
- جعفر (فرزند علی بن ابیطالب) ۱۲۰۳ ح ۱
- جعفر (فرزند فضل) ۱۲۰۳ ح ۱-
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۳۵
- حاجی غریب (امامزاده سید)
- جعفر (فرزند محمد صادق (ع)) ۱۹۹
- جعفر (فرزند محمد معتصم) ۲۰۵
- جعفر (فرزند معتمد عباسی) ۲۱۳
- جعفر (فرزند معتصم، ابو الفضل) ۲۰۵ ح ۲
- جعفر (میرزا) ۱۱۵۶- ادیب شیرازی
- جعفر (میرزا، فرزند محمد کلانتر) ۹۴۵
- جعفر (میرزا، نواده جعفر) ۱۴۰۵
- جعفر ابی عبد الله (فرزند احمد نصیر الدین السکین النقیب) ۱۰۳۵، ۱۰۳۶
- جعفر ابی عبد الله الشاعر (فرزند محمد جعفر) ۱۰۳۶
- جعفر اصفهانی (میرزا) ۶۱۷
- جعفر الشاعر (پدر احمد السکین) ۱۱۴۳
- جعفر الصادق (ع) (امام) ۹۵۹، ۳۸۷
- جعفر پیش نماز (شیخ، فرزند عبد العلی پیش نماز) ۱۰۸۴
- جعفر حسنی حسینی شیرازی (میرزا تاج الدین) ۴۱۰
- جعفر حمیدی (سید) ۱۳۳۲ ح ۲
- جعفر خان ۶۱۹، ۶۲۳، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۴۱، ۶۴۶
- جعفر خان ۶۳۹، ۶۵۹- جعفر خان زند
- جعفر خان ۱۴۷۶- جعفر خان قنواتی
- جعفر خان (حاجی میرزا) ۱۰۳۴- جعفر حقایق‌نگار (حاجی میرزا)
- جعفر خان (حاجی میرزا، فرزند محمد قلی) ۱۰۶۷
- جعفر خان (شاعر خشتی) ۱۲۹۷
- جعفر خان (شیخ فرزند فارس خان) ۱۴۱۳
- جعفر خان (فرزند خلیل خان بمبئی) ۱۴۹۰
- جعفر خان (فرزند صادق خان) ۶۰۶، ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۶
- جعفر خان (فرزند صادق خان بیگلربیگی فارس) ۶۱۴
- جعفر خان (فرزند عبد الله خان بیضایی، میرزا) ۱۰۲۸
- جعفر خان (فرزند قادر خان عرب عامری) ۶۴۳
- جعفر خان (فرزند قادر خان عرب عامری بسطامی) ۶۲۷

- جعفر خان (مولی) ۹۷۹
- جعفر خان (میرزا) ۷۴۷
- جعفر خان (نواب) ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸
- جعفر خان بلغم ۶۳۳
- جعفر خان بلغم خان (نواب) ۶۳۳
- جعفر خان بیات ۶۷۵، ۶۷۷
- جعفر خان حقایق‌نگار (حاجی میرزا) ۱۱۹۳
- جعفر خان حقایق‌نگار خورموجی (حاجی میرزا) ۳۲۸، ۵۹۵
- جعفر خان خورموجی (میرزا) ۷۴۶
- جعفر خان دارابی ۶۵۵، ۱۳۱۵
- جعفر خان زند ۶۸۰
- جعفر خان زند (نواب) ۶۳۸، ۱۴۴۱
- جعفر خان قنواتی ۱۴۷۵
- جعفر خان یوسفی ۱۴۹۲
- جعفر حمزوی (میرزا) ۱۰۲۳
- جعفر دارابی الاصل (آقا سید) ۷۹۲- اصطهباناتی
- جعفر سوادکوهی (میرزا) ۷۷۷، ۷۷۸
- جعفر شیرازی (پدر عبد الرحمن) ۲۱۳، ۲۱۴
- جعفر صادق (ع) (امام) ۱۹۹ ح ۷، ۲۰۲،
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۳۶
- ۵۳۷، ۵۶۳، ۵۶۹، ۵۷۱
- جعفر طبیب (حاجی میرزا) ۹۱۸
- جعفر طیار (فرزند ایطالب) ۱۹۵
- جعفر عاملی کرکی (سید، پدر حسن) ۳۶۹
- جعفر علی خان ۱۱۱۳ ح ۱، ۲، ۴- جعفر علی خان نواب هندی (فرزند آقاسی بیگ افشار آذربایجانی)
- جعفر علی خان نواب هندی ۱۱۱۳
- جعفر فریابی (پدر فرات محمد) ۲۱۴
- جعفر قلی (میرزا) ۸۲۱
- جعفر قلی خان ۶۲۱، ۶۲۷، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۴۴
- جعفر قلی خان (سرتیپ توپخانه مبارکه) ۸۱۸
- جعفر قلی خان (فرزند محمد حسن خان قاجار) ۱۱۱۹
- جعفر قلی خان (نواب) ۶۳۸
- جعفر قلی خان دنبلی ۶۷۰

- جعفر قلی خان سرتیپ قراچه داغی ۷۶۳
- جعفر قلی خان سرتیپ ماکوئی ۷۶۳
- جعفر قلی خان سردار ۶۴۲
- جعفر قلی خان سردار (نواب) ۶۴۴
- جعفر قلی خان قاجار ۶۳۰
- جعفر قلی خان قراچه داغی ۷۶۹
- جعفر قلی خان نواب هندی (فرزند محمد علی خان نواب هندی) ۱۱۱۴
- جعفر قلی خان نیر الملک (فرزند رضا قلی خان هدایت) ۱۱۲۴
- جعفر کشفی (آقا سید) ۱۲۶۰
- جعفر کشفی اصطهباناتی (آقا سید) ۱۴۰۸
- جعفر مؤید شیرازی (دکتر) ۷۸۲ ح ۲، ۹۲۹
- جعفر متوکل ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۲، ح ۴- جعفر (فرزند محمد معتصم)
- جعفر متوکل عباسی ۲۰۸، ۲۱۰
- جعفر مستوفی سواد کوهی (میرزا) ۷۷۲
- جعفر مقتدر عباسی ۲۱۷
- جعفر نجفی (شیخ) ۶۹۳، ۶۹۹
- جعفر بیگ ۲۳۱ ح ۵
- جلال ۱۱۳۵- جلال طیب (میرزا)
- جلال (فرزند آهنگ) ۱۰۲۰ ح ۱
- جلال (فرزند محمد داوری) ۱۰۲۰ ح ۱
- جلال آباد (ولد میر عباس افغان) ۵۴۴
- جلالا حاتم بیگ- حاتم بیگ اردوبادی ۴۳۵ ح ۳
- جلال الدوله ۲۲۷- ابو طاهر
- جلال الدوله ۸۳۸- حسین (میرزا جلال- الدوله)
- جلال الدوله ۹۶۶- حسین (میرزا جلال- الدوله سلطان)
- جلال الدوله ۱۴۴۹- حسین (میرزا، سلطان، فرمانفرما)
- جلال الدوله ۹۸۱- علی محمد خان (میرزا، فرزند ابراهیم حسینی)
- جلال الدین ۲۷۷- ارقان (جلال الدین)
- جلال الدین ۲۷۵- ارقان (فرزند ملک)
- جلال الدین ۴۴۶- ایرج (ملک)
- جلال الدین ۳۱۴- توران (خواجه جلال- الدین، شاه)
- جلال الدین ۲۳۸، ۲۴۰، ۱۳۴۳، ۱۳۸۸، ۱۵۶۰- جلال الدین چاولی خوانسالار (اتابک)
- جلال الدین ۱۳۹۲- جلال الدین (سلطان، فرزند محمد خوارزمشاه)

- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۳۷
- جلال الدین ۱۳۷۴ - جلال الدین دوانی (ملا)
- جلال الدین ۱۱۳۸، ۱۱۴۴ - جلال الدین احمد (فرزند یوسف)
- جلال الدین ۲۷۴، ح ۵، ۲۷۹ - جلال الدین طیب شاه
- جلال الدین ۱۴۳۲ - جلال الدین چاولی خوانسالار (اتابک)
- جلال الدین ۳۲۵ - حمید (امیر جلال الدین)
- جلال الدین ۱۲۰۰ - شاه شجاع
- جلال الدین ۳۰۲ - شجاع (جلال الدین شاه)
- جلال الدین ۱۴۴۲، ۱۴۴۹، ۱۵۰۰ - علامه دوانی (جلال الدین)
- جلال الدین ۱۴۲۸ ح ۱ - محمد بلخی (مولانا جلال الدین)
- جلال الدین ۱۴۳۹ - محمد علامه دوانی (جلال الدین)
- جلال الدین ۱۰۵۷ ح ۱ - محمد یحیی الحسینی الدشتکی شیرازی
- جلال الدین ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶ - مسعود شاه ملک (جلال الدین)
- جلال الدین ۳۰۳ - میر میران (امیر جلال الدین)
- جلال الدین (امیر) ۱۰۵۷ ح ۴ - عطاء الله حسینی دشتکی شیرازی (امیر جلال الدین)
- جلال الدین (پادشاه هندوستان) ۴۰۶
- جلال الدین (سلطان) ۲۸۱، ۲۹۱
- جلال الدین (سلطان، فرزند محمد خوارزمشاه) ۱۳۹۲
- جلال الدین (شیخ فرزند صدر الدین نواب) ۹۴۰
- جلال الدین (شیخ فرزند محمد تقی) ۹۷۵
- جلال الدین (مولانا) ۴۳۷
- جلال الدین (میرزا، فرزند کامران میرزا) ۷۷۵
- جلال الدین (میرزا، فرزند میرزا ابو الحسن خان) ۹۳۵
- جلال الدین (میرزا، شاهزاده فرزند شاهرخ میرزا) ۱۰۹۴
- جلال الدین (میرزا، ولد مؤید الدوله) ۸۰۸
- جلال الدین احمد (فرزند یوسف) ۱۱۳۸
- جلال الدین ارقان ۲۷۷
- جلال الدین چاولی ۲۳۸، ۲۴۱ - جلال الدین چاولی خوانسالار (اتابک)
- جلال الدین چاولی (اتابک) ۱۵۶، ۲۴۰، ۲۴۷ - جلال الدین چاولی خوانسالار (اتابک)
- جلال الدین چاولی خوانسالار (اتابک) ۲۳۶
- جلال الدین دوانی (ملا) ۴۱۱، ۱۳۷۴
- جلال الدین دوانی (مولانا) ۱۱۴۰
- جلال الدین شاه شجاع (امیر) ۳۰۲ - شجاع (امیر جلال الدین شاه)

- جلال الدین طیب (شاه) ۲۷۹
- جلال الدین طیب (شاه ملک) ۲۷۴
- جلال الدین عبد الکریم (شیخ) ۱۴۵۶
- جلال الدین علامه دوانی ۱۴۴۹
- جلال الدین علامه دوانی (ملا) ۱۵۰۰- علامه دوانی (ملا جلال الدین)
- جلال الدین محمد بلخی (مولانا) ۱۴۲۸ ح ۱
- جلال الدین محمد ذهبی (مجد الاشراف) ۹۴۷
- جلال الدین محمد علامه دوانی ۱۴۳۹-
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۳۸
- محمد علامه دوانی (جلال الدین)
- جلال الدین ملک‌شاه ۲۳۴، ۲۳۵
- جلال الدین منجم‌باشی یزدی (مولانا) ۴۴۴
- جلال الدین منیکبرنی (سلطان) ۲۵۴، ۲۵۵
- جلال الدین میرزای قاجار (نواب) ۶۱۶
- جلال طیب (میرزا) ۱۱۶۱
- جلال طوفان ۱۲۷۷ ح ۵
- جلوه (دختر شیث) ۱۸۳ ح ۶
- جلیل بیک عرب میش مست ۵۳۴ ح ۴
- جلیل بیک میش مست ۵۳۴- جلیل بیک عرب میش مست
- جلیل بیک میش مست خراسانی ۵۳۴ ح ۴- جلیل بیک عرب میش مست
- جلیل خانی ۳۹۶- کچل بیک حاجیلو ذو القدر
- جم ۳۴۳ ح ۵، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۳، ۶۷۸، ۶۸۴، ۷۱۱، ۷۲۹، ۷۵۶، ۷۶۱، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۷۷ ح ۱، ۸۸۲ ح ۲، ۳، ۴، ۸۸۳ ح ۱، ۲، ۳،
- ۸۸۴ ح ۱، ۴، ۸۸۵ ح ۴، ۸۸۸ ح ۱، ۲، ۱۸۹۰ ح ۱، ۸۹۱ ح ۳، ۴، ۸۹۴ ح ۱، ۹۰۶ ح ۳، ۴، ۹۱۰، ۹۶۲، ۹۶۵، ۱۱۰۱، ۱۱۱۱،
- ۱۱۲۰، ۱۱۲۹، ۱۱۵۷ ح ۱، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۹۶ ح ۴، ۱۳۴۵، ۱۴۲۷، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳ ح ۱، ۱۴۳۷ ح ۱، ۱۴۴۸، ۱۵۰۶، ۱۵۳۱
- ح ۳، ۱۵۳۲ ح ۱، ۱۵۳۴ ح ۱، ۱۵۵۲، ۱۵۶۰، ۱۵۶۹، ۱۵۸۲
- جم ۱۶۸ ح ۳، ۸۷۱- جمشید
- جم (شاه) ۵۲۴
- جمال (فرزند آهنگ) ۱۰۲۰ ح ۱
- جمال الدین ۲۷۴
- جمال الدین ۱۴۱۹- ابراهیم (شیخ جمال الدین ابو اسحق فرزند علی)
- جمال الدین ۲۸۸- ابراهیم (فرزند محمد طیبی، ملک الاسلام)
- جمال الدین ۱۵۸۹- ابراهیم طیبی (شیخ جمال الدین)
- جمال الدین ۲۹۰- ابو اسحق (امیر جمال- الدین شاه)

جمال الدین ۱۴۳۸- حسن بوشکانی کازرونی

جمال الدین ۳۰۹- رشیدی (امیر جمال الدین)

جمال الدین ۱۲۳۳، ح ۲- عبد الرزاق اصفهانی (جمال الدین)

جمال الدین ۲۸۸- عبد الکریم (جمال الدین فرزند ابراهیم بن محمد طیبی)

جمال الدین ۱۰۵۷، ۱۱۳۴، ۱۱۳۸- عطاء الله حسینی دشتکی شیرازی (امیر جمال الدین)

جمال الدین (امیر) ۱۰۵۷ ح ۴- عطاء الله حسینی دشتکی شیرازی (امیر جمال الدین)

جمال الدین (شیخ) ۲۸۸- ابراهیم (فرزند شیخ محمد طیبی عرب)

جمال الدین ۹۵۹- محمد شیرازی (جمال الدین)

جمال الدین (میرزا، شاهزاده فرزند کیخسرو میرزا سپهسالار) ۱۰۹۵

جمال الدین ابراهیم شیخ الاسلام (ملک الاسلام) ۱۴۵۶

جمال الدین ابراهیم طیبی (شیخ) ۱۵۸۹-

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۳۹

ابراهیم طیب (شیخ جمال الدین)

جمال الدین ابراهیم ملک الاسلام (فرزند محمد طیبی (شیخ) ۲۸۸

جمال الدین اسد آبادی (سید) ۱۳۹۴ ح ۲

جمال الدین حسن بوشکانی کازرونی ۱۴۳۸- حسن بوشکانی کازرونی (جمال الدین)

جمال الدین رشیدی (امیر) ۳۰۹

جمال الدین عبد الرزاق اصفهانی ۱۲۳۳- عبد الرزاق اصفهانی (جمال الدین)

جمال الدین عطاء الله دشتکی شیرازی (امیر) ۱۱۳۸- عطاء الله حسینی دشتکی شیرازی (امیر جمال الدین)

جمال المله و الدین ۲۸۰- ابراهیم (فرزند شیخ محمد طیبی عرب)

جمال حاجیانی (رئیس) ۱۳۳۵

جمال حسینی ۱۰۵۷ ح ۴- عطاء الله حسینی دشتکی شیرازی (امیر جمال الدین)

جمال خان ۷۵۰

جمال خان (فرزند حیدر خان دشتی) ۱۳۳۶

جمال خان دشتی (فرزند حسین خان دشتی) ۱۳۳۶

جمال خان دشتی (فرزند رئیس حسین خان) ۱۳۳۶

جمالی کازرونی ۱۴۴۵

جم شاه ۵۲۵

جمشید ۱۸۲، ۳۳۳، ۳۵۰، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۹۵، ۶۶۵، ۶۷۸، ۷۰۸، ۷۶۵، ۸۲۷، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۸۱، ۸۹۴، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۲، ۹۱۰۶،

۱۲۸۹ ح ۱، ۱۳۳۷، ۱۳۴۹، ۱۳۸۸ ح ۱، ۱۴۵۴، ۱۴۶۷، ۱۵۲۸ ح ۲، ۱۵۳۱، ۱۵۳۲، ۱۵۳۴، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۵۷، ۱۵۶۰

جمشید (غیاث الدین) ۳۴۳ ح ۶- جمشید کاشی

جمشید (فرزند مسعود بن محمود بن محمد کاشانی) ۳۴۳ ح ۵

جمشید (ملک) ۲۶۰

- جمشید تاجر کازرونی (حاجی) ۱۰۶۸
- جمشید خان (فرزند فریدون خان الیاسی) ۱۴۸۷
- جمشید کاشی (غیاث الدین) ۳۴۳
- جمهور ۱۹۵، ۱۹۶
- جناب ۱۰۸۵- مهدی (شیخ، فرزند صالح پیش نماز)
- جناب (فرزند جناب) ۱۰۸۵- حسام الدین (میرزا، فرزند مهدی)
- جناب رسالت مآب (ص) ۱۱۲۱- محمد (ص) (پیامبر)
- جنابه (فرزند طهمورث) ۱۳۳۲ ح ۲
- جنرال غاردان ۶۹۴، ۶۹۵
- جنید ۳۶۳ ح ۴- جنید (سلطان)
- جنید (پدر عیسی) ۱۰۳۸ ح ۶
- جنید (سلطان) ۳۶۲، ۳۶۳
- جنید بیک ۴۰۱، ح ۶
- جواد (حاجی میرزا، فرزند تقی اصطهباناتی) ۱۲۵۸
- جواد (میرزا، فرزند حسن حسینی فسائی) ۱۵۹۸
- جواد (میرزا، فرزند حسن علی ملشی) ۱۰۷۵
- جواد (میرزا، فرزند حسن فسائی) ۱۰۵۵
- جواد (میرزا، فرزند حسن میرزا) ۱۰۵۶
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۴۰
- جواد (میرزا، فرزند غیاث الدین) ۱۴۰۵، ۱۴۰۶
- جواد (میرزا، فرزند میرزا جعفر) ۹۴۵
- جواد تاجر (حاجی میرزا) ۱۲۸۷
- جواد تاجر ده‌دشتی (حاجی میرزا، کشمیری) ۱۰۲۲
- جواد خان زیادلوی قاجار ۶۸۷
- جواد خان قاجار (والی گنجه) ۶۶۲
- جواد خان گنجه‌ای قاجار ۶۶۲، ح ۲- جواد خان قاجار
- جواد شیخ الاسلام (میرزا) ۱۴۰۹
- جواد شیرازی (حاجی میرزا) ۹۳۳
- جواد فسایی (میرزا، پدر عبد الله فسائی) ۱۰۸۷
- جواد مهذب (دکتر، فرزند مهذب الدوله) ۱۰۵۶ ح ۲
- جواد محمد تقی (فرزند رضا (ع)) ۲۰۳
- جواد مدرس (میرزا، فرزند مهدی مدرس) ۹۳۶
- جواهری (وجدی) ۱۱۷۴ ح ۲

- جوجی خان (فرزند چنگیز خان) ۶۸۷
 جوزف آرتور کمت دگینو ۸۰۴ ح ۶
 جوشی (امیر) ۲۷۸
 جونز (کاپیتال) ۸۰۸ ح ۵- جونس بالیوز
 جونسن بالیوز ۸۰۸
 جوهر خواجه‌باشی (حاجی آقا) ۷۶۶
 جوه سلطان ۳۸۸ و ح ۱- جوهه سلطان (امیر)
 جوهه سلطان (امیر) ۳۸۹
 جوهه سلطان تکلو ۳۸۸- جوهه سلطان (امیر)
 جهان (شاه) ۵۴۷ ح ۳- جهان آباد (شاه)
 جهان آباد (شاه) ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۷ ح ۱۱، ۵۴۷
 جهانبانی ۶۵۰
 جهانبانی ۴۲۶- حمزه (سلطان میرزا)
 جهانبانی ۶۶۰- فتح علی خان نائب السلطنه
 جهانبانی ۶۳۸- لطف علی خان (فرزند جعفر خان زند)
 جهان حسینی (قاضی) ۳۷۴
 جهانسوز خان (نواب) ۶۱۱- جهانسوز شاه
 جهانسوز شاه ۶۱۱، ح ۸- حسن قلی خان (نواب) فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۷۴۰ حرف «ج» ص : ۱۷۳۳
 جهانشاه ۳۴۶ ح ۸
 جهانشاه (امیر) ۳۲۵، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۶۴
 جهانشاه قراقوینلو ترکمان ۹۰۲
 جهانشاه قراقوینلو ترکمان (میرزا) ۱۱۸۴
 جهانشاه قراقوینلو ترکمان (امیر) ۳۶۳
 جهان فروینی (میر قاضی) ۳۸۵
 جهان فروینی حسینی (میر قاضی) ۳۸۶
 جهانگیر ۸۷۴ ح ۷، ۹۰۴ ح ۱، ۹۷۸ ح ۱
 جهانگیر (امیرزاده) ۳۲۹
 جهانگیر (معز الدین) ۳۲۳
 جهانگیر (میرزا) ۷۳۸ ح ۴، ۷۴۸، ۷۸۴ ح ۵، ۷۸۷ ح ۱
 جهانگیر (میرزا صاحب اختیار فرزند حسن میرزا فرمانفرما) ۱۰۹۴
 جهانگیر (میرزا، فرزند فرمانفرما) ۷۶۶
 جهانگیر (میرزا، نواب) ۹۳۳
 جهانگیر خان ۶۴۰

جهانگیر خان (فرزند محمد حسین خان سیستانی) ۶۵۶

جهانگیر خان (فرزند محمد علی خان ایلخانی)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۴۱

۷۵۵

جهانگیر خان ایل بیگی (فرزند محمد علی خان ایلخانی) ۱۱۰۱

جهانگیر خان سیستانی ۶۵۸، ۶۵۹- جهانگیر خان (فرزند محمد حسین خان سیستانی)

جهانگیر خان قشقایی ۱۵۸۱

جهانگیر قائم مقامی ۶۹۹

جهان نوش (میرزا، شاهزاده فرزند اسکندر، میرزا) ۱۰۹۵

جیمز جستین موریر ۷۱۱ ح ۳- موریه (مستر)

جیورغوتای ۲۷۷ ح ۱

حرف «چ»

چاکر ۱۱۱۹ ح ۱- رضا قلی خان (فرزند محمد هادی)

چاوش ایلچی (خیر الدین) ۴۵۵

چاولی ۲۳۷، ۲۳۹ ح ۱، ۲۴۰- جلال الدین چاولی خوانسالار

چاولی (اتابک) ۲۴۲ ح ۲، ۳، ۱۲۵۵ ح ۲، ۱۳۴۳ ح ۳، ۱۴۵۳ ح ۳، ۱۴۵۵ ح ۱- جلال الدین چاولی خوانسالار

چاولی (اتابک جلال الدین) ۱۳۴۳، ۱۳۸۸، ۱۴۳۲، ۱۵۶۰- جلال الدین چاولی خوانسالار

چاولی خوانسالار ۲۳۷، ۲۴- جلال الدین چاولی خوانسالار

چراغ سلطان ۴۷۲

چراغ علی (میرزا) ۱۵۷۸- چراغ علی بیگ

چراغ علی بیگ (فرزند شاه رضا بیگ) ۱۵۷۸

چراغ علی خان ۶۸۰، ۶۹۲

چراغ علی خان ۱۴۲۷- چراغ علی خان نوائی

چراغ علی خان نوائی ۴۸۹، ۶۸۸، ۶۹۱، ۱۲۲۵، ۱۴۲۶

چراغ علی خان نوائی (قوریساول باشی) ۶۷۶

چراغ علی خان نوائی وزیر ۹۸۸

چغان اوغلی ۴۲۴، ۴۳۱، ۴۴۹، ۴۵۲- سنان پاشا

چغری بیگ ۲۳۲ ح ۶، ۴، ۲۴۱- چغری بیگ

چغری بیگ سلجوقی (سلطان) ۱۵۸۹

چغری ۲۳۷ ح ۳، ۲۴۰

چغری بیگ ۲۳۱ ح ۵، ۲۳۲

چغتای ۲۸۵

چقمینی قاضی زاده ۸۸۴ ح ۳
 چقر ۲۳۱ ح ۵- چغری بیگ
 چقمینی ۱۰۵۳- چقمینی قاضی زاده
 چکمه دوز ۹۱۹- علی تاجر (حاجی)
 چلیان شاه پرلاس ۳۲۷، ۳۳۵
 چنگیز ۵۵۳، ۵۹۰، ۷۰۷، ۷۲۷- چنگیز خان
 چنگیز (تولی خان) ۲۶۷- چنگیز خان
 چنگیز خان ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۴۵، ۴۵۹، ۴۶۲، ۵۶۶، ۶۸۷، ۱۳۹۲
 چنگیز خان (پدر تولی خان) ۲۶۲- چنگیز خان
 چوپان ۲۹۰ ح ۳
 چوپان (امیر) ۲۹۳ ح ۵، ۲۹۴، ۲۹۶
 چوپان سلدوز (امیر) ۲۹۰، ۲۹۵
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۴۲
 چوپان سلدوز نوئین (امیر) ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷
 چوپان نوئین (امیر) ۲۹۰، ۲۹۱
 چوپان یاغی باستی (امیر) ۲۹۳
 چیلور ۲۷۷ ح ۲

حرف «ح»

حاتم ۱۷۲ ح ۵
 حاتم ۲۶۸- حاتم طائی
 حاتم بیک اردوبادی ۴۳۵
 حاتم بیک اعتماد الدوله ۴۳۸، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۷۵
 حاتم خان ۵۷۰- حاتم خان کردبادلو
 حاتم خان (شیخ) ۱۴۶۳
 حاتم خان کردبادلو ۵۶۸، ۵۶۹ ح ۱۰
 حاتم طائی ۱۹۷، ۷۴۵، ۹۲۷
 حاجب ۲۹۹، ۱۱۴۶ ح ۵، ۱۱۵۰
 حاجت ۱۱۳۵، ۱۱۶۲- حاجت شیرازی
 حاجت شیرازی ۱۱۶۲
 حاجی ۱۰۹۵- محمد ناصر خان ظهیر الدوله (حاجی)
 حاجی ۶۷۹ ح ۲- حاجی ابراهیم کلانتر شیراز
 حاجی آخوند- آخوند

حاجی (امیر) ۳۰۴، ۳۰۰

حاجی (سید) ۱۲۰۳ ح ۱- حاجی غریب (امامزاده سید)

حاجی ابراهیم (فرزند حاجی هاشم کدخداباشی محلاتی، حیدری خانه) ۶۳۳- ابراهیم (حاجی، فرزند حاجی ابراهیم)

حاجی ابراهیم (کلانتر شیراز) ۶۴۱- ابراهیم (حاجی کلانتر شیراز)

حاجی ابراهیم خان ۶۵۴، ۶۵۷- حاجی- ابراهیم (کلانتر شیراز)

حاجی ابراهیم خان (اعتماد الدوله) ۶۷۳- حاجی ابراهیم (کلانتر شیراز)

حاجی ابراهیم خان (اعتماد الدوله شیرازی) ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۸، ۶۷۹- حاجی ابراهیم کلانتر شیراز

حاجی ابراهیم خان شیرازی (اعتماد الدوله) ۶۶۲- ابراهیم خان شیرازی (حاجی)

حاجی ابراهیم خان شیرازی بیگلربیگی ۶۶۰- حاجی ابراهیم (کلانتر شیراز)

حاجی ابراهیم کلانتر ۶۴۳- ابراهیم کلانتر (حاجی)

حاجی بابا اصفهانی ۷۱۱ ح ۲- بابا اصفهانی (حاجی)

حاجی خان ۵۸۸- حاجی خان کالی لاری

حاجی خان ۱۵۰۷- میر شکار حاجی

حاجی خان کالی لاری ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۸۸

حاجی خراسانی (غیاث الدین) ۳۰۵

حاجی سلیمان بیک صباحی ۶۳۰- سلیمان بیک صباحی

حاجی علی قلی خان کازرونی ۶۴۰، ۶۴۱- علی قلی خان کازرونی (حاجی)

حاجی غریب (سید) ۱۲۰۳- حاجی غریب (امامزاده سید)

حاجی غریب (امامزاده، سید)

حاجی قوام ۹۶۰- قوام (حاجی)

حاجیه (نواب) ۷۵۴

حاجیه (نواب والده رضا قلی خان میرزا نایب الایاله) ۷۴۵، ۷۴۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۴۳

حاجی هاشم کدخداباشی محلات صدری خانه شیراز) ۶۳۳

حاذق قرشی ۱۷۸

حافظ ۲۹۸ ح ۷، ۸، ۲۹۹ ح ۲، ۴، ۳۰۰ ح ۱، ۳۰۱، ۳۰۲ ح ۳، ۵، ۳۰۳ ح ۲، ۴، ۶، ۳۰۴ ح ۲، ۳، ۴، ۵، ۳۰۶ ح ۵، ۳۰۷ ح ۱، ۳۰۸ ح

۲، ۳۰۹ ح ۵، ۳۱۰ ح ۷، ۳۱۱ ح ۳، ۳۱۲ ح ۳، ۳۱۳ ح ۶، ۳۱۴ ح ۲، ۳۱۸، ۳۱۹ ح ۳، ۳۳۷ ح ۴، ۵۳۶ ح ۴، ۶، ۸، ۵۳۹ ح ۳، ۵۶۶ ح

۶، ۶۷۹ ح ۳، ۸۶۳ ح ۴، ۱۰۰۶، ۱۱۶۲ ح ۴، ۱۲۳۷، ۱۳۹۲ ح ۳، ۴۳۸ ح ۵، ۱۵۸۹ ح ۴- محمد حافظ (خواجه شمس الدین)

حافظ (خواجه) ۲۱۸، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۹۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۶۷۲، ۶۷۹، ۸۵۹، ۹۰۳، ۹۶۰، ۹۶۷، ۹۷۵، ۹۷۹، ۹۹۵، ۱۰۹۷،

۱۱۰۵، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۷۱، ۱۱۷۵، ۱۱۸۲، ۱۲۰۳، ۱۳۷۳، ۱۴۱۹- محمد حافظ (خواجه شمس الدین)

حافظ احمد پاشا ۴۶۸ ح ۴، ۴۶۹

حافظ شیرازی ۹۴۹، ۱۳۹۸ ح ۱، ۱۵۸۹- محمد حافظ (خواجه شمس الدین)

حافظ محمد پاشا بیگلربیگی ۴۶۸

حجة الاسلام ۷۵۷- محمد باقر (حجة- الاسلام، حاجی سید)

حجة الاسلام ۱۶۹- محمد حسن حجة- الاسلام نجفی (شیخ)

حجة الاسلام اصفهانی ۱۶۹

حجة الله حسنی حسینی طباطبائی شولستانی ۱۵۶۱

حجر عسقلانی ۱۴۱۹

حرب (فرزند عبد الله) ۲۰۰

حرب التمیمی (پدر نصر) ۲۰۰ ح ۲

حرث (فرزند سیما) ۲۱۰

حزین ۵۱۴ ح ۵، ۶، ۱۱۵۴ ح ۳، ۱۳۹۲ ح ۶، ۱۳۹۴ ح ۱- محمد علی (فرزند ایطال، شیخ)

حزین (شیخ) ۵۴۵ ح ۶

حسام الدوله ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۶۶، ۷۶۸- تیمور (میرزا، حسام الدوله، نواب فرزند فرمانفرما)

حسام الدوله (میرزا، فرزند حسین میرزا فرمانفرما) ۱۰۹۴

حسام الدین ۱۵۶۶- حسام الدین عرب (میر)

حسام الدین (خواجه، فرزند حسین علی افشار) ۱۴۴۱

حسام الدین (شیخ) ۱۱۴۳

حسام الدین (فرزند محمد علی لر) ۲۷۴

حسام الدین (میرزا، فرزند مهدی) ۱۰۸۵- جناب (فرزند جناب)

حسام الدین افشار کازرونی ۱۴۴۱

حسام الدین عرب (میر) ۱۵۶۶

حسام الدین قزوینی ۲۷۷ ح ۱

حسام الدین مسیح الملک (میرزا، فرزند محمد حکیم باشی) ۱۱۲۵

حسام السلطنه ۱۰۹۵- تیمور (میرزا، حسام السلطنه)

حسام السلطنه ۷۴۳، ۷۵۹، ۷۶۱، ۷۶۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۴۵

۷۶۴- محمد تقی (میرزا، حسام السلطنه)

حسام السلطنه ۸۰۸، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۹۷۲، ۱۰۴۱، ۱۰۹۳

۱۱۳۰، ۱۲۴۴، ۱۴۴۶- مراد (میرزا، حسام السلطنه، سلطان)

حسام الملک ۱۳۰۰- حسن دماوندی (حسام الملک)

حسان ۱۱۰۸

حسان (فرزند ثابت) ۱۱۲۹

حسن ۵۳۲ ح ۳

حسن (آقا، سید، فرزند ابو القاسم تاجر شیرازی) ۱۱۳۲

حسن (ابو سعید، فرزند عبد الله بن مرزبان سیرافی نحوی) ۱۳۷۰

- حسن (ابو علی، فرزند احمد) ۱۳۸۹
- حسن (ابو محمد، المستضیء بنور الله) ۲۴۹
- حسن (ابو منصور، فرزند یوسف) ۱۱۴۳
- حسن (اختیار الدین) ۳۱۷
- حسن (المستجد بالله، ابو محمد) ۲۵۰
- حسن (ع) (امام) ۱۸۲، ۱۸۳ و ح ۶، ۱۹۹، ۲۱۸، ۹۴۸، ۱۰۷۹، ۱۱۹۳، ۱۳۱۴، ۱۴۴۳
- حسن (امیر) ۲۹۰
- حسن (امیر شیخ) ۲۹۲
- حسن (پدر امیری) ۱۱۴۳
- حسن (پدر فضل) ۲۳۷ ح ۷، ۲۴۱
- حسن (پدر مسیح میرزا) ۳۵۴ ح ۴
- حسن (پدر یعقوب) ۲۰۸
- حسن (حاجی) ۱۲۷۸- حسن خان (حاجی)
- حسن (حاجی میرزا سید، فرزند بزرگ مستوفی) ۱۰۵۹
- حسن (حاجی میرزا، فرزند مؤمن) ۹۱۷
- حسن (سلطان) ۱۵۳۷
- حسن (سید، فرزند سید ابراهیم) ۳۶۱
- حسن (سید، فرزند عبد الله (بن) حسن مجتهد طباطبائی کازرونی) ۱۴۴۳
- حسن (شاه) ۳۱۲ ح ۳، ۳۱۳ و ح ۴، ۳۱۴
- حسن (شاه رکن الدین) ۳۱۲، ۳۱۳
- حسن (شمس الدین) ۱۱۷۱
- حسن (شیخ، برادر شیخ بهاء الدین محمد جبل عاملی) ۴۷۵
- حسن (شیخ، پدر محمد علی بحرینی) ۹۱۵
- حسن (شیخ، فرزند محمد علی) ۹۹۰
- حسن (فرزند احمد بن یزید استخری) ۱۵۵۳
- حسن (فرزند امیر حسین گورکانی امیر) ۲۹۲
- حسن (فرزند بویه) ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱
- حسن (فرزند بویه رکن الدین) ۲۱۶
- حسن (فرزند سهل) ۲۰۳ ح ۲
- حسن (فرزند سید جعفر عاملی کرکی، سید) ۳۶۹
- حسن (فرزند سید معین الدین اشرف یزدی، شاه رکن الدین) ۳۱۲ ح ۳- حسن (شاه رکن الدین)
- حسن (فرزند عبد الله سیرافی) ۱۴۶۳- حسن سیرافی
- حسن (فرزند علی بن عثمان، پدر یعقوب) ۳۵۰

حسن (ع) (فرزند علی بن محمد بن علی بن موسی (ع)) ۲۱۰ ح ۲- حسن عسگری (امام)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۴۶

حسن (فرزند علی بیضاوی) ۱۳۶۵

حسن (فرزند قاری) ۲۰۸

حسن (فرزند مبارز) ۲۳۷

حسن (فرزند محمد بن علی طوسی) ۱۱۴۳

حسن (فرزند محمد، مجد الدین) ۱۶۷

حسن (فرزند منصور سیرافی، سلطان الدوله) ۲۲۷

حسن (قوام الدین) ۳۰۰

حسن (میرزا) ۲۴۲ ح ۱، ۴۹۳، ۶۵۵

حسن (میرزا) ۱۵۵ ح ۲، ۶۳۳، ۷۴۰ ح ۱، ۱۰۵۱، ۱۰۶۴، ۱۱۲۷ ح ۲، ۱۱۵۲ ح ۱، ۱۳۰۷ ح ۱، ۱۵۰۸ ح ۱، ۱۶۷۴- حسن حسینی

فسایی (میرزا)

حسن (میرزا) ۱۶۷ ح ۲- حسن شیرازی

حسن (میرزا) ۴۸۴ ح ۵، ۵۴۶ ح ۵، ۵۴۷ ح ۶- حسن فسایی (میرزا)

حسن (میرزا، فرزند مجد الدین محمد) ۱۴۰۶، ۱۴۰۹

حسن (میرزا سید، فرزند یوسف ناموری) ۱۳۸۴

حسن الجنانی القرمطی (ابو سعید) ۱۳۳۲ ح ۲

حسن الرضا (امام) ۳۸۷

حسن العسکری (امام) ۳۸۷

حسن انجوی شیرازی (شاه) ۹۴۹

حسن ایلکانی (امیر شیخ) ۲۹۲، ۳۱۴- آق بوقا

حسن بزرگ (امیر شیخ) ۲۹۴، ۲۹۵

حسن بزرگ (امیر شیخ) ۳۰۹- حسن بزرگ ایلکانی

حسن بزرگ (شیخ) ۲۹۲، ۲۹۳- آق بوقا (امیر)

حسن بزرگ ایلکانی (امیر شیخ) ۳۰۲- حسن بزرگ (امیر شیخ)

حسن بصری ۱۹۱، ۱۹۲ ح ۱

حسن بوشکانی کازرونی (جمال الدین) ۱۴۳۸

حسن بوشهری آل عصفور (شیخ) ۱۳۲۱

حسن بیک ۳۸۵، ۳۹۸ ح ۶

حسن بیک (ابو المظفر، میر) ۳۴۹

حسن بیک (امیر) ۳۴۸، ۳۴۹ ح ۷، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۵۵

حسن بیک (امیر ابو المظفر، پادشاه) ۳۶۴

حسن بیک (میرزا، برادر میرزا محمد سلمان جابری انصاری) ۴۶۲

- حسن بیگ (میرزا، فرزند نظام الملک ثانی جابری) ۴۶۶
- حسن بیگ آق قوینلو (ابو المظفر) ۳۴۸، ۳۵۸
- حسن بیگ آق قوینلو (امیر ابو المظفر) ۳۶۷
- حسن بیگ ترکمان (ابو النصر امیر) ۳۸۳
- حسن بیگ ترکمان آق قوینلو (امیر ابو المظفر)
- حسن بیگ ترکمان آق قوینلو (امیر سلطان) ۱۰۴۰
- حسن بیگ جابری شیرازی (میرزا) ۴۸۴
- حسن بیگ یوزباشی استاجلو ۴۰۷- استاجلو
- حسن بیگ (میر) ۵۶۸
- حسن بیگی ۵۱۵
- حسن پاشا ۵۰۳ ح ۵
- حسن پاشای والی ۵۱۶
- حسن پیش نماز (شیخ، فرزند محمد پیش نماز) ۱۰۸۵
- حسن تمغاجی (حاجی قوام الدین) ۳۰۱، ح ۳
- حسن چارکی (شیخ) ۱۵۱۹
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۴۷
- حسن حسینی حسنی (فرزند حسن حسینی فسایی) ۱۰۵۱
- حسن حسینی حسنی مدنی شیرازی- حسن شیرازی
- حسن حسینی حسنی مکی مدنی شیرازی (میرزا، پدر حسن شیرازی) ۸۷۱
- حسن حسینی فسایی (حاج میرزا) ۱۰۵۰
- حسن خان ۶۲۲- حسن خان (فرزند صادق خان)
- حسن خان ۱۱۷۳- طایر شیرازی
- حسن خان (امیر) ۶۵۵، ح ۴
- حسن خان (حاجی میرزا سید، فرزند نصر الله) ۹۴۵
- حسن خان (حاجی میرزا، فرزند علی ناظر هشیار) ۱۱۳۲
- حسن خان (فرزند صادق خان) ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵
- حسن خان (فرزند عبد الرحیم خان) ۶۸۱
- حسن خان (معتد السلطان، فرزند مؤتمن الملک) ۹۶۶
- حسن خان (میرزا، فرزند محمد تقی) ۱۴۰۰
- حسن خان ابرقویی ۱۲۴۵
- حسن خان افشار ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۸
- حسن خان درب شاهزاده‌ای ۷۷۸
- حسن خان رئیس شیادانی (حاجی، فرزند شکر الله شیادانی) ۹۷۹

- حسن خان سارو اصلان ۷۳۲
- حسن خان سرتیپ فوج فیروز کوهی، (سید) ۷۸۱
- حسن خان طایر (فرزند عبد الرحیم خان) ۹۶۱
- حسن خان طبسی (امیر) ۶۵۶
- حسن خان فیروز کوهی (سید) ۷۸۴
- حسن خان قراداغی آذربایجانی ۸۲۰
- حسن خان قشقائی (فرزند جان آقا) ۱۱۰۰
- حسن خان کتابدارباشی (میرزا، برادر جواد شیخ الاسلام) ۱۴۰۹
- حسن خان کنگانی (شیخ) ۱۴۶۳
- حسن خان کنگانی (شیخ، فرزند مذکور خان کنگانی) ۱۴۶۴
- حسن خان گله‌داری ۷۸۰، ۱۴۵۹
- حسن دماوندی (حسام الملک) ۱۳۰۰
- حسن سلطان ۶۱۰
- حسن سلطان ۳۹۵- حسن سلطان ری شهری
- حسن سلطان افشار ۳۹۳
- حسن سلطان ری شهری ۳۹۵
- حسن سیرافی ۱۴۶۳
- حسن شرف الدین ابی علی (فرزند حسین ابی جعفر العزیزی) ۱۰۳۵
- حسن شیرازی (حاجی قوام الدین) ۱۱۴۵، ۱۱۸۴
- حسن شیرازی (حاجی میرزا) ۱۶۷، ۸۷۱
- حسن صوفی ترخان ۳۳۵
- حسن طباطبائی حسنی ۹۴۸
- حسن طیب (حاجی میرزا) ۱۶۳۹
- حسن طیب (حاجی میرزا، سید، رئیس اطبا) ۱۴۰۶
- حسن طیب (حاجی میرزا، فرزند عبد الله فسایی) ۱۰۸۷
- حسن طویل ۳۴۸- حسن بیک آق قوینلو
- حسن عبد الصمد جبل عاملی (شیخ) ۴۷۵
- حسن عسکری (ع) (امام) ۲۱۰، ۳۷۴ ح ۵
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۴۸
- حسن علی ۱۱۳۴- حسن علی خان نصیر- الملک (میرزا)
- حسن علی (خواجه) ۱۴۴۰
- حسن علی (میرزا) ۱۱۸۲- وفا شیرازی
- حسن علی (میرزا شجاع السلطنه) ۷۲۱، ۷۲۳، ۷۳۵، ۷۴۱، ۷۴۴، ۷۵۲، ۷۵۸، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۶

- حسن علی (میرزا، فرزند آقاسی بگ افشار آذربایجانی) ۱۱۰۴
- حسن علی (میرزا، فرزند جعفر) ۱۰۹۸
- حسن علی (میرزا، فرزند جواد) ۱۴۰۵، ۱۲۵۸
- حسن علی (میرزا، فرزند علی نیاز) ۱۱۰۸- بزرگ طیب (حاجی میرزا، فرزند علی نیاز)
- حسن علی (نواب، میرزا) ۷۱۶
- حسن علی بیک ۵۰۷ ح ۹
- حسن علی خان ۸۴۷
- حسن علی خان (فرزند محمد رضا افشار کازرونی) ۱۴۴۲
- حسن علی خان (فرزند محمد هاشم خان خشتی) ۱۲۹۷
- حسن علی خان (میرزا) ۱۱۱۵- حسن علی- خان نواب هندی
- حسن علی خان (میرزا، فرزند علی اکبر قوام الملک) ۷۹۴
- حسن علی خان بیات زرنندی ۷۶۹
- حسن علی خان حاجی نصیر الملک ۸۶۵، ۸۶۶
- حسن علی خان دریا بیگی (میرزا) ۷۹۴، ۷۹۵، ۸۰۸، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۸، ۸۲۳، ۸۲۶- حسن علی خان (فرزند علی اکبر قوام الملک)
- حسن علی خان سرهنگ ۷۷۰
- حسن علی خان قاجار ۶۵۷
- حسن علی خان کلانتر طیبی ۱۴۹۱
- حسن علی خان گله‌داری ۱۴۵۹
- حسن علی خان گله‌داری (میرزا، فرزند باقر خان) ۱۴۵۹
- حسن علی خان نصیر الملک (میرزا) ۸۲۶، ۸۳۳، ۸۴۹، ۱۱۸۴
- حسن علی خان نصیر الملک (میرزا، فرزند علی اکبر قوام الملک) ۹۶۷، ۱۲۱۸
- حسن علی خان نصیر الملک شیرازی ۸۳۴
- حسن علی خان نواب هندی (میرزا، فرزند محمد علی خان نواب هندی) ۱۱۱۴
- حسن علی طیب (میرزا) ۱۰۹۸
- حسن علی طیب (میرزا، فرزند آقاسی بیگ افشار آذربایجانی) ۱۱۱۳
- حسن علی طیب شیرازی (میرزا) ۱۱۰۸- بزرگ طیب (حاجی میرزا، فرزند علی نیاز)
- حسن علی کدخداباشی (میرزا، فرزند علی اکبر) ۱۰۶۹
- حسن علی مستوفی (میرزا) ۱۰۷۵
- حسن علی منشی (میرزا، فرزند محمد لشکرنویس) ۱۰۷۴
- حسن فسایی ۱۶۷ ح ۲- حسن شیرازی (میرزا)
- حسن فسایی (میرزا) ۱۶۸ ح ۱۱، ۴۸۱ ح ۱- حسن شیرازی (میرزا)
- حسن فصیحی شیرازی ۱۰۷۸ ح ۱
- حسن فورچی (اختیار الدین) ۳۱۷ ح ۹

- حسن فورچی (امیر) ۳۱۳
- حسن کوچک (امیر شیخ) ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۴۹
- حسن کیا (سید) ۱۱۹۵
- حسن مثنی (پدر عبد الله) ۱۰۳۶
- حسن مثنی (فرزند امام حسن (ع)) ۹۴۸، ۱۴۴۳
- حسن مجتهد آشتیانی (آقا میرزا) ۱۰۵۵
- حسن مجتهد آشتیانی (حاجی میرزا) ۱۶۷۴
- حسن مجتهد آل عصفور (شیخ) ۷۷۶
- حسن مجتهد طباطبائی کازرونی (حاج میر سید) ۱۴۴۲
- حسن مدرس (آقا، فرزند ابراهیم مدرس) ۹۳۶
- حسن مستوفی ۹۱۸
- حسن منجم (میرزا) ۶۶۵
- حسن ناظر مازندرانی (حاجی میرزا) ۷۶۶
- حسن نظام العلما (میرزا) ۷۵۰، ۷۵۴، ۷۵۸
- حسن نواب فیروز آبادی (حاجی سید) ۱۴۲۰
- حسنویه ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹ ح ۱، ۲۴۰- حسن (فرزند مبارز)
- حسنویه (پدر یحیی) ۲۴۱، ۲۴۲- حسن (فرزند مبارز)
- حسنویه ایگی (نظام الدین، ملک) ۲۶۵
- حسنویه شبانکاره ۲۳۷ ح ۶، ۲۳۹
- حسنی ۳۰۸ ح ۶، ۳۱۰ ح ۷
- حسنی حسینی دست غیب ۹۴
- حسنین (ع) ۲۰۷، ۲۸۸- حسن (ع) (امام) و حسین (ع) (امام)
- حسین ۲۱۷ ح ۵، ۵۱۵، ۷۴۸، ۱۱۳۴
- حسین (ع) (امام) ۱۸۳ ح ۶، ۱۸۴، ۱۸۷ ح ۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۵ ح ۲، ۲۰۷، ۲۱۷ ح ۵، ۳۷۴، ۳۸۷، ۴۶۷، ۵۱۵، ۷۴۸، ۱۰۳۶، ۱۱۴۷، ۱۰۳۷، ۱۰۷۹، ۱۱۳۴، ۱۱۴۳
- حسین ۱۱۶۰- بیمار شیرازی
- حسین ۲۱۴- حسین (فرزند حمدان)
- حسین ۱۱۳۴- حسین جزائری (شیخ)
- حسین (آقا سید) ۱۶۱۷
- حسین (ابو اسماعیل، مؤید الدین) ۱۳۵۹
- حسین (ابو مغیث، فرزند منصور حلاج بیضاوی) ۱۲۷۱
- حسین (امامزاده) ۱۲۵۸

- حسین (امیر) ۳۲۵، ۳۵۸
حسین (امیر) ۵۱۳- حسین (میر)
حسین (پدر حسن) ۱۱۴۳
حسین (پدر درهم) ۲۰۸
حسین (حاجی کالانتر علامرودشت) ۱۳۸۳
حسین (حاجی میرزا، پدر محمد تقی) ۱۰۸۸
حسین (حاجی، میرزا، فرزند جواد) ۱۴۰۵، ۱۴۰۶
حسین (خواجه) ۳۳۳- حسین شربتدار
حسین (خواجه شمس الدین) ۲۷۳، ۲۷۸
حسین (سلطان، شاه) ۴۹۵
حسین (سلطان، شاهنشاه) ۴۹۱
حسین (سلطان، فرزند سلطان اویس ایلکانی) ۳۱۴، ۳۱۶
حسین (سلطان، میرزا) ۴۰۶، ۴۹۰، ۴۹۱
حسین (سلطان، میرزا) ۳۷۱- حسین میرزای تیموری (سلطان)
حسین (سید علاء الدین) ۱۰۶۵
حسین (سید علاء الدین) ۳۸۴، ۹۱۵، ۹۵۹، ۱۰۶۵، ۱۱۸۸، ۱۱۹۰، ۱۲۲۳
حسین (سید، فرزند محمد کاظم بهبهانی) ۱۴۷۸
حسین (شاه) ۳۰۰
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۵۰
حسین (شاهزاده) ۱۲۰۳
حسین (شاه سلطان) ۴۹۳، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰ و ح ۶، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۱۳، ۵۲۹، ۵۳۸، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۲، ۱۴۰۶
حسین (شمس الدین) ۲۷۹
حسین (شیخ، فرزند ابو الحسن) ۱۴۰۸
حسین (شیخ، فرزند عبد الله) ۱۴۴۴
حسین (شیخ، فرزند محمد) ۱۴۰۸
حسین (شیخ، فرزند محمد تقی) ۹۷۵
حسین (شیخ، فرزند یوسف مجتهد کازرونی) ۱۴۴۴
حسین (فرزند احمد بیضاوی) ۱۲۷۳
حسین (فرزند اسماعیل بن ابراهیم بن مصعب) ۲۰۵، ۲۰۷
حسین (فرزند حمدان) ۲۱۳
حسین (فرزند روح) ۲۱۴
حسین (فرزند شبلی) ۲۰۷ و ح ۱، ۲۰۹ ح ۳
حسین (فرزند عبد الصمد العاملی، شیخ) ۳۶۹

- حسین (فرزند عبد الوارث نحوی فسوی) ۱۳۹۰
- حسین (فرزند علی بیهقی سبزواری واعظ) ۳۴۶ ح ۴
- حسین (فرزند قریش بن شبل) ۲۰۹ و ح ۳
- حسین (فرزند معدان) ۱۳۹۴ ح ۲
- حسین (فرزند منصور) ۱۰۲۰ ح ۱
- حسین (قاضی، فرزند قاضی عبد الصمد) ۱۲۵۹
- حسین (قاضی، فرزند قاضی محسن) ۱۲۵۹
- حسین (ملا، کلانتر قیرو کارزین) ۱۴۲۸
- حسین (میر) ۵۱۳
- حسین (میر، پدر علی اکبر) ۱۲۵۸
- حسین (میرزا) ۵۸۶- حسین خوئی (میرزا)
- حسین (میرزا جلال الدوله) ۸۳۸، ۸۶۴
- حسین (میرزا، جلال الدوله، سلطان) ۹۶۶
- حسین (میرزا، فرزند علی) ۱۱۰۰
- حسین (میرزا، فرزند محمد علی) ۱۲۵۸
- حسین (میرزا، فرمانفرما، سلطان) ۱۴۴۹
- حسین (میرزا قوام الدین) ۳۸۷، ۴۱۰
- حسین (میرزا نصیر الدین) ۴۰۸
- حسین (میر شرف الدین) ۳۶۹ ح ۳
- حسین (میر، والی قندهار) ۵۴۱، ۵۴۲
- حسین ابو ترابیان ۷۶۳ ح ۴
- حسین ابی جعفر العزیزی (فرزند علی ابی سعید النصیبی) ۱۰۳۵
- حسین ارجانی ۱۴۷۰
- حسین ارسنجانی (حاجی) ۱۲۵۱
- حسین اصطهباناتی (ملا) ۱۲۵۹
- حسین اصفهانی (امیر قوام الدین) ۴۲۵ ح ۵
- حسین اعمی (حاجی میرزا، فرزند صادق) ۱۲۵۷
- حسین النجاری ۸۵۶
- حسین بایقرا (سلطان) ۴۲۱، ۴۲۲
- حسین بحرینی (شیخ) ۱۴۰۸
- حسین بوشهری (شیخ، فرزند نصر خان اول) ۱۳۲۱
- حسین بیگ ۴۲۲ ح ۷- حسین سلطان
- حسین بیگ (برادر ابراهیم خان) ۵۸۴

- حسین بیگ (برادر علی عادل شاه) ۵۸۵
- حسین بیگ جابری (میرزا، برادر محمد سلمان جابری انصاری) ۱۰۶۵
- حسین بیگ جابری انصاری (میرزا) ۱۲۲۳
- حسین بیگ جابری انصاری شیرازی اصفهانی
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۵۱
- (میرزا) ۴۸۳
- حسین بیگ لله ۳۶۵
- حسین بیگ لله (امیر) ۳۸۲
- حسین بیگ لله شاملو (خلیفه الخلفا) ۳۵۷ ح ۵
- حسین بیگ ناظر بیوتات ۴۷۴
- حسین پاشا (والی ایروان) ۵۳۴
- حسین تنگستانی (رئیس) ۷۴۶، ۷۴۷
- حسین ثانی (سلطان) ۵۹۲ ح ۱۰، ۵۹۳ ح ۱- علی مراد خان بختیاری
- حسین جزائری (شیخ) ۹۸۵، ۱۱۳۸
- حسین حسنی حسینی شیرازی (میرزا قوام الدین) ۴۰۳- قوام الدین حسین حسینی شیرازی (میرزا)
- حسین حسینی (شرف الدین) ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۴
- حسین حسینی قمی (شرف الدین) ۴۳۵
- حسین خان ۹۷۷ ح ۱
- حسین خان ۵۶۶ ح ۷- محمد حسین خان
- حسین خان (حاجی، برادر حسن خان گله‌داری) ۱۴۵۹
- حسین خان (حاجی میرزا) ۸۳۹
- حسین خان (حاجی میرزا، سید) ۱۳۹۷
- حسین خان (حاجی میرزا، سید، فرزند عبد الله) ۱۴۰۵
- حسین خان (رئیس) ۱۳۳۵، ۱۳۳۶
- حسین خان (شیخ) ۷۹۴، ۷۹۵
- حسین خان (فرزند عباسقلی خان) ۱۴۲۴
- حسین خان (فرزند مرتضی قلی خان ابرقویی) ۱۲۴۵
- حسین خان (میرزا) ۱۰۲۵
- حسین خان (میرزا، فرزند عباسخان) ۱۲۳۹
- حسین خان (میرزا، فرزند علی رضا خان) ۹۵۱
- حسین خان (میرزا، فرزند غلامرضا کواری) ۱۴۶۵
- حسین خان (میرزا، فرزند نصر الله سردزکی) ۱۰۶۶
- حسین خان (میرزا، مؤتمن الملک) ۱۴۶۲ ح ۳

- حسین خان (نبیرزاده، جعفر خان دارابی) ۱۳۱۵
- حسین خان برازجانی (میرزا) ۱۳۲۵
- حسین خان بویر احمدی ۱۴۸۲، ۸۴۵
- حسین خان بهارلو ۱۵۷۸
- حسین خان دشتی ۱۳۳۶، ۸۱۷، ۸۱۶
- حسین خان دنبلی ۶۴۵ ح ۸- حسین قلی خان
- حسین خان شاملو ۳۸۸، ۳۸۷
- حسین خان شهاب الدوله ۱۵۷۶
- حسین خان صاحب اختیار ۷۸۴- حسین خان مقدم مراغه‌ای
- حسین خان صاحب اختیار فارس ۷۸۳- حسین خان مقدم مراغه‌ای (آجودان باشی افواج قاهر)
- حسین خان صدر اعظم (حاجی میرزا) ۸۳۹، ۸۴۱، ۸۴۵، ۱۰۶۰
- حسین خان طبسی (میر) ۶۵۵ ح ۴- حسن خان (امیر)
- حسین خان قاجار ۴۳۳
- حسین خان قاجار قزوینی ۶۸۵، ۶۸۴
- حسین خان قاجار قزوینی قولر آقاسی ۶۶۸
- حسین خان کواری (فرزند غلامرضا کواری) ۱۴۶۵
- حسین خان مصاحب قاجار ۴۳۶ ح ۷
- حسین خان مقدم مراغه‌ای (آجودان باشی افواج فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۵۲)
- قاهر) ۷۸۳
- حسین خان نظام الدوله ۷۷۸، ۹۳۱، ۱۵۹۶
- حسین خان نظام الدوله آذربایجانی ۱۰۷۰
- حسین خان نظام الدوله صاحب اختیار ۷۸۵، ۷۸۸- حسین خان مقدم مراغه‌ای
- حسین خان نظام الدوله مراغه‌ای ۹۱۷، ۱۵۰۸
- حسین خان نفر (حاجی) ۵۷۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۱۵۷۷، ۱۵۸۳
- حسین خدیو جم ۱۱۶۲ ح ۴
- حسین خطیر الملک ابو منصور المیدی ۲۴۳ ح ۵
- حسین خوانساری (آقا) ۱۳۴۹، ۱۳۹۲
- حسین خوئی (میرزا) ۵۸۵
- حسین خورموجی (حاجی میرزا، پدر علی بیگ) ۱۳۲۸
- حسین دشتکی (آقا) ۱۲۴۴
- حسین دشتکی (میرزا، سید، فرزند عبد الحسین دشتکی) ۱۰۵۸، ۱۰۵۹
- حسین سلطان ۴۲۲

حسین سنگی ۱۵۳۷

حسین شربت‌دار (خواجه) ۳۳۲

حسین شیخ الاسلام (حاجی میرزا) ۱۲۸۲

حسین شیرازی (امیر نصیر الدین) ۴۰۸ ح ۴

حسین شیرازی (پدر ابو الفضل عباسی) ۱۱۸۳

حسین شیرازی (میر قوام الدین) ۴۱۷

حسین صفوی (شاه سلطان) ۹۱۵، ۱۰۴۵، ۱۱۴۷، ۱۱۵۵، ۱۱۷۱ ح ۲، ۱۲۵۰ ح ۳، ۱۵۶۸ ح ۱

حسین طاهر ذی المناقب ۱۰۳

حسین طایفه (شیخ) ۱۲۲۰- حسین عرب (شیخ)

حسین طباطبایی کازرونی (سید میر) ۱۴۴۰

حسین طیب ۳۳۲

حسین عالی ۹۴۵- محمد حسین (میرزا، فرزند محمد کلاتر)

حسین عرب (حاجی شیخ) ۱۰۴۱، ۱۰۵۴، ۱۲۲۰

حسین عرب دموخ (شیخ) ۷۵۳

حسین عرب دموخ چاه کوتاهی (شیخ) ۸۱۰

حسین عرب ناظم الشریعه (حاجی شیخ) ۱۰۵۴

حسین عریضی ۷۲۵ ح ۵

حسین علی (خواجه) ۱۴۴۱- حسین علی افشار (خواجه) فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۷۵۲ حرف «ح» ص : ۱۷۴۲

حسین علی (شاه) ۷۶۴- حسین علی میرزا فرمانفرما

حسین علی (ملا، فرزند سید علی) ۱۵۸۱

حسین علی (میرزا) ۶۴۳، ۶۶۷، ۶۸۸، ۹۳۱، ۱۴۲۴

حسین علی (میرزا) ۷۴۲- حسین علی میرزا فرمانفرما

حسین علی (میرزا، فرزند فتح علی خان) ۶۴۳، ۶۶۵

حسین علی (میرزا، فرمانفرما) ۷۲۶ و ح ۷، ۷۲۷، ۷۴۸، ۷۵۶، ۷۵۹، ۷۶۶، ۷۶۸، ۸۲۰، ۹۳۳، ۹۸۸، ۱۰۹۷، ۱۱۰۲، ۱۱۱۹، ۱۱۴۲، ۱۲۲۳،

۱۲۳۶، ۱۳۹۵، ۱۴۷۶، ۱۵۵۳

حسین علی (میرزا فرمانفرما، نواب) ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۸، ۷۱۵، ۷۱۸، ۷۲۳، ۷۳۹، ۷۴۱، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۶۲

حسین علی (میرزا، فرمانفرمای فارس) ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۴، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۴، ۹۴۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۵۳

۹۵۱، ۹۶۱، ۹۶۴، ۹۷۶، ۱۰۶۰

حسین علی (میرزا، قاجار) ۹۰۲، ۹۷۶- حسین علی (میرزا، فرمانفرما)

حسین علی (میرزا قاجار، فرمانفرما) ۱۰۹۱، ۱۱۸۲

حسین علی (میرزا قاجار، فرمانفرمای فارس) ۱۱۸۷

حسین علی (میرزا نواب) ۶۷۶، ۶۹۸- حسین علی (میرزا فرمانفرما)

- حسین علی افشار (خواجه) ۱۴۴۰
- حسین علی بیگ معیر الممالک ۵۰۷، ۵۸۳
- حسین علی تاجر (حاجی، فرزند محمد جعفر ناظم التجار) ۹۸۰
- حسین علی خان (حاجی، فرزند اسد الله خان) ۹۶۳
- حسین علی خان (فرزند عبد الله خان بیضائی) ۱۰۲۸
- حسین علی خان اردلانی ۵۸۹
- حسین علی خان خشتی ۸۴۷
- حسین علی خان زنگنه ۴۸۸، ۱۴۷۵، ۱۴۹۳
- حسین علی خان کازرونی ۵۸۸
- حسین علی خان کازرونی (فرزند محمد رضا افشار کازرونی) ۱۴۴۲
- حسین علی خان معیر الممالک ۵۱۵، ۷۲۷
- حسین علی خان زنگنه ۴۸۸، ۱۴۹۴ - حسین علی خان زنگنه
- حسین علی دویم (خواجه فرزند حسام الدین) ۱۴۴۱
- حسین علی محترم جهرمی ۱۲۸۵
- حسین علی محروم (آقا) ۱۲۸۶
- حسین فاضل اردکانی یزدی (آخوند ملا) ۱۶۹
- حسین فراهانی (میرزا) ۶۷۴
- حسین قاضی جهرمی ۱۴۰۹
- حسین قلعه گلایی (خواجه) ۷۷۰
- حسین قلی ۴۹۵ - محمود افغان غلیژائی (میر)
- حسین قلی (میرزا، فرمانفرما) ۶۸۴
- حسین قلی بیگ (فرزند عموی جعفر خان بیات) ۶۷۵
- حسین قلی خان ۶۲۲، ۶۷۳، ۶۸۹، ۷۵۲، ۹۲۷، ۹۶۴
- حسین قلی خان ۶۴۵ ح ۸ - حسین خان دنبلی
- حسین قلی خان (برادر فتح علی شاه قاجار) ۹۰۲
- حسین قلی خان (حاجی، فرزند جانی خان ایلخانی قشقایی) ۱۱۰۱
- حسین قلی خان (فرزند جعفر قلی خان نواب هندی) ۱۱۴ ح ۴
- حسین قلی خان قاجار ۹۶۹
- حسین قلی خان (نواب) ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۳۶، ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲
- حسین قلی خان انگالی ۱۳۲۳
- حسین قلی خان باوی ۱۴۸۰
- حسین قلی خان سعد الملک ۸۵۱
- حسین قلی خان قاجار ۹۶۹

- حسین قلی خان قاجار عز الدین لو ۶۶۹
- حسین قلی خان قورت بیگلو میر پنج ۱۲۹۷
- حسین قلی خان مخبر الملک ۱۱۲۴ ح ۳
- حسین قلی دنبلی ۶۴۵
- حسین قلی قورت بگلو میر پنج ۸۴۸- حسین قلی میر پنج قورت بگلو
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۵۴
- حسین قلی میر پنج قورت بگلو ۸۴۷
- حسین کازرونی (حاجی، فرزند عباس فهلیانی) ۱۴۴۳
- حسین کاشفی (ملا) ۳۴۶
- حسین کیا ۳۷۱ ح ۳
- حسین گورکان (امیر) ۲۹۲، ۲۹۳
- حسین لشکرنویس (حاجی میرزا، فرزند ابراهیم لشکر دار) ۱۰۸۸
- حسین لله خادم ۳۵۷ ح ۶
- حسین مجتهد (آقا سید) ۱۰۵۴
- حسین مجتهد اردکانی ۱۶۷۴
- حسین مجتهد خوانساری (مولانا آقا) ۴۸۶
- حسین مجتهد دشتکی ۱۲۴۴- حسین دشتکی (آقا)
- حسین محمد رضا (فرزند حسام الدین) ۱۱۴۳
- حسین مدرس (حاجی، فرزند محمد جعفر مدرس) ۹۳۷
- حسین مدرس طباطبائی ۳۶۹ ح ۳
- حسین مقری کارزینی ۱۴۲۹
- حسین منصور ۱۱۸۱- حسین منصور حلاج
- حسین موسوی (ابو احمد) ۲۲۱
- حسین موسوی (ابو احمد، نقیب شریف) ۲۲۶
- حسین میبدی (پدر خطیر محمد) ۲۴۲، ۲۴۳
- حسین میبدی (قاضی) ۳۷۱
- حسین میر جعفری ۹۰۸ ح ۶
- حسین میرزا بایقرا (سلطان) ۳۸۰
- حسین میرزای بایقرا تیموری (سلطان) ۳۷۱- حسین میرزای تیموری (سلطان)
- حسین میرزای تیموری (سلطان) ۳۷۱
- حسین ناظم الشریعه (حاج شیخ) ۱۶۸، ۱۶۹، ۹۱۵، ۹۷۵
- حسین ناظم الشریعه (حاجی شیخ) ۱۰۵۴، ۱۰۷۱- حسین عرب ناظم الشریعه (حاجی شیخ)
- حسین ناظم الشریعه عرب (حاجی شیخ) ۱۶۸ ح ۱۱، ۱۳۴۵- حسین عرب (حاجی شیخ)

- حسین نصیر الدین (امیر) ۱۰۴۲- نصیر الدین حسین (میرزا)
 حسین نخعی (دکتر) ۷۳۹ ح ۴
 حسین ندیم (حاجی درویش) ۷۵۸
 حسینی ۹۲۴، ۹۲۶، ۹۵۶
 حسینی ۱۱۱۶، ۱۱۱۸، ۱۱۳۵- محمد حسین (حاجی، فرزند محمد حسن مجتهد قزوینی الاصل)
 حسینی بیخبری کربالی ۱۴۵۴
 حسینی جرجانی شیرازی ۱۱۳۸- محمد (فرزند علی حسینی جرجانی شیرازی)
 حسینی شیرازی ۱۱۶۴- محمد حسین (حاجی)
 حشمت الدوله ۷۴۳- محمد حسین
 حشمت الدوله ۶۹۲- محمد حسین (میرزا، حشمت الدوله)
 حضرت معصومه (ع) ۶۱۹- معصومه (حضرت)
 حضرمی (پدر علا) ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳
 حقایق نگار (حاجی میرزا) ۱۰۳۳
 حکم (برادر عثمان فرزند ابی العاص ثقفی) ۱۷۶
 حکم (پدر عبد الملک) ۱۰۳۶
 حکم (پدر مروان) ۱۸۱ ح ۴، ۱۸۳ ح ۶،
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۵۵
 ۱۸۵ ح ۴
 حکم اموی ۱۸۶، ۱۹۲
 حکم اموی قرشی ۱۸۵- حکم (پدر مروان)
 حکیم ۱۱۳۵، ۱۱۶۵- حکیم شیرازی
 حکیم ۱۰۱۲ ح ۴- محمود حکیم
 حکیم ۱۱۵۹ ح ۲- محمود حکیم (فرزند میرزا شفیع وصال)
 حکیم ۱۰۰۵ ح ۲، ۱۰۰۷ ح ۱، ۱۰۲۰ ح ۱، ۱۰۲۱- محمود حکیم (فرزند وصال)
 حکیم (برادر وصال) ۹۹۶ ح ۴
 حکیم باشی ۴۹۶
 حکیم باشی ۷۳۹- سلمان موسوی حسینی (حاجی حکیم)
 حکیم بی تالیق ۵۵۳ ح ۹، ۵۵۵- بی اتالیق (حکیم)
 حکیم سلمان جهرمی ۴۶۰
 حکیم شاه رضا ۱۱۶۷- رضای شیرازی
 حکیم شیرازی ۱۱۶۵- محمود حکیم شیرازی
 حکیم فرهنگ ۹۹۶ ح ۶
 حکیم کازرونی (ملا رکن الدین) ۳۹۳- رکن الدین حکیم کازرونی (ملا)

- حکیم کرمانی (پدر عوض) ۱۰۵۳ ح ۴
 حلاج ۱۲۷۱ ح ۲- حسین (فرزند منصور حلاج)
 حلس (فرزند عبد العزیز الشیبانی الخارجی) ۱۹۶ ح ۸
 حلی (علامه) ۲۰۸ ح ۵، ۱۱۰۴
 حلیمه بیگی آغا ۳۵۴، ۳۵۶ ح ۱
 حلیمه خاتون ۳۵۶ ح ۱
 حمار ۱۹۸ ح ۵- مروان (فرزند محمد بن مروان)
 حمد الله مستوفی ۱۷۷ ح ۶، ۱۸۴ ح ۱، ۱۸۸ ح ۳، ۱۸۹ ح ۴، ۱۹۴ ح ۴، ۱۹۷ ح ۲، ۵۲۴ ح ۷، ۸۹۹ ح ۶
 حمدان ۱۳۸۹
 حمدان (پدر حسین) ۲۱۳
 حمدان (فرزند ابی تغلب) ۲۲۰، ۲۲۱
 حمزوی ۱۰۲۳
 حمزه ۱۱۸۰
 حمزه (پدر عماره) ۲۰۰ ح ۴
 حمزه (حاجی) ۲۹۴
 حمزه (سلطان، میرزا) ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶
 حمزه (فرزند موسی الکاظم (ع)) ۲۱۸، ۲۲۶، ۳۶۱، ۹۴۸، ۱۰۲۳، ۱۱۸۹
 حمزه (مؤلف سنی ملوک الارض) ۱۴۱۶ ح ۵
 حمزه (میرزا) ۴۱۹- حمزه (سلطان میرزا)
 حمزه (میرزا، فرزند شاه عباس ثانی) ۴۸۵
 حمزه اصفهانی ۵۲۳
 حمزه بلاغی ۴۲۳
 حمزه بیک (ذو القدر) ۴۳۱
 حمزه بیک جامشروی ذو القدر ۳۸۷، ۱۲۸۰
 حمزه خان نوکندی ۶۲۹
 حمزه سلطان ۵۳۸، ۶۲۹
 حمزه سلطان انزانی استر آبادی ۶۲۹
 حمزه سلطان ذو القدر ۳۸۸- حمزه سلطان
 حمزه میرزای جهانبانی (سلطان) ۴۲۵
 حمید (امیر جلال الدین) ۳۲۵
 حمیرا ۱۲۸۴ ح ۳
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۵۶
 حمیرائی ۱۲۸۴ ح ۳- حمیرا

حنبل شیبانی ۲۰۶

حنفیه ۱۵۸۶

حنیف ۱۸۱

حنیف (فرزند واهب انصاری) ۱۸۱ ح ۱۰

حیات داودی ۶۴۸ ح ۱۰ - علی خان حیاط داودی (امیر) ۶۴۸ ح ۱۰

حیان عطار ۱۹۳ ح ۱

حیدر ۷۵۶

حیدر ۹۱۷، ۹۳۹، ۱۴۴۷ - علی (ع) (فرزند ابیطالب)

حیدر (پدر اسماعیل) ۳۶۸

حیدر (سلطان) ۳۵۶، ۳۶۳ و ح ۴، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۹۸، ۹۰۸

حیدر (سلطان، میرزا) ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۸

حیدر (سلطان، میرزا، فرزند سلطان حمزه میرزا) ۴۲۸

حیدر (سید، فرزند محسن) ۹۷۸

حیدر (میرزا) ۴۱۳ - حیدر (سلطان، میرزا)

حیدر (میر شاه) ۴۶۱

حیدر بیک دورقی ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۲

حیدر بیک یوزباشی ۵۸۳

حیدر ثانی (میر شاه) ۴۵۷

حیدر جویمی ۱۲۶۸

حیدر حسنی حسینی شیرازی (میر شاه) ۴۲۵، ۴۷۶

حیدر خان (حاکم شیروان) ۵۷۹

حیدر خان (میرزا، فرزند هدایت مستوفی شیرازی) ۱۰۵۸

حیدر خان (نواده باقر خان تنگستانی) ۱۳۲۶

حیدر خان افشار ۵۷۹ ح ۲ - حیدر خان (حاکم شیروان)

حیدر خان برازجانی (فرزند محمد حسن خان برازجانی) ۸۵۱

حیدر خان پردستانی (حاجی) ۱۳۳۶

حیدر خان تنگستانی ۱۳۲۴

حیدر خان دشتی ۱۳۳۶

حیدر خان دشتی (فرزند حاجی خان) ۱۳۳۶

حیدر صفدر ۴۷۳ - علی (ع) (فرزند ابیطالب)

حیدر صفوی (سلطان) ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۷۷

حیدر خان طالش (میر) ۸۲۰

حیدر علی تاجر شیرازی (حاجی) ۹۸۰

حیدر علی خان (حاجی، فرزند محمد علی خان، برادر حاجی ابراهیم کلانتر شیراز) ۷۲۱، ۹۶۹
 حیدر علی خان (میرزا، فرزند عبد الرحیم خان) ۱۴۰۶
 حیدر علی خان شیرازی ۷۲۱- حیدر علی خان
 حیدر علی خان شیرازی (حاجی) ۷۵۴
 حیدر علی خان نواب هندی (میرزا، فرزند محمد علی خان نواب هندی) ۱۱۱۴، ۱۱۱۵
 حیدر قلی (میرزا، فرزند فرمانفرما) ۷۶۳
 حیدر قلی خان (فرزند مرتضی قلی خان ایل بیگی) ۷۸۴
 حیدر قلی خان (فرزندهای خان جهرمی) ۱۲۸۱
 حیدر کرار ۲۶۸- علی (ع) (فرزند ابیطالب)
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۵۷

حرف «خ»

خاتم الانبیاء (ص) ۱۷۱، ۲۷۵، ۷۲۴، ۸۵۲، ۱۰۵۴، ۱۴۱۹، ۱۴۳۷- محمد (ص) (پیامبر)
 خاتون (خاتون حرمسرای و کیلی) ۶۱۷
 خاتون (خان سلطان) ۳۱۲
 خاتون (سلطان) ۲۹۰
 خاتون قیامت ۱۱۹۲، ۱۱۹۳- ابش خاتون
 خاتون قیامت ۹۵۹- زاهده خاتون
 خادم ۱۴۲۷ ح ۲، ۱۴۲۸- درویش قیری
 خادم بیگ ۳۵۷ ح ۶
 خادم بیگ طالش ۳۷۴
 خاصبک (خاص بیگ فرزند پالنگری) ۲۴۶ ح ۷
 خاصبک (فرزند ارسلان بن پالنگری) ۲۴۶ ح ۵- خاص بیگ (فرزند پالنگری)
 خاص بیگ (فرزند پالنگری) ۲۴۶، ۱۴۵۱
 خاقان ۲۰۶ ح ۴
 خاقان (فرزند هلاکو خان) ۲۷۹
 خاقان سعید ۳۴۲ ح ۱- شجاع (خاقان سعید)
 خاقان قاجار ۶۶۶ ح ۳- سلیمان خان قاجار
 خاقان وکیل ۶۰۲، ۶۳۲- کریم خان زند
 خاقانی ۱۹۹ ح ۸، ۸۷۴ ح ۷، ۹۳۸ ح ۱، ۱۰۱۰ ح ۲، ۱۰۶۲، ۱۱۲۱ ح ۶، ۱۱۲۷ ح ۲، ۱۱۵۹
 خاک علی ۶۶۹
 خاکی ۱۱۳۵، ۱۱۶۵- خاکی شیرازی
 خاکی شیرازی ۱۱۶۵

- خالد ۴۹۲- ملک عبد الرشید
 خالد (پدر یحیی) ۲۰۱ ح ۹
 خالد برمکی ۲۰۱
 خالد (فرزند ابو یزید محمد المادرائی) ۲۱۴ ح ۸
 خالد (فرزند برمک) ۲۰۰
 خالد (فرزند عبد الله) ۱۸۷
 خالد (فرزند عبد الله القسری ابو المیثم بن النصرانیه) ۱۹۴ ح ۲، ۶
 خالد (فرزند عبد الله بن اسیر) ۱۸۷ ح ۳، ۴
 خالد (فرزند عبد الله قسری تجلی) ۱۹۴
 خالد (فرزند عبد الملک) ۱۰۳۶
 خالد (فرزند مخلد) ۲۱۲، ۲۱۹
 خالد (فرزند یزید بن معاویه) ۱۸۵
 خالو ۶۷۳- محمد علی خان قاجار قوینلو
 خامس آل عبا (ع) ۶۰۰، ۶۷۷، ۶۹۲، ۷۲۲، ۷۴۳، ۷۲۱، ۸۲۶، ۸۴۰، ۸۴۵، ۸۵۵- حسین (ع) (امام)
 خامس آل عبا (ابا عبد الله الحسین (ع) ۸۶۱
 خان ۴۶۱ ح ۱- الله وردی خان بیگلربیگی
 خان ۸۲۱ ح ۳- سروش (شاعر اصفهانی)
 خان (حاجی) ۱۳۳۶- خان دشتی (حاجی)
 خانبا با بیانی ۳۸۲ ح ۳
 خانبا با خان (سردار) ۸۴۷
 خانبا با خان (فرزند عبد الرحیم خان) ۹۶۳
 خانبا با خان باصری (فرزند محمود خان باصری) ۱۵۷۷
 خان بیک شیرازی (میرزا) ۴۳۴
 خان جان (حاجی) ۶۲۳- فریدون (میرزا)
 خان جان حلال خور (حاجی) ۷۳۹ ح ۳
 خان حسینی (قاضی) ۴۵۸
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۵۸
 خان دشتی (حاجی) ۱۳۲۸
 خان دشتی (حاجی، فرزند جمال) ۱۳۳۶
 خانزاد خان (سلطان، فرزند امیر مبارز الدین محمد) ۳۰۸ ح ۶
 خانزاده بدیع الجمال ۳۰۸ ح ۶
 خانزاد سلطان (فرزند امیر مبارز الدین محمد) ۳۰۸ ح ۶
 خان سلطان ۳۱۱- خانش ۳۸۴

- خانم (مهد علیا) ۲، ۴
- خان عرب شیبانی (آقا، فرزند سلیم خان عرب) ۱۵۷۹
- خانعلی (کلانتر طایفه رستم ممسنی) ۷۸۰
- خانعلی خان خان (فرزند قائد گرجی) ۶۲۰ ح ۱
- خانعلی خان (کلانتر ایل رستم ممسنی) ۷۸۱- خانقلی (کلانتر طایفه رستم ممسنی)
- خانعلی خان حیاط داودی ۱۳۲۷، ۱۳۳۲
- خانعلی خان مافی ۶۲۰ و ح ۱
- خان قاجار سردار (امیر) ۷۳۰
- خان کنگر لوی نخجوانی ۶۰۵
- خانلر (میرزا احتشام الدوله) ۷۹۵
- خانلر خان سنجابی ۵۹۴ ح ۸
- خانلر مازندرانی (میرزا) ۷۳۹
- خان محمد (فرزند میرزا بیک استاجلو) ۳۷۳
- خان میرزا ۷۲۰ و ح ۶
- خاوری ۱۱۳۵، ۱۱۶۶- خاوری شیرازی
- خاوری ۹۴۵- فضل الله شریفی حسینی (میرزا، فرزند عبد النبی شریفی حسینی)
- خاوری شیرازی ۱۱۶۶
- ختم انبیاء (ص) ۳۱۷- محمد (ص) (پیامبر ختمی مآب (ص) (حضرت) ۸۱۹- محمد (ص) (پیامبر)
- خداداد اصفهانی ۶۶۹
- خداداد افغان ۵۰۶
- خداداد افغان (والی سابق لارستان) ۵۱۴
- خداداد خان (حاکم لار) ۵۱۴ ح ۶
- خداداد فراش خلوت اصفهانی ۶۶۶
- خداداد قاضی ۳۰۵ ح ۱
- خداداد میراب (آقا، فرزند اسماعیل)
- خدا کرم بویر احمدی ۱۴۸۰
- خدا کرم خان (فرزند محمد طاهر خان) ۱۴۸۲
- خدا کرم خان بویر احمدی (برادر عبد الله خان)- خدا کرم بویر احمدی
- خدا کرم خان بویر احمدی کوه گیلویی ۸۰۸، ۸۵۶
- خدا مراد خان ۶۲۶
- خدا مراد خان ایشک آقاسی باشی ۶۰۱
- خدا مراد خان زند ۶۲۱ ح ۷
- خدا ویردی ۴۲۶، ۴۲۷

- خدا یار خان عباسی ۵۵۱- شاه قلی خان
 خدیجه ۱۷۱ ح ۶
 خدیجه بیگم ۳۶۳
 خدیجه خاتون ۲۳۱
 خدا بنده ۲۸۷ ح ۸- محمد خدا بنده (سلطان)
 خراستکانی ۶۲۱ ح ۳- آقا تاجر خراسگانی
 خرسندی کازرونی ۱۴۴۵
 خرم (۱) ۱۱۳۵، ۱۱۶۶- خرم شیرازی
 خرم (۲) ۱۱۳۵
 خرم ۱۰۲۵ و ح ۱- محمود حمزوی (میرزا فرزند علی اکبر)
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۵۹
 خرم شیرازی ۱۱۶۶
 خرم شیرازی (۲)- محمود حمزوی (میرزا) ۱۱۶۶ ح ۲
 خرم شیرازی ۱۱۶۶- نجف علی
 خزاعی ۱۰۸۴- اسدی جزائری
 خسرو ۲۰۷ و ح ۶، ۲۱۹ و ح ۹، ۵۹۵، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۴۱، ۶۷۲، ۷۵۵، ۷۲۷، ۸۷۳ و ح ۵، ۹۱۷، ۹۹۳ ح ۶، ۹۹۸، ۱۱۰۵، ۱۵۱۲
 خسرو (پدر ابو نصر)- فنا خسرو
 خسرو (پدر ناصر خسرو) ۱۱۲۲ ح ۳
 خسرو (پدر ناصر خسرو علوی) ۱۴۱۵ ح ۲، ۱۰۰۵
 خسرو (میرزا، فرزند عباس میرزا) ۷۳۸ و ح ۲، ۳
 خسرو (نواب شاهزاده میرزا) ۷۳۱
 خسرو پاشا ۴۷۲
 خسرو پرویز ۲۰۷
 خسرو خان ۶۴۳
 خسرو خان ۴۹۵، ح ۱- خسرو خان (والی گرجستان)
 خسرو علوی ۱۴۷۰، ۱۴۹۸
 خسرو قبادیانی ۱۴۷۰ ح ۱
 خسرو قزوینی درویش ۴۳۷
 خسرو ملک‌شاه ۱۱۸۵
 خسرو میرزا ۴۹۵ ح ۱- خسرو خان (والی گرجستان)
 خسرو وصال (فرزند جلال) ۱۰۲۰ ح ۱
 خسیس (پدر محمد) ۱۹۳ ح ۱
 خشایارشا ۱۵۳۱ ح ۱، ۲، ۱۵۵۱ ح ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۵۵۲ ح ۴

- خشایار شاه (فرزند داریوش شاه) ۱۵۵۲ ح ۳
 خضر ۲۱۸، ۱۱۰۶، ۱۱۰۹، ۱۴۲۸
 خضر (ع) (پیامبر) ۹۰۳، ۹۹۸، ۱۱۶۵، ۱۲۸۲
 خضر خان ۳۴۴
 خضری ۱۵۱۵
 خضری (علامه) ۱۳۰۰- محمد علامه خضری (مولانا شمس الدین)
 خطائی (نام تخلص) ۱۳۰۰- اسمعیل صفوی (شاه)
 خطاب ۱۷۳، ۱۷۸ ح ۶
 خطاب (پدر عمر) ۵۶۳
 خطاب (فرزند عبد العزی) ۱۷۲ ح ۵
 خطاب عدی قرشی ۱۷۲
 خطیر الملک ۲۴۲ و ح ۵- ابو منصور- المیدی
 خطیر محمد (فرزند حسین میدی) ۲۴۲، ۲۴۳- محمد (فرزند الحسین، خطیر الملک ابو منصور المیدی)
 خفر کی ۷۲۶- محمد علی سررشته‌دار (میرزا)
 خفر کی ۷۳۹- محمد علی شیرازی (میرزا)
 خفیف (پدر ابو عبد الله محمد) ۱۱۹۲
 خفیف شیرازی ۱۲۰۰، ۱۲۸۹
 خفیف شیرازی (پدر محمد) ۱۱۵۴
 خلف ۱۱۳۵- سلیمان خان خلف بیگی
 خلفا بیک (ابو النصر) ۳۸۲
 خلفا بیک طالش ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۲
 خلفان خان آل حرم ۱۵۲۵
 خلفان خان عسلوئی (شیخ) ۷۸۰
 خلف بیک سفره‌چی (امیر) ۴۶۸، ۴۷۳
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۶۰
 خلف بیگ ثانی (امیر) ۹۱۶
 خلف بیگ ثانی (امیر) ۴۸۷- سفره‌چی
 خلف بیگ طالش (امیر) ۴۸۷
 خلف بیگی ۴۸۸- خلف بیگ ثانی (امیر)
 خلف بیگیه ۹۱۶
 خلفا بیک ۳۷۴
 خلف شیرازی ۱۱۶۶- سلیمان خان خلف بیگی (میرزا)
 خلکان ۱۲۷۱، ۱۳۸۹، ۱۴۴۳، ۱۴۷۰

- خلید (فرزند منذر) ۱۷۱ ح ۹، ۱۷۳ و ح ۱
- خلیفه (شیخ فرزند سعید) ۱۵۲۲
- خلیفه (شیخ، فرزند سلمان) ۱۲۶۴
- خلیفه الخلفا ۹۱۶- اسماعیل اول (شاه صفوی)
- خلیفه الخلفا ۳۷۵- خادم بیک طالش
- خلیفه الخلفا ۴۸۷- خلف بیک طالش
- خلیفه ثانی ۱۷۴- عمر (فرزند خطاب)
- خلیفه سلطان ۴۷۲، ۴۷۸، ۴۸۰- اعتماد الدوله
- خلیفه سلطان (اعتماد الدوله) ۴۷۲
- خلیفه مثنی ۲۰۴ ح ۲- محمد (فرزند هارون الرشید)
- خلیل ۱۲۸۵، ۱۱۷۰- ابراهیم (ع) (حضرت)
- خلیل - خلیل (سلطان)
- خلیل (سلطان) ۳۴۹ و ح ۱، ۱۵۳۷
- خلیل (سلطان، شاه) ۳۵۰- خلیل (سلطان)
- خلیل (میرزا، فرزند احمد ایشک آقاسی باشی) ۱۱۳۰
- خلیل (میرزا، فرزند اسد الله) ۹۹۰
- خلیل (میرزا، فرزند محمد خلیل) ۱۰۲۹
- خلیل آقای یساول ۳۷۳
- خلیل افندی (قاضی) ۵۴۲
- خلیل الله (امیر) ۳۶۳، ۳۶۴- شیروانشاه
- خلیل الله (شاه فرزند حبیب الله شریفی شیرازی) ۹۴۳
- خلیل خان ۴۳۴
- خلیل خان (حاجی) ۶۸۶ و ح ۲
- خلیل خان افشار ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۳۹
- خلیل خان بهمئی ۱۴۹۰
- خلیل خان کراوغلی قزوینی ۱۲۹۷
- خلیل خان کراوغلی قزوینی ملک التجار (حاجی) ۶۷۸
- خلیل - خلیل خان کراوغلی قزوینی
- خلیل خان کراوغلی ملک التجار قزوینی (حاجی) ۷۰۲، ۹۸۲- خلیل خان کراوغلی قزوینی
- خلیل خان ملک التجار (حاجی) ۶۸۵
- خلیل سلطان ۳۸۴ ح ۵- خلیل سلطان ذو القدر
- خلیل سلطان (امیر) ۳۸۴- خلیل سلطان ذو القدر
- خلیل سلطان (میرزا) ۳۳۴

خلیل سلطان ذو القدر ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴ و ح ۱، ۱۲۸۰

خلیل سلطان ذو القدر (امیر) ۳۸۱

خلیل سلطان ۳۷۲- امت بیک سارو شیخو

خلیل شیادانی (میرزا، فرزند علی شیادانی) ۹۷۹

خلیل قزوینی (مولانا) ۴۸۰

خلیل مدرس (آقا) ۹۳۵

خلیلی (عباس) ۱۷۲ ح ۸

خمارتگین ۲۳۴- رکن الدوله خمارتگین

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۶۱

سلجوقی

خمارتگین سلجوقی (رکن الدوله) ۲۳۴

خنتمه (دختر هشام بن مغیره) ۱۷۲ ح ۵

خواتون ۱۱۹۳ ح ۳- ابش خاتون

خواتون- تاش خاتون (مادر شاه شیخ ابو اسحق)

خواتون ۳۶۳ و ح ۳- ترکان خاتون

خواتون ۳۵۶ ح ۱- حلیم خاتون

خواتون ۲۹۰ ح ۱- سلطان خاتون

خواجو ۱۰۶۲- خواجوی کرمانی

خواجه ۳۱۹ ح ۳- توران (شاه)

خواجه ۵۱۴، ۵۱۶- حافظ (خواجه)

خواجه (فرزند چوپان) ۲۹۰ ح ۳- خواجه (فرزند چوپان نوئین)

خواجه (فرزند چوپان نوئین) ۲۹۰

خواجه جهان ۳۱۹- توران (شاه)

خواجه حافظ ۵۱۵، ۶۷۹

خواجه ربیع ۵۰۸- ربیع (فرزند الخثیم)

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی ۶۶۸

خواجه شیراز ۱۱۰۷ ح ۲- حافظ (علیه- الرحمه)

خواجه عبد الله انصاری ۴۲۱- عبد الله انصاری (خواجه)

خواجه کائنات ۹۹۵- محمد (ص) (پیامبر) خواجه لولاک لما خلقت الافلاک ۸۷۱- محمد (ص) (پیامبر)

خواجه معین الدین ۴۴۵- معین الدین (خواجه)

خواجه میرزا بیک ۴۰۹

خواجه نصیر ۷۲۳- اکبر نواب شیرازی (حاجی)

خواجه نصیر ۹۳۸، ۹۴۶ ح ۲- نصیر الدین طوسی (خواجه)

خواجه نصیر الدین طوسی ۴۳۵، ۸۸۴ ح ۳، ۹۳۹- نصیر الدین طوسی (خواجه)
 خواجه نظام الملک ۲۴۱- خواجه نظام- الملک طوسی
 خواجه نظام الملک طوسی ۲۳۵
 خواجه وند ۷۳۰
 خوافی (غیاث الدین حاجی) ۳۰۵ ح ۷
 خواند پرلاس (امیر) ۳۳۲
 خواند شاه ۲۵۴، ۳۸۶
 خواند شاه ۲۳۶- محمد (فرزند انوشکین)
 خوبیار خان بکش ممسنی ۷۶۸
 خوبیار خان ممسنی (کلانتر طایفه بکش) ۱۵۶۲
 خورشید کلاه ۶۶۵- کترین دوم
 خورشید کلاه (ملکه روس) ۶۶۴
 خوش خیر خان ۴۱۷- اسکندر بیک قورچی شاملو
 خوشنویس ۱۱۰۴- علی (میرزا سید، فرزند حسن علی)
 خوشنویس (میر عماد الدین) ۷۱۱
 خوشنویس سروستانی (ملا نعمت الله) ۱۳۶۸
 خیام ۵۶۵، ۷۴۴ ح ۱
 خیر الانام ۱۷۱، ۳۶۲، ۵۶۲، ۵۷۱، ۷۲۱، ۷۳۸، ۷۷۷- محمد (ص) (پیامبر)
 خیر البریه (ص) ۶۸۴- محمد (ص) (پیامبر) خیر البشر ۱۷۸- محمد (ص) (پیامبر)
 خیر الدین چاوش ایلچی ۴۵۵- چاوش ایلچی (خیر الدین)
 خیر الله خان (فرزند محمد زکی خان نوری) ۷۴۰، ۹۷۷
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۶۲

حرف «د»

دائی (حاجی) ۱۱۱۴، ۱۱۱۵- محمد حسین (حاجی)
 دادو ۶۱۱ ح ۴- محمد خان سواد کوهی
 دارا ۳۴۳، ۱۲۴۹، ۱۵۳۱، ۱۵۴۰، ۱۵۶۹
 دارا (پادشاه) ۱۵۵۱
 داراب (فرزند بهمن) ۱۳۱۱
 داراب (میرزا) ۱۰۹۶
 داراب (میرزا، فرزند حسین میرزا فرمانفرما) ۱۰۹۶
 داراب (میرزا، نواب فرزند فرمانفرما) ۷۶۶
 داراب خان (داراب خان قشقای) ۸۱۷

- داراب خان ایل بیگی ۸۴۹
- داراب خان ایل بیگی (فرزند مصطفی قلی خان) ۱۱۰۲
- داراب خان ایل بیگی قشقایی ۱۳۵۸، ۱۵۷۹
- داراب کیانی (فرزند بهمن) ۱۳۰۶
- دارابی ۱۴۰۸ - جعفر کشفی اصطهباناتی (آقا سید)
- دارای اول ۱۵۳۸
- دارای کیانی ۱۵۵۲
- داریوش ۱۵۳۱ ح ۲
- داریوش (پادشاه بزرگ) ۱۵۴۹
- داریوش (شاه) ۱۵۴۳، ۱۵۴۵، ۱۵۴۷
- داریوش (شاه بزرگ) ۱۵۴۹ ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۵۵۱ ح ۱
- داریوش (شاه هخامنشی) ۱۵۵۱ ح ۴
- داریوش (فرزند اردشیر (۱)) ۱۵۵۲
- داریوش (فرزند اردشیر (۳)) ۱۵۵۲
- داریوش (فرزند ویشتاسب) ۱۵۵۲ ح ۳، ۴
- داریوش اکمندی ۱۵۵۱، ۱۵۵۲
- داریوش اول ۱۵۳۷
- داریوش بزرگ ۱۵۴۰ ح ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۵۴۱، ۱۵۴۲، ۱۵۴۶
- داریوش وصال (فرزند جمال) ۱۰۲۰ ح ۱
- داعی ۱۱۳۵، ۱۱۶۶ - محمود واعظ (سید نظام الدین)
- داعی الی الله ۱۱۵۸ - شاه داعی
- داعی شیرازی ۱۱۶۶ - نظام الدین محمود واعظ (سید)
- داکتر ۷۰۳
- داکتر انگلیس ۷۵۰
- دال خسکی ۷۳۴ ح ۸ - و الخسکی
- دانش ۱۳۹۸ - عبد الرحیم عشرت (حاجی میرزا فرزند مهدی)
- دانه محمد بیک ۳۷۸
- داود ۶۴۱ ح ۲
- داود (۴) ۱۳۴۷، ح ۸
- داود (حاجی میرزا، فرزند صادق حسین) ۱۲۵۸
- داود (حاجی میرزا، فرزند مهدی) ۱۴۰۳
- داود (حاجی میرزا، فرزند هاشم) ۹۸۷
- داود (سلطان) ۲۴۴

داود (فرزند ابو سلیمان میکائیل بن سلجوق بن دقاق) ۲۳۱ ح ۵- چغری بیگ

داود (فرزند یزید بن عمر بن هبیره قراری) ۱۹۶

داود (میرزا) ۵۸۸

داود (میرزا، فرزند ابو القاسم) ۱۴۰۳

داود (میرزا، فرزند ابو طالب نواب) ۹۴۰

داود بیگ گرجی ۴۷۴

داود چغری بیگ ۲۳۱

داود چغری بیگ ۲۳۳

داود خان (برادر امامقلی خان بیگلربیگی) ۴۷۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۶۳

داود مستوفی (میرزا، فرزند یوسف مستوفی) ۱۰۷۳

داوری ۹۹۶ ح ۵

داوری ۱۰۰۹ و ح ۱، ۲، ۱۰۱۰ و ح ۱ و ۲، ۵، ۱۰۱۱ ح ۱، ۲، ۱۰۱۴ ح ۱، ۱۰۱۵، ۱۰۲۰ ح ۱، ۱۰۲۱، ۱۱۳۵، ۱۱۶۷- محمد داوری

(میرزا، فرزند وصال)

داوری (میرزا) ۱۰۲۲- محمد- محمد داوری (میرزا، فرزند وصال)

داوری شیرازی ۱۱۶۷- محمد داوری (میرزا، فرزند وصال)

دبیر سیاقی ۲۳۴ ح ۴، ۲۵۵ ح ۹، ۳۲۸ ح ۶، ۱۰۷۲ ح ۲، ۱۳۰۷ ح ۲

دحیه (جناب) ۱۳۱۴- دحیه کلبی

دحیه کلبی- (حضرت) ۱۳۱۱

دده ۳۵۷ ح ۶، ۱۰۱۷ ح ۱

درویش حسن نقیب (حاجی) ۹۵۷

درویش خان ۹۶۳- هدایت- هدایت الله خان (فرزند اسد الله خان)

درویش عبد المجید خوشنویس ۱۱۰۵، ۱۱۶۲

درویش عبد المجید شکسته نویس ۱۱۰۵

درویش قیری ۱۴۱۸

درهم (فرزند حسین) ۲۰۸

دریا بیگی ۸۱۸- احمد خان عمید الملک نوائی

دریا بیگی ۷۹۴، ۷۹۵- حسن علی خان دریا بیگی (فرزند علی اکبر قوام الملک)

دریا بیگی ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۳، ۸۲۰، ۸۲۳، ۸۲۶- حسن علی خان دریا بیگی (میرزا)

دستغیب ۹۱۴ و ح ۳، ۹۱۵

دستغیب شیرازی (بانی مدرسه حکیم) ۱۲۲۳

دشتی ۱۳۳۶ و ح ۳- محمد خان دشتی

دشتکی شیرازی ۱۰۳۵

دشتکی شیرازی ۳۸۵- منصور دشتکی شیرازی (امیر غیاث الدین)

دقاق (پدر سلجوق) ۲۳۱ ح ۵

دکتر ۷۰۳ ح ۲- داکتر

دکلاء سلغری ۲۴۷- تکه (فرزند زنگی سلغری)

دلاور ۵۵۷ ح ۱۱- دلاور تایمی فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۷۶۳ حرف «د» ص: ۱۷۶۲

دلاور تایمی ۵۵۷

دمر ۲۶۵ ح ۴- تمو

دمشق خواجه ۲۹۳

دوانی ۹۵۹ ح ۴

دوانی (علامه) ۱۰۴۰ ح ۶، ۱۱۴۸

دوداغ ۶۶۷- ایشک آقاسی

دوداق ۶۸۸- محمد حسن خان قاجار قوینلو

دوست علی خان (معیر الممالک) ۸۳۸

دولت ۹۶۲- محمد علی (میرزا)

دولت‌شاه سمرقندی ۲۵۱ ح ۱

دوله ۶۵۱ ح ۵- رضا قلی خان قاجار دولو

دوله ۶۳۵ ح ۳- محمد حسین خان قاجار دولو

دوله ۸۴۰ ح ۵- محمد ناصر خان ظهیر- الدوله قاجار دولو ۸۴۰ ح ۵

دهخدا ۱۸۸ ح ۱، ۲۶۷ ح ۱، ۵۲۳ ح ۱۳، ۵۷۸ ح ۱، ۶۱۵ ح ۲، ۶۳۲ ح ۸، ۶۳۳ ح ۳، ۶۳۸ ح ۳، ۶۴۵ ح ۲، ۶۷۱ ح ۱، ۶۹۰ ح ۵، ۶۹۶ ح ۱،

۷۶۹ ح ۱، ۷۷۰ ح ۵،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۶۴

۸۴۰ ح ۳، ۸۵۳ ح ۶، ۸۷۵ ح ۴، ۸۸۲ ح ۱، ۹۰۴ ح ۵، ۹۰۴ ح ۲، ۹۳۵ ح ۱، ۹۶۰ ح ۱، ۹۶۵ ح ۱، ۹۹۳ ح ۲، ۱۰۴۵ ح ۵، ۱۰۵۲ ح ۲، ۱۰۷۱ ح ۱

ح ۴، ۱۲۳۸ ح ۲، ۱۳۷۰ ح ۶، ۱۴۱۹ ح ۲، ۱۴۵۳ ح ۱

دهدار محیطی ۱۳۷۵

دهدار محمد حسن ۱۳۵۷

ده دشتی ۱۰۳۳- علی اکبر تاجر شیرازی (حاجی، فرزند محمد باقر تاجر)

دهلوی (شمس الدین، دبیر سلطان) ۱۳۳۰

دیالمه فسوی ۲۲۸

دیالمه شیرازی ۲۲۸

دین محمد خان ۴۴۲، ۴۵۹

دین محمد اوزبک ۴۴۱

دینوری ۱۹۰ ح ۴، ۹۰۱ ح ۲

دینوری (مؤلف اخبار الطوال) ۱۹۰ ح ۱- دینوری

دیو دور ۱۵۲۸، ۱۵۲۹، ۱۵۳۰ ح ۱

دیو دورروس سیسیلی ۱۵۲۸ ح ۴

دیو سلطان روملو ۳۸۶- روملو

دیو لافوا ۱۲۲۹

حرف «ذ»

ذات النطاقین ۱۸۸ ح ۱- اسماء (دختر ابو بکر)

ذات النطاقین ۱۸۸ ح ۱- اسماء (دختر ابو بکر)

ذو الریاستین ۲۰۴ ح ۱- فضل (فرزند سهل)

ذو الریاستین ۶۹۲- محمد حسین میرزا حشمت الدوله

ذو السعادتین ۲۲۷- حسن (فرزند منصور سیرافی)

ذو الفقار ۳۸۹ ح ۶- ذو الفقار بیک ترکمان

ذو الفقار بیک ترکمان ۳۸۹

ذو الفقار خان افشار خمسه ۶۲۱

ذو الفقار خان افشار خمسه‌ای ۶۲۱ ح ۴- ذو الفقار خان افشار خمسه‌ای

ذو الفقار خان افغان ابدالی ۵۱۷

ذو القدر ۳۷۱، ۳۷۲

ذو القدر (علاء الدوله) ۳۶۸

ذو الموتین ۱۱۶۹- عبد الله (شیخ، فرزند ابو تراب)

ذره ۹۲۰- آقا بزرگ

ذره ۱۱۳۵، ۱۱۶۷- ذره شیرازی

ذریعه ۱۷۱

حرف «ر»

رادویزلی ۶۸۶ ح ۱

راز ۹۴۷- ابو القاسم شریفی حسینی (میرزا)

راز شیرازی ۱۱۳۵، ۱۱۶۷- ابو القاسم (میرزا)

راشد ۱۵۲۲

راشد (شیخ) ۵۳۰

راشد (فرزند عمیر) ۲۶۲

راضی (خلیفه) ۲۱۶ ح ۱۲

راضی بالله عباسی (خلیفه) ۱۱۸۳

راغب افندی ۵۲۲

رامش بورنجانی کازرونی ۱۴۴۶

راوندی ۲۴۲ ح ۵، ۲۴۶ ح ۵، ۱۳۸۶ ح ۱۱

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۶۵

راوندی (محمود فرزند علی بن سلیمان راوندی) ۸۹۱ ح ۲

رئیس (حاجی، فرزند محمد حسین رئیس شیادانی) ۹۷۹- آقا کوچک (حاج رئیس شیادانی)

رئیس احمد شاه تنگستانی ۵۹۵- احمد شاه تنگستانی (رئیس)

رئیس اطبا ۱۴۰۶- حسن طیب (حاجی میرزا سید، رئیس اطباء)

رئیس الاطبا ۱۰۸۷- حسن طیب (حاجی- میرزا، فرزند عبد الله فسائی)

رئیس حسین تنگستانی ۷۴۶، ۷۴۷- حسین تنگستانی (رئیس)

رئیس شمس الدین کربالی ۵۹۵- شمس- الدین کربالی (رئیس)

رئیس طاهر دودمانی ۲۲۶- طاهر دودمانی (رئیس)

رئیس عبد علی دشتستانی ۵۸۶- رئیس عبد علی زیارتی دشتستانی

رئیس علی رضا قنواتی ۵۹۸- علی رضای قنواتی

رئیس غلامرضای احمدی ۸۰۱- غلامرضای احمدی (رئیس)

رئیس قاسم ۶۴۹ ح ۹- قاسم خان کوه مره‌ای (رئیس)

رئیس قاسم خان کوه مره‌ای ۶۴۹- قاسم خان کوه مره‌ای (رئیس)

رئیس محمد باقر ۷۴۶، ۷۴۷- محمد باقر- خان (رئیس)

رئیس محمد باقر خان ۷۴۷- محمد باقر خان (رئیس)

رئیس محمد صالح مینایی ۸۰۴- محمد- صالح مینایی (رئیس)

رباح (فرزند عبد الله) ۱۷۲ ح ۵

ربیب رشید ۷۲۱- ربیب رشید نجیب

ربیب رشید نجیب ۷۲۱ ح ۴

ربیع (خواجه) ۵۰۸- ربیع (فرزند الخثیم)

ربیع (فرزند الخثیم) ۵۰۸ ح ۲- خواجه ربیع

ربیع خادم ۱۰۳۷

ربیع خان ۱۵۵۵- ربیع خان مرودشتی

ربیع خان مرودشتی ۶۵۰، ۱۵۵۳

ربیع خان کزازی (حاجی) ۶۸۰

رتبیل (پادشاه کابل) ۱۹۰

رجبعلی ۱۱۶۱- تسلی شیرازی

رجبعلی بختیاری ۷۲۵

رحمت ۱۰۲۲- عبد الله (میرزا، فرزند محمود حکیم)

رحمت ۱۱۳۵، ۱۱۶۷- رحمت شیرازی

رحمت (فرزند محمود حکیم) ۱۰۱۲ ح ۴، ۱۰۲۰ ح ۱، ۱۱۵۹ ح ۲

رحمت علی شاه ۱۱۱۵- کوچک نایب- الصدر (حاجی میرزا، فرزند محمد حسن مجتهد)

رحمن ۵۷۱ ح ۲

رحیم ۵۷۱ ح ۲

رحیم حکیم‌باشی (حاجی میرزا، فخر الدوله) ۹۴۲

رحیم حکیم‌باشی فخر الدوله (میرزا، فرزند محمد حکیم‌باشی) ۱۰۹۸

رحیم خان قورت ۱۵۷۶

رحیم شیرازی (حاجی، میرزا) ۷۳۹

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۶۶

رحیم فخر الدوله (حاجی، میرزا) ۱۱۵۹

رستگار ۱۰۹۹ ح ۱- اصغر رستگار

رستگار فسایی- منصور رستگار

رستم ۶۵۸ ح ۸، ۷۶۹، ۷۸۰ ح ۲، ۱۳۰۸، ۱۵۳۷، ۱۵۳۸، ۱۵۸۳، ۱۵۸۴، ۱۵۸۵

رستم (امیر، پادشاه) ۳۶۴

رستم (امیرزاده) ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۶

رستم (امیرزاده، فرزند عمر شیخ سیورغال) ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۶

رستم (امیر سلطان) ۳۵۷

رستم (فرزند زال) ۱۳۳۷

رستم (ملک) ۳۷۶

رستم (میر سلطان، پادشاه) ۳۵۸

رستم بیک (میرزا) ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷

رستم بیک ایبه (میرزا) ۳۵۶- رستم بیک (میرزا)

رستم خان ۴۹۸، ۶۳۰

رستم خان (برادر محمد علی خان) ۸۰۹

رستم خان بیات ۶۷۱

رستم خان دشمن زیاری ۱۴۸۷

رستم خان سرهنگ ۸۰۳، ۸۰۴

رستم خان شبانکاره‌ای ۱۳۳۱

رستم خان قراگوزلو ۸۰۴

رستم خان کازرونی ۱۵۵۳

رستم خان گرجی ۴۷۴

رستم سلطان ۵۹۵، ۱۲۹۷

رستم سلطان ۵۹۵- رستم سلطان خشتی

رستم سلطان خشتی ۵۹۶- رستم سلطان

رستم سلطان تبریزی ۵۰۵

رستم قراچلو ۵۳۴

رستم ممسنی ۷۸۰، ۷۸۱

رسول ۲۱۰، ۲۲۱ ح ۴، ۵۷۱، ۱۱۵۰ ح ۳، ۱۲۸۲، ۱۳۱۱ ح ۳- محمد (ص) (پیامبر)

رسول الله ۱۷۱ ح ۸، ۱۷۲ ح ۱، ۱۸۲، ۲۰۱، ۲۱۸، ح ۷، ۱۰۴۵ ح ۵، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۳۹۳- محمد (ص) (پیامبر)

رسول ثقلین ۹۸۲- محمد (ص) (پیامبر)

رسول خدا ۱۸۸ ح ۱، ۵۰۹، ۵۳۷، ۶۶۳، ۶۷۱، ۱۰۳۶، ۱۳۹۳ ح ۴

رشید ۵۵۴ ح ۸- رشید الدین وطواط

رشید ۲۰۱، ۲۰۲، ح ۵- هارون الرشید

رشید (شیخ صلاح الدین) ۳۶۱

رشید الدین ۳۶۱ ح ۳- فضل الله (رشید-الدین)

رشید الدین (خواجه) ۲۸۶

رشید الدین وطواط ۵۵۴ ح ۸

رشید خان طیبی ۱۴۹۱

رشید کازرونی ۱۴۴۵ ح ۲، ۱۴۴۶

رشیدی ۱۳۸۶ ح ۱۲، ۱۳۹۲ ح ۲

رشیدی (امیر جمال الدین) ۳۰۹

رضا ۱۱۳۵، ۱۱۶۷- رضای شیرازی

رضا ۷۲۸ ح ۳- محمد رضا (ملا)

رضا (ع) (امام) ۱۳۷، ۲۰۳، ۲۰۴ ح ۱، ۴۸۳، ۹۶۲، ۹۶۴، ۱۰۱۷ ح ۱، ۱۰۳۸، ۱۱۴۳، ۱۱۷۴، ۱۱۸۶

رضا (حاج میرزا، سید) ۱۰۵۰

رضا (سید) ۱۴۴۶- رامش بورنجان کازرونی

رضا (سید) ۵۲۶ ح ۶- سید عبد الرضا

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۶۷

(برادر سید علی خان)

رضا (سید، برادر علوی موسوی نسب) ۱۴۲۸

رضا (میرزا، فرزند شاه عباس) ۴۷۱

رضا ایلخانی ۷۵۰

رضا باغبان ۱۱۸۰ ح ۶

رضا بنان الملک (میرزا، فرزند محمد اسماعیل تاجر شیرازی) ۱۱۲۹

رضا جهرمی (حاجی، آقا، فرزند محمد علی بیک جهرمی) ۱۲۸۱

رضا خان ۶۱۸، ۹۷۷ ح ۱

- رضا خان زند ۶۲۷
- رضا خان فراهانی (حاجی) ۶۲۹
- رضا خوئی آذربایجانی (آخوند ملا) ۷۲۸
- رضا شعبانی ۵۶۷ ح ۶، ۵۷۴ ح ۷- شعبانی
- رضا قلی (فرزند نادر شاه) ۵۵۷ ح ۵
- رضا قلی (میرزا) ۵۰۷ ح ۴، ۶۹۲، ۷۶۴، ۷۶۵، ۱۱۵۶ ح ۲
- رضا قلی (میرزا، فرزند نادر شاه) ۵۲۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۸۱، ۶۶۳
- رضا قلی (میرزا نایب الایاله) ۷۴۵، ۷۴۹، ۷۵۴، ۷۵۸، ۷۶۴، ۷۶۸، ۱۰۹۵
- رضا قلی (میرزا، نایب الایاله فرزند حسین علی- میرزا) ۱۰۹۳
- رضا قلی (میرزا، نایب الایاله فرزند فرمانفرما) ۷۶۶
- رضا قلی (میرزا، نواب) ۷۴۷، ۷۵۰
- رضا قلی بیگ ۴۲۶
- رضا قلی خان ۶۲۳، ۶۳۶، ۶۴۸، ۶۴۹ ح ۹، ۵۲۹
- رضا قلی خان (امیر الشعراء) ۵۳۸- هدایت رضا قلی خان (برادر حاجی علی قلی خان کازرونی) ۶۴۹
- رضا قلی خان (سرتیپ) ۸۱۹
- رضا قلی خان (سرتیپ عرب، فرزند خان عرب شیبانی) ۱۵۷۹
- رضا قلی خان (سرتیپ فوج عرب) ۸۰۱، ۸۱۳، ۸۱۴
- رضا قلی خان (فرزند آقا خان ضابط) ۷۵۵
- رضا قلی خان (فرزند حسن علی خان) ۱۴۴۲
- رضا قلی خان (فرزند محمد هادی) ۱۱۱۹
- رضا قلی خان (نواب) ۶۲۲
- رضا قلی خان (ولد نایب السلطنه) ۵۲۸
- رضا قلی خان دولو ۶۵۲
- رضا قلی خان زعفرانلو ۷۱۷- رضا قلی خان کرد زعفرانلو
- رضا قلی خان شاملو ۵۱۵
- رضا قلی خان شاهسون ۶۴۸، ۶۴۹
- رضا قلی خان عرب ۷۹۸، ۸۰۳
- رضا قلی خان عرب فارسی (سرتیپ فوج بهارلو) ۸۱۸
- رضا قلی خان قاجار دولو ۶۵۱
- رضا قلی خان قاجار سرهنگ ۷۶۹
- رضا قلی خان کرد ۷۱۶ ح ۱۰- رضا قلی خان کرد زعفرانلو
- رضا قلی خان کرد زعفرانلو ۷۱۶
- رضا قلی خان گنجه‌ای ۶۰۶

- رضا قلی خان منشی الممالک (میرزا) ۶۹۵، ۷۰۱
- رضا قلی خان هدایت ۷۷۰ ح ۳، ۱۱۷۸ ح ۵
- رضا قلی خان هدایت (امیر الشعرا) ۱۱۳۴
- رضا قلی خان هدایت تخلص ۷۵۰، ۷۵۳،
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۶۸
- ۷۸۶- رضا قلی خان هدایت تخلص مازندرانی
- رضا قلی خان هدایت تخلص مازندرانی ۷۱۲، ۷۴۶
- رضا قلی میرزا (فرزند نادر شاه) ۵۵۷، ۵۷۸
- رضا قلی میرزا (نایب الایاله) ۱۲۳۳
- رضا قلی میرزا (نایب الایاله نواب) ۷۴۶، ۷۴۸
- رضا قلی میرزا (نواب، نایب السلطنه) ۵۴۶
- رضا قلی نوائی (حاجی میرزا) ۱۴۲۸
- رضا قلی نوائی (میرزا) ۶۵۱، ۶۹۲، ۷۱۹
- رضا قلی نوائی منشی الممالک (حاجی میرزا) ۷۱۸
- رضا قلی نوائی منشی رسائل (میرزا) ۶۹۱
- رضا قلی هدایت ۷۶۱
- رضا کرمانی (میرزا) ۱۷۰ ح ۱۰
- رضا مهذب (دکتر، فرزند مهذب الدوله) ۱۰۵۶ ح ۲
- رضای بزاز شیرازی (میرزا) ۷۸۵، ۷۹۸
- رضای تفنگ ساز ۷۷۸
- رضای شیرازی ۱۱۶۷- حکیم شاه رضا
- رضای قاسی (حاجی) ۸۲۲، ۸۲۶، ۸۲۷
- رضای کارپرداز (میرزا) ۸۱۲
- رضویه (ع) ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۷۶، ۶۸۴، ۷۱۷، ۷۵۶، ۷۷۶، ۸۳۰، ۹۱۸، ۹۶۹- رضا (ع) (امام)
- رضی (حاجی میرزا، فرزند علی) ۱۰۹۹
- رضی (سید) ۲۱۹، ۲۲۱، ۱۱۷۳ ح ۴
- رضی (شریف) ۲۲۴- سید رضی
- رضی (شریف رضی) ۲۲۱، ۲۲۳- سید رضی
- رضی ذالحسین ۲۲۶- محمد (فرزند ابی احمد حسین طاهر ذو المناقب)
- رضی سلامی کازرونی (میر سید) ۱۴۴۲
- رضی شیخ الاسلام (میرزا سید) ۱۴۴۲
- رضی صدر (میرزا، فرزند رفیع صدر میرزا) ۴۷۲
- رضی محمد ذی الحسین (فرزند طاهر ذی المناقب سیدی، سید) ۲۲۷

رضی مستوفی (میرزا سید، فرزند محمد علی مستوفی) ۱۰۷۶

رضیه خاتون ۴۵۱

رفیع (حاجی میرزا، فرزند رضی سلامی کازرونی) ۱۴۴۲

رفیع (میرزا، فرزند مهدی لشکرنویس) ۱۰۸۸

رفیع الدین محمد حسینی آملی الاصل اصفهانی (میرزا) ۴۶۸

رکن الدین حکیم کازرونی (ملا) ۳۹۳

روحانی وصال (فرزند عبد الوهاب یزدانی) ۱۰۲۰ ح ۱

رودکی (حکیم) ۱۰۷۸

روزبهان ۱۱۶۷ ح ۴، ۱۳۸۶ ح ۱۹- ابو محمد (فرزند ابو نصر بقلی فسایی)

روزبهان (شیخ) ۱۱۹۶- ابو محمد روزبهان

روزبهان اول ۱۱۶۸- ابی النصر السائر البقلی

روزبهان خنجی ۱۳۰۳

روزبهان شیرازی ۱۱۶۷- ابو محمد (فرزند ابو نصر بقلی فسایی)

روزبهان فسایی (شیخ) ۱۲۰۴- روزبهان فسایی بقلی (ابو محمد) ۹۵۹

روشن ۹۴۴، ۹۴۵- احمد (میرزا، فرزند

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۶۹

محمد حسین)

روشن ۱۱۳۵، ۱۱۶۹- عبد الله (شیخ فرزند ابو تراب)

روشن اختر ۵۴۳ ح ۸

روشن شیرازی ۱۱۶۹- عبد الله (شیخ فرزند ابو تراب)

روملو ۳۵۸ ح ۱، ۳۶۰ ح ۳، ۴، ۳۷۰ ح ۳، ۳۷۱ ح ۷، ۱۰، ۳۷۴ ح ۲، ۳۷۶ ح ۷، ۳۸۱ ح ۳، ۳۸۲ ح ۴، ۳۸۳ ح ۴، ۳۸۸ ح ۲، ۳۹۰ ح ۷،

۳۹۳ ح ۴، ۳۹۵ ح ۱، ۳، ۳۹۶ ح ۳، ۷

حرف «ز»

زائده (پدر معن) ۱۹۷

زادان فرخ ۳۳۷ ح ۵

زال (پدر رستم) ۱۳۳۷

زال بیگ ۱۲۲۵

زال خان ۶۴۸

زال خان خشتی ۱۲۹۶، ۱۲۹۷

زاهد ۹۸۶- محمد (شیخ، فرزند عبد النبی امام جمعه شیراز)

زاهد ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۹۰- مفید زاهد (شیخ، فرزند عبد النبی امام جمعه)

زاهد گیلانی (شیخ) ۳۶۱

- زاهد مفید (شیخ، فرزند محمد) ۹۸۷
- زاهده خاتون ۹۵۹، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳
- زبر دست خان ۵۰۲- زبر دست خان قندهاری
- زبر دست خان افغان ۵۲۸
- زبر دست خان قندهاری ۵۰۲
- زبیر ۱۸۵ ح ۳- زبیر قرشی (پدر عبد الله)
- زبیر (پدر عبد الله) ۱۸۸
- زبیر (پدر مصعب) ۱۸۷ ح ۱
- زبیر (فرزند ماحوز) ۱۸۵، ح ۱۰، ۱۸۶
- زبیر قرشی (فرزند عبد الله) ۱۸۵
- زراح (فرزند عدی) ۱۷۲ ح ۵
- زرکوب ۲۲۴ ح ۵، ۹۰۱ ح ۶، ۷، ۸
- زرکوب (ابو العباس) ۲۴۱ ح ۴، ۲۴۲ ح ۱، ۲۴۳ ح ۴- زرکوب شیرازی
- زرکوب شیرازی ۹۰۰ ح ۲
- زرکوب شیرازی (ابو العباس) ۲۴۰ ح ۲، ۵
- زرهون ۱۲۸۴- ابراهیم (ع)
- زکریا (امیر) ۳۶۶
- زکریا البصری ۱۱۴۳
- زکریا خان ۵۴۵ ح ۶
- زکی ۱۱۳۴- زکی خان نوری شیرازی
- زکی ۱۱۳۵، ۱۱۶۹- عبد الله (شیخ فرزند ابو تراب)
- زکی (فرزند عبد الله بی خبر) ۱۱۶۹
- زکی بوشکانی (شرف الدین) ۱۱۴۹
- زکی خان ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۱۲، ۶۱۸، ۶۱۹ ح ۶، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۴- زکی خان زند
- زکی خان زند ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۱
- زکی خان نوری ۱۱۹۲، ۱۲۳۶
- زکی خان نوری شیرازی ۱۱۸۴
- زلیخا ۱۱۷۴، ۱۱۷۹
- زمان ۱۱۶۹، ۱۲۳۵- زمان شیرازی (حاجی)
- زمان شیرازی (حاجی) ۱۱۶۹
- زمخشری ۹۹۳ ح ۶
- زمخشری (علامه) ۱۲۷۲
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۷۰

- زنگی ۲۸۹، ۹۳۰
- زنگی ۲۴۷ و ح ۳- زنگی سلغری
- زنگی (اتابک مظفر الدین) ۹۰۳
- زنگی (پدر تکه) ۲۴۹
- زنگی (پدر سعد) ۲۵۴، ۲۷۸، ۹۰۴، ۱۱۵۰، ۱۱۷۰، ۱۱۸۵، ۱۲۱۲، ۱۳۱۲
- زنگی (پدر مظفر الدین سعد) ۲۵۴
- زنگی (فرزند مودود سلغری) ۲۷۷، ۲۷۵
- زنگی (فرزند مودود) ۲۴۸ ح ۷، ۲۶۴- اتابک زنگی (فرزند مودود سلغری)
- زنگی (فرزند مودود سلغری، اتابک) ۲۴۸، ۲۴۹
- زنگی سلغری ۱۴۴۰
- زنگی سلغری (اتابک) ۲۵۲
- زنگی سلغری (اتابک پدر تکه) ۲۵۰
- زنگی سلغری (پدر تکه) ۲۴۷، ۲۵۱
- زنگی سلغری (پدر سعد) ۲۵۷، ۲۶۲، ۱۳۱۱، ۱۵۸۸، ۱۵۸۹
- زنگی سلغری (پدر مظفر الدین سعد) ۲۵۵
- زنبیل ۱۸۹ ح ۸
- زнім ۱۷۸- زнім کنانی
- زнім (پدر ساریه) ۲۳۹ ح ۱- زнім کنانی
- زнім الکنانی الدلی ۱۷۷ ح ۱- زнім کنانی
- زнім کنانی ۱۷۴، ۱۷۷
- زнім کنانی الدلی ۱۷۴ ح ۶
- زهرا (س) (حضرت) ۹۳۹
- زیاد ۱۸۳- زیاد (فرزند ابیه طائفی)
- زیاد (فرزند ابیه طائفی) ۱۸۲
- زیاد (فرزند ابی سفیان) ۱۸۲ ح ۱
- زیاد (فرزند سمیه) ۱۸۳ ح ۴
- زیادتی ۸۱۱- محمد رضا بیگ زیادتی
- زید (امامزاده) ۶۵۹
- زید (پدر علی) ۱۱۴۳
- زید (پدر محمد) ۱۱۴۳- زید (فرزند علی)
- زید (فرزند ابو طالب علی نوبندگانی) ۲۱۵
- زید (فرزند ابی کبشه) ۱۹۱ و ح ۵، ۱۹۲
- زید علی (علی بن الحسین) ۱۱۴۷

- زید (فرزند حسن بن علی) ۱۱۹۳
- زید (فرزند حضرت علی بن الحسین) ۱۰۳۷
- زید (فرزند علی) ۱۰۳۶، ۱۱۴۷
- زید اسود (ابو قتاده) ۹۴۸
- زید الاعثم ابی ابراهیم (فرزند علی ابی شجاع- الزاهد) ۱۰۳۵
- زید الشهید ۱۱۴۴- زید (فرزند علی زین العابدین)
- زید الشهید (فرزند علی زین العابدین (ع)) ۱۰۳۶- زید (فرزند علی (ع))
- زیدان (پدر محمد) ۲۵۲ ح ۴
- زیدون (پدر محمد) ۲۵۲، ۲۵۳
- زیدون (فرزند زنگی) ۲۷۵
- زیش بهادر ۳۸۸
- زین الدین ۳۱۸- ابو بکر تایادی (مولانا زین الدین)
- زین الدین ۳۸۴- علی سلطان چیخک لوتراچی
- زین الدین (شیخ) ۷۲۰
- زین الدین علی (شیخ الطائفه شیخ) ۳۷۳
- زین الدین علی (قاضی فرزند روزبهان خنجی) ۱۳۰۳- علی (قاضی زین الدین فرزند روزبهان خنجی)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۷۱
- زین العابدین ۱۹۴- علی (فرزند الحسین (ع))
- زین العابدین (آقا فرزند محمد حسن مجتهد) ۱۱۱۵- کوچک نایب الصدر (حاجی میرزا، فرزند محمد حسن مجتهد)
- زین العابدین (حاجی، فرزند اسکندر شیروانی) ۱۱۶۰
- زین العابدین (حاجی شیخ، فرزند مفید زاهد) ۹۸۸
- زین العابدین (حاجی میرزا فرزند علی) ۱۰۹۸
- زین العابدین (حاجی میرزا، فرزند محسن تاجر ده‌دشتی) ۱۰۳۲
- زین العابدین (حاجی میرزا، فرزند محمد خلیل) ۱۰۲۹
- زین العابدین (سلطان) ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹ و ح ۳، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲
- زین العابدین (سلطان، فرزند شاه شجاع) ۳۲۳، ۳۳۳
- زین العابدین (شاه) ۳۲۴ ح ۴
- زین العابدین (فرزند بابای طیب اردکانی) ۱۲۵۰
- زین العابدین (میرزا، فرزند تقی) ۱۴۰۰، ۱۴۰۱
- زین العابدین (میرزا، فرزند محمد رضا کلیم الهی) ۱۰۳۰
- زین العابدین امین التجار (حاجی) ۹۸۴
- زین العابدین بنیچه (فرزند محمد حسین بنیچه) ۱۰۶۷
- زین العابدین بهشتی (میرزا، فرزند مهدی بهشتی) ۱۰۲۵

- زین العابدین تاجر (حاجی، فرزند محمد علی تاجر) ۱۰۳۳
- زین العابدین خان (اولادزاده فتح علی دارابی) ۱۳۱۵
- زین العابدین خان (حاجی) ۷۹۲، ۷۹۳، ۱۵۶۷
- زین العابدین خان (سرهنگ، فرزند عبد الله خان نوری مستوفی) ۹۷۸
- زین العابدین خان (فرزند قاسم خان قوللر آقاسی) ۷۸۹ ح ۶
- زین العابدین خان نیریزی (حاجی) ۱۵۶۱
- زین العابدین زارع (آقا، فرزند محمد صادق زارع) ۱۰۷۸
- زین العابدین شیرازی (آخوند ملا) ۱۲۰۱
- زین العابدین شیروانی (حاجی) ۹۷۰
- زین العابدین طیب اردکانی (میرزا) ۱۲۴۹
- زین العابدین کاشانی (میرزا) ۷۱۱، ۷۱۴
- زین العابدین مازندرانی (شیخ) ۱۶۷۴
- زین العابدین مجتهد مازندرانی (حاجی شیخ) ۱۶۹
- زینب (خواهر حسین والی قندهار) ۵۴۲
- زینب (نام همسر حضرت رضا (ع) و دختر مأمون) ۲۰۳ ح ۲
- زینل بیگ ۴۶۸
- زینل خان ۴۷۱

حرف «س»

- سائل ۱۴۲۶- آقاجانی قیری
- سائل ۱۴۲۶- محمد سعید (آقا، فرزند عبد الله خان قیری)
- ساتی بیگ ۲۹۵
- ساد (میرزا) ۳۹۸ ح ۲- سام (میرزا)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۷۲
- سداق بیگ پای (امیر بزرگ) ۲۸۵
- سداق ترخان ۲۸۵
- سارواصلان ۴۶۴- گوته خان قاجار بیگلر- بیگی (امیر)
- سارو خان ذو القدر ۴۸۸
- ساروق (امیر) ۲۸۸، ۲۸۹
- ساریه ۱۷۸ ح ۲، ۱۷۹
- ساریه (ساریه بن زینم) ۱۷۴ ح ۲، ۱۷۸
- ساریه (فرزند زینم) ۲۳۹ ح ۲
- ساریه (فرزند زینم کنانی) ۱۷۴، ۱۷۷

- ساریه زنیم الکنانی الدثلی ۱۷۷- ساریه (فرزند زنیم کنانی)
 ساغر ۱۰۸۳- محمد پیش نماز (حاجی شیخ، فرزند مؤمن پیش نماز)
 ساغر ۱۱۳۵، ۱۱۶۹- ساغر شیرازی
 ساغری بلاغی ۴۲۳
 ساغر شیرازی- محمد (شیخ) ۱۱۶۹
 ساکت بهبهانی (ملا) ۱۴۷۸
 سالم ۵۷۹- محمد ولد سرخای لکزی
 سالم (فرزند زیاد) ۱۸۲ ح ۷
 سالم خان برازجانی ۱۳۲۵، ۷۴۷، ۷۴۶
 سام ۱۴۷۳، ۷۸۶ ح ۲
 سام (پدر زال) ۱۳۳۷
 سام (فرزند نوح) ۸۹۹
 سام (میرزا، فرزند شاه اسمعیل) ۳۹۸، ۳۸۶
 سام (میرزا، فرزند صفی میرزا) ۴۶۹
 سامانی شیرازی ۱۱۶۹- حسن (فرزند قآنی)
 سامر خان (شیخ) ۷۸۰
 سامر خان (شیخ نواده سلمان) ۱۴۱۳
 سامی ۱۱۵۷ ح ۵
 سامی ۱۳۰۹- سامی
 ساورق ۲۸۵ ح ۲- ساداق ترخان
 ساوی ۱۷۳ ح ۲
 سبحان قلی خان ۴۸۷
 سبز علی ۶۰۰، ۶۰۱
 سبط پیغمبر عرب و عجم ۷۷۷
 سبکتکین ۱۱۰۹، ح ۲
 سبکتکین (حاجب معز الدوله) ۲۱۹ ح ۲
 سبکری ۲۱۳، ۲۱۴- سبکری (غلام)
 سبکری (غلام) ۲۱۳
 سپهدار ۶۹۵- یوسف خان گرجی
 سپهسالار ۸۳۹- حسین خان صدر اعظم (حاجی میرزا)
 سپهسالار ۷۴۵- کیخسرو (نواب، میرزا، فرزند حسین علی میرزا فرمانفرما)
 سجاد (علیه السلام، سید) ۱۵۶۸- علی (فرزند حسین بن علی)
 سجادی ۱۹۹ ح ۸

- سحاب ۹۵۵ ح ۴- محمد تقی (آقا)
- سحاب (فرزند حجاب) ۹۵۴ ح ۲
- سحبان (فرزند وائل) ۱۱۰۸
- سحبان (سحبان وائل) ۱۱۲۹
- سراج الدین ۱۴۲۰- یعقوب (شیخ سراج- الدین، فرزند محمد فیروز آبادی)
- سراج الدین (امیر) ۳۵۰ ح ۹
- سراج الدین فضلی لر ۲۷۶ ح ۷
- سراج الشعرا ۹۷۵ ح ۴- عبد المجید (شیخ، فرزند مهدی مجتهد کجوری مازندرانی)
- سرتاق نویان مغول ۶۳۴
- سرجان مک‌دونالد ۷۳۵ ح ۲- جان مک‌دونالد
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۷۳
- سرجان مک‌دونالد کنیز ۷۳۰ ح ۶- جان مک‌دونالد کنیز
- سرجان ملکم ۴۸۵ ح ۶، ۷، ۴۸۹ ح ۲، ۳، ۵، ۴۹۰ ح ۱، ۴، ۵، ۴۹۱ ح ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۴۹۲ ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۴۹۴ ح ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۵۱۷ ح ۹، ۶۴۶، ۶۵۳، ۶۷۸ ح ۱، ۶۸۵، ۷۳۰ ح ۶
- سرجان ملکم انگلیسی ۵۵۰
- سرجان ملکم بهادر ۶۹۷، ۷۰۲، ۷۰۳- سرجان ملکم
- سرخاب ۴۰۲ ح ۱
- سرخای ۵۳۵ ح ۵- سرخای خان
- سردار اویماق ذو القدر (ناصر الدین) ۳۷۲
- سرطان (فرزند محمد بن عمرو بن شبان) ۲۶۲
- سرگوراوزلی ۷۰۵ ح ۸، ۷۰۶، ۷۰۹، ۷۱۱- گوراوزلی بارونت
- سرورخان ۵۱۴ ح ۶
- سروش (شاعر اصفهانی) ۸۲۱- شمس الشعرا
- سرو نام ابدالی ۴۹۳
- سر هر فرد جنس ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۰۶- هر فرد جنس (سر)
- سریح فارسی شیرازی ۱۱۳۶ ح ۲- سریح فقیه شیرازی
- سریح فقیه شیرازی (پدر ابو العباس) ۱۱۳۶
- سعادت خان (برهان الملک) ۵۴۶
- سعد (اتابک) ۲۵۴ ح ۵، ۲۷۵، ۲۸۹
- سعد (اتابک) ۲۵۵- تکه (فرزند زنگی)
- سعد (اتابک) ۲۵۴- مظفر الدین سعد (فرزند زنگی، اتابک)
- سعد (اتابک، فرزند اتابک ابو بکر) ۲۷۷
- سعد (اتابک، فرزند زنگی) ۲۷۷، ۱۱۵۰، ۱۱۷۰، ۱۲۱۲

سعد (اتابک، فرزند زنگی سلغری) ۱۳۱۱، ۱۵۸۸، ۱۵۸۹

سعد (پدر ابو بکر) ۲۵۶، ۲۶۲ ح ۱۰

سعد (پدر محمد) ۲۶۳

سعد (سعد بن تیم) ۱۷۲ ح ۱

سعد (فرزند ابی وقاص) ۱۷۲، ۱۷۹

سعد (فرزند اتابک ابو بکر، اتابک) ۲۶۳

سعد (فرزند اتابک ابو بکر سلغری، اتابک) ۲۶۶، ۲۶۹

سعد (فرزند اتابک زنگی) ۲۶۴، ۲۷۸

سعد (فرزند زنگی) ۲۷۵، ۱۱۸۶، ۱۲۱۳، ۱۳۱۲

سعد (فرزند زنگی، اتابک) ۲۵۶

سعد (فرزند زنگی، اتابک سعید) ۹۰۴

سعد (فرزند زنگی سلغری) ۲۷۵

سعد (فرزند زنگی مظفر الدین، اتابک) ۲۵۲

سعد (فرزند محمد) ۹۹۹

سعد الدوله ۲۷۹- بهبودی (سعد الدوله)

سعد الدوله بهبودی ۲۷۸، ۲۷۹

سعد الدین ۲۶۰- ارشد (سعد الدین، خواجه)

سعد الدین ۱۲۱۳- شاه نواز خان

سعد الدین ۱۱۸۴- عنایت الله (خواجه سعد الدین)

سعد الدین ارشد (خواجه) ۲۶۰

سعد الدین بلیانی (مولانا) ۱۴۴۸

سعد الدین تفتازانی (ملا) ۹۴۹

سعد الدین شیرازی (خواجه) ۱۲۱۳-

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۷۴

شاه نواز خان

سعد الدین عنایت الله (خواجه) ۱۱۸۴

سعدان بوشهری (شیخ) ۶۱۰

سعد تفتازانی (پدر یحیی) ۳۸۰

سعد زنگی (پدر ابو بکر) ۲۶۳ ح ۱

سعد ناصر عباد الله المؤمنین (پدر ابو بکر) ۲۶۲

سعد وقاص ۱۷۲ ح ۹

سعدی ۲ ح ۳، ۲۴۷ ح ۳، ۲۶۳ ح ۱، ۳۰۱ ح ۱۰، ۴۰۰ ح ۴، ۴۸۵ ح ۶، ۵۶۵ ح ۳، ۵۸۱ ح ۸، ۵۸۹ ح ۷، ۶۴۵ ح ۴، ۷۰۲ ح ۲، ۷۱۷،

۷۵۴ ح ۱، ۷۶۰ ح ۱، ۸۰۴ ح ۱، ۸۹۸ ح ۳، ۹۰۳ ح ۲، ۹۰۴ ح ۱، ۹۰۶ ح ۱، ۹۳۷ ح ۱

- سعدی ۹۷۹، ۱۰۲۲ ح ۱، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۵۰۶
- سعدی (شیخ) ۱۷۷، ۲۶۹ و ح ۷، ۲۸۰، ۳۳۳، ۴۸۴، ۶۳۲، ۹۰۲، ۹۰۶، ۹۰۸، ح ۱، ۹۹۵، ۹۹۸، ۱۰۲۲ ح ۱، ۱۰۷۸ ح ۱، ۱۱۵۰، ۱۱۵۸ ح ۲، ۱۱۷۰، ۱۱۷۸، ۱۲۰۱، ۱۲۰۵ و ۱۴۱۸
- سعدی سروستانی ۱۳۶۹
- سعدی شیرازی (شیخ مصلح الدین) ۲۷۹
- سعود ۷۰۳، ۷۱۰-سعود (شیخ)
- سعود (فرزند بزرگ عبد العزیز نجدی) ۶۸۳
- سعود وهابی (شیخ) ۷۰۳، ۷۲۱، ۹۲۸، ۱۱۱۵
- سعید (اتابک) ۲۵۷
- سعید (سلطان) ۳۴۹ ح ۵
- سعید (شیخ) ۸۰۲
- سعید (شیخ، برادرزاده شیخ سیف) ۸۰۱
- سعید (شیخ برادر محمد) ۱۵۲۲
- سعید (فرزند احمد) ۸۰۷-سعید (شیخ)
- سعید (فرزند عاصم) ۱۸۳ ح ۶
- سعید ارسنجانی ۱۲۵۱
- سعید الدین تفتازانی ۹۴۳ ح ۱
- سعید الدین کازرونی (مولانا) ۱۴۳۸ ح ۵
- سعید برلاس (امیر) ۳۲۶
- سعید حاجب ۲۰۸ ح ۲
- سعید شبانکاره ۲۴۰
- سعید مسقطی ۸۰۱-سعید خان (امام مسقط)
- سعید مقرب الدین ابو المفاخر مسعود (امیر اعظم) ۲۵۶، ۲۵۷، ۱۱۵۸ ح ۱
- سعیدی سیرجانی ۹۱۴ ح ۱
- سفاح (ابو العباس) ۲۶۲
- سفاح (ابو العباس) ۱۹۸-عبد الله سفاح (ابو العباس)
- سفره‌چی ۴۸۷-خلف بیگی ثانی
- سفندیار ۱۱۷۳-اسفندیار
- سفیر ۹۸۲-محمد نبی خان وزیر
- سفیر شیرازی ۱۱۷۰-محمد نبی خان
- سقراط ۱۱۱۰ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۷۷۴ حرف «س» ص : ۱۷۷۱
- سکاکی ۱۱۵۰
- سکندر ۵۷۱، ۷۶۰، ۱۵۷۰، ۱۸۹۷ ح ۳، ۱۲۴۹

- سکوبا (عابد نصرانی) ۱۵۱۳ ح ۱
 سکوت ۱۱۱۶ ح ۲- ابو القاسم (حاج میرزا)
 سکوت ۱۱۳۴- سکوت (میرزا)
 سکوت (حضرت) ۹۹۳، ۱۰۱۰- ابو القاسم سکوت (میرزا)
 سکوت (میرزا) ۱۱۳۷، ۱۱۳۸
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۷۵
 سکینه بیگم ۱۱۷۵- عفت
 سکینه بیگم نسابه ۱۰۶۳
 سلام الله ۴۸۱
 سلام الله (امیر) ۱۰۴۲
 سلام الله (امیر، فرزند عماد الدین مسعود) ۱۱۴۷
 سلام الله (پدر ابراهیم دشتکی شیرازی) ۱۰۴۳
 سلام الله (فرزند مسعود) ۱۰۳۵، ۱۱۴۳
 سلام الله حسینی شیرازی (امیر) ۱۴۴۲
 سلجوق ۲۴۵ ح ۶، ۲۴۶ ح ۷، ۲۴۸ ح ۱، ۲
 سلجوق ۲۳۲- سلجوق (فرزند لقمان)
 سلجوق (پدر میکائیل) ۲۳۲
 سلجوق (سلطان) ۲۴۲، ۲۴۳
 سلجوق (فرزند لقمان) ۲۳۲ ح ۱، ۲
 سلجوق (فرزند وقاق) ۲۳۱ ح ۵
 سلجوقشاه ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۶۵، ۲۶۶ ح ۳
 سلجوقشاه (فرزند سلغر شاه بن اتابک سعد فرزند اتابک زنگی بن مودود) ۲۶۴
 سلطان (شیخ) ۱۳۴۶
 سلطان (فرزند ملک قوام الدین بن ملک تاج الدین بن ملکشاه بن ملک جمشید) ۲۶۰
 سلطان ابو سعید (میرزا) ۳۹۷
 سلطان الحکما ۴۸۱ ح ۱- عنایت الدین منصور
 سلطان الدوله ۲۲۷، ۹۰۱- ابو شجاع
 سلطان الدوله دیلمی ۱۳۴۶
 سلطان العلما ۴۷۸، ۴۸۰- خلیفه سلطان
 سلطان بخت (دختر جانی بیگ)
 سلطان حسین (شاه) ۵۸۱، ۵۹۲- حسین (شاه سلطان)
 سلطان حسین ثانی (شاه) ۵۹۲ ح ۳، ۵۹۳ ح ۱- علی مردان خان
 سلطان شاملو ۴۰۰، ۴۰۵

سلطان شاه (خواهرزاده فرزند مبارز الدین محمد) ۳۰۲، ۳۰۴

سلطان محمد (میرزا) ۳۹۷

سلطان محمد خان (میرزا) ۷۶۸

سلطان محمد خان (میرزا، والی کوه گیلویه) ۸۱۴

سلطان مراد (میرزا حسام السلطنه) ۱۲۴۴- مراد (میرزا حسام السلطنه، سلطان)

سلطان مراد آق قوینلوی (شاه) ۹۴۳

سلطان مغویی (شیخ) ۱۵۱۹

سلطانی- رضا قلی نوائی منشی الممالک (میرزا)

سلغر ۲۴۵

سلغر (شاه) ۳۰۳، ۴۴۴ ح ۶

سلغر (شاه) ۴۶۶ ح ۴- سنقر (شاه)

سلغر (شاه ترکمان) ۳۰۹

سلغر شاه (فرزند اتابک) ۲۶۴

سلم ۱۱۱۶، ۱۱۶۶، ۱۱۹۳، ۱۱۹۵

سلم (ابو زکریا، فرزند عبد الله شیرازی) ۹۰۸

سلم (شیخ) ۲۱۹ ح ۸

سلم (فرزند عبد الله صوفی شیرازی) ۹۰۸ ح ۳

سلمان ۹۷۵، ۱۰۵۱، ۱۱۳۴

سلمان (اعتماد الدوله میرزا) ۴۲۰، ۴۲۸

سلمان (شیخ) ۶۰۷، ۱۶۱۶

سلمان (شیخ) ۶۰۸- شیخ سلمان

سلمان (شیخ، برادرزاده حسن مجتهد آل عصفور) ۷۷۶

سلمان (شیخ، رئیس طایفه بنی کعب) ۱۴۱۳

سلمان (شیخ، فرزند احمد عتوبی) ۱۲۶۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۷۶

سلمان (مسعود سعد سلمان) ۱۱۵۹

سلمان (میرزا) ۴۲۲- اعتماد الدوله میرزا سلمان جابر اصفهانی

سلمان اعتماد الدوله (میرزا) ۴۵۹- اعتماد الدوله جابری انصاری شیرازی اصفهانی

سلمان اعتماد الدوله جابری انصاری شیرازی اصفهانی (میرزا) ۴۵۹

سلمان اعتماد الدوله شیرازی (میرزا) ۴۲۷

سلمان جابری ۴۱۷ ح ۶

سلمان جابری اصفهانی (اعتماد الدوله) ۴۱۷۴، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱

سلمان جابری انصاری شیرازی اصفهانی الاصل (میرزا) ۱۰۶۵

سلمان جهرمی (حکیم) ۴۶۰

سلمان خان قاجار ۶۴۵

سلمان ذو القدر (ملک) ۱۲۸۰

سلمان ساوجی ۳۱۰ ح ۷

سلمان فارسی (رضی الله عنه) ۸۳۶، ۸۴۲

سلمان فارسی (حضرت) ۱۵۰، ۴۳۷

سلمان مسطونه (شیخ) ۱۴۱۳

سلمان موسوی حسینی (جراحی حکیم) ۷۳۹

سلمان موسوی نسب عیسوی حسب (حکیم) ۱۰۹۶

سلیم (سلطان، برادر سلطان بایزید) ۴۰۷

سلیم (شاهزاده) ۴۰۷ ح ۲- سلیم (سلطان)

سلیمان ۲۰۰، ۲۶۳، ۵۵۸، ۵۷۱

سلیمان ۱۹۸- سلیمان (فرزند عبد الملک)

سلیمان (اعتماد الدوله میرزا) ۴۲۱

سلیمان (پدر جعفر) ۲۰۱ ح ۴

سلیمان (پدر محمد) ۲۰۱ ح ۴

سلیمان (پدر محمد والی بصره) ۲۰۰ ح ۵

سلیمان (ع) (پیامبر) ۲۶۳ ح ۱، ۴۸۹، ۵۱۲، ۸۹۸ ح ۳، ۸۹۹، ۱۰۷۹، ۱۰۹۸، ۱۱۶۳، ۱۲۹۴، ۱۳۴۷، ۱۴۲۸، ۱۵۳۰ ح ۱، ۱۵۵۸، ۱۵۶۰

سلیمان (حاجی میرزا، فرزند صادق حسینی) ۱۲۵۸

سلیمان (خواجه قطب الدین شاه) ۳۱۱، ۳۱۲

سلیمان (سلطان) ۲۴۸ ح ۱

سلیمان (سلطان، میرزا) ۴۱۲، ۴۱۳

سلیمان (سلطان، قیصر روم) ۳۹۲

سلیمان (شاه) ۲۴۸- سلیمان شاه (فرزند سلطان محمد بن ملکشاه اول)

سلیمان (شاه) ۴۸۶، ۴۹۰- صفی میرزا

سلیمان (شیخ، فرزند موسی) ۱۴۰۸

سلیمان (شیخ، فرزند هاشم) ۹۸۷

سلیمان (فرزند ابان فارسی فسوی) ۱۳۸۹

سلیمان (فرزند عبد الملک) ۱۹۲، ح ۴

سلیمان (فرزند علی) ۲۰۱

سلیمان (فرزند وهب) ۱۱۸۳ ح ۲

سلیمان (فرزند هشام بن عبد الملک) ۱۹۶

سلیمان (ملک) ۹۰۲

- سلیمان (میرزا) ۸۲۷، ۸۳۲
- سلیمان (میرزا، فرزند شاه طهماسب) ۴۰۳، ۴۰۵
- سلیمان (میرزا، فرزند عبد الله) ۱۴۰۶
- سلیمان (میرزا، فرزند فرمانفرما) ۷۶۳
- سلیمان (میرزا، فرزند فریدون میرزا فرمانفرمای) ۸۲۲
- سلیمان آقای (متسلم بصره) ۶۱۳
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۷۷
- سلیمان القاری الفارسی (وجیه الدین) ۱۴۳۸
- سلیمان بیک ۳۵۵
- سلیمان بیک ۳۶۴- سلیمان بیک بیجن اوغلی
- سلیمان بیک بیجن اوغلی ۳۶۴
- سلیمان بیک جهرمی ذو القدر (حاجی) ۱۲۸۰
- سلیمان بیک صباحی (حاجی) ۶۳۰
- سلیمان بیک صباحی تخلص بیدگلی کاشانی (حاجی) ۷۶۲
- سلیمان پاشا ۶۹۳
- سلیمان پاشا (کدخدای مقداد) ۵۶۱
- سلیمان پاشا (والی بغداد) ۶۷۰
- سلیمان ثانی ۵۸۸- محمد رضوی مشهدی (میرزا، سید)
- سلیمان خان ۲۹۵، ۶۶۳
- سلیمان خان (امیر کبیر) ۶۳۵، ۶۶۷، ۶۷۰
- سلیمان خان (سلطان) ۴۰۳، ۴۱۱، ۴۵۶، ۴۶۰
- سلیمان خان (سلطان، برادر شاه صفی) ۴۷۳
- سلیمان خان (سلطان، قیصر روم) ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۵۵
- سلیمان خان (قیصر روم) ۳۹۳- سلیمان (سلطان، قیصر روم)
- سلیمان خان افشار ۸۱۸
- سلیمان خان (فرزند یحیی خان میر آخور تبریزی) ۷۹۸، ۷۹۹
- سلیمان خان (میرزا) ۹۱۶- رکن الملک
- سلیمان خان جهرمی ۹۵۵، ۱۲۸۱
- سلیمان خان خلف بیگی (میرزا)
- سلیمان خان رکن الملک ۱۲۲۵
- سلیمان خان سهام الدوله ارمنی ۷۹۵
- سلیمان خان قاجار ۶۵۱
- سلیمان خان قاجار (امیر کبیر) ۶۶۶

- سلیمان خان قاجار قوینلو (امیر) ۶۶۱، ۶۷۲، ۷۲۱
- سلیمان خان میر پنج افشار ۸۱۷
- سلیمان خان نظام الدوله (امیر کبیر) ۶۷۴، ۷۴۴
- سلیمان شاه (فرزند سلطان محمد بن ملک‌شاه اول) ۲۴۷
- سلیمان شیرازی (میرزا) ۴۰۱
- سلیمان صفوی (شاه) ۴۸۷، ۶۳۵، ۹۱۶- صفی میرزا
- سلیمان محمد ۴۱۷
- سلیمان ناظم العلما (میرزا، فرزند اسد الله) ۱۴۰۹
- سلیم تیموری گورکانی (سلطان) ۴۶۵
- سلیم ثانی (شاه، سلطان) ۴۰۸ ح ۲
- سلیم خان (سلطان) ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳
- سلیم خان (میر، فرزند محمد حسین خان) ۱۵۷۹
- سلیم خان (میر، فرزند مهدی خان عرب شیانی) ۱۵۷۶
- سلیم خان چگنی ۷۶۳، ۷۶۹
- سلیم خان عرب (میر، فرزند مهدی خان) ۱۵۷۹
- سلیم شاه گورکانی (سلطان) ۴۶۰
- سمان ۲۱۴- ابو جعفر فرزند عثمان عسکری)
- سمه الله شیرازی ۱۱۵۲
- سمسار ۹۵۶- لطف علی تاجر
- سمعان ۱۹۲ ح ۷
- سمعانی ۱۳۸۶ ح ۴
- سمنانی (خواجه ملک) ۳۲۷ ح ۶- ملک سمنانی (خواجه)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۷۸
- سمنانی (خواجه نصیر الدین) ۳۳۸، ۳۳۹
- سمنانی (قاضی) ۲۹۸
- سمنانی (مخلص الملک، شرف الدین) ۲۸۵
- سمیر ۱۲۸۳ ح ۱، ۳
- سمیه (پدر زیاد) ۱۸۳ ح ۴
- سنان (پدر عمرو) ۲۶۳ ح ۶
- سنان پاشا ۴۵۰، ۴۴۹- چغان اوغلی
- سنائی ۳۵۷ ح ۹، ۳۹۱ ح ۶، ۶۳۲ ح ۸، ۱۱۲۱ ح ۳
- سنجر ۲۵۳، ۵۵۴ ح ۸، ۶۷۶، ۸۸۴ ح ۲
- سنجر ۲۳۶- سنجر (فرزند سلطان ملک‌شاه)

- سنجر (سلطان) ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶، ۱۱۰۹
- سنجر (فرزند سلطان ملک‌شاه) ۲۳۶
- سنجر (میرزا) ۳۴۲ ح ۴
- سنجر (میرزا معز الدین) ۳۴۲
- سندی (فرزند شاهک) ۲۰۱
- سنقر (اتابک) ۲۴۸ ح ۷
- سنقر (شاه) ۴۴۴ ح ۶- سلغر (شاه)
- سنقر (شاه، پدر توران شاه) ۴۴۴
- سنقر (شاه، فرزند شهاب الدین توران شاه) ۴۶۶
- سنقر (فرزند مودود بن سنقر سلغری، اتابک مظفر الدین) ۲۴۸، ۲۴۶
- سنقر (فرزند مودود سلغری) ۲۴۵، ۲۴۶
- سنقر سلغری (اتابک، پدر طغرل شاه سیم) ۲۵۰
- سنقر سلغری (پدر مودود) ۲۴۸، ۲۴۹
- سوار (فرزند همام) ۱۷۳، ۱۷۴ ح ۹
- سوگونجاق ۲۷۲
- سوگونجاق (امیر) ۲۶۹
- سوگونجاق نوئین (امیر) ۲۶۸، ۲۷۱
- سونجاک (امیر) ۳۲۵، ۳۲۶
- سونجک (امیر) ۳۲۴
- سوندک سلطان ۴۷۴
- سویتی ۸۰۰ ح ۴- صید سویتی
- سهام الدوله ۷۹۶- سلیمان خان سهام الدوله ارمنی
- سهام الملک ۸۱۳- محمد ابراهیم خان سهام الملک نوری
- سهراب ۱۵۸۳، ۱۵۸۴، ۱۵۸۵
- سهراب خان (سهراب خان قشقایبی) ۸۱۷
- سهراب خان (فرزند رستم خان شبانکاره‌ای) ۱۳۳۱
- سهراب خان (فرزند مصطفی قلی خان سردار) ۱۱۰۲
- سهراب خان شبانکاره ۸۱۷
- سهل ۲۰۳ ح ۲
- سهل (پدر فضل) ۲۰۴
- سهل (فرزند حنیف) ۱۸۱
- سهل (فرزند حنیف و اهب انصاری) ۱۸۱ ح ۱۰
- سهیل خوانساری ۱۱۷۶ ح ۲

- سیاح (حاج) ۸۵۱ ح ۴
 سیار (پدر نصر) ۲۷۳
 سیاوش (فرزند ناصر) ۱۰۲۰ ح ۱
 سیاوش (میرزا، شاهزاده، فرزند ایرج میرزا) ۱۰۹۶
 سیبویه ۲۰۲ ح ۶، ۱۲۷۱ ح ۱، ۱۳۷۰ ح ۶
 سیبویه نحوی ۲۰۲- عمرو (فرزند عثمان بن قنبر)
 سید ۲۷۶ ح ۷، ۹- عماد الدین شیرازی
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۷۹
 (سید)
 سید ابراهیم (امیر) ۲۶۶
 سید احمد (میرزا) ۹۲۰
 سیدال ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۱۴- سیدال افغان
 سید الانام (علیه الصلوٰه) ۵۶۳، ۱۴۲۸- محمد (ص) (پیامبر)
 سید الشهدا ۱۸۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۴۶۷، ۹۶۵، ۱۰۰۰، ۱۰۳۲، ۱۱۱۳ ح ۲، ۱۱۲۶ ح ۲- حسین (ع) (امام)
 سید العلما ۴۸۱ ح ۱- غیاث الدین منصور
 سیدال غلیزایی ۵۴۱
 سید المرسلین ۵۶۳، ۵۶۴، ۱۱۶۴، ۱۴۲۸- محمد (ص) (حضرت)
 سید امیر احمد (حضرت) ۱۱۸۶- احمد (فرزند موسی کاظم (ع))
 سید امیر علی (فرزند حمزه بن موسی کاظم) ۱۱۸۹
 سید جعفر (آقا) ۷۹۴- جعفر (آقا سید)
 سید حاجی غریب (امامزاده) ۱۲۰۳
 سید حسن موسوی (حاجی) ۹۷۹
 سید حسین خان (حاجی میرزا) ۱۳۹۵
 سید رضی ۲۱۹، ۲۲۱، ۱۱۷۳ ح ۴- رضی (سید)
 سید رضی (میرزا) ۱۱۵۹
 سید رضی محمد ذی الحسین (فرزند طاهر ذی المناقب موسوی) ۲۲۷
 سید شرف الدین ابراهیم (امیر) ۲۶۷- سید ابراهیم (امیر)
 سید شریف جرجانی (امیر) ۳۱۵- شریف جرجانی (امیر سید)
 سید شریف شیرازی (میر) ۳۹۵
 سید صادق مجتهد طهرانی (آقا سید) ۱۶۹- صادق مجتهد طهرانی (آقا سید)
 سید عبد الوهاب افندی ۷۰۴- عبد الوهاب افندی (سید)
 سید عزیز الله مجتهد طالشی ۷۲۸- عزیز الله مجتهد طالشی (سید)
 سید علاء الدین حسین ۳۸۴، ۴۸۴، ۵۷۷، ۹۵۹، ۱۰۶۵، ۱۱۸۸، ۱۱۹۰، ۱۲۲۳- حسین (سید علاء الدین)

سید علی (حاجی میرزا) ۱۴۱۰- محمود (آقا میرزا)

سید علی (میرزا) ۹۲۰

سید علی بحر العلوم نجفی (حجّه الاسلام) ۱۶۹- علی بحر العلوم نجفی (حجّه الاسلام) سید علی تفرشی مستوفی (میرزا) ۷۵۹ ح ۷-

علی تفرشی مستوفی (میرزا، سید)

سید علی خان (میرزا) ۴۹۱

سید علی خان علامه ۶۹۹- علی خان علامه (سید)

سید علی خان علامه شیرازی ۶۳۶- علی خان علامه شیرازی (سید)

سید علی خان علامه مدنی شیرازی ۷۴۲- علی خان علامه مدنی شیرازی

سید علی خان قزوینی ۶۴۹- علی خان قزوینی (سید)

سید علی طباطبائی (آقا) ۶۹۹- علی طباطبائی (آقا سید)

سید علی مجتهد اصفهانی (آقا) ۷۲۸- علی مجتهد اصفهانی (آقا)

سید عماد الدین ۲۷۳

سید عماد الدین ۲۷۲- ابو یعلی (سید عماد-)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۸۰

(الدین)

سید عماد الدین ابو یعلی ۲۶۸

سید عماد الدین شیرازی ۲۷۵

سید فقها ۷۷۷- ابراهیم مجتهد (حاجی میرزا، سید فقها)

سید کائنات- محمد (ص) (حضرت، پیامبر)

سید محمد (میرزا) ۸۵۵- محمد (میرزا، سید)

سید محمد تقی قزوینی ۷۲۸- محمد تقی قزوینی (سید)

سید محمد مجتهد (آقا) ۷۳۲- محمد مجتهد (آقا سید)

سید مرتضی ۲۱۹، ۲۲۱- مرتضی (سید)

سید معین الدین شرف یزدی ۳۱۲ ح ۳- شرف یزدی (سید معین الدین)

سید مفید ۶۳۵

سید میر احمد ۷۸۲، ۹۴۲، ۹۴۴، ۹۴۷، ۹۹۵، ۱۰۱۰، ۱۰۴۶، ۱۵۶۵- احمد (فرزند موسی کاظم (ع))

سید میرزا (حاجی، پدر ابو طالب رضوی) ۹۱۸

سید میرزا (حاجی، فرزند میرزا ابو القاسم) ۹۱۷

سید میر محمد (ع) ۴۸۴، ۴۸۹، ۷۰۲، ۷۵۴، ۹۳۹، ۹۸۲، ۱۰۱۲ ح ۴، ۱۰۱۷ ح ۱، ۱۱۸۸، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴

سید میر محمد (فرزند امام موسی بن جعفر (ع)) ۹۱۵، ۱۱۸۷- محمد (سید میر، فرزند امام موسی بن جعفر)

سیده خاتون ۲۳۱ ح ۶

سید یحیی ۷۹۲ و ۵، ۷۹۳، ۷۹۴

سیدین ۲۸۸

سید یوسف مجتهد ثورنجانی کازرونی ۷۱۱- یوسف مجتهد ثورنجانی کازرونی

سیرافی ۱۳۹۰ ح ۲

سیسیانوف ۶۸۶ و ح ۶

سیف (شیخ) ۸۰۱، ۱۵۲۵

سیف (فرزند، مالک شیخ) ۷۰۳، ۷۰۴

سیف الله ۱۳۸۹، ۱۳۹۰ ح ۲- سیف الدوله (فرزند حمدان)

سیف الدوله (میرزا، برادر سیف الملوک) ۷۵۲

سیف الدین، ۲۶۰، ۲۶۱- ابو نصر علی (فرزند کیقباد)

سیف الدین ۱۳۷۴- مظفر انجی شبانکاره‌ای (خواجه سیف الدین)

سیف الدین ۲۷۸، ۲۷۹ ح ۱- یوسف (خواجه سیف الدین)

سیف الدین (امیر حاجی) ۳۲۵

سیف الدین (شیخ) ۳۸۰- احمد (فرزند یحیی بن سعد تفتازانی، شیخ سیف الدین)

سیف الدین خان (حاجی) ۵۹۲

سیف الدین هرمزی ۲۶۱- ابو نصر علی (فرزند کیقباد)

سیف الدین یوسف (خواجه) ۲۷۸، ۲۷۹

سیف الله ۷۲۶- محمد (سلطان، میرزا)

سیف الله (حاجی میرزا، فرزند عبد الرضا) ۹۹۰

سیف الله (فرزند حمدان) ۱۳۸۹

سیف الملوک (فرزند علی شاه ظل السلطان) ۷۴۹

سیف الملوک (میرزا) ۷۴۴، ۷۵۲

سیف الملوک (میرزا، نواب، والی کرمان) ۷۵۰، ۷۵۱

سیف خان (شیخ) ۱۴۶۳

سیف دین یوسف ۲۷۹ ح ۱- یوسف

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۸۱

(سیف الدین)

سیف مسقطی (شیخ) ۷۹۸، ۸۰۰، ۸۰۱- سیف (شیخ)

سیلی شاه مراد خان ۶۴۰

سیما (پدر حرث) ۲۱۰

حرف «ش»

شاپور ۱۷۴ و ح ۴، ۹، ۱۰، ۱۸۳، ۱۸۶ و ح ۲، ۳، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۲۵ ح ۶، ۱۳۵۳ ح ۵، ۱۴۳۳، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷

شاپور ۱۱۳۴، ۱۱۸۴، ۱۳۴۶ ح ۱

شاپور اول ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۵۳۸

شاپور اول ساسانی ۱۳۱۰

شاپور داراب ۱۳۱۳

شاپور ذو الاکتاف ۲۲۴ ح ۵، ۷۲۷

شادی بتیکچی ۲۶۷، ۲۶۸

شادی بیک ذو القدر ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷- شادی بیک سار و شیخ ذو القدر

شادی بیک سار و شیخ ذو القدر ۴۲۷، ۱۲۸۰

شاردن ۷۲۵ ح ۵

شارل پیکو ۵۸۲ ح ۲

شاطر باشی ۷۹۹

شاه آباد ۵۴۵ ح ۱۱- جهان آبا (شاه)

شاه آفرید ۱۹۵ ح ۵، ۱۵۴۰ ح ۲

شاه اسفندیار کیانی ۱۴۶۴- اسفندیار کیانی (شاه)

شاه اسماعیل ۶۰۱

شاه اسمعیل ۶۰۰

شاه اولیا ۹۵۷- علی (ع) (فرزند ابیطالب)

شاه باقر ۶۳۱- باقر خان خراسکانی

شاه بهمن ۱۴۶۴- بهمن (شاه، فرزند اسفندیار کیانی)

شاه بیک خان ۳۷۷- محمد خان شیبانی

شاهپور ۱۳۱۰

شاه جابر ۱۱۳۴

شاه جابری انصاری (میرزا) ۱۰۶۴

شاه جهان (پادشاه ممالک هندوستان) ۴۸۲

شاه جهان (حضرت) ۴۷۹

شاه جهان (سلطان) ۱۱۸۳

شاهچراغ ۴۸۹، ۵۱۴، ۵۲۸، ۵۳۶، ۵۶۸، ۵۷۳، ۵۸۲، ۶۷۱، ۷۷۷، ۷۸۲، ۸۶۴، ۹۱۴ ح ۱، ۹۲۴، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۷، ۹۹۵، ۱۰۱۷ ح

۱، ۱۰۲۵ ح ۱، ۱۰۵۸، ۱۰۶۰، ۱۰۸۱ ح ۲، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷ ح ۱، ۱، ۲، ۱۱۸۸، ۱۲۱۹، ۱۵۶۵- احمد (فرزند موسی الکاظم (ع))

شاه صدر (میر) ۴۰۸

شاه صدر کلانتر (میر، فرزند اسماعیل کلانتر) ۱۰۸۱

شاه داعی ۶۲۵، ۹۰۸

شاه داعی الی الله ۱۲۰۳- نظام الدین محمد (سید)

شاه دین ۱۰۱۰- علی (ع) (فرزند ابیطالب)

شاهرخ ۳۴۵ ح ۱، ۱۱۵۸ ح ۱، ۱۱۷۸ ح ۵

شاهرخ (امیرزاده) ۳۲۳، ۳۲۹

شاهرخ (خاقان سعید) ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰

شاهرخ (خاقان سعید، شاه) ۳۳۶، ۳۴۱

شاهرخ (خاقان سعید، میرزا بایقرا) ۳۳۳

شاهرخ (شاه) ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹

شاهرخ (شاه نادری) ۹۰۲

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۸۲

شاهرخ (شاه، نوه نادر شاه) ۶۶۴

شاهرخ (فرزند فرخ شیروانشاه) ۳۹۴

شاهرخ (میرزا) ۴۳۳، ۵۷۷، ۵۸۴

شاهرخ (میرزا، شاهزاده، فرزند حسین میرزا فرمانفرما) ۹۶۱، ۱۰۹۴

شاهرخ (میرزا، فرزند رضا قلی میرزا) ۵۸۱

شاهرخ (میرزا، نواب، فرزند فرمانفرما) ۷۶۶

شاهرخ تیموری ۱۱۹۲ ح ۱

شاهرخ خان (والد رضا قلی خان) ۵۲۹

شاهرخ خان افشار ۳۹۵، ۶۰۱

شاهرخ خان ذو القدر ۴۲۲

شاهرخ شاه (نواب، نوه نادر شاه) ۶۶۳

شاهرخ شاه تیموری ۱۱۸۵

شاهرخ شاه گورکان، خاقان سعید ۱۰۵۷

شاهرخ کور ۶۱۷

شاه رضا بیک ۱۵۷۸

شاه رضای قمشه (حضرت) ۶۰۷

شاهزاده حسین ۱۲۰۳- حسین (شاهزاده)

شاهزاده عبد العظیم ۶۹۰- عبد العظیم (شاهزاده)

شاهزاده محمد ۱۲۰۳- محمد (شاهزاده)

شاه زمان (پادشاه افغانستان) ۶۷۷

شاه زین العباد ۱۵۱۶- عابد شاه زندان بیرمی

شاه سلطان (خواهرزاده امیر مبارز الدین محمد) ۳۰۷

شاه سلطان (نوه امیر مظفر) ۳۰۶

شاه سلیمان ۴۹۱

شاه سلیمان ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۶، ۵۳۸

شاه سلیمان صفوی ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۰

شاهسون ۸۱۷

- شاه شجاع ۹۴۳، ۱۱۸۴- شجاع (شاه)
- شاه شجاع (ابو الفوارس جلال الدین) ۱۲۰۰- شجاع (شاه)
- شاه شجاع (امیر جلال الدین) ۳۰۷- شجاع (امیر جلال الدین شاه)
- شاه شجاع (فرزند امیر مبارز الدین) ۱۱۶۲
- شاه شجاع (فرزند شاه اسماعیل ثانی) ۴۱۵
- شاه شجاع آل مظفر ۱۱۴۵
- شاه شجاع آل مظفری ۹۰۲
- شاه شجاع مظفری- ۱۱۶۱- شجاع مظفری (شاه)
- شاه صفی ۵۳۸، ۶۴۵
- شاه صفی ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۷- سام (میرزا، فرزند صفی میرزا)
- شاه صفی اردبیلی (حضرت) ۶۶۲
- شاه صفی صفوی ۸۲۸
- شاه عباس ۱۷۷ ح ۸
- شاه عباس ۴۶۹- عباس (میرزا)
- شاه عبد العظیم ۶۰۱، ۶۱۷
- شاه عبد الله (امامزاده) ۱۴۱۵، ۱۴۹۸- عبد الله (امامزاده شاه)
- شاه فرید ۱۹۵ ح ۵- شاه آفرید
- شاهقلی بیگ ۴۳۴
- شاهقلی بیگ قورچی قاجار ۴۰۴
- شاهقلی خان ۳۹۴، ۵۰۱
- شاهقلی خان ۵۵۱- خدایار خان
- شاهقلی خان (نواب) ۴۹۱
- شاهقلی خان قاجار قویونلو ۵۰۵
- شاهقلی سلطان ۳۹۸، ۴۱۰
- شاهقلی سلطان استاجلو ۴۰۹
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۸۳
- شاهقلی سلطان یکان استاجلو ۴۱۰- شاهقلی سلطان
- شاهک (پدر سندی) ۲۰۱
- شاه محمد ۳۲۶
- شاه محمد (ملا) ۷۱۱
- شاه محمد اصطهباناتی (ملا) ۱۲۵۹
- شاه محمد دارابی (آخوند ملا) ۹۲۵
- شاه محمود (فرزند امیر مبارز الدین) ۱۱۶۲

شاه محمود (والی هرموز) ۱۵۸۹- محمود (شاه، والی هرموز)

شاه محمود انجو ۱۱۸۴- محمود انجو (شاه)

شاه محمود انجوی ۱۲۱۱، ۱۵۶۵- محمود انجوی (شاه)

شاه مراد خان ۶۳۷، ۶۴۱- مراد خان (شاه)

شاه ملک (امیر) ۳۲۵

شاه منذر ۱۱۹۶

شاه منصور (فرزند شاه محمود) ۱۱۶۲- منصور (شاه، فرزند شاه محمود)

شاه میر حسنی حسینی شیرازی ۳۷۲

شاه میر حمزه ۱۱۹۱- علی (فرزند حمزه بن موسی الکاظم)

شاه میر علی (فرزند حمزه بن امام موسی الکاظم، شاه میر) ۶۱۸

شاه نصرت (فرزند محمود) ۱۵۸۹- نصرت (شاه، فرزند محمود)

شاه نظر خان (فرزند رحیم خان قورت) ۱۵۷۶

شاه نعمت الله ۹۰۸

شاه نعمت الله کرمانی ۱۱۶۶- نعمت الله کرمانی (شاه)

شاه نعمت الله ماهانی کرمانی ۷۲۰- نعمت الله ماهانی کرمانی (شاه)

شاه نعمت الله ولی ۳۳۰- نعمت الله ولی (شاه)

شاه نواز ۱۱۳۴- شاه نواز خان شیرازی

شاه نواز خان ۵۴۹- نواز خان (شاه)

شاه نواز خان شیرازی ۱۱۸۴- عنایت الله (خواجه سعد الدین)

شاه وردی (خلیفه) ۴۳۱- شاه وردی خلیفه (ولد ولی خلیفه شاملو)

شاه وردی خان ۴۴۰

شاه وردی خلیفه (ولد ولی خلیفه شاملو) ۴۳۱

شاه ولی سلطان (فرزند علی سلطان تاتی اوغلی) ۴۰۶

شاه ولی سلطان تاتی اوغلی ذوالقدر ۱۲۸۰

شاه ویردی خان قاجار ۶۰۶

شاهی سون ۶۴۹ ح ۱- رضا قلی خان شاهسون

شبار مرغزی ۱۲۳۷ ح ۳

شبان (پدر عمرو) ۲۶۲

شبل ۲۰۸ و ح ۱

شبل (پدر قریش) ۲۰۹ و ح ۳

شبل (فرزند معبد الجبلی) ۱۸۰ ح ۲

شبل (سلطان) ۳۱۶

شبل (سلطان، فرزند شاه شجاع) ۳۲۳

- شجاع ۲۲۷ ح ۲- ابی شجاع
 شجاع (آقا پدر علی) ۱۴۱۰
 شجاع (امیر جلال الدین شاه) ۳۰۷، ۳۰۲
 شجاع (شاه) ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۱۹ ح ۳، ۳۲۰، ۳۲۳، ۹۴۳، ۱۱۸۴، ۱۲۰۰
 شجاع (سلطان جلال الدین، شاه) ۳۰۸، ۳۰۱
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۸۴
 ح ۶، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲ ح ۳، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۸ ح ۲، ۳۱۹، ۳۲۴ ح ۴، ۳۳۳- شجاع (شاه، فرزند امیر مبارز الدی محمد)
 شجاع (شاه، فرزند اسماعیل ثانی، شاه) ۴۱۵
 شجاع الدین (شیخ، فرزند محمد علی) ۱۰۸۴
 شجاع السلطنه ۱۰۹۵
 شجاع السلطنه ۷۲۱، ۷۲۳، ۷۳۵، ۷۴۱، ۷۴۴، ۷۵۲، ۷۴۶، ۷۵۸، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷- حسن علی (میرزا شجاع السلطنه)
 شجاع السلطنه (فرزند فتح علی شاه) ۱۱۲۷ ح ۲
 شجاع الملک ۴۸۴، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۷، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۹، ۸۱۱، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۳، ۸۲۴، ۹۷۷- مهر علی
 خان شجاع الملک نوری شیرازی
 شجاع مظفری (شاه) ۱۱۶۱
 شجاع مظفری (شاه) ۹۴۳ ح ۱- شاه شجاع مظفری
 شحنه ۱۱۲۰- محمد مهدی خان
 شرف ۱۱۳۵، ۱۱۷۱- شرف الدین عبد الله
 شرف ۱۱۴۵ ح ۳- وصاف الحضرة
 شرف الدوله ۲۲۴ ح ۱، ۲۲۵
 شرف الدوله ۲۲۳، ۲۲۴ ح ۱- ابو الفوارس شیردل
 شرف الدین ۲۲۴ ح ۱
 شرف الدین ۱۱۹۴- ابراهیم حسینی حسنی دشتکی شیرازی (امیر شرف الدین فرزند صدر الدین محمد)
 شرف الدین ۳۶۹ ح ۳- حسین (میر شرف الدین)
 شرف الدین ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۴- حسین حسینی (شرف الدین)
 شرف الدین ۱۱۴۹- زکی بوشکانی (شرف الدین)
 شرف الدین ۲۶۶- سید ابراهیم (امیر)
 شرف الدین ۳۳۹- شرف الدین یزدی (مولانا)
 شرف الدین ۱۱۷۱ ح ۱- عبد الله (شرف الدین، فرزند فضل الله شیرازی)
 شرف الدین ۱۵۶۱- علی (امیر شرف الدین، فرزند حجة الله حسینی طباطبائی شولستانی)
 شرف الدین ۱۵۶۱- علی (شرف الدین، فرزند عبد الله)
 شرف الدین ۹۱۴- علی دستغیب

- شرف الدین ۱۵۰۰- علی شکفتی (مولانا شرف الدین)
- شرف الدین ۳۷۲- محمد (میرزا شرف-الدین)
- شرف الدین ۲۹۳- محمد اینجو
- شرف الدین ۲۸۵- مخلص الملک سمنا (شرف الدین)
- شرف الدین ۳۰۰- مظفر شاه (شرف الدین)
- شرف الدین (ابی علی) ۱۱۴۳
- شرف الدین (امیر) ۱۱۴۲- شرف الدین علی (امیر، فرزند منصور دشتکی شیرازی)
- شرف الدین (شیخ، فرزند عبد النبی) ۹۸۸
- شرف الدین (شیخ، فرزند مؤمن) ۱۰۸۴
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۸۵
- شرف الدین ابراهیم (امیر، فرزند صدر الدین محمد) ۱۰۳۹
- شرف الدین ابراهیم حسینی حسنی دشتکی شیرازی ۱۱۹۴
- شرف الدین حسین حسینی قمی ۴۳۵- حسین حسینی قمی (شرف الدین) ۴۳۵
- شرف الدین محمود اینجو (امیر شرف الدین شاه) ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹
- شرف الدین عبد الله ۱۱۷۱- شرف شیرازی
- شرف الدین علی (امیر، حجه الله حسنی حسینی طباطبائی شولستانی) ۱۵۶۱
- شرف الدین علی (امیر، فرزند منصور دشتکی شیرازی) ۱۱۴۱
- شرف الدین علی (فرزند عبد الله) ۱۵۶۱
- شرف الدین علی (میر، فرزند صدر الدین محمد حسینی دشتکی شیرازی) ۱۱۴۸
- شرف الدین علی شکفتی (مولانا) ۱۵۰۰- علی شکفتی (مولانا شرف الدین)
- شرف الدین علی یزدی ۱۷۷ ح ۹
- شرف الدین محمد حسنی شیرازی (میرزا) ۳۸۷- محمد حسنی شیرازی (میرزا شرف الدین)
- شرف الدین یزدی (مولانا) ۳۳۹
- شرف جهان (میرزا) ۴۸۷
- شرف جهان ثانی (میرزا) ۴۹۱
- شرف جهان ثانی (میرزا، فرزند ابو طالب کلانتر) ۱۰۸۱
- شرف جهان حسنی حسینی شیرازی (میرزا) ۴۸۵
- شرف جهان کلانتر (میرزا، فرزند شاه صدر کلانتر) ۱۰۸۱
- شرف شاه (سید، پدر سید محمد) ۳۶۱
- شرف شیرازی ۱۱۷۱- شرف الدین عبد الله
- شرف طیب اردکانی (میرزا) ۱۲۴۹
- شرف یزدی (سید معین الدین) ۳۱۳ ح ۳
- شرقی (مولانا) ۴۲۹ ح ۱

- شریح ۱۱۳۶- شریح فقیه شیرازی
 شریف ۱۱۳۵، ۱۱۷۰- شریف الدین جرجانی (سید)
 شریف ۱۱۳۴، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰- شریف الدین علی (فرزند محمد بن علی حسینی جرجانی شیرازی)
 شریف ابو احمد ۲۲۱- ابو احمد حسین موسوی
 شریف ابو احمد حسین موسوی نقیب ۲۲۴- احمد موسوی والد شریفین
 شریف ابو احمد حسین (فرزند موسی) ۲۱۹
 شریف الدین ۱۱۳۸- شریف الدین علی (فرزند محمد بن علی حسینی جرجانی شیرازی)
 شریف الدین جرجانی (سید) ۱۱۷۰
 شریف الدین علی (سید، فرزند محمد بن علی- الحسینی الجرجانی الحنفی) ۱۱۳۸
 شریف پاشا ۴۴۸، ۴۴۹
 شریف جرجانی (امیر سید) ۳۱۵، ۳۷۱، ۱۱۶۷ ح ۲
 شریف جرجانی شیرازی (میر سید، علامه) ۹۴۲، ۹۴۳
 شریف حسنی حسینی شیرازی (میر سید) ۳۸۵
 شریف خان (فرزند ولی خان بکش ممسنی)
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۸۶
 ۱۵۶۲
 شریف خان (کلانتر طایفه باوی) ۱۴۷۶
 شریف خان باوی ۱۴۸۰
 شریف شیرازی ۱۱۷۰- شریف الدین جرجانی (سید)
 شریف شیرازی (امیر سید) ۳۷۶ و ح ۷ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۷۸۶ حرف «ش» ص: ۱۷۸۱
 شریف شیرازی (امیر سید) ۳۷۱، ۳۹۵- سید شریف شیرازی (میر)
 شریف شیرازی استر آبادی الاصل (میر سید) ۱۰۸۱
 شریف صدر اعظم (میر سید، فرزند تاج الدین علی) ۱۰۸۰
 شریف صدر شیرازی (امیر) ۳۸۲
 شریف علامه جرجانی (میر سید) ۱۰۸۰، ۱۰۸۱
 شریف علوی نوبندگانی (ابی مختار) ۱۳۹۴ ح ۲
 شریف قاضی لار (میرزا) ۱۵۰۸
 شریفی حسینی ۹۴۲
 شریفی حسنی حسینی ۱۰۸۰
 شریک (فرزند اعور) ۱۸۱
 شریک (فرزند الاعور الحارثی) ۱۸۱ ح ۱
 شطاح ۱۱۳۵- ابو محمد (فرزند ابو نصر بقلی فسائی) ۱۱۳۵
 شطاح (شیخ) ۱۱۶۷، ۱۱۶۹، ۱۱۷۱- ابو محمد (فرزند ابو نصر بقلی فسائی)

شطاح (فرزند ابی نصر بقلی فسائی) ۱۱۹۵- ابو محمد روزبهان (شیخ)

شعبانی ۵۶۷ ح ۶، ۵۷۴ ح ۷

شعبه (پدر مغیره) ۱۷۹، ۱۸۳

شغاد ۱۳۴۲

شفعنطوس ۹۵۵- محمد طیب (میرزا)

شفیع (میرزا، فرزند اسمعیل خان جد سیم) ۹۹۱

شفیعا ۱۱۳۵- شفیع اعمی

شفیعا اعمی ۱۱۷۱

شفیعا اعمی شیرازی ۱۱۵۴

شفیع تبریزی (میرزا) ۵۷۵

شفیع خان (میر، فرزند مهدی خان عرب شیبانی) ۱۵۷۶

شفیع خان عرب (میر، فرزند مهدی خان) ۱۵۷۹

شفیع شیرازی (میرزا) ۸۲۰

شفیع صاحب دیوان (میرزا) ۸۱۸

شفیع صدر اعظم (میرزا) ۶۸۷، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۵۹، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۱۴، ۷۱۷، ۷۱۸- شفیع (میرزا)

شفیع صدر سروستانی (ملا) ۱۳۶۸، ۱۳۶۹

شفیع مازندرانی (میرزا) ۶۷۵، ۶۸۱، ۶۹۳، ۷۱۸

شفیع مستوفی (حاجی میرزا، فرزند اشرف مستوفی) ۱۰۷۴

شفیع وزیر (میرزا) ۷۰۱

شکر الله (پدر عیسی و علی) ۳۵۱

شکر الله (خواجه، وزیر) ۳۵۰

شکر الله خان ۷۴۰

شکر الله خان ۹۷۷- شکر الله خان نوری (امیر الامراء)

شکر الله خان (برادر حسین خان گله‌داری) ۱۴۵۹

شکر الله خان (حاجی، فرزند اسد الله خان لشکر- نویس باشی) ۹۷۶

شکر الله خان نوری ۷۰۸، ۷۴۴، ۷۴۶، ۷۵۸، ۷۶۲، ۷۸۱، ۱۲۱۹

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۸۷

شکر الله شیادانی ۹۷۹

شکر الله گله‌داری (ملا) ۱۴۵۸

شکر الله محتسب (میرزا، فرزند محمد حسین بنیچه) ۱۰۶۷

شکر الله ملا باشی (آقا، فرزند اسد الله ملا باشی) ۹۳۶

شکوه ۱۱۳۵- شمس الدین حسین

شکوه ۱۴۲۰- عبد الحمید (میرزا، فرزند علی محمد خان فیروز آبادی)

شکوه شیرازی ۱۱۷۱

شکیب ۱۱۳۵، ۱۱۷۱- محمد علی سکاکی

شکیب شیرازی ۱۱۷۱- محمد علی سکاکی

شمس ۱۱۳۵، ۱۱۷۱- شمس الدین عبد الله

شمسا (پدر مصنف شیرازی) ۱۱۸۰ ح ۴

شمس الدوله ۲۷۸- یهودی (شمس الدوله)

شمس الدوله (خواجه) ۲۷۳، ۲۷۹- حسین (خواجه شمس الدین)

شمس الدوله (فرزند فخر الدوله) ۲۲۷

شمس الدوله یهودی ۲۷۸

شمس الدین ۱۳۳۰- دهلوی (شمس الدین، دبیر سلطان)

شمس الدین ۳۱۳- زیاد آبادی بیضائی (خواجه شمس الدین)

شمس الدین ۱۱۷۱- شمس الدین حسن

شمس الدین ۲۷۹ ح ۸- شمس الدین حسین

شمس الدین ۱۱۷۱- شمس الدین عبد الله

شمس الدین ۱۱۳۴، ۱۱۳۹- شمس الدین محمد شیرازی (میر سید)

شمس الدین ۲۹۸، ۲۹۹- صاین (شمس- الدین، قاضی)

شمس الدین ۲۹۶- صاین قاضی سمنانی (مولانا سعید شمس الدین)

شمس الدین ۲۵۹، ۹۰۵- عمر (شمس- الدین منجم)

شمس الدین ۳۰۰- قاسم شمس الدین

شمس الدین ۹۳۴- قصاب (شمس الدین)

شمس الدین ۲۹۰- محمد (امیر شمس- الدین)

شمس الدین ۹۳۹ ح ۵- محمد (سید شمس الدین)

شمس الدین ۲۸۸- محمد (شمس الدین فلک، فرزند ابراهیم بن محمد طیبی)

شمس الدین- محمد (فرزند علی تر، شمس الدین)

شمس الدین ۲۷۲، ۲۷۳- محمد (فرزند ملک)

شمس الدین ۲۸۹، ۲۹۵- محمد (ملک شمس الدین)

شمس الدین ۱۵۸۹- محمد (مولانا شمس الدین فرزند احمد کیشی)

شمس الدین ۳۰۱، ۳۱۸، ۱۱۶۲، ۱۱۷۱ ح ۳، ۱۲۰۱- محمد حافظ شیرازی (خواجه شمس الدین)

شمس الدین ۱۱۹۵- محمد شیرازی (شیخ شمس الدین، فرزند یحیی)

شمس الدین ۳۷۴- محمد صاحب دیوان (خواجه شمس الدین)

شمس الدین ۱۲۹۹- محمد علاقه خفری

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۸۸

(مولانا شمس الدین)

- شمس الدین ۱۱۴۹- محمد کیشی (شمس الدین)
 شمس الدین ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵- میاق (شمس الدین)
 شمس الدین ۱۳۸۴- نودانی کازرونی (میر شمس الدین)
 شمس الدین (خواجه ملک) ۲۶۹
 شمس الدین (شیخ) ۳۲۵
 شمس الدین (فرزند مالک) ۲۷۲، ۲۷۳- محمد (فرزند مالک)
 شمس الدین (ملک، برادر ملک عز الدین) ۲۹۰
 شمس الدین (مولانا) ۳۴۹- علی فارسی (مولانا شمس الدین)
 شمس الدین حسین ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۷۹
 شمس الدین خان افغان سردار ۷۷۳
 شمس الدین خان افغان سردار هرات ۷۷۶- شمس الدین خان افغان سردار
 شمس الدین دهلوی (دبیر سلطان) ۱۳۳۰- دهلوی (شمس الدین، دبیر سلطان)
 شمس الدین عبد الله ۱۱۷۱- شمس
 شمس الدین عمر (منجم) ۲۵۹، ۹۰۵
 شمس الدین قصاب ۹۳۴- قصاب (شمس الدین)
 شمس الدین کافقانی ۵۹۵ ح ۲
 شمس الدین کربالی ۱۴۵۴
 شمس الدین کربالی (رئیس) ۵۹۵
 شمس الدین محمد (فرزند مالک، ملک) ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۸۹
 شمس الدین محمد حافظ شیرازی (خواجه) ۶۶۸، ۱۲۰۱
 شمس الدین محمد شیرازی (شیخ شمس الدین، فرزند یحیی) ۱۱۹۵
 شمس الدین محمد شیرازی (میر سید) ۱۱۳۹- محمد شیرازی (میر سید شمس الدین)
 شمس الدین میاق ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵
 شمس الدین نورانی کازرونی (میر شمس الدین) ۷۱۱، ۱۳۸۴
 شمس الشعرا ۸۲۱ ح ۲- سروش (شاعر اصفهانی)
 شمس الموحدین ۱۱۳۷- سکوت (میرزا)
 شمله (اتابک) ۲۴۶- سنقر (فرزند مودود سلغری)
 شمله (اتابک) ۲۴۶، ۲۴۷- یعقوب (فرزند ارسلان ترکمانی)
 شمله ترکمانی (اتابک) ۲۴۷، ۲۴۹- یعقوب (فرزند ارسلان ترکمانی)
 شمله یعقوب (فرزند ارسلان ترکمانی، اتابک) ۲۴۹
 شورش ۱۳۹۴ ح ۲
 شوریده ۱۰۱۷ ح ۱
 شوریده ۱۰۷۸، ح ۱، ۱۰۷۹- محمد تقی شوریده (حاجی)

- شوریده ۱۱۳۵، ۱۱۷۲- محمد تقی مجد الشعرا
شوریده اعمی شیرازی ۱۱۷۲- محمد تقی مجد الشعرا
شوریده شیرازی ۱۱۷۲ و ح ۱- محمد تقی مجد الشعرا
شول ولر ۲۶۶
شومله ۲۴۶ ح ۳- اتابک شمله
شهاب الدوله ۱۴۱۹ ح ۲- احمد
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۸۹
(ابو الفضل شهاب الدین، فرزند علی عسقلانی)
شهاب الدوله ۱۵۷۶- حسین خان شهاب الدوله
شهاب الدین ۱۵۹۰- بایسنقر (شاه شهاب الدین)
شهاب الدین ۲۵۶ ح ۵- توره پشتی (شهاب الدین، امام)
شهاب الدین ۱۵۶۹- شهاب الدین نیریزی (میر)
شهاب الدین (امام) ۲۵۶- شهاب الدین توره پشتی
شهاب الدین ایاز ۴۶۶
شهاب الدین توران (شاه) ۴۶۶
شهاب الدین توره پشتی ۲۵۶
شهاب الدین سهروردی ۱۱۴۴
شهاب الدین نیریزی (میر) ۱۵۶۹
شهباز خان ۶۰۴ ح ۲- شهباز خان بککی
شهباز خان باوی ۱۴۸۰
شهباز خان بککی ۶۰۴، ۱۶۱۶
شهباز خان دنبلی ۵۹۸، ۵۹۹
شهباز دنبلی ۶۰۴ ح ۲
شهرستانی ۱۸۰ ح ۱
شهرک مرزبان ۱۷۴ ح ۹
شهرک مرزبان فارس ۱۷۶
شهره کازرونی ۱۴۴۵ ح ۲، ۱۴۴۶
شهریار (شیخ) ۱۳۴۹ ح ۲
شهریار (فرزند زادن فرخ) ۳۳۷ ح ۵
شهریار جهرمی (مهریار کازرونی) ۱۴۳۷
شهریار جهرمی (میر) ۴۰۴، ۱۲۸۰
شهنواز خان ۱۱۸۴- شاه نواز خان شیرازی
شهید ثالث ۹۷۸ ح ۱- نور الله شوشتری (قاضی)

شهید ثانی ۴۸۰ ح ۳، ۶۱۶ ح ۵

شیادانی ۹۷۹

شیبان (فرزند حلس بن عبد العزیز الشیبانی الخارجی) ۱۹۶ ح ۸

شیبان (فرزند عبد العزیز خارجی) ۱۹۶

شیبک خان ۳۷۷، ۳۷۸- محمد خان شیبانی

شیخ (سعدان بوشهری) ۶۱۰- سعدان بوشهری (شیخ)

شیخ ابو اسحق (شاه) ۱۳۷۴- ابو اسحق (شاه شیخ)

شیخ اکبر ۱۲۸۹- محمد (ابو عبد الله فرزند خفیف شیرازی)

شیخ الاسلام ۳۰۴، ۷۵۰، ۷۵۱، ۶۴۴

شیخ الاسلام ۲۸۸- جمال الدین ابراهیم ملک الاسلام (فرزند محمد طیبی، شیخ)

شیخ الاسلام ۷۵۱ ح ۱- محمد امین (شیخ)

شیخ الاسلام ۱۴۰۹ ح ۱- محمد جعفر نقیب

شیخ الاسلام ۸۲۶- محمد حسین شیخ- الاسلام (حاجی شیخ)

شیخ الاسلام (حاجی) ۱۰۸۸

شیخ الاسلام (خواجه مولانا) ۳۴۱

شیخ الاسلام شیرازی ۱۱۵۱- ماجد (سید، فرزند هاشم حسینی بحرانی)

شیخ الاسلامی ۹۲۱

شیخ الاسلامی ۱۴۰۹- اسد الله (آقا، فرزند محمد)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۹۰

شیخ الاسلامی ۱۴۰۹- جواد شیخ الاسلام (میرزا)

شیخ الاسلامی ۱۴۰۹- محمد (آخوند حاجی ملا)

شیخ رئیس ۳۹۶، ۸۹۹، ۹۸۷ ح ۱، ۱۱۰۴، ۱۱۴۴، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۳۰۳- ابو علی سینا (شیخ رئیس)

شیخ الطائفه ۳۷۳- زین العابدین علی (شیخ الطائفه، شیخ)

شیخ العجم ۳۶۲- علی (شیخ خواجه)

شیخ المشایخ بنی کعب ۷۸۰- سامر خان (شیخ)

شیخ اویس ۲۸۰، ۶۲۸ ح ۵

شیخ بهاء الدین عاملی ۴۸۳- بهاء الدین عاملی (شیخ)

شیخ بهاء الدین محمد جبل عاملی ۴۷۵

شیخ جام ۷۷۲- جام (شیخ)

شیخ جمال الدین ۲۸۱- ابراهیم (فرزند شیخ محمد طیبی عرب)

شیخ حسین جزایری ۹۸۵

شیخ حسین عبد الصمد جبل عاملی ۴۷۵ ح ۸

شیخ راستگویی ۱۱۵۲- منصور (شیخ فقیه، فاضل، فرزند سمه الله شیرازی)

شیخ سعدی ۴۸۴، ۶۳۲

شیخ سلم ۲۱۹ ح ۸- سلم (شیخ)

شیخ سلمان ۶۰۷، ۶۰۸- سلمان (شیخ)

شیخ شاه ۳۸۳

شیخ شاه ۳۶۶- ابراهیم (شیخ، فرزند شیروانشاه)

شیخ شاه (فرزند شیروانشاه) ۳۷۷

شیخ صالح مجتهد بحرانی ۴۹۱- صالح مجتهد بحرانی (شیخ)

شیخ طوسی ۶۱۶ ح ۵

شیخ عبد الله (فرزند شیخ سعود وهابی) ۷۲۱

شیخ علی (ملا) ۷۹۹ و ح ۶- علی (ملا شیخ)

شیخ علی خان ۶۱۸- علی خان (شیخ)

شیخ علی خان ۵۹۳، ۵۹۴- علی خان زند شیخ کبیر ۱۱۳۵

شیخ کبیر ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۳۹۴ ح ۲- ابو عبد الله محمد (فرزند خفیف شیرازی)

شیخ محمد ۹۸۵- محمد (شیخ، فرزند حسین جزایری)

شیخ مفید ۱۱۴۳- مفید

شیخ مفید ۹۸۶- محمد (شیخ، فرزند حسین جزایری)

شیخ مفید (فرزند میرزا نبی) ۹۸۹- مفید

شیخ ناصر خان ۶۴۰

شیخ نصر خان ۶۴۹- نصر خان (شیخ)

شیخ ویس خان ۶۲۹، ۶۳۰

شیخ ویس خان ۶۳۰- ویس خان (شیخ)

شیخ ویس خان (امیرزاده) ۶۲۸

شیرازی ۱۴۴۵- خرسندی کازرونی

شیرازی ۱۴۴۶- رامش بورنجانی کازرونی

شیرازی (علامه) ۳۹۱

شیر احمد پاشا ۴۵۱

شیر خان افغان ۳۹۷

شیر خان نوری ۸۱۹

شیر زیل ۲۲۳ ح ۶- ابو الفوارس شیر دل

شیر محمد خان افغان ۷۷۳

شیروانشاه ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۶۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۹۱

۳۶۷، ۳۷۷

شیروانشاه ۳۶۳، ۳۶۴- خلیل الله (امیر) شیروانی (میرزای- ملا) ۹۶۰- میرزای شیروانی (ملا)

شیرویه ۲۰۷، ح ۴، ۱۱۹۳

شیرین ۲۰۷ ح ۶، ۵۲۰ ح ۱۲، ۵۹۵، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۴۱، ۸۷۳ ح ۵، ۹۱۷، ۹۹۳ ح ۶، ۹۹۵، ۹۹۸، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۲۸۳، ۱۵۱۲

شیل صاحب ۷۶۳ و ح ۴

حرف «ص»

صابر ۱۱۳۵، ۱۱۷۳- صابر شیرازی

صابر ۱۱۳۰، ۱۱۳۱- مهدی صابر (آقا)

صابر (میرزا) ۵۶۵

صابر شیرازی ۱۷۳- مهدی (آقا)

صائب (صائب تبریزی) ۱۳۹۴ ح ۱

صاحب ۲۲۴ ح ۵، ۲۳۱

صاحب (فرزند عباد) ۱۳۹۰

صاحب اختیار ۱۰۹۴- جهانگیر (میرزا صاحب اختیار، فرزند حسین میرزا فرمانفرما)

صاحب اختیار ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۸- حسین خان مقدم مراغه‌ای

صاحب اختیار ۵۸۸، ۵۹۰- محمد حسین (میرزا)

صاحب اختیار ۵۸۴- محمد حسین صاحب اختیار (میرزا)

صاحب اختیار (نواب) ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۱

صاحب اختیار (نواب) ۵۷۸- حسین کلانتر (میرزا)

صاحب اختیار (نواب) ۵۷۷- محمد حسین کلانتر (میرزا)

صاحب اختیار شیرازی ۹۰۲- محمد حسین شریفی (میرزا)

صاحب اختیاری ۷۸۳- حسین خان مقدم مراغه‌ای آجودان باشی افواج قاهره

صاحب الامر (ع) (حضرت) ۸۱۹

صاحب الدعوه ۱۹۷ ح ۴- ابو مسلم خراسانی

صاحب‌دیوان ۸۶۵- فتح علی خان صاحب‌دیوان شیرازی

صاحب عباد ۱۰۱۶

صاحب کشف ۳۴۹، ح ۵- علی فارسی (مولانا شمس الدین)

صادق (ع) (امام) ۱۱۴۳

صادق (امیر) ۲۸۸ ح ۷- ساروق (امیر)

صادق (امیر) ۲۸۸، ۲۸۹ ح ۲- ساروق (امیر)

صادق (حاجی میرزا، فرزند ابو طالب کلانتر) ۱۰۸۱، ۱۰۸۲

صادق (حاجی میرزا، فرزند علی اصطهباناتی) ۱۲۵۷، ح ۱۰

صادق (فرزند ایناق) ۵۸۸

- صادق (میرزا، فرزند احمد) ۱۴۰۶
- صادق (میرزا، فرزند علی اصطهباناتی) ۱۲۵۸
- صادق حسینی (حاجی میرزا، فرزند بابا) ۱۲۵۷
- صادق خان ۵۸۹، ۶۰۲، ۶۱۳، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۶۹
- صادق خان ۷۰۴- صادق خان قاجار دولو
- صادق خان (برادر علی مراد خان) ۶۰۶
- صادق خان (برادر کریم خان زند) ۵۹۱، ۵۹۸
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۹۲
- ۶۰۰ -
- صادق خان (بیگلریگی فارس) ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۴
- صادق خان (صادق خان زند) ۶۵۹
- صادق خان (نواب) ۶۱۳، ۶۲۰، ۶۲۵
- صادق خان (نواب، برادر کریم خان زند) ۱۲۱۳
- صادق خان آقاسی قاجار ۱۴۷۴، ۱۴۸۰، ۱۴۸۲
- صادق خان استظهار الدوله ۶۰۹ ح ۴- صادق خان (بیگلریگی فارس)
- صادق خان بیگلریگی ۶۰۱
- صادق خان شقاقی ۶۴۵، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰
- صادق خان قاجار دولو ۷۰۳
- صادق خوشنویس انجوی (میرزا) ۹۵۰
- صادق دارابی (آخوند ملا) ۱۳۱۶
- صادق شیرازی (میرزا) ۹۶۸ ح ۱
- صادق گرگی ۶۶۹
- صادق نام گرگی ۶۶۶
- صادق ضابط (حاجی میرزا) ۱۲۵۶
- صادق طیب اردکانی ۱۲۴۹، ۱۲۵۰
- صادق فیروز آبادی (آقا) ۵۹۰
- صادق مجتهد (آقا سید) ۱۰۵۵
- صادق مجتهد طهرانی (آقا سید) ۱۶۹
- صادق نامی تخلص (میرزا) ۶۰۴
- صادق همایونی ۱۳۶۰
- صارم الدوله ۸۳۴- ابو الفتح خان (صارم- الدوله)
- صارم الدوله ۸۰۳- عبد الله خان صارم الدوله قراگوزلو
- صاعد (مولانا) ۳۲۷

- صاعد (فرزند مخلد) ۲۱۲ ح ۳- خالد (فرزند مخلد)
 صافی ۱۱۷۵ ح ۳
 صالح ۲۰۸
 صالح (شیخ) ۳۶۱، ۱۵۲۲
 صالح (شیخ فرزند عز الدین جزائری اسدی) ۱۰۸۴
 صالحان (پدر ابو منصور) ۲۲۴
 صالح (فرزند نصر کنانی) ۲۰۸
 صالح پیش نماز (حاجی شیخ) ۱۲۰۷
 صالح پیش نماز (حاجی شیخ، فرزند عز الدین جزائری اسدی)
 صالح خان ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۲، ۵۹۶، ۹۱۹- صالح خان بیات
 صالح خان بیات (نواب) ۹۰۲
 صالح خان والی ۵۸۸- صالح خان بیات
 صالح داروغه ۵۷۳، ۵۷۷، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱
 صالح داروغه کور ۵۹۲- صالح داروغه
 صالح مجتهد بحرانی (شیخ) ۴۹۱
 صالح مجتهد کربلانی (آقا میرزا) ۱۳۸۴
 صاین (خواجه رکن الدین) ۲۹۰، ۲۹۱
 صاین (رکن الدین) ۱۳۹۲ ح ۲، ۳- صاین فسوی (خواجه رکن الدین)
 صاین (شمس الدین) ۲۹۸
 صاین (شمس الدین، قاضی) ۲۹۹
 صاین الدین ۱۱۵۱، ۱۱۵۲- الیاس شیرازی (صاین الدین)
 صاین فسائی (خواجه رکن الدین) ۲۹۲- صاین (خواجه رکن الدین)
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۹۳
 صاین قاضی سمنانی (مولانا سعید شمس الدین) ۲۹۶
 صاین وزیر ۲۹۰ ح ۹- صاین (خواجه رکن الدین)
 صبا ۶۷۶، ۱۱۱۲، ۱۱۲۷ ح ۲
 صبا ۶۸۹، ۶۷۰ ح ۳- فتح علی خان صبا تخلص کاشی
 صبا ۶۵۸- فتح علی خان ملک الشعراء
 صباحی بیدگلی ۶۱۵ ح ۳
 صحبت ۱۵۱۶- محمد باقر صحبت
 صحبت ۱۵۰۸، ۱۵۰۹، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۵- محمد باقر صحبت امیری (آخوند ملا)
 صحبت لاری ۱۵۰۸ ح ۲- محمد باقر صحبت امیری (آخوند ملا)
 صدر ۱۲۶۰

- صدر (امیر کمال الدین) ۳۷۱
- صدر (مولانا قطب الدین) ۳۲۷، ۳۲۸
- صدر اعظم ۸۱۹، ۸۲۰
- صدر اعظم ۸۳۹، ۸۴۱- حسین خان صدر اعظم (حاجی میرزا)
- صدر اعظم ۷۰۱- شفیع وزیر (میرزا)
- صدر اعظم ۶۹۰- محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی
- صدر اعظم ۷۱۸- محمد حسین خان نظام- الدوله اصفهانی (حاجی)
- صدر الحقیقه ۱۱۴۰- صدر الدین محمد دشتکی شیرازی
- صدر الدین ۲۵۶ ح ۴- اشتهی (صدر الدین مولانا)
- صدر الدین ۱۳۹۷- صدر الدین (میرزا، فرزند مجد الدین)
- صدر الدین ۱۴۴۹- صدر الدین بورنجانی
- صدر الدین ۱۵۱۵- صدر الدین کلامی (مولانا)
- صدر الدین (۲) ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۵۲- صدر الدین محمد (امیر، فرزند غیاث الدین)
- صدر الدین (۲) ۱۱۳۴، ۱۱۴۱- صدر- الدین محمد (صدر ثانی)
- صدر الدین ۱۱۴۴- صدر الدین محمد ثانی (امیر)
- صدر الدین (۱) ۱۱۴۸- صدر الدین محمد دشتکی شیرازی
- صدر الدین ۱۱۵۲- صدر الدین محمد- حسین دشتکی شیرازی (امیر)
- صدر الدین ۱۱۳۴، ۱۱۴۰، ۱۱۴۷- صدر الدین محمد دشتکی شیرازی (امیر)
- صدر الدین (۳) ۱۱۴۴- صدر المتألمین
- صدر الدین ۱۱۴۴، ۱۱۴۷- علی خان صدر الدین (سید فرزند احمد نظام الدین)
- صدر الدین ۱۱۴۶- علی خان صدر الدین الحسینی الحسنی المدنی المکی شیرازی (میر)
- صدر الدین ۳۸۴- علی طیب شیرازی (مولانا صدر الدین)
- صدر الدین ۹۲۶، ۹۵۹- محمد (امیر صدر الدین)
- صدر الدین ۱۱۹۴- محمد (امیر صدر الدین فرزند اسحق) ۱۱۹۴
- صدر الدین ۹۲۶- محمد (میر صدر الدین)
- صدر الدین ۱۴۳۸- محمد الدشتکی
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۹۴
- شیرازی (صدر الدین)
- صدر الدین ۶۹۸- محمد تبریزی (ملا صدر الدین)
- صدر الدین ۳۷۰- محمد حسینی حسنی دشتکی شیرازی (امیر صدر الدین)
- صدر الدین ۳۵۹، ۱۰۷۵، ۱۲۲۰، ۱۲۹۹، ۱۴۵۴، ۱۵۰۰- محمد دشتکی شیرازی (امیر صدر الدین)
- صدر الدین ۱۱۴۳- محمد صدر الدین (فرزند منصور دشتکی شیرازی)
- صدر الدین ۳۶۱، ۳۶۲- مولی (شیخ صدر الدین)

صدر الدین (امیر) ۳۵۱ ح ۱- محمد دشتکی شیرازی (امیر صدر الدین)

صدر الدین (شیخ فرزند حسن پیش نماز) ۱۰۸۵

صدر الدین (میرزا) ۹۴۰ ح ۱

صدر الدین (میرزا، فرزند مجد الدین) ۱۳۹۷

صدر الدین (میرزا، فرزند محمد) ۱۳۹۸ ح ۱

صدر الدین ابی الجامع (شیخ) ۱۰۳۹

صدر الدین اشنه‌ی (مولانا) ۲۵۶

صدر الدین بورنجانی (حاجی) ۱۴۴۹

صدر الدین خان (میرزا، فرزند میرزا ابو الحسن - خان) ۹۳۴

صدر الدین عراقی (مولانا) ۳۰۷

صدر الدین علی ۱۱۴۳- علی خان (سید فرزند احمد نظام الدین)

صدر الدین علی (فرزند نظام الدین احمد) ۱۱۴۳، ۱۱۴۷- علی (صدر الدین، فرزند نظام الدین احمد)

صدر الدین کبیر (امام) ۱۱۴۲- صدر الدین محمد دشتکی شیرازی (امیر)

صدر الدین کلامی (مولانا) ۱۵۱۵

صدر الدین محمد (امیر) ۹۵۹، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲- محمد امیر صدر الدین

صدر الدین محمد (امیر فرزند اسحق) ۱۱۹۴

صدر الدین محمد (امیر فرزند شرف الدین ابراهیم) ۱۰۳۹

صدر الدین محمد (امیر فرزند عز الدین اسحق) ۱۰۳۸، ۱۰۳۹

صدر الدین محمد (امیر فرزند غیاث الدین) ۱۱۴۷

صدر الدین محمد (صدر ثانی، فرزند منصور دشتکی شیرازی) ۱۱۴۱

صدر الدین محمد (فرزند ابراهیم شیرازی) ۱۱۴۵- صدر المتألهین

صدر الدین محمد (فرزند غیاث الدین منصور) ۱۰۴۳

صدر الدین محمد (مولانا فرزند ابراهیم قوامی شیرازی) ۱۱۴۴- صدر المتألهین

صدر الدین محمد تبریزی (ملا) ۶۹۸- محمد تبریزی (ملا صدر الدین)

صدر الدین محمد ثانی ۱۱۴۴، ۱۱۵۲- صدر الدین محمد (امیر، فرزند غیاث الدین)

صدر الدین محمد ثانی (امیر، فرزند منصور دشتکی شیرازی) ۱۱۴۲- صدر ثانی

صدر الدین محمد حسینی دشتکی شیرازی (میر) ۳۹۶

صدر الدین محمد دشتکی شیرازی ۱۴۳۸

صدر الدین محمد دشتکی شیرازی (الحاج امیر) ۱۱۴۰- صدر الدین محمد دشتکی شیرازی (الحاج امیر، فرزند منصور دشتکی

شیرازی)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۹۵

صدر الدین محمد دشتکی شیرازی (الحاج امیر، فرزند منصور دشتکی شیرازی) ۱۰۴۰

صدر الدین محمد دشتکی شیرازی (میر) ۱۴۵۴، ۱۵۰۰- صدر الدین محمد دشتکی شیرازی (الحاج امیر، فرزند منصور دشتکی

شیرازی

صدر الدین محمد شیرازی ۱۱۵۲- صدر الدین محمد حسینی دشتکی شیرازی

صدر الدین نواب (میرزا، فرزند ابو طالب نواب) ۹۴۰

صدر الشریعه گیلانی ۴۱۱

صدر العلماء ۱۱۴۰- صدر الدین محمد دشتکی شیرازی (امیر)

صدر الله خان ۱۴۹۹

صدر المتألهین ۱۱۳۵

صدر المتألهین (فرزند ابراهیم قوامی شیرازی) ۱۱۴۴- صدر الدین محمد (مولانا)

صدر المله و الدین ۳۵۱- محمد دشتکی شیرازی (امیر سید صدر المله و الدین)

صدر الملک ۱۵۱۶- مصطفی مستوفی دیوان اعلی (میرزا سید)

صدر الممالک ۶۰۸- محمد علی صدر- الممالک

صدر الممالک ۴۸۴- مهدی صدر الممالک (میرزا)

صدر ثانی ۱۱۴۱- صدر الدین محمد (صدر ثانی)

صدر دیوانخانه ۱۶۷۴

صدر شهید ۱۱۴۳- صدر الدین محمد دشتکی شیرازی (امیر)

صدر شیرازی ۱۱۷۳- صدر المتألهین

صدیق (امیر) ۳۳۳، ۳۳۴

صراف ۹۷۹

صفا ۱۰۵۷- ابراهیم صفا (میرزا)

صفا ۹۲۳ ح ۲- ابو القاسم شیخ الاسلام (حاجی شیخ)

صفا ۱۱۴۵ ح ۳، ۱۱۴۶ ح ۱، ۲، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۶۲ ح ۴، ۱۱۶۷ ح ۴، ۱۱۷۰ ح ۴، ۱۱۸۰ ح ۲- ذبیح الله (دکتر)

صفا ۱۱۳۵، ۱۱۷۳- صفا شیرازی

صفا (ذبیح الله صفا) ۲۸۰ ح ۱

صفا شیرازی ۱۱۷۳- ابراهیم (میرزا)

صفر خان رامجردی (حاجی) ۱۳۴۴

صفر علی آقا (فرزند جانی آقا) ۱۱۰۰

صفره ۱۹۲- صفره ازدی

صفی (شاه) ۴۶۸، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۷- سام (میرزا)

صفی (شاه صفوی) ۸۲۸

صفی (شیخ) ۳۵۷ ح ۷

صفی (شیخ) ۳۶۱ ح ۱، ۲- اسحق اردبیلی (شیخ صفی الدین)

صفی (میرزا) ۴۶۲، ۴۶۹، ۴۷۳ ح ۳- محمد باقر (میرزا، فرزند شاه عباس)

صفی (میرزا، فرزند شاه عباس) ۴۷۱- محمد باقر (میرزا، فرزند شاه عباس)

- صفی (میرزا، فرزند شاه عباس ثانی) ۴۸۵ ح ۵
 صفی الدین ۲۷۸ ح ۱- ابهری (صفی الدین)
 صفی الدین (شیخ) ۳۶۱، ۳۷۷، ۴۸۳- اسحق اردبیلی (شیخ صفی الدین)
 صفی الدین ۱۳۷۴- صفی الدین ایجی
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۹۶
 (ملا)
 صفی الدین ابهری ۲۷۸ ح ۱
 صفی الدین ایجی (ملا) ۱۳۷۴
 صفی خان سلطان ۵۸۲
 صفی قلی خان ۴۷۳ ح ۷، ۴۷۴
 صفی قلی خان (پدر امامقلی خان بیگلربیگی) ۹۷۹
 صفی میرزا ۴۸۵- شاه سلیمان
 صفی میرزا (شاهزاده فرزند شاه عباس ثانی) ۴۸۵
 صفی میرزا (فرزند شاه سلطان حسین)
 صلاح الدین ۳۶۱- رشید (شیخ صلاح-الدین)
 صلاح الدین ۲۶۱- محمد لر (صلاح الدین)
 صلاح الدین (مولانا) ۳۴۳- قاضی زاده رومی
 صلاح الدین رشید (شیخ) ۳۶۱- رشید (شیخ صلاح الدین)
 صلاح الدین کرمانی (رکن الدین) ۲۵۲
 صلاح الدین محمود لر ۲۶۱
 صمصام الدوله ۲۲۴، ۲۲۵ و ح ۵، ۲۲۶ و ح ۲- ابو کالنجار مرزبان (صمصام الدوله)
 صنعت ۱۵۱۵
 صنیع الدوله ۱۱۲۴ ح ۳- حسن قلی خان صنیع الدوله
 صورتگر ۹۰۱ ح ۱
 صوفی خلیل ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۸۹ ح ۶، ۴۳۳
 صهیب عباد ۱۱۴۳
 صیاد (پدر نور الدین) ۲۸۷
 صیدال ۵۱۳ ح ۴- سیدال افغان
 صید سالم ۸۳۱، ۸۳۴- صید سالم (فرزند صید سویی)
 صید سالم (امام مسقط) ۸۳۳
 صید سالم (فرزند صید سویی) ۸۳۰
 صید سعید ۷۴۶- صید سعید خان (امام مسقط)
 صید سعید خان ۷۰۴، ۷۴۵، ۷۵۳، ۸۰۰، ۸۰۲، ۸۰۵، ۸۳۰، ۸۴۵

صید سعید خان (امام مسقط) ۸۰۶، ۸۰۸

صید سلطان ۸۰۷

صید سوینی ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۷، ۸۳۰

صید علی ۸۰۷

صید علی (ملا) ۱۵۸۱

صید مراد خان ۶۲۱، ۶۲۲ ح ۷، ۶۲۶، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۱

صید مراد خان (نواب) ۶۴۱- صید مراد خان

صیدی (امیر) ۳۳۸

حرف «ض»

ضبارہ ۱۹۶

ضبارۀ المری ۱۹۶ ح ۱۱

ضیاء الدین ۱۱۹۴- علی (امیر ضیاء الدین، فرزند امیر عرب شاه حسینی حسنی دشتی شیرازی)

ضیاء الدین ۱۴۳۸ ح ۲- مسعود بلیانی (ضیاء الدین)

ضیاء الدین ۱۴۳۹- مسعود طیب (ضیاء- الدین، فرزند مصلح کازرونی)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۹۷

ضیاء الدین (شیخ، فرزند عبد النبی امام جمعه) ۹۸۸

ضیاء الدین (فرزند علی) ۹۸۷ ح ۶

ضیاء الدین علی (امیر، فرزند امیر عرب شاه) ۱۰۳۸

ضیاء الدین علی (امیر، فرزند امیر عرب شاه حسینی حسنی دشتی شیرازی) ۱۱۹۴

ضیاء الدین علی (امیر، فرزند فخر الدین عرب شاه) ۱۰۳۸

ضیاء الدین مسعود (مولانا فرزند مصلح کازرونی) ۱۱۴۸

ضیاء الدین مسعود (شیخ، پدر عبد الله بلیانی) ۱۴۳۸- مسعود (شیخ ضیاء الدین پدر عبد الله بلیانی)

ضیاء الدین مسعود بلیانی ۱۴۳۸ ح ۲- مسعود بلیانی (ضیاء الدین)

ضیاء الدین مسعود طیب (فرزند مصلح کازرونی) ۱۴۳۹- مسعود طیب ضیاء الدین، فرزند مصلح کازرونی)

ضیاء الدین و الملة علی (امید، فرزند فخر الدین) ۱۰۳۸

ضیاء الملة ۱۵۳۶- ابو نصر فرزند عضد- الدوله (بهاء الدوله و ضیاء الملة)

ضیاء الملك ۱۳۹۲- ضیاء الملك فسوی (خواجه)

ضیاء الملك (خواجه) ۲۹۱

ضیاء الملك فسوی (خواجه) ۱۳۹۲

ضیاء کازرونی ۱۴۴۶

حرف «ط»

طائیس ۱۵۲۹ ح ۱- طاوس طاشمنکو ۲۷۵ ح ۱

طاشمنکو (امیر) ۲۷۴

طالب (حاجی) ۶۸۰

طالب (حاجی، فرزند حاجی هاشم) ۹۶۱

طالیپورسند ۷۴۳ ح ۱۱

طاوس ۱۵۲۹، ۱۵۳۱

طاهر (پدر عبد الله) ۲۰۸

طاهر (فرزند عبد الله بن طاهر) ۲۰۸

طاهر (فرزند محمد بن عمرو بن لیث صفار) ۲۱۳

طاهر (فرزند محمد عود) ۲۱۳

طاهر (میرزا) ۱۱۸۱- نیری شیرازی

طاهر خان (میرزا) ۸۴۰۵

طاهر خان (نواده ولی محمد خان چنگیزی) ۵۵۵

طاهر دودمانی (رئیس) ۲۲۵، ۲۲۶

طاهر ذی المناقب موسوی ۲۲۷

طاهر رامهرمزی (خواجه) ۱۳۴۷

طاهر قزوینی (نواب میرزا) ۴۹۰

طاهره مرتضویه ۴۴۹

طایر ۱۷۳، ۱۱۳۵- طایر شیرازی

طایر ۱۲۸۶- مرتضی طایر (حاجی سید)

طایر شیرازی ۱۱۷۳- حسن خان

طایع ۲۱۹ ح ۶- طایع الله

طایع (خلیفه) ۲۲۴- طایع الله (خلیفه)

طایع الله ۲۲۱

طایع الله ۲۱۹- عبد الکریم فرزند مطیع الله طایع الله (خلیفه) ۲۲۵

طباطبائی ۱۳۸۴- مهدی طباطبائی (آقا سید)

طباطبائی ۱۴۱۴- مهدی طباطبائی بحر العلوم (آقا سید)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۹۸

طبری ۱۷۴ ح ۶، ۱۷۷ ح ۱، ۱۷۸ ح ۶، ۱۷۹ ح ۳، ۴، ۷، ۱۸۰ ح ۱، ۲، ۴، ۱۸۱ ح ۱، ۵، ۷، ۹، ۱۰، ۱۸۲ ح ۱، ۲، ۴، ۵، ۷، ۱۸۳ ح

۳، ۲، ۵، ۱۸۵ ح ۱، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۸۶ ح ۲، ۵، ۶، ۱۸۷ ح ۳، ۱۸۸ ح ۱، ۴، ۶، ۱۸۹ ح ۱، ۷، ۸، ۱۹۰ ح ۳، ۴، ۱۹۲ ح ۲، ۵، ۷،

۱۹۳ ح ۱، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۹۴ ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۹۵ ح ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۹۶ ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲،

۱۹۷ ح ۱، ۱۹۹ ح ۵، ۲۰۰ ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۰۱ ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۲۰۶ ح ۶، ۲۰۷ ح ۱۰، ۲۰۸ ح ۳، ۲۰۹ ح ۳،

۲۱۰ ح ۴، ۲۱۲ ح ۲، ۳

- طیبی خراسانی (ابو سعید) ۳۲۵
 طیب ۱۱۳۵- عبد الله طیب (آقا)
 طیب جهرمی (آقا مهدی) ۱۲۶۸
 طیب حکیم الهی (میرزا آقا) ۱۲۸۶
 طیب شاه (جلال الدین) ۲۷۹
 طیب شاه (جلال الدین، ملک) ۲۷۴
 طیب شیرازی ۱۱۷۳- عبد الله طیب (آقا)
 طراقانی ۲۹۳
 طراقای (فرزند هلاکو خان) ۲۸۱
 طرب ۱۵۵۳- محمد رفیع خان مرودشتی
 طرخان (حاجی) ۸۴۲
 طره باز خان افغان ۶۷۷
 طغاجار ۲۷۲ ح ۵- طغاجار نوئین فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۷۹۸ حرف «ط» ص : ۱۷۹۷
 طغاجار نوئین ۲۷۲، ۲۷۳
 طغای (ملک) ۲۸۹
 طغرانی ۱۳۵۹- حسین (ابو اسماعیل، مؤید الدین)
 طغرل ۲۳۲ ح ۵، ۶
 طغرل ۲۳۲ ح ۵، ۹- طغرل سلجوقی
 طغرل ۲۳۰ ح ۵، ۲۳۱ ح ۱، ۶، ۲۴۳- طغرل بیک سلجوقی
 طغرل (شاه) ۲۵۱- طغرل شاه سیم
 طغرل (شاه، پور ارسلان) ۲۴۸
 طغرل (شاه سلجوقی) ۲۵۰، ۲۵۱
 طغرل (فرزند اتابک سنقر سلغری)- طغرل شاه سیم ۲۵۰
 طغرل (فرزند سلطان محمد) ۲۴۹، ۲۵۰
 طغرل بیک ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲- طغرل- بیک سلجوقی
 طغرل بیک (فرزند میکائیل بن سلجوق) ۲۳۲
 طغرل بیک سلجوقی ۲۳۰
 طغرل شاه سیم ۲۵۰- طغرل (فرزند ارسلان شاه)
 طلحه ۱۷۹
 طلحه ۲۱۲ ح ۴- طلحه ابو احمد موفق
 طلحه (ابو احمد موفق) ۲۱۲
 طلحه الموفق (ابی احمد، فرزند جعفر المتوکل) ۲۱۲
 طوبی ۱۰۰۵ ح ۲- محمود حکیم (فرزند وصال)

- طوخانی مهستانی ۲۷۷
- طوس ۱۴۷۳، ۱۵۸۵
- طوسی - نظام الملک طوسی (خواجه)
- طوسی (خواجه) ۲۶۷
- طوسی (خواجه نصیر الدین) ۳۸۵، ۴۳۵ - نصیر طوسی (خواجه)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۷۹۹
- طوسی (شیخ) ۶۱۶ ح ۵
- طوطی آغا ۳۳۶
- طوغاچی ۳۸۴ ح ۶
- طوفشور میش ۲۳۲ ح ۱
- طوق (فرزند مقلس) ۲۰۹
- طهماسب ۵۰۸ ح ۱، ۱۲۵۰ ح ۳
- طهماسب ۳۹۵ - طهماسب (شاه)
- طهماسب (حاجی ملا) ۱۳۶۵
- طهماسب (سلطان شاه) ۳۹۲ - طهماسب (میرزا)
- طهماسب (شاه) ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۰۷ ح ۲، ۴۰۸ ح ۲، ۴۱۳، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۶۵، ۴۸۳، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸ ح ۲، ۵۱۹ ح ۲، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۲۶ ح ۲، ۱۱۱۳
- طهماسب (شاه) ۳۸۸ - طهماسب (میرزا)
- طهماسب (شاه، فرزند شاه سلطان حسین) ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶
- طهماسب (میرزا) ۴۲۵
- طهماسب (میرزا، فرزند اسمعیل صفوی) ۳۸۶
- طهماسب (میرزا، فرزند حسین میرزا فرمانفرما) ۱۰۹۶
- طهماسب (میرزا، فرزند شاه سلطان حسین) ۴۹۹، ۵۰۱
- طهماسب (میرزا، فرزند شاه عباس) ۴۷۱
- طهماسب (میرزا، مؤید الدوله) ۶۴۳، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۱۸، ۸۲۰، ۸۲۳، ۸۲۴، ۹۳۴، ۱۰۰۰، ۱۳۷۷، ۱۵۷۰
- طهماسب (میرزا قاجار مؤید الدوله) ۱۱۹۸
- طهماسب (میرزا، نواب، فرزند فرمانفرما) ۷۶۶
- طهماسب (میرزای قاجار) ۹۳۰
- طهماسب اول (شاه) ۵۳۸، ۱۱۵۶
- طهماسب اول صفوی (شاه) ۱۱۴۸
- طهماسب اول صفوی (شاهنشاه) ۱۱۴۲
- طهماسب خان جلایر ۵۸۰
- طهماسب خان فیلی ۶۴۷

طهماسب دوم (شاه) ۵۳۸
 طهماسب سروسنانی (حاجی ملا) ۱۳۶۸
 طهماسب صفوی (شاه) ۴۰۷ ح ۲، ۹۶۰ ح ۱، ۱۱۵۰ ح ۵، ۱۵۶۹
 طهماسب قلی ۵۰۸ ح ۱- ندر قلی بیگ
 طهماسب قلی خان ۵۱۴، ۵۲۹، ۵۳۰
 طهماسب قلی خان ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۱۳- ندر قلی بیگ
 طهماسب قلی خان ۵۲۰- ندر قلی بیگ نادر
 طهماسب قلی خان جلایر ۵۲۷، ۵۲۸
 طهماسب قلی خان جلایر (سردار سپاه فارس)
 ۵۳۰- طهماسب قلی خان جلایر
 طهماسب قلی خان (نواب) ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۱۹- ندر قلی بیگ
 طهماسب قلی خان قزوینی ۸۲۳
 طهماسب میرزا (سلطان) ۳۸۱، ۳۸۳
 طهمورث ۱۴۳۲، ۱۶۳۰ ح ۱،
 طهمورث (پدر خبابه) ۱۳۳۲ ح ۲
 طهمورث (پدر فارس) ۸۹۹ ح ۱
 طهمورث خان ۴۷۳
 طهمورث خان ۴۶۲- طهمورث خان کاختی گرجی
 طهمورث خان (والی خطه کافت) ۴۶۱
 طهمورث خان کافتی گرجی ۴۶۲
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۰۰
 طهمورث خان کیانی ۱۳۸۸
 طهمورث خان گرجی ۴۷۳
 طهوری ۱۱۸۳ ح ۱
 طیار پاشا ۴۷۶

حرف «ظ»

ظل السلطان ۸۲۶
 ظل السلطان ۷۴۴- علی شاه
 ظل السلطان ۷۴۹- علی شاه (نواب ظل السلطان)
 ظل السلطان ۷۴۹، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۵- مسعود (میرزا، ظل السلطان)
 ظل السلطان ۸۲۵- مسعود (میرزا عین الدوله ظل السلطان)
 ظل السلطان ۱۶۸ ح ۱- مسعود میرزا قاجار

- ظل السلطان ۹۱۶- مسعود میرزا قاجار (سلطان)
- ظل السلطان ۸۲۷- مظفر الدین (میرزا)
- ظهیر الدوله ۸۲۵، ۸۴۰، ۸۴۵، ۱۱۸۷- محمد ناصر خان قاجار دولو (حاجی ظهیر الدوله)
- ظهیر الدین ۲۹۶- ابراهیم (صاحب سعید ظهیر الدین)
- ظهیر الدین ۲۹۸- ابراهیم (ظهیر الدین)
- ظهیر الدین ۱۳۵۹ ح ۱، ۲- ظهیر الدین نیشابوری
- ظهیر الدین محمد بابر (پادشاه) ۳۹۷
- ظهیر الدین نیشابوری ۱۳۵۹ ح ۲
- ظهیر الدین (امیر) ۲۹۸ ح ۵
- ظهیر فارابی (شاعر) ۵۳۶ ح ۷
- ظهیری ۲۴۸ ح ۳

حرف «ع»

- عابد (شیخ) ۱۴۴۶- عارف کازرونی
- عابد (فرزند خان اسیری) ۱۲۵۴
- عابد بنیچه (میرزا) ۱۰۶۶
- عابد حمزوی مستوفی (میرزا) ۱۰۲۴
- عابد خانه کهدانی (ملا) ۱۳۰۱
- عابد شاه زندان بیرمی ۱۵۱۶
- عابد مباشر (میرزا) ۱۲۸۸
- عابد مستوفی (میرزا، فرزند حسین دشتکی شیرازی) ۱۰۵۹
- عاتکه (دختر یزید بن معاویه) ۱۹۳ ح ۴
- عادل شاه ۷۶۲- (احتمالا) حسین علی میرزا فرمانفرما
- عادل شاه ۶۳۵- علی قلی خان افشار (نواب) ۶
- عادل نسوی (نصره الدین) ۲۹۰ ح ۹- صاین (خواجه رکن الدین)
- عارف احمد پاشا ۵۰۴
- عارف کازرونی ۱۴۴۶
- عاشور (سید) ۳۴۶
- عاشور (سید نظام الدین) ۳۴۶ ح ۸- عاشور (سید)
- عاص (پدر سعید) ۱۸۳ ح ۶
- عاصم (فرزند عمرو) ۱۷۳ ح ۶
- عالم شاه بیگم ۳۶۴
- عالمی دارابی (مولانا) ۱۳۱۵

عالی ۹۴۰- علی صدر العلما (میرزا)

عالی ۱۱۳۵، ۱۱۷۴- محمد حسین

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۰۱

(میرزا)

عالی ۹۴۴ ح ۴- محمد حسین (میرزا، فرزند محمد کلانتر)

عالی شیرازی ۱۱۷۴- محمد حسین (میرزا)

عامر ۱۹۹ ح ۴

عامر (پدر عبد الله) ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱ ح ۱، ۱۸۳

عامر (فرزند ضباره) ۱۹۶- عامر (فرزند ضباره المری)

عامر (فرزند ضباره المری) ۱۹۶ ح ۱۱

عامر (فرزند عمرو) ۱۷۲ ح ۱

عامر (فرزند کریژ) ۱۸۰ ح ۱، ۲۴۰

عباد ۱۱۴۳

عباد (فرزند زیاد) ۱۸۲

عباد (پدر صاحب) ۱۳۹۰

عباد طالقانی (پدر اسماعیل) ۲۴۱

عباده مخنث ۲۰۶ و ح ۱۱

عباس ۱۷۷ ح ۶، ۸، ۱۰، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۲۷، ۳۴۵ و ح ۶، ۱۴۳۸، ۱۵۷۸

عباس ۲۰۴ ح ۲، ۲۱۸ و ح ۶- عباس (فرزند عبد المطلب)

عباس (ابو النصر، سلطان، میرزا) ۴۱۰۰

عباس (پدر عبد الله) ۱۸۱ ح ۱۱، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸

عباس (پدر محمد تقی شوریده) ۱۰۷۸

عباس (حاجی سید، فرزند حسن) ۱۴۴۳

عباس (ع) (حضرت) ۸۳۷

عباس (خواجه، فرزند حسین شیرازی) ۱۱۸۳- ابو الفضل عباس (خواجه فرزند حسین شیرازی)

عباس (شاه) ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰ و ح ۸، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳ ح ۶، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۳ و ح ۱، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۵، ۴۶۶،

۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۸۳، ۴۹۳، ۵۲۸، ۱۰۷۲، ۱۲۹۴، ۱۵۰۷- عباس (میرزا)

عباس (شاه صفوی) ۱۰۰۰

عباس (پدر عبد الله) ۱۸۱

عباس (فرزند عبد المطلب) ۱۹۳، ۱۹۸ ح ۲، ۲۰۴

عباس فهلیانی (حاجی سید) ۱۴۴۳

عباس (میرزا) ۱۶۸ ح ۳، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۶۷، ۴۸۴، ۴۸۸، ۴۹۵، ۷۱۴، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۳۶، ۷۴۹، ۷۵۶

ح ۴

- عباس (میرزا) ۴۹۰ ح ۵- مرتضی (میرزا)
- عباس (میرزا، شاهزاده) ۱۱۲۰
- عباس (میرزا، فرزند شاه صفی صفوی) ۴۷۷
- عباس (میرزا، فرزند شاه طهماسب) ۵۱۹- عباس ثالث (شاه)
- عباس (میرزا، فرزند فتح علی شاه) ۶۴۳، ۶۶۵، ۶۷۰
- عباس (میرزا، فرزند محمد شاه) ۶۷۴
- عباس (میرزا، ملک آرا) ۷۸۷
- عباس (میرزا نایب السلطنه) ۶۸۷، ۷۰۰، ۷۲۱، ۷۴۴، ۷۴۷، ۷۵۲، ۷۵۵، ۹۶۹، ۹۷۰، ۱۰۷۳
- عباس آتشی (ملا) ۹۵۸
- عباس آتشی شیرازی (ملا) ۱۲۵۱
- عباس افغان (میر) ۵۴۴
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۰۲
- عباس آق اوغلی (حاجی ملا) ۱۰۰۰
- عباس اقبال ۲۱۵ ح ۶، ۱۱۸۳ ح ۱
- عباس اول (شاه) ۵۳۸، ۱۰۹۶
- عباس اول صفوی (شاه) ۷۳۹، ۹۱۶، ۹۲۹، ۱۱۸۴
- عباس ایروانی (حاجی میرزا) ۷۶۷- قطب الاقطاب
- عباس بهادر خان ۴۲۹- عباس (میرزا)
- عباس بهادر خان (شاه) ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۵، ۴۵۰، ۴۵۸، ۴۶۷، ۴۶۸- عباس (میرزا)
- عباس ثالث (شاه) ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۳- عباس (میرزا، فرزند شاه طهماسب)
- عباس ثانی ۱۴۴۴- عباس ثانی (شاه)
- عباس ثانی (شاه) ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۹۵۰، ۱۲۴۹- عباس میرزا (فرزند شاه صفی)
- عباس ثانی (شاهنشاه) ۴۸۴، ۴۸۵- عباس میرزا (فرزند شاه صفی)
- عباس جراح (حاجی میرزا) ۱۰۳۴
- عباس خان ۸۰۳
- عباس خان (خانواده مؤید الدوله) ۸۰۲
- عباس خان (فرزند اسماعیل خان) ۱۱۰۱
- عباس خان بیضائی (حاجی میرزا، فرزند فتح الله- خان یاور بیضایی) ۱۰۲۸
- عباس خان شیرازی ۸۰۱
- عباس خان عرب ۱۵۷۹
- عباس خان کلانتر ۱۲۳۹
- عباس دارابی (حکیم میرزا) ۹۶۸ ح ۱
- عباس دبس ۶۲۶ ح ۵- عباس دوس

عباس دوس ۶۲۶ ح ۵

عباس دوم (شاه) ۴۸۳، ۵۳۸-عباس میرزا (فرزند سام میرزا)

عباس زارع (حاجی، فرزند اسماعیل زارع) ۱۰۷۸

عباس سوم (شاه) ۵۳۶، ۵۳۸-عباس میرزا (فرزند شاه طهماسب دوم)

عباس صفوی (شاه) ۱۲۶۳

عباسعلی خان تاجر نمازی (حاجی) ۱۱۳۲

عباس فراش خلوت مازندرانی ۶۶۶

عباس قلی خان ۷۹۸

عباس قلی خان (امیر اتابک) ۷۹۶

عباس قلی خان (حاج) ۱۴۲۴

عباس قلی خان (فرزند جعفر قلی خان نواب هندی) ۱۱۱۴، ح ۳

عباس قلی خان (فرزند شاه نظر خان) ۱۵۷۶

عباس قلی خان افشار کازرونی ۱۴۴۲

عباس قلی خان سردار لاریجانی ۱۴۷۶، ۷۹۶

عباس کلانتر مشهد (حاجی) ۱۵۵۸

عباس مازندرانی ۶۶۹

عباس ماضی (شاه) ۱۴۴۰، ۱۴۵۸

عباس ماضی صفوی (شاه) ۱۵۰۶

عباس مباشر (میرزا) ۱۲۸۹

عباس مجتهد کازرونی طباطبایی (حاجی سید) ۱۴۴۳

عباس مدرس (میرزا، فرزند هدایت الله مدرس) ۹۳۷

عباس مستوفی (میرزا، فرزند آقا مستوفی) ۱۰۷۴

عباس مستوفی (میرزا، فرزند عابد مستوفی) ۱۰۶۰

عباس مستوفی بگدلی (میرزا) ۱۰۸۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۰۳

عباسی ۱۰۷۹- ابن عباس

عبد (عبد مناف) ۱۷۱ ح ۶، ۱۷۹ ح ۸، ۹۱۷، ۹۲۴، ۹۹۶، ۱۰۴۲، ۱۰۹۷، ۱۱۴۰، ۱۵۲۶

عبد الباقي (حاجی میرزا، فرزند جواد) ۱۴۰۵

عبد الباقي (میرزا) ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۷، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۳، ۹۲۰

عبد الباقي (میرزا، فرزند مؤید الدوله قاجار) ۱۲۰۳

عبد الباقي (میرزا، فرزند محمد باقر ملا باشی) ۱۰۹۷

عبد الباقي (میرزا، نواب) ۸۰۴

عبد الباقي (میرزا، والی اردستان) ۱۵۲۵

- عبد الباقي (میرزا، والی لارستان) ۹۶۴
- عبد الباقي تاجر کازرونی (حاجی میرزا) ۱۰۶۸
- عبد الباقي دشتکی شیرازی (میرزا) ۱۰۵۸
- عبد الباقي یزدی (امیر) ۳۸۲
- عبد الجبار ۱۱۳۴- عبد الجبار (حاجی شیخ)
- عبد الجبار (حاجی شیخ) ۱۰۳۳
- عبد الجبار المجتهد (شیخ) ۱۱۴۰
- عبد الجواد (حاجی) ۱۴۱۰- محمد تقی صحراودی حاجی میرزا فرزند عبد الجواد (حاجی میرزا، فرزند عبد الجواد)
- عبد الحسین (آقا، کدخدای محله بازار مرغ) ۹۲۱
- عبد الحسین (حاجی، میرزا، فرزند محسن تاجر ده‌دشتی) ۱۰۳۲
- عبد الحسین (میرزا) ۱۴۳۹- ناظر کازرونی
- عبد الحسین (میرزا، شاهزاده، فرزند نوذر میرزا) ۱۰۹۳
- عبد الحسین (میرزا، فرزند بدیع الزمان دشتکی) ۱۰۵۸
- عبد الحسین (میرزا، فرزند بزرگ مستوفی) ۱۰۵۸
- عبد الحسین (میرزا، فرزند جواد) ۱۲۵۸
- عبد الحسین (میرزا، فرزند علی آقا) ۱۱۱۸
- عبد الحسین (میرزا، فرزند لطف الله) ۱۰۸۹
- عبد الحسین (میرزا، نبیره میرزا جانی فسایی) ۹۲۷
- عبد الحسین امین التجار (آقا) ۹۸۴
- عبد الحسین تاجر (حاجی) ۱۰۲۸
- عبد الحسین تاجر شیرازی (آقا) ۱۴۰۸
- عبد الحسین خان (فرزند حاجی محمد حسین خان) ۶۹۰
- عبد الحسین خان (فرزند خان بابا خان) ۸۴۷
- عبد الحسین خان سرتیب (حاجی فرزند خیر الله- خان) ۹۷۷
- عبد الحسین خان شیرازی (میرزا) ۷۱۶، ۷۱۸
- عبد الحسین خان مرودشتی ۱۵۵۵
- عبد الحسین خان میرپنج ۸۰۳
- عبد الحسین خان نوری (حاجی) ۹۱۸
- عبد الحسین دشتکی (میرزا، فرزند عبد الباقي دشتکی شیرازی) ۱۰۵۸
- عبد الحسین رئیس شیدانی (آقا، فرزند علی شیدانی) ۹۷۹
- عبد الحسین شیخ الاسلام (شیخ) ۹۲۴
- عبد الحسین مستوفی (میرزا، فرزند عبد الحسین) ۱۰۸۹
- عبد الحسین نوائی ۴۰۷ ح ۲، ۷۸۴ ح ۵

- عبد الحسین یاور فوج سرباز شیرازی (حاجی) ۷۷۸
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۰۴
 عبد الحسینی تجار (حاجی) ۱۰۲۸
 عبد الحمید ۱۱۳۴- عبد الحمید (فرزند احمد، نوه عبد الصمد شیرازی)
 عبد الحمید (شیخ، فرزند مهدی کجوری مازندرانی) ۹۷۵
 عبد الحمید (فرزند احمد، نوه عبد الصمد شیرازی) ۱۱۸۴
 عبد الحمید (فرزند یحیی فارسی) ۱۹۱
 عبد الحمید (میرزا، فرزند جواد) ۱۴۰۵
 عبد الحمید (میرزا، فرزند عبد الغفار شیرازی) ۱۱۵۹
 عبد الحمید (میرزا، فرزند علی محمد خان فیروز آبادی) ۱۴۲۰
 عبد الحمید (میرزا، فرزند محمد مهدی میرزا) ۹۳۴
 عبد الرحمن ۷۸۲
 عبد الرحمن ۱۸۹ و ح ۷، ۱۹۰ و ح ۱، ۴، ۱۹۱ عبد الرحمن (فرزند محمد اشعث)
 عبد الرحمن (شیخ) ۸۰۲
 عبد الرحمن (شیخ، فرزند زین العابدین) ۹۸۸
 عبد الرحمن (عضد الدین فرزند احمد ایجی) ۱۳۷۳
 عبد الرحمن (فرزند ابی بکره) ۱۸۳
 عبد الرحمن (فرزند جعفر شیرازی) ۲۱۴، ۲۱۳
 عبد الرحمن (فرزند زیاد) ۱۸۲
 عبد الرحمن (فرزند عبد اللطیف) ۱۰۵۷ ح ۲
 عبد الرحمن (فرزند عوف) ۱۷۹
 عبد الرحمن (فرزند ملجم مرادی) ۱۸۲
 عبد الرحمن (فرزند مفلح) ۲۱۱
 عبد الرحمن (میرزا، فرزند عبد الرضا) ۹۹۰
 عبد الرحمن (وزیر) ۲۱۴
 عبد الرحمن احمد ایجی (عضد الدوله، قاضی - القضاة) ۱۱۴۶
 عبد الرحمن ایجی (قاضی عضد الدین) ۲۹۹
 عبد الرحمن سمیرمی ۱۳۵۹
 عبد الرحمن قشمی (شیخ) ۸۰۰، ۸۰۱
 عبد الرحیم (فرزند محمد علی فیروز کوهی) ۱۶۳۹
 عبد الرحیم بروجردی (حاجی شیخ) ۱۶۹
 عبد الرحیم خان ۶۷۴، ۶۸۰، ۶۸۱
 عبد الرحیم خان (برادر حاجی ابراهیم کلانتر) ۶۳۸

- عبد الرحیم خان (فرزند تقی خان یزدی) ۶۵۷
- عبد الرحیم خان (فرزند حاجی هاشم) ۹۶۱
- عبد الرحیم خان (فرزند قهرمان خان) ۱۵۷۱
- عبد الرحیم خان (فرزند محمد اسمعیل خان) ۹۶۳
- عبد الرحیم خان (میرزا) ۱۴۰۶
- عبد الرحیم خان (میرزا، فرزند جواد) ۱۴۰۵
- عبد الرحیم شروانی (میرزا)
- عبد الرحیم عشرت (حاجی میرزا) ۹۳۹
- عبد الرحیم عشرت (حاجی میرزا، فرزند مهدی) ۱۳۹۸
- عبد الرحیم مستوفی شیرازی (میرزا) ۷۵۵
- عبد الرحیم وصال (مهندس، فرزند روحانی وصال) ۱۰۲۰ ح ۱
- عبد الرزاق (میرزا، فرزند جواد) ۱۴۰۵
- عبد الرزاق اصفهانی (جمال الدین) ۱۲۳۳
- عبد الرزاق سمرقندی ۹۰۲ ح ۲
- عبد الرزاق فاموری (میرزا) ۹۳۴
- عبد الرزاق کاشی ۶۳۷
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۰۵
- عبد الرزاق کدخدا (آقا) ۹۸۱
- عبد الرسول (حاجی، فرزند محمد علی تاجر بوشهری) ۱۳۲۲
- عبد الرسول (شیخ، فرزند زین العابدین) ۹۸۸
- عبد الرسول خان (شیخ) ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۳، ۷۹۱
- عبد الرسول خان (شیخ، پدر نصر خان) ۱۲۲۶
- عبد الرسول خان (شیخ، فرزند نصر خان بوشهری) ۱۲۲۱
- عبد الرسول خان بوشهری (شیخ) ۷۴۵
- عبد الرسول خان دریاییگی بوشهری (شیخ) ۷۴۵
- عبد الرضا (حاجی میرزا، فرزند هادی امام جمعه) ۹۹۰
- عبد الرضا (سعید، برادر سید علی خان) ۵۲۶
- عبد الرضا (سید، فرزند مبارک) ۹۷۸
- عبد الرضا (میرزا، فرزند حاجی ابراهیم کلانتر شیرازی) ۶۸۶
- عبد الرضا (میرزا، فرزند علی) ۱۱۰۰
- عبد الرضا خان (فرزند محمد کاظم خان) ۱۴۶۵
- عبد الرضای نائینی (خواجه) ۵۷۰
- عبد السلام کازرونی (شیخ) ۱۴۳۹

- عبد الشمس (عبد شمس عبد مناف) ۱۷۹ ح ۸
عبد الصمد (امیر) ۳۳۴
عبد الصمد (حاجی، فرزند محمد) ۱۲۵۷
عبد الصمد (حاجی میرزا، برادر عبد الرحیم عشرت) ۱۳۹۸
عبد الصمد (قاضی، فرزند قاضی حسین) ۱۲۵۹
عبد الصمد (میرزا، عز الدوله) ۷۸۷
عبد الصمد (میرزا، فرزند مهدی) ۱۳۹۹
عبد الصمد العاملی (پدر حسین) ۳۶۹
عبد الصمد شیرازی ۱۱۸۳، ۱۱۸۴
عبد الصمد همدانی (آخوند ملا) ۷۶۷
عبد العزی (فرزند قرط) ۱۷۲ ح ۵
عبد العزیز ۱۹۵، ۱۹۶
عبد العزیز ۶۸۳- عبد العزیز نجدی
عبد العزیز (برادر خالد بن عبد الله) ۱۸۷
عبد العزیز (پدر عمر) ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷ ح ۹، ۱۹۷ ح ۴، ۲۰۹، ۱۲۵۴ ح ۱
عبد العزیز (شیخ، فرزند زین العابدین) ۹۸۸
عبد العزیز (عز الدین) ۲۸۸
عبد العزیز (فرزند مروان بن حکم اموی) ۱۸۷ ح ۴، ۵، ۱۹۲
عبد العزیز (ملک عز الدین، فرزند ملک السلام) ۲۹۰
عبد العزیز (میرزا) ۳۴۵ و ح ۷
عبد العزیز (میرزا، فرزند الغ بیک) ۳۴۴
عبد العزیز اقلیدی (شیخ) ۱۲۳۹
عبد العزیز الشیبانی خارجی ۱۹۶ ح ۸
عبد العزیز حاکم (برادر میرویس) ۴۹۵ ح ۴
عبد العزیز خارجی ۱۹۶
عبد العزیز خان (پادشاه ترکستان) ۴۸۷
عبد العزیز خان (سلطان) ۸۴۴
عبد العزیز نجدی ۶۸۲
عبد العزیز وهابی (شیخ) ۷۱۰
عبد العظیم (حضرت) ۱۷۰ ح ۱۰، ۶۹۹
عبد العظیم (شاه) ۶۰۱، ۶۰۷- شاه عبد العظیم
عبد العظیم (شاهزاده) ۶۹۰، ۷۶۷، ۸۰۲- شاه عبد العظیم
عبد العلی (آقا فرزند محمد مجتهد) ۱۱۱۸

- عبد العلی (حاج شیخ) ۱۴۰۸
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۰۶
 عبد العلی (شیخ، فرزند محمد بحرینی) ۱۴۰۷
 عبد العلی (میرزا) ۸۵۳
 عبد العلی (میرزا، شاهزاده، فرزند نوذر میرزا) ۱۰۹۳
 عبد العلی بوشهری آل عصفور ۱۳۲۲
 عبد العلی بیرجندی (ملا) ۱۰۵۳
 عبد العلی بیرجندی خراسانی (ملا) ۸۸۴، ۹۷۴
 عبد العلی پیش نماز (شیخ، فرزند محمد پیش نماز) ۱۰۸۴، ۱۰۸۵
 عبد العلی شیخ الاسلام (شیخ) ۹۲۴
 عبد العلی وصال (فرزند روحانی وصال) ۱۰۲۰ ح ۱
 عبد الغفار (فرزند سلیمان) ۱۳۸۹
 عبد الغفار اصفهانی (میرزا) ۹۰۶
 عبد الغفار شیرازی (ملا) ۱۱۵۹
 عبد الغفور تاجر شیرازی (حاجی) ۹۵۲
 عبد الغفور لاری (مولانا) ۱۵۰۸
 عبد الغنی ۱۲۵۹
 عبد الغنی (میرزا، فرزند محمد اصطهباناتی) ۱۲۵۸
 عبد الغنی سلطان (سید) ۵۸۳- عبد الغنی سلطان مولی (سید)
 عبد الغنی سلطان (مولا) ۵۷۸- عبد الغنی سلطان مولی (سید)
 عبد الغنی سلطان مولی (سید) ۵۷۷، ۵۸۲، ۵۹۲
 عبد الغنی میرزایف ۱۱۵۸ ح ۱
 عبد الغنی واعظ (ملا، فرزند محمد باقر واعظ) ۱۲۵۹
 عبد القیس ۱۷۱ و ح ۸، ۱۷۲
 عبد الکریم (جمال الدین، فرزند ابراهیم بن محمد طیبی) ۲۸۸
 عبد الکریم (حاجی فرزند محمد حسین صحرا- رودی) ۱۴۱۰
 عبد الکریم (فرزند مطیع الدوله) ۲۱۹
 عبد الکریم (میرزا) ۶۳۶
 عبد الکریم (میرزا، فرزند ملا احمد ارسنجانی) ۱۰۲۸
 عبد الکریم افندی (قاضی عسکر رومی) ۵۲۹
 عبد الکریم تاجر ده‌دشتی (حاجی، فرزند آقا بابا تاجر ده‌دشتی) ۱۰۳۲
 عبد الکریم جابری اصفهانی (میرزا، فرزند یحیی جابری انصاری) ۱۰۶۵
 عبد الکریم خان کلاتر ۱۲۳۹

- عبد الکریم خان گله‌داری ۱۴۵۸
- عبد الکریم درویش شیرازی (میرزا) ۵۰۱
- عبد الکریم سروسستانی (سید) ۱۳۶۵
- عبد الکریم نوشتجاتی (میرزا) ۵۰۱
- عبد الکریم وصال (دکتر، فرزند روحانی وصال) ۱۰۲۰ ح ۱
- عبد اللطیف (آقا، فرزند علی بابا تاجر ده‌دشتی) ۱۰۳۲
- عبد اللطیف (امیرزاده) ۳۳۹
- عبد اللطیف (سید آقا) ۱۵۸۰
- عبد اللطیف (شیخ، فرزند عبد النبی امام جمعه) ۹۸۷
- عبد اللطیف (فرزند جلال الدین محمد یحیی - الحسینی الدشتکی شیرازی) ۱۰۵۷ ح ۱
- عبد اللطیف (میرزا) ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶
- عبد اللطیف پاشا ۴۵۳
- عبد الله ۱۸۸ ح ۶ - عبد الله (فرزند زبیر)
- عبد الله ۱۹۵ ح ۹ - عبد الله (فرزند معاویه)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۰۷
- عبد الله ۱۳۷۳ - عبد الله (فرزند مرزبان سیرافی نحوی)
- عبد الله (۱) ۱۱۳۴ - عبد الله (مولا، فرزند فضل الله شیرازی)
- عبد الله (۲) ۱۱۳۴ - عبد الله قوام الدین زاهد شیرازی (مولانا)
- عبد الله (ابو القاسم فرزند محمد بن القائم بامر الله) ۲۳۵
- عبد الله (ابو جعفر القائم بامر الله، خلیفه) ۲۳۴
- عبد الله (ابو جعفر فرزند القادر بالله القائم بامر الله) ۲۲۹
- عبد الله (ابو بکر عبد الله بن ابی قحافه) ۱۷۲ ح ۱
- عبد الله (ابو سعید فرزند عمر بن علی) ۱۲۷۲ - قاضی بیضاوی
- عبد الله (امامزاده شاه) ۱۴۱۵
- عبد الله (اوحد الدین) ۱۴۴۷ - اوحد الدین عبد الله
- عبد الله (پدر ابو هاشم) ۱۹۷
- عبد الله (پدر حرب) ۲۰۰
- عبد الله (پدر حضرت محمد (ص)) ۱۷۱، ۶۸۳
- عبد الله (پدر خالد) ۱۸۷
- عبد الله (حاجی میرزا، فرزند جواد) ۱۴۰۵، ۱۴۰۶
- عبد الله (حاجی میرزا، فرزند محمد حسین رئیس شیدانی) ۹۷۹
- عبد الله (سید) ۱۱۹۲
- عبد الله (سید، پدر مهدی موسوی) ۱۳۲۲

عبد الله (سید، فرزند حسن مجتهد طباطبائی کازرونی) ۱۴۴۳

عبد الله (شاه، امامزاده) ۱۴۹۸

عبد الله (شرف الدین، فرزند فضل الله شیرازی) ۱۱۷۱ ح ۱- شرف شیرازی

عبد الله (شمس الدین) ۱۱۷۱

عبد الله (شیخ) ۶۱۲- عبد الله عرب بنی حصین

عبد الله (شیخ، فرزند ابو تراب) ۱۱۶۹

عبد الله (شیخ، فرزند شیخ سعود وهابی) ۷۲۱- عبد الله وهابی

عبد الله (شیخ، فرزند نصر خان) ۱۲۶۴

عبد الله (شیخ، فرزند یوسف) ۱۴۴۴

عبد الله (فرزند ابراهیم مسمعی) ۲۱۴

عبد الله (فرزند ابی بکره) ۱۸۹ ح ۸

عبد الله (فرزند اسحق بن ابراهیم بن مصعب) ۲۰۷

عبد الله (فرزند اسحق شوریده) ۲۰۷

عبد الله (فرزند سید) ۱۸۷ ح ۳، ۴

عبد الله (فرزند جعفر) ۱۹۷ ح ۴

عبد الله (فرزند جعفر) ۱۲۸۹ ح ۲- عبد الله ازرقانی

عبد الله (فرزند جعفر طیار) ۱۹۵

عبد الله (فرزند حسن حجاج) ۱۹۱ ح ۵

عبد الله (فرزند حسن مثنی) ۱۰۳۶

عبد الله (فرزند حسین بن محمد) ۱۵۶۱

عبد الله (فرزند حنفیه) ۱۹۳

عبد الله (فرزند زبیر) ۱۸۸، ۱۹۱ ح ۳

عبد الله (فرزند زبیر قرشی) ۱۸۵

عبد الله (فرزند زراح) ۱۷۲ ح ۵

عبد الله (فرزند زیاد) ۱۲۷۴

عبد الله (فرزند طاهر) ۲۰۸

عبد الله (فرزند عامر) ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱ ح ۱، ۱۸۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۰۸

عبد الله (فرزند عامر بن کریم) ۱۸۰ ح ۱، ۲۴۰

عبد الله (فرزند عباس) ۱۸۱ ح ۱۱، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱ ح ۱

عبد الله (فرزند عبد المطلب) ۱۷۱ ح ۶، ۱۹۹ ح ۳

عبد الله (فرزند علی بن عبد الله بن عباس) ۱۹۶، ۱۹۸

عبد الله (فرزند علی مکتفی، خلیفه) ۲۱۷

- عبد الله (فرزند عمر) ۱۰۳۶
- عبد الله (فرزند عمر بن عبد العزيز) ۱۹۵ و ح ۹، ۱۹۶، ۱۹۷ ح ۴
- عبد الله (فرزند ماحوز) ۱۸۵ ح ۷
- عبد الله (فرزند محمد) ۱۹۷، ۱۹۸ ح ۲- عبد الله سفاح (ابو العباس)
- عبد الله (فرزند محمد بن علی) ۲۰۱ ح ۱
- عبد الله (فرزند محمد بن علی بن عبد الله بن عبد المطلب) ۱۹۹ ح ۳
- عبد الله (فرزند مرزبان سیرافی نحوی) ۱۳۷۰
- عبد الله (فرزند معاویه) ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷ ح ۴
- عبد الله (فرزند معمر تمیمی) ۱۸۰ ح ۲
- عبد الله (فرزند واحد) ۱۰۳۶
- عبد الله (ملا، فرزند فریدون خان گلهداری) ۱۴۵۸
- عبد الله (ملک شیخ، فرزند ابراهیم بن محمد طیبی) ۲۸۸
- عبد الله (مولانا) ۲۷۱
- عبد الله (مولانا، فرزند فضل الله شیرازی) ۱۱۴۵
- عبد الله (میر) ۴۹۵ ح ۴، ۵۰۵
- عبد الله (میر) ۴۹۵- میر عبد الله (برادر میرویس)
- عبد الله (میر، پدر میر اشرف) ۵۰۳، ۵۰۴
- عبد الله (میرزا) ۴۲۸
- عبد الله (میرزا) ۲۴۶۷- رحمت شیرازی
- عبد الله (میرزا) ۳۳۹- عبد الله شیرازی
- عبد الله (میرزا، خالوی حضرت وصال) ۹۹۳
- عبد الله (میرزاده، فرزند ابراهیم سلطان) ۳۳۸- عبد الله شیرازی (میرزا)
- عبد الله (میرزا، فرزند سلمان اعتماد الدوله، میرزا) ۴۲۹، ۴۵۹
- عبد الله (میرزا، فرزند سلمان جابری اصفهانی) ۴۲۲
- عبد الله (میرزا، فرزند سلمان جابری انصاری شیرازی اصفهانی الاصل) ۱۰۶۵
- عبد الله (میرزا، فرزند محمود حکیم) ۱۰۲۲
- عبد الله (نواب، میرزا) ۷۰۸
- عبد الله (نواب، میرزا، والی خمسه) ۷۰۷، ۷۱۴
- عبد الله آتشی (ملا) ۹۵۸
- عبد الله ازرقانی (شیخ) ۱۲۸۹
- عبد الله اصفهانی خواجه سرا (حاجی) ۷۲۴
- عبد الله افندی ۵۴۲
- عبد الله اقطح (شیخ) ۱۱۰۱

- عبد الله السلمی ۱۹۴ ح ۸
عبد الله القسری ابو المیشم (پدر خالد) ۱۹۴ ح ۲، ۶
عبد الله انصاری (خواجه) ۴۲۱
عبد الله انصاری (شیخ) ۲۹۰
عبد الله بلیانی (سید) ۱۴۴۸
عبد الله بلیانی (شیخ اوحد الدین) ۱۴۳۸
عبد الله بوشهری (شیخ، فرزند نصر خان اول)
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۰۹
۱۳۲۱
عبد الله بی‌خبر ۱۱۶۹
عبد الله پاشا ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴
عبد الله پاشا (والی مملکت وان) ۵۰۴
عبد الله پاشای کوپور اوغلی ۵۲۹ ح ۴- عبد الله پاشا
عبد الله حسنی حسینی بهبهانی (آقا میر) ۱۴۷۸
عبد الله حسینی دشتکی شیرازی (امیر اصیل الدین) ۱۰۵۷
عبد الله حضر می ۱۷۱ ح ۹
عبد الله حمادی (شیخ) ۱۵۱۹
عبد الله حمامی ۲۱۴
عبد الله خان ۵۹۴، ۶۳۸، ۱۳۴۹
عبد الله خان (امین الدوله) ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۳۲، ۷۵۹
عبد الله خان (امین الدوله، فرزند محمد حسن خان صدر اعظم اصفهانی) ۷۲۳
عبد الله خان (امین الدوله اصفهانی) ۷۲۱، ۷۲۵، ۷۳۶، ۷۴۴- عبد الله خان (امین الدوله، فرزند محمد حسن خان صدر اعظم اصفهانی)
عبد الله خان (برادر جعفر خان) ۶۳۷
عبد الله خان (حاجی میرزا) ۹۵۶
عبد الله خان (حاجی میرزا، پدر محمد قلی خان) ۱۳۷۵
عبد الله خان (حاجی میرزا، فرزند فتح الله خان) ۹۶۸، ۹۶۹
عبد الله خان (حاجی میرزا، فرزند محمد قلی) ۱۰۶۷
عبد الله خان (شیخ، فرزند خلفان خان آل حرم) ۱۵۲۵
عبد الله خان ۶۵۲- عبد الله خان زند
عبد الله خان (فرزند اسکندر خان اوزبک) ۴۰۹
عبد الله خان (فرزند داراب خان ایل بیگی) ۱۱۰۲
عبد الله خان (فرزند محمد حسین خان امین الدوله) ۷۰۹

عبد الله خان (فرزند محمد طاهر خان) ۱۴۸۲

عبد الله خان (فرزند نصیر خان لاری بیگلریگی) ۶۶۰ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۸۰۹ حرف «ع» ص : ۱۸۰۰

عبد الله خان (مولی) ۹۷۹

عبد الله خان (میر) ۴۹۵- میر عبد الله (برادر میرویس)

عبد الله خان (میرزا) ۷۵۵

عبد الله خان (میرزا، برادر محمد حسین وکیل) ۷۶۹

عبد الله خان (میرزا، فرزند بزرگ اصطهباناتی) ۱۲۵۷

عبد الله خان (میرزا، فرزند صادق) ۱۲۵۷

عبد الله خان (میرزا، فرزند صادق ضابط) ۱۲۵۶، ۱۲۵۷

عبد الله خان (میرزا، فرزند علی رضا خان) ۹۵۱

عبد الله خان (والی) ۴۹۸- عبد الله خان (والی عربستان)

عبد الله خان (والی عربستان) ۴۹۷

عبد الله خان احمدی ۱۳۴۹

عبد الله خان اوزبک ۴۲۹

عبد الله خان بیضائی (میرزا، فرزند ابراهیم کلانتر شیرازی) ۱۰۲۸

عبد الله خان زند ۶۵۶

عبد الله خان سرهنگ (میرزا) ۱۳۹۵

عبد الله خان سرهنگ (میرزا، فرزند میرزا محمد

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۱۰

هادی) ۹۳۵

عبد الله خان صارم الدوله قراگوزلو ۸۰۳

عبد الله خان قراگوزلوی همدانی ۷۵۰

عبد الله خان قیری ۱۴۲۶

عبد الله خان گرجی یوزباشی ۷۱۲

عبد الله خان لاری ۷۶۸، ۱۵۰۸

عبد الله خان نوری مستوفی (میرزا، فرزند نعیم لشکر نویس باشی) ۹۷۸

عبد الله خان یاور ۷۵۰- عبد الله خان قراگوزلوی همدانی

عبد الله خفیف شیرازی (شیخ) ۱۱۷۷

عبد الله خنجی ۱۳۰۳

عبد الله دشتکی (آقا، برادرزاده حسین مجتهد دشتکی)

عبد الله زبیر ۱۸۵ ح ۳- عبد الله (فرزند زبیر قرشی)

عبد الله سردار (شیخ) ۷۵۳

عبد الله سفاح (ابو العباس) ۱۹۸

- عبد الله سلمی ۱۹۴
- عبد الله سیرافی ۱۴۶۳
- عبد الله شیرازی (پدر سعد) ۱۱۶۹
- عبد الله شیرازی (پدر سلم) ۹۰۸
- عبد الله شیرازی (میرزا) ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۶
- عبد الله شیرازی (میرزا) ۳۳۸، ۳۴۰ - میرزاده عبد الله
- عبد الله صوفی شیرازی (پدر سلم) ۹۰۸ ح ۳
- عبد الله طیب (آقا) ۱۱۷۳ - طیب شیرازی
- عبد الله طیب (آقا، فرزند آقا علی عسکر جراح شیرازی الاصل) ۹۵۸، ۹۵۷
- عبد الله طیب افزری ۱۲۶۲
- عبد الله عامر ۱۸۰ ح ۵، ۲۴۱
- عبد الله عرب بنی معین (شیخ) ۶۱۲
- عبد الله علمدار (شیخ) ۱۲۰۰
- عبد الله علوی (امیر اصیل الدین) ۱۱۹۳
- عبد الله فسائی (حاجی میرزا، فرزند جواد فسائی) ۱۰۸۷
- عبد الله فقیه (مولانا قوام الدین) ۳۱۱
- عبد الله قسری بجللی ۱۹۴
- عبد الله قطب شاه (سلطان) ۴۸۷
- عبد الله قطب شاه (شاه سلطان) ۱۰۴۳
- عبد الله قوام الدین زاهد شیرازی (مولانا) ۱۱۴۵ ح ۱
- عبد الله کازرونی (خواجه مطهر الدین) ۱۴۴۰
- عبد الله مأمون ۲۰۲، ۲۰۳
- عبد الله مجتهد بهبهانی (سید) ۱۴۷۸
- عبد الله مسقطی (شیخ) ۸۰۵، ۸۰۷
- عبد الله معز الملک شیرازی (میرزا) ۱۳۹۵
- عبد الله معز الملک موسوی (میرزا، فرزند فتح الله لشکر نویس موسوی) ۱۰۸۶
- عبد الله مقتدی (پدر احمد ابو العباس) ۲۳۵
- عبد الله منشی مازندرانی (میرزا) ۷۸۸
- عبد الله موسوی بحرینی (سید) ۱۴۷۷
- عبد الله نسابه حسنی حسینی (میرزا، فرزند مؤمن نسابه) ۱۰۶۳
- عبد الله خان نورانی ۱۳۹۲ ح ۴
- عبد الله وصاف (فرزند فضل الله شیرازی) ۱۲۰۳
- عبد الله وهابی ۷۲۱ - عبد الله (شیخ)

عبد الله یزدی (ملا) ۱۲۴۹

عبد الله یزدی (مولانا) ۴۱۱

عبد المؤمن ۴۳۶ ح ۳- عبد المؤمن خان

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۱۱

اوزبک

عبد المؤمن خان ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱ ح ۱

عبد المؤمن خان اوزبک ۴۳۲، ۴۳۶

عبد المجید (شیخ، فرزند مهدی مجتهد کجوری مازندرانی) ۹۷۵

عبد المجید (میرزا، فرزند محمد مهدی میرزا) ۹۳۴

عبد المجید زنگویی ۱۱۳۶ ح ۵، ۱۳۲۱ ح ۱

عبد المحمد (ملا) ۷۷۵- عبد المحمد محلاتی (حاجی ملا)

عبد المحمد (میرزا، شاهزاده، فرزند نوذر میرزا) ۱۰۹۳

عبد المحمد محلاتی (حاجی ملا) ۷۷۴

عبد المحمد ملک التجار (حاجی) ۸۰۷

عبد المحمد ملک التجار (فرزند غلامحسین تاجر کازرونی) ۱۳۲۳

عبد المحمد ملک التجار بوشهری (حاجی) ۸۰۵

عبد المطلب ۱۷۱ ح ۶، ۱۹۹ ح ۳، ۲۰۴، ۱۱۴۴

عبد المطلب (پدر عباس) ۱۹۳، ۱۹۸ ح ۲، ۲۱۸

عبد المطلب (سید، فرزند حیدر) ۹۷۸

عبد المطلب (فرزند هاشم) ۱۷۱ ح ۶

عبد الملک ۱۹۵، ۱۹۶

عبد الملک ۱۹۱، ۱۹۲ ح ۴- عبد الملک (فرزند مروان)

عبد الملک (پدر سلیمان) ۱۹۲ ح ۴

عبد الملک (پدر مسلمه) ۱۹۳

عبد الملک (پدر هشام) ۱۹۳، ۱۰۳۶، ۱۳۰۷

عبد الملک (پدر یزید) ۱۹۳، ۱۹۴

عبد الملک (فرزند بشر) ۱۹۳

عبد الملک (فرزند مروان) ۱۸۵، ۱۸۸

عبد الملک الطباطبایی ۱۵۶۱

عبد الملک خنجی ۱۳۰۳

عبد الملک مروان ۱۸۵ ح ۵، ۱۸۶ ح ۶، ۱۸۷ ح ۱، ۲، ۱۸۸، ۱۹۰ ح ۱، ۴، ۱۹۱ ح ۳، ۱۹۴، ۱۹۸

عبد الملکی ۷۳۰، ۹۷۶

عبد المولی (ملا، فرزند حسین واعظ) ۱۲۵۹

- عبد المولی واعظ (ملا، فرزند محمد باقر واعظ) ۱۲۵۹
- عبد النبی ۱۱۳۴
- عبد النبی (امام جمعه شیراز، شیخ فرزند محمود) ۹۸۵
- عبد النبی (حاج شیخ) ۱۳۳۷
- عبد النبی (شیخ، فرزند ابو تراب امام جمعه) ۹۸۷
- عبد النبی (میرزا) ۹۴۶
- عبد النبی آتشی (حاجی) ۹۵۸
- عبد النبی امام جمعه (شیخ) ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۱۱۴۰
- عبد النبی تاجر بوشهری (حاجی) ۸۵۶، ۱۲۲۲
- عبد النبی تاجر بوشهری (عمده‌الاعیان حاجی) ۸۵۳- عبد النبی تاجر بوشهری (حاجی)
- عبد النبی زارع (حاجی) ۱۰۷۸
- عبد النبی شریفی حسینی (میرزا، فرزند ابو القاسم شریفی) ۹۴۵
- عبد الوارث نحوی فسوی ۱۳۹۰
- عبد الوهاب ۶۸۲، ۶۸۳
- عبد الوهاب (حاجی شیخ، فرزند مؤمن) ۱۰۸۴
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۱۲
- عبد الوهاب (فرزند محمد بن یعقوب اردبیلی) ۱۱۹۶
- عبد الوهاب (میرزا، مجتهد الدوله) ۷۲۹
- عبد الوهاب اردکانی (آخوند ملا) ۱۰۷۵
- عبد الوهاب اصفهانی (میرزا) ۷۰۱- نشاط
- عبد الوهاب افندی (سید) ۷۰۴
- عبد الوهاب خان (میرزا، فرزند میرزا محمد علی خان) ۹۵۴
- عبد الوهاب خان سردزکی (فرزند ابو تراب سردزکی) ۱۰۶۶
- عبد الوهاب خان شیرازی (آصف الدوله میرزا، فرزند محمد جعفر خان) ۱۰۶۱
- عبد الوهاب خان شیرازی (میرزا) ۸۱۹، ۸۳۹، ۱۰۳۱
- عبد الوهاب خان شیرازی (نصر الدوله) ۸۴۵
- عبد الوهاب قزوینی (ملا) ۷۲۹
- عبد الوهاب معتمد الدوله (میرزا) ۷۱۴، ۷۲۷
- عبد الوهاب معتمد الدوله اصفهانی (میرزا) ۷۱۰، ۷۳۸
- عبد الوهاب معتمد الدوله منشی الممالک (میرزا) ۱۰۹۸
- عبد الوهاب موسوی معتمد الدوله اصفهانی (میرزا) ۹۲۹
- عبد الوهاب نورانی (دکتر) ۱۰۰۹ ح ۱
- عبد الوهاب نورانی (فرزند روحانی وصال) ۱۰۲۰ ح ۱

- عبد الوهاب نورانی وصال (دکتر) ۱۰۴۱ ح ۱
عبد الوهاب یزدانی (میرزا، فرزند وصال) ۱۰۱۶
عبد علی خان دشتستانی ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۵- عبد علی خان زیارتی
عبد علی خان زیارتی دشتستانی (رئیس) ۵۸۶
عبد علی دشتستانی (رئیس) ۵۸۶- عبد علی زیارتی دشتستانی (رئیس)
عبد قیس ۱۷۴ ح ۵
عبدوئی ۵۹۰
عبدی بیک ۱۱۸۱- نوید شیرازی
عبدی بیک شاملوتواچی ۳۶۵
عبید الله ۱۸۸ ح ۱- عبید الله (فرزند زبیر)
عبید الله (پدر عمر) ۱۸۶ و ح ۲، ۳
عبید الله (فرزند زیاد) ۱۸۲، ۱۸۷ ح ۱، ۱۸۲ ح ۷، ۱۸۶ ح ۶
عبید الله (فرزند سلیمان) ۱۱۸۳ ح ۲
عبید الله (فرزند محمد) ۱۹۳ ح ۲
عبید الله (فرزند معمر) ۱۸۰، ۱۸۵
عبید الله خان ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴
عبید- عبید الله خان اوزبک
عبید الله خان (فرزند اسکندر خان اوزبک) ۴۰۹
عبید الله خان اوزبک ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۴
عبید زاکانی ۳۳۷ ح ۴، ۴۳۸
عتاب (فرزند ورقاء) ۱۸۷ ح ۸
عتبه (پدر ابی هاشم) ۱۸۵ ح ۴
عتبه (فرزند ابو هاشم) ۱۸۵
عتبه (فرزند غزوان) ۱۷۳ و ح ۵
عتیق (لقب ابو بکر) ۱۷۲ ح ۱
عثمان ۱۸۰ ح ۱، ۱۸۱ ح ۶، ۱۸۵ ح ۳، ۳۶۸، ۵۲۵
عثمان ۲۵۰- اتابک قزل ارسلان
عثمان (برادر حکم بن ابی العاص) ۱۷۴ ح ۵
عثمان (پدر علی) ۳۵۰
عثمان (خلیفه) ۱۸۱ ح ۱، ۲۴۰
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۱۳
عثمان (فرزند ابی العاص) ۱۷۲ ح ۶، ۱۷۴ ح ۶، ۱۷۵ ح ۱- عثمان (فرزند ابی العاص ثقفی)
عثمان (فرزند ابی العاص ثقفی) ۱۷۲ و ح ۷، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۳۳۲، ۱۳۳۴

- عثمان (فرزند عفان اموی قرشی) ۱۷۹، ح ۸، ۱۸۱، ۱۸۳، ۵۶۳
- عثمان (فرزند قنبر) ۲۰۲، ۱۲۷۱
- عثمان (فرزند قنبر فارسی بیضاوی) ۲۰۲ ح ۶
- عثمان ابو قحافه ۱۷۲ ح ۱
- عثمان پاشا ۴۲۳، ۴۵۱
- عثمان خان ثانی (سلطان) ۴۶۸
- عثمان عسکری ۲۱۴
- عثمان کوه کیلویی (بهاء الدین) ۳۱۱
- عثمان مختاری ۲۲۷ ح ۲
- عدی (فرزند ارطاط) ۱۹۲
- عدی (فرزند حاتم) ۱۷۲ ح ۵
- عدی (فرزند کعب) ۱۷۲ ح ۵
- عذرا ۱۱۰۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۲۸۵
- عربشاه (فرزند امیر انبه) ۱۰۳۸ ح ۲
- عربشاه حسینی حسنی دشتکی شیرازی (امیر) ۱۱۹۴
- عربشاه خان ابو الوردی ۱۵۷۱
- عربشاه فخر الدین (فرزند امیر انبه عز الدین ابی - المکارم) ۱۰۳۵
- عرفانی فسائی ۱۳۹۴ ح ۲
- عرفجه (فرزند هرثمه) ۱۷۳ ح ۶
- عرفی ۱۱۳۵، ۱۱۷۴ - عرفی شیرازی
- عرفی شیرازی ۱۱۷۴ - محمود سید
- عرفی شیرازی (مولانا) ۱۱۷۴ ح ۲
- عروضی ۱۰۵۲ ح ۲ - نظامی عروضی
- عز الدوله ۲۲۵ - بختیار (عز الدوله)
- عز الدوله ۱۱۸۳ - بختیار (عز الدوله، فرزند معز الدوله دیلمی)
- عز الدوله - بختیار (فرزند احمد بن بویه)
- عز الدوله ۷۸۷ - عبد الصمد (میرزا، عز الدوله) ۷۸۷
- عز الدین ۱۱۹۴ - اسحق (امیر عز الدین، فرزند امیر ضیاء الدین علی)
- عز الدین ۲۸۸ - عبد العزیز (عز الدین)
- عز الدین (شیخ) ۱۰۸۴ - عز الدین جزائری اسدی (شیخ)
- عز الدین (ملک) ۲۸۹، ۲۹۰ و ح ۳، ۵، ۳۱۶ - عبد العزیز (ملک عز الدین فرزند ملک الاسلام)
- عز الدین (مولانا) ۲۵۶
- عز الدین ابی المکارم امیر انبه ۱۰۳۸

- عز الدین احمد (شیخ) ۹۱۳
عز الدین اسحق (امیر) ۱۰۳۹
عز الدین اسحق (امیر، فرزند ضیاء الدین علی) ۱۰۳۸، ۱۱۹۴
عز الدین جزائری اسدی (شیخ) ۱۰۸۲، ۱۰۸۵
عز الدین سعد (فرزند دکلا، اتابک) ۲۵۳ ح ۲
عز الدین عبد العزیز (فرزند ابراهیم بن محمد طیبی) ۲۸۸
عز الدین عبد العزیز (ملک) ۲۸۹
عز الدین فریومدی (خواجه) ۲۸۹
عز الدین مظفر ۲۸۳ ح ۵ و ۲۷۸
عزت ملک خاتون ۲۹۷
عزیز الله خان کمینی ۱۴۶۱
عزیز الله مجتهد طالش (سید) ۷۲۸
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۱۴
عزیز خان سرهنگ ۷۹۰- عزیز خان مگری
عزیز خان سرهنگ مگری ۷۸۸- عزیز خان مگری
عزیز خان مگری ۷۷۳، ۷۸۸
عزیز خان مگری (سرهنگ) ۷۸۹
عزیز خان مگری (سرهنگ فوج آذربایجان) ۷۸۴
عزیز مصر ۱۰۱۳
عسکر (غلام درویش قیری) ۱۴۲۸
عسکر خان افشار ارومی ۶۹۵
عسکر خان رشتی ۶۱۵
عسکرین (حسن عسکری (ع)، ۸۳۷
عشرت ۹۲۰- عبد الباقي (میرزا) ۹۲۰
عشرت ۱۳۹۹- عبد الرحیم عشرت (حاجی میرزا، فرزند مهدی)
عشرت ۱۰۲۰ و ح ۱- محمد شفیع (میرزا، فرزند وقار)
عصفور (فرزند راشد بن عمیر) ۲۶۲
عضد ۳۰۵
عضد ۲۲۱ ح ۴، ۲۲۳ ح ۴- عضد الدوله
عضد ۹۶۰، ۱۳۷۴- عضد الدین ایچی
عضد ۱۱۴۶- عضد الدین عبد الرحمن احمد ایچی (قاضی القضاة)
عضد الدوله ۲۲۲ و ح ۱، ۲۲۳ و ح ۴، ۵
عضد الدوله ۱۷۴ ح ۱۰، ۱۷۵ ح ۴، ۲۴۱

- عضد الدوله ۱۴۵۵ - عضد الدوله دیلمی
- عضد الدوله ۱۱۹۱، ۱۲۴۵، ۱۲۹۳، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰ ح ۲، ۱۴۱۹ - عضد الدوله دیلمی (امیر)
- عضد الدوله ۲۱۹ و ح ۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۶ - فنا خسرو
- عضد الدوله ۲۲۷ ح ۲، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۴۸، ۱۱۸۴، ۱۵۳۶ - فنا خسرو (امیر عضد الدوله)
- عضد الدوله ۲۱۸، ۲۲۱ - فنا خسرو (فرزند رکن الدوله حسن بن بویه)
- عضد الدوله ۱۴۴۰، ۱۴۵۳، ح ۳، ۱۶۲۰، ۱۶۲۳ - فنا خسرو دیلمی (عضد الدوله)
- عضد الدوله (امیر) ۴۳۲
- عضد الدوله دیلمی ۳۳۱ ح ۴، ۱۳۸۹، ۱۴۵۵
- عضد الدوله دیلمی (امیر) ۳۰۰، ۱۱۹۱، ۱۲۴۵، ۱۲۹۳، ۱۴۱۹
- عضد الدین ۱۱۳۴، ۱۱۴۶ - عضد الدین عبد الرحمن احمد ایجی
- عضد الدین ۱۱۴۸، ۱۲۷۲، ۱۳۷۳ - قاضی عضد الدین ایجی
- عضد الدین (خواجه، دخترزاده فضل الله استرآبادی) ۳۳۷ ح ۷
- عضد الدین ایجی ۹۴۳ ح ۱ - ایجی (عضد الدین)
- عضد الدین ایجی (قاضی) ۳۰۵ ح ۳، ۳۱۱، ۱۱۳۹، ۱۱۴۸، ۱۲۷۲، ۱۱۳۹ ح ۱ - ایجی (قاضی عضد الدین)
- عضد الدین عبد الرحمن (فرزند احمد ایجی) ۱۳۷۳
- عضد الدین عبد الرحمن احمد ایجی (قاضی - القضاة) ۱۱۴۶ - عبد الرحمن احمد ایجی (عضد الدین، قاضی القضاة)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۱۵
- عضد الدین علوی (قاضی) ۲۵۹
- عطاء الله ۱۱۳۴
- عطاء الله المحدث (امیر جمال الدین، فرزند فضل الله الحسنی الدشتکی شیرازی) ۱۰۷۵ ح ۵
- عطاء الله حسینی دشتکی شیرازی (امیر جمال الدین) ۱۰۵۷
- عطاء الله دشتکی شیرازی (امیر جمال الدین) ۱۱۳۸
- عطاء الله ورامینی (قاضی) ۴۰۸ ح ۳
- عطاء الملك اسفراینی ۳۷۴
- عطاء خان (سردار اوزبک) ۵۸۷
- عطاء خان اوزبک ۵۷۷، ۵۸۲، ۵۸۳
- عطار ۱۰۲۰ ح ۱
- عطا ملک جوینی ۲۰۸ ح ۵
- عظیم (حضرت) ۷۹۹ ح ۶ - علی ترشیزی (ملا شیخ)
- عظیم الله خان ۵۴۹
- عفان (پدر عثمان) ۱۸۱، ۱۸۳، ۵۶۳
- عفان (فرزند ابی العاص)
- عفان اموی قرشی ۱۷۹

عفت ۱۰۶۳، ۱۰۶۴- سکینه بیگم نسابه

عفت، سکینه بیگم ۱۱۳۵، ۱۱۷۵

عفت شیرازی ۱۱۷۵- سکینه بیگم

عفیفا شیخ الاسلام (سید) ۱۵۷۱

عقیل (پدر مسلم) ۸۳۷

عکرمه سراج ۱۹۳ ح ۱

علاء (فرزند حضرمی) ۱۷۱، ۱۷۲ ح ۹- علاء (فرزند عبد الله حضرمی)

علاء (فرزند عبد الله حضرمی) ۱۷۱ ح ۹- علاء (فرزند حضرمی)

علاء الدوله ۳۷۲

علاء الدوله- ذو القدر (علاء الدوله)

علاء الدوله (اتابک یزد) ۱۶۵، ۲۶۳

علاء الدوله (امیر) ۳۷۲

علاء الدوله (میرزا) ۳۴۲ ح ۱

علاء الدوله ذو القدر (ملک) ۱۲۸۰

علاء الدوله سمنانی (شیخ) ۱۰۳۹

علاء الدوله عباسی (امیر) ۳۹۶

علاء الدوله و الدین میرزا حسین ۴۶۸

علاء الدین ۱۱۴۹- ابو الحسن علی (علاء- الدین فرزند ابی الحزم قرشی)

علاء الدین ۳۸۴، ۹۵۹- حسین (سید علاء الدین)

علاء الدین (اتابک) ۳۰۵

علاء الدین (امیر) ۳۲۳ ح ۳

علاء الدین (کلو) ۳۳۳- محمد موردستانی (کلو علاء الدین) ۳۳۳

علاء الدین (میرزا) ۱۱۸۲- همت شیرازی

علاء الدین ابی الحزم القرشی ۱۰۵۳ ح ۵

علاء الدین احمد (مولانا) ۳۸۴

علاء الدین تبریزی ۱۰۱۹- علاء الدین حسین همت (میرزا، فرزند احمد وقار)

علاء الدین تکش خوارزمشاه ۲۵۱

علاء الدین حسین (سید) ۴۸۴، ۷۵۷، ۹۱۵، ۱۰۶۵، ۱۱۸۸، ۱۱۹۰، ۱۲۲۳- حسین (سید علاء الدین، فرزند امام موسی کاظم (ع))

علاء الدین حسین همت (میرزا، فرزند احمد وقار) ۱۰۱۹

علاء الدین حمزوی (میر) ۱۰۲۳

علاء الدین شیخ الاسلام (میرزا) ۱۴۴۲

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۱۶

علاء الملک ۴۲۵ ح ۵- ابراهیم خان (شاه)

علاء الملک (امیر) ۳۷۶

علاء الملک (میرزا) ۱۵۰۶- ابراهیم خان (شاه)

علاء الملک (میرزا، فرزند نور الدهر خان) ۴۴۵- ابراهیم خان ثانی

علاء الملک لاری ۴۲۵

علاء حصرمی ۱۷۳- علاء (فرزند عبد الله حصرمی)

علاق (شیخ) ۵۳۰

علامه (نظام الدین، فرزند ابراهیم) ۱۴۸۱ ح ۱

علامه العلما ۴۸۰- محمد تقی مجلسی (مولانا)

علامه بهبهانی ۹۲۸ ح ۱- بهبهانی (علامه)

علامه حلّی ۲۰۸ ح ۵- حلّی (علامه)

علامه دوانی ۱۱۴۸، ۱۴۵۴- جلال الدین علامه دوانی

علامه دوانی ۱۴۴۰- محمد علامه دوانی (مولانا جلال الدین)

علامه دوانی (جلال الدین) ۱۴۴۲، ۱۴۴۹، ۱۵۰۰

علامه شیرازی ۱۱۴۸، ۱۱۶۹، ۱۳۰۰- قطب الدین محمود (مولانا فرزند ضیاء الدین مسعود)

علم خان ۵۹۴ ح ۱

علم خان افغان ۵۹۳

علم خان عرب (میر) ۶۵۹

علم شاه بیگم ۳۵۶ ح ۱- حلیمه خاتون علوی (سید)

علوی موسوی نسب (سید) ۱۴۲۸

علی (ع) ۱۷۲ ح ۷، ۱۷۹ ح ۲، ۱۸۱ ح ۱۱، ۱۹۲ ح ۱، ۸، ۲۰۵ ح ۲، ۲۰۶، ۲۲۳، ۲۵۴ ح ۵، ۲۸۸، ۳۱۷، ۳۳۶ ح ۸، ۳۷۵ ح ۷، ۳۹۴

۴۳۶، ۴۴۷ ح ۱، ۴۸۲ ح ۱، ۴۹۰، ۸۵۶، ۹۳۸، ۹۴۸، ۹۷۳، ۹۹۲، ۱۰۰۴، ۱۰۱۰، ۱۰۷۶، ۱۱۰۹، ۱۱۲۲، ۱۱۳۱، ۱۱۳۴، ۱۱۳۹، ۱۱۴۳

۱۱۴۴، ۱۱۵۰، ۱۱۵۶ ح ۱، ۱۱۹۳، ۱۲۰۳ ح ۱، ۱۲۷۴، ۱۳۱۴، ۱۴۴۳، ۱۵۱۴، ۱۵۳۶- علی (ع) (فرزند ابیطالب)

علی ۱۱۳۵- علی زین الدین شیرازی (شیخ)

علی ۱۱۹۱- علی (امیر سید، فرزند حمزه بن موسی الکاظم (ع))

علی (آقا) ۹۳۳

علی (آقا) ۱۲۵۸- علی اصطهباناتی (آقا)

علی (آقا، فرزند آقا هادی کلاتر) ۱۲۴۴

علی (آقا، فرزند شجاع) ۱۴۱۰

علی (آقا، فرزند محمد مجتهد) ۱۱۱۸

علی (آقا، فرزند محمود تاجر) ۱۰۲۹

علی (آقا میرزا، فرزند ابراهیم مجتهد) ۱۵۰۴

علی (امیر سید) ۳۴۷، ۳۴۹

علی (امیر ضیاء الدین)، فرزند امیر عرب شاه حسینی دشتکی شیرازی) ۱۱۹۴

- علی (پدر اسحق) ۱۱۴۳
- علی (پدر حسن) ۱۱۴۳
- علی (پدر زید) ۱۱۴۳
- علی (پدر سلیمان) ۲۰۱
- علی (پدر عیسی) ۱۹۸، ۱۹۹ ح ۳
- علی (پدر محمد) ۱۹۸ ح ۵، ۱۱۴۳
- علی (پیامبر) ۴۷۹
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۱۷
- علی (حاج ملا) ۱۶۷۴
- علی (حاج میرزا سید، فرزند حسن حسینی فسایی) ۱۵۹۸
- علی (حاجی ملا) ۱۰۵۵
- علی (حاجی میرزا) ۱۱۷۶- فخر شیرازی
- علی (حاجی میرزا سید، فرزند حسن فسایی شیرازی) ۱۰۵۵
- علی (حاجی میرزا سید، فرزند محمد) ۱۴۱۰
- علی (حاجی میرزا، فرزند حسن میرزا) ۱۰۵۶
- علی (حاجی میرزا، فرزند رحیم حکیم باشی فخر الدوله) ۹۴۲، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰
- علی (حاجی میرزا، فرزند صادق حسینی) ۱۲۵۸
- علی (سلطان، فرزند سلطان حیدر) ۳۶۴
- علی (سلطان، میرزا) ۴۱۲
- علی (سید) ۱۶۷ ح ۲، ۱۰۵۳
- علی (سید) ۱۳۹۷- میرزا بزرگ
- علی (سید امیر، فرزند حمزه بن موسی الکاظم (ع)) ۱۱۸۹
- علی (سید، فرزند احمد) ۱۴۰۶
- علی (سید، فرزند عباس مجتهد کازرونی طباطبائی) ۱۴۴۳
- علی (سید، فرزند محمد علی) ۹۲۸ ح ۱
- علی (شاه) ۳۰۰، ۶۷۷، ۷۶۲
- علی (شاه) ۷۴۴- ظل السلطان
- علی (شاه، امیر) ۲۹۲
- علی (شاه، ملا) ۱۲۵۹
- علی (شاه، نواب، ظل السلطان) ۷۴۹
- علی (شرف الدین، فرزند عبد الله) ۱۵۶۱
- علی (شیخ) ۳۷۴، ۷۱۰
- علی (شیخ) ۳۹۱- علی (فرزند عبد العالی کرکی جبل عاملی)

- علی (شیخ) ۱۱۷۷- کوهی شیرازی
- علی (شیخ، پدر یوسف) ۱۴۴۴
- علی (شیخ، خواجه) ۳۶۲- شیخ العجم
- علی (شیخ، فرزند خلیفه) ۱۵۵۲
- علی (شیخ، فرزند شیخ خلیفه) ۱۲۶۴
- علی (شیخ، فرزند عبد النبي امام جمعه) ۹۸۷
- علی (شیخ، فرزند محمد بن عبد الله طیب افزری) ۱۲۶۲
- علی (شیخ، فرزند محمد علی) ۱۴۰۸
- علی (صدر الدین، سید) ۱۶۷
- علی (فخر الدوله) ۲۲۰
- علی (فرزند ابی احمد حسین طاهر ذیمنقب) ۲۲۶
- علی (ع) (فرزند ایطالب) ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۶ ح ۱۱، ۲۸۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۴۴۳، ۴۶۷، ۵۵۹، ۵۶۳، ۷۷۱ ح ۵، ۸۰۵، ۸۱۹، ۱۳۹۳ ح ۴
- علی (فرزند احمد) ۱۰۴۶ ح ۲
- علی (فرزند احمد احب فروز) ۲۲۱
- علی (فرزند احمد معتضد) ۲۱۳- المکتفی بالله علی بن احمد معتضد
- علی (فرزند الحسین (ع)) ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۰۳۷- زین العابدین (ع) (امام)
- علی (فرزند الحسین بن شبل) ۲۰۸ ح ۱، ۲۰۹ ح ۳
- علی (فرزند الحسین بن قریش بن شبل) ۲۰۹ ح ۳
- علی (فرزند السری الکاتب الکردی) ۱۵۳۶
- علی (فرزند المظهر الحلی) ۱۱۴۳
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۱۸
- علی (فرزند بویه) ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰
- علی (فرزند بویه دیلمی، عماد الدین) ۲۱۵
- علی (فرزند حسین بن معدان) ۱۳۹۴ ح ۲
- علی (فرزند حمزه) ۲۱۸، ۹۴۸
- علی (فرزند حمزه بن امام موسی کاظم (ع)، شاه میر) ۲۲۶، ۶۱۸
- علی (فرزند سلطان خلیل) ۱۵۳۷
- علی (فرزند شکر الله) ۳۵۱
- علی (فرزند عبد العالی کرکی جبل عاملی، شیخ) ۳۹
- علی (فرزند عبد الله) ۱۹۳، ۱۹۷
- علی (فرزند عبد الله بن عباس) ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱ ح ۱
- علی (فرزند عبد الله بن عبد المطلب) ۱۹۹ ح ۳

- علی (فرزند عبد الوهاب یزدانی) ۱۰۲۰ ح ۱- روحانی وصال
- علی (فرزند عربشاه بن امیرانبه) ۱۰۳۸ ح ۲
- علی (فرزند عثمان، پدر حسن) ۳۵۰
- علی (فرزند عیسی) ۲۰۲
- علی (فرزند لیث) ۲۱۳
- علی (فرزند محمد بن علی بن موسی (ع) (امام علی النقی) ۲۱۰ ح ۲
- علی (فرزند محمد تمامی امامی) ۹۲۲، ۹۲۱
- علی (فرزند موسی (ع)) ۲۱۰ ح ۲- رضا (ع) (امام)
- علی (ع) (فرزند موسی الرضا، امام) ۲۰۳، ۲، ۳۸۸، ۳۸۷
- علی (ع) (فرزند موسی بن جعفر صادق (ع)) ۲۰۲- رضا (ع) (امام)
- علی (فرزند میثم بحرینی (بحرانی) ۲۰۸ ح ۵
- علی (فرزند یوسف فیروز آبادی) ۱۴۱۹
- علی (قاضی زین الدین فرزند روزبهان خنجی) ۱۳۰۳
- علی (کارکیا میرزا) ۳۶۵، ۳۵۷
- علی (ملا آقا) ۱۲۴۵
- علی (ملا شیخ) ۷۹۹ ح ۶
- علی (میر تاج الدین، فرزند مرتضی) ۱۰۸۰
- علی (میرزا) ۱۱۸۰- ناصری شیرازی
- علی (میرزا) ۱۱۸۲- هشیار شیرازی
- علی (میرزا، سید) ۹۲۵
- علی (میرزا سید) ۱۱۸۱- نیاز شیرازی
- علی (میرزا سید، فرزند بابای درویش ذهبی) ۹۴۸
- علی (میرزا سید فرزند بدیع الزمان دشتکی) ۱۰۵۹
- علی (میرزا سید فرزند حسن علی) ۱۱۰۴
- علی (میرزا، سید فرزند محمد حسین، حاجی میرزا) ۱۰۹۸
- علی (میرزا شیخ، فرزند محمد رضا) ۹۸۹
- علی (میرزا فرزند ابراهیم مجتهد) ۱۰۴۱
- علی (میرزا، فرزند محمد باقر ملا باشی) ۱۰۹۷
- علی (میرزا، فرزند میرزا ابراهیم) ۹۳۴، ۹۲۹
- علی (میرزا فرزند میرزا سید) ۱۰۵۹
- علی (میرزا، فرزند میر مؤمن) ۹۱۷
- علی (میرزا نظام الملک) ۳۸۳
- علی (میرزا، نواده زاده فتح علی دارابی) ۱۳۱۵

- علی (میر سید) ۱۰۵۶- نیاز
- علی (میر سید، فرزند محمد جرجانی) ۹۴۳ ح ۱
- علی (میر، فرزند حمزه) ۱۰۲۳
- علی ابو سعید نصیبینی ۱۰۳۸
- علی ابی الحسن (فرزند جعفر ابی عبد الله)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۱۹
- ۱۰۳۵، ۱۰۳۶
- علی ابی سعید النصیبینی (فرزند زید الاعثم ابی- ابراهیم) ۱۰۳۵
- علی ابی شجاع الزاهد (فرزند محمد ابی جعفر) ۱۰۳۵
- علی احدب ۲۲۲ ح ۱
- علی احدب ۲۳۱- علی (فرزند احمد احدب فردر)
- علی احسائی (شیخ) ۹۱۵- علی قطیفی (شیخ)
- علی اردکانی (آقا میرزا) ۱۲۴۹
- علی استرآبادی (امیر تاج الدین) ۳۷۶
- علی اشرف مدرس (آقا، فرزند علی مدرس) ۹۴۱
- علی اصطهباناتی (آقا) ۱۲۵۶، ۱۲۵۷
- علی اصغر حکمت ۹۹۷ ح ۳
- علی اصغر خان ۷۹۴
- علی اصغر خان (برادر زین العابدین خان) ۷۹۳
- علی اصغر خوشنویس (ملا) ۱۰۵۳
- علی اصغر مدرس (آقا، فرزند حسین مدرس) ۹۳۷
- علی اصغر ملا باشی (ملا) ۶۷۵
- علی اصغر ملا باشی هزار جیبی مازندرانی (ملا) ۷۵۰
- علی اصفهانی ۱۳۵۹
- علی اف ۲۴۷ ح ۳
- علی اکبر (آقا) ۱۰۵۰
- علی اکبر (حاجی سید، مجتهد الزمان) ۱۲۵۴
- علی اکبر (حاجی میرزا، فرزند آقا شیرازی) ۱۱۱۹
- علی اکبر (حاجی میرزا، فرزند ابو القاسم) ۱۴۰۳
- علی اکبر (حاجی میرزا، فرزند محمد رضا حمزوی) ۱۰۲۴
- علی اکبر (ملا) ۸۲۲
- علی اکبر (میرزا) ۵۰۶، ۵۰۷، ۹۲۷، ۹۵۱، ۱۲۲۴
- علی اکبر (میرزا، فرزند آقا میر) ۱۰۲۴

علی اکبر (میرزا، فرزند حاجی ابراهیم کلانتر شیراز) ۷۰۸

علی اکبر (میرزا، فرزند علی) ۱۳۹۷

علی اکبر (میرزا، فرزند کوچک نایب الصدر) ۱۱۱۶

علی اکبر (میرزا، کلانتر شیرازی) ۷۴۰، ۷۴۱

علی اکبر (میر، فرزند حسین) ۱۲۵۸

علی اکبر اردکان (سید) ۱۲۴۹

علی اکبر تاجر شیرازی (حاجی) ۹۵۶

علی اکبر تاجر شیرازی (حاجی، فرزند محمد باقر تاجر) ۱۰۳۳

علی اکبر تاجر کازرونی ۱۳۲۲، ۱۳۲۳

علی اکبر تاجر کازرونی (حاجی) ۱۳۲۳

علی اکبر حسینی (حاجی میرزا، فرزند معز الدین) ۱۲۵۸

علی اکبر حکمت ۱۳۸۶ ح ۱، ۲

علی اکبر خان (فرزند اسماعیل خان) ۱۱۰۱

علی اکبر خان (میرزا، فرزند علی صدر العلما) ۹۴۱

علی اکبر خان (میرزا، فرزند مؤتمن الملک) ۹۶۶

علی اکبر خان اسیری (سید) ۹۱۲، ۹۱۴ و ح ۲

علی اکبر خان فسائی (میرزا) ۸۳۲

علی اکبر خان نفر ۷۴۸، ۷۵۱، ۷۵۴، ۷۶۴، ۷۸۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۲۰

علی اکبر خان نفر (فرزند محمد تقی خان) ۱۵۷۷

علی اکبر خان نفر (فرزند محمد تقی خان نفر) ۱۵۸۳

علی اکبر خان وکیل ۸۳۳- علی اکبر خان فسایی (میرزا)

علی اکبر خان وکیل (میرزا) ۹۳۴

علی اکبر خان وکیل الملک (میرزا) ۹۳۱، ۹۳۲

علی اکبر شیرازی (حاجی قوام الملک میرزا) ۱۲۲۷، ۱۲۳۳

علی اکبر طیب (حاجی میرزا) ۱۰۳۱، ۱۱۲۵

علی اکبر قوام الملک (حاجی) ۸۲۴

علی اکبر قوام الملک (حاجی میرزا) ۷۸۸، ۱۰۶۷، ۱۲۱۸، ۱۲۲۲، ۱۲۵۷

علی اکبر قوام الملک (حاجی میرزا، ابراهیم خان اعتماد الدوله) ۹۶۴

علی اکبر قوام الملک (میرزا) ۷۴۷، ۷۵۴، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۷۷، ۷۹۴، ۸۲۵

علی اکبر قوام الملک شیرازی ۸۱۸

علی اکبر قوام الملک شیرازی (حاجی) ۸۲۶

علی اکبر قوام الملک شیرازی (میرزا) ۱۲۱۳، ۱۲۲۱

- علی اکبر کدخدا باشی (میرزا) ۷۸۳
- علی اکبر کلانتر شیراز (میرزا) ۷۲۶
- علی اکبر معزی ۱۳۸۶ ح ۱
- علی اکبر ملباشی (ملا) ۵۳۹، ۵۵۹
- علی اکبر مولی (سید) ۹۷۹
- علی اکبر نواب (حاجی) ۱۱۰۴، ۱۳۹۹، ۱۵۰۹
- علی اکبر نواب اول (حاجی) ۹۴۰
- علی اکبر یزدی (حاجی سید) ۱۰۶۸
- علی الحسینی الجرجانی الحنفی ۱۱۳۸- علی حسینی جرجانی شیرازی
- علی الدین عنیاق (امیر) ۳۲۳ ح ۳
- علی الرضا (ابو الحسن) ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸- رضا (ع) (امام)
- علی الطوسی (پدر محمد) ۱۱۴۳
- علی المرتضی (ع) ۳۸۷، ۱۳۹۲- علی (ع) (فرزند ابیطالب)
- علی النقی (ع) (امام) ۳۷۴ ح ۵
- علی النقی (فرزند محمد الجواد النقی) ۲۰۸- علی النقی (ع) (امام)
- علی انجو (شاه مظفر الدین) ۴۱۸
- علی انیاق (امیر شیخ) ۳۰۹
- علی بابا (حاجی، فرزند محمد باقر تاجر ده‌دستی) ۱۰۳۲
- علی بابا (ملا، فرزند حسین علی) ۱۵۸۱
- علی بحر العلوم (آقا سید) ۱۶۷۴
- علی بحر العلوم نجفی (سید، حجه الاسلام) ۱۶۹ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۸۲۰ حرف «ع» ص : ۱۸۰۰
- علی بزغش (شیخ نجیب الدین) ۱۱۵۴
- علی بلاغ دامغان ۶۲۸- چشمه علی
- علی بیضاوی ۱۲۷۲
- علی بیضاوی (پدر حسن) ۱۳۶۵
- علی بیضاوی (پدر عمر) ۱۳۶۵
- علی بیگ ۳۲۵، ۳۲۶
- علی بیگ (امیر) ۳۴۸
- علی بیگ (پدر صادق خان شقاقی) ۶۱۵
- علی بیگ (شاه) ۳۹۵
- علی بیگ (نبیره صوفی خلیل) ۳۸۹ ح ۶
- علی بیگ خورموجی (میرزا) ۵۹۵، ۱۰۳۳، ۱۳۲۸
- علی بیگ ذو‌القدر ۴۱۷

- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۲۱
- علی بیگ عیسی ۳۲۶
- علی بیهقی سبزواری واعظ (پدر حسین) ۳۴۶ ح ۴
- علی پاشا (والی بغداد) ۶۹۳
- علی پاشا (والی تبریز) ۴۴۷
- علی پاشا (والی گنجه) ۵۳۴
- علی پاشای سردار ۴۵۱
- علی پرلاس (امیر غیاث الدین) ۳۴۹
- علی پرناک وی (سید) ۳۵۶ ح ۵
- علی پیش نماز (شیخ علی، فرزند محمد علی) ۱۰۷۵
- علی تاجر (حاجی) ۹۱۹
- علی تاجر شیرازی (حاجی میرزا) ۱۱۳۲
- علی تراب خان (میرزا) ۷۷۸
- علی ترخان (امیر سید) ۳۳۵
- علی ترشیزی (ملا شیخ) ۷۹۹ ح ۶
- علی تفرس (سلطان) ۳۵۷
- علی تفرشی مستوفی (میرزا، سید) ۷۵۹ ح ۶
- علی جابری (میرزا) ۵۷۷
- علی جابری (میرزا نظام الملک) ۱۰۶۵- علی جابری انصاری (میرزا نظام الملک و- الدوله)
- علی جابری انصاری (میرزا نظام الملک و الدوله) ۱۰۶۴
- علی حسنی حسینی شیرازی استر آبادی (میر تاج- الدین) ۱۰۸
- علی حسینی جرجانی شیرازی ۱۱۳۸
- علی حصوری (دکتر) ۱۱۲۰ ح ۴
- علی حمزه (شاه میر، فرزند امام موسی- الکاظم (ع)) ۵۸۶، ۵۹۶ ح ۷
- علی خان ۲۹۳، ۳۵۸
- علی خان (سید) ۱۱۴۷، ۱۱۵۱- صدر الدین محمد دشتکی شیرازی
- علی خان ۱۱۳۴- علی خان صدر الدین الحسینی الحسنی المدنی المکی شیرازی
- علی خان (سید) ۱۶۷ ح ۶- علیخان الحسینی الحسنی المدنی (سید)
- علی خان (سید) ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳- علی خان حسینی حسنی مدنی مکی شیرازی
- علی خان (سید) ۱۰۴۹، ۱۰۴۵- علی خان صدر الدین حسنی حسینی المکی المدنی شیرازی
- علی خان (سید، فرزند احمد نظام الدین) ۱۱۴۳
- علی خان (سید، فرزند جواد) ۱۴۰۵
- علی خان (سید، فرزند محمد شفیع) ۱۴۰۶

- علی خان (سید، فرزند محمد مهدی میرزا) ۹۳۴
- علی خان (سید، والی هویزه) ۵۲۶
- علی خان (شیخ) ۴۹۰، ۶۰۵ و ح ۶، ۶۱۸
- علی خان (شیخ) ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۶ ح ۷، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۴- علی خان زند (شیخ)
- علی خان (علی خان مراغه‌ای آذربایجانی) ۸۲۵
- علی خان (میرزا، امین الدوله) ۹۱۴ ح ۱
- علی خان (میرزا، فرزند ابو تراب خان بیضایی) ۱۰۲۸
- علی خان (میرزا، فرزند احمد خان مؤید الملک) ۹۶۵
- علی خان (نواده باقر خان تنگستانی) ۱۳۲۶
- علی خان آقا ۱۴۷۶
- علی خان آقا قاجار ۱۴۷۶
- علی خان اشکنانی (رئیس) ۱۵۱۷
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۲۲
- علی خان اصفهانی ۷۲۰
- علی خان اعتماد الدوله (شیخ) ۴۹۰- اعتماد الدوله شیخ علی خان
- علی خان الحسینی الحسنی المدنی شیرازی (سید) ۱۶۷، ۱۱۴۱
- علی خان المدنی الشیرازی ۹۲۴ ح ۱
- علی خان باصری ۱۵۷۶
- علی خان بهادر حشمت جنگ خراسانی الاصل (میرزا) ۶۷۶ ح ۳- مهدی علی خراسانی (میرزا)
- علی خان بیگلربیگی (میرزا) ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۹، ۸۳۰
- علی خان بیگلربیگی (میرزا، فرزند محمد خان بیگلربیگی) ۹۶۵
- علی خان تواچی باشی ۴۱۷
- علی خان تواچی باشی ذو القدر ۴۲۵
- علی خان حسینی حسنی مدنی مکی شیرازی (سید، پدر مجد الدین) ۴۹۱، ۸۷۱، ۱۰۳۵- سید علی خان
- علی خان حقایق نگار (میرزا، فرزند جعفر حقایق نگار) ۱۰۳۴
- علی خان حیاط داوری دشتستانی (امیر) ۶۴۱
- علی خان دشتکی (میرزا سید) ۹۲۶
- علی خان خمسه‌ای ۶۳۶، ۶۳۷
- علی خان ذو القدر ۴۱۹، ۴۲۶، ۴۲۷، ۱۲۸۰
- علی خلیفه ذو القدر (شاه) ۴۱۵، ۴۱۸
- علی خان زند (شیخ) ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۰۰، ۹۱۹، ۹۲۰
- علی خان زند (شیخ، فرزند مهدی مجتهد کجوری مازندرانی) ۹۷۵
- علی خان زند هزاره‌ای (سلطان) ۶۴۸

- علی خان زنگنه (اعتماد الدوله شیخ) ۴۸۹
- علی خان زنگنه (شیخ) ۴۸۰، ۴۹۱، ۵۰۱
- علی خان زنگنه (نواب شیخ) ۴۸۷
- علی خان شادی تکلو ذو القدر ۴۲۵ ح ۲- علی خان تواچی باشی
- علی خان شاهسون ۶۰۹
- علی خان صدر الدین (سید، فرزند احمد نظام-الدین) ۱۱۴۴
- علی خان صدر الدین الحسینی الحسنی المدنی (میرزا سید) ۹۲۴- علی خان صدر الدین الحسینی الحسنی المدنی المکی شیرازی (سید)
- علی خان صدر الدین الحسینی الحسنی المدنی- المکی شیرازی (سید) ۱۱۴۶
- علی خان صدر الدین حسینی حسنی مدنی مکی شیرازی (میرزا) ۱۰۴۳
- علی خان علامه (سید) ۴۰۸، ۶۹۹- سید علی خان علامه
- علی خان علامه شیرازی (سید) ۶۳۹
- علی خان علامه مدنی شیرازی (سید) ۷۴۲
- علی خان قزوینی (سید) ۶۴۹، ۶۵۱
- علی خان کرد قراچورلو ۶۱۵
- علی خان لاری ۷۵۱، ۷۸۱، ۱۴۰۶، ۱۵۰۷
- علی خان نصرت الملک سرتیب ۸۰۴- علی خان نصرت الملک سرتیب قراگوزلو
- علی خان نصرت الملک سرتیب قراگوزلو ۸۰۵
- علی خلیفه ذو القدر (شاه) ۴۱۵، ۴۱۸
- علی خورموجی (حاجی میرزا) ۱۳۲۸
- علی دست غیب (شرف الدین) ۹۱۴
- علی دشتکی (آقا، برادرزاده حسین مجتهد دشتکی) ۱۲۴۴
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۲۳
- علی دشتکی (میرزا، فرزند حسین دشتکی) ۱۲۴۴
- علی دوانی (شیخ) ۱۴۴۰
- علی رضا (حاجی میرزا، فرزند حاجی ابراهیم اعتماد الدوله) ۹۶۴
- علی رضا (میرزا) ۱۲۴۹
- علی رضا (میرزا، فرزند حاجی ابراهیم کلاتر شیراز) ۷۰۶
- علی رضا (میرزا، فرزند عبد العلی) ۱۱۱۸
- علی رضا (میرزا، فرزند فتح الله) ۱۴۱۰
- علی رضا (میرزا، والی کوه کهگیلویه) ۱۴۷۵
- علی رضا بهبهانی (آخوند ملا) ۱۴۷۸
- علی رضا بهبهانی (میرزا) ۱۴۷۵

- علی رضا تاجر ده دشتی (حاجی) ۱۰۳۳
- علی رضا تاجر شیرازی (حاجی) ۱۰۳۴
- علی رضا خان (میرزا) ۹۵۱
- علی رضا خان (میرزا، فرزند محمد خان) ۱۴۷۷
- علی رضا خان بختیاری ۷۹۶
- علی رضا خان علامرودشتی ۱۳۸۳
- علی رضا خان قنواتی بهبهانی ۶۰۱
- علی رضا خوشنویس (میرزا) ۹۴۸
- علی رضا صحرا رودی (حاجی) ۱۴۱۰
- علی رضا گراشی لاری (کربلائی) ۱۵۰۸
- علی رضا لاری (میرزا) ۱۵۰۸ - علی رضا کراشی لاری (کربلائی)
- علی رضای خراسانی (آخوند ملا) ۱۱۱۹
- علی رضای طباطبایی بهبهانی (میرزا) ۵۹۸
- علی رضای قنواتی (رئیس) ۵۹۸، ۱۴۷۵
- علی رضای گراشی (کربلائی) ۸۰۱ - علی رضا گراشی لاری (کربلائی)
- علی زنگنه (شیخ) ۴۸۷ ح ۴
- علی زین الدین شیرازی (شیخ) ۱۱۷۵
- علی زین العابدین (ع) ۳۸۷، ۱۱۴۳
- علی زین العابدین (فرزند حسین ابی عبد الله، سید الشهداء) ۱۰۳۶
- علی سامی ۷۸۵ ح ۴، ۹۰۱ ح ۲، ۳، ۱۳۸۶ ح ۱، ۲۱
- علی سامی (استاد) ۱۱۸۲ ح ۵
- علی سلطان ۳۸۴ ح ۵
- علی سلطان تاتی اوغلی ذو القدر ۴۰۵، ۴۰۶، ۱۲۸۰
- علی سلطان چیخک لو ۳۸۵ - علی سلطان چیخک لوی ذو القدر
- علی سلطان چیخک لو تواچی ۳۸۴ - علی سلطان چیخک لوی ذو القدر
- علی سلطان چیخک لوی ذو القدر ۳۸۷، ۱۲۸۰
- علی سلطان قوچین ۳۳۷ ح ۷
- علی سمیرمی (کمال الدین، ابو طالب) ۱۳۵۹
- علی سهل (امیر) ۳۰۱
- علی شکفتی (مولانا شرف الدین) ۱۵۰۰
- علی شیدانی (حاجی رئیس، فرزند محمد باقر رئیس شیدانی) ۹۷۹
- علی شیخ الاسلام (حاجی میرزا، فرزند حسین شیخ الاسلام) ۱۲۸۲
- علی شیرازی (خواجه نظام الدین) ۱۱۸۵

- علی شیرازی (میر غیاث الدین) ۴۷۴، ۴۵۷
- علی شیر بهمنی (ملا) ۱۴۹۰
- علی شیر قانع تنوی (میر) ۱۰۵۷ ح ۵
- علی شیروانی (میرزا، فرزند زین العابدین شیروانی) ۹۷۰
- علی صالح (آقا میر) ۱۶۱۷
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۲۴
- علی صدر (میرزا، فرزند احمد قاضی) ۱۴۰۹
- علی صدر الدین (فرزند احمد نظام الدین) ۱۰۳۵
- علی صدر العلما (فرزند علی اکبر نواب اول) ۹۴۰
- علی ضیاء الدین (فرزند عرب شاه فخر الدین) ۱۰۳۵
- علی طباطبائی (آقا سید) ۱۳۸۴، ۶۹۹
- علی طباطبائی (آقا میر سید) ۹۲۸
- علی طیب (حاجی میرزا سید، فرزند باقر طیب) ۹۸۳
- علی طیب (حاجی میرزا، فرزند احمد نقیب) ۹۵۷
- علی طیب شیرازی (مولانا صدر الدین) ۳۸۴
- علی طهرانی (ملا) ۶۶۹
- علی عادل شاه ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۱- علی قلی خان
- علی عبد العال (شیخ) ۳۶۶ ح ۹
- علی عبد العالی (شیخ) ۱۰۴۲
- علی عسقلانی ۱۴۱۹ ح ۲
- علی عسکر ۱۱۷۳ ح ۴
- علی عسکر ارسنجانی (ملا) ۱۲۵۲
- علی عسکر جراح شیرازی الاصل ۹۵۷
- علی عسکر خوشنویس ارسنجانی (ملا) ۱۲۵۱
- علی فارسی (مولا شمس الدین) ۳۴۹
- علی فسایی (میرزا) ۱۴۰۴
- علی فسوی (پدر ابو منصور حسن) ۲۲۸
- علی قطفینی (شیخ) ۹۱۵- علی احسانی (شیخ)
- علی قلی بیگ ۴۷۴
- علی قلی بیگ خلیج (حاجی) ۱۴۲۴
- علی قلی خان ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۳۰، ۴۳۰، ۴۳۰ ح ۱، ۴۷۴، ۵۸۰، ۵۸۱، ۶۳۶، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۶۷
- علی قلی خان (برادر آقا محمد خان) ۶۳۹
- علی قلی خان (برادرزاده نادر شاه) ۵۸۱

علی قلی خان (حاجی) ۶۳۷، ۱۴۳۷، ۱۴۴۲ - علی قلی خان کازرونی

علی قلی خان (علی قلی خان قشقایی) ۸۱۷

علی قلی خان (فرزند جعفر خان بیات) ۶۷۵

علی قلی خان (فرزند خان علی خان) ۱۵۶۳

علی قلی خان (فرزند رضا قلی خان هدایت) ۱۱۲۳

علی قلی خان (نواب، برادر آقا محمد شاه) ۶۶۸

علی قلی خان (والی هرات) ۴۲۹

علی قلی خان افشار (نواب) ۶۳۵ - عادل شاه

علی قلی خان افشار کازرونی (حاجی) ۷۴۲ ح ۲

علی قلی خان ایل بیگی (فرزند مرتضی قلی خان ایل بیگی) ۱۱۰۲

علی قلی خان خلیج (فرزند عباس قلی خان) ۱۴۲۴

علی قلی خان شاملو ۴۱۵، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۳۰

علی قلی خان شاهسون ۶۸۸

علی قلی خان عرب (فرزند عباس خان) ۱۵۷۹

علی قلی خان فتح اوغلی ۴۲۶ - علی قلی خان فتح اوغلی استاجلو

علی قلی خان فتح اوغلی استاجلو ۴۲۴

علی قلی خان کازرونی ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۰۳، ۶۰۵

علی قلی خان کازرونی ۱۴۴۱ - ابو الحسن افشار کازرونی (خواجه)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۲۵

علی قلی خان کازرونی (حاجی) ۶۳۶، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۸، ۶۴۹ ح ۹

علی قلی خان مخبر الدوله ۱۵۳۷

علی قلی خان مخبر الدوله ۱۱۲۴ - علی قلی خان (فرزند رضا قلی خان هدایت)

علی قلی میرزای اعتضاد السلطنه ۸۱۹ ح ۴

علی قوشچی (ملا) ۱۱۴۰، ۱۱۴۸

علی قوشچی (مولانا) ۳۴۴ - علی قوشچی (مولانا علاء الدین)

علی قوشچی (مولانا علاء الدین) ۳۴۳

علی کازرونی (آخوند ملا) ۱۴۴۴

علی کرکی جبل عاملی (شیخ) ۱۲۹۹

علی کلا (شیخ) ۱۱۷۱ ح ۳

علی کلانتر (حاجی، فرزند نیاز یاسیجی) ۱۲۴۸

علی کیا ۳۷۱

علی لاهیجی گیلانی نوربخشی ۱۱۹۵

علی مجتهد اردکانی (آقا میرزا) ۱۶۳۸

- علی مجتهد اصفهانی (آقا سید) ۷۲۸
 علی محقق کرکی (شیخ) ۱۱۴۸
 علی محمد (حاجی نبیره‌زاده جعفر خان دارابی) ۱۳۱۵
 علی محمد (ملا، فرزند محمد علی سروستانی) ۱۳۶۸
 علی محمد (میرزا، فرزند اسد الله) ۱۰۸۸
 علی محمد (میرزا، فرزند رضا بزاز شیرازی) ۷۹۸
 علی محمد (میرزا، فرزند عبد الرضا) ۹۹۰
 علی محمد (میرزا، فرزند علی) ۱۰۹۸
 علی محمد (میرزا، فرزند محمد حمزوی) ۱۰۲۵
 علی محمد (میرزا، فرزند ملا نور الدین محمد کواری) ۱۱۷۸
 علی محمد باب (میرزا) ۷۹۲، ۱۵۶۷
 علی محمد تاجر (میرزا) ۷۸۴
 علی محمد تاجر تنباکو (حاجی) ۱۲۸۷
 علی محمد خان ۶۹۸
 علی محمد خان ۶۱۴- علی محمد خان زند
 علی محمد خان (فرزند محمد طاهر خان) ۱۴۸۲
 علی محمد خان (قوام الملک) ۸۴۶
 علی محمد خان (قوام الملک میرزا) ۸۵۱، ۸۵۵
 علی محمد خان (میرزا) ۷۲۶، ۸۲۰، ۱۳۹۷
 علی محمد خان (میرزا، فرزند ابراهیم حسینی) ۹۸۱
 علی محمد خان (میرزا، فرزند حاجی قوام) ۸۱۱
 علی محمد خان (میرزا، فرزند علی اکبر قوام-الملک) ۸۱۸
 علی محمد خان (میرزا، قوام الملک شیرازی) ۹۰۴
 علی محمد خان استر آبادی ۶۹۸
 علی محمد خان حاجیلو استر آبادی ۶۹۸ ح ۱- علی محمد خان استر آبادی
 علی محمد خان زند ۶۱۱ و ح ۱۰، ۶۱۳
 علی محمد خان زیراهی ۸۱۷، ۱۳۳۰
 علی محمد خان فیلی سنگ سیاهی ۷۷۸
 علی محمد خان قوام الملک (میرزا) ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۴۹، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۱۰۸۶، ۱۲۲۳، ۱۳۱۴
 علی محمد خان قوام الملک (میرزا، فرزند علی اکبر قوام الملک) ۹۶۸
 علی محمد خان قوام الملک شیرازی ۸۵۴، ۹۱۰، ۱۲۳۵، ۱۵۷۶، ۱۵۸۹، ۱۶۲۵
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۲۶
 علی محمد خان لشکر نویس باشی نوری ۸۰۴

- علی محمد خان مراغه‌ای (حاجی) ۶۰۵
- علی محمد خان مرودشتی ۱۵۵۵
- علی محمد خان وکیل ۸۱۸- علی محمد خان (میرزا، فرزند علی اکبر قوام الملک)
- علی محمد کاشانی پارسا (حاجی) ۷۲۴
- علی محمد ملاباشی (میرزا) ۱۴۴۹
- علی مدرس (آقا) ۹۴۱- علی مدرس (آقا فرزند اسمعیل مدرس)
- علی مدرس (آقا فرزند اسمعیل مدرس) ۹۳۸
- علی مراد خان ۶۲۱ ح ۷، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۸۰، ۷۶۲
- علی مراد خان ۵۴۰ ح ۷- علی مراد خان بختیاری
- علی مراد خان (علی مراد خان زند) ۶۵۹
- علی مراد خان (نواب) ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱
- علی مراد خان (والی لرستان) ۴۹۸
- علی مراد خان بختیاری ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۸۹، ۵۹۲، ۵۹۷
- علی مراد خان بیگلریگی ۵۴۲
- علی مراد خان زند ۶۱۵، ۶۱۹، ۶۸۰
- علی مراد خان یوسفی ۱۴۹۲
- علی مراد فرشبندی ۱۳۱۹ ح ۲
- علی مراد بیک ابرقوئی ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۲
- علی مراد خان زنگنه ۵۴۵ ح ۴
- علی مرتضی ۱۹۹ ح ۷، ۵۱۷، ۵۸۲، ۱۰۱۳، ۱۳۹۳ ح ۴- علی (فرزند ایطالب)
- علی مراد خان شاملو ۵۴۳، ۵۴۴
- علی مستوفی (میرزا، فرزند مهدی مستوفی) ۱۰۷۳
- علی مستوفی (میرزا، فرزند میرزا محمود) ۹۶۱
- علی مکتفی (پدر عبد الله) ۲۱۷
- علی موسی ۴۱۵- علی (فرزند موسی - الرضا (ع) (امام))
- علی میرزا ۵۳۵
- علی میر فطروس ۱۲۷۱ ح ۲
- علی ناظر هشیار (میرزا) ۱۱۳۲
- علی نقی ۱۱۳۴- علی نقی قاضی شیرازی (مولانا)
- علی نقی (حاجی فرزند محمد حسین صحرا- رودی) ۱۴۱۰
- علی نقی (میرزا، فرزند صادق خوشنویس انجوی) ۹۵۱
- علی نقی (میرزا، فرزند محمد فیروز آبادی) ۱۰۶۹
- علی نقی (میرزا، والی قزوین) ۷۳۸

- علی نقی بهروزی ۲۱۳ ح ۱، ۴۸۸، ۸۶۱ ح ۱، ۱۲۰۵ ح ۱، ۱۲۱۳ ح ۱، ۱۳۲۰ ح ۴
- علی نقی بیگ سرحدی ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۸۴
- علی نقی بیگ لر ۵۷۵
- علی نقی بیگ منشی (آقا) ۵۷۷ ح ۱۰
- علی نقی حمزوی (میرزا) ۱۰۲۳
- علی نقی خان ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۴۹
- علی نقی خان (برادرزاده محمد علی خان) ۱۵۰۷، ۱۵۰۸
- علی نقی خان (حاجی، فرزند آقا محمد) ۱۲۸۱
- علی نقی خان (فرزند تقی خان) ۶۵۵
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۲۷
- علی نقی خان (فرزند رضا قلی خان) ۱۴۴۲
- علی نقی خان (فرزند صادق خان) ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶
- علی نقی خان سرتیپ ۷۵۲- علی نقی خان سرتیپ قراگوزلو
- علی نقی خان سرتیپ قراگوزلو ۷۵۱
- علی نقی خان قاجار قوینلو ۷۵۱- علی نقی خان سرتیپ قراگوزلو
- علی نقی صالح (حاجی میرزا) ۹۵۶
- علی نقی قاضی شیرازی (مولانا) ۱۱۴۷
- علی نقی کدخداباشی (میرزا، پدر علی اکبر) ۱۰۶۹
- علی نقی محمصص (آقا) ۵۷۴
- علی نقی مستوفی (میرزا) ۷۵۴
- علی نقی منشی (آقا) ۵۶۵، ۵۷۷، ۵۸۹، ۵۹۱
- علی نقی میرزای رکن الدوله، نواب ۷۶۰
- علی نوبندگانی (پدر ابو طالب زید) ۲۱۵
- علی نیاز (سید، فرزند حسن علی) ۱۱۰۸- علی (سید، فرزند حسن علی) ۱۱۰
- علی نیریزی ۱۵۶۷
- علی نیریزی (حاجی) ۵۹۰
- علی واعظ (حاجی ملا، فرزند محمد باقر واعظ) ۱۲۵۹
- علی ویس خان کور ۷۸۰
- علی هراتی (میر) (خوشنویس معروف) ۴۱۵
- علی همت خان (برادر علی محمد خان) ۶۱۴
- علی همت خان کلیائی ۶۴۱
- علی یزدی (سید غیاث الدین) ۲۹۸
- عماد الدوله ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰- علی (فرزند بویه دیلمی)

عماد الدین ۳۲۳

عماد الدین ۲۶۸، ۲۷۲- ابو یعلی (سید- عماد الدین)

عماد الدین اسماعیل ۱۳۸۶ ح ۱۶- اسماعیل (عماد الدین)

عماد الدین ۲۷۳- سید عماد الدین

عماد الدین ۱۱۳۴، ۱۱۸۴- عماد الدین شیرازی

عماد الدین ۱۱۴۷- عماد الدین مسعود (میر، فرزند، صدر الدین محمد)

عماد الدین ۳۱۸- فقیه کرمانی (خواجه عماد الدین)

عماد الدین ۱۴۴۰- محمود کازرونی (مولانا عماد الدین)

عماد الدین ۲۵۸، ۹۰۴، ۹۰۵- میراثی (عماد الدین)

عماد الدین (سید) ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷- عماد الدین شیرازی (سید)

عماد الدین ابو یعلی ۲۷۲

عماد الدین ابو یعلی (سید) ۲۶۸- ابو یعلی (سید عماد الدین)

عماد الدین شیرازی (سید) ۱۱۸۴

عماد الدین کرمانی (خواجه) ۳۰۳

عماد الدین محمود کازرونی (مولانا) ۱۴۴۰- محمود کازرونی (مولانا عماد الدین)

عماد الدین مسعود ۴۸۱- مسعود (عماد الدین)

عماد الدین مسعود (میر، فرزند صدر الدین محمد) ۱۱۴۷

عماد الدین مسعود (فرزند صدر الدین محمد) ۱۰۴۳- عماد الدین مسعود (میر، فرزند صدر الدین محمد)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۲۸

عماد الدین مسعود شیرازی (امیر) ۱۰۴۲- عماد الدین مسعود (میر، فرزند صدر الدین محمد)

عماد الدین میراثی ۲۵۸، ۹۰۴، ۹۰۵- میراثی (عماد الدین)

عماد الدین نسیمی ۱۱۸۰ ح ۶

عماد بویعلی ۲۷۷- عماد الدین شیرازی (سید)

عماد فقیه (خواجه) ۳۲۸ ح ۱

عماد فقیه کرمانی (خواجه) ۱۱۴۶ ح ۱

عمارة (فرزند حمزه) ۲۰۰ و ح ۴

عمدة الاعیان ۸۵۳- عبد النبى تاجر بوشهرى (عمدة الاعیان حاجی)

عمر ۱۷۴ ح ۶

عمر ۱۷۹ ح ۱، ۴- عمر (فرزند خطاب)

عمر ۱۹۸- عمر (فرزند عبد العزیز)

عمر (ابو القاسم قاضی، فرزند علی بیضاوی) ۱۲۷۲

عمر (پدر یوسف) ۱۹۵

عمر (خلیفه دوم) ۱۷۱ ح ۹، ۱۷۲، ۱۷۹

- عمر (شمس الدین، منجم) ۲۵۹
- عمر (فرزند ابی بکر فیروز آبادی) ۱۴۱۹
- عمر (فرزند خطاب) ۱۷۲ ح ۵، ۱۷۳، ۱۷۸ ح ۶، ۵۶۳، ۱۰۳۶
- عمر (فرزند خطاب عدی قرشی ابو حفص) ۱۷۲
- عمر (فرزند سربح فارسی شیرازی) ۱۱۳۶ ح ۲
- عمر (فرزند عبد العزیز) ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷ ح ۴، ۱۲۵۴ ح ۱
- عمر (فرزند عبد العزیز بن مروان بن حکم اموی) ۱۹۲، ح ۸
- عمر (فرزند عبد الله) ۱۸۶ و ح ۲، ۳- عمر (فرزند عبد الله بن معمر التیمی)
- عمر (فرزند عبد الله بن معمر التیمی) ۱۸۵ و ح ۹
- عمر (فرزند عثمان بن قنبر ۲۰۲، ۱۲۱۷- سیویه
- عمر (فرزند عثمان بن قنبر فارسی بیضاوی، ابو بشر) ۲۰۲ ح ۶- سیویه
- عمر (فرزند علی بیضاوی) ۱۳۶۵
- عمر (فرزند لیث صفار) ۲۱۲، ۲۱۳، ۱۲۰۶
- عمر (فرزند هبیره فزاری) ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷
- عمران ۲۱۱ ح ۱، ۲۳۱ ح ۸
- عمران (پدر حضرت موسی (ع)) ۱۳۹۳ و ح ۱، ۴
- عمر بیک موصلو ۳۴۹- عمر بیک موصلو (امیر)
- عمر بیک موصلو (امیر) ۳۴۹ ح ۸
- عمر پاشا (والی بغداد) ۶۰۷، ۶۱۰، ۶۱۲، ۶۱۳، ۱۴۱۳
- عمر ثقفی ۱۹۴
- عمر ثقفی (پدر یوسف) ۱۰۳۶
- عمر چغمینی ۱۰۵۳ ح ۲
- عمر شیخ (امیرزاده) ۳۲۵، ۳۳۰
- عمر شیخ (امیرزاده) ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵- عمر شیخ سیورغال
- عمر شیخ (میرزا) ۳۹۷
- عمر شیخ بهادر سیورغال (امیرزاده) ۳۲۳ ح ۴- عمر شیخ سیورغال (امیرزاده)
- عمر شیخ سیورغال (امیرزاده) ۳۲۳، ح ۴
- عمر عبد العزیز ۲۰۹، ۴۴۶
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۲۹
- عمرو ۱۷۳ ح ۶، ۲۱۲ ح ۷
- عمرو ۲۱۲ ح ۵- عمرو (فرزند لیث)
- عمرو (پدر محمد) ۲۱۲ ح ۲، ۵، ۷
- عمرو (فرزند سنان) ۲۶۲ ح ۶

عمرو (فرزند شبان) ۲۶۲

عمرو (فرزند عبد القیس) ۱۷۱ ح ۸

عمرو (فرزند کعب) ۱۷۲ ح ۱

عمرو (فرزند لیث) ۲۱۱

عمرو (فرزند لیث صفار) ۲۱۲

عمرو عبد القیس نصرانی ۱۷۱

عمرو عبد القیس نصرانی بحرینی ۱۲۶۳

عمید الدین ۱۱۳۴

عمید الدین ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۱۲۶۲- ابو نصر اسعد افزری (خواجه عمید الدین)

عمید الدین ۸۲۴- احمد خان نوائی

عمید الدین (خواجه) ۲۵۶- اسعد افزری

عمید الدین افزری ۱۶۲۰- افزری (عمید- الدین)

عمید الملک ۲۶۲- احمد خان عمید الملک نوائی

عمیر (پدر راشد) ۲۶۲

عمیر (پدر ماجد) ۲۶۲

عنایت الله (خواجه سعد الدین) ۱۱۸۴

عنایت الله (میرزا، فرزند ابو طالب نواب) ۹۴۰

عنایت الله (میرزا، فرزند میرزا خانی مستوفی) ۱۰۷۴

عنصر ۱۱۱۰

عنصری ۱۱۰۹

عنق (پدر عوج) ۵۲۶ ح ۸

عوج ۵۲۶- عوج (فرزند عنق)

عوج (فرزند عنق) ۵۲۶ ح ۸

عوض (فرزند حکیم کرمانی) ۱۰۵۳ ح ۴

عوض الخواص (فرزند فیروز شاه زرین کلاه) ۳۶۱

عوف (پدر عبد الرحمن) ۱۷۹

عیاض (فرزند همیان شیبانی) ۱۹۰ ح ۳- عیاض شیبانی

عیاض شیبانی ۱۹۰

عیسی (ع) (پیامبر) ۹۳۹، ۱۰۰۴، ۱۱۳۱، ۱۱۶۵، ۱۱۷۰، ۱۲۸۲، ۱۲۸۴، ۱۴۲۳، ۱۵۷۰

عیسی (پدر علی) ۲۰۲

عیسی (حاجی شیخ) ۱۴۴۴

عیسی (رئیس) ۳۷۱

عیسی (صاحب هرموز) ۱۵۸۹

- عیسی (فرزند اسماعیل) ۱۰۲۰ ح ۱
 عیسی (فرزند جنید) ۱۰۳۸ ح ۶
 عیسی (فرزند شکر الله) ۳۵۱
 عیسی (فرزند عبد الله بن عباس) ۱۹۶
 عیسی (فرزند علی) ۱۹۸، ۱۹۹ ح ۳
 عیسی (میرزا) ۶۸۸
 عیسی (میرزا) ۶۷۴- بزرگ فراهانی (میرزا)
 عیسی خان ۴۶۱
 عیسی خان قورچی باشی ۴۷۳
 عیسی خان نواب هندی (میرزا، فرزند محمد علی خان نواب هندی) ۱۱۱۴
 عیسی ساوجی (قاضی مسیح الدین) ۳۵۰
 عیسی فراهانی (میرزا) ۷۲۲
 عیسی فراهانی (میرزا) ۶۹۸- بزرگ (میرزا)
 عیسی وزیر نایب السلطنه، (میرزا) ۶۸۷
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۳۰

حرف «غ»

- غاردان ۶۹۷
 غاردان خان ۶۹۸- غاردان
 غاردان (جنرال) ۶۹۴
 غاردان خان (سفیر کبیر فرانسه) ۶۹۶- جنرال غاردان
 غازان ۲۸۳ ح ۱- غازان خان
 غازان خان ۲۸۲، ۳۰۵، ۳۶۱، ۹۰۲
 غازان خان (سلطان) ۲۸۳
 غازی بیک ذو القدر قورچی ۴۱۵
 غازی خان ۳۹۵
 غازی خان ذو القدر ۳۹۴، ۳۹۵، ۱۲۸۰
 غازی خان ذو القدر تواچی (نواب شجاع الدین) ۳۸۸- نواب شجاع الدین غازی خان ذو القدر تواچی
 غراف گداویچ ۶۹۴، ۶۹۶، ۶۹۹
 غریب (سید حاجی) ۱۲۰۳ ح ۱
 غریبی بلیانی کازرونی (مولانا) ۱۴۴۷
 غزالی (حجة الاسلام) ۱۱۴۸
 غزالی مشهدی ۱۱۵۹ ح ۴

غزوان ۱۷۳ و ح ۵

غسان فالی ۱۴۵۸

غضائری ۱۱۴۳

غضبان بنی کعب (شیخ) ۶۳۷

غضنفر الدوله ۷۴۹- امام قلی (میرزا غضنفر الدوله)

غضنفر الدوله ۷۶۶- امام قلی (میرزا غضنفر الدوله، فرزند فرمانفرما)

غضنفر ۷۴۸ ح ۳، ۷۴۹ ح ۲- امام قلی (میرزا غضنفر الدوله)

غفار خان، کدخدا ۹۸۱

غفور خان طهرانی ۶۲۸

غلامحسین بالاکفتی ۷۷۸

غلامحسین تاجر کازرونی (حاجی) ۱۳۲۳

غلامحسین خان سپهدار ۷۶۱

غلامحسین خان سپهدار دویم ۷۳۶

غلامحسین خان شاهسون ۱۵۷۶

غلام رضا (رئیس) ۱۳۴۹

غلامرضا احمدی (رئیس) ۸۰۱

غلام رضا کواری (آقا، فرزند نظر علی خان) ۱۴۶۵

غلامرضا معصومی ۱۷۷ ح ۹

غلام سیاه سواحلی ۷۵۰

غلامعلی خان نواب هندی (فرزند محمد حسن خان نواب هندی) ۱۱۱۴

غلیچ خان کلاوند ۵۷۷ ح ۷

غنی ۱۴۳۸ ح ۵

غنی ۲۰۲ ح ۳- غنی (دکتر)

غنی (حاجی) ۹۸۴، ۱۲۱۹

غنی (دکتر) ۱۸۸ ح ۲

غنی خان (حاکم جهرم) ۵۲۲

غیاث ۸۸۲ ح ۵، ۸۷۷ ح ۲

غیاث ۱۱۳۵، ۱۱۷۵- غیاث حلوانی شیرازی

غیاثا ۱۱۷۵ ح ۳- غیاث حلوانی شیرازی

غیاث الاسلام و الدین ۱۱۴۳- غیاث الدین

غیاث الدین ۱۱۳۴

غیاث الدین ۳۳۶- بایسنقر (امیرزاده غیاث الدین)

غیاث الدین ۳۴۳ و ح ۵- جمشید کاشی (غیاث الدین)

- غیاث الدین ۳۰۵- حاجی خراسانی
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۳۱
(غیاث الدین)
- غیاث الدین ۳۰۵ ح ۷، ۸- خوافی (غیاث الدین حاجی)
غیاث الدین ۳۴۹- علی پرلاس (امیر غیاث الدین)
غیاث الدین ۱۴۰۳- غیاث الدین (حاجی - میرزا)
غیاث الدین ۱۱۳۴، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸- غیاث الدین منصور (امیر، فرزند صدر الدین محمد حسینی دشتکی شیرازی)
غیاث الدین ۱۱۵۲- غیاث الدین منصور (فرزند صدر الدین محمد)
غیاث الدین ۲۹۲- کرت (غیاث الدین)
غیاث الدین ۲۹۰، ۲۹۱- کیخسرو (ملک غیاث الدین)
غیاث الدین ۳۱۲- محمود (غیاث الدین)
غیاث الدین ۳۵۱ ح ۱- منصورش (امیر)
غیاث الدین ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۷۰، ۹۲۶- منصور (امیر غیاث الدین)
غیاث الدین ۴۳۸- منصور (فرزند صدر الدین محمود دشتکی شیرازی)
غیاث الدین ۳۸۴، ۹۲۴ ح ۴، ۱۰۳۷، ۱۰۳۹، ۱۰۴۱، ۱۰۴۳، ۱۰۵۷، ۱۱۳۴، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۲۲۰- منصور دشتکی
شیرازی (امیر غیاث الدین)
غیاث الدین ۳۰۹، ۳۱۹- منصور شول (امیر غیاث الدین)
غیاث الدین (حاجی میرزا) ۱۴۰۳
غیاث الدین (سلطان) ۲۵۳، ۲۵۵
غیاث الدین (سید) ۲۹۸- علی یزدی (سید غیاث الدین)
غیاث الدین (سید) ۳۵۲- منصور (سید غیاث الدین)
غیاث الدین (ملک) ۲۷۹
غیاث الدین (میرزا) ۱۴۰۵- غیاث الدین (حاجی میرزا)
غیاث الدین ابو شجاع (سلطان) ۲۴۴ ح ۶
غیاث الدین شاه (فرزند سلطان محمد خوارزمشاه) ۲۵۲
غیاث الدین علی شیرازی (میرزا) ۴۵۷، ۴۷۴- علی شیرازی (میرزا غیاث الدین)
غیاث الدین کرت ۲۹۲
غیاث الدین منصور (امیر، فرزند صدر الدین محمد دشتکی) ۱۱۴۷
غیاث الدین منصور ۳۸۱ ح ۱- منصور (غیاث الدین)
غیاث الدین منصور (امیر) ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۲۲۰
غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی (میر) ۴۱۱- منصور دشتکی شیرازی (میر غیاث الدین)
غیاث الدین منصور شیرازی (امیر) ۴۰۸- منصور شیرازی (امیر غیاث الدین)
غیاث حلوائی شیرازی ۱۱۷۵

غیاث طیب (میرزا، فرزند ابو القاسم طیب) ۹۸۳

غیاث خان (فرزند سامر خان) ۱۴۱۳

غیرتی ۱۱۳۵- غیرتی شیرازی

غیرتی شیرازی ۱۱۷۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۳۲

حرف «ف»

فاخر بهبهانی (ملا) ۱۴۷۸

فارابی ۹۹۳ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۸۳۲ حرف «ف» ص: ۱۸۳۲

فارس (شیخ) ۱۴۷۵

فارس (فرزند طهمورث) ۸۹۹ ح ۱

فارس خان (فرزند غیاث خان) ۱۴۱۳

فارغی ۱۱۳۵- فارغی شیرازی

فارغی شیرازی ۱۱۷۵

فاروق (لقب عمر) ۱۷۲ ح ۵

فاضل خان ۷۲۰

فاطمه (س) (حضرت) ۱۸۳ ح ۶، ۲۱۸ ح ۶، ۹۹۲

فاطمه (دختر شیخ زاهد گیلانی) ۳۶۱

فاطمه خاتون (خواهر فنا خسرو) ۹۴۸

فاطمه سلطان بیگم (همسر رضا قلی خان، دختر شاه سلطان حسین) ۵۲۹

فتاح (میر، فرزند مجتهد الزمانی، حاجی میرزا یوسف تبریزی) ۷۳۳

فتاح پاشا (سردار دیار بکر) ۵۳۰

فتاح خان گرمرودی (میرزا) ۷۸۸ ح ۴

فتح (فرزند خاقان وزیر متوکل) ۲۰۶ ح ۴

فتح الله ۱۱۳۵- شاه فتح الله (حکیم)

فتح الله (حاجی میرزا) ۹۸۰

فتح الله (حاجی میرزا، فرزند علی رضا صحرا- رودی) ۱۴۱۰

فتح الله (میرزا، فرزند ابو القاسم) ۱۴۰۰

فتح الله اردلانی (میرزا) ۶۵۳ ح ۲

فتح الله انجوی شیرازی (سید شاه) ۹۴۹

فتح الله حمزوی شیرازی (میر)

فتح الله خان (فرزند ابراهیم خان اعتماد الدوله) ۹۶۸

فتح الله خان (فرزند حاجی ابراهیم کلانتر شیراز) ۷۵۵

- فتح الله خان (فرزند خلیل خان جاویدی) ۱۵۶۲
- فتح الله خان (فرزند لطف علی خان) ۶۵۷
- فتح الله خان (میرزا، فرزند ابو الحسن خان) ۱۴۷۷
- فتح الله خان اسیری ۱۲۵۴
- فتح الله خان یاور بیضائی (حاجی، فرزند ابراهیم کلانتر شیراز) ۱۰۲۷
- فتح الله شیرازی ۱۱۷۵ - شاه فتح الله (حکیم)
- فتح الله لشکرنویس موسوی (حاجی میرزا، فرزند محمد مستوفی شیرازی) ۱۰۸۶
- فتح الله مستوفی (میرزا) ۱۰۲۴
- فتح علی ۱۱۳۴، ۱۲۲۶ - فتح علی خان شیرازی (میرزا)
- فتح علی ۹۴۶ - فتح علی (شاه قاجار)
- فتح علی (شاه) ۶۱۶، ۶۳۶، ۶۶۴، ۶۷۰، ۶۷۴، ۶۸۰ ح ۳، ۶۸۷ ح ۷، ۶۸۸، ۶۸۹ ح ۵، ۶۹۰، ۶۹۴ ح ۷، ۶۹۵، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۱۲، ۷۱۹، ۷۲۹ ح ۵، ۷۳۸، ۷۴۱، ۷۵۶ ح ۴، ۷۶۰، ۸۰۰، ۹۶۳، ۱۱۱۹، ۱۱۲۷ ح ۲، ۱۱۶۶، ۱۲۸۵، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸
- فتح علی (شاه قاجار) ۶۹۶، ۷۲۱، ۷۲۷، ۷۳۸
- ۸۰۶، ۹۰۲، ۹۲۹، ۹۵۱، ۹۷۱، ۹۷۶، ۱۰۹۸، ۱۴۷۰
- فتح علی (میرزا، فرزند بابای درویش ذهبی) ۹۴۸
- فتح علی آغ اوغلی (ملا) ۱۰۸۹، ۱۰۹۰
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۳۳
- فتح علی خان ۴۷۴، ۵۸۸، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۳۹، ۶۴۲، ۶۶۷
- فتح علی خان ۶۳۶، ۶۳۹، ۶۴۲ - بابا خان
- فتح علی خان (برادرزاده محمد علی خان) ۱۵۰۷ و ۱۵۰۸
- فتح علی خان (فرزند قلی خان قاجار قوینلو، شاه) ۶۳۵
- فتح علی خان (میرزا) ۹۶۵، ۱۰۸۶، ۱۲۳۳
- فتح علی خان (میرزا، فرزند علی اکبر قوام الملک شیرازی) ۷۴۷، ۸۲۶، ۹۶۶، ۱۲۱۳
- فتح علی خان (نواب) ۶۴۴
- فتح علی خان (نواب) ۶۲۲ - بابا خان
- فتح علی خان (نواب) ۵۰۶ - فتح علی خان قاجار
- فتح علی خان (نواب، فرزند امیر کبیر) ۵۰۵
- فتح علی خان اعتماد الدوله ۴۹۶
- فتح علی خان افشار ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۸۶، ۵۹۵، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶
- فتح علی خان افشار ارشلو ۵۹۴
- فتح علی خان افشار اوشلو ۶۰۲ ح ۶
- فتح علی خان افشار والی ۵۸۷
- فتح علی خان جهانبانی ۹۲۶

- فتح علی خان داغستانی ۵۰۱
- فتح علی خان رشتی ۷۳۴
- فتح علی خان سردار ۵۶۴
- فتح علی خان شیرازی ۱۴۶۱
- فتح علی خان شیرازی (میرزا) ۸۷۴، ۱۰۳۳، ۱۲۰۱، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷
- فتح علی خان شیرازی صاحب‌دیوان ۸۴۵
- فتح علی خان صاحب دیوان شیرازی (میرزا) ۸۲۰، ۸۳۴، ۸۶۴، ۱۱۸۴
- فتح علی خان صبا ۶۸۹
- فتح علی خان صبا تخلص ۶۴۱
- فتح علی خان صبا تخلص کاشی ۶۷۰
- فتح علی خان صبا تخلص ملک الشعرا ۷۶۲
- فتح علی خان قاجار ۵۰۶
- فتح علی خان قاجار (پدر امیر خان قاجار سردار) ۷۳۰ ح ۹
- فتح علی خان قاجار دوالو ۶۲۷، ۶۴۳
- فتح علی خان کتول ۶۶۵
- فتح علی خان کوسه احمد لوی افشار ۵۶۴
- فتح علی خان کراشی لاری ۱۵۰۸
- فتح علی خان مستوفی (میرزا) ۸۱۸- فتح علی خان (فرزند علی اکبر قوام الملک شیرازی)
- فتح علی خان ملک الشعرا ۵۹۴، ۶۵۸
- فتح علی خان نائب السلطنه ۵۰۷
- فتح علی خان نائب السلطنه (نواب) ۶۶۰، ۵۰۸- فتح علی خان نائب السلطنه
- فتح علی خان نائب السلطنه جهانبانی ۶۶۵
- فتح علی خان نوروزی ۶۷۸
- فتح علی خان نیریزی (فرزند حاجی زین العابدین خان) ۱۵۶۷
- فتح علی خان ولیعهد ۶۴۵
- فتح علی دارابی (میرزا) ۱۳۱۵
- فتح علی داغستانی ۴۹۵
- فتح علی شاه ۶۷۰ ح ۳- فتح علی خان
- فتح علی شه ۶۷۰ ح ۳، ۷۲۷، ۱۰۶۴، ۱۴۴۸- فتح علی (شاه قاجار)
- فتح علی شاهسون (کربلانی) ۷۰۷، ۷۰۸
- فتح علی شاه قاجار ۶۵۴، ۶۷۰، ۷۰۹، ۱۱۸۰، ۱۲۳۱، ۱۴۷۶
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۳۴
- فتح علی شیرازی (آقا، فرزند محمد جعفر) ۱۱۶۴

- فتح علی قاجار ۹۳۱ ح ۱
- فتح علی مدرس (میرزا، فرزند مهدی مدرس) ۱۱۶۴
- فتح گرای سلطان تاتار ۵۳۰
- فخر ۱۱۳۵، ۱۱۷۶- علی (حاجی میرزا)
- فخر ۱۰۹۹- علی (حاجی میرزا، فرزند رحیم حکیم‌باشی فخر الدوله)
- فخر الاشراف ۱۳۹۴ ح ۲
- فخر الدوله ۹۴۲- رحیم حکیم‌باشی
- فخر الدوله ۲۲۰- علی فخر الدوله
- فخر الدوله (پدر شمس الدوله) ۲۲۷
- فخر الدوله شیرازی (پدر ابو دارسب) ۱۱۸۳
- فخر الدین ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۳- ابو بکر (فخر الدین، امیر)
- فخر الدین ۱۸۲، ۲۸۲- احمد طیبی
- فخر الدین (امیر) ۲۹۵
- فخر الدین (امیر) ۲۷۸- فخر الدین مبارک (شاه)
- فخر الدین (فرزند امیر عرب شاه) ۱۰۳۸
- فخر الدین ابو بکر (فرزند ابو نصر حوایجی) ۲۶۳
- فخر الدین عرب شاه ۱۰۳۸
- فخر الدین مبارک (شاه) ۲۷۸
- فخر الدین مبارک شاه (امیر) ۲۷۷
- فخر النساء بیگم ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۸
- فخر جهان خانم (شاهزاده) ۱۰۹۸
- فخر رازی ۹۹۵ ح ۴
- فخر شیرازی ۱۱۷۶
- فدائی ۱۱۹۵- محمد شیرازی (شیخ شمس الدین، فرزند یحیی)
- فرات محمد (فرزند جعفر فریانی) ۲۱۴
- فراسنقر ۲۴۵ ح ۲- فراسنقر
- فرامرز (فرزند هداب) ۱۷۶ ح ۷
- فرج الله (میرزا، سید) ۱۰۸۵
- فرج الله ارسنجانی (آقا) ۱۲۵۱
- فرج الله خان (فرزند عبد الحسین خان سرتیپ) ۹۷۷
- فرج النبلی ۱۱۴۳
- فرخ (شاه) ۴۴۴
- فرخ خان امین الدوله کاشانی ۸۳۲، ۱۵۶۷

- فرخ خان امین الملک کاشانی ۸۱۷
 فرخ خان کاشانی ۸۷۱
 فرخ سیار (پادشاه شروان) ۳۵۵ ح ۶
 فرخ شیروانشاه (سلطان) ۳۹۴
 فردوس ۱۱۳۵- ابو الحسن دستغیب (میرزا)
 فردوس شیرازی ۱۱۷۶- ابو الحسن دستغیب (میرزا)
 فردوسی ۲۰۷ ح ۹، ۲۳۴ ح ۴، ۲۵۵ ح ۹، ۲۷۲ ح ۶، ۴۸۵ ح ۴، ۵۱۳ ح ۱، ۵۲۰ ح ۲، ۶۵۸ ح ۸، ۸۹۳ ح ۱، ۱۰۱۰ ح ۲، ۱۰۷۲ ح ۲،
 ۱۱۰۵، ۱۲۷۷ ح ۵، ۱۳۰۶ ح ۲، ۱۳۱۱ ح ۱، ۱۴۱۶ ح ۵، ۱۴۷۲ ح ۱، ۱۴۷۳ ح ۱، ۱۵۰۶، ۱۵۸۳
 فردوسی ۹۱۵- ابو الحسن دستغیب (میرزا)
 فردوسی (حکیم) ۹۹۵، ۱۰۰۹
 فرزددق ۱۰۱۶
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۳۵
 فرزددق (حضرت، شاعر) ۸۶۶
 فرصت ۹۰۴ ح ۳، ۹۰۶ ح ۵، ۹۲۰ ح ۱، ۹۲۳ ح ۴، ۹۵۷ ح ۲، ۹۷۵ ح ۳، ۱۱۳۱ ح ۴، ۱۱۶۶ ح ۲، ۱۱۷۱ ح ۱، ۱۲۲۵ ح ۵، ۱۴۴۵ ح ۱
 فرصت ۹۸۰ ح ۱- فرصت الدوله
 فرصت الدوله ۸۱۳ ح ۱، ۹۵۵ ح ۴، ۹۶۸ ح ۱، ۹۸۰ ح ۱، ۱۱۵۶ ح ۱، ۱۱۶۴ ح ۲، ۱۱۹۰، ۱۱۹۲ ح ۲، ۱۲۰۳ ح ۱، ۱۲۱۹ ح ۹، ۱۴۰۱
 ح ۱
 فرصت الدوله شیرازی ۱۱۸۲ ح ۵
 فرصت شیرازی ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۴۲۲، ۱۵۹۷، ۱۶۲۱، ۱۶۲۴، ۱۶۲۷
 فرعون ۱۱۷۱
 فرمانفرما ۱۰۹۲، ۱۹۰۴- حسین (میرزا، فرمانفرمای فارس)
 فرمانفرما ۱۰۹۷، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۱۹- حسین علی (میرزا فرمانفرما)
 فرمانفرما ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۱۲۰- حسین علی (میرزا فرمانفرمای فارس)
 فرمانفرما ۱۰۹۱، ۱۰۹۳- حسین علی (میرزا قاجار فرمانفرما)
 فرمانفرما ۷۷۲- فریدون میرزا فرمانفرما
 فرمانفرما ۱۱۲۱- فریدون (میرزا فرمانفرمای فارس)
 فرمانفرما (نواب) ۷۴۳
 فرمانفرما (نواب) ۷۰۸، ۷۲۱، ۷۲۳، ۷۴۰، ۷۴۲، ۷۴۷، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۷
 فرمانفرما (نواب) ۷۶۶، ۷۴۸- حسین علی میرزا فرمانفرما (نواب)
 فرمانفرما (نواب) ۷۷۸، ۷۷۹- فریدون میرزا فرمانفرمای ثانی
 فرهاد ۹۹۵، ۱۱۰۶، ۱۱۲۱، ۱۲۴۱، ۱۴۳۶
 فرهاد ۱۰۷۶- فرهاد میرزا (معمد الدوله)
 فرهاد (میرزا) ۶۷۰

- فرهاد (میرزا، برادر ناصر الدین میرزاده سعد) ۷۷۹
- فرهاد (میرزا، حاجی معتمد الدوله) ۱۰۰۰، ۱۰۲۴، ۱۰۵۵، ۱۴۶۳
- فرهاد (میرزا) ۱۲۲۳، ۱۳۴۵، ۱۳۹۷، ۱۴۵۹، ۱۵۷۶، ۱۶۲۵، ۱۶۲۸، ۱۶۳۰
- فرهاد (میرزا قاجار معتمد الدوله) ۱۴۳۲، ۱۵۳۱
- فرهاد (میرزا، معتمد الدوله) ۱۶۸ ح ۳، ۱۷۰، ۸۲۵، ۸۳۴، ۸۴۸، ۸۶۲، ۸۷۴، ۸۷۷ ح ۱، ۹۶۷، ۱۰۴۱
- فرهاد بیگ ۵۱۱
- فرهاد پاشا ۴۲۶
- فرهاد خان (نواب) ۴۴۱، ۴۴۲
- فرهاد خان رکن الدوله ۴۳۸
- فرهاد میرزا (حاجی) ۸۷۵
- فرهاد میرزا (حاجی، معتمد الدوله) ۸۸۴، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۲۰، ۱۲۳۷
- فرهاد میرزا (قاجار فخر الدوله) ۸۹۱، ۸۹۲
- فرهاد میرزا (معتمد الدوله) ۱۳۰۰
- فرهاد میرزا فرمانفرما ۷۸۱
- فرهاد میرزا قاجار (حاجی معتمد الدوله) ۱۱۸۵
- فرهاد میرزا قاجار (معتمد الدوله) ۱۶۸
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۳۶
- فرهنگ ۱۰۱۱ ح ۴، ۱۰۱۷ ح ۱، ۱۰۱۹ ح ۳، ۱۰۲۰ ح ۱، ۱۰۲۱، ۱۱۳۵، ۱۱۷۶- ابو القاسم فرهنگ (فرزند وصال)
- فرهنگ ۱۰۱۲، ۱۰۱۴- ابو القاسم فرهنگ (میرزا)
- فرهنگ شیرازی ۱۱۷۶- ابو القاسم فرهنگ (میرزا)
- فریبرز ۱۴۷۳
- فرید کاتب ۲۵۱ ح ۱
- فریدون ۷۵۶، ۱۲۸۵، ۱۵۶۹
- فریدون (میرزا) ۶۲۳
- فریدون (میرزاده، شاهزاده) ۱۱۲۰
- فریدون (میرزا، فرمانفرما) ۱۵۸۳
- فریدون (میرزا، فرمانفرمای فارس) ۹۳۱، ۱۱۲۱
- فریدون (میرزا، نواب اشرف) ۹۳۶
- فریدون (نواب، میرزا) ۷۷۲
- فریدون توللی ۱۳۸۶ ح ۱، ۱۳۸۸ ح ۴، ۱۵۷۱ ح ۱
- فریدون خان الیاسی ۱۴۸۷
- فریدون خان توللی شیرازی ۸۰۳
- فریدون خان گله‌داری ۱۴۵۸

- فریدون لُر (ملا) ۱۴۵۸
- فریدون میرزا فرمانفرما ۷۷۲، ۷۸۲
- فریدون میرزا فرمانفرما (نواب) ۷۸۳
- فریدون میرزا فرمانفرمای ثانی ۷۷۷، ۷۷۸، ۸۲۲
- فسائی ۱۴۴۳- ابو الحسن خان مجتهد (میرزا)
- فسائی ۸۷۱- حسن شیرازی (حاجی میرزا)
- فسائی ۱۶۷، ۱۶۸ ح ۱۱- حسن شیرازی (میرزا)
- فسائی ۶۳۳- مجد الدین محمد (میرزا)
- فسائی ۷۶۸- محمد (آقا میرزا)
- فسائی ۱۳۱۴- محمد (آقا میرزا، فرزند هادی)
- فسائی ۹۳۰- محمد (میرزا، فرزند میرزا محمد هادی)
- فسائی ۹۳۳، ۹۳۵- محمد هادی (میرزا)
- فسائی ۹۲۹- محمد هادی (میرزا، فرزند میرزا جانی فسایی)
- فسائی ۱۲۸۸، ۱۳۱۴- میرزا جانی شیرازی
- فسائی ۷۲۶- هادی (میرزا)
- فسائی ۷۴۲- هادی (میرزا)
- فصیح الزمان ۱۳۹۴- ابو القاسم فسائی (سید)
- فصیح الملک ۱۰۷۸ ح ۱- محمد تقی شوریده (حاجی)
- فصیح الملک ۱۱۷۲- محمد تقی مجد الشعرا (حاجی، شوریده)
- فصیحی خوافی ۱۱۹۳ ح ۵
- فضل (ابو منصور، فرزند ابو العباس خلیفه) ۲۴۲
- فضل (فرزند جعفر بن علی بن ابیطالب) ۱۲۰۳ ح ۱
- فضل (فرزند جعفر مقتدر عباسی) ۲۱۷
- فضل (فرزند حسن) ۲۴۱- فضلویه حسن
- فضل (فرزند حسن) ۲۳۲ ح ۷- فضلویه شبانکاره
- فضل (فرزند سهل) ۲۰۴
- فضل (فرزند سهل، ذو الریاستین) ۲۰۴ ح ۱
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۳۷
- فضل (فرزند یحیی) ۲۰۲
- فضل (فرزند یحیی بن خالد) ۲۰۱ ح ۱
- فضل الله ۱۱۶۶- خاوری شیرازی
- فضل الله ۱۱۳۴- فضل الله شیرازی (مولانا)
- فضل الله (بدر الدین، فرزند ابراهیم بن محمد طیبی) ۲۸۸

- فضل الله (پدر محمد) ۲۹۰
- فضل الله (رشید الدین) ۳۶۱ ح ۳
- فضل الله (فرزند محب الله) ۹۱۴
- فضل الله (میرزا، فرزند اسماعیل) ۹۸۹
- فضل الله (میرزا، فرزند ابو القاسم) ۱۴۰۰
- فضل الله (میرزا، فرزند تقی) ۱۴۰۰
- فضل الله (میرزا، فرزند علی (میرزا سید)) ۱۰۵۹
- فضل الله (میرزا، فرزند مهدی) ۱۴۰۳
- فضل الله استرآبادی (مولانا) ۳۳۷ ح ۷
- فضل الله الحسینی الدشتکی الشیرازی ۱۰۵۷ ح ۵
- فضل الله انجوی شیرازی (میر) ۹۴۹
- فضل الله باب ناری ۱۳۰۰
- فضل الله خان ۱۴۹۹
- فضل الله خان (پدر ابراهیم خان اسیری) ۱۲۵۴
- فضل الله خاوری (میرزا) ۹۴۵- فضل الله شریفی حسینی (میرزا)
- فضل الله خاوری شیرازی (میرزا) ۶۷۰، ۶۷۹، ۶۸۵، ۷۱۸، ۷۲۴، ۷۳۹، ۷۵۶، ۷۶۰، ۷۶۲
- فضل الله خاوری منشی شیرازی (میرزا) ۷۱۲
- فضل الله سروستانی (حاجی سید) ۱۳۶۵
- فضل الله شریفی حسینی (میرزا، فرزند عبد النبی شریفی حسینی) ۹۴۵
- فضل الله شیرازی (آقا) ۱۰۶۶
- فضل الله شیرازی (پدر عبد الله و صاف) ۱۲۰۳
- فضل الله شیرازی (مولانا، پدر عبد الله) ۱۱۴۵
- فضل الله شیرازی (مولانا، پدر عبد الله و صاف) ۱۱۴۸
- فضل الله فیروز آبادی (حاجی میرزا) ۱۴۲۰
- فضل الله مستوفی سردزکی (فرزند محمد سردزکی) ۱۰۶۶
- فضل الله مستوفیان شیرازی (آقا) ۶۰۳، ۶۰۵
- فضل الله مستوفی شیرازی (آقا) ۶۰۲
- فضل الله میراب (میرزا، فرزند محمد میراب) ۱۰۲۷
- فضل الله نصیر الملک (میرزا) ۷۷۹، ۷۹۲
- فضل الله نصیر الملک علی آبادی (میرزا) ۷۸۷، ۷۹۰
- فضل المسترشد بالله (ابو منصور) ۲۴۴
- فضل المسترشد بالله (ابو منصور، فرزند المستظهر بالله، (خلیفه) ۲۴۴
- فضل علی ۱۶۲۵

فضل علی بیگ بهارلو ۸۵۰

فضل علی بیگ فلسفه‌دار ۸۵۰

فضل علی خان ۶۴۱

فضل علی خان (فرزند قلی خان قاجار قوینلو شاه) ۶۳۵

فضل علی خان امیر تومان ۸۱۷- فضل علی خان امیر تومان قراباغی آذربایجانی

فضل علی خان امیر تومان قراباغی ۸۱۳

فضل علی خان امیر تومان قراباغی آذربایجانی ۸۱۶

فضل علی خان وکیل الملک (حاجی، فرزند

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۳۸

مهدی خان) ۹۷۰

فضلون ۲۳۳ ح ۴، ۲۳۷ ح ۷- فضلویه شبانکاره

فضلویه ۲۲۴ ح ۵، ۲۳۱، ۱۳۷۳ ح ۲

فضلویه ۲۳۷، ۲۴۱ و ح ۳- فضلویه شبانکاره

فضلویه حسویه ۲۴۱- فضل (فرزند حسن)

فضلویه شبانکاره ۲۳۲، ۲۳۳، ۱۶۲۵

فضلویه محمودیه شبانکاره ۱۳۸۸

فطرت ۹۸۲- محمد نبی خان وزیر

فغانی ۱۱۳۵، ۱۱۷۶- فغانی شیرازی

فغانی شیرازی ۱۱۷۶- بابا فغان

فقیه ۱۳۸۶ ح ۱

فقیه (سید) ۱۴۷۵

فقیه کرمانی (خواجه عماد الدین) ۳۱۸

فگار ۱۲۴۹- محمد فگار

فگار شیرازی ۱۱۷۶- لطف علی مجتهد (آقا)

فگار لطف علی مجتهد (آقا) ۱۱۳۵، ۱۱۷۶

فگار لطف علی مدرس (آقا) ۹۴۲

فلاح موسوی واسطی (سید، پدر محمد) ۳۷۵

فلاطون (افلاطون) ۹۴۵

فنا خسرو ۲۲۷

فنا خسرو (امیر، عضد الدوله) ۹۰۱، ۹۰۲، ۱۱۸۴

فنا خسرو (عضد الدوله) ۲۱۹، ۹۴۸، ۱۵۳۶

فنا خسرو (عضد الدوله) ۲۲۷ ح ۲- ابو نصر بهاء الدوله (فرزند ابی شجاع)

فنا خسرو دیلمی (امیر عضد الدوله) ۱۴۵۳

- فنا خسرو دیلمی (عضد الدوله) ۱۴۴۰، ۱۶۲۰
 فنا خسرو عضد الدوله ۲۱۸- فنا خسرو (فرزند رکن الدوله)
 فنا خسرو (فرزند رکن الدوله) ۲۱۸
 فنا خسرو (فرزند رکن الدوله حسن فرزند بویه، عضد الدوله) ۲۲۱
 فولاد پاشا ۵۲۳
 فولاد خان ۵۴۹
 فولاد ستون (ابو منصور) ۲۲۹، ۲۳۰
 فولاد ستون (ابو منصور امیر) ۲۳۱
 فولاد نام ۲۳۱
 فهندز (برادر شاپور ذو الاکتاف) ۲۲۴ ح ۵
 فیاض ۲۰۲ ح ۳- فیاض (دکتر)
 فیاض (دکتر) ۱۸۸ ح ۲
 فیاض (سید) ۳۷۵
 فیروز ۱۱۰۵
 فیروز (ایرانی) ۱۷۹ ح ۱- ابولؤلؤ
 فیروز (پدر بلاش) ۴۴۶ ح ۴
 فیروز (شاه) ۳۶۱ ح ۲، ۴۴۵، ۱۴۳۹
 فیروز (فرزند بهرام) ۱۴۳۷
 فیروز (فرزند یزدگرد) ۱۹۵ ح ۵
 فیروز (قباد فرزند فیروز) ۱۷۶ ح ۱
 فیروز (میرزا) ۷۶۳
 فیروز (میرزا نصرت الدوله) ۷۹۲، ۷۹۷، ۸۰۰، ۸۰۸
 فیروز (میرزا، نواب) ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۷، ۷۷۰، ۷۶۹، ۷۷۲، ۷۶۹، ۱۱۲۰
 فیروز شاه ۳۶۱ ح ۲، ۱۴۳۹
 فیروز شاه زرین کلاه (سید، پدر عوض الخواص) ۳۶۱
 فیروز شاه هرموزی ۱۵۹۰
 فیض بخش ۷۰۰ و ح ۲
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۳۹
 فیض رکنی ۱۱۷۵ ح ۶
 فیلد مارشال باسکویج ۷۳۳ ح ۴

حرف «ق»

قآنی ۸۲۱ ح ۳، ۱۰۱۱ ح ۴، ۱۱۲۶ ح ۲، ۱۱۲۷ ح ۲، ۱۱۳۷ ح ۱، ۲، ۳، ۱۱۶۹، ۱۲۷۸ ح ۳، ۱۲۷۹ ح ۱، ۲، ۱۲۸۰ ح ۱

قآنی ۱۱۳۵- حیب (میرزا)

قآنی (حکیم) ۱۲۷۸

قآنی (فرزند محمد علی گلشن) ۱۱۲۹

قآنی شیرازی ۱۱۷۶- حیب (میرزا)

قآنی شیرازی (حکیم) ۱۱۲۷ ح ۲

قآنی شیرازی (حکیم، فرزند محمد علی گلشن) ۱۱۲۷

قائمی ۱۰۵۶ ح ۱- محمد علی اصفهانی

قائد حیدری ۱۳۳۲ ح ۳

قائد گرجی ۱۵۶۳

قائم آل محمد (ص) ۶۳۴

قائم مقام ۷۶۶، ۷۶۷- ابو القاسم قائم مقام (میرزا)

قائم مقام ۷۰۱، ۷۲۲- عیسی فراهانی (میرزا)

قائم مقامی ۶۸۴ ح ۳

قائمی ۱۰۵۶- محمد علی اصفهانی

قابنیاد (سلطان) ۳۸۰

قابوس وشمگیر (پادشاه گرگان) ۷۷۲

قابیل ۶۷۹

قاجار نوین ۶۳۴

قادر خان عرب عامری (والی بسطام) ۶۴۳

قادر خان عرب عامری بسطامی ۶۲۷

قارن ۶۰۴ ح ۴

قارود ۲۳۴ ح ۵، ۲۳۵

قارون ۱۴۲۳

قاری (پدر حسن) ۲۰۸

قاسم ۱۱۵۶- امری شیرازی

قاسم (آقا) ۱۲۱۹

قاسم (ابو محمد، فرزند ابو القاسم اعرابی) ۳۶۱

قاسم (جد زید اسود) ۹۴۸

قاسم (شمس الدین) ۳۰۰

قاسم (فرزند ابی عقیل) ۱۸۸ ح ۴، ۱۹۱

قاسم (فرزند عبید الله) ۱۱۸۳ ح ۲

قاسم (میرزا، فرزند شفیع) ۹۹۱

قاسم (وزیر مکتفی) ۲۱۳

- قاسم (وزیر مکتفی بالله) ۲۱۳
 قاسم انور (امیر) ۳۳۷ ح ۷
 قاسم بیک ۳۶۰
 قاسم بیک پرناک ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۹
 قاسم بیک پرناک ترکمان باندیری ۳۵۹- قاسم بیک پرناک
 قاسم بیک قرقلو افشار ۵۲۸
 قاسم بیک قرقلوی افشار ۵۲۴
 قاسم بیک مهرداد ۵۲۶
 قاسم خان (پدر ابو الفتح خان) ۵۲۰ ح ۷
 قاسم خان (حاجی میرزا، فرزند محمد علی مشیر- الملک) ۱۰۷۲
 قاسم خان (رئیس) ۱۴۹۹
 قاسم خان (میرزا) ۷۵۷
 قاسم خان (میرزا، فرزند محمد علی مشیر الملک) ۱۲۲۴
 قاسم خان (میرزا، فرزند زین العابدین) ۱۴۰۱
 قاسم خان (میرزا، فرزند غلامرضا کواری)
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۴۰
 ۱۴۶۵
 قاسم خان خلیج (میرزا) ۷۴۹، ۷۵۵، ۷۵۷، ۱۴۲۴
 قاسم خان خلیج قونقری (میرزا) ۱۲۶۶
 قاسم خان سرهنگ ۷۲۴
 قاسم خان قوللر آقاسی ۷۸۹ ح ۶
 قاسم خان کشکولی قشقایی ۱۵۶۴
 قاسم خان کوه مره‌ای (رئیس) ۶۴۹
 قاسم غنی (دکتر) ۱۱۶۲ ح ۴
 قاسمی کازرونی ۱۴۴۷
 قاسی (پدر رضای قاسی) ۸۲۲
 قاضی ۶۴۴
 قاضی آقا (فرزند امیر قاضی شاه لو قشقائی) ۱۱۰۰
 قاضی ابو القاسم لاری ۴۴۵، ۱۵۰۶- ابو القاسم لاری (قاضی)
 قاضی احمد حسینی ۴۱۳
 قاضی احمد غفاری ۳۹۸ ح ۶
 قاضی احمد قمی ۳۶۹ ح ۳، ۴۱۲- احمد قمی (قاضی)
 قاضی احمد قمی حسینی (میر) ۳۹۶

- قاضی احمد منشی ۴۳۵
- قاضی احمد میر منشی قمی ۳۸۹
- قاضی اسد کاشی ۱۲۴۵ ح ۲- اسد کاشی (قاضی)
- قاضی القضاة ۱۱۴۶- عبد الرحمن احمد ایچی (عضد الدوله، قاضی القضاة)
- قاضی بیضاوی ۹۴۶ ح ۲، ۱۱۶۹
- قاضی بیضاوی عبد الله (ابو سعید، فرزند عمر بن - علی) ۱۲۷۲
- قاضی جهان حسینی ۳۷۴- جهان حسینی (قاضی)
- قاضی حسین (فرزند قاضی عبد الصمد) ۱۲۵۹
- قاضی حسین (فرزند قاضی محسن) ۱۲۵۹
- قاضی حسین میدی ۳۷۱- حسین میدی (قاضی)
- قاضی خان حسینی ۴۵۸، ۴۶۰- خان حسینی (قاضی)
- قاضی زاده رومی ۳۴۳- صلاح الدین (مولانا)
- قاضی زین الدین علی (فرزند روزبهان خنجی) ۱۳۰۳- علی (قاضی زین الدین فرزند روزبهان خنجی)
- قاضی عبد الصمد (فرزند قاضی حسین) ۱۲۵۹
- قاضی عسکر رومی ۵۲۵
- قاضی عضد الدین ایچی ۳۱۱، ۱۱۳۹، ۱۱۴۸، ۱۲۷۲- عضد الدین ایچی (قاضی)
- قاضی عطاء الله ورامینی ۴۰۸ ح ۳- عطاء الله ورامینی (قاضی)
- قاضی عیسی ۳۵۰، ۳۵۵- عیسی ساوجی
- قاضی ماروین ۴۵۸، ماروین (قاضی)
- قاضی محسن ۱۲۵۹- محسن (قاضی)
- قاضی محمد رازی ۴۰۶
- قاضی نور الله شوشتی ۹۷۸، ح ۱- نور الله شوشتی (قاضی)
- قانع ۱۰۵۷ ح ۵- علی شیر قانع تتوی (میر)
- قانع ۱۲۸۵- محمد قانع (شیخ)
- قاورد ۲۳۶ ح ۵- قاورد
- قاورد ۲۳۲ و ح ۶، ۲۳۴ ح ۵، ۲۳۵- قاورد
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۴۱
- قاورد (برادر آلب ارسلان) ۱۵۸۹
- قاورد بیک ۲۴۱
- قاورد بیگ ۲۳۴- قاورد
- قاهر ۲۱۵ ح ۳- القاهر بالله
- قایدان الوار ۴۳۹
- قاید حسن ۱۴۹۷

- قاید شاه قلی لیراوی ۱۴۹۷
- قباد ۳۱۰، ۷۰۸، ۱۴۳۷
- قباد (فرزند فیروز، پدر کسری انوشیروان) ۱۷۶ ح ۱
- قباد خان (فرزند مرتضی قلی خان ایل بیگی) ۱۱۰۲
- قباد خان قشقایی ۸۱۷
- قبحق بال ۲۸۱
- قبنج ۲۱۴ ح ۳
- قبنج (خادم) ۲۱۴ و ح ۳
- قتلغ (امیر، الی فارس) ۱۱۸۸
- قتلغ ابو بکر (فرزند اتابک مظفر الدین سعد، اتابک مظفر الدین) ۲۶۰
- قتلغ خان (امیر) ۲۹۳
- قتلغ خان ابو المظفر ابو بکر اتابک سور نوزند زنگی سلغری ۲۶۲
- قتلغ خان ابو بکر (اتابک، مظفر الدین) ۲۵۵
- قتلغ خان ابو بکر (فرزند اتابک سعد فرزند زنگی سلغری، مظفر الدین) - کتابی قآن ۲۵۷
- قتلغ خانی ۲۵۷ - کتابی قآن
- قتلغ خواجه (فرزند توا) ۲۸۵
- قتلق ۲۵۱ ح ۶ - قتلغ اینانج
- قتلق اینانج ۲۵۱
- قتلق مخدومشاه ۳۰۸ ح ۶
- قتلمس و مصاحب ۲۳۲ ح ۶
- قحافه تیمی قرشی ۱۷۲
- قدافه (فرزند مظعون) ۱۷۱ ح ۹، ۱۷۲
- قدیم خان ۱۰۸۷
- قرا ارسلان ۲۳۳
- قرا بهادر ۳۲۵
- قراپیری تواچی (امیر) ۳۵۶
- قراجری ۲۹۴
- قراچه (اتابک، والی فارس) ۱۲۳۰
- قراچه ساقی (امیر) ۲۴۳
- قراخان ۴۷۶
- قراسنقر ۲۴۴، ۸۷۴ ح ۵
- قراسنقر (اتابک) ۲۴۵
- قرا عثمان بابندری آق قوینلوی ترکمان (امیر) ۳۴۸

قرا محمد ۲۹۰

قرا محمد قراقوینلوی ترکمان ۳۴۲

قرا یوسف (فرزند قرا محمد قراقوینلوی) ۳۴۲

قرا یوسف ترکمان (امیر) ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۶

قره العین ۱۰۶۴-ام السلمه

قرط (فرزند رباح) ۱۷۲ ح ۵

قرق سیدی علی ۳۵۵

قرومی صدر (مولانا قطب الدین) ۳۲۷ ح ۱- صدر (مولانا قطب الدین)

قره قوینلو ۱۴۵۴

قره محمد ۲۹۰ ح ۲- قرا محمد

قریش (فرزند شبل) ۲۰۹ و ح ۳

قزل ارسلان ۲۴۸، ۲۵۱

قزل ارسلان (اتابک) ۲۵۰، ۲۵۱- قزل ارسلان

قزل ارسلان (فرزند اتابک ایلدگزر) ۲۵۱

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۴۲

قزل ایاغ ۶۶۴

قزوینی ۱۸۹ ح ۷، ۲۶۶ ح ۷، ۳۰۴ ح ۵، ۳۰۵ ح ۴، ۵، ۱۲۶۱ ح ۳، ۱۱۶۳ ح ۱

قزوینی (علامه) ۹۰۴ ح ۲

قسطای (فرزند بوتائی) ۱۲۸۴

قصاب (شمس الدین) ۹۳۴

قضیب (شیخ، فرزند راشد) ۱۵۲۲

قطب الاقطاب ۷۶۷- عباس ایروانی (حاجی میرزا)

قطب الدین ۳۱۱، ۳۱۲- سلیمان (خواجه قطب الدین، شاه)

قطب الدین ۳۲۷- صدر (مولانا قطب الدین)

قطب الدین ۳۲۷ ح ۱- قرومی صدر (مولانا قطب الدین)

قطب الدین ۴۳۸- قطب الدین چگنی

قطب الدین ۱۱۶۹- قطب الدین محمد (فرزند ضیاء الدین مسعود)

قطب الدین ۱۱۵۰- قطب الدین محمد (مولانا، فرزند ضیاء الدین مسعود)

قطب الدین ۱۱۳۴- قطب الدین محمود (مولانا، فرزند ضیاء الدین مسعود)

قطب الدین ۱۱۸۲- قطب الدین نیری

قطب الدین ۱۱۶۷ ح ۲- قطب الدین نیریزی

قطب الدین ۳۲۷ ح ۱- قمی (مولانا قطب الدین)

قطب الدین ۱۲۰۰، ۱۴۳۹، ۱۵۸۹- محمد (قطب الدین، فرزند ضیاء الدین مسعود)

- قطب الدین ۱۳۷۴- محمد ایجی (شیخ قطب الدین)
- قطب الدین ۱۵۶۸- محمد نیریزی (سید قطب الدین)
- قطب الدین ۱۲۱۳- محمود (قطب الدین فرزند ضیاء الدین مسعود)
- قطب الدین (شیخ) ۳۶۱
- قطب الدین (علامه) ۱۱۴۹ ح ۲- قطب- الدین محمود (علامه، فرزند ضیاء الدین مسعود)
- قطب الدین آقا ۴۳۸ ح ۵- قطب الدین چگینی
- قطب الدین احمد (سید) ۹۴۹
- قطب الدین چگینی ۴۳۸
- قطب الدین رومی صدر (مولانا) ۳۲۷ ح ۱- صدر (قطب الدین مولانا)
- قطب الدین شیرازی (علامه) ۸۹۸ ح ۲
- قطب الدین شیرازی (مولانا) ۱۱۰۴
- قطب الدین شیرازی (مولانا) ۱۵۸۹- محمد قطب الدین، (فرزند ضیاء الدین)
- قطب الدین صدر (مولانا) ۳۲۷، ۳۲۸- صدر (مولانا قطب الدین)
- قطب الدین علامه شیرازی ۱۲۱۳- محمود (قطب الدین، فرزند ضیاء الدین مسعود)
- قطب الدین علامه شیرازی (مولانا) ۱۱۵۰، ۱۱۶۹- قطب الدین محمد (مولانا فرزند ضیاء الدین مسعود)
- قطب الدین قرومی صدر (مولانا) ۳۲۷ ح ۱
- قطب الدین قمی ۳۲۷ ح ۱- قطب الدین صدر
- قطب الدین محمد (شیخ) ۱۲۰۰- محمد (قطب الدین فرزند ضیاء الدین مسعود)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۴۳
- قطب الدین محمد ایجی (شیخ) ۱۳۷۴- محمد ایجی (شیخ قطب الدین)
- قطب الدین محمد نیریزی (سید) ۱۵۶۸- محمد نیریزی (سید قطب الدین)
- قطب الدین محمود (علامه، فرزند مسعود) ۱۱۴۸ ح ۴
- قطب الدین محمود (مولانا، فرزند ضیاء الدین مسعود) ۱۱۴۸
- قطب الدین نیری ۱۱۸۲
- قطب الدین تبریزی ۱۱۶۷ ح ۲
- قطب السالکین ۳۳۷- ابو اسحق (شیخ، قطب السالکین)
- قطران تبریزی ۷۲۵ ح ۱ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۸۴۳ حرف «ق» ص : ۱۸۳۹
- قلخانچی ۴۶۰ ح ۵- ولی سلطان قلخانچی اوغلی ذو القدر
- قلخانچی ذو القدر ۴۱۰
- قلمانچی ۴۱۰ ح ۵- ولی سلطان قلخانچی اوغلی ذو القدر
- قلیچ خان ۵۰۷
- قلیچ خان ۵۷۷
- قلیچ خان سردار ۵۷۸

- قلی خان (شاه) ۵۵۱- خدایار خان
 قلی خان قاجار قوینلو (شاه) ۶۳۵
 قلی سلطان افشار ۴۱۸
 قلی سلطان قورچی باشی افشار ۴۲۴
 قمر الدوله ۱۰۹۸- رحیم حکیم باشی قمر الدوله، فخر الدوله میرزا، فرزند محمد حکیم باشی)
 قمر الدین ۵۴۸
 قمر الدین خان ۵۴۶، ۵۴۹، ۵۵۰
 قمی (مولانا قطب الدین) ۳۲۷ ح ۱
 قنان اقتاچی ۲۷۷ ح ۲
 قنبج ۲۱۴ و ح ۳
 قنبر (پدر عثمان) ۲۰۲، ۱۲۷۱
 قنبر بیگ جهرمی ذو القدر (حاجی) ۱۲۸۰
 قنبر بیگ ذو القدر جهرمی (حاجی) ۱۵۰۶
 قنبر خان شاملو ۴۳۲
 قنبر علی بیگ ۱۵۰۷
 قنبر علی بیگ ذو القدر ۴۷۹
 قنبر فارسی بیضاوی ۲۰۲ ح ۶
 قوام ۵۱۵
 قوام ۶۷۹- قوام الدین شیرازی
 قوام (حاجی) ۳۰۵، ۱۰۸۹، ۲۲۲۳، ۱۴۰۸
 قوام (حاجی) ۳۰۱ و ح ۳- حسن تمغاجی (حاجی قوام الدین)
 قوام (حاجی) ۹۶۰، ۱۱۴۶- حسن شیرازی (حاجی قوام الدین)
 قوام (حاجی) ۱۲۱۸- علی اکبر قوام الملک (حاجی میرزا)
 قوام (حاجی) ۱۳۷۴- قوام الملک
 قوام (حاجی) ۷۸۹- قوام الملک (حاجی میرزا)
 قواما (میرزا) ۱۴۷۸
 قواما (میرزا) ۷۸۰- قوام الدین (میرزا، برادر منصور خان)
 قواما (میرزا، برادر منصور خان) ۱۴۷۶، ۱۴۷۷
 قوام الدوله ۸۲۵
 قوام الدوله ۷۷۱، ۷۷۲- محمد تقی قوام- الدوله (میرزا)
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۴۴
 قوام الدوله ۸۲۶، ۸۲۷- محمد قوام الدوله فراهانی (میرزا)
 قوام الدین ۱۱۳۴

- قوام الدین ۱۱۷۱ ح ۳- اسحق (قوام الدین)
 قوام الدین ۳۰۰- حسن (قوام الدین)
 قوام الدین ۳۰۱- حسن تمغاجی (حاجی قوام الدین)
 قوام الدین ۹۶۰، ۱۱۳۴، ۱۱۴۵، ۱۱۸۴- حسن شیرازی (قوام الدین)
 قوام الدین ۳۱۱- عبد الله فقیه (مولانا قوام الدین)
 قوام الدین ۱۱۴۵، ۱۱۴۶ ح ۱- عبد الله قوام الدین زاهد شیرازی (مولانا)
 قوام الدین ۱۴۷۷- قواما (میرزا، برادر منصور خان)
 قوام الدین ۱۴۷۵- قوام الدین بهبهانی (میرزا)
 قوام الدین ۱۱۸۴- قوام الدین شیرازی (حاجی)
 قوام الدین ۱۵۰۰- قوام الدین کربائی
 قوام الدین ۳۰۹- محمد (خواجه قوام الدین)
 قوام الدین (خواجه) ۲۷۷
 قوام الدین (شهنشاه) ۲۲۵ ح ۲- القادر بالله
 قوام الدین (میرزا، برادر منصور خان) ۷۸۰ ح ۴- قواما (میرزا)
 قوام الدین اسحق ۱۱۷۱ ح ۳
 قوام الدین بهبهانی (میرزا) ۷۹۵، ۱۴۷۵- قواما (میرزا)
 قوام الدین حسن (خواجه) ۶۷۹ ح ۳- قوام الدین شیرازی (حاجی)
 قوام الدین حسین حسینی شیرازی (میرزا) ۴۰۳
 قوام الدین حسن شیرازی ۹۶۰- حسن شیرازی (قوام الدین)
 قوام الدین حسن شیرازی (حاجی) ۱۱۸۴
 قوام الدین حسین (میرزا) ۳۸۷
 قوام الدین حسین (میرزا) ۴۱۰- حسین (میرزا قوام الدین)
 قوام الدین حسین اصفهانی (امیر) ۴۲۵ ح ۵
 قوام الدین حسین شیرازی (میر) ۴۱۷- حسین شیرازی (میر قوام الدین)
 قوام الدین شیرازی (حاجی) ۶۷۹، ۱۱۸۴
 قوام الدین طباطبائی (میرزا) ۵۰۳
 قوام الدین طباطبائی (میرزا، کلاتر بهبهان) ۵۱۵
 قوام الدین عبد الله (ملک شیخ، فرزند ابراهیم بن محمد طالبی) ۲۸۸
 قوام الدین کربائی ۱۵۰۰
 قوام الدین کربائی (مولانا) ۱۴۵۴
 قوام الدین محمد (خواجه) ۳۰۹- محمد (خواجه قوام الدین)
 قوام الدین محمد قزوینی (میرزا) ۵۳۸- محمد قزوینی (میرزا قوام الدین)
 قوام الدین واعظ (میرزا، فرزند مهدی جناب) ۱۰۸۵

- قوام الملک ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۶۲، ۷۸۳، ۸۵۰، ۹۱۴ ح ۱
- قوام الملک ۸۱۸، ۸۲۶، ۱۲۱۳، ۱۲۲۱- علی اکبر (قوام الملک شیرازی)
- قوام الملک ۷۴۱- علی اکبر (میرزا، کلانتر شیرازی)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۴۵
- قوام الملک ۱۲۳۳، ۱۲۲۷- علی اکبر شیرازی (حاجی قوام الملک میرزا)
- قوام الملک ۷۸۸، ۸۲۴، ۹۶۶، ۱۲۱۸ ح ۲، ۱۲۲۲، ۱۲۵۷- علی اکبر قوام الملک (حاجی میرزا)
- قوام الملک ۹۶۴- علی اکبر قوام الملک (حاجی میرزا، فرزند ابراهیم خان اعتماد الدوله)
- قوام الملک ۷۴۷، ۷۵۴، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۷۷، ۷۹۴، ۸۲۵- علی اکبر قوام الملک (میرزا)
- قوام الملک ۸۲۶- علی محمد خان شیرازی (میرزا، فرزند علی اکبر قوام الملک)
- قوام الملک ۸۴۹، ۸۴۷، ۸۴۹، ۸۶۴، ۸۶۵، ۱۳۱۴- علی محمد خان قوام الملک
- قوام الملک ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۵۱، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۱۰۸۶، ۱۲۲۳، ۱۳۹۵- علی محمد خان قوام الملک (میرزا)
- قوام الملک ۸۵۴، ۹۰۴، ۱۲۳۵، ۱۶۳۵، ۱۶۲۶، ۱۵۷۶، ۱۵۸۹- علی محمد خان قوام الملک شیرازی
- قوام الملک ۹۶۷- محمد خان قوام الملک (میرزا، فرزند علی اکبر قوام الملک)
- قوام الملک ۱۳۹۷- محمد رضا خان
- قوام الملک ۹۲۷، ۱۳۱۴، ۱۳۱۷، ۱۴۶۲ ح ۲، ۱۴۶۵- محمد رضا خان قوام- الملک
- قوام الملک ۹۶۸- محمد رضا خان قوام- الملک (فرزند علی محمد خان قوام الملک)
- قوام الملک (حاجی) ۷۸۳، ۸۱۳، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۹، ۹۷۷، ۱۰۳۳، ۱۲۸۸
- قوام الملک (حاجی) ۷۸۸- علی اکبر قوام الملک (حاجی میرزا)
- قوام الملک شیرازی ۲۵۴- علی اکبر قوام الملک شیرازی (حاجی میرزا)
- قوام الملک شیرازی ۹۱۰- علی محمد خان قوام الملک شیرازی
- قوام الملک شیرازی (حاجی) ۱۲۲۲- علی اکبر قوام الملک
- قوامای بهبهانی (میرزا) ۱۴۷۸
- قوامی ۱۱۴۴- صدر المتألهین
- قوجه بیگ ۵۸۱ ح ۴- قوجه بیگ کوندوزلویی
- قوجه بیگ کوندوزلوی افشار ارومی ۵۸۱
- قوجه خان شیخانلو چمشگزک ۵۶۰ ح ۸
- قوربندا ۲۸۷ ح ۸- محمد خدا بنده (سلطان)
- قورچه باشی ۵۰۷- ندر قلی بیگ
- قورچی باشی ۴۲۲ ح ۱، ۴۷۸
- قورد ۲۳۲ ح ۶- قاورد
- قولر ۶۶۸- حسین خان قاجار قزوینی قولر آقاسی
- قولر آقاسی ۴۳۹ ح ۲
- قوما (میرزا) ۷۹۵، ۷۹۶- قوام الدین بهبهانی (میرزا)

قهار قلی (میرزا) ۶۶۳

قهرمان خان (حاجی، فرزند عربشاه ابو لوردی) ۱۵۷۱

قیاقلی آقا (نواب) ۵۷۰

قیاقلی آقای قورت ۵۷۰، ۵۷۴- قیاقلی آقای قورت جارچی باشی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۴۶

قیاقلی آقای قورت جارچی باشی ۵۷۳

قیدار (فرزند اسمعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام) ۷۰۷

قیدی ۱۱۳۵- قیدی شیرازی

قیدی شیرازی ۱۱۷۶

قیس ۱۷۳ ح ۶، ۱۷۷ ح ۷، ۴۹۲، ۱۵۸۷

قیس (احنف بن قیس) ۱۷۳

قیس (پدر اشعث) ۱۸۹

قیس (فرزند قیصر ناخدای سیرافی) ۱۵۸۷، ۱۵۸۸

قیس کندی ۱۸۳ ح ۶

قیصر ۲۲۲، ۳۱۰

قیصر ۴۰۰- سلیمان خان

قیصر ۱۵۸۸- قیصر ناخدای سیرافی

قیصر بهمئی (ملا) ۱۴۹۰

قیصر سیرافی ۱۵۸۸- قیصر ناخدای سیرافی

قیصر ناخدای سیرافی ۱۵۸۷

قیونلو ۶۳۵ ح ۲- اسکندر خان قاجار قوینلو

قیونلو ۷۱۸ ح ۹- محمد قاسم خان قاجار قوینلو (امیر کبیر)

حرف «ک»

کاتبی قزوینی ۱۱۳۹

کاترین دوم ۶۶۴ ح ۴

کاترین کبیر ۶۶۴ ح ۴- کاترین دوم

کاشی (مولانا معین الدین) ۳۴۳

کاظم ۲۰۱ ح ۶- موسی کاظم (ع) (امام)

کاظم (حاجی) ۹۷۲ ح ۱- محمد کاظم (حاجی)

کاظم (میرزا) ۱۴۰۵

کاظم (میرزا، فرزند صادق) ۱۰۸۲

کاظم (میرزا، دائی محمد حسین شیرازی) ۱۳۹۵

- کاظم (میرزا، فرزند عبد النبی امام جمعه) ۹۸۹
- کاظم (میرزا، عم تقی) ۱۴۰۰
- کاظم بازار مرغی ۷۷۸
- کاظم خان قراچه داغی ۶۰۵
- کاظم طیب جهرمی ۱۲۸۶
- کاظم قمی (حکیم) ۴۸۳
- کاظم مجتهد (آقا) ۱۰۵۱
- کاظم مستوفی (میرزا، فرزند محمد نصیر الدین جهرمی) ۱۱۵۹ ح ۲
- کاظمین (ع) ۶۹۱، ۶۲۸ ح ۱
- کاظمین (ع) ۱۶۸ ح ۳، ۵۲۱، ۵۲۷، ۵۶۲، ۶۹۱، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۶۱، ۹۲۸ ح ۱- موسی الکاظم (ع) (امام) و محمد جواد (ع) (ابو جعفر)
- کافری شیرازی ۱۱۷۷- محمود (میرزا)
- کافری ۱۱۳۵، ۱۱۷۷- کافری شیرازی
- کالنجار ۲۲۴ ح ۴- ابو کالنجار مرزبان
- کالینجار ۲۲۴ ح ۴- ابو کالنجار مرزبان
- کامران (میرزا) ۷۷۴، ۷۷۵
- کامران (میرزا، فرزند حسین میرزا فرمانفرما) ۱۰۹۵
- کامران (میرزا، نواب، فرزند فرمانفرما) ۷۶۶
- کامران (میرزا، والی هرات) ۷۷۳
- کاوان ۱۷۴ ح ۵
- کاوس ۶۱۵ ح ۳
- کاوس ۷۰۸
- کاوس ۱۵۸۴، ۱۵۸۵
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۴۷
- کاوس (میرزا، شاهزاده فرزند داراب میرزا) ۱۰۹۶
- کاوس وصال (فرزند جمال) ۱۰۲۰ ح ۱
- کنای قآن ۲۵۷
- کترین دوم ۶۶۵
- کترین دویم (ملکه روس) ۶۶۴
- کثیر (فرزند عبد الله السلمی) ۱۹۴ ح ۸
- کثیر (فرزند عبد الله سلمی) ۱۹۴
- کجوری (مهدی، حاج شیخ) ۱۶۷ ح ۲- مهدی کجوری (حاج شیخ)
- کجوری (حاجی شیخ مهدی مجتهد) ۹۱۴، ۹۱۸، ۹۵۶، ۱۰۴۹، ۱۰۵۳
- کجوری مازندرانی (حاجی شیخ مهدی مجتهد) ۹۷۴

- کچل بیگ حاجیلو ذو القدر ۳۹۵، ۳۹۶
کچل بیگ حاجیلوی ذو القدر ۱۲۸۰
کچل بیگ ذو القدر ۳۷۰- الیاس بیگ
کچل بیگ ذو القدر ۱۲۹۴
کدخدا ۸۲۸- محمد کاظم شاعر آشفته شیرازی
کربلائی ۶۹۹- علی طباطبائی (آقا سید)
کربلائی علی رضا گراشی لاری ۱۵۰۸- علی رضا گراشی لاری (کربلائی)
کربلائی فتح علی شاهسون ۷۰۷، ۷۰۸- فتح علی شاهسون (کربلائی)
کربلائی بنی کلانتر ۱۵۵۸- بنی کلانتر (کربلائی)
کرت (غیاث الدین) ۲۹۲
کردان (شاه) ۴۶۶ ح ۲- گردان (شاه)
کردان شاه (ملک) ۱۵۸۹
کردوچین ۲۸۹ ح ۸- گردوچین (دختر ابش)
کرمقلی (میرزا، فرزند ملا احمد ارسنجانلی) ۱۰۲۸
کرنیل ۷۵۸
کریز ۱۸۰ ح ۱
کریز (پدر عامر) ۲۴۰
کریم (حاجی میرزا) ۹۱۸- کریم صراف (حاجی میرزا) ۹۱۸
کریم (فرزند ایناق) ۵۸۸- کریم خان زند
کریم (فرزند حسن خان درب شاهزاده‌ای) ۷۷۸
کریم (نواب) ۱۵۸۳- کریم خان زند
کریم اقلیدس (میرزا) ۱۳۹۴ ح ۲
کریم بیگ افغان ۵۷۷ ح ۸
کریم خان ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۲، ۶۰۱ ح ۷، ۶۱۶ ح ۳، ۶۶۳
کریم خان ۵۹۴ ح ۴، ۶۱۵ ح ۳، ۶۱۸، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۳۲، ۶۵۴، ۶۵۹، ۷۶۶ ح ۷، ۸۵۳، ۹۲۰، ۹۸۶- کریم خان زند
کریم خان (سلطان) ۱۱۹۳- کریم خان زند
کریم خان (نواب) ۵۹۷، ۶۳۵، ۶۳۶، ۱۱۰۴- کریم خان زند
کریم خان افغان ۵۷۷، ۵۸۳
کریم خان بید شهری ۷۵۷، ۱۲۶۹
کریم خان زند ۳۱۷، ۵۸۸، ۵۹۱، ۶۱۵ ح ۴، ۶۷۴، ۷۶۵، ۹۰۸، ۹۲۶، ۹۳۰، ۹۵۹، ۹۷۲، ۹۷۶، ۱۰۲۶، ۱۰۶۳، ۱۰۶۶، ۱۰۸۰، ۱۰۹۸، ۱۱۰۰، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۲۲، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۳۱، ۱۲۵۶، ۱۲۸۸
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۴۸
۱۳۵۰، ۱۳۹۵، ۱۴۲۶، ۱۴۶۵، ۱۴۷۵، ۱۴۷۷، ۱۴۸۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۷، ۱۵۶۶، ۱۵۷۱، ۱۵۷۹

کریم خان زند (حضرت) ۱۲۱۳

کریم خان زند (نواب) ۹۰۶، ۹۷۹

کریم خان زند (نواب وکیل) ۹۰۲

کریم خان وکیل ۶۵۵، ۷۰۰، ۷۱۱، ۸۲۲، ۱۱۹۵، ۱۴۱۳، ۱۴۴۱- کریم خان زند

کریم زند ۶۱۵، ۶۱۷- کریم خان زند

کریم صراف (حاجی میرزا) ۹۱۸، ۹۱۹، ۱۲۰۳، ۱۲۱۹

کسائی نحوی ۱۲۷۱

کسری ۹۴۴

کسروی ۳۶۱ ح ۱، ۳، ۱۲۷۷ ح ۵

کسری انوشیروان ۱۷۶ ح ۱

کشفی ۱۲۶۰

کشمیری ۱۰۳۲- علی رضا تاجر ده‌دشتی (حاجی)

کشواد ۴۴۶، ۱۵۰۶

کعب ۶۰۷، ۶۱۲، ۶۳۷، ۷۸۰، ۱۴۱۳، ۱۶۱۶

کعب (فرزند سعد) ۱۷۲ ح ۱

کفشگر کازرونی (مولانا) ۱۴۴۷

کلانتر ۹۶۸- محمد رضا خان قوام الملک (فرزند علی محمد خان قوام الملک)

کلانتر ۵۷۷ ح ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۵۷۸ ح ۲، ۳، ۵، ۵۸۲ ح ۳، ۶، ۷، ۵۸۳ ح ۱، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۵۸۴ ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۵۸۵ ح ۳، ۴، ۵۸۶ ح

۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۹ و ۵۸۷ ح ۱، ۲، ۳، ۸، ۵۸۸ ح ۱، ۲، ۶، ۷، ۵۸۹، ۵۹۰ ح ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۵۹۱ ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹

۵۹۲ ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۵۹۴، ۵۹۵ ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۵۹۶ ح ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۵۹۷ ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹

۶۰۳ ح ۲، ۶۰۴ ح ۲، ۳، ۵، ۷، ۶۰۵ ح ۱، ۲، ۳، ۶۰۸، ۶۱۴ ح ۴، ۵، ۷، ۸، ۶۲۰ ح ۳، ۴، ۶، ۶۲۱ ح ۱، ۲، ۶۲۲ ح ۸، ۱۰، ۶۲۴ ح ۲،

۳، ۶۲۵ ح ۲، ۶، ۷، ۵، ۶۲۶ ح ۱، ۳، ۴، ۷، ۸، ۶۲۷، ۶۳۰ ح ۴، ۵، ۹، ۶۳۱ ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۶۳۲ ح ۱، ۳، ۴، ۶، ۷، ۶۳۲ ح ۱، ۲،

۴، ۵، ۶، ۶۳۴ ح ۱، ۴، ۱۰۸۱ ح ۳- محمد کلانتر (میرزا)

کلانتر (میرزا) ۶۲۵ ح ۷، ۶۳۲

کلانی ۵۹۰

کلب علی بیک ایشیک آقاسی باشی ۴۷۴

کلب علی بیک سرکلو ۱۵۷۶

کلب علی خان ۴۷۵، ۵۶۶، ۱۵۸۱

کلب علی خان (نواب) ۴۹۱

کلب علی خان افشار ۵۶۵

کلب علی خان کازرونی (فرزند رضا قلی خان) ۱۴۴۲

کلب علی کوسه احمدلو ۵۷۸

ککچه ۲۶۷ ح ۲- ککچه

کلجه ۲۶۷ ح ۲

کلجه ۲۶۷، ۲۶۸

کلل ۲۶۷

کلمینی ۱۲۸۴ ح ۳

کلو حسن ۳۱۱

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۴۹

کلو علی ۱۱۳۵، ۱۱۷۷- کلو علی شیرازی

کلو علی شیرازی ۱۱۷۷

کلو عمر (ناصر الدین) ۳۰۱، ۳۰۲

کلیم ۱۱۲۲- موسی (ع) (پیامبر)

کلین ۲۱۷ ح ۵

کلینی رازی (علامه) ۴۸۰ ح ۶

کمال (آغا) ۵۶۰ ح ۳

کمال (آقا) ۵۶۶

کمال الدین ۱۴۳۹- ابو الخیر طیب کازرونی (کمال الدین)

کمال الدین ۳۴۶ ح ۴- حسین (فرزند علی بیهقی سبزواری واعظ)

کمال الدین ۲۰۸ ح ۵- علی (فرزند میثم بحرینی (بحرانی)

کمال الدین ۱۳۵۹- علی سمیرمی (کمال- الدین ابو طالب)

کمال الدین ۱۳۹۴- محمود (کمال الدین، فرزند معین الدین فرشکوئی فسائی)

کمال الدین ابو الخیر (سلطان الحکما، فرزند مصلح کازرونی) ۱۱۴۹

کمال الدین ابو الخیر طیب کازرونی ۱۴۳۹- ابو الخیر طیب کازرونی (کمال الدین)

کمال الدین اصفهانی ۴۰۶

کمال الدین حسین (پدر تجلی) ۱۲۴۹ ح ۱

کمال الدین سمیری ۲۴۸ ح ۳

کمال الدین صدر (امیر) ۳۷۱- صدر (امیر کمال الدین)

کمال الدین محمد (فرزند معین الدین فوشکوئی فسائی) ۱۳۹۴

کمال خجندی ۱۱۱۹

کمیل ۹۸۹ ح ۱، ۱۵۶۸

کنت ایروان ۷۳۱ ح ۱

کنت دوگینو ۸۰۴ ح ۶

کندوز ۵۸۱ ح ۵- قوجه بیک کوندوزلوی

کنیز صاحب ۵۵۶ ح ۲

کنیز ۷۵۸ ح ۱

- کوچم خان (پادشاه ترکستان) ۳۸۹
- کوچک (حاجی آقا، فرزند رضا جهرمی) ۱۲۸۲
- کوچک (حاجی میرزا) ۱۰۲۲
- کوچک (حاجی میرزا) ۱۱۱۶ - کوچک نائب الصدر (حاجی میرزا)
- کوچک (میرزا) ۹۲۵ - محمد (میرزا صدر الدین)
- کوچک (میرزا) ۹۹۲، ۱۱۸۲ - محمد شفیع (میرزا)
- کوچک (میرزا) ۹۹۴ - وصال
- کوچک تاجر شیرازی (آقا) ۷۰۲
- کوچک مستوفی (میرزا، فرزند ابراهیم مستوفی) ۱۰۷۳
- کوچک نائب الصدر (حاجی میرزا) ۱۱۱۸
- کوچک نائب الصدر (حاجی میرزا، فرزند محمد حسن مجتهد) ۱۱۱۵
- کوچک وصال شیرازی (میرزا) ۷۸۲
- کوچک یاور (میرزا) ۷۸۰
- کور حسن استاجلو ۴۳۳
- کوردوچین ۲۸۹ ح ۸ - گردوچین (دختر ابش)
- کور سلیمان قورچی ۳۸۴
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۵۰
- کوسه حاجی بایندر ۳۵۶
- کوسه صفر بیگلربیگی ارزنة الروم ۴۵۱
- کوکب ۱۱۰۴ - محمد صادق (آقا، فرزند محمد رضا)
- کولونل ۷۵۸ ح ۱
- کوهی ۱۱۳۵، ۱۱۷۷ - کوهی شیرازی
- کوهی شیرازی ۱۱۷۷ - علی (شیخ)
- کوهی شیرازی ۱۱۷۷ - محمد (شیخ)
- کوه گیلویه ۴۰۰
- کوهکی را ۶۴۴ ح ۴ - ابو الحسن خان کوهکی
- کهن دل خان (فرزند علی قلی خان ایل بیگی) ۱۱۰۲
- کهن دل خان (سردار قندهار) ۷۷۶
- کهن دل خان افغان قندهاری ۷۷۵
- کھیا ۶۹۳ ح ۴ - سلیمان پاشا
- کیا (امیر) ۳۵۷ ح ۷ - علی کارکیا (میرزا)
- کیابی ۸۲۳ - محمد علی تاجر (حاجی)
- کیارق ۲۳۵

کیخاتو خان ۲۸۱، ۲۸۲

کیخاتو خان (ایلخان) ۲۸۰- کیخاتون

کیخاتو خان (فرزند خاقان بن هلاکو خان) ۲۷۹

کیخسرو ۶۱۵ ح ۳، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۵۰۶، ۱۵۳۰

کیخسرو ۴۹۵ ح ۲- خسرو خان (والی گرجستان)

کیخسرو (ابو علی فرزند ابو کالنجار مرزبان) ۲۳۱

کیخسرو (امیر) ۲۹۹

کیخسرو (شاه) ۳۱۱

کیخسرو (شاهنشاه) ۴۴۶

کیخسرو (ملک غیاث الدین) ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۵

کیخسرو (میرزا، نواب، فرزند فرمانفرما) ۷۶۶

کیخسرو (نواب، میرزا) ۷۴۵

کیخسرو خان ۴۹۵ ح ۱- خسرو خان (والی گرجستان)

کیخسرو کیانی ۱۴۷۲

کیخسرو میرزا سپهسالار (شاهزاده، فرزند حسین - میرزا فرمانفرما) ۱۰۹۴

کیقباد ۵۲۰ ح ۲

کیقباد (امیر) ۲۹۹

کیقباد (پدر ابو نصر علی) ۲۶۰

کیکاوس ۱۲۴۵

کیک سلطان استاجلو ۳۸۶- استاجلو

کینیاژ نجشکوف ۷۲۸ ح ۸

کیومرث ۱۲۸۵ ح ۱

حرف «گ»

گداویچ ۶۹۷- غراف گداویچ

گریایدوف ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸- گریایدوف

گردان (شاه) ۴۶۶

گردوچین (دختر آبخ) ۶۸۹

گردوچین (دختر منکو تیموراغلی) ۲۸۹

گردوچین خاتون ۲۹۰

گردیزی ۲۱۱ ح ۸، ۲۱۲ ح ۵

گرگین ۴۴۶ ح ۴، ۷۶۹، ۱۵۰۶

گرگین (ملک) ۳۳۷

گرگین خان ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵

- گرگین خان (والی تفلیس) ۶۸۶
 گرگین میلاد ۳۳۷، ۴۴۶ و ح ۴
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۵۱
 گریبایدوف ۳۳۷ ح ۲، ۴
 گرشوز ۱۵۸۴
 گشتاسب (پدر اسفندیار) ۱۳۱۱، ۱۳۸۸
 گشتاسب (شاه) ۷۵۶
 گشتاسب (فرزند لهراسب کیانی) ۱۲۶۹ ح ۲
 گلابی بیگ ۳۷۳
 گلستانه ۵۷۷ ح ۴، ۵۷۸ ح ۹، ۵۷۹ ح ۷، ۵۸۱ ح ۷، ۵۸۵ ح ۲، ۵۸۷ ح ۷، ۵۸۹ ح ۱، ۵۹۱ ح ۴، ۵۹۳ ح ۵، ۵۹۴ ح ۱، ۵۹۷ ح ۳، ۵۹۷ ح ۵، ۶۰۳ ح ۱، ۶۰۴ ح ۷، ۶۰۵ ح ۹، ۶۰۶ ح ۱، ۶۰۷ ح ۶، ۶۰۸ ح ۷، ۶۱۵ ح ۱، ۶۱۷- محمد گلستانه
 گلشن ۱۲۷۹
 گلشن ۱۱۲۶، ۱۱۳۵- محمد علی گلشن
 گلشن (میرزا) ۱۱۲۹، ۱۲۸۵- محمد علی گلشن
 گلشن شیرازی ۱۱۷۷- محمد علی گلشن
 گماران ۱۳۳۲ ح ۴
 گنج علی خان ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۳، ۴۶۶
 گودرز ۴۴۶، ۱۵۰۶
 گودرز کشواد (گودرز فرزند کشواد) ۴۴۶
 گوراوزلی ۷۰۵ ح ۸، ۷۰۶، ۷۱۱- گوراوزلی بارونت
 گوراوزلی بارونت ۷۰۵، ۷۰۹
 گوگجو خواجه ۲۳۲ ح ۱
 گونه خان ۷۱۷- امیر گونه خان
 گونه خان (امیر خان افشار ایرلو) ۵۹۷
 گونه خان افشار (امیر) ۶۱۰
 گونه خان افشار ایرلوی طارمی (امیر) ۶۰۶ ح ۲- امیر گونه خان افشار
 گونه خان قاجار (امیر) ۴۶۴- گونه خان قاجار بیگلربیگی (امیر)
 گونه خان قاجار بیگلربیگی (امیر) ۴۶۳- سارو اصلان
 گونه خان کرد زعفرانلو (امیر) ۶۷۶، ۱۰۹۵
 گونه خان کرد زعفرانلوی خراسانی (امیر) ۷۴۵
 گوهر شاد (مهد علیا) ۳۴۳ ح ۱
 گیخاتو خان ۳۰۵
 گیو ۱۴۷۳

حرف «ل»

- لازار (موسیو) ۶۹۷ ح ۱
 لؤلؤ (خواجه) ۲۹۱
 لیب ۱۰۳۱
 لیید ۱۰۱۶
 لترجان ۷۵۲ و ح ۲، ۷۵۵
 لتل جان ۷۵۲ ح ۶- لترجان
 لر ۵۷۵، ۵۷۶- علی نقی بیک سرحدی
 لر (آقا) ۱۲۱۹
 لسانی ۱۱۳۵، ۱۱۷۷- لسانی شیرازی
 لسانی شیرازی ۱۱۷۷
 لسترانج ۱۲۳۸ ح ۱
 لسترنج ۱۳۷۴ ح ۲، ۱۷۷ ح ۶
 لشکر نویس (حاجی میرزا مهدی) ۱۰۸۸- مهدی لشکر نویس (حاجی میرزا)
 لشکر نویس (میرزایان) ۱۰۸۹- میرزایان لشکر نویس
 لطف الله ۱۱۳۴
 لطف الله (فرزند صدر الدین عراقی) ۳۰۷
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۵۲
 لطف الله (حاجی، فرزند معصوم) ۱۲۵۸
 لطف الله (میرزا) ۱۰۸۹
 لطف الله (میرزا، فرزند رفیع) ۱۰۸۹
 لطف الله اعتماد الدوله (میرزا) ۴۳۳
 لطف الله بیان تیمور (امیر) ۳۲۷
 لطف الله بیان تیمور (خاقان) ۳۳۵
 لطف الله بیان تیمور چلیان شاه پرلاس (امیر) ۳۳۰
 لطف الله شیرازی (اعتماد الدوله، میرزا) ۴۳۵
 لطف الله شیرازی (میرزا) ۴۲۲، ۴۳۱، ۱۱۸۴
 لطف الله مستوفی شیرازی (میرزا) ۸۱۸
 لطف الله مستوفی شیرازی (میرزا، فرزند محمد مستوفی موسوی) ۱۰۸۶
 لطفی ۱۱۳۵، ۱۱۷۸- لطفی شیرازی
 لطف علی ۱۱۳۴
 لطف علی ۹۵۷- لطف علی تاجر

لطف علی (آقا، فرزند محمد کاظم ده دشتی) ۱۰۳۲

لطف علی (میرزا، فرزند مؤید الدوله) ۸۰۴

لطف علی (میرزا، والی بهبهان) ۸۱۸، ۸۲۰

لطف علی بیک (حاجی) ۵۳۸

لطف علی تاجر (حاجی) ۹۵۶

لطف علی تاجر شیرازی (حاجی) ۱۲۲۱

لطف علی خان ۴۹۶ ح ۳، ۶۱۶، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۳ و ح ۲، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷،

۶۵۸، ۱۰۶۰

لطف علی خان ۸۰۲- لطف علی خان سرتیپ

لطف علی خان (امیر) ۶۳۹

لطف علی خان (امیرزاده) ۶۴۱

لطف علی خان (سرتیپ فوج قشقایی) ۸۰۹

لطف علی خان (فرزند جعفر خان زند) ۶۳۸

لطف علی خان (لطف علی خان زند) ۶۵۹

لطف علی خان (میرزا، فرزند نصر الله سردزکی) ۱۰۶۶

لطف علی خان (نواب) ۶۴۴، ۶۴۹، ۶۵۱

لطف علی خان بیگلریگی ۴۹۵، ۴۹۶

لطف علی خان بیدشهری ۱۲۶۹

لطف علی خان جهانبانی ۶۳۸- لطف علی- خان (فرزند جعفر خان زند)

لطف علی خان چرکسی ۶۱۵

لطف علی خان زند ۶۶۰، ۶۶۴، ۱۴۴۲، ۱۴۶۵

لطف علی خان سرتیپ (فرزند محمد علی ایلخانی قشقایی) ۸۰۱، ۱۱۰۱

لطف علی خان سرتیپ قشقایی ۸۱۴- لطف علی خان قشقایی

لطف علی خان فیروز آبادی ۶۴۹ و ح ۹، ۱۴۲۰

لطف علی خان قشقایی ۸۱۴- لطف علی خان سرتیپ (فرزند محمد علی خان ایلخانی قشقایی)

لطف علی خان لشکر نویس باشی (فرزند محمد خان لشکر نویس باشی) ۹۷۸

لطف علی خان منشی ۶۵۸

لطف علی شیرازی (مجتهد الزمان آقا) ۷۸۳

لطف علی مجتهد (آقا) ۱۱۴۰، ۱۱۷۶

لطف علی مدرس (آقا، فرزند علی مدرس) ۹۴۲

لطیف ۵۵۷ ح ۱۳، ۵۷۰ ح ۱۲، ۵۷۲ ح ۱- نظیف افندی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۵۳

لکهارت ۵۱۷ ح ۷، ۹، ۵۱۸ ح ۱، ۶، ۵۱۹ ح ۶، ۷، ۵۲۵ ح ۹، ۵۲۶ ح ۲، ۵۳۷ ح ۳، ۵۳۸ ح ۴، ۵۴۳ ح ۸، ۵۴۵ ح ۶، ۵۴۸ ح ۶

لله ۹۶۱- محمد کدخداباشی (آقا، فرزند مهدی خان)

لله باشی ۱۱۱۹ ح ۱- امیر الشعرا

لندزی (مستر) ۷۵۲ ح ۶

لنزی (مستر) ۷۶۳، ۷۶۴

لوار صاحب خان ۴۶۱

لوقائی (پدر قسطا) ۱۲۸۴

لوئی ماسینیون ۱۲۷۱ ح ۲

لویزپلی ۸۳۳ ح ۱- پلی (صاحب)

لهراسب ۱۳۸۸، ۱۴۷۳

لهراسب (شاه) ۱۴۷۲

لهراسب کیانی ۱۲۶۹ ح ۲

لیث ۲۱۴- لیث (فرزند علی بن لیث)

لیث (پدر علی) ۲۱۳

لیث (پدر یعقوب) ۲۰۸ ح ۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۱۴۹۸- لیث صفار (پدر یعقوب)

لیث (پدر یعقوب عمرو) ۲۱۱- لیث صفار (پدر یعقوب و عمرو)

لیث صفار ۲۰۸، ۱۲۰۶

لیث صفار (پدر یعقوب) ۲۱۲

لیث صفار (پدر یعقوب و عمرو) ۲۱۲

لیث صفار (پدر عمر) ۲۱۳

لیث (فرزند علی بن لیث) ۲۱۳

لیث کرد فارسی ۲۱۰

لیدن ۱۷۷ ح ۶، ۱۸۹ ح ۷، ۱۹۷ ح ۲

لیدی شیل ۷۶۳ ح ۴

لیلا ۹۷۳

لیلی ۱۰۰۶، ۱۱۷۸، ۱۱۸۰ ح ۱، ۳، ۱۲۸۵

حرف «م»

مائلی (مولانا) ۱۵۶۹- مائلی نیریزی (مولانا)

مائلی نیریزی (مولانا)

ماجد ۱۱۳۴، ۱۱۵۱- ماجد (سید، فرزند هاشم حسینی بحرانی)

ماجد (فرزند سید هاشم، سید) ۴۴۲

ماجد (فرزند عمیر) ۲۶۲

ماجد بحرانی (سید) ۱۱۵۱- ماجد (سید، فرزند هاشم حسینی بحرانی)

- ماحوز (پدر زبیر) ۱۸۵ ح ۱۰
- ماحوز (پدر عبد الله) ۱۸۵ ح ۷
- مادر سلیمان (ع) ۴۳۳ ح ۸، ۱۵۳۰ ح ۱، ۱۵۵۸، ۱۵۶۰-ام النبی
- مارتا بامارت ۳۵۶ ح ۱- حلیمه خاتون
- مار سعید المؤید الکا زرونی ۱۵۳۶
- مارکس لاردو لزی ۶۸۶ ح ۱
- ماروین (قاضی) ۴۵۸
- مازیار (فرزند قارن) ۲۰۴ ح ۴
- مالقوج اوغلی رومی ۳۸۲
- مالک ۱۶۱۷
- مالک (پدر انس) ۲۰۱
- مالک (پدر شمس الدین محمد) ۲۶۹، ۲۷۲
- مالک (فرزند المیشم) ۱۹۸ ح ۴
- مالک (فرزند انس الاصبیحی) ۲۰۱ ح ۵- مالک (فرزند انس)
- مالک (فرزند انس بن مالک) ۲۰۱
- مالک اشتر نخعی ۹۹۸
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۵۴
- ماندگار (ملا) ۶۰۱ و ح ۷
- ماندگار کواری (ملا) ۱۴۴۵
- مانع (فرزند ماجد بن عمیر) ۲۶۲
- مانی ۲۶۸ ح ۱
- مانی ۱۱۳۵، ۱۱۷۸- مانی شیرازی
- مانی شیرازی ۱۱۷۸
- ماهوی ۱۸۱ ح ۳
- مایلی نیریزی (مولانا) ۱۵۶۹
- مؤمن الدوله الله ویردی خان ۴۴۰- الله- ویردی خان (مؤمن الدوله)
- مؤمن السلطان الله ویردی خان قوللر آقاسی بیگلربیگی ۴۴۰- الله ویردی خان قوللر آقاسی بیگلربیگی
- مؤمن الملک ۱۴۶۲ ح ۳- حسین (میرزا، مؤتمن الملک)
- مؤمن الملک ۹۶۶- حسین خان (میرزا، مؤتمن الملک، فرزند میرزا فتح علی خان)
- مؤمن (شیخ) ۱۰۸۲، ۱۰۸۳- مؤمن پیش نماز (شیخ)
- مؤمن پیش نماز (شیخ) ۱۰۸۲
- مؤمن حمزوی (میرزا) ۱۰۲۳
- مؤمن خان سردزکی ۷۷۸، ۱۰۶۶

- مؤمن خان میرزا طاهر وحید تخلص ۵۰۱
- مؤمن رضوی (آقا میر) ۷۸۳
- مؤمن شیرازی دامغانی الاصل (حاج) ۱۱۵۹ ح ۱
- مؤمن فاموری (میرزا) ۱۳۸۴
- مؤمن قشقای ۱۱۰۱- محمد حسن خان سرهنگ
- مؤمن کلانتر (میرزا، معتمد السلطان) ۱۰۸۱
- مؤمن نسابه (میرزا) ۱۰۶۳، ۱۰۶۴
- مأمون ۲۰۲ و ح ۵، ۲۰۳ ح ۲، ۲۰۴ و ح ۱- عبد الله مأمون
- مأمون (خلیفه عباسی) ۱۰۳۷
- مأمون الاصر ۲۰۴ ح ۶- هارون (فرزند محمد معتصم)
- مأمون عباسی ۱۱۸۶ ح ۲، ۱۱۹۲
- مؤید ۲۰۹ ح ۶
- مؤید الدوله ۲۲۰، ۲۴۱
- مؤید الدوله ۹۳۰- طهماسب (میرزا قاجار)
- مؤید الدوله ۱۱۹۸- طهماسب (میرزا، قاجار، مؤید الدوله)
- مؤید الدوله ۶۴۳، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۳، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۳، ۸۲۴، ۹۳۴، ۱۰۰۰، ۱۳۷۷، ۱۵۷۰
- مؤید الدوله قاجار (والی مملکت فارس) ۱۲۰۳
- مؤید الدین ۱۳۵۹- حسین (ابو اسماعیل، مؤید الدین)
- مؤید الدین طغرانی اصفهانی ۹۳۰ ح ۳، ۱۳۵۹ ح ۳- حسین (ابو اسماعیل، مؤید الدین)
- مؤید الدین نایب الوزاره ۲۵۳
- مؤید الملک ۹۸۷ ح ۶، ۱۰۸۹ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۸۵۴ حرف «م» ص: ۱۸۵۳
- مؤید الملک شیرازی ۹۱۰- احمد خان (مؤید الملک شیرازی)
- مبارز (پدر حسن) ۲۳۷
- مبارز الدین ۱۳۷۳- مبارز الدین آل مظفر (امیر)
- مبارز الدین ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۴ و ح ۴، ۳۳۳- محمد (امیر)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۵۵
- مبارز الدین)
- مبارز الدین ۱۱۶۲- محمد آل مظفر (امیر مبارز الدین)
- مبارز الدین آل مظفر (امیر) ۱۲۰۰، ۱۳۷۳
- مبارز الدین محمد (امیر) ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸- محمد (امیر مبارز الدین)
- مبارز الدین محمد آل مظفر (امیر) ۱۱۶۲- محمد آل مظفر (امیر مبارز الدین)
- مبارزی ۳۰۴- محمد (امیر مبارز الدین)

مبارزی (جناب) ۳۰۰ ح ۳، ۳۰۸- مبارز الدین (امیر)

مبارک ۴۶۸

مبارک (سید، فرزند عبد المطلب) ۹۷۸

مبارک (شاه) ۲۷۸- مبارک شاه (قمر الدین، امیر)

مبارک شاه ۳۰۹- مبارک شاه دولی

مبارک شاه (قمر الدین، امیر) ۲۷۷

مبارک شاه (قاضی) ۲۹۳

مبارک شاه دولی ۳۰۹ ح ۶

مبارک شوشتری (سید) ۴۳۹

مبارک مشعشی هویزه (سید) ۱۰۸۵، ۲۲۷ ح ۲

متوکل ۲۰۵ ح ۴، ۲۰۶ ح ۴، ۵، ۱۱، ۲۰۷- جعفر (فرزند محمد معتصم)

مجار (فرزند موسی یشکری) ۱۹۶ ح ۲- محارب (فرزند موسی یشکری)

مجاشع (فرزند مسعود) ۱۷۴ ح ۴، ۱۸۰، ۱۸۹ ح ۵

مجاشع (فرزند مسعود سلمی) ۱۷۴ ح ۴، ۲۴۱، مجاشع (فرزند مسعود)

مجتهد ۱۱۲۶- ابراهیم (میرزا، فرزند محمد حکیم باشی)

مجتهد الزمان ۷۸۳- لطف علی شیرازی (مجتهد الزمان آقا)

مجتهد الزمان آقا محمد ۷۲۸- محمد (مجتهد الزمان آقا)

مجتهد الزمانی ۷۳۳- یوسف تبریزی (مجتهد الزمانی حاجی میرزا)

مجتهد الزمانی میرزا ابو الحسن خان ۸۰۲- ابو الحسن خان (مجتهد الزمانی میرزا)

مجتهد الشعرا ۱۱۲۷ ح ۲- فتح علی شاه

مجتهد بحرینی (قاضی شیرازی) ۹۲۴

مجد الاشراف ۹۴۷- جلال الدین محمد ذهبی (مجد الاشراف)

مجد الدین ۱۱۳۴

مجد الدین ۳۰۵ ح ۱- اسماعیل (فرزند محمد بن خداداد قاضی مجد الدین)

مجد الدین ۱۱۸۴- اسماعیل شیرازی (امیر مجد الدین)

مجد الدین ۳۵۹- اسماعیل فالی (مجد الدین، قاضی القضاة)

مجد الدین ۱۴۵۹- اسماعیل فالی (مولانا، مجد الدین)

مجد الدین ۳۰۰ ح ۱- بند امیری (مجد الدین)

مجد الدین ۱۳۹۷- مجد الدین (میرزا، پدر صدر الدین)

مجد الدین ۱۴۱۹- محمد (شیخ مجد الدین ابو طاهر)

مجد الدین ۹۲۴، ۱۳۸۴، ۱۴۰۳- محمد (میرزا مجد الدین)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۵۶

مجد الدین ۱۴۲۶، ۱۴۲۹- محمد (شیخ مجد الدین ابو طاهر، فرزند یعقوب فیروز- آبادی)

- مجد الدین ۳۱۹- مظفر (امیر مجد الدین)
- مجد الدین ۳۲۱- مظفر کاشی (امیر مجد الدین)
- مجد الدین (حاجی شیخ، فرزند ابو تراب امام جمعه) ۹۸۷
- مجد الدین (شیخ) ۳۰۵، ۱۱۴۶، ۱۳۷۴، ۹۶۰
- مجد الدین (کوتوال) ۳۰۳
- مجد الدین (میرزا) ۱۳۹۹، ۱۴۰۶
- مجد الدین (میرزا، پدر صدر الدین) ۱۳۹۷
- مجد الدین اسعد رومی (خواجه) ۲۷۸
- مجد الدین اسماعیل شیرازی (امیر) ۱۱۸۴
- مجد الدین اسماعیل فالی (قاضی القضاة) ۲۵۹
- مجد الدین اسمعیل فالی (مولانا) ۱۴۵۸- اسمعیل فالی (مجد الدین، مولانا)
- مجد الدین سربندی ۳۰۰ ح ۱- مجد الدین بند امیری
- مجد الدین محمد (شیخ، فرزند یعقوب فیروز آبادی) ۱۴۲۶- محمود (شیخ مجد الدین، فرزند یعقوب فیروز آبادی)
- مجد الدین محمد (میرزا) ۵۱۳، ۱۰۶۴، ۱۳۸۴، ۱۳۹۸، ۱۴۰۳
- مجد الدین محمد (میرزا) ۶۳۳- محمد (میرزا، مجد الدین)
- مجد الدین محمد (میرزا، فرزند علی خان) ۱۰۴۹ محمد (میرزا مجد الدین، فرزند علی خان)
- مجد الدین محمد (میرزا، فرزند میرزا ابو الحسن) ۹۳۵
- مجد الشعرا ۱۰۷۸ ح ۱، ۱۱۷۲- محمد تقی شوریده (حاجی)
- مجد همگر ۱۱۳۵، ۱۱۷۸- مجد همگر شیرازی
- مجد همگر شیرازی ۱۱۷۸
- مجدوب علی شاه ۹۷۰ ح ۱
- مجنون ۹۷۳، ۱۰۰۶، ۱۱۵۷، ۱۱۷۸، ۱۱۸۰ ح ۱، ۳، ۱۲۸۵
- مجید ۷۰۷
- مجید زنگویی ۱۳۱۹ ح ۳، ۱۳۲۰ ح ۳، ۱۳۳۴ ح ۲، ۳، ۴
- محارب (فرزند موسی مولی بنی یشکر) ۱۹۶ ح ۲- محارب (فرزند موسی یشکری)
- محارب (فرزند موسی یشکری) ۱۹۶
- محب الدین ۳۳۸ ح ۳، ۳۳۹، ۳۴۰- ابو الخیر (امیر شیخ محب الدین)
- محب الدین (امیر شیخ) ۳۳۸- ابو الخیر (امیر شیخ محب الدین)
- محب الله حسنی حسینی دست غیب (میرزا) ۹۱۴، ۱۲۲۴
- محب الدین ابو الخیر (امیر شیخ) ۳۳۸
- محبعلی- دهدار محبعلی
- محب علی (حاج میرزا) ۱۱۲۷- محب علی واعظ شیرازی (حاج میرزا)
- محب علی (حاجی میرزا، فرزند مهدی مدرس) ۹۳۶

- محب علی شاه خشتی ۱۱۶۵ ح ۲
- محب علی واعظ شیرازی (حاجی میرزا، فرزند محمد علی گلشن) ۱۱۲۶
- محبی لاری ۱۵۱۵
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۵۷
- محتشم (ملا) ۱۰۰۰
- محتشم (مولانا) ۱۱۲۶ ح ۲
- محتشم کاشانی (مولانا) - محتشم (مولانا)
- محرم ۱۱۳۵، ۱۱۷۸ - علی محمد (میرزا، فرزند ملا نور الدین محمد کواری)
- محرم شیرازی ۱۱۷۸ - علی محمد (میرزا، فرزند ملا نور الدین محمد کواری)
- محروم ۱۲۸۶ - حسین علی محروم
- محسن (آقا) ۶۷۱ - آقا محسن
- محسن (ابی محمد) ۱۱۴۳
- محسن (سلطان) ۳۷۵ ح ۸ - محسن (سید)
- محسن (سلطان سید، فرزند محمد مشعشی موسوی) ۹۷۸
- محسن (سید) ۳۷۵ - محسن مشعشی (سید)
- محسن (شیخ، فرزند ملا محمد علی) ۹۱۲
- محسن (قاضی) ۱۲۵۹
- محسن اصطهباناتی (ملا) ۱۲۶۰
- محسن تاجر (حاجی) ۱۰۲۸ - محسن تاجر شیرازی (حاجی)
- محسن تاجر دهدشتی (حاجی، فرزند محمد ابراهیم تاجر دهدشتی) ۱۰۳۲
- محسن تاجر شیرازی (حاجی فرزند عبد الحسین) ۱۰۲۸
- محسن سرچاهانی (ملا) ۱۳۵۶
- محسن فاموری (میرزا) ۱۳۸۴
- محسن فیض ۱۱۵۱
- محسن فیض (ملا) ۱۰۵۳
- محسن فیض کاشانی (مولانا) ۴۴۳، ۴۸۳
- محسن کاشانی (مولانا) ۴۴۳، ۴۸۰، ۴۸۵ - محسن فیض کاشانی
- محسن متولی باشی مشهد مقدس (میرزا) ۴۷۲
- محسن مشعشی (سید) ۳۷۵
- محسن یزدی (آقا) ۶۰۰
- مححص ۵۷۴ ح ۶ - علی نقی مححص (آقا)
- محقق اول ۶۱۶ ح ۵
- محقق بیضاوی ۱۱۴۹

محقق حلی ۶۱۶ ح ۵

محقق رضی (شارح کافیه) ۱۱۳۹

محمد (ص) (پیامبر اکرم) ۱۷۱ ح ۶، ۱۷۲ ح ۲، ۲۰۳ ح ۱، ۲۵۶ ح ۳، ۲۸۰، ۲۸۸، ۳۶۶ ح ۸، ۳۸۷، ۳۹۴، ۴۷۹، ۶۳۴، ۶۸۳، ۷۲۸،

۷۸۷، ۷۹۲، ۸۷۱ ح ۱، ۹۳۹، ۹۴۴، ۹۴۶، ۹۷۴، ۹۹۶، ۱۰۵۶، ۱۱۱۷، ۱۱۷۰، ۱۲۸۵

محمد ۱۴۴۸

محمد ۱۱۳۴۴

محمد ۱-۱۱۳۴- محمد حسن مجتهد

محمد ۲-۱۱۳۴- محمد حسن حجة- الاسلام

محمد ۱۱۶۷- محمد داوری

محمد ۳-۱۱۳۴- محمد شیرازی

محمد ۱۱۳۵- محمد لله (آقا)

محمد ۷۱۶- محمد ناجی بغایری

محمد (آخوند حاجی ملا) ۱۴۰۹

محمد (آقا سید) ۱۵۸۰

محمد (آقا، فرزند محمد رضا تاجر ده دشتی) ۱۰۳۲

محمد (آقا محمد) ۹۵۹

محمد (آقا میرزا) ۷۵۵، ۷۹۲

محمد (آقا میرزا) ۷۶۸- فسایی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۵۸

محمد (آقا میرزا، حاکم فسا) ۷۹۲، ۱۴۱۰

محمد (آقا میرزا، برادر محمد حسین و کیل الملک) ۱۳۹۵

محمد (آقا میرزا، فرزند هادی) ۱۳۱۴، ۱۴۶۱

محمد (ابو عبد الله، فرزند المستظهر بالله خلیفه) ۲۴۴

محمد (ابو عبد الله، فرزند خفیف شیرازی) ۱۲۸۹

محمد (ابو علی فرزند مقله) ۱۱۱۰ ح ۱

محمد (اتابک) ۲۶۳

محمد (استاد عبد الوهاب) ۶۸۳ ح ۱

محمد (افضل الدین، فرزند نامار) ۱۳۰۳

محمد (امیر) ۳۰۲ ح ۱- محمد (امیر مبارز الدین)

محمد (امیر حاجی) ۳۴۵

محمد (امیرزاده سلطان) ۳۲۶، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱

محمد (امیر شمس الدین) ۲۹۰

محمد (امیر صدر الدین) ۹۵۹

- محمد (امیر صدر الدین، فرزند اسحق) ۱۱۹۴
- محمد (امیر صدر الدین، فرزند غیاث الدین) ۱۱۴۷
- محمد (امیر مبارز الدین) ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۰، ۳۲۱
- محمد (امیر نسیم الدین) ۱۰۵۷ و ح ۵
- محمد (انباردار دیوانی نواب وکیل) ۶۱۴- محمد قفنس
- محمد (پادشاه) ۷۸۷ ح ۱- محمد (شاه قاجار)
- محمد (پادشاه افغانستان) ۵۵۶
- محمد (پدر ابراهیم) ۱۱۴۳
- محمد (پدر الرشید هارون) ۲۰۱ ح ۱
- محمد (پدر باقر) ۹۲۲
- محمد (پدر بزرگ زید اسود) ۹۴۸
- محمد (پدر جعفر الشاعر) ۱۱۴۳
- محمد (پدر سعد) ۹۹۹
- محمد (پدر عبد الله) ۱۹۷
- محمد (پدر عبید الله) ۱۹۳ ح ۲
- محمد (پدر محمد) ۱۱۴۳
- محمد (پدر مروان حمار) ۱۹۸
- محمد (پدر منصور دشتکی شیرازی) ۱۱۴۳
- محمد (پدر یحیی) ۱۹۸
- محمد (تاج الدین) ۱۲۶۲
- محمد (تاج الدین، فرزند اسعد افزری) ۲۵۶
- محمد (حاج میرزا، سید فرزند حسن حسینی فسایی) ۱۰۵۰
- محمد (حاجی آقا) ۶۱۲
- محمد (حاجی آقا، پدر عبد الصمد) ۱۲۵۷
- محمد (حاجی آقا، فرزند علی نقی) ۱۴۱۰
- محمد (حاجی آقا، مجتهد الزمان) ۱۱۱۶
- محمد (حاجی آقا، والی) ۶۰۲
- محمد (حاجی آقا والی سابق اصفهان) ۶۱۲- محمد (حاجی آقا والی)
- محمد (حاجی میرزا) ۶۹۰، ۱۲۴۹
- محمد (حاجی میرزا، فرزند محمد رضا حکیم الهی) ۱۰۳۰
- محمد (حاجی میرزا، نواده جعفر) ۱۴۰۵
- محمد (خواجه) ۱۲۷۲
- محمد (خواجه قوام الدین) ۳۰۹

محمد (رئیس) ۳۶۹

محمد (رضی الدین) ۲۵۳ ح ۲

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۵۹

محمد (سلطان) ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲

محمد (سلطان، پادشاه) ۴۳۰

محمد (سلطان، پدر محمود) ۲۴۷

محمد (سلطان، پدر ملک‌شاه ثانی) ۲۴۷

محمد (سلطان، فرزند ابو سعید طبسی خراسانی) ۳۲۵

محمد (سلطان، میرزا) ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۷۳ ح ۳، ۷۲۶ محمد (شاهزاده، سلطان)

محمد (سید) ۱۱۷۴- عرفی شیرازی

محمد (سید) ۳۷۵- محمد (فرزند سید فلاح موسوی واسطی (سید))

محمد (سید، پدر فیروز شاه زرین کلاه) ۳۶۱

محمد (سید شمس الدین) ۹۳۹ ح ۵

محمد (سید، صدر الدین) ۱۳۹۷- میرزا کوچک

محمد (سید، فرزند احمد اعرابی) ۳۶۱

محمد (سید، فرزند اسمعیل) ۳۶۱

محمد (سید، فرزند حسن) ۳۶۱

محمد (سید، فرزند شرف شاه) ۳۶۱

محمد (سید میر) ۹۳۹، ۹۵۱، ۹۸۲، ۱۰۱۲ ح ۴، ۱۰۷۱ ح ۱، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴

محمد (سید میر) ۱۱۸۷، ۱۱۸۸- محمد (سید میر، فرزند موسی کاظم (ع))

محمد (سید میر، امامزاده) ۷۵۴

محمد (سید نظام الدین، داعی الی الله) ۱۱۵۸

محمد (سید، نوه بیدل) ۱۰۹۹ ح ۱

محمد (شاه) ۱۶۸ ح ۳، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۸۷، ۷۶۲ ح ۱، ۹۸۶، ۱۱۲۰، ۱۲۷۸

محمد (شاه) ۴۲۷ ح ۲- محمد (شاه سلطان)

محمد (شاه) ۷۷۴ ح ۱- محمد (شاه قاجار)

محمد (شاه) ۵۴۳ ح ۸- محمد شاه خاقان

محمد (شاه) ۷۵۶ ح ۴- محمد (میرزا، فرزند عباس میرزا)

محمد (شاه، آقا) ۸۰۷

محمد (شاه، ترک آذربایجانی) ۷۶۴

محمد (شاهزاده، سلطان) ۴۰۹

محمد (شاهزاده، فرزند امام موسی کاظم (ع)) ۱۰۷۲، ۱۲۰۳

محمد (شاه سلطان) ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۱، ۵۴۹، ۹۴۹، ۱۳۵۹- محمد (سلطان، میرزا)

- محمد (شاه سلطان، فرزند ملک‌شاه) ۱۳۵۹
- محمد (شاه غازی قاجار) ۷۸۶
- محمد (شاه، فرزند امیر مبارز الدین) ۳۰۳
- محمد (شاه قاجار) ۱۷۰ ح ۱۰، ۲۴۳، ۷۷۰، ۷۷۷، ۷۸۲، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۳۱، ۹۴۶، ۱۲۳۱، ۱۴۲۰، ۱۵۹۶
- محمد (شاه، ملک شمس الدین) ۲۹۵
- محمد (شمس الدین ملک فرزند ابراهیم بن محمد طیبی) ۲۸۸
- محمد (شه) ۷۸۶- محمد (شاه قاجار)
- محمد (شیخ) ۱۱۶۹- ساغر شیرازی
- محمد (شیخ) ۱۱۷۷- کوهی شیرازی
- محمد (شیخ) ۱۰۸۴- محمد پیش نماز (شیخ)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۶۰
- محمد (شیخ) ۱۰۸۵- محمد پیش نماز (شیخ، فرزند مؤمن پیش نماز)
- محمد (شیخ ابو الحسن، فرزند حسین بن عبد الوارث نحوی فسوی) ۱۳۹۰
- محمد (شیخ، ابو بکر، فرزند ابراهیم فیروز آبادی) ۱۴۲۰
- محمد (شیخ ابو عبد الله) ۱۱۹۷- باکویه
- محمد (شیخ ارشد الدین، فرزند علی نیریزی) ۱۵۶۷
- محمد (شیخ، برادر اعیانی یوسف آل عصفور) ۱۴۰۸
- محمد (شیخ، فرزند حسین جزایری) ۹۸۵
- محمد (شیخ فرزند شیخ خلیفه) ۱۲۶۴
- محمد (شیخ، فرزند عبد النبی امام جمعه شیراز) ۹۸۷، ۹۸۶
- محمد (شیخ، فرزند قضیب) ۱۵۲۲
- محمد (شیخ فرزند محمد) ۱۱۴۳
- محمد (شیخ کبیر ابو عبد الله، فرزند خفیف شیرازی) ۱۱۵۴، ۱۱۹۲، ۱۱۹۵، ۱۲۰۰
- محمد (شیخ مجد الدین ابو طاهر) ۱۴۱۹
- محمد (شیخ مجد الدین ابو طاهر، فرزند یعقوب فیروز آبادی) ۱۴۲۹
- محمد (شیخ مجد الدین، فرزند یعقوب فیروز آبادی) ۱۴۲۶
- محمد (صدر الدین) ۴۸۱
- محمد (علاء الدین) ۳۸۴ ح ۷- احمد مولانا علاء الدین
- محمد (فرزند ابراهیم) ۲۰۵
- محمد (فرزند ابی احمد حسین ظاهر ذیمناقب، شریف) ۲۲۶
- محمد (فرزند ابو الحسین خطیر الملک ابو منصور المییدی) ۲۴۲ ح ۵
- محمد (فرزند ابو القاسم فرهنگ) ۱۰۱۲ ح ۴
- محمد (فرزند ابی بکر، القاهر بالله) ۳۱۱

- محمد (فرزند ابی مختار شریف علوی نویندگانی) ۱۳۹۴ ح ۲
- محمد (فرزند ادريس شافعی) ۲۰۳
- محمد (فرزند اسحق بن ابراهیم مصعب) ۲۰۵
- محمد (فرزند اسماعیل) ۱۳۹۴ ح ۲
- محمد (فرزند اشعث) ۱۸۹ و ح ۷، ۱۹۶، ۱۹۸
- محمد (فرزند اشعث بن قیس) ۱۸۹
- محمد (فرزند القائم بالله، پدر ابو القاسم عبد الله) ۲۳۵
- محمد (فرزند انوشکین) ۲۳۶
- محمد (فرزند بدر) ۲۱۴
- محمد (فرزند جعفر متوکل عباسی) ۲۰۸
- محمد (فرزند حسین بن علی بیضاوی) ۱۳۶۵
- محمد (فرزند حسین بن قاری) ۲۰۸
- محمد (فرزند حسین مقری حرم کازرینی) ۱۴۲۹
- محمد (فرزند حسین ارجانی) ۱۴۷۰
- محمد (فرزند حنفیه) ۸۵۶ و ح ۲، ۱۵۸۶
- محمد (فرزند خداداد قاضی) ۳۰۵ ح ۱
- محمد (فرزند خسیس) ۱۹۳ ح ۱
- محمد (فرزند خوافی، غیاث الدین، جامی) ۳۰۵ ح ۸
- محمد (فرزند زیدان) ۲۵۳ ح ۴
- محمد (فرزند زین بن علی (ع)) ۱۰۳۷
- محمد (فرزند زید شهید) ۱۰۳۶
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۶۱
- محمد (فرزند زید بن علی) ۱۰۳۶
- محمد (فرزند زید بن علی بن الحسین) ۱۰۳۷
- محمد (فرزند سعد بن ابو بکر اتابک) ۲۶۳
- محمد (فرزند سلطان محمد، سلطان) ۲۴۷
- محمد (فرزند سلطان محمود بن سلطان محمد، سلطان) ۲۴۷
- محمد (فرزند سلطان ملکشاه، سلطان) ۲۵۰
- محمد (فرزند سلیمان) ۲۰۰، ۲۰۱ ح ۴
- محمد (فرزند سلیمان، والی بصره) ۲۰۰ ح ۵
- محمد (فرزند سلیمان بن علی) ۲۰۱
- محمد (فرزند سید فلاح موسوی واسطی، سید) ۱۳۷۵
- محمد (فرزند سیف) ۷۰۴

- محمد (فرزند سیف، شیخ) ۷۰۳
- محمد (فرزند عباس بن عبد المطلب) ۱۹۸ ح ۲
- محمد (فرزند عبد الصمد شیرازی) ۱۱۸۳
- محمد (فرزند عبد الله بن محمد) ۲۰۱ ح ۱
- محمد (فرزند عبد الله طیب افزری) ۱۲۶۲
- محمد (فرزند عبد الملك الطباطبائی) ۱۵۶۱
- محمد (فرزند عثمان عسکری) ۲۱۴
- محمد (فرزند علی (ع)) ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۸ ح ۵، ۸۵۵، ۱۵۸۶
- محمد (فرزند علی الطوسی) ۱۱۴۳
- محمد (فرزند علی بن عبد الله بن عباسی) ۱۹۶، ۲۰۱ ح ۱
- محمد (فرزند علی بن عبد الله بن عبد المطلب) ۱۹۹ ح ۳
- محمد (فرزند علی بن موسی الرضا) ۲۰۳ ح ۲، ۲۱۰ ح ۲- محمد جواد (ع) (ابو جعفر)
- محمد (فرزند علی حسینی جرجانی شیرازی) ۱۱۳۸
- محمد (فرزند علی لر، شمس الدین) ۲۶۸
- محمد (فرزند عمر چغمینی) ۱۰۵۳ ح ۲
- محمد (فرزند عمرو) ۲۱۲
- محمد (فرزند عمرو بن شبان) ۲۶۲
- محمد (فرزند فضل الله) ۲۹۰
- محمد (فرزند قاسم) ۱۱۸۳ ح ۳
- محمد (فرزند قاسم بن ابی عقیل) ۱۸۸ ح ۴
- محمد (فرزند لیث) ۲۱۱
- محمد (فرزند لیث صفار) ۲۱۳
- محمد (فرزند مالک، شمس الدین) ۲۷۲
- محمد (فرزند متوکل) ۲۰۶- محمد منتصر (فرزند جعفر متوکل)
- محمد (فرزند محمد) ۱۲۵۹- شاه محمد اصطهباناتی
- محمد (فرزند مروان) ۱۹۵
- محمد (فرزند معتضد، خلیفه) ۲۱۵
- محمد (فرزند مقله شیرازی) ۱۱۸۳
- محمد (فرزند ملک‌شاه اول) ۲۴۷، ۲۴۸
- محمد (فرزند ملک‌شاه سلطان) ۲۴۳
- محمد (فرزند ملک‌شاه سلطان) ۲۴۹- محمد (فرزند ملک‌شاه ثانی)
- محمد (فرزند منصور) ۲۰۱
- محمد (فرزند مودود، ضیاء الملك) ۲۹۱ ح ۱- ضیاء الملك (خواجه)

- محمد (فرزند مهذب الدوله) ۱۰۵۶ ح ۲
- محمد (فرزند واصل) ۲۱۱
- محمد (فرزند واصل بن ابراهیم تمیمی فارسی) ۲۱۰
- محمد (فرزند وصال) ۹۹۷ ح ۱، ۱۰۰۸
- محمد (فرزند هارون الرشید، ابو اسحق) ۲۰۴- المعتصم بالله
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۶۲
- محمد (فرزند هاشم حسینی قمی، صفی الدین) ۳۶۹ ح ۳
- محمد (فرزند هرون الواثق بالله) ۲۰۹
- محمد (فرزند هشام) ۱۰۳۷
- محمد (فرزند یعقوب کلینی، ابو جعفر) ۲۱۷
- محمد (فرزند یعقوب اردبیلی) ۱۱۹۶
- محمد (فرزند یوسف، برادر حجاج بن یوسف ثقفی) ۱۹۱
- محمد (فرزند یوسف ثقفی) ۱۸۸ و ح ۴، ۱۲۰۰، ۱۳۸۸، ۱۴۱۲، ۱۶۲۵
- محمد (مبارز الدین) ۲۹۹، ۳۰۰
- محمد (مجتهد الزمان، آقا) ۷۲۸
- محمد (محمد حنفیه) ۱۹۳ ح ۱- محمد (فرزند علی بن ابیطالب)
- محمد (معز الدین، امیر) ۴۸۲
- محمد (ملا آقا) ۱۲۴۲
- محمد (ملا حاجی) ۱۲۶۱
- محمد (ملک شمس الدین) ۲۸۹
- محمد (مولانا شمس الدین، فرزند احمد کیشی) ۱۵۸۹
- محمد (مولانا نجم الدین، فرزند الیاس شیرازی) ۱۱۵۱
- محمد (میرزا) ۴۲۲، ۶۹۶، ۹۳۱
- محمد (میرزا، پدر میرزا اسمعیل) ۹۳۲
- محمد (میرزا، حاکم نواحی داراب جرد) ۷۴۲
- محمد (میرزا سید) ۸۵۵
- محمد (میرزا سید) ۹۳۳- محمد حسنی حسینی المدنی الملکی (میرزا، سید)
- محمد (میرزا، سید، پدر صدر الدین) ۱۳۹۸ ح ۱
- محمد (میرزا سید، فرزند ابراهیم حسینی) ۹۸۱
- محمد (میرزا، فرزند حاجی ابراهیم کلانتر شیراز) ۶۴۶
- محمد (میرزا سید، فرزند حسن حسینی فسایی) ۱۲۹۶
- محمد (میرزا سید، فرزند حسن (میرزا)) ۱۰۵۶
- محمد (میرزا سید، فرزند میرزا حسن) ۱۰۴۹

- محمد (میرزا شرف الدین) ۳۷۲
- محمد (میرزا، فرزند رفیع خان) ۱۰۵۹
- محمد (میرزا، فرزند عباس میرزا) ۷۵۹، ۷۵۸، ۷۵۶، ۷۱۸
- محمد (میرزا، فرزند علی) ۱۱۰۰
- محمد (میرزا، فرزند علی صدر) ۱۴۰۹
- محمد (میرزا، فرزند محمد تقی) ۱۴۰۰
- محمد (میرزا، فرزند میرزا علی اکبر) ۹۵۱
- محمد (میرزا، فرزند میرزا محمد هادی) ۹۳۰
- محمد (میرزا صدر الدین) ۹۲۵
- محمد (میرزا، کلانتر شیراز) ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۳۰، ۵۶۵، ۶۱۴- محمد کلانتر (میرزا)
- محمد (میرزا، کلانتر فارس) ۶۳۴- محمد کلانتر (میرزا)
- محمد (میرزا مجد الدین) ۶۳۳، ۹۲۲، ۹۲۴، ۹۲۵، ۱۳۸۴، ۱۴۰۳
- محمد (میرزا مجد الدین، فرزند علی خان) ۱۰۴۹
- محمد (میرزا معین الدین) ۴۵۷
- محمد (میرزا، نایب السلطنه) ۷۶۱
- محمد (میرزا، نواب فرزند فرمانفرما) ۷۶۶
- محمد (میرزا، ولیعهد دوم) ۷۶۷
- محمد (میر سید) ۱۳۹۷- صدر الدین (میرزا فرزند مجد الدین)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۶۳
- محمد (میر صدر الدین) ۹۲۶
- محمد (نواب، میرزا) ۷۳۰
- محمد (نواب، میرزا، معین الدین) ۴۷۴
- محمد (نوه زید بن علی) ۱۰۳۷
- محمد آقا (کدخدای بغداد) ۵۲۲، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲
- محمد آقا ذخیره‌چی ۵۳۳
- محمد آقا سلام آقاسی ۱۴۱۳
- محمد آقای سلام آقاسی ۶۰۷
- محمد آقای یساول (درویش) ۳۸۰
- محمد آلب ارسلان (فرزند داود چغری بیگ بن میکائیل بن سلجوق) ۲۳۲۰
- محمد آل مظفر (امیر مبارز الدین) ۱۱۶۳
- محمد آل نسور (شیخ) ۱۴۶۳
- محمد ابراهیم (آقا) ۱۱۸۰- منظور شیرازی
- محمد ابراهیم (آقا) ۱۱۸۰- منعم

- محمد ابراهیم (فرزند عمر) ۱۴۱۹
- محمد ابراهیم ارسنجانی (میرزا) ۱۲۵۱
- محمد ابراهیم بیگ ۸۵۶
- محمد ابراهیم تاجر ده دشتی (آقا، فرزند محمد زکی ده دشتی) ۱۰۳۲
- محمد ابراهیم تاجر ده دشتی (آقا، فرزند محمد کاظم ده دشتی) ۱۰۳۲
- محمد ابراهیم تاجر شیرازی (حاجی، برادر محمد حسن تاجر) ۹۸۴
- محمد ابراهیم تبریزی (آقا) ۱۲۵۱
- محمد ابراهیم خان سرهنگ ۸۵۷
- محمد ابراهیم خان سهام الملک نوری ۸۱۳
- محمد ابراهیم منعم (آقا) ۱۱۳۱
- محمد ابی جعفر (فرزند حسن) ۱۱۴۳
- محمد ابی جعفر (فرزند علی ابن الحسین) ۱۰۳۵
- محمد ابی جعفر (فرزند محمد) ۱۰۳۶
- محمد اخباری نیشابوری (حاجی میرزا) ۶۹۱
- محمد اردستانی (مولانا) ۳۴۴
- محمد استر آبادی (میرزا) ۱۵۶۱
- محمد اسماعیل (میرزا) ۵۶۷
- محمد اسماعیل خان ۶۸۶
- محمد اسماعیل زارع (حاجی، فرزند عباس زارع) ۱۰۷۸
- محمد اسماعیل زارع (حاجی، فرزند عبد النبی زارع) ۱۰۷۸
- محمد اسماعیل زارع (حاجی، فرزند یوسف زارع) ۱۰۷۸
- محمد اسماعیل مستوفی سردزکی (آقا، فرزند فضل الله مستوفی سردزکی) ۱۰۶۶
- محمد اسمعیل (آقا) ۹۵۴
- محمد اسمعیل (آقا، فرزند محمد تاجر شیرازی) ۹۵۲
- محمد اسمعیل (فرزند محمد شفیع) ۹۹۱
- محمد اسمعیل خان (فرزند اسد الله خان) ۹۶۳
- محمد اسمعیل رئیس شیادانی (حاجی، فرزند علی شیادان) ۹۷۹
- محمد اسیری (شیخ) ۹۱۴، ۱۲۵۴
- محمد اصطهباناتی (حاجی میرزا، فرزند عبد الصمد) ۱۲۵۷
- محمد اصفهانی (میرزا) ۴۲۴
- محمد اصفهانی (مولانا اکمل الدین) ۱۴۷۷
- محمد اصفهانی (میر معز الدین) ۳۹۰ ح ۱ - معز الدین محمد اصفهانی (میرزا)
- محمد الباقر (ع) (امام) ۳۸۷

محمد باقر (فرزند زین العابدین، ابو جعفر)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۶۴

۱۹۴

محمد التقی (ع) (امام) ۳۸۷

محمد الجواد التقی (فرزند علی الرضا) ۲۰۸- جواد محمد تقی

محمد الحافظ الکلام ا... تعالی ۳۶۱

محمد الدشتکی شیرازی (صدر الدین) ۱۴۳۸

محمد المادرائی (پدر ابو یزید خالد) ۲۱۴ ح ۸

محمد المصطفی ۳۸۷- محمد (ص) (پیامبر)

محمد المتقنی لامر الله (فرزند المستظهر بالله خلیفه، ابو عبد الله) ۲۴۷

محمد المهدی (امام) ۳۸۷

محمد امین ۲۰۲

محمد امین (شیخ) ۷۵۱ ح ۱- شیخ الاسلام

محمد امین (فرزند هارون الرشید) ۱۲۷۱

محمد امین استر آبادی ۱۱۴۳

محمد امین خان شبانکاره‌ای ۷۴۹

محمد امین شیخ الاسلام (شیخ) ۷۴۹، ۷۵۱

محمد اورنگ زیب (سلطان) ۴۸۶

محمد اول شیرازی (امیر صدر الدین) ۱۱۵۲- صدر الدین محمد حسینی دشتکی شیرازی (امیر)

محمد ایجی (شیخ قطب الدین) ۱۳۷۴

محمد ایروانی (آخوند ملا) ۱۶۷۴

محمد ایغور ۳۶۶ ح ۶

محمد اینجو (امیر شرف الدین شاه) ۲۹۳

محمد اینجو (ملک شرف الدین شاه) ۲۹۱، ۲۹۳

محمد بابر (پادشاه) ۳۹۷- ظهیر الدین محمد بابر (پادشاه)

محمد باقر (میرزا) ۹۴۴- محمد حسین (میرزا، فرزند محمد کلانتر)

محمد باقر ۱۱۳۴

محمد باقر (حاجی سید) ۱۵۸۰

محمد باقر (حجّه الاسلام حاجی سید) ۷۵۵، ۱۲۵۷- محمد باقر (حجّه الاسلام، سید)

محمد باقر (حجّه الاسلام، سید) ۷۵۵

محمد باقر (رئیس) ۷۴۶، ۷۴۷

محمد باقر (شیخ) ۹۲۳

محمد باقر (شیخ، فرزند محسن اصطهباناتی) ۱۲۶۰

- محمد باقر (شیخ، فرزند هاشم) ۹۸۷
 محمد باقر (میر) ۱۱۴۴- میرداماد
 محمد باقر (میرزا، فرزند شاه عباس) ۴۶۲
 محمد باقر (میرزا، فرزند عبد الرضا) ۹۹۰
 محمد باقر (میرزا، فرزند مهدی) ۱۴۰۳
 محمد باقر (میرزا، فرزند نصر الله مستوفی) ۱۰۵۹
 محمد باقر اصفهانی ۸۴۹
 محمد باقر (ره) اصفهانی (حجة الاسلام حاجی) ۱۳۹۹
 محمد باقر الهزارجریبی المازندرانی (آقا) ۱۱۴۳
 محمد باقر ایشک آقاسی باشی (نواب) ۴۹۱
 محمد باقر تاجر (حاجی میرزا، فرزند محمد تاجر شیرازی) ۱۰۳۰
 محمد باقر تاجر ده دشتی (حاجی) ۱۰۳۳
 محمد باقر تاجر ده دشتی (فرزند محمد رضا تاجر ده دشتی) ۱۰۳۲
 محمد باقر تاجر ده دشتی (فرزند محمد زکی تاجر
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۶۵
 ده دشتی) ۱۰۳۲
 محمد باقر تمامی (شیخ، فرزند احمد) ۹۲۲
 محمد باقر خان (بیگر بیگی طهران) ۷۶۶
 محمد باقر خان (حاجی) ۸۵۴
 محمد باقر خان (رئیس) ۷۴۷
 محمد باقر خان، (فرزند ابو الحسن خان) ۱۴۹۹
 محمد باقر خان (فرزند محمد شفیع خان) ۷۹۷
 محمد باقر خان (فرزند محمد قاسم خان بیضایی) ۱۰۲۸
 محمد باقر خان (فرزند محمد نبی خان وزیر) ۹۸۲
 محمد باقر خان کمینی ۱۴۶۱
 محمد باقر داماد (امیر) ۴۷۰
 محمد باقر دواتدار (اعتماد الدوله) ۴۱۹
 محمد باقر رئیس شیادانی (حاجی) ۹۷۹
 محمد باقر رئیس شیادانی (حاجی فرزند حسن خان رئیس شیادانی) ۹۷۹
 محمد باقر صحبت ۱۵۱۶
 محمد باقر صحبت لاری (آخوند ملا) ۱۵۰۸، ۱۵۰۹
 محمد باقر طیب (آقا، فرزند عبد الله طیب) ۹۵۷
 محمد باقر کاشانی (آقا) ۷۱۴، ۷۱۸- آقا محمد باقر کاشانی

- محمد باقر لاری (آخوند ملا) ۱۵۰۸
- محمد باقر ملاباشی (حاجی میرزا) ۱۰۹۷
- محمد باقر ملاباشی (حاجی میرزا، فرزند محمد ملا باشی)
- محمد باقر واعظ (حاجی میرزا) ۱۲۵۹
- محمد باقر واعظ (ملا، فرزند محمد علی اخباری واعظ) ۱۲۵۸
- محمد بحرانی (سید) ۴۹۱- شیخ صالح مجتهد بحرانی
- محمد بک (امیر) ۲۹۱
- محمد بلخی (مولانا جلال الدین) ۱۴۲۸ ح ۲
- محمد بهشتی حسینی (حاجی میرزا، سید، فرزند نصیر بهشتی) ۱۲۰۵
- محمد بیگ ۲۶۸ و ح ۲، ۲۷۰، ۴۵۶، ۴۸۴
- محمد بیگ خورموجی (میرزا) ۱۳۲۸
- محمد بیگ خورموجی دشتستانی (میرزا) ۶۰۹
- محمد بیگ سفره‌چی ۵۷۴
- محمد بیگ ناظر ۴۸۰ و ح ۴
- محمد پاشا ۴۲۴، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۷۶ ح ۲، ۵۲۰
- محمد پیش نماز (حاجی شیخ، فرزند مؤمن پیش نماز) ۱۰۸۳
- محمد پیلتن (امیر) ۲۹۱
- محمد تاجر ده دشتی (حاجی آقا، فرزند عبد الکریم تاجر ده دشتی) ۱۰۳۲
- محمد تاجر شیرازی (آقا) ۹۵۲
- محمد تاجر شیرازی (حاجی میرزا) ۹۵۶، ۱۰۳۰، ۱۲۱۸
- محمد تبریزی (ملا صدر الدین) ۶۹۸
- محمد تقی ۱۱۳۴
- محمد تقی (آقا) ۱۰۶۶
- محمد تقی (آقا، فرزند حجاب) ۹۵۵
- محمد تقی (حاج، فرزند اسماعیل) ۱۰۸۷
- محمد تقی (حاج، فرزند مؤمن شیرازی دامغانی- الاصل) ۱۱۵۹ ح ۱
- محمد تقی (حاجی) ۱۰۳۲
- محمد تقی (حاجی میرزا، فرزند فضل الله) ۱۴۰۰
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۶۶
- محمد تقی (حاجی میرزا، فرزند محمد خلیل) ۱۰۲۹
- محمد تقی (سید، فرزند حسن مجتهد طباطبائی کازرونی) ۱۴۴۳
- محمد تقی (شیخ، فرزند مرتضی دزفولی) ۹۷۵
- محمد تقی (ع) (فرزند رضا (ع) حضرت جواد (ع)) ۲۰۳- جواد محمد تقی (فرزند رضا (ع))

- محمد تقی (قوام الدوله، میرزا) ۷۷۲
 محمد تقی (مجد الشعرا) ۱۱۷۲- شوریده
 محمد تقی (میرزا) ۷۱۷، ۱۴۰۷
 محمد تقی (میرزا حسام السلطنه) ۷۴۳، ۷۵۹، ۷۶۱، ۹۶۳، ۹۶۴
 محمد تقی (میرزا، رکن الدوله) ۷۸۷
 محمد تقی (میرزا، فرزند حسین) ۱۰۸۸
 محمد تقی (میرزا، فرزند شفیع) ۹۹۱ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۸۶۶ حرف «م» ص: ۱۸۵۳
 محمد تقی (میرزا، فرزند محمد) ۱۴۰۵
 محمد تقی (میرزا، فرزند نصر الله مستوفی) ۱۰۵۹
 محمد تقی (آتشی تاجر شیرازی حاجی) ۹۵۸
 محمد تقی آشتیانی (میرزا) ۸۰۰، ۸۰۱
 محمد تقی تاجر ۹۵۴
 محمد تقی تاجر اصفهانی (حاجی میر، پدر ابراهیم حسینی تاجر) ۹۸۱
 محمد تقی تاجر شیرازی (حاجی) ۱۰۵۱
 محمد تقی جواد (ع) ۲۰۴- محمد تقی (ع) (فرزند رضا (ع))
 محمد تقی خان ۶۵۵ ح ۵، ۸۴۵
 محمد تقی خان (فرزند احمد خان مؤید الملک) ۹۶۵
 محمد تقی خان (فرزند حسین خان نفر) ۱۵۷۷
 محمد تقی خان (فرزند عبد الله خان قیری) ۱۴۳۶
 محمد تقی خان (نواب) ۵۳۹- محمد تقی - خان بیگلریگی
 محمد تقی خان (والی یزد) ۵۸۷
 محمد تقی خان باصری (فرزند رفیع خان باصری) ۱۵۷۶
 محمد تقی خان بافقی ۶۰۰، ۶۰۸
 محمد تقی خان باوی ۱۴۸۰
 محمد تقی خان بیگلریگی ۵۴۴، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۶۴، ۱۰۲۶
 محمد تقی خان بیگلریگی (نواب) ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰- تقی شیرازی
 محمد تقی خان شیرازی ۵۶۴، ۱۲۶۴
 محمد تقی خان فراهانی (امیر اتابک) ۷۹۷
 محمد تقی خان فوجی ۵۳۹ ح ۷
 محمد تقی خان قیری ۱۴۲۶، ۱۴۲۸
 محمد تقی خان نفر (فرزند حسین خان نفر) ۱۵۸۳
 محمد تقی خراسانی (ملا) ۹۳۳
 محمد تقی خشتی (سید) ۱۲۹۷

- محمد تقی دانش پژوه ۱۱۶۷ ح ۴، ۱۳۸۶ ح ۱۹
- محمد تقی دورقی نجفی ۱۴۱۳، ۱۴۱۴
- محمد تقی سپهر تخلص کاشانی ۷۹۷
- محمد تقی سپهر تخلص مستوفی کاشانی (میرزا) ۷۱۲
- محمد تقی شوریده (حاجی) ۱۰۷۸
- محمد تقی طیب (حاجی میرزا، فرزند علی اکبر) ۱۰۳۱
- محمد تقی فرشکویی (حاجی ملا) ۱۴۱۲ ح ۱
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۶۷
- محمد تقی فرشکویی فسایی (حاجی ملا) ۱۳۹۵
- محمد تقی فسایی ۹۲۷
- محمد تقی قاضی ۱۵۵۵
- محمد تقی قزوینی (سید) ۷۲۸
- محمد تقی قوام الدوله (میرزا) ۷۷۱
- محمد تقی مجتهد شیرازی (میرزا، فرزند محب علی واعظ شیرازی) ۱۱۲۷
- محمد تقی مجلسی (مولانا) ۴۸۰
- محمد تقی مصطفوی (سید) ۱۲۹۸
- محمد تقی میر (دکتر) ۱۱۴۸ ح ۴
- محمد تقی میر استاد (دکتر) ۱۰۵۳ ح ۲
- محمد تمامی ۹۲۲- محمد تمامی امامی (شیخ)
- محمد تمامی امامی ۹۲۲- محمد تمامی امامی (شیخ)
- محمد تمامی امامی (شیخ) ۹۲۱
- محمد ثانی (امیر صدر الدین) ۱۱۵۲- صدر الدین محمد (امیر، فرزند غیاث الدین)
- محمد جابری انصاری (میرزا، فرزند یحیی جابری انصاری) ۱۰۶۵
- محمد جامی خان ۴۹۶
- محمد جرجانی (پدر علی) ۹۴۳ ح ۱
- محمد جعفر (آقا، پدر فتح علی شیرازی) ۱۱۶۴
- محمد جعفر (آقا، پدر محمد کاظم) ۹۷۲
- محمد جعفر (رئیس، فرزند محمد حسین رئیس شیدانی) ۹۷۹
- محمد جعفر (شیخ) ۹۱۲
- محمد جعفر (میرزا، فرزند ابو الحسن نسابه) ۱۰۶۳
- محمد جعفر (میرزا، فرزند احمد مستوفی دشتکی شیرازی) ۱۰۵۹
- محمد جعفر (میرزا، فرزند زین العابدین بنیچه) ۱۰۶۷
- محمد جعفر آواده‌ای (حاجی) ۱۶۹، ۱۲۴۱

- محمد جعفر آباده‌ای (مجتهد الزمان) ۱۲۳۹
- محمد جعفر ادیب (آقا) ۱۲۳۶
- محمد جعفر استر آبادی (ملا) ۷۲۸
- محمد جعفر تاجر بوشهری (حاجی) ۱۳۲۲
- محمد جعفر حسنی حسینی (میرزا) ۴۸۹
- محمد جعفر حمزوی (میر) ۱۰۲۳
- محمد جعفر خان (برادر محمد نبی خان) ۱۳۲۱، ۷۰۱
- محمد جعفر خان (برادر محمد نبی خان وزیر) ۹۸۲
- محمد جعفر خان (فرزند بدر خان جبادار باشی شیرازی) ۱۰۶۱
- محمد جعفر خان (فرزند قاسم خان) ۱۴۲۴
- محمد جعفر خان عرب ۶۴۳ ح ۲
- محمد جعفر رئیس شیادانی (حاجی، فرزند حسن خان رئیس شیادانی)
- محمد جعفر سرچاهانی (حاجی) ۱۳۵۶
- محمد جعفر شیرازی (فرزند کاظم مستوفی) ۱۱۵۹ ح ۲
- محمد جعفر فاخر فسوی ۱۴۰۹ ح ۱
- محمد جعفر فاخری ۱۳۹۴ ح ۲
- محمد جعفر فاخری (حجّه الاسلام) ۱۴۰۹ ح ۱
- محمد جعفر قراگوزلو (حاجی) ۷۲۰
- محمد جعفر کدخدا (آقا) ۱۰۸۰
- محمد جعفر مدرس (فرزند بزرگ مدرس) ۹۳۷
- محمد جعفر ناظم التجار (حاجی) ۹۸۰
- محمد جعفر نجفی لحساوی ۶۹۳ ح ۷
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۶۸
- محمد جعفر نقیب ۱۴۰۹ ح ۱
- محمد جعفر نقیب (میرزا فرزند اسد الله) ۱۴۰۹
- محمد جواد (آقا، فرزند محمد رضا تاجر ده دشتی) ۱۰۳۲
- محمد جواد (ع) (ابو جعفر) ۳۷۴، ۸۳۶- محمد تقی (ع) (فرزند امام رضا (ع)، حضرت جواد (ع))
- محمد جواد (حاجی، فرزند محمد خلیل) ۱۰۲۹
- محمد خوشی ۲۸۳
- محمد حافظ (خواجه شمس الدین) ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۸، ۱۱۶۲
- محمد حافظ شیرازی (خواجه شمس الدین) ۶۶۸، ۱۱۷۱ ح ۳، ۱۲۰۱
- محمد حزین (شیخ) ۵۱۴
- محمد حسن ۱۱۳۴

- محمد حسن ۱۳۷۵- دهدار (محمد حسن)
- محمد حسن ۱۱۱۴ ح ۲- محمد حسن خان نواب هندی
- محمد حسن ۵۶۸- محمد حسین خان سردار
- محمد حسن (آقا سید، فرزند عبد الله حسنی حسینی بهبهانی) ۱۴۷۸
- محمد حسن (آقا، فرزند محمد علی تاجر نمازی شیرازی) ۱۱۳۳
- محمد حسن (حاج میرزا، حجه الاسلام) ۱۱۴۰
- محمد حسن (حاجی سید، فرزند محمد باقر) ۱۵۸۰
- محمد حسن (شیخ) ۹۱۲
- محمد حسن (شیخ، فرزند محمد حسین) ۹۸۸
- محمد حسن (کدخدای آقا) ۷۷۸
- محمد حسن (میرزا، فرزند آقا) ۱۴۰۵
- محمد حسن (میرزا، محمد خلیل) ۱۰۲۹
- محمد حسن ارسنجانلی (آقا) ۱۲۵۱
- محمد حسن ارسنجانلی (سید) ۱۲۵۱
- محمد حسن اسماعیل بیگ تاجر شیرازی (حاجی) ۱۲۱۹
- محمد حسن برازجانلی (سید) ۱۳۲۵
- محمد حسن تاجر (حاجی) ۹۸۴
- محمد حسن حجه الاسلام ۱۱۳۴، ۱۱۵۱
- محمد حسن حجه الاسلام نجفی (شیخ) ۱۶۹
- محمد حسن خان ۱۵۸۳
- محمد حسن خان ۶۳۷- محمد حسن خان عرب عامری
- محمد حسن خان (سرهنگ، فرزند عبد الله خان نوری مستوفی) ۹۷۸
- محمد حسن خان (فرزند سلیمان خان جهرمی) ۱۲۸۱
- محمد حسن خان (کلانتر برازجان) ۸۱۵
- محمد حسن خان (نبیره‌زاده جعفر خان دارابی) ۱۳۱۵
- محمد حسن خان (نواب) ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱- محمد حسن قاجار نایب السلطنه
- محمد حسن خان برازجانلی ۸۱۱، ۸۵۰، ۸۵۱
- محمد حسن خان جهرمی ۹۵۵
- محمد حسن خان جهرمی (حاجی) ۱۲۸۱
- محمد حسن خان دشتی (فرزند حیدر خان دشتی) ۱۳۳۶
- محمد حسن خان سردار ایروانی ۸۰۳
- محمد حسن خان سرهنگ (فرزند جهانگیر ایل - بیگی) ۱۱۰۱
- محمد حسن خان سیستانی ۶۱۹

- محمد حسن خان صدر اصفهانی (حاجی) ۸۵۴
 محمد حسن خان صدر اعظم اصفهانی (حاجی)
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۶۹
 ۷۲۳
- محمد حسن خان عرب عامری ۶۳۶
 محمد حسن خان قاجار ۶۰۲، ۱۴۷۵
 محمد حسن خان قاجار (پدر جعفر قلی خان) ۱۱۱۹
 محمد حسن خان قاجار (نواب) ۵۹۲، ۶۰۵
 محمد حسن خان قاجار (نواب، والد آقا محمد خان) ۶۳۵
 محمد حسن خان قاجار نایب السلطنه ۶۱۱، ۶۵۹
 محمد حسن خان قاجار نایب السلطنه (نواب) ۵۹۷
 محمد حسن خان کلانتر (میرزا، نیره‌زاده منصور خان) ۱۴۷۷
 محمد حسن خان مافی ۸۵۱
 محمد حسن خان نایب السلطنه ۶۱۷
 محمد حسن خان نایب السلطنه (نواب) ۵۹۸
 محمد حسن خان نواب هندی (فرزند محمد علی خان نواب هندی) ۱۱۱۳
 محمد حسن خان نیریزی ۱۵۶۷
 محمد حسن قزوینی (حاجی) ۶۹۹
 محمد حسن لاریجانی (میرزا) ۸۵۹
 محمد حسن مجتهد ۱۱۵۱
 محمد حسن مجتهد (حاجی) ۱۱۱۶، ۱۱۱۸
 محمد حسن مجتهد (حاجی، فرزند محمد حسن مجتهد قزوینی) ۱۱۱۵
 محمد حسن مجتهد آشتیانی (آقا میرزا) ۱۶۹
 محمد حسن مجتهد شیرازی (حاجی میرزا) ۹۷۴، ۱۰۳۴
 محمد حسن مجتهد قزوینی (حاجی) ۹۴۲، ۱۱۱۵، ۱۱۱۹
 محمد حسن مجتهد قزوینی الاصل شیرازی - الموطن (حاجی) ۱۱۶۴
 محمد حسن مفتون بواناتی (آقا) ۱۲۶۸
 محمد حسن مهذب (فرزند مهذب الدوله) ۱۰۵۶ ح ۲
 محمد حسن نجفی (شیخ) ۱۴۴۳، ۱۶۷۴
 محمد حسنی حسینی شیرازی (امیر صدر الدین) ۳۸۵
 محمد حسنی حسینی شیرازی (میرزا شرف الدین) ۳۸۷
 محمد حسین (۱) ۱۱۳۴
 محمد حسین (۲) ۱۱۳۴

- محمد حسین (۳) ۱۱۳۴
- محمد حسین (آقا سید) ۱۵۸۰
- محمد حسین (آقا، فرزند محمد جعفر کدخدا) ۱۰۸۰
- محمد حسین (آقا، فرزند محمد کاظم ده دشتی) ۱۰۳۲
- محمد حسین (حشمت الدوله) ۷۴۳
- محمد حسین (حاجی) ۱۱۱۴
- محمد حسین (حاجی، فرزند محمد حسن مجتهد) ۱۱۱۶
- محمد حسین (حاجی فرزند محمد حسن مجتهد قزوینی الاصل شیرازی الموطن) ۱۱۶۴ - حسینی شیرازی
- محمد حسین (حاجی، فرزند محمد خلیل) ۱۰۲۹
- محمد حسین (حاجی میرزا، فرزند محمد باقر ملاباشی) ۱۰۹۷
- محمد حسین (شیخ فرزند مفید زاهد) ۹۸۸
- محمد حسین (ملا، پدر محمد) ۱۳۹۴ ح ۱
- محمد حسین (میر) ۱۰۳۰ ح ۲
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۷۰
- محمد حسین (میرزا) ۹۲۶، ۱۱۱۶
- محمد حسین (میرزا) - عالی شیرازی
- محمد حسین (میرزا، آقا) ۱۴۵۰
- محمد حسین (میرزا، فرزند احمد مستوفی دشتکی شیرازی) ۱۰۵۹
- محمد حسین (میرزا، فرزند اسماعیل) ۱۰۸۲
- محمد حسین (میرزا، فرزند زین العابدین) ۱۰۳۲
- محمد حسین (میرزا، فرزند طهماسب) ۱۰۹۶
- محمد حسین (میرزا، فرزند علی) ۱۱۰۰ ح ۱ - حسین (میرزا، فرزند علی)
- محمد حسین (میرزا، فرزند فتح علی مستوفی) ۱۰۲۴
- محمد حسین (میرزا، فرزند کریم صراف) ۹۱۹
- محمد حسین (میرزا، فرزند کوچک نایب الصدر) ۱۱۱۶
- محمد حسین (میرزا، فرزند مجد الدین محمد) ۹۲۵
- محمد حسین (میرزا، فرزند محمد باقر) ۹۴۴
- محمد حسین (میرزا، فرزند محمد تقی) ۱۴۰۰
- محمد حسین (میرزا، فرزند محمد کلانتر) ۹۴۴
- محمد حسین (میرزا، فرزند میر مؤمن) ۹۱۷
- محمد حسین (میرزا، وکیل الملک) ۹۲۸
- محمد حسین ارسنجانی ۱۲۵۲
- محمد حسین اسکندری (دکتر) ۷۸۵ ح ۴، ۱۲۵۱ ح ۴، ۱۲۷۱ ح ۱

- محمد حسین اصفهانی (حاجی) ۷۲۰
- محمد حسین انجوی (حاجی میرزا) ۹۵۱
- محمد حسین اهرمی تنگستانی ۱۳۳۶ ح ۳
- محمد حسین بنیچه (میرزا، فرزند عابد بنیچه) ۱۰۶۷
- محمد حسین بیک ۱۴۵۱
- محمد حسین بیک چارده چریک ۱۴۵۱
- محمد حسین بیک کام فیروزی (حاجی) ۱۴۵۱
- محمد حسین تاجر (فرزند اسمعیل بیک شیرازی) ۹۸۴
- محمد حسین تاجر بوشهری (حاجی) ۱۳۲۲
- محمد حسین تاجر نمازی (آقا، فرزند محمد علی تاجر نمازی شیرازی) ۱۱۲۳
- محمد حسین حسینی شریفی (میرزا) ۵۳۵
- محمد حسین حکیم‌باشی اصفهانی (میرزا) ۷۴۲
- محمد حسین خان ۵۶۶، ۵۶۷، ۶۴۷، ۶۵۵، ۶۸۱- محمد حسین خان سردار
- محمد حسین خان (برادر ابراهیم خان) ۶۷۰
- محمد حسین خان (برادر کهنتر ابراهیم خان شیرازی) ۱۴۷۶
- محمد حسین خان (حاجی) ۶۸۲، ۶۹۲
- محمد حسین خان (فرزند خدا کرم) ۱۴۸۲
- محمد حسین خان (فرزند رضا قلی خان) ۱۵۷۹
- محمد حسین خان (فرزند عبد الله خان نوری مستوفی) ۹۷۸
- محمد حسین خان (میرزا، نواده ابراهیم) ۱۲۷۲
- محمد حسین خان (والی کهگیلویه) ۶۸۰
- محمد حسین خان اصفهانی (حاجی) ۷۱۸- محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی (حاجی)
- محمد حسین خان امین الدوله (حاجی) ۶۹۸
- محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی (حاجی) ۷۰۰، ۷۰۶، ۷۰۸
- محمد حسین خان امین الدوله مستوفی الممالک اصفهانی (حاجی) ۷۰۱، ۷۰۹
- محمد حسین خان بهبهانی ۶۱۴
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۷۱
- محمد حسین خان بیضائی (فرزند فتح الله خان یاور بیضائی) ۱۰۲۸
- محمد حسین خان بیگلربیگی ۵۲۶
- محمد حسین خان جبادارباشی (حاجی) ۱۰۶۱
- محمد حسین خان جبادارباشی شیرازی (فرزند بدر خان جبادارباشی شیرازی) ۱۰۶۰
- محمد حسین خان خشتی (فرزند زال خان خشتی) ۱۲۹۷
- محمد حسین خان دوداغ ۶۵۶

- محمد حسین خان سردار ۵۶۷، ۵۶۶، ۵۶۵
- محمد حسین خان سیستانی ۶۵۶
- محمد حسین خان صدر (حاجی، والی اصفهان) ۱۵۸۳
- محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی (حاجی) ۶۹۰
- محمد حسین خان قاجار ۶۶۷
- محمد حسین خان قاجار دولو ۶۳۵
- محمد حسین خان قاجار دولو (والی استر آباد) ۵۲۰
- محمد حسین خان قاجار قوینلو ۶۵۵، ۶۸۸
- محمد حسین خان قرقلو افشار امیر آخوره‌باشی ۵۶۵
- محمد حسین خان گروسی ۶۳۶
- محمد حسین خان مستوفی الممالک امین الدوله اصفهانی (حاجی) ۶۹۵
- محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی (حاجی) ۷۱۸
- محمد حسین خان نیریزی ۱۵۶۶
- محمد حسین خوشنویس ارسنجانی (ملا) ۱۲۵۱
- محمد حسین رئیس شیادانی (حاجی، فرزند محمد جعفر رئیس شیادانی) ۹۷۹
- محمد حسین رکن‌زاده آدمیت ۱۰۸۳ ح ۱، ۱۱۸۲ ح ۵
- محمد حسین سلطان‌العلماء (حاجی میر) ۶۹۹
- محمد حسین شریفی (میرزا) ۵۱۱، ۵۲۸، ۵۶۸، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۹۰۲، ۱۰۸۱ ح ۲
- محمد حسین شریفی حسینی (میرزا) ۹۴۵، ۱۰۸۱
- محمد حسین شریفی شیرازی (میرزا) ۵۱۲، ۵۱۴
- محمد حسین شریفی صاحب‌اختیار ۹۴۴
- محمد حسین شیخ الاسلام (حاجی شیخ) ۸۲۶، ۱۰۸۸
- محمد حسین شیخ الاسلام (شیخ) ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۳۲
- محمد حسین شیخ الاسلام (میرزا) ۱۴۴۲
- محمد حسین شیخ الاسلام کازرونی (میرزا) ۱۴۴۲
- محمد حسین شیخ زین‌الدین اصفهانی ۱۳۱۵ ح ۱
- محمد حسین شیرازی (میرزا) ۱۳۹۵
- محمد حسین صاحب‌اختیار ۵۷۶- محمد- حسین کلانتر (میرزا)
- محمد حسین صاحب‌اختیار (میرزا) ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۹۶
- محمد حسین صاحب‌اختیار شریفی ۹۴۳
- محمد حسین صالح حسینی (میرزا) ۹۵۶
- محمد حسین صحرارودی (حاجی) ۱۴۱۰
- محمد حسین صراف (حاجی) ۹۱۹

محمد حسین فراهانی (میرزا) ۶۱۷، ۶۴۱

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۷۲

محمد حسین کاتب السلطان (فرزند محمد علی تاجر شیرازی) ۱۰۳۰

محمد حسین کلانتر (میرزا) ۵۷۶

محمد حسین کلانتر (میرزا) ۵۷۵- محمد حسین شریفی (میرزا)

محمد حسین کمال خان (آقا) ۷۷۸

محمد حسین محلاتی (شیخ) ۹۱۱

محمد حسین معزی الله (شیخ) ۹۱۱

محمد حسین معمار ۱۲۲۷ ح ۴

محمد حسین مابلاباشی (میر) ۵۳۷ ح ۳

محمد حسین میرزا (پادشاه) ۳۷۱

محمد حسین میرزا (حشمت الدوله) ۶۹۲

محمد حسین وزیر (میرزا) ۶۴۱

محمد حسین و کیل (میرزا) ۷۲۶، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۱، ۷۵۵، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۱، ۹۳۰، ۹۳۲، ۹۳۳

محمد حسین و کیل الرعایا (میرزا) ۷۴۲

محمد حسین و کیل الملک ۹۳۰

محمد حسین و کیل الملک (میرزا) ۹۲۹، ۱۳۹۹

محمد حسین و کیل الملک (میرزا، فرزند هادی) ۱۳۹۵

محمد حسین و کیل الملک شیرازی (میرزا) ۸۲۰، ۸۲۲

محمد حسینی دشتکی شیرازی (میر صدر الدین) ۳۹۶

محمد حسینی عاملی الاصل اصفهانی (میرزا رفیع الدین) ۴۶۸

محمد حسینی حسنی دشتکی شیرازی (امیر صدر الدین) ۳۷۰

محمد حکیم باشی (حاجی میرزا، فرزند علی اکبر طیب) ۱۰۳۱، ۱۱۲۵

محمد حکیم باشی (میرزا) ۱۰۹۸

محمد حکیم باشی (میرزا سید، فرزند محمد حسین حکیم باشی) ۱۰۹۶

محمد حنفیه ۱۹۳

محمد خان ۳۹۷، ۴۲۴ ح ۴، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۷۷، ۶۱۱، ۶۳۸

محمد خان ۱۳۳۶- محمد خان دشتی

محمد خان ۳۷۹- محمد خان شیبانی

محمد خان (آقا) ۴۱۷

محمد خان (آقا) ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۳۹، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۸ ح ۶، ۶۶۴، ۶۷۰- آقا محمد خان قاجار

محمد خان (آقا) ۶۱۰- محمد خان (فرزند محمد حسن خان قاجار)

محمد خان (آقا، نواب) ۶۲۳، ۶۲۹- آقا محمد خان

محمد خان (برادر جعفر خان زند) ۶۳۹

محمد خان (حاجی) ۴۳۷

محمد خان (سلطان) ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۴۴۸

محمد خان (سید، فرزند سید مبارک) ۴۶۸

محمد خان (شیخ) ۱۳۲۱، ۱۴۶۳

محمد خان (عموی لطف علی خان) ۶۴۲، ۶۴۸

محمد خان (فرزند قوام الملک) ۷۵۸

محمد خان (فرزند نصیر خان لاری) ۶۳۸

محمد خان (میرزا) ۶۱۸، ۶۸۰، ۶۸۱، ۷۵۷، ۷۶۳

محمد خان (میرزا، برادر احمد وقایع نگار) ۹۵۲

محمد خان (میرزا سلطان) ۷۹۵، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۷۳

محمد خان (میرزا سلطان، فرزند علی رضای بهبهانی) ۱۴۷۵، ۱۴۷۶

محمد خان (میرزا سلطان، فرزند منصور خان) ۱۴۷۶

محمد خان (میرزا سلطان والی بهبهان) ۶۴۳، ۷۹۱، ۸۲۵

محمد خان (میرزا، فرزند احمد مؤید الملک) ۹۶۵

محمد خان (میرزا، فرزند جعفر حقایق نگار) ۱۰۳۴

محمد خان (میرزا، فرزند جواد) ۱۴۰۵

محمد خان (میرزا، فرزند حاجی ابراهیم کلانتر) ۶۷۳

محمد خان (میرزا، فرزند قوام الملک) ۷۵۸، ۷۶۴

محمد خان (میرزا، فرزند محمد هاشم خان) ۹۷۷

محمد خان افغان ۶۵۶

محمد خان اوزبک شیبانی ۳۷۸- محمد خان شیبانی

محمد خان ایروانی زیادلو ۶۶۲ ح ۳- محمد خان قاجار زیادلو ایروانی

محمد خان ایلخانی (سلطان) ۸۶۶

محمد خان ایلخانی (سلطان، فرزند محمد قلی خان ایلخانی) ۱۱۰۳

محمد خان باصری ۱۵۷۷

محمد خان برازجانی (حاجی) ۷۴۹

محمد خان بلوچ ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۶ و ح ۲، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۰، ۱۰۲۶

محمد خان بلوچ (والی کوه گیلویه، حاکم هویزه) ۵۲۲

محمد خان بهبهانی (میرزا سلطان) ۶۸۱، ۸۱۷، ۸۲۰، ۱۳۴۷، ۱۴۷۸

محمد خان بیک ذو القدر ۴۰۹، ۱۲۸۰

محمد خان بیگلربیگی (میرزا، فرزند ابراهیم خان اعتماد الدوله) ۹۶۲

- محمد خان بیگلربیگی (میرزا، فرزند علی اکبر شیرازی) ۱۲۲۷
- محمد خان بیگلربیگی (میرزا، فرزند علی اکبر قوام الملک) ۹۶۵
- محمد خان خورموجی (میرزا) ۱۳۲۸
- محمد خان دشتی ۸۱۱، ۸۵۴، ۱۳۲۸
- محمد خان دشتی (فرزند حاجی خان دشتی) ۱۳۳۸
- محمد خان دولوی قاجار (میرزا) ۶۸۴
- محمد خان ذو القدر اوغلی ۳۸۸، ۳۸۹
- محمد خان رودحله‌ای ۱۳۲۹
- محمد خان زند ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۷
- محمد خان زنگنه (امیر نظام) ۷۳۸
- محمد خان سرتیپ ماکوئی ۷۶۳
- محمد خان سردار (برادر جعفر خان) ۶۳۷
- محمد خان سواد کوهی ۶۱۱ ح ۴
- محمد خان شاطر باشی ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۸۴
- محمد خان شاطر باشی (والی شیراز) ۵۸۳
- محمد خان شرف الدین اوغلی ۳۹۸
- محمد خان شیبک ۳۸۰
- محمد خان شیبانی ۳۷۷، ۳۷۸
- محمد خان طباطبائی (میرزا سلطان) ۸۲۴
- محمد خان طبسی (امیر) ۶۳۸
- محمد خان طیبی ۱۴۹۱
- محمد خان عرب زنگویی (امیر) ۶۳۸
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۷۴
- محمد خان فیروز آبادی ۱۴۲۰
- محمد خان قاجار ۶۴۲- آقا محمد خان قاجار
- محمد خان قاجار (آقا) ۶۲۷، ۶۳۵، ۶۴۳، ۶۵۱، ۶۸۰، ۱۰۲۷، ۱۲۳۰، ۱۵۷۹- آقا محمد خان قاجار
- محمد خان قاجار (امیر) ۷۴۴
- محمد خان قاجار (میرزا) ۶۵۹ ح ۷، ۸۱۶
- محمد خان قاجار (نواب) ۶۲۲
- محمد خان قاجار ایروانی ۵۸۱، ۶۸۷ ح ۳- محمد خان قاجار قوینلو (والی ایروانی)
- محمد خان قاجار دولو (امیر کبیر میرزا) ۶۹۵
- محمد خان قاجار دولو (میرزا) ۶۱۵، ۶۶۷، ۷۱۹، ۷۶۵
- محمد خان قاجار زیادلو ایروانی ۶۶۲

- محمد خان قاجار سر کشیک باشی (میرزا) ۸۱۳
 محمد خان قاجار عز الدین لو ۶۳۶، ۶۴۴
 محمد خان قاجار قوینلو ۶۸۷
 محمد خان قاجار قوینلو (آقا) ۶۱۷
 محمد خان قاجار قوینلو (والی ایروان) ۶۸۷
 محمد خان قزوینی ۷۶۹ ح ۲
 محمد خان قوام الملک (میرزا، فرزند علی اکبر قوام الملک) ۹۶۷
 محمد خان قوللر آقاسی ۵۲۶ ح ۲
 محمد خان قوینلوی قاجار (والی مازندران) ۵۹۹
 محمد خان کار گزار (میرزا، فرزند حاجی میرزا اسد الله) ۹۵۲
 محمد خان گشتاسبی دشمن زیاری ۱۴۸۷
 محمد خان گله داری ۱۴۵۹
 محمد خان لاری ۶۳۸
 محمد خان لاریجانی (میرزا) ۶۵۴
 محمد خان لشکر نویس باشی (فرزند نعیم لشکر- نویس باشی) ۹۷۸
 محمد خان والی ۵۸۲
 محمد خان والی (میرزا سلطان) ۷۹۶
 محمد خدابنده (سلطان) ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۶۱
 محمد خلیل (حاجی، فرزند عبد الحسین تاجر) ۱۰۲۸
 محمد خوارزمشاه ۲۹۱ ح ۱
 محمد خوارزمشاه (امیر) ۲۳۶
 محمد خوارزمشاه (سلطان) ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۹۱، ۱۳۹۲
 محمد داوری (میرزا، فرزند وصال) ۱۰۰۸، ۱۰۱۰ ح ۱
 محمد دبیر سیاقی ۱۱۳۹ ح ۱، ۱۴۷۰ ح ۱
 محمد دشتکی شیرازی (الحاج امیر) ۱۱۴۰- صدر الدین محمد دشتکی شیرازی (الحاج امیر)
 محمد دشتکی شیرازی (امیر سید صدر المله- و الدین) ۳۵۱
 محمد دشتکی شیرازی (امیر صدر الدین) ۳۵۱، ۳۵۹، ۱۰۵۷، ۱۱۴۷، ۱۲۲۰، ۱۲۹۹
 محمد دشتکی شیرازی (میرزا معز الدین) ۱۴۵۴، ۱۵۰۰
 محمد رازی (قاضی) ۴۰۶- قاضی محمد رازی
 محمد رحیم (آقا، فرزند عبد النبی تاجر بوشهری) ۱۳۲۲
 محمد رحیم (آقا، فرزند علی بابا تاجر ده دشتی)
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۷۵

- محمد رحیم (میرزا، فرزند آقا) ۱۰۸۹
- محمد رحیم تاجر ده دشتی (برادر محمد رضا) ۱۰۳۲
- محمد رحیم خان ۱۰۶۶
- محمد رحیم خان (پادشاه خوارزم) ۷۱۷
- محمد رحیم خان (حاجی) ۸۰۱
- محمد رحیم خان (فرزند کریم خان زند) ۶۱۸
- محمد رحیم خان (میرزا، فرزند محمد جعفر ناظم التجار) ۹۸۰
- محمد رحیم خان شیرازی (ملک التجار، حاجی) ۸۰۰
- محمد رحیم رنگریز ۷۷۸
- محمد رحیم صالح (حاجی) ۹۸۴
- محمد رحیم مدرس (آقا، فرزند محمد جعفر مدرس) ۹۳۷
- محمد رحیم نسابه (میرزا، فرزند ابو الحسن نسابه) ۱۰۶۳
- محمد رشدی پاشا (صدر اعظم دولت عالیه ممالک روم) ۸۴۴
- محمد رضا ۱۱۳۴
- محمد رضا ۷۲۸ ح ۳- محمد رضا (ملا)
- محمد رضا (آخوند ملا، فرزند فتح علی آغ اوغلی) ۱۰۹۰
- محمد رضا (آقا) ۶۵۵ ح ۲
- محمد رضا (آقا) ۱۰۶۷- محمد رضا افشار ارومی (آقا)
- محمد رضا (آقا، فرزند آقا جانی) ۹۸۱
- محمد رضا (آقا، فرزند آقاسی بیگ افشار آذربایجانی) ۱۱۰۴
- محمد رضا (آقا، فرزند عباس علی خان تاجر نمازی) ۱۱۳۳
- محمد رضا (شیخ، فرزند مهدی مجتهد کجوری مازندرانی) ۹۷۵
- محمد رضا (شیخ، نبیره عبد العلی) ۱۴۰۸
- محمد رضا (ملا) ۷۲۸
- محمد رضا (میرزا) ۷۵۵
- محمد رضا (میرزا، فرزند آقا) ۱۴۰۵
- محمد رضا (میرزا، فرزند آقا جانی کدخدا) ۱۰۹۱
- محمد رضا (میرزا، فرزند ابراهیم تاجر) ۱۰۲۸
- محمد رضا (میرزا، فرزند بابای درویش ذهبی نایب التوالیه) ۹۴۸
- محمد رضا (میرزا، فرزند ضیاء الدین) ۹۸۹
- محمد رضا (میرزا، فرزند عبد العلی) ۱۱۱۸
- محمد رضا (میرزا، فرزند قوامای بهبهانی) ۱۴۷۸
- محمد رضا (میرزا، فرزند نصر الله) ۱۴۰۶

- محمد رضا (میرزا، نواب) ۷۶۱
- محمد رضا (میرزا، نواب شاهزاده) ۷۷۵
- محمد رضا (میرزا، والی گیلان) ۷۲۰
- محمد رضا افشار ارومی (آقا) ۱۰۶۷
- محمد رضا افشار کازرونی (خواجه فرزند حسین علی) ۱۴۴۱
- محمد رضا بیگ زیارتی ۸۱۱
- محمد رضا تاجر ده دشتی (حاجی) ۱۰۳۲
- محمد رضا تاجر ده دشتی (میرزا، فرزند بابا تاجر ده دشتی) ۱۰۳۲
- محمد رضا حکیم الهی (حاجی میرزا) ۱۰۳۰
- محمد رضا حکیم‌باشی (میرزا، فرزند احمد حکیم‌باشی) ۱۰۹۶
- محمد رضا حمزوی (میرزا، فرزند آقا میر
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۷۶
- حمزوی) ۱۰۲۴
- محمد رضا حمزوی (میرزا، فرزند عابد حمزوی مستوفی) ۱۰۲۴
- محمد رضا حمزوی شیرازی (میرزا) ۱۱۸۵
- محمد رضا خان ۵۸۳، ۵۸۲
- محمد رضا خان ۱۳۱۴، ۱۴۶۲، ۱۴۶۵- محمد رضا خان قوام الملک
- محمد رضا خان (حاجی، فرزند سلیمان بیگ جهرمی ذو القدر) ۱۲۸۱
- محمد رضا خان (فرزند قوام الدین) ۱۴۷۷
- محمد رضا خان (میرزا) ۷۹۶
- محمد رضا خان (میرزا، ولد قوام الدین بهبهانی) ۷۹۵
- محمد رضا خان دشمن زیاری ۱۵۶۳
- محمد رضا خان قراچلو ۵۸۳، ۵۸۲
- محمد رضا خان قوام الملک ۹۲۷، ۱۳۱۶، ۱۳۹۷
- محمد رضا خان مازندرانی ۱۱۱۳
- محمد رضای قزوینی (خواجه) ۴۳۸
- محمد رضای فالی (آخوند ملا) ۱۴۵۹
- محمد رضای مستوفی (میرزا) ۸۲۴
- محمد رضوانی (سید) ۱۳۹۴
- محمد رضوی مشهدی (میرزا سید) ۵۸۸
- محمد رضوی مشهدی (میرزا سید) ۵۸۸- سلیمان ثانی
- محمد رفیع خان مرودشتی ۱۵۵۳
- محمد رونیزی (آخوند ملا) ۹۳۴

- محمد زکی تاجر ده دشتی ۱۰۳۲
- محمد زکی خان (فرزند آقا بابا خان) ۹۷۸، ۹۷۶
- محمد زکی خان نوری ۷۴۱، ۷۴۰، ۷۳۹، ۷۲۷، ۷۲۶، ۷۱۵، ۷۰۳، ۶۹۸
- محمد زکی خان نوری (فرزند آقا بابا خان) ۹۷۷
- محمد زکی مستوفی نوری مازندرانی (میرزا) ۷۰۶- زکی نوری (میرزا)
- محمد زمان (آقا) ۱۰۶۶، ۶۸۰
- محمد زمان (آقا، کلانتر شیراز) ۶۶۹، ۶۶۸
- محمد زمان (فرزند حسین محمد رضا) ۱۱۴۳
- محمد زمان خان ۶۴۴
- محمد زمان سلطان بایندری ترکمان ۴۴۴
- محمد زمان قاجار عز الدین لو ۷۱۱
- محمد زمان کلانتر (آقا) ۶۷۱
- محمد زمان کلانتر شیراز (آقا) ۹۲۷
- محمد ستایش رونیزی ۱۳۹۴ ح ۲
- محمد سردزکی (حاجی، جد فضل الله شیرازی) ۱۰۶۶
- محمد سروستانی (ملا علی) ۱۳۶۸
- محمد سعید (آقا، فرزند عبد الله خان قیری) ۱۴۲۸
- محمد سعید (آقا) ۶۹۱ ح ۶- جانی قیری (آقا)
- محمد سعید (حاجی) ۹۵۱
- محمد سلطان ذو القدر یساول باشی ۴۲۶
- محمد سلمان ۱۱۳۵
- محمد سلمان (میرزا، فرزند میرزا عبد الله) ۴۵۹
- محمد سلمان جابری انصاری (میرزا) ۴۶۲- اعتماد الدوله جابری انصاری شیرازی اصفهانی
- محمد سلمان جابری انصاری (میرزا، فرزند عبد الله) ۱۰۶۵
- محمد شاه ۲۶۴، ۲۶۵، ۱۴۴۵
- محمد شاه (آقا) ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۸، ۶۷۴، ۶۹۶، ۷۱۹، ۷۶۷، ۸۳۷، ۱۰۹۷،
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۷۷
- ۱۱۱۹، ۱۳۱۴- آقا محمد (شاه)
- محمد شاه (فرزند سلغرشاه) ۲۶۴
- محمد شاه (ملک شمس الدین) ۲۹۵
- محمد شاه خاقان ۵۴۳
- محمد شاه غازی ۱۱۰۱
- محمد شاه قاجار (آقا) ۱۰۶۰

- محمد شفیع ۹۹۱
- محمد شفیع (سعید) ۱۴۴۶- ضیائی کازرونی
- محمد شفیع (فرزند اسمعیل) ۹۹۱
- محمد شفیع (مولانا) ۴۹۱
- محمد شفیع (میرزا) ۱۰۲۰ ح ۱
- محمد شفیع (میرزا) ۱۱۸۲- وصال شیرازی
- محمد شفیع (میرزا، فرزند علی) ۱۴۰۶
- محمد شفیع (میرزا، فرزند محمد صادق) ۹۱۸
- محمد شفیع (میرزا، فرزند وقار) ۱۰۲۰
- محمد شفیع بندپئی مازندرانی ۶۸۱ ح ۷- اعتماد السلطنه
- محمد شفیع تاجر کازرونی (حاجی) ۱۳۲۳
- محمد شفیع خان (کلانتر طایفه نوئی) ۷۹۷
- محمد شفیع خان نوئی ۱۴۸۹
- محمد شفیع خوشنویس ارسنجان (حاجی ملا) ۱۲۵۱
- محمد شفیع وصال (میرزا) ۱۱۵۹
- محمد شمس الدین ملک (فرزند ابراهیم بن محمد طیبی) ۲۸۸- محمد (شمس الدین ملک فرزند ابراهیم بن محمد طیبی)
- محمد شوشتری (آخوند ملا) ۹۱۱
- محمد (شه) ۱۱۱۹- محمد شاه
- محمد شیرازی (شمس الدین) ۱۱۶۲- حافظ (علیه الرحمه)
- محمد شیرازی (شیخ شمس الدین، فرزند یحیی) ۱۱۹۵
- محمد شیرازی (مولانا) ۱۱۵۲
- محمد شیرازی (میرزا، معین الدین) ۹۰۴
- محمد شیرازی (میر سید، شمس الدین) ۱۱۳۹ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۸۷۷ حرف «م» ص : ۱۸۵۳
- محمد شیرازی (نواب، میرزا معین الدین) ۴۷۶، ۴۷۷
- محمد صاحب‌دیوان (خواجه شمس الدین) ۳۷۴
- محمد صادق ۱۱۳۴، ۱۱۳۵- محمد صادق تسبیح‌ساز شیرازی (آقا)
- محمد صادق ۱۰۶۷- محمد صادق افشار ارومی
- محمد صادق (آقا، فرزند عبد‌النبی تاجر بوشهری) ۱۳۲۲
- محمد صادق (آقا، فرزند محمد رضا) ۱۱۰۴
- محمد صادق (آقا، فرزند محمود تاجر) ۱۰۲۹
- محمد صادق (حاجی، پدر محمد شفیع) ۹۱۸
- محمد صادق (میرزا، فرزند محمد علی) ۹۸۹
- محمد صادق (میرزا، فرزند محمد مهدی تاجر ده دشتی) ۱۰۳۲

- محمد صادق (میرزا، فرزند مهدی)
- محمد صادق (میرزا، فرزند میر مؤمن) ۹۱۷
- محمد صادق (میرزا، فرزند نصر الله مستوفی) ۱۰۵۹
- محمد صادق آغ اوغلی (حاجی) ۱۰۸۹
- محمد صادق افشار ارومی (آقا) ۱۰۶۸
- محمد صادق انجوی شیرازی (سید) ۹۵۱ ح ۱
- محمد صادق بیگ یوزباشی ۴۸۸
- محمد صادق تاجر اصفهانی ۹۱۸، ۱۲۱۹
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۷۸
- محمد صادق تسبیح‌ساز شیرازی (آقا) ۱۱۷۹
- محمد صادق خان (حاجی) ۷۵۳
- محمد صادق خان (حاجی، فرزند آقا محمد زمان) ۹۶۹
- محمد صادق خان (حاجی، فرزند حسین قلی خان) ۷۵۲
- محمد صادق خان (حاجی، فرزند سلیمان بیگ جهرمی ذو القدر) ۱۲۸۱
- محمد صادق خان (حاجی، فرزند لطف علی خان سرتیپ) ۱۱۰۱
- محمد صادق خان (فرزند عبد الله خان) ۹۶۹
- محمد صادق خان باصری (فرزند محمود خان باصری) ۱۵۷۷
- محمد صادق خان مراغه‌ای آذربایجانی ۸۲۵
- محمد صادق خان نوری ۸۱۴
- محمد صادق دارابی (شیخ) ۱۳۱۵
- محمد صادق رفیعی ۱۳۹۴ ح ۲
- محمد صادق زارع (حاجی) ۱۰۷۸
- محمد صادق فالی (میر) ۱۴۵۹
- محمد صادق مجتهد (حاجی ملا) ۱۰۸۹
- محمد صادق نوبندگان (آخوند ملا) ۱۴۰۹
- محمد صالح (آقا کشمیری) ۱۰۳۲
- محمد صالح (میرزا، فرزند ابو طالب نواب) ۹۴۰
- محمد صالح آقا ابو الوردی ۱۵۷۳
- محمد صالح بهبانی (آقا میر) ۱۶۷۴
- محمد صالح بیگ ۴۳۸
- محمد صالح تاجر شیرازی (حاجی) ۹۵۴
- محمد صالح خان (فرزند آقا محمد زمان) ۹۶۹
- محمد صالح خان قرقلوی افشار ابیوردی ۵۸۱

- محمد صالح دارابی ۱۵۷۱
- محمد صالح طباطبائی بهبهانی (حاجی میر) ۱۴۷۸
- محمد صالح مینابی (رئیس) ۸۰۴
- محمد صالحی ۱۳۳۲ ح ۵
- محمد صدر اصفهانی (امیر معز الدین) ۳۹۳- معز الدین محمد صدر اصفهانی
- محمد صدر الدین (پدر مسعود) ۱۱۴۳
- محمد صدر الدین (فرزند ابراهیم شرف الله) ۱۰۳۵
- محمد صدر الدین (فرزند اسحق عز الدین) ۱۰۳۵
- محمد صدر الدین (فرزند منصور غیاث الدین) ۱۰۳۵
- محمد صفوی (شاه سلطان) ۴۴۵، ۱۱۸۴
- محمد طاهر ۱۱۳۴
- محمد طاهر (حاجی شیخ، مجتهد الزمان) ۹۱۵
- محمد طاهر خان ۶۲۱ ح ۷- محمد طاهر خان
- محمد طاهر خان (حاجی، فرزند سلیمان بیک جهرمی ذو القدر) ۱۲۸۱
- محمد طاهر خان (فرزند هادی خان بویر احمدی) ۱۴۸۲
- محمد طاهر خان (کلاتر طایفه بویر احمدی) ۱۴۷۶
- محمد طاهر خان قزوینی ۷۶۴، ۷۶۹
- محمد طاهر خان گله داری ۸۵۰، ۸۵۱، ۱۴۵۹
- محمد طاهر قزوینی ۷۶۳، ۷۶۵
- محمد طیب (میرزا) ۹۵۵
- محمد طیب (میرزا، فرزند محمد باقر طیب) ۹۵۷
- محمد طراغانی ۳۴۳ ح ۳- الغ بیک
- محمد طوسی (خواجه نصیر المله و الدین)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۷۹
- ۳۹۶، ۱۱۴۹- نصیر الدین طوسی (خواجه)
- محمد طیبی (پدر ابراهیم) ۲۸۴، ۲۸۸
- محمد طیبی (پدر جمال الدین ابراهیم ملک- الاسلام) ۲۸۸
- محمد طیبی عرب (شیخ) ۲۸۰، ۲۸۱
- محمد طیبی عرب (فرزند ابراهیم) ۲۹۰
- محمد طاهر خان ۶۲۱ ح ۷، ۶۲۸، ۶۲۹
- محمد عاملی (سید) ۶۱۶ ح ۵
- محمد عاملی (شیخ بهاء الدین) ۴۷۰
- محمد عباسی ۹۹۵ ح ۴

- محمد علامه خضری (مولانا شمس الدین) ۱۲۹۹
- محمد علامه دوانی (مولانا جلال الدین) ۱۴۳۹
- محمد علی ۱۰۷۲، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵
- محمد علی ۱۴۴۶- شهره کازرونی
- محمد علی ۱۱۷۷- محمد علی گلشن
- محمد علی (آخوند ملا) ۹۱۲
- محمد علی (آقا، فرزند علی بابا تاجر ده دشتی) ۱۰۳۲
- محمد علی (پدر محمد رحیم صالح) ۹۸۴
- محمد علی (حاجی) ۸۰۵- تاجر کیانی
- محمد (حاجی سید) ۱۴۴۳
- محمد علی (حاجی شیخ، فرزند زین العابدین) ۹۸۸
- محمد علی (حاجی میرزا) ۱۲۸۹
- محمد علی (حاجی میرزا، فرزند اسماعیل خوشنویس شیرازی) ۱۲۱۸ ح ۱
- محمد علی (حاجی میرزا، فرزند لطف الله) ۱۲۵۸
- محمد علی (شاه) ۱۱۱۴ ح ۴
- محمد علی (شیخ، فرزند عبد النبی امام جمعه) ۹۸۰، ۹۸۹
- محمد علی (شیخ، فرزند محمد پیش نماز) ۱۰۸۴
- محمد علی (شیخ، فرزند موسی) ۱۴۰۸
- محمد علی (شیخ، فرزند موسی فسائی) ۱۰۷۵
- محمد علی (شیخ، نبیره محمد حسین) ۱۱۱۸
- محمد علی (فرزند آقا ابو الحسن کلانتر) ۸۴۵
- محمد علی (فرزند ابو المعالی اصفهانی) ۹۲۸ ح ۱
- محمد علی (فرزند ابیطالب، شیخ) ۵۱۴ ح ۵- حزین
- محمد علی (کلانتر خشت) ۵۸۶
- محمد علی (مشیر الملک، میرزا) ۷۶۷
- محمد علی (ملا) ۱۳۰۱
- محمد علی (ملا، فرزند علی اکبر) ۸۲۳
- محمد علی (میرزا) ۶۴۳، ۶۶۲، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۹۳، ۷۰۵، ۷۱۳، ۷۴۱، ۹۶۲، ۱۰۹۰
- محمد علی (میرزا) ۵۵۹
- محمد علی (میرزا) ۱۱۴۰- مخدوم شریفی سنی حنفی شیرازی (میرزا)
- محمد علی (میرزا) ۱۰۵۳- واحد العین
- محمد علی (میرزا) ۱۱۸۲- وجدی شیرازی
- محمد علی (میرزا، پدر ابو الحسن) ۱۰۷۲، ۱۰۷۳

- محمد علی (میرزا، پدر ابو الحسن خان، حاجی میرزا) ۷۰۰۰
- محمد علی (میرزا، پدر سروش اصفهانی) ۸۲۱ ح ۳
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۸۰
- محمد علی (میرزا، حاکم قصبه فسا) ۱۴۰۷
- محمد علی (میرزا، فرزند ابراهیم لشکر دار) ۱۰۸۸
- محمد علی (میرزا، فرزند ابراهیم مستوفی) ۹۵۱
- محمد علی (میرزا، فرزند ابو طالب) ۱۳۹۷
- محمد علی (میرزا، فرزند جعفر) ۱۰۹۸
- محمد علی (میرزا، فرزند صادق) ۱۲۵۸
- محمد علی (میرزا، فرزند علی صدر العلما) ۹۴۱
- محمد علی (میرزا، فرزند فتح علی خان) ۶۴۲
- محمد علی (میرزا، فرزند فتح علی خان جهانبانی) ۹۲۶
- محمد علی (میرزا، فرزند محمد تاجر شیرازی) ۹۵۶
- محمد علی (میرزا، فرزند محمد حسین و کیل - الملک) ۹۳۰
- محمد علی (میرزا، فرزند محمد رضا حکیم الهی) ۱۰۳۰
- محمد علی (میرزا، فرزند محمد صادق افشار ارومی) ۱۰۶۷ - صیمکانی
- محمد علی (میرزا، فرزند میرزا کوچک) ۱۳۹۷
- محمد علی (میرزا، مشیر الملک) ۷۴۸، ۷۵۰
- محمد علی (میرزا، نواب) ۷۰۰، ۷۱۸
- محمد علی آقای قاجار دولو ۶۰۰
- محمد علی اخباری واعظ (حاجی) ۱۲۵۸
- محمد علی اشرف الکتاب ۱۲۵۱ ح ۱
- محمد علی اصفهانی ۱۰۵۶
- محمد علی النجفی الفقیه (آقا) ۱۱۴۳
- محمد علی بحرینی (حاجی شیخ) ۹۱۵
- محمد علی بیگ جهرمی ۱۲۸۱
- محمد علی بیگ ذو القدر ۱۲۵۸
- محمد علی بیگ ذو القدر جهرمی ۱۲۵۶
- محمد علی بیگ گرجی (حاکم لارستان) ۵۸۲، ۵۸۳
- محمد علی پاشا ۷۲۱
- محمد علی پاشای مصری (نواب) ۱۱۰۸
- محمد علی تاجر (حاجی) ۸۲۳ - کیانی
- محمد علی تاجر (حاجی، فرزند محمد باقر تاجر ده دشتی) ۱۰۳۳

- محمد علی تاجر بوشهری ۱۳۲۲
- محمد علی تاجر شیرازی (حاجی) ۹۶۰، ۱۰۳۰
- محمد علی تاجر نمازی شیرازی (حاجی) ۱۱۳۳
- محمد علی جابری انصاری اصفهانی (میرزا) ۸۲۳، ۱۳۹۵
- محمد علی چرخ گر ۷۶۶
- محمد علی چرخ ۱۲۳۶
- محمد علی حزین (شیخ) ۵۰۴ ح ۴
- محمد علی حسینی (حاجی میرزا) ۱۲۸۲
- محمد علی حکیم‌باشی (میرزا، فرزند محمد رضا حکیم‌باشی) ۱۰۹۶
- محمد علی حمزوی (میرزا) ۱۰۲۳، ۱۰۲۴
- محمد علی خادم‌باشی (حاجی میرزا) ۸۶۱
- محمد علی خان ۵۱۵، ۶۲۰، ۶۴۷، ۶۵۸، ۷۱۹، ۹۶۹
- محمد علی خان ۶۱۱ ح ۱۰- علی محمد خان زند
- محمد علی خان ۶۵۹ ح ۵- محمد ولی خان قاجار قوینلو
- محمد علی خان ۱۲۹۷- مزارع محمد علی
- محمد علی خان (برادر حاجی ابراهیم کلانتر شیرازی) ۶۵۱، ۷۲۱
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۸۱
- محمد علی خان (حاجی، فرزند عباس قلی خان) ۱۴۲۴
- محمد علی خان (سرتیپ فوج قراجه داغی) ۸۰۹
- محمد علی خان (فرزند احمد شاه خان) ۷۴۷
- محمد علی خان (فرزند احمد شاه خان تنگستانی) ۷۴۹
- محمد علی خان (فرزند الله کرم خان باوی) ۱۴۸۰
- محمد علی خان (فرزند حاجی هاشم) ۹۶۹
- محمد علی خان (فرزند کریم خان زند) ۶۱۸، ح ۴
- محمد علی خان (فرزند نواب وکیل) ۶۲۶
- محمد علی خان (میرزا) ۶۵۸
- محمد علی خان (میرزا) ۸۲۴- محمد علی شیرازی (میرزا)
- محمد علی خان (میرزا، فرزند آقا محمد اسمعیل) ۹۵۳
- محمد علی خان (میرزا، فرزند حسین خان) ۱۴۰۶
- محمد علی خان (میرزا، فرزند حیدر علی خان شیرازی) ۷۵۴
- محمد علی خان (میرزا، فرزند علی رضا خان) ۹۵۱
- محمد علی خان (میرزا، فرزند فتح الله خان) ۹۸۰
- محمد علی خان (میرزا، فرزند محمد رضا خان قوام الملک) ۹۶۸

- محمد علی خان (میرزا، فرزند میرزا صدر الدین - خان) ۹۳۵
- محمد علی خان (ناظم الملک) ۸۰۸
- محمد علی خان (ناظم الملک، میرزا) ۱۲۵۷، ۸۰۱
- محمد علی خان اوشاق ۵۵۴ ح ۳
- محمد علی خان ایشک آقاسی ۶۴۳
- محمد علی خان ایلخانی ۷۲۶، ۷۴۱، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۱، ۷۵۵، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۶۴، ۷۶۸، ۷۷۱، ۷۸۴، ۸۱۴، ۹۳۱
- محمد علی خان ایلخانی (فرزند جانی خان) ۱۱۰۱
- محمد علی خان ایلخانی قشقائی ۷۲۷، ۷۴۷، ۷۹۸، ۸۰۱
- محمد علی خان تبریزی ۸۲۰
- محمد علی خان تکلو ۵۸۹
- محمد علی خان تنگستانی ۷۵۳
- محمد علی خان جاوید ممسنی ۱۵۶۲
- محمد علی خان زند ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷
- محمد علی خان سردزکی (فرزند عبد الوهاب خان سردزکی) ۱۰۶۶
- محمد علی خان سیستانی ۶۵۹
- محمد علی خان شیرازی ۹۵۳ ح ۱
- محمد علی خان شیرازی (میرزا) ۹۵۳
- محمد علی خان قاجار ۶۶۹
- محمد علی خان قاجار قوینلو ۶۷۳ - خالو
- محمد علی خان قوللر آقاسی ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۴۳، ۵۴۴
- محمد علی خان لاری ۱۵۰۷، ۱۵۰۸
- محمد علی خان منشی علی ابازی مازندرانی ۸۶۶
- محمد علی خان ناظم الملک (فرزند حیدر علی - خان) ۹۷۰
- محمد علی خان ناظم الملک (میرزا) ۱۲۵۷
- محمد علی خان ناظم الملک شیرازی (میرزا) ۷۹۱
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۸۲
- محمد علی خان نواب هندی ۱۴۴۵
- محمد علی خان نواب هندی (میرزا، فرزند جعفر علی خان نواب هندی) ۱۱۱۳، ۱۱۱۴
- محمد علی خان وکیل الدوله (میرزا، فرزند محمد لشکر نویس) ۱۰۷۵
- محمد علی خشتی ۵۹۰، ۵۹۱
- محمد علی دستغیب (میرزا) ۱۰۲۰ ح ۱
- محمد علی سررشته‌دار (میرزا) ۷۲۶ - خفر کی
- محمد علی سروستانی (ملا) ۱۳۶۸

- محمد علی سکاکی ۱۱۷۱- شکیب شیرازی
 محمد علی سلطان شیرازی ۷۵۳
 محمد علی شایق زاهدانی فسایی ۱۳۹۴ ح ۲
 محمد علی شیخ الاسلام ۱۳۱۵
 محمد علی شیخ الاسلام (حاجی) ۹۲۴
 محمد علی شیرازی (میرزا) ۷۳۹- خفرکی
 محمد علی شیرازی (میرزا) ۸۲۴- محمد- علی خان (میرزا)
 محمد علی صادقیان (دکتر) ۹۹۸ ح ۲
 محمد علی صدر الممالک ۶۰۸
 محمد علی صدر الممالک (نواب میرزا) ۵۶۷
 محمد علی صفر (حاجی) ۱۳۳۲
 محمد علی طیب شیرازی (میرزا) ۹۵۵ ح ۵- محمد طیب (میرزا)
 محمد علی فیروز کوهی ۱۶۳۹
 محمد علی قاضی دشتکی ۱۲۴۴
 محمد علی کدخدا (آقا، پدر آقا جانی کدخدا) ۱۰۹۱
 محمد علی کدخداباشی ۶۸۱
 محمد علی کدخداباشی (میرزا) ۶۸۱، ۱۰۲۷
 محمد علی کدخدای (آقا) ۱۱۳۰
 محمد علی کوچک (میرزا) ۵۶۵
 محمد علی کیابی (حاجی) ۸۴۰
 محمد علی گلشن (میرزا) ۱۱۲۶، ۱۱۲۷
 محمد علی (پدر حسام الدین) ۲۷۴
 محمد علی مجتهد (ملا) ۹۱۱ ح ۲
 محمد علی مجتهد شیرازی (میرزا، فرزند محب علی واعظ شیرازی) ۱۱۲۶
 محمد علی محلاتی (آخوند ملا) ۹۱۱
 محمد علی محلاتی (ملا) ۹۲۳
 محمد علی مدرس ۱۱۵۸ ح ۱
 محمد علی مستوفی (میرزا) ۱۰۷۶
 محمد علی مستوفی حسینی (میرزا) ۱۰۷۵
 محمد علی مستوفی میراب الاصل ۱۰۲۶- محمد علی میراب
 محمد علی مشیر الملک (میرزا) ۷۵۰
 محمد علی مشیر الملک (میرزا) ۷۴۶، ۷۵۴، ۷۵۸، ۷۸۳، ۷۸۴، ۱۰۷۲، ۱۲۲۴
 محمد علی مشیر الملک (میرزا) ۹۵۱- محمد علی (میرزا)

محمد علی مشیر الملک (میرزا، فرزند ابراهیم مستوفی) ۱۰۶۹

محمد علی مشیر الملک شیرازی ۱۱۸۵

محمد علی ملک التجار بوشهری (آقا) ۱۳۲۳

محمد علی میراب (حاجی) ۵۶۶، ۱۰۲۶

محمد علی میرزا کرمانشاهی ۸۰۰

محمد علی نام شیرازی (میرزا) ۷۴۳

محمد علی وجدی (میرزا) ۹۷۱

محمد عمر خان ۷۷۵، ۷۷۶

محمد عمرو (پدر یعقوب) ۲۱۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۸۳

محمد عود (پدر طاهر) ۲۱۳

محمد غزنوی ۱۱۷۸

محمد فسایی (آقا، میرزا) ۷۴۹، ۷۵۱، ۷۵۳، ۷۵۵، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۸۴، ۸۰۲، ۸۰۸، ۸۱۳، ۸۰۸، ۱۱۰۱، ۱۳۱۴، ۱۵۰۸

محمد فسایی (میرزا، فرزند هادی) ۱۲۸۸

محمد فیروز آبادی ۱۴۲۰

محمد فیروز آبادی (حاجی سید) ۱۰۶۹

محمد قاسم ۶۸۲- محمد قاسم نام پیرانه‌وند لرستانی

محمد قاسم بیگ (نواب) ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۳

محمد قاسم خان ۸۳۸

محمد قاسم خان (امیر کبیر) ۷۲۱، ۷۴۴

محمد قاسم خان (والی مملکت فارس) ۸۴۰

محمد قاسم خان بیضائی ۸۲۷

محمد قاسم خان بیضائی (فرزند فتح الله خان یاور بیضائی) ۱۰۲۸

محمد قاسم خان قاجار قوینلو ۷۸۷

محمد قاسم خان قاجار قوینلو (امیر کبیر) ۷۱۸

محمد قاسم شریفی شیرازی ۹۴۴

محمد قاسم نام پیرانه‌وند لرستانی ۶۸۲

محمد قاضی (حاجی آقا) ۱۵۵۵

محمد قانع (شیخ) ۱۲۸۵

محمد قزوینی (میرزا قوام الدین) ۵۳۸

محمد قشقایی (میرزا) ۱۵۸۱- نثار

محمد قفنس ۶۱۴ ح ۷

محمد قلی (حاجی میرزا) ۱۱۰۴

- محمد قلی (حاجی میرزا، فرزند عبد الله خان) ۱۳۵۷
- محمد قلی (حاجی میرزا، فرزند محمد علی) ۱۰۶۷
- محمد قلی (میرزا) ۶۴۳، ۶۶۷
- محمد قلی (میرزا، فرزند فتح علی خان) ۶۴۲، ۶۶۵
- محمد قلی خان ۴۹۸
- محمد قلی خان ۴۹۷ - محمد قلی خان شاملو
- محمد قلی خان (برادر محمد علی خان ایلخانی) ۷۵۸
- محمد قلی خان (برادر محمد علی خان ایلخانی قشقایی) ۷۴۷
- محمد قلی خان (فرزند عموی حسن علی خان) ۱۲۹۷
- محمد قلی خان (فرزند محمد اسمعیل خان) ۹۶۳
- محمد قلی خان (فرزند محمود خان باصری) ۱۵۷۷
- محمد قلی خان (فرزند هادی خان) ۱۲۸۱
- محمد قلی خان (معمد السلطان) ۱۱۲۴ ح ۳
- محمد قلی خان آصف الدوله قاجار (حاجی) ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۸
- محمد قلی خان افشار ۵۸۲
- محمد قلی خان افشار ارومی ۷۴۵
- محمد قلی خان افشار ارومی کشیکچی باشی ۵۸۱
- محمد قلی خان افشار بیگلریگی ۱۰۹۳
- محمد قلی خان افشار کازرونی (فرزند رضا قلی خان) ۱۴۴۲
- محمد قلی خان ایل بیگی ۷۸۳، ۷۸۵، ۷۸۸، ۷۹۷
- محمد قلی خان ایل بیگی (برادر محمد قلی خان ایلخانی) ۷۷۱
- محمد قلی خان ایل بیگی فارس ۷۸۴
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۸۴
- محمد قلی خان ایلخانی ۷۷۱، ۸۰۹، ۸۱۳ و ح ۱، ۸۲۴، ۱۲۲۷ ح ۴
- محمد قلی خان ایلخانی (فرزند جانی خان ایلخانی) ۱۱۰۲
- محمد قلی خان ایلخانی قشقایی ۸۱۸
- محمد قلی خان پرناک ۴۳۱
- محمد قلی خان جوانشیر ۸۱۴
- محمد قلی خان شاملو ۴۹۶
- محمد قلی خان قاجار ۶۴۲
- محمد قلی خان قاجار دولو ۷۲۹
- محمد قلی قطب شاه ۴۶۰ ح ۲ - محمد قلی قطب شاه (پادشاه دکن)
- محمد قلی قطب شاه (پادشاه دکن) ۴۶۰

- محمد قطب شاه (سلطان) ۱۰۴۳
- محمد قوام الدوله (میرزا) ۸۲۶
- محمد قوام الدوله فراهانی (میرزا) ۸۲۷
- محمد قوام الدوله فراهانی عراقی (میرزا) ۸۲۵
- محمد قوشچی ۲۸۷
- محمد قیری (حاجی ملا) ۱۴۲۸
- محمد کازرونی (خواجه امین الدوله) ۲۵۰
- محمد کازرونی (سید) ۱۴۳۹
- محمد کاشانی (پدر محمد) ۳۴۳ ح ۵
- محمد کاظم ۵۶۷ ح ۶
- محمد کاظم (آقا، فرزند عباس علی خان تاجر نمازی) ۱۱۳۳
- محمد کاظم (حاجی، پدر محمد کریم) ۹۷۲
- محمد کاظم (حاجی کدخدای) ۷۸۳
- محمد کاظم (حاجی کدخدای محله درب شاهزاده شیراز) ۸۲۳
- محمد کاظم (میرزا، فرزند بزرگ مستوفی) ۱۰۵۹
- محمد کاظم (میرزا، فرزند حسین میرزا فرمانفرما) ۱۰۹۵
- محمد کاظم (میرزا، نواب فرزند فرمانفرما) ۷۶۶
- محمد کاظم بهبهانی (آخوند ملا) ۱۴۷۷
- محمد کاظم بهبهانی (ملا) ۱۴۷۸
- محمد کاظم خان (حاجی) ۱۰۶۱- محمد- کاظم خان جبادارباشی اصفهان
- محمد کاظم خان (فرزند ماندگار کواری) ۱۴۶۵
- محمد کاظم خان جبادارباشی اصفهان (حاجی، فرزند بدر خان جبادارباشی شیرازی) ۱۰۶۰
- محمد کاظم جبه‌دارباشی (حاجی) ۱۲۲۵
- محمد کاظم ده دشتی (آقا، فرزند محمد تاجر ده دشتی) ۱۰۳۲
- محمد کاظم شاعر آشفته شیرازی (حاجی) ۸۲۸- کدخدا
- محمد کاظم مجتهد آتشی (آقا) ۹۵۸
- محمد کدخداباشی (آقا، فرزند مهدی خان) ۹۶۱
- محمد کربالی ۵۷۷
- محمد کره ۳۷۱
- محمد کریم (آقا) ۹۷۲
- محمد کریم حامد ۱۳۹۴
- محمد کریم خان حاکم ۷۹۵
- محمد کریم خان زند ۹۹۲- کریم خان زند

محمد کریم خان قاجار ۷۹۲

محمد کلانتر ۵۷۳ ح ۲

محمد کلانتر (میرزا) ۵۶۴ ح ۱، ۵۶۶ ح ۲، ۳، ۴، ۷، ۹، ۵۶۷ ح ۱، ۵، ۷، ۸، ۵۶۸

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۸۵

ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۵۶۹ ح ۱۰، ۵۷۰ ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۵۷۳ ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۹، ۵۷۵ ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۵۷۶

ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۵۷۷ ح ۲، ۵۷۸، ۵۸۰ ح ۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۶، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۴ ح ۵، ۶۲۰، ۶۲۴، ۶۲۶ ح ۷، ۶۸۰، ۹۴۴، ۹۴۵، ۱۰۲۷، ۱۰۸۱ ح ۲، ۱

محمد کلانتر (میرزا) ۵۱۲ ح ۹، ۵۱۴ ح ۲، ۵۱۵ ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۵۱۶ ح ۳، ۵۳۶ ح ۱، ۵، ۵۴۰ ح ۱۰، ۵۶۵ ح ۱، ۲، ۴- محمد میرزا

(کلانتر شیراز)

محمد کلانتر سیاخ (خواجه) ۵۹۰

محمد کلانتر شیراز (میرزا) ۹۶۲

محمد کلانتر شیرازی (میرزا) ۶۰۲

محمد کلانتر فارسی (میرزا) ۵۱۱ ح ۵- محمد (میرزا کلانتر شیراز)

محمد کمونه (سید) ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۲

محمد کیشی (شمس الدین) ۱۱۴۹

محمد گلبن ۷۳۸ ح ۲

محمد گلستانه ۵۸۸ ح ۳، ۵

محمد لشکرنویس (میرزا، فرزند هاشم مهرداد) ۱۰۷۴، ۱۰۷۵

محمد لله (آقا) ۱۱۷۹

محمد ماما (ابو سعید) ۲۴۱

محمد مبارز الدین (امیر) ۳۰۹- محمد (امیر مبارز الدین)

محمد مباشر (میرزا سید) ۱۲۸۸

محمد مؤمن (حاجی) ۱۰۷۳

محمد مؤمن (حاجی فرزند ابراهیم) ۱۰۷۲

محمد مؤمن (میرزا) ۴۹۱

محمد مؤمن حمزوی (میر) ۱۰۲۳

محمد مؤمن شیرازی ۹۲۱، ۱۲۵۹

محمد مؤمن شیرازی (مولانا) ۹۱۴

محمد مجتهد (آقا سید) ۷۳۲

محمد مجتهد (حاجی آقا، فرزند محمد حسن مجتهد) ۱۱۱۸

محمد مجتهد اخباری کازرونی (شیخ) ۱۴۴۴

محمد مجتهد ایروانی (آخوند ملا) ۱۶۹

محمد مجد الدین (میرزا) ۱۶۷

محمد مجد الدین حسینی مدنی مکی شیرازی (فرزند سید علیخان) ۸۷۱

محمد محسن ۵۱۹ ح ۶

محمد محسن حمزوی (میر) ۱۰۲۳

محمد مستوفی ۵۷۶

محمد مستوفی (میرزا سید) ۱۰۸۵

محمد مستوفی (میرزا، فرزند هدایت الله مستوفی) ۱۰۷۶

محمد مستوفی موسوی (میرزا، فرزند فرج الله) ۱۰۸۵

محمد مستوفی نظام (میرزا) ۸۶۴

محمد مسیح (مولانا) ۱۳۹۲

محمد مشعشعی موسوی (سید، پدر محسن) ۹۷۸

محمد مطلع (میرزا) ۵۹۱

محمد معتصم ۲۰۴، ۲۰۵

محمد معتصم (فرزند هارون الرشید) ۲۰۷

محمد معدل ثانی (میرزا) ۱۶۷۴

محمد معصوم (آقا) ۱۱۱۶- آقا نایب- الصدر (میرزا، فرزند کوچک نایب الصدر)

محمد معصوم (حاجی فرزند محمد حسن

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۸۶

مجتهد) ۱۱۱۵

محمد معصوم (فرزند احمد نظام الدین [ثانی]) ۱۱۴۳

محمد معصوم (فرزند احمد نظام الدین) ۱۰۳۵

محمد معصوم (میرزا، فرزند نظام الدین احمد) ۱۱۴۷

محمد معصوم دشتکی شیرازی (فرزند نظام الدین احمد علامه) ۱۰۴۳

محمد معلم (حاجی سید) ۹۱۷

محمد مفید (شیخ) ۶۷۱

محمد مقیم ۴۰۹

محمد مقیم (حاجی) ۱۲۲۴

محمد ملباشی (حاجی میرزا سید) ۱۰۹۷

محمد ملباشی (شیخ فرزند اسد الله) ۱۴۰۹

محمد ممانی ۲۴۱ ح ۴- ابو سعید محمد ماما

محمد منتصر ۲۰۷- محمد منتصر (فرزند جعفر متوکل)

محمد منتصر (فرزند جعفر متوکل) ۲۰۶، ۲۰۷

محمد منشی قمی (خواجه میر) ۳۷۶

محمد موردستانی (کلو علاء الدین) ۳۳۲

- محمد مهدی (آقا، فرزند حیدر علی تاجر شیرازی) ۹۸۰
- محمد مهدی (آقا، فرزند محمد تقی) ۱۰۳۲
- محمد مهدی (حاج) ۱۱۶۴- حجاب شیرازی
- محمد مهدی (حاجی، فرزند محمد تقی تاجر) ۹۵۴
- محمد مهدی (میرزا، فرزند میرزا ابو الحسن خان) ۹۳۴
- محمد مهدی پورگل ۱۳۹۲ ح ۱
- محمد مهدی تاجر ده دشتی (حاجی، کشمیری) ۱۰۳۲
- محمد مهدی تاجر کازرونی ۱۱۳۳
- محمد مهدی حجاب ۱۰۸۷
- محمد مهدی خان ۱۱۲۰
- محمد مهدی ملک التجار (حاجی) ۱۳۲۳
- محمد میراب (حاجی میرزا، فرزند هادی مباشر حومه) ۱۰۲۶
- محمد میرزا (سلطان) ۳۹۴
- محمد میرزا صفوی (سلطان) ۱۵۶۱
- محمد میرزای صفوی (سلطان) ۱۰۶۵- محمد میرزا صفوی (سلطان)
- محمد ناخدا ۷۴۶
- محمد ناصر خان ظهیر الدوله (حاجی) ۱۰۹۵
- محمد ناصر خان ظهیر الدوله قاجار ۸۲۵
- محمد ناصر خان ظهیر الدوله قاجار دولو ۸۴۰
- محمد ناصر خان قاجار (ظهیر الدوله) ۱۱۸۷
- محمد ناصر خان قاجار دولو (حاجی ظهیر الدوله) ۸۴۵
- محمد ناجی بغیری ۷۱۶ ح ۷
- محمد نبی ۱۱۳۵- محمد نبی خان شیرازی
- محمد نبی (آقا، فرزند آقا محمد زمان) ۹۶۹
- محمد نبی (میرزا) ۱۲۶۸ ح ۱- مفتون
- محمد نبی خان ۶۸۶ ح ۲، ۱۳۲۱
- محمد نبی خان ۱۱۷۰- سفیر شیرازی
- محمد نبی خان ۷۰۲- محمد نبی خان شیرازی
- محمد نبی خان (فرزند محمد باقر خان) ۹۸۲
- محمد نبی خان (محمد نبی خان وزیر) ۹۸۲ ح ۱- محمد نبی خان (فرزند محمد باقر خان)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۸۷
- محمد نبی خان شیرازی ۶۸۶، ۶۹۵، ۷۰۱، ۱۱۸۵، ۱۴۴۸
- محمد نبی خان شیرازی (سفیر کبیر هندوستان) ۶۹۶

- محمد نبی خان مشهدی (حاجی) ۱۵۵۸
- محمد نبی خان وزیر ۹۸۲
- محمد نصیر الدین جهرمی (میرزا) ۱۱۵۹
- محمد نگار (میرزا) ۱۲۴۹
- محمد نوربخش (شیخ شمس الدین) ۱۱۹۵- محمد شیرازی (شیخ شمس الدین، فرزند یحیی)
- محمد نیریزی (سید قطب الدین) ۱۵۶۸
- محمد نیشابوری (حاجی میرزا) ۶۹۱
- محمد والی (حاجی آقا) ۶۰۲
- محمد ولد سرخای لکزی ۵۷۹ ح ۲- سام
- محمد ولی (میرزا، حاجی) ۸۲۱
- محمد ولی (میرزا، فرزند علی صدر العلما) ۹۴۱
- محمد ولی (میرزا، فرزند فتح علی خان) ۶۴۳
- محمد ولی (میرزا، نواب) ۶۸۵
- محمد ولی (میرزا، والی خراسان) ۶۸۴، ۷۰۱
- محمد ولی خان دولوی قاجار ۵۹۹
- محمد ولی خان قاجار ۶۶۵، ۶۶۹
- محمد ولی خان قاجار قوینلو ۶۵۹
- محمد هادی ۱۰۸۷ ح ۲- محمد هادی مرشد
- محمد هادی (پدر رضا قلیخان هدایت) ۱۱۱۹
- محمد هادی (میرزا) ۴۷۷، ۴۸۳، ۹۳۰، ۹۳۳، ۹۳۵
- محمد هادی (میرزا، فرزند میرزا جانی فسایی) ۹۲۹
- محمد هادی خان (فرزند محمد جعفر خان) ۱۴۲۴
- محمد هادی فسایی (میرزا) ۱۰۶۷
- محمد هادی کدخدا (آقا) ۹۸۱
- محمد هادی مرشد ۱۰۸۷- غلامعلی (حاج فرزند محمد تقی)
- محمد هادی مرشد (آقا) ۱۰۸۷
- محمد هاشم (آقا، فرزند میرزا اسماعیل) ۱۱۸۲
- محمد هاشم (میرزا) ۹۴۷ ح ۱
- محمد هاشم خان (حاجی) ۸۱۳
- محمد هاشم خان (حاجی، فرزند شکر الله خان نوری) ۹۷۷
- محمد هاشم خان تاجر نمازی (حاجی) ۱۱۳۳
- محمد هاشم خان تاجر نمازی شیرازی ۱۱۳۲
- محمد هاشم خان خشتی ۸۱۶

- محمد هاشم خان خشتی (پدر محمد حسین خان خشتی)
- محمد هاشم خان خشتی (حاجی) ۸۱۷
- محمد هاشم خان نوری (حاجی) ۸۵۷
- محمد هاشم خشتی (حاجی شیخ) ۱۲۹۷
- محمد هاشم شیرازی (آقا) ۱۱۶۷ ح ۲
- محمد هاشم عرب خزاعی ۱۲۹۷
- محمدی ۱۱۸۰ ح ۲، ۳
- محمدی (میر) ۳۴۷، ۳۴۸
- محمدی (میرزا) ۳۵۹، ۳۶۰
- محمدی بیک (فرزند حسن سلطان افشار) ۳۹۳
- محمد یحیی الحسنی الدشتکی الشیرازی (جلال-الدین) ۱۰۵۷ ح ۱
- محمد یوزباشی روملو ۳۶۷
- محمد یوسف خان (حاجی، فرزند آقا محمد زمان) ۹۶۹
- محمد یوسف قزوینی (خواجه) ۴۶۴
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۸۸
- محمود ۵۱۵، ۱۱۳۴
- محمود ۴۹۵ ح ۴، ۴۹۶ ح ۳، ۴۹۷ ح ۲، ۵۰۴ ح ۴- محمود افغان غلیژائی (امیر)
- محمود ۱۰۰۷ ح ۱- محمود حکیم (فرزند وصال)
- محمود ۱۱۳۵- محمود شیرازی
- محمود ۲۶۸ ح ۱۰- محمود هرمزی
- محمود (امیر شیخ) ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵
- محمود (حاجی، جد حاجی ابراهیم کلانتر شیراز) ۶۷۹
- محمود (حاجی سید، فرزند محمود) ۱۴۴۳
- محمود (حاجی، فرزند حاجی طالب) ۹۶۱
- محمود (حاجی، فرزند محمد علی تاجر شیرازی) ۹۶۰
- محمود (خواجه) ۳۸۰
- محمود (خواجه) ۳۱۱
- محمود (خواجه همام الدین) ۳۱۳
- محمود (رکن الدین، فرزند ابراهیم بن محمد طیبی) ۲۸۸
- محمود (سلطان) ۲۴۳، ۲۴۴، ۳۳۰
- محمود (سلطان) ۵۶۶، ۹۴۱، ۱۴۴۰- محمود غزنوی (سلطان)
- محمود (سلطان، قیصر روم) ۵۳۴
- محمود (سلطان، میرزا) ۴۱۲، ۴۱۳

محمود (سید، فرزند عبد الله بن حسن مجتهد طباطبائی کازرونی) ۱۴۴۳

محمود (سید نظام الدین) ۱۲۰۳-شاه- داعی الله

محمود (شاه) ۵۰۱، ۳۰۷

محمود (شاه) ۵۰۲، ۵۰۵، ۵۴۲- محمود افغان غلیژایی (میر)

محمود (شاه سلطان) ۱۳۵۹

محمود (شاه، فرزند امیر مبارز الدین محمد) ۳۱۰ ح ۷، ۳۱۱، ۳۲۴ و ۴ ح ۳۰۸، ۶، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲ و ۳ ح ۳۱۳، ۳۱۴، ۱۱۶۲

محمود (علامه قطب، فرزند مسعود) ۱۱۴۸ ح ۴

محمود (عماد دین) ۳۰۳ ح ۲- عماد الدین کرمانی

محمود (غیاث الدین) ۳۱۲ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۸۸۸ حرف «م» ص : ۱۸۵۳

محمود (فرزند ابو القاسم فرهنگ) ۱۰۱۲ ح ۴

محمود (فرزند اسماعیل) ۱۰۲۰ ح ۱

محمود (فرزند سبکتگین) ۱۱۰۹ ح ۲

محمود (فرزند سلطان محمد بن ملکشاه) ۲۴۲

محمود (فرزند سلطان ملکشاه) ۲۳۵

محمود (فرزند محمد بن عمر چغمینی) ۱۰۵۳ ح ۲

محمود (فرزند محمد بن فضل الله، مالک اعظم سعید شرف الدوله و الدین) ۲۹۰

محمود (فرزند محمد کاشانی) ۳۴۳ ح ۵

محمود (فرزند ملکشاه دویم) ۲۴۸

محمود (فرزند وصال) ۹۹۷ ح ۱

محمود (فرزند یحیی بن حسنویه، نظام الدین) ۲۴۱

محمود (قطب الدین، مولانا، فرزند ضیاء الدین مسعود) ۱۱۴۸

محمود (ملک شرف الدین شاه) ۲۹۰

محمود (مهدب، دکتر، فرزند مهدب الدوله) ۱۰۵۶ ح ۲

محمود (میر) ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰-

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۸۹

محمود افغان غلیژائی (میر)

محمود (میرزا) ۱۱۷۷- کافری شیرازی

محمود (میرزا سلطان) ۳۴۹ ح ۵

محمود (میرزا، شاهزاده فرزند نادر میرزا) ۱۰۹۵

محمود (میرزا، فرزند ابو القاسم تاجر شیرازی) ۱۱۳۲

محمود (میرزا، فرزند ابو طالب نواب) ۹۴۰

محمود (میرزا، فرزند حاجی میرزا ابو طالب) ۹۶۱

محمود (میرزا، فرزند محمد مهدی میرزا) ۹۳۴

- محمود (میرزا، فرزند مهدی) ۱۴۰۳
- محمود (میر، فرزند میرویس) ۴۹۵
- محمود (میرزا، فرزند وصال) ۱۰۰۸
- محمود ابو القاسم ۱۲۸۵- محمد (ص) (پیامبر)
- محمود ادیب (آقا، فرزند محمد معصوم) ۱۱۱۶
- محمود افغان ۴۹۷- محمود افغان غلیژائی (میر)
- محمود افغان (شاه) ۵۰۳، ۵۱۳، ۵۲۴- محمود افغان غلیژائی (میر)
- محمود افغان غلیژائی (میر) ۴۹۵، ۴۹۶
- محمود انجو (شاه) ۹۰۲، ۱۱۸۶
- محمود انجوی (شاه) ۱۱۶۲، ۱۱۸۶، ۱۲۱۱، ۱۵۶۵
- محمود اینجو (امیر شرف الدین شاه) ۲۹۵
- محمود اینجو (شاه) ۳۱۱
- محمود اینجو (شرف الدین شاه) ۲۹۹
- محمود اینجو (ملک سعید، شرف الدین) ۲۹۲
- محمود اینجو (ملک شاه) ۲۹۰
- محمود اینجو (ملک شرف الدین شاه) ۲۹۶
- محمود بیک شاملو ۴۴۱
- محمود تاجر (حاجی) ۱۰۲۶
- محمود تاجر شیرازی (حاجی) ۱۲۱۸
- محمود حاجی عمر منشی ۳۱۳
- محمود حسینی شیرازی الاصل خوشنویس (میرزا) ۹۷۴
- محمود حکیم (فرزند وصال) ۱۰۰۶
- محمود حکیم (میرزا، فرزند وصال) ۱۰۰۰، ۱۰۲۲
- محمود حمزوی (میرزا، فرزند علی اکبر) ۱۰۲۵
- محمود حمیری فسائی (رکن الدین) ۱۳۹۴ ح ۲
- محمود خان ۴۰۰، ۵۷۱
- محمود خان (سلطان، [قیصر روم]) ۵۱۶
- محمود خان (سلطان، قیصر روم) ۷۰۴، ۷۲۴
- محمود خان (فرزند آزاد خان) ۶۲۱- آزا خان افغان
- محمود خان (میرزا، فرزند جعفر حقایق نگار) ۱۰۳۴
- محمود خان (میرزا، فرزند زین العابدین) ۱۰۴۱
- محمود خان باصری ۱۵۷۷
- محمود خان سرهنگ خونی ۷۲۶

- محمود خان مرودشتی ۱۲۲۳
- محمود خان نعمت (شاعر فسایی) ۹۲۷ ح ۲
- محمود خان نعمت (میرزا) ۱۴۰۲ - محمد - خان
- محمود حمزوی (میرزا) ۱۶۶۶ ح ۲
- محمود دهدار ۱۱۵۶
- محمود سیستانی (ملک) ۴۹۹، ۵۰۶، ۵۰۷،
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۹۰
- ۵۰۸
- محمود شاعر ۹۷۱
- محمود شاه (رئیس) ۱۴۹۹
- محمود شاه (سلطان) ۲۸۳ - غازان خان
- محمود شاه (سلطان فرزند ملک‌شاه سلجوقی) ۱۱۸۴
- محمود شاه بهمنی ۹۴۹، ۱۱۶۲
- محمود شولستانی (سید میر) ۱۵۶۱
- محمود شیخ امین الدین (فرزند ضیاء الدین مسعود بلیانی کازرونی) ۱۴۳۸
- محمود شیرازی ۱۱۷۹
- محمود شیرازی (جمال الدین) ۹۵۹
- محمود شیرازی (نجم الدین) ۱۱۵۲ - محمود (مولانا نجم الدین فرزند الیاس شیرازی)
- محمود طاووسی (دکتر) ۹۹۸ ح ۱، ۳، ۱۰۰۰ ح ۱
- محمود طباطبائی (حاجی سید) ۱۴۴۳
- محمود طیب (حاجی میرزا، فرزند علی اکبر) ۱۰۳۱
- محمود علامه شیرازی (قطب الدین) ۱۴۳۹ - محمود (قطب الدین، فرزند ضیاء الدین مسعود)
- محمود غازان خان (سلطان) ۲۵۸، ۲۸۶، ۲۸۷ - غازان خان (ایلخانی)
- محمود غزنوی ۲۷۷
- محمود غزنوی (سلطان) ۵۴۲، ۱۱۸۳
- محمود غلیژائی افغان (شاه) ۵۴۱ - محمود افغان غلیژائی (میر)
- محمود کازرونی (مولانا عمید الدین) ۱۴۴۰
- محمود لر (صلاح الدین) ۲۶۱
- محمود میرزا (فرزند حسین میرزا، فرمانفرما) ۱۰۹۵
- محمود میرزا ندیم باشی ۹۴۰ ح ۳
- محمود واعظ (سید نظام الدین) ۱۱۶۶
- محمود هرمزی ۲۶۸ ح ۱۱، ۲۶۹، ۲۸۱
- محمویه ۲۴۱، ۲۴۲ - محمود (فرزند یحیی بن حسنویه، نظام الدین)

- مخنف ۱۸۹ ح ۱
- محیط طباطبائی (استاد) ۱۲۶۴ ح ۱
- مخبر الدوله ۱۱۲۳، ۱۱۲۴- علی قلی خان (فرزند رضا قلی خان هدایت)
- مخبر الدوله ۱۵۳۷- علی قلی خان مخبر- الدوله
- مخبر الدوله ۱۱۲۴ ح ۳- حسین قلی خان مخبر الملک
- مخبون خان پازوکی ۶۳۴
- مختار ۱۸۷ و ح ۱
- مخدوم شریفی سنی حنفی شیرازی (میرزا) ۱۱۴۰
- مخدوم ۱۱۳۴
- مخلد (پدر خالو) ۲۱۲
- مخلد (پدر صاعد) ۲۱۲ ح ۳
- مخلص الملک سمنانی- شرف الدین
- مدحت پاشا (والی بغداد) ۸۳۶
- مددوف ۷۳۰، ۷۳۱
- مدرس ۹۳۵- مهدی مدرس (حاجی، فرزند حاجی ابراهیم)
- مدرس رضوی ۳۹۱ ح ۶
- مذکور ابو مهیری (شیخ) ۱۳۲۱
- مذکور خان (شیخ) ۸۵۴- مذکور خان کنگانی (شیخ)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۹۱
- مذکور خان آل نسور ۱۶۳۰
- مذکور خان کنگانی ۱۵۲۵
- مذکور خان کنگانی (شیخ) ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۳
- مذکور کنگانی (شیخ) ۱۴۶۳
- مراد (سلطان) ۳۵۹، ۳۷۳ ح ۲، ۳۸۷
- مراد (میرزا حسام السلطنه، سلطان) ۸۰۸، ۸۲۷
- ۸۳۴، ۸۴۵، ۹۷۲، ۱۱۳۰، ۱۲۴۴، ۱۴۴۶
- مراد (میرزا حسام السلطنه، سلطان) ۸۲۰
- مراد (میرزا، سلطان) ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۱۰۴۱
- مراد بخش (شاهزاده) ۴۸۲، ۴۸۳
- مراد بیگک بایندر ۳۶۹
- مراد بیگک توپچی باشی تبریزی (استاد) ۴۲۰
- مراد پاشا ۴۵۶ و ح ۴، ۴۵۷، ۴۵۸
- مراد خان (سلطان) ۴۷۱، ۴۷۵، ۴۷۶- مراد خان رابع

مراد خان (سلطان) ۴۴۸، ۴۵۵

مراد خان (شاه) ۶۴۱

مراد خان رابع (سلطان) ۴۶۸، ۵۷۲

مراد خان زند ۶۰۵ ح ۶، ۶۲۲- مراد خان زند هزاره‌ای

مراد خان زند هزاره‌ای ۶۲۲ ح ۳- مراد خان

مراد سلطان چنچکلوی ذو القدر ۱۲۸۰

مراد علی ۷۹۶

مراد علی خان (میر) ۷۴۳

مراد قلی خان (فرزند آقا جان) ۱۵۶۳

مراد میدان شاهی ۷۷۸

مره (فرزند کعب) ۱۷۲ ح ۱

مرتضوی ۹۲۷

مرتضوی ۹۷۴- رضا (ع) (امام)

مرتضی ۲۲۱، ۲۲۳- شریف مرتضی

مرتضی (سید) ۲۱۹، ۲۲۱

مرتضی (شریف) ۲۲۴- سید مرتضی

مرتضی (شیخ، فرزند محمد تقی) ۹۷۵

مرتضی (فرزند ابو احمد حسین موسی) ۲۲۶- سید مرتضی

مرتضی (میر) ۳۷۶

مرتضی (میر، پدر علی حسنی حسینی شیرازی استر آبادی) ۱۰۸۰

مرتضی (میرزا) ۴۹۰

مرتضی (میرزا، فرزند اسماعیل) ۱۰۸۸

مرتضی (میرزا، فرزند مهدی بهشتی) ۱۰۲۶

مرتضی ارسنجانی (سید) ۱۲۵۱

مرتضی خان (میرزا، فرزند ابو تراب خان بیضایی) ۱۰۲۸

مرتضی دزفولی (حاجی شیخ) ۱۴۴۳

مرتضی دزفولی (شیخ) ۹۷۵

مرتضی ذی‌المجدین ۲۲۶- علی (فرزند ابی احمد حسین طاهر ذیمناقب)

مرتضی صدر الممالک (میرزا) ۵۸۹

مرتضی طایر (حاجی سید) ۱۲۸۶

مرتضی طباطبائی (میر) ۴۱۶

مرتضی علی ۹۱۷- علی (ع) (فرزند ایطالب)

مرتضی قلی خان ۶۱۱، ۶۱۸، ۶۲۳، ۶۳۵، ۶۳۶، ۷۱۶، ۹۶۴

- مرتضی قلی خان (برادر آقا محمد خان قاجار) ۶۲۸
- مرتضی قلی خان (فرزند عباس قلی خان) ۱۴۲۴
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۹۲
- مرتضی قلی خان ابرقویی ۱۲۴۵
- مرتضی قلی خان ایل بیگی ۷۴۸، ۷۵۱، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۸۴
- مرتضی قلی خان ایل بیگی (فرزند جانی خان ایلخانی) ۱۱۰۲
- مرتضی قلی خان صنیع الدوله ۱۱۲۴ ح ۳
- مرتضی مدرس (آقا فرزند محمد رحیم مدرس) ۹۳۷
- مرتضی ممالک الاسلام ۳۵۱
- مرتضی ممالک اسلام مومی الیه ۳۵۴- مرتضی ممالک الاسلام
- مرتضی (مولانا) ۳۵۳- مرتضی ممالک الاسلام
- مرزبان ۱۱۳۵- مرزبان فارسی
- مرزبان سیرافی نحوی ۱۳۷۰
- مرزبان فارسی ۱۱۷۹
- مرشد ۱۱۳۵- مرشد شیرازی
- مرشد ۱۱۳۵- مرشد شیرازی (خواجه- مرشد)
- مرشد (خواجه) ۱۱۷۹- مرشد شیرازی (خواجه مرشد)
- مرشد (شیخ) ۳۳۷ ح ۵- ابو اسحق ابراهیم (فرزند شهریار بن زادن فرخ، شیخ)
- مرشد شیرازی (خواجه مرشد) ۱۱۷۹
- مرشد قلی خان ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱
- مرشد قلی خان استاجلو ۴۲۷
- مرشد قلی سلطان ۴۲۲
- مرشد قلی سلطان استاجلو ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۳
- مروان ۱۹۱ ح ۳
- مروان ۱۹۵- مروان الحکم
- مروان ۱۹۸- مروان (فرزند حکیم)
- مروان ۱۹۶، ۱۹۸ ح ۴- مروان (فرزند محمد بن مروان)
- مروان (پدر شبره) ۱۸۷، ۱۹۳
- مروان (فرزند حکم) ۱۸۱، ۱۸۳ ح ۶، ۱۸۵ ح ۴، ۱۸۸
- مروان (فرزند حکم اموی) ۱۸۶، ۱۹۲
- مروان (فرزند حکم اموی قرشی) ۱۸۵- مروان (فرزند حکم)
- مروان (فرزند محمد) ۱۹۵ ح ۷- مروان (فرزند محمد بن مروان)
- مروان (فرزند محمد بن مروان) ۱۹۵

- مروان (فرزند معاویه فزاری) ۱۸۷ ح ۱
 مروان حکم ۱۸۱ ح ۴- مروان (فرزند حکم)
 مروان حمار ۱۹۷، ۱۹۸- مروان (فرزند محمد بن مروان)
 مزارع محمد علی (فرزند نعمت الله جرهی) ۱۲۹۶، ۱۲۹۷
 مسافر ایناق (امیر) ۲۹۱
 مستر منسی ۶۸۶ ح ۱
 مستر هرفرد جنس ۷۰۰- هرفرد جنس
 مستشار عدلیه ۱۶۷۴
 مستعصمی ۳۰۳- ابو بکر (المعتضد بالله)
 مست علی شاه ۹۷۰ ح ۱- زین العابدین شیروانی (حاجی)
 مستعجل ۲۰۶- محمد منتصر (فرزند جعفر متوکل)
 مستعین ۲۰۸ ح ۲- المستعین بالله
 مستکفی ۲۱۷ ح ۸، ۱۱، ۲۱۸
 مستکفی (خلیفه) ۲۱۷ ح ۳
 مستنصر بالله علوی ۴۱۲
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۹۳
 مستوفی ۱۹۱ ح ۳، ۱۹۹ ح ۷، ۵۵۴ ح ۶، ۱۸۴ ح ۱، ۳
 مستوفی ۱۷۱ ح ۹، ۱۷۷ ح ۱، ۱۷۸ ح ۶، ۱۸۸ ح ۳، ۱۸۹ ح ۳، ۱۹۴ ح ۴، ۱۹۷ ح ۲، ۲۰۳ ح ۲، ۳، ۵، ۲۰۸ ح ۴، ۲۱۵ ح ۳، ۲۲۴ ح ۷
 مستوفی ۱۰۷۶ ح ۱- هدایت الله مستوفی (میرزا)
 مستوفی (میرزا جانی) ۶۰۳- میرزا جانی مستوفی
 مستوفی (میرزا خان) ۱۰۶۷، ۱۰۶۸- میرزا خان مستوفی
 مستوفی (میرزا مهدی خان) ۱۰۶۸- مهدی خان مستوفی (میرزا)
 مستوفی الممالک ۷۰۱، ۷۰۹- محمد- حسین خان (امین الدوله مستوفی الممالک اصفهانی، حاجی)
 مستوفی الممالک ۹۱۸- یوسف (میرزا مستوفی الممالک)
 مسعود (اتابک) ۱۲۶۲
 مسعود (امیر عماد الدین، فرزند صدر الدین محمد) ۱۱۴۷
 مسعود (پدر امیر مقرب الدین) ۱۱۸۶
 مسعود (پدر مجاشع) ۱۷۴ ح ۴، ۱۸۰، ۱۸۹ ح ۵، ۱۱۳۵
 مسعود (رکن الدین) ۴۴۵
 مسعود (رکن الدین، برادر نصرت) ۱۵۸۹
 مسعود (سعید مقرب الدین ابو المفاخر، امیر اعظم) ۲۵۶، ۲۵۷- سعید مقرب الدین ابو المفاخر مسعود
 مسعود (سلطان) ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶ ح ۵
 مسعود (سلطان) ۱۱۸۳، ۱۴۴۰- مسعود غزنوی

- مسعود (سلطان سلجوقی) ۲۴۸
 مسعود (شاه) ۲۴۳
 مسعود (شاه امیر) ۲۹۲
 مسعود (شاه سلطان، برادر محمود) ۱۳۵۹
 مسعود (شاه شول) ۳۳۶
 مسعود (شاه، ملک جلال الدین) ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷
 مسعود (شیخ ضیاء الدین پدر عبد الله بلیانی) ۱۴۳۸
 مسعود (ضیاء الدین مسعود) ۱۱۴۸ ح ۴
 مسعود (عماد الدین) ۴۸۱
 مسعود (فرزند محمد صدر الدین) ۱۱۴۳
 مسعود (فرزند محمود بن محمد کاشانی) ۳۴۳ ح ۵
 مسعود (مقرب الدین، امیر) ۲۶۵
 مسعود (ملک) ۲۳۲ ح ۵
 مسعود (مولانا ضیاء الدین، فرزند مصلح کازرونی) ۱۱۴۸
 مسعود (میرزا) ۹۵۱
 مسعود (میرزا، ظل السلطان) ۸۳۴
 مسعود (میرزا عین الدوله ظل السلطان) ۸۲۵
 مسعود (میرزا قاجار) ۱۶۸
 مسعود (میرزا قاجار، سلطان) ۹۱۶
 مسعود (میرزا، ظل السلطان) ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۵، ۸۶۴، ۸۶۵
 مسعود (میرزا قاجار، فرزند ناصر الدین شاه قاجار) ۱۶۸ ح ۱
 مسعود بلیانی (ضیاء الدین) ۱۴۳۸ ح ۲
 مسعود جابری اصفهانی (میرزا) ۳۷۰، ۳۸۳
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۹۴
 مسعود سلمی (پدر مجاشع) ۲۴۱
 مسعود سمیری (سلطان) ۲۴۸ ح ۳
 مسعود طیب (ضیاء الدین، فرزند مصلح کازرونی) ۱۴۳۹
 مسعود عماد الدین (فرزند محمد صدر الدین) ۱۰۳۵
 مسعود کازرونی (مولانا، پدر علامه شیرازی) ۱۱۶۹
 مسعود هرمزی (رکن الدین) ۲۸۱
 مسعودی ۱۶۸ ح ۱، ۱۷۲ ح ۱، ۱۷۹ ح ۱، ۱۷۹ ح ۳، ۱۷۹ ح ۴، ۱۷۹ ح ۵، ۱۷۹ ح ۶، ۱۸۲ ح ۴، ۱۸۲ ح ۵، ۱۸۲ ح ۷، ۱۸۴ ح ۲، ۱۸۴ ح ۳، ۱۸۴ ح ۴، ۱۸۶ ح ۶، ۱۸۶ ح ۷، ۱۸۷ ح ۱، ۱۸۷ ح ۳، ۱۸۹ ح ۱، ۱۹۰ ح ۱، ۱۹۰ ح ۲، ۱۹۲ ح ۱، ۱۹۲ ح ۸، ۱۹۳ ح ۹، ۱۹۷ ح ۴، ۱۹۸ ح ۳، ۱۹۸ ح ۴، ۱۹۹ ح ۴، ۲۱۳ ح ۲، ۲۱۹ ح ۴
 مسلط (شیخ) ۱۳۴۶

- مسلم (حاجی) ۶۸۰
- مسلم (حاجی) ۶۸۰- حاجی مسلم
- مسلم (فرزند مسیب) ۱۹۶ و ح ۳
- مسلمه (فرزند عبد الملک) ۱۹۳
- مسلم ایروانی (میرزا) ۷۶۷
- مسیب (پدر مسلم) ۱۹۶ و ح ۳
- مسیح (ع) ۱۱۰۴، ۱۱۱۰، ۱۱۳۱، ۱۲۷۱، ۱۴۳۹
- مسیح (میرزا) ۳۵۴، ۶۵۱
- مسیح (میرزا، فرزند احمد طیب) ۹۸۳
- مسیح (میرزا، فرزند حسن پادشاه) ۳۵۴ ح ۴
- مسیحا ۱۰۳۱ و ح ۶- مسیح (ع)
- مسیحا (آخوند، فرزند اسماعیل فدشکوئی فسوی) ۱۳۹۲
- مسیحا فسائی (آخوند) ۱۱۷۱
- مسیح الدین ۳۵۰- عیسی ساوجی (قاضی مسیح الدین)
- مسیحای فسایی (میرزا) ۱۳۹۲ ح ۴
- مسیح جدید (میرزا) ۶۵۱ ح ۳- مسیح (میرزا)
- مسیح خان (فرزند عموی نصیر خان) ۶۰۹
- مسیح خان باشی ۶۰۱
- مسیح طهرانی (حاجی میرزا) ۷۳۷ ح ۱
- مشتاق ۱۱۳۵، ۱۱۷۹- مشتاق شیرازی
- مشتاق شیرازی ۱۱۷۹
- مشرف الدین ۱۲۰۰- مصلح سعدی شیرازی (شیخ)
- مشرف الدین مصلح سعدی شیرازی (شیخ) ۱۲۰۰
- مشععی ۵۸۲ ح ۵
- مشفق ۹۵۵- محمد طیب (میرزا)
- مشفق ۱۱۳۵، ۱۱۷۹- مشفق شیرازی
- مشفق شیرازی ۱۱۷۹
- مشفق همدانی ۵۱۷ ح ۷
- مشهدی حسین ۹۱۱
- مشیر ۱۰۷۲ ح ۴- مشیر الملک
- مشیر الدوله ۱۶۷۴
- مشیر الملک ۱۴۰۰
- مشیر الملک ۷۴۷- محمد (میرزا)

- مشیر الملک ۱۰۲۴، ۱۰۵۴، ۱۱۸۳، ۱۲۲۶، ۱۲۳۱، ۱۳۹۷- ابو الحسن خان مشیر الملک (حاجی میرزا)
- مشیر الملک (حاجی) ۱۲۱۷، ۱۲۱۸- ابو الحسن خان مشیر الملک (حاجی میرزا)
- مشیر الملک ۸۰۰، ۸۰۸، ۸۲۲، ۸۲۴، ۸۲۷، ۹۳۵، ۱۰۴۱- ابو الحسن خان
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۹۵
- مشیر الملک
- مشیر الملک ۸۲۶- ابو الحسن خان شیرازی (میرزا مشیر الملک)
- مشیر الملک ۷۹۴، ۸۴۶، ۸۴۷، ۱۳۲۵- ابو الحسن خان مشیر الملک
- مشیر الملک ۸۳۱- حسن علی خان مشیر- الملک شیرازی
- مشیر الملک ۷۸۴- حسین خان مقدم مراغه‌ای
- مشیر الملک ۷۴۱، ۷۴۶، ۷۴۹، ۷۵۱- محمد علی (میرزا)
- مشیر الملک ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۸، ۷۶۷، ۷۸۳، ۷۸۴، ۱۰۷۰، ۱۰۷۲، ۱۲۲۴، ح ۲- محمد علی مشیر الملک (میرزا)
- مشیر الملک ۹۵۱، ۱۰۶۹- محمد علی مشیر الملک (میرزا، فرزند ابراهیم مستوفی)
- مشیر الملک ۱۱۸۵- محمد علی مشیر الملک شیرازی
- مشیر الوزاره ۱۶۷۴
- مصطفوی ۱۷۶ ح ۱۱، ۵۰۹
- مصطفوی ۹۷۴- محمد (ص) (پیامبر)
- مصطفی ۹۷۳، ۱۰۳۹، ۱۰۵۷، ح ۱، ۱۱۹۴- محمد (ص)
- مصطفی (سلطان میرزا) ۴۱۳
- مصطفی (سید فرزند جعفر کشفی) ۱۲۶۰
- مصطفی (فرزند حسین ارسنجانی) ۱۲۵۱
- مصطفی (میرزا، فرزند اسماعیل) ۱۰۸۸
- مصطفی (میرزا، فرزند محمد بهشتی حسینی) ۱۰۲۵
- مصطفی (میرزا، فرزند محمد رضا حکیم الهی) ۱۰۳۰
- مصطفی افشار (میرزا) ۷۳۸ ح ۲
- مصطفی پاشا ۴۵۱
- مصطفی پاشا ۴۶۰ ح ۴- انجلو چاوش
- مصطفی پاشا (سفیر) ۵۴۲
- مصطفی پاشا (والی تبریز) ۵۱۶
- مصطفی پاشا (والی دیار بکر) ۵۳۴
- مصطفی خان ۶۵۱، ۸۲۳
- مصطفی خان بستکی ۸۰۲، ۸۲۲
- مصطفی خان بستکی (فرزند احمد خان) ۱۵۱۸
- مصطفی خان دولو ۶۶۱

- مصطفی خان شاملو ۵۷۱
- مصطفی خان قاجار دولو ۶۴۹، ۶۵۰
- مصطفی خان کچل افشار ۱۲۹۴
- مصطفی خان (سلطان قیصر روم) ۶۱۲
- مصطفی خان (میرزا، فرزند محمد خان) ۱۴۷۷
- مصطفی خان دشتکی ۱۲۴۴
- مصطفی سلطان ۳۸۶ ح ۴- کپک سلطان استاجلو
- مصطفی سلطان (میرزا) ۴۱۲
- مصطفی شیرازی (دکتر، فرزند رحمت) ۱۱۵۹ ح ۲
- مصطفی طباطبائی (سید) ۱۴۴۳
- مصطفی قلی بیگ کچل افشار ۴۳۴
- مصطفی قلی خان ۶۳۵، ۷۵۱
- مصطفی قلی خان (اعتماد السلطنه) ۷۹۵
- مصطفی قلی خان (فرزند اسد الله خان) ۹۶۳
- مصطفی قلی خان اعتماد السلطنه قراگوزلو سرتیپ ۷۹۳
- مصطفی قلی خان اعتماد السلطنه میرپنج ۷۹۳
- مصطفی قلی خان سردار (فرزند جانی خان
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۹۶
- ایلخانی) ۱۱۰۲
- مصطفی قلی خان قشقایی ۷۵۲، ۷۵۳
- مصطفی قلی خان (نواده قهرمان خان) ۱۵۷۳
- مصطفی قمشه‌ای (ملا) ۶۶۹
- مصطفی مستوفی دیوان اعلی (میرزا سید) ۱۵۱۶
- مصطفی مهذب (فرزند مهذب الدوله) ۱۰۵۶ ح ۲
- مصطفی مهذب موسوی یرمی (حاجی سید) ۱۵۱۶
- مصعب ۱۸۵ ح ۹، ۱۸۶ ح ۳، ۶، ۱۸۷
- مصعب (پدر ابراهیم) ۲۰۵
- مصعب (فرزند زبیر) ۱۸۵، ۱۸۶ ح ۶، ۱۸۷ ح ۱
- مصفا (دکتر) ۱۱۲۱ ح ۹
- مصقله ۱۸۱ ح ۲- مصقله (فرزند هیبره شیبانی)
- مصقله (فرزند هیبره شیبانی) ۱۸۱
- مصلح (شیخ) ۱۱۷۰- سعدی (شیخ)
- مصلح (شیخ مشرف الدین، فرزند عبد الله شیرازی) ۱۱۶۹- سعدی (شیخ)

- مصلح الدین ۲۷۹- سعدی شیرازی (شیخ مصلح الدین)
- مصلح الدین سعدی شیرازی (شیخ) ۲۷۹
- مصلح الدین شیرازی ۱۱۶۹- سعدی (شیخ)
- مصلح الدین لاری (مولانا) ۴۱۱
- مصلح سعدی شیرازی (شیخ مشرف الدین) ۱۲۰۰
- مصلح کازرونی ۱۴۳۹
- مصلح کازرونی (مولانا) ۱۱۴۹
- مضراب بهادر (امیر) ۳۳۵
- مطلب خان ۵۹۵- مطلب گاوکانی کربالی (ملا)
- مطلب خان گاوکانی ۱۴۵۴
- مطلب کربالی (ملا) ۵۹۵ ح ۲، ۶۰۴- مطلب گاوکانی کربالی
- مطلب گاوکانی کربالی (ملا) ۵۹۵
- مطیع ۲۱۹ ح ۲- المطیع بالله
- مطیع الله (خلیفه عباسی) ۲۱۹
- مطهر الدین ۱۴۴۰- عبد الله کازرونی (خواجه مطهر الدین)
- مطهر الدین عبد الله کازرونی (خواجه) ۱۴۴۰- عبد الله کازرونی (خواجه مطهر الدین)
- مظاهر مصفا ۲۶۳ ح ۱، ۸۹۸ ح ۳، ۱۱۱۹ ح ۲، ۳، ۱۱۶۰ ح ۲، ۱۳۳۰ ح ۲
- مضعون ۱۷۱ ح ۹، ۱۷۲
- مظفر ۳۰۹ ح ۳- مظفر (شاه)
- مظفر (امیر) ۳۰۶
- مظفر (امیر، فرزند منصور) ۳۰۵
- مظفر (امیر مجد الدین) ۳۱۹
- مظفر (شاه) ۳۱۱، ۳۱۴
- مظفر (شاه، فرزند امیر مبارز الدین محمد) ۳۰۸ ح ۶، ۳۲۱
- مظفر (شاه شرف الدین) ۳۰۰
- مظفر (فرزند ابی الخیر نیریزی) ۱۵۶۸
- مظفر الدین ۱۵۸۹- ابو بکر (اتابک فرزند سعد)
- مظفر الدین ۲۵۰، ۲۵۲- تكله (فرزند اتابك زنگی)
- مظفر الدین ۹۰۳- زنگی (اتابك)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۹۷
- مظفر الدین)
- مظفر الدین ۲۴۹- زنگی (فرزند مودود)
- مظفر الدین ۲۹۰- سلغر شاه (مظفر الدین)

- مظفر الدین ۲۴۶، ۲۴۸- سنقر (فرزند مودو سلغری)
- مظفر الدین ۲۵۰- طغرل (فرزند اتابک سنقر سلغری)
- مظفر الدین ۲۵۵- قتلغ خان ابو بکر (اتابک مظفر الدین)
- مظفر الدین ۲۶۰- قتلغ خان ابو بکر (فرزند اتابک مظفر الدین سعد اتابک)
- مظفر الدین (پدر مبارز الدین) ۳۰۵
- مظفر الدین (شاه) ۱۶۸ ح ۱، ۱۰۳۰ ح ۲
- مظفر الدین (میرزا) ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۶۶
- مظفر الدین (میرزا، فرزند ناصر الدین شاه) ۸۲۴
- مظفر الدین تکله (فرزند اتابک زنگی سلغری) ۲۵۲
- مظفر الدین زنگی (فرزند مودود بن سنقر سلغری) ۲۴۹
- مظفر الدین سعد (اتابک) ۲۶۰
- مظفر الدین سعد (اتابک) ۲۵۵- تکله (فرزند زنگی)
- مظفر الدین سعد (فرزند زنگی اتابک) ۲۵۳- تکله (فرزند زنگی)
- مظفر الدین سعد (فرزند زنگی سلغری، اتابک) ۲۵۵
- مظفر الدین سلغر (شاه، امیر) ۲۹۰
- مظفر الدین طغرل (فرزند اتابک سنقر سلغری) ۲۵۰
- مظفر الدین علی انجو (شاه) ۴۱۸- علی انجو (شاه مظفر الدین)
- مظفر ایچی شبانکاره (خواجه سیف الدین) ۱۳۷۴
- مظفر بختیار (دکتر) ۹۳۰، ۱۳۵۹ ح ۳
- مظفر بیک پرناک ۳۵۸
- مظفر کاشی (امیر مجد الدین) ۳۲۱
- معاویه ۱۸۲، ۱۸۳ و ح ۴، ۲۱۸ ح ۲
- معاویه (پدر عبد الله) ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷
- معاویه (پدر زید) ۱۸۵، ۱۹۳ ح ۴، ۱۹۸
- معاویه (فرزند ابی سفیان) ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۱۸، ۱۳۱۴
- معاویه فزاری (پدر مروان) ۱۸۷ ح ۱
- مجد الجلی ۱۸۰ ح ۲
- معتز ۲۰۹- المعتز بالله
- معتصم ۲۰۴ ح ۳، ۴، ۲۰۵ ح ۱، ۲، ۲۰۸
- معتصم (برادر مأمون) ۲۰۳ ح ۵
- معتصم (خلیفه عباسی) ۲۱۰
- معتصم (سلطان، فرزند سلطان زین العابدین) ۳۲۳، ۳۳۳
- معتصم (فرزند هارون الرشید) ۲۰۷

معتضد ۲۱۲ ح ۵

معتضد ۲۱۲ ح ۵- ابو العباس احمد (فرزند ابی احمد طلحه الموفق فرزند جعفر المتوکل)

معتضد (پدر جعفر) ۲۱۳

معتضد (پدر محمد) ۲۱۵

معتضد (خلیفه) ۲۱۳- ابو العباس احمد المعتضد بالله

معتضد بالله (خلیفه) ۱۰۴۳

معتد (خلیفه) ۲۱۱، ۲۱۲ ح ۵

معتد الدوله ۸۴۱، ۸۴۷، ۱۱۰۲

معتد الدوله ۱۱۷۳، ۱۲۲۶، ۱۲۸۸

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۹۸

۱۴۹۸، ۱۵۰۳- اویس (میرزا، سلطان معتد الدوله)

معتد الدوله ۷۳۹، ۷۶۳ ح ۲، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹ ح ۴، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۸۰، ۷۸۲، ۷۹۵- منوچهر خان ایچ آقاسی

معتد الدوله ۹۳۱، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۸۴، ۱۰۸۹، ۱۱۰۱- منوچهر خان معتد الدوله

معتد الدوله ۱۶۸ ح ۳، ۱۶۹، ۸۲۵، ۸۳۴، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۶۲، ۸۶۴، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۷ ح ۱، ۸۸۴، ۸۹۱، ۸۹۲، ۱۰۰۰، ۱۰۴۱، ۱۰۵۵،

۱۰۷۶، ۱۱۸۵، ۱۲۰۲

۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۲۰، ۱۲۲۳، ۱۲۲۷، ۱۳۰۰، ۱۳۴۵، ۱۳۹۷، ۱۴۳۲، ۱۴۵۹، ۱۴۶۳، ۱۵۳۱، ۱۵۷۶، ۱۵۸۲، ۱۶۲۵، ۱۶۲۸، ۱۶۳۰- فرهاد

(میرزا، معتد الدوله)

معتد الدوله ۷۰۱- عبد الوهاب اصفهانی (میرزا)

معتد الدوله ۷۱۰، ۷۱۴، ۷۲۹، ۷۳۱، ۷۳۸، ۷۳۹- عبد الوهاب معتد الدوله اصفهانی (میرزا)

معتد الدوله ۱۰۹۸- عبد الوهاب معتد الدوله منشی الممالک (میرزا)

معتد الدوله ۹۲۹- عبد الوهاب موسوی معتد الدوله اصفهانی (میرزا)

معتد الدوله (حاجی) ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۶۵

معتد الدوله ثانی ۱۳۴۳- اویس (میرزا، معتد الدوله ثانی)

معتد السلطان ۹۲۷- محمد رضا خان قوام الملک

معتد الملک ۸۴۷- یحیی خان (معتد الملک)

معدل الملک ۱۶۸- هادی (حاج میرزا)

معز الدوله ۲۱۷ ح ۱۱، ۲۱۸، ۲۲۰

معز الدوله ۲۱۸- احمد

معز الدوله ۲۱۷، ۲۱۹ ح ۶، ۲۲۶- احمد (فرزند بویه دیلمی)

معز الدوله ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۵- بهرام (میرزا، معز الدوله، نواب)

معز الدوله ۱۱۸۳- معز الدوله دیلمی

معز الدین ۳۳۸ ح ۷- سمنانی (خواجه معز الدین)

معز الدین ۳۴۲- سنجر (میرزا معز الدین)

معز الدین (امیر) ۳۹۴- معز الدین محمد صدر اصفهانی (امیر)

معز الدین (میر، فرزند علی اکبر) ۱۳۵۸

معز الدین سمنانی (خواجه) ۳۳۸، ۳۳۹- سمنانی (خواجه معز الدین)

معز الدین محمد (امیر) ۴۸۲- محمد (معز الدین، امیر)

معز الدین محمد صدر اصفهانی (امیر) ۳۹۳

معز الملک ۱۳۹۵- عبد الله معز الملک شیرازی

معز الملک ۱۰۸۶- عبد الله معز الملک موسوی (میرزا)

معصوم ۱۱۳۴

معصوم (حاجی میرزا، فرزند علی) ۱۳۹۷

معصوم (حاجی، فرزند محمد علی بیک

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۸۹۹

ذو القدر) ۱۳۵۸

معصوم (میرزا) ۳۶۵ ح ۲

معصوم تاجر قزوینی (حاجی) ۱۱۱۵

معصوم خان اینالو ۷۴۸، ۷۵۱

معصوم خان قورت (فرزند رحیم خان قورت) ۱۵۷۶

معصوم خفزی (آقا) ۶۷۱

معصوم شیرازی (حاجی) ۵۳۶

معصوم علی خان (نایب فارس) ۵۸۷

معصوم علی خان افشار ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۱

معصوم علی خان افشار ۵۳۶ ح ۵- معصوم شیرازی (حاجی)

معصوم نسابه (میرزا، فرزند باقر نسابه) ۱۰۶۴

معصوم نعمت اللهی ۱۰۱۲ ح ۴

معصوم (ع) (حضرت) ۴۸۵، ۶۱۹، ۶۷۴، ۷۲۸، ۷۸۶

معلی ۱۷۳، ۲۰۰ ح ۶، ۸۰۷

معلی (غلام مهدی خلیفه) ۲۰۰

معمر (پدر عبد الله) ۱۸۰، ۱۸۵

معمر التیمی ۱۸۰ ح ۲، ۱۸۵ ح ۹

معمر تیمی ۱۸۰ ح ۲- معمر التیمی

معن ۱۹۷ و ح ۷- معن (فرزند زائده)

معیر الممالک ۷۲۷- حسین علی خان (معیر الممالک)

معیر الممالک ۸۳۸- دوست علی خان (معیر الممالک)

معین (پدر عبد الله عرب) ۶۱۲

معین (محمد معین) ۱۲۳۶ ح ۱

معین ۱۷۵ ح ۱۰، ۱۷۶ ح ۵، ۲۰۲ ح ۶، ۲۳۷ ح ۳، ۲۴۳ ح ۷، ۳۶۵ ح ۱، ۴۹۶ ح ۸، ۴۹۷ ح ۷، ۵۰۲ ح ۱، ۵۰۶ ح ۴، ۵۲۵ ح ۱۰،
 ۵۵۲ ح ۹، ۵۵۹ ح ۴، ۵۵۶ ح ۵، ۵۶۷ ح ۴، ۶۱۱ ح ۵، ۶۲۶ ح ۵، ۶۵۴ ح ۶، ۶۶۳ ح ۱، ۶۶۴ ح ۴، ۶۷۱ ح ۱، ۶۷۸ ح ۶، ۶۸۹ ح ۴، ۵،
 ۶۹۳ ح ۵، ۷۰۰ ح ۳، ۷۰۴ ح ۶، ۷۰۶ ح ۷، ۷۲۵ ح ۶، ۷۳۴ ح ۲، ۷۷۵ ح ۴، ۷۸۴ ح ۳، ۷۹۲ ح ۶، ۸۱۵ ح ۴، ۸۴۴ ح ۳، ۸۴۶ ح ۳،
 ۸۷۱ ح ۱، ۸۷۴ ح ۴، ۸۸۳ ح ۶، ۸۸۴ ح ۱، ۸۸۷ ح ۳، ۸۹۳ ح ۱، ۹۲۸ ح ۱، ۹۴۳ ح ۱، ۹۷۸ ح ۱، ۱۰۳۸ ح ۱، ۱۰۵۲ ح ۲، ۳،
 ۱۱۲۱ ح ۹، ۱۱۲۲ ح ۳، ۱۱۴۱ ح ۵، ۱۱۴۴ ح ۴، ۱۱۴۶ ح ۲، ۱۳۴۳ ح ۴، ۱۳۴۷ ح ۸، ۱۳۹۰ ح ۲، ۱۴۵۷ ح ۱، ۱۴۶۷ ح ۲،
 ۱۴۷۴ ح ۱، ۱۵۰۳ ح ۲، ۱۵۲۸ ح ۴، ۱۵۲۹ ح ۱، ۱۵۳۰ ح ۱، ۱۵۳۱ ح ۲، ۱۶۳۴ ح ۱

معین ۸۰۷

معین الدین ۳۱۴- اشرف (امیر معین الدین)

معین الدین ۳۱۲ ح ۳- شرف یزدی (سید معین الدین)

معین الدین ۹۰۴- محمد شیرازی (میرزا معین الدین)

معین الدین ۱۱۳۵- معین الدین (میرزا)

معین الدین ۱۱۳۵، ۱۱۷۹- معین الدین شیرازی

معین الدین ۱۲۶۳- معین الدین فالی

معین الدین ۱۳۹۴- معین الدین فدشکوئی فسایی

معین الدین (خواجه) ۴۴۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۰۰

معین الدین (مولانا) ۳۴۳- کاشی (مولانا معین الدین)

معین الدین (میرزا) ۱۱۸۵

معین الدین شیرازی ۱۱۷۹

معین الدین شیرازی (میرزا) ۱۰۸۲

معین الدین فالی ۱۲۶۳

معین الدین فالی (خواجه) ۱۴۵۸

معین الدین محمد (نواب میرزا) ۴۷۴- محمد (نواب میرزا معین الدین)

معین الدین محمد شیرازی (نواب میرزا) ۴۷۶، ۴۷۷

معین الدین یزدی ۳۰۹- یزدی (معین الدین)

مغویی (شیخ) ۷۱۵

مغیره ۱۷۲ ح ۵

مغیره (فرزند شعبه) ۱۷۹، ۱۸۳

مفتون ۱۲۶۸- محمد حسن مفتون بواناتی (آقا)

مفلح (پدر موسی عبد الرحمن) ۲۱۰

مفلس (پدر طوق) ۲۰۹

مفید (۱) ۱۱۳۴

- مفید (۲) ۱۱۳۴ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۹۰۰ حرف «م» ص: ۱۸۵۳
- مفید ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰- مفید زاهد (شیخ، فرزند عبد النبی امام جمعه)
- مفید (شیخ) ۱۱۴۳
- مفید (شیخ) ۹۸۵- محمد (شیخ، فرزند حسین جزائری)
- مفید (شیخ) ۹۸۶- محمد (شیخ فرزند عبد النبی امام جمعه شیراز)
- مفید (شیخ، فرزند نبی) ۹۸۹، ۱۱۳۴
- مفید الدین ۲۰۸ ح ۵- علی (فرزند میثم بحرینی (بحرانی))
- مفید زاهد (شیخ، فرزند عبد النبی امام جمعه) ۹۸۸، ۹۹۰
- مقامی (حاجی ابراهیم) ۶۲۶
- مقتدر ۲۱۵ ح ۳، ۲۲۵
- مقتدر ۲۱۳ ح ۶- المقتدر بالله
- مقتدر (پدر ابو اسحق) ۲۲۹
- مقتدر (پدر محمد) ۲۱۷
- مقتدر (خلیفه) ۲۱۵ ح ۳
- مقتدر (خلیفه عباسی) ۱۲۷۱
- مقتدر (نظام الدین) ۲۷۴
- مقرب الدین ۲۵۶- مسعود (امیر اعظم)
- مقرب الدین ۲۵۶- مسعود (مقرب الدین، امیر)
- مقرب الدین (امیر اعظم) ۲۵۷- مسعود (سعید مقرب الدین ابو المفاخر)
- مقرب الدین (امیر، فرزند مسعود) ۱۱۸۶
- مقرب الدین مسعود (امیر) ۲۶۵
- مقصود بیک (امیر) ۳۵۵، ۳۵۹
- مقصود بیک (میرزا) ۳۵۶
- مقصود بیک قورچی باشی ۴۲۱
- مقله (پدر ابو علی محمد) ۱۱۱۰ ح ۱
- مقله شیرازی ۱۱۸۳
- مقیم ۱۱۳۵، ۱۱۷۹- مقیم شیرازی
- مقیم شیرازی ۱۱۷۹
- مکتبی ۱۱۳۵، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰ ح ۱، ۲- مکتبی شیرازی
- مکتبی شیرازی ۱۱۷۹
- مکتفی ۲۱۳ ح ۵- المکتفی بالله علی (فرزند احمد معتضد)
- مکرم میرزا جانی ۶۲۰، ۶۲۶، ۶۳۳
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۰۱

- مکری ۸۱۷- محمد علی خان مکری
 مک دونالد ۹۵۳ ح ۱
 مک دونالد کینر ۷۵۸ ح ۱
 مک ماهون ۸۵۳ ح ۱
 مک نیل (مستر) ۷۷۴، ۷۷۵
 ملا آقا بابا تاجر شیرازی (حاجی) ۸۵۵، ۱۰۳۱- آقا بابا تاجر شیرازی (حاجی ملا)
 ملا آقا بزرگ (حاجی) ۸۵۹، ۱۲۴۹- آقا بزرگ (حاجی ملا)
 ملا آقا بزرگ اردکانی ۱۰۷۵- بزرگ اردکانی (ملا آقا)
 ملا آقا علی ۱۲۴۵- علی (ملا آقا)
 ملا احمد اردبیلی ۹۳۹ ح ۵- احمد اردبیلی (ملا)
 ملا احمد ارسنجانی (آقا) ۱۰۲۸- احمد ارسنجانی (آقا ملا)
 ملا احمد محلاتی (آخوند) ۹۱۱
 ملا احمد نراقی ۶۹۹- احمد نراقی (ملا)
 ملا احمد نراقی کاشانی ۷۲۹- احمد نراقی کاشانی (ملا)
 ملا باشی ۴۹۶، ۱۰۹۶
 ملا باشی ۱۴۰۹- اسد الله (آقا فرزند محمد)
 ملا باشی (حاجی آقا) ۱۰۹۷- محمد حسین (حاجی میرزا، فرزند محمد باقر ملا باشی)
 ملا باشی شیخ الاسلام ۱۳۹۴ ح ۲
 ملا باقر سلماسی (حاجی) ۶۹۸- باقر سلماسی (حاجی ملا)
 ملا حسین فاضل اردکانی یزدی (آخوند) ۱۶۹- حسین فاضل اردکانی یزدی (ملا آخوند)
 ملا حسین کاشفی ۳۴۶
 ملا زعفران ۵۱۳
 ملا زین العابدین شیرازی (آخوند) ۱۲۰۱
 ملا شاه محمد ۷۱۱
 ملا شاه محمد دارابی (آخوند) ۹۲۵- شاه محمد دارابی (آخوند ملا)
 ملا صادق دارابی (آخوند) ۱۳۱۶- صادق دارابی (آخوند ملا)
 ملا صدرا ۴۴۳ ح ۱، ۱۱۴۵ ح ۲، ۱۲۲۲
 ملا صدرا ۱۱۴۵- صدر المتألهین
 ملا صدرا (آخوند) ۱۱۴۴، ۱۱۷۳- صدر المتألهین
 ملا صدر الدین محمد تبریزی ۶۹۸- محمد تبریزی (ملا صدر الدین)
 ملا طهماسب (حاجی) ۱۳۶۵- طهماسب (حاجی ملا)
 ملا عباس آتشی ۹۵۸- عباس آتشی (ملا)
 ملا عبد الصمد همدانی (آخوند) ۷۶۷- عبد الصمد همدانی (آخوند ملا)

- ملا عبد العلی بیرجندی ۱۰۵۳- عبد العلی بیرجندی (ملا)
- ملا عبد العلی بیرجندی خراسانی ۹۷۴- عبد العلی بیرجندی خراسانی (ملا)
- ملا عبد الله ۴۱۱- عبد الله یزدی (مولانا)
- ملا عبد الله آتشی ۹۵۸- عبد الله آتشی (ملا)
- ملا عبد المحمد (حاجی) ۷۷۴- عبد المحمد محلاتی (حاجی ملا)
- ملا عبد الوهاب قزوینی ۷۲۹- عبد الوهاب قزوینی (ملا)
- ملا علی (حاجی) ۱۰۵۵- علی (حاجی ملا)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۰۲
- ملا علی (شیخ) ۷۹۹ و ح ۶- علی (ملا شیخ)
- ملا علی اصغر ملا باشی ۶۷۵- علی اصغر ملا باشی
- ملا علی اصغر ملا باشی هزار جیبی مازندرانی ۷۵۰- علی اصغر ملا باشی هزار جیبی مازندرانی (ملا)
- ملا علی اکبر ملا باشی ۵۳۹، ۵۵۹- علی اکبر ملا باشی (ملا)
- ملا علی رضای خراسانی (آخوند) ۱۱۱۹- علی رضای خراسانی (آخوند ملا)
- ملا علی طهرانی ۱۶۹- علی طهرانی (ملا)
- ملا علی قوشچی ۴۱۱
- ملا علی قوشچی ۱۱۴۰، ۱۱۴۸- علی قوشچی (ملا)
- ملا فتح علی آغ اوغلی ۱۰۸۹، ۱۰۹۰- فتح علی آغ اوغلی (ملا)
- ملا ماندگار ۶۰۱، ح ۷
- ملا مجتهد ایروانی (آخوند) ۱۶۹- مجتهد ایروانی (ملا آخوند)
- ملا محسن فیض ۱۰۵۳- محسن فیض (ملا)
- ملا محسن فیض کاشانی ۴۴۳ ح ۱، ۴۸۵ ح ۱- محسن فیض کاشانی (مولانا)
- ملا محمد (آخوند حاجی) ۱۴۰۹- محمد (آخوند حاجی ملا)
- ملا محمد تقی خراسانی ۹۳۳- محمد تقی خراسانی
- ملا محمد جعفر استر آبادی ۷۲۸- محمد جعفر استر آبادی (ملا)
- ملا محمد رضا ۷۲۸- محمد رضا (ملا)
- ملا محمد رونیزی (آخوند) ۹۳۴- محمد رونیزی (آخوند ملا)
- ملا محمد شوشتری (آخوند) ۹۱۱- محمد شوشتری (آخوند ملا)
- ملا محمد علی (آخوند) ۹۱۲- محمد علی (آخوند ملا)
- ملا محمد علی محلاتی (آخوند) ۹۱۱- محمد علی محلاتی (آخوند ملا)
- ملا مصطفی قمشه‌ای ۶۶۹- مصطفی قمشه‌ای (ملا)
- ملا مطلب کربالی ۶۰۴- مطلب کربالی (ملا)
- ملا مطلب کربالی ۵۹۵
- ملا مطلب گاوکانی کربالی- ملا مطلب کربالی

- ملا میرزای شیروانی ۹۶۰- میرزای شیروانی (ملا)
- ملا نصر الله ۱۰۷۵- نصر الله (ملا)
- ملا نعمت الله خوشنویس سروستانی ۱۳۶۸
- ملا هادی سبزواری (حاجی) ۱۰۰۰- هادی سبزواری (حاجی ملا)
- ملجم مرادی ۱۸۲
- ملسوف ۷۳۷ ح ۴- گریبایدوف
- ملقوچ ۳۸۲ ح ۵- مالقوچ اوغلی رومی
- ملک الاسلام ۱۴۵۶- جمال الدین ابراهیم شیخ الاسلام
- ملک الاسلام ۲۸۳- ابراهیم جمال الدین شیخ الاسلامی طیبی
- ملک الاسلام ۲۸۱، ۲۸۴- ابراهیم (فرزند شیخ محمد طیبی عرب)
- ملک الاسلام ۲۸۸- محمد طیبی (پدر
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۰۳
- ابراهیم)
- ملک الشعرا ۵۹۴- فتح علی خان
- ملک الشعرا ۶۸۹- فتح علی خان صبا
- ملک الشعرا ۶۸۹- فتح علی خان صبا تخلص
- ملک الشعرا ۷۶۲- فتح علی خان صبا تخلص ملک الشعرا
- ملک الشعرا ۶۵۸- فتح علی خان ملک الشعرا
- ملک آرا ۷۸۷- عباس (میرزا، ملک آرا)
- ملک ایگک ۲۶۵- حسنویه ایگی (نظام- الدین، ملک)
- ملک بیگک اصفهانی ۴۵۰
- ملک تاج الدین (فرزند ملکشاه) ۲۶۰
- ملک جمشید ۲۶۰
- ملک خان (فرزند محمد) ۲۷۵
- ملک رحیم ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱
- ملک سلطان ۲۶۱
- ملکشاه ۲۳۵- جلال الدین ملکشاه
- ملکشاه ۲۴۹- ملک شاه ثانی
- ملکشاه (پدر محمد) ۲۴۲- جلال الدین ملکشاه
- ملکشاه (سلجوقی) ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶
- ملکشاه (سلطان) ۲۵۰- ملکشاه ثانی
- ملکشاه (سلطان، پدر سنجر) ۲۳۶- جلال الدین ملکشاه
- ملکشاه (سلطان، پدر محمود) ۲۳۵

منشی الممالک (میرزا مهدی خان) ۵۷۱، ۵۷۵- مهدی خان منشی الممالک (میرزا)

منشی الممالکی ۷۲۹- خان لر مازندرانی (میرزا)

منشی بغدادی ۵۶۱ ح ۱۱

منصور ۱۸۲، ۱۹۹ ح ۴، ۲۰۱، ۲۱۷، ۳۵۱

منشی شیرازی ۱۰۳۰- مهدی نوائی (میرزا، فرزند ملا آقا بابا)

منصف ۱۱۳۵، ۱۱۷۸- منصف شیرازی

منصف شیرازی ۱۱۸۰

منصور ۱۱۳۴- شیخ فقیه فاضل (فرزند سمه الله شیرازی)

منصور (۲) ۱۱۳۵- منصور شیرازی (خواجه)

منصور (ابو جعفر) ۱۹۹ ح ۲، ۴

منصور (ابو جعفر، خلیفه) ۲۴۴، ۲۶۲

منصور ۲۵۵- المستنصر بالله

منصور (ابو جعفر، خلیفه عباسی) ۲۰۰، ۲۰۱ ح ۲

منصور (امیر) ۳۵۰ ح ۱۱

منصور (امیر) ۲۳۰- منصور فولادستون (امیر)

منصور (امیر غیاث الدین) ۳۵۹، ۳۷۰

منصور (امیر غیاث الدین) ۱۰۳۹، ۱۱۴۱، ۱۲۲۰- منصور دشتکی شیرازی (امیر غیاث الدین)

منصور (امیر غیاث الدین) ۳۹۶- غیاث الدین منصور (امیر)

منصور (امیر غیاث الدین) ۳۹۱، ۳۰۳- غیاث الدین منصور شیرازی (میر)

منصور (امیر غیاث الدین فرزند صدر الدین محمد) ۱۱۵۲

منصور (امیر غیاث الدین فرزند صدر الدین محمود دشتکی) ۱۱۴۷

منصور (پدر مهدی محمد) ۲۰۰

منصور (شاه) ۳۰۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۳ ح ۳

منصور (شاه، برادر شاه یحیی) ۳۱۵، ۳۲۴ و ح ۴

منصور (شاه، فرزند شاه محمود) ۱۱۶۲

منصور (شاه، فرزند شاه مظفر) ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳

منصور (شیخ فقیه فاضل، فرزند سمه الله)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۰۵

شیرازی) ۱۱۵۲

منصور (غیاث الاسلام و الدین) ۱۱۴۳- منصور دشتکی شیرازی (امیر غیاث الدین)

منصور (غیاث الدین) ۳۰۲، ۳۵۲

منصور (غیاث الدین) ۴۸۱ ح ۱- سلطان-الحکما و سلطان العلماء

منصور (غیاث الدین)- منصور دشتکی شیرازی (امیر غیاث الدین)

منصور (غیاث الدین، فرزند صدر الدین محمد دشتکی شیرازی) ۱۴۳۸

منصور (فرزند حاجی خراسانی) ۳۰۵

منصور (فرزند خوافی، غیاث الدین حاجی) ۳۵ ح ۸

منصور (فرزند جمهور) ۱۹۵، ۱۹۶

منصور (فرزند محمد، ابو جعفر) ۱۹۶

منصور (فرزند محمد شفیع عشرت) ۱۰۲۱ ح ۱

منصور (میرزا، فرزند عبد الله معز الملک موسوی) ۱۰۸۶

منصور (میر غیاث الدین) ۹۲۶

منصور (میر غیاث الدین) ۳۹۰ ح ۱، ۱۰۵۷- منصور دشتکی شیرازی (امیر غیاث-الدین)

منصور الیشکری ۱۸۲ ح ۲- منصور یشکری

منصور بیک افشار ۳۷۲

منصور بیک (امیر) ۳۵۴، ۳۵۵

منصور بیک پرناک ۳۵۰، ۳۵۹ ح ۱۱

منصور حلاج ۱۲۷۱ ح ۲

منصور حلاج بیضاوی ۱۲۷۱

منصور (میر غیاث الدین) ۱۳۵۱ ح ۱

منصور خان ۷۶۶- منصور خان فراهانی

منصور خان (میرزا) ۷۴۵، ۷۴۸

منصور خان (میرزا، حاکم کوه گیلویه) ۷۸۰ ح ۴

منصور خان (میرزا، فرزند عبد الرحیم خان) ۱۴۰۶

منصور خان (میرزا، فرزند محمد خان) ۱۴۷۶

منصور خان (میرزا، فرزند میرزا ابو الحسن خان) ۹۳۵

منصور خان (میرزا، والی بهبهان) ۷۵۵، ۱۴۹۰

منصور خان (میرزا، والی کوه گیلویه) ۷۷۰

منصور خان بهبهانی (میرزا) ۷۴۷، ۷۶۸، ۱۰۹۴، ۱۳۴۷، ۱۴۷۰

منصور خان بهبهانی (میرزا، والی کوه گیلویه) ۷۷۲

منصور خان سرتیب فراهانی ۷۸۰، ۷۸۱- منصور خان فراهانی (میرزا)

منصور خان فراهانی (میرزا) ۷۶۳

منصور دشتکی شیرازی (امیر غیاث الدین) ۳۴۸، ۳۹۰، ۴۰۸، ۴۱۱، ۹۵۹ ح ۴، ۱۰۳۷، ۱۰۴۱- غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی

(امیر)

منصور رستگار (دکتر) ۲۳۰ ح ۵، ۱۳۸۶ ح ۱، ۱۳۸۸ ح ۱

منصور رستگار فسایی ۱۱۶۲ ح ۴- منصور رستگار (دکتر)

منصور سیرافی ۲۲۷ ح ۹

- منصور سیرافی (پدر حسن) ۲۲۷
- منصور شول (امیر غیاث الدین) ۳۰۹، ۳۱۹
- منصور شیرازی (خواجه) ۱۱۸۵
- منصور شیرازی (خواجه ابو الفتح) ۱۱۸۳
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۰۶
- منصور شیرازی (میر غیاث الدین) ۳۹۰- غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی
- منصور غیاث الدین (فرزند محمد صدر الدین) ۱۰۳۵
- منصور یشگری ۱۳۴۵
- منصور یشگری ۱۸۲
- منظر ۹۷۵ ح ۴- عبد المجید (شیخ، فرزند مهدی مجتهد کجوری مازندرانی)
- منظور ۱۱۳۵، ۱۷۸۰- منظور شیرازی
- منظور شیرازی ۱۱۸۰- محمد ابراهیم (آقا)
- منعم ۱۱۳۵، ۱۱۷۸- محمد ابراهیم (آقا)
- منعم ۱۱۳۱، ۱۱۳۲- محمد ابراهیم منعم (آقا)
- منکوبرس ۲۴۴- اتابک منکوبرس
- منکوبرس (اتابک) ۱۱۹۳- اتابک منکوبرس
- منکوبرس (امیر) ۲۴۵- اتابک منکوبرس
- منکو تیمور (فرزند ایلخان هلاکو) ۲۶۹
- منکو تیموراغل ۲۶۶
- منکو تیموراغلی ۲۸۹
- منگلی بیگ ۲۶۶، ح ۱
- منوچهر (فرزند اورنگ) ۱۰۲۰ ح ۱
- منوچهر (میرزا، فرزند حسین میرزا فرمانفرما) ۱۰۹۶
- منوچهر (میرزا، نواب، فرزند فرمانفرما) ۷۶۶
- منوچهر خان ایچ آقاسی ۷۳۵
- منوچهر خان ایچ آقاسی گرجی ۷۳۹
- منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله ۷۶۳ ح ۲
- منوچهر خان گرجی (معتمد الدوله) ۷۶۳- منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله
- منوچهر خان گرجی ایچ آقاسی ۷۳۵ ح ۱- منوچهر خان ایچ آقاسی
- منوچهر خان معتمد الدوله ۹۳۱، ۱۰۷۰، ۱۰۸۴، ۱۰۸۹، ۱۱۰۱
- منوچهر خان معتمد الدوله ۷۶۴، ۷۶۷، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۹۵- منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله
- منوچهری ۱۲۳۴ و ح ۲، ۴، ۱۲۳۵ ح ۱، ۱۳۰۷ و ح ۲
- منوچهری (شاعر) ۱۲۴۶، ۱۲۴۷ ح ۲، ۳

- منیف افندی ۵۵۷
- موتزارت ۸۴۴ ح ۳
- مودود (پدر زنگی) ۲۴۸ ح ۷، ۲۶۴- مودود (فرزند سنقر سلغری)
- مودود (پدر محمد) ۲۹۱ ح ۱
- مودود (سلطان، فرزند سلطان مسعود) ۱۱۸۳، ۱۴۴۰
- مودود (فرزند سنقر سلغری) ۲۴۸، ۲۴۹
- مودود سلغری (پدر زنگی) ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۷۵، ۲۷۷، ۹۰۳
- مودود سلغری (پدر سنقر) ۲۴۶
- موریه (مستر) ۷۱۱- ایلچی کوچک
- موسوی ۹۷۸
- موسی ۹۹۲، ۱۲۸۴
- موسی (ع) (پیامبر) ۲۸۸، ۵۲۶ ح ۸، ۹۹۸، ۱۰۰۴، ۱۰۹۵ ح ۱، ۱۱۶۵، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۳۹۳، ح ۴، ۱۵۷۰
- موسی ۲۱۰ ح ۲، ۲۸۸، ۹۱۵، ۹۵۹، ۱۱۹۲- موسی الکاظم (ع) (امام)
- موسی (امیر) ۲۳۹
- موسی (پدر شریف ابو احمد حسین) ۲۱۹
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۰۷
- موسی (حاجی شیخ، فرزند حسین) ۱۴۰۸
- موسی (حاجی میرزا، فرزند حسین اعمی) ۱۲۵۷
- موسی (شیخ صدر الدین) ۳۶۱، ۳۶۲
- موسی (شیخ، فرزند ابراهیم) ۱۴۰۸
- موسی (شیخ، فرزند محمد بحرینی) ۱۴۰۷، ۱۴۰۸
- موسی (فرزند بغا) ۲۱۰
- موسی (فرزند جعفر) ۲۰۴ ح ۳
- موسی (ع) (فرزند جعفر صادق (ع)) ۲۰۲- موسی الکاظم (ع) (امام)
- موسی (فرزند علاء الدین تبریزی) ۱۰۱۹ ح ۳
- موسی (فرزند علاء الدین حسین همت) ۱۰۲۰ ح ۱
- موسی الرضا (ع) ۲۰۳ و ح ۲- موسی- الکاظم (ع) (امام)
- موسی الکاظم (ع) ۱۰۲۳
- موسی الکاظم (ع) (ابو ابراهیم) ۳۶۱- موسی الکاظم (ع) (امام)
- موسی الکاظم (ع) (امام) ۳۸۷، ۸۳۶
- موسی بیغور (فرزند سلجوق) ۲۳۲ ح ۲، ۶
- موسی بیگ (فرزند علی قلی بیگ خلیج) ۱۴۲۴
- موسی بیگ ایرلوی افشار طارقی ۵۸۱

- موسی جوکار عذار ۳۲۲
- موسی خان ۲۹۳، ۲۹۴
- موسی عبد الرحمن (فرزند مفلح) ۲۱۰
- موسی فرگی ۲۳۹
- موسی فسائی (شیخ) ۱۰۷۵-بحرینی
- موسی کاظم (ع) (امام) ۲۰۱، ۲۲۶، ۹۴۸، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۲، ۱۱۹۹
- موسی کاظم (ع) (امام هفتم) ۳۶۱ ح ۲
- موسی منجم باشی (میرزا) ۶۶۹
- موسی منجم باشی دشتی (میرزا) ۶۸۹
- موسی منجم باشی گیلانی (میرزا) ۶۷۲
- موسی مولی نبی یشکر ۱۹۶ ح ۲-موسی شیکری
- موسی هادی ۲۰۰، ۲۰۱ ح ۲
- موسی هادی (فرزند مهدی محمد بن منصور) ۲۰۱
- موسی یشکری ۱۹۶، ح ۲
- موصولو ۳۵۴
- موفق ۲۱۳ ح ۳-طلحه ابو احمد موفق
- مولا ابراهیم قوامی شیرازی ۱۱۴۴-ابراهیم قوامی شیرازی (مولا)
- مولانا ۱۰۳۰ ح ۲-مولوی
- مولای متقیان ۱۷۹، ۱۵۱۳-علی (ع) (فرزند ابیطالب)
- مولوی ۱۱۶ ح ۳، ۶۲۶ ح ۵، ۶۴۵ ح ۲، ۶۹۱ ح ۳، ۸۵۹ ح ۱، ۸۷۵ ح ۱، ۸۸۲ ح ۲، ۹۹۸، ۱۰۰۰، ۱۰۱۰، ۱۰۱۴، ۱۱۱۰ ح ۵، ۱۱۲۲ ح ۳
- مولوی رومی ۱۲۰۳
- مولی ۹۷۸
- مولی الموالی ۸۱۹، ۸۳۷، ۱۰۱۳-علی (ع) (فرزند ابیطالب)
- مونس ۲۱۳، ۲۱۴
- مهتدی بالله ۲۰۹
- مهتر سلمان دنبلی رکابدار باشی ۴۴۴
- مهدی ۲۴۱ ح ۹
- مهدی ۱۱۳۴-مهدی حجة الاسلام مجتهد (حاجی شیخ)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۰۸
- مهدی ۲۰۰ ح ۶-مهدی خلیفه
- مهدی (آقا)-صابر شیرازی
- مهدی (پدر هارون الرشید) ۲۰۱

- مهدی (حاجی سید، فرزند ابو طالب) ۱۴۴۳
- مهدی (حاجی شیخ) ۹۳۹
- مهدی (حاجی شیخ) ۹۷۵- مهدی مجتهد کجوری مازندرانی (حاجی شیخ)
- مهدی (حاجی میرزا، فرزند ابو القاسم) ۱۴۰۳
- مهدی (حجّه الاسلام، حاجی شیخ) ۱۶۷۴
- مهدی (سلطان، فرزند شاه شجاع) ۳۲۳
- مهدی (شیخ، فرزند صالح پیش نماز) ۱۰۸۵
- مهدی (ع) (صاحب العصر) ۸۴۹
- مهدی (میرزا) ۶۴۶
- مهدی (میرزا) ۵۷۵ ح ۴- مهدی خان منشی الممالک (میرزا)
- مهدی (میرزا) ۱۱۸۱- مهدی نوائی (میرزا)
- مهدی (میرزا) ۱۱۸۰- ناظم
- مهدی (میرزا، سید) ۱۰۶۸
- مهدی (میرزا، فرزند احمد نقیب) ۹۵۷
- مهدی (میرزا، فرزند صادق) ۱۰۸۱
- مهدی (میرزا، فرزند میرزا کوچک) ۱۳۹۷، ۱۳۹۸ و ح ۱، ۱۳۹۹
- مهدی آتشی ۱۰۵۰
- مهدی آخر الزمان ۲۶۶- سید ابراهیم (امیر)
- مهدی بهشتی (حاجی سید) ۱۰۲۵
- مهدی بیگ خلیج ۱۴۲۴
- مهدی بیگ سروستانی ۵۷۰، ۵۷۳
- مهدی جناب ۱۰۸۵- مهدی (شیخ، فرزند صالح پیش نماز)
- مهدی چهل تنی ۱۲۷۱ ح ۲
- مهدی حجّه الاسلام مجتهد (حاجی شیخ) ۱۱۵۲
- مهدی حسنی حسینی نسابه شیرازی (میرزا) ۴۹۱
- مهدی خان (برادر علی محمد خان) ۶۱۴
- مهدی خان (حاجی میرزا) ۷۹۱، ۷۹۲
- مهدی خان (حاجی میرزا، فرزند فتح الله خان) ۹۶۹
- مهدی خان (حاجی میرزا، فرزند مهدی خان) ۹۷۰
- مهدی خان (فرزند حاجی طالب) ۹۶۱
- مهدی خان (فرزند محمد خان داور) ۶۱۱
- مهدی خان (میرزا) ۵۰۷ ح ۴، ۱۰۷۵
- مهدی خان (میرزا) ۵۷۸- مهدی خان منشی (میرزا)

- مهدی خان (میرزا، فرزند محمد خان) ۱۴۷۷
- مهدی خان (میرزا، فرزند محمد علی خان وکیل - الدوله)
- مهدی خان (میرزا، فرزند میرزا عبد الله خان سرهنگ) ۹۳۵
- مهدی خان (میر، فرزند اسماعیل عرب شیبانی) ۱۵۷۹
- مهدی خان خیاره عرب (امیر) ۵۹۲
- مهدی خان سرهنگ ۸۱۰، ۸۱۲
- مهدی خان سرهنگ فوج نهاوندی ۸۰۹
- مهدی خان عرب شیبانی (میر) ۱۵۷۶
- مهدی خان مستوفی (میرزا) ۱۰۶۸
- مهدی خان منشی الممالک (میرزا) ۵۷۱، ۵۷۵
- مهدی صابر (آقا) ۱۱۳۰
- مهدی صدر الممالک (میرزا) ۴۸۴
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۰۹
- مهدی طباطبائی (آقا سید) ۱۳۸۴
- مهدی طباطبائی بحر العلوم (آقا سید) ۱۴۱۴
- مهدی طیب جهرمی (آقا) ۱۲۸۶
- مهدی علی خان خراسانی (میرزا) ۶۷۶
- مهدی قلی (میرزا) ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۷، ۸۳۲، ۸۳۳
- مهدی قلی (میرزا، والی لارستان) ۸۳۰، ۸۳۱
- مهدی قلی بیگ ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۱۵۳۷
- مهدی قلی خان (فرزند شادی بیگ سارو شیخ ذو القدر) ۱۲۸۰
- مهدی قلی خان (معمد السلطان) ۱۱۲۴ ح ۳
- مهدی قلی خان ذو القدر ۴۲۸، ۴۲۹
- مهدی قلی خان شاملو ۴۳۹
- مهدی کجوری (حاجی شیخ) ۹۲۳
- مهدی لشکر نویس (حاجی میرزا) ۱۰۸۸
- مهدی مجتهد (حاجی شیخ) ۱۰۴۱
- مهدی مجتهد (میرزا) ۶۸۴، ۶۸۵
- مهدی مجتهد کجوری (حاجی شیخ) ۹۱۴، ۹۱۸، ۹۵۶، ۱۰۴۹، ۱۰۵۳
- مهدی مجتهد کجوری مازندرانی (حاجی شیخ) ۹۷۴
- مهدی مجتهد مشهدی (میرزا) ۶۶۳
- مهدی محمد (فرزند منصور) ۲۰۰، ۲۰۱
- مهدی مدرس (حاجی، فرزند حاجی ابراهیم) ۹۳۶

- مهدی مستوفی (حاجی میرزا، فرزند یوسف مستوفی) ۱۰۷۳
- مهدی منشی الممالک (میرزا) ۵۷۱ ح ۲
- مهدی موسی (حاجی سید، فرزند عبد الله) ۱۳۲۲
- مهدی نسابه حسنی حسینی شیرازی (میرزا) ۱۰۶۳
- مهدی نسابه شیخ الاسلام (میرزا) ۵۰۱
- مهدی نوائی (میرزا، فرزند ملا آقا بابا) ۱۰۳۰
- مهذب الدوله ۱۰۵۶ ح ۲- احمد مهذب (حاج سید)
- مهراب خان ۷۰۲، ۷۰۳- مهراب خان بکشلوی افشار نایب نسقچی باشی
- مهراب خان بکشلوی افشار نایب نسقچی باشی ۷۰۲ ح ۹
- مهر علی خان (حاجی شجاع الملک فرزند شکر الله خان نوری) ۹۷۷
- مهر علی خان (فرزند عبد الرحیم خان) ۱۵۷۳
- مهر علی خان زند نسقچی باشی ۶۲۹
- مهر علی خان شجاع الملک ۸۰۷، ۸۱۳ و ح ۸، ۸۱۶، ۸۲۰
- مهر علی خان شجاع الملک نوری ۷۹۳، ۷۹۷، ۸۱۸، ۸۲۳، ۱۲۲۳ و ح ۷
- مهر علی خان شجاع الملک نوری شیرازی ۸۰۶
- مهر علی خان نوری شجاع الملک ۴۸۴
- مهر علی خان نوری شیرازی (شجاع الملک) ۸۰۹
- مهریار کازرونی ۱۴۳۷
- مهل ۱۸۵ ح ۶، ۷، ۱۸۹ و ح ۱- مهلب (فرزند ابی صفره ازدی) ۱۸۵ ح ۶، ۷، ۱۸۹
- مهل (پدر زید) ۱۹۲، ۱۹۳
- مهل (فرزند ابی صفره ازدی) ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۱
- مهل (فرزند صفره) ۱۸۷، ۱۹۲- مهلب (فرزند ابی صفره ازدی)
- مهنا ۶۱۰
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۱۰
- مهنا (میر، ضابط بندر ریگ) ۶۰۹
- مهنا خان ۴۷۷- مهنا (میر)
- مهنا (میر) ۴۷۷- مهنا خان
- مهندس انگلیسی ۸۷۳- الکسندر کیث جونسن تن
- میا صدیق ۵۱۳
- میاق (شمس الدین) ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵
- میثم (پدر مالک) ۱۹۷ ح ۴
- میثم بحرینی ۲۰۸، ۲۱۰
- میثم بحرینی (شیخ) ۲۰۳

- میر ۳۹۱- غیاث الدین منصور شیرازی (میر)
- میر آخور ۸۶۴- آخور (میر)
- میرابی ۱۰۲۶
- میراثی (عماد الدین) ۲۵۸
- میرانشاه (امیرزاده) ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۴۹
- میرانشاه (میرزا) ۳۹۷
- میرانشاه قوچین ۳۴۴ ح ۶
- میران یزدی (میر) ۴۳۲
- میر احمد (سید) ۹۴۲، ۹۴۴، ۹۴۷، ۹۹۵، ۱۰۱۰، ۱۰۴۶، ۱۵۶۵- احمد (فرزند موسی کاظم (ع))
- میر بزرگ ۴۸۰ ح ۲
- میر حسین (والی قندهار) ۵۴۱، ۵۴۲- حسین (میر، والی قندهار)
- میرخواند ۱۱۲۰ ح ۵
- میرداماد ۴۷۰، ۱۱۴۴
- میرزا بزرگ ۱۳۹۷- علی (سید)
- میرزا بزرگ ۶۹۹- عیسی فراهانی (میرزا)
- میرزا بزرگ وزیر ۶۸۸- عیسی (میرزا)
- میرزا بیک (خواجه) ۴۰۹
- میرزا بیک استاجلو (پدر خان محمد)- میرزا بیک (خواجه)
- میرزاجان ۱۱۳۴- میرزاجان باغ نوی شیرازی
- میرزاجان (مستوفی هرات) ۷۷۳- جان (میرزا مستوفی هرات)
- میرزا جان (مولا) ۹۶۰
- میرزا جان باغ نوی (ملا) ۹۵۹
- میرزا جان باغ نوی شیرازی ۱۱۵۳
- میرزا جانی ۶۰۵، ۶۲۰، ۹۲۶، ۹۲۷، ۱۱۰۴، ۱۱۳۵، ۱۱۶۱، ۱۳۹۷، ۱۴۰۰ ح ۱- میرزا جانی فسایی
- میرزا جانی ۶۰۳- میرزا جانی مستوفی
- میرزا جانی شیرازی ۶۳۶، ۱۲۸۸، ۱۳۱۴
- میرزا جانی فسایی ۶۴۱
- میرزا جانی فسایی ۹۶۹، ۱۴۶۱
- میرزا جانی فسایی ۹۲۵- محمد حسین (میرزا)
- میرزا جانی فسایی ۱۳۹۵- محمد حسین شیرازی (میرزا)
- میرزا جانی مستوفی ۶۰۳
- میرزا خان مستوفی ۱۰۶۷، ۱۰۶۸
- میرزا خانی ۱۰۷۵- میرزا خانی مستوفی

میرزا خانی مستوفی ۱۰۷۳، ۱۰۷۴- ابو الفتح خان ثانی (میرزا، فرزند ابو الفتح)

میرزاده عبد الله (فرزند ابراهیم سلطان) ۲۳۸- عبد الله شیرازی (میرزا)

میرزا کمالا ۱۳۹۴- معین الدین فدشکوئی فسایی

میرزا لطفی ۴۳۱ ح ۸- لطف الله شیرازی (میرزا)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۱۱

میرزایان لشکر نویس ۱۰۸۹

میرزای شیروانی (ملا) ۹۶۰

میرزای معزی الیه ۹۲۶، ۱۰۲۴

میرزای معزی الیه (داماد ملا شاه محمد دارابی) ۹۲۵

میرزای نعمت ۱۴۰۱ ح ۱- محمود خان (میرزا، فرزند زین العابدین)

میر سید ۷۹۳- یحیی (سید)

میر سید شریف ۱۱۳۸- شریف الدین علی (فرزند محمد بن علی حسینی جرجانی شیرازی)

میر سید شریف علامه جرجانی شیرازی ۹۴۲، ۹۴۳

میر شکار نصیری ۱۵۰۷

میر عباس افغان ۵۴۴- عباس افغان (میر)

میر عبد الله ۴۹۵ ح ۴- میر عبد الله (برادر میرویس)

میر عبد الله (برادر میرویس) ۴۹۵ و ح ۴

میر علی خان ۶۴۸

میر علی خان حیاط داودی ۶۴۸

میر علی شیر قانع تتوی ۹۲۴ ح ۲

میر علی هراتی ۴۱۵- علی هراتی (میر)

میر عماد ۱۰۱۶، ۱۰۱۷ ح ۱، ۱۰۲۴، ۱۰۳۰

میر عماد الدین خوشنویس ۷۱۱- عماد الدین خوشنویس (میر)

میر فتاح (فرزند مجتهد الزمانی حاجی میرزا یوسف تبریزی) ۷۳۳- فتاح (میر)

میرک شاه (میر، فرزند عطاء الله المحدث، جمال الدین) ۱۰۵۷ ح ۵

میرک شاه حسینی دشتکی شیرازی ۱۰۵۷- محمد (امیر نسیم الدین)

میرک نجاری ۹۵۹ ح ۴

میر مؤمن (حاجی آقا، برادر محمد معلم) ۹۱۷

میر مؤمن رضوی (آقا) ۷۸۳- مؤمن رضوی (آقا میر)

میر محمد (ع) (سید) ۴۸۴، ۴۸۹، ۷۰۲، ۹۳۹، ۹۵۱، ۹۸۲، ۱۰۱۲ ح ۴، ۱۰۱۷ ح ۱، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸- محمد (سید میر، فرزند امام موسی

کاظم (ع))

میر محمد تقی تاجر اصفهانی (حاجی) ۹۸۱- محمد تقی تاجر اصفهانی (حاجی میر، پدر ابراهیم حسینی تاجر)

میر محمد حسین ۱۰۳۰ ح ۲- محمد حسین (میر)

- میر محمد حسین سلطان العلما (حاجی) ۶۹۹- محمد حسین سلطان العلما (حاجی میر)
 میر محمود (فرزند میرویس) ۴۹۵- محمود (میر فرزند ویس)
 میر محمود افغان غلیژائی ۴۹۵- محمود افغان غلیژائی
 میر مراد علی خان ۷۴۳- مراد علی خان (میر)
 میر مرتضی طباطبائی ۴۱۶
 میر مستوفی بقایا (میر شاه) ۴۱۹
 میر منشی ۳۶۹ ح ۳- حسین (میر شرف-الدین)
 میر منشی ۴۱۲ ح ۱- احمد شرف الدین حسینی (قاضی)
 میر منشی قمی ۳۶۷- حسین حسینی (میر شرف الدین)
 میر مهنا ۶۱۰- مهنا (میر)
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۱۲
 میر مهنا (ضابط بندر ریگ) ۶۰۹
 میر میران (امیر) ۳۹۹- میر میران (امیر جلال الدین)
 میر میران (امیر جلال الدین) ۳۰۳
 میرویس ۴۹۴، ۴۹۵ و ح ۴- میرویس افغان
 میرویس افغان ۴۹۳
 میرویس خان زند (برادر صید مراد خان) ۶۳۶
 میری خان ممسنی ۵۹۶
 میش سلطان ۳۷۳ ح ۲- اجه سلطان
 میکائیل (فرزند سلجوق) ۲۳۲ و ح ۲
 میکائیل (فرزند سلجوق بن دقاق) ۲۳۱ ح ۵
 میلاد ۴۴۶ و ح ۴، ۱۵۰۶
 مینورسکی ۵۴۵ ح ۳، ۱۵۰۶ ح ۱
 میسره ۱۹۳ ح ۱
 میناکار ۱۱۲۹- رضابنان الملک (میرزا فرزند محمد اسماعیل تاجر شیرازی)

حرف «ن»

- فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۹۱۲ حرف «ن» ص: ۱۹۱۲
 ناپلیون ۶۹۳ و ح ۲، ۶۹۴ و ح ۷، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۰۵، ۷۰۹، ۷۱۳، ۷۳۶
 نادر ۵۱۶ ح ۱، ۵۱۸ ح ۱، ۶، ۲، ۴، ۵۱۹، ۶ و ۷، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۶ ح ۲، ۵۲۷ ح ۲، ۵۳۰ و ۵۳۶ ح ۲، ۵۳۸ ح ۴، ۵۴۵ ح ۱۱، ۵۵۰
 ۵۷۸ ح ۹، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۶ و ح ۹، ۵۶۹، ۱۰۱۷ ح ۱، ۱۰۸۱ ح ۲- نادر (شاه)
 نادر (شاه) ۴۹۷ ح ۴، ۵۰۱، ۵۱۶ ح ۱، ۳، ۵۱۷ ح ۷، ۹، ۵۱۸ ح ۱، ۲، ۶، ۵۱۹ ح ۶، ۷، ۵۲۰ و ۵۲۶ ح ۲، ۵۳۶ ح ۶، ۵۳۸ ح ۴، ۵۳۹
 ۵۴۱، ۵۴۳ و ح ۷، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۸ ح ۶، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۹، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۱

- ۵۸۲، ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۳، ۶۱۲، ۶۳۵، ۶۵۹، ۶۶۳، ۶۸۰، ۶۸۱ ح ۷، ۷۹۶، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۷۹، ۹۹۱، ۱۰۲۶، ۱۰۳۹، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۲۲۲، ۱۳۰۲، ۱۳۵۰، ۱۴۰۷، ۱۴۴۱، ۱۴۷۵، ۱۴۸۷، ۱۵۰۷، ۱۵۷۷، ۱۵۷۹، ۱۵۸۳، ۱۶۰۷- ندر قلی بیگ
- نادر (شاه افشار) ۶۳۵، ۶۶۳، ۶۶۴، ۷۱۰، ۹۶۰، ۱۲۲۰، ۱۲۶۴- ندر قلی بیگ
- نادر (میرزا) ۶۷۶، ۶۸۴، ۶۸۵
- نادر (میرزا، شاهزاده، فرزند حسین میرزا فرمانفرما) ۱۰۹۵
- نادر (میرزا، فرزند حسین علی میرزا فرمانفرمای فارس) ۹۴۱
- نادر (میرزا، فرزند فرمانفرما) ۷۵۵
- نادر (میرزا، نواب) ۶۶۳، ۶۷۵
- نادر (میرزا، نواب فرزند فرمانفرما) ۷۵۵
- نادر (میرزای نادری) ۶۷۴
- نادر (نواب، نایب السلطنه) ۵۳۶
- ناصر ۴۳۹ ح ۲
- ناصر ۱۰۰۵، ۱۱۲۲ ح ۳، ۱۴۱۵ ح ۲- ناصر خسرو قبادیانی
- ناصر (فرزند علاء الدین حسین همت) ۱۰۲۰ ح ۱
- ناصر (ملک) ۲۹۴
- ناصر (ملک، والی مصر) ۲۹۳
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۱۳
- ناصر الدین ۱۲۷۲- ابو سعید عبد الله (فرزند عمر بن علی)
- ناصر الدین ۳۷۲- سردار اویماق ذو القدر (ناصر الدین)
- ناصر الدین ۳۰۱، ۳۰۲- کلو عمر (ناصر الدین)
- ناصر الدین (شاه) ۷۱۹، ۷۸۸، ۸۲۱ ح ۳، ۸۳۵ ح ۲، ۳، ۴، ۵، ۸۳۶ ح ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۸۳۷ ح ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۸۳۸ ح ۱، ۸۴۱ ح ۲، ۹۱۰، ۱۰۳۰ ح ۲، ۱۰۷۸ ح ۱، ۱۱۲۰ ح ۶، ۱۱۲۷ ح ۲، ۱۲۲۹، ۱۶۲۵
- ناصر الدین (شاه قاجار) ۱۶۸ ح ۱، ۱۷۰، ۷۴۴، ۷۸۷، ۸۳۵، ۸۵۲، ۸۶۴، ۸۷۱، ۸۷۴، ۹۵۷ ح ۲، ۱۳۴۵، ۱۴۹۳
- ناصر الدین (میرزا) ۷۶۷
- ناصر الدین (میرزا، ولیعهد) ۷۷۹
- ناصر الدین بیضاوی ۱۱۶۹، ۱۲۰۶
- ناصر الدین ذو القدر (ملک) ۱۲۸۰
- ناصر الشریعه (میرزا، فرزند شکر الله ملا باشی) ۹۳۷
- ناصر الشریعه منصور ۱۱۴۷- غیاث الدین منصور (امیر، فرزند صدر الدین محمد)
- ناصر المله و الدین ۲۷۱- عبد الله (مولانا)
- ناصر خان (شیخ) ۶۴۰، ۶۴۱
- ناصر خان (نیره‌زاده جعفر خان دارابی) ۱۳۱۵
- ناصر خان ناخدا باشی ۱۳۲۱

ناصر خسرو علوی ۱۴۷۰، ۱۴۹۸

ناصر خسرو قبادیانی ۱۴۷۰ ح ۱

ناصر دین شاه ۱۱۲۳- ناصر الدین شاه

ناصری ۱۱۳۵، ۱۱۸۰- ناصری شیرازی

ناصری ۹۴۰- علی صدر العلما (میرزا)

ناصری ۱۴۰۳- مهدی (حاجی میرزا، فرزند ابو القاسم)

ناصری شیرازی ۱۱۸۰- علی (میرزا)

ناظر کازرونی ۱۴۳۹

ناظم ۱۱۳۵، ۱۱۸۰- مهدی (میرزا)

ناظم ۹۵۷- مهدی (میرزا، فرزند احمد نقیب)

ناظم الشریعه ۱۰۴۱، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۲۲۰، ۱۶۷۴- حسین عرب (حاجی شیخ)

ناظم الشریعه ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۰۷۱- حسین ناظم الشریعه عرب (حاجی شیخ)

ناظم الملک ۸۰۸، ۹۷۰- محمد علی خان ناظم الملک (فرزند حیدر علی خان)

ناظم الملک ۸۰۱، ۱۲۵۷- محمد علی خان ناظم الملک (میرزا)

ناظم الملک ۷۹۱، ۷۹۲- محمد علی خان ناظم الملک شیرازی (میرزا)

نامار (فرزند عبد الملک خنجی) ۱۳۰۳

نامدار آقا (فرزند بیک محمد آقا) ۱۱۰۰

نامراد (سلطان) ۳۷۰- مراد (میرزا سلطان)

نانکلی ۸۱۷

نایب الایاله ۱۰۹۴

نایب الایاله ۸۲۲، ۸۲۷، ۸۳۳- اسد الله (میرزا نایب الایاله)

نایب الایاله ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۴، ۷۵۷، ۷۶۴، ۷۶۶، ۷۶۸، ۱۰۹۳، ۱۰۹۵، ۱۲۳۳- رضا قلی (میرزا، نایب الایاله، فرزند

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۱۴

حسین علی میرزا فرمانفرما)

نایب الایاله ۷۷۹، ۷۸۰- فرهاد (میرزا، برادر ناصر الدین میرزا، ولیعهد)

نایب الایاله (خواهرزاده اسد الله میرزا) ۸۲۱

نایب الایاله (نواب) ۷۵۳

نایب الایاله (نواب) ۷۴۵، ۷۴۶- رضا قلی (میرزا، نایب الایاله، فرزند حسین علی میرزای فرمانفرما)

نایب الحکومه ۷۶۹- محمد طاهر خان قزوینی

نایب السلطنه ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۴، ۵۴۱، ۵۶۳

نایب السلطنه ۶۹۵، ۷۰۰، ۷۱۳، ۷۱۸، ۷۲۱، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۴، ۷۳۸، ۷۴۴، ۷۴۷، ۷۵۱، ۷۵۵، ۹۶۹، ۹۷۰، ۱۰۷۳- عباس

(میرزا، نایب السلطنه)

نایب السلطنه ۶۸۷- عیسی وزیر نایب- السلطنه

- نایب السلطنه ۶۶۰- فتح علی خان نایب- السلطنه (نواب)
- نایب السلطنه ۶۶۵- فتح علی خان نایب- السلطنه جهانبانی
- نایب السلطنه ۷۶۱- محمد (میرزا، فرزند عباس میرزا)
- نایب السلطنه ۵۹۲، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۱۱، ۶۵۹- محمد حسن خان قاجار (نواب)
- نایب السلطنه ۵۳۸- نادر (شاه)
- نایب السلطنه (نواب) ۵۲۵، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶
- نایب السلطنه (نواب) ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۱۴، ۷۲۲، ۷۲۸، ۷۳۲، ۷۳۵
- نایب السلطنه (نواب) ۵۳۷- نادر (شاه)
- نایب السلطنه ثانی ۷۵۸- محمد (میرزا، والی)
- نایب الوزاره (مؤید الدین) ۲۵۳
- نبوت (ص) ۱۹۳، ۷۴۴، ۸۳۴، ۸۶۶- محمد (ص) (پیامبر)
- نبوی ۱۰۰۰- محمد (ص) (پیامبر)
- نبی (ص) ۹۲۲، ۱۱۵۱- محمد (ص) (پیامبر)
- نبی (حاجی میرزا، فرزند رفیع سلامی کازرونی) ۱۴۴۲
- نبی (میرزا، فرزند کاظم) ۹۸۹
- نبی خان (میرزا) ۷۸۳، ۸۰۱، ۱۰۷۰
- نبی خان (میرزا، امیر کبیر) ۷۷۹
- نبی خان (میرزا، والی مملکت فارس) ۹۸۶
- نبی خان بیات ۵۹۶
- نبی خان قزوینی (میرزا) ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۷۹
- نبی خان قزوینی (میرزا، امیر کبیر) ۸۴۷
- نبی خان قزوینی مازندرانی اصل (میرزا) ۷۸۲
- نبی شیادانی (حاجی رئیس، فرزند محمد باقر رئیس شیادان) ۹۷۹
- نبی کلانتر (کربلایی) ۱۵۵۸
- نثار ۱۵۸۱- محمد قشقائی (میرزا)
- نجف برازجانی (شیخ) ۱۳۲۵
- نجف خان ۶۳۱
- نجف خان زند ۶۳۲
- نجف علی ۱۱۶۶- خرم شیرازی
- نجف علی (آقا، برادر منظور) ۱۱۸۲
- نجف قلی ۴۷۳ ح ۳
- نجف قلی (میرزا) ۴۷۳، ۱۴۷۶
- نجف قلی (میرزا، والی بهبهان) ۷۴۸

- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۱۵
- نجف قلی (میرزا والی، فرزند حسین میرزا فرمانفرما) ۷۶۴، ۱۰۹۴
- نجف قلی (میرزا، والی، فرزند فرمانفرما) ۷۶۶
- نجف قلی (میرزای والی) ۷۶۸
- نجف قلی بیک ۱۴۶۲ ح ۳
- نجف قلی خان (فرزند هادی خان) ۱۲۸۱
- نجف قلی خان خراسانی ۶۵۸
- نجف قلی خان دنبلی ۶۰۵
- نجم الدین ۱۱۵۱، ۱۱۵۲- محمود (مولانا، فرزند الیاس شیرازی)
- نجم الدین ابو القاسم جعفر (فرزند حسن) ۶۱۶ ح ۵- محقق حلی
- نجم الدین دبیران ۹۵۹ ح ۴
- نجم الدین محمد (فرزند الیاس شیرازی) ۱۱۵۱
- نجم ثانی ۴۴۴
- نجم رشتی (شیخ) ۳۷۲
- نجیب افندی ۷۲۴
- نجیب الدین ۳۳۸ ح ۳- ابو الخیر (امیر شیخ محب الدین)
- نجیب الدین ۱۱۵۴- علی بزغشی (شیخ نجیب الدین)
- نجیب الدین علی بزغشی (شیخ) ۱۱۵۴- علی بزغشی (شیخ نجیب الدین)
- نخجوانی ۶۰۶- حاجی خان کنگرلوی نخجوانی
- ندر خان ۶۰۴
- ندر خان زند ۵۹۷، ۶۰۳
- ندر قلی بیک ۵۰۶
- ندر قلی بیک ۵۰۷ ح ۲، ۵۰۱- طهماسب قلی خان
- ندر قلی بیک (فرزند امامقلی بیک) ۵۰۷- طهماسب قلی خان
- ندر محمد خان (پادشاه ترکستان) ۴۷۸
- ندیم ۱۱۲۹- اکبر ندیم (میرزا، فرزند محمد علی گلشن)
- نسائی ۱۱۳۵ ح ۱- لسانی شیرازی
- نسابه حسنی شیراز ۹۲۰
- نسابه حسنی حسینی شیرازی ۱۰۶۲
- نسرین ۱۱۰۵
- نسیم الدین ۱۰۵۷- محمد (امیر نسیم الدین)
- نسیمی ۱۱۳۵- نسیمی شیرازی
- نسیمی شیرازی ۱۱۸۰- عماد الدین (سید)

نشاط ۷۰۱- عبد الوهاب اصفهانی (میرزا)

نشاط اصفهانی ۷۳۹ ح ۴

نصر (شیخ) ۱۲۲۶

نصر (فرزند حرب التیمی) ۲۰۰ ح ۲- نصر (فرزند حرب بن عبد الله)

نصر (فرزند حرب بن عبد الله) ۲۰۰

نصر (فرزند سیار) ۲۷۳

نصر (فرزند هارون نصرانی) ۲۲۳

نصر آبادی ۱۱۶۱ ح ۱، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۸۰ ح ۴، ۱۲۴۵ ح ۲، ۱۳۹۲ ح ۵، ۱۳۹۴ ح ۱

نصر اصفهانی (میرزا) ۱۰۳۳ ح ۱

نصر البیان انصاری کازرونی ۱۴۳۸

نصر البیان کازرونی ۱۱۳۹

نصر الدوله ۸۴۵- عبد الوهاب خان شیرازی

نصر الله ۱۱۳۵- نصر الله عبد الحمید شیرازی

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۱۶

نصر الله (آقا، فرزند حسین مدرس) ۹۳۶

نصر الله (حاجی میرزا، فرزند تقی اصطهباناتی) ۱۲۵۸

نصر الله (حاجی میرزا، فرزند جواد) ۱۴۰۵

نصر الله (ملا) ۱۰۷۵

نصر الله (ملا، فرزند هاشم) ۱۳۶۸

نصر الله (میرزا) ۵۴۵ ح ۴، ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۶۸، ۵۷۷

نصر الله (میرزا) ۵۲۸ ح ۳- رضا قلی خان

نصر الله (میرزا) ۹۲۷- نصر الله علی آبادی مازندرانی (میرزا)

نصر الله (میرزا، شاهزاده، فرزند حسین میرزا فرمانفرما) ۱۰۹۴

نصر الله (میرزا، فرزند حسین علی میرزا فرمانفرما) ۷۴۸

نصر الله (میرزا، فرزند صادق) ۱۴۰۶

نصر الله (میرزا، فرزند عابد حمزوی مستوفی) ۱۰۲۴

نصر الله (میرزا، فرزند میرزا جواد) ۹۴۵

نصر الله (میرزا، نواب شاهزاده) ۵۴۶، ۵۴۹

نصر الله (میرزا، نواب فرزند فرمانفرما) ۷۶۶

نصر الله اردکانی (ملا) ۱۲۴۹

نصر الله استرآبادی (آقا سید) ۷۲۸

نصر الله خان ۶۵۵، ۸۱۸

نصر الله خان (برادر اسد الله خان) ۶۷۶

نصر الله خان (برادر اسد الله خان نوری) ۷۴۰- نصر الله خان سردار

نصر الله خان (پدر اسد الله خان) ۱۴۹۹

نصر الله خان (حاجی، فرزند اسد الله خان) ۹۶۳

نصر الله خان (فرزند آقا بابا خان) ۹۷۶

نصر الله خان (میرزا، نبیره‌زاده منصور خان)

۱۴۷۷

نصر الله خان (ولد نبی خان) ۸۰۱

نصر الله خان ایل بیگی (حاجی، فرزند محمد علی خان ایلخانی) ۱۱۰۲

نصر الله خان ایل بیگی قشقایی (حاجی) ۱۶۰۱

نصر الله خان بهارلو ۱۵۷۸

نصر الله خان بیضائی (فرزند نصر الله مستوفی بیضائی) ۱۰۲۷

نصر الله خان دبیر الملک شیرازی (میرزا، فرزند محمد حسین جباردار باشی شیرازی) ۱۰۶۰

نصر الله خان سرتیپ ایل بیگی قشقایی (حاجی) ۱۴۵۱

نصر الله خان سرتیپ قشقایی (حاجی) ۱۳۵۷

نصر الله خان سردار ۷۴۰

نصر الله خان قاجار دولو ۷۷۹

نصر الله خان قراگوزلو ۶۳۹، ۶۹۲، ۶۹۶، ۹۸۲

نصر الله خان کام فیروزی (حاجی) ۱۴۵۱

نصر الله خان گبر ۴۹۸

نصر الله خان گبر کرمانی ۵۰۲- نصر الله خان گبر

نصر الله خان لاری ۸۱۹

نصر الله خان لاری (فرزند علی خان لاری) ۱۵۰۷ و ۱۵۰۸

نصر الله خان لاری (والی سابق لارستان) ۸۱۸

نصر الله سردزکی (حاجی میرزا، فرزند احمد خان سردزکی) ۱۰۶۶

نصر الله عبد الحمید شیرازی ۱۱۸۵

نصر الله علی آبادی مازندرانی (میرزا) ۶۶۰، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۱، ۷۷۹، ۹۲۶

نصر الله مستوفی (میرزا، فرزند علی میرزا)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۱۷

۱۰۵۹

نصر الله مستوفی بیضائی (فرزند ابراهیم کلانتر شیرازی) ۱۰۲۷

نصر الله میرزا (شاهزاده) ۵۴۵

نصر الملک ۱۱۸۴- حسن علی خان نصر- الملک (میرزا)

نصرانیه (پدر ابو المیثم) ۱۹۴ ح ۲

نصرت (شاه، فرزند محمود) ۱۵۸۹

نصرت (فرزند ابو بکر سلغری) ۲۸۱

نصرت الدوله ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۷، ۷۹۸، ۸۰۰، ۸۰۸- فیروز (میرزا، نصرت الدوله)

نصرت الدوله (نواب) ۷۹۲

نصرت الدین عادل ۲۹۰- صابین (خواجه رکن الدین)

نصرت الدین ۳۲۰- یحیی (شاه، نصرت الدین)

نصرت الملک ۸۰۴، ۸۰۵- علی خان نصرت الملک سرتیپ قراگوزلو

نصر خان (شیخ) ۶۴۱، ۶۴۸، ۶۴۹، ۷۵۳، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۴

نصر خان (شیخ، فرزند عبد الرسول خان) ۷۵۰

نصر خان (فرزند عبد الرسول خان) ۱۲۲۶

نصر خان بوشهری (شیخ) ۷۹۱، ۱۲۶۴

نصر خان بوشهری (شیخ فرزند ناصر خان) ۱۳۲۱

نصر خان (ثانی) (شیخ، فرزند عبد الرسول خان) ۱۳۲۱

نصر کنانی ۲۰۸

نصوح پاشا ۴۵۸

نصیر (خواجه) ۷۲۳- اکبر نواب شیرازی (حاجی)

نصیر (خواجه) ۹۴۶ ح ۲، ۱۲۷۲- نصیر الدین طوسی (خواجه)

نصیر ارسنجانی (آقا) ۱۲۵۱

نصیر بهشتی (حاجی میرزا) ۱۰۲۵

نصیر خان ۵۸۵، ۵۸۸، ۱۴۰۶

نصیر خان ۱۵۰۷- میر شکار نصیری

نصیر خان (بیگلریگی) ۷۶۸

نصیر خان (بیگلریگی سبعة لارستان) ۷۷۶

نصیر خان (بیگلریگی لارستان) ۷۵۱

نصیر خان (والی لارستان) ۷۱۵

نصیر خان ثانی لاری ۱۵۰۷

نصیر خان لاری ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۹، ۶۳۸، ۷۴۹، ۱۳۵۰، ۱۵۰۸

نصیر خان لاری بیگلریگی ۶۶۰

نصیر خان لاری بیگلریگی لارستان ۷۴۸، ۷۷۲

نصیر سردزکی (آقا، فرزند مؤمن خان سردزکی) ۱۰۶۶

نصیر طوسی (خواجه) ۳۰۰

نصیر الحق و الملة و الدین ۲۶۷- طوسی (خواجه)

نصیر الدوله ۸۳۹- عبد الوهاب خان شیرازی (میرزا)

نصیر الدین ۱۱۳۵

نصیر الدین (خواجه) ۹۳۸- نصیر الدین طوسی (خواجه)

نصیر الدین (شاه) ۳۲۰ ح ۹- یحیی (شاه نصرت الدین)

نصیر الدین حسین (میرزا) ۱۰۴۲، ۱۰۴۳

نصیر الدین حسین (میرزا) ۴۰۸- حسین

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۱۸

(میرزا نصیر الدین)

نصیر الدین حسین شیرازی (امیر) ۴۰۸ ح ۴- حسین شیرازی (امیر نصیر الدین)

نصیر الدین طوسی (خواجه) ۳۸۵، ۴۳۵، ۸۸۴ ح ۳، ۱۱۴۵، ۱۳۰۰

نصیر المله و الدین ۱۱۴۹- نصیر الدین طوسی (خواجه)

نصیر الملک ۷۹۳

نصیر الملک ۱۱۸۵- نصیر الملک شیرازی (حاجی)

نصیر الملک ۹۶۷، ۱۲۱۸- حسن علی خان (میرزا، نصیر الملک فرزند علی اکبر قوام الملک)

نصیر الملک ۸۲۶، ۸۳۳، ۸۴۹، ۸۶۵، ۸۶۶- حسن علی خان نصیر الملک (میرزا)

نصیر الملک ۸۳۴- حسن علی خان نصیر- الملک شیرازی

نصیر الملک ۷۷۹- فضل الله نصیر الملک (میرزا)

نصیر الملک (حاج) ۱۰۲۵ ح ۱

نصیر الملک (حاجی) ۸۶۴، ۱۲۲۷ ح ۴، ۱۲۸۱

نصیر الملک (حکمران بوشهر) ۱۳۳۶ ح ۳

نصیر الملک شیرازی (حاجی) ۱۱۸۵

نظام الحق و الدین ۱۱۴۳- نظام الدین احمد

نظام الدوله ۱۱۲۶ ح ۲

نظام الدوله ۷۷۸، ۹۳۱، ۱۵۹۶- حسین خان (نظام الدوله)

نظام الدوله ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰- حسین خان مقدم مراغه‌ای

نظام الدوله ۱۰۷۰- حسین خان نظام الدوله آذربایجانی

نظام الدوله ۹۱۷، ۱۵۰۸- حسین خان نظام الدوله مراغه‌ای

نظام الدین ۲۶۳، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۷۹- ابو بکر (خواجه نظام الدین)

نظام الدین ۱۱۸۵- ابو بکر حوایجی شیرازی (خواجه نظام الدین)

نظام الدین ۱۱۸۵- احمد شیرازی (خواجه نظام الدین)

نظام الدین ۱۱۴۰- احمد نظام الدین

نظام الدین ۳۴۰- احمد نظام الدین (سید)

نظام الدین ۱۱۴۳- احمد نظام الدین (فرزند محمد معصوم)

نظام الدین ۱۱۳۷- احمد نظام الدین دوم (میرزا، نوه احمد نظام الدین اول)

- نظام الدین ۱۱۴۳- احمد نظام الدین [ثانی]
- نظام الدین ۱۱۳۷- احمد نظام الدین علامه (میرزا)
- نظام الدین ۲۶۵- حسنویه ایگی (نظام الدین، ملک)
- نظام الدین ۳۴۶ ح ۸- عاشور (سید نظام الدین)
- نظام الدین ۱۱۵۸، ۱۲۰۳- محمود (سید نظام الدین، شاه داعی الی الله)
- نظام الدین ۲۴۲- محمود (فرزند یحیی بن حسنویه، نظام الدین)
- نظام الدین ۲۷۴- مقرب (نظام الدین)
- نظام الدین ۱۱۴۰، ۱۱۴۷- نظام الدین
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۱۹
- (احمد میرزا فرزند ابراهیم)
- نظام الدین ۱۲۲۳ ح ۷- نظام الدین دستغیب
- نظام الدین ۱۱۳۵، ۱۱۸۱- نظام الدین شیرازی
- نظام الدین ۲۴۱- محمود (فرزند یحیی بن حسنویه)
- نظام الدین ۱۱۳۵ ۱- نظام الدین احمد شیرازی (خواجه)
- نظام الدین ۱۱۳۵ ۲- نظام الدین علی شیرازی (خواجه)
- نظام الدین (خواجه) ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳
- نظام الدین (ملک، فرزند جلال الدین طیب شاه) ۲۷۹
- نظام الدین (میرزا، فرزند میرزا ابو الحسن خان) ۹۳۵
- نظام الدین ابو بکر (خواجه) ۲۶۳، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹
- نظام الدین ابو بکر حوایجی شیرازی (خواجه) ۱۱۸۵
- نظام الدین احمد ۳۴۹، ۱۱۴۰
- نظام الدین احمد (میرزا، فرزند ابراهیم) ۱۱۴۷
- نظام الدین احمد علامه (میرزا، فرزند ابراهیم دشتکی شیرازی) ۱۰۴۳
- نظام الدین ثالث ۴۸۴ ح ۵- ثالث (نظام الدین)
- نظام الدین جابری انصاری (میرزا) ۱۰۶۵
- نظام الدین حسنویه ایگی (ملک) ۲۶۵
- نظام الدین دستغیب (میر) ۱۲۲۳ ح ۷
- نظام الدین شیرازی ۱۱۸۱
- نظام الدین عاشور (سید) ۳۴۶ ح ۸- عاشور (سید نظام الدین)
- نظام الدین علامه (فرزند ابراهیم) ۴۸۱ ح ۱
- نظام الدین محمد (سید) ۱۲۰۳- شاه داعی الله
- نظام الدین محمود (سید، داعی الله) ۱۱۵۸- محمد (سید نظام الدین، داعی الی الله)
- نظام الدین محمود واعظ (سید) ۱۱۶۶- محمود واعظ (سید نظام الدین)

- نظام الدین علی شیرازی (خواجه) ۱۱۸۵
- نظام الدین مقرب ۲۷۴
- نظام العلما ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۸- حسن نظام العلما (میرزا)
- نظام الملک ۵۴۸، ۱۱۳۵، ۱۳۶۴
- نظام الملک ۱۰۶۵- علی جابری انصاری (میرزا نظام الملک و الدوله)
- نظام الملک ۱۱۳۵، ۱۲۲۳- نظام الملک ثانی
- نظام الملک ۱۰۶۵- نظام الملک جابری انصاری (فرزند حسین بیک جابری)
- نظام الملک ۱۰۶۵- نظام الملک جابری انصاری شیرازی (میرزا، فرزند سلمان جابری انصاری)
- نظام الملک ۱۴۱۹- نظام الملک طوسی (خواجه)
- نظام الملک (خواجه) ۱۶۲۵
- نظام الملک (خواجه) ۲۳۳، ۲۴۱- نظام الملک طوسی (خواجه)
- نظام الملک (صاحب هفت صوبه ممالک دکن) ۵۴۶
- نظام الملک (میرزا، فرزند سلمان اعتماد الدوله، میرزا) ۴۲۹
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۲۰
- نظام الملک (میرزا، فرزند میرزا حسین بیک جابری انصاری شیرازی اصفهانی) ۴۸۳
- نظام الملک (میرزا، فرزند میرزا سلمان اعتماد- الدوله) ۴۲۸
- نظام الملک (میرزا، فرزند سلمان جابری اصفهانی) ۴۲۲
- نظام الملک ثانی (میرزا) ۴۲۷
- نظام الملک ثانی (میرزا، فرزند حسن بیک جابری انصاری) ۱۲۲۳
- نظام الملک ثانی جابری (میرزا) ۴۶۶- ثانی جابری (میرزا نظام الملک)
- نظام الملک جابری (میرزا) ۴۸۴، ۴۸۶
- نظام الملک جابری اصفهانی (میرزا) ۴۱۰، ۴۲۷
- نظام الملک جابری انصاری (میرزا، فرزند حسین بیک جابری) ۱۰۶۵
- نظام الملک جابری انصاری شیرازی (میرزا، فرزند سلمان جابری انصاری شیرازی اصفهانی الاصل) ۱۰۶۵
- نظام الملک طوسی (خواجه) ۲۳۵، ۱۴۱۹
- نظام الملک و الدوله ۱۰۶۴- علی جابری انصاری (میرزا نظام الملک و الدوله)
- نظامی ۲۰۷ ح ۶، ۴۰۴ ح ۴، ۴۹۰ ح ۳، ۶۹۳ ح ۵، ۱۱۰۴ ح ۱، ۱۱۰۵، ۱۱۲۱ ح ۱، ۱۱۸۰ ح ۲، ۱۲۳۴، ۱۲۴۰ ح ۱۳
- نظامی (شیخ) ۴۵۲، ۱۲۴۱، ۱۲۹۹، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸ ح ۱
- نظامی عروضی ۱۰۱۱ ح ۴
- نظر خان نسناس زند ۶۰۴ ح ۵
- نظر خان زند ۶۰۴
- نظر سروستانی (حاجی) ۱۳۶۹
- نظر علی خان (فرزند عبد الرضا خان) ۱۴۶۵

نظر علی خان زند ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۸، ۶۴۱

نظر علی خان مرندی ۷۳۰

نظیف افندی ۵۵۷، ۵۷۰، ۵۷۲

نعمان ۹۴۶

نعمان ۲۰۰ و ح ۷- نعمان (غلام خاصه مهدی خلیفه)

نعمان (فرزند ثابت، ابو حنیفه) ۴۶۷، ۱۹۹

نعمان (فرزند ثابت زوطی) ۴۶۷ ح ۴- ابو حنیفه نعمان (فرزند ثابت)

نعمت ۱۴۰۱- محمود خان (میرزا، فرزند زین العابدین)

نعمت الله جرهی (حاجی) ۱۲۹۶

نعمت الله خان (فرزند عبد الله بیضائی) ۱۰۲۸

نعمت الله خوشنویس سروسستانی (ملا) ۱۳۶۸

نعمت الله سروسستانی (حاجی ملا) ۱۳۶۸

نعمت الله کرمانی (شاه) ۱۱۵۸، ۱۱۶۶

نعمت الله ماهانی کرمانی (شاه) ۷۲۰

نعمت الله ولی (شاه) ۳۳۰

نعمت اللهی ۹۷۰، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶

نعمت الله یزدی (شاه) ۴۰۲

نعمت فسائی ۱۰۰۱ ح ۷، ۱۰۱۲ ح ۴، ۱۳۹۶

نعمت لشکر نویس باشی (میرزا، فرزند زکی خان نوری) ۱۱۹۲

نعیم شیخ الاسلام (سید، فرزند عقیقا شیخ الاسلام) ۱۵۷۱

نعیم شیخ الاسلام نیریزی (میر، فرزند محمد صالح دارابی) ۱۵۷۱

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۲۱

نعیم لشکر نویس باشی نوری (میرزا) ۱۲۳۵

نعیم لشکر نویس باشی (میرزا، فرزند محمد زکی خان) ۹۷۸

نعیم نوری (میرزا) ۸۲۰

نعیم نوری (نعیم لشکر نویس باشی) ۹۷۸

نعیم نوری شیرازی (آقا میرزا) ۸۱۳

نعیم نوری لشکر نویس باشی (میرزا) ۸۰۸

نفیسی ۵۲۴ ح ۷

نقال ۷۵۸- حسین ندیم (حاجی درویش)

نقد علی خان ۶۴۱

نقی الدین ۱۴۴۵- اوحدی کازرونی

نقیب ۱۱۸۱ ح ۲- نقیب شیرازی

نقیب الاشراف ۵۳۴

نقیب الممالک ۹۵۷ ح ۱- احمد نقیب (حاجی میرزا)

نقیب شیرازی ۱۱۸۱- احمد (میرزا)

نککی ۶۰۴ ح ۲- شهباز خان بککی

نکودار ۲۷۰، ۲۷۶

نکودار (سلطان) ۲۷۵- نکودار

نکودار (فرزند هلاکو خان) ۲۷۳

نوائی ۱۹۸ ح ۵

نوائی ۱۰۳۱، ۱۱۳۵، ۱۱۸۱

نوائی (دکتر) ۱۹۹ ح ۳

نوائی شیرازی ۱۱۸۱- مهدی نوائی (میرزا)

نواب (نایب السلطنه) ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۳۶- نادر (شاه)

نواب (والی شیراز) ۴۸۶

نواب اوغلی سلطان ۳۸۵

نواب بدیع الزمان (میرزا) ۴۰۶

نواب بیگلریگی ۵۶۴، ۵۶۵- محمد- تقی خان بیگلریگی

نواب خان ۴۲۹

نواب سپهسالار ۵۱۶، ۵۱۷- طهماسب قلی خان

نواب شاهزاده بهرام (میرزا) ۴۰۶

نواب شجاع الدین غازی خان ذو القدر تواچی ۳۸۸

نواب وکیل ۵۴۹، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴ و ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳،

۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸- کریم خان زند

نوح (ع) (پیامبر) ۵۱۱، ۸۹۹، ۱۱۶۵، ۱۱۷۰

نودانی کازرونی (میر شمس الدین) ۱۳۸۴

نوذر (میرزا) ۸۲۰

نوذر (میرزا، شاهزاده، فرزند رضا قلی میرزا) ۱۰۹۳

نور الدهر خان ۴۴۵

نور الدهر خان لاری ۴۲۵ ح ۷، ۱۵۰۶

نور الدین (فرزند صیاد) ۲۸۷

نور الدین محمد کواری (ملا) ۱۱۷۸

نور الدین ناظم الشریعه (فرزند محمد رضا) ۹۷۵

نور الدین هندی اصل (حاجی) ۹۸۳

نور الله شوشتری (قاضی) ۹۷۸ ح ۱

نورانی (دکتر) ۱۰۲۰ ح ۱، ۱۰۳۸ ح ۵

- نورانی وصال (دکتر)

نورانی وصال (استاد) ۱۱۳۸ ح ۳- نورانی وصال (دکتر)

نورانی وصال (دکتر) ۹۹۲، ۹۹۴، ۱۰۰۶،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۲۲

۱۱۸۶ ح ۳، ۱۱۸۸ ح ۱، ۱۱۹۱ ح ۱، ۱۲۵۲ و ۱۲۶۹ ح ۱، ۱۳۶۵ ح ۲، ۱۳۷۴، ۱۴۲۰ ح ۱

نور محمد (حاج، خالوی فرزندان وصال) ۹۹۶ ح ۹

نور محمد خان ۴۳۷

نور محمد خان اوزبک ۴۵۹

نور محمد خان والی ۴۴۳

نوروز (امیر) ۲۸۳ ح ۱

نوروزبیک ۲۸۲

نوروز خان قاجار عز الدین لو ۶۷۳

نوروز سلطان یوزباشی کرانی ۵۹۲

نوروز شاه ۱۴۴۵- بهاری کازرونی

نوروز علی بیک (فرزند حاجی سیف الدین خان) ۵۹۲

نوریه ۹۷۵

نوشیروان ۲۹۸

نوشیروان ۵۷۵ و ح ۴، ۵۷۹، ۱۲۸۳ ح ۵

نوشیروان ۳۰۶- انوشیروان عادل

نوشیروان ۶۴۱- لطف علی خان

نویدی ۱۱۳۵ و ۱۱۸۱- نویدی شیرازی

نویدی شیرازی ۱۱۸۱- عبدی بیک

نیاز ۱۰۵۳- علی (سید)

نیاز ۱۱۰۴، ۱۱۰۶، ۱۱۰۸- علی (سید، فرزند حسن علی)

نیاز ۱۰۵۶- علی (میر سید)

نیاز ۱۱۳۵، ۱۱۸۱

نیاز خان (سید) ۵۴۹

نیاز شیرازی ۱۱۸۱- علی (میرزا سید)

نیاز یاسیجی ۱۲۴۸

نیری ۱۰۸۷ و ح ۲- طاهر (میرزا، فرزند قدیم خان)

نیری شیرازی ۱۱۸۱- طاهر (میرزا)

نیک قدم ۵۵۷

- وکیل ۹۳۰- محمد حسین وکیل الملک
وکیل ۶۱۲، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۶- نواب وکیل
وکیل الدوله ۵۸۹- کریم خان
وکیل الدوله ۱۱۱۴ ح ۲- محمد حسین خان نواب هندی
وکیل الدوله ۱۱۱۳ ح ۴- محمد علی نواب هندی (میرزا، فرزند جعفر علی خان نواب هندی)
وکیل الدوله ۱۰۷۵- محمد علی خان وکیل الدوله (میرزا، فرزند محمد لشکر نویس)
وکیل السلطنه ۹۰۶- کریم خان زند (نواب)
وکیل الملک ۹۷۰- فضل علی خان وکیل- الملک (حاجی، فرزند مهدی خان)
وکیل الملک ۹۳۱، ۹۳۲، ۱۳۹۵- علی اکبر خان وکیل الملک (میرزا)
وکیل الملک ۹۲۸- محمد حسین (میرزا، وکیل الملک)
وکیل الملک ۱۳۹۹- محمد حسین وکیل (میرزا)
وکیل الملک ۹۲۹، ۹۳۰- محمد حسین وکیل الملک (میرزا)
وکیل الملک ۱۳۹۵- محمد حسین وکیل- الملک (میرزا، فرزند هادی)
وکیل الملک ۹۳۱- محمد حسین وکیل- الملک شیرازی (میرزا)
وکیل الملک شیرازی ۹۱۰- آقا خان (میرزا، وکیل الملک شیرازی)
ولی بیک تاتی اوغلی ذو القدر (شاه) ۴۰۹
ولی خان ۱۴۸۲
ولی خان ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱- ولی خان ممسنی
ولی خان بکش ممسنی (فرزند خویبار خان ممسنی) ۱۵۶۲
ولی خان ممسنی ۷۴۸، ۱۶۲۸
ولی خان (فرزند خدا کرم) ۱۴۸۲
ولی خان بختیاری ممسنی ۷۵۹
ولی خان ممسنی (فرزند خوب یار خان بکش ممسنی) ۷۶۸
ولی سلطان ۴۱۷
ولی سلطان قلخان چی اوغلی ۴۱۳- ولی- سلطان قلخان چی اوغلی ذو القدر
ولی سلطان قلخان چی اوغلی ذو القدر ۴۱۰، ۴۱۵، ۴۱۸، ۱۲۸۰، ۱۳۶۹
ولی محمد خان ۴۵۸- ولی محمد خان (پادشاه ترکستان)
ولی محمد خان چنگیزی ۵۵۵
ولی محمد خان قاجار ۶۷۴ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۹۲۴ حرف (و) ص : ۱۹۲۲
ولید ۱۹۱، ۱۹۵، ح ۲، ۱۹۸- ولید
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۲۵
(فرزند عبد الملک)
ولید (پدر ابان) ۱۹۴

- ولید (فرزند عبد الملک) ۱۹۱ ح ۴، ۱۹۲، ۱۹۵
 ولید (فرزند یزید بن عبد الملک) ۱۹۴
 ولیعهد ثانی ۷۵۶- محمد (میرزا، فرزند عباس میرزا)
 ولیعهد ثانی ۷۶۱- محمد (میرزا، نایب- السلطنه)
 ولیعهد ثانی (نواب) ۷۳۱
 ولیعهد دویم ۷۶۸- محمد (میرزا)
 وهاب ۷۳۹- عبد الوهاب معتمد الدوله اصفهانی (میرزا)
 وهابی (شیخ) ۷۱۵
 وهب (پدر سلیمان) ۱۱۸۳ ح ۲
 ویردی بیگ (نواب، امام) ۹۱۶
 ویردی بیگ خلف بیگی (امام، والی فارس) ۱۲۲۵
 ویردی خان ذو القدر (مولا) ۶۲۷
 ویس (میر) ۴۹۴، ۴۹۵، ح ۴- میرویس افغانی
 ویس خان (شیخ) ۶۲۹، ۶۳۰
 ویس خان (شیخ، امیرزاده) ۶۲۸
 ویس خان زند (میر) ۶۳۶
 ویس مراد خان ۶۴۰
 ویشتاسب (فرزند ارشام) ۱۵۵۲
 ویشتاسب (فرزند ارشید آکمندی) ۱۵۵۲
 ویشتاسب آکمندی ۱۵۴
 ویشتاسب هخامنشی ۱۵۴۰ ح ۵، ۱۵۴۱، ۱۵۴۵، ۱۵۴۷، ۱۵۴۹ ح ۱، ۳

حرف «ه»

- هابیل ۶۷۹
 هادی ۲۰۰ ح ۱
 هادی ۲۰۱ ح ۲- موسی هادی
 هادی (معدل الملک، حاجی میرزا) ۱۶۸، ۱۷۰
 هادی (میرزا) ۷۲۶- فسائی
 هادی (میرزا) ۶۷۳، ۷۴۲، ۹۲۷، ۹۳۰
 هادی (میرزا، پدر محمد) ۱۴۶۱
 هادی (میرزا، پدر محمد حسین وکیل الملک) ۱۳۹۵
 هادی (میرزا، فرزند میرزا جانی شیرازی) ۱۳۱۴
 هادی (میرزا، فرزند میرزا محمد) ۹۳۲

هادی امام جمعه (حاجی میرزا، فرزند عبد النبی امام جمعه) ۹۹۰

هادی خان (فرزند ابراهیم کلانتر شیراز) ۷۵۷

هادی خان (فرزند حاجی طالب) ۹۶۱

هادی خان (فرزند محمد قاسم خان بیضائی) ۱۰۲۸

هادی خان (فرزند ولی خان ممسنی) ۷۷۱

هادی خان بروجردی ۶۵۰

هادی خان بوییر احمدی ۱۴۸۲

هادی خان بیضائی (فرزند حاجی ابراهیم کلانتر شیراز) ۷۸۳، ۱۰۲۷

هادی خان جهرمی (فرزند آقا محمد) ۱۲۸۱

هادی خان کلانتر شیراز ۱۴۵۱

هادی خان لشنی ۵۹۶

هادی خان نوائی ۱۴۸۹

هادی سبزواری (حاجی ملا) ۱۰۰۰

هادی شیرازی (میرزا) ۴۲۹

هادی فسائی (میرزا) ۷۰۸، ۱۲۸۸

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۲۶

هادی کلانتر (آقا) ۱۲۴۴

هادی مباشر حومه (آقا، فرزند تقی میرزا) ۱۰۲۶

هادی معدل ۱۶۷۴

هار ولد بیلی ۱۳۸۸ ح ۱

هارون ۹۹۲

هارون (ع) ۱۳۹۳ و ح ۴

هارون ۲۰۱ ح ۳، ۲، ۲۰۲ و ح ۵- هارون الرشید

هارون (فرزند محمد معتصم) ۲۰۴

هارون الرشید ۲۰۰ ح ۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۱۰۳۷

هارون الرشید (خلیفه عباسی) ۱۲۷۱

هارون الرشید (فرزند مهدی) ۲۰۱

هارون نصرانی (پدر نصر) ۲۲۳

هاشم ۱۹۶، ۱۹۷، ح ۲، ۹۳۴، ۱۶۱۷

هاشم ۱۱۳۵، ۱۱۸۲- محمد هاشم (آقا، فرزند میرزا اسماعیل)

هاشم (آقا) ۹۷۴

هاشم (بنی هاشم) ۱۰۳۴

هاشم (حاجی) ۹۶۹، ۱۴۰۸

- هاشم (حاجی، پدر محمود تاجر شیرازی) ۱۲۲۳
- هاشم (حاجی، فرزند حاجی محمود) ۹۶۰
- هاشم (حاجی، فرزند محمود جد حاجی ابراهیم) ۶۹۰
- هاشم (حاجی شیخ، فرزند مفید زاهد) ۹۸۷
- هاشم (حاجی، کدخدا باشی محلات حیدری خانه شیراز) ۶۳۳
- هاشم (حاجی، کدخدا باشی حیدری خانه) ۵۹۲
- هاشم (حاجی میرزا، فرزند حسین) ۱۴۰۶
- هاشم (ملا، فرزند نعمت الله سروستانی) ۱۳۶۸
- هاشم (میرزا، فرزند بابای درویش ذهبی) ۹۴۸
- هاشم (میرزا، فرزند یوسف مستوفی) ۱۰۷۳
- هاشم (میرزا، فرزند جواد) ۱۴۰۵
- هاشم (ناظم التولیه، میرزا) ۹۴۸ ح ۱
- هاشم حسینی بحرانی (سید) ۱۱۵۱
- هاشم حسینی قمی (پدر محمد) ۳۶۹ ح ۳
- هاشم خان ۹۲۰
- هاشم خان (حاجی، امیر ایوان خانه) ۸۲۰
- هاشم خان (حاجی، فرزند حاجی رجب علی بختیاری) ۷۲۵
- هاشم خان (میرزا، فرزند احمد خان مؤید الملک) ۹۶۵
- هاشم خان بختیاری (حاجی) ۷۲۶
- هاشم خان بیات ۵۹۲، ۹۱۹
- هاشم خان مستوفی (میرزا، فرزند آقای مستوفی) ۱۰۷۴
- هاشم درویش ذهبی (آقا) ۹۴۷
- هاشم سمسار (آقا، کدخدای حیدری خانه) ۱۰۷۴- حاجی هاشم
- هاشم شیرازی (آقا) ۱۱۸۲- محمد هاشم (آقا فرزند میرزا اسماعیل)
- هاشم عوضی لاری (میر) ۷۹۸
- هاشم (فرزند عبد مناف) ۱۷۱ ح ۶
- هاشم کدخدا باشی (حاجی) ۵۷۴، ۵۷۵
- هاشم کدخدا باشی حیدری خانه شیراز (حاجی) ۵۷۳
- هاشم کدخدا باشی شیرازی (حاجی) ۷۰۰
- هاشم کلانتر ۵۷۳ ح ۲
- هاشم مهرداد (آقا) ۱۰۷۴
- هاشم مهرداد (آقا فرزند آقا ابو الحسن) ۱۰۷۳
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۲۷

هاشمی ۹۶۰، ۹۶۲

هامان ۱۱۷۱

هانس مولر ۳۶۷ ح ۲

هانوی ۵۲۲ ح ۷

هبیره شیبانی ۱۸۱

هبیره فزاری ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷

هداب (پدر فرامرز) ۱۷۶ ح ۷

هدایت ۷۸۷ ح ۱، ۹۴۶ ح ۲، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۷۳ ح ۴، ۱۳۸۶ ح ۱

هدایت ۵۳۸- امیر الشعرا رضا قلی خان

هدایت ۱۱۱۹ ح ۱، ۱۱۲۰ ح ۴- رضا قلی خان (فرزند محمد هادی)

هدایت ۱۱۲۱ ح ۹، ۱۱۶۱ ح ۱- رضا قلی خان (میرزا)

هدایت ۱۱۲۲، ۱۱۲۳- رضا قلی خان هدایت

هدایت ۱۱۲۴- رضا قلی خان هدایت (امیر الشعرا)

هدایت (مترجم غرر اخبار ملوک الفرس) ۱۳۰۶ ح ۲

هدایت (میرزا، فرزند حسین اصطهباناتی) ۱۲۵۹

هدایت الله (میرزا) ۶۹۲ ح ۶

هدایت الله (میرزا، فرزند ابراهیم تاجر) ۱۰۲۸

هدایت الله (میرزا، فرزند عبد الرحیم خان) ۱۴۰۶

هدایت الله (میرزا، مجتهد الزمان) ۹۱۴

هدایت الله اصفهانی (میرزا، نواده نجم ثانی) ۴۴۴

هدایت الله تفرشی (میرزا) ۶۹۲

هدایت الله حسنی حسینی (میرزا) ۴۸۴

هدایت الله خان (فرزند اسد الله خان) ۹۶۳

هدایت الله خان (فرزند عبد الرحیم خان) ۹۶۳

هدایت الله خان (فرزند مهدی خان) ۹۶۹

هدایت الله خان (میرزا، فرزند عبد الله خان بیضائی) ۱۰۲۸

هدایت الله خان رشتی ۶۲۷

هدایت الله مجتهد (میرزا) ۷۲۲

هدایت الله مدرس (حاجی، فرزند محمد جعفر مدرس) ۹۳۷

هدایت الله مستوفی (میرزا) ۴۲۲

هدایت الله مستوفی (میرزا، فرزند محمد علی مستوفی) ۱۰۷۶

هدایت الله مستوفی شیرازی (میرزا، فرزند بزرگ مستوفی) ۱۰۵۸

هراتی (رکن الدین) ۳۰۷

هربد ۱۷۳، ۱۲۸۴

هربد (داماد یزدجرد) ۱۳۱۸

هربد ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۰

هربد (داماد یزدجرد) ۲۴۰

هرثمه ۱۷۳ ح ۶

هرفردجنس ۷۰۰، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۰۶- مستر هر ففردجنس

هرفردجنس (سر) ۶۹۷، ۶۹۸

هرفردجنس (مستر) ۶۹۹

هرفوردجانز ۶۹۷ ح ۵- هر ففردجنس

هرقداق ۲۸۳ ح ۶- هر قداق (امیر)

هرقداق (امیر) ۲۸۳

هرمان اته ۱۱۵۸ ح ۱

هرمز ۱۷۷ ح ۶، ۱۷۷ ح ۱۰، ۱۸۹ ح ۱

هرمز (فرزند انوشیروان) ۱۳۴۶

هرمز (فرزند شاپور) ۱۳۴۶ ح ۱

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۲۸

هرموز ۲۶۰ ح ۸- هرمز

هرموزی ۲۶۱ ح ۲- سیف الدین هرمزی

هرموزی ۲۸۱ ح ۳- محمود هرمزی

هرن ۲۱۲ ح ۴، ۲۱۲ ح ۵

هرون (پدر محمد الواثق بالله) ۱۷۷

هژیر ۱۱۲۲

هشام ۱۹۴، ۱۹۸- هشام (فرزند عبد الملک)

هشام (فرزند مغیره) ۱۷۲ ح ۵

هشتر خان ۷۰۷ ح ۷- ترخان (حاجی)

هشیار ۱۱۳۲- علی ناظر هشیار (میرزا)

هشیار ۱۱۳۵، ۱۱۸۲- هشیار شیرازی

هشیار شیرازی ۱۱۸۲- علی (میرزا)

هلاکو ۲۶۶، ۲۷۵

هلاکو (میرزا) ۷۴۴، ۷۵۳

هلاکو (میرزا، فرزند شجاع السلطنه) ۷۵۲

هلاکو (نواب، میرزا) ۷۴۶

هلاکو خان ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۵

- هلاکو خان (ایلخان) ۲۶۹
- هلاکو خان (پدر خاقان) ۲۷۹
- هلاکو خان (فرزند تولی خان فرزند چنگیز) ۲۶۲، ۲۶۷
- هما ۱۰۹۰- محمد علی (میرزا)
- هما ۱۱۳۵، ۱۱۸۲- همای شیرازی
- همائی (جلال الدین) ۱۶۸ ح ۷
- همام ۱۷۴ ح ۹، ۱۱۴۳
- همام (پدر سوار) ۱۷۳
- همام الدین ۳۱۳- محمود (خواجه همام- الدین)
- همام الدین کربالی (مولانا) ۱۴۵۴
- همای (دختر بهمن) ۱۳۰۶
- همای شیرازی ۱۱۸۲
- همایون (پادشاه هندوستان) ۴۰۶
- همایون (میرزا) ۹۴۵
- همایون شاه ۱۱۱۳
- همت ۱۰۲۰ ح ۱- علاء الدین حسین همت (میرزا)
- همت شیرازی ۱۱۸۲- علاء الدین (میرزا)
- همت ۱۱۳۵، ۱۱۸۲- همت شیرازی
- همدانی ۸۰۱- عباس خان شیرازی
- همدم ۱۱۰۰ ح ۱- حسین (میرزا، فرزند علی)
- همدم ۱۱۳۵، ۱۱۸۲- همدم شیرازی
- همدم السلطان ۷۴۰
- همدم شیرازی ۱۱۸۲- نجف علی (آقا، برادر منصور)
- همیان شیبانی ۱۹۰۰ ح ۳
- هند (همسر ابو سفیان) ۱۹۸
- هندو شاه نخجوانی ۱۱۸۳ ح ۱، ۱۳۸۶ ح ۱۰
- هنر ۱۲۸۲، ۱۲۸۵- ابو الحسن هنر (حاجی شیخ)
- هود (ع) (پیامبر) ۴۶۶
- هور قوداق ۲۸۳ ح ۶- هرقداق (امیر)
- هوشنگ ۵۹۰
- هوشنگ (فرزند اورنگ) ۱۰۲۰ ح ۱
- هومان ۱۵۸۴
- هومر ۱۹۸ ح ۵- مروان (فرزند محمد بن مروان)

هیبت الله (مولانا) ۳۲۹ ح ۳

هیبه الله خان ۶۰۱

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۲۹

هیبه الله خان باوی ۱۴۸۰

حرف «ی»

یادگار ۱۱۶۲ - حاجت شیرازی

یادگار علی سلطان ۴۳۸

یار احمد اصفهانی (امیر) ۳۷۶

یار خان ۶۷۷

یار محمد خان ۷۷۴، ۷۷۵

یار محمد خان (وزیر کامران میرزا) ۷۷۳

یاری خان (برادر صید مراد خان) ۶۴۰

یاسین ۵۲۵ ح ۳

یاغی باستی (امیر) ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۶

یاقوت ۲۱۵، ۲۱۶

یاقوت حموی ۱۷۷ ح ۹

یاقوت فسائی (میرزا) ۹۲۴

یاجوج ۱۰۱۶

یحیی (پدر فضل) ۲۰۲

یحیی (حاجی شیخ، امام جمعه) ۱۶۹، ۸۲۶

یحیی (حاجی شیخ، امام جمعه شیراز) ۸۵۸

یحیی (سید) ۷۹۲ و ح ۵، ۷۹۳، ۷۹۴، ۱۵۶۷ - سید یحیی

یحیی (شاه) ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۹

یحیی (شاه، برادرزاده شاه شجاع) ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۴ و ح ۴

یحیی (شاه، نصرت الدین) ۳۲۰، ۳۲۳

یحیی (فرزند حسنویه) ۲۴۱، ۲۴۲

یحیی (فرزند خالد) ۲۰۱ ح ۹

یحیی (فرزند خالد برمک) ۲۰۰

یحیی (فرزند خالد برمکی) ۲۰۱

یحیی (فرزند سعد تفتازانی، پدر احمد) ۳۸۰

یحیی (فرزند علی لاهیجانی گیلانی نور بخشی) ۱۱۹۵

یحیی (فرزند محمد) ۱۹۸

- یحیی امام جمعه (حاجی شیخ) ۱۱۳۴، ۱۱۵۳، ۱۶۷۴
- یحیی امام جمعه (حاجی شیخ، فرزند ابو تراب امام جمعه) ۹۸۶
- یحیی به جور ۱۳۹۴ ح ۲
- یحیی جابری انصاری (میرزا) ۱۰۶۵
- یحیی خان (معمد الملک) ۸۴۷
- یحیی خان بلوچ ۵۲۸، ۵۲۹
- یحیی خان میر آخور تبریزی ۷۹۸
- یحیی صدر (ملا، فرزند عبد الغنی واعظ) ۱۲۵۹
- یحیی فارسی ۱۹۱
- یزدانی ۹۹۶ ح ۸، ۱۰۰۹ ح ۱
- یزدانی ۱۰۱۷ ح ۱، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰ ح ۱، ۱۰۲۱، ۱۰۲۳ ح ۱- عبد الوهاب یزدانی (فرزند وصال)
- یزدجرد ۱۷۴ ح ۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۱۳۱۸
- یزدجرد (شاه) ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۱ ح ۳، ۱۶۲۳- یزدجرد (شهریار)
- یزدجرد (شاه، سپهسالار فارس) ۱۷۳
- یزدجرد (شهریار)- یزدجرد (شاه، سپهسالار فارس)
- یزدگرد ۱۹۵ ح ۵
- یزدگرد ۱۸۰ ح ۶- یزدگرد شاه
- یزدگرد شاه
- یزدی (معین الدین) ۳۰۹
- یزید ۱۸۴ و ح ۴، ۱۹۸
- یزید (برادر عبد الله، فرزند معاویه) ۱۹۶
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۳۰
- یزید (فرزند ابی مسلم) ۱۹۱ و ح ۵، ۱۹۲
- یزید (فرزند عبد الملک) ۱۹۳، ۱۹۴
- یزید (فرزند عمر بن هبیره فراری) ۱۹۶
- یزید (فرزند معاویه) ۱۸۵، ۱۹۳ ح ۴
- یزید (فرزند مهلب) ۱۹۲، ۱۹۳
- یزید (فرزند ولید بن عبد الملک) ۱۹۵
- یزید استخری ۱۵۵۳
- یس (لقب حضرت رسول (ص)) ۲۰۳ و ح ۶- محمد (ص) (پیامبر)
- یعقوب ۲۱۱
- یعقوب (ع) ۱۴۰۷ ح ۱، ۱۱۳۱
- یعقوب ۳۵۰ ح ۱۱- یعقوب بهادر (امیر سلطان)

- یعقوب ۲۱۱ ح ۸، ۹- یعقوب لیث
- یعقوب (امیر) ۳۵۴ ح ۲، ۳، ۴- یعقوب بهادر (امیر سلطان، پادشاه)
- یعقوب (امیر، پادشاه آق قویونلو) ۳۶۴
- یعقوب (امیر سلطان، پادشاه) ۳۵۱، ۳۵۸- یعقوب بهادر (امیر، پادشاه)
- یعقوب (سلطان) ۱۰۴۰
- یعقوب (سلطان) ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۶- یعقوب بهادر (امیر سلطان، پادشاه)
- یعقوب (شاه سلطان) ۳۷۰
- یعقوب (شیخ، سراج الدین، فرزند محمد فیروز آبادی) ۱۴۲۰
- یعقوب (فرزند ارسلان ترکمانی) ۲۴۶، ۲۴۷
- یعقوب (فرزند حسن) ۲۰۸
- یعقوب (فرزند حسن بن علی بن عثمان) ۳۵۰- یعقوب بهادر (شاه سلطان)
- یعقوب (فرزند لیث) ۲۰۹، ۲۱۰
- یعقوب (فرزند لیث صفار) ۲۰۸، ۲۱۲
- یعقوب (فرزند محمد ابراهیم) ۱۴۱۹
- یعقوب (فرزند محمد عمرو) ۲۱۳
- یعقوب (میرزا) ۳۵۰ ح ۹
- یعقوب آق قویونلوی ترکمان (میرزا سلطان) ۳۶۹
- یعقوب اردبیلی ۱۱۹۶
- یعقوب بهادر (امیر ابو المظفر) ۳۵۱- یعقوب بهادر (امیر سلطان، پادشاه)
- یعقوب بهادر (امیر سلطان، پادشاه) ۳۵۴
- یعقوب بهادر (سلطان) ۳۵۰
- یعقوب بیک ۴۱۰، ۴۲۹ ح ۵
- یعقوب بیک (فرزند ابراهیم خان ذو القدر) ۴۲۹
- یعقوب بیک بایندری (امیر) ۳۶۰
- یعقوب خان ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵
- یعقوب خان (فرزند ابراهیم خان حاجی لوی ذو القدر) ۱۲۸۰
- یعقوب خان ذو القدر ۴۳۰
- یعقوب سروستانی ۱۳۶۵
- یعقوب سلطان قاجار ۳۸۸
- یعقوب شاه (امیر) ۲۹۷
- یعقوب فیروز آبادی ۱۴۲۶، ۱۴۲۹
- یعقوب کلینی (پدر ابو جعفر محمد) ۲۱۷
- یعقوب لیث ۲۰۸ ح ۵، ۱۴۹۸

- یعقوبی ۱۸۰ ح ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۸۲ ح ۵، ۱۸۴ ح ۳، ۱۹۸ ح ۵، ۲۰۵ ح ۱، ۲۰۶ ح ۴، ۲۰۷ ح ۱۰، ۲۰۸ ح ۱، ۲۰۹ ح ۷
 یغما ۲۳۰ ح ۵
 یغما ۱۱۳۵- یغمای شیرازی
 یغمای شیرازی ۱۱۸۱
 یکن محمد پاشا ۵۶۸
 یلنکری (پدر ارسلان) ۲۴۶ ح ۵
 یمین الدوله ۱۶۸ ح ۱- مسعود (میرزا)
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۳۱
 قاجار)
 یمین الدوله ۸۲۵- مسعود (میرزا یمین الدوله، ظل السلطان)
 یوسف ۱۸۸ ح ۴، ۶۷۳ ح ۲، ۹۳۸، ۱۱۷۹
 یوسف (ع) ۹۹۷، ۱۱۰۵، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۲۸۳، ۱۴۰۷ ح ۱، ۲، ۱۵۶۹- یوسف (ع) (پیامبر)
 یوسف ۲۳۴- یوسف خوارزمی
 یوسف ۱۹۱- یوسف ثقفی
 یوسف (ابو محمد، فرزند حسن سیرافی) ۱۴۶۳
 یوسف (امیر) ۳۴۷، ۳۴۸
 یوسف (پدر حجاج) ۹۰۱- یوسف ثقفی
 یوسف (خواجه سیف الدین) ۲۷۸، ۲۷۹
 یوسف (شیخ) ۱۵۲۲
 یوسف (شیخ، فرزند احمد بن ابراهیم بحرینی آل عصفور) ۱۴۰۶
 یوسف (شیخ، فرزند علی) ۱۴۲۴
 یوسف (شیخ، فرزند یعقوب سروستانی) ۱۳۶۶، ۱۳۶۷
 یوسف (فرزند ابو عبد الله محمد المقتفی لامر الله بن المستظهر بالله) ۲۴۷
 یوسف (فرزند المستظهر بالله خلیفه) ۲۴۹
 یوسف (فرزند الیاس حکیم طیب شیرازی) ۱۱۳۸
 یوسف (فرزند رحمت) ۱۰۲۰ ح ۱
 یوسف (فرزند علی بن المظهر الحلی) ۱۱۴۳
 یوسف (فرزند عمر) ۱۹۵
 یوسف (فرزند عمر ثقفی) ۱۹۴، ۱۰۳۶
 یوسف (فرزند یعقوب سروستانی) ۱۳۶۵
 یوسف (میرزا) ۳۵۴، ۶۹۲، ۱۴۰۱
 یوسف (میرزا، فرزند عبد الله معز الملک موسوی) ۱۰۸۶
 یوسف (میرزا، مستوفی الممالک) ۹۱۸

- یوسف آل عصفور (شیخ) ۱۴۰۸
- یوسف اشرفی مازندرانی (میرزا) ۷۰۲، ۷۱۰
- یوسف بحرینی (شیخ) ۱۰۷۵
- یوسف بحرینی آل عصفور (شیخ) ۹۲۴
- یوسف بزرمی ۲۳۳ ح ۹- یوسف خوارزمی
- یوسف بیک (امیر) ۳۶۷
- یوسف تاجر (حاجی) ۹۱۹
- یوسف تبریزی (مجتهد الزمانی، حاجی میرزا) ۷۳۳
- یوسف ترکش دوز ۴۳۷
- یوسف ترکش دوز (استاد) ۴۳۷ ح ۴- یوسف ترکش دوز
- یوسف ثقفی ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۳۸۸، ۱۴۱۲، ۱۶۲۵
- یوسف ثقفی (پدر محمد) ۱۲۰۰
- یوسف جویمی (شیخ) ۱۲۶۹
- یوسف حدائق (شیخ) ۱۳۹۴ ح ۲
- یوسف خان (فرزند جان محمد خان کام فیروزی) ۱۴۵۱
- یوسف خان افشار ۴۲۸، ۴۲۹
- یوسف خان گرجی ۶۹۵، ۷۱۲، ۷۴۸
- یوسف خان گرجی سپهدار ۷۲۶، ۷۳۶
- یوسف خان هوتکی افغان ۵۹۹
- یوسف خوارزمی ۲۳۳ و ح ۹
- یوسف زارع (حاجی، فرزند محمد اسماعیل زارع) ۱۰۷۸
- یوسف سلطان افشار ۴۲۷
- یوسف سیرافی (ابو محمد، فرزند حسن) ۱۳۷۰
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۳۲
- یوسف شاه لر (اتابک) ۲۷۴
- یوسف علی بیک ۵۸۸
- یوسف علی بیک کام فیروزی ۱۴۵۱
- یوسف فیروز آبادی ۱۴۱۹
- یوسف کدخدا باشی (میرزا، فرزند حسن علی) ۱۰۶۹
- یوسف مجتهد ثورنجانی کازرونی ۷۱۱
- یوسف مجتهد کازرونی (حاجی شیخ) ۱۴۴۴
- یوسف مستوفی (میرزا، فرزند کوچک مستوفی) ۱۰۷۳
- یوسف موسوی فاموری (حاجی سید) ۱۳۸۴

- یوسف نیری (دکتر) ۹۱۹، ۹۴۷ ح ۶
 یوسف نیری (دکتر، فرزند محمد هادی مرشد) ۱۰۸۷ ح ۲
 یوسف وصال (فرزند اورنگ) ۱۰۲۳ ح ۱
 یوسفی ۴۳۷ ح ۹- یوسفی ترکش دوز (استاد)
 یوسفی خراسانی ۴۳۷ ح ۱۰- یوسف
 یونس (فرزند سلجوق) ۲۳۲ ح ۲
 یونس فرزند متی (پیغمبر) ۵۶۱
 یهودی (شمس الدوله) ۲۷۸
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۳۳

اعلام کسان مقدمه

حرف «آ»

- آبش خاتون (اتابک) ۱۰۶
 آبش خاتون (دختر اتابک سعد، اتابک) ۱۰۵
 آبش خاتون (دختر اتابک سعد بن زنگی) ۱۰۶
 آتشی (دختر حاجی محمد تقی تاجر شیرازی) ۱۱۰، ۱۵
 آزر دخت ۱۵۲
 آقا (میرزا) ۱۲۰
 آقا بابا تاجر شیرازی (حاجی ملا) ۱۷
 آقا جانیان ۱۳۵
 آقا خان وکیل الملک شیرازی (حاجی میرزا) ۳۷
 آقاسی (حاجی میرزا) ۱۰۲
 آقا سید حسین ۱۷
 آقا سید مرتضی ۳۸، ۳۹
 آقا عبد الحسین ۱۱۶
 آقا عبد الحسین تاجر شیرازی ۱۵
 آقا کاظم مجتهد ۱۵
 آقا محمد حسن ۱۰۳، ۱۱۶
 آقا محمد حسین کمال خان ۱۰۳
 آقا محمد خان ۹۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸
 آقا محمد خان قاجار ۱۹، ۲۰، ۸۷، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۹
 آقا محمد خان کدخدای ۱۰۳

- آقا محمد شاه ۱۳۷
- آقا معصوم خفری ۱۹
- آقا میر (میرزا) ۱۱۹
- آقا میرزا حسن مباشر ۳۸، ۳۹
- آقا میرزا علی ۲۵
- آقا نصیر سردزکی ۱۲۰
- آقا هادی ۱۱۸
- حرف همزه «أ»
- ابراهیم (پسر اسمعیل حسنی) ۸۲
- ابراهیم (پسر سلام الله) ۱۴
- ابراهیم (پسر میرزا جانی، سید المجتهدین حاجی میرزا) ۲۰
- ابراهیم (فرزند محمد) ۲۱
- ابراهیم (میرزا) ۱۴، ۲۰- میرزا ابراهیم
- ابراهیم (میرزا، سلطان) ۷۳
- ابراهیم (نواب سلطان) ۱۰۸
- ابراهیم بغایری ۴۷
- ابراهیم تاجر وکیل الرعایای جهرم (حاجی میرزا) ۱۰۷
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۳۴
- ابراهیم خان (حاجی) ۹۸، ۱۰۹
- ابراهیم خان ذو القدر ۱۰۸
- ابراهیم خان لاری ۷۷
- ابراهیم دشتکی شیرازی (میرزا) ۱۰۸
- ابراهیم شرف المله ۱۴
- ابن ابی الفدا ۱۲۸- عماد الدین اسماعیل
- ابن اثیر ۴۷- ابو الحسن علی (فرزند محمد) ۴۷
- ابن بلخی ۳۸، ۱۲۴ و ح ۱، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۴۰ و ح ۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹ و ح ۱۰، ۱۵۲ و ح ۶، ۱۵۴ و ح ۶ و ۷، ۱۵۵ و ح ۸ و ۹
- ابن خردادبه ۱۲۸
- ابن خلکان ۴۸، ۸۲، ۹۴- ابی بکر (پسر خلکان)
- ابن زیاد ۷۴
- ابن سینا ۴۷- شیخ رئیس ابو علی سینا
- ابن فقیه ۱۲۷، ۱۳۹ ح ۶، ۱۴۸ و ح ۹ ص ۱۴۹ و ح ۳ و ۴- ابو بکر احمد (پسر محمد بن اسحاق همدانی)
- ابو احمد حسین موسوی (بهاء الدوله، نقیب شریف)
- ابو اسحق (سلطان اولیا شیخ مرشد) ۸۵

- ابو اسحق (شاه شیخ) ۷۸
 ابو الحسن (میرزا) ۵۷
 ابو الحسن حکمت ۱۸
 ابو الحسن خان ۱۴، ۱۳۸
 ابو الحسن خان (میرزا) [فرزند میرزا هادی] ۲۰
 ابو الحسن خان مجتهدی ۱۶
 ابو الحسن خان مجتهد (میرزا) ۲۸
 ابو الحسن خان مشیر الملک (حاجی میرزا) ۲۵، ۱۲۳
 ابو الحسن علی (فرزند محمد) ۴۷
 ابو الحسن غفاری کاشانی (میرزا) ۱۲۷
 ابو الحسن فیاضی ۱۳۴
 ابو العباس احمد (پسر ابی الخیر زرکوب، شیخ فخر الدین) ۱۲۵
 ابو العباس احمد زرکوب شیرازی (فخر الدین) ۴۶
 ابو العلاء معری (شیخ) ۲۹
 ابو القاسم (پسر شیخ ابو حامد ابی نصر کازرونی، شیخ) ۴۵
 ابو القاسم (پسر نصیر البیان کازرونی، شیخ) ۴۵
 ابو القاسم پاینده ۱۴۶
 ابو القاسم جنید (پسر محمود بن محمد شیرازی، معین الدین) ۱۲۵
 ابو القاسم جنید (پسر محمود، معین الدین) ۱۲۶
 ابو القاسم طیب (حاجی میرزا) ۱۱۸
 ابو القاسم فرهنگ (میرزا) ۴۰، ۶۱
 ابو القاسم فقیری ۱۳۱
 ابو القاسم منصوری ۱۸
 ابو القاسم منصوری (حاج میرزا) ۹۰
 ابو القاسم هبه‌الدین عبد الوارث (پسر علی بن احمد شیرازی) ۱۲۶
 ابو المعالی ۲۳- امیر غیاث الدین منصور
 ابو النصر صدر الشریعه گیلانی (حکیم) ۶۷
 ابو بکر (اتابک) ۱۰۵
 ابو بکر (مولانا زین الدین) ۱۰۴
 ابو بکر احمد (پسر محمد بن اسحاق همدانی) ۱۲۷
 ابو تراب خان بیضایی (میرزا) ۱۲۱
 ابو جعفر هاشمی ۶۰
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۳۵

- ابو حامد ۴۸- محمد (پسر محمد)
- ابو حامد غزالی ۴۸
- ابو حنیفه دینوری ۱۴۸ و ح ۲
- ابو ذر عصر ۱۱۰- حاجی محمد تقی تاجر شیرازی
- ابو زید بلخی ۱۲۸
- ابو سعید ۹۴
- ابو سعید بهادر خان (سلطان) ۱۰۶
- ابو سعید نصیبی (علی) ۱۳، ۴۵
- ابو شجاع محمد (پسر ملک شاه) ۱۲۴
- ابو طاهر ۴۶- مجد الدین محمد (پسر یعقوب شیرازی فیروز آبادی)
- ابو عبد الله محمد (پسر احمد مقدسی، شمس الدین) ۱۲۸
- ابو عبد الله قصار ۱۲۶
- ابو علی سینا (شیخ) ۱۶
- ابو علی سینا (شیخ رئیس) ۴۷
- ابو علی فصل (پسر حسن طبرسی، شیخ) ۴۳
- ابو عمر بصری ۳۴
- ابو معین جنید شیرازی ۴۸
- ابو نصر لالا ۹۴
- ابی ابراهیم (زید الاعثم) ۱۴
- ابی احمد حسین طاهر ذی المناقب ۱۰۳
- ابی الحسن (علی) ۱۴
- ابی الحسین امیر المؤمنین ابی طالب (ع) علی ۱۴
- ابی الخیر زرکوب ۱۲۵
- ابی العاص ثقفی [پدر عثمان] ۵۱
- ابی الفدا [پدر ابن ابی الفدا] ۱۲۸
- ابی بکر (پسر خلکان) ۴۸- ابن خلکان
- ابی جعفر (محمد) ۱۴
- ابی جعفر العزیزی (حسین) ۱۴
- ابی سعید النصیبی ۱۴
- ابی شجاع الزاهد (علی) ۱۴
- اییطالب [پدر حضرت علی (ع)] ۱۴، ۹۴
- اییطالب هاشمی قرشی ۶۲
- ابی عبد الله (جعفر) [پدر علی ابی الحسن] ۱۴

- ابی عبد الله سید الشهداء (ع) (حسین) ۱۴
- ابی عبد الله شاعر (جعفر) [پدر احمد نصیر الدین السکین النقیب] ۱۴
- اتابک (حضرت) ۶۶
- اتابک آبخ خاتون ۱۰۶
- اتابک آبخ خاتون (دختر اتابک مسعود) ۱۰۵
- اتابک ابو بکر ۱۰۵
- اتابک سعد ۱۰۵
- اتابک سعد (پسر زنگی) ۱۰۶
- اتابک قتلغ خان ۶۵
- اتابک محمد ۱۰۵
- احتشام الدوله ۱۴، ۲۷
- احتشام الدوله (پسر معتمد الدوله فرهاد میرزا) ۱۶
- احتشام الدوله (نواب) ۴۰
- احتشام الدوله (نواب اشرف والا) ۵۴
- احتشام الدوله سلطان اویس (فرزند معتمد الدوله فرهاد میرزا) ۲۸
- احتشام الدوله سلطان اویس (میرزا) ۷۲ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۹۳۵ حرف همزه «أ» ص: ۱۹۳۳
- احتشام الدوله سلطان اویس میرزا (پسر معتمد الدوله فرهاد میرزا) ۳۴
- احسان یار شاطر (دکتر) ۱۳۷
- احمد (پسر ابی الخیر زرکوب، شیخ فخر الدین ابو العباس) ۱۲۵
- احمد (پسر داود) ۱۵۶- دینوری (ابو حنیفه)
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۳۶
- احمد (پسر محمد بن اسحاق همدانی، ابو بکر) ۱۲۷
- احمد (پسر محمد، شمس الدین) ۴۸
- احمد (حاجی شیخ) ۵۸
- احمد (مهدب الدوله، میرزا سید) ۹۰
- احمد (میرزا) ۲۵، ۱۰۱
- احمد (نظام الدین) ۱۳- نظام الدین احمد
- احمد آقا امیر الامراء (شیخ) ۹۶
- احمد اقتداری ۲۸ ح ۱، ۳۰، ۳۴ ح ۲، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵
- احمد بن موسی (حضرت) ۱۳۱
- احمد خان ۹۵، ۱۰۱
- احمد خان مؤید الملک شیرازی (جناب میرزا) ۳۷
- احمد خان معظم الدوله ۱۸

- احمد زرکوب شیرازی (فخر الدین ابو العباس) ۴۶
 احمد سلطان ۹۹، ۱۰۳
 احمد سلطان (پسر حاجی عبد الحسین یاور فوج سرباز شیرازی) ۱۰۳
 احمد شاه ۸۱
 احمد شیرازی [پدر علی] ۱۲۶
 احمد طیب ۲۱
 احمد طیب (میرزا) ۱۶
 احمد طوسی [پدر محمد] ۴۸
 احمد علامه [نظام الدین میرزا] ۲۳
 احمد قمی (قاضی میرزا) ۴۴
 احمد مقدسی ۱۲۸
 احمد مکی شیرازی (میرزا نظام الدین) ۲۳
 احمد مکی شیرازی (نظام الدین، میرزا) ۳۰
 احمد مهذب (سید) ۱۸
 احمد نصیر الدین ۴۵
 احمد نصیر الدین السکین النقیب ۱۴، ۶۲
 احمد نظام الدین [پدر سید علی خان] ۱۴
 احمد نظام الدین [پدر علی صدر الدین] ۶۲
 احمد نظام الدین [پدر محمد معصوم] ۱۴
 احمد نقیب (حاجی میرزا) ۱۱۷
 احمدی فر (جمشید) ۱۳۳
 اخشوان خاقان ۱۵۸- خوشنواز
 ادیب شرف الدین عبد الله کاتب شیرازی ۴۳
 اردشیر ۱۴۲، ۱۴۳ و ح ۵، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۴
 اردشیر (پسر بابک) ۱۴۸
 اردشیر بابکان ۱۴۲، ۱۴۳ و ح ۲ و ۳، ۱۴۷، ۱۴۹، ح ۸ و ۹، ۱۵۴، ۱۵۵ ح ۵ و ۶
 ارنست بیر ۱۲۷
 استاجلو ۱۰۸
 استاد علی سامی ۱۳۰
 اسحاق همدانی [پدر محمد] ۱۲۷
 اسحق (فرزند علی) ۲۱
 اسحق عز الدین ۱۴
 اسد الله خان ۱۰۹

- اسفندیار [پدر بهمن] ۱۱۵
 اسفندیار [پدر سام] ۱۶۴
 اسکندر ۱۴۲، ۱۴۷
 اسکندر بیک ترکمان ۴۶
 اسکندر خان قاجار قیونلو ۱۰۹
 اسلامی (الله قلی) ۱۳۴
 اسماعیل (پسر میرزا جانی فسایی، میرزا) ۲۰
 اسماعیل (شاه) ۵۹، ۱۰۲، ۱۰۸
 اسماعیل (عماد الدین ۱۲۸- ابن ابی الفدا
 اسماعیل بیگ (پسر غلام حسین بالا کفتی) ۱۰۳
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۳۷
 اسماعیل ثانی (شاه) ۶۸، ۷۳، ۷۴
 اسماعیل صفوی (شاه) ۴۴، ۸۷
 اسماعیل فالی (مولانا مجد الدین) ۱۱۸
 اسمعیل (میرزا) ۱۲۱، ۱۲۲
 اسمعیل شانکاره ۵۱
 اشراق (محمد کریم) ۱۳۳
 اصطخری ۱۲۷
 اصغر خوشنویس (ملا علی) ۳۴
 اعتماد الدوله ۹۹
 اعتماد الدوله ۷۱- نواب میرزا طاهر قزوینی
 اعتماد السلطنه (محمد حسن خان) ۱۲۸
 اعتماد السلطنه (میرزا محمد حسن خان) ۴۸
 اغریث ۱۴۱
 افراسیاب ۱۴۰، ۱۴۱
 افراسیابی (دکتر غلامرضا) ۱۲
 افغان [محمود افغان] ۶۵
 اقبال آشتیانی (عباس) ۱۹ ح ۲، ۱۲۶ و ح ۱
 اقتداری (احمد) ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵
 اقلیدس ۴۲
 اکبر (پسر حسین پسر مؤمن خان سردزکی) ۱۰۳
 اکبر نواب (حاجی) ۵۷
 اکبر نواب شیرازی (حاجی) ۴۴، ۱۳۰

- اکبر نواب فضیلت توأمان (حاجی) ۵۸
الجاتیو [پدر ساتی بیگ] ۱۰۶
الطاهر ذو المناقب ۱۰۳
القاس میرزا ۹۹
الکسندر جونز ۴۸
الکسندر کیث جونز (حکیم) ۴۸
الله قلی اسلامی ۱۳۴
الله ویردی بیگ ۶۸
امام رضا ۶۲
امامزاده سید علاء الدین حسین ۹۵
امام عمر (پسر علی بیضایی) ۱۱۸
امام قلی خان ۵۲
امام قلی خان (والی فارس) ۵۱
امام ویردی بیگ (نواب) ۷۶
امیر الامراء (شیخ احمد آقا) ۹۶
امیر المؤمنین (حضرت علی (ع)) ۴۷
امیر المؤمنین علی (فرزند ابیطالب هاشمی قرشی) ۶۲
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) ۹۴
امیر انبه عز الدین ابی المکارم ۱۴
امیر جلال الدین شاه شجاع ۱۰۰
امیر چوپان ۱۰۶
امیر خطیر الدین ۱۴
امیر سید شریف جرجانی ۱۰۴
امیر شرف الدین ابراهیم (پسر صدر الدین) ۳۰
امیر شیخ حسن ۱۰۶
امیر شیخ حسن [همسر بغداد خاتون] ۱۰۶
امیر شیخ حسن چوپانی ۱۰۷
امیر شیخ حسن کوچک ۱۰۶
امیر صدر الدین محمد دشتکی ۲۳، ۳۲
امیر صدر الدین محمد دشتکی شیرازی ۲۶
امیر علیشیر نوایی ۴۵
امیر غیاث الدین منصور ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۵۷
امیر غیاث الدین منصور (پسر صدر الدین محمد) ۲۱

- امیر غیاث الدین منصور ثانی ۲۳
 امیر غیاث الدین منصور دشتکی ۱۴
 امیر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی ۱۰۴
 امیر کبیر ۵۰ ح ۱
 امیر کبیر رضاقلی خان هدایت مازندرانی ۴۵
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۳۸
 امیر کبیر سلیمان خان ۱۰۹
 امیر مبارز الدین ۱۲۵
 امیر معز الدین محمد صدر ۹۹
 امیر معز الدین محمد صدر اصفهانی ۱۰۷
 امیر یعقوب شاه ۱۰۶
 امین السلطان میرزا علی اصغر خان صدر اعظم ۳۹
 امین واعظ (حاجی ملا) ۱۱۷
 انجلو چاوش ۸۴
 انصاری (خواجه عبد الله) ۵۷
 انوری ۷۷
 انوشروان ۱۱۵، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۶۴
 اویس (احتشام الدوله سلطان) ۷۲
 اویس میرزا (احتشام الدوله سلطان، پسر معتمد الدوله فرهاد میرزا) ۳۴
 اویس میرزا (سلطان) ۲۷، ۲۸
 اویس میرزا قاجار (سلطان) ۲۷
 ایرج ۱۴۰، ۱۴۸
 ایشخدر ۵۶
 اینجو (شاه محمود) ۱۰۷

حرف «ب»

- بابا (حاجی میرزا) ۱۱۷
 بابا احمد (امامزاده) ۲۷
 بابا تاجر شیرازی (حاجی ملا آقا) ۱۷
 بابا حکیم باشی اصفهانی (میرزا) ۱۶
 بابک ۱۴۷- بابک (پدر اردشیر)
 بابک (پدر اردشیر) ۱۴۸
 بابک (پسر بهمن) ۱۴۲

- باقر (پسر حسین پسر مؤمن خان سردزکی) ۱۰۳
- باقر (حاجی میرزا) ۱۷
- باقر تاجر شیرازی (حاجی) ۱۲۳
- باقر خان ۹۸
- باقر سلطان ۱۰۳
- باقر طیب حسینی (حاجی میرزا) ۱۱۸
- باقر مکتب‌دار شیرازی (میرزا) ۳۹
- بایزید (سلطان، قیصر روم) ۱۰۲
- بایزید (شاهزاده سلطان) ۷۲
- بحرینی آل عصفور (شیخ یوسف) ۴۷
- بخت النصر ۷۸
- براهام جهود ۱۵۲
- بطلمیوس ۱۲۸
- بغداد خاتون ۱۰۶
- بلاش ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۵۹
- بلخی (ابو زید) ۱۲۸
- بلعی ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴ و ح ۱، ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۴۷ ح ۱۳، ۱۴۸، ۱۵۳ و ح ۴، ۱۵۴ ح ۲، ۳، ۴، ۱۵۸ ح ۷، ۱۶۰ و ح ۴، ۱۶۲ و ح ۴، ۱۶۴
- و ح ۸
- بغدادی ۱۶۴ و ح ۷
- بنی تمیم ۴۰
- بهاء الدوله، نقیب شریف ابو احمد حسین موسوی ۱۰۳
- بهاء الدین عاملی (حضرت) ۴۴
- بهادر خان (سلطان ابو سعید) ۱۰۶
- بهار ۱۴۸ ح ۱، ۱۵۴، ۱
- بهار (محمد تقی ملک الشعراء) ۹ ح ۱
- بهار، ملک الشعراء ۱۵۵
- بهار (ملک الشعراء) ۱۴۴ ح ۱۰
- بهبود خان ۱۰۰
- بهرام ۲۸، ۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲
- بهرام چوبین ۱۴۵، ۱۴۶
- بهرامشاه ۱۵۲
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۳۹
- بهرام فره‌وشی ۱۴۹ ح ۸ و ۹

بهرام گور ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۱

بهرام میرزا ۹۹

بهرام اسلان ۱۴۸

بهروزی (علی نقی) ۱۲۵، ۱۳۰

بهروزی (محمد جواد) ۱۳۴

بهمن ۱۴۹، ۱۵۱

بهمن [پدر بابک] ۱۴۲، ۱۴۳

بهمن (پدر دارا) ۱۴۸

بهمن [پدر داراب کیانی] ۱۱۴

بهمن (پسر اسفندیار) ۱۱۵

بهمن کریمی ۱۲۵، ۱۳۲

بو اسحق ۷۸

بیات ۱۲۶ ح ۲

بیرجندی خراسانی (ملا عبد العلی) ۱۶

بیضایی (علی) ۱۱۸

بیضاوی (قاضی) ۴۱

حرف «پ»

پارس (پسر سام) ۴۷

پاینده (ابو القاسم) ۱۴۶ ح ۷

پریخان خانم (شاهزاده) ۱۰۸

پسر عامر شامی ۳۴

پسر کثیر مکی ۳۴

پیروز ۱۴۴، ۱۵۷

پیشنماز (حاجی شیخ صالح) ۵۶

پیغمبر ۱۹- محمد (ص) (حضرت)

حرف «ت»

تاجر بوشهری (حاجی عبد النبی) ۲۶

تاجر شیرازی (آقا عبد الحسین) ۱۵

تاجر شیرازی (حاجی باقر) ۱۲۳

تاجر شیرازی (حاجی محمد تقی) ۱۵، ۱۱۰

تاجر شیرازی (حاجی ملا آقا بابا) ۱۷

تاجر شیرازی (حاجی میرزا محمد) ۱۲۳

تاجر وکیل الرعاایای جهرم (حاجی میرزا ابراهیم) ۱۱۷

تاجلو بیگم ۱۰۷

ترکان خاتون ۷۴، ۱۰۵

تقی (خلف الصدق میرزا جانی، میرزا) ۲۰- میرزا تقی

تقی طاهری ۱۳۵

تہمتن ۱۲۰

تیمور ۸۷

حرف «ث»

ثغالبی ۱۴۰ ح ۳ و ۷، ۱۴۱ ح ۸ و ۹، ۱۴۴ ح ۱۱، ۱۴۵ ح ۵، ۱۴۹، ۱۵۴ ح ۵، ۱۵۸ ح ۶، ۱۵۹ ح ۲ و ۳، ۱۶۰ ح ۳، ۱۶۲ و ح ۳، ۱۶۴ ح ۲

حرف «ج»

جالینوس ۵۸

جاماسپ ۱۶۳

جان ملکم (سر) ۴۳

جانی (میرزا) ۲۰، ۲۱

جانی (میرزا) ۱۵- میرزا جانی فسایی

جانی (میرزا) ۴۴- میرزا محمد حسین

جانی فسایی (میرزا) ۱۴، ۱۹، ۲۰

جعفر (پسر محمد بن محمد بن زید الشہید) ۶۲

جعفر ابی عبد الله [پدر علی ابن الحسن] ۱۴

جعفر ابی عبد الله شاعر [پدر احمد

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۴۰

نصیر الدین السکین النقیب] ۱۴

جعفر خان حقایق نگار خورموجی (حاجی میرزا) ۱۳۰

جعفر خان زند ۱۴، ۱۹

جعفر سواد کوهی (میرزا) ۱۰۱

جعفر طیب (حاجی میرزا) ۱۶

جعفر قلی خان نواب ہندی ۱۱۹

جعفر مؤید شیرازی (دکتر) ۱۲

جعفر وقایع نگار خورموجی (میرزا) ۴۳

- جلال الدین چاولی ۹۴
 جلال الدین شاه شجاع (امیر) ۱۰۰
 جلال الدین شاه شجاع (سلطان) ۶۷
 جلال الدین محمد ذهبی (میرزا) ۱۶
 جلال الدین منجم باشی یزید (مولانا) ۵۲
 جلال الدین میرزا قاجار (نواب) ۴۸
 جلال الدین میرزای قاجار ۴۸
 جلال تهرانی (سید) ۲۵
 جلال طوفان ۱۳۳
 جمال الدین عبد الرزاق اصفهانی ۷۱
 جمشید ۴۰ ح ۷، ۱۱۶
 جمشید احمدی فر ۱۳۳
 جمشید صداقت کیش ۲۸ ح ۱، ۱۳۲
 جناب میرزا احمد خان مؤید الملک شیرازی ۳۷
 جناب میرزا علی محمد قوام الملک شیرازی ۳۷
 جنید [پدر عیسی] ۱۲۵
 جنید (پسر محمود بن محمد شیرازی، معین الدین ابو القاسم ۱۲۵
 جنید شیرازی (ابو معین) ۴۸
 جواد (میرزا) [فرزند میرزا حسن حسینی فسایی] ۲۴
 جواد (میرزا) [فرزند حاج میرزا حسن فسایی] ۱۷، ۱۸
 جواد فسایی (میرزا) [فرزند میر عبد الله فسایی] ۲۱
 جهانگیر قائم مقامی ۱۳۱

حرف «چ»

- چاولی (جلال الدین) ۹۴
 چغمینی ۴۲، ۴۴
 چنگیز ۷۸، ۸۷

حرف «ح»

- حاج حسن حسینی فسایی ۱۸
 حاج حسن فسایی ۱۸- میرزا حسن حسینی فسایی
 حاج سید ابو القاسم منصوری ۳۲
 حاج سید عباس مجتهد کازرونی طباطبایی ۲۸

- حاج شیخ مهدی مجتهد کجوری مازندرانی ۱۶
- حاج قوام الدوله ۱۲۵
- حاج محمد هادی کرامتی ۱۳۳
- حاج میرزا ابو القاسم منصوری ۹۰
- حاج میرزا حسن ۱۷، ۳۰- میرزا حسن حسینی فسایی
- حاج میرزا حسن حسینی فسایی ۳۳، ۷۶
- حاج میرزا حسن فسایی ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۶- میرزا حسن حسینی فسایی
- حاج میرزا سید علی ۷۶
- حاج میرزا سید محمد (مهذب الدوله) ۹۰
- حاجی ابراهیم خان ۹۸، ۱۰۹
- حاجی اسد شمشیرگر ۱۰۳
- حاجی اکبر نواب ۵۷
- حاجی اکبر نواب ۵۸
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۴۱
- حاجی اکبر نواب شیرازی ۴۴، ۱۳۰
- حاجی باقر تاجر شیرازی ۱۲۳
- حاجی سلیمان ۱۲۳
- حاجی سید فضل الله ۱۱۷
- حاجی شیخ احمد ۵۸
- حاجی شیخ حسین ناظم الشریعه ۱۷، ۲۶
- حاجی شیخ حسین ناظم الشریعه عرب ۲۵
- حاجی شیخ زین الدین ۶۲
- حاجی شیخ صالح پیشنماز ۵۶
- حاجی عبد الحسین یاور فوج سرباز شیرازی ۱۰۳
- حاجی عبد المحمد ملک التجار ۱۱۷
- حاجی عبد النبی تاجر بوشهری ۲۶
- حاجی علی اکبر شیرازی ۶۲
- حاجی محمد تقی تاجر شیرازی ۱۵، ۱۱۰
- حاجی محمد تقی میراب ۱۲۰
- حاجی محمد علی ۱۱۷
- حاجی محمد علی بیگ جهرمی ۱۱۷
- حاجی مشیر الملک ۱۲۳- میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک
- حاجی معتمد الدوله ۶۱

- حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا ۳۵، ۶۲
- حاجی معصوم شیرازی ۷۹
- حاجی ملا آقا بابا تاجر شیرازی ۱۷
- حاجی ملا امین واعظ ۱۱۷
- حاجی مهدی مدرس ۱۲۲
- حاجی میرزا آقا خان وکیل الملک شیرازی ۳۷
- حاجی میرزا آقاسی ۱۰۲
- حاجی میرزا ابراهیم (پسر میرزا جانی، سید المجتهدین ۲۰
- حاجی میرزا ابراهیم تاجر وکیل الرعایای جهرم ۱۷
- حاجی میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک ۲۵
- حاجی میرزا ابو القاسم طیب ۱۱۸
- حاجی میرزا احمد نقیب ۵۸، ۱۱۷
- حاجی میرزا بابا ۱۱۷
- حاجی میرزا باقر ۱۷
- حاجی میرزا باقر طیب حسینی ۱۱۸
- حاجی میرزا جعفر خان حقایق نگار خورموجی ۱۳۰
- حاجی میرزا جعفر طیب ۱۶
- حاجی میرزا حسن حکیم باشی ۲۸
- حاجی میرزا حسن حسینی ۳۹- میرزا حسن حسینی فسایی
- حاجی میرزا سید حسین خان ۱۱۷
- حاجی میرزا سید علی طیب ۱۱۸
- حاجی میرزا صادق حسینی ۱۱۷
- حاجی میرزا عبد الرحیم عشرت تخلص ۲۹
- حاجی میرزا عبد الله ۱۱۸
- حاجی میرزا عبد الله فسایی ۲۱
- حاجی میرزا علی اکبر ۱۱۹
- حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری ۱۲۳
- حاجی میرزا محمد تاجر شیرازی ۱۲۳
- حاجی میرزا محمد میراب ۱۲۰
- حاجی میرزا هادی معدل الملک ۲۵
- حاجی نصر الله خان سر تیپ قشقای ۳۶
- حافظ ۷۷، ۷۸- شمس الدین محمد حافظ
- حافظ (خواجه) ۶۹، ۷۹، ۹۵، ۱۰۴، ۱۱۲- شمس الدین محمد حافظ

حافظ (خواجه شمس الدین) ۷۹

حافظ (شمس الدین محمد) ۱۰۴

حافظ ابرو ۱۲۸

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۴۲

حافظ شیرازی (خواجه شمس الدین محمد) ۵۳

حبیب (میرزا) ۱۱۹

حجۀ الاسلام غزالی ۲۲

حدائق (شیخ حسین) ۱۵

حزین (شیخ محمد) ۴۳

حسام الدین ۹۳

حسام مؤیدی ۱۸

حسن (حاج میرزا) ۳۰، ۹۰- میرزا حسن حسینی فسایی

حسن (میرزا) ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۹، ۶۷، ۷۲، ۷۷،

۷۸، ۷۸، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۵- میرزا حسن حسینی فسایی

حسن بزرگ (امیر شیخ) ۱۰۶

حسن بصری ۴۷

حسن بیك (والی) ۵۴

حسن چوپانی (امیر شیخ) ۱۰۷

حسن حسینی فسایی (حاج) ۱۷، ۱۸- میرزا حسن حسینی فسایی

حسن حسینی فسایی (حاج میرزا) ۳۳، ۷۶- میرزا حسن حسینی فسایی

حسن حسینی فسایی (حاجی میرزا) ۳۹- میرزا حسن حسینی فسایی

حسن حسینی فسایی (میرزا) ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۱، ۴۹

حسن حکیم باشی (حاجی میرزا) ۲۸

حسن خان ۱۱۹

حسن خان درب شاهزاده ۱۰۳

حسن خوب نظر (دکتر) ۱۲

حسن شرف الدین ابی علی ۱۴

حسن شیخ یحیی امام جمعه (میرزا) ۲۸

حسن شیرازی (معروف به فسایی، میرزا) [پدر حاجی میرزا حسن حسینی] ۳۹

حسن طبرسی ۴۳

حسن طیب (میرزا) ۲۱

حسن علی حکمت ۱۸

حسن علی خان زنگنه ۷۶

حسن فسایی (حاجی میرزا) ۲۵، ۲۶- میرزا حسن حسینی فسایی

حسن فسایی (میرزا) ۱۰، ۱۱، ۱۹، ۲۸، ۳۲، ۳۵، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸

حسن کوچک (امیر شیخ) ۱۰۶

حسن مباشر (آقا میرزا) ۳۸، ۳۹

حسین (آقا سید) ۱۷

حسین (امامزاده سید علاء الدین حسین) ۹۵

حسین (پسر محمد سلیمان، صائن الدین) ۱۲۶

حسین (پسر منصور حلاج) ۴۸

حسین (پسر مؤمن خان سردزکی) ۱۰۳

حسین (شاه سلطان) ۶۵

حسین (قاضی) ۱۱۸

حسین (مشهدی) ۳۷

حسین (میرزا) ۳۸

حسین ابی جعفر العزیزی ۱۴

حسین ابی عبد الله سید الشهداء (ع) ۱۴

حسین حدائق (شیخ) ۱۵

حسین طاهر ذی المناقب (ابی احمد) ۱۰۳

حسین علی (میرزا فرمانفرما، نواب) ۲۰

حسین علی افشار (خواجه) ۹۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۴۳

حسین علی میرزا (نواب) ۱۴

حسین قلی خان ۱۱۰

حسین قلی خان (نواب) ۱۹، ۱۱۰

حسین قلی خان برادر فتحعلی شاه ۱۹

حسین قلی خان نظام السلطنه ۱۲۹

حسین موسوی (بهاء الدوله نقیب شریف ابو احمد) ۱۰۳

حسین ناظم الشریعه (حاجی شیخ) ۱۷، ۲۶

حسین ناظم الشریعه عرب (حاجی شیخ) ۲۵

حسینی فسایی (حاج میرزا حسن) ۱۷- میرزا حسن حسینی فسایی

حسینی فسایی (میرزا حسن) ۹، ۱۳- میرزا حسن حسینی فسایی

حضرت اتابک ۶۶

حضرت احمد بن موسی ۱۳۱

حضرت امیر المؤمنین علی (ع) ۴۷

- حضرت بهاء الدین عاملی ۴۴
- حضرت خلیل ۵۴
- حضرت سلیمان ۱۱۶
- حضرت سید علی خان ۶۲
- حضرت سید علی خان (شارح صحیفه سجادیه) ۴۵
- حضرت شاهچراغ ۱۹، ۲۴
- حضرت میر سید شریف ۴۵
- حقایق نگار خورموجی (حاجی میرزا جعفر خان) ۱۳۰
- حقایق نگار خورموجی (میرزا جعفر) ۴۴، ۱۲۶، ۱۳۰
- حکمت ۳۲- میرزا علی اصغر) ۴۴،
- حکمت ۱۴
- حکمت ۳۲- میرزا علی اصغر خان حکمت
- حکمت (ابو الحسن) ۱۸
- حکمت (حسن علی) ۱۸
- حکمت (علی اصغر) ۱۸- علی اصغر خان حکمت
- حکمت (علی اصغر خان) ۱۸
- حکمت (محمد علی) ۱۸
- حکمت (ناصر) ۱۸
- حکیم ابو النصر صدر الشریعه گیلانی ۶۷
- حکیم باشی ۹۸- میرزا محمد حسین حکیم باشی اصفهانی
- حکیم باشی اصفهانی (میرزا بابا) ۱۶
- حکیم رودکی ۲۹
- حکیم فردوسی ۷۱، ۷۸
- حکیم کازرونی (ملا رکن) ۱۰۷
- حکیم ناصر خسرو علوی ۴۵- ناصر خسرو قبادیانی
- حلیمه خاتون ۱۰۷
- حمد الله مستوفی قزوینی ۴۸
- حمزه ۱۵۴
- حمزه اصفهانی ۱۲۵، ۱۵۲، ح ۵، ۱۵۵ و ح ۷
- حمزه کوفی ۳۴
- حمزه میرزا (سلطان) ۱۰۸
- حیدر (سلطان) ۱۰۷
- حیدر خان (میرزا) ۱۲۰

حیدر صفدر ۷۵

حیدر میرزا (شاهزاده سلطان) ۱۰۸

حرف «خ»

خاقان ترک ۱۴۹

خاقانی ۲۹

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۴۴

خاکسار (هما) ۱۳۳

خان سلطان ۱۰۷

خداداد افغان ۱۰۰

خزروان خسرو ۱۴۶

خسرو پرویز ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۴

خسرو علوی [پدر حکیم ناصر] ۴۵

خسرو قبادیانی [پدر ناصر] ۴۵

خطیر الدین (امیر) ۱۴

خفری (آقا معصوم) ۱۹

خلف تبریزی (پدر محمد حسین) ۴۳

خلکان ۴۸، ۹۴

خلیل (حضرت) ۵۴

خلیل خان افشار ۱۰۸

خلیل سازگار ۱۳۵

خواجه ۱۰۴ - شمس الدین محمد حافظ

خواجه حافظ ۶۹، ۷۹، ۹۵، ۱۰۴، ۱۱۲ - شمس الدین محمد حافظ

خواجه حسین علی افشار ۹۳

خواجه شمس الدین حافظ ۷۹

خواجه شمس الدین محمد حافظ ۶۷

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی ۵۴

خواجه عبد الله انصاری ۵۷

خواجه عماد الدین فقیه کرمانی ۱۰۴

خواجه محمد رضای قزوینی ۶۸

خواجه محمد یوسف قزوینی ۷۵

خواجه ملک شمس الدین ۷۴

خواجه ملک الحق و المله و الدین طوسی ۷۶

خواجه نصیر الدین ۵۸- حاجی اکبر نواب

خواجه نصیر الدین طوسی ۴۳، ۶۴

خواجه نظام الدین وزیر ۶۶

خواند میر ۴۴- غیاث الدین (پسر همام)

خوب نظر (دکتر حسن) ۱۲

خوشنواز ۱۵۷، ۱۵۸

خوشنویس (ملا علی اصغر) ۲۷، ۳۴

حرف «د»

دارا ۱۴۲

دارا (پدر بهمن) ۱۴۸

داراب ۱۴۷، ۱۵۴

داراب (شاه) ۱۴۲

داراب کیانی ۱۱۴

داریوش ۱۳۹

دامغانی (وحید) ۱۲۵

دانش پژوه (محمد تقی) ۱۳۴

دشتکی شیرازی (امیر غیاث الدین منصور) ۱۰۴

دشتکی شیرازی (میرزا ابراهیم) ۱۰۸

دشتکی شیرازی (میرزا محمد معصوم) ۱۳، ۲۳

دکتر احسان یار شاطر ۱۳۷

دکتر اسماعیل واعظ جوادی ۱۲۵

دکتر بیات ۱۲۶ ح ۲

دکتر حسن خوب نظر ۱۲

دکتر جعفر مؤید شیرازی ۱۲

دکتر غلامرضا افراسیابی ۱۲

دکتر محمد تقی ۱۳۲

دکتر محمد معین ۱۳۹ ح ۲

دکتر مشکور ۱۴۲، ۱۴۴ ح ۸ و ۹، ۱۴۷ ح ۱۳، ۱۴۹ ح ۱، ۱۶۴ ح ۵ و ۸

دکتر منصور رستگار فسایی ۱۲، ۱۳۲

دکتر منوچهر ستوده ۱۲۷

دکتر نوایی ۱۴۹ ح ۲

دوداق ۸۲

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۴۵
 دینوری ۱۵۹، ۱۶۲ و ح ۲، ۱۶۴- دینوری (ابو حنیفه)
 دینوری (او حنیفه) ۱۴۸ و ح ۲، ۱۵۶ ح ۱۰، ۱۵۸ و ح ۴ و ۵، ۱۵۹ ح ۳، ۱۶۳ ح ۵
 دیهیمی ۱۳۵

حرف «ذ»

ذخیره چی (محمد آقا) ۸۶
 ذو الاکتاف ۱۴۳- شاپور ذو الاکتاف
 ذو الاکتاف (شاپور) ۱۴۸
 ذو القدر (ابراهیم خان) ۱۰۸
 ذو المناقب (الطاهر) ۱۰۳ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۹۴۵ حرف «ذ» ص: ۱۹۴۵
 ذهبی (میرزا جلال الدین محمد) ۱۶
 ذی الحسین (رضی) ۱۰۳
 ذی المجدین (مرتضی) ۱۰۳

حرف «ر»

رامهرمز [پسر انوشیروان] ۱۱۵
 رئیس الاطباء ۲۱- میرزا حسن طیب
 رحمت الله مهراز ۱۳۲
 رستگار فسایی (دکتر منصور) ۱۲، ۱۳۲
 رستگار فسایی (منصور) ۹، ۱۶۴
 رسول الله (ص) ۶۰
 رسول خدا (ص) ۱۹، ۹۹
 رشید یاسمی ۱۵۷، ۱۵۸ ح ۲ و ۳، ۱۵۹ ح ۵، ۱۶۳ ح ۴
 رضا قلی خان هدایت ۴۵
 رضا قلی خان هدایت مازندرانی (امیر کبیر) ۴۵
 رضا (امام) ۶۲
 رضا (میرزا) ۱۰۰
 رضایا (علیرضا) ۱۳۲
 رضای تفنگ ساز ۱۰۳
 رضی [پسر ابو احمد حسین موسوی] ۱۰۳
 رضی ذی الحسین ۱۰۳- شریف محمد (پسر ابی احمد حسین طاهر ذی المناقب)
 رفیق شاه ۲۰- میرزا هادی (پسر میرزا جانی)

رکابدار باشی (مهتر سلمان دنبلی) ۵۲

رکن الدوله ۸۶، ۹۴

رکن حکیم کازرونی (ملا) ۱۰۷

رکن زاده آدمیت (محمد حسین) ۱۳۱

رودکی (حکیم) ۲۹

روملو ۲۲ ح ۱

رینولد نیکلسن ۱۲۵

حرف «ز»

زال زر ۱۴۱

زرکوب ۳۸

زرکوب (ابی الخیر) ۱۲۵

زرکوب شیرازی (فخر الدین ابو العباس احمد) ۴۶

زرمهر ۱۵۷ و ح ۲، ۱۶۳ و ۱۶۴

زکریا ۵۸

زکی خان ۱۰۹

زکی شیرازی ۴۴

زنگنه (حسن علی خان) ۷۶

زنگی [پدر اتابک سعد] ۱۰۶

زو ۱۴۱

زیاد [پدر ابن زیاد]

زید ۶۲

زید الاعثم ابی ابراهیم ۱۴

زید الشهید ۱۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۴۶

زین الدین ابو بکر (مولانا) ۱۰۴

زین العابدین (حاجی شیخ) ۶۲

زین العابدین (ع) (علی) ۱۴

حرف «س»

سازگار ۱

سازگار (خلیل) ۱۳۵

ساتی بیک (دختر الجاتیو، شاهزاده) ۱۰۶

سام (پسر اسفندیار) ۱۶۴- سام اسفندیار

سام (پسر نوح) ۴۷

سام اسفندیار ۱۶۴

سامی (استاد علی) ۱۳۰

سامی (علی) ۱۳۵، ۱۵۶ ح ۳

ساوه شاه ۱۴۵، ۱۴۶

سپهبد سوفرا ۱۵۹- سوفرا

سپهر ۴۱، ۴۸- میرزا محمد تقی سپهر

سپهسالار ۶۹

سپهسالار (نواب) ۱۰۱

ستوده (دکتر منوچهر) ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۴۷ ح ۷، ۱۴۸ ح ۱۰، ۱۴۹ ح ۷، ۱۵۳ ح ۹، ۱۵۶ ح ۱

سدید السلطنه ۲۸، ۳۰

سدید السلطنه (محمد علی خان) ۳۴ ح ۲

سدید السلطنه مینایی بندر عباس ۲۸ ح ۱

سرجان ملکم ۴۳

سرخاب ۹۹

سروش ۷۷

سعد (اتابک) ۱۰۵

سعدی ۷۷، ۱۰۳- شیخ سعدی

سعدی (شیخ) ۴۰، ۷۱، ۷۲

سعدی شیرازی ۴۷

سعدی شیرازی (شیخ مصلح الدین) ۱۰۴

سعید نضیبی (پسر علی) ۱۳

سعید نفیسی ۱۲۶ و ح ۲

سعیدی سیرجانی ۲۶

سکندر ۳۹

سکینه بیگم نسابه ۱۱۰

سلام الله ۱۴

سلجوقشاه ۷۴، ۱۰۵

سلطان ابراهیم (نواب) ۱۰۸

سلطان ابراهیم میرزا ۷۳

سلطان الحکما ۲۳، ۶۳- میرزا نظام الدین احمد علامه

سلطان اولیا شیخ مرشد ابو اسحق ۸۵

سلطان اویس (احتشام الدوله، پسر معتمد الدوله فرهاد میرزا) ۲۸

سلطان اویس میرزا ۲۷، ۲۸

سلطان اویس میرزا (احتشام الدوله) ۷۲

سلطان اویس میرزا (احتشام الدوله، پسر معتمد الدوله فرهاد میرزا) ۳۴

سلطان اویس میرزا قاجار ۲۷

سلطان بایزید (شاهزاده) ۷۲

سلطان بایزید (قیصر روم) ۱۰۲

سلطان جلال الدین شاه شجاع ۶۷

سلطان حسین (شاه) ۶۵

سلطان حسین صفوی (شاه) ۲۳

سلطان حمزه میرزا ۱۰۸

سلطان حیدر ۱۰۷

سلطان حیدر میرزا (شاهزاده) ۱۰۸

سلطان خاتون (خواهرزاده کرد و چین) ۱۰۶

سلطان عباس ۱۰۸

سلطان عبد الله قطب شاه ۲۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۴۷

سلطان محمد ۵۱

سلطان محمد (شاه) ۱۰۸

سلطان محمد میرزا (نواب) ۷۵

سلطان مسعود میرزا قاجار ۲۵، ۶۱

سلطان ناصر الدین شاه قاجار ۳۹

سلیمان دنبلی رکابدار باشی (مہتر) ۵۲

سلیمان ساوجی ۷۷، ۱۰۷

سلیمان عهد ۱۱۰- حاجی محمد تقی تاجر شیرازی

سلیمان (حاجی) ۱۲۳

سلیمان (حضرت) ۱۱۶

سلیمان [حضرت سلیمان (ع)] ۶۵

سلیمان خان ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۶

سلیمان خان (امیر کبیر) ۱۰۹

سلیمان خان (میرزا) ۵۷

ستایی ۷۷

سوخرا ۱۵۷ و ح ۲

سودابه ۵۵

سوفرا ۱۵۶- سوفرا

سوفرای ۱۶۱- سوفرا

سوفزا ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳

سپهدار ۱۴۵- بهرام چوبین

سهروردی [شیخ اشراق] ۲۲

سیاوش ۵۵

سیبویه نحوی ۱۰۳

سید ابو القاسم منصورى (حاج) ۳۲

سید احمد (مهدب الدوله، میرزا) ۹۰

سید احمد مهدب ۱۸

سید العلما ۲۳- میرزا نظام الدین احمد علامه

سید المجتهدین حاجی میرزا ابراهیم (پسر میرزا جانی) ۲۰

سید جلال تهرانی ۱۲۵، ۱۲۷

سید حسن (میرزا) ۲۱

سید حسین (آقا) ۱۷

سید حسین خان (حاجی میرزا) ۱۱۷

سید رضی (شریف) ۱۰۳

سید شریف (حضرت میر) ۴۵

سید شریف الدین ۴۵

سید شریف الدین [پدر نور الله] ۴۷

سید شریف جرجانی (امیر) ۱۰۴

سید شریف شیرازی (میر) ۱۰۴

سید عباس مجتهد کازرونی طباطبایی (حاج) ۲۸

سید علاء الدین حسین (امامزاده) ۹۵

سید علی [میرزا، فرزند میرزا حسن حسینی فسایی] ۲۴

سید علی خان ۱۳، ۱۴ ح ۱

سید علی خان ۴۶- سید علی خان (شارح صحیفه سجادیه)

سید علی خان [جدّ دوم حاج میرزا حسن فسایی] ۲۹، ۳۰، ۴۵

سید علی خان (حضرت) ۶۲

سید علی خان (شارح صحیفه سجادیه، حضرت) ۴۵

سید علی خان (علامی میرزا) ۴۵

سید علی خان (میرزا) ۶۳

سید علی خان (میرزا) ۴۶- سید علی خان (شارح صحیفه سجادیه)

سید علی خان الحسینی الحسنی المدنی ۵۹

سید علی خان حسینی حسنی مدنی مکی (میرزا) ۲۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۴۸

سید علی خان صدر الدین الحسینی الحسنی المدنی ۶۲

سید علی خان علامه ۱۹

سید علی طیب (حاجی میرزا) ۱۱۸

سید علی طیب (میرزا) ۱۶

سید علی نیاز ۱۷

سید علی نیاز (میرزا) ۱۶

سید عماد الدین ۶۶

سید فضل الله (حاجی) ۱۱۷

سید محمد ۲۵، ۱۲۱، ۱۲۲

سید محمد (مهدب الدوله، حاجی میرزا) ۹۰

سید محمد تقی مصطفوی ۱۳۱

سید محمد مهدب الدوله ۱۸

سید محمود خان (میرزا) ۹۰

سید مرتضی (آقا) ۳۸، ۳۹

سید مفید ۱۰۹

سیسیانوف ۸۴

حرف «ش»

شاپور ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۶۲

شاپور ذو الاکتاف ۱۴۳، ۱۴۸

شارپ ۱۳۹ ح ۱

شاه (محمد) ۵۲

شاه اسماعیل ۵۹، ۱۰۲، ۱۰۸

شاه اسماعیل ثانی ۶۸، ۷۳، ۷۴

شاه اسماعیل صفوی ۴۴، ۸۷

شاهپور ۱۴۳ ح ۵

شاهچراغ (حضرت) ۱۹، ۲۴

شاهزاده پریخان خانم ۱۰۸

شاهزاده ساتی بیک دختر الجاتیو ۱۰۶

- شاهزاده سلطان بایزید ۷۲
 شاهزاده سلطان حیدر میرزا ۱۰۸
 شاهزاده محمد میرزا ۶۸
 شاهزاده منکو تیمور ۱۰۶
 شاهزاده نصیر الدوله میرزا ۱۰۹
 شاه سلطان حسین ۶۵
 شاه سلطان حسین صفوی ۲۳
 شاه سلطان محمد ۱۰۸
 شاه شجاع ۱۰۴، ۱۰۷
 شاه شجاع (امیر جلال الدین) ۱۰۰
 شاه شجاع (سلطان جلال الدین) ۶۷
 شاه شیخ ابو اسحق ۷۸
 شاه صفی ۴۶، ۶۸، ۷۵، ۱۰۹
 شاه طهماسب ۲۱، ۸۶، ۸۷، ۹۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹
 شاه طهماسب صفوی ۱۴
 شاه عباس ۷۵، ۱۰۰
 شاه عباس اول ۴۶، ۷۵
 شاه عباس کبیر ۹۶
 شاه محمود ۵۲، ۶۵، ۱۰۷
 شاه محمود (افغان) ۱۰۹
 شاه محمود اینجو ۱۰۷
 شاه مسعود ۵۱
 شاه منصور ۱۰۴
 شاه ویردی خان ۵۲
 شاه هیتال ۵۱
 شاه یزدجرد ۵۱
 شاه یحیی ۱۰۷
 شبانکاره (اسمعیل) ۵۱
 شجاع (سلطان جلال الدین شاه) ۶۷
 شجاع (شاه) ۱۰۴، ۱۰۷
 شجاع الملک ۸۶
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۴۹
 شرف الدین ابراهیم (پسر صدر الدین، امیر) ۳۰

- شرف الدین ابی علی (حسن) ۱۴
- شرف الدین عبد الله کاتب شیرازی (ادیب) ۴۳
- شریف (حضرت میر سید) ۴۵
- شریف (عبد الرحیم) ۱۳۲
- شریف ابو احمد حسین موسوی (بهاء الدوله، نقیب) ۱۰۳
- شریف الدین [پدر نور الله، سید] ۴۷
- شریف جرجانی (امیر سید) ۱۰۴
- شریف سید رضی ۱۰
- شریف شیرازی (سید میر) ۱۰۴
- شریف محمد (پسر ابی احمد حسین طاهر ذی المناقب) ۱۰۳
- شریفی (میرزا محمد حسین) ۱۲۶
- شفیع صدر سروستانی (ملا) ۱۱۷
- شفیعی کدکنی ۱۴۰ ح ۳، ۱۵۵
- شمس الدین (خواجه ملک) ۷۴
- شمس الدین (ملک) ۶۶، ۱۰۳
- شمس الدین ابو عبد الله محمدمت (پسر احمد مقدسی) ۱۲۸
- شمس الدین احمد (پسر محمد) ۴۸
- شمس الدین حافظ (خواجه) ۷۹
- شمس الدین محمد حافظ ۱۰۴
- شمس الدین محمد حافظ (خواجه) ۶۶
- شمس الدین محمد حافظ شیرازی (خواجه) ۵۳
- شمس الدین میاق ۱۰۵
- شمس الدین یهودی ۶۰
- شمشیرگر (حاجی اسد) ۱۰۲
- شوخر ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲- سوفرا
- شوریده شیرازی ۲۹، ۴۰
- شهاب ترشیزی (عبد الله خان) ۱۲۷
- شهید اول ۴۶
- شهید ثانی ۴۶
- شیبانی (محمد خان) ۱۰۲
- شیبک خان ۱۰۲- محمد خان شیبانی
- شیخ ابو العلامعری ۲۹
- شیخ ابو القاسم (پسر شیخ ابو حامد ابی نصر کازرونی) ۴۵

- شیخ ابو القاسم (خلف شیخ ابو حامد کازرونی) ۴۳
- شیخ ابو القاسم (پسر نصر البیان کازرونی) ۴۵
- شیخ ابو حامد کازرونی [پدر شیخ ابو القاسم] ۴۳
- شیخ ابو اسحاق (شاه) ۷۸
- شیخ ابو علی سینا ۱۶
- شیخ ابو علی فضل (پسر حسن طبرسی) ۴۳
- شیخ احمد (حاجی) ۵۸
- شیخ احمد آقا امیر الامراء ۹۶
- شیخ الاسلام (شیخ محمد امین) ۱۱۸
- شیخ حسن بزرگ (امیر) ۱۰۶
- شیخ حسن چوپانی (امیر) ۱۰۷
- شیخ حسن کوچک (امیر) ۱۰۶
- شیخ حسین حدائق ۱۵
- شیخ حسین ناظم الشریعه (حاجی) ۱۷
- شیخ حسین ناظم الشریعه عرب (حاجی) ۲۵
- شیخ رئیس ۶۴- شیخ رئیس ابن سینا
- شیخ رئیس ابو علی سینا ۴۷
- شیخ زین العابدین (حاجی) ۶۲
- شیخ سعدی ۴۰، ۷۱، ۷۲
- شیخ صالح پیشنماز (حاجی) ۵۶
- شیخ عبد الرسول خان ۱۱۸
- شیخ عبد العزیز خفیف شیرازی ۴۳
- شیخ عبد النبی ۶۲، ۱۰۹
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۵۰
- شیخ علی (پسر محمد تمامی) ۶۲
- شیخ علی (ملا) ۱۰۲
- شیخ علی خان ۶۳
- شیخ علی محقق کرکی ۲۱
- شیخ فخر الدین ابو العباس احمد (پسر ابی الخیر زرکوب) ۱۲۵
- شیخ محمد ۱۲۱
- شیخ محمد امین شیخ الاسلام ۱۱۸
- شیخ محمد باقر ۵۷
- شیخ محمد حزین ۴۳، ۱۰۰

شیخ محمد مفید امام جمعه ۱۹

شیخ مرشد ابو اسحق (سلطان اولیا) ۸۵

شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی ۱۰۴

شیخ نظامی ۷۰

شیخ یوسف بحرینی آل عصفور ۴۷

حرف «ص»

صائن الدین حسین (پسر محمد سلیمان) ۱۲۶

صاحب اختیار (میرزا محمد حسین شریفی) ۵۸

صاحب دیوان (میرزا فتحعلی خان) ۵۸

صادق حسینی (حاجی میرزا) ۱۱۷

صادق نامی تخلص (میرزا) ۴۷

صادق نامی دبیر (میرزا) ۱۲۶

صادق نشات ۱۵۸ ح ۴ و ۵، ۱۵۹ ح ۳، ۱۶۳ ح ۵

صادق هدایت ۱۵۳ ح ۳

صادق همایونی ۱۳۲، ۱۳۳

صالح پیشنماز حاجی شیخ) ۵۶

صبا ۷۷

صباحی ۷۷

صداقت کیش (جمشید) ۱۳۲

صدر اصفهانی (امیر معز الدین محمد) ۱۰۷

صدر اعظم (امین السلطان میرزا علی اصغر خان) ۳۹

صدر الحقیقه ۲۳- امیر غیاث الدین منصور

صدر الدین [پدر امیر اشرف الدین ابراهیم] ۳۰

صدر الدین [پدر غیاث الدین منصور] ۲۳

صدر الدین (پدر غیاث الدین، میر) ۲۲

صدر الدین (سید علی خان) ۱۴

صدر الدین (فرزند احمد نظام الدین، علی) ۶۲

صدر الدین (محمد) [پدر ابراهیم شریف المله] ۱۴

صدر الدین (محمد) [پدر مسعود عماد الدین] ۱۴

صدر الدین (محمد) [پدر منصور غیاث الدین] ۱۴

صدر الدین (میرزا امجد الدین محمد) ۱۴

صدر الدین الحسینی المدنی (سید علی خان) ۶۲

- صدر الدین محلاتی ۱۳۱، ۱۳۲
 صدر الدین محمد (فرزند ابراهیم) ۲۱
 صدر الدین محمد دشتکی (امیر) ۲۳، ۳۲
 صدر الدین محمد دشتکی شیرازی (امیر) ۲۶
 صدر الشریعه گیلانی (حکیم ابو النصر) ۶۷
 صدر العلما- امیر غیاث الدین منصور
 صدر سروستانی (ملا شیخ) ۱۱۷
 صدر صدور ممالک ۲۱- امیر غیاث الدین منصور (پسر صدر الدین)
 صفی (شاه) ۴۶، ۶۸، ۷۵، ۱۰۹
 صفی میرزا ۱۰۰

حرف «ض»

- ضابط کازرون ۹۳
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۵۱
 ضیاء الدین (علی) ۱۴

حرف «ط»

- طاهر قزوینی (نواب) ۷۱
 طاهری (تقی) ۱۳۵
 طباطبا ۸۲
 طبری ۴۰، ۱۲۸، ۱۴۹ و ح ۱
 طیب (احمد) ۲۱
 طیب (حاجی میرزا ابو القاسم) ۱۱۸
 طیب (حاجی میرزا جعفر) ۱۶
 طیب (حاجی میرزا سید علی) ۱۱۸
 طیب (میرزا احمد) ۱۶
 طیب (میرزا حسن) ۲۱
 طیب (میرزا سید علی) ۱۶
 طیب (میرزا غیاث) ۱۱۸
 طیب حسینی (حاجی میرزا باقر) ۱۱۸
 طغرل (شاه) ۵۱
 طوسی ۷۶- خواجه نصیر الدین الحق و المله و الدین طوسی
 طوسی (خواجه نصیر الدین) ۴۳، ۶۴

طوفان ۱۳۳

طهرانی (سید جلال) ۱۲۷

طهماسب (شاه) ۲۱، ۸۶، ۸۷، ۹۹، ۱۰۸، ۱۰۹

طهماسب (میرزا، نواب) ۱۰۰

طهماسب صفوی (شاه) ۱۴

طهماسب قلی خان ۶۹، ۷۸، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۱

طهماسب قلی خان (نواب) ۹۵

طهمورث ۱۴۹

طهمورث [پدر فارس] ۱۳۹

طهمورث ۱۱۵ - طهمورث کیانی

طهمورث کیانی ۱۱۵

حرف «ع»

عاصم کوفی ۳۴

عالم شاه بیگم ۱۰۷

عامر [پدر عبد الله] ۵۱

عامر شامی ۳۴

عباس (سلطان) ۱۰۸

عباس (شاه) ۱۰۰

عباس اقبال آشتیانی ۱۹ ح ۲، ۱۲۶ و ح ۱

عباس اول (شاه) ۴۶

عباس بهادر خان ۷۵

عباس فراش ۹۳

عباس قلی خان سپهر ۴۸

عباس کبیر (شاه) ۹۶

عباس مجتهد کازرونی طباطبائی (سید حاج) ۲۸

عباس میرزا ۱۰۸

عبد الباقی میرزا (والی لارستان) ۲۶

عبد الحسین ناپلثونی ۱۸

عبد الحسین یاور فوج سرباز شیرازی (حاجی) ۱۰۳

عبد الرحیم (پسر محمد علی فیروز کوهی) ۱۰، ۳۶

عبد الرحیم شریف ۱۳۲

عبد الرزاق اصفهانی (جمال الدین) ۷۱

- عبد الرسول خان (شیخ) ۱۱۸
عبد الرضا نائینی ۵۳
عبد العزیز (پدر عمر) ۵۹
عبد العزیز شیرازی [پدر محمد] ۱۲۶
عبد العزیز مؤید الشریعه (شیخ) ۱۸
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۵۲
عبد العلی بیرجندی خراسانی (ملا) ۱۶، ۴۴
عبد الغفار اصفهانی (میرزا) ۴۲
عبد الکریم (پسر علی رضا الشریف شیرازی، میرزا) ۱۲۶
عبد الله (پسر عامر، خلیفه سیم) ۵۱
عبد الله (حاجی میرزا) ۱۱۸
عبد الله (عمر بیضاوی، قاضی ناصر الدین) ۴۸
عبد الله الحموی الرومی البغدادی [پدر یاقوت حموی]
عبد الله انصاری (خواجه) ۵۷
عبد الله پاشا ۶۹، ۸۶
عبد الله خان (میرزا) ۱۱۹
عبد الله خان شهاب ترشیزی ۱۲۷
عبد الله خفیف شیرازی (شیخ)
عبد الله سرهنگ (برادر میرزا محمد حسین وکیل، میرزا) ۲۱
عبد الله فسایی (حاجی میرزا) ۲۱
عبد الله قطب شاه (سلطان) ۲۳
عبد الله کاتب شیرازی (ادیب شرف الدین) ۴۳
عبد الملک [پدر یزید] ۶۰
عبد الملک ملک التجار (حاجی) ۱۱۷
عبد النبی تاجر بوشهری (حاجی) ۲۶
عبد النبی (شیخ) ۶۲، ۱۰۹
عبد الوارث (پسر علی بن احمد شیرازی، ابو القاسم هبه الدین) ۱۲۶
عبید الله (پسر عمر) ۵۱
عبد مناف ۵۸
عبید زاکان ۶۸
عبید زاکانی ۷۷
عثمان (پسر ابی العاص ثقفی) ۵۱
عثمان (پسر قنبر) ۱۰۳

عثمان پاشا ۹۹

عربشاه حسنی حسینی دشتکی فارس ۲۱

عربشاه فخرالدین ۱۴

عزالدین (اسحق) ۱۴

عزالدین (ملک) ۱۰۷

عزالدین ابی المکارم (امیر انبه) ۱۴

عزت ملک خاتون ۱۰۶، ۱۰۷

عزیز دیهیمی ۱۳۵

عضد الدوله ۶۰، ۸۶، ۹۴

عفت شیرازی ۱۱۰- سکینه بیگم نسابه

علاءالدین حسین (امامزاده سید) ۹۵

علامه (سید علی خان) ۱۹

علامه (نظام الدین میرزا احمد) ۲۳

علامه میرزا محمد زمانی مشهدی ۲۳

علامه میرزا محمد زمان مشهدی ۲۳

علامه میرزا محمد علی اصفهانی ۱۸

علامه میرزا سید علی خان ۴۵

علی ۷۲

علی (آقا میرزا) ۲۵

علی (ع) (پسر ابی طالب) ۱۴، ۹۴

علی (پسر احمد شیرازی) ۱۲۶

علی (پسر محمد تمامی، شیخ) ۶۲

علی (پسر محمد دیلمی، ابو الحسن) ۱۲۶

علی (پسر عیسی) ۷۳

علی (حاج میرزا سید) ۷۶

علی (حضرت امیر المؤمنین) ۴۷

علی (سید) [پسر حاج میرزا حسن فسایی] ۱۷ و ۱۸

علی (سید میرزا) [پسر میرزا حسن حسینی فسایی] ۲۴

علی (فرزند ابیطالب هاشمی قرشی،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۵۳

امیر المؤمنین) ۶۲

علی (فرزند عربشاه حسنی حسینی دشتکی فارسی) ۲۱

علی (فرزند محمد، ابو الحسن) ۴۷

- علی (فرزند محمد تامی، یخ) ۶۲
- علی (ملا شیخ) ۱۰۲
- علی ابو سعید نصیبی ۱۳، ۴۵
- علی ابی الحسن ۱۴
- علی ابی الحسن امیر المؤمنین ابی طالب (ع) ۱۴
- علی ابی سعید النصیبی ۱۴
- علی ابی شجاع الزاهد ۱۴
- علی اصغر حکمت ۱۸- علی اصغر خان حکمت
- علی اصغر خان حکمت ۱۸
- علی اصغر خان حکمت (میرزا) ۳۲
- علی اصغر خان صدر اعظم (امین السلطان میرزا) ۳۹
- علی اصغر خوشنویس (ملا) ۲۷
- علی اکبر (حاجی میرزا) ۱۱۹
- علی اکبر (میرزا) ۱۱۹
- علی اکبر خان وکیل الملک (پسر میرزا محمد، میرزا) ۲۱
- علی اکبر شیرازی (حاجی) ۶۲
- علی بیضائی [پدر امام عمر] ۱۱۸
- علی خان [جد دوم میرزا حسن حسینی فسایی، سید] ۲۹، ۳۰، ۴۵
- علی خان (حضرت سید) ۶۲
- علی خان (سید) ۱۳، ۱۴ ح ۱
- علی خان (سید) ۴۶- سید علی خان (شارح صحیفه سجادیه)
- علی خان (شارح صحیفه سجادیه، حضرت سید) ۴۵
- علی خان (شیخ) ۵۳
- علی خان (علامی میرزا سید) ۴۵
- علی خان (میرزا) ۱۲۳
- علی خان (میرزا سید) ۶۳
- علی خان الحسینی الحسنی المدنی ۵۹
- علی خان حسینی حسنی مدنی مکی (میرزا سید) ۲۳
- علی خان صدر الدین الحسینی الحسنی المدنی (سید) ۸۲
- علی خان علامه (سید) ۱۹
- علی رضا الشریف شیرازی ۱۲۶
- علیرضا رضانیا ۱۳۲
- علی زین العابدین (ع) ۱۴

- علی سامی ۱۳۵
 علی سامی (استاد) ۱۳۰
 علیشیر نوایی (امیر) ۴۵
 علی صدر الدین (پسر احمد نظام الدین) ۶۲
 علی ضیاء الدین ۱۴
 علی طیب (حاجی میرزا سید) ۱۱۸
 علی طیب (میرزا سید) ۱۶
 علی عسکر ارسنجانلی (ملا) ۱۱۷
 علی قلی خان ۶۴، ۹۲
 علی قلی خان مخبر الدوله ۳۹، ۴۰
 علی قوشچی (ملا) ۶۴
 علی محقق کرکی (شیخ) ۲۱
 علی محمد خان فیلی سنگ سیاهی ۱۰۳
 علی محمد قوام الملک شیرازی (جناب میرزا) ۳۷
 علی مراد خان ۸۵، ۱۰۱
 علیمراد خان بختیاری ۹۶
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۵۴
 علی مراد خان زند ۱۲۷
 علی مراد فراشبندی ۱۳۲، ۱۳۳
 علی نقی (میرزا) ۱۲۰
 علینقی بهروزی ۱۲۵، ۱۳۰
 علی نیاز (سید) ۱۷
 علی نیاز (میرزا سید) ۱۶
 عماد الدین (سید) ۶۶
 عماد الدین (مسعود) ۱۴
 عماد الدین اسماعیل ۱۲۸- ابن ابی الفدا
 عماد الدین فقیه کرمانی (خواجه) ۱۰۴
 عماد بویعلی ۶۶
 عمر (امام، پسر علی بیضایی) ۱۱۸
 عمر (پسر عبد العزیز) ۵۹
 عمر (پسر عثمان بن قنبر) ۱۰۳
 عمر بیضاوی (پدر قاضی ناصر الدین) ۴۸
 عمرو لیث صفار ۹۴ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۹۵۴ حرف «ع» ص: ۱۹۵۱

عمید الدین (خواجه) ۶۰

عیسی (پدر علی) ۷۳

عیسی (پسر جنید) ۲۵

حرف «غ»

غزالی (حجّه الاسلام) ۲۲

غفاری کاشانی (میرزا ابو الحسن) ۱۲۷

غلام حسین بالا کفتی ۱۰۳

غلامحسین مدرس نحوی (ملا) ۹۰

غلامحسین ندیمی ۱۳۳، ۱۳۴

غلامرضا افراسیابی (دکتر) ۱۲

غیاث الدین (پسر همام الدین مشهور به خواند میر) ۴۴

غیاث الدین (منصور) ۱۴

غیاث الدین کرت ۱۰۶

غیاث الدین منصور ۳۲

غیاث الدین منصور (امیر) ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۵۷

غیاث الدین منصور (پسر صدر الدین محمد، امیر) ۲۱

غیاث الدین منصور ثانی (امیر) ۲۳

غیاث الدین منصور دشتکی (امیر) ۱۴

غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی (امیر) ۱۰۴

غیاث طیب (میرزا) ۱۱۸

حرف «ف»

فارس (پسر طهمورث) ۱۳۹

فالی (مولانا مجد الدین اسماعیل) ۱۱۸

فتاح گر مرودی (میرزا) ۱۳۵

فتح الله خان ۱۱۹

فتحعلی خان افشار ۴۷

فتحعلی خان صبا تخلص ۷۱

فتحعلی خان نایب السلطنه ۱۹

فتحعلی شاه ۱۹، ۲۰، ۴۸، ۹۸، ۱۱۰، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸

فتحعلی شاه قاجار ۱۴

فخر الدین (عربشاه) ۱۴

فخر الدین (ملک) ۶۶

فخر الدین ابو العباس احمد (پسر ابی الخیر زرکوب، شیخ) ۱۲۵

فخر الدین ابو العباس احمد زرکوب شیرازی ۴۶

فخر النساء بیگم ۱۰۸

فراشبندی (علی مراد) ۱۳۲، ۱۳۳

فرخ زاد ۱۵۱

فردوسی ۳۰، ۳۱، ۴۶، ۶۸، ۷۷، ۱۱۶، ۱۴۰ ح ۴ و ۵ و ۶، ۱۴۱ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۶ و ۷، ۱۴۲ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۵۵

۶ و ۷، ۱۴۳ ح ۱ و ۴ و ۵ و ۶، ۱۴۴ ح ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۱۲، ۱۴۵ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶، ۱۴۶ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵، ۱۴۷ ح ۹ و

۱۰ و ۱۱ و ۱۲، ۱۴۹ ح ۵ و ۱۱، ۱۵۳ ح ۱ و ۲ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸، ۱۵۰ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶، ۱۵۱ ح ۱، ۱۵۲ ح ۱ و ۲ و ۳ و

۷، ۱۵۵ ح ۲ و ۳، ۱۵۷ ح ۳ و ۴ و ۵، ۱۵۹ ح ۶، ۱۶۰ ح ۱ و ۲، ۱۶۱ ح ۱ و ۲، ۱۶۲ ح ۱، ۱۶۳ ح ۱ و ۶ و ۷، ۱۶۴ ح ۱

و ۲ و ۳ و ۶

فردوسی (حکیم) ۷۱، ۷۸

فرزند مقامی ۱۴- ابو الحسن خان

فرزند مقامی ۲۰- نواب حسین علی میرزا فرمانفرما

فرزند مقامی (نواب میرزا ابو الحسن خان) ۲۰- نواب حسین علی میرزا فرمانفرما

فرصت ۱۵- فرصت شیرازی (میرزا محمد نصیر)

فرصت شیرازی (میرزا محمد نصیر) ۱۲۹

فرمانفرما (نواب) ۱۰۱، ۱۰۲

فرهاد میرزا (حاجی معتمد الدوله) ۳۵، ۶۲

فرهاد میرزا (معتمد الدوله) ۱۴، ۱۶، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۷۷

فرهنگ (میرزا ابو القاسم) ۴۰، ۶۱

فروهوشی ۱۴۳ ح ۲، ۱۵۵ ح ۶، ۱۶۴ ح ۹- فروهوشی (بهرام)

فروهوشی (بهرام) ۱۴۹ ح ۸ و ۹

فریدون ۱۴۰

فسایی ۱۶- ابو الحسن خان مجتهد

فسایی ۱۹- میرزا جانی

فضل (پسر حسن طبرسی، شیخ ابو علی) ۴۳

فضل (پسر یحیی) ۷۳

فضل الله (حاجی سید) ۱۱۷

فضل الله (میرزا) ۱۱۹

فضل الله خاوری (میرزا) ۴۳

فضل الله میراب (میرزا) ۱۲۰

فغفور ۱۴۵

فقیه کرمانی (خواجه عماد الدین) ۱۰۴

فیروز ۱۵۸، ۱۵۹

حرف «ق»

قاآنی ۶۴، ۷۷

قاآنی شیرازی ۴۳

قائم مقام ۷۷

قارن ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۷

قاضی احمد قمی (میرزا) ۴۴

قاضی بیضاوی ۴۱، ۱۱۸- امام عمر (پسر علی بیضاوی)

قاضی حسین ۱۱۸

قاضی مبارک شاه ۱۰۶

قاضی ناصر الدین عبد الله (پسر عمر بیضاوی) ۴۸

قاضی نور الله شوشتری ۴۷

قباد ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴

فتلغ خان (اتابک) ۶۵

قرشی ۱۶

قزوینی ۱۲۸

قصار (ابو عبد الله) ۱۲۶

قطب شاه (سلطان عبد الله) ۲۳

قمر الدین خان ۱۰۹

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۵۶

قنبر (پدر عثمان) ۱۰۳

قوام الدوله (حاج) ۱۲۵

قوام الدین (میرزا) ۵۲

قوام الملک شیرازی (جناب میرزای محمد) ۳۷

قوشچی (ملا علی) ۶۴

قوللر آقاشی ۸۱، ۸۲

قیاقلی آقا ۵۳

حرف «ک»

کاتب شیرازی (ادیب شرف الدین عبد الله) ۴۳

کاترین ۱۱۰

کارن ۱۵۷

کاظم (برادر میرزا جانی، میرزا) ۲۱

کاظم بازار مرغی ۱۰۳

کاظم مجتهد (آقا) ۱۵

کاوس (کی) ۱۴۲ ح ۱

کاوس کی ۱۵۶

کثیر مکی ۳۴

کجوری مازندرانی (حاجی شیخ مهدی) ۱۶

کرامت الله افسرا ۱۳۱

کرامتی (حاج محمد هادی) ۱۳۳

کریستن سن ۱۳۹ ح ۳، ۱۴۳ ح ۵، ۱۵۶، ۱۵۷ ح ۱، ۱۵۸ ح ۲، ۱۵۹ ح ۵، ۱۶۳ ح ۴

کرو خان ۱۴۰ و ۱۴۱

کریم (پسر حسن خان درب شاهزاده) ۱۰۳

کریم خان ۶۱، ۱۲۰

کریم خان زند ۱۴، ۸۷، ۹۸

کریم خان وکیل ۱۰۱

کریمی (بهمن) ۱۳۲

کسائی کوفی ۳۴

کسروی ۱۵۵ ح ۵

کشواد [پدر گودرز] ۶۸، ۷۱، ۷۸، ۱۱۶

کلانتر (میرزا محمد) ۱۲۶- میرزا محمد کلانتر فارس

کلانتر فارس (میرزا محمد) ۱۹، ۱۲۶

کمال الدین اصفهانی ۷۷

کواز ۱۵۸- قباد

کیانی (طهمورث) ۱۱۵

کیاخاتون ۶۶

کیخسرو ۱۵۶

کیخسرو شاه (ملک) ۱۰۷

کیفباد ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۶۱

کیکاوس ۵۵، ۱۴۱

حرف «گ»

گای لسترانج ۱۲۵، ۱۲۸

گردوچین (دختر اتابک آبش خاتون) ۱۰۶

گردوچین (دختر شاهزاده منکو تیمور) ۱۰۶

گرگین ۷۸

گرگین خان ۱۰۹

گرگین میلاد ۶۸، ۷۱، ۱۱۶

گرمودی (میرزا فتاح) ۱۳۵

گشتاسب ۱۱۵، ۱۴۹

گلنار ۱۴۲

گنج علی خان (والی کرمان) ۵۱

گودرز کشواد ۶۸، ۷۱، ۷۸، ۱۱۶

گورکانیه ۱۰۹

حرف «ل»

لاد ۷۸

لاد [پسر گرگین] ۱۱۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۵۷

لار [پسر گرگین] ۱۱۶- لاد [پسر گرگین]

لسان الملک ۴۸- میرزا محمد تقی سپهر

لسترانج ۱۲۴ ح ۱، ۱۳۲ ح ۱، ۱۴۰ ح ۱، ۱۴۷ ح ۱، ۱۴۸ ح ۱، ۱۴۹ ح ۱۰ و ۳، ۱۵۲ ح ۶، ۱۵۴ ح ۶ و ۷

لسترانج (گای) ۱۲۵، ۱۲۸

لطف علی بیگ (آذر بیگدلی) ۴۳

لطف علی خان ۵۳، ۱۰۱

لطف علی خان زند ۸۷، ۱۲۷

لهراسب ۱۱۵، ۱۴۲ و ح ۲

لیث صفار [پدر عمرو] ۹۴

حرف «م»

مؤمن شیرازی (مولانا محمد) ۴۶

مؤید الشریعه ۱۸- شیخ عبد العزیز مؤید- الشریعه

مؤید الشریعه (شیخ عبد العزیز) ۱۸

مؤید الملک شیرازی (جناب میرزا احمد خان) ۳۷

مؤید شیرازی (دکتر جعفر) ۱۲

- مؤیدی (حسام) ۱۸
 مبارز الدین ۶۷
 مبارک شاه (قاضی) ۱۰۶
 مجتهد کجوری مازندرانی (حاج شیخ مهدی) ۱۶
 مجد الدین (میرزا، محمد) ۱۵- میرزا مجد الدین محمد
 مجد الدین اسماعیل فالی (مولانا) ۱۱۸
 مجد الدین محمد (پسر یعقوب شیرازی فیروز- آبادی) ۴۶
 مجد الدین محمد صدر الدین (میرزا) ۱۴
 مجد الدین محمد فسائی (میرزا) ۱۹
 محتشم کاشی (مولانا) ۷۱
 محقق کرکی (شیخ علی) ۲۱
 محلاتی (صدر الدین) ۱۳۱، ۱۳۲
 محمد (اتابک) ۱۰۵
 محمد [برادر حاج میرزا حسن حسینی فسایی] ۱۷
 محمد (پسر ابی احمد حسین طاهر ذی المناقب، شریف) ۱۰۳
 محمد (پسر ابی بکر) ۴۸
 محمد (پسر احمد طوسی) ۴۸
 محمد (پسر احمد مقدسی، شمس الدین ابو عبد الله) ۱۲۸
 محمد (پسر اسحق) ۲۱
 محمد (پسر اسحاق همدانی) ۱۲۷
 محمد (پسر زکریا) ۵۸
 محمد [پسر زید الشهید] ۱۴
 محمد (پسر زید الشهید) ۶۲
 محمد (پسر عبد العزيز شیرازی) ۱۲۶
 محمد (پسر محمد بن زید الشهید) ۶۲
 محمد (پسر محمد پسر احمد طوسی) ۴۸
 محمد (پسر محمد زید) ۴۶
 محمد (پسر ملکشاه، ابو شجاع) ۱۲۴
 محمد (پسر یعقوب شیرازی فیروز آبادی، مجد الدین) ۴۶
 محمد (حاکم فسا، میرزا) ۲۱
 محمد (سلطان) ۵۱
 محمد (سید) ۱۲۱، ۱۲۲
 محمد (شاه سلطان) ۱۰۸

- محمد (شیخ) ۱۲۱
- محمد (مهذب الدوله، حاج میرزا سید) ۹۰
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۵۸
- محمد (میرزا) [فرزند میرزا هادی] ۲۰
- محمد (میرزا مجد الدین) ۱۵- میرزا مجد الدین محمد
- محمد آقا ذخیره‌چی ۸۶
- محمد ابی جعفر ۱۴
- محمد اخباری (میرزا) ۵۵- حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری
- محمد اخباری نیشابوری (حاجی میرزا) ۵۵
- محمد اسماعیل خان ۱۲۰
- محمد امین شیخ الاسلام (شیخ) ۱۱۸
- محمد باقر (شیخ) ۵۷
- محمد پادشا ۷۵
- محمد تاجر شیرازی (حاجی میرزا) ۱۲۳
- محمد تقی (میرزا) ۴۸- میرزا محمد تقی سپهر
- محمد تقی بهار (ملک الشعراء) ۹
- محمد تقی تاجر شیرازی (حاجی) ۱۵، ۱۱۰
- محمد تقی دانش‌پژوه ۱۳۴
- محمد تقی میر (دکتر) ۱۳۲
- محمد تقی میراب (حاجی) ۱۲۰
- محمد تقی میرزا (نواب) ۱۲۰
- محمد تمامی [پدر شیخ علی] ۶۲
- محمد جعفر ملک زاده ۱۳۳
- محمد جعفر واحد ۱۳۲
- محمد جواد بهروزی ۱۳۴
- محمد جواد مشکور ۱۴۳، ۱۴۴ ح ۱ و ۲
- محمد حافظ (خواجه شمس الدین) ۶۷
- محمد حافظ (شمس الدین) ۱۰۴
- محمد حزین (شیخ) ۴۳، ۱۰۰
- محمد حسن (آقا) ۱۰۳، ۱۱۶
- محمد حسن خان اعتماد السلطنه ۱۲۸
- محمد حسن خان اعتماد السلطنه (میرزا) ۴۸
- محمد حسین (پسر خلف تبریزی) ۴۳

- محمد حسین (میرزا) ۴۴- میرزا خانی
- محمد حسین (میرزا) [فرزند میرزا هادی] ۲۰
- محمد حسین حکیم باشی اصفهانی (میرزا) ۹۸
- محمد حسین خان ۱۴
- محمد حسین خان حرامزاده ۵۳
- محمد حسین رکن زاده آدمیت ۱۳۱
- محمد حسین شریفی (میرزا) ۱۲۶
- محمد حسین شریفی شیرازی (میرزا) ۶۹
- محمد حسین شریفی صاحب اختیار (میرزا) ۵۸
- محمد حسین کمال خان (آقا) ۱۰۳
- محمد حسین وکیل (میرزا) [برادر میرزا عبد الله سرهنگ] ۲۱
- محمد خان (آقا) ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸
- محمد خان بلوچ ۱۰۱
- محمد خان شیبانی ۱۰۲
- محمد خان قاجار (آقا) ۱۹، ۲۰، ۱۰۱، ۱۰۹
- محمد خان قاجار ایرانی ۹۲
- محمد خان کدخدای (آقا) ۱۰۳
- محمد خان منشی (میرزا) ۱۰
- محمد دشتکی (امیر صدر الدین) ۲۳، ۳۲
- محمد دشتکی شیرازی (امیر صدر الدین) ۲۶
- محمد دیلمی (پدر ابو الحسن) ۱۲۶
- محمد دیلمی (پدر ابو الحسن علی) ۱۲۶
- محمد ذهبی (میرزا جلال الدین) ۱۶
- محمد رحیم رنگریز ۱۰۳
- محمد رضا خان ۱۱۹
- محمد رضا شیرازی ۱۹ ح ۵
- محمد رضای شیرازی ۱۹
- محمد رضای شیرازی (میرزا) ۱۲۷
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۵۹
- محمد رضای قزوینی (خواجه) ۶۸
- محمد زید [پدر محمد] ۴۶
- محمد زمان سلطان بایندری ترکمان ۵۲
- محمد زمان مشهدی (علامه میرزا) ۲۳

- محمد سلیمان [پدر حسن] ۱۲۶
- محمد شاه ۶۶، ۱۰۹، ۱۳۷
- محمد شاه (آقا) ۱۳۷
- محمد شاه قاجار ۴۸
- محمد شیرازی ۱۲۵
- محمد صادق (پسر میرزا محمد علی خان منشی علی آبادی مازندرانی) ۳۶
- محمد صادق زندگانی ۱۲۰
- محمد صادق موسوی نامی (میرزا) ۱۲۶ ح ۲
- محمد صادق نامی اصفهانی ۴۷
- محمد صالح خان ۹۲
- محمد صالح خان قرقلوی افشار ابیوردی ۹۲
- محمد صدر (امیر معز الدین) ۹۹
- محمد صدر اصفهانی (امیر معز الدین) ۱۰۷
- محمد صدر الدین [پدر ابراهیم شرف المله] ۱۴
- محمد صدر الدین [پدر مسعود عماد الدین] ۱۴
- محمد صدر الدین [پدر منصور غیاث الدین] ۱۴
- محمد صدر الدین (میرزا مجد الدین) ۱۴
- محمد علی (حاجی) ۱۱۷
- محمد علی (میرزا) ۱۲۱، ۱۶
- محمد علی اصفهانی (علامه میرزا) ۱۸
- محمد علی حکمت ۱۸
- محمد علی خان ۵۳
- محمد علی خان سدید السلطنه ۳۴ ح ۲
- محمد علی خان منشی علی آبادی مازندرانی (میرزا) ۳۶
- محمد علی خان نواب هندی (میرزا) ۱۱۹
- محمد علی فیروز کوهی ۳۶
- محمد علی فیروز کوهی (پدر عبد الرحیم) ۱۰
- محمد فسائی (میرزا مجد الدین) ۱۹
- محمد کریم اشراق ۱۳۳
- محمد کریم منصوریان ۱۳۳
- محمد کلانتر (میرزا) ۴۴، ۱۲۶- میرزا محمد کلانتر فارس
- محمد کلانتر فارس (میرزا) ۱۹، ۱۲۶
- محمد گلبن ۱۵۵

- محمد مؤسس شیرازی (مولانا) ۴۶
 محمد محمدی ۱۳۴
 محمد معصوم ۱۴
 محمد معصوم دشتکی شیرازی (میرزا) ۲۳، ۱۳
 محمد معین (دکتر) ۱۳۹ ح ۲
 محمد مفید (شیخ، امام جمعه) ۱۹
 محمد مهذب الدوله (سید) ۱۸
 محمد میراب (حاجی میرزا) ۱۲۰
 محمد میرزا (شاهزاده) ۶۸
 محمد میرزا (نواب سلطان) ۷۵
 محمد نبی خان ۱۱۸ - محمد نبی خان سفیر کبیر
 محمد نبی خان سفیر کبیر ۱۱۹
 محمد نصیر فرصت شیرازی (میرزا) ۱۲۹
 محمد نیریزی (ملا) ۲۶
 محمد هادی کرامتی (حاجی) ۱۳۳
 محمدی (محمد) ۱۳۴
 محمد یوسف قزوینی ۷۷
 محمد یوسف قزوینی (خواجه) ۷۵
 محمد (پسر محمد شیرازی) ۱۲۵
 محمد (سید) ۲۵
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۶۰
 محمود (شاه) ۵۲، ۶۵، ۱۰۷
 محمود اینجو (شاه) ۱۰۷
 محمود خان (سید میرزا) ۹۰
 مخبر الدوله (علی قلی خان) ۳۹، ۴۰
 مختار ۷۴
 مدرس (حاجی مهدی) ۱۲۲
 مدرس نحوی (ملا غلامحسین) ۹۰
 مدرسی چهاردهی (مرتضی) ۱۳۲
 مراد میدان شاهی ۱۰۳
 مرتضی (آقا سید) ۳۸، ۳۹
 مرتضی [پسر ابو محمد حسین موسوی] ۱۰۳
 مرتضی ذی‌المجدین ۱۰۳ - شریف محمد (پسر ابی احمد حسین طاهر ذی‌المناقب)

- مرتضی مدرسی چهاردهی ۱۳۲
 مزرعه فرد (میرزا مهدی) ۱۲۳
 مستوفی (حمد الله) ۴۳، ۱۲۸، ۱۴۹
 مستوفی قزوینی (حمد الله) ۴۸
 مستوفی کاشانی ۴۸
 مسعود ۱۳۹ ح ۶، ۱۴۸ ح ۹، ۱۴۹ ح ۳ و ۴
 مسعود (شاه) ۵۱
 مسعود عماد الدین ۱۴
 مسعود میرزا ظل السلطان قاجار (سلطان) ۳۴
 مسعود میرزا قاجار (سلطان) ۲۵، ۶۱
 مسعودی ۱۴۶
 مسیحای فسائی (میرزا) ۱۳۴
 مشکور ۱۵۴ ح ۲ و ۳ و ۴، ۱۵۸ ح ۷، ۱۶۲- دکتور مشکور
 مشکور (دکتور) ۱۴۲، ۱۴۴ ح ۸ و ۹، ۱۴۷ ح ۱۳، ۱۴۹ ح ۱
 مشکور (محمد جواد) ۱۴۳
 مشهدی حسین ۳۷
 مشیر الملک ۲۶- حاجی میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک
 مشیر الملک (حاجی میرزا ابو الحسن خان) ۲۵
 مشیر الملک (میرزا ابو الحسن خان) ۱۲۳
 مصطفوی (سید محمد تقی) ۱۳۱
 مصطفی (میرزا) ۱۱۹
 مصعب ۷۴
 مصلح الدین سعدی شیرازی (شیخ) ۱۰۴
 مصلح الدین لاری ۱۰۴
 مظفریان (منوچهر) ۱۳۴
 معتمد الدوله ۲۹، ۵۷
 معتمد الدوله (حاجی) ۶۱
 معتمد الدوله (فرهاد میرزا) ۷۷
 معتمد الدوله فرهاد میرزا ۱۴، ۱۶، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۴۵، ۴۷
 معتمد الدوله فرهاد میرزا (حاجی) ۳۵، ۶۲
 معدل الملک (حاجی میرزا هادی) ۲۵
 معز الدین محمد صدر (امیر) ۹۹
 معز الدین محمد صدر اصفهانی (امیر) ۱۰۷

- معزی الیه (میرزا) ۱۹
 معصوم (محمد) ۱۴
 معصوم خفری (آقا) ۱۹
 معصوم شیرازی (حاجی) ۷۹
 معظم الدوله (احمد خان) ۱۸
 معمر [پدر عبد الله] ۵۱
 معین ۱۴۷ ح ۸، ۱۵۶ ح ۴
 معین الدین ابو القاسم جنید (پسر محمود) ۱۲۶
 معین الدین ابو القاسم جنید (پسر محمود بن محمد شیرازی) ۱۲۵
 مفید (سید) ۱۰۹
 مفید (شیخ محمد، امام جمعه) ۱۹
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۶۱
 مقتدی ۶۰
 مقدسی ۱۵۵ و ح ۱۰
 مقصود بیک (میرزا) ۱۰۷
 مکتب‌دار شیرازی (میرزا باقر) ۳۹
 مکی شیرازی (میرزا نظام الدین احمد) ۲۳
 ملا آقا بابا تاجر شیرازی (حاجی) ۱۷
 ملا امین واعظ (حاجی) ۱۱۷
 ملا رکن حکیم کازرونی ۱۰۷
 ملا شفیع صدر سروسستانی ۱۱۷
 ملا شیخ علی ۱۰۲
 ملا عبد العلی بیرجندی خراسانی ۱۶، ۴۴
 ملا علی اصغر خوشنویس ۲۷، ۳۴
 ملا علی عسکر ارسنجانی ۱۱۷
 ملا علی قوشچی ۶۴
 ملا غلامحسین مدرس نحوی ۹۰
 ملا محمد نیریزی ۲۶
 ملک التجار (حاجی عبد الملک) ۱۱۷
 ملک الشعراء ۹ و ح ۱، ۱۵۵- محمد تقی بهار (ملک الشعراء)
 ملک الشعراء (بهار، محمد تقی) ۵۰ ح ۱
 ملک الشعراء بهار ۱۴۴ ح ۱۰
 ملک الشعراء بهار ۵۰

- ملک زاده (محمد جعفر) ۱۳
 ملکشاه [پدر ابو شجاع محمد] ۱۲۴
 ملک شمس الدین ۶۶، ۱۰۳
 ملک شمس الدین (خواجه) ۷۴
 ملک عز الدین ۱۰۷
 ملک فخر الدین ۶۶
 ملک کیخسرو شاه ۱۰۷
 ملکم ۱۰۷
 ملکه خاتون [همسر جلال الدین] ۱۰۵
 منجم باشی یزدی (مولانا جلال الدین) ۵۲
 منجم لاری ۵۵
 منذر ۱۵۱ و ۱۵۲
 منشی باشی (مهدی نوایی) ۱۷
 منصور ۱۴
 منصور (امیر غیاث الدین) ۲۲، ۲۳، ۵۷
 منصور (پسر صدر الدین محمد، امیر غیاث الدین) ۲۱
 منصور (شاه) ۱۰۴
 منصور (غیاث الدین) ۳۲
 منصور ثانی (امیر غیاث الدین) ۲۳
 منصور غیاث الدین ۱۴
 منصور حلاج [پدر حسین] ۴۸
 منصور دشتکی (امیر غیاث الدین) ۱۴
 منصور دشتکی شیرازی (امیر غیاث الدین) ۱۰۴
 منصور رستگار ۱۳۳- منصور رستگار فسایی
 منصور رستگار فسائی ۹، ۱۶۴
 منصور رستگار فسائی (دکتر) ۱۲، ۱۳۲
 منصور منصور ۱۷ ح ۵
 منصور منصور [پسر ابو القاسم منصور] ۱۹
 منصور (ابو القاسم) ۱۸
 منصور (منصور) ۱۷ ح ۵، ۱۹- منصور منصور [پسر ابو القاسم منصور]
 منصوریان (محمد کریم) ۱۳۳
 منکو تیمور ۱۰۵
 منکو تیمور (شاهزاده) ۱۰۶

منوچهر ستوده ۱۴۶، ۱۴۷ ح ۷، ۱۴۸ ح ۱۰، ۱۴۹ ح ۷، ۱۵۳ ح ۹

منوچهر ستوده (دکتر) ۱۲۷

منوچهر مظفریان ۱۳۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۶۲

منوچهری ۷۷

موسوی نامی (میرزا محمد صادق) ۱۲۶ ح ۲

مولانا جلال الدین منجم باشی یزدی ۵۲

مولانا زین الدین ابو بکر ۱۰۴

مولانا مجد الدین اسماعیل فالی ۱۸

مولانا محتشم کاشی ۷۴

مولانا محمد مؤمن شیرازی ۴۶

مهتر سلمان دنبلی رکابدار باشی ۵۲

مهدی خان منشی استر آبادی (میرزا) ۴۴

مهدی مجتهد کجوری مازندرانی (حاج شیخ) ۱۶

مهدی مدرسی (حاجی) ۱۲۲

مهدی مزرعه فرد (میرزا) ۱۲۳

مهدی نوائی ۱۷ ح ۵- مهدی نوائی منشی باشی

مهدی نوائی منشی باشی ۱۷

مهدب ۱۴

مهدب (سید احمد) ۱۸

مهدب الدوله (سید احمد) ۱۸

مهر آذر پارسی ۱۴۸

مهرآز (رحمت الله) ۱۳۲

مهران ۱۵۳

مهرک ۱۵۳

مهرک نوش زاد ۱۵۰

میاق (شمس الدین) ۱۰۵

میانه صادق نام گرجی ۹۳

میبدی ۱۶

میدان شاهی (مراد) ۱۰۳

میراب (حاجی محمد تقی) ۱۲۰

میراب (حاجی میرزا محمد) ۱۲۰

میراب (میرزا فضل الله) ۱۲۰

میر خواند ۴۵

میرزا (سلطان حمزه) ۱۰۸

میرزا (شاهزاده محمد) ۶۸

میرزا (شاهزاده نصر الله) ۱۰۹

میرزا (صفی) ۱۰۰

میرزا (عباس) ۱۰۸

میرزا آقا ۱۲۰

میرزا آقا خان وکیل الملک شیرازی (حاجی) ۳۷

میرزا آقاسی (حاجی) ۱۰۲

میرزا آقا میر ۱۱۹

میرزا ابراهیم ۱۴، ۲۰- سید المجتهدین حاجی میرزا ابراهیم (پسر میرزا جانی)

میرزا ابراهیم (پسر میرزا جانی، سید المجتهدین) ۲۰

میرزا ابراهیم تاجر وکیل الرعایای جهرم (حاجی) ۱۱۷

میرزا ابراهیم دشتکی شیرازی ۱۰۸

میرزا ابو الحسن ۵۷

میرزا ابو الحسن خان [فرزند میرزا هادی] ۲۰

میرزا ابو الحسن خان مجتهد ۲۸

میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک ۱۲۳

میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک (حاجی) ۲۵

میرزا ابو الحسن غفاری کاشانی ۱۲۷

میرزا ابو القاسم طیب (حاجی) ۱۱۸

میرزا ابو القاسم طیب (حاجی) ۱۱۸

میرزا ابو القاسم فرهنگ ۴۰، ۶۱

میرزا ابو القاسم منصور (حاج) ۹۰

میرزا ابو تراب خان بیضائی ۱۲۱

میرزا احمد ۲۵، ۱۰۱

میرزا احمد خان ۱۰۱

میرزا احمد خان مؤید الملک شیرازی (جناب)

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۶۳

۳۷

میرزا احمد طیب ۱۶

میرزا احمد نقیب (حاجی) ۵۸، ۱۱۷

میرزا اسماعیل (پسر میرزا جانی فسائی) ۲۰

میرزا اسمعیل ۱۲۱، ۱۲۲

میرزا بابا (حاجی) ۱۱۷

میرزا بابا حکیم باشی اصفهانی ۱۶

میرزا باقر (حاجی) ۱۷

میرزا باقر طیب حسینی (حاجی) ۱۱۸

میرزا باقر مکتب‌دار شیرازی ۳۹

میرزا تقی (خلف الصدق میرزا جانی) ۲۰

میرزا جانی ۲۰، ۲۱

میرزا جانی ۱۵- میرزا جانی فسایی

میرزا جانی ۴۴- میرزا محمد حسین

میرزا جانی فسائی ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۰

میرزا جعفر حقایق‌نگار خورموجی ۴۴، ۱۲۶، ۱۳۰

میرزا جعفر خان حقایق‌نگار خورموجی (حاجی) ۱۳۰

میرزا جعفر سواد کوهی ۱۰۱

میرزا جعفر طیب (حاجی) ۱۶

میرزا جعفر وقایع‌نگار خورموجی ۴۳

میرزا جلال الدین محمد ذهبی ۱۶

میرزا جواد [فرزند حاج میرزا حسن فسایی] ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۴

میرزا حبیب ۱۱۹

میرزا حسن ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۶۵، ۶۷، ۶۷، ۷۸

۸۴، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۵- میرزا حسن حسینی فسایی

میرزا حسن [پدر میرزا حسن حسینی فسائی] ۱۴

میرزا حسن (حاج) ۳۰، ۹۰- میرزا حسن حسینی فسائی

میرزا حسن حسینی (حاجی) ۳۹- میرزا حسن حسینی فسایی

میرزا حسن حسینی فسائی ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۱، ۴۹ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۹۶۳ حرف «م» ص : ۱۹۵۷

میرزا حسن حسینی فسائی (حاج) ۱۷، ۳۳، ۷۶

میرزا حسن حکیم باشی (حاجی) ۲۸

میرزا حسن شیخ یحیی امام جمعه ۲۸

میرزا حسن شیرازی معروف به فسائی [پدر حاجی میرزا حسن حسینی فسائی] ۳۹

میرزا حسن طیب ۲۱

میرزا حسن فسایی ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۹، ۲۸، ۳۵، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸- میرزا حسن حسینی فسائی

میرزا حسن فسائی (حاج) ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۶- میرزا حسن حسینی فسائی

میرزا حسن مباشر (آقا) ۳۸، ۳۹

- میرزا حسین ۳۸
- میرزا حیدر خان ۱۲۰
- میرزا سلیمانخان ۵۷
- میرزا سید احمد (مهدب الدوله) ۹۰
- میرزا سید حسن ۲۱
- میرزا سید حسین خان (حاجی) ۱۱۷
- میرزا سید علی (حاج) ۵۶
- میرزا سید علی [پسر میرزا حسن حسینی فسایی] ۲۴
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۶۴
- میرزا سید علی خان ۶۳
- میرزا سید علی خان ۴۶- سید علی خان (شارح صحیفه سجادیه)
- میرزا سید علی خان (علامی) ۴۵
- میرزا سید علی خان حسینی حسنی مدنی مکی ۲۳
- میرزا سید علی طیب ۱۶
- میرزا سید علی طیب (حاجی) ۱۱۸
- میرزا سید علی نیاز ۱۶
- میرزا سید محمود خان ۹۰
- میرزا سید محمد (مهدب الدوله، حاج) ۹۰
- میرزا صادق حسینی (حاج) ۱۱۷
- میرزا صادق نامی تخلص ۴۷
- میرزا صادق نامی دبیر ۱۲۶
- میرزا طاهر قزوینی (نواب) ۷۱
- میرزا عبد الرحیم عشرت تخلص (حاجی) ۲۹
- میرزا عبد الغفار اصفهانی ۴۲
- میرزا عبد الکریم (پسر علی رضا الشریف شیرازی) ۱۲۶
- میرزا عبد الله (حاجی) ۱۱۸
- میرزا عبد الله خان ۱۱۹
- میرزا عبد الله خان شهاب ترشیزی ۱۲۷
- میرزا عبد الله سرهنگ (برادر میرزا محمد حسین وکیل) ۲۱
- میرزا عبد الله فسایی (حاجی) ۲۱
- میرزا علی (آقا) ۲۵
- میرزا علی اصغر خان حکمت ۳۲
- میرزا علی اصغر خان صدر اعظم (امین السلطان)

- میرزا علی اکبر ۱۱۹
 میرزا علی اکبر (حاجی) ۱۱۹
 میرزا علی اکبر خان وکیل الملک (پسر میرزا محمد) ۲۱
 میرزا علی خان ۱۲۳
 میرزا علی محمد قوام الملک شیرازی (جناب) ۲۷
 میرزا علی نقی ۱۲۰
 میرزا غیاث طیب ۱۱۸
 میرزا فتاح گرمودی ۱۳۵
 میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان ۵۸
 میرزا فرمانفرما (حسین علی میرزا) ۲۰
 میرزا فضل الله ۱۱۹
 میرزا فضل الله خاوری ۴۳
 میرزا فضل الله میراب ۱۲۰
 میرزا قاجار (سلطان اویس) ۲۷
 میرزا قاضی احمد قمی ۴۴
 میرزا قوام الدین ۵۲
 میرزا کاظم (برادر میرزا جانی) ۲۱
 میرزا مهدی خان منشی استر آبادی ۴۴
 میرزا مهدی مزرعه فرد ۱۲۳
 میرزا مقصود بیک ۱۰۷
 میرزا مصطفی ۱۱۹
 میرزا مجد الدین محمد ۱۵
 میرزا مجد الدین محمد صدر الدین ۱۴
 میرزا مجد الدین محمد فسائی ۱۹
 میرزا محمد (حاکم فسا) ۲۱
 میرزا محمد [فرزند میرزا هادی] ۲۰
 میرزا محمد اخباری ۵۵- میرزا محمد اخباری نیشابوری
 میرزا محمد اخباری نیشابوری (حاجی) ۵۵
 میرزا محمد تاجر شیرازی (حاجی) ۱۲۳
 میرزا محمد تقی ۴۸- میرزا محمد تقی سپهر
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۶۵
 میرزا محمد تقی سپهر ۴۸
 میرزا محمد حسن خان اعتماد السلطنه ۴۸

- میرزا محمد حسین ۴۴- میرزا جانی
- میرزا محمد حسین [فرزند میرزا هادی] ۲۰
- میرزا محمد حسین حکیم باشی اصفهانی ۹۸
- میرزا محمد حسین شریفی ۱۲۶
- میرزا محمد حسین شریفی شیرازی ۶۹
- میرزا محمد حسین شریفی صاحب اختیار ۵۸
- میرزا محمد حسین وکیل [برادر میرزا عبد الله سرهنگ] ۲۱
- میرزا محمد خان منشی ۱۰
- میرزا محمد رضای شیرازی ۱۲۷
- میرزا محمد زمان مشهدی (علامه) ۲۳
- میرزا محمد صادق موسوی نامی ۱۲۶ ح ۲
- میرزا محمد علی ۱۶، ۱۲۱
- میرزا محمد علی اصفهانی (علامه) ۱۸
- میرزا محمد علی خان منشی علی آبادی مازندرانی ۳۶
- میرزا محمد علی خان نواب هندی ۱۱۹
- میرزا محمد کلانتر ۴۴، ۱۲۶- میرزا محمد کلانتر فارس
- میرزا محمد کلانتر فارس ۱۹، ۱۲۶
- میرزا محمد معصوم دشتکی شیرازی ۱۳، ۲۳
- میرزا محمد نصیر فرصت شیرازی ۱۲۹
- میرزا مسیحای فسائی ۱۳۴
- میرزا نصر الله ۱۲۱
- میرزا نظام الدین احمد علامه ۲۳
- میرزا نظام الدین احمد مکی ۳۰
- میرزا نظام الدین احمد مکی شیرازی ۲۳
- میرزا هادی ۱۴
- میرزا هادی (پسر میرزا جانی) ۲۰
- میرزا هادی معدل الملک (حاجی) ۲۵
- میرزا هدایت الله اصفهانی ۵۲
- میرزای معزی الیه ۱۹
- میر سید شریف (حضرت) ۴۵
- میر سید شریف شیرازی ۱۰۴
- میر صدر الدین (پدر غیاث الدین) ۲۲
- میر غضب باشی ۹۶- شیخ احمد آقا امیر الامراء

میر ویس ۱۰۹

میلاد [پدر گرگین] ۶۸، ۷۱، ۷۸، ۱۱۶، ۱۴۶

حرف «ن»

نائینی (عبد الرضا) ۵۳

ناپلیون ۸۴

ناپلیونی (عبد الحسین) ۱۸

نادر ۶۹، ۸۷، ۹۲، ۹۷، ۱۰۹- نادر شاه

نادر شاه ۵۳، ۸۶، ۹۲، ۹۷، ۱۰۱

ناصر الدین شاه ۲۵، ۴۵، ۴۸، ۷۲، ۸۴، ۱۳۷

ناصر الدین شاه ۲۵، ۴۵، ۴۸، ۷۲، ۸۴، ۱۳۷

ناصر الدین شاه قاجار ۳۵، ۶۱

ناصر الدین شاه قاجار (سلطان) ۳۹

ناصر الدین عبد الله (پسر عمر بیضاوی- قاضی) ۴۸

ناصر حکمت ۱۸

ناصر خسرو علوی (حکیم) ۴۵

ناصر خسرو قبادیانی ۴۵

ناظم الشریعه (حاجی شیخ) ۱۷

ناظم الشریعه (حاجی شیخ حسین) ۲۶

ناظم الشریعه عرب (حاجی شیخ حسین) ۲۵

نافع مدنی ۱۳۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۶۶

نامی دبیر (میرزا صادق) ۱۲۶

نایب السلطنه ۸۶

نایب السلطنه (فتحعلی خان) ۱۹

نجم ثانی ۵۲

ندیمی (غلامحسین) ۱۳۳، ۱۳۴

نشأت ۱۶۲ ح ۲، ۱۶۴ ح ۴- صادق نشأت

نشأت (صادق) ۱۵۸ ح ۴ و ۵، ۱۵۹ ح ۳، ۱۶۳ ح ۵

نصر آبادی ۲۱ ح ۵

نصر الله (میرزا) ۱۲۱

نصر الله خان (حاجی) ۱۲۰

نصر الله خان سرتیب قشقایی (حاجی) ۳۶

- نصر الله میرزا (شاهزاده) ۱۰۹
- نصر الحق و المله و الدین طوسی (خواجه) ۷۶
- نصیر الدین (خواجه) ۵۸- حاجی اکبر نواب فضیلت توأمان
- نصیر الدین التسکین النقیب (احمد) ۱۴، ۶۲
- نصیر الدین طوسی (خواجه) ۴۳، ۶۴
- نظام الدین (احمد) [پدر سید علی خان] ۱۴
- نظام الدین (احمد) [پدر علی صدر الدین] ۶۲
- نظام الدین (احمد) [پدر محمد معصوم] ۱۴
- نظام الدین احمد ۱۳
- نظام الدین احمد علامه (میرزا) ۲۳
- نظام الدین احمد مکی شیرازی (میرزا) ۲۳، ۳۰
- نظام الدین وزیر (خواجه) ۶۶
- نظام السلطنه ۲۸
- نظام السلطنه (حسین قلی خان) ۲۹
- نظامی ۷۷
- نعمت فسائی ۳۲
- نقیسی (سعید) ۱۲۶ و ح ۲
- نقیب شریف ابو احمد حسین موسوی (بهاء الدوله) ۱۰۳
- نمرود ۵۴
- نوائی (دکتر) ۱۴۹
- نوائی (مهدی) ۱۷ ح ۵
- نوائی منشی باشی (مهدی) ۱۷
- نواب (حاجی اکبر) ۵۷
- نواب احتشام الدوله ۴۰
- نواب اشرف والا ۷۲- احتشام الدوله سلطان اویس میرزا
- نواب اشرف والا احتشام الدوله ۵۴
- نواب امام ویردی بیگ ۷۶
- نواب جلال الدین میرزا قاجار ۴۸
- نواب حسین علی (میرزا) ۱۴
- نواب حسین علی میرزا فرمانفرما ۲۰
- نواب حسین قلی خان ۱۹، ۱۱۰
- نواب سپهسالار ۱۰۱
- نواب سلطان ابراهیم ۱۰۸

- نواب سلطان محمد میرزا ۷۵
 نواب شیرازی (حاجی اکبر) ۴۴، ۱۳۰
 نواب طهماسب قلی خان ۹۵
 نواب طهماسب میرزا ۱۰۰
 نواب فرمانفرما ۱۰۱، ۱۰۲
 نواب فضیلت توأمان (حاجی اکبر نواب) ۵۸
 نواب محمد تقی میرزا ۱۲۰
 نواب میرزا طاهر قزوینی ۷۱
 نواب نایب الایاله ۶۱
 نوح [پدر سام] ۴۷
 نوذر ۱۴۰
 نور الله [پسر سید شریف الدین] ۴۷
 نور الله شوشتری (قاضی) ۴۷
 نیاز (سید علی) ۱۷
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۶۷
 نیاز (میرزا سید علی) ۱۶
 نیکلسن ۱۲۴ ح ۱، ۱۴۰ ح ۱، ۱۴۷ ح ۱، ۱۴۸ ح ۲ و ۳، ۱۴۹ ح ۱۰، ۱۵۲ ح ۶ و ۷، ۱۵۴ ح ۶، ۱۶۴ ح ۱۰
 نیکلسن (رینولد) ۱۲۵

حرف «و»

- واجد (محمد جعفر) ۱۳۲
 واعظ (حاجی ملا امین) ۱۱۷
 واعظ جوادی (دکتر اسماعیل) ۱۲۵
 وحید دامغانی ۱۲۵
 وکیل ۵۲- محمد حسین (میرزا) [فرزند میرزا هادی]
 وکیل الرعایا ۸۷- محمد حسین (میرزا) [فرزند میرزا هادی]
 وکیل الملک (پسر میرزا محمد، میرزا علی اکبر خان) ۲۱
 وکیل الملک شیرازی (حاجی میرزا آقا خان) ۳۷ ولف ۱۴۰ ح ۲، ۱۴۷ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۵، ۱۴۹ ح ۶، ۱۵۶ ح ۷
 ولف تارمن ۱۳۹ ح ۱
 ولی خان ۹۸
 ولید (پسر یزید بن عبد الملک) ۶۰
 ویردی بیک (نواب امام) ۷۶
 ویردی خان (شاه) ۵۲

ویسه ۱۴۰

ویشتاسب ۱۳۹

حرف «ه»

هادی (آقا) ۱۱۸

هادی (پسر میرزا جانی، میرزا) ۲۰

هادی (پسر میرزا جانی، میرزا) ۲۰

هادی (میرزا) ۱۴- میرزا هادی

هادی معدل الملك (حاجی میرزا) ۲۵

هارون ۷۳

هبة الدين عبد الوارث (پسر علی بن احمد شیرازی، ابو القاسم) ۱۲۶

هیتال (شاه) ۱۶۴

هیتالیان ۱۵۷، ۱۵۸

هدایت ۱۴۵ ح ۵، ۱۴۹ ح ۲، ۱۵۸ ح ۶، ۱۵۹ ح ۴ و ۲، ۱۶۲ ح ۳، ۱۶۳ ح ۲

هدایت الله اصفهانی (میرزا) ۵۲

هربذ (والی فارس) ۵۱

هرمز ۱۵۳، ۱۶۴

هرمز ساسانی ۱۴۸

هلاکو خان ۷۶، ۱۰۵

هما خاکسار ۱۳۳

همام الدین [پدر غیاث الدین] ۴۴

همای ۱۵۴

همای (دختر بهمن) ۱۱۴

همایونی (صادق) ۱۳۳

حرف «ی»

یار شاطر (دکتر احسان) ۱۳۷

یاقوت ۱۵۵

یاقوت (پسر عبد الله الحموی الرومی البغدادی) ۱۲۸- یاقوت حموی

یاقوت حموی ۱۲۸- یاقوت (پسر عبد الله الحموی الرومی البغدادی)

یحیی (پدر فضل) ۷۳

یحیی (شاه) ۱۰۷

یزدجرد- شاه یزدجرد

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۶۸

یزدجرد (شاه) ۵۱

یزدگرد ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۱

یزید (پسر عبد الملک) ۶۰

یعقوب خان بکتاشی خان ۱۰۸

یعقوب شاه (امیر) ۱۰۶

یعقوب شیرازی فیروز آبادی [پدر مجد الدین محمد] ۴۶

یعقوبی ۱۲۷

یعقوبی [مؤلف معجم البلدان] ۱۲۷

یوستی ۱۵۶ و ۸ و ۹

یوسف بحرینی آل عصفور (شیخ) ۴۷

یهودی (شمس الدین) ۶۰

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۶۹

نام اشخاص خارجی

baily ۱۴۸

busse ۱۳۶ herbertbuss

herbertbusse ۱۳۶

minorsky ۱۳۶

v. hududal- alam ۱۳۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۷۱

فهرست نام جایها «*»

آ

آب آمویه ۵۰۱

آب انار ۱۳۰۱

آب انبار چهل پایه ۴۳۵، ۵۶۶

آب اتک ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۶

آب باریک ۱۳۵۷، ۱۶۰۱

آب خطب ۴۴۶

آبدان ۸۵۱، ۱۳۳۸

آب ریز ۱۴۸۷

آب سبز ۱۳۴۲
 آب سرد ۱۳۰۱، ۱۵۰۰
 آب سعدی ۱۲۳۳
 آب شاهپور ۱۳۰۱
 آب شیخ ۱۳۵۷
 آب شیخ ابو علی ۱۲۴۷
 آب شیرین ۱۴۸۲
 آب قزل اوزن ۳۶۰
 آب کر ۳۶۷، ۳۶۵
 آب کناران ۱۴۴۸
 آب گازرون ۱۲۳۳
 آب گرم ۱۲۶۲
 آب گرمان ۱۴۸۳
 آبگینه کازرون ۱۲۹۷
 آب ماه ۴۲، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵
 آب ملخ ۱۳۵۹
 آب مهماندوست ۵۱۱
 آب نیلو ۱۳۴۰
 آباد ۱۳۲۹، ۱۳۳۰
 آبادان ۲۲۶
 آباد زردشت ۱۵۶۷
 آباد ۷۰، ۱۲۷، ۱۳۲، ۲۳۷، ۵۲۹، ۵۹۸، ۶۱۷، ۶۵۰، ۷۴۱، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۶، ۹۰۰، ۹۱۷، ۹۳۱، ۹۶۶، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰،
 ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۵، ۱۳۴۴، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۴۶۵
 آباد خره ۱۴۵۴
 آباد طشک ۱۲۴۲، ۱۲۵۰، ۱۲۶۶، ۱۳۵۵، ۱۵۶۶، ۱۵۸۷، ۱۵۹۴، ۱۶۰۰، ۱۶۱۸، ۱۶۳۴
 آتشکده ۱۳۳
 آتشکده آذر ۱۰۵۷

(* این فهرست توسط آقای محمد رضا خالصی دانشجوی رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز تنظیم شده است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۷۲

آتشکده فارس ۱۴۱۸، ۱۴۱۹

آتشکده فیروز آباد ۱۶۱۳

آتن ۱۵۳۱

آجوار ۱۲۸۹

آدریاتیک (دریا ...) ۸۴۴

آدینه بازار ۶۶۷، ۶۶۵

آذربایجان ۸۲، ۸۴، ۸۸، ۱۱۹، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۴، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵،
 ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱،
 ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵،
 ۴۲۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۷۵، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۲۹،
 ۵۳۲، ۵۵۱، ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۹۳، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۲، ۶۷۶، ۶۸۶،
 ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۰۲، ۷۰۵، ۷۰۹، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۸، ۷۲۲، ۷۲۹، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵،
 ۷۳۶، ۷۵۶، ۷۵۹، ۷۶۳، ۷۶۶، ۷۶۷، ۸۱۹، ۸۲۵، ۸۳۸، ۸۴۵، ۹۶۳، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۷۰، ۹۹۲، ۱۰۲۶، ۱۰۷۳، ۱۰۸۹، ۱۲۱۵، ۱۲۹۹، ۱۳۱۸،
 ۱۴۲۰، ۱۴۴۱

آرامگاه بابا کوهی ۱۱۹۸

آرامگاه روزبهان فسائی ۱۲۰۴

آرامگاه سعدی ۱۲۰۱

آرجو ۱۳۷۵

آرزد دشت بر ۲۹۹

آرند ۱۴۸۵

آرو (قریه ...) ۱۴۷۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۶۳۴

آزادگان ۱۳۵۷، ۱۴۸۸

آستانه رضوی ۲۷، ۲۳۱، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۱، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۷، ۴۵۴، ۴۷۰، ۴۷۳، ۴۹۱، ۵۰۸، ۷۵۶، ۸۲۵، ۸۳۰، ۹۲۸، ۱۰۶۱، ۱۱۷۶،
 ۱۴۰۰

آسپاس ۵۲۹، ۵۸۳، ۸۷۳، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۵۹۸

آسمان گرد ۱۳۰۱

آسیا ۸۶۲، ۱۰۰۰

آسیای صغیر ۱۵۳۲، ۱۵۳۴، ۱۵۳۵

آشتیان ۱۰۵۵

آشکار ۱۳۵۳

آشنا ۱۳۰۳

آغان ۱۳۷۵

آقاها ۱۴۵۹

آق دربند ۵۲۵

آگره ۹۷۸

آلمان ۱۴۷، ۸۴۲، ۱۵۳۷

- آمریکا ۱۳۶، ۷۰۵
 آمریکای جنوبی ۷۰۵
 آمل ۷۱۵، ۸۲۸، ۸۴۸
 آمویه ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۳، ۳۸۸، ۳۹۴، ۴۰۹، ۵۵۳، ۵۵۵
 آناهیتا (معبد ...) ۱۴۳
 آناتولی ۴۲۳، ۴۶۳، ۵۴۲
 آونجان ۱۳۴۴
 آوین ۱۳۵۵
 آهوچر ۵۱۳
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۷۳
 الف
 ابدالان ۱۲۸۷
 ابران ۱۳۰۶
 ابراهیم آباد ۱۲۷۳، ۱۳۰۵، ۱۳۴۴
 ابرج (بلوک ...) ۱۱۳، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۶۵۲، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۴۵۱، ۱۵۲۴، ۱۶۲۰
 ابرقوه ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۸۲، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۴۸، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۳۰، ۳۴۹، ۳۶۹، ۳۷۱، ۴۱۸، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۵۰۲
 ۵۱۲، ۵۴۰، ۵۸۷، ۶۳۷، ۶۵۵، ۸۷۶، ۸۹۹، ۱۲۳۸، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۶۶، ۱۴۲۴
 ابله ۱۴۶، ۱۵۶۰
 ابو الفارس ۱۴۶۷، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴
 ابو الفتح ۱۴۹۷
 ابو علی ۱۲۴۷، ۱۴۴۸
 ابهر ۱۴۵، ۳۹۸
 ایبورد ۵۰۶، ۵۰۷
 اتابک ۱۴۵۴
 اترار ۳۸۸
 اتراک ۲۰۹
 اتراک و رای ۱۵۴۹
 اتریش ۵۲۱، ۷۱۶، ۸۴۴
 اتک ۴۹۲
 اجوار ۱۲۸۹
 احشام ۱۵۲۱
 احشام قاید ۱۵۱۷
 احشام نخل ۱۳۲۹

احمد آباد ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۵۳، ۱۲۶۹، ۱۲۸۹، ۱۳۵۷، ۱۳۶۹، ۱۴۲۳

احمد بکی ۱۳۶۹

احمدتگر ۹۴۹

احمد حسین ۱۴۹۷، ۱۴۹۸

احمد محمود ۱۲۶۹

احمدی (بلوک) ۴۲، ۷۸۴، ۸۰۱، ۹۰۰، ۱۲۴۳، ۱۲۴۶، ۱۲۶۵، ۱۳۳۴، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۴، ۱۵۷۸، ۱۵۹۲

اختر ۱۴۶۴

اخذ ۱۵۲۶

اداره آموزش و پرورش جهرم ۱۳۳

اداره آموزش و پرورش شیراز ۱۳۴

اداره کل فرهنگ و هنر فارس ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴

ادر کوه ۵۵۶

ادره کان ۱۵۵۷

اراخور ۱۵۴۰

ارال ۳۶۰، ۵۵۴

ارباغ فیروز کوه ۷۲۱

اربعه (بلوک ...) ۸۵۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۶، ۱۳۰۲، ۱۳۴۱، ۱۳۷۴، ۱۴۱۶، ۱۵۸۱

ارجان ۱۶۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۶، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۵۳، ۹۰۰، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۴۷۹، ۱۶۰۴

ارچینی اصفهان (ناحیه ...) ۵۹۴

ارد ۱۵۲۳

اردبیل ۱۴۵، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۹۸، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۶۴، ۵۰۴، ۵۰۵، ۶۰۵، ۶۲۲، ۶۶۵، ۶۶۷

۷۲۹، ۷۳۰، ۷۷۱

اردستان ۳۰۵، ۶۰۰، ۷۶۳، ۷۶۴، ۱۵۲۵

اردشیر کوره ۱۷۴، ۸۹۹

اردکان ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۴۰۱، ۵۹۸، ۵۹۹، ۷۸۳، ۷۸۵، ۱۰۶۶، ۱۰۹۴، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۷۰، ۱۴۹۹، ۱۵۶۰، ۱۵۹۱، ۱۵۹۵

۱۶۳۸

اردوبازار ۶۰۷، ۶۵۲، ۶۵۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۷۴

اردوی رومی ۴۲۴، ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۲، ۴۷۵

اردهان ۵۳۲

اردی (قریه ...) ۱۲۴۵

ارزان ۵۳۳

ارزن الروم ۴۰۳، ۴۲۳، ۴۵۱، ۵۲۴، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۷۰۱، ۷۳۳

ارزنان ۱۲۸۹

ارزنجان ۳۶۹

ارزهی ۸۹۱

ارسنجان ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۱، ۲۹۵، ۶۵۱، ۷۸۵، ۹۵۸، ۹۶۸، ۱۰۲۸، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۳، ۱۳۶۰، ۱۴۵۳، ۱۴۶۱، ۱۵۲۸، ۱۵۵۲، ۱۵۷۶،
۱۵۹۶، ۱۶۰۰، ۱۶۳۴، ۱۶۳۶

ارش ۱۳۲۷

ارغان ۱۲۷

ارگان ۹۰۰

ارگ بندر ۸۰۴

ارگ شیخ عبد الرسول خانی ۷۵۳

ارگ شیراز (وکیلی) ۱۹، ۳۹۹، ۵۴۳، ۶۱۸، ۶۲۶، ۶۳۷، ۶۵۴، ۶۵۷، ۶۹۱، ۷۱۸، ۷۳۷، ۷۴۱، ۷۵۲، ۷۵۸، ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۸۹،
۹۳۱، ۹۷۶، ۱۳۲۰، ۱۴۴۱

ارگمان (قریه ...) ۱۲۳۹

ارم ۱۳۱۶

ارمک ۱۵۱۹

ارمنستان ۱۲۷، ۱۴۵، ۳۴۸، ۴۴۸، ۶۸۶، ۶۸۹، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۱۳، ۷۳۷، ۷۴۹

ارمنیه ۱۴۵، ۱۸۵، ۱۸۶، ۳۸۵، ۵۰۶، ۵۲۴، ۶۶۰

اروپا ۲۶، ۱۳۶، ۱۳۹

ارومی ۴۵۵، ۴۵۸، ۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۹، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۷۰، ۱۰۹۳

اروه ۱۴۹۱

ازرقان: [رک: زرقان]

ازرکان ۱۴۸۸

ازمیر ۸۶۲

اسپا ۸۴۳

اسپاردا ۱۵۴۰، ۱۵۴۹

استخر ۴۷، ۵۱، ۷۴، ۷۸، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳،

۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۵۵، ۲۶۴، ۳۵۷، ۴۳۳، ۴۳۵، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲،

۱۱۹۸، ۱۲۰۰، ۱۲۵۳، ۱۵۰۵، ۱۵۲۹، ۱۵۳۱، ۱۵۵۳، ۱۵۸۴

استر آباد ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۰۶، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۵۹، ۴۷۹، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۲۰، ۵۵۶، ۵۷۹، ۵۹۲، ۶۰۰، ۶۱۱، ۶۲۷، ۶۳۵،

۶۳۶، ۶۶۳، ۷۱۱، ۷۱۲، ۱۰۸۰، ۱۰۹۸

استریا ۸۴۴

استوا (خط ...) ۸۴، ۸۸۲، ۸۸۵، ۸۸۸، ۱۲۳۹، ۱۲۷۸

اسحق آباد ۱۲۳۹

اسحق بیگ (محلای در شیراز) ۱۶، ۳۷، ۴۶، ۶۱، ۶۳، ۹۹، ۱۱۶، ۱۶۸، ۷۸۳، ۹۰۸، ۹۱۱، ۹۱۹، ۹۲۱، ۹۲۳، ۹۵۹، ۹۶۷، ۹۷۲، ۹۷۵،
 ۱۰۴۱، ۱۰۸۰، ۱۰۸۲، ۱۰۸۹، ۱۱۶۱، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۷۶، ۱۱۹۲، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۱، ۱۲۲۵، ۱۲۵۴، ۱۳۴۵، ۱۵۷۳
 اسد آباد ۲۴۳، ۱۲۳۹
 اسد آباد سفلی ۱۲۴۵
 اسد آباد علیا ۱۲۴۵
 اسرائیل ۲۳۲
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۷۵
 اسفدران ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹
 اسفراین ۴۳۸، ۴۳۹، ۷۱۶
 اسفریز ۱۲۷۸، ۱۲۸۲
 اسفل ۱۳۷۵
 اسفن آباد ۱۲۴۴، ۱۲۴۵
 اسفندیار (قریه ...) ۱۴۹۷
 اسفیان ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۵۶۰، ۱۵۶۴
 اسکندریه ۲۵۱، ۸۶۲
 اسکودرا ۱۵۴۹
 اسلامبول ۷۲، ۸۴، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۸، ۴۷۱، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۲۴، ۷۰۷، ۷۲۱، ۷۲۴، ۸۴۴، ۸۶۲، ۱۱۵۸
 اسماعیل آباد ۱۲۷۳، ۱۳۰۱، ۱۳۰۵، ۱۳۴۴، ۱۳۸۵، ۱۵۵۶
 اسماعیل آباد خفر ۱۶۱۰
 اسماعیل آباد سفلی ۱۴۵۴
 اسماعیل آباد لاهیجی ۱۴۵۴
 اسیر (قصبه ...) ۴۴۵، ۸۲۰، ۸۲۳، ۸۵۴، ۸۷۶، ۹۱۴، ۱۰۲۷، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۳۰۲، ۱۳۸۲، ۱۴۵۷، ۱۵۹۴، ۱۵۹۸
 اسیری ۱۵۴۹
 اشرف البلاد ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۸۴، ۵۰۶، ۶۰۰، ۶۱۱، ۸۲۸، ۸۴۸
 اشفایقان ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۶۳۵
 اشکنان ۱۵۱۷، ۱۵۱۸
 اشکنبر بیلاق ۴۲۳
 اشکوری ۱۲۹۸، ۱۳۰۱
 اشنیز ۱۵۱۹
 اصطهبانات ۲۰، ۷۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۲، ۲۳۸، ۲۳۹، ۴۳۸، ۵۸۶، ۶۵۵، ۶۷۳، ۷۵۳، ۷۵۵، ۷۶۸، ۷۷۲، ۷۷۶،
 ۷۹۲، ۸۲۰، ۸۷۴، ۹۲۵، ۹۲۸، ۹۳۱، ۹۳۴، ۹۶۶، ۱۱۴۲، ۱۱۴۶، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۶۰، ۱۳۰۶، ۱۳۸۷، ۱۴۰۰
 ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۵۶۶، ۱۵۸۹، ۱۵۹۲، ۱۵۹۴، ۱۵۹۵، ۱۵۹۶، ۱۶۰۰، ۱۶۰۷، ۱۶۳۴، ۱۶۳۶
 اصفهان ۱۴، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۴۶، ۵۱، ۵۲، ۶۸، ۷۱، ۷۷، ۷۸، ۸۵، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۵، ۱۴۸

۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۷۱، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۹۰، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۱۲، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۳۰

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۷۶

۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۷، ۶۷۶، ۶۷۸، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۶، ۶۹۲، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۲۳، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۳۳، ۷۳۹، ۷۴۱، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۵۵، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۹۷، ۸۱۷، ۸۲۱، ۸۲۷، ۸۲۹، ۸۳۴، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۷۳، ۸۷۴، ۹۰۰، ۹۰۳، ۹۰۶، ۹۰۸، ۹۱۶، ۹۱۸، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۳۱، ۹۳۳، ۹۳۵، ۹۴۷، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۶، ۹۶۹، ۹۷۴، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۹۱، ۱۰۳۳، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۶۰، ۱۰۶۴، ۱۰۷۰، ۱۰۷۲، ۱۰۹۰، ۱۰۹۶، ۱۰۹۸، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۴۴، ۱۱۴۷، ۱۱۵۴، ۱۱۷۵، ۱۱۸۹، ۱۱۹۲، ۱۱۹۸، ۱۲۰۰، ۱۲۲۵، ۱۲۳۸، ۱۲۴۱، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۹، ۱۲۵۱، ۱۲۵۷، ۱۲۶۰، ۱۳۵۸، ۱۳۸۶، ۱۴۰۸، ۱۴۲۴، ۱۴۴۱، ۱۴۴۹، ۱۴۶۷، ۱۴۸۸، ۱۵۳۶، ۱۵۸۱

اطلس (اقیانوس ...) ۷۰۵، ۸۸۳

اعراف ۶۸۳، ۸۰۴

افریقا ۲۲۸، ۸۸۳

افزر ۱۱۳، ۱۱۷۶، ۱۷۵۷، ۱۷۸۱، ۱۷۸۸، ۱۷۹۸، ۱۹۷۶، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۳۰۲، ۱۴۲۶، ۱۵۸۱

افغانستان ۶۵، ۷۹، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۳۷، ۱۳۷، ۴۹۲، ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۲۳، ۵۳۶، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۵۰، ۵۵۶، ۶۶۳، ۶۷۷، ۶۸۸، ۷۱۶، ۷۵۶، ۷۷۴، ۸۰۸، ۱۵۴۰، ۱۵۴۹

اقلید ۷۰، ۸۲، ۱۱۳، ۱۳۲، ۲۳۷، ۷۴۱، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱

اکابر ۱۵۲۶

اکبر آباد ۱۱۷، ۱۲۸۷، ۱۳۹۷، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۵

اکبر آباد ششه ۱۴۱۰

اکبر آباد شهر ۱۴۱۱

البستان ۳۷۲

الغ چین سفلی ۱۴۸۵

الغ چین علیا ۱۴۸۵

الغری (نجف) ۱۳۹۲

الک ۱۳۸۳، ۱۳۸۵

المان (قریه ...) ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۵۹۱، ۱۵۹۲

المزار ۱۲۵

الموت ۴۷۳

النک رادکان ۳۸۱

الوار کوه گیلویه ۶۰۱

الوار ممسنی ۴۶۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۱۵۶۱

الوند ۱۴۹۱

اله آباد ۱۰۴۵

الیف (قریه ...) ۱۴۳۰، ۱۴۴۸

الیگودرز ۵۴۰

امام زاده اسماعیل (قریه ...) ۱۵۲۴، ۱۵۲۵

امام زاده بابا احمد (قریه ...) ۱۴۶۹، ۱۴۹۴

امام زاده دراهنی (قریه ...) ۱۵۶۲

امام زاد شهید (قریه ...) ۱۲۴۶، ۱۲۴۷

امام سفید ۱۳۴۷

امام غیث ۱۳۵۹

امر آباد ۱۴۵۴، ۱۵۵۶

امر کوت ۵۵۱

املاک ۱۲۷۶

امن آباد آواده ۹۰۰، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰

امیر آباد ۱۲۴۰

امیران ۱۵۲۲

امیر باریک ۳۷۳

امیر شیخ ۱۴۸۰

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۷۷

امین آباد ۱۳۰۴

امیری ۱۲۸۹

انا (قریه ...) ۱۴۶۷، ۱۴۷۱، ۱۴۸۰

اناج ۱۵۲۳

انارستان ۱۳۲۵

انبار ۱۹۸

انبو ۴۰۱، ۱۴۵۱

انتشارات انجمن آثار ملی ۱۳۲

انتشارات فروزنگ ۹۹۸

انتشارات میراث ایران ۱۳۶

انتشارات نوید شیراز ۱۳۵

انجمن آثار ملی ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴

انجو ۹۴۸

انجیره (قریه ...) ۱۲۸۹، ۱۳۳۱، ۱۵۵۶، ۱۵۶۳، ۱۵۹۴

اندجان ۳۸۸

انزار (خطه ...) ۳۲۹

انزره ۱۵۱۸

انزو (قریه ...) ۱۲۶۳

انباله (قصبه ...) ۵۴۵

انطاکیه ۲۳۵

انگالی ۱۲۶۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰

انگلستان ۲۶، ۴۸، ۸۴، ۸۸، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۷۷، ۴۶۶، ۴۹۲، ۵۵۰، ۶۷۶، ۶۷۸، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۹۵،

۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۶، ۷۲۱، ۷۳۰، ۷۳۵، ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۵۵، ۷۵۸، ۷۶۱، ۷۶۳، ۷۶۴،

۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۹۱، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۴۳، ۸۸۱، ۸۸۴،

۸۸۸، ۸۹۱، ۸۹۳، ۸۹۹، ۹۰۶، ۹۳۰، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۸۲، ۱۰۲۴، ۱۰۳۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۲۳۹، ۱۲۷۸، ۱۳۰۳، ۱۳۱۴، ۱۳۲۰،

۱۳۲۱، ۱۳۳۸، ۱۳۴۷، ۱۳۵۱، ۱۳۵۸، ۱۳۶۵، ۱۳۷۷، ۱۳۸۸، ۱۴۱۴، ۱۴۵۸، ۱۴۷۴، ۱۵۸۷

انگوران (ده ...) ۱۲۶۶، ۱۳۸۰

انوه ۱۵۱۸، ۱۵۹۱، ۱۶۳۷، ۱۶۳۸

اواخوزیا ۱۵۴۹

اوال ۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۵۸۶

اوجان ۲۹۲، ۲۹۳، ۴۵۸، ۷۰۰، ۱۳۵۷

اورشليم ۸۹۳

اورگنجینه (مملکت ...) ۴۳۷ فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۹۷۷ الف ص: ۱۹۷۳

اوز ۱۳۳

اوزبک (مملکت ...) ۳۰۶، ۵۵۸

اوسل ۱۴۹۲

اوغان ۳۰۲

اونیک ۵۲۴

اهواز ۵۱، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۴،

۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۶۸، ۱۴۷۹

اهر (محلّه ...) ۱۲۵۶

اهر ۸۵۴، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۵۹۱، ۱۶۳۸

اهل ۱۵۱۷

ایسجان ۱۲۷۳

ایج ۱۲۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۶، ۴۰۰، ۴۱۸، ۴۳۱، ۴۱۴، ۱۲۵۵، ۱۲۶۱، ۱۵۹۵

ایدنک ۱۴۹۱

ایذج ۱۴۶۹

ایران ۹، ۱۴، ۱۸، ۲۶، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۷۵، ۷۹، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۷۸

۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۷۲، ۲۸۱، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۱۸، ۳۲۸، ۳۴۹، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۳، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۵۱، ۵۸۲، ۵۸۷، ۵۹۳، ۶۰۱، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۶، ۶۳۵، ۶۵۴، ۶۷۴، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۸۲، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۹۱، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۴، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۳، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۴۶، ۷۵۳، ۷۶۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۹، ۷۸۴، ۷۸۶، ۷۸۸، ۷۹۸، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۶، ۸۱۹، ۸۲۴، ۸۳۰، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۵، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۲، ۸۴۵، ۸۴۷، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۶۴، ۸۷۳، ۸۹۹، ۹۲۵، ۹۳۰، ۹۳۵، ۹۵۲، ۹۶۰، ۹۶۹، ۹۷۴، ۹۷۶، ۹۸۲، ۹۸۳، ۱۰۰۰، ۱۰۲۶، ۱۰۴۵، ۱۰۹۱، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۱۰۰، ۱۱۳۲، ۱۱۴۵، ۱۱۶۴، ۱۱۸۰، ۱۲۹۹، ۱۳۱۱، ۱۳۲۰، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۴۲۶، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۳۱، ۱۵۵۰، ۱۵۷۷، ۱۵۸۳، ۱۵۸۴، ۱۵۸۷

ایران شهر ۱۴۳

ایرج ۱۴۸

ایروان ۷۵، ۸۵، ۴۰۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۴، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۷، ۵۰۴، ۵۲۷، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۶۳۴، ۶۶۷، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۳۳، ۸۵۲

ایزد خواست ۱۵۷۷، ۱۵۲۳، ۱۲۸۹، ۱۲۴۰، ۹۱۷، ۸۷۳، ۷۶۳

ایسین ۱۳۸۰، ۱۳۷۹، ۱۳۷۷، ۱۳۵۰، ۸۰۶، ۸۰۴، ۸۰۳

ایطالیا ۸۴۴

ایکان ۱۶۰

ایگ (شهر ...) ۹۰۰

ایلاف ۶۶۷

ایلان (قریه ...) ۱۳۶۹، ۱۳۶۰

ایل شیر علی ۱۴۹۱

ایلغار ۱۰۱، ۴۳۵، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۳۰

ایلو ۱۵۱۸

اینجوه ۲۸۴

ایور ۱۳۷۰

ب

باب الابواب در بند ۳۸۶، ۴۵۳، ۵۳۱

باب الصغیر ۱۸۴

باب المنذب ۸۳۸

باب نار ۱۳۰۱

بابا احمد ۱۴۹۴

بابا ایورسیاخ (قریه ...) ۴۸۹، ۵۸۶، ۱۳۷۰

بابا نجم ۱۲۴۷

بابا حسنی سفلی ۱۴۹۷

بابا حسنی علیا ۱۴۹۷

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۷۹

بابا عرب ۱۲۸۷

بابا کیان (قریه ...) ۱۰۶۶، ۱۲۵۰

بابا منیر ۱۵۲۷

بابا یاری ۱۴۸۵

بابک (شهر ...) ۳۰۲، ۳۱۱، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۴، ۹۰۰، ۱۲۶۶، ۱۵۵۷، ۱۵۶۶، ۱۶۳۶

بابکان ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۵۹۲

بابل ۱۴۱، ۱۶۲، ۶۱۱، ۱۳۴۷، ۱۵۴۰، ۱۵۴۹

بابلبام ۱۲۷۳

بابونک ۱۲۸۹

باجگاه ۵۹۱، ۶۵۱، ۹۳۰

باچون ۱۳۸۵

بادگان ۱۳۰۱، ۱۳۰۲

بادن بادن (شهر ...) ۸۴۳، ۸۵۲

بادوله ۱۳۴۲

باده کی ۱۳۵۷

بارز ۱۲۶۵، ۱۲۶۶

بارز آباد ۱۳۴۴

بار فروش (شهر ...) ۶۱۱، ۸۲۸، ۸۴۸

بارگ (قریه ...) ۱۲۶۱

بارگاهی ۱۳۲۵

بارگی ۱۳۲۶

باروس ۱۳۰۲، ۱۵۹۲

بارولی ۱۳۰۱

باریکو ۱۴۵۹

باروی شیراز (محلّه ...) ۲۵۰، ۱۰۸۰، ۱۲۹۳

باروی صالح خانی ۹۰۲

بازار (محلّه ...) ۶۹۱، ۱۴۳۷، ۱۴۴۱، ۱۵۶۷

بازار آقا ۴۸۹

بازارچه جمال آباد ۱۲۲۳

بازارچه حاجی هاشمی ۱۲۲۳

بازارچه عمرو آباد کربال ۱۲۲۳

بازار حاجی ۹۵۱

بازار شمشیرگران ۶۵۰

بازار قیصریه لار ۱۳۴

بازار کازرون (محلّه ...) ۹۳

بازار کلاه‌دوزان ۱۲۲۶

بازار مرغ ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۳۷، ۴۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۸، ۸۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۴۶۲

۴۸۲، ۴۸۹، ۶۷۹، ۷۴۸، ۹۰۸، ۹۱۱، ۹۱۹، ۹۲۱، ۹۲۴، ۹۳۵، ۹۵۱، ۹۵۴، ۹۵۸، ۹۷۲، ۹۸۱، ۱۰۲۷، ۱۰۳۵، ۱۰۴۱، ۱۰۴۶، ۱۰۴۹، ۱۰۵۱

۱۰۶۷، ۱۰۸۰، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۹۱، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۴۰، ۱۱۵۴، ۱۱۵۹، ۱۱۶۱، ۱۱۶۴، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۴

۱۱۷۶، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۹۲، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۲۱، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۳۹۴، ۱۳۹۷، ۱۳۹۹، ۱۴۰۵

۱۵۶۵

بازار محمد کاظم خان ۱۰۶۰

بازار مدینه ۱۷۹

بازار وکیل ۱۰۱، ۶۵۰، ۷۱۱، ۷۷۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۸۶۵، ۹۸۴، ۱۱۹۵، ۱۲۰۰، ۱۲۱۵، ۱۲۱۹، ۱۲۲۲، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۸۱

بازیاری ۱۳۸۱

بازیچه ۱۳۵۶، ۱۳۵۷

بازیدی ۱۴۹۷

باستیون ۷۷۵، ۱۳۴۷

باسطو ۲۶۷

باسعیدو (قریه ...) ۱۵۸۷

باسفیان ۷۷۵

باسکان (قریه ...) ۷۸۳، ۱۰۶۶، ۱۲۴۸، ۱۲۵۰

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۸۰

باشت (قریه ...) ۱۷۶، ۵۱۶، ۷۴۳، ۱۴۶۹، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۱۴

باشکر ۱۳۸۱

باشی ۱۳۲۶

باغ ۷۰، ۹۰۸، ۱۵۲۳

باغ آباد شاپور ۹۷۰

باغ ارم ۵۶، ۶۵، ۷۵۷، ۹۰۵، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۳۶

باغ اشرف ۴۷۹

باغ انار ۱۴۶۴، ۱۴۶۵

باغ بهجت آباد ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۳۱

باغ بیشه ۱۳۰۴

باغ بیگلربیگی ۱۲۲۷، ۱۲۲۸

باغ پاسلار ۱۴۲۶، ۱۴۲۸

باغ تاج ۱۳۲۵

باغ تخت ۷۰، ۸۳، ۶۷۴، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۶

باغ تقی آباد ۱۴۰۰

باغ جمال ۱۳۸۲

باغ جنت ۱۲۳۱

باغ جهان نما ۱۱۲، ۶۵۰، ۹۰۳، ۱۲۳۱، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷

باغ چنار ۳۴۵

باغچه ۴۸۰، ۱۳۲۶

باغ حوض ۱۲۳۱

باغ دشت ۱۲۷۶

باغ دلگشا ۷۱، ۱۱۲، ۶۰۰، ۷۵۴، ۹۰۴، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۶۲۲

باغ دیمی ۱۲۳۶

باغ رشک بهشت ۱۲۳۵

باغ زاغان ۳۹۷

باغستان ۴۲۲، ۸۵۳، ۱۲۹۴، ۱۳۵۵

باغستان گشتاسب ۱۴۸۵

باغ سعادت آباد ۵۱۸، ۷۵۹

باغ سیاه ۱۴۲۵

باغ شاه ۵۱۵، ۱۴۲۳

باغ شاه عباسی ۸۲۸

باغ شکری ۱۳۳۴

باغ شیخ ۹۲۳

باغ شیخ سیسی ۱۳۸۲

باغ صدر آباد ۹۲۵

باغ طغا ۲۸۹

باغ عباس آباد ۴۷۸

باغ عفیف آباد ۷۱، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶

باغ عوض ۱۲۸۷

باغ فردوس ۹۵، ۵۱۵

باغ فرهاد آباد ۷۸۲

باغ قتلغ (محلّه ...) ۳۸۴، ۹۰۸

باغ کبیر ۱۲۹۸، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲

باغک ۱۳۲۶

باغ گلشن ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۸۱، ۱۲۸۷

باغ گلشن جهرم ۱۲۸۱

باغ ملک ۱۴۸۳

باغ ملک جانی ۱۶۰۸

باغ محمود آباد ۱۴۰۱

باغ نادری ۱۲۳۶

باغ نارنجی ۱۳۸۳، ۱۳۸۵، ۱۵۶۳

باغ ناری ۱۲۳۶

باغ نرگس ۱۳۴۹، ۱۵۹۲

باغ نظر ۷۴۲، ۷۴۶

باغ نظر (قصبه ...) ۱۴۳۷

باغ نگارستان ۷۰۹، ۷۵۹، ۷۶۲، ۷۶۷، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳

باغ نو (محلّه‌ای در شیراز) ۹۵، ۱۱۲، ۱۶۸، ۳۰۰، ۳۸۴، ۷۴۱، ۷۶۵، ۷۶۶، ۸۰۰، ۸۲۰، ۹۰۳، ۹۰۶، ۹۰۸، ۹۵۹، ۱۱۸۹، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶

۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۴۵۱

باغ نومشیری ۱۲۳۱

باغ وکیلی ۶۵۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۸۱

باغان ۱۳۴، ۱۳۴۰، ۱۳۷۹، ۱۴۶۴، ۱۴۶۶، ۱۶۰۵، ۱۶۰۸

باقلعه ۱۵۱۹

باکو ۴۵۰، ۶۲۷، ۶۶۱، ۶۸۹

باکوبه ۵۱۸، ۵۲۹، ۵۳۱، ۶۰۵، ۶۶۱، ۶۶۴، ۶۹۳، ۸۴۵، ۸۶۲

بال (محلّه ...) ۱۲۴۸

بالا (محلّه ...) ۱۴۳۸

بالا ده ۱۲۷۶

بالا شهر ۱۳۰۱، ۱۳۸۲، ۱۵۷۱

بالا کفت (محلّه‌ای در شیراز) ۳۷، ۳۹، ۵۸، ۶۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۶۸۰، ۷۹۱، ۸۵۴، ۹۰۸، ۹۱۱، ۹۵۹، ۹۶۷، ۹۷۲،

۱۰۲۷، ۱۰۶۷، ۱۰۶۹، ۱۱۵۳، ۱۱۷۳، ۱۱۷۹، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۹، ۱۱۹۶، ۱۲۱۸، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۷،

۱۲۳۵

بالا کوه ۱۴۱۱

بال رود (محلّه ...) ۹۰۸

بالنگستان ۱۳۴۲

بام ۷۱۶

بامنیر ۱۳۴۲

باناش ۱۲۷۳

بانوج ۱۳۱۶

بانیان ۱۴۱۱

باوردان ۱۵۱۹

باوریان ۱۳۰۵

باوک ۱۲۴۶

باوی کوه گیلویه (ناحیه ...) ۱۷۶، ۵۲۷، ۶۰۱، ۶۰۸، ۷۴۳، ۸۲۶، ۱۴۷۹، ۱۵۹۵، ۱۶۰۵، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۴، ۱۶۲۶، ۱۶۳۰، ۱۶۳۳،

۱۶۳۴، ۱۶۳۵

باهلیه (محلّه ...) ۹۰۶، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۲۶۸، ۱۲۷۱

باین ۱۵۲۳

بنجیر ۱۴۵۴

بتانه ۱۳۳۸

بتسی ۱۴۸۶

بتلی ۱۳۲۶

بجنورد ۷۷۲، ۸۳۰

بجه ۳۳۶

بچیر ۱۵۱۹

بحرین ۸۳، ۸۸، ۱۰۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۸۴، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۷۴، ۵۰۱، ۵۳۹،

۵۹۰، ۷۱۰، ۷۱۸، ۷۵۳، ۹۱۵، ۹۱۶، ۱۲۳۸، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۷۸، ۱۲۸۵، ۱۳۲۱، ۱۳۳۷، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۲۸، ۱۴۵۸، ۱۴۶۳،

۱۴۷۷، ۱۵۸۶

بحریه ۱۴۱۴

بحیرکان ۱۲۷

بخارا ۲۳۲، ۳۲۰، ۳۸۸، ۳۹۴، ۴۰۹، ۴۵۸، ۵۴۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۶۶۴، ۱۰۶۱، ۱۰۷۰، ۱۰۷۰، ۱۴۴۸

بختاجرد ۱۳۱۶

بختیاری ۵۴۰، ۵۹۴، ۷۷۱، ۷۵۵، ۱۰۷۰، ۱۳۵۸، ۱۴۶۷، ۱۴۷۴

بختیاری جانکی (بلوک ...) ۱۲۳۸

بختیگان ۱۲۴۲

بداف ۱۲۴۵، ۱۲۴۶

بدایجان ۱۳۷۰

بدخشان ۴۹۲، ۵۴۱، ۷۱۱

بدلی ۱۴۹۴

بدو ۱۳۰۴

برایجان ۱۳۷۰

برازجان ۱۳۳، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۵۰، ۷۸۰، ۷۹۱، ۸۰۰، ۸۱۱، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۲۲، ۸۵۱، ۸۵۴، ۸۵۶، ۱۲۴۷

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۸۲

۱۲۶۵، ۱۳۰۱، ۱۳۱۹، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۵۶، ۱۴۸۲، ۱۶۱۰، ۱۶۳۶، ۱۶۳۷

براش ۱۵۱۸

براق ۱۳۷۵، ۱۴۸۳، ۱۵۲۳

برج الاولیا ۴۰، ۹۰۲

برج حاج قنبر ۱۴۹۵

برج خلعت پوشان ۸۱۰، ۸۱۱

برج قلعه پرندگان ۷۵۷

برد خان دشتی (قریه ...) ۱۳۳۷

بردستان ۸۵۱، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸

بردع ۴۰۴، ۵۵۷

بردنگان (قریه ...) ۱۵۶۲، ۱۶۱۳

بردول ۱۵۲۱

برده خان کهنه ۱۳۴۲

برده کو ۱۴۵۹

برزگان ۱۳۰۵

برزیل ۷۰۵

برزین ۱۳۶۹

برسکان ۱۳۱۶

برشنه ۱۰۶۶، ۱۲۵۰

برغان ۱۲۵۰
 برفدان ۸۷۲، ۱۳۱۶
 برک ۱۷۷
 برکان ۱۰۶۶
 برکه (ده ...) ۱۲۷۳
 برکه اردشیر ۱۵۵
 برکه دکان ۱۵۲۶
 برکه سفلین ۱۵۲۲
 برکه علی ۱۵۲۲
 برلن ۱۵۲، ۱۵۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۸۴۲، ۸۵۲
 برم دلک ۱۲۸۹
 برم شور ۱۲۸۹
 برم صادر ۱۳۴۲
 برنجد ۱۰۵۶، ۱۱۴۷
 برنجزار ۱۵۷۱
 بروجرد ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۳۵، ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۴۰، ۵۹۴، ۶۰۷، ۶۱۵، ۶۸۰، ۶۸۲، ۷۴۳، ۷۶۱، ۷۹۴، ۷۹۷، ۸۳۴، ۸۶۴، ۸۶۵، ۹۱۶، ۹۲۶، ۹۶۳
 ۱۰۶۹، ۱۲۶۰
 بروجن ۴۸۴
 بروکسل ۸۴۳
 بره ۱۲۴۳
 برهان ۱۴۸۳
 بریانک ۱۵۵۶
 بریده ۱۵۱۸
 بریز ۱۵۲۳
 بزباد ۱۵۲۶
 بزم بوانات (قریه ...) ۱۲۶۷، ۱۶۳۸
 بز میان ۱۵۵۶
 بزى ۱۴۱۴، ۱۴۵۱
 بزین ۱۲۹۲، ۱۲۹۷
 بسا ۱۲۷
 بس انبار ۱۴۹۷
 بساتین ۱۵۲۶
 بسارجان (ده ...) ۱۲۷۳

بست ۱۵۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۳۲

بستان فیروزی ۱۰۵

بستانو ۱۵۲۶

بستانه ۱۳۸۰

بستک ۵۳۰، ۸۰۴، ۸۲۲، ۸۲۳، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹

بسر (جزیره ...) ۱۵۸۶

بسطام ۳۴۰، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۷۹، ۷۷۳

بشاپور ۱۴۴، ۱۷۵

بشاگرد (بلوک ...) ۸۷۶، ۹۰۰، ۱۲۳۸، ۱۲۶۵، ۱۳۴۸، ۱۳۸۱

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۸۳

بشکان (ده ...) ۱۲۷۳، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۶۳۴

بشنه (قریه ...) ۹۰۰، ۱۵۶۶، ۱۵۷۱، ۱۶۳۷

بصره ۴۵، ۵۱، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۴۶، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۰

۲۰۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۸۴، ۴۶۹، ۶۰۷، ۶۱۰، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۶، ۷۶۴، ۷۷۷، ۷۹۵، ۸۰۹، ۸۱۲، ۸۴۹، ۹۸۲، ۱۰۵۶

۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۴۱۳، ۱۴۱۶، ۱۴۹۲

بطحاء ۱۹۹

بغداد ۴۷، ۶۶، ۶۹، ۷۳، ۷۹، ۹۴، ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹

۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴

۲۷۸، ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۶، ۳۸۹

۳۹۳، ۳۹۶، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۱۱، ۴۳۱، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۷، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲

۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۵۲، ۵۵۶، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۱۰، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۹۳، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۶۴، ۸۰۹

۸۳۶، ۸۳۷، ۸۷۳، ۹۷۰، ۹۸۲، ۱۰۲۶، ۱۰۲۹، ۱۰۶۱، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۱۳۶، ۱۱۴۹، ۱۱۸۳، ۱۲۷۸، ۱۲۹۹، ۱۳۹۱، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴

بغاز داردانل ۸۴۴

بفرد (قریه ...) ۱۳۰۲، ۱۳۰۴

بقابری ۱۴۱۱

بقعه آبق خاتون ۱۱۹۲، ۱۱۹۳

بقعه امامزاده ابراهیم ۱۱۹۲

بقعه ابو حنیفه ۸۳۶

بقعه ابو زرعه (شیخ ...) ۱۱۹۶، ۱۱۹۷

بقعه احمد بن موسی (رک: شاهچراغ)

بقعه امیر اصیل الدین عبد الله علوی ۱۱۹۳

بقعه ام کلثوم ۱۱۹۳

بقعه بابا کوهی ۱۱۹۷، ۱۱۹۸

- بقعه بی بی دختران ۱۰۸، ۱۱۹۲
- بقعه پیربناب ۱۲۰۳
- بقعه جاماسب حکیم ۱۳۰۰
- بقعه جلال الدین شاه شجاع ۱۲۰۰
- بقعه چهل تنان ۱۲۰۲، ۱۲۰۳
- بقعه امامزاده حاجی غریب ۱۲۰۳
- بقعه حافظ شیرازی ۱۲۰۱، ۱۲۰۳
- بقعه حسن کیا ۱۱۹۵
- بقعه شاهزاده حسین ۱۲۰۳
- بقعه دشتک شیراز ۱۰۳۹، ۱۰۴۰
- بقعه شیخ روزبهان ۱۱۹۵، ۱۱۹۶
- بقعه امامزاده زید ۶۵۹
- بقعه سبزپوشان ۱۲۰۴
- بقعه شیخ سعدی ۱۲۰۰
- بقعه شاه داعی الی الله ۱۲۰۳
- بقعه شاه منذر ۱۱۹۶، ۱۲۲۴
- بقعه شیخ کبیر (ابو عبد الله محمد بن خفیف شیرازی ۱۱۹۴، ۱۲۰۰
- بقعه شمس الدین محمد نوربخش ۱۱۹۵
- بقعه حضرت عباس ۸۳۷
- بقعه سید عبد الله ۱۱۹۲
- بقعه عبد الله و صاف بن فضل الله شیرازی ۱۲۰۳
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۸۴
- بقعه حضرت عبد العظیم ۱۷۰، ۶۰۱، ۶۶۹، ۸۰۲
- بقعه امامزاده سید عز الدین ۱۱۹۴
- بقعه سید علاء الدین حسین ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۲۲۳
- بقعه علمدار ۱۲۰۰
- بقعه امیر علی بن حمزه ۱۱۸۹، ۱۱۹۱، ۱۲۲۶
- بقعه قیدار ۷۰۷
- بقعه شاهزاده محمد ۱۰۷۲، ۱۲۰۳
- بقعه سید میر محمد ۴۸۴، ۹۱۵، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴
- بقعه میرزا ۱۵، ۹۲۵، ۱۰۴۹
- بقعه هفت تنان ۱۱۹۸، ۱۲۰۳
- بقع ۱۹۹، ۹۲۳، ۱۰۵۶

بقلان ۳۲۵

بکان ۱۴۶۲

بکت ۱۳۶۰، ۱۳۶۹

بکر ۱۳۵۴

بکریه ۳۲۴، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸

بکش ۸۰۸، ۱۵۶۲، ۱۵۹۵

بکیان ۱۴۵۱

بلاد (قریه ...) ۱۲۶۴

بلاد ری ۱۲۷۵

بلاد شاپور ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۵، ۱۴۸۷، ۱۴۹۱

بلبلک ۱۲۷۶

بلبلی ۱۲۵۳، ۱۲۵۴

بلخ ۱۴۷، ۲۱۲، ۳۳۲، ۳۴۴، ۳۹۲، ۴۳۹، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۱، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۸، ۴۶۴

بلد (قریه ...) ۱۲۶۴

بلده (قصبه ...) ۹۷۵، ۱۲۶۴

بلز بیشه ۱۴۸۳

بلژیک ۸۴۳

بلغار ۵۳۰

بلغان ۱۲۶۹، ۱۴۵۴

بلقا ۱۹۳

بلندو ۱۴۵۹

بلوچستان ۴۶۹، ۴۹۱، ۵۱۸، ۵۴۰، ۵۵۱، ۵۵۳، ۷۴۳، ۷۶۵، ۷۸۱، ۸۰۶، ۹۰۰، ۱۲۶۵، ۱۳۷۷، ۱۳۸۱

بلوط کاران (نام محلی) ۵۴، ۱۴۸۳

بلوک نشینان ۱۴۸۶

بلیان (قریه ...) ۱۴۳۸، ۱۴۴۸

بم ۶۵۶، ۶۵۹، ۶۶۰، ۷۵۱

بمبئی ۱۲۲، ۱۲۹، ۵۵۱، ۹۵۵

بمپور ۴۵۹، ۱۵۰۷

بن ۸۴۳

بنارجان ۱۷۸

بنار جلال الدین ۱۳۳۱

بنارو (قریه) ۱۲۶۲، ۱۵۲۳، ۱۶۲۲، ۱۶۳۰

بناروی لارستان ۵۸۵

بنداروز ۱۳۲۵

بن بید ۱۳۴۱

بند امیر ۹۴، ۱۱۴، ۲۲۳، ۳۳۱، ۴۰۱، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵

بند بالا ۱۲۷۶

بند بهمن ۱۴۶۵

بند پرمیت ۱۴۵۴

بند تیلکان ۱۴۵۴

بند جهان آباد ۱۴۵۴

بند حاجی علی ۱۵۸۷

بند حدیده ۸۳۸

بند حماد ۱۳۲۹

بند حسن آباد ۱۴۵۴

بند خشکک ۱۴۵۴

بند رود خانه رامجرد ۹۴، ۲۴۰

بند علی ۱۳۸۰

بند فیض آباد ۱۴۵۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۸۵

بند قصار ۵۹۴، ۱۴۵۵

بند لعلی ۱۳۲۹

بند میمون ۱۴۵۵

بند موان ۱۴۵۵

بند نیج ۵۲۳

بند نیجین ۵۲۳

بندر انزلی ۶۸۹، ۸۴۲، ۸۴۵، ۸۵۳

بندر برف ریزی ۸۴۴

بندر برندیزی ۸۴۴

بندر بمبای ۱۱۷، ۱۱۸، ۶۸۵، ۶۸۶، ۸۰۰، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۸، ۸۳۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۸۲، ۹۸۴، ۱۰۰۰، ۱۱۳۲، ۱۳۲۲

بندر پوتی ۸۴۴

بندر بیخون ۱۶۱۶

بندر بیدخون ۱۵۲۶

بندر تین ۱۵۲۱

بندر جده ۲۷، ۱۱۷، ۸۳۸، ۸۶۲، ۱۲۸۷، ۱۳۲۲

بندر جرون ۱۳۷۷

بندر چارک ۷۱۵، ۱۵۰۲، ۱۵۱۹، ۱۵۸۷

بندر حسنو ۱۲۷۱

بندر خمیر ۸۰۶، ۱۳۷۷، ۱۳۸۰

بندر خور سیف ۲۶۸

بندر دیر ۸۵۱، ۱۳۳۵، ۱۳۳۸

بندر دیلم ۸۹۲، ۸۹۴، ۸۹۸، ۱۴۸۸، ۱۴۹۷

بندر رأس الخیمه ۷۱۵

بندر ریگ ۶۰۹، ۶۱۰، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸

بندر سوئر ۸۶۲

بندر سویس ۸۶۲

بندر شیو ۱۵۲۱

بندر طاهری ۱۱۵، ۷۵۸، ۸۵۱، ۸۵۴، ۹۰۰، ۱۳۷۰، ۱۴۵۸، ۱۴۶۰، ۱۴۶۲، ۱۴۶۴، ۱۶۳۵

بندر عالی ۱۳۳۸

بندر عباس ۸۱، ۸۴، ۱۳۷، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۹۸، ۳۲۶، ۴۶۰، ۴۶۶، ۴۷۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۲۰، ۵۳۸، ۵۵۱، ۵۵۲، ۶۱۲، ۷۰۳، ۷۰۴

۷۴۳، ۷۷۷، ۷۹۸، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۶۴، ۸۶۵

۸۶۶، ۹۵۲، ۹۵۶، ۱۱۶۲، ۱۲۶۵، ۱۲۸۱، ۱۳۴۹، ۱۳۷۷، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۴۳۹، ۱۵۰۵، ۱۵۸۷، ۱۵۸۹، ۱۵۹۰، ۱۶۲۵، ۱۶۳۳

۱۶۳۵، ۱۶۳۶، ۱۶۳۷

بندر عسلو ۱۲۷۱، ۱۴۵۸، ۱۴۶۷، ۱۶۱۶

بندر عسلویه ۸۲۰، ۸۵۱، ۱۴۶۳، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶

بندر کنگ ۱۵۲۲، ۱۶۱۰

بندر کنگان ۷۸۰، ۸۵۱، ۸۵۴، ۸۵۶، ۸۷۶، ۱۳۷۰، ۱۴۵۸، ۱۵۰۵، ۱۶۱۶

بندر گاه ۱۳۳۴

بندر لنگه ۱۱۶، ۷۱۵، ۸۱۳، ۸۲۰، ۱۵۲۲، ۱۵۸۶، ۱۶۱۰

بندر محمره ۷۸۰، ۷۸۱، ۸۹۹

بندر محمره فلاحی ۸۹۹

بندر فحا ۱۱۷

بندر معشور ۷۸۱، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴

بندر معشور فلاحی ۱۵۸۷

بندر مغو ۷۱۵، ۱۵۱۹، ۱۶۱۹

بندر مکران ۵۵۲

بندر نابند ۱۴۵۸، ۱۵۲۶

بندر نخل تقی ۸۵۱

بندر نخیلو ۵۳۰، ۸۷۳، ۱۵۱۹

بندر هندیان ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۳، ۷۸۴، ۱۶۰۸، ۱۶۱۹

بندر هنگ کنگ ۱۰۲۹

بندر ینبع ۸۶۲

بنار سلیمانی ۱۳۲۵، ۱۳۳۱

بناف ۱۴۴۸

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۸۶

بندویه ۱۵۰۰

بنستان ۱۵۰۰

بنگ (قریه ...) ۱۲۶۷

بنگاله ۱۱۸، ۳۹۷، ۶۸۶، ۹۸۲

بنوان (قریه ...) ۱۲۶۱

بنه احمد ۱۴۹۷

بنه باشت ۱۴۹۴

بنه خاطر ۱۴۹۷

بنه داران ۱۳۸۱

بنه سنان ۱۴۹۷

بنه سماعیل ۱۴۹۷

بنیاد فرهنگ ایران ۱۲۵

بنیاد فرهنگ ترجمه ۱۲۷

بنیان ۱۳۲۴، ۱۳۵۴

بنی تمیم ۱۷۱

بنی کاوان (جزائر ...) ۱۷۴

بوا ۱۴۸۸

بوالحیات ۱۴۴۹

بوالخیر ۱۳۲۹

بوالعسکر ۱۵۱۹

بوالفریس ۱۳۲۹، ۱۳۳۰

بوانات ۱۱۴، ۴۱۸، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۶۵۵، ۶۵۷، ۷۴۹، ۷۵۱، ۹۰۰، ۹۶۶، ۱۲۲۳، ۱۲۴۲، ۱۲۴۵، ۱۲۶۶، ۱۳۵۵، ۱۴۲۴، ۱۵۵۷، ۱۵۶۶،

۱۵۷۸، ۱۵۹۲، ۱۵۹۴، ۱۶۰۴

بوائی ۱۳۴۷

بوتبا ۱۵۴۹

بوجبرئیل ۱۵۲۰

بودیان ۱۴۱۴

بورکی سفلی ۱۲۹۷، ۱۴۶۶

بورکی علیا ۱۲۹۷، ۱۴۶۶

بورنجان (قریه ...) ۱۲۷۰، ۱۴۳۰، ۱۴۴۹

بوری (قریه ...) ۱۲۶۴

بوشعیب (جزیره ...) ۱۵۸۶

بوشکان ۱۴۳۰، ۱۴۴۹، ۱۶۰۸

بوشهر ۱۶، ۲۶، ۲۷، ۸۸، ۵۳۹، ۶۱۰، ۶۷۶، ۶۷۸، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۶، ۷۱۸، ۷۴۵، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۳، ۷۵۴

۷۵۸، ۷۶۸، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۸۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۴، ۷۹۵، ۸۰۰، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶

۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۷، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۸، ۸۴۷، ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۶۴، ۸۶۵

۸۶۶، ۸۷۶، ۸۸۱، ۸۹۹، ۹۱۴، ۹۱۸، ۹۳۰، ۹۵۲، ۹۵۶، ۹۶۴، ۹۶۶، ۹۷۰، ۹۸۲، ۱۰۰۰، ۱۰۲۹، ۱۰۵۶، ۱۰۲۲۶، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۸۱

۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۱۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۴۸۲، ۱۴۹۷، ۱۵۸۶، ۱۶۰۰

۱۶۱۷

بوکشه ۵۵۴

بوکر ۱۳۱۸، ۱۳۱۹

بویرات ۱۴۹۶، ۱۴۹۸، ۱۶۱۱

بویر احمد کوه گیلویه ۸۲۶، ۸۷۶، ۱۴۶۷، ۱۴۸۱، ۱۵۹۲، ۱۵۹۴، ۱۶۰۲، ۱۶۰۴، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۳، ۱۶۱۴، ۱۶۳۴، ۱۶۳۵، ۱۶۳۸

بویره ۱۳۲۴

بویری ۱۳۳۱، ۱۴۸۳

بهاء الدینی ۱۳۱۶

بهادران ۱۳۱۶

بهاره ۱۵۰۰

بهجهان ۱۸، ۲۷، ۳۴، ۷۶، ۱۱۶، ۱۶۷، ۱۸۳، ۱۸۶، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۴۷

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۸۷

۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۴۸، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۷، ۴۸۸، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۵۷، ۵۹۸، ۶۰۱، ۶۰۸، ۶۳۷، ۶۸۰، ۶۸۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۸

۷۵۵، ۷۶۴، ۷۶۸، ۷۷۰، ۷۷۲، ۷۷۶، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۸۰۴، ۸۱۴، ۸۱۸، ۸۲۰، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷

۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۷۴، ۸۷۶، ۸۸۱، ۹۰۰، ۹۳۱، ۹۵۱، ۹۶۸، ۹۷۷، ۱۰۲۶، ۱۰۵۳

۱۰۵۴، ۱۰۵۶، ۱۰۵۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۴، ۱۰۸۶، ۱۰۹۴، ۱۲۸۱، ۱۲۸۸، ۱۳۲۲، ۱۴۱۵، ۱۴۶۷، ۱۴۶۹، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۴، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸

۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۵، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۴۹۶، ۱۴۹۱، ۱۵۹۱، ۱۵۹۲، ۱۵۹۴، ۱۵۹۵، ۱۵۹۶

۱۶۰۲، ۱۶۰۴، ۱۶۱۳، ۱۶۱۴، ۱۶۳۳، ۱۶۳۴، ۱۶۳۵

بهجهانی (محلّه ...) ۱۳۲۰

بهجهان ۵۵۷

بهجن آباد ۱۴۵۲

بهچال ۵۵۷

بهده ۱۵۲۱، ۱۶۲۲
 بهرام آباد ۱۳۳۱
 بهرامجرد ۲۹۸
 بهران (شهر ...) ۱۴۸
 بهرستان (قریه ...) ۵۵۷، ۱۲۵۴
 بهرود (قریه ...) ۱۲۶۹
 بهمن ۱۴۲۹
 بهمن شیر ۱۴۱۴، ۱۶۰۰
 بهمنی (ناحیه ...) ۸۵۷، ۱۳۸۲
 بهمنی (ناحیه ...) ۱۲۷۳، ۱۶۳۳
 بهمن یاری ۱۳۳۳، ۱۵۶۴
 بهنا ۱۳۸۳
 بیابان طبس ۳۳۵
 بیابان لوط ۲۱۲، ۲۳۰
 بیاده ۱۳۱۶
 بی بلان ۱۳۵۶
 بی بی حکیمه ۱۴۹۸
 بی بی دختران (محلّه ...) ۳۹۶، ۱۱۳۱
 بی بی شروان ۷۷۲
 بیت الله الحرام ۲۱۹، ۴۰۸
 بیت اللهی ۱۳۶۹
 بیت المصحف ۸۶۲، ۱۲۱۱
 بیت المقدس ۳۶۲، ۸۹۳
 بیجه کان ۱۲۴۲
 بیخو ۸۱۹، ۱۳۰۴، ۱۳۵۱
 بیخوبه ۱۳۰۴
 بیخه احشام ۷۸۶، ۱۵۱۷
 بیخه فال ۷۱۵، ۷۹۸، ۱۵۱۷
 بید ۱۴۵۹
 بید خوار ۱۴۶۰
 بید خون ۱۵۲۶، ۱۵۹۲
 بید زرد سفلی ۱۲۹۲
 بید زرد علیا ۱۲۹۲

- بید شهر ۲۰، ۱۱۴، ۶۷۳، ۷۵۷، ۸۰۸، ۹۶۷، ۹۷۶، ۹۷۸، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۷، ۱۳۰۲، ۱۳۳۴، ۱۵۸۲، ۱۶۱۸
- بیدک ۱۲۴۰، ۱۴۱۱، ۱۴۸۰
- بیدگل ۱۵۲۵
- بیدنو ۱۳۵۶
- بیلو ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۸
- بیر ۱۳۰۱
- بیرم ۵۸۵، ۱۵۰۸، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷
- بیرمی ۱۳۲۴
- بثر میمونه ۱۹۹، ۲۰۰
- بیروت ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۰
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۸۸
- ۲۰۱، ۲۰۳، ۸۶۲
- بیزخان ۱۳۴۴
- بیزوان ۱۳۱۶، ۱۳۴۳
- بیستود ۱۳۰۴
- بیستون ۱۲۴۱
- بیشاور ۱۲۷
- بیشه نشینان ۱۴۸۶
- بیضا ۴۸، ۵۱، ۵۹، ۶۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۷۵، ۱۸۲، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۴۳، ۲۴۴، ۳۱۰، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۵۱
- ۴۰۱، ۴۸۰، ۵۹۸، ۶۵۲، ۸۷۶، ۹۳۷، ۹۸۸، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۲۴۸، ۱۲۷۰، ۱۲۷۲، ۱۳۴۳، ۱۵۹۴، ۱۵۹۹، ۱۶۰۵، ۱۶۱۲، ۱۶۳۶
- فارسنامه ناصری ج ۲ ۱۹۸۸ ب ص: ۱۹۷۸
- بیغوله ۶۵۱
- بیکا ۱۳۴۹
- بیکران ۴۸۲
- بیکرزی ۱۲۹۶، ۱۲۹۷
- بیکرو ۱۵۲۷
- بی کسان ۱۳۴۰
- بیلو ۱۴۵۱
- بیمارستان مظفری شیراز ۱۱۴۹، ۱۴۳۹
- بی منجگان ۱۴۸۳
- بین النهرین ۱۰۳۸
- بیور ۱۳۲۹
- بیونج ۸۱۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۵

بینوج ۱۳۵۱

پ

پاپونی ۱۴۴۸

پادانا ۴۸۰، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹

پادینا ۱۵۴۹

پارس ۴۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵،

۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۹۹، ۱۰۵۳، ۱۰۹۶، ۱۱۸۰، ۱۱۸۲، ۱۱۹۲، ۱۵۵۱

پارس ۱۴۶

پارو ۵۹۶، ۱۵۵۶

پاره ۱۴۴۸

پاریس ۵۸۲، ۶۸۶، ۶۹۸، ۸۱۷، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۵۳

پاسارگاد ۱۳۰

پاسلار ۱۴۲۸

پاطاق ۶۹۳

پاقلات ۱۵۱۷

پاکت قونقری ۱۴۲۵، ۱۶۱۷

پال ۱۴۵۹

پالانگران ۹۰۸

پالنگری ۱۴۵۱، ۱۴۵۲

پامور ۱۱۵

پاوسکان ۱۴۴۸

پائین شهر ۱۳۸۱

پتگرو ۱۵۱۷

پتو ۱۵۱۸

پدز ۱۵۲۳

پدم ۱۴۲۹

پدمی ۱۳۵۰، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۶۱۳

پدوان ۱۴۸۳

پده بید ۱۵۵۷

پراشگفت ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۴۸۳، ۱۵۶۲، ۱۶۱۰

پراشگفت بگدانه ۱۵۰۰

پرتقال ۸۴، ۸۸، ۱۷۷، ۴۰۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۶۶، ۷۰۵، ۷۰۶، ۱۳۳۹، ۱۵۹۰

پرس پلیس ۱۱۶، ۱۵۲۸

پرک ۱۴۶۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۸۹

پرکانگ ۱۳۳۹

پرگان ۱۴۲۹

پرید ۵۸۸

پریزه ۱۴۸۰

پریشان ۱۴۴۸، ۱۶۰۱

پری قلعه ۵۹۳

پرین ۱۵۶۴

پرناک ۱۰۲

پرواب ۴۷۴، ۸۲۴

پروس ۸۴۲

پرویزن ۵۲۹

پزوند ۱۵۱۷

پسا (رک: فسا) ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۷۴

پس رودک ۱۴۵۷، ۱۴۵۹

پس کوهک ۸۱۸، ۱۲۹۲

پس هسه ۱۵۲۳

پشت باغ ۱۲۷۳

پشت کوه ۲۷۰، ۳۱۶، ۴۸۸، ۵۰۳، ۵۲۷، ۶۰۱، ۸۲۶، ۱۴۶۹، ۱۴۷۱، ۱۴۸۰، ۱۴۸۲، ۱۴۹۲، ۱۶۰۳، ۱۶۰۸، ۱۶۱۱، ۱۶۱۳

پشت کوه فیلی ۶۰۷

پشت تنگ ۱۳۵۵

پشت پر ۱۳۳۹، ۱۴۸۸

پشتقه ۱۴۵۴

پشکر ۱۴۹۴

پشنگان ۱۴۵۴

پشور لارستان ۵۰۲

پشور ۱۵۲۳

پشوری ۵۱۱

پطرزبورگ ۷۳۶، ۷۳۸، ۸۵۲

پل ۵۲۱، ۴۰۱، ۱۲۹۷، ۱۴۴۰

پل برنجی ۱۲۹۲

پل تلخ ۱۴۵۳
 پل خان ۴۷۴، ۵۰۲
 پل دلاک قم ۶۵۷
 پل دوزخ ۵۹۹
 پل رودخانه خشک ۱۱۸۹
 پل سفید ۵۵۶
 پل فسا ۲۶۷، ۲۷۸، ۳۲۲، ۴۸۶، ۸۶۴
 پلک ۱۲۷۳
 پل کوار ۲۶۷
 پلنگان ۱۳۵۲، ۱۵۷۱
 پلنگی ۱۳۸۲، ۱۴۵۱
 پل نو ۳۱۰
 پل نورامجرد ۳۱۹
 پالونک ۱۳۴۴
 پلی ۱۴۸۹، ۱۴۹۰
 پلین ۱۳۴۷
 پنج شیر ۱۲۴۶، ۱۲۴۷
 پنجاب ۵۴۵
 پهن دژ ۲۳۳
 پودل ۱۵۱۸
 پودنک ۱۲۹۲
 پورت قشلاق قراباغ ۴۵۵
 پوزه گاه ۱۳۲۷، ۱۳۲۸
 پوله ۱۴۸۹
 پهلوانی ۱۳۵۷
 پهونده ۱۵۵۶
 پیادگان ۶۶۶
 پیچاب ۸۲۶، ۱۴۷۱، ۱۴۸۰، ۱۶۳۳
 پیچگان ۱۲۵۵
 پیراسته ۹۰۸
 پیرزا ۱۴۸۹
 پیروز آباد ۱۵۲
 پیشاور ۵۴۵، ۵۵۰، ۵۵۸

تخت قاجار (عمارت ...) ۲۴۳، ۱۲۳۱

تخت قراچه ۲۴۳، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱

تخته ۱۳۰۴

تخته سنگ (ده ...) ۱۲۷۳

تراکمه جنوبی ۱۵۱۷

تراکمه شمالی ۱۵۱۷

تربت جام ۱۶۰، ۳۷۶، ۷۷۳

تربت حیدریه ۴۲۰، ۶۶۳، ۷۱۷

ترکان ۱۲۹۲

ترتو ۱۴۹۴

ترکستان ۵۱، ۶۹، ۷۳، ۱۸۹، ۲۰۲، ۲۳۲، ۲۴۵، ۳۲۸، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۵۷، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۷، ۴۹۰،

۴۹۲، ۵۰۷، ۵۱۴، ۵۳۶، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۸، ۶۳۴، ۶۳۵، ۷۱۶، ۹۱۹، ۱۰۰۰، ۱۰۸۹، ۱۵۷۳، ۱۵۷۷

ترککی ۱۳۳۱

ترکمان ۶۳۶

ترکمان چای ۷۳۳، ۷۳۵، ۷۳۶

ترکیه ۷۰۴، ۸۶۲

ترمان زنگنه ۱۴۶۰

ترمان سفلی ۱۴۶۰

ترمان علیا ۱۴۶۰

ترو (قریه ...) ۱۴۹۱

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۹۱

تزرگ ۱۳۵۲

تزنک ۱۳۶۰، ۱۳۶۹

تستر ۱۴۷۰

تسی ۸۲۶

تشان ۱۴۹۴

تفلیس ۸۴، ۴۵۳، ۴۶۲، ۵۲۷، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۶۱، ۶۶۲، ۶۸۶، ۶۸۸، ۶۹۳، ۶۹۶، ۷۰۰، ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۳۷، ۸۴۵، ۸۵۲، ۸۶۲

تفیهان ۱۲۹۲

تکه ۷۷۱

تکیه اعراب شریفات ۷۹۵

تکیه پیرناب ۱۲۰۳

تکیه چهل تنان ۱۱۲، ۹۰۳، ۱۱۴۵، ۱۱۵۸، ۱۱۷۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳

تکیه حاجی غریب ۱۲۰۳

تکیه حافظ ۹۵، ۱۱۲، ۵۹۶، ۶۶۸، ۷۹۰، ۸۰۹، ۸۵۴، ۹۰۳، ۱۱۴۵، ۱۱۷۱، ۱۱۸۲، ۱۲۰۱، ۱۲۰۳

تکیه شاهزاده حسین ۱۲۰۳

تکیه سبز پوشان ۱۲۰۴

تکیه شیخ سعدی ۹۰۶، ۹۰۸، ۱۲۰۰

تکیه شاه داعی الی الله ۹۰۸، ۱۲۰۳

تکیه فیض ۴۸۳

تکیه شاهزاده محمد ۱۲۰۳

تکیه هفت تنان ۱۱۲، ۹۰۳، ۱۱۶۵، ۱۱۹۸، ۱۲۰۰، ۱۲۰۳

تل بهمی ۱۳۲۵

تل بیضا ۱۲۷۰، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵

تل خداهش ۱۲۹۲

تل خسروی ۵۴، ۸۷۶، ۱۲۴۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۲، ۱۴۷۴، ۱۴۸۲، ۱۶۰۳، ۱۶۳۴

تل سرخ ۱۴۵۲

تل سیاه ۱۳۲۶

تل قاتل ۱۳۳۰

تل گاو ۱۲۷۶

تل گاوک ۱۴۴۹

تل گرد (قریه ...) ۱۴۸۵، ۱۴۸۶

تل گرگوئی ۱۳۲۴

تل لاری ۱۳۲۹

تلخ آب ۱۴۹۱

تلختان (قریه ...) ۳۷۹

تمستان ۱۲۷

تنب (جزیره ...) ۱۵۸۶

تنبک ۱۳۸۲، ۱۴۶۴

تنبو ۱۵۲۶

تنبی ۱۴۸۶

تنگ آب ۱۲۸۷، ۱۴۵۲

تنگ آباد ۱۳۰۲

تنگ الله اکبر ۳۳۲، ۳۳۶، ۶۵۱، ۷۶۵، ۹۰۳

تنگ باد ۱۳۰۴

تنگ باغ ۱۳۴۱

تنگ تکاب ۱۴۹۴، ۱۶۳۸

تنگ چوگان ۱۴۳۲، ۱۴۳۳

تنگ چویل کوه گیلویه ۱۶۳۸

تنگ خیاره (قریه ...) ۱۲۷۰، ۱۲۷۳

تنگ دنبه ۳۲۶

تنگ دهو ۱۳۵۱

تنگ رم ۱۳۳۵، ۱۳۳۹

تنگ رنبه ۲۳۸

تنگ رود ۱۳۳۹

تنگ سروک ۲۷، ۱۴۹۲

تنگ سعدی ۹۰۴

تنگ سیوند ۳۳۱

تنگ شکم ۲۷۰

تنگ شهباز ۱۳۰۶

تنگ فاروق ۳۳۱، ۱۵۲۸

تنگ فیروز آباد ۱۶۰۳

تنگ کرم ۱۷۸، ۲۹۷، ۶۰۶، ۶۵۶، ۱۳۹۷، ۱۴۱۱، ۱۵۹۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۹۲

تنگ کیش ۱۲۴۷

تنگ گله (قریه ...) ۱۲۶۲، ۱۲۶۳

تنگ گوران ۱۳۴۹

تنگ ماغر ۱۴۹۲

تنگ مان ۱۳۳۸

تنگستان ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۳، ۷۴۷، ۷۵۳، ۸۱۷، ۸۵۱، ۸۵۴، ۱۰۳۴، ۱۲۷۵، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۶۳۳، ۱۶۳۵

تنگنو ۱۵۲۳

تنوب ۱۴۹۸

توبلی (قریه ...) ۱۲۶۴

توپخانه شیراز (محلّی در شیراز) ۷۵۵، ۸۱۸

توج ۱۱۴، ۱۵۵، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۲۷۵، ۱۵۲۸

توددان ۱۵۱۸

توران (مملکت ...) ۳۸۸، ۳۸۹، ۵۵۲

تورن ۸۴۴

توز (شهر ...) ۱۲۷، ۱۲۷۵

توکل آباد سفلی ۱۵۶۳

توکل آباد علیا ۱۵۶۰، ۱۵۶۳

توکل آباد وسطی ۱۵۶۳

تول ۱۵۸۷

تولا ۱۵۸۷

تولیان ۱۴۸۹، ۱۵۹۴

تون ۳۴۲

تویسرکان ۴۵۸، ۴۷۲

تهتا (مملکت ...) ۵۵۱

تیاب ۱۷۸

تی چنگ ۱۲۸۷

تیرازجان ۱۵۶۴

تیرکان ۱۳۷۵

تیرمنجان (محلّه ...) ۱۲۵۶

تیرونجان (محلّه ...) ۱۲۵۶

تیریز ۱۳۵۱، ۱۵۷۰، ۱۵۷۲، ۱۵۸۹

تیز ۵۵۲

تیزآب ۱۳۱۶

تیلکان ۱۴۹۴

تیلوس (مجمع الجزایر ...) ۱۲۶۳

ج

جابلق ۶۰۷

جانلیق ۱۸۶

جاجرم ۳۴۹، ۷۱۶

جادشت ۱۴۱۶، ۱۴۲۳

جاری آباد (ده ...) ۱۲۷۳

جاشک موغستان عباسی ۸۰۶، ۸۹۹، ۱۳۴۲، ۱۳۷۷، ۱۳۸۱، ۱۶۰۰

جاکی ۱۴۸۳

جالک ۵۵۲

جام (ناحیه ...) ۳۴۱، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰

جامنان ۱۲۸۷

جانی آباد ۱۳۸۵

جانکی ۱۲۷۵، ۱۳۴۴، ۱۳۴۶

- جاورده ۱۴۹۲
- جاویدی (ناحیه ...) ۱۵۶۲
- جای در ۵۲۶
- جایزبان رامهرمز ۱۶۰۴
- جایزبان کهنه ۱۳۴۷
- جایزبان نو ۱۳۴۷
- جباچی ۹۰۶
- جبال ۱۷۶، ۱۹۰
- جبل زایجان ۹۰۴
- جبه زر (محلّه ...) ۱۲۷۸
- جتون ۱۲۷۶
- جخونه ۸۷۵
- جد حفص (قریه ...) ۱۲۶۴
- جدس ۱۴۴۹
- جددان ۱۴۵۵
- جدید ۱۲۸۷
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۹۳
- جر ۶۲۹
- جراحی ۱۷۴، ۴۷۷، ۷۶۴، ۱۴۱۴، ۱۵۷۸
- جرجان ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۰۱، ۹۴۳، ۱۱۳۸، ۱۳۹۱
- جردخرد ۱۳۱۷
- جر کلباد ۶۲۸، ۶۲۹
- جرکان ۱۳۵۹
- جرمایق ۱۵۵۵
- جرمشت (بلوک ...) ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۷۵، ۱۴۹۴
- جرمودق ۱۲۴۰
- جرون (بندر ...) - ر ک: بندر عباس
- جره (بلوک ...) ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۷۵، ۲۸۵، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۹۶، ۱۳۳۵، ۱۳۳۹، ۱۳۸۳، ۱۳۸۵، ۱۴۳۰، ۱۴۹۹، ۱۵۸۱، ۱۶۰۵، ۱۶۱۶
- ۱۶۱۸، ۱۶۳۵، ۱۶۳۶
- جزه ۱۳۰۱، ۱۵۲۰
- جزیره ۱۳۲۷، ۱۳۲۸
- جزیره ادال ۲۶۲
- جزیره چیان ۶۰۳

- جزیره جفار ۶۰۷
 جزیره خارک ۴۸۷، ۶۱۰، ۷۴۷
 جزیره خارکو ۶۱۰
 جزیره دراز ۷۷۶
 جزیره شعیب ۸۷۳
 جزیره طویل ۴۸۷
 جزیره علی یوسف ۱۶۱۷
 جزیره فالدات ۸۸۵، ۸۹۳
 جزیره قشم ۴۸۷، ۷۱۰، ۷۱۵، ۸۳۳
 جزیره قلهاات ۲۶۸
 جزیره قیس ۲۶۰، ۴۸۷
 جزیره منگ ۱۶۱۷
 جزیره هرموز ۸۴، ۳۷۶، ۴۸۷
 جسر جارچو ۵۵۴
 جشنیان (قریه ...) ۱۲۶۷، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶
 چشمه زرین ۱۳۴۷
 جعفر آباد ۲۹۶، ۲۹۷، ۴۳۳، ۵۱۵، ۶۵۰، ۱۲۳۷، ۱۲۷۳، ۱۲۹۲
 جعلقان ۱۲۷۶
 جغان (قریه ...) ۱۲۶۹
 جغره ۱۳۳۴
 چغین ۱۳۴۹
 جلاجان ۱۷۶
 جلاک ۱۴۶۲
 جلال آباد ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۵۰، ۱۳۰۱
 جلالی ۱۳۷۹
 جلایر ۵۰۷
 جلفا ۴۴۸، ۴۹۸
 جلگاه فامور ۸۷۲
 جلگاه مغان ۵۳۹، ۱۰۲۶
 جلودار ۱۵۲۸
 جلودر (قریه ...) ۱۲۵۳
 جلوگیر ۱۵۲۸، ۱۵۵۵
 جلون آباد ۴۹۷

جلیان ۲۴، ۱۴۱۱، ۱۵۵۶، ۱۵۹۸

جلیل (قریه ...) ۱۴۲۵

جم (قریه ...) ۱۴۹، ۸۷۶، ۱۴۶۰، ۱۵۹۲، ۱۵۹۹، ۱۶۳۴

جمال آباد ۹۲۰، ۱۲۲۳، ۱۲۵۱، ۱۲۵۳

جمال کر (قریه ...) ۱۶۳۹

جمال گرد (قریه ...) ۱۵۲۷

جمالی ۱۵۰۰

جمرك ۱۳۳۸

جمسى ۱۳۱۶

جمعه ۱۳۴۷

جمغان ۱۲۸۷

جم گله دار (قریه ...) ۱۶۰۷

جميله ۱۲۹۶، ۱۲۹۷

جنابا ۱۷۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۹۴

جنابه ۱۷۶، ۱۳۳۲

جناح ۱۵۱۸

جنجان ۱۵۶۳

جندق ۶۳۶، ۶۳۷

جندی شاپور ۲۱۱

جنگل ۱۵۲۲

جنگلوا ۱۴۸۸

جو (قریه ...) ۱۲۶۴

جواچی ۱۲۹۲

جواد آباد ۱۴۰۵

جواسم ۱۱۶، ۴۹۵، ۷۱۵

جوالیقان ۱۲۷۶

جوب خهله ۱۵۶۵

جوب سفید (قریه ...) ۱۲۶۷

جور (شهر ...) ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۴۱، ۸۹۹، ۱۲۷۷، ۱۴۲۳

جورک سرتنگ ۱۴۵۲

جورک کت کت ۱۴۵۲

جورک ممو ۱۴۵۱، ۱۴۵۲

جورک منصور ۱۴۵۲

جوری ۱۴۱۸

جوزجان ۱۳۱۶

جوزار ۱۴۸۳

جوکار ۱۴۸۳

جولکی (قریه ...) ۱۳۴۶، ۱۳۴۷

جون ۱۲۸۷

جونان ۱۳۱۶

جوه کان ۱۳۰۵

جویم - رک: گویم

جویم ابو احمر ۲۸۵، ۹۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۷

جویم بیدشهر ۹۶۷، ۹۷۰

جهان آباد ۸۶ ۱۳۴۴

جهانگیریه ۵۳۰، ۸۲۳، ۸۷۶، ۱۵۱۸، ۱۵۲۲، ۱۵۹۱

جهرم ۸۳، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۷۷، ۳۲۵، ۴۰۴، ۴۷۹

۴۸۸، ۵۰۲، ۵۲۲، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۹۰، ۷۱۵، ۷۳۹، ۷۵۶، ۷۷۷، ۷۸۱، ۸۰۱، ۸۰۸، ۸۲۰، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۶۴، ۸۷۲، ۸۷۴

۹۰۰، ۹۵۵، ۹۶۷، ۹۷۰، ۹۷۸، ۱۰۳۳، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۲۳۴، ۱۲۵۶، ۱۲۵۸، ۱۲۶۸، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۵

۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۳۰۶، ۱۳۷۴، ۱۳۸۷، ۱۴۰۰، ۱۴۰۹، ۱۴۲۶، ۱۵۰۵، ۱۵۶۶، ۱۵۹۸، ۱۶۰۴، ۱۶۰۹، ۱۶۱۴، ۱۶۱۸، ۱۶۲۳، ۱۶۳۲

۱۶۳۳، ۱۶۳۵

جهله ۱۳۰۴، ۱۳۲۶

جیان (قریه ...) ۱۲۶۷، ۱۲۷۳، ۱۴۵۵

جیحون ۱۶۰، ۳۴۴، ۳۶۵، ۳۸۶، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۶، ۱۵۲۲، ۱۵۸۴

جیرفت ۱۸۹، ۶۶۰، ۸۷۶، ۹۰۰، ۱۳۴۸، ۱۳۵۰

جیری ۱۴۱۴

جیمه ۱۳۲۳، ۱۳۲۴



چاپاری ۵۰۶

چاپخانه خیام ۱۴۳

چاپلاق ۶۰۷

چارباغ ۵۱۵

چار برج ۱۳۲۸

چارجو ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵

- چار راه ۱۴۸۰، ۱۴۸۷
- چارروسا ۱۴۹۲
- چار طاق ۱۲۸۷، ۱۵۱۷، ۱۶۱۰
- چارک ۱۳۲۶، ۱۵۲۰
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۹۵
- چار کناران ۱۴۹۵
- چار مکان ۱۵۰۰
- چارمه ۱۴۸۸
- چاروستا ۱۳۲۸
- چالدران ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۲، ۴۴۹
- چال سیاه ۶۷۲
- چال موره ۱۴۸۰
- چالیان ۱۲۴۰
- چاوشکی ۱۳۲۶
- چاه برد ۱۵۱۷
- چاه بردی ۱۴۸۸
- چاه بلغار ۱۳۸۰
- چاه بهمن ۱۳۳۸، ۱۴۶۰
- چاه ثیر ۱۲۶۸، ۱۲۶۹
- چاه تلخ ۱۳۲۶، ۱۴۹۸
- چاه حسین جمال ۱۳۴۲
- چاه حانی ۱۳۲۵
- چاه خرک ۱۳۷۹
- چاه دراز ۱۲۴۲
- چاه دزدان ۱۵۱۸
- چاه دول ۱۳۳۱
- چاه سبز ۱۳۱۶
- چاه شرف ۱۴۶۰
- چاه شیرین ۱۴۹۸
- چاه طوسی ۱۳۰۴
- چاه عینی ۱۳۸۳
- چاه فعله ۱۳۷۹
- چاه کوتاه ۷۵۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۱۳۳۴، ۱۶۱۷

- چاه کور ۱۴۶۴
 چاه کور سفلی ۱۳۸۳
 چاه کور علیا ۱۳۸۳
 چاه گاه ۱۳۴۰
 چاه گونو ۱۳۵۴
 چاه مبارک ۱۵۲۶
 چاه مسلم ۱۵۲۰
 چاه ملا ۱۳۳۴
 چاه ملینا ۱۳۰۲، ۱۳۰۴
 چاه نبار ۱۵۱۸
 چاه نر ۱۵۲۳
 چاه نو ۱۵۱۷
 چاه وک ۱۳۳۹
 چاهک بوانات ۹۰۰، ۱۲۶۷
 چاین ۱۳۵۳، ۱۴۷۳، ۱۴۸۹، ۱۴۹۲
 چخونه ۲۸
 چرام ۱۴۸۵
 چرام پشتکوه ۸۲۶
 چرام کوه گیلویه ۱۵۹۵، ۱۶۳۵
 چرک ۱۳۰۱
 چرکس ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۵۱۶، ۱۵۹۵
 چرنداب (قبرستان ...) ۱۲۷۲
 چرنداب (مملکت ...) ۴۲۳
 چستانه ۱۳۸۰
 چشوان ۱۳۷۷
 چشمه جوشک ۱۱۲
 چشمه شیخ ۱۴۹۵
 چشمه قهری ۱۱۳
 چشمه مراد ۱۴۹۵
 چغاپور ۱۳۴۲
 چغاخوی ۷۲۰
 چغاد ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۴۱۱
 چغادک ۸۱۷، ۱۳۲۶

- چغاسنی ۱۲۹۷
چغدر ۱۳۴۹
چغل ۱۴۸۹
چل گزی عجم ۱۳۳۱
چل گزی عرب ۱۳۳۱
چم امیر خان ۱۴۹۵
چم تنگ ۱۴۱۴
چم تنگان ۱۳۳۱
چم خلف عیسی ۱۴۱۴
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۹۶
چم خلیفه ۱۳۲۹
چم ریز ۱۴۵۲
چم سیاه ۱۴۹۴
چم شیر ۱۴۵۲، ۱۶۱۱
چم صابی ۱۴۱۳، ۱۴۱۴
چم کبکاب ۱۳۰۴
چم کرته ۱۴۹۵
چم کور ۱۳۴۲
چم کوکو ۱۳۰۴
چم گل ۱۵۶۰، ۱۵۶۲
چم لطف علی بیگ ۱۴۹۵، ۱۴۹۶
چم میشان ۱۳۴۷، ۱۶۰۴، ۱۶۳۷
چم مراد ۱۴۱۴
چم ملا ۱۳۴۷
چم مناف ۱۴۹۴
چم نظامی ۱۴۹۴
چم نو ۱۳۳۹
چم هاشم ۱۳۴۷
چمپه ۱۵۲۲
چمن آسپاس ۶۵۵
چمن اوجان ۷۰۳، ۷۰۹
چمن بسطام ۴۳۰، ۴۳۶، ۴۳۸
چمن خوش بیلاق ۷۲۲

- چمن سلطانیه ۴۵۴، ۴۵۸، ۶۶۵، ۶۷۰، ۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۶، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۰۹، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۲، ۷۲۸، ۷۲۹، ۸۲۱
- چمن سنگباران ۷۴۴
- چمن قبله ۷۳۲
- چمن قهنیر ۷۴۳، ۷۴۴
- چمن کوشک زرد ۴۳۳
- چمن گلباران ۷۴۴
- چمن گندمان ۴۸۴
- چمن مرند ۷۳۲
- چمن مهربان ۷۳۲، ۷۳۳
- چمنی ۱۳۴۴
- چنار ۱۲۴۰، ۱۴۵۵، ۱۴۸۳، ۱۵۹۵
- چنار راه‌دار ۵۹۸، ۸۱۳
- چنار سوخته ۱۴۹۹، ۱۵۰۰، ۱۵۶۷
- چنار شاه‌یجان ۷۴۲، ۱۴۴۹، ۱۵۹۵
- چنار مردک ۱۵۰۰
- چنار نار ۱۳۵۵، ۱۳۵۶
- چنبر ۱۳۳۹ فارسنامه نصری ج ۲ ۱۹۹۶ چ ص : ۱۹۹۴
- چنجکلو (قریه ...) ۱۲۷۰
- چنکلو ۱۲۷۳
- چوچ ۱۳۷۹
- چو کک ۱۴۴۹
- چوگان (قریه ...) ۱۵۶۲، ۱۵۹۸، ۱۶۰۹
- چوگک بال ۱۵۶۴
- چوگک زیر ۱۵۶۴
- چهار بازار و کیلی ۵۵، ۷۸۹
- چهار باغ میرزا پیر بذاق بیک ۳۷۴
- چهار بنیجه ۱۰۳۱
- چهار دانگه ۶۵۵، ۸۷۳، ۱۳۱۸، ۱۵۸۱
- چهارده (روستای ...) ۱۳۲
- چهار محال اصفهان ۵۹۱، ۶۰۶، ۶۳۱، ۷۲۰، ۷۴۳، ۸۱۷
- چهل تنان- ر ک: تکیه چهل تنان
- چهل ستون ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸

چهل مناره ۴۳۳

چهل منی ۱۴۱۴

چیتو ۱۴۸۴

چیر (قریه ...) ۱۲۶۷

چیرو ۱۵۱۹، ۱۵۲۰

چین ۶۹، ۱۱۷، ۱۴۱، ۱۴۵، ۲۳۵، ۲۵۲، ۳۲۸، ۳۸۶، ۳۸۸، ۵۱۴، ۷۸۹، ۹۵۶، ۱۰۱۰، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۳۲۲، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۹۷

چینه گل حصاری ۱۲۷۸

ح

حاجی آباد ۱۲۴۷، ۱۲۷۳، ۱۲۸۷، ۱۳۵۲، ۱۳۵۷، ۱۵۰۲، ۱۵۲۳، ۱۵۵۵، ۱۵۶۶، ۱۵۷۱

حاجی بهروز (ده ...) ۱۳۱۹

حاجی کمالی (قریه ...) ۱۴۲۵

حارث آباد ۱۴۵۵

حافظیه- ر ک: تکیه حافظ

حباله ۷۲۷

حجاز ۲۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۳۹۹، ۸۶۲، ۱۰۴۳، ۱۲۷۸

حدامه ۱۴۱۴

حدیده ۲۷، ۱۱۷، ۱۳۲۲

حراء (غار ...) ۱۷۱

حرمسرا ۶۷، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۸، ۴۳۳، ۷۱۰

حرمسرای شاهی ۷۴

حرمسرای عضد الدوله ۲۲۲

حرمسرای گرگین ۱۰۹

حسام آباد ۱۲۴۳، ۱۲۴۴

حسامی ۱۳۵۵، ۱۳۵۶

حسن آباد ۱۲۷۶، ۱۳۱۶، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷

حسن لنگی ۱۳۷۹

حسینی (امامزاده ...) ۱۲۵۸

حسینیه ۱۵۲۰

حسین آباد ۱۲۴۰، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۵۱، ۱۲۵۳، ۱۲۷۳، ۱۲۷۶، ۱۲۹۲، ۱۳۶۹، ۱۴۴۹، ۱۴۵۵، ۱۴۹۴، ۱۵۵۵، ۱۵۵۷، ۱۵۹۵

حسین آباد بهمنی ۱۲۴۰

حسین آباد بیک ۱۴۲۵

حسین آباد سموئی فسا ۱۲۵۸

حسین آباد ششده ۱۴۱۱

حسین آباد قاضیان ۱۴۲۵

حسین آباد کازرون ۱۶۰۸

حسین آباد ممو ۱۴۱۲

حسینکی ۱۳۳۴

حسینیه ۱۰۳۳

حسینیه حاجی قوام ۱۲۲۳

حسینیه مشیر ۱۰۷۲

حصار (قریه ...) ۱۲۴۴، ۱۴۹۸

حصار حسین قلی خانی ۹۰۲

حصار خفار ۸۶

حصار شادمان ۳۴۹

حصار شوشی ۶۶۱

حضر موت ۱۷۱

حفار ۶۱۲

حفره طیور (قریه ...) ۱۵۲۰

حفار ۶۱۲

حفره طیور (قریه ...) ۱۵۲۰

حکمی ۱۳۸۱، ۱۳۸۲

حلب ۳۲۶، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۲۳، ۴۶۳، ۱۳۸۹

حلوان ۱۶۰، ۱۹۶

حلول آباد ۵۹۷

حله ۷۵، ۵۲۱، ۵۲۵، ۱۳۱۹، ۱۳۲۳

حلیله ۸۱۰

حمام دلگشا ۷۱

حمام سعدی ۷۱

حمام میرزا هادی ۹۳۰

حمامی ۱۳۰۴

حمص (قریه ...) ۱۸۴

حمود ۱۳۴۷

حموئی ۱۳۴۰

حمیران (قریه ...) ۱۵۲۰، ۱۶۱۸

حنا ۷۸۵، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹

حنا شور ۱۳۴۱

حوارین (محلی است) ۱۸۴

حوض بلور ۷۱۹

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۹۸

حوض سلطان ۶۵۷

حوض کوثر ۵۶، ۷۱، ۷۵، ۷۱۹، ۱۲۲۸، ۱۲۳۳، ۱۲۳۶

حویزه ۵۸۲، ۹۷۸، ۹۷۹

حیاط داود ۱۲۹۶، ۱۳۲۷، ۱۳۳۰، ۱۳۳۲، ۱۳۹۶

حیان (قریه ...) ۱۲۶۴

حیدر آباد ۱۴، ۲۳، ۷۰۰، ۷۴۳، ۹۲۴، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۹، ۱۲۸۷، ۱۳۴۰

حیدر آباد دکن ۱۳، ۴۸۸، ۴۹۱، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۹، ۱۰۸۷، ۱۱۴۷

حیدری ۱۳۲۴، ۱۳۲۷

حیدری خانه (محلّه ...) ۹۱، ۱۰۳، ۵۹۲، ۶۳۴، ۹۰۸، ۹۱۰، ۹۶۰، ۹۶۱

خ

خاتونک ۱۲۹۲

خاتونی ۱۳۸۲

خار (قریه ...) ۱۵۹۵

خارستان (قریه ...) ۱۴۵۵

خارک ۲۷، ۴۸۷، ۶۱۰، ۷۴۷، ۷۷۶، ۷۹۱، ۸۵۵، ۱۳۲۷، ۱۳۳۲، ۱۵۸۶، ۱۵۸۷

خارگان ۱۳۷۰

خارگو (جزیره ...) ۶۱۰، ۱۵۸۶، ۱۵۸۷

خالد آباد ۱۴۶۰، ۱۵۵۵

خالدات ۸۸۳، ۸۸۵، ۸۹۳

خانترا ۱۳۰۱

خان حماد ۱۴۷۱، ۱۴۸۰

خان زینان ۵۷۳، ۷۵۴، ۱۰۷۲

خان سرخ ۱۳۸۰

خان کت ۱۲۵۵، ۱۲۶۱

خان کرگان ۱۴۲۵

خان میرزا ۱۳۵۹، ۱۵۹۶

خانقاه ۷۱، ۳۶۲، ۴۸۳

خانقاه ابو عبد الله محمد بن حنیف شیرازی ۱۲۰۰

خانقاه روزبهان ۱۱۹۵، ۱۱۹۶

خانقاه شیخ سعدی ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۹۳

خانقاه شمس الدین محمد شیرازی ۱۱۹۵

خانقین ۸۳۶

خانی من ۱۴۵۲

خانه خویش (قریه ...) ۱۴۹۹، ۱۵۰۰

خانه دلگشا ۴۴۷

خانه کهدان ۱۲۹۸، ۱۳۰۱

خاور ۲۳۲

خاویر ۱۴۹۴، ۱۶۳۴

خائیک ۱۳۸۵

خبر (شهر ...) ۱۲۹۸

خبرک - ر ک: خفر

خبره ۱۵۰۰

خبریز (قریه ...) ۱۲۵۳، ۱۵۹۶

خبوشان ۹۳، ۵۵۶، ۵۸۰، ۵۸۱، ۶۷۶، ۷۱۷

ختن ۸۶۳

ختیمی ۱۴۶۰

خدا آباد ۱۴۴۹

خراجی ۱۳۴۹

خراسان ۷۳، ۸۵، ۱۱۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۶،

۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۶۶، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۵، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲،

۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۱، ۳۷۱، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰،

۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۵، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۱۹۹۹

۴۳۶، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۵، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۷، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۱،

۵۱۲، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۶۰۱،

۶۰۹، ۶۱۷، ۶۲۲، ۶۲۸، ۶۳۵، ۶۵۴، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۹، ۶۷۴، ۶۷۷، ۶۸۲، ۶۸۴، ۶۸۷، ۶۹۵، ۷۰۱، ۷۱۲، ۷۱۶، ۷۱۹، ۷۲۱، ۷۲۲،

۷۲۳، ۷۴۴، ۷۴۹، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۷۱، ۷۷۶، ۹۰۳، ۹۳۱، ۹۳۵، ۹۴۹، ۹۷۲، ۱۰۳۱، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۸۵، ۱۰۹۳، ۱۰۹۵،

۱۱۲۷، ۱۱۳۰، ۱۱۳۸، ۱۱۴۱، ۱۱۴۹، ۱۲۹۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۲، ۱۵۴۰، ۱۵۴۹، ۱۵۵۷

خرامه ۲۹۷، ۳۲۱، ۱۴۵۵

خرامه ۱۳۷۵

خرچول ۱۲۹۲

خرسه ۷۰۴

خرقه رسول ۱۴۱۶، ۱۴۲۳

خرک (قریه ...) ۱۵۰۰، ۱۵۱۴، ۱۵۹۵

خرکو ۱۵۱۷

خرکده ۱۴۸۲، ۱۴۸۳

خرگاه تراشان (محلّه ...) ۹۰۶

خرم آباد ۲۷۰، ۳۱۶، ۳۴۰، ۴۴۰، ۵۱۶، ۵۲۷، ۷۴۳، ۸۳۴، ۱۲۴۰، ۱۲۴۶، ۱۲۸۷، ۱۴۲۵، ۱۴۵۳، ۱۴۵۵، ۱۵۹۵

خرم آباد فیلی ۵۹۴، ۶۰۷، ۸۳۴

خرماتو ۵۲۷

خرمایک ۱۳۸۵

خرمشهر ۱۷۴، ۷۸۱

خرمن کوه ۶۵۶

خرموج ۱۳۱۹

خرمی ۱۴۲۵

خرنجان (قریه ...) ۱۴۰۵

خره (قریه ...) ۱۵۲۶

خره اردشیر ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۴

خره‌زا ۱۲۷۶

خره وکان ۱۴۵۲

خزر (دریای ...) ۷۰۷، ۶۸۹، ۶۲۹، ۵۳۱، ۴۵۳، ۱۴۵، ۸۸

خزل ۷۱۲

خسرو آباد ۱۳۶۹

خسروان (قریه ...) ۱۲۶۷

خسروگرد (شهر ...) ۹۰۱

خسرو شیرین ۸۷۳، ۱۳۵۷، ۱۵۹۶

خسو ۱۲۹۶، ۱۳۰۷، ۱۳۱۶

خسویه ۱۳۱۶

خشاب ۱۳۲۵

خشبات ۱۴۶

خشت ۱۱۴، ۵۸۶، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۷۴۶، ۷۸۰، ۸۰۰، ۸۱۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۵۴، ۸۵۶، ۹۳۱، ۱۱۳۲، ۱۲۷۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷

۱۲۹۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۸، ۱۳۳۵، ۱۳۳۹، ۱۴۳۰، ۱۵۲۷، ۱۵۸۱

خشتی ۱۳۸۲، ۱۳۸۳

خشم جت ۱۲۹۸، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵
 خشم چرام ۱۲۹۸
 خشم نخل ۱۳۲۹
 خشن آباد (بلوک ...) ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳
 خوشوگان ۱۳۲۵
 خفار (جزیره ...) ۶۰۷، ۶۱۲
 خفر ۲۰، ۹۵، ۱۱۴، ۱۷۷، ۵۹۰، ۶۷۳، ۷۱۵، ۷۶۴، ۷۷۷، ۸۱۷، ۸۶۴، ۸۷۳، ۹۵۶، ۹۷۰، ۱۰۷۰، ۱۲۷۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۵، ۱۳۵۶، ۱۳۷۴
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۰۰
 ۱۳۸۷، ۱۵۶۵، ۱۵۷۳، ۱۵۹۲، ۱۶۱۸، ۱۶۳۳، ۱۶۳۴، ۱۶۳۵، ۱۶۳۶، ۱۶۳۸
 خفرک ۳۰۰، ۹۶۹، ۱۵۵۳، ۱۵۶۳، ۱۶۱۸
 خفرک سفلی ۸۲۴، ۱۵۵۶، ۱۶۰۳، ۱۶۱۱، ۱۶۲۰
 خفرک علیا ۵۹۶، ۱۵۵۵، ۱۵۵۶
 خفر گنبد ۱۳۱۶
 خفریان (ده ...) ۱۲۷۳
 خلار ۶۰۸، ۱۲۸۸، ۱۲۹۲، ۱۵۹۵
 خلیخال ۴۶۴، ۵۱۵
 خلد یرین ۹۵، ۵۱۵
 خلص ۱۵۱۸
 خلف آباد ۶۰۸، ۱۴۱۴
 خلفانی ۱۵۲۰
 خلوتخانه ۴۸۳
 خلوتسرای شاهی ۷۲۸
 خلوت کریمخانی طهران ۱۰۱
 خلیج فارس ۹، ۳۵، ۸۸، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۴۶۵، ۴۸۷، ۶۰۹، ۷۰۳، ۷۱۵، ۷۴۵، ۷۸۱، ۸۱۳، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۷۳، ۸۹۹
 ۱۲۶۴، ۱۳۲۰، ۱۳۲۴
 خلیل آباد ۱۳۱۶
 خلیلی (قریه ...) ۱۳۸۲، ۱۳۸۳
 خلیفه ۱۳۳۱
 خلیفه‌ها ۱۴۶۰
 خمار ۱۴۲۹
 خمسه شرف ۷۱۴
 خمسه عراق ۶۳۷، ۷۰۷

- خنسج ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۷۶، ۵۲۹، ۷۵۸، ۷۸۰، ۷۹۸، ۸۱۹، ۹۷۶، ۱۲۴۶، ۱۲۵۴، ۱۲۶۲، ۱۲۶۸، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۸۲، ۱۵۰۲، ۱۵۸۱،
۱۶۱۴، ۱۶۱۷، ۱۶۲۹، ۱۶۳۴
- خندق ۱۴۶۰
- خنک (بلوک ...) ۱۳۰۳، ۱۵۶۴
- خنک آباد ۱۳۱۶
- خواجه ۲۰، ۱۷۵، ۱۲۹۸، ۱۳۰۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۹، ۱۴۵۲، ۱۴۹۹، ۱۵۶۵، ۱۶۳۵
- خواجه جمالی (قصبه ...) ۱۲۴۲، ۱۲۹۸
- خواجه مالی ۱۲۴۲
- خواجه گیر ۱۴۹۸
- خوارزم ۷۳، ۲۳۶، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۸۸، ۴۳۷، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۶۳۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۱۰۶۱، ۱۵۴۰، ۱۵۴۹
- خوار ورامین ۵۱۱، ۶۱۸
- خوانسار ۷۷۹، ۸۶۴، ۸۶۵
- خوانگشت ۱۳۵۷
- خور بندر عباس ۴۶۶
- خور بوشهر ۸۰۹، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۵۲۳
- خورجان ۱۴۲۵، ۱۵۹۲، ۱۵۹۵
- خور سیف ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۸۵
- خور شهاب ۱۳۲۶، ۱۳۲۷
- خورفشت ۱۲۶۴
- خورموج (شهر ...) ۱۳۰، ۷۴۷، ۸۵۱، ۸۵۴، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۳۰۶، ۱۳۲۴، ۱۳۲۶، ۱۳۲۸، ۱۳۳۶، ۱۶۳۴، ۱۶۳۸
- خوره ۱۴۳۲
- خوره اردشیر ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۴
- خوزستان ۹، ۱۳۵، ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۳۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۵، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۲
- ۱۵۵۰، ۱۴۷۰، ۹۷۸، ۹۶۶، ۸۹۹، ۷۸۱، ۷۷۱، ۷۶۵، ۶۷۴، ۶۰۷، ۵۲۶، ۴۵۰، ۴۴۸، ۳۹۶، ۳۷۵، ۳۵۵، ۳۴۷، ۳۳۹
- خوزی ۱۴۶۰
- خوزیان ۱۵۵
- خوش آب ۱۳۲۵
- خوش مکان ۱۲۵۰، ۱۳۲۵
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۰۱
- خون ۱۳۳۹
- خونسار ۱۳۵۶
- خون گشت (قریه ...) ۱۶۰۱
- خونیرس ۸۹۱

خوی ۳۷۲، ۳۷۳، ۴۲۶، ۴۴۹، ۵۰۴، ۶۰۳، ۶۷۰، ۷۳۲، ۷۶۳

خویجان ۱۴۲۳

خوید ۱۴۲۳

خویس ۱۲۴۷

خیابان احمدی شیراز ۱۱۸۶

خیارزار ۱۳۳۱

خیارو ۱۵۲۶

خیاری ۱۳۲۷

خیبر ۷۵۶

خیر ۱۲۷، ۶۵۶، ۷۵۲، ۱۲۶۱، ۱۳۰۶

خیر آباد ۷۶، ۴۸۲، ۴۸۸، ۶۰۸، ۷۴۳، ۸۵۷، ۸۹۹، ۱۲۷۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۶۹، ۱۴۱۱، ۱۴۵۳، ۱۴۹۴، ۱۵۶۶، ۱۵۷۱

خیر آباد گاو کان ۱۴۵۵

خیر آباد لاهیجی ۱۴۵۵

خیره ۱۸۹، ۵۵۴، ۵۵۵

خیس ۱۵۱۸

خیلان قباد آباد ۱۶۰

خین ۱۳۳۹

خینه ۱۳۵۹

د

داب المیزان ۱۴۱۴

داد المیزان (قریه ...) ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۶۱۰

دادنجان ۱۵۰۰

دادین ۱۲۷۶

دارا آباد ۱۵۴

داراب ۲۰، ۲۱، ۴۶، ۵۱، ۸۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۷، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۷

۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۹، ۳۰۳، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۷۶، ۴۰۰، ۴۱۸، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۶۱، ۵۰۲، ۵۷۹، ۵۸۵، ۵۸۶، ۶۱۲، ۶۵۶، ۶۷۳، ۷۰۳

۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۵، ۷۶۸، ۷۷۲، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۸۴، ۸۰۰، ۸۰۳، ۸۰۸، ۸۱۹، ۸۲۱، ۸۲۳، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۵

۸۶۴، ۸۶۶، ۸۷۲، ۸۷۴، ۹۰۰، ۹۲۷، ۹۳۱، ۹۳۳، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۷۰، ۹۷۷، ۹۷۸، ۱۰۹۴، ۱۲۶۰، ۱۲۷۷، ۱۲۹۶، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۱۰

۱۳۱۱، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۴۶، ۱۳۵۰، ۱۳۵۳، ۱۳۸۷، ۱۳۹۵، ۱۴۰۰، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۸۸، ۱۵۰۲، ۱۵۰۵

۱۵۲۳، ۱۵۶۶، ۱۵۷۱، ۱۵۷۳، ۱۵۷۷، ۱۵۷۹، ۱۵۹۵، ۱۵۹۸، ۱۶۰۶، ۱۶۲۸، ۱۶۳۱، ۱۶۳۳، ۱۶۳۴، ۱۶۳۸، ۱۶۳۹، ۱۶۴۱

دارابگرد- ر ک: داراب

دارابگرد- ر ک: داراب

دار الایتام ۴۳۳

دار السلام ۹۵۴

دار السلم (قبرستان ...) ۱۲۶۸

دار الصفا ۴۳۳

دار الضرب تعذیب ۹۷

دار الکتب العربیه ۱۹۴

داریس ۱۵۱۸

داربووار ۹۶۷

دار کلیب (قریه ...) ۱۲۶۴

دارنجان ۱۳۰۵

دارنجان خواجه ۱۳۷۰

دارنجان لر ۱۳۰۵، ۱۵۹۸

داریان ۷۵۲، ۱۲۹۲

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۰۲

داغانی ۱۲۹۸

داغستان ۳۵۴، ۴۶۹، ۴۹۶، ۵۳۵، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۵۶، ۵۵۷، ۶۳۵، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۵

دالان ۱۴۹۲، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲

دال خسکی ۷۳۴

دالکی (بلوک ...) ۸۳، ۷۴۶، ۷۴۹، ۷۸۰، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۱۲۹۶، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۲، ۱۳۲۴، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۶۳۹

دالی ۱۲۵۰

دامغان ۳۷۸، ۴۲۳، ۴۳۱، ۴۸۵، ۵۰۶، ۵۱۰، ۵۹۹، ۶۱۱، ۶۲۸، ۶۳۶، ۶۶۴، ۷۱۱، ۷۲۷، ۷۷۲، ۸۳۰

دامن رود ۱۴۱۵

دامن رود فلاحی (قریه ...) ۱۶۰۸

دامنه خرمن کوه ۱۲۵۸

دانشکده ادبیات اصفهان ۹۰۸

دانشکده ادبیات تهران ۱۱۲۰

دانشکده ادبیات شیراز ۹۹۴، ۱۰۰۶، ۱۱۲۰

دانشگاه تهران ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۶۴، ۹۳۹، ۱۱۲۰، ۱۲۷۷

دانشگاه شیراز ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۹۹۲، ۹۹۴، ۹۹۸، ۱۰۰۰، ۱۰۰۶، ۱۰۸۷، ۱۱۲۰، ۱۱۴۸، ۱۱۶۲، ۱۲۵۱، ۱۲۷۱

دانشگاه کلمبیا ۱۳۶

داودی ۱۴۹۸

دایجان برهان آباد ۱۲۹۲

داین سفلی ۱۲۷۶، ۱۶۰۵

داین علیا ۱۲۷۶، ۱۶۰۵

داین کازرون ۷۱۱

دبران ۱۳۱۷

دبیران ۱۳۱۷

دبیرستان حکمت (فسا) ۱۳۳

دجله ۶۹، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۳۱۷، ۳۷۴، ۴۷۵، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۵۶، ۶۰۸، ۸۲۸

دجیل ۱۸۶

دخشک ۱۴۲۹

دخله ۵۲۱

ددق ۱۲۴۰

درا (جزیره ...) ۱۵۸۷

دراز (جزیره ...) ۱۵۸۷

دراز (ده ...) ۱۲۶۵

درازی ۱۳۲۷

دراکو ۱۴۱۱

دراگاه (قریه ...) ۱۳۵۱

درالامان ۲۴۲

دراهان ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۶۰۴، ۱۶۱۰

درب استخر (محل‌های در شیراز) ۹۰۸

درب شاهزاده (محل‌های در شیراز) ۳۷، ۴۷، ۴۸، ۵۸، ۶۳، ۸۲۳، ۹۰۸، ۹۱۱، ۹۱۴، ۹۱۸، ۹۲۱، ۹۲۳، ۹۳۹، ۹۵۹، ۹۷۲، ۹۷۵، ۹۷۶

۱۰۹۱، ۱۱۴۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۸۴، ۱۲۱۹، ۱۲۲۲، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶

درب کازرون (محل‌های در شیراز) ۴۸۸، ۹۰۶، ۱۰۶۹

درب مسجد نو (یا درب نو محل‌های در شیراز) ۳۷، ۹۰۸، ۹۲۱، ۹۸۱، ۹۸۵، ۱۰۸۷، ۱۰۹۱، ۱۱۷۰، ۱۱۸۵، ۱۲۱۳، ۱۴۴۸

دربار وکیلی ۶۰۷

دربند ۳۸۶، ۵۰۴، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۳۵، ۵۵۷، ۵۵۸، ۶۰۵، ۶۶۱، ۶۶۴، ۶۸۹، ۶۹۳

دربند شولستان ۵۲۷

دربند شیروان ۳۶۴

دردانه (قریه ...) ۱۳۵۶، ۱۳۵۷

دردشت ۱۳۵۸، ۱۳۶۰

درز ۱۳۵۱

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۰۳

درعیه ۶۸۳، ۶۸۴، ۷۲۱

درک ۱۳۳۸

در کو ۱۳۴۰، ۱۵۸۷

در کهان ۱۵۸۷

در گاه (بلوک ...) ۱۷۶

در گزین ۳۵۶، ۳۸۳، ۳۹۳، ۴۷۲

در میان ۱۴۵۵

در نگ ۱۳۴۱

دروازه استخر ۹۴، ۲۲۶، ۲۴۴، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۹۶، ۳۳۶، ۹۰۶، ۹۰۸، ۱۱۹۸، ۱۲۰۰

دروازه اصفهان ۲۷۸، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۳۶، ۴۹۶، ۶۵۰، ۷۶۵، ۷۱۱، ۸۶۴، ۹۰۶، ۹۸۴، ۱۱۸۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۳، ۱۲۱۹، ۱۲۲۶، ۱۴۸۱

دروازه باب نو ۹۰۶

دروازه بابک ۷۵۰

دروازه باغشاه ۹۸، ۲۸۹، ۳۰۱، ۷۵۵، ۷۶۴، ۷۷۰، ۷۸۵، ۹۰۶، ۱۲۲۷

دروازه بیضا ۲۸۹، ۳۰۱، ۹۰۶، ۱۱۹۶

دروازه خاتون ۹۰۶

دروازه خیابان ۶۶۳

دروازه دراک ۹۰۶

دروازه درب سلم ۲۱۹، ۳۳۱، ۹۰۱، ۹۰۶، ۹۰۸، ۱۰۳۸، ۱۰۷۰، ۱۱۶۶، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۵

دروازه دولت و سعادت ۹۰۶

دروازه دولت طهران ۸۴۱

دروازه سعادت آباد ۳۰۴، ۳۳۶، ۹۰۶

دروازه سعدی ۹۰۶، ۹۰۸، ۹۷۹

دروازه شاه داعی ۳۳۱، ۹۰۸، ۱۱۶۶

دروازه شیراز ۲۷۴، ۲۹۰، ۳۱۳، ۳۲۹، ۶۵۱، ۶۵۲

دروازه فسا ۹۰۶، ۹۰۸، ۱۱۹۲، ۱۲۹۳

دروازه فیلی ۸۲۸

دروازه قصابخانه ۹۰۸، ۱۰۴۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۲۲۰، ۱۲۹۳

دروازه کازرون ۳۰۲، ۹۰۶، ۹۰۸، ۱۰۷۸، ۱۲۰۳، ۱۲۲۷، ۱۲۳۱، ۱۲۳۵

دروازه گوسفند ۹۰۶

دروازه مشهد ۷۱۷

دروازه موردستان ۳۳۳

دروازه موسی ۹۰۶

درود (قریه ...) ۱۶۰۵

دروز ۱۳۷۹

دروک ۱۳۳۸

دروه چار برج ۱۳۳۱

دروه عبد الله خان ۱۳۳۱

درویش (قریه ...) ۱۳۴۰

دره ۱۳۷۰

دره انا خاتون ۳۹۹

دره بید ۱۳۴۷

دره جز ۵۰۷

دره سیاه ۱۳۸۵

دره شور ۱۴۸۳

دره گز (ده ...) ۵۸۸

دریاچه ارمن ۴۴۹

دریاچه بختگان ۱۲۴۲، ۱۲۵۵، ۱۴۵۳، ۱۵۸۶، ۱۵۸۷، ۱۵۸۹، ۱۵۹۴، ۱۶۰۰، ۱۶۰۲، ۱۶۱۱، ۱۶۱۷، ۱۶۳۵، ۱۶۳۷

دریاچه برم المان ۱۶۰۰

دریاچه برم مورزرد ۱۶۰۰

دریاچه پریشان ۱۶۰۰

دریاچه بیجگان ۱۶۰۱

دریاچه فامور ۱۳۸۴، ۱۶۰۱

دریاچه کافترا ۱۶۰۱، ۱۶۰۹، ۱۶۱۲

دریاچه مهارلو ۹۰۴، ۱۶۰۱، ۱۶۰۳

دریاچه نمک ۱۶۰۱

دریاچه نیریز ۱۶۰۱

دریاچه وان ۴۵۰

دریاچه هیر ۱۶۰۱

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۰۴

دریای بجگان ۱۲۴۲

دریای بصره ۱۴۷

دریای جیحون ۵۴۵

دریای خزر [رک: خزر]

دریای سند ۵۴۹

دریای عجم ۱۴۶

دریای عمان (یا بحر عمان) ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۶۵، ۳۴۸، ۳۸۶، ۴۸۷، ۵۰۱، ۶۸۵، ۷۴۵، ۸۹۹، ۱۴۰۹، ۱۶۰۰

دریای فارس ۸۶، ۱۱۸، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۶، ۲۳۴، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۸۸، ۳۲۵، ۳۹۵، ۵۰۳، ۵۳۰، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۲، ۷۸۳

۸۲۰، ۸۷۶، ۹۸۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۱، ۱۳۷۷، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۴۱۳، ۱۴۵۸، ۱۴۶۲، ۱۵۰۲، ۱۵۰۵، ۱۵۱۹، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲

۱۵۲۵، ۱۵۸۶، ۱۵۸۷، ۱۵۹۰، ۱۵۹۲، ۱۶۰۰، ۱۶۰۳، ۱۶۰۵، ۱۶۰۶، ۱۶۰۷، ۱۶۰۸، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷، ۱۶۳۶

دریای کیچ و مکران بلوچستان ۴۶۹

دریای مازندران ۵۱۸، ۵۹۲، ۸۲۸، ۸۴۰

دریای محیط ۵۴۹

دریای مصر ۲۸۷

دریای نجف ۷۵، ۴۶۷، ۴۷۳، ۸۳۷

دریای هندوستان ۱۶۰۰

دریاهک ۱۵۰۰

دریس ۱۴۴۹

دریمی ۱۴۱۱

دریهک ۱۴۱۵

دز ۱۴۶۲

دز آباد ۱۴۵۶

دز استخر ۱۱۶

دز پسر عماره ۱۲۷

دزک- ر ک: سردزک

دز کرد (بلوک ...) ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۴۷۲، ۱۵۶۰، ۱۵۸۱، ۱۶۰۳، ۱۶۰۵، ۱۶۰۶، ۱۶۳۵، ۱۶۳۶

دز کردی ۱۵۹۶

دز گاه ۸۵۱، ۱۴۶۰

دز فول ۳۱۶، ۳۳۲، ۳۴۷، ۳۷۶، ۳۹۳، ۳۹۶، ۴۰۱، ۵۰۳، ۵۱۶، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۷، ۶۰۷، ۶۸۰، ۷۴۳، ۸۲۶، ۸۳۴

دزفیل ۸۲۶

دزیره ۱۵۷۲

دژ سپید ۷۸۰

دژ گون ۱۵۱۸

دست خضر ۱۲۹۲، ۱۴۸۹

دستجرد (قریه ...) ۱۲۶۱

دستجه ۱۴۱۱

دشت ۱۵۶۴

دشت آب (محلّه ...) ۱۲۷۸

دشت احد ۱۵۱۴

دشت ارجن (پارژن) ۱۷۵، ۲۸۵، ۵۹۰، ۵۹۶، ۵۹۸، ۷۴۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۸۷۳، ۱۴۳۷، ۱۵۰۰، ۱۵۹۵

دشت بیضا ۱۲۴۰

دشت ترکمان ۶۲۵

دشت ترکمن ۷۷۲

دشت چنار ۱۲۹۲

دشت دال ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۳۷۵، ۱۵۵۵

دشت روم ۱۵۶۴، ۱۵۹۶

دشت سروج ۱۴۰

دشت شور (قریه ...) ۱۲۶۳

دشت عمان ۱۵۲۲

دشت قبیجاق ۵۱، ۳۲۰

دشت کور سفلی ۱۲۹۸

دشت کور علیا ۱۲۹۸

دشت گرگان ۶۲۹

دشتستان ۲۷، ۴۰، ۸۲، ۸۳، ۱۰۹، ۱۱۷،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۰۵

۱۱۸، ۱۳۰، ۱۷۶، ۲۷۳، ۲۸۵، ۳۹۵، ۴۶۶، ۴۸۳، ۵۲۷، ۵۳۹، ۵۹۱، ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۵۵، ۷۰۱، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۳، ۷۸۰، ۷۹۱،

۷۹۴، ۸۰۰، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۳۱، ۸۳۴، ۸۴۷، ۸۵۱، ۸۵۳، ۸۵۴،

۸۵۵، ۸۵۶، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۷۶، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۳۱، ۹۶۶، ۹۸۲، ۱۰۳۳، ۱۲۶۳، ۱۲۶۵، ۱۲۷۵، ۱۲۹۶، ۱۳۰۶، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱،

۱۳۲۳، ۱۳۳۵، ۱۳۳۹، ۱۴۴۲، ۱۴۶۷، ۱۵۲۷، ۱۵۸۱، ۱۵۹۱، ۱۶۳۶

دشتک (محل‌های در شیراز) ۱۳، ۲۵، ۴۰، ۹۰۶، ۹۰۸، ۹۲۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۵۵، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۸۰، ۱۲۲۰،

۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۴۶۶

دشتک (قصبه ...) ۱۶۲۰

دشتی ۲۷، ۱۳۳، ۳۹۵، ۳۹۶، ۷۸۰، ۷۰۳، ۸۰۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۷، ۸۳۴،

۸۴۷، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۹۳۱، ۹۸۲، ۱۰۳۴، ۱۲۴۶، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۴، ۱۳۲۸، ۱۳۳۱، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۴۳۰،

۱۴۵۷، ۱۵۲۳، ۱۵۲۱، ۱۵۸۱

دشته ۱۴۶۴، ۱۴۶۶

دشمن زیاری ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۸، ۷۸۳، ۱۲۷۳، ۱۴۸۷، ۱۵۶۰، ۱۵۶۳، ۱۵۹۲، ۱۵۹۹، ۱۶۰۰، ۱۶۰۱، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۲

دشیموک ۱۵۹۵

دفتر برنامه‌ریزی ۱۳۳

دکا ۱۵۴۹

دکن ۱۳، ۲۳، ۴۶۰، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۱، ۵۴۶، ۷۰۰، ۹۲۴، ۹۴۹، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۹، ۱۱۴۷، ۱۱۶۲، ۱۱۸۴، ۱۲۱۳

دکن آباد ۱۱۲، ۳۳۷

دل‌امیر (ده ...) ۱۲۶۶

دلای ۲۸۴

دل‌باز ۱۳۲۷

دل خون ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۵۹۵

دلف آباد ۷۱۲

دلگشا ۹۵، ۷۶۲

دلو نظر ۱۴۲۵

دلیکی ۱۳۸۲

دلی گردو ۱۴۸۴

دم رود ۱۴۷۲

دمستان (قریه ...) ۱۲۶۴، ۱۲۶۵

دمشق ۶۶، ۱۰۶، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۱۱۴۱، ۱۳۹۱

دمشق خواجه ۲۹۳

دمه گز ۱۳۳۸

دمیه ۱۳۱۱، ۱۴۸۰

دناجی ۱۳۳۸

دنجان (ده ...) ۱۲۷۳

دنگ ۱۵۲۴

دنگان ۱۳۱۷

دنیا ۱۲۸۷

دنیه کان ۱۲۹۳

دواس ۱۳۳۴

دوان ۱۴۴۹، ۱۵۹۵

دوباستیان ۷۷۵

دو تنگ کازرون ۱۱۴۹

دودانگه ۱۴۹۴

دودج ۱۲۹۲

دودمان ۲۲۵، ۲۲۶، ۱۲۹۲

دودویه ۱۵۰۰

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۰۶

دوده زرقان ۱۲۹۲

دوراهک ۱۳۳۸

دورق ۱۷۴، ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۷۷، ۶۰۷، ۸۹۹، ۱۴۱۳، ۱۴۱۵، ۱۵۷۸

دورود (قریه ...) ۱۴۸۴، ۱۶۱۱

دورود تل خسروی (قریه ...) ۱۶۰۴

دورود زن ۱۳۴۴

دورودگاه ۱۳۳۰، ۱۶۰۶

دورغ (بلوک ...) ۱۳۴۳

دوردنک ۱۴۹۵

دوریزکان ۱۴۸۹

دوزه ۸۷۲، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶

دوسیران ۱۴۳۰، ۱۴۴۹

دو کوهک ۱۲۹۲، ۱۳۴۷

دو گنبدان ۵۲۷، ۷۴۳، ۷۷۰، ۱۴۸۰، ۱۵۹۴، ۱۶۱۲

دولت آباد ۲۳۰، ۹۲۵، ۹۶۰، ۱۲۲۳، ۱۲۸۷، ۱۳۱۷، ۱۴۰۷، ۱۴۲۳، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۶، ۱۴۸۶، ۱۴۹۴، ۱۵۵۷، ۱۶۳۸

دولیاری ۱۴۸۰

دومنالو (قریه ...) ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۶۰۵، ۱۶۰۶، ۱۶۰۹، ۱۶۱۳

دوه بوینی ۵۵۴

دویره ۱۳۳۴

ده ۱۲۸۷

ده اوریا ۲۷، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸

ده ابراهیم ۱۴۸۴

ده بارز ۸۰۰، ۱۳۴۹

ده بال ۱۳۷۰

ده بالا ۱۴۱۱، ۱۴۶۲، ۱۵۶۶

ده بزرگ ۱۴۸۱

ده بوا ۱۵۹۲، ۱۵۹۶

ده بید ۷۶۸، ۸۷۳، ۱۲۵۰، ۱۲۵۳، ۱۴۲۵، ۱۴۸۱، ۱۵۵۷، ۱۶۷۶

ده بیشه ۱۴۹۵

ده بیم ۱۴۱۶، ۱۴۲۳

ده پادگاه ۱۳۸۵

ده پاگاه ۱۲۵۰

ده پائین ۱۴۱۱

ده پل ۱۳۸۰

ده پیاله ۱۲۹۲ فارسنامه ناصری ج ۲ ۲۰۰۶ د ص : ۲۰۰۱

ده پیش ۱۲۶۹

ده تل ۱۵۱۸

ده توت ۱۵۶۰، ۱۵۶۴

ده تی ۱۵۶۴

- ده چاشت ۳۱۳، ۱۵۵۷
- ده چاه ۱۵۷۱
- ده خلوت ۱۴۲۳
- دهخوارقان ۷۳۴، ۷۳۵
- ده خیر ۲۳۸، ۱۳۱۷
- ده‌داران ۱۳۳۱
- ده‌داری ۱۳۷۰
- ده دسته ۱۳۸۷، ۱۴۱۱
- ده دشت ۱۸۶، ۵۰۳، ۵۲۷، ۷۸۰، ۷۹۷، ۹۵۱، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۴۴۹، ۱۴۷۲، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۱، ۱۵۹۵، ۱۵۹۸، ۱۶۲۸
- دهدق ۱۲۴۰
- ده رم ۸۵۱، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷
- ده دنبه (قریه ...) ۱۲۶۹
- ده رود ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۳۴۰
- ده زیر ۱۲۸۷
- ده زیرنا ۱۴۸۹
- ده سرخی ۱۵۰۰، ۱۶۳۵
- ده سرو ۱۵۰۰
- ده شیخ ۱۲۹۲، ۱۴۵۷، ۱۴۶۰، ۱۵۶۲، ۱۶۰۹
- ده شیب ۲۴، ۱۳۷۰، ۱۴۰۷
- ده علی ۱۲۴۸، ۱۲۵۰
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۰۷
- ده فیش ۱۲۶۹
- ده قانون ۱۰۶۵، ۱۳۷۵، ۱۴۵۶
- ده قاید ۱۳۲۵
- ده کت ۱۵۹۹
- ده کرد چهار محال اصفهان ۶۰۶، ۷۴۴
- ده کره ۱۲۹۲
- ده کهنه ۱۳۳۰، ۱۳۳۱
- ده گاه ۱۲۴۷
- ده گاید ۱۲۴۷، ۱۳۲۵
- ده گردو ۱۳۵۷
- ده لری ۱۵۰۰
- ده ماشمی ۱۴۸۹

ده مسنان ۱۵۰۱

ده ملا ۱۴۱۵، ۱۶۰۸

ده ملا غلام ۱۴۸۴

ده مطلب ۱۴۱۵

ده مورد (قریه ...) ۱۲۴۳

ده نرم ۱۴۲۳

ده نمک ۱۵۰۱

ده نو ۱۰۴۵، ۱۲۷۶، ۱۲۹۳، ۱۳۰۴، ۱۳۲۵، ۱۳۶۹، ۱۳۸۳، ۱۴۲۳، ۱۴۵۶، ۱۵۱۷، ۱۵۵۸، ۱۵۶۴، ۱۵۹۵

ده نو سفلی ۱۵۲۶

ده نو علیا ۱۵۲۶

ده وسطی ۱۳۸۲

ده هنگ ۱۵۱۸

ده هنگی ۱۵۱۸

دهان شیر ۵۵۴

دهستان ۱۳۵۱

دهستان مزارعی ۱۲۹۸

دهک ۱۲۵۳، ۱۲۹۲

دهکده قبله مسجد ۷۳۲

دهکستان داراب ۱۶۰۷، ۱۶۰۹، ۱۶۱۱

دهکو ۱۵۲۴

دهلی ۴۹۳، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۵۰

دهو (قریه ...) ۱۱۵، ۱۴۱۱، ۱۴۶۷، ۱۵۷۱

دهو دشتک ۱۲۴۳

دهوک ۱۳۴۱

دهویه ۱۱۵

دیار بکر ۲۹۲، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۸۶، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۶۳

۴۶۴، ۴۶۸، ۴۷۴، ۴۷۵، ۵۲۰، ۵۳۴، ۵۵۸، ۶۱۳

دیده بان ۱۵۲۴

دیر ۱۷۶، ۱۹۲

دیر الجماجم ۱۹۰

دیردشتی ۸۵۱

دیرستان ۱۵۸۷

دیوه بونی ۵۵۴

دیشموک ۱۴۷۱، ۱۴۹۱

دیگانک ۱۴۴۹

دیل ۱۴۷۴، ۱۴۸۱

دیلگان ۸۲۶، ۱۴۸۴، ۱۵۹۵، ۱۵۹۸

دیلیم ۲۷، ۱۲۴، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۳۱، ۸۹۲، ۸۹۴

دیمه سرنه (قریه ...) ۱۵۶۴، ۱۶۰۸

دینکان ۲۷۰، ۱۲۹۳

دینور ۱۴۵، ۲۴۳، ۵۲۵

دیوان اعلیٰ ۴۳۵، ۴۳۷

دیودان ۱۴۵۶

دیور (قریه ...) ۱۳۴۸، ۱۶۱۱

ذ

ذاخور (قریه ...) ۱۲۴۷

ذهوک ۱۳۸۲

ر

رادکان ۳۸۱، ۵۸۱

رادو (قریه ...) ۶۶۰

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۰۸

رأس الخیمه ۷۱۰، ۷۵۳، ۱۵۲۲

راک ۱۴۸۹

رام اردشیر ۱۵۱، ۱۵۵

رامجرد ۲۵، ۲۶، ۹۴، ۱۱۵، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۸۲، ۲۴۰، ۴۷۴، ۵۹۰، ۷۹۵، ۸۲۴، ۹۰۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۲۷۰، ۱۲۸۸، ۱۳۴۳،

۱۳۴۵، ۱۳۷۴، ۱۴۵۱، ۱۵۲۵، ۱۵۲۸، ۱۵۵۵، ۱۵۷۳، ۱۵۷۷، ۱۶۱۲

رامکان ۱۵۸۷

رامهرمز ۲۷، ۱۱۵، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۲۴، ۲۳۰، ۳۳۲، ۴۳۹، ۴۶۸، ۵۱۶، ۵۲۷، ۷۴۳، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۹۵، ۸۳۴، ۸۹۹

۱۲۳۸، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۴۶۷، ۱۴۹۱، ۱۵۷۸، ۱۶۰۲، ۱۶۰۸، ۱۶۱۶، ۱۶۳۷

رام‌یور ۱۵۸۱

راوک ۱۵۳

راه بانو ۱۳۳۹، ۱۳۴۰

راه پهن ۱۳۵۴

راهکان ۱۳۰۱، ۱۳۰۲

- راهنو ۱۵۵۶
 رباط ۱۳۶۹
 رباط پشت بادام ۳۹۰
 رباط شیخ روزبهان ۱۱۹۶
 رباطک ۱۲۷۶
 رباط لالا ۹۴، ۲۴۴
 ربیعہ ۴۶۳، ۱۰۳۸
 رتیل رمتہ ۲۳۸
 رج آباد ۱۵۵۷
 رچی ۱۵۰۱
 رحمت آباد ۱۴۶۲، ۱۴۵۶، ۱۴۰۰
 رحیم آباد ۱۳۱۷
 ریح ۱۸۹
 رزک (قریہ ...) ۱۲۶۹
 رزمنجان ۱۳۴۳
 رستاق ۷۹۳، ۱۳۵۴، ۱۵۲۰، ۱۵۷۱، ۱۶۰۰، ۱۶۱۷
 رستاق آباد ۱۸۸
 رستم ۷۸۰، ۱۵۶۳، ۱۵۹۱، ۱۵۹۵، ۱۵۹۸، ۱۶۰۷، ۱۶۰۸، ۱۶۳۰، ۱۶۳۲
 رستم آباد ۶۱۱، ۱۳۴۸
 رستم‌داری ۶۲۸
 رستمی ۱۳۲۹، ۱۵۲۰
 رشت ۱۷، ۳۷۲، ۳۸۴، ۴۳۱، ۴۶۲، ۶۲۷، ۶۸۹، ۷۲۰، ۸۳۴، ۸۴۱، ۸۴۵، ۸۶۲، ۱۰۴۹، ۱۰۷۵
 رشمایجان ۱۵۵۷
 رصدخانه انگلستان - رک: گرینیچ
 رصدخانه طبق المناطق ۳۴۳
 رصدخانه مراغه ۲۲
 رضا آباد ۱۳۵۷
 رضوان (قریہ ...) ۱۳۵۰، ۱۳۵۵
 رفتک ۱۴۵۶
 رفسنجان ۳۰۲
 رفیع آباد (قریہ ...) ۱۲۵۳، ۱۳۵۲
 رقه (زندان ...) ۲۰۱
 رکن آباد ۹۴، ۱۱۲، ۲۱۸، ۹۰۳، ۱۵۱۷، ۱۵۹۱، ۱۶۱۰

- رمضان (شهر ...) ۱۰۴۰
 رمغان ۱۵۰۱
 رناع الاول ۱۲۶۵
 رنبه ۲۳۸
 رند قلندری ۱۴۸۹، ۱۴۹۰
 رو (قریه ...) ۱۴۹۸
 روان ۱۴۴۰، ۱۵۲۰
 روانک ۱۳۸۱، ۱۳۸۲
 روائی ۱۳۳۴
 روبان ۱۳۱۷
 روبهقان ۱۴۵۶
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۰۹
 رودان ۴۲، ۳۰۲، ۶۶۰، ۷۸۴، ۸۰۱، ۸۷۶، ۹۰۰، ۱۲۶۵، ۱۳۴۸، ۱۳۵۲، ۱۳۵۴، ۱۳۷۹، ۱۳۸۱، ۱۵۷۸، ۱۵۹۲
 رودان نیل ۱۳۴۹
 رودبار ۶۵۷، ۶۶۰، ۱۲۴۷، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷
 رود بال ۱۲۴۶، ۱۳۰۷
 رودخانه آب شیرین ۶۰۸، ۱۶۰۲
 رودخانه آریه چائی ۵۳۳، ۵۳۴
 رودخانه اتک ۴۹۲
 رودخانه اردکان ۱۱۲، ۱۲۴۸
 رودخانه ارس ۴۲۳، ۴۵۰، ۴۵۳، ۵۱۷، ۵۳۵، ۵۹۸، ۶۰۳، ۶۲۲، ۶۶۰، ۶۶۶، ۶۸۹، ۷۱۱، ۷۳۱، ۸۲۵
 رودخانه ارسنجان ۱۶۰۲
 رودخانه ارمش ۱۶۰۲، ۱۶۰۴، ۱۶۰۵
 رودخانه اسیر ۱۶۰۲
 رودخانه اعلی ۱۶۰۲، ۱۶۰۴، ۱۶۰۷
 رودخانه افزر ۱۶۰۲
 رودخانه الله ۱۶۰۳
 رودخانه اندکاء بختیاری ۱۶۰۵
 رودخانه اوجان ۱۶۰۳، ۱۶۰۵، ۱۶۰۷، ۱۶۱۱
 رودخانه بابل ۱۶۰۳، ۱۶۱۳
 رودخانه باز ۱۶۰۳، ۱۶۰۶، ۱۶۲۹
 رودخانه بشار ۱۶۰۳، ۱۶۰۴
 رودخانه بلخ ۴۴۶

- رودخانه بنی تمیم ۱۶۰۳، ۱۶۰۸
 رودخانه بوانات ۱۶۰۳
 رودخانه بهریز ۵۲۱
 رودخانه تاب ۱۴۷۰، ۱۴۹۳، ۱۶۰۴، ۱۶۰۵، ۱۶۱۲
 رودخانه تایمز ۸۸۴
 رودخانه تلخ ۱۶۰۲، ۱۶۰۴، ۱۶۰۸
 رودخانه تل خسروی ۱۶۰۴، ۱۶۱۰
 رودخانه تنگ کرم فسا ۱۶۰۴
 رودخانه توابع ۱۶۰۰
 رودخانه پادانا ۱۶۰۵، ۱۶۱۱
 رودخانه پادنا ۱۶۰۳
 رودخانه پرواب ۴۷۴، ۱۵۲۸، ۱۶۰۳، ۱۶۰۷، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲
 رودخانه پریاب ۱۶۰۳
 رودخانه پل ۱۶۰۹
 رودخانه پل فسا ۱۶۰۳
 رودخانه پل مورد ۱۶۰۳، ۱۶۱۱
 رودخانه پهناب ۵۴۵
 رودخانه پیچاب ۱۶۰۴، ۱۶۰۹، ۱۶۱۳
 رودخانه جایزان ۱۶۰۲، ۱۶۰۵، ۱۶۰۹
 رودخانه جراحی ۶۰۸، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۶۰۵، ۱۶۰۹
 رودخانه جره ۱۱۳، ۱۲۷۶، ۱۶۰۵، ۱۶۰۹، ۱۶۱۲
 رودخانه جمیله خشت ۱۶۰۵، ۱۶۰۶، ۱۶۱۰
 رودخانه جورک کامفیروز ۱۶۰۵
 رودخانه جیحون ۲۸۷، ۵۵۶
 رودخانه چال موره کوه گیلویه ۱۶۰۳، ۱۶۰۵، ۱۶۰۸
 رودخانه چنبر دشتی ۱۶۰۵، ۱۶۰۶
 رودخانه حله ۱۳۲۹، ۱۶۰۳، ۱۶۰۶، ۱۶۰۷، ۱۶۰۸، ۱۶۰۹
 رودخانه خان زینان ۱۰۷۲
 رودخانه خراسان ۴۶۵
 رودخانه خراسان ۱۴۸۹، ۱۶۰۴، ۱۶۰۵، ۱۶۱۱
 رودخانه خسرو شیرین ۱۶۰۳، ۱۶۰۷، ۱۶۱۱
 رودخانه خسوی داراب ۱۶۰۶، ۱۶۰۷، ۱۶۰۹، ۱۶۱۳
 رودخانه خشک ۱۱۸۹

- رودخانه خشت ۱۶۰۳، ۱۶۰۶، ۱۶۰۸، ۱۶۰۹
- رودخانه خفر ۱۶۰۶، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۱۰
- رودخانه خواجه ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۶۰۶، ۱۶۱۳
- رودخانه خور ۱۵۷۱
- رودخانه خیر آباد بهبهان ۷۶، ۴۸۸، ۱۴۶۷، ۱۴۷۹، ۱۴۹۳، ۱۶۰۸، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳
- رودخانه خیر آباد کوه گیلویه ۱۰۶۶
- رودخانه داد المیزان ۱۶۰۳، ۱۶۰۶، ۱۶۱۰
- رودخانه دالکی ۸۳، ۱۰۷۲، ۱۶۰۶، ۱۶۰۸، ۱۶۱۰
- رودخانه دزدان ۱۳۴۹
- رودخانه دزفول ۱۶۰۵
- رودخانه دزگرد ۱۴۵۱، ۱۶۰۳، ۱۶۰۶، ۱۶۱۱
- رودخانه دزگاه ۱۶۰۳، ۱۶۰۵، ۱۶۰۶، ۱۶۰۷، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۳
- رودخانه دهرم ۱۶۰۳، ۱۶۰۶، ۱۶۰۷، ۱۶۱۱
- رودخانه دیاله ۵۲۱، ۵۲۶
- رودخانه دیور ۱۶۰۲، ۱۶۰۴، ۱۶۰۵، ۱۶۰۷، ۱۶۰۸
- رودخانه رامجرد ۲۴۰، ۳۳۱، ۴۷۴، ۹۰۴، ۱۱۸۵، ۱۵۲۸، ۱۶۰۳، ۱۶۰۷، ۱۶۱۱
- رودخانه رودبار ۱۶۰۵، ۱۶۰۷
- رودخانه رود بال ۱۶۰۶
- رودخانه زرد ۱۶۰۴
- رودخانه رن ۸۴۳
- رودخانه ریز ۱۳۴۰، ۱۶۰۸، ۱۶۱۳
- رودخانه زاینده رود ۴۴۸، ۴۸۳، ۴۸۷، ۴۹۷، ۵۹۱، ۷۴۴
- رودخانه زرد بختیاری ۱۶۰۸
- رودخانه زهره ۱۶۰۳، ۱۶۰۵، ۱۶۰۸، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳
- رودخانه زیدون ۱۴۱۳، ۱۴۱۵، ۱۴۹۵، ۱۶۰۸، ۱۶۱۲، ۱۶۱۸
- رودخانه زیره ۴۰، ۱۶۰۳، ۱۶۰۶، ۱۶۰۷، ۱۶۰۸
- رودخانه ساسان کازرون ۱۶۰۸، ۱۶۰۹
- رودخانه سالزراخ ۸۴۴
- رودخانه سراب تامه ۱۴۷۲
- رودخانه سراب سیاه ممسنی ۱۶۰۸
- رودخانه سرچاهان ۱۶۰۸
- رودخانه سرحد ۱۴۵۱

- رودخانه سر فاریاب ۱۶۰۴، ۱۶۰۹، ۱۶۱۳
- رودخانه سفید ۱۶۰۶، ۱۶۰۷، ۱۶۰۹
- رودخانه سلطان آباد ۱۶۰۵، ۱۶۰۷، ۱۶۰۹، ۱۶۱۳
- رودخانه سند ۵۴۹
- رودخانه سیاخ ۱۴۶۴، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱
- رودخانه سیحون ۳۲۸
- رودخانه شاپور کازرون ۱۲۹۶، ۱۶۰۶، ۱۶۰۹
- رودخانه شاد کام ۱۶۰۹
- رودخانه شاهيجان ۱۶۰۷، ۱۶۰۹، ۱۶۱۱
- رودخانه شش پیر ۱۱۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۱۲۴۸، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱
- رودخانه شنبه ۱۶۰۵، ۱۶۰۶، ۱۶۰۹، ۱۶۱۳
- رودخانه شور جره ۱۶۰۵، ۱۶۰۹
- رودخانه شور جهرم ۱۶۰۴، ۱۶۰۶، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱
- رودخانه شور گله دار ۱۳۲۷، ۱۶۰۹، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳
- رودخانه شورهرنگ ۱۶۱۰
- رودخانه شول کام فیروز ۱۶۰۷، ۱۶۱۰
- رودخانه شوستر ۳۱۷، ۱۶۰۵
- رودخانه شیر ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱
- رودخانه شیرین کوه مره ۱۶۰۹
- رودخانه صالحان ۱۶۰۴، ۱۶۱۰
- رودخانه صیمکان ۱۴۲۶، ۱۶۰۶، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۲
- رودخانه عباس آباد ۱۶۱۰، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۱۱
- رودخانه طاب ۱۶۱۰
- رودخانه طسوج ۱۳۴۰، ۱۴۸۶
- رودخانه طویله ۷۳۰
- رودخانه فاریاب ۱۳۱۹، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۶۰۶، ۱۶۱۰
- رودخانه فرات ۷۵، ۱۱۴، ۱۴۹، ۱۵۵، ۴۶۷، ۴۷۳، ۵۵۶، ۶۰۸، ۸۲۸، ۸۳۶
- رودخانه فرداب ۱۶۱۰
- رودخانه فریاب ۱۶۱۰، ۱۶۳۰
- رودخانه فسا رود داراب ۱۶۰۹، ۱۶۱۰
- رودخانه فلارد ۱۶۰۴، ۱۶۱۱
- رودخانه فیروز آباد ۱۲۴۷، ۱۳۴۰، ۱۶۰۷، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲

- رودخانه فیض ۵۴۵
- رودخانه فهلیان ۱۶۰۳، ۱۶۰۵، ۱۶۰۸، ۱۶۱۱، ۱۶۱۳
- رودخانه قره آغاج ۱۶۰۹، ۱۶۱۱
- رودخانه کاران شوشتر ۴۶۵
- رودخانه کارون ۵۱۶
- رودخانه کارزین ۱۲۶۲، ۱۶۰۲، ۱۶۰۶، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱
- رودخانه کام فیروز ۱۲۴۳، ۱۶۰۳، ۱۶۰۷، ۱۶۱۰
- رودخانه کبک و روباه کوه گیلویه ۱۶۱۱
- رودخانه کر ۱۷۵، ۳۲۵، ۳۵۶، ۳۶۵، ۵۳۰، ۵۳۵، ۶۲۲، ۱۳۴۳، ۱۴۵۳، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲
- رودخانه کربال ۹۴، ۲۴۰، ۳۰۰، ۳۳۱، ۱۲۷۶، ۱۶۰۰، ۱۶۰۳، ۱۶۱۲، ۱۶۲۰
- رودخانه کرخه ۶۰۸
- رودخانه کرد ۱۶۰۵
- رودخانه کردستان ۷۹۶، ۱۴۷۰، ۱۴۷۹، ۱۴۹۳، ۱۶۰۲، ۱۶۱۲
- رودخانه کرگان ۱۶۱۲، ۱۶۱۳
- رودخانه کرند ۵۲۰
- رودخانه کرد لزان ۵۳۵
- رودخانه کزگان قونقری ۱۶۱۰، ۱۶۱۲
- رودخانه کشار عباسی ۱۶۱۲
- رودخانه کل ۱۶۱۲
- رودخانه کلات ۱۶۱۲، ۱۶۱۳
- رودخانه کمبل ۱۶۰۲، ۱۶۰۸، ۱۶۱۲
- رودخانه کمشک لارستان ۱۶۱۰، ۱۶۱۲
- رودخانه کمین ۱۶۰۳، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳
- رودخانه کوار ۱۲۹۹، ۱۶۰۶، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۲
- رودخانه کوه‌رنگ ۴۶۵
- رودخانه کوه مره شکفت ۱۶۱۲
- رودخانه گرگان ۹۱۸
- رودخانه گره ۱۲۷۵
- رودخانه گلال ۱۶۰۸
- رودخانه گله گاه سبعه ۱۶۱۲، ۱۶۱۳
- رودخانه لمزان لارستان ۱۶۱۰، ۱۶۱۳
- رودخانه لای سیاه ۱۶۱۲
- رودخانه لب آب ۱۶۱۲، ۱۶۱۳

- رودخانه لواب ۱۶۱۳
 رودخانه لیروک ۵۴۰
 رودخانه ماند ۱۳۴۱
 رودخانه ماندستان ۱۳۸۱، ۱۶۰۹
 رودخانه مرز سبغه ۱۶۱۲، ۱۶۱۳
 رودخانه مرو دشت ۳۳۱، ۱۶۱۳
 رودخانه مشهد مرغاب ۱۴۶۱، ۱۶۱۰، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳
 رودخانه مند ۱۶۱۱، ۱۶۱۳
 رودخانه می ۱۶۰۵، ۱۶۰۹، ۱۶۱۳
 رودخانه نازکان کوه گیلویه ۱۶۰۲، ۱۶۰۴، ۱۶۰۹، ۱۶۱۳
 رودخانه نوبندگان ۱۳۸۸
 رودخانه نور آباد ممسنی ۱۶۰۸، ۱۶۱۱، ۱۶۱۳
 رودخانه نهرحسن فسا ۱۶۱۳
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۱۲
 رودخانه نیل ۷۱، ۳۰۸، ۱۲۳۳
 رودخانه ولگا ۸۴۲
 رودخانه هرنگ لارستان ۱۶۱۳
 رودخانه هشی ۱۶۰۶، ۱۶۰۹، ۱۶۱۳
 رودخانه هلابگان بختیاری ۱۶۰۵
 رودخانه هنیفقان ۱۶۰۳، ۱۶۰۶، ۱۶۱۱، ۱۶۱۳
 رودخانه هیرمند ۵۴۱
 رودر (قریه ...) ۱۳۵۰، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۵۹۵
 رود دشت ۶۳۱
 رودشتی ۱۴۸۴
 رودک ۱۲۹۶، ۱۲۹۸، ۱۶۰۶، ۱۶۰۸، ۱۶۰۹
 رودکی ۱۵۶۲
 روسیه (یا روس) ۷۹، ۱۱۰، ۲۲۴، ۴۶۵، ۴۷۵، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۱۸، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۶، ۵۳۹، ۶۵۴، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۸۶، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۴، ۷۱۹، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۵۶، ۷۶۱، ۸۲۸، ۸۴۲، ۸۴۴، ۸۵۲، ۹۵۳
 روشن آباد ۱۴۸۹
 روشن مهر ۱۴۹۴
 روگی پاسلار ۱۳۸۳
 روگی حسنی ۱۳۸۳

روم ۵۶، ۶۵، ۷۲، ۷۵، ۷۹، ۸۴، ۱۰۲، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۴، ۲۵۲، ۲۹۲، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۹، ۳۸۰،
 ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۶،
 ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۹۰، ۵۰۴، ۵۱۰، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵،
 ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۵۵، ۵۵۷، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۵۰، ۶۵۴، ۶۹۴، ۷۰۱، ۷۰۴، ۷۱۶، ۷۲۱، ۷۲۴، ۷۳۵، ۷۵۶، ۷۸۹، ۸۳۵،
 ۸۳۶، ۸۴۴، ۱۰۰۰، ۱۰۳۴، ۱۲۴۲، ۱۲۸۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۸، ۱۴۱۳، ۱۴۲۰، ۱۵۸۰

رومیه ۵۰۶، ۵۱۷

رون ۱۴۶۹، ۱۴۷۱، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۵، ۱۴۸۷، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲

رونیز ۱۴، ۱۸۹، ۲۶۷، ۲۹۷، ۵۸۶، ۷۴۹، ۹۰۰، ۹۲۵، ۹۵۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۱، ۱۵۰۹، ۱۶۳۵، ۱۶۳۷، ۱۶۳۸

رونیز بالا ۶۵۶، ۱۴۱۱

رونیز پائین ۱۴۱۱

رونیز علیا ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۱۳۸۷

رهنیز ۶۵۶

ریجنرو ۷۰۵، ۷۰۶

ریچان (ده ...) ۱۲۷۳

ریحانه ۱۴۱۵

ریودوژانیرو ۷۰۵

ریز (قریه ...) ۸۵۱، ۱۳۳۸، ۱۶۰۷

ریزک ۱۳۴۲

ریزه کان ۱۲۶۷

ریکان ۱۳۷۵، ۱۵۶۲، ۱۵۹۲

ریگستانه ۱۵۰۱

ریمان دان ۱۴۸۶

ری ۲۸، ۳۱، ۵۱، ۸۴، ۸۵، ۱۰۲، ۱۲۷

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۱۳

۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۷۶، ۱۹۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۳۲۰، ۳۲۱،
 ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۵۰، ۳۵۹، ۳۷۱، ۳۷۸، ۳۹۲، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۳۱، ۴۷۹، ۵۳۹، ۶۱۰، ۶۲۷، ۶۲۷، ۶۶۶، ۶۶۹، ۶۹۱، ۶۹۴، ۶۹۵،
 ۸۷۶، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۳۴، ۱۳۹۰، ۱۵۲۷

رئیس ۱۴۹۱، ۱۴۹۲

رئیسان ۱۳۱۸

رئیسسی ۱۵۲۴، ۱۵۹۵

ز

زابلستان ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۶۱

زاخور (قریه ...) ۱۶۳۱

زاغ ۱۳۷۵

زاویه صوفی خلیل ۴۳۳

زاهدان (قریه ...) ۱۳، ۲۱، ۱۰۸۷، ۱۴۰۳، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۱۱

زایچه ۳۴۴، ۴۳۷

زبید ۱۴۱۵

زرتو ۱۳۵۵

زرجان ۱۳۰۱

زرد کوه بختیاری ۵۹۱، ۶۰۶

زرقان ۱۲۷، ۱۳۳، ۵۱۳، ۵۸۷، ۶۵۱، ۱۱۸۱، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۳، ۱۶۱۴

زرگران ۱۳۱۷، ۱۳۴۴

زرند ۷۶۹، ۷۷۰

زرنگا ۱۵۴۹

زرون ۱۷۷

زره کان ۱۳۵۳

زرین کوه ۱۲۷۷

زرین کوه ۱۲۷۷

زکریائی ۱۳۳۱

زکیان ۱۳۴۴

زلاق (قریه ...) ۱۲۶۴، ۱۲۶۵

زلف آباد ۷۱۲

زلقى الیگودرز ۵۴۰

زمزم (آب ...) ۱۲۳۶

زمینان ۱۳۴۹

زنبورک خانه ۷۵۵

زنجان ۱۴۵، ۲۹۱، ۴۲۵، ۵۸۴، ۶۲۷، ۶۳۰، ۶۳۷، ۶۶۷، ۶۶۹، ۷۰۷، ۷۱۴

زنجیران ۱۳۰۵، ۱۵۹۵

زندان اسکندر ۸۹۸، ۱۱۶۳

زندان کریمخان ۸۵۱

زنگل شاه ۱۴۹۲

زنگنه ۷۴۷، ۱۴۶۰

زنگنه دشتستان ۱۳۲۹

زنگو ۱۳۸۳

زنگی آباد ۱۵۵۵

زنگی چائی ۵۳۳

زنیان ۷۴۲، ۱۴۶۰، ۱۵۰۱، ۱۶۱۱

زور (شهر ...) ۵۲۵، ۵۹۳، ۶۰۵، ۷۰۴

زهاب (سرپل ...) ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۲۵

زهر شیر ۱۲۸۷

زیاد آباد ۱۸۲، ۱۲۵۳، ۱۲۷۳

زیارت (قریه ...) ۱۱۱، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۴۲، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۸۱، ۱۶۱۳

زیاره ۱۵۲۶

زیبد ۱۴۲۰

زیتون ۱۳۰۲

زیج خاقانی ۳۴۳

زیج گورکانی ۳۴۳

زیدون ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۸۶، ۵۰۳، ۶۰۸، ۷۴۶، ۷۸۳، ۸۲۵، ۸۴۶، ۸۹۹، ۱۳۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۴، ۱۴۹۳، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۶۳۰

زیر آب ۵۵۷، ۱۲۶۷، ۱۳۱۷، ۱۳۳۰

زیراه ۱۳۲۹، ۱۳۳۰

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۱۴

زیر رود ۱۳۴۲، ۱۵۶۳

زیر فاریاب ۱۵۶۲

زیر کوه ۶۰۱، ۱۴۶۹، ۱۴۷۱، ۱۴۹۲

زیرنگ ۱۵۸۷

زیروان ۱۴۵۶

زینان ۱۳۷۵

زیگرو ۱۴۶۶

زیکار ۱۰۴۵

زین آباد ۱۴۵۶

زینجی ۱۵۸۷

ژ

ژنو ۸۴۴

س

ساتاگید ۱۵۴۰، ۱۵۴۹

ساچان ۱۳۱۷

ساچون ۱۳۱۷

ساخلو ۷۹۱، ۸۰۰

سادات (قریه ...) ۱۴۸۲، ۱۴۸۴، ۱۵۹۵

سار ۱۳۷۶

سار تیسین ۸۴۲

سارون ۱۴۵۲

ساری ۸۱، ۶۰۰، ۶۱۱، ۶۲۸، ۶۲۹، ۷۱۵، ۸۲۸

سازمان برنامه ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵

ساس ۱۷۱

ساقی (محلّه ...) ۱۲۴۸

ساکاریتگرا خدا ۱۵۴۹

ساکازهما ۱۵۴۹

ساگادتی ۱۵۴۹

سالبورغ ۸۴۴

سالبھی ۱۴۵۶

سالزبرگ ۸۴۴

سالس پورغ ۸۴۴

سامان ۴۳۶

سامره ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۲، ۵۲۱، ۵۲۲

ساوجبلاغ ۶۲۷، ۹۶۶

ساورز ۸۲۶

ساوه ۵۸۷، ۷۱۲، ۷۹۷

سایان ۱۳۵۱

سبتک ۸۲۳

سیح ۱۴۶۴

سبزپوشان ۱۳۸۳

سبزوار ۳۴۶، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۳۹، ۴۹۵، ۶۷۷، ۷۷۳

سبزه میر ۱۴۸۷

سبعه (بلوک ...) ۵۸۸، ۶۱۲، ۶۶۰، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۷۶، ۷۸۱، ۷۸۴، ۸۰۱، ۸۰۳، ۸۰۶، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۳، ۸۲۷، ۸۳۱، ۸۳۲

سبک ۸۳۳، ۸۵۵، ۹۰۰، ۱۳۰۶، ۱۳۴۸، ۱۳۵۰، ۱۴۱۵، ۱۵۰۲، ۱۵۷۸، ۱۶۳۷

سبوک ۱۵۰۱

سییس ۱۲۷۷

ستره (ده ...) ۱۲۶۵

سجاس رود خمسه ۷۰۷، ۷۰۹

سجاس زنجان ۲۹۱

سجاوند خواف ۳۰۵

سجستان ۱۸۰، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۴۱

سجل آباد (قریه ...) ۱۲۵۵، ۱۲۶۱، ۱۴۵۶

سحاب ۱۴۱۵

سختویه ۲۵، ۹۰۸، ۹۳۴، ۱۰۴۱، ۱۰۵۴، ۱۱۵۲، ۱۲۲۰، ۱۲۹۳

سدد (قریه ...) ۱۲۶۵

سدیر ۱۲۸۲

سرآسیاب ۱۳۴۸، ۱۴۱۵

سرآب ۳۸۵، ۶۶۹

سرآب بهرام ۲۸، ۹۸، ۷۳۳، ۷۴۲، ۸۰۸

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۱۵

۱۵۶۰، ۱۵۶۲

سرآب تابه ۱۴۷۲، ۱۴۸۴

سرآب سیاه ۵۲۷، ۷۴۳، ۷۵۵، ۸۰۸

سرآب کرن ۵۹۱

سراج ۱۴۹۰

سراجان (محلّه ...) ۲۷۸، ۹۰۶، ۹۰۸، ۱۰۸۰

سراچه ۲۵۱

سربابله (محلّه ...) ۱۱۹۷

سرباغ (محلّه‌ای در شیراز) ۱۷، ۲۹، ۴۰، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۸۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۶۹، ۹۰۸، ۹۷۷

۹۸۱، ۹۸۵، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۳۳، ۱۰۶۷، ۱۰۶۹، ۱۰۷۲، ۱۰۹۱، ۱۱۳۶، ۱۱۳۸، ۱۱۴۰، ۱۱۵۳، ۱۱۶۱، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۷۶

۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۸، ۱۲۷۲، ۱۳۰۵، ۱۴۶۵، ۱۴۸۸

سربرده ۱۴۵۶

سرپر ۱۴۸۹

سرتا ۱۳۴۸

سرتابه ۱۴۳۰، ۱۴۴۹

سرتل ۱۲۴۷، ۱۳۳۵

سرج آباد ۱۴۶۲

سرچاه ۱۵۲۰

سرچاهان ۳۱۱، ۱۱۱، ۱۲۴۲، ۱۲۶۶، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۵، ۱۴۲۴، ۱۵۷۸

سرخان ۱۳۲۹

سرخانی ۱۴۱۵

سرخد چهار دانگه ۵۸۳، ۵۸۸، ۵۹۰، ۷۵۸، ۱۲۳۸، ۱۲۴۳، ۱۳۵۶، ۱۳۵۸، ۱۴۵۱، ۱۵۲۴، ۱۵۹۸

سرخد روم ۶۰۵

سرخد شش دانگه ۳۷، ۴۲، ۷۵۸، ۷۸۵، ۷۹۷، ۱۲۳۸، ۱۳۵۸، ۱۴۶۷، ۱۴۷۲، ۱۵۹۹

سرخد عراقین ۷۷۱

سرخد کلانی ۱۴۴۹

سرخاب ۴۲۳

سرخان ۱۳۷۷، ۱۳۷۹

سرخه ۱۳۲۵

سرخه سفلی ۱۴۱۵

سرخه علیا ۱۴۱۵

سرخه دیزه ۶۹۳

سرخه شیر ۵۴۱

سرخی (قریه ...) ۱۵۰۱، ۱۶۱۷

سرداب (قریه ...) ۱۴۹۹، ۱۵۰۱

سردره ۱۳۷۷، ۱۳۷۹

سردزک (محلای در شیراز) ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۶۲، ۶۳، ۱۱۰،

۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۶۷، ۴۸۱، ۵۵۲، ۸۳۸، ۸۵۵، ۹۰۸، ۹۲۱، ۹۲۴، ۹۳۵، ۹۴۳، ۹۸۵، ۱۰۳۵، ۱۰۵۵، ۱۰۵۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۵، ۱۰۸۰،

۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۴۰، ۱۱۴۷، ۱۱۷۳، ۱۱۷۵، ۱۱۹۷، ۱۲۰۰، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۳۵، ۱۳۷۵، ۱۳۹۷، ۱۴۰۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸،

۱۵۸۹

سردشت ۱۷۸، ۶۰۶، ۱۴۹۵، ۱۵۲۴، ۱۶۱۴

سردسره ۱۳۵۶

سردیره ۱۴۱۵

سررود ۱۴۷۲

سرفاریاب (قریه ...) ۱۴۸۹، ۱۴۹۰، ۱۵۹۴، ۱۶۰۹

سرقل آباد ۱۲۶۳، ۱۳۷۶، ۱۶۰۶، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱

سرقات ۱۳۲۹

سر کره ۱۳۲۵، ۱۳۲۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۱۶

سر کوردان ۱۳۲۹

سرگاه ۱۲۵۴، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۳۳۵

سرگزار ۱۵۶۶، ۱۵۷۱ فارسنامه ناصری ج ۲ ۲۰۱۶ س ص: ۲۰۱۴

سرستان ۱۳۳۸
 سرمشهد ۱۲۷۶، ۱۲۷۷
 سرمق ۱۲۴۰
 سرمک ۱۳۴۱
 سرمل ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۳۵
 سرمن رای (شهر ...) ۲۰۴، ۲۱۰، ۴۶۳، ۴۶۷، ۴۶۸، ۵۲۵، ۵۲۷، ۸۳۷، ۱۱۲۷
 سرمور ۱۴۸۹
 سرمه ۲۳۷
 سرمیدان ۱۴۲۳
 سرنی ۱۳۴۹
 سروستان ۵۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۷۷، ۱۸۹، ۲۴۱، ۲۶۷، ۲۹۵، ۲۹۷، ۵۸۶، ۶۵۶، ۷۴۳، ۷۴۹، ۷۵۳، ۷۵۵، ۸۱۹، ۸۳۰، ۹۰۰،
 ۹۳۳، ۱۱۹۱، ۱۲۰۶، ۱۲۶۷، ۱۲۸۰، ۱۲۹۸، ۱۳۶۰، ۱۳۶۵، ۱۳۶۸، ۱۳۸۰، ۱۴۵۳، ۱۵۷۲، ۱۵۷۷، ۱۵۹۲، ۱۶۱۵، ۱۶۳۳
 سروک ۲۷
 سریزجان ۱۲۷۷
 سریزغان ۱۲۷۷
 سریزگان ۱۳۰۵
 سریزه کان ۱۲۷۶، ۱۳۰۵
 سریک ۱۳۸۱
 سیسینان (ده ...) ۱۲۷۴
 سفارت استانبول ۸۴
 سفلا ۱۴۶۶
 سفلی ۱۴۵۶
 سفیددار ۱۴۸۴، ۱۵۹۵
 سفیدرو ۱۳۰۵
 سفیدویه ۱۳۰۵
 سقاده ۱۴۸۴
 سقران (ده ...) ۱۲۷۴
 سقیه (ده ...) ۱۲۶۵
 منصوریه ۱۰۵۵
 سطر ۱۴۷
 سعادت آباد ۳۳۶، ۴۷۴، ۱۲۶۱، ۱۳۵۲، ۱۳۶۹، ۱۴۴۹، ۱۴۹۵، ۱۵۲۵، ۱۵۹۴، ۱۵۹۸
 سعد آباد ۵۱۵، ۱۴۱۱، ۱۵۵۸
 سعديه ۹۰۴، ۱۲۹۳

سند سمرقند ۲۳۲، ۱۵۶۰

سکاز ۱۵۴۰

سکستان ۱۵۷

سگدوان ۱۴۲۹

سلامت آباد ۱۴۵۶

سلدوز ۶۷۰

سلطان آباد ۷۳۶، ۱۱۱۳، ۱۲۹۳، ۱۳۴۸، ۱۴۵۶، ۱۶۰۵، ۱۶۰۹

سلطانیه ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۶۰، ۳۹۳، ۴۲۵، ۴۵۵، ۴۵۸، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۸۴، ۷۰۷، ۷۱۸، ۷۳۶

سلطان ولایت ۱۵۵۷

سلماس ۳۳۸، ۴۵۵، ۶۰۳

سلمانی (قریه ...) ۱۳۴۸، ۱۴۱۵، ۱۶۰۵

سلیمانیه ۵۰۱، ۵۲۰، ۷۱۸

سماعیل احمدی ۱۳۲۷

سماعیل محمودی ۱۳۴۰

سمال ۱۴۸۶

سماک (قریه ...) ۱۵۹۴

سماک بيمکی ۱۵۶۴

سمرقند ۲۳۲، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۷۱۶، ۹۴۳

سمغان ۵۰۲، ۵۱۵، ۱۴۴۹، ۱۴۹۰

سمل ۷۴۷، ۱۳۳۰

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۱۷

سمنان ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۸۳، ۴۲۷، ۵۰۶، ۵۸۷، ۶۷۳

سمنگان ۱۵۸۳، ۱۵۸۴

سمیران ۱۲۷

سمیرم ۴۸۰، ۷۲۰، ۸۹۹، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰

سمیه ۱۳۳۱

سنا ۱۳۳۵، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱

سناسیر ۱۴۶۰

سناگون ۱۴۸۳

سنان جهرم (محلّه ...) ۱۲۷۸، ۱۲۸۲، ۱۴۱۱

سنت پطرزبرغ ۸۴۲

سنجار ۱۰۳۸

سنجان من (ناحیه ...) ۵۹۷

سند ۲۱۱، ۲۲۵، ۲۶۰، ۵۴۵، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۷۴۳، ۱۰۵۷، ۱۵۴۰، ۱۵۴۹

سندر ۱۳۴۸، ۱۳۴۹

سنقر آباد ۱۴۸۹، ۱۵۹۵

سنگ آسیاب گردان ۱۳۰۷

سنگانک ۱۲۹۳

سنگ باران ۶۳۷

سنگ سفید ۷۷۳

سنگ سیاه (محلای در شیراز) ۲۹، ۴۰، ۶۱، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۲۰۲، ۴۸۹، ۷۷۸، ۷۸۴، ۹۰۸، ۹۱۶، ۹۸۵، ۱۰۳۵، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹

۱۰۷۵، ۱۰۹۱، ۱۱۵۹، ۱۱۷۲، ۱۱۷۹، ۱۱۸۳، ۱۱۸۵، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹

سنندج ۸۲۱، ۸۳۴

سنه ۸۲۱

سواحل افریقا ۸۰۲

سواحل خلیج فارس ۸۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۶۰۹

سواد کوه ۵۵۶

سور (شهر ...) ۱۷۷

سورمن ۲۳۷، ۱۲۴۰

سورمه ۱۲۴۱

سورو ۱۳۸۰

سوریان (قریه ...) ۱۲۶۷، ۱۴۲۴

سوزا ۱۵۸۷

سوزگان ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۶۰۲، ۱۶۱۳

سوق ۱۴۹۲

سوق الامیر ۹۰۱

سوک ۱۳۴۰

سولک ۱۴۸۳

سوله ده ۸۲۸

سونج ۱۲۶۷

سوه سوه (ده ...) ۱۲۷۴

سوهی ۸۹۱

سویس ۶۰۷، ۸۴۴

سهادخانه (محل ...) ۱۵۶۷

سه بیس ۱۲۷۷

سه تلو ۱۵۲۱

سه تنبک ۱۵۱۸

سه چاه ۷۴۹

سه ده ۱۳۰۴، ۱۳۵۷

سه گنبدان ۷۸، ۲۵۳، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲

سهل آباد ۲۵، ۲۶، ۳۸، ۶۲، ۶۵، ۱۱۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۹۰۳، ۹۳۴، ۱۰۴۱، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۷۱، ۱۱۵۲، ۱۲۲۰، ۱۲۹۳، ۱۳۴۴،

۱۳۴۵، ۱۵۲۵، ۱۵۵۷

سه نخود ۱۵۲۴

سهند ۳۵۶، ۳۸۵، ۴۲۳

سهمو سفلی ۱۵۲۶

سهمو علیا ۱۵۲۶

سهو ۱۳۴۱

سهول ۱۳۳۸

سهیلی ۱۳۲۴، ۱۵۸۷

سیاه آب ۳۷۹

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۱۸

سیاهان ۱۳۱۷

سیاه پوش ۶۰۸، ۱۴۹۵

سیاه پوشان ۱۶۰۸، ۱۶۱۲

سیاه زار ۱۴۵۶

سیاه سنگ ۵۴۳

سیاهکان سفلی ۱۴۹۸

سیاهکان علیا ۱۴۹۸

سیاه کوه ۵۹۷

سیاه منصور ۱۲۶۹، ۱۲۹۶، ۱۲۹۸

سیاه منصور سفلی ۱۲۹۸

سیاه منصور علیا ۱۲۹۸

سیاهو ۱۳۵۳

سیاخ ۲۰، ۵۸۶، ۵۹۰، ۶۷۳، ۱۲۸۸، ۱۳۰۵، ۱۳۷۰، ۱۴۹۹، ۱۶۰۹

سیدان ۱۵۵۶

سید نصیری ۱۴۴۹

سیراف ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۷۷، ۲۱۲، ۲۳۴، ۹۰۰، ۱۳۷۰، ۱۴۶۰، ۱۴۶۲، ۱۴۶۴، ۱۵۸۷، ۱۵۸۸، ۱۶۱۶، ۱۶۳۴

سیرجان ۱۸۹، ۲۱۹، ۲۳۹، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۶۶۰، ۷۴۹، ۷۵۲، ۹۰۰، ۱۳۵۰، ۱۳۵۲، ۱۵۶۶، ۱۶۳۶

سیرگاه ۱۳۴۱

سیرمند ۱۳۵۳

سیرو ۱۳۵۳

سیستان ۵۳، ۱۴۵، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۵، ۳۴۳،

۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۶، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۲۳، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۱۰۳۱، ۱۰۶۱، ۱۵۵۳

سیستان سفلی ۱۲۷۷، ۱۲۸۷

سیستان علیا ۱۲۸۷

سیف آباد ۱۴۴۹، ۱۵۷۱

سیگانی ۱۳۸۱

سیلاخور ۵۲۰، ۶۰۷

سیم (محلّه ...) ۹۵۹

سیمرم ۶۳۱

سینیز ۱۲۷

سیور ۱۳۶۰

سیورغال ۶۸۲

سیوند خفرک علیا (قریه ...) ۱۶۱۲

سیوند مرو دشت ۸۲۴، ۹۰۳، ۱۵۵۶، ۱۶۰۳

ش

شاپور (شهر ...) ۹۴، ۱۱۵، ۱۵۵، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۶، ۹۰۰، ۱۴۳۲، ۱۴۳۷، ۱۴۵۰، ۱۴۶۹، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۴

شاپور جان ۱۲۸۸، ۱۲۹۳

شاخور (قریه ...) ۱۲۶۵، ۱۴۲۸

شاد کام ۱۳۵۷

شادگان ۱۷۴

شادیاخ ۲۳۲

شاردین ۱۳۴۶، ۱۳۴۸، ۱۶۰۲

شاغان ۱۳۷۶

شاقل بیگی ۱۲۹۳

شام ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۲۰، ۲۳۵، ۲۸۵، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۶۵، ۳۹۹، ۴۲۳، ۴۵۱،

۴۶۳، ۵۳۷، ۶۳۴، ۷۲۱، ۷۷۷، ۱۰۳۶، ۱۰۳۸، ۱۱۳۴، ۱۳۱۱، ۱۴۱۹

شاه آباد ۵۴۵، ۱۲۶۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۵۹۸

شاه ابو القاسم ۱۴۲۴، ۱۴۲۵

شاه بهرامی (قریه ...) ۱۴۶۶، ۱۴۷۱، ۱۴۸۱، ۱۶۱۰

شاه پوران ۱۲۶۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۱۹

شاه جهان آباد ۸۶، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۲

شاهچراغ ۱۹، ۲۴، ۳۷، ۹۵، ۳۱۴، ۳۱۷، ۴۸۹، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۲۸، ۵۳۶، ۶۷۱، ۷۷۷، ۷۸۲، ۸۶۴، ۹۰۶، ۹۲۱، ۹۲۴، ۹۴۳، ۹۹۵، ۱۰۰۰،

۱۰۱۰، ۱۰۱۴، ۱۰۱۷، ۱۰۲۳، ۱۰۲۵، ۱۰۴۶، ۱۰۶۰، ۱۰۸۱، ۱۱۳۷، ۱۱۴۷، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۲۲۵، ۱۵۶۵

شاه حسنی ۱۵۶۳

شاه رستم ۱۴۲۵

شاهرود ۴۳۰

شاهسون ۶۸۸، ۷۰۸

شاه عباسی ۸۲۸

شاه عبد الله (قریه ...) ۱۴۱۳، ۱۴۱۵، ۱۴۹۸

شاه علمدار ۱۳۱۷

شاه غالب (قریه ...) ۱۶۰۵

شاه فیروزی ۱۳۳۱

شاه قاسم ۱۴۸۴

شاه قطب الدین (قریه ...) ۱۲۷۴

شاه قلی بکی ۱۲۹۳

شاهکوه ۷۷۲

شاه گر ۵۵

شاه مرد ۱۴۲۳

شاهیجان ۱۲۹۳، ۱۳۰۷، ۱۳۱۷

شاهی عراقی ۴۵۷

شبانکاره ۵۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۴، ۳۲۵، ۳۵۱، ۳۷۶، ۴۱۵، ۹۰۰،

۱۲۹۶، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۷، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۷۳، ۱۴۶۶، ۱۵۶۵، ۱۵۶۶، ۱۵۶۹، ۱۶۰۳

شیستانه ۱۰۴۲

شراه ۱۹۳

شرف آباد ۴۱۷، ۱۴۸۴

شرفی ۱۵۲۴

شرقی ۱۳۰۲، ۱۳۱۹

شروان ۲۹، ۲۹۱، ۳۴۹، ۳۵۵

شریف آباد ۱۲۹۳

شستگان ۱۴۱۱

ششدر ۷۱۷

ششده (قریه ...) ۱۱۷، ۱۲۳، ۷۴۹، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۴۰۷، ۱۴۱۱، ۱۶۳۶

- شط العرب ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۳، ۱۶۰۵
- شط حویزه ۶۰۸
- شط فلاحی ۶۰۸
- شط کاران ۶۰۸، ۱۶۰۵
- شط کرن ۶۰۷
- شطوط ثلثه ۶۰۸
- شعب بوان ۱۵۶۰، ۱۵۶۲
- شعب غازان ۳۹۹
- شغو (قریه ...) ۱۳۷۷، ۱۳۷۹
- شکارپور ۵۵۱
- شکرو ۱۵۲۰، ۱۵۷۱
- شکفت ۱۵۰۰، ۱۵۰۱
- شکفت خان ۱۳۵۷
- شکی ۳۸۵، ۶۹۳
- شلدان ۱۲۵۴، ۱۳۷۴، ۱۳۷۶
- شماخی ۵۳۵
- شمس آباد ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۶۹، ۱۲۷۴، ۱۲۸۷، ۱۳۱۷
- شمس آباد برزو ۱۵۵۵
- شمس آباد تخت ۱۵۵۷
- شمس آباد سفلی ۱۲۹۳
- شمس آباد علیا ۱۲۹۳
- شمس الدین عرب ۱۴۸۱
- شمیران ۷۳۶، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۲۹، ۸۶۵
- شمیل ۳۲۶، ۴۱۰، ۴۷۶، ۸۰۰، ۸۰۴، ۸۰۶، ۸۳۰، ۸۳۲، ۸۴۰، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۷۷، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۲۰
- شنبه ۱۳۲۰
- شنبه ۱۳۴۰، ۱۳۴۱
- شوا (قریه ...) ۱۶۰۵
- شواریح ۸۲۱
- شوراب ۱۲۵۳، ۱۵۰۱
- شورجستان ۱۲۴۱
- شورجه (قریه ...) ۱۳۶۰، ۱۳۶۹
- شورغان ۱۲۹۳

شورکی ۱۳۲۷

شوش ۱۵۴۹، ۱۵۳۰

شوشت ۱۴۸۱

شوشتر ۲۷، ۴۷، ۷۲، ۱۹۰، ۲۱۱، ۲۸۶، ۳۰۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۳۲، ۳۴۷، ۳۷۶، ۴۰۱، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۷۲، ۵۰۳،

۵۱۶، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۹، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۸۰، ۷۰۰، ۷۴۳، ۷۵۵، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۸۱، ۸۲۶، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۷۴، ۹۱۱، ۹۶۸، ۹۷۸،

۱۰۲۶، ۱۰۵۴، ۱۰۷۰، ۱۴۱۳، ۱۴۷۰، ۱۴۷۵، ۱۴۸۸، ۱۴۹۱، ۱۵۳۰، ۱۵۷۰، ۱۵۸۹

شول ۹۸، ۲۷۰، ۱۲۹۳، ۱۴۵۲، ۱۴۵۶، ۱۴۶۰، ۱۵۵۵

شول جورگ کام فیروز ۷۷۰

شولستان ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۳، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۴۵، ۲۷۰، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۶، ۳۳۷،

۳۳۹، ۳۴۷، ۳۶۰، ۳۹۰، ۳۹۶، ۴۰۱، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۸، ۴۶۸، ۴۸۱، ۵۱۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۹۱، ۵۹۴، ۵۹۸، ۷۴۲، ۷۴۸، ۷۵۵، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۹،

۷۷۰، ۷۸۰، ۷۸۳، ۱۰۲۶، ۱۲۷۵، ۱۳۷۳، ۱۴۴۱، ۱۴۷۵، ۱۴۸۷، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱، ۱۵۶۳

شول کپ ۱۳۳۳

شولکستان ۷۴۱، ۱۲۴۱

شه آباد اصفهان ۳۸۱

شهدا ۱۲۴۸، ۱۲۵۰

شهدا اردکان (قریه ...) ۱۶۰۹

شهر آباد (قریه ...) ۱۲۴۶، ۱۴۲۵

شهر الله ۲۵۴

شهر ایچ ۱۳۷۳

شهر جور ۱۴۲۳

شهر خفر ۱۳۰۲

شهر خواست ۱۴۵۶، ۱۴۶۰

شهر زیدون ۱۴۹۶

شهرستان ۱۳۰۴

شهرک (قریه ...) ۱۲۴۴

شهر ماهرویان ۱۴۹۶، ۱۴۹۸

شهر میان ۱۳۵۷

شهر ویران ۱۴۹۸

شهری ۱۳۴۲

شهنا ۱۳۴۲

شهناز خانی ۱۲۹۸

شهنا ۱۳۱۷

شهوار ۱۳۸۲

شهیدان (قریه ...) ۱۲۶۷

شیادان (محلّه ...) ۹۰۶، ۹۷۹، ۱۱۶۲

شیاس ۱۴۸۱، ۱۵۲۲

شیبان ۱۹۶

شیب بازار ۹۰۱، ۱۲۹۳

شیب برم ۱۳۴۱، ۱۳۴۲

شیب تنگ ۱۲۷۶، ۱۲۷۷

شیب کوه بهبهان ۴۸۸، ۵۳۰، ۷۱۵

شیب کوه لارستان ۷۴۹، ۸۵۱، ۱۳۴۵، ۱۳۷۴، ۱۴۰۳، ۱۴۱۱، ۱۵۱۹

شیخ ابول ۱۳۳۵

شیخ بود ۱۲۹۳

شیخ جلیل ۱۴۸۱

شیخ حسین ۱۴۸۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۲۱

شیخ خواجه ۱۴۸۱

شیخ سرکه ۱۴۸۲، ۱۴۸۴

شیخ شعیب (جزیره ...) ۱۵۸۷

شیخ عامر ۱۵۱۷

شیخ عباس ۱۴۸۷

شیخ علی چوپان ۱۲۹۳

شیخ گلبار ۱۴۸۶

شیخ نو ۱۴۲۹

شیخ هابیل ۱۴۹۰

شیخیان ۱۳۴۲

شیراز ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۳، ۵۶

۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۹۴، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲

۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۵

۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳

۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷

۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸

۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۶

۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹

۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳

۴۰۸، ۴۰۶، ۴۰۵، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۶، ۳۹۴، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۴، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۷، ۳۴۶،
 ۴۴۲، ۴۴۰، ۴۳۹، ۴۳۸، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۲۹، ۴۲۸، ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۲۲، ۴۱۹، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۳، ۴۱۰،
 ۵۰۱، ۴۹۶، ۴۹۱، ۴۸۹، ۴۸۸، ۴۸۷، ۴۸۶، ۴۸۴، ۴۸۳، ۴۸۲، ۴۸۱، ۴۸۰، ۴۷۴، ۴۷۳، ۴۷۲، ۴۷۰، ۴۶۹، ۴۶۸، ۴۶۰، ۴۵۹، ۴۵۷، ۴۴۳،
 ۵۹۵، ۵۹۲، ۵۹۱، ۵۹۰، ۵۸۹، ۵۸۸، ۵۸۷، ۵۸۶، ۵۸۵، ۵۸۴، ۵۸۳، ۵۸۲، ۵۲۸، ۵۲۷، ۵۲۶، ۵۱۶، ۵۱۵، ۵۱۴، ۵۱۳، ۵۱۲، ۵۱۱، ۵۰۲،
 ۶۳۶، ۶۳۳، ۶۳۲، ۶۳۰، ۶۲۶، ۶۱۸، ۶۱۷، ۶۱۵، ۶۱۴، ۶۱۳، ۶۱۲، ۶۱۱، ۶۰۹، ۶۰۸، ۶۰۳، ۶۰۲، ۶۰۱، ۶۰۰، ۵۹۹، ۵۹۸، ۵۹۷، ۵۹۶،
 ۶۹۷، ۶۹۲، ۶۹۱، ۶۸۸، ۶۸۱، ۶۸۰، ۶۷۹، ۶۷۸، ۶۷۶، ۶۷۴، ۶۷۳، ۶۷۲، ۶۷۱، ۶۷۰، ۶۶۹، ۶۶۰، ۶۵۷، ۶۵۶، ۶۵۴، ۶۵۲، ۶۵۰، ۶۳۷،
 ۷۴۳، ۷۴۲، ۷۴۱، ۷۴۰، ۷۳۹، ۷۳۸، ۷۲۶، ۷۲۵، ۷۲۴، ۷۲۳، ۷۲۱، ۷۲۰، ۷۱۸، ۷۱۵، ۷۱۰، ۷۰۸، ۷۰۳، ۷۰۲، ۷۰۱، ۷۰۰، ۶۹۹، ۶۹۸،
 ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۲۲

۷۷۸، ۷۷۷، ۷۷۲، ۷۷۱، ۷۷۰، ۷۶۹، ۷۶۸، ۷۶۷، ۷۶۶، ۷۶۵، ۷۶۴، ۷۶۳، ۷۶۲، ۷۶۱، ۷۶۰، ۷۵۹، ۷۵۸، ۷۵۷، ۷۵۶، ۷۵۵، ۷۵۴، ۷۵۲،
 ۸۰۵، ۸۰۴، ۸۰۲، ۸۰۰، ۷۹۸، ۷۹۷، ۷۹۶، ۷۹۵، ۷۹۴، ۷۹۳، ۷۹۲، ۷۹۱، ۷۹۰، ۷۸۸، ۷۸۶، ۷۸۵، ۷۸۴، ۷۸۳، ۷۸۲، ۷۸۱، ۷۸۰، ۷۷۹،
 ۸۳۸، ۸۳۴، ۸۳۳، ۸۳۰، ۸۲۹، ۸۲۷، ۸۲۵، ۸۲۴، ۸۲۳، ۸۲۲، ۸۲۱، ۸۲۰، ۸۱۹، ۸۱۸، ۸۱۷، ۸۱۶، ۸۱۵، ۸۱۳، ۸۱۲، ۸۰۹، ۸۰۸، ۸۰۷،
 ۸۷۱، ۸۶۵، ۸۶۴، ۸۶۳، ۸۶۱، ۸۶۰، ۸۵۹، ۸۵۸، ۸۵۷، ۸۵۶، ۸۵۵، ۸۵۴، ۸۵۳، ۸۵۱، ۸۵۰، ۸۴۹، ۸۴۸، ۸۴۷، ۸۴۶، ۸۴۵، ۸۴۰، ۸۳۹،
 ۹۱۵، ۹۱۴، ۹۱۱، ۹۱۰، ۹۰۸، ۹۰۷، ۹۰۶، ۹۰۵، ۹۰۴، ۹۰۳، ۹۰۲، ۹۰۱، ۹۰۰، ۸۸۹، ۸۸۸، ۸۸۷، ۸۸۵، ۸۸۳، ۸۸۱، ۸۷۴، ۸۷۳، ۸۷۲،
 ۹۳۹، ۹۳۸، ۹۳۷، ۹۳۶، ۹۳۵، ۹۳۴، ۹۳۳، ۹۳۲، ۹۳۱، ۹۳۰، ۹۲۹، ۹۲۸، ۹۲۷، ۹۲۶، ۹۲۵، ۹۲۴، ۹۲۳، ۹۲۲، ۹۲۱، ۹۱۹، ۹۱۸، ۹۱۷،
 ۹۶۳، ۹۶۲، ۹۶۱، ۹۶۰، ۹۵۹، ۹۵۸، ۹۵۶، ۹۵۵، ۹۵۴، ۹۵۳، ۹۵۲، ۹۵۱، ۹۵۰، ۹۴۹، ۹۴۸، ۹۴۷، ۹۴۵، ۹۴۴، ۹۴۳، ۹۴۲، ۹۴۱، ۹۴۰،
 ۹۸۵، ۹۸۴، ۹۸۳، ۹۸۲، ۹۸۱، ۹۸۰، ۹۷۹، ۹۷۸، ۹۷۷، ۹۷۶، ۹۷۵، ۹۷۴، ۹۷۳، ۹۷۲، ۹۷۱، ۹۷۰، ۹۶۹، ۹۶۸، ۹۶۷، ۹۶۶، ۹۶۵، ۹۶۴،
 ۱۰۳۰، ۱۰۲۹، ۱۰۲۸، ۱۰۲۷، ۱۰۲۶، ۱۰۲۴، ۱۰۲۳، ۱۰۱۰، ۱۰۰۶، ۱۰۰۰، ۹۹۸، ۹۹۷، ۹۹۴، ۹۹۲، ۹۹۱، ۹۹۰، ۹۸۹، ۹۸۸، ۹۸۷،
 ۱۰۵۷، ۱۰۵۶، ۱۰۵۵، ۱۰۵۴، ۱۰۵۳، ۱۰۴۹، ۱۰۴۶، ۱۰۴۳، ۱۰۴۲، ۱۰۴۱، ۱۰۴۰، ۱۰۳۹، ۱۰۳۸، ۱۰۳۵، ۱۰۳۴، ۱۰۳۳، ۱۰۳۲، ۱۰۳۱،
 ۱۰۸۲، ۱۰۸۱، ۱۰۸۰، ۱۰۷۸، ۱۰۷۵، ۱۰۷۴، ۱۰۷۳، ۱۰۷۲، ۱۰۷۱، ۱۰۷۰، ۱۰۶۹، ۱۰۶۸، ۱۰۶۷، ۱۰۶۶، ۱۰۶۵، ۱۰۶۳، ۱۰۶۱، ۱۰۶۰،
 ۱۱۳۳، ۱۱۳۲، ۱۱۳۰، ۱۱۲۷، ۱۱۲۶، ۱۱۲۰، ۱۱۰۰، ۱۰۹۸، ۱۰۹۷، ۱۰۹۶، ۱۰۹۵، ۱۰۹۴، ۱۰۹۳، ۱۰۹۱، ۱۰۹۰، ۱۰۸۹، ۱۰۸۷، ۱۰۸۶،
 ۱۱۵۶، ۱۱۵۴، ۱۱۵۳، ۱۱۵۲، ۱۱۵۱، ۱۱۵۰، ۱۱۴۹، ۱۱۴۸، ۱۱۴۷، ۱۱۴۶، ۱۱۴۵، ۱۱۴۴، ۱۱۴۱، ۱۱۴۰، ۱۱۳۸، ۱۱۳۷، ۱۱۳۶، ۱۱۳۴،
 ۱۱۸۲، ۱۱۸۱، ۱۱۸۰، ۱۱۷۹، ۱۱۷۸، ۱۱۷۷، ۱۱۷۵، ۱۱۷۴، ۱۱۷۰، ۱۱۶۸، ۱۱۶۷، ۱۱۶۶، ۱۱۶۴، ۱۱۶۳، ۱۱۶۲، ۱۱۶۰، ۱۱۵۹، ۱۱۵۸،
 ۱۲۰۳، ۱۲۰۲، ۱۲۰۰، ۱۱۹۹، ۱۱۹۸، ۱۱۹۷، ۱۱۹۶، ۱۱۹۵، ۱۱۹۴، ۱۱۹۳، ۱۱۹۲، ۱۱۹۱، ۱۱۸۹، ۱۱۸۸، ۱۱۸۷، ۱۱۸۶، ۱۱۸۴، ۱۱۸۳،
 ۱۲۳۵، ۱۲۳۴، ۱۲۳۳، ۱۲۳۲، ۱۲۳۱، ۱۲۳۰، ۱۲۲۸، ۱۲۲۷، ۱۲۲۶، ۱۲۲۵، ۱۲۲۴، ۱۲۲۲، ۱۲۲۰، ۱۲۱۸، ۱۲۱۳، ۱۲۰۶، ۱۲۰۵، ۱۲۰۴،
 ۱۲۵۷، ۱۲۵۵، ۱۲۵۴، ۱۲۵۳، ۱۲۵۱، ۱۲۵۰، ۱۲۴۹، ۱۲۴۸، ۱۲۴۶، ۱۲۴۵، ۱۲۴۴، ۱۲۴۳، ۱۲۴۲، ۱۲۴۰، ۱۲۳۹، ۱۲۳۸، ۱۲۳۷، ۱۲۳۶،
 ۱۲۸۲، ۱۲۸۱، ۱۲۸۰، ۱۲۷۸، ۱۲۷۷، ۱۲۷۶، ۱۲۷۵، ۱۲۷۲، ۱۲۷۰، ۱۲۶۹، ۱۲۶۸، ۱۲۶۶، ۱۲۶۵، ۱۲۶۳، ۱۲۶۲، ۱۲۶۱، ۱۲۵۹، ۱۲۵۸،
 ۱۳۱۴، ۱۳۰۶، ۱۳۰۵، ۱۳۰۳، ۱۳۰۲، ۱۳۰۱، ۱۲۹۹، ۱۲۹۸، ۱۲۹۶، ۱۲۹۵، ۱۲۹۴، ۱۲۹۳، ۱۲۹۲، ۱۲۸۹، ۱۲۸۸، ۱۲۸۷، ۱۲۸۶، ۱۲۸۵،
 ۱۳۱۵، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۲۳

۱۳۵۳، ۱۳۵۲، ۱۳۵۱، ۱۳۵۰، ۱۳۴۸، ۱۳۴۷، ۱۳۴۶، ۱۳۴۵، ۱۳۴۳، ۱۳۳۸، ۱۳۳۵، ۱۳۳۰، ۱۳۲۹، ۱۳۲۸، ۱۳۲۷، ۱۳۲۶، ۱۳۲۵، ۱۳۲۴،
 ۱۳۸۵، ۱۳۸۳، ۱۳۸۲، ۱۳۷۷، ۱۳۷۶، ۱۳۷۵، ۱۳۷۴، ۱۳۷۳، ۱۳۷۰، ۱۳۶۸، ۱۳۶۵، ۱۳۶۰، ۱۳۵۹، ۱۳۵۸، ۱۳۵۷، ۱۳۵۶، ۱۳۵۵، ۱۳۵۴،
 ۱۴۱۹، ۱۴۱۶، ۱۴۱۴، ۱۴۱۳، ۱۴۰۹، ۱۴۰۸، ۱۴۰۷، ۱۴۰۶، ۱۴۰۵، ۱۴۰۳، ۱۳۹۸، ۱۳۹۷، ۱۳۹۵، ۱۳۹۴، ۱۳۹۲، ۱۳۹۱، ۱۳۸۸، ۱۳۸۶

۱۴۲۰، ۱۴۲۴، ۱۴۲۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۲، ۱۴۴۹، ۱۴۵۱، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵،
 ۱۴۶۷، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۸۱، ۱۴۸۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۱۵۰۳، ۱۵۰۶، ۱۵۰۸، ۱۵۰۹، ۱۵۱۶، ۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۵۲۷،
 ۱۵۲۸، ۱۵۳۱، ۱۵۵۳، ۱۵۵۵، ۱۵۵۷، ۱۵۵۸، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱، ۱۵۶۵، ۱۵۶۶، ۱۵۶۷، ۱۵۷۰، ۱۵۷۳، ۱۵۷۷، ۱۵۸۰، ۱۵۸۱، ۱۵۸۳، ۱۵۸۹،
 ۱۵۹۲، ۱۵۹۴، ۱۵۹۵، ۱۵۹۶، ۱۶۰۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۴، ۱۶۱۵، ۱۶۱۶، ۱۶۱۸، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۶، ۱۶۲۹، ۱۶۳۳، ۱۶۳۴، ۱۶۳۵

شیر حاجی ۷۷۵

شیرخان ۱۲۵۱

شیروان ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۷، ۳۸۳، ۳۹۴، ۴۰۲، ۴۲۶، ۴۴۸، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۱، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۵،
 ۵۷۹، ۶۰۵، ۶۲۲، ۶۲۷، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۹۳، ۷۰۷، ۷۱۳، ۷۲۸، ۷۳۰، ۹۹۳

شیرونک (قریه ...) ۱۴۶۷، ۱۴۹۶، ۱۴۹۸

شیرینو ۱۵۱۷

شیف ۸۱۵، ۱۳۱۹، ۱۳۳۵

شیلا ۱۷۷

شیلانی ۷۲۲

شیو ۱۵۲۱

ص

صادق آباد ۱۲۴۵، ۱۲۶۱، ۱۲۷۴، ۱۵۵۶

صالح آباد ۱۲۵۱، ۱۲۵۳

صالحان ۱۴۸۴

صالحک ۱۴۹۶

صاین قلعه ۳۶۰، ۴۲۵

صبوی شیراز ۷۴۱

صحرا ۵۲۱

صحرا (محلّه ...) ۱۲۷۸

صحرای آهوچر ۵۱۳، ۱۶۱۲، ۱۶۱۴

صحرای ابدالان ۱۶۱۴

صحرای ابرقوه ۱۶۱۴

صحرای ارزویه ۲۹۹

صحرای اوجان ۳۹۳

صحرای ایج ۲۳۸

صحرای ایدج ۲۷

صحرای ایزد خواست ۸۷۳، ۱۶۱۴

صحرای باشت ۵۲۷

صحرای باغ ۵۲۹، ۵۳۰، ۸۲۳، ۱۵۲۴، ۱۶۱۴

صحرای بکان ۱۶۱۴

صحرای بوشهر ۱۳۳۳

صحرای بهاهان ۸۷۶

صحرای بیضاء ۲۴۳، ۲۴۴

صحرای پنج انگشت ۲۹۹

صحرای تنگ کرم فسا ۱۳۸۷، ۱۶۱۹

صحرای جبل زایجان ۱۱۲

صحرای جنونه ۸۷۵

صحرای جعفر آباد ۲۹۶، ۲۹۷

صحرای جم ۱۴۶۰

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۲۴

صحرای جوخانه ۱۴۸۹

صحرای خسرو شیرین ۵۹۵

صحرای خشت ۱۲۹۷

صحرای خلار ۷۸۵

صحرای خیر آباد ۱۶۰۲

صحرای دانقی ۴۶۴

صحرای دشت ۲۹۹

صحرای دشت پلنگ ۱۶۱۴

صحرای دشت روم ۱۴۷۳

صحرای دشتک سیاه ۱۶۱۴

صحرای دشمن زیاری ۱۶۰۵

صحرای دلگشا ۷۸۸

صحرای دولاب ۶۶۷

صحرای ده دشت ۱۴۸۸

صحرای رامهرمز ۱۳۴۲، ۱۴۹۰، ۱۶۱۶

صحرای رود فسا (قریه ...) ۱۴۱۰، ۱۴۱۱

صحرای رون ۲۴۰، ۱۳۷۳، ۱۴۶۷، ۱۶۱۴

صحرای ریشهر ۷۹۱

صحرای سرپنیران ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۶۱۴

صحرای سفید ۱۵۶۵، ۱۵۶۶

صحرای سورو ۱۳۸۰

- صحرای شاپور کازرون ۱۵۶۱
 صحرای شاه حسنی ۴۰۱
 صحرای شولستان ۷۸۰
 صحرای فارس ۲۸۱، ۲۸۴
 صحرای فراشبند ۱۷۵
 صحرای فرگ ۲۴۰
 صحرای فلارد ۷۲۰
 صحرای فهلیان ۱۵۶۱
 صحرای قبله ۶۵۱
 صحرای قره آقاج ۱۶۱۴
 صحرای قره بلاغ ۱۳۹۸، ۱۴۱۱، ۱۶۰۳، ۱۶۱۴
 صحرای قره پیری ۱۶۱۴
 صحرای قصر قمشه ۷۸۵، ۱۲۳۵
 صحرای قمشه ۸۵۳
 صحرای کرنال ۵۴۵
 صحرای کشن ۶۵۱، ۱۲۳۰
 صحرای کمره ۶۷۲
 صحرای کنار سیاه ۱۶۱۵
 صحرای کوار ۴۷۰
 صحرای کویر ۱۶۰۸
 صحرای گربایگان ۱۴۱۱، ۱۶۱۴
 صحرای گل دامچه ۱۶۱۵
 صحرای گل دنبه ۱۶۱۴، ۱۶۱۵
 صحرای گلستان ۱۵۹۶
 صحرای لیرای ۵۰۳، ۱۶۱۵
 صحرای مال میر بختیاری ۱۴۶۹
 صحرای مائین ۲۵۶
 صحرای مزینان ۶۷۷
 صحرای مصلی ۹۴، ۱۱۲
 صحرای مغان ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۹، ۶۲۲
 صحرای مورچه خورت ۵۱۲
 صحرای مهارلو ۱۳۹۸، ۱۶۱۵
 صحرای نینزک ۸۱۴

صحرای نور آباد شولستان ۱۵۶۱

صحرای نهاوند ۵۱۶

صحرای همایجان اردکان ۷۸۵

صحرای یخچال ۶۵۱

صدر آباد ۵۲۵، ۱۳۶۹، ۱۴۵۶، ۱۵۷۱

صعاده ۱۲۷

صغاد آباد (قریه ...) ۱۲۳۹

صغاد کامفیروز ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۹۳، ۱۳۰۲، ۱۴۱۱، ۱۴۵۲، ۱۴۶۶، ۱۶۰۷، ۱۶۱۰

صغاد کربال ۱۰۶۵

صغاد ۱۲۴۱

صفه ۱۰۳۰

صفیه ۱۵۲۶

صفی آباد ۸۲۸، ۱۲۴۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۲۵

صفین ۷۵۶

صنعا ۱۲۸۳

صنقر آباد ۱۴۸۹

صوروباش ۱۵۲۶

صوفیان (قریه ...) ۴۵۰

صیمکان ۲۰، ۲۴، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۷۷، ۶۷۳، ۷۹۸، ۸۶۴، ۸۷۲، ۱۰۶۷، ۱۰۷۰، ۱۲۷۷، ۱۲۹۸، ۱۳۷۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۹۹، ۱۵۶۵،

۱۵۹۱، ۱۶۰۶، ۱۶۱۶، ۱۶۱۸، ۱۶۳۴، ۱۶۳۵، ۱۶۳۶

ط

طبران ۴۸

طارم ۱۷۷، ۲۹۹، ۴۸۷، ۷۴۳، ۷۹۸، ۸۱۹، ۸۳۱، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۵۹۲، ۱۶۳۷

طاق کسری ۳۷۵

طاق میان ۱۴۵۶

طالب آباد ۱۳۶۹

طالش ۳۶۵، ۳۶۶، ۷۱۳

طالقان ۴۳۰، ۴۷۳

طالونه ۱۳۰۲

طاوس ۱۷۳

طاوس خانه ۴۸۳

طاهان ۴۵۹

طاهر آباد ۳۷۸

طاهرونی ۱۳۸۱

طائف ۲۳، ۱۰۳۷، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۵

طبرستان ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۸۹، ۲۰۰

طبرک ۶۳۶

طیس ۱۰۲، ۲۳۲، ۳۲۵، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۷۱، ۳۹۰، ۴۴۰، ۴۴۱، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۷۴۹، ۹۲۸

طخارستان ۱۴۵

طرابلس ۴۶۳، ۱۳۹۱

طرابوزن ۱۰۷، ۳۶۳، ۸۶۲

طرق ۸۲۱

طسوج ۴۵۱، ۸۲۶، ۱۳۳۵، ۱۳۳۷، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۷۳، ۱۴۸۶، ۱۵۹۵، ۱۶۰۵، ۱۶۱۴، ۱۶۳۳، ۱۶۳۵

طشک ۱۲۴۲، ۱۲۴۳

طفویه ۱۱۵

طلحه ۱۳۳۹، ۱۳۴۰

طمستان ۱۸۶

طور سینا ۱۲۸۴

طوس ۴۸، ۷۶، ۱۴۴، ۲۰۳، ۴۴۱

طوطکان (قریه ...) ۱۲۶۷

طوی دراز ۱۳۴۲

طویل (جزیره ...) ۴۸۷، ۱۵۸۷

طویله ۴۳۰

طهران ۹، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴،

۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۷، ۲۰۲،

۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۳۹۴، ۴۱۲، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۴۲، ۴۷۹، ۴۸۵، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۵۷، ۵۸۴، ۵۸۸، ۵۹۲، ۵۹۹، ۶۰۰،

۶۰۱، ۶۰۲، ۶۲۲، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۷، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۴، ۶۵۷، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۳، ۶۷۴،

۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۸۰، ۶۸۲، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۶، ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴،

۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۲۶

۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۱، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۸،

۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۹، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴،

۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۴، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۲، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۱۳، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹،

۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۲، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۸، ۸۵۲

۸۵۳، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۷۳، ۹۰۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۵، ۹۵۲، ۹۵۴، ۹۵۶، ۹۶۱، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۸، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۶، ۹۹۵، ۹۹۷، ۱۰۲۰، ۱۰۲۵، ۱۰۲۸، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۴۱، ۱۰۵۱، ۱۰۵۳، ۱۰۵۵، ۱۰۶۰، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۸، ۱۰۸۶، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۸، ۱۱۰۰، ۱۱۲۷، ۱۱۳۰، ۱۱۳۲، ۱۱۴۴، ۱۱۵۱، ۱۱۵۶، ۱۱۵۸، ۱۱۶۴، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۲۲۲، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۸۶، ۱۲۹۷، ۱۳۴۵، ۱۳۸۴، ۱۴۲۰، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۶۷، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸، ۱۵۰۲، ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۱۶، ۱۵۶۹

طیسفون ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۶۲

ظ

ظالمی (گردنه ...) ۱۲۵۳

ظفر آباد ۱۲۹۳

ظهیرک ۱۲۹۳

ع

عابر آباد ۱۳۰۲

عاجم ۱۴۹۲، ۱۵۹۸

عادل آباد ۱۲۹۳

عاقول ۱۸۵

عالی (ده ...) ۱۲۶۵

عامری ۱۳۲۶، ۱۳۲۷

عاموئی ۱۳۲۶، ۱۳۲۷

عائلی ۱۲۹۳

عباد الله ۱۴۱۵

عباس آباد ۱۲۸، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۵۵۶

عباسی ۴۲، ۸۰۳، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۴۰، ۸۷۳، ۹۰۰، ۱۳۳۳، ۱۳۵۴، ۱۳۷۶، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۶۳۷

عبد الله آباد ۱۲۴۱

عبد الکریمی ۲۸۸، ۱۴۵۶

عبدل آباد ۱۲۴۶

عبدئی ۲۸۵، ۱۴۵۰

عبیر آمیز ۱۲۳۷

عبتات عالیات ۲۷، ۴۰۹، ۴۶۹، ۴۷۰، ۷۲۸، ۸۳۶، ۹۲۷، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۴۰، ۹۵۸، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۶۰، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۱۶۵

۱۳۴۵، ۱۴۱۰، ۱۴۷۷، ۱۵۷۶

عثمانی ۳۹۹، ۴۰۷، ۵۰۳، ۵۲۷، ۶۱۳

عدلیه شیراز (دیوانخانه ...) ۸۱۳، ۸۲۰، ۸۲۳، ۹۱۸

عدن ۲۷، ۵۶۳، ۸۳۸

عراق ۶۹، ۷۹، ۹۴، ۱۰۳، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۸۱، ۱۸۲،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۲۷

۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۴۴،
 ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۸۴، ۲۹۲، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۶،
 ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹،
 ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۹، ۴۶۰، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۶، ۴۸۵، ۴۹۹، ۵۰۳،
 ۵۰۸، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۳، ۵۵۱، ۵۵۸، ۵۵۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۵، ۶۰۹، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۳۴، ۶۵۱، ۶۵۳،
 ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۸۰، ۶۸۸، ۶۹۵، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۹، ۷۱۲، ۷۳۱، ۷۳۶، ۷۶۱، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۶۴، ۸۶۵، ۹۰۵، ۹۱۱، ۹۱۲،
 ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۲۳، ۹۲۳، ۹۳۳، ۹۳۵، ۹۸۵، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۶، ۱۰۴۵، ۱۰۵۶، ۱۰۷۱، ۱۰۷۴، ۱۰۸۳، ۱۰۹۴، ۱۱۴۷، ۱۱۶۵، ۱۲۷۱، ۱۴۱۴،
 ۱۵۸۰

عراق عجم ۱۷۲، ۱۸۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۷،
 ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۷۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۰۱، ۵۰۸، ۵۲۷، ۶۱۵، ۹۳۵، ۱۱۴۷، ۱۱۴۹، ۱۱۶۵

عراقین (ممالک ...) ۷۰۵، ۳۶۴، ۱۹۴

عربستان ۱۱۷، ۴۱۱، ۴۳۸، ۴۹۲، ۴۹۸، ۵۲۴، ۶۰۶، ۶۰۷، ۷۴۲، ۷۶۳، ۷۸۱، ۷۹۵، ۸۲۶، ۸۶۴، ۸۶۵، ۹۱۶، ۹۶۲، ۹۶۶، ۱۰۶۹، ۱۳۲۲،
 ۱۴۱۳، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۵۲۵، ۱۵۴۹، ۱۶۰۰

عربستان عجم ۸۲۶، ۹۶۶

عز آباد ۱۲۴۶، ۱۳۴۵، ۱۵۵۷

عسکر (ده ...) ۱۲۶۵

عسکری (قریه ...) ۱۳۲۹، ۱۴۹۶، ۱۵۲۶، ۱۶۰۲، ۱۶۰۸، ۱۶۱۲، ۱۶۳۰

عسلو ۱۱۵

عسلویه ۱۱۵، ۷۵۷، ۷۸۰، ۸۲۰، ۸۲۳، ۱۵۲۶، ۱۵۲۷

عطیه ۱۳۳۱

عقبه مائین ۳۴۹

عقدک ۱۳۶۰

علا ۸۲۰، ۸۲۳

علافها (میدان ...) ۹۱۹

علاء مرودشت ۴۴۵، ۸۲۰، ۸۲۳، ۸۵۴، ۸۷۶، ۸۹۸، ۱۰۲۷، ۱۰۹۳، ۱۲۵۴، ۱۴۵۷، ۱۵۰۲، ۱۶۱۰

علمدار ۱۴۲۹

علویه ۳۹۲

علی (قریه ...) ۴۰۱

علی آباد (قریه ...) ۸۱۹، ۱۲۵۱، ۱۲۵۳، ۱۲۹۴، ۱۳۰۲، ۱۳۴۸، ۱۳۵۱، ۱۳۵۴، ۱۳۵۷، ۱۴۲۱، ۱۴۵۲، ۱۴۶۲، ۱۵۲۴، ۱۶۳۹

علی آباد بختاجرد ۱۳۰۶

علی آباد خسو ۱۳۱۷

علی آباد دبیران ۱۳۱۷

علی آباد ده شیب ۲۴، ۱۴۱۱

علی آباد شیب بازار ۱۲۹۴

علی آباد شیخ ۱۲۷۴

علی آباد قرق ۱۲۷۴

علی آباد مازندران ۵۹۹

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۲۸

علی آباد ممو ۱۴۱۲

علیا ۱۲۴۳، ۱۴۶۶

علی پهلوان (محلّه ...) ۱۲۷۸

علی چنگی ۱۳۲۷

علیحدّه (بلوک ...) ۱۲۶۸

علی یوسف (جزیره ...) ۱۵۸۷

عماد آباد ۱۵۵۵، ۱۶۰۷، ۱۶۱۱

عماد ده ۱۵۲۴، ۱۶۳۵

عماده ۸۲۴، ۱۶۱۴

عمارت آئینه خانه ۵۰۱

عمارت شاه نواز خان ۱۲۱۳

عمارات عالیّه ۴۲۳، ۸۴۲

عمارت کلاه فرنگی باغ ارگ ۶۱۸، ۷۶۶

عمارت نواب صادق خان ۱۲۱۳

عمارات و کیلی ۶۰۹

عمارت ولندیزی ۴۸۷، ۸۰۴، ۸۳۱

عماره ۲۰۰

عمال آباد ۱۵۲۸

عمان ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۰۰، ۲۱۹، ۳۴۸، ۴۰۰، ۵۵۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۱۰، ۷۱۵، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۲۳، ۸۳۳، ۸۷۴، ۹۵۶، ۱۳۷۷،

۱۴۴۰، ۱۵۲۲، ۱۵۷۸، ۱۵۸۹، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷

عمرو آباد کربال ۹۶۰، ۱۲۲۳

عمر کوت ۵۵۱

عموئی ۱۳۳۰، ۱۴۵۰

عموئی سفلی ۱۵۰۱، ۱۵۲۱

عموئی علیا ۱۵۲۱

عوض ۵۲۲، ۱۵۲۴ فارسنامه ناصری ج ۲، ۲۰۲۸ ع ص: ۲۰۲۶

عیاباد ۲۰۱

عیسی ونندی ۱۳۲۶

عیش آباد ۵۱۵

غ

غار بابا کوهی ۱۱۹۱

غازان (ناحیه ...) ۴۲

غاو ۷۵۰

غدیر خم ۲۱۹

غدیر سفلی ۱۵۲۰

غدیر علیا ۱۵۲۰

غربی (قریه ...) ۱۳۰۲

غزبانه (قریه ...) ۱۲۵۳، ۱۲۵۴

غزنین ۱۵۷، ۲۲۷، ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۹۳، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۵۱،

غوری ۱۵۷۱

غوریان ۴۴۱

غوطه دمشق ۱۵۶۰

غوله سفلی ۸۹۹، ۱۴۹۶

غوله علیا ۸۹۹، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶

غیاث آباد ۱۴۰۷، ۱۴۱۲، ۱۴۵۶

غیاثی (قریه ...) ۱۳۱۷، ۱۶۳۸

ف

فارتک ۱۴۹۰، ۱۴۹۱

فارس ۹، ۱۱، ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵

۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۹، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶

۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۵

۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲

۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۲۹

۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶

۱۵۲۸، ۱۵۳۲، ۱۵۵۳، ۱۵۵۵، ۱۵۵۷، ۱۵۵۸، ۱۵۶۱، ۱۵۶۶، ۱۵۶۹، ۱۵۷۳، ۱۵۷۶، ۱۵۷۷، ۱۵۷۸، ۱۵۷۹، ۱۵۸۰، ۱۵۸۱، ۱۵۸۲، ۱۵۸۳،
 ۱۵۹۱، ۱۵۹۶، ۱۶۰۰، ۱۶۰۲، ۱۶۱۴، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷، ۱۶۲۰، ۱۶۲۳، ۱۶۲۵، ۱۶۳۳، ۱۶۳۴، ۱۶۳۶، ۱۶۳۷، ۱۶۴۰، ۱۶۷۶
 فارسیه (قریه ...) ۱۲۶۴، ۱۲۶۵
 فارغان ۴۲، ۹۰۰، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴
 فاروق (قریه ...) ۵۹۶، ۱۵۵۶
 فاریاب ۳۸۰، ۱۳۳۸، ۱۳۴۰، ۱۳۴۹، ۱۴۶۰، ۱۵۱۸، ۱۵۶۴
 فاریاب انوه ۱۵۱۹
 فاریاب بستک ۱۵۱۹
 فال ۱۷۶، ۴۴۵، ۷۱۵، ۱۳۸۳، ۱۴۵۷، ۱۴۶۰، ۱۵۰۷
 فامور (بلوک ...) ۱۱۵، ۱۱۸، ۲۸۰، ۸۷۲، ۱۲۷۶، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۶۰۰
 فتح ۱۴۸۱
 فتح آباد ۹۳، ۵۱۵، ۵۸۱، ۶۵۲، ۸۷۲، ۱۳۱۷، ۱۴۶۶، ۱۵۵۵، ۱۵۵۶، ۱۵۵۷، ۱۵۵۸، ۱۶۲۰
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۳۱
 فتوح آباد ۱۳۴۵
 فحدان ۱۳۴۳
 فخر آباد ۱۲۶۷، ۱۲۷۴، ۱۳۴۵، ۱۵۷۱
 فخرستان ۱۷۵
 فداغ ۱۵۲۴
 فدشکو (قریه ...) ۱۳۹۲، ۱۳۹۴، ۱۴۱۲، ۱۶۳۶
 فراشخانه نواب ۷۴۶
 فراشبند ۷۵۸، ۸۱۴، ۸۹۸، ۱۲۷۶، ۱۳۳۵، ۱۳۳۹، ۱۳۴۱، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۴۱۶، ۱۴۹۹، ۱۵۸۱، ۱۶۱۵، ۱۶۳۴، ۱۶۳۵، ۱۶۳۶
 فراکه ۱۳۲۹
 فرامرزان ۵۳۰
 فرانسه ۸۴، ۱۲۲، ۱۳۸، ۶۷۸، ۶۹۳، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۰۶، ۷۰۹، ۷۱۶، ۸۰۴، ۸۴۳، ۸۵۳، ۹۴۱، ۹۸۲، ۱۰۱۱
 فرانکفر ۸۴۳
 فرانکفورت ۸۴۳
 فراه ۷۵۵
 فراهان ۶۷۲، ۷۱۲، ۷۵۵، ۷۶۳، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۸۰
 فرح آباد ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۸۴، ۸۲۸
 فرخ آباد ۱۳۰۴
 فرخورج ۱۳۵۲، ۱۳۵۳
 فرود ۱۴۶۶
 فرددفش ۸۹۱

فرغانه ۳۸۸

فرک ۴۲، ۱۷۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۹۹، ۳۲۱، ۷۴۳، ۷۹۸، ۸۱۹، ۸۳۱، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۵۹۸

فرکان ۱۵۴

فرگانه ۱۳۳۸

فرمشکان ۱۴۶۴، ۱۴۶۶

فرنگستان ۴۵، ۸۴، ۱۱۷، ۲۶۹، ۳۸۶، ۴۴۴، ۴۶۰، ۵۰۴، ۶۷۶، ۶۷۸، ۶۹۳، ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۱۹، ۷۳۵، ۷۸۹، ۸۴۱، ۸۵۲، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰

۱۴۸۸، ۱۳۲۲

فرهادیه ۱۲۳۷

فریاب ۱۵۶۴

فریدن ۴۵۴

فسا ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۴۷، ۵۱، ۷۲، ۷۷، ۸۲، ۹۵، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴

۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۷، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۹، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۶۷، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۵۱، ۴۰۰

۴۷۹، ۴۸۷، ۴۸۸، ۵۰۷، ۵۱۳، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۹۰، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۱۲، ۶۵۶، ۶۷۱، ۶۷۳، ۷۰۳، ۷۴۳، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۳، ۷۵۵، ۷۶۷، ۷۶۸

۷۶۹، ۷۷۲، ۷۷۷، ۷۸۱، ۷۸۴، ۷۹۲، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۸، ۸۱۷، ۸۱۹، ۸۲۳، ۸۳۰، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۵۰، ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۷۳، ۸۷۴، ۹۰۰

۹۰۸، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۴۵، ۹۵۸، ۱۰۲۷، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۹، ۱۰۵۱، ۱۰۵۷، ۱۱۵۲

۱۱۶۷، ۱۱۷۹، ۱۱۹۲، ۱۲۲۰، ۱۲۵۵، ۱۲۷۷، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۹۸، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۱۴، ۱۳۱۷، ۱۳۵۳، ۱۳۶۰، ۱۳۷۴، ۱۳۸۶، ۱۳۸۸

۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۵، ۱۴۰۰، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۳۰، ۱۴۵۰، ۱۴۷۳، ۱۴۹۶، ۱۶۰۴، ۱۶۰۶

۱۶۱۴، ۱۶۱۹، ۱۶۳۱، ۱۶۳۴، ۱۶۳۵، ۱۶۳۶، ۱۶۳۸، ۱۶۳۹

فسنجان ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۷۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۳۲

فشار (قریه ...) ۱۲۵۳

فشان ۱۳۰۲

فشتقه ۱۴۵۶

فضلو شبانکاره ۱۱۵، ۱۴۶۷

فضلویه ۱۱۵

فقیه حسنان ۱۳۴۲

فقیه همدان ۱۳۴۲

فلاحی (بلوک ...) ۴۶۸، ۴۷۷، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۲، ۶۳۷، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۹۵، ۸۹۹، ۱۲۳۸، ۱۳۴۶، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۶۷، ۱۶۰۵

۱۶۱۶

فلارد ۷۲۰، ۱۳۵۸، ۱۳۶۰، ۱۶۰۳

فلک ابروج ۴۵۳

فلک افسر ۷۳

فندر سک ۶۳۶

فنیقیه ۱۵۳۴

فوارس ۱۵۲۶

فومستان ۱۷۶، ۱۴۱۶، ۱۴۵۹، ۱۵۲۱، ۱۵۲۵، ۱۶۳۵

فهلپان ۶۰۸، ۷۴۲، ۷۸۰، ۱۰۷۰، ۱۵۶۱، ۱۵۶۲، ۱۵۶۳، ۱۵۶۴، ۱۶۲۹

فهنج ۱۳۴۱

فهندز ۱۲۳۲، ۱۲۳۳

فهونده ۱۵۵۷

فیجان (قریه ...) ۱۲۵۳

فیروز آباد ۲۰، ۵۴، ۵۵، ۱۱۵، ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۳۱، ۲۴۱، ۵۸۶، ۶۷۳، ۶۹۱، ۷۵۸، ۷۹۵، ۷۹۸، ۸۰۰، ۸۰۹، ۸۱۳

۸۱۴، ۸۱۶، ۸۲۲، ۸۵۱، ۸۵۴، ۸۷۳، ۸۹۹، ۹۱۸، ۹۷۷، ۱۱۳۶، ۱۲۴۶، ۱۲۵۷، ۱۲۷۷، ۱۳۰۵، ۱۳۸۵، ۱۴۱۲، ۱۴۱۶، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰،

۱۴۲۳، ۱۴۸۴، ۱۶۱۱، ۱۶۱۶، ۱۶۱۸، ۱۶۲۶، ۱۶۲۸، ۱۶۳۳، ۱۶۳۵

فیروزان ۱۲۹۴

فیروز کوه ۱۰۲، ۳۷۱، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۲۸، ۷۱۱، ۷۱۶، ۷۷۱، ۷۸۴، ۸۲۵

فیروزی ۶۰۸، ۱۲۴۱، ۱۴۲۵، ۱۴۵۶، ۱۵۵۷

فیض آباد ۱۲۴۱، ۱۲۴۶، ۱۳۱۴، ۱۳۱۷، ۱۳۶۹

فیل گاه ۱۴۸۳

فین ۴۲، ۴۷۷، ۸۱۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۵، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۵۹۶، ۱۶۳۷

فین (قریه ...) ۱۳۵۴

فیوم ۱۹۸

ق

قادر آباد ۱۵۵۸، ۱۶۱۰، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳

قارص (شهر ...) ۸۶، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۷۰۴، ۷۳۳

قارن ۱۳۴۸

قاسم آباد ۱۳۴۵، ۱۴۰۰

قاضی آباد (قریه ...) ۱۲۶۷

قاضیان ۱۴۲۴، ۱۴۲۵

قافلانکوه ۶۸۹

قالند ۱۴۹۴

قالیقا ۵۲۴

قالینی ۱۳۰۲

قاهره ۱۹۴، ۲۱۶، ۴۵۱، ۵۵۳، ۷۱۲، ۷۸۳، ۹۵۶، ۱۱۳۲، ۱۱۴۱، ۱۴۱۹

قاین ۵۲۶، ۶۵۶

قباد ۱۷۶، ۹۰۰

قبادیان ۱۶۰

قباگلکی ۱۳۲۷

قبال آباد ۱۲۹۴

قبیچاق ۵۱، ۳۸۸، ۹۱۹

قبر سلمان فارسی ۸۳۶

قبر مادر جمشید ۱۱۶

قبر مسلم بن عقیل ۸۳۷

قبر مولانا عبد الله (محلّه ...) ۱۱۴۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۳۳

قبرستان آل بویه ۲۲۶

قبرستان ام کلثوم ۱۱۹۳

قبرستان باغ نو ۱۱۸۹، ۱۱۹۳، ۱۱۹۶

قبرستان باهلیه ۱۱۹۶، ۱۲۴۰

قبرستان بقیع ۸۳۵، ۸۳۸

قبرستان درب سلم ۱۰۳۸

قبرستان سادات ۱۹۷

قبرستان سلاطین مغول ۲۷۷

قبرستان شیرویه ۱۱۹۳

قبرستان مسجد جامع شیراز ۱۰۳۸، ۱۱۹۴

قبله ۳۶، ۴۲، ۷۳، ۸۴، ۱۲۹۴

قبه ۱۳۷۶

قبه رفیع ۳۶۱

قتلگاه ۴۳۰

قدمگاه (قریه ...) ۱۲۶۷

قرا باغ ۲۹۲، ۳۵۴، ۴۰۴، ۴۱۹، ۴۲۶، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۷۳، ۶۰۶، ۶۲۲، ۶۶۰، ۶۶۵، ۶۶۹، ۶۸۶، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۳، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۰۰،

۷۰۶، ۷۰۹، ۷۱۳، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۴، ۷۳۶

قرا بولاق ۷۱۶

قرا تپه ۵۲۰، ۵۲۵، ۵۲۶

قراچمن تبریز ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵

قراچه ۲۴۳

قراچه داغ ۵۵۷، ۷۶۳، ۷۶۹

قراختا ۳۸۸

قراول خانه ۸۳۱، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷

قربان لنگ ۱۵۵۷

قرب جواری ۸۰۱

قرق بیضا ۱۲۷۰

قرنه ۶۰۸

قره باغ ۳۲۶، ۳۶۵، ۴۰۲، ۵۳۰، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴

قره بلاغ ۱۴۱۲

قره پیری ۹۰۴

قره سو ۶۸۹

قریم ۵۳۰

قریه کره ۱۵۹۲

قزل ایاغ ۶۶۵

قزوین ۶۸، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۹۶، ۱۱۰، ۱۲۶۶، ۱۲۸۷، ۱۲۹۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۶۰، ۳۶۹، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۳،

۴۱۴، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۴،

۴۵۹، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۰، ۵۰۱، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۳۹، ۵۵۷، ۵۸۷، ۵۹۲، ۶۰۴، ۶۲۷، ۶۳۶، ۶۵۵، ۶۶۷،

۶۶۸، ۶۷۱، ۶۸۴، ۷۱۸، ۷۳۴، ۷۳۸، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۹، ۷۹۷، ۸۵۲، ۸۷۳، ۹۶۶، ۹۸۲، ۱۰۴۹، ۱۱۷۶، ۱۱۹۵

قسطنطنیه ۲۲۴، ۵۰۴، ۶۱۳، ۸۴۲

قشلاق ۱۳۵۷، ۱۴۲۵، ۱۴۵۶

قشم ۴۸۷، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۴، ۸۰۷، ۸۳۳، ۱۲۶۳، ۱۳۸۰، ۱۵۸۷

قصبه ۱۴۱۵

قصر ابو نصر ۱۲۸۹، ۱۲۹۴

قصر احمر ۶۰۱، ۱۴۶۶

قصر الدشت ۹۵، ۵۱۵، ۱۱۷۹، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۴۶۲، ۱۵۹۶، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳

قصر توان ۱۵۵۶

قصر جدید ۷۸۶، ۷۸۷، ۱۴۲۵

قصر جمال (قریه ...) ۱۲۵۳

قصر جوسق ۲۰۵

قصر خاصه ۸۴۳

قصر خلیل ۱۱۲، ۹۰۳، ۱۲۴۴

قصر خواجه بیضا ۹۶۰، ۱۲۲۳

قصر زرد ۲۷۴، ۳۱۵، ۶۵۷، ۹۴۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۳۴

قصر شهریار ۱۲۹۴

قصر شیرین ۵۲۰

قصر علی ۱۲۷۷

قصر فرح آباد ۴۶۹، ۵۰۰

قصر قاجار تهران ۶۸۲

قصر قمشه ۵۲۸، ۱۰۲۶

قصر قند ۵۵۲

قصر کرم ۲۶، ۲۸، ۳۶، ۵۱۳، ۹۲۵، ۹۳۴، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۱۵۲، ۱۲۲۰، ۱۴۱۲

قصر کنار ۱۵۲۵، ۱۵۲۶

قصر ملا ۱۲۷۴

قصر ویندسور ۸۴۳

قصر یعقوب ۱۴۲۵

قصیره ۱۴۶۶

قطب آباد جهرم ۱۲۸۷، ۱۶۳۶

قطرو ۳۲۱، ۷۹۳، ۱۵۷۱

قطیف ۲۶۰، ۲۶۲، ۷۵۳، ۱۶۰۰

قفقاز ۴۹۶، ۶۸۹، ۷۱۳، ۸۵۲

قلات ۵۴۱، ۱۲۸۷، ۱۲۹۴، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۴۲۹، ۱۴۹۲، ۱۵۲۰، ۱۶۰۴

قلاتان ۱۳۷۶

قلات بندر ۹۰۴

قلات خار ۱۲۵۰، ۱۲۵۳

قلات کرزن ۱۶۱۸

قلاتو ۱۳۵۴

قلائی ۱۳۳۱

قلخانچی ۱۳۶۹

قلزم ۴۰۰

قلعه ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۵۴۳، ۵۴۷، ۵۴۸

قلعه آذربایجان ۴۵۷

قلعه آرو ۸۴۵

قلعه آقا محمد تقی ۱۰۶۶، ۱۲۵۰

قلعه ابرقوه ۶۵۶

قلعه ابو الفارس ۱۴۹۴

قلعه ابو الوردی ۱۵۵۸

قلعه اتک ۵۴۹

قلعه ارگ ۷۶۵

قلعه اومی ۶۰۳

قلعه استخر ۷۴، ۱۱۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۴، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۶۴، ۱۵۲۸، ۱۶۲۰،

۱۶۲۲، ۱۶۳۱

قلعه اسفراین ۴۳۹

قلعه اشکنوان ۲۵۴، ۲۵۶، ۱۲۶۲، ۱۶۲۰، ۱۶۲۹، ۱۶۳۱

قلعه اصطهباناتان ۲۳۹

قلعه اعلی ۱۴۷۳، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱

قلعه اقلید ۳۱۶

قلعه الله ۱۴۹۱

قلعه البستان ۳۷۳

قلعه الموت ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۷۳

قلعه النجق ۳۵۵

قلعه امیر فرامرز بن هداد ۱۷۶

قلعه اول ۲۳۳

قلعه اولاد ۵۵۷

قلعه ایروان ۸۵، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۶۳، ۴۷۵

قلعه ایچ ۲۳۸، ۲۳۹، ۱۶۲۲، ۱۶۲۶

قلعه باکو ۳۶۶، ۵۲۹

قلعه بختیاری ۱۶۲۲

قلعه بند امیر ۳۰۰

قلعه بندر عباس ۸۰۷

قلعه بردی ۱۳۳۳

قلعه بغداد ۳۷۳

قلعه بم ۳۰۸، ۶۵۸

قلعه بمپور ۷۸۱

قلعه بهادران ۷۷۷

قلعه بهبهان ۷۹۵

قلعه بهده لارستان ۱۶۲۲

قلعه بهمنی ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۹، ۱۳۳۵

قلعه بیگ ۱۴۲۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۳۵

قلعه بیگی ۴۹۹

- قلعه پائوسکان ۵۹۵
 قلعه پرگان ۷۵۷، ۱۴۲۹
 قلعه پرویز عوض ۵۲۹
 قلعه پرویز لارستان ۱۶۲۲
 قلعه پرید ملایر ۵۹۳
 قلعه پل ۱۳۴۵
 قلعه پلی ۷۹۷، ۱۴۹۰
 قلعه پهن دژ (فهندژ) ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۳، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۲۴، ۳۲۶، ۹۰۴، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۳۰
 قلعه تازیان ۳۲۶
 قلعه تبر ۲۳۳، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۷۷، ۹۶۷، ۱۲۹۴، ۱۵۶۰، ۱۶۲۳، ۱۶۲۵
 قلعه تبرک اصفهان ۲۹۱
 قلعه تبریز ۴۵۲، ۷۳۳
 قلعه تربت ۴۰۹، ۴۲۰، ۴۲۳
 قلعه تزدک ۳۲۶
 قلعه تفلیس ۴۶، ۴۵۳
 قلعه تل (قریه ...) ۱۶۰۸
 قلعه تمیم ۱۴۹۶
 قلعه تنگ زندان ۳۲۶
 قلعه تیر خدا ۱۲۹۸
 قلعه جدید رومیان ۴۴۷
 قلعه جدید عباسی ۴۵۷
 قلعه جزیره خارک ۶۱۰
 قلعه چعبی ۱۴۹۶
 قلعه چم ملا ۷۹۵، ۷۹۶
 قلعه چمن ۱۳۹۸
 قلعه حصار ۶۰۷
 قلعه حفار ۶۰۸
 قلعه خانقاه ۵۵۵
 قلعه خانگاه ۵۵۵
 قلعه خانی ۱۳۴۸
 قلعه خبوشان ۷۱۶
 قلعه خدا آفرین ۷۹۶، ۷۸۹، ۸۴۹، ۸۵۰
 قلعه خرشه ۱۲۷۷

- قلعه خرما تو ۳۲۴
 قلعه خرمان یو ۳۲۴، ۳۲۵
 قلعه خنج ۱۰۱
 قلعه خورسه ۱۲۷۷
 قلعه خورموج ۱۰۳۴، ۱۳۰
 قلعه خیوه ۵۵۵
 قلعه داراب ۶۵۵
 قلعه دار الامان ۲۶۶، ۳۰۳، ۱۶۲۶
 قلعه دار الحکومه ۵۱۱
 قلعه دار الخلافه ۵۴۷، ۵۴۸
 قلعه دختر ۱۴۱۹، ۱۶۲۶
 قلعه دربند ۵۲۹
 قلعه دز ۱۴۸۳
 قلعه دز آب ۱۶۲۶
 قلعه دز سلیمان ۱۶۲۶
 قلعه دز کوه ۱۶۲۸، ۱۶۳۸
 قلعه دستجرد ۳۳۴، ۵۰۷
 قلعه دشتی ۵۲۹، ۵۳۰
 قلعه دمدم ۴۵۵، ۴۵۶
 قلعه دندرزین ۲۴۷
 قلعه دویم ۲۳۳
 قلعه ده دار ۱۴۲۵
 قلعه دیده بان ۷۸، ۱۶۲۸
 قلعه رشمایجان ۶۵۲
 قلعه رنبه ۱۶۲۸
 قلعه رونیز ۹۲۵
 قلعه ریشهر ۳۹۵، ۵۳۹
 قلعه رئیس ۱۴۹۲
 قلعه رئیس تقی ۱۴۹۴
 قلعه زرقان ۶۵۰، ۶۵۲
 قلعه زنگی ۸۵
 قلعه زیاد ۱۸۲
 قلعه ساره ۱۶۲۸

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۳۶

قلعه سرخ ۸۵۶

قلعه سربند ۳۰۰

قلعه سفید شولستان ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۸، ۴۰۱

قلعه سفید ممسنی ۲۴۵، ۲۶۶، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۲۶، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۸۰، ۸۷۱، ۱۶۱۱

قلعه سفید نوبنجان ۲۵۴

قلعه سلاسل ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲

قلعه سلطانیه ۳۴۳

قلعه سمیران ۱۲۶۸

قلعه سوخته ۱۳۲۴، ۱۳۲۹

قلعه سیاه ۱۶۲۹

قلعه سید ۱۴۵۰

قلعه سید رمضان ۱۴۱۵

قلعه سید علیخان صدر الدین الحسینی ۹۲۵

قلعه شاهرخیه ۳۴۵

قلعه شکسته ۲۵۴، ۱۶۲۹

قلعه شماخی ۴۵۳، ۵۳۱

قلعه شوشتر ۶۶۰

قلعه شوشی ۶۶۷، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱

قلعه شهرک ۱۶۲۹

قلعه شهریاری ۱۷۶، ۷۸۰، ۱۶۲۹

قلعه شیخ ۱۳۴۶، ۱۳۴۸، ۱۶۰۵، ۱۶۰۷

قلعه شیراز ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۹۶، ۶۵۵

قلعه شیروان ۷۱۷

قلعه طاروت ۲۶۲

قلعه طبر ۱۶۳۰

قلعه طبرک ۲۲۹

قلعه طوس ۷۸۰، ۱۶۳۰

قلعه عثمان لو ۱۶۳۰

قلعه عطیه ۱۴۱۵

قلعه علی شاه ۶۶۷

قلعه عمر کوت ۵۵۱

قلعه غوریان ۷۷۳

- قلعه کاحماد ۱۶۳۰
 قلعه کاحیدر ۱۳۳۳
 قلعه کاید ۱۳۳۳
 قلعه کاید ملک ۱۴۶۰
 قلعه کبیر ۳۲۶
 قلعه کمشک ۵۳۰
 قلعه کمیز ۸۰۱، ۱۳۴۹
 قلعه کوچکو ۱۴۹۶
 قلعه کوه درختی ۱۶۱۳
 قلعه کوهی فارس ۳۵، ۷۸۰، ۸۴۹
 قلعه گچ ۱۶۳۰
 قلعه گراش ۱۶۳۰
 قلعه گل ۷۷۰، ۱۴۸۷، ۱۴۹۴، ۱۴۹۶، ۱۶۳۰، ۱۶۳۱
 قلعه گلاب ۷۷۰، ۷۹۶، ۱۴۹۶، ۱۶۳۱
 قلعه گلابی ۷۷۰
 قلعه گل بلاد زیدون ۲۷
 قلعه گلخندان ۱۰۲، ۳۷۱
 قلعه گل دنبه (قریه ...) ۱۲۸۸
 قلعه گلستان ۳۶۶، ۳۶۷
 قلعه گل و گلاب ۲۷، ۷۷۰، ۷۹۶
 قلعه گلی (قریه ...) ۱۲۶۹
 قلعه گنجه ۷۵، ۴۵۲، ۴۵۳، ۷۳۰
 قلعه گوشکل ۳۲۶
 قلعه گوکان ۱۳۰۲
 قلعه گیان ۳۶۶
 قلعه فاریاب ۱۵۰۱، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲
 قلعه فسا ۹۳۳
 قلعه فیروز کوه ۳۷۱
 قلعه قراباغ ۴۵۳
 قلعه قصر کرم ۹۲۵
 قلعه گیان ۵۲۲
 قلعه قلات سرخ ۸۵۶، ۱۴۶۳، ۱۶۳۰
 قلعه قلاپور ۵۸۷

- قلعه قندهار ۴۷۸، ۴۹۵، ۵۴۱، ۵۴۲
- قلعه قهقهه ۹۹، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۱۲، ۴۱۳
- قلعه لار ۴۴۵، ۵۲۸
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۳۷
- قلعه لك لاش ۱۶۳۱
- قلعه لوری ۵۳۲
- قلعه ماران ۳۳۱
- قلعه مریوان ۹۹، ۴۷۱
- قلعه مزایجان لارستان ۱۶۳۱
- قلعه مستحکم ۴۲۳
- قلعه مشکو ۱۶۳۱
- قلعه مشکو ۳۲۶
- قلعه مشهد ۴۱۲
- قلعه مشیر ۱۵۰۱
- قلعه منوجان ۳۲۶
- قلعه مورد ۱۵۶۴
- قلعه مورقاپی ۳۲۴
- قلعه میان دو آب ۵۱۶
- قلعه میان قلعه ۱۶۳۱
- قلعه میرزا ۶۵۶، ۱۴۶۶
- قلعه میمون لارستان ۱۶۳۲
- قلعه میمون دژ ۷۸
- قلعه نادریه ۵۳۹
- قلعه نارنج ۱۶۲۳، ۱۶۲۵، ۱۶۲۶
- قلعه نارین ۵۴۲، ۵۹۷، ۷۹۵، ۷۹۶
- قلعه نرگس جهرم ۱۶۳۲
- قلعه نو (ده ...) ۱۲۷۴، ۱۳۱۷، ۱۳۴۸، ۱۴۱۵
- قلعه نور آباد ۱۵۶۲
- قلعه نوگک ۱۵۶۴
- قلعه نوگل ممسنی ۱۶۳۲
- قلعه نیشابور ۶۷۹
- قلعه وان ۴۴۹، ۴۵۲
- قلعه ورامین ۴۳۰، ۴۳۱

قلعه هرات ۴۴۱

قلعه هزار اسب ۵۵۴

قلعه همدان ۲۴۸

قلعه یروان ۲۳۱

قلعه یوسف خوارزمی ۲۳۳

قلندری ۱۴۱۵

قلهات ۲۶۸

قله قاف ۳۹۷

قم ۱۳۸، ۱۴۵، ۲۱۳، ۳۳۶، ۳۵۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۰، ۳۸۴، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۱۹، ۴۴۳، ۴۷۲، ۴۷۷، ۴۸۵، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۱۲، ۵۱۸، ۵۸۷،

۶۰۶، ۶۲۲، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۶، ۶۷۴، ۶۷۸، ۶۸۲، ۶۹۸، ۷۰۴، ۷۱۲، ۷۱۹، ۷۲۴، ۷۳۶، ۷۶۰، ۷۸۶، ۷۹۷، ۸۲۱، ۸۷۳، ۹۶۲، ۱۰۴۵، ۱۰۹۸،

۱۱۴۴، ۱۵۵۳

قم آباد ۱۳۷۶، ۱۴۵۶

قمشه ۳۲۳، ۵۹۴، ۶۰۷، ۶۳۱، ۷۴۴، ۷۶۱، ۸۷۳، ۱۲۹۴

قنات ۱۳۷۰

قنات آب حاجی میرزا علیرضا ۹۲۴

قنات آریالچه ۱۳۶۰

قنات باغ ۱۳۸۵

قنات حاجی شمس ۱۲۳۷

قنات خیرات ۱۴۴۱

قنات خیرات بزرگ ۹۰۴

قنات خیرات جدید ۹۰۴

قنات خیرات قدیم ۹۰۴

قنات رکن آباد ۹۴

قنات رکنی ۱۱۲، ۹۰۳

قنات زنگی ۱۱۲، ۹۰۳

قنات سعدی ۱۲۳۴

قنات صدر آباد ۹۲۵

قنات فهندژ ۷۱، ۱۱۲، ۱۴۸، ۹۰۳، ۹۰۸

قنات قراچه ۲۴۳

قنات میمک ۱۲۳۵

قنات ناصری ۸۲۸

قناب ۱۴۱۸، ۱۴۱۹

قندز ۳۲۵

قندهار ۵۱، ۱۰۹، ۲۹۸، ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۹۴،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۳۸

۳۹۹، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۱۳، ۵۲۴، ۵۳۹،

۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۵۲، ۶۵۶، ۶۷۷، ۷۷۴، ۷۷۶

قنات (محلّه ...) ۵۹۸

قوادیان ۱۶۰

قواله (ده ...) ۱۲۷۴

قوام آباد ۵۱۵، ۱۰۶۵، ۱۴۵۶، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲

قوامچه (ده ...) ۱۲۷۴

قوچان ۵۸۰، ۸۳۰

قورخانه ۵۲۳، ۷۳۷، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۴، ۸۱۵

قوشخانه ۵۵۳

قومشه ۸۹۹

قونقری ۲۱۲، ۹۶۶، ۹۷۷، ۱۲۳۸، ۱۲۴۲، ۱۲۴۵، ۱۲۶۶، ۱۳۵۵، ۱۴۲۴، ۱۴۶۱، ۱۵۵۸، ۱۵۷۸، ۱۵۷۹، ۱۵۸۰، ۱۵۹۲، ۱۵۹۴، ۱۵۹۵،

۱۵۹۸، ۱۶۰۱، ۱۶۱۷

قهاب (بلوک ...) ۵۹۷

قهرود ۸۷۳

قهره سفلی ۱۵۶۲

قهره علیا ۱۵۶۲

قهری ۱۲۵۵

قهستان ۷۱۳، ۹۰۰

قهیز ۷۴۳

قیر ۱۷۶، ۲۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۷۲۹، ۷۵۷، ۷۸۱، ۷۹۸، ۸۰۸، ۸۲۰، ۸۴۹، ۸۶۴، ۹۷۰، ۹۷۶، ۹۷۸، ۱۰۲۷، ۱۰۹۳، ۱۲۴۶، ۱۲۶۲، ۱۲۷۷،

۱۲۸۱، ۱۳۷۴، ۱۴۱۹، ۱۴۲۶، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۶۱۱

قیس (جزیره ...) ۱۷۷، ۲۶۰، ۴۶۶، ۴۹۲، ۵۳۰، ۱۵۸۷

قیصریه ۳۷۲

ی

کابل ۳۱، ۱۸۹، ۱۹۰، ۳۲۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۸، ۵۸۰، ۶۷۷، ۷۷۴، ۷۷۶، ۱۵۰۳

کابلستان ۱۵۷، ۱۹۰

کاپادوس ۱۵۴۰، ۱۵۴۹

کاخ آپدانه ۱۵۳۴، ۱۵۳۵، ۱۵۵۰

کاخ باغ نظر و کیلی ۷۶۶

- کاخ سکندر ۲۵۱
 کاخ (ولایت ...) ۱۰۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳
 کارتیل ۴۶۱، ۴۶۳
 کارخانه آقا سید مرتضی ۳۸، ۳۹
 کارخانه فولادسازی نیریز ۱۱۶
 کارخانه قماش بافی ۸۴۳
 کارزین ۱۲۷، ۱۷۶، ۷۴۹، ۷۵۷، ۸۴۹، ۸۶۴، ۹۷۶، ۹۷۸، ۱۲۷۷، ۱۲۸۱، ۱۴۱۹، ۱۴۲۶، ۱۴۲۹، ۱۶۰۲
 کارس ۷۰۴
 کاروانسرا ۴۰۶، ۸۶۳
 کاروانسرای آقا بابا خان ۱۲۲۵
 کاروانسرای احمدی ۹۱۸
 کاروانسرای امامیه ۴۸۹
 کاروانسرای برازجان ۱۰۷۲
 کاروانسرای چراغعلیخان ۴۸۹، ۱۲۲۵
 کاروانسرای چنار ۸۱۳
 کاروانسرای خان کرکان ۴۷۶
 کاروانسرای دقاقها ۱۲۲۵
 کاروانسرای روغنی ۱۲۲۶
 کاروانسرای زال بیگ ۱۲۲۵
 کاروانسرای شاهچراغ ۱۲۲۵
 کاروانسرای شاه عباس ۱۰۷۲
 کاروانسرای شیخ نصر ۱۲۲۶
 کاروانسرای شیراز ۸۲
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۳۹
 کاروانسرای فیل ۱۲۲۶
 کاروانسرای گمرک ۱۲۲۶
 کاروانسرای گلشن ۱۲۲۶، ۱۲۸۱
 کاروانسرای محمد کاظم خان جبه‌دار باشی ۱۲۲۵
 کاروانسرای مشیر الملک ۱۰۷۲، ۱۲۲۶
 کاروانسرای میان کتل ۸۳۸، ۹۶۴
 کاروانسرای وکیلی ۷۸۹، ۱۲۲۶
 کاروانه ۱۳۴۰
 کاریان (قریه ...) ۱۲۷، ۱۲۶۹

کاریبا (جزیره ...) ۱۵۸۹

کاریز هرات ۵۵۲

کازرون ۱۶، ۲۷، ۲۸، ۴۳، ۵۶، ۸۲، ۹۳، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۶۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۱۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۸۵، ۳۰۲، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۶۰، ۳۶۹، ۳۷۰، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۳۸، ۵۰۲، ۵۱۱، ۵۲۷، ۵۸۶، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۳۷، ۷۱۱، ۷۱۴، ۷۲۷، ۷۴۲، ۷۴۶، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۶۸، ۷۷۱، ۷۹۷، ۸۰۰، ۸۰۵، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۱، ۸۱۳، ۸۱۶، ۸۲۰، ۸۲۲، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۳۸، ۸۴۸، ۸۷۲، ۸۷۴، ۹۰۰، ۹۰۸، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۶۴، ۹۶۶، ۹۶۷، ۱۰۲۸، ۱۰۶۶، ۱۰۶۸، ۱۰۹۵، ۱۱۴۹، ۱۱۸۵، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۳، ۱۳۳۵، ۱۳۳۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۳، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۸۸، ۱۴۹۹، ۱۵۲۷، ۱۵۵۳، ۱۵۵۴، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱، ۱۵۹۲، ۱۵۹۴، ۱۵۹۵، ۱۵۹۸، ۱۶۰۰، ۱۶۳۴، ۱۶۳۸

کازمان (محلّه ...) ۱۴۸۱، ۱۲۵۶

کاسه‌دار ۱۵۲۴

کاسه کان ۱۴۵۰

کاشان ۱۳۸، ۱۴۵، ۲۴۵، ۳۰۴، ۳۳۱، ۳۳۶، ۴۰۱، ۴۱۹، ۴۲۴، ۴۴۳، ۴۶۹، ۴۷۷، ۵۱۲، ۵۹۸، ۶۳۲، ۶۳۶، ۶۷۸، ۶۸۲، ۷۰۴، ۷۱۱، ۷۱۹، ۷۶۰، ۷۶۳، ۷۹۷، ۷۹۸، ۸۷۳، ۹۴۷، ۹۶۲، ۱۰۹۴، ۱۲۹۹

کاشمر ۳۸۸

کاظم آباد ۱۳۱۷، ۱۲۹۴

کاظمین ۹۲۸، ۸۳۷، ۸۳۶، ۶۹۱، ۵۲۷، ۵۲۱، ۲۸۹، ۱۶۸

کافتی ۱۳۵۷

کافر قلعه ۵۱۰

کافری (گردنه ...) ۱۲۵۳

کاکان (ناحیه ...) ۵۹۸، ۱۳۷۶، ۱۵۶۱، ۱۵۶۴، ۱۵۶۵، ۱۵۸۱، ۱۵۹۵، ۱۵۹۸ فارسنامه ناصری ج ۲ ۲۰۳۹ ک ص : ۲۰۳۸

کاکی (قریه ...) ۸۵۱، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳

کال ۱۵۱۸، ۵۸۵

کلر ۱۳۳۳

کام فیروز (بلوک ...) ۵۹۰، ۵۸۹، ۷۷۰، ۸۷۶، ۱۲۴۳، ۱۲۴۸، ۱۲۷۰، ۱۳۴۳، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۵۶۰، ۱۵۹۵، ۱۶۰۱، ۱۶۰۳، ۱۶۰۵، ۱۶۰۶، ۱۶۱۱، ۱۶۱۴

کاندار ۱۵۴۹، ۱۵۴۰

کان سرخ ۱۲۹۸

کانون دانش پارس ۱۳۱

کبکان ۱۳۴۲

کت (قریه ...) ۱۴۹۴، ۱۵۹۴

کتابخانه آستان حضرت احمد بن موسی ۱۳۱

کتابخانه احمدی ۱۰۳۸

کتابخانه سنائی ۳۸، ۸۳۵، ۱۱۷۴

- کتابخانه مرکزی ۹۳۹
کتابخانه مستوفی ۷۳۸
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۴۰
کتابخانه میرزا سید علی خان ۱۰۳۷
کتابفروشی معرفت ۱۳۱، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۱۵۸
کتس پس ۱۲۹۴
کت سعدی ۹۰۸
کت سنگ ۱۲۴۱
کتک ۱۴۲۳، ۱۵۱۷
کت گنبد ۱۱۹۱، ۱۳۶۹
کتل امامزاده ۳۴۹
کتل مائین ۳۴۹
کتل هوشنگ ۵۹۰
کت نو ۱۲۴۱
کنه ۱۳۰۲، ۱۵۵۶
کج ۵۵۲
کجور ۶۲۸، ۸۴۰، ۸۴۸
کچل آباد ۱۲۹۴
کچل احمدی ۱۲۹۴
کچل بیک ذو القدر (قریه ...) ۱۲۹۴
کچو ۱۴۱۲
کچی ۱۲۹۴
کدرو ۱۵۷۱
کدو ۱۳۲۷، ۱۴۶۶
کدویه ۱۳۱۷
کدنچ ۱۳۷۰
کراته ۱۳۷۶
کراچ ۱۵۰۱، ۱۵۹۶
کراچی ۵۵۱، ۹۲۴، ۱۰۵۷
کراده (قریه ...) ۱۳۰۰، ۱۳۰۲
کرانه (ده ...) ۱۲۶۵
کرانی ۱۲۹۵
کرائی ۱۵۵۶

کرب (ده ...) ۱۲۶۵

کرباس ۱۳۸۲

کرباس دروازه (محلّه ...) ۷۵۷

کربال ۹۴، ۱۷۵، ۲۴۰، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۸، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۲۵، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۴۰۱، ۴۶۷، ۵۹۵، ۷۵۲، ۸۲۴، ۸۷۲، ۹۰۰، ۱۰۵۹،

۱۲۴۲، ۱۲۵۰، ۱۲۷۶، ۱۲۸۸، ۱۳۶۰، ۱۳۸۷، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۵۲۸، ۱۵۷۶، ۱۵۸۰، ۱۶۰۰

کریان ۱۳۸۱، ۱۳۸۲

کریبری ۱۴۹۴

کریلا ۳۷۴، ۴۶۷، ۴۷۲، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۶۸۲، ۶۸۳، ۷۱۸، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۷۷، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۹۲۸، ۹۶۹، ۱۰۵۵،

۱۰۷۰، ۱۳۸۴، ۱۴۰۳، ۱۴۰۷، ۱۴۷۷، ۱۵۱۱

کریاچ ۱۴۵۲

کرج ۷۱۲، ۷۱۹

کرخ بغداد (محلّه ...) ۲۰۴

کردان ۱۵۲۵

کردستان ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۷۷، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۲۵، ۵۸۹، ۵۹۳، ۶۳۰، ۷۰۴، ۷۱۸، ۷۲۱،

۸۲۷، ۸۲۸، ۸۳۴، ۸۵۸، ۸۶۴، ۸۶۵، ۹۱۶، ۱۴۶۷، ۱۴۹۴

کردستان میهان ۷۹۵

کردشول ۱۳۵۷، ۱۴۲۹، ۱۵۵۸، ۱۶۰۱

کرد شیخ ۱۴۲۹

کردل ۱۲۶۲، ۱۲۶۳

کردلان ۱۳۴۰

کردوان ۱۳۴۲

کرفت ۱۳۰۱

کرفنج ۱۳۴۸

کرکر ۱۵۴۹

کرکو ۱۲۶۳

کرکوت ۴۶۷

کرکوک ۴۶۷، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴

کرگاو ۱۵۰۱

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۴۱

کرم (روستا ...) ۱۴۹

کرم آباد ۱۳۱۷، ۱۵۵۸

کرمان ۹، ۵۱، ۹۷، ۱۰۱، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶،

۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳،

۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۹۰، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴،
 ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۹، ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۲۶، ۴۳۲، ۴۳۵،
 ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۹، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۲، ۵۱۲، ۵۱۶، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۳۰، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۵۱،
 ۶۰۱، ۶۰۵، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۸۰، ۷۴۱، ۷۴۴، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۵، ۷۵۸، ۷۶۱،
 ۷۶۲، ۷۷۲، ۷۷۹، ۷۸۱، ۸۰۳، ۸۰۶، ۸۷۶، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۲۶، ۹۳۱، ۹۵۸، ۱۰۸۰، ۱۰۹۵، ۱۱۶۶، ۱۲۶۵، ۱۴۰۷، ۱۵۳۰، ۱۵۶۶، ۱۵۷۶،
 ۱۵۸۹، ۱۶۲۵

کرمانشاه ۲۷، ۸۴، ۱۴۵، ۱۹۶، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۴۳، ۳۸۹، ۴۳۱، ۴۸۰، ۵۰۳، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵،
 ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۶۹۲، ۶۹۳، ۷۰۰، ۷۰۵، ۷۱۳، ۷۱۸، ۷۳۰، ۷۳۴، ۷۳۶، ۷۴۳، ۷۴۳، ۷۶۳، ۷۷۱، ۸۶۴، ۸۶۵، ۹۱۶، ۹۲۲، ۹۷۶، ۹۸۰، ۹۹۵،
 ۱۰۵۴، ۱۰۷۰، ۱۰۷۴، ۱۱۲۶، ۱۱۳۰، ۱۳۲۹

کرمسته (قریه ...) ۱۵۲۴، ۱۶۳۸

کرن ۵۹۱

کرنال ۵۴۹

کرند ۶۹۳

کرننگ ۴۶۵

کرون ۵۹۱، ۶۳۱

کرونی ۱۲۹۵

کره ۱۴۱۶، ۱۴۵۲، ۱۴۸۴، ۱۴۹۸

کره‌بند ۱۳۲۴

کره تائی ۱۵۵۶

کره‌دان (ده ...) ۱۲۷۴

کزاز ۵۹۷

کزمان (محلّه ...) ۱۲۵۶

کزی ۱۳۴۲

کستان (ده ...) ۱۳۱۷

کش ۳۲۵، ۳۲۶

کشار ۱۳۸۰

کشکان ۱۲۴۱

کشکوه ۱۳۷۶

کشگو ۱۳۷۹

کشمک (قریه ...) ۱۶۱۰

کشمیر ۴۷۶، ۵۴۹، ۹۸۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۳

کشمهین ۱۵۷

کشن ۱۲۹۵

کشنگان ۱۲۹۵

کشی ۱۳۲۴، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲

کشی خاویز ۱۳۲۴

کشیک خانه ۹۶، ۵۵۰

کعبه ۷۶، ۴۰۴، ۴۱۵، ۵۳۷، ۵۵۸، ۹۰۳، ۱۰۰۴، ۱۱۴۹

کفتراک ۱۲۹۵

کفزی ۱۲۵۳، ۱۲۹۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۴۲

کل (قریه ...) ۱۵۱۷، ۱۵۱۸

کل احمدی ۱۴۹۵، ۱۵۹۵

کلات ۵۰۷، ۵۵۵، ۵۵۶، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۳۳۵، ۱۳۴۳، ۱۴۸۷، ۱۴۹۲، ۱۶۱۲

کلار (قریه ...) ۱۲۷۰

کلامی ۱۳۸۱، ۱۳۸۲

کلانی ۱۴۵۰

کلاه سیاه ۱۴۵۷

کلانی ۱۳۸۲، ۱۳۸۳

کلباد ۶۰۰

کلباری (محلّه ...) ۱۲۴۸

کلپان ۱۴۸۳، ۱۶۰۹

کلخنگان ۱۳۵۵، ۱۳۵۶

کلر ۱۳۱۹، ۱۳۳۲

کلستان ۱۲۹۵

کلکته ۱۱۸، ۶۹۷، ۷۰۳، ۹۸۲، ۱۳۲۳

کلکنده ۴۶۰

کلل ۱۳۱۹، ۱۳۲۷

کلمیا ۱۳۶

کلمه ۱۳۴۰

کلن ۸۴۳

کلوان (محلّه ...) ۱۲۷۸

کلون ۸۴۳، ۱۲۷۰

کلون آباد ۴۹۷، ۵۹۷

کلیبی ۱۳۸۲

کلیل ۲۳۷، ۱۲۴۱

کللیک ۱۴۶۲

کلین ۲۱۷

کمارج ۷۸۰، ۱۲۹۶، ۱۲۹۸

کمال آباد (قریه ...) ۱۲۵۳، ۱۲۷۴

کمالی ۱۳۳۳، ۱۳۸۳

کمان کش ۱۴۵۰

کمبریج ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۴

کمبوس ۱۴۸۳

کمبه ۱۳۶۰

کمپانی هند شرقی ۷۷۴

کم جان ۱۴۵۷

کمره ۱۱۴۷

کمرزرد ۱۳۴۵

کمشک ۱۵۱۸، ۱۵۱۹

کمهر ۵۹۸، ۱۵۶۵، ۱۵۸۱، ۱۵۹۸

کمیلی ۱۵۰۱

کمین ۲۰، ۶۷۳، ۸۲۴، ۱۲۵۰، ۱۳۵۵، ۱۴۲۴، ۱۴۶۱، ۱۵۲۴، ۱۵۲۸، ۱۵۵۶، ۱۵۵۸، ۱۵۷۶، ۱۵۷۷، ۱۶۱۴، ۱۶۳۶

کنار بستانک ۱۳۴۰

کنار تخته ۱۲۹۸

کنار ترشان ۱۳۳۹

کنار خیمه ۱۵۲۷

کناردان ۱۲۸۸، ۱۵۲۱

کنار سیاه ۱۵۸۷

کنار کو ۱۴۹۶، ۱۴۹۹

کنارمندک ۱۳۴۱

کناره ۱۵۵۷

کناره گرد ۷۶۶

کناری ۱۳۴۳، ۱۳۸۱

کنافه ۱۲۷

کناوه ۸۵۳

کنبل ۱۵۲۳

کنو ۱۳۶۹

کندازی ۱۵۲۵

کندر ۱۳۴۹

کندران ۱۵۲۰

کندک ۱۳۴۸

کندشلو سرچشمه ۱۲۹۵

کندشلو کوسه ۱۲۹۵

کندمان ۳۹۰، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۵، ۳۳۱

کنده رود ۱۳۰۵

کنده نظری ۱۴۵۰

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۴۳

کنک (قریه ...) ۱۲۵۳

کنکان فسا ۶۰۶

کنکور ۲۴۳

کنگ ۱۵۲۲

کنگان ۱۵۶۴، ۱۵۲۵، ۱۴۶۴، ۱۴۶۳، ۱۴۶۲، ۱۴۵۹، ۱۴۵۷، ۱۴۱۲، ۱۳۷۶، ۹۵۶، ۸۷۶، ۸۵۴، ۸۵۱، ۸۲۳، ۷۵۷، ۵۲۶، ۱۱۵

کوار ۲۰، ۹۵، ۱۱۵، ۱۶۴، ۱۷۵، ۲۶۷، ۵۹۰، ۶۰۱، ۶۷۳، ۷۱۵، ۸۵۱، ۹۰۳، ۹۲۰، ۹۶۸، ۱۰۲۵، ۱۱۷۸، ۱۲۸۸، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۵،

۱۳۶۰، ۱۳۷۰، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۵۷۶، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۳۳

کوستان ۱۵۲۳

کوستانه ۱۵۲۲

کوب کاب ۵۵۶

کوپ کان ۵۵۶

کوتاهی (قریه ...) ۱۰۶۶، ۱۲۹۵

کوتک ۱۴۹۵

کوت منحنی ۱۴۱۶

کوتی ۱۳۲۰

کوجرد ۱۳۱۷، ۱۵۹۸

کوچندر ۱۳۴۹

کوچه بالا (محلّه ...) ۱۵۶۷

کوخرد ۱۵۱۹

کودیان ۱۴۹۹، ۱۵۰۱

کودین ۱۴۵۲

کورد ۱۴۸

کوردان ۱۴۶۱، ۱۵۸۷

کورده (قریه ...) ۱۲۷۰، ۱۳۰۲، ۱۳۰۴، ۱۵۲۴

کورستان ۹۰۰، ۱۴۶۶، ۱۵۰۱، ۱۵۲۱

کور سیاه ۱۵۸۷

کور لار ۱۳۵۸

کور کی ۱۴۵۷

کورو ۱۳۳۹

کوره اردشیر خوره ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۲۷۵

کوره استخر ۱۲۵، ۱۲۳۸

کوره دارابجرد ۱۲۵

کوره شاپور خوره ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۷۵

کوره فیروز آباد ۱۲۵

کوره قباد ۱۲۵

کوری ۱۲۷۷

کوزرک ۱۴۹۹، ۱۵۰۱، ۱۵۹۸

کوزه طاهری ۵۴

کوسه ۱۳۴۳

کوسیه ۱۵۴۹

کوشک ۶۵۱، ۱۲۳۲، ۱۲۷۰، ۱۲۷۴، ۱۴۱۶، ۱۴۱۹، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۵۷، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹، ۱۵۵۷، ۱۵۵۸، ۱۵۶۴

کوشک بنیان ۱۴۱۲

کوشک بیدک ۱۲۹۵

کوشک بی بی خدیجه ۱۲۹۵

کوشک تیماران (قریه ...) ۱۲۵۳

کوشک زر ۲۷۴، ۳۶۰

کوشک زرد ۳۰۲، ۳۱۵، ۴۲۷، ۴۳۳، ۵۸۸، ۱۲۴۱، ۱۳۵۷

کوشک زرد اصفهان ۳۱۱، ۳۱۲

کوشک زرد فارس ۳۱۰، ۳۲۵، ۶۵۷

کوشک سعادت آباد ۱۲۷۷، ۱۲۸۸

کوشک سرتنگ ۱۳۷۴، ۱۳۷۶

کوشک قاسم ۱۳۰۵، ۱۶۰۳، ۱۶۱۳

کوشک قاضی ۲۶، ۲۸، ۳۶، ۱۲۲۰، ۱۴۱۲

کوشکک (محلّه ...) ۱۲۴۱، ۱۲۴۳، ۱۲۷۸، ۱۳۴۵

کوشک مولا ۱۲۹۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۴۴

کوشک میدان ۱۰۶۶، ۱۲۹۵

کوف ۱۴۹۲

کوفته ۱۳۱۸، ۱۳۱۹

کوفه ۷۵، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۲۶، ۲۵۴، ۴۶۷، ۱۰۳۶

کوکلان ۵۹۲

کوه اشکر ۸۲۶

کوه البرز ۱۵۰۲

کوه ایج ۲۴۲

کوه بخون ۹۰۰

کوه تو ۱۵۱۹

کوه توده ۹۰۰

کوه پری کده ۱۵۲۷

کوه دراک ۱۱۲، ۶۵۲، ۹۰۳

کوه دنا ۸۷۶

کوه دیش بوریجان ۸۷۲

کوه چر ۱۴۶۱

کوه چهل مقام ۳۱۷

کوه سرخاب ۴۵۷

کوه شجاس ۲۷۹

کوه شهری (ده ...) ۱۲۶۵، ۱۲۶۶

کوه صبوی شیراز ۳۳۱، ۱۱۸۹، ۱۱۹۲، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸

کوه فسا ۱۱۷

کوه قلعه گل ۹۸، ۱۱۰

کوه کور کش ۵۴۰

کوه کیگان ۱۳۲۶

کوه نور ۲۸، ۸۷۵

کوهستان ۴۰۱، ۵۲۰، ۵۲۹

کوهستان افغانان ۴۹۴

کوهستان بختیاری ۴۶۵

کوهستان بیضا ۸۷۶

کوهستان بستک ۸۲۳

کوهستان شولستان ۷۸۰

کوهستان صالحان ۸۷۶

کوهستان فهلیان ۷۸۰

کهنوی علیا ۱۳۸۲، ۱۳۸۳

کهنه علی آباد ۱۵۲۴

کهنه مربوت ۱۵۲۴

کهمین ۱۴۵۲

کهن آباد ۱۲۹۵

کیش ۱۲۷

کیچ ۴۵۹، ۴۶۹، ۵۵۲

کیز ۵۵۲

کیسه‌بند ۸۷۶

کیسه کان ۸۱۷

کیش (جزیره ...) ۱۷۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷، ۴۶۶، ۱۵۸۸

کیفته ۱۳۶۰

کیفر کان ۱۴۲۶، ۱۴۲۹

کیکوس (قریه ...) ۱۴۹۵، ۱۵۹۶

کیلانات ۵۹۲

کیمه ۱۳۴۸

کیهان ۷۲۰

گ

گار ۱۵۲

گازران (محلّه ...) ۱۲۷۸

گازرگاه شیراز ۱۱۷۰

گازرگاه هرات ۵۵۳

گامرون (بندر ...) [رک: بندر عباس]

گاو‌بندی (قریه ...) ۸۵۱، ۸۵۴، ۸۵۶، ۸۵۷، ۱۴۱۶، ۱۴۶۳، ۱۵۲۱، ۱۶۳۰

گاو چاه ۱۳۰۳، ۱۳۲۶، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰

گاو سفید ۱۳۲۸

گاو‌دار ۱۴۹۸

گاو کده زیدون (قریه ...) ۱۴۷۶، ۱۴۹۶

گاو کشک ۱۴۵۰

گاوکی ۱۴۲۹

گاوگان ۵۹۵، ۸۷۲، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷

گاو نیگ ۱۳۲۷

گاوی ۱۳۲۶، ۱۳۲۷

گبر ۵۰۲

گبران یزد ۴۹۷

گبری ۱۴۶۰، ۱۶۰۶

گجرات ۴۸۳، ۹۴۹

گج پزان (محلّه ...) ۹۰۸

گچی ۱۳۸۰، ۱۴۸۷، ۱۵۱۹

گچی دلی ۱۳۲۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۴۶

گداخانه ۸۴۰

گذار انجیر ۱۳۴۹

گذر کان (ده ...) ۱۲۶۵

گرا دان ۱۴۵۶

گراش ۱۵۲۴، ۱۶۳۰

گراهو ۱۳۵۲

گربایگان ۱۴۱۲

گربه ۱۴۹۶، ۱۴۹۸

گربه دان ۱۵۸۷

گربه کان ۱۵۲۴، ۱۵۲۵

گرجستان ۷۳، ۱۱۰، ۲۹۴، ۳۲۸، ۳۶۵، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۶، ۴۴۸، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴،

۴۶۵، ۴۷۳، ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۰۱، ۵۳۵، ۶۰۶، ۶۲۲، ۶۶۰، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۱۳، ۷۳۷

گرچی ۱۰۰، ۶۸۶

گرخان ۱۳۳۸

گرداب ۱۴۲۵

گرد بیشه ۱۳۶۰

گرد خون ۱۲۹۴

گردنه انوه ۸۲۳

گروزئی ۱۳۴۱

گرسکان ۱۲۹۵، ۱۳۱۷

گرشکان ۱۳۱۷

گرگان ۲۰۰، ۳۴۹، ۵۰۵، ۶۱۰، ۷۷۲، ۹۳۱، ۹۴۳

گرگانرود ۵۰۶

گرگران ۱۳۵۲

گرگری سفلی ۱۴۹۶

گرگر علیا ۱۴۹۶

گرگک ۱۴۸۴

گرگی دان ۱۴۵۰

گرگین ۵۵

گرم آباد ۷۸۵، ۱۳۰۶، ۱۳۵۸، ۱۳۶۰

گرمروود ۶۶۹

گرمسیرات فارس ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۹۸، ۵۳۰، ۵۸۴، ۵۸۶، ۶۶۰، ۷۵۷، ۷۸۳، ۷۹۸

گرمشت ۱۳۰۴

گرمنجان ۱۴۵۷

گرمه ۱۳۵۶، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲

گرو ۱۳۸۱

گروازجان ۱۳۴۵

گرور ۱۳۸۱

گروس ۷۰۷، ۸۲۱

گروگاه ۱۲۹۸

گروه ۱۴۸۳

گره زیر ۱۲۷۶

گریشه ۱۵۲۰

گری نیچ ۸۴، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۹، ۹۰۶، ۱۲۶۴، ۱۲۶۶، ۱۲۷۸، ۱۳۳۸، ۱۳۴۷، ۱۳۵۱، ۱۳۵۸، ۱۳۶۵، ۱۳۷۷،

۱۳۸۸، ۱۴۱۴، ۱۴۱۹، ۱۴۳۷، ۱۴۵۸، ۱۴۷۴، ۱۵۰۶

گریوه مائین ۳۴۹، ۷۵۳

گزن بلند ۱۳۸۵

گردان ۱۵۲۴

گردراز ۱۳۴۲

گزره ۱۵۲۰

گزک ۱۲۷۴، ۱۳۴۲

گزلوری ۱۴۹۹

گرو ۱۵۲۰

گزیر ۱۵۲۲

گستو ۱۳۵۴

گشتو ۱۳۴۱

گشک ۱۵۵۷

گشکو ۱۳۵۱

گلشن ۱۵۲۰

گشنه کان ۱۲۶۱، ۱۲۹۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۴۷

گشو ۱۳۴۹

گشه ۱۵۲۲

گشین ۱۴۸۱

گل (قریه ...) ۱۵۰۷

گلابکده ۵۱۵

گل اسفید ۱۴۸۷

گلاکلی ۱۳۷۶

گلبار ۱۴۸۶

گلبرنجی ۱۳۰۲

گلیا ۱۳۴۳

گلپایگان ۳۸۹، ۵۰۸، ۷۷۹، ۸۰۱، ۸۶۴، ۸۶۵، ۹۶۶

گلپش ۱۳۴۳

گل دان ۱۳۵۲

گلزار ۸۶۳

گل زردک ۱۴۵۲

گلستان ۱۲۹۵

گلستانه ۱۵۵۸

گل سرخ ۱۵۲۰

گل قاضی ۱۳۷۹

گلکی ۱۳۲۷

گلگان ۱۵۶۲

گلگه پهن ۱۴۸۳

گل میان ۱۲۴۳، ۱۲۴۴

گله دار ۸۳، ۱۱۸، ۷۱۵، ۷۵۷، ۷۸۰، ۷۸۲، ۷۹۸، ۸۲۰، ۸۲۳، ۸۵۱، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۷۶، ۹۷۸، ۱۰۲۷، ۱۲۴۶، ۱۳۰۲، ۱۳۳۵،

۱۳۳۸، ۱۳۸۲، ۱۴۲۵، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۵۰۲، ۱۵۰۵، ۱۵۱۷، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، ۱۵۹۲، ۱۵۹۹

گله زنی ۱۳۳۹

گله گاه ۱۳۵۰

گله گاه خراب (ناحیه ...) ۱۳۵۵

گلیا کان ۱۵۶۴

گلیسیان ۱۴۲۳

گمارون ۱۳۳۳

گموره ۱۴۶۴

گناباد ۵۲۴

گناوگان ۱۳۳۱

گناوه ۲۷، ۱۷۶، ۸۵۴، ۸۵۵، ۹۰۰، ۱۳۱۹، ۱۳۲۷، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۴۸۱، ۱۶۳۳

گنبد (محلّه ...) ۸۵۵، ۱۳۸۵، ۱۴۳۷

گنبد ترمه ۱۳۷۶

گنبد سیاه ۷۰

گنبد قابوس ۷۷۲

گنجگان ۱۳۶۰، ۱۴۸۱، ۱۵۶۴، ۱۵۹۸

گنجه ۵۷، ۴۰۴، ۴۱۹، ۴۲۶، ۴۵۲، ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۴، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۸۷، ۶۹۳، ۷۰۰، ۷۱۳، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲

گنجه ۸۴۵، ۱۴۷۲، ۱۴۸۲، ۱۴۸۴

گنخک ۱۳۴۲

گند شاپور ۱۵۵

گند قاضی ۱۳۴۰

گندمان ۳۳۹، ۳۴۰، ۴۸۴، ۸۹۹، ۱۳۵۸، ۱۳۶۰، ۱۴۲۶، ۱۴۲۹

گندم ریز ۱۳۳۰

گندم‌زار ۱۳۳۹

گندی ۱۳۳۹

گنگ ۱۳۰۲

گنگ دز ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۹۳

گنگ دژ هخت ۸۹۳

گنگ دژ هوخ ۸۹۳

گوار ۱۶۴

گوامین ۱۳۲۹

گوپان ۱۵۶۴

گودرزی ۱۴۶۱

گودزاغ ۱۳۷۶

گودو ۱۳۷۹

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۴۸

گور ۱۲۷، ۱۵۲، ۱۶۴

گوراب ۱۴۱۶

گورک ۱۳۲۷

گورکان ۱۰۵۷

گورگیر ۱۴۵۷

گورنهر ۱۴۹۹

گوسنگان ۱۵۶۲

گوشتی ۱۴۲۵

گوشه ۱۴۸۹، ۱۴۹۰

گوکان ۱۳۰۲، ۱۶۱۸، ۱۶۳۵

گوکلان ۷۷۱، ۷۷۲

گوکی ۱۵۵۶

گوهرکان ۱۴۸۱

گوی ۱۵۸۷

گویم ۲۰، ۱۲۷، ۳۲۲، ۵۹۹، ۶۷۳، ۸۰۸، ۸۵۰، ۹۷۶، ۹۷۸، ۱۲۶۲، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۷، ۱۲۹۲، ۱۲۹۵، ۱۴۰۰، ۱۴۰۲، ۱۵۰۸، ۱۵۹۶

گویم لار ۲۸۵

گهرمند ۱۳۸۰

گهره ۱۳۵۵، ۱۶۳۱

گه زرد ۱۴۹۹

گیس ۱۳۵۴

گیسار ۱۴۸۵

گیسو ۱۵۸۷

گیشان ۱۳۵۵

گفته ۱۳۵۸

گیلان ۱۱۹، ۱۴۰، ۲۱۵، ۳۵۷، ۴۳۹، ۴۵۹، ۴۶۱، ۵۰۴، ۵۱۸، ۵۲۹، ۶۲۷، ۶۷۲، ۷۲۰، ۸۳۴، ۸۴۵، ۸۵۳، ۱۰۷۵

گیلانات ۵۹۲، ۶۸۹

گیلک ۱۴۲۳

گیلو ۱۵۱۹

گیلویه ۴۳۹، ۵۵۱

ل

لایشه ۱۲۹۵

لاتی دان ۱۳۸۰، ۱۶۱۲

لار-رک: لارستان

لاری ۱۵۰۳، ۱۵۰۴

لارستان ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۵۰، ۶۸، ۷۱، ۷۸، ۸۱، ۸۴، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۷۶، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۷۶، ۴۱۳،
 ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۱، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۸۳، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۲۲، ۵۲۶،
 ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۸، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۹، ۶۶۰، ۶۶۹، ۶۷۱، ۷۰۳، ۷۱۵، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۱،
 ۷۷۲، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۸۱، ۷۸۳، ۷۹۸، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۴، ۸۰۶، ۸۰۸، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۷، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴،
 ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۵۵، ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۷۶، ۹۰۰، ۹۶۰، ۹۶۴، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۷۸، ۱۰۵۵، ۱۲۶۰، ۱۲۶۸، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۳۰۲، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱،
 ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۷۴، ۱۳۷۷، ۱۳۸۲، ۱۴۰۶، ۱۴۳۹، ۱۴۵۱، ۱۴۵۹، ۱۴۶۳، ۱۴۶۶، ۱۴۸۱، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶،
 ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۱۵، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۸۶، ۱۵۹۰، ۱۵۹۱، ۱۶۱۰، ۱۶۱۴، ۱۶۱۷، ۱۶۱۸، ۱۶۱۹،
 ۱۶۲۲، ۱۶۲۵، ۱۶۲۸، ۱۶۳۰، ۱۶۳۲، ۱۶۳۴، ۱۶۳۷، ۱۶۳۸

لارک (جزیره ...) ۱۵۸۹

لارکانه (ناحیه ...) ۵۵۲

لاریجان ۶۲۸، ۵۵۷، ۵۰۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۴۹

لاسپید ۱۴۹۵

لاغر ۱۳۰۴

لافت ۱۵۸۷

لاله گون ۱۳۵۸

لامرد ۱۴۶۱

لاور (قریه ...) ۴۲، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۴۶۱

لاهور ۵۴۵، ۳۰۶

لاهیجان ۳۷۴، ۳۶۵، ۳۶۴، ۳۵۷

لاهیجی ۱۴۵۷، ۳۵۳

لای زنگان ۱۳۱۸

لای زنگو ۱۳۱۸، ۱۳۰۶

لای گردو ۱۵۷۱

لب آب (قریه ...) ۱۶۱۲

لب آب (محلله‌ای در شیراز) ۱۳، ۲۱، ۳۷، ۱۲۱، ۲۷۸، ۳۸۴، ۹۰۸، ۹۱۱، ۹۲۱، ۹۵۸، ۹۵۹، ۱۰۳۵، ۱۰۸۰، ۱۰۸۹، ۱۱۶۹، ۱۱۷۹،

۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۲۲۰، ۱۲۳۵، ۱۴۰۶، ۱۴۸۵، ۱۵۸۱

لبنان ۱۵۳۴

لبنان (محلله ...) ۷۲۵

لپوئی ۱۲۹۵

لحسا ۵۱۴، ۱۰۰

لراوی ۶۰۸

لر بزرگ ۲۷۰

لردبسان ۱۵۱۹

لرستان ۱۶۸، ۲۷۰، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۴۰، ۳۵۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۳۷، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۹۸، ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۸۰، ۷۴۲، ۷۶۳، ۷۷۱، ۸۲۲، ۸۶۵، ۹۱۶، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۷۶، ۱۰۶۹، ۱۴۱۳

لرستان فیلی ۶۰۷

لر کوچک ۲۷۰ فارسنامه ناصری ج ۲ ۲۰۴۹ ل ص : ۲۰۴۸

لرگستان ۴۹۶

لطیفی ۱۵۲۴

لکزیه ۵۵۷

لکهارت ۵۱۷، ۵۱۸

لگین ۱۴۹۰

لما ۱۴۸۵

لمزان ۱۵۱۹، ۱۶۱۰

لنجیز سفلی ۱۴۹۶

لنجیز علیا ۱۴۹۶

لندن ۱۲۲، ۱۳۶، ۶۸۶، ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۰۷، ۷۷۵، ۸۴۳، ۸۸۴، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴

لنده ۱۴۹۱، ۱۴۹۲

لنگه ۱۱۶، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳

لنین گراد ۷۳۶

لواب ۱۴۸۵

لوادر ۱۴۸۹، ۱۵۹۸

لوطی بازار (شیراز) ۵۹۱

له دراز ۱۳۶۰

لهراسب ۱۴۲۳

لهستان ۷۳۳

لیدن ۱۲۷، ۱۲۸

لیرادی ۲۷، ۱۷۴، ۱۷۵، ۶۰۸، ۶۳۷، ۸۲۵، ۸۴۶، ۸۵۱، ۸۵۴، ۸۵۵، ۱۳۱۹، ۱۴۶۷، ۱۴۶۹، ۱۴۷۴، ۱۴۹۳، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۵۲۴، ۱۶۳۲

لیرستان ۱۴۸۱

لیرکک ۱۴۹۲

لیرمندگان ۱۴۵۲

لیروای ۲۸۵، ۱۵۲۷، ۱۵۹۲

لیشتر ۱۷۶، ۷۴۳، ۱۴۷۱، ۱۴۸۱

لیشکان ۱۴۶۱

لیلان ۵۲۴

لیلاوی ۶۰۸

لیلتن ۱۴۹۹

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۵۰

م

ماچین ۱۴۱، ۶۹

ماخور (ده ...) ۱۲۶۵

مادان ۱۳۳۹

مادوان ۱۵۹۸

ماده بانان ۱۳۴۵

ماده وان ۱۳۱۷، ۱۳۱۸

مارگان ۱۴۸۵، ۱۵۶۵، ۱۵۹۸

مارم ۱۳۵۵

مارمه (قریه ...) ۱۲۷۰

مارندوان ۲۱۵

مارود ۱۳۰۷

ماروین (شهر ...) ۴۵۸

مارین ۱۴۸۱

مازندران ۳۱، ۱۴۱، ۱۶۵، ۳۳۰، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۸۰، ۴۴۲، ۴۴۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۴،

۴۸۵، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۴۲، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۸۴، ۵۹۲، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۱۱، ۶۱۸، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۶۴، ۶۶۸،

۶۷۱، ۶۸۱، ۶۹۵، ۷۱۰، ۷۱۵، ۷۲۹، ۷۳۱، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۵۰، ۷۵۶، ۷۲۸، ۸۴۰، ۸۴۸، ۸۵۷، ۸۶۶، ۹۲۶، ۹۷۶، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳

ماسبا ۱۵۴۹

ماسبذان (قریه ...) ۲۰۰

ماسرم ۱۵۰۱، ۱۵۹۵

ماشاری ۱۳۵۳

ماصرم ۱۲۷۵

ماکو ۷۶۳

مال آقا ۱۶۰۸

مال امام ۱۳۳۲، ۱۳۳۳

مالک املاک ۲۶۹

مال امیر ۶۰۶

مال خلیفه ۱۳۳۳

مال قاید ۷۸۰، ۱۵۶۴، ۱۶۳۰

مال محمد صالح ۱۳۳۳

مال محمود ۱۳۲۷، ۱۳۲۸

مال ملا ۱۴۹۲

مال میر بختیاری ۲۷

مال میر جانکی ۶۰۶

مالت ۵۲۲

مالکی ۱۴۵۷، ۱۵۰۲، ۱۵۲۵، ۱۵۹۲

مامطیر ۶۱۱

ماندان ۱۴۹۰

ماندستان ۱۳۳۵، ۱۳۳۷، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱

ماندگان ۱۳۶۰

مانیان ۱۳۷۴، ۱۳۷۶

مانیس ۴۲۷، ۴۲۸

ماوالا ۲۳۲

ماوراء النهر ۲۱۲، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۸۲، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۸۰، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۰، ۴۰۹، ۴۲۹، ۴۳۶، ۴۴۱

۴۴۲، ۵۴۱، ۵۵۴

ماه‌رویان (شهر ...) ۲۷، ۴۵، ۱۴۱۳، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶

ماه فون ۱۵۸۷

ماه‌ور میلانی ۴۰۱، ۶۰۸، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۸۳، ۱۲۹۶، ۱۳۱۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۲، ۱۴۳۰، ۱۴۶۷، ۱۴۷۱، ۱۵۲۷، ۱۵۸۱، ۱۶۳۳، ۱۶۳۴، ۱۶۳۹

ماه‌ومن ۱۹۶

ماهیتا ۱۳۷۶

ماهی دشت ۳۸۹، ۵۲۰

ماهی روبان ۱۲۷

مائین ۲۵۴، ۳۱۳، ۱۲۴۲، ۱۳۴۳، ۱۴۶۱، ۱۵۲۴، ۱۵۹۸

مایدشت ۵۲۰

مبارزی ۱۳۱۸

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۵۱

مبارک آباد ۱۳۱۸، ۱۴۲۶، ۱۴۲۹

مبارکه ۷۸۱، ۸۱۸، ۹۱۸، ۱۲۴۱، ۱۲۶۱، ۱۲۷۴

مبنی (قریه ...) ۱۴۷۱، ۱۴۹۱، ۱۵۹۸

مجلس اشکنوان ۲۵۶

مجلس شورا ۷۸۸

مچاهیل ۱۵۲۰

مچولی ۹۸۳

محال (ایالت ...) ۸۹۲

محال اربعه (قریه ...) ۱۲۶۲

محال دشتی ۸۰۰

محال ساوجبلاغ مگری ۹۶۶

محال سبعه و رودان ۷۹۸، ۷۸۴

محرق (ده ...) ۱۲۶۵

محسنیه ۱۴۹۶

مقاریضی (محلّه ...) ۱۰۶۹

محلات ۹۱۱، ۵۴۸، ۴۲۲

محل دین ۱۲۹۸

محمد آباد ۱۲۷۴، ۱۲۸۸، ۱۳۲۸، ۱۳۳۰، ۱۳۴۵، ۱۳۷۰، ۱۴۱۲، ۱۴۲۳، ۱۵۲۳

محمد تقی ۱۴۶۱

محمد جمالی ۱۳۳۲

محمد شاهی ۱۳۲۴

محمد قلبی ۱۴۸۵

محمدی ۱۳۲۹

محمده ۴۶۴، ۴۶۸، ۷۶۴، ۷۸۰، ۷۸۱، ۱۴۱۳، ۱۴۱۶، ۱۶۰۵

محمود آباد ۵۱۵، ۱۰۶۵، ۱۲۹۵، ۱۳۰۲، ۱۳۲۴، ۱۳۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۸۵، ۱۴۹۶، ۱۵۹۵

مخا ۱۳۲۲

مختصر ۱۲۴۱

مدائن ۱۴۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۸۳۶، ۱۶۲۳

مدخون ۲۴، ۱۳۷۶

مدد ۱۲۴۶

مدرسه آقا بابا خان ۱۲۲۲

مدرسه امام قلبی خان ۱۰۸۲

مدرسه امامیه ۴۸۹، ۹۱۶، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵

مدرسه ایمانیه ۱۲۲۴

مدرسه بابله ۱۱۲۷، ۱۲۲۴

مدرسه بهبهان ۷۶

مدرسه تقویه ۱۲۲۴

مدرسه حاجی باقر تاجر شیرازی ۱۲۱۸

مدرسه حبیبه ۹۴۳، ۹۴۴

مدرسه حسینیہ ۹۶۴، ۱۰۳۳، ۱۲۲۲

مدرسه حکیم ۴۸۴، ۹۳۵، ۹۳۸، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴

مدرسه خان ۱۰۲، ۱۰۳، ۴۶۲، ۴۷۴، ۵۸۳، ۷۷۸، ۱۲۲۰، ۱۲۲۲، ۱۵۶۷

مدرسه خنجیه ۱۲۲۴

مدرسه خیر آباد ۱۴۹۳

مدرسه دار الشفای شیراز ۹۴۳

مدرسه دار الفنون ۴۲، ۹۰۶

مدرسه دختر ۱۲۲۴

مدرسه دشتکیه ۱۲۲۴

مدرسه رضویه ۱۰۳۹، ۱۱۹۴

مدرسه رفیعه ۶۳

مدرسه رفیعی ۹۴، ۲۴۴، ۱۴۴۱

مدرسه رونیز فسا ۱۵۰۹

مدرسه زاهدیه شیراز ۱۵۶۸

مدرسه زینبیه ۱۲۲۴

مدرسه سلطان حسین بایقرا ۴۲۲

مدرسه سهل آباد رامجرد ۱۰۴۱

مدرسه سید علاء الدین ۱۲۲۳

مدرسه شریفیه ۱۲۲۴

مدرسه صالحیه ۱۲۲۴

مدرسه طهران ۱۲۸۶

مدرسه غیاثیه ۱۵۶۷

مدرسه قراچه ۲۴۳

مدرسه گوهرشاد ۳۴۰، ۳۴۲، ۱۰۵۷

مدرسه لالا مشهر ۲۴۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۵۲

مدرسه محبیه ۱۲۲۴

مدرسه محسنیه ۱۲۲۴

مدرسه محمدیه ۱۲۲۴

مدرسه محمودیه ۱۲۲۳

مدرسه مزبوره ۹۹

مدرسه معلم خانه طهران ۹۱۸

مدرسه مقیمیه ۹۵۸، ۱۲۲۴

مدرسه منصوریه ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۳۵۱، ۳۷۰، ۳۹۶، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۹۰۳، ۹۰۸، ۹۲۲، ۹۳۳، ۹۳۵، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۲، ۱۰۵۴، ۱۰۵۶، ۱۰۶۸، ۱۱۴۱، ۱۱۵۲، ۱۱۹۳، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۶۳، ۱۲۷۶، ۱۲۹۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۵۴، ۱۳۸۴، ۱۴۰۶، ۱۵۹۸

مدرسه مؤمنیه ۱۲۲۴

مدرسه میرزا الخ بیگ ۳۴۶

مدرسه نظامیه ۴۸۴، ۱۰۶۵، ۱۲۲۳، ۱۴۱۹

مدرسه نظامیه اصفهان ۱۴۷۰

مدرسه هاشمیه ۶۸۰، ۹۶۰، ۱۲۲۳

مدی (ولایت ...) ۱۴۵

مدیا ۱۵۴۹

مدین ۱۲۸۴

مدینه ۲۳، ۲۷، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۶۱، ۳۱۷، ۳۶۳، ۳۷۷، ۴۷۲، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۷، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۴، ۵۱۰، ۵۵۷، ۶۸۳، ۷۱۸، ۷۲۱، ۷۶۷، ۷۷۷، ۸۳۸، ۸۴۸، ۸۶۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۸، ۹۷۰، ۹۷۴، ۹۷۷، ۱۰۳۶، ۱۰۴۴، ۱۰۵۴، ۱۰۵۶، ۱۰۷۱، ۱۰۷۴، ۱۰۷۸، ۱۱۴۱، ۱۱۴۷، ۱۳۱۶، ۱۴۵۹، ۱۵۷۶

مراد آباد ۹۶۰، ۱۲۲۳، ۱۳۰۵، ۱۵۵۶

مراد بگی ۱۳۴۸، ۱۳۶۹

مرزجان ۱۵۶۴

مراغ ۱۵۲۰

مراغه ۲۲، ۷۶، ۲۴۴، ۲۶۷، ۲۹۴، ۳۸۵، ۳۹۶، ۴۵۶، ۵۰۴، ۵۱۶، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۷۰، ۷۳۲، ۷۳۴، ۸۲۱، ۹۶۶

مرباغ (قریه ...) ۱۵۲۰، ۱۶۱۷

مربوت ۱۵۲۴

مربویه ۱۳۱۸

مربه چی ۱۳۴۸

مرجانک (ده ...) ۱۲۷۴

مرخ (ده ...) ۱۲۶۵

مرز (قریه ...) ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۶۱۳

مرزبانلی (قریه ...) ۱۵۶۴، ۱۵۹۱

مرشدی (قریه ...) ۱۲۶۷

مرغاب ۸۷۳، ۱۵۵۸

مرغان ۱۲۹۵

مرغزار بیضا ۱۲۷۰

مرغزار شیدان ۱۲۷۰

مرند ۳۴۹، ۳۹۹، ۴۲۳، ۱۲۶۳

مرو ۱۱۶، ۱۵۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۳۰، ۳۰۵، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۴۳، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۵۲، ۵۵۶، ۱۰۳۷

مروارید ۱۵۷۲

مرودرشت ۴۸، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۷۴، ۲۳۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۵۴، ۴۰۱، ۴۲۳، ۴۳۵، ۴۴۵، ۴۷۴، ۴۸۷، ۵۰۲، ۵۹۵، ۵۹۶

۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۸۲۰، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۷۲، ۸۷۶، ۸۹۹، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۵۸، ۹۶۹، ۱۰۶۵، ۱۲۵۰، ۱۲۵۳، ۱۲۸۸، ۱۳۴۳، ۱۴۵۳، ۱۴۶۱

۱۵۲۴، ۱۵۲۸، ۱۵۵۳، ۱۵۵۴، ۱۵۵۵، ۱۵۵۶، ۱۵۷۳، ۱۵۷۷، ۱۶۱۰، ۱۶۱۲، ۱۶۱۸، ۱۶۳۱

مروزان (ده ...) ۱۲۶۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۵۳

مروست ۱۱۶، ۶۵۱، ۸۷۶، ۱۲۳۸، ۱۲۶۶، ۱۵۵۷، ۱۵۵۸، ۱۶۰۴

مروشاهیجان ۱۱۶، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۴، ۴۴۳، ۴۵۸، ۴۵۹، ۱۵۵۸

مروویه ۱۳۱۸

مروی ۵۲۴

مره شاهیجان ۱۵۵۷

مریجان (قریه ...) ۱۲۶۷

مرویوان ۹۹، ۴۰۲

مز ۱۳۰۴

مز آباد ۱۳۴۹

مزارعی ۱۲۹۸

مزایجان ۱۵۲۳، ۱۶۱۴، ۱۶۳۱

مزابوت ۱۶۲۲

مزرعه پرزیان ۱۱۷۹

مزرعه جمال آباد ۹۶۰

مزرعه حکیم ۱۲۴۶

مزرعه خان ۱۲۴۱

مزرعه دولت آباد رونیز بالا ۹۲۵

مزرعه دولت آباد کوار ۹۶۰

مزرعه رباط ترکمان ۱۰۴۵

مزرعه ریچندن ۱۰۴۵

مزرعه زیکار ۱۰۴۵

مزرعه سختویه ۱۰۴۱

مزرعه سنان ۱۱۷۹

مزرعه صحاف ۱۵۵۷، ۱۵۵۸

مزرعه صدر آباد ۹۲۵

مزرعه طغو ۱۱۵

مزرعه مزد بالا شهر ششده ۱۱۷، ۱۲۳

مزرعه عمرو آباد کربال ۹۶۰

مزرعه کونیز ۱۳۵۵

مزرعه محمد علی ۱۲۹۷

مزرعه مراد آباد خفرک ۹۶۰

مزرعه مورد ۱۳۰۲

مزرعه نصیر آباد ۱۲۷۶

مزرعه ۱۵۰۹

مزرعه ۸۳۱

مزرعه ۱۳۷۶

مزرعه سلیمان ۱۴۷

مزرعه ۷۷۵

مزرعه ۱۲۲۳، ۱۵۹۲

مسجد ۴۲۳

مسجد آتشیها ۹۵۸

مسجد آدینه خان ۱۲۱۹

مسجد آقا احمد ۱۲۱۹

مسجد آقا بابا خان ۹۱۴، ۹۷۵، ۱۲۱۸، ۱۲۲۵

مسجد آقا قاسم ۱۲۱۹

مسجد آقا لر ۱۲۱۹

مسجد الحرام ۲۳، ۱۰۳۷، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴

مسجد اقصی ۱۵۱۳

مسجد ایلخانی ۱۲۱۹

مسجد بردی ۲۷۰، ۲۷۹، ۲۸۵، ۵۲۶، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۸۴۶، ۸۵۳، ۱۱۷۹، ۱۲۹۵

مسجد جامع استخر ۱۸۱

مسجد جامع ایروان ۴۷۵، ۶۸۷

مسجد جامع بکان ۱۴۷۰

مسجد جامع داراب ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱

مسجد جامع روشن الدوله ۵۴۸

مسجد جامع شیراز (مسجد جامع عتیق) ۳۶، ۴۸، ۵۵، ۵۶، ۷۶، ۹۴، ۱۳۱، ۱۷۵، ۲۱۳، ۲۲۶، ۲۵۴، ۲۷۸، ۳۲۷، ۴۳۳، ۴۸۸، ۵۴۸، ۵۸۵

۷۷۸، ۸۶۱، ۹۱۶، ۹۴۳، ۹۵۰، ۹۶۴، ۹۸۶، ۱۰۳۸، ۱۰۸۰، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۶، ۱۱۲۶، ۱۱۵۰، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۱۲

۱۲۲۴، ۱۲۵۹، ۱۲۹۹، ۱۳۰۳، ۱۵۶۷

مسجد جامع طهران ۷۳۷

- مسجد جامع فسا ۱۴۰۸
- مسجد جامع و کیلی ۱۳۱، ۹۸۶، ۹۹۰، ۱۰۷۲، ۱۱۹۵، ۱۲۱۳، ۱۲۱۸، ۱۲۲۲، ۱۲۲۶
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۵۴
- مسجد جامع هرات ۳۳۷
- مسجد جمازه ۱۲۱۹
- مسجد جناوه ۱۲۱۹
- مسجد جنباز ۱۲۱۹
- مسجد حاجی باقر تاجر شیرازی ۱۲۳، ۱۲۱۸
- مسجد حاج غنی ۹۸۴، ۱۲۱۹
- مسجد حاجی قوام ۱۲۱۸، ۱۴۰۸
- مسجد حاجی میرزا کریم ۱۲۱۹
- مسجد حاجی میرزا محمد ۱۲۳، ۱۰۳۰، ۱۰۳۳، ۱۲۴۹
- مسجد حضرت سلیمان ۱۲۹۴
- مسجد رباب شهر الله ۲۵۴
- مسجد رباط کرک ۲۵۴
- مسجد سردزک ۱۲۱۹
- مسجد سیاوشان ۱۰۷۵
- مسجد شبستانه ۲۳
- مسجد شکر الله خان نوری ۱۲۱۹
- مسجد شیخ علی خان زند ۹۷۵
- مسجد طبالیان ۱۰۸۶، ۱۲۱۹
- مسجد طاهریه شیراز ۸۶۱
- مسجد علی چکمه‌دوز شیرازی ۱۲۱۸
- مسجد کوفه ۷۵، ۱۸۲، ۴۶۷، ۴۷۳
- مسجد گنجعلی خان ۹۵۸
- مسجد مبارکه ۶۸۳
- مسجد مجدیه ۳۰۵
- مسجد مشیر الملک ۱۲۳، ۱۰۷۲، ۱۲۱۷
- مسجد مولی ۹۱۱، ۱۲۱۹
- مسجد میانه ۲۵۴
- مسجد میرزا محمد شیرازی ۱۲۱۸
- مسجد نصیر الملک ۹۶۶، ۹۶۷، ۱۲۱۸
- مسجد نو ۱۶، ۹۴، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۲۵۴، ۳۰۰، ۷۷۸، ۸۲۲، ۹۸۶، ۹۸۸، ۱۱۲۶، ۱۱۸۴، ۱۲۱۲، ۱۳۸۴، ۱۴۰۸

مسجد نو کرباس ۷۱۱

مسجد وکیل ۱۰۲، ۱۰۳، ۶۵۰، ۷۷۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۸۴۶، ۸۶۱، ۹۸۶، ۱۲۲۶

مسجد هاشمیه ۹۱۵، ۹۶۰

مسط ۲۷، ۸۶، ۱۰۰، ۱۱۸، ۴۹۵، ۵۱۴، ۵۵۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۵۳، ۷۷۷، ۷۹۸، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴

۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۲۳، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۸، ۸۴۰، ۸۷۴، ۹۵۶، ۱۲۷۸، ۱۳۷۷، ۱۴۴۰

مسکو ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴

۲۲۳، ۴۸۵، ۵۵۷، ۷۳۶، ۸۴۲، ۸۵۲، ۱۲۷۷، ۱۶۷۶

مسیب (قریه ...) ۸۳۶

مشتان ۱۴۵۰

مشک آویز ۱۵۹۸

مشکان ۱۴۲۵

مشکون ۱۵۷۲

مشهد ۲۳، ۵۲، ۶۸، ۱۶۸، ۲۰۵، ۲۴۲، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۶۹، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۷، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۵، ۴۲۰

۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۴، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۲

۴۷۳، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۷، ۴۹۱، ۵۰۲، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۹، ۵۲۳، ۵۵۶، ۵۸۱، ۵۸۷، ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۸۵

۷۱۷، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۵۶، ۷۷۶، ۸۲۳، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۳۰، ۹۱۷، ۹۴۰، ۹۴۷، ۹۵۷، ۹۶۴، ۹۷۰، ۹۷۲، ۱۰۴۵، ۱۰۶۰، ۱۰۷۴، ۱۰۹۵

۱۰۹۹، ۱۲۶۰، ۱۴۰۰، ۱۴۵۲، ۱۵۷۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۵۵

مشهد ام النبی ۱۱۶، ۱۵۵۸

مشهد مادر سلیمان ۱۱۶، ۴۳۳، ۱۵۵۸، ۱۵۶۰

مشهد مرغاب ۱۴۲۴، ۱۴۶۱، ۱۵۵۸

مصر ۵۵، ۶۶، ۱۰۶، ۱۹۸، ۲۱۷، ۲۶۲، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۳، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۵۰، ۳۸۰، ۳۹۹، ۴۴۹، ۴۶۳، ۴۹۲، ۵۳۷، ۶۳۴، ۷۲۱

۸۶۳، ۹۵۶، ۹۹۹، ۱۰۱۳، ۱۱۴۹، ۱۱۶۹، ۱۲۸۳، ۱۴۰۱، ۱۵۴۰، ۱۵۴۹

مصلی (محلّه ...) ۹۵، ۲۱۸، ۴۳۳، ۵۱۵، ۸۰۰، ۸۲۰، ۹۰۳، ۱۲۳۷، ۱۲۶۵، ۱۲۷۸، ۱۲۸۲، ۱۴۳۷

مظفر آباد ۱۳۵۴

مظفری ۶۰۱، ۱۴۶۴، ۱۴۶۶، ۱۴۹۹

معامیر (ده ...) ۱۲۶۵

معدن سرگذار ۱۵۷۲

معدن سنگ خام ۴۷۲

معدن لای گردو ۱۵۷۲

معدنو ۱۳۵۲

معز آباد ۲۵، ۱۲۹۶

معشور ۱۴۱۶

معمور ۷۶

مغان ۷۹، ۱۴۲، ۵۳۶، ۵۳۹، ۵۵۸، ۶۲۲، ۶۶۰

مغو ۱۵۲۱

مقاریض (محلّه ...) ۹۰۸

مقام ۱۵۲۱

مقام نخیلو ۱۵۱۹

مقبل آباد ۱۲۵۳، ۱۳۴۵

مقداد ۱۴۹۶

مقرب ۱۴۵۷

مقصود آباد ۱۰۶۵، ۱۲۷۴

مکابری ۱۳۳۰، ۱۳۳۲

مکاز ۱۵۴۰

مکران ۲۵۵، ۴۵۹، ۴۶۹، ۵۵۲

مکو ۱۳۰۴

مکوی ۱۶۲۹

مکویه ۱۳۰۴

مکه ۱۳، ۱۸، ۲۳، ۲۷، ۴۷، ۸۴، ۱۱۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۸، ۳۴۵، ۳۶۲، ۳۷۷، ۴۷۲، ۴۹۱

۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۵۱۰، ۵۵۲، ۵۵۷، ۶۸۳، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۱، ۷۶۷، ۷۷۷، ۸۳۸، ۸۴۸، ۸۶۲، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۸، ۹۴۸

۹۷۰، ۹۷۴، ۹۷۷، ۱۰۳۷، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۹، ۱۰۵۴، ۱۰۵۶، ۱۰۷۱، ۱۰۷۴، ۱۰۷۸، ۱۰۸۶، ۱۱۴۷، ۱۱۶۰

۱۱۶۲، ۱۱۶۸، ۱۲۰۰، ۱۲۴۸، ۱۳۹۱، ۱۴۰۶، ۱۴۴۱، ۱۵۷۶

ملاحی ۷۶۴، ۱۵۸۹

ملا غلام ۱۴۸۵

ملایر ۵۱۶، ۵۸۸، ۵۹۳

ملائتی ۱۵۱۷

ملک آباد ۱۳۴۵، ۱۴۵۷

ملک سلیمان ۸۹۸، ۹۰۲

مل گارو ۱۳۲۸

ملو ۱۴۶۱

ملوسجان (ده ...) ۱۲۷۴

مله اره ۱۴۵۰

مله بیژن ۱۴۷۲

مله گاو ۱۵۰۱

مله نعل (محلّه ...) ۵۹۱

ملیان ۱۲۷۰، ۱۲۷۴

ملیون ۱۲۷۰

ممسنی ۲۷، ۴۴، ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۷۵، ۱۷۸، ۲۱۱، ۲۷۰، ۴۰۱، ۵۱۶، ۵۹۱، ۵۹۴، ۵۹۶، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۳۷، ۷۴۲، ۷۴۸، ۷۵۵، ۷۶۸، ۷۷۰، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۵۶

۷۸۳، ۷۹۶، ۷۹۷، ۸۲۷، ۹۳۱، ۹۷۶، ۱۰۷۰، ۱۰۷۴، ۱۰۹۴، ۱۲۴۸، ۱۳۱۸، ۱۳۴۸، ۱۳۵۸، ۱۳۷۴، ۱۴۳۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۸۷، ۱۴۹۹، ۱۵۲۷، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱، ۱۵۶۳، ۱۵۷۷، ۱۵۷۸، ۱۵۸۱، ۱۵۹۲، ۱۵۹۴، ۱۵۹۶، ۱۵۹۸، ۱۶۰۳، ۱۶۱۰، ۱۶۳۳، ۱۶۳۴

منادر ۱۸۵

منال ۱۴۲۹

منامه ۱۲۶۴، ۱۲۶۵

منج ۱۲۶۷، ۱۴۸۵

منچستر ۸۴۳

مندلی ۵۲۳

مندلیج ۵۲۳، ۵۲۴

مندلیچین ۵۲۳

منزل جامی ۵۲۴

منزل چاپلق ۵۳۹

منزل قصر زرد فارس ۳۶۰

منزل کیان ۶۰۷

منصور ۱۸۲، ۱۴۵۲

منصور آباد ۱۸۲، ۱۳۴۵

منصوره ۱۴۲۹

منصوریه ۶۳، ۱۶۷، ۱۴۹۵

منقل ۱۳۱۹، ۱۳۲۸

منک ۱۵۸۹

منگر ۱۴۸۵

منگورز ۱۵۶۳

منگنو (قریه ...) ۱۲۶۲، ۱۲۶۳

منوجان ۱۲۶۵، ۱۲۶۶

موان ۱۴۵۷

مودگان ۱۵۶۴، ۱۵۹۸

موده خواجه ۱۴۳۰، ۱۴۵۰، ۱۵۹۸

مورجان ۱۵۰۱

مورچه خورت ۶۳۰، ۹۴۷

مورد خیز ۱۳۴۰، ۱۵۹۸

موردستان ۳۳۲، ۶۷۶، ۷۴۰، ۹۶۰، ۹۷۲، ۹۷۶

موردک ۱۲۸۸، ۱۳۳۹، ۱۴۵۰

موردی ۱۳۳۹، ۱۴۱۲

مورزد ۱۴۸۷، ۱۵۹۲

مورک ۱۳۶۰

موزه پارس ۷۶۶

مؤسسه آسیائی دانشگاه شیراز ۱۰۰۰

موصل ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۴۷، ۲۶۳، ۲۶۷، ۵۲۲، ۶۱۳، ۱۰۳۸

موغستان ۱۱۵، ۱۷۸، ۸۵۷، ۸۷۳، ۸۷۶، ۸۹۹، ۱۳۷۷، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۵۶۵، ۱۶۳۶

موک ۱۳۰۵، ۱۵۹۸

موگرمان ۱۴۹۲

مولود خانه ۵۰۷

مؤمن آباد ۱۲۷۴، ۱۲۸۸

مونجر ۱۴۸۶

مونگر ۱۴۸۶

مون گرد کوه گیلویه ۱۴۹۲، ۱۶۳۸

مهارلو ۲۴۱، ۶۱۷، ۹۳۰، ۱۲۸۸، ۱۲۹۶، ۱۶۱۵، ۱۶۳۳

مهجان ۱۳۵۸

مهدی آباد ۱۲۴۶، ۱۲۶۷، ۱۳۵۸

مهر ۱۴۵۱، ۱۴۶۱

مهر آباد ۱۲۴۶، ۱۲۹۶

مهران ۱۴۵۷

مهرزی ۱۳۲۹

مهرکان ۱۵۲۲، ۱۵۲۳

مهرنجان ۱۴۵۰، ۱۵۶۳

مهریان ۱۴۸۵

مہسکو ۱۳۰۵

مہسکو سفلی ۱۳۰۵

مہسکو علیا ۱۳۰۵

مه کرد ۱۲۸۸

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۵۷

مهمانخانه ایلچیان روس ۷۳۶

مهماندوست دامغان (قریه ...) ۵۱۰

مهمله ۱۳۸۳

میاب ۵۵۶

میان خره ۱۳۲۷

میان ده ۱۳۱۸، ۱۴۱۲

میان شهر ۱۳۸۲

میان قلعه ۱۵۵۵

میانکوه دره گز ۵۵۶

میانه ۲۹۶، ۴۸۹، ۴۹۹، ۶۶۵، ۶۷۰

میبد یزد ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۸، ۱۴۵۰

میج ۱۵۵۶

میدان ارگ شیراز ۱۰۱، ۷۷۸

میدان تبریز ۷۵۵

میدان سعادت آباد قزوین ۴۷۴

میدان شاه (محلله‌ای در شیراز) ۲۵، ۳۷، ۸۱، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۳۹۶، ۸۲۳، ۹۰۸، ۹۲۱، ۹۴۲، ۹۷۲، ۹۸۱، ۹۸۵، ۱۰۳۱، ۱۰۵۳،

۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۶۹، ۱۰۹۱، ۱۱۳۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۹، ۱۱۶۴، ۱۱۶۹، ۱۱۷۳، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۹۲، ۱۲۱۹، ۱۲۸۵،

۱۴۰۵

میدان مصلی ۲۷۶

میدان نعلبندان ۷۸۹، ۱۲۰۰

میدان نقاره‌خانه ۱۰۲، ۷۷۸

میدان نقش جهان اصفهان ۹۸، ۱۰۹، ۴۵۷، ۴۶۰، ۵۰۵

میدیا ۱۵۴۰

میری (محلله ...) ۱۲۵۶

میر ملکی ۱۴۶۱

میشان ۱۵۵

میستان ۱۵۱۹

میشوان ۱۳۷۰

میگلی ۱۵۰۱

میلاتی ۱۳۱۹

میل مرز ۱۵۶۴

میلک ۱۲۹۸

میلکی ۱۵۲۱

میمند ۱۷۵، ۱۲۲۶، ۱۲۹۸، ۱۳۶۰، ۱۳۷۴، ۱۵۶۵، ۱۵۶۶، ۱۶۱۶، ۱۶۱۸، ۱۶۳۴

میمون (قریه ...) ۱۲۵۵، ۱۲۶۱، ۱۵۹۴

میمون آباد ۱۴۵۷

میناب ۱۷۷، ۱۷۸، ۴۷۶، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۴، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۳۰، ۸۳۲، ۸۴۰، ۱۳۷۷، ۱۳۷۹، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۵۶۶، ۱۶۳۰، ۱۶۷۶

میهنه ۳۸۰

مهیاری ۳۲۳، ۱۰۷۲

ن

نابند ۲۶، ۱۳۷۹، ۱۵۲۷

ناحیه فیلی ۳۱۶

نادر آباد ۸۶، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۵۲

نارستان ۱۳۳۹، ۱۴۸۱

نارک ۱۳۷۹، ۱۴۷۴، ۱۴۸۱

نارمه ۱۴۶۷، ۱۴۷۲، ۱۴۸۵

نازک ۱۳۸۵

نازکان ۱۴۸۳، ۱۶۰۲، ۱۶۰۹، ۱۶۱۳، ۱۶۳۸

ناصر آباد ۱۴۱۶

نامدار (محلّه ...) ۹۰۸

ناوس ۱۵۲

نائین ۶۰۰

نیک ۱۴۶۴

نجد ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۱۰، ۷۲۱، ۷۵۳، ۱۱۴۷، ۱۲۶۳، ۱۵۷۸

نجف ۷۵، ۲۲۱، ۲۲۷، ۳۷۴، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۳، ۵۲۱، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۴۲، ۶۲۷، ۶۳۴، ۶۵۴، ۶۵۹، ۶۶۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۵۸

۶۹۳، ۶۹۸، ۷۷۷، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۹۱۵، ۹۷۴، ۱۰۱۳، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۹۷، ۱۲۶۰، ۱۴۱۴، ۱۵۱۴

نجف آباد (قریه ...) ۱۲۵۰، ۱۲۵۳

نجون ۱۳۵۳

نجیرم ۱۲۷

نخجوان ۲۸۲، ۳۶۷، ۳۸۳، ۳۸۵، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۲۳، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۶۳، ۵۰۴، ۷۳۳

نخل تقی ۱۴۶۲، ۱۴۶۴

نخل غانم ۱۴۶۴

نخل میر ۱۵۲۱

نخل ناخدا ۱۳۸۰

نخل هاشمی ۱۵۲۷

نخلستان جهرم ۱۲۷۸

نخلستان دجله ۵۲۱

نخودزار ۱۳۶۰

نخیلو ۸۷۳، ۱۵۲۱، ۱۵۸۶

نردین ۳۴۹

نرگسی ۱۲۷۷

نرم آب ۱۴۸۵، ۱۴۸۷

نرماشیر ۶۵۶، ۶۶۰، ۷۵۱

نسایک (بلوک ...) ۱۲۷۰

نسوان (ناحیه ...) ۵۹۴

نسیم ۱۲۴۶

نصر آباد ۶۳۲، ۱۲۹۶، ۱۳۴۵

نصرت ۱۴۵۷

نصرت آباد ۱۲۴۶

نصروان ۱۳۱۸

نصف النهار ۸۴

نصیر آباد ۱۰۴۲، ۱۰۴۷، ۱۲۷۶، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۴۱۲، ۱۵۷۲

نصیر آباد فرگ ۱۳۵۴

نصیر آباد مرز ۱۳۵۴

نصیره ۱۳۸۲

نصیبین ۱۰۳۸

نظام آباد ۵۸۳، ۱۲۵۳، ۱۳۵۸، ۱۶۰۰، ۱۶۰۱

نظر آباد ۱۳۶۰، ۱۳۶۹

نظر آقائی ۱۳۳۰

نعلو ۱۳۰۴

نعمت آباد ۱۳۰۲

نعمتی خانه (محلّه ...) ۹۱، ۱۰۳، ۵۹۷، ۹۰۸، ۹۱۰

نفعجان ۱۴۵۷

نقلان ۱۳۱۸

نقاره‌خانه ۵۸۳

نقش بهرام ۲۸

نقش جهان اصفهان (میدان ...) ۵۸۰

- نقش رستم ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۳۰۷، ۱۵۳۷، ۱۵۳۸
- نقش شاپور ۱۴۳۲، ۱۴۳۳
- نگارستان ۷۲۲، ۷۶۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۵
- نمسا ۱۴۸۱
- نمسه (اطریش) ۱۳۸، ۵۲۱، ۷۱۶، ۷۱۸، ۸۴۴
- ننک ۱۳۸۰
- ننیزک ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷
- نویگان ۱۳۱۸
- نوبندگان ۱۲۷، ۱۷۵، ۱۸۳، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۶۶، ۷۴۹، ۹۲۵، ۱۴۰۰، ۱۴۱۲، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱، ۱۵۶۲
- نوجین ۱۳۸۵
- نوداد ۱۳۷۶
- نودان (قریه ...) ۱۱۱، ۱۱۲، ۸۷۲، ۱۴۳۰، ۱۴۵۰، ۱۵۹۵
- نودر ۱۳۳۸ فارسنامه ناصری ج ۲ ۲۰۵۸ ن ص: ۲۰۵۷
- نودراز ۱۳۳۹
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۵۹
- نودوران ۱۴۲۴
- نور ۷۵۶، ۸۴۰، ۸۴۸، ۹۷۶
- نور آباد ۱۵۶۱، ۱۵۹۵، ۱۵۹۸، ۱۶۲۹
- نور آباد ممسنی ۷۶۹
- نور بخارا ۲۳۲
- نور جان ۱۳۷۰
- نور کو ۱۳۸۰
- نوروزان ۱۴۶۶
- نوزان (قریه ...) ۱۲۵۴
- نوسنجان ۱۳۴۶
- نوشتان (محلّه ...) ۱۲۷۸
- نوکار فحی ۱۳۲۴
- نوکار گزی ۱۳۲۴
- نوکار نخلی ۱۳۲۴
- نوکنده ۶۱۱
- نوگک ۱۵۶۴، ۱۶۳۲
- نویدران (ده ...) ۱۲۶۵
- نوئی ۱۴۸۹، ۱۵۶۶

نهاوند ۱۴۵، ۱۷۸، ۴۵۸، ۵۱۶، ۷۱۲، ۸۳۴، ۹۴۵، ۹۶۶

نهر اعظم ۵۲۸، ۹۰۵، ۱۲۳۰، ۱۲۳۷

نهر تیری ۱۸۵

نهر شریف ۳۷۴

نهر محمودی ۳۷۸، ۳۷۹

نیال ۲۳۲

نیاوران شمراں ۷۹۸، ۷۹۹

نی تلخ ۱۳۵۴

نیز ۲۰، ۱۱۶، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۸۹، ۲۴۲، ۲۶۶، ۲۶۷، ۳۲۱، ۴۰۰، ۴۳۱، ۵۰۲، ۵۸۶، ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۶۰، ۶۷۳، ۷۴۹، ۷۵۲، ۷۷۲، ۷۷۶،

۷۹۲، ۷۹۳، ۸۰۸، ۸۵۷، ۸۷۴، ۸۷۶، ۸۷۹، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۷۸، ۱۲۴۲، ۱۲۵۵، ۱۳۰۶، ۱۳۵۰، ۱۳۵۳، ۱۵۶۶،

۱۵۶۷، ۱۵۶۸، ۱۵۶۹، ۱۵۷۱، ۱۶۰۰، ۱۶۳۶، ۱۶۳۷

نیشابور ۱۵۹، ۲۳۲، ۳۹۸، ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۴۵، ۱۰۴۵، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱

نیک ۱۴۶۲

نیم دور ۱۴۸۱

نیم ده ۱۲۶۲، ۱۲۶۳

نیمه ۱۵۲۴

نیمه بازارچه ۹۶۰

نیو ۱۷۶

نیویورک ۱۳۶

و

وارک ۱۴۵۰

واصل آباد ۱۳۸۷، ۱۴۱۲

وان ۴۷۴، ۴۷۵، ۵۰۴، ۵۳۳، ۶۱۳

وانقی ۴۶۴

وایکان ۱۲۷

وخان ۴۹۲

ورامین ۴۳۰، ۵۱۱، ۶۱۸، ۷۲۷، ۹۶۶

وراوی ۱۴۶۱

ور کوهک ۱۴۸۲، ۱۴۸۳

ورم ۱۶۰

ورودان (قریه ...) ۱۲۵۳، ۱۲۵۴

وزارت فرهنگ و هنر ۱۳۴

وزیر آباد ۵۴۵، ۱۲۴۲، ۱۲۹۶

وقفی ۱۶۸

ولاد قفقاز ۸۵۲

ولگا ۸۴۲

ولندیز ۸۵۵، ۱۳۳۹

ولندیز دوچ ۶۱۰

ولندیس ۶۱۰

ولی کما ۱۴۸۷

وندنیگان ۵۲۳

ونک ۱۳۲۸، ۱۳۶۰

ونیه ۸۴۴

وورجست ۸۹۱

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۶۰

وهبه ۱۴۲۹

وهله ۱۴۵۰

ویدوفش ۸۹۱

ویس آباد ۸۹۸، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶

وین ۱۵۶، ۸۴۴

•

هادی آباد ۱۲۴۷

هارم ۱۴۱۲

هارونی ۱۴۲۴

هارونیه ۱۲۴۶

هاشم آباد ۱۴۵۷، ۱۵۵۵

هاشم آباد مروست ۱۵۵۸

هاشم آباد هرات ۱۵۵۸

هاماوران ۱۴۱

هامون ۱۶۳

هجر (جزیره ...) ۱۲۶۳، ۱۵۹۰

هدکو ۱۳۴۱، ۱۳۴۳

هرابال (ده ...) ۱۲۷۴

هرات ۵۱، ۶۸، ۸۸، ۱۰۶، ۱۳۸، ۱۹۷، ۲۳۲، ۲۹۲، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۹

۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۶۵،
 ۴۶۶، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۷، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۶۵۱، ۶۷۴، ۷۱۱، ۷۱۷، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۸۰۸، ۸۱۷،
 ۸۷۶، ۱۰۵۷، ۱۰۶۵، ۱۲۳۸، ۱۲۶۶

هرات مروست ۱۵۷۲

هراورجان (قریه ...) ۱۲۶۷

هربدان ۱۳۱۸

هربذ ۵۱

هرج (قریه ...) ۱۲۵۴

هرجان ۱۵۷۲

هرک ۱۲۴۶

هرم (شهر ...) ۵۲۹

هرم (قریه ...) ۱۲۷۰

هرمائی ۱۴۶۶

هرمز ۵۱، ۱۱۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۶۰، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۶، ۳۲۵، ۳۲۶، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۴۴، ۴۶۶، ۴۷۶، ۴۸۷، ۱۲۶۳، ۱۳۷۷، ۱۵۱۹، ۱۵۲۴،
 ۱۶۱۴

هرموج ۱۲۸۸

هرموج سفلی ۱۲۸۸

هرموج علیا ۱۲۸۸

هرموز ۵۱، ۸۴، ۸۸، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۶۰، ۴۴۴، ۴۶۶، ۶۱۲، ۸۰۷، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۵۸۹، ۱۵۹۰

هرنگ ۱۵۱۹

هزار (ده ...) ۱۲۷۴

هزار اسب ۵۵۴، ۵۵۵

هزار جریب ۷۵۰

هزار درخت ۹۰۰

هشتایجان ۱۵۵۵

هشیدار ۱۳۱۰

هشی داراب ۱۳۰۷

هفت تن ۱۱۹۹

هفت تنان- ر ک: تکیه هفت تنان

هفتجان (ده ...) ۱۲۷۵

هفت جوش (قصبه ...) ۱۲۶۳، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴

هفت خوان ۱۲۷۵، ۱۵۹۹

هفت صوبه ۵۴۶

هفت گنبد ۷۰، ۱۲۴۱

هفتوان ۱۳۰۴

هکان ۱۲۸۸

هکر ۱۵۸۷

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۶۱

هکوان ۱۴۶۶

هگر ۱۲۶۴

هلال آباد ۱۴۵۷

هلالی ۱۳۴۳

هلند ۸۸، ۴۸۷، ۶۱۰، ۸۵۵

هلیله ۸۱۰، ۱۳۳۵

همام الدین (قریه ...) ۱۲۵۳

همایجان اردکان ۵۹۸، ۷۸۵

همایون ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۷۸

همایون تپه ۴۸۰، ۴۸۴

همت (قریه ...) ۱۳۵۳، ۱۳۵۴

همت آباد ۱۲۴۲

همدان ۴۷، ۵۱، ۷۲، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۹۶، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۱۶، ۳۲۵

۳۵۶، ۳۷۰، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۹۳، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۳۱، ۴۵۸، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۹۵، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۶، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۸۹، ۶۰۳

۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۷۲، ۷۱۲، ۷۲۰، ۷۳۳، ۷۴۳، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۷، ۷۷۱، ۷۸۵، ۹۶۶، ۱۳۲۲

همله (ده ...) ۱۲۶۵

همنده ۱۳۷۶

هنجام ۱۲۴۷، ۱۲۴۸

هندرانی ۱۵۹۰

هندوستان ۱۳، ۲۳، ۶۳، ۶۹، ۸۶، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۷۳، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۸۴، ۲۹۱

۲۹۸، ۳۰۸، ۳۴۴، ۳۹۷، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۴۲، ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳

۵۰۷، ۵۱۴، ۵۲۰، ۵۳۶، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۶، ۵۵۸، ۶۳۵، ۶۵۰، ۶۶۴، ۶۷۶، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۸

۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۳۰، ۷۷۴، ۷۷۶، ۷۸۹، ۸۱۷، ۸۴۹، ۸۸۸، ۹۱۹، ۹۲۴، ۹۴۹، ۹۵۵، ۹۶۰، ۹۷۸

۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۸، ۱۰۰۰، ۱۰۱۰، ۱۰۲۰، ۱۰۲۴، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۶، ۱۰۴۰، ۱۰۴۳، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۹، ۱۰۸۴، ۱۰۸۷

۱۰۸۹، ۱۱۲۷، ۱۱۳۲، ۱۱۴۷، ۱۱۵۲، ۱۱۶۲، ۱۱۶۴، ۱۱۶۷، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۸، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۲۱۳، ۱۲۶۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۹، ۱۳۱۸

۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۳۰، ۱۳۸۰، ۱۳۹۲، ۱۴۳۹، ۱۴۴۲، ۱۴۴۸، ۱۴۸۸، ۱۵۳۰، ۱۵۳۵، ۱۵۴۰، ۱۵۴۹، ۱۵۶۵، ۱۵۸۱، ۱۵۸۲، ۱۶۷۶

هندیان (قریه ...) ۱۴۱۶

هنگام (جزیره ...) ۱۲۴۸، ۱۵۹۰

هنگان ۹۵۶

هنگ کنگ ۱۰۲۹

هنیفان ۱۳۰۵

هود (قریه ...) ۱۲۷۰

هودجی ۷۱۴

هویزه ۱۱، ۳۷۵، ۵۲۲، ۵۲۶، ۵۲۷

هیتالی ۱۵۷

هیجده محال نور مازندران (قصبه ...) ۹۷۵

هیرم (قریه ...) ۱۲۷۰

هیرمند ۵۴۱

هیکانی ۱۲۹۸

ی

یاسیج (قریه ...) ۱۲۴۸، ۱۴۸۵، ۱۶۰۳، ۱۶۰۴

یاسین قلعه ۵۲۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۶۲

یحیی آباد (ده ...) ۱۲۷۵

یرگ ۱۳۷۶

یرنتی ۱۳۴۹

یزد ۱۶، ۲۷، ۱۶۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۶۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱

۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۹۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۴، ۴۹۷، ۵۱۲، ۵۱۹، ۵۸۶، ۵۸۷، ۶۰۰، ۶۰۸، ۶۰۹

۶۳۷، ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۶۰، ۷۴۴، ۷۴۹، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۶۳، ۷۹۲، ۸۲۰، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۷۴، ۸۹۸، ۹۰۰، ۹۱۶، ۹۲۸، ۹۵۶، ۹۶۶، ۱۰۵۳، ۱۰۶۸

۱۱۳۰، ۱۱۶۳، ۱۲۱۵، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۶۰، ۱۲۶۶، ۱۴۰۰، ۱۵۷۶، ۱۶۱۴

یزدجرد ۲۴۱، ۳۲۵

یزدخواست ۸۹۹

یعقوب آباد ۱۲۴۲

یمامه ۲۰۱، ۱۵۷۸

یمن ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۹۷، ۲۳۵، ۳۹۹، ۷۱۰، ۷۴۵، ۸۳۸، ۱۱۹۲، ۱۴۲۰

یموت ۵۹۲، ۷۷۱، ۷۷۲

ینگجه ۵۲۰

ینگ قلعه ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۴۷

یورت ۲۹۴

یوسفی کوه گیلویه (ناحیه ...) ۱۵۹۱، ۱۵۹۲، ۱۶۰۰، ۱۶۰۴

یونان ۸۸۳، ۱۰۹۶، ۱۲۸۰، ۱۵۲۸، ۱۵۲۹، ۱۵۳۱، ۱۵۴۰، ۱۵۴۹

یونسکو ۱۳۶

یهود (محلّه ...) ۹۰۸، ۱۰۹۱، ۱۱۳۴

ییلاق سهند ۳۸۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۶۳

فهرست اشعار

آ

آب آتش مزاج و آتش رنگ

۹۷۳

آباقا خان که از انصاف و عدلش

۷۶، ۲۷۲، ۲۷۳

آب او آب زمزم و کوثر

۱۲۲۸

آتش بدو دست خویش بر خرمن خویش

۶۳۳

آتش قهرش به جان دشمنان

۱۰۸۲

آتشی از می فکن اندر روان

۱۱۵۷

آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی

۱۱۷۰

آرام و عافیت را گر کسی نشانه جوید

۹۵۵

آرام یافت در حرم امن، وحش و طیر

۴۲۸

آرزوی دلی اما ز تو دل را چه نشاط

۱۴۴۶

آرند غلامانش، هر روزه غنیمت

۱۰۶۱

آستین برمی فشاندم در سماع

۱۵۱۶

آسمان از چشم ما تا سیل خون جاری نکرد

۱۲۸۶

آسمانها سلم عرشند و بام قدر او

۱۳۹۹

آسوده در خاک نجف، فخر سلف ذخر خلف

۱۵۱۴

آسوده سازم حال را بینم بلند اقبال را

۱۰۷۷

آشکارا آورد چون مهر و ماه

۱۶۷۵

آشکارا و نهان همچو «عیانی» شب و روز

۱۲۸۵

آش مجک طعام للک روغن نبک

۱۵۵۴

آشنا با جان شدن بیگانه از جانان خطاست

۱۴۷۸

آفتابی جلوه گر اندر حروف

۱۰۸۸

(۱). این فهرست به وسیله آقای جلیل خلیلی جهرمی، دانشجوی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز تنظیم شده است.

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۶۴ آفرین گفتند بر من مهر و ماه

۱۶۷۵

آکنده به کافور و گلاب خوش لولو

۱۳۰۷

آمد به میان چو قصه عشق

۹۶۲

آنان که ره دوست گزیدند همه

۱۱۴۵

آنان که سخن را بدو صد شوی فرستند

۱۰۶۲

آن باکره در نکاح من بود

۱۱۵۷

آن پری زاده که دیوانه بنی آدم از اوست

۱۴۰۳

آنچه ای شیخ ترا در همه عالم رم از اوست

۹۷۱

آنچه در این مائده خرگهی است

۹۶۴

آنچه ندیده است دو چشم زمان

۱۱۶۸

آن خوشه فتاده بر او بر گهای سبز

۱۲۳۷

آن را که چار گوشه عزلت میسر است

۶۶، ۲۸۰

آن را که خدا مهر علی در دل هشت

۱۰۷۶

آن رخی که تاب او بد ماهوار

۸۷۵

آن رهروان که رو به در دل نهادند

۱۱۷۶

آن سفر کرده که صد قافله دل همره اوست

۸۶۳

آن شب که تیرگیش ز روزم نشانه‌ای

۹۶۲

آن شوخ که نور چشم تاریک من است

۱۴۴۰

آن کس که بدین جهان فرستادم

۱۴۴۵

آنکه از آفتاب داشت خبر

۱۳۵۸

آنکه این نامه سربسته نوشته است نخست

۱۱۷۶

آنکه بی‌یادش دمی از غم نیاساید منم

۱۱۷۸

آنکه در دور جهان در طلبش گردیدم

۱۱۶۰

آنکه دل برده ز من آفت جان خواهد شد

۱۱۳۰ ح ۲، ۱۱۳۱

آنکه دلش مهبط نور خداست

۳۷۹

آنکه دلها ز خیالش خون است

۱۲۸۵

آنکه روشن بد جهان بینش بدو

۳۰۸ ح ۳

آنکه ز ایزد نام جستش مصطفی گفتا بخوان

۹۷۳

آنکه نتواند رسیدن بر حضيض وصف او

۹۷۳

آن ماده که رشک آفتاب است به جام

۹۸۰

آن مصحفی که عقل کلش گشته جزو خوان

۱۱۸۴

آنم که مدام دیده بر رحمت توست

۹۶۱

آن مه اگرچه هرگز تنها نمی نشیند

۱۴۴۵

آن نارها بین ده ده بر یار من گرد آمده

۱۲۳۴

آن ناوک شست خدا، شیر زبردست خدا

۱۵۱۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۶۵ آن نبی السیف کز کمال جهادش

۹۹۶

آن همه پیرایه بسته

۱۱۷۰

آن هوای معتدل دارد که هستی جاودان

۱۲۳۵

آنی که دلت به درگه حق پیوست

۹۳۷

آن یکی رنج برد و گنج انباشت

۲۶۳، ۶۵

آواز رعدست این چنان، زهره شکاف و جانستان

۱۵۱۴

آوخ از دم که بر آرم صغیر

۱۵۱۲

آورد باد بر شه دی نیم شب خبر

۱۱۷۳

آه سعدی اثر کند در کوه

۷۱۷

آه سوزانه انیس و همدم است

۱۰۸۲

آه که هر ذره رقیب من است

۱۱۶۶

آهنگ زیر دود بر آرد ز زیر رود

۱۱۷۲

آیت موسی غاید صانها الله

۱۵۷۰

آید از باغ فغانی که کند خون در دل

۱۱۲۶

الف

ابر تخت شهان با فر قاآن سایه یزدان

۱۴۴۸

ابواب من بیدل و تصدیق رعایا

۱۵۷۰

ابو الفوارس دوران منم شجاع زمان

۳۱۰

اتابک چاولی امروز بگذشت

۲۴۲ ح ۳

احمد موسل آفتاب ازل

۱۱۶۴

اختر گردون که شد ز ریگ روان بیش

۹۹۵

از نمازم هم ابروی تو با یاد آمد

۵۴

از آستان شاه مغان سر چرا کشیم

۵۳۶، ۷۹

از آل صفی دوازده میسر عظام

۵۳۸

از آنها دلیلی اگر در رسید

۱۵۰۵

از آن بساتین سر به سر دانی کدامین خوبتر

۱۲۷۹

از آنجا سوی «پارس» اندر کشید

۱۴۱

از آن زمان که نهفت ارغوان چهره خویش

۱۰۹۹

از آن سرد آمد این کاخ دلاویز

۴۹۰

از آن کافتاب سخا بود چرخ

۲۷۶ ح ۸

از آنکه نمانده است در لاری

۱۵۰۳

از اورنگ شهی تا پادشاه عالم آرا شد

۱۴۴۸

از این گونه تصحیف بسیار هست

۱۵۰۵

از بانگ نای تارک افلاک پرفغان

۲۴۱

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۶۶ از بوسه لبش حیات بخشد گوئی

۱۵۸۲

از بیش و کم زمانه دلتنگ مشو

۱۴۰۲

از بیضه دجاج نداند زجاج نیز

۱۵۵۴

از پی بزم شد کنون در کف ساقیان نگر

۱۰۶۴

از پی تاریخش این مصرع ز مطلع باز گفت

۱۰۱۷ ح ۱

از تربیت باز شود صعوه لاغر

۱۰۶۱

از تیغ شه و کلک تو شد کار جهان راست

۱۰۶۱

از چه ای ماه نمی‌پرسی از حال دل من

۹۲۰ ح ۱

از چهره عاشقانه‌ام زر بارد

۱۱۷۷

از حادثات گیتی ایمن شوی و فارغ

۱۱۷۴

از حاصل املاک تو این سی و دو نااهل

۱۵۶۹

از حرکات چشم او ما همه مست و بیخودیم

۱۰۱۱

از حضرت ما برند انصاف به چین

۲۵۲

از خای خیانت همه گردیده گرانبار

۱۵۶۹

از خدا تا خود چه بینی یک الف خود بیش نیست

۱۰۰۱

از خط استوا چو روی سوی هردو قطب

۸۸۵

از خویش برون رفتم، با خویش درون گشتم

۱۵۱۶

از در دوست چه گویم به چه عنوان رفتم

۱۱۷۵

از دل عارف غمگین مرو ای غم بیرون

۱۴۴۶

از رأی تو ای صدر فلک قدر ملک خو

۱۰۶۱

از رفتنت ای نوگل نورفته به خاک

۱۴۱۰

از ساکنان میکده، کی سرزند کین کسی

۱۴۲۷

از سر عشق بی خبری حال ما مپرس

۱۱۷۵

از عشق جانفرسای خود و ز حسن روز افزون او

۱۰۹۹

از غزالان بر دمن پیدا گروه اندر گروه

۱۵۶۶

از فر بهار شد جهان رشک بهشت

۱۴۰۱

از قابلیت عاریم، اما به مدحش جاریم

۱۵۱۴

از قلم انوار قدم گشت فاش

۱۵۶۸

از قیامت شور و غوغای قیامت شد به پا

۹۵۷

از قیصریه‌ای که هوای فضای او

۱۵۰۷

از کارگاه گردون کس رشته‌ای نتابد

۱۱۷۱

از گرد رخت بنفشه را لب تر شد

۴۳۸، ۶۸

از گریه دگر چشم مرا نور نمانده

۹۴۱

از گوش بره گوید از شاخ بز همه

۱۵۵۴

از لاله خودرو چو شود دشت بهشتی

۱۱۰۰

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۶۷ از مال و جاه و منصب دنیا، گدای عشق

۱۰۲۰

از مرو دشت حیف و ز خفرک دریغ رود

۱۵۵۳

از مژ بهر قتل من بسته ز هر کناره صف

۱۰۶۴

از مهر علی طینت هر کس که سرشت

۴۹۰، ۷۲

از نقش و نگار در و دیوار شکسته

۱۴۳۷، ۱۱۷۴

از وقار خسته اندر پارسی جستند گفتا

۱۰۱۰ ح ۱

از هر دری در آمد بستم دری به رویش

۵۸۰ ح ۸

از هر که جستم از نسبش، در جواب گفت

۱۵۵۴

از یاد تو غافل نتوان کرد به هیچم

۸۳۶، ۷۲

از یمن التفات تو گردیده یک بصل

۱۵۵۳

استاد بشر حیات عالم

۱۱۳۹

اسرار خرابات و رموز دل عشاق

۱۱۵۹

اشارت ز تو کین گذاری ز ما

۵۲۳، ۶۹

اشعار دلفریب لطیفش کشیده است

۱۱۲۹

اصل اخلاص است و بی اخلاص زشت آمد عمل

۱۰۰۴

اصل این ذره سرگشته هم از خورشید است

۱۱۷۶

اطلس گردون کجا و جامه قدش

۹۹۶

اعیان درت لیک نیارند ترحم

۱۵۶۹

افتخار ملکان کلب علی خان که از اوست

۱۵۱۱

افسوس که راه خوفناکی است به پیش

۹۶۱

افسوس که مرغ عمر را دانه نماند

۳۰۴

اقبال ما بلند ز عشق است و ارجمند

۱۰۷۷

اکنون پی تاریخ آن زد خامه نعمت رقم

۱۰۰۱ ح ۷

اکنون که یافت دهر کهن خلعت نوی

۱۱۷۸

اگر آهی کشم صحرا بسوزد

۱۱۶۸

اگر باری کشی باری ز یاری

۱۴۲۷

اگر بد کنی کیفرش بد بری

۶۶، ۲۷۲

اگر بودی به دوران یوسف مصر

۱۴۰۱

اگر جوئی طریق رستگاری

۱۵۱۵

اگرچه باده فرحبخش و باد گلپز است

۶۷، ۷۸، ۳۰۲

اگرچه پیشه شوریده خودستائی نیست

۱۱۷۳

اگرچه دل به کسی داد یار ماست هنوز

۳۱۰

اگرچه فصل خزان است و رفته است بهار

۱۰۷۷

اگرچه یقین است از این خانه رحلت

۶۸، ۴۱۷

اگر خراب شد آن مملکت ز شاه مدان

۳۲۸

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۶۸ اگر خوردنی گرم و تر باشدم

۱۰۵۲

اگر ز صحبت دردی کشان کنم اعراض

۱۵۱۱

اگر زنده‌اند و اگر مرده‌اند

۱۵۷۲

اگر سرد و خشک آورم بر زبان

۱۰۵۲

اگر صد سال مانی در یکی روز

۴۱۱، ۶۷

اگر طعنی زند بر من خسیسی

۶۵

اگر عالم همه گلزار باشد

۱۴۴۷

اگر کلام حکمت و گرم حدیث شیرین

۱۰۲۱

الا ای باغ ملت را خوش الحان نغمه‌خوان بلبل

۹۴۶

الا که چون تو لئیمی ندیده در گیتی

۱۰۷۹

الا یا ایها الساقی تو دانی درد این دلها

۱۵۰۹

الحمد که هر شاخ برومند تو در ملک

۱۰۶۲

القصه به هردو روز در گلشن عمر

۱۱۶۷

اللّه اللّه جز خدا موجود نیست

۱۴۳۸

امشب که سنگ فتنه سر محتسب شکست

۱۴۷۸

امر تو چو مهمیز و فلک همچو یکی خنگ

۱۰۶۱

امروز برین مستی اگر جان بدهی

- ۱۰۳۱
امر و طاعت بر وضع بر شریف
۱۵۷۰
امر وی از قله قاف قدم
۱۵۶۸
امید که صد سال ورا مدح سراید
۱۰۵۲
امید گنهکار، غفاریت
۱۰۵۲
امیر کشور جم صاحب اختیار عجم
۱۱۲۹
امین دولت و دین شاهزاده فرهاد است
۱۰۷۶
انجمن در مجلس شورا ندارد حاصلی
۱۳۹۵
اندر این دیر سپنجی پیشه کن این چار چیز
۱۱۷۲
اندر پی انسان همه آفاق بگشتم
۱۱۶۰
اندر ششم ربیع دویم
۱۱۳۹
انگور تاک او نگر و وصف او شنو
۱۲۳۷
انگور نوآورده ترش طعم بود
۸۳۶
انور ز تو ارفع ز خودی بینم چیست
۱۲۹۷
او را زر و زور است و مرا دست توصل
۱۵۷۰
او ز هستی نه هستی از او زاد
۱۱۶۵
اوستاد جماعت کفاش
۱۱۲۶

اوصاف علی است کانتهاش نبود

۱۱۵۶ ح ۱

اول اصفیا به نیرزاد

۱۱۶۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۶۹ اول شب بو حنیفه در گذشت

۱۹۹ ح ۸

اولیاء ز انبیاء مدد یابند

۱۱۶۵

اولیاء نیز بر همین منوال

۱۱۶۵

اولین سور شهنشاه ملک دستور است

۶۷۶

ای آسمان تیره، ظلوم و ستمگری

۶۱۵

ای آنکه به امر تو همی جنبد

۱۰۰۷

ای آنکه ز هر دره نمایان شده‌ای

۱۱۷۴

ای آنکه هر آنچه بیشتر خواهم

۱۰۰۷

ای آنکه هر آنچه جد و جهد آرم

۱۰۰۷

ای آینه بیال که هر گز به روزگار

۱۳۹۸

ای از بهشت جزوی و از رحمت آیتی

۸۳۶ ح ۷

ای از فصحای عصر افصح

۱۱۵۶

ایا شهی که ز دست تو می بیالد جود

۱۳۳۷

ایا شهی که به اوصاف عقل موصوفی

۳۱۰

ایام بقا چو باد نورو ز گذشت

۱۱۷۹

ای باد صبا بگو فلان را

۱۱۵۶

ای بر احدیتت ز آغاز

۱۱۸۰

ای بسی در پای دل بر سر کشیدم ماجرا

۹۵۷

ای بلند اقبال شاه دادگر

۱۶۷۶

ای بهار دین و دولت روزگارت

۱۵۷۰

ای بهشتی رو خدا را مژده وصلی بده

۱۰۹۰

ای به ولای تو تولای من

۱۵۱۲

ای تاج شهنشاهان وی هادی گمراهان

۱۰۱۰

ای پری پیکر چه زیبا دلبری

۱۰۶۴

ای تخت بیال هان که جمشید رسید

۸۶۳

ای ترک جفا پیشه خونریز ستمکار

۱۴۴۶

ای تو بزرگ و همه عالم حقیر

۱۵۱۲

ای تو در روزگار پیچاپیچ

۶۳۱

ای چشم جهان بین مرا نور از تو

۱۱۷۵

ای حسن ترا به هر مقامی نامی

۱۱۷۱

ای خدا تو منعمان را دوست دار

۸۵۳

ای خرد طفلی از دبستان

۹۷۳

ای خوش آن دل که به خیال بود

۱۱۶۵

ای داده روی و موی تو از روز

۹۴۴

ای دریغا که رفت عمر شریف

۹۳۸

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۷۰ ای دشمنی که هست خداوند خصم تو

۳۱۵

ای دل اقبال و سعادت نه به سعی و طلب است

۱۰۸۳

ای دل اگر دمی ز خودی با خدا شوی

۱۱۶۵

ای دلبر عاشق کش دیرینه من

۹۴۲

ای دل بیا که تا به پناه خدا رویم

۱۱۴۶

ای دل پس زنجیر چو دیوانه نشین

۱۴۳۸

ای دوست ز جمله نیک و بد بگذشتم

۱۱۵۴

ایدون که ملک یافته مانند تو دستور

۱۰۶۱

ای دیده من که با تو می بینم

۱۰۰۷

ای ز دنیا رفته تا خلد نعیم

۱۰۰۷ ح ۱

ای زلف تو به گردن مه کرده سلسله

۱۱۰۰ ح ۱

ای سخنور که نزد اهل خرد

۱۱۳۰

ای سرو سهی مهر توأم تا به سر افتاد

۹۴۱

ای سکندر در و دارا را فر و جمشید نگین

۱۲۴۹

ای سوی کعبه ره سپر بین به کجاست روی دل

۱۰۸۳

ای شاه جهان چو آسمان سایه تست

۳۹۸

ای شاه مکن آنچه پرسند از تو

۱۱۸۵

ای شیر خدا آگهی از دل ما

۱۰۹۱

ای صورت تو مقصود از معنی کاف و نون

۱۰۱۰

ای عروس ظفر از بخت شکایت منمای

۶۶۸، ۵۴

ای فقر تو نور بخش ارباب نیاز

۱۱۹۵

ای فلک تا کی از جفاهایت

۲۸۵، ۶۶

ای کار جهانی شده از کار تو مشکل

۱۵۶۹

ای کبک خوش خرام کجا می روی بایست

۱۱۴۶

ای که به عرصه جهان شد به تو ختم، سروری

۱۰۶۴

ای که در ملک سخن از نظم تو

۱۰۸۲

ای که گفتی ز رخس دیده بگیریم بگیرم

۱۱۲۹

ای که گویی پای بست عشقم و سرمست یار

۱۰۰۱

ای که نفسها به شماری به خود

۱۵۱۲

ای گشته مثل به خوشنویسی ز نخست

۱۱۶۲

ای مایه هستی وجود من

۱۰۰۷

ای مائی و من به رنج شد مایه

۱۰۰۷

ای میرا ز پاک و ناپاکی

۱۱۶۵

ای معطی روح و خالق جانم

۱۰۰۷

ایمن از گردش خزان و بهار

۱۲۳۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۷۱ ای من همه مستی و تو هستی

۱۰۰۷

ای مهتری که مهتر ایام نقل تر

۱۵۵۳

ای میر شکار افکن دارم دل و دین و جان

۹۵۵

این بارگاه کیست که گویند بی هراس

۱۱۷۴

این بارگاه واسطه آفرینش است

۱۱۷۴

این بکر سخن را بدین غنج و دلال است

۶۲

این تعین حاجب است ار دانش است ار ابلهی

۱۰۰۴

این جام جهان نما که نامش مرگست

۴ ح ۳۰۴

این چنین ملکی که دارد شاه ماه

۱۶۷۶

این حدیثم چه خوش آمد که سحر گه می گفت

۳۱۸، ۱۰۴

این حلاوت که تو داری نه عجب کز دست

۲۰۵ ح ۵

این خسته ز هجران تو در سوز و گداز است

۹۴۱

این فسون دیو در دل‌های کج

۴۱۶

این دل و جان خسته را هم‌ره نامه کرده‌ام

۱۰۶۴

این دل هرزه گرد اگر باز بدست من فتد

۱۰۱۱

این رسم قدیم است که در میکده عشق

۱۴۴۷

این زمستان فراقش نه بیاید چندان

۱۱۳۱

این شاهی شاهان را یک روز بقا نبود

۱۰۰۸

این شرح بی‌نهایت کز حسن یار گفتم

۵۳

این شعر نو آئین شنود، شیوه شیدا

۱۰۶۲

این شور نگر که در جهان افتادست

۱۱۷۹

این شوی کش عجزه که دنیا است نام او

۱۵۱۱

این عجب بین که دلم بردی و باز از چشمم

۱۰۰۸

این عمر چیست برق یمانی، مدار چشم

۱۵۱۱

ای غریبی مکن اندیشه که در روز جزا

۱۴۴۷

این غزل از من عبث افشانند

۱۵۱۲

این نقش خیال تو که بر چشم پر آب است

۱۳۹۸

ای ننگ خودی بخویشتن بستم

۱۰۰۷

ای وارث تاج و ملکت و افسر سعد

۱۲۶۲، ۲۵۶

ای همه هستی ز تو پیدا شده

۳۹۲

ای یاد تو اصل راحت و سودم

۱۰۰۷

ای یار جفا پیشه وفا نیز گهی کن

۹۲۳ ح ۲

ب

با آنکه گل بر کام او بدریده لب بگشوده رو

۱۵۱۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۷۲ با ابر باران گشته‌ام

۱۵۱۶

با باد دوران کرده‌ام

۱۵۱۶

با باغبانان در چمن

۱۵۱۶

با چنین پایه شعر، خوشتر آنک

۱۱۳۰

با حکمش عقل صد حکیم سقیم

۱۰۱۶

با خصم ملک آنچه تو کردی به یکی رای

۱۰۶۱

باده ناب همی نوش که در مذهب ما

۱۵۸۱

باز فی الجملة هدیه‌ای دادم

۱۱۳۰

بارها در فارسنامه گفته‌ام

۱۶۷۶

باز آ و بکش زارم کز کف سپر افتاد

۹۴۱

باز از شراب غیر برافروختی چرا

۱۴۷۸

باز بچندی سر آن خیره سر

۱۸۷

باز بلند همتم کبک دری شکار من

۱۰۱۴

با زر بهم باز نهاده لب هردو

۱۳۰۷

باز سپاه ناز را، تاخت به شهر بند دل

۱۰۶۴

باز شد مهر جهانگیر به اورنگ حمل

۱۲۸۶

باز کن لب به سخن گر همه دشنام دهی

۱۴۰۳

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه

۱۱۴۶

با سر زلف تو سودا چه کنم گر نکنم

۱۱۳۱

با شاخه‌ها اخضر شدم

۱۵۱۶

باشد به سرم شوق خرابات که عمریست

۱۲۸۶

باشد غرضم آنکه ستانم زر خود را

۱۵۷۰

با طیب خویش درد خویش پنهان چون کنم

۹۵۷

با عاشقان دل شده دست از جفا بدار

۹۶۱

باغ بهشت است و سرخ گل به سر شاخ

۱۰۱۶

باغ تفرج است و بس

۱۲۳۵

باغ را راستگهی خرم و خندان پس از این

۱۱۳۱

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است

۵۳۶ ح ۸

باغ مزین چو بارگاه سلیمان

۱۲۳۹

با فر سلیمان و با دانش آصف

۱۰۶۲

با فلان گفتم ای پسر، پدرت

۹۵۰

با قد خم گشته بی طاعت کشیدن آه سرد

۱۳۹۴

با قضا بر نمی توان آمد

۷۳۲

با کین تو هر رحمت و طاعت شده باطل

۱۰۶۲ فارسنامه ناصری ج ۲ ۲۰۷۲ ب ص : ۲۰۷۱

با لعنت باده با شر زمانه

۶۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۷۳ با ما که نهنگ بحر صبریم

۱۵۱۱

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار

۱۴۱۸ ح ۱

با مهر خود آمیخته‌ای آب و گلم

۱۰۹۳

با مهر علی «بلند اقبال» چه غم

۱۰۷۶

با می کشان تطاول سرما چه می کند

۱۰۸۳

بانگ بلبل هر سحر گاهی به سان بانگ نای

۱۲۴۳

بانگ بلند می زنم بر همه فاش می کنم

۱۰۱۳

باورم ناید که شد در پوست مجنون بهر دوست

۱۱۵۷

ببارد یکی برف ز ابر سیاه

۱۴۷۳

بیسته پای دل و دست جور بگشاده است

۱۰۹۹

بین ای ملک جم زین وجد و جام جم به دور آور

۱۴۴۸

پرسید و گفت از کجا رانده‌ای

۱۴۶

پوشید خفتان و خود برنشست

۱۴۳

بیوید نرم بر گردون، بگرید زار در هامون

۱۴۲۰

بتکده و دیر و برهمن ز تو

۱۵۱۲

بجز آستان رحمت بجز از پناه همت

۱۰۲۱

بجز آنچه گفتم در او هیچ نه

۱۵۱۳

بجز اوستاد در درسم ز کس دگر نترسم

۱۰۲۱

بجز لطفی که او با ما ندارد

۱۱۳۱ ح ۲

بجو تاریخش از تاریخ بیدل

۱۱۸۵

بحر را گنجانند ار کس در سبو

۱۶۷۵

بحر علوم و گنج فضائل که ذات اوست

۱۰۹۷

بختم آورده به صد خون جگر تا در دوست

۱۵۱۵

بخفت قمر می و ناله نمی کند به سحر

۱۲۳۰، ۷۰

بخوانده‌ایم فراوان در محقر عمر

۱۰۷

بخواه جام صبوحی به یاد آصف عهد

۳۰۳ ح ۲

بدان مهتران گفت از این کوهسار

۱۴۷۳

بدستی عاشق از سنگ سلامت خانه می‌سازد

۱۱۷۸

بدش نام میرزا تقی خان راد

۱۵۰۴

بدن مصر و هوا فرعون هامان نفس و من موسی

۱۱۷۱

بدو گفت بهرام کای بد کنش

۱۴۶

بدو گفت رستم که شه دیرگه

۱۵۸۳

بدو گفت سهراب فرمانبرم

۱۵۸۵

بدو گفت سهراب کای نامجو

۱۵۸۴

بدو نیک کار دوران چه به ما نشد حوالت

۱۵۱۰

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۷۴ بده ساقی شراب لایزالی

۱۱۶۲

بدیدم لاری بسی با شکوه

۱۵۰۳، ۳۱

بر آب روشن فرود آمدند

۱۴۷۳

بر آری سری را به چرخ بلند

۴۸۵

بر آمد پادشاه اختران بر منظر گردون

۹۴۶

بر آن شد که تا آزماید سرا

۱۵۸۳

بر آن مرزبانان چنین گفت شاه

۱۴۷۳

برادر به من گفت ای نور چشم

۱۰۵۱

برای خاطر صحبت بنال زار ای چنگ

۱۵۱۱

برای روئیت روی هلال ماه رخان

۱۳۳۷

برای نقل مستان ز آن لب و چشم

۱۵۱۰

بر باد مکن تکیه که این بالش زردوز

۱۱۰۰

بربط مریضی پر محن

۹۴۲

بر پریشانی که من یک عمر در دل داشتم

۱۱۲۷

بر تن اجرام بیم از کر و فرت

۱۵۷۰

بر تنم هر موی همچون خنجر است

۱۰۸۲

برخاستی و ز خلق برخاست

۱۵۱۰

بر خویش بندم چند و چند این زهد بد فرجام را

۱۵۱۰

بر خویش تو بر نوشته‌ای احسان

۱۰۰۷

برخیز و به آبی آتشم را بنشان

۱۰۷۹

برداشت سر یکتن ز جا فرمود این مصراع را

۱۲۷۹

بر داوریت از لطف هر روز عنایت باد

۱۰۱۰

برد دل و جان من از نگهی چشم تو

۱۰۷۷

بر درگه تو روی نهادم ز سر صدق

۱۰۶۲

بر دو پای توسن گردون عقالت

۱۵۷۰

برده غمت قرار من هم ز کف اختیار من

۱۰۱۸

بررسته لاله از وسط سبزه در چمن

۱۵۶۵

بر سپری چون سپر آسمان

۷۴

بر سر کوی بتان خواهم دل دیوانه

۱۱۶۶

بر سر کوی توأم دائم و از بی خبری

۱۱۳۱

بر سر هر شاخساری مرغکی است

۱۴۳۱

بر سر هر نرگسی ماهی تمام

۱۴۳۱

بر سینه‌ات ای کاش نهم سینه خود را

۱۱۷۷

برفت از برم آنکه بودت پدر

۱۰۵۱

برفت صدر جهان میرزا شفیع و به جایش

۷۱۸

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۷۵ برفتند یک روز و یک شب بهم

۱۴۷۳

بر فرق نسرین و سمن، چتر شقایق شقه زن

۱۵۱۳

برفکن پرده ز روی و بفروز آتش حسن

۱۰۷۹

بر قله او فلک، حصاری

۱۶۲۸

برگ درویشی نسازی لاف بیخویشی مزین

۱۰۰۱

بر لاله‌زار، لاله نعمان سرخ او

۱۳۸۸

بر لوح تربتم ننویسند غیر از این

۱۵۱۵

بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران

۴۲۹، ۷۵

بر من که چو نام خویشتن تا هستم

۱۲۶۲

برو از خطه شیراز و گشایش مطلب

۱۱۴، ۱۲۷۶

برو گنج قناعت جوی و کنج عافیت بنشین

۱۱۶۳

برومندی سینه ز افیون بود

۱۰۵۲

بر هر نظر می‌کنم از وی اثری هست

۱۱۷۴

بر هستی خویش و نیستی من

۱۰۰۷

برهنه گشته در وی همچو در حشر

۱۲۳۴

برید باد صبا دوشم از ره شبگیر

۱۰۸۷

بریدیم از مال و از جان تمام

۴۵۳۸ ح ۴

بزرگان چو در پارس گرد آمدند

۱۴۴

بسا سالها، برفها شد پدید

۱۵۰۴

بساطی سبز چون جان خردمند

۱۲۴۸

بسان مجمر میناست کز مشبک او

۱۴۱۸

بس بگردید و بگردد روزگار

۹۰۶ ح ۱

بس در طلبش کوشش بیفایده کردم

۱۴۰۶

بس راه سپردیم و کمال همه کس را

۱۱۶۰

بس کن که گزاف است بر صدر جهان لاف

۱۰۶۲

بسکه از چشم ترم خون دل آید بیرون

۱۰۰۸

بسکه از مرحمت دوست بلند اقبالم

۱۰۷۷

بسکه به عهدش رسوم جور بر افتاد

۱۰۱۶

بسکه زرد است رخس از غم اطفال و عیال

۱۲۴۹

بسوزانیم ور بهشتم بری

۱۰۵۲

بسوزم عالم ار کارم نسازی

۱۱۶۸

بسی آسان نمود اول غم دریا به بوی سود

۱۱۶۳

بسیار ثنا گفتیم درباره این و آن

۱۰۰۸

بشد مردم لاری در ستوه

۱۵۰۴

بشکن شکوه ایوان بنشین به صدر ایوان

۱۰۱۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۷۶ بشنو الفاظ حکیم پرده‌ای

۸۵۹

بشنو ز من این نصیحت بی‌خم و پیچ

۱۴۴۷

بفراز چتر میری بفروز تخت شاهی

۱۰۱۳

بفرمایم اکنون که جویند باز

۱۵۰

بفرمود تا میگساران خویش

۱۵۸۴

بفرمود کانجم یکی داستان

۱۵۸۳

بگذار شهر غربت به در آ ز چاه عزلت

۱۰۱۳

بگذشت ز هجرت پس سیصد، نود و اند

۱۴۹۸

بگذشت یا بر من و از پی برفتمش

۹۵۰

بگرفته بر اطراف رخت مشک سیاه

۹۴۸ ح ۱

بگرید کوه در مرگ جوان

۱۴۴۷

بگفت این و رو سوی ایران نهاد

۱۵۸۴

بگفتمش که مها این نموده، واقع نیست

۱۳۳۷

بگفتند در کشور فارس هست

۱۵۰۴

بگفتند ما را به جایی ببر

۱۵۰۴

بگو به ساقی اگر با منت سر یار است

۱۰۹۹

بگوئید این لار را لاری

۱۵۰۳

بگویند جایی است در لاری

۱۵۰۵

بلبل آواز بر کشیده چو کوس

۱۲۳۴

بلبل در مدح شه چو مرد عروضی

۱۰۱۶

بلبل ز یک سوار شعف، دارد نوای چنگ و دف

۱۵۱۴

بلبل و سرو و سمن یاسمن و لاله و گل

۴ ح ۳۰۴

بلعجب حالتی پدید آمد

۳۳۷

بلی گر بر جناب در گه جم التجا آری

۱۲۸۴

بلی گر چه باشد گران کوه پیل

۱۵۸۳

«بنارو» «بلارو» تفاوت نداشت

۱۵۰۵

بنده او چه ماه و چه برجیس

۱۱۶۵

بنده حلقه به گوش تو «فکاری» که شده

۱۲۴۹

بنشین و بنشان نگار چین را

۸۶۲

بنفشه تاب زلف افکنده بر دوش

۱۲۹۹

بنفشه سر زده سر، جای جای در سبزه

۱۲۴۳

بنگر به ترنج ای عجبی دار که چون است

۱۳۰۷

بنگر به زخمهای دل بیقرار ما

۱۱۶۶

بنگر که با نهنگ در آمد ز ابلهی

۱۵۵۴

بنگر که خرابکاری و عصیان

۱۰۰۷

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۷۷ بنگر که رفته رفته کران تا کران گرفت

۱۰۸۳

بنگر که شرور نفس چون کرده است

۱۰۰۷

بنیاد خانه را برسانند تا به آب

۱۰۸۳

بنیاد کرده‌ای که کنی خان و مان ما

۴۱۴، ۷۳

بود پیچیده طومار دل از غم

۹۱۵

بود تو پیدائی پیدای من

۱۵۱۲

بود توشه‌ام کم سفر بس دراز

۱۰۵۲

بود چون بال تدبیرم شکسته

۱۰۵۸

بود چون سایه خدای جهان

۴۲۹

بود ذات شریف شهریار خطه امکان

۹۴۶

بود زور زانو مرا از عصا

۱۰۵۲

بود زین کهنه بنیاد زمانه

۱۱۵۵

بود ظل الله تاریخ جلوس

۴۶۹، ۷۵

بود گه سخره انگشت دیوی را ننگین جم

۱۲۸۳

بود محال ترا داشتن امید محال

۷۲۵ ح ۱

بود مرده آنکس که نامش بمرد

۱۵۷۲

بود من خاف مقام ربه

۱۳۹۹

بودند از سران امیه چهارده

۱۹۸

بود نیلوفر اندر چشمه آب و شگفتی بین

۹۴۶

بوده از روز ازل، عشق بتان پیشه ما

۹۶۱

بوستان افروز پیش ضمیران

۱۴۳۱

بوی بهشت می‌وزد از سر خاک کوی تو

۱۰۱۷

بوئی اگر از خلق تو در چین ببرد باد

۱۰۶۲

به آدمی نتوان گفت ماند این حیوان

۶۳۲

به آموزشت در رجا واثقم

۱۰۵۲

به آن آب روشن سر و تن بشست

۱۴۷۳

به آن الفاظ جان بخشای احمد

۹۳۹

به آن حرفی که عیسی گفت در مهد

۹۳۹

به آن کت نور پاک از نور او بود

۹۳۹

بهار بس بدیع است این گرش با ما وفا بودی

۱۲۴۷

بهار عالم حسنش دل و جان زنده می‌دارد

۱۱۶۴

بهار و دی، شب و روز، این چهار آمده جمع

۱۴۴۶

به اصطخر بد بابک از دست اوی

۱۴۷

به افراسیاب آگهی چون رسید

۱۵۸۴

به امید وصال از فراق شاد و مسرورم

۱۰۷۷

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۷۸ بهانه درد دندان کرد و درمانش بود کردن

۱۱۵۹

به این گونه بخشش شه افراسیاب

۱۵۸۴

به این نیت چو در دل بستم احرام

۱۱۵۵

به بزم عشق آن شه مست و بیخود «راز» می گوید

۹۴۷

به بزم معتمد الدوله ام ستودی تو

۱۱۷۴

به بزمی چو فردوس آراسته

۱۵۸۳

به بیژن بفرمود تا با کلاه

۱۴۷۲

به پاک آینه ماند وجود انور تو

۱۱۷۳

به پیران بفرمود افراسیاب

۱۵۸۴

به پیران چنین گفت سهراب گرد

۱۵۸۴

به پیری ز اشک خونین پای تا سر گشته پنهانم

۹۵۴

به پیش عدو باز گرد و بگوی

۳۸۱

به پیش ما نبود آفتاب را قدری

۱۳۹۴

به تار رشته طول امل مشو پیوند

۱۵۱۰

به تاریخ جلوس این به تخت و نقل آن در خلد

۱۴۴۸

به تازی کنون خانه پاک خوان

۱۸۹۳ ح ۱

به تماشای چمن گر شوی ای سرو چمان

۱۰۰۸

به تو خواهم گله از تندی خوی تو کنم

۱۱۳۱

به جان تو که گر بی تو به صحن گلستان باشم

۱۴۰۹

به جان دوست که خوش دولتی است آنکه دو دوست

۱۵۸۲

به جایت برم کت نباشد نشان

۱۶۲۸، ۷۸

به جائی بانگ مطرب بر کشد ساز

۹۶۷

بجز کشت دیمی در او کشت نیست

۱۵۰۴

بجز نام نیکو نماند ز کس

۱۵۷۲

به جمله این سخن از من به عرض شاه رسان

۱۰۸۷

به جواب طبل الست او ز ولا چو کوس بلا زدم

۱۵۱۱

به جهرم یکی مرد بد بدنژاد

۱۵۰

به چشم خفته شب کوتاه نماید

۱۱۶۲

به چشم خویش دیدم در گذرگاه

۴۱۴، ۷۳

به چو گوئی پر، آکنیده به مشک

۱۲۳۶

به چه اندیشه‌ام از خاطر ناشاد روی

۱۱۷۵

به خارج بود نهر با صفایی

۱۱۵۶

به خلد کوثرم دیگر چه حاجت

۹۸۹

به خون ای برادر میالای دست

۴۱۴، ۷۳

به خیل و سپاه قیامت شکوه

۴۰۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۷۹ به دانش این تن عریان من گواه من است

۱۱۷۳

به دربان درت یعنی به جبریل

۹۳۹

به در بر یکی مرد بد از فسا

۱۴۹

به درگاهی فرستم قاصد آه

۱۰۵۸

به دست آری کما هی نسخه ماهیت اشیاء

۱۲۸۴

به دست و پا زدن مانند جولاه

۱۱۵۵

به دشت و که آنان که جا ساخته

۱۵۰۹

به دوزخ نیز ماند از آن رو

۱۲۳۴

به ده سالگی شد یکی پهلوان

۱۵۸۴

به راهش خانه‌ای از نی بنا کرد

۱۱۷۹

به راه عقل سالک راست بر دل

۹۴۷

بهر تاریخ می گوید وقار

۱۰۰۷ ح ۱

بهر دوری مئی در جام ریزد آفرینش را

۱۲۸۳

به رفتن چون مهیا گشت کارم

۱۱۵۵

بهر کار کردم ترا آزمایش

۶۶۶

به روز ار بود گرم و خشکم غذا

۱۰۵۲

به روز حشر که اعمال خویش عرضه دهم

۱۱۲۹

به روزگار مرا روزگار میمون است

۹۴۶

به روی دیده افشانند سر زلف

۱۲۸۶

به ره بر یکی چشمه آمد پدید

۱۴۷۳

به زخم تیغ و گرز قلعه گشائی

۲۴۲

به زخمش پنبه می باید فراوان

۱۱۵۵

به زینت چو گردن به رفعت چو کیوان

۱۲۳۶

به سال سیصد و پنجاه و هفتم

۱۴۹۸

به سر باز هوای دیگرستی

۹۸۹

به سر تربت من گر گذرد اهل دل

۱۴۴۷

به سه گنبدان و صطخر گزین

۷۸

به سه گنبدان ستخر گزین

۲۵۳

بهشت است او از این معنی که هرگز

۱۲۳۴

بهشتی از طراوت سبز و خرم

۱۱۵۵

به شرط آنکه چون مردان به گوش هوش بنیوشی

۱۲۸۴

به شصت و سه عمر کنون در رسید

۱۰۵۱، ۳۲

به شکل جدول تقویم در وی

۱۲۳۴

به شهر کجاران به دریای پارس

۱۴۶

به شیراز آمد و ناگه شعری در میان افتاد

۱۱۵۹

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۸۰ به صحبت چو بسیار رغبت کنم

۱۵۰۹

به عبرت نظر کن به آل مظفر

۳۲۳

به عهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق

۱۳۷۴، ۱۱۴۶، ۹۶۰، ۳۰۴

به غیر از چشم و ابرویت که دیده است

۱۴۰۱

به غیر چهره و زلفش ندیده‌ام که کسی

۱۴۴۶

به غیر مهر تو بیرون نیایدم ز عروق

۱۳۳۷

به غیری، مهربان، با ما به کینی

۱۴۲۷

به فارس معتمد الدوله حکمران آمد

۱۰۷۶

به کاوس و رستم شکست آورند

۱۵۸۴

به کنج گنج قناعت نشسته را غم نیست

۹۴۱

به کویت «سائل» مسکین چه باشد

۱۴۲۷

به که درین گفته معجز بیان

۴۱۳،۷۴

به گرد لب آن دو زلف چو عقرب

۱۱۷۱

به لهراسب بسپرد و کرد آفرین

۱۴۷۲

به لهراسب فرمود تا باز گشت

۱۴۷۳

به مدین شیر جم بر طور سینا تاخت موسی را

۱۲۸۴

به موری بمالی سر نره شیر

۲۳۴

به نازار کسی پرورد در کنار

۱۰۷۲

به نام خداوند دانای پاک

۱۵۸۳

به نور فطرت خود می‌رویم در ره عشق

۱۴۴۰

به وصف رفعت و جاه جلال او این بس

۱۰۷۶

به هر اراده که باشد شود ز حق منصور

۴۸۸ ح ۳

به هر کار خواهی قدم پیش نه

۱۰۵۱

به هر گوشه‌ای چشمه و جوی بود

۱۵۰۳

به هر گوشه دو مرغک گوش بر گوش

۱۲۴۸

به همه دیار رفتم ز همه نشان گرفتم

۱۰۱۳

به هواداری او ذره صفت رقص کنان

۱۱۶۳

به هومان و گرسیوز نامدار

۱۵۸۴

بیابانی است عشق ای دل که پیدا نیست پایانش

۱۰۹۹

بیابانی به پیش اندر که در وی

۱۵۱۵

بیا به مصر دلم تا دمشق جان بینی

۲۹۲، ۱۰۶، ۶۶

بیار باده که در بزم چرخ شکل هلال

۱۳۳۶

بیا که از غم ایام نوش من نیش است

۹۴۱

بیا که رایت منصور پادشاه رسید

۳۲۱، ۱۰۴، ۷۸

بیامد بر تاجور سوфра

۱۶۰

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۸۱ بیامد سوی پارس کاوس کی

۱۴۱

بیاموزندت آدم‌وار درس علم الاسماء

۱۲۸۴

بیاوردش از پارس پیش قباد

۱۶۱ و ۱۶۲

بیا یک روز با ما در خرابات

۱۰۸۳

بی تو چو شمع کرده‌ام خنده و گریه کار خود

۱۱۵۷

بیحاصل است ناله و افغان ما که یار

۱۰۱۹

بیدمشک است بشیری ز بر یوسف گل

۱۱۳۱

بی رهنما و بدرقه صحبت مکن سفر

۱۵۱۱

بی ستونی ز باد کلک انگیخت

۱۲۴۱

بیشتر از مرگ خود ای خواجه میر

۱۱۵۷

بیشتر زین نتوان گفت که این دل چه کند

۱۴۰۳

بی غم نبود دمی اگر دل دل ماست

۱۱۶۲

بیک جامم ز ننگ نام کردند

۱۵۱۰

بینا ز فیض مکرمتش هر که را بصر

۹۴۴

بینائی و مهربان به حال من

۱۰۰۷

بیهده از بهر قتل او که محال است

۹۹۷

بیهده مرو در پی هر زاهد واعظ

۱۱۷۴

پ

پادشاهها چون رعیت پروری

۱۶۷۶

پادشاهها خسرو عنقای عالی همتم

۳۹۷

پادشاه روم و شه کامگار

۴۰۸، ۷۲

پاکی و ناپاکی از تو گشت پدید

۱۱۶۵

پدر را از او داشت مادر نهان

۱۵۸۴

پدر کش پادشاهی را نشاید

۳۴۵، ۲۰۷

پراز میوه و سبزه و آب و گل

۱۳۰۷

پراکنده شد مردم لاری

۱۵۰۴

پرده از روی لطف خود بردار

۶۲۷

پرده بردار و خود نمائی کن

۱۱۶۵

پر سرو کند باغ خرامد چو به بستان

۱۰۶۲

پر شد از بیداد عالم تیغ داد شه کجاست

۱۰۹۰

پرند مرغکان گستاخ گستاخ

۱۲۴۸

پروانه‌وار پیش رخس جان دهم اگر

۱۰۱۹

پری رخان چو به عشاق خویش ناز کنند

۱۵۸۲

پس از آنچه دوران ز من بوده است

۱۰۵۲

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۸۲ پس از سی چله بر من کشف شد این راز پنهانی

۱۱۵۸

پس از عمری به دستم گرمی دیرینه می آید

۱۳۱۵

پس از مرگش آمد برادر مرا

۱۰۵۱

پسر گر تو زائی ایا نوشخند

۱۵۸۴

پنداشتم ز آمدنش غم رود ز دل

۱۳۱۵ ح ۲

پند واعظ مشنو باده دیرینه بیار

۱۰۲۲

پهلوی سگ تو جاست ما را

۱۱۷۹

پیچیده چون طنابم زین سایبان معلم

۱۱۷۱

پی خوان دعوت عشق او همه شب ز خیل کروییان

۱۵۱۱

پیر است چرخ و اختر بخت تو نوجوان

۳۳۹

پیرامن او سه چار فرسنگ

۱۶۲۸

پیرهن کهن غم سازگار است

۶۵

پیرایه بسته غیرت هر هشت روضه‌ای

۱۵۱۲

پیش قضا هر چه حکم اوست مطاع است

۱۰۱۶

پیشه او خسروی، شیوه ما بندگی

۱۰۶۳

پی غسل آنکه روی آرد به این در

۱۱۵۵

پیکر کوه ندانم ز شقایق شده سرخ

۱۲۸۶

پیل ابر کجک برق چو آمد به خروش

۱۱۳۱

پیوسته به قصد ما از این دشت

۳۲۴

ت

تا بگردد ماه بر گرد زمین

۱۶۷۶

تا به دام آورمش دانه‌ای از اشک فشانم

۱۲۸۶

تا به دامان تو ما دست تولا زده‌ایم

۱۰۹۰

تا به عزیزی رسد به خواب زمانه

۹۹۶

تا به قزوین آمدم آسایش جانم نماند

۴۱۷، ۶۸

تا به گردون فسحت میدان رخشت

۱۵۷۰

تا به یکی تجربه آموختن

۹۳۷

تا توانی تخم نیکوئی فشان

۱۰۷۶

تا توانی «عالی» از بی‌دانشان دوری گزین

۹۴۴

تا تو به زلف عنبرین شانه زدی و غالیه

۱۰۱۴

تاج بنهاده چو کی، نرگس شهلا بر سر

۱۲۶۱

تا چند همدرسی کنم ناپختگان خام را

۱۵۱۰

تا چو دمد سبزه زار فصل بهارست

۱۰۱۶

تا چهره بخاک دوست سوزم

۹۱۷

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۸۳ تا حشر ادیب گرز و صفش خوانی

۱۱۵۶ ح ۱

تا حق به دو چشم سر نینم هرگز

۱۴۳۸

تا خط سبز تو دیدم به لب، آن دم گفتم

۱۴۲۸

تا خلق بیاسایند، بر بستر راحت

۱۰۶۲

تا دشمن جان نرگس جادوی تو شد

۱۱۷۶

تار بود فارس چون درهم دوید

۱۶۷۵

تاریخ جلوس آن شه شیر شکن

۳۸۷

تاریخ جهان که قصه خرد و کلان

۳۸

تاریخش از خرد طلبیدم جواب گفت

۱۵۰۷

تاریخ فتح قلعه گنجه «کلید شماخی» است

۷۵

تاریخ وفات او کنون نعمت گفت

۱۰۱۲

تازانه روزگار خوردیم

۱۱۶۹

تازر و سیم در جهان باشد

۶۱۷

تا ز مرگ او همی خاک سیه بر سر کند

۱۳۹۹

تا ز میخانه دمی نام و نشان خواهد بود

۵۳۶، ۷۹

تازه جوانی ز عرب هوشمند

۱۷۳، ۱۸۶، ۱۸۷

تازه گلها شده در باغ شکفته ز صبا

۱۲۶۲

تا عشق یار در سر و دل در هوای یار

۱۴۷۸

تا فنا از خود نگردی کی شود باقی به دوست

۱۰۰۴

تا کار بخود کنم بسی دشوار

۱۰۰۷

تا ک انگور کج نهاده کلاه

۱۲۳۶

تا کدامین مرز از شیراز اوژنان گردد خراب

۶۹۴

تا کرده خدا لوح و قلم را ایجاد

۱۱۶۲

تا که ببالید نخل باسق جودش

۱۰۱۶

تا که بردم رنج در هر بام و شام

۱۶۷۵

تا کی عمرت به خود پرستی گذرد

۱۱۷۸

تا نبندم به سر زلف تو آش، زو نرهم

۱۱۳۲

تا نپرسندت سخن چیزی مگو

۱۰۷۶

تا نخواهندت مخواه

۱۱۷۲

تا نشنوی ز مسجد آدینه بانگ صبح

۱۲۰۶

تا نه تاریک شود سایه انبوه درخت

۱۴۱۸

تا هست خدای جان ستان و جان ده

۴۲۵

تا همه تن نشوی جان همه جانان نشوی

۱۰۷۹

تحقیق نکات اهل عرفان

۱۱۷۵

ترا آن به که روی خود ز مشتاقان بیوشانی

۱۱۶۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۸۴ ترا با نیکوان نسبت نباشد

۱۴۰۱

ترا چون حسن بود نام پدر

۱۰۵۱

ترا زوئی که در او بار بر تو سنجند

۱۳۳۷

ترسم به جان اهل جهان آتش افکند

۱۰۸۳

ترکان که چو شیر دروغا بخروشد

۱۱۴۵

ترک پریچهره‌ای عشوه‌گری کرد ساز

۱۰۶۲

ترک جان گفتم و فارغ شدم از زاری دل

۱۱۶۱ ح ۱

ترک سر کن اگر ت شور محبت به سر است

۱۰۳۱

ترک مستی کن و می درکش و سرمستی کن

۱۰۷۹

ترکی که دلم به دام او در بند است

۹۵۰

تسلی گردمی خواهی به کام خویش دوران را

۱۱۶۱

تسلیم و رضا شعار کن چون «عارف»

۱۴۴۷

تصحیف قطر دایره گردد قرین اوج

۸۷۷ ح ۲

تعییه اندر گلوی بلبل شیدا

۱۰۱۶

تغاری بشکند ماستی بریزد

۱۶۰۷

تفرج هم و اکتساب معیشت

۱۱۵۱

تقاضای نظام این شد که تلخی آید از حنظل

۹۴۶

تمام به نشود زخمهای سینه فخر

۱۰۹۹

تمتع ز هر گوشه‌ای یافته است

۱۰۲۲

تمثال رخ ترا به چین بردستند

۱۱۶۸

تمکین به که گویم غم دل را که به گیتی

۱۱۶۰

تمکین دیدی که جمله دیدی و گذشت

۱۱۶۰

تند خو، عربده جو، تیرفکن، خنجر زن

۹۵۵

تنوری سخت گرم است این علف خوار

۹۶۷

تو بودی علت غائی و گرنه

۹۳۹

تو بودی و از تو هرچه در من بود

۱۰۰۷

توجه نمود او مرا مو به مو

۱۰۵۱

تو خود را به غفار بستوده‌ای

۱۰۵۲

تو شو تخت شاهی به آئین بدار

۱۴۷۳

تو شهاب دیر سوزی بستان ز دیو خاتم

۱۰۱۳

تو قاصد ار نفرستی و نامه ننویسی

۱۴۴۷

تو قصر قیصرش انگار و دار دارا گیر

۱۵۸۸، ۲۶۱، ۶۵

تو که فلس ماهی حیرتی، چه زنی ز بحر وجودم

۱۵۱۲

تو گر زالی و گر نیرم مده خاطر به نیرنگش

۱۴۲۰

تو مجنون نیستی تا حسن لیلی جلوه گر بینی

۱۲۸۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۸۵ تو نیز باش رضا گر امان همی خواهی

۹۴۴

تو واسطه فیضی ز امکان به قدم ورنه

۱۰۱۰

تیرها دزدیده از ترکش تیر

۱۱۲۹

تیغ او را نبود طعمه بجز مغز عدو

۱۵۸۱

تیغ او روز دغا برق بود بر آذر

۱۵۸۲

تیغ بکش چو قاتلم خیز و بکش چو بسلم

۱۰۱۹

تیغ شه بهار فرو ریخت

۱۱۷۳

تیغ غازی دزد را آلت شور

۶۵، ۵۳

تیمور شاه زاده شه کز طفیل تو

۱۵۵۳

ث

ثمر درخت امکان همه حسرت است و خسران

۱۵۱۰

ج

جام بلور از خم شراب درآمد

۱۱۶۹

جامع معقول بود و حاوی منقول گشت

۱۳۹۹

جامه جان که به لوث غم دهر آلوده است

۱۰۲۲

جامه چون موی سیاوش به تن در پوشم

۱۰۷۹

جان به بر تو باختم بهتر از این نبرد کس

۹۵۵

جانب هر که با علی نه نکوست

۴۷۹

جان خود سازم فدای مصرع صائب کمال

۱۳۹۴

جان در طلب وصل تو شیدایی شد

۳۱۸

جان گرگان و سگان از هم جداست

۸۲۲ ح ۲

جان منزل تست ارنه روزی صد بار

۱۱۶۸

جانها مکدر از تو، از ایرا مکدری

۶۱۵

جای اندر ظل عرش خالق اکبر گرفت

۱۳۹۹

جز به گرد مرکز جاهت مبادا

۱۵۷۰

جز حدیث گل روی تو نگوید «حرم»

۱۰۲۵

جز رخ ماه طلعتان زیر کمند گیسوان

۱۳۱۵

جز سجده بتان نکند تا به روز حشر

۱۵۱۵

جز ظلم تنی نیست ز قهر تو به ماتم

۱۰۶۲

جز عتاب تو که جان سوزد جان بخشد باز

۹۵۵

جز ناله انیس دل بیمار کسی نیست

۱۱۷۸

جز یکی بیش مدان ناظر و منظور و نظر

۱۲۸۵

جسم چو گاه مرا باد برد و این عجب

۱۴۴۷

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۸۶ جفا برون مبر از حد و جور کمتر کن

۱۴۷۸

جمال صورت اگر با کمال معنی نیست

۱۰۹۹

جمعی پی دینند و گروهی پی دنیا

۱۴۲۷

جنایت از طرف آن شکسته پیمان است

۳۱۰

جنابند او سری به سخن شد مگر سخن

۱۵۵۴

جنونم عاقبت کرد از غم آزاد

۱۱۵۵

جوان بود سالش سه پنج و یکی

۱۶۰

جوانم من ولی هجران طفلی

۱۴۲۸

جوانی پس آید در او پنج گاه

۱۵۰۴

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم

۳۲۱، ۷۸

جولان گر دشت احد، خونریز عمر و عبود

۱۵۱۴

جهانا چه بد مهر و بد خو جهانی

۶۶۶، ۹۳

جهانا مپروور چو خواهی درود

۴۸۵

جهان ای برادر نماند به کس

۵۸۱، ۹۳، ۷۷

جهان بر ابلقی توسن سوار است

۹۶۸

جهان بگشتم و در او به هیچ شهر و دیار

۱۱۷۴

جهان بنگاه دیوان است و بر کژی است بنیانش

۱۴۲۰

جهان به پاکی شخص تو دارد

۱۱۷۳

جهاندار دارا به جهرم رسید

۱۴۹

جهاندار کیخسرو دادگر

۱۴۷۲، ۷۸

جهان داند بسی خرمن چنین سو

۹۶۷

جهانرا ببخشید بر چار بهر

۱۴۵

جهان را چنین است رسم و نهاد

۵۲۰

جهان را نمایش چو کردار نیست

۲۵۵

جهان را همین یک جوانمرد بود

۲۷۶، ۶۶

جهان کشتی و جان کشتی نشین، جانانه کشتیان

۱۵۰۹

جهان یادگار است و ما رفتنی

۱۴۷۳

جهانی به این خوبی آراسته

۱۵۸۳

جهانی پر آشوب شد سر بسر

۱۴۴

جهرم بهستی شد نکواز بهر نیل آرزو

۱۲۷۹

چ

چار بودند در اطراف عراق ای شه دین

۴۰۶

چار شهراند عراق از پی تخمین گفتم

۴۰۶

چرا تبدیل صورت جوهر جسم جمادی را

۱۲۸۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۸۷ چرا تو فرق نیاری یقین را ز گمان

۱۳۳۷

چرا چار آخشیج و نه سپهر و هفت اختر را

۱۲۸۲

چرا دارد کلاه زر به سر بر، خسرو خاور

۱۲۸۲

چرا در قرب و بعد مهر کاهد ماه و افزایش

۱۲۸۳

چراغ اهل معنی خواجه حافظ

۱۱۶۴

چرا ناید به گوش از طاقدیس دخمه، خسرو را

۱۲۸۳

چرخ از دهنش نواله بر خاک انداخت

۲۴۴

چرخ بر دوش کشید غاشیه شاهی ما

۳۹۵

چرخ رامت بخت کامت دهر یارت

۱۵۷۰

چرخ نهمین گفت به خورشید منیر

۱۲۹۷

چشم از این دانه دنیا بپوش

۱۰۸۸

چشم از جهان و هر چه در او هست بسته‌ایم

۱۰۷۷

چشم خونخوار تو خون همه مسکینان ریخت

۱۰۲۳

چشم دل خیره ز خورشید رخس بود و ندید

۱۴۰۳ فارسنامه ناصری ج ۲ ۲۰۸۷ چ ص : ۲۰۸۶

چشم مرا تا به خواب دید حجابش

۱۱۷۰

چشم من بر روی تو ای ماهرو افتاد

۹۲۳ ح ۳

چشمه‌ای، کاین حصار فیروزه

۱۲۴۳

چشمه حیوان من شد لب جانان من

۱۰۷۷

چشمی به مال خواجه که برچیده شد بساط

۱۵۱۸

چمنی دید و هوائی خوش و پروازی کرد

۱۱۷۵

چنان آفتاب آتش افروختی

۵۲۳

چنان بد که در (پارس) یکروز تخت

۱۴۲

چنان بد که روزی ز بهر گله

۱۵۳

چنان برف بارید بر کوه و دشت

۱۵۰۴

چنان بود آن شب احوالم پریشان

۱۱۵۵

چنان سر به فلک سوده است سروش

۱۲۳۱

چنان مستغرق احوال خود باش

۱۱۴۰

چنان منع می‌شد که در روضه حور

۳۹۱

چنان هلال ز سی روزه روز گشته ضعیف

۱۳۳۶

چند از این آیت پیغمبری

۱۰۸۸

چندان بر من ز من بدی آمد

۱۰۰۷

چند در این غمکده باشی مکین

۱۵۱۳

چند طلب باشد و مطلوب نه

۱۱۶۶

چند گردی ز پی نقش نگینی آخر

۱۴۲۸

چندی پی علم و مذهب و کیش شدم

۱۱۶۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۸۸ چنین است آئین گردون سپهر

۳۴۸

چنین است کردار گردون سپهر

۱۰۷۲

چنین جا که خواهند این سروران

۱۵۰۴

چنین داد پاسخ سپهدار تور

۱۵۸۴

چنین گفت با او خداوند رخس

۵۱۳، ۶۹

چنین گفت با سرکشان سوفزای

۱۴۷۳

چنین گفت پیران که ای دادخواه

۱۵۸۵

چنین گفت دانای آموزگار

۱۵۳۱

چو آگاه شد ز آن سخن سوفزای

۱۶۱

چو آگاهی آمد بر شهریار

۱۴۵

چو آگاهی آمد به سوی قباد

۱۶۰، ۱۶۱

چو آگاهی آمد سوی سوفزای

۱۵۷

چو آید به موئی توانی کشید

۶۸۱

چو اجزای وجودم هر یکی درد دگر دارد

۱۴۴۷

چو از «پارس» قارن به هامون کشید

۱۴۱

چو از پارس لشکر فراوان ببرد

۱۴۴

چو از کار لهراسب پرداخت شاه

۱۴۷۲

چو از کوه خورشید سر بر کشید

۱۴۷۳

چو از مهر با من بگفت و شفت

۱۵۰۴

چو امیر را مطیع همه خلق را شفیع

۱۰۲۱

چو ایوانی کشیده بر سر آب

۱۲۳۳

چو با دان پیروز و چون شیر ذیل

۲۲۳ ح ۶

چو بد کردی مشو ایمن ز آفات

۴۱۵

چو بر پهلوانی زبان راندند

۱۸۹۳ ح ۱

چو برف از زمین بادبان بر کشید

۱۴۷۳

چو بشنید زر مهر پاکیزه‌رایی

۱۶۳

چو بود از خاک پای خضر دوشم کحل بینائی

۱۲۸۲

چو بهره ز تیره شب اندر چمید

۱۴۷۳

چو بیژن به شهر سمنگان رسید

۱۵۸۴

چو بیخ گیاهی بر آرم ز جا

۱۰۵۲

چو پاکان شیراز خاکی نهاد

۹۰۳

چو پشت عاشق و زلف شکسته جانان

۱۲۲۷

چو حافظ در قناعت کوش و از دنیای دون بگذر

۱۱۶۳

چو دارا بر آن کرسی زر نشست

۱۴۲

چو در خاک مصلی یافت منزل

۱۱۶۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۸۹ چو در مهد و دامان مام آرمید

۱۵۰۳

چو دوست از آن خاندان در گذشت

۳۴۸

چو ده سال دیگر درازا کشید

۱۰۵۱

چو دهلیز تفنگ از راه بیند

۱۱۵۵

چو دیدش جهاندار، بر پای جست

۱۴۷۲

چو دیوار شهر اندر آورد گرد

۱۳۱۱، ۴۶

چو رستم به شهر سمنگان فتاد

۱۵۸۳

چو رستم سپاهی برانگیختی

۳۹۲

چو ریگ وقت ساعت آن سبک پی

۱۱۵۵

چو سالش فزون آمد از هفت و هشت

۱۵۸۴

چو سلطان گشاید در رستخیز

۴۰۴

چو شد فتح علی از تخت خارج

۹۴۶

چو طبع مردم شیدا همی کف آورد بر سر

۱۴۲۰

چو عباس کشتش به تیغ جفا

۳۴۵ ح ۶

چو عقل عاقلان هم پاک و هم

۱۲۳۳

چو فردوسی اندر جهان شعر کس

۱۵۸۳

چو فرسخ شمردیم و بردیم رنج

۱۵۰۵

چو فرمان او شد در گوش من

۱۵۸۳

چو کرد عزم حریم وصال گفت سحاب

۹۵۴ ح ۲

چو گوش آن کس که دلاک آیدش پیش

۱۱۵۵

چو مادر مرا مهر در دل نشاند

۱۵، ۱۱۰، ۱۰۵۱

چو مرغی کز قفس چشمش هویداست

۱۱۵۵

چو مشفق کس غزل شیرین نکوید

۹۵۵

چو منذر به نزدیک جهرم رسید

۱۵۱، ۱۵۲

چو موسیجه همه سر بر هواکش

۸۷۴ ح ۷

چون از درون خربزه واقف نشد کسی

۱۱۵۸

چون به فضل ایزد بیچون به حق بینا شدم

۱۱۵۶

چون به هوش آئی با بانگ دف و نغمه رود

۱۵۸۱

چون پند پدر اگرچه تلخ است ولی

۹۸۰

چون تو مجیری و منت مستجیر

۱۵۱۲

چون چشم باز دیده ز دیدن بدو ختم

۱۰۷۹

چون حاصل از این زمانه معشوق و می است

۱۴۰۲

چو ندای فقر فخری، بشنیدم از بیمبر

۱۰۱۳

چون در حصن ازلی را گشود

۱۵۶۸

چون زاهد خشک ابرتر، بر جای خود گه مستقر

۱۵۱۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۹۰ چون زخم تازه دوخته از خون لبالبم

۱۱۷۵

چون سپهرم دشمن از یاران چه آید جز فسون

۱۰۹۹

چون سرافرازان کوی دوست سربازی کنند

۱۰۹۰

چون سرو شو آزاد به سرسبزی جاوید

۱۰۲۵

چون سیم درون است و چو دینار برون است

۱۳۰۷

چون صبا با دل بیمار و دل بی طاقت

۱۱۶۳

چون غم فوتش ز غمهای دگر افزون بدی

۱۳۹۹، ۹۳۹

چون غنچه عقده‌ها بگشاید مرا ز دل

۱۰۱۹

چون غیر دشمنی بر دیگر نمی‌دهی

۱۴۲۷

چون که بحر اندر سبو گنجا نبود

۱۶۷۵

چونکه بهرام کی قباد کلاه

۱۳۵۸، ۱۲۴۰، ۷۰

چونکه سردار لشکر رومی

۴۶۴، ۷۵

چون نیوردی تو بحر اندر سیو

۱۶۷۵

چون هلاکو ز مراغه به زمستانگه شد

۲۶۷، ۷۶

چهار عنصر ششدانگه وجود ترا

۱۰۷۹

چه بودش در صلیب زلف و بر چهره آن بت ترسا

۱۲۸۳

چه بیان کنم ز یزدانی و مهربانی او

۱۰۲۱

چه پائی اندر آن بنگه که غول آمد هموردش

۱۴۲۳

چه جوهر بودش اندر سرو آیا دیده خون

۱۲۸۳

چه حشو اندوخت شاپور از قلم در دفتر خسرو

۱۲۸۳

چه درد، در دل کرده است اندر این موسم

۹۶۲

چه در هامون چه در بستان، صف اندر صف گل و ریحان

۱۴۱۶

چه دلنشین سر کوئی است کوی یار تو صحبت

۱۵۱۰

چهره زرد به کلاهی نخرد پیر مغان

۱۴۴۷

چه ساحری است که داری تو در سخن

۱۱۲۷

چه سان تاب آورم در هجر دلبر

۱۴۰۱

چه سخت روز و شبی دارم از سیاه و سفید

۹۴۱

چه سود ار کنم بر جوانی فسوس

۱۰۵۲

چه عجب آنکه اگر هم نفس بریان شد

۱۱۵۹

چه عشوه کرد ندانم نگار عشوه گرم

۱۱۵۹

چه غم ز بی کلهی کآسمان کلاه من است

۱۱۲۹

چه فتنه‌ها که ز هر سو به پای بود به فارس

۱۰۷۷

چه گوئی چیست آن شکل مدور

۱۲۳۳، ۷۱

چه نقشی بود، نرد عشق زد بر تخت وامق

۱۲۸۳

چیزی ار دانی که با دین عوام

۱۰۷۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۹۱ چیست اخلاص آن خلاصی یافتن از فکر غیر

۱۰۰۴

ح

حاجی اکبر، نام نامیش لقب نواب و صدر

۱۳۹۹

حاجی سلیمان بک کز او، دنیا و دین را آبرو

۱۲۸۰

حاسد او را اگر برند به فردوس

۱۰۱۶

حاصل عشق بجز خواری و بی قدری نیست

۱۲۸۶

حاصل نشد از سعی تو جز نام تفاوت

۱۵۶۹

حافظ عمری و هستی بی وفا مانند عمر

۱۱۵۷

حالت بخت مرا در چشم خود داده است جای

۱۱۲۷

حال من و نگار من جسم دو است و جان یکی

۱۰۶۴

حالیا مصلحت وقت در آن می بینم

۵۳۶، ۷۹

حدائقش زده پهلو به هشت باغ بهشت

۱۳۸۷

حدیث واعظ و منبر نمی کند تأثیر

۱۵۱۱

حذر کن از خم گیسوش ای کبوتر دل

۱۵۸۲

حسن خصال، حسن نام ای حکیم علیم

۱۱۷۳، ۲۹

حسن را نار تقاضا چه کند گر نکند

۱۱۳۲

حسن نام بود و پسندیده کار

۱۰۵۱

حصنی که گیتی یکسره، هستش نهان در جنبه

۱۲۷۹

حق بین نظری باید تا روی ترا بیند

۱۱۸۱

حکایت عدس و سفره خلیل الهی

۱۱۵۸

حلقه کعبه سر زلف تو گر نیست بر آن

۹۴۵

حنظل و زهرم فرو ریزد بکام

۱۰۸۲

حور نباشد ای پری چون تو به حسن و دلبری

۱۰۱۷

حیات جاودان بخشد به عاشق چشم و شهلایش

۹۱۵

خ

خاتم پیامبران فرموده است

۱۶۷۶

خار بردوشان صحرا گرد مسکینان کوی

۱۰۹۹

خازن میر معظم راوی اشعار من

۱۱۲۷

خاصه خورشید آسمان صفا

۱۱۶۵

خاطر از غیر غم آزاده کن

۱۱۲۹

خاطرش خرم، دلش مسرور باد

۱۶۷۵

خال به کنج لب یکی طره مشکفام دو

۱۳۱۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۹۲ خان جهان حاجی حسن، صدر زمین بدر زمن

۱۲۷۸

خجسته شبی گشت میلاد من

۱۰۵۱

خجسته طیب مسیحا نفس

۱۰۳۱

خدا سفینه ما را مگر کشد به کنار

۱۵۱۰

خدایا گر این توبه نالایق است

۱۰۵۲

خد تو ارغوان و قدت سرو، ای عجب

۹۴۴

خدمت خلق است صراط سوی

۱۰۸۸

خدنگ هجو من ایدون همی کند با تو

۱۰۷۹

خراب کرد فراق رخ تو بنیادم

۱۰۷۷

خرد تن زد ز پرسش، زد دم یا لیت کز پاسخ

۱۲۸۳

خردش دیدم آنکه بزرگی دادت

۱۱۷۸

خرم آنروز کز این منزل ویران بروم

۱۱۶۳

خرم آن کس که در ایام گل و فصل بهار

۱۵۸۱

خرم از عشق نه تنها دل من شد وجدی

۹۷۱

خسته شیرین دل خسرو کنی

۱۵۱۲

خسروا «بیدل» به ملک فارس بیجان تا به کی

۱۰۹۹

خسرو عرش سریر و ملک چرخ سیر

۱۱۵۶

خسرو فیروز بخت ناصر الدینشاه

۱۰۱۶

خشکیده باد بال و پرش را که هیچگاه

۱۵۵۳ ح ۲

خشکیده باد بال و پرش که هیچگاه

۱۵۵۳

خضم تو بود روز و شبان راست چو جولاه

۱۰۶۲

خصوصا وزیر وظائف که او

۱۵۰۳

خط چو «فگار» سر زند بر رخ همچو ماه او

۹۴۲

خط دلبر باز توحید ندیده کام قسمت

۱۰۲۱

خط سبزت به گرد لب سر زد

۹۷۳

خط و خال و سر و زلفت همگی راهزنند

۱۰۰۸

خلقی از آه و ناله‌ام در تعبد روز و شب

۱۰۱۳

خلیل نازت شد به شهرستان دل

۱۰۱۳

خمار از اوست در سرها

۹۴۵

خמוש ای ناصح نامی چه می خواهی ز بد نامی

۱۵۰۹

خنجر بکشیدی و نکشتی

۱۵۱۰

خنکش به کجا شیهه کشد بر در خوارزم

۱۰۶۱

خنک فلک گرچه بس گسسته لگامست

۱۰۱۶

خواجه ارباب دولت، فیلسوف معرفت

۱۳۹۹

خواجه خواجهگان توئی، بنده بندگان منم

۱۰۶۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۹۳ خواجه در ابریشم و ما در گلیم

۱۱۵۷

خواستم جان به رهن داد ز بس مختصر است

۱۰۰۸

خواهی ار عمر به باطل نرود عشق بورز

۱۰۳۱

خواهی ار مردم ز تو گوید نکو همی

۱۰۷۶

خواهی اگر هلاک من نیست ز مرگ باک من

۱۰۱۸

خواهی که شوی کسی ز هستی کم کن

۱۱۸۱

خود از دشتیم لیک اگر واقعی

۱۵۰۸

خود تار و پود خرقه سالوس را سزد

۱۵۵۴

خود صید اجل رسیده مائیم

۱۵۱۰

خود کرا رتبه هم سنگی من در گهر است

۱۰۸۳

خور در رواق ازرق چون رو نهد به زردی

۱۱۵۸

خورد فریب عمل زاهد و نمی داند

۱۴۴۷

خوش آمد دوشم از صحبت که خوردی باده و گفتی

۱۵۰۹

خوشا سپیده دمی باشد آنکه بینم باز

۹۰۳ ح ۱

خوش است باده بهر حال و خوشتر است اکنون

۱۳۳۶

خوشا شیراز و وضع بیمثالش

۹۰۳ ح ۶

خوشا ملک بردع که اقصای وی

۴۰۴

خوش باش و زمان به کام یاران گذران

۱۱۷۱

خوش بودی آتش غم او گر نمی زدی

۱۳۱۵

خوش کرد یآوری فلکت روز داوری

۳۱۹، ۷۸

خوش گفت پیر عقلم دوش

۱۱۷۴

خون گردد و از چشم چکد زهر ز خاقان

۱۰۶۲

خویش رفیق به بتکی ساده کن

۱۱۲۹

خیابان در خیابان سو به سویس

۱۲۳۱

خیر مقدم مرحبا ای طایر فرخنده دم

۳۱۴

خیز ای تیز هوش کاتش عشق

۹۷۳

خیز که بلقیس گل، تخت سلیمان گرفت

۱۵۱۱

خیز و تماشا به لب جوی کن

۱۱۲۹

د

داده خیری به شرط هم جهدی

۱۲۳۴

داد «هشیار» تو تا دامت ای دوست ز دست

۱۱۳۲

دارای فریدون فر و یوسف رخ و جم جاه

۱۵۶۹

دارای ملک جم که به گاه عطا و جود

۱۵۵۳

دارد این طشت زبان را نگاه

۲۶۴، ۷۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۹۴ دارد سر تمیز و تمیزش نهشته فرق

۱۵۵۴

دارم چه غم که شناسد ز یکدیگر

۱۵۵۴

داروی [درو] چشم تو «صفت» حکیم گفت

۱۵۱۵

داروی صبر شکیبائی نمی بخشد اثر

۱۳۹۵

داریم داستان نمایان بسی به پیش

۱۰۸۳

داری هوس که غیر مرا بی تو جان دهد

۱۳۱۵

داغ طاعت بر جبین مهر و ماهت

۱۵۷۰

دانم که عشق او کشدم این عجب که باز

۱۳۱۵

دانی از کف کی نهم پیمانہ پیمان دوست

۱۵۱۵

دانی چه کسانی که در دور تو جمعند

۱۵۶۹

داور بود هماره، غفور این سه روزه عمر

۹۵۷

دایه ابر به تزئین عروسان نبات

۱۲۸۶

دجله را امسال رفتاری عجب مستانه بود

۴۷۵، ۶۹

در آمیخت گوئی به کیش تناسخ

۱۱۷۱

در آنجا بسی کوه و صحرا بود

۱۵۰۴

در آن جای شبها به هنگام دی

۱۵۰۴

در آن ده داشتم چون پیر کنعان

۱۱۵۵

در آن شب که مرداد مه در رسید

۱۵۰۳ ۸۴

در آن میان مه من در خیال شکلی دید

۱۳۳۷

در اخبار شاهیان پیشینه هست

۲۴۷ ح ۳

درازا و پهنا چو درهم زنیم

۱۵۰۵

درازی آن را چو دیدیم، بود

۱۵۰۵

در انگلند اهل ریاضی گرفته‌اند

۸۸۵ ۸۴

در او آب جاری ندیده است کس

۱۵۰۴

در اوصل نشستن هر که فرمود

۱۱۵۵

در او نتوان ز تاریکی نشستن

۱۱۵۵

در ایام او روز مردم چو شام

۵۸۹

در این پنج ماهه بود چون بهشت

۱۵۰۴

در این ره خواه سلطان خواه درویش

۳۴۰

در این سر سال نو و این رونق فرودین

۱۰۱۰

در این صباح مژده حی علی الصبح

۹۵۷

در این صندل سرای آبنوسی

۹۶۷

در این ظلمت سرا نتوان به پا تاخت

۱۱۵۵

در این غایت بغایت دقتی دارم که بر باید

۱۲۸۵

در این لارجایی است پهن و دراز

۱۵۰۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۹۵ در این نامه من مردگان را تمام

۱۵۷۲

در باغ رو که داغ نهی بر دل سمن

۱۵۱۲

در بر اهل نظر روی ترا نیست نظیر

۱۰۹۱

در بر میر داوری عرض هر چه می کنی

۱۰۱۱

در بلاد ری یکی دیوانه بود

۱۲۷۵

در بهار و در تموز و در خزان

۱۵۲۷

در پشت وی آسمان نمودی

۱۶۲۸

در پیش مثال روی تو بنشستند

۱۱۶۸

در جلوه شوخی پری، اندر روش کبک دری

۱۴۲۷

در جنب علو همت چرخ

۸۷۴ ح ۴

در جهرم از رای زرین افکند حصنی بس حصین

۱۲۷۸

در چشم من است و غایت از چشم من است

۱۴۴۰

در چنان بیستون هفت ستون

۱۲۴۱

در چنان بی سکون هفت ستون

۱۳۵۸

در حدود ری یکی دیوانه بود

۱۵۲۷

در حق سر تراش این حمام

۱۲۴۵ ح ۲

در حلقه گل و مل خوش خواند خواجه حافظ

۸۵۹

درختش کنار و گز است و کهور

۱۵۰۵

درخت نارنج از خانه گوئیا شنگرف

۱۴۱۸

درختهای بارور چو اشتران باربر

۱۴۳۱

درخور مستی ما رطل و خم ساغر نیست

۱۰۹۰

در دایره وجود موجود علی است

۱۱۸۱

درد خود را چون کند بیدل نهان از مردمان

۱۰۹۹

در دلم بود که بی دوست نباشم لیکن

۱۱۶۲

در دور دارای زمین، در عهد خاقان زمان

۱۲۷۸

درد و غم و بند من درازی دارد

۲۶۴، ۷۴

در دولت و نعمت جهان هست زوال

۱۱۷۱

درد هر کس را چو می دانی و می بخشی دوا

۹۴۲

در دیده من طلعت او آینه و مهر

۱۰۶۲

در دیگ بلا بجوش صحبت

۱۵۱۰

در راه خدا تیغت صد ناحیه بدریده

۱۰۱۰

در رزم چو آهنیم و در بزم چو موم

۳۸۶، ۲۵۲

در ره او چو قلم گر به سرم باید رفت

۱۱۶۳

در سرای مغان رفته بود و آب زده

۵۳۹، ۷۹

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۹۶ در سینه دلم گم شده تهمت به که بندم

۱۱۸۰

در شهر سنه اردو روزی دو اقامت کرد

۸۲۱

در صلح به عشرت و مدارا کوشند

۱۱۴۵

در طلب هر سو کمند همتی افکنده‌ایم

۱۰۹۰

در طول هر درج بشود کاسته ز میل

۸۸۵

در عالم بی وفا دو دیدیم بسی

۱۱۶۹

در عرض ده تفاوت چندان نمی کند

۸۸۵

در عرض میم «بخ» بود و «مح» به عرض نون

۸۸۵

در عوام الناس غوغا می شود

۱۰۷۶

در عهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق

۷۸

در عین ثلث شصت و نه آری تو در حساب

۸۸۵

در فارس ابو الحسن مشیر الملک است

۱۲۱۸

در فقر بدیده‌ایم ما شاهی را

۱۱۶۰

در کعبه و دیر جمله راز وی به توست

۱۱۷۴

در کنج هجر تا کی هر شب ز آتش دل

۴۱۵

در کویت ایزدی را نبود بجز گدائی

۱۳۲۱

در گل ما رنگ نموده است آن

۱۱۶۸

در مجلس خود کس ندهد راهم از افلاس

۱۵۷۰

در مجلس دهر ساز مستی بسته است

۳۰۲

درم داد و آمد به شهر صطخر

۱۴۸

در مدح شاه دادگر ریزد ز طبعم نیشکر

۱۵۱۴

در مذهب هیچکس دوا نیست

۱۱۵۷

در معرکه دو کون فتح از عشق است

۱۱۴۵، ۱۱۷۳

در ملک تو حاجت ترازو نبود هیچ

۱۰۶۲

در ملک جهان سایه الطاف عمیقش

۱۵۶۹

در موسم نوروز زبان شد همه بید

۱۱۹۵

در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد

۵۴، ۷۹، ۶۶۸

در وادی گمرهی به حیرت مانده

۹۶۱

در هر رگش مطرب به فن

۹۴۲

در هشتصد و شانزده ز هجرت

۹۴۳

درهم تنیده شاخ گل و یاس و ارغوان

۱۵۶۵

در هوای معرکه چون ابر و برقی در صفت

۱۱۵۷

دریاب بهشت چمن و کوثر طوبی

۱۱۰۰

دریای اخضر فلک و کشتی هلال

۳۰۱، ۶۷۹، ۱۱۴۵

دریغ آن جهاندار با اعتقاد

۳۲۹

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۹۷ دریغ آن خداوند دیهیم و تاج

۳۲۹

دریغ آن شهنشاه صاحبقران

۴۱۱، ۶۷

دریغ از محمد شه نامدار

۷۸۶

دریغا که پژمرده شد ناگهان

۴۲۷

دریغ و سلطنت و تاج و تخت و نگین

۲۴۹

در یکتای بحر بیرنگی

۱۱۶۵

دری هست با آسمان هم نبرد

۳۲۲

دزد کالای امیر است او نه تنها دزد من

۱۱۲۷

دزدم اگر غریب بد چاره او بکردمی

۱۰۱۳

دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زن

۱۰۷۹

دست کوتاه مکن از ذیل ولایت صابر

۱۱۳۱

دستور خراسان شده گیر

۲۷۸

دستیم نمانده که به سر بر نزنم

۹۷۳

دشمن آتش پرست بادپیما را بگو

۵۱۸، ۸۵۳

دشمن او تا بدیده خنجر تیزش

۱۰۱۶

دشمن توست اگر دوست چه هجران چه وصال

۱۰۹۱

دشمن طاووس آمد پر او

۶۹۱

دشمنی و دوستی او به هر عقل

۱۰۱۶

دفتر عشق ز هم ریخت «حجاب» آه که نیست

۹۵۵

دگر، بقیه ابدال شیخ امین الدین

۱۱۴۶، ۹۶

دگر دان که هومان برد آن جوان

۱۵۸۴

دگر شهنشہ دانش عضد که در تصنیف

۱۳۷۴، ۱۱۴۶، ۹۶۰

دگر قویم چو حاجی قوام دریا دل

۱۳۷۴، ۱۱۴۶، ۹۶۰

دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین

۱۳۷۴

دگر مربی اسلام شیخ مجدی

۱۱۴۶، ۹۶۰

دلا تا کی به حیرانی نمائی

۹۴۷

دل بود چون کعبه و اصنام خواهش های او

۱۰۰۴

دلت را از دل «نعمت» خبر نیست

۱۴۰۱

دل داغ تو دارد ارنه بفروختمی

۱۱۶۸

دل در خم زلفکان چون عنبر اوست

۱۵۸۲

دل را به روز وصلش یادآورم شب و روز

۱۵۱۵

دل ز دانش‌ها مصفا کن که گردد جای وحی

۱۰۰۱

دل ز کف رفت و نیامد بکفم دامن دوست

۹۱۷

دل ز کفم ربود و رفت از پی جای دیگری

۱۵۱۵

دل صیاد را کن با صفا رام

۱۰۵۸

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۹۸ دل غمین به وصال بتی ز نو شاد است

۹۱۷

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت

۱۱۶۳ ح ۳، ۱۱۶۳

دلم چو عشق زلیخا نشسته در خلوت

۱۱۷۴

دلم چو غنچه نهان خواست سال تعمیرش

۷۶

دلم را از وطن شوق جدایی

۱۱۵۵

دل مرد برنا (اردشیر) شد از ماه تیز

۱۴۲، ۱۴۳

دلیل دگر شخص لاری بگفت

۱۵۰۵

دما میل من چون بواسیر شد

۱۰۵۲

دم روح القدس شد با دو گلبن

۹۳۸

دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد

۱۱۶۳

دنیا که در او ثبات کم می‌بینم

۳۵۴

دو چشم از بلور است و دندان ز سنگ

۱۰۵۲

دو چشم او بود آهو ولی به گاه نظر

۱۴۴۶

دور از تو نگارا فرح و سوز نمانده

۹۴۱

دور افکنم این خرقة را از کف دهم این سبچه را

۱۰۷۷

دو روزم غذا گر بود سرد و تر

۱۰۵۲

دوری تو کرده است بیمار مرا

۱۱۷۵

دوست جای دیگر و من مانده‌ام در کوی دوست

۱۵۱۵

دوستی تا با تو ای لعبت خندان کردم

۱۰۲۵

دوش این نکته چه خوش سروشم در گوش

۱۰۳۱

دوش شراب خورده‌ام از کف سیم ساعدی

۱۰۱۳

دوش گفتم با خودم امروز کیست

۱۰۸۲

دو عالم بر سر دریای دلها همچو خس پویان

۹۴۷

دو عالم را جزای قاتل من ده خدای من

۱۱۷۱

دو کف و مفاصل ز سر تا پی

۱۰۵۲

دولتش پاینده یا رب باد کز انعام او

۱۰۹۰

دولت وصل تو و رحمت مسکین هیئات

۱۰۲۳

دو ماه دگر جای خشکی نبود

۱۵۰۴

دو نام گرامی به خود داده‌ای

۱۰۵۲

دیار یار مردم را مقید می کند لیکن

۱۱۶۳

دی بگفت آن شوخ دارم چند مشکل ده جواب

۱۰۷۷

دید که پسر از سر دانشوری

۱۰۸۸

دیدم بخواب خوش که به من

۱۱۷۵

دیدم سیاه روی عروسان سبز موی

۱۲۳۷

دیدم که دل است مبدأ هر فیضی

۱۱۶۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۰۹۹ دیده شبکور نفس اگر ز چه طبع

۹۹۵

دیده نظرباز تو بیجا نشد

۱۵۱۲

دیدید آن قهقهه کبک خواهان «حافظ»

۱۱۶۲

دیدید که چه کرد اشرف خر

۳۰۶

دیدید که خون ناحق پروانه شمع را

۵۸۷

دیو ساری چند در ملک تو عامل گشته‌اند

۱۰۹۹

ذ

ذروه کیوان حریم بارگاہت

۱۵۷۰

ر

راحت هستی و رنج نیستی

۱۵۲۸، ۱۲۷۵

راستی خاتم فیروزه بو اسحق

۱۱۶۲، ۳۰۴، ۷۸

راستی شکوه ز ابروی تو از کج فهمی است

۱۴۰۳

راستی گوئی سروم که به بستان کمال

۱۰۷۹

راستی هم گر دروغ آسا شود

۱۰۷۶

راضی نشدم که با کسی شرح دهم

۹۴۲

راوی شعر من است اما چو نیک بنگری

۱۱۲۷

راه دهان به دست نه تنها که گم شدی

۹۶۲

رایت فراز و تیغ زن، مرحب کش حارث فکن

۱۵۱۴

ربقه آفاق اندر قید بآست

۱۵۷۰

رخنه گر ملک سرافکنده به

۳۹۵

رسد چو تیر قضای خدا پناهی نیست

۹۴۴

رسم عدالت چو کرد زنده به تاریخ او

۷۱

رسم ما مهر [و] وفا شیوه خوبان کین است

۱۱۳۲

رسید از تابش خورشید جم برکان اخشیجان

۱۲۸۵

رسید این مشعل رخشان و شد افسرده صد مشعل

۹۴۶

رسیدم در دهی کز خوش هوایی

۱۱۵۵

رشته زلف تو و سوزن مژگان خواهم

۱۰۲۲

رشته لاک معرفت مائیم

۱۱۵۸

رشحه مهرش به کام دوستان

۱۰۸۲

رشکم کشد هر جا که او در محفلی ساغر زند

۱۱۶۰

رفتی ز جهان ای تو جهان بین همه را

۳ ح ۹۹۳

رقم زد صباحی ز ایوان شاه

۳ ح ۶۱۵

زندگی به راه عشق سبکبار می‌رود

۱۱۵۹

رنگ خود رنگ است چه گلگونه و چه نیلگون

۱۰۰۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۰۰ رنگ هر گنبدی ستاره شناس

۱۲۴۱، ۱۳۵۸

روانش ز یزدان فروزنده باد

۱۵۸۳

روان کن به همراه سهراب زود

۱۵۸۴

روان گشت سهراب یل سوشان

۱۵۸۴

روان گشت هومان به فرمان شه

۱۵۸۴

روایح سخنم فی المثل در این صحرا

۱۳۳۷

رو به پنجه نهاد عمر، ای وای

۹۳۸

رو به چمن کن که پیش رأی خردمند

۱۰۱۶

روز ظلم ناکسان تا چند باشد آشکار

۱۰۹۹

روزگار من دل داده پریشان نشدی

۹۶۱

روز شب است نام تو ورد زبانم ای صنم

۱۰۶۴

روز و شب را به کف اهل هنر نیست

۱۰۸۳

روز و شب را کنج غم از جور او

۱۰۸۲

روزه‌داری و قناعت هوسم هست ولی

۱۱۵۸

روزی که ز تدبیر تو در خطه خوارزم

۱۰۶۱

«روشن» از یاران جدا و زنده‌ام

۹۴۵

روضه عشرت است و بیضه لهُو

۱۲۲۸

روضه گاهی چو صد نگار در او

۱۲۳۶

«رونیز» چه «رونیز» ارم خانه فاش

۱۵۰۹

روی از این سوی به آن سوی کن

۱۱۲۹

رویت به نیم جلوه در عشق باز کرد

۱۰۷۹

رویش که روشن است رخ مهر و ماه از او

۱۰۱۹

روی نکو بدین خوشی موی چنین به دلکشی

۱۰۱۱

روی و بوی یار من گوئی گل جوری است آن

۱۴۱۸

ره نزنند عرض صافنات جیادش

۹۹۵

ریا همین بر عشاق نیست ورنه فقیه

۱۰۸۳

ریسمان محکم و آویخته

۱۰۸۸

ریشه‌ها باید کشید از خاک آنگه بذر کشت

۱۰۰۴

ز

ز آبش رشک برده، آب حیوان

۱۲۳۳

ز آب و سبزه، سنبل رفته در تاب

۱۲۶۶

ز آتش باده برافروز چراغ دل ما

۱۰۲۲

ز آتش خیزد و خیزد همی از طبع او آتش

۱۴۲۰

ز آزارمه تا به اردی بهشت

۱۵۰۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۰۱ ز آسمان طمع مهر گستری می کند

۱۵۱۰

ز آمد شدن بیهده خود را پی کن

۱۴۳۸

ز آن رو پس از اتمام او فرمود «گلشن»، نام او

۱۲۷۹

ز آن روز که بر خلق در عدل تو شد باز

۱۰۶۲

ز آن سر زلف پر شکن فتنه جان مرد و زن

۱۰۱۹

ز آنکه از مدح و هجو هر چه بود

۱۱۳۰

ز آنکه کسی با خدا شریک نسازد

۹۹۵

ز آنکه که مرا با تو سر عجز و نیاز است

۹۴۱

ز آن لب شیرین مرا شوری به جان افکنده‌ای

۹۵۷

ز احوال برادرم به تحقیق

۲۶۹، ۱۰۳، ۷۷، ۷۴

ز اختیارت نیست بیرون

۱۵۷۰

زاد ز هجر و صبر و غم، وصل مراد خرمی

۹۵۵

زاری من صیقل مرآت تو

۱۵۱۳

زان پیمبر بوتراش داد در گیتی لقب

۱۰۰۴

ز اندام من زور بگریخته

۱۰۵۲

ز اندام من گردش هور و ماه

۱۰۵۱

ز او بلندی بلند و پستی پست

۱۱۶۵

ز برج خلافت شهی رخ نمود

۳۸۱

ز بس تعداد لشکر بیکران بود

۵۴۶

ز بسکه زمزمه سار خیزد از هامون

۱۳۸۷

ز بس گل‌های گوناگون، چمن چون صحف انگلیون

۱۴۱۶

ز بس گنجور جودش بذل سیم و سام و گوهر کرد

۱۴۴۸

ز بس لاله ز بس نسرین، دمن رنگین چمن مشکین

۱۴۱۶

ز بیدادی که جفدان راست در ایوان نوشروان

۱۲۸۳

ز بیم دشمنیم ای رقیب فارغ باش

۱۱۷۷

ز پر مایه چیزی که بد دلپذیر

۱۵۳

ز تشویش رهائی رسته‌اش کن

۱۰۵۸

ز تنهائی دریدم جامه بر تن

۱۱۵۵

ز جور کردی با من آنچه خواست دلت

۱۴۴۷

ز حد بیستون تا طاق گرا

۶۹۳ ح ۵

ز خرداد مه تا سر مهرماه

۱۵۰۴ فارسنامه ناصری ج ۲، ۲۱۰۱ ز ص : ۲۱۰۰

ز خرگاه دیبا و از تخت زر

۱۵۸۴

ز خوی بد آید همه بدتری

۳۰۷

زد ابری از دل دریا چو گردون خیمه بر دنیا

۱۴۲۰

ز دانشوران دانش آموختیم

۱۰۵۱

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۰۲ ز درد پسر ویسه جنگجوی

۱۴۰

ز دست چشم تو آسوده زینهار برد

۹۸۰

ز دعای میر فرهاد خموش کی نشینم

۱۰۲۱

ز دل بریان و از خون باده دارم عیش پنهان بین

۹۵۵

ز دنیا شاه دین پرور شد و والا ولیعهدش

۱۴۴۸

زرد است و سپید است و سپیدش فزون است

۱۳۰۷

ز رفتار اختر در این چرخ پیر

۱۵۰۴

ز رفتن به ایران ندارم گریز

۱۵۸۳

ز رکن آباد ما صد لوحش الله

۱۱۲، ۲۱۸، ۹۰۳

ز روزن بس نشسته روی آن گرد

۱۱۵۵

ز زلال عمر بخش قدحی به تشنگان ده

۱۰۱۳

ز زیر بار امانت به در شدند حریفان

۱۵۱۰

ز سگان آستان تو گرفتم استخوانی

۱۰۱۳

ز شیر رایتش از بیم حمله شیر فلک

۱۳۳۷

ز طبع انوری این بیت شاهد است مرا

۱۳۳۷

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است

۱۲۰۱

ز عیسی ره یکی جویم که بر چرخ است خرگاهش

۱۴۲۳

ز فرمان او چون نبودم گریز

۱۵۸۳

ز فریاد سگت شبها مرا خون در جگر باشد

۱۴۴۶

ز فلک فرشته آید که به تو تهنیت بگوید

۱۰۱۳

ز قحط سنگ پا باید در آن طاق

۱۱۵۵

ز کار گذشته به پوزش گرای

۱۴۶

ز کست نشان چه جویم که تو در میان جانی

۱۰۱۳

ز کوه اندر آید یکی باد سخت

۱۴۷۳

ز گفت دلنشین با آنکه دارم چون که کمان قامت

۹۵۵

ز گل میانه باغ و ز لاله دامن باغ

۱۲۲۷

ز گیتی کنی گم تو کاوس را

۱۵۸۵

ز لاله هر دمن اوست کوهی از یاقوت

۱۳۸۷

زلزله در طاق سکوبا فتد

۱۵۱۳

زلف برافکن که شام هجر سر آید

۱۰۹۰

زلف تو بهر مرغ دل دام فکنده از دو سوی

۱۰۶۴

زلف دلدار مرا خاصیت پر هماست

۱۰۷۷

زلف و کاکل سنبل گلزار طور

۱۲۴۹

زلفین تو چون تیره شب و روی تو خورشید

۱۴۴۶

ز مادر چو نام پدر را شنید

۱۵۸۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۰۳ زمان از کیست پابرجای با این دست افشانی

۱۲۸۳

زمانی گوش و جان بگشا که در تسبیح حق یابی

۱۲۸۵

ز مردم دلیلی نمودار شد

۱۵۰۵

ز منجیق فلک سنگ

۱۱۷۴

ز من فارسنامه که شد یادگار

۱۲۳۷

ز میر قافله گاهی تغافل شرط است

۱۱۷۵

زمینش در نقاب گل نهفته

۱۲۵۵

زمین محراب داودست از بس سبزه پنداری

۱۲۴۶

زمین نطع شقایق پوش گشته

۱۲۹۹

ز نام پدر گر نسازی خوشم

۱۵۸۴

زنگی ز حور و حور ز زنگی نیافتی

۹۶۲

زند طعنه که اندر جهان که پنهانت نیست

۱۱۲۹

ز وصل روی تو ای رشک لعبت نوشاد

۹۸۰

ز ویرانیش گفتگوها کنند

۱۵۰۳

ز هجر تلخ تر آبی نداشت جام سپهر

۱۴۴۵

ز هجرت نبوی رفت هفتصد و چل و چار

۲۹۸، ۱۰۶، ۷۶

ز هجرت هزار و دو صد، رفته بود

۱۰۵۱، ۳۰

ز هر پشته و دشت رودی روان

۱۵۰۳

ز هر پیشه‌ای کارگر خواستند

۱۳۱۱

ز هر سو در چاره را بسته‌ام

۱۰۵۲

ز هر شاخی شکفته نو بهاری

۱۲۹۹

ز هر کار، دانش شدم اختیار

۱۰۵۱

ز هر گوشه‌ای لاله و ضمیران

۱۵۰۴

ز هر نهال برومندش آشکار ترنج

۱۳۸۷

زهی رزاق انس و جان، خهی خلاق جان بخشا

۹۴۵

زهی ستوده حکیمی که بو علی سینا

۱۱۷۳

ز یاد چشم او در چشم خلق از لاغری شخضم

۹۵۴

زیرا که ز ابر، دجله در تحت رجاست

۱۳۹۹

زیر گل و ارغوان، گفته «صحبت» بخوان

۱۵۱۱

ز یک خاک رویند جدوار و بیش

۶۷۱

زین دار فنا به چار شنبه

۱۱۳۹

زین شش در بی ثبات فانی

۴۱۱، ۶۷

زینهار ای آز بیرون شو از گیتی

۱۵۷۱

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۰۴

س

ساربانان به شتاب از چه بری محمل را

۱۱۲۹

ساز کن مردانه‌ای مطرب نوای انقلاب

۱۳۹۵

ساغر بلور، پر از باده کن

۱۱۲۹

«ساغر» ترا چه شکوه ز طغیان

۱۰۸۳

«ساغر» غم هجر یار بهر من و توست

۱۰۸۴

ساقیا خیز و بپیمای شراب تا کی

۱۰۲۲

ساقی از این شیشه منصوردم

۱۱۵۷

ساقی از باده عشقم قدحی چند بیار

۹۷۱

ساقی چه دور آورد آن جام جمی را

۱۰۲۵

ساقی ماهرو به کف، ساغر لعل فام دو

۱۰۶۳

ساقی می پاک ده که پاکم ببرد

۱۰۷۹

ساقی می ده که وقت جشن سه عید است

۱۰۱۹

سال تاریخ دل طلب می کرد

۴۲۸، ۷۵

سال تاریخ وفاتش خواستم

۱۳۹۹

سال تاریخ هشتصد و سی بود

۳۳۷

سال فوتش از مطلع باز گفت شوریده

۱۰۲۳

سال فوتش ز خرد پرسیدم

۱۱۵۷

سال کهن رفت و روزگار کهن رفت

۱۰۱۶

سایه‌ای بر ما اگر سلطان بیندازد دمی

۱۰۹۰

سایه عشق ار به کلیسا فتد

۱۵۱۳

سبزه آزرده رنگار است

۱۲۳۵

سبزه به تلخی نفسی

۱۱۶۶

سپاهی ز اصطرخ بی مر ببرد

۱۴۷

سپرد آن زمان تخت شاهی بدوی

۱۴۱

سپس چون سه شب [ترمومتر] آرمید

۱۵۰۳

سپهد سوی پارس بنهاد روی

۱۴۱

سپه برگرفت از لب آبگیر

۱۵۰

سپه بیش حاکم هزیمت بد است

۴۶۴

سپهدار (بهرام چوبین) آمد ز پرده سرای

۱۴۶

سپهرش تخت و مهرش تاج و دهرش ملک و جیش انجم

۹۴۶

سپه رفت تا «فره اردشیر»

۱۵۳

ستانی همی زندگانی ز مردم

۶۶۶

ستایش کنم ایزد پاک را

۲۳۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۰۵ ستردم از ورق فلسفی به گزلك عشق

۱۵۱۱

ستیزه به جائی رساند سخن

۱۳۰۰

محرمی باید که پیغامی برد

۷۲۴

سخن از خلد و کوثر تا کی شیخ

۱۰۸۳

سخن کز وحی یعنی از سروش جام جم خیزد

۱۲۸۴

سراسر ناف آهو، بید مشکش

۱۲۶۶

سران ملک پیراهن دریدند

۳۲۹

سربلندی، خاکساری با هنرور کردن است

۱۳۹۴

سر بنهم به پای تو

۹۸۹

سر به سر در فارسنامه گفتمی

۱۶۷۵

سر تبه افکنده من از غم خموش

۵۱۲

سرخ‌گی گل به سبز میدانی

۱۲۳۴

سر در خطر است نیست بازی کاری

۲۸۳، ۶۶

سرشتش شد از زشتکاران جدا

۱۵۰۴

سرشک سرخ و رخ زرد و ناله دل پر درد

۱۵۱۰

سر کوی تو بهشت است و به تحقیق تو حور

۱۰۲۵

سر می نههم به خار مگیلان به جای پای

۱۱۰۰ ح ۱

سرور اهل عمایم شمع جمع انجمن

۶۷۹

سروش دوش به گوش دلم چنین می گفت

۹۲۰

سرو کز سایه بادبان زده

۱۲۳۶

سروی به قد گلی به رخ و نرگسی به چشم

۱۵۱۲

سر هفته را کرد آهنگ ری

۱۴۲، ۱۵۶

سزاوار لشکر کشی هر چه هست

۱۵۸۴

سزد به عهد تو در مهد راحت ارغنونم

۱۰۷۷

سزد که از همه دلیران ستانی باج

۵۱۴، ۹۵، ۷۹، ۶۹

سزد که موش پلنگی کند به شادی از آن که

۱۰۷۷

سطح هامون از ریاحین همچو سقف آسمان

۱۵۶۶

سعادت به بخشایش داور است

۳۰۱، ۶۷

سعدی اگر عاشقی کنی

۱۱۷

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز

۲۲۳، ۷۷

سفر گزیدی و کردی بهانه حب وطن

۱۰۸۷

سقی الله بزمگاه می، که خندد جام و نالد، نی

۱۵۰۹

سکندر بیامد به اصطخر پارس

۱۴۷

سکه بر زد کرد نام سلطنت را در جهان

۵۳۸

سگ پاسبان کویت چو برهنه پای دیدم

۱۰۱۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۰۶ سلطان او بس معتمد الدوله کآسمان

۱۱۲۳

سلطان اهل علم و امام

۱۰۴۴

سلطان به جهان پرده سرائی زد و رفت

۱۱۶۷

سلطان جهان شریف ملت

۹۴۳

سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل

۴۰۵

سلمان مسلمان از دمش، بود ز یکی رشح از یمش

۱۵۱۴

سنبل و ریحان من گشت خط زلف تو

۱۰۷۷

سوری به سوراندر شده، سوسن زبان آور شده

۱۵۱۴

سوزی که ز هجر تو مرا در جگر افتاد

۹۴۱

سوسن از بهر تاج نرگس مست

۱۲۳۴، ۷۱

سوی پارس آمد زری نامجوی

۱۵۲، ۱۴۳

سوی پارس لشکر برون راند زو

۱۴۱

سوی پهلو پارس بنهاد روی

۱۴۰

سوی طیسفون شد ز شهر صطخر

۱۴۸

سه پله به یخ مانده‌ای ذو و داد

۱۵۰۳

سه قرقف از سه خط جام خواندی صاحب صنای

۱۲۸۴

سه گرد گرانیامیه گردن فراز

۱۴۷۳

سه ماه دگر باشدش در میان

۱۵۰۴

سه ماهست بابت شد اندر بهشت

۱۰۵۱

سهی سرو از چمن قامت کشیده

۱۲۹۹

سیاوخش ارنه حرز جام جم بودش خلیل آسا

۱۲۸۵

سیب چون لعل جامهای رحیق

۱۲۳۶

سیب را هر طرفی داده طبیعت رنگی

۱۴۱۸

سینه گو شعله آتشکده فارس، بکش

۱۴۱۹

سی و دو وزیرند که در خدمت میرند

۱۵۶۹

ش

شاد بی یار نگردد دل غم پرور من

۱۰۷۷

شاعر، هر مدحی او نتوان گفت

۱۰۱۶

شاهها به کازرون چو شدم از پی تمیز

۱۵۵۴

شاهها رخت از نشاط چون لعلی باد

۲۷۷، ۶۶

شاهها ز ستمکاری عمال ستمگر

۱۵۶۹

شاهها ز ستمکاری عمال ستمگر

۱۵۶۹

شاهها ز سیاه‌بختی من

۱۴۲۸

شاه اقبال قرین خسرو دین شاه صفی

۴۷۳، ۷۵

شاهها من بیچاره در این عرضه که دارم

۱۵۶۹

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۰۷ شاه انجم سپاه اسمعیل

۳۸۵

شاهان جهان تاج به کف باج به گردن

۱۰۶۱

شاه اورنگ ولایت، علی آن مظهر کل

۱۱۳۱

شاه بهار با شه دی کرد

۱۱۷۳

شاهد مست شب چو پرده فکنم

۹۷۳ ح ۵

شاه ما در فارسنامه هیچگاه

۱۶۷۵

شاه می‌بخشد و شیخ علی خان نمی‌بخشد

۶۰۵

شاهنشاه افاضل و فرمانده ملوک

۴۱۵

شاهنشاه عالم علی، بخشنده خاتم علی

۱۵۱۴

شاه هر روزم ندید و بی‌سخن صد لطف کرد

۱۱۶۳

شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد

۱۵۸۹

شاهی که جهان همچو سلیمان بگرفت

۳۸۰

شب آدینه بود و ماه شوال

۱۱۷۰، ۲۸۰، ۱۰۴، ۷۶

شب تیره از شهر بیرون شدند

۱۶۴

شب عیش و شادمانی بگذشت روزها شد

۱۱۷۸

شبم ز روی تو بگرفت روشنائی روز

۹۸۰

شبی چون بخت عشاق از سیاهی

۱۱۵۵

شبی سرفرو از من کامران

۱۵۸۳

شبی گفت با مادر خویشتن

۱۵۸۴

شخص دانش، معنی خلق کریم

۱۳۹۹

شد آباد از مردم آن جایگاه

۱۵۰۵

شد آبستن ز فیضش مریم شاخ

۹۳۸

شد ابر همچو دیده عشاق اشک بار

۱۱۷۲

شد از فیض بهاران باغ و صحرا

۹۳۸

شد این یرلیغ هم از جام جم کز کلک خایسکین

۱۲۸۵

شد برون نرگس شهلا ز پس پرده خاک

۱۲۸۶

شد به ترازو شبی چو یوسف و این زال

۹۹۷

شد چون خراب ستم خانمان

۱۰۸۳

شد سخت و سست بخت

۱۱۷۳

شد عارف و عامی همه عار از می

۱۱۷۸

شدم به خطه کرمان و جانم

۱۱۶۶

شد وقت آن کز بیخودی وصفی ز دلداری کند

۱۰۷۷

شده است شاخ شکوه ضیای تو صد چشم

۹۶۲

شده مردمش در همان روزگار

۱۵۰۳

شرح سوز خود که عمری از تو پنهان داشتم

۱۳۱۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۰۸ شرح نان تنک آن نیست که پنهان ماند

۱۱۵۹

شرم بادت ز آنچه میگوئی که باشد های شوم

۱۰۹۹

شرمی بکن چه عرش

۱۱۷۴

شعر آنچنان بگو که اگر خصم بشنود

۹۸۲

شعرا از جانشان رفت رمغ

۱۲۳۶

شعر شیرین مرا برده است چون جویم دلیل

۱۱۲۷

شعر فصیحان ز وحی زیر گلیمش

۹۹۶

شفای جهل جو، گو از که؟ از قانون جام جم

۱۲۸۴

شکارش بز و پازن و قوچ و میش

۱۵۰۳

شکافد فرق را با تیغ گلگون

۱۱۵۵

شکرت چو آرزو شد ز لب شکر فروشش

۶۲۶

شکر خدا که باز به تأیید کردگار

۱۵۰۷

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا

۶۷۲

شکر یزدان را که از فضل و کرم

۱۶۷۵، ۳۱

شکستی با من آن عهدی که بستی

۱۵۱۵

شکستی عهد و پیمان را و ترسم

۱۵۱۵

شکوه تاج سلطانی که بیم جان در او درج است

۱۱۶۳

شما را سوی پارس باید شدن

۱۴۰

شمال انگیخته هرسو فروشی

۱۲۹۹

شما نیز فردا در این ریگ خشک

۱۴۷۳

شمس چون جلوه کند، زهره شود سرگردان

۱۱۶۰

شمس چون طالع شود رو شمع را گردن بزن

۱۰۰۱

شمس عالم نوربخش کائنات

۱۱۹۵

شمس و قمر در زمین حشو نتابد

۱۱۷۰

شمشاد و سرو آخته قامت بناز افراخته

۱۵۱۳

شمع از تف آهم اگر افروختن آموخت

۱۰۸۲

شناسا نباشد به ذات تو کس

۱۵۸۳

شنفتن چو از گوش و هوشم بشد

۱۰۵۲

شنیدم آنکه به ایوان شاه بردی راه

۱۰۸۷

شنیدم که در وقت نزع روان

۹۰۶

شنیدم که طوطی شکر

۱۱۷۱

شنیدی که بابای کوهی چه گفت

۱۱۷۷

شوره‌زاران که به هر گوشه ز گودال و تلال

۱۲۸۶

شها تویی که در اسلام تیغ خون خوارت

۴۳۷ ح ۹

شهد انجیر و مغز بادامش

۱۲۳۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۰۹ شهره کن در راستگوئی خویش را

۱۰۷۶

شهریار عصر منصور آنکه او

۳۲۳

شه ز رمز ملک بهتر آگه است

۱۶۷۶

شهنشاهی که مأوایش بهشت جاودان آمد

۳۲۹

شهنشها، ملکا، ای که در مدایح تو

۱۳۳۷

شهنشه بفرمود کاین جای را

۱۵۰۵

شهنشه به فرمان گزاران بگفت

۱۵۰۴

شهنشه چو بر رتبه او فرود

۱۵۰۴

شیب و شباب هردو یکی دان که هم‌رند

۱۵۱۱

شیخا بر سر تو این بلائی است عظیم

۹۵۰

شیخ منعم نتواند کند از شیدائی

۱۱۲۹

شیر فلک ار سر کشد از حکم تو گردن

۱۰۶۱

شیر فلک در چنگ او، چنگ پلنگ آونگ او

۱۵۱۴

شیر فلک را بر آستان رفیعش

۱۰۱۶

شیر نخجیر آهوی نگهت

۹۷۳

ص

صادر بی‌واسطه، عقل نخست

۱۵۱۲

صافی ضمیر عهد، علی شاه آنکه هست

۱۳۹۹

صبا عبیر فشان گشت و مشکبیز مگر

۹۸۰

صحبت از آن شیرین زبان چه حرف سود و چه زیان

۱۵۱۰

صحرا همه گشت لاله زار ای ساقی

۱۴۰۲

صدر ملک و گوهر صدر و شرف ملک

۱۰۶۲

صد هزاران گل شکفته در او

۱۳۱۴

صفاهان به گودرز کشواد داد

۱۵۰۶، ۴۶، ۶۸، ۷۱، ۷۷، ۷۸، ۱۱۶، ۱۵۰۶

صافی پا بر اورنگ شاهی نهاد

۴۷۱

صورت اشیا بنگاری بخود

۱۵۱۲

صوفی که افکند از صفا، سجاده بر روی هوا

۱۵۱۴

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد

۱۱۴۶، ۳۱۸، ۱۰۴، ۷۸

ط

طاق افتاده به پیرامن ابروی تو خال

۹۵۵

طاقدیس عالم تقدیس بود

۱۳۹۹

طبعم که ز لشکر هنر دارد خیل

۱۱۸۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۱۰ طریقت بجز خدمت خلق نیست

۴۸۴، ۷۱

طعنه بر مستی «منعم» زدن انصاف نبود

۱۱۳۱

طواف سموات کرد یک شب و عمری است

۹۹۵

طوطیان نغمه سنج گلشن رازیم ما

۱۰۹۰

طوطی خوش سخنم پرورشم از شکر است

۱۱۳۱

طول عمرش را ز ایزد خواهی

۱۶۷۶

طول و عرض فارس باشد ای کیا

۱۶۷۶

طینت «صحبت» ز چه می شد عجین

۱۵۱۳

ظ

ظاهر هر کس که سنجیدم به میزان نظر

۱۱۵۵

ظلمت بحرش نیاوردی به رخ رنگ ظلام

۱۳۹۹

ظلم لاغر از چه؟ از گرز سمینت

۱۵۷۰

ظل یزدان، شه اسلام، محمد شاه آنک

۱۱۵۶

ظن بد در حق من، می‌بری این مزد وفاست

۱۵۱۱

ع

عادت عشاق چیست؟

۱۱۷۵

عارضت منظر یک شهر نظرباز چراست

۱۱۳۲

عاشقان دوست بسیارند ولیک

۱۴۳۸

عاشقی گرز این سر و گرز آن سراسر است

۱۴۲۸

عاقبت سیل سرشکی ببرد بنیادش

۱۱۷۷

عالم همه سرخوشند از باده وصل

۱۰۸۴

عباس شاه آنکه ز خاک درش مدام

۱۵۰۷

عجب دارم که نبود بیضه‌ای را پر و بال اما

۹۴۶

عجب نباشد اگر مردمی است در دشتی

۱۳۳۷

عدل تو و اجحاف چو چنگیز و بخارا

۱۰۶۱

عرابی ذو الاکناف گردش لقب

۱۴۳

عراق و فارس گرفتی به شعر خود حافظ

۵۱۶، ۷۹، ۶۹

عرصه دنیا مجال همت

۱۱۷

عروۃ الوثقی هر مستحکمی

۱۰۸۸

عروس ملک کسی تنگ در بغل گیرد

۵۳۶ و ح ۷

عزت پیغمبری از این بود

۱۰۸۸

عزتش را ای خدا کن مستدام

۱۶۷۶

عز محجل را سره، گمراه را هادی ره

۱۵۱۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۱۱ عسکر من در میان دلبران

۱۴۲۸

عشاق مجازی همه را به حجاز است

۹۴۱

عشر نجوسات بلد چندانکه بود از چار حد

۱۲۷۹

عشق من آنروز ترا شد درست

۱۵۱۲

عطائی از تو و گیتی همه پر گوهر احمر

۹۴۶

«عفت» اگر طالبی هستی جاوید را

۱۰۶۳

«عفت» خسته را بود ورد زبان دعای او

۱۰۶۴

«عفت» فراغ بال از این بوستان مخواه

۱۰۶۳

عقد نحر حور لفظ درفشانت

۱۵۷۰

عقده دل باز شد از گریه‌های زارزار

۹۴۵

عقل عاجز شود از خوشه رنگین عنب

۱۴۱۸

عقل والا بنده نعت پذیرست

۱۵۷۰

علم الله که از اهل نظر نیست اگر

۱۱۳۲

علی آن شمس وجه حق عیان از اوج یکتائی

۹۴۷

علی عالی آن ستوده حق

۱۱۶۵

عمامه زرق «صحبت» از فرق

۱۵۱۱

عمر را خواهید اگر بر گردن افکندن کمند

۹۴۴

عمری گذشت و گفت شنو با تو رو نداد

۱۱۷۵

عنبر آگین با دو عطر افشان هماره

۱۵۷۱

عندلیبان چو خطیبان همه بر منبر شاخ

۱۱۸۱

عندلیبش نفس خوش نسراید هرگز

۱۱۸۱

عنقای قاف عالم نظمم ولی غمت

۱۰۷۹

عنقریب است که از فیض دم عیسی صبح

۱۱۳۱

عود که نار خواهد تا از او خیزد بخور

۱۰۰۴

عهد بستم که دگر به نکویان ندهم

۱۰۰۸

عید غدیر خم شد و هنگام خم راه

۹۵۷

غ

غازی محمد شاه یل، عین دول عون ملل

۱۲۷۸

غبار کوی او را می شنیدم کحل بینائی

۳۷۹

غرابی است گوئی دو زلف سیاهت

۱۱۷۱

غرض از خلقت مکان و مکین

۱۱۶۵

غرض کز صبح تا شام آن معطل

۱۱۵۵

غزالی آن غزل پرداز کاندرا شاعری خود را

۱۱۵۹

غم دیده وصال سال تاریخ تو گفت

۹۹۳ ح ۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۱۲ غمگین ز تو بازماندگان تو به دهر

۱۴۱۰

غم مخور از بیش و کمی جهان

۱۰۸۸

غمناک مشو که زاهدت کافر خواند

۱۱۶۰

غمین تر کس آن کش غنی تر کنی تو

۶۶۶

غنچه تبسم ناک بین، گل را گریبان چاک بین

۱۵۱۳

غیر از گل حسرت از گل من

۱۱۷۴

غیر کار عشقبازی هرچه کردم خام بود

۱۰۲۵

غیر من باشد کسی اندر جهان

۱۶۷۶

ف

فاخته بر شاخ سرو، سرو به کام تذرو

۱۵۱۱

فارس را آباد یا ویران کنی

۱۶۷۶

فارس را بی کسر و کم آورده‌ام

۱۶۷۵

فارس را در دفتری بنگاشتم

۱۶۷۵

فارس را، شیراز چون شیرازه است

۳۰، ۹۰۱

فارسنامه تاروپود از فارس شد

۱۶۷۵

فارسنامه، فارس را دربر گرفت

۳۸، ۱۶۷۵

فارسنامه گر بخوانی سربه‌سر

۱۶۷۵

فارسنامه ناصری چون شد تمام

۱۶۷۵

فارس ویران شد به شاهنشاه ترک از من بگوی

۱۰۹۹

فارغ است از تمیز ساعد و دوش

۱۱۶۵

فتح علی شه زمان، کوست به جسم ملک جان

۱۰۶۴

فتح گلاب و گل صطخر سپید است

۷۷۰ ح ۳

فتد در خرمن عمر من آتش

۱۴۲۷

فتنه جوئی که به خون اینهمه مشتاق آید

۹۵۵

فدیت اسمعیل از آن یابد که سر بنهد به تیغ

۱۰۰۴

فراز تاک در، آن خوشه‌ها سفید و سیاه

۱۲۴۲

فرد است در اخلاق و صفت همچو مهین صدر

۱۰۶۲

فردا شود مگر زلف تو دستگیر

۱۵۱۱

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

۱۱۴۶

فرمود برجایش بنا، فرخ رباطی دلگشا

۱۲۷۹

فرمود به دار خلد رحلت

۹۴۳

فرمود در جهرم بنا چندان بنای دلگشا

۱۲۸۰

فرود آمد آن شاه از تخت عاج

۱۴۷۲

فروشد جام مه آمد برون آئینه بیضا

۹۴۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۱۳ فروغ اختر همت امام ویردی بیگ

۴۸۸

فروغ اختر همت امام وردی بیگ

۱۲۱۱

فرهنگ از رموز عشق اینهمه داستان مزین

۱۰۱۴

فریاد گوناگون زخم از ذوق زخم پی‌زی

۱۱۶۰

فریدون را ز جام جم نشد گر دایه بر مانون

۱۲۸۵

فصل بهاران شد هلا، ای عندلیب مبتلا

۱۵۱۳

فصل گل است و وقت می، در خانه ماتم تا به کی

۱۰۷۷

فضای دشت پر از صوتهای موسیقی

۱۳۸۸

فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش

۸۶۳

فلک به خسرو جمشیدفر، نمود، دلیر

۱۳۳۷

فلک تا که را کارسازی کند

۴۲۱، ۶۸

فلک چون شیر جنگی تند و تیز است

۹۶۸

فلک را عادت دیرینه این است

۱۰۳۳، ۱۲۸۱

فلک ندیده چو ماه هر دو ممدوح و ممدوح

۱۳۳۷

فیض از انفاس پاکش کرد قسم

۱۰۰۵

قاب قوسین وجودش کرده جمع

۱۳۹۹

قاعده مردمی، محمد مرسل

۹۹۶

قافله شد، واپسی ما بین

۳۹۳

قاقم و سنجاب در سرماسه چار

۱۵۲۷، ۱۲۷۵

قبیله به «پیرم» گروهها گروه

۱۵۰۹

قدر تو نکاهد که ندانند ترا قدر

۱۰۶۲

قدر فلک را کمال و منزلتی نیست

۱۱۷۰

قد کوتاه او ریش تنک

۱۱۲۶

قصب خود عمر فرساید به گل خورشید انداید

۱۲۸۴

قصه نمی کنم به کس تا به خانه چیستم

۱۰۱۳

قصیده‌ای که من آورده‌ام به مدحت تو

۱۳۳۷

قضا چون به گردون فروهشت پر

۶۸۶

قطب اقطاب دهر ابو القاسم

۱۱۶۵

قلاش و رند و عاشقم عذرا رخی را وامقم

۱۵۱۰

قلبی است زر اندود جهان تا نفریبی

۱۱۰۰

قلمت آنکه ز تحریر نقطه بد عاجز

۱۰۸۷

قلندرانه گنه می‌کنم ندارم باک

۱۱۲۹

قمری با نکته‌های صاحب عیار

۱۰۱۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۱۴ قنبر علی بیک آنکه ز آئینه دلش

۱۵۰۷

ک

کاتب الوحی گل به آب حیات

۱۲۳۴

کاخ این خونخوارگان را واژگون بایست کرد

۱۳۹۵

کار شاهان این چنین باشد تو ای حافظ مرنج

۱۱۶۳

کاروان بار سفر بست و از آن می‌ترسم

۱۱۲۹

کام دل خود از می و معشوقه بگیر

۱۴۰۱

کاملان بحر محیطند و سگان جهانند

۱۱۵۶

کاهکشان پهلوی دریده چرخ است

۹۹۵

کاین چرخ همانست که همچون بهرام

۱۴۰۳

کبکان چنان به کوه گروه از پی گروه

۱۱۷۳

کبوتری به قفس بود و شب به ناله درآمد

۹۱۵

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست

۱۰۰۰

کجاست آنکه مرا گفت عیش ناباب است

۹۴۶

کجروی در بساط فرزین شد

۳۳۷

کدام سرو سهی را سپهر آبی داد

۳۴۹

کدامین سرخ گل را کو بیورد

۹۶۷

کدامین سرو را داد او بلندی

۹۶۷

کدامین شاه و صدر اعظم است

۱۶۷۵

کرد بر مسند شهنشاهی

۴۲۸، ۷۵

کرد در پیرانه سر مجنونم این سودای من

۹۷۳

کردند معاملان افلاک

۴۳۶، ۶۸

کریم زند چو از دار بقرار گذشت

۶۱۵

کز اید ربه ایوان خرامید زود

۱۴۷۳

کز کید دزدان دغا باشد پناه کاروان

۱۲۷۹

کس آمد سوی «خره (خوره) اردشیر»

۱۵۳

کس به بالای مزعفر نکناد آش ترش

۱۱۵۸

کس آن اصنام احمد کرد بر دست علی

۱۰۰۴

کسری نشان حسین علی میرزا که چرخ

۹۴۴

کس نیست که نیست بهره‌ور از تو و لیک

۱۱۷۱

کسی را کام دل دادند کاول

۱۵۱۰

کسی کاین را شنید و نیست باور

۱۷۰، ۶۵

کسی که سوی تو آرد پیامی از من نیست

۱۴۲۷

کسی که منکر این نکته، گو بیا بنگر

۱۴۴۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۱۵ کسی نگفت و نگوید، سپس نخواهد گفت

۱۳۳۷

کشته ما ز کوی تو راه بدر نمی‌برد

۱۰۱۱

کشتی تو و کشتند ترا آنکه ترا کشت

۲۴۳

کشف شد سر ازل تا به ابد چون یکدم

۱۱۷۷

کشید تیغ و نکشت آن ستم شعار مرا

۱۱۶۰ ح ۱

کفر باشد یاد کردن نام خود با نام دوست

۱۰۰۱

کف موسی کفی ز دریایش

۱۱۶۵

کفن بیاور و تابوت و جامه نیلی کن

۱۱۷۴

کفن درم ز تن خیزم ز جا گیرم حیات ز سر

۱۰۷۷

کمال کار جهان نقص دان از آنکه جهان

۳۰۸

کند اشاره هلا، ز ابروی هلال سپهر

۱۳۳۶

کند ریش وزیر و زلف خاتون

۱۲۳۴

کنم یک داستان از باستان گو از که هم از جم

۱۲۸۴

کنون چون بر آرد سپهر آفتاب

۱۴۷۳

کنون سرایان بختم که چهره گلفام است

۹۴۶

کو دل یک قطره که بی ذوق اوست

۱۱۶۶

کو زخمه تا رودی زخم، رود می آلودی زخم

۱۵۱۰

کوس از پی شادی دگر

۶۸۸

کو کب بخت ترا نبود وبال

۱۶۷۶

کون و مکان آینه ذات تو

۱۵۱۳

کون و مکان پرتوی از بود او

۱۵۶۸

کوه از سر کشد این خرقه قاقم به مرور

۱۱۳۱

کوه صحرا، چشمه و رود و جهات

۱۶۷۵

کوه زیر برف همچون قار پوشیده

۱۲۴۸

کوهی از گرد او زمرد رنگ

۱۲۴۳

که ای ز تربیت خاطرت به جاده نظم

۱۰۸۷

که ای شاهین عشقت لا مکان سیر

۱۰۵۸

که این لار بود از بسی روزگار

۱۵۰۴

که باشد نگهبان تخت و کلاه

۱۵۷

که بر حالم دمی از لطف بنگر

۹۳۹

که بر سر صفحه سوسن کند تحریر آزادی

۱۲۸۲

که بشنیدم از مردمان کهن

۱۵۰۴

که تا رو به استخر ایران نهند

۱۵۸۴

که جام جم به گاهنبار کرد اشکرف کیهان را

۱۲۸۴

که در لار ری چون «بلارو» بود

۱۵۰۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۱۶ که در هفتصد و پنج و تسعین ز هجرت

۳۲۴

که شاهان فلک تابع رأی توست

۶۹

کشف عالم حجة الاسلام عهد

۱۳۹۹

که کردی طعمه ماران و موران لاشه آنان

۱۲۸۳

که گرسیوز آن گرد نام آورست

۱۵۸۴

که گر صیاد بینم در بر خویش

۱۰۵۸

که گشته کیمیا و ز حسرت گداختم

۱۵۵۳

که ما را سوی «پارس» باید کشید

۱۴۰

که می برد آب و تاب آفتاب عالم آرا را

۱۲۸۴

که نیری یکی از دست پختگان من است

۱۰۸۷

که وسیله نجاتی و صحیفه وجودی

۱۰۱۳

که هر کس جان برد بیرون ز حمام

۱۱۵۶

کیاپزان سحر چو سر و کله واکنند

۱۱۵۸

کی تواند شدن از سر انا الحق واقف

۱۱۸۱

کی دل ایمن شود از چشم تو و زلف سیاه

۱۰۲۲

کیم من طایر صیاد جوئی

۱۰۵۷

ی

گادن مفتی نمی‌ارزد به هیچ

۱۵۹۴ فارسنامه ناصری ج ۲ ۲۱۱۶ گ ص : ۲۱۱۶

گامی نرفته یک دو سه افزون

۱۱۷۳

گاو رفته خای اندر صید رفته تا به چند

۱۰۹۹

گاه سخن گوهرفشان، وز خم غیبی می‌کشان

۱۵۴۴

گاهی به پیش دشمن و گاهی به نزد دوست

۱۵۵۳

گدای عشقم و سلطان وقت خویشتم

۱۱۲۹

گرار غم صد چو ماه کنعانم بود

۱۴۴۵

گران شد بار و ره دشوار و دریا خار و حیرانم

۹۵۴

گر باده ترا بایست در مهر علی شرمست

۱۰۱۰

گر با وجود عشقت معدوم شد وجودم

۱۳۲۱

گر بر بت به صدق دل عرضه کنی نیاز را

۱۰۸۳

گر بکشی به خواریم تیغ به سر بیاریم

۱۰۱۹

گر بماند نام نیک از آدمی

۹۰۶

گر بهار شود از گلشن رویش بینی

۱۱۳۰ ح ۲، ۱۱۳۱

گر به جان خود بلرزی پا منه بر دم شیر

۱۰۰۱

گر به قطار بندگان راه دهی ستاده‌ام

۱۰۱۴

گر پرسیدت کسی که علی را نظیر هست

۳۱۷

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۱۷ گر تیغ غمزه‌ای زنده هیچ باک نیست

۱۰۱۹

گرچه برای بندگی ساکن مسجدم ولی

۱۰۸۴

گرچه دانم که به جایی نبرد راه غریب

۱۱۶۳

گرچه زبید که کنم دعوی و دارم برهان

۱۰۸۳

گرچه شوریده زنی غوطه به جیحون سرشک

۱۰۷۹

گر حصار دل به هر فن کرده‌ای خرم ز آهن

۱۱۶۶

گر خدا را طالبی رو ترک خود یک سر بگوی

۱۰۰۱

گر داشت چو تو صدری، دانا و قوی رای

۱۰۶۱

گردش چشمش چو دور روزگار

۱۲۴۹

گرد کافور است گوئی بیخته بر کوهسار

۱۲۴۸

گردن کش ستیزه‌جو را تهدید می‌کنی

۱۹۵

گردون به آستان رفیعش کند نظر

۹۴۴

گردون چه جرم دارد کانهم در آن میان

۱۱۲۱

گرد هنر مگرد که بیداد روزگار

۹۶۲

گردی بر آبی بیخته نور از ترنج انگیخته

۱۲۳۵

گر زنی چوزش نهی چیزش بده

۱۵۹۴

گر ستیزد با تو کس خاموش باش

۱۰۷۶

گر سلیمان کندم بخت همان مور توام

۱۰۷۹

گر سلیمان نیستی چون شد مسخر

۱۵۷۰

گر شما را با نوائی بد چه شد

۱۵۲۸، ۱۲۷۵

گر شود ای صنم ترا

۹۸۹

گر صلوات آری، آورم به تو نامش

۹۹۶

گر طاعت یكروزت خواهند نمودن ثبت

۱۰۱۰

گر غلام سیهی داشت می کشتمیش

۱۰۷۹

گرفتم آنکه نهادم به یکدگر مژگان

۱۳۹۸

گرفتند هر مهتری یاد «پارس»

۱۴۲

گر فلک با من هم آغوشش نماید دور نیست

۱۱۸۱

گر کنم در سر وفات سری

۷۱۷ ح ۳

گر کنی گوش و ور بری دنبم

۵۳۲، ۷۰

گر مرده به می شسته شود زنده شود

۱۰۷۶

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

۳۱۸، ۱۰۴

گر من کنم گناه و نبخشند گناه من

۱۲۶۸

گر موش خورد، گربه لافنده شود

۱۰۷۶

گر می هند است در «میناب» او

۱۶۷۶

گر ناز کشی زیاد سهل است

۱۴۴۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۱۸ گر نشنیدی که سیم ناب شود زر

۱۴۴۶

گر نغمه مرغان بهشت هوس است

۱۵۰۹

گر نفی جزء لا یتجزی حکیم کرد

۱۱۰۰ ح ۱

گر نه ممکن، سخت واجب آمدی

۱۳۹۹

گر نیستی عنایتی عتابی

۱۱۷۹

گر هست به روزگار اهلی

۱۴۴۵

گر همه زر جعفری باشد

۴۰۰

گزیده سواری ز شهر صطخر

۱۴۷ ح ۶

گشاده چشمه‌ای از قله کوه

۱۲۵۵، ۷۰

گشت موسی حکمران قوم از آفات تیم

۱۰۰۴

گشته خجل ز نور جبین تو مشتری

۹۴۴

گفت آسمان مرا که بگو آن چه منظر است

۱۱۷۴

گفت آگاهی ز حال زهره‌ام ده گفتمش

۱۰۷۷

گفت آنرا کو همی جوئی ز من

۱۰۸۲

گفتا پیاده کرد هفتاد حج اکبر

۷۵

گفت ار کسی شلیل جواب از شتک شنید

۱۵۵۴

گفت انوری که از اثر بادهای سخت

۲۵۱

گفت ترسد ز روشنی که مباد

۹۵۰

گفت گو از مشتری گفتم بلند اقبال سان

۱۰۷۷

گفت ماه این سان سریع السیر آمد از چه رو

۱۰۷۷

گفتمش دل ز تو دارد گله‌ای گفت خموش

۱۱۳۱

گفتم که جهان و همه اوضاع جهان چیست

۱۱۶۰

گفتم که عرش نیست ز جا جست لب گزید

۱۱۷۴

گفت می‌باشد عطارد را چه منصب گفتمش

۱۰۷۷

گفتند مرا شعر بکاهد شرف مرد

۱۰۶۲

گفته بودی که کشم تیغ و کشم عارف را

۱۴۴۶

گفتی آشفته را چه اسم و چه رسم

۹۷۳

گفتی ای آنان که تان آماده است

۱۲۷۵

گفتی ای آنان که تان آماده بود

۱۵۲۷

گفتی تو [؟] قصیده‌ای را

۱۱۵۶

گفتی سر تو در سر این کار می‌رود

۱۵۱۵

گفتی کز اختلاف جهان نیستم خلاص

۱۱۶۵

گفتی که اساس عجب را برپا کن

۹۵۰

گفتی که شاه زنگ یکی سبز چادری

۱۲۳۷

گل برافروخته رخ سرو برافراخته قد

۱۲۶۲

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۱۹ گل برشکفت و لاله برآمد ز شاخسار

۱۱۷۲

گل بسته از هر سو رده گلزار شد آتشکده

۱۵۱۳

گل حدیقه ایمان امام و پیروی بیگ

۴۸۹

گلرخان بر سر خاکم چمنی ساخته‌اند

۱۱۷۶

«گلشن» به کف ساقی در جام تماشا

۱۱۲۶

گل که یک ورقش آبروی نه چمن است

۱۱۷۶

گل نورسته من آنچنان نازک بود رویش

۳۹۳ ح ۱۱

گل نه‌ای سرو نه‌ای لیک به طرز گل و سرو

۱۵۱۱

گله هجر ز امروز کنم سر تا که مباد

۱۱۸۱

گلی که نکهت خلقت صفای هر چمن است

۷۴۸

گناه چشم نظرباز ماست هر چه رسد

۹۴۲

گنبدی کو ز قسم کیوان بود

۱۲۴۱، ۱۳۵۸

گوئی همه شیر درد و غم دارم

۱۴۴۵

گو زنان و شیران به نخجیر او

۱۵۸۴

گوشه چشم او نگر، خال سیاه مشکبو

۱۰۶۴

گوهر اشک نیم گوهر بحر هنرم

۱۰۹

گوهر بحر بیکران مائیم

۱۱۵۸

گوهر من بشکنی خرمهره دشمن خری

۹۷۳

گویا می‌سزد به فلک برتری کند

۱۵۵۳

گویند دز سپید کوهی است

۱۶۲۸

گویند که حق به چشم سر نتوان دید

۱۴۳۸

گهی جنگ و زهر است و گه نوش و مهر

۱۰۷۲ ح ۲

گهی در چار سوی باغ دی را دکه صرافی

۱۲۸۲

گیلاس و گرجه را چه شناسد، شناسد او

۱۵۵۴

J

لاجرم ای بخل رو سوی عدم کن

۱۵۷۱

لازم طبع سلیم است محبت چه کند

۱۲۶۸

لاله چون بشنید کو خواهد شد از گیتی برون

۳۱۷

لاله شکفته سرخ و سیاهش در میان

۱۲۴۲

لطف و عتابش جوارشی بهم آمیخت

۱۰۱۶

لعبت چین و بت ار من ز تو

۱۵۱۲

لم یزالی اوست که بی‌ابتداست

۱۵۶۸

لوحش الله پیکرت آسوده از پیکار روس

۶۸۹

لیک او با اینهمه دزدی امین حضرت است

۱۱۲۹

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۲۰ لیک چندی است که بی‌سیم و زرم گرچه مدام

۱۰۷۹

M

ما پی تحصیل یار و یار در دل برده است

۱۵۰۶

مات است به رخساره نیکوی تو شاه

۹۴۸ ح ۱

ما را همه روزه یار و محرم غم توست

۱۱۶۲

مار را مانی که بر تو نقطه‌های گوهر است

۱۱۵۷

ما عاشقان مست دل از دست داده‌ایم

۱۰۷۷

ما عذر آنکه بی تو چرا زنده مانده‌ایم

۱۴۷۸

ما مست شراب وحدتیم

۱۰۳۱

ماند به دم روبه‌کی شاخ بیدمشک

۱۵۶۵

ماندیم در بدایت و دردا که راه عشق

۱۲۶۸

ماه فرو ماند از جمال محمد

۱۱۷۰

ماه فلک را کلف مگوی که لاف است

۹۹۵

مبادا که بهمن شود تاجدار

۲۰۷

میر گمان سلامت روی ز قافله‌ای

۱۵۱۱

متاع عمر گرانیامیه را تلف منمای

۱۵۱۰

متاع کفر و دین بی مشتری نیست

۸۸۴ ح ۲

مثلا شب کلاه پوستی را

۱۱۲۹

مجال دم زدنم نیست پیش چهره تو

۱۱۷۱

مجردی تو عیان در شمایل بشری

۱۱۷۳

محتسب است و شیخ و من صحبت عشق در میان

۱۰۶۴

محمد زبده یزدان حبیب حضرت یزدان

۹۴۶

محمد شاه را تاریخ دولت

۹۴۶

محمد ملک دین را داد از فتح علی روتق

۱۴۴۸

محمد مهبط لولاک کافتاد

۹۳۹

محمود برادرم شه شیر کمین

۳۱۴

مخصوص یکی چامه نگارم به مدیحش

۱۰۶۲

مدام حاصل عمر تو در وصال و نشاط

۱۳۳۷

مدح او از من نیاید چون خدایش گفت مدح

۱۰۰۵

مدح شاهنشاه نتانم آورم

۱۶۷۵

مرا این حال و صیاد جفا کیش

۱۰۵۸

مرا باری است بر دل از غم تو

۱۴۰۱

مرا بجور چو کشتی وفا چه فایده دارد

۱۱۵۷

مرا به سایه تیمار لطف خویش بدار

۱۱۷۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۲۱ مرا تعلیم گر شد خضر و گفتا با خرد بر گو

۱۲۸۳

مراد از جام و از جم کیست جز محمود ابو القاسم

۱۲۸۵

مرا زین پیش بودی سخت انکار

۱۴۰۱

مرا که تکیه بر ایام نیست قاآنی

۱۱۲۹

مران ز باغ سر کوی خویش سائل را

۱۴۲۷

مرا او را فراوان نمودند گنج

۱۴۳

مرتبه‌دان همه شی دانش است

۱۱۵۷

مرحبا ای برق منشور عجاب

۱۰۸۸

مرد خردمند هنرپیشه را

۹۳۷

مرد عاقل غم روزی نخورد ز آنکه بود

۱۰۳۱

مرده او نه خضر آب حیات

۱۱۶۵

مرغ آبی می کند از سوز دل خود را کباب

۴۳۲، ۶۸

مرغ دلم صیحه مردانه زد

۱۰۸۸

مرغ غزل‌خوان به شاخسار تو گویی

۱۰۱۶

مرغوله‌زن مرغ سحر، گه ساز زیر و گه زبر

۱۵۱۴

مرکز دایره رحمت رحمن و رحیم

۱۱۵۶

مس کم‌بهای فرهنگ چگونه زر توان شد

۱۰۱۳

مشکل همه آن است که ما مشکل خود را

۳۲۴

مشکلی را صحبت ایشان کجا آسان کند

۹۴۴

مشنوی جان که بجز دنبه مرا یاری هست

۱۱۵۹

مشورت را عیب و عار خود مدان

۱۰۷۶

مطبخی باز پیاز از جهت قیمة خرید

۱۱۵۸

مطرب نغمه‌های بی‌چه و چون

۱۱۶۵

مطیع حکم او درویش و سلطان

۹۳۹

معاذ الله از آن دلاک ناشی

۱۱۵۵

معجز عیسی پدید آرد سقی الله

۱۵۷۰

معلق کرد بی‌بنیان سپهری مجمع ارکان

۹۴۶

معم شیخ سرگردان چه داند عقده وا کردن

۱۵۰۹

معمور شد چنانکه نمانده است جغد را

۱۵۰۷

معمول نگردد بجز از قاعده ظلم

۱۵۶۹

معین ملت اسلام شاه ناصر دین

۱۳۳۷

مغلوب شد سفندار از تیر فرودین

۱۱۷۳

مفتی و شیخ و محتسب مست شراب روز و شب

۱۰۱۴

مقطع و مبدای دانش خواندمش نبود عجب

۱۳۹۹

مگذار مرا بخویش و دریابم

۱۰۰۷

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۲۲ مگذار مرا که گر تو بگذاری

۱۰۰۷

مگر از خرمن پاکان طلبی بهره که هیچ

۱۰۳۱

مگر جام جم از تک قطره یعنی چشمه حیوان

۱۲۸۴

مگر لاله ز خون کشتگان عشق می‌روید

۱۳۳۷

ملت اسلام را برنده حسامش

۱۰۱۶

ملک پیل توان و ملک شیر شکن

۱۵۸۰

ملک داری را شهان آگه‌ترند

۱۶۷۶

ملک دلم از هجر تو معمور نمانده

۹۴۱

من آن روز بودم که اسما نبود

۱۵۱۶

من از وضع جهان آگه نیم لیک آنقدر دانم

۱۲۸۶

من استغفر الله گویم به روز

۱۰۵۲

من اگرچه در نیایم به شمار بندگانت

۱۰۱۳

من اگر دیوانه‌ام گیرید و در بندم کنید

۱۰۲۵

من به زمین ناله من عرش گیر

۱۵۱۲

من به هر ربع و دمن پویا به سر چون گردباد

۹۷۳

منت ایزد را که بنشست از ره عز و شرف

۴۱۸، ۷۵

من رستم به رسم او رستم به اسم

۱۵۵۴

منزل علم و دانش است و ادب

۱۴۹۳، ۷۶

«منعم» بود فقیر و غنی وین عجب مدار

۱۱۳۲

من قدر وصال تو شناسم پس از این هجر

۱۱۰۰

من قمری اعلایم از قاف پریده

۱۵۱۶

من که بودم همچو سوسن صد زبان

۹۷۳

من که بچشم همتم ملک جهان نیامدی

۱۰۱۴

من که روزم همه در آه و فغان می‌گذرد

۹۴۲

من کیستم آن توئی که من گویم

۱۰۰۷

من کیم از برای دل خانه به باد داده‌ای

۱۵۱۵

من کیم سوخته‌ای با غم دل ساخته‌ای

۱۵۱۱

من گنج لامکانم اندر مکان نگنجم

۱۱۸۱

منم آن طایر برگشته اقبال

۱۴۲۸

منم آن یوسف آواره که نارفته به مصر

۱۱۷۵

من مدتی کردم حذر از عشقت ای شیرین پسر

۶۳۲

من مریض غم عشقم تو مسیحای زمان

۱۱۳۱

منم که فارس بنازد بنام من امروز

۱۱۷۳

منم که کشت امید من از تو سرسبز است

۱۱۷۳

من ندانستم از اول که چنین کاری هست

۱۴۳۹

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۲۳ من نه شوریده اعمایم کاندترین عصر

۱۰۷۹

من واپس و کاروان پیش از من

۱۴۴۵

من و مهر آن مر خوبرو که چو زد صلاى بلا بر او

۱۵۱۱

موج خونین خیزدم از بس ز عمان دو چشم

۹۷۳

مهار کش شمالشان سحا بهار حالشان

۱۴۳۱

مه چو بشکافد کسی، فلک بشکافد

۹۹۵

مه ذو الحجّه ازمه کاف و زا روز

۱۱۷۰ ح ۴

مهربانا آوخ از این زال دهر

۱۰۸۲

می از خم معرفت چشیدن مشکل

۱۱۷۵

میان آب عکس آتش گل

۹۳۸

میان جعفر آباد و مصلی

۱۲۳۷

میان سبزه سیراب آب جوی پنداری

۷۱

میان سبزه سیراب جوی پنداری

۱۲۳۳

می بخوادم شدن اندر سلب عباسی

۱۰۷۹

می کند پوست از سر مردم

۱۲۴۵

میوه دارانش از برومندی

۱۲۳۶

نادمیده صباح دولتشان

۲۹۶، ۶۶

نار بستان اگر نجوئی به

۹۷۳

نار بن رشک بت فرخار است

۱۲۳۵

نارنج چو دو کفه سیمین ترازو

۱۳۰۷

ناز کان را چو غم

۱۱۶۳

ناز معشوق فزاید ز نیاز عاشق

۱۱۳۱

ناکامی از کام جهان شد باعث هر کام ما

۱۱۸۲

نالم ز عطایت ار جهان ماحصل است

۱۳۹۹

نامش چو ز اول بد محک آن نام را نمود حک

۱۲۷۹

نباشد احتیاج ستر عورت

۱۱۵۵

نبد بر زمین ذره را جایگاه

۳۲۸

نبیند مرا دست چرخ بلند

۶۵۸، ۵۳

نترسد از ملامت آنکه مست عشق جانان است

۱۴۰۹

نخست پادشهی همچو او ولایت بخش

۱۳۷۴، ۱۱۴۶، ۹۶۰

نخستین زبان بر درودش گشود

۱۵۸۴

نخستین گوهری کآمد

۹۴۶

نخل سنانش از آن زمان که بیاید

۱۰۱۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۲۴ نخل قدش که از چمن جان برآمده

۱۱۷۶

نخواستم که شود راز عشق پنهان فاش

۱۴۲۷

ندارد پشه خود پای سکون با جنبش صرصر

۱۲۸۳

ندانم از لب لعلت چه بشنید

۱۲۸۶

ندانم خود که ای «صحبت» در این بزم

۱۵۱۵

ندانم در رهت زین پس چه بازم

۱۴۲۷

ندانم کس نشانی یافت از آن

۹۴۷

ندانم گرچه هر دم رنگی از خم عیسی گردون

۱۲۸۲

ندیده در او هیچ دیوار کس

۱۵۰۳

ندیدم در دشت و کوهش درخت

۱۵۰۳

ندیدیم کشتی نه کهنه نه نو

۱۵۰۳

نذر کردم که گر این غم بسر آید روزی

۱۱۶۳

نراد دغل باز جهان روز و شبان

۹۲۰

نرگس ار دیده فرو دوخت بر آن گل خندید

۱۱۳۱

نرگس تازه میان مرغزار

۱۴۳۱

نرگسش همچو عاشقان بیدار

۱۲۳۵

نرگس مستت ای پسر گشته ز ما خرابتر

۱۰۱۸

نرگس میان باغ تو گوئی درم زنی است

۱۳۸۸

نرگس و موری بسان عاشق و معشوق

۱۰۱۶

نرم نرمک هشته درع میر را زیر کلاه

۱۱۲۹

نسیم او همه دلکش تر از نسیم بهشت

۱۳۸۷

نسیم روضه شیراز مشکبو گردید

۱۰۷۷

نشان خاک نوشتم ز گریه در عالم

۱۲۴۵

نشانه باد شکوفه ز شاخ بر لاله

۱۲۴۳

نشان نماند ز تمغا بغیر آن داغی

۴۰۹، ۷۲

نشاید سهراب پیران به پیش

۱۵۸۴

نشستگه آن گه به اصطخر بود

۱۴۷

نشوی محرم اسرار سراپرده عشق

۹۴۲

نصیب جان هر کسی نیست ورنه

۱۱۳۱ ح ۲

نظر کردم از منظر شاهدان

۱۵۱۶

نظم موزونش که گفتی رشته در و گوهر است

۱۳۹۹

نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذشتند

۱۱۴۶، ۹۶۰

نعل اسبت گوشوار گوش گردون

۱۵۷۰

نغمه عشق است نه ذکر سروش

۱۵۱۲

نغمه سرد و اندام گشته چو یخ

۱۰۵۲

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۲۵ نفوس ناقصین را تا بپیراید ز آلایش

۱۴۴۸

نقاب زلف به یکسو

۱۱۷۱

نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان

۷۹، ۵۳

نقص اگر دید ابو جهل نبود آن ز نبی

۱۱۵۶ ح ۳

نکند حادثه دور فلک تأثیری

۱۱۷۴، ۹۵۸

نکند عاقل مستی، نخورد دانا می

۳۹۱

نکوخواه مردم شود بختیار

۴۳۰، ۶۸

نکوکار بودند و نیکو خصال

۱۵۷۲

نگاشت کلک صبا از برابری تاریخش

۶۷۰ ح ۳

نگذارم که کند جز تو کسی جا بدلم

۱۱۲۹

نگشتند از او باز چون طوس و گیو

۱۴۷۳

نگشود ز کار دل به اینها گرهی

۱۴۳۹

نگه کرد ز مهر هرکس را ندید

۱۶۴

نگین دولت و دین رفته بود چون از جای

۵۳۸

نماند در اوایل جز در سه گاه

۱۵۰۳

نمانده هیچ از آن وصفها ز کم

۱۲۳۰

نمودند این مردمش اختیار

۱۵۰۵

نمودی بسی کارهای سترگ

۱۵۸۴

نوی بلبلان از دل برد غم

۹۳۸

نوی بلبل و آواز دراج

۱۲۹۹

نوباوه دیگر که مرا خواجه والاست

۱۰۶۲

نوبت بمن افتاد بگوئید که دوران

۵۳۸

نوبهار از پس دی باز چنان باغ آراست

۱۲۸۶

نوبهار است همانا همه ساغر گیریم

۱۴۴۷

نور و ضیا ز رای کسی کسب کرده‌ای

۱۳۹۸

نوری از آستان تتق بسته به بام خانه‌ام

۱۰۱۳

نوشت کلک صباحی ز قصر سلطانی

۶۳۰

نوشته بر درش استاد این فن

۱۱۵۵

نو عروس مملکت پیوسته بادا

۱۵۷۱

نهادند زیر اندرش تخت زر

۲۷۴

نه ارزن نه ماش و ذرت نی عدس

۱۵۰۳

نه از چشمه و جو نه از آب رود

۱۵۰۴

نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری

۳۵۴

نهال عمر به بازار روزگار مخواه

۷۳۹

نهال، گوی زرآورده بار، از نارنج

۱۳۸۷

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۲۶ نه ایسا بود و نه زرهون نه عیسی و نه انگلیان

۱۲۸۴

نه بر باد رفتی سحرگاه و شام

۲۶۳ ح ۱

نه به خود بنگرد نه جانب کس

۱۱۶۵

نه به دیگران بنازم بخداست دیده بازم

۱۰۲۱

نه پای رفتنم اکنون نه بال پرواز است

۱۴۲۷

نه پایی که گامی گذارم

۹۷۱

نه تنها خاکیان را از جمالش وجد مستیها

۹۴۷

نه چون من کند به هرکس که رسد شکایت از من

۱۴۴۵

نه خود سریر سلیمان به باد رفتی و بس

۲۶۳

نه ز موج بحر ترسم نه ز انقلاب دریا

۱۰۱۳

نه سیب زمینی، خیار و کدو

۱۵۰۳

نه شلغم نه ترب و چغندر، گرز

۱۵۰۳

نه عجب بود اگر من دل هوشیار دارم

۱۰۲۱

نه عجب بود که نسرین فلک شکار سازم

۱۰۱۳

نه کار کج جهان را تو راست تانی کرد

۲۰۴

نه کره را گرم تک و دو کنی

۱۵۱۲

نه منم آن بلبل دستان زن باغ سخن

۹۷۳

نه نوشیدنی نوش جانم شود

۱۰۵۲

نه هراس دوزخ و نی هوس بهشت ما را

۱۵۱۰

نه همین است غمم کوز غمم بی خبر است

۱۴۰۳

نیابد نوش کس بی آفت نیش

۱۴۰۱

نی اثر از لات ماند و نی ز عزری

۱۰۹۰

نیامد وبا هیچگه در دولار

۱۵۰۵

نیاید از کف او قبضه بیرون

۱۱۵۵

نیست در آن واهمه ریب و شک

۱۵۶۹

نیستم پسته که گر خندم خوشدل باشم

۱۰۷۹

نیستم معتقد تقوی خود در ره دوست

۱۱۶۰

نیکخواهت سرنگون اما به بزم

۱۵۷۰

نیک و بد از ستاره چون زاید

۳۰۰، ۶۷

نیم نانم نی و بدنام سنان

۱۱۷۹

نی نی هنرور شاعری، فاضل حکیمی ماهری

۱۵۱۴

و

و آن برگهای بید تو گوئی کسی به قصد

۱۳۸۸

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۲۷ و آن لاله همچو غالیه دانی ز سبد است

۱۵۶۵

و آن نرگسکان که همچو طنازان

۱۴۳۱

و آن نسترن چو ناف بلورین دلبری

۱۳۸۸

واجب بالذات جز آن ذات نیست

۱۵۶۸

والد سبطین و فیروزی ده بدر و حنین

۱۰۰۴

وداع روزه ملال و صداع افزوده

۱۳۳۶

ورا نام سهراب کردش نیا

۱۵۸۴

ور چو حافظ نبرم ره

۱۱۶۳

ور سیه جام شوم تا که بداند که من

۱۰۷۹

ور نه چو مرغابی است مردم چشمم

۱۴۴۶

وز آن جایگه، تنگ بسته میان

۱۴۷۲

وز طور تو جور تو نمایان و تو در خواب

۱۵۶۹

وزیر وظائف که او را بود

۱۵۰۳

وسعت خلق ورا دیده است و آن کوچک دلی

۱۳۹۹

وصال دوست دهد دست کی به آسانی

۱۰۹۹

وصف او این بس که در گیتی دوبار

۱۶۷۵

وصیت کرد و گفت ار آنکه خواهی

۱۱۴۰

وعده دیدار هر کس به قیامت

۱۱۷۰

وقت آن رند لا ابالی خوش

۱۱۸۰

وقت رفتن دست چون برطرف دامن می زند

۱۴۴۶

و گر آزمایش صد بار دیگر

۶۶۶

و گر صیادم از دست افکند خوار

۱۰۵۸

و لکن باورم گشت و مسلم

۱۴۰۱

ولی آنچه این بنده مستمند

۱۵۰۳

ولی به مملکت فارس سخت بی قدرم

۱۳۳۷

ولی چون دم نیارد زد از این معنی در این دوران

۱۲۸۵

ولی سپهر به من گشته گربه در انبان

۱۳۳۷

ولی مطلق شه بر حق امیر المؤمنین

۱۰۰۴

و یا مهندس بر خطهای اقلیدس

۱۳۳۷

ویرانسرای لار به سعی وزیر دهر

۱۵۰۷

ویران شده خاک دل

۹۲۶

ویژه چو نظام الملک آن گوهر غالی

۱۰۶۲

•

ها، محرم شد و من سوک زده خواهم شد

۱۰۷۹

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۲۸، همه با آن بت دلجوی کن

۱۱۲۹

هدهد دستار بسته به زیر شاخ

۱۰۱۶

هر آنچه دیده شود هست ترد ایشان خرد

۱۳۹۴

هر آنکس کز آن تخمه آمد به مش

۱۵۰

هر باغبان که گل به سوی برزن آورد

۹۰۱ ح ۱

هر بد که میکنی تو مپندار کان بدی

۸۴۸

هر تعین با تعین در جدال است و نبرد

۱۰۰۴

هر چند سزای عاصیان سوختن است

۹۶۱

هر چند که مشکل بود الزام تو لیکن

۱۵۶۹

هر چه پنهانی شدش آموخته

۱۶۷۵

هر چه را در دفتری بنگاشتی

۱۶۷۵

هر چیز کز آن بتر نباشد

۲۶۹ ح ۷

هر چیز که آن خلاف رأی تو بود

۱۱۵۴

هر دم عبور قافله ممکنات بین

۱۵۱۱

هر دو سه روز و پاره‌ای از اثر ستاره‌ای

۱۲۸۹

هر روز خیزم از هوس عشق سوی دوست

۱۱۷۹

هر روز یکی ملک بگیری و ببخشی

۱۰۶۲

هر ساعت اندر محضری، بگشوده از دانش دری

۱۵۱۴

هر سحری که بگذرد باد صبا به کوی تو

۱۰۱۱

هر سلسله و طریقه دیدیم ولی

۱۱۶۰

هر سر پی تاریخ او قآنی آمد راز جو

۱۲۷۹

هر کجا بی هنری هست هست به او می‌بخشند

۱۱۴۲

هر کجا بوئی ز مینا خرمنی است

۱۴۳۱

هر کجا لشکر کشی بر عزم هیجا

۱۵۷۰

هر کس به در میران بنشسته طرب گیران

۱۰۱۰

هر کس که دیده جلوه و طور و ادای تو

۱۵۱۵

هر کس که ز دل نقش وفاق تو فرو شست

۱۰۶۱

هر کسی را کار خویشش بار خویش

۱۱۵۴

هر که با فولاد و بازو پنجه کرد

۷۰۲

هر که پندت نشنود پندش مده

۱۰۷۶

هر که دردی بر دل از یاری ندارد مرد نیست

۱۱۸۵

هر که را زلف چو زنجیر تو دیوانه کند

۱۱۷۷

هر که شد سوخته عشق نالد ز فراق

۹۴۵

هر گلی گونه گونه از رنگی

۱۳۱۴

هر لحظه ز من روایتی می شنوی

۱۱۷۹

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۲۹ هر نبی را طریقتی دیگر

۱۱۶۵

هزار پیر و ولی بیش بینی اندر وی

۹۰۳

هست آن سمنند تیزرو هنگام جستن گاه دو

۱۴۲۷

هست باغی نه باغ بلکه بهشت

۱۲۳۶

هستند ز بیداد تو ملکی همه در داد

۱۵۶۹

هستی او واجب و باقی به ذات

۱۵۶۸

هلال نیست یکی نعل پاره شاه است

۱۳۳۷

هله بر فراز شاهها به فلک لوای دوست

۱۰۱۳

هله شمع بزم صفوت در برج لافتاتی

۱۰۱۳

هم آنگه برآمد یکی باد و ابر

۱۴۷۳

هم از پهلو پارس و کوچ و بلوچ

۱۴۰

هم از دشت برگ و هم از کوه شیخ

۱۵۰۴

هم آفاضت را مفیضی در حدیث

۱۳۹۹

همانجاست کاندر زمستان ماجر

۱۵۰۴

همانجاست کز تابش آفتاب

۱۵۰۴

همان درخت که بودی چو قوه سینا

۱۲۳۰

همان مردمی را که گفتم به نام

۱۵۷۲، ۳۱

همای روح پاک شیخ سعدی

۱۱۷۰

هم برکه‌ای افکند بن، کش وصف ناید در سخن

۱۲۷۹

هم به شهر جود و احسان پادشاست

۱۰۸۲

همت به دام حلقه آن زلف تابدار

۱۰۲۰

همچنان اول با هزار وحشت و بیم

۶۷

همچو زمین خواهد آسمان که بیفتد

۱۱۷۰

همچو کرکس پای بند جیفه دنیا نه‌ایم

۱۰۹۰

هم چون به دشت از دیر گه بدست بنیادی قبه

۱۲۷۹

هم چهر نکوخواه تو چون خون کبوتر

۱۰۶۲

هم در کنار راغها، افکند بنیان باغها

۱۲۷۹

همدم رنج و عنایم، محرم درد و تعب

۹۵۷

همدم زاغان زشت آوای گلخن نه‌ایم

۱۰۹۰

هم رعد شاهدانه زند خنده قاه‌قاه

۱۱۷۲

هم کرد در جهرم بنا نیکو رباطی دلگشا

۱۲۷۹

هم گوش منی که با تو بنیوشم

۱۰۰۷

هم مدرسی افکنده پی، یونان به رشک از خاک وی

۱۲۸۰

هم مسجدی افکنده بن عالی تر از کاخ سخن

۱۲۸۰

همه آلودگان آیند در وی

۱۲۳۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۳۰ همه از نور حق سرشته به گل

۱۱۶۵

همه پارس او را شده چون رهی

۱۴۵

همه تاری از او گردون همه تیره از او هامون

۱۴۲۰

همه چامه گر سوфра را ستود

۱۵۸

همه خلعت و صفائی که خلیل را سلیلی

۱۰۱۳

همه خندان، همه چابک، همه چست

۱۲۶۲

همه خواهان یک مقصد همه جویای یک منزل

۹۴۶

همه دشت و کوه و وهاد و تلال

۱۵۰۳

همه شب به چرخ ناهید سراید این ترانه

۱۰۱۳

همه قبیله من عالمان دین بودند

۱۱۶۹

همه لقمه شکر نتوان فرو برد

۹۶۷

همه ماهی او قزلاله بود

۱۵۰۳

همه میانش لاله همه میانش گل

۱۲۴۳

همی به جهد بر آن شکل دوختم دیده

۱۳۳۷

همی تا به مردم ببندی میان

۱۵۸۵

همی رفت شادان به اصطخر پارس

۱۴۸

همی رفت و می گفت پژمان به تیغ

۵۹۴

همیشه تا که ملال است منتهای فراق

۱۳۳۷

همیشه مرده پرست اهل خاک ایران است

۱۳۹۴

همی نشاط کند بلبل اندر او گوئی

۱۴۱۸

همین شب بیارید برفی به کوه

۱۵۰۳

«هنر» زد نوبت ختمی و شد تاریخ این انشا

۱۲۸۵

هنگام کرم بخشی صد پشته گوهر

۱۰۶۲

هوا آنچنان خوش که در فرودین

۱۵۰۳

هوا بر سبزه گوهرها گسسته

۱۲۹۹

هوا ساقی و خار و گل قدح نوش

۱۲۶۶

هوا سید شریف آن بحر ز خار

۱۱۴۰

هوا شد چنان ز آسمان کبود

۱۵۰۴

هوی حقیقی است که با لذات هوست

۱۵۶۹

هیچ روز از سوی مشرق بر نیامد آفتاب

۱۴۴۷

هیچ کس چون من نقاب از روی معنی برنداشت

۱۴۴۷

هیچ نه در محمل و چندین جرس

۹۶۴

هی هی گل است این کاین چنین، سرخوش به بازار آمده

۱۵۱۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۳۱

ی

یا به هنگام سبکباری در یاری مکوب

۱۰۰۱ فارسنامه ناصری ج ۲ ۲۱۳۱ ی ص: ۲۱۳۱

یا بی فراغتی ز ستمهای نفس اگر

۱۱۶۵

یاد باد آنکه سر کوی توأم منزل بود

۱۱۶۲

یاد تو مرا از دل پر خون نرود

۹۲۶

یاد زلفش سوخت خون در پیکرم

۱۲۴۹

یار ار مرا کشد به هزاران جفا و جور

۱۰۱۹

یار اگر بر سر کین است چه سود از دگران

۱۰۹۱

یاران غم بهشت، بهشتند، ز آنکه باز

۱۱۷۲

یار ب بنگر که زشت کاریها

۱۰۰۷

یار ب به روزگار سر دشمنت مدام

۱۵۵۴

یار ب به کمند عشق پابستم کن

۱۱۸۰

یار ب تو به فضل خویشان باری

۱۴۴۵

یار ب نظری ز مکرمت فرمای

۱۰۰۷

یار بود لطف کردگار مجیدش

۱۰۱۶

یار من گفت که سیمین بدنم

۸۶۲

یار هر روزه کند جلوه به صد گونه لباس

۹۴۸

یاسمین رنگم، زریری، لاله سان داغم بدل

۹۷۳

یا شوم دزد و کنم رخت شب و در پوشم

۱۰۷۹

یا غم جانان مخور یا تن بنه در پیش تیغ

۱۰۰۱

یا قناعت کن به راحت یا شفاعت بین به عشق

۱۰۰۱

یا من ناصبور را نزد خود از وفا طلب

۱۱۵۷

یخ و برف هر سال از سال پیش

۱۵۰۴

یزدانی مکن دگر در سر کوی او گذر

۱۰۱۹

یکایک به برف اندرون ماندند

۱۴۷۳

یک بوسه نمود وعده، شادم که یکی

۹۵۰

یک جام شراب از کف شیرین دهنی

۱۴۰۲

یک جرعه می به نزد ارباب خرد

۱۴۰۲

یک جلوه کرد روز ازل یار بی نقاب

۱۰۱۹

یک چند پی زمرد سوده شدیم

۱۱۵۰، ۳۹۱

یک چند چو ممسکان فشردم ره حلق

۱۴۳۹

یک دم جانفزای او آدم

۱۱۶۵

یک روز فرومانده ز اشکستن نان خشک

۱۰۱۰

یک روز گلی نشکفت از روی کسی ما را

۱۱۷۸

یک قوم را ز تارک برداشتند تاج

۸۱۹

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۳۲ یک نفس ای مونس من گوش دار

۱۱۵۷

یکی پارسی بود بس نامدار

۱۴۵

یکی چند شکوه همتش پیل کشید

۳۰۸

یکی چون رود دیگر آید بجای

۴۶۹، ۶۹

یکی خواندم خوره اردشیر

۱۵۵

یکی در گلستان ما عرفنا گشته دستان زن

۹۴۶

یکی را گر به صد ره برشماری

۱۱۷۷

یکی قصر محکم در این باغ دلکش

۱۲۳۶، ۷۰

یکی قصیده که بد بار نامه شعرا

۱۰۸۷

یکی لعبت در او از بهر خدمت

۱۲۳۴

یکی ماه نو دید دلشاد و خوش

۱۵۸۳

یکی مرد بازارگان مایه‌دار

۱۵۳

یکی نامه ترک را کرد یاد

۱۴۰

یوسف آسا کردیم از حیات اخوان به چاه

۹۷۳

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۳۳

فهرست نام کتابها

آ

آتشکده ۴۳، ۱۳۳، ۵۳۸، ۱۰۵۷، ۱۱۵۹ ح ۴، ۱۱۶۱ ح ۴، ۱۱۶۲ ح ۱، ۱۱۷۸ ح ۲، ۱۳۸۶ ح ۱، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۹۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۷،

۱۵۶۹

آثار البلاد قزوینی ۱۲۸

آثار العجم ۱۵ ح ۶، ۲۱ ح ۱، ۱۲۹ ح ۱، ۱۷۶ ح ۱، ۱۷۷ ح ۲ و ۴ و ۵، ۱۷۸ ح ۳، ۲۱۹ ح ۸، ۳۵۰ ح ۱۱، ۳۵۱ ح ۱، ۸۰۰ ح ۲، ۸۰۹ ح

۱۰، ۸۱۳ ح ۱، ۸۲۰ ح ۲، ۸۶۶ ح ۳ و ۴، ۸۷۱ ح ۵، ۸۸۸ ح ۲، ۸۹۹ ح ۲ و ۴، ۹۰۳ ح ۵، ۹۰۴ ح ۱ و ۳ و ۶، ۹۰۵ ح ۳، ۹۰۶ ح ۵

و ۶ و ۸، ۹۰۸ ح ۵، ۹۱۱ ح ۱ الی ۵، ۹۱۴ ح ۲ الی ۵، ۹۲۰ ح ۱، ۹۲۱ ح ۱، ۹۲۳ ح ۱ الی ۴، ۹۳۰ ح ۱، ۹۳۳ ح ۱، ۹۳۵ ح ۲، ۹۳۹ ح

۱ و ۵ و ۷، ۹۴۰ ح ۱ و ۲ و ۳، ۹۴۴ ح ۳، ۹۴۷ ح ۵، ۹۴۸ ح ۱، ۹۵۷ ح ۱ و ۲ و ۳، ۹۵۸ ح ۱، ۹۵۹ ح ۱ و ۳، ۹۷۲ ح ۱، ۹۷۳ ح ۲،

۹۷۴ ح ۱ و ۲، ۹۷۵ ح ۱ الی ۴، ۹۸۰ ح ۱، ۹۸۳ ح ۱، ۹۸۵ ح ۱، ۹۸۶ ح ۱، ۹۸۷ ح ۱، ۹۸۹ ح ۱، ۱۰۳۵، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱ ح ۶،

۱۰۴۲، ۱۰۷۲ و ح ۴، ۱۰۸۲، ۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۶، ۲، ۱۰۸۷، ۱، ۱۰۹۸، ۱، ۱۰۹۹، ۲، ۱۱۰۰، ۱، ۱۱۲۶، ۲، ۱۱۲۷، ۲، ۱۱۳۰، ۲، ۱۱۳۱، ۲، ۱۱۴۹، ۲، ۱۱۵۶، ۱، ۱۱۵۹، ۳، ۱۱۶۱، ۳، ۱۱۶۴، ۲، ۱۱۶۶، ۲، ۱۱۷۱، ۲، ۱۱۷۳، ۲، ۱۱۷۶، ۱ و ۳، ۱۱۸۱، ۲ و ۳، ۱۱۸۲، ۳ و ۱، ۱۱۸۶، ۲ و ۳، ۱۱۸۷، ۷، ۱۱۸۸، ۱، ۱۱۸۹، ۲، ۱۱۹۲، ۲ و ۴، ۵، ۱۱۹۳، ۱ و ۲، ۱۱۹۸، ۲، ۱۲۰۰، ۲ و ۳، ۱۲۰۱، ۴، ۱۲۰۳، ۲ و ۳، ۱۲۰۴، ۴، ۱۲۰۵، ۱، ۱۲۱۲، ۱، ۱۲۱۴، ۲، ۱۲۱۸، ۱ الی ۵، ۱۲۱۹، ۱ الی ۸، ۱۲۲۰، ۱، ۱۲۲۱، ۱، ۱۲۲۲، ۲، ۱۲۲۳، ۳ و ۴، ۷ و ۸، ۱۲۲۴، ۱ و ۲، ۱۲۲۵، ۱ الی ۵، ۱۲۲۶، ۱ الی ۴، ۱۲۲۷، ۲ و ۳، ۱۲۲۸، ۶، ۱۲۲۸، ۱، ۱۲۳۱، ۲ و ۳، ۱۲۳۲، ۴، ۱۲۳۳، ۱، ۱۲۳۵، ۳ و ۴، ۱۲۳۶، ۲ و ۳، ۱۲۵۰، ۳ و ۴، ۱۲۵۱، ۱ الی ۴، ۱۲۵۶، ۱، ۱۲۶۲

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۳۴

۲ و ۳، ۱۲۷۰، ۴، ۱۲۷۱، ۵، ۱۲۷۲، ۲، ۱۲۷۳، ۲، ۱۲۷۴، ۴، ۱۲۷۷، ۵، ۱۲۸۵، ۵، ۱۲۸۶، ۳، ۱۲۸۹، ۳ و ۱، ۱۲۹۸، ۴، ۱۳۰۰، ۵، ۱۳۰۱، ۱، ۱۳۰۲، ۳، ۱۳۰۵، ۱، ۱۳۳۴، ۱، ۱۳۸۶، ۵، ۱۴۰۱، ۱، ۱۴۱۲، ۱، ۱۴۱۶، ۱، ۱۴۳۰، ۱۴۳۲، ۱، ۱۴۳۸، ۱ الی ۵، ۱۴۳۹، ۱ و ۳، ۱۴۴۳، ۱ و ۲، ۱۴۴۴، ۳، ۱۴۴۵، ۲، ۱۴۴۵، ۱، ۱۴۶۱، ۱، ۱۴۶۲، ۲ و ۳، ۱۴۶۷، ۱۴۶۷، ۱۶۲۰، ۱ و ۲، ۱۶۲۳، ۲، ۱۶۲۶، ۱، ۱۶۲۸، ۲، ۱۶۲۹، ۱ و ۲، ۱۶۳۰، ۱ و ۲، ۱۶۳۱، ۱ و ۲

آثار باستانی جلگه مرودشت ۱۳۰، ۱۳۵

آثار تاریخی و هنری جلگه شیراز ۱۲۱۸، ۱، ۱۲۲۱، ۱

آثار جعفری ۴۳، ۴۴، ۱۲۶، ۱۳۰، ۷۴۷، ۱۰۳۴

آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس ۱۳۲، ۱۷۶، ۱۷۷، ۷، ۱۷۷، ۷ و ۸، ۹ و ۱۰، ۱۷۸، ۲۶۳، ۳ و ۴، ۵، ۱۲۶۴، ۲، ۱۲۷۵، ۲، ۱۳۰۶، ۱، ۱۳۱۹، ۲، ۱۳۲۰، ۲، ۱۳۲۴، ۲، ۱۳۳۴، ۳، ۱۳۳۴، ۵، ۱۳۳۷، ۲، ۱۳۳۸، ۱، ۱۳۳۹، ۱، ۱۳۴۰، ۱، ۱۳۴۱، ۳، ۱۳۷۰، ۵، ۱۳۷۶، ۷، ۱۳۷۹، ۴، ۱۳۸۱، ۵، ۱۴۱۵، ۲، ۱۴۱۶، ۳، ۱۴۶۲، ۱۴۶۴، ۱۵۸۶، ۱ الی ۴، ۱۵۸۷، ۱۵۸۹، ۲ و ۳

آداب البحث ۲۰۸، ۵

آرام نامه ۱۳۴، ۱۳۹۲

آفرینش و تاریخ ۱۴۰، ۳، ۱۵۵، ۱۰

آندراج ۳۲۷، ۴، ۵۸۰، ۸، ۶۷۱، ۱، ۱۰۷۵، ۲، ۱۲۵۹، ۱

آینه اسکندری ۳۴۶، ۴

آینه یوسفی ۱۴۰۹، ۱

۱

اتحاد عاقل و معقول ۱۱۴۵

اثبات واجب الوجود ۲۳، ۶۳، ۱۰۴۳

اثبات الواجب تعالی ۲۲

اثبات واجب قدیم روانی ۹۵۹، ۴

احادیث مثنوی ۸۷۱، ۱

احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم ۱۲۸

احسن التواریخ ۲۱، ۵، ۳۳۸، ۲، ۳۳۹، ۱۰، ۳۴۰، ۱، ۳۴۱، ۴ و ۶، ۳۴۲، ۱ و ۴، ۳۴۳، ۱ و ۲، ۳۴۷، ۵، ۳۴۸، ۱، ۳۴۹

ح ۷ و ۸، ۳۵۰ ح ۲ و ۱۱، ۳۵۱، ۳۵۴ ح ۴، ۳۵۵ ح ۴ و ۶، ۳۵۶ ح ۱ و ۵، ۳۵۷ ح ۹، ۳۵۸ ح ۱ و ۴، ۳۷۳ ح ۷ و ۹، ۳۷۴ ح ۲ و ۴، ۳۹۹ ح ۱ و ۴، ۴۰۲ ح ۱، ۴۰۳ ح ۱ و ۳ و ۶ و ۷، ۴۰۴ ح ۱ و ۲، ۴۰۶ ح ۲ و ۳، ۴۰۷ ح ۵ و ۶، ۴۰۸ ح ۱، ۴۱۰ ح ۳، ۴۱۱ ح ۲ و ۳ و ۵ و ۶ و ۷، ۴۱۲ ح ۴، ۴۱۳ ح ۲ و ۴ و ۶ و ۸، ۴۱۵ ح ۲، ۴۱۷ ح ۱ و ۳

احقاق الحق ۹۷۸ ح ۱

احکام قرآن ۸۶۳ ح ۳

احوال صحابه و تابعین ۲۴، ۱۰۴۶

اخبار الطوال ۱۴۱ ح ۴، ۱۴۸ ح ۲، ۱۵۶ ح ۱۰، ۱۵۸ ح ۴ و ۵، ۱۵۹ ح ۳، ۱۶۳ ح ۵، ۱۶۴ ح ۴، ۱۸۰ ح ۳ و ۶، ۱۹۰ ح ۱ و ۲ و ۴

اخبار النحویین البصریین ۱۳۷۰ ح ۶

اخلاق محسنی ۳۴۶ ح ۴

اخلاق منصورى ۲۲، ۱۱۴۸

ادب ابو الخیر ۶۱۵ ح ۲

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۳۵

اربعین ۹۸۵

از سعدی تا جامی ۱۱۵۸ ح ۱، ۱۱۶۹ ح ۴

از صبا تا نیما ۱۱۷۲ ح ۱ و ۲

استصقاء النظر فی امانته الائمه الاثنی عشر ۲۰۸ ح ۵

اسرار الآیات ۶۴، ۱۱۴۵

اسرار النکاح ۱۱۵۲

اسطرلاب ۱۶

اسفار ۶۴، ۱۱۴۴

اسناد و مکاتبات تاریخی ۳۵۴ ح ۴

اشارات ۱۱۲۸

اشراق هیاکل النور عن ظلمات شواکل الغرور ۲۲

اصلاح الفاظ در تبیین الفاظ عربیه ۹۸۹ ح ۱

اصول کافی ۲۱۷ ح ۵، ۴۸۰

اطلس خط ۹۵۰ ح ۱ و ۲، ۹۵۱ ح ۱۰، ۱۰۰۵ ح ۳، ۱۰۳۰

اعداد و اسرار نقطه ۱۱۵۶ ح ۲

افسانه ۹۹۸

افغان نامه ۴۹۲ ح ۷

اقالیم ۱۵۵۲

اقلیم پارس ۱۳۱، ۱۷۶ ح ۱۱، ۱۷۷ ح ۴، ۱۲۴۴ ح ۹، ۱۲۸۸ ح ۳، ۱۲۹۸ ح ۵، ۱۳۰۰ ح ۱، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰ ح ۱، ۱۳۱۱ ح ۳، ۱۴۵۴

۱۵۶۰، ۱۶۲۰ ح ۱، ۱۶۲۶، ۱۶۲۸، ۱۶۳۲ ح ۱

اکسیر العارفین ۶۴

- الاربعون ۳۴۶ ح ۴
الاساس ۲۲
الاشارات و التلويحات ۲۲
الاعلام ۲۰۸ ح ۵
الانساب سمعاني ۱۳۸۶
الانوار في كشف الاسرار و شطحيات ۱۱۶۸
الايضاح و التكملة ۱۳۹۰
البدء و التاريخ ۱۲۸
البلاغه ۱۳۷۰ ح ۶
البلدان ۱۲۷، ۱۳۹ ح ۶، ۱۴۸ ح ۹، ۱۴۹ ح ۳ و ۴، ۱۸۹ ح ۱، ۱۳۸۶ ح ۱
التجريد ۲۲، ۱۱۳۹
التحفه السعديه ۱۱۴۹ ح ۱
التدقيق في سير الطريق ۲۸ ح ۱
الترجمان ۱۱۳۹ ح ۱
التصوف و الاخلاق ۲۲
التفهيم ۱۶۸ ح ۷، ۱۲۳۵ ح ۲
التنبيه و الاشراف ۲۱۳ ح ۲
الجامعه ۱۱۳۹
الجفر ۱۱۳۹
الجهات ۲۲
الحدايق النديه ۹۲۴ ح ۱
الذريعه ۱۰۳۹ ح ۵، ۱۰۴۱ ح ۵، ۱۰۴۲، ۱۲۴۹ ح ۱
الذكري ۱۱۴۴
الردود النقود على شرح كتاب مختصر الاصول ۱۱۵۳
الزهره ۹۲۴ ح ۱
الصحيفه السجديه ۸۷۱، ۹۲۴ ح ۱
العراضه في الحكاياه السلجوقيه ۱۳۸۶
الفوائد البهيه ۹۲۴ ح ۱
القاموس المحيط ۴۷
القواعد ۲۰۸ ح ۵
الكامل في التاريخ ۱۹۵ ح ۲
الكافي في علم الدين ۲۱۷ ح ۴
الكافيه ۱۱۳۹

- الکتاب ۲۰۲ ح ۶
 اللوامع و المعارج ۲۲
 اللمع فی التصوف ۱۱۶۹ ح ۱
 المحاکمات ۲۲
 المسالك الممالک ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹۶ ح ۲، ۱۲۷۵ ح ۲
 المطالع ۱۱۳۹
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۳۶
 المطول ۱۱۳۹
 المعبر فی شرح المختصر ۶۱۶ ح ۵
 المعجم ۱۰۷۸ ح ۱
 المنجد ۱۳۱۰ ح ۳
 امالی ۱۱۴۱ ح ۵
 امثال و حکم ۲۶۷، ۶۱۵ ح ۲، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۹۶، ۷۱۱ ح ۱، ۸۵۳ ح ۶، ۸۸۴ ح ۲، ۹۳۵ ح ۱، ۹۶۵ ح ۱، ۹۶۷ ح ۲، ۹۹۰ ح ۱، ۹۹۳ ح ۲، ۱۰۳۳، ۱۰۷۱ ح ۲ و ۴، ۱۱۲۶ ح ۱
 امروز مسلمین ۱۸، ۱۰۵۶
 انجمن دانش ۹۹۸
 اندرزنامه حسنی ۳۴ و ح ۲
 انگلیان، انگلیون ۱۴۱۶
 انوار الحقایق ۱۰۹۷، ۱۲۸۴
 انوار الربیع ۲۴، ۶۳، ۱۰۴۶، ۱۱۴۷
 انوار القلوب ۱۰۹۷
 انوار سهیلی ۳۴۶ ح ۴
 اوستا ۸۹۱ ح ۱
 اوصاف المقربین ۹۴۷ ح ۵
 اهمیت الادیب عربی ۱۰۰۰
 ایسا ۱۲۸۴
 ایران باستان ۱۵۳۰ ح ۳، ۱۵۳۱ ح ۲
 ایران در زمان ساسانیان ۱۳۹ ح ۳، ۱۵۷ ح ۱ و ۲، ۱۵۸ ح ۲ و ۳، ۱۵۹ ح ۵، ۱۶۳ ح ۴، ۱۳۸۶
 ایرانشهر ۱۵۷۲ ح ۱، ۱۵۷۷ ح ۱، ۱۵۸۲ ح ۲

ب

- بارع ۱۰۱۱ ح ۴
 بازار قیصریه لار ۱۳۴

- بازیهای محلی آباد ۱۳۲
- بازیهای محلی فارس ۱۳۱
- بافت قدیمی شیراز ۹۰۱ ح ۴، ۹۰۸ ح ۴، ۱۰۶۹، ۱۲۲۷ ح ۲، ۱۲۲۸، ۱۲۳۱ ح ۴، ۱۲۳۲ ح ۱، ۱۲۳۵ ح ۴
- بحث در افکار و آثار و احوال حافظ ۱۱۶۲ ح ۴
- بحر الجواهر ۱۰۹۷
- بحر الحقایق ۲۰، ۷۷۷، ۹۲۹، ۱۴۰۰ ح ۲
- بحر اللثالی ۹۳۹
- بحور الالحن ۱۰۱۷
- بدایع الافکار ۳۴۶ ح ۴
- برهان قاطع ۴۳، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۹ ح ۲، ۱۴۷ ح ۸، ۱۵۶ ح ۴، ۱۷۵ ح ۳، ۱۳۴۳ ح ۴، ۱۳۴۷ ح ۸، ۱۵۰۵، ۱۵۱۳ ح ۱
- بزرگان جهرم ۱۳۳
- بزرگان شیراز ۱۳۲
- بزم وصال ۹۹۳ ح ۶، ۹۹۵
- بستان السیاحه ۱۲۸، ۹۷۵ ح ۱، ۱۱۶۰ ح ۲
- بقاع شیراز ۹۴۹
- بلوکات فارس ۲۶۸، ۴۴۵ ح ۲، ۷۴۰، ۷۴۴
- بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز ۱۳۰، ۱۱۸۷ ح ۱، ۱۱۸۸ ح ۱ و ۲، ۱۱۸۹ ح ۲، ۱۱۹۲ ح ۲، ۱۱۹۸ ح ۱، ۱۲۰۰ ح ۴، ۱۲۲۰ ح ۱
- بوستان سعدی ۲۴۷ ح ۳، ۲۶۳ ح ۱، ۳۰۱ ح ۱۰، ۵۸۹ ح ۷، ۷۶۰ ح ۱، ۹۰۳ ح ۲، ۹۰۶ ح ۲، ۱۱۷۷
- بهار و ادب فارسی ۱۵۵ ح ۱، ۱۳۰۶ ح ۳
- بهرام و بهروز ۹۹۸
- بیان الادیان ۱۳۸۶
- بیان محمود ۱۱۶۰ ح ۱
- بیست و پنج مقاله تحقیقی فارسی درباره سیبویه ۱۲۷۱ ح ۱

پ

- پارسه، شیراز ۱۳۰
- پارسی نغز ۹۹۷ ح ۳
- پاسارگاد یا قدیم‌ترین پایتخت ایران ۱۳۰
- پریشان قآنی ۴۳، ۶۴، ۱۱۲۷ ح ۲، ۱۱۳۷
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۳۷
- ح ۱ و ۲ و ۳
- پزشکان نامی فارس ۱۳۲

پژوهشی درباره امور نظامی و غیرنظامی فارس ۱۳۲

پژوهشی در خصوصیات اقتصادی و اجتماعی و جمعیتی ممسنی ۱۳۵

ت

تاریخ آل مظفر ۳۰۵ ح ۷، ۳۰۹ ح ۳

تاریخ ادبی براون ۱۳۹۲

تاریخ ادبیات ایران، صفا ۲۵۱ ح ۱، ۲۸۵ ح ۱، ۳۱۸ ح ۲، ۶۱۶ ح ۵، ۶۱۷ ح ۹۲۴ ح ۱، ۹۵۹ ح ۴، ۱۱۴۵ ح ۳، ۱۱۴۶ ح ۱ و ۲، ۱۱۵۷ ح ۱

ح ۱، ۱۱۵۸ ح ۱، ۱۱۶۲ ح ۴، ۱۱۶۷ ح ۴، ۱۱۶۹ ح ۴، ۱۱۷۰ ح ۴، ۱۱۷۴ ح ۲

تاریخ الرسل و الملوك ۱۴۹ ح ۱، ۱۳۸۶ ح ۱

تاریخ الفخری ۲۱۲ ح ۴

تاریخ انقلاب ایران (در قرن هیجدهم میلادی) ۵۸۲ ح ۲

تاریخ ایران (سرجان ملکم) ۴۳، ۱۰۷، ۱۳۶، ۴۸۵ ح ۶ و ۷، ۴۹۱ ح ۱، ۴۹۲ ح ۱ و ۳، ۴ و ۵ و ۶، ۴۹۳ ح ۱ الی ۷، ۴۹۴ ح ۱ و ۳ و ۶

و ۷، ۴۹۵ ح ۱ و ۳ و ۴ و ۹ و ۱۰، ۴۹۶ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۹، ۴۹۷ ح ۱ الی ۵، ۴۹۸ ح ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶، ۴۹۹ ح ۱ الی ۷

، ۵۰۰ ح ۱ الی ۹، ۵۰۱ ح ۱ و ۲ و ۳، ۵۰۲ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۵، ۵۰۳ ح ۱ و ۳ و ۴، ۵۰۴ ح ۱ الی ۷، ۵۰۵ ح ۱ و ۲ و ۵ و ۶ و ۷، ۵۰۶ ح ۱

ح ۱، ۵۰۹ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵، ۵۱۰ ح ۱، ۵۱۲ ح ۶ و ۷، ۵۱۳ ح ۵ و ۶، ۵۱۴ ح ۴، ۵۱۵ ح ۷، ۵۱۶ ح ۵ و ۶، ۵۱۷ ح ۱، ۵۱۸ ح ۳ و ۲

و ۴ و ۵، ۵۱۹ ح ۱، ۵۲۰ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷، ۵۲۱ ح ۲، ۵۲۲ ح ۴، ۵۲۳ ح ۳ و ۴، ۵۲۴ ح ۱، ۵۲۵ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹، ۵۲۶ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۹

۶۵۳ ح ۶، ۶۵۴ ح ۱، ۶۶۰ ح ۶ و ۷، ۶۶۱ ح ۶، ۶۶۳ ح ۱ و ۲، ۶۶۴ ح ۱ الی ۴، ۶۶۶ ح ۳ و ۴ و ۵، ۶۶۷ ح ۲ و ۳

تاریخ بافت قدیمی شیراز ۱۳۱

تاریخ بلعمی ۱۴۳، ۱۴۹ ح ۱، ۱۶۳ ح ۵، ۱۳۰۶ ح ۲، ۱۳۸۶ ح ۱

تاریخ بناکتی ۲۰۶ ح ۶

تاریخ بیهقی ۱۸۸ ح ۲، ۲۰۲ ح ۲ و ۳

تاریخ پارس در عهد باستان ۱۳۰

تاریخ تمدن ساسانی ۱۳۶۵ ح ۱ و ۲

تاریخ جلالی ۲۳۴

تاریخ جهانگشا ۷۹، ۵۳۹، ۵۸۷

تاریخ جهانگشای نادری ۴۱، ۴۴، ۱۲۸، ۴۹۵ ح ۷، ۴۹۶ ح ۳ و ۸، ۴۹۹ ح ۷، ۵۰۰ ح ۳ و ۶، ۵۰۱ ح ۵، ۵۰۲ ح ۶ و ۷، ۵۰۳ ح ۵،

۵۰۴ ح ۵ و ۶ و ۷، ۵۰۷ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۶، ۵۰۸ ح ۲ الی ۸، ۵۱۰ ح ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷، ۵۱۱ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴، ۵۱۲ ح ۱ و ۳ و ۴ و ۵

و ۸، ۵۱۳ ح ۲ و ۳، ۵۱۴ ح ۱ و ۳ و ۷، ۵۱۵ ح ۵ و ۶، ۵۱۶ ح ۴ و ۷، ۵۱۷ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۸، ۵۱۸ ح ۳ و ۴ و ۶، ۵۱۹ ح ۷،

۵۲۰ ح ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳، ۵۲۱ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰

و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰

و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰

و ۱۰۱، ۱۰۲ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۳۸

و ۸ و ۹، ۵۳۲ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۱۲، ۵۳۳ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۲، ۵۳۴ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۹ و ۱۰ و ۱۱، ۵۳۵ ح ۱ الی ۵ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰، ۵۳۶ ح ۲ و ۵ و ۷ و ۹، ۵۳۷ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۸ و ۱۰، ۵۳۸ ح ۱ و ۳ و ۴ و ۵، ۵۳۹ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹، ۵۴۰ ح ۳ الی ۹ و ۱۱، ۵۴۱ ح ۱ الی ۶، ۵۴۲ ح ۱ الی ۷، ۵۴۳ ح ۲ الی ۷، ۵۴۴ ح ۲ و ۳، ۵۴۵ ح ۲ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱، ۵۴۶ ح ۱ الی ۴ و ۸ و ۹، ۵۴۷ ح ۲ الی ۵، ۵۴۸ ح ۴، ۵۴۹ ح ۱ الی ۱۰، ۵۵۰ ح ۳ و ۶ و ۸، ۵۵۱ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۱۰ و ۱۲، ۵۵۲ ح ۱ الی ۸، ۵۵۳ ح ۱ الی ۶ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱، ۵۵۴ ح ۱ الی ۷، ۵۵۵ ح ۱ الی ۴ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰، ۵۵۶ ح ۱ و ۳ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰، ۵۵۷ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۱ و ۱۲، ۵۵۸ ح ۱ الی ۴ و ۶ و ۷، ۵۵۹ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۶ و ۷، ۵۸۰ ح ۱ و ۳ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸، ۵۸۱ ح ۴ و ۵ و ۷ و ۹، ۵۸۲ ح ۱، ۵۸۳ ح ۹ و ۱۰، ۵۸۴ ح ۵ و ۶ و ۷، ۵۸۵ ح ۱ و ۲، ۵۸۷ ح ۵ و ۶ و ۷، ۱۶۳۲

تاریخ چهارده تن ۹۹۹

تاریخچه حزب دمکرات فارس ۱۳۲

تاریخچه ساختمان و شرح آثار تاریخی و هنری مسجد جامع عتیق شیراز ۱۳۱، ۱۲۰۵ ح ۱

تاریخچه شهر شیراز و اماکن تاریخی و بناهای باستانی در شهر شیراز ۱۳۰، ۱۳۱

تاریخچه مسجد جامع سلطانی و کیل شیراز ۱۳۱، ۱۲۱۳ ح ۱، ۱۲۱۴ ح ۱، ۱۲۱۵ ح ۱

تاریخ حلب ۱۳۹۱

تاریخ حمزه اصفهانی ۱۲۵

تاریخ خلد برین ۴۷۶ ح ۳

تاریخ دلگشای اوز ۱۳۳

تاریخ دمشق ۱۳۹۱

تاریخ دولت آل سلجوق ۲۴۵ ح ۶، ۲۴۶ ح ۷، ۲۴۸ ح ۱ و ۲

تاریخ دیار بکره ۳۴۷ ح ۵، ۳۴۹ ح ۸

تاریخ ذو القرنین ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۵۶، ۵۷، ۷۱۰، ۷۱۲، ۷۱۸، ۷۳۹، ۷۶۰، ۷۶۲، ۹۴۶ ح ۱

تاریخ راوندی ۲۴۲ ح ۵

تاریخ روضه الصفیه ۴۴۶

تاریخ زندیه ۴۱، ۴۷، ۱۲۷، ۶۰۴، ۶۰۹

تاریخ سلاطین صفویه ۴۰۸ ح ۱، ۴۲۸ ح ۷ و ۸ و ۹، ۴۲۹ ح ۱، ۴۷۱ ح ۲

تاریخ سلسله سلجوقی ۲۴۲ ح ۵، ۲۴۵ ح ۲

تاریخ سیستان ۱۳۸۶ ح ۱

تاریخ شیراز ۱۲۶

تاریخ طبری ۴۰، ۴۱، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۴۳ ح ۷، ۱۴۴ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۸ و ۹، ۱۴۷ ح ۱۳، ۱۵۳ ح ۴، ۱۵۴ ح ۲ و ۳ و ۴، ۱۵۸ ح ۷، ۱۶۰ و

ح ۴، ۱۶۳، ۱۶۴ ح ۵ و ۸، ۱۷۹ ح ۳ و ۴ و ۷، ۱۸۹ ح ۸، ۱۹۰ ح ۳ و ۴، ۱۹۳ ح ۱ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹، ۱۹۴ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۶ و ۷ و

۸ و ۹، ۱۹۵ ح ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۸، ۱۹۶ ح ۱ و ۳ الی ۱۲، ۱۹۷ ح ۱، ۱۹۹ ح ۵، ۲۰۰ ح ۱ و ۲ و ۴ و ۶ الی ۱۰، ۲۰۱ ح ۱ الی ۴، ۲۰۶ ح

ح ۶، ۲۰۷ ح ۱۰، ۲۰۹ ح ۳

تاریخ ظفر نامه ۳۳۹

تاریخ عصر حافظ ۲۹۸ ح ۵ و ۷ و ۸ و ۲۹۹ ح ۲ و ۴، ۳۰۰ ح ۱، ۳۰۱ ح ۶، ۳۰۲ ح ۳ و ۵، ۳۰۳ ح ۲ و ۴ و ۶، ۳۰۴ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۶، ۳۰۶ ح ۵ و ۶، ۳۰۷ ح ۱، ۳۰۸ ح ۶، ۳۰۹ ح ۵، ۳۱۰ ح ۷ و ۸ و ۳۱۹ ح ۳، ۱۳۹۲
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۳۹
 تاریخ عضدی ۶۵۴ ح ۴
 تاریخ علمای بغداد ۱۱۴۹ ح ۲
 تاریخ عمومی ۴۸
 تاریخ فارس ۱۲۶
 تاریخ قاجاریه ۴۲، ۷۱۲، ۷۱۹، ۷۹۷، ۹۴۶
 تاریخ قوامی ۵۳۸

تاریخ کامل ۴۷، ۱۷۴ ح ۴ و ۶ و ۸ و ۱۷۹ ح ۴، ۱۸۶ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۶، ۱۹۰ ح ۳، ۱۹۱ ح ۵، ۱۹۴ ح ۵ و ۶ و ۷ و ۹، ۱۹۷ ح ۲ و ۳ و ۴، ۱۹۸ ح ۳ و ۴ و ۶، ۱۹۹ ح ۱، ۲۰۰ ح ۶ و ۷، ۲۰۱ ح ۳ الی ۹، ۲۰۲ ح ۵ و ۷، ۲۰۳ ح ۱ الی ۵، ۲۰۴ ح ۱ و ۳ و ۵، ۲۰۵ ح ۱ و ۳ و ۷، ۲۰۶ ح ۳ و ۱۱ و ۲۰۷ ح ۱ و ۴ و ۵ و ۷، ۲۰۸ ح ۲ و ۳، ۲۰۹ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۷، ۲۱۰ ح ۱ و ۲ و ۴، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۳۱ ح ۲ و ۳ و ۶، ۲۳۳ ح ۱ و ۳ و ۴ و ۸ و ۹، ۲۳۵ ح ۱ و ۲ و ۵ و ۶ و ۷، ۲۳۶ ح ۱ و ۲ و ۵ و ۶، ۲۳۷ ح ۳، ۲۳۸ ح ۱ و ۲ و ۳، ۲۴۰ ح ۲ و ۳ و ۴، ۲۴۲ ح ۷ و ۸ و ۲۴۳ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۶، ۲۴۴ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶، ۲۴۶ ح ۹ و ۱۰، ۲۴۷ ح ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷، ۲۴۸ ح ۶، ۲۴۹ ح ۳ و ۴ و ۶ و ۹، ۲۵۰ ح ۳ و ۷ و ۹ و ۱۰، ۲۵۱ ح ۳ و ۴ و ۶، ۲۵۳ ح ۳ و ۴ و ۶، ۲۵۵ ح ۱ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷

تاریخ گزیده ۴۳، ۱۲۸، ۱۴۹ ح ۲، ۱۷۱ ح ۹، ۱۷۷ ح ۱ و ۶، ۱۷۸ ح ۶، ۱۷۹ ح ۸، ۱۸۱ ح ۵، ۱۸۲ ح ۵، ۱۸۳ ح ۶، ۱۸۴ ح ۱ و ۳، ۱۸۸ ح ۱ و ۳، ۱۹۱ ح ۳، ۱۹۴ ح ۴، ۱۹۵ ح ۳ و ۵ و ۷، ۱۹۸ ح ۴ و ۵، ۲۰۳ ح ۲ و ۳ و ۵، ۲۰۴ ح ۱ الی ۶، ۲۰۵ ح ۲ و ۴، ۲۰۶ ح ۵ و ۱۱ و ۲۰۷ ح ۲ و ۴، ۲۰۸ ح ۲ و ۴، ۲۰۹ ح ۲ و ۶ و ۷، ۲۱۰ ح ۲، ۲۱۱ ح ۹، ۲۱۲ ح ۷، ۲۱۳ ح ۵ و ۶، ۲۱۵ ح ۳، ۲۱۹ ح ۶، ۲۲۱ ح ۴ و ۶، ۲۲۳ ح ۶، ۲۲۴ ح ۴ و ۶ و ۷، ۲۲۵ ح ۲، ۲۲۷ ح ۶، ۲۲۸ ح ۱، ۲۲۹ ح ۸، ۲۳۱ ح ۶، ۲۳۲ ح ۴ و ۸ و ۹، ۲۳۳ ح ۴، ۲۳۵ ح ۷، ۲۴۱ ح ۱، ۲۴۲ ح ۶، ۲۴۴ ح ۲، ۲۴۹ ح ۱، ۲۵۲ ح ۲، ۲۵۷ ح ۱، ۲۹۹ ح ۴، ۱۱۷۷، ۱۳۸۶

تاریخ گلشن مراد ۱۲۷

تاریخ گیتی گشا ۱۹ ح ۵، ۴۱، ۴۷، ۱۲۶ ح ۲، ۱۲۷، ۱۲۸ ح ۱، ۵۸۹ ح ۵، ۵۹۰ ح ۱، ۵۹۲ ح ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰، ۵۹۳ ح ۲ و ۳ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹، ۵۹۴ ح ۱ و ۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷، ۵۹۵ ح ۷، ۵۹۶ ح ۲ و ۷، ۵۹۷ ح ۲ الی ۹، ۵۹۸ ح ۱ و ۴ و ۵، ۵۹۹ ح ۳، ۶۰۰ ح ۱، ۶۰۱ ح ۴ و ۵، ۶۰۲ ح ۲ و ۳، ۶۰۳ ح ۷ و ۹، ۶۰۴ ح ۱ و ۲، ۶۰۵ ح ۶، ۶۰۶ ح ۲ الی ۸، ۶۰۷ ح ۱ و ۳ الی ۱۰، ۶۰۸ ح ۱ الی ۴ و ۷ و ۸ و ۹، ۶۰۹ ح ۱ الی ۷، ۶۱۰ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲، ۶۱۱ ح ۱ الی ۴ و ۶ و ۷ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۳، ۶۱۳ ح ۲ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹، ۶۱۴ ح ۱ و ۲ و ۳، ۶۱۵ ح ۳، ۶۱۸ ح ۳ الی ۶، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۵۰ ح ۱ الی ۴، ۶۵۱ ح ۱ و ۶ و ۷، ۶۵۲ ح ۱ الی ۱۴، ۶۵۳ ح ۲ و ۳ و ۵ و ۷ و ۸، ۶۵۵ ح ۱ الی ۹، ۶۵۶ ح ۱ و ۴ الی ۹، ۶۵۷ ح ۱ الی ۸ و ۱۰ و ۱۱، ۶۵۸ ح ۱ و ۳ الی ۷،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۴۰

۶۵۹ ح ۳ الی ۸، ۶۷۶، ۶۷۹

تاریخ مختصر ایران ۲۱۲ ح ۴ و ۵

تاریخ مسعودی ۱۲۸، ۱۶۸ ح ۱

تاریخ مشایخ فارس ۱۲۶

تاریخ معجم ۱۱۴۸

تاریخ مغول ۱۰۶، ۲۰۸ ح ۵، ۲۶۷، ۲۷۰ ح ۲، ۲۷۵ ح ۶، ۲۸۳ ح ۶، ۲۸۶، ۲۸۷ ح ۱، ۲۹۰ ح ۹، ۲۹۱ ح ۱ و ۶ و ۷، ۲۹۲ ح ۳ و ۴،

۲۹۳ ح ۵، ۲۹۴ ح ۴ و ۵، ۲۹۵ ح ۳، ۲۹۸ ح ۳ و ۴، ۳۰۱ ح ۳، ۳۰۳ ح ۶، ۳۰۵ ح ۱، ۳۰۶ ح ۲، ۳۱۶ ح ۷، ۳۲۴ ح ۲ و ۴

تاریخ ملوک بنی قیصر ۲۶۰

تاریخ ملوک عجم ۹۹۸

تاریخ نظامی و سیاسی دوره نادر شاه ۴۹۷ ح ۴، ۵۱۶ ح ۱ و ۲ و ۳

تاریخ نظم و نثر در ایران ۱۱۵۸ ح ۱، ۱۱۸۰ ح ۱

تاریخ نو ۷۳۸ ح ۴، ۷۸۷ ح ۱

تاریخ و جغرافیای آبادیه ۱۳۲

تاریخ و جغرافیای برازجان ۱۳۱۹ ح ۲، ۱۳۲۴ ح ۴، ۱۳۲۵ ح ۱

تاریخ وصاف ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۶، ۵۶، ۱۲۵، ۱۲۸، ۲۳۷ ح ۷، ۲۴۰ ح ۶، ۲۴۲ ح ۱ و ۲ و ۳، ۲۴۴ ح ۸، ۲۴۵ ح ۶، ۲۵۲ ح ۱ الی

۲۵۳، ۷ ح ۱ و ۲ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۲، ۲۵۵ ح ۳، ۲۵۶ ح ۱ و ۳ و ۶ و ۸ و ۹، ۲۵۷ ح ۴ و ۱۱ و ۱۲، ۲۵۸ ح ۲ و ۱۶، ۲۶۰ ح ۵ و ۶ و

۷ و ۸، ۲۶۱ ح ۱ و ۶ و ۷، ۲۶۶ ح ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۸، ۲۶۷ ح ۱ و ۲ و ۵ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱، ۲۶۸ ح ۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۹ و

۱۰، ۲۶۹ ح ۳ و ۵، ۲۷۰ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷، ۲۷۲ ح ۱ و ۴ و ۵، ۲۷۳ ح ۱ الی ۴، ۲۷۴ ح ۴ الی ۸، ۲۷۵ ح ۱ و ۳ و ۵ و

۶ و ۲۸۶ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۶ و ۷ و ۹، ۲۷۷ ح ۱ و ۲ و ۴، ۲۷۸ ح ۱ و ۶، ۲۷۹ ح ۱ الی ۷ و ۹، ۲۸۰ ح ۲ و ۳ و ۵ و ۶، ۲۸۱ ح ۱ و

۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷، ۲۸۲ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۸، ۲۸۳ ح ۱ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷، ۲۸۴ ح ۱ و ۲ و ۵ و ۶ و ۸، ۲۸۵ ح ۱ الی ۵، ۲۸۶ ح ۱ و

۲ و ۵، ۲۸۷ ح ۲ و ۳ و ۴، ۲۸۸ ح ۳ و ۴ و ۵، ۲۸۹ ح ۸، ۲۹۳ ح ۳، ۹۰۲، ۹۰۴، ۱۱۴۵، ۱۱۷۱ ح ۱، ۱۵۸۷ ح ۵

تاریخ یزد ۱۱۳۰

تاریخ یعقوبی ۱۸۰ ح ۱ و ۲ و ۴، ۱۸۱ ح ۵، ۱۸۲ ح ۵، ۱۸۴ ح ۳، ۱۹۸ ح ۵، ۲۰۵ ح ۱، ۲۰۶ ح ۴، ۲۰۷ ح ۱، ۲۰۸ ح ۱، ۲۰۹ ح ۷

تجارب الامم ۲۱۶ ح ۸، ۲۱۷ ح ۱ و ۷

تجارب السلف ۴۱، ۲۱۵ ح ۶، ۲۱۶ ح ۱۲، ۲۱۷ ح ۲ و ۳ و ۷ و ۸ و ۱۰ و ۱۱، ۲۱۹ ح ۴ و ۶، ۲۲۳ ح ۷، ۲۳۲ ح ۵، ۲۳۵ ح ۳ و ۵ و

۶، ۲۵۰ ح ۷، ۲۶۲ ح ۹، ۱۱۸۳ ح ۱ الی ۴، ۱۳۸۶

تجريد ۱۱۳۹ ح ۱، ۱۱۴۸

تجريد البلاغه ۲۰۸ ح ۵

تجريد در حکمت ۱۰۴۲

تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار ۱۱۴۵ ح ۳

تحدیدات الرسوم ۱۱۳۹ ح ۱

تحریر اقلیدس ۱۶، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۸۹۸ ح ۲، ۹۷۴، ۱۰۵۳

تحریر تاریخ وصاف ۲۵۲ ح ۱ الی ۷، ۲۵۳ ح ۱ و ۲، ۲۵۵ ح ۳، ۲۵۶ ح ۱ و ۳ و ۶ و ۸ و ۹، ۲۵۷ ح ۴ و ۱۱، ۲۵۸ ح ۲ و ۱۶، ۲۵۹ ح

۸ و ۹ و ۱۰، ۲۶۰ ح ۵ و ۶ و ۷ و ۹، ۲۶۱ ح ۱ و ۶ و ۷،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۴۱

۲۶۲ ح ۲ و ۳ و ۶ و ۷، ۲۶۵ ح ۴، ۲۶۶ ح ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۸، ۲۶۸ ح ۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۹ و ۱۰ و ۱۲، ۲۶۹ ح ۳ و ۵، ۲۷۰ ح ۲

الی ۷، ۱۸۹۸ ح ۳، ۹۰۲ ح ۱، ۹۰۴ ح ۷ و ۸، ۹۰۵ ح ۱

تحفه احتشامی ۳۰، ۳۴

تحفه التجار ۱۵

تحفه السفر ۹۳۹ ح ۱

تحفه حکیم مؤمن ۸۷۵ ح ۳

تحفه سامی ۳۵۴ ح ۳، ۴۲۵ ح ۷، ۱۱۵۷ ح ۵

تحفه شاهی ۲۲، ۱۱۵۰

تخت جمشید ۱۳۱، ۱۵۳۴

تذکار المتعلمین فی شرح تبصره المتعلمین ۹۸۵

تذکره ۲۴، ۶۳، ۶۴، ۱۰۴۶، ۱۳۹۰

تذکره الشعرا ۱۱۵۸ ح ۱

تذکره انجمن آرا ۱۱۲۶ ح ۲

تذکره حزین ۴۳، ۵۱۴ ح ۵ و ۶، ۱۳۹۲ ح ۴ و ۵ و ۶

تذکره دلگشا ۹۳۵، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۶ ح ۱

تذکره دیوان شعر عربی ۱۰۴۶

تذکره ریاض العارفين ۱۵۱۶

تذکره سازگار ۱۳۵، ۱۵۶۸ ح ۱

تذکره ضریر انطاکی ۸۴۰ ح ۳

تذکره عرفات ۱۱۴۶ ح ۱

تذکره نصر آبادی ۵ ح ۵، ۱۱۶۱ ح ۱، ۱۱۶۹ ح ۳، ۱۱۷۵ ح ۳، ۱۱۷۶ ح ۴، ۱۱۸۰ ح ۴، ۱۳۹۲ ح ۵ و ۶، ۱۳۹۴ ح ۱

تذکره هفت اقلیم ۱۱۵۷ ح ۴

ترجمان القرآن ۱۱۳۹

ترجمه تاریخ طبری ۱۴۲ ح ۸

ترجمه صد کلمه ۹۹۹

تسمیه البلدان ۱۶۰

تشریح الافلاک ۱۲۶۰

تشریح قانون ۱۶

تصویری از خصوصیات اجتماعی، اقتصادی شهرستان داراب ۱۳۳

تعديل الميزان ۲۲، ۱۰۴۱ ح ۲، ۱۱۴۸

تعريفات العلوم ۱۱۳۹

تعليقات بر فقه شافعی ۱۰۴۱ ح ۶

تفسیر آیه الكرسي ۶۴، ۱۱۴۵

تفسیر آیه نور ۱۱۴۵

تفسیر الشطحات ۱۱۶۹ ح ۱

تفسیر حسن ۳۴

تفسیر سوره الطارق ۱۱۴۵

تفسیر سوره الواقعه ۱۱۴۵

تفسیر سوره مبارکه جمعه ۱۱۴۵

تفسیر سوره «هل اتي» ۲۲

تفسیر صافی ۳۴، ۱۰۵۳

تفسیر عرایس ۱۱۶۸

تفسیر قاضی بیضاوی ۳۴، ۴۱، ۱۰۵۳، ۱۲۷۲

تفسیر کشاف ۴۱، ۱۲۷۲

تفسیر مجمع البیان ۳۴، ۴۴، ۱۰۵۳

تفسیر وجیز ۳۴، ۱۰۵۳

تقویم البلدان ۱۲۸، ۱۳۸۶

تکمله ۱۳۰۰، ۱۴۱۴

تمهید ۲۰۸ ح ۶

تنبيه و الاشراف ۲۱۹ ح ۴

تورات ۴۸۱ ح ۴

تهذیب اصول ۱۱۵۲

ج

جام جم ۲۸، ۴۲، ۴۴، ۸۴، ۱۲۸، ۱۶۸، ۳۴۳ ح ۵، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۷۷ ح ۱، ۸۷۸ ح ۱، ۸۷۹ ح ۱ و ۲ و ۳، ۸۸۲ ح ۱ الی ۴، ۸۸۳ ح ۱ و ۲

و ۳، ۸۸۴ ح ۱ و ۴، ۸۸۵ ح ۴، ۸۸۸ ح ۱ و ۲، ۸۹۰ ح ۱، ۸۹۱ ح ۳ و ۴، ۸۹۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۴۲

ح ۱، ۹۰۶ ح ۳ و ۴، ۱۲۳۹ ح ۳، ۱۲۴۵ ح ۱، ۱۲۵۵ ح ۳، ۱۲۶۴ ح ۳، ۱۲۹۶ ح ۴، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳ ح ۱، ۱۴۳۴ ح ۱، ۱۴۳۷ ح ۱ و ۲،

۱۴۷۴ ح ۲، ۱۵۰۶، ۱۵۳۱ ح ۳ و ۴، ۱۵۳۲ ح ۱، ۱۵۳۴ ح ۱، ۱۵۶۰، ۱۵۸۲، ۱۶۲۸، ۱۶۳۰

جام جهان نما ۲۲

جامع التواریخ ۴۱، ۲۷۵ ح ۵، ۲۸۳ ح ۱ و ۶، ۲۸۶ ح ۲، ۲۸۷ ح ۱ و ۶، ۱۳۸۶، ۱۳۹۲

جامع التواریخ حسنی ۳۰۸ ح ۶، ۳۱۰ ح ۷

جامع صغیر ۴۸۲ ح ۱

جامعه ۱۱۳۹ ح ۱

جذر اصم ۱۰۴۱

جغرافیا ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۸، ۴۹

جغرافیا و اسامی دهات کشور ۱۲۳۹ ح ۵ و ۶، ۱۲۴۰ ح ۱ الی ۱۱، ۱۲۴۱ ح ۳ الی ۹، ۱۲۴۲ ح ۱ الی ۵ و ۸، ۱۲۴۳ ح ۱، ۱۲۴۴ ح ۳

الی ۸، ۱۲۵۰ ح ۱، ۱۲۵۱ ح ۵، ۱۲۵۳ ح ۱، ۱۲۵۴ ح ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷، ۱۲۶۳ ح ۱ و ۲ و ۳، ۱۲۶۴ ح ۴ و ۵، ۱۲۶۷ ح ۱ و ۲ و ۴ الی ۱۸، ۱۲۷۲ ح ۴، ۱۲۷۳ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵، ۱۲۷۴ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵، ۱۲۷۵ ح ۱، ۱۲۷۶ ح ۲، ۱۲۷۷ ح ۱، ۱۲۸۷ ح ۱، ۱۲۸۸ ح ۱، ۱۲۸۹ ح ۱، ۱۲۹۲ ح ۱، ۱۲۹۳ ح ۲، ۱۲۹۴ ح ۱، ۱۲۹۵ ح ۱، ۱۲۹۶ ح ۱، ۱۲۹۸ ح ۱، ۱۳۰۱ ح ۲ و ۴، ۱۳۰۲ ح ۱، ۱۳۰۳ ح ۵، ۱۳۰۴ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۶، ۱۳۰۵ ح ۲ الی ۸، ۱۳۱۰ ح ۱ و ۲، ۱۳۱۶ ح ۱ و ۲، ۱۳۱۷ ح ۱ و ۲ و ۳، ۱۳۱۸ ح ۱ و ۲، ۱۳۱۹ ح ۲ و ۴، ۱۳۲۰ ح ۲، ۱۳۲۳ ح ۱، ۱۳۲۴ ح ۱، ۱۳۲۵ ح ۲ و ۳ و ۴، ۱۳۳۳ ح ۱ الی ۵، ۱۳۳۴ ح ۱ و ۲، ۱۳۳۹ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۵، ۱۳۴۰ ح ۲، ۱۳۴۱ ح ۱ و ۲ و ۴، ۱۳۴۲ ح ۱ الی ۵، ۱۳۴۳ ح ۱ و ۲، ۱۳۴۴ ح ۱ الی ۴، ۱۳۴۷ ح ۲ الی ۷، ۱۳۴۸ ح ۱ و ۲ و ۳، ۱۳۴۹ ح ۱ الی ۸، ۱۳۵۰ ح ۲، ۱۳۵۱ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵، ۱۳۵۲ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵، ۱۳۵۳ ح ۱ الی ۵، ۱۳۵۴ ح ۱ و ۲، ۱۳۵۵ ح ۱ الی ۶، ۱۳۵۶ ح ۱ الی ۷، ۱۳۵۷ ح ۱ و ۲ و ۳، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹ ح ۴ و ۶، ۱۳۶۰ ح ۱ و ۲ و ۳، ۱۳۶۹ ح ۱ و ۲، ۱۳۷۰ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴، ۱۳۷۵ ح ۱ الی ۸، ۱۳۷۶ ح ۱ الی ۶، ۱۳۷۷ ح ۱ و ۳، ۱۳۷۹ ح ۱ الی ۶، ۱۳۸۰ ح ۱ الی ۵، ۱۳۸۱ ح ۱ الی ۶، ۱۳۸۲ ح ۱ و ۲ و ۳، ۱۳۸۳ ح ۱ الی ۴، ۱۳۸۵ ح ۱ الی ۴، ۱۳۸۶ ح ۱، ۱۴۱۲ ح ۲ و ۳ و ۴، ۱۴۱۴ ح ۱ الی ۷، ۱۴۱۵ ح ۱، ۱۴۱۶ ح ۱ و ۲ و ۴، ۱۴۲۳ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۵، ۱۴۲۴ ح ۱ و ۲ و ۳، ۱۴۲۵ ح ۱، ۱۴۲۶ ح ۱، ۱۴۲۹ ح ۱ و ۲ و ۳، ۱۴۴۸ ح ۲ الی ۶، ۱۴۴۹ ح ۱ الی ۷، ۱۴۵۰ ح ۱ الی ۴، ۱۴۵۱ ح ۲، ۱۴۵۲ ح ۱ الی ۶، ۱۴۵۴ ح ۲، ۱۴۵۶ ح ۱ و ۲، ۱۴۵۷ ح ۲، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰ ح ۱ و ۲ و ۴، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲ ح ۲ و ۴ و ۵، ۱۴۶۴ ح ۱ و ۲، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶ ح ۱ و ۲ و ۳، ۱۴۷۱ ح ۳، ۱۴۸۰ ح ۱ و ۲، ۱۴۸۱ ح ۱ الی ۴، ۱۴۸۲ ح ۳، ۱۴۸۳ ح ۱ الی ۴، ۱۴۸۴ ح ۱ و ۲ و ۳، ۱۴۸۵ ح ۱ الی ۴، ۱۴۸۷ ح ۱، ۱۴۸۸ ح ۱ و ۲، ۱۴۹۱ ح ۱ و ۲ و ۳، ۱۴۹۲ ح ۱، ۱۴۹۴ ح ۱، ۱۴۹۵ ح ۱ و ۲، ۱۴۹۶

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۴۳

ح ۱ الی ۴، ۱۴۹۸ ح ۱ و ۲ و ۳، ۱۴۹۹ ح ۱ الی ۵، ۱۵۰۰ ح ۱ الی ۷، ۱۵۱۷ ح ۱ و ۳، ۱۵۱۹ ح ۱ و ۲، ۱۵۲۰ ح ۶، ۱۵۲۲ ح ۱، ۱۵۲۳ ح ۱ و ۲ و ۳، ۱۵۲۴ ح ۱ الی ۵، ۱۵۲۵ ح ۱، ۱۵۲۷ ح ۱ و ۲، ۱۵۵۵ ح ۱ و ۲ و ۳، ۱۵۵۶ ح ۱، ۱۵۵۷ ح ۱ و ۲، ۱۵۶۲ ح ۱ و ۲، ۱۵۶۳ ح ۱ و ۲، ۱۵۶۴ ح ۱، ۱۵۶۶ ح ۱، ۱۵۶۷ ح ۱، ۱۵۷۱ ح ۱ و ۲، ۱۵۷۲ ح ۱، ۱۶۰۰، ۱۶۰۸، ۱۶۱۳

جغرافیای تاریخی ایران ۸۲۱

جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ۱۳۳۴ ح ۵

جغرافیای تاریخی فارس ۳۵

جغرافیای حافظ ابرو ۱۲۸

جغرافیای محلی شهرستان آبادیه ۱۳۲

جمع المسائل و اساس الکمال ۹۸۹ ح ۱

جمهور ۱۹۵، ۱۹۶

جهرم ۱۳۳

چ

چهار مقاله عروضی ۱۸۹ ح ۷، ۱۰۱۱ ح ۴، ۱۰۵۲ ح ۲

چهل قطعه ۱۳۹۴

ح

حاشیه بر الهیات شفا ۶۴، ۱۰۴۲، ۱۱۴۴، ۱۱۴۸

حاشیه بر انوار شافعی ۴۱۱

حاشیه بر اوائل کشاف ۱۱۴۸

حاشیه بر تفسیر قاضی بیضاوی ۹۴۶ ح ۱

حاشیه بر حاشیه قدیم ملا جلال الدین دوانی ۴۱۱

حاشیه بر شرح اشارات ۱۱۴۸

حاشیه بر شرح جامی ۴۱۱

حاشیه بر شرح چقمینی ۴۴، ۸۸۴

حاشیه بر شرح شمسیه ۶۴، ۱۱۳۹ ح ۱

حاشیه بر شرح لمعه ۴۸۰، ۷۷۷، ۹۲۹، ۱۴۰۰ ح ۲

حاشیه بر شرح مختصر اصول ۶۴، ۱۱۴۱

حاشیه بر شرح حکمت العین ۱۱۴۸

حاشیه بر کتاب حکمت العین ۱۱۳۹ ح ۱

حاشیه بر کشاف ۶۴، ۱۰۴۱ ح ۶

حاشیه بر مدارک ۹۴۶ ح ۱

حاشیه بر معالم الاصول ۴۸۰، ۹۲۹، ۱۴۰۰ ح ۲

حاشیه تهذیب ۱۱۴۸

حاشیه غفور ۱۵۰۸

حاشیه قدیم و جدید بر شرح تجرید ۶۴، ۱۱۴۱

حاشیه قدیم و جدید بر شرح مطامع ۶۴، ۱۱۴۱

حاشیه ملا عبد الله ۴۱۱

حاشیه میرزا علی رضا ۱۲۴۹

حافظ را بشناسید ۱۳۱

حاوی صغیر ۱۱۵۲

حاوی کبیر ۱۱۵۲

حبيب السیر ۴۱، ۴۴، ۱۸۸ ح ۱، ۲۷۹ ح ۷ و ۲۸۶ ح ۲ و ۴، ۲۸۷ ح ۶، ۲۸۹، ۲۹۲ ح ۲ و ۴، ۲۹۳ ح ۱ و ۶ و ۹، ۲۹۴ ح ۱ و ۲، ۲۹۷

ح ۲، ۲۹۸ ح ۱ و ۶ و ۷ و ۸، ۲۹۹ ح ۱ و ۳ و ۴ و ۵، ۳۱۰ ح ۷، ۳۱۱ ح ۴ و ۵ و ۶، ۳۱۲ ح ۱ الی ۶، ۳۱۴ ح ۳ و ۶، ۳۱۸ ح ۳ و ۴ و

۶، ۳۲۰ ح ۵ الی ۹، ۳۲۱ ح ۱ و ۲ و ۴، ۳۲۲ ح ۱ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸، ۳۲۳ ح ۲ و ۳ و ۶ و ۷، ۳۲۴ ح ۱ و ۶ و ۷، ۳۲۷ ح ۱، ۳۲۹ ح ۱،

۳۳۵ ح ۶، ۳۳۷ ح ۲، ۳۳۸ ح ۱ و ۲ و ۳، ۳۳۹ ح ۶ الی ۱۰، ۳۴۴ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۶، ۳۴۵ ح ۱ و ۲ و ۳ و

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۴۴

۵ و ۶، ۳۴۶ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵، ۳۴۷ ح ۱ و ۵، ۳۴۸ ح ۱ و ۲، ۳۴۹ ح ۱ و ۲ و ۵ و ۷، ۳۵۰ ح ۲ و ۷ و ۹ و ۱۱، ۳۵۴ ح ۱ و ۲، ۳۵۵ ح

۲ و ۷، ۳۵۶ ح ۲ و ۳ و ۴، ۳۵۷ ح ۱ و ۴ و ۶ و ۸، ۳۵۸ ح ۱ و ۴ و ۵، ۳۷۳ ح ۱ و ۹ و ۱۰ و ۱۱، ۳۷۴ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵، ۳۷۵ ح ۱ و ۲

و ۴ و ۵ و ۷ و ۸، ۳۷۶ ح ۴، ۱۰۳۹ ح ۵، ۱۰۴۰ ح ۲، ۱۰۵۷ ح ۳، ۱۱۴۶ ح ۱، ۱۳۹۲ ح ۲ و ۳

حجة الکلام ۲۲، ۱۰۴۱، ۱۱۴۸

حدائق السحر ۱۰۱۱ ح ۴

حدائق السياحه ۱۲۸، ۹۷۵ ح ۱۰

حدائق ناضره ۱۴۰۷

حدوث العالم ۶۴

حدود العالم ۳۵، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۴۶ ح ۶، ۱۴۷ ح ۷، ۱۴۸ ح ۱۰، ۱۴۹ ح ۷، ۱۵۳ ح ۹، ۱۵۵، ۱۵۶ ح ۱، ۱۷۱ ح ۳ و ۴، ۱۷۴ ح

۱ و ۲، ۱۷۵ ح ۲ و ۸ و ۹، ۱۷۶ ح ۳، ۱۷۷ ح ۲ و ۵ و ۹، ۱۸۹ ح ۵، ۹۰۱ ح ۲، ۱۲۴۲ ح ۶، ۱۲۴۳ ح ۱، ۱۲۵۵ ح ۲، ۱۲۷۵ ح ۲،

۱۲۷۷ ح ۵، ۱۲۸۹ ح ۱، ۱۳۰۶ ح ۲، ۱۳۸۶ ح ۱، ۱۴۳۰ ح ۱، ۱۶۰۴، ۱۶۱۱

حدیقه ۱۱۶۰ ح ۲

حدیقه الشعرا ۱۱۳۰

حسینیه مشیر ۱۳۲

حقایق الاخبار ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۱۲۶، ۶۶۷ ح ۶، ۶۷۲، ۶۷۵ ح ۴ و ۵، ۶۷۶ ح ۳، ۶۷۷ ح ۴، ۶۷۸ ح ۱، ۷۲۶ ح ۳ و ۸، ۷۳۰ ح ۹ و ۱۰،

۷۳۱ ح ۱ و ۴، ۷۴۴ ح ۴، ۷۴۷ ح ۴، ۷۵۶ ح ۲، ۷۵۹ ح ۹، ۷۶۱ ح ۸، ۷۶۲ ح ۲ و ۴، ۷۶۳ ح ۴، ۷۶۶ ح ۱۰، ۷۶۷ ح ۳، ۷۷۲ ح ۵،

۷۷۳ ح ۲، ۸۰۰ ح ۴، ۸۰۱ ح ۲ و ۳، ۸۰۳ ح ۲ و ۳، ۸۰۴ ح ۵ و ۶، ۸۰۵ ح ۴، ۸۰۶ ح ۱ الی ۵، ۸۰۷ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵، ۸۰۹ ح ۱ و ۶،

۸۱۱ ح ۴، ۸۱۳ ح ۱، ۸۱۴ ح ۲ و ۶، ۸۱۷ ح ۵ و ۶، ۸۱۸ ح ۳ و ۴، ۸۱۹ ح ۴ و ۶، ۸۲۱ ح ۱، ۸۲۲ ح ۱ و ۳، ۸۲۳ ح ۱، ۸۲۷ ح ۲،

۸۲۹ ح ۱

حقایق الاخبار خورموجی ۱۳۰

حقوق بگیران انگلیس در ایران ۹۵۳ ح ۱، ۹۵۴ ح ۱، ۹۸۲ ح ۱

حکم الطیب ۲۴

حکمت الاشراف ۶۴، ۱۱۴۴، ۱۱۵۰

حکمت العین ۹۵۹ ح ۴، ۱۱۳۹ ح ۱، ۱۱۴۸

حکمت عرشیه ۶۴، ۱۱۴۵

حواشی بر مطول و شرح بر آن ۱۱۳۹ ح ۱

حواشی شرح اصفهانی ۱۱۳۹ ح ۱

حواشی شریفه شریفیه ۱۱۴۱

حواشی قدیمه علامه دوانی ۱۰۴۰

خ

خاطرات سیاسی سدید السلطنه ۲۸

خاطرات سیاسی امین الدوله ۸۳۷ ح ۴، ۸۳۸ ح ۷، ۸۴۱ ح ۱، ۸۴۵ ح ۳، ۹۱۴ ح ۱

خاطرات سیاسی حاج سیاح ۸۴۹ ح ۲

خاندان تنگستانی ۱۳۳

خرمزار ۱۲۷۶ ح ۴

خسرو شیرین ۲۰۷ ح ۶، ۹۹۳ ح ۶، ۹۹۸

خسرو شیرین یزدانی ۱۰۱۷ ح ۱

خلاصه التخلیص ۲۲

خلاصه التواریخ ۴۴، ۳۶۹، ۳۷۳ ح ۱ و ۴ و ۸، ۳۷۴، ۳۹۹ ح ۱ و ۵، ۴۰۰ ح ۴ و ۵ و ۶ و ۷، ۴۰۱ ح ۲ و ۶ و ۹،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۴۵

۴۰۲ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۷، ۴۰۳ ح ۱ و ۳ و ۵ و ۷، ۴۰۴ ح ۳ و ۶ و ۸، ۴۰۵ ح ۱ و ۳ و ۴ و ۷ و ۸، ۴۰۶ ح ۱ و ۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷، ۴۰۷ ح

۱ و ۳ و ۵ و ۶، ۴۰۸ ح ۱ و ۳، ۴۰۹ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۶ و ۷، ۴۱۰ ح ۳ و ۵، ۴۱۱ ح ۳ و ۵، ۴۱۲ ح ۲، ۴۱۳ ح ۱، ۴۲۷ ح ۳، ۴۲۸ ح

۴ و ۶، ۴۲۹ ح ۳ و ۶ و ۷، ۴۳۰ ح ۳ و ۸، ۴۳۱ ح ۱ و ۳ و ۸، ۴۳۲ ح ۲ و ۵ و ۷ و ۸ و ۹، ۴۳۳ ح ۲ و ۳ و ۵ و ۸، ۴۳۴ ح ۱ و ۲ و ۶

و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰، ۴۳۵ ح ۲ و ۳ و ۵ و ۷، ۴۳۶ ح ۱

خلاصه الحساب ۸۶۱، ۱۰۵۳

خلاصه تعدیل المیزان ۱۰۴۲

خلاصه تلخیص ۱۱۴۸

خوزستان و کوهکیلویه و ممسنی ۱۳۵

خیر البیان ۱۱۷۵ ح ۴

د

دائرة المعارف شیعه امامیه ۱۳۸۶

دارین ۱۲۷۶ ح ۵ و ۶

داستان حضرت موسی و حضرت خضر ۹۹۸

دار العلم شیراز ۱۳۱

دار المیزان ۱۲۵۴ ح ۴

دانشمندان و سخن‌سرایان فارس ۱۳۱، ۹۲۷ ح ۲، ۹۵۴ ح ۲، ۹۵۵ ح ۴ و ۵، ۹۵۷ ح ۲ و ۳، ۹۶۸ ح ۱، ۹۷۵ ح ۴، ۱۰۰۰ ح ۱، ۱۰۲۰ ح

۱، ۱۰۲۵ ح ۱، ۱۰۵۸، ۱۰۶۴، ۱۱۲۶ ح ۲، ۱۱۳۷ ح ۴، ۱۱۵۶ ح ۲ و ۳، ۱۱۵۹ ح ۱ الی ۴، ۱۱۶۰ ح ۱، ۱۱۶۱ ح ۲، ۱۱۶۹ ح ۴،

۱۱۷۲ ح ۱، ۱۱۷۳ ح ۲ و ۳، ۱۱۷۴ ح ۱ و ۳، ۱۱۷۵ ح ۱ و ۴ و ۵، ۱۱۸۲ ح ۵، ۱۲۴۵ ح ۲، ۱۲۴۹ ح ۱ و ۲، ۱۲۶۸، ۱۳۱۵ ح ۱ و ۲،

۱۳۹۴، ۱۳۹۸، ۱۴۰۰ ح ۲، ۱۴۰۱ ح ۱، ۱۴۲۷ ح ۲، ۱۵۵۳ ح ۲، ۱۵۵۴ ح ۴، ۱۵۶۹ ح ۱ و ۲، ۱۵۷۰ ح ۱ و ۲ و ۳

درجات رفیعه در طبقات شیعه ۲۴، ۶۳، ۱۰۴۶

درج الدرر فی احوال سید البشر ۱۰۵۷

درج الدرر و درج الغرر فی بیان میلاد سید البشر ۱۰۵۷ ح ۲

دره نادری ۴۹۷ ح ۴، ۴۹۹ ح ۷، ۵۰۰ ح ۴، ۵۰۱ ح ۵، ۵۱۸ ح ۲

دره نجفیه ۹۸۵

دستور الوزراء ۱۳۹۲

دلائل الشیعه ۹۷۸ ح ۱

دلیران تنگستانی ۱۳۳

دو عارف از کازرون ۱۳۴

- دیوان استاد جمال الدین ۱۲۳۳ ح ۲
 دیوان اعلی ۲۵۹ و ح ۱، ۵۴۰
 دیوان اهلی ۳۵۷ ح ۹، ۱۱۵۷ ح ۱ و ۲
 دیوان بابا فغانی شیرازی ۱۱۷۶ ح ۲
 دیوان حافظ ۷۹، ۳۰۴ ح ۵، ۱۰۱۰ ح ۲
 دیوان خاقانی ۱۰۱۰ ح ۲، ۱۱۲۷ ح ۲
 دیوان داوری ۱۰۱۰ ح ۲ و ۵، ۱۰۱۱ ح ۱ و ۲، ۱۱۲۰ ح ۱
 دیوان سروش اصفهانی ۸۱۹ ح ۴
 دیوان شیخ اطعمه ۱۱۵۸ ح ۱
 دیوان صحبت لاری ۱۵۰۸ ح ۲
 دیوان عبید ۳۳۷ ح ۴
 دیوان عثمان مختاری ۲۲۷ ح ۲
 دیوان فرهنگ ۱۰۱۱ ح ۴
 دیوان قآنی ۱۰۱۱ ح ۱۱، ۱۱۲۷ ح ۲، ۱۲۷۸ ح ۳، ۱۲۷۹ ح ۱، ۱۲۸۰ ح ۱
 دیوان منوچهری ۱۲۳۴ ح ۳ و ۴، ۱۲۳۵ ح ۱ و ۲، ۱۲۴۷ ح ۲ و ۳، ۱۳۰۷ ح ۲
 دیوان مولانا ابواسحاق ۱۱۵۸ ح ۱
 دیوان ناصر خسرو قبادیانی ۴۵
 فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۴۶

ذ

- ذخیره النجاه فی میراث الاموات ۹۳۹ ح ۶
 ذریعه ۱۰۴۰ ح ۳
 ذو القرنین ۶۷۰، ۶۷۹، ۶۸۵
 ذیل میرزا عبد الکریم بر گیتی گشا ۶۳۶، ۶۳۷

ر

- راحة الصدور ۲۴۶ ح ۳ و ۵ و ۸، ۲۴۸ ح ۱، ۲۵۰ ح ۴، ۸۹۱ ح ۲، ۱۳۸۶
 راهنمای آثار تاریخی فارس ۱۳۱، ۱۳۲
 راههای آثار تاریخی کازرون ۱۳۴
 راههای شاپور کازرون ۱۳۴
 رجال ۱۵۶۱
 رجال فیروز آباد ۱۳۴
 رد بر حاشیه تهذیب ۱۱۴۸

- رد بر حاشیه شمسیه ۱۱۴۸
- رسائل ۹۷۵
- رسائل متفرقه و غنیة الاغانی ۲۴، ۱۰۴۶
- رساله اتحاد عاقل و معقول ۶۴، ۱۱۴۵
- رساله اثبات واجب ۱۰۴۱ ح ۲
- رساله اکسیر العارفين ۶۴، ۱۱۴۵
- رساله الابرار فی اخبار الاخيار ۴۲، ۴۴، ۱۱۶۹
- رساله الذکری ۱۱۴۴
- رساله الکبری فی المنطق ۹۴۳، ۱۱۳۹ ح ۱
- رساله اندرزنامه ۹۳۹
- رساله بالکبری ۱۱۳۹
- رساله تحفة التجار ۱۴۰۸
- رساله تحقیق تشخیص ۱۱۴۴، ۱۱۴۵
- رساله تفسیر سوره انسان ۱۱۴۸
- رساله جهادیه ۶۹۹
- رساله حدوث عالم ۶۲، ۱۱۴۴
- رساله دایره ۱۴۴۷
- رساله در تحقیق «اتصاف ماهیت به وجود» ۱۱۴۵
- رساله در تحقیق جهات ۱۱۴۸
- رساله در حل مغلطه به جذر اصم ۱۴۱
- رساله در علم فلاح ۱۴۱، ۱۰۴۱ ح ۶
- رساله در مبحث فیاض شرح مطامع ۱۴۱
- رساله دلگشا (ر ک: تذکره دلگشا) ۴۴، ۵۷، ۱۳۰، ۵۱۵، ۹۲۶، ۹۳۸، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۵، ۹۵۰، ۹۶۱، ۱۰۸۱، ۱۰۸۳ ح ۱، ۱۰۹۱، ۱۰۹۸ ح ۲، ۱۱۲۶، ۱۱۹۲، ۱۳۹۸، ۱۵۰۹
- رساله ذکر و فکر و جواب مرآة الصفا ۱۱۵۶ ح ۲
- رساله رد بر انموذج العلوم ۱۱۴۸
- رساله رد بر رساله زوراء ۱۱۴۸
- رساله سکنجیه ۱۰۱۱ ح ۴
- رساله صغری ۱۱۳۹ ح ۱
- رساله طب البلد ۱۰۱۱ ح ۴
- رساله عوامل ۱۳۹۱
- رساله فارسی در بیان کیفیت حدوث قوس و قرح ۶۴، ۱۴۱
- رساله فارسی در معرفت جواهر و خواص و قیمت آن ۱۴۱

رساله قانون السلطنه ۱۱۴۸

رساله كسر اصنام جاهليه ۶۴، ۱۱۴۵

رساله مشارق ۱۱۴۸

رساله معالم الشفاء در طب ۱۰۴۲

رساله معرفت قبله ۲۲، ۹۳۹ ح ۱، ۱۰۴۲، ۱۱۴۸

رستم التواريخ ۴۹۲ ح ۱، ۴۹۸ ح ۲، ۵۰۰ ح ۹، ۵۹۴ ح ۱ و ۴ و ۵ و ۸ و ۶۱۶ ح ۱ و ۳، ۶۱۷ ح ۲

رموز حمزه ۱۱۸۰

روزبهان نامه ۱۳۴، ۱۱۶۷ ح ۴، ۱۳۸۶، ۱۳۹۱

روزبهان يا شطاح فارسي ۱۳۴

روزمه خسروان پارسي ۹۹۸ ح ۲

فارسنامه ناصري، ج ۲، ص: ۲۱۴۷

روزنامه سفر مدينه السلام و بيت الله الحرام ۸۶۲

روزنامه شورش ۱۳۹۴

روزنامه كلانتر ۱۹ ح ۲، ۴۱، ۴۴، ۱۲۶ ح ۱، ۵۱۱ ح ۵، ۵۱۴ ح ۲، ۵۱۵ ح ۱ الي ۴، ۵۱۶ ح ۳، ۵۸۲ ح ۳ و ۶ و ۷، ۵۸۳ ح ۱ و ۳ و ۵

و ۶ و ۷ و ۸ و ۵۸۴ ح ۱ الي ۴، ۵۸۵ ح ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۹، ۵۸۷ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۸ و ۵۸۸ ح ۱ و ۲ و ۶، ۵۸۹ ح ۶،

۵۹۰ ح ۲ الي ۹، ۵۹۱ ح ۱ الي ۴ و ۶ الي ۹، ۵۹۲ ح ۱ الي ۴، ۵۹۴ ح ۱۰، ۵۹۵ ح ۱ الي ۶، ۵۹۶ ح ۱ و ۲ و ۴ الي ۱۰، ۵۹۷ ح ۱،

۶۰۱ ح ۶، ۶۰۲ ح ۱ و ۴ و ۵ و ۷، ۶۰۳ ح ۲ و ۳ و ۶، ۶۰۵ ح ۱ و ۲ و ۳، ۶۰۸ ح ۹، ۶۱۴ ح ۴ و ۵ و ۷ و ۸ و ۶۲۶ ح ۱، ۶۲۷، ۶۳۰،

۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۹۲۵ ح ۱، ۹۴۴ ح ۱ و ۲، ۱۰۲۶

روزنامه وقايع اتفاقيه ۲۶ و ح ۳، ۲۸ و ح ۳، ۹۱۴ ح ۱ و ۴، ۹۱۵ ح ۱، ۹۱۶ ح ۳، ۹۲۷ ح ۱، ۹۳۰ ح ۲، ۹۳۲ ح ۱، ۹۷۷ ح ۱، ۹۸۶ ح ۳

۳، ۱۲۵۴ ح ۲، ۱۲۵۶ ح ۵، ۱۲۵۷ ح ۲، ۱۲۵۸ ح ۲، ۱۲۵۹ ح ۴ فارسنامه ناصري ج ۲ ۲۱۴۷ ر ص: ۲۱۴۶

روضات الجنات ۴۵، ۹۵۹ ح ۴، ۱۱۳۶ ح ۲ و ۳، ۱۱۳۸ ح ۲ و ۶، ۱۱۳۹ ح ۱، ۱۱۴۰ ح ۴، ۱۱۴۳ ح ۲، ۱۱۴۴ ح ۵، ۱۱۴۵ ح ۱،

۱۱۴۶ ح ۲، ۱۱۴۷ ح ۲، ۱۱۴۹ ح ۲

روضات الجنان ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۱۱۳۸، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۴، ۱۱۴۷، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۲۹۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱ ح ۱، ۱۴۱۹،

۱۵۶۱

روضه الاحباب في سيرت النبي و الآل و الاصحاب ۱۰۵۷

روضه الانوار ۸۲۱

روضه البهيه ۴۸۰ ح ۳

روضه الشهداء ۳۴۶ و ح ۴

روضه الصفا ۲۱ ح ۵، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۶۷ ح ۲، ۲۱۹ ح ۶، ۲۲۰، ۲۲۱ ح ۱، ۲۲۲ و ح ۱ و ۳، ۲۲۳ ح ۲ و ۶، ۲۲۴ ح ۱ و ۴، ۲۲۵ ح ۱ و

۲ و ۵ الي ۸، ۲۲۶ ح ۲، ۲۲۷ ح ۴ و ۷، ۲۲۸ ح ۳ و ۴، ۲۲۹ ح ۹، ۲۳۱ ح ۷، ۲۳۲ ح ۷ و ۸ و ۲۳۵ ح ۳، ۲۳۶ ح ۷، ۲۴۵ ح ۶ و

۷، ۲۴۶ ح ۱ الي ۴ و ۷، ۲۴۷ ح ۲، ۲۴۸، ۲۵۰ ح ۱۰، ۲۵۱ ح ۵ الي ۱۱، ۲۵۱، ۲۵۲ ح ۲، ۲۵۳ ح ۷ و ۱۱، ۲۶۲ ح ۱۰، ۲۶۳ ح ۲ و ۴

و ۷ و ۸ و ۲۶۴ ح ۱ و ۳ و ۴ و ۶ و ۸ و ۹، ۲۶۵ ح ۱ و ۲ و ۴ و ۶ الي ۹، ۲۶۶ ح ۱ و ۳ و ۵ و ۶ و ۷، ۲۶۷ ح ۱ و ۵ و ۷، ۲۸۳ ح ۶، ۲۹۹

ح ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶، ۳۰۰ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵ الي ۹، ۳۰۱ ح ۱ و ۴ و ۷ و ۸ و ۹، ۳۰۲ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴، ۳۰۳ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۷،

زن و آزادی ۱۸، ۱۰۵۶

زهره ۲۴، ۶۴، ۱۰۴۶

زین الاخبار ۲۱۲ ح ۵

س

سالنامه فرهنگ فسا ۱۳۳

سبک‌شناسی ۵۰

سرزمین بحرین ۱۲۶۴ ح ۱

سرزمینهای خلافت شرقی ۱۷۷ ح ۶

سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبانماه ۱۳۵۵ شهرستان اقلید ۱۳۲

سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبانماه شهرستان داراب ۱۳۳

سرشماری عمومی نفوس و مسکن جهرم ۱۳۳

سرشماری عمومی نفوس و مسکن داراب ۱۳۳

سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان آباد ۱۳۲

سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان فیروز آباد ۱۳۴

سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان نی‌ریز ۱۳۵

سرشماری عمومی نفوس و مسکن فسا ۱۳۴

سرشماری عمومی نفوس و مسکن کازرون ۱۳۴

سرشماری عمومی نفوس و مسکن لار ۱۳۴

سرشماری عمومی نفوس و مسکن ممسنی ۱۳۵

سرشماری نفوس و مسکن آبانماه شهرستان استهبان ۱۳۲

سرشماری نفوس و مسکن جهرم ۱۳۳

سرشماری نفوس و مسکن فسا ۱۳۴

سرشماری نفوس و مسکن مرودشت ۱۳۵

سرشماری نفوس و مسکن ممسنی ۱۳۵

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۵۱

سعدی را بشناسید ۱۳۱

سعدی نامه ۸۹۸ ح ۳، ۱۱۶۹ ح ۴

سفر فرنگستان ۸۴۱ ح ۲ و ۴، ۸۴۲ ح ۱ الی ۶ و ۸ و ۹ و ۱۰، ۸۴۳ ح ۱ الی ۷ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳، ۸۴۴ ح ۱ الی ۴ و ۷ الی

۱۲، ۸۴۵ ح ۱ و ۲ و ۳

سفرنامه ابن بطوطه ۱۵۲۱ ح ۲

سفرنامه حاجی بابا اصفهانی ۷۱۱ ح ۲

سفرنامه حاجی پیرزاده ۹۱۰ ح ۲، ۹۲۳ ح ۲، ۹۸۶ ح ۱، ۹۸۷ ح ۲، ۹۸۸ ح ۱، ۱۲۳۲ ح ۱، ۱۲۸۶ ح ۲

- سفرنامه خسرو میرزا ۷۳۸ ح ۳
- سفرنامه سدید السلطنه ۲۸ ح ۱، ۳۰ ح ۱، ۳۴ ح ۲
- سفرنامه شاردن ۷۲۵ ح ۵
- سفرنامه شاهنشاهی ۸۳۷
- سفرنامه مادام دیولافو ۱۲۲۹
- سفرنامه مدینه السلام ۴۴، ۴۵
- سفرنامه ممسنی؛ ۱۳۵
- سفرنامه میرزا فتاح گرمودی ۷۸۸ ح ۴
- سفرنامه ناصر الدینشاه ۴۵، ۴۴، ۸۳۵ ح ۲ و ۳ و ۴، ۸۳۶ ح ۲ الی ۵ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۸۳۷ ح ۱ الی ۴ و ۷ الی ۱۴، ۸۳۸ ح ۱
- سفرنامه ناصر خسرو ۱۴۷۰ ح ۱، ۱۴۹۸
- سفینه ۹۹۳ ح ۶
- سفینه البحار ۱۰۱۳ ح ۴
- سفینه النجات ۹۳۹، ۱۲۴۹ ح ۱
- سفینه بنیان ۹۹۵
- سلافة العصر ۲۴، ۴۲، ۴۵، ۶۳، ۴۰۸، ۴۸۱ ح ۱، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۶، ۱۱۴۴ ح ۴، ۱۱۴۵، ۱۱۵۱ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵
- سلجوقنامه ۴۱، ۲۳۱ ح ۵، ۲۳۶ ح ۱ و ۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۹، ۲۳۳ ح ۲ و ۹، ۲۳۴ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵، ۲۳۵ ح ۳ و ۴، ۲۴۶ ح ۳، ۲۴۷ ح ۱، ۲۴۸ ح ۳، ۲۵۱ ح ۱۰، ۱۳۵۹ ح ۱ و ۲
- سلم السماء ۹۵۹
- سلم السموات ۴۲، ۴۵، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۶۲، ۱۱۶۹، ۱۱۸۵، ۱۱۹۵، ۱۴۳۸، ۱۴۴۷
- سلوة الغرب ۲۴، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۶۳، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۸، ۱۰۴۲، ۱۰۴۶
- سنی ملوک الارض ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۵۲ ح ۵، ۱۵۵ ح ۷، ۱۳۸۶ ح ۹
- سیاحتنامه از شیراز تا بندر بوشهر ۱۰۰۰
- سیراف ۱۷۷ ح ۹

ش

- شافیه ۲۲، ۱۱۴۱ ح ۵
- شاهان پارس ۱۴۲ ح ۷
- شاهد صادق ۱۱۸۰ ح ۱
- شاهنامه ثعالبی ۱۴۰ ح ۳، ۱۴۱ ح ۸ و ۹، ۱۴۴ ح ۱۱، ۱۴۵ ح ۵، ۱۴۹ ح ۲، ۱۵۴ ح ۵، ۱۵۸ ح ۶، ۱۵۹ ح ۲ و ۴، ۱۶۰ ح ۳، ۱۶۵ ح ۲، ۱۳۸۶ ح ۱
- شاهنامه شناسی ۱۴۶۱، ۱۵۰۵ ح ۲
- شاهنامه فردوسی ۳۰، ۳۱، ۴۶، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۰ ح ۴ و ۵ و ۶، ۱۴۱ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۶ و ۷، ۱۴۲ ح ۱ الی ۶، ۱۴۴ ح ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۱۲، ۱۴۵ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶، ۱۴۶ ح ۱ الی ۵، ۱۴۷ ح ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲، ۱۴۸ ح ۴ الی ۸، ۱۴۹ ح ۵ و ۱۱، ۱۵۰

- ح ۱ الی ۶، ۱۵۱ و ح ۱ و ۳، ۱۵۲ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۷، ۱۵۳ ح ۱ و ۲ و ۵ و ۶ و ۷، ۱۵۴ ح ۱، ۱۵۵ و ح ۲ و ۳، ۱۵۶ ح ۲ و ۳ و ۵ و ۶ و ۷، ۱۵۷ ح ۳ و ۴ و ۵، ۱۵۸ و ح ۱، ۱۵۹ ح ۱ و ۶، ۱۶۰ ح ۱ و ۲، ۱۶۳
- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۵۲
- و ح ۱ و ۳ و ۶ و ۷، ۱۶۴ و ح ۱ الی ۷، ۲۰۷ ح ۹، ۲۲۳ ح ۶، ۲۳۴ ح ۴، ۲۵۵ ح ۹، ۳۲۸ ح ۶، ۴۴۷ ح ۴، ۴۸۵ ح ۴، ۵۵۷ ح ۲، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰ ح ۲، ۱۰۷۲ و ح ۲، ۱۲۷۷ ح ۵، ۱۳۰۶ و ح ۲، ۱۳۱۱ ح ۱، ۱۴۱۶ ح ۵، ۱۴۷۲ ح ۱، ۱۴۷۳ ح ۱، ۱۵۰۶ ح ۱
- شجره نامه ۱۰۶۴
- شد الازار ۱۲۵، ۱۲۶، ۹۰۴ ح ۲، ۹۰۸ ح ۲، ۹۵۲ ح ۲ و ۳، ۱۰۲۳ ح ۲، ۱۱۵۴ ح ۱ و ۲، ۱۱۶۷ ح ۴، ۱۱۸۶ ح ۲، ۱۱۸۸ ح ۱، ۱۱۹۱ ح ۱، ۱۱۹۲ ح ۵، ۱۱۹۳ ح ۱ و ۲ و ۴ و ۵، ۱۱۹۵ ح ۱ و ۳، ۱۱۹۶ ح ۱، ۱۱۹۷ ح ۱، ۱۲۰۰ ح ۳ و ۴، ۱۲۶۱ ح ۳، ۱۳۸۶
- شذرات الذهب ۱۳۹۴
- شرايع ۶۱۶ و ح ۵، ۶۱۷، ۹۳۹ ح ۵
- شرح آثار تاریخی جلگه مرودشت ۱۳۰
- شرح آثار تاریخی شیراز ۱۳۰
- شرح ارشاد ۲۴، ۶۳، ۱۰۴۶
- شرح اسباب ۱۶، ۱۷، ۹۸۳، ۱۰۵۳
- شرح اشارات ۱۰۴۲
- شرح اصول کافی ۶۴، ۱۱۴۵
- شرح الطوالع الانوار فی کلام ۲۲
- شرح المقصوره ۱۳۷۰ ح ۶
- شرح بر رساله اثبات واجب ۱۰۴۱ ح ۲
- شرح بر فنون بلاغه مفتاح العلوم ۱۱۳۹ ح ۱
- شرح بر کتاب هیاکل انوار ۱۰۴۱ ح ۲
- شرح بر مختصر عضدی ۱۱۳۹ ح ۱
- شرح بیست باب اسطرلاب ۹۷۴
- شرح تجرید ۱۶، ۲۲، ۹۳۴، ۱۰۴۰، ۱۰۵۳، ۱۱۴۱، ۱۱۴۸، ۱۳۰۰
- شرح تذکره خاتم الحکما ۱۳۰۰
- شرح تشریح قرشی بر تشریح قانون ۱۶، ۱۰۵۳، ۱۱۴۹
- شرح تصریف ۱۲۶۲
- شرح تعرف ۸۷۱ ح ۱
- شرح تنقلات ۹۲۴
- شرح تهذیب الاصول ۱۱۵۲
- شرح جامی ۱۵۰۸
- شرح جدید تجرید ۱۰۴۰
- شرح چقمینی ۱۶، ۴۲، ۸۸۴ و ح ۳، ۹۷۴، ۱۰۵۳

شرح حال و آثار علامه قطب الدین محمود بن - مسعود شیراز ۱۱۴۸ ح ۴

شرح حکمة الاشراف ۱۱۴۴، ۱۱۵۰

شرح حکمة العين ۱۳۰۰

شرح رباعیات محتشم ۱۰۰۰

شرح رساله ۱۱۴۸

شرح سی فصل ۹۳۹، ۹۴۶ ح ۱

شرح شمسیه ۱۰۴۰، ۱۱۳۹ و ح ۱، ۱۱۴۱

شرح صحیفه سجادیه ۲۴، ۴۲، ۴۶، ۶۲، ۶۳، ۱۶۷، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۴۶، ۱۰۹۷

شرح صغیر صمدیه ۹۲۴ ح ۱

شرح صمدیه ۲۴، ۶۳، ۱۰۴۶

شرح فارسی هیأت ملا علی قوشچی ۴۱۱

شرح قانون ۱۷۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰

شرح قصیده امرؤ القیس ۹۸۹ ح ۱

شرح کافیہ ۱۱۳۹ ح ۱، ۱۲۷۲

شرح کبیر ۹۲۴ ح ۱، ۹۲۸

شرح کتاب سیویه ۱۳۷۰ ح ۶

شرح گلشن راز ۱۱۹۵

شرح لمعه ۲۰، ۴۲، ۴۶، ۸۸۱، ۹۲۹، ۹۳۴، ۱۴۴۰

شرح مجسطی ۸۸۴ ح ۳

شرح مختصر اصول ۲۲، ۲۹۹، ۱۰۴۰ ح ۶، ۱۱۴۱، ۱۱۴۶ ح ۵، ۱۱۵۰

شرح مطامع ۲۲، ۶۴، ۹۴۳ ح ۱، ۱۰۴۰ و ح ۶، ۱۱۳۹ ح ۱، ۱۱۴۱، ۱۱۴۸

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۵۳

شرح مفاتیح ۹۲۸ ح ۱

شرح مفتاح العلوم ۱۱۵۰

شرح مفصل ۲۹۹

شرح ملا عبد العلی بیرجندی ۱۰۵۳

شرح مواقف ۹۴۳ و ح ۱، ۱۱۳۹ ح ۱

شرح نافع ۹۲۸ ح ۱

شرح نفیس ۱۶، ۱۰۵۳

شرح و ترجمه نامه جناب مولی الموالی امیر المؤمنین ۹۸۸

شرحه الکبیر علی کتاب المواقف للقاضی ۱۱۳۸

شرحهای شهید ثانی ۶۱۶ ح ۵

شرح هدایه سیوی ۱۶، ۶۴، ۹۳۴، ۱۰۵۳، ۱۱۴۴

صرف میر ۱۱۳۹ و ح ۱

صغیر ۲۴، ۱۰۴۶

صنعة الشعر ۱۳۷۰ ح ۶

صوارم المهرقه ۹۷۸ ح ۱

صورة الارض ۱۲۸، ۱۳۸۹

صور ۷۸۲

ض

ضیاء القلوب ۹۸۹ ح ۱

ط

طب حب السنوبر ۸۳، ۱۲۶۴

طبقات اهل شیراز ۱۲۶

طبقات شیعه ۶۳

طرائق الحقائق ۱۱۴۶ ح ۱، ۱۱۵۸ ح ۱

طراز اللغة ۲۴، ۶۳، ۹۲۴ ح ۱، ۱۰۴۶

طوالع ۱۲۷۲

طیف الخیال ۴۲، ۴۶، ۹۱۴، ۹۲۱، ۹۲۲، ۱۱۵۲، ۱۲۲۴، ۱۲۵۹

ظ

ظهور الحق ۷۶۱

ع

عالم آرای صفوی ۴۶، ۳۵۷ ح ۴ و ۷

عالم آرای عباسی ۴۱، ۴۶، ۳۵۷ ح ۴ و ۵ و ۶ و ۸ و ۳۹۹ ح ۱ و ۴، ۴۰۱ ح ۴ و ۵ و ۶ و ۱۰، ۴۰۲ ح ۶ و ۸ و ۴۰۵ ح ۵، ۴۰۶ ح ۲، ۴۰۸ ح ۱

و ۴، ۴۰۹ ح ۱، ۴۱۰ ح ۴ و ۵ و ۶، ۴۱۲ ح ۳ و ۵، ۴۱۳ ح ۱ و ۲ و ۵ و ۸ و ۱۴ ح ۱ و ۲، ۴۱۶ ح ۱، ۴۱۷ ح ۱ الی ۴، ۴۱۸ ح ۱ و ۳ و

۵، ۴۱۹ ح ۱ و ۲ و ۳، ۴۲۰ ح ۳ و ۴ و ۵، ۴۲۱ ح ۱ و ۲ و ۳، ۴۲۲ ح ۱ و ۲ و ۸ و ۲۳ ح ۱ و ۵ و ۷، ۴۲۴ ح ۱، ۴۲۵ ح ۱ و ۲، ۴۲۶ ح ۳ و

۶، ۴۲۷ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۶، ۴۲۸ ح ۳ و ۵ و ۶، ۴۲۹ ح ۲، ۴۳۰ ح ۱ و ۴ و ۵ و ۸ و ۳۱ ح ۱ و ۲ و ۶ و ۸ و ۳۲ ح ۱ و ۳ و ۴ و ۶ و ۸

۴۳۳ ح ۶، ۴۳۴ ح ۲ و ۴ و ۵، ۴۳۵ ح ۱ و ۴ و ۷، ۴۳۶ ح ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷، ۴۳۷ ح ۲ و ۸ و ۹، ۴۳۸ ح ۱ و ۳ و ۵، ۴۳۹ ح ۱ و ۳ و

۴ و ۵، ۴۴۰ ح ۱ و ۲ و ۴ الی ۷، ۴۴۱ ح ۳ و ۴ و ۵، ۴۴۲ ح ۱ و ۲ و ۴ و ۵ و ۶، ۴۴۳ ح ۲ و ۴ و ۵، ۴۴۴ ح ۱ و ۵ و ۶ و ۸ و ۴۴۵ ح ۳ و

و ۴ و ۶ و ۷، ۴۴۶ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۶ و ۷، ۴۴۷ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷، ۴۴۸ ح ۱ و ۲ و ۴ و ۷، ۴۴۹ ح ۱ الی ۶، ۴۵۰ ح ۱ و ۲ و ۵ و ۸ و

۴۵۱ ح ۴ و ۵، ۴۵۲ ح ۴ و ۵ و ۶ و ۸ و ۹ و ۱۰، ۴۵۳ ح ۱ و ۲ و ۵ و ۶، ۴۵۴ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷، ۴۵۵ ح ۱ و ۳ و ۵ و ۶، ۴۵۶ ح ۳ و

۴ و ۵، ۴۵۷ ح ۱ الی ۵، ۴۵۹ ح ۱ و ۴ و ۵ و ۷ الی ۱۰، ۴۶۰ ح ۱ الی ۶، ۴۶۱ ح ۱ و ۲ و ۵ و ۶، ۴۶۲ ح ۱ و ۲ و ۵، ۴۶۳ ح ۲ و ۳ و

۴، ۴۶۴ ح ۱ الی ۵، ۴۶۵ ح ۲ و ۴ و ۶ و ۷، ۴۶۶ ح ۱ و ۲ و ۴ و ۵، ۴۶۸ ح ۱ الی ۴، ۴۶۹ ح ۲ الی ۶، ۴۷۱ ح ۱
عالم نو اسلام ۱۸
عشره کامله ۹۸۹ ح ۱، ۱۰۰۰
عقل و جهل ۱۱۴۵
علمای شیراز ۶۱
عمده‌المطالب ۴۶، ۱۰۳۷
عیون الاخبار دینوری ۹۰۱ ح ۲

غ

غرر اخبار ملوک الفرس ۱۴۰ ح ۳، ۱۴۱ ح ۸ و ۹، ۱۴۴ ح ۱۱، ۱۴۵ ح ۵، ۱۵۴ ح ۵، ۱۶۳، ۱۳۰۶ ح ۲
غنیة الاغانی ۲۴، ۳۰، ۱۰۴۶
غیث اللغات ۸۷۷ ح ۲، ۸۷۹ ح ۱، ۸۸۲
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۵۵
ح ۵

ف

فارسنامه ابن بلخی ۳۸، ۱۲۴ ح ۱، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۴۷ ح ۱، ۱۴۸ ح ۴ و ۱۲، ۱۴۹ ح ۱۰، ۱۶۴، ۱۷۲ ح ۶، ۱۷۴ ح ۴ و ۵ و ۶ و ۹ و ۱۰
۱۷۵ ح ۱ الی ۶ و ۸ و ۹، ۱۷۶ ح ۱ و ۲ و ۶ و ۷ و ۹ و ۱۰، ۱۷۷ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۹، ۱۷۸ ح ۳، ۱۸۰ ح ۱ و ۴ و ۵، ۱۸۱ ح ۱۱
۱۸۸ ح ۴، ۲۱۹ ح ۹، ۲۲۳ ح ۴ و ۵، ۲۲۴ ح ۵، ۲۲۵ ح ۶، ۲۵۳ ح ۱۰ و ۱۱، ۲۵۴ ح ۳، ۲۵۶ ح ۶، ۲۵۹ ح ۱ و ۲ و ۴ و ۶، ۲۶۰
ح ۲، ۹۰۱ ح ۲ و ۵، ۱۲۰۵ ح ۱، ۱۲۳۸ ح ۱، ۱۲۴۰ ح ۱۲، ۱۲۴۲ ح ۶، ۱۲۴۳ ح ۱، ۱۲۴۴ ح ۹، ۱۲۵۵ ح ۲، ۱۲۶۱ ح ۱ و ۳، ۱۲۶۸
ح ۳، ۱۲۷۰ ح ۲، ۱۲۷۵ ح ۲ و ۳، ۱۲۷۷ ح ۵، ۱۲۷۹ ح ۴، ۱۲۸۹ ح ۱، ۱۲۹۶ ح ۵، ۱۳۰۶ ح ۲، ۱۳۳۴ ح ۵، ۱۳۴۶ ح ۱، ۱۳۴۸ ح ۴،
۱۳۷۳ ح ۲ و ۳، ۱۳۷۴ ح ۲، ۱۳۸۶، ۱۳۸۸ ح ۳، ۱۴۳۰، ۱۴۵۰ ح ۵، ۱۴۵۳ ح ۲ و ۳، ۱۴۵۵ ح ۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۴، ۱۵۵۷ ح ۳، ۱۶۰۰ ح ۱
۱، ۱۶۲۰ ح ۱ و ۲، ۱۶۲۲، ۱۶۲۸ ح ۱ و ۲، ۱۶۲۹
فارسنامه ناصری ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵ ح ۱ و ۳ و ۴ و ۵، ۱۶، ۱۷ ح ۳ و ۱۹، ۱۸، ۱۹ ح ۳ و ۴ و ۶، ۲۰ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۸ و ۹ و ۱۰
۱۰ و ۱۱ و ۲۲ ح ۱ و ۲۳ ح ۱ و ۳ و ۵، ۲۴ ح ۱ الی ۵، ۲۵، ۲۶ ح ۲، ۲۷، ۲۸ ح ۳ و ۴، ۲۹ ح ۱ الی ۴، ۳۰، ۳۱ ح ۱ و ۲، ۳۲
۳۲، ۳۴ ح ۱ و ۳ و ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸ و ۳۹ الی ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۶۷، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۷
۸۸، ۸۹ الی ۹۳، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۴ الی ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰ ح ۱، ۱۵۲ ح ۶، ۱۵۴ ح ۶
و ۷، ۱۵۵ ح ۸ و ۹، ۱۶۴ ح ۱۰، ۱۷۴، ۱۷۵ ح ۷، ۱۷۶ ح ۲ و ۴ و ۱۱، ۱۷۷ ح ۶ و ۷، ۱۷۸ ح ۱ و ۲، ۱۸۰، ۱۸۲ ح ۲، ۱۸۹ ح ۲،
۱۹۳ ح ۴، ۱۹۷ ح ۲، ۲۰۲ ح ۶، ۲۰۳، ۲۲۰، ۲۲۴ ح ۲، ۲۳۰ ح ۵، ۲۳۳ ح ۵ و ۶ و ۷، ۲۳۷ ح ۴، ۲۳۸ ح ۳، ۲۳۹ ح ۱، ۲۴۰ ح ۳،
۲۴۲ ح ۱، ۲۸۳ ح ۶، ۳۱۰ ح ۵، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۶۹ ح ۳، ۴۸۹
۴۹۱، ۴۹۲، ۵۰۷، ۵۱۳، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۲۷ ح ۸، ۵۲۸، ۵۲۹ ح ۷، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۴، ۵۸۲ ح ۵، ۵۸۶ ح ۷ و ۸
۵۸۸ ح ۱، ۶۰۰، ۶۰۱ ح ۷، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۳۴، ۶۳۶ ح ۸، ۶۵۵ ح ۱، ۶۵۶ ح ۲
و ۳، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۸۰ ح ۱ و ۲ و ۳، ۶۸۲، ۶۸۴ ح ۵، ۶۹۱ ح ۶، ۶۹۷ ح ۵، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۵ ح ۲، ۷۳۲ ح ۳، ۷۳۹، ۷۴۱ ح ۳

۷۴۲، ۷۴۳ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶، ۷۴۷ ح ۱ و ۲، ۷۴۸ ح ۱ و ۲ و ۴، ۷۵۲ ح ۶، ۷۵۶ ح ۲، ۷۵۷ ح ۱، ۷۶۸ ح ۲ و ۵، ۷۷۰ ح ۳، ۷۷۷ ح ۱ و ۲، ۷۸۱ ح ۲ و ۳، ۷۸۴ ح ۲ و ۴، ۷۸۵، ۷۸۸، ۷۸۹ ح ۶، ۷۹۱ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۶، ۷۹۳ ح ۲ و ۵، ۷۹۵ ح ۲، ۷۹۶، ۷۹۷ ح ۱، ۸۰۱ ح ۲، ۸۰۳ ح ۳ و ۴، ۸۰۸ ح ۳، ۸۱۰ ح ۵، ۸۱۱ ح ۴،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۵۶

۸۱۴ ح ۱، ۸۱۵ ح ۳، ۸۱۷ ح ۷، ۸۱۸ ح ۵، ۸۱۹ ح ۱ و ۲، ۸۲۴ ح ۲، ۸۲۶ ح ۵، ۸۳۸ ح ۲ و ۵، ۸۴۷ ح ۲، ۸۴۸ ح ۱، ۸۴۹ ح ۳، ۸۵۰ ح ۱، ۸۵۱ ح ۵ الی ۸، ۸۵۳ ح ۵، ۸۵۴ ح ۲، ۸۵۵ ح ۲، ۸۵۶ ح ۴، ۸۵۷، ۸۶۶، ۸۷۱ ح ۴، ۸۷۲ ح ۲ الی ۵، ۸۷۳ ح ۳، ۸۷۴ ح ۳، ۸۷۵ ح ۱، ۸۷۶، ۸۸۱، ۸۸۴، ۸۹۲، ۸۹۴، ۸۹۸، ۹۰۰ ح ۳، ۹۰۱، ۹۰۸، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۸، ۹۲۴، ۹۲۷، ۹۳۳، ۹۳۵، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۷، ۹۵۰، ۹۵۸، ۹۶۲، ۹۶۹، ۹۷۴، ۹۷۶، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۶، ۹۸۸، ۹۹۰، ۹۹۲، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۸، ۹۹۹ ح ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۶، ۱۰۲۵ ح ۲، ۱۰۲۶ ح ۱ و ۵ و ۶، ۱۰۳۱ ح ۷، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۵، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۳ ح ۳، ۱۰۵۵ ح ۲، ۱۰۵۶، ۱۰۶۳ الی ۱۰۶۵ ح ۱ و ۲، ۱۰۷۱، ۱۰۷۸، ۱۰۸۰ ح ۲، ۱۰۸۱، ۱۰۹۱، ۱۱۲۷، ۱۱۳۷ ح ۲، ۱۱۳۸، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۴، ۱۱۴۷، ۱۱۴۹، ۱۱۵۲، ۱۱۵۵ ح ۱، ۱۱۶۱، ۱۱۷۰، ۱۱۷۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۶، ۱۱۹۴، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۲۱۸، ۱۲۲۰، ۱۲۳۳، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۵۴، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۸، ۱۲۹۳، ۱۲۹۶، ۱۳۱۴، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۳۲، ۱۳۳۴، ۱۳۴۳، ۱۳۴۵، ۱۳۴۷، ۱۳۷۳، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۸۴، ۱۳۸۸، ۱۳۹۱، ۱۳۹۵، ۱۳۹۸، ۱۴۰۱، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶ الی ۱۴۰۸، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۹، ۱۴۳۳، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵ ح ۲، ۱۴۴۸، ۱۴۵۱، ۱۴۵۴، ۱۴۵۸، ۱۴۶۱، ۱۴۶۴، ۱۴۶۷، ۱۴۶۹، ۱۴۷۱، ۱۴۷۵، ۱۴۸۴، ۱۴۹۳، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۵۰۲، ۱۵۰۶ ح ۲، ۱۵۰۸، ۱۵۲۵، ۱۵۲۷، ۱۵۳۱، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۶۰، ۱۵۶۲، ۱۵۶۷، ۱۵۷۱، ۱۵۷۳، ۱۵۷۶، ۱۵۸۱، ۱۵۸۳، ۱۵۸۶، ۱۵۸۸، ۱۵۹۸، ۱۶۰۲، ۱۶۰۴، ۱۶۰۶، ۱۶۱۶، ۱۶۲۵، ۱۶۲۹، ۱۶۳۱، ۱۶۳۸، ۱۶۳۹، ۱۶۴۰، ۱۶۷۵، ۱۶۷۶

فارس و جنگ بین الملل اول ۱۳۱

فتوح البلدان ۱۷۷ ح ۹، ۱۸۹ ح ۵، ۱۹۹ ح ۶، ۱۳۸۶ ح ۳

فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی ۱۳۹ ح ۱، ۱۵۴۹ ح ۱ الی ۵، ۱۵۵۱ ح ۱ و ۴ و ۶ و ۷، ۱۵۵۲ ح ۱ و ۲

فرهاد و شیرین ۹۹۵

فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول ۹۰۴ ح ۷

فرهنگ جغرافیائی ایران ۵۲۷ ح ۷ و ۸، ۵۲۹ ح ۱ و ۶، ۵۳۰ ح ۱ و ۲، ۱۲۳۸ ح ۱، ۱۲۷۰ ح ۵، ۱۲۸۹ ح ۱، ۱۲۹۶ ح ۵

فرهنگ جغرافیائی شهرستان آباده ۱۳۲

فرهنگ دهخدا ۱۸۸ ح ۱، ۵۳۳ ح ۱۳، ۷۶۹ ح ۱، ۸۴۰ ح ۳، ۸۷۵ ح ۴، ۸۷۹ ح ۱، ۸۸۲ ح ۱ و ۵، ۹۰۴ ح ۱، ۱۰۵۲ ح ۴، ۱۰۷۲ ح ۲

و ۱۲۳۸ ح ۲، ۱۳۷۰ ح ۶، ۱۴۱۹، ۱۴۵۳ ح ۱، ۱۴۹۷

فرهنگ فرهنگ ۱۰۱۱ ح ۴

فرهنگ لغات شاهنامه ۱۴۷ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۵، ۱۵۶ ح ۷

فرهنگ مردم زرقان ۱۳۳

فرهنگ معین ۲۳ ح ۲، ۴۶، ۱۴۴ ح ۴، ۱۷۵ ح ۱۰، ۱۷۶ ح ۵، ۲۰۲ ح ۶، ۲۳۷،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۵۷

۳۴۳ ح ۵ و ۷ و ۸، ۴۴۶ ح ۴، ۵۰۶ ح ۴، ۵۲۵ ح ۱۰، ۶۱۱ ح ۵، ۸۴۴ ح ۳، ۸۴۶ ح ۲، ۸۷۵ ح ۳، ۸۸۱ ح ۱، ۸۸۳ ح ۴، ۸۸۴ ح ۱،

۸۸۷ ح ۳، ۸۹۱ ح ۱، ۸۹۳ ح ۱، ۹۷۰ ح ۱۰، ۱۰۳۸، ۱۰۵۲ ح ۲ و ۳ و ۶، ۱۱۴۱ ح ۵، ۱۱۴۶ ح ۲ و ۵، ۱۲۳۶ ح ۱، ۱۳۹۰، ۱۴۵۷ ح ۱

- ۱، ۱۴۶۷ ح ۱ و ۲، ۱۴۷۴ ح ۱، ۱۵۰۳، ۱۵۲۸ ح ۲ و ۴، ۱۵۲۹ ح ۱، ۱۵۳۰ ح ۱، ۱۵۳۱ ح ۲، ۱۶۳۴ ح ۱
 فرهنگ ناصری ۳۴۹ ح ۲
 فرهنگ نفیسی ۵۲۴ ح ۷
 فقه الرضا ۱۰۳۷، ۱۰۳۸
 فوائد الصفویه ۶۱۷ ح ۱
 فوائد صمدیه ۹۲۴ ح ۱
 فوائد غیاثیه ۱۱۴۶ ح ۵
 فهرست کتب خطی کتابخانه آستان حضرت احمد بن موسی ۱۳۱
 فهرست کتب خطی کتابخانه ملی فارس ۱۳۱

ق

- قاموس ۴۶، ۲۱۵، ۲۱۷، ۸۸۱، ۱۰۳۸، ۱۳۳۲، ۱۴۱۹، ۱۴۲۶، ۱۴۲۹
 قانون ۱۶، ۴۲، ۴۷، ۸۹۹، ۱۰۵۳، ۱۱۴۹، ۱۱۵۲، ۱۳۰۳
 قانون السلطنه ۲۲، ۱۱۴۸

- قرآن مجید ۱۰، ۱۵، ۲۷، ۳۴، ۵۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۷۷، ۳۲۹ ح ۳، ۳۳۷، ۴۰۳، ۴۱۴، ۴۶۲، ۵۱۱، ۶۵۰، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۸۳،
 ۷۷۷، ۸۵۳، ۹۲۸، ۹۳۹، ۹۹۳، ۱۰۱۱ ح ۴، ۱۰۱۴ ح ۱، ۱۰۱۹ ح ۳، ۱۰۲۴، ۱۰۵۱، ۱۰۵۳، ۱۰۷۱، ۱۱۴۲، ۱۱۸۴، ۱۲۵۱، ۱۲۶۰، ۱۲۶۸،
 ۱۲۷۹، ۱۲۹۷، ۱۴۰۵، ۱۴۴۱
 قصه‌های مردم فارس ۱۳۱
 قلمرو سعدی ۱۱۶۹ ح ۴
 ق مقام ۴۴، ۴۷، ۸۶۱
 قوانین اصول ۹۷۵
 ک

- کتابخانه تاریخی ۱۵۲۸ ح ۴
 کتاب شناختی فارس ۱۳۵
 کشف اصطلاحات الفنون ۶۴، ۸۸۲ ح ۵، ۱۱۴۱
 کشف الظنون ۱۰۵۷ ح ۳
 کشف المواد ۱۰۷۸ ح ۱
 کشف کشف ۳۴۹
 کشکول ۴۷، ۹۲۴، ۱۰۰۰
 کلام الله مجید- ر ک: قرآن مجید
 کلیات سعدی ۲۶۳ ح ۱، ۲۶۹ ح ۷، ۸۹۸ ح ۳
 کلیات شوریده ۱۰۷۸ ح ۱
 کلیات قانون ۱۱۴۹، ۱۱۵۰

کلیات وصال شیرازی ۹۹۵ ح ۴
کنز الحساب ۴۴، ۴۷، ۱۶۸ ح ۳، ۸۶۱
کنوز الحقایق ۴۲۸ ح ۱
کوثر نامه ۹۴۷ ح ۱
کارنامه اردشیر بابکان ۱۴۳ ح ۲ و ۳، ۱۴۹، ۱۵۱ ح ۲ و ۴ و ۵ و ۱۵۵ ح ۵ و ۶ و ۱۶۴ ح ۹، ۱۲۷۷ ح ۵
کاشت خرما در جهرم ۱۳۳
کافی ۶۴
کافیه ۱۰۴۶، ۱۱۳۹، ۱۱۴۱ ح ۵
کامل التواریخ ۴۱، ۴۷، ۱۷۱ ح ۸ و ۹، ۱۷۲ ح ۳ و ۴ و ۷ و ۸ و ۹، ۱۷۳ ح ۱ الی ۶، ۱۷۷ ح ۱، ۱۸۰ ح ۱ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷، ۱۸۱ ح ۱
و ۵ و ۶، ۱۸۲ ح ۱ و ۲ و ۵ و ۶ و ۷، ۱۸۳ ح ۱ الی ۶، ۱۸۴، ۱۸۵ ح ۳ الی ۸ و ۱۰، ۱۸۷ ح ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۱۸۸ ح ۵ و
فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۵۸
۶، ۱۸۹ ح ۱، ۱۹۱ ح ۶، ۱۹۲ ح ۱ الی ۵ و ۷ و ۸ و ۹، ۱۹۳ ح ۱ و ۲، ۱۹۴ ح ۶، ۱۹۵ ح ۴ و ۵ و ۹، ۱۳۸۶ ح ۷
کامل الصناعات ۱۱۵۲
کتاب الصلوة ۹۲۸ ح ۱
کتابچه‌های دستور العمل ممالک محرومه ایران ۸۳۲

ی

گزارش اجمالی در مورد ممسنی ۱۳۵
گلستان سعدی ۴۷، ۷۲، ۱۱۵، ۴۰۰ ح ۴، ۷۰۲ ح ۲، ۸۳۵ ح ۵، ۹۳۷ ح ۱، ۹۹۳ ح ۶، ۹۹۸، ۱۱۲۷ ح ۲
گلشن وصال ۹۹۱، ۹۹۳ ح ۱، ۹۹۵ ح ۱، ۹۹۷ ح ۱، ۹۹۸ ح ۳، ۱۰۰۰ ح ۶، ۱۰۰۱ ح ۳ و ۵ و ۶، ۱۰۰۴ ح ۲، ۱۰۰۵ ح ۲، ۱۰۰۷ ح ۱
و ۲ و ۳، ۱۰۰۸ ح ۱ و ۲، ۱۰۰۹ ح ۱، ۱۰۱۰ ح ۱ و ۲، ۱۰۱۱ ح ۴، ۱۰۱۶ ح ۲، ۱۰۱۷ ح ۱، ۱۰۱۹ ح ۱ و ۲، ۱۰۲۰ ح ۱، ۱۰۲۲ ح ۲،
۱۱۳۷ ح ۴
گنج مراد و هزینه رشاد ۹۸۹ ح ۱
گوشه‌ای از حوادث فارس ۱۳۲
گوشه‌هایی از آداب و رسوم مردم شیراز ۱۳۲
گوشه‌هایی از تاریخ انقلاب مسلحانه مردم مبارز تنگستان و دشتی و دشتستان ۱۳۳
گوشه‌هایی از فرهنگ مردم فارس ۱۳۱
گیپائی ۱۱۳۹ ح ۱

ل

لارستان کهن ۱۳۴، ۱۳۰۲ ح ۱، ۱۳۰۳ ح ۱ و ۴، ۱۵۰۶ ح ۱ و ۳، ۱۵۰۸ ح ۱، ۱۵۱۷ ح ۱ و ۲ و ۳، ۱۵۱۸ ح ۱ و ۲، ۱۵۱۹ ح ۱ الی ۵،
۱۵۲۰ ح ۱ الی ۵، ۱۵۲۱ ح ۱ و ۲، ۱۵۲۲ ح ۱ و ۲، ۱۵۲۳ ح ۱ الی ۴، ۱۵۲۴ ح ۱ الی ۴
لؤلؤتین ۴۷، ۱۴۰۶، ۱۴۰۸

لمعه ۴۸۰ ح ۳

لوامع و معارج ۱۰۴۲، ۱۱۴۸

لیلی و مجنون ۸۵۶، ۱۱۸۰

لیلی و مجنون مکتبی ۱۱۸۰ ح ۱ و ۲ و ۳

م

متوسط حواشی شرح رضی ۱۱۳۹ ح ۱

مثنوی سلامان و ابسال ۳۵۴ ح ۳

مثنوی شمع و پروانه ۳۵۴ ح ۲

مثنوی مولوی ۸۵۹ ح ۱، ۸۷۵ ح ۱، ۹۹۸، ۱۰۰۰، ۱۰۱۰ ح ۲، ۱۰۱۴ ح ۱، ۱۰۳۰، ۱۲۰۳، ۱۴۲۸ ح ۱

مجالس السنه و محافل الازمنه ۱۰۰۰

مجالس المؤمنین ۲۳، ۴۷، ۹۷۸، ۱۰۴۰ ح ۳، ۱۰۴۱، ۱۰۵۷، ۱۱۳۸ ح ۵، ۱۱۴۰ ح ۵، ۱۱۴۱ ح ۳، ۱۱۴۲ ح ۱، ۱۱۴۷ ح ۳،

۱۱۴۸ ح ۳

مجتبی فی سیره المصطفی ۱۰۵۷

مجله آینده ۹۰۸ ح ۶

مجله باستانشناسی ۱۳۸۶ ح ۱، ۱۳۸۸ ح ۴

مجله بررسیهای تاریخی ۱۳۲

مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ۱۳۵۹ ح ۳

مجله دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد ۱۳۹۲

مجله یغما ۱۰۴۰، ۱۳۸۶ ح ۱، ۱۳۸۸ ح ۱، ۱۳۹۱ ح ۱

مجمع الامثال ۱۶۸ ح ۳

مجمع البحرين ۱۵۶۷

مجمع البیان ۲۰۳

مجمع التواریخ ۴۹۳ ح ۶، ۴۹۴ ح ۵، ۴۹۵ ح ۱ و ۳، ۴۹۶ ح ۲، ۵۱۲ ح ۴، ۵۳۱

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۵۹

ح ۲، ۵۳۷ ح ۳، ۵۴۹ ح ۹، ۷۷۵ ح ۷

مجمع الفصحا ۲۰ ح ۱، ۷۶۰ ح ۶ و ۷، ۹۴۵ ح ۱، ۹۴۶ ح ۱، ۹۷۱، ۹۷۵، ۱۰۸۳ ح ۱، ۱۰۸۴ ح ۱، ۱۱۵۴ ح ۱ و ۲، ۱۱۵۷ ح ۴،

۱۱۵۸ ح ۱، ۱۱۵۹ ح ۱ و ۳، ۱۱۶۰ ح ۲، ۱۱۶۱ ح ۱، ۱۱۶۲ ح ۱، ۱۱۶۷ ح ۱، ۱۳۳۰ ح ۲، ۱۴۰۰

مجمّل التواریخ ۱۴۴ ح ۱۰، ۱۴۸ ح ۱ و ۱۵۲ ح ۴، ۱۵۴، ۱۷۱ ح ۹، ۱۷۸ ح ۶، ۱۷۹ ح ۱ و ۳، ۱۸۰ ح ۴، ۱۸۱ ح ۱ و ۳، ۱۸۳ ح ۳

ح ۳ و ۶، ۱۸۶ ح ۶، ۱۸۹ ح ۸، ۱۹۱ ح ۱، ۱۹۲ ح ۶، ۱۹۷ ح ۴ و ۵، ۵۷۹ ح ۱ و ۴ و ۵ و ۷، ۵۸۱ ح ۷، ۵۸۵ ح ۲، ۵۸۷ ح ۶ و ۷، ۵۸۸ ح ۳

ح ۳ و ۴ و ۵، ۵۸۹ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵، ۵۹۱ ح ۴ و ۵، ۵۹۳ ح ۱، ۵۹۴ ح ۱ و ۳ و ۵، ۵۹۷ ح ۱، ۶۰۳ ح ۷ و ۹، ۶۰۴ ح ۱ و ۲، ۶۰۵ ح ۶

و ۷، ۶۰۸ ح ۵، ۶۱۵ ح ۱، ۶۱۷ ح ۱، ۱۳۰۶ ح ۲، ۱۳۸۶ ح ۱، ۱۴۱۶ ح ۵

مجمّل فصیحی ۳۰۴ ح ۳، ۱۱۹۳ ح ۵

محکمتات ۱۰۴۱ ح ۲، ۱۱۴۸

مختصر اصول ۱۱۴۸، ۱۱۵۰، ۱۳۷۳

مختصر البلدان ۱۲۷

مختصر المنتهی ۱۱۴۱ ح ۴ و ۵

مختصر النافع ۶۱۶ ح ۵

مختصر عضدی ۱۱۳۹ ح ۱

مختصر فارسی ۱۱۳۹ ح ۱

مختصر معالم الشفاء ۱۱۴۸

مخزن الادویه ۱۴۶۹

مدارک فقه ۲۷، ۴۸۸، ۱۴۹۳

مرآت البلدان ۴۸، ۱۲۸، ۵۵۵ ح ۲، ۷۲۰ ح ۸، ۱۳۸۶ ح ۶، ۱۵۲۸، ۱۵۳۱

مرآت المحبوب ۱۳۹۴، ۱۴۰۹

مروج الذهب ۱۴۶ ح ۷، ۱۷۲ ح ۱ و ۴ و ۵ و ۷، ۱۷۳ ح ۵ و ۶، ۱۷۹ ح ۱ و ۳ الی ۸، ۱۸۱ ح ۵، ۱۸۲ ح ۴ و ۵ و ۷، ۱۸۳ ح ۴ و ۶،

۱۸۴ ح ۱ الی ۶، ۱۸۵ ح ۲ و ۵، ۱۸۶ ح ۶، ۱۸۷ ح ۱ و ۲ و ۳، ۱۸۸ ح ۱، ۱۸۹ ح ۷، ۱۹۰ ح ۱ و ۲، ۱۹۱ ح ۳ و ۴، ۱۹۲ ح ۲ و ۳ و ۷

و ۸، ۱۹۳ ح ۴، ۱۹۴ ح ۹، ۱۹۵، ۱۹۷ ح ۷ و ۸، ۱۹۸ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵، ۱۹۹ ح ۴ و ۵، ۲۰۰ ح ۳

مزارات شیراز ۴۲، ۴۸، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۵۹، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۱۳۸ ح ۳ و ۴، ۱۱۵۴، ۱۱۶۹ ح ۱، ۱۱۸۶ ح ۲ و ۳

و ۵ و ۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۱ ح ۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۲۰۰، ۱۲۳۹، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹ ح ۱ و ۲،

۱۲۷۱، ۱۲۸۹ ح ۲، ۱۳۰۳ ح ۳، ۱۳۶۵، ۱۳۷۴ ح ۱، ۱۳۸۶، ۱۳۹۱، ۱۴۱۹، ۱۴۳۸ ح ۲ و ۵، ۱۴۴۰ ح ۱، ۱۵۶۷، ۱۵۸۹

مسائل قدسیه و قواعد ملکوتیه ۶۴، ۱۱۴۴

مسافرت از ایران به هند ۹۰۲ ح ۲

مسافرت از بنگاله به ایران ۹۰۲ ح ۲

مسالک و الممالک ۲۷، ۱۲۸، ۱۷۷ ح ۶ و ۹، ۱۹۷ ح ۲، ۱۳۸۶ ح ۲، ۱۴۹۳

مشارق الانوار ۱۰۳۹

مشاعر ۶۴، ۱۱۴۵

مشروح واقعه ۲۳۳ ح ۳

مشکوٰۃ الانوار ۴۸، ۱۲۷۱

مشیخه فارس ۱۲۶

مصباح ۱۲۷۲

مصباح الدجی ۱۱۹۴

مصطلحات الشعرا ۵۸۰ ح ۸

مصیبت‌نامه عطار ۱۰۲۰ ح ۱ و ۲

مطالع ۱۱۳۹ ح ۱، ۱۱۴۱

مطالعات ایرانی ۱۵۶ ح ۱۱

- فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۶۰
 مطلع الانوار ۳۴۶ ح ۴
 مطلع السعدين ۳۴۹ ح ۳
 مطول ۱۶، ۲۸، ۱۱۳۹ ح ۱، ۱۴۴۳
 معالم الاصول ۱۶، ۲۰، ۷۷۷، ۹۲۹، ۱۰۵۳
 معالم الشفاء ۲۲، ۱۱۴۸
 معجم البلدان ۴۸، ۱۲۸، ۱۷۷ ح ۹، ۱۲۳۸ ح ۱، ۱۳۳۴ ح ۵، ۱۳۸۶ ح ۳، ۱۳۸۹ ح ۱
 معرفت قوس و قرح ۱۰۴۱ ح ۶
 معيار الافكار ۲۲، ۱۰۴۲
 مفاتيح ۱۶، ۱۰۵۳
 مفتاح الدجى ۱۰۳۸
 مفتاح العلوم ۱۱۳۹، ۱۱۵۰
 مقاصد الصالحين ۱۰۹۷
 مقالات الشعراء ۱۳، ۹۲۴ ح ۲، ۱۰۴۰ ح ۳ و ۶، ۱۰۴۱ ح ۶، ۱۰۴۲، ۱۰۵۷ ح ۳
 مقالات العارفين ۲۲، ۱۱۴۸
 مقالات زمخشرى ۹۹۳ ح ۶
 مقالاتى درباره زندگى و شعر حافظ ۱۱۶۲ ح ۴
 ملل و نحل (شهرستانى) ۱۸۰ ح ۱
 مقاله ابن درستويه يك چهره درخشان ايرانى در نحو عربى (محمد مهدى پورگل) ۱۳۴، ۱۳۹۲
 مقاله اثبات واجب (ميرزا مسيحاى فسائى) ۱۳۴، ۱۳۹۲
 مقاله ارسلان بساسيرى (دکتر منصور رستگار فسائى) ۱۳۸۸ ح ۱، ۱۳۹۱
 مقاله شاهنامه در جنوب ايران (احمد اقتدارى) ۱۴۶۱ ح ۱
 مقاله شهر باستانى فسا (فريدون توللى) ۱۳۸۶ ح ۱، ۱۳۸۸ ح ۴
 مقاله شهرستان ممسنى (آقاجانيان) ۱۳۵
 مقاله فسا (دکتر منصور رستگار فسائى) ۱۳۸۸ ح ۱
 مقاله کشاورزى حوزه فسا (على اکبر حکمت) ۱۳۸۷ ح ۲
 مقاله لارستان (اداره آموزش و پرورش) ۱۳۴
 مقاله‌هاى پيرامون زندگى و خلاقيت عماد الدين نسيمى ۱۱۸۰ ح ۶
 مقتل ۹۹۹
 مقدمه رياض السالكين فى شرح صحيفه السجديه ۹۲۴ ح ۱
 مقدمه غزليات شوریده شيرازى ۱۱۷۲ ح ۱
 مقصور و ممدود و غيرهما ۱۳۹۰
 مکاتبات محمودى ۱۴۰۱ ح ۱

مکتب وقوع در شعر فارسی ۱۱۷۷ ح ۵

مکتب سعدی ۱۱۶۹ ح ۴

منتهی الادراک ۱۳۰۰

منتهی السؤال و الامل ۱۱۴۱ ح ۵

منظومه در احکام عهد شرعی ۹۸۹ ح ۱

منظومه درة اتباع ۱۲۷

منظومه در فقه ۹۸۹ ح ۱

منظومه فارسی ۱۰۰۰

منظومه عربی ۱۰۰۰

منظومه معراج الخيال ۱۲۴۹ ح ۱

من لا يحضره الفقيه ۴۸۰ ح ۷

منهاج ۱۲۷۲

منیة الطالب ۱۴۰۷

مواقف ۲۹۹، ۳۰۵ ح ۳، ۱۱۴۶ ح ۵، ۱۳۷۳

مواهب الهی ۳۰۹ ح ۳

موضح الرشاد ۹۲۴ ح ۱

ن

ناسخ التواریخ ۴۱، ۴۲، ۴۸، ۱۳۸، ۵۷۲ ح ۳ و ۶، ۶۱۱ ح ۴ و ۱۱، ۶۱۲ ح ۱، ۶۲۷ ح ۱، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۸، ۶۵۱ ح ۳، ۶۵۵ ح ۴، ۶۵۹ ح ۱ و ۴، ۶۶۰

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۶۱

ح ۴، ۶۶۳ ح ۱ و ۲، ۳، ۶۶۴ ح ۲ و ۳ و ۵ و ۶، ۶۶۵ ح ۱ و ۴، ۶۶۶ ح ۴ و ۵، ۶۷۱، ۶۷۴ ح ۱ و ۴، ۶۸۴ ح ۱ و ۳ و ۶ و ۷ و ۸، ۶۸۵ ح ۴ و ۵ و ۶ و ۱۰، ۶۸۶ ح ۱ و ۲ و ۳، ۶۸۹ ح ۸، ۶۹۰ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۶، ۶۹۱ ح ۱ و ۲ و ۳، ۶۹۲ ح ۱ و ۵، ۶۹۳ ح ۳، ۶۹۴ ح ۲ الی ۵، ۶۹۵ ح ۱ و ۲ و ۳، ۶۹۶ ح ۲ و ۳ و ۵، ۶۹۷ ح ۱ و ۲ و ۳، ۶۹۸ ح ۱ الی ۴ و ۶ و ۸ و ۹ و ۱۰، ۶۹۹ ح ۱ الی ۹ و ۱۱ و ۱۲، ۷۰۰ ح ۱ و ۵ و ۶، ۷۰۱ ح ۲، ۷۰۲ ح ۳ و ۴ و ۶ و ۸ و ۹، ۷۰۳ ح ۴ و ۵ و ۶ و ۷، ۷۰۴ ح ۱، ۷۰۷ ح ۴ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹، ۷۰۸ ح ۱ و ۲ و ۴ و ۵ و ۶، ۷۰۹ ح ۱ و ۷ و ۸ و ۹، ۷۱۰ ح ۱ الی ۶، ۷۱۱ ح ۵، ۷۱۲ ح ۱ و ۲ و ۵، ۷۱۴ ح ۱ و ۶، ۷۱۵ ح ۴ و ۵، ۷۱۶ ح ۲، ۷۱۷ ح ۲ و ۵ و ۶ و ۸، ۷۱۸ ح ۲ و ۵، ۷۱۹ ح ۲، ۷۲۲ ح ۱۰، ۷۲۳ ح ۱ و ۵، ۷۲۵ ح ۴، ۷۲۶ ح ۳ و ۴ و ۵ و ۷، ۷۲۷ ح ۱ الی ۶، ۷۲۸ ح ۱ و ۴ و ۵ و ۸ و ۱۱، ۷۲۹ ح ۱ الی ۷، ۷۳۰ ح ۲ و ۶ و ۸ و ۱۰، ۷۳۱ ح ۱ و ۴، ۷۳۲ ح ۲ و ۶، ۷۳۳ ح ۶، ۷۳۴ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۸، ۷۳۵ ح ۱ الی ۵، ۷۳۶ ح ۱ و ۵، ۷۳۷ ح ۱ و ۴ و ۵ و ۶، ۷۳۸ ح ۱ و ۲ و ۴، ۷۳۹ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵، ۷۴۰ ح ۱ و ۳، ۷۴۱ ح ۳ و ۶ و ۹، ۷۴۲ ح ۳، ۷۴۳ ح ۱ و ۱۲، ۷۴۴ ح ۲، ۷۴۸ ح ۵ و ۶، ۷۵۱ ح ۳، ۷۵۸ ح ۳ و ۴، ۷۵۹ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۶ و ۷ و ۹، ۷۶۰ ح ۲ الی ۵ و ۸، ۷۶۱ ح ۱ الی ۵ و ۷، ۷۶۲ ح ۱ الی ۴، ۷۶۳ ح ۱ و ۲ و ۴ و ۵، ۷۶۵ ح ۲ و ۳ و ۴، ۷۶۶ ح ۳ و ۴ و ۵، ۷۶۷ ح ۲ و ۳، ۷۶۸ ح ۱ و ۳ و ۵، ۷۶۹ ح ۶، ۷۷۰ ح ۳، ۷۷۲ ح ۷ و ۹، ۷۷۳ ح ۷، ۷۷۴ ح ۱ و ۲، ۷۷۵ ح ۲ و ۳ و ۵ و ۷، ۷۷۶ ح ۱ و ۴، ۷۷۹ ح ۲ و ۳ و ۴ و ۶، ۷۸۰ ح ۳ و ۵ و ۶، ۷۸۱ ح ۱ و ۷ و ۹، ۷۸۲ ح ۱ و ۴، ۷۸۳ ح ۱ و ۲ و ۳، ۷۸۴ ح ۱ و ۵، ۷۸۵ ح ۱ و ۳، ۷۸۶ ح ۱ و ۲، ۷۸۷ ح ۱ الی ۶،

۷۸۸ ح ۲ الی ۷، ۷۸۹ ح ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶، ۷۹۰ ح ۱ الی ۷، ۷۹۱ ح ۱ و ۳ و ۴ و ۵، ۷۹۲ ح ۱ الی ۵، ۷۹۴ ح ۲ الی ۷، ۷۹۵ ح ۱ و ۳، ۷۹۶ ح ۱ و ۳ و ۴، ۷۹۷ ح ۲ و ۳ و ۶ و ۷، ۷۹۸ ح ۲ و ۴ و ۵ و ۶، ۷۹۹ ح ۱ و ۲ و ۴ و ۵ و ۶، ۸۰۰ ح ۳ و ۴، ۸۰۱ ح ۱ و ۴، ۸۰۲ ح ۲، ۸۰۳ ح ۶، ۸۰۴ ح ۱ الی ۳ و ۵ و ۶، ۸۰۵ ح ۳، ۸۰۶ ح ۱، ۸۰۸ ح ۱ و ۴، ۸۰۹ ح ۱ و ۶ و ۷ و ۹، ۸۱۰ ح ۵ و ۷ و ۸، ۸۱۱ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵، ۸۱۲ ح ۱ و ۲ و ۴ و ۶، ۸۱۳ ح ۱ و ۵ و ۶ و ۸، ۸۱۴ ح ۶، ۸۱۵ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵، ۸۱۶ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵، ۸۱۷ ح ۱ و ۲ و ۴

نام شهرها و دیه‌های ایران ۱۲۷۷ ح ۵

نامه خسروان ۴۸، ۶۱۱ ح ۱۱، ۶۱۶ ح ۴

نامه سیمین ۶۱۶ ح ۴

نامه شاه سلطان سلیم ۴۰۸ ح ۲

نامه شاه طهماسب ۴۰۸ ح ۲

نتایج الافکار ۱۰۵۷

نزّهة الاخبار ۱۳۰، ۵۹۵، ۷۴۷، ۱۰۳۴، ۱۱۹۳

نزّهة القلوب ۴۸، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۷۷ ح ۶، ۱۸۶ ح ۴، ۱۸۸ ح ۴، ۱۸۹ ح ۲ و ۳ و ۴، ۱۹۷ ح ۲، ۲۵۵ ح ۳، ۵۲۰ ح ۱۱، ۶۰۷ ح ۱۳، ۸۸۸ ح ۱، ۸۹۹ ح ۶، ۹۰۱ ح ۳ و ۷، ۹۰۲ ح ۳، ۹۰۴ ح ۱ و ۶، ۹۰۶ ح ۵ و ۷، ۹۰۸ ح ۱، ۹۱۰ ح ۱، ۱۲۳۸ ح ۱، ۱۲۴۰ ح ۱۲، ۱۲۴۱ ح ۳، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۵۵ ح ۲، ۱۲۶۸ ح ۳، ۱۲۷۰ ح ۲ و ۳، ۱۲۷۵ ح ۲ و ۳، ۱۲۷۶ ح ۱، ۱۲۷۷ ح ۵، ۱۲۹۸ ح ۵، ۱۳۰۲ ح ۱، ۱۳۰۶ ح ۲، ۱۳۴۳ ح ۳،

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۶۲

۱۳۴۶، ۱۳۵۰، ۱۳۸۶ ح ۱، ۱۳۸۸، ۱۴۱۶، ۱۴۳۰، ۱۴۳۷، ۱۴۵۳، ۱۴۵۵ ح ۱، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۵۵۷ ح ۳، ۱۶۰۰، ۱۶۲۰ ح ۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۸ ح ۲، ۱۶۲۹

نسب نامه سادات مملکت فارس ۱۰۶۴

نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد ۱۳۴

نشریه دبیرستان حکمت فسا ۱۳۳

نشریه محمدی در پیرامون تاریخ و جغرافیای فسا ۱۳۴

نظام التواریخ ۴۸، ۱۲۰۶، ۱۲۷۲

نقاوة الآثار ۴۲۲ ح ۱ و ۶ و ۷ و ۸، ۴۲۳ ح ۱ و ۲ و ۵، ۴۲۴ ح ۳ و ۴، ۴۲۵ ح ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶، ۴۲۶ ح ۱ و ۳، ۴۲۷ ح ۲ و ۳، ۴۲۸ ح ۱ و ۲ و ۴، ۴۲۹ ح ۵، ۴۳۰ ح ۱ و ۲ و ۶ و ۷ و ۸، ۴۳۱ ح ۲ و ۴ و ۵ و ۸، ۴۳۲ ح ۸ و ۹، ۴۳۳ ح ۵ و ۶، ۴۳۴ ح ۲ و ۳ و ۷ و ۹ و ۱۰، ۴۳۵ ح ۲ و ۴، ۴۳۶ ح ۲، ۴۳۷ ح ۵ و ۶ و ۷ و ۹، ۴۳۸ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴، ۴۴۱ ح ۳، ۴۴۲ ح ۱ و ۳

نقشه ۴۸، ۸۹۴

نواقص الروافض ۱۱۴۰

نور الهدایه فی اثبات الرساله ۹۳۹ ح ۴، ۹۴۶ ح ۱

نور الیقین ۹۸۹ ح ۱

نوید دیدار ۱۳۲

نهایه ۶۱۶ ح ۵

نهایه الادراک ۱۳۰۰

نهج البلاغه ۲۰۸ ح ۵

نهضت آزادی‌خواهی مردم فارس در انقلاب مشروطیت ایران ۱۳۱

و

واردات جلیه ۶۴

واردات قلبیه ۶۴، ۱۱۴۴

واژه‌ها و مثلثای شیرازی و کازرونی ۱۳۱، ۱۳۲۰ ح ۴

وجوب عینی نماز جمعه ۹۸۵

وسیط ۲۴

وفیات الاعیان ۴۸، ۱۶۸ ح ۳، ۱۹۴ ح ۴، ۱۳۸۹، ۱۳۹۱

وقفنامه ۱۶۹، ۹۴۸، ۱۰۲۳، ۱۰۳۵، ۱۰۳۹

ولایات فارس در زمان خلفا ۱۳۲

ویژگیهای جمعیتی فسا براساس سرشماری ۱۳۳

هدایه السبیل ۱۶۸ ح ۳

هزار مزار ۱۲۵، ۹۰۸ ح ۳، ۱۰۲۰ ح ۱، ۱۰۳۸ ح ۵ و ۶، ۱۰۳۹ ح ۱ و ۲ و ۳، ۱۱۳۸ ح ۳، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹ ح ۲، ۱۱۹۱ ح ۱، ۱۱۹۲،

۱۱۹۵ ح ۱ و ۳، ۱۱۹۶ ح ۱ و ۲، ۱۱۹۷ ح ۱، ۱۲۰۰ ح ۲ و ۳ و ۴، ۱۲۶۹ ح ۱ و ۲، ۱۲۸۹ ح ۲، ۱۳۳۰ ح ۳، ۱۳۷۴ ح ۱، ۱۳۹۱، ۱۴۲۰

ح ۱، ۱۵۸۹ ح ۱

هفت اقلیم ۱۵۰۸ ح ۱، ۱۱۷۵ ح ۴

هفت پیکر ۱۲۴۰ ح ۱۳، ۱۳۵۸ ح ۱

ی

یادداشتهای قزوینی ۲۶۶ ح ۷

فارسنامه نصری، ج ۲، ص: ۲۱۶۳

تعلیقات (۱)

در مورد حاشیه صفحه ۱۸ این کتاب، لازم است توضیحی درباره زندگی و آثار شادروان علی اصغر حکمت داده شود:

شادروان علی اصغر حکمت، نوه مؤلف فارسنامه (به قلم آقای حسن علی حکمت)

پدرش، مرحوم میرزا احمد علی خان، فرزند حاج میرزا محمد حکیمباشی، فرزند حاج میرزا علی اکبر طبیب شیرازی بود و از جانب

مادر، نواده سید منصور الدین شهید است که در مدرسه مشهور منصوریه شیراز مدفون است و بنا به نقل فارسنامه نصری- تألیف

مرحوم حاج میرزا حسن فسائی، جدّ مادری استاد علی اصغر حکمت که کاملترین کتاب در تاریخ و جغرافیای فارس می‌باشد- سید

منصور الدین، به سبب پیروی از آیین تشیع، شهید شد؛ و از جمله موقوفات مدرسه منصوریه شیراز که به نام او و مدفن اوست، خانه

حضرت علی- علیه السلام- در مکه و چند باغ در طائف است.

همچنین سید سند- مهذب الدوله- که در زمان طهماسب صفوی، سه سال صدارت ایران را داشت و سپس خود کناره‌گیری کرد،

از اجداد این خاندان است که خاندان مهذب از اعقاب وی‌اند.

نیای بزرگ حکمت، مرحوم سید علی خان کبیر- صاحب شرح صحیفه سجّادیه- است که از

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۶۴

کتب و شروح مشهور و معتبر می‌باشد.

حکمت، تحصیلات علوم قدیمه را در مدرسه منصوریه شیراز گذرانید و از محضر استادان و روحانیون و ادبای بزرگ آن روزگار در شیراز، بهره‌ها برگرفت و زبان و ادبیات فارسی و عربی را نیک بیاموخت. در همین ایام، یک ثلث از کلام الله مجید را به حفظ داشت و سپس که به طهران آمد، ثلثی دیگر از قرآن را به حافظه خویش سپرد و ثلث آخر را در هنگام ادامه تحصیل در پاریس، از بر نمود و تمامت قرآن را در حفظ سپرد.

در تهران، فقه و معقول را نزد مرحوم میرزا طاهر تنکابنی فرا گرفت و از کالج دکتر جردن، به اخذ دانشنامه نائل شد؛ سپس در سال ۱۲۹۷ ه. ش. به خدمت وزارت معارف درآمد و پس از چندی، به ریاست کل معارف رسید و در همان حال به تدریس ادامه می‌داد.

علاقه استاد به تدریس، بحدی بود که هیچگاه- حتی در ایامی که عهده‌دار وزارت بود- جلسه درس خود را ترک نمی‌کرد. در سال ۱۳۰۹ ه. ش.، برای تکمیل مطالعات خود، به فرانسه و انگلستان عزیمت کرد و در سال ۱۳۱۱، از دانشکده ادبیات پاریس، درجه لیسانس گرفت و چون در شهریور ۱۳۱۲ به سمت کفالت وزارت معارف انتخاب شد، به تهران بازگشت و در سال ۱۳۱۳، به سمت وزارت رسید و در هر مرحله، منشاء خدمات و آثاری شد که قابل احصا نیست.

خدمات او، بالاخص به معارف و فرهنگ کشور، برای کسانی که با دانش و ادب سروکار دارند، محتاج بیان نیست: احداث دهها مؤسسه آموزشی از دانشگاه گرفته تا دبستان که در رأس آنها دانشگاه تهران قرار دارد، تجدید بنای آرامگاه‌های بزرگان علم و ادب نظیر سعدی، حافظ، ابن سینا، و... تشکیل موزه ایران باستان، موزه مردم‌شناسی، فرهنگستان، دارالمعلمین عالی، موزه‌های آستان قدس رضوی و حضرت معصومه (ع) و تأسیس کتابخانه ملی و کتابخانه‌های دیگر در سطح کشور، احداث ورزشگاه‌هایی از قبیل ورزشگاه امجدیه و دهها بنای فرهنگی و آموزشی دیگر، از جمله آثار کوشش این دانشمند بزرگ در توسعه علم و معرفت است.

علاوه بر آثار و ابنیه علمی و آموزشی، حکمت، در نشر کتب علمی و معارف اسلامی، همتی زاید الوصف داشت؛ مکرر در اوراق و صفحات کتب دانشمندان معاصر می‌بینیم که از تشویق و ترغیب استاد حکمت در تألیف و ترجمه سودمند یاد کرده‌اند.

خود استاد در تألیف و ترجمه و طبع کتب، سرمشق دیگران بود. کسانی که با محضر استاد آشنا بودند، می‌دانند که هرکسی به آن استاد وارد می‌شود، او را در حال نوشتن یا مطالعه می‌دید

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۶۵

و حتی در سالهای آخر زندگانی که از حیث بینایی در زحمت بود، اگر خواندن خطی با عینک مقدور نبود، از ذره‌بین استفاده می‌کرد و استفاده متناوب از عینک و ذره‌بین در نوشتن و خواندن که بس دشوار و طاقت‌فرسا بود، از اشتیاق او به خواندن و نوشتن نمی‌کاست.

علاقه او به اهل دانش و فضیلت نیز در معاشرت‌ها، بسیار مشهود بود؛ به دیدار آنان مسرور می‌شد و همیشه محضر او، مجمع ادبا و فضلا بود. استاد حکمت، در توسعه معارف اسلامی، سعی بلیغ داشت. درسی که در دانشگاه تدریس می‌فرمود، تاریخ ادیان بود که چندین جلد کتاب در این رشته تألیف و ترجمه نمود و مهمترین تفسیر عرفانی قرآن مجید- یعنی تفسیر کشف الاسرار خواجه عبد الله انصاری- را که به چاپ نرسیده بود، بازحمت فراوان چند ساله، در ده مجلد به طبع رسانید که از مهمترین تفاسیر قرآن کریم به

شمار می‌رود. کتاب امثال قرآن او نیز، نمونه ابتکاری از مطالعاتش بر کلام الهی است و کتاب تاریخ قرآن او که متأسفانه به طبع نرسید، وسعت اطلاعات استاد را در علوم اسلامی نشان می‌دهد.

حکمت علاوه بر نثر که بسیار خوش و سنجیده و دلپذیر می‌نوشت، در شعر نیز دست داشت و دو مجموعه شعری از او به نامهای «سخن حکمت» و «کلمات طیبات» به طبع رسیده است.

میراث مادی حکمت پس از نود سال زندگی که بیش از ۶۰ سال آن را مصدر خدمات بزرگ علمی و فرهنگی بود، جز کتابخانه شخصی‌اش نبود که آن را در زمان حیات خویش، بین مؤسسه فرهنگی - کتابخانه آستان قدس، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و موزه پاریس شیراز - تقسیم کرد و در شهریور ماه ۱۳۵۹، پس از چند ماه بیماری و تحمل رنج، به سرای جاوید شتافت و به جوار رحمت حق پیوست و پیکرش در مقبره خانوادگی - در حضرت عبد العظیم (ع) - مدفون گشت. روانش شاد و یادش گرامی باد.

در خاتمه، نقل خاطره‌ای از او را شایسته می‌دانم که روشنگر عقاید باطنی و مشی نیکوی آن مرحوم است:

چنین پیش آمد روزی با من مشورت کردند بر اینکه دو شغل به ایشان پیشنهاد شد، یکی عضویت کابینه و دیگری خارج از کابینه. کدامیک را بپذیرند؟ گفتم شنیده‌ام در زمانی که شما وزیر بهداری بودید و مرض وبا در بعضی نقاط کشور بروز کرده بود، آنکس را که حالا - نخست وزیر است، بالاجبار و تحت الحفظ به نقاط وباخیز اعزام داشته‌اید. با این حال چگونه می‌خواهید در کابینه وی قبول عضویت کنید؟ ایشان گفتند: پس عقیده شما بر این است که شغل خارج را بپذیرم؟

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۶۶

گفتم عقیده من بر این است که اصلاً شغلی نپذیرید و کناره بگیریید و با وجود کمال احترامی که برای ایشان قائل بودم، این مطالب را احتراماً و صریحاً بیان داشتم [زیرا اضافه بر هر جهت، ایشان سالها معلم من بودند] و این شعر ابن یمین را خواندم:

یک نان به دو روز اگر شود حاصل مردوز کوزه شکسته‌ای دمی آبی سرد

محکوم کم از خودی چرا باید بودیا خدمت چون خودی چرا باید کرد؟ ایشان جواب دادند: جمعی از پیروان امام ششم به حضور ایشان عرضی کردند که خلیفه ما را به خدمت خوانده است، بپذیریم یا نه؟

امام فرمودند: بر شما واجب است بپذیرید، شاید بتوانید از ظلم ظالمان بکاهید و به مردمان خدمت کنید. من هم این مشاغل را برای مقام و مال نخواسته‌ام و قصدم خدمت بوده است و بس، فی المثل اضافه بر آنچه در معارف خدمت کردم - که محتاج به ذکر نیست - در سفارت هند نیز، در بسط زبان فارسی کوشیدم و حتی در مدارس هند، به معلمی اشتغال ورزیده‌ام و چندین کتاب نوشتم و در رفع اختلاف بین شیعه و سنی، قدمهای مؤثر برداشتم و دولت هند را وادار کردم که در برابر تعصبات هندوها نسبت به مسلمانان، اقدامات اساسی را وا دارد و بدانید که دانشکده الهیات و علوم معقول و منقول، منحصر در اثر مساعی و معتقدات قلبی من تأسیس شد و نگذاشتم علوم دینی - که نتیجه مساعی علمای چندین قرن است - در محاق تعطیل و بوته فراموشی قرار گیرد و حکومت را که شدیداً در جو مخالف بود، در برابر عمل انجام شده قرار دادم و قس علی ذالک. و الا از نظر مادی، زندگانی در ویشانه من، احتیاج به قبول اینگونه مشاغل نداشته و ندارد.

حق هم همین بود؛ زیرا ایشان از سال ۴۱ به بعد که دیگر امکان خدمت نبود، شغلی نپذیرفتند و بعد از سی و چند سال تصدی وزارت و سفارت متداوم و مشاغل متعدد، در موقع فوت، ماترکی از ایشان باقی نماند و تنها کتابخانه‌ای را که در اثر احتیاج و ضرورت جمع‌آوری شده بود، در حیات خود قسمتی را به کتابخانه حضرت رضا هدیه کردند و قسمتی را به دانشگاه تهران و قسمتی را به موزه شیراز.

در همان وقت این مصاحبه، در خاطر بنده، الهام‌بخش سه رباعی گردید که ذیلاً عرض می‌شود:

از حضرت صادق است این نکته سؤال بر خادم ظالمان چه باشد احوال؟

فرمود به رفع ظلم کوشید اگر او خادم عدل است بر او نیست وبال

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۶۷

هرقدر ز ظلم ظالمان سازی کم هرقدر نهی به زخم دلها مرهم

کفاره شغل توست پیش ظالم حلیت نان توست چه بیش و چه کم ***

گر خدمت ظالمان کنی بالاجبار گر یافت معاش تو بر این کار قرار

بر زخم کسان نمک مشو مرهم باش سر در عوض کلاه از خلق میار ***

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۶۹

فهرست آثار چاپ شده مرحوم علی اصغر حکمت، استاد ممتاز دانشگاه تهران

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۷۵

تعلیقات (۲)

دانشمند محترم، آقای عبد الله عقیلی، در مورد دو کتیبه که ذکر آنها در صفحه ۱۵۳۶ این چاپ فارسنامه آمده است، توضیحی مفید

مرقوم داشته‌اند که نظر به فایده عام آن، عینا بر کتاب افزوده می‌شود:

دو کتیبه تاریخی از پادشاهان آل بویه در کاخ داریوش کبیر بر بدنه یکی از درگاه‌های جنوبی کاخ داریوش که به تاجر معروف

است، دو کتیبه به خط کوفی قرن چهارم هجری در کنار یکدیگر نقل شده که یکی از عضد الدوله ابو شجاع فنا خسرو (۳۷۲-۳۳۸)

است که مورخ به سال ۳۴۴ هجری قمری است و دیگری از پسر او بهاء الدوله ابو نصر خسرو فیروز (۴۰۳-۳۹۷) که به سال

۳۹۲ بر سنگ کنده شده؛ ولی چون درباره این دو سنگ نبشته که تصویر آنها هم در کتاب تخت جمشید، تألیف اریک. ف. اشمیت.

(ERIC. F. SCHMIDT)

آمده، چه در آن کتاب و چه جای دیگر، توضیح روشنگری ندیده بودم، بر آن شدم که خود، متن آن دو را از نزدیک مطالعه و

بازنویسی کنم. و اینک نتیجه کار:

اول کتیبه عضد الدوله

درباره این کتیبه، چنانکه خواهم گفت، آنچه عضد الدوله در مورد فتح اصفهان به سال ۳۴۴

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۷۶

به خود نسبت داده، مفاخره‌ای بیش نیست؛ ولی چون بعضی مطالب آن از نظر تاریخی قابل توجه است، آن را مرور می‌کنیم.

فرصت الدوله در آثار عجم، تنها اشاره بسیار کوتاهی به این کتیبه کرده و می‌نویسد:

«همچنین عضد الدوله دیلمی در آنجا نام خود را بر سنگی نقش نموده و تاریخ نوشته». (۲) و از کتیبه بهاء الدوله هم نامی نبرده

است؛ ولی حاج میرزا حسن فسائی در فارسنامه ناصری (به تصحیح دکتر رستگار، صفحه ۱۵۳۶)، این هردو کتیبه را نقل کرده و متن

اولی را چنین آورده است:

«بسم الله حضره الامیر الجلیل عضد الدوله فنا خسرو بعده من الجیش سنه اربع و اربعین و ثلثماه فی منصرفه مظفرا من فتح اصبهان و

احضر من قرء له ما فی الآثار من الكتابه و قرأه علی بن السری الکاتب الكردي و مار سعید المؤید الکازرونی.»

پس از بازدید از نزدیک و گرده برداری از این کتیبه و مطالعه تصویر نسبتاً روشنی که اسمیت در کتاب خود آورده (۴) ولی به

قرائت آن توفیق نیافته، به نظر رسید که فسائی، کتیبه را شخصا ندیده و به احتمال زیاد، مطالب خود را از متن کهن تری به دست آورده که متأسفانه به آن اشاره نکرده است.

بسم الله حضره الامير

الجليل عضد الدوله

فنا خسرو بن الحسن اربع

و اربعين و ثلثماه في منصرفه

مظفرا من فتح اصبهان

ابن ما كان و كسره جيش و آسره (۵)

... (۶) و احضر من قرأ ما

في هذه الآثار من الکتا ... (۷)

چنانچه مشهود است، متن فعلی کتیبه که فوقاً نقل شد، با آنچه در فارسنامه آمده، به شرح زیر

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۷۷

اختلافاتی دارد:

۱. «فنا خسرو بن الحسن» را که در سطر سوم آمده، «فنا خسرو بعده من الجيش» آورده؛ که غلط واضحی است.

۲. تمام سطر ششم و ابتدای سطر هفتم را- که در این قسمت سنگ سائیده شده و کلمه‌ای از بین رفته که احتمالاً «ینصر الله» است- به کلی از قلم انداخته است.

۳. در آخر سطر هفتم کتیبه «و احضر من قرأ ما» آمده؛ ولی در فارسنامه، «و احضر من قرأ له» ذکر شده.

۴. فارسنامه پس از سطر هشتم، در حدود سه سطر مطالب اضافی دارد که متضمن نکات مفید تاریخی است:

اول- مفاخره عضد الدوله و داستان فتح اصفهان: در وقایع سال ۳۴۴ هجری قمری اصفهان که این کتیبه در آن سال کنده شده، ابن اثیر، ابن مسکویه، جابری انصاری و دیگران مطالبی نوشته‌اند (۸) که به‌طور خلاصه چنین است: در این سال، سپاه خراسان به ری و اصفهان تاخت. محمد- پسر ماکان کاکي- بر اصفهان مسلط شد. خزائن آل بویه را به چنگ آورد و زنهای آنها را به اسارت گرفت. رکن الدوله از برادرش معز الدوله کمک خواست؛ ولی پیش از رسیدن هر کمکی، ابو الفضل بن عمید- وزیر کارآمد رکن الدوله- با عده‌ای از همراهان، بر حسب تصادف به اصفهان رسید و با پسر ماکان که هنوز سرگرم چپاول بود، درگیر شد. در این جنگ غیر منتظره، سپاه خراسان شکسته شد و فرمانده آنها، محمد بن ماکان، اسیر گشت و غائله خاتمه یافت.

در هیچ یک از متون، به مداخله عضد الدوله در این جنگ و پیروزی او اشاره‌ای نشده؛ ولی پرواضح است که در آن مخاطره عظیم که رکن الدوله از برادرش معز الدوله که سپاه او در آن هنگام در سرزمینهای دوردست تری در عراق و شامات و حجاز درگیر بوده‌اند، کمک خواسته، به طریق اولی، از همراهی و کمک دیگر امیران بویی و بیش از همه پسرش عضد الدوله که در شیراز و در مجاورت اصفهان حکومت می‌کرد، بی‌نیاز نبوده است. اما دو چیز سبب شده که نام عضد الدوله را مورخین در آثار خود نیاورده‌اند: یکی آنکه او در آنوقت امیر کوچکی بود که در قبال رکن الدوله و معز الدوله، اهمیت چندانی نداشت و دیگر آنکه پیش از رسیدن او به میدان کارزار، ابن عمید کار را تمام کرده بود؛ با اینهمه همین سنگ نبشته گواه است که عضد الدوله برای جنگیدن با سپاه خراسان، از شیراز به سوی اصفهان راه افتاده و پس از شنیدن خبر ختم

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۷۸

غائله، از میان راه بازگشته است.

دوم- قرائت کتیبه‌ها: امیر جوان که در این وقت، سرمست باده جوانی و قدرت، آسوده‌خاطر از هجوم خراسانیان، تفرج‌کنان به مقر حکمرانی خود بازمی‌گشت، سر راه خود به تخت جمشید رسید و در شکوه آثار بازمانده از شاهنشاهی که هزار و پانصد سال پیش بر آن خطه فرمان رانده بودند، خیره و متأمل شد. در میان سنگهای پرنگاره، چشمش به نوشته‌هایی افتاد که گویی پیامی از شاهنشاهان سلف برای او دربر داشتند. پس کسانی را احضار کرد تا آن نوشته‌های جادویی و خیال‌انگیز را برای او بخوانند. روشن است که در آن عصر، از کسانی که خطوط میخی هخامنشی را قرائت کنند، خبر نبود؛ ولی در میان زرتشتیان فارس که هنوز آتشکده‌های آنها فروزان بود، پهلوی‌خوانان و پهلوی‌دانان بسیاری بودند که از آن میان، دو نفر به نامهای علی بن سری الکردی که مقام کتابت داشت و مار سعید الموبد الکازرونی، عهده‌دار خواندن و ترجمه کتیبه‌های ساسانی شدند که متأسفانه از ترجمه آنها در متون آن عصر، اثر نیست.

سوم- کتیبه ساسانی: کتیبه عضد الدوله در کنار سنگ نبشته‌ای از شاپور دوم، سکانشاه، نقر شده که هنگام سفر از سرزمین فارس به سگستان، سر راه خود به تخت جمشید آمده و او نیز به فکر زنده نگهداشتن نام و یاد خود در کنار تصاویر و سنگ نبشته‌های هخامنشی افتاده است. (۹)

چهارم- کتیبه بهاء الدوله: فسائی، متن این کتیبه را چنین آورده است:

بسم الله نزل بهاء الدوله و ضیاء المله ابو نصر بن عضد الدوله و تاج المله حرس الله ایامه و ادام سلطنه هذا الموضع و معه امیر الامراء ابو منصور بن بهاء الدوله و ضیاء المله اطال الله سنهما سنه اثنین و تسعین و ثلثمائة.

(۱۰)

به طوری که معلوم است، این کتیبه که بازگوکننده یک سفر معمولی است، متضمن هیچ نکته روشنگر تاریخی نیست و متن واقعی هم با فارسنامه، اختلافات جزئی دارد که ذیلاً می‌آوریم:

«بسم الله نزل ... شاهانشاه بهاء الدوله»

«و ضیاء المله و غیاث الامه ابو نصر عضد»

«الدوله و تاج المله حرس الله ایامه و ادام سلطانه»

«هذا الموضع ... (۱۱) مع عسکر عظیم»

«و معه امیر الامراء ابو منصور بن بهاء الدوله و ضیاء»

«المله و غیاث الامه اطال الله بقاهما سنه»

فارسنامه ناصری، ج ۲، ص: ۲۱۷۹

«اثنین و تسعین و ثلثمائة»

توضیحات ۱. پروفیسور اشمیت- باستان‌شناس و ایرانشناس نامی- که ابتدا سرپرست حفاریات ری بود؛ ولی پس از پروفیسور هرتسفلد، در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی، سرپرستی کاوشهای تخت جمشید را نیز بر عهده گرفت. نتایج بررسیهای بسیار مهم باستان‌شناسی او، در آثار متعددش به زبانهای مختلف دنیا ترجمه شده و مورد استفاده دانش‌پژوهان است.

۲. آثار عجم، چاپ سنگی، سال ۱۳۵۴ ه ق، بمبئی، صفحه ۱۶۷.

۳. فارسنامه ناصری، چاپ سنگی، قسمت دوم، سال ۱۳۱۳ ه ق، صفحه ۲۹۶.

۴. کتاب تخت جمشید، یکی از آثار ارزنده پروفیسور اشمیت است که شادروان دکتر عبد الله فریار به کمک شادروان محمد تقی مصطفوی ترجمه کرده و انتشارات فرانکلین، با همکاری انتشارات امیر کبیر آن را به سال ۱۳۴۲ خورشیدی، در چاپخانه افسر چاپ کرده است، لوحه ۱۵۷ این کتاب، تصویر کتیبه شاپور دوم و لوحه ۱۵۸، تصاویر کتیبه‌های عضد الدوله و بهاء الدوله را دربر دارد.

۵. جمله «و آسره» به همین ترتیب و با خطی ریزتر بین دو سطر پنجم و ششم نقر شده و شبیه به آن است که از قلم افتاده و پس از اتمام کتیبه، بر آن افزوده‌اند.
۶. این کلمه بدرستی خوانده نمی‌شود؛ ولی احتمالاً «ینصر الله» بوده است.
۷. کلمه «به» از آخر «من الكتابه» سائیده شده و از بین رفته.
۸. ابن مسکویه، نویسنده تحارت الامم، که خود در این سال در اصفهان و همراه بویه- پسر رکن الدوله- بوده است، داستان را به تفصیل نوشته است.
۹. برای مطالعه ترجمه این کتیبه مراجعه شود به تمدن ایران ساسانی، تألیف لوکونین، ترجمه دکتر عنایت الله رضا، صفحه ۲۰۷.
۱۰. فارسنامه ناصری، همان چاپ، همان صفحه.
۱۱. یک کلمه که اینجانب موفق به قرائت آن نشدم.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۲۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

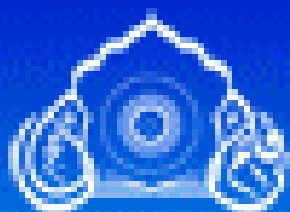
شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-
 ۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

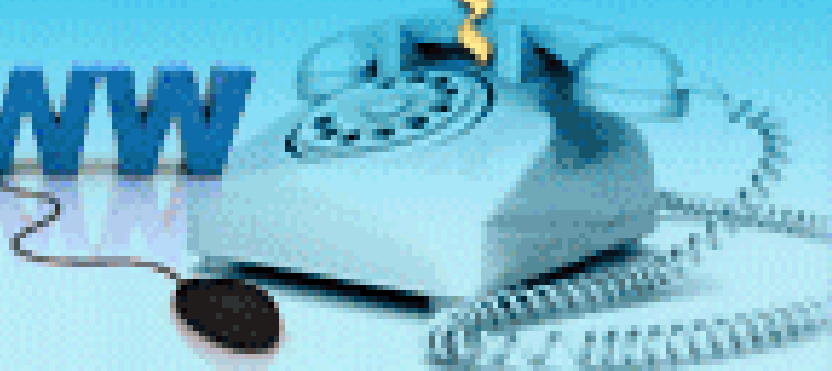


مرکز تحقیقات و ترجمه

اصحاح

فائده

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹